بیمن توفیق خالق کون و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

نسخهٔ نادر الوجود کثیر المنفعت سراپا افادت و افاضت گنجینهٔ شفا خزینهٔ صحت مدفون حشمهٔ طب جامع جمیع مسائل طبیه الرجاوی
اقوال ما تقدم و ما تأخر محتوی کتب متداوله و متدارسه در رموز بهیه در مفردات و مرکبات قویه حکمت مستعلی اعنی

مخزن الادویه

در حاشیه

تحفة المؤمنین

مصنفه الطبیب حاذق لبیب یکتا ارسطو فطرت جالینوس منقبت بقراط دهر لقمان عصر مسیحای جهان افلاطون دوران فخر الاطباء
عظام مستند حکمای کرام موجد حکمت طرازی حکیم سید محمد حسین العلوی شیرازی ابن سید المسند محمد هادی العقیلی العلوی

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور بطبع زین مطبوع گردید

اطلاع — ... ہیں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فہرست کے لیے موجود ہے اور اسکی فہرست مطول ہر ایک شایق کو چھاپہ خانہ سے ملسکتی ہے جسکے معاینہ و ملاحظہ سے شایقان اصلی حالات کتب معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے لیکن خاص اس کتاب کے ٹائٹل پیج کے دو صفحوں میں بعض کتب اس فن کی جس فن کی یہ کتاب ہے درج کرتے ہیں تاکہ قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ بخوبی حاصل ہو

کتب طب

حمیات قانون شیخ الرئیس بو علی سینا

موجز بحث۔ قانون طب۔

اقسرائی شرح موجز۔

نفیسی شرح موجز۔ حامل المتن۔

کشاف العیون مصنفہ حکیم محمد سلیم خان صاحب جیسوری مطبوعہ سنہ ۱۸۸۰ء۔

نہایۃ الشفا۔ مطبوعہ سنہ ۱۸۸۰ء۔

قرابادین جلالی۔ مطبوعہ سنہ ۱۸۸۰ء

اکسیر اعظم کامل چار جلدوں میں کاغذ گندہ حنائی و سفید طب میں نہایت مستند و علی درجہ کی کتاب ہے

ایضاً۔ کاغذ حنائی و گلابی رسمی جامع شفائیہ و افادات تجربیہ دو جلد یکجائی حاوی طب یونانی و ڈاکٹری نہایت تحقیق و تدقیق سے جسکی مثل آج تک تصنیف نہیں ہوئی مصنفہ حکیم سید افضل علی خان صاحب بہادر جنگ المخاطب بہ شفاء الدولہ مطبوعہ سنہ ۱۸۸۰ء۔

مفرح القلوب۔ فارسی شرح قانونچہ طب و مقدمۃ العلاج مطبوعہ سنہ ۱۸۸۰ء

خلاصۃ التجارب۔ از حکیم علویخان۔

تکشیف الحکمت۔ مطبوعہ سنہ ۱۸۸۵ء

قرابادین اعظم۔ از حکیم اعظم خان مطبوعہ نظامی کفایہ منصوری مع رسالہ چوب چینی۔

احکام البیان

ضیاء الابصار۔ مصنفہ حکیم محمود خان۔

مجربات رضائی

مجموعہ میزان الطب۔ مع رسائل نبض و قارورہ

مطب علویخان

عجالہ نافعہ۔ از حکیم شریف خان۔

طب یوسفی

ملخص فصول بقراطی

منظر الشفا۔ جدید الطبع۔

علاج الامراض۔ از حکیم شریف خان۔

طب اکبر۔ محشے۔

مجربات اکبری

زاد غریب

قرابادین قادری۔ فارسی۔

علاج الابدان

کنز الاسرار۔

نسخ الحذاق

رسالہ تدبیر معالجہ مہیضہ۔ مصنفہ جناب حکیم فضل علی خان صاحب المخاطب بہ شفاء الدولہ فیض آبادی۔

ام العلاج۔ از حکیم امان اللہ فیروز جنگ

کتب لغات مختص بہ مفردات طب

مجموعۂ الفاظ الادویہ۔ مشمولہ چہار کتاب الفاظ الادویہ۔ میزان الادویہ فرہنگ نصریہ۔

انیس المعالجین۔

اختیارات بدیعی۔

ناصر المعالجین۔ مع رسالہ جدیدہ۔

معین المعالجین

انیس المعالجین۔

فرہنگ نصیر۔

کتب معالجہ بہائم وطیور

علاج المواشی۔

علاج احسانی۔ مسمے بہ دوا للبہائم والطیور۔

زینت الخیل۔ بالتصویرات واشکال رنگین

ایضاً۔ بغیر رنگ۔

فرسنامہ رنگین گھوڑوں کی شناخت و بیماری کا علاج۔

مخزن الادویہ اردو۔ اردو میں لغت آغاز سے واضح قلم دو جلدوں میں کامل۔

ضروری المطب۔ مسمے بہ مخزن منفعت طب میں نہایت عمدہ کتاب ہے

مقالات احسانی

تحقیقات نادرہ طبی۔ معروف بہ مفردات ہندی۔

کتب اخلاق و تصوف

بیمن توفیق خالق کون و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

نسخهٔ نادر الوجود کثیر المنفعت سراپا افادت و افاضت گنجینهٔ شفا خزینهٔ صحت مدون فنون خمسهٔ طب جامع جمیع مسائل طبیهٔ اکبر حاوی اقوال ما تقدم و ما تأخر محتوی کتب متداوله و متدارسه در ره عزیز بهیه در مفردات و مرکبات قویه حکمت عملی اعنی

مخزن الادویه فارسی

در حاشیه

تحفة المؤمنین

مصنفه الطبیب حاذق اللبیب یکتا ارسطو فطرت جالینوس منقبت بقراط دهر لقمان عصر مسیحای جهان فلاطون دوران فخر اطباء عظام مستند حکماء کرام موجد حکمت حرازمی حکیم سید محمد حسین العلوی الشیرازی ابن سید المستند محمد هادی العقیلی العلوی

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اظهر آثار قدرته بایجاد الموجودات بلا مواد و ابرز اطوار بدایع صنایعه باحداث الکائنات بلا استعداد و خلق جواهر المجردات و المادیات المفردات لاعطیات و الترکیبات الی عبارات و قسمها بالاجناس و الانواع و الاشخاص الکلیات و الجزئیات و خص کل واحد منها بمنافع و افعال و خواص بصور و الوان و اوصاف و اشکال لانتفاع العباد و عمارة البلاد و الصلوة و السلام علی حبیب القلوب بعذاکرة الحاشیة و طبیب النفوس السابحة الباعث لایجاد البریة و منجی الخلیقة من ورطة الغوایة هادی الضلالة بالدعوة الی طریق الرشاد و الهدایة الی نقارب العباد فی یوم التناد سید العرب و العجم المبعوث الی کافة الامم محمد المصطفی الذی اصطفاه الله علی الانبیاء بالرسالة العظمی و الشفاعة الکبری علی ولیه و ابن عمه و خلیفته من بعده و اولاد ذریته الاحدی عشر الذین نزل فی شانهم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اما بعد بر ضمیر خوان العصاة و طلاب افنا سیر مخفی نماند که این ذره بی مقدار الراجی الی رحمة رب الغفار ابن سید محمد هادی العقیلی العلوی محمد حسین غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه که چون اکثر آبا و اجداد و اقربای این عاصی بیچاره طبیب حاذق اهل علم و عمل بودند و این جاهل نیز از عنفوان شباب بخدمت والد ماجد قدس سره جناب مستغنی الالقاب مخزن حقایق مسیحی صحبت و ولی المنتسب الیها بالنسبة الحسنیة اعنی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی حاضری بوده گاه گاهی بخاطر فاتر خطور مینمود که اگر در فنون هسته کتابی مجمع تالیف شود که جامع جمیع مطالب و افکار اقوال المتقدم و المتأخرین کتب متداوله بوده آئینه برطالبان این فن و مزاولین علم و عمل کار آسان میگردید و از تعب تجمع و تمثیل کتب متعدده آرام می‌یافتند لیکن بسبب بی بضاعتی و عدم آگاهی علم و عمل و عدم حصول تجربه و غیرها از موانع در معرض توقف می افتاد تا آنکه در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجری علی مهاجرها و آله الف الف التحیة و السلام اتفاق شروع بجمع تالیف کتابی در ادویه مفرده اتفاق افتاده در انتاد و از آن قدری تا آخر حرف الراء بزبان عربی نوشته شد بسبب عروض بعض عوارض موانع از آن باز مانده در سنه یکهزار و یکصد و نود و پنج بحکم واجب الاذعان جناب امام الله افاداته و افاضاته متوجه جمع تالیف و لباس گردید بزبان فارسی بدین نسق که بغذا و دوا که اصل مقصود و جزو اعظم اند در اکثر تراکیب او لقیه اسامی و بیان طبیعت و افعال و منافع و خواص و مقدار شربت و مضار و مصلح و بدل آن و غیرها آنچه متعلق بدانست ذکر نماید و در ذیل هر یک آن تراکیبی که موسوم به اسماء آن در بین جا یکجا مرکباتی که هر یک باسمی خاص موسوم اند بدون قید اسم دوا ابدا آنکه جامع و تمام باشد مجموع بترتیب حروف تهجی سمت سهولت اخذ و تلقی در ضمن کتب و ابواب و فصول در بود تمام آن بحمد الله حسن توفیقه یافت حسب الامر آنجناب سامی مد ظله العالی توجه بجمع و تالیف کتابی در ادویه مفرده گردید ایضا بترتیب حروف تهجی از الف تا یا در ضمن … منقول الفاظ از کتب معتبره متداوله مانند قانون شیخ الرئیس و … مشهور بابن بیطار و تذکره شیخ یوسف بغدادی موسوم بمالیسع الطبیب جهله معروف بجامع بغدادی و تذکره شیخ داود انطاکی موسوم بتذکره اولی الالباب و ارشاد شیخ اسمعیل بن هبة الله و ترجمه تذکره ابوریحان بیرونی مشهور بصیدنه و اختیارات بدیعی حاجی زین الدین عطار و تحفة المومنین حکیم میر محمد مومن تنکابنی و قدری از مفردات نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره و غیرها از کتب نافعه عربیه و فارسیه و از دستور الاطباء موسوم باختیارات قاسمی حکیم میر محمد قاسم ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته و مجربات افضل حکیم محمد افضل و چند کتاب دیگر از ادویه هندیه و حواشی که حکیم میر محمد عبد الحمید بر تحفه نوشته و ادویه هندیه از زبان معجز بیان جناب ارشادمآبی مد ظله السامی از ثقه و معتمد شنیده و مولف خود دیده و بعضی منافع آنرا دریافته و بتجربه رسانده و بدین نحو که اول اسم دوا را بالتقید اعراب بجمیع لغات دارد و در آن ذکر نماید پس ماهیت و طبیعت و افعال و منافع آن بالعموم و الاجمال پس بالخصوص و التفصیل و لمراعات بترتیب اعضا و امراض مختصه از فرق تا قدم منور پس غیر مختصه و خواص متعلقه بدان پس مضار و اصلاح و دفع آن پس مقدار شربت و بدل آن … و نیز اشاره هر کتابی که آن دوا … مستند … ذکر یافته … مجهوله الماهیه کرده شود و اصل معتمد در سر دوا اقوال صاحبان کتاب … که آن دوا مخصوص ببلاد ایشان بوده … آنرا اکثر … دیده و شناخته … کیفیت و افعال و خواص آنرا بتجربه رسانیده نوشته اند نه آنچه در بلاد دیگر خود ندیده و بمحض تقلید …

در ضمن ابواب و فصول آورده فرصت اتمام آن آنکه در تفصیل ادویه مرکبه رجوع به کتاب دیگر باید چون قرابادین به ترتیب حروف تهجی ذکر نموده کتاب را بر دو مقاله منقسم ساخت
مقاله اول در ادویه مفرده کثیر المنافع مقاله دوم در ادویه مرکبه که قرابادین خواهد مسمی بمخزن الادویه و تذکره اولی الالباب گردانید توقع از ناظران منصف آنکه هرجا
سهو و خطائی مشاهده نمایند بعد تأمل و تعمق بلیغ بقلم اصلاح مزین سازند و در مقام خرده گیری در نیایند و ناقص ضایع نگرداند جزاهم الله الغنی خیر الجزاء لا حول ولا قوة
الا بالله منه المبداء و الیه المنتهی مقدمه در بیان امورے چند که اطلاع بر آنها پیش از شروع در مطلوب ضروریست در ضمن چهارده فصل **فصل اول** در بیان ادویه و اغذیه
ذوات الخاصیه و مرکب القوی و غذا و زهر و سم و دوای مسهل و بیان اقسام هریک بالاجمال **فصل دوم** در بیان مرکب القوی و ذوات الخاصیه و تاثیر هر یک از آنها و از فادزهری و سمی **فصل سوم** در
نضج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها **فصل چهارم** در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس **فصل پنجم** در بیان سبب اختلافات اقوال اطباء در ماهیت و خواص ادویه
و اسامی کسانیکه بتوجه و تحقیق و جمع و تالیف ادویه شده اند بالاختصار **فصل ششم** در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و صیانت آنها **فصل هفتم** در بیان اعمار بعض ادویه و تخمیص و در
بیان بقاے قوت آنها **فصل هشتم** در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست **فصل نهم** در دستورات احراق بعض ادویه و تخمیص
و تشویه و تقاید و تدبیر و غسل و آشامیدن چوب چینی و عشبه و شجره النبی و غیرها و انحاء و صنائع بعض ادویه و احکام هریک **فصل دهم** در بیان بعض امور متعلقه بنجوم و خواص آنها
فصل یازدهم در بیان بعض اصطلاحات طبیه **فصل دوازدهم** در بیان بعض اوزان طبیه دهند و نار سیه **فصل سیزدهم** در بیان بعض امور متعلقه بنجوم **فصل چهاردهم** در بیان اسناد
طب **فصل اول** در بیان دوا و غذا و ذوالخاصیه و مرکب القوی و غذا و زهر و سم و دوای مسهل و بیان اقسام هریک بدانکه جناب اقدس باری جل ذکره از کمال لطافت و حکمت
و احکام حکمت و نهایت رحمت و رافت مواد ادویه را بیشتر از مواد اغذیه آفریده بجهت آنکه احتیاج انسان بدانها زیاده است از برای دفع امراض و اعلال اغذیه و دیگر آنکه اغذیه
بسبب کثرت استعمال شبانروزی طبیعی و عادی شده اند زیرا که بدن بسبب عوارض و موانع چند از عدم مراعات قوانین کلیه و قواعد سته ضروریه مقرره در حفظ صحت و تجاوز از حد اعتدال لیکن
اکثر منحرف از مزاج اصلی و صحت ذاتی میگردد که مسمی بمرض است و محتاج میشود بدفع و رد آن بسوی مزاج اصلی خود بمعین معاون از خارج و طبیعت مدبره را در آن مددی است اول
بواسطه آنکه از علماء ببعض حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وسلم که یا خلق الله ما الارض بمعین داد حق سبحانه تعالی و عزشانه برای هر مرض الله دوائی بیافریده بجل و تنافی که تقدس و تعالی
بیدانند و اجلة الاطباء و مجربین در خواص و منافع ادویه و مقدار آنچه نوشته اقل قلیل از قبیل قطره است از دریا بلکه از آنهم کمتر بحکم آیه کریمه قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی و لو جئنا بمثله مددا و الطف قیاس تخمین مراد از معین اراده در حدیث شریف بمقدار عدد معین نیست بلکه کثرت است و بدانکه از جمله منافع مذکوره سود تعدد در ادویه لطف آن تحمل یکی آن
باشد مثلا اگر دوائی یافت نشود و دیگری یافت شود و طبع را از آن نفرت باشد بدیگری که یافت شود و بدان رغبت باشد و بالفرض بسیار شد بدان دوائے نمایند و همچنین غذا و دیگر آنکه مثلا
ادویه چون دوائی را نفع دوند و دفع از آن یافته لیاست که ثانیاً از آن بسبب تکرار استعمال و عادت و تبدل حالات مزاج نفعی متعد به حاصل نمیگردد و قانونا تغییر و تبدیل بدوای دیگر نمایند و تحقیق
و رفع اذای این در امراض مفرده است و اما در امراض مرکبه احتیاج است بکثرت ادویه چنانچه انشاء الله تعالی بیان آن خواهد شد بدانکه دوا یا مفرد است یا مرکب مفرد طبیعی از موالید ثلثه است
که نبات و حیوان و جماد باشند و یا مرکب مولف از بسایط نفتا که لا محاله نباتی و یا حیوانی و یا مرکب ازین هر دو است زیرا که جماد اصلا صلاحیت غذائیت انسان ندارد کما لا یخفی و
ایضاً دوا و همچنین غذا هر یک ماده و کیفیتی و صورتی دارند ماده و صورت هر دو جوهر اند و کیفیت عرض غرض یا عارض صورت است و آن حرارت و برودت است از کیفیات فاعله از
و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله اند و تاثیر دوا اسم بکیفیت و هم بصورت یعنی صورت نوعیه هم خاصیت است مفرد باشد و مرکب با کیفیت و اکثر مواد بدانا
اغلب در تاثیر یا صادر از امور ثلثه است نهائی و یا بدو و ما بهر سه اما کیفیت هر چند قلیل باشد اثر آن غیر بین در همه حال با آن هر دو شریک است و مفارقت ندارد بخلاف آن هر دو ملازم کیفیت
نیستند مثلا در دوای مطلق قوی غالب ذاتی کیفیت است و در دیگر مغلوب و ضعیف و در ذوالخاصیه صورت غالب بهمین نسبت و در غذای ذوالخاصیه و غیرها و بجهت اشاره و درین معنی
از امصرید نگر نموده و غذای دوائی دوای غذائی فادزهری و دوای سمی و امثال اینها می نامند ذوالخاصیه ما موافق و مقوی و حافظ مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوای است و یا مخالف
و مفسد و منافی کننده آنها را اول را فادزهر و تریاق و ثانی را سم نامند و تولید غذا از ماده است چون این مقدمات بالاجمال معلوم گردید پس بباید دانست که آنچه وارد در بدن میگردد خالی
از آن نیست که تاثیر آن یا بماده فقط است و آنرا غذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط آنرا دوای مطلق گویند و یا بماده و بکیفیت هر دو آنرا غذای دوائی و یا بکیفیت و ماده هر دو معا آنرا دوای غذائی و یا فقط
فقط آنرا ذوالخاصیه گویند و این یا موافق و ملائم و مقدار است یا مخالف و احداث کننده مضرت و فساد در هر یکی از انها منقسم بچند قسم میگردد اما آنچه تاثیر آن بموافقت است چهار نوع بود و یا
بصورت فقط است و آنرا فادزهر یا بماده و صورت و آنرا غذای فادزهری و یا بکیفیت و صورت هر دو آنرا دوای فادزهری و یا بهر سه ماده و کیفیت و صورت آنرا دوای غذای فادزهری
گویند اما آنچه تاثیر آن بمخالفت و منافات باشد نیز بر چند نوع است یا بصورت فقط است و آنرا اسم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت هر دو این بر اسب است اگر در کمال قوت باشد آنرا دوای
سمی نامند اگر در کمال قوت نیست آن بر دو نوع است یا بصورت فقط است و آنرا سم مطلق نامند و آن نیز بر سه نوع است یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصورت و کیفیت
باهم آنرا دوای مسهل ذوالخاصیه نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت و صورت است و این را دوای مسهل گویند و اما ضعیف را بکثرت بکیفیت ماده و صورت هر سه است و لیکن هم ضعیف و ناقص خصوص

[illegible] مطلق آنست که تاثیر آن در بدن بماده فقط باشد و بکیفیت و صورت [illegible]
[illegible] اصلی خود نگردد و بلکه در ان تصرف نمود و یا بالقوة آنرا بالفعل گرداند و متغیر و متبدل از صورت غذائی بصورت عضوی گرداند [illegible]
[illegible] از مبدء فیاض مثل نشاسته با شعیر و [illegible] گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیمبرشت و [illegible] گندم و سایر حبوب و بقول
و غیر آن و کیفیت حاصله از آن خلط منافی و غالب بر کیفیت اصلی بدن و اعضا نباشد و دوای مطلق آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذائیت و جزو بدن
شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی در آن تصرف نماید متاثر گردد و بلکه ثانیا او تصرف در بدن نماید و آنرا متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد [illegible]
[illegible] مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و [illegible] و امثال آن و غذای دوائی آنست که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت هر دو باشد اما بماده غالب که بعد تاثیر
[illegible] غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن [illegible] تغیر بائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند [illegible] و شعیر [illegible]
[illegible] و اسفاناخ و [illegible] و شلغم [illegible] و نخود و لوبیا و نخود و باقلا و دوای غذائی آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده هر دو باشد اما غالب
کیفیت بدن را متغیر سازد [illegible] و در ان تصرف نماید و از ان خلط [illegible] حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جوهر بدن شدن [illegible] صورت عضوی [illegible] غالب بدن
مانند [illegible] کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز و توت و آلو و اکثر میوه ها و بذور مانند بزر خیار و خربزه و [illegible] و امثال اینها [illegible] ادویه و اغذیه را افعال کلیه میباشد بحسب کیفیات آن
مانند تبرید [illegible] و تحلیل [illegible] تلیین [illegible] صلابت [illegible] را صفات مخصوصه است که مشابه افعال کلیه آنست مانند تفتیح و تسدید [illegible] تحلیل
و امثال اینها و اغذیه مفرده را صفات منحصر است در سیزده قسم بدین نحو که اغذیه یا صالح الکیموس است یا فاسد الکیموس [illegible] که متولد شود از آن خون طبیعی [illegible] که مخلوط نباشد با ان اخلاط دیگر [illegible]
بخلاف آنست و هر واحد از ان هر دو منقسم میشود بسه قسم لطیف و کثیف و متوسط [illegible] کثیر الغذا و قلیل الغذا و متوسط [illegible] کثیر الغذا آنست که از ان خون بسیاری تولد یابد و قلیل الغذا
بخلاف آن و متوسط [illegible] متوسط میان هر دو پس اقسام اغذیه [illegible] بیان کرده آید [illegible] غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفاناخ و یا غلیظ غیر لطیف است مانند پنیر و یا متوسط
است مانند آب گوشت [illegible] و هر واحد از ان هر دو [illegible] است مانند آب گوشت جوجه مرغ [illegible] ماهی ریزه یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و نخود و نان تازه و باروغن
است مانند خردل و سیر و پیاز [illegible] کثیر الغذا است مانند زرده بیضه نیمبرشت یا معتدل الغذا است مانند مرق نخود یا قلیل الغذا است مانند بقول [illegible]

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند زرده تخم مرغ نیمبرشت [illegible] و گوشت کبک [illegible] مرغ بریشته کرده [illegible] صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت [illegible]	لطیف الکیموس قلیل الغذا مانند انار و سیب [illegible] کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند [illegible] تازه [illegible] معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند [illegible]	لطیف الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم پاکیزه جید [illegible] گوشت کثیف صالح الکیموس [illegible] بچه گاو [illegible] صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچه گاو	لطیف الکیموس کثیر الغذا مانند شش حیوان و کبوتر بچه [illegible] کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو [illegible] معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند سیر و پیاز و تره تیزک [illegible] کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید معتدل ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک	لطیف الکیموس متوسط الغذا مانند نان خطیر [illegible] کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند کلم معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا ماهی خشک کرده

و دوا ذو الخاصیه آنست که تاثیر آن بکیفیت و امری ورای کیفیات و امور ظاهره [illegible] امری لطیف و دقیق و خفی مانند جذب مغناطیس آهن و کاه ربا [illegible] سم در بدن
[illegible] بصورت نوعیه [illegible] لیکن جذب مغناطیس [illegible] آهن [illegible] الطف و ادق و اخفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نحو [illegible] است از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه در بعض دیگر از
محبت که عشق نامند [illegible] مناسبت و مجانبت نفوس ایشان با هم و با کمال عدم مناسبت و منافرت ایشان [illegible] تفصیل این طولانی [illegible] آن دارد و بدانکه
دوا ذو الخاصیه اگر تاثیر آن بموافقت [illegible] تریاق آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت [illegible]
[illegible] باشد که [illegible] و رفع نکایت و اذیت موذی [illegible] و مقاومت نماید [illegible] تفصیل [illegible] تریاق [illegible]
[illegible] و غذای ذو الخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد اما ماده غالب [illegible]
[illegible] دوای ذو الخاصیه آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند [illegible]
[illegible] غذای ذو الخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت [illegible]
[illegible] سم مطلق آنست که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد تاثیر فادزهر باشد [illegible] حرارت غریزی [illegible] ارواح و قوی [illegible]
[illegible] مانند بیش و زهره افعی و مارهای قوی [illegible] و دوای سمی آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد [illegible]
[illegible] غذای سمی آنست که تاثیر آن بماده و صورت [illegible]
[illegible] و امثال این [illegible] غذای [illegible] و دوای سمی آنست
[illegible] بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد [illegible] و دوای مسهل ذو الخاصیه

آنست که تاثیر آن بکیفیت و بصورت هر دو باشد و یا آن نیز قوت مسهله بود در کمال قوت و شدت تاثیر برای کسر قوت محتاج باصلاح و تدبیر و تشویه و غیرها باشد و لابد اصلاح و دفع
در بدن و تاثیر و تاثر نفوذ و سرایت در افضیه و سطوح و عروق و اعماق بدن نماید و مختلط و ملتصق باخلاط و رطوبات رقیقه و غلیظه گردد و اکثر آنها را تبخیر و ترقیق و تذویب و تقطیع
و غیرها دفع سازد و بعضی را تحلیل برد مانند سقمونیا که بکیفیت احداث حرارت و بصورت نوعیه دفع صفرا و بلغم مینماید و همچنین سیاه ترا و مسهله تقویه یا مثل آن بود و غیر آن از ادویه مسهل
آنست که تاثیر آن مشابه آنها باشد بلکه در هر فعل از آن اندک ضعیف تر باشد و محتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سنا مکی و ترید و هلیلجات و امثال آنها که استعمال آنها در دواء احمر یعنی سنا با گل سرخ
و چرب نمودن ترید و هلیلجات بروغن بادام کافی است دوای ملین آنست که تاثیر آن از آن هم ضعیف تر باشد و همچنان ملتصق باخلاط و رطوبات موجوده حاضره در معده و امعا در آن آنها را
گشته دفع گرداند و با آن قوت نفاذ چندان نباشد مانند فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص و امثال آنها و لیکن بعضی از قوت جالیه شده از آنها بعضی محتاج
باندک اصلاحی اند مانند فلوس خیارشنبر که باید بروغن بادام یا روغن گل سرخ چرب نموده شود برای دفع تشبث و چسپیدن آن بسطح امعا و احداث ترحج و سحج و زحیر و مانند آن همچنین شیرخشت
و سایر ملینات مذکوره **فصل دوم** در بیان مرکب القوی و ذوی الخاصیة تاثیر هر یک از آنها بدانکه مراتب قوای ادویه منحصر است بر سه مرتبه و قوت عبارت از مبدء و سبب موجب افعال
و ظهور آثار است در مواضع لایقه **مرتبه اول** افعال محسوسه که ادویه است بسبب کیفیت ناشیه حاصله از مبدء فیاض جل اسمه از ایشان از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان باید گرم یا سرد یا تر یا خشک مانند
مرتبه دوم افعال محسوسه حاصله از مزاج ثانویه که صاحب مرتبه ثانویه است و ملاقی خود با آن از لوازم مرتبه اول است چه اشیای محسوس از ثانوی مرکب مانند آنکه هر مرکب بکیفیتی مزاجی
اولی مختلف در لازم است باشد مانند تسخین بعضی و تبرید بعضی از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل میشود و اثر این غیر آثار آن اجزا است مانند تقطیع و تسخین و تبرید و غیره
و هر چه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای مفرده او است آن مرکب متوافقة القوة گویند و اگر مخالف آنها
تسخین و سهم و تبرید کند آنرا متضادة القوة نامند طبیعت با این همه هر یک در مکان خود استعمال مینماید اگر او را حاذق و مانع نباشد **مرتبه سوم** از لوازم مرتبه اول و ثانی است
صورت نوعیه و با لخاصیة عبارت از آن است مانند حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی او است و تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص از ... از لوازم مزاجی
مزاجی و سست و تلطیف اخلاط و مانند آن میکند بصورت نوعیه خود مانند تریاق که دفع سم مینماید بلوازم مزاج ثانوی بواسطه صورت نوعیه خود و بدانکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس و محققین ...
به بقای صور عناصر بمرکبات باید که مراتب قوی تا چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعله متماسه می باشد و تاثیر آن مرتبه است در مراتب و چنین
مزاج ثانوی را اثر است غیر آن مانند لین که مرکب است از آب و خاک و تاثیر آن مرتبه ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب بر این قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثر است غیر آثار ...
غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب شمرده اند و قیاس مقتضی آنست که خود آنها قدر قوا حاصل شده اند و اندراج مرتبه صور نوعیه اجزای غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبه صور نوعیه ...
و بدانکه بعضی از مرکبات ناقصه صورت نوعیه ندارند مانند خاک مخلوط با آب و گل که مرکب است از آب و بخار که مؤلف است از آب و آتش و بدانکه هر چه با صورت نوعیه است ...
الی کتب تفصیل آن بعد از این خواهد آمد انشاء الله تعالی و تفاصیل باقیه بالاجمال این است اما مرکب القوی پس آن دوائی را نامند که مرکب باشد از اجزا چند
هر یک را بر سر خود مزاجی خاص شده متباین از دیگری و بعد ترکیب در شیء واحد و پوشیدن لباس صورت واحدانی امتزاج تام نیافته باشند که بعد ورود در بدن و تاثیر
در بدن و تاثیر و تاثر از آن از هم متمایز نتوانند گشت و تاثیر واحد نتوانند نمود بلکه بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تاثیری و احداث کیفیتی خاص نماید و
مقتضای آثار متخالفه متضاده میگردانند بعضی برودت و بعضی حرارت بحسب ترکیب و امتزاج و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه تفصیل آن انشاء الله تعالی بعد از این خواهد آمد
مانند حجر التیس و جدوار و چوب چینی و ورد احمر و مار در و اکثر ادویه تریاقیه و کل ادویه باهیه مثل شقاقل و بهمنین و زردک و مانند آن
و زنجبیل و مانند اینها و در چنین دوای تریاقی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیه آن میباشد لهذا بر ودی آن را کرم سخت و تباه میگرداند و بدانکه رطوبت ...
طوبتی است که در تمام اجزای آن کما ینبغی ممتزج گشته باشد و بعضی از آن تحلیل بر ود و جرم آنرا خشک میسازد و بعضی تغییر صورت ...
فانی گرداند **و اما ذوی الخاصیة** پس بدانکه خاصیت باصطلاح فعل آثار ثانوی را نامند دون کیفیات اولی از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که ...
مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال آنها و افعال آثار ثالث را نیز مانند تفتیت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت و این گر
بموافقت و مناسبت مزاج و ارواح و حیات باشد آنرا افادة تریاق نامند و اگر بمضادت و عدم مناسبت باشد آنرا سم گویند که ضد افعال و آثار تریاق از آن ظاهر گردد
و بیان دیگر آنکه ذوالخاصیة چیزی را نامند که تاثیر آن بکیفیت نباشد بلکه بصورت بود که آن چیز بآن صورت امتیاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و از این جهت این
صورت را صورت نوعیه نامند که بآن نوع از هم جدا گشته اند و هر یک تاثیری و را تاثیر دیگری مینماید و اما اختصاص نوع نوع در آن تاثیر ...
ذکر یافت و مانند تاثیر حجر التیس حجر الحیه و جدوار و حب الغار و ... و امثال اینها از ادویه فادزهریه تریاقیه مفرده و مرکبه در سموم حاره و بارده و ...
مؤثر اند خواه تفتیت بسته ... فادزهر خواه مناقرت و ضدیت باشد ... ذکر یافت ... مرکب ... و ...

یک معرفت و آن نیست مگر از طبیعت که آن اثر ظهورش ست در اجسام به مراتب الا آنکه تاثیر ما تا کیفیت ضعیف و جزئیست تاثیر مرکب اقوی ازان بماده و تغیر و تاثیر و الخاصیه ازان بیشتر و بالاجمال هر تاثیر ما بالطبع
یا بالطبع و ازان زیاده و تاثیر نفس کلی و آن کل از همه اقوی و ارفع و اعلی ست بدانکه تاثیر بعضی ادویه که بطریق تعلیق و اخذ آن بنوعی خاص و تشبیه تقریر همچنین از برای محبت و یا عداوت مثلا در زیر
سر یا دو جای دیگر انها اند منفعت یا دفن کردن و خورش کردن یا سوختن یا با خود داشتن و غیر انها هر چند قواعد طبیه تاثیرات طبیعت را هرگز آن را انها دخلی نیست و لیکن از تاثیرات نفس و توهمات آن
نیز نیست خصوص ضعفاء العقول را و بحکم کل امر آنکه کتابی نیز خالی از انها نباشد جا بجا بعضی ازین قبیل خواص ذکر میکرده و اما تاثیر فادزهر و تریاق پس آنکه تاثیر فادزهر و تریاق از جهت
مرکب تقوی بودن کیفیت از جهت مناسبت و جذب سمیت آن هم را بسوی خود و میل سم بسوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسبت و مضادت خود که حرارت
غریزیه و قوی و ارواح باشند و هم از جهت امور مذکوره در فادزهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن و جذب سم از انها بهمان جهت بدانکه چون اجزای رطوبات و قوی و ارواح بدن همه با هم
متصل و متحد اند اتصال و اتحاد و وحدانی و طبیعت مدبره بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل ندبیض و حفظ اجتماع و وحدانی لهذا بمجرد و رود آن در بدن تاثیر آن در تمام بدن سرایت چنانچه مشاهده میگردد
که درین ضعف و گرسنگی بسیار بمجرد ورود دوای مقوی و یا غذای صالح خصوصا لطیف دفعة تقویتی در بدن حاصل میگردد اما تاثیر و احداث غذا تقویت بدن را دفعه واحده بمجرد ورود معده
در معده دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفه آن بواسطه رطوبات بدنیه و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان با هم دفعة بتمام بدن سرایت میکند باعث تقویت قوی و ارواح میگردد دوم آنکه طبیعت مدبره
حامیه بدن آنچه از غذا آماده و ذخیره نگاه داشته است که اندک اندک صرف بدن نماید در هنگام فقدان آن چون تازه وارد بدن شود مطمئن گردد آنرا که ذخیره دارد زیاده بصرف آورد موجب
تقویت بدن شود والله اعلم و اما تریاق الافاعی و آنچه دران لحوم افاعی ست شاید با امور مذکوره امری دیگر نیز باشد و آن جذب لحم افعی ست سمیت را بسوی خود و ازین جهت است که تاکید نموده
بسیار نموده اند که در هنگام گرفتن افعی و حین قطع سر و ذنب آن باید که اذیت بان نرسد و زخمی و لاغر نگردد و در هنگام کمال قوت آنرا بعضب آورده تا تمام زهر آن بسر و ذنب آن آید در عرض تمام و
یکدفعه سر و دم آن جمع نموده قطع نمایند که دفعه منفصل گرداند و سمیت مطلقا در بدن آن سرایت ننماید زیرا که اگر سمیت دران بماند هر چند اثر کم باشد بدان سبب ضرر رساند و نیز جذب سمیت را کما ینبغی
نخواهد علت این جذب و قطع نمایند لحم آنست که سم بند جذب اجرام عصارات رطوبات و لطافت معصورات ادهان بزودی بسوی خود و این امریست محسوس لهذا آزموده اند که بعد از طبخ مطبوخات
و مالیدن اجرام آنها بزودی با دلک صافی نمایند لطائف و جواهر را از کثائف و اجرام آنها جدا کنند و الا با آنها را بخود میکشد و نیز بحیثیت زیادتی تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات
الافاعی را بخمر جیشی میفرمایند تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب و دفع نماید و لهذا بعد تناول آن اولا بدن گرم میگردد و بعد ازان عرق لزج بد بو دفع میشود و دلیل
آنست که بول و براز نیز بد بو میباشد پس صحت مییابد **فائده** بدانکه بعضی گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویه مفرده مطبوعه حجریه که در بطون حیوانات مانند بلنگ و کوهی و میمون
و غیرها متکون میگردد و بر معدنیات نیز و تریاق بر ادویه نباتیه مفرده مانند جدوار و حب الغار و ادویه مرکبه مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مثرودیطوس و تریاق اربعه و غیرها که مزاج ثانوی ترکیبی
یافته اند اولی و انسب است و بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگر جائز و مستعمل است والله اعلم و اما تاثیر سموم با امور مذکوره بمضادت و قهر و غلبه و افساد و ابطال و افنای حرارت غریزیه
قوی و ارواح و رطوبات است و گریز آنها بر اعانت قصد بسوی مبداء و منبع خود که قلب باشد و اجماد و خاموش شدن آنها دران و انقباض مجاری و انضغاط و لهذا دران حین رنگ بشره و سایر بدن
زرد و در رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت میگردد و صاحب خوان الصفا نوشته که سموم دو نوع است حار و بارد اما سموم حار پس افعال آنها در بدن بعنوان آنکه رطوبات و فانی نمودن
آنهاست و شبیه آنها مانند و ثبت زعفران ست در آب که در یک لحظه تمام آب را رنگین میگرداند و متغیر میسازند و اما سموم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات ارواح لطیفه غیر
که قوام حیوة و صحت مزاج بدن است و شبیه آنها مانند انفحه است که چون بر شیر زنند آنرا منعقد و بسته میسازد و در اندک زمانی فعل و تاثیر فادزهر و تریاقات بر عکس آنست و شبیه آنها مانند
تر شدن است برنگ زعفران و معصفر که برودی آنرا فاسد میسازد و باطل میگرداند فعل آنرا و اما تاثیر سایر ادویه از مسهله و غیرها با اکثر امور مذکوره نسبت اجرام آنهاست با خلاط فاسده و تقریبه و بعیده و اعانت و
رسانیدن طبیعت مدبره بدن قوی و لطائف باعضای بعیده و ضیقة المجاری نیز بجذب اعضاست آنها را بسوی خود و رسیدن اثر آنها بزودی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات آن با هم جز بجز
اجزای لطیفه تاثیر دراثا بعضو مخصوص و مرض خاص جهت آنکه آن و اثر مخصوص آن عضو و آن مرض باشد تاثیر بهر نحو یکه باشد از قبض و جمع و یا تفریق و ارخاء تفتیح و تفتیح و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و تشفف و تولید
و اسهال و ادرار و غیرها والله اعلم **فصل سوم** در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها بدانکه مزاج معتدل بمعنی ممتزج با سم مفعول ست و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریه متوسطه
حاصله از کیفیات بسیطه متضاده و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابهه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه و امتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها و با هم
متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند بحدیکه صورت هر دو صورت وحدت کیفیت دیگری را بشکنند و صورت وحدانی بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند و عناصر که ارکان و اسطقس
و اصل نیز نامند چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و دو کیفیت ازینها که حرارت و برودت باشد فاعله اند و دو دیگر که رطوبت و
یبوست باشد منفعله و هر یک از ارکان را دو کیفیت ست یکی فاعله و دیگری منفعله مثلا آتش حار و یابس ست و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و یابس و هر واحد
از ینها با دیگری هم نسبت بما فوق خود و هم نسبت بما تحت خود مناسبت و مشابهت دارد و هم ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت
و مشابهت دارد و باعتبار رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سایر ارکان و همین علت انقلاب و آمیزش آنهاست

یکدیگر تا غیر و تاثیر ظهور آید مختلط از ایشان و الا انقلاب آمیزش نیابد و تاثر مقصود نبودی و کرهٔ اثیر که آتش باشد باعتبار لطافت فلک قمر و کرهٔ خاک باعتبار کمال کثافت و ثقل
پایین همه و مرکز کل ست و دو کرهٔ دیگر در بین اما افعال هر یک از کیفیات اربعه پس حرارت فعل آن تسخین و تفریق و تحلیل و اذابه و تبخیر و افنا است و برودت تبرید و جمع و تجمید و انجماد و حرارت و رطوبت
ترتیب و تلیین و تلبیس و ترقیق و سیلان و یبوست تکثیف و تخشین و تصلیب و حفظ و اشکال اجزا است و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقرا نه است یک معتدل و هشت دیگر غیر معتدل و در این صورت
صورت دیگر متصور و محقق نیست مراد از معتدل که میزان و مقیس علیه غیر معتدل است یعنی با آن می سنجند انحراف امزجه را معتدل فرضی طبی ست که معنی آن کافی و تساوی مقادیر اجزای عناصر
در ممتزج بالعرض بالنسبه نه تساوی حقیقی واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع ست بجهت میل و توجه هر یک بمرکز خود بسبب عدم مانع و قاصر و غلبه و زیادتی هر یک مانع و قاصر گردد
ست و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت ست از کیفیات اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار ست که در معتدل باشد و آن چهار ست یا حرارت غالب ست و لیس
آن احر از کما ینبغی باشد یا برودت و آن ابرد از ما ینبغی یا رطوبت و آن ارطب از ما ینبغی و یا یبوست و آن ایبس از ما ینبغی و یا از جهت دو کیفیت و آن نیز چهار قسمت یا حرارت و یبوست
غالب است پس آن احر و ایبس از ما ینبغی خواهد بود یا حرارت و رطوبت آن احر و ارطب یا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب یا برودت و یبوست و آن ابرد و ایبس از ما ینبغی
ست و اینجا ایرادی وارد است و آن اینست مثلاً اگر کسی گوید که اشیا مرکب اند از عناصر پس اگر غالب شی مرکب ممتزج عنصر نار ست باید که بر آن شی حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصر هوا است
باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که میگویند فلان چیز احر از ما ینبغی ست و یا ابرد و یا ارطب و یا ایبس و احداث گرمی و سردی و یا تری و یا خشکی بسیار می نماید جواب آنست که
آنچه مرکب ست یعنی احر و ایبس یا احر و ارطب و یا ابرد و ایبس ست در هر یک از اینها یک عنصر غالب ست احد دو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از آن بروز و ظهور مینماید مثلاً اگر در آن
ممتزج عنصر نار غالب ست پس آن احر و ایبس از ما ینبغی ست و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از آن خواهد بود و همچنین آنچه در آن یک کیفیت غالب ست که مفرد باشد دو عنصر غالب ست
مثلاً در احر از ما ینبغی دو عنصر غالب ست که نار و هوا باشند و دو کیفیت منفعله آن هر دو که رطوبت و یبوست باشند باهم فعل و انفعال نموده و بحکم اذا تعارضا تساقطا فعل و اثر هر دو
مرتفع میگردد و پس باقی نمی ماند مگر دو جزو حار از آن هر دو پس آن شی ممتزج احر از ما ینبغی خواهد بود و هر چند حرارت بسیار بالعرض احداث یبس مینماید بسبب شدت تحلیل و تفتیح خود و لیکن آن یبس در
جنب حرارت کمتر ست زیرا که بالعرض ست نه بالذات و برهمین قیاس نمایند ابرد و ارطب و ایبس از ما ینبغی را کما لا یخفی و بدانکه کیفیت عبارت از هیئت متقرره ست بجهت لا اجزا در جسم ست
که تصور و ادراک آن موجب تصور و ادراک امری خارج از آن نباشد و این اقتضا قسمت و یا نسبت در اجزاء حامل و موضوع خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد والله اعلم و اما کیفیت
معرفت درجات ادویه و مراتب آن پس آنکه آنچه وارد بدن انسان معتدل المزاج و یا قریب باعتدال جوان ذکی الحس باد راک گردد و حرارت غریزی و در آن تاثیر نماید و کیفیت کامنه
بالقوهٔ آنرا بروز و بفعل آورد و آن کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیت بدن آنست و بتکرار استعمال و تکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیت غالبه بر مزاج اصلی آن نکند و ارواح و قوی
متغیر نسازد و بکیفیتی از کیفیات اربعه و ناقص و مختل نماید فعلی از افعال را آنرا معتدل نامند و الا خارج از اعتدال و خروج آن اگر بمرتبه ایست که مقدار کم آن در بدن احداث کیفیتی غالبه بر آن ننماید
نماید و مقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغیری نماید اما ناقص و مختل نسازد و فعلی از افعال را آنرا درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالبه بر بدن نماید اما زیادتی مقدار و کثرت استعمال آن
بسر حد ضرر و فساد نرسد آنرا درجه ثانیه نامند و اگر با آن بسر حد ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد و لیکن مهلک نباشد آنرا درجه ثالثه گویند و اگر ضرر بسیار و عظیم در ارواح و قوی نماید و بسر حد
هلاکت رساند و مهلک باشد آنرا درجه رابعه نامند و تقسیم مراتب اربعه و تاثیر کیفیت غالبه آنرا باین نهج بیان نموده اند که چون بدن مشتمل ست بر اعضا مانند معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره
در عروق و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و فرجات سواقی و بر اعضا و ارواح که در جمیع اعضای مذکور ساری اند پس هر چه بمقدار خالی از افراط و تفریط وارد بدن گردد و تغیر از آن ننماید آن نیست
که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شاغل افضیه که در مفقود الاثر میگردد و یا اثر از آن باقی بماند اول معتدل ست و ثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاور و مجاری ست و تجاوز
از آن نمیتواند نمود درجه اولی ست و اگر تاثیر در روح و اخلاط نیز مینماید درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و در رطوبت ثانیه تاثیر مینماید درجه سوم و اگر تاثیر آن در همه باشد و کل اعضا را شامل
گردد درجه چهارم نامند که نهایت تاثیر ست بدانکه هر یک از درجات اربعه را سه مرتبه قرار داده در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در هر یک در اول آن درجه بالنسبه بوسط آن کمتر محسوس میگردد و در وسط از اول
زیاده و در آخر از همه زیاده و درجه اربعه در هر مرتبه از کیفیات را در طول سم گفته اند و آن شی راسمی مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد و آنچه اذیت و سمیت آن در اول اثنای آن باشد قابل اصلاح و آنچه در آخر
اصلاح پذیر نیست و این تقسیم مراتب و درجات کیفیات چندان اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری و استقرائی ست تحقیقی فائده بدانکه مقرر ست نزد حکما که شی حار و رطب تا زمانیکه حرارت
آن از درجه اولی جهت آنکه اگر حرارت آن زاید شود بدان مقدار رطوبت را فانی میسازد و در رطوبت آنرا پس برای آنست که نمیباشد دوای گرم در درجه دوم و سوم و در اکثر تا بس هر چیز که حار در درجه سوم و چهارم باشد
ست در آن درجه و تاثیر سمیات اثر بصورت نوعیه و است که خاصیت مینماید بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر یافت و اکثر ادویه فادزهریه و یه گرم و خشک است و یا سرد و یا خشک میباشند همچنین سموم هم
سمی را که تاثیر هر یک از فاعلتین که حرارت و برودت باشند یا یبوست بسیار قوی میباشد و یا رطوبت اندک و ضعیف و نیز مزاج را بقسمت اولی دو نوع قرار داده اند یکی اولی که طبیعی حاصل از امتزاج
عناصر اربعه و غلبه بعضی بر بعضی و مغلوبیت دیگری و دوم ثانوی صناعی حادث از تراکیب ادویه مفرده و مرکبه و در مرکبات مصنوعه و این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دوا یعنی همچنانکه کیفیت اولی اصلی میباشد ثانوی
نیز میباشد چنانچه ذکر یافت و همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع ست یکی اولی اصلی و دوم ثانوی صناعی و نیز هر یک دو نوع ست اکثر ترکیب قوی مستحکم و تمام الترکیب یا ناقص و ضعیف و نوع هم مستحکم تمام ا

آن نیست که اجزای بسایط عنصری ممتزج آن بسایط لطیف جیز خیلی باشند و هم سهل الانفصال تمام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند بحدیکه حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی
ناری نیز اجزای لطیفه آنها از کثیفه جدا و متفرق نتواند نمود تا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد کیفیت و خاصیت واحده اعم از آنکه معتدل باشد و یا غیر معتدل از ان صادر و ظاهر گردد
مانند ذهب یا به سواری تواند تفریق نمود مانند سائر فلزات و منطرقات اما غیر تام الترکیب ناقص ضعیف زرخ و مستحکم نیز مراتب میباشد بعضی از ان را تفریق اجزای از هم بسیار سهل میباشد مانند
گوگرد و نمک بعضی را به دشواری و میان ان دیگر آنکه ناقص الترکیب بسیار ضعیف است که تاب تحمل و شستن ندارد مانند کاسنی و کثر بقول که طاقت طبخ بسیار ندارد مانند افیتمون و عدس و امثال اینها که بمجرد
طبخ بسیار اجزای حاره قلیله خفیفه لطیفه نافذه مفتحه آنها مفارقت نموده و تحلیل یافته اجرام بارده غلیظه کثیره منسد وه ثقیله کثیفه آنها باقی میماند و لهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع نبی صلی الله علیه
و آله و از اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجرام از هم و باطل شدن افعال مختصه آنها مانند گوشت و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف حالی بورقی سهل آنها از ماده ارضی کثیف
قابض آن بطبخ و آب جدا میگردد و آب می بدو باقی میماند ماده ارضیه قابضه آنها و لهذا آشامیدن مرقه آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم و ترب و عدس از
خارج محلل و منضج است بخلاف از داخل و از انها اقوی و انفع مانند غیر است که استعمال آن هر دو از خارج منضج و مفرح است خصوصاً پیاز پخته و خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تفریح و انضاج و غیرها بخلاف
داخل تناول آن باشد که چون خارج بیکجا ساکن و مستقر میماند و رطوبت بورقیه حاره جالیه حرارت آن تاثیر در جلد بدن کماینبغی مینماید و لهذا باعث انضاج و تفریح میگردد و در داخل
بسبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبره بدن آنرا دایم در حرکت و تعاقب فعل و انفعال و کسر و انکسار میدارد و صورت اصلیه و سورت آنرا برقرار نمیدارد و لهذا نمیتوانند تاثیر نمود خصوصاً که پخته
شده باشند در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیه جالیه و حرارت آنها چیزی تحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آنست که سطح معده مملو و آغشیه به بلاغم و رطوبات میباشد آنها
حائل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط با آن بلاغم و رطوبات گشته و حرارت بدنیه در آنها تاثیر نموده کسر حدت آنها میشود و لهذا تاثیری نتوانند نمود اگر محرور المزاج یا یابس که در معده
او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصاً آنها را البته باعث سحج و تفریح میگردد و همچنین هر دوا و غذای حار حاد که در بلدان بارده رطبه صاحبان امزجه بارده رطبه بلغمیه تناول مینمایند بدان جهت
موافق است با امزجه ایشان و ادویه و اغذیه بارده رطبه که در بلدان حاره ده صاحبان امزجه حاره حاده و صفراویه تناول مینمایند و از ان منتفع میگردند و البته مخالف و مقرست مقابل ایشان و لهذا بسیاری از ادویه است که تناول آنها
ضرر بسیار مینماید و نضید آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز و آنرا جو خصوصاً مخلوط با هم جهت آنکه جرم آن هر دو مرکب است از جواهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود در معده و تصرف
حرارت غریزی در ان آن جزو لطیف محلل تحلیل میرود و باقی میماند جوهر مائی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا تحلیل میبرد اورام صلبه بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و دیگر آنکه ضعف درجات
آن ادویه بدین مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفه آنها از کثیفه جدا نمیگردند و تحلیل نمی یابند و بعضی از ادویه میباشند که صاحب جواهر مختلف و اجزای متضاده
الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی از آنها ظاهر و محسوس مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لب آن سرد و یا خفی اند مانند بزرقطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب
آن سرد و لیس اگر درست بیاشامند بسبب لیابی بارد خود تبرید میکنند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابند که اثری از ان ظاهر گردد و چون بکوبند و بیاشامند ملصق بسطوح اعضای باطنی گشته منزلج
میگردانند لهذا در علاج جون کوبیده آنرا بطریق ضماد بر اورام و دمل بگذارند باعث تحلیل و تفجیر و التیام آنها میگردد و نا کوبیده در آن نیست باعث انضاج خامی و الله اعلم و اما مرکبات صناعی مانند
تریاق فاروق و مثرودیطوس و سائر معاجین کبار و جوارشات و حبوب اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجر التیس و جدوار و خطائی و زرآوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی غیر تام الترکیب
اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در انها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر میگردد و چنانچه در مرکب تقوی هر دو با لخاصیة ایمائی بدان کرده و بیان
هر یک بالاجمال در اماکن خود و در فادزهر و جدوار و چوب چینی و مومیائی و غیرها انشاء الله تعالی خواهد آمد و تفصیل در کتب قوم مسطور است والله اعلم

فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجه ادویه

و اغذیه به تجربه و قیاس بدانکه دانستن امزجه ادویه و اغذیه یا بتجربه است و یا بقیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بر آن توان نمود اول آنکه باید که آن دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبه
خارجیه مثلاً آب بادام که گرم باشد احداث حرارت مینماید و چون حرارت عارضی آن زایل شود بمزاج اصلی خود که برودت است بر میگردد و احداث برودت میکند و همچنین دوم او سائر اشیای بسیطه و
مرکبه دوم آنکه باید که تجربه بر اشخاص معتدل المزاج جوان با حس و ادراک صحیح و یا بانحای شتی از علل متعدد و کثرت آن در امراض مختلفه متضاده و در اوقات و ازمان و فصول و بلدان متباینه نماید
تا درست آید و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بر آن کنند که آن دوا یا آن غذا متکیف است بآن کیفیت که از ان ظاهر گشته سوم آنکه باید که قوت آن
مقاومت یا قوت علت تواند نمود یعنی مقدار آن در کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض یا شد نه کمتر و نه زیاده از ان زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز می آیند از مقاومت
و باضداد خود و در آن تاثیر تام نمیتوانند نمود و لیس اولی آنست که مجرب اگر خواهد که کار بر او مشکل نشود باید که اول بر علت ضعیف مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده تا
اثر معلوم نماید هم به تنهائی با هم معین و مصرح چهارم آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا و غذا در ان ظاهر میگردد مثلاً اگر در اول استعمال از ان فعلی و اثری ظاهر نگردد و در آخر اثر قوی ظاهر شود
آن دوا را قوی دانند و مرکب القوی چنین است مانند چوب چینی و اکثر ادویه قویه و اگر در اول استعمال از ان فعلی و اثری خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویه مخدره دیگر که اولا
بسبب تخدیر و سد مسام احداث حرارت می نمایند و در آخر احداث برودت و اماتت قوی و ارواح با بخار حار غریزی و تجمید و تخفیف رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض دانند و ثانی را
بالذات و نیز در بعض ادویه و اغذیه ممکن است که آنچه اولا از ان ظاهر شود بالذات باشد و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیرة الحرارة حاده محرقه که لذع و اخلاط را گرم می سازند و احداث

گرمی می نمایند و ثانیاً بسبب سوختن و بسر حد سادیت رسانیدن آن نمایند مانند برودت بالعرض می نمایند پنجم آنکه باید که استمرار فعل و عدم آن را مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آن را اگر دائمی و یا
اکثری است آن را ذاتی و بالذات داند و الا عارضی و بالعرض ششم آنکه باید که حکم کند بر دوا بالقیاس با بدانی که آن دوا در آن تجربه نموده نه با بدان انواع دیگر اگر در بدن انسان تسخین نماید حکم کند
آن دوا گرم است در بدن انسان و بس در سایر حیوانات حکم بگرمی آن ننماید زیرا که بسیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر مانند آنکه اگر
بفرس یکدانه بادام و یا خرما بخورانند احداث گرمی بسیار نماید و عرق بسیار میکند و همچنین اکثر حشائش و ادویه سمیه حاره شدید الحرارة و البرودة که غذای اکثر حیوانات است چون … که
غذای جانوریست که آن را زرزور گویند و خربق که غذای جانوریست که آن را سمانی خوانند و بیش که غذای جانوریست که آن را موش بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند کرکی که در جوف آن …
… باید و طاوس نیز همچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند و بدانکه چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانچه حکیم استاد بقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسیار است که بدون
مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاکت میگردد و جهت آنکه میتواند بود که آن دوا از سموم قتاله مطلقه باشد که بمجرد استعمال اندک آن هلاک گرداند لهذا اطبا تقدم و وصیت نموده اند که در
کار اراده تجربه آن داشته باشند باید که پیش از تناول اولا ملاحظه رائحه و طعم آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوش و یا طعم کریهی داشته باشد بدانند که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و باحتیاط تمام
آن را استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از آن طبیعت یابند البته آن را استعمال ننمایند بدون تجربه و باید که عند التجربه اولا بحیواناتی که امزجه آنها قریب بمزاج انسان باشد مانند بوزینه
و غیر آن که خوراک آنها ادویه سمیه از گیاهها و حیوانات سمی نباشد بخورانند و تا سه روز نزد خود نگاه دارند و طعام و شراب لائق با و بدهند اگر ضرری نکند بهتر است پس بانسان بتدریج بمقدار کم
بزیاده برد و یا آنکه اولا باشخاص قوی البنیه غلیظ الطبع بلغمی کبیر السن معتاد بافیون و افیونیات و امثال آن و یا اولا بواجب القتل بحسب حکم شرع شریعت بخورانند پس بدیگران در تجربه کیفیت
و خاصیت قدر شربت آن را معلوم نمایند و نیز باید دانست که طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه و خواص و منافع بعنوان تجربه منحصر در آنچه ذکر یافت نیست بلکه بانحای دیگر نیز یافته اند اولا بالاجمال و ثانیا
بالتفصیل و از انحا یکی اتفاق است مثلا شخصی صاحب مرض عارضه بجائی وارد شود و یا آنکه از برای او دوائی و غذائی آورنده آن نداند کیفیت آن را و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس آن شخص خود و یا آورنده و یا
حکما و اطبا متفطن گشته در تجسس و تفحص و امتحان آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آن را معلوم نمایند دوم میل و خواهش طبیعت است بر تناول دوائی و یا غذائی که کیفیت آن را ندانند بتعریف
و یا بدون تعریف آن را بیابد و بخورد و باعث شفا و صحت گردد مانند میل و خواهش و رغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملخ جوشانیده مملح و خریدن از ملخ فروش و خوردن و شفا یافتن
از آن که مسما … در قرابادین کبیر مذکور شد و خوردن مجذوم مایوس العلاج شیری که در آن افعی بی اطلاع و شفا یافتن و بعد از آن پی بردن اطبا بآن و حکایت آن مشهور است و در بیان
بدو ترکیب تریاق فاروق حکایتی موید این در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت سوم آنکه باکراه یا باجبار شخصی از راه عداوت بدیگری چیزی بخورانند که مضر و مهلک باشد بقصد هلاکت آن و آن شخص
خورنده اتفاقا مرضی مزمن مشتبه باشد بآن چیز رفع اول آن گردد مانند خورانیدن زرنیخ و سم الفار و بیش بصاحبان امراض بارده رطبه و سوداویه محترقه از ضیق النفس مزمن کهنه و جذام و غیره
چهارم آنکه بسبب قحط سالی و غلا و یا سیر و سیاحت و غیرها اتفاقا دوائی بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق گیاهها و گلها و ثمرها و بیخها و آن باعث شفا و صحت و تقویت و فربهی گردد
چنانچه در کیفیت و کمیت آن برند و واقف بدان گردند چنین و جای خطائی گفته اند و ازین قبیل است اطلاع بر موسیائی و فادزهر و هریک بجای خود در قرابادین کبیر مذکور شده و بعد از آن تحقیق
کیفیت و کمیت آن برند و واقف بدان گردند پنجم از وجوه تجربه آنست که باشاره و ارشاد انبیاء و اولیا علیهم الصلوة و السلام باشد که ایشان بالهام و اطلاع از حق عز شانه فرموده ششم آنکه
و القا در قلب باشد بعد از تضرع و ابتهال و تحیر و درماندگی باشد مثلا شخصی در امری و مرضی … درمانده که چه تدبیر نماید و خود دوا و یا از غذا و یا خورانیدن بدیگری ناگاه در آن حال در دل او در ذهن
که فلان تدبیر باید نمود و یا فلان دوا و یا فلان غذا را مفردا و یا مرکبا بایت بخورد باید استعمال نمود و چون بعمل آورد اثر آن چنانچه القا شده است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال بخواب رود و در خواب
بیند تدبیر آن را و چون بیدار شود و بعمل آرد در همچنان بود که دیده پس در تفحص دریافت آن افتد چنانچه این دو سه وجه از تاریخ الحکما … در ذکر بدو ظهور اطبا در ترکیب تریاق پیدایش رود و در
خواب بیند موسیائی در قرابادین مذکور شد هفتم آنکه از مشاهده و عمل بعضی حیوانات در معالجات خود بالهام خالق انام جل و عز دریابند مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از طائر آموخت چنانچه در حرف
الحاء در حقنه ایضا در قرابادین ذکر یافت و مشهور است که مار چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان میباشد بدان جهت چشم او تاریک و کم نور میشود و بعد انقضای ایام زمستان که بسورت
سردی هوا که برمی آید رفته گیاه رازیانه را میخورد و بر چشم خود می مالد چشم او بدستور روشن و نورانی میگردد و گویند که باز چون در جوف خود دردی یابد طائری را که … مانند …
جگر آن را میخورد و حکایت گویند که میمونی را مار گزیده و او مشرف بر هلاکت بود میمونها جمع شده برگ خرزهره را آورده و خائیده و در دهن آن میگردانند و آن نقل آن را می انداخت تا آنکه شفا
یافت و ازین جهت دریافتند که آب برگ خرزهره تریاق سموم است و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده و از آنها حکما و اطبا انتقال نموده بانسان و بتکرار استعمال کیفیت و خواص
و منافع چند دریافت نموده و در کتب خودها ضبط کرده اند و الله اعلم و اما طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بقیاس پس بدانکه قیاس از امری دیگر … بردن علت و صحت امری را
حمل بر امری دیگر نمودن و حکم کردن است که او نیز چنین است و آن بچند وجه است از آنجمله سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن و طعم و رائحه و لون است اما دریافتن سرعت
استحاله و بطوء آن بدین نحو است که آنچه زود آتش گردد مثلا یعنی چون در آتش اندازند اگر زود گرم یا تحلیل بدان گردد گرم خواهد بود و نسبت بآنچه دیرتر گرم و مستحیل بدان گردد
بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند در تخلخل و تکاثف و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت و غیرها که اگر مختلف باشند نتوان کرد بر آن زیرا که آنچه متخلخل و

و بارخود با رقیق زود مستحیل گردد بخلاف اضداد انها و همبرین قیاس سرعت جمود و بطوء آنست یعنی باید که در امور مذکوره باهم متساوی باشند و در صورت تساوی انچه از برودت متاثر گردد و منجمد
شود بارد است وانچه دیرتر بمراتب سفری آن کمتر زیرا که فاعل تخلیل و اذابه و احراق حرارت ست و فاعل انعقاد و انجماد و تبعیض و جمع و تکثیف برودت و در ان تاثیر هر یک قوی تر و باعث
شدت ظهور و بقاء و ثبات آن باشد یابس ست و الا رطب جهت آنکه احدی الفاعلین را یابوست عمل قوی تر ست و یا رطوبت ضعیف تر یعنی هرچه قوی الحرارة و یا قوی البرودة است و یا شدة
الفلاتة و آنکا ثف یعنی است مانند احجار و انچه برخلاف اینهاست رطب است والله اعلم بحقائق الامور اما طعم که اقوی کل دلیل و جمع آن طعوم ست پس کلیات آن بحسب استقرا نه است
حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیة و خای معجمه و بعضی و فاء معجمه و
بعضی تفاهت را شامل طعوم نگردانیده و صول طعوم را هشت گفته و ما سوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر بین محسوس باشد و یا خفی غیر محسوس و مرکبات را حد و حصر نیست و اختلاف طعوم باعتبار
اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل آنهاست زیرا که گفته اند خالی از ان نیست که جوهر حامل شیء ذی طعم یا لطیف ست و یا کثیف ارضی یا متوسط میان این هر دو و قوت مزاج آن یا حار است
و یا بارد و یا معتدل در میان آن هر دو جوهر لطیف اگر حار ست حریف میگردد و اگر بارد ست حامض و اگر متوسط در حرارت و برودت ست دسم و جوهر کثیف ارضی اگر حار ست مر و اگر
بارد عفص و اگر متوسط در حرارت و برودت ست حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اگر حار ست مالح و اگر بارد ست قابض و اگر معتدل ست تفه و مسیخ و بیان دیگر آنکه خالی از ان نیست که مواد
که عبارت از قوابل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت معتدله بینهما و حاصل ضرب در سه نه است مثلاً حرارت قویه هرگاه تاثیر نماید
احداث حرافت مینماید و آنرا حریف میگرداند و در ماده کثیف احداث مرارت و آنرا مر میسازد و در ماده معتدله احداث ملوحت مینماید و آنرا مالح میسازد و برودت قویه هرگاه تاثیر نماید در
ماده لطیف احداث حموضت مینماید و آنرا حامض میگرداند و در ماده کثیف عفوصت و آنرا عفص میسازد و در ماده متوسط قبوضت و آنرا قابض میگرداند و حرارت معتدله چون تاثیر در
ماده لطیف نماید احداث دسومت مینماید و شیء را دسم میگرداند و در ماده کثیف احداث حلاوت و آنرا حلو می نماید و در ماده معتدله احداث تفاهت و آنرا تفه میسازد پس احرّ طعوم مفرده
اشیای حاره است و بعد از ان مرارت و بعد از ان ملوحت و حموضت ابرد طعوم مفرده اشیای بارده است و بعد از ان عفوصت و بعد از ان قبوضت و دسومت معتدل ترین انواع اینها و معتدله است و بعد از
حلاوت و بعد از ان تفاهت و این جدول جامع تمام طعوم بحسب فواعل و مواد ست و اکثر این مراتب اکثر اثمار خصوص حلو آنها مبین
و ظاهر میگردد و مثلاً اگر بر ماده آنها رطوبت و لطافت غالب شد مانند انگور در ابتدا امثال این هر دو که در ابتدا تفه پس قابض میباشد
باعتبار کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت در انها کما ینبغی و بعد از ان لطافتی یافته و حرارت در انها اندک زیاده تاثیر نموده عفص مایل
بحموضت میگردند رفته رفته حموضت می افزاید و عفوصت می کاهد و چون قریب باعتدال رسیدند میل بحلاوت مینمایند و آهسته آهسته
حلاوت می افزاید و حموضت می کاهد تا آنکه شیرین میگردند و اگر رطوبت در انها بسیار و وافر باشد بعد نضج طعام چون حرارت منضجه

قوام	حرارت	برودت	قوت معتدله
لطیف	حار یابس حریف	بارد یابس حامض	معتدل دسم
کثیف	حار یابس مر	بارد یابس عفص	حلو معتدل مایل بحرارت
معتدل	حار یابس مالح	بارد یابس قابض	بارد رطب تفه

اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه در انها تاثیر نماید باز حامض میگردند و اگر ماده آنها چندان لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد میگرداند آنها را حریف و یا مر و در انها این مزامنت
و اکثر طعوم مشاهده شده در بعض این طعم نسبت دیگر نخواه در از یابس و کافور و غیر آنها نیز دریافت شده و هم برین قیاس شمار دیگر با اختلاف مواد و فواعل و یا اندک تفاوت تاثیر
و تاثر آنها متفاوت و مختلف میگردند چنانچه ذکر یافت بدانکه بعض طعوم باهم مشارک اند لیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک
مر است الا آنکه در حریف بسبب لطافت ماده ظهور در تاثیر فاعل نه بماده ظاهر ست و در مر کمتر و نیز مر و مالح باهم مشارک اند تاثیر فاعل در مر زیاده است از ملح و لهذا چون در ملح حرارت زیاده
حد لائق تاثیر نماید و لطافت و رطوبت آنرا فانی سازد و ماده آنرا کثیف گرداند آنرا مر نیز میگرداند مانند ملح مر بخلاف ملح طعام و همچنین قابض با عفص و عفص با حامض و حامض با تفه مشارک اند
و لطافت آثار و افعال هر یک نیز بهمان نسبت بمراتب میباشد والله اعلم و اما حریف بکسر اول و رای مهملتین و دوم از ان هر دو مشدد و سکون یای مثناة تحتانیه و فا که بفارسی تیز و تند
نامند آنست که در حین چشیدن از زبان را بگزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و غوص در ان و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و تعفین و
احراق ست بسبب شدت گرمی و لطافتی که در جوهر آنست مانند فلفل و خردل و هرچه تیز در آن تیزی باشد بمراتب خود و اما مر بضم میم و تشدید رای مهمله که بمعنی تلخ ست آنست
که بطعم ظاهر زبان نفوذ کند و غوص در ان نماید و سطح آنرا خشن سازد و طبیعت را از ان کراهت و نفرت بود و طبیعت را بر هم زند و از افعال آن جلا و تلطیف و ترقیق و تخشین و تجفیف
و تسخین و منع تعفن ست اما کمتر از حریف بسبب حرارت و ارضیتی که در جوهر آنست و در سائر افعال ضعیف تر از حریف ست الا در تجفیف و منع تعفن که زیاده از انست بسبب ارضیتی که در جوهر
آنست مانند مرکی و صبر و هرچه تلخ و در ان تلخی ست نیز بمراتب خود و اما سبخ که بمعنی شور است آنست که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن و جلا دهد سطح آنرا و از افعال آن تفتیح و
تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین با اعتدال ست بسبب اعتدال جوهر خود و در سائر افعال قریب بمر است و از ان ضعیف تر مانند املاح و انچه در ان ملوحت باشد نیز بمراتب
خود و اما حامض حموضت که بمعنی ترش و ترشیت آنست که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ در ان نماید و آب از دهان آید حتی از تصور آن و از افعال آن تلطیف و تقطیع و تنقیه و ارخاء
و تفتیح مجاری و سدد و جلا و احداث برودت و رطوبت ست بسبب برودت و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوهای ترش و آب ها ست و انچه در ان ترشی ست نیز بمراتب خود

واما عفص بفتح عین مهمله وکسر فا و صاد مهمله که بمعنی زمخت ست آنست که اجزای زبان را بر هم کشد و جمع و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و عصر و ردع و تخشین
و تبرید ست بسبب برودت ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو در جفت بلوط و آنچه در آن عفوصت و زمختی باشد نیز بمراتب خود واما قابض که بمعنی گیرنده است آنست که اجزای
زبان را بهم آورد و چندان خشن نسازد که عفص مینماید و از افعال آن تغلیظ و تکثیف و قبض و تجفیف و تقویت اشتها و حبس اسهال و تبرید ست بسبب برودت و ارضیت جوهر خود و در سایر
افعال ضعیف تر از عفص ست بسبب کمی کثافت جوهر نسبت بآن مانند نوفل و آنچه در آن قبوضت باشد نیز بمراتب خود واما دسم بفتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم و دسومت که بمعنی چرب
و چربی ست آنست که سطح زبان را ملایم و منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترتیب و تلیین و ارخا و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسخین قلیل ست بسبب لطافت و هوائیت
و مائیت جوهر خود مانند دهان و اسمان و اشیای دهنی چرب واما حلو بضم حای مهمله و سکون لام و واو و حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی ست آنست که سطح زبان را نرم و ملائم و منبسط و
مستوی سازد و طبیعت مدبره بدن آنرا دوست دارد و قوت جاذبه کبد به آنرا بزودی بسوی خود جذب نماید و مشتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارخا و انضاج و تلیین و ترقیق و تغذیه و استحاله
بخلط غالب خون و تسخین قلیل ست بسبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و انیسون بالجمله آنچه در آن شیرینی و شیرین باشد واما
حلو قوی الحلاوة شدید الامتحان پس آن درشت کننده سطح زبان و معطش ست مانند شکر سرخ و بعضی انواع عسل حاد و کهنه بجوش آمده واما تفه بفتح تای مثناة فوقانیه و کسر فا و ها که مسیخ بفتح
میم و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و تفاهت که بمعنی بیمزه و بیمزگی ست آنست که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و
عطش و رفع خشونت و قبوضت و امثال اینها است اگر با رطوبت باشد و بدانکه شدت و حدت طعم دلالت بر حرارت میکند و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر
یبوست و رخاوت و ملایمت و تلیین بر رطوبت و بر همین قیاس نیست و از ترکیب نمیتوان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را دلالت بر اعتدال مرکب از دو چیز که یکی بارد و دیگری حار در یا
طعم باشد بارد بود بواسطه غلبه جوهر بارد و بر جوهر حار پس درین نوع مرکب طعم آن غالب میباشد بسبب جوهر حار و فعل آن برودت بسبب غلبه جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت
آن از جوهر بارد آنست و این چنین شیء را مرکب القوی مینامند و امثال آن بطریق صناعت آنست که چون اندکی صبر را در بسیاری از روغن ترش حل نمایند البته طعم آنرا تلخ میسازد و اما مزاج
آنرا گرم نمی نماید پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف گرداند و مزاج آنرا متغیر نسازد پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جائز ست هرچند
در امثال مذکور سخن ست پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که در بعضی جاها مخالفت با مطلوب مینماید و گاه مجتمع میگردند دو طعم و سه طعم در جرم جرم منی واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در
بشع و بشاعت مینامند و مانند مرارت و ملوحت در ارامی سبخه و در آب های شور و این را زعوقت و قبوق میگویند و مانند مرارت و حراقت در عسل مطبوخ از حد درگذشته و کهنه بجوش آمده
و بعضی اثمار شیرین از حد درگذشته مانند حموضت و مرارت و قبوضت در بعض میوها و مانند مرارت و حراقت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال این ترکیبات
و غیر اینها نیز بسیار ست از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها والله اعلم بالخالق کلها واما رائحه که جمع آن روایح ست که استدلال کرده میشود بدین نیز در اکثر امر بکیفیت مزاج شیء فی الرائحة
یعنی محض بوییدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن در می یابند مزاج آنرا زیرا که بوی حاد و قوی دلالت بر حرارت دارد و بوی خود ضعیف بر برودت و بوی ملائم بر اعتدال و همچنین لیکن این نسبت
بطعوم ضعیف تر ست و کلی نیست زیرا که بسیار واقع میشود که رائحه چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض گلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی و عفوصتی نباشد کیفیت شامه و رأی آن باشد و بدانکه
در کیفیت استشمام روائح بعضی گفته اند که اجزای لطیفه آنهاست که جدا شده و مختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد و بعضی گفته ابخره لطیفه آنهاست که جدا گشته و مختلط بهوا شده بحس شامه میرسند و فی الحقیقت
شاید بعض اشیای ذی الرائحه چنان باشد و بعضی چنین و بعضی که جوهر آنها بجهت تحلل باشد بهر دو نحو بود که هم اجزای صغیره و هم ابخره لطیفه از آنها جدا گشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه
رسند و مدرک گردند اما اکثر اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت که قابل آن نباشد که اجزای صغیره و یا ابخره لطیفه از آنها جدا شده بشامه رسد خالی از رائحه میباشند
مانند احجاری که در عمارات و بیوت و غیرها بکار می برند و حجر یاقوت و الماس و زمرد و غیرها لهذا طریق استدلال برائحه در آنها مسدود و مفقود ست و بدانکه روائح منقسم می شوند
بسه قسم اول باعتبار چیزی که مقارن آن نهاست از طعوم در اکثر امر و نام برده میشوند این روائح بنام آن طعوم بسبب مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه میگویند بوی شراب و شکر و عسل و سرکه
و ماست و فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارند و فلان میوه فلان چیز بوی ترش و همچنین سایر طعوم و استدلال باینها مانند استدلال بآن نهاست دوم استدلال بملائمت و منافرت آنها
ست چنانچه گفته میشود که این رائحه ملائم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب ست مانند رائحه عنبر و گلاب و گلهای خوشبو از ورد احمر و ورد چینی و نرجس و امثال اینها و استدلال باینها کرده میشود
بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت ماده آنها در اکثر و یا آنکه فلان رائحه کریه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت ست مانند حلتیت منتن و ثوم جیفه مانند اینها و استدلال کرده میشود باینها بر حدت
کیفیت جوهر حرارت و کثافت ماده آنها در غالب احوال سوم باعتبار عمل و تاثیر آنست در حاسه شامه چنانچه گفته میشود فلان رائحه مسکن حرارت و طراوت بخش دماغ ست مانند بنفشه تازه و نیلوفر
و سیب و خیار تازه و فلان رائحه مهیج حرارت و خشک کننده دماغ ست مانند مشک و جند بیدستر و قرنفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت
لطافت ماده کرده میشود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله رائحه حاره و موافقه ملائمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت ماده و هر رائحه قویه کریهه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت
ماده و هر رائحه ملائمه مسکنه حرارت که بحس مفرح قلب و روح و مرطب دماغ و منومه بعضی اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده میکنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم و اما لون که جمع آن الوان ست پس

چنانکه استدلال بدانها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تر از دو لحاظ است و همچنان کلی نیست اکثری است که مختلف میگردند و بالجمله جهت استدلال بانها آنست که لون بیاض اکثر دلالت
بر برودت و رطوبت میکند جهت آنکه برودت سفید میگرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده میشود و لون سواد بمراتب خود دلالت بر برودت و یبوست میکند جهت آنکه برودت سیاه
میگرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه و میوه های خام تارسیده یابس بی آب که چون سردی بسیار بانها رسد جرم آنها متکاثف و خشک و سیاه میگردد و فعل حرارت دران هر دو عکس است یعنی
میگرداند جسم یابس را چنانچه میگرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبای گفته اند هرگاه که اصناف نوع واحد از دوای خاص مثلا مختلف شوند در رنگ که بعضی مایل بسیاهی
و بعضی مایل بحمرت و بعضی مایل بصفرت و بعضی مایل بسواد باشند پس مایل بسوی بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن از اصناف خود بست و مایل بحمرت مانند صندل احمر در سردی
ازان کمتر و مایل بصفرت نیز ازان کمتر مانند صندل اصفر و بعد ستو مایل بسواد از همه زیاده و در یبوست مایل بیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد ازان از همه غالبتر یا یابس تر است سود و اگر طبیعت آن دوا مایل بحرارت باشد حکم
آن بر عکس یا ردست مانند عسل سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز میباشند بسیار گرم و مایل بسفیدی میباشد گرمی از ان هر دو کمتر و در بطیخ و ابنه و خربزه حکم بالعکس است در اکثر امر یعنی هندوانه و ابنه و
خربزه زرد و حنایی رنگ شیرین تر و بهتر میباشد از سرخ والوان دیگر چون مرکب اند دلالت آنها نیز بحسب ترکیب و غلبه بعضی آنهاست بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سایر آلوان مرکب از ان
هر دو اند و بدانکه گفته اند سواد مطلقا علامت حرارت است و بدیهیست بیاض مطلقا علامت برودت و سرخ مطلقا علامت اعتدال و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست
پس دلیل سواد و حدت رائحه که افیون دارد میباید که گرم باشد نه سرد و لهذا گفته اند که قانون استدلال بالوان ضعیف و مشوش و مضطرب است و اکثری است که کلی جهت آنکه اکثر شبهه و غلط واقع
میشود مثلا چون خلط کرده شود در یک رطل شیر و مثقال فربیون باین حیثیت که مکروه زبان هر دو شی واحد محسوس نگردد اجزای فربیون جدا از شیر و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانند با وجود آنکه رنگ آن
شیر متغیر نگشته باشد لیسار و همچنین است حکم در طعم و رائحه نیز افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند بحدیکه غالب می آیند بر اکثری از طعمها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و جندبیدستر و عنبر و
مشک و غیرها یعنی در ترکیبی و ممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب می آید طعم و رائحه هر یک از ان هر دو بر کل اجزا و همچنین استدلال بسرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن نیز کلی نیستند پس
استدلال بامور خمسه بتنهائی بدون تائید تجربه و تکرار و تکثار استعمال ناقص و ناتمام است و حکم بالجزم نمی توان نمود بانها که تغلیب کیفیتی از کیفیات اربعه و یقین بمعنی ظن غالب حاصل میگردد از انها زیرا که ممکن
بود که شیء ممتزج مرکب یا مرد باشد و یا حار و طعم و رائحه و لون آن هر یک جدا جدا دلالت بر خلاف آن نمایند و از حیثیت اجتماعی بخلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزای مختلفه باشد و جزو ذی طعم
یا رائحه و لون قوی و غالب بر دیگری اجزا باشد و در ممتزج همان ظاهر گردد چنانچه در ترکیب افیونیه و یا قطر اینه و یا راوندیه و یا کافوریه رائحه افیون و کافور و لون افیون و قطران که سواد لون دارند که زرد است
مشاهده و ظاهر میگردد و همچنین رائحه و الوان و طعوم نیز و اما افیون و کافور که لون آن هر دو بقوی دلالت بر برودت دارند و حدت رائحه و طعم آن هر دو دلالت بر حرارت و بقوی لون افیون نیز دلالت بر حرارت میکند چنانچه ذکر یافت و لهذا
تشنه توهم بعضی گشته و آن هر دو را حار دانسته اند و میتوان توافق و جمع بین القولین بدین طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویه مرکبة القوی اند در آنها دو جزو غالب است یکی لطیف حار که حامل رائحه و باعث حدت افعال
حرارت گشته و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب آن صدور افعال برودت شده و لهذا در بدن جزو لطیف حار آن بسبب فعل و انفعال با طبیعت اثر خود نموده بزودی تحلیل پذیر شده و زائل میگردد و باقی
میماند جزو کثیف ارضی بارد و آن مدت مدید افعال برودت از آن ها ظاهر میگردد و بدانکه الوان شش نوع میباشند ابیض و احمر و اصفر و اخضر و اسود و ازرق و هر یک را صفتی خاص است مانند لقیق و قانی و فاقع و ناصع و غربیب
و حالک و دوا ضح که آن لون را بدان صفت بحالت کمال خود اتصاف نموده میگویند ابیض لقیق یعنی سفید در کمال سفیدی و همچنین میگویند احمر قانی و اصفر فاقع و اخضر ناصع و اسود غربیب یا اسود حالک و ازرق واد که هر یک
امور مذکوره بتفصیل در شرح قانون و کتب مبسوطه و رسائل این فن مذکور است و چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود و اما استدلال بخود از افعال و ما چنانست که آنچه دران تفتیح و تنقیص باشد
و یا ایست یا برودت یعنی مرکب القوی است با غلبه حرارت و آنچه دران تحلیل و لزوجت بود دران ناریت و رطوبت غالب است و آنچه قوت آن بسیار لطیف و خفیف باشد و یا قابل که ببدن نیامیزد مانند سقمونیا
مستمسکن نیا شد مانند کاسنی و دلیل آنست که جزو حار ناری آن بسیار قلیل و لطیف است و جزو ارضی بارد کثیف آن بسیار و بر همین قیاس استدلال بر احوال دیگر باید نمود و الله اعلم بحقائق الامور کماهی تم کلامها
و فا القا جل شانه **فصل پنجم** در بیان بسبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه مخفی نماند که چون اکثر ادویه بسبب اماکن و بلدان و فصول اربعه و خشکی و تری و کلنگی و خامی و کمال رسیدگی و
امثال اینها مختلف الصور و الماهیت میباشند پس هرگاه شخصی مثلا در بلدی و در فصلی و در زمان خشکی یا در حین تازگی و یا در وقت خامی و نارسی و یا در هنگام پختگی و رسیدگی و
امثال اینها دوای از انها مشاهده نماید و بحسب ادراک خود بیان ماهیت از شکل و رنگ و طعم و رائحه و غیر اینها از ان نماید و دیگری در غیر آن بلد و اوقات و احوال دیگر ملاحظه نماید و ماهیت و طبیعت
و منافع و مضار آنرا موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین احوال مذکوره هر یک البته مخالف یکدیگر خواهند و احاطه بر جمیع احوال و مراتب هر چیز مقدور شخص واحد نیست و همچنین هر یک را خاصیت نفع و ضرر آنرا
بحسب اطلاع خود ذکر نموده اند و ظاهر است که امور مذکور منحصر دران نیست و بحسب اوضاع فلکی و تغیرات آنها اختلاف در امزجه و خواص ادویه مرتفع میشود و باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه این امور گردیده
است و الله اعلم بدانکه آنچه از کتب متقدمین ظاهر میگردد اول کسیکه متوجه بتحقیق و جمع و تالیف ادویه گردیده دیسقوریدوس ثانی بود که بعضی مردم او را لقمان حکیم میدانند و او کتابی مسمی به مقالات در بیان حشایش
تالیف کرده پس از ان جالینوس حکیم است و او ادویه را جمع نموده پس از ان اصغر و تریاق اکبر را جمع و ترکیب نموده پس جالینوس ملقب براس البغل که منافع ادویه مفرده را ذکر نموده لیکن متعرض بدل و مصلح و سائر
احوال آنها نگشته اول کسیکه متوجه ترجمه و نقل از زبان یونانی شده دیسقوریدوس نصاری بابلی است و او زیاده از ترجمه دیگر چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشاپوری از زبان یونانی بعربی نقل کرده با زیادتی افادات و
ترجمه مسمی بمنقولات اسحق گشته و همچنین الدوا و اغذیه یا از ادویه جدا کرده پس حکما شعرا دران باب تالیفات بسیار کرده اند و اول کسیکه از اهل اسلام متوجه آن شده محمد بن احمد بن زکریا است

کر کتاب کامل الادویه و کتاب شفاء الملک تحریر نموده پس شیخ الرئیس بوعلی سینا پس ابن التلمیذ پس بوحنیفه دینوری پس شریف پس یحیی بن جزله صاحب منهاج پس حنین بن اسحاق پس صاحب قانون اعمال الادویه پس ابن
تلمیذ صاحب مغنی پس ابوریحان بیرونی صاحب تذکره سویدی پس مترجم آن پس شیخ ابن بیطار پس حاجی زین الدین عطار صاحب اختیارات بدیعی پس شیخ یوسف بغدادی مؤلف ما لا یسع الطبیب و
او نیز جمله مشهور بجای بغدادی پس شیخ داؤد انطاکی مصری مؤلف تذکره اولی الالباب پس حکیم علی گیلانی شارح قانون او بسطی در ادویه داده پس حکیم میر محمد مومن تنکابنی صاحب تحفة المومنین و
او نیز مبسوط داده پس نواب معتمد الملوک حکیم سید علوی خان قدس سره ولیکن از مؤلفات او خان آنچه محرر دیده اکثر منتشر و ناتمام ست و دیگر کسی بطول و بسط شاید متوجه نشده و ابن جزله و انطاکی
هر دو مفردات و مرکبات را در هم ذکر نموده اند و در ادویه هندیه بهتر از دستور الاطباء موسوم باختیارات قاسمی حکیم میر محمد قاسم ملقب به هندو شاه مشهور بفرشته و مجربات افضلی حکیم
میر محمد افضل نیست ولیکن این هر دو و دیگران از اطبای هند هیچ یک متوجه بیان ماهیت نشده اند و طبیعت و افعال و خواص اهم را خوب بیان نفرموده اند و بعضی ادویه هندیه را که حکیم عبد المجید
بر حاشیه تحفه نوشته مبین تر و بهتر ست والله اعلم **فصل ششم** در بیان طریق اخذ ادویه و حفظ و حصانت آنها اما اجمال این پس اکثر اولی و الیق آنست که ادویه قویه مشهوره هر بلد و مکان که در آنجا قوی تر و
بهتر میشوند از بلدان و اماکن دیگر از همانجا در زمان و فصل لائق آن و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و انتقاد نمایند مانند آنکه اطباق را دیار ذهبی تستر ... ادل از ماه رومی و
سقمونیا را از جبل انطاکیه بالجمله اگر قول ... و بقراط که علاج الحاکل مرض اجتاقیر ارضیه بلد تحمل نموده و معالجه امراض هر بلده ممکنت را ادویه مختصه همان بلد و مملکت نمایند بهتر ست جهت آنکه مناسبت آنهم
در جلب فائده صحت ازبرای اهل آن بلد و مملکت از ادویه بلد و مملکت دیگر و بالتفصیل پس آنچه معدنی ست از قبیل احجار و اطبا ... بهتر آنست که از معدن معروفه و مشهوره آن ... اوایل بهار
یعنی و از هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر میشوند مانند زعفران مانند زرنباد ... ازگیلان ... و زبرجد و لاجورد ... و یاقوت از ... و لولو از دریای بحرین ...
و هر چه رنگین و صاف و آبدار و خالص و بزرگ تر باشد در ریزه و شکسته و آمیخته بچیزی و دیگر از خاک و غیره نباشد بهتر ست و نیز باید که رنگ ظلم ... مختصه هر یک ...
فا در اطبا برقرار و کمال خوبی باشند و همچنین ... و نباتی ست بهتر مذکور یعنی آنچه اوراق ... باید که بگیرند از اماکن مختص هر یک در فصل و زمان ... و
بعد رسیدن بکمال خود و پیش از افتادن از درخت و پژمردگی و متغیر شدن ... و رنگ و بوی آن و در سایه باحتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه ...
نگاه دهند و عوض کمال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال احتیاط خشک نمایند و آنچه از قبیل بزور باشد واجب ست که بگیرند آنرا بعد رسیدن و مستحکم شدن جرم و خشک شدن ... ابتدای اعتدال ...
شدن خامی و ... و پژمردگی ... و در سایه خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط باشیای غریبه و رسیدن نم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار ... محفوظ دارند ...
کیفیات منحرفه مفرده و مرکبه و در بلدان منحرفه بالکیفیة و اراضی صلبه بهتر یافت میشوند و همیشه ... در بلدان و اراضی ... دسهلی و بری و ... در اکثر امور ...
در بلدان حاره و بالعکس ... کیفیت آنها و در اکثر امور ... و ادویه معتدله در بلدان معتدله و در رطبه در بلدان ... از آن بلدان ... مناسبت آنچه از قبیل
قضبان و قشور باشد دستور باید که بعد از نمو و رسیدن بکمال لائق بحال آن و پیش از پژمردگی و خشکی ... اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل ... و هنگام
ریختن برگهای آن و قبل از ریختن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهترست و بدستور خشک نمایند و آنچه از حشائش باشد ... اخذ باید نمود و در هنگام کمال طلوع و رسیدگی و تره تازگی و
نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاه دارند ... و آنچه از قبیل ثمار باشد نیز بدستور بعد کمال نضج و رسیدن قبل از پژمرده شدن و افتادن خود ... اخذ نمایند مگر آنکه
مطلب ... آنچه را ... پوست و خشک نمایند همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقشر ... باید نمود پوست کنده ... خشک نمایند و آنچه را ...
برسیمان کشیده در سایه با آفتاب کمی باحتیاط خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت و ... و فساد و ... محفوظ دارند و آنچه باید که گل ... در هنگام رسیدگی و
و پیش از ... و پژمردگی و ضعف و نقصان ... اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهترست از هنگام کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه بلمان ... قریب ... ضعیف
ست و ادویه ... اقوی اند از بستانیه ... و ضخامت آنها کمتر ست در اکثر ... قوی تر ... تر و خوشبو تر و شگفته ... باشد بهتر ست ... مخالف آن ...
قبل ... شگفتن اخذ آن بهترست و همچنین ... آن ... ضخیم تر و خوشبوتر و تازه تر باشد بهتر ست و از قضبان و اصول آنچه ... و پژمردگی آن کمتر باشد و از ... آنچه بزرگ تر و ...
... رنگین تر باشد بهتر ست و از فواکه آنچه شاداب تر ... رنگین تر باشد و ... در آنچه هر یک ... زیاده ... اقوی ست ... شیرم ...
آن ... سد ... بطریق ... اگر تازه آن ... شیر از آن ... بدستور ... تازه ... یا ... در آفتاب ...
غلیظ ... خشک نمایند ... از خشخاش مصری ... در مصر ... انشاء الله تعالی خواهد آمد
همچنین ... سائر البان را ... محقق ... قوی القوة گردند اخذ نمایند ... ضعیف القوة باشند ... واجب ست که اخذ و
جمع نمایند آنها را در هنگام ریختن شگوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب ... صاف ... خشک ... منفرد و منفعت ...
خود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند و اما عصارات پس باید که از ادویه ... از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و بآتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از
گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه ... طلب کنند مانند اقاقیا و عصارهٔ الملح ... و هنگام استعمال ... طبخ نمایند مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن ... نیست

و اما ادویه حیوانیه پس اولی و احب آنست که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقة و الاعضاء در زمان بهار یا ابتدای صیف مثل زرد و لاغری و پیری و ضعیف و نقصان
در ان و مقدار آن نیز بر تجربه است و اما اجزای حیوان بجز خون قریب بعیب نقصان چهار ساله است که بسبب شدت و تاثیر آن در علاج سنگ گرده و مثانه موسوم بید الله گشته و آن ریزه ریزه
کرده بر پارچه کرباس پاک بچینند تا خشک نمایند گرفتن انگور نیست آنرا بگذارند که برود و خون وسط آن را بریک یا ظرف سنگی یا سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه بر پارچه کرباس پاکی بچینند خشک نمایند
و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بران بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت یک مثقال آنرا با آب کرفس جبلی یا با شراب امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را از اقسام الاعضاء
آن اخذ کنند و در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار رود و آیند دستور حفظ زهره حیوانات که تازه بماند آنست که محل قطع و مجرای آنرا بخیاطه محکم ببندند در شیشه که عسل در آن آن قدر باشد
که او را بپوشاند انداخته نگاه دارند و اگر حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب باشد باید که عسل را خوب بقوام آورده باشند دستور حفظ بیضه و مغز حیوانات که متعفن نگردد آنست که در عسل
چند روز بیندازند و بعد از ان شیشه خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویزند و به دستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند زودتر متعفن نمیگردد دستور حفظ سائر ادویه آنست که بعضی آنها را
که با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و براده آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک سانج یا زنجبیل معدنی را با غیر جنس و نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در
ظروف قلعی و نقره نگاه دارند و ربها و میاه حاره را در شیشه سر تنگ ضبط کنند اما بعد سرد شدن و یا در ظروف مزجج و یا ربی و توتیا و عرق بهار در ظرف مس بهتر میماند و مجموع اوراق و حبها
و گلها را در جای نمناک و آفتاب تند و در باید داشت و ظروف قلعی جهت حفظ ربها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است والله اعلم **فصل هفتم** در بیان اعمار بعضی ادویه مفرده بالاجمال و الاختصار
بدانکه ادویه مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی اند پس معمر فی مختلف میشود عمرهای انواع اصناف آنها بحسب شرافت و خست و تمام الترکیب مثلذذ الاجزاء و لطیف
بودن اجرام و جواهر آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میمانند و فاسد نمیگردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند مدتی در ان
بمانند و از نحاس ناقص میشود قوت آن تا یکسال و زود رفته باطل میشود مثل آهن و اسرب و غیرها بسیار باقی نمی مانند و بزودی فاسد میگردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند مدتی در ان
بمانند و اما زنجار پس ناقص میشود قوت آن تا یکسال و در رفته باطل میگردد و سفیداب قوت آن تا شش سال باقی میماند و مرتک و مردار سنگ باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی میماند
و همچنین طلیمیا و قلیمیا و توتیا و اما تجفاف زهر یعنی فادزهر معدنی خطائی و قندهاری و انواری خوشرنگ خوشبوی مثل آن نیز مدتی مدید قوت آن باقی میماند و اما تو مدت بقای قوت آن
از ان کمتر است و مادام کتاب زنگ و مقدار آن باقی است نیکو است و اما اطیان طیب الروائح مانند طین داغستانی و مختوم و آنچه بدان شبیه است و مانند مدت بقای قوت آنها از نور کمتر است و
گل انجار و اطیان را چون بسایند و مدتی بر آنها بگذرد قوت آنها ضعیف و زائل میگردد و در رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر میشوند بحسب تجربه خود و آنچه صاحب تحفه است مادام که رائحه با آن باقی است
قویست پس بدستور ضعیف و باطل میگردد و مثل سائر احجار و اطیان میشوند والله اعلم **فائده** بدانکه اکثری بر انند که معده بسائط منطرقات زیبق و کبریت است پس هر گاه آن هر دو در نهایت
خوبی جوهر و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت مبالغه غالب باشد در معدن صورت ذهبی بران مرکب از مبدا فیاض جل ذکره فایض میگردد و ذهب تکون می یابد و اگر زیبق غالب
باشد یاقوت بارد و صورت فضه باید و فضه متکون میگردد و چون اجزای ردی الجواهر باشند و کبریت کمتر و باقوت باشد صورت قلعی می پذیرد و هر گاه رداءت جوهر بیشتر باشد صورت
اسرب می یابد و اگر زیبق جید الجوهر بود که مانع ظهور اسباب صلابت باشد با تمام هر چند آن اسباب فرا باشند صورت نحاسی می یابد و چون با نحلال یبوست شدید و بران غالب شد صورت ردی تنها
کرخار صینی نیز مانند می پذیرد و بدی جوهر هر یک شود ممکن است اما شاید این سخن توهمی بیش نباشد زیرا که انقلاب حقائق محال است و همچنین احجار نفیسه غیر منطرقه مثل یاقوت و الماس و
زمرد و غیرها نیز اصل ماده و بسائط آنها زیبق و کبریت است باختلاف مراتب از صفا و کدورت و غیرها والله اعلم و همچنین اگر زیبق جید و نیکو باشند و لیکن کبریت نا صاف باشد ترکیب محکم یعنی حافظ
صورت نوعیه خود مدت مدید نتواند بود و اگر چه هر دو جید صافی باشند محکم الترکیب گردد یعنی حافظ صورت خود مدت مدید بود والله اعلم اما ادویه نباتیه پس آنها یا زیاده صنف اند زیرا که یا از قبیل
صموغ و یا کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجواهر باشد با عدم اسباب نضج صورت جدیدی بر قابلش میگردد و اهل صنعت کیمیا را عقیده آنست که انقلاب بعضی به بعضی باعمال مخصوصه
مدونه در کتب خود کرده رفع عصارات و یا ازهار و فقاح و یا ادهان و یا البان و تیومات و یا اوراق و یا ثمر و یا بزر و یا اغصان و یا اصول و لحا و نشور و امثال اینها اند پس صموغ مانند صمغ عربی و
کثیرا و اشق و جاوشیر و سکبینج و ملک و دم الاخوین و امثال اینها مدت بقای قوت آنها تا سه سال است و اما عصارات مانند اقاقیا و حضض هندی و مکی و افیون باصطلاح قدیم که عصاره
خشخاش بری بوده و کات و دم الاخوین بقول صاحب خلاصة التجارب که عصاره ایست خلاصست از انها کمتر و اما ازهار و فقاح که اکثرها و شگوفه ها باشند مانند بنفشه و نیلوفر و ورد احمر و گل گاوزبان
و فقاح اذخر و قیصوم و امثال اینها و اوراق مانند سنا مکی و گاوزبان و مامیران و ساذج هندی و ورق آلا و پرسیاوشان و امثال اینها نیز بحسب تجربه ضعف خود یکسال نهایت تا دو سال قوت آنها
قوی میباشد پس ضعیف و باطل میگردد و اما البان و تیومات مانند سقمونیا و فرفیون و امثال اینها پس سقمونیا قوت آن تا بیست سال باقی باشد بعد از آن ضعیف میگردد و رفته رفته باطل میشود و فرفیون تا چهار سال و قند تا
پنجاه سال قوت آن باقی میماند و زیاده نیز گفته اند و بالجمله اکثر البان قوت آنها تا قریب به سال باقی میماند اما ادهان مانند زیت و دهن بلسان و قند و قطران و مانند اینها پس رائحه آنها بزودی
فاسد میگردد خصوص بیاب طبع آنها که در سلک هفته و اسبوع و چهار ماه طبه باشد که آنها هم با اتصال تا دو سال لیکن فاسد متغیر میگردد و اما دهن بلسان پس آن از قبیل لبان است و قوت آن مدت مدید باقی میماند و گفته اند
هر چند کهنه شود قویتر میگردد و همچنین کافور و مشک و عنبر تا دو سال اما ثمرها مانند [illegible] و هلیله [illegible] و زنجبیل و قاقله و قرنفل و فلفل و آمله و بلیله و امثال اینها پس آنها مختلف.

میباشد پس از انها کثیر الدهن ست مانند مغز گردگان بادام و پسته و چلغوزه و نارجیل و کنجد و خشخاش و جنار و بهدانه و خربزه و کدو و امثال اینها تا یکسال اگر در قشر خود باشند و الا تا یک هفته و کمتر از آن
خصوص مغز پسته و گردگان و امثال اینها پس مانند بزر زیانه و کمون و کرویا و کاسنی و کشنیز و کاهو و خشخاش و کنجد و امثال اینها آنچه قلیل الدهن مانند حلبه و حرف و خردل و رازیانج و امثال
اینها ست دو سال تا سه سال بحسب حفظ و نگاهبانی از نم و رطوبت و خاک و غیرها باقی میمانند و اکثیر الدهن کمتر مانند بعض بزور مذکوره قبل و اما اعضای نباتات از اصل و فقه مانند عود بلسان
و زرنب و قیسطرج و سکاعی و باد آورد و بیخ کاسنی و رازیانه و تفاح و کرفس و اذخر و حنظیا ثا و عاقرقرحا و تربد و دارچینی و قرفه و سلیخه و ماهی زهره و پوست بیخ انجبار و امثال اینها پس مختلف میباشد
بقای اینها بحسب قوت جوهر اینها در صلابت و رخاوت و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند و بیخ و ورد و بیخ و زرد چوبه و دارچینی و قرفه و سلیخه و زنجبیل و امثال اینها ست قوت آنها تا ده سال باقی می ماند و
خربق از اینها زیاده و دیگر آنچه در اینها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ چینی و زنجبیل و زنبا و زراوند مدحرج و بهمنین و بوزیدان و شقاقل و امثال اینها که بزودی گرم میخورد و ضعیف و فاسد میگردد و اما آنچه از
لحا و عروق سهل باشند تا سه سال قوت آنها باقی می باشد پس بتدریج باطل میگردد و اما ادویه حیوانیه مانند شحم و مراره و انفحه و قرن و حافر و ظلف و لعبه دوم پس شحم که بیه باشد هرگاه بگیرند و نمک سوده بآن ضمایند
تا یکسال قوت آن باقی میماند و لیکن مستعمل در مراهم و بعضی تراکیب که بعضی امراض بخواهد بود و اما مراره که زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از شحم ست خوب خشک کنند و نیکو محافظت
نمایند سالها میماند اما انفحه که پنیرمایه مانند بعضی شیر دان بچه حیوان که گاه ناخورده باشد پنیرمایه شتر اعرابی و غیره پس مدت بقای قوت آن یکسال تا دو سال ست و اما قرن و حافر و ظلف و غیره که
عبارت از شاخ و سم و ناخن باشند پس قوت اینها سالها باقی اند و اما دم بعد دوم که عبارت از کبریت و شکل خون حیوان باشد مانند سرگین سگ گفتار و بار و بزو صدف تا یکسال و همچنین خون آنها تا چند بیشتر پس قوت آن
تا دو سال باقی می ماند و الله اعلم **فصل ششم** در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن اطعمه که جمع آنها با هم مناسب نیست بدانکه برای صاحب دفعات اندک اندک خصوص آنکه طعام ثقیل یا غیر عادی طعام ذیل از آن
نخورد و نیاشامد و تا هم بقدر ضرورت و احتیاج که بعد امتلا و تخمه نرسد که مکروه و مضر ست و در هنگام امتلا و سیری و سیرابی طعام نخورد و آب ننوشد و در هنگام گرسنگی بسیار و عطش مفرط یکدفعه طعام و
شراب بسیار و سیر نخورد و نیاشامد و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدید مفرط و استیلای گرمی بسیار بر مزاج مگر بتدریج و دفعات اندک اندک خصوص آنکه طعام ثقیل و یا غیر عادی و معتاد
و یا بسیار گرم و یا بسیار و سیر خورد و همچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد بلکه اولا مضمضه نماید و دست و رو بشوید چند مرتبه اگر از این تسکین نیابد پس اندک اندک
آب بیاشامد و واجب ست که ظرف طعام در برابر باشد که محاذات تناول شود نه بطرف راست و نه جنب چپ و لقمه را باید که کوچک دارد و نیکو مضغ نماید و در تابستان اول روز طعام و در زمستان
اواسط آن و طعام گرم در بهار و پاییز طعام معتدل و در شبانه روزی دو مرتبه یا یکمرتبه و اگر هر دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر ست بدین ترتیب که روز اول دو بار و یا اول شب و روز
دوم وسط روز و همچنین و باید که بسیار طول ندهد زمان اکل و بسرعت تمام نیز نخورد بلکه خوب بخاید و بجماعیت فرو برد و تداخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد مادام که ثقل
در معده و سینه و بعد تا یعنی آروغ طعام آید طعام تناول نکند و بالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود و تشنه گردد باید که طعام بخورد و آب بیاشامد و تعیین وقت و مرات آن اکثری از برای مستوین
ست و الا اطفال و جوانان محرور المزاج قوی الهضم و پیران و ضعیفان و بارد المزاجان را هر یک بنوعی خاص میباشد حکم واحد بر همه جاری نمیتوان نمود و نیز باید که چون طعام تناول نماید هنوز
قدری میل و رغبت بطعام و گرسنگی باقی باشد که دست از طعام بکشد و ابتدای طعام متصل بیک کند و اقتصار بر یک نوع از طعام و یا بدو نوع نماید و بعد از آن چند قدم راه رود زیرا که باین نحو
تدابیر بدن اکثر صحیح و سالم و حواس نیکو و صافی میباشد و از درهم و پرخوری بدن ثقیل و حواس کدر و ملید انواع امراض و علل طاری میگردد و اجتناب نماید از خوردن نان گرم و آشامیدن
آب سرد بلا فاصله بالای آن جهت آنکه احداث عفونت و نجارهی نماید و از اجتماع طعام لطیف و غلیظ و شیرین و یا شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه بالای گوشت لطیف و کثیف و همچنین سریع الهضم
و صالح الکیموس بالای بطی الهضم ردی الکیموس یا شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم را بزودی استحاله میدهد و هضم می نماید و باقی میماند مخالف آنها و باعث گرانی
مرض میگردد و همچنین بد میان دو طعام که هر دو گرم و یا هر دو سرد بالفعل یا بالقوه و یا هر دو لزج و یا هر دو نفاخ و یا هر دو قابض یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرخی باشند و از خوردن سرکه
و بعد از برنج و از ماست با ترب ماهی و یا بعد از ترب و ماهی و از گوشت مرغ بر ماست و یا بالعکس و از شیر با گوشت مرغ و از شیر با ماهی و از انار هر نوع با سیه از انگور با کله گوسفند و از سرکه
با عدس و یا با آش و از خربزه با عسل و مویز با عسل و خربزه یا ابنه و امثال اینها و از آب گرم بعد از طعام و از آب سرد بعد از میوه خصوص میوه تر و حلو و طعام گرم و شیرین و بعد از جماع و حمام
هر حرکت مفرط و مضعف و ریاضت بسیار و در بین خواب و در خلای معده یعنی ناشتا و در حمام و مستحسن جمع میان اطعمه و میوه هائیکه بعضی آنها اصلاح بعض دیگر نماید مانند طعام شیرین با طعام ترش و چرب
با شور و تیز و بعضی را گمان آنست که جائز ست جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هر دو یا متشابه اند یا متضاد و اگر متشابه اند پس گویا که یک نوع از طعام خورده شده
اندک بیشتر و اگر متضاد اند هر یک دفع مضرت دیگری می نمایند و تعدیل حاصل می شود و کلی بودن این امر نیز خود وهم غلط ست چه می تواند بود که آن هر دو غذا متخالف یکدیگر
باشند و هیچ یک مصلح دیگری نباشد و فساد یکه طبیعت بدیگری می نماید آنرا نیز فاسد تر و از جمع ایشان مضرت حادث گردد نه تعدیل مانند آنکه عضو تحفظی از آتش سوخته باشد بدان برف
و یخ گذارند البته تنادی و متضرر خواهد شد و می تواند بود که دو شیء متشابه باشند و هر یک از آن هر دو مصلح دیگری باشد مثلا یکی تلطیف غلیظ و دیگری تکثیف غلیظ و یکی تقویت دیگری نماید
و همچنین نیز متواند بود که دو شیء متشابه بهم باشند و ضرر کنند بجهت کیفیتی که عارض هر دو باشد و خاصیتی که لازم اجتماع و ترکیب و بالجمله این اصلی و قاعده کلی ندارد بلکه بعادت و قوت و ضعف
و لطافت و کثافت مزاج بر میگردد و الله اعلم **فصل نهم** در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه و قلی و تدبیر غسل و احکام انها و سقوط آنها مانند چوب چینی و خشبه و صاص و زراوند و تخم البنج و کسا که

و تشنج و شیر مرو شیر الاعج و لبن لعسا و دفاد زبیر دروغ و ماء الفرح و ماء الشعیر و ماء الجبن و غیرها مثل مخاذ و صنائع بعض اشیا بدانکه احراق ادویه احتیاج بدان از برای چند فائده است از برای انتقال طبیعت
آنست بطبیعتی دیگر یا از برای نقصان قوت و کسر حدت آن مثل سنداج و قلقطار و مرجان خصوص در ادویه عین یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت و شدت نفوذ و انتقال مزاج آنها است
بمزاج دیگر یا تا اکثر فلزات و حجر نوره و اسفیداج و صدف و برگ تنباکو و امثال اینها از املاح مصنوعه در مادات و جواهر و ادویه مانند جو ... لبان و غیرها یا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح و یا از برای
تفتت و تفتیح اجزای غریبه که در آنها است مانند اثمد و بوره و سرطانات و شاخ ابل و امثال اینها یا از برای مهیا و قابل سحق گردیدن آنها است مانند ابریشم و طلا و نقره و ابریشم مانند اینها و یا از برای آنکه باطل گردد
رداءت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصاة و افعی و اسود سالخ برای جذام و قنافذ زیرا که ادویه یا حار لطیف الجواهر اند و یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته
شوند قوت آنها ضعیف و حدت و حرارت آنها کم میگردد بسبب تحلیل جوهر ناری حاد آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف الجوهر و غیر حار اند و بسبب احراق کسب حرارت ناری و تقویت
می یابند هم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره و یا آنکه صلب اند و یا در آنها رطوبت فضلیه لزجه است و بسبب احراق رطوبت ماسکه ملتصقه لزجه آنها کم و فنا شده و فانی گردد
پس بسهولت و آسانی در زودی سائیده میگردند مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در آنها اجزای غریبه است تا آنکه اجزای غریبه آنها زائل گردد مانند نطرون و یا آنکه جسم اگر سمی باشد که اعراض مدرکه
جسد را اصلا ترک نکند هر آینه مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت و ترک کند پس اگر سخیف الجسم باشد بسبب احراق میل به برودت کند و از غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زائل گردد و اگر
کثیف الجسم و قوی و متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید و ایضا بدانکه در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را با هم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق که بحد رماد نرسد نمایند بخلاف نباتات و حیوانات
حجریه و صموغ و مانند اینها را ادنی احراقی کافیست و هر گاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آنرا باید شست که غسل مستاصل نمایند و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس کلس است باصطلاح اهل مصر که
بفارسی آهک نامند و آن سحق السحق میباشد پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق گردد آنرا تکلیس نامند اما اشیائیکه قابل احراق اند و بدون احراق استعمال آنها جایز نیست
پس از آنجمله است اثمد و ذهب و بسد و رصاص که آبار نامند و اسود سالخ و سرطان و حلزون و عقرب اما آنچه را بدون احراق نیز استعمال میتوان نمود پس آن مانند ابریشم و آبار و حب الآس و ذهب و عود و کهربا
و یاقوت و امثال اینها است و هر یک از اینها در رسوم خود ان شاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی در اینجا مذکور میگردد احراق بورق که بوره باشد آنست که ظرف سفالی را بر اخگر گذارند
و آنرا در ان اندازند و بگدازند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در ان اندازند و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را گرم نمایند تا آنکه سوخته و خاکستر
مانند خاکستر احراق جبسین و زبد البحر و مانند این هر دو که مسمی بتکلیس است آنست که بگیرند هر مقدار از هر یک که خواهند و بآب نمک پاک بشویند و خشک نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده
در کوزه آجزپزی و یا تون حمام و یا تنور بسیار گرم بر روی خشتی بگذارند تا آنکه سوخته و سفید گردد و مادام که سفید نگشته کامل نیست مگر در ان عمل باید نمود احراق حیه افعی و اسود سالخ که مار سیاه است
آنست که بگیرند مار خانگی و یا افعی و یا اسود سالخ هر کدام را که خواهند درست و زنده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یک شب بگذارند پس برآرند که
خشک شده خواهد بود و سحق نموده بازیت خمیر کرده بر ضماد برص ضماد نمایند احراق خطاطیف که خفافیش است و بفارسی پرستوک نامند آنست که بگیرند بچه خطاطیف را ذبح نموده پر آنرا
کنده و شکم آنرا چاک کرده آنچه در جوف آنست برآورده دور نمایند و پاک شسته و نمک بران پاشیده در کوزه کرده سر آنرا بگل حکمت بسته در تنور یا در آتش بر از اخگر گذارند تا محرق گردد
احراق اسرب مانند احراق خطاطیف است احراق زجاج که بفارسی آبگینه و شیشه نامند آنست که بگیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه را که سنگریزه و خاک و غبار نباشد نرم
سائیده در کوزه مطین بالوته کرده سر آنرا محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد در مافوق زجاج یعنی خاکستر آن بهتر آنست در کفچه آهنی خوب گرم نمایند در آب قلعی اندازند و
آنچه از آن مکلس شده باشد جدا نمایند و باقیمانده را گرم نموده در آب قلعی اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار گردد و شربتی از آن مقدار مثقالی با دو از ده
مثقال آب گرم برای تفتیت حصاة قوی الفعل است احراق زرنیخ آنست که بگیرند زرنیخ اعلی خالص صافی را ریزه ریزه مانند نخود یا باقلا نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده سر آنرا محکم بسته
و در وسط آن سوراخی برای بر آمدن بخار بگذارند و بر اخگر گذارند مادام که از آن بخار سیاه بر می آید سوخته سفید گردد و کامل خواهد بود احراق سلحفاة آنست که شکم سلحفاة یعنی سنگ پشت
را شگافته احشای آنرا افگنده و پاک شسته در کوزه مطین کرده سر آنرا بسته در تنور یا در اجاع آن مقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد احراق سرطان آنست که بگیرند سرطان
نهری چندانکه خواهند هنگامیکه آفتاب در برج اسد باشد و پاهای آنرا ببرند و شکم آنرا بشگافند و ما فی الجوف آنرا بیندازند و با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند در کوزه سفالی
آب نادیده کرده سر آنرا محکم سازند و بالای کوزه را بگلی که در ان سبوس گندم و خطمی و نمک بهم سرشته باشند گرفته خشک نموده در میان تنور که آنرا خوب گرم نموده باشند گذارند و سر تنور را بپوشند
مثلا اگر شب گذاشته باشند صبح برآورند و اگر صبح گذاشته باشند شام پس از کوزه برآورده سائیده بکار برند احراق سرطان بحری نیز بهمان قسم است احراق شیح و صدف آنست
بگیرند شیح سفید املس را و بطین حر یعنی طین خالص بگیرند و در تنور اخگر گذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگی آنست که سفید گردد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مجدد بطین بپوشند و گرفته در تنور بگذارند
تا آنکه سوخته گردد و صدف و امثال آنرا نیز بدین طریق احراق نمایند احراق عقیق و یشب و یاقوت و امثال اینها آنست که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند و مکرر چنین کنند
تا آنکه آب آن سوخته و خشک و مفتت و قابل سحق گردد احراق بسد و مرجان آنست که هر یک را که خواهند در کوزه سفالی کرده بعد آنکه آنرا ریزه ریزه نموده باشند و کوزه را بگل گرفته در
تنور بگذارند تا سوخته و سفید گردد و اما بحد رمادیت نرسد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مکرر نمایند و این از برای حصول حدت و بورقیت است لیکن آنرا زود و نرم سائیده استعمال نمایند احراق لؤلؤ

آنست که مروارید ناسفته را با قدری شیر در ظرف سفالین کرده سر ظرف را محکم نموده درمیان آتش گذارند و بدمند و پلش رمانی برآورند که سوخته شده باشد احراق ملح آنست که ملح را بکوبند و غربیل
نیمبیز کنند و در خرقه کتانی کنند و یا پارچه نازکی لبسته بگل حکمت گرفته در تنور تابیده بر روی خشتی بگذارند پس سرد شدن تنور برآورند و بگل را از آن دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند طریق
دیگر آنست که ملح را شسته خشک نمایند و حریش سوده در دیگ سفالی کنند و اطراف سر آن بگل حکمت بگیرند و بر آتش گذارند و اطراف دیگ را از اخگر پر نمایند و آن مقدار بگذارند که ملح از صوت و
حرکت باز ماند که آن زمان بلوغ الحرق ست پس برآورند و بکار برند احراق کهربا آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزه مطین بگل حکمت کرده سر آنرا محکم لبسته تمام شب در تنور گرم بگذارند
و صبح برآورده سوده بکار برند احراق اقلیمیا نیز برهمین نحو ست احراق اسرب که آبار نامند آنست که بگیرند ده درم اسرب را و ریزه ریزه کنند و تنگ سازند و دو تابه آهنی گرد
باهم بچینند و قدری سفیداب مسحوق و دو قبضه جو بران ریزند و با آهن برهم زنند تا تمام اسرب سوخته گردد و اگر قدری بماند باز جو قدری بران بپاشند و برهم زنند و همچنین تا تمام سوخته شود
نوع دیگر آنست که اسرب را صفحهای نازک سازند و بران قدری کبریت سوده بپاشند و سر آنرا بسرپوش سفالی که دران سوراخی باشد بپوشند و اطراف آنرا بگل حکمت بگیرند و در کوزه گذارند و بدمند تا تمام
آن سوخته گردد پس برآورند و بسایند و بشویند و بکار برند از دود آن هر دو عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال زرنیخ دانگ زیاده نباشد نوع دیگر آنست که اسرب صاف
خالص را با قدر گوگرد بگذارند پس در بوته آهنی کرده در کوزه حدادان بگذارند و چندان بدمند که خوب خاکستر شود شسته بکار برند احراق خبث الحدید آنست که ریم آهن تافته تا هفت مرتبه در سرکه لطیف
نمایند احراق آهن و فولاد آنست که سریک را که خواهند براده نموده سه شبانه روز در بول گاو خیسانند پس آورده بر روی سنگ با آب ملیلجات منقوع بسایند و قرصها ساخته خشک نمایند
مجموع گاه گاه با آب صبر سفالی گذارند و بالای آن سرپوش سفالی و اطراف آنرا بگل حکمت محکم گیرند تا یک هفته در میان سرگین گاو صحرائی گذارند پس آورده و دو مرتبه با آب نقوع ملیلجات و دو [illegible] گاه گاه آب
صنوبر تازه نیز پس خشک نموده در ظرف سفالی گذارند و سر آنرا محکم نمایند و تا هفت روز در میان آتش سرگین گاو صحرائی گذارند پس آورده سحق نموده بکار برند و بعضی گویند در هر مرتبه آخر آن
صلایه نموده یکشبانه روز در میان ماست ترش میگذارند پس برآورده با قدری نوشادر خالص سحق بلیغ نموده هفت روز دیگر در میان آتش سرگین میگذارند پس برآورده نرم سوده بکار می برند
و علامت جودت قتل فلزات آنست که چون سوده آن بالای آب اندازند ته نشین نشود در روی آب احراق ذهب بدستور مسعود بن محمد سجزی آنست که بگیرند ذهب را و نرم براده نمایند که مانند
غبار گردد و کفچه آهنی کرده اندکی اسرب سوده بران بپاشند و دران آب نمک داخل نمایند و بجوشانند تا آب بر دود و ذهب بماند پس بآب گرم شسته بکار برند تکلیس ذهب بهترین
طریق ست آنست که بگیرند ذهب را [illegible] براده نمایند و آب قوره و آب قلی و آب ملح [illegible] صاف نمایند و آبها را باهم یکجا بجوشانند تا منعقد گردد پس جزو از معقود و [illegible]
معقول و ملح و نیم جزو از معقود قلی و یک جزو از براده ذهب هر چهار جزو را باهم [illegible] بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه با آتش سرخ کرده باشند [illegible] شبانه روز در جای نمناک بگذارند [illegible]
برداره پس بدستور با آتش سرخ کنند و بسایند و در جای نمناک بگذارند و همچنین چهار مرتبه پس در بوته کرده [illegible] آتش بدمند که بوته سرخ گردد پس [illegible] برآورند و بگذارند تا سرد گردد و بسایند و با آب
گرم مکرر بجوشانند تا طلا از سایر اجزا خالص گردد پس خشک نموده سحق کرده استعمال نمایند و گفته که اگر در حین تشویه سحق با کبریت و آبهای تند تسقیه نمایند سریع الاثر است پس پاک شسته سوده استعمال
نمایند و گفته اند که خوردن این نوع طلا باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و در بعض موارد بدل غذا و مقدار شربت آن یک قیراط ست نوع دیگر که طلا قابل سحق گردد و
بیاد شود اگر چه بسیار باشد صورت دیناری آن بحال ماند آنست که بگیرند دینار را و در بوته گذارند که باطن بوته را به مرداسنگ با سرکه سوده گل آلوده باشند و با آتش گرم نمایند بحدیکه گداخته نگردد پس تا سرد گردد برآورند [illegible]
تا سرد گردد و مکرر این عمل نمایند هر مرتبه باطن بوته را با مرداسنگ با سرکه سوده تازه بیالایند پس شسته استعمال نمایند [illegible] این عمل نمایند نوع دیگر که بدستور حکمای هند است آنست
که اسرب را چند مرتبه گداخته در آب نوشادر بریزند پس طلای خالص را گداخته دران آب چند مرتبه سرد نمایند پس صفحهای نازک ساخته زاج سیاه و سرکه آلوده در آتش گذارند و با نمک [illegible] بپوشانند
و بار بیع اسرب را چند مرتبه کرده در بوته که باطن آن مرداسنگ آلوده باشند گداخته با ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا در جای [illegible] نرم بسایند و بر روی آتش گذارند و بهم زنند تا زیبق
از آن مفارقت نماید پس حصه بر سنگ سماق نیکو سحق نمایند و اندکی از آن را بر آب ریزند اگر بر روی آب بایستد نیکوست استعمال نمایند و دستور جلا دادن و رنگین نمودن اشرفی و ظروف
طلا که کم رنگ و خالص نباشد و رنگین مانند خالص گردد آنست که بگیرند توتیای هندی و شب جاوشی و نمک سنگ هر یک مساوی سوده با آب سرشته بران بمالند و بر آتش گذارند تا خشک گردد پس از
آتش بردارند و بگذارند تا سرد شود پس بشویند رنگین و براق خواهد بود نوع دیگر آنست که بگیرند زاج سفید و درن شوره و نمک طعام از هر یک یک وزن و نرم سوده با آب خمیر نمایند و اشرفی یا ظروف
طلا را با آتش سرخ نموده بگذارند تا سرد گردد و ادویه را بآن بمالند که هیچ جای آن خالی نماند پس بر آتش گذارند تا خشک گردد و اندک گرم شود پس از آتش بردارند و بر زمین اندک گودی کرده و دران
بگذارند و خاکستر و زغال را بآب نم کرده بالای آن بگذارند و تا یک ساعت صبر کنند پس برآورند و با آب بشویند اگر رنگین شده باشد بهتر و الا مکرر این عمل نمایند تا رنگین گردد احراق فضه آنست که بگذارند
نقره خالص در بوته که رانجه قلعی دران باشد یعنی بوته را بسفیداب قلعی آلوده باشند و مکرر بگذارند تا آنکه سوخته قابل سحق گردد نوع دیگر آنست که نقره را براده نموده و با آب نمک [illegible]
آتش تند بسوزانند و اگر خوب سوخته نشود قدری گوگرد بران بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد احراق اثمد آنست که ریزه ریزه کرده در [illegible] گوگرد سفید بچینند
در ظرف آهنی بر روی آتش گذارند تا مشتعل گردد و قدری بسوزد پس بسایند پس پاک شسته در آب یخ و یا برف مدتی پرورده نرم سائیده بکار برند و اگر [illegible] مدتی در روغن [illegible]
اندازند و اما تکلیس فضه بطریق حکمای هند آنست که چند مرتبه آنرا صفائح رقیقه نموده [illegible] گرد و سرکه آلوده با آتش بتابند و چند بار دیگر در بوته بسفیداب قلعی آلوده بگذارند [illegible]

... آب نمک بسیار بسوزانند تا نمک را بحلیل در پیچ گردد بران باشند و برهم زنند تا مکلس گردد احراق قطران جهت سنونات آنست که کوزه قدری مطین بطین حکمت گرفته در آن قطران کرده
بر آتش گذارند تا آنکه بجوشد و بنصف رسد پس بگیرند چوبی و یا سیخی از آهن و در آن فرو برند که بدان آغشته گردد پس آورند و در هوا ابداز دارند اگر منعقد و بسته گردد و سوخته شده است والا باز بر آتش
بگذارند تا بران چوب و یا آن سیخ منعقد گردد پس فرود آورند و بکار برند احراق ابریشم و موی سر آدمی و امثال آن آنست که هر یک را که خواهند پاک شسته از صابون و یا غیر آن شانه کرده
بمقراض ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی و یا آهنی کرده بر روی آتش گذارند و چندان برهم زنند که قابل سحق گردد احراق عود هندی بهمان دستور ابریشم و موی احراق نمایند احراق پوست
کدو و خشخاش و نیز ور نیز مانند ابریشم و ریشم ست و اگر خاکستر آنرا خواهند زیاده احراق نمایند احراق عود هندی و امثال آن از اخشاب آنست که برادۀ یا ریزه ریزه نموده در کوزه گلی کرده
در تنور و یا اجاق آن مقدار بسوزانند که زغال گردد و لیس حدر مادیت مرشد اما خشت گرم که برای تنقیت حصاة است باید آن مقدار بسوزانند که رماد گردد احراق عقرب که بعد
العقارب نیز نامند آنست که عقرب زنده را در ظرف مسی یا آهنی یا سفالی انداخته سر آنرا بخمیر محکم نمایند و در تنوری که از هیمه چوب زرد و یا تنور آن مقدار بسوزانند گرم نموده آتش از تنور برگرده باشند شب بگذارند در
را صبح برآورند و بسایند و بکار برند و باید که تنور بسیار گرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر شود در عقرب صالح برای این امر عقرب تر ست و علامت ضعیفی و لاغری نیست لوعد دیگر آنست که عقرب
زنده را در شیشه که گل حکمت گرفته باشند کنند و سر آنرا محکم نموده در تنوری که بسیار گرم نباشد مقدار شش هفت ساعت بنحوی بر روی خشتی در آتش گذارند اگر قابل سحق شده بهتر والا دو سه ساعت دیگر بگذارند
پس سائیده بحریر بیخته استعمال نمایند حرق اهلیلج از برای ذرورات در امراض عین و قطع خون بواسیر و نزف الدم و تقویت دندان و لثه اهلیلج کابلی و رزین بهتر از سائر الاهلیلجات است آنست
که اهلیلج را در خمیر گرفته بر روی خزف در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور برآورده خمیر را جدا کرده اهلیله محرق را سوده استعمال نمایند احراق قشر بیض که کلس البیض نامند آنست که پوست تخم مرغ را اگر پوست جوجه بر آورده باشد
بهتر ست در آب نمک بخیسانند و بشویند تا پرده اندرون آن که غرقی نامند بالتمام جدا گردد و مطلق نمایند پس کوبیده در کوزه مطین کرده بسوزانند و برآورده شسته بکار برند و پوست شتر مرغ اولی ست
تکلیس طلق بطور اهل هند آنست که طلق را تقرض نموده در کیسه پنهانی محکم دوالی کرده چند عدد دانه خرما در میان آن کیسه اندازند و در میان طشتی با آب گرم بدست بمالند تا از کیسه برآن بیرون آب برآید جلقه از آن بگیرند
خشک کرده با شهد و عقاب هیات وی او وزن آن شوره قلمی صلایه بلیغ نموده بدستور اول در کوزه مطین نموده آتش دهند بسیار سفید و مکلس خواهد شد جهت فالج و لقوه و اسهال بکار برند مفید و مجرب ست احراق طلق
بطور اهل هند آنست که بگیرند طلق نوع اعلی را که سفید و صاف ست پاک شسته خشک کرده بمطرقه نرم نمایند و سه روز در سرکه انگوری کهنه بسیار نم بخیسانند و بعد از آن با همان سرکه چند جوشی دهند و
برآورند و نرم بکوبند و در کیسه صفیق محکم با سنگریزه ها کنند و در ظرفی که پر از سرکه باشد بگذارند و بدست بمالند تا تمامی طلق مضمحل شود پس از کیسه آورند و بر روی سنگ بسایند و قرصها ساخته در ظرف
برآتش گذارند و تمام ظرف را بگل حکمت بگیرند و محکم سازند و در میان آتش سرگین گاو صحرائی تا یک شبانه روز بگذارند که خاکستر گردد پس آورده باب جنگره که گیاه هندیست و آب برگ تولسی و آب نقیع اهلیله و بلیله
هر یک جدا جدا مکرر بسایند و قرصها نموده خشک ساخته در ظرف سفال بهمان طور حرق نمایند و گفته اند یا صد بار بلکه زیاده آتش باید داد و علامت کمال احراق آن آنست که چون خاکستر آنرا در آفتاب بگیرند بریزی از آن
مطلق ظاهر نشود اما دستور حلیه و حل بعضی اشیا حلیه طلق آنست که بگیرند طلق را هر قدر که خواهند با آتش سرخ نمایند و تا سه مرتبه در آب سرد اندازند و بکوبند تا ریزه گردد پس در کیسه پاس محکمی نموده شکر یا قند
قندی در آن انداخته کیسه را بقوت تمام بمالند و در آب گرم و یا در طبیخ باقلی بفشارند تا مثل شیره از کیسه تراوش کنند پس بگذارند تا ته نشین گردد ته نشین را خشک نموده استعمال نمایند نوع دیگر که از آن اسهل است
آنست که صابون حلبی را بر صفحه های طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش گذارند و برافروزند پس از آتش برگرفته بطریق جواهر بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و شسته بکار برند حل طلق آنست که طلق را
شکافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف آبگینه که ضخیم باشد بگذارند و بول انسان بالا آن کنند آن مقدار که ظرف مملو شود و چهل روز در میان لعل گذارند و همین نوع بول را تبدیل نموده باشند پس از بول بر آورده
خشک نمایند و در مثانه گاو کرده مثانه را در میان ظرف شیشه ضخیم بگذارند و اطراف را در میان ثمی که از سرکه کهنه بسایند مملو با طلق پیاوه نیز پر کنند بر سر که در آن داخل کرده در دیگ نموده در زیر آتش نهند بقدرت الهی گداخته حل شده
باشد نوع دیگر آنست که سرسبع را بخ کنند و جوف آنرا خالی نمایند و طلق محلول را در آن بریزند و سر آنرا بپارچه تربت محکم نمایند و در سرگین اسپ سه روز نگاه دارند پس پانزده روز در آفتاب سفیدی گداخته حل شده باشد نوع دیگر آنست که حفظ صحت و قطع تخم
و اکثر امراض سوداوی آنست که بگیرند ورق طلا و یا دسته طلا با گلاب بید مشک قدری نبات سحق بلیغ نمایند پس آورند مانند یک قیراط خالص و شو و بنوشند با گلاب بید مشک حل و هب مروارید جهت تقویت قلب
و تفریح ارواح و ازاله صرع و دوار و سدر و سواس سوداوی و تقویت باه و ازدیاد منی و حفظ جنین آنست که ورق طلا را با سیر ابریشم جلو و حل بلیغ نموده در هاون بلور سوده که چون آنرا بیزند بر دانی سفید بر روی آن بماند پس در
را در شیشه کرده آب نیخ یاسمن که انگوری مقطر بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمک آن بریزند آن مقدار که چهار انگشت بر روی آن ایستد و در حمام ماریه بگذارند و آتش دهند و آنچه محلول گردد صاف نموده بر آرند و باز آب نیخ یا
تیزاب که در آن ریزند و آتش دهند تا تمام حل گردد و چیزی غیر منحل نماند پس جرسها گذارند و قدری دهن طلا بر آن ریزند تا خلاصه آن تیزاب نشسته پس گذارند ته نشین را شسته بکار برند صنعت حمام ماریه بگیرند دیگی که اطراف
آن بلند باشد مانند دیگ کلیه پزی و در تنور گذارند و نصف آن دیگ را چوبی بر سر آن گذاشته آنچه خواهد در شیشه کردن خمی کرده بر سر آن سیخی بسته سیخ را بآن مضبوط بندند چنانچه شیشه آب شود و در زیر دیگ آتش از فرو ز
بهتر آنست که در تنور گذارند و چون آتش تنور خاموش گرد باز آتش کنند تا مدتی که آن چیزی در حمام ماریه باشد پس آورند صنعت دهن طلق آنست که طلق سفید مکلس مقدار پانزده درم سحق نموده
غسل نمایند و در شیشه کرده در کج تقطیر نمایند روغنی که بر روی آن آید بگیرند و محفوظ دارند و طلق عبارت از دروی خرست و اما تشویه و تمحیص و تقلید بدانکه این هر سه لفظ بالاشتراک الا جمال معنی
بریان نمودن است و بالتفصیل پس آنکه تشویه آنست که آنچه را بریان باید نمود در جوف چیزی دیگر از قبیل خمیر و یا گل و یا سیب و یا امثال اینها گذاشته در تنور گذارند و یا در زیر آتش
و یا خاکستر گرم دفن نمایند که بخار بجهت تشویه باید مانند اسقیل و سقمونیا و مثال اینها و یا آنکه کوبیده و با غسل سرشته در لته کرده لته بگل گرفته در معتدل یک شب بگذارند پس آورده بکار

برند و مانند افیون و ثمرة الطرفاء و امثال آنها جهت سونات و غیرها تحمیص آنست که ظرفی را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند در آن بریزند و حرکت دهند بسرعت تمام همه آن بقدر
حاجت بریان گردد و نسوزد مانند تخم بارتنگ و مرو و ریحان و خشخاش و کشنیز خشک و سبزه و بزر قطونا و بالجمله هر بزری از بزرها که خواهند و بهترین ظروف و بلکه از سنگی و یا سفالی است و حد
تحمیص آنست که از آن چیزی بوی برآید و اندکی سرخ و برشته گردد و تقلیه آنست که در روغن گاو و یا شیر آن بریان نمایند بحدیکه بو برآرد و سرخ گردد مانند بزور و یا بقدر آنکه
بشگفد و بترکد مانند بلیله و حفص و یا بحدیکه تخلخل یابند که بریان شده است مانند خبث الحدید و امثال آنها تشویه توتیا آنست که آنرا سوده با آب قرص نموده در آتش نرم بر روی
سفال بگذارند دیگر واند تا خشک گردد و مشوی آن لطیف تر و مقوی چشم و حافظ صحت آنست و مغسول آن مجفف بی لذع دستور بریان نمودن افیون آنست که افیون را
بقدر باقلا و مغز بادام ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندک بریان نمایند و اما تدبیر که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت و پرورش دادن بعضی دواست که در آن حدت
و مرارت و غایله باشد تا آنکه کم و زائل گردد مانند سقمونیا و انزروت و حب الملوک و شند و تربد و مازریون و شیطرج و مانند آنها آنست که سقمونیا را در جوف سیب یا به خالی نموده گذارند
و اطراف آنرا بخمیر مقشر بپوشانند و سر آنرا بقطعه از آن سیب یا به بسته در پارچه کتانی بپیچند و در خمیر گیرند و در میان تنوری که گرمی آن معتدل شده گذارند تا خمیر بپزد و برشته گردد پس آنرا در آورده خمیر را دور کرده و سقمونیا
را از میان آن برآورده و در سایه خشک ساخته بکار برند و اگر سیب و یا به یافته نشود دستور دیگر آنکه … را سوراخ کرده آنچه در جوف آنست برآورده پاک شسته سقمونیا را در آن کرده … آن
ریخته و اما بدون آن دستور تشویه نمایند و حکیم ارزانی گفته اگر سیب و به نباشد سقمونیا را با بنفشه سوده استعمال نمایند حکیم تشویه اصلاح داده مؤلف گوید اگر … نمایند پس با بنفشه بسایند و استعمال نمایند بهتر است
و انزروت را باید کوبیده بشیر الاغ سرشته و بچوب گز آلوده مانند کباب بریان نمود یک ته و اگر زیاده و بهتر خواهند هر مرتبه حب الملوک را در روغن بادام و یا شیر یک شبانه روز بخیسانند
دو روز که حب السلاطین است در سرگین گاو بایدش نمود و بدین طریق که باید مغز دند تازه نو که کهنه و زرد و سیاه و فاسد نشده باشد مقشر کرده زبانه میان مغز آنرا برآورده در کیسه کرباس حقیقی … کنند
و … بخیسانند پس برآورده در سرگین گاو تازه گرفته بنحویکه از هر طرف آن بمقدار حجم سه چهار انگشت سرگین باشد و در زمین بمقدار حجم آن گوی بکنند و بالای آن خاکستر گرم …
خاکستر سرگین گاو جنگلی برافروزند تا آنکه بمقدار یک انگشت از آن سرگین تازه سوخته گردد و حب السلاطین نسوزد پس آورده بطرف دیگر بگردانند و بدستور عمل آورند تا هر چهار طرف آن بمقدار
مذکور سوخته گردد پس آورده پاک شسته و بعد … حب السلاطین … و بلیله زنگی که بلیله و مویز … نرم کوبیده و بوزن هر دو آرد برنج با آب لیمو یا آب غوره سرشته سحق بلیغ نموده حبوب
هر حبی بمقدار نخودی شربتی از … حبه تا هفت حب صاحب انقلاب معده نباید داد که مضر است اگر اتفاق افتد … آنست که آن کیسه را در سرگین گاوی تازه در آب حل کرده در دیگی معلق بیاویزند که
ته آن دیگ نرسد و در آن سرگین آب غلیظ غرق باشد مقدار چهار پنج ساعت کامل بلکه زیاده جوش دهند پس برآورده پاک شسته بدستور مذکور با بلیله آرد برنج با آب لیمو سرشته حبوب سازند و صاحب
الدیق که … سبب رب السوس و غاریقون و … سفید و مصطگی و خشخاش و غافث و افسنتین رومی و صبر سقوطری اجزای مساوی کوفته و بیخته با آب کرفس سرشته و دست را بروغن بلسان چرب
کرده حب بندند شربتی از یک درم تا دو درم و غذا از برنج باشد و این حب برای فالج و لقوه و رعشه و اوجاع ظهر و امثال آنها نافع است نسخه بعضی حب السلاطین … برگ … تازه که بهندی … نامند
دو شبانه روز سائیده پس حبوب بسته هر حبی بقدر نخود کوچکی و در سایه خشک نموده عند الحاجت یک حب تا دو حب استعمال نمایند و تربد را تراشیده بروغن بادام چرب باید کرد و چوبش کوبیده با زنجبیل
سوده باستعمال آورد و شیطرج را در لته بسته در سرگین الاغ با آب جوش باید داد تا پوست آن نرم گردد پس مقشر نموده سوده بکار برند و مازریون را دو شبانه روز در سرکه باید بخیسانند و در بین … سرکه را
تبدیل کنند و پس شسته خشک کنند و نیم کوفته بروغن بادام چرب کرده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و تدبیر هر یک بتفصیل و چند نوع دیگر در قرابادین ذکر یافته تدبیر کمون آنست که بگیرند زیره کرمانی تازه که
پوسیده نباشد و پاک و پاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی لعابدار کرده سرکه انگوری کهنه بالای آن بریزند بمقدار که چهار انگشت بالای زیره آید پس یک روز و شب بگذارند و در … زیره …
نمایند پس در سایه خشک نموده اندک بریان کنند و اگر زود خواهند که خشک گردد بر پارچه کرباس پاکیزه پهن کنند و دایم برهم زنند تا خشک گردد تدبیر کبریت آنست که ظرفی را از شیر گاو تا نیمه کنند
و بر … آن کرباسی بندند و بالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده پهن کنند و طبقی از سفال بالای گوگرد بگذارند بنحویکه با گوگرد بچسبد و در میان طبق سفالی سرگین گاو خشک کنند و
برافروزند و یا آنکه پر از اخگر کنند و بدمند تا از گرمی آن گوگرد آب شود و از پارچه گذشته تمام در آن شیر بچکد پس گوگرد را از روی شیر بردارند و عند الحاجة بکار برند تدبیر حشیش … آنست که
شش ماشه … یا … هر کدام را که خواهند بگیرند و ریزه ریزه نموده در کیسه کنند و در دیگی که در و شیر گاو تازه دوشیده مقدار ده دوازده آثار هندی باشد آن مقدار بجوشانند که شیر بنصف رسد
پس حشیش را برآورده بشویند و در کیسه دیگر کنند و در میان مقدار شیر باز بجوشانند تا سه مرتبه پس حشیش را خشک نموده مقدار ربعه جهت فالج و لقوه و استرخا و استسقاء و جذام و امثال آنها بکار برند تدبیر …
که بترکی … است قسمی از … اصفهانی آنست که چند عدد آنرا زنده در کوزه کرده و سر کوزه را بلته کتانی بسته محکم … بالای آن … آتش … تا … گشته … گردد
سائیده استعمال نمایند تدبیر سلاحه که عبارت از بول بز کوهی است که در مساکن او جمع میشود آنست که آنرا در ظرف نوی کرده بر آن آب خالص و بول گاو آن مقدار بریزند که آنرا بپوشانند و در آفتاب یا آتش
گرم بدست بمالند و صاف آنرا در ظرف دیگر کنند و بیست و یک روز در آفتاب گذارند تا مانند عسل غلیظ گردد تدبیر توتیا با آب غوره آنست که بگیرند توتیای کرمانی را و نرم سوده در ظرف چینی یا شیشه کرده
آب غوره صاف کرده بر آن بریزند و بگذارند تا نه روز و هر روز آب غوره را تازه نمایند و پس از نه روز برای سنگ سماق با آب غوره که صاف کرده و به برف و یا یخ سرد کرده باشند بآهستگی بسایند و چون خشک
گردد باز آب غوره سرد بر آن بریزند و بسایند تا آنکه بغایت نرم سوده پس خشک نموده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجة بکار برند تدبیر خبث الحدید آنست که خبث الحدید را کوفته

بجهة مدت چهارده روز در سرکه خمر بخیسانند آنگاه خشک کرده و در روغن بادام بریان کنند و خوب بسایند چنانچه بالای آب بایستد و بزودی ته‌نشین نشود و در تراکیب استعمال نمایند نوع دیگر آنست
که خبث الحدید و امثال آن را کوفته و بیخته مدت چهارده روز در سرکه تند بخیسانند پس آورده در آب کنند تا هفت روز بخیسانند هر روز آب کهنه را تازه کنند پس آورده خشک نموده و نیک بسایند و در روغن
بادام بریان کنند و یا بر روغن تخته زرد آلو و یا سنفتالو بکار برند و این جهت امراض بواسیر بهتر است تدبیر برادهٔ آهن و تنقیهٔ آن آنست که آهن را براده در میان سفال آب ندیده با آتش سرخ
سازند و در روغن کنجد اندازند پس برآورده سرخ نمایند و در سرکه انگوری اندازند پس آورده سرخ نموده در بول اندازند پس در روغن ماست گاو ترش پس آورده شسته سائیده بکار برند تدبیر پوست
بیضه آنست که قشر بیضه مرغ یا شتر مرغ را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن شود و قشر رقیق اندرون آن را جدا کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیگر آب متعفن نشود پس برآورده
خشک نموده سوده بکار برند نوع دیگر آنست که بآب نمک خالص همان قسم بخیسانند و در آخر بآب شیرین پاک شسته خشک نموده سوده بکار برند و برای این امر پوست بیضه برآورده بهتر است تدبیر خشک
آنست که خشک دانه را در شیر تازه دوشیده شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این جهت تقویت باه بعدیل است تدبیر اصلاح عسل بلادر آنست که بلادر را از میان دوپاره
نمایند و ابزار آهنی قوی را بآتش خوب گرم نمایند و قطعهای بلادر را بدان بگیرند و بزور بفشارند تا عسل آن برآید و آن را بدم کارد و چوبی گرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا هر مقدار که خواهند و یا
آنکه بلادر بریده بر صفحهٔ آهنی گذارند و دستهٔ آهنی و یا غیر آن گرم کرده بران گذارند و بزور بفشارند تا عسل آن بالتمام برآید جمع نمایند پس چون خواهند استعمال نمایند با روغن گردگان و گرشادشده روغن
گاو بجوشانند و استعمال نمایند و در ورد و امثال آن و غیر آن که پوست آن داخل میشود باید که مبالغه در اخذ عسل آن بالتمام نمایند و باید که در حین اخذ عسل آن دست را بروغن گردگان چرب نمایند تا موجب
نگردد و چون بعضی مردم را بجهت رسیدن بخار و عسل آن به بدن استسقا متورم میگردد و بعضی را نه باید که اولا امتحان نموده آن چنان کسی متوجه اخذ آن نگردد و کنند اند در هنگامیکه جرم آن نیز داخل است مردم
کوبیدن بلادر را با مغز گردگان و یا با کنجد و یا مغز نارجیل مقشر اصلاح آنست اصلاح شبرم آنست که آن را کوبیده و یکشبانه روز در شیر بخیسانند و خشک کنند و بکار برند با قوابض جهت استعمال
جهت اورام و سدد احشا و ماء اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب آب ... بخیسانند و خشک کنند و بکار برند با قوابض
صرف استعمال آن جائز نیست اصلاح ادویه جهت انشاط مانند بیخ شبیعی (?) و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت یبوست و یا سمیت باشند آنست که نیم کوفته شبانروز در شیر بخیسانند و
مکرر تجدید شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و یا بروغن بیش (?) نیم کوفته سیر در زند و بکار برند و اگر آن چلپوچار (?) باشد در روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حاره چرب کنند و
مغزهای مناسبه مخلوط نمایند جز از یق و دیگر که حکیم میر محمد مومن نوشته که معمول من است و بتجربه مشاهده نموده ام آنست که ادویه ملکیه (?) را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرقهای مناسبه بخیسانیده باشند
بجوشانند در آب آن بقدر حاجت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام آید و ادویه آن معجون را با آن بسرشند و هرگاه راجع باستعمال کنند باید که بعضی از ادویه آن معجون را که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا هم
آنها را جذب بجوشد و کند آنگاه باسایر ادویه سرشته حب سازند و بدان که مراد از شیر در این مواضع شیر بز تازه دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است و ادنی شیر بز است اصلاح دیگر آنست که بعد از آنکه
دوا آنها را برآورده باشند و ریاون (?) یا قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سایر ادویه که با آن مناسبت نشئه باشند و همچنین است اصلاح جمیع ادویه شیردار حسینیده هرگاه دواتی را
یا دوائیکه در آن ترکیب مثل یبوست مغز باشد احتیاج بداخل کردن روغن نیست با آنها بکوبند و بهترین مغز با جهت اصلاح دهن (?) مغز دانه بید انجیر است و دستور کوبیدن اشیا آنست
که آنرا باب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده گردد زیرا که خشک آن کوبیده نمیگردد تصفیهٔ زیبق که معمول اهل صناعت کیمیاست آنست که زیبق را در ظرف سنگی بقلعی صاف با جرک کدورت کنند و
بر آتش گذارند و با فاصلهٔ اندکی ظرف دیگر مسطح را پر آب سرد کرده بالای آن بدارند و یا بر سه پایهٔ چوبی بگذارند که سطح زیرین ظرف بالای بسیار وسیع تر از ظرفی که در آن سیماب است باشد و آنچه زیبق صاف
خالص است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالائی مجتمع میگردد و بردارند و بکار برند نوع دیگر که بطریق متعارف است آنست که زیبق را در هاون سنگی و یا در ظرف شیشه با هلیلهٔ زرد با آب برگ انجیر بسایند تا
چرک سیاهی آن زائل گردد پس با آب عنب الثعلب بدستور سحق نمایند دو مرتبه سوم با آب لیمو و هلیله بسایند پس بشویند و هفتاد مثقال آن را با سی مثقال آب خالص در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند
و هرچند آب تحلیل رود اندک اندک آب دران داخل نمایند تا یکرطل بماند پس گوشت بسیار ملایم طبخ دهند تا آب رفته زیبق بجا بماند برداشته در شیشه نگاه دارند و این باصطلاح اهل صنعت مسمی
بآب الارواح است و اما آنچه را باید تغسیل نمود که تغسیل عبارت از آنست پس بدانکه فائدهٔ غسل تبرید یا تنظیف از اشیای غریبه و چرکیه و یا تعدیل یا رفع حرارت ناریه مکتسبه از احراق
و یا رفع بشاعت و غثیان آنست هر یک بانفراد و یا مجموع مانند اکثر ادویهٔ حجریه از یواقیت و شادنج و لبد و لاجورد و حجر ارمنی و شبیه با حجارت مانند راسخت (?) و اقلیمیا و توتیا و مرداسنگ و
سفیداب و امثال اینها و اطفال (?) دیگ و موم و زفت و صبر و ادیان (?) و سوق و تربد و امثال اینها و طریق آنست که آنچه احجار و یا شبیه بآنها باشد بسیار نرم سائیده و در هاون ...
آن کرده آب بران ریخته باهستگی برهم زنند تا آنچه مانند غبار باشد بآب مخلوط گردد پس آن را باهستگی در ظرف دیگر ریخته و درد آن را باز بسایند و بدستور آب داخل کرده نرم آن را بگیرند و
آنرا باز بسایند تا مجموع مثل غبار گشته بآب مخلوط شده دران ظرف دیگر رود و بعد از آن روی آن را بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین گردد پس آب بالای آن را ریخته ته نشین را خشک
کرده استعمال نمایند و اما غسل اطیان آنست که هر گلی را که خواهند بشویند در آن آن مقدار از آب که او را خوب بپوشاند بلکه سه چهار انگشت بالای آن باشد بخیسانند پس از پارچه کرباسی
بگذرانند تا ته نشین را خشک نموده بکار برند غسل ادهان که نظر بآنکه هر روغنی که متکرج و طعم آن تند شده باشد و خواهند که زائل و تازه کنند آن را آنست که آن روغن را
در ظرفی کنند و یخ و برف در آن بریزند و برهم زنند تا یخ و یا برف آب شود و پس از روی آب بردارند و اگر یخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اگر بکوبند هم با اصلاح

بیاید و بسته فتیله کرده حمل نمایند و با گلاب قدری مصطکی سوده و بالای آن با برف و یخ و آب سرد نیز خوب است و روغن گاو و گوسفند را با دوغ گاو ترش جوشانیدن و در حین جوش آرمیده
گندم بریان یا نیم بریان با دوغ سوخته گرفته اما روغن نشود خوب است غسل ملح روغن که خواهند آن است که با آب و نمک بسیار برهم زنند و با آتش نرم بجوشانند پس آب و نمک جدا کنند و با آب
خالص بسیار برهم زنند و بجوشانند پس آب را جدا کرده بکار برند غسل نفت و امثال آن مانند غسل موم و مومیایی در خبر است که گداخته در آب صاف نیم گرم بریزند تا که درد آن ته نشین گردد و
آنچه بر روی آب ایستد بردارند و عندالحاجة بکار برند غسل نادر جواهر مانند سفیداج و توتیای و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لک و امثال اینها آن است که هر کدام را که خواهند اولا نرم بسایند
و با آب مخلوط کنند آنچه به آب مخلوط شود در ظرفی بگیرند و آنچه ته نشین شود باز بسایند و با آب مخلوط آن را بگیرند و همچنین چند مرتبه و در آخر آنچه درد و سنگریزه بماند دور کنند و سر ظرف مخلوط با آب را
بپوشند تا ته نشین گردد پس آب بالای آن را بریزند و ته نشین را خشک نموده اگر از برای امراض عین است باز سحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است غسل نوره یعنی آهک جهت
تصفیه و اطفای حرارت آن آن است که آهک را در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند و برهم زنند و در ظرفی کنند و ته نشین دردی و سنگریزه که باشد دور کنند و آن آب را بگذارند تا ته نشین شود آب
صافی آن را بگیرند و آب خالص دیگر بر آن ریزند و برهم زنند بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند غسل مرداسنگ جهت امراض حاره آن است که مرداسنگ را
با هم وزن آن نمک بسایند و آب بر روی آن بریزند آن مقدار که چهار انگشت بالای آن آید و تا هفت روز بگذارند و هر روز سه مرتبه برهم زنند پس بگذارند تا ته نشین شود و آب صافی تازه
بر آن ریزند و هفت روز دیگر بدستور بگذارند و همچنین برهم زنند و بعد هفت روز تجدید کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند غسل لاجورد و آنچه از برای امراض
عین است مانند احجار دیگر است که ذکر یافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی و سفوف و حبوب غیر آن است آن است که لاجورد را نیکو بسایند و با سفیدای آب زده نموده بجوشانند و اندکی روغن زیتون داخل نمایند
و بدستور احجار غسل نمایند دیگر را اعاده طبق غسل کنند تا مانند غبار گردد و طریق دیگر آن است که سنگ لاجورد را کوفته بیخته صلایه نمایند تا مانند غبار گردد پس با روغن کنند یا سندروس خمیر کنند و با آب
گرم بدست بمالند و همواره اندک اندک آب گرم میریخته باشند تا تمام آن شسته گردد و چون ببینند که در روغن دیگر رنگ لاجورد نماند دست بدارند و آب اول را کاسه نگاهدارند آنچه از آن
ته نشین شود لاجورد اعلی است و آب دوم که در ظرف دیگر است ته نشین آن لاجورد اوسط و ته نشین سوم را انحط نامند بنابر قول صاحب تحفه ... معصومی بنابر فرموده نواب علامی خان مرحوم مغفور
حجر ارمنی و در این زمان معروف به شمطا ست غسل صبر آن است که بگیرند صبر را در هاون بهموار و آهستگی بکوبند و بحریر ببیزند پس بگیرند افسنتین رومی یک رطل و مصطکی و حب بلسان و دارچینی و عود بلسان و سلیخه
و سنبل الطیب و اسارون از هر یک سه درم در آب جوشانیده صافی نموده و صبر کوبیده بیخته در هاون اندازند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط آب شده در کاسه بریزند و آنچه ته نشین
شده باز بسایند و آب مطبوخ دوا بر آن ریزند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب گردد در آن کاسه بریزند و بدستور عمل در آن تا بغیر از رمل و سنگریزه چیزی در ته هاون نماند ترک نمایند و آنها را بگذارند تا صاف
گردد و از گرد و غبار محافظت نمایند پس آب صافی آن را بجز حلقه بگیرند و ته نشین را با زعفران سائیده ممزوج نموده در ظرف چینی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد پس بردارند و نگاهدارند در ظرف
چینی یا شیشه و عندالحاجة بکار برند و قوت اسهال صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف تر است غسل سویق جو و گندم و غیر آن که خواهند در معده ترشی نگردد و نفخ آن زائل شود که آب گرم جوشانیده
بر آن ریزند و بگذارند تا برآید اگر در هر ته آب گرم بر آن ریزند و تناول نمایند که بهتر و مصلح آن است و بعضی گفته اند که آب بر آورند و تناول نمایند اگر وافی نباشد انخوردن شیرینی و گلاب و
بید مشک امثال آن بعد غسل با آب سرد و شربت ساخته در آن ریزند و تناول نمایند که بهتر و مصلح آن است و بعضی گفته اند که غسل سویق آن است که جو و گندم یا غیر آن هر حبی را که خواهند بریان
نمایند بعد بریان با آب بشویند و خشک کرده آرد نمایند و باستعمال آورند غسل موم آن است که بگیرند موم را گداخته در آب سرد ریزند و بگذارند تا سرد گردد و آنچه درد و لیست و در زیر آن مجتمع میگردد
دور نمایند و یا آنکه در آب گرم طبخ نمایند تا گداخته گردد و خوب برهم زنند و بگذارند تا سرد گردد و از روی آب بردارند و همچنین مکرر نمایند تا صاف و خالص گردد و غسل زفت نیز بدین نحو است

دستور سفید کردن شمع در حرف الشین در شمع مذکور میگردد ان شاء الله تعالی **اما دستورات** **دستور آشامیدن چوب چینی** و آن با نحاء است بهترین همه بطریق تعریق است
جهت امراض مزمنه خصوصاً عود ادویه مانند جذام و قروح خبیثه و جرب کالح و ساعیه و تقویه تحلیل ریاح و مواد غلیظه و تقویت بدن و امثال اینها اما باید که جوانان و محرورالمزاجان
بی سبب مرتکب استعمال آن نگردند و خود را در رنج نیندازند و آن را در امراض بارده بلغمیه چندان منفعتی نیست و هیچ بیش از تنقیه و بودن بدن ممتلی از اخلاط فاسده و در آن
پرهیز نا نمودن از اشیاء غیر مناسبه منافیه بلکه ضرر آن در این صورت و مراتب شتی زیاده از نفع آن است و موجب امراض صعبه است و طریق استعمال آن
با نحاء بسیار است از آنجمله آن است که چون خواهند استعمال نمایند اولا تنقیه بدن نمایند بحسب خلط غالب و چون نقای تام حاصل گشت یک دو هفته صبر نموده پس
شروع نمایند تا بیست و یک روز و چهل روز بحسب احتیاج پنج روز هر روز پنج مثقال عرق گلابی رنگ متشابه الاجزاء در پختگی و خامی و صلابت در غادت که نه بسیار صلب متضمن سیاه رنگ
پر ریشه و نه بسیار چو سک خام سفید که اجزای آن در هنگام بریدن باشد آرد گردد بلکه باید که کم کرم خورده و کرم ناخورده غیر مشتق غیر کج ... باشد که چوب چینی اصلی مانند گنبد دیدم کار رم
ورق ورق نمایند و اگر مقواند شد بقدر باقلا و نخود تر نمایند و آنچه ریزه آرد شده باشد دور کنند و در قدری گلاب و بید مشک یا عرقهای مناسبه دیگری بمرض و علت و یا با آب خالص
صبح بخیسانند و شام آن را با آن مقدار آب که در شبانه روز بصرف سا کل شراب آید در دیگ نقره یا مس تازه قلعی کرده ... و بغلهای آن را بگذارند لیکن باید که اطراف مملو آب نگردد
که جای جوش و بخار بماند پس سر آن را بظرفی از نان جو پوشیده اطراف آن را بخمیر آرد ماش مستحکم نمایند که اصلا بخار بیرون نرود پس آن را بحرارت مجموعی وزن نمایند و سنگ وزن

در آب آنرا محفوظ دارند و سر آنرا باز کرده بهمان مقدار آب نیز داخل نمایند و سر آنرا محکم بندند و باتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا آب بنصف رسد و در بین جوش تنگی گران بران گذارند که بخار رخنه
برنیاید و دو سه اعیان سنگ و زر محفوظ بسحند چون برابر باشند فرود آورند و بگذارند بهمان قسم سر پوشیده و صبح گرم کرده نیم گرم آورده در دالان بر خود پوشیده سر دیگ را آهسته
آهسته باز نمایند تا بخار آن بتمام سر و بدن برسد و عرق شود و چون بخار آن کم کرده دیگ را از زیر رو بر آورده و ازده را بخود پیچند که هوا نرسد و مطبوخ چوب چینی را صاف نمایند مقدار پنجاه مثقال
تا صد مثقال آنرا بدون شیرینی یا با پنج مثقال نبات نیم گرم و همین مقدار وقت شام بنوشند و تتمه را بجای آب بیاشامند و داخل طعام و غیر آن قهوه کنند و آب خالص مطلق نیاشامند و تفل چوب
چینی که بهار در ریشه دار را اگر چوب چینی اعلی باشد زیاده از قدری مشروب ایام مقرره مطلوبه نباشد در آب بسیار طبخ دهند و صاف کرده دست و پا را از آن بشویند طهارت از آن نمایند که نیم گرم شده بهمه حال و
اگر برای مشروب اول روز راه لا قدری بر آورند و بنوشند و درین گرفتن بخار آن بهتر و معین بر عرق و تاثیر آنست و پنج روز دیگر هر روز هفت مثقال چوب چینی با صاف مذکوره را بدستور مزبور طبخ
نموده بیاشامند و اگر اراده بیست و یکروز باشد پنج روز دیگر هر روز شش مثقال و پنج روز دیگر هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر علاوه برای آنکه دفعه از آب مطبوخ چوب چینی مقدار کثیر با خالص
رجوع نشود و مثقال آنرا باب بدستور طبخ نموده بیاشامند و هر پنج روز و یا هر چهار روز بعرق نشینند بدین که قدری چوب چینی را در آب طبخ نمایند بهمان نحو در لگن بر کرسی نشینند که کرسی را بچادران پوشانند تا
بر سینه شد لحافی بر خود گرفته دیگ را بزیر کرسی برده سر آنرا آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن بتمام بدن برسد و عرق شود و اگر علت بر سر در باشد گاه گاهی سر را در زیر لحاف ببرند و چون نفس تنگی کند بر آرند و چون
بخار دیگ تمام شود از کرسی با آهستگی نقیمی که هوا نرسد فرود آمده لحاف را بخود پیچیده درست بخوابند تا عرق و بدن خشک شود پس لباس پوشیده و اثقال هر روز را خشک نموده نگاهدارند که اگر آب مطبوخ
چوب در بین روز صرف گردد قدری از آن ثقل را در آب طبخ نموده بصرف آن در آورند و در روز بیست و یکم باستحمام بحمام روند و اثقال چوب چینی خشک کرده را بآب طبخ نموده و بآن بدن را بشویند و بعد فراغ
مطبوخ چوب چینی حلوای چوب چینی بنحویکه در حرف الحاء در قرابادین این کتاب انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ده دوازده روز تناول نمایند و این دستور از برای متوسطین و امراض ضعیفه است
و اگر مریض قوی باشند در هر چهار روز دو مثقال و یا سه مثقال بران پنج مثقال تا بیست و پنج روز بیفزایند و بعد از آن بهمان ترتیب نگاهدارند تا بیست روز یا بیست و پنج روز یا سی روز که مجموع ایام [illegible]
و کلی آن چهل و پنج روز نهایت شصت روز باشد و اگر بدن بسیار قوی باشد هر دو روز و یا سه روز یا هر چهار روز یکبار بعرق نشینند و بعد تمام بدستور بحمام روند و تا پانزده روز یا بیست روز حلوا تناول
نمایند و باید هفت یا شش روز قبل و در بین و ده روز بعد اتمام از خوردن آن نمک و بقول و حبوب و لبنیات و حموضات و آب سرد و میوه های رطب احتراز نمایند و سودا و جماع و غسل و پر خوردن و بسیار خوردن
و خواب بسیار و کم خوابی و اعراض نفسانی و سهر خصوصا در روز تعرق اجتناب لازم و واجب دانند و غذا منحصر بر قورمه پلاو و قلیه پلاو و کباب یخنی پلاو و مزعفر یعنی طعام شیرین که زعفران بسیار کم خوردن و خواب بسیار
و کم خوابی و یا قلیه و قورمه و نیمرو بیضه مرغ و باید که همه بی نمک در امراض صعبه و در امراض خفیفه کم نمک از گوشتهای لایق مانند گوشت بره و بزغاله شیر مست یا جوان فربه طیور لطیفه خفیفه مانند کبک دراج
طیهوج و تیهو و امثال اینها باشد و از اغذیه غلیظه و نفاخ گوشت حیوان پیر و گاو و مرغ خصوصا مرغ پیر اجتناب نمایند و از [illegible] اینها باشند و از حموضات و جماع و میوه ها
نانخواه [illegible] و امثال آن تا شش ماه بلکه بعضی از اینها تا یکسال پرهیز نمایند و باقی منوط برای طبیب است و در قرابادین کبیر تفصیل مذکور شده و دستور
و سفوف و حلوا و عرق و معجون و نقوع و مرهم آن در قرابادین این کتاب انشاء الله هر یک باسم خود مذکور خواهد شد و دستور آشامیدن عشبه مغربیه نیز مانند آشامیدن چوب چینی است قدری دارچینی نیز ریزه ریزه برای
بارد المزاجان و برای صاحبان سرفه اصل السوس و رضیعه از هفت مثقال تجاوز نمایند و گاهی هر دو را باهم ترکیب نمایند بحسب احتیاج و گاهی در بین در چوب چینی نیز قدری دارچینی ریزه ریزه کرده برای بارد المزاجان
و برای صاحبان سرفه اصل السوس تراشیده مرضوض اضافه مینمایند و باید که عشبه مغربیه را از طول شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا گلاب بید مشک یا عرقهای مناسب دیگر بدستور مذکور در چوب چینی
طبخ نمایند و بکار برند خواص و منافع آن انشاء الله تعالی در ادویه مفرده مذکور خواهد شد و نیز طریقه آشامیدن خجاس مانند آن هر دو است و این منضج و ملطف و محلل و مفتح سدد مجاری و مقطع و منضج
اخلاط غلیظه لزجه و مقوی اعضای رئیسه مقوی حرارت غریزیه و دافع امراض بارده رطبه و سوء القنیه و ضیق النفس و سرفه کهنه و سوء المزاج بارد معده و کبد و وجع گرده و مثانه و مفاصل بارده بلغمیه مفتت
حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و دافع حمیات [illegible] و حمی ربع و وباء و طاعون و سموم است و تفصیل در ادویه مفرده این کتاب خواص و منافع آن مذکور خواهد شد انشاء
و با طریق استعمال در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و شجرة النبی که بزبان فرنگی [illegible] مسطور نامند ماهیت و خواص و منافع آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی مذکور میگردد و طریقه استعمال
آن آنست که بگیرند از جزو داخلی آن که سیاه رنگ و چرب است سی درم و از قشر خارجی آن ده درم اگر یافت شود و الا بدل آن ده درم از جزو داخلی نیز که مجموع چهل درم
باشد و لیوبان جرادة کنند و یا بدم کارد ریزه ریزه نمایند و در شش رطل آب در ظرف چینی یا شیشه یکشبانه روز بخیسانند پس بدستور چوب چینی طبخ دهند تا بنصف رسد و بدستور
چوب چینی بنوشند اگر آب مطبوخ آن کمی کند ثقل آنرا در همان مقدار آب طبخ دهند تا بنصف رسد و از آب اول صبح و شام نیم گرم بی شیرینی یا با نبات یکدرم بیاشامند و آب دوم را
بجای آب بنوشند و چون قریب با تمام رسد چهل درم از جزو داخلی و ده درم و از قشر خارجی آن و الا بدل آن نیز از جزو داخلی ده درم بگیرند و بدستور در شش رطل آب طبخ دهند تا بنصف رسد
ثقل آنرا نیز بدستور طبخ دهند و بیاشامند بهمان نحو تا قریب با تمام رسد پس پنجاه درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی اگر یافت شود و الا ده درم نیز از جزو داخلی بگیرند و بهمان نحو
طبخ دهند و بیاشامند و دستور پرهیز و تنقیه و تغذیه نحو چوب چینی است بلا تفاوت و تصرفات در بین بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه و اسنان و غیرها نیز منوط برای طبیب حاذق دست
چون طعم آن بسبب قوتی که دارد ناخوش میباشد است برای دفع آن [illegible] کشمش [illegible] منقی [illegible] اصل السوس و نبات داخل نمایند و در [illegible]

و یا صندل زرد مقدار ربع و یا خمس دارد از جهت بارده داخل نمی‌کنند بلکه بقدر احتیاج و در امراض باغیه مرزنجوش و یا اسطوخودوس و در وجع مفاصل قلیل کما فیطوس یا کماذریوس و در امراض صدریه پرسیاوشان یا فراسیون یا زوفا خشک یا عرق السوس یا بهدانه در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافث افسنتین و در امراض گرده عرق السوس یا تخم خربزه و یا تخم خیار یا کدو و در امراض طحال تخم حنظل و پوست بیخ و کبر و سکنجبین و بهر علت و مرض در عرض ادویه مناسبه آنکه بدان و این دوا از برای رعشه و فالج و سدر و دوار و قولنج بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و تقویت معده ضعیفه حادث از برودت و رطوبت نافع است و تفصیل در قرابادین کبیر در خاتمه آن بسر ادویه جدیده مذکور شد و دستور استعمال گیاکو و آن چوبی است که از ملک فرنگ می‌آید و ماهیت و خواص آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی خواهد آمد و در خاتمه قرابادین کبیر که ذکر یافت و بالجمله نافع است از برای جذام و آتشک و سایر قروح خبیثه مجاری بول و غیرها آنست که بگیرند چوب گیاکو را و در لسوهان براده نمایند و باسه ربع وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده در شش وزن هر دو شراب انگوری که بسیار تند میشود و از ملک فرنگ می‌آید و یا عرق قندی دو آتشه بلکه سه آتشه کر گیاکو براده کرده یک آثار و چوب چینی سه آثار براده کرده و عرق قندی شش آثار باشد مثلاً در قرابه شیشه که ضخیم باشد کنند و باید که شیشه پر نباشد بلکه قدری از آن خالی باشد پس سر آنرا خوب محکم بسته که اصلاً بخار آن بیرون نرود و چهل روز در آفتاب گذارند و در بین گاه گاهی حرکت میداده باشند و بعد چهل روز صاف نموده در شیشه با کنند و سر آنرا محکم بندند و عند الحاجت بعد تنقیه تمام روزی دو تولچه آنرا بنهایت سه تولچه اگر مریض بسیار قوی البدن و مرض او صعب باشد بتدریج تا چهار تولچه میتوان سانیدن تا بیست و یک روز یا چهل روز و نهایت پنجاه یا شصت روز که نهایت مدت ایام شرب آن است و غذا و شراب باید که منحصر بشیر گاو تازه دوشیده و چلاو با قلیه یا قورمه و کباب و پلاو و نیز میتوان خورد و لیکن باید که بی نمک و بی ماست باشد و سایر تدابیر در بین مانند تقدم و تا آخر بعینه مانند چوب چینی است که ذکر یافت بلا تفاوت و اگر در عرق با در نجبویه گاو زبان و شاهتره و بسفایج و اذخر و غیرها از عرقهای مناسبه بجای عرق قندی و یا با ادویه مناسبه هر علت و مرض مانند عشبه مغربیه و صاصفراس شجرة النبی و امثال اینها ترکیب ترتیب نمایند بد نیست برای کسانیکه اجتناب از عرق قندی دارند این ترکیب خوب است طریق استعمال شیر شتر جهت استسقای زقی و طبلی یا بول آن بغایت نافع و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل زرداب و رافع ضیق النفس ربوی و جمعی برای حار آن نیز مجرب دانسته اند چون با قرص و اشربه بارده معتدله بنوشند آنست که چون اراده استعمال آن نمایند شتر را تعلیف بگیاها و حبوب مناسبه نمایند مانند آنکه جهت تبرید کاسنی و آرد جو و شیل و کشوث و امثال اینها و بجهت تسخین کنگر و درمنه و رازیانه و کرفس و شبت و قاقلی که شور نامند و مانند اینها و از ربع رطلی شروع نمایند و هر روزه ده درم بیفزایند تا حدیکه گرانی نکنند و نیکو هضم گردد و او را قوی نماید و اگر طبع مجتنب نباشد تا بقدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط میتوان نمود و هرگاه بول صاحب مرض بمقدار شیر و زیاده از آن باشد و منحدر گردد و تلیین بطن نماید و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود و علامت موافقت و عدم تجبن آن آنست زیاده میتوان نمود و اگر منجبن گردد جهت رفع تردد آن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر موافقت بشیر تمام و توانند که اقتصار بر آن کنند غذا بر آن نمایند و غذای دیگر و آب مطلق ننیاشامند بهتر و اگر خواهند شیر برنج و رقیق یا آرد برنج و یا آرد گندم از آن بپزند بخورند بد نیست و اگر اطلاق زیاده نماید و باعث ضعف گردد یک روز در میان یا دو روز در میان بنیاشامند و مقویات قابضه مانند مصطگی سنبل الطیب ترمس زرشک قابض و امثال آن اضافه کنند و باید که شتر را بحضور دوشیده و ظرفی را پاک شسته خشک نموده بآتش گرم در ظرفی بزرگتر از آن بگرم کرده شیر را در آن بدوشند در ظرف دیگر را پیمانه کرده در آن صاف کرده بمقدار مذکور را بزودی گرما گرم بیاشامند به تنهائی یا با ربع آن و یا کمتر از آن بقدر برداشت مزاج بول آن و یا با چهار مثقال عسل و نیم مثقال تا یکمثقال سنبل الطیب کوفته بیخته اگر گرمی نه نماید و یا سفوفات و اقراص و ادویه مناسبه بگیرانند مانند سفوف لک و دوالک و امثال آن اگر مناسب باشد و اگر شیر موافقت نکند بهیچ نحو بزودی ترک نمایند و بجاجت و ابرام در نوشیدن آن نکنند که مضرت می‌بخشد و منجر بضعف معده و غیر آن میگردد و دستور آشامیدن شیر بز جهت ادرار فضلات و ترطیب و نفث الدم و جراحت ریه و حلق و مثانه و تبهای مزمنه حاره و دق آنست که بز العلف های مناسبه تعلیف نمایند و مانند شیر شتر شیر آنرا بدوشند و مقدار بیست و پنج مثقال تا سی مثقال و تا چهل مثقال یا یکمثقال کثیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام گرما گرم جهت نفث الدم و حرقه و علل سینه و سکنجبین با صمغ عربی و کثیرا از هر یک نیم درم تا یک درم و با نمک خام سائیده مغسول یکدرم و یا با قرص کهربا و یا سفوف آن و یا حب حابس الدم که نسخه آن انشاء الله تعالی در قرابادین خواهد آمد جهت نفث الدم مجرب جهت ترطیب بدن الیست و پنج مثقال شروع نمایند و بتدریج اندک اندک تا بجدیکه بر طبیعت گران نیاید بیفزایند اگر ترطیب زیاده مطلوب باشد یا اراده ادرار باشد قدری آب خالص تا ربع و یا نصف آن بیفزایند و جهت رفع حمیات عتیقه و دقیقه از همان مقدار شروع نمایند و روزی سه مثقال بیفزایند تا حدیکه موافقت نماید و گرانی نکند و هر روز بربع وزن آن آب خالص یکدرم روز اول جهت که بفارسی خاکسی و شفتر گ نامند و نیم درم شربت بنفشه اگر گرمی نکند داخل نمایند و روزی ثلث حبه قلیلی شربت بنفشه بیفزایند چنانچه شیر گرمی افزاید تا به پنج درم جبه دو درم شربت بنفشه برسد در صورتی که شربت بنفشه گرمی نکند و الا شربت را بیفزایند و یا آنکه مطلق داخل نکنند و اگر شیر بهیچ قسم موافقت نکند ترک نمایند دستور آشامیدن شیر الاغ جهت سل و دق و ترطیب بدن در رفع هزال حادث از حرارت و امثال اینها آنست که الاغ تازه زائیده جوان را بجو خیسانیده و علفهای و گیاهای بارده رطبه موافقه تعلیف نمایند و بدستور شیر شتر در حضور خود طلبیده بدوشند و گرما گرم روز اول و دوم و بیست و پنج مثقال تا سی مثقال با قرص کهربا و طباشیر و ربوب و غیر اینها از ادویه مناسبه بیاشامند جهت سل و تقویت قلب روزی سه مثقال تا شش مثقال و زیاده هم اگر احتیاج بسیار باشد و ثقل ننماید و موافقت کند بیفزایند و چون دریافتند که ثقل مینمایند زیاده ننمایند و یا کم کنند و اگر اصلا موافقت نکند ترک نمایند دستور آشامیدن لبن النساء جهت امراض مذکوره مانند شیر الاغ است و باید که غذای شاربان مذکوره غذاهای مناسبه لطیفه خفیفه باشد و اجتناب نمایند از غذاهای ثقیله و داخل

و ابنرشی و لبنیات و حبوبات و [illegible] نفسانیه مبتنیه و امثال اینها دستور آشامیدن فادزهر حیوانی جهت حفظ صحت و تقویت بدن و ارواح و قوی و باه آنست که چون اراده
نمایند باید که در اول فصل بهار یا خریف تنقیه نمایند که بدن نقی و پاکیزه گردد از اخلاط فاسده رویه بمسهلات و منقیات و فصد اگر دم غالب شد و غذا باید که نخود آب و غذاهای لطیف باشد
پس بالای [illegible] یک دانگ فادزهر حیوانی [illegible] مروارید و طباشیر از هر یک نیم مثقال و عود قماری دو دانگ صندلین از هر یک چهار دانگ مصطگی یک دانگ عنبر اشهب و مشک از هر یک نیم دانگ
ورق طلا ده عدد و ورق نقره و لبسد عدد مروارید و فادزهر را بر سنگ سماق صلایه کرده و ورق طلا و نقره را حل نموده و دیگر ادویه را کوفته بیخته باهم حبوب سازند یا با نبات بقوام آورده
سرشته حبوب سازند و سه حصه یا پنج حصه یا هفت حصه نموده سه روز یا هفت روز هر روز با گلاب بید مشک یا قند و نبات شیرین کرده یا بدون شیرین [illegible] هر سال قدری بیفزایند تا یک
مثقال و نیم برسد بعضی دو مثقال را تجویز نموده اند گفته اند محرور المزاج هر سال نیم دانگ و مبرود المزاج یک دانگ بیفزایند و باید کسیکه جوانی و سن او [illegible] مثقال [illegible] محرور المزاج باشد مرکب
استعمال آن نکرده بلکه محرور المزاج را قبل از پنجاه و شصت سالگی جائز نیست و باید که در ایام خوردن یک هفته قبل و یک هفته بعد از آن از غذاهای غلیظه و حموضات و لبنیات و بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی
و جماع پرهیز نمایند و اولی آنست که مقدار کم آنرا با حبوب و معاجین مناسبه بقدر حاجت گاه گاهی تناول نمایند زیرا که مقدار کثیر آنرا دفعة خوردن باعث گرمی و [illegible] احتراق اخلاط و تحلیل ارواح [illegible]
دستور آشامیدن روغن جهت حمی دق و امراض حاده و لاغری بدن آنست که [illegible] ماست تازه گاوی را در ظرفی [illegible] کرده آب آنرا [illegible] کرده آن [illegible] تمام جدا گردد و باید روغن را که طعم آن
اندک مائل به ترشی باشد اگر شیرین باشد چند ساعت بگذارند تا اندک ترش مزه گردد و سی درم از آن روغن را با ده درم نان خشک بیده خالص [illegible] کرده در آن [illegible] کنند و بگذارند تا نیکو [illegible]
باید تناول نمایند و اگر از این مقدار زیاده خواهند و احتیاج بیشتر باشد بهمین نسبت بر هر دو قدری بیفزایند در روز دوم پنج درم بر روغن بیفزایند و یک درم از نان کم نمایند و همچنین هر روز تا آنکه روغن صرف
بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند بکاهند بر عکس عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد ترک نمایند و بعضی احتیاج را مرعی داشته گفته اند که در آن درم روغن و یک درم نان باید که شروع نمایند
در روز یکصد درم روغن و یک درم نان بیفزایند تا سی درم یا زیاده مقدار که خواهند برسد چون خواهند کم نمایند بدستور یک یک درم کم نمایند و کسانیکه عادی بخوردن روغن باشند احتیاج باین تدبیر نیستند بلکه همین
مراعات قوت هضم و آنکه با او حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که با حمی عفونی استعمال آن جائز نیست اگر آن وقت اختصاص کنند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده و غلبه التهاب احتمال آن هست که بعضی در اخلاط
با حرص طباشیر [illegible] طبیعت ملین باشد و تلیین آن موجب ضعف گردد با حبوب [illegible] با اطباشیر و طباشیر و امثال اینها از ادویه مناسبه استعمال نمایند و یا آنکه [illegible] باید [illegible]
خلاصة التجارب نوشته که گاهی فادزهر حیوانی یا روغن می بخشند نفعی بین دارد دستور آشامیدن ماء الشعیر و ماء القرح و ماء الخیار و ماء الکشوف و ماء الشاهترج و ماء عنب الثعلب و ماء هندبا و رقی نخالف و ماء البقول
هر یک با اجزاء در قرابادین کبیر یافت و در قرابادین این کتاب انشاء الله تعالی در حرف المیم مع الالف مذکور خواهد شد و اما دستور اتخاذ دهان و گرفتن عرقهای دیگر عطرها نیز در قرابادین در حرف الدال
مع الیاء و العین مع الراء و مع الطاء انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و در قرابادین کبیر ذکر یافته اتخاذ بعضی ادویه و صنائع تنها آنچه را دخان کنند جهت بیماری هواست که بار حصه
کنند و بر او طرفی برگ نهند [illegible] در زیر آن فتیله چراغ برافروزند و ظرفی دیگر مانند قدح یا طشت بالای آن [illegible] که در آن جمع گردد و بردارند یا آنکه در ظرف سفالی قطعه
آنرا بهم بچسبند و فتیله مشتعل سازند و بسپارد که در ظرف سفالی دیگر که [illegible] داشته باشند نصب نمایند که بآنکه اندک جا بدان برسد که خاموش نگردد یا آنکه کاغذی را بشکل کله قند پیچیده بالای آن گذارند و در نیچه
در آن مجتمع گردد بردارند که دخان بر جوهر آن بهمانست و عند الحاجت بکار برند اتخاذ دخان حصی لبان که حس لبه هندی لبان نامند جهت تقویت معده و باه و دفع رطوبات و غیر آن از خواص
کبرات آن در ادویه مفرده و در روضة الجامع الصادق مذکور است مانند اتخاذ دخان کنند و جوهر آنست و این دخان مشهور بجوهر حصی لبان است و هندی ست لبان نامند اتخاذ غسل بلادر نسبت
که بلادر را جدا نمایند هر قدر که خواهند در شیشه مطین پر کنند و سر شیشه را ملیت بند نمایند و بطریق تنکیس که ظرف سفالی بزرگی را بر سه پایه که بلندی آن مقدار یک شبر باشد نصب
کنند که وسط آن ظرف را سوراخ کرده باشند شیشه را معکوس بر آن گذارند که گردن شیشه از آن سوراخ از زیر برآید و شیشه باندرون ظرف باشد و در زیر شیشه ظرفی گذارند که در آن
آب باشد و یا بی نکم شیشه اندرون ظرف که در آن ست سرگین گاو خشک صحرائی پر کنند و برافروزند تا عسل آن تمام کمال از گردن شیشه در آن ظرف آب بیاید و چون بگیرد عسل از آن شیشه
بچکد و نیم سوخته گردد و عسل را از روی آب بردارند و صلاح نموده بعضی تدبیر نموده بکار برند و نوع اخذ غسل آن و بیان تدبیر او در همین فصل مذکور شد دستور اتخاذ اسفیداج
و آن بطریق احراق و تصعید نیز باشد اما احراق آنست که رصاصین یعنی قلعی و سرب یا هر یک که خواهند صفحهای بسیار نازک ساخته در ظرفی برهم بچینند و بر هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند
و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال یک دانگ زیاده نباشد پس آتش گذارند و برافروزند و بسیخ آهنی برهم زنند تا تمام آن سوخته گردد و از دود آن محترز باشند تا سوخته سفید گردد
نوع دیگر آنست که هر یک از آن هر دو را که خواهند در ظرف سفالی بگذارند و با کفچه آهنی برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در کوزه مطین کرده یک وزن زیر آن آتش کنند تا سفید گردد
و اگر خوب سفید نشده باشد تدریجا سرکه انگوری هر روز بپاشند و یکهفته بگذارند تا سفید گردد دستور احراق روی توتیا که هندی جست نامند نیز همین نحو است اهل هند نیز در
احراق می نمایند که آنرا قطعها کوچک نموده در ظرف آهنی بر آتش بگذارند و میدهند و بسیخ آهنی برهم میزنند و همین احراق ندری سم الفار سوده بر آن می پاشند و نیز ورقی محرق ساخته میگردد
و میگویند اگر آنرا گداخته بعد گذارند که گیاه هندلست قدری سعدی نرم نمایند و آب آنرا بر آن بپاشند و یا بریزند نیز محرق مانند پنبه میگردد یا شیای دیگر نیز محرق میگردد پس دو هفته استعمال نمایند اگر
مغسول خواهند اما بطریق تصعید آنست که [illegible] قلعی یا سرب و انگور را با آن کوبیده برابر با لیده در ظرفی کرده سر آن نمناک گذارند همه حاصل گردد و یا آنکه صفحه قلعی و سرب سوراخ کرده یا نگون

کوبیده آمیخته در زخم سرکه بیاویزند و ظرفی در زیر برابر قطعها نصب کنند تا آنچه از آن سفیداب گردد و بریزد و در آن مجتمع گردد و دهن خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود و هر چند روز بار کنند آنچه از
سطح آن صفائح سفیداب گشته در آن ظرف ریخته باشد بر دارند باز انگور کوبیده بر آن مالیده بگذارند تا همه آن سفیداب گردد نوع دیگر آنست که قلعی سرب در ظرف سفالی گذاشته در ظرفی
در ظرفیکه سرکه بسیار تند در آن کرده باشد بگذارند بنحویکه معلق باشند تا بخار سرکه تمام آن سفیداب گردد نوع دیگر که آنرا اسفیداج کاشغری و سفیداب رومی گویند آنست که بگیرند صفائح قلعی را و انگور کوبیده
با تخم بر آن مالند و بر روی هم گذارند و در ظرفیکه در آن سرکه انگوری باشد و در تخم سرکه گذارند و سر خم را محکم ببندند که بخار سرکه بیرون نرود تا مدت ایام تمام آنها سفیداب گردد پس بر آورند آنچه سفیداب باشد
بردارند آنچه باقی مانده در آن نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا ترشی و اجزای انگور از آن دور شود و سائیده بکار برند اتخاذ توتیا توتیای کرمانی در ادویه مفرده ذکر یافت و توتیای هندی
مس سوخته با زاج و بقولی با کبریت احراق مینمایند اتخاذ راسخت که عبارت از مس سوخته است آنست که مس را صفائح بسیار رقیق سازند و در دیگی بر روی هم بچینند و بقدر آن گوگرد و نمک و
بالمناصفه بر آن صفائح بپاشند و دهن دیگ را مستحکم نموده یکهفته در تون حمام بگذارند مجموع سوخته گردد و هرگاه زود تر خواهند مس را گداخته و کبریت و امثال آن بر آن پاشیده در سرکه لطیفه نمایند و کار اول
نمایند تا تمام سوخته گردد و شنیده شده که اهل هند شنجرف را در دیگ مسی یا آهنی بسیار زده چون کهنه و شکسته شد تشبیه راسخت میکرد و همین را بجای آن میفروشند اتخاذ رسکپور از برای آتشک فارسی و سفید
جبیشه که آنرا کچلی گویند و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و ناصور الفت ریشهای کهنه و اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشد و از برای تقویت خصیتین و رفع سرعت انزال و ضعف باه
به مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا با عسل تناول نمایند آنست که بگیرند سیماب گل رمنی و اگر نباشد طین مغره که بهندی گیرو نامند و زاج سفید و نمک سنگ از هر یک [illegible] در نسخه دیگر بجای زاج سفید
توتیای اخضر هندیست که بهندی نیله تهوته نامند و نسخه اول بهتر است پس مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسه سفالی لعابدار که درون آن کاسه نمک کرده باشند گذارند
و کاسه دیگر مانند آنکه بجای کسر عصاره جوز ماثل بندوده باشند گذارند و هر دو را بطین حکمت بگیرند و شبانه روز در سرگین گاو صحرائی خشک آتش دهند که اطراف آن سرگین بسیار باشد و اگر
برای تقویت باه است نه شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام گردد باز تجدید نمایند پس بر آورند آنچه در ته ظرف و اطراف آن چسبیده باشد گیرند که آن رسکپور است نوع دیگر
آنست که بگیرند سیماب بیست مثقال و نیم زاج سفید هفتاد و پنج مثقال و باهم در هاون سنگی نیکو سحق نمایند و در شیشه کنند سر شیشه را محکم بسته بگل حکمت که از گل سرخ و پینه و نمک و خاک [illegible]
بیخ ساخته خوب کوفته و زر بیده باشند گرفته و خشک نموده در آن آتش شدید برافروزند و اگر آتش سرگین گاو صحرائی باشد بهتر است تا سه ربع روز در میان آتش باشد پس بر آورند
و بگذارند تا سرد شود و اجزاء را از درون شیشه بر آورند و باد و وزن آن دو دیه آب لیمو سحق بلیغ نمایند تا منجمد و خشک گردد پس بار دیگر در شیشه کنند و بدستور سر آنرا محکم بسته بگل حکمت
بگیرند و در دیگ سفالی تا نصفه ریگ کنند و شیشه را در آن گذارند و بالای آن نیز ریگ نمایند که تمام شیشه در ریگ پنهان باشد و در زیر دیگ آتش کنند آن مقدار که ریگ سرخ گردد پس بر آورند
و بگذارند تا سرد گردد و از شیشه بر آورند و در ظرف چینی نگاهدارند و همین عبارت از رسکپور و شنجرف سفید است و حب مصنوع از آن طریقه استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت اتخاذ زعفران الحدید
آنست که آهن را سوهان کنند در غایت ریزگی و چند مرتبه با آب و نمک بشویند تا سیاهی آن زائل گردد پس با آب خالص غسل دهند و با ربع وزن آن نوشادر سحق بلیغ کنند و [illegible] و در ظرف سفالی
پهن نمایند و در مکان نمناک دفن نمایند تا دوازده یوم بر آورند و مائل بسرخی قابل سحق گردد نوع دیگر که معمول اهل صناعت است آنست که بگیرند صد مثقال براده آهن را با ستور مزبور
سفته در قرع مطین کنند و بوزن آن نیز آب رقیق اندک اندک بر آن ریزند و چون از آن دود ظاهر گردد اندکی بول انسان بر آن بچکانند که جوشش آن فرو نشیند و بعد [illegible] کنند و به آتش ملایم
مقطر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردید آتش تند کنند تا مکلس زعفرانی رنگ گردد پس از آتش برگیرند و از شیشه بر آرند و بعد از سرد شدن عند الحاجت بکار برند اتخاذ زنجفر که شنجرف
نیز نامند بدون احراق بانحاء مختلفه است و از آنجمله آنست که ملح قلا را در آب حل کنند و آب آنرا بحجر علقه بگیرند و اگر مکرر خواهند باز باقلا تازه را در آن حل کنند و آب آنرا بحجر علقه بگیرند
و همچنین این تا سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه تکرار نمایند پس در ظرفی کرده بر آتش گذارند تا آب آن منعقد گردد پس بگیرند یک وزن از این معقود و یکوزن از آهک سنگ یا گرم آب ندیده و باهم
سحق بلیغ نمایند و چهار وزن آن آب بر آن ریزند و مکرر آنرا از چوبی برهم زنند و یکشبانه روز بگذارند پس آب زلال آنرا بحجر علقه بگیرند پس آن آب را در ظرف سنگی یا آهنی نموده بر آتش گذارند
و با آهستگی طبخ دهند تا منعقد گردد و باز هموزن این معقود آهک گرم آب ندیده داخل نموده سائیده و چهار وزن آب بر آن ریزند و بدستور از چوبی برهم زنند و بعد یکشبانه روز آب آنرا بحجر علقه بگیرند و باز
بهمان نحو منعقد نمایند و باز حل کنند تا هفت مرتبه این عمل را تکرار نمایند پس این هنگام مانند روغن میگردد و بسیار حاد و اکال از برای حل اکثر اجساد و ارواح مجرب چون موی را در آن ریزند منحل
گردد و در شیشه چینی محفوظ دارند و چون خواهند که شنجرف از آن سازند بگیرند کبریت املسی یکوزن و سیماب خالص دو وزن و بآن آب [illegible] در سحق نمایند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و در این مرتبه سیاه خواهد بود
و پس مرتبه دیگر نیز با آن روغن سحق نمایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند در این مرتبه اندک سرخ رنگ خواهد شد و همچنین تا آنکه بسیار سرخ خوشرنگ گردد پس سائیده شسته در نقاشی و نوشتن استعمال نمایند این
نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت ست اتخاذ زنجفر بطریق احراق نار آنست که بگیرند سیماب خالص بیست مثقال کبریت زرد دوازده مثقال زرنیخ لعلی دو مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند
و با سیماب در هاون بسایند تا همه چون غبار شود و در کاسه که بیرون آنرا بگل حکمت گرفته باشند کنند و در تنور تافته که آتش آن بیرون آورده باشند بگذارند و بر روی دو سه خشت و سر تنور را محکم ببندند
و بعد از دو روز سر تنور را باز نمایند و کاسه را بر آورند شنجرفی باشد در نهایت سرخی و خوشرنگ آنرا دوران کنند نگهدارند نوع دیگر زیبق خالص هفت جزو گوگرد خالص دو جزو باهم سائیده در شیشه
مطین بطین حکمت کنند که تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را بصاروج الحکمه بند کنند و بالای آن گل حکمت بگیرند و خشک کنند و در دیگ سفالی که در آن ریگ پر کرده باشند دفن نمایند و

و در زیر دیگ آتش برافروزند تا دیگ سرخ گردد پس بگذارند تا سرد گردد و برآورده این را شنجرف مصری خوانند و در زنجفر هندی گوگرد و سیماب مساوی است و در زنجفر رومی سیماب ده جزو و
گوگرد هشت جزو و زنجفر سرخ نیم جزو است اتخاذ اسرنج که بفارسی سرنج گویند و بهندی سیندور خوانند با نحاء بسیار است از انجمله آنست که سفیداب قلعی را و یا قلعی و سرب را در تابه سفالی
کرده بر روی کوره آتش ذغال آتش کنند و مقداری نمک بران بپاشند و بسیخ آهنی و یا بکفچه آهنی برهم زنند تا سرخ گردد هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر میگردد و چون اندک سرخ گردد و در دیگی کرده
بر روی گل اندود اطراف و در زیر آن آتش برافروزند بغایت رنگین میگردد اتخاذ سلیمانی که معروف است بدار و غسب الثعالب بفارسی و ارشکنه نامند آنست که بگیرند از زیبق خالص نه مثقال
و از سم الفار هفت مثقال و نیم و با هم نیکو بسایند و بدستور در شیشه مطین کرده مصعد نمایند اتخاذ مرداسنگ آنست که سرب را گداخته اسرنج یا سرب سوخته بجوز رود آن دهند تا هر دو ممزوج شوند
و در ظرفی کرده و در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده با وجود آب بجوشانند بحدیکه بونشق و ههاگر گردد پس از هم جدا کنند و چون خواهند که آنرا تصفیه نمایند باید که
هموزن آن نمک بسایند و در آب خیسانیده هر روز برهم زنند و هر سه روز تغییر آب نمایند تا خوب صاف شود و اجزای خام در دو نمایند پس شسته استعمال نمایند دستور سفید کردن
مرداسنگ آنست که در پشم سفیدی بپیچند و بآب باقلا بجوشانند و بعد مهرا شدن باقلا و سیاه گشتن پشم تجدید نمایند تا آنکه سفید گردد نوع دیگر آنست که مرداسنگ را با هموزن آن نمک در
ظرفی کنند و آب بران بریزند و در آفتاب گذارند و چون نمک آب شود آب آنرا بریزند و همچنین تجدید آب نمایند و در وقت تجدید نمودن خوب برهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد و آب را بریزند و همچنین تا
آنکه مرداسنگ سفید گردد و اصلا ملوحت در ان نماند و مرداسنگ سفید کرده را مرتک نامند بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و کاف و بکسر میم نیز آمده و این در اکثر اطلیه
ضمده مستعمل است تا آنکه عضو را سیاه نگرداند اتخاذ زنجار آنست که مس را صفایح بسیار نازک سازند و در سرکه تند گذارند و در زمین نمناک دفن کنند تا زنگ گیرد پس آنرا بگیرند و بسایند و همچنین تا تمام
صفایح پاشیده زنگار گردد و نوع دیگر آنست که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکه بسیار تند در سبوی [illegible] قلعی کنند و سر آنرا بگیرند و در زمین نمناک و یا سرگین اسپ دفن نمایند و بعد از
شش ماه برآرند همه آن زنگار شده باشد اتخاذ زنجار الصناعة آنست که بگیرند یکجزو براده مس را و با شب یمانی و نوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر آن در ظرف مس با سرکه تند بسایند و چون
خشک شود باز سرکه داخل نمایند تا آنکه خوب سوده و زنجار گردد نوع دیگر که الطف از همه انواع است آنست که راسخت مغسول را تا مثل آن نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطران
و سرکه بسیار تند بران بپاشند و سحق نمایند تا مانند خمیر گردد پس روی آنرا بپارچه نازکی بپوشند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و باز سرکه تند بان بسایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند و تکرار عمل
نمایند تا همه زنگار گردد و چون خواهند آنرا تصفیه نمایند که زنجار نیز سرکه مقطر بران [illegible] که یکجزو زنجار را با پنج جزو را با هم ممزوج کرده تند بجنبانند و بگذارند تا سرکه سبز گردد آن سرکه در ظرفی بگیرند و هم
خواهند مرتبه دیگر بقدر پنج وزن در دو زنجار نیز سرکه مقطر بران ریزند و بگذارند تا سبز گردد و هر دو سرکه سبز را با هم ممزوج کرده بگذارند تا ته نشین گردد که صافی بالای آنرا بجز حلقه بگیرند و ته نشین را
بگذارند تا خشک گردد و بسایند و بکار برند زنگار بسیار اعلی خواهد بود اتخاذ سرکه هندی که بهندی کانجی نامند جهت اکثر امراض حاده صفراوی و غیرها مفید است آنست که بشویند برنج یعنی ارز را و
بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی لعابدار کرده آب بران ریزند بمقداری که یک شبر از روی آن برگردد سر آنرا پوشیده در آفتاب و یا پشت اجاق گرم بگذارند تا
چهل روز که بسیار صاف [illegible] عندالحاجت استعمال نمایند صنعت عود معطر بگیرند عود قماری را و ریزه ریزه کنند و در گلاب خالص بجوشانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود آنگاه مشک و عنبر داشته را
بآب سوده بآن چند بار آغشته سه مرتبه خشک نمایند و عندالحاجت قدری از آن را در مجمر بر آتش گذارند مجلس را معطر نماید و مشام را قوت بخشد اتخاذ زبد الشمع آنست که بگیرند مقداری از موم مصفی را و گداخته
در هاون ریزند و دو استار روغن گل یا روغن بنفشه یا غیر آن هر دو بران ریزند و چند پارچه یخ یا برف در ان اندازند و خوب برهم زنند چون یخ و برف گداخته گردد و بگذارند تا روغن بالا آید دهن را
بردارند تا آب را بریزند و استعمال نمایند اتخاذ طین حکمت بگیرند طین حر که بفارسی خاک رست گویند و از سنگریزه و رمل صاف نمایند بدین نحو که در آب حل کنند و آنچه مخلوط با آب گردد در ظرفی بگیرند و درد
را دور نمایند و بگذارند تا ته نشین گردد پس بگیرند موی سر انسان و ریزه ریزه کنند و اگر موی سر تراشی باشد که سر تراشان جمع مینمایند بهتر است و با هموزن آن سرگین گاو کوبیده بیخته با آب نمک همه را
خمیر کرده هفت روز بگذارند و هر روز آب نمک بران پاشند تا خشک نگردد پس خوب سرشته در [illegible] استعمال نمایند و بعضی سبوس گندم و خبث الحدید نیز داخل مینمایند اتخاذ الزجاج بستور [illegible]
زجاج شامی و قلعی را بالسویه در بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد برآرند که آن را الزجاج است اتخاذ سریشم ماهی که جوهر الصیاغ نامند و از خواص آنست که هر چه را بآن وصل کنند و یا آن
از آب و آتش منفصل نگردد آنست که بگیرند ماهی تازه را و اوراق رقیقه بر روی سنگ مسطح [illegible] فرش نمایند [illegible] بر روی آن [illegible]
نرم پخته بپاشند بقدر یک [illegible] و سنگ مسطح دیگر بسیار سنگین بر روی آن گذارند و روز در آفتاب گذارند تا [illegible] در یک [illegible] بدستور فرش و لحاف [illegible]
کنند و یکهفته در زیر سنگ گران گذارند پس [illegible] سرخی و چربی آنکه داشته باشد بالکل رفع گردد که چون در آفتاب گذارند چربی از آن ظاهر نگردد و اگر ظاهر گردد باز بآب نمک [illegible]
تا بحدی رسد که اصلا چربی در ان نماند و آن [illegible] چربی و سرخی است [illegible] بسایند و در شیشه محفوظ دارند و در وقت حاجت قدری را بآب سفیدی که تخم مرغ [illegible] بسیار [illegible] قطره قطره
از ان [illegible] سنگ [illegible] بسایند [illegible] پس [illegible] آب حل کرده قطره قطره از ان آب [illegible] ریزند که مرهم سیال گردد و آنقدر که چون ظرف چینی
و یا شیشه و یا چیز دیگر بآن وصل کنند [illegible] خشک گردد [illegible] اتخاذ [illegible] سریشم [illegible] استعمال [illegible] صلاح الحکمة و
[illegible] فصل دهم در بیان معرفت افعال صفات ادویه مفرده و اسامی آنها بترتیب حروف تهجی بدانکه ادویه را افعالی

چند کرده و چیزیکه افعالی چند مشتمل بر تحلیل است اما افعالی کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تیبیس و امثال اینهاست و اما افعال جزئیه مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و حالی خاص ست مانند منفعت در مرض سرطان
و دوالی و عرق النسا و وجع المفاصل و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها و اما افعالی که مشابه افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هر چند جزئی اند ولیکن چون در امور بسیار اند گویا نفع آنها عام است جمیع
بدن و همچنین ضرر آنها نیز عام ست لهذا مشابه کلیه اند و نیز افعال کلیه بعض آنها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه همان افعال اربعه اند و مانند آنها و ثانوی بعضی از آنها همان افعال اند بعینه ولیکن
مقدار بقیاس دیگری بطرف زیادتی یا نقصان مثل احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخینات و تبریدات اند ولیکن بقدر مفارق دیگری و نیز افعال چند دیگر صادر میگردد از اینها
تحدید و ختم و الزاق و تفتیح و تغریه و تخشین و غیرها و در اینجا ذکر کرده میشود افعال مشهور آنها را با بعض اصطلاحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبیل از زین در ریافت حرف الالف اکال یعنی خورنده
و آن دوای را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذ در عضو تفریق اجزای جوهر عضو نماید مانند زنجار ج + جالی یعنی پاک کننده و آن دوای را نامند که از شان آن تحریک رطوبات لزجه و دفع
آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات مانند انزروت و ماء العسل و بهر و ورای جالی ملین طبیعت هر چند در آن قوت مسهل نباشد جاذب یعنی کشنده و آن دوای را نامند که بحرکت آورد اخلاط
و رطوبات را که ملاقی آنست بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها را بسوی خود و بظاهر جلد مانند جندبیدستر و آنچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن کشیده بر آورد مانند گوشت حلزون
جامد یعنی بسته کننده و آن دوای را نامند که از شان آن باشد که از اخلاط رقیقه سایله را منجمد و بسته گرداند مانند موم و نشاسته و کتیرا و کهربا ح + حالق و حلاق یعنی سترنده موی و آن دوای را
نامند که بیخ موی را سست گرداند و آنرا دفع سازد و یا آنکه سست کند با سانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیداب و خاکستر حکاک یعنی بخارش آورنده و آن دوای را نامند که بسبب
حدت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط گزنده را و نباشد با آن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج خ + خاتم یعنی تمام کننده زخمها و آن دوای را نامند که بسبب قوت مجففه خود بر سطح ظاهر
جراحت تفرق و رطوبتی نگذارد و خشک کند آنرا و خشک ریشه بندد و نگهدارد آنرا از آفات تا اینکه گوشت و پوست صالح بروید + د + دابق دوای را نامند که بسبب لزوجت جوهر و تکثیف خود بدست
بچسپد مانند دبق ر + رادع یعنی مانع و باز گرداننده ماده بعضو آن دوای را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گرداند مسام آنرا و بشکند
حدت حرارتیکه حادث شده است در آن و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذارد که بعضو بریزند و عضو را از قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب در اورام و در وقت رادع مقابل
جذب ست ع + عاصر یعنی فشارنده و آن دوای را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزای عضو را فشار دهد تا آنکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آنست
منضغط و جدا گردانده از هر منفذیکه بیاید بر آید مانند ضماد آستة تمر هندی و در دل غ + غسال یعنی شست و شو دهنده و آن دوای را نامند که بقوت جالیه منفصله
خود که رطوبات باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت و سیلان در آرد اخلاط را و زائل گرداند آنها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب نیمگرم ق + قاتل یعنی کشنده
و آن دوای را نامند که بسبب ضدیت خود روح حیوانی و قوی را فاسد و فانی گرداند و هلاک سازد مانند افربیون و افیون و بیش و ان مرادف سم ست و بعضی گفته اند که زهر حیوانی
مخصوص باسم ست و غیر حیوانی مختص بقاتل قاشر یعنی خراشنده پوست و جدا کننده آن و آن دوای را نامند که بسبب شدت قوت جلای خود جلا دهد و ببرد پوست فاسد عضو را مانند قسط
و زراوند و هر چه نفع و فائده بخشد سیاه و کلف و مانند این برادرک + کاوی یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد از آن دوای است که جلد را بسبب احراق و تخفیف خود بهم در آورد
و مجاری اخلاط را مسدود سازد و مسام را ببندد و عضو را بکار دهد مانند عضو گرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار کاسر الریاح یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوای را نامند که قوام ریاح غلیظه
محتقنه اعضای را بقوت حرارت و تخفیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا تحلیل برد مانند تخم سداب ل + لاذع یعنی گزنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو فرو رود
و تفرق اتصال منافذ کثیره قریبه بهم احداث نماید که اجزای آن بانفراد محسوس نگردد مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه تنها لزج یعنی چسپنده و آن دوای را نامند که بالفعل یا بالقوه و چسپنده
حرارت مزاجی در آن قابل امتداد گشته اجزای آن زهم منقطع نگردد و بجهانی + م + مبرد آن دوای را نامند که بقوت وارد احداث برودت نماید مانند کافور ممهی یعنی بحرکت آورنده قوت باه و زیاده
کننده ماده آن که منی و ریاح غلیظه منفعله است و آن دوای را نامند که تولید کند منی و ریاح منفعله نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود در مجاری عضلات و اعضای تناسل و محرک باه شود
بهمنین و بوزیدان و زردک و مانند آنها مجفف یعنی خشک کننده و آن دوای را نامند که بقوت مجففه خود احداث تخفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات آنرا لطیف نماید و تحلیل برد مانند
سندروس مجمد یعنی بسته کننده و آن چند مجمد ست دوای را گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد گرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزر البنج و نشاسته محرق یعنی سوزنده و آن دوای
را نامند که بسبب شدت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه رطوبات عضو را تحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید و مانند فرفیون و زرنیخ محکک یعنی خارش آورنده و آن دوای
را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه را بسوی مسامات جلد و بسر حد تقرح نرساند مانند کبیکج و انجره محلل یعنی تحلیل برنده و آن دوای را نامند
که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج گرداند اخلاط از موضعیکه چسپیده و قرار یافته اند در آن و جدا گرداند اجزای آن را از هم و بخار دفع کند جزء و جزء تا آنکه باقی نماند از آن
چیزی مانند جندبیدستر محمر یعنی سرخ کننده و آن دوای را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را و آنچه ملاقی و متصل ست بدان از خون جذب کند بسوی
آن عضو جذب قوی و بدان سبب سرخ گردد و ظاهر آن و فعل این قریب ست بالفعل کی دواء مانند خردل و انجیر و ... مخدر یعنی بیحس کننده آن دوای را
نامند که بقوت برودت و یبوست و قبض خود منجمد گرداند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی در آن و اندک بیحس گرداند و از حرکت باز ماند یا

آنکه روح نفسانی حساس تحریک را کثیف گرداند که احساس حرکت آن کم گردد مانند افیون لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک می باشد مخشن زبر و خشن کننده آن دوائے را نامند که بشدت
قوت قبض و تجفیف خود بگرداند سطح عضو را مختلف الاجزا و عام از آنکه تکثیف نماید اجزای رطبه مملسه آنرا مانند اکلیل الملک و خردل مدر یعنی آورنده آنرا آورنده اند آن دوائے را نامند
که بقوت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع نماید مائیت اغذیه و فضول سیاله را بسوی بول و حیض و عرق و خیسر مدمل یعنی اندمال آورنده اصلاح و حاق کننده جروح و قروح و آن دوائے
را که خشک و کثیف گرداند رطوبتی را که در خلل قروح و میان اجزای جراحت که مجاور یکدیگر اند و بگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج مغری تا اینکه بچسپند بیکدیگر مانند دم الاخوین و
و صبر و کثیرا و صمغ عربی و امثال اینها مرخی یعنی سست کننده و آن دوائے را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بگرداند قوام اعضای کثیفة المسام را نرم و مسامات آنرا وسیع
تا آنکه بسهولت و آسانی مندفع گرداند از آنها فضول مجتمعه محتبسه در آنها را مانند ضماد شبت و بزرکتان مرطب یعنی افزاینده رطوبت و آن دوائے را نامند که بسبب زیادتی شدت رطوبت
و احداث رطوبت نماید مرقق یعنی رقیق کننده اخلاط و رطوبات و این در برابر مغلظ ست و با قوت نافذه و حرارت و رطوبت می باشد مزلق یعنی لغزاننده فضول و اخلاط و آن
دوائی را نامند که بقوت ملینه و رطوبت مزلقه که دارد تلیین سطح عضو نماید بحیثیکه بلغزاند آنچه در آن محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا و لعبه مسدد یعنی آنچه باعث تنگ شده منع
گردد و آن هوای را نامند که بسبب یبوست و کثافت خود یا بسبب تغذیه احداث سده نماید مسکن یعنی ساکن کن دوائی را نامند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیر طبیعی باز دارد مسهل یعنی
اسهال کننده و آن دوائے را نامند که بقوت مسهله حرارت و نفوذ و جلا و ترقیق و جذب در دفع خود از اقاصی عروق و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول و معدیه را جذب و اخراج و دفع نماید بطریق
اسهال و تفصیل آن در فصل اول ذکر یافت مشهی یعنی اشتها آورنده طعام در آن دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا مصلح یعنی اصلاح کننده و آن دوائے را نامند که اصلاح
حال ماکول و مشروب نماید خواه برفع ضرر آن نماید و یا معاونت فعل آن کند و یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید و یا بدرقه آن شود بجهت وصول آن با عضای صعیقه بعیده مصلب دوائی را نامند
که جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت گرداند بسبب برودت و حبس و قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی ست مطفی یعنی نشاننده ثوران و حدت اخلاط و آن دوائے را نامند که بقوت برودت
و باعتدال خود بشکند حدت و سورت اخلاط حاده حاره را و یا سوء مزاج حار ساذج را معرق یعنی عرق آورنده و آن دوائے را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد و اعضای
قریبه با آن را بعرق دفع سازد و اخراج نماید معطس یعنی عطسه آورنده و آن دوائے را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک مواد دماغی نماید بجانب خیشوم و بعطسه دفع سازد معطش یعنی
تشنگی آورنده و آن دوائے را نامند که طبیعت را مشتاق تبرید سازد اعم از آنکه تبرید بآب شود مانند معده و جگر و یا بهوای بارد مثل ریه و مراد از عطش عطش صادق ست نه کاذب مغری یعنی
تغریه کننده و آن دوائی یا بسی را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد بحیثیه که بمنافذ و فوهات منافذ را سد کند و مانع سیلان گردد مانند کتیرا و صمغ عربی و نشاسته و آب کشته و هر دوائے که لزج
سیال سریع چون حرارت در آن تاثیر نماید میگرداند آنرا مغری [illegible] معفن یعنی بدبو گرداننده و آن دوائے را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را و رطوبات و ارواح آینده بسوی
آنرا متعفن گرداند و تمام آنرا تحلیل برد و باقی را اینکه بگرداند جزو عضو نگرداند و نیز بحد احراق و تاکل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد و تصرف حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زرنیخ و [illegible] مغلظ
یعنی غلیظ کننده و این مخالف ملطف ست مفتت یعنی شکننده و پاره کننده سنگریزه و آن دوای را نامند که در آن قوت حاده نافذه باشد که چون با خلاط لزجه متحجره برسد ریزه ریزه نرم گرداند
اجزای آنرا مانند حجر الیهود و سنگ سرمی دریا و عقرب و غیر اینها از ادویه مفتته حصاة مفتح یعنی کشاینده سده و آن دوائے را نامند که بحرکت در آورد ماده را که داخل مجاری و منافذه تجاویف اعضا مانده
شد بسوی خارج تا آنکه مفتوح گرداند مانند فراسیون فعل مفتت اقوی ست از فعل جالی زیرا که فعل این با تلطیف و تحلیل ست و یا با تلطیف و تقطیع یا با تلطیف و تقلیل پس هر چیز حریف نفوذ
و هر چیز لطیف مفتح و هر لطیف سیال مفتح اگر باشد مائل بسوی حرارت یا معتدل و هر لطیف حامض نیز مفتح مفجج یعنی خام کننده و آن دوائے را نامند که بقوت برودت و یبس خود باطل گرداند حرارت
غریزی و غریبی را نیز و اخلاط را خام و هضم را ناقص سازد و این در مقابل منضج و هاضم ست مانند بزر قطونا و درست ضماد آن در خارج مفرح یعنی فرح آورنده و آن دوائے را نامند که تعدیل مزاج و
تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و منبسط سازد آنها را و میل دهد بسوی خارج و حزن را زائل سازد و دماغ را قوت بخشد و حواس را نیکو گرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت را دور کند
مانند مفشی یعنی پراگنده کننده و آن دوائے را نامند که بقوت حرارت خود متفرق و پراگنده سازد ریاح مجتمع را و قابل دفع گرداند مقطع یعنی جدا کننده و آن دوائے را نامند که بسبب قوت
حرارت و لطافت و نفوذ نماید مابین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نماید آنرا بدون تصرف در قوام آن مانند سکنجبین و خردل مقئی یعنی قی آورنده و آن دوائے را نامند که بقوت حرارت
خود ترقیق نماید اخلاط غلیظ مجتمعه در مجاری غذا و معده را یا بقی دفع نماید مانند ترب مقرح یعنی زخم کننده و چرک آورنده آن دوائے را نامند که بقوت حرارت و نفوذ و جذب خود تحلیل
برد و مفنی سازد رطوبتی که میان اجزای جلد ست و تفرق دهد اجزای آنرا و جذب کند مواد را بسوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر مقوی یعنی قوت بخشنده و آن دوائی را نامند
تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن از آفات نگاه دارد یا آنکه تبرید نماید مسخن یا تسخین نماید مبرد را مانند دهن گل و یا بالخاصیه بخاصیتی که دارد مانند طین مختوم
ملطف یعنی لطیف کننده و آن دوائے را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند خلط غلیظ را مانند حاشا ملین یعنی نرم کننده بطن و آن دوائے را نامند که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود
اخراج نماید آنچه در معده و امعا است و این اعم از منضج و مزلق ست مانند مغز فلوس خیار شنبر و تمر هندی و شیر خشت منضج یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط و مواد و آن دوائے را نامند قوام اخلاط
نماید قابل دفع زود و آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش یا بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا و بنجد را نرم سیال گرداند مانند حلبه و بنفشه عبارت از اعتدال اخلاط در کیفیت و کمیت و قوام صالح هر خلط است

بحسب لایق آن تا حاصل گردد ازان منفعتی که مخلوط اند برای آن باشد که نضج عبارت از اعتدال قوام متین صافی غیر حاد بودن است که صلاحیت جزو عضو شدن را داشته باشد و صفرا آنکه رقیق
صافی حاده باشد اما بسبب افراط و تفریط با افعال مطلوبه از آن صادر گردد و بلغم بسیار رقیق مائی غیر متشابه الاجزا باشد تا صلاحیت استحاله بخون جزو بعض اعضا شدن را با اختلاط بخون
و یا استحاله بدان داشته باشد و سودا و روی دم صافی غیر محترق باشد تا صلاحیت تغذیه بعض اجزا را با اختلاط بخون و غیره آن از زوائد مطلوبه آن داشته باشد و لهذا نضج عبارت از طبع
معتدل کامل ست منفتح یعنی نفخ آورنده و آن دوائی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد که چون عمل نماید در آن حرارت غریزیه تحلیل نباشد بسرعت بلکه مستحیل بریاح گردد
و بیا موسیح قروح یعنی چرک آورنده بعینه و از اغذیه یا ادویه چه تحلیل یابد رطوبت آن در هضم اول در ریاح و نفخ آن در معده بماند و انحلال آن نیز بالتمام در همانجا باشد یا در امعاء
انچه رطوبت فضلیه در آن باشد آن یا نفخ در آن بوده نفخ آن در معده و امعا به تحلیل نرود بالتمام بلکه باقی ماند و چیزی ازان در عروق اعضای متاخر رود و مانند تحلیل و بنجر جر دارین منقطعست
و باعث نفوذ ها هم بیج ست موسیح قروح یعنی چرک آورنده در زخمها و آن دوای مرطبه را نامند که مخلوط گردد به رطوبات قروح و آنها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن آن نماید مانند موم روغن
ملبت که ملحم نیز نامند یعنی برویاننده گوشت و آن دوای را نامند که بگرداند مزاج خونیکه وارد جراحت میشود معتدل و مجفف تا آنکه مستحیل بگوشت گردد و منعقد شود در آنجا گوشت جدید صالح
فصل یازدهم در بیان بعضی اصطلاحات طبیه متداوله حرف الالف اجام بمعنی نی زار است استنشاق بمعنی کشیدن چیزی بود که بسیار سائل باشد اصل یعنی بیخ و آن عام ست اعم از
شجره باشد یا از گیاه اصول ربعه عبارت از بیخ رازیانه و کاسنی و کرفس و کبر ست اغصان یعنی شاخها و آن مخصوص بشجره گیاه شاخدار ست و مفرد آن غصن ست افومالی چیزیست که در آن
عسل را حل کننده و نگهدارند و چون بنهند آنرا اکتحال بچشم کشیدن چیزی بود اکسومالی سکنجبین متخذ از سرکه و عسل ست و بعضی زیاده میکنند در آن آب دریای شور یا نمک اکلیل بمعنی تاج
و اتر مار یک غیر آن نیز آمده ست در ادویه مراد ازان چیزی کج بودن شگوفه در بار نباتات است اکله و اکالیل جمع آن آمده انکباب مراد ازان نگاهداشتن عضو ست بخار ادویه که در آن
جوشانیده باشند و یا گرم کرده باشند اودیه جمع وادی یعنی کناره دریا و رودخانهاست اوذرومالی عسل آب باران بالمناصفه در هم ممزوج نموده در آفتاب گذاشته است اوکسالمی
سرکه مخلوط با آب نمک ست حرف الباء بادزهر اسم فارسی تریاق ست و گویند هرچه دفع سم کند و مصنوع و مرکب باشد مخصوص باین اسم ست باقو زجمع بقل ست باکور نخستین میوه است
که برسد تبریدین بخور هرچه دود آنرا استعمال نمایند بر بور بفارسی باخور نامند بزاق و بصاق آب دهن را گویند بزر انچه بار از نباتات و در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش بشع
بمعنی بدمزه است و هرچه را طعم قرنفل از مرارت و قبض باشد باین اسم خوانند بصیص نورانی و درخشنده بطائح زمینهای که آب در آن جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند بعر بفتح اول
سرگین ست بکر بفتح حوان و بکسر اول دوشیزه بنبک بحر مک کرپها است که در ساق اشجار متکون شود حرف التاء تریاق بکسر تاء بفارسی تریاک نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ و صحت باشد
و دفع بجدی کند که رفع ضرر سم از خود نماید باین اسم نامند و گویند تریاق مخصوص بدوای افاعی ست و آنکه افیون را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت آنست که درین امر با تریاق حقیقی
انتشر آن دارد تصفیق آمیختن شراب با آب ست تصعید انچه بآتش اجزای آنرا صعود فرمایند و لطیف آنرا اخذ کنند تعلیق آویختن چیزی بگردن و لیبا تر اعضا تفه یعنی بمزه
و مراد طعمی ست که نه لذیذ باشد نه کریه دما تاثیر آن ترتیب دماغ و ارخاء بسیار و تولید بلغم باشد تکرج بفارسی با در گویند و آن متغیر شدن طعم ست یا بو یا هر دو تکلیس بمعنی
صارو ج کردن و سوختن چیزی و سیراب نمودن بهره بر داشتن آمده و مراد ازان مهیا ساختن بعضی ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه باحراق باشد
و یا بعمل دیگر حرف الثاء ثقیل یعنی گران و بمعنی گران آمدن بر طبع که دیر هضم بود و سریع الزول نباشد ثمر بار نباتات ست مثل خوشه میوه و امثال آن ثمنش لغت یونانی ست
و مراد ازان هرچه از نبات باشد مثل درخت و گیاه باشد حرف الجیم جبر بکسر عضو شکسته را بستن ست جربه برای مهمله زمین سنگلاخ جرلش شکوفه که بلغو ز نامند جفاف خشک و خشکی جمد بفتح اول
و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و بسته شده از سردی و نیز جبر و خیر را نامند حرف الحاء حامض یعنی ترش حاد بمعنی اجزای و آن مرکب از تلخی و حرافت ست و فعل آن افعال اجزای آتشی
حب انچه در ثمر باز ر دبی غلاف باشد مثل گندم و جو حریف یعنی گزنده که اجزای در زبان آن فرو رود و بسیار بگزد و تفرق اجزای و آن حشیش گیاه خشک شبیه بخشک شده و گویند
مخصوص بنباتی ست که برگ روز زمین پهن نموده باساق و باشد و بجهت متمش سد حکاکه انچه از سائیدن دو چیز جدا شود حلاق سترنده موی حلو شیرین و هرچه زبان را منبسط سازد و
اندک حرارت در آن احداث کند و لذیذ باشد شیرین باشد مانند حلیب شیره تخمها و غیره آن شیر تازه و دوشیده است حمل بار نباتات ست اعم از ثمر و مثابه ثمر ست حمول الغم از ثمر و مشابه
حرف الخاء خاثر انچه اجزای خالطه اش بهم آورد و غلیظ گرداند خثر سرگین طیور و غیره ست خفیف بمعنی سبک انچه بر طبع احتمال آن آسان بود و سریع الزوال باشد خلع بر آوردن هیمه استخوان از مکان خود خلط
اسم صبح ست خلع ست خمل بمعنی پرزاست و در ادویه است هرچه شبیه پرز بر سطح ظاهر آن باشد مانند انچه بر روی به می باشد حرف الدال دابق انچه بجهت لزوجت کثیفه خود به
بچسپد مثل لبوق و سم هرچه زبان و غیر آن را نرم سازد و اجزای آنرا منبسط سازد بی احداث و بفارسی چرب نامند دلوک بمعنی مالیدن ست و مراد ازان انچه از ستونات با انگشت برند
و غیر آن بمالند دوای غذائی آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت و ماده آن باشد دوای سمی آنکه کیفیت تاثیر آن موافق مزاج نبوده با لخاصیت کشنده باشد مثل افیون دوای مطلق
تاثیر به کیفیت کند و جزو بدن نشود و غنی در جسم او چیزی موجود باشد باعث اشتعال او گردد مثل مغز بادامها و چوب صندل ابیض و دیودار و عود هندی مانند آنها حرف الذال ذرور انچه
سائیده بی مائعی به عضو پاشند ذرور بودی قوة الخاصیة انچه تاثیر بصورت نوعیه خود کند اعم از آنکه تریاق باشد یا زهر حرف الراء رادع انچه سواد را مانع ریختن بعضو شود

اعضاء را قابل ... و رد دادن ... نسازد و در روع مقابل جذب ست رجیع نفضه بضم اول انسان ست رخص بفتح اول و ثانی پرورده و در ادویه هر چه نازک و زود شکن باشد رخو نرم و سست
ردی الکیموس آنچه از آن اخلاط غیر معتدل القوام والکیفیه متکون شود رزین آرمیده و مرد بردبار و در ادویه آنچه در متانت و سنگینی و خوش جوهری تمام باشد رسوب ته نشین لعاب و آنچه
در مائعات اندازند و بر روی آب نایستد آنرا رسیب نامند رمص رطوبت غلیظه را نامند که در باطن ملک چشم جمع شده و چسپنده باشد روث سرگین حیوانات رود مالی غرلب ... از عصا
گل سرخ ست با عسل حرف الزای زعوقه بسیار گریه و مرکب از مرارت و ملوحت ست زغب ول موی که بر بدن حیوانات بر آید و اسم گیمنت ست که ساغوی باشد و در ادویه آنچه در سطح از
چیزی شبیه بموی تازه بر آمده باشد زغب نامند مانند به و بهدانه و شفتالو و زهر شگوفه گل باشد حرف السین ساحل کنار دریا سائل آنچه اجزای آن در همه جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع
شود یا نشود مثل آب و غیر آن سباخ شوره زار سبط راست بی گره را نامند از موی و غیر آن سحیق آنچه بسیار نرم سائیده باشد سهم آنچه بفارسی زهر نامند بسبب ضدیت در کیفیت و خاصیت
خود مزاج را فاسد سازد مانند بیش سنون آنچه بدندان پاشند یا مالند و مقوی جوهر آن باشد سهک بدبو شدن گوشت و بدبوی عرق که از بدن آید که بفارسی گیفتنا نامند سهل زمین نرم
حرف الشین شامخ کوه بلند شتر بفتح اول و کسر ثانی در بدن پلک چشم شجر نباتی ست که با شاخ چوبی باشد و کامل او آنکه با اجزای ثلثه نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و ساق و صمغ و بزر و
قشر و اصل و عصاره و حب ست مثل درخت خراشیدن شدخ شکستن و فراخی ... سفیدی روی ست اشنج ... معنی از هم باز شدن و شخین شدق بفتح اول با کسر آن و سکون ثانی فراخی
گوشه دهان و شقیقتین فراخ شدن گوشه دهان شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرها ست و در ادویه آنچه در اطراف او زوائد و برآمدگیها باشد مشرف نامند مانند ... شطب بضم
اول و ثانی جوهر شمشیر بفتح اول و سکون ثانی جدا گردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هر چه باین صفت باشد شطب گویند شمه آنچه بو کنند حرف الصاد
صالح الکیموس آنچه از و خون متولد گردد بهمه جهات آنکه اعتدال و اکثر در سائر اخلاط مخلوط بآن بقدر طبیعی باشد و خلط بد از و بهم نرسد صخره زمین سنگستان صفق بفتح اول و ثانی
آنکه بر او ... نوبر بزند پس زرد گردد و بمعنی طرف و کنار و در نباتات آنچه چین دار و یا زردی و میل بطرفی داشته مستقیم نباشد مصفق نامند صفیق پوست درشت و مستحکم یافته شد
است حرف الضاد ضماد آنچه غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو مالند یا براد بندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد یا نداشته باشد حرف الطاء طافی آنچه بر روی
آب ایستد طبیخ آنچه جوشانیده آب آنرا استعمال نمایند طحن خرد کردن و طاحونه آسیا باشد مسمی باسم لازم ست طری تازه طلاء آنچه رقیق القوام باشد و بر عضو مالند و نام نوعی از
شراب ست طیب بسکون ثانی خوشبو و تند و بی تشدید آن بمعنی پاکیزه حرف العین عشب بضم اول و سکون ثانی بمعنی گیاه است عصاره بمعنی عصیر ست اما در آنچه بی آتش
بهوا و یا با آفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند طحن خرد کردن نباتات که منجمد نشده باشد عطر بفتح بوی خوش و بکسر خوشبوی عفص بکسر فا طعم زمخت که زبان را درشت
سازد و اجزای آنرا بسبب درد بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و تخشین در درع ست عنقود خوشه نباتات عناقید جمع آنست حرف الغین غرغره دراز
... ست که از حلق آید و مراد از آن حرکت دادن مائعات ست و فرو بردن آن و یا فرو نابردن و ریختن آن غض بضاد معجمه تر و تازه نارس از نباتات ست غلیظ بمعنی کثیف
ست و در اغذیه بیشتر متداول ست و استعمال لفظ کثیف در ادویه حرف الفاء فاتر نیمگرم ست فتیله بمعنی شافه که مخصوص بر باشد فرزجه شافه که در قبل رحم را مخصوص
باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش ست فسخ از هم جدا شدن ست حرف القاف قابض گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت نسازد و فعل آن
تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتهاست و در غیر طعم مراد از آن شی حابس ست که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس نماید قصبان شاخهای گیاه بی ساق ست و قصب را
جدا آنست قطور آنچه در گوش و غیر آن از اعضا بچکانند قمع بضم اول و ثالث و سکون ثانی تهای خوشه کشت ست حرف الکاف کثیر الغذاء آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود
کثیف بخلاف لطیف و آن چیزیست که اجزای او بدشواری قبول انفصال از کیفیت بدنی کنند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت نه نماید کماد آنچه گرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید
... گندم کیموس اخلاط متولده از هضم کبدی ست کیلوس کشکابی ست که از هضم معدی بهم رسد و شبیه بکشک محلول آب باشد حرف اللام لخالخه آنچه با آلات در ظرفی
کرده بر بینی ... بو کنند لحا پوستهای باریک نباتات ست لزاق و لزوق آنچه بر عضو بچسپانند و یا چسپندگی باشد لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلاء غلیظتر و از ضماد رقیق تر
باشد لطیف آنچه در شان آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد باجزای بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران ... آنچه ... آب اجزای آن
مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم شد چون سرشته کنند الزاق آن بر نوع شود یا مانند بیدانه و بزرقطونا و ... مانند ... اللعوق بمعنی انگشتین ... ست که از معجون رقیق تر باشد لیف آنچه از اصول
... نباتات ست و باریکتر از لحا باشد حرف المیم ماء العسل ست ... ماء الشعیر ... مبرد آنچه بسوهان فرو کرده باشد مر یعنی
تلخ و هر چه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بود و طبع ... فعل آن تسخین و جلاء ... مرخ مالیدن چیزی بر اعضاست مزورات ... مسبط
آنچه ... مسکر هر چه مستی آورد ... مسوح آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه در دلک عضو نکنند مسیح بهمزه ... مصول آنچه
... مضغ خائیدن چیزیست مضمضه ... را نامند که در دهن حرکت دهند معقف خمیده و کج شده است مغسول آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند
مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در اثمار و گلها هر چه سر آن هموار نبود و زود آید ... داشته باشد مفرق گویند منقی ... منخول آنچه بیخته باشد حرف النون ناشف آنچه جذب

طوبات سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل پهک آب ندیده یا مرئی باشد چون اسفنج و انشف را محل نیز نامند و طلی در لغات مراد از لغت توی ست و در ادویه مراد گیاه خوردی ست که نگذشته باشند نجم نبات بی ساق که بر زمین پهن شود که بفارسی بیاه گویند نشاره آنچه بسوهان و مانند آن ریزه شده باشد نشوق آنچه به بینی کشند نطول هرچه را جوشانیده آب آنرا بر عضو ریزند و باشو نیز نسمی را انست که نفاخ هرچه در آن طوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل سبزه یا در خواه در عروق مانند مغز با و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل و تقویت باه است نقوع آنچه از ادویه یا بسایند بی مائعی در بینی دمند نقوع و نقیع آنچه خیسانیده بدون جوش صاف نموده استعمال نمایند حرف الواو وثب جستن از جای و زنی گزنده بعین بعض ملازمین سخت وقود افروختن آتش و درین سستی حرف الهاء هاضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و لذا اندان غذا را نضج کند و سبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی هتک پاره شدن پوست آنچه جرم آن شکسته و ریزیده باشد و باندک فشردن ریزه شود مثل صبر خوب غاریقون حرف الیاء یا قورح میش [illegible] فصل دوازدهم در بیان اوزان طبیه هندیه و اهل ایران و عرب بدانکه چون بسیار متعارف و اکثر در استعمال ادویه کور میگردد در اینجا نوشته میشود با اختصار و تمامی اوزان با تفصیل در [illegible] ارزه یعنی سپنج متوسط در کوچکی و بزرگی زیون دوخرو که بر بیست استار چهار و نیم مثقال ست ابولات نه رت قیراط اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم ست یا قول [illegible] ست بندقه یکدرهم [illegible] قراط جزو ما مطلق مرادانه درهمی ست حبه از درهم دوازده و نیم و از مثقال چهار ارزه که دو شعیره باشد ست [illegible] که کف را مملو سازد و دگنجد میان ابهام و سبابه چون آن را بهم گذارند و بحسب وزن چهار مثقال و بعضی قریب شش مثقال گفته اند و از حشایش یک قبضه است که یکدسته نامند حبه چهار جو و یک ربع جو خرنوب یک قیراط است و انق که بفارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط و از مثقال سه قیراط دیگر است که از مثقال طبی و از اوزان هندیه سه رتی و سه ربع رتی و نصیر فی پنج رتی و ربع رتی و از درم طبی دو و نیم رتی و از صیرفی چهار رتی تخمینا میشود درهمی یکدرم و بقولی کم مثقال ست و درهم چهل و هشت حبه است که بحساب کور در هشتصت شعیره و بحساب هندی [illegible] هفت رتی میشود رطل دوازده اوقیه است و مثقال نود مثقال و درهم یکصد و سی درهم سکرجه مطلقا شش استار ست شعیره دوازده است صاع چهار من ست حصه [illegible] است طسوج از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم دوازده ست قلنجار مقدار یک ملعقه است مقدار یکملعقه است قسط رومی نه رطل و نصف سدس رطل ست که بیست اوقیه باشد قسط [illegible] یک رطل [illegible] و در کتب شیخ [illegible] و رطل و نیم ست و از عسل بقول شیخ الرئیس دو رطل و نیم و از شراب هشت و از روغن هشت اوقیه قنطار شش من و بعضی یکصد بیست رطل [illegible] اسوس شش مثقال ست از روغن دوازده درهم از شراب یک اوقیه و نیم قوطولی هفت اوقیه است قیراط سه حبه بقول چهار حبه است کف که قبضه نیز نامند شش مثقال ست کیلیجه [illegible] است [illegible] هفت [illegible] من [illegible] کیل سه صد درم و کسیر [illegible] بقولی شش من مثقال یکدرم و [illegible] هندی دو ماشه و پنج رتی و سه ربع رتی میشود مکوک کیلیجه است ملعقه از عسل معاجین چهار مثقال ست و از [illegible] مثقال و [illegible] مثقال ست و بدرهم دو و [illegible] شصت درهم که بحساب هندی تخمینا [illegible] ناطل و طلیون [illegible] ست و [illegible] دو اوقیه از اوزان [illegible] که بهندی [illegible] نامند [illegible] متعارف بنگاله که تخم [illegible] چهار جو متوسط و رتی شاهجهانی [illegible] گهنگچی است و ماشه بنگاله هشت رتی ست و ماشه شاهجهان آباد هشت گهنگچی [illegible] چهار ماشه و تولچه [illegible] تولچه متعارف بنگاله دوازده ماشه است تولچه [illegible] ده ماشه بنگاله دوازده ماشه شاهجهان آباد میشود و [illegible] عالمگیری بعینه تولچه دوازده ماشه است [illegible] است و [illegible] است باشد [illegible] اشرفی نامند [illegible] ماشه و شش رتی ست [illegible] ماشه چهار رتی و بعضی نه ماشه و پنج رتی ست سیر هندی عالمگیری پخته یعنی سیر تام شصت و چهار تولچه است [illegible] تولچه بنگاله [illegible] ناقص مختلف میباشد که چهار ماشه من عالمگیری چهل سیر تام ست و اوزان متعارفه اهل ایران مثقال صیرفی [illegible] اصح آنست که یکصد و بیست هشت جو متوسط ست که سی و دو رتی هندی میباشد که چهار ماشه میشود و غازبیگی و مثقال صیرفی ست که شش ماشه باشد و غازی چهار مثقال صیرفی ست سیر پانزده مثقال ست که پنج تولچه باشد و ده نارسی هفت مثقال و نیم ست و پنج نام هیجده مثقال و سه ربع مثقال صیرفی و شش تولچه و سه ماشه باشد و دو نیم نارنه مثقال که سی تولچه و یک نیم ماشه باشد من تبریزی ششصد مثقال ست که یکصد و پنجاه و دو غازی باشد که بحساب هندی دو صد تولچه که سه آثار باشد میشود و نیم من تبریزی نصف آنست و [illegible] ربع آنست پنجاه عبارت از ثمن من تبریزی عبارت ست از شانزدهم حصه من تبریزی پانزده نصف سیر است و این را اهل [illegible] ده دار گویند من شاهی دو من تبریزی ست فصل در بیان تحویل بعض اوزان به بعضی و معرفت آنها تحویل درهم بمثقال آنست که از درهم نصف و خمس جمع نمایند که آن عدد مثاقیل ست مثالش خواهیم دانسته شود که پنجاه درم چند مثقال ست از پنجاه نصف که بیست و پنج باشد و خمس آن ده پس پنج شد [illegible] دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال ست تحویل مثقال بدرهم آنست که چون بر عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد مثالش خواهیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم ست پس افزودیم هیجده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکور دانستیم که چهل و دو مثقال شصت درهم ست تحویل دانگ درهم بدانگ مثقال آنست که بحبه در آورند و ثمن آنرا بیفزایند پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید که بحبه حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب میگردد و چون ثمن را ضم کنند سی و شش حبه بوزن مثقال میماند و آن سه قیراط و یک حبه از مثقال ست تحویل دانگ مثقال بدانگ درهم آنست که حبه مذکور بحبه در آورند و بر آن سبع آن بیفزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که سه قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم ست باید که آنرا بحبه برآورند و آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع آنرا که چهار حبه و نیم ست بر آن افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود [illegible] هندیه بدانکه هر فرقی را که خواهند بتطبیق اوزان هندیه معلوم نمایند که چه مقدار از آنست باید اگر از اوزان هندیه مثقال بشعیره و شعیره بدرهم

ورتی را بماشه و ... انرا دریابند که چند رتی و ماشه است مثلاً چون خواهند که بدانند که درهم چند رتی و ماشه است هم چنین مثقال بدستوریکه ترقیم یافت دریابند و در ضمن درهم
و مثقال در مقدمه قرابادین کبیر ست ذکر یافت و اگر فوق درهم و مثقال ست مقدار هر یک از آن هر دو را بحساب نامند دریافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دوازده ماشه را یک توله محسوب دارند
و هشتاد و چهار توله را یک سیر و هر چهل سیر را یک من تا آسان فهم و صحیح گردد و تطبیق بعض اینها بجا بطریق دستور العمل نیز در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله آنرا شعیره را برتی و رتی را
بماشه و ماشه را بتوله و توله را با آثار را بمن برند و دریابند **فصل سیزدهم** در بیان بعضی امور متعلقه بنجوم و طبیعیات بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان باشند متکون و مترکب
از امتزاج عناصر اربعه که آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعه سیاره که زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر با عانت ثوابت و نظرات هر یک با یکدیگر بتحریک افلاک و ارا
بامر پروردگار جل و عز هر یک از ارکان را دو طبیعت ست چنانچه سبعه سیاره خصوصاً علویات شمس را قوت ست یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست است
چنانچه ذکر یافت و در جدول اول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارکه مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک شمس و همه کواکب و روحانیه علویات
و شمس یکسان هر یک معتبر و مسمی ست بملکی از ملائکه عظام مثلاً روحانیه زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل ملک ارزاق و روحانیه مریخ را اسرافیل
نافخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و منزل الهام گویند و آنچه درین عالم سانح و واقع میگردد بحکم جل شانه از تاثیر آنهاست خواه در قوت زمین جبال و سواحل باشد از ترکیب
زیبق و کبریت که مادهٔ معدنیات ست باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تمادی هر دو یا قلت و کثرت یکی چنانچه در فصل نهم ذکر یافت و یا از روی بسطح
زمین خواه بتوسط بزر و تخم و نواه و اعمال آدمی را در ان دخل و تصرف نباشد که گیاها و اشجار خودرو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زراعت یا غرس اشجار و ترکیب بعض انواع
با بعض ست که نباتات باشند و آیه کریمه وافی هدایه و فی السماء رزقکم و ما توعدون بیک معنی اشاره بدانست زیرا که بدون نزول باران و تاثیر آفتاب و سائر کواکب بر اراضی
انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان ست بهم نمیرسند و نزول رحمت و برکت و فیض بهشت و نعم موعوده آن باعتبار رفعت و علو شان منزلت معیار سماء
و در سماء فوق آنست و یا بمروری زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاک و از سیمهای نمناک و گودالهای زار یا امثال اینها بی نتاج و جمع شدن ماده که انواع هوام و حشرات باشند
و یا بنتاج که بعض ازینها و انعام و اهلی و وحشی باشند و یا به تعمل و صنعت انسان که جفت نمایند و بعض انواع را با بعض دیگر مانند استر که از جمع الاغ با اسپ ست و بز اهلی و یا بز وحشی و گاو
اهلی گاو وحشی و ازین قبیل و یا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند و باختلاف اصناف خود و یا در هوا یعنی پرواز نماینده خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و بر اشجار و شگافهای دیوارها
و کوهها آشیانه و خانه سازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب تکون یابند خواه بطریق نتاج و یا بدون آن که انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود از اصداف
و حلزونات و کرمها و سمک مفلس و غیرها از اصناف حیوانات مائی و هر یک ازین مولدات ثلثه را اغذائی و غذائی ست خاص بتوسط تاثیر آن کواکب قوی که حق جل و عز هر یک ازین انواع ثلثه را
بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعه در جمادات ببسیار ضعیف اند و تمیز نامی ندارند لهذا اصحاب آن قوی
نمیدانند و در نباتات چون قوی و تمیز تام دارند صاحب آنها و آنها را قوای نباتیه گفته و غذای نباتات از لطف اجزای مائیه و ترابیه مختلط با هم ست که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده
نشو و نما می یابند و بتدریج بواسطه عروق و پوست درخت بساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بزر و نواه میرسانند و هر یک آنها آنرا غذای خود می نمایند و چون تغذیه و تنمیه و تولید بزر و نواه
و یا فضل و شاخهای اطراف بعض اشجار که بمنزله تولید مثل ست بدون هضوم اربعه در هر یک ازین مواضع متصور نیست و لیکن چون در نباتات ضعیف ست در آنها چندان اعتباری نمی نمایند
و الا عند التحقیق نیز خالی از آن نیستند و غدد که بر تنه اشجار و بیخ آنها بهم میرسد فضول هضم اول و ثانی ست بمراتب و صموغ و البان و تنوعات و آب جاری از تنه بعض اشجار و کفیکه بر بیخ و اوراق
و اوراق بعض نباتات مجتمع میگردد و فضول هضوم ثلثه آنهاست چنانچه در بدن حیوان ببراز و بول و عرق عند الغلبه و حدت خون برعاف و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض و حمره و
و اورام و بثور و دمامیل و جرب و غیرها و دم فاسد صفرا و سودا و بلغم نیز بامراض مذکوره و غدد و غیرها و سائر امراض مختصه دفع میگردد و معالجه و تدبیر طبیب در امراض نیز از جمله اعمال و تصرفات
آدمی ست در ابدان و امراض نفسانی و روحانی تصرف او ست در نفوس و ارواح و نظرات کواکب را نیز در آن دخل ست و بدانکه هر مرتبه از موالید ثلثه پیوسته بمرتبه دیگر ست یعنی افق جماد
پیوسته بابتدای نباتات ست و جمادات متکونه آن مرتبه از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجر الیهود و مرجان و سنگی دیده شد بعینه بشکل ماهی مفلس بقدر یک شبر طفل ده دوازده ساله و در صلابت
و ثقل و جوهر مانند حجر الیهود و سفید و مرتبه اول نباتات گیاه و اشجار اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتی که در سواحل بعض دریاها که کوهستان ست میروید خواه تمام آنها دائم زیر آب
و خواه قدری بیرون بسبب جزر و مد و غیر آن باشد پس نباتات و اشجار ضعیفه و بتدریج تا قویه و تمام اجزای نباتیه رسیده و افق نبات پیوسته باول حیوانات با آنکه بعض نباتات شبیه
بشکل حیوان و انسان باشد بدون حس و حرکت مانند یبروج الصنم که آدم گیاه مانند و شنیده شده که در بعضی بیشه و جنگلهای ملک هند و جزیره‌ها و ارض جدید بعض اشجار ست که ثمر آن بشکل سر
انسان تا گردن لیکن بتمام هیأت انسان میباشد نر و ماده که بموی سر بشاخ درخت آویخته است که گویا میخواهد تکلم نماید و لیکن حس و حرکتی ندارد و چون بعضی اعضای آنرا قطع نمایند رطوبتی
شبیه بخون از ان برمی آید و شخصی موی سر یکی از آنها را بریده از درخت جدا نموده و قطره شبیه باشک از دو چشم آن برآمد و پژمرده و شکم آنرا بشگافت و بعد تخم از آن برآید نیز مسموع
گردید که در ان اماکن ... درختی ثمر می آورد و چون آن ثمر رسیده شد شگافته از آن طائر کوچکی بمقدار بچه گنجشکی از آن برمی آید و میشود بجهار اسپرورش نموده بمقدار گنجشکی [illegible]

از نبات بهم رسد و بعضی می‌شوند که مطلق حیوانی تمیز ندارند خوردن آن نیز اجتناب می‌نمایند و ثمرات سفید دارد و در ثمر خیسر نیز پشه های بسیار تکون می‌یابند و لهذا آن را درخت پشه می‌نامند
و در ملک هند سنگی بهم میرسد بشکل سر انسان و صورت آن سیاه رنگ و در دهان آن نقطهٔ طلائی هست و هنود آن را می‌پرستند و آن را پارس ناتهه و سالگرام نیز نامند و با لحاظ کیفیت مانند نخل
و نارجیل و فوفل که چون سر درخت آنها را ببرند دیگر ثمر نمیدهند تا اگر درخت نخل را با ماده که تلقاح و نخل گویند نزنند نخل ماده ثمر خوب نمیدهد و میل نماید سر نخل سوی نخل ماده و چون تمام پوست
تنهٔ کل اشجار را جدا کنند خشک میگردند و نباتات انواع و اصناف اند بعضی از آن قبیل اند که در یک روز سبز میشوند و در بهار و زر برودت میگردند و بعضی در چند روز تکون می‌یابند و بکمال میرسند و بعضی
می‌نامند مانند ریاحین و گلها و بعضی یکمرتبه از سال تکون می‌یابند و به ثمر نمی‌آیند مانند حیا و باورنگ بقول و خضراوات و بعضی زراعتها و بعضی بعد از چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و بلول و
امثال آنها بار آورند ساق ایستاده ندارند و بعضی از شش ماه مانند اکثر حبوب و بذر مانند جو و گندم و برنج و ذرّه و دخن و امثال اینها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر غذای انسان از این حبوب است
بمناسبت دارا در ملک بنگاله و بلاد دیگر حرارت و رطوبت بران غالب باشد از اقلیم دوم کمتر از این ایام مذکوره تکون اتمام می‌یابند و بدانکه از اجزای نبات و شجر بمنزلهٔ عضویست از اعضای
حیوان شاخ و ریشه بمنزلهٔ اعصاب و عروق آنست و باعتباری بمنزلهٔ کبد آنست و تنه درخت بمنزلهٔ ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزلهٔ پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق
آن بمنزلهٔ دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزلهٔ نطفه و بیضه و اولاد و خاران بمنزلهٔ شاخ و ناخن و منقار و اول مرتبهٔ حیوان فی حیوانات ضعیفه اند مانند کرمها و هوام و حشرات که از قوای ده گانه
حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن قوت شعوری قلیلی است بهره بسیار کمی دارند بلکه بعضی صاحب سه قوت و بعضی چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا به تمام آنها با آن هفت قوت نباتیه
مذکوره یعنی تا بتدریج بحیوان تام قوی کامل صاحب ان دوازده قوت رسد که مسوخات ثمانیه باشند از خرس و میمون و فیل و غیرها و از انواع حیوانات بعضی که اشرف انسان جنگلی می‌نامند یعنی نسناس
که هندی بن مانس نامند بسیار احس و ادراک شعوری باشد الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها را می‌فهماند و می‌طلبند و این حیوانات در افق مرتبهٔ حیوانیت اند و پیوسته با دل
مرتبهٔ انسانیت که انسان ضعیف الخلقت اند از شرافت و مزیت انسانیت و فیضی که جناب قدس الٰهی زیاده بر کل مخلوقات باو عطا نموده که بمنزلهٔ فصل دایهٔ لامتیاز آنست از تمام
حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار و تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر دیگریست و معرفت صانع جل ذکره بهره بسیار کمی دارند و کاملین انسان بهره وافر دارند مانند انبیا و اولیا علیهم و حکما تشبیه
نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را بانسان خوابیده و معکوس و سر بزیر زمین و پا بیرون و بالا و حیوانات را بانسان مدهوش بچار دست و پا سیر رونده
و انسان را بحیوان راست ایستاده هوشیار با عقل و تمیز و بدانکه کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هر یک از عناصر
مولدات ثلثه مذکوره تریاقیه فادزهریه نافعه جیده و فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغر اند و سمی مضر مفسد مهلک منسوب به نحس آنها بمراتب و متوسط اینها بمتوسط آنها خصوص در خانه بیت الشرف
و اوج و سعادت و خطوط خود یا باشد و با نظرات سعود بآنها باشد بخلاف آنها که در غربت و هبوط و بی خط و نظرات نحوس بآنها باشد مدتی یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات
که کواکب سعیده مربی آنها اند و آنها منسوب بدانها اگر در خانه و بیت الشرف و اوج و خطوط خود اند و نظرات سعود بآنهاست در کمال سعادت اند و الا در سعادت کمتر و ناقص
همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها و بدانکه بعضی بطبع با بعضی مناسبت و الفت دارند چنانچه کواکب باهم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با حدید و کاه ربا با کاه که چون
باهم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بسیار قوی و مانعی جدا کننده از هم جدا نگردند و بعضی قاهر بعضی اند مانند سنگ سنباده که بواسطه آن جمیع احجار را می‌سایند و مس را شسته
آهن آبدار که بدان اکثر احجار و فلزات را می‌تراشند و سوراخ میکنند و بقلم الماس جمیع احجار نقش میکنند آنچه را میخواهند و کبریت که سیاه کننده و سوزاننده اکثر چیزهاست که
بسبب رطوبت بورقی لزج منجمد خود بحرارت آتش گداخته هر چه میرسد میچسپد آنرا با خود میسوزاند و مکلس می‌سازد و حجر مقناطیس آلات مسی می‌تراشد و می‌برد طبیعی معین
آنست مانند تنکار که معین سبک گداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلیس اکثر فلزات را و احجار و مغنیسا و قلی که معین گداز سنگریزه و رملیست که بواسطه آن گداخته شیشه
صافی میسازند و طبیعی ضر من طبیعی ست مانند نوشادر که عوض می‌نماید در الحاق اجساد و تصعید ارواح آنها نموده و زینت می‌بخشد آنها را و بوره و تیشوب زاجات و املاح مدبره که اینها
تصفیه و جلای فلزات می‌نمایند و طبیعی مفید طبیعی ست مانند اسرب که مفسد هر سه زیبق کل فلزات و مس که مفسد عمل طبیعی گریزنده و طبیعی ست مانند حجر باعض النحل و طبیعی ملیح
مانند تاثیرات ادویه و اغذیه در اعضاء علیله و صحیحهٔ ابدان حیوان و انسان که هر عضویکه از اعضای دوا مخصوص بعلت خود و غذای لایق بحال خود را بمناسبت جذب می‌نماید
باستعانت قوت مدبره بدنیه و قوت ماسکهٔ عضویه و قوت دافعه عرض و قوت غاذیه و نامیه و مولده و همچنین سایر طبایع چون این امور بالاجمال دانسته شد پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هر یک
از مولدات مناسبات بودن کواکب منسوبه بدانها در خانه و بیت الشرف و اوج خود و بودن نظرات سعود بآنها مراعات نمایند اولی ست و همچنین در هنگام عطا بدیگری در آن وقت
و اما در هنگام ضیق و ضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها و بدانکه بر جمادات ترابیت و یبوست و بر نباتات ترابیت و مائیت غالب ست با هوائیت و حرارت ضعیفه و بر حیوانات
چهار قریب باعتدال و در انسان باعتدال فرضی طبی و بدانکه بعضی نباتات و احجار باعتبار و کیفیت خود منسوب بکواکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بمریخ و رطوبت بزهره منسوبست و به
زحل و یبوست هم برد و هم بعطارد و لساست که یک چیز بچند کیفیت مشترک منسوب بچند کواکب ست مانند چوب چینی و جدوار و فاد زهر سبز و سهر دوای مرکب القوی دگاه میباشد که یک
جنس و یک نوع جنسیت و نوعیت منسوب بیک کوکب ست و بحسب اختلاف اوصاف و اشکال و غیرها بکواکب دیگر نیز گاه می‌باشد اجزای بعضی اشجار و نباتات باعتبار

اختلافات کیفیات و الوان و خواص منسوب بجد کوکب که حرّ آن منسوب به کوکبی و پوست آن بکوکبی و قار آن بکوکبی و گل آن بکوکبی و برگ آن بکوکبی و تخم و تخم و ثمر آن بهر یک کوکب
که مانند ترنج و نارنج و سفرجل و امثال اینها و بدانکه تکون تار عنکبوت و کائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی و بخار و آنها در صعود و ابخره و ادخنه آنها
بحسب اختلاف مواد و قابلیت مواد اراضی خود مثلاً ابخره در هوای قریب بزمین که از لعاب دهن و یا بسبب غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و یا مجتمع و در هم یافته
شده در صعوف و کنج دیوارها و در دروازه‌ها و بین شاخها و برگهای اشجار و مغارات جبال و غیرها تکون یابد آنرا نسج و تار عنکبوت نامند و انچه صعود نماید بالا رود و اگر اندک لطیف و بر آن
رطوبت غالب ست بسبب اندک سردی مانند سردی آخر شبها و خصوصاً سردی شبهای زمستان رطوبت گشته با هوا نزول نماید آنرا طل و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت و کثرت و کم
و زیاده میباشد و در اراضی قریب بدریا و رطوبات زیاده و در بعیده کمتر و اگر صعود نماید تا بکره زمهریر رسد اگر بران رطوبت و بخاریت غالب ست بسبب سردی متراکم گشته و دفعة فرود آید
از تحریک فرود آمدن آن ریاح متموج و حرکت در آید و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت ماده آن و سرعت فرود آمدن و بطوء آن کثرت و قلت ریاح مختلف میباشد و بسبب طوفانها
و بادهای عظیم انسبت و یا آنکه بعضی اجزای آن ابخره و ابر استحاله بهوا گردد لهذا ابرهای خشک نمی بارند و یا آنکه گرمی بسیار برطوبت بخار و انهار رسد و دفعة تائیت بسیاری انقلاب بهوا یابیت
گردد و تموج و حرکت در آید و بسبب جزر و مد دریا نیز انقلاب مائیت بسیار بهوائیت و هوائیت بمائیت یک جا این را گفته اند و آن ابخره متراکمه را سحاب و ابر نامند
چون متقاطر گردد و فرود آید مطر و باران گویند و اگر بعد تقاطر و جدا گشتن در بین راه سردی بدان رسد و منجمد گشته فرود آید آنرا تگرک نامند و اگر قریب بانفصال سردی بسیار بدان رسد
و منجمد گردد و فرود آید آنرا ثلج و برف نامند و اگر دخانیت و یبس بران غالب ست بسبب زیادة صعود نماید و بالاتر رود و بکره زمهریر رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم گردد و حرارت
کامنه که دران او ادخنه در باطن آن هیجان و جولان و حرکت در آید و حرکت آن صدا آید و سطح ظاهر خود را شگافته بر آید با آوازی شدید آنرا رعد نامند و اگر دران اندک دهنیت
و کبریت ست و در حین شگافتن محترق گردد و از ان روشنی ظاهر شود آن را برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت و قلت ماده مختلف میباشد در زیادتی و کمی و اگر بران ابخره و ادخنه
کثیره دهنیت و کبریت غالب باشد بعد صعود تراکم و انجماد حرارت کامنه دران اشتعال یافته آنرا محترق گرداند و از ان روشنی و صدا ظاهر گردد و جرم سوخته کثیفة آن بسفید یا بخاری
گرم کبریتی که بهرجا برسد بشکند و در زمین فرو رود و بخار آن بهر که میرسد متغیر و مدهوش گرداند و احیاناً هلاک سازد و آنرا در اجسام صلبه ثقیله ظاهر زیاده است از جسم
رخوه خفیفه چنانچه اگر بر شمشیر در غلاف رسد غلاف آنرا نه سوزاند و لیکن تیغ آنرا سوراخ کند بجا شدید بره زر که بر سدید ره را نسوزاند و زر را بگدازد و این
روشنی را برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند و اگر آن ابخره و ادخنه لطیف و یا کبریت و دهنیت و غلظت بسیار ست و ثقل و ارضیت ندارد
پس بسیار بالا رود و بتاثیر حرارت تحریک افلاک محترقه گشته با شکال مختلفه ظاهر گردد و بحسب قلت و کثرت ماده آنرا نیازک و تیر شهاب و دود و ذوابه و ستاره و دنباله دار
و امثال اینها گویند و اگر ماده آن بسیار غلظت و کثرت دارد و بزودی با تمام نرسد و بحرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت استتباعی نماید و طلوع و غروب
کند و مدتی بکشد تا با تمام رسد و اگر هوائیت بسیار و رطوبت اندک بران غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق و خطهای سحبی لشکل توسهایکی بالای دیگری با لوان مختلفه ظاهر گردد
و بسبب تاثیر شعاع آفتاب در انها و تفاوت محاذات هر یک از انها شعاع آفتاب را باختلاف سواد و تفاوت محاذات هر یک از انها آنرا قوس قزح نامند و ظهور الوان مختلفه از شیشه فلمونی
در رویت و قوس قزح اکثر در بعضی ایام ربیع و خریف که باران کمی باریده باشد و اول و آخر روز ظاهر میگردد و کره زمهریر به بحسب اختلافات مناسبات اراضی مختلف در قرب و بعد
میباشد و اما ابخره منکرنه محتبس در جوف زمین و تحلیل و خروج آن چون بسیار گردد و راه بدر شدن نیابد لامحاله سطح زمین را شگافته بدر آید و صدا میشگافت آن اراضی متصله بدان بحرکت آید
و بلرزد خصوص که زمین صلب خشک باشد و با دامن کوه بود و در اراضی صلبه دامن کوهها بسیار واقع میشود و در اراضی رطبه خوره کمتر و اگر در نهایت کثرت ست و صدمه آن در کمال شدت و
متوالی و متواتر بعض عمارات و قریه‌ها و شهرها خراب گردد و منخسف شود و فرو رود و آنرا زلزله و خسف نامند و بدانکه ادویه منسوبه بکواکب سبعه بالاجمال و بعضی بالتفصیل رجداول ذکر میباشد
منسوبه بزحل ادویه غبیر خاکستر رنگ یا سیاه خاردار و درخت کراریه ابخره اند که در اراضی و اماکن صلبه ملسه و جنوبیه تکون یابد انچه ازانها در صلاح و نیکوئی حال زحل رجعت و استقامت و شرف آن تکون
یابد جهت امراض طحال نافع و انچه در بدی حال و رجعت و هبوط آن تکون یابد بخصوص منضر باشند و ازین کیفیت و خاصیت و اثر آنها دریافت نمایند منسوبه بمشتری مجملا ادویه با دهنیت
نیکو رائحه و طعم ست گل آنها سرخ یا آسمان گونی و برگ آنها صاف باشد و در مواضع جیده و چرب دیده و اینها نافع اند که بدر اعانت میکرداند خون را و بلغم میگرداند جراحت را منسوبه
بمریخ مجملا ادویه مائل بحمرت و خشن و خاردار است انچه سوزاننده و نبات آن اماکن یابسه باشد منسوبه بشمس مجملا ادویه سیده و خوشبوئی لذیذ شیرین و رائحه آنها خوش و گل آنها و برگ آنها سرخ و خصوصاً
در مواضع بکشوده که شعاع آفتاب بدانها برسد و اینها مقوی قلب و روح و چشم اند منسوبه بزهره مجملا ادویه که طعم آنها شیرین و رائحه آنها خوش و گل آنها و برگ آنها نرم باشد و اینها قوای شهوانیه و امراض
زنان و رحم و مثانه و امراض بارده رطبه غیر مفرط را نافع اند و زیاده کنند تخم و سمن و منی منسوبه بعطارد مجملا ادویه است که برگ آنها غلیظ و نرم و ملائم و آبدار باشند و در زمینهای نمناک آب دار و در میان
آب رویند و ادویه منسوبه با خلاط اربعه و منسوبه باعضا و ادویه مناسبه ببعضی امراض نیز در جداول ذکر خواهد یافت بدانکه ادویه که مفرد بالاصول باشند اورام و بثور و قلع را نافع اند مانند بخور مریم و اسطوخودوس
و خلد و ستای صغیره و نوف الجبه اشراس و سکبینج و غاریقون و دوم و بصل و انچه در عروق آنها ثقب باشد جراحات را نافع ست مانند سقیطس و تیر نکا و یالسمنا و اسطراطیوس در خرابی و در قرحه کام و غافت و بیخ

درانها لعابیت ولزوجت وصمغیت مانند روح و جروح را مانند اسقیطس کبیر و خطمی واکلیل الشمس وانزروت و دبق و صبر و مرو کندر و دم الاخوین و صمغ البطم و مصطگی و قرابیمی وانچه در برگ آنها تقصف و خشونت باشد حکه و جرب و قوبا وامثال نیاز انافع ست وانچه آنها را مشابهتی بحیوان باشد نافع نهش آن حیوان را دانچه ذکر یافت دانسته میشود خاصیت وطبیعت آن ادویه کا بیندلال نموده میشود واز احوال ظاهره بباطنه آنها خصوصاً بجیزیکه در ان ست از لمیت ذریقیت وکبریت زیرا که اشیای خالی ازین امر نیستند و طعوم همگی از لمیت و روائح تمامی از کبریت و رنگها تمامی از زیبقت آنهاست و هرکس را حدافتی و رضاحت باشد میتواند که استدلال نماید از امور ظاهره بباطنه و میتواند حکم نمود میان نسبت صورت ظاهره بباطنه خصوصاً که تجره را با آن ملاحظه نموده باشد وانجا بدین مقدار بهر یک مطالب و مقاصد متفرقه نجومیه و طبیعیه متعلقه مسائل ضروریه طبیه اشاره نموده شد برای تذکره صاحبان بصیرت وعلم ومعرفت

جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه علم طب

	زحل (۱)	مشتری (۲)	مریخ (۳)	شمس (۴)	زهره (۵)	عطارد (۶)	قمر (۷)
کیفیات طبائع	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم و خشک باعتدال	سرد و تر باعتدال	ممتزج از سردی و گرمی و تری و خشکی بران غالب بهر کوکبی که بیامیزد مزاج آن گیرد	سرد و تر قوی آن باعتدال
کیفیات ملموسه / کیفیات دوقیه مشمومه	ابرد و اخشن اشیاء الشبع و ابغض اعفص اشیاء کریه الرایحه	اعدل و احسن و اتم اشیاء و اطیب السن و احلی و اوسم اشیاء	احر و احد اشیاء حرافت و حرارت و ملوحت و زعوفت	الطف و اکمل اشیاء اعتدال در طعوم	انعم و اجمل اشیاء الذ اشیاء گوارا تر و شیرین تر	ممتزج از کیفیات ممتزج از طعوم	اغلظ و اکثف و ارطب اشیاء هر شیئی تفه بمزه خام
قوی / الوان	قوت ماسکه سیاه و رصاصی	قوت نفسانیه و قاذیه نامیه سفید با زردی گندم گون درخشان	قوت غضبیه سرخ تیره	قوت حیوانیه نارنجی درخشان براق و گفته اند رنگ آن زرنگ صاحب ساعت ست	قوت شهوانیه زرد با بیضی بسفیدی و حمرت گندم گون و حمرت را نیز گفته اند	قوت مفکره یعنی فکریه رنگ غیر مرکب از سواد و زردی مانند مرداسنگ آسمان جوئی	قوت طبیعیه زرقت و بیاض غیر خالص با زحمرت و صفرت و کدورت و کدورت
عناصر خاک / اخلاط	آب سوداو بلغم خام	هوا دم طبیعی صافی و منی و مغز	آتش صفرا حاد	آتش قریب بهوا کیفیت بدان صفرا معتدل و حرارت غریزی	هوا قریب باب ممزوج با آن رطوبت غریزی	آب و هر چه برودت و رطوبت بر آن غالب باشد سواد مخلوط بلغم	خاک ممزوج با آب بلغم و هر چه با نمیت بهان غالب باشد
معادن	زرنگ خبث الحدید و احجار سیاه و اغبر و سیاه رنگ	زر قیتا و توتیا و کباریت و زرنیخ و حجر مراة البقر و هر رنگ سفید و زرد	مقناطیس و شادنج و زنجفر	لاجورد و مندروس و تمام کباریت و زرنیخ جرعونی و زرنیخ	مغنیسا و کحل	نوره و زرنیخ و کهربا و زیبق	زجاج و سنگ و احجار شفه و هر سنگ سفید در خشنده
فلزات / ذکور و اناث / نهاری و لیلی	اسرب ذکر و بعضی خنثی گفته اند لیلی	رصاص قلعی سفید و شبه خالص و الماس مذکر نهاری علوی شمالی	حدید و نحاس مذکر لیلی علوی مغربی	یواقیت و جاذق و هر سنگ گران بها و ذهب خالص و ابریز مذکر و قطب صاحب نوبت نهاری علوی سفلی نیز	لولو و زبرجد و جزع و نحاس مونث و سفلی لیلی و جنوبی	فیروزه و صفر ارو سے مائل مذکوره نهاری	لولو و بلور و فضه و هر رنگ سفید و مونث و صاحب نوبت لیلی
سعادت و نحوست / مقدار	نحس اکبر قصیر یابس صلب ثقیل	سعد اکبر معتدل و دامو مذکوره و کیفیات	نحس اصغر طویل املس درست خشن خشک	سعد است بنظر و نحس ست بذات متدیر بالمعان و تخلخل	سعد اصغر سیال لین	بذات مائل بسعادت مرکب از چند کیفیت	سعد است بنظر و بذات قابل نحوست فخامت و کثافت یا رطوبت
امکنه	جبال یابسه و در آنها چیزی روئیده جا چاه و هر نبات و گیاه حب یارد و یابس صنار	اراضی سهله کثیرة المیاه هر شگوفه گل و ریحان و گیاه خوشبو و طیب نافع	اراضی صلبه سبخه خردل و کرات و سیر و پیاز و ترشه و سداب و حرتی و هر دل و بادنجان و هر چه تند و تیز اند گیاه نافع و کشتن آن سقر	جبال معادن نیشکر و شیر خشت و ترنجبین و شکر و هر چیز لطیف شیرین نافع	اراضی کثیرة المیاه هر حب تخم چرب و خنح دارد و روغنهای خوشبو و شیر و کتیرا و هر گیاه نافع و رجنبد با خار رنگین و عنبه	اراضی مسطحه بقول و سبزیها با قسام	اراضی مستوی تابع صفت خالی عشب خلفاد بیمه و دومن و کتان و هر چه بسیار آب باشد مثل خیار و خیار زه و بیهد انه و کدو و ملوخیه

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اشجار	هر درخت عفص مانند بلوط و مانند ... و نارجیل و ... هر درخت عفص مانند بلوط و مازو و بلیله و هلیله و زیتون و فلفل و ترنج و هر درخت کریه الطعم بدبو و درخت که پوست ثمر آن غلیظ و تر بخت و صلب باشد	هر درخت ... مانند انجیر و ... و پسته و فندق و گردو و آلو و ... و آن شریک زهره است در فواکه	هر درخت تیز طعم و خار ناک که ثمر آن تلخ ... هر درخت باشد ... و هر ثمر که با تلخی ... باشد که زبان را بگزد و شونیز	هر درخت بلند که ثمر آن را بخورند و چوب باشد مانند نارجیل و جلغوزه و بادام و هر چه ثمر خشک آن را نیز استعمال نمایند مانند نخل و فرفل و اشجار مذکوره	هر درخت نرم مانند آس و خوشبو خوش منظر مانند سرو و ساج و تفاح و سفرجل	هر درخت قوی الرائحه مانند سرو و ... و عود هندی	هر درخت کوتاه ساق با شعب بسیار مانند انار شیرین و بادام شیرین
اثمار و حبوب	فلفل و بلوط و زیتون و هر درد غرور و مان ماش و کتان و عدس و اهلیلج و عفص و آنچه بدینها ماند	ثمر آن حلو طبعی و تفاح و ذرت و حمص و ...	تیز مره جبه الخضرا	... و تین و عنب و ثمر و ... و حنطه و ... و شعیر و حلبه	تین و عنب و ثمر و شعیر و حلبه	باقلی و ... و کرنب و ...	شعیر و دخن و ... هر ثمری که دانه کرده ثمر هر درختی که بر زمین پهن شود
حیوانات	هر حیوان سیاه رنگ و هر حیوان که در زمین خانه سازد و باشند مانند موش و ... و عقرب و ... و هوام و حشرات ... و ... و سنجاب	هر دوم ... و حیوان ... و هر حیوان خوش رنگ حلال گوشت و هر حیوان معلم و شکاری مانند سگ ...	شیر و پلنگ و گرگ و ... و هر سبع ... دار و افعی	... و نهنگ و ...	هر حیوان صاحب سم سفید و زرد و وحشی	سگان شکاری و اشتر و روباه و خرگوش و هر حیوان کوچک خشکی و آبی	بقر و اهل و شاة و هر حیوان مانوس
طیور	طیور آبی و طیور اهلی و غراب و حلاف	هر مرغ مستوی المنقار که خوراک آن حب و دانه باشد ... سیاه ... و خروس ... و طاوس	جوارح طیور ... منقار که ... گوشت باشد	عقرب و باز و قمری و ... و شاهین و ...	فاخته و عندلیب و جراد و هر مرغی که دانه چیند و هر مرغ آبی	... و هر مرغی که ... تقلید لسان ... مانند ... و طوطی و ... و هر مرغ ... که پرهای منقش باشد	... و هر مرغ آبی و هر مرغ کوچکی و ... و ... و سفراق
اعضاء بسیط	جلد و شعر و ظفر و ریش و صفوف و عظم در بدن	... و ...	لحم	دماغ و اعصاب جاذب	شحم و سمن و منی	اعصاب توت و ادراک	جلد و شعر و ظفر و جانب ... از بدن
اعضاء مرکبه	طحال و ... و استخوان و ... اعضاء ... و مصارین و بول و براز	کبد و معده و امعاء و اعضای غذا و حلق و فخذین	ساقان و گرده و کلیتان و مثانه و آلات بول	... سینه و دل و ... و دهان و دندانها	رحم و ... آلات مغاضنه	زبان و چشم و گوش و بینی	عنق و دست و پای
آلات حس	سمع و گوشت راست را نیز گفته اند	حس لمس و گوشت چپ را نیز گفته اند	شحم و منخر ایمن را نیز گفته اند	بصر و چشم راست را نیز گفته اند	آلات استنشاق و منخر الیسری را نیز گفته اند	ذوق و لسان را نیز گفته اند	چشم و چشم
امراض	... و علتهای باطنی نیز گفته اند	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حاده حاره صفراویه و دمویه و یرقان و اسقاط جنین و رعاف و اورام ... و بواسیر و علل ...	امراض صفراویه و دمویه غیر حاده	امراض بارده رطبه غیر مفرطه	امراض بارده ... با فراط	امراض بارده رطبه بلغمیه

ادویه منسوبه به زحل

الف	آس بری	آبنوس	آبهل ذان الفار	آیونانس	ابرون ... سون الحجامه	آشق	اجاص اذخر	املک	اسعد العدس	افنیس	اقاقیا

امرد سیاه	اسوخ	اُمّ غیلان	ابنرباریس	اینداریندا	البار	بروے	پرسیاوشان	برطانیقے	بستاج لبقایج	بقس	بقم
بقله حامضه	بقله یهودیه	بلخ	بلوط	بلیلج	بنج	بنوته که ورق الطیر وورق الغنم ماننده	بنظاخان	بولاموثیون	بہے	بہیم	التاء
تمر ہندی	الثاء	ثمام	ثیل	الجیم	جارالنهر	جنار	جابان	جوزالعجهر جوز ماثل	جوشیصا	جیدار	الحاء
حسک	حشیشة الزجاج	حصرم	حفص	حلفا	حلق	حلاب	حماض	مصفص که بقله حامضه است	حمام	خبار	حی العالم
الخاء	خالق النمر سیاه خربق ست	خانق الذئب	خانق الکلب	خرنوب خلاف	ختمان له قطمی است	خمخم	خندریلے	خندروس	خیزران	الدال	دلیق
دخن	دردار	درونیون	دلب	دم الاخوین	الذال	ذره	ذنب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس	الزاء
زبیب الجبل	زنجور	زیتون	زیتون الماء	زیت	زیتار	السین	ساداوران	سامان کیاہ	سرو	سرو سرخس	سعد
سفرجل	سیقوتوقندریون	سک سلق	سماق	سماق الدباغین	سندرطیس سناکی	سوسن	الشین	شاہصینی	شاہیفرا	شاہ بلوط	شوکران
الصاد	صندل	الضاد	ضبر که جوز اکبر ست	الطاء	طالیفر	طباشیر	طرفا	طراثیث	طلع	طلع که موزاست	الظاء
ظفرالقط	العین	عدس	عذبه	عصی الراعی	عفص	علیق عنب الثعلب	عنب الدب	الغین	غبیرا	غرب	غوشنه
الفاء	فاغره	فطر	فنجنکشت فقع	فوفل	القاف	قراصیا کرفس	قرط	قرتمان	قصب قطف	قطاب	قطن
قنا	قنب	الکاف	کافورکبر	کرم	کزبره	کشت برکشت	کفری	کماۃ	کونزل	اللام	لبلاب
لحیۃ التیس	لسان الحمل	لخطس	لیموسیما جلوس	لیف	لیف البحر	لیمو	المیم	میشا	ماش	مرطونس	مرنارالاعی
مشط الغول	نقل مکے	النون	نوارس	نیل	نیلج نیلم	الهاء	ہرطمان	ہفت بہلوا ذوسبعۃ الاضلاع	ہلیلج	الیاء	یبروج
نیمه	دہر حیہ بارد	یابس منبوت ست	ب برحل ست	اودیه فیسنوبه کشتری		الالف	آس	انرار	اوان لازنب	ارجوان	ارطیطیقوس
اسطیلس	اسلخ	اسرار	افتیمون	افسون	اکلیل الملک	اوماسے	اندرمان	انیسیس	انغرا	انفابعل	اندرماران
ایماء ابرطا	الباء	بابونج	بادرنجبویه	بادآورد زنبو	برنجاسف	برطانیقے	برسیانا	بسفایج	بسر	بشین	بطم
بطیخ	تفشوفرین	بقلۃ الزجاج	باسان	بلوطے	بلسکے	نبک بوصیر	بولاموئیون	بہار	التاء	تابنول	ترمس
ترنجبین	تفلح	تمر	توت	تین	الجیم	جوز	جنجل	جوزجندم	الحاء	حب السند	حربت
حرنبل	حلبه که فارلقا داعیون ہند	حلفا	حنظه	جوزکه جوزالسرو گویند	حمص	الخاء	خصیۃ الثعلب	خنثا که براق نیز گویند	خیارشنبر	الدال	دارشیشعان

بسفایج	ذہب	[illegible]	الذال	ذنب القط	ذنب الحوت	الراء	راوند	ربل	رجل العقاب یا بسفایج	[illegible]	زبیب [illegible]
زفت	السین	سپستان	سکر	سکر العشر	ساق	سادرانیون	سم	سوس	سیلان	الشین	شاہترہ
شجرۃ ابی مالک	شطبہ	شنتربت	شقاقل	شلجم	شل	سلجم احمر کہ نوعی از لفت است	الصاد	صاحلی جعفر	صمغ	الضاد	ضغابیس
الطاء	طبلاقیون	العین	عنب	عنب الثعلب	عناب	عود الحیہ	عیون البقر	الغین	غار	الفاء	فتق
نفضیر قوۃ البقعج	القاف	قاطانیقی	قاقلے	قاوند	قرصعنہ	قصب السکر و نقل بتاذ دہن آن	قطن	قرط	قلقل	قنا	قسد
قسط قنطوریون	قوطولیدون	قوطوما	الکاف	کاکنج	کادی	کتیرا	کرنب	کراث	کرسنہ	کروان	کسوقا
کشوث	کشمش	کف الضبع کہ کف الضبع نامند	کف آدم	کف النمر	کفرے	کمادریوس گلنر	اللام	لیلاب	لسان الثور	لوز	لوبیا
المیم	محلب	مخلصہ	مرجان جر	مرباجوز	مزمار الراعی	مغاث	میسن	النون	نارجیل	نارمشک	نسترن
نقل بنا	نوارس	الواو	ورد	الہاء	ہاسیمونا	ہلیون	الیاء	یاسمین	ادویہ منسوبہ بمرتخ		الالف
اطریلال	ابوقانس	آوزلون	ارماک	آرید برید	ارنیسن	آزاد درخت	اسلیخ	اشق	اشترغار	اشخیص	اسود
اسنان	افیتمون	افیسنوس	اقحوان	اکلیل الجبل	انجدان	انجبر	انیسون	اناغالس	انزروت	ذنوبا کہ نوعی از حنظل صحرا ست	الباء
باد آورد بلومایین	بخور اکراد	برنگ	بشیمہ	بصل	بقتوفرنس	تجانة البری	بلیخیة لوزیدان	بلاذرین	بونیون	ببش	بیش قومنشیر
التاء	ترید	الثاء	ثاقیسا	ثوم	الجیم	جاوشیر	جدوار	جنہنک	جمجم	جنطنا	جوز بوا
جوز الکوش	الحاء	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الاہم	حرمل	حرف	حرعہ	حلتیت	حماما	حنظل
الخاء	خانق الکلاب	خامسرتے	خردل	خربقان	حصی الکلب	خولنجان	خیربوا	خیرے	الدال	دارفلفل	دیبدار یا
درونج	دردبطارس	دفلے	دند	دوقس		الذال	ذاقبی دیداس	ذنب العقرب	الراء	رازیانج	رعی الابل
رتم	رعی الحمیر	ریحان الکافور	الزاء	زجب الجبل	زعفران	زنجبیل	زنجبیل الکلاب	زوفائے یابس	زوتے	زوان	السین
سافرج	سداب	سرخس	سطرونیون	سطاخیس	سعد	سعوط	سقمونیا	سکبینج	سلیخہ	سنکیویہ	سولان
سیسنبر	الشین	شیرم	شربین	شقایق	شل	شونیز	شیطرج	شبیہ	الصاد	صریمہ	صنغ
الضاد	ضجاج	الطاء	طباق	طراغیون	طرلقین	طریقولیون	الظاء	ظفرہ	العین	عاقرقرحا	عرطنیثا عشق

غنصل	غوبج	غیوزن	الغین	غار	غالیس	الفاء	فاشر	فاشرشتین	فحل	فربیون	فرنجمشک
فستق	فلفل	فلفلمویه	فلفلمار	فلفل سودان	فوه	فودنج	القاف	قرنفل	قرون سنبل	قسط	قسطون
قعبل	قاب	قاقونیا	قلی	قنطوریون	قیصوم	الکاف	کاشم روی	کبر	کبیکج	کتم	کراث
کرویا	کف الضبع	کف الهر	کمون	کندش	کندری	اللام	لاغیه	لامی	لبن سودان	لحینس	لسان الایل
المیم	ماهودانه	ماهیزهره	مازریون	مثنان	مرزنجوش	مراسم	مرماخور	مرتخ	میعه	النون	نانخواه
تمام	الواو	وج	وخشیرک	ولب	الهاء	هلک	هیوفاریقون	الیا	یتوعات	.	.
		منسوبات نیر اعظم و کوکب معظم شمس صاحب ضیای عالم									
الالف	ابراز	اترج واذخر	ارقیطون	ارماک	اسارون	اسطوخودوس	اصابع الصفر	افتیقطس	اکلیل الجبل	النج	انجره
انتا	ایرسا	الباء	بادرنجبویه	بادروج	بان	برنجاسف	برلوف	بسفایج	بطم	بقلة الاوجاع	بلبوس
بوط الارض	بل	پنجنکشت	بهمن	التاء	تودری	الجیم	جنجاشت	جعده	جفت ازید	جل نسترین	جوزبوا
جوز القی	جوز الخمس	جوز الشرک	جوز الارم	جوشیصا	الحاء	حب الکلی	حب السنه	حب الغنم	حرشف	حراة	حل
حلبة تلبیب	حلبوب	الخاء	خروع	خصی الدیک	خلنج	الدال	دارچینی	دار شیشعان	وازی	دما دم	دوابا اغربله
الذال	ذنب الخروف	الراء	راسن	راوند	الزاء	زرنباد	زرنب	زراوند	زعفران	زهره یعنی	مراره
السین	بستانی سداب	سفاذکیس	سفیدریون	سنا سنبل	سنبل رومی	سنبل جبلی	سپستان	سیساریون	الشین	شیمت	شنبلید
الصاد	صاعربوانا	صبر	الضاد	ضرو	ضریع	الطاء	طرخون	العین	عنبشران	عود الصفر	عود
الغین	عارو غاریقون	الفاء	فنابل فرهیان	فراسیون	فتق	القاف	قاقله	قثاء الحمار	قرة العین	قرطم	قصب الذریره
قنه وقیقهر	الکاف	کبابه	کمادریوس	کندر	اللام	لسان العصافیر	المیم	محلب خرانیه	مستیجی	النون	نارنج
نعنع	الواو	ورس	الهاء	هرنوه	هرمه	هشت دهان	هیوفالیقون	الیاء	یاسمین		
				منسوبات به زهره							
انجیر	بیض الانجیر بصل الزیتر	خصیة الثعلب	سوسن سفید	نرگس	نیلوفر	ورد ابیض					

منسوبات بعطارد											
اقطی	بابونه	جوز	خشتیة الزجاج	خندقوقی	دبق	عرعر					
منسوبات بنیر اصغر قمر											
الالف	احلاسود	اسفاناج	اقیدن	الباء	باقلی	بزرقطونا	بصل	بقلة الحمقا	بطیخ رقی	بنفسج	بوتس هندی
التاء	تفاح	الخاء	خباری	خس	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ	الراء	رمان	الطاء
طحلب	العین	عدس الماء	الفاء	فاوانیا	فطر کراث	القاف	قثار	قرع	المیم	مشمش	النون
نیلوفر	الهاء	هندبا									
وهرچه سرد و تر و در آب بروید منسوب بقمر است											

فصل چهاردهم در بیان اسناد و طب خال و الد ماجد مولف و والد ماجد قدس الله روحهما مولف بدانکه سند فال و الد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب به حکیم معتمد الملوک سید علوی خان بوالد او شان استاد الاطبا سید الحکما میر محمد هادی علوی و از او شان استاد الاطبا و اسوة الحکما میرزا محمد مسیح الدوله میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میرزا محمد مسیح بوسایط باطبا خود و طبرستان و از او شان باطبای حران و از حران یونان بیقراط حکیم و از و با سقلیبوس و او بحضرت سلیمان بن داود پیغمبر علی نبینا و آله و علیهم السلام میرسد و فقیر از والد ماجد خود و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی هم از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلاواسطه قدس الله تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب استاد بالی میر محمد علی الحسینی مدظله العالی اخذ نموده والقا یافته و باینجا رسید مقدمه رالیس شروع نموده بذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله تعالی الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین **باب اول** در بیان ادویه که حرف اول آنها الف است **فصل الالف مع الالف** هذا باره بالف و فتح باے موحده والف و رای مهمله **ماهیت** آن صاص اسود محرق است بیونانی امولیقون نامند و گویند امولیقون اسم رومی باره است و بهندی شنگ بفتح باے موحده و سکون کاف فارسی نامند و همچنین اسرنج و مرداسنگ نیز از سوخته صاص سود حاصل میشود شیخ الرئیس در مفردات قانون فرموده الا باره الانک هما الرصاص الاسود و بالجمله **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم است **افعال و خواص و منافع** آن مجفف جالی و محلل و اکتحال مغسول آن جهت حرقت چشم و بوشش ان در دان آنجهت جراحت حشفیه و اعصاب لحم سیر و زخمهای کهنه و سرطانی و نزف الدم و سیلان رطوبات و طلاے آن بارغن گلسرخ جهت خروج مقعده و باسر کیجهت تحلیل ورمها و استسقاو نفع بدل آن اسرنج است مضار آن خوردن آن کشنده اصلاح آن قی کردن بروغن و اشیای دهنیه و اعراق و سمنه بود و دستور احراق و غسل و شیافات آن در قرابادین تالیف این فقیر مسمی بمجمع الجوامع ذکر یافته و دستور احراق و غسل آن در مقدمه این کتاب نیز **آبنوس** بمد الف و کسر بای موحده و ضم نون و واو و سین مهمله معرب آبنوس نانیست که بفارسی و بهندی نیز بدین اسم مشهور است و برومی ابنیس و بیونانی سیفا فیطوس نامند **ماهیت** آن گویند درخت است شبیه بدرخت عناب و بسیار عظیم مانند گردگان و از آن بزرگتر و ثمر آن مانند انگور زرد و رنگ مایل بسرخی و با حلاوت کمی و عفوصت بسیار و در اوایل میزان میرسد و از درخت فرود می آید و برگ آن شبیه برگ صنوبر و بعضی گویند از آن خزان نمیکند و تخم آن مانند تخم حنا و گل آن نیز مانند گل حنا شنیده شد که چوب آن در هنگام بریدن رخت آن تر سبز بیاید و در آب می اندازند رنگین سیاه براق میگردد و نیز شنیده شده که درخت کاسنجیده شبیه درخت آبنوس و فرق آنست که آبنوس اکثر در کوهستان میروید و

درخت آن بهمین سیاهی چوب اندک کمتر ست و آن دو قسم میباشد یکی هندی و دیگری حبشی و قسم حبشی آن سیاه و تر و صلب تر و املس تر و سنگین تر از هندی و در وقت بریدن و تخته کردن از جوب چوب آنجا بجار کهای رل و منگریزه بر می آید و قسم هندی شبیه با بنوس کم رنگ با اندک خطوط سفید و تو و طبقات و درخت آن بسیار عظیم میشود بحدیکه تخته آن تا بدو ذرع دست عریض دیده شد و بعضی این را نوعی از هندی دانسته اند و شاید چنانچه باشد زیرا که تخته چوب آبنوس سیاه از یک شبر نیم زیاده دیده و شنیده نشده و ازین در صلابت بدان مرتبه نیست و هر سه قسم را چون در آب انداز ند فرو میرود خصوص دو قسم اول و طعم چوب آبنوس اندک لذاع و گزنده و قابض زبان ست و چون بسایند چوب تر و تازه آنرا رائحه آن طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیره اصلی آنست مشتغل گردد مستعمل اطبا بیشتر حبشی و بعد از آن هندی سیاه رنگ صلب املس آنست که مانند شاخ خراطی کرده باشند و چوب آنرا چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بسایند بسا مانند آن اندک یاقوتی رنگ بود و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که آن دو نوع ست یکی ملمع از سیاهی و زردی آنرا از سواحل زنگبار و جزایر ایشان آورند و اهل زنگبار آنرا ابنکو اخوانند و صفت درخت آنرا قریب بدانچه ذکر یافت نوشته و نیز گفته که دران نواح نوع دیگر نیز میشود لطیف تر از آنکه ذکر یافت و این نوع ملمع ست از سرخی و سفیدی آن برنگ لک مانند و سفیدی آن بچوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب آن دسته های کارد سازند و کمان گران در خانه کمان ترکیب کنند و نوع دیگر از آن در غایت سیاهی با و صافی که ذکر یافت نیز نوشته و بعضی اهل هند گویند از چوب درختی که بهندی آنرا تندو نامند و نیز بهم می آید و پوست آنرا چون بر آتش نداز ند از آن شرار ها بر آید و برگ آن شبیه است ببرگ ساذج هندی و ثمر آن بمقدار لیموی زرد رنگ مایل بسرخی و بر سر آن مانند قمعی مدور و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین و عفص و تخم آن طولانی و زرد رنگ و صلب و منبت آن جبال راج محل و بیر بهوم و مورنگ و مضافات بنگاله و پنجاب و دکهن و زیر پا دآب غیر است و بهترین آن سیاه و براق سنگین خوشبوی آنست که در طعم آن لذع و قبض و تلخی باشد **طبیعت** آن بقول شیخ الرئیس و صاحب اختیارات بدیعی گرم و خشک در دوم ست و بقول ابن بیطار و یوسف بغدادی و شیخ داود انطاکی گرم در اول سوم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و مفتح سده طحال و ریاح آنست **امراض الراس** چون آبنوس را با آب برگ مارتنگ سوده لشو نمایند و قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف باز دارد **العین** اکتحال محکوک آن جهت رفع شبکوری و ذرور آن جهت بیاض رقیق و غشاوه و قرحه و بثور عین و دمعه و موی حرب عین و حکه و سبل و جرب و حفظ صحت چشم و رویاننده مژگان مفید و بالجمله شدید النفع ست زیرا که اکثر امراض عین القروح والجروح و نزف الدم و ذرور نشاره آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم خشک بند دارد و باعث التحام آنست بقوت قبض و تنشیف که دارد و حرق النار چون بر عضویکه سوخته باشد روغن گل با سفیدی تخم مرغ بمالند و بران آنرا بپاشند سودمند بود و محرق مغسول نشاره آن لطیف تر و جهت قروح مزمنه و جرب و دفع جمیع افعال مذکوره سریع الاثر ست از خنازیر طلای سحوق آن و همچنین مطبوخ آن و شراب محلل خنازیر ست و گویند بالخاصیه اطفای خون جاری میکند و به تنهائی جهت تخفیف قروح خبیثه و رویانیدن گوشت صالح و منع جوششهای آتشک و آبله کردن اعضا مجرب ست و مقدار شربت آن تا سه درهم مضر معده مصلح آن صمغ عربی و عسل بدل آن چوب کنار ست طریق احراق و غسل آن در قرابادین ذکر یافت و آشیامیدن صفوف تمر خشک آن که تخم آنرا دور نموده باشند با آب جهت حبس سهال و سیلان رحم و دودی و مذی و منی هر دو زن نافع ابیل مترجم کتاب ابوریحان گوید این اسم مسموع نیست بر حرف دوم آن توقی فی و آن نجی ست که بجنبد قوقا ماند و نبات رطبه مشابهت دارد و در سیل مردیدن و آنرا شاخهای بسیار بود و تخم آن به تخم کرز ماند حکیم محمد مومن در تحفه نوشته نباتی است بحجش شبیه بشلغم و منقش طعم و برگش تند است و شاخهای آن بسیار و گلش تخم زرد که در کنار رود ها روید **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن مدر بول و جهت سپرز آموزده مقدار شربت آن تا دو درم ست و نوشته که مولف اختیار بدیعی گوید که آنچه در زمین خشک رسته باشد قاتل ست و در اختیارات بنظر نیامده اخر

بهمزه و ضم جیم و رای مهمله مشدده و بجزری لبن بکسر لام و سکون یای موحده و نون بروزن کتف و اهل نیز آمده و از لغات شامیست و بفارسی خشت و بهندی اینته نامند ماهیت آن بدانکه آن دو قسم می باشد یکی سفید ست که در کوره ایک بزی مے پزند و این قسم بهتر و مستعمل در اعمال طبیست و قسم دوم آجر سرخ ست و آنرا در کوره آجر پزی باین طریق می پزند که خشت خام خشک کرده را ته بته چیده ما بین هر دو ته آن شاخهای چوب درخت تاک یا چوب درخت دیگر یا سرگین گاو و یا غیر آن گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب یا سرگین که ما بین اجرهاست سوخته شود و همه خشتها پخته گردد و پس می گذارند تا سرد شود و برداشته بخرج می آورند و بهترین آن تمام پخته یکسان آنست و در بعضی کورها قدر شاد در خصوص در انها که از فضلات طبخ واده باشند یا خاک آنجا حر یعنی خالص نباشد بلکه آغشته باشد با فضلات لعمل مے آید و نیز قطعهای خزف جوش خورده سیاه و منقبل از همه کورها بر مے آید و در بعضی بیشتر و در بعضی کمتر بهمان جهت که از شدت حرارت آتش گدازند لطیف آن تحلیل یافته کثیف آن می ماند طبیعت آن گرم در دوم و خشک در چهارم **افعال و خواص** منافع آن **امراض الراس** چون اجر سفید آب ندیده را در آتش سرخ نمایند که ما تند اخگر شود و در آب و یا شراب اندازند آن مقدار که بجوش آید و چادری بر سر گرفته سر را نیجا و آن بدارند تا عرق شود و جهت تحلیل مواد بارده دماغیه و نزلات مزمنه و در دسر کهنه بعدیل و مجرب ست و ضماد آن با نمک و سرکه جهت جرب نافع الاورام و البثور و الریاح و الاستسقا و البواسیر و غیرها چون خشت پخته آب ندیده درست یا قطعه از آن را خصوص که سفید باشد با آتش گرم کرده قدرے آب یا شراب بران پاشیده در ته دیبا پارچه پنبه دار پیچیده بر عضویکه وجع بارده حادث از سردی و یا ریح منتبش و یا ورم بارد یا در موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد تکمید نمایند موجب تعریق آن عضو و دفع مواد بارده و تحلیل و تسکین وجع آنست و ضماد آن با آب غوره جهت نشر و منع ظهور آن با سرگین گاو جهت تحلیل اورام و بثور بلغمی و استسقاء لحمی و زق و سوء القنیه و در آن برای قطع خون جراحات و جلوس بر روی آجر گرم کرده زحیر رطوبی و بارد و ریحی و وجع بواسیری مجرب و مسکن آنست خصوص که روغن گل سرخ بران ریخته باشند و چون دو آجر آب ندیده را بهم بسایند و گرد آن را از آن ساز و که وجع در ورم بارد داشته باشد غسل نمایند و آنرا بران بپاشند و در آفتاب نشینند وجع و ورم آنرا زائل سازد و اطبای هند را از عمل آنست که چون آجر را ریزه کرده در روغن گاو انداز ند و یک شب بگذارند و صبح صاف نموده آن در روغن را بنوشند قرحه مزمنه نافع ست و اما دهن آجر که آنرا دهن المبارک و دهن المتقدیز نامند بنهایت گرم ست **افعال و خواص** آن سریع النفوذ و محلل و معرق و ملطف و سعوط آن جهت صرع و لقوه و نسیان و آشامیدن آن برای صرع و فالج و لقوه نافع و قطور آن در بینی جهت صرع و در گوش جهت ثقل سامعه و نشوق آن برای فالج و امراض بارده دماغی و مالیدن آن بر موخر دماغ برای نسیان و با شراب و زوفا جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم نافع و مالیدن آن بر دندان کشنده کرم و مسکن الم آنست و آشامیدن آن جهت کشتن کرم معده و امعا و تفتیت سنگ مثانه مجرب و جهت ادرار بول و سایر امراض بارده مثانه و مغص بارد و ریاح و نفخ ظاهری و باطنی و تحلیل خون منجمد و جهت عرق النساء و مفاصل مفید و حمول آن جهت کشودن دم بواسیر و اسقاط دانه آن و رفع کرمهای مقعد و فرزجه آن جهت کشودن دم حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و طلاء و آشامیدن

آن جهت سموم بارده وگزیدن عقرب و ضماد آن با اشق جهت ورم سپرز بغایت مفید مقدار شربت آن از یکمثقال تا دو مثقال مضر معده مصلح آن سرکه و مضر گرده مصلح آن کتیرا است و باقی افعال و خواص و صنعت دهن آن در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافت **اچین** بفتح همزه و کسر جیم فارسی و سکون یای مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن درختی ست عظیم برگ آن اندک عریض طولانی و از برگ انبه و جامون بزرگتر و ضخیم تر و گل آن سفید و خوشبو و برگ گسای آن سفید و پنج عدد و وطرف پائین آن برگها زرد و طرف بیرون ساقه و برگ آن سرخ رنگ و درخت آن تمام خزان میکند و در اول بهار اول گل میکند پس برگ برمی آورد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی و جهت آتشک و قروح خبیثه نافع و اگر اسهال زیاده نماید دیگر سے کند مصلح آن آشامیدن دوغ ست و ضماد آن محلل و منضج اورام صلبه است **اذان الفار** بمد الف و فتح ذال معجمه و الف و نون و الف و لام و فا و الف و رای مهمله لغت عربی ست بیونانی مردش گویند و بهندی چوبه کتی نامند **ماهیت** آن شیخ الرئیس فرموده که جالینوس قوت آنرا قریب بحشیشی که زیر آن شیشه گذارند دانسته و اطلاق آن بر دو حشیش نمایند یکی انچه جالینوس ذکر کرده که از برگ آن بوی خبازی می آید و صلابتی ندارد و دیگر انچه دیسقوریدوس گمان برده که شبیه است بلبلاب و برگ آن کوچک تر از آن و مفروش بر روی و شاخهاے آن باریک و بستانی آن خوشبو لیکن بی طعم و رائحه قوی و گل آن گلابی رنگ و تخم آن به تخم کشنیز و خطا طبقت آنرا میچند **طبیعت** آن حار جاره ست خصوصاً انچه نبت آن قریب بآن نباشد و انچه جالینوس ذکر کرده سرد و تر را دل و قوت قابضه ندارد و در انچه دیسقوریدوس ذکر کرده گرم و با قوت قابضه مخففه است **افعال و خواص** آن مسیح گفته منفعت آن قریب بمنفعت آسنتین ست و این بعید ست و غیر متوقع از آن **اعضاء الراس** شربت آن جهت صرع و سعوط آن جهت تنقیه دماغ **القوة الجروح و قروح** انچه را دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن خار و پیکان را بر آورد و تنقیه قروح و التزاق جراحات نماید و صاحب لا یسع نوشته که آن دو صنف میباشد بستانی از بری و بستانی بیونانی لیسیمی نامند نبت آن جاهای سایه و میان اشجار و کناره های آب و اطراف عمارات و برگ آن شبیه بچیزیست که آن تیشه نموده اند یعنی گوش موش کوچک مدور و گیاه آن میباق و گل و بر روی زمین پهن شود و شاخهای آن سه پهلو و چون بدست بمالند بوی خیار از آن آید **طبیعت** آن سرد و تر و صاحب تحفه در سوم قرار داده با اندک قوت قبضی و لین آن با اندک قوت تحلیلے **افعال و خواص** آن **امراض الراس والعین** سعوط آن جهت صداع حار و ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل ورام حاره چشم **الاذن** تقطیر عصاره آن در گوش جهت تسکین درد و تحلیل ورم آن نافع **اعضاء الغذاء** آشامیدن آن تسکین لتهاب و عطش و مسقط کرم معده است **الاورام والبثور** ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل ورام جمیع اعضاء و حمره و حمره نافع بری آن سه قسم ست **قسم اول** شاخهای باریک و بلند از زمین و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و شاخهای ریز آن سرخ رنگ مجوف و برگهای آن نازک طولانی تر از بستانی و وسط پشت برگها محدب و اطراف برگها مانند زوج زوج رسته و هر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه و بسیار و گل آن لاجوردی رنگ صاحب تحفه نوشته که بعضے را گل زرد میباشد و بیخ آن بقدر انگشتی و پر شعبه و بعضے مغشوش می کنند این را با سقولوقندریون و فرق آنست که برگ این نرم و دراز ست بخلاف برگ اسقولوقندریون

طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مصرع و مقوی و ادجاع بارده و بالغه و مصلح [illegible]
رافع و مقوی معده و محلل و مفتح و مدر بول و سم افعی را مفید اعراض **لراس** ضماد آن خصوصاً با سرکه جهت صداع حار نافع و
سعوط و غرغره آن با ماء العسل جهت تنقیه دماغ و جذب رطوبات دماغی نافع العین طلای آن جهت ناصور چشم و ضماد برگ
آن با آب جو جهت تلیین ورم حار و بهاے جهت ناصور آن مجرب الفم غرغره آن با ماء العسل جهت دفع ضرس مفید صاحب شفاء
الاسقام گفته شرب آن با شراب جهت لسع افاعی نافع و ضماد آن با نشا رفع قروح و ورم جراحات ست مضر مثانه مصلح
آن مرزنجوش و گویند مصلح آن تخم خرفه است مقدار شربت تا سه درم و مثقال **و قسم دوم** آن شاخهای آن پهن بر روے
زمین و برگ آن مائل تند و برشبیه برگ لبلاب آن و از آن تره با اندک حرافت و لی گل و صاحب تحفه نوشته که گویند
بی گل ست و لیکن بسبب ریزی و اتصال آن [illegible] چندان مرئی نمیگردد و نیست این اکثر بکار است **طبیعت** گرم
و خشک در دوم صاحب تحفه نوشته **افعال و خواص** آن محرک باه و جهت اورام بارده و رفع آثار و دفع سم و جذب خار و
پیکان و ضماد عصاره تازه آن با روغن ... و گنج ران و پشت را بر باه محرک باه تحت پیران و ما یوسین او مطبوخ خشک
آن نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر از آن و همچنین ضماد آن جاذب سم و دافع ... آن و جاذب خار و پیکان ست
و قسم سوم آن برگ آن مائل تند و بر دیا ... سفید و خارها ے باریک سفید زغب دار و یا نوع که چون
قطع نمایند از آن شیر برآید و مفروش بر روی زمین و نیست آن آنچه در آب باشد یا عدت ... برگ آنرا چون بر جلد
نازک خصوصاً رخساره گذارند سرخ گرداند **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم با قوت ... و زبون ترین اقسام آنست
افعال و خواص آن مقوی قوی و مسهل و زیاده از آن ... مقرح جلد و چون سه مثقال از نیم آنرا جوشانیده آب آنرا با نقناع
جوشیده و از عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرمهاے معده را دفع نماید و دیگر شگون نشود و شیخ داود انطاکی این خاصیت
را جهت لبلابی آن ذکر کرده و صاحب تحفه نوشته که این ... در معنی منفر باید که اقسام از آن ... غیر مرزنجوش ست و از سائر
کتب نیز همین معنی ظاهر میگردد و چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر و از جمله ریاحین و با خطر ست و برگ آن شبیه بگوش موش
نیست و گل آن سفید مائل بسرخی ست و تخمش شبیه به تخم ریحان و شفاف میباشد و انطاکی نوشته که آنرا اصناف بسیار میباشد و برگ
بعضے از آن نازک و مدور و گل آن زرد و مشرف و نرم و این نوع سرد و تر در دوم و بعضے از آن مرغب ریک طولانی مفروش بر زمین
و بو ... یعنی سفید و ... از آن تراوش می نماید و آن غیر معنی ست و این در مصر بسیار ست و بعضے از آن حبشی ست که گل آن
با غصان آن پیچیده میباشد و این گرم و خشک در دوم عصاره آن ... جامع ست ... و شراب و صنفے که از آن بوی خیار آید مسکن
لهیب و غثیان و مسقط دیدان ست اگر بعد از آن ماهی شور بخورند و صداع آورد و مصلح آن مرزنجوش ست مقدار شربت آن
یک مثقال ست صاحب شفاء الاسقام گفته اطلاق این اسم بر گیاهی حار الطبع صغیر الورق منبسط بر روی زمین مینمایند و بهترین آن آنست
که گلهای آن لاجوردی و شگفته باشد زیرا که گل آن زرد و اسمانجونی و لاجوردی میباشد و محرر کتاب آنچه در بنگاله دیده و شنیده دو قسم میباشد
هر دو قسم شاخهای آن مفروش بر روی زمین میگردد و [illegible] با رطوبت که چون بشکنند از آن اندک رطوبت لعابی لزج بر می آید
برگ آن ... گلهای آن و گل آن نیز پیوسته به بیخ برگ آن و زیره لاجوردی الا آنکه یک قسم آنکه بکنار دیوارها و زمینهای نمناک
میروید برگ آن اندک عریض و بزرگ و ماکول یعنی برگ نرم نازک تازه آنرا اهل هند و بنگاله پخته مانند سبزیهای دیگر میخورند و جهت ...
جریان آن و اعراض کرده و قتاده و بدستور گرمهاي ... مقدار دو سه مثقال با قدری زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند

جهت تقویت باه مفید است دو قسم دیگر که بیابانی است برگ آن مانند برگ بلند و سبز و فی الجمله شبیه بگوش موش و این غیر اکول ست طبیعت آن تا مرد و تر مفید است آب آن هر دو قسم جهت اورام حاره چشم و ناصور آن مفید و مسحوق ضماد برگ سائیده آن اذربویه بمد الف و فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله و ضم بای موحده و واو لغت یونانیست و اذربلیه و در آخر نیز آمده ماهیت آن لغدا و گفته اصل عرطنیثا ست و در عرطنیثا مذکور خواهد شد و صاحب تحفه گفته که بیخ نباتی ست سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر روی آن چیزی مانند گره رسته و گیاه آن خار دار بقدر شبری و شاخ و برگش شبیه ببرگ کرنب و ثمرش شبیه بخلاف نخود و ران و غیره و با سه عدد و دانه زرد رنگی میباشد و گفته اند که گل آن نرد و سنبت آن گشت زارها ست و بسیاری عرطنیثا مانند لفارسی چوه صبا خان و آن غیر چوبه گازر است و بسبب از نخور میم بود و در بردن چرک از پشمینه و جامه مانند صابون ست و صاحب اختیارات گفته آن بیخ خارهای سبز گل زرد دارد و آن بیخ را فلا زد بلار و قلار و گلیم شوی و قصب شوی گویند و آن بیخ عرطنیثا ست ر فیعلا سوس سطرنو مین خوانند و بزبان شیرازی چوبک اشنان بخور مریم نوعی از آنست طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن جالی معطش و مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی و دافع مواد مفاصل و تقویت مسهله که دارد جهت احتباس حیض و گزیدن هوام و تسکین درد آن نافع و تقویت تریاقیتی که دارد امراض الرأس سعوط آن جهت سده و مصفات مغیده بغایت و عطوس و زکام و نوازل را نافع اعضاء النفس و الصدر و تشامیدن آن جهت بحوحت صوت و انقطاع نفس و سرفه کهنه و رطوبی مفید اعضاء النفس حمول آن جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل مفید و همچنین شرب آن با مثلث با شراب رازی گفته فواق را زائل گرداند و اگر زن آبستن بوی آن را استنشاق شدت عطسه سم آن بود که بچه بیندازد و شیخ الرئیس از دیسقوریدوس نقل کرده که حبلی آنرا چون زن آبستن مباشر کند و حمول نماید در ساعت بچه بیندازد طحال و آلات المفاصل ضماد آن با سرکه جهت ورم سپرز و عرق النسا و چون داخل کرده شود و در حقنه صاحب عرق النساء را نافع ست و همچنین خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل و عرق النسا و وجع ورک نافع الجراحات ذرور آن تنها یا با ادویه مناسبه جراحات خبیثه را نافع الزینه ضماد آن با سرکه و ایطط مفید السموم تمامی سموم را نافع ست خصوصاً مار و غیره و نهش هوام چون با مثلث یا شراب بیاشامند مقدار شربت آن تا یکمثقال و سه مثقال آن کشنده بخناق و غشیان قوی و سقوط قوت علاج آن علاج جبلاهنگ و کندش خورده است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد بدل آن در رفع سنگ بجهت زنان آن تخم اترج و زراوند طویل و فودنج است و صاحب اختیارات بدل آن بیخ بلیلج دانگ آن با دار مره و وزن آن گفته آذریون بر وزن آذربوست شراب فی بو و بجای بای موحده یا مثناه تحتانیه است بفارسی گل آفتاب پرست ست و آذریون یعنی آتش گون ست و گویند که عرب نزلخوه نامند و شعرای عرب آنرا بستایند و شکوفه آن در میان شکوفه ها بغایت مشهور ست و بعضی گفته اند که نوعی از اقحوان ست و بعضی انکار کرده اند که چنین نیست و بهندی سورج مکهی نامند آن گیاهیست بقدر ذرعی بری و بستانی میباشد برگ آن شبیه ببرگ چرچیر یا مانند زغنی گویا بر آن غباری نشسته نرم و بشیرینی و گلهای آن زرد طلائی و بزرگ پهن و درخشنده و در وسط آن گلها برگهای ریزه ریزه مائل بسرخی و تندبوی و خوش منظر و همیشه رو با آفتاب دارد و با حرکت آفتاب حرکت میکند و چون آفتاب شب غروب کرد و بسیر آن قویتر از بستانی طبیعت آن گرم و خشک ست در اول سوم و بعضی در دوم گفته

و برگ گل آن زیاده از سایر آن اجزای آن افعال و خواص منافع آن محلل و جالی و با قوت تریاقیت مفتح و مدر بول و با سے
و کبدی و منقی دماغ و جهت ام الصبیان و امراض باردهٔ دماغی و اعصاب و درد دندان و تقویت معده و جلد گرده و جمیع ورم بارد و
تقویت باه و آوردن لعوظ و جهت دوا سیر و جراحت ریه و یرقان و استسقا و ادرار البول و حیض و فضلات و احتباس حیض
و تفتیت احصاة و رفع سموم نافع ست امراض الفم و القلب و المعده و المفاصل و غیر با مضمضه
با آب بیخ آن جهت درد دندان بارد و شربت یکدرم آن مقوی قلب بارد المزاج و مورث دوران عصب محرور المزاج و
چهار درم از آب برگ آن با گرم مقی قوی و ضماد آن جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و خنازیر و بر کمر جهت تقویت باه و
لعوظ مفید و حمول بیخ آن مسقط جنین و معین بر حمل و عاقر و حا و شراب آب برگ کوبیده آن جهت اخراج جنین و رفع احتباس
حیض مؤثر مقدار شربت از آب گل برگ و بیخ آن تا چهار مثقال و از جرم آن یکمثقال بدل آن یک و نیم وزن آن سلیخه و ربع وزن
آن زعفران مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین و مضر سپرز مطلقا و سپرز محرور المزاج را خصوصا مصلح آن قنا بیند مصطکی و سکنجبین
خواص آن آنست که مگس گل آن نمی نشیند و از دود آن موش و چلپاسه بگریزد آردلوله بمد الف و سکون را و دو دال مهملتین و
ضم لام و یای مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح لام و ها ماهیت آن صاحب برهان قاطع گفته آشی ست مانند کاچی که از آرد بپزند
بیشتر مردم و بیش فرومایه بخورند و بعضی آنرا صحنات نامند بدانکه صحنات غیر اینست چنانچه انشاء الله تعالی در حرف الصاد
خواهد آمد ارغیس بمد الف و سکون را مهمله و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله آخر بزبان اهل دمشق و
مصر عود الریح و بفارسی پوست بیخ زرد شده نامند ماهیت آن پوست بیخ انبرباریس ست که بفارسی زرشک نامند
طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم افعال و خواص آن با قوت بارده و قابضه مانع تصعد اخلاط و مفتح با قوت
رادعه و قلاع و انتشار جلی لثه و ضعف باصره را نافع و مجفف قروح امراض العین قطور خیسانیدهٔ آن و ذرور خشک سائیده آن جهت گلا
جهت تجفیف رطوبات سائله از چشم و رفع بقایای مد من لغایت مفید اگر مثل زعفران در چشم کشند حفظ صحت آن نماید و مضر
بدل با میران در امراض عین مستعمل در اند و اکتحال آن مقوی باصره و عصاره مطبوخ منعقد آن در افعال مانند خضض هندی است
الفم مضمضه با مطبوخ آن جهت قلاع خبیثه بن دندان و درد آن و تقویت لثه مفید اعضای الغذا و الامعا آشامیدن
طبیخ آن با شراب جهت امراض کوره و جرم آن با شراب جهت درد جگر و تپ و آب سرد با تپ حقنه بطبیخ آن منفعت
حرکت قرحه امعا و طبیخ آن جهت رفع کرم جگر گوسفند مجرب مقدار شربت از جرم آن دو مثقال و از طبیخ آن تا سی درم بدل آن
با میران چینی و خضض هندی ست در امراض عین و بعضی خضض مکی گفته اند مضر صاحب سرفه مصلح آن عسل ست و عصاره مطبوخ
منعقد آن در افعال مانند خضض مکیست و شیخ الرئیس نوشته که بعضی گفته اند که چون بیخ آنرا سه مرتبه بر شکم زن حامله بزنند با مطبوخ
و خا و یای مثناة فوقانیه ماهیت آن درختی ست عظیم ثمر آن شبیه بعود ست در رنگ و تلخ و خوشه دار و تخم آن مانند
زیره دراز و بعد خیاره دار شش بره و در آخر بهار مید مد و تا زمستانی در درخت می ماند و برگ آن سبز الس با اندک
سیاهی شرفه دار و اندک طولانی و تلخ و حیوان نمیخورند و بعربی شجرة الحره و ایضا حریطه بتشدید را مهمله و بلغت شکابن جلی دارند آن
و بیز ربا ترس و بلغت جرجان زهر زمین و اهل مازندران سیان و اهل هند بکاین نامند و بعضی مردم زاطن آنست در ان
نمایند اسقاط جنین کند و جهت سیلان دم از اسفل نافع آزاد درخت با الف ممدوده و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله
که درخت آنرا بهندی نیب گویند و این محض توهم ست زیرا که نیب نیم نیز گویند در غیر هند دیده نشده و آزاد درخت در جمیع

ممالک ایران و روم و هند بسیار است شیرازیان انرا توتش نامند و گل آن بنفش کم رنگ بغایت خوشبو است و نیز گفته اند که خمسه بکاین است **طبیعت** گل آن در اول سوم گرم است و در آخر اول خشک و بعضی در دوم خشک و برگ آنرا قریب بدان گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن مفتح و محلل سده با تریاقیت **اعضاء الراس و الاذن** گل آن مفتح سدهای دماغی و نافع است از برای مشلیح و مبرودین و بوئیدن آن مسکن صداع و اوجاع سر است و بدستور ضماد آن بر پیشانی و صدر تن و جوشانیده برگ آنرا انشوق نمایند صداع بارد رطب و گرفتگی منخرین را مفید بود و نطول برگ و شاخ آن و یا برگ آن تنهائی مسکن صداع بارد و ثمر و برگ آن منقی قروح متعفنه سر و قطور آن برگ تازه آن در گوش دافع رطوبات و رافع وجع و دوی و طنین حادث از ریاح بارد است **اعضاء الغذاء و النفض** ضماد برگ آن بر فم معده مسکن غثیان و بر معده و زیر ناف قاتل دیدان و شرب عصاره آن نیز مانع غثیان و مفتح سده است و آشامیدن عصاره برگ آن مفتت حصاة و مدر بول و حیض فضلات رديه و عرق النساء و استرخای انثیین و مفتح سده و رافع قولنج و محلل خون منجمد در مثانه و دافع سموم بارده است تنهائی و یا با عسل و یا با منتج و با این هر دو بهتر زیرا که مقوی فعل آنند و آشامیدن آب برگ تازه آن با قدری آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند رافع وجع رحم و حبس طمث و عقر عارضی و باعث حمل است **الجذام و البرص والخنازیر و الاورام و القروح و الجروح و الاوجاع** گفته اند که جرم آن جذام و بهق و قروح خبیثه را مفید و ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و بیرا اوجاع و اورام بارده مسکن و محلل است و صاحب دستور الاطبا گفته که چون ثمر و برگ رسیده زرد شده نکاین را مقدار نیم من بوزن هند با یک من آب همه وزن یعنی هندی دمن هندی دوازده من تبریزی است در خم کرده و سر آنرا بسته سه هفته در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یک کاسه آب خوری ازان بیاشامند بهترین دوائی است از برای جذام حسی و بجوز آن تنهائی و یا با برگ و یا با برگ نیم و تخم نیم نشست که بهندی سنبهالو نامند که در آب طبخ نموده بخار آنرا بدستور مقرر بگیرند دافع اوجاع و محلل اورام بارده است از زینت ضماد گل آن سیر کننده سپیش است و بدستور غسول با آب برگ مطبوخ آن کشنده سپیش و دراز کننده موی است و ضماد ثمر آن با قدری مرداسنگ سائیده و روغن گل چند روز پیهم با سر که هر روز یکبار تجدید نمایند و هر روز یک وزن بحمام روند و بعد از حمام نیز بدستور بمالند سر را بلباس حقیقی بپوشند قروح آنرا زائل سازد و موی برویاند و مرهم آن محلل و سعفه و قروح سر را نافع و رویاننده موی و صنعت مرهم آن قرابادین ذکر یافت **المضار** ثمر آن مضر صدر و معده و اکثار آن باعث غثی و قی صفراوی و کرب و تنگی نفس و غشاوه بصر و دوار و اهلاک است مصلح آن تی فرمودن و آشامیدن شیر تازه و دوشیده و خوردن سیب و انار است و برگ آن سم حیوانات و مصلح آن خورانیدن شیر و برگ توت بود والله اعلم آس بفتح و سکون سین مهمله اسم فارسی سامی بیسر نیست و ریحان نیز نامند و نیز لیبیانی کرده فسا یعنی خصومت کننده با تن خود بیونانی آس لبنانی را مرسا ایمارس قیطیس و بردمی مرسین و بحبشی از درا و بهندی ادهیر اکو بیند وحب الآس را بکام قطوس عماد و بنک آس را منطالیقا بمهمله خوانند و گویند قیطس بنک آس است **ماهیت** آن بدانکه آن لبنانی و بری میباشد و درخت بری آن مانند درخت ابهل است و برگ آن سبزتر و ضخیم تر و در طول یکتر ازان و خزان نمیکند و خوشبو و معطر و طعم آن اندک تلخ و با عفوصت بسیار و گل آن سفید رنگ و خوشبو و ثمر آن در ابتدا سبز و بعد رسیدن و پخته شدن سیاه رنگ و با اندک حلاوت و مرارت و عفوصت و غذائیت اندک و تخم آن سفید ریزه املس و در بعضی ثمر با سه و در بعضی زیاده تا هشت و نه و دو میباشد بحسب بزرگی و کوچکی آن **طبیعت** آن گفته اند مرکب القوی و جزو بارد و ران غالب و جز حار کمتر و بسبب ارضیتی که دارد یابس و قابض بود و حرارت آن کمتر تا بدرجه اول و بیبوست آن در دوم برگ گل و ثمر و جرم و تخم

طبیخ آن در نسبت با یکدیگر در مراتب برودت موجب تفاوت ایشان تخم حماض و برگ آن در برودت آن لیسیما باقی اجزا
آن بالعکس دانسته تخم آن مرکب تقوی ست و در طعم آن عفوصت و مرارت و حلاوت و لطافت و از جهت حادث آن ست جهة
سرخه گرم و از جهت عفوصت حابس اسهال و از جهت مرارت مدر بول ست افعال و خواص و منافع آن بسبب
عطریت رایحه ملائم روح و بسبب قوت قبض و تلطیف ملائم آن پس جهت تنقیه مثانه و اخلاط و امانت و تقویه
است و با سباب مذکوره و بالخاصیة مقوی قلب و دافع خفقان و صداع حادث از دوار و سده و در گوش و فروع آمدن چرک
و دندان و قلاع آن و استرخای زبان و مقوی باصره و محلل ورام و جرح و قروح و مجموع نزف الدم و نفث الدم
آمدن خون از هر عضوی که باشد شربا و ضمادا و سعوطا و آمدن عرق و مقوی معده و احشا و مدر بول و قابض و محلل و مفرح و حابس
اسهالات و مفتت حصاة و حابس و قاطع خون حیض و رافع ضعف گرده و برای اسیر و جای گزیدن و تخم آن با قوت تریاقیت دافع سم
ست خصوصا رتیلا و عقرب اعضای الرأس ضماد برگ تازه آن به تنهائی و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و بر سر جهت
حرارت و تخفیف ترجح و با اندکی اقاقیا در آب سفرجل جهت صداع حادث از ضربه سقطه و قطع پوست سر و همچنین طلا
مطبوخ آن با مائی موافق چون در آب برگ آن قدری گلاب و قلیلی کافور داخل کرده خرقه کتانی را بآن تر کرده بر جبهه بیندا
صداع حادث بمشارکت معده بسبب غلبه مرة صفرا را نافع و ضماد پخته آن باشراب بر سر مسکن صداع بلغمی و صفراوی سد
و رافع آن و ضماد برگ آن با روغن گل و زرده تخم مرغ دوار و سدر حادث از ضربه و سقطه را مفید و قطور آب برگ آن ضماد
شرح سوده و آب برگ بید در بینی و با گل ارمنی و سرکه جهت رعاف و آشامیدن قدری از آب مطبوخ تخم آن پیش از شراب
مانع خمار و بوئیدن برگ تازه آن مقوی دماغ و مانع صعود ابخره است بسوی دماغ و قبول کردن دماغ آن ابخره را و دوار و سدر
را نیز مفید و چرب نمودن سر بروغن آن را در ام سر و سبات حادث از ابخره متصاعده در تب غیر نافع بجهت قوت
برودت و تقویت آن دماغ را و تحلیل ابخره را و منع آن صعود ابخره جدید را بسوی سر و عرق نمودن سر بروغن آن تنها
جهت دوار و سدر حادث از ابخره متصاعده از معده در تبهای چند روزه در ابتدای علت بعد تنقیه لبقی و اسهال با جات و
ابتدای ممزوج بر روغن بابونه نافع العین قطور آب برگ آن در چشم جهت تسکین رمد و بر آمدگی آن که حجر نامند و رماد آن
ادویه ظفره و سلاق و دمعه است و قوی تر از توتیا و بدل آن است الاذن قطور آب برگ آن در گوش جهت تسکین وجع و تقویت
و آمدن چرک ترجح آن نافع الفم مضمضه آب طبیخ آن مسکن اوجاع حاره اسنان و استرخای لثه و زبان و قلاع فم و همچنین آشامیدن
آب برگ و شراب تمر آن اعضای النفس و الصدر و بوئیدن آن مقوی قلب و دافع خفقان و طلا و طلا کردن با آب آن و خوردن
ثمر رسیده آن و همچنین شراب رب ثمر آن جهت سرفه نفث الدم و اوجاع ریه مفید اعضاء الغذاء شرب ثمر آن مقوی معده است
خصوصا رب و سویق آن بالعضی رب قابض دگاه است که بسبب شدت قبض درد پیدا نماید شرب طبیخ آن قاطع اسهالات
مستدام است و تخم آن نافع سیلان فضول ست بسوی معده و ضماد برگ آن بر سر ناف اسهال مراری و سوداوی را مفید و
ربع رطل از آب برگ آن را با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم ست و شرب شراب آن حابس بطن و مانع اسهالات مزمنه و بواسیر
عصاره آن جهت امراض مذکوره در تب و تشنگی و بخور آن جهت سقوط دانه بواسیر و رفع دیدان نافع اعضاء النفس خوردن تمر آن
حرقة البول و قرحه مثانه و درد و حیض و سیلان رطوبات آن را مفید و عصاره بمرآن تدر بول و حیض و طبیخ تمر آن سیلان رطوبات رحم و
ضماد برگ آن بر اسیر و ورم خصیه و جلوس در طبیخ برگ آن خروج مقعده و رحم و سیلان آن را مفید و چون آن را بکوبند و آب آن را بر مقعده

آورده باشند بجای خود رود و دیگر بر نیاید الاورام والبثور ضماد برگ آن مسکن ورام حاده و جره و شری و بثور و قروح دواحس
دواخس و قروح که در کف دست و پا باشد و حرق النار و همچنین روغن و مرهم های که از روغن آن ترتیب دهند و آشامیدن عصاره آن
نیز ضماد برگ تازه آن که در شراب نذیت خیسانیده باشند نیز و درد ریبرگ خشک آن برواحس و همچنین قیروطی آن نیز آنرا مفید و ضماد تخم و بخته
آن با شراب زائل کننده قروحی ست که در کف قدم باشد و سوختگی آتش را نیز و رافع آبله آنست و بدستور ضماد برگ آن با زیت و همچنین
خاکستر آن با موم روغن الات المفاصل ضماد مطبوخ ثمر آن باشد آب بسترخای مفاصل را نافع و ضماد برگ آن جهت ضربه و سقطه و وجع
پاشنه پا نافع و ضماد آن برگ آن با عفص سبز و عدس و گل سرخ و اقاقیا بر اعضا و اعضایی که وهن و سستی بآنها عارض شده باشد و پیران
را بنهایت مفید و همچنین ضماد برگ آن با عفاص هندی که آنرا امید لکرای نامند با زرده تخم مرغ روغن گل نیم گرم جهت ضربه و سقطه و ضماد
برگ آن با گل ارمنی و سرکه جهت جلاء ناخن و چون برگ آنرا نرم کوبیده و بخته با زیره کرمانی نیز نرم کوبیده و بخته بر زرده تخم مرغ سرشته
و بر کرباس آب ندیده مالیده گرم بر کمر بچسپانند ضربه و سقطه و وجع و وهن و سستی آنرا زائل گرداند و نطول طبیخ برگ آن جهت تسکین
وجع مفاصل و بر استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آنست و همچنین شستن بهق با آن باعث جلاء آنست و در برگ خشک آن جهت
سحج باشنه پا و اعضای شکسته مفید الزینیه طبیخ بیخ و برگ و ثمر آن روغن و عصاره آن همه مقوی مو و مانع افتادن و باعث دراز
شدن و سیاهی آن و همچنین شستن با آب برگ مطبوخ آن خصوصاً دانه آن و ضماد سائیده دانه آن در حمام تقویت بدن و نشف رطوبات
غریبه مرخیه از جلد و طبیخ دانه آن با روغن گاو یا گوسفند مانع عرق و مصلح سحج آن و ذرور برگ آن مانع بدبوئی زیر بغل و کنج ران خصوصاً
سوخته آن و خاکستر آن زائل کننده کلف و نمش ست و چون ثمر آنرا با آب برگ چغندر بپزند و بر سر بمالند بثور ابریه آنرا زائل
گرداند و چون بکوبند و با آب با ملا بسرشند و کلفی که بر صورت و رخساره باشد بمالند زائل گرداند و ثمر آن گزیدگی عقرب و رتیلا را
نافع باشد خصوصاً با شراب مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از عصاره آن تا سه اوقیه بدل آن در احتباس طمث و بطن و نفث الدم
اقاقیا و در اورام حضض گویند بدل آن مطلقا برگ توت ست مضار آن گویند مضر صداع حار و زکام و اکثار بوئیدن آن باعث
بیخوابی ست مصلح آن سوسن و گل بنفشه نیز ست و گویند مسواک نمودن فعال تو بیشتر از برگ جذام ست و در ساق درخت آن گرهی
بهم میرسد شبیه بکف دست که آنرا بنک آلاس نامند در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر آنست چون آنرا کوبیده و سوراخیده و با شراب بسیده
ریخت اقراص ساخته و در سایه خشک نموده باشند و گویند چون از چوب تازه انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران خضر موافق که
بانجامیت آنرا تسکین دهد والله اعلم و اما آس بری آنرا اسمار ون سفرم نامند و بعربی زند و ریحان القبور و بیونانی مرسیا اغریا گویند و دوم
اسفرم اسم فارسی آنست و در تنکابن جز نامند و توهم کرده کسیکه گفته آن از خرسه ماهیت آن درخت از درخت آن بستانی کوچک تر و
برگ آن عریض تر و زرد رنگ و سر برگ آن تیز شبیه بستان و چوب آن صلب تر و ثمر آن سفید و بعد رسیدن بنهایت سرخ میگردد و از وسط
برگ برمی آید شاخهای بسیار از یک اصل میروید و در زمستان خزان نمیکند افعال و خواص آن محلل و جاذب و مقوی
امراض الراس بوئیدن آن نافع ست از برای دفع رطوبات دماغ بسبب قوت جذب و تحلیل و تقویت آن دماغ را و آشامیدن
آن نافع ست از برای صرع و صداع بلغمی و دفع رطوبات از دماغ اعضاء الغذاء آشامیدن ثمر آن برگ با شراب جهت تقویت معده و
جگر و دفع یرقان و اسهال و ادرار شیر و حول آن جهت اخراج کرم معده مفید اعضاء التنفس آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب
جهت تفتیت حصاة و تقطیر البول رطوبی مفید و این تلمیذ جهت ضربه و سقطه که بر اعضا واقع شود با لخاصیه مفید دانسته اند
این ماسر جویه قوت آنرا مانند بادآورد میدانند و بعضی مثل نسخه دانسته اند اسیلوس بعد اول و کسر سین مهمله و ضم یا مثناة

بحا نیده و سکون واو و سین مهمله بلغت یونانی سمک حبشی را نامند ماهیت آن ماهی ست که چون شکار شود و بیرون آید رنگی سفید و رنگ زرد مایل بزردی زیاده عرضی طوبت دریا وتابش آفتاب متلون می یابد و شبیه بقلی و نوشادر و سنگریزه بزرگ و کوچک آن سنگ را جشه لیکن ملح دراسیوس و زهرة الاسیوس می نامند و این قوی تر از سنگ آنست و بهترین آن سفید سبک خالص و سکن شبیه بنوشادر ست که در آن گیاهی سبز و غیر غالب باشد و چون بر زبان گذارند زبان را بگزد و چون نم و رطوبت بدان رسد نرم و گداخته گردد طبیعت زهره آن در سوم گرم و خشک و آن در دوم افعال آن لذاع و تعفن آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ آن باعسل لطریق و لعوق جهت قرحه ریه و ضیق النفس بلغمی کند و سنون آن قالع بلسر که جهت ورم سپرز و گرده و باصمغ البطم و نفت جهت تحلیل خنازیر و باعسل منقی زخمها و با موم روغن مانع انتشار قروح خبیثه که میان آن بلند و اطراف آن پست و دهن آن مدور باشد و جهت قروح کهنه با بسغرة الاندمال و بردن گوشت زیاده با آرد باقلا جهت نقرس و مدادست وزور آن در حمام برابدان عظیمه قرب با عث صغر و لاغری ست بدل زهره آن حجر آن مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم المضاف مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مغسول آن هر دو که بدستور اطلیات ست باشند ملطف و جالی و در اکثر افعال مذکوره بهتر ست اطریلال بمد الف و سکون طای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و لام لغت بربری بمعنی رجل الطیر و رجل الغراب بجهت مشابهت شاخ آن بچنگال غراب گیاه آن را العربی حشیشة الارض و حرز الشیاطین نیز نامند و به ترکی غارا یاغی و بهندی کاک جنگی یعنی پای زاغ و مسی نیز گویند بعضی کرمسی که غیر آنست و در کوهستان دلرستان پای زاغان نامند ماهیت آن تخم گیاهی ست شبیه بشبت و گل آن سفید و برگ آن متفرق و ساق آن مربع و در آخر بهار میرسد دانچه سبز تیره شبیه براز یانه است تسم زرد قوا ست مؤلف گوید این در طرف اهواز میرسد و تخم خلال و آن گویند و مستعمل بهترین آن مصری ست که بسیار ریزه و تیره رنگ بلند و طولانی و بغایت تلخ و تند زبان را بگزد و سنگین و تازه باشد طبیعت آن گرم و خشک ست در سوم افعال و خواص آن محلل ریاح و جالی مدر فضلات و مفتح سدد و منقی گرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و باعسل بیاشامند تفتیت حصاة نماید و یک درم آن با عسل جهت دفع ریاح ایلادس لغایت مجرب دانسته اند و ضماد آن مجفف قروح و زائل کننده آثار جلد و نفوخ آن در بینی و بدستور شرب آن مسقط جنین گویند چون در فصل تابستان یک درهم آن را با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی باعسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات لائقه بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص مکشوف دارند تا آفتاب بر و بتابد تا عرق کند و اگر عطش غالب شود آب ننوشند در روز اول نهایت تا روز سوم موضع برص آبله کند و بعد دفع زرد آب از آن بالکلیه برطرف گردد و مجرب دانسته اند و ابن بیطار و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند که بکرات امتحان کرده شده و این سری عجیبست اما بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند و نیز گفته اند که هرگاه از مفرد آن هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند و یا از مرکب بدستور مذکور بعد و با عاقرقرحا در مدت مذکور استعمال نمایند یقیناً دفع برص نماید خصوصاً از موضع لحمیه که قبول علاج زودتر میکند از غیر آن و بعضی گفته اند بتنهائی و بعضی گویند چون یک جزو و نیم از اطریلال و از پوست مازو برگ سداب از هر یک یکجزو کوفته و بیخته پنج روز هر روز سه درم آن را با شراب انگوری بیاشامند و در آفتاب بنشینند باذن الله تعالی شفا یابند از آن مقدار شراب از یک درهم تا سه درهم با عسل یا شراب آن در اطلیه برص کنند و مضر جگر جار مصلح آن سکنجبین و مضر گرده و مصلح آن کثیرا است مالیقی نوشته که مبدء ظهور منفعت این دوا و شهرت آن از مغرب وسط از قبیله بربر معروف بنی وجهان از اعمال بجایه بود و مردم قصد و توجه بسوی آن می نمودند از برای مداوای آن مرض و صنعت می زدند مخفی میداشتند از مردم و تعلیم میگردیدند خلف از صلب سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر نمود آن را بر بعضی از مردم و منتشر شده و شهرت یافت و استعمال نمودند آن را به کنجای شتی چنانچه بعضی از آن ذکر یافت آالسن بمد الف و ضم لام و فتح سین و نون بلغت یونانیست بمعنی سری الکلب بجهت دفع آن زهر سگ دیوانه را و در شام معروف بحشیشة النجاح و حشیشة السلحفاة و نیز هست ماهیت آن نباتیست ساق آن بقدر ذرعی شبیه بساق رازیانه

وبرگ آن شبیه ببرگ فراسیون و از آن درشت تر وخاردار ناک و رنگ آن مایل بسرخی و سیاهی و تخم آن مایل بزردی و بسبزی تیره و در غلاف ذو طبقه و از زمین کوچک تر و در طعم بحدت و تند و تلخی ناخواه و گل آن سرخ مایل به تیرگی از زیر برگها می روید گفته اند گیاه آن شبیه لشبیب است در ساق وبرگ و بو و منابت آن زمینهای پست با سنگریزه و بیخ آن طولانی مانند شلغم و دراز و زرد و در طعم آن اندک حلاوتی است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک **افعال و خواص** آن محلل و جالی و مقطع در دسر و زکام و ضیق النفس و ریاح معده و گرده و وجع مفاصل و درکلیتین را نافع و مجفف باعتدال و جود و برودت مفرط و فاد زهر سگ دیوانه گزیده و رافع کلف است **امراض الراس**

والصدر و سعوط طبیخ آن زکام و شرب آن وجود و برودت مفرط و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه را نافع و ضماد آن با عسل با جهت جوششهای سر که از زرد آب تراوش نماید و کلف را نیز مفید الباه خوردن آن بغایت مقوی باه است ابن البیطار گفته چون بیاشامند مطبوخ آنرا ناقص بدون تپ را ساکن گرداند سم الکلب تخم آنرا چون بکوبند و در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد داخل نمایند قادر است زائل گرداند سمیت آنرا جالینوس گفته که چون آنرا در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگهدارند و بوقت حاجت مقدار یک ملعقه با چهار و نیم اوقیه عسل بدفعات بکوبند و بیاشامند سگ دیوانه گزیده را نیز نافع بغایت مفید است و آشامیدن دو درهم از آب بیخ سگ دیوانه گزیده را مفید و همچنین شیر حلتیت خیار زه آن بسیار مفید است هر چند که از آب بترسد و بگریزد و تشنگی بهلاک باشد و باید که آب بیخ طولانی تازه آن باشد و اگر تازه بدست نیاید یک درهم بحسب قوت و قلت از بیخ خشک سائیده آن را اگر با شیر بخورانند بهتر است مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن نصف وزن آن حب الغار و دو وزن آن نانخواه است مضر جگر مصلح آن کتیرا است و گویند چون گیاه آنرا بجمیع اجزاء در پارچه بسته بر اعضای دردناک مواشی ببندند رفع الم آن کند و شیخ داود انطاکی این را مخصوص بدردهای انسان نیز گفته و گویند چون گیاه آنرا بجمیع خانه موجب حفظ صحت اهل آنجا و نگاهداشتن آن موجب تعفن آن است الیسلس بفتح الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و لام و سین مهمله لغت بربری است معروف ببلاد مغرب ماهیت آن نباتی است بحری و در اقصای بلاد مغرب الی افریقیه میم طول آن به قدر یک قامت و زیاده از آن و برگ آن مانند برگ سورنجان آن بقدر بادنجان سبز و چون برسد سیاه گردد و گوشت آن نرم و چوب آن بسیار صلب و اندرون آن زرد مایل بسفیدی طعم بسرخی و مستعمل ریشهای باریک آنست ماهیت آن مرکب القوی است و برودت و یبوست بر آن غالب **افعال و خواص** آن بسیار قابض و مقوی جگر و سپرز و مفتح سدد و استسقاء را نافع اعضاء الغذاء آشامیدن آب نقوع ریشهای باریک آن اسهال شکم آورد و تقویت کبد و طحال نماید و زردی رخساره و استسقاء را زائل گرداند و سده ها بگشاید و یرقان را ببرد و جرم شراب گوشت آب آن یعنی آب مطبوخ آن با گوشت نیز اثر دارد الیس النفس بفتح الف و کسر نون و سین فوقانیه ساکن و نون و فا و سین تا آنکه نوشته که این واحد در کتاب خود ذکر کرده و نامیده آنرا با شکا ماهیت آن گیاهی است ربیعی شاخ آن سرد شبیه بجبر و برگ آن بی لشریف و گل آن مانند تره تیزک یعنی حرف و زرد و برگهای سفید و احاطه برگل آن دارد و با حرکت آفتاب میل می کند مانند خبازی و بحرکت هوا حرکت نماید و ساق آن سرخ مایل بسیاهی می باشد و در مصر و اطراف شام بسیار است و منبت آن مجاری آبها بود **طبیعت** آن گرم در درجه دوم معتدل در یبوست **افعال و خواص** آن مقوی حواس و حافظه و مفرح و هموم را زائل گرداند و نائب مناب شراب و قاطع بیاض چشم و رنگ رخساره را نیکو گرداند و مدر فضلات از بول و حیض و عرق و مهیج باه است **امراض الراس و العین و انقاب و الباه** و نحو ما طبیخ آن در ازاله هموم و تفریح و تقویت دماغ و حواس باطنه مانند شراب است بدون مستی خمار و قلیلی از گل آن بدستور همین اثر دارد و خلل بعقل میرساند و مقوی حافظه است و قطور عصاره آن بیاض چشم را زائل گرداند و چهار درهم از تخم آن تا مثقال تا بیشتر با شیر گوسفند و مهیج باه است حتی در شخص صد ساله و بالیوش مفتح سدد و رنگ رخساره نیکو و سرخ گرداند و بدن را فربه و

یرقان را نافع است و مقدار شربت از جرم آن تا پنج درم و از عصاره آن تا نیم درم بدل آن پنج باقلی طیبی باد آورد و زعفران مضر گرده مصلحش عسل آن مورث درد مفاصل صنعت شراب آن در قرابادین ذکر یافت و آن مفرح نفس است و وسواس سوداوی و مالیخولیا را نفایت نافع ابالکه بسکون ثالث و ضم کاف و فتح میم آبیت خاکستری رنگ نباتیت گنده و به بوکه از شکم نوعی ماهی گیرند که در بحر چین بهم میرسد و بعربی آنرا المجبه خوانند و چون جهت هر عضویکه بشکند مقدار دو مثقال از آنرا بخورند بحدیکه بدندان برسد عضو شکسته را درست گرداند فصل الالف مع الباء الموحدة + ابازیر بر وزن افاعیل ادویه که مصلح طعام ست و بعضی گفته اند که اعم ست از ادویه و مصالح و توابل و حوائج طعام و بقول و این قول اقرب بخلاف الصواب و مولانا قطب الدین گفته که فرق میان ابازیر و توابل و حوائج طعام و بقول و اقرب ست ابازیر که خشک می باشد و بسبب انداختن توابل و ابازیر در طعامها و دیگها یکی از پنج امر ست یا لطافت طعام است تا آنکه بگردانند آنرا صاحب طبعی که قبول کند طبیعت آنرا و میل کند بسوی آن و هضم نماید آنرا زیرا که پلاو مرکب ست از گوشت و برنج و روغن و این هر سه بیا شند لقه و بی رائحه پس چون ابازیر در آن اندازند طعم و رائحه بهم رساند قبول می کند آنرا طبیعت در دمی آور و بسوی آن و هضم می گرداند آنرا و سبب انداختن آن در طعام زهومت و کراهت رائحه طعام ست تا آنکه بگرداند رائحه آنرا طیب و بگرداند آنرا بحیثیتی که دوست دارد طبیعت آنرا و یا برودت مزاج طعام و داخل کرده می شود در آن ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آنرا بسوی اعتدال و یا غلظت و دشواری هضم آنست تا آنکه بگردانند آنرا لطیف و آسان گردد هضم آن و با آنکه بگردانند طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری و عاری معده و مجاری و جالیج است از برای کسیکه جمع آمده باشد در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب خمسه سزاوار است استعمال ابازیر در اطعمه اما باید که اکثار در آنها ننمایند بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شود میگزد آلات غذا و آن آلاتیکه مرور میکنند غذا بر آنها و نیز بسیاری ابازیر احداث میکنند در کیموس کیفیت حادهٔ حریفه و بسیار باشد که بگردند سبب قروح و اورام و امراض صعبه و این سبب می باشد مضار کیفیت خون بسبب گردیدن از کیفیت طبیعی نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آنست که در غذا داخل کرده نشود دیگر مقداری حاصل گردد بآن اغراض مذکوره و فرض آخر از غرضهای خمسه اشبه بعلاج ست زیرا که کسی موافق باشد او را اغذیه ملطفه صرف او اشبه است بر لیسار از احتیاط از جهت استعمال ابازیر حاره درین غرض بباید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما ابازیر معروفه نزد اطبا غیر نمک ست و سرکه و آبکامه و فلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیره کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و سعتر و زعفران و اشترخار و زنجبیل و شونیز و قرنفل و ساذج هندی و امثال اینها و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هر یک در موضع خود ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی و اما ابازیر و ادویه که بجهت امراه که در اغذیه داخل کرده میشود پس آن جرجیر و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و بوزیدان و لسان العصافیر و تودری زرد و تودری سرخ و بهمن سفید و خولنجان و لب حب القرطم و مغز حب القطن ست و جز اینها محتاج بخلط این ادویه در اغذیه باهیه از برای اورا منی ابلیجه ماهیت آن آنشی ست مرکب تند ریزند و بجای سرکه درین آب غوره داخل نمایند با سرکه مصعد مقطر و قند زیاده با طبیعت و قند بادام با آب حل کنند و در آن ریزند و بجای سرکه آن ادویه حاره و قدری عود باشد که در کرباسی ببندند و در دیگ اندازند آن معتدل و ماهیت آن مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حار ست و در قرابادین نیز ذکر یافت ابریشم بکسر اول و سکون بای موحده و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و نیز آمده و میم در آخر بیونانی برقی و بلاطینی قز و بسریانی شارید و بترکی ایپک و بفارسی ابریشم و بشیرازی بهندی ریشم گویند ماهیت آن طبعی ست حار تر بیت و فربه ساید برگ توت ریزه کرده نتاج از آن میشود

و آنرا از لعاب بدن خود بر خود پیله می تنند و آنچه بر سر خود بدون پرورش میدرخت توت با کند یا غیر آن به سه و پیله تنند آنرا ابریشم نمی نامند بلکه ترن آن پیله های بزرگ بالیده زرد رنگ برابریشم بشکل رطب کوچکی خوش نمی ست که کرمهای درون آنها را سوراخ نکرده باشند و در گیلان

و مازندران شفیده که پیله آن بزرگ بالیده در نگین ترا زجاهای دیگر میشود و مختار مستعمل اطبا این پیله است و بعد از آن سوراخ کرده کرمها بدر رفته آن ابریشم خام عبارت از این هر دو پیله است و آنچه را جوشانیده و ریسمان برآورده مستعمل نیست مگر آنکه پیله خام آن بدست نیاید اما باید که برنگ

نا کرده آن باشد و بعضی گفته اند که فرزه که بفارسی کج نامند پیله های ست که بر درخت توت و کتان و غیرها تنند و باشند و آنچه را کرمها سوراخ کرده باشند چون جوش هند تخمهای طولانی از آنها بر می آید و لهذا بعد اتمام تنیدن پیله را معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک می نمایند که کرمها از آنها بر نیامده

و آنها را سوراخ نکنند که بدر روند و چون کرمها بعضی پیله ها که برای نتاج گذاشته اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرگ لیده شده پر برسته آورده بهیأت جانوری که ملخ پروانه می نگردند و شروع میکنند تخم دادن و تخم دادن تخم بسیاری میدهند هر یک چهار چند و بمقدار دانه خشخاش بسیار کوچک

سفید رنگ پوست آن صلب کثر آن تخمها بیاری پیچه و چون آنها را در جای گرمی مانند زیر بغل و غیر آن نگاه دارند بعد روزی چند از آن تخمها کرمها از میان آن بچه بر می آید پس کرمها را ترتیب می نمایند که برگ پارچه نرم نازک میگذارند و برگ توت را بسیار ریزه ریزه نموده بر آنها می پاشند آنها می خورند

و چون اندک بزرگ شدند برگ را اندک درست تری می پاشند و همچنین تا آنکه برگهای درست می پاشند و چون بزرگ شدند شروع می کنند ابریشم بر خود تنیدن تا آنکه آنها را پیله تنیدن آنها که اگر دیگر بگذارند پیله ها سوراخ کرده بیرون می روند لهذا چنانچه ذکر یافت آنها را خشک میکنند

که بمیرند و بدر نروند و ابریشم در گیلانات ایران و مازندران و ملک چین و بنگاله و بعض جاهای دیگر نیز بهم میرسد لیکن در بنگاله بسیار اود از آنجا باطراف و ممالک دیگر می برند اما آنچه در ایران میشود مستحکم و آنچه در چین میشود بسیار نرم و ملائم و کم شکافت و آنچه در بنگاله میشود سست و کم ثبات و بجا آمدن آن نیست و بیان کیفیت تکوین و پرورش کرم آن و بهم رسیدن پیله در فصول بسیار طولانی تر و در مجلس گنجایش آن ندارد مستعمل مقرض مطبوخ آنست طبیعت خام آن گرم و خشک در اول و بعضی معتدل در خشکی و تری و مطبوخ و شرع داراکثر

تجگی گفته اند افعال و خواص منافع آن مفرح روح دماغی و قلبی و کبدی که عبارت از روح نفسانی و حیوانی و طبیعی باشد و مقوی آنها و قوت حافظه و ذهن و رافع امراض عینی خفقان و ضعف ریه و فصل بیت آن و ضعف معده و فربه کننده بدن و مقوی باه مفتح سده ها ست و با قوت تلطیف و تنشیف و نیکو گردانندهٔ رنگ رخسار و هر یک از افعال مذکوره بسبب خاصیتهای متعدده است زیرا که معین ست که بر خاصیت

و تفریح آن حرارت و یبوست معتدله آن که باعث تلطیف و نشف رطوبات روح ست پس روح را نورانی و مستعد فرح میسازد و همچنین افعال و خواص دیگر آن امر اقصل الراس والقلب گویند چون پارچه حریر محض قرمزی را بجهت حاجت ترکردن خشک نمود و بسوزانند و خاکستر آنرا در بینی دمند رعاف را باز دارد و شراب آن که پیله خام آنرا در آب پخته و مالیده و صاف کرده و با قند سفید بقوام آورده و بنوشند مفتح سده ها و مقوی قلب و مفرح نیکو کنندهٔ رنگ رخسار ست و محرق آن قرص و معده و سلاق و جرب چشم را نافع چون از آن کحل سازند و در چشم کشند و پوشیدن لباس حریر محض ملائم و گرم و نرم و لطیف موجب سر در تسمین بدن و مانع تولید شپش ست و لیکن پوست بدن را رقیق میگرداند اصلاحش آنست که با ریسمان پنبه آمیخته یافته پوشند و یافته ممزوج بالریسمان را العربی قطنی خوانند که در هند مشروع ست و بفارسی لیچه و بهندی سوتی نامند و اقسام آن بسیار ست و محمد بن زکریا گفته لباس ابریشمی گرم تر از کتان ست و موجب صلابت البشره است و لباس کتان بالعکس نیست و ثبات دیگر آنکه گرم ست مانند جان و لطیف پوشیدن آن بیرون صاحبان مزاج سرد را و تر میکند و دوران و نافع و خون را گرم گرداند و اصلاحش نیز آنست که با خیوط پنبه بافته لباس سازند بدانکه ابریشم محرق ضعیف تر از مقرض آنست در اثر و لیکن برای امراض عین نافع است چنانچه ذکر یافت مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم و آن مرواریدِ محرق مغسول است و بستعمد تعریف آن در اوراق و ترکیب آن از جیره و سفوف و شراب و غیرها در قرابادین کریافت ابرون بفتح همزه و سکون

بای موحده وضم رای مهمله وسکون واو و نون لغت یونانی بمعنی دائم الحیاة است و آنرا فرانی نیز [illegible] وحی العالم و طاوس [illegible] همیشه بهار نامند

ماهیت آن از جمله ریاحین است ولیکن همیشه بهار سبز و تر و تازه میباشد و کبیر و صغیر و بستانی و بری میباشد کبیر آن بستانی الاّن کوهها و ساق آن

بقدر ذرعی و زیاده از آن نیز بسطبری انگشتی میباشد بارطوبتی لزج که بدست بچسپد و برگ آن شبیه بزبان و باریک و بسیار رطوبت دار گل آن

مابین زردی و سفیدی و سفیدی آن بهتر از کوهی است و صغیر آنرا نبت سنگلاخهای و محوطها و پای دیوارها از مواضع سایه باشد

و شاخهای آن ریزه و از یک جا برآمده و پر برگ ریزه پر آب و بلندی آن بقدر شبری و گل آن کوچک و زرد و مائل بسرخی و تخم آن مانند تخم

جبازی و در اکثر بلاد ایران بسیار است و دیسقوریدوس گفته که نوعی دیگر از حی العالم می باشد که آنرا طیلافیون نامند در قدر و برگ شبیه بحزم

و زغب دار و غبار آلود طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک با قوت قابضه و دیسقوریدوس نوع صغیر سوم آنرا گرم و کبیر آنرا سرد گفته

و صاحب اختیارات سرد در دوم و خشک در اول و ابن بیطار در جالینوس نقل می نماید که در سابعه نوشته که نوع اول و دوم آن

با قوت تخفیف و برودت بسیار است تا سوم و آنچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی است افعال و خواص و منافع آن مفتح سده

کبد و طحال و رادع جهت درد و ورم و اورام چشم و درد گوش و سرفه و تقویت معده و اسهال صفراوی و قتل دیدان معده و امعاء و منع نزف الدم

و سحج و قطع رطوبات سائله رحم و رفع باد سرخ و نقرس و سپر زدا و جاع مفاصل و قروح و جروح و خنازیر و رتیلا نافع امراض الرأس

آب آن مقدار یکدرم و نطول عصاره آن با روغن گل سرخ تنها یا با خل خمر نیز جهت درد سر حار نافع امراض العین ضماد آن با آرد جو جهت ورم

چشم با کتحال عصاره آن رمد را مفید الاذن چون عصاره برگ آن را با روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند وجع حار آن را نافع باشد

القصد آشامیدن عصاره آن سرفه و صدریه را لطف مفید و ضماد آن بر صدر حار مسکن التهاب است اعضاء الغذا و نفث الدم

آشامیدن بیست درهم از آب آن سده جگر و مراره بگشاید و شل ید و سپر زک قیلا زای تازه آن مقوی معده حار و نافع نزف الدم جهت اسهال

و سحج و با شراب جهت اخراج کرم معده نافع و شرب برگ سائیده آن جهت رفع اسهال مرضی مجرب دانسته اند و ضماد آن بر کبد و معده حار

مسکن گرمی و التهاب صفراست الاورام والبثور والقروح والجروح والمفاصل و حرق النار و غیرها ضماد آن با آرد

جو جهت جروح خبیثه و زخمهای کهنه و اورام حاره و قروح ساعیه و وجع مفاصل و نمله و نقرس و سوختگی آتش و جهت باد سرخ که تیغ زده

خون از آن موضع برآورده بر آن ضماد نمایند مجرب دیا حنا جهت خارش بدن نافع نطول عصاره آن گزیدن رتیلا و بجلین شرب بیست درهم

از آب آن و حمول آن جهت قطع رطوبت سائله رحم بدستور و زیجه آن جهت سیلان رحم مفید مقدار شربت از عصاره آن تا سه مثقال

و نیم و تا هفت مثقال و از برگ آن تا پنج مثقال بدل آن کاهو است و گویند بقدر سپرزه مصلح آن گل ارمنی است قرص گویند پنج درم از آب آن

با سکنجبین حدت دم و صفرا را فرو نشاند و تقویت بدن نماید و ضماد نوع سوم که دیسقوریدوس گفته با شحم علیق محلل خنازیر است ابزار مه

بفتح اول و سکون بای موحده و بفتح زای معجمه و بعضی نیز آمده و الف و رای مهمله و به ترکی عوام معروف بزار است ماهیت آن نباتی است ربیعی ساق

آن تر و تازه و بعد خشک و در انتهای ساق آن برگها سفید و بجای گل آن و با حدت و تلخی و لذع و در هیات شبیه بهلیون و در بغداد و موصل در

شیر پخته میخورند و نبت آن بلاد سرد و مواضع برفی نشیمن طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مشتهی و دیر هضم و ثقیل و

عصاره آن جهت اورام رخوه و ریحیه و مرکبه نافع و چون با آب و نمک بجوشانند تا تندی و تلخی آن زائل گردد بغایت محرک باه مصلح ثقل آن

نعناع و شونیز و گردیا سرکه است البقر بفتح همزه و سکون بای موحده و کسر قاف و زای معجمه لغت مصری است بفارسی شوره بهندی چهار کهار بضم جیم

فارسی و خفای ها و الف و رای مهمله در آخر و بفرنگی [illegible] گویند و نیز بهندی لنبوره مشهور است ماهیت آن بخاری است که از زمین شوره

زار برآید و ببرد آن زمین انعقاد یابد اکثر بهیات زغب سفیدی و دانه های کوچک مانند نمک و ریا باشد و آنرا با قدری خاک خروج

تا آن جمع نموده طبخ می نمایند بدین نحو که اول آنرا با آب ممزوج نموده میگذارند و شبنم و یا جاهای سرد تا منعقد گردد و بعد انعقاد سفید مانند ورباتی دانه دار میگردد و پس اگر خواهند آنرا قلمی بسازند چنانکه آبی حل می نمایند و بدستور طبخ میدهند و بعد طبخ شنجهای تاریک ریک طولانی دران می اندازند و در شبنم یا جاهای سرد میگذارند و بعد سرد شدن قلمهای باریک بلند منعقد میگردد و آنرا شوره قلمی نامند و مطبوخ اول را شوره غیر قلمی **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن مفتح سده و منقی بلغم و او شلاخ بدن و مسهل در نهایت حدت و قوی تر از نمک بوره است جهت سپرز و درد کمر نافع و شکر جهت رفع احتباس بول که بهیچ چیز گشوده نگردد و مجرب اما باید که شوره ربع درهم و شکر دو درهم باشد و گویند اگر صاحب حبس البول یکمثقال شوره قلمی را با دو مثقال خردل در آب بسیار آن مقدار که تواند آشامید بخورد در ساعت بول او گشاده گردد و اگر در جوف و رحم و موزه که بهندی کیله نامند کرده بضماد سپرز و قولنج ریحی بخورانند در سه روز صحت یابد مجرب دانسته اند و عرق آن قائم مقام کبریت است مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن ملح اندرانی مضر گرده و مصلح آن کثیرا و عسل است و از خواص الغریبه است که چون آهن را با زرنیخ بپالایند و مثل آن مس بگذارند و بعد از آن شوره بران بپاشند مس از آهن صعود نموده آهن در کمال نرمی میگردد و اهل هند این نوع مطبوخ اول آن آب را سرد مینمایند بدین نحو که مقدار یکدو من تبریزی آنرا در طاس آهن کشادی با آب سرد کرده و در چهار عدد صراحی نیز آب خیسانیده تا نصف کرده و طاس و صراحی اگر از زردی تو تیای خالص باشد که بهندی جست نامند بهتر است و دو شخص آن صراحی ها را دران طاس بسرعت تمام میگردانند تا ربع ساعت کامل پس صراحی ها را برآورده آن آب شوره را ریخته آب و صراحی را با قدری شوره تازه دران داخل می نمایند و دران دو صراحی نیز آب تازه می نمایند و همچنین تا سه مرتبه یا چهار مرتبه و در مرتبه آخر که دوم یا سوم یا چهارم باشد آن صراحی مکرر و سه کرر را آب صراحی ها را دران آب زلالی میگذارند و پارچه کرباسی تر کرده سر آن طاس را بدان می پوشند و بباد وزن بران بادی می وزند پس برآورده آن دو صراحی مکرر سه کرر را با آب صراحی جدید که بیار شسته در ظرفی ریخته می آشامند و باید که در صراحی ها مطلقا سوراخی نباشد که آب شوره دران نفوذ کند و داخل شود و شور سازد و بدان که زبان گردانیدن و حرکت دادن صراحی ها را دران آب شوره علتیست معین که یکمرتبه از آن خوب سرد میگردد و زیاده بران گرم میشود و معیار آن موقوف بعمل است و این آب را مدام که خوب سرد است لذیذ و خوشگوار است و چون سردی آن زائل گشت بمزه و ناگوار می شود و شاید در بعضی امزجه مضر باشد والله اعلم ابن عرس بکسر همزه و سکون بای موحده و نون و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله بفارسی راسو و موش خرما و بهندی نیول و بفرنگی منکوس نامند ماهیت آن حیوانیست معروف شبیه بموش و سر و پای آن دراز تر از موش و از آن بزرگتر و موی دم آن افشان و در مصر در خانها بسیار الفت میگیرد و آنرا عرس نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** منافع آن دفع استسقا و سموم بارده و نقرس و خنازیر و درد گرده و مفاصل را نافع و مسهی مقوی جگر و محلل ریاح و خار و پیکان را جذب نماید گویند چون آنرا ذبح نمایند و بجای نمک کشنیز بران پاشیده خشک نمایند و تناول کنند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین دوای است و همچنین خوردن مغز سر آن یا گوشت آنرا با سرکه و یا خون آنرا با آب عسل و بدستور چشم خشک کرده آن و طلای خون آن جهت صرع و خنازیر مفید و چون گوشت آنرا با شبت و روغن کنجد یا روغن زیتون تا رسیدن بخار پخته بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جگر و موافق اصحاب استسقا بارد المزاج و فساد زهر سموم است و چون پوست آنرا کنده و جوفش را پاک کرده نمک اندوده در سایه خشک کنند دو مثقال آنرا با شراب بخورند جهت سموم هوام و دفع زهر عقرب و افعی مفید و چون با کشنیز و نمک نیا نشسته تناول نمایند جهت امراض مذکوره یا دسموم نافع و گویند بهیج شهوت باه و در کننده برودت است و ضعف کبد را نافع و ضماد گوشت آن گرما گرم جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و خار و پیکان از بدن موثر و حکیم

میر محمد مومن نوشته که گویند چون لعاب آن در زنگی آن بسیران آرند و بیران زن آلیستن تعلیق نماید وضع حمل کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندند حامله نشود و در ماه لیبع و تذکره انطاکی جامع این سیلا نیز چنین ست که اذا علق علی المراة لم تحبل و گویند چون مثانه آن را خشک نموده سه درهم آنرا سائیده با شراب ریحانی بخورند عسر البول را مجرب ست و چون ابن عرس را ذبح کرده آلایش شکم آنرا دور کرده با روغن زیت یا کنجد طبخ نمایند چنانچه سوخته گردد لیس صاف نموده آن روغن را نگهدارند و عند الحاجت برای اوجاع مفاصل و نقرس و اوجاع سائر اعضا و ریاح بوا سیر مالند بسیار مفید و مجرب ست و نیز گویند چون این عرس طعام زهردار را بیند موهای بدن آن ایستاده گردد و مار را چون بیند بکشد و بخورد و از ینجهت گوشت او جاذب سم و تریاق سموم ست مضر محرورین مصلح آن سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا و مصلح آن دار روغن زیتون و کنجد

مخزن آنست **ابوخلسا** بفتح همزه و ضم بای موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی ست و بعربی حمار البقول و خس الحمار و سمرقیل الحماسه و شجار بشین و نون و جیم و الف و رای مهمله که معرب شنگار باشد و شیقار و لیبرانی عاذ شعا و حانو یا دکلا و کحیلا هر یک بعربی اسم نوعی از ابوخلسا ست و بهر قلو و سرقلوی و نقیلوس نیز گویند و بفارسی بتو و بهندی رتن جوت ماهیت آن گویند چهار صنف می باشد اول صنف گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ کاهو و باریکتر از آن با خشونت و سیاه رنگ ساق بقدر وجب شاخها بسیار روئیده از حوالی بیخ آن و ملاصق زمین بخار دار و گل دانه آن سیاه و بیخ آن بقدر انگشتی و بسیار سرخ و این قسم را عوام بغداد عرق فالودج و بعضی لغات انجیون بفتح دال و نون و جیم و یای مثناة تحتانیه و دو واو و نون نامند و بعربی حمیراء بسبب بسیار سرخ بودن آن نامند و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند یعنی گفته رنگ آن در ابتدا آن سرخ میگردد و مانند زنگ خشک آن چون بدست بریند سیاه میگردد و آنرا نیت آنست ذبیناست که بفارسی آن را بتو نامند طبیعت آن گرم و خشک ست در اول و بعضی در دوم **افعال و خواص و منافع** آن محلل اخلاط مراری و مالح و قابض لسهال و حیض و دافع سعده و مجفف و آشامیدن عصاره یا طبیخ آن با شراب سیق جهت ماء اصفر اطرح و دردسپرز و جگر و یرقان و درد گرده و تقویت مثانه و برقان و تپهای کهنه و طلای آن با سرکه جهت بهق و تحلیل خنازیر و با روغن جهت سوختگی آتش و جراحات و سحق جلد و قیر وطی آن که آنرا در زیت جوش دهند و روغن بر اصابت کرده از آن نیمره طلی سازند جهت سوختگی آتش و قروح خبیثه مجرب و با آرد جو جهت حمره و بیرسیا و با سرخ نامند و شرب برگ آن با شراب جهت عقل البطن و حبس اسهال مفید مضر مصلح آن روغن بنفشه و روغن کدو ست مقدار شربت آن دو درهم و حمول آن بدستور و حمول بیخ آن با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن قوی تر از برگ آنست و **صنف ثانی** آن برگ ریزه تر و خشن تر و عریض تر و بلند تر از برگ کاهو و برگشته بسوی بیخ و ساق آن دراز و خشن و پر شعبه و هر یک بقدر ذرع و گل آن مائل به بنفشی و ریزه و تیغی آن زیاده از صنف اول و بیخ آن سرخ مانند خون و قابض تر از بیخ صنف اول و منبت آن صحراها **افعال و خواص و منافع** آن ضماد آن با آرد جو جهت حمره و سائیده آن با روغن جهت منع جریان عرق النسا و بسیار جالس طبع ست و **صنف ثالث** آن برگ ریزه تر از اول و با خشونت و شاخهای ریزه و گل آن بنفش و بیخ آن دراز و احمر قانی و تند طعم تر از همه و منبت آن مواضع ریگ **افعال و خواص و منافع** آشامیدن مثقال از بیخ آن با شراب جهت گزندگی افعی بهترین ادویه است و ضماد آن نیز موضع نهش و گزیدن **صنف رابع** شبیه بقسم ثالث و از آن کلش ریزه تر و بغایت سرخ طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع** آن سعوط آن جهت تنقیه دماغ و رفع آثار و غلظت طبقات عین و غرغره عصاره آن با عسل جهت قلاع و دهان و خوردن یکمثقال از تخم آن با مثل آن مویز برای خشک تر و ما جهت حب القرع و سائر کرم امعا نهایت نافع و ضماد آن با پیه بز با جوکت جهت نقرس ... و جلوس در طبیخ آن جهت ورم صلبیه و احتباس حیض و اخراج جنین و با سرکه نشره و ضماد آن جهت ... مفید ... و در جمیع افعال ... بیخ و گل آن بقدر یکمثقال جهت ادرار حیض و اخراج جنین مرده و زنده نافع **ابوخلسا** جزء اعظم بعض مراهم

است و صاحب خلاصة التجارب و منهاج الدکان عصارهٔ ابوقلسا نوشته و دهن دیگر و همچو دراهم آن در قرابادین ذکر یافت و جالینوس ساده گفته
که قوت همه اصناف اشجار برابر نیست بلکه صنفی را که ابوقولسا نامند بیخ آن قابض اندک تلخی است و ازین جهت شرب آن نافع است جهت مرجع گرده
و طحال و ضماد آن با آرد جو یا با سرکه حمره و بهق و تقشر جلد را مفید و اما برگ آن ضعیف تر است از بیخ آن و لیکن خالی از قبض و تجفیف نیست و لهذا
نافع است جهت استطلاق بطن آشامیدن مسحوق آن با شراب **ابوقانس** بفتح الف و ضم با و سکون واو و فتح قاف و کسر نون و سین مهمله بلغت
یونانیست و ابوقاسیس و اوقاس نیز گویند معروف باسم فاسول رومی است و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است و از بیخ آن جامه شویند
چنانکه اهل شام و ایران از بیخ عروق الصباغین که بشیرازی چوبک نامند و ذکر یافت **ماهیت** آن نباتیست تر و تازه ما بین درخت و گیاه نبات آن
سواحل دریا و زمینهای ریگی برگ آن شبیه به برگ زیتون از آن باریکتر ما بین برگهای آن خارهای باریک خشک سفید رنگ و گل آن سفید شبیه
بشکل لیلاب کبیر یونانی قسوسا نامند و شاخهای آن پراگنده و بیخ آن قوی پر از رطوبت تلخی و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت آنست و طریق
اخذ رطوبت آن چنین یعنی آن آنست که با آرد کرسنا آمیخته خشک نمایند و خالص آنرا نیز و گل آنرا سائیده دست بآن میشویند خوشبو و معطر است باین سبب
آنرا فاسول مینامند **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن مقطع و ملطف و جالی و مفتح و مسهل بلغم و زرداب و استسقا نافع
و سه قیراط از رطوبت خالص آن و بدستور دوازده قیراط از مخلوط با آرد کرسنه خشک کرده آن با ماء العسل مسهل صفرا و بلغم و زرد آب و رطوبات و گفته
گویند جهت استسقای کبد عادل مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ نرم کوفته بیخته آن و یکمثقال از عصارهٔ آن با ماء العسل احمال قبل کنند و گویند فعل
این [illegible] و ریدان مانند فعل آنست و [illegible] مضر احشا مصلح آن عسل و [illegible] آب سرد [illegible] قاطع اسهال آنست
و طریق اخذ عصارهٔ آن مانند عصاره سیست دیگر است که بیخ آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند و آنچه شیخ داود انطاکی در تذکره اولی الالباب
نوشته که آنرا البرذی اشنان نامند بخیال است زیرا که اشنان ورای آنست **ابوقطس** بفتح الف و ضم بای موحده و سکون واو و فتح قاف و سکون سین
مهمله و فتح طای مهمله و سین مهمله **ماهیت** آن نباتیست شبیه به ابوقانس بساق و شگوفه و مفروش بر روی زمین و با برگهای ریزه و خارهای نازک و بیخ
آن سطبر نیست آن نیز مشابه ابوقانس است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص و منافع** آن صرع و ضیق النفس و اوجاع اعصاب
و استسقا را نافع و شربت عصارهٔ مقدار نه قیراط با ماء القراطین مسهل رطوبات مائیه و بلغمیه و جهت امراض مذکوره مفید مقدار شربت آن تا
یکمثقال مضر معده مصلح آن عسل است **ابهل** بفتح همزه و سکون با موحده و ضم ها و سکون لام و کسر اول و ثالث نیز آمده قسمی از سرو کوهی است که آنرا عرعر
و عرعر و یونانی براتی و ارقوس بیلرنی برتا و بروی بردن و بروسون بفارسی ورس ابرس [illegible] غنچه و بترکی ارموج و بهندی [illegible]
نامند و گویند ابهل هندی و ابهل [illegible] و نیز اطلاق مراد ثمر آنست که مستعمل اطبا است و آنرا حب العرعر و ثمرة العرعر و بفارسی
تخم وهل گویند **ماهیت** آن بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر الورق مانند برگ گز و دیگری کبیر الورق شبیه برگ سرو و رائحه این صنف زیاده در
بلندتر و بار بیشتر و صنف صغیر آن درختش عریض تر و کوتاه و ثمر این صنف ابهل است و بزرگتر از بار عرعر که قسم اشهر سرو کوهی است و شبیه به بنق [illegible]
سرخ رنگ رسیده آن سیاه با اندک شیرینی و تلخی و حدت و عطریت بهترین آن آنست که سیاه رنگ و پر و شیرین باشد و بهترین برگ آن سبز رنگ
و شیخ الرئیس نوشته که آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر و از بلاد روم می آورند شبیه صعتر بزعرور و دیگر آنکه بسیار سیاه است و رائحه آن تند و طبیعت
و برگ یک صنف آن مانند سرو بسیار خار دار و درخت آن عریض میشود و بسیار بلند نمی باشد و برگ صنف دوم آن مانند طرفا و طعم آن
مانند سرو **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و بقول جالینوس در سوم و شیخ الرئیس نوشته که صنف دوم آن که برگ آن شبیه به طرفا است
حرارت آن کمتر و مسهل آن بیشتر است از صنف اول **افعال و خواص و منافع** آن بواسطه لطیف و با قوت محلله و مجففه و قابضه و لذا
شیخ الرئیس نوشته که قبض او خفی است جهت سام ابرص و فالج و استرخای و کری گوش و جراحات لثه و دندان و ربو و استسقاء و بواسیر و اورام [illegible]

[illegible] کون نشاسته است آب سبل الطیب است ابوقلمون حجر الیهود است ابلیز طین مصر است ابرق [illegible]

عفونات و قروح خبیثه و عض سگ دیوانه و لسعات هوام و اعضاء و رفع آثار جلد و اورام حاره و مقوی امراض الرأس ضماد برگ آن جهت سرسام حار و
آشامیدن ثمر آن جهت فالج و استرخا نافع الاذن تقطیر روغن ثمر آن در روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند با سیاه شوی و کری را جهت
نافع الفم و کف دغرغره نمودن بدان با عسل جهت جراحت دندان و عفونت و آکله آن نافع اعضاء الصدر و الغذاء و النفس لعوق ده درم
از ثمر آن با پنج درهم روغن عسل سرشته جهت ربو و بواسیر نافع و آشامیدن مطبوخ ثمر آن جهت تحلیل نفخ معده و استسقا و ادرار حیض و اسقاط
حیض و اسقاط جنین مؤثر و همچنین حمول آن با عسل و آشامیدن سه درهم آن مجرب کرمهای معده را بکشد و گویند چون ده درم منقی آنرا بار عسل
گاو بقدر آنکه او ببوشد طبخ و هفت بار روغن را جذب کند پس سائیده یا ده درم فانید سرشته هر صبح دو درهم آشامیدن با آب گرم مجرب است جهت د
روهای ساعل بدن و بواسیر و رفع اقسام کرمهای مجرب القروح و الجروح و الاورام و آثار الجلد درد آن جهت قروح ساعیه و اکال
و اندمال جراحات و قروح عفنه و ضماد آن با عسل مانع سعی و قروح ساعیه و مسوده جلد و همچنین ضماد آن و برگ آن جهت اورام حار و سیاهی
جلد و آثاری که از فضول بهم رسیده باشد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو مانده باشد و با انجیر جهت حمود اعضا و طلای آن با سرکه جهت
داء الثعلب مجرب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف بوزن دارچینی مضر معده و حلق مصلح آن
عسل و سمن و مضر جگر حار و مسقط جنین و مصلح آن خولنجان و حماما است و جوارش ابهل و حب آن و حمول آن و دهن آن و سفوف آن و
لعوق آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع التاء المثناة الفوقانیة** **اتان** بضم الف و فتح تا و الف
و نون خر ماده است و شیر آن جهت سل و تپ دق نافع آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت و انشاء الله تعالی خواص و منافع آن
مفصل در البان در حرف اللام و سایر اجزاء و اعضای آن قریب بحار است در حرف الحاء خواهد آمد **اتباطون** شرابیست که از آب انگور و عسل
و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و لطیف و جالی و موافق مزاج پیران مرطوبین است **اترج** بضم همزه و سکون تای مثناة فوقانیه و ضم رای مهمله
و جیم لغوی متکیء بضم میم و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح کاف و ها و جمع آن متک ریحان الماء نیز بیونانی ارسیقا و بربانی اطرغا و بلغت
مصر ریحان المنقع و بهندی بجهوره و بفارسی نوع صغیر آنرا ترنج کبیر آنرا بالنگ و بفرنگی لیمونیاله صغیر آنرا و کبیر آنرا سید کیاله نامند و گویند ترنج معرب لغت
آنهاست ماهیت آن بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر و پوست آن مستوی الملمس و طرف آن باریک و این را بفارسی ترنج نامند و صنف دوم
کبیر پوست آن غیر مستوی و دو طرف آن چندان باریک نیست بلکه طرف متصل شاخ درخت اندک پهن تر و طرف دوم آن اندک باریکتر و این را
بفارسی بالنگ نامند و رنگ پوست هر دو صنف آن زرد و طلائیست و رائحه آن طیب خصوص صغیر آن و طعم آن تلخ و بعد شیرین گردد و بتدریج
در قرابادین ذکر یافت تلخی آن زائل میگردد و تخم آن سفید و ضخیم و اندک شیرین و مغز آن که در میان پرده های غلیظ طولانی که در میان غارهای
بسیار نازک است پر آب از صنف شیرین آن شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک طولانی فی الجمله صنوبری شکل و غلاف سفید و مغز آن سفید و طعم
آن اندک تلخ و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و به بلندی یک قامت یا یک و نیم قامت و شاخهای آن پیچ در هم و برگ آن اندک طولانی
و عریض با تشریف رنگ آن سبز و خوشبو تر و بزرگتر از برگ لیمو و نارنج و گل آن سفید برگهای آن طولانی باریک اندک ضخیم و در وسط آن
تارهای باریک زرد رنگ بسیار خوشبو غلیظ تر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است و چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد
ثمر آنست و منبت آن بیشتر بلاد گرم سیر خصوصا جاهای رطوبت باشد و در سرد سیر بسیار سرمی شود و چون شاخهای زیرین با متصل زمین اند خم نمایند
و قدری زمین را حفر نمود و دران قدری از آن شاخها را بگذارند که باقی شاخها و سر شاخها بیرون باشند یعنی بجا باشد و بالای آن مقدار
یک شبر و یا زیاده خاک بریزند و آب میداده باشند تا پنج شش ماه که خوب ریشه بندد و مستحکم شود پس محل اتصال آنرا از درخت بریده
هر جا که خواهند حرس نمایند بزودی ثمر دهد خصوصا که آن شاخ مثمر باشد و قلم آن نیز میگیرد چون قلم نمایند هر جا که خواهند منبت باشند

وتخم آنرا اکثر بریده بمصر می آید وثمر آن متعدد در درخت می باشد ثمر موسم دیگر و در بنگاله موسم گل ثمر دیگر در اواسط زمستان دیگر در ایام گرما
اول ایام بارش است که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوائل جوزا با اختلاف سنین **طبیعت** پوست زرد آن
گرم در اول وخشک در دوم وبعضی گرم در دوم گفته اند وتخم آن یعنی لحم آن که در زیر پوست زرد آنست آنچه مغز آن شیرین است سرد وتر
در دوم ولیکن برودت آن زیاده است از رطوبات آن وآنچه ترش است سرد وخشک در سوم وگویند در اول سرد وتر وگویند در تری
وخشکی معتدل است وحماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سرد وخشک وبعضی در سوم گفته اند شیرین آن سرد وتر وتخم آن
در اول سوم گرم و در دوم خشک وبرگ وشگوفه آن در آخر دوم گرم وخشک است **افعال وخواص ومنافع آن** ملطف وقابض
وصاف کننده روح طبیعی وخون از صفرا ومسکن قی صفراوی وقاطع مره صفرا ومسکن حدت آن ومانع ریختن صفرا بمعده وامعا وجهت
خفقان حار وتقویت جگر ومعده وجهت تسکین حرارت واحشا وتشنگی واسهال صفراوی وکبدی وگزیدن عقرب وپرنده ووبا وتشاقط مو
ورفع یرقان وکلف وقوبا وقلع رنگ سیاهی از کرباس وجامه واخراج زیبق در حلق مانده مفید وتریاق سموم است ودر حدیث وارد است
که داخل نمی شود شیطان در خانه که در آن اترج باشد اما پوست زرد آن بجهت تقویت دماغ وکبد سرد ومعده واحشا ورفع غثیان وخوشبوئی
دهان وتلطیف وتحلیل ریاح واعانت بر هضم نافع خصوص مربای آن با عسل یا دائم که آنرا بخوردن آن نشود واز هضم نمی گردد خصوص
غیر مربای آن ونیز از مفرحات تریاقیه است وحرارت آن معین بر خاصیت آنست وطبیخ خشک آن مسکن قی صفراوی ومضغ آن خوشبو
کننده نکهت وشرب خشک کوبیده آن با عسل دافع مضرت همه زهرها است وآشامیدن عصاره آن که با شحم گرفته باشند جهت گزیدن
افعی وطلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید وچون خشک غیر محرق آنرا در صندوق وجامه گذارند نافع کرم زدن آنست وچون پوست یک
عدد اترج را در شراب ندازند در ساعت آنرا ترش کند وبسر که سازد مضر جگر ودماغ محرور المزاج وصداع مصلح آن عسل وبنفشه با شحم وخاص
آن خوردن مقدار شربت از خشک آن تا پنج درهم واز مربای آن تا پنج مثقال است وروغن آن که پوست زرد وخالص شش عدد
آنرا در روغن نیم بر روغن خیری از هر یک یکرطل واگر نباشد هر دو رطل روغن کنجد اندازند ودر آفتاب گذارند وهر سه شب بانه روز
یکمرتبه تجدید کنند تا سه مرتبه یا بیشتر پس استعمال نماید **طبیعت** آن گرم وخشک در دوم **افعال وخواص ومنافع آن** محلل ملطف و
با قوت تریاقیه سعوط آن جهت درد پهلو وعلل سوداوی ودر شقیقه وتدهین بآن جهت استرخای فالج ولقوی ورعشه واختلاف ودرد
مفاصل وعرق النسا واورام بارده عصبانی ودرد گرده ومثانه وخوشبوئی عرق ورویانیدن موی ورفع لرزه تپ ربع وتحلیل
اورام وبر اسفل قدم جهت رفع وبرودت هوا واستنشاق بوئیدن آن در ایام وبا وفساد هوا مصلح آنست مخصوصا بجهت ربع وتحلیل
نافع وروغن شگوفه آن نیز همین اثر دارد ولیکن روغن برگ آن قوی تر است واما شحم آن که مشهور به پوست بالنگ است وا البته
دیر هضم وغلیظ الکیت بسبب برودت ولزوجتی که دارد دیر از معده میگذرد وخارج میگردد وحاصل میگیرد واز آن غذای لیبار بر لاب بدن
اگر هضم شود ومانع صعود بخار است بدماغ جهت آنکه مطفی حرارت معده است واصحاب مره صفرا را نافع ومضر است بحرارت غریزی ومعده
بارد ضعیف ومحدث نفخ وقولنج ومصلح آن مربا نمودن آنست با عسل یا شکر واما حماض آن یعنی آب مغز ترش آن پس بلیست ودر آن غذائیت
ولیکن مقوی قلب حار المزاج ومانع ریختن صفرا با معا ولطیف ومقطع وجالی ومطفی حرارت کبد ومقوی معده حار ومشهی ومشتهی طعام ومسکن
حدت صفرا وخون ورائل کننده رغم ومسکن عطش وحرارت جگر واحشا وقاطع قی واسهال صفراوی وکبدی وجهت خفقان
حار وتسکین خمار وصداع حاری مفید وچون نان را در آب اترج با شراب آن بخیسانند وبخورند جهت تسکین صداع ودوار حارث از
خلای معده نافع واز خواص شراب آنست که منع می نماید صعود ابخره را البسوس سرقمه ان سے کنند تبیع تبقیعه که از رفع است

ازبرای دفع نفخ و... ازالیخولیای صفراوی و خون و طلوع آب آن در چشم زائل کند اطلای بریان آن است و همچنین اکتحال با آن و خوردن مطبوخ
آن در سرکه جهت اخراج زلو در حلق مانده و طلای آن بر عزیل بر قان و کلف و توبا در رنگ سیاهی و مرکب از جامه و ضماد آن جهت گزیدن
عقرب پرنده و بارشاخ دار نافع و رب آن قی صفراوی را بنشاند و ادرار معده و اشتهای طعام آورد و مقوی سینه و عصب مصلح آن شراب
خشخاش و شراب تین در آب آن آب نارنج و آب لیمو است و چون جواهر و مروارید را در آب آن که زریخیسانند محلل سازد و خوردن غذا که در آن
آب ترنج باشد نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محرق از صفرا و خون حادث از ابخره سودا و به محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقیه
را و لیکن بسبب شدت عفونت مضر است با صحاب سودا تر برا که تر شی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده شود به شکر و قند یعنی اگر
مفرد استعمال نمایند قند و اخلاط کرده آن مقدار که ذائقه آنرا انگور گرداند و افشره ساخته بنوشند و اما تخم آن محلل و مجفف و با قوت و مسهل و مقاوم
جمیع سموم است خوردن و ضماد نمودن ده مثقال از مقشر آن گفته اند قایم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قوی تر از تریاق
کبیر والنته اند و تریاق جمیع سموم ملدوغ و مشروب است و با آب گرم یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب به مقدار آشامیدن آن و ضماد کردن
آن یکدرم مقشر آن بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن است و طلای آن جهت تحلیل ورم طحال و سنون آن جهت تقویت لثه مفید و در سائر
افعال مانند قشر آن است و در غزن آ بجند بواسیر طلا و شرب آن بغایت موثر و با شراب مقام سم عقرب و ضماد و طلا آن و مفتح سده و گوشت مر
سریع النفوذ در اعضا و محلل و قوی و ملطف و چون کسی آن تدهین کند گویند عقرب نزدیک باو نمی آید و ضماد مطبوخ آن ترنج و برگ
با شراب جهت مفاصل و نقرس و ادرار و بیلات نافع و برگ آن هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سده و جهت ضیق النفس بلغمی
سفید و شکوفه آن در افعال مانند برگ آنست و از آن لطیف تر و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت دفع هوای وبائی آزموده و همچنین
فرش کردن برگ آن و مغز شیرین آن را چندان منفعتی نیست و صاحب منهاج از اطبا نوشته که ترش آن قوی تر از شیرین آنست و قاطع بلغم و دو علت
سینه و حلق و صفرا را نافع و در هیچ فصل خوردن آنرا منع نیست و لیکن در هر فصلی با چیزی مناسب مثل در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در بهار
یعنی موسم بهار با زنجبیل و نمک سنگ و بعضی خواص از قبیل آنچه ذکر یافت برای آن نوشته و تریاقات و جوارشات و حلوا و ادهان و رب و سکنجبین
ساخته و انگبین عرق و مربا و جمال آن در قرابادین ذکر یافت اشکس بضم همزه و فتح های چهار نقطه فوقانیه هندی و سکون و فتح کاف فارسی و نون
و در آخر اسم هندی اسپند است و خواهد آمد انیسون بفتح همزه و کسر نای مثناة فوقانیه و سکون یای تحتانیه و سین مهمله لغت هندیست ماهیت
آن زنجبیل گیاهی است هندی بطول یک انگشت و کوتاه تر از آن و اندک باریک ظاهر آن اغبر و باطن آن سفید فی الجمله شبیه به زراوند طویل
با بیک که جگلی و طبعی و برای قالب و بعضی آنرا سه قسم گفته اند یک قسم مسمی اغلیل است و قسم دوم سه ... و قسم سوم بسیار کوچک گفته اند سفید
طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلی افعال و خواص آن مقوی باه و هاضم طعام و حابس اسهال و دافع بلغم
و صفرای فاسد و مانع نسا دان و بواسیر و استسقای زقی حادث از آن سرد و غلظ را نافع عصل لا لف مع الثاء المثلثه اثل بفتح
همزه و سکون ثای مثلثه و لام لغت عربی اسم نوع بزرگ سخت گزست و بهندی جهاؤ نامند ماهیت آن نباتیست از شجر گیاه و برگ آن
ریزه و خشن جالینوس گفته که نوعی از طرفاست و صاحب جامع گفته درختیست شبیه بطرفا از آن بزرگتر و اسحق بن عمران گفته درختیست عظیم با شاخهای
بسیار و مغز طعم بحرست و برگهای آن ریزه سبز شبیه به برگ طرفا و طعم آن عفص و بی گل و ثمر آن بر گرههای شاخهای آن میروید بقدر نخودی رنگ آن
مایل بزردی و در اندرون آن و انهای ریزه بهم چسبیده میباشد و آن ثمر را غذبا نامند و در تابستان میرسد و آنرا بهندی مایین و چهو تی گویند
طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و اندک ملوحت و مرارت و ثمر آن در دوم سرد و در سوم خشک و تو هم کرده که آنرا گرم
دانسته افعال و خواص منافع آن با برگ و شاخ آن جالی و مفتح سده و طحال و مقوی جگر و ملین ورم آن جهت جذام و منع ...

بیخ و شاخ و برگ آن جهت رفع سده سپرز و ورم آن و جذام و سعفه موی نافع و طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جگر و طلای ورم آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و تدخین آن تا هفت دفع جهت لقوه و سقوط و انهای جدی که ابله نامند و بواسیر و جوشهای ریزه که آب از آن تراوش نماید و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعده موافق و در قطع خون همه اعضا ذرور خاکستر آن مجرب مقدار شربت از طبیخ آن چهل و پنج مثقال و از عصاره آن تا سی مثقال مضعف معده مصلحش آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو و رست دا اثمر آن رادع مواد و مقوی چشم و لثه و معده و جگر و سپرز و مانع نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و دافع یرقان و رطوبت رحم و چون در گلاب بخیسانند و صاف نموده در چشم بچکانند جهت رفع مواد و تقویت اجفان و حدت بصر مفید و مضمضه به طبیخ آن و بدستور خائیدن آن جهت تقویت لثه و تا کل اسنان و حرکت آنها و آشامیدن آن جهت نفث الدم و دلو و در در حیض و بواسیر و سیلان خون از هر عضو که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیخ یک دقیقه آن و نقوع آن در آب گرم با شکر جهت رفع یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبت رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظه متعفنه و نیکوئی رنگ رخسار و فربهی بدن نافع و گویند چون نقوع آن را سه روز تا هفت روز متوالی بیاشامند و از عقب آن تراهی جبرده مرطبه مستعمل در زیادتی گوشت فربهی مسلولین بخورند پس هفت روز یا زیاده روغن بادام یا شیره با شامند پس با کعب معمول نار دهمید مکمل الصنعة بخورند بسیار فربه میگرداند و رنگ رخسار را صاف و نیکوئی و با رونق و نضارت میگرداند و دلیل منافع آن آنست که چون بیاشامند تسکین در بدن او رطوبات فاسده باشد دفع میگرداند و پاک میسازد و تقویت معده می بخشد و کسی که معده و بدن او پاک و نقی باشد تقویت می بخشد و فربه میسازد بدن او را و اسهال مزمن رطوبی را باز میدارد و جهت قطع دم و درد و رطوبت و بواسیر نافع است و بوداده آن با کل خوردنی بدستور دیا ده درهم و نیم گلنار که در سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و ضماد آن جهت موتقته اعصاب مسترخیه و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و حمول آن جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع قمل و ذرور آن جهت قطع و جراحات و بردن گوشت زاید و حمول آن جهت رفع رطوبات رحم و فرج و سیلان و آن نافع و بخور چوب سوزانیدن آن در دودان صاحب لقوه را نافع مضر سپرز مصلح آن دو مقدار شربت از سائیده آن دو درم تا چهار درهم بدل آن بوزن آن عفص است با تخم زنان طریقه تنسویه غذیه و جوارش و شراب طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت آثلق بفتح همزه و سکون ثلاثه مثلثه و فتح لام و قاف اسم عربی فنجنکشت است و در جمله ادراق و در جمله راجحه نیز نامند و یونانی اقثین یعنی طاهر و پاک بجهت آنکه زیاده هنگام ربیع اعیاد و قتش بیخ پاشید و در معابد خود و بجهت آنکه گمان برده اند که مضعف باه و شکننده شهوت است و بفارسی فنجنکشت و هندی سنبهالو و بفرنگی اسکی فان نود و یا طیبی و بطراو غرآن را العزلی حب لفقد و حب الفقد نامند یا بعکس ان قبیل نام زنگی کافور زیرا که قاطع نسل است بفارسی فلفل کوهی و بشیرازی دل آشوب و بهندی ریکا نوانند ماهیت آن درختی است مابین شجر و گیاه و در مواضع صلب و در کنار برود و نهار و غیر آن میروید و شاخهای آن صلب و قوی و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و فی الجمله شبیه برگ انار و روی برگها آن سبزتر از پشت آنها و بر سر هر شاخی پنجه و برگ شبیه به پنج انگشت متفرقه الاطراف متقاربة الاصول و چون بدست بمالند بوی خوشی از آن آید و گل آن به سفیدی مائل و بسرخی و زرد و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و رنگ آن مختلف بعضی سفید و بعضی سیاه و در هند درخت آن بزرگتر از جای دیگر میشود طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم خشک و بعضی در دوم سرد و در اول خشک دانسته اند افعال و خواص آن قابض محلل و ملطف و مفتح سده دماغی و کبدی و صداع رطوبی و ورمی مانند قیر انیطس و لیسرغس و خفقان و بواسیر و سده سپرز و ورم رحم و احتباس حیض و التواء عصب و شقاق مقعده و زهر بار هوام و سگ دیوانه گزیده و عقرب و هوام نافع و برگ تازه آن را چون بسایند

رفع بر بهق و کلف نافع پیراق این صاحب پرسوت نخورد و بعد از آن اگر موافقت نمود تا دو هفته پرهیز برزه و هر یک ترش از اطعمه دیگری را تمام اگر صحت
یافت بهتر والا ترک نمایند و اگر اقوی باشد یک هفته دیگر نیز بعد دو وقت و بیا یکوقت بخورند و در ایام خوردن از لبنیات و حموضات باید مقلول
اشیا و رطبه و روغن بسیار اجتناب نماید و پرسوت آزایست که بعضی زنان را از دفع حمل عارض میگردد و مختلف میباشد حالات ایشان بعضی را از زیت دردی در
دلا و جگر و در رغبت بر غذا می نمایند و چون قلیلی تناول نمایند بر انقضام یابد و تا با سهال منتفع نگردد آرام نمی یابد و بعضی را تب متعفنی نیز آن بیماری عارض
جهت درد سر طولی و درد مو مانند هرا انیطلس آب بحجت جنون و تفتیح سده دماغی خفقانی داری بلغمی و تفتیح سده جگر و سپرز و مینی او اسقر کبیر ملح زیاده کردن شیر و
تخفیف منی جاد را حیض گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و با شراب جهت گشودن حیض و طلای آن با سرکه جهت وجع شقاق مقعده و حول و بیخ برگ و تخم آن یا مثل آن
بوده صفرا جهت دادرار حیض و طلوش و طبیخ آن جهت ورم مقعده مرهم آن باکرو و بیخی مسکتاره و برگ ناک جهت رفع صلابت اطمین و بیخ آن جهت گزیدن
هوام تحلیل اورام و فرش کرد و برگ آن بر دانشستن کار سر قوت باه و گریزانند هوام ست بستن برگ گرم کرده آن بر ورم بار و ورم ال جهت بینه و گویند تکیه
کردن بر چوب آن که از آن تکا ساخته بر آن تکیه نمایند مانع نقب و قاطع شهوت جماع ست و در زیر فرش خوب گردانیدن یا مانع احتلام و قاطع نوط و تخم آن لطیف تر
از برگ آن مضر گرده و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یکمثقال و بهتر آنست که تر آمده ون مصلح آن که صمغ عربیست استعمال نمایند زیاده از
یکمثقال و بدل آن گویند وزن آن شاهدانه است اثمد بکسر همزه و سکون ثای مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربیست و آنرا کحل و کحل سلیمانی و با صفهانی کحل جلا
و بیونانی اسطیمی و بلطینی و بسریانی صمید و برومی کوحل و بفارسی سرمه و بهندی انجن نامند ماهیت آن سنگیست صفائحی براق و اصناف الوان میباشد صنفی آید
از آن اکثر و صنفی سیاه اندک مایل بسفیدی و صنفی سفید و سرخ و صنفی و سفید نیز دیده شده و معادن آن بسیار از بلاد اصفهان که بهترین همه جا با خصوص
از توابع آنجا آورند و بعد از آن شورش و مغربی و اخراج آن مخلوط با سنگ میباشد لهذا طلع بر آن است چون با آتش و گداختند نقره در آن یافته میشد و بهترین آن آنست که خوب سیاه
براق و خالص از سنگ و چیزی نیست و خوب رنگ کدورت باشد و بسیار صلب نباشد و زود شکسته و صفت گرد و سفید آن قلعها اندک طولانی و با مفلج و براق و در تجلیه کریه
خالی باشد و بعضی آنرا زرنیخ سفید دانسته اند و بهترین طریق استعمال اثمد آنست که ریزه ریزه نموده به قدر نخوداده یا قلیل در دنبه گوسفند اگر نباشد در پیه چربی که
بالای گرده گوسفند باشد پیچیده در ظرف گلی یا ساخته بر آتش بسوزانند که مستعمل گردد بعد آن را در پارچه مدتی در وقع یا پرده سر پیچیده نمایند با گلاب یا عرق از زیانه را
آب برگ تازه آن یا آب برگ تنبل تازه یا آب برگ گل شقایق یا آب خار خسک یا بابونه یا پیلالی و مناسب با برگ نعناع مانند سیاه و بخار و هوده اصل نعناع یا یا انچه مناسب دانند
از اجزاء و دو خیار و غیره اریده و غیر با ستعمال نمایند طبیعت آن سرد در دوم و خشک در سوم و شیخ الرئیس در اول خشک در دوم گفته و محمد بن محمد حسن
و خشک در چهارم دانسته افعال و خواص و منافع آن قابض مجفف و لادع و محرق مغسول آن لطیف تر از غیر محرق مغسول آنست حافظ صحت چشم و مقوی
اعصاب آن مقوی باصره و بیرون و دفع حرارت و رطوبت دیرک و ازاله قروح آنست و جهت صداع و نزول آب و ازاله صدمه اکثر امراض چشم و تنقیه قروح چشم و بندکردن
ترشح و جریان حیض و ازاله قروح مقعده و التصاق جراحات و سوختگی آتش و قتل سبش مفید العین اکتحال آن با اندکی مشک جهت تقویه باصره و ازاله نوع دمع
و سحق آن با مروارید و سرگین حرذون و نبات سفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با حفض و سماق جهت و مو و جرب چشم مجربست و چون با قلیا از آن
با عسل نفت گرفته رقیق ممزوج مودوه با آن اکتحال نمایند صداع را زایل سازد و اگر صداع در شقیقه جا باشد همراه چشم و اگر بجای آن از باب ادا
تیز تازه خصوص گرم با اندک کافور باشد و در ابتدا اصداع ابتدا رود و خصوصا جهت ورم و دیده و از انها سعفه و حرق چشم و مسکن الم التهاب و قرحی و رطوبت و ازاله آن
چون مقصور با سیم بحیث با آب سماق و آب برگ تازه حصیدون با آب نقوع باشد جهت امراض نوره کحیلین مفلوق آن در گوش جهت الم آن
و با پیه و لیس گوشت حلقوم و سینه با تنی بند و بر آید و حصیه است در آن خضاب شرط تکرار عمل بعد روز ظهور آن نماید با تفتیح تازه اندکی کافور قلیلا گلاب قبل البیع آن
و با آب سماق تیز و مسور و ضماد آن بر پیشانی جهت سرحتة قطع رعاف حادث از حجب نافع خصوص با آب کتار و بسته عیدان برا و ام نمل

طبقهٔ قرنیه چشم و قروح ذکر قصیه ... اعضا مفید ... لیکن ... آن در عضو ... و همچنین جهت حبس ... آن با روغن ... جهت قتل

... و یا بیتا تازه و سفیدآب جهت سوختگی آتش و منع تقرح ... و همول آنجست تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض

و قروح مقعده و ... آن مضر باعضای صدریه و مفاصل و صوت و خوردن آن باعث گرفتگی آواز است و گویند خوردن بسیار آن قاتل است ...

که دارد مصلح آن ... و بدل آن در امراض چشم ... و جواهر ... آن ... یا دین و کر

یافت **فصل الالف مع الجیم** اجاص بکسر همزه و فتح جیم ... ماهیت آن ... بفارسی ... و سنگ

ماه گو ... بلغت رومی ... و اهل مغرب ... انواع ... بفارسی آلو ... اصناف ... الوان ... و کوهی ...

و الوان ... سیاه و بسیار ... و کوچک ... بفارسی آلو ... که مصفر ...

... در طبیعت ... مقام ... و در لطیفه

... چون خشک گردد و سیاه ... آن ... بسیار ترش ... شیرین ...

آن ... است اجاص ... مطلق ... زرد ... است که تازه آن زرد ... با شفاف ... بسیار ...

... است و در خراسان ... و مانند آن ... بفارسی ... مشهور ...

... و گویند ... سیاه بکمال رسیده ... و ... آن ... سرد

در اول و تر در دوم ... در وسط دوم ... آن ... تا باخشکی ...

است ... و ... در وسط دوم ... در اول ... با قوت ...

افعال و خواص و منافع آن ... قبل از طعام ... صداع ... و تبهای

صفراوی و تشنگی و حرارت دل ... و ... صفراوی ... مخصوص ... ترش آن ...

امور ... تلیین ... بسیار ... اطلاق بطن ... تقطیع و تلطیف ... بلغم

... معده ... با آنکه ... معده ... از فضول ... است

... سیاه ... است ... بیاید ... معده است ... آن ...

... طعام ... زنگ ... است

... خشک ... مانند ... آن ...

است و مسهل ... مانند ترش ... خوردن آن ... الصفراوی ... ترش بود ... مزورات

بیماران ... اجاص ... چون ... آب ... و بهند ... قطع

... دماغی ... لثه و تقویت لثه

... مصلح آن ... سفید ...

... العسل ... و منفعت ... قروح ... و اکتحال

... و ... قرابات

ذکر ... **فصل الالف مع الحاء المهملة** ... بفارسی گل ... و گل ... و زنگ

زعفرانی ... طبیعت ... گرم ...

جهت سبتانی آن در دوم گرم و در اول خشک قوت آن تا سه سال باقی میماند افعال و خواص آن مسخن محلل با قوت قابضه مقوم و مقوی
لبکند ارنده خون منجمد مطلقا و ضماد آن با حنا بر کف پا جهت و با جهت تفتت بر دف آبله قبل از بروز جهت تخفیف خواص آن با عسل جهت و قوبا است
برشانه جهت احتباس بول مجرب و طلا آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و داء و اورام حادّه و باد سرخ
و ورم جگر مفید لصاحب استسقا و مصدع و مضر سپرز و مفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص چون با گوشت طبخ نمایند باعث
زود مهرا شدن و ازت المعا است **احیون** بفتح همزه و سکون حای مهمله و بجای معجمه نیز آمده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت یونانی است
بمعنی مرانفی ماهیت آن ثمر گیاهی است منتشی شبیه بسر افعی میباشد و نبات آن علیق و شاخهای آن کوچک و باریک و مرغب و خار در ساقها مانند مستست
دارد و از هر دو طرف آن برگهای ریزه باریک راست شبیه برگ بوخلسا و کاهو وزیره تر از آن با رطوبتی لزج که دست چسبد و یک گلهای گل بنفشی و ثمر آن
شبیه بیخ آن بمقدار انگشتی مایل بسیاهی و از طبیعت آن گرم در اول و در دوم افعال و خواص آن مدر بول حیض و شیر و عرق و بیخ آن بقائم جمیع سموم
حیوانی خصوص افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهت درد کمر مجرب است مورث صداع و تشویش بدن مصلح آن شیر است
فصل الالف مع الخاء المعجمة **اختثار البقر** بفتح همزه و سکون خای معجمه و فتح تای مثلثه و الف بفارسی سرگین گاو و بهندی تر و تازه آنرا گوبر و خشک آنرا
گوسیره و آپلا نامند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن محلل و جاذب و حابس و دافع الم گزیدن هوام و افراج کننده
خار و پیکان و جهت قوبا و داء الثعلب سنه مجرب قطور آب فشرده سرگین تازه گوساله و در بینی جهت تحلیل ضماد سرگین تازه آن بر پیشانی و سلاح
سوخته آن با سرکه بر پیشانی بدستور و همچنین نفوخ سوخته در بینی قاطع رعاف و قطور بیاشید و بسیار نرم آن با روغن بادام تلخ و شراب جهت رفع الم و
ضربان گوش بسیار مفید و ضماد تازه گرما گرم آن جهت ورم جراحات حادث از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون به آذرگی بحم و اندمال جراحات و درد
مفاصل و عرق النسا و دفع الم گزیدن هوام و عقرب با آرد جو جهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و خنازیر و اورام صلبه و بول و گزیدن زنبور و درد ورم
زانو و با عسل جهت اورام بارده و با بابونه و کبریت و امثال آن جهت استسقا با زعفران جهت کشیدن و اخراج و با اقلا جهت ورم پستان و با آب اصل جهت
قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و تکرار ضماد پخته آن در روغن زیتون و گذاشتن آن بر بدن خشک گردد خارش جرب و امثال آن سپرز و ادرار و ضماد
بر زهار زنان جهت اخراج جنین مرده چون وقتی بگذارد باعث قتل جنین زنده گردد و پشت زیاد شکاه جهت رفع قولنج در سرگین بع التر و مقعد
جهت درد دم آن با روغن جهت نقرس بخور آن جهت عسر ولادت و روغن آن جهت قوبا و جرب طبیعی نافع و در مرکبات درم کبات و رادهان ذکر یافت
اخنیوس بفتح همزه و سکون خای معجمه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین مهمله در آخر ماهیت آن نباتیست که نسبت آن تیغ و یک شاخها
و چشمها و برگ آن شبیه برگ بیعج و از آن کوچکتر و بالای آن شگافته و شاخهای آن به بلندی یک شبر و گل آن سفید و شاخ و برگ آن مملو از رطوبت و ثمر آن
سیاه و کوچک با قوت قابضه **افعال و خواص** آن مانع مواد مجتنبه متجلبه با قوت مجففه و چون بجوشانند ثمر آن را نرم کوفته و بیخته و با عسل چند روز چشم
و چشم کنند سیلان آنرا قطع نماید و عصاره آن را چون با کبریت و نطرون مخلوط نموده در گوش بچکانند وجع آنرا ساکن کند **اخرساج** بفتح همزه و فتح خای
معجمه و سکون رای مهمله و فتح سین و الف و جیم در آخر ماهیت شجریست که در بلدان حاره و در مواضع خشک میروید بلندی آن بقدار یک قامت و اندکی زیاده
و چوب آن مانند چوب بخور و الجوف و برگ آن نیز مانند آن و از آن اندک تر رنگ و املس طعم آن شیرین لفته و در ثمر آن تخمی است نازک چون بخایند
خائیده شود و چون بخورند جهت ادرار و دیگر نفع معده را بر شاخ و بیخ آن عنکبوتان بسیار مستولی گردند و بیوت تنند آنرا بیشتر سفیدی نازک در آن و افشا ادرار
نماید آن عنکبوتات براه آینده و از این جهت نقرس اکثر مردمان آن را خورند و مقصر میباشد **افعال و خواص** آن چون ثمر برگ آنرا در آب بجوشانند و سهمبریه
برای اعضا میریزند آنرا ساکن گرداند و خاکستر آنرا چون با سرکه بر جراحات و جرب و با میل و غیره نمایند زائل سازد و جراحات را التیام دهد **اخرویس**
بفتح همزه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و سین مهمله در آخر ماهیت آن نباتیست غیر گندم

ویاقوت مجففه ومحلله وقابضه است فصل الالف مع الدال المهملة ادرک بفتح همزه وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله وکاف لغت
عربی بفارسی آلوچه سلطانی نامند وگویند نیشوق انیست طبیعت آن دراول سرد ودرسیدهٔ آن دردوم تر **افعال وخواص**
آن مسکن حدت صفرا ورسیدهٔ آن ملین طبع ونارسیدهٔ آن مسهل بعصر تا طلیع تی آدب رسیدهٔ آن جهت سرفه وصاحب دق بغایت مفید
وآب برگ آن کشنده کرم معده ونفاخ ومفسد معده مصلح آن گلقند است فصل الالف مع الذال المعجمة اذاراقی بفتح همزه و
ذال معجمه والف وفتح رای مهمله والف وکسر قاف وبالغت سیریانی است وبعربی قاتل الکلب حب الغراب خانق الکلب وبفارسی
کچله وکچولنا نامند وبهندی نیز بدین نام مشهور است **ماهیت** آن تخم درختی است هندی بمقدار نارنجی بزرگ پوست آن سرخ
رنگ بی بود طعمی چندان ندارد ودانهای پهن ودر بسیار صلب وتلخ ودرمیان آن می باشد مانند تخم بربل که نیز ثمری است هندی
درجوف برابل وهر دانه درغلافی علیحده وتخم بربل کوچک است وتخم آن ماکول بخلاف تخم اذاراقی که بزرگ وپهن بود و وسعی
غیر ماکول است ودرخت آن بزرگتر از درخت نارنج وبمقدار درخت بیل بهندی وبرگ آن نیز اندک شبیه بآن وکوچکتر وعریضتر از
برگ نارنج ومستعمل تخم آنست بدین نحو که در آب می خیسانند وپوست آنرا جدا کرده پس آن را ده نموده بکار می برند وآنچه صاحب تحفه نوشته
که آن بیخی است ودر تنکابن ومازندران کلاج دارو نامند وبرگ آن از برگ بنفشه سبزتر وگل آن مثل گل بنفشه درغایت سرخی وساق آن از
ساق بنفشه سطبرتر وسرخ اشتباهی خواهد بود شاید بیخی دیگر شبیه بآن باشد **طبیعت** آن درآخر سوم گرم وخشک ومسموم **افعال وخواص**
منافع آن سم حیوانات ومدر است وبالخاصیة مبدل مزاج بسیار سرد وردی فاسد بسوی مزاج حار جید صالح ولیکن باید که جرأت بر خوردن آن
ننمایند مگر نزد حاجت قوی شدید با مصلحات آن جهت فالج واسترخا وسائر امراض عصبانی ودرد کمر ووجع مفاصل مجرب والسته اند
ضماد آن جهت کلف وجرب وقوبا وعرق النسا وامراض مفاصل وامراض بارده وجرب متقرح وبثور لبنیة نافع **المقدار** سکه مشوش **مضر** و
بکمستعمال آن کشنده **مصلح** آن شکر وادویه خوشبو وقی نمودن بشیر تازه دوشیده وآشامیدن عرق واسفیدباجات همه بروغن بادام و
معالجات بار وغن بادام شیرین مقدار شربت آن از یک انگشت دو دانگ وحب معاجین آن در قرابادین ذکر یافت واطبای هند برای
آن از خواص بسیاری بیان می نمایند **اذارافیون** بفتح اول وذال معجمه والف وکسر فاوضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو ونون **ماهیت**
آن باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است که بفارسی کف دریا نامند وآن چیزی است پرسوراخ ولیاریک از فرنگ آورند شبیه به
اسفنج **افعال وخواص منافع** آن در جمیع افعال از زبد البحر اقوی واز سموم قویه ومقدار دو دانگ آن کشنده واکتحال آن جهت دفع
ناخنه وبیاض چشم ودواب بسیار موثر وطلای آن با آب جهت عرق النسا وورم پستان وجرب وکلف وبثور نافع وتحمیل آن چیزی را که
بهندی کستوری بینا نامند این دریا قریب بدین بوده باشد ودر حرف الزای در زبد البحر انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **اذخر** بکسر همزه
وسکون ذال معجمه وکسر خاء معجمه ورا مهمله **ماهیت** آن دو قسم بود یکی را آنرا بعزلی تبن مکه وخلال مامونی وطیب العرب بلغت رومی
سخن وسخیس نامند وبعضی اطبا گفته اند که سخیس یونانی است وبهندی کندهیل وکنتول سوندهی ور دس وسوریا وبفارسی
گورگیاه وکاه مکه وکرنه وتستی بفتح کاف وسکون تای معجمه وفتح نون ودیا وراخر وتصحیف کرده کسیکه آنرا گره وتستی بضم کاف فارسی وسکون های مهمله
فتح بای موحده خوانده واین معنعت نباتی است با شاخهای بسیار باریک وکسی بیخ بسته وبیخ آن غلیظ وبرگ آن ریزه تر از کولان وآن ذکران
درحجم وقد کوچکتر ومایل بسرخی وزردی وتقمل الرایحه لیفه نند بدو سائیده آنرا بیخ آن باصطلاح اهل مکه عسول نامند وبآن دست میشویند
وشکوفه آن بسیار انبوه سفید و با عطریت وتند طعم وگزنده زبان اصفیت دوم آن اذخر اجامی است وآن گیاهی است
که از بیخ آن در هند خسخانه می سازند مشهور بخس است گیاه آن در شکل شبیه بما وخرمی است ولیکن گیاه آن خوشبو نیست

٦٥

مانند اذخر بری وخشن ست وبیخ آن خوشبو باریک بسیار ودراز قریب بنداعی وبفارسی بیخ والا مانند اما اذخر بری گویند این صنف غلیظ
میباشد وتخم آن محدود وبهتر ومختار ومستعمل بیخ وفقاح اذخر عربی مکی خوش ترکیب نیکو رائحه آنست که گیاه وبرگهای آن بسیار بلند وصلب
وخشن نباشد بلکه نرم وانبوه وکوتاه باشد وشیخ الرئیس نوشته انچه فقاح آن مائل بسرخی وچون شگافته شود بنفش وساق آن باریک ودر
خوشبوئی شبیه ببوی ورد باشد چون نرم کنند بدست بمالند وچون بخایند زبان را بگزد وبسوزاند نکوست منفعت آن بسیار در گل و
فقاح وبیخ وشاخهای آن بود وبهترین آن عربی صلب خوشبو باریک صلب آب نست طبیعت حرمی مکی وانچه قریب بیان است گرم وخشک در
دوم ودر سوم نیز گفته اند واجامی آن مبرود نزد این حجه بیخ همه اصناف آن بارد وبیخ آن شدید القبض وفقاح آن اندک گرم وباقبض کمی
کمتر از گرمی آن افعال وخواص ومنافع آن محلل ومفتح سده کبد وافواه عروق ومقطع ومنضج اخلاط لزجه غلیظ ومسکن اوجاع بارده
باطنیه وجهت فالج ولقوه وتشنج رطب امتلائی واسترخا وخدار ونسیان وذکاء حفظ وازاله خوف ودرد دندان وتقویت لثه
وجمود ورفع رطوبات دهان نافع جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه ورطوبات بلغمیه وجهت ورم معده وجگر وسده آن وصلابت
سپرز ورفع نفث الدم وباء ویا واستسقاء وعلل گرده ومثانه وتفتیت حصاة وادرار بول وحیض وفضلات ورم رحم واورام صلبه هر عضو که باشد
خواه معده ویا کبد ویا گرده وغیرها وتپهای بلغمی ودوار وشدخ عضل مفید ومقاوم سموم هوام است شربًا وضمادًا وطلاءً که
امراض الراس خوردن بیخ آن با مصطگی منقی فضول دماغ است وخائیدن آن تنهائی برای فالج وهمچنین با مصطگی
وعلک البطم وآشامیدن یک مثقال آن جهت فالج ولقوه وتشنج رطب امتلائی وتنقیه فضول دماغی ورحم وهمچنین آشامیدن
ربع مثقالی از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب امتلائی وبا مصطگی نیز جهت تنقیه فضول دماغی وضمادآن بر منبت اعصاب جهت
استرخا وفالج امراض اعضاء الغذا والقلب والنفض وغیرها یک مثقال آن تنهائی ویا با یک مثقال فلفل جهت رفع
خفقان بلغمی مجرب وجهت ازاله خوف نافع وباتره تجبین جهت صلابت سپرز وبا ادویه مناسبه جهت استسقاء وعلل گرده ودرد ورم وتقویه
فم معده وجگر وسده آن ورفع نفث الدم وباء وبا نافع وآشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ ورباح وادرار بول وحیض مداومت
آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده وبا سکنجبین ورا واخرتپها نهایت مفید ومضمضه وسنون با آن جهت درد دندان وتقویت لثه وجمود و
دافع رطوبات دهان نافع ونطول طبیخ آن وضماد جرم آن جهت حذر وضماد برگ تازه تر متصل بیخ آن جهت لسع هوام وهمچنین ضماد آن جهت
ورم فم معده وورم بارد جگر وسپرز وشانه ورباح جمیع اعضاء وجلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم ودرد مفاصل وتفتیح افواه عروق وتلیین وانفجار
صلابات وتسکین اوجاع باطنیه واما فقاح آن یعنی شکوفه آن که بهندی سفید بیه گویند لطیف تر ودر افعال بهتر از حشیش آنست ونافع است
از برای لقوه وفالج ونسیان واوجاع واورام معده وکبد ونفث الدم ونیکو میگرداند حفظ را جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه
ورطوبات بلغمیه ودهن آن جهت حکه ودفع اعیاء نافع ودهن آن وشراب آن وعرق آن وقرص آن ومعجون آن همه نافع اند جهت
امراض مذکور ودر قرابادین به تفصیل مذکور شد با خواص ومنافع وطریقه صنعت هر یک المضار گویند بسبب شدت ادرار بیکه
وارد مضر است بگرده محرورین ومصدع مصلح آن گلاب وعرق نیلوفر وصندل مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل
آن راسن وقسط وبدل فقاح آن قصب الذریره است فصل الالف مع الراء المهملة + اراقو بفتح اول وراء مهمله والف
وضم قاف واو وبفارسی سیبک نامند ماهیت آن تخمی ست سیاه ودر درخلانی ودر میان گندم وعدس میروید افعال وخواص
منافع آن ملین محلل چون آنرا آرد کنند با سرکه وآب ممزوج خمیر نمایند وهشت ساعت در آفتاب بگذارند پس آنرا خالص بسرشند وبر اورام
بسیار صلب ومرجع ضماد نمایند تحلیل دهد ومرجع آنرا از اصل سازد والمضار ردی الغذا ونفاخ ومورث قولنج ریحی مصلح آن سرکه ممزوج

محروج بشیرینی است اراک بفتح اول و رای مهمله و الف و کاف در آخر بفارسی درخت مسواک بزبان کرم سیری ایران چوج و بهندی وجال
نیز نامند بکسر بای عجمی و سکون یا و ضم لام و واو در آخر و تخم آنرا بهندی پیل بدون واو گویند ماهیت آن بران که آن بری و جبلی میباشد
و آن درختیست شبیه بدرخت انار و برگ آن عریض و بلند تر است و سبز و خرم و انبوه و چوب آن سست و خزان نمی کند و خار دارد و بجال
نیز سے باشد و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن بقدر فلفل و خوشه دار مانند انگور و در خامی اندک تلخ و با عفوصت بسیار و سبز و در آخر
بعد رسیدن بعضی بسرخ و بعضی بسفید و بعضی منقش میگردد و پس سیاه و با اندک حلاوت و تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه و ثمر آن بمقدار
نخود می و خوشه ثمر آن کوچک ان مقدار که در قبضه دست آید و منبت آن اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و وادی ها و صحراها است و در بلاد هند
و دکهن و بنا در گرم سیرات ایران نیز می باشد و جبلی آن کمتر از صحرائے و بار خاہائے متفرق خوشه ثمر آن بزرگ تر از بری آنمقدار که
در دو کف دست آید و دانهاے آن ریزه تر و بیخ تخم و بد مزه و در آخر سیاه و اندک شیرین و عفص و باحرافت می باشد و در بعضی بلاد شیرین
تر و بزرگتر و با تخم بسیار تلخی می شود مانند انگور آن را در بازار میفروشند و بعضے مردم آنرا میخورند طبیعت آن بغدادی گفته که درخت
آن یابس است و ثمر آن در حرارت و یبوست معتدل و انطاکی در دوم گرم و در سوم خشک و حکیم میر محمد مومن در اول گرم و در آخر دوم
خشک دانسته افعال و منافع آن جالی و محلل و مقطع و مفتح سده جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده
و رفع اسهال و تحلیل ورم رحم و بواسیر و عسر البول و تنقیه مثانه و سعفه و داء الشعر و نمله و تسکین اوجاع و تقویت لثه نافع ضماد برگ و بیخ آن
محلل و مانع نزلات و داء الشعر و نمله و ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت تسکین اوجاع و تحلیل ورم رحم و سعفه مفید و آشامیدن طبیخ ثمر آن
جهت عسر البول و تنقیه عسر البول و تنقیه مثانه و تقویت معده و رفع اسهال و بدستور تخم آن در تقویت معده و رفع امثال و مسواک چوب
آن جالی دندان و مقوی لثه و اکثار آن مورث جوشش اماه و شرب آن باعث سحج مصلح آن کثیر المقدار شربت از طبیخ آن تا ده درهم و طلاء از
تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است و صاحب دستور الاطبا و دیگر آن گفته اند برگ آن جهت جرب و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر
آنرا بهندی حال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت سوزش اعضا و استسقا و ورم و جذام و حمیات حاره و دیدان و حب
القرع نافع اربع و اربعین بفارسی هزار پا و کنکهجورا نامند ماهیت آن حیوانے ست از جمله حشرات باریک و بلند بطول
یک انگشت تا یک شبر بعضے اندک قوی و بعضے باریک و تنه آن گره دار مانند ریسمان که دران گرهها بسیار متصل بهم باشد
و بر سر آن دو شاخ باریک و دم آن اندک باریک و در زمانه از هر جانبے از نزدیک سر تا دم آن بیست و دو پاے ریزه باریک و گاه
را میرود و گاه بر میگردد و دو دهن میگردد و بر عضوی که رسید پاهاے خود را در عضو فرو می برد که بدشواری ازان جدا توان نمود و پاهاے
آن خالی از سمیتی نیست و هر عضوی را که گزید اندک سوزش میکند پس تسکین می یابد و از گزیدن انواع بسیار سمی و روے آن وجع شدید
و تنگی سینه عارض میگردد و تریاق آن کوبیده هزار پائی که گزیده است بر موضع گزیدگی خود بستن و خورانیدن زراوند طویل و
جنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه اجزای مساوی با ماء العسل و یا با شراب و زهره الخنثی است طلاء نمک با سرکه نیز و روغن گاو و یا
گوسفند گرم کرده مالیدن گل مولسری سائیده هر یک تنهائی کافی ست و اگر در گوش رود زیرا که نوع باریک آن اکثر در گوش میرود
روغن را گرم نموده در گوش بریزند و اگر نباشد سرکه و نمک راه بود مردن اگر بنظر آید بمنقاشے گرفته بیرون آورند و اسم آن گیج بطریقیکه
دران گوش رفته است نموده دست را در گوش گرفته گوش و سر را حرکت دهند تا بر آید و اگر در آب افتد و بمیرد و آن آب را
استعمال نمایند از استعمال آن ورم و خارش و اندک سوزش در عضو بهم رسد تدبیر آن نیز مالیدن اشیاے مذکور است و چون
روغن گرم کرده بران ریزند مے میرود و گره هاے اعضاے آن از هم جدا سے گردد و مے باشد حکایت شخصے را و جعے

از ورک یا انگشتان پا بهم رسیده بود و روز بروز در تزاید بود از اتفاقات شب سوم چهارم در بین خواب زانوی آنرا بر پای گزیده آن شخص اصلا حس نکرد و صبح آن جمیع مطلق نبود مگر اندک نحجی در موضع گزیده آن هم بمالیدن روغن گرم زائل گشت و صحت یافت ارتکان بفتح همزه و سکون رای مهمله و سکون تا مثناة فوقانیه و فتح کاف و نون و آنرا ارکن نیز نامند لغت فارسی است بیونانی اجرا گویند ماهیت آن سنگریزه یا است سبک زرد رنگ و سرخ رنگ که چون بسوزانند سرخ گردد و بهترین آن سبک زرد رنگ بی سنگریزه و مستقیم محرق مغسول آنست زیرا که محرق آن لطیف تر از غیر محرق آنست طبیعت آن سرد و قابض افعال و خواص و منافع آن طلاء آن با آب کشنیز و مانند آن مبرد اورام و جراحات و با محللات مسهل بردن گوشت زائد فاسد و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت صالح و پر کردن زخمها و با مداد است جهت ریزانیدن حصاة نافع و اجتناب از خوردن اولی است ارجوان بضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب ارغوان فارسی است و آنرا ارغیدا گویند ماهیت آن درختیست که نبت آن بلاد فارس است گل آن بسیار سرخ مایل ببنفشی و انبوه و نیکو منظر و بوی آن چندان ندارد طعم آن اندک شیرین میخورند آنرا و فارسیان گل آنرا نقل مزه شراب میکنند و اعتقاد ایشان آنست که تفریح می آورد و تعلیق در اوراق آن نیکو و صاف میگردانند و چوب آن رخو و سبک و ثمری ندارد مگر تخمی که از آن مثل آن میروید حافظ نوع آن باشد طبیعت آن گرم مایل باعتدال است افعال و خواص و منافع آن مخرج اخلاط لزجه و رافع برودت و کلیه و منقی آلات تنفس و مفتت حصاة و جهت تصفیه لون نافع و آشامیدن طبیخ گل آن مقی و منقی آلات تنفس و معده و آشامیدن طبیخ پوست ریشهای بیخ آن مقدار دو درم مقی قوی است و ذرور سوخته آن جالی و مدمل و خفقان نیکو است و زنان از آن خطاط بسیار زنند بسبب سیاهی رنگ آن و چون برابر بجا بلند مقدار گانزا برد یا مصلح قی آن برگ عناب تمام است بدل آن صندل و نیم وزن آن گشنیز و تخم آن در ادویه عین قائم مقام کشنیز است که چشم نیز نامند و شراب سرد ارجوان مربای آن در قرابادین کتابیکه یافت ارو قنای بفتح همزه و سکون رای مهمله و فتح دال مهمله و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر قاف و یا و لغت یونانی است ماهیت آن نباتیست شبیه بگیر بسیار تند و تلخ و بالای ورقها است تندی و حرارت و اجتناب از آن اولی است اگر در اطلیه با مصلحات و صاحب لخته بات گفته قثاء الحمار است و لغتا ند کش و صلصبا معنی گفته که تخم آن در غلاف میباشد ارز بضم همزه و رای مهمله و زای معجمه معرب رزلو و در یونانی است و بیسانی روزی و بعربی ثمن و بفارسی برنج و تیواری کرنج و بهندی چاول نامند ماهیت آن گیاه آن مانند جو و گندم و برگها و ساق آن بلند تر و نرم تر و لطیف آن یعنی محل زراعت آن زمینهای نمناک و جاهائیکه در آن آب ایستد و یا آنکه آب بسیار بآن برسانند آب چشمه در رودخانه یاران و قنوات و بلندی گیاه آن در اکثر بلاد تا به یک قامت و در بنگاله تا بدو قامت بیشتر در و در فصل آنرا زراعت مینمایند یکی پیش از موسم باران که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب در ثور تا اواخر جوزا که آب باران بجه در زمینها بلند بست نشو و نما یابد آنچه در زمینهای پست مانند هنگامیکه بهندی جهیل نامند و کنارهای دریا که طغیانی آبها و سیلابها مقدار که آب بلند میشود و آن نیز بلند میشود و اورام که سر گیاه و خوشهای آن بیرون از آب است بر ...

از مطبوخ زانی آنرا با آب بجلیسانند خوب مالیده بجذاب ست و مطبوخ نمایند الا برنجهای لنج دیگون چند مرتبه جوش دهند و آن آب غلیظ را نیز ریزند استعمال آن جایز
نیست و بالخاصیه در محرور المزاج احداث حرارت و در مبرود المزاج برودت میکند و از جهت اشتباه قدما و اکثر متاخرین مرضی را ضرر دارد برنج که ذکر نموده اند
مخصوص باصحابه داشته اند که در ترقی احداث کیفیت متضاده در اصحاب کیفیت متضاد فقط شرط است و تحلیل کم این مخصوص را زعیر هند و صیف باز بر آن کیفیت مرضی را
برنج هندی موافق تر است و از جهت یک کیفیت برنج ... کرده و در خواص آن آنکه باعث صحت و هر برنج هر ست حدیث دارد و دست اطبای هند نیز متفق اند که اکثر با
نوم صالح میگردد و تفصیل آن در قرابادین این کتاب کرافت **افعال و خواص و منافع** آن مولد اخلاط صالح و خوابهای نیکو در اوقع تشنگی و مسکن لذع اخلاط مراری و
اسهال صفراوی مسمن بدن و مولد منی و زحیر سحج و قروح امعاء و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه را نافع مصلح حال بدن و نیکو کننده رنگ رخسار
و خوردن آن با شیر و شکر کثیر الغذاء و بهی و مسمن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و تشنگی و غثیان و حبس اسهال صفراوی و با شیر نیز جهت سحج آبلی
گرده بزور روغن بادام شیرین با فندق جهت مغص و سحج و التیام آن مصلح حال بدن و نیکوئی رنگ رخسار و مولد اخلاط صالح و باعث دیدن خوابهای نیکو
از برای اصحاب سل خصوصا کی با شیر الاغ پخته باشند هنگامی که حمی عفنی نباشد جهت آنکه پاک میگردد و در جدار گوشت صالح میرویاند و همچنین با بانچه بسفارلیخته آن عصیده
آن بول الدم را نافع اما بعده از قاروره از خون و قبل از نفاس اغذیه فی ضعه حامضه یاسند ساقیه آب شیرین کرده آن سرنجین حقنه با آب مغسول آن جهت سحج و قروح
امعا نافع آشامیدن آرد پخته آن با سیر گرده بزکه نیکو طبخ یافته باشد جهت افراط اسهال مرضی خصوصا که بریان کرده باشند آنرا جهت اسهال دوافی سحج و قروح امعا
بغایت نافع گویند چون برنج را بریان کنند که سرخ نیز شود و سیاه نگردد و بسوزد و مقدار ده پانزده مثقال آنرا در چهل پنجاه مثقال آب بهمان قسم درست بجلیسانند و صبح آب
صاف آنرا بیاشامند جهت حابس اسهال ... مفید و سائیده آن با گیاهی که بهندی پونده و دوب نامند که بر زمین مفروش و برگهای آن باریک و شاخهای آن گرد یا بسیار بغایت
سرخ نامند و با اندک نبات سفید و قدری آب خالص شیر گرفته بیاشامند نفث الدم را مفید است و آشامیدن آب مطبوخ آن بامندار الشعیر که بهندی بیچ نامند مسکن لذع
اخلاط مرار معده و امعاء و با شیر تازه با شاصفره و روز خوردن جهت تولید منی مجرب و سعوط برنج که در چین کوبیدن بهم میرسد قاطع رعاف است و اغتسال
بدان جهت جلاء و سیاح از بدن و طلای آن با عدس جهت دفع کلف و آثار جلد مفید و همچنین با آب خربزه و ضماد آن با بیه گرده بر جبهه کشود دن دمل فوده
آن جهت جراحات تازه و جوا اسیر را خصوصا مروارید با آب مطبوخ برنج و با آب نخاله غیر مطبوخ آن بشویند چرک آن را زائل سازد و جلاده هد چنین
چون آرد بسیار نرم آنرا با آب بمالند و خشک نموده آب بشویند و همچنین چند مرتبه تکرار نمایند بسیار صاف و جلا یابد المقدار آشامیدن
آب مطبوخ سلتوک که بفارسی شالی و بهندی دهان نامند و پوست که بسیار نرم حملایه کرده باشند از سموم است و گویند تا یک مثقال آن کشنده
است برنج مولد قولنج و سده و مولف تذکره کرب و مصدع بیدانه مصلح آن خیسانیدن آنست و در آنجا نه گندم و خوردن آن با شیر چون را آب قطم
بجوشانند رفع سده آن میکند بدل آن آرد جو مغسول است و برنج بریان حرعلویات و الموضوع از آن در قرابادین فی کرافت از بفضم اول و سکون را مهمله
و زای معجمه ماهیت آن درخت صنوبری ست بار درخت رطب از آن حاصل میشود و منبت آن زمین عرب طبیعت آن گرم و خشک است ارجه بفتح و را مهمله
و صاد معجمه دیار آخر بهندی دیمک نامند ماهیت آن کرمهاست بسیار ریزه و سفید بسر و دهن آنها اندک تنه آنها نرم و پر از رطوبت ترجی چون در کاغذ کتاب
لباس و غیره از قبیل انچه را بیابند میخورند و هر چه را بخورند اطراف آنکل آلوده میباشد و چون خشک شود اندک صلب میگردد دیده تمام از بهن انچه را میخورند همه
میگردد و با اندک زمانی فاسد و فانی میگردانند خصوص کتاب و فرش و لباس و ماده مکون آنها انچه محققین نشسته رجوب بیوت و صندوقها و فرش و با تحت آنهاست و محل
تکون آنها آن مواضع و زمینهای نمناک یا رطوبتی است که خاک آنها نرم و نمناک باشد و در آن مکان انچه میرسد همه را میخورند و فاسد بسیار زنند و در ملک بنگاله در از جهت
نمو آن بسیار بلند بمقدار راسته فرما میگردند و بسر بر آورده پرواز میکنند و با اندک زمانی خاکی میگردند و اهل هند میگردند که با درشاهی ارند و جهت آن بسیار بزرگ و ماده سیاه
بحجم انگشتی و بطول دو دهان آن و بزعم ایشان بسیار گرم و مقوی باه ست و در زمستان از آنها کی که محل تکون آنهاست مانند صحرا باد آنها برآورده میخورند بدین نحو که آنها در
نموده نهند آنرا بر عرقگاه و چوب نموده میباشند و میگویند اگر بزدوی بلند و بعد در و زنگذارند تمام آن گداخته آب زرچی از آن بر می آید و پوست خالی میماند و قلاع است خت

۶۹

آنکه ... و شتاء آنها در ایام حرارت آفتاب که در صحرا است در موضعیکه دهقانان علفهای زراعت را کنده جا بجا جمع مینمایند در رطوبت باران و شبنم و حرارت آفتاب متعفن گشته و بعضی یافته از ان تکون مینماید پس شخصی که معرفت آن دارند آن موضع را کنده بیرون آورند در بعضی از آنها یک یا دو عدد می باشد و گویند

چون آنرا در روغن بلسان [illegible] حل کنند در بواسیر مانند نافع است و باشدن آب مطبوخ خربزه کننده آنست و چون جرب و دگر گی و کلف و خشک و قوبا [illegible] گرنا ننده

آنست ارسطون [illegible] غلط که از خمر داو [illegible] ترتیب هند [illegible] از خمر و متقوی احشای بارده او در قرابادین کبیر است ارغاموني برز [illegible]

بفتح همزه و سکون را مهمله و فتح غین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یا در آخر بفارسی ایشاسرخ نامند و بهندی [illegible] ماهیت آن نباتی

شبیه بخشخاش بری و برگ آن مشرف و شبیه ببرگ شقایق النعمان و گل آن سرخ و سرآن شبیه بسر خشخاش و طولانی تر از ان و برآن [illegible] و تخم آن مسند [illegible]

[illegible] زعفرانی افعال و خواص آن محلل منقی جرح که آنرا ارغامونی قرحی که آنرا ناقلیا نامند و چون ضماد نمایند تسکین [illegible]

درد [illegible] مابیت و بکیدانه فلفل سیاه سائیده و با آب [illegible] روز متوالی بخورند جهت فالج و بان و سیلان رطوبت از ان نافع ارقیطون [illegible]

اول و سکون را مهمله و کسر قاف و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم طا مهمله و سکون واو و نون [illegible] [illegible] فیون [illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible] برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و از ان بزرگتر و صلب و [illegible] و رنگ آن [illegible] آن [illegible] سفید [illegible] مرغوب [illegible] آن

مربع کمتر از یک مربع و [illegible] سرخ رنگ و تخمی مقدار زیره سیاه و بهترین آن تازه [illegible] گفته [illegible]

آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص و منافع آن جالی و مقطع و محلل [illegible] جهت امراض بارده [illegible]

و شقاق [illegible] انگشتان حارث از برودت و عسر البول و حرق النار و قروح [illegible] طبیخ آن [illegible]

طبیخ آن شقاق عارض از سردی و سوختگی آتش آشامیدن [illegible] آن [illegible]

و عرق النسا و درد مفاصل ضماد تازه آن جهت شقاق و [illegible] انگشتان و اوجاع حاصل از سوختگی آتش و [illegible]

آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] استشفید [illegible] برگ آن [illegible] ست ارقیطون [illegible] بفتح اول و سکون [illegible] مهمله و فتح قاف [illegible]

و در یونانی [illegible] نامند نیز ماهیت آن گیاهی [illegible] شبیه ببرگ [illegible] سفید و شیرین [illegible]

تخم آن شبیه [illegible] افعال و خواص و منافع آن [illegible] طبیخ آن و تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع [illegible]

و رهبان آشامیدن [illegible] عسر البول و عرق النسا و [illegible] سوختگی آتش و قروح [illegible] شقاق عارض از سردی هوا نافع [illegible]

مهمله و فتح میم [illegible] و لام [illegible] و کاف [illegible] و لام [illegible] ماهیت آن [illegible] با عطریت [illegible]

منفی [illegible] منابت آن [illegible] زرد [illegible] و [illegible] نوشته اند [illegible]

[illegible] آن [illegible] گرم و خشک افعال و منافع آن [illegible] مقول [illegible]

استحکام لثه و امراض دندان [illegible] نافع [illegible] جهت تقویت [illegible]

[illegible] و [illegible] جهت استحکام [illegible] امراض دندان [illegible] استحکام لثه و ضماد

آن جهت [illegible] اورام و اندمال قروح و منع [illegible] اعضاء [illegible] آن جهت [illegible] و با مثل آن آرد گندم و شکر [illegible] و در روغن

بریان نموده [illegible] گرم بر عضو موضع [illegible] درد چشم [illegible] نافع [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible]

تا دو مثقال بدل آن [illegible] حکیم میر محمد عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنرا [illegible]

آخر نامند و نبات [illegible] و [illegible] که آن نوعی [illegible] وا [illegible] قرفه [illegible]

مذکوره و امراض [illegible] برای دفع رطوبت و [illegible] درازی موی [illegible] آن مستعمل دارند [illegible] با عطریت [illegible]

و سکون را و تشدید ها و فتح میم و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتیست بری و بستانی و سهلی و جبلی بری آن غیر مستعمل و بستانی آن برگهای آن شبیه ببرگ ابهل و ساق آن مربع بقدر نصف ذرع و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف لوبیا مایل بطرف اسفل و تخم آن سیاه و دراز و تخم بری آن مستدیر و اغبر و گویند از جنس درخت قلقلان است و این بیطار نوشته که غیر آنست چنانچه مشهور است در زمان ما ضعف آن غیر صفت قلقلان است و در حرف القاف خواهد آمد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن محلل و جاذب آشامیدن یک درهم آن با شراب بغایت محرک باه ضماد مطبوخ آن محلل ورم بلغمی و همچنین ضماد آن با ضماد گیاه آن نیز و قطور آن با عسل جهت ازاله ظلمت چشم مسمی بارقاء من و بیاض نافع و غیر بستانی آن در این افعال قوی تر است و مخرج خنثین ارنب بری بفتح همزه و سکون را مهمله و بفتح نون و با موحده معرب است از لغت سریانی است بتغیر و بضم نون و بفتح زا معجمه یونانی قوذ میوس و بلغت فارسی خرگوش و ترکی و هندی سسیا و سیسه گهر نامند ماهیت آن حیوانیست معروف بجثه گربه یا موشهای بسیار نرم و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت میش و گوشهای آن بسیار دراز و لهذا آنرا خرگوش یا آن بسیار بلند و لهذا آنرا خرگوش نامند و دستهای آن کوتاه تر از پایهای آن و مانند زنان حیض بینند و گویند منقلب میگردد نر آن با ماده و بالعکس و اصلی ندارد و یکسال نر آن بسیار است و قوی میگردد و یکسال ماده آن و لهذا تشبیه نموده آنرا گفته اند و بعضی گفته اند حمل آن هفتاد و زیاده است و زیاده هم گفته اند و گویند چون کسی نر را بسیار بسر ساند و ذبح نمایند خون از ذبح آن بیرون آید و سفید یکرنگ و سیاه و اغبر و ابلق میباشد طبیعت آن گرم در سوم و تر در دوم و بعضی سیاه آن خشک و سفید نرگی آن بسیار گرم و خشک آن تر و مشهور نیست که مزاج آن سرد است و با این قول ایراد نموده اند که پس از چه جهت نافع است بلغمی صاحبان مالیخولیا را و امراض بارده را و جواب گفته اند که آن هر چند سرد است لیکن گوشت آن گرم است از گوشت غزال و حق جواب آنست که آنچه مشهور است غلط است و سبب آن شهرت افعال آنست از جمله خوف و سبب این هر دو یا بر دودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم است و از لوازم حرارت جرات و جلادت و اقدام بر جریت و آن جانوری خرد است اگر این لازم حرارت با او نباشد و از جنگ و غزا هلاک میشود و باری تعالی بحکمت بالغه قلب آنرا نسبت بابدان آن بسیار بزرگ خلق کرده حرارت غریزی روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف میگردد و موجب جبن و خوف او میشود و نیز حرارت اصلی مزاجی با حرارت عرضی و ریشانی از غضب با خوف مجتمع گشته باعث اضمحلال و ضعف آن میگردد و از این جهت باز بسیار از نمی توان کرد و صید چنانچه ماده آن میکند نمیتوانند نمود و نیز شیر آن جلدی و جلادت که بسیار در آن دارد افعال و خواص و منافع آن صرع و فالج و استرخاء و لقوه و اختلاج و ارتعاش اغذیه متخذ از گوشت آن خصوصاً کباب و مشویات میسره با ابزار مقویه و تقویت دماغ یا چینی و فلفل و جوز بوا و تخم شبت که ترش کرده باشند انهار اکثر نافع اند از برای فالج و لقوه و استرخاء و خدر و ارتعاش امراض بارده و ضعف اعصاب و اوجاع مفاصل و سلسل البول و فرورفتن و همچنین با آن مولد خون غلیظ و غلیظ تر از گوشت گاو و تر دگان میش و اگر سرفه باشند و تر و خشکی و چون قدر قلیلی از انفحه آن بطفل بخورانند ایمن میگردد از حدوث صرع که آنرا ام الصبیان نامند و فزع در خواب لیکن باید که شیر در معده او نباشد زیرا که موجب تجبن میگردد و همچنین خورانیدن آن با مسکه گاو یا روغن گاو با سرکه انگوری یا با عسل مصفی محلول تحلل خرما نافعست از برای صرع و چون یکدرم انفحه آنرا یکدرم شب یمانی سوخته با آب طبیخ بابونه سه روز چند روز بیاشامند خون بسته را گشاید و آشامیدن و حمول آن منتهاه بعد طهر سا و دو نیم مثقال آن منع حمل نماید و سه آشامیدن دو مثقال آن جهت رفع سیلان رطوبات رحم و تسکین نافع و سه قیراط آن با شراب جهت رفع تب ربع مجرب شمرده اند و آشامیدن یک درهم آن با آب بنجود از برای احتباس بول بسبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط تا نیم مثقال با سرکه انگوری جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و بالجمله فادزهر جمیع سموم است و زهره آنرا تاثیر بعکس نیست یا آنست چون با زیت مخلوط شود و بلغ نمودن گرده آن گرگ هنگام فتح بعد رسید جهت نفس الانتصاب و لیسکه در حین بخار سرعت دباوقت و دیدن نفس بسیار زنند و با نفس دیار بحر گنند نافع گفته اند و خورانیدن آب مطبوخ جگر آن بگرم جهت مرضیکه در ملوک اطفال در ملک هند و بنگاله عارض میگردد و آنرا دبه نامند موثر و چون زهره آنرا بنوشند خواب بمرتبه بر شخص آن غلبه کند که تا سرگر نخوابانند و استنشاق نمایند بهوش نیاید و چون با کندر و سداب آشامند آب سیاه زنند و بیاشامند و قت آشامیدن خواب آید و چون اراده انتباه و خلاصی از آن نمایند سر که کهنه بیاشامند

وچون حقنه آنرا با نمک طبخ کرده در ... سعد نموده و دو انگشت از سقوط نمایند لقوه را نافع بود و خوردن آن با روغن ... جهت اخراج مشیمه نموده وگویند
چون ... آنرا بچه بخورد در حال آبستن گردد و همچنین حمول ... آنرا در این باب بسیار مؤثر دانسته اند و مغز ... آنرا چون بریان نمایند و بخورند و رعشه
مرضی را مفید دانند ... مغز ... آن بر لثه دندان باعث اعانت بر دمیدن دندان اطفال میگردد و چون با سرکه در روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند
حشرات الارض از آن شخص بگریزد و نزدیک او نیاید و چون هفت روز هر روز درجه مغز ... آنرا با شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی میکنند و خاکستر دماغ آن با بیه
خوک و طلا العسل و آب پیاز غنصل جهت رفع داء الثعلب مفید و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل نافع و ضماد و خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرگین آن ترا
سفید رم با یک درم شراب جهت سلسل البول و در تراوش قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره و طلای خون تازه گرم آن جهت رفع کلف و بهق و ثبور یکه آب سپید
از آن ترشح کند که در سر باشد و مسکن درد ... کهنه و خوردن خون برشته آن جهت قرحه امعا و اسهال و رفع سموم وگویند که چون بچه تازه زائیده آن را فتح
نمایند و خون آنرا در پارچه بگیرند و خشک نموده نگاهدارند و عند الحاجه قدری از آنرا با شیر مرضعه طفلی که آنرا ام الصبیان حادث شده باشد حل نموده آن
طفل بخورانند باعث رفع مرض آن میگردد و طلای پیه آن مانع انشقاق مورختین است و جوشیدن آن مسخن بدن و معدل اخلاط بارده و ادبان
آن قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن حابس خون همه اعضا المضار محرور المزاج را مضر مصلح آن کاسنی و سکنجبین و انار میخوش و پختن
آن بجا را ابگرم و شبت و خوردن آن با روغن گفته اند که لحم ... نافع نیست اصحاب وجع مفاصل را مگر لحم ارنب ... که البته از تقلیل غذا باید
لحای تقلیل الفضول این هر دو از آنجمله اند چون مجموع آنرا در ظرفی بسوزانند و ... آنرا با شامند تفتیت زنگ گرده مفید چون جوف آنرا پاک نموده
به ... بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی مؤثر است وگویند نگاه داشتن کعب آن جهت رفع چشم بد موثر و نیز گویند تعلیق چشم آن با
ماهیت در نظر ماست ... و در ... طبیخ و تعدیه آن در قرابادین ذکر یافت ارنب بحری یونانی ... ماسیوس هندی کاسانامند ماهیت
آن حیوانیست صدفی شکل مائل بسرخی ما بین اجزای آن چیزی سبز شبیه برگ ... در ... و سنگ میباشد وگفته اند حیوانیست ... تا ماهی
طبیعت آن بسیار گرم و حاد است افعال و خواص ... آن خاکستر آن جالی بصر و دندان و ضماد کوبیده آن تنها یا با تخم انجره ... و همچنین طلای روغن مطبوخ
آن طلای خون جهت کلف و بهق و خاکستر آن با پیه خرس جهت داء الثعلب بغایت مفید و همچنین تنها و این ... آنرا جهت گزیدن زنبور رفادزهر سریع الاثر
میدانند المضار سم قاتل است چون بیاشامند بعد از آن قلیلی وجع بطن و عسر البول و ضیق النفس و سرفه خشک و نفث الدم و قی صفراوی و یرقان عارض شود
واگر بول کنند اندک شبیه بارغوان باشد و بد بوی و عرق کریه از بدن برآید و قی صفراوی مخلوط با اندک خون نماید اصلاح آن خوردن شیر الاغ اول و خوردن
صلاقه برگ خبازی و آشامیدن شراب ... مصور که مبالغه در عصر آن نکرده باشند پس قی رانیدن آب مطبوخ برگ خبازی با بیخ آن و بیخ درم کوبیده
مقدار یک رطل خوردن سرطان نهری و آشامیدن ماء الشعیر سرکرده و خربق سیاه و لبن سقمونیا با قطران یا ماء العسل مقدار یک رطل اگر احتیاج بفصد شود فصد نمایند
و تلطیف بطن نمایند بقی و اسهال بعد از سکون اعراض بحسب لائق و علامت براصحاب آن آنست که نکرده نماید ادرا شنیدن نام ماهی و لا بس بدین کس خوردن
آنرا و خواب ... بخواب یدن ... بخوابیدن بفتح ... و سه بفتح اول وضم ... هندی چهار نقطه و سکون و او و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت هندیست و آنرا بالسیه بفتح
بای موحده و دال ... و الف و سکون نون و فتح سین مهمله و ها در آخر نیز نامند ماهیت آن نباتیست که در هند و بنگاله بسیار میشود و این شجر و گیاه و بلندی
دو ذراع و زیاده بران و برگ آن شبیه برگ بید اندک عریضتر از آن و شاخهای آن بر گره و چوب آن سفید اکثر از آن خلال میسازند و گل آن بنفش سفید
سرخ و بنفش نیز میباشد و آتش چوب آن تند میباشد و از زغال آن باروت میسازند طبیعت آن گرم و خشک است او را دل گویند سرد است گل آنرا ...
آید افعال و خواص و منافع آن گل آن جهت دق و دفع سوداو تسکین حدت خون و سوزش بول و ناریت آن مفید وگویند بیخ آن جهت ضیق النفس و بود
... صفراوی و غثیان و قی و یرقان و حرقة البول و قروح مجاری بول که بهندی سوزاک و بفارسی ... نامند وگفته اند ... ق ... مفید ... بمقدار
... که بهندی ... مانند میشود و ... تخمهای آن ... گویند تعلیق آن بر گلوی اطفال جهت سرفه ایشان نافع است ... بکسر راء مهمله و سکون ... نامنا ...

تحتانیه و دال و فتح بای موحده و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله نقطه ماهیت آن دوائی است فارسی مانند پیاز نرگس که از بستان خیزد و غاسقے

یوسف بغدادی گفته اند شاید که آن بیخ و بسوس باشد که سوسن احمر بری است و انطاکی گفته که بیخ سوسن سفید که بفارسی سوسن آزاد نامند که بیخ

عبارات از آنست طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن جذاب جای ست طلای آن بجهت قطع دخول بواسیر آشامیدن آن بغایت زجعف

مقدار شربت آن تا یکدرم فصل الالف مع السین المهمله اسارون بفتح همزه و سین مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت سریانی است و بیونانی

و بهندی تگر نامند ماهیت آن بیخ گیاهی است پر گره و اندک طولانی بیخ و زرد رنگ از زرد چوبه باریکتر دیده شده با ریشهای عطریت و ثقیل الرائحه

لذاع و بعضے اقسام مایل بزردی نبات آن جنگلها و گیاه آن منبسط بر روی زمین برگ آن شبیه برگ نیل و بلاپا زان کوچکتر و مایل بسیاهی و گل آن بنفش و در

زیر برگ شبیه بگل بنگ و تخم آن شبیه به قرطم که گاو چیره مانند و نوعی از آن را ساق بقدر ذرعی و برگ آن مانند قنطوریون دقیق و با لا ساق آن شبیه

بعضے بالای بعضے در اطراف شاخهای چیری باشد و انبهای گندم و بزرجوف گندم آن حیرت زعمی بیخ آن بسطری خفیف گره و خوشبو و خوش طعم و نوع دیگر برگ آن

مانند برگ نوع اول و اخیر اصلب و شاخهای آن پر گره و باریک بر تسعاری بیچیده گل آن بزرگ و شمر آن مانند شمر کبر و در جوف آن تخم مانند تخم قطعے و بیخ آن رنگی

بر زمین پر گره و متعدد و دی بیخ و لذاع و این قسم مخصوص است به نوع سوم و دیگر مانند آن را نوعی را برگ از همه انواع ریزه تر و ساقهای منبسط بر روی زمین و گل آن بنفش و بیخ

آن نیم و گیاه و در رنگ و طعم آن بیخ با عطریت و شبیه است آن که بهتر آن ساده است و این نوع ضعیف ترین انواع اربعه آنست و بهترین همه نوع اول است که

از فرنگستان آورند و مشام جهت تیز و تند رائحه باریک باشد که زبان را در وقت خائیدن بگزد و مستعمل بیخ آنست طبیعت مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک

بعضے در سوم گرم و در دوم خشک گفته اند افعال و خواص و منافع آن ملطف و محلل و مفتح و مقوی و منقی دماغ و اعصاب و معده و جگر و سپرز و گرده

از اخلاط بارده و رطبه با لاتفاق آشامیدن آن بتنهائی یا با دویه مناسبه جهت امراض بارده رطبه دماغیه مانند صرع و لقوه و فالج و استرخا و تشنج استسقائی و رعشه

و تقویت دماغ و تسکین آن و اعصاب و صداع مشارکت رحم و نسیان و خصوصا با ماء العسل جهت تسکین اوجاع باطنی و استسقا و یرقان سدی و رم سپرز و جگر و سپرز

و تنقیه آلات البول و رحم از رطوبات لزجه و فضول ردیه و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تسکین درد آن و عسر البول احتباس حیض و وجع مفاصل و درک

عرق النسا و نقرس نافع خصوصا که جهت این مورد و ماه در آب انگور خیسانیده باشد که از برای هر سه مثقال از آن چهار رطل و نیم آب انگور باشد و با شیر

و شکر مفتح جهت تقویت باه مجرب دیدن و در طلاء جهت تسخین و تقویت معده و کبد و اخراج رطوبات فضلیه و ادرار و یکمثقال آن با ماء العسل مسهل بلغم است

و بیخش لیسیدن با روغن و نائم جهت نسیان و اکحال آن جهت امراض بلغمیه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب نافع و ضماد آن با شیر تازه دوشیده بر کنج

ران و قطعه پستان جهت زیادتی شیر مجرب اهل هند اعتقاد آنست که چون قبل از بروز آبله یدیدن آن یا بیخ بنوشند آبله بسیار کم بر آید مجرب دانسته اند

از جمله ادویه ایست که و اگر کرده شود و در بخور با مصر بیخ آن مضرت معدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال با ماء العسل بدون آن نیزن آنست

یا زنجبیل است یا اصلاح آن خولنجان و نصف آن بیخ جوارش سارون شرایب قرطه آن در قرابادین ذکر یافت اسن بفتح همزه و سین مهمله و رکون دال مهمله

شیر سیندی با کسه نامند ماهیت آن جهار است مشهور از جمله سباع طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص منافع آن گوشت آن و پیه و همه موقع

شحم آن بجهت صنادید یان برهکر بیخ زان آن و مشک تقیت معده و مقوی جماع طلای جهت کلف و نطور آن با روغن تخم انجره در احلیل جهت تحط سعد کل طلای

بیدو زهره آن بربدن باعث گریختن سباع از آن شخص ضماد بیله بپن چشم آن براید موثر است در نظر با ارسطو گوید که بابه خصیه شیر بغایت مقوی

دل و باه است چون بشکافند آن را بر او بریم و نیمکه طبخ نموده خشک کنند و بروغن زیتون چرب کرده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمع جماع

باطنی مانند قولنج و مغص و نفع دلو و آمیر در دیکر و رحم لغایت موثر مفید است و زهره آن مقوی باه و اکتحال و آشامیدن بکیل انگشت شیر مانند یرکه

تخم مرغ نیمبرشت جهت کسی که آنرا از زبان لیسیده باشد گویند مجرب است و وقت استعمال آن در حین حلال با دشمن طرد داشته اند گویند بخلوس پوست آن جهت دفع نقرس

و بواسیر مجرب است و نشستن بر پوست آن سوختن آن بهر که در آن افعال اطفال و بلوغ ارواح دیگر دوی بجهت گریزانیدن سباع دفع بیتمه تا بع و گداشته قطع زبو است

آن در میان صندوق رخوت مانع کرم زدن آنهاست و اگر کرم در آن صندوق موجودات باعث قتل آنهاست گویند چون بیان آنرا خشک نمایند و قدر قلیلی از آنرا با نبات سائیده بصاحب ضیق بار و طب بخورانند شفا یابد و چون بیخ شیراده را خشک نمایند و زن حامله با خورد اردنا نا نیکه طفل را از شیر بان گیرند مرضی که بهندی بیرت نامند معقود باشد و چون فرج آنرا خشک نموده عند الحاجت با آب گرم سوده زن استعمال نماید فرج آنرا تنگ کند و گرم گرداند و چون یکدرم سرگین آنرا در شراب حل نمایند و بمعتادین شراب خمر دهند باعث نفرت و عدم خواهش ایشان گردد و گویند چون صدای خروس سفید تا جدار را بشنود دلزده جذام آن افتد و فرح نماید و بعضی گمان برده اند که مساح چون صدای شیر البلغوه ی مرد میگوید خوردن موی سبل آن از جمله سموم است اکثر از راه عداوت و آنرا مقراض نموده در میان رگ برگ تنبول گذاشته بخورانند بکسیکه با او عداوت دارند با لجمله بهر نحو کسیکه آنرا خورده باشد علامت آن آنست که در وقت نشستن شکم او درد کند و چون بر برگ بید انجیر بول کند آن برگ پاره پاره گردد و تدبیر آن آنست که بیارند جگر بچه گوسفند یا بز خاله و قطعه قطعه نموده خام بجبند و چون سه ساعت کامل از آن بگذرد دو درم خربق اسود که بهندی کتکی نامند خوب بنرم سوده با آب نیمگرم بقدر یک کاسه بخورند و قی کنند و اگر زود قی نیاید شاخه درخت بید انجیر در حلق کنند تا قی آید و موی بقطعهای جگر بیرون خواهد آمد و یا آنکه ماهی روبیان که بهندی جهینگا نامند با بار لیسانی بسته خام بخورد و در ساعت صبر نموده تا چیزهای را بکشند و با آن چسپیده بیرون خواهد آمد پس بیخ گیاهی سفید هر که بهندی چولائی نامند با آب کشسته بیخ سوده بیاشامند و اگر شیر کسی را بگزد خواه بدندان و یا بناخن برای آنکه دندان و ناخن او از سیل سر و زهری میباشد اذیت بسیار باید که زرا وند دراز با عسل و مرهم شیر آن ضماد نمایند پس با سرکه بشویند و در آن مرهم منجز از قنبور نحاس و زنجار و غث الفعه بموم و زیت گذارند اسد العدس ماهیت آن شبیه بگیاه عدس نوعی از طراثیث نبته را نه برگ آن مستدیر و سبز و ساق آن باریک تند لیسان و غیر لیسرخی و گل آن سفید و زرد شبیه بگل لبلاب و بیخ آن مانند کرنب و بسیار کوچک تنها که در حوالی آن بهم میرسد می پیچد و آنرا فاسد میسازد و لهذا آنرا با لوک نامند طبیعت آن در سوم گرم و با قوت بارده در سوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن محلل بلغم و سودای غیر محترق و مدر بول و مفتت حصاة و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و چون با سرکه ضماد نمایند و بخود زن آن نمایند بیخ آن یا خام آن باعث لاغری بدن فربه میشود و مضر بمثانه و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا و بسیار میگرداند و طلای آن جهت نمله و دفع رفته شدن آن مفید گویند مضر بخشی است و مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن افتیمون و اطراف بهار است آن صعفور و نیز گویند ماهی اسقنقور ... اسطراکیس بهمزه و سکون عین مهمله و فتح رای مهمله و الف و رای مهمله لغت مغربی است ماهیت شجر نیست آنکه آبی است ده سواحل دریای مجاز در ابتدای روئیدن یک شاخ بقدر درعی شبیه بحی العالم میباشد و چون محاذی آب ... مقدار ... و مرغیات ...آن سفیده و تلخ شوره محلل و عفوصت و طعم برگ آن اندک تلخ طبیعت آن ... **افعال و خواص و منافع** آن ... در درد دندان آشامیدن آن با شراب نازه در محرور و باشنابی را سرد و لعابیت محرک باه و تمازه آن محلل صلابات و مفتح سده و دفع حرارت غریزی و حابس بخارات مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرم و مع آن و ریح ولعد از خشک شدن شبیه بکنند میباشد و در قوت و بارطوبت فضله جهت امراض و دفع رطوبات از مفاصل نافع اسریح بضم همزه و سکون سین و فتح را و مهمله و سکون نون و فتح جیم سرنج بدون همزه نیز آمده و بهندی سیندور نامند ماهیت آن جوهری است مصنوع از رصاص سیاه ... شبیه بسنجرف سوده و گاهی گلنار آن یعنی سرخ شکفته اند مایل بزردی و صفت آنرا بسیار طرق است از آنجمله آنست که بگیرند سفیداب رصاص و سرب تا در تابه سفالی کرده بر روی آتش نهند و بجای آن بتابه ... تا سرخ گردد و هر چند آتش تیز تر گردد سرخ تر گردد پس در یکی کرده بر روس کوره گذارند و آتش بر اطراف آن بر افروزند تا سوخته و نهایت رنگین گردد طبیعت آن سردی آن کمتر از سفیداج که سفید تر باشد و خشکی آن زیادتی از آن **افعال و خواص و منافع** آن محلل جالی و منقی زخمها و منبت اللحم و طلای آن با روغن گلسرخ یا روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت و دفع ورم زخمها و تنقیه چرک و بردن گوشت زاید مرده و قطع بدبوی آن جهت سیلان خون و سوختگی آتش و حقنه آن با بیه و آب برگ بارتنگ جهت قرحه امعاء و زر د نرم سوده آن بر قور پاشیدن آن برگ سیم مفرح و تکرار آن باعث زوال آنست و از سرنج از سموم قتاله است اراده کسیکه آنرا خورده باشد ... او

اسفیداج و انشاء الله تعالی در اسفیداج خواهد آمد و هم آن در قرابادین ذکر یافت اسفریع بفتح همزه و سکون سین و ضم را مهملتین و سکون واو و فتح را معجمه و سکون عین مهمله ماهیت آن گیاهی ست که در سبزه زارها و در کنارها هم میرسد افعال و خواص و منافع آن ضماد آن عصب مقطوع را در ساعت التیام
اسطراغالیسن بکسر همزه و سکون سین و فتح طا و را مهملتین و الف و فتح غین معجمه و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی ست و بعربی معروفست
بمخالب العقاب الابیض ماهیت آن بیخ نمنشی ست کوچک اندک مضرس و بر روی زمین برگ شاخهای آن شبیه ببرگ شاخ نخود و گل آن ریزه بنفش و بیخ آن
مستدیر شبیه بتربه شامی متشعب بشعبهای بسیار مانند شاخ حیوانات متشبک بعضی در بعضی و طعم بیخ آن با قبوضت نیست آن تلهای برف مثلین
و مواضع سایه این بیطار نوشته که در بادیه اندلس کثیر الوجود ست و مستعمل بیخ آن افعال و خواص و منافع آن بیخ قابض و مجفف قروح و حابس بطن
و در بول چون بشراب بجوشانند و بیاشامند و چون نرم بکوبند و بیزند و در قروح کهنه بپاشند باصلاح آرد و قطع نزف الدم نماید لیکن بسبب غلظت
بدشواری کوبیده میباشد چون اسطوخودوس بضم همزه و سکون سین و ضم طا مهمله و واو بی نقطه و سکون واو و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم دال و سکون واو و سین مهملتین
لغت یونانی ست بمعنی حافظ الارواح و بعربی آس الارواح بمد همزه و کسر نون و مسکه الارواح اهل مکه معقل گیاه آمره هموم لفظ ضاد معجمه و سکون را مهمله و ضم کاف
آمراز بهر القصم و بسریانی سحاوس کنام جزیره ایست که در آنجا بسیار میروید و اهل هند این نرم و سهدی دیار و در بنگاله منته نامند و در اطراف عظیم آباد بنگاله هم میشود لیکن
اندک کم قوت ماهیت آن گیاهی ست بقدر ذرعی منبت آن جاهای نمناک برگ آن شبیه ببرگ صعتر و از آن دراز تر و باریک و گل آن سبز
بشکل خوشه چوب بسیار کوچک تر از آن بنفش مائل بسفیدی و با آن زردی و سرخی و مرغب بنرم و ثقیل الرائحه اندک تلخ و در وقت تخم آن بسیار ریزد
و اندک مضرس طعم و زرد و تیره مائل بسیاهی فی الجمله شبیه بار زن خرد و زود آن لیکن اندک باریک تر و شبیه بکافور چنانچه ابن سویه گفته اند که اسطوخودوس گیاهی
ست که چون بدست بمالند و ببویند بوی کافور از آن آید طعم آن تلخ و نیز آنچه بعضی نوشته که تخمی ندارد و نیز درست نیست زیرا که آنچه در زمین حجاز و در روم و مغرب
از جهای با قوت میرسد با تخم قوی الرائحه و با تلخی و نرم مرغب میباشد و آنچه در زمینهای ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد هند و عظیم آباد و جهانگیر نگر از بنگاله میروید
تخم بعضی سیاه تیره و بعضی سفید مائل باندک بنفشی و بی زغب بعضی بی تخم ریزه سفید مائل بزردی ست و نوعی از اسطوخودوس میشود که از اطراف شاخهای آن
باشان باریک اندک بلند و بی زغب و اغبر و در بو شبیه بانچه ذکر یافت بلکه تند تر لیکن خوشه آن دیده نشده که چه نحو میباشد طبیعت آن گرم و خشک
در درجه اول حار در دوم نیز گفته اند و این اصح ست خصوصاً حجازی تازه قوی الرائحه و مقدار طعم آن و شیخ الرئیس و ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم گفته اند و گفته اند که
جوهر ارضی بارد و ناری لطیف و شیخ داود گرم در آخر دوم خشک در اول سوم و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب القوی و اجزای بارده آن کمتر از حاره و تخم آن معتدل
و ابن تلمیذ گرم در اول خشک در دوم نیز مرکب از جواهر ارضی بارده و ناری حار لطیف افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و جالی و مفتح سده بالقوت و جزو حار
لطیف خود با قوت قابضه مجز در حتی بارده و مقوی بدن و دل و دماغ و احشا و جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوت مذکره و مفکره و مفرح و روح و مفرح جهت امراض سینه
و سعال و نزلات و سایر امراض عفنه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره لقوت مسهله دافعه خود اخلاط فاسده بلغمیه رطبه و سوداویه مخصوص آن از دماغ و تنقیه
آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی و طحال و مجاری بول و امراض الراس و تقیه آشامیدن تنها آن جهت رعشه دماغی و درد و سدد
حادث از ضربه و سقطه و قروح دماغ حادث از ضربه و سقطه و نزله و همچنین خصوص با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب تازه و آن تنها و یا با شراب عتیق تازه
جهت آنکه با وجود آنکه مقطع و ملطف ست حابس بطن و مقوی معده است و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل همچنین اسهال با فضل نافع است
جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و جهت دفع شخوص و سواس سوداوی و استرخا و تشنج رطب امتلائی و رعشه و صداع و زوال غم و اندوه نافع و جهت
استفراغ و تنقیه دماغ و فضول آن با رطوبات مزجه دماغ و عفونات الصبیات نوازل ست با حدت مقوی ممتحن آنها ست و تقویت می بخشد دماغ را و لطیف میسازد
روح دماغ را همچنین سائیده جرم آن با ماء العسل و به سفوف گلنگبین و مربای آن با سکنجبین چون هر شب آشامیدن بمقدار مثقال گل اسطوخودوس آن با
و با دیگر آن نماید امراض مذکوره خصوصاً وسواس و جمیع آنها تابه و شربت آن آشامیدن با عاقرقرحا و سکنجبین جهت امراض همچنین با عسل مقوی دماغ و مستفرغ بدن دریافته

[illegible] مطبوخ [illegible] اسطوخودوس [illegible]

[illegible] تنهائی یا با [illegible] مسهل سودا [illegible] جهت [illegible]

[illegible] چون [illegible] اسطوخودوس [illegible] بیاشامند مصروع [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] سکنجبین [illegible]

ازان سکنجبین [illegible] اسطوخودوس [illegible] آنست [illegible] فضول [illegible]

[illegible] آن [illegible]

معجون سازند یا بجوشانند [illegible] بیاشامند [illegible] جهت [illegible] گرانی سامعه ضعف باصره مجرب [illegible] آشامیدن مطبوخ آن

جهت امراض سینه و سعال [illegible] نزله [illegible] مسهل بلغم و سودا [illegible] آلات بول با قوت تریاقیه است [illegible] اسطوخودوس

[illegible] جهت [illegible] معده [illegible] امراض [illegible]

[illegible] مضر صفراوی [illegible] سکنجبین [illegible]

و بادام [illegible] مسهل بیاشامند [illegible] مضر صفراوی [illegible] مصلح آن سکنجبین گویند مضر است [illegible] مصلح آن کثیرا و صمغ عربی است

مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم [illegible] آلات [illegible] افتیمون شیخ یوسف بغدادی گفته خاصه اسطوخودوس اسهال سودا

از دماغ است و شربتی ازان یکدرم تا پنجدرم [illegible] مصلح ضرر آن [illegible] سکنجبین خورده احتیاج [illegible] مصلح دیگر ندارد و بعضی اطبا گفته اند مصلح

آن شراب لیموست [illegible] سودا [illegible] از دماغ است و بعضی گفته اند مسهل صفرا نیز هست [illegible] اسطوخودوس [illegible] سکنجبین [illegible]

[illegible] مطبوخ و معجون [illegible] قرابادین ذکر یافت اسفاناخ بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فاء و الف و فتح نون و الف و خاء معجمه [illegible]

[illegible] قطف است که اسفاناخ رومی باشد ماهیت آن گیاهی است

معروف بستانی و بری [illegible] آن مستعمل است و معلوم [illegible] باران خورده آنست طبیعت آن در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است در گرمی

و سردی [illegible] موافق است الا آنکه [illegible] آنست که با کشک الشعیر و روغن بادام شیرین تناول نمایند [illegible] نافع

برای [illegible] خشک [illegible] افعال و خواص و منافع آن [illegible]

[illegible]

آن [illegible] جهت [illegible] گلو [illegible] عصاره آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جالینوس آنرا قنابری دانسته و ما یتقی عین آن و گفته قنابری مشهور است نزد اهل شام و همه مردم ماهیت آن و همچنین منفعت آن غیر ماهیت و منفعت اسقلیناس است و دیسقوریدوس و رساله نوشته که آن گیاهیست شاخهای آن طوفانی و بر شاخهای آن برگهای طولانی شبیه به برگ قسوس که لیلاب کبیر است باشد و ریشهای آن باریک و بسیار و طعم کم بود گل آن ثقیل الرائحه و تخم آن ریزه شبیه به تخم فالافلیس و منبت آن کوهستانها و سنگلاخها **افعال و خواص و منافع** آن آشامیدن بیخ آن با شراب جهت زحیر و بچه پیچش و دفع سموم جانوران زهردار و ضماد برگ آن جهت قروح خبیثه عارضه در پستان و رحم نافع و جالینوس رساله نوشته که منبت این در امتحان و تجربه نیاورده ام و اختیار نکرده **اسفنج** بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم یونانی صیفونا و بعربی زبد البحر و سحاب البحر و غمام و قیم و نشافه و صوف الحمامین و بهندی سفنه و بفارسی ابر مرده و ابر کهن و لشکر و گاذران و بهندی موا بادل و بترکی بلوط نامند ماهیت آن چیزیست که بروی سنگهای دریای شور تکون میگیرد و چون در آب اندازند آب را نشف می نماید و چون بفشارند آب از آن بر می آید و آن دو قسم می باشد قسمی از آن که متخلخل و سوراخهای آن گشاده و نرم و شبیه بنمد و پر سوراخ است ماده گویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنگ است نامند **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع** آن محلل و مجفف قروح و جروح عمیقه تازه کهنه و اورام بلغمیه و رشحهای کهنه و قاطع نزف الدم و التیام دهنده زخمهای کهنه و مفتح افواه عروق چون تازه آنرا با سرکه خالص یا سرکه ممزوج با آب یا شراب تر کرده بر جراحت تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیت قطع نزف الدم کند از هر عضوی که باشد و ضماد مطبوخ آن با عسل یا آب خالص یا سرکه ممزوج با آب یا شراب تر کرده آن و بر قروح عمیقه و همچنین گذاشتن پوست خشک آن بر ظاهر جراحت اگر چه بعمق آن نرسد جهت آنکه باد خود قوت مجففه و قوت جاذبه آنرا نیز هست و سوخته آن جهت منع نزف الدم و التیام زخمهای تازه و تیز در دهان و در آن تنهای یا با پیه یا با رشته کتان سوخته جهت رمد یابس و جلای بصر و تفتیح افواه عروق مفصود و جراحات جاشیه و محرق مغسول آن در ادویه عین نافع و چون قطع خشک آنرا که در آن مطلق تری نباشد بقفر الیهود و یا بزیت آلوده کرده بکبریت آنرا با آتش برافروزند و سرنگیر را بر موضع قطع یا بطکه خون از آن بند نشود بگذارند که حرارت آن بدان موضع برسد و داغ کنند آنرا خاکستر آن بدان ریخته شود و در ساعت خون را بند نماید بسبب پیدن و گرفتن افواه عروق را و همچنین خاکستر سوخته چرب نموده آن بروغن زیت چرب نموده بسوزانند و خاکستر آنرا تر و در نمایند و شرب آن جهت نزف الدم خارجی و داخلی مفید و چون قطعه از آنرا بقدری که توان فرو برد بخیاط ابریشمی یا ریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند و سر خیاط را بدست بگیرند و لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد بعد از آن خیاط را بکشند که از گلو بیرون آید بقسمیکه گلو ببرد و اخراج زلو و خار که در حلق چسپیده باشد بعدیل است و چون ریزه ریزه نموده بمقراض بروغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد و بکشد آنرا و در مصر گازران آنرا از آب می غلیسانند و آب آنرا گرفته بجامه می مالند جهت تصفیه آن و گفته اند از خاصیت آن آنست که چون آب را با شراب ممزوج نمایند و اسفنج را در آن بگذارند از هم جدا میگردد و مضر احشا مصلح آن آب خوره یا ریباس است و چون خواهند که بپاشانند باید که بسیار ریزه مقرض کرده بپاشانند زیرا که در بار دن بعید نمی شود و دستور احراق و سحق و غسل و سفید کردن آن در قرابادین ذکر یافت و سنگها که در جوف اسفنج بهم میرسد در طبیعت قریب بدان و حرارت این کمتر ملطف و مجفف و جالی و مفتت سنگ مثانه نزد غیر جالینوس زیرا که او مستبعد میداند نفوذ و رسیدن قوت آنرا بمثانه ولیکن مفتت سنگ گرده گفته **اسفیداج** بکسر اول و سکون ثانی و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و نون عربی کثیر المنافع است صنعت آن در قرابادین و کتاب کریافت **اسفیداج** بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و جیم معرب اسفیدآب فارسی عربی و عبرانی بارق و بیونانی میمونیون حمیسون و سلیقون و زیقون و بسریانی اسفیطیقا و بهندی سفیده و بترکی کربان نامند ماهیت آن قلعی و سرب که بقوت ترتیب سازند بطریق احراق و بهترین همه و مستعمل در ادویه عینیه آنست که از قلعی که رصاص ابیض سازند و تسکین تمام و بسیار سفید باشد و آنرا اسفیداب رومی و کاشغری نیز نامند و مستعمل مغسول آنست خصوص در امراض عین تا حرارت و حدت و لذع آن زایل گردد **طبیعت** آن سرد در سوم خشک در دوم و خشک در سوم **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و مجفف بی لذع و مبرد و مسدد و مغری و قابع گوشت زاید فاسد و مدمل قروح و سوختگی آتش با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه جهت درد سر با ادویه عین جهت درد چشم و تیره و بیاض و قروح و اورام حاره آن

خصوص معنی زنع ارشرکان خوب ست و باشیر دختران و باسفیدی تخم مرغ جهت رمد و چون آنرا مکرر بشویند و لسقیه بگلاب کرده خشک نمایند در آفتاب جهت
رمد حار و در مراهم با قلیمیا و آب بیخ عنب الثعلب جهت شعر رو یانیدن مجرب و آب برگ عنب الثعلب و رادعات جهت باد سرخ و شبور و حب الدم
و حکه و ورم حار و سوختگی آتش و آب گرم و با شیر جهت قرحهای حار و مفاصل و زخمهای و شقاق و درد چشم و بثور آن و بیاض رقیق و چشم
حیوانات و با بیاض بیض تنها و یا با روغن گل سرخ جهت سوختگی آتش که پارچه را بدان آلوده و تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل
نمایند بیخ موی را هست منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع بخشد آنرا و چون بر موضعیکه خواهند که موی آنرا نشفت
نمایند بمالند بیخ موی راس ست و نرم گرداند که بآسانی بی درد و الم کنده شود و چون در مراهم داخل نمایند زخمها را پر نمایند و لحم زاید را بخورد و بدل آن بارد
ابیض ست المضار آشامیدن آن مورث خناق و مانع حیض و حمل و زیاده از یک درم آن کشنده و مقدار آنجا و آن هم بطریق تعفین و هم بطریق احراق و مقدار آن
در مقدمه ذکر یافت و خوردن آن کشنده است بعرض سده در مجاری و تضییق آنها و سفید شدن زبان و تغیر شدن رنگ رخساره و بدن و استرخای اعضا و اخفا و اختلاط
عقل و سرد شدن بدن و دماغ و خشک شدن حلق و دریافتن عفوصتی که گویا مازو خورده و بعض بقیئ در معده و وجع فواد و سرفه و ضیق النفس و فواق و تهدید و غشی
خناق و در انتهاء اگر بانوشادر معده نمایند مهلک ست و علاج آن بقی و آشامیدن مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه با عسل و طبیخ انجیر بربع درم سقمونیا با ماء العسل و
بعد از آن عصاره افسنتین ست و مدارات بول با ماء العسل اسفیداج الرصاصین بفارسی سفیدآب و [illegible] نامند ماهیت آن سنگی براق صفائح ست که از یزد و نواح
اصفهان از معدن کج و امثال آن حاصل میشود طبیعت آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص و منافع آن محرق آن بالطبیعت ترلزجت و تخفیف آن کمتر و نفع آن
بثیره جالی و مغری و رافع آثار جرب صافی کننده بثیره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف ست و طلای آن بر پیشانی و با مهر که مخلوط با پشم خرگوش
و سفیدی تخم مرغ جهت رعاف و حبس و منع خروج دم از شریان شکافته شده و باحث الزاق آن و تنهائی با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع المضار
خوردن آن کشنده است بخناق و خشکی دهان و قولنج و اکثر اعراض اسفیداج و ازاله قوی و مدارک آن بقی فرمودن و خوردن نیم مثقال حب البان با ماء العسل و جز آن
لعاب و عصاره خطمی تر و ماء خیار و آشامیدن بربع درهم سقمونیا با جلاب اگر قی ساکن شود و اعراض سرد الا بازا حاده اسهال نمایند اگر سحج عارض شود معالجه آن نمایند اسفیتباج
بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم فارسی شعد [illegible] نامند از جمله اغذیه است ماهیت آن تریست
از گوشت بچه مرغ و تیهو و تذرو و حلان و غیر اینها از گوشتهای خفیفه و لطیفه و بقول و حبوب غیر آن مثل اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و نخود مقشر و امثال که طبعی عاشد با
ادویه حاره مناسبه ترتیب دهند طبیعت آن در دوم گرم تر افعال و خواص و منافع آن لطیف در طبع صالح الکیموس نافع از برای اکثر امراض سرد مثل سبات و لیثرغس و مالیخولیا و
جنون سوداوی و سبات سهر و نسیان و سکته و فالج و لقوه و استرخا و اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و بلاهت و امراض صدر مانند سعال و ضیق النفس و گرفتگی
آواز و امراض سوداوی مانند جذام سوداوی و مرجان را نافع صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله یا مرغ بچه یا طیور خفیفه لطیفه از هر کدام مناسب باشد و میسر آید و پارچه پارچه
کرده در آب جوش دهند و کف آنرا بگیرند و طبخ دهند پس در آن از حبوب و بقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده و مقشر نموده داخل کرده بپزند تا پخته گردد پس
چیزی از توابل حاره مناسبه و کشنیز و مصطگی در آن ریخته سرش را بند کنند تا نضج یابد پس فرود آورده بکشند و بخورند تنها یا بقدری چپاتی و اگر قدری قلیل برنج در وقت
طبخ داخل نمایند بد نیست بلکه بهتر ست و گرما گرم با قاشق خورده آن را بجوی که بخار آن بسر و گردن برسد از برای اصحاب زکام و سعال بسیار نافع ست و تفصیل خواص
و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت استقنقور بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و را مهمله و آنرا اسقنقور بدون
الف و سقنقش نیز و بعربی بعضی گویند که ورل مائی ست و تحقیق آنست که غیر ورل ست و ورل مائی را بهندی پانی کی گوه و سقنقور را اسمور و بهندی
را اسمور و بهندی بن رهو نامند ماهیت آن حیوانیست از بزرگ و با دست و پا و شیخ الرئیس نوشته که آن ورل مائیست که از نیل مصر صید
می نمایند و نوشته که گویند که از نسل تمساح ست که در بیرون آب بر خشکی بچه بهم رسانند و در خشکی پاید و صاحب شعار الاسلام نوشته که حیوانیست بسیار شبیه بورل
یافته میشود و در بطایح اطراف نیل مصر و مشهد فیوم و داخل آب نیل می شود و نوشته که بعضی گفته اند که از نسل تمساح ست …

که در دل صحرا میباشد و اسقنقور در مسقط نیل رود نیل و قریب بان بوست و در صلبت و خشن تر از پوست سقنقور بست و غذای و دریل ایشای بری است
و سقنقور هم حیوانات بری مانند عضایات و هم ماهی دریا میخورد و گویند از نسل تمساح ست که نهنگ باشد بر لب دریای نیل بیضه میگذارد و بچه می آورد و آنچه در آب
رود نهنگ میشود و آنچه در ریگ بماند سقنقور و آن غیر ورل ست زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل و نزدیک آن میباشد و ورل در بیابانها و سر سقنقور
باریک کشیده و رنگ آن ابلق از سبزی و زردی و سیاهی و سفیدی و پوست آن املس و بعضی گویند قلیل الوسع و ورل پهن و رنگ آن ابلق از زردی و سرخی و پوست
آن خشن و درشت و با فلس و ابن جمیع گفته که مشاهده کرده من و در روده آن بعد صید تنگا تنگ آن عضایات متغیر نشده و هضم نیافته و تولید آن متصل بعید حیوانات دیگر از
نر و ماده است و نر آنرا دو خصیه مانند خصیه خروس در خلقت و مقدار در جوف کرگاه آن و ماده آنرا دو فرج ست و تخم میگذارد و زیاده به بیست عدد و دفن میکنند آنرا در رمل
و تکمیل نام میابد بحرارت رمل گرم شده از تابش آفتاب و صاحب جامع گفته سقنقور در حقیقت آن چیزیست که ابن جمیع ذکر کرده و در مصر یافت نمی شود در دیار مصر مگر در
فیوم از آنجا بقاهره می برند و اکثر صید آن در ایام زمستان در چله میشود که از شدت سردی از آب گریخته و بخشکی می آید پس بر آن ظفر میابند و میگیرند و بعضی گفته اند که گاه یافته
میشود سقنقور در مواضع چند از بلاد هند و حبش و دریای قلزم و ابو القاسم عبد الرحمن نمیمی گفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بسقنقور و آن حیوانی طولانی
بود سوای دنباله بقدر دو ذرع و عرض آن کمتر از نیم ذرع و رنگ و زرد مستعمل گوشت حوالی شکم و ناف در آنست که قوی و لحیم است و گوشت غیر ملح آن دیر میماند و
گوشت آنرا مدتی با خود داشتم از مصر آن تا اصفهان و متغیر نشده بود و اهل آن بلاد گوشت آنرا با حموضات مانند سرکه و امثال آن بسبب حرارت آن استعمال
نمایند و آن بسیار مقوی باه است بحدیکه ساکن نمیگردد مگر بخوردن کاهو و عدس و وقت صید آن فصل ربیع که هنگام تهیج و سفاد آنست و باید که قبل از سفاد صید نمایند و باید که
نر باشد زیرا که ماده آنرا قوت کم است و همان وقت که صید نمودن ذبح نمایند و الا پیه آن گداخته و گوشت آن لاغر و ضعیف میگردد و قوت آن پس دست و پای آنرا
ببندند از دو قدری از دم آن را نیز ببرند که قوت بسیار در دوم آنست و در ذکر آن پس شکم آنرا بطول بشکافند و آنچه در جوف آنست سوای گرده و خصیه و نمک آنرا پر
نمایند و نیک بیاشنه موضع شق را دوخته معکوس در سایه در موضع معتدل الهوا بیاویزند تا نیکه خشک گردد و از فساد محفوظ بماند و باید که در سایه بید یا نخل متخلل
گذشته بیاویزند زیرا که موش را محبت بسیار با شحم آنست اگر آنرا آویزند نگهدارند بقسمی که موش نتواند رسید و از گرده و پیه هم محفوظ ماند و الا موش
خود را رسانیده تمام شحم آنرا میخورد و همچنانکه بهترین گوشتهای اعضای آن بر تقویت باه کرگاه و ناف و متصل آنها است و خصیه آنست و همچنین نمک آن موضع بهترین
از مواضع دیگر است مؤلف نیز در مرشد آباد در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک در زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار بنگاله در خدمت عالی مقدار حکیم
حکیم علی نقی خان مخاطب بعلوی خان ثانی قدس سره مشاهده که از تیره صید کرده آورده بودند طول آن تخمیناً دو ذرع عرض آن نیم ذرع و دست و پای آن کوتاه و ناخنهای
آن بلند و رنگ آن اغبر و پشت آن مانند فلس چیزی نمودن بدون آن که از آن فلسی جدا گردد و قبل از این نیز شنیده که آورده بودند و بعد از آن نیز
و در اسلام آباد نیز شنیده شد که میشود و بهم میرسد و لیکن از کسانیکه لحم و نمک آنرا استعمال نمودند خواص چندانی مسموع نگردید طبیعت تازه و غیر نمک
سود آن گرم و تر در دوم و بعضی تر در اول گفته اند و نمک سود آن گرم در سوم و خشک در اول و کهنه آن در دوم **افعال و خواص و منافع** آن خوردن گوشت
آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض بارده اعصاب و تسخین بدن و تقویت باه مفید و در امر باه آوردن نعوظ دائمی
منی بکثرت مبالغه نموده اند که شاید هلاکت رساند خصوص که با عسل و یا با طبیخ عدس و شراب بنید زبیب در زرده **تخم** مرغ نیم برشت و با جلاب
که معجون عسل آن نیز تناول نمایند و تخصیص گوشت مواضع مذکوره و پیه و ذکر آن و شاید در بلدان حاره یا البته بعضی امزجه چنین باشد و در بلاد دیگر هوای
آن حار و رطب ست اثر آن ضعیف بود خصوص بنجه در بلاد هند و بنگاله تمکین یابد بسبب کثرت رطوبت و علاج آنرا چون بکوبند و بزرده **تخم**
مرغ نیم برشت یا تخم حب سائیده پاشیده بخورند و همچنین نمک آن بالخصوص نمک پیه و سر آن با دارچینی سوده و بزرده تخم مرغ پاشیده جهت
تقویت باه عظیم الفعل تر باده از گوشت و پیه آن بهار بارس گویند طلای آن با بلیلج و ابلیج تغیر رنگ فتح و برص میکنند گفته اند که سقنقور انسان را
میگردد طلب آب میکند اگر یافت در آب میرود اگر نیافت بول میکند و در بول خود می غلطد و چون چنین کرد در ساعت انسان می میرود

اگر انسان سبقت کرده در آب ذیدرفت قبل از رفتن آن یا در بول خود غلطیده سقنقور بر لشت افتاده میمیرد و انسان صحت می یابد و این خاصیتی است
عجیب بر تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و موافق امزجه بارده و رجاله مضر امزجه حاره یا لبسه خصوصاً کبدی مصلح
استعمال نمایند و اسحاق گفته مضرست بمعده و مصلح آن عسل و بدل آن بیکا صید و قضیب خشک گاو کوهی و جمعی گفته اند خصیة الثعلب است و اصلی ندارد و
خوارزمی سقنقور و معجون آن در قرابادین ذکر یافت اسقوردیون بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و در ای مهمله و کسر دال و ضم یای مثناة تحتانیه
و سکون واو دوم و نون و آنرا سقوردیون بحذف همزه نیز گویند لغت یونانی ست یعنی توم الحیه و معروف بثوم الکلب و سیر صحرائیست که بفارسی موسیر
نامند ماهیت آن دو صنف می باشد صنف اول کوچک دبیدانه و پوست آن از آن جدا نمیشود و طعم آن تلخ و قابض و لغت آنرا اسقوردیون جبلی
و مصری و کراث بری نامند و برگ آن ریزه و اغبر و کم عرض تر از سرستانی و گل آن مائل بسرخی و ساق آن دراز و منبت آن صحراها و بالای کوهها و صنف دوم
مانند سیر بستانی بحسب شکل و برگ یکدانه و طعم آن تند تر و لطیف تر و با عطریت و حکیم میر محمد مومن گفته که صنف دوم آن مرکب رد و دانه و بزرگ ساق و گل آن
سفیدست طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک با قوت تریاقیه افعال و خواص منافع آن محلل و جالی و مدر بول و حیض و تریاق زهرها و در جمیع افعال
قوی تر از سیر بستانی و انشاء الله تعالی در حرف الثاء در سوم مشروحاً مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم اگر گویند عسل و محلل آن
در افعال مذکور بهتر و ضیق النفس و امراض طحال و استسقا را نافع و تخم آن بغایت مبهی مبرد المزاج ست اسقولوقندریون بضم همزه و سکون سین
مهمله و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو
و نون و لغت یونانیست بمعنی مزیل الصفا یعنی کاوی السپرز نیز گفته اند بجهت آنکه گدازنده و زائل کننده سپرزست نزد اهل اندلس قریان و بمصر مشهور
بکف الدست و بشیراز بی رنگی دارد نامند ماهیت آن نباتیست بیساق و بیخوشه و بی ثمر منبت آن سنگلاخهای و جاهای سایه و برگ آن متشرف مانند
برگ بسفائج و طرف اسفل برگ آن مائل بسرخی و بزغب و طرف اعلای آن سبز و از یک بیخ روئیده و بهترین آن سنگین سرخ آنست طبیعت آن
گرم در اول و خشک در دوم و صاحب تحفه در دوم و خشک در سوم نوشته افعال و خواص منافع آن محلل و ملطف و مفتح و مدر و منفعت
و جهت صرع و فواق و یرقان و طحال و امراض سوداوی شرباً و ضماداً و بعدیل و ایلقوریدوس گفته که چون با شیر بیزند و چهل روز بیاشامند
و بر طحال ضماد نمایند تحلیل دهد آنرا و چون بسایند و با شراب بیاشامند جهت فواق و یرقان و تفتیت حصاة گرده و مثانه و تقطیر البول نافع و گفته اند خوردن
آن چهل روز با عسل دافع ورم سپرز ست و مجرب و تعلیق آن مانع آبستنی و مراد از آنست که تعلیق نمایند آنرا در روزی که در شب گذشته آن ماه نباشد
مقدار شربت آن تا سه درهم و بالخاصیه مضر قلب مصلح آن صمغ عربی و مضر مثانه مصلح آن عسل بدل آن پوست بیخ کبر گویند و وزن آن کماذریوس
گویند مرجان سوخته و صاحب تحفه آنرا بیخ کبر بری دانسته و شیخ الرئیس نیز باین معنی اشاره نموده در مفردات قانون که قبل از نبات سخری بهتر فی المکان الکثیر او
نفی جال و ورم از نه ضرب من الاقیل و قیل غیر ذلک و بالجمله از دویه مجهولة الماهیة است اسقیل بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و لام لغت
یونانیست و آن اسقیلا نیز گویند و در بعضی لغات اطیطوس و بعربی بصل الفار و بصل البر و عنصل و عنصلان و بفارسی پیاز موش جهت آنکه کشنده موش است و بهندی
کاندا کندری نیز نامند ماهیت آن بیخی ست شبیه پیاز دو نوع شکل بزرگ و کوچک بسیل و بر بسیار شده و برگ آن تا نیم رطل و زیاده نیز کثیر الوجود در اکثر بلاد و دهقان
حایتگاله اکثر لعاب آنرا جهت استحکام و سختی بریسمان تار پیزد کرباس در وقت بافتن میمالند و برگ آن شبیه ببرگ زنبق و سوسن و نرگس و پیاز و گندنا و بلند تر
و عریضتر از آنها و ساق آن بی تجویف و سبز مائل بزردی از بیخ پیاز آن ساقی اندک عریض بر می آید و بر سر آن گلهای سفید طولانی و وسط گلها سفید و برگی مشتمل بر شش
برگ و در وسط آنها خط ارغوانی طولانی و در وسط گلهای پنج تا هفت مدور تارهای ارغوانی و بر سر آنها چیزهای هلالی الشکل اندک پهن زرد رنگ و بعد خشک شدن سیاه
میگردد و بوی گل آن فی الجمله شبیه ببوی گل نیلوفر و گل بعضی سفید مائل بسیاهی و تخم آن مانند تخم پیاز و بزرگتر از آن و بهترین آن امرودی شکل زرد مائل بسفیدی
براق شیرین طعم با حدت و تلخی متوسط در بزرگی و کوچکی طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم با رطوبات فضلیه و رطوبات محرقه و در سوم خشک نیز گفته اند

۸۱

افعال و خواص و منافع آن جهت اکثر امراض سر مانند لیثرغس و صرع و مالیخولیا و شقیقه و دوار و سبات و دوار و سدد اختلاج و استرخا و فالج و لقوه

و نسیان و تقویت باصره و حدت آن و منع نزول آب بچشم و درد گوش و ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و خشونت و تقویت حلق و قی الدم و تقویت

معده و باضمه و گواریدن طعام و دفع الیساء و ان بر سر معده و یرقان و استسقا و صلابت طحال و مغص و وجع مفاصل و عرق النسا و تفتیت حصاة مثانه

و عسر البول و ادرار حیض و اسقاط جنین و قروح باطنی و اوجاع اعصاب و داء الثعلب و جذام و تنقیه اعضا از اخلاط غلیظه لزجه نافع جهت آنکه جالی و مفتح و ملطف کثیر

غلیظه و جاذب فضول از عمق بدن و ملطف و محلل و مسهل اخلاط غلیظه است خصوصاً مشوی آن که با شیر مقدار آن تا یک درم و روغن سیر غرغره و کیفیت استعمال آن با

ناشتا بخورند اسهال نیکو میشود باید و امراض مذکوره را مفید امراض الراس خوردن و کیفیت استعمال مشوی آن بتنهائی و یا با شراب عسلی و یا با عسل جهت و دوار و سدد و صرع

و مالیخولیا و استرخا و فالج و لقوه نافع و ضماد نرم سائیده آن بر سر صاحب لیثرغس بتنهائی و یا با خل خمر و یا شادف و همچنین ضماد آن بر ساقین و فخذین او

و ساقین صاحب سبات باعث جذب مواد و اناقه و تقویه اوست و ضماد سائیده با آتش گرم کرده آن مقدار که نفع و حدت آن کم گردد و تنها و با اندکی حنظل

و قدر قلیلی فلفل و حمر کی و مصطکی اجزای تساوی یا غیر تساوی بقدر حاجت لیکن باید که اسقیل بوزن مجموع باشد بر صاحب نسیان و بر ساقین و قدمین یا فخذین

و یا کتفین او بعد از نفع زدن یا ساقین و دیگر اعضا نتیجه دهد یا ساقین قدر یابد در التهاب و تنهائی یا با زعفران فارسی و مویزج از هر یک دو درم و برگ خرد یک دست

کوچکی را با هم یکجا نرم سائیده و با روغن یا ساقین یا روغن زرد درمان به سته بسایند تا چون مرهم شود و بر اعضای مذکوره بمالند و همچنین چون بر تورالیل شقاق

عارض از سرما بمالند امراض نقرس و المعده و اکثر غیره را چون با دو چندان عسل کف گرفته بسرشند و بخورند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه مفید

و چون نشوی نمایند و مدتی بنفرغ را در جوف یک اسقیل تا نضج یابد بخورند آن صفیتین را اسهال آورد و زائل سازد و ذهن لطیفی زنین گیر شدن مرضی را و

چون نیم فرط آن را در عسل پخته بخورند در درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث الدم و نفث مده و رنه و مغص و احتباس

بول نافع و پیر مشوی با عسل جهت جذام و آشامیدن آب برگ آن کرارا و چندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس مفید و چون شیر آن کوبیده

و پخته آب برگ آن نیز را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید گفته اند و چون سقیل را خمیر فرض گرفته در زیر آتش طبخ نمایند و قدری از پخته آن را با پیاز و میوه

و نمک سرشته بخورند مقدار یک مثقال یا چهار درم ماهی شکم را هر نوع که باشد دفع نماید و یک تیر آن از ایشمای آن که با هم بکوبند و بنوشند مقوی تو است

و چون خمر آن را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق که هیچ دوا زائل نشود بمالند زائل سازد و مجرب و چون ریزه ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا

نیم سوخته گردد مالیدن روغن جهت درد کمر و اطراف از سرمازدگی و در مفاصل و نقرس و درد گوش و سده آن و با موم و قلیلی کبریت جهت

قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس جهت سر اسب و باد و وحشی جهت تمویه با بسته اطفال و ضماد پخته آن با سرکه جهت گزیدن افعی نافع و چون غیر مشوی آن را

با نطرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را آن چندان بمالند که خون آلود گردد زائل گرداند و موی برویاند اگر محتاج عمل ما

بعد منع جراحت از بمالند و گویند بو آن کشنده مگسها گزنده است و با خاصیت قاتل موش و گربه چون نزد بجوشانند در آن با خود و یا در مکان هر جا بیخ آن

با آب هر چه مگسها لیدن عقعق غیر مشوی بر بدن باعث قرحه و اذیت آن و مصلح آن مردار سنگ سائیده با آب گویند چون عقعق یا نمک سنگ نماید

انگور با صلاح آورده و عرض آن دو یا درخت انار و سفید نافع رختن بتنگ و آنت با تخم آن بالین طبع و جهت مغص در معده و در چشم نافع و چون کوبیده با آرد خمیر

کرده جدا سازند و بعد آن را دیوال با خمیر گذاشته یکروز در میان خاک تیت مخیسانند پس بیرون آورده با خمیر بجوشانند بعد از آن آب گرم و یا آبی که در آن بوده

جوشانیده باشند بیاشامند و دفع قولنج صعب نماید مضر محرورین و بکرت عفر عصب صحیح مصلح آن تا کا ماد معسع و مسموم ... و مفرح و مقطع و مصلح آن

قند و نبات و بعضی گفته اند مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته شراب زوفا و بعضی گفته شراب که با بنگ لغت ... نموده با دو شراب ... جهت نافع ... و تقلیل ... تنها

رده ... باشد ... شدید الحرارة ... دو مثقال است و مقدار ... آن ... و آشامیدن ... و ... تخم مرغ ... پخته ... سماق

و بزر ... ده ... آن ... مضر محرک ... غیر مشوی آن مصلح آن تلطیف ...

نقیع و آشامیدن آن شیافها و ادویه سعوطی و آب میوه‌های سرد و افراط جرب بدل آن سقودیون که نیز صحرایی باشد و قدر تا سه درم بوزن آن و ثلث آن مع و ثلث آن حماما و بیخ کبر و فلفل خصی نمودن تنقیه محل سکنجبینات و دواها و ادهان شربه مغلوظه و اقراص مستعمل و تریاق فاروق و معجونات و سایر آن با خواص منافع آنها در قرابادین این سقمونیا کرپافت اسکنو بلغت تنکابن سعدست که صاحب الشیر گیاهی و این نیز نامند و برگ حب لزلم را گویند آن بیخی سده بسیار لذیذه شیرین و بقدر نخود و برگ آن باریکتر از برگ کراث و زیاده بر سه عدد نمی‌باشد و بی تخم و بی برگ در رنگ ازباب قریب باسماء اسکنده بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف عجمی و خفای نون و دال مهمله نام دوای هندیست ماهیت آن بیخی است اندک تلخ و بطول یک انگشت و کمتر از آن اندک باریک ظاهر و باطن آن سفید مائل بزردی و بهترین آن ناگوری است که بزرگ و گرم ناخورده باشد طبیعت آن گرم و خشک با رطوبت افعال و خواص منافع آن سرفه و ضیق النفس و ورم اعضا و برص را نافع و جهت دفع امراض قدیمه و تقویت بدن و فربهی و تقویت باه و رحم و کمر و دفع فساد بلغم مستعد آن نموده اهل هند از جمله سایر قائم مقام بهمن سفید میدانند لهذا اکثر در ادویه باه بجای زنان بعد از تصفیه حمل استعمال مینمایند [illegible] بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت عربی است و هندی کلری نامند ماهیت آن نباتیست که از آن جنس نبات دو ساله و نیز نیمه‌ای آبهار تریبست و بلندی آن بعضی با دو شبر و بعضی باشد آنرا کولان نامند تخم آن سیاه مائل بسرخی و بزرگتر از تخم ماده و گیاه آن خشن و سطبر تر از ماده اندک شاخهای آن باریک [illegible] و زرد و رنگ آن مایل بزرد و اسفل خشن از آن بیمار زند و ملقو ریدوس گفته که آن صنف بیابانی منقی آن اطراف آن نیز و آنرا میلیش گویند این صنف نیز دو قسم یکی بی ثمر و دوم با ثمری سیاه مستدیر تعصب تیغ فلاحیه بر گوشت تر از قصب صنف دوم و صنف سوم آن غلیظ تر و شاخهای آن بیشتر و قوی تر از دو صنف اول و این را میخوزوش نامند و ثمر این صنف بر اطراف آن میروید شبیه بثمر صنف دوم از اول طبیعت هر دو صنف آن مرکب از جوهر ارضی بارد غالب و جوهر حار ارکب افعال و خواص و منافع آن جمله آن جهت تحلیل ورام و تسکین اوجاع و سپرز مالیخولیا و استسقا و آشامیدن ثمر هر دو صنف آن بقدر سه درهم با شراب ممزوج جهت قطع اسهال و نزف الدم رحم و ادرار بول و آشامیدن ثمر صنف سوم بغایت مقوی و تا یکجم آن موربیات و ضمادگیاه تازه و منقل بیخ آن جهت گزیدن هوام و ضماد خاکستر بیخ آن جهت قطع نزف الدم و جمیع اعضا و تحلیل خنازیر و دفع بثور مصلح آن سکنجبین عسلی و فلفل مقدار شربت نمودن صنف رقیق آن که اده جهت ایمان نویسه و مستسقی و [illegible] آن جهت ابدال یابس مفید اسطو بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح لام و سکون نون و جیم صاحب بحر الجواهر نوشته که ماهیت آن و اصلی ندارد و اشتاه یچیل است طبیعت آن لسانی و برعی نباشد لسانی آن گیاهی است ماهیت آن برگها و شاخ آن زرد و رنگ برگ آن شبیه بحبر کوهی تر و سیر نامند و مستعمل صباغان مغربی است و آن را الیسرون گویند و شاخهای آن باریک و رنگ آن شبیه نبی با تجویف و برگ آن باریک و اغبر و برگ کمی آن کوتاه از ان لسانی مائل بسرخی و آنرا شعب بسیار بر بزرگ زمین در اطراف شاخهای آن غلافها و بسیار و مدور که بعضی بالای بعضی شبیه غلافها بیخ و لیکن از آنها خردتر کوتاه تر اند و آن شاخهای بسیار باریک سیاه و ریشه‌های آن سطبری انگشتی و رنگ آن مابین سرخی و زردی و بسیار تند طعم و بعضی دیگر از آنها در کوهها فی شجار در این بلاد الجلیه الاتیان نامند طبیعت قسم لسانی آن گرم در سوم و خشک در دوم و برای آن در هر دو کیفیت زیاده افعال و خواص منافع آن لسانی آن جهت تحلیل انضاج اخلاط غلیظه و دفع ادویه سموم و صفی ریاح معده و برگ مطبوخ آن جهت دفع ورام بلغمی و سرد است آنجه سبب آن اندر طلای مطبوخ ممزوج آن با آرد جو جهت یرقان و عروق و از قیح تخم سبری آنجهت در داخلی اعضا و ریاح غلیظ و گرم معده و قولنج ریحی و کبد و رحم جهت گزیدن عقرب با سکنجبین [illegible] و دو خودن آن نطلا اقمسوری آن با کوچک تکه را بفرجه مفاصل را مفید و چون با تخم بالسویه و جند و کند تا زهر کیسه مثل نفعت آن حشرات مفید و جهت حمام با نشئ نموده رازیان را نافع جهت نقض رطوبت [illegible] رفع نماید مضر بر معده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن از تخم تا مثقال تا دو درهم از شاخ [illegible] سفید را مسهل اسود و تا تخم نامش سیاه باشد عگاه نامند طبیعت آن گرم در دوم و خشک در سوم افعال و خواص منافع آن [illegible] طبیعت آن مغز [illegible] آشامیدن آن نافع

جهت شدت سمیت آن زیرا که حسل از سموم ناریه است و سمیت گرمی از امزاج [illegible] نامند لیس [illegible] که دران کرده شود نیز حرارت را در انتها تا خیر

بسیار است قطور لویست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش و مضمضه بدان جهت درد دندان و روغنی که دران دندان باشد مغز زهره آن [illegible]

جهت جذام و ثالیل [illegible] الاثر است و تعلیق دندان آن که در حالت حیات آن کنده باشد [illegible] تعلیق دل آن بجهت رفع تب ربع نافع [illegible]

گفته اند که چون شکم آنرا از سر تا دنبال شگافته احشای آنرا بیرون آورند [illegible] خشک کرده [illegible] نرم کرده [illegible]

بیاویزند تا پخته شود [illegible] محمد بن [illegible] نقل میکند که

استعمال زهره او [illegible] از سموم قتاله است و تعلیق [illegible] جهت تب [illegible] از [illegible] است که [illegible]

بر درکنان [illegible] ولادت [illegible] آن [illegible] جهت رفع برص تازه [illegible]

دانسته اند [illegible] نزول آب [illegible] فصل الالف مع الشین المعجمه اشترغار بضم همزه و سکون

شین معجمه [illegible] و سکون [illegible] و فتح غین معجمه [illegible] الف و راء [illegible] معرب اشترخار است [illegible]

بفارسی شوک الجمال است [illegible] خوانند [illegible] بیونانی [illegible] اهل [illegible] و بهندی [illegible]

[illegible] ماهیت آن نباتیست شبیه [illegible] آن [illegible] آن [illegible] و تخم آن شبیه [illegible]

آنست و از آن [illegible] و در قسم [illegible] و فعل [illegible] بیجان [illegible] ریحان گویند [illegible] جهت تجربه مقدار

[illegible] چون زجرم آن [illegible] بهتر [illegible]

موصل و بغداد و آذربایجان و بهترین آن خراسانی بود و [illegible] سفید [illegible] سیاهی و قلیل [illegible] معتدل الجرم [illegible]

و بشاعت آنست [illegible] بیخ انجدان [illegible] اهل خراسان با گوشت طبخ [illegible] و گفته [illegible] دو قسم [illegible] طویل

آن معروف [illegible] است و ایندو [illegible] که تخم آن [illegible] و برگ [illegible] تر و تازه آنرا

مانند کاهو و بقول میخورند و تخم [illegible] سفید [illegible] طولانی و [illegible] و بهترین [illegible] است که [illegible] آورند [illegible]

بیخ انجدان خراسانیست و اصلی ندارد [illegible] بیخ آن [illegible] و آن [illegible] است و [illegible] از جرم آن طبیعت آن

در سوم گرم و خشک [illegible] و در دوم [illegible] افعال و خواص و منافع آن مقوی [illegible] معده و مشتهی و هاضم طعام و [illegible] و مدر بول و دافع [illegible]

مراری و قاطع [illegible] تریاقیت خصوص [illegible] آنرا [illegible] جهت تب ربع [illegible] و بلغم [illegible] مخلوط [illegible] طعام و هضم آن

[illegible] معده و تقویت آن و دفع یرقان و اسهال مراری و [illegible] سموم [illegible] مسموم [illegible]

و تسکین [illegible] سموم و سرکه آن در قوت مانند سرکه عنصل [illegible] در افعال مذکوره [illegible] جرم آن مقدار [illegible] از سرکه آن [illegible]

جرم آن [illegible] مصلح [illegible] و [illegible] مقدار [illegible] آن [illegible] مصلح

آن شربت غوره و ریباس بدل آن [illegible] گوید [illegible] سکنجبین [illegible] قرابادین [illegible]

اشخیص بکسر همزه و سکون شین معجمه و کسر خاء معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد مهمله [illegible] مختلف الالوان [illegible] اقسام

آن [illegible] برگ آن سفید [illegible] سفید است و [illegible] جهت [illegible] زبان [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] حکیم میر عبد الحمید [illegible] بهندی [illegible] ماهیت آن [illegible] صاحب اختیارات بدیعی نوشته که

[illegible] بیونانی [illegible] گویند [illegible] و در کوهستان [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] خوانند [illegible] و صاحب تذکره و غیره نوشته اند که [illegible] میباشد

سفید و سیاه و صحرائی و کوهی مجموع را برگ شبیه برگ کتان و میان ساق و بیخ آن سفید و در میان برگ آن خاری شبیه کنگر و گل آن بنفش و شبیه باموی و تخم آن شبیه

بقرطم و صمغ آنرا کنار ازنر و یکسر بیخ آن بر می آید مانند مصطکی و تا آن استعمال نمایند و رائحه عود و آن کتاب را خوشبوئی و کراهیت طعم آن تلخ یا تلخ ممر آن مانند

تخم کسیم و سیاه صنف آنرا برگ از قسم اول نرم و ریزه تر و از آن تازه آن سرخ و خشک آن سیاه و ساق آن بقدر شبری و سرخ و رقیقه و گل آن خار ناک و نقطه دار و بیخ آن سطبر

و سیاه و گاه در آن سوراخهائی باشد و اندرون آن سرخ و گزنده زبان و مستعمل بیخ آن است از خواص آنست که هرگیاهی که در حوالی آن روید آنرا فاسد سازد

و بستان سنگ لاخ و آرد بیخ پس از آن پیاز طبیعت سفید آن در دوم گرم و خشک با قوت تریاقیه و سیاه آن در آخر سوم تا چهارم گرم و خشک گفته اند افعال

و خواص و منافع سفید آن شامیدن نگهداشتن آن بجهت رفع جنون و مرگ و دحش و سیه قیراط آن با شراب ملین طبع و با طبیخ دود و ثنج خیلی جهت اخراج

حب القرع و طبیخ آن جهت غسل و الواح گزیدن هوام و زوال زرد آب استسقا مفید و صمغ آن با خمیر مقوی اعضا و تحلیل ورم باطنی و طلای آن با کثیر جهت

تحلیل اورام بارده ظاهری نافع مقدار شربت از آن تا نیم درم و مصلح اسهال آن شکر و اما سیاه بجهت آنکه بسیار محرق و تند است و استعمال آن

قتال و در مشرویات غیر مستعمل و طلای آن بتنهائی یا با کبریت جهت جرب و با دبق و بار قون با جهت تحلیل و یا رده و نطار آن بر جراحات متآکله نقی و

لعوق و مطبوخ آن با سرکه و گوگرده نقرالیسود و جهت قطع ثآلیل و موثر و مضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان و چون مخلوط سازند باسته آن با فلفل

و فتیل آن موم و بر روند بچسبانند و جع آنرا ساکن گرداند و ضماد و مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع دندان و با مرهم متآکله جهت قروح خبیثه و متآکله

و چون آنرا با سویق خمیر نمایند و با آب زیت بخورد و سگ خنزیر و موش بهند میکشد آشامیدن صمغ آن مفتت قوی دندان کرم خورده و خاکستر بیخ

هر دو نوع آن جهت تلاع مجرب دانسته اند اشترغاز بفتح همزه و کسر تا آمده و سکون شین معجمه و فتح را مهمله و الف و زین معجمه لغت معرب فارسی است بفارسی بیخ

ماهیت آن بیخی است غیر بیخ خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک و گل آن سفید و ساق آن از اسن بلند تر و برگ بیخ آن قدر و گل آن سفید باین

سرخی و مزه آن مستد بر و تند طعم و با عفوصت است و لیکن شیخ الرئیس در قانون در بحث خنثی تصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشترغاز طبیعت

آن در اول گرم و خشک محرق آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص و منافع آن آشامیدن آن بجهت درد پهلو و هر فه و یرقان حادث از صفرا

و بیخ و خشونت حلق و چون خورده کرده بیاشامند بول و حیض را اندر محرق آن مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه دافع التهاب بهق سفید و ضماد

آن جهت جرب و کسر و فسق و تبله و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب با سرکه و در روغن کنجد جهت جرب و حکه و تلیین صلابات و با آرد جو و مصلح

سکنجبین آن بر ورمهای بلغمی نافع و تخم آن حالی و قتل و قطع اخلاط غلیظ و گرم تر از اصل آن و جهت نفث الدم و با ماء العسل جهت تنقیه سینه و نیز مقوی معده و بیخ آن

سکنجبین و مربی معده و مصلح آن گلقند مقدار شربت آن تا نیم درم و از محرق آن تا یک مثقال و از تخم آن تا ده درهم بدل آن ... اکثر افعال قرص گوشت و سعتر

بیخ آن را سائیده و با آب ممزوج نموده مستعمل نقاشان و سراجان و صندوق سازان و کفش گران و غیر ایشان است زیرا که بسیار لزج چسپنده و وصل

آن مستحکم میباشد اشق بضم همزه و فتح شین معجمه و قاف معرب اشه فارسی است و بفارسی وشه و گلبال است و بعربی لثی و دو شیخ بتشدید جیم و وشق و بزاق

الذهب و یونانی تالقون نامند مشابه بعد از همزه واو و بعضی گفته و در نقش بنیز و بلغت مصر قنا و شق و گلج و بهند کانیه نامند ماهیت آن شیخ الرئیس گفته که

هو صمغ الطرثوث و زیاسلیطس و لزاق الذهب اکلوا غند و الکرالیس هیب گفته اند نرم میگردد و ذهب مانند زنگار و بعد از گفته غلط کرده که آنرا صمغ طرثوث دانسته و آن

صمغ درختیست صغیر مستقیم الشاخ و بیخ آن ضخامت آن بلادی ست که حرارت و برودت بر آن غالب باشد مانند شام و دیار بربرها ... بعضی نوشته که دیسقوریدوس و دیگران

نوشته که صمغ درختیست شبیه بنقشاء و در شکل منبت آن بلادی ست مسمی بلیبوی و در موضعی که آنرا فوروقی خوانند و درخت آنرا فنا قیوس نامند و مختار و بهترین آن

که خوش رنگ بی سنگریزه و چوب و چرک و خالص و قطعه آن شبیه بکندر و خشکا نف و رائحه آن شبیه برائحه جند بیدستر و طعم آن باشد و آنچه بدین صفت بود

دانرا برد سا خوانند و آنچه در آن خاک با سنگریزه باشد فوطا گویند و گاه از موضعی که آنرا افق نامند نیز می آورند و انطالی گفته درخت آن مابین نبات و شبیه

و کوچک و ساق آن باریک و زغب و مائل بسفیدی و گل آن مابین سرخی و زرد و در جبال کرمانشاهان نیز میروید صمغ آن زرد رنگ بود و قطع حاصل میگردد

آن سفید و مصاحب خالص بیع الاخلال آنست و مغشوش بسکبینج مینمایند و فرق بزردی رنگ مغشوش آنست و تحلیلیت نیز و فرق ببوی آنست و خالص آن
دانهای بزرگ [illegible] صلب تلخ قریب ببوی جند بیدستر و صاحب اختیارات بدیعی نوشته صمغ نباتیست که آنرا الشیرازی بیدان خوانند طبیعت آن گرم
در اول و دوم و بعضی در سوم و در آخر اول خشک و اسحق گرم و خشک در دوم گفته افعال و خواص و منافع آن محلل و مجفف قوی ملین و جالی و جاذب و عمق بدن
و لذاع و مفتح سدد جگر و سپرز [illegible] افواه عروق [illegible] جاری میگرداند خون را از افواه عروق و مصلح مسهلات [illegible] لهذا داخل مسهلات کرده میشود و جهت صلاح
عمل آنها امراض الراس شامیدن آن با عسل جهت صرع و فالج و عند تشنج رطب امتلائی [illegible] یک مثقال تا ده درم و متوسطین را یک درم
بقدر اربع [illegible] جهت آنکه اسهال مینماید [illegible] می سازد و آنرا [illegible] شامیدن مقدار یکمثقال آن با ماء الشعیر و [illegible] آن با ماء العسل
جهت صرع مقدار [illegible] در چهارم [illegible] الجملة برای تشنج رطب امتلائی نافع و غرغره محلول آن با آب گرم جهت امراض
مذکوره و سائر امراض [illegible] و خفقان سوداوی بلغمی نافع برای آنکه [illegible] ورم
رطوبات [illegible] دماغ و اعصاب دماغی [illegible] و تحلیل [illegible] لاامراض العین والحلق والصدر و غیرها طلای آن با سرکه
جهت [illegible] جهت جلای [illegible] شعیره و صلابت رطوبات و قروح غائره [illegible] و رفع ظلمت بصر مفید [illegible]
یکمثقال آن با ماء الشعیر [illegible] جهت [illegible] انتصاب [illegible] خناق بلغمی و تنقیه قروح [illegible] سوداوی [illegible] آن با عسل
جهت [illegible] وجع المفاصل و عرق النسا و دفع ضررا [illegible] مقدار نیم درم تا یک درم یا
یک مثقال آن [illegible] مناسب یا در آب گرم [illegible] جهت [illegible] عرق النسا و تحلیل ریاح معده و [illegible] و اسهال بلغم غلیظ الزج
[illegible] و اخراج جنین [illegible] و کشتن کرم امعا و حب القرع [illegible] فضلات [illegible] رطوبات نافع [illegible] با سرکه جهت [illegible] جگر و سپرز
و استسقای [illegible] با سرکه جهت [illegible] جهت [illegible] تحلیل صلابات و با عسل [illegible] جهت تحلیل
[illegible] مفاصل با سرکه [illegible] جهت اعیای امتلائی و عرق النسا [illegible] از مواد بارده و با زیت جهت کلف و بهق و آثار جلد
[illegible] آن با عسل [illegible] بظاهر جلد بسبب قوت جذبی که دارد السموم شیخ الرئیس گفته خوردن آن با طلا که نوعی از شراب است و
[illegible] از سموم [illegible] و خناق [illegible] جنین [illegible] مصلح [illegible]
شوده [illegible] تحلیل ورم [illegible] خوردن گوشت فاسد زاید [illegible] گوشت [illegible]
بسیار [illegible] مثقال [illegible] معده [illegible] مصلح آن [illegible]
مضر گرده مصلح آن [illegible] استعمال نمودن [illegible] سکبینج است با [illegible] مسموم و نسخ مراهم آن در قرابادین ذکر یافت اشنان بضم همزه و سکون
سین معجمه و فتح نون و الف و نون در آخر لغت عربیست و آنرا حرض بضم حا و سکون را مهمله و ضاد معجمه [illegible] نیز نامند [illegible] آنکه ثیاب را بدان می شویند
ماهیت آن انواع است یکی رطب آن گیاهیست بی برگ شاخهای آن باریک بجای برگ رسته [illegible] باشد همیشه تر و تازه و پر
آب گیاه آن بزرگ [illegible] و میسوزانند آنرا و آتش آن بسیار گرم و تند رایحه و دود آن کریه و طعم آن بشوری قدری [illegible] آنرا جمع نموده
و زمین را مقداری حفر نموده در آنجا آتش [illegible] سوخته از آن آبی گشته در آن جمع شده و منجمد میگردد و مانند [illegible] قطعهای بزرگ و کوچک
و آن عبارت از قلی است و منبت آن شوره زارها و خرابها و زمینهای خشک و دواب نیز [illegible] شوری [illegible] میخورند بلکه [illegible] از آن [illegible] نوع دیگر از
رطب آن [illegible] گیاه آن [illegible] ذرع و شاخهای آن باریک و پوست درخت آن مایل بسرخی و برگ آن [illegible] رنگ یک طرف آن سبز مایل [illegible]
طرف دیگر آن سبز و تیره [illegible] رطوبت بسیار و رنگ آن سیاه [illegible] آنرا سیاه میگردانند و طعم آن با شوری [illegible] زیر درختان همیشه
[illegible] منبت این نیز شوره زارها در سند ملتان کشمیر اوچه و از گیاه تر و تازه و این تمامه بدستور [illegible]

٨٥

و وجع مفاصل و نقرس و فالج و لقوه و آن جهت تحلیل صلابات و بخور آن جهت گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم دوم آن مسقط جنین و مضر آلات بول و مصلح آن تخم
سور و کرفس که آن را نانخواه نیز میباشد برگ آن مانند برگ نعناع و ساقها سیاه میگردد و نوعی از آن سفید میباشد و آن را اشترغاز نامند بجهت مشابهت آن با آن نوعی شبیه
این را قاسول فارسی و یا لیس گویند و با آب آن تک را حل نمایند و بجای مرا در کتاب بکار میبرند آن خیر او فاسدست و بهترین آن مفید است
که مسمی بجیزه و العصا فیرست طبیعت آن گرم در سوم و خشک در آخر دوم افعال و خواص و منافع آن جالی و محرق و منقی و منفتح و مدر و قوی
و محلل فضول غلیظ و مدر بول و حیض سه درم سبز آن مسهل زرد آب جهت استسقا نافع و کبد را هم آن مدر حیض بمیدرم آن نافع و مداومت آن مفسد
مسقط جنین نیز مده و مقرره درم آن کشنده و مداومت بخور آن جهت بردن گوشت زائده و ترخرابی دندان و تجهت جلای دندان نافع و مداومت آن مفسد دندان
مضر معده و محرق و مغثی و مضر مثانه و مصلح آن عسل ست اشنه بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و ها بیونانی ابریویون و بعربی شیبة العجوز
و بسکون نقر و بفارسی دواله و دوالک و دوالی و بهندی چهریار و بر سرد اکبیر سبح نیز نامند ماهیت آن چیزی است شبیه بریسمانهای باریک و بعضی باهم
پیچیده در هم بافته و بر شاخهای درخت بلوط و صنوبر و سائر درخت با متکون میگردد و بهترین آن آنست که بهم دور از آن سفید و خوشبو باشد و بدترین
ترین آن سیاه آنست طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی با قوت قابضه شیخ الرئیس نوشته که در آن برودت غالب است و بعضی باعتدال قوی گرم در اول و
خشک در دوم بعضی گرم در اول و بعضی گفته یابس و در شدید الیبس و تخصیص آنچه از درخت بلوط بهمرسد با جمله مختلف میگردد طبیعت آن با ختلاف شجر بر وی بسیار
میشود افعال و خواص و منافع آن مجموع آن با قوت قابضه و محلله و ملینه خصوص صنوبری آن بسبب عطریتی که دارد ملایم جوهر روح و مقوی آن بسبب
قبضی که دارد موجب متانت روح و بلطافتی که دارد زود نفوذ بقلب مینماید لیس از این اسباب با لخاصیة مقوی قلب است امراض القلب با لدماغ و سائر الاعضا
آشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس و تقویت روح حیوانی و متانت و حفظ آن جهت خفقان و صرع و تقویت معده و باه و رفع غثیان و تقویت حصاد
و جع کبد نافع بجهت تلیین و تحلیل و قبض آن معده را خوشبو گرداند و رفع غلیان آن بنماید و آشامیدن آن جهت امراض قلب و بخور آن و عرق آن در خصوص صیبان
با تقویت معده و انضاج و منش اسهال سمی نماید و بخور آن جهت صداع و تسکین صرع و تکرار گرفتن و دفع آن جهت سکته و صرع و اختناق رحم و نشستن در طبیخ آن جهت تسکین
درد باه و اورام حاره و صلابت مفاصل و وجع رحم داء را نمودن و ضماد و سحوق آن با شنیدن آن در آب جهت تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و سموم لینه
مانند بناگوش و ربغل ما بین کتفین و کنج ران و قلع اورام حاره ایشا و تلیین صلابات و رفع اورام و تقویت معده و جگر و رفع بدبوی زیر بغل با سرکه جهت صبیر و تنقیه منوم
اطفال ست اکتحال آن جهت رفع بیاض چشم و بخور آن که از درخت بلوط باشد جهت حمره و حرارت چشم و دود آن جهت بدبوی زیر بغل روییدن گوشت نرم
بر جراحات و بجهت تلیین و رفع بدبوی زیر بغل و جهت ورم غشا و مثانه و قطع اعیاء و تحلیل اورام نافع مفرد امعا و مصلح آن
انیسون مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن فرد نارمشک و بنوزن آن نیز خوشبوی یا مانند آن جهت دووا و دوام تحلیل و مسکه و کحال و غیره مینمایند و آن را نجیبا دم مد آب نشسته
آن نجیبده آن تا سه درهم و جوارش عرق و آن را دقیقا با دهن ذکر یافته حکیم میر محمد حسین صاحب تحفه که در کتاب مفردات و فرنگی رسیده ستند آن را افرنگی موش کش از
گویند و قسم دیگر آن نیز نوشته که بر شاخهای مرجان و استخوانهای ماهی و اشجار دیگر زیر آب میروید این بسیار باریکتر است از آن و آن را هر کسی سن خوانند طبیعت آن سردی
ضماد آن جهت حرقت اعضا و مفاصل حار بسیار نافع است و شعل اللامع المقدا و المهلة اصابع الصفر گفته اند معروف بکف عائشه و کف مریم است
بهندی هنس پیا نامند ماهیت آن دو قسم میباشد قسمی بیخ گیاه است برگ آن شبیه به برگ سداب و ساق آن باریک و بلند و گل آن بنفش زرد و بر ساق تا بالای آن
برگ و بیخ آن بقدر انگشت دست طفل و شعب و بیخ با نشن شبیه به پنجه کوچک و مملو از رطوبت و رنگ آن زرد و یا ابلق از زرد و سفید و تا غبر و بیشتر مایل بزردی
و طعم آن اندک شیرینی آن بنمهای رطلی و دیگر ارغانی قریب به دلیا قسم دیگر بیخی است شبیه بپنجه شیر و مشک و این گرم تر و با نشه تر از اول و انطاکی غیر کف
عائشه و کف مریم گفته و بیخ دیگر وصف آن نموده طبیعت آن گرم در دوم و خشک در سوم و نیز خشک در دوم گفته اند افعال و خواص و منافع
آن ملطف و محلل قوی فضول غلیظه و منقی اعضای عصبانی و تریاق سموم و هوام و جهت جنون و سواس و امراض سوداوی و بلغمی تقویت منابت اعصاب

و مضر محرورین و مصلح سکنجبین و مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن در جنون و امراض سوداوی یک وزن و نیم آن هزار

جشان آن **اصابع فرعون** ماهیت آن سنگهائی ست بمقدار انگشتی شبیه بنی مجوف و گرد در باندک پهنی و تفاوت چون بهم خورند

صدا کند سنگ آنها بر آید و اطراف مین حوالی شجره عمان و جزیره و جنفی از آن با رطوبت ریاحی میباشد آنرا در افعال قائم مقام مومیائی دانسته‌اند و بهترین آن

مختلط بسیک و شکن نرم آنست و اهل مصر بدل قصب الذریره بنا دادنان دانسته و سان سفید مقرر شده و فرق میان هر دو ظاهر ست با خیر بدان طبیعت

آن گرم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع** آن قاطع نزف الدم و ملحم جراحات و محلل ورام بارده و چون با خون جراحت بیشتر استعمال نماید بجهت

التیام جراحات عدیم النظیر دانطاکی نوشته که نوعی از آن در مصر دیدیم که بیشتر ندیده بودیم برگ هشت مجوف و شاید که این بهترین باشد از آنچه ذکر یافت

اصابع الاصول ماهیت آن مترجم صیدلیه بور ریحان صفت نبات آن نکرده و گفته آن دوائی ست هندی تخم آن مستعمل بلاد شبیه به لبنوک چون تخم در

دهان نگاه دارند پوست آن شق شده مغز آن ظاهر گردد و در تحریک باه بسیار موثر و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفة المومنین نوشته خالد بن سنان

بنهایات هندی آن نباتیست مابین شجره و گیاه و بلندی آن بقدر یک ذرع و زیاده برگ آن شبیه به برگ گل عباسی و آنرا خوشه میباشد مانند خوشه گندم

و جو و بر سر هر خوشه گلی مثل گل خیری در رنگ آن سرخ کمرنگ و لطیف گل آن کبود و تخم آن شبیه بذات و چون در دهان نگاه دارند یا در آب بریزند پوست

آن شق شده و جدا کند و مغز آن بیرون آید مصطلک بکسر همزه و سکون صاد و فتح طا و را مهمله و سین نقطه دار و کاف ماهیت آن الیه تو زید در گفته که آن

نوعی از میعه ست و حنفی گفته‌اند صمغ زیتون ست و دخان آن قائم مقام و بدل دخان جمیع مواد و بعضی گفته صمغ شجر رومی ست و دلیقو زید در

گفته بهترین آن اشقر حجری شبیه براتنج و سفید رنگ خوشبوی آنست که چون بکاه بند مانند عسل نرم گردد و سیاه آن بدست و خالص آن کیاب مغشوش بشبه

و موم گداخته یا در بچاالنوذ نموده میفروشند طبیعت آن گرم در سوم و خشک در اول **افعال و خواص و منافع** آن مسخن و منضج و ملین موم گداخته و جهت

زکام و نزله و سرفه و جهت صورت و انقطاع آنکه از سردی باشد نافع و چون با قدری علک البطم فرو برند طبیعت را نرم گرداند و روغن آن

جهت صلابت رحم و تفتیح سده آن و درد احفش نافع و مصدع و مثبت و ثقل راس آرد و در استاط جنین نماید مصلح آن تخم را زیانه مقدار شربت آن بقدر تا

یکدرم و نیم بدل آن مقل ... است **فصل الالف مع الطاء المهمله** اطریقوس بفتح همزه و سکون طا و فتح را مهمله و کسر طا و سکون ... اشتقا

تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست بمعنی شبیه الکواکب بعربی معروف بحالیس ست نامند تعلیق آن بخاصیت ورام حاده و حار

نافعست ماهیت آن گیاهیست ساق آن کمتر از ذرعی و صلب و خشن بر اطراف آن گلی شبیه بتو بعضی مایل ببنفشی و در آن برگها مجوع برگها و گلها آن شبیه

بکواکب برگهای ساق آن باریک و زغب تخم آن اغبر و تلخ طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با قوت مبرده و قابضه و فتح الحشیش نوشته که در آن قوت قبض

نیست **افعال و خواص و منافع** آن محلل و مجفف و آشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند و جهت خناق و ضماد برگ آن جهت ورم چشم و کم بینی

حدقه و تسکین درد و آن باریک و زغب تخم آن اغبر و تلخ طبیعت آن در دوم آن ... ست اطریلال بفتح همزه و طا و سکون را مهمله و دو نقطه و فتح میم

والف و لام و یا و ملیسه گفته که فلفل نوشته که آن گیاهیست ساق آن بلندی یکذرع برگ شبیه بزیر طوبه مانند ملیسا باشد و برگهای آن در ... موازی

یکدیگر شبیه ببرگ شاه دانه و بسیار ریزتر از آن خوشه ثمر آن بمقدار یک شبر غلافهای ثمر آن مدور و مثل شکوفه بشکل غلاف بندق و بسیار ...

متصل بهم یک صفت بالای دیگر تا بانتها و ثمر آن نیز مانند بندق بمقدار نخودی و در اندرون آن تخمی سیاه رنگ بسیار باریک و گل آن باریک و زرد و ...

زمینهای خشک و صحراهای خالی از گیاه و تخم آن جهت امراض عین و جهت بهق و ابتدای برص و داء الثعلب نافع **اطریه** بفتح همزه و سکون طا و کسر را مهمله و فتح

یای مثناة تحتانیه و ها لغت عربی ست و بفارسی رشته نامند ماهیت و مزاج و افعال و خواص آن غذائیه معروفه اهل ایران و خراسان و توران

ست و خصوص اهل خراسان شامل هیچه و رشته قطایف و بغرا و سوهیر است و آن انواع ست خواه از گندم خالص سازند بدین قسم

که آرد را با آب و نمک بقدر ضرور خمیر سخت نموده بر روی تخته پهن کرده رشته‌های بسیار باریک طولانی از کارد ببرند هر مقدار که خواهند

و در آب جوشانیدن یا در آب نخود گرم جوشان یا در آب طبیخ جوشان بریزند و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن زائل شود و مصالح حاره بقدر ضرورت داخل کرده
فرود آورند و تناول نمایند و این را بفارسی آش رشته و بترکی اوماج نامند و گویند اوماج آرد خمیر کرده ریزه نموده با عدس پخته را نامند و اگر آنرا مدور یا مربع و یا
باشکال دیگر بریده بهمان قسم طبخ نمایند و بعضی او را بفارسی آش برگ یا سیچه و بترکی ططماج گویند و خواه خمیر آنرا از آرد میده کنند که [illegible] ساخته از اقسام سوراخ تنگ بگذارند
بدین نحو که خمیر را در جوف قمع پر کرده بدست یا بکفی زور نمایند تا از سوراخهای آن قمع مثل خیاط خمیر باریک رشته بیرون آید و یا آنکه بکف هر دو دست بمالند
و مثل تارهای خیاطه باریک ساخته خشک نمایند و این را بعربی شعیره و بهندی سیویین [illegible] در روغن گاو تازه و هنگام الحاجت این را اولا بدان روغن در ظرفی بریان نمایند تا
اندکی سرخ و بریان گردد پس بقدر ضرور داخل کرده دم میدهند تا پخته شود پس روغن گاو تازه داغ کرده داخل نموده شیر تازه دوشیده جوشانیده بر آن
ریخته قند سفید بر آن پاشیده تناول می نمایند گاهی آنرا آرد و چون نیز بقسم اول یا دوم [illegible] حیات حاره [illegible] با گوشت یا آب غلیظ [illegible]
می پزند و قسم اول گرم در اول و با رطوبت بسیار [illegible] گوشت آنرا که آش [illegible] گویند جهت [illegible] و با گوشت جهت [illegible] امراض که خوردن
گوشت در آن مناسب باشد مفید و لیکن بطئ الهضم و نفاخ است جهت فطیر بودن خمیر آن و نزد بعضی و در بعضی امزجه مایه آن سبکتر و قسم دوم
آن از قسم اول سنگین و بطئ الهضم تر و مصلح آن هر دو فلفل و روغن بادام شیرین و جوارش [illegible] یا بعد غذا [illegible] جهت سرفه و وجع
سینه و خشونت آن و حلق و قرحه امعاء و مثانه و لاغری گرده نافع و قرحی معده بارد و چون در آن برگ خرفه یا اسفاناخ یا [illegible] روغن بادام پخته باشند
جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن و آنچه از آرد جو سازند نفخ و با رطوبت بسیار [illegible] بطئ الهضم [illegible] قلیل الغذا تر [illegible] قسم اول [illegible]
صفراوی مزاجان یا جهت زیادتی لذت بعضی حموضات مناسبه نیز داخل کنند مانند سرکه و یا آب لیمو و یا غوره و یا انار و یا آلو و یا [illegible] یا امثال
اینها با اندکی شیرینی چاشنی گرفته ترتیب میدهند و این قسم را بترکی آش [illegible] نامند و بطئ الهضم تر [illegible] غلیظ است و مصلح آن [illegible]
حاره و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت با ادویه قابضه مثل آب سماق و [illegible] کشک [illegible] و امثال اینها ترتیب میدهند و گفته اند [illegible]
متخذ از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار المزاج و کسیکه محتاج بغذای متین باشد و نافع است از برای سعال هرگاه نبوده باشد بسبب آن اخلاط حاره
و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمن بدن [illegible] با شیر [illegible] آن مولد [illegible] و آنچه از آرد برنج سازند [illegible] و سریع الهضم و قابض است و نوع دیگر
که آنرا بفارسی رشته قطایف و رشته خطائی نامند آنرا از آرد برنج با نشاسته و یا هر دو درهم سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده صاف
نموده در قمعی که سوراخهای باریک داشته باشد کرده [illegible] را بر آتش گذاشته که خوب گرم گردد پس آن قمع را [illegible] گرفته بسرعت تمام
بر آن [illegible] باریک از آن بر آید و در دیگ [illegible] بسته شود و از دست دیگر آنچه بسته شده است بر دارند اگر یک شخص باشد و اگر
دو کس باشند [illegible] دیگری بر دارد تا با بادام و [illegible] مقدار که خواهند پس نزد [illegible] مغز گردکان بریان و مغز بادام و مغز پسته [illegible]
کوفته و جلاب شکری [illegible] با دانه هیل سوده [illegible] ریخته میخورند و بعضی بجای جلاب شکری پالوده شکری [illegible] که آنرا بفارسی [illegible] گویند [illegible]
میخورند آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و آنچه از میده با نشاسته سازند کثیر الغذا و بطئ الهضم تر و از نشاسته ساخته آن سبکتر و قابض و
بدوا اقرب [illegible] از برای صداع خصوص صداع صفراوی و یابس [illegible] حادث از هم و غم و مالیخولیای حار یابس [illegible] خصوص مطیب بدار چینی و
دار فلفل و خولنجان [illegible] زنجبیل و امثال اینها جهت زکام و نزله [illegible] جهت نفث الدم خصوص که در آن عدس پخته باشند جهت سل و بول الدم
بسبب آنکه متولد میگردد از آن خون [illegible] که مقاومت مینماید با سوداوی احتراقیه [illegible] و از آن [illegible]
و امزجه رطبه [illegible] با امثال ادویه حاره که [illegible] مناسب گاهی جهت [illegible] و زیادتی لذت نخود درسته و [illegible] ریزه کرده با گوشت قیمه
و یا کوفته چاشنی [illegible] و آب لیمو و آب غوره داخل [illegible] در قرابادین تفصیل [illegible] قرابادین فصل الالف مع [illegible]
اظفار الطیب بفتح همزه و سکون ظاء معجمه و فتح فاء و الف و راء مهمله و کسر [illegible] و سکون یاء [illegible] تحتانیه و بای موحده [illegible] بفارسی ناخن [illegible] ناخن خوشبو [illegible]

بویا و بهتر مکی لقیقه لون مرکا ف و با بغیر کی انگیز او طلس نا مند ماهیت آن جسم صلبی ست صدفی که از سواحل بحر ها می هند ا ورند شبیه بنا خن و مایل بتند وبرد و تو شبو
چند نوع میباشد بعضی سفید مایل بسرخی و این را هندی سنجو آ ہند و بعضی ازان سرخ و با لقیم این را ز تبتی نامند و بعضی سفید و بزرگ و با دسومت
و بعضی کبود و نوعی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه این را بفارسی ناخن دیو گویند و بهترین آن نوع اول هندی سفید است و بهرا نوع آنرا چون
بسوزانند بوی اندک کریهی از آن پدید چون در دخن بریان نمایند بوی خوشتری از ان ظاهر گردد و بحقیق که آن خانه کرم دریا است از قبیل صدف یا گوش ماهی در
دریا امواج بساحل اندازند مردم از انجا می آورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن مدر فضلات و ملطف اخلاط
غلیظه و جهت صرع و سکته و خفقان رطوبی معدی و در عبار جگر و اختناق آن جمیع امراض بارده آن و آشامیدن دو درهم آن با آب گرم جهت
اذیت منعقد در گرده و مثانه نافع و با سرکه بلبین و محلل لطین بخور آن جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع مصدع
مصلح آن سکنجبین و رشته مصلح آن گل ارمنی مقدار شربت آن از یکدرم بدل آن قصب الذریره و بقول اطبای هند عود نوع ست
جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جریان منی و خارش و انواع زخمها و دفع سموم نافع و با سرکه میاشامند تحریک بطن نماید
اظفار الجن ماهیت آن نباتیست برگ آن بگل شبیه بناخن چیده و اجزای آن بسیاهی و بهندی کرن پاتنا نامند طبیعت آن در اول گرم و خشک
افعال و خواص و منافع آن جهت یرقان سوداوی و خشک بالخاصیه جهت دفع بخوابی نافع و طلای آن با سرکه بخته باشد جهت تحلیل ورام مفید مقدار
مقدار شربت آن تا سه مثقال ست فصل الالف مع الفا افا دیه دو دیه خوشبو را نامند که در اطعمه و اشربه داخل سکنند و محمود شنجری گفته که
عطر طیبه الرایحه ست مانند قرنفل و ارجنی و هیل و ابواط باشد انیها دیه بمعنی شراب عرق افا دیه قرابادین کبیر افتیمون بفتح همزه و سکون فا
و کسر تا قنات فوقانیه و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون لغت یونانی ست بمعنی دوای جنون و بعربی شجر الفتح و بسریانی
سوسوره و بیرکی و شیون و بهندی اکاس بیل نامند ماهیت آن نباتیست سرخ رنگ ربیعی تا صیف سبز میماند و فروع و شاخهای آن مانند
خیاط و ریسمان باریک نبات و اشیا یکه نزدیک میباشد می تند و برگ آن بسیار ریز و تخم آن خردل ریزه تر و سرخ مایل بزردی و گل آن تا
می بندد و رنگ گل آن سرخ مایل بغبرت باریشهای باریک مانند بیخ آن شبیه بزرگ و فتا مدفی و زمین میماند و نصاری گویند که در جوالی آن چیز
و طعم آن تلخ و با اندک تندی و نبت آن جبال و دوا دیها و جزایر دریای غربی و شمالی و بهترین آن اقریطشی ست پس مقدسی که از جزایر اقریطش
و رنگ آن سرخ و بسیار باریک تند بود و هر چند این اوصاف در آن زیاده باشد بهترین گفته اند انچه را در آخر ربیع اخذ نمایند با گل می باشد و انچه در تابستان
با تخم و اکثر در هم آمیخته می آورند و گفته اند که آن تارها بسیار باریک ست مانند موی که شاخهای آن و اوراق و گل و تخم آن در هم شکسته آمیخته میباشد و
بعضی گفته اند که بیخ ندارد و شیخ الرئیس گفته که قوت نبات آن جا مانند قوت عاشقه ست و بعضی گفته که از جنس عشقه است و مستعمل بیشتر تارهای مانند خیاط و
آنست مغشوش آن شناخته نماید و فرق بسرخی رنگ افتیمون است بخلاف عشقه باشد بعد از آن نیز دقیق بسرخی و تیزی است بعد است و فرق میان اقریطشی و مقدسی آن
چنید و باشد نیست که چون آنرا ما نند مکعب دست بو کنند انچه تر صفی تیز بوی باشد بوی صفرا ازان آید و در عمل از اقریطشی ضعیف تر باشد و مترجم
این را صفرنا میند چون نسبت بسوی آن کنند چون نسبت بعد آن کنند و مغنی گویند این بو در ترین انواع آنست و اقریطشی را انطاکی نیز نامند
زیرا که بشقر از انجا با نطاکیه برند و از انجا با اطراف و فلیقش نیز الام بجای را گویند طبیعت آن جالینوس گرم و خشک در سوم دانست چنین دیگر اطبا گرم
در سوم و خشک در آخر اول و بعضی نیز خشک در دوم گفته اند افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و مفتح سدد و مسهل سودا و بلغم و منتهای دیابا بلقیه
مسهل صفرا نیز و جهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون کالیوس و سواس سوداوی و فالج و لقوه و خدر دار
مفاصل و سرطان و تفرق و تفریح قلب بسبب تنقیه سودا و کرم و پیاج را دفع نماید و موافق امزجه پیران و مشایخ و بالخاصیه جهت امراض سوداوی
و تصفیه مواد سوداوی و تفریح از افعال گرداند صاحب شفاء الاسقام گفته مفتح سدد ست و در اسهال لطیف العمل و چون ختم نمایند آن فاعل ادویه لطیفه

بسرعت مینماید جهت آنکه انماصیبن بر تحلیل و تحلیل اشد امراض الراس چون یکهفته هر روز ده درم آنرا در نیم رطل شیر تازه دوشیده بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت نفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش و خفقان مجرب دانسته اند و سکنجبین جوشش درم آنرا در قدری شیر گوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای صداع سوداوی و تنقیه سودا بعد از تنقیح منضجات مناسبه آشامیدن درم با ماء الجبن جهت صداع صداع حارث بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج سوداوی آن با شکل افسنتین برای مالیخولیا و جوشش درم آنرا با ده درم مویز منقی از حب چند جوش خفیفی داده صاف نموده بیاشامند نافعست مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار و اوان بران جهت وسواس سوداوی اخراج و سیان طراحی اگر اضافه نمایند بران طبیخ بنفشه بیاشامند انفع و چون اضافه نمایند بر این مفرحی مانند بادرنجبویه و گاوزبان بیاشامند ابلغ و سکنجبین با ماء الجبن از برای مالیخولیا و هشت درم آن با شیر تازه دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ ماده مالیخولیای سوداوی با افیتمون و تخم حنظل اندکی سقمونیا بعد از فصد و تنقیح ماده موجب رستگاری از آنست و چون افیتمون را کوبیده و مویز منقی سرشته حب بسته فرو برند از وازان یکدرم تا ده درم نافع ست مالیخولیا مراقی را و چون هفت درم افیتمون را کوبیده و با هفت درم سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سودا بقوت نماید و تنقیه طحال کند و نافعست از برای مالیخولیا طحال و مانیا و جنون هر هفته یکمرتبه از این ترکیب خورده شود و بی باشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض سوداوی و محترق از سوداء باره و تحجین آشامیدن آن با ماء الجبن متخیلین لشیره قرطم که مقدار شیر دو رطل باشد و حب القرطم کوبیده لست درم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی بدین دستور که حب القرطم را کوبیده شیر را قدری جوش داده فرود آورده چون نیمگرم گردد آنرا در پارچه کرده در آن بمالند که تمام شیره آن در آن برآید و بگذارند تا خوب بسته شود پس آنرا بدستور مقرر بچکانند و تمام آب آنرا از پردیزن بگیرند و با شش درم افیتمون بنوشند طلا طلی رنجبار خیف آورده که دیدم خلق کثیری از افعال مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی که افیتمون مخلوط با افسنتین و برگ حنظل با آنها دادند شفا یافتند و بیست و دو درم نافع از برای مالیخولیا و امراض سوداوی از آن چون افیتمون را در آب یکدو جوش داده مالیده صاف نموده در آب طبخ آن گلقند حل نموده بازه صاف کرده بیاشامند تنقیه سر از اخلاط فاسده سوداویه نافعست از برای کابوس و شاز ابخره سوداویه مرتفعه از معده بسوی سر و با ماء الجبن از برای کابوس سوداوی و آشامیدن با اسطوخودوس امثال آن انارو مخصوص منقی دماغ ست جهت صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و مضر نافع و چون بگیرند از آن شش درم با ده اندک بجوشانند و مقتیح بالیده بفشارند و بنوشند از برای تشنج امتلائی و مضر و سرطان تنفریج و چون بگیرند از آن هر روز درم در رطل شیر تازه دوشیده بخیسانند صاف نموده اضافه آن نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین ساده و دق الحنوفته تا بریده گردد پس بچکانند و بیاشامند تا هشت روز متوالی این عمل آن در تشنج و مضر را نافعست و چون چهار درم افیتمون را سائیده با قدری عسل را قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت نماید و بغدادی قلیلی سرکه نیز بر آن ترکیب اضافه کرده بدانکه چون افیتمون لطیف و ضعیف الترکیب ست آنرا بسیار نرم نباید کوبید و جوش بسیار هم نباید داد زیرا که نرم کوبیدن و جوش بسیار متحمل فعل نیست بلکه آنرا در غیر مطبوخ جریشی باید کوبید و در مطبوخ بیکوبیده در جوشی اکتفا نمود و اگر آنرا در صره علیحده بسته در مطبوخات بعد طبخ در آخر جوش انداخته یکدو جوشی داده فرود آورند و بعد سرد شدن صره را افشرده دور نمایند بهترست و افیتمون مضر صفراویان و گرمان محرور المزاج و مورث کرب و غشی و عطش ست مصلح آن زعفران و کتیرا و بروغن بادام چرب کردن و گویند مضر ریه و مصلح آن صمغ عربی و کتیرا و موافق امزجه بارده و کهول و مشایخ و سوداوی مزاجان مقدار شربت از جرم آن بقول شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال و بعضی دو درم گفته و در مطبوخات تا ده درم بدل آن در اسهال لاجورد و حجر ارمنی دیکوزن و نیم آن حاشا یا مثل آن حاشا و دو دانگ آن تربد سفید مدبر بسبب تحم آنرا نیز نرم نباید کوبید و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح آنست در مغص اگر در غیر مطبوخ جرم آنرا استعمال نمایند و الا بالای آن روغن بچکانند و چون ده درم تخم آنرا کوفته در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انگوری انداخته شب تحت السما بگذارند و در روز دیگر افشرده در دو درم نمایند و یک اوقیه شربت گل یعنی شربت ورد مکرر و یک اوقیه شربت بنفشه در آن داخل کرده و یک مثقال روغن بادام شیرین بران بچکانیده صبح ناشتا نیمگرم بیاشامند مالیخولیا و وسواس سوداوی را نافع و اسهال مره سودا نماید بنابت قوت بدن و مفرطی جلالت ضعف و اگر یک اوقیه مغز فلوس خیارشنبر نیز اضافه نمایند بهترست

مقدار شربت آن تنها تا دو درم با غاریقون تا چهار درم و حبوب افتیمون و سفوف و سکنجبین و شراب و قرص و مطبوخ و نقوع و ماء الجبن و افتیمون و معجون سفلی آن
در داروها در این کتاب که یافت افربیون بفتح همزه و فا و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون فرفیون و
فربیون را فرفیون و ابیون نیز نامند و بعضی فتین بدون نون در میان هر دو یای مثناة تحتانیه بعربی اکل نفسه و حافظ الاطفال و کرو قشل النمر و بیونانی
ما لاس و ناکوب نیز و بعربی لبستانه گویند و اکثر لبن الیسوع نامند ماهیت آن صمغی ست خاکستری زنگ مایل بزردی با طعم و بوی تند و گفته اند آن صمغ
نبات آن شبیه بنبات کاهو و کاسنی و شیر دارد و دو قسم میباشد برگ آن سفید و نبات آن نیز شبیه خار نک قسمی برگ آن سیاه و خار آن تند تر و باریکتر و شیر آن
بیشتر و منبت آن بلاد بربر و مغرب و در آن بسبب ... و حدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور و زیر نبات آن شکنبه گوسفند بر آن آویخته در ظرفی تعبیه نموده
بگذارند و آلوده تیر با نیزه و غیر آن بآن میسازند که شکافته گردد و دور میروند که بوی آن بمشام شان نرسد و بگذارند تا شیر آن روان گردد و بعد مجتمع
میگردد و آنرا خشک کرده با طراف میبرند و بعضی صمغ درخت ما فریون دانسته اند و اصلی ندارد و بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ سریع التندی
بوی با حدت الطعم است که چون بزبان بگذارند زبان را بگزد و مثل نوع آن باقی بماند پس هر چند بوی تر و تیزتر باشد بهتر و تازه تر است و زود در آب
در روغن زیت گداخته شود و بسا که آن متخلخل باشد و کهنه آن سرخ رنگ اصفر لون در زند و گداخته نشود و بو و تندی آن کمتر باشد و مغشوش آن کما قال بر وجه
صمغ عربی میسازند با اوصاف مذکوره نیست و گویند اگر نگاه دارند در وقت گرفتن و سفیدی ... بسری ریزند آنرا پس باید که در ان عین دهان با بند
نمایند و اول کسی که بر و برده باین صمغ یوناس ملک لیبیه بوده و گویا آنکه اطبا در عصر و یافته اند طبیعت آن گرم و خشک در اول چهارم و بعضی خشک
در سوم گفته اند و قوت آن تا چهارم سال قوی میباشد و بعد از آن ضعیف شده و ثلث باطل میگردد افعال و خواص و منافع آن جالی با لطف
و محرق و حاد خصوص تازه و آن بحدیکه زیاده است از هلیت که حادترین اشیاست مسهل بلغم لزج و زرد و آب و منقی فضول بلغیه از اعصاب و جهت
لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و رعشه و خدر و درد و وسواس و صرع و سکته و کابوس و تحجیر و استسقاء و سپرز و قولنج و عرق النسا و مفاصل
و بجمیع ظهور ورک که از بلغم باشد و دفع سموم بارده و تسکین اقسام ضربان مفید لقوه و مقدار عدسی از آن محلول در شیر دختر جهت لقوه و محلول آن در روغن
جهت الخفقان و البدن آن بابر زوج ... لقوه نافع و با جند بیدستر و بیرون حب مصنوع از ربع درمی از آن و از سکبینج و مقل الیهود و اشق از هر یک نیم درم
جهت لقوه سفید و زائل گرداند اثر الفالج و الاسترخا اکثار بوئیدن آن نافع ست فالج بجهت آنکه تنقیه دماغ میکند و میل میدهد مواد را از جانب
نخاع بسوی بینی و سعوط محلول مقدار یک شعیره آن بآب مرزنجوش با آب فنجنکشت و حقنه با آب تنقیه و دسر تر نیز نافع ست فالج را بهمان جهت
و آشامیدن آن با دویه مناسبه نیز نافع ست آنرا و استرخا را تمریخ اعضای مسترخیه بروغن زیت که در یک رطل آن مقدار سه درم افربیون حل کرده باشند و با هفت روز
یا شش حل در آفتاب در نافع ست آنرا و فالج را و اکثری از امراض عصبانیه را و اگر مخلوط نمایند آنرا بقیروطی که ساخته باشند و دفعتا افربیون بروغن و تمریخ نمایند و آن
نافع ست آنرا و اینها بیشتر ... مزاج بیست اکثار مداومت آن زیاده از هفت روز مقدار افربیون سه درم و چون حل نمایند بروغن قسط یا روغن غار کرم
نموده و مداومت آن نمایند نافعست از برای فالج و استرخا بجهت آنکه تسخین عصب و تلطیف و تحلیل بلغم و چون بگیرند وزن یک وقیه آنرا و نرم سوده در یک رطل
زیت که در آن وقیه موم گداخته باشند داخل کرده در و دهان بسته بجا بند تا چون مرهم شود و تمریخ نمایند نقایلی از آن نافعست فالج و استرخا و افعی و جون
بگیرند از آن ربع و نصف از سکبینج را فتیق نصف درمی و حب ساخته فرو برند نافع است از برای استرخا و چون بگیرند مقدار یک انگشت از آن ... نیم درم و ... تمریخ
... بشیر شتر یا شیر ساییده بیاشامند نافعست استرخای عضاء را و نفخ و بلغم و چون مخلوط نمایند افربیون را بعضی از ادهان حاره مانند روغن قسط و روغن سداب و تمریخ
نمایند بآن نافعست تشنج بلغمی را و اگر زیاده نمایند بوزن آن جند بیدستر تا قرحا باشد انفع و همچنین تمریخ بقیروطی معمول از افربیون
تازه و یک اوقیه زیت کهنه یک رطل و موم سرخ دو اوقیه که موم را در زیت گداخته افربیون را نرم سوده بآن مخلوط کرده و در پا و بدن بسته نیکو
سائیده استعمال لرعشه و النهوه و آشامیدن آن با ادویه نافعست تشنج بلغمی را و تمریخ بیک درهم افربیون محلول در ده درم زیت کهنه نافعست صدر را

و همچنین مقدار محلول آن در دهن و بعضی آشامیدن آن نافعست قدر و همچنین محلول آن در دهن قثا الحمار و بار دهن جهار دیگر نافعست آنرا قطره در گوش
درهم و جون آنرا در روغن مناسبی حل نموده در آن مزوج نمایند نافعست جهت السعال با فربیون و آشامیدن آن تسویق بدان با روغن
نافعست و در دست بلغمی حادث از کیموس رد الفرح دانکه باطل بعضی از نهاین چون بسیار نرم بسایند آنرا تنهائی یا با دیگر ادویه
صرع و سکته نافعست آن هر دو را چون حل کنند با گرم و غرغره کنند با آن صاحب صرع بیباشد نافع و را چون طلا نمایند فربیون نافع
و دفع محلل مواد و بر موضع صعود ابخره در حال صرع حادث بشارکت اطراف بسبب صعود ریاح معده از انها بسوی سر نافعست آنرا و لازم است که
باید آن با عضو باشد اگر ممکن باشد مانند دست و پا و آشامیدن آن درهم از آن با ادویه مناسبه نافعست بوشش و پختن یک اوقیه فربیون محلول
در طلا روغن یاسمین بر صاحب جمود و مخصوص تنهائی طلا کردن فربیون جند بیدستر سوده در روغن یاسمین نافعست آن هر دو علت را الاستقاء و طحال
و القولنج و اوجاع المفاصل و غیرها و آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و عرق النسا و وجع الورک که از بلغم و سردی باشد و سرد
کرده و سموم بارده نافعست جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب به چشم مفید با حرارت و حرقت و سوزش آن در چشم مرتبه مدید میماند و سعوط آن
با آب چغندر جهت جلای دماغ و حرارت چشم و تنقیه دماغ و ضماد آن بر استخوان باعث اقشار آن که محافظت نمایند استخوان را از آن طلای آن و دفع گوشت زیاده
و با روغن بنفشه و جهت دفع هوام و دفع سمیت آن با روغنهای مناسب جهت امراض عصبی و مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین
انضمام قسطران و حمول آن بقدر یک حبه تا دو سه حبه در ادرار حیض محتبس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گل بر موضع بمالند و فرزجه یک حبه آن که
با سکنجبین باشند اعانت بر حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و دفع بدبوئی آن و بعدیل المقدار مضر اصحاب امزجه حاره و کثیر بر مزاج آدمی غالب باشد
مضر و از ... که قیاسی آنرا بنوشند و مضر امعای سفلی و مصلح آن بقل رزق و رب السوس و انا دیلیتند دار جینی و سنبل الطیب با سبحه و کثیرا و صمغ عربی و روغن
بادام شیرین و گویند مضر انثیین و مصلح آن روغن گل و مضر رحم باعث ... آوردن تهم آن بجد یک دو سه قطره جنین تقوانند اسقاط آن نمایند مضاد ... آن
ده قیراط و زیاده از آن تا سه درهم کشند و بدل آن در استسقاء ذریون و در قولنج بوزن آن تا دو وزن جند بیدستر و قسم سیاه آن قتال است اکثر
اگر فربیون با افیون را هر دو بار با هم در شیشه کنند هر یک دیگر را فانی میگرداند و گفته اند که هر دو نمی اند گفته اند چون فربیون با افلاطون
مریم و قلت قیمت آن زائل نمیگردد و حبوب و ادهان و اضمده و اطلیه و قیراط و طبیخات و معاجین فربیون در قرابادین این کتاب ذکر یافت و تدارک
احوال بارده بسیار یا ده از مقدار مضر آن نیز و بالجمله از خوردن آن لهاس و سوزش اعضا و خوانق و کرب شدید و لهیب بلغم باطن شدید عارض گردد
و سه درهم آن در سه روز کشند و بود بتقریع معده و امعا و آن تریاق فیون و بعضی سموم بارده حیوانیه فیر آنست و معالج آن جرعه آن ... روغن ... شیرین
سویق سرد کرده بعد در بعد نشستن در آب سرد و بجرعه گلاب متواتر آشامیدن سویق جو با آب انار و سیب و بخوش و لیمون و کشکاب و روغن گل یا کافور
و گلاب شور با چربه جدوار مجرب فاد زهر حیوانی یا دوغ تازه گاو خورانیدن و اضمده بارده جگر گذاشتن است اسقنقیلن بفتح همزه و کسر فا و فتح سین
و کسر قاف و سکون تحتانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانیست و بعربی خشرق بجای معجمه مفتوحه و تای مثناة فوقانیه ساکنه و رای مهمله مفتوحه و قاف
و بیرونی اسقیولن و بفارسی هر ده گویند و بعضی مصر لوع زبون آنرا و سیسه نوع جبلی آنرا پیاز برار مصلانا مند و بهندی مجتری و تشتا و در گویند ماهیت
آن بنا نیست با بیخ دگیاه و ثبت قیوان که بفارسی با بونه و چشم نامند و ساق و ساق آن بلند و شاخهای آن بنوه بر برگ شبیه به برگ ... غبار آلود
و با اندک ... گل آن مانند گل بابونه و امان ریزه ترید و و سط آن ذکر کو چکی و دران تخمی باریک شبیه با سپند و با تلخی و قبض اندک تیزی و بوی آن ...
و نقل از شیخ الرئیس کرفته که چون نوشته که سقنقیلن چند نوع میباشد خراسانی و مشرقی و طرسوسی و آنچه از کوه بری آورند و غیر اینها و بعض متعقدین
... دانسته اند طرسوسی و سوسی حنیطی و خراسانی و ... و فسطے آن با عطریت است و قوت قبض تحلیل آن زیاده و حرارت
آن ... جهت اسهال بلغمی نمایند هر چند در معده باشد و بعضی چند در اسهال بلغم نداند و مضر بلغم معده نیست

و بعضی از آنرا کرنگ ... برنگ سفید و گل آن زرد و بی برگ اهل مصر آنرا دمسیسه نامند و منبت آن انجدان اکثر شهری بلاد شمالیه و خراسان و
عراق است و زبون ترین اصناف است و گفته که افسنتین از اصناف شیح است و لهذا بعض حکما آنرا شیح رومی نامیده اند و بعضی کشوثا ...
و بهترین اصناف آن رومی و طرسوسی سفید تنک پس سوری قریب است که چون چوب آنرا بشکنند ... بالند بوی ... طعم آن حرارت تلخی ...
و بعضی گفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنگ با عطریت رائحه و تلخ طعم ... آنست که در آن گره باشد و آنچه از جزیره قبرس آورند ... بیشتر از اصناف
دیگر است برگ گل آن ... و گاه مغشوش میکنند آنرا ببرگ زیتون که ... میبندند و خشک مینمایند و فرق میان هر دو آنست که
که مغشوش آن چون در آتش اندازند بوی زیت از آن ... بخلاف خالص طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی گرم در اول دوم و خشک در آخر
آن گفته اند و این اصح است و گرمی عصاره آن زیاده از حشیش آن و اقوای اجزای آن ... همچنین تخم و گل آن اقوی است از حشیش آن افعال و خواص
منافع آن مفتح و ملطف ... قابض تلخ و قبض آن اقوی و زیاده ... مسهل صفرا و ماء اصفر و سائر اخلاط ... در معده ...
... مسهل سودا و جهت صداع ... و استرخا ... و صرع ...
... امراض ... دماغ ... احشا ... اعصاب ...
و تقویت معده ... و ادرار حیض ... امراض ...
واللقوه والفالج والاسترخا والرعشه والصرع ... آب مطبوخ آن ... خصوصا ...
متولد در مقدم دماغ و آشامیدن مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح دماغی است ... لقوه و فالج و استرخا
و رعشه و صرع و سکته و کابوس نافع ... در معده ... باشد ...
با تعریق ... سکوت ... و الیرقان ... آشامیدن مطبوخ آن ...
دوار و سدر ... آن با افسنتین ... تجربه ... مطبوخ آن ...
... عصاره آنرا در آب حل کنند و بیاشامند ... ریاح بارده نافع باشد ... ورم ... افسنتین ...
آن ... مذکور نمایند ... جهت ... امراض العین ... کتانی ... در آب گرم جوشانیده ...
... جهت ... خون ...
و ... جهت درد چشم و غشاوه ... ورم ... جهت رفع آثار ...
... ضماد آن ... جهت ... امراض ... افسنتین ... در گوش
بخار آن ... نافعست ... ورم بناگوش ... و همچنین طلای آن ... قطور عصاره آن ... حادث بسبب ... ریاح ...
نافع ... محلل ریاح آب ... مطبوخ آن ... روغن بادام تلخ ... قوت آن ... محلل ریاح
... جراحت آن ... و همچنین ... مطبوخ آن ... تلخ ...
از گوش ... امراض الفم والحلق ... افسنتین ... عسل ... خارج ... ورم عضلات ...
خناق و ورم بناگوش ... و همچنین ... مطبوخ یا عصاره آن ... آشامیدن آب مطبوخ آن جهت تنقیه صدر ...
آنست از اخلاط صفراویه نافع المعده والکبد ... والطحال والامعاء والرحم ... المفاصل ... آن ...
جهت درد معده و تحلیل صلابات ... ریاح و همچنین ... تقویت معده ... طعام ...
عجیب الفعل است و جهت اوجاع ... و اوجاع مفاصل ... امراض معده بارده و دفع بخارات ...

و اصلاح فساد مزاج و ابتدای سوء القنیه و بیضه و عصاره آن جهت امراض مذکوره و همچنین حب آن تا شانزده روز هر روز مقدار بیست مثقال از آب آن جهت
رفع سعوط اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان و آشامیدن طبیخ آن تنهائی و یا به عسل یا به افتیمون جهت طحال و همچنین به ادویه مناسبه
دیگر و ضماد کوبیده آن با انجیر و نطرون بر شکم جهت استسقا خصوصاً یا سرکه و بدستور با نطرون یا انجیر و دقیق سوس برای طحال با اکلیل الملک
در ورمهای پخته جهت ورم کبد و را و اخر و طلای مطبوخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار و تمریخ آن با موم روغن گل سرخ یا روغن حنا جهت
درد تهیگاه و درد معده کهنه و جگر و بواسیر و شقاق مقعده و وجع آن و رحم و همچنین ضماد آن تنهائی و نزد جات آن با عسل جهت ادرار حیض و حمول آن
با موم جهت اخراج حب القرع و آشامیدن مطبوخ آن تنهائی و یا مطبوخ آن با برنج یا با عدس جهت قتل و اخراج اقسام کرم و آوردن اسهال نافع
و با سرکه جهت بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب آن و به مشروبه در معده بهم رسیده باشد موثر و آشامیدن شراب آن جهت تمدد
و بیشتر اسهال تقویت و دفع بواسیر و شقاق مقعده و تنقیه عروق که پیدا از اخلاط مراریه یا برد او از صفرا یا از بلغم و الثعلب و دار چینی
و انیسون و رفع السموات و غیرها و المرهم آشامیدن طبیخ آن جهت تنهای تعفن مرکب کنند و یا در این جهت دار الثعلب و الحجه اصلاح فساد مزاج و تقویت
جهت تنکیه و بزرگی جگر ضماد ببستند و ضماد آن آشامیدن و ورم طبیخ آن جهت گزیدن عقرب با شراب جهت سم شوکران و نهش افعی عربی و با سرکه
جهت خناق عارض از شراب بطلاء ضماد آن به جهت شراب و تحلیل صلابات و دار الثعلب و دار الحجه و آنکه استعمال در صندوق و میان متاع مانع کرم زدن جامه
و آشامیدن آب مطبوخ آن با کرکم تا به تعذر آن خوردن را ضماد کرم و سوس و سوس کتابی را که آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای آن با زیت بر بدن
مانع مقارنت پشه است با آنکه زود آن جهت گزیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشند و کبابه و هم آن عشب طرد هوام القصار گفته اند
مضعف معده است و اصلاحش با کتیرا ولیکن ضرر عصاره آن زیاده از حشیش آنست و مصدع و مجفف مصلح آن زبیب و انیسون و مصطکی و در مخزن شربت تا
مثقال آن شیخ الرئیس در شفاء الاقسام و دیگران گفته اند که حشیش افسنتین موافق ترین و به است برای معده تقویت آن و عصاره آن مضعف آنست
بجهت آنکه در عصاره آن قوت قبضی کم است و در حشیش آن هست و نیز صاحب شفاء الاسقام گفته جائز نیست استعمال آن قبل از نضج اخلاط بجهت آنکه
ضرورت آن را در معین بیشتر از نفع آنست بسبب قوت قبضی که دارد و بالجمله در آن دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض و وجه هر بر که جوهر لطیف
دارد که باعث اسهال و تفتیح است و دیگری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض و حبس است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا دو درهم
سبب را باید که چون جرم آن را بطریق سفوف و غیر آن اگر استعمال نمایند بجهت منع قبض آن بر روغن بادام چرب نمایند بدل آن در اسهال غافث
در مسح ارمنی است و جهت تقویت معده بوزن آن اسارون و نصف آن هلیله زرد و بجهت جگر عصاره غافث دقصوم آن که آن را کوبیده آب آن گرفته
در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اقویست و نیز محلل و مفتح سده جگر و مجاری معا و جهت تبهای کهنه و مرکبه قدیمه و تقویت معده و تنقیه آن از
اخلاط مرار آوردن اشتهای طعام و ابتدای سوء القنیه و استسقا و یرقان و نیکو کردن خساره و اصلاح فساد مزاج شربا مفید و جهت تهیج و ورم اطراف و درم طحال و دار الثعلب
و دار الحیه شربا و ضماداً نافع و مورث کرب صداع مصلح آن رب و مقدار شربت آن تا یک درهم و بدل آن سه وزن آن افسنتین یا غافث یا سه کافی است و این ضعیف
شیخ الرئیس گفته عصاره آن مفید است و ظن من آنست که همین سبب مضرت آنست بمعده مصلح آن انیسون و در مجمع و در آثار است که افسنتین و ایهان الشیرین
عرق و غرغره و اقراص و مطبوخات و معجون آن در قرابادین کتاب کرد یافت با خواص منافع و طریق استعمال و صنعت هر یک افشره بفتح اول و سکون فا و ضم شین
معجمه و فتح راء مهمله و جیم معرب آن افشره و فارسی است که عربی عصیر نامند و اصل آن افشرده بود که بکثرت استعمال افشره شد و آن مخصوص آب
میوه ها آبدار است که با کوبیده یا کوبیده فشرده آب آنها را بگیرند خواه با آتش بقوام آورند که رب نامند یا در آفتاب گذارند تا غلیظ شود که عصاره
گویند و بالفعل عبارت از آب افشرده میوه های آبدار رسیده ترش یا میخوش مانند انار و آلو و آلو بالو و توت و زرشک یا آب لیمو یا اترج و یا کلنگری
و یا برقوق و انواع و یا تمر هندی محلول به آب است و انبه و جاسون که میوه های هند است با سماق محلول در آب امثال اینها است که صاف کرده به قدر

٩٥

حاجت عذریات داخل کرده آب نیز آن مقدار که گوشت تمام کرده باطعم چاه بود آن بخورند یا ببرب شربت نرشی یا حموضتی که در آب حل کرده

و عرق سلطانی که از جمله فرحات رفیعه است در قرابادین این کتاب بر بار ذت طبیعت و افعال و خواص هر یک بلسع آنچیزی ست که از آن

سازند افعی بفتح همزه و سکون فا و کسر عین مهمله و یا در آخر لغت عربی نام نوعی از حیه است و حیه اسم جنس آن و افعی را بیونانی احد یا و احادیا نامند آنرا اسامی

بسیار ماهیت آن ماریست بقدر دو زرع دست و دنباله باریک کوتاه و آن اندک گویا بریده شده که بفارسی کلادم نامند و آن بچه گرگ و دهلت شکل که

قاعده آن بطرف گردن آن میباشد و گردن آن باریک و وقت رفتار از آن دراز می آید گویند او را دو پوست است بخلاف حیات دیگر که آثار آن خواص

خواص لیسیت از بسیار قوی و زور دار و ملون با لون بسیار در کوچکی و بزرگی متفاوت بعضی سیاه مائل بزردی بعضی مائل بسرخی و بعضی بتیرگی بعضی ابلق

و غیر آنها از دیگر بعضی شدید السمیت و بعضی مائل باعتدال بعضی قلیل السمیت نره و ماده میباشد و آنرا چهار دندان و نرا آن دو دندان بهترین آن مستعمل

در تریاق فاروق ماده که اشقر مائل بسرخی جوان دور از آب و عمارت در کنار دشت و کوه ریزه و ریزه هامون باشد بچه مائل بهاریکی است که حیث مائل بسرخی

باشد و در آخر بهار و اول صیف صید کرده در وقت صید خرمی و زخمی باو نرسیده و زنده و سر و دم آنرا قطع نموده باشند که ضعیف و لاغر نشده باشد

و طریق قطع سر و دم آن آنست که آنرا خشم آلود نموده و بشورد و بسرعت تمام سر و دم آنرا یکجا جمع نموده بیکبار بتیشه و یا تبر بخاری عریض یا ساطور

فصالی و یا بانی دیگر که بسیار تیز باشد و دم جابجا ریخته نباشد بمقدار چهار انگشت از هر طرف بیک ضرب باتیشه جدا نمایند که دران اصلا حیاتی نماند الا ازکار

نخواهد آمد و کسیکه مجازی سر و دم آن برابر نه که دران افتد بکمی نرسید و حبه سر و دنباله مدار عان را گفته اند بجهت کثرت سمیت آنست چنانچه مشهور

ست بلکه برای آنست که دران گوشتی نیست ایس پوست آنرا جدا کنند و شکم آنرا چاک کرده زهره و امعا و احشا او آنرا برآورند و احتیاط نمایند که زهره

آن شگافته نگردد و تلطخ آن نرسد که گوشت آنرا فاسد و زهر قاتل خواهد نمود و بکار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار دران ست پس با آب و

نمک پاک شسته با آب قدری شبت و اندکی در دیگ سنگی اگر نباشد مس تازه قلعی کرده و با نفس با آتش ملایم بدم طبخ نمایند و اگر آتش افکنی

بهتر ست و باید که سرکار لیسه آب آن مقدار دران باشد که بالای آن آید و نیکو پخته شود و بسیار باقی نماند و بعد از شستن بلند از نیزه تا سر گردد پس آنرا بگره

گوشتهای تمام از استخوان جدا نمایند و بسرخی که خواهند استعمال قرصها زنند یا غیر آن و اگر قرصها زنند دهان بنگی نرم بگیرند و بار و نان خشک سرم

وزن آن سرشته دست بروغن بلسان چرب کرده اقراص نازک ساخته بر روی غربال خشک نمایند در سایه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند و علامت

جوانی آن سرعت حرکت و تیزی سر بلند داشتن است و هر چه بعد قطع سر و دم باد خون کمی از آن آید و بی حرکت باشد استعمال نباید نمود و از

اصناف روی آن یکی مقره ست یعنی شاهزاره که از گزیدن آن خون از مسام و منافذ بلسوج بآن جاری میگردد و گفته اند که خون نیز بول

میکند و دیگر رساسه ست که فرو میرود و در ریگ نها میکند دران مانند ماهی در آب و دیگر مکلکه اس ست که طول آن نهایت سه شبر میباشد

سر آن باریک و نیز گفته اند که سمیت این بجدیست که نفس و صفیر خود میکشد و هر که را منظر دران باشد میمیرد و هر که نزدیک آن مرده و دود او نیز میمیرد

و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر افعی که گزیدن آن کنده و گردن آن باریک ست آن بهن اغبر با نقطهای سیاه باشد که دیگر فاولیا که در بلوط میماند

بد بوی باشد و کسی را بگزد پوست او جدا میگردد و دیگر معطشه که عطش از فراط و حرقت و التهاب بیمار عارض میگردد و بلسوع آنرا بجدیکه در آب میشود

و سیر نگردد تا بمیرد و دیگر براقه که میکشد با آب سر هن خون بوی آن نیز هلاک ست و دیگر سیاه مسمی باسود سالخ و ارقم یعنی ابلق و قرش یعنی دو رنگ

و انچه صاحب تحفه بیان باشد انواع ردیه دیگر نیز میباشد و سمیت مارها با کثر قوی تر از ان ست و تاثیر آن در نفس اعضا حرارت جب خصوص قریب

بقلب و دماغ و اعصاب کبیسرع ست از اعضای بعیده و سمیت مار در دندان آنست یعنی بواسطه دندان سمیت را بعضو میرسانند و دندان

آن سفید و کوچک بمقدار دانه برنجی و دران سوراخی در طول و سر آن محرف مانند قلم تراشیده است و چون ماریکه دندان آن را برآورده باشند

کسی را بگزد و از موضع نهش آن قدری خون برمی آید و لیکن اذیت بسیار نمیرساند و مسموع گشته ماریکه دندان سمی آنرا برآورده [illegible]

اگر مجروح ارزیعد از دو سال و اگر سر رسیده بود شش ماه باد و نزدان بمی اول بریما درد و کسی را اگر گزیده در هلاک میگردد طبیعت آن بنهایت گرمی
و خشکی و تخفیف و تحلیل آن کو و یب بآب عمارت نباشد و داد بالیس در دوم و متوسط آن در سوم آنکه در و دکوهستان خشک در چهارم
افعال و خواص و منافع آن چون با آب نمک و نمک و شبت و روغن زیتون بر آتش آنقدر بجوشانند که پخته شود و گوشت آنرا با گندم ماش تناول
نمایند و اگر تریاق الافاعی نباشد دفع میکند و تحلیل میدهد و گفته اند در مجذوم آزمودیم که بعد از خوردن بدن مقشر شده و از ان مانند فلس
ماهی جدا گشت و از ان مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن متفرح شده مثل ماهی پوست انداخته و مقدار کم آن خلاصه منفعت ندارد
مستعمل بیش بید و ابقیه میکند و نفعی بخشد و ایضاً گوشت پخته آن بنحو یکه برای تریاق فاروق می پزند جهت قوی سمو م و شیر و جلد و ده
ده و سبب افزون در یاد رضا و درنعقادانی و تقویت قوتهای حیوانی و نفسانی و ذکی و ذهن و فکر و جهت لقوه و رعشه و امراض رده عصبانی
و طول عمر مجرب است لیکن اول باید که بسیار کمتر تناول نمایند بعد تقویت بدن و شروع برسیدن گوشت و جلد حفظ نمایند در اعضا را از
خوابیدن و عصبانی و دوم مرض مناسب که تازه و از و اصل آشامیدن شراب با اللحم و اکل لحوم لطیفه مشویه و امثال آنها و آشامیدن
مرق آنجهت ضیق النفس بارد و رطوبی باید که مرق آنرا بدم بپزند زیرا گوشت آن دیر هضم و مهرای گردد و ضماد گوشت کوبیده خام آنجهت دفع
سمیت افعی گزیده و اقسام مارها بنهایت نافع و مجرب و اخراج الشظایا و السهام و خار و رفع بر مرض بارده نافع و چون شکم آنرا چاک کنند اگر گرم
برگزیده آن گذارند و جمیع آنرا ساکن گرداند و سمیت آنرا دفع نماید و اکتحال آن محرق اتفاقاً مصرع مصلح آن شیر تازه و دوغ شیرین و آب فواکه است
و نحو دیگر در صین جوشانیدن گوشت در آن پخته باشد در افعال قریب القرص افعی تمکی که در جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیف تر از
گوشت آنست و گفته اند که چون هفت عدد افعی را بر ابریسمان بشم سرخ ارغوانی حلقه کرده باز ای هر یک افعی گرهی بر آن بزنند بستن بر گردن صلب
خناق جهت دفع آن علت بالخاصیه مجرب و بدستور ریسمان کمانی که افعی را بدان خفه کرده باشند جهت خناق و ورام لوزتین نافع و اخون آن اکتحال
جهت تاریکی چشم و منع نزول آب در چشم مفید و بدستور زهره آن سم قاتل بلا مهلت و گدازنده اخلاط در اعضا و فاسد کننده ارواح حرارت عزیزیت
بسرعت بالخاصیه و لهذا استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست و پوست آن جهت امراض سده و استسقا و یرقان و طحال و نزلات و ادرار بول و تفتیت
حصاة و امراض مقعده هر نوع که استعمال نمایند نافع و بخور آن طرد هوام نماید و کسی که خناق باشد و خوردن گوشت آن خوش نیاید او را محرق آن
که بدانست استعمال نمایند و طریقه آن در مقدمه ذکر یافت و در نسخه تالیفی طریق احراق آن چنین است که بر آن افعی نمک و شبت و انجیر
را از یک یک رطل و نیم اوقیه سائیده با شیره و یا نه اوقیه عسل بر آن ریخته سر آنرا بسته در تون حمام یا در تنور گذارند تا سوخته گردد مانند زغال
پس نرم سوده در شیشه یا در ظرف چینی محفوظ دارند و عند الحاجت استعمال نمایند و گاه از برای خوشبو و نیکوئی طعم قلیلی سنبل الطیب
و سائر هندی نرم سوده بآن ممزوج می نمایند افعال و خواص و منافع رماد آن آنست که طلای آن با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر
و بلس که جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال با عسل بغایت مقوی باصره و علامت افعی گزیده و تدارک سم آن و مرار افعی خورده و تدارک
آن و نیز تریاق فاروق از بدن و ظهور تا انتهای کمال و نسخ و طریقه ساختن و زمان استعمال و مواضع آن و مقدار شربات و منافع و خصار آن
به تفصیل و قرص افعی حسب بهمن غرما و طبیخ ماء اللحم و مرقه و معجون آن در قرابادین این کتاب که یافت و بالجمله کسی را که افعی یا مار گزیده باشد از علامات آن
آنکه موضع لسع سیاه اللون از ان موضع زرد آبی بخیه سجرک و ورم کردن موضع لسع و سرخ شدن آن و خشکی دهان و التهاب و اندرون گرمی بدن عرق سرد و سستی زبان
و فیشان و قی صفراوی و افکار و غشی سردی بدن و ابلاکت و بهترین معالجات فی الفور بلا فاصله المتین بالای آن موضع سست به استحکام تمام بفاصله چهار انگشت یا یک شبر
از ریسمان و بند یا چادر یا شد حتی از کمربند و دستار تا بند از ارم اراد آنکه تغافل نه ورزند و مساهله ننمایند اگر عسر باشد یعنی اگر در دست و پا باشد
دیگر ورز و جا ببندند که بهتر است یکی بالا و دیگری بفاصله چهار پنج انگشت یا یک شبر و تا خوب خاطر جمع نگردد و باز نکنند و اگر تا سه روز باز نکنند بهتر

بهترست و داغ کنند آن موضع را و با قطع نمایند والا فی الفور تیغ زده محجمه بقوت تمام بکشند چند دفعه تا تمام سمیت خون فاسد دفع گردد و خون نوع ازان بریده کرمک مانند چرک رقیق زرد رنگ شبیه بزرداب می باشد زیرا که خاصیت سم آنست که خون و اخلاط و اعضا را بسیار گداز و فاسد میگرداند و اگر محجمه میسر نیاید شخصی جوان با قوت که دندانهای او سلیم باشند و مرضی و قلاعی در دهان و زبان نباشد و ناشتا نباشد دهن خود را پاک بشوید و روغن گل برسبها خود بمالند و بدان مصمصه کنند و بقوت تمام آن موضع را بمکد آب دهان را بیفگند و فرو ریز و نیز فی الفور تریاق فاروق اصلی بخورانند و بران موضع بمالند و سه چهار عدد درخت که بسندی ریٹها نامند در آب خوب بمالند تا کف برآورند و بخورانیدن روغن کهنه که اقلا ده یکد ساله و شیر و شراب کهنه و سیر و گوشت تازه محاول در سرکه و با آب مطبوخ برگ غار و فاسرا و اسپند و تخم چرچه و منفرد شیخ و بیخ حسرطنشا و بیخ کاشم و بیخ گرد مرکی هر آشنتین و حشفقی رو و آوند ترنج و طویل و کرفت و فلفل و یا معجون قرب ازینها تهامی و یا آنچه میسر آید با عسل قدر چهار دانگ و خوردن شیر تمام بسیار با منفرد گردگان و یا لیمو ان هر یکی ده ده عدد پوره بقوت بر موضع آن شکم موش زنده را شگافته و دیگرگرم بران موضع گذارند [illegible] زنده را شگافته گرم گرم بران بگذارند [illegible] و آنکه [illegible] تا بهنگامیکه دیگر [illegible] آن [illegible] از علامات سمی اصلی آنست که [illegible] و شیر و [illegible] بران [illegible] گردد [illegible] تا بسکه [illegible] کرده باشد [illegible] موضع دخورانیدن آب برگ [illegible] است [illegible] بهای آن نباشد برگ خشک آن [illegible] بالقصی [illegible] داغ او [illegible] و تقویت [illegible] زنجبیل [illegible] دیا زنان و گفته اند که [illegible] آب سوده در چشم او باعث عدم ضرر از سم آنست اما باید که قلیل باشند و کثیر کمال مسرت [illegible] مضرت [illegible] باشد [illegible] تدبیران [illegible] آب [illegible] روغن [illegible] تازه و [illegible] گرم [illegible] تریاق فاروق و [illegible] فالج و [illegible] و استرخا و [illegible] لطیفه [illegible] و [illegible] اشال [illegible] بفتح اول و فتح لام و سکون [illegible] بهندی [illegible] ماهیت آن [illegible] شبیه [illegible] تلخ و [illegible] آن [illegible] مانند تخم [illegible] و طبیعت آن [illegible] و سیاه آن [illegible] گویند [illegible] طبیعت آن گرم در اول و خشک [illegible] قوت [illegible] افعال و خواص و منافع آن [illegible] مفتح سده [illegible] معده [illegible] آورد و قاطع [illegible] مقام [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] اقحوان [illegible] بفتح اول و سکون قاف و کسر [illegible] ماهیت آن [illegible] طبیعت آن [illegible] افعال و خواص و منافع آن [illegible] ماهیت [illegible] شاخ [illegible] ساق آن [illegible] برگ [illegible] تخم [illegible] ماهیت آن [illegible] سواحل دریا [illegible] سواحل [illegible] آن [illegible] طبیعت آن [illegible] گرمی آن [illegible] خشکی آن

افعال و خواص و منافع آن برگ و تخم و سایر اجزای انجبت بیخ کبد و دوم بارد و غلیظ آن بالفتح سده آن سده طحال و تحلیل اورام و اخلاط غلیظه و ریاح و نفخ
طحال و احاد و صلابات سائر اعضا و درد پا و دفع سموم و ضماد آن نافع و باید که سه وزن با شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند و عصاره بیخ آن جمیع
امراض سده نافع و تدبیر باید که در فصل بهار عصاره آنرا بگیرند زیرا که بعد از آن در آن رطوبتی میباشد مقدار شربت آن تا دو مثقال و از تخم آن یک مثقال و دو
آثار مانند آنست و آنرا زبیت البلم نامند **اقیمد و ن** بالفتح همزه و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم دال و سکون واو
و نون لغت یونانی ست و آنرا افیوس نامند **ماهیت** آن نباتیست مابین شجر و گیاه منحصر و یکشاخ و برگ آن زیاده از دوازده عدد نمی باشد
و گل و ثمری ندارد و ریشه های آن باریک سیاه و تند بوی و بی طعم **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن ضماد آن مانع بزرگ شدن پستان است
خصوص با روغن زیتون نارسی آن شامیدن آن مانع توالد ز نمی گردد مقدار شربت از برگ و بیخ آنجبت قطع توالد سه مثقال ست که با شراب بنوشند
اقیوس بالفتح اول و سکون و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی ست و آنرا افیوس لمدتی نیز نامند بجهت آنکه شبیه بجدقه است بعضی
مردم آنرا خاما لاقس و نخل بری نیز گویند **ماهیت** آن نباتیست مابین شجر و گیاه بلند نمیشود و ساق آن مرغب باریک از سه عدد زیاده نمی باشد
و شبیه بچوب از خرزبرگ آن مانند برگ سداب بسیار سبز و ثمر آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل سیاه و گل آن زردی و سفید شکل و بیخ آن بقدر مردی
شبیه تیر ب و خفیف و مستدیر پر از رطوبت و چون خشک شود با طن آن سفید و ظاهر آن سیاه میگردد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و تلخ جالینوس تخم آن
مقی و مسهل بلغم در اول و ثمر آنرا جالینوس در اول درجه اول و مجفف در دوم گفته **افعال و خواص** آن آشامیدن اعالی آن مقی و اسافل آن مسهل و مجموع آن مقی
و صفرا و مانع روئیدن سوا ست بر امراض بیان تا م قی چون برص بمالند و ثمر آن یرقان را مفید و معه آن مقی و مسهل مقدار شربت از جرم آن سه قیراط و از طبیخ
آن و بیخ قیراط شیخ فاد و لنا که گفته که طبیخ در ثمر آنست جهت تحلیل صلابات نافع و گفته شده جلا میدهد بیاض چشم را و مقی سوداست و کیفیت استخراج
دهن آن آنست که آنرا بکوبند و بفشارند و معه آنرا بگیرند و در ظرفی کنند و بر آن آب بریزند و یا بری حرکت دهند و خشک نموده استعمال **افیون** بالفتح همزه
و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون معرب ابیون یونانیست و معنی آن ابست ست یعنی خواب آورنده و بعربی لبن الخشخاش و بسریانی تریاق
و لیمانی و عیا تیون و مشتقمل بمعنی میرانند و اعضا و بفارسی تریاک گویند تریاکی که رستم از کیکاوس طلبیده که لهراسب خورده افیون بوده زیرا که نیست دوائی
در اوجاع شدیده مسکن حاصل میان نفس و موت سوای این چون در آن قوت سمیت ست و با آنکه دوای سمی و شدید النکایه است اطبا باعتبار بیان نفعی محتاج بوده
اند بار استعمال آن و بعد استعمال آن در چاره انانها لهذا ترکیب نموده اند آنرا با مصطکی ات آنها زعفران و جند بیدستر و مشک **ماهیت** آن بدان که اطلاق
مینمایند آنرا بسبیل اشتراک بر سه چیز اول بر لبن خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه برای مشرق و مغرب متفق اند دوم بر لبن خشخاش سیاه و این مذهب
اطبا جهت آنکه در این زمان نوع خشخاش سفید بوده و از خشخاش سیاه و صحرائی لبن میگرفتند و بستانی آن بسیار کم بوده مگر در مصر بها قامت و ر بعضی از آن مصر و با شده شیلوا
نحو با طراف میبرده اند سوم عصاره خشخاش سیاه که آنرا در آفتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس و شیخ الرئیس نموده اند و از کاهو صحرائی نیز افیون میسازند و این مخدر
است ضعیف العمل و انشقاق السعان نیز بدستور خشخاش میگیرند و این بسیار کم العمل می آید لیکن بسیار قویست طریقه اخذ آن آنست که چون برگهای گل خشخاش
بریزد و کوزه آن بزرگ شده و انتهای آن بسته گردیده قریب است و بیده که رطوبت و حرارت آن کم شود و خشک گردد و دور اطراف ظاهر آنرا آخر روز بسیار تیغ طولانی
خراشی غایر با شد و با اندرون آن نرسد و سوراخ کند زده نیست گذارند تا شیر رطوبتی که در آن است از آن موضع بیرون آید بسبب سردی هوای لیله منجمد و انعقاد و بهم رسانند
پس صبح زود دانسته خوب طلوع نکرده و هوا گرم نشده باشد بانگشت میگیرند و بر کناره صدف یا پیاله چینی یا شیشه جمع مینمایند و زمانی صبر میکنند تا آنچه باز تراوش نماید
و از انها برآید نیز میگیرند و همچنین روز دیگر و گاه مرتبه دیگر نیز تیغ میزنند و بعضی آنرا بدستور بر میدارند و بعضی مردم بعضی آنرا از صدف یا از پشت کارد جمع مینمایند
و با انگشت بهتر است زیرا که در آن صورت البته قدری از پوست رقیق و اجزای کثیفه خشخاش خراشیده داخل آن میگردد و پس بعد از آن تمام اخذ تمامی لبن
آنرا بر ورقه گل سنگ و صلایه میکنند و بدست میمالند و بعضی از رطوبت آن تحلیل رود و غلیظ گردد و قرصها و یا فتیله و یا قلمها و بهم میسازند و اما طریق اخذ عصاره که آنست تا خشخاش

۹۸

داوراق آنرا میگویند و آب آنرا افشرده میگیرند و در آفتاب میگذارند تا غلیظ گردد و بدستور بر سنگ صلایه بسایند و این را افیون مقونیون میگویند بهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است و بعد از آن خشخاش سفید و از شقایق النعمان از همه باعتباری بهتر و اقوی و زبون آن ماخوذ از عصاره آنست و از آن زبون تر ماخوذ از کاهوی صحرائی و علامت جودت آن تندی بوی و تلخی طعم و سفیدی و تمامی جرم و جوهر و در آب گداخته شدن اجزای محلول آن تمام و متشابه بودن که درد در آن نباشد و چون صاف نمایند ثقلی از آن نماند و بوییدن آن خواب آورد و چون قطره آنرا افشکنند رنگ آن سفید مایل بسبزی و سنگین باشد و چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته گردد و چون در آتش اندازند و بآتش دیگ چراغ بدارند مشتعل و افروخته گردد و از آن جرم بسیاری نماند و شعله آن صافی باشد و کدر و تیره نباشد چون آنرا خاموش کنند بوی آن تند قوی باشد و مغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است و آنرا غش یا بینا با عصاره خس بری میکنند و عدس و صبر و مر نیز داخل آن مینمایند و علامت هر یک از طعم در آنچه داخل نمودن در آب معلوم میگردد و طبیعت آن بدانکه در مزاج آن اختلاف بسیار شده است جمهور اطبای یونانی آنرا سرد و خشک و برودت آنرا در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و در آن نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم و بعضی در اوسط و همچنین است قول در یبوست آن بعضی گفته اند که یابس است در سوم و بعضی گفته اند یبوست آن قوی و جمله اطبای هند آنرا گرم خشک متأخرین اطبای فارس که طالع اطبای یونان اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی گرم آنچه بالفعل مشهور است اطبا متخذ از خشخاش سیاه بری بارد یابس است در چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس در آخر سوم و از خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سوم و متخذ از کوزه شقایق النعمان اکثری آنرا گرم میدانند و بعضی سرد و مولف را عقیده آنست که افیون باوجود برودت مرکب القوی است یعنی در آن دو جز است جزو حار هوائی و جزو بارد کثیف ارضی اما این غالب است و تلخی طعم و حدت رائحه بسیار و سرعت اشتعال بنار و صدور افعال حرارت از آن بر بدن بعد ورود در آن دلیل افعال این جزو حار آنست ولیکن چون بسیار لطیف و قلیل است زود تحلیل میرود و زائل میگردد و افعال برودت آن بسبب جزو کثیف ارضی آنست و چون مایه باقی میماند و از که در اول هنگام استعمال ورود آن در بدن باطنا و ظاهرا بشرب یا ضماد و طلای بسبب تخدیر مسام و اجتماع حرارت در باطن قوی را بر می انگیزد و ظاهر بدن گرم بسیار و اشتها را زیاده میگرداند و رفته رفته بالعکس آن را ضعیف و لاغر و رنگ را زرد و بی رونق بسیار و بسبب ضعف افتادن حرارت غریزی و قوی و اورون افعال و خواص و منافع آن مخدر و قابض و مسدد و منوم و محلل و مسکن اوجاع و مانع تعفین اخلاط و فساد و حافظ ادویه در تراکیب بجهت اکثر امراض راس و نزلات و امراض چشم و گوش و سعفه و ربو و ضیق النفس که از حرارت باشد و تبهای مزمنه و حمیات نافع و مسکن اوجاع و منع تعفن و تحلیل روح حیوانی و رفع سعال و سحج و قرحه امعا باشد و آن دوائی نیست و چون در سفر یا هنگام تعب و هم و اندوه و ضعف قلب و گرسنگی و نیافتن طعام در ایام قحط و سفر علاجی مستمر در ایام روزه و وقت قلع اسنان و حرقت بول و سوزش آن و حدت منی و سرعت انزال و شدت قوت باه و وجع تولنج اند که از آن بخور تنها مفید و سود مند است بجهت افعال مذکوره و خاصیت آن امراض الراس علاجی قلیلی از آن با مصلح آن تنهائی یا با ادویه مناسبه دیگر بر پیشانی و شقیقه جهت صداع حار خورانیدن مقدار حمص درمی تبدیج یا ربع درمی یا با الشعیر بصاحب تواتر طبعش نافع و جهت بیداری و سوم صداع سرسام صفراوی و صبار و قطرب چون اگرچه بمالیدن افیون باشد بشقیقه و پیشانی مبنی اگر قوت او قوی باشد و الا کمال پرهیز نمایند از استعمال آن و همچنین شمام از زعفران حل کرده در لخلخه و خورانیدن مقدار یک قیراط و کمتر از آن بصاحب سهر مفرط جهت تنویم آن سفید و نیز مسکن وجع درد سر کرم باشد و همچنین بوییدن و مالیدن آن بخته و یا با الشعیر خوردن و بلبر داشتن فتیله آلوده بدان مقعده و نیز مسکن او ذکر رده صلب قطرب است استعمال مقدار قلیلی از آن با فلونیا خوا خواه جدیده خصوصا و تلیک با مدکی زعفران و روغن گل حل کرده باشند و خورانیدن نیم درهم افیون با ماء الشعیر و قوت عقل و غلبه نافع و در الکلب ماینا را خوب آورده و سعوط قلیلی از آن با اندکی زعفران جهت زکام و نزله و در انتهای علت مفید و بعضی با زنجبیل گفته اند و در صداع مزیدان بدماغ هیج چیز مانند سعوط از زعفران و مشک جهت امراض العین با سیون یا مصلح آنکه زعفران است و با زرده بیضه تخم مرغ و شیافات و اغذیه قوتیه برو چشم صاحب رمد و وجع چشم در انتهای علت نافع و همچنین با اندکی زعفران و شیر دختران امراض الاذن چکانیدن اندکی افیون با روغن بادام تلخ و با روغن حلوق که هم زن زعفران است جهت

تسکین درد آن بمعجنین یا ادویه چند بیه ستر محلول در شیر دختران و با روغن بادام تلخ و مرور زعفران جهت درد گوش و استعمال آن با چند بیدستر جهت تسکین
اوجاع گوش و قرحه آن نافع و قطور آن با بزرالبنج سفید مرد و بساوی بقدر مسلول در روغن بنفشه جهت وجع حادث از حرارت دیگر اقطار شیر تازه دوشیده
نیمگرم جهت تبرید آن که با ضربان باشد لهذا و حتی باید استعمال قطورات قویه در گوش نمود که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل باشد و با وجود اینها مادهٔ حدت
آن جائز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است و در تحریر این حالات بطریق اولی و ضماد آن جهت تخفیف قروح و دورتها حاره و با ر تحسیم مرغ نایخته و زعفران
جهت حمره بفصم جای مهلک که با وصح نامند و مزاجات ابخم جای معجه و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حاره و قیلنکا آن مکی و زعفران بالتسویه
و حیرمجرب با موم و روغن جهت حکه و جرب نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آنهاست مضر قوای باطنه و ظاهریه و حس و ادراک و ارواح و مورث کر
کز اوق و تشنج فت و لاغری بدن و زردی رخسار و تقلیل فهم و فکر و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و با اندک چیزی خائف و هراسان شدن
ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه و قلب و کبد و معده و گرده و مثانه و باه و احداث نفخ و قولنج و عسرالبول و غیر اینها است بسبب تبرید آن این
اعضا و مصلح آن چند بیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و عسل و دار فلفل مقدار شربت آن از یک برنج تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ آن
ممنوع و در سم آن کشنده و بدل آن مثل آن بزرالبنج و بوزن آن تخم لفاح باید و سه حبه آن با عصاره آن و در حبس الدم با شیره عنب الثعلب و تخم کاهو
و کهر باست و بعضی بدل آن بوزن آن توری سفید گفته اند و مدت حفظ قوامی قوت آن را تا سه مثقال اینجا حال گفته اند و باید که آن را محفوظ دارند
از رسیدن کیفیات غالبه اربعه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از گرد و غبار و آمیزش اشیاء دیگر و هیبت که آنها در صورت قوت خود دیگر است
ضعیف غالب اند و هرکه زیاده از مقدار شربت آن بخورد و اورا عذر و افسردگی اخلاط و ارواح و قلق و ظلمت بصر و پراگندگی حواس و تنگی نفس و گرفتگی و سبات
مفرط و خارش بدن و فرو رفتن چشمها و کوارد و عرق سرد و آمدن رائحه افیون از دهان و نفس و بدین خصوص که در وقت خاریدن و کمودت ناخن عارض
گردد لیس هلاک تدارک آن آنچه بدان باشد قی کردن بماءالشبت و محل و عسل و نمک هندی و حقنه حاره و آشامیدن شراب که در آن دارچینی
سوده و عاقرقرحا و چند بیدستر داخل کرده باشند و گرم کردن سر به تکمید و نطول و در میان آب گرم نشانیدن و خورانیدن تریاق فاروق
و سجرنیا و تریاق اربعه و تریاق الطین و شرود یطوس و فاد زهر فائق و مقدار شربت چند بیدستر مثقال و فلفل و فلیلیت و حیدر و محرب
و دارچینی و هیل با عسل سرشته و اگر قلیلی فرفیون و زعفران نیز اضافه نمایند بهتر است و خورانیدن روغن گاو و آب گرم و بوره نمک و با شیر تازه
دوشیده با زنجبیل دریائی و مکرر قی کردن و بعد از آن عسل و چیزهای چرب و شیرین خوردن و بوئیدن مشک و چند بیدستر و زعفران و خوردن اینها با هم
و غذاها و طعام های چرب و شیرین و شیر برنج و شیر و سیر و جوشیر متواتر است و خوردن چند بیدستر بقدر آنچه که افیون خورده و آشامیدن سکنجبین با تیز
و نگذاشتن که بخواب رود نیز موثر است و اگر از عقب آن روغن گنجد و یا قسط بخورد و گفته اند که معالجه بدین است و ترشیها و سرکه را بالای آن منع
و باعث قولنج قسب است و اگر احتیاج حقنه شود و حقنه خوردن و حقنه های مناسبه بعد از فراغ از حقنه شراب سکنجبین ساعت ساعت دادن و بزرالبنج شوکران
احتیاج بحقنه نباشد است از افیون و بیان افیون و طریق اخذ و منافع و مضار و ترکیب آن و غیره باید که تفصیل و لطیفه قرابادین باید فصل الالف مع القاف

اقاقیا بالفتح همزه و قاف و الف و کسر قاف و فتح یای مثناة تحتانیه و الالف بلغت یونانی اسم قرظ است و قرظ ثمر که از آن صمغ عربی بدل می آید و بهندی کیکر و اکثر کیکر گویند
بفرنگی اکاکیا نامند ماهیت آن نامع اقوال عصاره از نعی از اقاقیا نیست که قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن آن بسیده گرفته تا قبل از جفاف سرخ یا قوتی رنگ بعد از
خشکی سیاه و آنچه سرخ و سیاهی بهیچ رسیده از آن شود و با شیشه و معتدل نوع آن که طیب الرائحه است سیاه مائل بسیاهی شکنن و صلب با ملمعیت غیر مستعمل آن
در اول خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص و منافع آن مجفف رادع و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی معده و دماغ
نزلات حاره و اسهال دموی جهت استرخای مقعده و ورم شیر و نقا و اطلاء آن مسکن درد و مقوی اعضاء و ملطف و طوبات نزلات کنند سر حق آن داخل کرده شود و دوا و به مرد وطه
و طلاء آن با درد و با محلل و مانع تصبب مواد و بسوی آنها و جهت داخس و تشقق عارض از سرما و استرخای مفاصل و بدن اطفال و مقعده و موی سیاه کنند آن با برگ مورد

جهت قطع ادرار عرق و بدبوی آن و خضاب باعث نیکوئی رنگ با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و منع آبله ان و بدستور با موم روغن
جهت سوختگی آتش و دو اختن سفیده دندان جهت قطع نزف الدم از هر عضوی که باشد و چون آب بجوشانند و بر مفاصل مسترخیه بریزند نافع و
مانع ریختن مواد است بسوی آنها و انتقال بدان نافع سحج و اختلاف الدم و امعاست و در رحم باعث نشف رطوبات مسترخیه آن و حمول و فرزجه
آن مانع نزف الدم و خروج مقعده و رحم و استرخا و سیلان آن و ضماد آن جهت برآمدگی حدقه و ورم حار با سرخ و ورم مقعده و در رحم و مرکبه ضعیف [illegible]
تقویت آن و چون در آب حل کنند و سر را آن بشویند موی را سیاه گرداند و مانع آید از افتادن آن و بالادن روغن گل جهت قطع سیلان اطفال مجرب
شده مصلح آن روغن بادام مقدار شربت آن یکدرهم بدل بوزن عدس صندل و گویند حفص ست و این انسب می‌نماید و دستور گرفتن آن است
بگیرند ثمر درخت آن را هنگام نفخ و رسیدگی و بکوبند و صاف نمایند و با آتش جوش دهند تا بسرحد انعقاد و در قالبها ریزند بگذارند تا خشک شود و بکار برند و اگر آب برگ آن
آن را نیز داخل می‌نمایند و گفته اند اگر با آفتاب منعقد سازند بهتر است و طریقه آن آنست که آب بسایند آنچه بر بالای آن [illegible] برآرند و قرصها سازند و خشک کنند [illegible]
بکار برند به آنکه اقاقیا مرکب است از دو جوهر لطیف حار و جاذ لذاع و قابض جوهر کثیف [illegible] مسدد و چون غسل نمایند آن را جوهر لطیف و صاحب این فعال آن زایل گردد و جوهر کثیف
ارضی آن بماند و لهذا بعضی مواضع استعمال غیر مغسول آن را بهتر دانند و بعضی جا مغسول آن را مانند امراض چشم [illegible] بهمزه و سکون قاف و ضم حاء
حاء مهمله و فتح واو و الف و نون لغت عربیست و احداق المرضی نیز گویند و بفارسی بابونگاو چشم نامند و بیونانی ادیاسن و ادیانیس و بعبرانی [illegible]
و بسریانی فسادینز و ابیون و کریشن کرکاس گویند و نزد بعضی کافور [illegible] ماهیت آن [illegible] قسم [illegible] باشد صغیر و کبیر بیونانی قلیون و بفارسی
بهار گویند و این نیز دو نوع است بری و بستانی و آن شاخهای باریک برگ آن شبیه برگ گشنیز و دراز یابونه و گل آن زرد و مدور و در اطراف آن برگهای ریزه
سفید از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرائحه و باندک تلخی و بستانی بری آن کوهستانها و صحراها و باغچه شبیه از بابونه است و خوشبو میباشد بابونه نمایند
و فرق آنست که بابونه تخم دار و این ندارد و گل بابونه مجوف نیست و این مجوف است و مستعمل گل زرد آنست نه گل سرخ آن و بهترین
آن آنست که برگ آن سبز و بیرون گل آن سفید و اندرون آن زرد و با تلخی طعم باشد و کهنه [illegible] باشد طبیعت آن در سوم گرم و در
دوم خشک **افعال و خواص و منافع آن** مسخن و ملطف قوی و محلل و مفتح سده جگر [illegible] و ملطف و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعده
و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و با قوت تریاقیت و جهت درد مثانه و ورم سپرز و استسقاء و قراقر معده و قولنج و مثانه
و نزول آب در کیستین نافع و با سکنجبین یا با نمک مسهل سوداء و بلغم و بدستور با ختمی [illegible] اعضاء الراس [illegible] آن خواب آورده و اکثار [illegible] مداومت آن [illegible]
نطول جهت سرسام نافع بدین قسم که هر شب اقحوان و جو مقشر و بابونه از هر یکقدری در آب شیرین بجوشانند و روغن بسیار داخل کرده بر سر نطول کنند [illegible]
آورده [illegible] و در نسخه دیگر بجای شعیر مقشر [illegible] و یک جزو تمام نیز داخل دارد و چون اقحوان استفراغ سوداء و بلغم نماید لهذا استفراغ بدان چون مذکور
نافعست برای الیخولیا و قرح و صرع و [illegible] آشامیدن هر روز یکمثقال از بیخ آن بعضی دو مثقال گفته اند با طبیخ [illegible] جهت [illegible]
و همچنین آشامیدن گل آن هر روز [illegible] با شراب یکجایی [illegible] جهت صرع [illegible] کمتر گل آن برای [illegible] خشک سوده آن [illegible]
طبقات چشم و دفع ظلمت بصر و جلای آن و دفع آثار قرح و دفع نزول آب [illegible] اعضاء النفس الصدر
[illegible] آشامیدن سه درم برگ خشک آن با سکنجبین [illegible] تحلیل و تخفیف رطوبات [illegible]
معده تحلیل خون منجمد [illegible] آشامیدن یکمثقال خشک سوده آن با سکنجبین جهت ربو [illegible] و خوشبوئی معده [illegible]
و دفع [illegible] آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل مدر [illegible] تحلیل خون منجمد در معده و مثانه [illegible]
حصاة و تفتیح قولنج نماید [illegible] آن با شراب جهت ادرار بول [illegible] و اسقاط جنین [illegible] و ادرار حیض بقوت تمام نماید و محلل
صلابت رحم و مفتح سده آن [illegible] جهت صلابت رحم [illegible] جهت تقویت

یا و اوجاع نهایت موثر و ضماد آن بدین قسم که آب مطبوخ آن با چه تر کرده بران گذارند جهة القوی عصب و قطع زهر جانوران ... ورم و روغن جهت
ورم صلابت ... ضماد جمیع آنجهت با ... اورام حاره و بارده و در آنها وجهت بواسیر ... خشک ... و قروح ... جراحات ... جهت تحلیل
غلیظه و تفتیح سده مفید لمقدار آکثار آن مصدع و مثقل سر مصلح آن گل نیلوفر و سکنجبین سده ... مصلح آن نعنع ... افسنتین و سکنجبین مقدار شربت آن تا مثقال
بدل آن اکلیل الملک با بونه ... آن نوع صغیر آن در دوم گرم و در اول خشک در افعال ضعیف تر از اول ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل
ورم نافع و روغن آن که چهار رطل گل اقحوان را که در ... زیت یا روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند قطور آن در گوش جهت
رفع اوجاع آن ... جهت القوی التوای عصب و ورم اسافل بدن مقعده و صلابت رحم و تفتیح مسامات و ادرار عرق و نضج و در اصلاح جراحات اعصاب
... نافع و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و ... آن و سقوط آب ... آن ... جهت ... از برای ... رطوبت ... در شراب
و خواب ... و همچنین تعریق سر ... و تمریخ آن جهت ... مفید ... ترکیبات ... روغن آن با ... اغراض ... زیادتی ... تسخین
منافع آن اقسون بفتح همزه و سکون قاف و ضم سین و او افنتشون بفتح همزه و سکون فا و کسر نون سکون یای مثناة تحتانیه و ... شین مثلثه و سکون
واو و نون ... ماهیت آن نباتیست در گل و برگ شبیه ... و ... آن کوتاه تر و ... در هنگام ... بو ...
و چون برسد طعم آن تلخ مائل بحدت میگردد و گل آن پرخار ... جوانب برگ آن مانند ... و تخم آن زرد و از تخم ... ریزه ...
چون منجمله از آن حرارت ... و ... اجزای ... بستان ... در اکثر مواضع ... طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن
بسیار لطیف ... از برگ آن جهت ... اورام گردن و ... مجرب گفته اند خصوصاً با شراب تخم آن با شراب جهت ... سموم
... مصلح آن شراب مقدار شربت آن ... درهم تا پنج درهم و از تخم آن تا دو درهم بدل آن ... اقیط بفتح اول و کسر ... و طاء مهمله ...
... آن روغن ... آن ... ماهیت آن روغن ست ... جدا کردن ماهیت ... با ...
و خشک نموده باشند و صنعت آن در قرابادین مذکور شد طبیعت آن سرد و خشک ... افعال و خواص آن قابض و مبرد و مسکن حدت صفرا و ورم ...
کرده آنجهت ... اسهال ... نهایت موثر و ضماد ... آنجهت ... دفع نزف الدم ... سوخته ... سوخته ... جهت ... و
مجرب که اول سر را ... کنند و بعد از آن ... مولد ریاح و بلغم غلیظ و خام و ... مصلح آن ...
و گلقند ست ابن ... هرگاه ... بسبب ... از برای رفع ... باید که ... باشد غذا ... روز و
... اقیط ... شده ... قوت ... زیاده ... معده کمتر از فراگرفته ... تنگی ... از
... چنانچه ذکر یافت اقلیمیا بکسر اول و سکون قاف و کسر لام یای مثناة تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و الف و اقلیمیا بحذف همزه در اول نیز
آمده و آنرا ... یونانی ... که از گداختن ... فضه و مس ... در روی و ... تحت آن منجمد گردد آنچه در تحت
... آنست که بعد ... بسبب حرکت آن ... بطرف ... تحت مجتمع میگردد ... خوف ... از آنچه
بطرف تحت ست ... اقلیمیای ... ذهبیه ... فضیه ... اقلیمیا ... گفته اند که ...
... غیر اقلیمیا ... اول اصح ست ... بهترین ... آنچه ... شبیه باصل آن ... ذهبی ... سبزی ... سفیدی و سیاهی ...
که ... اقلیمیا معدنی میباشد ... مغسول ... طریق احراق و غسل آن در ... این کتاب ... دستور ...
... اقلیمیای ... طبیعت آن ... آنست ... افعال و خواص آن مجفف العین مقوی باصره ... بیاض ...
... و جرب ... البحروح ... و القروح ... الاورام و الاوجاع جهت تنقیه جراحات و دفع
عفن قروح و بردن لحم زاید و رویانیدن گوشت صحیح تازه ... زخمها و دفع و طلای آن ... اورام ... تحلیل

مصلحات طلاء آن با افیون و زعفران و روغن اوجاع مفاصل النقرس را مفید القاب آشامیدن یک قیراط از طلاق آنجهت خفقان و تقویت دل نافع بدل
آن مردارسنگ محرق مغسول است **فصل الالف مع الکاف** اکاریج بفتح همزه و کاف و الالف و کسر را و سکون یای تحتانیه و جیم جمع کراع بضم کاف
است و آنرا بفارسی پاچه مانند سیری آن پاچه گوسفند و بزغاله است **افعال و خواص و منافع آن** نضج و بطی الهضم و بعد از انهضام مولد خون صالح
رقیق و معتدل لطیف و جهت ناقهین و صاحب بواسیر سوداوی و محترقه و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس
و سل و دق و نفث الدم و حرقة البول و هزال مفرط و التیام زخمهای باطنی و التیام شکستگی استخوان با صمغ عربی جهت تحلیل و استسقاء مراری و دفع لذع مواد
حاره و دفع مضرت ادویه حاره شرب آب پاچه جهت سرفه حاره و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه با آن جهت مغص و زحیر و رد رطوبات فضول آنجهت تبرید
دماغ و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن اندرون پاچه با فرفیون و روغن گل جهت درد سر و ضربان مفاصل حار مجرب و مولد قولنج مصلح آن سرکه
و سرکه و عسل و پختن آن با کرفس و دارچینی و مانند آنها و استخوان سوخته آنجهت رفع نزف الدم جراحات و با صبر جهت اسقاط دانه بواسیر مشهور است
اکتمکت بفتح همزه و کاف و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح میم و کسر کاف و تا ثمر درخت خار الطبیب نامند و درخت آنرا در کنار بعضی باغات و مزرعها
می نشانند جهت آنکه بسبب خار بسیار آن کسی بجا نزدیک و داخل آنها نمی تواند شد و بهندی آنرا کربخوا و کمر بنج بفتح کاف و را و سکون میم و در آخر جیم
سالس گرت ساکر گونا مند **ماهیت** آن ثمر درختیست پرخار فی الجمله شبیه بدرخت انار و شاخهای آن پراگنده و برگهای آن ریزه از برگ انار دراز و طویل
گشته و در عرض زیاده ذی تشریف و نوک تند و هر شاخی برگهای آن بسیار و از هر دو طرف محاذی هم رسته و تمام شاخها و ساق آن پرخار و
خار آن ثمر آن شبیه بغلاف است اینه و بقدر جوز بعضی از آن مدور و بعضی سه گوشه شکل و بیرونی و غبار زهری رنگ صلب بیرون آن اندک
نقطه بر آمده در جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه به مغز فندق و دو یا چند از دو و بیشتر و بسیار تلخ و برگ شکوفه آن نیز تلخ و مغز و کمتر میباشد و چون بشکنند
و کبیرا بار مانند سفید رنگ بهره و در خواص قریب بهم اند و ثمر آن چون خشک شود و حرکت دهند مغز آن در آن حرکت میکند چون صلب میباشد بسبب
آن صدا میکند و لهذا اکثری شبیه نموده آنرا سنگ دانسته و گفته اند حجر فی حجر **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک نیز گفته اند و شاید این قول اقوی باشد
افعال و خواص آن محلل اورام و حابس نفث الدم خوردن آن نافع تا غیر هوائی و نصف دانه آن با چند دانه قرنفل سائیده جهت
تسکین وجع قولنج ریحی مجرب و با وزن آن فلفل و عسل سرشته بمقدار بزرگی آن ثمر آنجهت تپهای مزمنه عتیقه نافع و حمول آن با شیر زعفران سائیده جهت حامله
شدن زنان عقیمه مؤثر است و تعلیق آن با ریسمان سرخ بسته جهت حفظ جنین و بر درخت ثمر جهت منع ریختن ثمر آن موثر گفته اند و اکثر اطبا
اندبرانکه مسهل و ادرت است و چون یک هفته و زیاده بلان روز به سه دانه ثمر آن را در زیر خاکستر گرم نمایند تا پخته گردد پس بر آورده مقشر کرده نرم
بکوبند و با آب بخورند جهت نزول آب و کشتن مفید است حکمای هند آنرا دو قسم نیز گفته اند یکی کبیر و یکی صغیر و کبیر آنرا سفید بهره و در خواص منافع
قریب بهم و گرم و خشک دانسته میگویند جهت قوت باصره و رفع ریاح و روغن تخم آنرا بر بدن بمالند قوی گردد و رونق و بها آنرا اندک ایجاد خشک گرداند
و بالخاصیه رافع امراض فرج زنان و جذام و ریاح غلیظ و مجتمعه در معده و امعاست و جهت قتل کرم شکم و بواسیر و فساد سموم و ورم اعضا و برگ آنجهت فساد بلغم و
سودا و خون مفید گفته اند و چون مغز آنرا در هاون آن روغن کنجد بسحق شناسند که سوخته مانند زغال گردد پس آن روغن را صاف کرده در شیشه نگاه دارند و قدری
آنرا در زخمهای غائر بچکانند بر زخم سازد و چون سفوف نمایند مغز آنرا و برگ آنرا بر ورم بیضه حادث از نزول بمالند تحلیل آن نماید و آنرا اگر تا ده
غلیظ و متوجه جانبی باشد از آنجا نیز آنرا بیجا گرداند و دفع نماید بدل آن ... **اکلیل الملک** بکسر همزه و سکون لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام
الف و لام و فتح میم و کسر لام و کاف و آنرا اصابع الملک نامند و ملکا نوذ و بیونانی بالینوس و بفارسی گیاه قیصر گویند و بهندی ... نامند **ماهیت**
و ضعیف میباشد و گیاه سبز و صنف شبیه بهم اند و یک صنف هلالی شکل و ورقلاقی با تخم ثمر آن و تخمهای آن مدور و ریزه از خردل و بعضی از تخم شبیه بحلبه و
بعضی بلالی ثمر و صنف دوم با برگ تره و طاهیت آن کنده برگ آن مدور و بسی شاخهای آن باریک و رشت و صلب پراگنده و بعضی منبسط بر روی زمین

بعضی را ساق بقدر ذرعی و گل آن زرد و ریزه و بعضی را گل بنفش و بعضی سفید و بعضی را ورق شبیه برگ لسان الحمل و بعضی ریزه تر و همچنین لیلاب آن بعضی برگ

و شاخهای آن باریک و بیست و ریزه ثمر آن بالجمله بسبب اختلاف اراضی و بلدان آبهو مختلف می باشد در کبر و صغر و قوت و ضعف مستعمل ثمر آن است و برگ

هندی آن که بزرگ ماننده در طعم و رایحه اندک مشابه بعضی بجیده اند و از برگ حلبه کوچکتر و باریکتر و مشرف خیانچه ماننده حلبه پخته با روغن پیاز بریان کرده میخورند

و در گوشت و ماهی نیز داخل مینمایند و ثمر هندی آن بسیار ضعیف و باریک کوچکتر و بهترین آن کاسیل الملک صلب تازه زرد رنگ مائل بسفیدی اطهر

الرایحه آنست که چون بشکنند تخم آن زرد و باشد طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در اول و بعضی مرکب القوی و جزو حابس و بعضی زیادان

زیاده از جزو بارد گفته اند و بعضی مرکب و معتدل در حرارت و برودت دانسته افعال و خواص و منافع آن محلل و منضج و لطیف و مجفف و قابض

آن کمتر از تحلیل آن و لهذا منضج و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام صلبه است امراض الراس جهت صداع آن ضماد با که در و غلگل بر سر و همچنین نطول آن گرم

مطبوخ آن صداع دو وار و سدر و اختلاج و سکته و تقوی استرخای حارت از بلغم و صفرا و گرفتن بخار آن در حمام و هر روز و شب و تمریخ به دهن آن برای

امراض مذکوره و بجهت اغلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و مالیخولیا و نسیان خوردن و درهم آن با پنج درهم عسل و نطول آب مطبوخ بر سر صاحب سواس

سوداوی در هر سه روز یک مرتبه در حمام و بجهت فالج و استرخا ضماد کردن آن بر مهار عضو مسترخی و جهت تمدد و کزاز بلغمی نطول آب مطبوخ آن نیم گرم بر سر

معده و جهت تفتیح استلائی و حبس نزلات نزول آب مطبوخ آب به تنهائی با ادویه مناسبه دیگر مانند بابونه و صعتر و شبت و همچنین آشامیدن آب مطبوخ آن جهت

امراض کوره امراض المعده و غیرها و آشامیدن آب مطبوخ آن جهت ورم معده و جگر و سپرز با افسنتین جهت ورم آن هر سه عضو و ختم و ضماد آن نیز بران موضع

و همچنین آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل فضول باطنی خصوصاً با انجیره عسل زیاده کننده شیره و منی و دافع ضرر سموم و ادرار بول و حیض و رطوبات و تسکین عطش

بلغمی و ضماد پخته آن به تنهائی و یا با مفتح جهت قروح شهدیه به تنهائی و با بعضی مجففات مانند مازو و طین ارمنی و حب الآس و گل سرخ با سرکه ضماد آن منضج و جهت

اورام مرکبه و حار چشم و گوش و مقعده و رحم و انثیین و بدستور ضماد پخته آن با مفتح جهت اورام حاره و صلبه به تنهائی و یا مخلوط با سفیده بیضه مرغ و آرد حلبه و

برکتان و تخم کاسنی و خشخاش بحسب حاجت در مرض و مزاج و اراده تحلیل و اشباع و قبض و تبرید و غیرها و قطور عصاره تازه آن با روغن گل سرخ جهت درد گوش

و صداع بارد و آشامیدن درهم عصاره آن با مفتح جهت ورم احشا و الی تحم آن جهت تسکین اوجاع و همچنین با زعفران جهت تسکین ضربان همه اعضا و آشامیدن

طبیخ آن جهت ربو و تفتیت حصاة و حقنه آن جهت تقویت اسا و تنقیه و تسکین و آن آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخهای آن جهت ادرار بول و طمث و

و اخراج جنین و استحمام با طبیخ آن و سر و بدن را بدان شستن جهت قروح شهدیه و تسکین خارش و مفتح و نافع و آشامیدن آن مضر بانثیین مصلح

آن عسل و انجیر و مویز و مقدار شربت آن تا دو مثقال و از عصاره آن تا بیست درهم بدل آن بوزن آن بابونه سفید و زراسیدن و لسان ذکر و نیم

وزن آن برگ بنجر در اصعده نیز گفته و در مصر طبیخ آن در قرابادین ایبی که بهت اکر یافت اکلیل الجبل بیونانی و قملانا مند ماهیت آن

نباتیست بقدر ذرعی نبت آن بیشتر جبال و مواضع صحریه خشنه و از این جهت آنرا اکلیل الجبل نامند و در اسکندریه بسیار میشود و در کشتزارها و بستان

میرسد و در بعضی بلاد بیشتر و در بعضی و بیشتر برگ آن دراز و باریک و نبوده مائل بسیاهی و شاخ آن صلب و گل آن در میان برگها رسته مائل بسفیدی

و ثمر آن صلب مائل باستداره و تخم آن ریزه و برگ و شگوفه آن با تهک تلخی و تندی و خوشبو و عطر فریاست طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و

خواص و منافع آن آشامیدن آن جهت سرفه رطوبی مزمن و ربو و خفقان بادرد و استسقای زقی و یا حرارت و عطش شدید مفرط نباشد و تفتیح سدد

جگر و سپرز و تا قیه ریه و تحلیل ریاح و تسکین درد جگر و دفع یرقان سوداوی و تفتیت حصاة گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و جهت تحلیل اورام مزمنه نافع

و برگ آن در افعال مذکوره اقوی از سائر اجزا آن و آنرا چون بر دو چشم بات بجهه بسایند تسکین هر وجع آنرا در ساعت و صلاح آورد مضر محرور المزاج

مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا به سه درهم بدل آن نستنین و نصف آن مقر گفته اند و چون شکم خشبه را از احشا و الی کرده از این گیاه در کنند منع تعفن

آن کنید و در منع تعفن بهتر از نمک است فصل الالف مع الام الممیم الیب بکسر اول و سکون لام و بای موحده لغت عربست ماهیت آن نوعی از خار است

حبیبه بدرخت اترج الا آنکه برگ آن از زیره تر و شبیه ببرگ زیتون و خار آن بیشتر و مفضضات و سبزی آن زیاده افعال و خواص آن سم مهلک حیوانات

و از مگس قویتر چون در اصل اغذیه کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کنند و بخورد در ساعت کور و کر شود و از بون ترین گیاههای

بلاد شامیه و مکان منتشره و نواح تهامه است و علاج آن شخصی که خانق النمر خورده باشد و لیکن درین باید که بفاصله از عقب او بچم

دافع آن را بیاشامند و الا فایده نخواهد بخشید الشیح بفتح همزه و سکون لام و فتح نون و جیم بلغت یونانیست اسم ماهیت آن درخت نباتیست شبیه بزرگ

و ساق آن مسطح و بقدر شبری و گل آن سفید مانند گل زردک و تخم آن سفید و طولانی و خار دار و طول آن کمتر از برنج و شبیه تبر مثقال برشاخهای

آن قبه مستدیر مانند چتر و بهترین آن هندی آنست طبیعت آن گرم و خشک قریب بآخر دوم افعال و خواص آن گفته اند جهت عسر البول مجربست

بدین نحو که روز اول نیم درم آن را با سه اوقیه سکنجبین ساده و بدستور روز دوم نیم مثقال آن در روز سوم یکدرم آن را بنوشند و جهت استسقا طبیعت مجرب

دانسته اند با شراب مسمی بافومالی که شراب عسلی است و گفته اند بلعوم تمام آن را اخراج مینماید و آشامیدن بیخ آن منعقد ادر که هم جهت تقطیر البول و طوبی نفع دارد

الوسن و الوسن بفتح همزه و ضم لام و سکون واو و ضم سین مهمله و نون و بلغت دوم بضم همزه و لام و سکون را و ضم و سکون واو و نون در آخر بمعنی

مذهب بالکلب است جهت آنکه زائل میگرداند اذیت سگ دیوانه گزیده را ماهیت آن گیاهیست شبیه بگیاه هیوفاریقون و با خشونت و برگهای آن

برگهای تمنشی شبیه تبرس در میان دو پرده و برگ آن مایل بسیاهی و سرخی و گویند نوعی از علک است طبیعت آن در دوم گرم و خشک در اول گفته

اند افعال و خواص آن جالی آثار و محلل اورام و تجفیف با اعتدال و جهت کلف تحلیل کل آثار نافع با اعتدال عباشوکران جهت ورم خصیه تجفیف النفث

و بالخاصیه جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته و مصدع و مصلح آن مرزنجوش مقدار شربت تا یک مثقال الومالی بضم همزه و لام و سکون واو و فتح میم

و کسر لام و یا و در ادامالی بحذف لام اول نیز دیده شده و آن را عسل داود نیز گویند برای آنکه اول کسی که آن را یافت و بکار برد شخصی سیلادیو نام بود

ماهیت آن رطوبتی دهنی غلیظ صافی شبیه بعسل است که از ساق درخت و ترید حاصل میشود و بهتر آن بسیار غلیظ القوام صافی براق شیرین

آنست طبیعت آن در سوم خشک در اول و گویند در دوم تر افعال و خواص آن آشامیدن سه اوقیه آن با نه اوقیه آب مسهل خلط خام و مره

صفرا و اخلاط دیه و جهت جرب و قروح و در مفاصل نافع و شار الیه مالی را چون کسالت و سبات بهم رسد که لازم آنست باید که نخوابد و حرکت بسیار

کند تا فعل آن باطل نگردد و مصلح آن سکنجبین و میبه و دهن آن که شاخهای درخت آن را در روغن بجوشانند بازیت یا هر روغن مناسبی که خواهند بجوشانند

نمود و استعمال کنند آن جهت ظلمت بصر و بهترین آن جهت در رعشه و جرب نافع الوین بفتح اول و ضم لام و سکون واو و فتح یای مثناة تحتانیه و نون بلغت

یونانیست ماهیت آن نباتیست کمتر از ذراعی مایل بسرخی و شاخهای آن باریک و صلب است آن زرکت و برگ آن ریزه و باریک و گل آن نرم

مایل بسرخی و زردی و بیخ آن شبیه بخشخاش و رطوبتی حریف و تخم آن شبیه بتخم افیتمون است و نبت آن بیشتر در کنار آبها و در عراق و غیره آن میباشد بهترین نجمای

بنوی شکل سفید مضمع آنست که چون بشکنند شکسته گردد و بدترین آن شبیه بلبلاب است و بزعم بعضی تر بد است و نیست چنین و مشهور است که چون از زمین

برکنند و اگر آن را بدر دهی بیندازند لهذا پوست آن انبوبی خشک میباشد و مستعمل پوست تخم آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در دوم

نیز گفته اند افعال و خواص آن جالی و مسهل و مفتح و آشامیدن یکدرهم تا دو مثقال از تخم آن تا یکدرهم تا چهار اوقیه سرکه مسهل مقوی سوداء و جهت

نفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت موثر و پوست بیخ آن درین فعل قویتر و جهت یرقان اسود نافع و مورث تشنج و مصلح آن کتیرا و عناب و تقدیر شربت

آن تا سه درم و انه الوسعن بیخ آن تا دو درهم الیه بکسر اول و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانیه و بفارسی دنبه نامند ماهیت آن معروفست طبیعت

آن گرم و تر قریب بمعتدل است در ماده و فاعل انعقاد و الا آنکه از آن غلیظ تر است افعال و خواص آن محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و بدن و از نشاستج مصلح آن

چون گدازند و بینه گوسفند سیاه را حصه که در هر روز یک حصه با عاقرقرحا و زنجبیل و تدبیر بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون پنبه را در آن کرده بعضو بندند تا

منعقد نشود جهت تشنج یبسی که از تحلیل مواد متحجره در اعضا بند شده و از جا خود برآمده و تفتیح اورام مجرب المضار و بطی الهضم و مکرب و مغثی و مفسد قوت هضم با ابطا گفته باشد

در سرد موجب موت مجاره گردد مصلح آن بریان نمودن آن یا با زیره عماره مانند کحیل و فلفل و دارچینی و خوردن جوارشات باضمیا مانند جوارش مصطکی

عود و کمون بالاست و بدستور خورده‌اند آن باشد که آنجا مرست **فصل الالف مع المیم** اما ربطین بفتح همزه و میم و الالف و کسر راء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و طاء

مهمله و نون لغت یونانیست این بیطار نوشته که جماعتی از انواع اقحوان دانسته‌اند و بعضی چنین دانند و من از انواع قیصوم است و من نیز چنین تشناخته‌ام

ماهیت آن نباتیست بقدر ذرعی و برگ آن باریک بر گلنده و گل آن سیاه سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و برگرد گل آن ازه تعدی و تخم آن باریک

آن که ساق خالی از شجار و در کنار لبار ده باشد و در بلاد روم و فرنگ جهت اصنام مع ازان ترتیب سازند طبیعت آن گرم و خشک در اول

خواص آن ملطف و مقطع و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبات آن و مدر بول و حیض جهت نفث بوام و عرق النسا و شدخ و شرب اطراق آن

با عسل محلل خون منجمد در معده و مثانه انچه در آنها انجماد یافته باشد و نیز جالب رطوبات معده و تجفیف آن نماید و با شراب سفید ممزوج یا با آب جهت

قطع نزله و امراض مذکوره نافع و آشامیدن قیه آن با شراب جهت عسر البول و نهش هوام و عرق النساء شدخ اوساط عضل مؤثر است و در جهت آورد و

با شراب که سمی یا بولالی است بیاشامند اداره خون منجمد در شکم و مثانه نماید و چون گیاه آنرا در ثیاب نگاه دارند حفظ می نماید آنها را از خوردن کرم مضر معده

مصلح آشامیدن با آب مقدار شربت آن یک قیراط است **امیر بار بیس** بفتح همزه و سکون میم و فتح بای موحده و سکون راء مهمله و فتح بای موحده و الف و کسر

رای مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین و امیر بار بس بنون بجای میم نیز آمده است بلغت بربری ابراز و بفارسی زرشک و زراج نیز نامند ماهیت

آن درختیست خاردار و خارهای آن مثلث یعنی سه بار که خار رسته خار یکجا با هم رسته بلغت آن اکثر کوه یا دامن های کوه نزدیک آب و در خراسان و

شیروان اطراف شیراز و شام و روم و غیره میباشد اما در خراسان و شیروان اکثر بیدانه و شاداب و در نواح شیراز و غیر آن اکثر دانه دار و هر چند بهوای بلند

سرد تر باشد و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و بزرگتر و بیرنگتر از آن و گل آن زرد مایل بسفیدی و ثمر های آن مجتمع و ثمر آن خوشه دار طولانی و در خامی سبز و بعد

رسیدن سرخ مایل بنفشی و قبل سیاه میگردد و هنگام رسیدن آن زمستانست و بزرگی درخت آن بقدر دو سه قامت و تربیت درخت سیب صحرائی نیز میباشد و ثمر این

تازه و سرخ رنگ بهترین و مستعمل در اکثر ترکیب منقی از دانه و با آنچه نیکو نیست و دو فشرده در شراب انها نیز در ان نیز که آنرا فشرده آب آنرا گرفته و یا

خشک آنرا در آب خیسانیده مالیده صاف کرده با قند و یا نبات بقوام آورده شربتی گرفته استعمال نمایند طبیعت آن سرد و خشک در سوم و با قوت قابضه و تریاقیه و در

دوم نیز گفته اند افعال و خواص و منافع آن قاطع صفرا و مسکن تشنگی و حرارت معده و جگر و غلیان خون و سیلان آن اسفل و بواسیر مقوی دل و جگر معده

حار و مانع ریختن مواد به اعضا و جهت بواسیر سیلان رحم مزمن تنهائی و یا با ادویه حاره مقویه مانند سنبل الطیب و دارچینی و عسل و امثال اینها جهت تفتیح سده

جگر و رفع استسقا و تقویت جگر سرد و تر و سردی احشا و رفع اسهالیکه از ضعف جگر و یا بسبب بلغمی مزمن بهم رسیده باشد و با آب انیسون جهت تقویت هاضمه و با

زعفران جهت صلابت جگر و ادرار بول ضماد آن جهت تحلیل لابات و آب آن رافع غثیان و قی و ادرار آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت قرحه امعاء و سحج

اسهالیکه از ضعف احشا بوده باشد و چون بگیرند آب آنرا و آب سیب ترش و سرد و مساوی و آب لیمو ربع آن که نصف یکی باشد و با شکر سفید صاف کرده

بقوام آورند تا منعقد گردد و زهر سموم قتاله است و جهت نفث دم و خفقان و غشی و کرب و ضعف شهوت طعام مجرب و چون اضافه نمایند بران خاص

اترج و مروارید محلول قایم مقام تریاق کبیر میگردد و نافعست جهت اکثر امراض بالجمله زرشک محرور المزاج و صفراوی را مفید و موافق و مضر مبرود المزاج و

بلغمی و سعال و اصحاب قولنج و ریاح و اعتقال بطن مصلح آن در سرد و تر نفل و در غیر آن شکر و شیرینها مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال و از

جرم آن پانزده مثقال و از دانه آن تا سه مثقال بدل آن بوزن آن تخم گل سرخ و دو ثلث آن صندل سفید و پوست بیخ آن که از جنس

نامند در الف مع الالف ذکر یافت و صباغ دانراث الطعمه امیر بار بیس و افشرج و جوارش و حب خرشاب خمیره و دوای قرص سفوف و سکنجبینات

و اشربه و اقراص مفرح و نقوع امیر بار بیس در قرابادین در حرف الالف مع النون **امدریان** بفتح همزه و سکون میم و ضم دال و سکون راء

مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون لغت یونانیست ماهیت آن درختیست برگ آن شبیه ببرگ کبر و اندک کوچکتر از آن و بوی

آن تمرهندی قدر نخود کوچکی با سفیدی غالب وسیاهی کمتر از آن طبیخ میسازد و لهذا آنرا بهجر الشیخ می نامند و نوع الوب نیز و نبت آن اکثر است
بیت المقدس و نواح آن و مقادر آن بلاد طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک تخم آن در غلافی باشد مائل بسرخی و خشکی افعال و خواص
آن منفتح و مفتح سدد و ملطف و محلل و مقوی جگر علیل و ورام باطنی و مسکن حیر و قطور عصارهٔ تازه آن در چشم جهت دفع ریاح و طلای بیخ آن بجهت
اورام و نیز از بیاید عصارات مانند عنب الثعلب و کاسنی و آب برگ و شاخ تازه آن و آب مطبوخ آن سرد و نیز جهت رفع سموم هوام و سگ دیوانه
گزیده و ضماد تقریب ضماد و بستور شراب بجهت اورام و جرب یا بیخ و عسر البول و فواق و طلای آن بجهت دفع کلف و زرد و برگ خشک آن بجهت
التیام جراحات تا زیبا و مقدار شربت از عصارهٔ تازه آن هفت مثقال و از مطبوخ آن چهارده مثقال امرود بفتح اول و سکون میم و ضم را
مهمله و سکون واو و دال مهمله ماهیت آن اسمی است مشترک میان کمثری که آنرا العربی کمثری نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد و ثمر یکه
در بنگاله میشود و چینار درخت در هر شهر آباد اند شبیه بنوع امرود متوسط که حسینی میند و از آن کوچکتر و پوست آن سفید با داغ سرخ رنگ مائل بسبزی
و لحم آن سفید و ترش طعم لطیف با اندک عفوصت و کم آب و مربای آن که اندک مشکی در آن با گلاب حل کرده داخل نمایند لذیذ و خوش طعم و خوش رایحه
میباشد و در قلیه چاشنی و از آب بیمو و قند و در زیر طعام چاشنی دار لذیذ میباشد و خام خوردن آنرا چندان لطفی و تکلفی نیست و گل آن که تارهای سرخ
رنگ مائل بنفشه است ترش طعم و خوش رایحه میباشد افشرده آن بسیار لذیذ و در قلیهای چاشنی دار نیز لذیذ میشود و درخت آن عظیم و برگ آن شبیه بگردگان
و از آن بزرگتر و بقدر یک شبر و کمتر لطیف و اندک ضخیم و چوب آن سیاه رنگ صلب طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون
و با قوت قابضه امرطه بفتح همزه و سکون میم و را مهمله هندی چهار نقطه دار ماهیت آن ثمر درخت هندی به بزرگی درخت گردگان شبیه بآن هیئت برگ
خزان نمودن الا آنکه برگ امرطه کوچکتر و سبزتر و باریکتر از برگ آنست و اول شکوفه و ثمر می آورد و بعد از آن برگ ثمر آن در خامی سبز و نازک بی ریشه و ترش
بجائیکه عفوصت و در قلیه و بیازه و قورمه دوال که عبارت از آش مقشر باشد و مانند اینها است از حبوب و بار وغن پیاز بریان کرده با آب خالص و با آب کچی
پخته باشد داخل مینمایند و لذیذ میگرداند و عفوصت آن بعد از طبخ بسیار کم میگردد و چون ثمر آن بزرگ شود ریشه بهم میرساند و سخت میگردد و بعد رسیدن زرد
اندک چاشنی و از بزرگی ثمر آن بمقدار گردگان پوست جدا کرده میباشد و برگ آن نیز اندک ترش با عفوصت بسیار و گل آن ترش از آن لطیف و
نیز آنرا مانند آن برگهای آن نازک آنرا نیز پخته میخورند و با ماهی می پزند بسیار لذیذ میشود و منبت آن در بنگاله بسیار است و در بلاد دیگر هند نیز میشود و در
ابتدای موسم برسات شاخ درخت امرطه می نشانند در یکسال بیخ آن قایم میشود و ثمر میدهد طبیعت آن سرد و در دوم خشک در اول افعال و خواص و منافع
آن جهت محرور المزاج و امراض صفراوی و بیشتر اسهال صفراوی نافع و پوست درخت آنرا اهل بنگاله جهت دفع قایله مرضی که مخصوص آن بلاد است میگویند که
در بینی مردم میشود و اهواری نامند بمقدار پنج شش مثقال آنرا در پنجاه شصت مثقال شیر تازه دوشیده خام سائیده صاف نموده می آشامند و بعد و نیز
صبح ناشتا تسکین میدهد حدت عوارض آنرا و نیز بریسر و کعد ست و پای و میمالند و میگویند که اکثر شیر سیاه یکرنگ باشد انبر است اسوخ بفتح همزه و سکون
میم و ضم سین مهمله و سکون واو و خای معجمه لغت بربری است بمعنی ماهیت آن نباتیست کبیر و صغیر آن با بن شجر و گیاه و مانند مجوف و گره دار منبت آن اکثر شاخها
و کنارها و صغیر آن و بقدر کشیر زیاده از آن ساق آن خشبی صلب مبطری انگشتی و از ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب گره دار در روئیدن چون یکشنبه
سواضع بید با آنرا شاخها از هم جدا کرده و برگ آن زیتون نه دارد و ثمر آن سرخ بقدر نخود و چون خشک شده ان سیاه میگردد و طعم نبات آن قبضیت با مرارت
کمی است و بیخ آن خشبی بصلب منبت آن نیز سنگ نهاست طبیعت آن مرکب القوی در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص منافع آن قابض
مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و چون بیاشامند از آن نیم درهم با شراب خالص جهت قطع اسهال و طبیخ آن جهت فتق و قیله و منع علت های گرده و تقویت
اعضای باطنی و منع عفص و با شراب انجیر و سرفه و عسر النفس چون خشک آنرا بجوشانند در آب تا نصف نموده بیاشامند مقدار نیم رطل جهت ضعف جگر و
مفید چون مدت در آن بجا نهند و دران ... آنرا با بابونه طبخ نموده ضماد کرده آشامند سه روز مقدار ... جهت نیکوئی رنگ رخسار و فربهی بدن و رحم و اندک استعمال ...

ونفع می بخشد ایضاً و در اکثر جهت قطع نزف الدم جراحات و در سائیدن گوشت تازه مؤثر و ضماد آن بر قبله باعث ضمور و کوچکی و لاغری آن و انفطا کی نوشته که آنها از اندلس می آورند و گمان می برم که دقیر آنجا یافت نمیشود امعا بفتح همزه و سکون میم و فتح عین مهمله و الف جمع آن معاست بعربی مصارینه نیز بفارسی روده و بهندی انتری نامند مراد از ان روده حیوانات ست که از جمله اعضای عصبانی ست طبیعت آن در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و دو چاره که مصلح آنست جهت معده که صفراوی رقیق الی در ان متولد شده مفید قلیل الغذا دیر هضم مولد خلط بارد و قولنج مصلح آن جوارش عود و کمونی و فلافلی ست که آنرا خورده خواب نمایند و بعد از خواب یکی از ان تراکیب را بخورند امغیلان بضم همزه و تشدید میم مکسوره و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون عوام آنرا طلح و اهل مصر او به ثمر و شوکه مصریه و شوکه الموتیه نیز نامند مغیلان بهندی کیکر و ببول نامند ماهیت آن درختیست خار دار آن اکثر صحرا و دامنهای کوه و آن دو قسم می باشد یکی بزرگ و دیگر کوچک هر دو در شکل و برگ قریب بهم قسم اول درخت آن کوچکتر از درخت سیب پر خار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر مائل بسفیدی و چون کهنه شود مانند آبنوس سیاه مائل بسرخی میگردد و ثمر آن مانند باقلی و خرنوب در غلاف طولانی و گره دارد و پنج و شش تا نه عدد زیاده نیز و در هر گره دانه پهن بقدر ترمس و من ترس از ان و سرخ و ثمر آنرا با غلاف قرظ و ضبط نیز و غریب غلف و عصفر مثناة تیز نیز و این را اقاقیا و صمغ این را که سرخ رنگ زرد و رنگ شفاف و صافیست صمغ عربی نامند و گفته اند در میان پوست و چوب طلح چیزی شبیه بصمغ جمع میشود و صمغ نیست و چون این را از درخت طلح بگیرند در میان آن چیزی شبیه بعسل باشد سیال و چون آنرا از ان جدا نمایند ما باقی را الشوبیه و در نهایت سفیدی باشد مانند فلک آنرا بجایند از ان آب شیرین خوشبو جدا گرده و دهان را خوشبو کند و قسم دوم درخت آن کم خار و بعضی بی خار و شاخهای آن انبوه و این بعربی سلم نامند و ساق این سیاه رنگ تر از اول و ثمر این را نیز قرظ گویند و در غلافی مانند باقلی ست اما مدور و بی گره و پوست آن بنفش مائل بسیاهی و دوران انتها کوچک اندک پهن سبز تیره باشد و در هر غلافی از نه و یازده دانه تا سی و یک دانه به اختلاف بزرگی و کوچکی و در بین هر دانه پرده سفید رنگ محیط بر بالای آن دانه با نیز و در میان آن پرده سفید و اوست بنفشی مائل بسیاهی و رطوبتی لزج چسبنده و زرد و رنگ گل هر دو قسم زرد و مدور مانند تکمه و خوشبو و برگ هر دو شبیه بهم و طولانی و بسیار ریزه و انبوه و در شاخها با یک محاذی هم دارد و صفت رسته و طعام آن و غض و بیشتر اجزای قسم کبیر آنست و نیز قسمی دیگر میشود و در بعضی بلاد و شاخهای آن گره دار طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن جالس فضلات و رادع آشامیدن عرق گل آن جهت خفقان حار و سیلان و توحش و تقویت اعضای باطنی و تنهائی و یا با دویه مناسبه مفید جهت اسهال و تفتیح سدد و نطول آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و نقوع آب برگ تازه نورسته آن که در آب خیسانیده شب تحت السماء گذاشته صبح آب صافی آنرا گرفته بپاشند جهت قروح مجاری بول و حرقت آن مفید و سفوف برگ و پوست گل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی صبح ناشتا با آب سرد چند روز متوالی هر روز نیم درهم تا یک درهم جهت رفع رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و سفوف آن قدری از برگ نورسته آن اندکی زیره سفید و یک دو عدد غنچه گل انار ناشگفته با آب سائیده و صاف کرده سنگ یا آب نموده که پنج یا هفت سنگریزه و یا پارچهای خزف را در آتش سرخ کرده در ان خاموش نمایند سه مرتبه یا پنج مرتبه جهت جوش اسهال اطفال خصوصاً در هنگام دندان برآوردن دارو آخر که بسیار زیاد و دقی کند ضعف آورند در اوایل و غیر اطفال را نیز نافع اما باید که بحسب سن و قوت بر مقدار او زان ادویه بیفزایند و ضماد برگ تازه آن جهت التحام جراحات و رفع اورام و جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعده و تشف رطوبات رحم مفید و عصاره برگ و ثمر تازه آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و فرزجه ثمر آن که آنرا در آب جوشیده پارچه کرباس را بدان مکرر تر کرده خشک نموده زن بخورد و بر دارد در نشف رطوبات و تضییق قبل مجربست که بمرتبه بکارت میرسانند و ثمر خام آنرا گرفته شگافته تخمهای آنرا دور کرده ظرفها سند و آنرا بر پارچه کرباس قوی بمالند تا رطوبات و مغز آن بدان خوب آلوده که بعد از خشک شدن معمول گردد و از ان پارچه سینه بند زنان که پستان آنها آویخته باشد سازند و بر سینه بندند تا مدتی را رفع علت آن گردد و پوست ساق و شاخهای آن جهت قطع خون جراحات بسیار نافع و عمده اجزای رنگ شیخ صنعان ست و چون پوست درخت آنرا هر مقدار که خواهند نیکوفته در ده چندان آب بخیسانند تا ده روز پس بجوشانند تا بنصفه رسد

نگاه دارند در ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند و بستور در ایام حیض و اسم فرج آن مانند فرج بکر باشد و ثمره و برگ و پوست آن جهت دباغت پوست حیوانات قائم مقام مازو سبب و نیز پوست و گل آن جزو اعظم و اصل عرق قند و شراب است در هند و بنگاله بسیار مستعمل خصوصاً پوست بیخ آن جالی و سنون آن جهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان از چوب آن بجهت صلابت و استحکام پایه گرد و ان زنده گاری و غیرها الات قسم زمین نیز بسیار دارند و قسم دیگر نیز میباشد شبیه بقسم دوم و در برگ و ثمر و رنگ است لیکن ببو و بشکل تر از آن هر دو قسم و لیکن این غیر مستعمل است و این قسم اکثر مخصوص بنگاله است در لشته آنرا لعون نزد مار بر هند سرا ابو یا انداز در اندک سست گرد و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده باشم قرظ و امغیلان و طلح شاید هر یک اسم قسمی باشد که بطریق استنباط ما بیان فرموده اند و بعد ما ان رفع شبهه میگردد املج بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور به آمله است بعد الف و کسر میم و بلغت مصر سنا یز و بفارسی آمله و بهندی آوله نامند و شیر پرورده آنرا شیر املج گویند ماهیت آن ثمر درخت هندیست طعم آن ترش با عفوصت بسیار و در تازگی شبیه با لوچه با بزرگی گرد کانی نیز میشود و بهترین آن بزرگ بر لشیده سنگین سبز رنگ تازه یا خشک تازه یا خشک فاسد و تشنج نشده آنست که بر لشید مالیده باشد درخت آن بقدر درخت گردکان و برگ آن سبز ریزه دانه هر دو طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شبر که بسته بعضی جا دو شاخ و بعضی جا شاخ و چوب آن چو بهر ارا مانند چوب انار که لعزی و لب نامند از آن صلب تر و مستعمل در معاجین و غیره املح مالیده بر لشیده منقی از دانه شیر پرورده است که بجهت کسر قوت قبض و اصلاح آن در سه مرتبه در شیر مخیسانند و خشک نمایند و غیر پرورده نیز طبیعت آن در دوم سرد و در سوم اول خشک است و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم دانسته اند فی الحقیقت بارد است و در پرورده آن هم منفق اند افعال و خواص منافع آن قابض و مانع ریختن مو ادبعه و امعاء و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن و مانع مخالطت سودا و بخره سودا و به و صفرا و به متحرکه بمرج و باین اسباب موجب ذکاء و حدت ذهن و تفریح و تقویت است بالخاصه و افعال آن که قبض ست معلق باهیت است زیرا که ادویه قابضه میباشد مقوی و مسمن و ازاست که هرگاه استعمال کنند آنرا بار دالمزاج از برای تقویت تعدیل کنند آنرا با عسل یا دارچینی یا مصطگی و یا مانند اینها و شیخ الرئیس را در ادویه قلبیه گفته که منفعت آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش و از جمله ادویه شدید المنفعت است از برای تقویت ذهن و حفظ سائر اعضا و بالخاصه محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب نقش از دهان حابس خون بواسیر و نزف طلمث و مسهل سودا المرقیق بعد مقوی معده و ادویه مسهل تخفیف رطوبات مرخیه معده و دباغت مثل آن دباغ آرد کنار و آب برقاطع اسهال مزمن مسکن حرارت خون و مقوی عل چشم امراض الراس اسباب مذکوره تقوی اعصاب و خواص و باغی منافع از برای ایشان خصوص هرگاه حادث از صفراوی و محرق و از برای نسیان فالج و استرخا و لقوه آشامیدن آن عسل همچنین خوردن مرباء عسلی آن و آشامیدن منقوع آن دافع صعود بخار از معده بسوی سر و چون آنرا نرم بکوبند و با آب تنگ بسرشند و بر پیشانی ضماد نمایند ضماد غلیظ تخیم قطع رعاف نماید امراض العین و قطور آب منقوع نیکو فته و دو درهم آن در چشم جهت ازالة البیاض مجرب مخصوص کهنه از بهر و سوخت آمله را افشرده و در نمایند و آمله تازه را بخیسانند تا سه مرتبه لیس و در چشم بچکانند و چون نرم بسایند و با همو زن آن شکر مخلوط نمودن با اندک روغن بادام شیرین جهت کبد ناشتا مقدار پنجدرهم با آب نیمگرم بیاشامند جهت ضعف بصر و جلای آن صحیح نافع اعضای النفس و غیرها نعوق کوبیده با همو زن آن ریزه کرپاتی و با عسل سرشته بقدر رلانع جهت بول در فراش نافع و منقوع آن با کشنیز خشک نیم کوفته جهت نفع اسهال مزمن و حرارت معده و سوزش مقعده و بول مفید و الخیانه چون حنا را با آب منقوع آمله یا وسمه را با آن خمیر کنند و بر موی خضاب نمایند سیاه گردانند و در روغن آن نیز موی را سیاه و طویل گردانند مقدار شربت از جرم آن از سه درهم تا پنجدرهم و در مطبوخ تا ده درهم مضر سپرز و مصلح آن عسل سنبل و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام شیرین و در تسخیر آلوش دارد های ساده بوی جهانشاهی آمله و حب دروس و سفوف شرب مخلل مرباء مطبوخ و معجون مفرح و مثله آن و قرابادین ذکر یافت هم الکامل ماهیت آن شبیه به سبزی بقدر ذرعی و کمتر بر روی برگ آن شبیه برگ لاغیه و اندک بزرگ زرد اطراف آن مسدس و اندک خشونت و پیچیدگی و گل آن زرد و شبیه گل لاغیه و بو با سوکت و چون بادو زد و تو بکیفیت کرهی از ان مشام بر بلدنت آن اکثر مزارع بلاد مصر و بادیه عرب که مسست به نبوع افعال و خواص آن نشان بینند و ثقال اعصاب

تازه آن یک مثقال و خشک آن [illegible] از آن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و اقسام مار مجرب و مسکن وجع [illegible] و بیشتر [illegible] اصل بید

بفتح همزه و میم [illegible] مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن میوه ایست هندی شبیه بتاریخ و قسمی از اقسام لیمو است

و پوست آن زرد و آبدار مغز آن بی نهایت ترش [illegible] که چون سوزن آهنی را در وی فرو برند و زمانی بگذارند گداخته گردد و در هند نزدیک شاهجهان آباد و در

لیمو خوب بافراط است و در بنگاله از کوهستان سلهت و غیر آن می آورند طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن نافع اکثر امراض قلب و دافع

صفرا و مسکن حدت خون [illegible] و مولد بلغم و چون [illegible] را [illegible] زاد و [illegible] ماننده [illegible] و فلفل سیاه کوبیده و نمک [illegible] و

زنجبیل تازه ریزه کرده و سیاه دانه [illegible] و نمک [illegible] نمک سیاه در میان آن پر نموده در آفتاب بگذارند بعد پنج شش روز یک مرتبه

[illegible] پوست آن نماید و در آفتاب بگذارند تا خشک گردد [illegible] از آن جهت تقویت باصره [illegible] هاضم طعام

بسیار نافع [illegible] سفید [illegible] تا خشک گردد [illegible] اصل انجانی بفتح الف و سکون میم

و ضم کاف و فتح جیم فارسی [illegible] ماهیت آن نباتیست هندی صحرائی [illegible] برگ آن شبیه به برگ تمر هندی و از آن کوچکتر طبیعت آن سرد و

تر افعال و خواص آن آشامیدن آب برگ آن بقدر چهار پنج توله [illegible] آهنی بر آتش [illegible] تا خوب گرم گردد و آب برگ را صاف کرده در آن

[illegible] و بمقدار [illegible] باشد [illegible] دیگر [illegible] گرم [illegible] باشند تا [illegible]

[illegible] افعال [illegible] و [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] ایام [illegible] و [illegible] اهل بنگاله [illegible] خشک [illegible] و آب [illegible]

آشامیدن [illegible] ام [illegible] الکبد ماهیت آن گیاهیست [illegible]

[illegible] افعال و خواص آن جهت [illegible] صفرا [illegible] الف

[illegible] النون [illegible] بفتح [illegible] و فتح [illegible] و لام [illegible] اکبر

[illegible] ماهیت آن گیاهیست [illegible] برگ آن شبیه به برگ مرزنجوش [illegible] و شاخهای آن منبسط بر روی

زمین [illegible] گل [illegible] رنگ گل [illegible] طبیعت آن در آخر دوم

گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] و غرغره آب برگ و ثمر آن جهت [illegible] و تسکین وجع اسنان [illegible]

[illegible] آن [illegible] چشم و طلای آن [illegible] نافع و آشامیدن آن [illegible]

[illegible] و نافع [illegible] زیاده شدن [illegible] جراحات مفید و بعضی گمان برده که باد

آن که گل [illegible] است [illegible] آشامیدن [illegible] سست [illegible] بالخاصیت می آورد [illegible]

[illegible] آن [illegible] تا یکمثقال بدل [illegible] انار [illegible] بفتح همزه [illegible] الف و [illegible] ی

[illegible] بمعنی [illegible] الحنظل [illegible] و [illegible] آن بگرده ماهیت آن گیاهیست

[illegible] گل آن [illegible] کلم [illegible] آن [illegible] و [illegible] مختلف اللون و هنگام رسیدن ثمر آن [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible] که [illegible] آن [illegible]

[illegible] نافع و چون خشک گردد قوت آن [illegible] آن زیاده میگردد [illegible] آن [illegible]

[illegible] چون آب برگ آن [illegible] مثقال با شراب [illegible] نافع [illegible] و ادرار [illegible] نماید گویند تعلیق آن بر ران [illegible]

هنگام ولادت جهت تسهیل [illegible] آن [illegible] بعد از ولادت [illegible] و چون ثمر آن [illegible] آورده طلای عصاره بیخ آن محلل

منتفع او است [illegible] بلغت هندی [illegible] معرب [illegible] و بلو[illegible] ماهیت تمر هندی است درخت آن
بسیار عظیم و بزرگ [illegible] درخت گردکان و باختلاف [illegible] بعد از سه چهار سال [illegible] و تا هشت و ده سال ثمر می‌آید و هنگام
بهاران که بهندی [illegible] اول بهار و وقت رسیدن ثمر آن [illegible] باختلاف بلدان هنگام بودن آفتاب برج [illegible] است و تا پنجاه و شصت
سال ثمر میدهد و ثمر آن در اوایل سال بسیار [illegible] و در اواخر بالعکس و برگ آن شبیه ببرگ [illegible] هندی و از آن [illegible] و در [illegible]
ثمر آن و ثمر آن در ابتدا بسیار عفص میباشد و آهسته آهسته ترش میگردد و پس [illegible] بشیرینی و شیرین میگردد و در بعضی اماکن بعضی [illegible]
سال ثمر میدهد و لیکن [illegible] در [illegible] و فصل [illegible] آن [illegible] دوازده ماه ثمر میدهد و ثمر آن [illegible]
مانند [illegible] حوالی [illegible] دیگر که [illegible] بهم میرسد [illegible] و لیکن [illegible] آن مانند [illegible] نیست در بزرگی
و کوچکی و شکل و طعم و رایحه و [illegible] و ریشه داردی [illegible] باختلاف اقسام آن [illegible] بهم میرسد چنانچه در بزرگی از [illegible]
[illegible] و در کوچکی [illegible] بزرگی میشود و در
[illegible] طعم و رایحه آن [illegible]
و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] طعم و بعضی [illegible]
و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] بسیاری [illegible] و بعضی بسیار شیرین [illegible] القوام
[illegible] قلیل [illegible] آنست و آنچه [illegible] صاف باشد [illegible] و بهترین [illegible] آنست که رسیده [illegible]
[illegible] ریشه آن [illegible] قابض [illegible] است
[illegible] بسیار [illegible] آن در
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] بعضی از اقسام این [illegible] شیرین و خوش میشود و در
[illegible] که مشهور [illegible] است و از [illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] است [illegible] در دوم [illegible]
سوداوی [illegible] رسیده آن گرم و خشک [illegible] مولد خون غلیظ [illegible] افعال و خواص
و منافع آن مقوی [illegible] معده [illegible] مقوی [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] خفقان [illegible] و عطش [illegible]
[illegible] و طبیعت را [illegible] معده [illegible] خوردن [illegible] رسیده
[illegible] آن [illegible] قابض [illegible] امراض
سوداوی [illegible] مصلح [illegible] آن [illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible] است و گفته‌اند جهت
[illegible] صفرا [illegible]
[illegible] آن [illegible]

مقدار استعمال آن بسیار بار دو یا بس و حابس اسهال و مجفف و ممسک منی خصوص که اندک بریان نموده باد و یه مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و چون نان مبتن بیار
کوچک آنرا که از شگوفه تازه بهم رسیده باشد خشک نموده هر روز یک درهم آنرا با چهار درهم شکر بخورند در زمنی و سرعت انزال را دفع نماید و گویند حافظ
سیاهی موی است و مضمضه با بخیه برگ گل آنرا دران سائیده باشند مقوی دندان و لثه و مستحکم کننده آنهاست و آشامیدن بیخ آن نافع بودی دهان و
زرد و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و بدستور برگ آن و دخان برگ خشک آن جهت دفع ریاح گرده و بدستور دخان پوست انبه خشک کرده نافع با تکرار
عمل که بعد از آن بران عضو هوا نرسد و نیز گرفتن دود آن در حلق جهت زخم آن و اگر برگ و رخت آنرا که خوردار درخت ریخته باشد مالیده در
قلیان مانند تنباکو بکشند زخم حلقوم را که سفیدان و بینی و ماربیکتر یک شده باشد در مدت چهل ایام باصلاح می آورد و چون برگ تر و تازه آنرا از
درخت چیده و هیچ ساقه آنرا فشرده رطوبتیکه از آن برآید بر دانه که در پلک چشم برمی آید بمالند زائل گرداند سدر دو هیچ و چون عدد خته هیچ برگ آنرا با هیچ
عدد فلفل سیاه با آب نرم سوده حبوب بسته فرو برند اسهال قی عارض هیضه را گویند نگرد و هند نماینده طلای آب برگ آن انار را که آن تحقیق تدهین موی سر نافع
بر وغنی که در آن پوست انبه خام تنها یا با بعضی ادویه مناسبه دیگر انداخته در آفتاب پرورده باشند با جهت درازی و سیاهی موی و منع سقاط آن نافع آب افشرده
خام آن که امرس نامند و چتنی در اچهور و امرات و حلوا و خوشاب و شراب افشرج و عرق آن و قرص ساخته آن و قلیه خام و مربای آن و ترابا دینی که نافع
هند و بنگاله انبه خام در زیر آتش کرده بخته بیرون آورده پوست آن جدا کرده و نرم بمالند و ضماد کرده قدری نمک سیاه که بهندی گرپا نامند داخل کرده و دران قند
بیامیزند و مینامند یا باسموم و یا آهوی سمی و یا هوا گرم و یا دبائی نگیبی سد بهندی و قدسی زان با آنند و بر تمام بدن بمالند لیکن نافع است عیون اندلسیا اندیشه لفتح همزه
سکون و ضم تا مثناة تحتانیه و فتح لام و با لغت عجمی اندلسی است آنرا جدوار و بهندی نربسی نامند ماهیت آن دو صنف است یکی سیاه و بیخ آن کثیر الفروع
و بزرگ مقدار از بیخ نولان و فروع آن شبیه بر ریشه بطارافلین و طعم آن تلخ مانند دو انه شقفا و برگ آن شبیه بآن سرخی شبیه بعنب الثعلب گویند شبیه برگ سیاه و نشان
است و صنف دوم سفید نامه اندلس این را قیمتی نامند و برگ آن نه بر رنگ مائل بزردی و با خشونت و طعم آن شیرین و بوی آن اندک تند و با عطریت
آن اندلس و چین کوهستان تبت و بعضی کوهستان هند و موزنگ دارا که متصل بکوهستان خطا است و غیر با طبیعت سفید آن در دوم گرم و خشک و سیاه آن
سوم افعال و خواص آن سفید در دفع سم هوام ضعیفتر از سم سیاه و محلل نفخ و دفع کننده ریاح و مسکن اوجاع باطنی بارد و جهت لسع هوام نافع
مقدار شربت آن تا دو مثقال و بیخ آن کشنده حیوانات سوای انسان محرک و صنف سیاه آن تریاقیت قائم مقام تریاق فاروق خصوصاً در اوجاع
بطن و اوجاع ارحام نافع و مجرب حتی آنکه بعضی گویند آن گیاهی است که در خواب آن و بآن در یکجا میروید چنانچه گفته اند بسبب شیرینی طعم چون بخورند
از آن احساس سمیت نمایند بزودی مثل گیاه مثلثه مسهل نمایند و آنرا میخورند و نجات می یابند از سمیت آن مبهی و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و بخته آن در
فقرات قالع بواسیر و حمول آن مقوی رحم و محلل ورم آن و ضماد آن محلل اورام و سائر اعضا و تدهین بروغن آن موجب درازی مو نهایت مقدار شربت آن
یک قیراط زیاده از آن مورث خناق و کرب و تجفیف رطوبات و مصلح آن روغن کنجد و شیرین است انثلیس بفتح همزه و سکون و فتح تای مثناة و کسر لام و سکون
یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست ماهیت آن نوع است یکی کثیر آن بستانی است این شجره گیاه منبت آن شوره زارها و مواضع قفار و دو
برگ آن مانند برگ عدس و نرم و شاخهای آن خشن بلندی شبری و بیخ آن کوچک باریک گل آن سرخ مائل به بنفشی بدبو و تخم آن در غلافی رقیق و نوع
دوم برگ و شاخ آن بزرگتر شبیه بکمافیطوس و رغب آن از آن زیاده و گل آن از آن کوچکتر مائل به بنفشی ثقیل الرایحه و بسیار بدبو طبیعت آن
گرم باعتدال و خشک در اول افعال و خواص آن محلل بسیار و با قبض اندک و جالی چون از گل و بیخ و یا تخم هر دو نوع آن بیاشامند عسر البول و وجع
گرده را نافع و با سکنجبین جهت صرع و ذرور هر دو نوع مدمل قروح و جروح و حمول مسحوق هر دو نوع آن با روغن گل و شیر جهت اورام حار رحم و حار آن
اما نوع دوم لطیفتر و در قوت جالیه ضعیفتر از اول مقدار شربت آن تا یکمثقال است انجبار بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و فتح بای موحده و الف و رای مهمله مشتق از جبر
است ماهیت آن نباتیست بلندی آن تا قامتی و اکثر بر شلیق و آنچه نزدیک بآن باشد پیچیده مثل پیازه و آنرا برگ آن شبیه برگ حلیه با زرغبی اغصان و شاخهای

آن خوشتر از رطبه و مائل بسرخی و گل آن سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از آن بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه میباشد و آن جنگلی است و مستعمل تنهای باریک آن است که آنرا طای ریجبار نامند خواه تر باشد خواه خشک و پوست بیخ آن و این بهتر است و عصاره بیخ تازه آن نیز و منبت آن بلاد شام و در کنار رود و در بیابان جوید طبیعت آن سرد و خشک در درجه سوم جالینوس گرم و خشک نوشته افعال و خواص و منافع آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا خصوصاً از سینه و ریه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات از غیر اذیت و مسکن فی و مقوی اعضا و امعا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان و سل تازه و مزمن حتی بول ضعیف اشتها و بول الدم و معده تازه و مزمن و رفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعده و بیخ و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی و تسنج و بهک آن نافع چون یکدرهم با کنقال آنرا در آب بجوشانند با قدری قند و یا رستفیح بیاشامند و بقعود با در یه مناسبه و دیگر و در آن بجهت ردیان گرفته و قطع نزف الدم تخمها بغایت نافع مقدار شربت از عرق آن یکمثقال و از عصاره آن یکدرهم و از برگ آن یکدرهم مضر سپرز و مصلح آن تخم بیا آن مانند آن زرشک در بلع آن گل رشی و عصاره آن در اکثر افعال قوی تر از پوست بیخ آنست طریق گرفتن عصاره آن آنست بگیرند پوست بیخ تازه آنرا بکوبند و آب آنرا بگیرند در طبق سفالی کنند و در آفتاب گذارند و در شبها در زیر سقف که شبنم آنرا فاسد نسازد و چون بقوام انعقاد رسد قرصها ساخته و در آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار محافظت نمایند و عند الحاجت بکار برند و گاه ابن عرق با آن حاکی میباشد حب بچار و سفوف و شراب آن و در عرق و معلی آن و در قرابادین ذکر یافت انجدان بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح دال مهمله و الف و نون معرب انگدان فارسی است و بحاز ندراکی بجدان طیب را کوله بیا مند تیح آنرا العزلی محروث و ساق آنرا ترکی باذرنمان گویند و چون انجدان مطلق مذکور شده مراد تخم آنست ماهیت آن دو قسم است یکی طیب بگرنستن و ساق و نبات آن مجوف و سطر و بلندتر از قامتی و برگ آن شبیه ببرگ کلم و از آن کوچکتر و گل آن سبزی مانند شبت و سفید آن لیعد از رسیدن سفید و مدور و بهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو میباشد و صمغ این را طیب نامی و قسم دوم برگ آن مانند صعتر سوخته و بیخ سیاه و ساق آن ضعیفتر از قسم اول تخم آن سیاه و بسیار بدبو و بیخ آنرا اشترغار و گیاه آنرا القنا و صمغ عربی آنرا که بسیار بدبو است حلتیت و بخراسانی و بفارسی انگدان جهت آنکه صمغ الفارسی انتقیح زای عجمی گویند و عوام آنرا انگشت کنند و بهند هینگ و دهلنا تامی مانند و در بلاد فارس گیاه سفید آنرا بگیاه آن میخرانند بسیار فربه میشود و لیکن گوشت آنرا بد بو میکرد و طبیعت سفید طیب آن در دوم گرم و سیاه منتن آن در سوم و قوی و مطلق انجدان را گرم و خشک در دوم گفته اند افعال و خواص و منافع آن مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقاوم سموم امراض الراس ضماد انجدان سود با خطمی و آرد کرسنه بجهت سر سد و حادث از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ و آشامیدن آن قوه رشکیه و حفظ دین و نسیان و بلادت و حمق را زائل میگرداند و فالج و لقوه و استرخا را مفید انه و نوابل و مستعمله در اغذیه جهت این امراض است امراض المعده و غیرها چون غلیظ البجر و سبه بهانند و رحمه و تحش معده و مجفف رطوبات و ملطف طعام و مغیر رایحه دهان و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و رانگیر انتهاء اشتهای طعام و مقوی و هضم و دافع ضرر اغذیه غلیظه و ... سینه و مقاوم سموم و سپرز و یرقان و استسقا و فواق بلغمی و عسر البول بلغمی و مدر بول و حیض و مشتر و مسخن گرده و ... آشامیدن آن خصوص محلل آن که آنرا استعمال نمایند زیرا که استعمال جرم آن جایز نیست و در جمیع افعال سکنجبین ... آن ... ریح و بهاب بلغمی مرکبه و نفع سینه و استسقا و یرقان و نفع فواق بلغمی و عرق النسا مجرب بانبرات راخراج جنین و دی الاقره و بجهت جذب هوا و ... و با موم روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و امثال این با روغن زیتون بجهت کمتر ... طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت ... زر و در برگ آن جهت اکله و بو نمودن آن جهت فواق نافع مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه و مضر امعاد مصلح آن صمغ عربی و مضر محرورین و مصلح آن شربت انار و سکنجبین مقدار شربت آن و مثقال بدل آن محروث و استرها باشد بوزن آن حلتیت و در انگ گویند بوزن آن و در فراست این البیت ... دانه انطاکی نوشته گویند چون ابتدا از حیض یکی فاصله هر روز یکدرهم تخم انجدان بخورد تا یکهفته مرگز آبستن نشود ... ادو که سفید آن باشد یا سیاه و بیخ آن ... اسایر اجزا آنست ... آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و ... تخمها مقدار شربت آن تا نیم مثقال ... الفعل ... انجدان سکنجبین و محلل ساق و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و بیان صمغ آن حلتیت است در حرف الحاء خواهد آمد انشاء الله تعالی

دالکون نون و ضم جیم و فتح را مهمله و با لغت فارسی ست بعربی قرلیض و بلغت دار الفرز کرنده و بترکی کجیت و بهندی لکنه و بلاطینی ازینگیت پر یم و بلغت کیلان هزنبکه گویند ماهیت آن نباتی است برگ آن پر پرت و انبوه پرخار و ریزه و خار های ساق آن ظاهر تر و چون بلاصق بدن شود باعث خارش و سوزش و خار گردد و گل آن زرد و تخم آن نرم و براق و با اندک پهنی و مایل بتدریکی از کنجد بزرگتر فی الجمله شبیه به بزرکتان و مستعمل تخم آن و بهترین آن شگین مایل بسیاهی آنست طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک در دوم گرم گفته اند افعال و خواص آن ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مفرح اعضا و محلل اورام صلبه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح و فم رحم و سده جگر و سپرز و آشامیدن آن و آشامیدن برگ مطبوخ آن با ماء الشعیر جهت امراض صدر مانند بو و نفس الانتصاب و تنقیه سینه از اخلاط لزجه غلیظه و گذاشتن برگ کوبیده آن در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال آن با مربا المقاصفر لغایت مدر حیض و ضماد برگ تازه آنجهت حبس رعاف و برآوردن رحم و تحلیل بلغم و کشیدن ویل و قطع ثالیل خصوصاً با عسل و جهت التواء عصب و با نمک جهت سگ دیوانه گزیده و با موم روغن جهت سپرز و پخته آن با روغن جهت بثور جبهه و ورم بنا گوش و ضماد و مرها و آن با نمک جهت قروح پنج آن با ماء الشعیر جهت تنقیه سینه و شش و تخم آن بجهت ربو و سرفه و آلات تنفس و استسقا و اخراج ما اصفر و بلغم لزج و علل طحال و گرده و تقویت باه و با سکنجبین سکین وجع طحال و پهلو و گرده و رساقت و طبیخ آن با اصل السوس جهت تنقیه شانه از چرک و آشامیدن آن با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل بلغم باعتدال و بدستور بر داشتن فتیله آن با عسل و حمول آن مدر طمث و ضماد آن با عسل جهت بزرگ کردن قضیب و با مرهم جهت قروح و سرطان و به تنهائی تحلیل اورام و بدستور ضماد برگ آن و طلای آن با عسل بر قضیب و کنج ران محرک باه و مضمضه عصارهٔ آن محلل ورم لهاة و زور و تخم و برگ خشک آن بجهت تخفیف زخمهای متاکل و سرطان متقرح نافع و بالذات وحده مضر گرده و امعا و مصلح آن صمغ عربی و کثیرا و مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه درم زیاده بر آن مهلک مصلح آن آشامیدن ما الشعیر مبرد و آب میوه های بارده چیزهای لعابی غذی بدل آن قردمانا است یا حروف و بهمن آن در افعال مذکوره خصوص تقویت باه اقوی بزر آنست همچنین در امراض اسهال و در قرابادین در اوبان گریانت

انجیر آدم بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر رای مهمله و الف ممدوده و دال مهمله و میم ماهیت آن مترجم صیدیا لبو ریحان در صیدنه خود نوشته که میوه است بزرگ تر از جوز و رنگ آن سیاه مایل بخاکستری و صیقلی در چینی و کردی با انجیر مانند و بهندی آنرا کلکه گویند و در کوهها کابل بسیار بود و آنرا زنان بجهت فربهی بکار میبرند و چینی آورده اند که در آن کوهها و منبت این درخت است حیوانی است که به جز گوش مشابهت دارد و هرگاه مرغ گوسفند آنرا بیند آن حیوان متابعت آنها نموده در دو آنها را و شیر از پستان آنها بمکد و هر که گوشت این حیوان را بخورد و ساعتی دیوانه شود و مرا این را عادت آنست که در زیر درختی نشیند که آنرا انجیر آدم گویند و ماهیت درخت آنرا چنان نشان داده اند که شاخهای آن در تنه بید مشابهت دارد چون شاخی از آنرا با هیزم آمیخته بیفروزند هر که باتش گرم شود دار عشی افتد و بیخبر شود اندروصارون بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم رای مهمله و سکون و او و فتح صاد و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت یونانیست و بعضی عطاران آنرا اقیلس و فلس یعنی بزر مانند بجهت مشابهت برگ آن ببزر ماهیت آن نباتیست تمنی نبت آن در زراعتهای گندم و جو و برگ آن ریزه مانند برگ نخود و تخم آن سرخ رنگ قریب بشکل و در میان آن نقطه سفیدی تلخ طعم با عفوصت که آنرا ارغان مانند و در غلافی شبیه بغلاف خرنوب شامی و در لبنان بسیار طبیعت آن گرم و خشک در آخر اول سوم با قوت قابضکی افعال و خواص و منافع آن مفتح و ملطف و قابض و نیکو است از برای معده چون بیاشامند از آن مقدار دو درم مفتح سده جگر باشد همچنین بیاشامند برگ آن جوشانیده طبخ نمایند و بیاشامند جهت طحال و عسر البول و اسقاط و بدان مانع و حمول آن با عسل بعد از طهر حبل از زوجی مانع آبستنی است حکیم میر محمد مومن نوشته که مولف جامع مفتی لسان العصافیر سید انداهمان بفتح همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و فتح ها و میم و الف و نون ماهیت آن دوائی است کرمانی معروف افعال و خواص آن با نخاصیه جهت استطلاق بطن نافع و گاهی استعمال نمایند از آن یک مثقال تا دو مثقال و نیم مفرده یا با گلاب یا با آب گرم مقوی فعل آنست بدل آن بعد از آن گل ارمنی یا پوست انار و نصف وزن آن صندل سفید اندروطالیس بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم رای مهملتین و فتح طای مهمله و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله

...ست لونا هیت و در مغرب کلیج و لاج نامند ماهیت آن نوعی از نخود برّیست و حکیم میر محمد مومن نوشته که ظاهراً نوعی از تاتلی باشد بلغت آن بهشت تواجل
...یا رومی است گیاه آن سفید رنگ بی برگ شاخ آن باریک تند طعم و تلخ و در آخر میل بسرخی نماید و تخم آن در غلافی مانند غلاف نخود و در آنها
...ساق آن برویدن طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مفتح و مجفف و مدر بول و آشامیدن تخم آن و طبیخ حشیش آن و جلوس
در آن و طلای آن مجرب اطبا است جهت استسقا و نقرس و عسر البول و سنگ مثانه و احتباس حیض خصوصاً با شراب مقدار شربت از تخم آن یک
مثقال با شراب و مثال آن در طبیخ آن با شکر با سرکه تا ربع رطل اندر دطون بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و ضم حا
مهمله و سکون واو و نون ماهیت آن برگی است شبیه ببرگ بید خشک شده و از آن ترنفتر طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح
سده احشا و جهت درد مفاصل نافع انزروت بفتح همزه و سکون نون و فتح زاء معجمه و راء مهمله و سکون واو و تای مثناة فوقانیه و بعضی نیز آمده با صمغ انی
بجد داگر و هک لقیس از بی کدر و بعربی کحل فارسی و کحل کرمانی و بهندی لائی نامند ماهیت آن صمغ درخت خاردار است که آنرا شابک نامند بلند
و فرع برگ آن شبیه ببرگ مورد و برگ درخت کندر و منبت آن بلاد فارس و ترکستان و سرخ و مفید مایل بزردی میباشد و بهترین مفید
و مایل بزردی تازه آنست که در بالیدگی مانند کندر صغار در دو شکستن و طعم آن تلخ با اندک شیرینی میباشد طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک در
اول آن افعال و خواص و منافع آن ملین و محلل ریاح غلیظ و مفتح سده و مجفف بلا لذع رطوبات قروح و جروح و غیرها و بهترین مسهلات بلغم او است
و جاذب آن از مفاصل و از عمق بدن خصوصاً با تربد و هلیله و سکبینج و امثال آنها و بالعرض مسهل صفرا و مفرحی و مدر بول و ملحم و جابر و فی امراض الرأس
والعین والاذن آشامیدن آن با روغن تخم بید انجیر جهت رفع تشنج امتلائی مفید و چون آنرا با شیر دختران مدبر نموده در چشم کشند تنها و یا با ادویه سبه جهت
رفع تره و تیرگی و پاک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید و چون با مرداسنگ و مرجان و نبات سفید بالسویه ذرور سازند جهت ازاله بیاض عین مجرب
و تذکره مجرب دانسته چون جوف سفال را خالی کرده انزروت سفید پر کرده بر آتش گذارند تا بجوش آید پس آب آنرا در گوش بچکانند درد گوش را ساکن گرداند
و چون با عسل نشتر و فتیله بدان آلوده در گوش گذارند جهت پاک کردن چرک آن بسیار موثر امراض المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت وجع مفاصل و درد رگ
و عرق النسا و اخراج کرم معده و امعا و اسقاط جنین مفید و در تسمین بهزول بغایت موثر گویند چون پنج درم آنرا با سه قیراط حجر البقر که عوام اندر نا
گویند و ده درم نان جیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از خوردن هر حصه و زرده تخم مرغ نیمبرشت بخورند تا نسیم مجرب گردد و
معز آلود در آب سفید دانه یا نصف روز بخیسانند و جهت تسمین بدن تا ده روزهی آشامند اضرار گویند که درم آن سائیده آن بسبب تسدید و جبیده
با حسا کی شهد بیت خصوصاً با حلق مجلوب زیرا کتوت و شمره اند مصلح آن صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه منفرداً استعمال نمایند باید که با روغن بادام
ده چندان باشد مقدار شربت آن منفرداً از نیم مثقال تا دو مثقال و در کیا با سایر مسهلات یک مثقال بدل آن بوزن آن صبر است و استعمال آن در
خارج خوردن گوشت زاید و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رویانیدن گوشت صالح و التحام جراحت و رفع آثار جدری و با نطرون جهت
ورم سینه و خناز برکه و حلق بهم سید و طریق تشویه آنست که بگیرند انزروت را کوبیده با شیر الاغ و دختران خمیر کرده بحب گرفته در تنور گرم بپاید
تا رطوبت آن خشک کرده و اندک برشته شود پس آورده استعمال نمایند و اگر یکمرتبه دیگر کوبیده با سفیده تخم مرغ تر سرشته بدستور باز تشویه نمایند بهتر باعتدال
اقرب میگردد خصوصاً برای اکثر امراض که استعمال آن بی تشویه جائز نیست و حب انزروت و دوا و زرور و سه سمعه شیاف و ضماد و فتیله و قطور و مرهم آن در قرابادین کبیر
... انسان نزد راجه ابدان اصناف و مضار بسیار دارد بهترین آن جوان صحیح المزاج تام الخلقت ساکن بلدان معتدله است چرک گوشت او مولد ریاح و بجوش کنند و ضماد آن جهت
تشقق واکتحال آن جهت رمد و دفع بیاض چشم نافع و استخوان آن موم لامراض مهلکه و مدت آن مع رشتگوری در بوسیده آن منع کلف مجرب خصوص استخوان کاسه سر آشامیدن
سوخته آن سه روز یکمثقال با هموزن آن شکر جهت صرع و مفاصل و نقرس عرق النسا آزموده آب دهن او ناشتا کشنده گرم گوش و محلل ریاح که در گوش
رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب و طلا در داء الثعلب قوبا و کلف و آثار قروح و طرفه و بیاض عین کشنده مار است خصوص آب دهن ناشتا صفراوی مزاج و بیاسگین گنجشک جهت قطع

تالیل و بادمینا جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحات و با عسل جهت کلف و جلای آثار و جهت نفع چون گندم را در دهن مضغ نمایند خصوص ناشتا و برای اورام و تالیل گذارند تحلیل و نضج دهد و چرک بن دندان ناشتا جهت رفع قوباء تازه اقوای اطفال کلف آثار جلد مفید و زهر او دسمن و خون حجامت نضجه
را چون بقرب مفاصل عرق النساء طلا نمایند جهت تسکین وجع نهایت نافع آشامیدن آن مورث بثور و طلای خون حیض جهت تسکین وجع و با صعتر و الاقسام تا صور مفید
و خوردن آن سم قاتل و محمول آن مانع حمل و بخور لته حیض جهت رفع تب اربعه مجرب دانسته اند و بول آن خصوص بول اطفال از آن شخص خود و از غیر آشامیدن
آن ناشتا جهت سرفه کهنه و عسر النفس و سیر زدن و استسقا و یرقان و عسر البول و جهت قروح خبیثه قوبا و آب بخود و یا با عسل جهت رفع یرقان و قطور آن
جهت درد چشم و بیاض آن تخصیص با عسل و ظرف مس سیاه رنجانیده باشند و جهت طرفه نیز و رشقیق گرم آن برزخم جهت جلب و جهت حکت جروح و قروح
با آن مجالی مجرب مستقرح و حکه و قوبا و نمک و بول آن که از ظرف مس جمع شده و نمک ان بگیرند جهت رفع بیاض و کلف مجرب است و افعال مانند نوشادر است
که از حضرت صادق علیه الصلوة و السلام سوال نمودند آشامیدن بول انسان از برای امراض فرمودند بیاشامند آنرا سائل عرض نمود که قرح
ست یا آشامیدن آن عرض نمود اگر چنین است که دوای دیگر نیابد که بیاشامد بول خود را از آن بغیر خود را از حضرت علیه السلام سوال نمودند از آشامیدن بول شتر گاو و گوسفند فرمودند نعم
لاس یعنی ابری باکی نیست و فضله طفل که غذای طبیعت بآن خورانیده باشند لقوح خناق آن در حلق صاحب خناق و درم گلو و بستور ضماد آن با عسل جهت تحلیل آن
و طلای آن بجهت تحلیل حمره و التیام جراحات و رفع عفونت اعضا مفید و آشامیدن یک مثقال آن بجهت دفع یرقان و سمیت جراحات حربه زهر دار و قولنج و حکه و قطع اسهال
بعید و شرب جهت سم گزندگان سوام و ادویه قتاله و تبهای دایره و آشامیدن یک مثقال آن با شیر آن نوشادر مصعد جهت دفع ذیت سموم مصعده باشند که دار شکسته
و زیبق مصعده مجرب دانسته و سفوف مجرب آن بجهت ضیق النفس بیخ دندان مجرب قباره آن خصوص با نمک جهت اکله و ضماد آن بر بهق و برص تخصیص آن شخص
ترمس خورده باشند ده روز متوالی مالیده در آفتاب نشیند و طلای آن بر زبان جهت تعرج آن بر زباد با خمیر در آب حل کرده و نفع معقد و بستور آشامیدن آن موی
سوخته جهت لنع ربو و بهر استسقاء سموم قتاله و بیابندن سنگ گرده و مثانه و منع سفیدی موی مجرب و اکتحال آن برای رفع بیاض عین و قطور آن
با روغن گل سرخ جهت درد دندان گوش و ذرور آن بجهت اکله دندن الدم و تخفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب در ما
و آن زایل کنند قوبا و با شیر جهت اورام ساعیه و روغن آن جهت نهایی با ادویه مناسبه دیگر جهت تقویت باه مجرب گویند آشامیدن آبی که عضه النساء را
بدان شسته باشد جهت ازاله تب و درم جگر و وجع نواد نفع عظیم دارد و منی آن جای بهق و برص و کلف طلا و مشیمه آن مورث جذام است خوردن آن
و چون طفلی را با صوات بتدریج تغذیه نمایند جمیع اجزا و افعال او قابل بود و در تغییر قوای دیگر قابل این نوع تغذیه و سمیت آن باین جهت گویند چون
انگشت خنصر مسقط را ببرند و زن تعلیق نمایند ادام کر باد است و استبراء نگردد شنیده شده که جراحان و اطبای اهل فرنگ دندان حرکت رسیده سیار را
بسوهان آلات صاف و سفید و براق میگردانند و دندان کرم خورده و کج و فاسد شده را نیز تبدیل مینمایند بدین نحو که دندان شخص جوان صحیح را کنده و
دندان فاسد آن شخص را بسرعت تمام دندان صحیح بجای فاسد میگذارند و سه روز چهار روز صاحب آنرا از تکلم بسیار و خوردن و خائیدن اشیای صلبه و رسانیدن
آب سرد و هوا منع مینمایند و بخوردن شوربا و شله و آب نیم گرم التفامی نمایند مستحکم گردد و در بلاد ایشان برای این امر دکانها ست و همیشه بر آن دکانها قرار
فرومایگان برای فروختن دندان خود حاضر میباشد و نیز مسموع شده که سابق برین که هفت صد هشت صد سال یا بیش از این باشد برای جسد سلاطین و حکماء و
بزرگان خود برای حفظ و عدم تغییر فساد و داروها چند بانند صبر و مقل و قیر و لفظ دا مثال تا مدتی میمالیدند و بعد از خشک شدن جسد آنها در قالب ها
و صندوقها میگذاشتند و بعد مرور مدتی دو صد سه صد سال جمیع اجزای آن بلکه استخوان ها تا رگ نیز متحلل بدانها گشته و چیزی سیاه براق چسبنده شبیه به مومیائی شده
و بعد از آن که آن عمل ممنوع و متروک گشته و بعضی از آن اجساد بدست بعضی اطبا و جراحان آمده آنها در صدد تجربه و امتحان آن بر آمده بجای مومیائی استعمال نموده و
بعضی مواد نافع مانند مومیا یافته و مومیای انسانی عبارت از نیست انقرا بفتح همزه و سکون نون و کسر غین معجمه و فتح را مهمله و الف لغت یونانی است طبیعت آن تاریکی
است که چکیده از درخت نادر و بزرگی آن بر سر و قامت آن جبال مخصوص تا تی و نیست و رنگ آن شبیه بسرخی تا مایل ار ازان و لفظ را گل آن با شیر مانند [illegible]

سفید و کوچک و چون خشک گردد بوی شراب از آن آید طبیعت آن معتدل و گویند سرد با اندک حرارت لطیفه افعال و خواص آن در قوت قریب
بتخم ست در تفریح و اسکار و تطییب نفس بالخاصیة آشامیدن برگ و بیخ آن بجهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن و بهم رسیدن انس بغایت
موثر حتی که چون حیوانات وحشی از برگ شاخ و بیخ آن یا طبیخ آنرا بخورند بجهت انس با ایشان گردد و ضماد برگ آن بجهت منع زیادتی و ترویح خبیثه نافع

الف انجبل بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و الف و لام و کسر عین مهمله و جیم و لام لغت مغربی ست ماهیت آن ثمر نبتیست شبیه به عینی
گاو و نبات آن مابین بجد گیاه و برگ آن شبیه برگ کاسنی و ریزه تر از آن و ثمر آن مستعمل نیست بلکه برگ آن مستعمل ست طبیعت آن
معتدل در گرمی و سردی و با قوت محلله افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ برگ آن بجهت اوجاع مفاصل و نفع سموم بالخاصیة و نطول آن بجهت تحلیل صلابات
و تسکین وجع گزیدن هوام نافع و چون در روغن سوسن داخل نمایند و بر صورت بمالند باعث قبول ناظرین میگردد و این خاصیت از آن مشهور ست و مغرب بلغت یکی بفتح همزه
و سکون نون و فتح فاء و حاء مهمله لغت عربیست بفارسی پنیر مایه و بهندی چپاک بضم جیم فارسی و سکون سین مهمله و تاء مثناة فوقانیه و یا و بجای الف همزه
چنانچه اسم اکثر اهل هند ست که هاء آخر کلمات و اسما را بالف بدل میکنند و انفحه هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان با خواص و منافع ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
و اجمالا بطریق کلی بیان میشود ماهیت آن معده حیوانات شیرخوار و بسیار صغیر قریب الولادت است بعد از ذبح برآورده استعمال مینمایند خواه تازه خواه
خشک نموده و چون آنها اندک بزرگ شوند و گیاه خورند آنرا ماکی تر الانفحه نمی نامند و آن خواص و منافع بر آن مترتب نمیگردد و بالجمله طبیعت مجموع
آن گرم و خشک در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم است افعال و خواص آن آشامیدن آن بجهت صرع و با سرکه یا با عسل جهت صرع بلغمی خصوصا انفحه ارنب
که درین باب قویست که بقدر درم آنرا در سرکه انگوری حل نموده بنوشند و چون صبیان را قدری از آن بخورانند ایمن میگردانند از صرع و انفحه حیوان بحری که
نامند و در یا بهم میرسد و خاصیت آن مثل جند بید ستر ست و آشامیدن هر یک از آن هر دو آشامیدن تمامی نافع میباشد و ازاله زهرها و کرد از تلخی
و اختناق رحم جهت آنکه ملطف و محلل و گذارنده کل اخلاط منجمده و مغلظ اخلاط رقیقه گداخته شده است و لهذا اخلاط آن با سرکه محلل خون منجمد در معده و ثدیها
و با ادویه مناسبه محلل خون و شیر که در معده و مثانه و سائر اعضا منجمد شده باشد و دافع رعاف و حمل البیل و بالخاصیة مقوی قلب و مفرح ست
گرم ست مهیج غضب زیاده از فرح ست و حمول آن بعد از طهر معین بر حمل و آشامیدن مقدار نیم درم آن با شراب بسبب قوت تریاقیت که دارد جهت
نهش هوام و سموم قتاله و منع اسهال مزمن و وجع بطن و قرحه امعا و سیلان رطوبات از رحم که قرحه شده باشد مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند
جهت نفع صرع گفته اند و چون زن انفحه ارنب و یا خصیه آنرا با شراب ممزوج بیاشامد آبستن گردد و در پیش از دو هفته آورد و چون بقدر یک مثقال آن با شراب
بیاشامند جهت تپ ربع نافع و چون با خطمی و زیت و شیره بر بدن بگذارند پیکان و خار از آن برآرد و طلای آن بر منخرین قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب
تپ جهت ازاله آن موثر و انفحه گورخر و بز کوهی و آهو و اشتر و گوسپند و قبل بقدر نخودی بجنابت مهلک و امتحان خالص آن آنست که بیندازند برنج و انفحه
حیوان دیگر که باشد اگر گداخته شود خالص ست و الا غیر خالص و حب انفحه و دوا و اسفوف و معجون ان در قرابادین کبیر گرفته انکول و انکول ماهیت آن حکیم میر محمد
نوشته درختیست هندی برگ آن شبیه برگ شفتالو و میوه آن شیرین و مغز تخم آن بسیار چرب و طعم آن تلخ و با عفوصت طبیعت آن گرم و تر در دوم
افعال و خواص آن ضماد آن بجهت استسقاء و اورام و دفع زهر جانوران زهردار نافع و تخم آن ملین طبع و دافع فساد خون و بلغم و ورم جهت سوزش اعضا
و روغن تخم بجهت انزال و تقلیل منی نافع و در ایام طاعون چون یک عدد از تخم آنرا با آب سائیده بر بثره آن طلا نمایند بخیریت بگذرد و شفا یابد مجرب
مجرب است و اگر تخم آن را کوفته در آب ... هفت مرتبه تصفیه کنند پس خشک نموده از آن تخم بدستور روغن کنجد برآورند از آن روغن تا چهل روز سعوط
نمایند موی سفید را سیاه گرداند و اگر از چوب درخت آن بهر سیاه کند و در خانه بسوزند حشرات زهردار در آن ماکن نباشند و از آن چوب را چون بسایند علاوه
دلفروح و حب ... و مرا بخورانند شفا یابد انگیر بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه صفالیه فا و ای زبانستند ماهیت
آن ... حکیم میر محمد مومن نوشته که ... گیاهیست ... چون برگ آن شبیه برگ ... بزمین بیند ... قسم ...

کرده و انچه با آنست بهمان هیئت بماند طبیعت آن گرم و خشک ست افعال و خواص آن ضماد برگ خشک آن با آب کوکرد و ریکو [illegible]
زائل کند و تخم تر آن بغایت منفط و تخم ماده آن موجب شدت شبق زنان و اندکی از آن با شراب مقوی قوی [illegible] شبانه روز [illegible]
نشود آشامیدن دهن تیون با آب دفع خواب آن میکند مقدار شربت آن تا دو درهم **اناناس** بفتح همزه و دو نون اول ساکن و میم مشدد و الف و سین مهمله
لغت هندیست ماهیت آن ثمریست هندی معروف در بنگاله بسیار میشود و خوش طعم نبات آن فی الجمله شبیه بنبات صبر و کاذی و برگ آن بزرگ و صبر
کاذی کوتاه تر و نازکتر و نبات این از آن کوچکتر و تا بدرشتی و خاردار و از وسط ساقی میروید و ثمر آن بر بالای آن ساق بهم میرسد و بر سر آن نیز برگهای کوتاه [illegible] شده
شده که در یک ساق دو اناناس یکی بر بالای دیگر نیز بهم رسانیده و چون قدری از سر آن با آن برگها ببرند و بنشانند سبز میگردد و از آن اناناس بهم میرسد و از اطراف
سر ثمر و بیخ نبات آن نیز مانند درخت نخل و موز بچها میدهد و چون آنها را جدا نموده بنشانند بجای دیگر نیز ثمر میدهد و از هر نباتی سالی یک ثمر حاصل
می آید و هنگام رسیدن آن بودن آفتاب در جوزا و سرطان است که موسم بارش است در انجا و دو نوع میباشد یکی را اناناس کوله مینامند لیکن کوچک
تا بقدر ریحی میباشد و مغز آن شیرین خوش طعم و رائحه و در زرد رنگ طلائی و دیگر بزرگ مغز خوب رسیده این چاشنی دارد و اندک [illegible] پوست
هر دو نوع در هنگام خامی سبز میباشد و خانه خانه اطراف خانها اندک پوست نازکی بر آمده و بعد رسیدن زرد مائل بسرخی میگردد و اندک براق صیقلی و در هر
خانه قریب بپوست تخمهای ریزه زرد و تیره میباشد هر دو نوع آن با رطوبت بورقی حاد بسیار خصوص نوع بزرگ آن طریقه خوردن آن اینست که نوع کوله
آنرا یک ورق از پوست جدا نموده با اندک نمک آب بشویند تا بورقیت آن کم گردد پس یک ورق دیگر از بالای آن ببرند که تخمها و خشنیت خانهای
پوست آنکه در جرم آن نفوذ کرده زائل گردد پس مغز آنرا ورقهای نازک بریده در ظرف چینی یا شیشه بهم می چینند و بعضی بر آن قند یا نبات کوبیده پاشیده
تناول مینمایند و قدری گلاب نیز میپاشند و بعضی بسبب شیرینی ذاتی خود احتیاج بشیرینی از خارج ندارد بلکه شیرینی طعم آنرا منحرف میسازد و اما نوع بزرگ
آنرا پوست خشنی ظاهر آنرا جدا نموده و قدری نمک آن پاشیده اندکی پانی میگذارند تا بورقیت آن قدری کم گردد پس شسته یک ورق دیگر از روی آن جدا
نموده برای ازاله تخم و خشنیت آن پس مغز آنرا نازک ورق کرده و نبات بران پاشیده تناول مینمایند و بعضی که اندک غالب [illegible] با نمک خوردن نیز لذیذ میباشد
طبیعت آن سرد و تر در دوم افعال و خواص آن مسکن حدت صفراوی و مقوی معده و کبد حاره بطی الهضم مضر مبرودین و مرطوبین مصلح آن خوردن آن
با نمک و زنجبیل پرورده و با نمک [illegible] آن خوردن سست و [illegible] چاشنی دار آن جوهر [illegible] شربت آن نیز خوب میشود **انوطیلون** بفتح همزه و ضم نون
و سکون واو و ذون لغت یونانیست ماهیت آن نباتیست [illegible] شبیه بنبات [illegible] گویند جهت جراحات تازه بغایت نافع و جالی
الالتیام و بانمار **انیسون** بفتح همزه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون واو و نون بعربی بزر الرازیانج الرومی و الرازیانج الشامی
حب الحلو و کمون الحلو و بفارسی بادیان رومی و زیره رومی و بهندی [illegible] مینامند ماهیت آن نباتیست بلند تر از ذرعی و ساق آن مربع و باریک و برگ آن باریک
و خوشبو و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن در غلافی لطیف طولانی و از رازیانه کوچکتر و سبز تر مائل بسفیدی و زردی اندک مثلث الشکل و مستطیل و تخم [illegible]
و بهترین آن خوشبوی تازه بالیده آنست که پوست آن از آن جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در پوست [illegible] و طعم آن تیز و تلخ باشد و [illegible]
و بنگالی آن بیره تر و ضعیف العمل میباشد طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و تا سوم نیز گفته اند و گرم در دوم و خشک در سوم نیز گفته اند و این
اصح است افعال و خواص آن ملطف و محلل ریاح و جالی و مسکن اوجاع و با قوت تریاقیت و قابض و مدر بول و حیض و شیر و عرق و نیکو کننده
رنگ رخسار امراض الراس و غیرها از توابل مستعمله در اغذیه اصحاب فالج و لقوه و استرخا و صرع ست و بخور و سعوط آن جهت [illegible] صداع و شقیقه و دوار
و سدد و نزلات بارده و درد گوش نافع و چون بسرکه انگوری تر کرده خشک نموده بو داده در پارچه کتانی [illegible] بسته دایم ببویند جهت زکام و نزله بارده
و خوردن نیم درم انیسون با یکدانگ مصطگی کوفته در ده درم گلقند [illegible] چند روز پیهم بعد از استفراغ بلغم جهت [illegible] نافع برای آنکه مبدل مزاج
بلغم و مقوی معده است پس تولید نمیکند بلغمی که بسبب [illegible] و چون دو درهم آنرا [illegible] ده درم سکنجبین عسلی [illegible]

سبات حادث از برودت خارجی و آشامیدن رو به مخدره مانند افیون مفید و باید که بو داده باشد غذای ایشان نخود آب گوشت خروس جوان مقلو یا با
بجاره یا حلتیت و مغز حب القرطم چون آنرا کوبیده سفوف نمایند و یا کوبیده با گلقند سرشته معجون نمایند و یا جوشانیده به تنهائی بیاشامند و یا گلقند
و دران حل کرده صافی نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصا مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن با العسل جهت کابوس نافع و سزاوار آنست
که در اوائل فالج یا چهار روز یا هفت روز آب بیخ و انیسون جوشانیده باشند بتنهائی یا با یک وقیه جلنجبین عسلی و دران حل کرده صافی نموده باشند
اعضا را تمایند و ضماد آن جهت استرخا نافع بعد آنکه دران حرارت با اندک نبضی بیاشد و لهذا تقویت می بخشد اعضا را کحال آنجهت مسهل کهنه مجرب
دانسته اند و سنون آن جهت جلای دندان و دفع بدبوی دهان و خائیدن آنجهت صداع بارد و تنقیه و جلای مجاری تنفس و ربو سینه و سرفه و ضیق النفس
و خفقان بارد و تقویت فم معده و دفع رطوبات آن و رفع اعیا و آشامیدن آب مطبوخ آن خصوصا با اصل السوس جهت صدر و بهر امراض مذکوره و
تفتیح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و رحم و استسقا و سوء القنیه و تفتیت حصاة و تپ بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول و تحلیل و قراقر ریاح در معده
و سائر اعضا و ادرار شیر و عرق و بول و حیض و تقویت باه و گرده و ازاله سموم قتاله و تهییج وجه و اطراف و اسهال رطوبی خصوص بریان کرده
آن و درین امر چون آنرا بسیار نرم بکوبند و یا با آب سائیده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع خصوص یحی آن و بخور آن تسکین صداع بارد و نزلات
بارده را و اخراج جنین و مشیمه و قطور نرم سائیده آن با روغن گل در گوش جهت تسکین درد گوش و کری و ثقل سامعه حادث از ضربه و سقطه و بیتور مطبوخ آن
در روغن گل و آشامیدن طبیخ آن با شکر جهت رفع درد و رخسار زنان زائیده و ضماد مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن شپش نافع مضر سفل و معا مصلح آن
و مصدع محرور مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از ده درم تا پنج درهم بدل آن تخم شبت در ازدیاد شیر و در تقویت باه مثل آن بگذارند
بکار برند و جوارش انیسون حب و سفوف و عرق و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الالف مع الواو** اوفیوس بفتح همزه
و سکون واو و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و بگمان بعض مترجمین بمعنی حدقه است زیرا که گل آن شبیه بحدقه است
و بسیار کوچک است و بنفش و اندرون آن زرد و برگ آن شبیه ببرگ گندنا و ساق آن بقدر شبری انگشتی و اماس و گویند نورانی می باشد مانند
شمع در شب می درخشد آن شبیه به پیاز نرگس در مصر و شام بسیار طبیعت بیخ آن بارد در اول آخر و مجفف در اول و تخم آن معتدل
در حرارت و برودت و مجفف در آخر سوم و برگ آن بارد در آخر اول معتدل در یبوست و رطوبت **افعال و خواص آن** آشامیدن بیخ آن جهت
اسهال و ادرار بول و دفع سموم و گزیدن رتیلا و ضماد آن با شراب ابیض جهت منع روئیدن موی خصوصا تازه آن قبل از بلوغ مانع روئیدن موی
و برآمدن آن و گذاشتن آن بر حقوین و خانه اطفال قبل از بلوغ باعث دیر محتلم شدن و گذشتن از وقت مقرری آن مقدار شربت آن تا شش درهم
و گرده مصلح آن گویند کثیرا و تخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب جهت یرقان ابیض اصفر نافع مقدار شربت آن دو درهم است اوکسی بهمزه و فتح
واو مشدده و زاء معجمه لغت عربیست و بسریانی اوزه و بفارسی مازه و مرغابی و بهندی بالس گویند و او از اسم جنس مرغابی ست و مراد نوع کبیر ست که قاز نامند
آن معروفست اهلی و بری و دشتی میباشد و اهلی آن پر از نی کند و بری پر از میکند طبیعت جمیع اصناف آن تا دوم گرم و اهلی آن تر گفته اند **افعال
و خواص آن** فیط الغذا و دیر هضم و گویند چون هضم شود سمن بدن و محرک باه ست و پختن آن با ابازیر و مصالح حاره بهتر و مصلح آن آب کامه
و آب انار و اغذیه نافعه از برای برودت کبد و اوجاع بارده آنست جهت آنکه گوشت آن شدید الحراة و چون بار هتو بسیار کهنه
بفارسی ست نامند باید که بعد ذبح دو ساعت و یا زیاده نیز آنرا در زمین دفن نمایند تا بوی زهومت آن کم گردد پس آورده
آنرا کند و شکم آن شگافته بان شسته طبخ نمایند و این قلیل الغذا تر از ماکیانست و سهر آمیخته آن جهت زیاده کردن
پیه گرده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و التیام خنوق اگلا و ضماد آن موخره از خوردن آن بزودی تب حادث میگردد
و بدستور مشوی لبطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال اینها و سنگدان آن لذید غلیظ و بطی الانهضام

و چون هضم شود متولد میگردد از ای غذای بسیاره جگر آن لذیذ ترین جگر حیوانات امثال آنست و غذائیت ما این از آنها بیشتر و سریع الانحدار و با زرد باکحون صالح الهضم و الغذا و مغز سر آن طلاء جهت ورم مقعده آزموده و سپل آن جهت تمدد و کزاز و تشنج امتلائی و تحلیل اورام بارده و صلابت مفعده و شقاق آن تقشر جلد و داء الثعلب و رایحه شعر بخیاً و مدهیناً و تقطیر آن جهت تشنج و شبیر آن جهت ابی که در گوش رفته باشد قطور او بارد با جهت ورم پستان ضماد او بالخاصیه نافع در رود و تخم نیمبرشت آن جهت افزونی عقل و تقویت قوت حافظه و حفظ آن و زوال نسیان و شرفه و خشک قطور آن بازیت شیگیم در رحم جهت احتباس حیض نافع دوم آن با آب نمک جهت ارد مثانه و تفتیت حصاة مثانه بسیار نافع و پوست تخم آن مسحوق جهت اسهال و تحو شهرها دوایست ذنبل آن جهت سر فه خشک مفید و بهر آن رقرا با ورقی کریا فنا و سبید بضم همزه و سکون او و فتح سین مهمله و کسر یای موحده و با سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله لغت فارسی ست ماهیت آن بلوط هندیست طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و مواد بارده مقدار شربت آن یکدرهم و بیخ آن سرد و خشک در فعل طبع مانند نفاح جهة صداع و تو اسپر نافع مضر شانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تیم درم بدل آن بیخ نفاح ست او فیموندا س بضم همزه و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و فتح بای موحده و ذال معجمه و الف و سین مهمله لغت یونانی بمعنی شبیه بیا در وج ذ در مغرب معروف بالسعد و بعضی احیسون نیز گویند کاه فیلاحار لوت مانند ماهیت آن نباتیست شبیه بیا دروج و شاخهای آن بقدر شبری و مرغب مائل بتیرگی و تخم آن شبیه بشونیز سیاه و در غلافی مانند غلاف بزر البنج مستعمل بیخ آن است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال خواص آن ملطف و مجفف بی لزع یکدرهم تا دو درهم آن با شراب جهة نهش افعی و هوام و یکدرهم آن با مر صاف و فلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند او نوما بضم همزه و سکون واو و ضم نون و سکون واو و فتح میم و الف لغت یونانی است بمعنی اسقط الاجنه ماهیت آن نوعی خون ز اذ و غلسا است که هو جو سه مانند برگ آن و ران باریک نرم تر از برگ هوجو بی گل و بیساق و بی ثمر و مائل بسیاهی و در اکثر بلاد میروید در هنگام ربیع و در مواضع خشنه و باریک ضعیف طولانی اندک سرخ برنگ خون طبیعت آن لغایت گرم افعال و خواص آن بسیار تند و تلخ و باسمیت و خوردن آن خطرناک طلای آن محلل مواد غلیظ گویند مثقال دو درهم از برگ آن جهت عسر ولادت و سریع و جهت اخراج جنین مرده مفید و تعلیق آن نیز اونومالی بضم اول و نون و میان واو ساکن و بجای نون لام نیز آمده و فتح میم و الف و کسر لام و یای مثناة تحتانیه لغت یونانی شیر اجیلی را نامند ماهیت آن آنست که بگیرند شراب چند و عسل یکچند و بجوشانند تا بقوام آید و یا عسل را با آب انگور بجوشانند تا بقوام آید و قوت آن اخیر در جلا و تحلیل و تقطیع و انضاج قوی تر و هر چند کهنه شود قوت تلیین آن کمتر میگردد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل ملین طبع و بعد از طعام نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده ست اوتیا بضم همزه و سکون واو و فتح نون و یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانیست ماهیت آن عصاره نباتیست آن بواو عربیه سبب مصر برگ آن شبیه ببرگ تره تیز تر و پر سوراخ که گویا کرم زده است و کم آب و ریزنده از هم و برگ گل آن زرد و بزرگ عصاره آن شبیه بعصاره ماميثا طبیعت آن گرم و تند افعال و خواص آن جهت ظلمت بصر و تنقیه آن و سبلاق و لغایت نافع ست دانسته اند و اختلاف در ماهیت آن نموده اند بعضی گفته اند رطوبتی ست که از نبات مذکور بهم میرسد و عصاره آن نیست و عصاره بودن آن اصح است و بعضی گفته اند عصاره ماميثا و بعضی عصاره خالیدونیس است و بعضی عصاره خشخاش اسود و بعضی عصاره اناغالس انثی یا عصاره بیخ گیاهی خشخاش اسود گفته اند و بعضی گفته منکر بزرماست که در صعید مصر بهم میرسد شبیه برنگ مس میگردد و زبانرا چون سخنند و این قول بعید ست و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیه ست او ربالی واو مالی بضم همزه و سکون واو و را مهمله و فتح میم و الف و کسر لام و یا آخر حروف لغت یونانی ست و آن ترکیبی از عسل و زیت است و او نیز گفته ماهیت آن روغنی غلیظ با اندک شیرینی که از ساق درختی حاصل میگردد و هر چند کهنه تر گردد بهتر میشود طبیعت آن گرم تر افعال و خواص آن جهت جرب و طبیعت در مفاصل و تاریکی چشم نافع شرب او و اکتحال و نیز دو درهم آن با آب مسهل قوی بلغم خام و مورث سبات و تیی بدن با دام که عمل آن تمام نشود و بخوابیدن نباید رفت

فصل الالف مع الباء

ابال بفتح همزه و بای موحده و الف و لام ماهیت آن از جمله اغذیه است و آن نوعی گوشت و بقول مطبوخ است که صاف کرده می اشامند و گاه ترشی در آن میزند و اهل نیز میامند افعال و خواص

اقسام آن نوع بقول اکثر آن نسبت املیلج بکسر همزه و سکون میم و کسر لام و سکون یا و فتح لام و جیم معرب املیله فارسی است بهندی هر هره نامند ماهیت آن ثمر درخت هندی است درخت آن عظیم برگ آن باریک طولانی و ثمر آن خوشه دار و گفته اند که آن انواع است کابلی که زرد و بزرگ است و زرد که متوسط او است و چینی سبز رنگ که از آن کوچکتر است و سیاه هندی که بقدر مویز است و از آن کوچکتر را که بقدر جو در هندی هلیله جو و از آن کوچکتر که بقدر زیره را هلیله زیره نامند و گویند هر یک ثمر درختی است علیحده شبیه بهم و آنچه بتحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت که از ابتدای ظهور شگوفه تا انتهای کمال بالیدگی و نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند و نوعی علیحده دانسته اند آنچه بعد از شگوفه خشک گردد که بقدر زیره است هلیله زیره و از آن بزرگتر بقدر جو است هلیله جو و از آن بزرگتر که سیاه بمقدار مویز است سیاه است که هلیله زنگی و هلیله هندی و هلیله اسود نامند و اینها هسته ندارند و از آن بزرگتر [illegible] را هلیله چینی و از آن رسیده تر زرد را اهلیلج اصفر و بکمال رسیده [illegible] را اهلیلج کابلی گویند و بنبت آن اکثر بلاد هند و دکن و گجرات و بنارس و بنگاله است و آنچه در گجرات میشود بهتر از همه و بعد از آن بنارس و پس بنگاله [illegible] و بالیده و بزرگ با قوت میباشد و باقی جاها [illegible] ضعیف [illegible] کابلی جهت آنکه نامند که از راه خشکی از آن سمت ببلاد توران و خراسان و ایران میبرند [illegible] آن گویند که در قدیم الایام آنچه را از سواحل دریای هند ببلاد ایران و روم و عرب و غیرها برده اند همه را چینی مینامیده اند [illegible] که در سیلان و نواح آن بهم میرسد [illegible] که در گجرات و نواح آن علی هذا القیاس [illegible] مجموع آن را اول سرد در دوم خشک گفته اند و کابلی از سائر انواع گرمتر است باعتبار کمال رسیدگی آن افعال و منافع آن [illegible] منقول است از محمد بن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که گفته شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که تحقیق شکایت کردند نزد او [illegible] اطبا توصیف کردند [illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible] فرمودند [illegible] علیکم بالاهلیلج [illegible]

[illegible]

۱۲۱

پوست اندک گویند عفص است و عصاره خشک بلیله کابلی و زرد قوی الفعل و اندک آن عمل بسیار مینماید و در قرابادین را اهلیلج ذکر یافت اهلیلج کابلی
آن زرد مایل بسبزی بالیده پرمغز کم ریشه سخت کوچک آن است که کهنه فاسد نباشد داوی انواع اهلیلجات است طبیعت آن بقیه در درجت معتدل
اول و خشک و بعضی گرم باعتدال میدانند افعال و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرا و مخلوط با اخلاط مادر ربول جهت صداع و نسیان تقویت و جمیع حس
خصوصاً حفظ و در صفراوی با شکر سفوفا و داروی سدر بلغمی تنقیه آن نمودن و مالیخولیا و اصلاح حال دماغ و صرع و لقوه مجرب و با سندر آن عسل با شکر
هر روز مقدار یک جوزی و از برای صرع سوداوی با ادویه دیگر مانند بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و فتیمون مطبوخاً و یا معجوناً یا سفوفاً وزن
آن عسل و گویند چون صاحب لقوه یکعدد هلیله کابلی استه بیرون کرده را در دهان گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آنرا فرو برد و هم چنین چون در جانب مایل کند و
یکعدد هلیله کابلی را نفع بخشد آنرا گویند چون یکسال هر روز یکعدد آنرا تناول نمایند موی سفید نشود و خصوص در دو آن و بعضی این خاصیت را
مخصوص با هلیله هندی دانسته و بالخاصیت جهت رفع و ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع و قدر شربت از جرم آن تا مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال
و بدل آن هلیله کبر دوست و بعضی سیاه گفته اند و سایر خواص ربراد و مربای آن که زیاده از یکسال آن نگذاشته باشد مقوی معده و دماغ و منضج
بلغمی مقوی حواس و جگر است و دانه آن مدر بول و ذرور محرق آن جهت قطع خون بواسیر و منبت لحم و تقویت دندان لثه مجرب
مصلح العقل است اهلیلج اصفر بهترین آن خیز بالیده زرد است کوچک است که کهنه نباشد طبیعت آن در آخر اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص
آن قریب با هلیلج کابلی است که ذکر یافت مقوی دماغ و جهت در دو اسهال نافع آشامیدن و سهال و صفراوی و آشامیدن منقوع آن در آب
معصوم با تخم جهت آنکه مسهل صفراست و چون آنرا در روغن گاو تازه بریان نمایند و پس روغن پاک کرده هم وزن نیم مثقال از آن در مربع مثقال
پوست صاف با زجل سوخته ممزوج نموده با آب نیم گرم بیاشامند سه روز متوالی زحیر و اسهال را بهتر و بواسیر مجرب دانسته و در آن جهت و معده تخفیف طوبات و حدت
بصر نافع خصوصاً که در خمیر گرفته بسوزانند و بدستور قطور آب نخیسانیده آن همین اثر دارد و سفوف انه آن نیز مانند دانه اهلیلج کابلی است مقدار و قبل مصلح آن
عناب و سپستان خنانچه اول ذکر یافت مقدار شربت از جرم آن تا پنج درهم و در مطبوخ و منقوع از هفت درهم تا ده درهم اهلیلج اسود که اهلیلج هندی نامند
و قبل گرفتن بهترین آن سیاه صلب و دانه سنگین فاسد نشده است طبیعت آن در وسط اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی
ذهن و حفظ و دماغ و معده و خون را ز سوده و از اسهال کدورات نافع برای مالیخولیا و وسواس سوداوی و چون بکشند از آن پنج درم و از جوارشی مخصوص یکدرهم از سفوف
املاکی مشوی مربع و در معنی حبتا یا ماء الجبن فرو برند جهت مالیخولیا نافع و مضغ نمودن و فرو بردن آب آن جهت لقوه و همچنین نگاهداشتن آن در دهان جهت
شوق قلیل جهت طلب رطوبت معده و تقویت احشا و در دو بواسیر و جذام مجرب و با آن که جهت حبس اسهال نگاهداشتن آن در دهان باعث سیاهی موی و تقویت
آن دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال بدل آن هلیله کابلی و در قبض نصف وزن آن عفص و مصلح آن تخم است اهلیلج چینی گفته اند از صنف کابلی است
زرد مایل بسبزی و سیاهی و کوچک مایل هندی و برگم گوشت و دانه بزرگ افعال و خواص و منافع آن بسیار ضعیف العمل و الفعل است بجد یکه با وجود
سایر اهلیلجات آنرا استعمال نباید نمود و هلیله جوی و هلیله زیره تر از آن ضعیف تر و طریقه احراق و تشویه و مربا و طریق اقلاد و جوارشات و غیره آن کلا بیج در مغ
منوفات داشربه عرق و فر و نورش و قرص کلکانجات و دار تحواقه و مایل الفواکه الاصلی و مطبوخات و ضمادات و معاجین مجاح و نقد حاد و قرابادین کبیر
ذکر یافت فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیه ایارا نوطانی بکسر همزه و فتح یاء و راء مهمله و الف و فتح الف و ضم نون و سکون و او و فتح طاء مهمله و الف و نون و یاء نسبت
ماهیت آن بالیقین نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته که مردم آنرا اسطاریون نامند نباتیست شاخهای آن طولانی بقدر ذرع و اندک زیاده برای در آنها
و در شبیه برگ بلوط و از آن کوچکتر و باریک و اطراف آن مشرف و طعم آن اندک شیرین و بیخ آن اندک طولانی و باریک افعال و خواص آن عرض الطبیخ برگ آن
با شراب جهت رفع و جع خنیش و بیخ دندان آشامیدن بیخ کوبیده و برگ آن با شراب بدستور ضماداً جهت ضرر هوام و آشامیدن برگ آن مقدار نکشد
تا نیم مثقال کنده ده بنجاه و دو مثقال نیم شراب کهنه گرم کرده چهار روز متوالی جهت یرقان و ضماد آن با بوره جهت تسکین ورم اطفیه و اورام حار و تنقیه قروح و سخونت

[illegible] از شاخ نبات آن با برگهای حوالی آن همچنان سیخ بر زمین جهت حمی غب بشور کرده چهارم آن با برگهای حوالی آن جهت حمی ربع نافع گفته اند [illegible]

بهمزه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم تای مثلثه و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست ماهیت آن [illegible]

[illegible] که دیسقوریدوس [illegible] گفته نباتیست برگ آن شبیه به برگ عدس از غب بسیار و از اطراف بیخ آن برآمده و ساق آن [illegible] شبیه ساق

[illegible] که آنرا [illegible] نامند یا ساق نباتی که آنرا قیطون گویند و بار آن گیاه بسیار [illegible] و ثمر آن بقدر کرسنه [illegible] میباشد و عرق بسیار

[illegible] بیخ آن [illegible] طویل [illegible] و چون خشک شود سیاه و صلب میگردد و مانند شاخ [illegible] آن بلاد [illegible] و در سر کوه [illegible] که آنرا [illegible] نامند افعال و خواص

[illegible] آشامیدن [illegible] طبیخ [illegible] جهت نفث الدم صدر و خشونت حلق و سینه [illegible] عرق النسا نافع [illegible] لعوق آن با عسل که ترکیب نمایند [illegible]

[illegible] بهمزه و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله و فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله لغت یونانیست ماهیت آن چیزیست

[illegible] پشم مایل بسبزی بر شاخ و شاخهای درخت جنگلی متکون میگردد [illegible] نامند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن چیزیست

[illegible] محرق و غیر محرق آن جهت نزف الدم جراحات کهنه و غیر کهنه و محرق آن جهت قروح بغایت موثر مقدار شربت آن از دو مثقال تا [illegible] مثقال

[illegible] بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم غین معجمه و سکون واو و نون لغت یونانیست ماهیت آن

[illegible] شبیه بصمغ که بر صدف [illegible] جمع میگردد و خشک میشود [illegible] استعمال میکنند [illegible] طبیعت آن [illegible] افعال

و خواص آن محلل [illegible] ورم حاره و منقیه قروح خبیثه چشم نافع [illegible] و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر [illegible] و سکون

یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانیست ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه به برگ آس [illegible] شبیه [illegible] انگور [illegible]

[illegible] باشد و طعم آن بسیار قابض طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و اسهال و قروح [illegible]

[illegible] آشامیدن [illegible] ضماد برگ تازه و خشک آن [illegible] بیخ آن سردتر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضا در همه وقت و مقدار شربت آن [illegible] مثقال است

[illegible] بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون در بعضی [illegible]

[illegible] اهل اندلس آنرا [illegible] ماهیت آن نباتات [illegible] ساق آن [illegible] برگ آن شبیه [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] گل آن مایل [illegible] شبیه [illegible] خراب [illegible]

[illegible] طبیعت آن بسیار سرد [illegible] افعال و خواص آن ضماد [illegible] جهت ورم معده [illegible] جهت جراحات عصب و سایر

[illegible] اعضا [illegible] آنرا بخورند [illegible] خناق [illegible] بکسر همزه و سکون

رای مهمله و فتح سین مهمله و الف لغت یونانی بمعنی قوس قزح است جهت مشابهت رنگ گل آن بدان [illegible] آسمانی [illegible]

[illegible] است ماهیت آن بیخ سوسن آسمان گونی یعنی کبود [illegible] بعضی گفته اند که سوسن [illegible]

[illegible] آن خوشبو [illegible] بسیار سفید میباشد

[illegible] گیاه آن [illegible] اندک خوشبو و برگهای گیاه آن

[illegible] بیخ آن سخت [illegible] صلب [illegible] بسیار بلند نباشد [illegible] اندک [illegible]

[illegible] باشد [illegible] کتانی پیچیده [illegible]

[illegible] ضعیف العمل [illegible] طبیعت آن [illegible]

[illegible] گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن ملطف و منضج و مفتح و جلا و منقی و مسهل [illegible] غلیظ گفته اند [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] هفت درهم [illegible] اسهال [illegible]

۱۲۳

بر جهت صداع کهنه و بدستور مطبوخ آن و خواب در ضماد گل بجهت سکته و تشنج امتلائی و صرع بدستور آشامیدن آن نیز و آشامیدن بیخ و برگش از برای
جذام و طبیخ بیخ آن بجهت اختلاج و مدر و رعشه و رعده و سکته و فالج و استرخا و فزع صبیان و در خواب نسیان و زیادتی قوت حفظ بدستور و روغن جرم آن با شراب
ریحانی جهت تشنج امتلائی و تعطیش بجرم آن بجهت جذب مع رطوبات زائد از چشم و سعوط برگ آن [illegible] سه روز متوالی جهت شقیقه و قطور بیخ آن با سرکه در گوش
جهت قطع نزلات بارده و درد [illegible] آن و مضمضه بجهت درد دندان بارد و امتلائی و ظهور لهاة و مضغ جرم آن بجهت بدبوی دهن و آشامیدن مطبوخ آن و با جرم آن
با مفتح جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس [illegible] و سرفه و عسر النفس و ذات الریه و خناق بلغمی و دفع فضول غلیظه محتبس [illegible] [illegible] سپرز [illegible] استسقا و دیگر
و تفتیح افواه بواسیر و عرق النسا و اعیا و معقود جهت امساک منی و کثرت احتلام و جریان [illegible] جماع و آشامیدن مطبوخ [illegible] جرم آن در ورم با شراب
جهت امراض رحم و اشتقاق و تفتیح سدهٔ آن و احتباس طمث و فسخ و [illegible] با سرکه جهت گزیدن هوام و [illegible] ورم و سده سپرز و لرزه [illegible]
[illegible] آن جهت درد رحم و صلابت و انضمام فم آن [illegible] نشده باشد [illegible] جرم خود و جهت تلیین اورام صلبه [illegible] سینه و قروح [illegible]
[illegible] و با سرکه جهت سپرز و استسقا و گزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات سائله از قروح لینه و تحلیل آنها و رفع کلف و [illegible] بهق سفید [illegible]
[illegible] سفید جهت کلف و [illegible] بهق و با عسل جهت زخمهای فاسده و [illegible] آن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره [illegible] که صورت
شده باشد [illegible] بجهت صلابت رحم و مقعده و امراض بارده و حقنه بدان جهت عرق النسا [illegible] بواسیر و قروح غائره باطنه [illegible] لحم زائد [illegible] قرحه
آن [illegible] جهت اخراج جنین و حمول آن بجهت دیدان [illegible] بجهت تشنج امتلائی و گشودن افواه عروق بواسیر [illegible] آشامیدن آن با سرکه با شراب
جهت تشنج امتلائی [illegible] رفع سمیت [illegible] و کشنیز جبلی [illegible] ناقص حیات [illegible] آن مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهت
خشونت قصبهٔ ریه و قطور آن در گوش با سرکه جهت رفع درد [illegible] منع نزلات مزمنه [illegible] و در بینی جهت رفع بوی منخرین [illegible]
گوش [illegible] کرمی که [illegible] زائل گرداند و حقنه بان بجهت عرق النسا و امراض رحم سفید [illegible] اختبارات گفته که تخم آن [illegible]
[illegible] بیخ آن را قدری [illegible] آن [illegible] مقدار شربت [illegible] دو مثقال [illegible]
در [illegible] با اصفر ثلث آن [illegible] مثقال [illegible] و گویند مضر [illegible] مصلح آن عسل و جوارش [illegible]
[illegible] بکسر همزه و سکون [illegible] و فتح [illegible] و ضم نون و سکون [illegible] و بالفارسیه [illegible]
[illegible] جهت مشابهت برگ آن [illegible] در [illegible] صاحب تحفه نوشته که ظاهرا این گیاه [illegible]
[illegible] گیاه مذکور خواهد شد [illegible] زیاده [illegible] آن [illegible] ساق آن [illegible] برگ آن [illegible] برگ [illegible]
[illegible] آن [illegible] بیخ آن [illegible] گل آن [illegible] این گیاه را طرح کنند [illegible] گردد [illegible] در جرم آن [illegible]
آن [illegible] دوم گرم و خشک [illegible] معتدل [illegible] گفته اند افعال و خواص آن [illegible] و مفتح آشامیدن دو مثقال از بیخ و برگ آن با شراب جهت
[illegible] آشامیدن [illegible] آن [illegible] چهار روز متوالی جهت یرقان و طحال و استسقا و تفتیت حصاة
و [illegible] طبیخ آن با شراب جهت قروح [illegible] زبان [illegible] آن جهت [illegible] اورام حاره و [illegible]
و قروح [illegible] گفته اند آشامیدن [illegible] و گره دوم آن جهت [illegible] سوم [illegible]
جهت [illegible] آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] مثقال تا [illegible] مثقال [illegible] مصلح آن [illegible]
[illegible] گویند که [illegible] گاه [illegible] کوه [illegible]
[illegible] فارسی [illegible] والف [illegible]
[illegible] آن [illegible] می باشد [illegible]

دوم بلکه از آن صلب تر بخلاف شاخ حیوانات دیگر ماهیت آن حیوانیست جبلی جبلی آن سه نوع است یکی آنکه در دامنهای کوهها که درختان
بسیار باشد میباشد و این را ادغل نامند بترکی جونر جیشنه این آنرا آهو بزرگتر و در زمستان موی آن مایل بسیاهی و در گرما بسرخ میباشد و بود و دنباله
و نوع دوم که در کوههای گرم تر میباشد از ادغل بزرگتر و این دنباله دارست و بجونز نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سرد میباشد و بزرگ جثه این
بقر جبلی نامند و غیر جبلیان آن زرد رنگ قوی هیکل و در بیشهای گرم سیر میباشد و این را بقر الوحش و بفارسی گوزن نامند و بهترین انواع ایست
و هر آنها هر سال در هنگام پاییز شاخ می اندازد و شاخ دیگر قوی تر و پر شعبه تر از آن بر می آورند گویند طویل العمر میباشد و بعد از صد هر سال یک شاخه
دیگر در آن برم میرسد و بعد هر شاخه عمر آنرا معلوم مینماید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که والد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب هشت شاخه
دیده بود و نوشته که گویند مراره ندارد و چنین نیست بلکه مرارهٔ آن بسیار کوچک است و چون پیر شده صفرا بیند در تریاق شیند و در کجا آن [illegible]
و گفته اند چون تیر بران زنند پیکان در آن نشیند بر نیاید و چون شکار افتیج بخورد برآید طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن
گوشت اقسام آن مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه و مردو دیرگوار گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دو سه روز اندیشه بسیار ذبح نموده با تحقیق
از آن حیوان تشنه باشد بسیار گرم و باهیجت است لیکن باید که در زمستان بعد از آن که آب بسیار آن خورانیده باشند چنانچه باید و آنکه بعد از صید
و نه گذارند که اضطراب بسیار نماید و بعد صید فی الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل بس ذبح نمایند و بعد ذبح بسیار نگذارند که بماند که بو و تعفن
میگیرد پس طبخ نمایند با آب اندک تشبث تا خوب مهرا شود و با روغن و چیزهای چرب تر تناول نمایند و بعد از آن شربتی مانند شکر یا مانند شربت انجیر یا عسل
و فلفل میاشامند و چون شاخ آنرا مانند هیزم بسوزانند و مقدار یک مثقال آنرا با کتیرا بوزن آن بیاشامند جهت قطع نفث الدم و اسهال مزمن و سیلان
رحم و طول دو سه مثقال خصوصاً با ادویه معینه یرقان و دفع یرقان و سده با تریاق اعادة قولنج صعب سیر و مغیث چون پارچه پارچه نموده در کوزه گلی مطین
نموده سر آنرا محکم کرده در تنور یا در تون حمام گذارند تا آنکه سوخته سفید گردد ولیکن افراط نکنند استعمال بدان نمایند جهت امراض مذکوره و سیلان
فضول از آن و تقویه و فرح آن و سبل و غشاوه و حکه جرب و بثور و فضول آنرا چون با سرکه طلا نمایند بر بهق و برص و در آفتاب نشینند تا عرق شود مفید و
با روغن گاو جهت شقاق دست و پا و آشامیدن آن بیدم جهت ملال و سوزن آن جهت تقویت جلا و دندان و طلای آن جهت قلاع دندان بزرگان
و کودکان بغایت موثر و جلا و لیسانیدن در ابتدای نماید و تقطیر آن با سرکه جهت تسکین وجع ضرس بخور آن جهت افزو هوام و تعلیق آن بر زن
آبستن باعث سهولت وضع حمل بغیر الم و اذیت و بخور بخور حرق آنرا چون با دو سه انبه الطفل لیسانیده اند که بخورند قدری بر آن طلا نمایند جهت درد تحریر
آنجهت تشنج و خوردن یکمثقال خون خشک آن با روغن جهت قطع اسهال مزمن و تریاق سموم و آشامیدن تمام آن با پخته آن بمقدار دو مثقال جهت دفع سم و سام
و لیف طیقون مفید و مالیدن مغز ساق آن و پیه شکنبه آنجهت تحلیل ریاح و تفتیح سدها و اوجاع با رد و اعصاب و مفلوج نبعد استفراغ نافع و بدل
آن در این عمل زرده تخم مرغ نیمبرشت و چندان دفلا و دنباله سوخته آن بعامه چنین طلا و پوست گوشت استخوان آن با شراب جهت تهیج رانها و عانه
جهت تحریک باه و نعوظ و همچنین چون بحیوانی دیگر بالنده و معده یعنی جزئی که در جوف کودک گوشته چشم آن جمع میشود و چون آنرا تریاک گاو کوهی نامند که
قبل از آنکه شیر بدو دهند مقدار یک حبه از آن بچه کشت رشید حل نموده در کام بچکانند تا هرگز آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و چون پای آن طفل
را به جدید بست شود و از حرکت از آن مجرب است و لهذا او حی گفته که این مسمی شده از تعصب مجوف و مسحوق آن با شراب مثل آن در معاجین جهت تهیج باه
الفاظا تا ساعتی مفعول آن دو ساعت الدوم مثقال آن تریاق گزیدن افعی و مفتت حصاة و تعلیق تصفیه جهت و پوست و سلخ آن بهر یک جنبانی و جهت منع گزیدن عقرب
و زنبور و سایر هوام مجرب چون تقطیب آنرا با دو هند سعد و یکسال آن ربانید مرتبه آن مقوی باه و حمول آن با سرکه جهت اطلاق آبستنی است و هم آنرا چون
بخور نمایند بو بالکشد و فعلا و مجرب گفته اند میرم آن تقال است لهذا باید در ذبح بالفاظه دم آنرا بر بند لدهایت آن آنست که بمنی خود را بر سماع
و بقوت نفس خود بخود و میکشد و تحلیل بیرون می آورد و زیادتر بخوردن آن جقایدات د بنا که آلت چون حمام آنرا بخورد و در متی شود و از آن

جاری میشود و در کودا لے کہ در گوشہ چشم آنست تجمع میگردد و هم در ایام منجمد و بسته میشود و آن معدان تریاق ست که کافت و نیز چون ما را ابجوزد و گرمی

سمیت در خود یابد بسر طان را اگر فته میخورد بجهت دفع آن ماده آن بعد از وضع حمل بچه را ان خود و لهذا پوست آن قلت نقاس را مفید ست و چون گوشه زن

کسی را بلباغ خود مجروح سازد در غم آن کم معالجه پذیر ست و از خوردن ذنب الابل عارض میگردد و کرب شدید و غشی و هم و سم قاتل ست علاج آن نوشانیدن

کثیر ابار و غن گاو و عسل نیمگرم و قی کردن پس آشامیدن قیل زهره دو دانگ تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق

باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها بای موحده است فصل الباء مع الالف

بابونج بای موحده والف و ضم بای موحده و سکون واو و فتح نون و جیم بفارسی بابونه و در عربی بابونج نامند ماهیت آن گیاهیست شاخهای آن سبز نازک باریک بشعب

واقدر ذرعی و زیاده بران و برگ آن ریزه و باریک اندک طولانی و در وسط گل آن زرد و اطراف آن برگهای ریزه سفید از گل اقحوان ریزه تر و بهترین

آن گل ریزه بسیار خوشبوی آنست و عند الاطلاق مراد گل آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** گل آن ملطف

و محلل و جاذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب باه و قوت تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و تحلیل بقایای

مواد و تحلیل ریاح گوش و درد بیرقان و تسکین اعیاد در دو سینه و جگر و احشا و مقعد و رحم و تحلیل قاطع ورام آنها و بقیه و سائر اعضا و تفتیت حصاة مثانه و اخراج

مشیمه و دفع عفونت سودا و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ابلاد و عسر البول و عسر الولادت و جرب و رطب و احتباس حیض شرباً و ضماداً و طلا نافع و بدن را

از اخلاط رد یه پاک گرداند و بستور جلوس در طبیخ آن نطول آن در اکثر علل مذکوره و نطول طبیخ آن بر سر جهت رفع نزلات و در دو اورام چشم بابد او آن مفید

الا باید که بعد از تنقیه بدن باشد و شمامه آن جهت نزلات و ده و درد آنجهت غریب متغیر لغایت نافع و شستن چشم با آب مطبوخ آن تنهائی جهت درد چشم

و بخورات آن در آتش جهت گزیدن هوام مؤثر مقدار شربت آن تا مثقال بدل آن قیصوم و بر نجاسف و اقحوان مضر حلق مصلح آن عسل ید و جنانه اش جرح آن

گرم و خشک و در افعال قوی تر از گل آن و یک مثقال آن با شراب عسل بسیار محرک باه است و روغن آن را روغن گنجد چهار وزن آن اندازند و در آفتاب بگذارند

و در شیشه گیرند جهت بیماریهای مذکوره و با آنکه در آب جوش دهند تا روغن بماند آب آن بسوزد و احتیاط نمایند که روغن نسوزد و اگر در قدری مصطکی طبخ دهند تا

آن تمام تر آید و اگر خشک باشد با نصف وزن تازه آن بگیرند بسیار لیده و صاف کرده در روغن کنجد چهار وزن آن داخل نمایند و طبخ دهند بسبب **طبیعت**

آن گرم در دوم و خشک در اول بلکه در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن محلل ورام بارده و مرکب در مجفف رطوبات و مدمن بدین جهت دافع نزله حمیات

بلغمی و سوداوی و مدر عرق و اعیاد و تسدید مسام که از سرما باشد و تحلیل ریاح محتبسه در اعضا و در درد مفاصل و نقرس و قطور آن در گوش جهت ثقل

سامعه نافع **بادآورد** بفتح بای موحده والف و سکون دال مهمله و مد همزه و فتح واو و در او و دال مهملتین بلغت فارسی و کنگر سفید نیز نامند و بعربی شوکت البیضا و

بردی و شوکة العلک را نامند و مؤلف جامع تمیمی نرا عنه فرمی بی میدانند و هندی گویند که هر ایاسة **ماهیت** آن نباتیست خاردار بقدر دو ذرع و برگ آن

بقدر انگشت ابهام و سبز گشتر از آن و مثلث و سفید و مرغوب خار دار دو ثمر آن سه قسمه خاردار و در سر هر خار بقدر سوزنی و در بوست آن تخم ها مانند ابریشم و گل

آن منقش و تخم آن شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را بادآورد میدانند و میگویند شکاعی اسم عربی آنست و بادآورد اسم فارسی و تحقیق آنست که جنس

دیگر است انشاء الله تعالی ماهیت شکاعی در حرف شین خواهد آمد فرق معلوم خواهد شد و نسبت آن که بها دشبها و تحقیق آنست

که ساق بادآورد با سفید و رنگ بقدر یک شبر اندکی زیاده بران و در سر ساق آن اندک رنجی و گل سفید و اما است آن سه خار نرم نازک

بقدر سوزنی و منفصل بیان شاخهای آن و ثمر آن بشکل تکمه اندک طولانی و در جوف آن خبری شبیه بیرز و تخم سفید رنگ چون گیاه آن مگس

گرد و باد آنرا بکند و پراکنده نماید و لهذا آنرا بادآورد نامند و بسبب آن مرد آمدن آن گرد و ریگ میرا **طبیعت** آن گرم و خشک در اول و بعضی بسردی گویند

اول و مؤلف از ظاهر حرارت ست لیکن برگ و تخم آن با حدت و در وی تخم آن نیز و تخم آن از برگ آن **افعال و خواص** آن گل آن ملطف

و مسهل بلغم و سودا و مفتح سده و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و محلل با قوت تا یفه و دافع سموم و قطع آفه مرض بلغمی انجذه و دفع قی و منع نزلات و جرح آن جهت درد معده و دفع

آن و عسر البول و گزیدن هوام و تبهای بلغمیه بسبب معده باشد و تبهای کهنه بلغمی و سوداوی و استسقاء زقی و یرقان بیکدرهم و نیم متصف و طبیخ آن بهتر از طبیخ برگ
آنست جهت درد دندان ضماد آن جهت تحلیل اورام رخوه بلغمیه و خاریدن و داء الثعلب و التهاب ساق تازه آن زائل کننده آن و مجرب آب آن جهت رفع [illegible]
و التهاب چون بخایند و بر لدغ عقرب و رتیلا بمالند بسیار نافع و از خاصیت آنست که چون در خانه بیاد و بر زمین هوام بگریزند و [illegible] آن نکند
و تخم آن جهت [illegible] اطفال و تفتیح و سرفه و تحلیل ریاح و درد [illegible] مفید مضر [illegible] مصلح آن آمیختن بدل آن شاهتره مقدار شربت آن
از تخم آن تا دو مثقال و از آب آن سه مثقال باورنجبویه بفتح با و الف و سکون واو و فتح راء مهملتین و سکون نون و جیم و ضم باء موحده و سکون واو و فتح
یای مثناة تحتانیه و ها معرب بادرنگبویه بفارسی است و بعربی مفرح القلب نامند ماهیت آن نباتیست بقدر ذرعی و دو نوع میباشد اول صغیر و برگ آن
[illegible] طولانی و اطراف برگ آن مشرف باشد مانند اره و برگ آن [illegible] شبیه بریحان و گل آن بنفش مائل بسرخی و بجای سبزی با طعام میخورند و این نوع صغیر [illegible]
در هر سال تخم آن سبز میشود و نه ریشه آن و تخم آن شبیه بتخم کتان کوچک [illegible] و غیر آن و القلا ترجیه ترنجان نیز نامند و نوع دوم [illegible] شبیه بآن [illegible] برگ آن
مائل [illegible] و این صحرائی و بستانی هر دو میباشد و ساق و شاخهای آن بسیار از یک بیخ میروید و برگ آن با خشونت [illegible] و از برگ نعناع بزرگتر
و گل آن سفید و کم تخم و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که این را در [illegible] بادرنجبویه نامند و ریشه آن مثل نعناع هر سال سبز میشود و گویا این
نوع را دوست میدارد و جمعی هر دو نوع را یکی میدانند و نه چنین است و بالنگو نیز نیست زیرا که تخم بالنگو باریکتر و بلندتر و سیاه [illegible]
و تخم این اندک بالیده تر و کوتاه تر از آن و اغیر گیاه بالنگو مانند ریحان است و نوشته که حقیر تخم [illegible] گیاه آن را و از جمله ریحان مشاهده نموده
آن ریحان سبز بزرگ است [illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible] در دوم منسوب بمشتری و در بعضی اول معتدل در گرمی [illegible]
خشک در دوم گفته اند و این قول ضعیف است و قول اول اصح است افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکاء و معده و جگر و مفرح
مفتح سده و [illegible] دافع کابوس [illegible] جهت [illegible] سوداوی و خفقان و غشی و [illegible] مرض [illegible] امراض بلغمی [illegible] و دفع سموم
مطلقا شرباً و ضماداً [illegible] برگ آن جهت ازاله بوی شراب [illegible] بدبوی دهان [illegible] سه درهم آن [illegible] جهت قرحه امعاء و مغص [illegible]
آن با [illegible] جهت دفع سم [illegible] مفید جهت [illegible] ازاله [illegible] عارض از شراب [illegible] بطبیخ آن جهت فساد دندان [illegible]
آن با عسل [illegible] تا ده درم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شرباً و ضماداً و امراض مذکوره و تقویت [illegible]
[illegible] مفاصل بسبب [illegible] که در او [illegible] سوداً [illegible] و خوردن [illegible]
جهت ازاله خفقان سوداوی و غیر سوداوی و تقویت معده و [illegible] لطیف طعام غلیظ [illegible] برگ آن [illegible] جرب سوداوی [illegible]
فارسی و اکله [illegible] جهت خنازیر و قشعریره و نافض [illegible] تمام معتدل و بوئیدن برگ آن [illegible] تنقیه سده دماغی [illegible] طبیخ آن جهت احتباس حیض نافع [illegible]
گفته اند مصلح آن صمغ عربی [illegible] بدل آن [illegible] ابریشم [illegible] دو ثلث آن پوست اترج مقدار شربت از خشک آن ده درهم و از تازه آن تا
بیست درهم و تخم آن [illegible] ضعیف تر از برگ آن [illegible] آن جهت دفع [illegible] و قشعریره [illegible] مقدار شربت آن [illegible] مثقال است [illegible]
آن [illegible] بادروج بفتح الف و سکون دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و جیم لغت نبطی است و بعربی [illegible] بفارسی ریحان [illegible]
[illegible] هندی [illegible] تلسی [illegible] ماهیت آن نوعی از ریحان است برگ آن ریزه و ساق آن [illegible] بوتر از ریحان گل آن مائل [illegible]
و در هندی [illegible] صاحب تحفه [illegible] نوشته که [illegible] تخم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] خوشبوی است طبیعت آن در دوم گرم در اول خشک و با رطوبت فضلیه منسوب بمشتری است [illegible] افعال و خواص آن
مفرح و مقوی دل و قوت سامعه [illegible] معده [illegible] عرق [illegible] مفتح و محلل اورام و رافع [illegible] و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر [illegible]
سده [illegible] سنگ مثانه و ضماد آن [illegible] جهت اورام حاره [illegible] پستان [illegible]

جوشی که منسوب بجوش که خربزه از جزء اکثر مغرب است و آن شتر البیت غصعص حار و بسبب آنکه در ذنب یا مخلوط با آن میکنند مسکن ضربان طلاء آن جهت رحم و
وضع نزلات و قطور عصاره آن جهت جلای بصر و دمعه نمایند آن بخته رفع کند ریح بدان زوال رطوبات فاضله سینه و شش و از خاصیت آن آنست که چون مضغ نمایند
در اول نزول آفتاب ببرج حمل بنحویکه تمام دندانها برسد سالم میماند دندانها تمام سال از درد و الم و چون کسی آنرا خورده باشد و عقرب او را بگزد و احساس الم آن
نمی نماید و گذاشتن نمائیدن آن در گوش جهت تسکین درد آن مؤثر و سعوط آب آن با سرکه کافور جهت رعاف و استنشاق آن معطس و مجرب است که در آن وقت
چشمهای خود را بر هم گذارند خوب کشاده در وقت عطسه و همچنین در ... گویند ... مولد کرم معده کشتار آن بسبب ... در بلع و تنحره غلیظ و غلظ مراره
... چون یا کوامح مالیخولیا تناول نمایند باعث ظلمت بصر و سدر گردد و مصلح آن سرکه و خیار و خرفه مقدار شربت از آب آن دو مثقال بدل آن بوزن آن
شونیز ... که چون بخایند و در آفتاب گذارند کرم از آن متولد گردد و تخم آن مانع تولید سودا و جهت ... تحلیل نفع و ضماد آن ...
موی ... مقدار شربت آن تا ... مثقال در روغن آن که آب برگ ... روغن زیتون ... طبیعت آن گرم و تند ...
نصف ... با آب گرم جهت اخراج کرم معده و طلاء آن جهت دفع مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعضا نافع باد زهر بفتح با و الف و سکون دال مهمله
و زای معجمه و را مهمله اسم فارسی ... و بعربی حجر السم نامند و گاه با را بفا بدل میکنند و فاد زهر میگویند که معرب باد زهر باشد و گاه دال را انداخته بازهر
میگویند و وجه تسمیه آن گفته اند باد زهر است که یک با را انداخته بازهر باشد نامیده اند در قرابادین کبیر بتفصیل دریافت آن حیوانی ... انواع
بسیار است ... تنگی ... که در ... بارده و باد زهر در بعضی حیوانات مانند بز کوهی گاو کوهی که در کوهسار شبانکاره فارس ... شده و آن با اشکال مختلفه ...
طولانی ... حجر التیس است که بهترین انواع آنست خصوصا که از بز کوهی که در کوهسار شبانکاره باشد و آن بشکل مختلفه میباشد طولانی ... و درین
جهت آنکه هر چه منعقد گردد بشکل ... میگردد و ... آن منعقد شده باشد طولانی ... میباشد و این هر دو بسیار خوب است
و اگر بر چیزی دیگر ... بسته شده باشد ... چوب با تخم مختلفه مغز فارسی نامند و بهترین آن اکثر ... است
یعنی پشم ... آن میباشد و آن ... اکثر ... است چون در آب اندازند ... و اگر بسیار است ... آب ... دیگر غیر
شبانکاره و نواح آن بهم میرسد بسیار ضعیف و کم خاصیت است مانند کوهستان هند ... غیر جهت آنکه در کوهستان شبانکاره ... بسیار ...
که با قوت تریاقیت است ... حیوان اکثر آنست و در جاهای دیگر ... مقدار باد زهر در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد و تا چهار مثقال دیده شده و رنگ
آن ... تیره ... براق ... آن ... گویند که در حین گرمی ... آن حیوان بر می آورند
نرم میباشد و ... هوای خارجی ... در دهان ... اند ... سنگی که ...
از دهان ... انعقاد براق ... براقیت ... آن محض ... است ...
از صبر ... کنند ... دیگر ... باد زهر ... فرق آنست که چون ... گرم کنند ... و اگر ... زن ...
گرد و اصلی است و اگر سیاه ... است و گویند امتحان خوبی آن آنست که چون با خاکستر ... سفید ... کف ... است ...
سائیده در شیر ... سائیده آن ... در زه ... متوسط و اصل آنست که ... دیده اندازد ... جوهر ...
و رنگ آن ... اصلی است یا مجهول مصنوع و علامت حیوانی که در جوف آن نگون یافته آن آنست که اکثر لاغر و با قوت و خوشحال می باشد
و از میان امثال خود ... طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع اکثر سموم
حاره و بارده حیوانیه و نباتیه و معدنیه است جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند بطبیعت و مزاج فقط نیست بلکه ... و صورت نوعیه است و مقوی طبیعی
قوی ارواح و حواس و اعضای رئیسه و حرارت غریزی و باه مفرح و ... مزیل غم است شربا و طلاء آن با شراب ... و شیر تازه جهت ... و با گلاب جهت
طاعون و اورام بارده و با ... جهت گزیدن مار و عقرب و جانوران و هوام ... آنها ... باید که ... با گلاب ... جهت

جهت گزیدن هوام و زهر ها که بموضع جراحت هوام و غیر آن جذب سم مینماید و ترفع دفع میکند و باعث التیام آن میگردد و گویند چون شخص زهر خورانیده باشد و همان لحظه فادزهر آزموده را در دهان نگاهدارد دفع تمام بخشد و اگر چه عددنا دزهر موصوف را در کاسه چینی بگذارند و بالای آن شیر بدوشند و بعد ازان که شیر بقدر قوت و کیفیت پادزهر رنگ کسب نموده باشد نفع عظیم می بخشد مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی از جهه بارده رطبه یا باعض معتدل تا سه قیراط تجویز نموده اند و زیاده ازان کشنده و مضر محرورین و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون و مصلح آن اشیای مبرده بدل آن بوزن آن حجر الایل اگر نباشد پادزهر معدنی نوع اعلی و یا زهر حیوانی شفاف کهنه و یا زهر جدا است و کیفیت ظهور و اطلاع بر آن و روایت فارسی خوردن و دوا ست و دستور خوردن آن را در اول فصل بهار و غیر آن حبوب مفرح با دو زهری در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و میگویند در اطراف کوهستان وتلنگانه که از صوبه دکن است زرده گاو کوهی و گاو میش جنگلی نیز بر می آید و افر و بسیار و زرد رنگ کوچک و بزرگ تا بیست مثقال لیکن بی رونق و بی جلا میباشد و بسیار ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی از فادزهر میمونی بهم میرسد که از روده میمون بر آرند و رنگ آن نیز زرد مایل بسیاهی است و هیکلش بشکل دابایک و براز و یا بشکل دل مرغ نیز و بادشاهان آن سمت بقیمت اعلی میخرند و در خزانه خود نگاه دارند و بمرا خواص و منافع بسیاری نقل میکنند و بگمان خود مانند پادزهر حیوانی شبانگاره میدانند پادزهر قنفذی از جمله ادویه جدیده است که اهل فرنگ بتازگی اطلاع بر آن یافته اند ماهیت آن چیزیست صلب و رنگی طولانی قریب بشکل جوز بوا و برنگ آهن و کوچک و بزرگ بمقدار جوز بزرگ اند که لائی که دزهر بعضی از قنفذهای جبلی در بعضی از جزائر ملک فرنگ متکون میگردد و گویند که جزیره آن تبادیه است که حادثه نیز نامند و علامت تکون آن آنست که آن حیوان در جزو ضعیف و لاغر میشود و از میان قنفذ ها بر آمده جدا تنها میگردد و آخر هلاک میشود و چون مطلع گشتند شکم آنرا شگافته بر می آورند طبیعت آن گرم و خشک و سموم و منسوب بتریاق ست افعال و خواص آن آنچه شنیده و مشاهده شده آنست که جهت امراض بارده رطبه و دفع سموم و سوء هضم و تخمه و مفتت و اخراج کرده و مثانه و تقویت بعضی قوی نافع ست و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار بیست مثقال تا چهل مثقال آب شیرین خالص صاف میکنند و لمحه آن سنگ را آهسته در میان آن میگذارند تا آب تلخ گردد پس آورده آن آب را بیکدفعه یا دو دفعه بمریض میخورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاه میدارند و هر چند زود تر آب را تلخ نماید بهتر و قوی الاثر تر است و بتدریج و کثرت استعمال جرم آن اندک تحلیل میرود میگذارد و در آب را دیرتر تلخ میکرداند و خواص هم کم میشود چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و نود و قدری برادر عالی قدر نواب مبارز الملک معین الدوله خانخانان سید محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ در کلکته از جمله تاجران شش چهار عدد آن را که دو عدد خرد و کلان دو عدد برابر فوفل و برابر طلا گرفته بودند بچهار هزار روپیه خریده آورده بودند و از آنجمله یکی ازان یا که بعضی داده بود چند جا و سینه و بعد قطع یعنی بستون و السینه دق بحالت شده بود و امتحان شد فائده بسیار بخشید باقی خواص قسمیکه مسطور نموده پادزهر معدنی آنرا العربی حجر دبقادسی پادزهر کانی و زهر مهره مانند و در بعضی لعاب معروف بحجر حنطاس ماهیت آن حجر یست معدنی نفیس معادن آن ممالک ختا و جبال چین و هند و اجمیر و دکن و تبت و قندهار و بادغیس و خراسان و کرمان و توران و خاصیص ست که از انواع ادویه طیبه و بهترین آن ختایی پس هندی پس خراسانی پس خلیجی ست که خوشبو و خوش طعم و املس خوش نما و خوش رنگ و ساییده آن سفید و خوشبو و کفدار باشد و هر چند این اوصاف در آن زیاده و بیشتر باشد و بهترین اقسام آن قوی تر است و دیگر آنکه چون بر آب برگ نیب بسایند تلخی آن بسر دور زائل کند و بآنکه چون برگ نیب را نمایند و مقارن آن زهر مهره ساییده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین قیفون و ترنگ آن که در یکی از سموم مشترک یا مانند و خصه استعمال نمایند اگر نفع و اثر در آن ظاهر شد خوب ست و الا نه امتحان دیگر نیز گفته و اکثری از آنها خالی از مبالغه نیست بایند چون بقدر جو از آن بسایند و بخورد کوه آمیخته اگر آن را هلاک نماید خوبست و الا فلا و آنکه چون بر طعام سم آلوده گذارند اگر عرق کند بسیار خوبست و الا و بهترین و کهنه گویند الوان متعدد آن بیش ست زرد و سفید و سبز و اغبر و بخور دی منقط داخل رشیم قسم اصفر دیده و الوان دیگر مانند سیاه و بین زرد و سفید و برنگ صبره و زرد و نیز زرد مایل بسبز و سرخ و گلابی و بعضی مشعشع و مخطط بسبز و زرد و سیاه و اغبر مادرن بدل الوان و غیر آنها نیز بنظر رسیده و جرم بعضی بسیار صلب باشند تند حصار و شانه بعضی مجوف و بعضی متموج مانند حفاظ خلسعه و بعضی خوب مانند و کهنی و اجبیر طبیعت آن بعضی گرم میدانند و جمعی سرد و بعضی معتدل مایل بحرارت شاید قول او باعتدال اقرب بعد است با در سوم با لاقت

افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سم بیش مقوی همه قوی و ارواح و حافظ آن با جهت آنکه فعل آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و آهویه و مانع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و مقوی اعصاب و مفاصل و محلل و رادع اورام حاره و با زده جهت مالیخولیا و دا و و ضیق النفس و ازاله هم و غم و توحش و خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال قوی و ضعیف و طاعون با نافع تبرید با گلاب یا با عرق بید مشک یا با عرقهای مناسبه دیگر و یا با آب خالص و چون آنرا آب بسایند و بنبات خته بهر روز یک قیراط فرود برند تا چهل روز جهت حفظ صحت و دفع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و آهویه و منع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و تقویت اعصاب و باه نافع رازی گفته که اثر او در دفع سمیت بیش بهتر از ادویه تریاقیه مفرده و مرکبه دیده یافتم و آن با زهر زرد مائل بسفیدی زخومیح دار براق مانند شیح مانی بود و حکیم هاشم طرانی در رساله فادزهر حیوانی نوشته که از غرائب آثار آن اینست که شخصی از روی جهل در حالت تخمه قصد گرد درد شدیدی در جانب جگر و طحال او عارض گردید پس تا دانگی از این فادزهر سائیده بسه نوبت هر دفعه یک دانگ با بخورانیدن هر نوبت از درد تخفیف می یافت تا آخر روز صحت یافت و گوید آشامیدن نیم دانگ از خوش آن که از التیام آفتاب بهم رسیده ثبت ازاله خفقان فی الفور و درد چشم و استطلاق حمی بتجربت اگر اصلی دانسته باشد و ازان این مقدار عرق بر آید و از اطباء و در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم را جذب نماید و نیز بادات و سایر عرق بدان را ازان پاک می سازد و خون را از سمیت خالص میگرداند و بر سم قاتلی که باشد هر گاه دو ارزن در خوردن آن بخوراند و نصوح بیشتر از انتشار او بر گنده شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد یا ملدوغ و یا ملسوع و اگر آنرا بسایند و بر موضع لسع هوام از قبیل پشه هم سم را بترشح دفع نماید و ارسطو گفته که اگر باده زهر معدنی نوع اعلای آن انگشتری سازد و نرود و دست کنند همیشه با خود نگاه دارد سموم با دارندان آن چندان اثری نکند که غیر آن اوستی که دران بر ما نگشتری باشد اگر در اصل طعامی موم کنند حدت قوت آنرا بشکنند و ضعیف گرداند چون آن انگشتری را در دهن مسموم گذارند نیک آن را نافع ست او را گفته اند که اگر بر این سنگ رحمتی که قمر در برج عقرب باشد صورت عقرب را نقش کنند و بر نگین آن انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بدارنده آن مضرت نرساند و نزدیک او نگردد و با خود داشتن این انگشتری نیز اثر دارد و چون در دهان مسموم گذارند و بمکد و یا بر موضع لسع عقرب و هوام و ملیارات و ذوات السموم مانند ذراریح بمالند نافع و موثر ست و گفته اند که چون نوع سفید آنرا سائیده جبهة مسموم بخورند زهر را بطریق عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع تورم آن نماید و بدستور انواع دیگر آن مقدار شربت آن در رفع سموم از یک دانگ تا دو دانگ در سائر امور از یک قیراط تا دو دانگ بدل آن زبرجد است بوزن آن دو مرهم وزن آن [illegible] فستانی بکوزن نیم و جدوی سفوف کن در قرابادین کبیر ذکر یافت

بادنجان بفتح با و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنگان فارسی است بعربی منید و بهندی بیگن بلغتی بهاشا نامند ماهیت آن معروف است بری و بستانی میباشد و نزد اطلاق مراد ثمر بستانی آنست که مستعمل است غذاء و دوا و بهترین آن تازه کم تخم و پوست نفش براق [illegible] و ربا اند که طول لا و نی آنست و سفید با وصاف مذکور نیز خوب میباشد و باید که اول را دو قطع و اکل آن نمایند و پوست آنرا جدا کنند و یا با پوست چهار شق نموده و خار زده و در اندرون آن نمک بمالند و یا ورق نمایند و بر آن نمک بمالند و بر روی هم نشسته دیگر بار نمک دو ساعت در آب بسر رتا آب سیاه و تیز طعم گردد پس آن آب را بریزند و آب دیگر بران ریزند و تجدید نمایند تا آنکه آب سیاه نگردد و تیزی آن کم گردد پس پاک شسته با گوشت بره و بزغاله جوان و یا مرغ جوان فربه در روغن گاو تازه طبخ نمایند و یا در روغن بریان کنند و زمانی دم دهند تا خوب پخته گردد پس با سرکه یا آب کامه یا آب انار رین و انار دان و گوله پر کرده یا و امثال آنها که مصلح و دافع سده اند تناول نمایند یا بدون گوشت بروغن مذکور پخته یا ورق ورق کرده بدستور مذکور بالیده آب سیاه و تیزی بر آورده در روغن بریان کرده و یا در تنور و یا در خاکستر گرم اصباغ بگذارند که پخته شود برآورده و پوست آنرا جدا کرده و ریشها در کرده از دست خوب مالیده در گوشت و یا با گوشت دران نمک پیاز و زنجبیل تر را ریزه ریزه کرده و قدری ماست داخل کرده در روغن بریان نموده با طعام که بهندی بهرتا نامند تناول کنند و اگر چنان نکنند و بعد شق و یا ورق ورق با بران بزنند و نمک و ر جوت آن پر کنند و باق بریان بمالند و زمانی بگذارند تا تر بر آب آن دو آن بدمان جدا کرده با آب خالص پاک شسته بدستور طبخ نموده تناول نمایند و یا آنکه با آب نمک یکجا جوش داده آب آنرا بریزند پس طبخ نموده بخورند بدانست و بادنجانی که موقع بر درخت مانده باشد یا با سختی گشته بالیده گردد نباید خورد طبیعت آن گرم و خشک در دوم منسوب بمشتری ست بعضی در سوم خشک گفته اند افعال و خواص

آن مقوی معده و مفتح سده که از غیر آن بهم رسیده باشد زیرا که خود مسدد کبد و طحال است و ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیه مسکن اوجاع حلق و خوشبو کننده عرق و قاطع عرق الدم و دافع منتان که بدبوی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث سدد و مولد سودا و ادمان آن مغیر رنگ رخسار و محدث بثور و قوبا و بواسیر و درد چشم سودائی و قولنج مصلح آن طبخ نمودن آن با گوشتهای چرب و روغن بسیار و مذکور و شیره است و چون بادنجان را با روغن و سرکه بپزند جهت تقویت معده و دفع تخمه که طعام تناول نماید و قی کند و چون بگیرند از آب مغز پخته آن مقدار یک اوقیه و در شربت آب بجای آب خورند و با شراب بنوشند ادرار بول نماید و چون آنرا بجا نمکی بادنجان را در آب خیسانیده باشند چنانچه ذکر یافت دست و پا را که عرق نماید بشویند چند مرتبه زائل گردد و چون بسوزانند و خاکستر آنرا با سرکه خمیر نمایند و بر ثآلیل نمایند قطع نماید و چون قمع آن یعنی دنباله آنرا در سایه خشک نمایند و نرم سائیده در بواسیر و سائر امراض مقعده بپاشند بعد از آنکه آن موضع را به روغن بادام یا بنفشه یا بابونه چرب نموده باشند مفید است اهل هند گویند که چون بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته گردد پس بدر کرده و بفشارند و آب آنرا بگیرند مقدار ده یا دوازده مثقال یا پنج و شش مثقال شکر سیاه که بهندی گر نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه و سقطه قائم مقام مومیا است و مجرب و چون بادنجان های کوچک را با اندکی تیل قلیل نمکی طبخ نمایند تا پخته شود پس فشرده آب آنرا بگیرند با صابون آن نیست با آتش ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند و بر ثآلیل بر آورده بمالند و سبب ثقل آن بزودی زائل گردانند و اگر بجای روغن نیست روغن تخم کتان نمایند جهت ازاله شقاق و اورام عصب و زندگی مفید و چون بادنجان رسیده را با تخم بپزند تا مهرا شود و تخم آنرا نرم سائیده و با موم روغن بر شقاق میان انگشتان پا یا دست بمالند زائل گرداند و چون چوب بادنجان زرد شده را نهائی کنند و به روغن کدو پخته در تنور نیم گرم مقدار یک روز بگذارند پس روغن را بر آورده در گوش بچکانند جهت ازاله درد آن مجرب و ضد اکلة گلش نمایند جهت بواسیر مجیل و بادنجان سفید طولانی و یا نفس بر تخم با حدت آن و دو مفرد از ان زراعت زیاده گرمی است که در هند و بنگاله باره ماسی نامند یعنی دوازده ماه ثمر رسید و ثمر آن همیشه یافته میشود و آن باریک طولانی است تا یک شبر زیاده و غیر طولانی بزرگ تخم و تند میشود و دیگر نوعی که نیز دوازده ماه یافته میشود و در تخم می باشد بهیئت چندان ضرر ندارد و از خاصیت بادنجان آن که چون آنرا بر خلاف جهت و سوراخ نمایند یکی در عرض که از طرف دیگر بگذرد و دو سوراخ دیگر که بگذرد و در آب نمک اندک جوشی دهند و در آب را بگذرانند تغیر نیابد و بادنجان برمی که بهندی بهت کٹائی و بزرگ آنرا بهنٹا و بنانی کفشون نامند ماهیت آن نباتیست آن بقدر ذرعی و زیاده برگ آن بر شبه خار دارد و فروع دارد و خوردن آن استاده و بر زمین گسترده و صغیر و کبیر میباشد و نبت آن لبناره و خانها و صحراها و مواضع سیلها و ثمر آن بقدر زیتون و گردکان و پر خار و در ابتدا سبز و چون رسید زرد میگردد و طعم آن بسیار تیز و مائل به تلخی و با بور قیت طبیعت آن گرم و خشک تر از بستانی و منسوب بمشتری است افعال و خواص آن ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و خوردن آن جهت ضیق النفس و اصلاح فساد بلغم و صفرا و تپ و درد پهلو و عسر البول و بطلان حس شامه نافع و بدان و دفع بیماریهای زنان عقیمه نافع و گفته اند چون گیاه جهنکیا را قدری معتد به نموده کودی بکشند و در قعر آن کودی کوچک دیگر زان ظرفی تنگ بگذارند و در کوه و برزگها گیاه جهنکیا را پر نموده بالای آن خار و خاشاک یا سرگین گاو خشک چیده بر افروزند تا قدری سوخته آب از ان جدا گشته در ان ظرف جمع گردد پس آن ظرف را برداشته و آب را در شیشه محفوظ دارند و هر صبح ناشتا قلیلی بیاشامند جهت سرفه بارده و طولی کهنه و ضیق النفس رطب که مفید است بادیان خطائی بفتح باء و الف و کسر دال مهمله و فتح مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و همزه و یاء از او و یه جدید است ماهیت آن ثمریست چوبی رنگ هشت پره و بعضی هفت پره و هر پره دو پاره و به پیوسته هم بالای آن با نشق در اندرون آن تخم کوچک چوبی رنگ و طعم آن حلو شبیه برازیانه و لهذا آنرا بادیان خطائی نامند از جهت آنکه شکل آن مانند رازیانه است و در بلاد هند ویارها بهند از نیک معتبره است تازه آن تند طعم و رائحه آنست و کهنه آن که سیاه رنگ طعم و رائحه آن بر طرف شده باشد غیر مستعمل طبیعت آن در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری افعال و خواص آن محلل و مفتح و مقوی معده و هاضمه و دافع ریاح و ثقل طعام و درد احشا و تحلیل بلغم و ریاح و مدر بول و ادرار جهت امور مذکوره با چای خطای طبخ نموده بدستور مذکور و چای بنوشند مستعمل و مضر بالغم و مصدع و مورث تشنگی مصلح آن بریان نمودن آنست بار زد بفتح باء و الف

وسکون رای مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی ست بعربی قنه و بیونانی خلبانی و بترکی قاسنی و بهندی بریجا و بلغی گنده بروزه نامند و بابن سروف ست
ماهیت آن صمغ نباتیت برگ آن شبیه برگ خیار مشابه بنبات سکبینج و ساق آن باریک تر از آن و سفید مائل بزردی و تشبیه کنند بعضی از سرخ و زرد
و آنست و بقیل الوزن و آنچه بتحقیق پیوسته و دیده شده لبن درختی است عظیم بقدر سرو که تنه آنرا تیشه زده و شیره آن جا بجا تراشیده از آن تراش نماید و برای بد
و مانند لبن بلسان که دهن بلسان نامند میباشد و در اول سفید رنگ تیز و لیکن نه بدرقت دهن بلسان بتدریج منجمد و زرد و رنگ لبن زرد تیره پس سرخ دانه
خشک صلب بیاساند کنند ریگیر و دو چون بر آتش گذارند گداخته میگردد و تازه آن زرد دتر و رقیق تر و کهنه آن دیرتر و غلیظ تر سیاه باشد و در بنگاله از کوهستان
مورنگ بسیار می آورند قیمت ارزان میفروشند و قطعهای چوب درخت آن که از دم تیشه جدا شده در آن دیده شده و چرب چوب آن مانند سرو و دیوار در خور
و ریشه دار و گفته اند لبن دیوار درست و قوت لبن آن تا ده سال باقی میماند و بهترین آن تازه صاف تند بوی عربی خوش آنست زیرا که مغشوش برا تنج آمیخته
و آرد باقلا می نمایند و گفته اند سه نوع میباشد یکی سبک بسیار سفید و خشک دیگر کثیف صلب رنگین سوم زرد رنگ صافی بسیار تند بو و این بهترین همه
انواع است طبیعت آن گرم در اول سوم و خشک در اوسط دوم منسوب بمشتری و کهنه آن زیادتر خشک تر افعال و خواص آن ملین محلل جاذب مسخن
و جهت عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عفونت و سایر امراض عصبانیه و علل بلغمیه و ضعف معده و جگر و سپرز و ادرار حیض و اسقاط جنین و اخراج
مشیمه و با عسل جهت تفتیت حصاة و تفتیح سده گرده و تسهیل ولادت و دفع سموم و جذب آنها و با شراب کهنه جهت سم ملفیقون بلغمی و درد گوش مفید
تدهین آن با دهن سوسن جهت رفع اعیاد که از بلغمی و ضماد آن جهت کزاز و اعصاب و درد پهلو و کمر و تحلیل و امیل و خنازیر و رفع کلف و قلع آثار فصد و سرکه
و اخراج مشیمه نافع و با آب جهت بواسیر و حرقت بول و چون سائیده زیبا شا مند دیگر خونکند و قطور آن با روغن سوسن جهت صداع بلغمی و درد گوش مفید
و نطرون یا نحاس محرق با زهره برایده با آهو جهت کلف و با مرهم ها جهت خوردن گوشت فاسد و رویانیدن گوشت صالح چون در گلاب حل نمایند
بر آتش که غلیظ باشد و بر پارچه کرباس مالیده بر کمر و از گرده تا گرده دیگر بچسپانند و بر بالای آن پنبه کهنه گرم کرده بگذارند و ببندند تا خود بخود جدا گردد
درد آنرا زایل گرداند مجرب است و بدستور جهت اوجاع رحم بر پشت زهار بچسپانند و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد آن و استنشاق
رایحه آن بدستور بخور آن نافع جهت صرع و سدر و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و هم چنین حمول آن و روغن آن جهت امراض ریحی از قبیل اورام
و اختناق آن و احتباس حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب شرباً و ضماداً و تدهیناً و فرزجه نافع و دستور اغذر دهن آن آنست که با زردها
باهم وزن آن خاکستر چوب درخت انبه مخلوط نموده در قرع انبیق چنانچه مقرر است مقطر نمایند و بکار برند چون بار زرد باد و ای که از اسقنقور و لیون است
و زیت مخلوط نمایند و نزدیک هوام گذارند آنها را بکشد مضر محرورین و در فصول و بلدان حاره و مفرد باغ و مصلح آن روغن بنفشه و کافور و مقدار
گوشت صحیح مقدار شربت آن تا یکدرهم و بجهت سموم تا یکمثقال بدل آن نیم وزن آن سکنجبین و رفع آن جاوشیر و بجهت آنکه جاوشیر را از آن هر دو قوی
میدانند و چون اراده نمایند که بارزد را بیاشامند باید که روغن بادام تلخ و با آب سداب حل نمایند و چون خواهند که صاف نمایند آنرا از چوب و غیره
در آب گرم اندازند تا گداخته گردد و آنچه روغن و صافی است بالای آن بیاید بگیرند و از پارچه صاف نمایند اما نفشارند که درد آن آید و بکار برند بارود بفتح
با و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و دال مهمله بفارسی و هندی باروت بتای مثناة فوقانیه بجای دال نامند و باصطلاح اهل مغرب سم زهرة الاسیوس است
و راسیون کور نیز شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در القرابادین ذکر یافت و یا لفعل اسم چیزی است مرکب از گوگرد و زغال چوب بید و یا بادنجان و یا
بید انجیر و یا عشر و یا آروسه یا امثال اینها و یا مطلق چوب هر درختی که زود آتش گیرد و آتش آن تند باشد و شوره قلمی با وزان مختلفه مثلاً اگر از برای توپ و
تفنگ باشد در یک آثار هندی شوره پنج توله گوگرد هفت و نیم توله زغال داخل سازند و بسیار نرم کوبیده اگر بسیار خواهند با بول انسان و یا با شیر آب
و در آتش با یک آتشه خمیر کرده میکوبند و حبوب بسیار صغار ساخته خشک کرده استعمال مینمایند والا با آب طبیعت آن گرم و خشک در سوم و در چهارم نیز گفته
اند افعال و خواص آن جاذب و مقطع و مفتح سده و جهت طول و ادمان خطر نافع و در دوران حابس نزف الدم جراحات تازه است خونه

فوراً بالکمال سوزش و چون موضع وجع مفاصل را خار بازده با دو را نرم سائیده بر آن بمالند وجع آنرا زائل گرداند مضر گرده و مصلحش کثیرا و عسل
باریلوماین بفتح با و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یای مثناة و نون بلغت اندلس شنیه بجیم ست
و غلط کرده کسیکه آنرا حرمل المحدی دانسته و بعضی سقلیبوس و بعضی فلوماین نیز نامند ماهیت آن گیاهی ست بی ساق و برگ آن بر زمین مائل بسفیدی
شبیه ببرگ سداب صغیر و نزدیک برگ آن شعبها روئیده و بر آنها ثمری شبیه بدلق و در غب بار طوبتی بسیار چسپنده که بر جامه و غیر آن هرچه میرسد می چسپد
و ثمر آن را جمع نموده در سایه خشک نمایند و بیخ آن غلیظ و منبت آن عمارات و خرابها و شوره زارها و از جمله نباتات است که براحتی نزدیک آن
میباشد و بیخ و برگ و تخم آن مستعمل طبیعت آن گرم و خشک و منسوب بمشتری ست افعال و خواص آن محلل و مقطع و مجفف و تخم و برگ آن
مدر قوی ست و اکثار شرب آن هر دو محدث بول الدم و یک مثقال آن با شراب جهت ضیق النفس و سپرز و تخفیف منی حتی آنکه چون سه هفت روز یا
یا زیاده بیاشامند قطع نسل میکند و عقیم میگرداند و چون مقدار یک درهم یا یک مثقال آنرا با شراب بیاشامند جهت ضیق النفس و اعیا و تسکین فواق و تسهیل ولادت
و تا چهل روز جهت امراض طحال مفید و چون برگ و تخم آنرا بازیت بر بدن را گرم و سوداء بلغم و سوداوی را تحلیل نماید و در ابتدای دو روزه حمیات لرز آنرا
تسکین دهد باز بفتح با و الف و کسر زای معجمه و بیای فارسی باز نامند ماهیت آن از جمله طیور سباع شکاری معروفست اغبر مائل بسفیدی و زردی منقط
بنقطهای سیاه و بعضی سفید رنگ مانند خروس سفید میباشد و این بزرگتر از منقط آنست و پادشاهان آنرا شاه طیور نامند و بجهت شکار تعلیم و
تربیت نموده در حضور خود نگاه میدارند طبیعت گوشت آن در دوم و در سوم خشک و منسوب بمشتری ست افعال و خواص آن بطی الهضم و ردی
الغذا و محلل اورام و جالب سموم بخور در پیسوخته آن جهت اندمال جراحات و قطور خون آن در چشم جهت رفع بیاض و ظفره و بشقور زهره آن [illegible]
طلاء سرگین آن جهت جلای آثار و حمول آن جهت اعانت بر حمل فرزجه و بخور آن جهت اسقاط جنین مفید مولد قولنج مصلح آن ابازیر ست باشق بفتح با و الف
و فتح شین معجمه و قاف معرب از باشه فارسی ست و بعربی باشق و بهندی جره نامند ماهیت آن از جمله جوارح طیور ست و جثه آن کوچکتر از باز
ست و در فعل از آن ضعیف تر طبیعت آن در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری ست افعال و خواص آن لطیف تر از باز [illegible] چون
گوشت آنرا [illegible] و سه روز با آب [illegible] بنوشند جهت سعال [illegible] و همچنین جگر [illegible] آن و مقدار شربت آن یک مثقال [illegible]
گفته که بقدر درم از زهره آن [illegible] آن جهت خفقان سوداوی مجرب و قطور زهره آن جهت نزول آب در چشم و بیاض آن و ظفره [illegible]
طلای سرگین آن جهت ازاله کلف مجرب و خون آن را با جمیع اجزاء در آب بجوشانند تا مهرا شود و [illegible]
بمانند [illegible] جهت وجع مفاصل اعیا [illegible] و گویند از خواص آن آنست که چون چشم آنرا در پارچه کبود بسته ببازو [illegible]
مسافت ها مانده نشوید باقلا بفتح با و الف و کسر قاف و فتح لام مشدد و الف مقصوره چون لام را تخفیف دهند با الف ممدوده خوانند بلغت
نبطی مصری فول و بعراق جرجر معرب کرکه و بسریانی [illegible] و بکوفی کراکیس [illegible] و بلغت هندی [illegible] نامند ماهیت آن از حبوب معروفست
و در غلاف طولانی میباشد و سر غلاف آن اندک کج و باریک در هر غلافی [illegible] هفت دانه میباشد هر دانه قریب بسر انگشت کوچکی [illegible]
تر و ما بین هر دانه اندک پرده فاصله و دانها در غلافی و بر سر آن چیزی سیاه رنگ شبیه بناخن چیده هلالی شکل مغز آن [illegible]
او بیاد ماند آنرا [illegible] طبیعت تازه آن در اول سرد و تر و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک [illegible]
[illegible] گل آن گرم باعتدال لطیف [illegible] پوست اندرون آن مجفف و قابض افعال و خواص محلل و منضج و سریع الانحدار [illegible]
تنقیه سینه و شش و تقویت آن [illegible] تقویت باه [illegible] و چون با آب و سرکه [illegible]
با پوست بخورند اسهال حادث [illegible]
مطبوخ آن جهت خشونت حلق و جلای [illegible]

۱۳۳

و لقاع پخته باشند و با حلبه جهت تحلیل دمل جهت تحلیل دمل و ورم بن گوش و زیر چشم با کندر و گلسرخ و سفیده تخم مرغ جهة برآمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت
ورم شقیقه و اورام حاره و پخته با شراب جهت ورم حالبین و رفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد و جو و حب نیانی در روغن تیون کمند و با پیه خوک جهت نقرس
مجرب دانسته‌اند و چون با قلای تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون آنرا بر زخم زلو و امثال آن بگذارند قطع سیلان خون آن نماید و بستن آن بر موضع گزیده سگ دیوانه
باعث جذب سمیت آنست و دو زور آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان و طلای آن با پیه آن فادزهر گاو جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع
و ضماد پوست آن جهت بهق و برگ و پوست بیرون آن جهت سوختگی آتش و بهق مجرب و گل آن مسکن حرارت دماغ و چون بر دهان قلعی سائیده گذارند
خضاب نیکوست و چون با قلا را بکوبند و بر عضوی که خواهند ببندند موی در آن عضو نروید و موی را از رستن باز دارد خصوصا که آن موضع را از موی
سترده باشند مکرر بر آن ضماد کنند و خوردن با قلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و منجر بافراط ست مصلح آن مقشر نموده و جوشانیدن در آب
و ریختن آن آب و ریختن و با روغن بادام و ادویه حاره مانند صعتر و فلفل و دارچینی و قرنفل و فودنج و انجدان و امثال اینها خوردن و محدث خوابهای آشفته
و خارش بدن و با قلای کهنه نفخ آن کمتر از تازه آن و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست آنست و خاکستر گیاه با قلا جهت رفع ثآلیل و جرب بسیار نافع
با قلای قبطی با قلای نبطی نوعی ریزه با قلای معروف ست و بقدر ترمس و سیاه رنگ غبیرت آن آبهای لیساده و بیخ آن مسطر مانند بیخ نی برگ آن سبز و بزرگتر از برگ
با قلای بستانی و گل آن سرخ بقدر گلسرخ طبیعت آن سرد و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه ست
جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و در افعال بلیغ تر از با قلای معروف ست با قلای مصری با قلای شامی ترمس اند یا کمو بالفتح بالجیمی و الف و فتح کاف و در آخر هاء مهمله ما هیت
آن درختیست هندی عظیم برگ آن اندک عریض طولانی بی نشر ها بقدر برگ تبنج و نرم و بزرگتر از آن و شیر دار یعنی چون برگ آنرا از درخت جدا نمایند اندک شیر سفید
رقیق بر آید و چون شاخ و درخت آنرا بخراشند نیز شیر بر آید اما کمتر از شیر درخت سپیر و رقیق تر از آن و برگهای نورسته شکلهای با نمرکایل آن که در ابتدا سپیده شبیه به شکل غنچه
بزرگی میباشد اهل هند آنرا پخته میخورند با گوشت و بابدون گوشت لذیذ و چاشنی دار میباشد طبیعت آن ظاهرا سرد و تر باشد و شیر آن بادوستی نافع
و رادع افعال و خواص و منافع آن میگویند جهت دفع بامیل و شور و خارشهای اورام اعضا و فساد بلغم و صفرا نافع و لبن آن در دفع و تحلیل
اورام و دوامیل در ابتدا و التیام مقام بعد بر آمدن نافع است ضماد آن یا السنفر بالفتح بالجیمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و یا و ها لغت هندی و خفای پانیز آمده است ما هیت
آن ثمریست هندی فی الجمله شبیه با لوز و بادام در شکل و رنگ ثمر آن و سخت با ریک کوتاهی لیثاخها چسپیده و درخت آن قریب به درخت امرود و دیگر
آن عریض و خشن و مشرف و دو نوع میباشد نوعی اندک ترش و با چاشنی و او آنرا خبر تی نیامند و درخت آن بقدر یک قامت و زیاده بر آنست و نوع دوم
آن کم و آب را شکری نامند و درخت آن از آن بسیار بزرگ تر و این خوردار بست بنوع اول طبیعت آن سرد و در سوم و در اول خشک افعال و
خواص آن مقوی دل و معده و کبد حار و رافع اسهال صفراوی و قی و فواق و تشنگی و سوزش اعضا و حمی و قی و خام آنرا نباید خورد و غرغره آب آن جهت خناق حار و
افسرده نوع تمری آن بسیار لذیذ و محرور المزاج را موافق تر و تقطیع پوست آن جهت حبس البول و الدم و حرقت آن مفید و پیشتر نوشته درخت آن قریب بوت بیخ
انجبار است چون پوست درخت آنرا گرفته پوست سیاه رنگ بالای آنرا خراشیده مقدار چهار پنج توله کوفته یک لیتر آب شب بخیسانند صبح لیت صاف کرده و
با شکر قند سفید داخل کرده بنوشند و یا بعلیس هر چند لعنه شده باشد در سه چهار روز که بیاشامند بعون الله تعالی زائل میگردد اند مضر ببرقین و مصلح آن انیسون و
گلقند و فلاسفه کمو فی ست با کبک چو بی بفتح بالجیمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسر با و یا ما هیت آن نباتی ست هندی
تا بقدر یک قامت و پر گنده و برگ آن نازک نرم و اندک طولانی و فی الجمله کرایه الرائحه طبیعت آن گرم و تر و منسوب بمشتری افعال و
خواص آن طلای آب برگ تازه آن جهت بهق و کلف و احیانا زخم فیما یدلیب تند که دارد و ضماد پوست بیخ آن با صندل سفید و نلاج محرق و فلفل
و کات هندی سفید که با کافت آب لیمون نیکو سحق نموده بر قوبای سرخ بمالند بعد خارید آن موضع و چند مرتبه موثر و نیز ضماد و پوست بیخ تازه و ازن
با فلفل و کابلی ریزتر از سرکه تا یتوله سیر کیلا اند همه را با آب بسیار نرم بسائیده مبالغه و سائیدن آن نمایند و بر قوبا ضماد نمایند چند روز تاکی زائل گردد و جهت

با پوست و ریشه در سایه خشک نمایند و بر سنگ صلایه کنند بدون آب و هشت توله آن و ده عدد فلفل بود یا با پوست دو دانه نیز با آن صلایه نمایند و با آب سرشته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و عند الحاجة بقدر مطلوب با آب سوده بر قوبا بمالند در چند مرتبه زائل گرداند مجرب است و نیز دیگر از پوست بیخ پالک جوهی یا هلیله سیاه هر یک یک جزو آنبه هلد و سفیده بریان مس لعل و از مازوی سبز و رکات بهندی از هر یک چهار دانگ همه نرم سوده با آب لیموی کاغذی و از ده دانه سیر صحیح تلیغ نمایند پس اقراص ساخته و در آفتاب خشک کنند و عند الحاجة بمطلوب با گلاب یا عرق سوده موضع قوبا را با پارچه خشنی مالیده خیک کند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل گردد دیگر تجربه رسیده تو عدد یک برگ درخت پیچ که نوعی از زقوم است بر آتش گرم نمایند که نرم گردد و ملایم شود و بدست فشارند که آب از آن بر آید و پوست بیخ پالک جوهی را در آن آب سائیده قرص ساخته خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجة بدستور آب برگ کور را گرفته در آن سائیده قوبا را از پارچه خشنی مالیده ضماد نمایند مجرب است

بالنگو بفتح بای موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو ماهیت آن نوعی است از ریحان در بو شبیه بآن سبز مائل بسفیدی و برگ آن بی کنگره تشریف و تخم آن از تخم ریحان سبز و بلند تر و در افعال قریب بتخم شاهسفرم طبیعت آن گرم و تر در آخر اول افعال و خواص آن مقوی قلب و جهة خفقان و رفع تشنگی و اسهال مقوی و دموی که از امعا باشد با گلاب مجرب و جهة مغص نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن ریحان است

بامیه بفتح باء و الف و کسر میم و فتح یا مثناة تحتانیه و ها ماهیت آن ابن بیطار گفته ابو العباس نوشته ثمر نباتی است در دیار مصر مشهور بقدر انگشتی کرسنه و شیرین طعم و با اندک لزوجتی و در غلافی مخمس الشکل در طرف آن تندک که باریک بر آن زغبی شبیه بزغب لسان الثور هیچ نیست تمام نبات آن و نبات آن بقدر درخت خطمی و نبات آن در شعب بعضا و لحاو اندک سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ لاع در ابتدای رستن سه در شرقی و گل آن مثل گل سیحرة آبی با ماک کبیر و در شکل و مقدار و اهل مصر آنرا در خامی دنبی با غلاف پخته با گوشت میخورند و بعد پخته شدن صلب گشتن ارو کاره میخورند و در بغداد نوع آن نیز میشود و اهل آنجا نیز میخورند آنرا طبیعت آن سرد و تر و تری زیاده از سائر بقول افعال و خواص قلیل الغذا و خوف متولد آن ردی بعضی گفته موافق اصحاب مزاج حاره است و مصلح آن خوردن با مری و توابل حاره بسیار و اکل آن نمودن بعد طبخ و شبیه بدین ثمری در بنگاله میشود و اکثر چهار پهلو و بعضی پنج پهلو و بسیار لعاب دار و آنرا ولایتی بلول نامند و بهندی بهندی میگویند نبات آن شبیه بخطمی در جمیع اجزا و شاخهای آن اندک سرخ رنگ و برگ آن نیز شبیه ببرگ خطمی و گل آن شبیه بگل پنبه در رنگ و شکل ثمر آن را در خامی با گوشت پخته میخورند و بعضی گویند نیز میشود و میگویند که مولد منی و مقوی باه است

فصل الباء مع الیاء الموحدتین مفتوحتین بفتح با موحده مفتوحه اول مخففه و دوم مثقله و فتح غین معجمه و الف اسم طائری است هندی و بفارسی طوطی و بهندی طوطا نامند ماهیت آن مرغی است سبز رنگ و چند نوع میباشد از آن بزرگ و کوچک یکی از بزرگ آنرا در بنگاله نامند منقار آن سرخ و بناگوش و زیر حلق آن سرخ و سائر بدن آن سبز و بر گردن آن طوقی سیاه و بسیار خوش منظر و به تعلیم متکلم میشود و دیگر را چندنه گویند منقار آن سرخ و بناگوش آن رنگ گل کاسنی و در گردن این نیز طوق سیاهی و پرهای آن بسیار سبز و بنالهٔ آن زرد رنگ و از همه در از تر و این تکلم میکرد و دیگر را کجله نامند و منقار و سر این سیاه و متعلم نیز سخن گو میشود و جثهٔ این و نسبت بدانها اندک باریک تر و نازک و کوچک تر آنرا جریدی نامند و نوع میباشد یکی آن بنفش و منقار زرد و سائر بدن آن ... و دیگر منقار زرد و پستی هر دو قسم بسیار خوش رنگ کوچک و خوش منظر و ترکیب بعضی از نوع اول تعلیم سخن گو میشود و لیکن کمتر از نوع بزرگ و تکلم این با صفیر است و این تنها در حجره خود و اعلق آویزان می کنند و یکی دیگر از آن کوچک تر و آنرا لوتیا گویند که این نیز بنفش منقار و سائر بدن آن سبز و پستی این نیز سخن گو میگردد و هم بصفیر و هم بغیر آن معلق آویز اکثر حیوانات نارنج در خروش غیر هان و لیکن کمتر از طوطی و انواع دیگر نیز میباشد و منقار همه مقوس و چنگل کبر از برای تصفیه صوت ایشان اهل بنگاله بیخ پان یعنی تنبول که خورش لعمان است و ترش فلفل و سا فه برگ پان بنگاله و فلفل سرخ یعنی کسبه که گیاهیست هندی میخورانند و خوراک اکثر آنها شالی و غیر شالی و موز است که بهندی کیله نامند و چیزهای دیگر نیز میخورند و آنچه حکیم میر محمد مومن در تحفة المؤمنین نوشته که از خوردن پسته و لب جو و قرطم زود تر سخن گو میگردد این سخن در بنگاله تجربه نشده و معمول نیست شاید در جاهای دیگر یا در ایران چنین باشد طبیعت آن سرد و گرم و در اول خشک و ...

افعال و خواص آن بسیار بطی الهضم و نفخ و دل جهت التیام زروح و ضماد آن جهت رفع ثالیل مفید و خوردن دل آن مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و دافع تکلفت و سرگین آن جهت دفع کلف و آثار نیکو کردن رنگ رخسار و خون آن جهت ازاله بیاض عین نافع است هرسنر لیست که در بلاد هندی بهم میرسد و گویند در جمیع خواص قوی‌تر از اسد است پیپیه بدو بای عجمی اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح تای مثناة فوقانیه و ها ماهیت آن تخم ثمریست که آنرا از جدید می‌آورند و ثمر آن بمقدار نارنجی و انار و پوست آن چوبی رنگ تیره مایل بسیاهی و در جوف آن تخمها بسیار سیاه رنگ صلب مثلث و شکل و آنچه به تحقیق پیوسته ثمر آن بقدر به دآلو و شکل آن و در جوف هر ثمری دانه مثلث شکل بسیار تلخ میباشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست و لحم و تخم همه تلخ است مغز دانه آن بتازگی سفید و چون کهنه گردد بتدریج سفید رنگ سیاه میگردد طبیعت آن حار یابس آخر سوم یا اول چهارم افعال و خواص آن با قوت تریاقیست و آشامیدن آن جهت هیضه بارد بلغمی که باقی و اسهال باشد و قید نشود و تری مفرط بدون هیضه که هیچ چیز بند نشود و مقدار یک حبه یا دو حبه از آن با می یا با ادویه باده سه دانه فلفل گلاب یا آب بهچه نجیبه ضیق النفس استسقای ارده بلغمی و اوجاع ریاح بارده و بواسیر بلغمی و اوجاع مفاصل و غیرها بالجمله اکثر امراض بارده بلغمیه را مفید و مضر امراض حاره و محرور المزاج بدن مقدار شربت آن از یک حبه تا دو حبه بدل آن نارجیل دریائی کهنه و فاد زهر فستقی بیست آب ریوست آن خوردن هر جهت امراض مذکور نافع بشرط آنکه آب در آن بمقدار یکبار اندکی تلخ گردد پپیهه به دو بای عجمی اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ها و ها آخر لغت هندی ماهیت ثمر درختیست هندی خصوصا در بنگاله کثیر الوجود و درخت آن تا بیست قامت بلند میشود و جوف تنه آن مجوف متخلخل کثیر الرطوبه و اکثر بی نک ساق بلند و برگ آن شاخهای کوتاه و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و از آن نرم تر و از آن بزرگتر و ثمر آن نزدیک شاخهای آن مانند نارجیل و بمقدار نارجیل کوچکی یا متوسطی با پوست حس فی الجمله شبیه بآن و در تمام سال بر درخت میباشد و در زمستان میرسد و خامی سبز و مغز آن سفید با لبن بسیار و سفید و بعد رسیدن پوست آن بد برزرنگ و مغز آن سرخ رنگ شیرین تر و شیرینی آن کمتر میگردد و بالای مغز جوف آن پرده مانند پرده مغز خربزه و در جوف آن تخمهای بسیار کوچک مایل بتدویر بمقدار فلفل با لیفهای باریک سفیدی بدان پرده پیوسته و از آنچه اندک و همچنین مغز پوست آنرا با دو سه قطره لبن را چون با فلفل آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند بر گوشت بمالند یعنی گوشت کاو بلیج نمایند سازند زود مهرا نمایند و همچنین چون قدری از پوست آنرا با گوشت طبخ نمایند و حلوای که از نیم خام مالیده آن که در آب طبخ نمایند و شیرینی بقدر مطلوب داخل نمایند و با روغن بریان کنند و بقدری زعفران و خیل مشک و گلاب سوده مطیب نمایند میباشد بهترین آن بزرگ بالیده بکمال رسیده صحیح شیرین فساد و سیاه کمی آنست طبیعت آن سرد و تر تا آخر دوم افعال و خواص آن جهته لفث الدم و بواسیر حاره و قرحه مجاری بول و التهاب قلب و معده و کبد نافع المضار بطی الهضم و مولد بلغم و خون بلغمی و ریاح و قراقر و مضر مبرودین امتلاء بدن با بلغم و رطوبات باعث حمیات بلغمیه و نزول آب و طلای لبن آن بر توی یا در و رفع باعث زوال آنست که اخراج نور در مع رطوبات بسیار باشد که فارسی مجرب

فصل الباء الموحدة الخاء المعجمة

بخور الاکراد بفتح با و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم رای مهمله و لام و فتح کاف و فتح رای مهمله و الف و دال مهمله لغت اندلسی لیطوره و کبیر یا اندر السیون بخور الاکراد از آن جهت نامند که بسیار استعمال می نمایند ماهیت آن نباتیست ساق آن شبیه بساق اذریانه و گل زرد مانند دسته و طرفه بیخ آن قریب بمیل و دیده و بیخ آن سیاه مالیده ثقیل با رطوبت نیست آن کوهها و اشجار و از ساق آن صمغ سرخ رنگ بوی تند بوی مالیده و چون تیز می گردد و درین قسم که ساق آنرا تیغ زده بنوع آنرا گرفته در سایه خشک می نمایند بر آنکه آفتاب قوت ضعیف میگرداند و چون صمغ آنرا گرفتند قوت بیخ بسیار و چون بیخ آن خشک گردد و قوت آن ضعیف می شود و عصاره آنرا اسکر دند بدین نحو که بیخ رطوبات آنرا گرفته خشک می نمایند و قوت لبن ضعیف‌تر است از تنوع آن و صمغ آن و صمغ و تنوع آن اکثر الاستعمال و گفته اند که باید هنگام اخذ لبن آن پرده‌های

بینی و صورت و دماغ را روغن گل چرب نماینده الاصداع و ظلمت بصر می آورد و طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و عصاره آن در اول سوم
و تخم آن در آخر دوم و گیاه آن در دوم افعال و خواص آن مفتح و مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و صمغ آن جهت امراض
بارده عصبانیه مانند فالج و صداع بلغمی و لیثرغس و کزاز و مانند اینها و امراض سینه و شش باشند و سرد و ورم طحال صلب بشرب آن و بدستور مقدار
نیم مثقال و دهن آن و چون آنرا در بینی اندازند و بخور آنرا استنشاق نمایند علل بارده دماغیه و سبات و سده زکامی و تخفیف رطوبات دماغی و رفع
نزلات و مجرب او را خصوص کاز روی و جمیع حیوانات و انسان قتال و دفع مضرت باشند و جهت گریزانیدن هوام نافع و چون بخور نمایند محرور در
گذارند و جمع آنرا سکنجبین بیدانجیر ساست که آنرا منفعت کرده میدزیرانند و قطور صمغ محلول آن و بدستور لبن آن با روغن گل جهت درد گوش جهت تقطیع سده و رفع
ثقل سامعه و تسکین وجع آن اضماد آن با سرکه در روغن گل جهت سام بلغمی و کزاز و سدر و صداع مزمن و فالج و عرق النسا و با سرکه جهت تحلیل سپرز و بدستور اشتنان
بلسکه و تمریخ آن با سرکه دست جهت تلیین اعصاب و چون صمغ آنرا بر استخوان بگذارند آنرا منقشر سازد و گاه حل کنند عصاره آنرا باین نحو که در خوان آن
گرم میگذارد و تا نرم گردد و گاه بجهت اعراض با علاج بعضی از دیگر مناسبه موافقه آنها نیز با آن صفاقیه سکنجبین باشد معجون با و اهن و تلخ و سداب و مثال اینها بمقدار که
اخراج او جملی که مقصود اخراج آنست تلبس بابادرارد یا به تحلیل دیانه تفتیح و یا باذیت و آشامیدن این آنچه حبس البول و تقطیر تحلیل تفتیح و تلیین طبیعت نما
نافع و تخم آن تلیین طبع و رافع حبس البول و تقطیر و رد و مثانه و محلل نفخ و در آنچه جراحات خبیثه و علت الانزال حادث از سرماء و رطوبه تجفیف آنها
در نفع بدی فروح و حتی زخم و عرق زیر نقل بدستور بخور آن و چون در بینی زن حامل زود ولادت مسبح نمایند با سانی وضع حمل نماید و چون مقرر است اخراج زنده نمایند
بسوزانند آنرا باد زیت و روغن گل و محلول تنمایند و بر فروح رطبه و لیست مانند خشک گرداند مضر بنایع ضعیف و کرده و مصلح آن عسل و یعنی با
نکند و از یرقان احتناب نماید مقدار شربت از صمغ و عصاره آن یک مثقال و از تخم آن دو مثقال و آن ... بخور السودان بفتح باء و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم
راء مهمله ... بتخمیل و سکون دال و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن ... گیاه است ... و گل آن سفید مایل به زردی ... کرده می جنبد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ... ریاح غلیظ مفتح سده و جهت عرق النسا و ... ضماد مطبوخ آن
با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمیه و سوداویه و ... و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یک مثقال است بخور مریم بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو
و راء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون میم یا فرفیه معروف بنحو المثل نحو لبشام بولف ست ماهیت آن نباتیست برگ
آن شبیه برگ سیلاب ... آن ... و گل آن ... گل آن مانند گل سرخ و گل ... است و بیخ آن ما
شلغم ... آن ... و گیاه آنرا بخور مریم نامند و نبت آن جاهای سایه ... بیخ آنست و عصاره آن ... از بیخ آن ...
و طلیشا و غیر آنست ... گیاه ... ساق آن دراز تر از ساق گیاه بخور مریم و برگ آن شبیه برگ کلم ... آن شبیه بخور مریم
و ... ریشه ... بخلاف بخور مریم طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن ... و محلل
و جاذب ... ادرار بول و حیض ... و مسقط جنین ... تفتیح سده و کبد و تنقیه فضول آن و صفرا ... از آن یک مثقال آن با آب ...
و گیاه ... آشامند و چون با عسل یا شراب بیاشامند ... و لیکن در این هنگام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند ... نافعست با
شراب جهت رفع ضرر ... ریاح ... جهت ... بلغم غلیظ ... و خلط ... ضماد آن با ...
... جهت ... آب آن با سرکه جهت ... عصب ... و ازاله کلف ... و روغن آن ...
جهت ... که از ... باشد و با ادویه محلله جهت خنازیر و ... سلابات و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم و لیکن تنهائی در
چشم ... جهت ... آن بلکه حدت آنرا ... شکسته استعمال نمایند و سعوط آب آن جهت تنقیه دماغ بسبب قوت جاذبه آن و چون
آب مطبوخ آنرا بر سر ریزند جهت قروح آن و ... صورت نزول ... که بسبب ما عارض شده باشد و غسول خشک آن جهت ازاله آثار ...

در کلف و داء الثعلب [illegible] از آن جهت تفریق القوای عصب نافع و چون پارچه صوف را با آب آن تر کنند و حمول نمایند [illegible] از نماید و [illegible]

اسقاط جنین و تعلیق آن جهت عسر ولادت بغایت نافع [illegible] مجرب [illegible] آن کثیرا و آب انار مقدار شربت از عصاره آن [illegible] درم و از جرم [illegible] آن تا

مثقال و از خواص آنست که چون [illegible] نمایند اطلاق [illegible] اسقاط جنین و ضماد گیاه تازه آن [illegible] جهت تحلیل صلابت طحال [illegible]

تخم آن حالی و ضماد آن جهت ازاله کلف [illegible] صلب [illegible] و اکتحال آن جهت نزول آب [illegible] مفید و عصاره و بیخ آن [illegible]

و قسمی [illegible] را گیاه [illegible] برگ آن باریک [illegible] اطراف آن مانند اکلیل [illegible] تخم آن شبیه تخم شبت و بیخ [illegible]

حمل مجرب یافته اند [illegible] جوش [illegible] آنرا با دوای چند جوشانیده باشند [illegible] انگور را با گوشت [illegible] در دیگ کرده باقی [illegible]

[illegible] در دیگ [illegible] بعد از آن صاف کرده مینوشند فصل الباء مع الدال المهمله داشقان [illegible]

یا دال مهمله [illegible] والف [illegible] و فتح [illegible] والف و نون معرب [illegible] فارسی [illegible] و کف الثعلب [illegible] ماهیت

آن گیاهیست [illegible]

ازان [illegible] طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و محلل و مدر بول و جهت امراض بارده [illegible]

و [illegible] نافع و بدل آن [illegible] مقدار شربت [illegible] تا سه درهم بدل آن [illegible]

بدهل بفتح با و سکون دال [illegible] هندی [illegible] ماهیت

از درخت آن عظیم [illegible] قریب [illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] طعم آن [illegible] بالعکس [illegible]

[illegible] طعام [illegible] آب لیمون [illegible]

[illegible] طبیعت آن [illegible]

افعال و خواص آن [illegible]

طعام و تخم آن [illegible] اطفال [illegible]

[illegible] فصل الباء مع الراء المهمله [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible]

[illegible] درخت آن بسیار بزرگ [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن [illegible]

هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب [illegible] تازه [illegible]

[illegible] درم [illegible] هر روز [illegible]

و کثرت احتلام و تقویت اعضا [illegible] نافع و مجرب [illegible] آن [illegible]

تحلیل [illegible]

[illegible]

[illegible] آب جهت [illegible]

گویند و بهندی ... و لغت اهل مصر فاقیره یعنی مخصوص جهت مشابهت برگ آن به برگ نخل و بسیاری مانند قسمی دیگر از آن است که برگ ساق آن طولانی و غلیظ تر و مقعر میباشد و در مصر از پنبه آن کاغذ میسازند ماهیت آن نباتیست آن غلیظ و زیاده بر ذرعی و بعد بر زمین آنرا ریزه کرده از آن ریسمان ترتیب میدهند و گل آن مثل بید و شجیم و سفید و زرد و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و دراز و تخم آن ریزه تر از ... آن با بلادت و از بیان نبات آن ساقی میرود بسیار یک بر سر آن مثل شمع فتیله بقدر انگشتی و بالا از نیل باشند کردی شکری رنگ میباشند آنرا از آن جدا می نمایند و از آن حصیر ساخته میفروشند و میخورند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبه نرم و از آن کاغذ میسازند داخل و خارج مینمایند برای استحکام و با صفائی آنرا تونیا مینمایند آن مخصوص ... دهند ... آن زمین هائی که در آن آبها استاده میباشد طبیعت آن در دوم ... خشک افعال و خواص آن ... جای دندان قاطع نزف الدم مطلقاً ... سفید ... و خائیدن آن جهت قروح ...

قروح خبیثه ... و اکله ... مصلح آن ... سیاوشان ... و لغتی ... بهندی ...

بعضی کز الشعیر ... سیاوشان ... ماهیت آن ...

... تا ششماه باقی میماند و چون یکسال بر آن بگذرد قوت آن باطل میگردد و بهترین آن ... طبیعت آن ...

مایل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن ... جهت اسهال ...

در معده و امعا جهت سینه و سرفه ... ضیق النفس ...

آب طبیخ آن جهت زکام و ... جهت صداع بارد ...

دهن و در دهن نگاه دارند ... جهت قطع سیلان ...

و امساک بطن مفید و ضماد پخته آن ... جهت تحلیل ورم ... جهت قروح خبیثه ...

کهنه و تازه آنرا قوت ... و ضماد کوبیده ...

و زوفا و شراب مقوی ... و همچنین چون مخلوط نمایند با آب طبیخ ...

ضماد محرق آن جهت منع ریختن موی ... جهت ...

رحم نافع و مضر سپرز مصلح آن مصطکی و بعضی گویند گل بنفشه مقدار شربت از جرم آن تا هفت درهم و از مطبوخ آن تا ... درهم بدل

آن در امراض سینه ... آن گل بنفشه نصف آن اصل السوس ... بعضی گویند ... آنرا ...

رفت باشند ... موضع ... سیاه ... بفتح ... بفتح یا ... مثناه ...

در آخر ... ماهیت آن اسم نباتیست ... که ... گل و تخم ... و ...

طبیعت آن گرم و خشک ... افعال و خواص آن ...

و مجلس ... و مسهل اخلاط ... مطبوخ آن با آب ... جهت قلع ...

و غیره آن ... جهت ... و تقویت و تفریح نفس ...

وفتح طاء مهمله والف وکسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه وکسر قاف و سکون یا والف بیونانی ست و بهندی سبرولی نامند ماهیت آن نباتیست ببعضی قریبان افروزست برگ آن شبیه ببرگ طلخ بری و ازان ریزه تر و سیاه تر و مزغب ساق آن باریک گل آن مایل بسرخی و قسمی از ان شبیه بحیزیرست طبیعت آن مرکب القوی باقوت قابضه بعضی در اول دوم گرم و خشک گفته اند و منسوب بمشتری افعال و خواص آن ضماد و محلل اورام و مانع آثار برگ و عصاره آن جهة التیام جراحات و مضمضه بطبیخ خشک آن جهة قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم و بربد و دهان و کشانیدن جهت تنها ملحم و بهترین ادویه قابضه مستعمله است از برای دفع عفونات مورث غشیان مصلح آن عناب بدل آن آب چقندرست برگ بفتح با و را و کاف بلغت انگلیسی یعنی پوست درخت است ماهیت آن پوست درختیست شبیه به قرد و از ان تیره ترکه از ارض جدید می آورند گفته اند طائفه از قسیسان ملقب بجیسویت در مملکت پیرو که در امریکای جنوبی واقع ست بر خاصیت این قشر اطلاع یافته به فرنگ بردند و لهذا منسوب بایشان گشت و آنرا جرد قسیس برک نامند و درین پوست تلخی و رائحه غالب نیست مگر آنکه اندک قبض و طعم دارد و رنگ کبیده آن از قرفه کمتر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن جهت حمیات مزمنه کهنه خصوصا مسبوقه سبیره و مانند ربع و دو و یا محققه لعد نفقه که زائل نگردد و مفید بدین قسم که در هنگام فتره انقضای نوبت مقدار یکدرم تا یکمثقال طبی آنرا با آب بسیار حل کرده بیاشامند سه روز دو درهم یا نیم درهم تا هفت روز و دو مرگان تا یکروز و یکشب و در روز نوبت دیگر بیاشامند و در ساعت بخوبی کیفیت گنگری هندی است در بها نوقت سارکوریک یکدرم طبی که دو دانگ بشود و با آب شیر حل کرده می خورانند و در حمیات عفن مزاجی و قودی اعم ازینکه متغیره فاسده در هنگام که خر اسیعت ورم کرده و منتفخ شده باشد و در احتباس سیده یا دورات لازمه محرقه و در هنگام امتلا و قیام نفض افلاطونیه بکمال باشد این دوا عدیم النفع و غیر مستعمل است و تخمین در صداع دوری و اوراق آن رحم و اکثر امراض که دور ره منتظم دارا باشد مگر لوازم نقیه سهال و انقضای نوبت در اکثر مفید از آنکه کهنه تر نامند و باید که ملح طرطیر جهت حمی ربع کنند یا نوقت و مکان مقدار نیم درهم تا سه درهم برگ تشرازی بفتح با و سکون را مهمله و دو کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح و را مهمله و الف و کسر زا معجمه و یا نسبت ماهیت آن برگ قسمی از عنب الدب ست و هیج آن عود بری ست و عود کبندی نیز نامند طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن مسکر قوی زیاده آن مورث جنون کشنده است برنجاسف بکسر با و را مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و سکون فا و مرادف ارطیه بیاد و بوی سو و بلا بفارسی بوما دران بشیرازی بیتراساک نامند ماهیت آن نباتیست ساق آن قریب بذرعی شاخها و آن باریک برگ آن ریزه و گل آن مانند شبت چتر دار و زرد و سفید و مایل بکبودی و تیز و با نبات آن اندک جسیدگی و منبت آن کوهها و صحراها و سایه دار و از سرد سال می روید حکیم میر محمد مومن در تحفه المومنین نوشته که آن غیر قیصوم ست چه قیصوم شبیه است بافسنتین و اکثر یک ساق از یک ریشه می روید و بشاخ و زیاده بر شبری و برگ آن شبیه ببرگ ساق زنبق و از ان بسیار ریزه تر و با جسیدگی قلیلی گل آن سفید و زرد و با عطریت قوی بی ثقل رائحه منبت آن مخصوص کوهها که باران در آنجا بیشتر شود و اکثر اطبا و شایین مشوش ذکر کرده اند و هر دو را یک چیز دانسته اند بعضی که دو چیز دانسته بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات آنرا در قیصوم مذکور ساخته اند بهترین آن خوشبوی ثقیل الرائحه آنست طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و نیز در دوم گرم و در آخر اول خشک گفته اند منسوب بمشتری افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة آشامیدن دو درهم گل زرد آن با عسل جهة اخراج اقسام معده حب لقرع مجرب آشامیدن طبیخ دو مثقال آن و جلوس در مطبوخ آنجهة دفع احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و ورم آن و اخراج سنگ مثانه و مشیمه و جنین و تنقیه قروح رحم مفید آشامیدن آب نقوع مقدار دو درهم آن جهت دفع حمیات و بدستور مطبوخ آنجهة اکثر امراض مذکوره خصوصا امراض رحم اما باید که غذا با روغن تناول نمایند و ضماد آنجهت اقسام درد و نفخ سده و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات و سرفه جهة درد سینه و بر زیر شکم جهة رفع احتباس بول و حیض و تحلیل اورام و تسکین درد و با دستور نطول آن و تکمید بدان جهة امراض مذکوره و دفع سده خیشوم و زکام و سدر و دوار و استنشاق طبیخ آن جهة رفع زکام و امراض دماغی و استشمام گل آن جهة حول عصاره آن

جهت رفع فضلات رحم و آنچه مراد از اخراج آن باشد و در سوختهٔ مجموع آن جهت تجفیف قروح و ضماد بیخ آن بر زیر شکم جهت ادرار بول و حیض
باید که در هنگام امتلای بدن ضماد آن را استعمال ننمایند و همچنین هنگامیکه ماده در سده التهاب باشد بسوی آن عضو مضر گرداند و مصلح آن کتیرا و مقدار
شربت آن تا سه مثقال بدل آن در امراض الراس ریوند و وزن آن بابونج دو وزن آن در امراض العین مرهم بفتح یا و سکون را مهمله و میم صاحب تحفه
نوشته که بلغت هندی شگوفه ام غیلان میدانند و مولف جامع بغدادی شگوفه درخت خارداری و بزرگ بقامت مثل بزرگی زالزالک و برگ آن مانند
برگ خاری که خرلاب ثمر آنست و گل آن صوفی بمقدار نخود و زرد و با سفیدی آمیز و با عطریت [illegible] افعال و خواص آن مفرح و [illegible] تازه
آن بالخاصیت و منوم و بغدادی نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که وثوق بقول او بود که [illegible] چالیس [illegible] تازه آن مسهل و در عراق [illegible]
که عبارت از عرق آنست بجهت خوشبوئی و تفریحی که دارد در عطریات مستعمل است و در طب غیر مستعمل آنرا بعضی [illegible] اطباء [illegible] برای
من که آن بجهت [illegible] یافت و بجهت نفث الدم با ماء [illegible] که دم الاخوین است مفید [illegible] صاحب تحفه نوشته که گویند [illegible] خواص [illegible]
بید مشک ست برنگ کابلی بفتح با و را مهمله و سکون نون و کاف فارسی و فتح کاف و الف و ضم با و کسر لام و یا [illegible] نسبت [illegible] فارسی
معرب آن برنق و بیخ سنت و بهندی بابرنگ نامند ماهیت آن دانه ایست کوچک و سیاه و املس از فلفل ریزه تر [illegible] سفید [illegible] اندک [illegible]
آن تند [illegible] محرور المزاج را گاه باشد که رعاف عارض گردد از استشمام کوبیدهٔ آن و با رسیدن گرد آن بدماغ [illegible] کوبیدن آن نوع [illegible]
کوچک [illegible] بزرگ آن سیاه آمیخته با سفیدی و گرم و تند [illegible] و کوچک آن مایل بسرخی و این قوی و بهتر است و در دفع کرم معده [illegible]
آنست طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک بعضی در سوم و بعضی در اول گرم و خشک گفته اند و این قول [illegible] افعال و خواص آن مخرج و
مسهل بلغم غلیظ سوداء و اخلاط لزجه از مفاصل و تقویت [illegible] تجفیف رطوبات و قروح و [illegible] اقسام کرم معده [illegible] صاحب [illegible]
اخراج کرم [illegible] بول [illegible] نقرس میگردد مقدار شربت آن تا سه درهم که کوفته [illegible] با شیره [illegible] مضر امعاء و مصلح آن
کتیرا بدل آن [illegible] وزن آن قنبیل است و بوزن آن نیز گفته اند برنوف بفتح با و سکون را مهمله و ضم نون [illegible]
[illegible] است ماهیت آن [illegible] برگ آن شبیه [illegible]
و شگوفه [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مجفف رطوبات [illegible]
بارد و عصارهٔ برگ آن جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات از دهان تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد [illegible]
[illegible] گردن و شکم کفهای دست و پای ایشان [illegible] بستور خورانیدن مقدار یک درهم عصارهٔ برگ آن محلل [illegible]
نافع و آشامیدن سه درهم از عصاره با [illegible] مسهل قوی بلغم [illegible] ادرار [illegible] مثقال یک [illegible]
[illegible] مسکن وجع قولنج و وجع قولنج مردان و زنان [illegible] حیوانات که از سمی باشد [illegible] عصاره [illegible]
جهت [illegible] یونانی ایلیمن نامند [illegible] دماغ [illegible] برگ [illegible] دماغ [illegible] برگ خشک [illegible]
التیام قروح و ضماد آن با زفت جهت خنازیر و رفع مضر امعاء مصلح آن صمغ عربی بدل آن [illegible] شش [illegible] عصارهٔ آن تا [illegible] مثقال
و از برگ خشک آن تا ده درهم و نیم ست برواق بفتح با و سکون را مهمله و فتح واو و الف و قاف ماهیت آن [illegible]
سنگ [illegible] ست که چون [illegible] مایل بسفیدی باشد و [illegible] طبیعت آن [illegible]
افعال و خواص آن [illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۴۱

استقوالس تا مند ماهیت آن نباتیست پرشاخ و شاخهای آن مانند کمان کج و خمیده گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون طعم آن تلخ و بیخ آن سفید و پوست
بیخ آن بازردی طبیعت آن در اول گرم و تر افعال و خواص آن مفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا و لوا و ضماد آن جهت
بهق و داء الثعلب و تحلیل اورام سوخته آن با عسل جهت تقویت جگر و عصاره آن جهت دمعه چشم نافع مضر مثانه و مصلح آن انیسون بدل آن [illegible] است
بیر بیتا بکسر با و فتح را مهمله و سکون یا و تا و چهار نقطه فوقانیه هندی الف بلغت هندی نام گیاهی بزرگ است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص
آن مقوی دل و مشتهی و گدازنده اخلاط و دافع ضیق النفس و سرفه و تپ کهنه و درد شکم و ریاح و قراقر و فساد بلغم و کرم معده و مقعده و جذام و قابض بطن است
بیریا مصری بفتح با و سکون را مهمله و فتح یا مثناه تحتانیه طلعت بلغت مصری یعنی بقله است یعنی بقله که در مصر میروید ماهیت آن نباتیست
شبیه بکرفس و خوشبو و بوی آن مانند بوی رازیانه با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و نبات آن را از بلاد مصر آورده و از اینجا بجاهای دیگر نقل نموده اند
و [illegible] تا از اول صیف بماند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و احشا محلل ریاح و دافع نزلات مفتح سده جگر
و سپرز و مدر بول و حیض و مسخن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت [illegible] مضر دماغ مصلح آن نیلوفر مقدار شربت آن [illegible]
بدل آن [illegible] مداومت خوردن نبات آن جهت دفع زردی رخسار [illegible] و در سایر افعال و دفع ضعیف تر از تخم آن است [illegible]
و سکون را و فتح یا مثناه تحتانیه و الف و فتح لام و ها [illegible] ماهیت آن گیاهیست هندی شبیه [illegible]
گل آن سفید و زرد و برگ آن کوچک [illegible] و ساق آن [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] آب [illegible] جهت [illegible] عصاره آن
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ماهیت آن گیاهیست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] سینه و حلق و زبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آن روغن گل سرخ و پوست خشخاش پخته جهة اورام حاره و تسکین وجع آن مجرب چون بیاشامند مقدار دو درهم و نیم تا سه درهم خیسانیده آن
در آب گرم تا آنکه لعاب و لزوجت آن زود برآید با شکر سفید و با سکنجبین جهة تلیین و اسهال مفید و آشامیدن مطبوخ آن در آب نیمگرم جهة درد سینه
حاره مفید و آب بجوشانند و بیاشامند و چون بریان نمایند بروغن گل سرخ چرب نمایند و بنوشند جهة رفع اسهال و قبضیت شکم و با روغن بادام شیرین جهة
سعال صبیان و تسکین معص و زحیر زائل گردانیدن غم که بسبب احتراق صفرا باشد نافع و چون بکوبند و بر بدن مالند بدن را نیکو نرم و فربه گرداند و اگر حادث از گرمی
بسر گفته بزرقطونا کوبیده را نباید آشامید که قاتل است و جهة آنرا بعضی حدت تخم آن بعضی جسبیدن آن بسطوح باطنیه و تفرح آن گفته و چون بیش مقدار ده درم
از کوبیده آنرا بیاشامند گویند اولا بدن سرد گردد و حذر و استرخاء و کرب و غم و غثیان و ضیق النفس و را حادث گردد و پس غشی و سقوط نبض و موت و علاج
آن قی فرمودن بماء العسل حار و نمک و بوره چند مرتبه و خورانیدن زرده تخم مرغ نیمبرشت و اسفیدباجات با فلفل و نعناع و تقلیه و خورانیدن مثلث است
بدل بزرقطونا در تلیین طبیعت و خشونت سینه و حلق و سرفه بیدانه و در تبرید و ترطیب تخم خرفه و در تفتیح تخم کتان مقدار شربت آن از دو درهم تا ده درهم
بزرغنج و بزرغنجد بفتح با و سکون زا و ضم غین معجمتین و سکون نون و جیم و بفتح با و سکون زا و ضم غین معجمتین و سکون نون و دال مهمله در آخر لغت فارسی
است ماهیت آن گویند بار درخت تا البته پسته است و گویند ثمر پسته یکسال مغز می بندد و آنرا پسته می نامند و یکسال نمی بندد و
دانرا بسر نقع در این درخواص نمی نمایند پوست بیرون پسته طبیعت بلکه بسیار سرد و خشک و قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقیا است و دباغان زنان
پوست حیوانات را دباغت می نمایند بزر کتان بفارسی بزرک نامند و بهندی السی و تیسی و از مطلق بزر و حب بزر مراد آن است
آشامیدن آن مسمی منفط است در روغن آن انشاء الله تعالی در حرف الکاف مع التاء در کتان مذکور خواهد شد **فصل الباء مع السین المهملة بسباسه**
بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح با موحده و العقال فتح سین مهمله و ها در آخر لغت عربی است بفارسی بزباز و بهندی جاوتری نامند ماهیت آن پوست
زیرین پوست جوز بوا است که بالای پوست صلب جوفی آن پیچیده می باشد و بهترین آن اشقر مائل بسرخی تند بوی و ضخیم تازه است
که باندک قبضی باشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک گویند در اول گرم و در دوم خشک و اصح است و با قوت قابضه و حرارت لطیفه و جلاء و تحلیل
افعال و خواص آن مفرح و مقوی معده و کبد و با منفط در زیاده کننده منی خصوصا در بارد المزاج و هاضم و خوشبو کننده دهان و مفتح سدد و مجفف
رطوبات و محلل ریاح و صلابات باطنی و خارجی و مقلل جهة سلسل البول حادث از برودت و رطوبت و سحج و نفث الدم و قرحه امعاء و جلب رطوبت سینه
و مشتهی اسهال کهنه و دردو سر و منع ریختن فضلات معده ضعیفه و نشف رطوبات و تقویت رحم و نشف رطوبت و خوشبوئی آن و سعوط آن با گرم
با روغن بنفشه جهة درد سر و سدر و طبیعت حادث از ریاح غلیظه و طلاء آن بر سر جهة درد سر و شقیقه و صرع و ضماد آن به تنهائی یا با دوائی جهة تقویت قلب و معده
پائین طهر جهة سلس البول یا برکسر و جهة رفع بدبوی زیر بغل و باسرکه جهة اورام صلبه و طلاء آن باعسل و رحام جهة درشتی زبان کوبیده
در ریاح و نفاس مجرب و فرزجه آن بعد از طهر جهة حبل با زعفران منقی رحم و مصلح آن مالیدن و قیروطی آن با زیت جهة سحج و قرحه امعاء مفید و گویند مضر
بجگر مصلح آن صمغ عربی و مصدع و مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوز بوا است و در افعال قریب آن است و تقطیعت تر از آن و جوز
دواء و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **بستان افروز** بضم با و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و نون و فتح همزه و سکون فا و ضم
را مهمله و سکون واو و زای معجمه لغت فارسی است و بعربی حبق بستانی و زینة الریاحین و مداح نیز گویند جهة آنکه بسیار خوش منظر است و هر گیاه خوش منظر را
خروس و بفارسی تاج خروس و گل جلوه و گل یوسف و بهندی نوعی صغیر آنرا کوکهی و کبیر آنرا جتا دهاری نامند و آن غیر تاج است که حبق منظی باشد و چهار
برگ آن عریض تر و با لون و ساق آن سرخ و نبات آن قوی تر و بزرگتر و کم گل می باشد و لبستان افروز برگ آن سبز و ریزه و برگ گل آن سرخ رنگ و نقشی
بی رائحه و تخم آن ریزه و سیاه و براق **طبیعت** مجموع آن سرد و خشک و قابض و رادع **افعال و خواص** آن آشامیدن آن بسبب معصور
آن مقدار یک اوقیه به نیم وزن با آب مطبوخ آن با جلاب و سکنجبین جهة رفع حرارت معده و جگر و سینه و سیتر و رفع سمیت و فالق النفس نافع و جرم آن مقل و مصلح آن

سکنجبین مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و نیم بدل آن حاجم و تخم آن جهت اسهال البطن بیانیک چون بکوبند و در [illegible] بخلیا سفید و شب در شتاب

بگذارند و صبح بنوشند و مداومت بر آن کنند بسیار نافع و جهت دفع حرقة البول و بول الدم مجرب مقدار شربت آن تا دو مثقال بستباج بفتح با و سکون سین مهمله

و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و جیم بفارسی خلال مکه و بعضی سنک نامند ماهیت آن نباتیست خاردار و برگ آن با خشونت

در یزه و گل آن سفید مایل بزرقی و شاخهای آن بقدر شبری از یک بیخ روئیده و بر سر شاخها چیزی مانند قبه رسته و بعضی از شاخهاست

باریک که از آن خلال سازند و تخم آن شبیه بتخم نانخواه و طعم آن تند و ریزه و خشبی که نامند طبیعت گیاه آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی اند که

افعال و خواص آن خلال کردن با آن جهت تقویت دندان و طلای آب آن جهت تحلیل ورم و جلوس در طبیخ آن جهت اصلاح حال رحم و ادرار

بول نافع و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک [illegible] سعال و [illegible] ریاح و [illegible] سده جگر و ادرار بول نافع و

ضماد مطبوخ آن [illegible] مصلح آن [illegible] مصلح آن [illegible]

مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن [illegible] بفتح سین [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

اصلی ندارد [illegible] مانند خانه زنبور [illegible]

[illegible] صاحب مختار الاستقام [illegible]

[illegible] مستعمل [illegible] نیز [illegible]

[illegible] طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن [illegible]

قابض [illegible]

[illegible] گوشت [illegible]

[illegible] زائل کردن [illegible] تقویت [illegible]

[illegible]

[illegible] جذام مجرب [illegible]

[illegible] مقدار شربت آن تا یک مثقال [illegible]

[illegible] انگشتری [illegible]

[illegible]

[illegible] نوع [illegible]

[illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible] طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] تقویت [illegible] نافع [illegible]

[illegible]

۱۴۳

باران تو عسل ست و باشامند التهاب را ساکن و حرارت غریزی را قوی گرداند و نبید لبسیار خوشبو و مسکر و مقوی معده و امعا و شدید القبض و ممسک بطن بهست
دبهترین لبسر سیده سیب آنست بکمال رسیدگی رسیده شروع بافتادن از خوشه نماید و مصلح وی شعر بیره و ناقص کردن یکسیدن آنبار سیخوتن دا نارشیرین شکر و کیفیت
ست و مضر بسینه و مصلح آن خشخاش و زبیب و در مزاج مانند لبسریست و جهت قوی اسهال و ضعف معده نافع **بسفایج** بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا
والف و کسر یا مثناة تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب و ثاقب الحجر و کثیر الارجل دبیونانی بولو دیون یعنی کثیر الارجل در مصر معروف باستولون و بهندی کهنکلسے
نامند ماهیت آن بیخی ست اغبر مائل بسیاهی و باریک و شبیه بهزار پا و گره دار و از هر گرهی ریشهای باریک بر آمده و بهترین آن آنست
که تو تفلی طعم و سطبر و باندک حلاوت و قبض باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز مانند پسته باشد و سیاه آن زبون بلکه رنگ تازه آن پستی
میباشد و هر چند کهنه شود رو بسرخی و سیاهی می آورد و نبات آن بسیار و کشنیز برگ دار شبیه ببال طیور و مانند گیاه هر خس بقدر یک شبر
و برگهای آن ریزه اغبر و مزغب بران نقطهای زرد میباشد و از میان شاخهای درختان از بیخ اشجار خصوصا بلوط میروید در بعضی از تابستان
صاحب شفا الاسقام نوشته که شاخهای آن باریک سرخ و شبیه بپای وشان ازان غلیظ تر و برگ آن نیز شبیه بدان ست و حکیم میر محمد مومن تحفه نوشته
آنرا از حجاز نامند **طبیعت** آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن و بعضی گرم در سوم نیز گفته اند و بعضی خشک در سوم و گرم در دوم و بعضی در اول گرم و خشک
معتدل نیز گفته اند و قول اول اصح ست **افعال و خواص** آن مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و تسیر منجمد در معده و قولنج و
منجمد کننده تسیر منجمد و جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیه امعا و آشامیدن آن با شکر و فانید و با طعمه جهت دفع کراهیت آن برای کسی
مکروه دارد و آشامیدن آن ادویه بالخصوص سحق آن و منفتح و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی و اخلاط غلیظه لزجه و مخاطیه از معده و مفاصل و بی ضرر است و آشامیدن
مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس بود و مداومت و آشامیدن مطبوخ آن با عناب جهت سقوط داء الثعلب مجرب و آشامیدن
مثقال مطبوخ آن با افلوس خیار شنبر یا ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معده مزمن و صرع مجرب و جهت اصحاب مالیخولیا و جذام هر روز یک درهم و نیم آنرا
با چهار اوقیه مغز فلوس خیار شنبر هفت روز بیاشامند هر دو علت را زائل گرداند و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء الشعیر یا ماء العسل محلل قولنج و
نفخ و صالح العمل و هر خلطی که در معده موجود باشد آنرا دفع نماید و جمیع علل سوداوی را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ جوهر سودا از قلب و دماغ مینماید و چون طبخ
نمایند آنرا با خروس پیر سال خورده که خروس را بدوانند تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آنرا چاک کرده پاک نموده بسفایج نیم کوفته انباشته طبخ نمایند و آب آنرا
خوب مهرا گردد و مطیب بزنجبیل باندکی رازیانه نمایند و بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون طبخ نمایند آنرا مفرد و یا با فواکه خشک و حسا لبس نیز اصلاح یابد و
فعل آن نیکو گردد و ضماد آن جهت التوای عصب و شقاق مابین انگشتان نافع و گفته اند مضر بسینه مصلح آن سپستان و طبخ نمودن مرضوض آنرا با ماء الشعیر
و چغندر یا نرم کوبیده و بران پاشیده بیاشامند مضر گرده و مصلح آن هلیله زرد **مقدار شربت** از جرم آن از یکدرم تا سه درهم و در مطبوخ از دو درهم تا شش
درهم و هفت درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و قوت و سن **بدل** آن بجهت مواد سوداوی نصف آن افتیمون و ربع آن نمک هندی ست و صاحب شفا الاسقام
نوشته که استاد من گفته باید پوست آنرا تراشیده نرم کوبیده استعمال نمایند تا آنکه منفتح نگردد و حب بسفایج و سفوف و شراب و مطبوخ آن در قرابادین
ذکر یافت **فصل الباء مع الشین المعجمه** **بشام** بفتح با و شین معجمه و الف و میم **ماهیت** آن درختیست حجازی و نیست آن در اصل ابتدای حجاز بوده
و ازان جا به بیت المقدس و عراق و مصر نقل نموده اند و در جبال حوالی مکه مشرفه بسیار است و بالفعل بجای بلسان حب و عود لبن آن مستعمل است
و دو نوع ست کبیر و صغیر درخت کبیر آن اولا بقدر درخت انگور میباشد پس بلند و عظیم میگردد تا بقدر درخت توت و بید و شاخهای آنرا ست نمیباشد بلکه
کج و پیچ دار و گره دار و برگ آن ریزه شبیه بصعتر و بزرگتر ازان با رطوبتی چسپنده و شیرینی کمی و گل آن زرد و تخم آن سرخ شبیه بکبابه و همزه و چرب و ثمر آن خوشه دار و اندران
دانهای مائل بزردی بعضی سرخ و بعضی طولانی مانند حب الصنوبر و نرم و بی طعم مائل به تلخی و اندک شیرینی و لعاب دار و اهل یمن را میخورند و چوب آن سبز
با عطریت و صنفی از آنرا حب مدور مانند فلفل و چوب آن خشن و سنگین مائل بسیاهی و چون قطع نمایند آنرا و با برگ هر دو صنف آب سفیدی ازان

برمی‌آید که معده لین آنست و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی میگردد و این بهترین اجزای آنست و مسمی به بلسان است ان شاء الله تعالی در حرف الدال مع اللام تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن گویند که بُتم است طبیعت تمامی اجزای آن گرم در دوم و خشک در اول و برگ آن با رطوبت فضلیه
افعال و خواص آن و معاً بجهت بیاض عین و تنقیه زخمها و تخفیف آنها و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان بارده و ازشموم آن بعل و حیض
و حمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل و تنقیه ارحام و تحلیل ریاح آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضای باطنیه و بطی الخروج از معده و جهت
گزیدن عقرب ضماد و مضمضه و نشوق آن نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص برگ آن تنهائی و یا با روغن های مناسبه
خضاب نیکو است چون طبخ نمایند و یا بکوبند و بر سر و موی بمالند و یک شب بگذارند و یا برگ تازه آنرا بکوبند و در روغن جوش دهند تا سیاه گردد
و موی را بآن چرب نمایند و اشتق و عصا از آن ساخته بدست گرفتن موجب قضای حاجت است و از این سبب آنرا خشب السیر و عصا موسی نامند و مسواک
نمودن به چوب آن جهت خوشبوئی دهان و تقویت و استحکام لثه نافع و چون حب آن مورث کرب و امراض ردیه است اجتناب از آن اولی است
نیلوفر بکسر نون و فتح بالا و سکون شین معجمه و کسر نون و سکون یا و فتح تحتانیه نون اهل مصر آنرا عرائس النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برگشتن آب نیل و بالا آمدن
آن جا بجا در آن میروید ماهیت آن گیاهی است شبیه به نیلوفر و ساق باریک بلند گو نیه چوک قتا طلوع میکند منبسط و بلند میگردد و در آن از
آب بالا می‌آید و چون غروب مینماید منقبض و کوتاه و سر آن در آب فرو میرود و سر آن مانند کوزه خشخاش و بزرگتر از آن و در آن تخمهای بسیار دارد اهل
مصر آنرا خشک نموده دارو کرده نان میپزند و تخم آن مانند شلغم و سیب آنرا بیار و نا مند و خام و پخته آنرا میخورند و پخته آن رنگ آن شبیه بزرده تخم مرغ
در رنگ و طعم و در مصر بسیار میشود و بهندی گول و ای آن بهتر و تخم آن با عطریت طبیعت آن در دوم سرد در اول سوم تر افعال و خواص آن
جمیع افعال نیلوفر است و تخم آن با اندک حرارتی چون با گوشت طبخ دهند و تناول نمایند مقوی معده و باه و جهت هیجان سهال صفراوی و غیر
و مسهل و نافع و دو الغذا و غلیظ و گل آن با قوت و محلله و روغن معمول از گل آن مانند روغن گل جهت نفع جنون و درد سر حار و شقیقه و ذات الجنب و طلا و ضماد
و صندل و تمر و سست آن افعال منتشر و نیلوفر است و در انزال محلل ورم‌ها و جهت بواسیر نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه عدد
نیلوفر بهندی بهل آن نیلوفر است و در هند و بنگاله بسیار میشود و در هند بسیار و بحیره‌ها که تالاب و حبل مینامند در اوائل هنگام طغیانی آب بنیاد کنول
نامند و ثمر آنرا کنول گند و تخم آنرا سکلی و گل آن شبیه بگل نیلوفر و خوشبو و بزرگتر از آن و طرف زیرین برگهای آن سفید مائل بگلابی و سرخ
بسیار خوش منظر و تخم آن صنوبری شکل بهیات اول و ساق آن مجوف و بسیار طولانی و برگ آن پهن و بر روی آب مفروش و ثمر آن بهیات کوزه خشخاش
بسیار بزرگی و در اندرون آن و انها مقدار ثمر طوس فندق و کوچکتر از آن که بهندی نیم نامند و اندک طولانی با پوست سبز اندک صلبی و در
اندرون آن پوست سفید نازک و مغز آن مانند مغز فندق و بادام و پسته و باقلا و یا رجین و در آن زبانه سبز نازک تلخ طعم آنرا دور کرده و مغز آن
در هنگام خامی شیرین و لذیذ و تازه آنرا میخورند و بعد رسیدن و خشک شدن صلب میگردد و آنرا در ظرفی گلی بالای آتش بریان کرده نیز میخورند و نیز آنرا
آس نموده نان پخته و بطریق سویق نیز میخورند و تخم آنرا نیز در خامی خام و بعد رسیدن پخته میخورند ممسک و مقوی باه میدانند افعال و خواص جمیع آن
مثل نیلوفر است فصل الیاء مع الصاد المهمله الصاق بفتح یا و فتح صاد مهمله و الف و قاف لسان العصافیر لبسان و الف برّاق نیز آمده مرادف آب دهن
و لسانی است یا آنکه در دهان است طبیعت آن گرم و با رطوبت بالفعل یا یبس آخر ام و در حین گرسنگی حرارت و ملس آن زیاده و در حالت غضب و امتلا اضعف
و بکمال حرارت افعال و خواص آن جالی آثار مانند بهق و کلف و قوبا و سیاهی کبودت طلا و قاتل کرم گوش قطور و خاییده گندم با شتاجت نفخ و ادرار
تحلیل آنها نافع و در حال کمال حرارت با زهر سموم کشنده مانند افعی است چون بر سوختگی آن اندازه دار الساتین نیز خواص آن با اجمال گرانت الصل فتح با و
ها و طعام ... بپارسی پیاز ناشنده بهندی نیز بدین نام مشهور است ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آن در چشم زار و کوه‌ها کثیر بوده و طعم برگ و
بیخ آن تند میباشد و این را ... ناشند و قوی تر از بستانی بستانی آن سفید و سرخ و بزرگ با سبزه کوچک میباشد بهترین آن سفید ...

بالیده آید آنست طبیعت مجموع آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفتح سده و مقوی شهوت طعام
و باه خصوصاً پخته آن با گوشت مجرب و نافع هوائی و بائی و طاعون و اختلاف آبها خصوصاً در استفراغ اول ورود در بلاد آن خوردن خام آن با نان
مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ مهرا آن کثیر الغذا و ملین طبع و مسکن عطش جاذف و پخته آن با جزلی و بینه جهت تنقیه سینه و شش
از اخلاط لزجه و پخته آن با سرکه یا پرده آن جهت یرقان و سپرز و برای انگیختن اشتها و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و تنهائی مانع از
رسیدن و دافع سموم و آب آن جهت رفع تب ریگ دیوانه گزیده نافع خصوصاً چون یک چهاریک آن بوزن شانزده درهم سه روز خورده شود و تجربه مجرب
و قطور آن در چشم جهت تنقیه بدن جهت دمعه و حکه و جرب ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض قرحه عین و ضعف بصر و ظلمت حادث از رطوبات و مواد
غلیظه و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن جهت دفع ضرر هوائی و بائی و تعفن هوا و سده دماغی و تحلیل بخار و چکانیدن آب آن در گوش جهت دفع
ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح آن و غرغره آن جهت خناق بلغمی و آشامیدن آب کوبیده معصور آن مقدار آورده تا
مثقال بحسب ضعف و شدت آن جهت رفع سمیت عقرب گزیده و ضماد کوبیده آن در موضع نهش مجرب النفع و نیز ضماد آن جاذب خون لطافت جلد
و نیکوئی رنگ رخسار و با عسل بارد و نمک جهت جرب و ثالیل و کلف و قروح شهدیه گویند مجرب است و با ماهی در حیثیت زخم سگ دیوانه گزیده
[illegible] با نمک و سداب و عسل جهت ثالیل بر آورده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته آن به تنهائی و یا بادروج [illegible] جهت نضج اورام
و با زرده تخم مرغ یا روغن تازه یا [illegible] جهت دفع اوجاع مقعده و حکه و تحلیل ورم آن و ضماد روغن کوبیده آن جهت رفع تشنج و شقاق مقعده و [illegible]
از بیت رفع کجی ناخن مجرب و حمول [illegible] آن در روغن [illegible] جهت گشودن [illegible] آن با پیه مرغ جهت [illegible]
از کفش و موزه مفید و طلای پوست سوخته آن با موی سوخته جهت داء الثعلب مجرب و در جمیع افعال سفید بزرگ آن قوی تر از غیر آن مضر محرورین و اکثار آن
مورث نسیان و [illegible] و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ و در جرم معده تشنگی و مصدع محرورین خصوصاً تازه آن [illegible] مصلح آن
[illegible] آنست با آب نمک با سرکه خوردن و بعد از آن کشنیز و کاسنی تناول کردن و دافع بد بوئی آن باقلا و مغز گردگان مشوی و نان سوخته و چون
نوشته و بقول [illegible] همه [illegible] زرد کرده در روغن بریان کنند دفع آن [illegible] و تخم آن در آخر دوم
گرم و خشک با رطوبت فضلیه [illegible] ضماد آن جهت [illegible] نافع [illegible] بصل و [illegible] عرق [illegible] مراهم و محلل آن
[illegible] بصل القی بفتح قاف و سکون یا و همزه ماهیت آن پیاز بیست زیرا که پوست آن سیاه و برگ آن شبیه [illegible] در
طول [illegible] طبیعت آن بسیار گرم افعال و خواص آن چون در آب جوش دهند و آب آن را بیاشامند [illegible] و چون قدری
[illegible] بخورند یا جرم آن را بیاشامند از غایت تسدد [illegible] دفع گردد [illegible] که منجر بخناق و سقوط قوت گردد و اولی بترک استعمال
آنست خصوصاً [illegible] مگر در هنگام شدت حاجت و در شخص قوی المزاج ممتلی البدن با مقویات معده مانند حب الآس و مانند آن تنهائی [illegible]
مع الطاء المهمله [illegible] بفتح و سکون طاء مهمله و آخر فارسی [illegible] بضم [illegible] و سکون را و فتح دال مهملتین [illegible] هندی [illegible] نیز نامند ماهیت
آن اسم صنفی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان کوچکتر از [illegible] بفارسی [illegible] و هندی [illegible] پاهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی
میباشد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک [illegible] برودت فضلیه و اهلی آن گرم ترین طیور اهلی است و بعضی گفته اند در [illegible] المزاج
گرمی میکند و در محرور مورث تب است افعال و خواص آن کثیر الغذا و رافع ریاح و دیر هضم و نفاخ [illegible] آن [illegible] گرده و مولد خون
غلیظ و دیر التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین گوشتها است در تقویت باه و زیاده کردن ماده منی و سائر قوی و خوردن جگر آن خصوصاً [illegible]
[illegible] مولد خون صالح و خفقان را مفید و تصفیه صوت [illegible] و ضماد گوشت آن [illegible] جهت ثالیل [illegible] بهترین [illegible] گرم [illegible] و محلل [illegible]
[illegible] مغز [illegible] مقعده مفید و ضماد [illegible] جهت خفقان و ورم لبتان و تسکین اوجاع بارده و آشامیدن آن جهت امراض [illegible] نافع و [illegible]

تحلیل سده و دفع حرارت صورت و دفع اعیاء و اوجاع آن عناق بدن و بچنین بهمین بدان تحقیق که اخذ آن با الوان با ادویه مناسبه مفید و تخم آن غلیظ تر و دیر هضم
ضعیف تر از تخم مرغ و بهای رفع هزال و فربه کردن بدن باکبر جهت قطع سیلان چون بهیر برشته آن با سداب و روغن زیتون جهت وجع اکثر اطفال و سده و
آن با مرو ابیده و شکر و نوشادر جهت نفع بیاض قوی الاثر و سنگدان آن بسیار هضم و از تعفن بعید و چون با هضم شود مقوی معده و احشا و خاکستر پر و بال آن جهت
تحلیل خنازیر مفید و زبل آن بسیار گرم و جهت ازاله کلف و نمش خنازیر نافع مورث لطوبی هضم و صداع مصلح سرکه و زنجبیل و سکنجبین و ادویه حاره مانند سداب
و کرفس و غیره تیج و اگر بریان نمایند باید که پیاز و غیره از او و دیگ کوره و در جوف آن گذارند و با روغن یا غیر آن بریان کنند و اگر اسفیداج سازند در جوف آن
کشنیز و کرفس و سداب و پیاز و یک دو دانه سیر خشک گذارند و با نخود و دگر بناو و از چینی طبخ نمایند و بهر حال باید که خوب مهرا پخته شود و از هوت و سهوکت آن
زائل گردد و دهن آن جهت اوجاع مفاصل نافع در قرابادین ذکر یافت و چون او کثیر الزهومت است باید برای رفع زهومت آن بعد از ذبح و سه ساعت
در زمین دفن نمایند پس آورده پاک کرده طبخ نمایند و ران بدین قسم که دو سه دفعه با آب خالص جوش دهند و آب را بریزند پس با اندک پیاز ورق کرده و آب دیگر
در بقو خاره و سرخ طبخ نمایند و بهر نحو که خواهند تناول کنند و لهذا بری و صحرای زهومت آن بسیار است اولی اجتناب از آنست **بطارخ** به فتح با و طا و الف و فتح
را مهمله و خا معجمه اسم ماده تخم ماهی ست که هنوز تخم نشده باشد و جامد لو لقدر انگشتی و سائل و نیز میباشد مانند ریک بهترین آن تازه مائل بزردی سائل
آنست **طبیعت** نمک سود آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قاطع بلغم و جالی مصفی و جهت گرده و سپرز و ریاح نافع مضر محرور و دیر [illegible]
التعفن مصلح آن زنجبیل و بالخاصیت قاطع تشنگی آن سکنجبین و ترشیها ست مطلقا و آنچه در گیلان تخم ماهی را اشبل میسازند قریب الفعل است **بطم** بفتح با و
سکون طا مهمله و میم درخت حبة الخضرا است و بفارسی و بترکی درخت سقز نامند ماهیت آن درخت آن عظیم میشود و در شیرخوان میکنند و برگ آن [illegible]
و ثمر آن معطر و تخم آن شبیه به سماق و عدس و از آن بزرگ تر و با پوشش و مغز آن سبز و شیرین و با دهنیت شبیه بمغز پسته و از آن نازک تر و چرب تر و بالای
مغز آن پوست خشبی و زیر پوست سبز آن پوست صفی شبیه به پوست پسته و از آن نازک تر و نوعی از آن بسیار نازک میباشد و بفارسی کلخنگ نامند
و نوعی اندک صلب و پوست آن سبز مائل بسیاهی و طعم آن ترش و بفارسی بن نامند و خام آن با عفوصت و خوش رایحه و طعم و در شیراز بنشه نامند و در
ماستینه داخل مینمایند جهت خوبی رایحه و طعم آن و در حبة الخضرا انشاء الله تعالی بتفصیل تمام مذکور خواهد شد منبت آن سنگستانها و دامن های
کوه و زمین های خشک صلب **طبیعت** درخت و برگ و شاخ تازه آن گرم در آخر دوم خشک در آخر اول و خشک آن در سوم گرم و خشک **افعال**
و خواص آن محلل و قابض با حدت و لطول پوست آن محلل اورام و برگ خشک کوبیده بیخته و با آب سرشته آن خضاب نیکوست و با سرکه در روغن
جهت رویانیدن و دراز کردن و نیکوئی و رفع خشونت موی و خاکستر چوب آن با روغن یا بغیر آن جهت داء الثعلب مفید و صمغ آنرا بفارسی و ترکی
سقز نامند و در علک البطم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **بطیخ** بکسر با و طا مشدده و سکون یا مثناة تحتانیه و خا معجمه لغت رومی ست و بیونانی
قانس بفارسی خربزه نامند ماهیت آن معلوم و معروف است و انواع میباشد بخارائی و سمرقندی و دارائی و غیرهما از اصناف چنده کرک
بلیون نامند و پانزده از اصناف نیست و متوسط آن غیر آنها از اصناف بسیار که تفصیل آن طولی دارد و بالجمله هر چند شیرین تر و لطیف تر و نازک تر
باشد بهتر از آن بهتر است و هر چند تفه تر و غلیظ تر باشد زبون تر **طبیعت** آن در حرارت معتدل و در دوم تر و شیرین آن در اواسط درجه دوم
گرم و گرمک آن در گرمی و تری معتدل تفه آن در اول سرد و در دوم تر **افعال و خواص** آن جالی و مقطع و ملطف و سریع النفوذ و مرطب دماغ و بدن
تخم آن مفتح سده و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصا گرمک آن و مدر شیر و معرق و مدر بول و مخرج حصاة و سریع الاستحاله بخلط غالب و در محرور
و صفراوی مورث [illegible] خصوصا در بلدان حاره و اکثار تناول آن مسهل است با رسیدن اخلاط موجوده در معده و مصلح حال گردد و قروح باطنی
و جلاء آن و عرضی احشاء و مصدع تا اشتها خوردن آن مورث بهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه [illegible] و مانند نیز باعث
سده و بهترین اوقات تناول آن مابین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد مصلح آن

سرکه و آب انار ترش ضماد تخم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه با بوره جهت دفع کلف و انار ریختن ضماد مجموع آن جالی جلد جهت کلف و بهق
و ضماد پوست جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصاً جهت اطفال و آشامیدن ده درم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصاة و آختن
آن و سرو دیگ باعث زود پخته شدن گوشت و آزموده شده و در لغته آن از یکمثقال تا دو مثقال مقی قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح
شهدیه نافع و تخم آن در اول گرم و در دوم تر مفتح سده کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و ملین طبع و مبهی و باقوت محرکه مو و ساکنه
جهت سرفه حاره و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و تشنگی تر و خشونت قضیب که از جهت حصاة بهم رسیده باشد
و جهت بدرقه شدن قوت ادویه جگر و مجاری بول بغایت موثر و ضماد کوبیده غیر مقشر آن بر رخساره و بدن بغایت جالی و بشره و جهت دفع کلف
مجرب گویند مضر سینه مصلح آن عسل و بنفشه مقدار شربت آن از ده درهم تا پنج درهم و پوست و تخم آن با هم جهت ورمی که از بیماری گریه در چشم بهم رسیده باشد
بغایت نافع همچنین چون لسبب شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل بیخ بسته باشد خصوص که تخم آن را نا شسته به تنهائی آن کوبیده آشامند
خشک نموده باشند چنانچه بهم بعضی اهل ایران است بطیخ هندی بطیخ زقی و بطیخ هندی و بطیخ اخضر نیز نامند و بعربی الارنج و دلیوقه نیز
بفارسی خربزه هندی و معروف بهندوانه است و بهندی تربوز نامند ماهیت آن معروف است و انواع می باشد بهترین آن رسیده
شیرین شاداب شکننده بی ریشه آنست خواه رنگ آن زرد عسلی یا نباتی باشد و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد و خواه سرخ و خواه
ابلق و رقی نفیح را صیحانی و کتابی نسبت منسوب به برقه است که اسم موضعی است از شام و گفته اند برقه اسم قریه البیت از بغداد و در آنجا خوب و جرم آن نرم
و نازک می باشد به نسبت جاهای دیگر و رقی بکسر را معجمه خلط و تصحیف است طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر افعال و خواص آن بلحیت
صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و مولد خون رقیق و بلغم شیرین مرطب دن جهت حمیات محرقه و غب خالص و تخصیص که در معده و کبد او صفرا متولد گردد خصوصاً
در کیفیت درد و کمیت بسیار باشد با بدن اولا قوی و خشک محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او باین و اهتر ست از استعمال تبهها و مقطعات دیگر انچه
در آن قوت قبض باشد و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و مواد صفراویه محرقه و اعانت هضم و ادرار بول و تفتیت سنگ گرده با شکر تبرید
زیاده نماید و با شیر جهت امراض سوداویه و با تمر هندی جهت مواد صفراویه و جرب حکه و با شیر خشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیت
که مقدار آن کم باشد مفید بهترین اوقات تناول آن مابین دو طعام است که طعام اول انحدار یافته باشد و بالای طعام مفسد هضم و ناشته خوردن مضر
خصوصاً که هوا گرم و عطش بسیار غالب باشد و چون سر هندوانه را سوراخ نمایند و قدری عسل در آن بچکه سر آن را مستحکم بسته یکهفته در زیر سرگین اسب دفن نمایند
مانند شراب مسکر میگردد اما مغثی و مفسد معده است او هندوانه در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل بصفرا میگردد مانند آب که مضر
سپرز و بارد المزاج و معده سرد و مصلح آن عسل و گلقند و در مبرود المزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آنست و تخم آن در دوم سرد
و در جمیع افعال مانند تخم کدوست و با قوت ممکنه سواد منحرکه مانند آن مقدار شربت آن تا پنج درهم و جهت اخراج حصاة و انحدار غذا از معده گویند بتجربه رسیده
مربای پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و بهر سیلی و درد سینه و ضعف معده که از خلط کرافی باشد و تقویت با قمیه نافع و ضعف آن
و در قرابادین کبیر ذکر یافت و شراب آن نیز فصل الباء مع العین المهملة بعربی اسم سرگین جمع آنانست که خشک آن را زمنغر باشد مثل سرگین سپنده و شتر و عوض تو صیغه
است که بفارسی پشته خاکی نامند و بعربی اسم حمل است فصل الباء مع الغین المعجمة بعربی بضم با موحده و سکون غین معجمه و فتح را مهمله و الف ماهیت آن از جمله
اغذیه اهل خراسانست که از آرد گندم خمیر کرده بر تخته پهن کرده بقدر درهم ها بریده ترتیب میدهند بدین نحو که در آب یخنی و یا قلیه میریزند و تا خوب پخته
گردد پس چاشنی سرکه یا دوشاب یا آب لیمو یا قند و یا آب غوره و یا کشک و یا ماست و امثال اینها داخل کرده و یکجوش دیگر داده فرود آورده تناول
مینمایند طبیعت آن گرم مایل باعتدال است افعال و خواص آن مسمن و مسکن تپ صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال گرده
و صاحبان ریاضت و مولد خون صالح و بطئ الهضم و مولد ریاح است و مصلح آن دارچینی است و اش ماهیچه که آب برگ نامند در جمیع افعال و خواص

مانند آنست و آتش برفته که خمیر آنرا باریک طولانی می برند و بشوربا طبخ میدهند بهندی نیز مثل آنست لغل بفتح یا و سکون عین معجمه و لام در آخر لغت عربیست

بفارسی استر بهندی خچر نامند ماهیت آن حیوانیست که از نر و یکی اسپ و الاغ دو تولید می یابد آنچه که پدر آن الاغ و مادران مادیان باشد بهتر است تا در بعض

آید آنچه مادر آن الاغ و پدر آن اسپ باشد از آن پست تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت و بار برداری و سواری و اسفار زیاده از اسپ و

الاغ دارد و خوش رفتار میباشد خصوص خوب آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن تجفیف در مفاصل و سم آن

مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون در آن طبخ دهند و سه روز هر روز چهار مثقال با آب عصی الراعی بنوشند مرد را عقیم میکند و زن

را چون بعد از طهر با فاصله سه روز هر روز سه مثقال جگر آنرا بخورند منع حمل و نماید و بخور دل آنرا بدستور بول آنرا چون بیاشامند نیز مسقط است

دود آن مو فرزجه و چرک گوش آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و گریزاننده هوام است و همچنین بخور زبل و موی آن گریزاننده هوام

و بخور سم آنرا با روغن مورد ممزوج کرده هر جا که موی بیخته باشد بمالند موی برویاند و داء الثعلب را زائل گرداند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین

است و اگر حامله ببندد مانع حمل است و خوردن آن بجهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر آنرا با مازو بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر موی بمالند موی را سیاه

و دراز گرداند مجرب یافته اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر است از آن فصل الباء مع القاف لق بفتح با موحده و سکون قاف

بعربی ناموس و بفارسی پشه و بهندی مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز و کنعان بضم کاف و تشدید بار شقاة فوقانیه و اهل عمان و بحرین بحالطیط و فمیح بفتح فا

معجمه و سکون میم و حیم گویند ماهیت آن بانگ در بیان اختلاف است از کلام صاحب قاموس که البق العظیم البعوض ... و در بیته مغز طحال حمر ...

و بی در بیته سود... و از کلام شیخ داود انطاکی که البق ... تسمیه ... البعوضه ... الناموس ... و الصحیح ان الناموس یعرف بالشام و المصر

بالبق و هو حیوان احمر ... اسود ... صغار ... سریع الحرکه ... من العفونه ... الاراضی العفنه معلوم

میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانیست که بفارسی شب گرد و سرخک و بهندی کهٹمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضه بالفتح واحده البعوض

الذی هو صغار البق و اشتقاقها من البعض لانها کبعض البقه ... خلقه الفیل الا انها اکثر اعضاء ... لها ارجل و جزء طوما و ذنبا لها

مع هذه الاعضاء جناحان زائدتان ان ... اربعة اجنحه و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها مجوف فاذا طعنت جسد الانسان استقی الدم و قذفت

به الی جوفها فهو لها کالبلعوم و الحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم میشود و این درست است و آن اشتباه است و منشاء اشتباه

اطلاق بق است بر ناموس و بعضی گفته اند آن دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ آن همینست که صاحب مجمع البحرین نوشته و این را بق و

ناموس نامند و کوچک آنرا بعوض و در بی زارها و نیستانها در گیاه نوع بزرگ آن بسیار میباشد و گزنده و بامیست و کوچک آن در جاهای

تاریک پایه دیوارهای نمناک سمیت او از آن کمتر و لیکن صاحب تحفه بجهت شیخ داود اکثر خواص خانس را در بق ذکر نموده بر آنکه خرطوم

بیل مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب و اناخات را بدم وران میکشد و انرا بجید و در دهان و در بچه بخور و طبیعت آن گرم

در دوم خشک افعال و خواص آن بلع نمودن زننده آن با ماجهت رفع عسر البول و قطع حمی و بلع هفت عدد آن در جرف باقلی سوراخ

قبل از نوبت ربع مجرب گفته اند و نفوخ سائیده آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاة نافع و چون بکوبند ... که دارد و بخور خارش

و اندک ... دفع حادث گرد و مصلح مالیدن روغن آب لیموست و چون زرنیخ سائیده و نوشادر با بیضه و سرشته چند روز در مکانی که در آن بسیار باشد

بخور کنند منع و تولد آن نماید مجرب دانسته اند و از دود گاو و سرگین گاو و زجاج و شونیز و چوب صنوبر بگریزند و جرم سائیده صورت نیز باعث خلط

ضرر و انهم نیش آنست لقثو فرش بفتح با موحده و سکون قاف و ضم ثار مثلثه و سکون واو و کسر فا و سکون را مهمله و ضم تا مثلثه و نون لغت یونانیست

ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه به برگ تره تیز و کثر آن ضخیم تر و تیز طعم و ساق آن مربع و گل آن شبیه بگل با درنج و تخم آن مانند گندنا و بیخ

آن سیاه و مدور با ... بزرگی گوچکتر از سبب و بوی آن شبیه به بوی شراب بنفشه آن سنگ لاخها طبیعت وران گرم و خشک افعال و خواص

آن محلل و ملطف و مقطع ضماد برگ آن جهت خراجات عظیم و ثآلیل منکوسه و جذب خار و پیکان از بدن تخم آن قوی‌تر از برگ آن ضماد آن با آرد جو محلل
قوی او جاذب خار و پیکان از عمق بدن بسوی ظاهر و بیرون آورنده آن و چون بیاشامند از تخم آن یک مثقال خوابهای زردی مشوش بینند و
بیخ آن در جمیع افعال از آن ضعیف‌تر و چون بیاشامند مقدار دو مثقال آنرا با ماء البقراطی که ماء العسل است اسهال بلغم و مره سودا نماید مقدار
شربت آن تا دو مثقال است بقصر بفتح با و قاف و سکون را و میم لغات فارسی گاو ماده و بهندی گای نامند ماهیت آن معروف و آن که نر باشد
هندی بیل نامند طبیعت گوشت آن زیاده از یکساله عمر آن گرم و خشک است و از محلل کمتر از نر خشک‌تر افعال و خواص آن گوشت
بطی الهضم و غلیظ و خون متولد از آن غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سرطان و جذام و ورم سپرز و داء الفیل و دوالی و بهق و جرب و
قوبا و سعال و تب ربع و مانند اینها از امراض و مداومت آن مخصب حجاب مفاصل و عرق النساء و قاطع حیض و ولادت پیش از وقت و مورث جرب
و حکه و مورث تحجر و بسبب سده و صعود بخار غلیظه و بد بوئی بسوی فاسد شانع و نصاب چون بالای آن خمری آشامند لهذا بسیار استعمال ننمایند
جهت آنکه خمر آنرا هضم ننماید و قوت آنرا باقی میدارد و کسیکه خمر نمی آشامد نباید که استعمال نماید و باید کسیکه گوشت آنرا تناول مینماید گاه گاهی تنقیه
سودا با آشامیدن مسهل سوداوی نموده باشد متعرض ادرار بول نشود و اجتناب نماید از آشامیدن شرابهای غلیظ قی را نه و ایستاده و چون بیابد
در بدن خود التهاب و سوزشی سرکه بیاشامد و با در طبیخ آن سرکه داخل نماید و لیکن سرکه با آن معین بر زیادتی تولید سودا و تخم آن در طعم لذیذ
میباشد و از برای صاحبان کد و ریاضات و فتوت نیکوست و سمن مقوی بدن قاطع اسهال رقیق و باعث تغلیظ خون است و بهترین آن گوشت
گوساله فربه صحیح المزاج است و بعضی آنرا بهتر از گوسفند چهار ساله میدانند و در آن بهتر از سایر اوان و بهترین اوقات و بهترین خوردن آن ایام
ربیع است و بدترین آن پیر لاغر و علیل است و چون از گوشت آن سکباج پزند مانع سیلان مواد از معده و کبد نماید آشامیدن قرحه آن
آنرا تمام گرفته باشند با سرکه جهت منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده و کبد و امعا و منع انتشار آن در بدن و منع یرقان و رادع صفرا و
قطع اسهال صفراوی نافع و چون مبرود المزاج و صاحب معده ضعیف اراده تناول آن نماید باید که آنرا خوب مهرا طبخ نماید و با کاشم و سعد و سرکه
و عسل و شیرینی ها تناول نماید و خوردن ترهتیزک و خردل و لوازمات نیکوست و باید که بالای آن بخورد تا آنکه تسکین گردد و بعد شامند
بالای آن شراب صالح المزاج رقیق زرد یا سرخ و چون گوشت بی چربی آنرا بریان نمایند و چون آب آنرا گرفته در گوش بچکانند گرم آنرا
سوختگی آتش بمالند منع آبله آن نماید و مصلح گوشت آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و مهر انجبخت است و چون در هنگام طبخ قدری بوره
اندازند مهرا و لذیذ گرداند و مصلح گوشت گوساله استحمام و ریاضات بوده مهرا آن تب را زائل گرداند و قوت باه افزاید و چون با سرکه بنوشند طلوع
آفتاب بر برص بمالند زائل گرداند و شاخ آن سرد در دوم و خشک در سوم جهت و چون شاخ گاو نر را خشک نموده بر نمایند
آن مقدار یک مثقال آنرا با آب سرد بیاشامند جهت حابس رعاف و باشتر جهت حبس اسهال و تحنین شاخ استخوان آن سوخته تسکین
و جلای دندانها مفید و چون دو مثقال آنرا با عسل بیاشامند اخراج حب القرع نماید و چون ورم آنرا با سکنجبین بیاشامند و مداومت بآن نمایند ورم
غلیظ طحال را تحلیل دهد و باه را برانگیزاند و در آن مانع زیادتی آکله است و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و چون از شاخ چپ آن انگشتری ساخته
و پوشند در انگشت دست چپ جهت صرع و ام الصبیان نافع و از سودا آن بسیار مستعمل و زهره آن گرم و خشک رحم بلکه آن اکتحال آن
جهت بیاض چشم و لعوق آن با عسل جهت خناق و حکماء فارسی که آنرا اهل مصر این را در این مرض مستعمل دارند و لیکن بقلیل استعمال آن
جائز نیست و تحنین با لیدن آن از بیرون بر حلق جهت خناق و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین وجع آن و قطع چرک و ریم از آن خصوصاً با عسل یا با آب
طلای آن جهت بثور و قروح و با نطرون جهت زوال آثار جلد و کلف و تنهائی بر مقعده جهت قروح آن و تحنین قطور آن با شیر بز یا شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان
چرک آن و چاک نمودن خراج که در آن بهم رسیده باشد و یا انحراف که در آن عارض شده باشد و با آب گندنا جهت طنین و صداها که در گوش بهم رسیده باشد

و غرغره آن با عسل یا مرهم جهت خمره بجهم مدار تو طبیخ آنست موجون نیز بشتجا نو ران بعی یحالله دردآنرا تسکین و سر بهر تیست آنرا گرداندو تعقیه
برای دافع سموم مقدار یک دانگ آنرا با مصلح آن کثیرا و عسل ست جهت دفع سموم می آشامند و طلاء آن با عسل جهت قروح خبیثه و تسکین وجع
آن و وجع قروح فرج و ذکر و غلاف انثیین و معین تحلیل و رام آنهاست و ضماد آن با نطرون و لین تمویلیا جهت جرب متقرح و برص و سیوء سد
مدملات و آثار جلد نافع و یا معین جهت صاف کردن منی و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و مالیدن آن بر نیزه و غیت
مانع کرم افتادن در تمر آنست و غرزه آن که چیزیست که در زهره بعضی گاوان میگیرد و در رحم پیدا شده بعد آن در درون دو دمیدن هوا بدان اندک صلب
میگردد و آنرا حجر البقر و بهندی گاوریچن نامند در حرف الحاء در احجار ان شاء الله تعالی ذکر آن خواهد آمد و اختناق البقر در حرف الف مع لفاذکر یافت
و خون ثور یعنی گاو نر آن بسیار گرم آنت و خشک و غلیظ آن با آرد جو جهت تلیین و تحلیل و رام صلبه و طلای مخلوط آن بخون حیض و گرم گرداندن جهة
تسکین وجع نقرس و مفاصل مجرب خوردن آن در ساعت قریب مقدار ربع اوقیه کشنده بخناق لسبب منافذ روح و حدوث ورم حنجره و نورتین و سرخی
زبان و کرب و غشی شدید عارض میگردد و شفا در آب براحته ان شدید و اضطراب و انفجار پس خی زبان ظاهر شدن قطعه خون جامد بر دندان و وجع فواجی حلق
لبس و رم و تشنج و اختناق دکن ازد علاج آن آنست که قی اول نفرمایند بلکه پنیر مایه یا با سرکه مایه یا سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر بیخ درخت انجیر
زنجیر و دیگر طبایخ که بهندی قوتو نامند حلقیت بوره یا و بخورانند و یا جوشانیده آنرا فلفل و عصاره حماض یا تحقیق فرمایند بحقنه حاده مکرر بحلق
ادرار و عطا و مدرات بر بیرند و تقویت فرمایند دماغ و حلق اول الشمومات و لطوخات دبرکم او آرد جو و با عسل ضماد نمایند و علامت بر انسه آنست که از تحجج یابنقا
و پیرد شبیه بزعفران رفع گردد و گفته اند از خواص گوشت گاو نست که چون پخته و در خون آن فرو برده در شیشه کنند و سر آنرا محکم بندند و تا چهل
بگذارند تا متعفن گردد و کرم افتد و آن کرمها را در شیشه دیگر کنند و بگذارند تا یکدیگر را بخورند و یک کرم بماند آن کرم سم قاتل است و نیم درهم آن
در ساعت کشنده و چون مانند اتپنج مقدار سه آنرا سائیده در بینی و ضد بیهوش گرداند و بول آن بجهت جلای کلف و یاس که جهت درد دندان و جرب
با حل بجوشانند دلشو بنده بآن عضو محند و بعد آن زائل گردد مجرب است و چون ناشخواه را در بول گولماله یک شبانه روز بخیسانند پس آورد
خشک نموده نرم بکوبند و هر روز مقدار سه درم متناول نمایند جهت استسقا مفید و اغتسال دست و پا صاحب تب لبع ببول آن یا بول آدمی مجرب
زائل کننده آنست و قضیب خشک کرده گوساله مقوی باه و نعوظ و بدستور نعیه خشک کرده براده نموده آن و سپیه آنجهت سرفه و ضعف و قروح
ریه معده و حرقة البول شربا و در جمیع افعال بهتر از سپیه خوک است و طلاء آن بر ضماد زیر قروح و جروح و بواسیر مفید و خاصیت بول آن در ...
علیون ان در بیان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و چون برد و یک آنرا گرفته پاک شسته بریا و بخایند و سر آنها را البته بیسمان یا تهایند و آن
برپا و را در حوض و یا غدیر و یا نهری که در آنها وزغها بسیار باشند و فریاد کنند شب سرفرستند و حرکت دهند همه و زغها فیال را نموده از ترس خاموش
گردند بگیرند بقر الوحش صاحب تحفه نوشته که بعضی از ایل ست و مذکور شده شاید اشتباهی باشد زیرا که بقر الوحش غیر ایل ست و بفارسی نیله گاو
سینه و وجه لضم رامه و او مجهول و فتح جیم نیز نامند و فی الجمله شبیه گاو است و شاخهای آن مانند شاخ آن بقر و غیر و بی شعبه و مشابهت با ایل که بقا
گوزن نامند ندارد و در خواص قریب است بقیس تفسیح با موحده و قاف و سکون سین مهمله معرب لقین و با بقیون یونانیست اهل شام شمشاد و بفارسی
شمشاد نامند ماهیت آن در حقیقت عظیم برگ آن مانند برگ انار و مورد و از آن کوچکتر و سبز تر و ساق آن سفید و صلب چون خشک شود دنگ آن
گردد از آن شانه و قصاع و مکحله و شانه و غیرها سازند بسبب سختی و صافی آن در قتها تا زک باشند کاغذ نیز میسازند و بر آن قرآن و کتاب مینویسند و شاخ
آن پریشان چون انار نه کند و گل آن سفید با عطریت بسیار و تخم آن سیاه مانند حب الآس و فاقل طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی
گفته اند افعال و خواص آن برگ آن سم حیوانات خصوصا شتر و ضماد جوشانیده آن بر حنا بر سر جهت تقویت مو و دفع صداع و نفرق
شدن آن و با سفیدی تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و دهن آن بطول لطیخ برگ آن جهت خروج مقعده مجرب و تخم آن بالفعل مجفف

رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ آن با شراب که بحد قوام رسد جهت حمره و نمله ساعیه و سعفه و با عسل جهت
نفع آثار جلد نافع مقدار شربت از تخم تازه آن که دانه آنرا بیرون کرده باشند تا یک وقیه و از خشک آن سه مثقال عرق شکوفه آن در تقویت دل و
دماغ قوی‌تر از عرق بهار نارنج است و چون از چوب آن شانه سازند موی را تقویت بخشد و ضماد آن را دفع گرداند بقلة الحمقاء بالفتح با و سکون قاف
فتح لام و تخم تا مثناة فوقانیه و سکون لام و ضم حاء مهمله و سکون میم و فتح قاف و الف لغت عربیست نیز بعربی فرفخ و رجله و بقلة المبارکه و بقلة الیمنیه
و بقلة الزهراء و بفارسی خرفه و توزک و بعبرانی از عظیم و بهندی برغال سالی و لینند خلفه و قسم کوچک آن را لونیا نامند و وجه تسمیه آن بحمقا آنست
که در سیل و راهها و در جاهای نمناک بیجا می‌روید و اختصاص بمحلی ندارد و گیاهی آن بسیار نرم و تر ضعیف می‌باشد ماهیت آن دو نوع است
بزرگ و کوچک گیاه بزرگ آن کمتر از ذرعی و ساق آن اکثر مفروش بر زمین و بسطبری انگشتی و بسیار نازک و شکننده مایل بسرخی و برگ آن مایل
بتدویر و اندکی پهن و گل آن سفید و تخم آن سیاه ریزه و در برگ آن لزجتی و در شاخهای آن قوت قبضی می‌باشد و لهذا مطبوخ آن در بعضی از جهة اطلاق
و در بعضی امساک بطن می‌نماید و در بعضی بلاد حاره یا البتخلم آنرا نیز می‌خورند مانند سبزیهای دیگر از نعناع و اردینه و ترخانی و کرفس برگ کاسنی و نوع
کوچک آن مفروش بر روی زمین برگ و تخم آن از آن بسیار ریزه تر و با اندک لبیبی بسیار و اندک ترشی و این اکثر خود رو می‌باشد خصوص در بنگاله این
نوع کثیر الوجود است بخلاف نوع کبیر آن و بهترین آن نوع بزرگ برگ و ساق سرخ آنست و نیز نوع دیگر می‌شود و زیرا که برگ آن اندک طول داری
خوردست طبیعت آن در سوم سرد و در دوم تر و در سوم نیز تر گفته اند با اندک قوت قبضی افعال و خواص آن برگ و ساق آن جالی و مسکن
صفراء قاطع آن و مسکن خون و حرارت جگر و معده و حدت و تبهای حاره و صفراویه و عطش و ذیابیطس و صداع حار و قاطع نفث الدم و جگر که از سینه
آید و مانع نزلات حاره و مبرد دماغ و قی باز دارد و تفتیت حصاة و ادرار بول نماید و جهت سرفه و قرحه حرقت مجاری بول و مثانه و امعاء و نواسیر
بواسیر و امیه و تسکین جراحت رحم و حرقت و وجع آن حابس حیض بقوت قبض و برودت خود و جهت حب القرع و باد سرخ چون آب آن را گرفته مقدار ده
درم و با نبات مقدار ده درهم و با شکر بیاشامند و خوردن پخته آن با اندک روغن و پیاز بر شته کرده جهت قطع اسهال مراری تقویت امعاء حاره
داخل ضرورات صاحب تب و امراض حاره نمودن بغایت نافع خصوص در بلدان و فضول حاره و چون محرور المزاج غذا خشک تناول نماید بدل آن
و اکثر و ذیبه گردانند و با سرکه خوردن آن قلیل الغذا و جهت اوجاع گرده نافع و خاییدن آن بجهت رفع ضرس و اکثار آن محدث خرس عصاره آن داخل اکحال
و برودات نمودن نافع و ضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار ضربانی و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و باد سرخ جهت
تسکین صداع حار و در رمد گرم چشم و مقعده و سقاقلوس و ورام دماغی و جرب حکه و ورم و نشین و بثری و حمره و تبهای جهت تسکین حرارت اعضاء و سوختگی
آتش بر معده و کبد جهت تسکین حرارت آن و با حنا بر کف دست و پا جهت تسکین حرارت آن بهق و بشرط تکرار عمل نافع و بدستور بطلاء آن پخته مرهم
مذکوره و پختن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار ضربانی و حقنه آب پخته و جع نشین حار و سیلان فضول از امعاء و رحم مفید ضماد آن پخته تا اهل
قوی‌تر از نبات آن و برگ ساق آن مقوی باه محرورین و مضعف مبرودین بحرارة و بالخاصیة مسقط اشتها و اکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن مصطکی
و کرفس و نعناع مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال و فرش نمودن بنبات آن مانع احتلام و تخم آن در جمیع افعال مانند آب آنست و از آن ضعیف
تر و با قوت مسکنه مواد و در تسکین عطش قوی‌تر از برگ آن در ورآن جهت قلاع و بثور دهان اطفال و غیر آن نافع و گویند مضر سپرز و معده بارد و صاحب
شفاء الاسقام جهت سپرز مفید نوشته و چون یک درهم آنرا نرم کوبیده و پخته با شکر یا جلاب جهت حمیات حاده و سرفه حار و التهاب کبد و لذع
معده و امعاء نوشته نافع و تلیین بطن نماید و مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنج درهم است بدل آن تخم کاهو و بزرقطونا و بربان یعنی بواده آن
قالیقون غیر لوبیا و اده آن طین طبع و حریره و حلوا بیدر بقلة الحمقا و در قرابادین ذکر یافت بقلة یمانیه آنرا بقله عربیه و بقله یابه و بیرو زه و بوز داهل یمن
و باسیطس بفارسی سفید مرز و اهل بلخ و اهل بخارا و جرجان بورمنی و لبسند قانتهاری و بهندی چولائی نامند ماهیت آن تا بیقی و بغداد نوشته اند

گیاهی است شبیه بکاسنی و از ان ریزه تر مایل بسرخی و بی طعم و در کنار آبها میروید و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین گرفته که در تنکابن بساط ارسکلی نامند و این تلمید گوید که تخم آن شبیه است بتخم لبسان الفرد و قسم دوم آن سرخ مزرعست و مترجم صیدنه بابوریحان نوشته برگ آن شبیه بزرد آلو و مناسبت میان آن دلبتان افروز آنست که عنا لبسان الفرد سرخ میباشد و نبات بیخ سبزه و در تخم هر دو باهم مشابهت تمام دارند و نوع سرخ آنرا که برگ شاخ آن سرخ و دراز تر است و آنرا بیخ نیز گویند و نوع دوم را ماده و این قول صحیح و جونلانی جیبن است و سفید آن در بنگاله بسیار بلند نمی شود بلکه اکثر پهن بر روی زمین میباشد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار چون با آب انار و روغن بادام طبخ نمایند و طلای عصاره آن با روغن گل جهت صداع سهلی احتراقی و ضماد آن جهت حرق حکه و اورام دخراج و قروح و درد چشم و ثالیل و قروح باطنی و شهدیه و غلیان خون نافع و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت محرورین نافع و مسکن صداع و عطش عارض از حرارت و مره صفرا و عصاره جوشانده و پخته آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین و کشنیز تر و تازه و با خشک طلای آب آن جهت صداع عارض از احتراق شمس نافع و تخم آن سرد و خشک در اول و جهت امراض حاره و اورام گرم شربا و ضمادا مفید و صاحب دستور الاطبا نوشته که بیخ آنرا چون آب ببا بیند و برق برق مدقی که بفارسی رشته و بهندی نارو نامند بمالند نافع است گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن یک مثقال است بقلة حامضه بفارسی تره خراسانی و ساق تر خشک بهندی ساگ چوکه نامند ماهیت آن قسمی از حماض بزرگ ورق بسیار از برگ کرنب کوچکتر و در جاهای نمناک میروید و طعم آن ترش طبیعت آن در دوم سرد و خشک گویند در اول افعال و خواص آن شکم به بندد و مره صفرا سود مند بود و اشتهای طعام آورد و سرگاه نقصان از حرارت باشد و محرور المزاج و نافع و سرد در امعا و عصب را بد دستور مصلح آن عسل است بقلة البری آنرا بقلة الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراها است ماهیت آن نباتیست از کاسنی بری کوچکتر و بیخ آن پهن بر روی زمین و گل آن زرد بخلاف فنابری که بیخ آن زمین فرو رفته است و طعم آن باندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر نیسان ماه رومی میخورند و تخم شبیه بانیسون است طبیعت آن در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک افعال و خواص آن مصلح اغذیه ردیه الهضم و جهت خفقان قلب و خوشبوئی دهان و استحکام لثه و تقویت عمور یعنی گوشت بن دندانها و تقویت قوت هاضمه و معده و کبد و احشا نافع و صفرا را دفع نماید و بخور عرق آن جهت تحلیل ریاح و خلطی بلغمیه نافع و از خاصیت آنست که چون زیر جامه خواب گذارند خوابها خوب ببینند بقلة الرماد بضم را مهمله و فتح میم و الف و دال ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ باذنجان از آن ریزه تر و مایل بغبرت و بیخ آن باریک و پرشعبه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و منابت آن اکثر بلاد مغرب و معینه و جزائر و خورست و سواحل دریا میروید و از اسط تابستان می ماند افعال و خواص آن پوست بیخ آنرا چون بکوبند و بفشارند و عصاره آنرا گرفته طبخ نمایند تا غلیظ و سیاه مانند زفت گردد و به سر پیکان تیر در حربه که بمالند زهر قتال گردد و بخور آن ببیند آنرا در ساعت میکشد و اهل اندلس بیخ نفشه آنرا بجای کندش استعمال مینمایند در نهایت گرمی و خشکی و سم است و رهم آن کشنده است بقلة الاوجاع بیونانی آنراقا قا لیا و اهل مغرب لوحره نامند ماهیت آن نباتیست مغرلی و بلیت آن کوه آدا فرلیقه و در طعم شبیه بانیسون با اندک تلخی طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک جهت درد کمر صرعی و در رئیه تاغی مفید است بقم بفتح با موحده و قاف و میم ماهیت آن درختیست عظیم منبت آن سواحل هند و زیربا و دکن و زنگبار و برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سپید یا زرد و ثمر آن در اول سبز و در آخر سرخ میگردد و بعد رسیدن سیاه و شیرین و چون دو سه شب آب نرا بخیسانند و لهایت خوشرنگی میشود و گویند قیل الید یک تخم آن است طبیعت آن در سوم گرم و در چهارم خشک افعال و خواص آن در ورد آن جهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع نزف الدم و تخفیف قروح سائله و غسول آب آن جهت نیکوئی رنگ رخساره و تقویت مفاصل و خدر و سم آن کشنده به پشت سکون بعضی را بجهاق متعلق علاج آن مقیئات و مرکب و حقنها و حمولات معتدله و فصد و در غسول

و گویند علاج پذیر نیست و صیاغان چوب آنرا جوشانیده در رنگ کرباس و غیره مستعمل دارند **فصل الباء مع الکاف** بکاف بفتح با و کاف مشدده و الف ماهیت آن درختیست معروف و در مکه معظمه زاده الله تعالی شرفاً شبیه به شیشام و برگ آن ریزه تر و ثمر آن مدور ریزه بزرگتر از ان و دمه سفید یا به از ان سحابه از ماندن باشد و مثل شیشام سرخی نمیگردد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ضماد ثمر آن جهت نضج دمامیل صلبه و اورام بلغمیه و مرکبه و سایر صلابات و مسواک چوب آن جهت تقویت لثه و منع آفات از دندان و معده مجفف و جمیع اجزای آن مقوی معده و جهت صرفه و اورام بلغمیه و سوداویه نافع **بکچی** بضم بای موحده و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا بلغت هندیست و باپچی نیز گویند ماهیت آن تخمیست مدور اندک طولانی و بهن و ظاهر آن سیاه اندرون آن سفید و در غلافی مدور و مثمن چهار عدد و قریب بتخم در خوشه مانند عنب الثعلب برگ آن مانند برگ بقله خراسانیه و گل آن گلابی رنگ **طبیعت** آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملین و نفاخ و مشهی و مفرح و جهت برص و بهق و جرب و فساد خون و جذام شرباً و ضماداً بتنهائی و یا با ادویه مناسبه و نیز جهت فساد صفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح مجاری بول نافع و تخم آن در افعال مذکوره قویتر و اهل هند تخم آنرا از جمله رسائن میدانند **بکن** بضم بای موحده و فتح کاف مشدده و سکون نون و عوام بکم بمیم نیز گویند ماهیت آن گیاهیست هندی مفروش بر روی زمین برگ آن ریزه اندک پهن طولانی و با شرفه و کج سر آن اندک و ریخ برگها باریک **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن نوشیدن آب برگ برگ آن جهت نفع حمیات بلغمیه و عسر البول و حبس البول و قرحه آن و حصاة مثانه نافع و ضماد آن منضج دمامیل و گویند چون روی تو تیا را گداخته در حین گداختن برگ آن را سائیده قدری معتدل بدان ریزند آنرا سوخته سفیداب میگرداند در غایت خوبی **بکون** بضم بای موحده و سکون کاف و ضم میم و سکون واو و نون لغت فارسی است و بعربی عرفج نامند ماهیت آن از جمله متوعات است و گیاه آن در کنار آبها میروید شبیه بدرخت سماق و شاخهای آن زیاده بر پنج عدد نمیباشد و مائل بسرخی و شیر دارد و از این جهت آنرا از خمسة الاعضا نامند برگ آن شبیه کاج و پیچیده و گل آن سفید دو درهم و تخم آن شبیه بسیاه دانه و آنرا حب المقد میدانند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد احشا و جهت یرقان ابتدا نافع و گفته اند که اگر زن در سالی یکعدد و از تخم آنرا تنها و ال نمایند در ان سال آبستن نگردد و اگر هفت سال بدان عدد ادویت نماید هیچ وقت حامله نشود **بکهر نیطه** بفتح تای موحده و سکون کاف فارسی و خفا و کسر ها مهمله و سکون یای تحتانیه و نون و دال چهار نقطه هندی با لغت هندیست ماهیت آن ظاهراً نوعی از فروج است که در بنگاله میشود و فرق میان این و فروج آنست که شاخهای درخت بکرنیده از پائین روئیده میباشد و برگ این مانند برگ انجیر و ثمر آن بلی خوشه مدور اندک طولانی و پوست آن نیز رقیق و مغز و تخم این سفید و خورد مانند تا توله **افعال و خواص** آن بنوع سابقه برگ آن ملصق و ملحم جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن بغیر جهت مجرب **فصل الباء موحدة اللام** بلادر بن تقلب الحیوانی و بر و می و سکون را مهملتین و بذال معجمه نیز آمده لغت فارسی است ما خوذ از بهلاوه هندی و بعربی حب الفهم و حب القلب بجهت مشابهت آن بقلب حیوان و بعضی انقر دیا نامند ماهیت آن ثمر نیست هندی درخت آن شبیه به درخت جوز و شاخهای آن از بیخ رسته مائل بزمین و بر زمین افتاده و سر جا نشاخه که آن زمین میرسد ریشه می بندد و نبت آن جنگلها و دو نوع میباشد یکی صغیر و ثمر آن شبیه بنارنجی و بهی و در خامی سبز و در رسیدن زرد میگردد و در اندرون آن تخمی اندک شیرین یا چاشنی کمی و عفونت بسیار و بعضی مردم آنرا میخورند و بر سر آن مانند اکلیل از صنوبری شکل مانند دل حیوان و بر سر آن گل میباشد آن بعد رسیدن سیاه میگردد و گل آن میریزد و در اندرون ثمر آن تخمها میباشد گوشت آن اندک شیرین چاشنی دار با عفونت بسیار بعضی اطفال و مردم آنرا میخورند و اکلیل بالای آن که بلادر است مغز وی شیرین دارد مانند مغز بادام و بر بالای آن مغز پوست طوقی غلیظ النسج و آن عسل آنست که دهن بلادر زیرنا مند و طریقه اخذ عسل آن آنست که سر آن را مانند شمعی است بر بریده آنرا گرم کرده بدان بگیرند و بفشارند تقویت تمام و آنچه عسل از آن برآید در صدف و یا در ظرف شیشه و یا چینی جمع نمایند و همچنین دانه دیگر تا بقدر مطلوب آید و یا آنکه بر روی سنگی و یا بر تابه آهنی بگذارند و دسته یا دانه آهنی را گرم کرده بر آن بفشارند تا عسل آن برآید و بدستور مذکور جمع نمایند و یا آنکه کمچه نرم بکوبند و اندک نمک آبی بر آن پاشیده در پارچه کرباس تنک انداخته در شکنجه بکشند تا عسل آن

دران جهت تجویف و تساقی برآید پس جمع نموده بکار برند و باید که در جمیع احوال دست و دهن خود را محافظت نمایند که باعث تورم اینها گردد و بعضی از جهت سبب عدم موافقت بخار دراجزاء آن باعث تورم ابدان ایشان میگردد و چه جای رسیدن عسل آن پس اگر دو امتحان خود لیس خدا نکرده بهتر است و چون خواهند که مغز آن را تناول نمایند باید که بلادر را در آتش نهاده بریان کنند تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن قشر و پس نیز و عسل سوخته آنرا دور کرده مغز آنرا تناول نمایند و طریقه استعمال عسل آنست که بروغن مغز گردگان و یا کنجد تازه و یا روغن گاو تازه چرب و خلط کنند و یا با مغز گردگان و یا کنجد مقشر و یا با حیل سائیده سرشته تناول نمایند و یا داخل معاجین و غیرها کنند و تنها بی بدرقه و مصلح با شیء مثل خیر زکریافت استعمال جائز نیست و دوم کبیر که در بنگاله و هند مشهور به بادام فرنگی است درخت و ثمر این نیز شبیه بآن است الا آنکه اکثر اینکه بادام فرنگی نامند شبیهات گرده نیز در بزرگی آن میباشد و عسل این کمتر و مغز این قشرش تر و با کول و عسل این غیر مستعمل است و در سفید خوردن و مغز آن نیز بدستور نوع اول است و در نوع اول بعضی و اثاکم عسل خشک میباشد و این را بلادر ذکر نامند طبیعت عسل آن در چهارم گرم و خشک و طبیعت آن در سوم و مغز آن در سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن مسحق و محلل و ملطف و مفرح جاله و جهت قروح و امراض بارده دماغیه و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و خدر و نسیان و اختلاج و قطع ثالیل و دفع رطوبات و ریاح و سلسل البول و وشم و سائر آثار جلدیه و تقویه حفظ و ذهن و اعصاب و دندان و باه نافع و مضر محرور و محرق خون و مورث یبوست دماغ و جنون و سرسام و مالیخولیا و خشکی دهان و تهیج بدن مصلح آن شوکران و مغز تازه و آن مغز نارجیل تازه و کنجد مقشر و اسفناج و روغن بنفشه و خورانیدن ماء الشعیر و اشیاء بارده و مصلح تهیج عارض از آن گوشیار در روغن ماهی ریزه است که بهندی تنگره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن بمالند مقدار شربت از ربع درهم تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده بدل پنج وزن آن فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس آن لفلفل است و استعمال آن چهارپایان مورث بیاض و رافع آن تریاق و ضماد آن با اودیه مناسبه مجرب و مقرح جهت جمیع امراض بارده نافع و مغز آن لذیذ و مفرح و مبهی باه و پوست آن مهیج باه و جهت بواسیر ... بغایت مؤثر خصوصا که با روغن لطیم مدبر نموده باشند و دستور اخذ عسل آن و خوردن بلادر و مرکبات که اصل عسل و در اقسام عسل آنست اما اقرباذین بلادر و حلوا و لبوب و دهن و عرق و لیان و طوطیه و مزید العمر و معجون آن در قرابادین ذکر یافت بدانکه شخصی که بلادر خورده یا او را عارض حاره و سوزش باطن و جراحات و التهاب و خشکی زبان و حلق و وسواس عارض شده باشد علاج آنست که او را مسکه تازه و روغن گاو و دنبه گوسفند و روغن کنجد تازه بخورانند و بر بدن او بمالند و فادزهر حیوانی مجرب با دوغ گاو تازه سائیده بخورانند تا آنکه حدت لذع آن اندک تسکین یابد پس ماء الشعیر و دوغ گاو ترش و شوربای تره و برنج چرب خصوص بروغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او روغن بنفشه یا بادام بچکانند و بر او چیزهای خنک تر بمالند مانند با روغن گل یا شیر زنان و امثال آن و نطول نمایند و بهتر آن است که بنفشه خشک و کوکنار خشخاش و مقشر تخم کاهو و بیخ نیلوفر از هر یک یک مشت در آب بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و صاف نموده مکرر بر سر و بر بدن بریزند و لعاب بزرقطونا با جلاب و آب انار و اشیاء بارده رطبه ترتیب کرده مرتبا بخورانند و مصلح قروح حادث از بلادر موم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل است خواه قرح ظاهر باشد یا باطنی مثل لقیح یا بو ... و سکون لام گویند بلغت هندی اسم خیار هندی است بزرگتر از خیار کبیر و گویند سندی آنرا کچری بلغت اهل بنگاله کر ی نامند ماهیت آن نیز حکیم میر محمد مومن نوشته که تخم آن تلخ و مغز آن چرب و پوست ثمر آن سیاه و اندرون آن سفید مایل بزرد است مولف گوید بیهات کچری همین است بلکه تخم آن چنانست و بوی ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و مخطط بسبزی و بعضی زرد و یکرنگ و طعم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش و بسیار خوشبو میباشد و جهت خوشبوئی آنرا در خود و دکانها میگذارند و وحشی آن سفید آن دیگر است و آن از نباتات شبیه نباتات خیار و تنها خوردن این بار یکتر و برگ این کوچکتر و نازک و نرم و طبیعت تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با قوت قابضه و لحم آن از آن کمتر افعال و خواص آن مقوی احشا و محلل و جهت فالج و لقوه و سائر امراض ... بواسیر ریاح و رطوبات و نیز با هو ارضات جهت تحلیل ریاح و بواسیر تخم آن و قابض طبع و بهی بخور آن جهت بواسیر بسیار مفید مقدار

شربت آن تا یک مثقال و مصلح آن محرورین مصلح آن کشنیز و تخم آن گویند بسیار محلل و هاضم است بحدیکه چون قدری از آن را با گوشت طبخ نمایند
زودتر پخته و خوشبو و هاضم میگردد و معمول اکثر طباخان اهل شاهجهان آباد است و بجهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی نافع و بتجربه
و چون خشک نموده سفوف سازند و با اندک گرم آب بنوشند و یا با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات یا معاجین یا سفوفات
و تجربه ما و الحق این عبارت نوشته که بل دانه است سیاه در خلقت حلبه مدور و بزرگتر از آن سیراب نیز در درون آن مغزی چرب تر مستعمل و از بلاد
آورند و بعضی بل را پوست آن دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله از ادویه مجهوله است و کم معروف است و تحقیق که ذکر یافت
و تحقیق که بل خشک قطعه قطعه نموده باشند و همانا بجز معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده میفروشند بلاس بفتح با فارسی و
لام و الف و سین مهمله لغت هندی است و [illegible] ڈھاک و ٹیسو نیز نامند ماهیت آن درختی است هندی مشهور و دو صنف میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک
درخت بزرگ آن عظیم و کوچک آن بمقدار یک قامت و با ساق و برگ پهن و شبیه بهم و مانند برگ [illegible] و در بیخ آن با رنگ [illegible] آن
سیاه رنگ و در خریف شگفته زرد و بارنگی میگردد و خوش منظر و بسیار بر گل و [illegible] آن کثیر [illegible] و بنگاله و گل آن را [illegible] نامند و صمغ آن نیز طبیعت
برگ آن گرم و تر و با عفونت بسیار لهذا بعضی خشک گفته اند افعال و خواص آن مشتهی طعام و مقوی بجهت تحلیل [illegible] ریاح و [illegible] ریاح و قابض
بجهت ورم طحال و قولنج و بجهت ذرب [illegible] و دیدان و بواسیر و در جرب [illegible] گویند قائم مقام [illegible] است گل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد
بلغم و صفرا و خون و در بول گل سفید آن مقوی باه [illegible] و مطبوخ آن محلل اورام [illegible] و جهت دفع احتباس بول و حیض و ورم
مثانه و [illegible] آن گرم و تر و دافع امراض گرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سودا و بلغم بلاس [illegible] بفتح با فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح با
فارسی و الف و [illegible] مهمله [illegible] ماهیت آن ثمر درختیست هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مایل بزردی و اندک طعم قابض و بعد
خشک شدن پهن اندک عریض و طولانی مانند برگ کوچک [illegible] شکل میگردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و بهترین [illegible]
طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن [illegible] حب القرع نافع و قطعه آن [illegible] و پوست هلیله
بالسویه [illegible] جهت [illegible] مجرب [illegible] بفتح با [illegible] و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون [illegible] طا [illegible] و سکون
واو و را مهمله لغت فرنگی است [illegible] شجرة [illegible] و [illegible] نامند و معنی لفظ اول [illegible] و ثانی شجره [illegible] است ماهیت
آن از ادویه جدیده است که طائفه فرنگ در سنه هشت صد [illegible] هجری [illegible] جدیدا یافته و در تصرف آورده [illegible] نامیدند و با طراف
بردند و آن درختیست شبیه به درخت لسان العصافیر [illegible] بار و پوست [illegible] غلیظ شبیه است [illegible] و دوم نازک [illegible] متصل [illegible] و آن
[illegible] مایل بسفیدی مانند صندل زرد و چوب [illegible] آن که بمنزله لب آن است سیاه سنگین [illegible] درخت که [illegible]
[illegible] با آتش مشتعل میگردد [illegible] بر مراکب حمل نموده به قسطنطنیه می آورند از آن [illegible] قبضه کارد و خنجر و شمشیر [illegible] سازند
آن سنگین [illegible] تازه آن است که [illegible] باشد [illegible] شدید [illegible] و مغز سیاه و رنگ شبیه به آبنوس است و بعد از آن پوست
[illegible] طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجه دوم و بعضی در اول سوم گفته اند افعال و خواص
آن منضج و مرقق و معرق و مقطع و محلل و مجفف و با قوت تریاقیه و با خاصیت مقاوم سموم و دافع آنها و جهت صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب [illegible]
ضیق النفس [illegible] تقویت معده و امعا و تفتیح سده کبد [illegible] قدیمه [illegible] نقرس و مفاصل و فالج و لقوه [illegible]
[illegible] آتشک [illegible] امراض [illegible] سوداویه [illegible] و بیس آن را زایل گردانند [illegible]
حرارت غریزی و تقویت روح و [illegible] مزاج [illegible] کیفیات [illegible] رطوبت اصلیه [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] طبخ نموده [illegible] مانند چوب چینی [illegible] طبخ و استعمال

آن در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و در مقاله این کتاب نیز بلبل هزار داستان بضم و فتح با موحده و سکون و لام ماهیت آن طائری

است معروف بقدر گنجشکی کوچک خوش شکل سبز رنگ و نزدیک سر آن سیاه و سفید نیکو لحن و بلیغ تصویت لهذا آنرا در خانها نگاه میدارند و تادیب

مینمایند طبیعت آن گرم و خشک در سوم و خشک در سوم افعال و خواص آن بغایت محرک باه است خصوصا مغز سر و بیضه آن و سرگین آن

بسیار جالی و یاقوت ... ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخساره و ازالۀ کلف و شعیرۀ اجفان و حمول آن جهت اسقاط جنین مجرب و خاکستر پران جهت

التیام جراحات و آشامیدن خون گرم گرم آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و ازالۀ کلف و شعیرۀ اجفان و حمول آن جهت اسقاط جنین بلبوس بفتح با

موحده و سکون لام و ضم با موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و معروف نزد عرب به بصل الذئب و بصل الزیر و بفارسی پیاز دشتی

واغ ... و در لرستان ... نامند ماهیت آن شبیه پیاز کوچکی است الا آنکه ... بعضی ... است و پوست آن

سیاه و ... و برگ آن باریک ... بطعم ... شبیه به پیاز ... بزرگ ... و الزا کولات ... است

و این ... [illegible] ... تخم ... مثل ... رو ...

... و پیاز نرگس ... برگ آن ... [illegible] ... و بعضی تلخ و بعضی

... طبیعت آن در اول ... [illegible] ... خواص آن ... جالی ...

... [illegible] ... جهت ... [illegible]

... [illegible] ... در معده ... تخم مرغ

... [illegible] ... بجهت ...

آن ... [illegible] ... ناخن ... [illegible] ... جراحت ...

... آن ... [illegible] ... نخاله سر و زخمهای تازه و ... [illegible] ...

... [illegible] ... بعضی از آن ... بعضی ... [illegible] ...

جهت ... ورم آن ... چشم است و چون با آب ... [illegible] ... اخلاط غلیظ

... [illegible] ... مصلح آن ... تازه با عسل ... [illegible] ... سرکه ... [illegible] ...

بلیح بفتح با موحده و لام و سکون حاء مهمله بفارسی غوره خرما نامند ماهیت آن ... خرمای ... [illegible] ...

... طبیعت آن در اول ... و در آخر آن خشک ... افعال و خواص آن ... معده ... [illegible] ...

... صفراوی و اسهال ... [illegible] ...

... [illegible] ... مصلح آن عسل و بنفشه ... شربت

... مقدار شربت آن ... [illegible] ...

... بلیخه ... با موحده و لام و سکون ... ماهیت آن ... است

... [illegible] ... طبیعت آن گرم ...

... افعال و خواص آن ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

والسنه اند مشتری سب بلسان بفتح با موحده و لام و سین مهمله و الف و نون ماهیت آن درختیست عظیم تا بقدر شجره حنا مرسد
بترتیب لسان عتادی میگردد از گرمی و سردی و عطش و سیرابی بهنزار آلست که آنرا تدبیر نماید و بحسب هر زمان فصل آن بکمال لایق
نمود و سند و برگ آن شبیه ببرگ سداب لیکن سفیدتر از آن و نبت آن اول عین الشمس بوده که دیهیست از دیهای مصر و انطاکی نوشته
که در ترکیب نصاری مرقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیه السلام چون گریخت بمطریه آمد در آنجا آفات نمود و بیک نوع جا به غسل
نبات مخصوص و درخت آب آنرا درخت بلسان زاید و نمیده و لهذا نصاری تعظیم بسیار مینمایند و روغن آنرا با ضعاف وزن طلا میخرند و ذخیره میکنند و نزد
عطاران دیبان آن از او دو منفرده تقیه تمثیل سب بهترین چوب آن عود بلسان تا مند تازه خوشبوی مشکین سرخ است که پوست آن زرد باشد
بهترین روغن آن آنست که در سرطان و طلوع شعری میانه گرفته باشند و امتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند و در شیر با شیره
بدان بپالایند و لشو نیند تا تمام محلل است باشد و از لزوجت آن در آن چسبیده و چون انگشت با بدان بپالایند و بسبوی پالا ثوبی بمالند
و بسوزانند اذیت بجوشد و تیرسانند و درین امر مشارکت خمر مصوب یعنی چرب آن مشابه لفظ است و از غیست که بلسان از مصر بجلوی شده با
و عطاران اجزای درخت بیشام را از عود حب بلسان بجای آن میفروشند هم استعمال مینمایند و در افعال بسیار ضعیف و بدل آن نیستو اند طبیعت
حب و دهن عود آن بدستور خواص هر یکی بجای خود انشاء الله تعالی ذکر خواهد شد با مرکز آن ایصال نشاسیدن تلخ آنجهت تحلیل نفخ ریاح
غلیظه و اخراج زیبق و حلق ماند و قطور مطبوخ آن در گوش جهت تسکین حرارت آنکه بدان جهت صداع رطوبی و تحلیل ضماد آن جهت رفع
صداع بارد رطوبی و کزیدن عقرب ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثالیل ضماد بیخ زرد باد سوختن آن با سرکه جهت رفع ثالیل
آن با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ و برگ آنرا در آب بجوشانند و آب آنرا با روغن بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند
آن روغن قایم مقام روغن بلسان است و گفته اند بسبب حرارت مزاج آن بسیار است بلسکی بضم با موحده و فتح لام و کاف و سین مهمله
کاذی بیا قشاه تحایف لغت عربیست و نزد اهل مغرب معروف بصیفی ابواء و رای ایشا قوة البرید تا هیت آن نبات است با شاخ و زمین
بیسار و شاخهای آن دراز و برگ آن متفرق و شبیه ببرگ ریاحین یال یا ستاره و گل آن سفید و تخم آن مثل عدس و بیان آن مایل سرخی و چون آن
شیرا با آن آن از مری صاف میکند لهذا مصطفی الرغاة نامند طبیعت آن مرکب تقوی حرارت و یبوست برای مغلیل آن و با ده حرارت افعال
و خواص آن ملطف و جالی و آشامیدن هم او چیزیند عصاره آن با شراب جهت مخرج دیا آب بجهت تنقیه بعد رطوبات و دفع تحجر هر شیش
آن نیز بدستور عصاره و با مطبوخ آن با روغن گل یا بنفشه جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید و منضج
خو فسون بمشتری بلغار بضم با و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و رای مهمله و در آخر و نیز یاقین نیز و بسیدی بو دار و ماهیت آن چیزیست سرخ
خوشرنگ متخم از خوشبو که از هشغلان می آورند سبب آن گویند آنست که یافت آنرا از پوست در حوضها بیند که آن درخت خوشبو و در تعفن
آن بلده جای دیگر بجیشود طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن بتدابیر افعال و خواص آن جلود ست و در حرق الحجیم کور نموده باشد و آب خوردن
ذی صنوع از آن مقوی قلب و رافع خفقان و مضعف باه و ذرور تراشه آن جالیس ورم خصوصا سوخته آن که در جراحات تازه بپاشند بلور بکسر با و فتح
لام مشدده و سکون واو و رای مهمله بفارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف لو گویند ماهیت آن سنگیست سفید شفاف سست تر از زجاج و صلبتر از
و در بعضی اماکن مانند کشمیر تیره و شفاف تر و در بعضی بلاد مانند عظیم آباد در نرم و شفافیت آن کمتر میباشد افعال و خواص آن اکتحال نرم سائیده
آنجهته رفع بیاض و سبل و جرب تعلیق آنجهته احتباس طفال از خواب جهت نسیان مؤثر است بلوط بفتح با موحده و ضم لام مشدده و سکون طای مهمله
بلغت طبرستان لدماذی بفارسی بلوط و بلغت انطاکیه و ام و بلغت عراق شحبیح و بلغت مصر ثمر الفؤاد نامند ماهیت آن ثمر درختیست عظیم
کوهستانها و سنگلاخها و ثمر آن معروف و یعقوبی دو قسم میباشد قسمی مستدیر این را شش و شاه بلوط و بلوط الملک گویند و این از قسم مستطیل الشکل تر

وماکول اہل بلاد و درخت آن شبیه بفندق ست و مولف مالا یسع سه قسم ذکر کرده و گفته که این قول اصوب یک قسم ست برگ شاہ بلوط و آن دوم مستطیل و از ین دو قسم یکی با علامت و ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان بسیار میباشد و ابن الودله و محمد بن جزله نیز نقل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بازی آورد و یکسال مازو و حجم عبیدالله ابو ریحان گفته که ممکن ست درختی یکسال نوعی از بلوط و در سالی دیگر نوعی دیگر چنانکه درخت پسته یکسال پسته بار می آورد و سالی دیگر بزغنج چنانچه در بزغنج ذکر یافت و در فیل انشاء الله تعالی خواهد آمد و دو پوست آن متصل بمغز پوست نازک جوزی رنگ میباشد که آنرا جفت بلوط مینامند و تر تازه آنرا در آتش انداخته بریان کرده با اندک نمک میخورند نازک لذیذ میباشد و مغز خشک آنرا آرد نموده روستائیان در بعضی بلاد نان پخته میخورند و تحقیق آنست که یکسال ثمر آن فقط میباشد و سالی دیگر و یکسال چیزی شبیه بمازو و کم مغز و غیر آن و بست چنانچه در فصل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن غیر ماکول آن سرد و در دوم خشک و تلخ آن در اول سوم خشک و تا سوم باب عفص و قابض ست افعال و خواص آن مغلظ و بطی الهضم و کثیر الغذا چون بهضم یابد جسد و حابس اسهال مزمن و نزف الدم و نفث الدم و جهت خفقان و غثیان که حادث از ضعف معده باشد و سحج و قروح امعاء و سلسل البول و تقطیر آن و محرور آن مدر بول و حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک نمک سوده جهت ورم حار صلب نافع و ضماد سوخته آن شبیه آن در آن سوخته جهت قلاع و قروح سائیده و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و اکتحال آن نافع و چون بلوط را با پوست آن کنده با روغن زیتون سرشته مداومت آن نمایند جهت قطع سلسل البول و بول در فراش و ادرار حیض و منی و تخفیف نار فارسی مجرب دانسته اند و نان آن ثقیل و مصدع و مولد سوداست و مصلح آن سکنجبین و قند مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن خرنوب نبطی ست و جمیع اجزای درخت آن بار دیابس و بعضی با شیای باریک آن زیاده و در قطع سیلان رحم و اشال آن نافع برگ آن جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب آن جهت دندان و جهت کلف مفید و آبیکه در جوف چوب بلوط ظاهر میگردد جهت خضاب بر و بهتر و از خطاط ست و جفت آن مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و هوا و ضماد او جهت فتق و ضماد آن نیز نافع و بدل آن گلنار گویند و پوست انار و مورد بالسویه بدل آنست مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و مطبوخ تا سه مثقال و چون پوست درخت آنرا مطبوخه یک شب بر موی کار دوبار ضماد نمایند که قبل از آن با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و شاه بلوط و با اندک حرارت و قبض میباشد و بیش از مکثر از بلوط و غذائیت آن غالباً قوت جالیه و مسمن بدن و مولد بیه کرده و مشهی آن با اشربه شبیه مهیج باه و مقوی بدن جهت رفع سموم بغایت موثر و در سائر خواص ضعیف تر از بلوط و نوافع و اقسام بلوط مضر حلق و مثانه و مصلح آن مربا جنبد توقاع و شکر و سکنجبین و جفت شاه بلوط و ترکیب مانند پوست شاه بلوک ست بلوط الارض ماهیت آن اسمی ست مشترک میان کمافیطوس و گیاه نباتی که برگ آن مانند برگ کاسنی و بعضی سبز و طبیعت آن دیگر از دو باد و زیر و بالای آن که نوعی از نزه عیل ست که چهار دره و سفید و بسیار شیرین با اندک تلخی مانند طعم بلوط و در شکل شیر دان مانند تیغ آن شبیه بلوط و در زمین میباشد و برگ آن از زمین میروید طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن قاطع فضول و مفتح سده اعضای باطنی و مدر بول و حیض و ضماد آن با عسل جهت رفع علل سپرز و تنقیه قروح و فربه گوشت زاید و منع قروح ریاوتی نافع و بلطن بعضی جهت حصاة مثانه نافع مقدار شربت آن تا یک درهم بلوطی شیبه بگیاهی مانند ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه برگ سبز و سیاه رنگ شاخهای آن بلند و مربع و سیاه و لزج بیخ رویده قریب ببرگ آن شبیه ببرگ سیوس و سیاه تر از آن و بد بو و گل آن ثقیل الرائحه و در دواها غیر طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ضماد برگ آن با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ضماد سوخته آن با عسل جهت بواسیر مجرب دانسته اند و ضماد کوبیده آن با عسل جهت تنقیه قروح و سخت نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و در و زن آن بجای فراسیون نشود بلوفی ست بسبب جلادت و بلول بفتح با فارسی و سکون لام و فتح واو و سکون لام ماهیت آن ثمریست هندی از قبیل حبار و بسیار کوچک بقدر اجابی ازو و در ظرف آن اندک با ریک پوست آن سبز و تیره مخطط به خطوط طولانی و تخم آن سفید و اندک و در و صاحب اکثر آن را

اکثر آنرا بلادوده و تخم آنرا پخته بروغن و پیاز بریان نموده بے گوشت یا نان یا برنج تناول می نمایند بسیار لذیذ و مادان نیز لذیذ و پیاگی
و دان الادمی باشد و گیاه و برگ آن مانند خیار و لیکن املس بے خشونت طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم افعال و خواص آن
مقوی دل و مبهی و مشتهی طعام و مانع سرفه و فساد خون و بلغم و صفرا و سودا جهت دمامیل و بثور و کرم شکم و مقعده نافع و برگ آن محرور و دافع فساد
صفرا و بیارهٔ آن دافع فساد بلغم و آب لفتیح بیاره آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چند روز متوالی بنوشند و بقیه معمول اهل هند و بنگاله است که بکیلو ل
بیاره آنرا که بلو لیلتی نامند یا کتوله کشنیز خشک جوکوب نموده شب در آب می خیسانند صبح اندکی مالیده و صاف کرده با دو ماشه عسل خالص
می آشامند نصف آنرا صبحی و نصف آنرا شام چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه و لیکن محرور المزاج را بعد از آن مفید نیست و آنچه مشاهده شد بلکه اندک
مضر است و بیخ آن تلخ و تند و ملین و گل آن دافع فساد اخلاط ثلثه گفته اند بلیلج بفتح بای موحده و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی
بهیره نامند ماهیت آن ثمر درختی است هندی مایل باستداره و ثمر آن اندک باریک بزرگتر از عفص و پوست آن زرد و اغبر نازکتر از پوست اهلیلج و
پوست آن سنگ نیست و درخت آن عظیم و برگ آن عریضتر برگ زردآلو و کوتاه تر از آن شبیه برگ امرود دیگر گان طبیعت آن در آخر اول سرد و در آخر دوم
خشک افعال و خواص آن ملطف و قابض و مقوی معده و مشهی طعام بالخاصیه مسهل سودا و مطبوخ آن مسهل صفرا و قاطع رطوبات و بخارات و جهت رفع
صداع و بواسیر بود و اداء آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید و مضر بقلب مصلح آن عسل و شکر مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن آمله
مقشر بقدر ثلث آن و تلکوره آن و تولد مثل آن ثلث مورد و سدس آن بلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم آنرا با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند
و مداومت بر آن نمایند جهت تقویت باصره و قطع رطوبات سائله از دهان مفید است فصل الباء الموحدة مع النون بنات وردان بفتح با
و نون و الف و تاء مثناة فوقانیه و فتح واو و سکون را و فتح دال مهمله و الف و نون بفارسی سک عوام [illegible] و خروس حام نیز بهندی و اهل بنگاله تیل چوره
و سونکره نامند ماهیت آن حیوانی است اکثر سرخ رنگ بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و بر آن براق و زیر شکم آن سفید و در پس و پیش بال دارد و آن
زرد و تخم آن سرخ رنگ شبیه بلوبیا و در حمامات و قریب بآب و جاهای نمناک متعفن متکون میباشد و پرست و اهل چین و بعض فرنگ آنرا
در ترباسخته میخورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مجفف آشامیدن سوخته آن با یک مثقال و نیم
عسل جهت عسر النفس و دفع احتباس بول و حرقت آن و اسقاط نمودن جنین و تسکین درد رحم و رفع ورم هوام و ناقص حمیات و مطبوخ
مجوف آن در روغن زیت جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با موم و زرده تخم مرغ بوضعی آن جهت درد رحم و گرده و احتباس بول چون آنرا با قرد تا [illegible]
از قضیب که بفارسی [illegible] روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد تدهین بدان جهت بواسیر و امراض مقعده گویند مجرب است و با انجیر جهت قروح ساق
نافع و بقیه آن دفع قروح مذکوره بعد چیل و خوردن آن با کوٹ مورث برص و بجوزند و نیج و نوشادر باعث گریزانیدن آنست بند الفتح با
موحده و سکون نون و فتح دال و الف لغت هندیست مغربی حر حطال نامند و انشاء الله تعالی در حرف الحاء مذکور خواهد آمد ماهیت آن درختیست که بر درخت
دیگر رویده و بپیچد بر آن خواه تخم انجیر بر آن افتاده باشد و یا نه طبیعت آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن دافع سودا و بلغم
و خون فاسد و جهت دمامیل و بثور و سموم نافع و بر هر درختی که بروید و بپیچد خاصیت آن پیدا میکند و در کتب اهل تفصیل مذکور است بندال بفتح
بای موحده و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و لام و بشکره نیز نامند ماهیت آن گیاهیست هندی که بر اشجار می پیچد و برگ آن شبیه برگ تانبول جنت آن
کنار آبها و جاهای سایه ثمر آن مدور طولانی تلخ و پر ریشه و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و بیخ آن بسیار در زیر زمین میرویده و دو قسم میباشد سفید و
زرد و سفید آن بهتر طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن چون بیخ آنرا از زمین برآورند و پوست آنرا جدا کرده در سایه خشک کنند
و نیم مثقال آنرا سائیده و با ماء العسل بخورند جهت اسقاط جنین مرده نافع و اسهال دارد و اکثر قی آورده یا تحلب سے آورد و اهل هند جهت
یرقان و استسقاء می خورانند و لسبب قوت تفتیح و ادرار قوی که دارد نفع سے بخشند و جهت تپ ربع و ضیق النفس و سرفه بلغمی مفید و تخم

آن جهت یرقان نافع و سعوط آن لبیار تا آب از بینی جاری میشود و یرقان را دفع میکند و چون کرده تخم خشک آن را با زهره گاو لرشته و بر بواسیر ضماد نمایند
و اله آنرا خشک کند و جمیع آنرا تسکین دهد و چون با شکر بخورند ادرار طمث نماید و مجرب و زیاده از آن کشنده است بلقی و اسهال بندق بفتح با
سکون نون و ضم دال و قاف معرب زفندق فارسی ست و بعربی جلوز نامند ماهیت آن ثمر درختی است جبلی در صحرا و البساتین نیز بندرت میروید
و مخصوص ببلاد لبیار سرد ست و ثمر آن سه پهلو مائل به دو بر و مغز تازه آن سفید و کهنه آن مائل بزردی و با دو پوست باریک و مانند مغز بادام و عبارت دارد
آن پوست نازک سرخ بتیرگی و بر بالای آن پوست صلب صدفی جوزی رنگ بعد کمال رسیدن شکسته مغز آن را تناول نمایند طبیعت آن
گرم در آخر اول و خشک در اول آن آن جمیع اجزاء درخت آن تا اغصان و برگ با قوت تا لغبه و خصوصاً تخفیف خصوصاً پوست بیرون آن جهت
ما بین مغز و پوست صدف آن دو غایت بیس افعال و خواص آن بهی و مقوی اعصا خصوص سوداوی و ماهم و زیاده کننده جوهر دماغ و آشامیدن
آن با انجیر و سداب و بعد طعام جهت سموم بارده نافع و جهت گزیدن عقرب و یک دقیه آن با ماء العسل جهت سرفه مزمن با عسل و یا شکر جهت
سرفه با عانت بر اخراج نفث صدر و ریه و تقویت باه و بلود اد آن با اندکی فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان
و هزال گرده و دقت البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته پوست آن با پیه خرس با پیه خوک داء الثعلب ساییدن آن
روغن زیت بر یافوخ اطفال شیرخوار جهت رفع ازرقی چشم و سیاهی حدقه و موی پلک ایشان نافع و گویند که داشتن چهار عدد آن در چهار گوشه
خانه همچنین با خود نگاه داشتن آن نافع گزیدن عقرب است و چون بخایند و در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن اغلظ مغزها است و اکثار خوردن آن
مولد ریاح و تحدید معده و مضر معده و مهیج قی و مصلح آن رجیر و المزاج ماء العسل فانید و در محرور سکنجبین و جلاب و مقشر آن دسر یع الانحدار
و غیره مقشر آن حابس بطن مصدع و مصلح آن فانید و جوارشات مسهله بدل آن حب الصنوبر و مغز گردگان مقدار شربت آن تا لبستق
درهم و روغن آن گرم و خشک در دوم جهت سرفه بارده و در سینه و جگر که از برودت باشد و همین آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع
و مضر معده مصلح آن میبه و پوست سبز آن بغایت قابض و دو دانگ آن حابس اسهال کهنه و حقیقت آن بستو بندق هندی سنده
اریٹھه و بهیلی رته و ببر ببری الطو طوا طماط نامند ماهیت آن ثمر درخت عظیم هندی ست از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مائل
بسرخی و چین دار مانند پستان دو در زیر آن رطوبت لزج تیره رنگ اندک شیرین لبسیار تلخ و چون خشک کنند گرد و کمتر میگردد تا آنکه
زائل میشود و در زیر آن نیز اندک پوست صلبی صلب تر از پوست بالای آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین
مستعمل پوست ثمر آن است طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده با ضمد اعصاب و اعضای ستبر خیه و دفع سموم
و قبر و دیرا طلا آن با شراب سکنجبین دافع قولنج و یک مثقال آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و تب ربع و اسهال و سفیده عقرباکم در آب بمالند
تا کف آورد و صاف کرده بخورانند و جهت صداع و شقیقه و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدر و ربح الحشم که عبارت از بطلان شم ست سعوطا
بقدر فلفلی بخوراند جهت جنون و ام الصبیان ضماد آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و با سرکه جهت خنازیر و ریاح کرانیت و صرع اطفال و اکتحال
طبیخ آن با سر جهت رفع اولی و نزول آب در چشم و چون در آب بمالند هم زنند تا کف کند و کف آنرا بمار گزیده بخورانند نافع و دو درهم نیم درخت
آنجنه ذات الجنب با رد و در بواسیر و نفث الدم و غیره مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض یکم هم آنجنت در درهم نافع مقدار شربت آن از نیم مثقال تا
یک درهم و چون و هم یک مثقال آن نیم دانگ محموده محافظ کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و چون دو درهم آنرا کوبیده با جاجات قی بخیسانند لیس سکنجبین را بامدادان
مقشر طبیخ بلیغ داده و آنرا با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد و آشامیدن سبزی که میان مغز آن میباشد موت للقلب سما معده بنج بفتح
موحده و سکون نون و جیم معرب بنگ فارسی ست و بعربی سکران و بیونانی انیقون و بسریانی ازنابلوس سریکر اقلیسنت و بشیرازی سیز و بهندی اجوائن
خراسانی و طبعت و ملی گر کهیه گویند حد خلاف آن شبیه ست لقصر ماهیت آن بیخ بلند است برگ آن شبیه بر برگ بادو نجبوبه و لبسیار ریزه غلیظ

دو در عرض و طول از آن بزرگتر و بسیاهی مرغب طعم آن تند و اندک تیز و شبیه بطعم ریحان و بوی تیز شبیه بدان و ساق آن غلیظ و بران زغبی مانند
پشم و ثمر آن در غلافی شبیه بگل انار و در شکل مدور کم و در طول و شاخهای آن یکی زیر دیگری و در تحت اوراق و مملو از تخمی شبیه بحلبه بسیار ریزه و از آن
و غیره و در آن سه نوع میباشد سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه به تخم ریحان و اندک سیاهی از تخم ریحان کمتر و گل سرخ آن مایل بزردی
و تخم آن شبیه بتودری و گل سفید آن مایل بسفیدی و سیاهی کثافت برگ آن کمتر هر دو نوع اول با سمیت و غیر مستعمل بسبب سمی که دارد و سوم که سفید
شد مستعمل است و نسبت بهر دو کباب نرو بعضی ریحان آن سرخ آنرا استعمال مینمایند بعضی اطبا تازه آنرا بجمیع اجزا کوبیده عصاره گرفته در آفتاب خشک
مینمایند و جهت الحاجت بکار میبرند و بعضی آنرا کوبیده آرد گندم داخل کرده اقراص ساخته خشک مینمایند و قوت آن تا یکسال باقی میماند و بعد از آن ضعیف
میگردد طبیعت سیاه آن سرد و خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اواسط سوم افعال و خواص
آن تمامی انها نافع نزلات و سیلان رطوبات اند بسوی چشم و مسکن اوجاع گوش و مخدر و منوم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع
مجفف و مسکن صداع حار مزمن و ضماد آن مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد عصاره آن با آرد جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب
جهت نقرس و ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع روئیدن آن و بغیر طلا تکرار با عسل و مطبوخ آن با سرکه و با ثالث آن افیون مجفف قروح
و طلای آن با دارچینی و زنجبیل و عسل جهت درد معده و فتیله آن با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعده و چون برگ و شاخ تازه آنرا در عصاره طبخ دهند [illegible]
[illegible] اختلال عقل است تا سه روز و خوردن سه چهار عدد برگ آن با شراب جهت رفع تپ که با حرارت و برودت برده باشد و تسکین وجع شکم و بخور
آن بجهت جرب است و کرم دندان و قطع نزف الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم آن با [illegible] چندان تخم خشخاش با ماء العسل جهت سرفه و قطع نفث الدم و [illegible]
بر اعضا گرم دو سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن در شراب با طلا که نوعی از شراب است جهت آکله استخوان و طلا [illegible] آن با زرده تخم
مرغ جهت [illegible] ران و خصیه با آرد باقلا جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه با عسل جهت ورم خصیه و ضماد برگ و نشوی آن با زرده تخم مرغ جهت تسکین
وجع [illegible] چون از بزر البنج و افیون هر دو مساوی حب ساخته بقدر یک باقلا یا نخودی فرو برند خواب آورد و چون بزر البنج را سائیده با قطران بهم
در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند در دم وجع آنرا تسکین دهد و فرزجه آن جهت رفع قروح رحم و تخفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جگر مزمن و مضمضه
بطبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد دندان نافع و بدل آن قیصوم و مورث سدر و داء خناق و جنون خصوصا سیاه آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب
بآن است مصلح آن عسل و انیسون مقدار شربت از سفید از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن تا شش قیراط از سیاه آن تا چهار قیراط و ضماد و قرص معمول از برگ
آن قوی التاثیر در تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصاره آن با عسل مسکن وجع گوش و با روغن گل مسکن وجع دندان و عصاره برگ و شاخ آن همچنین عصاره تخم
تازه آن تنهائی که آنرا کوبیده آب گرم بران پاشیده فشرده باشند [illegible] مسکن اوجاع عین جهت تسکین وجع آن و سیلان رطوبات حاده سائله از آن نافع [illegible]
[illegible] و در پوست گوزن بسته زن تعلیق نماید [illegible] که باو باشد آبستن نگردد و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده است
بسبات و ظلمت عین و حمرت آن و سردی بدن بعد گرمی پس ضیق النفس و زردی رنگ [illegible] و جنون و گشادگی چشم و ورم طبیخ و در لسان سخن ناگفتن و کف بدن
آن خناق و درد و [illegible] علاج آن مکرر قی فرمودن با ماء العسل یا شیر [illegible] یا گاه آشامیدن طبیخ انجیر و در قی مطبوخ حب العطب و تخم بادیان و پوست
بزر [illegible] و شلغم و سیر [illegible] و انجیر با [illegible] سرکه و طلا که نوعی از شراب است گرم کرده بسیار نافع است و روغن آن که بزر البنج سفید را کوبیده
با آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند تا اندک خشک شود و پس فشرده بگیرند تدهین بدان جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط آن جهت
رفع صداع حار و بیخوابی و قطور آن جهت درد گوش و حمول آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم خشخاش
کوبیده روغن از آن بگیرند تریاق سموم است و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس تقدیم شرباً و سعوطاً و دهناً نافع بنطافلن بکسر با
موحده و سکون نون و فتح طاء مهمله و الف و فتح فاء و ضم لام و نون لغت یونانیست بمعنی [illegible] اوراق [illegible]

بیونانی بنطافلن یعنی ذو خمسه اوراق و بعضی بنطاورن یعنی ذو خمسه اقسام و بعضی بنطانامطی یعنی ذو خمسه اجزا نامند و لغات دیگر نیز آمده و معنی
آنها قریب بدینها ست ماهیت آن نباتیست شبیه بتمنشت و شاخهای آن باریک بقدر شبری و برگ آن شبیه ببرگ نعناع و در سر شاخ
پنج عدد و بنا در در بعضی زیاده و دندانه دار و برگ آن مشرف باشد و گل آن مابین سفیدی و زردی بخلاف آنکه گل آن مایل بسرخی و در زرد
ست و برگ این شبیه ببرگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن در عطریت شبیه ببیاسه نبات آن قریب بتمنشت اما شاخهای آن
صلابتی نه آن که بر تن آن باشد بقدر فلفل سنت بخلاف بنطافلن که نبات این با آن قدر بلند نمیشود و شاخهای این چندان صلابت ندارد
و تانی ثمرت و هیئت هر دو نزدیک بهم است و بیخ بنطافلن مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعه و بی حدت و حرارت طبیعت جمیع اجزای آن
در حرارت قریب باعتدال و در سوم خشک بعضی در دوم گرم دانسته اند و با قوت محففه افعال و خواص آن محلل و تریاق سموم ادویات
قتاله آشامیدن دو مثقال از برگ آن با در ومالی که شراب معمول از عسل و آب باران است با ماء العسل با هم ورآن قاطع حمی غب و غیر خالص
و غاسیه بلغمیه مزمنه نافع و از خواص آنست که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برگ از چهار شاخ و جهة حمی غب سه برگ از شاخ و برای حمی نایبه دو برگ
حمی یوم یک برگ تازه آن چون یکماه هر روز یک برگ شاخ آنرا بخورند صرع مزمن را دفع کند و مداومت آشامیدن قیراطی عصاره برگ آن جهت
یرقان مجرب یوم و بجهت قطع الدم باطنی و ضماد آن جهت ظاهری و ضماد برگ آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و دو خس و تحلیل ضماد
ترقیل و با اسحاقیه جهت امراض کوره و قطع الدم و ذرور آن بر جراحات تازه مفید و غرغره بدان برگ آن بر جامه خوابیدن جهت تقلیل احتلام
و سعوط آب برگ آن جهت جدری سپید نافع بشرط آنکه بعد از سعوط فرمودن آن مقدار یک نیم برگ که عرق کند و عصاره بیخ آن جهت رفع اسهال و درد
جگر و شش و قرحه امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و سه مثقال آن جهت سموم ادویه قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیده مطبوخ آن در سرکه جهت منع انتشار
نمله و تحلیل خنازیر و اورام صلبه بلغمیه و بلند شدن و آماس کردن شریان مقصود و بهق و جرب و داغ بواسیر که بر اندام آن ظاهر باشد و جرب و غیره
و طبیخ آن در آب که ثلث آب برود جهت خشونت حلق و مضمضه و نگاه داشتن آن در دهان جهت تسکین وجع اسنان و منع قروح خبیثه آن زانت
و شرب آن بجهت رفع اسهال البطن و قرحه امعا و وجع مفاصل و عرق النسا نافع مضر معده مصلح آن سکنجبین شربت آن از یک مثقال بدل آن زراوند و
اسقولوقندریون در صرع زهره گویند بنطافلن را بهندی ملبل نامند و آن نیز نیم قسمی گل آن زرد این بسیار عزیز و اهل صناعت قسمی گل آن
سرخ و قسمی گل آن سفید این بسیار عزیز باشد گیاه آن تا یک و نیم ذرع و نهایت دو ذرع و بر شعبه شعبه شاخهای باریک و بر سر شاخهای پنج برگ شبیه ببرگ نعناع
بسیار ریزه کوچک در شاخهای باریک آن یک شاخ بسیار باریک یکدسته بر طرف آن برگ بسیار کوچک از اطراف آنها شاخهای باریک با غنچه بلندی باریک
که ثمر آنست بر آمده چون خشک آن دانه هاری بسیار ریزه اندک مدور و بعد رسیدن سیاه میگردد و ساقهای گیاه آن مجوف و اهل هند آنرا گرم و تر میدانند
و برگ آنرا بجهت استسقا و قولنج و ریاح نافع میدانند و قطره سه قطره آب برگ آن در گوش جهت ریش و درد آن نافع اما در اول وجع عظیم بهم
میرسد پس زایل میگردد و گویند چون یک برگ آنرا با یک برگ جو با یا فلفل کوبیده حب بندند و بصاحب تپ بلغمی بخورانند یکروز نافع گردد و بیخ
آنرا چون با برگ تنبول بخورند جهت سانپ که نوعی از حمی بلغمیه است و در روز آنرا طور خوب آن همچنین تا سه چهار روز نافع است و مجرب و چون برگ
و برنج قشری را در دور نسخ نموده آن مقدار از عصاره آن بر سر آن ریزند که چهار انگشت بالای آن آید و در آفتاب گذارند تا جذب نماید و از آن مثل
میگردد پس سحق نموده از پارچه حریر بگذرانند و با آب برگ تنبول حب سازند بقدر کنار کوچکی شربتی از یک حب جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قولنج ریحی
نافع و از تخم آن یکدرهم با نانخواه بوزن آن آشامیدن جهت استسقا نافع بنفشج بفتح با و نون و سکون فا و فتح سین مهمله و جیم معرب بنفشه فارسی است
و بعربی فرفر و بیونانی ابرو نامند ماهیت آن گیاهیست بلندی آن باریک تا یک شبر و کم با شاخهای باریک بسیار از یک بیخ
رسته که بهاها سماقها برگ آنست و برگ آن شبیه انار و ضاد الا آنکه پایین برگ آن عریض تر و بزرگ و تر

١٢٥

و بعد و گوشه‌ای آن اندک برآمده و فی الجمله صنوبری شکل از میان گیاه آن شاخهای باریک سبز و بر سر هر شاخی یک گل کوچک خوشبو بنفش رنگ و در کوهستان
و جبال و نواحی آن نیز میشود و لیکن آن اندک کوچکتر و زردرنگ میباشد و مستعمل بیشتر گل لاجوردی رنگ خوشبوی آنست که کهنه و فاسد نشده باشد
طبیعت آن در اول سرد و در دوم تر و بعضی در اول سرد و تر و بعضی در اول گرم و تر نیز دانسته اند افعال و خواص آن مسهل صفرا بدون
خصوص تنقیه و تحلیل باشد در معده و امعا و مسکن عطش و حدت خون جهت حمیات حاره و خفقان و غشی با ماء الشعیر و آلو و تحلیل اورام لطیفه و صداع
حاره و صرع اطفال و نزلات و زکام و سرفه و خشونت سینه و حلق و خناق و ذات الریه و ذات الجنب و جهت معده و کبد اطفال و ورم مقعده و حرقت
مثانه و بول و احتباس آن و درد گرده شربا و نطولا و ضمادا و بوئیدن تازه آن منوم و مداومت آشامیدن آن چند روز سر روزی دو درم تا چهار درم
بطریق سفوف با آب سرد جهت قطع سعال صفراوی نافع و مجرب و شربت شش مثقال سائیده آن با شیرخشت و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل و شربت
آن با شیره گلقند جهت تبهای مرکبه بی‌بدیل و گویند گل تازه آن فادزهر سموم و منوم است و نطول طبیخ آن با بابونه جهت تسکین حدت و ازاله حرارت
و جهت سرفه یبوست دماغ و اعضا نافع و ضماد بسیار نرم سائیده آن با سرکه جهت صداع و اورام حاره معده و کبد و سائر اورام حاره و خفقان
و ورم مقعده مفید و افراط اکثار آن مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب حاره و بعضی این مضار را مخصوص خشک آن دانسته
مصلح آن اندکی انیسون و بوئیدن آن باعث زکام مصلح آن چیزی در نجوش بدل آن نیلوفر و برگ خبازی و در سرفه گل گاوزبان و بدل
آن اصل السوس مقدار شربت از جرم آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و گفته اند بنفشه چون با دوا حاصری یعنی دوائی که بعض آن [illegible]
باشد با هلیله ترکیب کنند باید که مراعات آن نمایند که قوت یکی مصادم و مبطل قوت دیگری نگردد و نیز بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار
مبطل فعل آنست و استعمال آن با شکر مقوی فعل آنست در اسهال و با عسل آن و استعمال مطبوخ آن بیشتر سستی معده و سریع الانحدار [illegible] جرم
آن با آلو و تمر هندی و شاهتره و بلیلج قوی الاسهال خصوصا که اضافه نمایند به آن سقمونیا و ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس خیارشنبر لیسه [illegible]
نموده روغن بادام بران پاشیده بیاشامند و خورانیده آب برگ تر آن مقدار یک درهم با ثلث آن شکر جهت خروج مقعده اطفال نهایت موثر و ضماد آن جهت
اورام حاره و التهاب معده و حرارت چشم و بواسیر [illegible] مقعده مجرب [illegible] صفراوی [illegible] بی‌بدل است و آشامیدن شربت [illegible] آن یعنی گل آن جهت
ذات الجنب و ذات الریه و تسکین التهاب معده و روغن آن سرد و تر و منوم و جهت جراحت و خشکی سینه و سرفه و در بینی چکانیدن و نرم کردن اعصاب و
مفاصل و حفظ صحت ناخن بکر آشامیدن دو درهم آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم [illegible] اطفال جهت سعال [illegible]
موثر و قطور آن در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و تدهین نافه به آن جهت سعال [illegible]
استفراغ [illegible] با روغن بنفشه آلوده به مقعده ضماد نمایند و [illegible] بدل ندارد و بدل آن روغن نیلوفر و طریق گرفتن روغن آن چند نوع است [illegible]
با کنجد مقشر یا بادام مقشر [illegible] کرده [illegible] تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنگین شود [illegible] پس هر وقت
که خواهند [illegible] روغن [illegible] بنفشه تازه را در روغن کنجد [illegible] سی مثقال انداخته در آفتاب گذارند و بعد از چند روز
صاف نمایند [illegible] بنفشه را [illegible] شربت معمول آن با شکر [illegible] سرفه و [illegible] ذات الجنب
در [illegible] بفتح یا و سکون نون و فتح قاف [illegible]
[illegible] است لیکن [illegible] سرد و خشک مائل باعتدال [illegible] افعال و خواص آن جهت فتق
و اسهال و [illegible] آن جهت [illegible] نافع و [illegible] مصلح آن [illegible] روغن [illegible]
[illegible] گفته [illegible] خوشبوی و گفته اند که [illegible]
[illegible] آنست [illegible] خوشبوی آنست طبیعت آن گرم و خشک قریب بآخر درجه اول

افعال و خواص آن از معطریات است و مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول و قطع سیلان صفراوی و غثیان حادث از
برودت و نشف رطوبات شراب و ضماد آن جهت تحلیل طحال و تجفیف رطوبات و طلاء آن مانع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رائحه نوره و منقی جلد
و رطوبات سخت آن مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن آس است و بیخ تفهم با صعده و نون شده در اصل اسم خیلیظ است بلغت یمن مشهور معروف
بقهوه و به بانضمام اطلاق مینمایند بر ثمری خاص و برای حرمت آنرا ترک کرده این را بجای آن می‌آشامند ماهیت آن ثمر درختی است
کوهستانی که در جبل یمن و نواحی آن و ملک حبشه و در بنادر که جزیره الیمن است میباشد تخم آنرا در روز میکارند و در آب
[illegible] می‌آید کشاخهای باریک
بسیار [illegible] آبیاری [illegible] از زمین
میشود [illegible] خوشبو [illegible] آن یک ساق و ارد [illegible]
انگشت ابهام و بلندآن [illegible] تا سه ذرع دست [illegible] سیاه رنگ [illegible] بزرگی
فندق [illegible] پوست آن نازک [illegible] و اندرون آن [illegible]
لیکن [illegible] از گندم بزرگتر [illegible] پوست آن [illegible] رنگ
[illegible] سیاه آن [illegible]
[illegible] حلاوت [illegible] حلاوت آن [illegible]
[illegible] در کوهستان [illegible] بسبب کثرت بیداری [illegible]
[illegible]
[illegible] شهرت تمام یافت [illegible]
[illegible]
[illegible] اکثری [illegible]
[illegible] ایران توران هندستان فرنگستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
آن اختلاف است حکیم [illegible] الدین محمود شیرازی در آخر رساله افیونیه خود در بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک است [illegible]
[illegible] بر حرارت آن [illegible] تجربه یافته اند [illegible] برودت و یبوست
[illegible] ست و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که [illegible] سردی آن در درجه اول و خشکی آن در درجه دوم است و حکیم
سالک الدین یزدی نوشته است که بعضی از [illegible] خواص ادویه بران رفته اند که برودت آن در اول درجه [illegible] آن در ثالثه است
بواسطه آنکه [illegible] گرم در اول و خشک در دوم و آنچه شیوع
یافته که سرد و خشک است [illegible] گرم است [illegible] پوست آن گرم باشد [illegible] آن معتدل
[illegible] رطوبت [illegible]
[illegible]

۱۶۶

[illegible]

ازان باشد مولف گوید شاید که مرکب القوی باشد خصوص تازهٔ آن جهت آنکه دران دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب و دیگری کثیف
ارضی بارد یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و تنضیج و ادرار و تلیین و غیرها ازان صادر میگردد و بجزو ثانی افعال
و آثار برودت و یبوست از تسکین حرارت و تشنگی و ثوران غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ و غیر اینها ازان ظاهر میشود
و هر چند تازه تر باشد آن جزو اول دران زیاده میباشد و چون کهنه گردد بتدریج کم و زائل میشود خصوص قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز
کمتر زائل میگردد بمقدار بریان نمودن آن و بالجمله تازه و تر آن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است و کهنهٔ آن خصوص بریان
آن بارد و یابس و هر چند کهنه تر گردد و زیاده بریان نمایند برودت و یبوست آن می افزاید افعال و خواص آن آنچه اطبا ذکر نموده
فرموده اند آنست که شرب آب مطبوخ آن مفتح سده و مسکن اوجاع و ثوران و غلیان خون و حدت و لذع صفرا و احتراق آن و مرقق
و مصفی اخلاط غلیظه است و لهذا در حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصاً در اوائل و بعد نزول حصبه و جدری سریع مفید است و در طری دموی
یرقان اسود [illegible] و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و جهت سرفه بلغمی و نزلات و رفع اعیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و ردع ابخره بالخصوص صداع
احتراقی آن بجهت [illegible] باشد بجهت تصفیه و ترقیق این اخلاط را و منع ابخره را گفته اند بواسیر را نافع است و همچنین [illegible]
عضویه [illegible] آن با اصل جهت [illegible] طبیب حکیم میر عماد الدین محمود فرموده [illegible] که مجذوم را نیز نافع باشد بجهت همین علت [illegible]
و رفع [illegible] معده را [illegible] دماغ و دل را [illegible] کثرت نوم و تشنگی و صداع بر برودت [illegible] نمودن الطعام و شرب [illegible]
[illegible] مزاج گردد [illegible] اعیا و کسالت و ملال [illegible] و حرکات و مشقت [illegible] راجیان [illegible] شرب آن
این رباعی [illegible] گفته اند رباعی [illegible] روح فزا و کسل + آرام جان و قوت اعضا و قوت دل + [illegible] جوانان
تفریح بخش خاطر پیران [illegible] + دیگری این فرد [illegible] سفر [illegible] تریاک + [illegible] نظر افسرده تنباکوست + از مضار آن
آنست که گفته اند [illegible] آورد و باعث بیداری لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج [illegible]
نمودن آلات تنفس [illegible] آن [illegible] اصحاب غلبه اخلاط فاسده را بسیار مضر [illegible] در مذمت آن گفته اند
بیت آن سیه [illegible] نام او قهوه است + مانع النوم و قاطع الشهوت + و غالباً این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد خام
آن خصوصاً [illegible] که در بعضی [illegible] شاید مجرب باه و هاضم طعام باشد و ممکن که وجه نوع این شامیدن آن با طعام همین وجه باشد و در جواب
این گفته اند که [illegible] ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خربزه و میوه های گرم است و محرر گوید حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در منافع
و مضار آن بیجاست اکثر بعادت و قوت و حرارت و برودت مزاج قلت و کثرت آشامیدن آن بریکدیگر [illegible] کلی [illegible] و بیان وجوه
هر یک از منافع و مضار آن طولی دارد و مقام گنجایش تفصیل آن ندارد و میرزا قاضی نوشته اند جمعی که مزاج ایشان گرم باشد [illegible]
حرارت را کم میگرداند و بسبب کمی حرارت رطوبات کم تحلیل میرود لهذا گاهست که ایشان را خواب می آورد از جمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت
داشت و بدان سبب شبها خواب نمیکرد و مانند کسی که سرسام داشته باشد اضطراب میکرد و چون دو شب قهوه بعادت نمود خوابش آمد و آن
حالت زائل گشت و چون قهوه مفرح قلب است اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است خصوصاً در حصبه و جدری بعد از بر آمدن آنکه مروارید را
در حصبه و جدری نفعی تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند دانه در حین طبخ در آن اندازند نیکوست و چون مسافر در وقت
فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار بعد از خوردن افیونیات رافع تعب و کلال و ملال و باعث شگفتگی طبع و آشامیدند چند فنجان آن گفته اند
ناشتا و در وقت امتلا از غذا اگر بنیابد آشامید بلکه صبح اند کی غذا بطریق ناشتا کرده بالفعل در عرف عوام مشهور بچسته القهوه است خورده بالای آن چند پیاله
بیاشامند و اگر خواهند معتادین بافیون افیونیات شب بنیان آخر روز یا بعد از نماز عشا خصوص در زمستان شب چند پیاله بیاشامند [illegible]

۱۶۷

و گفته‌اند مصلح آن زنجبیل و دواء المسک و نبات و گلاب و امثال اینها ست شیخ داود انطاکی نوشته که شخصی که از ده مثقال شرب آن برای
نشاط و رفع کسالت و انچه ذکر کردیم نماید باید که شیوتی و در روغن پسته و روغن بسیار با آن بخورد و قومی با شیر بخورند و این خطا است و خوف
احداث برص است و محمد میگوید که بهترین مصلحات که طعم و رائحه آنرا طیب لذیذ میگرداند و کریه بد ذائقه نمیسازد عنبر اشهب است پس زعفران **بنچنگی** بفتح
با و فارسی و سکون نون و کسر سین مهمله و سکون تا و چار نقطه هندی و کاف و سکون یا و دین جنگلی نیز نامند یعنی درخت جنگلی پستان زیرا که بن بفتح با و یای مجهوله
بزبان هندی یعنی جنگل و چهنک یعنی پستان است **ماهیت** آن نباتی است هندی مابین شجر و گیاه و با شاخهای بسیار باریک بسطبری انگشتی
و انبوه هر شاخی مشتمل بر شاخهای بسیار باریک و انتها برگهای کوچک فی الجمله شبیه ببرگ حنا بعضی کوچک بعضی اندک بزرگتر و عریض تر و کوتاه‌تر
از ان و ثمر آن فی الجمله شبیه بعنب الثعلب اندک از ان پهن‌تر و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و دبی طعم غالبی و در جوف آن تخمهای
ریزه سبز رنگ بنفت آن کنار آبها **طبیعت** آن ظاهرا گرم و خشک باشد **افعال و خواص** آن چون برگ و ثمر آن را نرم بسایند
و بر شکم منتفخه تا هر جا که ورم باشد گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ بید انجیر نیز گرم کرده بگذارند و با پارچه به بندند و تمام شب بگذارند
و همچنین اسهال بسیار سبب و درار قوی آورد و [illegible] تشامیدن برگ و ثمر شاخهای باریک آن با آب سائیده جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن و اسقاط
نمودن جنین مفید **بنپالہ** بفتح با و فارسی و سکون نون و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و لام و ها **ماهیت** آن ثمریست هندی بقدر آلوی طعم
بعضی چاشنی دار و بعضی مایل به تلخی و در جوف بعضی تخم و شش تخم کوچک و در جوف بعضی زیاده بخلاف آلو که در آن یک تخم میباشد و درخت آن بعضی خار دارد
بعضی بیخار نیز شبیه بدرخت آلو و برگ و شاخ و شاید نوعی از آلو باشد که در ملک بنگاله بسبب غلظت هوا و آب چنین شده باشد و چون ثمر پخته آن
خواهند تناول نمایند باید که از خوب بمالند تا نرم شود و تخمها از تخم آن جدا گردد پس بمکند آنرا و الا ترش و عفص میباشد **افعال و خواص** آن
مسکن صفرا و مهیج بلغم صفراوی مزاجان را نافع و بلغمی مزاجان را مضر و صورت شاخهای [illegible] در آخر موسم و سنبله در حوالی [illegible] میرسد و خشکی
آنرا [illegible] کوچک و مضر است **فصل** [illegible] **بورق** بضم با و سکون واو و فتح را مهمله و سکون قاف معرب از بوره
فارسی است و هندی [illegible] **ماهیت** آن نمکی است که در زمین شوره زار متولد میگردد و از آب [illegible] میباشد معدنی و مصنوع
بهترین آن معدنی است که از معدن آن آورده باشند و این اصناف و الوان میباشد و بعضی سفید و سرخ و طعم آن شوره باشد و این را ارمنی نامند
جهت آنکه از ارمینیه آورده شده [illegible] و اصناف است بعضی سرخ رنگ و این را نطرون نامند بهترین این مصری سرخ و نرم با ملوحت و اندک تلخی
[illegible] است و بعضی [illegible] جهت آنکه [illegible] را آب حل نموده [illegible] طبخ نمایند [illegible]
تا با نهایت سفیدی [illegible] را بورق [illegible] نامند و آن سفید نرم سنگین است و درگران [illegible]
بسیار جلا [illegible] و بعضی زبدی است [illegible] میباشد و آنرا افریقی آورند و این [illegible] بهترین [illegible]
[illegible] اگر [illegible] صفت [illegible] افریقی است [illegible] بورق
[illegible] است جهت آنکه زبدی بورق [illegible] کبیر الحجم شبیه [illegible] و زبدی [illegible] فرق میان [illegible]
[illegible] بسیار سفید [illegible] میباشد بخلاف آن [illegible] آن [illegible] ریزه [illegible]
آب بعمل [illegible] با آب محلول [illegible] بسیار [illegible] آتش طبخ [illegible] تا آنکه بسوزد و بار [illegible] میباشد [illegible] از این قسم بعمل می‌آید انچه از دو غرب
بعمل [illegible] که آب [illegible] غلیظ گردد و قرصهای سازند و این [illegible] سفید مایل بسیاهی ملوحت میباشد و این [illegible] کمیاب است [illegible]
نامند بهترین همه اصناف ارمنی با وصافت مذکوره است و تندترین همه زبدی است **طبیعت** آن گرم تا اوسط سوم و خشک تا اواخر آن نطرون [illegible]
زبدی افریقی تا اوسط چهارم **افعال و خواص** آن محلل و جالی و جاذب [illegible] جلا و [illegible] ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع

ودافع قولنج و مهیج باه و مقام و سموم و بتنهائی و یا با دویه مناسبه جهت سرفه بلغمی و با هموزن زیره کرمانی و ماء العسل یا طبیخ زوفا یا ماء الشعیر یا شبیت و انیسون جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص یا طبیخ انجدان جهت دفع مضرت خون گرم گاو و تحلیل خون منجمد در معده و یا آب شراب جهت فرازیج و با ادویه قتاله و دیدان باعث اخراج و قوت فعل آنها و چون نیم رطل آب بجوشانند و بر آتش ملایم جوش دهند تا آنکه نیم رطل بماند در ربع رطل جهت عدت ... رزند و بنوشند جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض گردد و گداخته گان نقره و سرب را و یا شکنجه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده یا زیره کرمانی و قنفذ جهت دفع خناق عارض از شراب قطر و فتیله و محلول آن با آب شراب ... دفع در گرمی جهت ... ابلاغ و تفتیح سدد و دوری و قطع رطوبات جاری ... ازان و با سرکه جهت تنقیه چرک آن و غرغره آن با عسل خر جهت استفراغ زلوی در حلق ... و اکتحال آن با عسل جهت حدت بصر و ضماد آن با سپیداج و مرهم و یا پیه خنزیر جهت دفع نکبت گزیده سگ دیوانه و یا صمغ البطن برده با عسل جهت النفاخ و ضماد با انجیر جهت استسقا و ضماد آن با قیروطیات جهت دفع هزال و خراز و حکه و جرب و فالجی که در آن کردن ... خایف نموده ... و اخلاط علت ... و التوای اعصاب نیز نافع و طلای آن با روغن بابونه جهت دفع ... و بتنهائی جهت دفع عرق نیز و بتنهائی جهت نیکوئی رنگ رخسار و ... موی از هر عضوی که خواهد و مداومت استعمال آن سیاه کننده بدن و دو درهم آن با سه درهم روغن زنبق بر ذکر ... آن جهت تهیج انعاظ ... دوائی است و همچنین با عسل بالیدن آن با روغن بر شکم و ناف ... و آتش نشستن کسیکه در شکم او باعث قتل و اخراج آن و با ادهان ... با محللها و مالیدن آن بر بدن صاحب ... و در هنگام برودت ... نشستن نزدیک آتش من النفع و با مراهم جهت جرب و حکه ... آب محلول آن جهت خراز و فرزجه آن جهت دفع رطوبات رحم و احتباس حیض و ... مفسد معده و محرک قی و مصلح آن ... و صمغ عربی مقدار شربت آن از یک ... درهم و از قسم سرخ آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن یک وزن و نیم آن ... نصف وزن آن قطران و بعضی بوزن آن ... گفته اند و یا شیدن آن بر مو باعث رفت آن و جهت داء الثعلب ... نافع و چون خواهند آنرا بسوزانند طریقه احراق آن آنست که در کوزه کرده سر آنرا محکم ... بر انگشت گذارند و بگذارند تا سرخ گردد پس از آتش برداشته بگذارند تا سرد گردد و سائیده استعمال نمایند و محرق آن لطیف تر ... آن زیاده ... بقوت ... زیدی ست بوزیدان بضم با و سکون واو و کسر زای معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و نون ... ماهیت آن بیخی ست سفید بحجم و طول انگشتی و زیاده بران ... و صلابت و بظاهر آن ... کشیده و یا ... و بعضی گفته اند که نوعی از ... است و بعضی گفته اند که آن نوع ... است و بعضی ... و بعضی ... بهمن ... بدل آن ... و ... بوزیدان ... بربری که ... است ... بوزیدان ... و گویند از هندی آورند و با جمله نباتات آن مجهول الماهیه است و بهترین آن ... با وصاف مذکوره است ... طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و در اول سوم ... افعال و خواص با قوت تریاقیت ... محرک جماع و مسکن اوجاع مفاصل ... نقرس و مفتح سدد جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مفاصل و مسقط جنین جهت استسقا و دفع کرم معده ... اخلاط غلیظ ... و رافع سموم بارده ... زرد آب ... بواسیر نافع مضر انثیان مصلح آن عسل و ... مقدار شربت آن یک مثقال ... بدل آن بهمن سفید و گویند بوزن آن ... و در تریاقیت نیم وزن آن زرنباد و زراوند طویل ... بسکون ... و ... و فتح دال ... و سکون ... آن قرصی از برگ گیاه ... شبیه ... برگ ... تخم آن ... نواح شهر ... و گیاه آنرا کوبیده قرصها ساخته خشک نموده باطراف می برند طبیعت آن در دوم ... و ... خشک ... افعال و خواص آن ... آن جهت تحلیل اورام حاره و منع زیادتی آنها و تسکین

ادجاع رحم و نقرس خصوصاً با آب عنب الثعلب نافع و بدل آن شیاف ماميثا و فصص است بول بفتح با و سکون واو و لام بفارسی کمیز و شاش و

بهندی موت و مشهور به پیشاب است ماهیت آن معلوم است و آن ماهیت مشروب و مطعوم حیوان انسان است که طبیعت از راه گرده و مثانه

دفع میکند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار جالی و ملطف و مقطع و بول هر یک از حیوانات بحسب

مزاج آن مختلف میباشد و بول انسان عدل از سایر ابوال و لطیف‌تر از آن بول شتر و گاو است و هر بولی را که بجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد جهت

قروح خبیثه و داحس و اندمال و تجفیف آنها معدیل است و بول انسان جهت قروح عمیقه رطبه [illegible] و منع زیادتی

قروح خبیثه و ضماد آن با بوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ را بدان بشویند و جهت داء الثعلب و برص و تقشر جلد

و سوختگی آتش علاوه طلا و آشامیدن آن جهت فساد هوا و گزیدن جانوران سمی و سموم [illegible] و بول خود و بول طفل [illegible]

[illegible] هوا و علم [illegible] و بول خود [illegible] ناشتا [illegible] جهت رفع سپرز معدیل [illegible] برگ [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] قبل از آن [illegible] خسته گردند [illegible] بنوشند [illegible] معقعده [illegible] گرم [illegible] و در [illegible]

[illegible] آن [illegible] جهت [illegible] جهت کرم گوش خصوص که در پوست [illegible] گرم کرده [illegible] بول با روغن حنا حمو لا

جهت [illegible] بار و غشای گرم چکانیدن در آن [illegible] آن جهت غرب [illegible] و ظلمت بصر و طلا بول مطبوخ و [illegible] با غسل جهت قلع بیاض

[illegible] باشد و ضماد [illegible] با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم [illegible] آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس

[illegible] طلای [illegible] آن جهت ثالیل موثر و بول گاو [illegible] جهت قروح اطفال [illegible] جهت [illegible] بارد

[illegible] جهت درد گوش [illegible] جهت درد [illegible] با فرو [illegible] جهت [illegible] مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع

[illegible] سنگ گرده و مثانه معدیل و بول خر جهت [illegible] گرده و بول بز با سنبل الطیب هر روز بمقدار [illegible] بول آنرا با یک

[illegible] سنبل الطیب [illegible] جهت استسقای لحمی و قطور آن [illegible] درد گوش و بول شتر جهت ورم جگر و [illegible] آن [illegible] سپرز [illegible]

[illegible] جهت جراحت گوش نافع و بول گاو [illegible] جهت درد گوش [illegible] مجرب و بول سگ جهت ثالیل مفید و خواص ابوال [illegible]

[illegible] انشاء الله تعالی خواهد آمد بول الابل قرا [illegible] که از یمن می‌آورند و [illegible] که [illegible] شتر [illegible]

[illegible] حکایت کرده که اهل یمن شتران خود را در فصلی از سال بصحرای گیاهی که در آنجا میشود [illegible] بول آنها را جمع نموده

[illegible] از آن [illegible] سازند و [illegible] گفته که چنین است که [illegible] حکایت کرده [illegible] کوهستان که

[illegible] سیاه رنگ [illegible] معروف [illegible] اقراص [illegible] گفته اند که بول [illegible] که بعضی

[illegible] و مغار [illegible] بعضی گفته اند گیاهی است مخصوص [illegible] که آنرا کوبیده با بول شتر [illegible] اقراص [illegible] ازان [illegible]

ماهیت [illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن جهت اندمال جروح و قروح حیوانات و قطع نزف الدم و حول آن

جهت قطع [illegible] با عسل جهت تحلیل اورام طلا نافع و بسیار مالیدن آن بر بدن با عث نفرت [illegible] آنست و مصلح روغن گل ابولامونیون

بضم بای موحده و سکون واو و فتح لام و ضم میم و سکون واو و کسر نون و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون بلغت یونانی است ماهیت

آن [illegible] گیاه آن [illegible] شاخ آن باریک پر شعبه و برگ آن از برگ سداب طولانی‌تر و بزرگتر و بر اطراف شاخهای آن

[illegible] دراز [illegible] سیاه [illegible] آن شبیه به [illegible] سفید و دراز و باصلابت [illegible] آن جبال [illegible]

[illegible] طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک است افعال و خواص آن ملطف [illegible] و جالی [illegible] آشامیدن

[illegible] جهت ادرار بول [illegible] و اخراج مشیمه و [illegible] امعا و [illegible] سپرز و با شراب

جهت گزیدن هوام و با آب جهت حبس البول و حرقة البول و عرق النسا و با شیر تازه دوشیده جهت تقویت جماع نافع و گویند هرکه سه قیراط آنرا ناشتا بنوشد
هرگز او را عقرب نگزد و اگر بگزد ... عقرب را بکشد و چون چنین کند باید که تا نیاید آنرا تناول نماید و مضمضه آن جهت تسکین وجع اسنان از سرد
و تعلیق آن بالم نزدیدن عقرب و ضماد آن بر انثیان محلل ریاح آن مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر معده مصلح آن عناب بدل آن [illegible]
است بولسری بضم باء موحده و سکون واو و لام و فتح سین و کسر راء مهملتین و سکون یاء و بمولسری بخفاء ... نیز آمده
و در بنگاله بول و مول سری نیز نامند ماهیت آن درختیست هندی عظیم و موزون گل آن کوچک مدور و مشرف و خوشبو و بعد از
خشک شدن خوشبوتر میگردد و خشک آنرا بعضی در بالش و تکیه پر مینمایند جهت آنکه میگویند در جائیکه آن باشد هزار پا در آنجا نمی باشد و ثمر آن
در شکل فی الجمله شبیه به اینابه کنار متوسطی و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ نارنجی میگردد و طعم آن کمی با اندک شیرینی و عفوصت بسیار و [illegible] اطفال
و مردم آنرا میخورند و تخم آن در غلافی شبیه بفندق و از آن ریزه تر و اندکی طولانی و مغز آن تلخ و با اندک دهنیت طبیعت گل آن سرد و خشک
و ثمر آن از آن زیاده و با قوت قابضه افعال و خواص آن مجفف جهت تسکین درد دندان و دفع فساد و اسهال صفراوی و خائیدن ثمر آن خصوص
نارس و یا ثمر من جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و خوردن آن قابض شکم و مفرح و مسکن منی و ثمر نارس آن از ادویه ممسکه منی است
و عصاره تازه آن سعوطا و قطورا در بینی بر ... جهت امراض دماغی نافع و آب بسیاری از دماغ بر می آورد و عرق گل آن مقوی دل و مفرح جهت
امراض سوداویه بارده نافع و عطاران که با برادهٔ صندل مرتب مینمایند بسیار خوشبو و مقوی است و آشامیدن مطبوخ پوست درخت آن جهت تسکین وجع اعضا [illegible]
بنگاله مشهور و بسندی ... مینامند ... جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و عصاره پوست درخت و ثمر ... ابریشم
با فان استحکام رنگ ابریشم ... آن مینمایند و رنگ آن سیاه میباشد دباغات درست درخت و ثمر خام آنرا نیز کوفته در آب خیسانیده طبخ میدهند
جهت رنگ نمودن ابریشم بونیون بضم باء و سکون واو و کسر یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است
ساق آن بقدر انگشتی و برگ آن شبیه برگ کرفس لطیف تر از آن و گل آن شبیه گل شبت و تخم آن ریزه و خوشبو ... برگ و تخم و عصاره آنست
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن منضج و جالی و مفتح و محلل ریاح و معطش و یکدرهم برگ آن مدر بول و [illegible]
مشیمه و کرم شکم و جهت گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا با ماء العسل و چهار برگ آن جهت تقطیر البول و نیم درهم از تخم آن [illegible]
ضماد آن با شراب و نمک نیمگرم جهت تحلیل خنازیر و حمول آن جهت اخراج کرم امعا مفید و عصاره آنرا از شاخها و برگ آن [illegible]
مصلح آن عناب و شیر تازه دوشیده مقدار شربت از برگ آن تا یکمثقال و از تخم آن نیم مثقال بدل آن کندر است بوئی بضم باء فارسی و سکون
واو و کسر همزه و سکون یاء ماهیت آن گیاهیست هندی از قلیل نجم و در بنگاله بکثرت بوجود در اشجار و دیوارها و سقف خانه مانند تاک گرد بالا میرود
و ساق آن بسطبری انگشتی و برگهای آن فی الجمله شبیه برگ تانبول و سبز و از آن ضخیم تر و نازک و با رطوبت و لزوجت بسیار و بی [illegible] و دو قسم
میباشد یکی سفید یعنی ساقه آن سفید و رنگ آن سبز و این بسیار است دوم سرخ یعنی ساقه آن سرخ و رگهای برگ آن نیز سرخ رنگ و این کمیاب [illegible]
آنست و اهل هند آنرا پخته میخورند مانند سبزیهای دیگر و با لزوجت بسیار است طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن منوم و مبهی و [illegible]
منی و تلیین آلات صوت و حلق و تسکین حدت حمیات حاره و ... آب برگ آن جهت تسکین سوزش منع آبله کردن عضو با آتش سوخته نافع چون بکوبند
و بهم بمالند در هنگام سوختن بسیار قریب بدان فصل الباء مع الهاء بهمن بفتح باء موحده و سکون هاء و فتح میم و سکون نون لغت فارسی
است ماهیت آن بیخی است فارسی فی الجمله شبیه بزردک کوچکی و با اندک صلابت و کجی و با خشونت قلیلی و ناهموار است و نبت آن
کوهستان ارمن و خراسان و گیاه آن بقدر شبری و زیاده و تخم تر از آن و برگ آن مانند برگ اجاص منبسط و غار ناک و کثیر التشریف و براق
آن برگی چند آنها با هم پیچیده و گل ... دو قسم میباشد سرخ و سفید سرخ آن بالیده تر و بلندتر و ناهموارتر و پر آن زیاده و ظاهر

آن سرخ تر از باطن آن و سفید آن هم ظاهر و هم باطن آن سفید و بهترین سرخ آن صافی سنگین خوشبوی آنست که چون بخایند با اندک لزوجتی و
قبضی باشد و همچنین سفید آن و از نواح ملیه و خراسان آورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و سرخ آن گرم تا سوم و قوی تر از سفید و سرد و
با رطوبت فضلیه بقوت قبضی و مسیح سرد را گرم و تر دانسته افعال و خواص آن بغایت مقوی باه و دل و سمن بدن و زیاده کننده ماده
منی و مفتح و محلل ریاح و بلغم غلیظ لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و یرقان و تفتیت حصاة گرده و مثانه خصوص با ادویه مناسبه و سرخ آن
جهت تقویت باه و الغاظ قریتر و چون در آب طبیخ نمایند تا مهرا شود و آب آنرا با شکر تا تشنا بیاشامند قریبی عظیم آورد خصوصاً با بادام و نخود و ضماد
آن با نمک تلخ و عسل بر صورت زنان باعث نیکوئی رنگ رخسار و شستن سر بدان جهت کشتن سپش و خوشبوئی موی فرزجه سفید آن
با زعفران جهت تنقیه رحم و خوشبوئی آن و هر دو نوع آن مضر سفل و مصلح آن انیسون و کتیرا و عناب مقدار شربت از جرم آن هر دو تا دو مثقال و
از آب مطبوخ آن تا اسلوقیه هر یک بدل دیگری اند و بدل هر دو بوزن آن تودری و نصف آن لسان العصافیر و بوزن آن سفید و سیاه و اسگند ناگوری
و بدل سرخ آن درونج و بدل سفید آن زرنباد است بهمی بفتح با و سکون ها و کسر میم و یا ماهیت آن نباتیست شبیه بگیاه جو و از آن کوتاه تر و
باریکتر و خوشه آن شبیه بسنبل و نبت آن مواضع سیاه دار طبیعت آن سرد و خشک در دوم و بسیار قابض افعال و خواص آن مداومت
شرب آن حابس سیلان مزمن و نزف الدم که مرفوع البرء باشد و سلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم و از خاصیت آن آنست که چون
در ابریشم ملون برنگ ارغوانی یا در شال سرخی پیچیده بر عضویکه خون از آن نزف کند ببندند یا بیاویزند در قطع آن مجربست نوشته اند بهکرمول
بضم با فارسی و سکون ها و فتح کاف و سکون را مهمله و ضم میم و سکون واو و لام ماهیت آن بیخیست هندی باریک مایل بسیاهی تلخ و تیز و سیاه
رنگ طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مشهی و مقوی جهت امراض ریاح و بلغمی و حمیات مرکبه و تحلیل اورام و ضیق النفس
و درد پهلو و غیر آن و ضماد آن نافع بهنگره بفتح با و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و فتح را مهمله و ها ماهیت آن گیاهیست هندی نبات
آن بمقدار ذرعی و برگ آن شبیه برگ انار و از آن عریض تر و برگ و ساق آن شاداب طعم آن اندک تلخ و تیز و سه نوع میباشد سفید
و زرد و سیاه گل سفیدی آن سفید و سبزی برگ ساق آن کمتر و گل سیاه آن و برگ شاخ آن سبز و تیره مائل بسیاهی و گل زرد آن
زرد و برگ و ساق آن مائل بزردی و این هر دو نوع بسیار کمیاب اند طبیعت آن هر سه در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
آشامیدن آب برگ و ساق گیاه آن جهت تقویت بصر و قوت باه و دفع و رفع رطوبات و ضعف آن سپرز و طحال و ورم و صلابت طحال و
جذام و منفعت آن جهت امراض دهان و درد دندان و قطور آن در چشم جهت سده بارد و طلای آن بر سر جهت صداع و بر داء الثعلب و بهق و برص
و جذام و قوبا و اکثر امراض جلدیه به تنهائی لیکن شرط مداومت و خاریدن موضع هر مرتبه و یا با ادویه مناسبه دیگر مانند آنکه از برای داء الثعلب با
کحل السود و برای جذام و بهق و برص و تقشر ابیض برای جرب رطب با توتیای هندی اخضر محرق و همچنین بالخاصیه مصلح بدن از امراض جلدیه
است و گفته اند آشامیدن آن سیاه کننده موی ریش سست خصوصاً نوع سیاه آن و گویند که چون گیاه آنرا با نمک سیاه سوده از هر یک سه درهم
بیاشامند رفع قولنج در ساعت تسکین دهد اگر قولنج مزمن باشد و مدت یک اربعین بهنگره خشک و گل ملیشه و تخم بنواڑ که خشک سوده
است و هلیله و بلیله و آمله با اسوه کوفته بیخته با هم وزن آن قند کهنه سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع گرده مجربست و چون یک توله
برگ آنرا با سه ماشه نمک سنگ با هم سحق نمایند و فرو برند درد شکم هر چند کهنه یکساله باشد زائل گرداند و گویند اگر
تخم آنرا در نیم من عصاره بلادر بخیسانند و در زمین نیکو بکارند و بجای آب آب بلادر بآن دهند تا سبز گردد و یک پر مرغ سفید
در پای گیاه آن فرو برند هرگاه آن پر سیاه گردد آن گیاه را از ریشه بر آورده در سایه خشک کنند و تا هفت مرتبه
در شیره بهنگره تازه تنقیه نمایند پس خشک نموده سه ماشه یک کف دست هر روز تا یک هفته بخورند

جذام و برص را زائل گرداند و اگر تخم آنرا با کنجد و شکر هر روز قدری بخورند باصره و سامعه و سائر قوای بدنیه را قوی گرداند و اگر با بلیله آمله هر چهار مساوی و بوزن همه قند بسفید بکوبند و در طفل بخورند و قولنج را زائل گرداند بهجوی انوله بالفتح و سکون واو و کسر همزه و یا لغت هندی است بمعنی گیاه ماهیت آنکه گیاه آن بقدر شبری باریک و برگهای آن زیره شبیه به برگ بلیله میباشد زیر برگ آن دانهای کوچک شاخه آن ارکب طبیعت آن سرد و طعم آن تلخ و زمخت افعال و خواص آن قطور آب نبات تازه آن جامد که مطلقا آب از خارج داخل نتماید در ناسور و قروح خبیثه جهت اندمال آن موثر و ضماد ساییده آن با تمک جهت جرب مفید و به تنهائی جهت ضربه و سقطه نافع فصل الباء مع الیاء المثناة التحتانیه • بیارانگا بالفتح باء عجمی و یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح راء مهمله و الف و سکون نون و کاف فارسی ماهیت آن بیخیست طولانی بضخامت انگشتی و زیاده بر آن طول آن تا یک و نیم شبر و نیم و بعضی زرد و ارونگ ... آن زرد مائل بسرخی براق و طعم آن اندک گس چون کهنه گردد مائل بسیاهی میشود و طعم آن بسیار تلخ و مغز آن اندک صلب از ملک خام که ... آورند به ... و اسلام آباد و از آنجا با طراف می برند و بسیار و خورند طبیعت آن در سوم گرم و خشک ... افعال و خواص آن اهل آن دیار برای آن منافع و خواص بسیار نقل می نمایند و در سرخی باد و ... مستعمل دارند مراض اعضاء الراس جهت درد سر قدری از آن را با گلاب ساییده بر پیشانی طلا مینمایند و میگویند که ... و در ساکن میکند و برای ام الصبیان مقدار یک سرخ بیارانگا با یکدانه فلفل و یکدانه قاقل با شیر مرضعه طفل ساییده میخورانند و برای شبکوری بیارانگا و زردچوبه از هر یک یکماشه با شیر زنان ساییده پارچه را بدان تر کرده سوخته و دود آنرا گرفته در چشم میکشند و برای درد چشم و رفع سرخی و جلای بیاض بیارانگا چهار رتی زردچوبه ... هندی و افیون از هر یک یکماشه زاج سفید دو رتی با آب تا سه ساعت ... ساییده حل نموده نیم گرم کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی چشم طلا مینمایند و برای جلای بیاض و قطع آن با میل در چشم میکشند ... برای درد چشم قدری از آن را با قدری زردچوبه فلفل افیون دیا ... مساوی ساییده بر دور چشم طلا مینمایند و سرخی و درد چشم را زائل میکند ... و در درد گوش که حرکت آن جاری باشد دو عدد ... گرم میکنند و ... قدری بیارانگا ... گرم نموده دو سه قطره از آن در گوش میچکانند ... و در ساکن میگرداند و ... بیارانگا ... و پوست درخت ... با دیگر ... هندی ... قدری نرم کوفته ... بسیار ... آب رطوبت دفع گردد ... که در ملک هند ... بیارانگا و توتیا هندی از هر یک یکماشه و در روغن ... خوب حل کرده اند کی ... برای زیادتی شیر زنان بیارانگا یکماشه سیاه دانه زیره سفید ... با آب گرم ... نموده ... ضیق النفس سرفه کهنه یکماشه بیارانگا با پوست بیخ ... پوست بیخ ... از هر یک یکماشه ... سرفه کهنه یک ... پوست ... جوش دهند تا آنکه نیم باقی آب بماند پس قدری نمک ... آن کرده از آتش فرود آورند و صاف نموده یکماشه بیارانگا در آن آب ساییده در شبانه روز ... چهار ... یک و نیم ساعت نجومی ... مقدار ... از آن آب ... گرم نموده می نوشند و همچنین تا آنکه ... تمام ... اگر ... کهنه باشد ... آب زائل نگردد ... دیگر ترتیب داده می آشامند ... و ... اطفال ... شیرخوار ... صغیر تا دو و نیم ساله ... سه ساله ... و علامت آن ... با ... کشیدن و تواتر نفس ... گرفتن پستان و گریه بسیار و بی قراری

وجب آرام بودن ست چنانچه در رساله علیحده مجملاً ذکر یافته مقدار یک رتی پیارانگا یا یکدانه قرنفل و یا فلفل سیاه هر کدام که باشد و آنرا
در زهرهٔ خوک تر کرده خشک نموده باشند و بعضی عورات هند چون آنرا استعمال می آرند نزد اوشان بهبود باشد باشیر و یا بیان سائیده میخورانند و میگویند
که فی الفور آرام می یابد و بعضا للغذای برای تقویت معده و زیادتی اشتها پیارانگا سائیده یا نخواه زنجبیل بادیان ریح تیسفارج هندی
فلفل سیاه نمک ترب نمک سیاه نمک سانبهر از هر یک یکتوله پیمه سفید برنج ترکی نرم بریان از هر یک یکجا شده کوفته بیخته با لیمو نیمه ساخته کامل سحق
مینمایند و حبوب مجمع بیندند و هر حب بقدر نخودی و باقلای یک حب شام با آب نیمگرم فرو می برند و از برای تقویت معده و زیادتی اشتها و هضم
یکجا شده آنرا با نخواه و رازیانه و بابرنگ و نمک سیاه از هر یک یکتوله با آب لیمو کاغذی یعنی آب مقدار ده دوازده عدد سحق بلیغ مینمایند آنقدر که آب
تمام خشک گردد پس حبوب بسته نگاه میدارند هر صبح یکجا شده و یا بعد از فراغ طعام روز و شب می خورند تا یک هفته و از برای
تقویت معده و دفع انواع اسهالات و بواسیر و ضیق النفس رطوبی و سرفه بارد و ریاح و قراقر شکم و بالجمله اکثر امراض بارده رطبه
یک وزن آنرا با دو وزن فلفل سیاه نرم کوفته و بیخته حبوب بقدر نخود ساخته یک حب صبح و یک حب شام می دهند و
این تجربه رسیده و از برای دفع انواع هیضه خواه محتبس باشد و خواه جاری به عنوان آن قی و یا اسهال و یا هر دو مقدار نیم ماشه
آنرا با گلاب و یا با آب سائیده میخورند و از برای هیضه رطوبی و بلغمی مقدار دو رتی پیارانگا و دو دانه قرنفل و لسبت و یکدانه فلفل سیاه
نرم سوده میخورند و اگر قدری فلفل دراز نیز داخل نمایند بهتر ست و از برای تخمه و سوء الهضم یکتوله رازیانه جوکوب نموده در آب جوشش داده
و صاف نموده مقدار دو رتی پیارانگا در دهن انداخته می خایند و بالای آن آنرا می آشامند و برای بواسیر و دفع اسهال رطوبی یک وزن
آنرا با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده با آب کنگیهر سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفل سفیدی دو حب صبح ناشتا و دو حب وقت شام
فرو برند بواسیر و اسهال رطوبی حادث از ضعف معده را مفید ست و ضیق النفس از برای استسقا پیارانگا نانخواه تخم حلبه زیره سفید
فلفل سیاه پوست بیخ بیاره پوست بیخ کناه خشکی از هر یک ماشه نرم کوفته بیخته هفت حصه نموده هر روز یک حصه با نصف صبح و نصف شام
با عرق بادیان میخورند و بجای آب نانخواه و رازیانه و بیخ بیاره و پوست انار از هر یک چهار تولد در آب جوشانند و صاف نموده بجای آب میخورانند
با عرق بادیان میخورند و بجای آب نانخواه رازیانه و بیخ بیاره و پوست بیخ انار از هر یک چهار توله و نسبت پیارانگا چهار رتی مکهانا سفید نانخواه
نانخواه تخم حلبه زیره سفید از هر یک چهار ماشه نرم سوده و سفوف میسازند و هشت حصه نموده هفت حصه آنرا هفت روز ناشتا می آشامند
میگویند باید که بر دو دی بالای آن دال با خشکه بخورند انشاء الله تعالی در آن مدت زائل میگردد و از برای طحال پیارانگا زهره خرگوش
زهره زاغ سیاه زهره ماهی زردچوب سوخته تلج سفید سوخته توتیای هندی سوخته تنکار سوخته از هر یک یکجا شده با آب برگ صبر
که بهندی کهیکوار نامند خوب حل نموده بقدر دانه ماش و خردل حب می بندند هر روز یک حب وقت صبح و یک حب وقت شام و کبیر را حب
بقدر ماش و خبر را حب بقدر خردل میدهند و از ترشی و بادی پرهیز میفرمایند و قلیله روغن در طعام آن داخل مینمایند و قدری
پیارانگا با شیر سائیده بر درم طحال طلا می نمایند و از برای دفع پرسوت که آزاری ست که بعضی عورات را بعد از زائیدن عارض
میگردد و آن زن روز بروز زرد و ضعیف و لاغر میگردد و اکثر طبیعت او لین مے باشد دو رتی پیارانگا را با بیست و یکدانه فلفل سیاه
و باد و ماشه گوشت داهس که جا نور لسبت هندی دو ماشه گوشت بچه آهو که در حمل مادرش را ذبح نموده و از شکمش برآورده خشک کرده
باشند نرم سوده حب ها می سازند تا هفت روز ناشتا میخورانند و از غذاهای نامناسب پرهیز مے نمایند ایضاً برای پرسوت
یک سرخ پیارانگا با عنبر اشهب مشک خالص و زعفران از هر یک دو ماشه فلفل سیاه بیست و یکدانه گوشت داهس گوشت بچه آهو
که هنگام از شکم مادرش برآورده باشند از هر یک سه ماشه نرم سوده حبوب می نمایند هر حب بقدر یکماشه هر روز یک حب آنرا می خورانند

و از تیزی و بادی و از اغذیه‌های بارده پرهیز نمایند و برای دفع سلس البول پیارانگا و ورق نانخواه یکماشه پوست بیخ بریاره (؟) و بیخ کنار تخم کنگیله از هر یک یکماشه نرم کوفته بیخته صبح ناشتا می آشامند و برای نزول آب پیارانگا با نارجیل سفید سائیده بر موضع ورم طلا مینمایند و بدستور با فلفل سیاه و بران نزول آب در خصیه شش ماشه آنرا پوست شیطرج هندی و پوست بیخ تالو (؟) پوست بریاره از هر یک شش ماشه خشک نموده با عصاره پوست درخت بکاین خوب کرده گرم نموده ضماد نمایند بعون الله تعالی در سه چهار رتبه زائل میگردد و سم بلای مارگزیده فی الفور قدری پیارانگا با شیر درخت عشر که بهندی آکهنه نامند و شیر درخت زقوم که بهندی تهوسیج نامند نرم سوده بران موضع طلا نمایند و قدری پیارانگا را با جدوار مجرب دیده میخورانند با فلفل نیز الا وجاع سلعه پیارانگا را در باد آثار روغن شفت یا کنجد چوب بیسوزانند و صاف کرده شب گرم نموده بر موضع وجع میمالند و از هوای سرد محفوظ میدارند ایضاً جهت اوجاع یکتوله پیارانگا با گل و جاده و بلیله زرد از هر یک یکتوله کوفته در یک آثار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب میگذارند وگاه گاه بر هم میزنند پس عند الحاجت گرم نموده بر موضع میمالند و برای تحلیل اورام و رفع درد تسکین اوجاع با دو وزن آن فلفل سیاه با آب نیمگرم سوده گرم کرده ضماد مینمایند حب پیارانگا نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس و سرفه و سوزش معده و جذام و آتشک و جروح و قروح خبیثه و غیرها صنعت آن پیارانگا چهار رتی زعفران و مشک خالص از هر یک رتی کافور خالص و مومیائی از هر یک یکماشه اجزا را کوفته بیخته حب میسازند هر روز یک حب آنرا ناشتا میخورند و غذا وقت ظهر بخورد و آب و شب قلیه با خشک اگر مزاج قوی باشد هم قوام نمود وقت ظهر کبابه سفری بخورند از حموضات و لحمیات پرهیز نمایند پیپل بکسر بای فارسیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای فارسیه و لام لغت هندیست ماهیت آن درخت هندی است ... بسیار عظیم ... و برگ آن ... بزرگ طولانی و باریک ... طبیعت برگ پوست درخت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد پوست درخت آن ... باعث جهت تحلیل اورام و زخم ناصور و برگ آنرا کوبیده و گرم کرده بندند جهت تحلیل ... و یا پخته نمایند و برگ خشک آن ... و از درخت افتد سوخته گرما گرم در آب سرد اندازد تا هفت برگ آن آب را بنوشند تهوع و قی را باز دارد و نیز پیپل بهندی دار فلفل را نامند بیخ زرنبگیاه بکسر یا و سکون با و حاء معجمه و فتح زاء معجمه و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف فارسی و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و ها بفرنگی مسمونامند ماهیت آن بیخی است شبیه به بهمن سفید و از آن طولانی تر و سنگین و صلب نه بلطافت مائل بر روی و سنگین بسیار صلب با رنگ براق طلائی فی الجمله شبیه باستخوان زرد شده و از بهترین آنست و از چین و زیر بادات می آورند و گران بها است خصوص نوع صلب سنگین مائل بر روی آن افعال و خواص آن مفرح و مقوی قوی ارواح و باه چون مقدار آنرا میل زان را با گلاب بسایند و بیاشامند و یا کوفته بیخته بر آب گوشت پاشیده بنوشند مقدار شربت آن یک دانگ تا نیم درهم بیکس یا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر سین مهمله سکون میم ماهیت آن ثمریست شبیه به کوچکی و صلب یا از غب بسیار زیاده از بید و انطاکی گفته که درخت آنرا پیوند از سیب یا امرود یا با خال بلوط و یا بید و یا قسطل که شاه بلوط است مینمایند و کثیر او جو و لسیار پیوند از تفاح و صفصاف که بید ست مینمایند و هنگام رسیدن ثمر آن هنگام رسیدن ثمار دیگر است و تا اوسط زمستان می ماند طبیعت آن در دوم سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن حابس سهال و قی قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل تحلیل ورام و طبیخ آن با دزهر سموم حاره و مضمضه طبیخ آن جهت تقویت دندان و جلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث الدم و نزف الدم و رحم و لواسیر و برگ آن جهت التیام و التصاق جراحت تازه بغایت مفید و اکثار آن مولد سده و عسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط و خشخاش مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم بیش بکسر با و سکون یای مثناة

175

نمایند و تعیین مجربه با هیئت آن بچی ست هندی ست بسیاری قتال که در اکثر جبال هند و نواح آن میروید انواع میباشد و در هیچ یک از انواع
آن تلخی و تیزی و حدت نیست ولیکن بهیه محدرا نذاقی الفور مفصل ارواح و اخلاط بمراتب خود در قوت و ضعف و مهلک اند بدان سبب
و بعضی گفته اند در بعضی اقسام ان تندی و تلخی ست یکنوع آنرا سنکهیا نامند بجهت مشابهت آن بشاخ آهو بره زیراکه به لغت هندی
سینگ شاخ را گویند کا ایضا احمال بهتر خوانند بجهت کمال برودت و خباثت سمیت زیراکه چندال قوم بسیار ذلیل و خبیث را نامند
و این اکثر در کره و ابیتا که میان هند [illegible] واقع است و در کوهستان کید ارکه در سرحد تبت توچک واقعست و در کوهستان مورنگ
و رنگپور و ر[illegible] و نیپال بهم میرسد و بهترین و قوی تر آن آنست که بوزن سنگین و قطعه اندرون سیاه شمع براق باشد و بعد ازان
انچه اندرون آن قویرح و تیره نبود و بعد تیره و بظاهر آن نقطهای سیاه و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد
پس انچه اندرون سیاه و بیرون آن سفید باشد بهترین از همه هر یک بمراتب گفته اند قوت سیاه آن بمرتبه ایست که بدان کسی آنرا
دست و پا و بدن عرق آلوده یا بر زبان برساند و رسانیدن [illegible] بسبب سمیت آن تاثیر خود و دیگر در جاهای هند امتحان قوت آنرا بدان
مینمایند که سائیده بشاخ گاو میش شیر ده بمالند اگر خون از پستان بر آمد و بعضی گفته اند خون از دماغ و شکم آن جاری شد و در لیه یا زولیست
والاضعیف و بعضی مبالغه باین نموده اند که چون دانه درست آن برابر شاخ گاو تعلیق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی
والا ضعیف و در جنس سنکهیا این نیز نوشته اند و گویند اگر کسی بران گاو میش و یا گاو سوار شود و نیز تاثیر میکند و نیز اگر بر رکاب بمالند
از بهبوده [illegible] کفش بر کسی و پوشد آن را [illegible] میکند و بوی آن نیز کشنده است و اصل آنست که خوردن مقدار اندک ازان کشنده
[illegible] گفته اند ... لیکن شده ... مبالغه بسیار است ... تیمی کیمیا ... صاحب تحفه در ضرر این و در زهر نگین خود گفته اند
دوم تحنا کسیت دراین نیز بچی است که در هیئت شباهت ... ظاهر شبیه بچه در است اما بیرون آن سیاه و اندرون آن شکری رنگ بلغت هندی
نبات شکر ... سمیت ازان ... کمتر از نوع اول ... اصلاح آن لهذا اطبای هند تجویز اصلاح تحنا ک استعمال نمایند
خصوص بیماری آنرا که برنگ ... زرد و بوی باطل سیاهی باشد و سطبر ... ریک مانند شاخ گوزن و از همه اقسام تحنا ک بهتر است
و گفته اند تحنا ک را اقسام دیگر نیز هست ولیکن ... و خبیثات ... رنگ اکثری شبیه هم اند ... باحالات کمال این و این
همه اقسام تحنا ک ضعیف اند ... و بهم آمیخته است ... در ارواح و اخلاط و قسمی دیگر صنوبری شکل ... آن
آن باطل بزردی شبیه ... و در غایت ... و این را تشبیه کرده اند ... و بعضی نامیدن در شیر [illegible] داده است
اما آنرا سوده رنگ کرده بجای جدوار میفروشند و قسمی دیگر شبیه ... اندرون آن باطل ... و احیانا در ... یافت میشود و قسمی
دیگر را بعبارت صورات گویند این سفید باطل بزردی ... و قسمی ... دارد و بقدر انگشت می باشد ... بیسی نیز
نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر بهم میرسد و بعضی آنرا سوده بیخ نامند و در طعم این تلخی و تندی میباشد
بلکه اتنک [illegible] ... اندرون و تقلیبه حرارت و افراط قی و اسهال و تشنج و تعفین ارواح و تحلیل
آنها قسمی دیگر را ... شبیه به بزرگ ... آنکه شدت در میان زرد چوبه بهم میرسد و کسانیکه آنرا می شناسند اولا از میان
زرد چوبه جدا نموده بعد ازان آنرا جوش نموده خشک کرده حمل ... بلاد ... و رنگ این نیز اندک زردی و منقط بسیاهی میباشد
و این را ... گویند ... آن آنست که در هنگام وزیدن باد ساکن و در هنگام سکون
باد متحرک میباشد و قسمی ... که در میان ... احیانا یافت میشود و این در قوت ضعیف
تر از همه چهار قسم است گفته اند فی الحقیقه این پنج قسم از اقسام ... به پنج قسمی دیگر باشد که بجا زهر خوانند

خوانده اند و با آنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی گیرند تا آنکه همه را شامل باشد و اقسام دیگر نیز گفته اند تا هیجده قسم از آن جمله ده قسم زبون غیر مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم تیلیاست چنانچه ذکر یافت و بنابر طول ذکر ننموده و گیاه آن بقدر یک شبری و با یک ساق و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و کاسنی و گل سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش گویند طریق اخذ بیش و سایر بچناگهای سمی آنست که کسانیکه ملتفت اند عادت باستعمال سمیات کرده اند در وقتی که آن بچناگ رسیده شبها رفته در علفهای آن مواضع سیر میکنند هر جا که بیخ سمی قوی بود از آن موضع شعاعی ظاهر میگردد قدری خاکستر از برای نشان و علامت بران موضع میریزند و در روز رفته آن موضع را شگافته آن بیخ را با احتیاط برمی آورند و در سایه خشک مینمایند و گویند در نیپال قسمی از اقسام بیخ اعلای آن میروید مانند شنگیا و بچناگ کالکوت بیخ گیاه دیگر نمیروید مگر جدوار آن نیز بچند ذراع دور تر در اطراف آن جدوار تریاق آن بیش است و شاید بوحالقم بامو حده و سکون او و فتح حاء مهمله و الف نام این جدوار باشد نه غیر آن حال آن موضع مایل بسیاهی میباشد و چنان مینماید که گویا چرب است و در موسم گل آن بیخ حیوانی گرد آن نمیگردد زیرا که اگر بوی آن بر ایشان برسد هلاک میگردد الا حیوانیکه آنرا موش بیش نامند و مقر آن میان آنها و خوراک آن نیز از آن بچناگ است و آن حیوان نیز سمیت بسیار دارد طبیعت آن بدانکه حکمای هند و یونان را در آن اختلاف بسیارست جمیع حکمای هند آنرا سرد و در درجه چهارم میدانند جهت آنکه آثار و افعال آنرا تابع خواص جوهر آن منافع جوهر روح حیوانی میدانند و حکمای یونان گرم و خشک در مرتبه چهارم بجهت دریافت بعضی از آثار آن افعال و خواص آن اصلاح نموده اخف جذام و برص و امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه مانند سرفه و ضیق النفس و ریح خبیثه مقدار کم آن با لحاحات و تابع و تقویت خوردن در مرکبات مشهوره آن مانند تریاق لنگت حبوب بیشی و روغن و مفرح دلگشای بیشی ترکیب بیش خورده باشد و رفع آن ...

... و تریاق فاروق و پست که مفید است اگر بسیار قوی نباشد و مهلت بدهد و گویند تریاق فاروق را چندان تاثیری نیست مگر جدوار ... فلفل و فادزهر معدنی و شیر ... و طین مختوم و جدوار ... بیخ کبر و تخم ... و تریاق اربعه و تریاق کامل و تریاق الطین ... موش بیش ماهیت آن گویند حیوانی است شبیه بموش مکان آن موضعی است که نبات بیش است و گوشت آن تریاق بیش ... سمومات حیوانی و نباتیست ... و گفته اند که آن نباتیست در حوالی بیش میروید و فادزهر اوست ... ماهیت آن معلوم ... بهترین آن ... طبیعت ... آن در اول دوم سرد و خشک ... افعال و خواص آن ... مرکب ... اصلاح ...

دفع شود و با ضعف از فصد بهم سائیده باشند و موافق مزاج سوداوی و چون زرده آنرا در ظرفی چینی یا غیر آن بریزند و با اندکی فلفل [illegible]
[illegible] که در آب باشد بگذارند و جوش دهند تا نیم پخته گردد و در بین بر هم زده باشند و این بهترین انواع تخم است [illegible]
[illegible] الغذا است و جهت خلق و صرفه و نفث الدم و تقویت باه و خوردن زرده خام آنجهت رفع اذیت گزیدن [illegible] و تصفیه صوت و حرقت [illegible]
مفید [illegible] و اکثار [illegible] آن مولد حصاة گرده و سبب کلف و نیم پخته آن در مزاج اطفال [illegible] و بسیار پخته آن [illegible] خصوصاً در مزاج که
بسیار رطوبت غالب باشد و مورث قولنج مصلح آن ادویه حاره و آب کاسنی [illegible] جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس با اندکی نمک کندر
[illegible] جهت تسمین بدن [illegible] الاخوین جهت زحیر و با کهربا و طباشیر جهت قطع سیلان خون [illegible] قروحات عروق و سحج [illegible]
و بازهره و دانه مویز و انگور و امثال اینها جهت اسهال مراری و با [illegible] جهت [illegible] و ثقل و تخم [illegible] تیز [illegible] نقصان [illegible]
[illegible] جهت تقویت باه بغایت نافع و پخته آن [illegible] با روغن گل و بابونه
جهت ورم چشم و [illegible] با موم روغن جهت تلیین اورام و انصباب [illegible] پخته آن با زعفران و روغن گل و آرد جو [illegible]
جهت [illegible] و ضربان چشم [illegible] ورم بواسیر مقعده و ضربان آن و با [illegible] جهت [illegible] سیاهی و با مرزه و زعفران
جهت و رمیکه از خون غلیظ بهم رسیده باشد به تنهائی جهت شقاق [illegible] نافع و چون زرده آنرا [illegible] نیمه [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] گل یا [illegible] بهم رسیده [illegible] بر پا رچه کرباس [illegible] گرم کرده بر [illegible] بچسبانند [illegible] تسکین [illegible] تقویت بخشد
به تنهائی [illegible] آنرا سوراخ کرده [illegible] گرم [illegible] بچسبانند [illegible]
[illegible] خوردن زردی با سفیدی آن موافق محرور المزاج و [illegible] آن و برای تقویت باه جهت
[illegible] امتلائی از برودت و رطوبت مجرب سفیدی آن [illegible] خوردن آن مولد خلط خام [illegible] قاطع نزف الدم و
نفث الدم از فوق و تحت و [illegible] جهت درد چشم و حرارت مقعده [illegible] و سوختگی آتش [illegible] آن [illegible] جهت
رفع آثار حرارت آفتاب آتش با ادویه قابضه [illegible] جهت قطع خون [illegible] آید و با [illegible] جهت [illegible]
آن به تنهائی [illegible] و جهت اورام حاره نافع و با کافور و بزرالبنج جهت تبرید [illegible] ضماد [illegible] سوختگی [illegible] از گرمی آفتاب
و با آتش [illegible] آن با اکلیل الملک و امثال آن جهت تسکین [illegible] اسهال [illegible] کل جهت ضربان مقعده [illegible]
و پوست صلب بر آن [illegible] و خشک قروح و قاطع رعاف و جهت جرب [illegible] آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] سفید شده آن با عسل جهت قطع بیاض چشم [illegible] سریع الاثر [illegible] سوخته آن [illegible] گردد جهت قطع [illegible]
مهلک مجرب خوردن تازه مسحوق غیر محرق آن بقدر [illegible] با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام [illegible] آن قاطع خون
و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه سفید و پرده ملاصق پوست آن [illegible] مفید [illegible] است
[illegible] تخم [illegible] در جمیع افعال [illegible] و آن قرار داده که [illegible] در آب گرم [illegible] بگذارند
تا [illegible] و چون در آب سرد بر آتش بگذارند تا سه [illegible] که شمار [illegible] تا [illegible]
اما کسی [illegible] بالجمله بعض [illegible] مرغ خانگی [illegible]
[illegible] حلوا [illegible] رسته و تشنج [illegible] در قرابادین [illegible] با شکر [illegible]
[illegible] است آن تمر [illegible] بقدر [illegible] متوسط و پوست آن [illegible] سبز [illegible]
[illegible] پوست آن [illegible] زرد [illegible] شکسته [illegible] خوش طعم [illegible] و تخم آن [illegible]

ودر سر غلاف نیچ برشش زیاده بحسب خوبی وبدی نوع ثمر آن بالای آن تخمهای یعنی درجوف غلاف آن طولانی لزج اندک تلخ با قدری عفوصت
وبالای این غلاف فما دو مخصوص آنها در زیر پوست صلب مغز آن وریشهای باریک تیز دارد که از پوست روئیده در جوف آن نفوذ کرده بهترین آن
آنست که بزرگ و رسیده و پوست آن نازک و بسیار خوشبو و مغز آن بسیار شیرین و خوش طعم و رائحه و با عفوصت و تخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای
مذکوره کوچک از هم دور و بسهولت بدون آنکه شگافته گردد و رطوبت لزج آن بمغز آن ملاصق زیاده بد طعم گرداند چه اگر در دو ریشهای آن نیز کم باشد که
باسانی توان آنرا جدا نموده و چون در آب حل نمایند و از صافی بگذرانند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و ریشه کمی در آن بماند و شربت آن محتاج بشیرینی
از خارج برای نیکوئی طعم و شیرینی نباشد و اگر باشد بقدر قلیلی شیرین گردد آنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد نه اینست و درخت آن بزرگ
تا بقدر درخت گردگان و سیب بزرگتر از آن نیز میشود و برگ آن بزرگتر از برگ سیب میشود و فی الجمله شبیه بآن و چوب آن صلب و سنگین کم ... طبیعت
تخم رسیده شیرین آن گرم در اول و خشک در دوم و نارس بسیار خام آن سرد در دوم و شیرین آن سرد در اول خشک در دوم و با قوت قابضه افعال
و خواص آن مقوی دماغ و قلب و کبد و معده و قابض و قاطع اسهال مزمن و قاطع لزوجات و حقیق خواهد مغز آنرا با شیرینی بخورند و یا شربت نموده
بعضی در آب حل کرده با شیرینی و یا شیرینی گلاب و یا گلاب بنوشند المقدار اکثار تناول آن مولد ابواسیر و سدد خصوصا بهتر آن مصلح آن شکر و تخم
ورد آن تا بوزن آن بهترین آنرا چون نقل کنند و در زیر آتش طبخ دهند و انهر مخته آن مقدار سه مثقال تا هشت مثقال زیاده هم بحسب حاجت بهترین
آن شکر و نبات و یا هموزن آن نیز بحسب حاجت تا شتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب و دهن تخم آنرا صاحب دستور الاطبا که در کتب فارسی که در
هندوستان تالیف شده خواص بسیاری برای آن نوشته اگر تجربه ... بذر عجائب تواند خواهد بود و طریق اخذ آن آنست که بگیرند آنرا بطریق شیار خرد
روغن آنرا بگیرند و مدت ماه بخورند هر روز مقدار یکدرم با ... بلیله و بلیله و آمله ... از هر یک عدد که در رساله آن بجوشانند تا یک پاؤ بماند
عجائب منافع بیشمار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از بلیله و بلیله و آمله هر یک ... در آب بجوشانند و صاف نمایند و یک ... از روغن
را بآن ممزوج نمایند و تا چهل روز بیاشامند **باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناة فوقانیه است فصل**
التاء مع الالف تانبول بفتح تاء و الف و نون و ضم باء موحده و سکون واو و لام لغت هندیست و تنبول و پان نیز نامند ماهیت آن
برگ نبات بحی ست یعنی نابتیست بیاد دار مانند انگور و ساق و شاخ آن باریکتر از آن و بعد از آن نیز تربیت میکنند و برگ آن سبز ... بالا
آن صنوبری و ... پائین آن عریض املس و لطیف و نزدیک ساقه برگ آن اندک باشد و چند نوع میباشد یک نوع آنست که برگهای آن نازک و کوچک
میگردد و بعمل دفنت آن بلکه کدهی ست از مضافات صوبه عظیم آباد و لهذا آنرا مگهی نامند و این خوشبو و نیکو طعم و لطیف و کم حدت است
طبیعت معتدل در حرارت و یبوست و نوع دیگر کنکر لیست که در ... آباد و اکبرآباد و نواح آن ... و برگ آن بزرگتر از برگ مگهی و در
افعال و خواص قریب بآن نوع دیگر آنست که برگهای آن بزرگ و سبز و بسیار لطیف و نازک و ... اقرب است از قرار مضافات جهانگیرنگر بنگاله میشود
و کافوری نامند در حدت طعم و تندی رائحه شبیه بقرنفل میباشد طبیعت این گرم در آخر دوم و خشک در اوسط آن چه نوع دیگر که برگهای و لیکن آن
بزرگ متوسط سبز و نازک و بعمل سفید میگردد و در اکثر بلاد هند و بنگاله میشود و این را سانچی می نامند و این نیز لطیف و خوشبو ست و لیکن بلطافت
رائحه سه نوع نیست طبیعت این حار یابس قریب باول درجه ثانیه است و نوع دیگر آنست که برگهای آن سبز و بزرگتر از انها
و با حدت طعم و رائحه و بنگاله میباشند جهت آنکه مخصوص بنگاله است طبیعت این حار در آخر درجه دوم و یابس در وسط آن و هر یک از سانچی و بنگله
اصناف میباشد و در هر بلدی و جائی بقسمی ... بعضی جاها در جهاتی آن بزرگتر و در بعضی جاها کوچکتر از اصناف بنگاله برگهای نازک و کوچک
عریض میباشد بلکه سوی میباشد منسوب بکلکته ... اصناف بنگاله است و بالجمله نوع و اصناف بسیار
میباشد در هر بلدی و جائی بنوعی خاص و بنام مشهور و برگ تمام آنها از درخت سبز میباشد و بعد از چیدن بعضی را بتعمیل سفید می نمایند

بدانکه بتجربه گیاهی بسیار از آنرا در زنبیلی و یا سبدی و یا کیسه بهندی ثوکری نامند کرده بعد آنرا بپیشانی یعنی کاه برنج یا گندم که بهندی پوال نامند پوشیده و در زمین گودی بمقدار آن کنده و دران کدال آتش می افروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را از آن گو دبرآورده زنبیل تانبول را یکشبانه روز درمیان آن میگذارند و بربالای آن سنگی و یا ثقیلی برای آنکه برگها نرم شده بهم بنشیند میگذرد پس تابستان شبها در شبنم و در زمستان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید و نازک میگردد و بیخ آن بنحو تحقیق پیوسته خولنجان است که بهندی کولیجن نامند در خولنجان بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی او بهترین آن مطلقاً برگ متوسط نازک کهنه آنست و برگ خام نورس و سبز تازه اخذ نموده و یا بسیار کهنه بدرخت مانده و رطوبات آن تحلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک لذیذ و این زحمت و باغفوصت نیباشد افعال و خواص آن مطلق مفرح و مشتهی و مقوی معده و جگر و مانع و دل و حافظ فهم و قتاوا آورنده و منضج و مدر فضلات و مضغ آن بجهت دفع رطوبات دهان لثه و استحکام و تقویت دندان و لثه و خوشبوی دهان و تسکین عطش کاذب بلغمی و گرسنگی و تصفیه صوت و ضیق النفس سرفه بار و در رطوبت بلغمی و تقویت معده و با نمک خوردن با فوفل و دانه هیل نافع قاطع نزف الدم لثاة و تحلیل ورام آنها و ضماد آنها ملحم جراحات تازه بستن برگ آن بنگاله گرم کرده بر بنزول آب که در بیضه باشد دو سه برگ بالای هم یعنی سته سته بسیار مفید و در ابتدا در دو سه روز بتحلیل می برد و اگر بسیار گرمی کند و تاب نیاید در بندد و دو برگ بالای هم و یا یک برگ ببندد و با آنکه متوالی ببندد بلکه بتفاریق یک روز و یا دو روز میان تا تحلیل و در چون برگ تانبول را با مصالح آن که قدری نوفل و ورق قلیلی کات هندی اندک آهک مغسول ست اهل هند قاطبه با بهنا میخورند بجا یند و آب آنرا بر زخم تازه عموماً و بر زخم کچلی سر خصوصاً حرارتی و خون آلوده بودن بمالند و همچنین بعد ختنه اطفال بران بچکانند و یا بمالند نفوذ آنرا بند میکند و موجب خشکی و سرعت اندمال میگردد و بسیار خوردن آن انست که با مصالح مذکوره خوب مضغ شوده آب آنرا میخورند نفل آنرا می اندازند زیرا که ثقل آن سدد و در ثقل قولنج سبب گاهی بمرا لذت آیا یا اقتوت معده و تقطیع اخلاط البلغمیه چند دانه قاقله صغار و یا کبار و یا ریکشانه قرنفل در مصالح مذکوره میخایند و ناشتا خوردن آن صغیرین بخوردن الرد اسح در بعضی امزجه ناشتا اسهال می آرد و خصوص بنگلا آن و چون با مصالح مذکور و با نمک سفت هشت تازه برگ تناولا یا زیاده بحسب عادت طبیعت بخورند اسهال بلغم مینماید و سرفه و ضیق النفس را مفید و اهل هند ساگ دتا بتوان گویند مراد شان ترکیبیست که از برگ تانبول و جوز بویا و شربت نبات و غیرها ترتیب میدهند و در قرابادین نسخه آن ذکر یافت و عرق آن سرما لفح تا او الف در اصطلاح هیئت آن اسم در خشیست هندی تمر آن بسیار بلند و قوی او بسیار برگها و سربیت با ساق بلند و چتر دار سرکیست نخل بر برگهای بسیار حجم شبیه آدمی و بلند و اندک ضخیم تر از برگ خرما و نارجیل و از جمیع آن اهل هند و بادزن بسیار زند و از برگها بوریا می بافتند و نویسندگان اهل کنک که او را سم گرونا مند بجای کاغذ با قلم آهنی بر آنها خود در ابرا یلنویسند و در تهای میان آن ثمر او پیدا شود تا آن خوشه بری آورد و ثمر نمی بندد و مانند نخل شده او آن ثمر بندد و ثمر آن فی الجمله در شکل شبیه بنارجیل خام با پوست و جوف آن پر از لیف و دران و انتهای ازرک و ن در بعضی ثمرها چهار دانه و در بعضی سه و در بعضی یکدانه پیدا شده آنرا بهندی تار گول نامند در خامی شگفته می ورند و میخورند سبز و شاداب نازک اندک شیرین با نندفالوده منجمد و مغز نارجیل تا زرسیده سیاشد و هر چند رسیده تر شود صلب میگردد تا آنکه مغز نارجیل دریائی بسیار صلب میشود و در ین هنگام درمیان غره های بالا دانه ان که مانند ریشه و اسد رطوبت لزج اندک شیرین مائل تلخی و بدبی سرخ رنگ بهم رسد و بعضی مردم آنرا قدری میده گندم و اندک شکر داخل کرده در روغن مثل گلوله بریان کرده میخورند اهل بنگاله و عظیم آباد اهل سرخوشه ثمر آنرا خواه نر خواه ماده در بیده ظهور و خامی بریده ظرفی گلی را بدان می بندند آنچه آب بدان جمع میگردد بر میدارند و آنرا تاری مینامند و انرا طعم اندک شیرینی مائل فی الجمله کریه الرایحه و در تازگی که هنوز گرمی هوا بدان نرسیده باشد و بجوش نیامده میگویند که غیر مسکر است و چون بجوش آید مسکر میگردد و باندک گرمی و حرارت آفتاب که بدو رسد و با آنکه ظرف آن آلوده بتاری قدیم باشد بسبب کمال لطافت بجوش می آید و مسکر میگردد و لهذا اشخاص قومی را بدان علیحده میل از طلوع آفتاب کسانیکه آنرا میخورند خواهش بخوردن آن دو نوع بدان دارند نزدیک درخت آن رفته بعجز و خوددادن سه و هر مرتبه

ظرف را تجدید نمایند و آنچه روز بسته اند تا فاصله سه چهار ساعت فرو دمی آورند و باز این بسبب گرمی هوا اندک مسکر میباشد و از آن سرکه نیز میسازند و آن سرکه بسیار ترش و لطیف میباشد طبیعت دانه ثمر خام آن سرد و تر و تازه آن که مرکب القوی با حرارت ضعیفه و رطوبات بسیار و دانه پخته آن سرد و خشک و سرکه آن سرد و تر و بی قوت خابضه افعال و خواص آن دانه ثمر خام آن ثقیل و بطی الهضم و نفاخ و رافع تشنگی و مقوی باه و رافع فساد صفرا و خون و ضربه و سقطه و مدر بول و تاڑی آن نفاخ و مقوی باه و منعظ و مسمن و مقوی ارواح و منشط و رافع تشنگی و در مدر بول و جهت حرقت بول و قروح مجاری آن نافع و اند کی مصدع و اکثار آن مورث دوار خصوص سکر آن تالمکهانا بفتح تا و سکون لام و فتح میم و کاف و خفای یا و الف و فتح را مهمله و الف و بلغت هندی است و عوام تالمکهانا به نون و بزبان بنگله کلیه کهادا نامند ماهیت آن تخمی است مانند کرم طولانی ریزه اغبر اندک براق و لعابی مانند تودری و گیاه آن بقدر ذرعی و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و برگ آن شبیه برگ کاسنی و خشن و زبر و گل آن سفید و بنفش تر از گل کاسنی و عقدها دارد این نیز مانند عقدهای کاسنی تخم آن را نیز الا آنکه در عقدهای این خارها مانند خار ام غیلان میباشد بخلاف کاسنی و منبت آن کنار آبها در زمین های نمناک طبیعت آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن تخم آن مفرح و مسمن و مبهی زیاده کننده منی و ممسک آن و دافع فساد سودا و خون و چون نرم کوبیده مقدار یک درهم تا سه درهم آنرا با هم وزن آن قند یا شکر و یا شیر گاو تازه دوشیده بیاشامند منی را زیاده میگرداند و امساک منی می آورد و شربت انزال و جریان منی را بر طرف مینماید و کوبیده آنرا با شیر پاشیده نیز می آشامند و دخل معاجین مسمنه نیز مینمایند و بسبب صلابت در کوبیده میگردد و آشامیدن آب مطبوخ برگ و ساق آن بعلاوه آنجهت استسقا بسبب قوت ادرار آن مفید و ضماد سائیده گرم کرده برگ و ساق و بیخ آن به تمامی هم کرده جهت طحال و بر مفاصل جهت فسخ عضل و وجع آنها و بخور آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الباء الموحدة تبن بکسر تا و سکون با و نون بفارسی کاه نامند و اسم جنس است ماهیت مطلق آن معروف است و حیوانات کاه هر گیاهی بنوعی علیحده است طبیعت اکثر آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی را بجهت آن چیز مختلف افعال و خواص آن جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق بخار آن جهت تحلیل ورم و دفع آماسی که از برودت و مواد در بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر قدمین جهت یرقان که از تشی بریرقت و بیخ حاصل شده باشد و نشستن بدان بدان جهت رفع امیاد و سستی نافع لیکن بشره را شبیه بشره مریض میسازد و جوش دادن و ترتیب و با نمک لیموی در آن و قبل ممودن آن و سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آنست و ضماد و خاکستر آن با نیم وزن آن نمک و قدری سرکه سرشته جهت قروح ساقین نافع کاه جو مبرد و اقراص آن جهت سوختگی مفید و غسول کاه باقلا جهت قلع آثار جرب و کلف خصوصاً آن قسم و برگ خرما را از آن رنگ مینمایند سیاه میگردد و از خاصیت کاه باقلا آنست که چون در زیر درخت میوه در ایام ظهور شکوفه آن بخور نمایند آنرا از ثمر آن محفوظ می دارد و از افتادن و مجرب کار و خصوصاً کاه فلفل که چلبان نامند مضر عصب خوابیدن بران بغایت مضر و عرق کاه گل مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و سستی و ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقه اخذ آن آنست که کاه گل دیوار خشک را با گلاب در دیگ عرق کشی کرده مقطر نمایند و بقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن کاه گل خصوصاً کاه گل دیوار مطبخ و دود خورده که بر آن آب یا گلاب پاشیده باشند نیز مقوی قلب و دماغ است فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الدال المهمله تدرج بفتح تاء مثناة فوقانیه و دال و سکون را مهملتین و جیم معرب از تدرو فارسی است و ترکی قرقاول و در هندی بآن زنذران تورنگ بهندی لوه نامند ماهیت آن طائریست خوش شکل نیکو منظر ملون منقش شبیه بدراج و از آن بهتر و کوچک تر و حلال گوشت طبیعت آن در دوم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر افعال و خواص آن گوشت آن بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح مقوی دماغ و فهم و رافع نسیان و دوسه خصوصاً که تا سه روز متواتر کباب آنرا تناول نمایند و اکتحال زهره و خون و به دستور قطور آن جهت بیاض و نزول آب در چشم و سقوط زهر آن

مفتح سده دماغی جهت رفع نسیان و وسواس و خیالات فاسده و مفیده طلای سرگین حیوانات بهق و برص و کلف و اصلاح لشره و زنان حامله نافع و خاکستر آن سیاه کننده موست و لیکن بعد سفید میگردد و در ورا ستحوان آن بسیار نرم سائیده آن با تندر فیار جهت التیام قروح مجرب و اکثار خوردن تخم آن مصدع و مولد مره صفرا و رمحرورین و مصلح آن سکنجبین ست فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الراء المهملة تراب بضم تاء و فتح راء مهمله و الف و باء موحده بفارسی خاک و بهندی ماتی ماهیت آن معروف و از مطلق آن مراد خاکی ست که بسبب تابش آفتاب صدمات و تردد و قلق نرم شده باشد طبیعت آن سرد باعتدال و خشک فعال و خواص آن مجفف و رادع و خاک و جاع بسیار مجفف و قوت رادع آن زیاده و با اندک تحلیل ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات و خاکی که در میان حمام باشد و باظرف سفالی که در آن نمک گذارند بسیار مجفف و محلل ست ضماد آن جهت تحلیل رطوبات و اورام بارده و رطبه انفع تراب المربعات آماهیت آن خاک چهار راه است طبیعت آن او سطعف باعتدال ست بسبب کثرت صدمات مختلفه و تردد آمد شد بسیار افعال و خواص آن مجفف و منقی جراحات چرکدار و باعث التیام آنها و جهت استحکام اعضاء مسترخیه مترهله و استسقا و ضماد آن دکناکل قع و جز و نسقعیه از معاجین قدیمه است و گفته اند از خواص آن نست که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ آنرا بر دارند و در خرقه کبودی بسته تعلیق نمایند سحر را باطل نمایند و منع سحر کن میکنند و چون زنان سر خود را باین بشویند و در حمام از نظر بد که چشم نامند محفوظ می باشند و چون در ساعت سوم روز چهار شنبه بر دارند جهت عداوت و تفریق موثر ست تراب الصیلة ماهیت آن خاک مناره جبل صیدست از بلاد شام افعال و خواص آن جهت جبر و کسر شربًا و ضمادًا نافع ست نزد اهل آن بلاد حتی آنکه مثل شان آنست که چون مصدوع آنرا بیاشامد آن خاک باذن خالق تعالی بسوی موضع آن رفته جبر صدع و فصل شناختگی آن عضوی نماید باذن تعالی تراب الشارده ماهیت آن خاک جزیره است از جزایر بحر روم در نواحی خیر فی بحر اندلس آن جزیره متصل باین جزیره البنا منه افعال و خواص آن گویند خاک آن جزیره خاصیتی ست عجیبه غریب که چون مقدار نیم مثقال آنرا در آب حل و رینی انسانی یا حیوانی که در حلق او زلو چسپیده باشد بچکانند در ساعت زلو از حلق او برمی آید و حجر دگندم روئیده در آن جزیره نیز همین خاصیت دارد و تعلیق آن بر سر و انه معلوفه مسقط علق آنست و همچنین چون آنرا بخور د و تعلیق بدان نماید و در آن جزیره هیچ هوامی و حیوان وحشی موذی نمی ماند تربد بضم تاء مثناة فوقانیه و سکون راء مهمله و ضم باء موحده و سکون دال مهمله بهندی نسوت نامند و ناک تهر دیواره و در بنگاله تیو ر بسری گویند ماهیت آن بیخی ست ظاهر آن مایل بسیاهی و باطن آن سفید سبک مجوف بیولی در جوف آن مصمغ ملتمت آن حوالی خراسان و هند و سند و گیاه آن ساق دارد برگ آن شبیه برگ لبلاب و لبلاب کبیر اطراف آن باریک تر و گل آن آسمانی جونی و بر ساقی روئیده و تخم آن مانند لسان العصافیر و آنچه اندرون آن سیاه و غیر مجوف باشد سم ست مانند عروق سیاه و بزرگ آن سیاه و بهترین آن با صافی ست کهنه کور شده که تازه کرم نخورده سفید مجوف صمغ و متوسط بیان غلظت و رقت صاف جو البلس هر تلح التقفیت سهل السحق بی ریشه یا کم ریشه با اندک شیرین طعم و قوت نافذه و جلا باشد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره بوده و بغیر مستعمل ست طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک و صاحب شفا اولاً استعلام گرم و خشک در آخر دوم گفته افعال و خواص آن مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و قلیلی از صفرا و اخلاط سوخته و با زنجبیل که مقوی فعل آنست قاطع بلغم غلیظ و ریح تر رقیق و رافع از عمق بدن و منقی دماغ و معده و هم از بطن غشیم مفتح سده آن جهت فالج و لقوه و رفع وجع عصابی و صرفه تاوث بمشارکت رطوبات معده و عرق النسا و بارد قن باد ام و تخم کتان جهت سرفه مزمن و درد سینه و با پوست هلیله کابلی و امثال آن جهت الیخولیا و جنون و صرع نافع و گفته اند چون جرم سائیده خام آنرا بیاشامند اخراج بلغم زیاده از صفرا نماید و مطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم میکند و لیکن سزاوار آنست که چون مطبوخ و یا سفوف استعمال نمایند مبالغه در کوبیدن و نرم بیختن آن نمایند تا نخل معده و امعا نخید و و در معاجین مبالغه نمایند و چون بطریق سفوف با زنجبیل و شکر بخورند باید که با آنکه باشد و اگر با نمک بخورند با آب سرد و آشامیدن قابلی از ان با زنجبیل و نبات که بطور قهوه زنجبیل پخته گرم گرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفه و ربلغمی ا

و ضیق النفس و رطب نافع مفرز معدۀ و مجفف اعضا و مغثی و مکرب محرور المزاج و صاحب تلف جگر و مضر و مصلح آن خراشیدن پوست سیاه آن با روغن
بادام و بالسته چرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن ما باید که بحد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیاری چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آنست و جهه
خراشیدن پوست آنرا گفته اند آنست که ذرابیج با گیاه آن میباشد مقدار شربت از جرم آن سه تا درهم و در مطبوخ تا پنج درهم بدل آن بوزن آن پوست
ریشه توت و وزن نصف آن فرجه فاریقون ست و طریقه تدبیر جوارش و حبوب او ترید در ریباس ترید و سفوفات و اشربه معاجین آن مرقوم با دیگر سبت
ترمس بفتح تا و سکون را مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله بفارسی باقلای مصری نامند ماهیت آن تخمی ست از باقلا کوچکتر سفید مایل بزردی و تر و سفر پهن
و وسط آن اندک فرو رفته و طعم آن با تلخی و بستانی و بری میباشد و بستانی آن بزرگتر و بری آن ریزه تر و در تر و تلخ تر و ثقیل الرایحه و بهترین آن در تغذیه
سفید بالیده بستانی آنست و در تداوی بری بسیار تلخ آن طبیعت بستانی آن در آخر دوم اول گرم و در دوم خشک بری آن در دوم و دران خشک
افعال و خواص آن مفتح سده کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زایل کننده کلف و برص و بهق آشامیدن طبیخ آن
لعوق پخته سرشته آن با ماء العسل یا سرکه ممزوج با آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار بول و حیض و با سداب و فلفل جهته ادرار حیض و اخراج سنگ و رحم
طحال و مفتح سده کبد و ضماد آن با ماء العسل بر زیر ناف جهت اخراج دیدان و بر برص و بهق و برش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و ثبور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر
اورام صلبه جگر و غیر آن و جذب سهام و هوام و با انار فارسی و بدستور با سرکه و با عسل و سرکه باهم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و قلع نار فارسی در دم
سبز و ادرار بول جهت جرب مواشی و تضمید پخته آن با سرکه و عسل جهت عرق النسا و وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه اورام جهته بارد
و تهیج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصا که با آب دریا و با اراک و سرشته باشد و با سرکه تنها جهته اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن آرد جو آب سرکه
مخلوط باهم جهت مفاصل بارده خصوصا و تنهائی بر ورک جهت عرق النسا و بر شبر جهت تنقیه آن و نیکوئی رنگ رخسار و مجربات آن بردن آثار ضرب
خصوصا با آب باران و چون آرد سبوس آن بر کتان اندک فلفل بیامیزند بر پاره کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت رفع ثالیل جسر و مقعده و سنفاق آن بواسیر
و باد جهته عرق النسا و ضماد و طبیخ آن بر خنازیر ابدا و آن دهی ست که اول لاحق عضو بر جراحت میشود و لیس هوام آشامیدن آن نیز جهت علت و تنقیه
و احشا و آشامیدن مقدار یک رطل از آن جهته برص و بستن جاریان بآن جهت کشتن کشته آنها و پاشیدن طبیخ آن که تلخی آن در آب رفته باشد بر دیوار باد مجرب
با قمل پشه و مانع تولید آنست و ریختن آن بر بهق و سعفه یعنی ثبور رطبه و سر و جرب کله و قروح و همچنین شستن نهایا آن نافع و خوردن آن نا شسته هر روز سه درهم جهت تفتیت
ریح باصره و نفع صعود بخره و صداع مزمن از تن دل سیاه و چشم و با عسل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویت سپرز و مثانه و دفع حصاة نافع و
چون با پیخ نباتی و آنرا حالا لای سوده مانند طبیخ نمایند و با آب آن حب حیوانات را بشویند خصوصا غنم زایل گرداند و آشامیدن آب طبیخ نبات آن جهته
ادرار بول مفید گفته اند که از خاصیت مجربه ترمس آنست که چون مقدار یک مشت از آن آنرا کوفته پوست آنرا دور کرده در ظرف مسی قلعی ناشده
اوسیده آنقدر که از روی آن بگذرد با آتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیر آن جذب نماید پس بوزن آن روغن گاو تازه بران ریزند و طبخ نمایند تا آنکه غلیظ و بسر حد
انعقاد رسد گرما گرم برابر چه کرپاسی بمالند اگر به کیچ را ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر دو رکین و گاه اسهال بلغم خام و چون
اراده قطع آن نمایند آن پارچه را از ان بردارند و آب سرد بشویند از اسرار طب مکتوم است و جهت اطفال و پیران که نتوانند
سهل بیاشامند نیکو مست و حمول آرد سرشته آن با عسل و مرکی جهت ادرار طمث و اخراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع و دو بر
جمیع افعال تلخ آن قوی تر ست از شیرین آن و بر شیرین آن غذائیت غالب و ثقیل و بطی الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم و تغذیه
مطبوخ آن با دیان و سرکه و مری و خوردن آن با نمک و صعتر و شیرنی و آشامیدن بسیار کهنه بالای آن مقدار شربت آن با دویه منضم از سه درهم
تا پنج درهم و مفرد تا هفت مثقال بدل آن بسیاری آثار ورزن آن باقلا و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن آن سه مرتبه و در سایر افسنتین ست
ترنجبین بفتح تا و را مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر با موحده و سکون یا مثناه تحتانیه و نون ماهیت آن شبنمی ست که بفارسی آنرا حاج خار

نامند و در خراسان و ماوراء النهر و بلاد کرجستان و همدان و نواح آن می نشیند و منعقد میگردد مانند ریزهای نبات و اعلی آن شیرین حالی و بهترین آن سفید تازه پاکیزه و غیر مخلوط با برگ خار بسیار آنست زیرا که شاخهای آن را بریده در چادر با ریخته بتکانند تا آنچه ترنجبین بر آنها نشسته باشد جدا گردد و پس از برگ خار و خاشاک پاک کرده با اطراف میبرند و آنچه چسپیده و آلوده بدانست در آب بشسته صاف نموده می جوشانند تا غلیظ و منعقد گردد طبیعت آن در اول گرم و تر و جالی تر از شکر افعال و خواص آن تلین طبع و مسهل صفرا برفق و محرک اخلاط و لطیف تر از شیرخشت جهت سرفه و درد سینه و غثیان و تپهای حاره و تسکین عطش و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و دستور با ماء الشعیر و دفع اخلاط حاره و حاده و بارتن کرده گاو کهی جهت حصر البول و مداومت آن با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه که یک دقیقه آنرا با نیم رطل شیر گاو دمیش بیاشامند و تخم این دو آشامیدن ترنجبین با آب زیره جهت رفع قراقر شکم که با حمی خفیفه باشد و در حمیات حاده و حدیده و حصبه و اسهال الدم و بواسیر و بول الدم استعمال آن جایز نیست چنانچه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در حمیات حاده گفته که افضل آنست که تا ممکن طبیعت صاحب جدری را بتمر هندی نمایند و اگر اجابت نکند زیاده نمایند بران قدری شیرخشت و احتراز نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره در غب خالص نوشته که ترنجبین را در تپهای گرم ندهند زیرا که تحلیل بصفرا می گردد و اگر ضرورت باشد با حموضات بدهند و در باب جدری و حصبه گفته که مضرت آن صاحب جدری و حصبه را مانند مضرت عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی مقدار است و هلاکت است و صاحب شفاء الاسقام در بحث جدری و حصبه نوشته که آتش هر دو را مضر است بجهت تحریک آن اخلاط ردیه را و رسیدن کیفیت آنها به قلب و کشتن علیل و همچنین شیرخشت و در بحث اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد مزلقات دهند و شیرخشت مناسب است و لیکن از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در ان قوت دارم دم است مؤلف گوید صاحب بواسیر و بول الدم را نیز بدستور مضر است و مضر سپرز و محرور المزاج مصلح آن تمر هندی و عناب و ماء الشعیر و بطی النزول و مصلح آن آب لو و عناب مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سه مثقال بدل آن شیرخشت است و بدستور آب جو با شکر سرخ دوا از ترنجبین شیر آب آن معجون آن در قرابادین ذکر یافت لحم ترنجبینه در ترنجبین هر دو را در قرابادین مذکور شده‌اند

فصل التاء مع الشین المعجمة

تشمیزج بفتح تاء مثناة فوقانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح زاء معجمه و سکون جیم معرب چشمیزج فارسی است و بفارسی چشمک و چشوم و بعربی حبة السوداء و اهل حجاز شیم و بهندی چاکسو نامند ماهیت آن دانه است بقدر دانه دفلت تفکل و سیاه اندک املس براق بهترین آن بزرگ سیاه براق آنست و ابن بیطار نوشته که آنچه از بلاد سودان و نواح آن آورند اندک بزرگتر است از حجازی آن و بگمان هر دو آنجا آن افضل است از حجازی طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند افعال و خواص آن جالی و با اندک حدت و نهایت قبض و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و اخراج ضرسے نافع و بدل آن با زعفران و مامیران چینی و شکر که مقوی تحلیل و زیاده کننده جلای آن اند جهت امراض مذکوره انفع که با گلاب سائیده بطریق کحل ترتیب نموده استعمال نمایند و ضماد آن جهت جراحت قضیب و اعضای عصبانی و جذام نافع و دستور تدبیر آن آنست که در چوب بیاره با خمیر گذاشته در زیر آتش بخته پس بر آورده و قشر کرده استعمال نمایند و نوع دیگر تشیخ در روت تشمیزجی و قطوریحلی در قرابادین و ذکر یافت

فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الفاء

تفاح بضم تاء مثناة فوقانیه و فتح فاء مشدد و الف و حاء مهمله بفارسی سیب نامند ماهیت آن معروف است و شیرین و ترش و مز یعنی میخوش و چاشنی دار میباشد بهترین آن شامی لسی اصفهانی درخت رسیده شاداب بزرگ لطیف آنست طبیعت شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول و دوم سرد و خشک و مز آن رحرارت و برودت معتدل و در اول خشک و جمیع اجزای درخت آن سرد و خشک و برگ و ثمر آن باقوت تریاقیت افعال و خواص مجموع آن مفرح و با عطریت و رطوبت لطیفه و مقوی دل و دماغ و جگر اکلا و شماما و جهت خفقان و ضعف النفس و تقویت فم معده و منع القصاب و فضول معده و تنقیه اشتها نافع و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و مسهل لا بخاله الصفرا که در معده با بلغم

و پخته آن جهت سرفه یبسی و آب آن با شراب آب گوشت جهت رفع غشی مجرب و آب آن در معاجین مفرحه مقوی فعل انار و شراب آن بتبع افعال
نوشیدن جرم آن و جهت تفریح قلب و تقویت معده و کبد و دفع وسواس سوداوی و دفع سموم خصوص عقرب و دفع وبا بسیار موثر و مسکن حرارت
مربای آن نیز قریب بدان بهتر ست از جرم غیر مربای آن مشوی عفص در خمیر گرده آن جهت ذوسنطاریا که اسهال دموی ست و جهت صداع اسهال
ذربولی یعنی لاغری و ضماد آن جهت ... بجهت تسکین درد رجع آن نافع و اکثار خوردن خصوص خام نارس بعضی آن ... مرکبه لسیان مولد ریاح و تمدد بدن
و اوجاع مفاصل ... و مصلح آن دارچینی و اغذیه لطیفه و ترش آن قابض و مسکن قی و عطش موافق معده صفراوی و پخته آن در خمیر جهت اسهال دموی
و مصلح ادویه مسهله خشک کرده و سویق آن با آب انار و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار
آن مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح ... و مصلح آن گلقند و دارچینی و لعق نمودن عسل و قدر آن مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و قی صفراوی
و اسهال و در سایر افعال مانند ترش آنست و گویند همه اقسام آن هرگاه بخلط حار که در معده باشد برسد آنرا دفع میکند و خام نارس آن ...
مولد خلط خام و ... و ضماد آن در ابتدای اورام حاره نافع و رب سیب ترش که آب آنرا بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و میوه ست
معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی و دفع غم و الم سوداوی نافع مضر اسهال دموی و عطش و مداومت خوردن آن مضر
عصب و ... و مربای آن قریب الفعل ست بدان ... حرارت ... و جهت وسواس سوداوی انفع از شیرین آن سیب تلخ قابض تر از
همه آشامیدن عصاره سیب ... و عصاره برگ آن نیز بقدر یک وقیه تا ده درم و طلای آن نیز جهت دفع سم عقرب و سایر سموم و ضماد برگ آن جهت ...
اورام حاره در ابتدا مفید و شکوفه آن با ادویه مناسبه جهت دفع امتلاء ... با ادویه مفرحه جهت تفریح موثر و مربای آن یعنی گلقند سیب جهت ضعف دل
و دماغ و برانگیختن شهوت باه نافع و گل آنرا با دو وزن آن شیره گلقند گلسرخ سرشته مانند گل سرخ مرتب نمایند و مقدار شربت تفاح هفت مثقال
داوی آنست که محرور المزاج حامض حلو آنرا تناول نمایند و مبرود المزاج حلو آنرا و حلوان مضر محرورین است و مصلح ... مزاج شیرین ... آنرا
آنرا خوردن ... بالای آن آب سرد ننوشند و طعام ترش بخورند و ... بالای میوه تر و تازه بلکه امراق اسفیدباج و ...
... از معده ... و طعام بخورند ... مناسب ... دردی ست و جوارش حلوا و خمیره گل آن و رب و اشربه و ... مربای
در قرابادین ذکر یافت فصل التاء المثناة الفوقانیة مع المیم تمر بفتح تا و سکون میم و را ...
و ... ماهیت آن معروف ست و ... مانند ... آن طلع و خوشه ... آورد و ... بخلاف ماده آن و در
خوشه های طلع هر دو نوع ... باشد که آنرا کش می نامند و در ابتدای ظهور ... گرد و ... سبز ... ثمر آن ... و تا داب
و ... آن ... میگردد ... از ابتدای تکون تا انتها و کمال بلوغ و رسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را نامی موسوم اول را
طلع و ... نیز گویند دوم را خلال و چهارم البسر و پنجم را ... و ششم را رطب و هفتم را تمر و هر یک آن انشاء الله تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد
بحسب اماکن و بلدان مختلف میباشد و بهترین اماکن که خرما در آن خوب میشود ... از توابع فارس ست پس عمان پس ... دیگر و بهترین اصناف
... آنرا ... پوست ... بسیار ... تخم آن کوچک شیرین رسیده بی ریشه باشد طبیعت
آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته افعال و خواص آن کثیر الغذا و مولد خون متین و جهت فالج و لقوه و اعیا
و تقویت گرده و لاغری شده و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و تلیین مفاصل موافق سینه و عطش
بارد و آشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تپ بلغمی و تفتیت حصات مجرب و با برنج جهت تسمین ... آن ...
شیر تازه دوشیده خصوص با اندک دارچینی و از ... آن نیز آشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه ... و ...
ثقیل ... و مضر محرورین ... صاحبان بلدان حاره ... در انها حاصل نمی شود اهل آن بلد آنرا ... خوردن آن

جاذبی و مولد سوداء و سده جگر و سپرز و محرق خون و مفسد اخلاط مصدع و مورث قلاع و دهان و درد دندان و مصلح آن آب انار و سکنجبین و در قحصان خنیث است

و بادام مقشر خوردن و شستن دهان بعد خوردن آن با آب نیم گرم خصوص که سماق در آن خیسانیده باشند و بعد ستور غرغره با گلاب و سماق با کثیرا و سدین

طرخون که زبانی طویل و در دهان باشد نافع ضعف دندان و قلاع دهان و خناق است و مصلح سده آن در سرد و دین جوارشات تمام بقصر با لجمله در محرورین

موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث ازدیاد العراض بارده و رطوبت علیه و خام آن نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مسدد و تخم آن گرم و خشک و صحیح

آنست که مرکب القوی است با برودت بسیار حرارت کمی و شدید القبض و آشامیدن آب طبیخ آن لقیقت حصاة و سائیدن آن جهت دفع

اسهال و تقویت شکم و تقویت و در ذرور سوخته آن جهت قروح خبیثه و مغسول آن جهت التصاق جراحات تازه و در تحلیل احداب و جبن دمل و تر و ن

آن جهت بصر و سیلان چشم نافع تمر هندی بکسرها و سکون یا تحتانیه و ضم را مهمله و سکون دوم و کسر نون و بانوع تمر کوچک باریک سرخ رنگ با

باریک کوچک است تمر هندی بعربی صبار و حمار و حوش و حومر او بهندی املی نامند ماهیت آن ثمر درختیست که در غلاف ماند باقلا الا آنکه

از آن پهن تر و پوست آن بعد رسیدن اندک صلب و مغز آن بعد رسیدن سیاه و تخم آن ... باقلا و مغز آن بوست ... آن ... ترش و شیرین و دو نوع ... سرخ

تیره اندک چاشنی دارد در هنگام خامی تیز سرخ رنگ ... شود در گجرات و نواح آن و الهٔ آباد و بسیار خوب میشود و در ملک دکن ... خوبی نمیشود و این نوع

دفور ... دوم سرخ کم رنگ ... بهتر ... این در خامی سفید میباشد و این نوع بسیار است و تخم ... که بهمن مغز آن سفید و پوست

آن سرخ تیره ... نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برگ آن ... طولانی ... و بهترین آن رسیده ...

اندک کهنه آنست یعنی شش هفت ماه تا یکسال از آنکه گذشته باشد کهنه فاسد شده آن و دستور است که تمر رسیده آنرا مقشر نموده قدری از

کیفهای آنرا برآورده ... ساخته اندک چرب نموده نگاه میدارند و الا آنرا گرم میشود و رطوبت آن خشک و ... آن کم میگردد و طبیعت سرد و نوع

آن در اول سرد و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند و خشکی سرخ آن زیاده افعال و خواص آن لطیف تر از اجاص و رطوبت آن از آن کمتر و

مقوی قلب و معده ... قابض شکم خصوص سرخ آن مسکن غثیان و قی صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حمیات مسهلی سوای

آن نیست ... و مطفی هیجان خون جهت خفقان حار و تبهای حاره و عطش و کرب و غشی و رفع عطش و حکه و جرب و حصبه صفراوی و غرغره آن جهت خناق

منصفه آنجهت قلاع دهان نافع و گفته اند که تمر هندی را نباید بسیار در آب لیسید زیرا که موجب ... و غثیان و قی میگردد و باید که در آن بخیسانند خوب

مجرب است آن تمام ... زرداده ... نموده با اندک نبات و با شکر و با آنچه خواهند شربت ... و اهل هندوستان ... اجذام نافع

... سعال و مضر سدده ... مولد سده ... خوردن آن مضر و ... خام تازه ... زیرا که و سدده و

بسیار نفاخ و بطی الهضم الا نحدار است و مصلح آن کثیرا و خشخاش و بنفشه و عناب و لعاب بهیدانه و با اندک شیرینی خوردن شربت آن از هفت

مثقال تا سی مثقال بدل آن آلوی سیاه و در عسر اسهال زرشک و آنه آن در سوم سرد و خشک قابض و خوردن مغز آن منی مجرب و ضماد آن

جهت خلع عضو و دوی و تقویت سستی مفصل و با بیه و امثال آن جهت تفتیح و کشودن دمل و چون نرم کوفته بخته در قرح بمالند سوگ گرداند مطبوخ کوفته

آن تخم ریحان کوبیده و با شیر زنان و با شیر تر جهت تفتیح دمامیل حاره و انفجار آنها با تکرار عمل مجرب و چون برگ نازک آنرا در آب بمالند

و صاف کنند و بیاشامند جهت زحیر حار و ازاریکه در هند و بنگاله اهوه مینامند و در بعضی مردم میشود و جهت حمی صفراوی و قرحه مجاری بول و احلیل و

بفارسی هندی سوزاک نامند نافع و ضماد آن جهت تسکین لهیب اورام حاره و حاده و درد و تحلیل آنها و با اندک دار فلفل جهت رفع اذیت

لعاب عنکبوت که بر عضو مالیده باشند و تحلیل اورام حاره و بارده نیز و ضماد گل آن جهت تسکین رمد حار و وجع حرارت چشم و آشامیدن

آن جهت بواسیر خونی و دور در پوست درخت آن جهت التیام جروح و قروح و خاکستر پوست درخت آن جهت آوردن اشتهای طعام

نافع و جوارش و حلوا و سکنجبین و شراب و مربی و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت تماح بکسر اول و سکون میم

و بفتح سین مهمله و الف و سکون حای مهمله بفارسی نهنگ و بهندی نگر مچه نامند ماهیت آن حیوانیست بزرگ و تنها کیا را مانند رود نیل و شط [illegible]
و مواضع گنگا در هند و بنگاله [illegible] و چهار دست و پا و دنبال دراز پوست آن خشن و ضخیم و بسیار قوی بحیثیکه در آب شمشیر و تیر [illegible]
و هلاک میگرداند و در خشکی از دست و پا و دم حیوانات دیگر [illegible] و در وقت مضغ فک اعلای آن حرکت مینماید بخلاف حیوانات دیگر [illegible]
آن سبع و گویند دندان دارد پنجاه و در فک بالا چهل و در فک پایین و میان هر دو دندان یک دندان دیگر دندان کوچک [illegible] و در وقت پیر کردن دندان
یک دندان در میان [illegible] آید و [illegible] میشود و زبان آن طولانی و طول جثه بزرگ آن تا ده ذرع و عرض آن دو ذرع و زیاده بر آن تخم در خشکی
میگذارد و در بچه [illegible] آن بچه در آب [illegible] مینماید [illegible] در خشکی سقنقور [illegible] بیرون آب [illegible] میکند و نوع کوچک آن که [illegible]
دیگر [illegible] میکند و [illegible] باشد و گویند همین سقنقور [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن بخور و دیگران
جهت رفع جنون و اکتحال [illegible] جهت رفع بیاض [illegible] تازه [illegible] در این باب قوی الاثر و قطور [illegible] آن با روغن گل جهت رفع
صداع شقیقه و در گوش [illegible] درد گرده و تقویت باه و [illegible] و آن نافع آزار گزیدن در ساعت و گوشت آن محرک باه و اسفیداج آن
مسمن بدن [illegible] نافع قولنج [illegible] خون آن [illegible] جهت تغیر گون و [illegible] بهق سفید و [illegible] جهت
دفع شقیقه و صداع و [illegible] آن [illegible] صاحب تب ربع آن موثر و سوزانیدن [illegible] در چراغ در شبی که در آن زرع باشد گویند مانع [illegible]
است و [illegible] آن با موم بادام که در شب باشد و چون پیه آنرا بر موضع گزیدگی آن بمالند تسکین [illegible]
پیشانی گوسفند [illegible] بمالند [illegible] گوسفندان ازان بگریزند و تعلیق چشم آن که در زندگی ازان کنده باشد جهت منع [illegible]
چشم که چشم جانب راست آنرا جانب راست و چشم جانب چپ آنرا بر جانب چپ بندند و [illegible] جهت تقویت جماع و تعلیق دندان
راست آن بر بازوی راست در [illegible] و تقویت جماع [illegible] و چون پوست [illegible] و در قریه [illegible]
آن بیاویزند در آن قریه تگرگ نبارد فصل التاء مع النون تن بفتح تاء مثناة فوقانیه و تشدید نون ماهیت آن ماهی است
بزرگ [illegible] که در دریای [illegible] بهم میرسد [illegible] طبیعت آن [illegible] افعال و خواص آن
خوردن نمک [illegible] جهت سم [illegible] نافع [illegible] جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و خوردن [illegible] بعد ازان منقی معده و مخرج [illegible]
تنباکو بفتح تاء و سکون نون و ضم با موحده و الف و ضم کاف و سکون واو و ترکی تتن و بهندی [illegible] ماهیت آن [illegible] در تحفة المؤمنین
نوشته ظاهرا قسمی از ماهی [illegible] باشد که فلوس نامند چه در ماهیت قسم [illegible] سوم شبیه [illegible] بماهی مشابه است قسم سوم [illegible] تعریف کرده
که برگ آن مانند برگ [illegible] ازان دراز تر باشد [illegible] چند و ساق آن زیاده بر [illegible] آن سرخ مائل بسیاهی [illegible]
آنکه در زبان [illegible] جهت دفع [illegible] کرده [illegible] باعث [illegible]
قسمی از فلوس بود و این اثر با تنباکو [illegible] یافته [illegible] بالفعل نایاب است والله اعلم بحقیقة الحال
بدانکه آن از ادویه جدیده و [illegible] سال است بهم رسیده و [illegible] شیوع تمام یافته و باعث شهوت [illegible] در ایران و توران
و هندوستان گویند [illegible] که گروهی نصاری است [illegible] از ارض جدید [illegible] آورده تخم [illegible] از آن سمت [illegible] هندوستان برده ازانجا بجاهای دیگر
گشته [illegible] بالفعل [illegible] و بلادی [illegible] باشد که آنرا استعمال [illegible] بعنوان کشیدن [illegible] خواه [illegible] جرم آن خواه [illegible]
سفوف جرم آن [illegible] خواه [illegible] بهم رسد [illegible] گویند [illegible] در ایران زمان سلطنت [illegible] شاه عباس
ثانی و در هندوستان در [illegible] اکبر پادشاه و [illegible] جهانگیر پادشاه بوده [illegible] اقسام میباشد و بهترین آن برگهای ضخیم [illegible]
زرد مائل [illegible] سرخ مائل [illegible] بران [illegible] چون نرم [illegible] باشد چون [illegible]

وخواه کازرونی ویا طوبلی ویا طبسی ویا بلخی ویا ملتانی باشد وخواه از نیم آن یا کمتر هر جا که خوب شود و تنبا کو مانند خوانی نهاری قسم اعلی سوختنی آن است

کشیدن خواص آن در شرح غلیان و برای تخم آن یافتند سیاه که بهندی گرده بضم کاف فارسی و سکون را مهملهٔ هندی چهار نقطه وبا تا مند کرا اهل هند و دکن و بنگاله

مستعمل دارند که برگ تنباکو را با هم وزن آن و یا قدری زیاده از آن تنباکو را با هم خوب کوبیده و سرشته در ظرفی کرده چند روز سرگذارند تا خمیر یابد و آنرا

گرا کو نیامند و بعضی طریق هرت در زیاتی تعفین و تخمیر چند روز در زمین و یا سرگین اسپ دفن نمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش بر آن نهاده

میکشند با صطلاح بنگاله این طریق را سلفه نامند و صاحبان نیازنامه کتابیه کوچکی از نقره یا سفالی ساخته و مکرومی آن بقدر یکتوله از آن که گرا کو

نامند حسابیده و سر غلیان میگذارند و بر خالی آن بالا باشد و بر آن اخگر گذاشته میکشند و برای خوشبوی سنبل الطیب کوبیده و بعضی صاحبان

طبع و خوش سلیقه پوست سیب گرم هم نرسد مربای سیب یا به در گوبیدن داخل کرده و در ظرف گلی گذاشته و سر ظرف را از گل هند نموده در زمین

دفن میکنند تا تخمیر یابد بعد از آن بیرون آورده مستعمل سازند بسیار خوشبو میشود و بهترین تنباکو یا از برای گرا کو تنباکوی بهاییه که

که بسیار خوشبو و گران قیمت است و برگهای آن کوچک و زعفرانی رنگ و خوشبو میباشد و بعد از آن تنباکوی چنار گده که دهلی

نهاری است و تنباکوی بهلسه کالپی ... قسم کالی میشود و بیاید ... طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقطع و مجفف و هم

اقسام ماهی و دواب مانع فساد و هوای وبائی و لعفونت آن و منقی رطوبات دماغ و محرک آن جهت درد دندان رطوبی و بو بلغمی و سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس

بلغمی و کشیدن دخان آن جهت خوردن آن نافع و بیش خوردن کردانند که مقدار آن نخودی ناشتا جهت ... و سعوط سائیده برگ آن با ... جهت دفع نزلات بلغمی و درد

رطوبی سر و نطولش فرمودن آن مفید و فرو بردن دود آن را نافع قبض بطن دانسته اند خصوصاً ناشتا و ذرور خاکستر آن جهت زخم دواب و ضماد آن

با روغن گاو جهت جرب متقرح و قرار دفع نزف الدم جراحات تازه و تخفیف قروح مزمنه و نزول آب مروده و آشامیدن آب غلیان که زرد

شده باشد از کثرت کشیدن جهت استسقا و ادرار بول و عرق و غیره نافع دانسته اند و ادرار بول و عرق و قی و غیرها و در آب فرو غلیان خصوصاً نزدیک

به غلیان جمع میگردد و جوار آن قیما سازند و با قبیله را بدان آلوده کرده در ناسور مزمن گذارند بهجهت التیام و بیاید و چون در چشم کشند سکوری را

زائل میسازد و فواید آن جهت تازه باشد خواه خشک بطریق اکتحال و کشیدن تنباکو بغلیان با برگ قنب که بهندی بهنگ نامند جهت ضیق النفس

و سرفه مزمن و ... از رطوبت و برودت نافع و تنباکو مضر دل و دماغ حار یابس و محرور المزاج و مسدر و مورث خفقان و مکدر حواس و مخلط ذهن

مصلح آن شیر تازه و ... است و گویند معیار صحت مزاج بدن ... که اگر بعضی را ... خوش نمی آید ... تنباکو و ... هم معجون

آن ... بنگاله ... صاحبان ... مستعمل دارند میکشند

... آن ... العراق غلیان ... مستعمل دارند ... برگ ... میکنند و ... و خطائی بفتح اول و سکون

ثانی و ضم زا ... و سکون واو و آنرا ... نیز گویند ... ماهیت آن ... مصنوع و بعضی ... مائل بسبزی و بعضی مائل بسبزی که از

خطای آورند و نیز اقراص سیاه رنگ از کاشغری آورند و اقراص ... تحقیق آنست که آن از عصاره برگ ... خطائی است و ماده آن

گلی است که از بعض معادن با دزهر معدنی برهم آرند و اقراص غیر آن ساخته مهر پادشاه آن مملکت ... طوبت ...

معدنی مختلف الالوان است لهذا ... مختلف الالوان میباشد و ... از گل ارمنی ... سازند و بجا

... فروشند و علامت آن آنست که ... زنجبیل ... خطائی اصل طبیعت آن مرکب القوی مائل بحرارت

افعال و خواص آن رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سائر اعضا و تحلیل

خنازیر و اورام ... و قطع نزف الدم و جراحات و آشامیدن یک دانگ آن تا نیم مثقال جهت اسهال

و ... و بواسیر ... الدم و نفث الدم و ذرور آن جهت قرحه چشم و مقعده و قضیب و قرحه آن جهت

جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع عللی که از رطوبت باشد نافع مضر شش مصلح آن کتیرا است و شربتش تا دو ماشه و بدلش تا دو برابر آن زرد چوبه مقدار بدل آن تنکار بفتح تاء مثناة فوقانیه و نون و کاف و الف و راء مهمله بهندی سهاگا نامند ماهیت آن گفته اند دو قسم میباشد معدنی و آن نوعی از بورق است و این دو قسم میباشد یکی شبیه به بج و آنرا بوره تربدی و بشیرازی تنکیک نامند و قسمی شبیه قسا و مرمر زبد البحر است و بشیرازی برنگ گویند و قسم دوم مصنوع و آن نوعی از لحام الذهب مصنوع است و انچه بالفعل مشهور و متعارف است مرکب از نمک قلی بالسویه و شب برابر هر دو و بوره ارمنی است که مجموع را در شیر گاو یا گاومیش بقدر آنکه بپوشاند آنرا میجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک میکنند و لحام الذهب مصنوع از بول غلمان نزدیک بیلوغ است که در ظرف مس جمع میکنند و از دسته مس در آفتاب جای نمک تهامیسایند تا منعقد و صلب گردد و انچه بتحقیق پیوسته معدنی است و در بنگاله از کوهستان شمالی آن که نیپال و بهراتیچ و نواح آنها بسیار می آورند و باطراف می برند و مصنوع اکثر باشد چنانکه گذشت طبیعت اقسام آن در آخر سوم گرم و خشک از سموم است افعال و خواص آن داخل کردن آن در طلاجین که از باقیات نرمی ... گدازنده آنست و ملطف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل آن و قتل کرم آن مفید گفته اند و لیکن بتجربه و تکرار عمل معلوم و مشاهده شده که تاکل دندان است و دندان را بزودی از انداز چون چند روز متوالی سائیده برین دندان بمالند و از خاصیت معدنی که آنست که تنقیه و قلعی تلیین آهن میکنند و آهن را چون یکبار آب در تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن سے نماید و فرق میان تنکار معدنی و مصنوعی آنست که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند از آن رطوبتی ظاهر میگردد بخلاف معدنی تنتین بکسر تاء مشدده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون ... ماهیت آن جمیع ... بالچری آن از دنباله اش عقرب ... و نوع آن ... دموی چون کاکل ... طبیعت آن در چهارم گرم و خشک ... افعال و خواص آن ... سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و ... نافع و چون گوشت تازه آنرا بر موضع گزیدن ... میکنند و معالجه گزیدن آن معالجه زخم خبیثه است فصل التاء مع الواو توال بفتح اول ... ماهیت آن اسم اصطلاحی ... انهاتوبال بضم اول و سکون ثانی ... ماهیت ... لفقه ... سرخی ... آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن ... اجفان و سبل و بیاض و بردن گوشت زائد و صلب جراحات ... عربی ... مقدار ... ماهیت ... و در ... دران چهارم خشک افعال و خواص آن ...

ودرجای نمناک خصوصاً تحت حبا کیفته بگذارند زعفران میشود و آن بجهت بردن حبیا عین و طلای حمرة آن با برابر آن توتیا در جهت رفع بیاض چشم مجرب
و با عسل که بعسل جهت تحلیل و رام نافع و در زعفران الحدید سائر خواص آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و دستور غسل توبال النحاس در مقدمه کتاب گذشت
توت بضم تا و سکون واو و تا مثناة فوقانیه و نیز بثا مثلثه نیز آمده ماهیت آن ثمر درختیست معروف شیرین و ترش و ترمیباشد شیرین آن و بطی ترش آن نیز اقسام میباشد
بالنفسه بهترین همه نوع آن با سپید است و آب نیست طبیعت شیرین آن گرم در آخر اول و تر در آخر دوم و بسیار شیرین تا دوم گرم با قوت قابضه و بارده افعال
و خواص آن مولد خون صالح و مرطب و باعث سدد و مصلح جگر فساد و سپرز و سمن بدن و مهیج و مقوی پیه گرده و مدر بول و ملین طبع و جهت آبله در عصابه نافع
و در انضاج شبیه با انجیر و سریع الاستحاله بخلط حاضر و شیخ الرئیس صاحب شفاء الاسقام مفسد خون گفته اند و مسهل طبع بعد و جهت آنکه منفصل است معده مصلح
آن سکنجبین حامض و ربیب و رون کسیکه آنرا بر معده خالی خورد عارض میگردد جوارش کمونی و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک و قابض است خصوصاً خشک آن
و قائم مقام سماق است افعال و خواص آن با لطافت و مفتح و مسکن حدت خون و قاطع صفرا و رادع و محلل اورام گرم حلق و حنجره و مانع ریختن
مواد حار بحلق و زبان و سائر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و [illegible] و اشتها و غرغره با آب آن و بدستور با رب آن جهت قروح
خبیثه دهان و قلاع و بثور و ورم و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن نموده خصوصاً با معینات آن مانند آب برگ گشنیز تازه و
آب برگ کاسنی و شب یمانی و مازو و سماق و زعفران و ثمرة الطرفا و امثال آن و کندر هریک بقدر حاجت از ردع و تحلیل و جلا [illegible] بجهت
ذرب امعاء و اسهال و در استفراغ و سائر مواد و تحلیل بسوی معده خصوصاً خشک آن با معینات و مقویات آن مفید مضر سینه و عصب و مصلح آن عسل
و آب انار شیرین و جوارشات و [illegible] و رب آن بجمیع افعال قائم مقام آنست و صنعت رب و شربت آن با خواص و منافع در قرابادین گذشت
و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر هشت مثقال آن در آب طبخ یافته باشد جهت اخراج حب القرع خصوصاً که برگ شفتالو اضافه کرده باشد و بدستور
طبیخ پوست آن و برگ آن که بربع رسیده باشد با شکر و عسل و یا آنکه انجیر در آن پخته باشند جهت خانق النمر و سائر سموم و برسام و جنون و درد کمر که از خلط
باشد [illegible] نافع و طبیخ [illegible] و غرغره [illegible] بجهت [illegible] و بدستور ضماد آن و مطبوخ هشت درهم [illegible] آن با [illegible] انجیر که در [illegible] مثقال آب
طبیخ [illegible] مسهل قوی سود است [illegible] مضمضه و ضماد و [illegible] بجهت درد دندان و تحلیل [illegible] بزرگ نافع و از صمغ توت نیز اثری آید [illegible]
[illegible] کرده باشند هفت اوقیه با برگ تاک و انجیر سیاه بقدر یک [illegible] آب باران در یک کرده [illegible]
[illegible] سده و دوی [illegible] قوی و مجرب است و همچنین طبیخ برگ [illegible] برگ تاک و انجیر سیاه [illegible]
جهت ورم و بثور فم و قرحه با آن جهت ورم حلق و خناق و ذبحه و بدستور طبیخ برگ آن [illegible] پوست درخت و برگ [illegible] درد دندان نافع و [illegible]
صمغ آن نیز [illegible] و طبیخ بیخ آن [illegible] دندان الاورام و القروح ضماد آن [illegible] در حمام جهت [illegible] حنیفه [illegible]
عصاره آن [illegible] برگ آن [illegible] زیتون جهت قروح و سوختگی آتش ضماد برگ آن [illegible] جهت بثور و قروح اکثر اعضا و جرب رطب و یابس نافع
و توت [illegible] بسیار قابض و ضماد آن [illegible] جهت رفع شقاق و [illegible] جهت شقاق کعبین و باطن انگشتان [illegible] آزموده است السموم
[illegible] عصاره برگ آن بقدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و پوست درخت توت شامی تریاق شوکران است چون آب
[illegible] بیاشامند و باید که بالای توت طعام ترش تناول ننمایند خصوصاً توت شامی آن [illegible] و سکون واو و کسر تا مثناة فوقانیه و فتح یا
مثناة تحتانیه و الف معرب آن [illegible] فارسی است بیونانی [illegible] ماهیت آن صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مومن رحمه الله علیه و دیگر
[illegible] معدنی و مصنوعی میباشد و معدنی را [illegible] گفته اند یکی سفید شبیه بپوست بیضه مرغ که برگ [illegible] بهترین اقسام است
و دیگری زرد و دیگری کبود و [illegible] از همه مشهور به توتیای هندی و توتیای [illegible] غایت بد است و چند قسم دیگر نیز نوشته اند
چنانچه در تحفه و سائر تذکره ها مذکور است و [illegible] که توتیای [illegible] سفید [illegible]

باد و قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر نیست که مصنوع از دود قلعی و اسرب و شیخ که بفارسی شبه و روی توتیای هندی جست نامند باشد و سوم از من بعمل می آورد و صولت گویند آنچه بتحقیق پیوسته آنست که غیر مصنوع پیدا شد اما کرمانی که آنرا هندی و مقاکات شیرازی یعنی شبیه بنادان هندی کهر یا و سنگ بصری نیز نامند و وی ست که در کرمان که معدن سرب است در وقت گداختن آن بعمل می آورند بدین طریق که کوزه آنرا دو طبقه میسازند بلند و در زیر آن جای آتش کردن انباغ میگذارند از خاک چسپنده که در عراق آنرا خاک ست مینامند قلمها و شمسها بلند بمقدار زیر دوسرآن اندک باریک باشد میسازند و خشک نموده در آب نمک غوطه میدهند و بار خشک نموده در طبقات آن کوره چپ و راست و چلیپا خوابانیده می چینند تا اینکه در چیدن گداز سرب دود آن برآنها برچیده و منعقد گردد و ضائع نگردد و چون زمانی ممتد گذشت و یافتند که دیبا آمیز برآنها چسپیده و منعقد شده است آنها را بیرون آورده دور می کنند دوده های منعقد را مانند ابریشم و صفائح از آنها جدا مینمایند و آن توتیا کرمانی ست و بار دیگر قلمها و شمسها تازه در آن کوره می چینند و بعد گراز آنکه شنیده شد که بانند تنوری سر تنگ و بلند میسازند و در زیر آن جای آتش میگذارند و بالای آن تنور سوراخهای برای نصب کردن آن قلمها و شمسها میگذارند پس قلمها و شمسها بچند بند کوره و بعد ازآن آتش میکنند تا بعد مدتی که دود بسیاری برآنها منعقد گردید آنها را بیرون آورند و بجای آنها قلمهای دیگر نصب نمایند و بعضی از قلعی و شبح بجای توتیا مصنوعی می چینند در تنور بعمل می آورند و بهترین آن اجزای انبوهای صلب و ثقیل است و مستعمل نرم سائیده مغسول آنست بیرون که استعمال غیر مغسول آن در چشم جایز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندست از قسم زاج سفید بطریق احراق بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین نادرست و اکثر مستعمل نوع کرمانی ست که ذکر یافت و آنچه مشهور بمعبری است نه از آن جهت ست که در معبر بعمل می آورند بلکه از آن جهت ست که از کرمان بمعبر می برند و از آنجا بجاهای دیگر و در ممالک هند طبیعت آن جالینوس در اول سرد و در دوم خشک دانسته و بعضی سرد و خشک در دوم گفته و مغسول آن بارد و مجفف بی لذع و با قوت قابضه اما اخضر هندی آن حار و یابس در چهارم اکال مجفف ست در غایت تجفیف افعال و خواص کرمانی آن از اکبر ادویه عین مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع انحدار مواد بسوی آن جهت تقویت چشم و منع و تجفیف قاله و مقعد و بثور و مقرح و اسافل اعضا و اندمال قروح و جروح و اکال و رفع بد بوئی زیر بغل کحلاً و ذروراً و طلاء و مرهماً و با روغن گل جهت التیام جراحات عصبیه رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شرباً و ضماداً و شیافات آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و مغسول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد و مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن بوزن آن شنا و نیم نصف آن توتیای مغسول دگویند قرشنیا و اقلیمیا ست و طریق تشویه آن آنست که آنرا با آب سائیده قرص ساخته بر آتش نرم بر بدنه سفالی بگذارند و بگردانند تا خشک شود و بکار برند و توتیای اخضر هندی با قوت سمیت و اسهال قوی قاتل ست و شرباً استعمال آن جائز نیست محرق غیر محرق آن در بعض امراض عین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح در مراهم و اطلیه و اضمده مستعمل و اهل هند گویند چون زهر خورده قدرے ازان بیاشامند قی شده آن سم دفع و آن نجات یابد و مقدار قلیل محرق آن با آب بهنگره که گیاه هندیست و در حرف الباء ذکر یافت طلاء جهت تجفیف جرب رطب و قوبا و تحلیل اورام خبیثه مانند جذام و قروح آکله ناصور و غیره قطوراً نافع و چون مقدار سه مثقال آنرا با سه مثقال سرمه نرم سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده و در زراقه پر کرده در احلیل تزریق نمایند در شبانروزی سه چهار دفع جهت قروح مجاری بول که سوزاک نامند نافع و این آب تا پنج شش روز میماند و فاسد نمیگردد و بعنوان استعمال نمود دید بدستور یکدرهم آن با دو درهم مردارسنگ با هم نرم سوده با نیم است ممزوج کرده در پارچه کرباسی انداخته آن بشادنه آنرا که ازان بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکوره نافع و بدستور غسل و پرداز کرمانی آن با آب غوره و شیافات آن و حبوب و مراهم توتیای هندی در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آنست که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و بهم زنند تا محرق گردد یا آنکه قطعه آنرا بر اخگر گذارند تا بجوش آید و از جوش بنشیند بانند

ماتند زاج پس برداشته سائیده استعمال نمایند و چون کسی توتیای خضرا خورده باشند و او را غثیان و قی و التهاب و جع معده و امعا و سوزش فم و حلق بر از و تمدد و اعضا و غیره عارض شده باشد تدبیر آن آنست که او را قی فرمایند و بخور رانیدن اطراف و سمه و شیر تازه دوشیده مکرر پس مالیده روغن بادام و آب گوشت چرب تغذیه فرمودن تودری بضم تا و سکون واو و فتح دال و کسر را مهملتین و سکون یا اسم فارسی است و بیونانی امیون و بعربی بزر الخمخم و بزر الموة قصیصه و باصفهانی قدومه و بگیلانی ماورخته و تبریزی دربینا مند ماهیت آن تخم نباتیست برگ آن را زد بسیاق و شاخهای آن سرخ و صلب با اندمال خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچکتر و با اندک پهن و سه قسم میباشد سرخ و زرد و سفید و سرخ آنرا در صفهان قدومه گلگون نامند و سفید آنرا سرخ و زرد و اندک بزرگ و پهن تر و غیر حبه است و خبه را باصفهان خاکشی گویند طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و بعضی خشک گفته اند افعال و خواص آن هر قسم در افعال قریب اند بهم مشهی مهیج منعظ و مسمن بدن جهت بره و دست احشا سرخ کردن رنگ رخساره و صفا نمودن بشره و دفع مواد سوداویه و تصفیه اصوات و سعال ومعوی و صلبی و مطبوخ آن در سر که جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار و ضماد کوبیده آن با جهت تحلیل سرطان باطنی و ابرده و دورهای صلب و اکتحال آن با عسل جهت رفع زخم چشم و پاک کردن چرک آن و لعوق آن با عسل جهت تقطیع خلطهای لزج سینه و شش و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت دفع سموم و گفته اند که چون با قوت ملتهبه است هرگاه اراده اکل آن نمایند باید که در آب بخیسانند و پس بجوشانند و در صره لبسته در خمیر بگیرند و مشوی نمایند پس ان هنگام نافع ست جهت نفس اخلاط غلیظ لزجه و درد سینه و شش و تحلیل اورام صلبه عصب گوش و پستان و انثیان و رفع اذیت ادویه قتاله مقدار شربت آن در رفع سموم از سه درهم تا پنجدرهم و در سایر افعال از دو درهم تا سه درهم بدل آن بهمن سرخ و گیاه آن قابض و بغایت رادع ست و دوائی المشهور بعین زرابادین ذکر یافت توری بضم تا مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح را مهمله و کسر همزه و سکون یا ماهیت آن ثمر گیاه هندیست بیاره دار مانند خیار و خیار زره و ثمر آنرا پوست کنده پخته در دو پیاره و قورمه و یا بدون گوشت ساده با روغن پیاز بریان کرده با نان یا با چلاو میخورند لذیذ میشود و آن سه قسم میشود یکی طراد و دیگری گیا و سوم بالیده بزرگ و قسم اول جنگلی خار دار و بعضی تلخ و بعضی شیرین هم میباشد و قسم دیگر بستان و بجاره اکثر شیرین ا و هر دو قسم اند مستعمل طبیعت تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر بالزوجیت کمی افعال و خواص آن اهل هند برگ تلخ قسم اول آنرا منفتح باده بلغم خام و دافع آماس اعضا و زردی بدن و استسقا و سپرز و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر آن را سرد و خشک و ملین طبع و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحه مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم دوم آن تب زره و بلغم لزج و در بدن احداث نماید و قسم سوم را ملین و دافع فساد صفرا گفته اند فصل التاء مع الهاء تهنکار بفتح تا و خفا ها و کاف و الف و را مهمله اسم دوای هندیست و در بنگاله کیشرا او جو ماهیت آن درختیست با یک قامت و زیاده بران و شاخهای آن پراگنده و آنها گرهها و بر هر گرهی یک دو شاخ باریک بر آنها برگهای کوچک پهن و بی تشریف از برگ صعتر عریض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک عفوصتی و گل آن کوچک با سلقی با بلند و سفید رنگ و بعد خشک شدن ساقی باریک از آن ظاهر میگردد و بر سر آن برگهای ریزه زرد و در وسط آن تار باریک سفید رنگ طبیعت آن تا آخر دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی افعال و خواص آن خوردن دو سه درهم از برگ آن با اندک زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند در هم سائیده حب بسته جهت رفع تپ بلغمی و اوجاع اعضا خصوصاً دست و پا که بعد از خوردن پیشینه تا عرق آید و عرق خشک گردد و بخور آن که آنرا در ظرف سر بسته پخته بگیرند جهت اوجاع اعضا و استرخای تنها نافع فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیة تین بکسر تا و سکون یای مثناة تحتانیه و نون بفارسی انجیر نامند ماهیت آن بری و بستانی و کوهی میباشد و هر یک نر و ماده و سفید و سیاه و بری آن غیر تمهیت و ثمر را شیر گونا مند و در حرف الجیم بیان جمیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و درخت انجیر متوسط در بزرگی و کوچکی و برگ آن عریض و شاخهای آن شیر دار و برگ آنرا چون بشکنند از پیچ آن شیر سفید بر می آید و درخت آن گل نکرده ثمر میدهد بخلاف درختهای دیگر و ثمر آن پیوسته لیشاخهای آن برگ پسای از برگ بری آن عریض تر و شاخهای کوهی آن پر و رگها منفسلی باشد و ثمر آن انبوه و کوچک تر از بستانی و انجیر

و انجیر شامی سیاه بسیار بزرگ میشود و بهترین انجیر شیرین شاداب آن است خواه سفید باشد جهت اکل و سیاه آن جهت دوا و بستانی است
و انجیر یکه پیش از برگ یا با برگ برآمده باشد نه شاید خوردن آن را ولی تر است و گویند که چون شاخ انجیر را در آب نمک ساعتی بگذارند پس بکارند
بنشانند انجیر از آن شیرین میگردد طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر و بعضی در دوم نیز گفته اند و بری آن گرم تر از بستانی و در رطوبت
کمتر افعال و خواص تازه آن ملطف و محلل و جالی و مقوی صرع و فالج را نافع و کثیر الغذا تر از سائر میوه ها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی
معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوت تخمی و مصلح دل و مسمن بدن خصوصا چون با جلاب صباح با قدری انیسون تناول نمایند و جهت خفقان و سرفه و درد
و خشونت قصبه ریه و تقویت کبد و رفع سده و ورم طحال و بواسیر و سنگ گرده و عسر البول و تقطیر آن و نضج اورام و ماسکه را با بادام و پسته جهت
اصلاح بدنهای ضعیف و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ با مغز گردگان جهت امان از سموم قتاله با سداب مناسب تریاق و با مغز تر ظم دیکدانگ نیم
بوره ارمنی مسهل اخلاط غلیظ و چون ناشتا بخورند مجاری غذا را گشاده نماید و بدن را فربه سازد و خوردن آن پیش از طعام تلیین بطن نماید و با مری
منقی خلط بلغمی است از معده چون بر طبع کردن آید سکنجبین بالای آن بنوشند و انجیر خشک در دوم گرم و در اول تر و ملطف و در جمیع افعال ضعیف تر
از تازه آن و معطش و تقلیل ملین طبع و دافع مواد خصیه بطرف جلد و لهذا اکثار آن مولد شپش است و جهت فالج و امراض طبیه مبرد دین و وجع ظهر
و تقطیر بول نافع و منغظ است بسبب گرم گردن آن گرد و در امراض لذا آن را شامیدن تر و خشک آن نیز جهت صرع و تقویت دماغ و در ورد
خشک آن مجفف قروح و سر الاذن قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش گوش العین قطور العین آن با عسل جهت غشا و طب
و ابتدای نزول آب و قلاع و طبقات و آب برگ آن جهت جرب و خشونت اجفان الفم و الصدر غرغره با آب طبیخ آن جهت رفع اورام عضله لسان قصبه ریه و لثه آب
آب مطبوخ آن با حلبه و عسل که طبخ نمایند تا مانند لعوق گردد جهت تصفیه سینه و ریه و با زوفای خشک جهت تنقیه فضول سینه و سرفه کهنه و اوجاع مزمنه
ریه اعضاء الغذا با سداب و انیسون جهت رفع ریاح و سده طحال با مغز گردگان جهت معادین لقولنج و صاحبان بیس طبع با قرطم مقدار یک
دانگ و نیم نطرون جهت اطلاق نمودن لیکن بدستور شراب آن حقنه آب مطبوخ آن جهت مغص چون انجیر را در سرکه انگوری تند سه روز بخیسانند
روزی پنج عدد آن را با قدری سرکه آن بنوشند و بعضی را کوبیده به تنهائی و یا با اشق و سکبینج و بیخ کبر ضماد نمایند جهت تحلیل ورم طحال مجرب و محلل خنازیر
اثر دارد و چون انجیر را با سداب مغز بادام کوبیده دو روزی بیست مثقال آن را بخورند با خاصیت محرک باه و منغظ است و اطلاق بطن نماید و جهت
گزیدن عقرب سائر سموم مجرب دانسته اند و شراب آن جهت مرض مزمن و تفتیح سدد و تنقیه گرده و مثانه انجیر بری در جمیع افعال قوی تر و ضماد پخته
کوبیده آن به تنهائی و یا با آرد گندم و یا جو و یا ایرسا و نطرون یا بوره جهت تحلیل ورم بناگوش و سائر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و تاثیل و تعقد عصب
و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و بهق تحلیل ورم غلیظ و اوجاع مفاصل و نقرس یا جیر را پخته و با خمیر را به جهت انضاج دمامیل و دیانتاج
جهت قروح ساق سائله یا بوره ارمنی جهت بهق امثال آن با پوست انار جهت داحس و مطبوخ آن با شراب که افشرده آرد جو کوبیده داخل
کرده باشند جهت عین که عظم و اورام و ریاح انست نافع و تکمید پخته آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوخته آن با زیت در سفید کردن
دندان بعدیل است و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی و جهت ذوسنطاریا و اسهال خون با سوم روغن
زیت جهت شقاقی که از لسع یا سرما رسیده باشد و با سرکه و مندی تخم مرغ گرم کرده جهت امراض مقعد و حقنه آن با آب مطبوخ سداب جهت مغص و
حول سرشته آن با عسل با پارچه پشمی جهت قروح جروح رحم و رطوبت فاسد و قطع نزف الدم آن با تخم تارس میرد و بابل و لعاب آن زیاده با حدت
خصوصا مری و کوبیده آن محلل و جاذب با تریاقیت و ضماد پخته آن جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل گزیدن سگ
دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن هوام و طلای آن با برگ طلای اخراج استخوان شکسته ریزه شده و چون یکدانه انجیر خام را با گوشت کهنه بسیار
سخت باشد مانند گوشت گاو و امثال آن بپزند زود سه مهرا گرداند و چون در دیگ هر لیسه اندازند نیز نوشته های آنرا

وهندوی مبرا گردانند و شاخهای تازهٔ آنرا نیز همین اثر ست و شیر آن بسیار گرم و تند و جالی و مفتح و مسهل قوی و خطاء آنک خصوصا شیری آن با حنا القیه منجمد کننده مبرد ذائب و رقیق کننده منجمد ست و اکتحال آن بجهت آب سفون آن بدستور و چون به پنبه آلوده در زیر دندان مجع و با در سوراخ دندان کرم خورده گذارند باعث تسکین درد آنست و آشامیدن آن با مغز بادام سائیده و ملین بطن و زائل کننده غلظت رحم با حظاء ضماد آن با پیه جهت قطع ثالیل و با حلبه جهت نقرس و با آرد جو جالی جرب متقرح و غیر متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای آن جهت گزیدن زنبور و سائر هوام و سنگ پشت لوانه و تنقیه آثار جلد و بردن گوشت زائد و حمول آن با زرده تخم مرغ و کتیرا جهت منع تفرح آن و برای تنقیه رحم و ادرار طمث و اخراج جنین نافع و عصارهٔ شاخهای بری آن در هنگام رستن برگ قایم مقام لبن آنست و در افعال قریب بدان و گفته اند که ماء الجبن چوب انجیر که پوست آنرا جدا کرده و سر آنرا کوبیده باشد معین بر اطلاق آنست و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات و با سرکه جهت تقشر جلد و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفته یا فته و طلای آن با آب جهت منع رنجیدن شود چون بر موضع گزیده سگ آید و گندم بیاشند و برگ انجیر تازه را گرم کرده بپیچند جمیع آنرا تسکین دهد و تنکیه استعمال زخم آن التیام یابد و عصارهٔ برگ تازهٔ آن بسیار گرم و مفرح جلد و مفتح افواه عروق مقعده و جهت قلع ثالیل و ثیلان و اسهال نمودن شکم نافع و خالی از غائله نیست و سائر اجزای آن فی الجمله نفعی بجنون و وسواس است و ثمر آن قوی تر و انجیر مضر جگر و معده ضعیف ست خصوصا تر آن مضر اسنان خصوصا اکثار تناول آن مصلح خشک آن گردگان و صعتر و انیسون مصلح تر آن سکنجبین و شربت ترنج و ریباس بدل آن ورا و ریشه مغز چلغوزه مقدار شربت از خشک آن تا سی مثقال از تازه آن یک رطل است شربت و لعوق ماء الطین محلل و مطبوخ تین در قرابادین ذکر یافت تینواج بکسر اول و سکون و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف و جیم ماهیت گویند درختیست شبیه بدرخت خیار و گویند پوست درخت لسان العصافیر بلا دخطاست و ظاهر اطالیسفر باشد و آنچه بتحقیق پیوسته طالیسفر مالکه پوست درخت لسان العصافیر است که بهندی درخت آنرا کریه بضم کاف و سکون را مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها نامند و پوست آنرا که بلغت هندی پوست ملقی و بگالا کریه نامند طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در آخر دوم گرم و خشک گفته اند و قابض بسیار تلخ افعال و خواص آن جهت درد سر دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی در عاقن و بخور آن جهت بواسیر خونی و اسهال مزمن و تحلیل اورام زحوره و شقاق مقعد و نزف الدم و جراحات و سیلان رحم و حقنه و ضماد آن با سرکه جهت درد سر و تحلیل اورام و جو و سنون آن جهت درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و بخور آن جهت بواسیر و شقاق مقعده و درد آن و درد رحم و رفع ریاح و طاعون و تپ الا شروع نیم مثقال آن با یکمثقال نیلوفر جهت اسهال بواسیر و غیر آن و اسهال الدم مجرب و سفوف آن با دوغ ماست چکیده و رب قابضه مانند حب الاس جهت اسهال مزمن بار دبواسیر و قطع خون بواسیر نافع گویند بواسیری خونی آن نافع است بدین طریق که هفت مثقال آنرا نرم ساییده با روغن بادام شیرین چرب کرده حب سازند و پنج روز متوالی آن بهار امیل نمایند روز اول یکمثقال و روز دوم یکمثقال و نیم و روز سوم یکمثقال و دو دانگ همچنین هر روز یکدانگ می افزایند تا پنجم روز تمام خورده شود و غذا در روز یک مرتبه بوقت ظهر چلاو یا زرده تخم مرغ نیم برشت و در روز پنجم مسکه تازه گاو یا پلاو بخورند و جهت عارض اندکی سوده در طعی تفریح نمایند و قدری سوده با گلاب و صندل و کافور بر پیشانی ضماد نمایند و جهت نفث الدم یکمثقال آنرا با مثل آن لحیة التیس میل نمایند و جهت منع سیلان خون جراحت نرم سوده بدان بپاشند و جهت حبس اسهال و موی نیم مثقال آنرا با شیره تخم خرفه مقشر بریان کرده بیاشامند و فرزجه آن جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید مضر سفل و محرورین و معطش و موحش المثانه بسیار آن که گرم دانسته اند و مصلح آن گشتر ادرب فواکه بزر قطونا و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یک مثقال ست و جوارش و حب و سفوف و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت باب چهارم در بیان ادویه که حرف اول آنها تا مثلثه است فصل الثاء المثلثة مع الالف ثافسیا بفتح ثاء مثلثه و الف و کسر فا و سکون سین مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف مشتق ست از اسم جزیره که اول در آن یافته و از آنجا اخذ نموده اند و آن جزیره را ثافسیس نامند و بعضی الف را حذف نمایند و بلغت مغربی ست و یونانی مراد می به بربری اورا باس گویند ماهیت

آن صمغ نباتیست صلب و سفید رنگ شبیه بانزروت و تلخ و بسیار تند و گیاه آن شبیه بلزبانه و گل آن سفید و تخم آن مانند انجره و اندک عریض و اطراف
شعبهای آن اکلیلی و چتری مانند اکلیل و چتر شبت و بیخ آن غلیظ و بسیار تند و نبست آن کوههای سخت و زنگ آن بلوط چرن و بهندی کلی نامند و بیخ
آنرا خراشیده شیری ازان برمی آید بعد از انجماد میگیرند و این صلب جامد باشد و بعضی بیخ آنرا فشرده عصاره آنرا میگیرند و این اندک نرم جامد باشد
و بعضی مجموع بیخ و برگ و ساق آنرا فشرده عصاره آنرا میگیرند و در ظرف سفالی خشک مینمایند و این متخلخل و سبز مائل بسیاهی میباشد و ضعیف القوة
و باید که در اخراج صمغ آن بهمانیده لباس پوستین بپوشد و صورت بدن خود را محافظت نماید و با بر بدن خود موم روغن بمالد و قابض بمالد و استنشاق روغن
بنفشه نماید و آنروز گرم نباشد [illegible] زیرا که چون بصورت برسد بسبب تندی که دارد متورم و متقشر میگردد و دکاف رعافی می آورد بدان سبب بگویند
صمغ سداب بریست و تخم آنست جهت آنکه سداب بری را صفات غیر آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک در دوم آن گرم تر تا چهارم و قوی ترین سایر اجزا
آنست و با رطوبت فضلیه گفته اند که بیان آن کمتر از حرارت آنست افعال و خواص آن محلل و منفج و جاذب قوی از عمق بدن بظاهر جلد و مقیی
و مسهل بلغم غلیظ و جهت استرخای مفاصل بارده و درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و تفتیح سدد و داء الثعلب استعمالا و اشربه سیر و قلع آثار و تفتیح و انجبار
دل نافع و آشامیدن آن با ماء العسل تا پنج قیراط مسهل بلغم غلیظ و صفراست و جهت درد پهلو و بطلان شهوت طعام و استسقا و طلا آن بجهت رفع آثار
جلد و کلف و بهق نافع و ضماد آن بجهت داء الثعلب و درد پا و بیدن موی و درد پهلو و زانو و قدم و نقرس و مفاصل و امثال آن با هموزن آن موم و کندر
جهت نکثة الدم و اسقاط دانه بواسیر و قلع آثار سیاهی و نفشی کبودی جلد بشرط آنکه زیاده از دو ساعت نگذارند پس برداشته بآب دریا و با ماء البحر
و گرم کرده بشویند و با عسل جهت جرب متقرح و با گوگرد جهت انفجار ورم صلب نافع مقدار شربت از عصاره بیخ آن تا پنج قیراط و از بیخ تا نیم
مثقال مضر حلق و معده و مفرح و مصلح آن کتیرا و پوست بیخ آن در افعال مانند صمغ آنست و چون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن گاو
بجوشانند جهت تقویت عصب و مفاصل و آشامیدن آن با عسل و غیره جهت سرد و برودت مفلوجین بغایت نافع و در رویانیدن مو آن [illegible]
دوائیست و تحقیق بدان جهت عرق النسا ضماد و سائیده آن با آرد جو جهت لحم متقطع و اوجاع صدر و بعد شش ماه قوت بیخ آن ضعیف میگردد
و مقدار شربت از پوست بیخ و جرم آن تا قیراط و بدل آن در انبات شعر حروف بابلی و مضر مثانه و آلات بول و مصلح آن حب الآس و لوطوه
اکثار آن مورث ورم زبان و حلق و معده و ضیق النفس و غشی و احتباس بول و گرمی بسیار و شرای تسکین قی کردن و شیره تازه لعاب بزر قطونا
و سکنگبا و با ماء الشعیر سرکرده آشامیدن و غرغره بروغن گل و نشستن در آب سرد اگر در تشنج بهم رسیده باشد و گفته اند تخم سداب مصلح آنست بالخاصیة و گویند
چون گیاه و ساق آنرا داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشد و رنگ رخسار را سرخ گرداند
و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع ست فصل الثاء مع الجیم تجیر بفتح تا و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و راء مهمله
ماهیت آن جرم چیزهای افشرده است و قوت آن متوسط مابین آب لطیف و کثیف آنچیزیست و از مطلق تجیر مراد لای آب انگور
است ولای هر چیز را تجیر گویند طبیعت آن قابض فعال و خواص آن ضماد با نمک جهت ورم حار و ورم پستان و حقنه
بطبیخ آن جهت قرحه امعاء و اسهال مزمن و منع سیلان رطوبت مزمنه رحمیه و همچنین جلوس در آن و دانه انگوری که در تجیر مانده باشد با قابض
و نیکوست از برای معده چون بریان کرده مانند سویق سائیده بیاشامند جهت قرحه امعاء و اسهال مزمن و تقویت معده مسترخیه نافع و ضماد تجیر
عصفر سرشته با سرکه جهت تحلیل بخیره و ورم کبد مفید ثرید نان خورده کرده است که در آب گوشت ریخته تناول نمایند و شامل ست نان خورده
کرده و آنچه را که در روغن و شیر نیز و غیر آن کنند و بجوزند فصل الثاء المثلثة مع العین المهملة ثعلب بفتح اول و سکون عین مهمله
و فتح لام و سکون بای موحده بفارسی روباه و بهندی لومڑی و لومڑی نیز نامند ماهیت آن حیوانیست بری معروف و بهترین
آن ثعلب سفید ست طبیعت آن گرم و خشک است و پوست آن در گرمی قریب بسمور و یا بسموری بسیار افعال و خواص

آن خوردن گوشت آنجمت مبرودین وتحریک باه وصاحبان استسقا مفید وللول طبیخ زندان که دست و پای آنرا بسته در آب جوشان اندازند
و طبیخ دهند نامهر گرد وجهت درد مفاصل وبدستور نشستن دران تعقد وصلابت مفاصل و وجع آن خصوصا که دران روغن زیتون داخل کرده باشند
جو شانیده باشند اما بعد از تنقیه مفید وهمچنین تمریخ بدان جهت امراض مذکوره وجهت راه رفتن اطفال و منع ایعاد بخور آب مطبوخ آنجمت فالج ورعشه
وتمدد وتشنج پیسی امتلائی وآشامیدن یکمثقال از خشک کرده سائیده آن با آب عسل جهت ربو وسرفه و مالیدن مخلوط آن با پوست تخم
مرغ محرق بر داء الثعلب باعث رویانیدن موی آن وقطور پیه گداخته آن در زیت و با روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع آن و طلای آن
باعث رفع گرمی وتمریخ آن با روغن زیتون کهنه وامثال آنجمت اوجاع مفاصل و نقرس و درد پای بار و و تدهین پیه آن در سردی هوا و در
سفرها مانع تفرقاتهاست و نگاهداشتن آن در دهان درد دندان و در چشم را نافع وسعوط زهره آن با اشق و آب کرفس هر سه مساوی در هر دو
روز یکمرتبه جهت ابتدای جذام و زیاده نه شدن آن بغایت موثر و خاکستر پوست آنجمت سوختگی آتش ونواصیر و قروح حاره مفید و از خواص سبت
که چون دندان آنرا با خود دارند و یا در دست بگیرند جهت منع فریاد کردن سگ مجرب نوشته اند و چون در برج کبوتر بیاویزند باقی مانند کبوتر و چون
پیه آنرا بچوبی بمالند و بر کنج خانه بگذارند که دران کیک باشد کیکها همه بران مجتمع گردند و پوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن مبرودین
و مرطوبین بلغمی مزاج و پیران و کسیکه سرما بر وی غالب باشد مفید و چون موی آن زیاده باشد گرم تر و محرور المزاج را مضر و آهن و بخور ثعلب
طبیخ آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و چون ثعلب را زنده در زیت طبیخ دهند در جمیع افعال قوی ست استعمال آن نقل اسم جزم چیزها ست
که آب آنرا افشرده باشند از سجین غلیظ تر و در افعال مشابه آن **فصل الثاء مع اللام** ثلج بفتح ثاء وسکون لام و جیم بفارسی برف نامند
طبیعت آن در سوم سرد و دوم خشک **افعال و خواص** آن مخدر و معطش و مسکن درد دندان حار و اخراج کنند زلو که در
حلق مانده و کرم معده و جهت تقویت هضم معده حار و تبهای حاره و جرب و حکه و ضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن آن باعث اجتماع
حرارت در معده و تقویت آن مورث و مورث سعال و مضر اعضای ضعیف و مبرودین و مرطوبین و صاحبان اورام باطنی و مصلح آن فلفل و عسل و آب
پرورده بآن بهتر از جرم آنست و چون قدری نمک شوره آن ممزوج نموده و در ظرف نازکی و سفالی و یا نقره و یا مس قلعی دار جهت یا شیر گاو
یا نباتات شیرین کرده قدری گلاب داخل کرده یا شربت و یا افشرده و یا آب هر میوه که خواهند کنند و گلاب یا بید مشک یا عرق بهار و کیوره هر چه مرغوب باشد
قدری انداخته و ظرف پر نموده و سر آنرا بسرپوشی بپوشند و اطراف آنرا بخمیر سخت محکم ببندند که آب مطلق دران نفوذ نکند پس آن ظرف را دران پنهان
نمایند بنحویکه ثلج ممزوج به نمک شوره از هر طرف مقدار نیم سیر یا زیاده باشد در سه چهار ساعت کامل دران نگاهدارند در جائیکه هوا آن سرد
تا منجمد گردد پس برآورده سر ظرف را گشوده از آن برآورده تناول نمایند ثلج چینی معرب از تلخ چینی ست ماهیت آن رطوبتی ست منجمد
مانند برف شبیه نمک سنگ سیاهی که از هند آورند و این بیطار گفته که زهر حجر اسیوس ست و در اسیوس ذکر یافت طبیعت سرد و خشک **افعال و**
خواص آنجمت جلای ابیض عین و ظلمت بصر ضماد آن بر بدن جهت تپ دق نافع و این اسم را بر باروت نیز استعمال میکنند ثلثان عنب الثعلب
فصل الثاء مع المیم ثمام بفتح ثاء مثلثه و میم لغت عربیست میر محمد مومن نوشته که در تنکابن ز را داشته و در مازندران بازمیل نامند ماهیت
آن نباتیست شبیه بگندم و کوتاه تر از آن وساق آن باریک و بی گره و غیر مجوف و خوشه آن شبیه بازن و طعم آن شیرین طبیعت آن در دوم گرم و در
اول خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن محلل ریاح و مفتح سازد و مفتح انجمه اورام چشم و منع ریختن مواد و بسوی آن و اکتحال محرق
معسول آنجمت جلای باصره و تقویت اشعار عین و رویانیدن و ازاله بیاض نافع و مضر گرده و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن
توری ست **ثمرة الاثل** بفارسی بلر گز و گز نار و بهندی چهوتی مائین نامند ماهیت آن بار نوع کوچک گز ست که عذبه نامند بقدر نخودی و از آن
بزرگتر و غیر مثلث طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و طبیخ آن که

که یک وقیه آنرا در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد منقی رطوبات عفنه اطفال و جهت گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب باشکر جهت
ربو و سعال و ضعف جگر و احشا و زردی رخساره و رطوبات رحم و اکله و حکه و امراض مقعده و قروح رطبه شربا و طلاءً نافع و مضمضه آنجهت تاکل
دندان و استحکام لثه مفید و چون شبانه روز در آب بخیسانند در افعال مانند مطبوخ آنست و قطور آن مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات
و مقوی بصر و جهت دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند و جرم آنجهت نفث الدم و جراحت شش و اسهال کهنه و سیلان
مواد و نزف الدم اعضا و برشته آن در جوف گل سرشوی گرفته جهت اسهال مجرب و ذرور آن جهت بردن گوشت زائد و قطع خون جراحات و دمامل بجهت
نیکوئی سنگ خسار و صاف نمودن بشره و حمول آنجهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد پخته آن با آب سرکه جهت سپرز و چون آنرا با صندل و نشاسته بجوشانند و آب
آنرا با شکر بقوام آورند آشامیدن آنجهت تحلیل سپرز بعدیل ست و جهت تقویت اشتها و اعضا و اعصاب و رفع اعیا و معص و تنقیه که رطوبات
فاسده معده و تقویت آن بغایت مؤثر مضر سپرز مصلح آن دوقو و بدل آن بازدیا تخم انار بوزن آن مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال
و گویند تا چهار درم ست ثمره الطرفا بفارسی گز بار و معرب آن گزمازج ست و بهندی بڑی مائین نامند ماهیت آن ثمر درخت گز ست
مثلث الشکل بزرگتر از عدس که ثمر اثل ست که ذکر یافت در افعال مانند آن و خالی از حرارت لطیفه و جلا و تقطیع نیست ثمنش بضم ثای مثلثه و سکون
میم و ضم نون و سکون شین معجمه بیونانی نباتی ست که مابین شیح و حشیش باشد **فصل الثاء المثلثه مع الواو** ثوم بضم ثا و سکون واو و میم
بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند ماهیت آن بری و بستانی و جبلی میباشد بری آنرا بیونانی اسقوردیون و بعربی ثوم الحیه نامند و در حرف الالف
مذکور شد و بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه یعنی چند دانه بهم متصل و یکی منحصر بر یکدانه و بقدر پیاز کوچکی و این نسبت بآن کمتر ست و جبلی را
بفارسی موسیر نامند و برگ آن عریض مانند نرگس و گل آن بنفش و بیخ آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بوستانی و در یونانی الجما شبیه بدان
و بهتر از همه بستانی مشهور بزرگ دندانه آنست و جبلی آن از جهت تحلیل نمودن بهتر و بدون تحلیل بن قسم کم منفعت و تازه همه اقسام بهتر از کهنه و
نوعی دیگر مرکب میان ثوم و کراث ست که آنرا کرائی نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و حرارت ادویه بحرارت غریزی ادویه است
آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل جالی و مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کننده خون و مدر بول و حیض و عرق
و یا قوت تریاقیت و مفرح جاید و خوردن آن با مراعات زبان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت مزاج و دافع مضرت آبهای مختلفه و هوای وبائی
و تعفن خصوصا با سرکه آن جهت تصفیه حلق و صوت و ربو و ضیق النفس و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی و اوجاع مفاصل و عرق النسا و
نقرس و وجع ورک و امثال آنها و قطع اخلاط غلیظ و سپرز و رفع ریاح تهیگاه و قولنج ریحی و زبوی در حلق مانده و اقسام کرم معده و حب القرع و دود طویل
و محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تپهای کهنه و قروح شش و درد معده و رفع تشنگی که از بلغم و سوداء اسار یقا باشد و تعظیر
البول و نکوئی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظ و تحلیل ورام و حصاة گرده و گزیدن رتیلا و سائر هوام و سگ دیوانه گزیده و رتیلا با شراب جهت سم
افعی و مداومت اکل آن باعث سقوط موی سفید و رویدن موی سیاه و با نجیر و سداب با مغز گردکان قویتر از فادزهر و مطبوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت
دندان و با شیر گوسفند پخته و با روغن گاو تازه بریان کرده و با عسل و شیرینی نموده حلوا ساخته در تحریک باه و القا بمعدیل و برنج جبلی بیش و جنبان گیر بفارسی
زشک نامند مفید المضار اکثار آن و عدم مراعات مزاج و سن و فصل مصدع و محرق خون و مضر چشم و شش و بواسیر و زنان حامله و صاحبان نسیر و خنازیر و مولد
صفرا می نماید و مضعف باه و مهیج امراض سبعه مصالح آن پختن آنست در آب با قلیل نمک و ضماد نمودن روغن بادام و با روغن کره استعمال آن با کشنیز
و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و امثال آنها و اکتحال با آب آن جهت کند الدم و غرغره با سرکه محلل آن یعنی پرورده در آن جهت اخراج زلو در حلق
مانده و مضمضه مطبوخ آن با کندر جهت درد دندان بارد و تآکل آن و تقویت لثه و دستور اگاهداشتن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر که در دهان
جهت وجع سان و حکه و ربو و اختناق بدانجهت عرق النسا و مالیدن بشوی جهت تسکین وجع ریحی و رطوبی آن مفید طلای آن با عسل بجهت

و قوباء و قروح رطبه سر و سبوسه آن با عسل ... گویند و مجرب است و یا برگ انجیر سیاه زیره جهت گزیدن جانوران سمی و با روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و مار و سگ دیوانه و دیگر سموم و رفع اذیت آنها و بدستور با عسل و یا آب جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم لبها و ضماد بیخته آن با شراب جهت گشودن و بیلیه و دمل و تنقیه مجرب آن با عسل جهت ازاله خون منجمد و در تحت پلک چشم و با روغن با تجمت داء الثعلب و روغن آن جهت سیچ النفح و قروح و در کرکه بریان کرده و طلا کردن جرم آن و با روغن آن بهمه جهت تخفیف قروح رطبه سر و تدهین بروغنی که بکرات در آن جوشانیده باشند جهت جمود خون و اطراف بدن و شقاق که از برودت بهم رسیده باشد و جهت وجع مفاصل و قولنج بلغمی و ریح حادث از خلط لزج شرباً و طلاءً از خارج و طلاء رماد آن با عسل جهت بهق و برص و داء الثعلب و مکنه الدم و مجرب و طبیخ برگ و ساق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض و اخراج مشیمه و بدستور کشنده سیفن و خاییدن برگ آن و بعد از آن مضمضه به نبید ریحانی زایل کننده رائحه آنست و گفته اند اگر جهت فالج تا چهل روز همه ایام تدهین بدان و لکن این ضعیف ست مناسبت با آن و طلاء آن با نوشادر جهت برص و بهق و با زفت جهت خشونت ناخن و تخم آن و طبیخ آن آنرا بلع نمایند بدین طریق که روز اول یکدانه و روز دوم دو دانه و روز سوم سه دانه همچنین تا چهل روز دانه شود باز بدستور روز بروز یکدانه کم نمایند تا بروز هشتادم باز یکدانه رسد در بین انشاء الله تعالی زائل گردد محتاج بدوای دیگر نگردد و چون بلادر را در زمین دفن نمایند تا بوسیده گردد و جاسیر را غرض نمایند تا قوت گیرد ... آنرا معجون سازند تقویت عظیم بخشد و موی ریش سفید شده سیاه رویند تریاق الثوم و مثل آن دو هن و مخلل و معجون آن ... بدین ذکر یافت **توموان** بفتح تای مثلثه و سکون واو و فتح میم و سکون واو و نون بفارسی تخم زرد آب ... صغار و نمایند ماهیت دانه تخمی ست شبیه بنیست آن ... گیاه آن شبیه بسداب و برگ آن و درازتر از آن و گل آن سفید و تخم آن تلخ و تند ... تر بدانه و تیج آنست و در افعال مشابه ... طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده مقدار شربت آن ... مصلح آن کتیرا و کثیراست **فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه** **ثیل** بکسر ثای و سکون یاء و لام لغت عربی ... بسیار ... و بفارسی بید گیاه نامند و گویند که آن نوعی از حشیش است ماهیت آن اصناف است صنفی گیاهیست که در کنار آبها و راه و زمینهای نمناک میروید و مفروش بر روی زمین و منصوص بر باقی نبت و شاخهای آن ... باریک با گرههای ... بسیار و برگ آن ... ریزه و سر آن اندک صلب باشد ... سفید ... طعم گیاه آن ... آن بادام که تازه است آنرا میخورند و طعم آن شیرین ... و طعم ... آن شیرین و صنف دیگر ... و نرم و چون ... آنرا میخورند ... آن گفته اند و در ... صنف دیگر برگ آن ... گل آن خوشبو و ثمر آن کوچک و عروق آن ... طبیعت صنف اول آن در اول سرد و خشک ... و بیخ آن لذیذ و لطیف **افعال و خواص** آن ... طبیخ آن جهت ... قروح مثانه و عسر البول و طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و قروح مثانه و آب گیاه آن ... جهت رفع سموم اقسام مار و سگ دیوانه ... و حرقت البول و احتباس آن و تفتیت حصاة و ... جراحتهای تازه ... و ... آنجهت اورام حار ... و ضماد ... آنجهت قطع خون ... تحلیل ورم و تجفیف قروح ... و مدر بول صنف دوم ... و مساوی نصف آن ... ثلث آن فلفل ... طبیخ نمایند جهت حل ... قطع قی و اسهال ... گرده و مثانه و قروح آن ... قسم سوم آنرا چون ... جهت قطع خون ... بسیار مجرب ... و ضماد تازه ... لین و منفتح و محلل است

باب جیم

در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است

فصل الجیم مع الالف

جار النهر بفتح جیم ...

و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح نون و سکون تا و را مهمله یعنی هیمایه تر است جهت آنکه نبات آن بمفارقت از انها و آب میسکند و در جاهای خشک نمیروید

ماهیت آن نباتیست شبیه به نیلوفر و برگ آن بر بالای آب میباشد شبیه ببرگ چغندر مزغب بیخ آن خشن و طعم آن با اندک تلخی بو و گل و ثمر طبیعت

آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص آن نجهت حبس اسهال و خون و قطع عطش شرباً و بجهت تحلیل اورام و التیام قروح تازه و خشک اورام حاره و قروح خبیثه

و عفونت برده و حکه طلاء و ضماداً و ذرور آنها نافع و مانع سعی آنها ست بطریق مرهم نیز استعمال آن سود مند مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا دو مثقال جام

پهل بفتح جیم و الف و سکون میم و باء عجمی و فتح با و لام نام ثمر هندیست و در بنگاله مشهور بسفراینه ماهیت آن ثمر درختی ست فی الجمله شبیه بامرود و دو

صنف میباشد صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخ رنگ بعد رسیدن هر دو شیرین و مانند امرود کوهی جنگلی جرم آن دانه و در جوف آن تخمهای ریزه بسیار

بقدر تخم و از سفید سفیدتر اند و سرخ سرخ رنگ و اندک صلب و شکل صنف سفید آن صراحی مانند نوع امرود کوچکی که گلابی نامند و سرخ در فصل

گرما که موسم بارش هند و بنگاله است ثمر بسیار می آورد و در فصل زمستان نیز و بعضی اشجار و لیکن بو فور آن موسم نیست و در هند و دکن بهتر از بنگاله لاکن

بو فور بنگاله نیست و بهترین آن رسیده بالیده شاداب شیرین کم تخم آنست خصوصاً نوع سفید آن بزرگی درخت سیب و به غیر موزون و برگ آن از

برگ سیب بلندتر و با خشونت و بی تشریف و چون آن پر ریشه شکسته و میباشد قابل عمارت نیست و اهل هند خلال میسازند و میدانند و درخت

از زود به ثمر می آید و کهنه سالخورده آن کم ثمر میباشد و چون تنه آنرا ببرند از اطراف شاخها بر آمده و در یک دو سال باز ثمر دهد طبیعت آن گرم و تر

با رطوبت لزجه و قوت قابضه افعال و خواص آن مفرح و مقوی معده و ملین طبع و در ابتدا الیس قابض حابس اسهال خصوصاً که با پوست بخورند

ثمرش آن قابض تر و چون پوست درخت و نهال آنرا که هنوز ثمر نیامده باشد مقدار دو سه مثقال آنرا شب بقدری آب بخیسانند و صبح مالیده اندکی

شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز خیسانیده بنوشند در حبس اسهال طفلی مجرب است المضار ببر و دین و مرطوبین مصلح آن قرنفل و مصطکی

و محرک نزله و اخلاط ساکنه و مهیج آنها و نفخ و ریاح و قراقر باعث باحیات و ایران مقعد و خصوص اکثار مضمضه آب برگ آن جهت تقویت لثه

و استحکام دندان متحرک نافع و مسکن درد آن جاجم گهاس بفتح جیم عجمی و الف و سکون میم و فتح جیم عجمی خفا با و الف و سین نام بنگاله است

ماهیت آن گیاهیست که در هند و بنگاله بسیار در جای نمناک در موسم برسات میروید و با نهایت بلند بقدر ذرع و زیاده و کمتر از آن و عدد

و زیاده بر سر ساقی سه برگ پیوسته باهم با نوک تیز و صدف بیخ آن سفید بقدر بیاز کوچکی با عروق و لیفها شبیه برگ و بقدر طرف پایین

آن پیچیده و از جانب پیچیدگی مثل محروطی بشکل بوئیده و زیر آن گل کوچک صراحی شکل بیخی باریک سفید و گل آن نباتیست بیبو طبیعت

آن گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن جاق برگ آن بجهت اشتها و بیخ آن با فلفل کرسیاه جهت زهر حیه بقدر قابلی و خوردن چهار

حبة آن جهت حبس قی و درد معده که بنیده مشود و گفته اند مقدار آن بخوری و با قاقی از آن بیخ در جوف قدری از نیز پخته که هندی گیا نامند مقدار

که طبع تو ان نمود جهت تحلیل طحال چند روز متوالی که از تلخ لقمه بر بیخ نیم پخته بی روغن یا نمک بخورند مجرب و اسند چون مقدار بیست

و چهار تو له ایک نیم پاو آثار آثار هندی باشد بیخ آنرا نرم سوده در ظرف چینی و روغن گاو داخل آن نمایند و بیم ... آب

... تا مدت شانزده عدد داخل کرده خوب بر هم زنند و اگر آب لیموی کم شده ... باشد اگر آب ... داخل نمایند و در

ظرف چینی کرده در جای نمناک نگهدارند جهت التیام قروح خبیثه و ساعیه که بهندی ... نامند کرم و دم بیاری ... در جوف ... نماید

آن بطریق مرهم استعمال نمایند اگر بعد التیام ... شدن جای ... در آن موضع باقی بماند ... بمالند ... زائل گردد و این مرهم

از یکهفته نمی ماند و هفته دوم باز اگر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند جاموش بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و شین معجمه بفارسی

گاومیش و بهندی بهینس نامند ماهیت آن نوعی از گاو صحرائی ست سیاه رنگ بسیار زور آور نسبت اهلی و شاخهای آن بلندتر

و تیز و در هند و بنگاله دو صنف میباشد یکی صحرائی و این را بهینس نامند دیگر جنگلی و این بسیار قوی تر و بزرگ و شاخهای آن

بلندتر و قوی‌تر از آن می‌باشد و این را از بنه نامند و زور و قوت این به مرتبه‌ایست که شیر و فیل را می‌کشد و شیر و دشمن آن است بشیر کاوچرب و منبسط‌تر خصوص شیر جنگلی آن که از بنه گفته‌اند طبیعت آن گرم و خشک جنگلی آن گرم‌تر و خشک‌تر افعال و خواص آن گوشت آن بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضت و منزال گرده نافع و گوشت بچه شیر خواره که در دسمبا سه باشد و بهر کباب آن بسیار لذیذ و در مضرور و غلظت کمتر و در گردن آن موی آن باعث طرد قاعی و خاکستر سم آن مجفف قروح و حکه گفته‌اند آشامیدن خاکستر کعب آن مفرح است و مولد سودا و مضر و مفاصل و مثال آن عرق النسا و نقرس مصلح آن آب کامه دارچینی و ادویه ملطفه و مهرا چقن آن و بعد آن سکنجبین آشامیدن و در سلب از پوست جنگلی آن سپر می‌سازند و نیام از

جامول بفتح اول و الف و ضم میم و سکون او و نون و بعضی بدون او و فتح میم ...امند ماهیت آن میوه هندیست درخت آن بسیار بزرگ بقدر گردگان و از آن بزرگتر و برگ آن اندک باریک و بلند تا به یک سبز تیره و شکوفه آن سفید و بسیار ریزه میوه آن شبیه با نگور سیاه و کب طولانی و بعضی بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن بنفش و باغی و صحرائی می‌باشد صحرائی ثمر آن کوچک تخم آن بزرگ و کم آب و ترش با عفوصت بسیار و باغی نیز دو صنف است یکی ثمر آن بزرگ با لیده و بسیار شاداب با چاشنی و ادر تخم آن کوچک با عفوصت کمی و این را راجی جامون نامند و صنف دوم در او صفات مذکوره بدین مرتبه نیست طبیعت آن سرد در آخر دوم خشک در سوم افعال و خواص آن حابس اسهال صفراوی مقوی معده و کبد حابس و مطفی حدت دم و صفراوی و غرغره و مضمضه آن بجهت خناق و قلاع حار و استحکام لثه و خوردن آن بجهت حبس اقسام اسهال و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها و باه محرورین و جهت و باسلیس مفید و طلای ثمر رسیده آن جهت داء الثعلب نافع و روباننده موی است و در چند مرتبه و نقوع ریشهای باریک بیخ آن بیخهای باریک نازک آن بمقدار دو تولهٔ تنکرفته شبی در آب ... صبح مالیده صاف نموده بیاشامند تا مدت بست روز یا چهل روز مغز تخم کهنه آن تا مغز تخم کهنه ... بیان کرده جهت اسهال ... و برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر بسبب ثوران صفرا و معده و دیر هضم مصلح آن نمک که آن را شسته و نمک بر آن پاشیده زمانی بگذارند پس تناول نمایند آشامیدن افشرده آن که آب آن را گرفته صاف نموده قدری آب و نبات بقدری که طعم آن را نیکو گرداند داخل کرده بیاشامند و شراب آن نیز که آب آن را صاف نموده با قدری نبات قند که طعم آن را چاشنی دار گرداند با آتش ملایم طبخ نمایند تا انگشت پیچ گردد و در افعال مذکوره بهتر از کل ثمر سخته است و آهن یا فولاد را چون براده نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند تا گرم گشته خشک گردد و بعد یکروز جوش دهند و بالای آن بید و اگر بکرر و با آب برگ آن ترتیب نمایند پس شسته استعمال کنند بهتر است و خوردن این آهن یا فولاد کشته جهت تقویت اشتها و در دفع اسهال مزمن و استسقا و بواسیر و امثال اینها نافع و یک نوع آن را گلاب جامون نامند مخصوص بنگاله است تمام در هند و دکن جای دیگر نمی‌شود و آن اندک دور شیرین و بعضی اندک بدارد و خوشبو شبیه برایحه گلاب گویا که در گلاب پرورده شده و در جوف بعضی یکدانه و بعضی دو دانه و بعضی سه دانه و به هم پیوسته و مغز آن سبز رنگ و درخت آن به بزرگی درخت نوع اول میشود و اکثر پراگنده می‌باشد و برگهای این در طول و عرض از آن کمتر و اندک عریض‌تر و نازکتر و سبز روشن طبیعت آن معتدل مائل به برودت و یبوست افعال و خواص مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حاره و نفاخ است و تخم آن با عفوصت و قابض

جاودس بفتح جیم و الف و فتح واو و سکون را و مهملتین معرب نکاورس فارسی است و آن نوع ریزه دخن است که بفارسی ارزن و بهندی ... نامند کنگنی نوعی از آنست ماهیت آن حبی است رنگ آن غیر و از ارزن ریزه‌تر صاحب اختیارات بدیعی نوشته که سه نوع است یک نوع از خرخ بفارسی ارزن و بشیرازی المر و الف و ضم لام و میم و دیگر براذره بذال معجمه بفارسی زرت برازه گویند و نوع سوم را جاورس که معرب گاورس است بشیرازی کال نامند و بزرگی و کوچکی آنها بهندی با جرا نوع دوم را بهندی جوار نوع سوم کوچکتر است بهندی کنگنی گویند و نیز در هند بنگاله یک نوع دیگر میشود که آن کنگنی بزرگتر و زرد رنگ است و آنرا چینا نامند و دخن و ذره در جای خود مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی برگ آن با تند اندک عریض‌تر از آن و سنبال آن نیز نامند خوشه و انتهای آن از دانه ریزه‌تر و بهترین آن زرد رنگین است طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی خشک سرد و نیز گفته‌اند

گفته اند افعال و خواص آن لطیف مراه دهن و قابض و مجفف و بلی لزع و ردی الکیموس قلیل الغذا یعنی خون صالح از آن کم متولد میباشد و دیر هضم و چون هضم گردید بدن را قوی گرداند و بار و حسن و چربی غذائیت آن بیشتر و خوردن مهرا چنیده آن جهة القوی مجاب با اشقاق آن و منزلات نافع و چوردن نان مطبوخ آن جهة البرامهال صفراوی و ... بول و مسقط جنین [illegible] و ... مصلح رونغنها شکر و حلوا و گوشت [illegible]

یا شیر یا با نخاله گندم با روغن خوردن و ... رفتن در الیدین روغنها به بدن و ... آن محلل نفخ معده و تهیگاه و معطش ... [illegible]

نخستین با شیر تازه دوشیده جهة صاحبان خون زائده و ... فاسده و ... آن با نمک که در خرقه بسته باشند جهة برد ... مقعده و ... [illegible] استعمال کنند آن که سال ... گذشته باشد جائز نیست جاورس ... جهیم ... [illegible]

دیگر ... [illegible] ... باطن سفید و بیاض ... [illegible]

... ساق ... [illegible] ... رنگ آن شبیه ... باستاره و شعر ... [illegible] ... خشن ... [illegible]

... ساق آن کوتاه غلیظ و نرم و ... برغب سفید ... [illegible]

و ... آن سیاه ... آن سفید ... [illegible] ... زعفرانی رنگ ... اخذ آن آنست که ... [illegible] ... در هنگام ظهور ساق

آن ... [illegible] ... آن در آن ... و چون خشک گردد ... [illegible]

آن ... هنگام ظهور ... علامت ... آن آنست که ... [illegible]

... [illegible] ... از ساق ... خشک کرده آن ... [illegible]

... آن را آب ... باشد و این ضعیف ... غیر مستعمل ... سیاه ... موم میکند طبیعت آن گرم و خشک در سوم

بعضی خشک در دوم گفته اند افعال و خواص آن محلل ریاح و مفتح سدد و ... اعضا ضعیفه و ضعف اعضا و ... [illegible]

و با قوت تریاقیه و جهة امراض بارده ... عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه و ام الصبیان و رعشه حادث از کثرت جماع و ... [illegible]

و درد مفاصل ... [illegible] ... رحم ... [illegible]

مواضع ... [illegible] ... تقطیر البول ... نفخ رحم و ادرار حیض و ... [illegible]

... امراض الراس آشامیدن آن جهت صداع و صرع و ام الصبیان و لقوه و رعشه و ... [illegible]

... جهت ... [illegible] ... نزول الماء ... [illegible] ... جهة ... [illegible]

پر کردن ... جهت تسکین ... [illegible]

... آن ... جهت تحلیل ... [illegible] ... جهة ... [illegible]

... آشامیدن یک ... با آب گرم جهة ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد و تحلیل صلابت آن و رفع تقطیر البول ... ادرار طمث ... [illegible]

با ... اختناق رحم ... اسقاط جنین ... رحم ... سازد و تحلیل ... صلابت ... [illegible]

... اخراج آن ... [illegible] ... آن ... [illegible]

... [illegible] ... آن القروح و الاوجاع ... عسل جهة ... [illegible]

آشامیدن ... جهة ... السموم طبیخ آن ... [illegible] ... آشامیدن آن جهة ... هوام و غیرها ...

... [illegible] ... آن ... جهة ... مصلح آن ... [illegible]

... مثقال ... آن ... [illegible] ... اشامیدن ... جهة ... رحم و ... [illegible]

با نیم مثقال زرآوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیار نافع و ضماد و ذرور بیخ آن جهت قروح عفنه و آنچه از آن جای

از گوشت شده و حمول آن جهت کشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل و گل آن نیز جهت جراحات و جمیع بالجمله جمیع اجزای آن جهت قروح خبیثه نافع

ست چاول منگری بفتح جیم فارسی و الف و ضم واو و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر رای مهمله و سکون یا ماهیت آن ثمر درختیست

که در اسلام آباد مشهور بچاتگام مضاف صوبهٔ بنگاله است میشود در غلافی اندک نازک صلب غیر ظاهر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازهٔ آن سفید مایل بزردی و با اندک

و بی طعم و رائحهٔ غالب ظاهر هند که کهنه گردد مایل بزردی و سیاهی مینماید و بهتر و مستعمل تازهٔ آنست طبیعت آن گرم و خشک در سوم با تریاقیت افعال و خواص

آن مفتح و جالی و مصلح خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض مویه و سود ادیه نافع تنها و ضماد آن مغز مجرد در غرغره آن نیز که اجرب

مفید چاء و ختائی بفتح جیم عجمی و الف و یا و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و کسر همزه و یا و صحیح تنها و مثناة فوقانیه ست نه طای مولفه ماهیت و سبب

اطلاع بر آن حکیم میرزا قاضی در رسالهٔ خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چاء چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته

آن را از ملک خود اخراج نمود و آن شخص در جنگلها و دشتها و کوهها میگشت و زرد و علیل و ضعیف گشته بود و روزی از غایت گرسنگی بر اطراف کوهی میگشت

و بهمان قدر خود ساخت و اندکی تا صحت و حسن صورتش در خود مشاهده فرمود و کمال قوت در خود دریافت و در شهر آمد یکی از مقربان پادشاه احوال خود را

نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود و پادشاه باحضار او امر فرمود و از دیدن صورت او تعجب نمود بعد سوال از احوال آن اطبا را از خود

تا آن گیاه را حاضر ساختند و تجربه نمودند و احوال آن را ثبت نمایند و نیز حقیقت و اختیارات نموده نوشته که نبات چای شبیه بنبات قبیت ست و با کثر اینان

و خوشبو و باندک تلخی ست و چون آن را بنوشانند تلخی آن زائل گردد و آشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون را صاف

نماید و آن خود دهد و مفرح میباشد و گفته که طایفه در بلاد چین نبات آن را مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین وادی ست

و گیاه این برگ بر اطراف آن میروید و تمار همه و مردمان تجربه آن آن حکیما نداند و طبیعت و خواص آن را بخدمت پادشاه آنجا فرستادند و خراج

آن بجهت آن پادشاه داده میشد اند و در مقام خود میدانند و بیکیه که چای و نوعی ست از انواع نبات بلند آن درختیست و از میر و در

خشک میکنند و در وقت احتیاج با آب گرم میپزند و میآشامند و آن قائم مقام قهوه است و مفرح است و در عرب نیز است از این جهت اهل

بهشت رفع مفرحات را ضروریات میکنند و ایشان افراط در خوردن ان میکنند و در دفع ماهیت خمار و آن نیز نافع ترین ادویه ست در اطراف که

بیت میسر و در قیمت آن جنس مشک میگیرند و فرق بسیار در میان قیمت اعلای آن و ادنی و چنین بدانند و منافع آن و نیز نقل است که در ولایت ختائی

مردم بطریق سیر بصحرا رفته بودند و طعامهای پخته و ظرفی کرده بالای آتش ایشان بر آن برگی از اشجار آن صحرا پوشیده و بکار مشغول شدند که بعد از اندک زمانی

دارسی شدند و خواستند که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام محلول شده است چون مطلع شدند از آن برگها تحقیق نمودند و ایشان بعد از تفحص بحدس و قیاس دریافتند که

برگهای آن شاقه در هضم طعام عظیم الاثر تمام است و بعد از تجربه آن در آمد و در کتاب بیکو دیده آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه برگ انار و حنا

و ریحان و از آن بزرگتر و بعضی شبیه تر شعبهای آن بلند و بعضی نوع آن ریزتر از بعضی و درخت آن شنیده شده که بقدر یک قامت تا دو قامت

و شبیه بدرخت حنا و انار و بر ساق آن قریب بانتهای شاخهای باریک شده و برگها گلهای کوچک برگ آن در دور در بعضی جاها سه عدد و در بعضی جاها چهار عدد

بوسته شبیه بگل سه برگه و چهار برگه و بر سر شاخها نیز گلی پنج برگ هست آن ملک چین و ختا و نیپال آن انواع دارد و میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه

و ریزه برگ و خوشبوی آن برگها بسیار و باهم پیچیده باشد از همه قوی ست و بعد از آن سبز و اطلس برتر از آن زیاده و بعد از آن سیاه و این از همه ضعیفتر و زبون تر نوع

اول هیچ نوع چاء آن هیچ الوجه دیگر آن بهاستی و برای تجارت آن و بعد سلاطین و حکام آن دیار برای ارسال اقران خود بطریق تحفه و هدیه بدیار دیگر میفرستند و انکه

و دیگر آن بسیار ست و تخم سبز و سیاه آن کوه و اوزان آن بسته و از بعضی شنیده شده که بعضی با منفعت مستعمل آن با غیر مستعمل آن را مغشوش و تبدیل نموده میفروشند

بدین طریق که چون ضایع نمایند مطبوخ یعنی جوشانیده آن را می خورند و ثفل آن را خشک میسازند و آب را خوب جوش نموده بلکه آن مقدار که ربع آن

ماخوذ آن گرم گردد پس قدری قلیل چای از ظرفی که چاءدان چینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن میریزند مثلاً در یکمن طبی که تخمیناً سه ثلث یک آثار هندی باشد یکدرم بنهایت یکمثقال از نوع متوسط آن از نوع اعلای آن کمتر و از زبون آن بیشتر تا دو مثقال ریخته تا نیم ساعت کامل میگذارند تا قوت و رائحه آن در آب بارز داده شود و آب اندک رنگین گردد پس آن صاف آنرا که مطلق درد و برگ دران نباشد در پیاله ریخته چون طعم آن با اندک عفوصت و تلخی ست برای اصلاح آن با نبات اندک شیرین کرده می آشامند و اکثر قدری شیر گاو و یا شیر بز تازه دوشیده اندک جوشانیده بجهت اصلاح نیز با آن در آن ریخته نیمگرم می آشامند پس هندیها آن برگهای مستعمل را خشک نموده و بتدریج جمع نموده در قوطیها و غیر آن بدستور اول پر کرده بسر آنها لته میفروشند و فرق میان مستعمل و غیر آن بر بهوست رائحه و سیاهی رنگ و کم رنگ شدن آب و اندک بار زبودن برگهاست از هم بخلاف غیر مستعمل آن طبیعت آن گرم تا آخر دوم و خشک در اوسط آن و نوع اعلای آن گرم در سوم و بعضی سرد میدانند بجهت تسکین آن عطش و حرارت و التهاب باطن و دفع آن ضرر شراب و داین وهمی ست بلکه صدور افعال مذکوره ازان بسبب تلطیف و تقطیع آنست با غم و اخلاط لزجه و معطشه ملتهبه را و دافع رطوبات حادثه از شراب است افعال و خواص آن مقوی قوی و ارواح و معده و باه مبرد دین و مرطوبین منشط و منعظ و ملطف و مقطع و مفتح و منضج و مرقق مواد و معرق و مدر بول و مسکن عطش کاذب و صداع بارد و التهاب معده و جشای دخانی و صاف کننده خون و رنگ رخسار و مبدرق ادویه بقعر معده و عمق بدن و منقی معده و دماغ و جهت ازاله بخر و بدبوی دهن و رائحه شراب و سیر و پیاز و طیب نکهت بغایت مفید و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و انبساط نفس و ازاله غم و هم و یرقان و سوء القنیه و استعداد امراض سدی و بواسیر و حبس البول و تقطیر حادث از برودت و ضعف کرده هر بکیت تنهائی و یا با ادویه مناسبه و ضماد پخته آن جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر و نطول آن معرق و منوم و در طعم آن اندک تلخی و عفوصتی که هست بتفوح آن در آب گرم بطرز مسطور و یا جوشانیدن آن و داخل کردن نبات و شیر جوش داده بسیار کم و زائل میگردد و لهذا مصلح آن را شیرینی و شیر میدانند و بی طعم شیرین استعمال نمی نمایند و مضر میدانند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث حدوث امراض حاره خصوص محرورالمزاج را و اما جهت کسیکه در معده او اخلاط فاسده لزجه رویه بسیار باشد خصوص که از طعام سابق در خود ثقلی و جشائی و نفخی و دیا به القلب یافته ست و آشامیدن آنرا بسیار گرم نیز مضر میدانند خصوص را وقات حاره و مزاجهای گرم و جوانان بالای طعام گرم بلکه نیمگرم آنرا نافع گفته اند و نیز بالای طعام باعث سرعت انهضام و تحلیل آن و ازین جهت نصاری قاطبه و اتباع ایشان صبح بعد ناشتا و آخر روز بوقت انحدار غذا استعمال دارند و بهترین مصلح آن در محرورین فوفل و شیر بز و در مبرودین مشک و قرنفل و بادیان ختائی و زنجبیل و دارچینی و جهت انتعاش حرارت غریزی عود هندی و عنبر و زعفران و دارچینی و امثال اینهاست و برای تقویت باه و دفع مضرت کثرت جماع و با خصیة الثعلب و دارچینی و عنبر و نبات و شیر و بالجمله با هر دوائیکه مقوی فعل آنست و داء مسهل و قابض و ملین و مقوی و غیرها استعمال نمایند مثلاً اگر با تربد و ریوند چینی بجوشانند صفرا و بلغم لزج را اخراج نماید و چون بنفشه و سپستان و اصل السوس و گل خطمی و بابونه و مناهی مکی بجوشانند و صاف نموده قند یک طعام و شکر عام و روغن گل داخل کرده احتقان بدان نمایند تنقیه از فضول لزجه بارده نماید و باقی همچنین بیان طرق استعمال آن و قرابادین تفصیل ذکر یافت و نیز بهترین طریق استعمال آن آنست که بطور نصاری درینجا ذکر یافت و قهوه آن مقوی قوی و ارواح و باه و معده و منعظ و ممسک است صنعت آن چای قسم اعلی و دارچینی قلمی و خصیة الثعلب مصری از هر یک نیم درم اسگند ناگوری گیاه چینی از هر یک ربع درمی کوفته بیخته بدستور مقرر طبخ نموده و جهت عنبر اشهب دو دانگ گداخته نبات مقدار آنکه آنرا شیرین گرداند داخل نموده نیمگرم بنوشند و اگر نیم عدد قرنفل نیز اضافه نمایند بهتر است و نیز نوع چای دیده شده که از جبال نیپال و بنگ می آورند گیاه آن فی الجمله شبیه گیاه نعناع بقدر یک شبر و زیاده و برگ آن اندک باریک بلند و با خشونت و ضخامت کمی تازه آن سبز رنگ خشک آن اغبر و خاکستری رنگ خصوص لیشت آن و بسیار لطیف و نازک بحدیکه چون برگ آنرا در مشت نگاه دارند باندک زمانی منحل گردد و ازان ثقلی چندان نماند طبیعت آن گرم معتدل و طبیعت ختائی است و لطیف تر ازان و طریقه استعمال این نیز مانند آن و در افعال و خواص قریب بدان است فصل الجیم مع الباء الموحده جبره بفتح جیم و بای موحده و راء مهمله بلغت مغربی ست مشتق از جبر بمعنی السطبون بمعنی جمع کننده چاده ماهیت آن گیاهیست بیخی و در سالی تازه میروید منبت آن بلاد مغرب بر تلها و بلندیها بسیار میروید و بلندی آن مقدار سه انگشت تا چهار انگشت

و بوی آن مانند بوی شراب و برگ آن شبیه به برگ سیب قابض و بیخ آن سفید مانند موی باریک گیاه آن بی گل و ثمر و نهایت بقا می آن تا طرفین است در زیاده
سه ماه نمی مانند بلکه آنرا در عسل نگاهدارند طبیعت آن در اول دوم گرم تر افعال و خواص آن مقوی دل و فکر و حواس مفرح جهت صاف کردن خون
التیام جراحات تر بکر و طلاء آن با شراب دو درم انجمت نهش عقرب و طبیخ آن نافع و گویند چون بیخ آنرا با گوشت پارچه پارچه بجوشانند و طبیخ نمایند پارچها گوشت باهم
ملتصق میباشد و آشامیدن مرقه آن انجمت یرقان مجرب دانسته اند و چون بر جراحت تازه بچکانند آنرا التزاق و التیام مساز و مصدع محرور مصلح آن سغرا اسم
شربت آن تا چهار درم بدل آن در التحام قنطوریون در تفریح مثل او در بع آن زعفران است جابسین بفتح اول و سکون باء موحده و کسر سین مهمله و سکون
یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی سنگ گچ نامند ماهیت آن سنگیست زود سریع المنفعت و ذو طبقات که بآسانی از روی هم جدا میگردد و قسم میباشد
یکی سفید براق صفائی آنرا کاکی گفته که این فی التحقیق طلقی است که نضج کامل نیافته و بعضی گفته اند که ریق که غالب آب ماده بر آن اجزای ترابیه متحجر گشته است و بعضی
را سفید براق جبسا سین نامند و دوم صرخ رنگ بحری و سوم غیر صفائی و غیر براق و این حجر گچ است که پخته کوبیده گچ از آن میسازند بد ترین آن سرخ
آنست بالجمله طبیعت اقسام آن در سوم سرد و خشک و بعضی در اول چهارم خشک گفته اند افعال و خواص آن قابض و مغری ضماد آن با سفیده بیضه
ملزق جراحات و مغری و حابس خون جاری از اعضاء و محلل ورم و تر بل در استسقا و در افعل از راس طلاء آن مفرداً با سفیده تخم مرغ و غبار آسیا جهت منع
سیلان و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و با گل ارمنی و عدس لحیة التیس و آب حصرم و سرکه جهت حبس رعاف العین طلای آن با سفیدی تخم مرغ جهت
منع ریختن مواد چشم و با آب کشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجرب و از خواص آنست که چون با روغن زیتون و اندک لعسه شب یمانی بسایند و بر کلف
و نمشیات بمالند زایل گرداند و بر جا بهاده و نسا باعث قلع چرک و چربی آنست و طلای آن بر بواسیر جهت رفع آن و مؤثر المضار آشامیدن آن کشنده است
بخناق و خشکی دهان و قولنج و تریاق آن آشامیدن با العسل و انسیای لعاب اعصار کوخطمی تر و تازه و ملوکیه است آشامیدن بربع درهم سفوفها در جلاب و حب الفیل
و قی فرمودن اگر سحج عارض شود بمعالجه آن پردازند و در اکثر اعراض و نداوی بزرشند اسفیداج و قوی تر از آنست و سفیداب جبسا سین و جمیع قبال اقسام آن
اقسام و نهایت قابض و رادع و دافع و مجفف است جبن بضم جیم و باء موحده و نون مشدده بفارسی پنیر نامند ماهیت آن معروفست و آن شیر لبنیت است
که منعقد بدون پنیر مایه و غیر نمک بهترین آن تازه چرب آنست که با بین نرمی و صلبی و خوشبو و لذیذ مایل بحلاوت باشد که از شیر معتدل از حیوان صحیح البدن که خورا
آن از گیاههای نیکو باشد و تعل آن ... مصنوع از آنست بهتر و سریع الهضم تر است و دستور صنعت آن آنست که شیر را جوشانیده پنیر مایه بر آن زده منعقد
برآن بپاشند تا ماهیت آن از جبنیت جدا گردد و بعد از جدا شدن جبنیت آنرا مانند ده در سبدها و یا کیسه هنقیقی کرده نمکدان پاشیده سنگ سنگین بر آن بگذارند تا آب
آن تمام برآید و بعضی در تحاکستر دفن میکنند برای جذب مائیت آن پس استعمال نمایند و اگر تملیح نخواهند تا نیاید آن نمک نمی باشند و بهترین نمکسود آن آنست
که تازه نمک سود چرب باشد و بسیار کهنه و طعم و رایحه آن نگشته باشد و چون تناول نمایند رایحه در چشا تا مدتی از دهان نیاید طبیعت تازه آن در دوم
در تر افعال و خواص آن مقوی معده و در رده دگرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضا و با مغز گردگان صعتر
بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و دافع مضرت کسی که مرده سنگ خورده باشد اعضار الغذا کل آن بعد از تریخ و قشر دن آب آن حابس اسهال
اسهال حاری صفراوی رالمعین صماد آن جهت ... چون پنیر را در آب جوش دهند و مرضعه آنرا بیاشامند شیر آن زیاده گردد و منع تورم
و تروح امعا خصوصا با برگ چغندر کهنه و مالح آن مضر به معده و باحاضر به المضار مفر بمبرودین و رافع اشتهای طعام و غیر منهضم آن باعث سده و قولنج و ایلاوس و ظلمت
بصر مصلح آن عسل و نعناع و صعتر و پنیر نمک سود کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعا و مجفف رطوبات و ضماد آن با عسل جهت انفجار
دمل و رفع داء الثعلب و بازیت جهت تحجر مفاصل و قروح ردیه و بدستور با ماء الکامخ گویند از مفاصل چیزی مانند گچ بر می آورد و سمی ذیت و با ابو نشا در جهت
کلف جرب و دافع السموم با قولنج خیلی جهت گسیع جانوران سمی نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر ببرودین و صاحبان اعضا لاغر کننده
و مولد حصاة و مصلح آن مغز گردگان بسیار کهنه متعفن آن فرنیه است مصلح آن مغز گردگان ... محرورین میوه ها و ترشیها و پنیر غیر جکیده که بفارسی ...

و سوم و جهت تپ دق و حل التهاب معده و دفع یبوست جلد و طبع و دوساوس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع مضر مبرود و دفع مورث امراض بارده و رطبه و مولد عصاره معبلا هنگ لغت فارسی ست و جیاج معرب آنست. ماهیت آن تخم فارسی ست زرد رنگ شبیه بشوران بتری صفراوی گویند آن ثومون ست و ذکر یافت افعال و خواص آن مسهل و مقی و آشامیدن تا یک درهم آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درهم آن کشنده است زیرا که با قوت سمیت ست و کسی که آنرا خورده باشد خناق آنرا عارض گردد و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آنست که قی فرمایند بعد ازین چنین که مذکور شد و خورانیدن روغن و زیره و انیسون و چند بعد بستر بانند و خوردن غذاهای چرب و شیر تازه با عسل و ضماد نمک گرم کرده بر شکم آن و هرگاه شکم آن مجنبش باشد او را حقنه فرمایند به حقنهای مناسب فصل الجیم مع الثاء المثلثة

جثجاث بفتح جیم و سکون ثای مثلثه و فتح جیم و الف و ثای مثلثه لغت عربی ست و بیونانی بر دلیبون نامند ماهیت آن گیاهی ست شبیه بگیاه و رمنه ترکی و از آن کوچک تر و خوشبوتر و شاخهای آن باریک و بسیار و گل آن شبیه بگل قیصوران رنگ آن سفید مائل بزردی و تخم آن مانند پنبه و تلخی کوچک تر از عدس طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مزیل نفس و گرم کننده احشا و آشامیدن طبیخ آن بمقدار ده درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص ریحی بی عدیل و بخور آن جهت اسقاط مشیمه نافع و مصدع و مصلح آن هلیله کابلی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف ست فصل الجیم مع الدال المهملة

جدوار بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و رای مهمله معرب زدوار برای عجمی ست و بعربی انتله و بیونانی ساطریوس و بمغربی ماه فرفین و ماه فسر و بهندی نربیسی نامند زیرا که نر بکسر نون و سکون رای مهمله بلغت ایشان دافع و خالص کننده و بس بکسر بای موحده و سکون سین مهمله بمعنی زهر ست پس یعنی آن خالص کننده بدن از غائله سمیت زهرست ماهیت آن بیخی ست شبیه بسعد اکثر صنوبری شکل و عقربی گره دار بمقدار انگشتی و از آن بزرگتر و کوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن منقش و بهترین آن آنست که باوصاف مذکوره باشد و چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و آنچه چنین باشد ضعیف العمل یا مغشوش است و گفته اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آنست که آن تیره سیاه رنگ و باطن آن بنفش مائل بسرخی و عقربی شکل تلخ طعم باشد بدین قسم که چون مذاق نمایند اول اندک زمان شیرین مدرک گردد و بعد از آن تلخی بسیار و این قسم را خطائی گویند جهت آنکه نبت آن بیشتر جبال خطاست و این بهترین اقسام آنست و دوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو تیره رنگ مایل بزردی و تلخ طعم و عقربی شکل باشد و این در خوبی بعد از خطائی ست سوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و سائیده آن نیلی رنگ تلخ باشد و این در خوبی بعد از قسم دوم ست و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیپال و مورنگ زنگپور و نواح آنهاست چهارم آنست که مائل بسیاهی و تلخی بقدر زیتون باشد و منبت این قسم اکثر جبال بلاد دکن ست پنجم اندلسی ست و آنرا انتله گویند و بقدر شیرست و سیاه و نرم و بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش یکجا می باشد و گویند که بسبب مجاورت این سمیت بیش کم میگردد و بجهت این که اهل آن بلد مقدار نیم انگشت زمان بیش را میخورند و زیان نمی یابند بخلاف اشیای دیگر که مقدار ده و دو درازجدوار رویده باشد که مقدار بسیار کم آن مهلک ست حکیم محمد هاشم طهرانی در رساله فاد زهریه خود نوشته که جدوار در اکثر محال و مواضع میروید با بیش و بدون بیش سمت محال خراسیان خصوص بجد دیکه به سمت مشرق نزدیک تر باشد و از جمعی شنیده شد که در کوههای قهستان که میان مشهد مقدس و تبت واقع ست گیاه جدوار بسیار میروید اما کوچک و کم رنگ بسفیدی مائل و در تریاقیت ضعیف تر از آنچه در جبال تبت میروید و از آن بزرگتر و رنگین تر و قوی تر در تریاقیت قریب بخطائی و اثر بسیار بر آن مترتب میگردد و بهترست از آنچه در جبال هند میروید و همچنین

انچه که جدوار تبت نزدیک است توتیر از ان کوچک است و بهتر از هندی است و هندی بهتر از جاهای دیگر و خراسانی و غیر آن بسیار زبون و بغایت ضعیف الاثر
محرر گوید در هر بلدی از جبال قریب بدانکه جدوار در آنها میرسد می آورند مثلا در خراسان و قندهار و کابل و شاهجهان آباد و از جبال تبت و نواح
آن و قلیلی از ختا و نیز در شاهجهان آباد و عظیم آباد از جبال نیپال و نواح آن و در مرشدآباد اکثر از جبال مورنگ و رانگاماتی و در بنگاله و در هر یک از
اماکن مذکوره اقسام و انواع میباشد هر چند در قوت ضعیف تر از اقسام خطائی و تبتی اند بسبب تفاوت آب و هوای حوالی آن و بدانکه در بعضی بلاد
چون جدوار اصلی عزیز الوجود و کمیاب است بعضی ناتعقیدان بیباک بعضی بیخهای دیگر شبیه بجدوار را رنگ نموده بجای جدوار میفروشند و نیز گاهی
بعضی عروق ضعیف بیش را در شیر جوش میدهند تا سمیت آن کم گردد و چون بیش سفید و شکری رنگ می باشد برنگ جدوار رنگ نموده بعوض
آن میفروشند و فرق میان جدوار اصلی و جعلی رنگ کرده بچند وجه است یکی آنکه چون رنگ کرده آنرا باب تر نمایند و بدست یا بپارچه
کرباسی بمالند رنگ آن بدان سرایت نماید و چون در فنجان آب گرم اندازند آب را رنگین سازد برنگ بیخ آنزابدان رنگ نموده اند و دیگر آنکه ظاهر آن
خشن و ناهموار با شکنج میباشد بسبب آنکه در رنگ خیسانیده جوشانیده و خشک نموده اند بخلاف اصلی که نرمی و صفا و همواری میباشد و دیگر آنکه چون
آنرا بشکنند رنگ جمیع اجزای باطن آن مساوی نمیباشد بلکه قریب پوست و ظاهر آن رنگین تر از مغز آن است و فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است
یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر و باریکتر از جدوار میباشد و رنگ آن سرخ و دوم آنکه چون بیش را تر نموده بر زبان رسانند احساس حرقت و عذوبت نماید و اگر ذوقی
باعث تورم و آبله شود بخلاف جدوار و نیز چون جدوار را بعد از احداث اثر مذکوره بخایند یا بلیسانند و بر زبان بمالند رفع آن نماید و طعم آن تلخ
باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش و همچنین امتحان جدوار را در زهرهای دیگر نمایند و گفته اند تاثیر تریاقیت جدوار در سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است
طبیعت آن گرم و خشک در اول سوم و حرارت آن لذاع و موذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویت و انعقاد آن مر آن
هر دو را و بحیل که الشیخ الرئیس در رساله ادویه قلبیه نوشته اند که حرارت آن مفرط نیست بنا بر همین جهت باشد که اثر و نفع آن بکیفیت تنها نیست
بلکه بصورت نوعیه و خاصیت نیز است و لهذا تریاق انواع سموم حاره و بارده مشروبه و ملدوغه است شربا و ضمادا افعال و خواص آن مفرح مقوی
قوی و اعضای رئیسه از دل و دماغ و کبد و تقویت احشا نماید و فادزهر جمیع سموم حاره و بارده و مفتح و محلل و مسکن اوجاع و مسمن بدن مقوی باصره و دندان و مشتهی
و مفتح و مدر [illegible] و جهت امراض باغیه عصبانیه مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخا و خدر و استسقا و یرقان و ضعف معده و تفتیت حصاة و قولنج و
عسر البول و دافع عفونت اخلاط و تپهای [illegible] و اکثر امراض بارده شربا و ضمادا نافع و آشامیدن نیم مثقال سائیده آن با شراب جهت دفع سمیت مارهای
قتال و عقرب جراره و رتیلا و همه حیوانات سمی و بیش نافع و [illegible] جهت اوجاع و آرام باطنیه و رفع هیضه و مقدار نیم درم آن با جلاب یا شراب یا یکی از
اشربه مناسبه مانند شربت گاوزبان و ابریشم و بادرنجبویه و امثال آن [illegible] مناسبه مانند عرق گاوزبان و گلاب و بادرنجبویه و بیدمشک و نیلوفر جهت تفریح قلب و دفع
ضعف آن و خفقان و طپش و غشی آن خصوصا که از برودت باشد مفید چون چند روز متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع وبا و در ایام وبا مداومت بر آن با
گلاب جهت وجع مفاصل و با جلاب گرم جهت اوجاع معده مقدار یک [illegible] و با سکنجبین جهت سده جگر و با [illegible] و با شربت دینار [illegible] عنب الثعلب [illegible]
تخم کاسنی جهت تفتیح سده ماساریقا و استسقا چند روز متوالی مداومت بر آن و جهت سنگ گرده و مثانه با شیره عنب الثعلب و خارخسک جهت حبس البول [illegible]
تخم خیارین خربزه و با خارخسک جهت قولنج ریحی [illegible] مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ سداب [illegible] و عنب الثعلب جهت رفع حمیات [illegible]
گرم و با شربتهای مناسبه مداومت دو دانگ آن تا هفت روز [illegible] وضع حمل مقدار دو دانگ [illegible] سائیده با آب عنب الثعلب [illegible] با جلاب بخورانند
[illegible] وضع حمل شود و اگر بچه در شکم آن مرده باشد [illegible] در بدن سرایت کرده [illegible] بسیار [illegible] مقدار چهار [illegible]
با گلاب سائیده بخورانند [illegible] تا هفت روز [illegible] مداومت نمایند [illegible] امراض [illegible] اطفال با [illegible] مقدار [illegible]
آن سائیده بخورانند [illegible]

تناول آن نمایند مفید و طلای آن با سرکه و گلاب جهت نفخ اورام بارده و تحلیل آنها خصوصاً اورام مغابن که پس گوش و زیر بغل و بن ران است و جهت خناق و خنازیر و سایر اورام و غیر آن و رفع طاعون و دبا [illegible] و جلای کلف و آثار جلد و اوجاع مفاصل و به دستور با چند دانه فلفل سیاه جهت اورام حاره بارده آنها با آب برگ کشنیز تازه و طلای آن تنهائی و با آب کشنیز و با سرکه بر پشت چشم جهت تحلیل اورام پلکهای آن و بر دندان جهت تسکین وجع و بخور آن [illegible] جهت تسکین وجع و تحلیل اورام و طلای آن بر پشت و زهار جهت قرحه مثانه و حبس البول و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و در احلیل جهت رفع حبس البول و بند شدن چرک و [illegible] و زدودن آن بجراحات جهت التیام و نفث الدم آنها مفید و تمریخ آن با ادهان مناسبه جهت امراض باغیه عصبانیه مانند صرع و سکته و فالج و لقوه و استرخا و رعشه و خدر و مانند اینها نافع و مقوی آن اعضا و با بجلاء [illegible] و آلیست عظیم النفع کثیر المنفعت خاصیت جهت اکثر امراض خصوصاً بارده رطبه تنهائی و با ادویه مناسبه [illegible] مفید [illegible]

[illegible] مقدار شربت آن [illegible] تا [illegible] مضر [illegible] امراض [illegible] فصول و بلاد [illegible] تقویت [illegible]

چاره انگ بدل آن در تفریح و تریاقیت [illegible] تریاق فاروق و با فادزهر حیوانی ست مضر محرورین و با المزاج [illegible] و در عموم اسمای ایشان مصلح آن سکنجبین ساده و شیره [illegible] و در قرابادین تفصیل اهیت افعال [illegible] منافع و طریق استعمال و قانون ترکیب [illegible] دستور [illegible]

فصل الجیم مع الالف المهمله جدوار النهری [illegible] بفارسی [illegible] ماهیت آن حیوانی ست [illegible] نباتات و [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن [illegible] جالی اخلاط غلیظه و جهت امراض عصبیه [illegible] البول [illegible] خوردن [illegible]

آنها را نداشته باشد [illegible] جهت استسقا مجرب گفته اند و جهت جذام [illegible] مفید [illegible]

[illegible] با سرکه [illegible] جهت [illegible] خوردن [illegible] جهت [illegible] و تعلیق [illegible]

آن که در مزاج [illegible] بالخاصیت [illegible] قلیل الغذا [illegible] مصلح آن [illegible]

انار چاشنی دار یا انار بن ست [illegible] گفته اند [illegible]

بفتح جیم و الف [illegible] وضم دال مهمله و الف و لام و فتح [illegible] ماهیت آن گیاهی ست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن خوردن آن [illegible]

مطبوخ آن جهت [illegible] آشامیدن [illegible] سوخته [illegible] جهت [illegible] اخراج سنگ گرده و مثانه

مجرب جرجیر بکسر اول و سکون ثانی [illegible] بفارسی [illegible] هندی [illegible]

ماهیت آن بری و بستانی می باشد بری [illegible] بستانی [illegible] گویند [illegible]

آن [illegible] برگ [illegible] و گل آن [illegible] برگ آن نرم [illegible] گل آن سرخ و بستانی [illegible]

[illegible] بفارسی [illegible]

[illegible] تخم [illegible] مراد از مطلق

آن [illegible] بستانی ست طبیعت بری آن سوم گرم و در دوم خشک و بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص

بوی آن مفتح سده جگر و سپرز و حالی و مدر بول و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و با طعم طعام و ضماد آن با زهره گاو جهت ازاله آثار
قروح و بعد برص و جلای آب آن با زهره گاو و نمش و کلف را مفید و خوردن آن ناشتا جهت دفع ضرر گوشت بقل و خوردن شراب بجای باد آن بجهت گزیدن جرش و عقرب
نافع و گویند از خواص آنست که چون آب آن را بگیرند و برگ نارنج را بآن تسقیه نمایند شیرین گردد و چون تخم خشک آن را بپزند و بیاشامند تولید منی
نمایند و بعید نیست و گویند چون بگیرند برگ و شاخ و تخم آنرا در هاون نرم بکوبند و در ظرفی بپوشند تا خشک گردد و ثانیا در هاون اندازند و بکوبند
و شیر تازه دوشیده بر آن ریزند و تخم آن را نرم کوبیده بر آن بپاشند به قعبات و مخلوط نمایند تا آنکه مانند خمیر گردد و قرصها ساخته در سایه خشک نمایند
و نگاه دارند و عند الحاجت استعمال نمایند بسیار طیب و نیکوست المضار مصدع و مورث سدر و منجر و مظلم بصر و در حدیث آمده که هر که در شب جرجیر خورد
رگ جذام از دماغ او بحرکت درمی آید و نزف الدم دراعارض میگردد و ولید از خواب در حدیث دیگر وارد است که احداث برص مینماید شب خوردن آن
مصلح آن کاسنی و خرفه و سرکه است و بری آن در ادرار بول و تحریک باه و الفاظ قوی تر از بستانی است خصوصا تخم آن تخم آنکه حب الرشاد است در عراق کرده
قوی تر از برگ آن قوی الجلاست و آشامیدن آن با آب گرم مقی بلغم و بازرده تخم مرغ نیم برشت محرک باه و منعظ و مسمن بدن و ضماد آن بجهت کلف و با عسل
جهت سبق و نمش و با زهره گاو جهت تشقاق ناخن مفید و اکثار آن مهیج دم و تولد آن مهیج الضماد او با عضا ضعیفه مصلح آن شیر تازه دوشیده مقدار
شربت بستانی آن تا یکدرهم و از بری آن تا سه درهم و آن بوده آن تو درمی یا تخم زردک بری تخم بیان است جرجیر الماء قرة العین است و در تخم
اتفاقا انشاء الله تعالی خواهد آمد جرسیلک بفتح جیم و سکون را مهمله و کسر میم و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون کاف بلغت کوهستان لرستان جا ملق اسم دوائی
است که ترکان آن جا نبات از ما نند ماهیت آن نبتی است بسیطری انگشت و طول آن زیاده شبری و رنگ ظاهر آن مایل بسیاهی باطن آن سفید و با ضلاع و طعم آن شیرین
و ساق آن قریب بذرعی و برگ آن طولانی بقدر فتری شبیه بیان سبز تیره و لطیف و دنبالهای ساق اطراف اعلای آن بقدر برگ بید و گل آن کبود و نگل نیلوفر شبیه
بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ آنست افعال و خواص آن چون بکوبند بر بیخ دندان بپاشند بیخی حسیسه کرازکل و شرب آن بل مینگیرد و سفوف آن بکلید فع
جهت لقف دندان و رویانیدن گوشت بن دندان مجرب و آشامیدن آن بجهت رفع زخمهای باطنی و اورام احشا و ضماد آن جهت جبر کسر و رفع جمیع قصها و تشنج آن مفید
جرونجی بکسر جیم فارسی و فتح را مهمله و سکون او و فتح نون کسر جیم ماهیت آن مغز ثمر درختی است هندی اکثر کوهستان هند میشود و در آن بقدر انار بیخ مو
و برگ آن به بزرگی برگ انجیر و تشریف و ثمر آن شبیه بثمر قهوه و آلو بالو و غالبه از آن بزرگتر و آنرا هندی بیار نامند و پوست خارجی آن نازک و در خامی سبز و بعد رسیدن
بنفش و لحم آن در خامی سخت و بعد رسیدن نرم سیبیری و لستی رنگ و چاشنی اریبا شد و آنرا میخورند و در آب حل کرده فشرده بپاشند و بر آب بیزی بزند و مغز آن
که مغز تخم آنست در غلافی چینی اندک صلب و پوست نازک و صحیح تر از پوست حبة الخضرا و مغز آن بمقدار نصف نخود و کوچکی تخم آلو بالو و چرب و شیرین و لذیذ
بعضی این را حب السمنه دانسته اند شاید غیر آن باشد زیرا که سیاه و رخت و ثمر این نباتات درخت جرونجی نیست چنانچه انشاء الله تعالی خواهد آمد طبیعت آن
گرم در دوم و تر در اول افعال و خواص آن جالی و مقطع و مسمن بدن و کثیر الغذا و اکثر افعال قریب بحب السمنه و چون نرم بسایند و تنهایی و یا با ادویه مناسبه بپاشند
بلندی و اصلاح کرده اند طبیعت جلایی دارد و تخم آن سرد و تر و دافع منفعت اسهال و قلیان خون لستکی است جرجی بکسر جیم و را مشدده و بالغت عربی است لفارسی ماهی
مصری تیلو و لسیرمانی سلورس و بیونانی سلورس نامند و بهندی کهیا نامند ماهیت آن ماهی است عظیم الجثه فربه که در دریا میشود سیاه رنگ و فلس و استخوان
کمی فقط آن باشد باریک و دراز و سر آن طول دهان آن بسیار طویل باشد غیر طعم و گوشت آن خوب لذیذ و جهت باه سهو بسیار و بهود از آنرا میخورند و حکیم میر محمد مومن نوشته که در بعضی
آنرا اسبکه و در بازندران کلیس نامند طبیعت غیر مکس سعد و آن گرم و تر و نمک سود آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و با قوت جاذبه قوی و خوردن گوشت تازه
آن کثیر الغذا و مولد خون بلغمی و منقی و مصفی قصبه ریه و صورت و ملین بطن و جهت سل و نفث الدم نافع و گفته اند مطبوخ آن جهت امراض مذکوره و اسهال نفث الدم انفع
و جلا آن و آشامیدن مرق آن بهم و قیسیا بود ازان بهر که طالع خوبی است که از حلق آید و جلوس در طبیخ جمام آن جهت قرحه امعاء و رانده و حذب مواد و کسوف ظاهر بدن
و تبتور و دفع آن تقعده و خفقان آن جهت عرق النسا بعید بل و ضماد نمک سود آن جهت جذب خار و پیکان و جذب مواد و کسوف ظاهر جلد المضار گفته اند مولد بلغم

لینت و بطئ الهضم و مضر گرده و محدث برص است مصلح آن نمک سود نمودن و با سرکه و نعناع و صعتر و آبکامه و سکنجبین خوردن است فصل جیم مع الزاء المعجمه
جرجیر بفتح اول و ثانی و را مهمله معرب گرگیر فارسی است و نیز بفارسی زردک بهندی گاجر نامند ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آنرا بیونانی
اسطافالینوس اغریوس بعضی شقاقل دانسته اند و سهو است و بستانی آن دو نوع میباشد بیخ یکی طویل و سرخ و زرد و برگ آن شبیه بشاهتره و ازان عریضتر
و طعم آن اندک تلخ و ساق آن پراگنده و خوشه گل آن چتروار مانند شبت و سفید و در میان آن چیزی زیره مانند بنفش و بهترین آن سرخ و شیرین
شاداب کم ریشه بستانی طبیعت آن در دوم گرم و تر و بعضی تر در اول نیز گفته با رطوبت فضلیه افعال و خواص بستانی آن ملطف و مفتح سدد جگر
و مقوی معده و ملین و مبهی و زیاده کننده خون و منی و منقطف جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده دیگر و اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار نمودن
بول مفید اعضاء الصدر جهت ذات الجنب و سرفه و مزمن اعضاء الغذا عسر الهضم و مربای آن سریع الهضم جهت استسقا مفید اعضاء النفض و
مسکن مغص و مدر بول خصوصا بری آن و بدستور بزر بری آن که دو قیراط باشد و همچنین برگ آن و بیخ ماه است خصوصا بستانی آن که بفتح آن زیاده است
و حمول آن و شرب تخم آن جهت عسر حبل نافع و چون بیخ و برگ آنرا در آب جوش دهند و نطول نمایند یا بشویند بآن اطراف بیماری یعنی دست و پای
ایشان جهت تحلیل خون منجمد شده در آنها بسبب وثی نافع و مربای آن با عسل بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و هاضمه با ادویه مناسبه جهت تقویت کبد و
تلطیف رطوبات معده و نیز با وفق تقویت باه و اعانت بر جماع انفع و حلوای آن بغیر تنهائی و با ادویه مناسبه قریب بمربای آن لذیذتر ازان و محتمل
لبنی پرورده آن در سرکه جهت اذابه و تحلیل سپرز معدل و مقوی معده و جگر بارد و در شراب آن قریب بمربای آنست والطف و اقوی ازان
و نبیذ آن که آب فشرده آنرا با ربع عسل بجوشانند و در خم کنند و بگذارند تا بجوش آید و مسکر گردد بغایت مست کننده و بطئ الانحدار و مصدع و عرق
آن که با ادویه مناسبه گرفته شود در جمیع آثار نائب مربای آنست و اندک مسکر و ضماد برگ آن جهت آکله نافع جرم آن بطئ الهضم و نفاخ و مضر محرور و مصلح
آن ادویه حاره و آبکامه و پخته آن با گوشت بغایت مولد خلط صالح مقدار شربت از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربای و حلوای آن از ده مثقال تا
بیست مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا هفتاد مثقال و تخم آن محرک باه و در این باب اصل آن و نیز در عسر حبل را نافع و دافع
مغص و در سائر افعال مانند آن و چون بگیرند آنرا با جوز و آن تخم شلغم و ترب را مجوف نموده و در آن پر کنند و سر آنرا بسته در زیر آتش طبخ دهند اولا
بیاشامند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند و آشامیدن یکدرهم آن با جوز آن شکر جهت وجع ساق و ضماد تخم و برگ آن
با هم جهت قروح متاکله نافع مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن انیسون و دو قوت و بزر بری را در بلاد (؟) گرز نامند بیخ آن بقدر انگشتی
و گل آن زرد و تخم آن در غلافی خارناک و درد و قوی ... طبیعت تخم آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک است افعال و خواص
آن باحدت و لذع و در جمیع افعال مثل باه و قوی تر از بستانی است گفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی است و ادرار قوی و حمول آن جهت اخراج
جنین و ادرار طمث و آشامیدن آن جهت وجع صدر و شوصه و طحال و استسقا و عسر البول و انتفاخ البطن و نهش و لسع هوام را مفید و معین بر حمل گفته اند
که چون آنرا آشامیده باشند هوام شبه آن نزدیک او نگردد و اذیت نیابد و خوردن خام آن جهت دفع سموم و ضماد پخته برگ و بیخ آن جهت ایحا (؟) و خون
که از ضربی بهم رسیده باشد نافع و حمول بیخ آن منقی رحم و معین آن در منازل بالخاصیت باعث گریختن هوام است و از اینها مضر معده و عصب
و حلق مصلح آن انیسون و حلوای بزر و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت جزع بفتح جیم و سکون زاء معجمه و عین مهمله ماهیت آن
سنگی است که در معدن عقیق که یمن و حبشه و کنبایت که از انواع آنجا است خیزد بعضی شبیه بچشم با طبقات و خطوط سفید و سرخ
و سیاه و بعضی صفائی و ذو طبقات زنگاری رنگ بر روی هم الحاصل سنگ آن ذو طبقات ملون بالوان میباشد ... الوان
طبقات آن ظاهر شود و طبخ دادن بنوعی خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و با رونق میگردد مانند عقیق که بطبخ رنگین میگردد و بعضی شکل نگین تمام آنرا
جزع و در و اشکال دیگر ملون بالوان را یا غوری و سیاه و سفید السلیمانی و شفاف براق ملون بالوان زرد و سبز را

عین الهر هندی لسینا نامند و این معنی عین الهر شبیه در معدن یاقوت با هم میرسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نوشته و در حرف العین المهمله
بیان خواهد آمد و او از معدن یاقوت صدف یا شبیه با هم و عین الهر صلب بار اعتبار دار و خصوص کم اند و در جرم آن خطوط شش نشسته باشد بسیار اعتبار دارند و زر منقوش
میسازند به قیمت گران میگیرند طبیعت در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن حمائل با حدت جهت تریاق و منع خواب شیر و جهت عسر ولادت و تسهیل آن
تعلیق آن بر اطفال ... لبنان ... الصبیان نگاه داشتن آن با خود موجب همم و غموم و خفقان ...
... التحال آن جهت نزول آب و بیاض ... جهت تنقیه ... قاطع خون جهت رویانیدن گوشت تازه ... نافع
فصل الجیم مع العین المهمله جعده بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین بلغت یونانی فولیون نامند ماهیت آن دو نوع میباشد یکی صغیر
جبلی گیاه آن سفید رنگ بقدر شبری و برگ آن باریک مفروش در روی زمین ... آن محیط بخارهای ریزه و اطراف ... مانند ...
باریک سفید شبیه ... و گل آن سفید ... بزرگ ... با عطریت اندک تلخ ... بستانی آنرا جعده کبیر نامند ... بفارسی ... گویند ...
بزرگتر ... گرم ... و قوت آن تا ... در فصل بهار دیده ... تا ... سال باقی ... از ... ضعیف گردد و ... مستعمل جبلی آن طبیعت آن
گرم و خشک ... در سوم ... گفته اند افعال و خواص آن باقوت تریاقیه مسهله و منفتحه ... جمیع عضا و ملطفه اخلاط و مدر بول و حیض ... آشامیدن
طبیخ آن ... جهت ... نسیان ... هوام و عقرب و استسقا ... یرقان سودا ... و اخراج دیدان حب القرع و تحلیل ریاح و اوجاع جنبین
و سنگ ... و وجع مفاصل ... عصاره ... جهت تحلیل ... رطوبات و صداع و تنقیه ... اوجاع
... جهت ... رطوبات ... آن ... با شیر ... جهت گریزانیدن هوام نافع و مضر
معده مصلح آن ... شربت آن از جرم تا ... درم و از طبیخ آن ... مثقال بدل آن ... در تحلیل ریاح و در اخراج کرم معده ...
... وزن آن ... در الحال عصاره آن با عسل جهت ... فصل الجیم مع الغین المعجمه جغد
بضم جیم و سکون غین معجمه و دال مهمله اسم فارسی بوم است ماهیت آن ... که در روز قوت باصره آن بسیار ضعیف میگردد ...
... و ... بزرگ ... بوم و بترکی ... و ... سیاه رنگ ...
هندی ... قسم ... بقدر ... بقدر ... هندی ... افعال و خواص
آن خوردن گوشت آن ... در جمیع امور ... آشامیدن خون ... آن با ... جهت ... بول و بول در فراش
... جهت ... دماغ ... گرم ... گردن ... و قطور ... آن با روغن بنفشه در سوراخ بینی
... از مجربات ... خون آن ... گفته اند از خواص آنست که چون آنرا بکشند یکچشم آن ...
... آن ... بیداری ... فصل الجیم مع الفا جفت افریه بضم جیم و سکون فا ... فوقانیه ...
... بلغت یونانی ... التعالب ... بغدادی گفته اسم فارسی است و معنی آن المخلوق ...
از یونانی بودن آن ... التعالب ... ماهیت آن گیاهیست بقدر شبری با شاخهای بسیار و باریک و برگ ...
... ساق آن ... چهار عدد اطراف آن خار دارد و در اندرون ... سه پرده در طول و در ... تخم شبیه ...
صنوبری شکل ... آن بلاد شام ... طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلیه ... در آخر دوم خشک گفته افعال و خواص
آن ... باه و ... التعالب ... ریاح ... مفاصل و چون هفت مثقال تخم آنرا با گوشت بره یکساله بجوشانند و ... استسقای
طبلی و لحمی ... آن ... ثمر آن ... زائل گردد ... محرک باه و طبوخ آن ... جهت تحلیل ورم و
ریح آن نافع ... مضر گرده و مصلح آن ... شربت آن ... درم بدل ... پوست ... نیز اطلاق مینمایند

و بعضا لبلو خوار باوطا مذکور شد و از مطلق این اسم مراد آنست **فصل الجیم مع الکاف** **چکلی** بفتح جیم فارسی و کسر کاف مشدده ماهیت آن ثمر درختی است هندی که بهندی و بنگالی کتهل نامند و در بنگاله لبست جلاو دیگر نور و افر و خوب میشود و درخت آن عظیم و بزرگتر از درخت گردگان و انبوه و خشت خار کوچکتر و برگ آن بزرگتر از برگ نارنج و ترنج و در شکل شبیه آن اندک ضخیم تر از آن و چوب آن زرد و رنگ کهنه سالخورده آن رو به سرخی ثمر آن از تنه درخت و شاخهای آن بر می آید و آنچه نزدیک تر به بیخ آن باشد بهتر و شیرین تر میباشد و میگویند در زیر زمین از بیخ آن نیز بر می آید و آن بسیار شیرین و لذیذ میشود و ثمر آن در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد کوچک آن تا یک آثار هندی و کمتر از این نیز دیده شده و در آن دو سه دانه نیز که کوده نامند میباشد و بزرگ آن تا یکمن هندی که دو از ده من تبریزی است میشود و در آن صد عدد زیاده هم کوده میباشد و پوست آن خارهای سبز رسیده آن زرد و بعضی زرد مایل به سبزی و خارها و درداد دارد و ثمرها گویا اندک جاسی آید هر چند دانهای آن درشت تر و بزرگتر باشد اغلب آنست که دانهای اندرون آن نیز بزرگتر و شیرین میباشد و پیاز کتهل و درشت مثل شکلیت که بر گردانیده حمل آنرا بالا کرده جوف آنرا مملو از چیزی کرده باشند مثل اصناف میباشد بعضی دانها کوچک و نرم و بدبو و این زبون ترین قسم آنست و بعضی دانهای متوسط و بعضی شیرین و در لیشه و شادابی شکننده و خوشبو و این را گهای چنار و بعضی دانهای بسیار لطیف و بی ریشه و شاداب که در دهن آب میشود و اگر از جوف آن برآورده بالا نگذارند خود بخود گداخته آب میگردد و این بهترین اصناف است و زود هضم میگردد و کم نفخ و کهنه که آنهای آن نرم و ترنج باشند نفاخ و بطی الهضم است و بین دانهای اندک طولانی متصل به آن میباشد چهار پاشش که در بنگاله آنرا چاپی نامند بعد بر دردن آنها را جدا نموده میخورند زیرا که آنها اندک صلب و ثقیل نفاخ اند و مردم کم مایه آنها را نیز میخورند و نیز در جوف آن پردها و ریشها میباشد که از دست آن عیسه و در واسطه میان آنهای آن تخم آن و جوف دانه آنست که اندک مائل باریک آن پوست نازکی و خام آن غیر مستعمل بالکه تخم آنرا با آتش بریان کرده با نمک میخورند لذیذ میباشد و گویند مصلح او با ضم ثمر آنست نیز مردم بنگاله تخم آنرا در سالن بطور دو پیازه و قورمه گوشت نیز پزند خوب لذیذ میباشد و چسبندگی ثمر آن باید که در پیوسته دست تا دوسط ثمر آن بسیار بسطبری انگشتی دیتا بقبضه دستی اعرطول تا پیک بیخ عیب که چکلی در بزرگی و ثمر آن آنچه از آن در جوف ثمر است اندک کم میباشد خصوص فصل اعلاء آن چوب را هندو بنگاله موسله کتهل نامند و برطرف آن پوست آن خصوص محل اتصال آن بدرخت و بیخ بسیار چسپیده لزجی میباشد که آنرا بهندی لاسه کتهل نامند بهر جا که برسد بدشواری از آن جدا میگردد دست را و دهن چرب نمایند جدا نمیشود و چنانچه شنیده شد که اهل هند و بنگاله نزدیک کتهل را در هنگام خامی که در آن وقت لاسه آن بسیار چسپنده میباشد بریده با خرابیخ زیره بیخ آنرا الکا آلوده خصوص بگاه بیخ که بفارسی چنیال بیخ و بهندی بزده گویند از آن آلوده آن کار ادهر اتصل کام که شیری آید آدم و گاو و زنبور و گوسفند را ضایع میکنند بهین تمعوده طلس قبل جزدیا میش آنجا بسته در کمین بالای درخت می نشینند چون شیر بطمع آن گوید گاه لاسه آلوده بر دو دست و پا آن میچسپد اگر آن را نعصه دست و پا را بر سر صورت میمالد و بر صورت میمالد و بهر زیت میچسپد چشم با بند میشود و بعد از آن زغعه شغل علد تمام بر آن میچسپد بر آن بنظر نمی آید گویا قوده گاه میشود پس در آن ترس در پایان آن به چوبهای سنگین بنقدیر بیرزنند که یکسو همه نیچوان آن ستم میمیرد و شیر بهین طور آهو و گوزن و دیگر حیوانات را زنده میگیرند و صیادان طیور نیز بر منفذها آلوده با هستگی بر طیوریکه بر اشجار نشسته باشند میسایند بر آنها میچسپد پس آنها را میگیرند طبیعت ثمر آن در آخر دوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضیله **افعال و خواص** آن مبهی مغلظ ممسک نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مفسد خون غلیظ سوداوی و امراض حادث از آن و مصلح آن نمک و مور و آب سرد بالای آن خوردن و در بعضی امزجه بکره تازه خوردن هر باو حلوای آن نیز بسیار لذیذ میگردد و لیکن باید که اندک نیم رس و بی ریشه باشد که آنرا بریزنده با حلوا سازند و قدری مشک و زعفران با گلاب در آخر داخل نمایند و صاحب میان آن یعنی موسله آنرا چون بسوزانند و تنها و یا با فلفل کبوتر و اندک اهک منفجر کنند و دامیل و اورام و مفرح جلا است و گویند که از خواص آنست در خانه که باشد با در آن خانه داخل نمیشود و چندان اصلی ندارد چون برگ بارنگ آن دشمن گاو تازه بماند و بر زخم کهنه کهنه از قروح ساعیه است مکرر ببندند انشاء الله تعالی ملتئم گردد **چکوتره** بفتح جیم فارسی و سکون کاف و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله با لغت هندیست و بتادی نیز نامند ماهیت آن نوعی از لیمو است درخت آن از درخت نارنج تر و برگ و گل آن نیز از برگ و گل نارنج بزرگتر و ثمر آن بزرگ تا بقدر هندوانه متوسطی پوست آن ضخیم تر از پوست نارنج و مغز آن بگ جاشنی دانه خوش کم آب تر از نارنج و در بلاد گرم سیر کثیر الوجود

در بنگاله بهم میرسد خصوصا در موسم گلی بهتر میشود و شاداب و شیرین و تری و گلی بدن قند میخورند طبیعت آن سرد و تر در دوم افعال و خواص آن تریاق است چکوندر بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و دو فتحه نون و دال چهار نقطه بهندی لغت هندیست آنرا نیوره نیز نامند ماهیت آن گیاهی است هندی بقدر دو ذرع و برگهای آن ریزه مخروطی شکل معکوس یعنی طرف عریض آن بالا و باریک آن پائین متصل بشاخ و زرد و غنچه آن قنابی گلها و آن را ثمر سیاه تمام حب آن میماند وقت طلوع آفتاب باز میگردد و تمام روز باز میماند و بعد غروب آن مثل غلافی شبیه بماش و تخم آن نیز شبیه آن است یعنی سیاه و اندک طولانی و لوزی شکل بسیار صلب که تا چند روز در آب گرم بخیسانند نرم نمیگردد و سائیده نمیشود و بعضی گفته اند که سنگ ... همین است و بعضی غیر آن افعال و خواص آن محلل و جاذب بالقوه یا جهت رفع اذیت وبا و اکثر امراض جلدیه مانند قوبا و بهق و جرب نافع و خوردن برگ پخته آن و آشامیدن آب نقوع تخم آن و ضماد سائیده جرم آن به تنهائی و یا با اندک گوگرد زرد و خالص که آنرا بسیار نامند و یا با اندک قیقهر که بهندی رال گویند نافع بشرط تکرار عمل و مداومت بدان چند روز و چون آنرا در ظرفی کرده و در جای گرم بگذارند تا خوب بخیسد بعد از آن بدلیس سائیده به تنهائی و یا با آب مناسبه و یا ضماد نمایند انفع است و ضماد سائیده آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع و کوبیده و پخته آن که با ماست ممزوج کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید جهت داء الثعلب که موخوره نامند و قوبا را نافع با تکرار عمل که اول موضع علت را خوب بمالند که سرخ و قریب بجوش گردد پس بمالند خوردن برگ پخته آن بطریق مسلوق از برای دافع وبا و امراض کوره مجربست چنانچه نقل است که در سالی در بنگاله قحطی افتاده در قریه از قرای آن وبا بهم رسید مردم آن قریه بکوهستان حوالی آن رفته کسانیکه این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند و کسانیکه نخوردند اکثر هلاک شدند و ضماد پوست بیخ آن با شحم بزرگی نرا انزاج سفید به آب لیمو که خوب نرم بسایند و اندک رقیق باشد جهت نفع قوبا مجرب با تکرار عمل و خوردن آن نیز جهت ... مقدار یک تولیه آنرا تا اشتها بلغ نمایند تا سه روز و بعضی را یک دو دست اجابت میشاید اما باید که پخته برای خوردن مستانزاج آنرا بریان نموده باشد وزن آن کم باشد که در یک تولیه پوست بیخ آن یکماشه نراج باشد بلکه از این هم کمتر و در بعضی امزجه آن بسیار تلخ میباشد والعلم عند الله تعالی

فصل الجیم مع اللام

* جلاب بضم جیم و فتح لام مشدده والف و بای موحده ماهیت آن نخاله اشیاست که جهت تقویت قلب و دفع خفقان و توحش و امثال آنها میسازند و باخوبها و مناسبی می آشامند و دستور ساختن آن آنست که بگیرند نبات سفید یا شکر سفید مقداری یا سه من گلاب با آتش ملائم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نمایند تا بنصف رسد پس یک درهم زعفران بگلاب ده و داخل نمایند و در ظرفی نگاهدارند و عند الحاجة با آب سرد و یا با یکی از عرقهات مناسبه حل کرده و تخم بالنگو و یا فرنجمشک و یا ریحان با امثال آنها بران پاشیده بنوشند و اگر حرارت در مزاج غالب شد بزر قطونا بران بپاشند و اگر برودت غالب باشد عنبر و مشک از هر یک دو دانگ داخل جلاب نمایند و در آخر طبخ جلاب طبی عبارت از همین است جلایا بفتح جیم عجمی و لام والف و فتح یای فارسی والف از ادویه جدیده است که در عرض جدید در بلده مسمی بجلایا یافت میشود و اطبای آن بلد خواص آنرا یافته ببلدان دیگر برده و بالکلیه جلپ نامند ماهیت آن بیخ گیاهی است اغبر و کهنه آن مایل بسیاهی در شکل فی الجمله شبیه بشلغم و چقندر کوچک و متوسط بی طعم و رایحه حالی که متکره طبیعت باشد آنرا بریده و با چهار شق نموده خشک کرده از آنجا می آرند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن با قوت مسهل بی غائله از کثافه و غیر منکره طبیعت چنانچه ریوند است و خطریکه با زیون و غیر آن دارند ندارد و احداث گرمی نمی نماید جهت اکثر امراض مانند صداع کهنه و صرع و نوازل قدیمه و سرفه کهنه و حمیات مزمنه و درد گرده و ظهر و عرق النسا و مفاصل و قولنج و استسقا و یرقان و امثال آنها نافع و طریق استعمال آن بجهت اسهال آنست که مقدار یک درهم یا یکمثقال آنرا نرم کوبیده و پخته با یکمثقال گلقند سرشته بخورند و بالای آن عرق بادیان و یا انیسون بیاشامند که معین عمل آنست و از برای دفع امراض مجوف آن با ادویه مناسبه نیز نقوع آنرا در آب که یکشبانه روز آنرا نمکوفته در آب بخیسانند و صاف نموده با شکر و یا با شربت دردی یا بنفشه و یا امثال آنها بحسب طبیعت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درهم تا دو درهم آنرا محرقان است که آن نیز از ادویه جدیده است و در حرف المیم انشاء الله تعالی خواهد آمد جلید بکسر جیم و سکون لام و دال و در اول ... بفارسی ...

و کمال تیز مانند ماهیت آن معلوم است و بهترین آن پوست کل پوست بره و بزغاله یکساله فربه است و از همه پوست مرغ پخته است
طبیعت آن بحسب بر حیوانی مخالف میباشد و نسبت بگوشت آن سرد و خشک افعال آشامیدن پوست اندرون سنگدان حیوانات طیور
خصوصا سنگدان خروس خشک کرده سائیده با طلا یا ماء العسل جهت وجع معده و استسقاء پوست سر بزغاله تازه [illegible]
پیچیدن عضو افعی گزیده در پوست تازه [illegible] جهت جذب سمیت آن پوست گوسفند [illegible] وجع [illegible] پوست جهت قطع خون [illegible]
پیچیدن عضو ضربه و صدمه رسیده در پوست [illegible] گوسفند و با امثال آن تازه و گرما گرم [illegible] باشد تسکین وجع و ورم [illegible] جهت تحلیل ورم [illegible]
پوست کرگدن جهت التیام جروح [illegible] که قطعه پوست کرگدن را در روغن کنجد انداز ند [illegible] روغن [illegible]
بران ریزند خاکستر جمیع پوستها جهت نواسیر [illegible] آتش [illegible] پوست [illegible]
[illegible] با روغن زیتون جهت داء الثعلب محرق پوست افعی جهت داء الحیه [illegible] آشامیدن پوست سوخته [illegible]
خود را چون [illegible] سوخته [illegible] پوست [illegible]
میان ران [illegible] حرکت [illegible] آتش [illegible] پوست [illegible] جهت [illegible]
آب تعلیق پوست آن بر کودک جهت [illegible] پوست [illegible] درخت [illegible]
[illegible] پوست حیوانات ماکول [illegible]
بادهان حاره نمودن و با انجیر و عسل خوردن نیز قدری از خواص حلو [illegible] انشاء الله تعالی [illegible]
بسکون لام و فتح نون الف [illegible] گلنار فارسی است [illegible]
[illegible] گل نار [illegible] جهت آنکه [illegible]
آن بروکلستانی و سرخ و سفید و درخت آن مشابه بدرخت انار الا آنکه [illegible]
دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض [illegible]
سرخ و [illegible] آن [illegible] عضو [illegible]
[illegible]
الدم [illegible]
آن [illegible] پوست تازه [illegible]
و آنکه خشک [illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گل [illegible] فارسی یعنی برگ گل [illegible]
[illegible] سفید [illegible]
باشد [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] گرم و خشک [illegible] افعال و خواص [illegible]
دماغ و معده [illegible] رطوبات [illegible]

وجهت فالج ووجع مفاصل و نقرس و تفتیت حصاة و عسر البول با ربع آن معجونی که تری جهت تحلیل ریاح غلیظه و قولنج و اوجاع ظهر و انضمام طعام و مداومت آن در

زمستان باعث حفظ صحت شکر تیغال بجهت محرورین و جوانان در رفع سیاه و سواس جنون مجرب و آب آن با معجون اسطوخودوس و نصف آن معجون بنفشه که خوب سرشته باشد

مداومت استعمال آن بجهت درد کهنه و رفع بخارات و ضعف باصره و صداع و شقیقه و دفع سدد و دفع اخلاط محترقه مجرب آشامیدن مطبوخ علی آن جهت دیدن تخم کرفس بکر رضا نموده با

جهت لقوه و فالج و استرخای دهان و نسیان و مبادی مفاصل و مطبوخ شکری آن با تمر هندی و عناب جهت و اسهال و گلقند را چون در آب طبیخ و دهند و بالیده ضماد فینه نا

سناب شربت آنست شیخ الرئیس در معالجات سل قانون نوشته که صفوه سل شستم را گلقند بخورانیدن گلقند معالجه نمودم که تا مدتی گلقند مخورند و مقدار معتدلی بمعرفت

رسانید که مرا از بیان مقدار آن خجالت می آید و صحت یافت یا الغسار معطش مصر کبد و مصلح آن خشخاش مقدار از جرم آن تا چهار مثقال مطبوخ آن تا شش و زن آن

آب که تا به نصف رسد تا چهار و مثقال و قوت عسلی آن تا چهار سال شکری آن تا دو سال و شکری آن تا دو سال باقی میماند جلوز بضم جیم و فتح لام مشدده

و سکون واو و زای معجمه و بکسر جیم نیز آمده اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی نیز استعمال نمایند و جمعی بصنوبر کبار را بنا میخوانند و این بجهت شتباه جیم نجات

چه بجای علت صنوبر و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنچه محقق شد جلوز نوعی است در عرف بلاد بیت المقدس اللسوان نیز گویند اهل مصر الاقصی بجان و

اشهار خوانند و آن بادام کوهی است که بشیرازی بجزک گویند و قایم جلغوزه بود و طبیعت آن گرم در اول و گویند در دوم و خشک در اول با نسبت قوت

انضاج افعال و خواص آن بسیار زیاده کننده منی و جهت ریه و تقویت و استرخای و عرق النسا و گزیدگی عقرب استعمال نافع و بسیار هضم و در دراز معده مصلح آن شکر

بدل آن جلغوزه خلیلیه لفتح جیم و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و دال مهمله بفارسی تکرک جنسیه نامند و در طبع خشک تا زایل باشد بلیست و این قسمت گفتند که

بر ماریه کرباسی در نامند و بر گردن ضماد سعط کرده و بجاله نهی بند کسی کنیکه نامند باعث تحلیل آنست و گرم جمع سوزش بسیار شیده و چون بر عضو سوخته شده

بمالند رفع التهاب و تسکین درد و چون تکرار بر زمین یا نماید که آب شود و گل آن را بر طی که سوزش التهاب یا بد شسته با شد بمالند تسکین درد و چون نکل ماده

خشک نمایند و رفع التهابات بخوبی دهد جلا و نمایند نیز جمیع آنها از فصل الجیم مع المیم جمار بضم جیم و فتح میم مشدده و الف و را مهمله و جماری نیز آمده آنرا قلب النخل

صلب النخل و شحم النخل نیز بفارسی پنیر نخل نامند ماهیت آن چیزیست سفید رنگ پنیر مانند بطعم شیرین که در سر درخت نخل و موضع طلع میباشد که چون آن ببرند و آنرا از درخت اندر

از نخل مقدر و دیگر نخل نیست و بهترین آن شیرین تازه شیرین است طبیعت آن سرد تا آخر اول و مرطوب در دوم و خشک افعال خواص آن مقوی و جهت قطع اسهال و

نزف آن بجهت نفث الدم و درد سینه و در دفع حرارت آن وجع و نیکوی آن و از نطفه بجهت سرفه و غلبه صفرا و غلیان خون و منع تحلیل ارواح خصوصاً روح طبیعی جاذبه

حرارت غریبه از بدن و رفع صفرا و خمار و غیر بنید و لاغری گرده آشامیدن طبیخ آن نافع خصوصاً با شکر جماد بجهت گرده را نیز مضر و مصلح آن عسل

بدل آن جاخ است جمجم بکسر جیم و سکون میم ماهیت آن بیخی است شبیه بزردک بری باریک و زرد و آن سفید بسیار آن با بیخ سفید و بیخ زر و

خوشبوی و ماند که تلخی و تندی و تیزی دارد از بلاد چین خیزد و از آنجا ببخارا و سمرقند و سایر بلاد برند گویند آنرا باسونی ریزند نیز میکی و در هندوستان نیز

موجود مانند رنگ و برگ آن شبیه ببرگ است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بجهت خناق و ربو و سرفه و ضیق النفس و نفث الدم و ذات الریه

ذات الجنب و نیم مثقال آن بجهت خفقان و سهر نافع و بیشتر استعمال آن با بیخ سفید و شکر است جهت تحریک باه و مقدار آن در جمیع افعال قوی و در قلاده کرفت

مضر بسپرز و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن سه وزن آن جنجبیل و عاقرقرحا آن یک مثقال تا یک مثقال و نیم آن با جلاب

در دفع خفقان و جالی و محرک باه است جند بفتح جیم و سکون نون و دال مهمله بفارسی گنجه نامند و در طبیعت فعال مانند تاج است در آن لطیف تر و قوی تر بوی آن ملیح

از آن مخصوص گرده جهت بیضه و جهت مقعد و مثانه و جهت منع رعاف مجرب و چون چشم کشی و جبه سری تر سیخ و دو بسیار نحو ورم

گرده و در دفع سبیل و بخی که در میان بیمار باشد و در پیچ و باشد و در آن زایل گرداند و مضر اورام باطنی و اعضاء است

جمست بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون سین مهمله و تاء مثناه فوقانیه ماهیت آن سنگی است که در فم آن با دیت و در معدنی طبیعت سرد سیم بعضی از آن سفید

سرخ و بعضی اسمانجونی و تا مقدار یک رطل یافت شود و در معدنی که در آنجا است بکار برند و گفته اند که نوع آن معتدل قلیل زرد و کثرت شدید و ضعیف نفع دارد

[illegible marginal notes]

نیافته با عتبار نقصان حرارت والا با قوت میگشت و بهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن
آشامیدن آن محلل اورام و رادع و خفقان و غثیان و غشی و منبی و طلای آن بجهت ورم چشم و خراج پوشیده نگشتری مصنوع از آن بجهت نقرس نفع حاجات و محونی و زخلایق و
زیر زبان نهادن و گذاشتن با عث تسکین حرارت و عطش و اشتهای مفرط و مقدار شربت آن تا یکدرم و در ظرف مصنوع از آن اکل و شرب آثار با غذا آشامیدن جزم است جمل بفتح جیم و میم
لام بعربی اشتر و بفارسی شتر و بهندی اونت نامند ... احول آن ... تا چهار نفقه بهندی ... بعربی جزو در ... ماهیت آن معروف ... آن حیوانی
دیگر است از حیوانات ... بهتر دیگر ... بکسالی ... طبیعت آن
گرم و در اول سوم خشک است افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مقوی باه و اعضا و مغلظ قوی و جهت تپ ربع و عرق النسا و وجع ...
اسود و حرقة البول نافع و طلای گوشت سوخته آن بجهت قوبا و طلای ... تازه آن که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب و جگر آن از رفع نزول الماء و عین و مقوی باصره و طلای
پیه آن ... سفید ... آن ... که خواهند گریزانند مادامت اکل ... کوری و حمول مغز ساق آن با چشم ...
... سرگین خشک آن قاطع رعاف و آشامیدن آن با ... جهت خنازیر و بثور و ...
و ... تا لیل ... خوردن کوهان آن جهت ... خون و ... النقرس ... مقوی ...
... و ... آشامیدن ... چون ... آب ... باعث
زوال ... آشامیدن شیر آن جهت استسقا خصوص بول آن ... آشامیدن ... بول آن ...
... مسهل ... ورم جگر و استسقا و یرقان ... جهت تفتیح سده ...
... چشم و قطور گرم کرده ... رفع ثقل سامعه ... جهت نقرس و فالج ... و اورام
... سوخته آن جهت قطع سیلان خون جراحات ... البول
... سوزش ... زوال ... آن چون گندم ... قواد ...
غلیظ و ... سودا و ... مصلح آن ... و ...
خوردن ... ماهیت ...
جمهوری بفتح جیم و سکون ... ماهیت آن شرابیست ...
انگور ... طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص
آن منضج و محلل و مشتهی ... غلیظ و ...
... بهندی ... برگ ...
... دو ... برگ ...
... در هند و بنگاله بسیار است ...
... در ایام بهار ...
... طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر افعال و خواص آن ...
... سینه
... قطع اسهال ... تحلیل ...
... در آن ... شیر آن گرم ...

[illegible marginal notes]

اورام صلبه و حلل خلاط غلیظ و لصوق بجاهات و جذب ابشاییدن نمیدهد بهم انجمه تحلیل سیده و نشانیدن با لندر و سر و خاکستر چوب آن بجهت قروح ساعیه و اکله و تار
فارسی مجرب و ثمر آن تنها و الغذا و لفاح و مصر معده و مقوی جهاد و مصلح آن انیسون و تخم کلقلقین و آشامیدن مع ر باالآن و نوعی از آن کوچکتر از الوجه است و شیرین بعید
رسید تلخ میگردد و بر بالای آن اثری آن چیزی لشکر کرده باشند و اثبات منجمد میگردد و آنرا مومی مخاط مینامند و در فلسطین و بنگاله بسیار است و در فلسطین مشهور و معروف
بسیب و در هند و بنگاله بکوا ر کوچک و درخت آن بزرگتر از انواع دیگر و ثمر آن محتاج به تیغ زدن نیست لعوق ثمر آن اندک کثیر و صمغ عربی که نرم سوده بر آخر
طبخ بر آن بپاشند تا آنکه بقوام آید خشک شیر آید بجهت سرفه و امراض صدریه تحلیل مراد در رفع اعیا نافع **فصل الجیم مع النون** چنپا بفتح جیم فارسی و سکون
نون و فتح بای فارسی و الف ماهیت آن درختی است هندی سه صنف میباشد یکی گل آن زرد و دیگری سرخ گلابی و درخت این هر دو صنف کوچکتر
از درخت گردگان برگ این اندک باریکتر از برگ آن و صنف سوم درخت آن عظیم تر و برگ آن کوتاه و عریض تر و گل آن طولانی و رنگ آن سفید و این را
ناگ چنپا نامند و مستعمل و را و دیگر گل صنف آخر آنست گل هر سه فی الجمله شبیه بلاله و برگهای آن منجمد و باریکتر و بلندتر تا بقدر طول دو بند انگشت
و صحیح و خوشبو و تند سهیل بکه در صحرا و برین حدائق رطوبت بیتابید و در میان گل آن چند دانه ریزه مانند آنکه در اکثر گلها است میباشد طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن استنشام آن مقوی قلب و دماغ بار و خوردن آن نافع و قاطع اشتهای طعام و گویند چون نشتر در آنرا بریده و تنه آنرا بقدر سه چهار ذرع گذشته
بر آن لته بسیار پیچیده و روغن چراغ بر آن ریخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام آنچه از زمین بیرون است بسوزد پس بیخ آنرا برآورند فاد زهر اکثر سموم است
شربا و ضمادا و طلاء و گویند که جبوه مشهوره ممالک هند عبارت از بیخ نیلان این صمل بنار دو در چوب جیاة دیگر است و نواح قلعه رتاس و صوبه عظیم
آباد و ستا بیشود شاید در خواص قریب بدان باشد جنید بادستر بضم جیم و سکون نون و دال مهمله و فتح بای موحده الف و فتح دال و سکون سین مهمله و فتح
تاء مثناة فوقانیه و سکون راء مهمله و بید ستر بیای تحتانی الف نیز آمده بیونانی البسا ازش و بلغت سریانی آش بچکان و بترکی اقلان نهی نامند ماهیت آن خصیه حیوانیست
آبی مدحرج یعنی دو عدد متصل بهم بهلیات گیش مختین آن حیوانی بهیئات سگ بسیار کوچک است و غیره سگ آبی است و نیکوی آن سرخ مایل بسیاهی غلیظ دو
خارج آب نیز تعیش میکند و دیلم آنرا شناسند و حکیم سید محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که قیاس تقاضا میکند که خصیه آن عظیم جند باشد و حقیر تازه آنرا ملاحظه
نموده که صیاد قطع کرده بود اصلا بو و رنگ نداشت و بعد از خشانیدن در آب خاکستر و پرورده کردن آن مدتی گاه بعد از مدتی صاحب بو و رنگ شده و نیکو
ترد آن از اسحال است شکی نیست و رنگ آن زرد و سرخ و سیاه میباشد و بهترین آن مستعمل زرد و پس سرخ سنگین خوشبوی تند و بیرون لیفیت آنست که زیاده از سه
سال بر آن نگذشته باشد و آنچه منعقد این اضافت باشد نه بوست و صاحب تشریح الارواح نوشته که قوت آن تا پانزده سال باقی میماند بعد از آن ضعیف میگردد و رازی
نوشته که شکی نیست در آن بلکه زیاده هم میماند و سیاه آن با سمیت و قتال مجرب گویند آنچه حکیم نوشته است تازه نرم و بدبو و بعد مدتی تا یکسال زیاده که بر آن بگذرد
سخت و خوشبو و رنگ آن خوب ظاهر میگردد طبیعت آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک و از لطافت اقوی جمیع ادویه حاره یابسه است چیز صمغی شمعی که در آنست لادغ شده
المحیین است استعمال آن جائز نیست **افعال و خواص** مفتح سده و محلل اورام و تریاق ادویه بارده و ستعاله اکثر هوام و مخنوق از خرلق و مهیج حرارت غریزی و مقوی
الرأس و العصب و القلب با لمعاونة جهة امراض بارده رطبه دماغی و ریحی عصبانی مانند صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج رطب امتلائی و کزاز و غش که بسام بلغمی است و دید و نسیان
بارد و ریحی مزمن و بلغمی و شقیقه و سبات و خدر و کزاز امتلائی رطب و زکام و اوجاع اعصاب از غیر با الیخولیا مراقی و خفقان بارد و فواق و نفخ معده و قولنج بلغمی ریحی
شربا و سعوطا به تنهائی و یا با ادویه مناسبه سر خلت و فرا نیدن نیکیه آن با شیر بجهت ام الصبیان و سنا غوغ با عسل و سرکه با ادویه مناسبه و ادای آن با سرکه و تمریخ آن بدهن
آن بارد و بگل با ادویه مناسبه بجهت دفع سموم و خوردن آن بعد افیون بقدری که افیون خورده باشد بجهت دفع سمیت آن خصوصا یا سرکه و جهت تا مساوی که چون مساوی آن افیون بیابند سمیت افیون را
زائل گرداند خصوصا با سرکه اعضا با تنقیص جعل آن بعد از مقعد و مقعد در دوم سرم آنرا با آب و رنج و با عسل بخورند او را ملحق نمایند بعدها مشتبه کند و بر دو رحم را از آن سازد و اگر با آن نیز با شند
با عسل فلفل مخدرا کنقا نعف نمایند هیچ مضرت نرساند با سرکه جهت فواق اصلاح بحور انجمه اعضای صلاب بارد و ریحی العین اکتحال آن بجهت ظلمت بصر و با عسل و ملاک آن بجهت قروح فتق
و با غیره و عصبانیه و اوجاع فرسنه و ضماد آن نهایت حاره بارد و مفاصل و عرق آن و به استسقا و ضیق نافع و ذکر مالیدن آن و لوگرش جهت ربح و نقل سامعه که از بردت باشد و رحم برند و همچنین

آن با روغن ناردین و زنگار جهت امراض مذکوره و استشمام آن جهت اورام و دملهای آن و تقویت دماغ نافع و حمول آن مسقط جنین و مدر
حیض و بول و مفتح مجرورین مصلح آن شربت بنفشه مقدار شربت آن یکدانگ بدل آن فلفل و ج و با نصف آن فلفل و بعضی مواد بوزن آن شکر و
امراقی مگر فرفیون جهت تحلیل رطوبات لزجه بسته وزن آن فلفل و ثلث آن از فلفل و ثلث آن زرنباد است و چند سیاه منفید یکدرهم کشنده است و بسیار است
که مست یکروزی کشند و الانجر بسرسام میشود و تریاق آن حماض اترج و سرکه خمر و شیر الاغ است و دوائی چند سیاه و قشر جداوش حب و دهن و مرهم و معجون و نسیج
سنجی بنا باعتبار آنکه اصل عود و انها چند بادستر است و در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت جنطیانا بکسر جیم و سکون نون و کسر طاء مهمله و فتح یاء
مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و الف لغت یونانیست و ببربری [illegible] سیسفان و بفارسی [illegible] گوشاد و بعجمی [illegible] و [illegible] اند و بسندی [illegible] بیه بفتح با
فارسی و کاف و خفای ها و الف و نون و کسر یاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال [illegible] گویند اسم مشتق از اسم پادشاهیست که اول اطلاع بر آن
یافته و با شفا از آن در یافته و اسم آن پادشاه جنطیانوس ماهیت آن دو صنف است سیاه شده رومی و غیر رومی و رومی آن که بهترین اصناف است بفارسی
نیز نامند مستعمل و نزد اطلاق مراد این صنف بیخ است و رانا الشری و قلیلا مائل بسرخی و تیرگی و تلخ و ساق و عرق آن بسطبری انگشتی و حورت املس لقدر ذرع
و کم و برگ آن شبیه برگ گردکان بالسان الحمل و از آن کوچکتر و آنچه دو روسرخ و اطراف و وسط برگ آن مشرف و گل آن سرخ مائل بکبودی و تخم آن
در غلافی چرلین مانند سبک شبیه بگندم و منبت آن جبال مواضع سایه و برف نشین نمناک و صنف دوم آنرا جز معانی مانند برگ آن شبیه برگ [illegible] غیر
مستعمل و در بنگاله جنطیانا شبیه طعم و نیز دیده شد طبیعت آن در اول سیم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت آن تا سه سال قیم افعال
و خواص آن قابض لطیف ملطف و جالی محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن اوجاع بارده و حمایت کننده قلب از اذیت سموم بخصوص قابضه و تریاقات و مدر بول و حیض
و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض و در دوم آن با شراب جهت التواء
و وجع کبد و طحال و سده و آلام آنها و یکمثقال آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام و سگ دیوانه و غیر آن در تریاقیست قوی و آشامیدن عصاره آن مقدار
یک مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد بارده و سقطه و هن عضل و اطراف آن و التواء عصب نافع و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات خبیثه
و ورم بارد و احشاء و ضربه و سقطه و کسر اعضا و وقی و وجع معده و با سرکه جهت ازاله قلاع آن با حمایل و جهت قاطع خون حیض و بطور خ آنچه در رو و جهت گوش و بیاض
عامه و جهت عصاره و خشخاش سیاه مفید و حمول آنچه اخراج جنین و اسقاط آن موخره و بدستور آشامیدن نیم مثقال که بعد آن غسل آب نیم گرم دمانی گفته
که جنطیانا از کبار ادویه است که داخل تریاقات و معاجین کبار کرده میشود از برای رفع سموم و تقویت و قیمه معاجین از برای رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه و افعی و عقرب
سیاه گزنده و ذوات السموم و مقاومت با سموم قتاله و مضر بالصدر و سینه محرورین مصلح آن سفوف شیرین مقدار شربت آن یکمثقال آن ریوند چینی تحلیل
یکوزن و نیم آن اسارون نیم وزن آن است و بیخ کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند بوزن آن و بیخ جنطیانا جر مغانی و عصاره آن که بیخ آنرا کوبند و بخور در آب
بجوشانند بیخ شانند تا غلیظ گردد و صاف نمایند یا طبخ دهند تا منعقد گردد و جمیع افعال مذکوره ضماد آن در تریاق هیچ آنست بانسداد
تریاقیست اقوی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و از جنطیانا دهن و سفوف و شراب و ضماد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت فصل الجیم مع الواو
چوب چینی بضم جیم فارسی و سکون واو و با موحده و کسر جیم فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون یاء آنرا حسب الصینی و بیخ چینی نیز نامند و آزاد [illegible]
ماهیت آن بیخی است سرخ و گلابی رنگ و لنگ شیرین و بعضی صاف تر و تا نه آن بقدر شبری و کوتاه تر و بلند تر از آن و غیر قیمتی بسطبری یک قبضه و بعضی با یک ذرع آن
و بعضی گم گره و بعضی بر گره و راست و بعضی نمشت و بعضی املس و بعضی خوش سکن و بعضی سبک و بعضی صلب و بعضی رخو و بعضی سفید و بعضی سیاه مراق تیبا بهترین
مختار و مستعمل آن سرخ و گلابی رنگ و شیرین طعم آنست که قطعات آن بزرگ و راست و بی گره یا کم گره و املس سر اشید در صلابت و در ورزش متوسط و غیر
منشعب و منشق و تازه و سنگین غرقی غیر بسیار کهنه که کرم خورده باشد و آنچه سفید و رخو باشد تمام است و آنچه سیاه و برق [illegible] گویا اندرون آن صمغ جا کرده که صمغ
نامند و همچنین بر گره کج و پر لیف و منشعب و منشق همه زبون و غیر مستعمل است چنانکه در قرابادین کبیر مسافت آن از قلیل نجم بیاره فی الجمله معروف در زمین

و شاخ آن باریک و صلب غیر مجوف و فی الجمله شبیه بشاخهای لوبیا بالس چو بالس که در هند نگالا می‌شود الا آنکه برگ آن باریک‌تر اندک شبیه برگ ساقی تنبیه
ازان کوچک‌تر طبیبان اکثر کوهستان بلاد چین و کنار آبها و چشمها و در کوهستان سیت که در شمال و مشرق بنگاله واقع است نیز می‌شود و لیکن بسیار ضعیف کم قوت و ریزه و گره
و سکت و ضمن آن خود از چین گاهی بیخ تازه آنرا در میان خاک سرخ رنگ اندک لیسیده آمیخته برگهای بسیار کوچک می‌آورند چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری
در کلکته آورده بودند بعد از رسیدن و آباد حقیر بیست آورده خاکی شبیه بان بحسابیده در باغچه کاشت سبز گشت بیامد و آن طبیبانه ذکر یافته بود در طول آن بمقدار
سه چهار ذرع و برگهای آن کوچک و رنگ طولانی و دورو ورد و هر ساقی سه چهار پنج برگ زیاده نبوده از بیخ آن بیخهای دیگر پیوسته بدان بهم رسیده و بقدر مبال
برآورده شده خوبی مانند چوب چینی بود و لیکن شیرین طعم و چون با کاسه لیسید اختلاف آب بود و یا قصیر ترهست سبز گردید و پوشیده شد طبیعت
آن حکیم میر علاء الدین محمد شیرازی گرم تر در مرتبه اول نسبت بالیقین در حرارت و قائل در رطوبت آن حکیم مرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد باقر طهرانی
در اول و خشک در دوم نوشته اند و حکیم میر محمد مومن مرکب القوی مایل بحرارت و حکیم اکبر معروف بحکیم ارزانی در قرابادین خود و سوم قادری نیز مرکب القوی
نوشته و لیکن همه قائل اند برطوبت فضله آن و نواب معتمد الملک خسب حکیم علوی خان قدس سره نیز مرکب القوی و اجزای ترکیبی آن مایل بحرارت با یبوست
با رطوبت فضلیه غریبه بسیار فرموده اند و آنکه به سبک تفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و این فقیر را یافته است محرر گوید اول آنست که تر و تازه
آن جا رطب است با یبس بسیار کم و هر چند کهنه میگردد یبس آن می‌افزاید و رطوبت آن میکاهد و تاثیر حرارت یابس آن نیز ظاهر میباشد افعال و خواص آن
ملطف و مفتح سده و محلل فضول و معرق و مدر و منقی خون از ارواح و سموم سریع النفوذ با عضاء و قاطع بدان و مروق خلیفه مصریه و مدر حرارت غریزیه
و مقوی اعضای رئیسه معده و باه و مبطل و محقق و مجفف رطوبات غریبه باعتبار قوت قابضه وارد و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع مزمن و دوار و شقیقه
و مواد نزله مزمنه و اخلاط دموی و حمیات و اقسام جنون و مالیخولیا و ابتدا و قطرب و امراض سوداویه و سموم محرقه مانند جذام و آتشک جمیع قروح خبیثه و ساعیه و بوشهی
و قوبا و حرارت و حکه و قروح گرده و مثانه امراض مقعده و بواسیر و ناسور و اسهال و بواسیر و سلس البول و امراض رحم و عقر و بد بو نمودن جثه و سوء القنیه
و استسقای لحمی و یرقان سده و سل و نفث و اوجاع مفاصل مزمنه و عرق النساء و نقرس و داء الثعلب و داء الحیه و داء الفیل و تشرک عادت و از بیضه خلاط حاده محرقه و اعاده کننده باه و امراض پیری و مفاصل و فصاد درد و رگ ساق
و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و التواء و داء الفیل و تشرک عادت اعصاب و دفع بیضه اخلاط حاده محرقه و اعاده کننده باه و باسیر و فضارت حمرت و صفا و رونق
بشره و تسمین بدن و غیر اینها از امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه بتفصیلی که در قرابادین کبیر ذکر یافت نافع با شکر و خطریق استعمال آن بعنوان مطبوخ و عرق نیشکر و یا بطور قهوه
یا نقوع و یا سفوف و یا شربت و حلوا و یا مربه و یا زیاده و بین با مرهم و یا معجون و یا غیر اینها چنانچه و یا با ادویه معینه و مناسبه مختص بحالت مرض با لجمله اکثر امراض مزمنه
سوداویه محرقه را مفید و مجرب است و در امراض بلغمیه خصوصا تازه آن چندان نفعی ندارد و در تسفیه خون و سایر اخلاط و تنقیه هر یک از هم بهتر از آن چیزی نیست چنانچه
شخصی را بنابر بعضی جهات چوب چینی بطریق مطبوخ با شکر الاسلطان خورانیده شد و در اثر آن غلبه خون سودا و بلغم نیز معلوم گردید و خارش در رگ پا و اکثر اعضا و در اثنای آن چرک
انفجار طبع خشکی قلب در روز الاقصد اکحل نمود و تیشه لیس لفاصاد و دست در هم فصد همان و در بین فصد تمیز ظاهر گردید خون ندهد و امتناع کلی گردید و پیش اخراج خون نیز رنگ یا رسیع شده
خون و خون بسیار سیاه با رنگی مانند سیر لیست و بعد تیر از آن سرخ شد قابل سپیدی گردید و بعد آن سیاه بود و بعد رنگ آن مانند بگیسیاه قطعه قطعه منجمد گشت و مخلوط
با بلغم مانند تار با کتب و لعاب مضر محرورین و اطفال است اما در بلدان و فصول حاره و در هنگام استعمال آن بعد از آن تا چندی خوردن ترشی و آب نمک و آب سرد
سرد و احتراز از اشیای منفخه مانند لقولی و حبوب تا امراض نفسانی هیجان و جماع و غسل نمودن آب سرد و نشستن در هوای سرد به بدن مسعدان بسیار مضر و جون مقدار شربت آن
بحسب امراض و اوقات و غیرها مختلف میباشد فی الحقیقت مقدار ندارد بجهت مطلق آنرا با آلات لهذا اینجا ذکر نمود بدل آن جلجبین آن در بعضی مواد شیره الهی که به فرنگی
ادستور شده و در بعضی نسخه غریب است و چون در ته برگ آنرا با گوشت در اند در اجزای لذیذ گردانند مانند گوشت آهو گویند چوب چینی خطائی و تمام آن چیز لیست
مانند قند و در بزرگی شبیه با ید و مشمل صلابت آن اندک خشن چون زنگ نیز با دستار آن نیز کلانی دیا و ای زنگ غلیظ ریشه با مند و خیر خشک شده و از کوهستان خطا
به بنگاله می‌آورند و بحقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از تنه درخت بری آید که مثل بعضی میوه‌ها و دیگر از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند

از قبیل خواص چوب چینی و بعضی بهتر و قوی‌تر از آن میدانند و دستور العمل این نیز مثل چوب چینی است و نیز روزی دو بار شش مثقال از او و یک مثقال نبات سفید سعوت ساخته با قدری آب نیم گرم می آشامیدند مانند بست و یک روز و از نمک خورند نبات و بقول ذخیره بدستور چوب چینی و از آن ضعیف‌تر چوب جوه بفتح جام مهمله و یا مثناة تحتانیه و واو و دال مهمله ماهیت آن چوب درخت هندی است که در بنارس و گورکهپور و در نواحی آن بهم رسد بسیار عظیم میباشد و از آن سیر هاپای و غیره میسازند و رنگ آن غیر دخاله از درون سیاه تیره و کم رنگ کهنه و سیاه خورده و آن رنگین تر معتدل تر و بهتر و در تازگی که قطع نمایند بوی خوشی اندک شبیه به بوی عود هندی از آن ظاهر میگردد و برگ آن شبیه به برگ بید نجیر متشابه شعبه و بلند تر ضخیم تر از برگ بید نجیر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بامرتبه قبض و ثقالت دفع سمیت نفع مینماید و مسهل نیز گردد و اسهال به رطوبتی دفع و زحیر را باز دارد و دریاح باطنی و سموم مشروبه ضعیفه را دفع نماید و ضماد آن بجهت دفع سموم مشمومه و مایده و غیره و تحلیل و رام و تسکین اوجاع نافع و گویند مار و کژدم و هر آن زهر دیگر خوابنده بهر سر آن نگردد و ماهیت آن مانند جوز بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه بفارسی گردکان و چهار مغز و بهندی اخروت نامند ماهیت آن ثمر درختیست عظیم و برگ آن پهن اندک طولانی و فی الجمله بضخیم آن ثمر را سه پوست باشد یکی سبز ضخیم با عفوصت بسیار و قبض و اندک تلخی و در خامی اندک نرم و بعد خشک شدن خشن میگردد و دوم که در زیر اینست صلب پاره چوب مشبک دبرک اندک آمده و در زیر آن مغز و بر آن پوست رقیقی محتوی بر مغز آن مغز یا دبست لیسا مانند مغز پسته و بلغوزه چهار حصه و دو حصه از هم جدا بسیار جدا و اندک اتصالی بهم دارند و دو حصه گاه با هم متصل و اندک انفصالی بین آنها و ده نازک اندک صلب خشن است طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلیه تازه آن را گرمی و خشکی کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده و هر چند خشک گردد و کهنه است حرارت آن می افزاید و رطوبت آن کم میگردد افعال و خواص آن بسیار لطیف و ملین طبع محلل و مسهی و نافع و تخمه و مقوی اعضاء رئیسه خصوصا دماغ مقوی حواس باطنه خصوصا با مویز منقی و انجیر سفید و بریان را بسیار موافق خوردن دو مثقال آن که با انجیر کوبیده باشند و ملین طبع مجرب به تنهائی ناشتا جهت لسوعات و بریان کرده آن با پوست جهت رفع مضرت سموم خواه قبل حصول خواه بعد با انزروت نافع قصر ابتروحه و مخرج کرم معده و بعد ملح و بدستور طلا و قصر آن خوردن آن با انجیر و سداب جهة رفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه آشامیدن سوخته آن با پوست سوخته با شنعید ارکم مثقال ار حیت دو مثقال آنجهة قطع خون بواسیر مجرب بالخاصیة خوردن مغز آن مسکن منقی و مصلح قروح بدستور بکار بردن آن کهنه جهت سیلان و مفید سوخته مغز آن با شراب جهة سم و از حیض و ضماد آن با عسل و پیاز و نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و با زیره کرمانی نرم سوده با عسل سرشته بر سر بدن مفلوج و اوجاع مفاصل یا صاحبان درد حمیات بارده بطریقه مزبور بمالند و در حمام یا در خانه گرمی بر فرش گرمی بر طرف مخالف علت و در آن هر دو علت و بر پشت و فرق بخوابند و برخود لحاف بر پیچند تا خوب عرق شود پس آن را کرده از زیر آن بر آیند خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب سرد ننوشند در یک روز و نیز زائل با اگر در حمام است و بیت خار آن روند و برهنه نشوند و آنرا گرم بر سر تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهد بطرف مخالف بخوابد صبر کند که خوب عرق شود پس از خود را پاک کنند و استعمال آن مطلقا نمایند و بر بندد و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازه تر آن جهت رفع آثار ضربه و کوفتگی جهت ازاله کلف و نمش و جهت طلای خایه آن نا شده جهت قوبا و طفال و ورم سودای کهنه که زم شده باشد و بدستور طلای خایه مغز کهنه آن نافع جهت قرحه الفرج اطفال و ورم اطفال النواحی و عصب تمدد و تشنج و تفتیح از یه ثدی از بهر پستان طلای مغز کهنه سوخته آن با زفت جهت قروح سر مغز آن لسبب غلظت و دهنیت و سرعت الفساد و استحاله بخلط مراری خصوصا کهنه آن و کثار خوردن آن باعث اخراج حب القروح و موجب ورم دهن و بثور و دهان خصوصا در محرورین که مضر الشبان است و مصلح آن این باید که بعد خوردن آن دهن خوب بشویند و انار ترش و ارجیل و سکنجبین بخورند و با اندک خشخاش خوردن نیز مصلح آنست و چون متغیر و متکرج گردد و در تریاق زبون و یا بسته بیاشد باید استعمال نمودن مداوای آن و کردن و ترشی با خوردن است و مربای آن با عسل جهت تسمین گرده و تحریک باه و بسیار موثر و ملین طبع و مقوی معده احار و سرکه پرورده آن باتبار صاحبان ضعف معده لسمع آنجهة قروح خبیثه در دور اوگذاشتن آن بر دمل موجع و در مرهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصاره پوست آن بار آب انار که طبخ داده منعقد نموده باشد جهة اورام و نفاخ یعنی عضلات حلق مجرب غرغره با آب مطبوخ پوست آنجهة تحلیل اورام لثه و استحکام دندان و در پوست دوم

٢١٩

و بجهت تجفیف جراحات و آشامیدن سائیده آن سه روز جهت نزف الدم و زوال تقطیر البول حادث از استرخاء و بدستور حمول آن با شراب جهت قطع الدم رحم و چون پوست بیخ آنرا مقدار نیم اوقیه تا یک اوقیه بجوشانند و آب آنرا بعد بری معده از طعام بیاشامند قی آورد و اخلاط لزجه بسیار دفع نماید و اوجاع مفاصل خصوص وجع البطن را النفع بخشد و چون پوست سبز آنرا در حالت تری و تازگی بکوبند و خبث الحدید سائیده بران بپاشند و هر روز بپرهیزند خضاب نیکو و رنگ آن با دوام می‌باشد و بدستور چون با خبث الحدید در سرکه طبخ نمایند و تا یک هفته در کتاب گذارند و هر روز برهم زنند پس استعمال نمایند و این بلیغ النفع از اول و مالیدن پوست سبز آن بر تو یا دخن از آن و مسواک کردن بپوست از آن یعنی مالیدن آن بر دندان مقوی لثه و بدستور مالیدن پوست بیخ تازه آن بر تجربه مکرر تجربه دران منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و چون پوست بیخ آنرا در روغن زیتون بجوشانند ضماد شود و ضماد آن مجرب بود اکسیر امراض مقعده بغایت مؤثر و قطور آب برگ آن که گرم نموده باشند جهت اخراج چرک گوش و رب پوست سبز آنرا که با عسل یا رب انگور ترتیب دهند جهت خناق و تبثور دهان و خون آمدن از بن دندان و سستی آن و تقویت لثه بیعدیل و طلای پوست تازه آن با میل آن برگ جهت نزلات و سدد و صداع مزمن شقیقه و فالج و جمیع اوجاع بارده مانند نقرس و امثال آن نافع و طلاء ماء آن و تاره پوست آن با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب یافته اند و جوشانیدن جوز صحیح در روغنی که طعم آن متغیر شده باشد زیتون بریدن مالیدن جهت منع تولید شپش مجرب یافته اند و شربت آنرا جهت سپرز مجرب یافته و جوشانیدن جوز صحیح در روغنی که طعم آن متغیر شده باشد و همچنین سائر اطعمه متغیر الطعم باعث رفع تغیر آنست و خواص از خواص مغز آنست که چون با اس بکوبند و یا به سخالند مس را ریزه کند و گویند چون در فصل خزان با زور او روغن زیتون بجوشانند بجه بکه سیاه گردد و صاف نموده در شیشه کرده با درخت آنرا نقب نموده در ریشه قوی آنرا بریده طرف متصل بدرخت را در آن شیشه کشته بجه بکه شیشه نرسد و در روغن باشد پس اطراف دهن آنرا خوب ببندند تا بخاک بپوشند و نگاه دارند تا زمانیکه در درخت ثمر آید پس شیشه را بر آورند و دران شیشه چیزی سیاه شبیه به مرکب خواهد بود و آن خضابی است سازنده و بدها اثر آن میخواهد و از اسرار است و احتیاج بالیدن نیست بلکه بمحض ترکردن تشانه بدان و بر مو کشید سیاه میگرداند و چون آن قبل موی برآمدن در مقام بالیدن بمالند مانع موی سفید گردد و کندی مجرب دانسته و بعضی گفته اند از خواص آنست که چون در زیر سایه آن بخوابند تا خو میگرداند و شخص نا بیم بیدار میشود و در جائی که مجنون در هوا بسته باشد و چون خواهند که جوز را مقشر نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که دراز در ظرف اندک بران نمایند پس آب را النه تا پوست آن جدا گردد و روغن آن بخواص ماننده مغز آنست

و محلل و مسخن و آشامیدن آن نیم درهم تا یک هفته جهت وجع ورک مجرب جهت امراض بارده و از جهت بارده نافع و طلاء آن جهت اکلیه اکسیر جشم و کردن اعصاب و رفع اوجاع بارده و زوال و بادها و التهاب قبل مجرب و سعوط آن جهت لقوه و فالج و تشنج نافع بدل خود آن بوزن آن تحفه المختصر او بدل بعد او روغن آن روغن به

جوز به بفتح جیم و سکون واو و بفتح زای معجمه و الف و با موحده و هاء یا بترکی دوملج نامند ماهیت آن طعامی است که از آرد و گندم و سفیدی و غیره مهیا ترتیب دهند طبیعت آن گرم و رطب بحسب سبزیها مختلف میگردد و افعال و خواص آن بی مناسب شبیه شتش قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان باج و ارطوبیه معده جوز ارقم بفتح جیم و سکون واو و رای مهمله الف و سکون را مهمله و فتح قاف و سکون میم بهندی بریری نامند ماهیت آن بیخ و گیاهی است مستدیر بقدر گردگان سفید و زرد و شکن و در طعم شبیه لشاه بلوط و با قلا و با دک تندی چون خشک شد در وسط سیاه و ریقی بران ظاهر میگردد و زرد و از آن جدا میشود و ساق گیاه آن باریک و از یاده بر ذرعی و خشن و اغبر و مجوف و گل آن سفید و شبیه لقیقه است و تخم آن ریا و با دنجانی مانند طعم و برگ آن شبیه برگ زردک و در شیار و در سال ها و در دستان هم میرسد تا سه سال قوت آن باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و بهترین آن سنگین و بد مغز تازه آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در آخر سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن مجفف و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم و معده به تخصیص چون آب مطبوخ خشک آن بیاشامند تا یکماه از آن ترتیب بغایت سودمند و ضماد آن جهت تحلیل ورام بلغمی و ساق و مغز آن مجرب دانسته اند بجهة یکشب گفته اند تحلیل میبرد و مقدار شربت آن با شانزده درم و مصلح تخدیر آن شیر تازه دوشیده و در کماء آن با دو درم با شفت قی شدید و اسهال و استرخای اعضا و گفته مختص آب و اطراف و به گیرند خوش بویها و مصر بدالیه اشهاد مصلحش ... آب هر د خورد شتاده جوز و او اسفیج بفتح جیم و سکون واو و راء معجمه و فتح یا موحده و دال مهمله و شین معجمه معرب نیلوفر یا فارسی است و بهندی جاپهل نامند ماهیت آن ثمر درختیست که در جزایر هند میباشد

وبند را آنرا بتا دی نامند هم میرسد و آن بقدر در تصرف ولندیس است که عوام ولندنا منند ذوعی از نصاری است خوب بسیار با طراوت می بود و می فروشند
و نیز بنده و درو کین سوسنده بنو رجا ئی هست لبسیار بشو د و جنگل دار اشجار صندل هم است و درین اوقات انگلشن نیز که قومی دیگر از نصاری است نوعی از
زبوا یافته و آن طو لا نی الجمله در شکل شبیه بلیلو طو غا فی نیز مانند غلاف آن و ازان صاحب دموغ آن جوز بوا معروف اندک خوشبو لطیف تر و در دست بوا زان کمتر
و در قوت ضعیف تر و درخت جوز بوا بقدر درخت گردگان و از آن کوچکتر و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ آن و کوچکتر و باریک تر از آن و ثمر آن بقدر ثمر گردگان کوچکتر با
پوست سبز خام و آنرا پوست بیا شد یکی خارج و آن سبز و نرم و بیرلیشه لحمی و ضخیم قریب بسطری انگشتی چنانچه در دست آنرا باساخته از بنجا می آورند و در زیر
آن پوست لحمی پوست دیگر صلب اندک صدفی و بر بالای آن لبسیاسه پیچیده و در جوف آن پوست صاحب فی جوز بوا میباشد بمقدار فندقی و اندک طولانی از
فندق بزرگتر و بهترین آن تازه گرم تا خورده سنگین تند طعم در رائحه و آن سرخ رنگ است و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و در
سوم خشک با قوت قابضه در طوبت فضلیه و لهذا بزودی آنرا گرم میخورد افعال و خواص آن مفرح و ملطف و مسکر و حافظ حرارت غریزی و هاضم طعام و مقوی
معده و دماغ و مری و جگر و باه و مبرد برین جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و خوشبوئی دهان و عرق و بول و تحلیل ریاح و رفع کلف و
نمش و غثیان رقی و رطوبت معده و رق الامعاء و اسهال معدی بارد و رطب و ازاله رطوبات متعفنه معده و استسقاء لحمی و عسر البول نیز مفید و بریان کرده آن
حابس سهال طوبی و ضماد آن جهت درد سپرز و فالج و لقوه و استرخاء و اورام بارده جگر و اوجاع بارده رطبه و لوجاع و ضعف اعضا حادث از
خوردن چوب چینی و با عسل و نفتین جهت ازاله کلف و نمش و آثار ضربه و یاد و غنا جهت گرمی گوش و اوجاع بارده آن قطورا و قد هینا و اکتحال
آنجهت تقویت باصره و سبل مجرب تا و مضر محرورین مصلح و آن کشنیز و مضر جگر و شش و مصلح آن نفشه و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال اکثار
آن مورث سوء حلق و حمق بدل آن بوزن آن لبسباسه در صلابات بکوزن و آن سنبل الطیب و دهن و عطر آن در افعال مذکوره بسیار قویتر و گرمتر ازان
ازان ضعیف تر و محلل آن بوزن آن نیز ازان ضعیف تر و جوارش حب ذهب و سفوف آن در قرابادین ذکر یافت و جهت منع کرم خوردن آنرا در کهنه
نگاه میدارند جوز جندم بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون میم معرب گوز گندم فارسی است و گل گندم نیز
نامند و نزد عرب مشهور و بصمغ الحبشه و شحم الارض و نزد اهل رقه معروف بخترا الحمام و نزد اهل اندلس تربة العسل است ماهیت آن چیزیست
شبیه بمغز گردگان که بر روی سنگها متکون میگردد و سفید مائل بزردی و بغدادی و انطاکی و مالقی نوشته اند که بقدر دانه نخود سفید مائل بزردی است که در صحرا بر روی
سنگها متکون میگردد و انطاکی و مالقی نوشته اند که مختلط گشته با آن خاک لطیف و چون در عسل اندازند بزودی منحل شود و مقدار قلیل آن حجم بسیار بهم رساند و عسل
را غلیظ گرداند و حجم آنرا بعضی باید بجد یکه او دقیه آن حجم یکرطل نماید طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و بعضی در اول گرم گفته اند و بعضی
در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن نفاخ است مبهی و مسقط و مسمن و مانع شهوات ردیه گل خوردن و امثال آن و مفتت حصاة و رافع عسر البول و بابت
جهته قطع نزف الدم و ضماد آن جهت نزف الدم و قو باد سعفه نافع و مغثی و مقی و مصلح آن ریباس و انار و شربت آن تا دو درهم و چون یکرطل و ربع آن در ده رطل
عسل و مهی رطل آب گرم اندازند و بسیار برهم زنند و آنرا بپوشند بزودی مسکر و شراب گردد بحدیکه قویتر از خمر باشد اهل عراق آنرا فضیلت میدهند خمر و بغدادی
نوشته که صنفی از جوز جندم از ناحیه بربری آورند آن کوچکتر و بسیار زرد و قوی با سمیت است استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست و مهیج باه و مجفف و با وجود
آن مطفی قوت باه است بسبب شدت تجفیفی که دارد و بدین سبب قاطع نزف الدم است چون از خارج بران نباشد و یا مقدار دو درهم با آب [illegible] بیاشامند
جوز الخمس بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و الف و لام و فتح خاء معجمه و میم و سین مهمله ماهیت آن ثمری است هندی بقدر فندقی مدور و سیاه خالدار و پوست
آن ناهموار و در جوف دانها بقدر قرطمی و زیاده از پنج عدد میباشد و لهذا آنرا جوز الخمس نامند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند افعال و
خواص آن مسهل بلغم و لزوجات و اخلاط سوداویه محترقه و محلل ریاح و مفتح سدد و مقدار شربت آن تا دو درهم یا اکثر و معطلگی جوز المرج بفتح زاء معجمه و سکون
[illegible] طولانی و چاشنی دارد و دانه دو [illegible] آن بنا لیست بقافله صغار تیز رنگ و تیز طعم مانند خولنجان و خوشبو و نیست آن صحرائی باد و بیر طبیعت آن مثل افعال و خواص آن [illegible]

بسایند مقدار یکدانگ آنرا بیاشامند یا آب گرم قولنج ریحی را نافع و مقوی معده است و در حمیات حاره داخل کرده میشود و جوز السرو بفتح سین و سکون
را مهملتین وو او ماهیت آن بار درخت سرو است و خشبی محض طبیعت آن در سوم سرد و خشک و گرم نیز گفته اند و اول اصح است افعال و خواص
آن قاطع نزف الدم و مقوی اعصاب و نافع نفث رطوبات از عروق و مقوی معده و کبد و سپرز و امعا و ذهن را تیز گرداند و بوی دهان خوش کند و سده
بگشاید و طلای آن با عسل و گلاب جهت شقیقه و درد دبلر در باقوت قابضه و مسکنستی و دمین لطن جهت نسیان و سرفه مزمن و عسر البول و آشامیدن آن
با شراب نافع و ضماد آن با سیر لشم دا الرائش جهت فتق و چون بکوبند با انجیر فتیله سازند و در بینی گذارند گوشت زائد بخورد و حلقوم طبیخ آن جهت
برد مقعده و دفع رطوبات رحم نافع مقدار شربت آن نیم درهم باعث زردی رخساره و سده مصلح آن با عسل و روغن بادام بدل آن بیخ انار
و نیموزنی آن نزر و ست سرخ و گویند یکوزن نیم آن ابهل و بوزن آن کزمازج است در حرف الف در سرو نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی جوز الشرک بکسر شین معجمه و سکون را مهمله و کاف و آنرا تین الفیل و جوز الحبشه نیز نامند ماهیت آن درختیست عظیم قریب بخرنوب شامی و ثمر آن بمقدار
گردکان و اندک طولانی مستدیر و پوست آن از آن تا کتر و سرخ و در سنبله بسیار و بعد خشکی تیره رنگ و چین دار میشود و خود بخود از آن جدا میگردد و در
زیر آن پوست صلبی و در جوف آن دانه شبیه به دانهای انگور و خوشبو با اندک تندی و اهل مصر آنرا فلفل السودان نامند و گویند در حدت زیاده
از فلفل است و رنگ آن مایل به تیرگی و بنفشی و سرخی طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و مصدع و مفتح سده و
رافع وجع درک و رنگ آن مایل به تیرگی مهیج باه و اشتها و با آب گرم مدر بول و مسقط جنین و در شیافه و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاة و روغن
آن بسایند با صد مثقال آن تخم شش هند تا بربع رسد صاف نموده روغن زیتون بوزن آن در آن ریزند و در قدر مضاعف و یا با آتش بسیار طبخ دهند
تا آب برود و روغن بماند جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج و اورام رخوه و اوجاع سائر اعضا مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر ریه و مصدع
و مصلح آن کتیرا بدل آن نصف آن فلفل و در تحریک باه دو گویند چون آنرا با ربع آن فلفل بسایند و در آب کرسنه را چوشش دهند تا آب خشک
گردد مخلوط به فلفل نمایند فرقی چندان نمیکند از فلفل چنانچه بعضی نامفیدان فلفل را چنین مغشوش مینمایند جوز القی بفتح عین و سکون با موحده و
فتح با و سکون را مهملها ماهیت آن دانه ایست شبیه به ماهی و مدور و در جوف آن مغزی شبیه به دانه آلوبالو و سرخ رنگ با اندک شیرینی و قبضی طبیعت
آن مایل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن قاطع اسهال یابسین یا رب حور و جهت اورام باطنی نافع است جوز القطات بفتح قاف و طا مهمله
و الف و تا مثناة فوقانیه و جوز البری نیز گویند و آنرا جوز القطات که بفارسی سنگخوار نامند بسیار حریص است بخوردن آن و بعضی گفته اند که جوز الانهار است و بعضی
جوز الانهار با شجر آن دانسته اند ماهیت آن ثمر ایست شبیه بکاکنج و دو غلافی و در هر غلافی دو دانه کوچک پیدا شده گیاه آن بر شاخ که از بیخ آن بر دمیده و منبسط
بر روی زمین بر گرد و نرم و برگ آن شبیه بسبزی خرفه و از آن عریضتر و نرمتر و مرغب و غبار آلود و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک طبیعت آن مایل بگرمی
و خشکی افعال و خواص آن آشامیدن برگ آن با شراب جهت تقطیر البول و جرب مثانه خصوص با آب طبیخ بیخ هلیون و عصاره آنجهت قولنج ریحی و طحلی
و عرق کبد گویند نافع است جوز القی بهندی مین پهل و بفرنگی نومطلینه نامند ماهیت آن ثمر درختی است مخصوص به بلاد مین و هند و بنگاله بمقدار انجیر کوهی
و فندق بسیار بزرگی و پوست آن اندک ضخیم و زرد و تیره و اندک خود رشته دار و در جوف آن و پرده در هر پرده تخمهای ریزه بسیار بهم پیوسته الجمله شبیه
به بهدانه و لعابی و مستعمل پوست آن است و بهتری آن تازه کرم نا خورده آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن منقی بلغم و مسهل
و جهت امراض بارده و دماغی عصبانی مانند فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس بارد و در دفع اورام اعضا و تحلیل ریاح و نفخ شکم و جذام و دمامیل و ثبور
نافع و چون پوست را دم شب را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده قدری عسل در آن ریزند و جوز القی را و با مقی دیگری ننبات
که خواهند یا قدری نمک سائیده عسل بسرشند و با مطبوخ مذکور بیاشامند خصوصاً بعد از آن که شلغم یا شوربا آشامیده باشند بفاصله یکدو ساعت تا قی آورد و
و مغاثله است و بدستور چون مکرر هم آنرا یک مثقال را زیانه و آبگرم و قدری عسل و حجیمین یا زیانه و انیسون و با قدر کفایت از آن عسل سرشته قی آورد و فضول بلغم

وصفراوی را دفع نماید و اسهال نیز آورد و بقدر قدرت و فصل طبیعت و همچنین سفوف آن با نمک طعام و ضماد آن جهت تحلیل ورم و تفتیح افواه و امیال انفجار
آنها نافع مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن بوره و خردل هر دو مساوی الوزن است جوزالکوثل بفتح کاف و سکون واو و فتح ثاء مثلثه و سین مهمله نیز و سکون
لام و آنرا اقراص الملک و بعضی جوزالقی نیز نامند ماهیت آن ثمر گیاهی است هندی شبیه نور و با شکل مستدیر و اندک پهن پوست آن نازک و در جوف
آن غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و لحم آن مانند باقلی و برگ آن شبیه بلبلاب گل آن سفید و مستعمل ثمر آنست و بهترین آن تازه آن طبیعت آن در سوم
گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و تفتیت حصاة نافع المضار مرخی
اعضا بمرتبه که تا یکهفته بحال نمی آیند بعد از خوردن آن مصلح آن خوابیدن و ربوب مقدار شربت آن تا یکدانگ یکدرهم آن کشنده و تلافی او اسهال تدارک
آن بریختن آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن سرد آب و غطره است جوزالماثل بفتح میم و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون لام و جوز ماثم و جوز مائو
جوز ماثا نیز و مرقد و درخت آنرا درخت مرقد نامند و بفارسی تاتوله و بهندی دهتوره و بلغتی استرمونیه و معرب آن کوز ماثل فارسی است ماهیت آن درخت
است بقدر درختی بادنجان برگ آن اندک از آن کوچک خود رو و مزروع و سفید و بنفش میباشد با بنفش آن کمتر و بهتر از سفید آن خصوص منقش
مایل بسیاهی آن که ساق و برگ و ثمر و گل آن همه منقش باشد و گل آن بشکل بوق تا بی و تیز لیلاب از آن راز و گل نوع منقش آن مضاعف و تو بر تو از سه
تا پنج گفته اند و بسیار است و ثمر آن بقدر گردکان خاردار مانند ثمر بلید نجیر و در جوف آن انهای بسیار و کوچک اندک شبیه بدانه سماق و اندک خوش طعم مستعمل
تخم آنست و بهترین آن تخم تازه بالیده آن طبیعت از در اول چهارم سرد و خشک گویند و در خشکی قریب باعتدال است و اول اصح افعال و خواص آن
مخدر قوی مسکر حتی پوست ثمر و تخم جوف و گل آن و مسکن صداع صفراوی و دموی مزمن حرارت ملتهبه مفرطه و بغایت منوم در اوجاع حاره و ضماد جرم آن با پیه
برغن دانه آن جهت بواسیر و اوجاع حاره مقعده و طلای طبیخ آن با سر که جهت تحلیل و آرام و استسقا و ضربان و قطع عرق و منع قشعریره و ضماد مجموع نبات
آنجهت تقویت اعضای مسترخیه و منع ریختن مواد باعضا و تخفیف رطوبات غریبه نافع و بستن برگ گرم کرده آن بر چشم صاحب رمد موجب تسکین الم آن و بر سر
جهت درد سر بارده و سدد و نزلات بارده بر انثیین جهت نزول آب بر اورام و دوامیل جهت تحلیل و تفتیح آنها مفید مقدار شربت آن یکدانگ بدل آن نفاخ
و در زن دو شب چون مفرد و مسکر و نساء مصلح آن فلفل و رازیانه و چون کسی مقدار از یکدانگ بخورد و همچنین گل آنرا دو مثقال بخورد مسکرات نباشد سکر و تخدیر کورد و جمیع اشیا
بنظر او کبود نماید و خیالات فاسده در خیال او آید بحدیکه گویا در خارج می بیند و عقل و ذائل گردد و سخنان پراگنده گوید و چون خواهد که راه رود و اندک رود
نشیند و مانند موریچه در نظر او آید و چون خواهد که بگیرد آنرا خنده بسیار کند و چشمهای او سرخ گردد و تاریک بسیار دست بجامه و فرش و دیوار میبرد که گویا میخواهد چیزی
بگیرد و بالجمله حالتی مانند دیوانگان بهم میرساند و درد و اکثر عوارض مانند افیون است و بیان روغن کنجد و ترشیها با این مشابهات فائده دهد و تریاق تسع حبوب اتامسی بزو دو جون تخم و ریحان
برگ آن را اطلا نمایند مداوای آن سیر و ترنج خوردن است و خوردن بد و روغن گرم کرده و قی کردن و گذاشتن دست و پا در آب گرم و گرم کردن بدن و مالیدن آن بدن یا درخته
و تغذیه با غذیه چرب و آشامیدن شراب مقوی و معجون جوز ماثل مسمی بحافظ الصحة و حب الشفا و حب جوز ماثل و حب بدل افیون جوز ماثلی و حب تخم جوز ماثل
و حلوای جوز ماثل و دهن آن در قرابادین ذکر یافت جوشیصا بفتح و ضم جیم و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح صاد مهمله و الف لغت نبطی است
و اهل جزیره جوشنا و زنگان بلاخوار نامند ماهیت آن بار درختی است بقدر نخودی بشکل زعرور و خشخاش و بسیار کوچک بعد رسیدن سرخ و شیرین
میگردد و با قوت و در ابلولی ماه رومی میرسد هر چند در درخت زیاده میماند سرختر و شیرین تر میگردد و لیکن قوت آن کم میگردد و درخت آن بسیار
بلند نمیشود و به مقدار درخت آلوبالو میباشد و برگ آن شبیه برگ سیب گل آن سفید و در بعضی بلاد خزان نمیکند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص
آن مشهی و ارتفاع آورنده و فی الجمله مسمن بدن خوردن آن قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن خصوصاً درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام در همه
حال مانع تعفن اطعمه در معده مضر محرورین مصلح آن انارین مقدار شربت آن تا سه درهم است جولائی بفتح جیم فارسی و سکون واو و خفای نون و فتح لام و الف و کسر همزه
و سکون یاء لغت هندیست بعضی گویند اقلیمیا نیست و ظاهر غیر آن باشد ماهیت بنائی است و بیشه اکثر مزروع و بقول برگ آن اندک شبیه برگ ریحان سبزه و اندک درشت

وساق آن بسیار بلند نمیشود و بی گل و تخم آن سبزه مانند تخم لبستان افروز و چون برگها و سر شاخهای نازک آنرا بتر بار شاخها و برگهای تازه میرسد بار سبز نبوده بحنین چند مرتبه وآن برگها با گوشت بیابانی گوشت بخته و با روغن پیاز بریان نموده بخته میخورند لذیذ میشود و بورانی آن نیز لذیذ میباشد حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در شبها انگاره نار حق دیده موسوم تبسبر دیده شده و آنرا اسلیمانی مینامند و اهل آنجا آنرا بورانی میپزند طبیعت آن در اول گرم ایل ربوست واهل هند آنرا ابهتر میدانند افعال و خواص آن سریع الهضم و دافع صفرا و چون آب بیخ آنرا گرفته یکمثقال حضض هندی و یکمثقال تار قیصر با آن سائیده حب سازند و هر حبی بقدر دانه فندق و هر روز یک حب آنرا با یک پیاله آب آن بیاشامند جهت بواسیر بالیه نافع و مجرب لیکن در ایام خوردن آن اجتناب نماید از خوردن ودیم مفره بواسیر و چون بیخ آنرا البسایند و بر عرق مدنی ضماد نمایند نفع بخشد آنرا فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیة جنبیت بفتح جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و خفای نون و تای مثناة فوقانیه ماهیت آن درختیست و بسیار بزرگ نمیشود و برگ آن شبیه ببرگ تمر هندی و گل آن بنفش و تخم آن در غلافی مانند باقلا و از آن باریکتر طبیعت در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آب برگ آن مسهل بلغم و قاتل اقسام دیدان چون صبح ناشتا اول اندک شیرینی بخورند و بالای آن مقدار هفت هشت مثقال آب برگ آنرا خالص و یا آنکه آب دیگر داخل نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم را دفع نماید و مجرب دانسته اند ضماد برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل ورام و نضج دمامیل نافع و از گل آن کاغذ زنگ میتوان نمود و رنگ آن از خوشرنگی نمیباشد و لیکن ثبات ندارد و لیکن برگ درست گرم کرده آن جهت تحلیل نزول آب بر هر عضو که باشد کوبیده یکطرف آنرا پخته مانند گرده نان یک روبخته جهت تحلیل نزول آب در بیضه گرم کرده بدون بخته آن جهت تحلیل ورام بارده و نضج دمامیل مفید و تخم آنرا چون سائیده بر ناصور و زخمهای کهنه بمالند و بقیلة آلوده در جوف آن گذارند نافع جیدار بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و راء مهمله لغت فارسی ست ماهیت آن نباتی شجری ست برگ آن مانند برگ بلوط و باشدت سبزی مائل بزردی و بر روی شبنمی می نشیند و از آن از سرخی بقدر عدسی منعقد میگردد و سرخی آن زیاده میگردد تا آخر آبدار مانند آلی میماند و آنرا حب القرمز میگویند و درخت القاف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ثمر آن بقدر بازو و مائل بتدویر طبیعت نبات آن سرد و خشک در سوم افعال و خواص آن چون برگ خشک آنرا سائیده یکمثقال با آب سرد بخورند امساک بطن نماید و چون با عسل و روغن گل لبرنشنه دو مثقال آنرا بخورند زحیر را دفع نماید و در آن جهت التیام جراحات اطلاء آن جهت تقویت اعضاء مسترخیه و ضماد برگ تازه آن جهت تحلیل ورام حاره و تسکین اوجاع و زیادتی آن مسهک ثقل و مطبوخ و طبیخ آن جهت تجفیف رطوبات رحم مقدار شربت آن یکمثقال جیکلک بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح لام و سکون کاف لغت ترکی است ماهیت آن ثمریست شبیه بدل کنجشک و در جوف آن و انها ریزه شبیه بلهانیکه در توت میباشد و رسیده آن سرخ تیره چاشنی دارد و در بو شبیه بخربزه کرمک لذیذ و گیاه آن بقدر شبری و زیاده از آن و برگ آن شبیه ببرگ گلسرخ و بالندک خار و گل آن مانند یاسمن و گل بنفشه سبز و در نهگابن لیدانه و لیدانه و در دیلم جیل و در سبز گیسلا و مازندران خربزه گاو مانند و این تلفید میجو تو نامیده است و گیاه دیگر را که دائم سبز است و دانه سرخ شفاف بقدر نخودی و از وسط برگ آن بجیری مانند موی باریک متصل و برگ آن بقدر درهمی و با تقعیر و انتهای آن مثل سر سوزن از جمله خارها ست و آنرا کجونا مند و هر دو قسم آن در طبرستان بهم میرسد و اخیر را در نهگابن خیر نامند و آنه دانه آن بتی طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مقوی دل مطفی صفرا و مرطب بدن و جهت از جه سوداویه و خفقان و سعال یبسی و جرب و حکه و بواسیر و تصفیه خون و حدری و خصبه نافع و در جمیع افعال گیاه آن مثل حلیق ست باب ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها حاء مهمله است فصل الحاء المهملة مع الالف + حا اقطی بفتح حاء مهمله و الف و کسر همزه و سکون نون و کسر قاف مهمله و سکون یاء بغدادی گفته لغت یونانیست و یوس اقطی نیز نامند و آن سیوقه است ماهیت آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر آن به بزرگی شجر میشود شاخهای باریک و از چهار عدد و زیاده نمیشود و برگ آن مشرف و بقدر برگ گردگان و صغیر آن بمقدار شبری و شاخهای آن باریک و برگ آن مشرف و بقدر برگ بادام و گل آن بر هر شاخه و سینه و قمر سر هر سه مقدار ایلم و در جو زا میرسد و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مخرج اخلاط

اخلاط لزجه و رطوبات غلیظه و مفتح سدد و مزیل استسقا و اوجاع مفاصل شرباً و طلاءً مجرب جهت حمول آنجخته اوجاع رحم امراض متعدده و نواصیر متوجه و حب آن را
چون در اوقات حیض بلع نمایند منع آبستنی نماید مجرب و مضمضه آب آن جهت اسقاط کرم دندان و طلای آن بر موی باعث سیاهی و عدم اسقاط
آن سعوط آن سه روز باعث زوال حمرت عین مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یکدرهم حاج بفتح حاء مهمله و الف و جیم بفارسی خار شتر و ترکی
دونیکانی و بهندی جواسا نامند ماهیت آن گیاهی ست که ترنجبین بر آن در خراسان منعقد میگردد و بغدادی نوشته که اسم خار عاقول است غلط کرده
کیکه آنرا خلنج دانسته طبیعت آن گرم بسیار خشک سرد نیز گفته اند افعال و خواص آن رادع و مفتح و جالی و تریاق سموم و ضماد و تجویر آن
رافع بواسیر اکتحال عصاره آن جهت بیاض خفیف چشم و قطور عصاره آن با صبر آنرا در بینی ناشتا بعد یکساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت
رفع صداع مزمن مجرب دانسته اند و روغن آن که از آب برگ تازه آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل و جمیع علل بارده و نقابت و نشر و شگوفه آنجخته بواسیر
نافع است حاشا بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و الف بیونانی توموس و در مغرب معروف بصعتر الحمیر است و در بیت المقدس حوالی و مواضع سنگلاخ بسیار
میروید ماهیت آن نوعی از پودنه کوهی است شبیه بصعتر و بقدر یک شبر و شاخهای آن باریک پر برگ و بر آن زغبی مانند پنبه و گل آن ریزه و سفید مایل بنفشی
سرخی و تخم آن کوچکتر از خردل و نبات آن سنگلاخها طبیعت آن در سیوم گرم و خشک شیخ الرئیس بغدادی و صاحب شفاء الاسقام و دیگران گرم و خشک در سیوم
و انطاکی در دوم دانسته اند افعال و خواص آن سخن قوی مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سدد احشاء منقی سینه و شش جهت ضیق
النفس سرفه و تقویت معده و کبد و طحال و گرده و تحلیل خون منجمد و تریاق سموم بارده حیوانیه و نباتیه و حابس نفث الدم و مقطع و مسهل بلغم و مجرب اقسام کرم
معده و شگوفه آن مسهل سودا و اقسام مقام افتیمون با نمک طعام و سرکه باعث زیادتی تلطیف و تقطیع آنست و چون دو درهم حاشا را با نمک و سرکه
بیاشامند اسهال کیموس بلغمی نماید و چون دو مثقال آنرا با عسل بکوبند و با آب گرم بیاشامند جهت فالج و لقوه و نسیان و کزاز و صرع و تقویت
گرده و باه و رفع درد و رمین و حلق و نفث بالجمله و تفتیح قولنج نافع و چون قدری قلیلی در طعام داخل کنند مانند سبز و جهت ضعف چشم را نافع بود و قوت
باصره را نگهدارد و ضعف معده و دیگر حادث از اخلاط فاسده را زایل کند و اعانت بر هضم غذا نماید و آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت عسر النفس و نفس
انتصابی و اخراج حبات و ادرار حیض و بول اخراج جنین و مشیمه و لعوق آن با عسل جهت اسهال نفث بلغم و فضول لزجه در سینه و سرفه و ضیق و ضماد آن
با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیه تازه و تحلیل خون منجمد در اعضا و قلع ثالیل بکدفعه و با پیه نیز قی افزوده و لبن منعقد سوداوی و شراب جهت عرق
النسا و امثال آن نافع و مجری آن جهت مضر و عین نافع و باعث افاقه آنها دست بو بیند چون زن مصروع و رحیض اشتعال الصداع گرد دو آن اشتمام او
اگر با فاید آید علامت برانست مضر ریه مصلح آن نعناع مقدار شربت آن از دو مثقال تا پنجدرهم بدل آن در تنقیه بوزن آن افتیمون و در تقویه قیر کدو ز آن
آن صعتر و چون یکورت نزا باده و وزن آن آب انگور بجوشانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قوی تر از جرم آنست و شراب آن یکدرهم مثقال با کوفته جهت درد سینه
و ضعف رطل آب انگور در آن کوچکی انداخته آن بسته بگذارند تا مخمر گردد و پس استعمال نمایند جهت تقویت هاضمه و رفع سوء الهضم و سقوط اشتها
و اوجاع عصبانی و سرد و سایر اوجاع ها و درد ها و تسکین و تسخیر به تنهائی باره و رفع ضرر سرد و هوا و برد ها و مرهم باره و حیوانیه و نباتیه
مؤثر و حاشا در جمیع افعال قوی تر از صعتر است حاششیش بفتح حاء مهمله و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء تحتانیه و سکون شین معجمه بیونانی
حسن یوسف نامند ماهیت آن چیزیست مانند موم که در آبها منجمد میگردد و رنگ آن مائل بسفیدی و بعضی مائل بشیرینی و بهندی انجمه تحقیق
و انها البیت بسیار ریزه سفید از خشخاش ریزه تر و صلب بهندی تخم کرلی نامند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت
تند و تیز از ... و منی قوی چون بیاشامند تخصیص که بدع شد بیاشد مقدار نیم درهم آنرا با آب گرم ... آورد و ...
تسمیه بخون نمایند جراحات یا بد از آن و ضماد آن بجالی و سرخ کننده رخساره و مستعمل زنان است و جهت ... استعمال آن از
خارج بدن مجوز خوردن یکدرهم آن کشنده یعنی مفرط و احراق لعاب و خناق ... آن ... و ... روغن بادام

وسویق آرد جو سرد کرده بردهٔ بخود و جلاب سرد کرده و دوغ گاو یا قرص کافور است حاماسوقی بفتح حاء مهمله والف و فتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر قاف و سکون یای ماهیت آن نباتی است منبسط بر روی زمین بقدر شبری و شاخهای آن پنج شعبه بسطبری انگشتی رسته با برگهای ریزه و گل آن سفید از شاخهای آن ثمری بقدر نلفلی میروید چون قطع نمایند از آن لبن جاری میگردد طبیعت آن گرم و خشک در اول افعال و خواص آن بجهت لسع عقرب شربا و ضمادا مجرب و بجهت اصلاح رحم سفید است فصل الحاء المهملة مع الباء الموحدة رحباب بضم حاء مهمله و فتح بای موحده والف بای موحده ماهیت آن حیوانیست بسیار کوچک سیاه شبیه بعقرب و از جعل باریکتر و در غیر هند بنظر بهم نمی رسد چون کسی را بگزد و آنرا میکشد و در آخر روز تا آمدن صاحب آن تا سرخی چشم و کرب و گرمی و اضطراب و غلبهٔ عطش میگردد و علاج آن خورانیدن مخدرات قوی باشند که فورا اشتعال آنست حباب بفتح اول و ثانی والف و کسر حاء مهمله و بای موحده و بفارسی کرم شب تاب بهندی جگنی نیز نامند ماهیت آن حیوانی ست از مگس کوچکتر و اندک باریک و اغبر و زرد و مقدمش در نهایت سبزی و در زیر بال آن مستور و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب مانند اخگری درخشد طبیعت آن گرم و خشک حاد و از ذراریح قوی تر افعال و خواص آن سه عدد آن قتال و کبد و مقطوع الراس آن خشک شده باشد با دوازده مثقال نقیع حلبه تا چون سه روز بنوشند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و قطور کبد و خشک سائیده آن با روغن گل جهت اخراج چرک گوش و زوال کرمی آن با صبر سفید آنجهت اسقاط دانه بواسیر گویند چون آنرا در روغن کنجد اندازد و آن روغن را بر صورت بمالند باعث روشنی با مردم و تقضا حاجات حاجات ست حبارا بضم حاء مهمله و فتح بای موحده والف و فتح راء مهمله والف بفارسی هوبره و بترکی توغدری و بهندی جرز نامند ماهیت آن مرغیست بزرگ منقار آن بلند و پاهای آن دراز و سه نوع میباشد یکی بزرگ ابلق اندک بزرگتر از خروس خانگی و دیگری خاکستری رنگ منقش بسیاهی از آن نوع اندک کوچکتر و دیگری بسیار کوچک که سفید رنگ نامند با سلام طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص موافق مبرودین و گوشت و پیه آن جهت بو و ضیق النفس مبرد و مبرده و سنگدان آن بجهت حصات آن و آکثر امراض سینه و اکتحال با مثل آن نمک جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه آنرا با اندک نمک و فلفل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند و پنج عدد آنرا فرو برند در قطع اسهال دوسی که ذرب نامند بدیل است و خون آن تا سه مثقال با آب شراب جهت بیماری ضیق النفس و خاکستر آن جهت تاکیل ضمادا نافع و گوشت آن دیر هضم و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن آنرا با موی لب آن حب الفلفل سائیده با عسل بکسی بخورانند باعث محبت مفرط میشود و تعلیق آن موجب قبول و تعلیق چشم راست آن رافع چشم زخم و تعلیق سنگ که در سنگدان آن بهم میرسد قاطع رعاف و بیضهٔ آن خضاب جید است حبحوب بفتح اول و سکون ثانی و فتح حاء مهمله و ضم بای موحده و سکون واو ماهیت آن ثمر درختی است در سحو و عمان به بزرگی درخت نارجیل ولیکن لیف ندارد و مستعمل ثمر آنست که بزرگتر از ثمر نارجیل است و پوست آن نازک تر و بشکنند از جوف آن بقدر نخودی بزرگتر از آن چیزی شبیه با رد غبر لذاع تند ترش با قبوضت بسیار بر می آید و مادام که در پوست است قوت آن هفت سال باقی میماند و چون بر خون آن در ند تا یکسال طبیعت آن در دوم سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی و دفع غثیان و چون یک هفته بدان مداومت نمایند جهت رفع صداع حار و منع تصاعد بخار به سر نافع و سدر و دوار و با عسل جهت زحیر نافع مضر سینه و صوت و مورث سعال مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درهم بدل آن سماق است و در هند و بنگاله ثمری شبیه بدانچه مذکور شد بهم میرسد ولیکن درخت آن شبیه بدرخت نارجیل نیست بلکه شبیه بدرخت بیل است و در هیئت و ثمر اندک کوچکتر و برگ آن نیز کوچکتر از برگ آن و تخم آن کوچکتر از نخود و مغز آن ترش و با قبوضت و بعضی نوع آن اندک چاشنی دارد و آنرا بهندی و در بنگاله کوبته و کیته بهل نامند و انشاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد حبرج بفتح حاء مهمله و بای موحده و راء مهمله و سکون جیم ماهیت آن مرغیست معروف شبیه بچکاوک و از آن کوچکتر و در کنار آبها میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مغلظ و مولد خون سوداوی مصلح آن بطریخ و با مصطکی و دارچینی و سرکه دهری و اشترغاز و سیر دفعت خوردن ست و اگر اندک روغنی بر آن مالیده بریان نمایند بدنیست و مجوز است حب لبان بفتح حاء مهمله و ضم با مشدد و الف و لام و فتح بای موحده و الف و نون بهندی لکاین و بفرنگی نوانکون

تا دو نامند ماهیت آن دانه ایست کوچکتر از لبته و مدور و در غلافی مانند غلاف لوبیا و باندک تلخی و پوست آن سفید رقیق و درخت آن بزرگتر از درخت گز و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و کوچکتر از آن و بسیار سبز و گل آن زرد و رنگ مانند گل لبسان دانه دو دو گویند برگهای لحیفه شاخهای آن بسیار سفید میباشد بغلاف انتها دیگر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح شده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره آن تنقیه آشامیدن جرم آن با آب سرکه جهت سپرز و جرب و قمل با آنجهة رعاف بسنون آنجهة استحکام لثه و ضماد آنجهة تحلیل اورام صلبه و تشنج و مفاصل سقفه و صلابات جگر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب حکه و بثور چشم ثانی لیل نافع و مغثی مضر جگر و معده و مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بکوزن و نیم آن سلیخه و عشر آن لبسباسه و روغن آن بجای محلل و قطور آن جهة درد گوش و دوی و طنین تمریخ بدان جهت رفع ثالیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و دبا مطلقا و جهت قی بلغمی و ضماد آن با عسل جهة نزلات بارده و سرد دماغ و جرب حکه و تغییر جلد و قروح نافع و آشامیدن یکمثقال آن با آب و عسل مهیج قی و مسهل با آب سرا جهة تنقیه جگر و سپرز و پنجدرهم آن مسهل رطوبات رقیقه مضر معده و مصلح آن انیسون چون داخل حبوب کند تشکرج نمیگردد حب بلسان بفتح حاء مهمله و کسر باء موحده مشدده و فتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون ماهیت آن تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی و بزرگتر از آن اندک مایل بطول و رنگ آن اشقر و اندک ثقیل الوزن و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و فرق میان آن و تخم لبنام آنست که تخم لبنام بمزه و بمعنی دماوردست و گفته اند بالفعل چون حب بلسان و درخت آن مفقوده است تخم لبنام را بدل آن میکنند و بدل آن میشود طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده و رافع برودت آن و مقوی هاضمه با قوت تریاقیه و مجفف رطوبات معده و امعا و رافع صرع و سدر و دوار و درد سر کهنه و نزد مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و سرفه و ورم رحم و درد معده و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سده جگر و استسقا و عرق النسا و گزیدن هوام و حبس البول و احتباس حیض و داء الثعلب و داء الحیه و تقویت بیخ موی شرباً و ضماداً نافع و جلوس در طبیخ آن جهة انغاج رحم مضر مثانه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بکوزن و نیم آن عود بلسان و اگر نباشد بوزن آن سلیخه و عشر آن لبسباسه در تریاقیت هموزن آن زراوند طویل و حب الغار و در بلسان نیز بعض خواص آن مذکور شد حبة الخضراء بفتح حاء مهمله و موحده مشدده و ضم تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح حاء و سکون ضاد معجمتین و فتح راء مهمله و الف ماهیت آن ثمر درخت بطم است که بفارسی شقر نامند و در بطم خواص درخت آن مذکور شد و حبة الخضراء را بفارسی بن نامند و دو نوع است یکی نوع را شادین گویند و این کوچکتر و پوست آن نازکتر بحدیکه با پوست توان خائید و خورد و دوم از آن بزرگتر و پوست آن صلبتر و این مولف گفته که این زمان سه نوع است بدین قسم که در سال در دو نواح آن درخت بن را ابالپسته پیوند میکنند ثمر آن بزرگتر و لذیذتر میشود و آنرا کلخنگ مینامند و بهترین آن سبز تازه بزرگ دانه آنست و درخت شاه بن را فرد نامند و ثمر آن درخوشه میباشد و خام آنرا انبشته نامند و در نامند و آنرا در نخ و ابدارق داخل می نمایند برای نیکوئی طعم و رائحه و تقویت معده و درخت شاه بن را فر و صمغ آنرا صمغ الفر گویند و در حرف الضاد خواهد آمد انشاء الله تعالی طبیعت تازه آن در اول گرم و در دوم خشک و آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح مقوی حواس و جگر و سپرز و مسمن و مهیج باه و مسمن بدن گرده و مسکن وجع باطنی و مفتح سده گرده و مخرج رطوبات سینه و شش و منقی بدن از فضلات بلغمی و مفتت حصاة و طین صلاتی که از صدمه و ضربه بهم رسیده باشد و مخرج اقسام کرم معده و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ و ریاح شرباً و باقوت قابضه جهة فالج و لقوه و سرفه و خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی و استسقا مفید و با بادام استسقا مفید و با بادام و شکر جهت تسمین بدن و تقطیر البول و با سرکه آشامیدن جهة درد سر و تنقیه جگر و گزیدن افعی و رتیلا نافع و در داخل نان کردن باعث انهضام و دافع ضرر آنست و مضر محرورین و بطی الهضم و در دی الکیموس و مصدع و مضر دماغ و احشاء حار و اکثار آن باعث جوشش دهان و ابطال شهوت طعام مصلح آن گلاب و سیب و ریباس و کهامضه و سکنجبین گویند کتیرا و گویند خمیره بنفشه مقدار شربت آن تا سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز بادام تلخ یا پسته یا مغز گردگان گویند بوزن آن حب البطم و پوست ضماد آن مفتح جراحات صلبه و طلای آن منقی و جهة کلف و شقاق لب مفید و طلا و سوخته آن برای داء الثعلب باعث

خصوصاً موی سر و برگ آن را با زیتون خشک نموده بکوبند و بر جراحات ساییده ... سازند مو را بلند و دراز گرداند و مداومت و اغتسال آن در حمام مانع نزلات و نافع جهت ... برگ آن در اول گرم و خشک مقوی بدن جهت دفع رایحه کریه بدن و گریزانیدن هوام و نگاهداشتن چوب آن با خود جهت تقاضای حاجات و بخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام و ریشه مجرب دانسته‌اند و چون با مصطکی و قسط در روغن بجوشانند جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و مفاصل و اورام و جبر و کسر و مزیله و سقطه بغایت مفید است شرباً و طلاءً و ضماداً و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن و جهت قروح ردیه و سرفه مزمن و تلیین بطن و تنقیه با عرق ... افعی تقیید حب الراس بفتح اول و ضم ثانی مشدده الف و لام و فتح را مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و میم از نبات اجبل ... و اسطا قشا اغریا نامند و ابن بیطار گفته که معنی آن زبیب الجبل است و بغدادی گفته که نیست چنین ماهیت آن نباتیست شبیه مویزج و ... خلافی شبیه لبتر طعم و حین با اندک تندی و تلخی و عفوصت و ... در نیز گفته‌اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان و همدان نیز در گل آن شبیه به سوسن ... در حرف الراء مذکور خواهد شد و گفته‌اند برگ آن شبیه به برگ کرم ... و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنگ است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل مقوی ... مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع شرباً و طلاءً و غسولاً مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن را ... سن بقدر میوزان صاحب تحفه نوشته که مؤلف ما لا یسع و غیره مویزج را حب الراس دانسته‌اند و اشتباه ایشان بجهت مشابهت این با حب الریباس است مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح یا موحده و الف و سین مهمله بفارسی تخم ریباس نامند و بهترین آن تازه آنست طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و جهت قرحه صفراوی و جرب و حکه شرباً و ضماداً نافع بدل آن تخم حماض بستانی است حب اللزلم بضم زای معجمه و فتح لام و سکون ... ماهیت آن تخم کنگر است چنانچه بعضی توهم نموده‌اند و ابن بیطار نوشته که این اقد گفته که آن جنسیست چرب مغبر و اندک بزرگ از نخود ... با اندک تقعیر خوش طعم و لذیذ و از حبشه و بربر آورند و نزد ما آنرا فلفل السودان ... و بغدادی نوشته که آن ... بزرگتر از نخود و در ... خوشبو و خوش مزه و شیرین پوست آن مایل به سیاهی و در شهر ... و در مصر بسیار ... اندک ... آورند ... آن کمتر از زرعی و ... طبیعت آن در دوم گرم و تر با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن محرک باه مسمن بدن گرده ... ضعیفه و دفع خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقة البول شرباً و چون بخایند و بر کاهش بمالند آنرا زایل گرداند مقدار شربت آن جهت تحریک باه تا هفت مثقال بدل آن حبة الخضراء مضر حلق است و مولد سده مصلح آن سکنجبین حب السمنه بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها آنرا اشتاهیدانه ... در فارسی ... ماهیت آن دانه ایست بقدر فلفل ... رنگ آن املس مغز آن سفید شیرین با دهنیت نبات آن بقدر ذرعی ... و برگ آن سفید ... آن صحرا و بیابانها طبیعت آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن ... اشتاهیدان شیر مغز آن ... آنرا بکوبند در آب آرد و شکر و روغن بادام شیرین با روغن کنجد تازه ... نافع ... لاغران ... ابدان مهزولین و صاحبان برد ... آشامیدن آب برگ درخت آن ... جهت اسهال بلغم و صفرا ... مقدار شربت از مغز آن تا درهم بدل آن ... و کنجد با لبناه و ... مصلح آن سکنجبین حب العزیز بفتح عین مهمله و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه ماهیت آنرا انطاکی مانند ماهیت حب الرشم نوشته و بغدادی دو نوع گفته نوعی را اهل مصر در اسکندریه زراعت می‌نمایند و در بلستان هنگام بودن آفتاب برج ... طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم افعال و خواص آن مسمن بدن و گرده لاغر و مولد خون صالح جهت تقویت باه و کلیه ضعیف و حرقة البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون اکثار آن مضر حلق و ثقیل و مولد سده و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا ده درم ... بدل آن حبة الخضراء و بهترین طریق استعمال آن ... است که آنرا بکوبند ... حب القاقلة بضم قاف و سکون ... عربی کاغذ ... حکیم علی در شرح قانون نوشته که آنرا سندی ... بضم کاف و سکون ... مثناة فوقانیه ... قسم را و ... با و فارسی ... عربی این قسم را بعربی ... ماهیت آن نوشته‌اند ... سیاه ... و ... کمتر از ... بنگ ... و ...

حراقت میکند و آنچه در بنگاله دیده شد نخود است بلکه دانه ایست اکثر سفید مایل بزردی و بعضی مایل بسرخی و بعضی تیره و مغز آن پهن اندک طولانی بقدر دانه عدس
و حلبه و مغز آن دو پاره و سفید رنگ طبیعت آن گرم در سوم خشک در دوم و گویند گرم در دوم مایل برطوبت است افعال و خواص آن مفتح
مفتت حصاة گرده و مشهی طعام و رافع فواق و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سده و مسهل قولنج بلغمی و مفتت
و بابالو و ملینه بگیرد چون شش مثقال آن را با شش مثقال تخم خشخاش در سفیدا و پنج مثقال آب جوشانند و آبش نگاهدارند پنج مثقال آب مذکور
نموده و دوازده و نیم مثقال آنرا صبح ناشتا بیاشامند و دوازده و نیم مثقال را شام نیز بیاشامند و دو هفته بنوشند جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب است
و ضماد آن جهت بگلی زنگ خسار و نفع بواسیر نافع و مضر ریه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم با آب برگ ترب برای تفتیت حصاة چنانچه مجرب است
تراشان او سپید و در آب جوشانده بر سنگ مثانه و گرده بریزند نرم میشود و بآسانی بریده میگردد و اهل هند را عقیده آنست که چون بگویند بر سنگ بچالند سنگ را زائل
قلع میگرداند حب الکلکل بفتح کاف و فتح لام ماهیت آن حب نانخواه است در تحفة الاطفال ذکر یافت و آن تخمی است شبیه بکرده کوچکی از باقلا بزرگتر
و مایل بطول و در وسط آن خط طولی و رنگ آن ممزوج با ترکی مختلف و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن ماخوذ در سنبل و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه
نوشته که هندی کونچ نامند بخلاف او و ذکر آن شبیه بدرخت لسترین و برگ آن زرد و ریزه و شاخ شبیه بگل لسان الحمل که بر درخت تخم می بندد و بروی گلهای زرد و ریزه
و تخم آن در غلافی مانند خلاف باقلا بسیار بزرگی و بر خارهای ریزه که چون بر بدن رسد سوزش کند و خارش بسیار نماید طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول
خشک افعال و خواص آن محدر و مسکن جالی آثار و منقی بلغم و مقوی با آب گرم و آشامیدن یکمثقال آن با شراب مسمی بفلوفرکه آب انگور و
روغن است جهت بهبود اخراج مشیمه و جنین و در اطمث و نیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بخور هفت عدد آن
و بستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت و انتها مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و زیاده از آن مکرب و مغثی و تا دو درهم نشده مصلح
آن روغنها و صمغ عربی و مصطگی است حب المحلب بفتح میم و کسر نیز آمده و فتح الحاء و سکون حاء مهمله و فتح لام و باء موحده بفارسی بوند
مرمم و بهندی کیسونی نامند ماهیت آن حب نخی است شبیه بدانه حب البطم و تا یک قامت انسان تا زیاده بر آن برگ آن را تشبیه بسیرگی سپید و از برگ زرد آلو کوچک
خوشبو و چوب آن نیز خوشبو و لهذا عطاران اهل نهاوند جهت کمدن تیاب آن بسیار زیاد بوی آن بمشام رسد و سست نماید گل آن سفید و حب آن
بسیار خوشبو و با تلخی و بر شاخهای آن میروید و بقدر حلبان که خلیا مانند و بهندی شرکالی و پوست آن سرخ مایل بسیاهی و مغز آن سفید باشند و لحم
چرب و اصل کثر خوشبو نهایت پیدا و روغن آن را نیز میگیرند و بهترین آن تازه بالیده سنگین خوشبوی بسیار چرب آنست که مغز آن در سفیدی مانند
مروارید باشد و بدترین آن سیاه آن بشت آن تلهاری کوه و بالا در سفید سبز در بیزان میرسد و اکثر آزاد زبانحان و نهاوندی آورند و روغن آن نیز
از آنجا والا لکی نوشته که پوست آن محرق یا بلسانست و صاحب تحفه نوشته که در گرم سیر یافت میشود و در بلوچستان بسیار و آنرا محلبک نامند طبیعت
آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن کمتر از گرمی و با قوت مقلله و مضر ریه و قابض افعال و خواص آن مفرح اعضاء و الراس و الصدر و القلب و الغذاء و النقص مفرح
حواس جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و خفقان و ضیق النفس و غشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند کبد و طحال و گرده و ظهر و قولنج و درد
و امثال آنها خصوصاً با ماء العسل جهت آنکه محلل ریاح غلیظه است و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیر البول و نهی و درد اسهال
و موسیر از گل مختوم است چون آنرا اکتحال کنند باعث سرعت التیام آن گردد و مدت و قرحات اجفان باشد و حامل آن نزلات است و لثه و اوجاع و غیر ذلک آنچه
مجرب صاحب کتاب است و طبیخ آنچه نقرس تحلیل صلابات حادث از صدمه و ضربه میگردد کند شده باشد و تقویت اعضاء ضعیفه خصوصاً با آس و
ضماد آن نیز جهت نقرس و اوجاع بارده نافع مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز گردگان و بادام تلخ المضار مضر دماغ و احشاء حار مصلح
آن گلاب و آب گلاب و روغن بنفشه و رب سیب سیاه و حب النحاس و امثال آن در بار جمه کمونی و قیدوس و بخور آن مبطل سحر و مداومت بخور آن حب العنت و شکار
چوب برگ آن در اول گرم و خشک مقوی آن نافع و رایحه کریهه آن و گریزاننده هوام نزدیک آب نگردند و نگاهداشتن چوب آن در خانه جهت دفع آن و نیز

آن جهت کریز انیدن هوام و لسبش مجرب گفته اند و چون با سداب مصطکی و قسط در روغن بجوشانند و بمالند بر اعضا و بیاشامند تریاق منافع و القوه و نقرس و کزاز و اوجاع مفاصل و نقرس او ام حو و گزیدن هوام مفید است حب المنشم بکسر میم و سکون نون و فتح شین معجمه و شین معجمه گفته اند و فیه لغت عربیه ماهیت آن دانه الیست خوشبو و خوش طعم شبیه بحب البلسم و کوچکتر از آن و مغز آن و رقیق رقیق بسیار الملمس زرد و شکل مغز آن سفید و از بلاد ایمن و حجاز خیزد و گویند فلفلیه است و رنگ آن مائل بسرخی و زردی و درخت آن شبیه الشمسا و طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مفتح و مسخن و مبهی و مقوی معده مسترخیه و هاضم و مجفف و ناشف رطوبات غریبه معده و احشا و مدر بول و مفتت حصاة و در بول و دافع بخارات رویه مضر با وطاالذه و اکثار آن مضر مصدع و مصلح آن ... مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن کبابه است و اکثر علمای هند و حجاز خصوص زنان ... تسخیر بیاشند برای محبت یا عداوت استعمال نمایند و خوشبوست و دیگر بهر قصد اراده کنند استعمال نمایند همان اثر می بخشد خصوص در عداوت و قبض و تفرقه میان متحابین مشهور است میان عرب چون خواهند که در میان دو کس یا جماعت عداوت و تفرقه افکنند میگویند ... حب النیل بکسر نون سکون با و فتح تا فوقانی ... حب النیل بکسر نون سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بفارسی تخم ... و بهندی ... و بزبان بنگالی ... ماهیت آن ... شبیه بلبلاب ... برگ آن سبز و در هر برگ گل کبودی شبیه گل ... و در غلافی سه دانه مثلث شکل که حب النیل نامند طبیعت در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن ... و مفتح سده و جگر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظ و خصوص ... و دافع اوجاع مفاصل و سائر امراض بارده ... و نقرس و جرب و قروح خبیثه و استسقا ... مسهل صفرا و اخلاط غلیظ ... مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی ... درهم شکر سفید ... مقدار شربت آن ... اسهال مفرط ... اصلاح ... و مصلح آن ... و جرب ... و بادام ... با مطبوخات مناسب بیاشامند ... حنظل ... معاجین ... بعمل آید ...

حجر مطلق آن ... است و فصل الحجار المطلق الحجر بفتح اول و دوم و سکون را مهمله ... سنگ ... ماهیت آن اجسام صلبه ... اجزای لطیفه ... رطوبات لزجه ... حرارت و یبس ... بعد اخری تا آنکه ... اگر رطوبت و برودت غالب باشد سفید ... و اگر حرارت ... سیاه و صلب و اگر ضعیف باشد ... و ... آن ... اقسام و مراتب آن طول ... و حافظی ... حجر الابیض بفتح حا و سکون جیم ... و ... سنگ ... طبیعت معتدل مائل بحرارت ... افعال و خواص آن ... حجر الابیض زجاج آئینه است

حجر الاحمر بفتح الف و سکون حا مهمله و فتح میم و کسر لون و سکون یا ... ماهیت آن نوعی از الماس ... مرجان و ... سم قاتل است

حجر الارمنی بفتح همزه و سکون را مهمله و فتح میم و کسر نون و یا نسبت ماهیت آن سنگی است لاجوردی ... رنگ ازرق ... آن نرم و ...

۲۳۰

آن شکستن یا بستن باشد و مانند کرم موجب انطاکی نوشته که شاید لاجورد و فیروزج کالی باشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم و انطاکی در دوم سرد و خشک نوشته و صاحب اختیارات در اول گرم و خشک دانسته افعال و خواص آن مفرح قلب بالخاصیت و بالعرض بسبب تنقیه سودا و مسهل قوی سودا و از لاجورد اقوی دافع خفقان سوداوی و ... بالخاصیت جهت جذام مفید مستعمل مغسول آنست و غسل آن باعث زیادتی تقویت عمل آنست و غیر مغسول آن مضر معده و مغثی و مصلح آن کثیرا و عسل و سلیخه و انیسون مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن لاجورد مغسول است بیک وزن و نیم آن بوزن خربق **حجر الاساکفه** بفتح الف و سین مهمله و الف و کسر کاف و فتح فا و ها ماهیت آن سنگی است بلون بسرخی و زردی و سیاهی در هم مهیات سنگریزه و شکسته آن مایل بتیرگی و کبود طبیعت آن سرد و خشک است افعال و خواص آن ذرور و آنجه در رم کثیر جراحات و قطع نزف الدم نافع و داخل کفش گران است لهذا آنرا حجر الاساکفه نامند و اسکاف کفش دوز است **حجر الاسفنج** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم سنگی است که در اسفنج یافت میشود و ماهیت اسفنج مذکور شده و بهترین آن سفید صلب است طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مجفف بلغم و قاطع نزف الدم و ذرور آنجه التیام جراحات و طلای آنجه تحلیل ورم و آشامیدنی دو دانگ آن با شراب بلسان جهت تفتیت حصاة گرده و مثانه نافع **حجر الاعرابی** بکسر الف و سکون عین و فتح را مهملتین و الف و بکسر باء موحده و یاء نسبت بفارسی زرنگ سنگ زخم مانند ماهیت آن سنگی است شبیه بعاج و از بادیه عرب خیزد افعال و خواص آن جالی و قاطع نزف الدم و جراحات و نخیر او با سنون محرق آنجه جلای دندان و استحکام لثه نافع **حجر الافروج** بفتح الف و سکون فا و ضم را مهمله و سکون واو و جیم مجر افرودی نیز نامند ماهیت آن سنگی است مانند نشو و سبک و بر روی آب می‌ایستد و از اسلام جوی روم خیزد افعال و خواص آن مجفف و قابض و آشامیدن یک دانگ محکوک آن با حال تعویذ دفع سم گزیدن عقرب نماید **حجر الافریقی** بکسر همزه و سکون فا و کسر را مهمله و سکون مثناة تحتانیه و کسر قاف و یاء نسبت ماهیت آن سنگی است ما بین خفت و ثقل و صلابت و لین و با خطوط اسفید مانند ... و از افریقیه خیزد و بهترین آن سرو رنگ متوسط بین خفت و ثقل و در صلابت و لین آنست طبیعت آن مجفف با اندک ... افعال و خواص آن محرق آن که سه مرتبه گرم کرده در خمیر اندازند و پس سائیده بشویند جهت قروح خبیثه و متعفنه و مفرد یا بشرب غسل نافع و با موم روغن جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید و احراق آن بسبب زیادتی قوت آنست استعمال محرق غیر مغسول آن جایز نیست **حجر الانغماطس** بفتح همزه و نون و فتح غین معجمه و الف و کسر طا و سکون سین مهملتین ماهیت آن سنگی است که چون بسایند در رنگ خون گردد افعال و خواص آن مخطور آن با شیر زنان در چشم جهت ورم و ... مفید **حجر الایلی** بکسر همزه و فتح یاء مثناة تحتانیه و تشدید و لام ماهیت آن سنگی است که در میان گاو کوهی ... می‌یابند آنها را در زهر گاو می نامند و در پادزهر مذکور شد **حجر البارقی** بفتح باء موحده و الف و کسر را مهمله و قاف و سکون یاء نسبت ماهیت آن سنگی است شبیه بحجر خزفی ... و سبک و خود از بارقه که موضعی است قریب بکوفه منسوب دارند اندکی از آن آب ... بخود جذب نماید ... آب می‌ایستد و بعد جذب بر ته آب میرود و چون در آفتاب گذارند آب از آن پس میدهد افعال و خواص آن گویند از خواص آنست که چون بجهت استسقاء زقی حوالی ناف و اندک جراحت کرده بر آن ببندند جذب رطوبات کند و بعد جذب در آفتاب گذارند رطوبات را پس بعد پس دادن رطوبات باز ببندند تا آنکه تمام رطوبات را جذب نماید و صحت یابد و وزن آن قطعه باید تا سه قیراط باشد که نه مثقال است و قطعه نیم مثقالی دو مثقال آب را جذب نماید **حجر البحری** بفتح باء موحده و سکون حا و کسر را مهملتین و سکون یاء نسبت ماهیت آن حجری است اسفید مدور صلب و جوف آن ... که باعلی و اسفل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از آن ... در حرف الالف ذکر یافت گفته اند چیزی است شبیه بفلک مغزکه در سواحل می بازد و دوران چیز نیست که از اعلی باسفل حرکت نماید و گفته اند که آن صدف بحری است که بعد مردن ریختن خارها دریا بسواحل می اندازند و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیت است افعال و خواص آن آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ آن در تفتیت حصاة هر موضع که باشد بغایت موثر است و مجرب گفته اند **حجرة البحیره** بضم باء موحده و فتح حا مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و ها ماهیت آن سنگی است زمین و سیاه و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از نوع شام خیزد افعال و خواص آن با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهت تحلیل ریاح و ... والتیام

جراحات نافع حجر البرم بفتح بای موحده و رای مهمله و الف و میم ماهیت آن سنگی است سیاه که از آن دیگ و ظروف میسازند و در خراسان بسیار است افعال و
خواص آن جهت تقویت لثه و نزف الدم مؤثر است حجر البر بضم بای موحده و سکون عین و رای مهملتین ماهیت آن سنگی است سفید و در صیاف در بحر
حجاز یافته میشود افعال و خواص آن چون اندکی از آن را بیاشامند ادرار بسیار نماید و تقویت قلب و تفتیت حصاة کند بالخاصیت و تعلیق
آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول و آنچه در ساحل جده در صدف بر رنگ سیری بهیات سهم یافت میشود و بسیار کثیف و مستعمل در طب نیست
حجر الیشف بفتح بای موحده و سکون شین معجمه و فاو نسبت بیا رمثناة تحتانیه در اول بای موحده و در آخر نیز آمده و لغت ترکی یشم گویند بمیم در آخر ماهیت
آن سنگی است بسیار صلب با الوان بسیار میباشد بهتر رنگ آن زیتونی پس سبز مایل بزردی پس سبز صاف مایل بسفیدی پس سفید است که آنرا کافوری نامند لکن
آنچه صاف تر و صلب تر و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل است طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت تقویت قلب
و معده و خفقان عجیب الفعل حتی تعلیق آن جهت نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول و بانشراب سفید جهت حصاة مقدار شربت آن یکدانگ و تعلیق آن
بر گردن جهت خناق و بر روی دل جهت خفقان و طپش آن و بر مری و معده جهت تقویت آن و بریان جهت عسر ولادت و در دست جهت رفع سحر و چشم بد و دفع
صاعقه مؤثر و گویند که چون تمر در برج اسد باشد و بر آن صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت آلام باطنی نافع و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد
نقش صورت انسانی شرط انداخته اند و بعضی مقدار یک مثقال را شرط میدانند برای این عمل حجر البقر بفتح بای موحده و قاف و رای مهمله آنرا حرزة البقر
نیز نامند و بهندی گاو رتن ماهیت آن مهره ایست که در زهره گاو متکون میگردد و بقدر زرده بیضه مرغ و زرد و زرد تر از آن و تلخ و نزد برآوردن و
تازگی اندک نرم میباشد و بعد از سرد شدن و خشک گشتن اندک صلب تیره و بعضی منقط بسیاهی میگردد و جرم آن اندک خفیف و سست و ظاهر آن صلب
و مدور مستدیر و بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی طولانی و بهر شکلی که میخواهند در حین نرمی و تازگی میسازند و از یک مثقال تا چهار مثقال می باشد
و آنچه در شیر گاوان متکون میباید فادزهر است و در فادزهر ذکر یافت و گویند علامت تکون آن در زهره گاوان آنست روز بروز آنگاو زرد و
ضعیف و لاغر میگردد و چشم آن مایل بزردی و سفیدی و عدم آن مستدیر و اکثر اوقات فریاد میکند مخفی نگاه نماند که بسیار نیست و در باده بیشتر و در بلاد بارده
زیاده از حاره متکون میباید و این امر کلی نیست و نیز در زهره هر گاوی متکون نمی یابد بلکه در بعضی یکی و بهترین آن بزرگ سنگین تازه آنست طبیعت آن
در آخر دوم گرم و خشک و انطاکی در اول خشک و در دوم گفته افعال و خواص آن از حجر البیض بغایت ضعیف تر و محلل و مسمن و مدر بول و حیض و جالی و مفتت
حصاة و جهت یرقان مرضی که در هند و بنگاله در سکوچ اطفال بهم میرسد آنرا طبه بفتح دال حیار نقطه و بای موحده مشدد رده و باد دیگی بفتح بای موحده
و کسر کاف و خفای ها دیا نیز نامند نافع و اکتحال آن جهت نفع بیاض و تقویت بصر بتنهائی و با کتحال مناسبه و طلای آن جهت بهق و برص و رفع
آثار جلد و بواسیر و التیام جراحات و با آب کشنیز جهت حمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع بر جای داء الثعلب
بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط آن بعد سحق آن با آب چغندر جهت نزول آب چشم و خوردن آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از تمام
بلام بلا فاصله و یا در حمام داخل شدن و گوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید منی آن از مجربات دانسته اند و همچنین
با مغز بادام و یا نارجیل یا حبة الخضرا و یا حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و حمول آن با عسل جهت باثور مصر محرورین مصدع و مصلح آن
کثیرا مقدار شربت آن تا دو قیراط و یکمثقال آن قاتل آنچه در گرده گاو متکون میگردد و بزرگتر و سخت تر و در افعال ضعیفتر از آنست حجر البلور بکسر بای موحده و فتح لام
و سکون واو و رای مهمله ماهیت آن سنگی است معروف سفید و شفاف از شیشه صلب تر و شفاف تر از آن نگین تسبیح و ظروف و انگشتری و زرد و سرخی و قلیان و غیره
ظروف از آن میسازند افعال و خواص آن نگاه داشتن آن با خود مانع خوابهای مشوش و ترسیدن و آن نگاه کردن و از آن نافع سل و بیاشامیدن آن بستان از برای
شیر و باعث زیادتی شیر آن چون بخواهد که جلای آن زیاده گردد باید که در خون بز بنهند و بگذارند و اقسام بزرگی که در روان قسم میباشد لیسارند و در بیرون ظرف فضا
بارانند و عقب آن چندی بیاشد گذارند و در ظل گردد و لکن عیبناک تشبیه نیز از این ظاهر میگردد حجر البیض بضم بای موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و نون

بقول او لکسی ست که اقوی شده بر افعال خواص آن بنام آدمی گشته ماهیت آن سنگی شبیه بلوره از بی از آن حجر [illegible] بالقطعه [illegible]
طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل قوی چون آنرا در روغن زیتون بجوشانند و آنرا بر بدن اطفال بمالند [illegible]
مانند اهنا گردد حجر الحبشی بفتح را و مهمله و بای موحده و کسر شین معجمه و سکون یا و نسبت و آنرا حجر الفلفل نیز نامند ماهیت آن سنگی است شبیه [illegible]
و بعضی گویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنگ گردد طبیعت آن گرم و خشک بسیار [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
از آثار [illegible] و انتشار [illegible] ورم و ظفره تازه غیر صلب نافع است حجر الحمام بفتح حا و مهمله و میم [illegible] ماهیت آن حجری
که در دیگ یا [illegible] حمام متحجر میگردد و تیره رنگ [illegible] میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] از [illegible] سرطان
و ضماد آن جهت سرطان و غیر آن موثر است حجر الحوت بضم حا و مهمله و سکون واو و تا و مثناة فوقانیه بفارسی سنگ [illegible] نامند ماهیت آن [illegible]
سفید مضرس [illegible] الشکل [illegible] بسنگ که بر طرف سر [illegible] ماهی که بهندی [illegible] گویند [illegible]
[illegible] میباشد و در بنگاله بسیار است و [illegible] اکثر [illegible] و از ماهی کوچک تر که [illegible] باشد [illegible] ماهی [illegible] بزرگتر [illegible]
طبیعت آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible] حصاة گرده [illegible] حجر [illegible] بفتح حا و مهمله [illegible]
[illegible] گویند ماهیت آن اقسام میباشد قسمی معدنی و آنرا بازهر نامند و بعضی گویند که در معدن [illegible] رنگ [illegible]
و خاکستری میباشد [illegible] یک مثقال تا دو مثقال تا دو حیوانی که در عقب بعض [illegible] میباشد [illegible]
[illegible] میباشد و بعد رسیدن هوا متحجر میگردد و [illegible] صدق [illegible] خاکستری رنگ و بعضی [illegible]
[illegible] میباشد و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن گویند آنست که چون بر موضع گزیده مار [illegible] گردد و [illegible]
[illegible] و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر [illegible] شیر را منجمد [illegible] ان [illegible] و چون [illegible]
[illegible] امتحان دیگر آنکه چون [illegible] سیاه باشد و مبالغه سفید گرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود [illegible] دیگر آنکه چون
[illegible] در آن آید و این امتحان مختصر بدین نیست بلکه اکثر اصداف و جلزونات نیز چنین میباشد افعال و خواص
آن [illegible] است [illegible] و هوام دیگر ضعیف الفعل و لیکن شیخ الرئیس [illegible] نوشته که بالیوس [illegible]
[illegible] جهت [illegible] سنگ [illegible] نافع مقدار شربت آن تا سه قیراط و تعلیق مخطط آن جهت صداع و لیثرغس نافع
حجر الحوامی [illegible] و کسر میم و یا و نسبت ماهیت آن سنگی است سیاه رنگ [illegible] و از [illegible] در آتش مشتعل
گردد و چون آب [illegible] شعله ور گردد و چون در روغن اندازند منطفی شود افعال و خواص آن بخور آن جهت گریزانیدن هوام و بخور [illegible]
آن جهت [illegible] زنان [illegible] رحم و دفع اذیت حیوانات موذی موثر است حجر الخزفی بفتح خا و زا [illegible] و سکون یا و نسبت
ماهیت آن سنگی است مصری [illegible] صفایحی و زود [illegible] شود و از هم میپاشد و ریزه گردد طبیعت [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] افعال و خواص آن [illegible] سیسو [illegible] آن با شراب قاطع خون حیض [illegible] خوردن [illegible]
باعث قطع حمل [illegible] آن با عسل جهت ورم لسان و ترح [illegible] نافع [illegible] و انتشار آن [illegible] حجر الحفظ [illegible] بفتح حا و معجمه و طا و مهمله و الف
و [illegible] و سکون یا و مثناة تحتانیه و فا ماهیت آن [illegible] گفته و بعضی [illegible] را چون [illegible] نورباه [illegible] در شکم آنرا [illegible]
[illegible] و شکل آن [illegible] بالوان چون یکرنگ آنرا در [illegible] اگر [illegible] بر آن [illegible] تعلیق آن [illegible] مفرح
و [illegible] جهت [illegible] بعون الله تعالی مفید مجرب است [illegible] نوشته [illegible] مائل بزردی و سفیدی و اجزا [illegible] مانند
[illegible] میرسد و چون [illegible] عارض میشود [illegible] آن سنگ [illegible] او را اول [illegible] میشود و مگر در

آشیان خطا طبیعت و حریری که آشیانها آنرا بحیله بدست می آورند باینکه بجاهای نهانی زعفران بدروند و می نمایند بجویکه در پیدا نمایند و بعد دیدن آنها بچهار انزد
یکمان یرقان رفته آن خنگ را می آورند و مردم از آشیان بر می آرد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آنجهت یرقان و خفقان
و تقویت بصارة و تفتیح سدد شربا و ضمادا قلیلا نافع و گفته اند ملون آن را چون در حریر سپیده نگاه دارند باخود عزت جاه و قبول و قضای حوایج میگردد و
[illegible] گفته تعلیق سنگ بلون سرخ آن معجب و مفرح است حجر الخمار بفتح خاء معجمه و فتح میم و الف و راء مهمله آنرا حجر الخمار جهت آن نامند که رافع
خمار است و خرزة الخمار نیز نامند ماهیت آن سنگیست سنگین و بلمس آن نرم و سرخ مائل بسیاهی و بسیار صلب نیست و آن قسم از وه خمار است که جدید
و عتیق نشد بهترین آن آنست که چون بر مس بسایند سائیده آن سرخ رنگ باشد افعال و خواص آن چون مقدار یک مثقال نیم سائیده آنرا بخورند [illegible]
در ساعت خمار او زائل گردد و عرق نماید و سردی در سر و در فرح یابد حجر الدیک بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف ماهیت آن سنگی
است سفید مائل تیرگی بقدر باقلی و از آن کوچکتر در سنگدان خروس متکون میگردد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آنجهت
رفع احزان و هموم و وسواس و تقویت بصارة شربا و تعلیقا نافع و آشامیدن آبیکه آنرا در آن خیسانیده باشند جهت تسکین تشنگی مفرط و بعید نیست و نگاهداشتن
آن در دهان حجر الرحی بفتح راء و حاء مهملتین و الف آنرا قوقت نامند ماهیت آن سنگیست سیاه و پر سوراخ متخلخل باشد اسفنج و باصلابت و از جبال
مشرق و حلب خیزد طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و جالی بغایت و چون گرم کرده سرکه بر آن ریزند و عضو را بخار
آن دهند باعث ازاله ورم و رافع نزف الدم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و جالی بغایت و چون گرم کرده سرکه بر آن ریزند و عضو را
بخار آن دهند باعث ازاله ورم و رافع نزف الدم و رعاف و خون حیض است و شستن مقعده بسرکه که در آن آنرا افروخته باشند جهت [illegible]
و نطول آن جهت استحکام اعضا و قطع عرق و رفع اعیاء و حمول جرم آن جهت بواسیر و قطع حیض و طلای آن جهت استسقاء نافع حجر الرخام بفتح راء مهمله و خاء
معجمه و الف و میم ماهیت آن سنگیست معروف که در فرش بلاد و در قبرها نصب میکنند و اقسام میباشد مراد از مطلق آن قسم سفید است طبیعت
آن سرد در دوم و در سوم خشک افعال و خواص آن رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و رفع استسقاء و با صمغ [illegible]
[illegible] آنجهت رفع بواسیر و آشامیدن سحیق آن با عسل هر روز یک مثقال جهت رفع [illegible] گویند آشامیدن سنگ مقابر که منقوش باشد باعث
نسیان است و همچنین بسیار خواندن نقشهای آن و آشامیدن آن روز چهارشنبه پیش از طلوع آفتاب باسم معشوق بقصد رفع عشق معشوق است حجر الزبرجد [illegible]
و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله [illegible] ماهیت آن سنگیست با دسومت و ثقیل زرد رنگ [illegible] و شفاف شبیه به [illegible] فرق میان آن [illegible]
شدن آنست در آب آنکه محلول آن در شراب [illegible] بخلاف بلور افعال و خواص آن آشامیدن آب محلول آن جهت خفقان و نزف الدم و
حرارت معده و رفع مرض عشق مقدار شربت آن یکدرهم و نوعی از آن که مائل به زردی و بسیار براق نیست از جمله سموم است حجر الطیر بفتح سین
و سکون طاء و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهمله در آخر بفارسی سنگ [illegible] نامند ماهیت آن دو نوع است یکی معدنی و دیگری آبی
[illegible] که میخواهند منجمد میگردانند بدین قسم که زمینی را که [illegible] هر شکل که میخواهند حفر میکنند و یک شب میگذارند و بعد از [illegible] آن آبی که در آن
مکان محفوظ جمع گردد و روز دیگر رفته آن خاکی را که از آن بر آورده اند در آن میریزند و [illegible] میگذارند و بعد از آن که خوب منجمد و صلب گشت
بر می آورند و [illegible] جلا میدهند و معدنی آن نیز سنگهاست که از معدن آن بر می آورند و این صلب تر و شفاف تر از آبی آنست معدن
کرمان و در شهر [illegible] در آن عنبر و [illegible] زرد و احمر نیز است و کرمانی بهتر و صلب تر و رنگ آن سبز و سفید [illegible] و ملون [illegible]
و سفید و سرخ [illegible] بهترین همه آنست که از معدن [illegible] آورند افعال
و خواص آن [illegible] جهت تحلیل ورم [illegible] جهت [illegible]
[illegible] سفید است حجر [illegible] ماهیت آن سنگی است که از [illegible]

ودر بلادهای دوسنگ مر رود و جانب آن سفید براق و صیقلی از ماهی کوچک کوچک تا بزرگ بزرگ میباشد طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و
مفتت افعال و خواص آن آشامیدن سائیده آن بجهت تفتیت حصاة گرده مجرب حجر العسلی بفتح عین و سین مهملتین و کسر لام و یا نسبت ماهیت
آن سنگی است مقعد سائیده آن غلیظ و مایل بزردی و شیرین طبیعت آن مایل بحرارت افعال و خواص آن منقی قروح و در افعال ضعیف تر از ولینی است
حجر الغاغاطیس بفتح دو غین معجمتین و دو الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله ماهیت آن سنگی است سنگین سیاه رنگ مایل بزرقت و نیز گفته اند
سنگ بسیار سیاه صفایحی است که در وادی غاغا که میان فلسطین و طبریه از ارض مقدس است و آن وادی مشهور بجهنم است و آن سنگ را چون بر آتش اندازند
مانند چوب خته گردد و از بکار طول آن یک وقیه بماند و سفید صلب گردد و بوی آن حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات و نفط و قیر باشد طبیعت آن
در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و آشامیدن آن قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و مقدار شربت آن تا نیم درهم و بخور آن جهة خفقی
که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام و دفع کرم اشجار مضر ریه مصلح آن زعفران و مهیج مضر و عین بخور آن و ضماد آن بجهت نقرس و درد پا بیدن
گوشت سینه سفید است حجر الفتیله بفتح فاء و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و هاء ماهیت آن سنگی است اندک زرد رنگ شبیه
بغاریقون ریشه دار و از آن فتیله توان ساخت و در کرمان کثیر الوجود و آن سنگ را گویند مانند پنبه نرم میگردد و گفته است سائیده فتیله ساخته در چراغ
میگذارند و بر آن روغن ریخته مشتعل مینمایند و مادام که بر آن روغن بریزند مشتعل میباشد و یک فتیله کوچکی تا یکماه کفایت میکند و میگویند که بارها نیز از آن تجربه
میدیدند افعال و خواص آن گویند که برای جراحات حیوانات بعدیل است حجر القلقل بضم قاف و سکون لام ماهیت آن سنگی مولف بالایسع
حجری صلبیست و مذکور شد و نزد این مولف حقیر آنکه ما شبیه بقلقل است که در حین خشک کردن فلفل با آن مخلوط شده کیفیت آن را حاصل کرده افعال
خواص آن در طلسم کلمات و امثال آن مستعمل است حجر القبطی بکسر قاف و سکون باء موحده و کسر طاء مهمله و یاء نسبت بقبط اهل مصر و بافسان قصار است
جهت آنکه گازران جامه ها بدان میشویند ماهیت آن سنگی است مایل بسبزی سست و بغایت زود شکن و از جبال سعید مصر خیزد و گازران در شستن جامه ها آن را استعمال
دارند و بهترین آن سبز بسیار زود ریز سریع التفتت و انحلال آن است در آب طبیعت آن سرد و خشک در اول افعال و خواص آن مغری مجفف و لذع و قابض و مانع
سیلان مواد بسوی جفون و قاطع سیلان خون ظاهر و باطن بهر نوع که استعمال نمایند و طلاء آن محلل اورام و مجفف قوی و ذرور آن جهة سیلان خون جراحات و اکتحال
آن تنها یا با ادویه مناسبه مقویه جهت دموع و سلاق و قروح عین و آشامیدن آن با آب جهة اسهال مزمن و نفث الدم و طلاء آن محلل
اورام و مجفف قوی با موم روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات و فرزجه آن بجهت قطع سیلان حیض و رفع بد بوی رحم نافع حجر القمر
بفتح قاف و سکون میم و راء مهمله و آن را براق القمر و زبد القمر و بهندی چندر کانت گویند ماهیت آن سنگی است سفید مایل بغبرت و سبک و شفاف که بقوه زیاد
میکنند و همچنین زیادتی نور قمر اغبرت آن مبدل بسفیدی میگردد و در مغرب بلاد غرب یافت میشود و سپید است که بر سنگ می افتد و منجمد میگردد و دو درم از دنیا
نور قمر بسیار سفید میشود و بهترین آنست که در اوصاف مذکور بهتر و زیاده باشد طبیعت آن در دوم سرد و معتدل نیز گفته اند در اول خشک افعال و
خواص آن آشامیدن یکدرم مسعوط آن بجهت صرع مجرب جهت وسواس و جنون و خفقان و نفث الدم مفید است و تعلیق آن در بازو کسی که بول عسیر دارد بجهت رفع
فزع و آویختن آن بدرخت خرما حافظ ثمر آن و جهت بول الدم مضر گرده مصلح آن کتیراست حجر القیشور بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم شین معجمه و سکون واو
و راء مهمله و صاحب بحر الجواهر بسین مهمله گفته ماهیت آن سنگی است متخلخل سفید شبیه باسفنج و بزردی و آب می ایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه نیز میباشد و از جبال
اسکندریه و اعمال مصر خیزد و علی بن مجوسی گفته که آن مستعمل اهل صناعت است در صقل ذهب و نقره و بهترین آن سبک کثیر التجاویف است طبیعت
آن در اول گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن محلل و جالی نزف الدم و آشامیدن آن سرکه انداخته و [illegible] جهة [illegible] و طلاء آن بجهت [illegible]
سوده تحلیل سلعه و [illegible] استسقا و چون [illegible] بحالت [illegible] معلوم نگردد [illegible] مسحوق آن بجهت جلای دندان و استحکام لثه و در بن گوشت زاید و [illegible]
ترویح غایره و اکتحال آن بجهت [illegible] رفع آثار [illegible] ترکیب یا مانند سنگ جهت رفع صداع و تقویت بصر موثر است و [illegible] آنست که [illegible]

[illegible] و سیاه و بسیار سفید و هندی ... استعمال نمایند حجر الکرک بفتح کاف و راء مهمله و کاف و بتازی [illegible] ماهیت آن سنگی است بسیار سفید

در بیابان نجا خیزد که در بیابان شمار اندازند و قبل از حکاکی یا کرد ... و بعد از آن سفید شفاف میگردد شبیه بحجر سلوانی باد طبیعت آن آخر دوم سرد و خشک و در اول

معتدل نیز گفته اند افعال و خواص آن ... جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و در آن جهت دفع ... استعمال آن جهت ...

... و از اله آثار قروح چشم و اعضاء ... جهت ... قروح ... جمیع امراض ... آشامیدن طعام و شراب ... مصنوع از آن باعث ...

... و رفع ... در مجالس ... حجر ... نزد اهل هند ... بسیار معتبر ...

... سنگ ... حجر الکلب بفتح کاف و سکون لام و با موحده ماهیت آن سنگی است که چون بطرف سگ اندازند و سگ آنرا بدندان گیرد

اندازند افعال و خواص آن گفته اند ... آب ... نزد ... حاضر کردن آن ... مجلس باعث

... حجر الکلی بضم کاف و فتح لام و یاء ماهیت آن سنگی است که در گرده ...

... طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ... جهت تفتیت سنگ مثانه موثر و جهت تفتیت سنگ گرده

... حجر اللبنی بفتح لام و با موحده و کسر نون و یا ماهیت آن سنگی است اغبر ... و چون

بسایند شیر ... لهذا آنرا حجر اللبنی نامند ... طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک افعال و خواص

آن قاطع نزف الدم ... جهت ... و اکتحال آن ... سلاق ... خشونت اجفان ...

... آن ... مقدار شربت آن ... بدل آن ... و باید که آنرا در آب ...

... استعمال نمایند حجر اللؤلؤ ... حجر الفسن بضم لام و سکون ... و فتح قاف ... و الف ... عین ... و ضم حاء و سکون ...

سین مهمله ماهیت آن سنگی است که ... طبیعت آن ... افعال و خواص آن جهت قطع سیلان

اسهال ... حجر الشاذنج بفتح ... و آخر ماهیت آن سنگی

که در مثانه ... طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن جهت تفتیت سنگ گرده موثر و جهت تفتیت سنگ

مثانه ... و اکتحال آن جهت بیاض چشم ... حجر المحک بکسر میم و فتح حاء مهمله و سکون کاف ... ماهیت آن سنگی

است سیاه ثقیل ... بعضی ... زعفران ...

... بعضی مردم از آن سنگ ... چون طلا ... ظاهر گردد ...

آن ظاهر گردد طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن ... و اکتحال آن با شیر ...

رفع بیاض ... مقدار شربت آن ... حجر المسن بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده ماهیت آن

سنگی است که ... کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان ... سنگ ... سفید ... سیاه ... سبز ...

میباشد و بهترین آن سرخ و سیاه ... طبیعت ... گرم و خشک باقی اقسام آن ... خشک افعال و خواص

آنچه سلاق و بیاض چشم ... و طلا ...

... جهت ...

... قسم سبز ... بیاض چشم ...

...

آن ... سرخ ... بیاض چشم ...

[illegible]

ماهیت آن سنگی است زعفرانی رنگ یعنی برنگ تام یا بی آن نیز رنگ سائیده آن تو درز و شکل آن از انواع مغرب نیز در زور شکل مانند سرخ و در دست
تربت لسان فتح و لادک از آن ضعیف افعال و خواص مسطور آن با تیر و ختران جهت قروح عمیقه چشم والتیام طبقه قرنیه و بعد آمدگی قدمه بهتر
اجفان بهتر از حجرالیمنی است حجر المقناطیس بکسر میم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طا مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و سین مهمله و معنا المقناطیس یعنی مجذب
آمده بفارسی سنگ آهن ربا و بهندی چونک پتهر نامند ماهیت آن سنگی است سیاه مایل بسرخی تیره که از انتهای ممالک والی بهند نیز در بهترین آن
لاجوردی رنگ علامت آنست که آهن را خوب جذب نماید و بعد جذب آهن با آن خوب بچسبد و بهترین آن سیاه آنست که قوت جاذبه آن آهن را
ضعیف باشد و چون با آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد و از الیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز ریح قوت آن [illegible]
انداز [illegible] قوت آن ضعیف و همچنین چون خون بر آن ریزند و سرکه و [illegible] و ماره گنند حکمای اهل فرنگ [illegible] نموده اند مقناطیس [illegible]
معین مختلف میل بجانبی است از یمین و یسار قطب شمالی و وجه آن تا حال نیافته اند طبیعت آن در اول گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن
آشامیدن آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جگر و سپرز و ازاله حصاة و عسر ولادت و بالعسل جهت اخراج خلط و با
قوی و بالقاق لطیف اسهال و ذرور آن منع مضرت جراحات آلات آهنی زهر دار و تجفیف الثره جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و سحق [illegible]
مانند شادنج است مقدار شربت آن تا نیم قیراط و نگاهداشتن بهیده آن در زیر سفید با نو و باعث قبول حامله است و [illegible] نگاهداشتن آن [illegible]
و با تعلیق آن بطرف چپ جهت عسر ولادت و در و زائیدن و تبخیر آن که در سوم اندک اندک با آتش نهاده باشد و با نیزه ریسم [illegible]
بغایت مفید مجرب و چون حایض مس آن کند از اثر آن زایل گردد و گویند چون زن شیر دهد با شیر او با کلات شیشه و [illegible] از آن کیمجان نیاید
مخصوص آن مقناطیس [illegible] نظر [illegible] آن آهن کند قریب باعث مجمعیت ثانی باول گردد که مافوق آن مقصود باشد و از مجرب [illegible] حجر الیقظه
[illegible] اول نفاع ماسورة یا نبست ماهیت آن سنگریزه ایست ابلق بمقدار زیتونی بالوان مختلفه که منفعت اعمال بهر خیر و افعال و خواص [illegible]
سائیده آن با مشک بجهت تحصیل خصوصیت مجرب یکی از آن که بقطع آن نشود حجر النسار بفتح نون و الف در آخر و آنرا حجر الاسم [illegible] بفارسی
دسنگ چقماق نیز نامند ماهیت آن انواع است سفید و نباتی و سیاه و سرخ و [illegible] و ثقیل [illegible] و چون آهن بدان زنند آتش از آن [illegible]
از آن طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک بعضی گرم گفته اند افعال و خواص آن رد سائیده آن مانند غبار جهت خنازیر و تحلیل التیام افواه [illegible]
عسرة الاندمال جمیع اعضا تعلیق آن بر کتف [illegible] ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت ایشان و از ولادت باید که بزودی زنان [illegible]
بفتح نون و کسر میم و را مهمله ماهیت آن سنگی است ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام و از آن کوچکتر و در پوست پلنگ با صلش [illegible]
اند و [illegible] افعال و خواص [illegible] جهت التیام جراحات تعلیق آنجهت منع آبستنی موثر حجر الهندی بکسر و سکون [illegible] دال مهمله ماهیت
ماهیت آن سنگی ست مایل بسرخی و سیاهی سائیده آن مایل بسرخی و زردی و آنرا شادنج بهندی نامند و از سواحل دریای هند خیزد افعال و خواص در آن
جهت قطع خون بواسیر و جراحات بعدیل آشامیدن آن بکسر انگشت کتر از آن جهت قطع احتقان باطنی و [illegible] سم عقرب مفید حجر الیهود بفتح یا مثناة تحتانیه
و ضم ها و سکون واو و دال مهمله آنرا زیتون بنی اسرائیل و بفارسی سنگ جهودان نامند ماهیت آن سنگی است فی الجمله بلوطی شکل و زیتونی و مایل بسفیدی
با خطوط متوازیه در طول و در آب مانند سائیده شود و طعم غالب نباشد و در فلسطین از ارض شام و در کوه حسمی بحجر قبر داود و بار قدس نیز بسیار بهم میرسد و نرباده
می باشند و آن با وصاف مسطوره ماده آن بی خطوط و مایل بسرخی و تیرگی بعضی اندک غیر مستدیر و بر آن مخصوص بحصاة مثانه و ماده آن بزنان
و ماده مکون آن شاید اجزای لطیفه ارضیه مختلطه برطوبات و اجزای هوائیه مخففه تحت احجار باشد که بسبب تابش شعاع کواکب از خلل و فرج
احجار بر آید و بعد بر آمدن بدان هیات متحجر گردد طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و معتدل نیز دانسته اند با قوت مفتت افعال و خواص
آن مدر بول و مفتت حصاة و مانع تولید آن و اذابت دهنده خون منجمد در مثانه و چون نیم مثقال آنرا سائیده با نیم مثقال تا سه گرم

و کلیتین آن وعن بادام تلخ بیاشامند جهة تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و از ابت خون منجمد در مثانه مجرب دستور باب گرم خالص کماهان آن
با خون خفاش جهت رویانیدن موی مژه که ریخته باشد و طلای آن برابر جهت رویانیدن موی آن جهت و با خون خفاش بتنهائی جهت التیام
جراحات با عسل جهت تلیین صلابات مفرحگر معلج آن صمغ سفیدات معاجین آن در قرابادین کبیر ذکر یافت فصل الحاء مع الدال المهملتین حدید
بکسر حاء و فتح دال مهملتین و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی عبلوام و بشیرازی کورکوره و برگی چلچله و بهندی چیل نامند و کنیت آن بعربی
ابو القطاب ابو الصلت جمع آن حداو حدان آمده ماهیت آن طاهر است معروف بیحاله شبیه بزرد در شهرها و عمارات و اشجار میباشد و
گوشت حیوانات کوچک را میرباید و در هند نوع دیگر نیز میشود که سر آن سفید و باقی تنه آن همه سرخ تیره و در جهة از انواع اول کوچک
مردم مردارخوار که صنفی از هنود هند و بنگاله اند که ایشان را دوم و کنجر و چنال مینامند گوشت نوع ثانی را میخورند و گوشت نوع اول را نمیخورند
زیرا که معتاد بخورن نیست بسبب فساد آن اخلاط و گوشت را طبیعت آن در دوم گرم خشک افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن
با کشنیز و مداومت بر آن قاطع بواسیر و آشامیدن قدری از خرق آن که تمام آن را سوخته باشند با گلاب و قلیلی مشک جهة ربو و ضیق النفس و سعال مزمن
بدستور خوردن آن با دویه مذکوره جهة امراض مذکوره نافع است و مغز سر آن را چون در آب کنند تا جوش نهند و بیاشامند جهت زحیر و بواسیر آشامیدن خاکستر
سوخته پر آن یا سر آن بمقدار یکدانگ تا دو دانگ با آب جهة تفرقی عقد و بلغمی و ضعف معده و بدین بروغنی که بیضه آن را در آن جوشانیده باشند تا مهر شده باشد
جهة برص مجرب دانسته اند جهة فالج و تقرین تقویت اعصاب نافع و چون زهره آن را در سایه خشک نموده بقدر الحاجة بسایند و مسوح مو میسیل آن در چشم
طرف مخالف عضو مسوح کنند مثلا اگر در جانب چپ باشد بچشم راست و اگر در جانب راست باشد بچشم چپ شفا یابد بعون الله تعالی خصوصا که در آب یا ماه
سوخته و در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم آن را در زیر بالش کسی گذارند بخوابد الکن تا ندمانع خواب آمدن آن بشود و چون بند آن را در خانه بیاویزند تا عقرب
در آن خانه داخل نشوند و ضماد فضله تازه بچه نوع سرخ آن را چون از آشیان آن آورند جهة تحلیل ورم بیضه مجرب اما باید که زیاده از یکساعت
نگذارند و سائیده خشک آن با سیاه عرق را نیز آنچنین اثر دارد و لیکن زیاده آن ضعیف گویند چون دو لشکر با هم مقابل گردند حداة سرخ بر
هر لشکری که پرواز کند و انجانب آن شکست و بدین سبب نزد فتح الملقب مانند حدید بفتح حاء و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله بفارسی
آهن و بهندی لوهه نامند ماهیت آن از جمله فلزات معروف است و اجناس کلیه آن دو نوع میباشد نر و ماده نر آن که صلب است فولاد نامند و ماده آن که نرم است
آهن فولاکانی طبیعی را نشاپورخان و شابرقان نیز و مصنوع از آهن نرم را اسطام گویند و چون شاخ سوخته بز و حجر الرخام را بالسویه بر آهن بمالند و بر آتش
سرخ کنند بسیار نرم شود و نیز و قتر عبارت از آن است و چون با صاحن با قرشیشا باسم الفار یا زرنیخ گذارند بهم بشبه صاحن شود اگر گرد و بدستور بقا یا بهم
بگذارند بعد از آن با دستور بخاص ایذ و بسوزانند بغایت رود گذارد و فولاد مصنوع متعارف بسیار است و طریق ساختن آن آنست که آهن متعارف را در کوزه
برمخفوض با آتش بسیار شدید یکهفته بتابند و بعضی عصیر و بهرحه و تلخی قوی باشد یا زهر آب یا نوبات سائده بر روی ریخته آنقدر بتابانند که جسم آن داخل شود و گویند
چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد لطیفه کنند و بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن رباجذب میکند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و زنجار
آن در آخر سوم تا چهارم افعال و خواص آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض جهة جراحات امعا و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلسل البول
و در د معده و گندیدن سگ و بوله و رفع زردی رخسار و بیضه نافع و آبیکه آهنگران آهن تافته را که در آن سرد میسازند و آن را درش و مار الحدید نیز نامند و شراب آهن
تافته نیز و رفع خفقان و استسقا و طحال و سلس البول و ضعف جگر و معده و ضعف باه و دفع اسهال معدی و دسنطاریا قوی تر از آب تافته آهن است و آن از فروغ با آهن
تافته در اسهال دموی و حیض و نیز قی و استرخای مقعده قوی تر است چون براده آهن را در شرابیکه زهر آلود باشد بیندازند تمام زهر را بجهد و جذب نماید و رفع سمیت آن شود
و شراب آن زبان نرساند و خبث الحدید و زعفران الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد و قطور سرکه که آهن را در آن جوشانیده باشند جهة قطع نمودن چرک جاری از گوش
که کهنه شده باشد و المضاره براده آهن چون بخورند در شکم شدید و خشکی دهن و دلکرو درد و مداوای آن آشامیدن شیر تازه و شیره بابعضی ادویه قویه است و بعد از آن مسکر و روغن

بنفشه و روغن گل و سرکه بر آن پاشیدن بعد از آنکه زهر مقناطیس خورده باشد احراق و سمیه روغن گاو و در خواص آورده اند که براده آهن اگر کسی بخورد کمر
بجولت بدان نخاید و دیگر نخاید و طلای جرک آهن با شراب جهت دفع و تفریح حمول چرک آن حالینوس و الدم مجفف بواسیر است حدق بفتح حا و دال
مهملتین سکون قاف گویند اسم بادنجان است و گویند اسم بادنجان دشتی است و اهل فرس آنرا بادنجان بری و اهل مجاز شوکة العقرب و بهندی بهتکتیه و کتیلی نیز نامند ماهیت
آن گیاه آن در لیفیت مایل و بزرگتر از بادنجان و در بعضی برابر شبیه بدان و ثمر آن بقدر جو مایل و بی خار و در بعضی بلاد مشد بنگاله بر تخم و در خامی سبز و بعد
رسیدن زرد و در زمستان میرسد و زرد و فاسد میگردد و در هندوستان سه نوع میباشد یکی کوچک گیاه آن مفروش بر زمین و پر خار و ثمر آن بقدر فوفل و گل
آن برنگ بادنجان و قسم دیگر گیاه آن از آن بزرگتر و گل آن سفید و گیاه آن بقدر بادنجان و قسم سوم گیاه آن بزرگتر از بادنجان و گل آن مثل
گل بادنجان و ثمر آن بقدر جو مایل و بعضی از آن بزرگتر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار جالی قایم مقام صابون در برادن
اوساخ لهذا اهل شام جامه با آن میشویند و بخور نوع بزرگ آن که مقدس نامند جهت بواسیر معدل و طلای نوع کوچک آن که حجازی نامند جهت گزیدن هوام و عقرب
و بدستور خوردن برگ آن با نیج آن در ساخت نافع و لیکن با خطر و مورث کرب مصلح آن سکنجبین و قطور روغن زیت در باغیر آن که ثمر آن در آن جوشانیده باشد
جهت تسکین وجع گوش و ساخت و تدهین بدان جهت رفع اعیا مفید و حمول آن با عسل جهت اسقاط کرم معده و آشامیدن بیخ گل آن جهت سرفه مزمن و بیخ کوچک
آن جهت ضیق النفس و سرفه و حرقة البول و تپ بلغمی و جذام و رفع نفخ شکم و سنگ مثانه مفید دانسته اند و گل نوع سفید آن جهت حمل و برانگیختن حرارت معده و انهضام
طعام و رفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد خون و جذام و تپ بلغمی و مکار هند گویند روز یکشنبه چون بکهه نچهتر با مول نچهتر بود در زیر گیاه آن جو دو گنجد و بیخ
بر زند و شخصی بطرف شمال بخوبکه سایه او بر آن بیفتد بایستد و بیخ آنرا بکند و زن عقیمه بعد از پاک شدن حیض سه روز با شیر گاو یکرنگ که گوساله نیز
همرنگ باشد بخوراند و مرد با او مقاربت کند بارگیر انشاء الله تعالی و چون آن بیخ را با روغن گاو زرد و به سائیده بر سر مالند جهت صداع و شقیقه و بخور آن جهت تپ
تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و سلع و سعوط آن با شیر زنان جهت صرع مفید و چون مادر طفل بول گاو میش بسایند و زنیکه بچه در شکم او بماند و بزرگ نشود و ساقط
شود بخورد طفل در شکم او بماند و بزرگ شود و به نیکوئی تولد یابد و چون در حال مقاربت آن بیخ را بر کمر بندند انزال نشود و چون با آن بیخ
بریدن بمالند هر که بوی آن بشنود محبت و مسخر گردد و نوع صغیر آن جهت سلس البول و تپ بواسیر خونی و اسهال خون و انتشار بینها نافع فصل الحاء مع الراء
المهملتین حربث بضم حا و سکون را مهملتین و ضم با موحده و سکون تا مثناة فوقانیه و بتا مثلثه نیز آمده ماهیت آن گیاهی است بر زمین مفروش برگ آن
باریک دراز و ما بین برگهای طویل آن برگهای کوچک خوشبو و طعم آن با حدت و بسیار خوشبو کننده دهان طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص
آن مفتح سدد و جهت سوء هضم و رفع بدبوی دهان و قولنج نافع و چون گوسفند از آن بخورد شیر و گوشت او خوشبو و لذیذ گردد و مصدع مصلح آن کتیرا
مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است حرباء بکسر حا و سکون را مهملتین و فتح با موحده و الف آنرا حالاون نیز گویند و کنیت
آن ابو حجاب و ابو الذیدلق و ابو الشفیق و ابو قادم و بفارسی آفتاب پرست و بهندی گرگٹ بکسر دو کاف فارسی سکون را مهمله و تا چهار نقطه هندی
و در آخر نامند ماهیت آن حیوانی است در جمله شبیه بچلپاسه و از آن بسیار بزرگتر موی آن فشان و همیشه نظر با آفتاب دارد و در ایام گرمی چهره آن سرخ میگردد و به ذات
و بلند جسمهای آن بجمیع جهات حرکت میدهد آنکه صید خود را از هر طرف که باشد ببیند و چون صیدی از مگس و امثال آن نزدیک او آید بعث زبان خود را بر می آورد و تا بلند
و از دور که می بیند رفته آنرا صید میکند و حشرات سمی مانند مار و عقرب را نیز صید میکند و میخورد و گویند کسی نمیگردد و چون بگزد کشنده نیست و معالجه نمایند طبیعت آن در چهارم
گرم و خشک افعال و خواص آن گویند چون موی مژگان را بکنند و خون آنرا بران بمالند دیگر موی نروید و زهره آنرا چون اکتحال نمایند جهت بیاض و قرحه
آنرا چون بر رهی بر دیگ آتش بسوزانند و مخلوط با خون آن دگی آب نموده به قرحه مالند دیگر تبله را زایل گرداند و چون آب مطبوخ آنرا با حجامه مخلوط
کرده بدن را با آن بشویند رنگ بدن را تا چند روز سبز میدارد و گوشت آن سم قتال است و عارض میگردد از خوردن آن قی و وجع فواد و ...
زهر مود ... ساعت کشنده و مداوای آن خوردن نقیعا بار با طلا که نوعی از شراب است ...

معده و مالیدن آن بر خصیتین و بر تمام بدن جهت تهییج باه مفید است حرذون بحری تمساح است حرذون بکسر حای مهمله و سکون را و ضم ذال معجمه و سکون
واو و نون و بطبرستان چپکول و در اصفهان مال مالی و بهندی باهی نامند ماهیت آن حیوانیست شبیه بوزغ و در دل بری و از آن کوچکتر و پا و دست
و پا و پشت آن باریک و طولانی و در عرض بزرگتر مرتبه متلون بالوان مختلفه میگردد و در خرابها و کوهستانها یافته میشود طبیعت آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن تعلیق دل آن در لته سیاه بسته جهت تپ ربع و مطلق تب مجرب است و آن با دل جهت تحریک اعضا مفید که از ضربه قطع سالم نگردد و
و اکتحال خون آن بجهت تقویت باصره و سرگین آن جهت بیاض حدقه چشم و ضماد آن جهت ... و رفع جمیع آثار مفید بهترین سرگین آن آنست که سفید
سبک زود شکن باشد و چون بسایند بوی آن تند شبیه ... بوده و گفته اند ... گوشت آن ... تعلیق آن بر ران در تهییج
باه و شهوت جماع است ... تعلیق ... آن که قریب بگرده است ... خوردن ... اطلا آن ... خشک کرده آن با ...
قاطع منی و ... چون ... باب ... سیاه ... محرک باه و مسخن گرده ... گویند ... حرذون را ...
صید کنند و رگ باطن ران آنرا پیدا کرده آن موضع را شکافند و آن رگ را ... قطع کنند ... تا آن ... بر دارند ... بالخاصیه
آن علت شود و مجرب ... خوردن گوشت حرذون ... حرشف بفتح حا و سکون را مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فا لغت
نبطی است و بعربی عکوب ... و بفارسی کنگر نامند ماهیت آن اصناف میباشد بستانی و بری ... بستانی آن با اضلاع و طبقات
مانند کاهو و ... و اما صنف کبیر بری آنرا ساق بقدر انگشتی و طولانی و ... و برگ با خارها ... و گویند برگ آن کوچکتر از برگ بستانی است ...
بسیاهی و بساق انجره شبیه ... از اجزا آن ... تخم آن طولانی از جو بزرگتر ... آن مایل بسرخی و ...
و اما صنف صغیر بری آن ... و کوچک خار دارد و آنرا ... و برگ صنف بستانی ... آنرا پخته ...
و با گوشت و با بدون گوشت میخورند لذیذ میباشد طبیعت بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه افعال و
خواص آن ... مدر بول و حابس طبع و مسخن گرده و مثانه و ... محلل ریاح و ...
و خوشبو کردن عرق ...
بیخ ... مفید ... مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلح آن ... طبیعت آن ... گرم و در اول
آن خشک ... جمیع افعال ... بستانی ... مصلح اخلاط متعفنه و مخرج مواد ... سینه مضر ... مصلح آن سرکه ...
... و نافع ... حرشفت را بفارسی کنگر ... ان شاء الله تعالی
مذکور خواهد شد حرف ... حب الرشاد ... اسم ... و بفارسی ... تخم ...
... بهندی ...
... بستانی ... بستانی ...
آن بابلی است ... تخم آن ...
آنرا بخردل گویند ... حب الرشاد گویند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم ... خشک ...
مضر معده و مثانه ... مصلح آن کاسنی و سرکه ... تخم آن تخم بستانی ...
تخم بستانی آن که حب الرشاد مراد است در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن ... محرک باه و مدر بول و محلل ...
آنها و قاتل ... اقسام کرم معده و امعاء و مقوی ذهن و تریاق هوام و مخرج فضول سینه و ریه و مواد فاسده ... استیصال سودا

سودا و رطوبات غلیظه از آن و مخدر کننده با تمام تمام بطرف مثانه و در رفع استرخای کل بدن و فتح سدد و دفع سیلان حیض معده و امعاء و تقویت اشتها و آشامیدن بمقدار سه درهم آن با آب گرم جهت رفع فواق و نفخ و تحلیل ریاح و تنقیه سینه و ریه و جهت بلو و او را جهت ضیق نفس هوام و تسخین معده و کبد و برانگیختن شهوت طعام و بادو اخراج دیدان و حب القرع و اخراج مشیمه کننده و جنین شکم و اخراج آن و بدستور بجد درهم آن با آب گرم و فانیذ سنجری در وجع کبد مجرب جهت رفع تو لنج سریع الاثر و لعوق آن با عسل جهت سرفه و ربو و درد پهلو کاز اخلاط عارض شده با شد با رده و تخم مرغ نیمبرشت و عسل جهت درد سینه و شکافت فصل و تنقیه معا دیکه بسبب مده نسبینه ریخته با شد و با تخم نیمبرشت بهنا می لغایت نیز در صلح سینه و جا به شکستگی اعضا و با شیر بقدر دو درهم تا ده یوم جهت الالم برص موثر بشر طیکه بنهایت امساک از اطعمه و بجو اده آن لبیا تا بالنفس جهت سحج و اسهال طبعی نافع مضر کرده مصلح آن شکر و نبات و نعنا و بدل آن خردل و تخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم و ضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر و جهت تنقیه قروح شهدیه سر قوی و مجرب متصرح که دار فارسی نامند و گزیدن هوام و منع ریختن موی و در دسر مزمن رکت و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره و حکه آتش و با آب و نمک جهت انفلاج و دامیل و بدستور برگ آن الا آنکه ضعیف العمل است و بستر نطول و شرب آن جهت منع ریختن موی و نشستن بر آب آن جهت دفع جرب و رطوبات لزجه و منع سقوط موی و نطوح آنجست بحال بفتح تطلای آن با خون خطاطیف جهت منع و فتح و قیروطی آن با عسل جهت نمش و با صابون جهت نمش مستحکم و بارقت جهت در دسر کهنه و نبا برجهت در د اسافل و کمرگاه و در الیفی رجلیه موثر و حقنه بدان جهت ورجع امعا و دوجع ورک و علس و اسهال و استرخای مقعده و خروج آنجست بواسیر کریزانیدن هوام مفید حرف ابخص بضم جا و سکون رامهملتین و تا و فتح الف و سکون با موحده و فتح باء و نساه تحتانیه و ضاد معجمه در آخر بفارسی سفندان سفید و بهندی سرسون گویند ماهیت آن گویند قسمی از حرف بستانی است برگ آن پهن و تخم آن زبرگل آن سفید و تند آن کمتر از رشاد و خردل فارسی است طبیعت آن قریب بدان افعال و خواص آن ملطف رطوبات و آروغ آورنده و در سائر افعال مانند رشاد است حرف البابلی بضم جا و سکون رامهملتین و فا و فتح باء موحده و الف و کسر لام و یا و نسبت ماهیت آن گیاه آن بقدر شبری و برگ آن شبیه به برگ ترب و با خشونت گل آن زرد و تخم آن سفید و مدور و دانکای خاص تره و در مازندران کلم تره و شاه تره نامند طبیعت آن گرمتر از حرف بقلی است که حب الرشاد باشد افعال و خواص آن مقی قوی و مسهل خوب بسبب تفتیح و جذب مدر حیض و مفسد جنین و مخرج آن جهت امراض بارده و عرق النسا نافع و ضماد آن منفجر کننده دبیله و در سائر افعال قوی تر از حرف بستانی و شاهتره قیراط از گل آن مسهل قوی و مقی اخلاط بمقدار شربت آن یکدرهم است حرف السطوح بضم سین و طا مهملتین و سکون وا و ده جا سه معطیه بیونانی بلقی و حاشا و در اندلس معروف و اشیر و تحریر اکثر اطبا آنرا حرف بابلی مانند ماهیت آن بقول و ویسقوریدوس زبانیه گیاهی است منبسط بر روی زمین برگ آن باریک طولانی بقدر یک انگشت و شرف و بار طوبت آن یه او از وسط آن شاخی باریک بقدر شبر نشعب بدو شعبه آمده بر اطراف آنها گلی سفید و نقری که گویا چیزی است که فشرده اند نبت آن سقف خانها و دیوارها و صاحب تحفه آن را حرف مشرقی دانسته طبیعت آن گرم و با حدت قوی تر از انواع مذکور است افعال و خواص آن منفجر کننده دبیلات اندرونی و مدر حیض مفید جنین و مخرج آن تنها و محمولا جهت نقوه و عرق النسا مفید مسهل خون مقی قوی مخرج بلغم و اخراجات و اخلاط مراریه بنهایت مقدار شربت آن تا یکدانگ و نیم چون سیر و قیراط از گل آن بیاشامند خلط مره صفرا مقی و اسهال نماید و تحفیف بدان جهت عرق النسا نافع و بسبب تفتیح و جذبیکه دارد و اسهال خون نماید و دبیلات اندرونی را منفجر میسازد حرف الماء بضم حا و سکون را مهملتین و فا و الف و لام و فتح میم و الف بعضی سیسنبر لورن و بعضی مردم آنرا قره مومن نامند و ماهیت آن نباتی است که بر کنار آبها میروید و برگ آن شبیه به برگ تره تیزک در اول مسدیره و در آخر با نشر لیف میباشد و آن غیر حرجیر الماء دیان آبها ایستاده میروید و برگ آن بی نشر لیف است طبیعت تازه آن در دوم گرم و خشک آن در سوم افعال و خواص آن مفتح سدد و مدر حیض و جهت علتهای بارده باطنی و ضماد آن جهت قروح و ثبور لبنه و کلف نافع بشرطیکه شب ملی کنند و صبح بشویند حرف المشرقی بضم حا و سکون را مهملتین و فا و فتح میم و شین معجمه و کسر را مهمله و نات ویا ماهیت حقیقی از حرف بستانی است بقدر یکذرع با شاخهای باریک آن و در جوانب شاخها مانند نبات جزر و برگ شبیه برگ سیستبرج و از آن هم تر و سفیدتر گل آن

سفید و بر اطراف آن ... آن سفید ... در صدر قائم مقام ... [illegible]

... است طبیعت گیاه آن ... جهت نزلات بارده ... صدر ... تحلیل ... بضم حا و سکون ... بفتح میم و سکون

... بفتح ... آمده ... ماهیت آن نوعی از ... است و دوم میباشد ... نبات ... [illegible]

... برگ آن ... آن سیاه ... و تقلیل ... و مطلق

... قسم است ... سفید ... [illegible]

... رنگ ... طبیعت آن ... در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن ... جالی

سینه ... رطوبات ... غلیظ ... [illegible]

... [illegible]

... تحلیل ... [illegible]

... رطوبات ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... طبیعت آن گرم ... افعال و خواص آن ... [illegible]

... [illegible]

... فصل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

شبیه به برگ سفید و با اندک تندی و طعم آن به دستور طعم برگ آن هم کلب طعم زردک و رازیانه و صاحب تحفه نوشته که عمارت سعد جرجانی به این گیاه گفته اند که در آسیان آنرا جعفری نامند و طالب جعفری از تیمری آن باشد چنانچه مشاهده شده نوعی که بکه شبیه به این گیاهی در مشهد مقدس بسیار میشود و دو اقسام میباشد یکی را آن بلندی دو ذرع و زیاده نزدیک قسم آنکه برگ گل آن برگ زرد و تیره رنگ کم برگ تا پنج عدد و در وسط آن برگهای ریزه و دقیق شاخهای آن باریک و سنبل مائل به سفیدی آنرا جعفری نامند قسم دیگر آنکه قبه گل آن بزرگتر و برگ رنگ آن زرد طلائی و آنرا صد برگ گویند و بعضی تعجیل برگ گل آنرا تابسته زنگ میگردانند بدین نحو که در هنگام ظهور شکوفه گل آن که او واسط زمستان است شاخ متصل بیخ آنرا شکافته تندی نیل در آن میگذارند و بالای آن پارچه تخم کرده می پیچند نیمی دیگر آنکه آنرا عشقی نامند برگهای گل آن زرد و ریزه اندک پیچیده میباشد قسم دیگر آنکه آنرا شیرازی مینامند گلهای آن رنگ تند پیچیده شبیه بسبز دانه نیز قسمی دیگر میشود که برگهای گل آن سرخ برگشته بطرف پائین و در وسط آن برگهای ریزه زرد و لیباده مغلر و از گل مخملی مانند و برگ نبات آن شبیه برگ تیره و تیز و ابنوه و نیز زیاده میباشد نمان بر اطراف قبه گل آن برگهای بلند تا هفت عدد تا ده عدد و در وسط آن تکمه و بر آن برگهای بسیار ریزه که ریزه تا مثل نازد آنرا برگهای همه مساوی و نالیده تر و گیاه آن هم مرزنجوش میباشد و هم مشابه در طعم آن تخم آن سیاه رنگ و باریک طولانی و گل قلم کرده گیاه آن بالیده تر و رنگین ترا و ردیه تخم آنست و بهترین آن صد برگ گل بزرگ تازه آنست طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک در سوم نیز گفته اند افعال و خواص

آن مسخن و مقوی و محلل و منضج خراجات و اورام صلبه و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و رافع جربهای حامض و رافع منفخهای اغذیه منفخه معده و جهت دفع عقرب و سائر هوام بارده و تقویت معده بارده و تسخین آن و خوردن آن مطبوخ برگ آن جهت بواسیر بحمی و خونی و اخراج سنگ گرده مجرب دانسته اند و قطور آب برگ آن جهت جریان رطوبات با حرکت طلای برگ در سفت آن جهت تو بادیق و کلف و نطول مطبوخ آن جهت لقفیت حصاة نافع گفته اند لیکن از آب برگ آن با اشک برابر سفید و آب کشنیز و با توتیای کرمانی نرم سوده و با سرمه سوده حل نموده در چشم بچکانند صبح ها چند روز باعث تقویت آنست لقفار و در تجربه در زمین بجو ریده تر شود و قطع منی و مصلح آن سویق و آب شمر و کاسنی و بقول بارده و بادرنجبویه گفته اند و ترشیها و بجوز آن جهت رفع اذیت ریاح رو بیه برگ گل آن را چون در آب بجوشانند تا رنگ آن در آب باز داده شود و لیس صاف نموده اندک زاج اضافه کرده پارچه سفید را در آن با کاغذ را بدان رنگ کنند لیبا زرد رنگ میگردد و اگر اندکی نیل در آن داخل نمایند سبز پسته میشود و پارچه رنگ پخته میشود و از آفتاب تغیری باید جزا بری خاه نیز نامند و بشیرازی کوخرگویند ماهیت آن از انجمله سداب بری شمرده اند و دو قسم میباشد بری و بستانی یک قسم را دریا نامند و آن جعفری نامند و برگ آن شبیه ببرگ کرفس فقد برگ کشنیز و تخم آن سبز و خوشبو این هر دو اقسام است طبیعت آن گرم و خشک در آخر سوم افعال و خواص آن مقوی هاضمه و دافع ریاح و ادویه قتاله بارده خصوص سم عقرب و مدر بول و محفف منی قسم دوم که بستانی است ساق آن بقدر ذرعی و برگره و برگ آن شبیه ببرگ سداب با زغب و خوشبو و تند طعم و تخم آن شبیه با بخدان و زود اجابت از آنست و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که برگ آن شبیه ببرگ جزر و طعم آن قریب بطعم رازیانه و تخم آن سبز رنگ خوشبو و خوش طعم نزدیک بتخم کرفس و بر جانب جنوب تیز از تراغود و سک نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده و احشا و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سده جگر و سپرز و مسخن گرده و مثانه و مثمن آن مهی و مقوی آن و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و آشامیدن و بوئیدن آن جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد آن جهت تسکین وجع و ورم بواسیر و بدستور خوردن آن و اوهان گویند بواسیر زائل گرداند و رنگ ری را نیکو سازد و مبهج و دوا و کسی با آن نرسد و طلای گل و برگ آن با عسل خراجات و اکله و قمار و جمیع اجزای آن با شراب یا روغن بنفشه جهت رفع سموم هوام و ضماد آن با اندک شراب جهت گزیدن هوام و تبلیاء نافع و جالینوس بالخاصیت آنرا جهت سوال یا لسبن مفید میداند و تخم آن در افعال قویتر از سائر اجزای آنست و مضر محرور و مصلح آن بادرنجبویه بدل آن سداب است هر گاه اقسام دیگر را یافت نشود و مقدار شربت آن تا سه درهم و از تخم آن تا یک مثقال جز از الفصحه بفتح حا و رای مهمله و الف و قسم زای معجمه و الف و لام و فتح صاد و سکون خای معجمه و رای مهمله و فتح جانیز آمده و در مصر حجار القریش و بفارسی کلنگ و هی سنگ عنا گویند و این را خراز راچنه نامند که هر ض خرا و را که نوعی از قوبا زائل میگرداند ماهیت آن چیزیست که بر روی سنگهای نمناک بهم میرسد و رنگ آن سبز مائل بسفیدی و چون بدان بمالند

برنگ حنا منشا به کرده و طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جالی و جهت اقسام قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم زبان و با عسل جهت یرقان ضماداً نافع خرنیل بالفتح و بضم حاء مهمله نیز و ضم زای معجمه و سکون لام لغت عربی است و کف الدابه و کفا النسر بیونانی و با قلی مانند ماهیت آن این البدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و مراد از آن بیخی است سفید و سطر مائل بتیرگی و زردی و طعم آن شیرین با اندک تلخی و نبات آن مانند برگ آن شبیه ببرگ سیب عریض تر از آن و در جنب ساق مجوفی از وسط آن رسته و رنگ آن بین سبزی و زردی و در جنب برگ های ریزه احاطه ساق آن نموده و بلندی آن تا دو درع و منحرف بجهت اسفل بحدیکه ملاصق زمین شده و بر سر آن چیزی متخلخل مثل اسفنج و در درون آن اندک رطوبت و خارهای ریزه و در اطراف آن و گل آن بسفیدی و زردی و محیط بساق آن مثل فراسیون و بیخ شبیه به شاخ و رستن آن نزدیک بها و اکثر بلاد مانند طرسوس و اراضی شام و عور و طبریه و جبال بیت المقدس و هکار و موصل و غیر اینها از بلاد مناسبه بطبیعت آن بهترین آن طرسوسی چرب شیرین با اندک تلخی است و تازه آنرا چون از زمین بکنند نرم مانند شمع میباشد و چون بخشکاند متغیر گردد و چون در تابستان نزدیک خشکی گیاه آنرا بکنند صلب و بزرگ میباشد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند طبیعت آن در اول سوم گرم و در وسط سوم خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل و ملطف اخلاط و مقوی احشاء و اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس والرئه و المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت نفع بخارات و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و درد و در دلهاة و لثه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظ و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهت حصاة و مداومت یکهفته تا دو هفته بدان جهت استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نکوئی رنگ رخساره و با مغز تخم خربزه جهت وجع گرده و نزف الدم و گلنار جهت قطع سیلان خون با آب گندنا جهت اسقاط دانه بواسیر بدلومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل انچه در انثیان بهم رسد و با صبر جهت وجع مفاصل و عرق النسا الراس بخوراً بجهت صداع و تحلیل مواد دماغی و ضماد مطبوخ مهری آن با سداب و روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا الاذن تقطیر آن در گوش جهت ثقل سامعه العین اکتحال آن جهت قطع بیاض و ناخنه سلاق سموم آشامیدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماعی اطبا است خصوصاً با شراب بدستور طلا کردن آن الخواص آشامیدن منقوع یک درهم آن در شیر تازه دوشیده بقدر یک سیر صبح ناشتا تا آخر روز نیز چیزی نخوردن موجب عدم تاثیر سموم است مطلقاً خواه حیوانی باشد خواه نباتی تا مدت یکسال گویند تا عمر و باب نمک جهت سقط الجریح و ضماد تازه و خشک آن جهت منع جراحات و التیام آنها بغایت مفید و گویند مضر ریه است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکمثقال تا دو مثقال یوسف بغدادی در مرباقلی صنفی ازیان نموده که در شام بهم میرسد و آن بیخی است شبیه بسورنجان صلب عظیم و خون بخاید نرم میباشد در رفع اثر سموم و عرق سال مجرب است خسک بفتح حاء و سین مهملتین و سکون کاف و آن را ئشکو بیچ و فسکر بیچ نیز و بشیرازی خاسوهوک و باصفهانی امرواد و درمغرب حمص الامیر و بفارسی خار خسک و بهندی گوکهرو هست و بسنسکرت گوکشور و ببنگاله بعضی در بابا فیل چون نخلد فریاد برآرد ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آن در خراب ها و نزدیک بها و شبها میروید و شبیه به نبات هندوانه و شاخهای آن خاردار و منبسط و بر روی زمین و برگ آن که نزدیک خارهای آن سخت شبیه ببرگ نیون نخود و طعم ظاهر آن دو تیمسنی که بر آن می فتد ترش و جرم آن سبزه و با اندک عفوصت و ثمر آن سه پهلو و اطراف آن نیز مانند خار و مغز آن از نخود کوچکتر و سفید رنگ و بستانی آن در نهر میروید و شاخهای آن مرتفع از روی زمین و خارهای آن ریزه و شاخهای طولانی و طرف بالا شاخها غلیظ تر از طرف اسفل و بر آنها چیزی رسته باریکی مو دو مجتمع شبیه بخوشه و ثمر آن نیز شبیه به ثمر آن بهترین آن بستانی آنست طبیعت آن مرکب القوی ادویه رطب اندک و یابس بسیار و حرارت لطیف و گرم و خشک در اول نیز گفته اند افعال و خواص آن اعضاء الغذاء و النفس و السموم و غیرها جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و دافع سنگ مثانه و مقوی باه و نفع انها و مفتت حصاة گرده و مثانه و منضج دوافع و ملین و دافع قولنج حار و رافع التصاب و مواد و با شراب جهت دفع ادویه سمیه نباتیه و آشامیدن عصاره برگ و بیخ و ثمر تازه آن تنها جهت ترجمه مجاری بول و احلیل که بفارسی سوزناک و بهندی سوزاک نامند و تقویت باه و تفتیت حصاة و حصر البول و قولنج و عصاره آن مستعمل و اکتحال مبرود و مجففه در ادعه و مضمضه بعصاره آن با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و وجع لثه و اورام و فصل حلق و ضماد آن نافع و ضماد عصاره طبیخ آن جهت ردع ورم حار و منع حدت آن و ریختن مواد با عصاره و اثقال عصاره خشک کرده با شراب

جهت ورم اعضای باطن آب طبیخ آن جهت برطرف کردن کلف نهایت موثر و چون بخورد او آب تابنده آن کرمی در وده کشنده و جهت تقویت باه بعدیل مقدار شربت آن تا پنجم است مصر مصلح آن بادام در وغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال مانند عصارهٔ گیاه آنست در روغن آن کهٔ آب گیاه آنرا با روغن کنجد طبخ بعد جهت تقویت باه مقدار طلای آن آشامیدن و تخفیف جهت تقویت باه و بر مفاصل نیکو کردن رنگ بشره ... مالیدن آن در احلیل مانند و جهت حصاة و گرده و مثانه موثر مقدار شربت آن هفت مثقال است با عسل یا نبید و چون تخم آنرا که خشک نموده باشند ترد سه مرتبه هر مرتبه نشک کنند در تقویت باه بعمل است حسل بفتح حا و سین مهملتین و سکون لام و بکسر نیز آمده بیونانی حسمی نامند ماهیت آن گیاهی است شبیه به منقوره و برگ آن را زیره و بزرگتر از آن تیره رنگ طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن پخته آن مقوی معده و باهم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبوئی دهان و آروغ و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنج درم است و زیاده بر آن نیز مجوزات حسو به تشدید واو حسو بشرید نعول نیز آمده ماهیت آن غذائی است که از حبوب غیر آن ترتیب میدهند رقیق و به طریق قهوه تناول می‌نمایند و بفارسی حریره نامند در قرابادین انواع آن ذکر یافت

فصل الحاء مع الشین المعجمة حشیشة البراغیث بفتح با موحده و رای مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون یا و ثای مثناة تحتانیه و ثای مثلثه بلغت دیلم گیاه دوقیس را نامند در عراق مراد از آن گیاهی است که کیک را دفع مینماید و در طبرستان کیک ... قیمی اند دوقیس را ثمره اند **حشیشة الدودخل** بفتح دال مهمله و الف و کسر خای معجمه و سکون سین مهمله لغت عربیت بیونانی فاروغا نامند ماهیت آن گیاهی است ... آن ... برگ آن شبیه برگ عدس از آن بزرگتر طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و لطیف و ضماد آن جهت سعفه و درد ... نافع است **حشیشة الزجاج** بضم زای معجمه و فتح جیم و الف و جیم بربری ... و اهل اندلس حقا ... و بفارسی گیاه آبگینه نامند ماهیت آن گیاهی است که در شوره زار و محوطه ... شاخهای آن باریک مائل بسرخی و برگ آن خشن ... شاخهای آن چیزی شبیه تخم ... و لبلاب ... طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن محلل اورام ... و قابض ... را یا کلیه ... ازین جهت آنرا حشیشة الزجاج نامند ... عصارهٔ آن با شکر جهت سرفه کهنه بسیار موثر و ضماد عصارهٔ آن جهت اورام و بواسیر ... جهت حمره و نمله و قرحه ... آن با روغن ... برگ پخته آن با ... جهت ورم ... و با روغن گل جهت درد گوش مفید مقدار مصلح آن نبات و خشخاش مقدار شربت آن تا ده مثقال **حشیشة العلق** بفتح عین مهمله و لام و سکون قاف ابن البیطار گفته که ... بعضی مندرا ... است و در مازندران ... گویند ماهیت آن نباتی است شبیه ... مائل بسیاهی و خوشبو ... و در سائر احوال ... از اقسام ... است **حشیشة المعدن** بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون و آنرا لش ... نامند ماهیت آن گیاهی است سفید و صلب قریب بصلابت سنگ ... شکسته شود اجزای آن ... گردد و با روغن ... مشتعل گردد شعلهٔ آن ... افعال و خواص آن جاذب ... جهت ... داخل جلد است ...

فصل الحاء مع الصاد المهملة حصاة بفتح حا و صاد مهملتین و الف و تای مثناة فوقانیه بفارسی سنگریزه و بهندی ... نامند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن رادع و مجفف ... جهت قروح ... جراحات و دفع ضرر آن مفید ... آن در کوزه آب ... **حصرم** بکسر حا و سکون صاد و کسر رای مهملتین و سکون میم بفارسی غوره نامند ماهیت آن ... انگور خام نارس سبز ترش است هر نوع که انگور باشد طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصارهٔ آن ... در ... افعال و خواص آن مطفی حرارت خون و صفرا و ... صفرا و مقطع بلغم ... معده ... مانع انصباب مواد ... جگر ... دافع تشنگی و سستی اعضا و ضماد ... خشک ... خوشبو کردن عرق و ... منع تولد آن ... و گوشت و ... مفید معده ... و مولد ... مورث عطش ... مضر ... معده ... مصلح آن ... بدل آن ... و ... جهت ... حرارت و التهاب معده ... جهت ... صفراوی ... و تقویت ... صفراوی ... و آب انار ... جهت صفراوی ... عصارهٔ آن در آفتاب

خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره و داء الثعلب و قلاع دهان و صاف و رقیق الدم و تا بند نا جهت تجفیف دا به بواسیر و قرحه‌ها آنجهت تنقیه و اصلاح رحم و باسلیقه جهت نواسیر و قطور آنجهت حرکت گوش و غرغره آن جهت ورم حلق و اکتحال آنجهت دمعه و خشونت اجفان و ذاکل آن و حقنه آنجهت قرحه امعا و سیلان رطوبات رحم و مفید و دیماغ را اکتحال آن مانند آب آن در افعال با شند و عصاره آن مقوی قوت ماسکه معده و چون توتیا را با آن بپرورده و بکار برند بجهت سائر اوجاع عین را نافع است مقوی فعل آن است مضر سینه و مورث سعال مصلح آن گلقند و قدر شربت تخم آن بقدر شربت از عصاره آن یکمثقال بدل آن آب سیب ترش و سماق و شربت آن که از آب غوره و ریبت سیب ترش و بهی و سیبیگی سه چند و عسل کف گرفته یکجزء و ترتیب دهند بنظریق که سه چهار روز در آفتاب گذارند تا بجوش آید و نشاسته کرده در آفتاب گذارند تا برسد بقوی مقوی معده و نفی رطوبات رحم و جهت لطلوب و مضم و استسقای معده و قولنج نقلی و دوباد و در سائر افعال مانند عصاره آنست و کهنه یکساله و زیاده آن بهتر و قوی تر تازه آنست و بیشتر چون با اشیاء بقوام آورند و شربت سازند حصی لبان البحادی بفتح حا و کسر صاد مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و فتح بای موحده و الف و ضم نون و لام و فتح جیم و الف و کسر دال و سکون یا و بفارسی حسن لبه و بهندی کیان نامند ماهیت آن صمغ فرفیون است و کلام عبارت از آن است و در غیر مذکور خواهد شد الفاظی نوشته که اهل این صناعت تحقیق نکرده اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق و تشخیص نمودم که صمغ فرفیون است اوراد ل تکون بقدر دانه گندم میباشد و تا بقدر خربزه میشود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها است چون بر آتش نهند ازند دلذا بخورات طیبه است و بهترین آن آنست که خوشبو سفید مایل بسرخی و سیاهی باشد و مغشوش مصطکی و کندر و صمغ مینمایند و فرق آنست که چون بر آتش نهند از ند لهای آن خوشبو میباشد بخلاف مغشوش طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن القلب مقوی دل و مورث سرور و فرح و بجوز الفم خائیدن آن جهت رفع علاج دهان و تقویت لثه و سرفه الراس طلای آنجهت جبس نزلات الاذن قطور آن با روغنهای مناسب جهت درد گوش الصدر و الدماغ و المعده آشامیدن آن جهت امراض سینه و سرفه رطوبی و تقویت دماغ و معده و ازالت رطوبات و تحلیل آنها و رفع مغص و تقویت آلات تناسل و مقعده لزینها غسان آنجهت تقویت و حفظ قوای از اعضا و قدر شربت آن تا دو درهم بدل آن لادن و مصطکی بدل نا صفه و مصدع محرورین مصلح آن روغن بنفشه و خشخاش است الفصل الحاء المهملة مع الصاد و المعجمة حضض بضم حاء مهمله و ضاد و سکون ضاد دیگر معجمتین ماهیت آن دو نوع است یکی و بهندی کراپیونانی لوقیون نامند و آنچه مشهور است عصاره برگ و تخم نباتی است خاردار قریب درع پوست آن گاهی زنگ گل آن شبیه لیسقشا و ثمر آن شبیه بفلفل و سیاه املس و طعم آن تلخ و گویند برگ آن مدور اندک ضخیم و سر برگ آن اندک فرو رفته و نبت آن در اوی مرفات است گیاه آنرا بالتمام از بیخ و برگ و تخم و ساق گرفته و خورد کرده و در چوبی بخیسانند بخبری که بکوبند و ضماد کرده میگذارند تا درون آن تیره نشین گردد و پس صافی زلال فراگرفته طبخ مینمایند تا قریب بانعقاد و پس رخلها نموده بستر البته با طراف میزنند و این را خولان مینامند و درد آنرا از بالا میگیرند باز شربها و اجزاء غلیظه آن جدا گرد و پس اندک طبخی میدهند که قریب بانعقاد رسد و لها میسازند و این را حضض مینامند و از بعضی تقشیر شده و تحقیق همین است که گیاه آن بعینه گیاه عنب الثعلب است که بدستور مذکور ترتیب مینمایند و بعضی مغشوش در بعضی مجهول از برگ مورد و پستو طری از هر یک سی مثقال و مرکی بیست و پنج مثقال و زعفران بیست مثقال و دوشاب یکمن تبریزی میسازند و فرق میان آن و اصلی آن آنست که رنگ مغشوش اصلی زرد مایل بسیاهی اندرون آن مایل بسرخی و چوب در آب حل نمایند کف آنرا رنگ خون میباشد و طعم آن با قبضیت و تلخی و چون در آتش نهند ملتهب گردد و مجهول مغشوش آن بخلاف آن باشد و با آتش ملتهب نشود طبیعت آن در برودت معتدل و در دوم خشک افعال و خواص آن مانع رفع و محلل مسهل و تحلیل آن رکتر از دفع و آشامیدن آنجهت ادرار باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبت و عرق و نفث الدم و نفث سینه و سرفه و درد جگر و یرقان و سودا و زحیر و اورا حیض بواسیر و حرارت گرده و حاری بول و التهاب و تشنگی و گزیدن سگ دیوانه الاذن قطور آن جهت منع سیلان رطوبات و چرک از گوش الفم مضمضه آنجهت تقویت لثه مسترخیه و غرغره آنجهت ورم حلق اللبن اکتحال آن جهت جرب و حکه و سلاق و دمعه و ضعف بصر و منع نزول اعضاء الغدد طلای آنجهت شقاق و قرحه مقعده و جمیع عضلات خصیه و آن جهت اسهال و قرحه امعاء نافع و در شرح قانون گفته که حقنه آن با وجود آنکه منع الدم میکند ادرار حیض مینماید مضر سپرز مصلح آن انیسون و قدر شربت آن تا مثقال

شربت آن از نیم مثقال تا یک درهم بدل آن حضض هندی است حضض هندی بهندی رسوت نامند ماهیت آن بعضی گفته اند که عصاره فیل زهرج است
تحقیق آنست که غیر آنست صاحب منشور الاطبا نوشته بهترین آن آنست که در ننگر کوٹ و نواح لاهور از شیره دارهلد تازه سازند و صاف باشد و در کتاب یکی گوید
شده که در نواح لاهور و ننگر کوٹ از شیره دارهلد تازه شیره سازند و حکیم عبد المجید در حاشیه تحفه نوشته که انچه از حکمای هند و کتب معتبره ایشان تحقیق شده آنست
که عصاره دارهلد است که اجزای تازه را نیکو کوفته در آب بجوشانند تا تمام قوت آن در آب باز داده شود و پس صاف نموده مساوی شیر گاو داخل کرده بجوشانند تا غلیظ و
منعقد گردد و به اطراف میبرند و بعضی گفته اند معنی رسوت هندی دو ناست زیرا که رس بمعنی عصاره و اوت بمعنی جوشانیدن است و چون این عصاره را بطبخ مرتب مینمایند لهذا
مسمی بدان گشته و آن عصاره برگ چند با نیست بعضی تشبیه برگ جلبنه خار دار و بعضی تشبیه بجز نه خرد و غنچه تر از آن بعضی تشبیه بچند توفی که بهندی کنه تیورنا
و لیس کهیونا نامند و سیاه دنها چوبی بزرگ کوبیده در آب تر کرده صاف کرده و طبخ میدهند تا بسر حد انعقاد رسیده و بر برگهای عریض طولانی سبز یستی رنگ ریخته خشک
مینمایند و باطراف میبرند و آن برگ تخیل که برگ دارهلد باشد و رنگ رسوت تازه خالص سیاه میباشد طبیعت آن قریب بطبیعت کی است و گفته اند سرد و خشک
افعال و خواص آن نیز قریب بآنست و جهت امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل و رادع اورام حاره و … تسکین حرارت و خون صفراوی و … و اسهال بواسیری و دم
طحال و دفع سموم … آشامیدن محلول مقدار نیم درهم آن با آب برگ گلگرونده که گیاه هندی است بقدر پنج شش مثقال خصوصاً که شب … ساخته صبح
مالیده صاف کرده بکدام بیاشامند جهت حبس خون بواسیر و اسهال بواسیری و … الدم و … و طلاء محلول آن در آب … جهت … الکیفیت و تحلیل اورام حاره
و … جهت … اطفال … ایشان … رسوت … آن … آن …
… وزن آنها … کوفته در آب برگ گلگرونده سفید خوب حل کرده فتیله ها سازند بقدر بند انگشت خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آنرا
محکم بسته نگاه دارند و هنگام حاجت یکی را … جهت تسکین وجع بواسیر … مجرب است فصل الحاء المهملة مع اللام حلا … بضم حاء مهمله و فتح لام الف
و دال … ماهیت آن گیاهی است بقدر شبری برگ و شاخهای آن بسیار باریک گل آن بسیار ریزه سفید تخم آن بقدر خردلی نبت آن اکثر … خصوصاً اطراف
عمارات … طبیعت آن در سوم … و خشک افعال و خواص آن ضماد آن با آرد گندم جهت استحکام عضو شکسته و کوفته و بدر رفته … و … شده
… جهت خارش کف دست اطفال و غیر اطفال مانع زیاده شدن آن جهت سیلان زرد آب از آن مفید حلبه بضم حاء مهمله و سکون لام و فتح با موحده
… در گیلان … شنبلیله … شملیز و بهندی میتهی نامند ماهیت آن از حبوب معروف است و گیاه آن تا بقدر ذرعی
و شاخهای آن باریک برگهای آن ریزه … متصل بشاخ و قاعده آن بالا … مایل بتلخی و گل آن سفید و تخم آن …
آن … شبیه … غلافی شبیه بغلاف تخم … اندکی … زرد رنگ ریزه مربع اندکی … غیر مستوی … و برگ
… آنرا … میخورند … گوشت لذیذ میباشد و بعضی برای حدت طعم و کم شدن تلخی و رایحه آن …
… گوشت بریان کرده میخورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهت
امراض … و سوء القنیه و استسقاء و سرفه بارد و ورم طحال … جگر و رحم … و مثانه و تقطیر البول و ضماد آن جهت تقویت مو نافع و خوردن آن با نان
… ملین … و تخم آن ملین و منضج و محلل و … مقوی ریه الصدر و المعده مطبوخ آن با عسل مسهل و جهت مواد محتبسه سینه سرفه و ربو و عسر النفس … و ورم
باطنی … و دفع بلغم لزج از سینه و تنقیه امعا و مطبوخ آن با تمر هندی … که آب آنرا بعد طبخ صاف نموده با عسل بقوام آورده … جهت ضیق النفس و تصفیه
… سینه … آن … بیاشامند …
آن … جهت تسهیل ولادت و ادرار بول و حیض و مداومت خوردن آن با آرد گندم … جهت تسمین بدن و اصلاح کرده
… طبیخ آن با … جهت … رایحه … طبیعت و رفع سستی و شکستگی اعضاء و در حیض لیکن … و بول …
… اورام صلبه ظاهری و باطنی … و سوختگی آتش و شقاق بارد و کجی ناخن و ورم سپرز و درد رحم و رفع استقاط و موی

استعمال موی و سایر اجزای جلدیه و ضماد آن روان با بوره جهت تحلیل طحال و با انجیر جهت گشودن بول با آرد جهت دفع گلو و با سرکه جهت اورام حاره و با عسل جهت بارده و طلای آن جهت رفع حرکت نیکو کی رنگ رخساره با مویز جهت دفع تولد قمل و تقطیر آن در آب جهت دمعه و سلاق و غیره و قطا بای گرم چشم و نطول طبیخ آن بدستور حلوبس دران جهت تسهیل ولادت و استعمال شمیه و تنقیه رحم و زرنیخ آن با پیه فاز جهت تلیین صلابت رحم و تفتیح فم آن و دوستن و سعوط طبیخ آن جهت جودت موی و زوال خمار و خروج رطوبات نافع و اکثار آن مصدع و مغثی و مضر انثیان مصلح آن سکنجبین و مغز خام انیسون و کمیدن آثار بسیط محرور المزاج را استعمال برگ آن بدون کاسنی جایز نیست طبیخ برگ آن با برگ اسفناج و با برگ خرفه یا با بزرک نیکو مصلح است و از برای محرور المزاج و روغن تخم آن گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج و بسیار جهت زحیر و اسهال و منخالدروی و دمعه و قرحه رخساره با موم جهت شقاق و با او و به کلف جهت جلای بشره و خوشبو است جلیله بفتح حای حطی و سکون لام و کسر باء موحده و سکون باء مثناة تحتانیه و باء موحده گویند سعد نجان هندی است ماهیت آن دو نوعیست هندی خشبی شبیه به سعد نجان و مصری طبیعت آن در دوم گرم و خشک گویند در سوم افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت تقریب و در مفاصل و زانو تقویت بدن و اخراج بلغم خام و اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و امعاء و اسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درهم مضر سپرز و مغلظ آن مصلح آن کثیرا است جلبوب بفتح حای حطی و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و باء موحده لغت نبطی است و بانداس جریف الملنی بکاء حطی و در بلاد دیگر معاریس و فنجی هرس بجای جیم معجمه و صاد مهمله و لیقو و بیدرس و در ادویه نوشته که آن البتور سطش و بعضی بربانیون و بعضی لبولخانون نامند ماهیت آن گیاهی است ابقد شبیه به ولح دهسپار کرده و شعبهای آن از ریشه آن بسته و برگ آن کوچکتر از آن مویج و مفروش بر روی زمین و یکدیگر آن غبب و نوع میباشد با دو تخم نوع ماده آن خوشه دار با تخم و تخم آن از بلعم کوچکتر و برگ نر آن و ثمر آن نیز کوچکتر از ماده و بیک تخم لبلابی تخم و دیگر شبیه به شبیه بخصیه حیوان و بیخ آن دو عدد و شبیه بلبلبید کبور کی نیست و دیگری صلب نیز شبیه به مانند خصیه و طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن محلل اورام بارده و ملین طبع و تشلیدن سنی جعال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه و مرت صفرا و ضماد آن محلل قوی و گفته اند حمول برگ ماده آن بعد از طهر و خوردن بیخ صلب آن باعث حمل بدختر و آشامیدن برگ نر آن و حمول بیخ سست آن باعث حمل بپسر است بالخاصیت و گفته اند سست آن مضعف باه و صلب آن مقوی آنست جلبنت بکسر جار مهمله و سکون لام و کسر باء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و تاء فوقانیه بفارسی انگژد و لغوزه و باصفهان انگشت گنده و بهندی هینگ نامند ماهیت آن دو نوع میباشد طیب و منتن طیب آن صمغ انجدان سفید است که آنرا کوله نامند و منتن آنرا گویند صمغ انجدان طیب که بفارسی کماه نامند و بهترین آن طیب آنست و بهترین منتن آن صاف شفاف مائل بسرخی تند بوی بالشاهده است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و زود رنگ آن تیره گردد و آن مانند بوی گندنا و بلغم کرها شد گویند منتن آن بدین صفت است و مغشوش آن سکبینج و جاوشیر و قلقدیس مانند نیستکان سر آن است طبیعت گرم در اول چهارم و خشک در آخر دوم و منتن آن خشک در سوم و باقوت تریاقیه و سمیه افعال و خواص آن امراض الرأس آشامیدن آنجهت امراض بارده دماغیه مانند فالج و رعشه و صرع و خدر و غشدد و ام الصبیان و امثال آنها و با فلفل و سداب جهت کزاز و با شراب جهت امراض اعصاب با سکبینج جهت فالج و عدم کشیدن لعاب ملغم نمودن سعیل طامزوج با موم جهت فالج نافع امراض چشم و گوش و بینی و دهان و حلق و عوزه و جلد و معده و کبد و طحال و مرارة آن با عسل جهت قوة باصره و نزول آب با خون خفره و تقطیر و آشامیدن آن و روغن زیتون جهت درد گوش و کری که از سرد و طنین و باد لنجار فراج جهت بحران گوشت زیاده که در بینی منکون شود و همچنین گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد و بنایند آن و طلای آن انتفاخ نیز مسکن و آن مضغه طبیخ آن با عجوز و دفن جهت درد دندان کرم خورده و غرغره آن با عسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو و تنهایی و با ادویه مناسبه جهت بحة الصوت و خشونت حلق و شوصه طبعی و آشامیدن محلول آن در آب جهت تصفیه صوت اعضاء الغذاء آشامیدن آن جهت رافع جاده و محلل و پراگنده کنند و ریاح و با سکنجبین جهت صعوه و نشیر و با فوا الیف جهت اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهت معص بلغمی و نفخ بیضه و تحلیل ریاح و پراگندگی آنها و اخراج معده و تفتیح خون بواسیر و برودت معده و جگر و سپرز و سستی بدن و خوردن معده ایک نخود آن و با کمر

بقدر برداشت خراج که دعوت خمیر آن پخته گذاشته بلع نمایند تا چند روز مهم جهت تحلیل استسقای بارد هر نوع که باشد خصوص زقی و طبلی نافع و با انجیر جهت یرقان سدی و با آب بادرنگ جهت رفع حرکت بیلات باطنی امراض رحم و اورام و باد ثالیل و سموم و غیرها و آشامیدن آن با مرفلفل جهت گشودن بول حیض و نخود و حمول آن جهت اخراج جنین میت و گذاشتن آن بلدرم لودنیگا فتن آنها جهت اخراج اجزای حبیثه آن ضماد آن با انجیر خشک با سرکه جهت باد و با قیروطی جهت ثالیل غدد و مسمار یه ضماد آن جهت داء الثعلب و انجا کستر و آب ریا جهت شگافت عقل و طلای آن جهت تقم گزیده سگ دیوانه دفع مقاربت هوام در رفع مضرت پیکان و امثال آن و بدستور با شیر جنطیانا جهت گزیدن سگ دیوانه و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و تیلا الیاه گذاشتن اندکی از آن با محرجلیل باعث تقویت و لنوظ تمام و امثال آن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت بهما نیز خصوصا که در روغن زنبق مدتی بیند از ند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند الحمی آشامیدن آن جهت تب ربع الزبیته آشامیدن آن با ماکولات جهت نیکوئی رنگ رخسار نافع مضر دماغ و جگر مصلح آن انارین مضر سفل و مصلح آن کثیرا و بوی آن مضر محرورین مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب شربت صندل مقدار شربت آن زیاده بسته تا نیم مثقال بدل آن جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ محروث کمیخ انجدان باشد بدل آن است و گویند از خواص آن است که چون در پارچه بسته در معبر آب گذارند مانع تکون کرم است در آن همچنین گذاشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام است از آن موضع در بر هر چه بمالند هوام از آن گریزان شوند و چون قدری از آن را در بیخ درختی که قلع آن متعذر باشد گذارند آن را می پوشانند و اگر به یک دفعه کفایت نشود دیگر نهند دیگر بر نخواهد آمد مانند سفوف حانها و دیوارها تا مدتی تیبل و ترکه در بنگاله و هندوستان بسفوف و دیوارخانها برمی آیند و بانک ریانی دیوارها و سقفها و گنبد و مساجد و حمام را خراب میکنند بدانچه اکثر بیند لیکن اگر اندکی بر ریشه اصلی آن نهند باز سبز نمیشود حلزون بفتح حاء مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم جمیع حیوانات صدفی است و نوعی که آنرا بفارسی سغید مهره نامند و بهندی سنکهو بفتح سین مهمله و خفای نون و کاف دو او هندی و بیان کاغذ و پارچه را مهره و ذوتانی میمایند بوق نیز مینوازند و خرمهره که بهندی کوه ری گویند که در بهار و بنگاله و اطراف لیسه و غیرها بجای زر معاملات و خرید و فروخت و خورده روپیه اکثر بدان است خصوصا در بنگاله و در هند فلوس بیشتر از این هم نیز نوعی از حلزون است ماهیت آن بری و بحری و نهری میباشد بحری آن بزرگ و نهری آن کوچک هر یک با اشکال مختلفه بود و بری آن نیز است که سفید میباشد که گیاها و اشجار و بر تنها تکون میباید و آنرا از نطاح فرفری نامند و صدف اعم از آنها است و آن مخصوص بجلد حجری حیوانست و شیخ در ذخائر الطب طلیسا و تحفة الغرائب فرخوار و ورلینس و صدف مروارید و غیره نیز در انطاع همه از انواع حلزون اند طبیعت جلد حجری آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن ان شاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد گوشت آن در دوم سرد و تر گوشت و لینس که در مصر ام الخول گویند از قسام بری و تحلیل است لطیف و سریع الاستحاله بجوف و صالح است جهت جذام و جرب و حکه و جنون سوداوی نافع و گوشت سایر حلزونات مولد بلغم و سدد و رافع تشنگی و التهاب صفرا و امراض عین و اذان و الف و اکتحال سوخته مجموع آن با مثل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلای گوشت محرق آن با قطران بعد از کندن موی شعر منقلب مانع روئیدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی گهونگه نامند در هنگام ظهور جدری در چشم مانع بروز آنست و ران بعد از بروز محلل و دافع آن و مسکن حدت و سوزش و گرمی چشم و چون تا رئه آن بگیرند و بسوزن سوراخ نمایند و بر بثور و بیده چشم بچکانند آنرا زائل گرداند و چون بر پیشانی بمالند منع ریختن مواد بچشم نماید و چون تر جوالی گوش بمالند جهت منع رطوبات زخمهای غائر آن نافع سوخته آنرا با سرکه چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض معده قولنج و درد شانه جالس طمث فرو بردن گوشت خام آن جهت درد معده و باعرجیه قولنج و درد شانه و خوردن گوشت مجفف و مسحوق آن جهت ادرار حیض و نافع الاورام و الجراحات و المنطراح اشال اینها و سوء القنیه و نقرس و ضماد گوشت آن جهت ورم نقرس و سوء القنیه و جذب پیکان و امثال آن و جذب زهر سگ دیوانه گزیده از بدن و طلای رطوبت آن که از سوزن سوراخ کرده قروح آتش گرفته باشد با مرضعا و بر السویه جهت تحلیل اورام حرنه و التیام جراحات خبیثه بعدیل و باهره کنند نیز جهت التیام جراحات خصوصا عصبا و گویند بانی احسیت منطرفات صلب یا نرم میاید حلقات بفتح حاء مهمله و سکون لام و فتح قاف و الف ماهیت آن نوعی از بید است که بفارسی بیتا مند کرده اند

بریده ازان حبیبه مثقال ان ترتیب هند و حلقه که جمعی منزل است قریب بمکه معظمه بیشتر مشهور طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن
نشستن [illegible] ان سر و زر [illegible] جهت رفع [illegible] و خروج [illegible] خوردن بخیه رهم آن با عسل و سر کشیده اقسام کرم معده و امعاء مفتح سدد گفته اند
با آب و عسل نیز این اثر دارد و داغ کردن [illegible] آن که از آتش فروخته باشند جهت [illegible] دیگر ازان سدد و جهت منع زیاده شدن ورم [illegible]
نافع است حلق بفتح حاء مهمله و لام و سکون قاف ماهیت آن عصاره برگ نباتی است [illegible] تعلیق و ثمر آن مانند خوشه شده و از آن مانند عنب الثعلب
و [illegible] سرخ میگردد و پس سیاه و برگ آن شبیه برگ تاک ترش یا گوشت آنرا طبخ مینمایند و میخورند و عصاره آنرا [illegible] میگیرند که برگ آنرا در [illegible]
میگذارند و چون نرم گشت رطوبات آنرا فشرده منعقد میسازند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش میباشد و بهتر از آب [illegible] است گفته اند آب آنرا
در آفتاب میریزند [illegible] از انعقاد [illegible] خشک [illegible] طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن بخیه رهم محلول آن
در [illegible] جهت قمع صفرا و تسکین لهیب و حرارت معده و عطش و ازاله کرب و خمار [illegible] مقدار شربت تا بخیه رهم است فصل الحاء المهمله مع
المیم حماحم بفتح حاء مهمله و میم و الف و کسر حاء [illegible] و سکون میم حبق بستانی است و [illegible] شاهسفرم حبق نبطی و در عربی [illegible] بفارسی گویند بستان افروز
است و [illegible] گویند [illegible] و هندی [illegible] ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ ریحان فرز و ازان بزرگتر و مختلف الالوان [illegible]
منظر و [illegible] باغها با ایشان [illegible] مینمایند و مشهور [illegible] است و [illegible] طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک افعال و خواص
[illegible] گفته که حرارت معده جگر را ساکن گرداند چون طبیخ آنرا
با [illegible] سکنجبین بیاشامند معده و جگر را از اخلاط فاسده ردیه پاک سازد و تخم آن مقوی دل و [illegible] آن [illegible] جهت اسهال مزمن مفید [illegible] آن
[illegible] مقدار شربت آن تا [illegible] درم بدل آن [illegible] فرز است [illegible] ترتیب هند [illegible] محلل [illegible] قوت [illegible]
[illegible] جهت [illegible] دماغ نافع است حمار [illegible] مهمله [illegible] میم و الف و زاء مهمله بفارسی خر و الاغ [illegible] بفتح کاف فارسی
و سکون [illegible] ماهیت آن حیوانیست [illegible] مثقال معروف طبیعت آن در اول دوم گرم و در اول سوم خشک [illegible]
فضلیه افعال و خواص آن [illegible] غلیظ [illegible] کباب جگر آن ناشتا [illegible] صرع [illegible] آشامیدن [illegible] سوخته آن [illegible]
نیز جهت [illegible] صرع [illegible] آن با [illegible] غلیظ جهت جنون طلا [illegible] پیشانی جهت [illegible] آن در بینی [illegible] و استنشاق [illegible]
آن [illegible] باشند [illegible] الاغ جهت صرع مفید [illegible] کلیه و مثانه [illegible] آشامیدن بول آن جهت درد گرده
و آشامیدن [illegible] جهت [illegible] حصاة و اخراج جنین و [illegible] جهت [illegible] و آشامیدن آن [illegible] سم و جذام [illegible] سوخته
آن جهت شقاق [illegible] با روغن زیتون جهت خنازیر [illegible] مفاصل و ناسور [illegible] سوخته آن با زیت جهت خنازیر [illegible] با شراب جهت [illegible]
آن جهت رفع آثار [illegible] و التیام جراحات [illegible] گرم خوردن آن و آشامیدن [illegible] سرگین حمار گیاه خوار در شراب جهت گزیدن عقرب [illegible] آن با [illegible]
زیت [illegible] دراز کند [illegible] آنرا در زیر بالین گذاشتن خواب [illegible] زیاده کند [illegible] زائل کننده [illegible] است چون [illegible]
کودک [illegible] گرداند [illegible] آشامیدن آن [illegible] را مفید [illegible] آنرا که در شراب [illegible] آورده
و بول آنرا [illegible] جمع آید [illegible] تعلیق [illegible] پیشانی آن بر اطفال جهت رفع [illegible] و آشامیدن [illegible] آن
[illegible] گفته که طلای [illegible] مسقط [illegible] گویند چون عقرب
گزیده [illegible] در گوش آن بگوید که مرا عقرب گزیده است باعث رفع درد آن است و چون
قضیب آنرا در کوزه آب نبیذ کرده بر آتش گذارند [illegible] زیتون طلا کنند جهت [illegible] دراز کردن آن
بغایت موثر [illegible] گویند چون قضیب تازه آنرا [illegible] ادویه حاره پخته تناول نمایند قضیب را بزرگ گرداند [illegible] قضیب [illegible] خشک

آن جهت تپ ربع نیز مجرب دانسته اند بشرطیکه بعد نوبه تدهین کنند و اندکی بخوابند چون نطرون عاقرقرحا بر آن پاشیده خشک کنند هم استعمال آن با مار انقطاع
حابس اسهال است و چون لعاب آن خوردن بهم آن مورث خلط سودا و امراض سوداوی است باید که شخصی که ناچار باشند بخوردن لقمه نماید بعد خود را باخراج
سودا و ترطیب آن باستعمال دوا آن لعابات و چون تناول نماید و در بدن خود ثقلی و تمددی دریابد و زود از معده او نگذارد باید که مبادرت نماید باخراج
آن باستعمال فرزجات با شیافات با جوارشات مسهله ترهی تنقیه نمائی حمار الوحش بالفتح واو و سکون حاء مهمله و شین معجمه بفارسی گورخر نامند و معروف بجز
گوشت ماهیت آن حیوانی است معروف طبیعت آن گرم و خشک تر از حمار اهلی افعال و خواص گوشت آن غلیظ و مولد سودا و چون خم اهلیه استعمال نمایند
که با نمک و شبت و دارچینی و زنجبیل و رانجه تناول نمایند امراض ... تعلیق پوست پیشانی آن بر سر او باز جهت رفع صرع مجرب دانسته اند
بعضی گفته اند باید که مقدار یکشیر باشد و پوشیدن انگشتری مصنوع از سم آن در خنصر چپ جهت رفع صرع مجرب ما باید که هرگاه آن انگشتری را تجدید ... نمایند
و طلای پیه آن بلا غیر مرضعه جهت رفع گریه اطفال پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر و مانع نزول آب و آشامیدن زهره خشک کرده آن با عسل و کتیرا
جهت ربو و سرفه و ضیق النفس امراض گرده و مثانه و طحال و کلف و داء الثعلب و داء الحیه و غیره او آشامیدن مغز سر آن جهت رفع بول در فراش و جهت ...
زهره آن با خولنجان و آب کرنب جهت تفتیت سنگ مثانه و سرگین آن با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و خصیه و قضیب آن بغایت مقوی باه و طلای زهره آن جهت
رفع داء الثعلب و داء الحیه و پیه آن جهت کلف و تعویذ و آشامیدن مرق گوشت آن و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و جلد و سم آن در افعال مانند حمار اهلی
حماض بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و ضاد معجمه بیونانی اطوطاق و اغربون و بشیرازی ترشه هندی چوکا نامند و بزبان فرنگی ... و بری
... گویند و قسمی دیگر که کوچک ... و برگ آن شبیه به برگ است آن را ... یعنی حماض سه برگ بعربی حمیض و بهندی ... گویند ماهیت
بری و مائی و بستانی میباشد بستانی را ... نوع عریض الورق و رقیق ... آن را سلق البری ... بهندی ... بلغت اهل ... و نوعی ...
الورق ... انواع حماض بستانی ... مائل بسرخی و ثمر آن خوشه دار ... تخم آن سیاه و براق ... زیره مثلث شکل ... سرخ رنگ و نوعی ...
و این ... انواع ... طبیعت آن در اول سرد و در دوم ... سرد و خشک گفته اند و باقوت ... افعال و خواص آن امراض الفم مضغ
بعصاره ... جهت تسکین ... امراض دماغ و معده و کبد خوردن آن ... حار ... غثیان صفراوی خواهش گل خوردن و آشامیدن آن خواهش
فاسده ... جهت یرقان تقویت جگر و التهاب تشنگی و آوردن اشتهای طعام و رفع سمیت عقرب گزیدن نافع و پخته آن ... طبع کند و جهت جراحات امعاء و سحج
با سماق مفید و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون ... بریان نمایند ... و اندکی زیره و آب انار ... بر آن بریزند و تناول
کنند ... نماید و ضماد پخته آن با شراب جهت خنازیر ... جهت ... بغایت نافع و ضماد آن با روغن گل و زعفران
جهت قروح ... مفید و مضر باه و مصلح آن ... مقدار شربت آن تا ... بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول سرد و در دوم خشک ... افعال و خواص
آن قابض ... جهت خفقان حار و التهاب معده و یرقان و قرحه امعاء ... گزیدن عقرب جهت قوت تریاقیه آن ...
اسهال ... تعلیق ... گفته اند جهت ... عقرب ... است ...
باشد ... یرقان و سیلان رحم و قطع خون حیض و ضماد
آن جهت جرب ... جهت ... تعلیق آن ... جهت خنازیر ... طبیخ
یرقان ... سنگ گرده و مثانه و احتباس حیض ... برگ چقندر ... آن را سلق ...
آنرا در ... صفراوی ... بستانی است
و خوردن آن ... جهت ... اعضاء
... جهت خشک کردن ... بواسیر ظاهری ... جهت بواسیر باطنی

نافع و مائی آن که در کنار آبها شبیه به برگ آن با صلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه به نیلوفر و بیخ آن شبیه بچقندر و تخم آن سیاه و رنگ تند مائل بسرخی و طعم آن مانند لبلابی و آنرا حماض البقر و سلق مائی نامند جهت آنکه نیست آن کنار آبهاست طبیعت آن سرد و خشک تا بعض افعال و خواص آن قریب بلبلابی است و جهت خفقان و غثیان نافع و با شراب جهت ازاله نفخ و توحش و استرخای معده و تفریح آورد و طلای آن با نوشادر و ضماد آن بجهت جرب و جراحات خبیثه و اورام حاره و بثور از عربا و زخمها مفید و تخم و برگ آنرا چون بخایند درد و دندان را ساکن کند و این آنرا محکم سازد و ادمان اکل آن یرقان را زائل گرداند بدل آن لبلاب است

حمام بفتح حاء مهمله و میم و الف و میم بفارسی کبوتر و بهندی تیز مشهور بدالست ماهیت آن مرغی است معروف صحرائی و خانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری مائل بسبزی و خانگی آن بالوان انواع و خوش رنگتر و خوش نغمه تر و خوش منظر تر میباشد طبیعت آن آخر دوم گرم و در اول خشک و صحرائی آن گرمتر و خشک تر و لطیفتر از خانگی و بهتر فربه برطوبت فضلیه افعال و خواص آن بچه اهلی آن بهتر خصوصاً تازه پر و بال آورده و آن مراض بصر چشم و معده کبد گرده و باه و مولد گوشت آن بجهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی و تسمین بدن و تقویت گرده و باه و تولید منی و چون ستادان آنرا که تازه بر آورده باشند آلایش جوف آنرا دور کرده بیابند بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع و خوردن بچه کبوتر در وقت کنجد بدرد که در تب تماس و طبیخ نموده جهت تفتیت حصاة گرده و مثانه و اخراج آن در ساعت مفید و طلا خون آن بر پیشانی جهت قطع رعاف که از جهت دماغ باشد بستور آشامیدن قدر با قدری از خون خشک شده آن و ریختن خون گرما گرم آن بر جراحات سر که با استخوان رسیده باشد و انتحال خون گرما گرم آن خصوصاً که بر نو رسته بچه آنرا ذبح بکنند که خون از زبان بر آید در چشم بچکانند جهت جراحات چشم و کمنه و غشاوه و طرفه و خشکی رمد نافع و ضماد آن و سوم گرم و خشک جالی و مفرح آشامیدن آن از یک درهم تا سه درهم جهت استسقای بارد و سه درهم آن با دو درهم دارچینی جهت تفتیت حصاة مجرب و طلای سرگین سوخته آن بر اطراف بینی جهت رعاف معتدل و چون سرگین آنرا بسوزانند و ملح آنرا بگیرند و با آب ترب بیاشامند تفتیت حصاة نماید و دفع کند و ضماد آن با موم و خردل جهت صداع و قرنین و تنقیه درد پهلو و مفاصل و نقرس بارده و جهت تحلیل اورام صلبه با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت گشودن دمل تفاح خشک لیشه زخمها و چون با آرد گندم و آب گرم و قدری نطرون مرهم ساخته شبانه روز بر برص ضماد نمایند پس بشویند و باز تجدید کنند در ازاله برص بغایت مؤثر و با کمه جهت عرق النسا و اقسام استسقا و جلوس در طبیخ آن جهت عسر البول و تمریخ بیضه بخت بجهت رفع آثار قروح نافع و سرگین آنرا که با برگ مورد سوخته باشند جهت تقشیر و ظلمت البصر و شبکوری اکتحالاً مفید و چون شکم بچه کبوتر را بشگافند و گرما گرم بر موضع عقرب گزیده بندند جهت جذب سمیت آن مفید و بیضه آن بسیار گرم آشامیدن خام آن بجهت رفع خشونت سینه و نیکوئی رنگ خسار و چون طفلان را با عسل بهند بر وردی گفتن آینده و طلای سفیده آن با پنبه کرده جهت تحلیل جهت تحریک باه بغایت مؤثر و زهره آنرا چون در چشم کشند جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع و استخوان ساق آنرا چون بسوزانند و فرزجه نمایند جهت اعاده بکارت از امور اسرار است و ادامت خوردن بچه کبوتر مورث برص و بخصوص کبوتر صحرائی و اهلی مضر محرورین و مصداع و محرق خون و اکثار خوردن بچه کبوتر با ادویه حاره مورث احراق دم و حدت و جذام است مصلح آن پختن آن با آب غوره و سرکه و کشنیز و خوردن کاسنی و خیار تازه بعد از آن و سکون حساب آبله و جائیکه کبوتر آن را آشیانه در زیر بالا بانجا مورث امراض و مصاحبت آن سبب من امراض و افی و عصبانی و عفونی مانند فالج و سکته و سبات و ام الصبیان حذر دها و ازاله حشت فساد هوا

حماما بفتح حاء مهمله و فتح دو میم و دو الف بلغت نبطی و اماومن و من نیز گویند ماهیت آن چند نوع میباشد نوعی نباتی است شجری متشابک از شاخها سرخ یا قرنی رنگ با صلابت و شبیه بخوشه و گل آن ریزه مانند گل خیری و سرخ رنگ و برگ آن شبیه برگ فاشرا و تند و خوشبوی گل آنرا بیونانی اوفانون و بشیرازی ماهونا مند و تخم آن بسیار ریزه و صلبست آن ارمنیه و طرسوس این بهترین انواع است و نوع دیگر مائی که در آبها میروید و در شام یافته میشود و مائل بسبزی و نرم و چون بدست بمالند بوی آن شبیه به ایبایشد نوعی دیگر نبطی و آن غیر متشابک و مستطیل و پر تخم و تند بوی و سفید مائل بسرخی و گل آن زرد مائل بسرخی و بعد رسیدن تخم سلوک و در آبیه ردی گفته و اگر پیش از رسیدن بکمال تخم آنرا اخذ نمایند بزودی فاسد میگردد و قوت آن تا هفت سال باقی میماند صاحب تحفه گفته که بهترین آن مائی است طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند افعال و خواص آن امراض الراس و الا ورام و السموم

و اعضاء الغذا و نقرس و عرق النسا و ضماد آن بر پیشانی جهة صداع و در تفتیح و تحلیل اورام حاره و تنهائی و یا با ادویه جهة گزیدن عقرب با موم جهة ورم احشا و آشامیدن
آن مسکن و منوم و مورث سرور و منقی فم معده و جهت تقویت جگر و تفتیح سده آن سده سپرز و تحلیل صلابت آن و نفع مغص و پراگنده نمودن ریاح الملیه
طبیخ آن جهة ورم جگر مزمن و ورم رحم و سایر اورام و حبس بول و طمث و نقرس و حمول فرزجه آن جهت ورم مقعده و رحم و بعد شور و جلوس در طبیخ آن گذاشتن پا در طبیخ
آن و طلای آن جهت نقرس و طلای آن با بادروج جهت عقرب گزیده سفید و داخل اکحال مینمایند مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بوزن آن اسارون
یا عود یا قرنفل با دج و نصف آن زیره سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس مصدع و منوم و کسالت آور مصلح آن صندل و گلاب و دارچینی و چون آنرا با سندس
آن دارچینی ترق کنند و با عسل بیامیزند و در آفتاب گذارند در تفریح و جمیع افعال قویتر از خمر است و آشامیدن یکدرهم آن با شهد رم ترجلج کلکسنج در ادرار
و تفتیت حصاة در بهار نوز مفید حمص بکسر حاء مهمله و فتح میم مشدده و سکون صاد مهمله بفارسی نخود و بهندی چنه و بلغتی لوبیا بضم باء موحده و سکون ... و دو قسم بری و بستانی
چهار نقطه هندی بسترکی بوبچاق نامند ماهیت آن بری و بستانی میباشد گیاه بستانی آن بقدر یکذرع و تا یک و نیم ذرع و با شاخهای بسیار باریک و برگهای
بسیار ریزه منشرف و ثمر آن در غلافی بقدر پسته کوچکی و در هر غلافی یکدانه و دو دانه تا چهار دانه و بهترین حبوب ماکوله است مانند باقلا و ثمر آن اقسام سفید
بزرگ دانه تازه آنست و بری آن نیز شبیه به بستانی و تیره رنگ و کوچکتر و ثمر آن اندکی با تلخی و مائل بسرخی و دراز و نیز بستانی اصناف میباشد صنفی
سفید بزرگدانه ملایم و صنفی سرخ صلب ریزه دانه و صنفی سرخ مائل بسیاهی و بری را حمص کرسنی نامند طبیعت آن در اول گرم و خشک و صاحب ... آخر آن
یعنی گرم و تر و خشک تر از آن نزد بقراط در دوم گرم و در اول خشک و سبز تازه آن در اول تر و قوت آن تا یکسال باقی میماند و مولد ریاح و نفاخ
افعال و خواص بری آن منقی و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و شبرا جالی جرب و مفرح و قوبا و ملین اورام با گوشت و انثیان ضماد او با عسل جهة تنقیه قروح
و جراحات سرطان مفید و بستانی آن ملین طبع و مقوی حرارت غریزی در ریه و ظاهر و مولد خون صالح و کثیر الغذا و مسمن بدن و مشتهی اعضا بعد از الغذا و معده
تغذیه آن جهت ریه زیاده از حبوب دیگر است و با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب یا دبا شده چون با تب باشد بجای غذا ... آن
یکشب بسرکه تر نمایند و صبح ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهة کشتن کرم معده و شکم بسیار مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با قند
مقطع لزوجات و مفتح سده و بسبب لزوجت مدر بول بسبب حرارت و بالخاصیت جهة کردنه و قروح و حشش نافع و چون آنرا خیسانیده خام تناول نمایند
و آب مشموع آنرا با قند و عسل بیاشامند جهت زیادتی شهوت جماع ماء الحمص جبرئیل گفته اند و خوردن حمص با بن طعام معین بر هضم آن و چون سر آن تر
داده با سرکه بجوشند و طبیخ آن بسرشته جهة اصلاح امراض مقعده و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعده بهترین دوا است و خوردن برشته آن که
مقشر شده باشد جهت بواسیر و موی از موده و سبز تازه آن مولد فضول و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع و روغن حمص سوم گرم
خشک شده با قوت نافذه و مقوی مود باه جهت تسکین درد دندان لثه و درد بار و جذام و امثال اینها بغایت موثر و آشامیدن پخته آن اقسام
مذکوره و تصفیه رنگ رخسار و صوت و طلای آن جهت تقویت باه و نمش و کلف و امثال اینها مفید و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات و جمیع
افعال قویتر از سفید آن و با قوت تریاقیه جهت استسقا و یرقان سده و سده جگر و تحلیل ریاح و جذام نافع و طلاء اقسام آن پخته نرخ صرع مندرس رخسار سفید و
جرب و کلف و خارش اعضاء و جمیع آن بنهاد امراض مفاصل و تقویت موی نافع و گفته اند که از خواص آنست که چون در اول هلال ماه بعد از ثالیل در بدن باشد بعدد آن
ثالیل گرفته و مجموع را در لته بسته از میان سر در پای خود یا از بالا شانه آن در لته ریجانب عقب نداز در آخر آن با ثالیل برطرف شوند و حمص مضر قرحه
مثانه است مصلح آن خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل خصوصا تازه آن مصلح جوارش کمونی در بزه شبت و گلقند و مجرب در یکجا خشخاش بدن آن
در قوت باه لوبیا و در سایر افعال ترمس و آشامیدن آب بعد از تناول نخود و بغایت مضر است فصل الحاء المهمله مع النون حنا بکسر حاء مهمله
و فتح نون مشدده و الف بفارسی بتخفیف نون آمده بلغت عربی است و بیونانی ارقان و لعقوبیون نیز و بهندی مهندی نامند ماهیت آن نباتی است
معروف و ساق آن بقدر یکذرع و زیاده و در هند قد بنگاله تا بقدر یکی قامت انسان میشود و ساق آن سرخ رنگ و برگ آن شبیه به برگ انار و مورد و نازکتر و کوچکتر و نرم تر از آن

دور اکثر بلاد خصوصاً بنگاله خزان نشود مگر آنکه در فصل بارش که گرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر میباشد و نشو و نما زیاده مییابد
و فرع و قلم هم میباشد و قلم آن شبیه گل آن که فاغیه نامند سرخ مایل بسفیدی و خوشبو است و در بعضی بلاد مثل بنگاله در سالی دو بار گل میکند یکی در ایام
بارش و دیگری در زمستان و ثمر آن بقدر فلفل و فی الجمله مانا با سپند و پوست آن نازک و خوشبو دارد و درون آن دانهای ریزه و گویند نر و ماده باشد
برگ نر آن عریضتر و بزرگتر و برگ ماده آن کوچکتر و سبزتر و بعد سائیدن رنگین‌تر و نبات آن رعناتر میگردد طبیعت آن دانهای ریزه گویند نر و ماده میباشد
برگ نر آن عریضتر و بزرگتر و برگ ماده آن امراض سرد چشم و دهان ضماد و طلای آن با برگ کردگان بالمناصفه جهت مضمضه بوره و شقیقه و صداع ریحی بلغمی مجرب
بستن با سرکه بر پیشانی جهت رفع صداع و با زفت و یا روغن گل جهت قروح سر و با قطر آن روغن زیتون جهت رها نمودن موی سر جهت و صدغین خصوصاً
که آب کشنیز تازه سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم و مضمضه طبیخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال و ضماد آن بر کف پای آبله دار خصوصاً در ابتدای ظهور
مانع بروز آبله است در چشم آن تخصیص چون اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و در حدیث وارد است که حنا سید ریاحین اهل جنت است و خضاب بدان شعار
اهل اسلام و ایمان است و صداع را زایل میگرداند و نور بصر را فزاید و تقویت باه نماید امراض معده و کبد و طحال و مجاری بول و جرب و جذام و طاعون
و وبا و غیر آنها را نافع و بالخاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن مقوی و ده مثقال آب آن جهت ریگ و سنگ گرده و مثانه و عسر البول
و رفع احتباس آن و اسقاط جنین تا ده روز متوالی بدستور جهت وبا و قروح مجاری بول و ادرار بول و حیض و روئیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج متاکل و بدستور آشامیدن
تقطیر آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و گویند چون یکماه بدان مداومت نمایند جذام زایل شود و قابل علاج نباشد دیگر نیست و طبیخ آن
مطبوخ آن جهت حمره و سوختگی آتش و طلای آن اورام حاره که زرد آب از آن آید و با روغن گل جهت رفع بر صیا آب برگ سبز آن جهت شقاق
و در زانو مجرب و با گل ارمنی جهت فتق و مکله و در و دم آن جهت تخفیف قروح و ضماد برگ خشک که بسرکه سرشته باشند با پیه جهت التیام قروح خصوصاً قروح گوشه ناخن
و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و گل آن معدل و ملطف یک مثقال آن با لیقه آب عسل جهت رفع انواع صداع و قطع
نزلات و تخفیف رطوبات و طلای آن با سرکه جهت صداع و تنهائی جهت فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد عصاب رفع خناق و التیام و با موم و روغن گل سرخ
جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و بادها و مخصوصاً طحال جهت ورم و درد و نفخه آن و گذاشتن آن در لباس حفظ مانع کرم زدن آن و برگ آن نیز از این قبیل است
و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند که مانند روغن گل سرخ مکرر در روغن با پرورده کنند گرم و محلل و مقوی مو و سیاه کننده رنگ خضاب است بدل آن روغن
مرزنجوش و روغن برگ آن نیز مقوی و محلل و رافع اوجاع و تمدد اعضاب مفاصل است و در بدل آن مذکور شده و گویند مضر حلق و مصلح آن کثیرا و لعاب
بزر قطونا مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است حنا قوقی بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و فتح قاف و الف مقصوره
اسم نبطی است ماهیت آن چنین نوع بنجه است بری و بستانی میباشد بری را بعربی حنا و بیونانی نوطاسن و برومی بقارسی و بیونانی ... بستانی صحرائی و بشیرازی
طیفنی لوطس ... و بهندی سکهطر و کده برنه نیز نامند و بستانی را بعربی و زق و بیونانی لوطوس ... و باطبی ... و کسطیلان ...
و بهندی این نوع نیز بنام بری مشهور است و در اصفهان شبدر و در مازندران شربت گویند و نیز سفید و سرخ میباشد و سفید آن اکثر مستعمل است و ثمان آن را
سطری و سفیده نیز و شاخهای چهار دیرع طولانی و بر زمین مفروش و برگ آن اندک پهن و طولانی و بعضی را برگها ریزه و گل آن نیز ریزه و متراکم و خوشبو تار سفید و پین
شاخها و برگها رسته و تخم آن ریزه مایل باستداره و رنگ آن نشا و نخود طعم برگ آن فی الجمله شبیه بحرفه و با جوهر ... و ساق سرخ آن صلب و مایل به سفیدی و
بقدر سه چهار ذرع مفروش بر روی زمین برگ آن نیز شبیه ببرگ سفید و میان برگ شاخهای آن شاخهای بسیار باریک رسته و بر سر آن گل آن سه عدد و زیاده ارغوانی
رنگ یا رنگهای آن سفیدی ریزه و اندک خوشبو و تخم آن ریزه تر از تخم سفید و طعم برگ آن نیز شبیه ببرگ بستانی و تا عفوصت و گلو از زیاده از آن تغیر اشد
و انچه اهل هند آن نوشته اند که ساق آن بقدر نیم ذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن بقدر ناخن و گل آن خوشبو با سفیدی و سرخی شاید و در آن بلاد بدین
امینات نامیده باشند و مستعمل برگ و تخم آنست و اهل هند بیخ آن را نیز مستعمل دارند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک فعال و خواص بستانی

آن در اطفا العین لکتحال عصاره آن جهت غشاوه و بیاض قرنیه چشم امراض اعضا الغذا النفص غیرها آشامیدن آن با شراب جهت استسقا و یرقان و قولنج
و نفض و رفع سموم قتاله و دمامیل و اصلاح اخلاط ثلاثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد بلیغ مشتهی و بدستور تناول برگ پخته آن و دهن یرقان نموده و عرق آن نیز
که بدستور برگ کاسنی و گل بید بخیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد نافع و روغن آن جهت درد مفاصل و نقرس … اکثار آن مورث درد گلو مصلح آن کاهو و کاسنی
تازه آن موافق مزاج و واجب تنقی اخلاط فاسده آنها و تخم آن مهیج باه و طلای آن جهت رفع کلف مقدار شربت از تخم آن تا سه درهم و برابر برگ بزرگتر و
ساق دراز تر و تخم آن شبیه بحلبه و کوچکتر از آن کریه الطعم و گل آن سرخ و آنرا بدیخه کوهی نامند طبیعت آن در دوم گرم و خشک فعال خواص آن
آشامیدن آب جهت صرع و درد پهلو و تقویت معده و ذکر آن رفع ریاح و منفضه و برودت مثانه و تقطیر البول و ادرار نمودن بول و حیض و تسییر عرق و
آن جهت صرع و جنون و سلول عصیر آن جهت تسکین وجع عقرب گزیده موثر و بر عضو صحیح موجب حدات وجع و لذع و جلوس در طبیخ آن جهت سرعت حرکت اطفال
و بدستور تدهین روغن آن و نیز تدهین بروغن جهت درد اعضا و حصول آب عصیر آن جهت تنقیه بشره نافع و مصدع و مضر محرورین مصلح آن کشنیز و لعوق …
و تخم آن گرم و تر از نباتات آن نهی و جالی و طلای آن در دفع اوساخ و کلف وجه قوی تر از بستانی و مقدار شربت آن تا سه درهم و مورث جرب مصلح آن کثیرا و مضر سینه
مصلح آن شکر الوح و از خاصیت و آنست که چون برگ سبز آنرا بران چپ زن ببندند باعث سهولت وضع حمل آنست باید که بعد وضع حمل زود
باز نمایند و صاحب دستور الاطبا نوشته که چون بیخ سفید در سایه خشک کرده آنرا با آب گلاب سائیده و در چشم کشند جهت رویانیدن موی مژگان پخته و ازاله …
و جرب مفید و چون با آب برگ سبز تازه آنرا بگیرند و در … درم آن و از ده توله شیر گاو داخل کرده بخورند حبس بول را دفع نماید و نیز خوردن بیخ آنرا از مقدار
یک فلفل یا یک دانه فلفل شروع نمایند و در روزی آن قدر یک فلفل از آن و یک دانه فلفل بیفزایند تا چهل روز که مقدار چهل فلفل و چهل دانه آن و سپس باز تدریج
کم نمایند جهت … ده طبقه حمیات لغیه مزمنه خصوص ضیکه بهندی سانجرنا مند که در سه ماه یا در اوایل و اواسط یا اواخر آن تب … گیرد نفع تمام
آب … یا مواضع دیگر یا درد و وجع عارض میگردد بسیار نافع است حنطه بکسر حاء مهمله و سکون نون و فتح طاء مهمله در آخر بعربی بر و قمح و بفارسی گندم و بهندی
گیهون … بکاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم هاء و سکون واو و نون بر بیان کرده … آن را بعربی … و بفارسی برغول گویند
ماهیت آن از حبوب مشهوره معروفه ماکوله است و اجود آن تازه بالیده سفید مائل بزردی بعد از آن سفید است طبیعت آن در اول گرم و در …
و یبوست معتدل و تازه خشک نشده آن در دوم تر افعال و خواص آن بهترین اطعمه اصحا و کثیر الغذا و مسمن بدن و لیکن مسدد و مضر صاحبان … عروق …
و خوردن خام و تازه آن مولد کرم معده و مصلح آن سرکه کهنه و آنگاه مضر نان حامله و پخته آن نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلح آن خوردن شیرینیها و …
آب بر بالای خام تازه … رشته … ضماد گندم ممضوغ جهت تفجیح دمامیل مفید بر آنکه سخن جلا است و گندم … بطی الهضم و نفاخ و بدستور
مطبوخ آن در آب لیکن چون استمرار یابد مولد … و از آن غذای بسیار بیشتر از سایر … استعمال آن ضماد گندم سوخته آن با موم و روغن جهت
جلا … با آرد گندم سمید که در آن اندک نخاله باشد که خمیر آن برآمده و نان از آن ترتیب دهند کثیر الغذا و مسمن و مهی و نان فطیر …
آرد او بسیار نرم سوده و در آن مطلق سبوس … ماند نشاسته شده باشند قابض مسدد و دیر هضم و مصلح آن فانیذ سنجری و … و اکل مطبوخ
و خوردن جوارش کمونی و فلافلی بعد از آن آرد مطبوخ با شکر و بادام مانند حریره و اندک … جهت … نفث الدم و درد سینه و گرده و … تقویت
باه بغایت موثر و بدستور مصنوع از نشاسته آن و مطبوخ با آب و اسفناج و روغن بادام جهت خشونت سینه و ضماد آرد گندم پخته با آب و روغن زیتون جهت تحلیل اورام
حاره و با آب … جهت اورام بارده و … با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد و مجرب … آن با سکنجبین جهت … سینه و با عصاره
… جهت … ریختن فضول با فصاد … با شراب یا سرکه جهت سم هوام خصوصا … آرد گندم … و در آن بر موضع گزیده سنگ … مفید
خصوصا گر … انجیر … را بر موضع گزیده سگ چند ساعت ببندند … سگ آنرا بخورد …
… جهت زیاده کردن شیر زنان نافع و روغن گندم جهت … قوبا … اطفال … تازه و سعفه و … نافع

و دستور اخذ آن آنست در اوبان و در قرابادین کبیر ذکر یافت حنظل بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح ظاء معجمه و سکون لام و آنرا العلقم نیز خوانند پس کمال حرارت
و بفارسی کبست و بشیرازی گوشت و کرمانی خربزه و بلغتی دیگر خربزه روباه و بلغتی دیگر خربزه روباه و بلغت هندو اندرایین کا بهیل و بلغتی مها کال نامند
ماهیت آن ثمر گیاهی است بقدر هندوانه کوچکی و نارنج متوسطی و در نهایت تلخی و زرد و ساده میباشد تر آن صلب و کوچکتر و ماده آن بزرگتر و رخو و مستعمل ثمر
ماده است که ثمر آن نیز و در اندرون آن مایل بزردی و متخلخل و منبات آن ثمر بسیاری باشد و تخم آن سیاه بود و اندرون آن سبز زیتونی و آنچه در بوته منحصر یکی باشد از سموم
قتاله است و در هند و بنگاله بیخ آن سرخ بسیار رنگین و سفید نیز میشود اما بسیار کم و تا در دو منبات آن مانند طولانی و منبات آن شبیه منبات هندوانه و برگ آن
از آن کوچکتر و زرد و گسترده بیخ آن باریک و قوت ثمر آن بادام که در پوست تا چهار سال باقی میماند و چون آنرا بر دو نند تا دو سال و باید که عند الاحتیاج شحم آنرا آورده
استعمال نمایند و اگر تخم آنرا آورند فاسد میگردد طبیعت آن در چهارم گرم و در سوم نیز گفته اند در دوم خشک افعال و خواص آن محلل و مقطع و مسهل اما بلغم
جاذب اخلاط بلغیه از عمق بدن امراض الراس شیاف آن جهت امراض الراس نشاسیدن آن جهت امراض سرد مانند صداع و شقیقه و فالج و لقوه و صرع
و نسیان و منع نزلات مزمنه بخشم و چون بر روغن زیتون بجوشانند بدان سعوط نمایند جهت تفتیح سدد دماغی و قطور آن جهت درد گوش و مالیدن آن بر دندان جهت تسکین
کندن آن و سعوط تازه آن جهت رفع زردی چشم و خوردن برگ خشک آن بقدر دو درهم با نشاسته و صمغ عربی جهت اسهال سودا و با افتیمون و نسیدن
و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و سایر امراض سوداویه مضمضه بطبیخ بیخ آن و سرکه جهت وجع دندان و چون جوف آنرا خالی کرده در آن
سرکه بریزند و بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت درد دندان و تقویت لثه و رفع آن که در جزو آب تازه آنرا با کتیرا و روغن کنجد و زیتون تریاق جهت اوجاع و امراض
بارده و چوش سر و قطور آن جهت دوی و طنین و کرم گوش و مالیدن آن بر دندان جهت نفع در آن و اکتحال ربا و آن جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت
مفید امراض معده و امعا و کبد و گرده و مثانه و رحم و مفاصل بغیر آن نشاسیدن آن تنهائی یا با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و استسقا و جذام و داء الحیه و داء الفیل
و سایر امراض سوداویه بواسیر و چون در مار الفراطین کرم العسل است طبیخ نمایند و بیاشامند اسهال کیموس غلیظ نماید و چون آنرا در آب بجوشانند و با آن حقنه
نمایند جهت فالج و رفع قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و وجع ورک و ظهر و امثال اینها نافع و شیاف آن مسهل قوی و قرحه آن قاتل جنین آشامیدن آن با عسل و روغن آن
بدستور مسطور جهت اسهال بلغم و اخراج اقسام کرم معده و امعا و تدهین آن با زهره گاو و ناف نیز جهت اخراج اقسام کرم و تخته آن جهت رفع قولنج مفید و اگر تازه آن بدست
نیاید ربع رطل شحم خشک آنرا در آب بجوشانند یا یک رطل روغن طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و چون سر آنرا بریده فلفل و روغن آن پر کرده سر آنرا وصل کرده بگل
حکمت بگیرند و نزدیک اجاق دفن نمایند تا یکهفته بحرکه لسوزد پس آورده فلفل را سائیده تناول نمایند جهت رفع ریاح و انهضام طعام نافع و طلای سبز تازه آن جهت
عرق النسا و درد بار د و شیر مضر دیگر انه و پوست و دا آنرا چون بکوبند و بیاشامند و همچنین مقدار زیادتی از شحم آن اخراج اقسام و دندان نمایند آشامیدن آن
و ضماد آن چند مرتبه برکف پا جهت جذام و توقف شدت آن مجرب گفته اند و طبیخ بیخ آن جهت استسقا و داء الفیل و تحلیل خون منجمد و منع سمیت گزیدن عقرب حکایت کنند
که اعرابی را چندجا از بدن او مار گزیده در ساعت دو درم آنرا بیاشامید صحت یافت و گویند چون سر آنرا بریده چند بار چه عود که بفارسی رو تاس نامند در آن
فرو برده سر آنرا وصل نموده بگل حکمت بگیرند و نزدیک اوجاع دفن نمایند تا یکهفته بحرکه بسوزد پس آن ورده عروق را از میان آن برآورده خشک نمایند و و خانیات
بآب لیمو سائیده بر کلف و بهق ضماد نمایند در سه مرتبه بعون الله تعالی رفع میگردد و مجرب است و ضماد برگ آن با آب و نشاسته جهت قطع سیلان منفجر و تحلیل اورام
و با الفیه آب طبیخ آن و ضمادها جهت کشتن کیک و منع تولد آن موثر و بخور آن جهت ادرار حیض مفید و تعلیق بیخ آن بر کمر جهت نزول آب در رحم گویند
موثر است و تخم آن مسهل حقیقی مورث مدار و چون مکرر شسته در آب نمک بخیسانند تا تلخی آن زایل گردد پس بکوبند و با شیره خرما بجوشانند و بخورانند
جهت صحت بدن مفید الزیره چون حنظل را بسوراخ کرده دانه های آنرا بیرون آورند و روغن نبوق در آن پر کنند و سوراخ آنرا بقطعه حنظل مسدود کنند و تخمیر بگیرند و در
آتش بگذارند تا چند جوشی بخورد خضاب نمودن بران آشامیدن آن در حمام جهت سیاه کردن موی شعر و عدم سفیدی آن مجرب انسته اند و روغن آن که در اطراف
راس فرو بانفعت جهت منع تختن موی نافع است و گویند چون آنرا از میان دو پاره نموده بر یا ن و ... که آن کهنه بسیار باشد بالله و درد ...

ورد و صمغ و زائل گردد و مقدار شربت شحم آن از نیم درهم تا یک درهم و گفته اند که زیاده از نیم درهم استعمال ننمود و نباید که استعمال نماید آنرا مگر در سرما در بلاد سردسیری
مواد در زمستان و در گرما و محرور المزاج را استعمال آن جایز نیست جهت آنکه کرب و موجب مغص است و بسا است که عمل نمیکند و موجب امراض مهلکه
و خصوصا امراض معده و معقده انفتاح افواه عروق و جریان خون و صالح است از برای سدر و سر طعمی فرازان و مرطوبین بی المزاج غلیظ الطبع مستعملین سیاه و اغذیه
غلیظه و شیر و برنج و امثال اینها کسیکه اراده استعمال آن دارد باید که تنها نخورد بلکه با مصلح آن که صمغ عربی یا کتیرا یا کتیرا یا با نفل البهود یا نشاسته یک
بقدر وزن آن با رب آلو و با دویه مناسبه دیگر بخورد صمغ عربی مضعف فعل آن است کتیرا معین عمل آن است و باید که لیسا زرم بسایند زیرا که جرم آن حشن و بیحس
و مقیء است و اقوی اصلاح آن با موز و کوره است بدل آن خربق اسود است و گویند بوزن آن تخم زراوند مدحرجه و گویند بوزن آن قنا و الحمار و گویند بوزن آن عصیل است فصل
الحاء مع الواو حور بالفتح حاء مهمله و واو و لام و بفارسی حاء مهمله و سکون لام و به هندی ... گویند بکسر میم و سکون یا نامند ماهیت آن از جنس ... است
اندک عظیم الجثه و مقدار آن بلند و شاخهای آن ... بالا رفته و از آن ... بسیار ... و ... آن ... پرده دارد دو نوع میباشد سفید و سیاه
خاکستری رنگ و سیاه آن بدبو و پوست آن مستعمل نیست و سفید آن خوشبو و از آن ... بسیار ... طبیعت آن در دوم گرم و تر و رطوبت آن زیاده از حرارت
افعال و خواص آن گوشت آن غلیظ و دیرهضم و مصلح آن ... با دارچینی و ... در ... حاره تناول نمودن پوشیدن ... آن موافق محرورین
و جوانان و صفراوی مزاج را مضر و فرو بردن ... آن جهت مغص و قولنج سفید ... تحلیل ... و تقویت اعصاب جهت اوجاع مفاصل و دردهای بارد نافع
حور بالضم حاء مهمله و سکون واو و را ... مهمله ... آمده است و آنرا ... تو زمین ... ماهیت آن از جمله ... درخت ... است برگ
آن مانند برگ بید و از آن باریکتر و ... و پوست آن ... و گل آن خوشبو ... مانند گندم و ... مانند ... و ... میباشد
و مغث ... آن ... و صمغ ... آنرا گویند ... آورند ... پوست ... و ... در آن ...
میگذارند و در اثنای آتش می‌افروزند با پوست و چوب ... سوخته ... آن ... طرف ... مجتمع گردد ... آن ... برگ آن و از ...
... آن ... طبیعت ... در سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن
آشامیدن صمغ آن با سرکه جهت خفقان و ... و تقطیر البول ... آن ... با سرکه جهت خفقان ... سیلان ... جهت ...
و قطع حمل ... با عسل ... جهت ... و ... آن با سرکه جهت نقرس ... با سرکه ... گفته اند و طبیخ چوب آن
مجفف قروح ... که مذکور شد قوی التاثیر و خوشبو ... افعال ... در ... آن ... اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص
آن العین اکتحال ... آن ... جهت ... قطور آب برگ تازه آن ... درد گوش ... آشامیدن ... پوست آن جهت عرق النسا و تقطیر البول
نافع و قاطع حمل زنان است خصوصا ... جهت ... و ... آن ... و ... آن ... مقدار
شربت آن ... درهم تا یک درهم است فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیه حیه بفتح حاء مهمله ... و مشدده ... وجه تسمیه آن ... از آن است
که طویل العمر میباشد و نیز گویند جهت ... از ابدان حیوانات دیگر ... آنرا بفارسی مار و بهندی سانپ نامند
ماهیت آن اقسام میباشد ... سیاه و ... آب ... بلند ... و ... هند و بنگاله ...
بهم میرسد ... سیاه ... نهان ... چون ...
... اقسام ... و ... میباشد ... و آنرا ... ماده آنرا
... طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تجفیف افعال و
خواص آن العین اکتحال ... در گوشت ...
... سیاه ... با عسل ... اکتحال نمایند ...

دوا ء الثعلب دوا ء اللحیه با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه مزیل داء الثعلب داء اللحیه النواصیر طلای پوست سوخته آن با روغن تخم کتان که چند روز در ظرف مسی گذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار موثر الجذام لیل چون سر و دنباله زهره امرا در روغن اندازند و بجوشانند تا مهره مشو و ماهی بدن جهت ازاله جذام و ثالیل مجرب الاورام الحمی تعلیق و دندان که در حال زندگی از ان کنده باشند بدستور تعلیق در آن جهت ربع و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تپ غب موثر الرحیم و البواسیر البرص تخم با را چون با سرکه در بیده بسایند و بر محل طلا نمایند جهت ازاله آن مجرب دانسته اند بقراط لیس گفته که چون شکم مدد از ترتا بدان بسیار داخل سی آنرا برآوردند و بجای آن تا هسفرم خشک کرده باب خیسانیده نرم کرده باشند پر کنند و محل شق را بدوزند و در آتش گذارند تا پخته شود پس آن هسفرم را آورده بر برص ضماد نمایند و به بندند و بعد یک شبانه روز بگشایند با لکل زایل میگرداند مجرب است و مداوای کسیکه او را مار گزیده و یا گوشت و یا زهره آنرا خورده باشد ادویه افعی گزیده و لحم و زهره آنرا در خور رواست و در افعی ذکر یافت حیلس بکسر حا و سکون یا مثناة تحتانیه و سین مهمله بفارسی چنگال نامند ماهیت آن غذائی است که از روغن نان گرم میسازند افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مسدد و مصلح آن با سرکه و عسل است

باب هفتم در بیان ادویه که حرف اول آنها خاء معجمه است فصل الخاء مع الالف خاماسوقی بفتح خاء معجمه و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر قاف و بالغت یونانی است و خاما بمعنی زمین و سوقی انجیر است یعنی انجیر زمینی ماهیت آن نباتی است بی ساق و گل و شاخهای آن بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین پر شیر و برگ آن زیر شاخ آن رسته شبیه ببرگ عدس و زیر برگ تخمی مستدیر و بیخ آن باریک و در ایار ماه رومی میرسد نبات آن سنگستانها و مواضع خشک و در مصر خصوصا عین الشمس بسیار طبیعت آن گرم و خشک در اوایل سوم افعال و خواص آن بسیار حاد و حاد و حریف العین اکتحال آن با عسل جهت دفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر ابتدای آب نزول آب الماء و بسیار خوردن قدری قلیل آن با نان سقط جنین و بو ییدن و آشامیدن مطبوخ آن ملین بطن و بدستور لبن آن و تسکین با خطر اثنا لیل و سموم والادرام و غیرها ضماد و شیاف و بدستور طلای شیر آن بر ثالیل منکوس متعارفه نامند و سایر انواع ثالیل و خیلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار ضرب سیبی بر چهره و غیر آن بدستور طبیخ آن و چون اغصان آنرا بکوبند و بر اورام بلغمیه و ثالیل هر نوع که باشد ضماد نمایند تحلیل دهد الرحم حمول سائیده آن با شراب جهت تسکین وجع رحم نافع مضر سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک قیراط است خانق الذیب که قاتل الذیب نیز نامند ماهیت آن گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ لبلاب و تیره تر و کوچکتر از ان و اشرفیات این از ان با وا از شاخ آن شاخهای باریک و در اندرسته طبیعت آن در آخر سوم سرد و خشک افعال و خواص آن بالخاصیت کشنده گرگ است و چون بکوبند و بر گوشت خام بپاشند و گرگ بخورد در بروز دی خناق کند و میرد و لهذا آنرا خانق الذیب نامند و در سایر افعال مانند خانق النمر است که مذکور میشود و در این باب سوم آنرا انقیل داسته و جماعت اخیار را گفته بتحقیق خربق سیاه است خانق الکلب که قاتل الکلب نیز نامند و بهندی کچلا گویند ماهیت آن گویند از اقی است که بفارسی کچله نامند و مذکور شد و یوسف بغدادی مولف مالا یسع غیر آن را دانسته ماهیت آن را گفته گیاهی است شاخهای آن باریک و طولانی و در شکل و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و اطراف آن تند و بسیار بدبو و با رطوبت لزجه و در رنگ ثمر آن و در غلاف شبیه بباقلی بطول یک انگشت و در جوف آن دانه کوچکی سیاه و طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله کشنده سگ است و سباع بخناق اندازد و بدان گشته و کشنده سایر سباع و حیوانات است و در اندلسیان الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام بارده و نفخ نافع النفع و بزودی موثر و علاج کسیکه آنرا خورده باشد تبرید و تسریطب است اگر طبیعت متحمل آن باشد و تقویه قلب بمفرحات بارده خانق النمر بفتح نون و کسر میم و سکون راء مهمله و قاتل النمر نیز نامند و بیونانی تو سطین در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی مازریون سیاه و بعضی سقیل کابن الدوله گل سیکر صحرائی دانسته و مولف مالا یسع و صاحب تذکره گویند که آن گیاهیست ما و ساق آن بقدر شبری و برگ آن شبیه ببرگ قثا و از ان کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد و زیاده نمی شود و بیخ آن شبیه بدم عقرب در براق و درخشنده مانند شیشه طبیعت آن در چهارم سرد و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله و در سباع سریع التاثیر خصوصا گرگ لهذا آنرا خانق النمر نامند الخواص چون عقرب نزدیک آن رود و یا آنرا نزدیک عقرب آورند هلاک میگردد و در اطلیه اورام حاره مسکن در چشم

مسقط الولد بول و سپر فرمید و هم آن کشنده کبسد و خناق و تشنج و بستر شدن زبان و سیاهی رنگ بدن علاج آن تریاق کما فیطوس یا شراب صعتر و با سداب یا افسنتین یا فراسیون و یا جندبیدستر یا قیصوم و یا آشامیدن با مرالرباد با شراب است و نیز حقنه فرمودن **فصل التخا مع الباء الموحده خبازی** بضم اول و فتح با موحده مشدده و الف و کسر زای معجمه و یا بفارسی نان کلاغ و بترکی خیرو و بترکی اسم کماجی و در ازندران گیاه آنرا نجبلک و بشیرازی خطمی کوچک نامند ماهیت آن مولانا نفیس گفته که سه نوع میباشد یکی بستانی و آن مخصوص باسم ملوخیه ملوکیه است و دیگری بری و آن دو نوع است یکی عظیم و آن مخصوص باسم خطمی است و دوم صغیر و آن مخصوص باسم خبازیست و بفارسی خیرو نامند و از مطلق آن مراد نوع صغیر بری است که برگ آن مستدیر و بسبزه و اندک خشن خصوص پشت برگ آن و گل آن کوچک و سرخ مایل به بنفشی و تخم آن مدور اندک پهن و در وسط آن گودی و رنگ تخم بعضی سفید و بعضی مایل بسیاهی و نبات آن کوچکتر از خطمی و لعاب و پوست بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری مانند اندک لعابی دارد و چون خشک و کهنه شود بالکل بر طرف میگردد و منبت آن زمینهای نمناک و در خریف و در بعضی بلاد در اول بهار میرسد و خوردن دسه عروق نمر میباشد و خریفی تابها در یسمی تا ما بستانی میامید و یکنوع دیگر نیز دیده شده که برگهای آن نیز نرم و گل آن کوچک که در بهار میرسد تا ما بستانی میامند و نبات این بسیار بلند نمیشود و ملکه بعضی بزمین مفروش میباشد و برگ گل نیز همه سوای خطمی بلند و سرخ مایل به بنفشی و اکرانی شکل و بعضی بزرگ و بعضی کوچک گل خطمی بزرگ دید و در بعضی سرخ و بعضی سفید و در زرد نیز میباشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در اول سرد و تر گویند در دوم و بعضی معتدل در برودت و حرارت و بعضی برای آنرا مایل بحرارت دانسته اند افعال و خواص آن با رطوبت و قوت متضاده معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سده کبد و مدر بول و زیاده کننده اسهال ضماد برگ آن که در دهن مضغ نموده باشند با نمک جهت تنقیه نواصیر چشم و با نمک جهت التیام آن خیر الکسر والاورام والسموم و حرق النار ضماد بیخته آن جهت خشکی اعضا و تحلیل اورام حاره و گزیدن زنبور و مگس عسل با زیت و با روغن گل جهت سوختگی آتش و باد سرخ و گزیدگی عقرب و ضماد خشک آن با بول جهت قروح و بثور سر و حکه المصدر و المعده و الکبد و آلات البول و السموم آشامیدن نیم رطل طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بخار الصدر و رفع خشونت آن که از حرارت و یبوست باشد و در دسر زردیقان و جرب و قرحه امعا و زحیر و قرحه دشانه و حرقت البول و تفتیح سده و ضماد طبیخ بیخ و برگ آن جهت ادویه قتاله در تپلا و در درد گرده نافع الرحم و بوسیدن طبیخ برگ آن جهت صلابت رحم و تلیین اورام مقعده و چون برگ تازه گاو دم برسیدن بمالند نیش گزیده او را نگزد و برگ تازه دوست که چکاند با گرمی تازه آنرا پخته میخورند و بهترین استعمال آن در ماکول طبیخ آن با لحوم طیور است و مرغی معده و فضه و مزه بارده رطبه مصلح آن تخم مورد در ترشها و در مبرد مردین کلاغلی معجون کمونی مقدار شربت از آب تا پنجاه درم و تخم آن مسهل جهت کثیر اللعاب و مزلق و عذوبی ملین بطن و جهت سرفه گرم و درد گلو و خشکی آواز و رفع نزله و تقویت امعا و سحج و قرحه گرده و مثانه و رفع لذع ادویه حاره حاده و دفع زنبور و رتیلا و مار با تخم خیار و فوقانی بری بالسویه جهت درد مثانه و حقنه آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و مقعده با غسل جهت درد جگر و الاورام و الا وجاع و فواد آن تنهائی و یا با جو مقشر جهت اورام حاره و اوجاع و اورام صلبه جا ر ضماد تخم و برگ آن بجهت گزیدگی زنبور نافع مضر معده ضعیف مصلح آن بوسیب فواکه مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن تخم خطمی و گل آن بجهت جذبه گرده و مثانه و ضماد آن و تنهاء آن بجهت وجع گرده و مثانه نافع و خبازی البستانی را برگ و گل زرد و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زار ها بسیار میروید و به بلندی پنبه میشود و تخم آن سیاه و دراز شبیه به تخم و لیمایی تلخ و بخلاف شبیه بکرم و مایل بسبزی طبیعت آن در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رادع خشونت آن و مصفی صوت و منضج حرارت بسبب لطافت و جهت تبهای حاره نافع مضر معده بارده و مصلح آن ادویه حاره و تخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح و جهت عرق النسا و آن باشد جهت حرقه و ضماد مطبوخ آن بجهت تحلیل ورم و تسکین درد گزیدن عقرب نافع مقدار شربت آن از دو مثقال تا [illegible] خبازی هندی بفارسی نان و بترکی چرکیه و بهندی ردئی و بانگریزی برطبت نامند ماهیت آن از اکثر جنوب ترتیب هندیین نحو که هر یک جنوب را که میجوشانند یخته خمیر کرده بخته تناول نمایند و بهترین همه نان گندم فربه رسیده سفید تازه مغسول است که سائیده سبوس را بقدر اعتدال کرده خمیر نموده خوب تنور گذاشته باشند یا خمیر آن برآمده پس در تنور معتدل طبخ باعتدال نموده باشند و شیر و روغن که ترتیب میدهند آنرا شیرمال مینامند و بهترین همه اقسام

و انواع آن بسیار است و اگر شیرین خواسته باشند با شیره شکر و دوشاب نیز ترتیب دهند و بران زرده تخم مرغ بمالند برای رونق آن و امثال آن مانند کلیچه
مقشر و ... باشند و نانخواه و زیره بران بپاشند و یا در خمیر آن داخل نمایند و لیکن خمیر آن همه باید ... و فطیر ... است ... گردد طبیعت
آن ... است ... افعال و خواص آن نان گرم مسخن و مجفف ... و ... آنچه نوع کندی ... و ... آن
... مرطب ... سریع الانحدار ... مقوی ... و خشک آن دیرهضم و مجفف و اقسام آن مورث تشنگی با ... و ... بیا ...
... و ... با ... رطوبت ... و ... با ... فطیر ... و ... کرده ... باشند دیرهضم ... و نفاخ ...
که با شیره یا روغن و شیرینی خمیر نموده باشند و اکثر امزجه شکل ... نخاله ... کمتر ... نان ... بیخ ... و ... قولنج
و جهت اسهال ... مانع و نفاخ ... و ... مورث ... قولنج مصلح آن ... العسل ... و ... گوشت و شکر است و نان ...
... بسیار خشک ... و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی ... گردن ... و نان گندم ... که با شکر
ترتیب داده باشند بدون روغن سریع الهضم و بهترین اقسام نانها است و بعضی امزجه ... با ... و ... بطی الهضم و ... الغذا
و قابض و ... و ... مصلح آن روغن و شیرینیها است خبز الحواری بفتح حای مهمله و واو و الف و کسر رای مهمله و سکون یا ... ماهیت آن نانی
که در گرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن سفید یا ... باشد که نان آن سفید گردد و بهترین اقسام نانها است و خواری یعنی سفید است
و در روم و فرنگ ... بسیار ... بهتر از جاهای دیگر ... خبز الخشکار بضم خای ... و ... شین معجمه و ... کاف و الف و را ... ماهیت آن نانیست
که گندم آن را ... نموده و سبوس آن را ناگرفته ترتیب دهند افعال و خواص آن سریع الانحدار و ... و بعضی امزجه ملین طبع ... و ...
و ... مورث ... مصلح آن شیرینی ها است و روغن ... تازه ... خبز السمید بفتح سین و کسر میم و سکون یا ... تحتانیه و دال
مهمله که مشهور ... است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذا و مورث ... سنگ گرده و مصلح
آن ... و ... و ... خبز الطابق بفتح طای مهمله و الف و فتح بای موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد و نازک
ساخته بر ... طابق آهنی ... و ... فارسی است ... باشد قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال ... است
و این رنان ... خبز الطابون بفتح طای مهمله و الف و ضم بای موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه
کرده باشند و با روغن ترتیب دهند و ... باشد ... کثیر الغذا و ... خلط ... دیرهضم و ... خبز الفرنی بضم فا و سکون را و کسر
نون و سکون یا نانی است که در فرن ... و ... اقسام ... از آن جمله کماج است و دیگر ... و ... جهت ...
... و موافق فرن آنست که مکانی ... که از سنگ ... یا از خشت پخته اندک ... میسازند و بر آن ... مانند تنور حمام قرار میدهند و در آن
سنگریزه بسیار ... چهار انگشت و زیاده میریزند و فرش میکنند و در یک کنار آن آتش می افروزند و در آن ... میکنند تا خوب گرم شود و ...
زایل گردد و خمیر کماج را با آب نخود ... خمیر نمایند تا ... باندک ... و روغنی خمیر میگذارند تا برآید ... کماج ... کرده ...
بالای سنگهای گرم در آن فرن ... تا پخته و برشته گردد ... را نیز با آب نخود ... خمیر نمایند ... بشکل ... میسازند و در ظرفی
... و ... گرم ... میگذارند تا پخته گردد پس ... اگر خشک ... و آتش ... بسیار ... ظرفی ...
... گرم میگذارند تا ... خشک شود و برشته گردد و خمیر این ... و ... نان ... که خمیر آن اندکی ...
... باشد ... گرم ... تا پخته و برشته گردد ...
... باشد و ... بسیار ... باشد و ... در کرمان ... نیز ... طول و عرض ...
بفتح خای ... تا ... است که ... آن خشک است ... در حرارت و برودت مختلف ...

ودال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله و آن بفارسی نوش دریم آهن الشیرازی رمه و بهندی لوهه کا گوه یعنی فضله آهن و بعربی ترکیب [illegible] با کاف و سکون
یاء مثناة تحتانیه و تا و بهندی نامند ماهیت آن چیزی ست که در وقت گداختن از آهن جدا میشود و بهترین خبث ها است و منقول مغسول است
نیفتد سائیده در سرکه خیسانیده و خشک نموده ست آن هرچند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای [illegible] چشم و گوش [illegible] طبیعت
آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن بغایت مجفف و مقوی معده و قابض باطن و مانع نزف الدم و ادرار حیض و مانع حامله شدن و جهت بواسیر
و طحال حقنه و منع رطوبات باطنی و قرحه امعا و مثانه و رفع فساد مقعده و سلس البول و تحلیل اورام و مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت پلک چشم [illegible]
قطور آن جهت پاک کردن چرک گوش و صدید با عسل جهت تصفیه صوت البآه با ورده تخم مرغ بقدر یکدانگ جهته تحریک باه و طلوع آن [illegible] سکنجبین
جهت [illegible] و قتال البواسیر با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیر الرحم و فرزجه آن با پشم [illegible] جهت نزف الدم رحم الاورام ضماد آن جهته تحلیل اورام حاره و
منعقد در پستان و صلب [illegible] چون آنرا بیست بار با آب و عسل بسایند و خشک کنند پس از آن [illegible] بقدر آنکه سر انگشت بالای آن آید بخورند [illegible]
روز [illegible] هر روز در انگشت از آن تناول نمایند جهت تصفیه صوت و نیکوئی رنگ رخساره و اخراج فضلات بدن و [illegible]
[illegible] چون [illegible] معجون سازند و با عسل معجون سازند هر روز مقدار قلیلی بقدر حاجت از آن تناول نمایند مضرش [illegible] مصلحش آن کثیرالعسل مقدار شربت
آن تا دو دانگ زیاده از آن مجوز نیست و از خوردن آن [illegible] از خوردن [illegible] آن [illegible] علاج [illegible] طریقه تدبیر [illegible] مرکبات
مصنوعه از آن [illegible] ذکر یافت خبث الذهب بفتح فا و معجمه و باء موحده [illegible] طلا است طبیعت آن لطیف تر از [illegible] افعال و
خواص آن قویتر از خبث الفضه و مانند قلیمیا اوست و طلاء آن با آب جهت رفع [illegible] کیچ ران مجرب خبث الرصاص [illegible] سرب را
و بفتح صاد مهمله [illegible] قلعی است طبیعت آن بغایت سرد و خشک تا [illegible] افعال و خواص آن [illegible] التیام جراحت چشم [illegible]
سواد چشم موثر و مانند رصاص محرق است و بدل آن اسفیداج رصاص است خبث الفضه بکسر فا و فتح ضاد معجمه مشدده و [illegible] نقره است بهترین
آن سبز [illegible] نازک آن طبیعت آن سرد و خشک بغایت قابض با قوت جاذبه و مجفف افعال و خواص آن [illegible] جهت [illegible] جرب
و بواسیر [illegible] التیام جراحت [illegible] جهت [illegible] خبث النحاس نحاس بضم نون و فتح حاء مهمله [illegible] مس است و در قوت
قریب بخبث الحدید و از آن [illegible] و لطافت [illegible] در ادویه چشم [illegible] و خوردن آن سم قاتل است خبیه بضم خاء معجمه و فتح با موحده مشدده و ها
بشیرازی [illegible] باصفهانی [illegible] و به تبریزی سورون و بترکی شیوران و در مازندران گیاه آنرا [illegible] نامند و در هند منسوب بخوابکلان است ماهیت
آن تخمی است ریزه و اندک طولانی و دو نوع میباشد ریزه و رنگ آن مائل بسرخی و طعم آن اندک مائل بتلخی و دوم از آن بزرگتر و رنگ آن
سرخ مائل به تیرگی و هر دو خودروی در صحراها و باغها و دامن کوهها بسیار می شود و در ایام بهار گیاه نوع صغیر آن یکنیم ذرع نهایت دو ذرع و برگ آن
طولانی شبیه ببرگ [illegible] و شاخهای آن باریک متفرق و تخم آن در غلافی باریک [illegible] باطراف شاخها رسته و گیاه کبیر آن تا سه ذرع و شاخهای
آن متفرق و غلیظتر و برگ آن بزرگتر و [illegible] تخم آن نیز بزرگتر و طعم تخم آن تندتر [illegible] طبیعت نوع صغیر آن در اول دوم
گرم و در اول تر و کبیر آن در آخر دوم گرم باشد افعال و خواص آن [illegible] مقوی معده و [illegible] جهت [illegible] نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل مواد
نخاع [illegible] نفث الدم [illegible] رنگ رخسار و محرک باه خصوصاً
با دو وزن آن [illegible] و بدستور چون دو روز هر روز دو مثقال آنرا با چهار مثقال شکر سفید کف نمایند و صاحبان سوداوی
[illegible] با گلاب و یا آب [illegible] شاتره [illegible]
[illegible] با آب برگ کاسنی تازه مکرر تجربه [illegible] و ضماد آن جهته [illegible] چشم
و ورم [illegible] پستان [illegible]

شربت از کبیرن تا دو مثقال و صغیران تا مثقال بدل آن در امراض و تسکین مع امتداد آن تودری است که بزرالخم نامند و کسانیکه بعربی بزرالحجر دانسته اند اشتباه کرده است که ایشان را در آب شده و اصل آنست که غیر آنست خجیص العجیص بفارسی خاکینه نامند یا سبز میباشد گوید که قبل لغذا در آن مضم و مواد خلط غلیظ و بادی و احتیاج زد لیجان ادویه باهیه مقوی باه است فصل الخاء مع التاء المثلثة خفاشای خلنه سیر کوهی است و از مطلق آن ادله دیگرین کاو است و در اشتبا البقر بذکور شد خطو بفتح خا معجمه و ضم تای مثلثه و دیو و تیا و دو نقطه از بالا که بحفف خاتون ترکی با نت اهل خطا بمعنی بزرگ آره است مانند تقفانخان و هر دو مرادف هم اند ماهیت آن گفته اند نام مرغی است که بفارسی برج نامند لیعد ر گزیدنی از آن بزرگتر و طعم آن اکثر اوقات میگویند که قبل است و در بلاد چین و سیخ و زنگبار یافته میشود و از استخوان پیشانی آنجنت ملوکستانه و دستانه میسازند و از خاصیت آن آنست که چون بر بالای آن طعام مسموم عرق کند و همچنین است سائر استخوان بدن آن داین لدخله گفته که شاخ آهو مشک را است همین امر را مثل آن بیان کرده و گویت جهت سیلان خون از بافت و صاحب تحفه نوشته که مولف تذکره گوید که در سراندیب یافته میشود و خوردن بقیه آن لقدر ده درهم جهت هلکه و جرب بنده که بکر نافع و بخور استخوان آن بافاقه مصروع و دیل الجنت بنع آثار سنگدان آنجنت بو اسیر صفا د شفید صاحب حیات الحیوان نوشته که اینا طالبس گفته در نعوت که آن طایری است عظیم الجثه و در بلاد چین و بابل و ترک هم میرسد کسی زنده آنرا ندیده مگر استخوان مرده آن و گوشتهای آن نادر است و ریخته استخوان آن خالی مانده و از خاصیت آن چون آن است که چون بو سم بشنود و چند کنه دیگر بزند و عرق کند و خجل و به برات شود و دیگران گفته اند جانیکه هم میرسد در زمستان و تابستان در راه آن سموم بسیار است و چون بو سم بشنود چند کند و ضمیر سپل استخوان آنرا بگیرد و از آن ظروف و قبضه کارد و خنجر و غیره میسازند و چون بدان استخوان بو سم رسد از آن عرق ترشح نماید و طعام مسموم را چون در آن گذارند و یا بر آن نهند عرق کند و بدان علامت معلوم گردد که مسموم است و مغز استخوان آن طایر سم کل حیوانات است و بار از استخوان آن بگیرد بزد و نزدیک آن نزد مترجم صیدانه ابوریحان گفته که یکی از سوداگران ترک چنین گفت که استخوان پیشانی حیوانی است که در بیابانهای شبیه بگاو است و سبب رغبت آدمیان بدان آنست که چون نزدیک زهر بر زد جرم آن کند ابراهیم سندی چنین حکایت کند که یکی از ثقات که باطراف بلاد چین گشته بود بمن گفت که با قافله در صحرای چین رفیق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب جرم نور از چشم با غایت شد و عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمی دیدیم چون اهل چین آن حال را مشاهده کردند بسجده افتادند و سر از سجده بر نداشتند تا آفتاب پدید شد و جهان روشن گشت چون سر از سجده بر داشتند از ایشان سوال کردم که سبب تاریک شدن عالم ناگاه و سجده نمودن شما چه بود گفتند آنچه برروی آفتاب پدید آمد بآن غلت جانوری است که آن سجده نمودند و آن ملحوظ و چون معتقد ایشان معلوم شد از صفت آن سوال کردم چنان تقریر کردند که او مرغی است بغایت بزرگ و با هیبت و مسکن آن بیابانهای چین بلاد ترک است و در آن بیابانها با فیلان جنگ می باشند که همیشه اهل آن پیوسته در طعام شرع آن فیلان میباشند و آن حیوان را خوگوشید لیتراق بفتح خا معجمه و تون خان خالی است که گویی بفارسی خاتون در اصل خوتون بوده و لغت ایشان گردیده بابیعی متداول شده است مولف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد و آنچه دیده و شنیده شده که از بلاد چین استخوانی شبیه بکلبه مرغی می آورند سفید و سرخ و مایل برنگ خال دار و از آن دسته کارد میسازند و میگویند برای دفع سموم نافع است فصل الخاء مع الراء المهملة خراطین بفتح خا و راء و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون ماهیت آن کرمهای سرخ طولانی است که در زمین نمناک میباشد بفارسی کهیر میگویند و بهندی کنچوا و گیسا نامند و اکثر در ایام بارش پیدا میشود طبیعت آن در اول گرم و خشک و در دوم تر و با رطوبت غریبه افعال و خواص آن جالب البول است و با ادویه شامه ... آن با دو شاب انگوری جهت اوراق و آب گوشت جهت قوت باه و بسیار مجرب الحلق و العمده آلات الغذا و ضماد آن جهت ... بغایت آزموده و سحوق آن با روغن بادام بالخاصیت جهت فتق امعا و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت تقطیر ادرار و رفع سنگ گرده و مثانه بلا فصل ... ساعت الادلت قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد گوش و درد گوش مخالف نیز مسکن و چون با زیت پخته داخل ... جهت تسکین درد گوش نافع الحلق و غیره و ضماد آن جهت ورم حلق و ... تازه آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب بشرط آنکه تا سه بماند ...

۲۶۲

بخورند نگشائیده و بدستور جهت جراحت عصبانی موثر و باغماد آسیا جهت استحکام مفصلیکه از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین
اورام داره و بار و غن انه زردی لو جهت بواسیر و مطبوخ آن بازیت و طلای آن بازیت و برگ که جهت بزرگ کردن قضیب بغایت موثر و مطبوخ
آن با قضیب بمالند و اکثار ضماد آن درین باب مجرب دانسته اند و چون با حمل و نبات و دوان طبخ نمایند طلا با آن جهت بواسیر و نزف الدم و خفقان معده
بعید [illegible] در جاها و در موسمی که خراطین نباشند و خواهند بهم رسانند باید که برگ جل نیچه است که در هند و بنگاله کثیر الوجود است قدر معتدی از آن برگ را
وارگوسے کرده خاک تراب بر آن ریزند و بر روی آن نگون بیابید از خراطین بسیار بعمل می آورند و انچه شبیه بآهن جدید چینی است اندک سرخ رنگ
بدین قسم که خراطین بسیار را جمع نمایند و بسوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آنرا جمع نموده میشوند و در میان آن وانشای که بر می آید بجا کرده گدازند
در دو دانگ سائیده آن با آب تریاق سم مثل افیون است و چون در طعام سموم المارند و جوش دهند قوت و صورت آنرا می شکنند و کم مینمایند و نگاه داشتن آن
در دهان نیز جهت سم مار و اکثر سموم نافع است خراتقان بفتح خا و را مهمله و الف و فتح میم و قاف و الف و نون ماهیت آن گیاهی است در شکل
و بو مانند سنبل الطیب رنگ آن سبز و طعم آن مائل بشیرینی طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مسخن و در افعال مانند سنبل الطیب
و از آن ضعیف تر است خربق بفتح خا و سکون را مهمله و فتح با موحده و سکون قاف ماهیت آن دو نوع میباشد ابیض و اسود ابیض آن بیخ گیاهی است
برگ آن شبیه به برگ تره رنگ او از آن عریض تر و گل آن سرخ و ساق آن بقدر چهار انگشت مفصوم و مجوف و چون خشک شود پوست آن منقشر گردد و بیخ آن شبیه به بیاز
مستطیل و باریک [illegible] برسعی تلخ و از شکستن آن غباری ظاهر میشود و بر حرکت آن [illegible] چیزی میباشد و نبت آن منبسط الطبع معتدل الانبساط
سفید است که بآسانی شکسته گردد و [illegible] از آن [illegible] چون بچسبند اول زبان را اندک بگزد پس گزندگی آن بیشتر ظاهر گردد
و آنچه [illegible] در اطراف آن نیز شبیه باشد [illegible] از آن گردی بر آید که گوشت باشد و غیر مستعمل زیرا که خناق آورد طبیعت آن در دوم
گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه مخاطیه و مفتح سده و منقی معده و جهت فالج و سلم و صرع بلغمی و نقرس و سائر امراض
بارده و [illegible] مفاصل و تفتیت حصاة و ادرار حیض و قتل جنین و اخراج آن و السباع سعوط آن جهت عطسه العین اکتحال آن جهت [illegible] بصر
و غیره طلای آن [illegible] جهت قلع دندان [illegible] قاتل جنین [illegible]
[illegible] کلاب [illegible] باشد و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را مهره ساز و چون اراده استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند [illegible]
مخلوط بحسو و روغن بادام و یا مخلوط [illegible] نمایند و بهتر آنست که ناشتا نخورند بلکه بر بالای اندک طعامی زیاده تر مقدار شربت آن که از نیم مثقال است
نباشد زیرا که زیاده از آن کشنده است بقی و خناق و تشنج و کشنده سگ و خنزیر است و مدکور کسی که زیاده از مقدار شربت آن خورده و اعراض مذکوره طاری
شده تبرید و تلطیف [illegible] اسهال است اگر طبیعت او [illegible] باشد [illegible] آب گرم [illegible]
[illegible] گفته اند که خوردن جرم مسحوق آن [illegible] تشنج است و [illegible] و بهترین آنست که پنج مثقال آنرا در [illegible] آب باران [illegible] بخیسانند
صاف کنند و بیاشامند و یا آنکه مقدار یک پارچه [illegible] آب باران سه روز بخیسانند پس [illegible] تا دو ثلث آن برود و یک ثلث باقی ماند
پس صاف نموده جرم آنرا دور کرده [illegible] غسل [illegible] القوام آورند و [illegible] تنهائی و یا با آب گرم بیاشامند و گفته اند که چون مقئ
قوی بلغم است باید که [illegible] نمایند عادی نباشد [illegible] بلکه عادت [illegible] و بهترین
استعمال آن [illegible] آنست که ترب را سوراخ کنند و ریشهای باریک خربق را بریده در آن ترب فرو برند و یکشب بگذارند و صبح ریشهای
خربق را برآورده دور نمایند و [illegible] بخورد و بعد از آن آن ترب را با سکنجبین بیاشامند و بعد دو ساعت به تکلیف قی نماید و گفته اند
چون کسی [illegible] خورده باشد [illegible] اسود و هندی [illegible] ماهیت آن بیخ گیاهی است سیاه پر گره مجوف
[illegible] و بر ریشهای سیاه باریک [illegible] برگ آن شبیه به برگ [illegible] ساق آن کوتاه و نقش گل آن سفید

۲۶۳

سفید مایل بسرخی بشکل خوشه و گل آن شبیه بگل ... و تخم آن در اول بمضرت تر از اول آن ... بیخ آن از خولنجان سفید کمتر ولیکن درد ... است
تندتر و پرخط طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل مره سودا و بلغم و صفراوی آمیخته با بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت
امراض بارده و قوی تر از و سفید و در جمیع عللی که سفید مذکور شد و سعد این بیخ التاثیر اقتصاد و اسهل بعد در الغذا و نیز با جهت شقیقه و اوجاع ... نزلات مزمنه نازله
و چشم و سینه و تنقیه سینه اعتنا شده ورم و جوف و ... چند روز تخیسانند یا با ... جوشانیده و آب آنرا بنوشند چندان مضرت ندارد
و با خاصیت تنقیه پاک کردن باعث تغییر مزاج میشود ... و صحیح آن ... صعتر و ... قیراطیون
و مقدار ... دو مثقال آن کشنده ... اسهال مقدار شربت آن ... مثقال بدل آن خربق سفید و گویند مازریون
دو چهار دانگ آن ... بیخ کبر ... چون ... بجوشانند ... کنند در دندان
را ساکن گرداند و بخور آن نیز همین عمل نماید مضر اعضا الغذا آشامیدن آن با ادویه لطیفه ... گرم معده نماید و بعضی در سکنجبین خیسانند و یا در شراب
شیرین پس طبخ نموده صاف کرده تنها یا با مرق ... آشامند اسهال بلغم و صفرا نماید و گفته اند در دفع سودا ... استفراغ صفرای غلیظ
زیاده از سقمونیا نماید ... اذیت ... ضماد ... گوشت زاید فاسد ... قروح خبیثه ... در زخم
آن ... مانند سفید ... و پاشیدن طبیخ آن ... مانع حشرات و چون گندم ... آن را ... طبیخ آن تخیسانند قاتل ... است که بخورد و چون
با موم ... روغن ... بیاشامند ... گویند چون ... انگور ... انگور ... دهند ... بیاشامند
اسهال نماید خرمل بفتح خا ... فتح دال مهمله ... بهندی رائی نامند ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ...
... بوی و ساق آن ... و گل آن ... و در و تخم آن ... بستانی ... ترش ... تر ... نامند و برگ
آن ... بستانی و تخم آن مدور ... سفید آن ... سپند و سپندان نامند و نوع غیر ...
مدور ... طعم ... گویند و از مطلق ... بزرگ ... زرد ... بستانی است ... زرد ... مستعمل
همین نوع است طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن ... جاذب ... مطلق رطوبت دماغی و معده ... اعضا ... و مفتح
سده ... فضلات ... الطحال ... جهت ... دماغیه ... جهت ... سده ...
تسکین نزلات بارده ... حرکت ... زیادتی آن ... نیز ... با این جهت ...
... نزله بارده ... جهت ... سده ... تسکین ... جگر و طحال ... آن ... جهت ...
... سده گوش و ... آن ... جهت ... آن ... جهت ... درد گوش و دندان جهت
تسکین ... و درد آن ... چون تخم تازه آنرا ... جهت ... نافع ...
نماید ... آن با انجیر ... جهت ... زبان ... دندان ...
... آن ... جهت تسکین ... درد دندان ... ساعت و چون با عسل ... با ...
... جهت ... از ... آن با عسل جهت ... دابه ...
معده و آشامیدن ... آن با ... جهت تپ بلغمی و سودا ... آن ... جهت ... عرق النسا و ...
بار ... تحلیل ... جهت ... جهت ... تحلیل ... النفع
... جهت تحلیل ورم صلبه و سودا ... بر ... آن ... با شراب ... باده ...
مخلوط آن با نان و با شراب جهت اخراج کرم معده و مخلوط کردن با ... و چون گیاه تازه آن ... آنرا با طعام ...

[illegible]

و ورم طحال و تحلیل آن و خوردن مسلوق و برگ تازه آن با تخم آن با چغندر و خبازی بهر بیش از تب باعث تلطیف بلغم و بسیار گردانیدن ادرار و برای دفع آن است

بدستور مطبوخ آن با چغندر جهت [illegible] و سده [illegible] بلغم نافع و ضماد معمول آن [illegible] معرق و جالی بلغم بقوت و مسخن معده و کبد [illegible] باید که همیشه

بیاشامند بسیار [illegible] تنها [illegible] تناول نمایند و دافع ضرر آن کاسنی با ادام و سکر است صاحب اختیارات بدیعی گفته که [illegible] هیچ چیز [illegible]

[illegible] بعد از حمام [illegible] را با [illegible] آنقدر بمالند که خون آلوده گردد [illegible] آن [illegible] زنان جاری شود [illegible] باید [illegible] آن

[illegible] گفته [illegible] آن [illegible] باعث هلاکت است بدل آن [illegible] تشنگی مصلح آن

کاسنی و روغن بادام [illegible] است بدله [illegible] بوره [illegible] بیاشامند [illegible] است [illegible]

[illegible] استعمال نمایند و چون در آب [illegible] منع جوشیدن آن کند [illegible]

[illegible] روغن بادام [illegible] بغایت لطیف و محلل [illegible] آشامیدن [illegible] اعصاب [illegible] لسان و فالج [illegible] بارده مزمنه [illegible]

[illegible] ورم بارد گوش [illegible] طلاء آن [illegible] درد دندان [illegible] اختناق [illegible] و تحلیل [illegible] اورام [illegible] بارده [illegible] مقدار شربت آن [illegible]

خرقطان بفتح خا و سکون [illegible] بفتح قاف و طاء مهمله و الف و نون بهندی [illegible] نامند ماهیت آن گیاهی است که [illegible] بادام [illegible] زیتون [illegible] مروید

[illegible]

۲۶۵

آنجهت تفریح وتسکین و امثال آن و تحلیل چون تازه آنرا بتاثیل بمالند آنرا زائل سازد و چون یکپارچه از دو پارچه تخم آنرا تاثیل بچسبانند آنرا قطع نماید و تخم آنرا
سرد و خشک لیسیار قابض و محلل ورم در جهت بردن مقعده و نزف الدم نافع و مقوی معده و مجفف اعضا مصلح آن سپدانه و نبات بدل آن بوزن آن یک و نصف شقرات
و قبض مقعد و شربت آن تا پنجدرم است و در اول دوم برگ آن شغالیست بقدر ذرعی شاخهای آن پراگنده و خارهای تند و ریزه و گل آن سرخ و زرد رنگ و ثمر آن شبیه بگرده کوچکی
معده و دیگر گیاه آنرا در کنار مند و خوب بخلی مراد از آن طبیعت آن سرد و دوم سرد و خشک بسیار قابض افعال و خواص آن تقویت معده و قاطع نزف الدم و مقوی
باشد و قابض اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و سعفه و سنون آن جهت درد دندان و استحکام آن و پوست بیخ نبات آن قالع دندان کرم خورده است
و محتاج بکندن بآلت نیست و چون با حنا خضاب کنند مقوی موی و باعث درازی موی مانع سفیدی آن و طلای آن بر بدن جهت منع اتیاد و تقویت اعضا موثر و چون
بکوبند و در آب بخیسانند و جامه رنگین در آب آن تر کنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب نوشته اند خرع بکسر خا و سکون را مهمله و فتح واو و عین مهمله
بفارسی بید انجیر و بشیرازی کنتو و بترکی کرچک و بهندی رنیده نامند ماهیت آن دو نوع میباشد سفید و سرخ مایل بنفشی و دوم قوی تر از سفید رنگ
آن شبیه ببرگ انجیر و بیشتر فنها از آن بلندتر و ساق آن بقدر دو ذرع و از آن بزرگتر نیز دیده شده و بیخ آن باتند فی محوت و ثمر آن خاردار و دو شعبه ارد و در
تخم آن بمقدار دانه نسوه و پوست آن منقط و مغز آن سفید و پر روغن منبت آن بلاد معتدله در حرارت و رطوبت طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و جهت صداع بارد و لقوه و رعشه و اوجاع آن و ضیق النفس و سرفه بارد و تحلیل
قولنج ریاحی و تلیین صلابات و اوجاع ظهر و مثانه و استسقا خصوصا مغز آن که قوت اسهال آن زیاده است و برای ادرار حیض و اخراج مشیمه نافع و چون در عطر
مغز دانه آنرا سائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال بلغم و رطوبات بائی نماید و مرخی و مسقط اشتها است و موجب کرب و غثیان و قی مصلح آن کثیرا و مصطکی
و نعناع مقدار شربت آن تا پنج عدد و تا ده عدد مستعمل مقشر آنست و لیست عدد آن مسکر قوی و با زهر آن ریباس و عصاره دلان بدل آن عشر آن دندان و ضماد
آنجهت تاثیل و کلف و تحلیل اورام بلغمی و صلابت و تسکین اوجاع اورام و نقرس و مفاصل با سرکه جهت نرم لیسیار و اخر خمره که با و سرخ نامند برگ آن ضعیف
تر از حب آنست در اسهال و تریاقیت آن زیاده و آشامیدن عصاره تازه آن مکرر و قی نمودن بدان جهت رفع سم ادویه چون افیون و امثال آنها و ضماد
آن با آرد جهت اورام حاره چشم و ورم زگلو و سایر اعضای بعیده و تعی و سعوط آشامیدن و اکتحال آن با شیر تازه دوشیده جهت تسکین وجع العین بارد و پوست بیخ
آنجهت رفع مرا انفتاح مجاری و سده نافع و با ماء العسل جهت تحلیل بلغم و نشج از اعضای بعیده خصوصا که تازه ساخته باشند طلای آنجهت رفع تشنج و تلیین صلابات
و در دگوش و انضمام قرحه و انقلاب آن جرب متقرح و قروح رطب سر و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و با زبد البحر جهت داء الثعلب با آب گندنا جهت بواسیر
ضماد او چون در ظرفی مس کنند و بر آتش گذارند مس آنرا الظرف ما بین متصل تا خوب گرم شود و در یک مثقال از آن بکیه کافور خالص اعلی در عین گرمی سرآنرا بکرده
در آن انداخته باشند آنرا بپوشند تا گداخته گردد و فرود آورده و بگذارند تا سرد شود بهمان قسم پوشیده باشند و بعد از طهارت اقتضای حاجت سر دیه موضع بواسیر خشک نموده
این روغن را نیکو گرم کرده بمالند زائل گرداند و چون شانیده آن با بلغم الحبه و خردل و قند نیم بد انجبه کز از دو العبه اقسام قوبا و کلف بعیل آن و عرق میست
اهل هند بید انجیر را دو نوع جدا دانسته اند فرموش هندی کوسنا مند ماهیت آن نوعی از موش است بغایت بزرگ که با گربه جنگ میکند و بر آن غالب می آید افعال و
خواص آن بخور پوست خشک شده آن جهت بواسیر مجرب و استعمال طبیخ آن نیز همین اثر دارد و در سایر خواص از موش اهلی است فصل الخاء مع الزاء المعجمه
خزامی بفتح اول در لغت عجم بالف و فتح میم و الف گویند که بفارسی شب بوی و شب بو نیز نامند حشیشی سفید آنرا بعضی گل مریم نیز گفته اند و در ماهیت
آن اختلاف است بعضی گویند گیاهی است بسیار خوشبو که بفارسی خیری دشتی و بشیرازی ... نامند و انطاکی گوید خیری داسته و گفته که گیاهی است
لطیف قریب بنفشه و آذرماه آلی سبز و بعد خیزران سبز و منبت آن کوهستان و میان و دشتها و گل آن شبیه بنفشه مایل بکبودی
و اخوردی و بسیار خوشبو زیاده از تا غیه و تقریب بسیر و تخم آن مایل بسیاهی و اهل فلاحت بیان نموده که چون سیاز آنرا بعکس بنیت اصلی
غرس نمایند و با صلی شوق نماید بنفشه میگردد و یوسف بغدادی و صاحب اختیارات بدیعی و بعد آن نیز خیری بری دانسته و گفته اند که گیاهی است شاخهای آن

داند برگ آن ریزه و گل آن سرخ مایل بنفشی سیاهی بوی و خوشبوتر از گل حنا که فاغیه نامند و از گلهای حنا لیس بری دیگر نیز ولایت آن زمینهای نرم و از صفات و خواص عنبری ظاهر میشود که از خواص عنبر عنبری باشد طبیعت آن در اول گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و گل آن گرمتر از گیاه آن افعال و خواص آن گل آن ملطف و مسخن و مفتح سده دماغ و مقوی آن و رافع صداع و از ادب رطوبات زکامی و محلل ریاح و مقوی آلات جگر و سپرز و مفتح سده آنها و نفخ حران ایلیشا مندوز بجهة تنقیه رحم و خوشبو کردن آن و نشف رطوبات و سیلان مزمن آن از برودت و احداث گرمی و اعانت بر حمل و تنگی فرج و ضماد آن و طلای خشک آن بجهة تقویت عصب و خوشبو کردن عرق و ضماد آن با آرد جو بجهت اندمال جراحت و تحلیل ورم آن و بخور آن بجهت دفع بدبوی عفونات و عفنی که از آن تریتیب هندقائم نقام لفظا ادو صیح و مجروح مصلح آن عود و مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بابونه است و بیاندبرگ و تخم آن و افعال معتدل مستعمل اند حضرت بفتح خا و سکون را مشدده ماهیت آن باصطلاح قدیم اسم نباتی است که از الشیم و لشیم و کچ که بعربی فزنا مقدار تریتیب بید هند و در خاصیت آن آنکه او بسیار نازک که در زیر پوستها حس بنعو قبل آن میباشد بفارسی گرگنا مند تریتیب هند و باصطلاح جدید پوست حیوانی است که از سمور کوچکتر طبیعت آن در دوم گرم خشک افعال و خواص آن پوشیدن آن بجهة حفظ حرارت و دفع ضرر سرما از پشت و گرده و جهة فالج و نقرس ضعف باه و دفع جذام و طلا بر سر لاثرو اشاعه بدن بجهت تقویت اعصاب و انقباض اعضای و در سوخته آن بجهة قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات نافع خرف بفتح فا و زاء معجمتین و سکون قاف بفارسی سفال ماهیت آن معروف است طبیعت آن خشک باندک حرارت افعال و خواص آن ضماد اقسام آن بجهة ورمهای گرم و قروح اعضای و برای ماستعفر و دو تربیة النسلاخ جلد و سفال آن بجهة التیام جراحات و با سرکه بجهة حکه و جوشها و خراز و سعفه و جرب و نقرس با موم روغن بجهة درمها ترتیب غنا بر و عضو و زرد سفال چینی نرم کوفته بجهت جلای بیاض طبقه قرنیه و سنون آن بجهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون آمدن آن مضر اعصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه و روغن نیلوفر و بدلا خزف که در آن نمک یا خزف پاره باشد در نمک یا سنگ که در نمک پیدا میشود بجهة تحلیل اورام بارده و عضو و جفان چشم موثر فصل الخا مع السین المهملة خس بفتح خا معجمه و تشدید سین مهمله بفارسی کاهو و بترکی خاص نامند ماهیت آن نباتی است معروف بستانی و بری میباشد و صنف است یک صنف برگ آن عریض بلند تا یکذرع و نیم چرب شیرین نازک و دیگر از عرب بستانی و هم نوع دوم بیار است میشود و او در هند و ستان بنگاله در زمستان که باران نمی بارد میرسد و لیکن خوردنی و بزرگی آن بلاد نمیشود و صنف دوم از بستانی فرنگی است و آن نیز دو صنف میباشد یک صنف برگ آن سبز کمرنگ و بسیار نازک و چرب شیرین و صنف دیگر سبز برگهای آن اندک بنفشی و نازکی و چربی و شیرینی این از آن کمتر و برگهای این هر دو بهم پیچیده و مانند غنچه و در هر سال تخم از آن تازه نیاز ما از فرنگ می آورند در زمستان میکارند و هر چند هوا سرد تر باشد خوبتر و نازکتر پیچیده و ترمیشود و ماخس که برگهای آن باریکتر و بلند و مدور بی چربی و اندک سخت تر و سبزتر از بستانی و تلخ آن با تیزی بسیار و بعضی از ان افیون مانند می آورند و لیکن افیون خشخاش بسیار ضعیف و آنچه تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است برگ بعضی فرنگی اکثر سیاه میباشد و با مجاری و صلابت و جودت و حرارت زمین بر میگردد و بعضی در زمین نرم جید که آب بازی آن بحد لازم نمایند برگ و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین تخم آن سفید میشود و نجلاف آنها بالعکس و مستعمل ماکول بستانی است طبیعت بستانی آن سرد و تر در اول دوم افعال و خواص آن صالح مولد خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله تعالی از حضرت نبی علیه السلام روایت میکند که خطاب بر او لیان توجه کرده فرمودند که بر شما باد خوردن آن بدرستیکه خون را صاف میکند و اطبا گفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیگر و دافع ضرر آب بد هوا و مائی و اختلاف آب و هوا و مسکن حدت خون و صفرا و دیگر صفرا و سودا و تشنگی و التهاب و مفتح سدد و دافع حمار و مانع مستی و صعود بخارات بدماغ و در دسر و نزله سرد نکه از گرمی و خشکی باشد و جنون و مالیخولیا در ام حاره و در ربو و خصوصاً تا شسته آن زیرا که قوت بغرض تغلیظ زین با مده آن از شسته آن و جهة حکه و جذام جنون و یرقان و در بستان تبهای حاره و شانه و مجاری بول و حرقت آن هر دو با سرکه جهت ایراث تسکین اشتها و دفع یرقان و تسکین معده و مطبوخ آن کثیر الغذاء تر از خام آن و بجهة درد سینه و فم کردن تیسیر میشود و اکثار آن مقری باه و منافی نسل و مولد نسیان و کدورت حواس و ظلمت و ضعف بصر و فلتات آن تقلید ریاح و مصلح

ترتیب هند و در بیان

ما آن وجهت جره و اورام حاره ضماد او طبیخ بیخ آن جهت جگر علیل و ترقیق خلط غلیظ معده شربتاً مفید و چون برگ تازه آن را کوفته آب او را بگیرند و طبیخ [illegible]
بتراوح گیرد با روغن و ساییده بریان نموده تناول نمایند تفریح و تنویم آورد و جهت اسهال نافع و بدل خشخاش کاهو است خشخاش بری ماهیت آن
خشخاش سود است و برگ آن خشن تر و زغب و لیف آن زیاده از خشخاش بستانی و گل آن الوان با الوان سرخ و منقش سیاه و کبود و غیر آن و تخم آن سیاه مایل
اقسام سایق آهیون [illegible] است و باصطلاح [illegible] طبیعت آن تا آخر سوم سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن در جمیع افعال برگ
تخم از بستانی قوی تر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم نافع و طبیخ آن و آب که [illegible] جهت عرق النسا مفید مضر دماغ مصلح آن [illegible] مقدار شربت از جمیع
اجزای آن بقدر نصف شربت اجزای بستانی و از تخم آن یک مثقال بدل آن کاهو بری است و اکثر مواد خشخاش منثور بفتح میم و سکون نون و ضم ثای مثلثه
و سکون واو و را مهمله و مشهور از آن جهت نامند که برگ گل آن زود می ریزد و آن قسمی از خشخاش بری است و برگ آن شبیه به برگ [illegible]
بسفیدی و ساق آن خشن و قبه کوزه آن کوچک شبیه به قبه شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قوی تر و از خشخاش سیاه ضعیف تر خشخاش زبدی بفتح
زای معجمه و بای موحده و سکون دال مهمله و یای نسبت ماهیت آن گیاهی است بسیار سفید ساق آن بقدر ذرعی و برگ آن بسیار ریزه و در از بیخ آن یک
ذراع متصل [illegible] سفید [illegible] چون جمیع اجزای آن سفید [illegible] لهذا [illegible] نامیده اند و در وسط بستان میرسد طبیعت آن
بغایت گرم [illegible] سوم است افعال و خواص آن قوی مسهل قوی و جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع با ماء العسل [illegible] و
تخم آن تا یک درم جهت اسهال بلغم مفید زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتال است و معالجه کسیکه آنرا خورده باشد [illegible] خشخاش
مقرن بضم میم و فتح قاف [illegible] و سکون [illegible] خشخاش بحری [illegible] نامند جهت آنکه اکثر در کنار دریاها [illegible] ماهیت آن گیاهی است سفید و در
[illegible] و برگ آن شبیه به برگ [illegible] گل آن [illegible] و ثمر آن شبیه به شاخ [illegible] و از این جهت مقرن نامند [illegible]
از آن غیر [illegible] است [illegible] آن زرد [illegible] گمان غلط برده اند که [illegible] مستخرج از نبات [illegible]
[illegible] مشابهت برگ آن [illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن با ماء العسل [illegible]
و اکتحال گل آن [illegible] جهت تنقیه جراحات و خشک [illegible] آشامیدن یک مثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط [illegible]
و ترقیق اخلاط غلیظ [illegible] خشتاب بضم خا و فتح شین [illegible] و الف و بای [illegible] و خوشاب بواو نیز آمده بفارسی اسم آب طبیخ میوه است [illegible]
زردآلو و سیب و امرود و مویز و امثال آنها که با شکر طبخ دهند تا بقوام آید و مانند شراب [illegible] طبیعت مجموع آنها [illegible]
افعال و خواص آن هر یک آن [illegible] جهت تسکین عطش و التهاب [illegible]
تقویت اعضای رئیسه و ارواح و قوت هاضمه و رفع عفونات [illegible] جهت نفع خفقان و غثیان [illegible] صفراوی و التهاب حرارت کبد [illegible] استسقای حار
مویز جهت تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان [illegible] تقویت معده و تسکین حرارت کبد [illegible] طبع صفراوی [illegible]
ریاح مصلح آنها [illegible] است خشکنجبین بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه
و نون معرب از انگبین خشک است ماهیت آن [illegible] است بغایت خشک [illegible] که از جبال فارس [illegible] زرد [illegible] گویند شبنمی است که [illegible]
[illegible] سبز و [illegible] سفید و سیاه و سرخ میباشد [illegible] طبیعت آن در چهارم گرم و خشک
افعال و خواص آن بغایت جلا و تقطیع و تحلیل لزوجات و سرخ آن قوی تر از سفید آن [illegible] و سیاه آن [illegible] بلاد [illegible]
آن [illegible] مقدار شربت سفید آن تا یک درم و زیاده از آن محرق اخلاط [illegible] انگبین گویند [illegible] عسل است
خشک [illegible] معرب خشک [illegible] است [illegible] طبیعت
آن گرم تر در دوم افعال و خواص آن [illegible] فربه کننده بدن و جهت اصلاح لاغری گرده و تقویت باه و نافع

فصل الخامس مع الصاد المهمله ... باشد که روغن ... بهتر از شرح ... و مصلح آن ... عنبر ... سواد ... [illegible]

خصیه بضم خای معجمه و سکون صاد مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و ماهیت آن معروف است و بنون زین اعضای حیوانست از ... حیوانیکه باشد بهتر از همه خصیه خروش فربه است و گفته اند ... آن ... طبیعت آن گرم و رطوبت آن غالب و بعضی سرد و خشک گفته اند و ... صحیح است افعال و خواص آن ... مقوی باه ... خصیه ... فربه ... مصلح ... الخردل ... [illegible]

سود نمودن آن ... **خصی الثعلب** بضم خا ... و فتح ... بای موحده ... لام ... و سکون ... عین مهمله و فتح لام و سکون بای موحده بیونانی ساطیعون ساطیورین ... و بهندی ... گیاه آن ... ماهیت آن ... است ... از سورنجان ... و بالا ... مانند ... برگ ... سفید ... [illegible]

... بر ریشه ... آن ... و در ... تخم ... باشد ... برگ ... نوع دوم تخم آن سیاه ... و نوع دیگر ... آن ... و از وسط آن ساقی روئیده و بر بالای آن ... گل ... زرد ... سرخ ... برگ آن شبیه ... سوسن ... آن ... و اندرون آن سفید ... تشبیه ... آن ... بیشتر ... مصر ... سیاه ... میان ... مصری ... خشک ... ریشه ... تر و شفاف ... از مصری ... طبیعت نوع اول آن گرم و تر ... نوع دوم و نوع سوم در سوم ... رطوبت فضلیه فعال

خواص آن ... و مقوی عصب ... جهت ... و فالج و لقوه ... و مولد ... مقوی باه ... طلای آن با روغن گل مقوی ... مضر ... مصلح آن شکر بدل آن تخم ... تخم ... گویند ... نوع ... حرکت ... آن ... و با موم و روغن ... کند ... آن ... نوع ... در امراض سوداوی ... مانند فالج و لقوه ... تقویت باه ... مذکور ... باعث ... گردد ... زعفران ... مشک ... و ماه ... [illegible]

گردد ... تخم آن ... مضر ... مصلح آن سکنجبین ... لسان الحمل ... بقدر شربت از بیخ آن تا ... و از تخم آن تا ... مشهور ... بیخ ... ثعلب ... مخصوص ... است ... گل ... برگ ... سوسن ... بوزیدان ... تخم ... **خصی الکلب** ... بکسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف ... ماهیت آن ... صاحب تحفة المؤمنین نوشته که حب البان ... مولف تذکره ... انگور ... بزرگی ... سفید ... طبیعت آن در دوم گرم و ... افعال و خواص آن ... مسهل بلغم ... و جهت عرق النسا و مفاصل ... تحلیل ... مفاصل ... عرق النسا نافع ... مصلح آن ... بقدر شربت آن تا ... **خصی...** ... بای موحده یونانی ... ماهیت آن گفته اند ... نوعی ... است ... برگ ... زمین ... سفید ... بیخ ... بلند ... متصل ... رطوبت ... نوع دوم ... بیخ ... و ماند ... مجرب ... محمد مؤمن نوشته ... ساق آن ... برگ ... گل آن ... متصل ... صفر ... نوشته ... [illegible]

گل سداب صغیر بسیار مختصر نیست و نوعی از ارغوانی است طبیعت آن گرم و خشک است در سوم و نوع بزرگ آن رطوبت فضلیه و کوچک آن بی رطوبت
و حدت و گرمی این زیاده از آن است افعال و خواص آن محلل اورام بلغمی و مسخن و نیز بزرگ آن محرک جماع با قوت تمام و کوچک آن گفته اند
ماده آن اورام که تر و تازه است محرک است خصوصا چون بیاشامند آن در شیر چون خشک گردد و این نیز قاطع شهوت جماع میگردد و گویند
که ... دیگر است بخور ... زایل میگرداند و مشهور نزد اهل لطافت آنست که چون قسم بزرگ آنرا ... پسیار ... چون قسم کوچک آنرا
مسخن ... معطل آن ... نوع دوم ساق ... یک شیر ... آن ... تر ...
و گل آن ... آن تند و ... کوچک متصل بهم طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن آشامیدن ...
جماع خصوصا ... آن ... جهت تحلیل اورام بلغمی ... از انبساط و قطع عفونت آنها و ... کنند ...
در ستور ... اورام و ... خصی الثعلب ... گوساله است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند ... تمام ... خصی الثعلب
... است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت ... نافع فصل الخاء مع الطاء المهمله خطاف ...
... اسپرک ... بهندی ... طبیعت ...
گوشت آن ... گرم و خشک افعال و خواص آن ... گوشت آن ... یرقان ... اسپرز ...
خشک ... جهت قوت باصره و ... خاکستر آن ... جهت ...
و اکحال محترق بچه آن با خون تقوی باصره و ... ابتدای نزول آب ...
گرم ... گیرند ... جهت ... زهره گاو جهت سفید کردن ...
با قندری ... جهت اخراج جنین میت ... سوزانیده ... جهت عسر ولادت ... جهت ... سیاه ...
... پوست ... بغدادی گفته مخصوص ... در دهان نگاه دارند ... سیاه ... کردن ...
... زنان جهت عسر ولادت مفید ... نوزاد ... اول ... سنگ ریزه ... ظاهر میگردد ...
... یک رنگ ... پوست گوساله که در حین زائیدن ... گوساله ... سبز ... فرود آید ... معلق ...
... پوست ... سنگ ... چون حریر سفید ...
باعث ... تعلیق جهت رفع صرع ... چون بچه آنرا ... زعفران ... آن ...
... مادر ... زردی بچه خود سنگ ... سنگ جهت یرقان مفید ...
... چون ... با آتش سوخته ... شراب ... خطمی بفتح خاء معجمه و سکون طاء مهمله و کسر میم ...
یونانی مشتق از اسم ... است ماهیت آن گیاهیست معروف و از انواع خبازی ... آن سفید و ...
سفید ... ارغوانی ... طبیعت آن جالینوس ... باعتدال گفته ...
... آن ... لطیف تر ... افعال و خواص ...
آن ... محلل و منضج و ... تخم و برگ و ساق آن ... نفخه ...
اورام ... جراحات ... اعضاء عرق النسا و مفاصل ...
... آتش ... مفاصل و عرق النسا ... ذات الجنب و ذات الریه ...
... اورام حاره ... آن ... درم ... زنان ... سفید ...

جهت سنگ گرده و لعاب خام آن با شکر نیم گرم نمود و جهت سرفه حار و رفع نفث الدم ابلیغ جهت قابضه که دارد و ضماد آن با سرکه با شیطرا آنکه در آفتاب خشک شده باشند
جهت رفع بهق و باروغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و چون بگیرند بکجز و ازان با دو جزو عرنا و با سرکه لیسرشند جهت تحلیل ورام لغایت مجرب
و جهان آنچه تلسابقین علیش و چون تخم آنرا با مغز عرنی بمساوی الوزن طبخ نمایند دوست و بار انگریان بشویند جهت رفع تشقاق و تقشر جلد کف دست و
پا نافع و طلای مطبوخ آن برسم اسپ جهت رویانیدن آن نوست بیخ آن لغایت ملین قوی التحلیل آشامیدن صبح سه درم آنچه رفع زحیر و قولنج و سده
معاء و جهت و آن اسهال صفراوی و حرقة البول و امعاء و ورم آن اسهال روده و بستور تخم آنچه امراض کرده با شراب جهت عسر البول و لغایت حصاة و فضلات خام
مثانه و رفع النسا و شقاق عضلات و مفصل و طبیخ آن با سرکه جهت درد دندان حار و چون بیخ آنرا کوبیده و در لته بسته در آب گذارند در زیر آسمان شب نگاه دارند
چنانکه آب منجمد گردد طلای آنجهت نافع و تهییج ملک چشم موثر و جهت سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبیخ آن نیز همین اثر دارد و جلوس در طبیخ آنجهت تنقیه فضال
فضلات اعضاء و اتصال موی آن مانع تشقق آن و نیز ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک و روغن سوسن آزرد با قلا جهت تعقد مفاصل و تحلیل اورام صلبه و
و حصبه و طبیخ آنچه امراض معاند کرده و غیر آن طلای طبیخ آنجهت گزیدگی زنبور عسل و با عسل جهت رفع مضرت گزیدگی هوام و ضماد آن با پیه بط با مرغابی
و جمیع البطم جهت ورم رحم و العضام و آن مجرب مضر معده مصلح آن عصاره زرشک و عسل و مازیانه و گویند مضر به مصلح آن عسل ست مقدار شربت از درم
آن کیشتقال و از طبیخ آن تا سی مثقال بدل آن خباتی و صمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت میگیرند در زرد و سرخ رنگ میباشد جهت سکین حبس بطن و سقی
مجرب گفته اند **فصل الخاء مع الفاء خفاش** بضم خاء معجمه و فتح فاء مشدده و الف و شین معجمه بفتح خاء نیز آمده خشاف و طواط بلغت فارسی شب پره
و بلغت هندی موش کور و در هندی چمگادر و در بنگاله چمگیدری نامند ماهیت آن طایر لیست معروف بخلاف طیور دیگر و چهار پا دارد و دو دندان او پشم
دماست چهار پایان بجای پار او پرو و حیض می بیند و آبستن میشود و بچه میزاید و شیر میدهد و پرواز نمی آید مانند طیور و لیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر
پرندارد و بلکه پوستی ست بالا اصلاع و ضغاریف کشیده که آنها را حرکت میدهد و منقبض و منبسط میسازد و سیاه رنگ و بسیار ضعیف البصر ست و لهذا روز به سبب شدت
و تابش شعاع آفتاب از آشیان خود بر نمی آید اگر آشیان آنرا خراب کنند و بر آید خفاش و کلاغ آنرا میگیرند و قسمی خصوصا شبها تا نقص النور و
تاریکی بر می آید و پرواز می نماید و در زائد النور کمتر بر می آید و از این جهت فرس شهباط مذکور به اخفش ضیاء حیث بزرا خفش هیما طبیعت آن در سوم گرم و در دوم
خشک حرارت گوشت آن کمتر از حرارت نفس اشتاء آن افعال و خواص آن آشامیدن مرخ بخته آن مسهل فضلات و در آب آن نفع استسقا و در دور و جهرا
پخته آن در روغن زیتون سبق جهت فالج و رعشه و اوجاع مفاصل ظهر و نقرس و تحلیل و رام بارده و در روغن کنجد جهت عرق النسا خصوصا چون مکرر
بمالند و طلای مطبوخ مهرا بزرا آن بوطلا آهنی یا مسی یا بار چرب بهق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا مهرا گرد و صاف نمایند جهت
جهت فالج قدیم و رعشه و رنو و نقرس و درد اعضا و رفع استقا مودی رفع بزرگ شدن پستان بغایت نافع و طلا مهرا پخته آن در آب تحلیل جهت رفع
رفع حبس البول و بدستور طلا آب مطبوخ آن در سوراخ قضیب و جلوس در طبیخ آنچه فالج و استرخای اکتحال با مغز آن با آب سیاه جهت نزول آب و کل
جهت بیاض و چون خون آن بزاد زهار صبیان طلا نمایند که تر دید و چون بپستان دختران بمالند بسیار بزرگ نگردد و اکتحال آن نافع غشاوه است و جالکه
آن جهت حدت بصر و طلا بیاض آن و چون در شیر اکثر از اندراغ مستی آلت و طلا با بیرهی آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب و اسهال و
مالیدن مانع آن بر اسفل قدم جهت تهییج باه و سرگین آن بسیار گرم و خشک تا چهارم اکتحال آنجهت رفع بیاض طلا آنجهت رفع قوبا و شیرآن نیز بسیار
گرم و کریه الرائحه و بسیار جالی و با سمیت مثقال آن کشنده و ربع درهم آن مخرج حصاه و درمغیرو آشیانه آنها چیزی یافت میشود سفید رنگ بمقدار بندقی ستی
دیگر جا کثیر و بزرگتر ازان و متخلخل مشبه تفلی سفید به ازان سوراخ و ازطلای آنجه قلع تالیل سخت تر ازان موانع بدن و منع بزرگ شدن پستان لیکن منفح جهت
و لدواک نیز مانند شیر آن حار و انوا بدهنده هوا و اکتحال آنجه بیاض عین و لیکن نیز جالی بیاض و ناخنه ست و لیکن بسیار مضر لعنه حشیم اجتناب
استعمال آنست گویند چون سر آن را در زیر بالین شخصی بخوبی که آن شخص عالم بدان نباشد گذارند آن شخص را خواب نیاید و چشم بسته و

دو آن این است تکرار دود و دخن نمودن سر آن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران و در آن سوراخ موش باعث گریختن موش است از آنجا و تعلیق آن
آن همین بر جای دیگر نیز گفته اند که چون در میان خطاف و خفاش عداوت است و خفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف کرفس را در آشیان خود می
آورد جهت محفوظ بودن بچهای خود از آن و چون کردن نوع کبیر بهندی باد رنا مند از بیخ قطع نمایند و ذکر را در جوف تنه آن گذارند قوت باه بخشند و مالیدن
مغز مسکن بر ذکر مقوی است **فصل الخاء مع اللام** خل بفتح خاء معجمه و سکون لام مشدد و بفارسی سرکه نامند **ماهیت** آن اکثر چیزها مانند انگور و
خرما و انجیر و شکر و آب نیشکر و تمر و عسل و امثال اینها و میوه آبدار و شیرین و از حبوب نیز مانند برنج و غیره ترتیب می‌دهند و بهترین همه انگوری است که آب
انگور را گرفته صاف نموده و یا بدون تصفیه با استعمال تیزاب و تخم خرفه یا چینی که اندرون آنرا قیر اندوده باشند ریخته و بر سر هر ده رطل سرکه جدید یک رطل
بپوشند و گل بگیرند و در آفتاب بجای گرم بگذارند تا بجوشد یا آنکه اولا در آن سرکه بریزند و بگذارند تا خوب بجوش آید و خمر گردد و پس در آن سرکه و نمک بریزند بگذارند
تا برسد و ترش گردد و خل خمر عبارت از این است یا آنکه خمر خود بخود استحاله یافته خل گردد و خل تمری یعنی سرکه خرما آنست که یک جزو خرما را در ده رطل آب چهل
رطل آب گرم شیرین صافی ریزند و در خم تازه مقیر یا سفال ... و در بیخته سر آنرا بسته در آفتاب گذارند یک هفته پس پالیده صاف کرده در دو رطل از آن یک رطل
سرکه جدید و نیم اوقیه نمک بریزند و در خم کرده در آفتاب گذارند که آفتاب همیشه بر آن بتابد تا برسد و آب نیشکر و تار و میوهای آبدار بسیار مانند آب انگور است و از مویز و انجیر و
نیشکر خشک کم آب و امثال اینها مانند خرما است و شکر و عسل چنان است که در آب گرم حل نمایند که در سه ده رطل آن چهل آن باشد و صاف نموده در خم کرده در
آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده سرکه کهنه قدری و نمک داخل آن نمایند و باز گذارند تا برسد **طبیعت** انگوری آن مرکب از قوای متضاده جوهر لطیف و
جوهر لطیف کثیر و در دوم سرد و خشک گویند خشکی آن در سوم است و خرمائی و مویزی و انجیری و عسلی بعضی اینها قریب بدان و عسلی گرم تر و خشک تر از آن و بعضی کمتر
از آن است و قوت قابضه انچه در آن جوهریت باشد مانند خل تمری اکثری و انفاخ و نفخ و امثال اینها زیاده و خل مرکب از سه جزو می‌باشد جزو جاذب ناری که قوت
تفتیح و نفوذ از آن است و جزو بارد ارضی که قوت قابضه آن از آن است و جزو مائی بارد رطب این غالب بر همه است و از این جهت مرکب معتدل است **افعال و**
خواص آن قابض و لطیف بسیار مجفف و سریع النفوذ رساننده قوای دیگر ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه امراض الراس ... آن تنها یا با روغن
و یا روغن گل ممزوج با هم جهت صداع حار صفراوی که از آفتاب رسیده باشد و یا از صفرا و یا بخارات حاره و یا حمام گرم و بستور تر نمودن پارچه بدان یا با سرکه
که در گلاب جوشانیده باشند و یا برشته سرکه اشتق بوئیدن آن بتنهائی جهت تفتیح سده مصفاه و نزله حاره و صداع گرم و تقویت دماغ حار و با ادویه
مناسبه مانند روغن بادام و روغن گل و گلاب آب خیار و امثال اینها جهت تسکین صداع حار و سرسام و هذیان و بستور بخور آن جهت امراض کوره تفتیح سده
خیشوم و همچنین چون آجر گرم کرده ریزند و یا سنگریزه و یا آجر گرم کرده در آن اندازند بخار آنرا بگیرند چون یک زن سرکه در دو وزن آن قیر ریختن بر ...
خرقی ... کبریت آن قسمی گذاشته و اطراف آنرا بخمیر آرد ماش مسدود کرده سوراخ تنگ نموده بر بش نهند قدری ... آنرا از آن سوراخ ... آید که ...
اند کلا ... وزن سه درم گلو حلق رسانید و لیه ساعت تجدید کنند از سه چهار مرتبه ایل ... بنشانند ... تعالی العین بطوخ آن ... جهت کشته زیر چشم چون
مرده جلد الادن قطور آنجهت قتل کرم گوش و تسکین درد آن و مجرب بخور آن جهت دوی طنین و ثقل سامعه و تفتیح سده مصفاه و باعث حدت سامعه الفم چون یک
اوقیه پیاز عنصل خشک و ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود ... در آفتاب گذارند یک حصه شود ... نموده باشتا هر روز دو درم آنرا بیاشامند جهت بد بوی
دهان که بمشارکت معده باشد ... با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند با زاج سفید جهت تصفیه و جلای دندان جهت قطع خون لثه در
مستی آن با شبت جهت رفع تحرک لثات غرغره آن جهت ... و فضلات بلغمی و خناق و سقوط لهاة و درد دندان با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قوی
لثه و خوردن آن اندک اندک جهت رفع زلوی در حلق مانده و سرفه و غرض ... انتصاب که از گرمی باشد و خل جو که کردگان هنگام به مقدار ... بود در سرکه
انداخته تا بیشتر ... غرغره نمایند جهت خناق و امراض کوره ... النفع اعضاء النفس الغذاء ... جهت سرفه بارد و دقیق النفس امراض ... طحال ...
خوردن کرده جهت رفع تشنگی و ... قطع ... اعضای باطنی و تحریک اشتها و ... بلغم و سبز ... تفتیح سده ها ... رساننده ... طحال مناسبت

ترشی طعم سودا کرد طحال است و مداومت آن را شاید جهت قتل کرم معده و طعامیکه با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول است بمعده اسم قی کردن بعد
خوردن کرم کرده آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله و جهت خون در شیر و در معده با نمک جهت رفع ضرر قطر و سگ دیوانه گزیده خصوصاً سرکه انگوری
و آشامیدن سرکه که انجیر با وی یا پوست بیخ کبر در ان خیسانیده باشند ناشتا جهت تحلیل سپرز و استسقا و سرکه در ان نمک و زیره خیسانیده باشند
با عسل جهت استسقا و رفع برودت رحم القروح والاورام والجرب تحقیق بسرکه گرم کرده با نمک بعد حقنه لینه جهت قروح ساعیه و طلاء آن جهت منع انتشار قروح
خبیثه و جهره بجا و جهره بجم و نمله و جرب متقرح به پید اسپیدی اجتیاح تو باو در ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه
حاره و سوختگی آتش و نیز طلاء آن با نعوم و قد و است از مجار و خود و نطول آن جهت گزیدن حیوانات سمی جهت نزف الدم ظاهر و قطع سیلان آن ضماد آن جهت
در سرکه طبیخ یافته باشد جهت شورش عضو و خشونت آن با کبریت جهت نقرس با برقطونا جهت راکب تنی که دراندمال مانند مجربات تکرار عسل با روغن
جهت خناق و ورم پستان و بنا گوش سایر اورام حاره و با حرمل جهت حذر و گزاز و وجع مفاصل بارد و گرم جهت غدد و ورم بارد و بخور آن که بر سنگ گرم
ریزند جهت ... استسقا مسهلیت سوداوی ... در اعراف ... ریزند سرفه تازه و خشک ... و در مفاصل وصمت احشا و باه و رحم مضر اقسات
اعصاب ... مداومت آن ... مورث استسقا و ضعف بصر و زردی رنگ ... و لاغری بدن مصلح شیرینیها و گوشت آب
جرب ... قابضه و رفع ضرر ... شیرینی و روغن بادام و ... الحرارت و ... و جواره و ... مقدار شربت آن ...
مثقال ... بول آن ... شربت ... آب ... که نایل ... مفرد ... خلاف ... جنسی ... مقدار ...
آن ... است و از مطلق آن مراد ... بیشتر ... نامند درخت آن عظیم در رنگ ... سفید ...
... برگ ... و ... و شیدن برگ ... برگهای ... زرد و ... و باریک ... انگشتی ...
خوشه ... آن ... در کتب ... موافق یافت میشود ... گل ... آن ...
باید ... گل آن ... اول ... برگ آن ... خشک ... اول ... و تحقیق افعال و خواص آن لطف
... ورم ... و خفقان ... صفرا ... آن ...
آن ... برگ آن ... برگ آن ... و عصاره آن ... صفرا و سودا و جهت ... و منع ... و تفتیح سده جگر و ...
صلابت سپرز ... اختناق رحم و مفاصل و نقرس گزیدن عقرب ... و ... آن ... جهت ... برگ آن بسیار مفید ... طبیخ
برگ ... رفع ... و ... موثر ... حرارت ... جهت ... بسیده ... نزف الدم
و ... برگ تازه آن ... آشامیدن او جهت اسهال ... آن جهت خفقان ... حار ... حار ... و منع آن که از رگ
آن ... می آید ... نزف الدم ... و ... ورم ... ظاهری ... آمله ... حاره ...
ضماد آب برگ تازه آن ... برگ آن قابض ... مصلح آن گلاب ... شربت از آب ... درم تا ... بشکر ...
... آشامیدن ... برگ آن ... در حرف المیم ... آب ... جهت ... آشامیدن ...
... سده ... آن ... در حرف ... آن ... و تحقیق ...
حاره ... خون ... افعال ... مقام روغن گل است ... فارسی ... و در روم ...
ماهیت آن درخت آن ... برگ آن ... و گل این ...
بقدر انگشتی ... سفیدی ... بسیار خوشبوی ...
... آن ... افعال ...

آن ملطف و مفتح سده و تخفیف دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از ابخره و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق آن در جمیع افعال قوی تر از عرق بید و گلاب مقوی دل و دماغ و لطیف و معلق قوت باه و محرورین و مقوی احشا و چوب و برگ آن در افعال و خواص و مصلح و قدر شربت مانند بید و سطول آن محلل و نفخ در هر عضو که باشد و بوئیدن گل آن و یا عرق آن مقوی دماغ و محلل ریاح غلیظ و غرغره بعصاره برگ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و بدستور غرغره بطبیخ برگ آن روغن شگوفه آن سرد و تر و مجفف و مسکن صداع حار و دماغ و صعود بخارات و فوائد غلیان خون بسیار گرم و دل آن و شکل و طریق عمل همین آن مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام تقشیر و پرورده نمایند مانند بنفشه از آن روغن بگیرند الطف و بدل عرق آن خلاف ترا یا بید ساده خالد بضم خا و فتح لام و سکون دال مهمله آنرا مند نامند و بفارسی موش کور و بشیرازی انگشت برگ و باصفهانی دراز موسابکت و بهندی کابخش و بهندی چچهوندر نامند ماهیت آن حیوانیست که بالای چشم و دم و پای آن از موش کوچکتر و خاکستری رنگ گویند چشم آن زیر پوست است و در زمینهای نمناک می‌باشد و پیوسته زمین را سوراخ می‌کند و در شبها بیشتر بیرون آید و خصوصاً پیاز و لهذا چون کنه و پیاز را بر در سوراخ آن گذارند بو آن بیرون آید طبیعت آن بغایت گرم و با رطوبت دارای سموم قتاله افعال و خواص آن خون موضع دنباله آن بجهت قطع بیاض چشم و آثار جلیه و خال و خنازیر و طلای دماغ آن با روغن گل قاطع رعاف و سیلان خون و بر موضع و محلل اورام و خنازیر و جهت برص و بهق و قوبا و کلف و هر چه از بدن زاید معدل و دفن آن ببیخ هر نبات و درخت را بسوزند و خاکستر آن با زاج سفید چون در گوش گذارند دیا در بینی بروی آن سرو در از زایل گرداند چون صاحب تب ربع بندند شفا یابد و طلای آنچه در سر و بخور آن جهت عسر البول و سعوط زهره آن با آب برنج رطب جهت رفع نقوه از مجربات شمرده‌اند و تعلیق لب بالای آن جهت تب ربع و صرع و بآسانی بیرون آمدن دندان اطفال و انداختن دندان آن میان جماعت مودی باعث تفرقه ایشان و همچنین در آتش انداختن پای آن خلر بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده و سکون مهمله آنرا جلبان خوانند و بهندی مثر کابلی ماهیت آن دانه ایست شبیه بکرسنه و گیاه آن بقدر درختی کمتر از آن و برگ آن ریزه و گل آن مابین سفیدی و زردی و غلاف آن شبیه بغلاف باقلا و سفید و پنج قسم می‌باشد آنچه غلاف آن مانند باقلا کوچکتر و پوست آن غلیظتر و عریض و بسیار و دانه آن بقدر نخود و کوچکی آنرا جلبان بهقلا مند و آنچه دانه آن کوچک بین عدس جلبان سود و شیرازی خوانند و بهندی کهاری و اهل کلات و دشتان نوعی کرمان کونیان کرد خوانند و بسیار آنرا می‌خورند و در موسم بهار که هنگام رسیدن آنست نام پخته آنرا می‌خورند و آنچه مسماة بعلاف و دوم دانه آن در سفیدی و کوچکی ماند به نخود از اولست آنرا بفتح و آنچه در غلاف قریب باقلا و سیاه رنگ و دانه آن مستدیر و بزرگ مایل بزردی بسیار گنده است و بسیار ریزه قسم پنجم رقیق سفید دانه و آنرا الصامض نامند طبیعت همه اقسام آن در اول سوم سرد و در آخر دوم خشک افعال و خواص آن تسلیت طبع آن بحبس حشر تصفیه و تسدید و تلیین آن تحلیل اخلاط فاسده و دفع فضلات غلیظ از امعا و ادرار و ادرار نمودن شیر و بول و حیض و آنچه تقویت اعضا و دوا دادن آن جهت تحلیل ورام و بخور آن موجب جمعیت مورچه است از منع قمع و چون گاو بخورد فربه شود و مضر اعصاب مورد سودا و نفخ ذوبان و صداع و بستن دل است تنگی نفس و ترو تازه ناپخته آن در دو درد خصوصاً نوعی اند که بهت مثلث شکل آن که بهندی کهاری نامند مصلح آن شیر و صبر جلا بنفسه آن باد و کرم و نفخ آن بغایت غلیظ تر است خلنج بفتح خاء معجمه و لام و سکون نون و جیم ماهیت آن چوبی است شبیه بخت گز و چون بلا دو رس هند بسیار بزرگ می‌شود و برگ آن مانند برگ گز و گل آن کوچک سرخ و زرد و سفید نیز می‌باشد و ثمر آن مانند خردل و بنفش طبیعت آن در دوم گرم و خشک و شکوفه آن تند و تیز اسا و اجزای آن افعال و خواص آن شکوفه و برگ آن جهت گزیدن هوام ضماد آور و روغن شکوفه آن که بدستور روغن بابونه و روغن کنجد پخته سه هفته در آفتاب گذارند جهت رفع اعیا و درد مفاصل بدستور نشاره چوب آن جهت استسقا و تخم آن با عسل جهت نفخ دل و ضرر سموم و اکل و شراب بطور و وقت و بعد از آن جهت خفقان فصل الخامس میم خمان بفتح خا و میم و الف و نون لغت نبطی است و بهری رفعا نامند و بیونانی اقطی ماهیت آن دو قسم می‌باشد صغیر و کبیر آن شبیه نیشان است و ساق آن مایل بسفیدی و مانند قصب مستدیر و برگ آن مانند برگ گاو زبان کوچکتر و ثقیل الرائحه و در سر شاخ‌ها و در سر شاخ‌ها قبه و گل آن سفید مایل بسرخی و ثمر آن شبیه بحب الغار و بنفش مایل بسیاهی و در شکل مانند حب و شبیه بالاکشیا ثقلا کرده و کسی که آنرا درخت هندی که ثمر آن مایل و بسیار و افعال آن خوص

آن محلل و بسیار مجفف و ضماد برگ تازهٔ آن جهة التیام جراحات مفید و صغیر آن بگیاه و ساق آن مربع و دیگر و برگ آن شبیه ببرگ بادام و متفرق الاطراف
و از هر گرهی ثمر ظاهر شود قلیل الرائحه و ثمر آن شبیه بنجان کبیر و تخم آن ما بین خردل و بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و تیره و سرخ و از مطلق آن مراد خمان صغیر و
مستعمل بیخ آن طبیعت آن در دوم سرد و خشک و سهری قابض و نافع و بالجمله لیناگره گرمی فعال و خواص آن رادع و مسهل اخلاط لزجه بسیار مجفف و با قوت محلله
آشامیدن آب طبیخ برگ و ساق آن جهة اسهال البلغم و مرهٔ صفرا و آب افشرده آن و طبیخ آن و بیخ آن بقدر دو مثقال از سائیده بیخ آن جهة حبس
و رقی و سقوط شدید بسیار نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهة استسقاء و گرده ان غی و جمع مفاصل و تفتیح سدد و بیماران جهة هلاکت کرم و بدان
و سعوط آن سر و روز جهة رفع سرخی چشم و طلوش طبیخ آن جهة رفع صلابت رحم و باعث نرمی و تفتیح انضمام آن و اصلاح فساد حال آن و بقدر آشامیدن
ثمر آن و طلای آن بخصه ثمر آن برموضع جهة سیاهی و منع اسقاط آن و ضماد برگ تازهٔ آن با آرد جو جهة تسکین اورام حاره و قیطی آتش [illegible]
و با سیر جهة نقرس و حمول بیخ آن جهة درد رحم و اوراقش مقعد و ناصور نافع مفرد بیشتر آن عسل مقدار شربت آن [illegible] خمان [illegible]
و جیم و الف و نون لغت فارسیست و تحقیق آن نیز نامند و صندل جدیدی نیز ماهیت آن چوبیست سیاه رنگ [illegible] جدید [illegible]
صلب و تیره رنگ و سیاهی بر آن غالب و رنگ سائیده آن زرد مانند زر بیخ طبیعت آن مائل ببرودت در دوم [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
انگشتری آن مقوی دل و دافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی [illegible] کردن بدان جهة حفظ صحت موثر و ماده آن [illegible] سائیده
آن بسیار سرخ مائل بسیاهی طبیعت آن سرد و تر از آن افعال و خواص آن آشامیدن یک مثقال و نیم از سائیده آن جهة رفع [illegible]
حبس آن جهة خلل صفراوی در دوم [illegible] چشم و تقویت عضو [illegible] مواد متأثر شود و جهة خفقان [illegible] غلیظه [illegible] سائیده آن جهة رفع [illegible]
مسهل نهایت مفید [illegible] آن جهة تحلیل اورام [illegible] و درم چشم [illegible] و مصلح آن عسل مقدار شربت آن [illegible]
مراد از آن در شرح یا کحیل العقل است یعنی آنچه عقل را بپوشاند و در عرف مراد از مطلق آن شراب انگوریست و ضعف با انواع بسیار [illegible]
را گرفته و صاف نموده [illegible] که اندرون آن از رفت با قیر و موم مالیده باشند کرده مدتی در آفتاب گذارند تا بجوش آید [illegible] سایه گذارند [illegible]
دفن کنند تا برسد [illegible] غیر [illegible] تا اثر می نماید مثلاً غیر صافی با دانه [illegible] بدون جوشیدن شیرین [illegible] مقوی [illegible]
آن باده [illegible] آنرا بعد اندرون برفت [illegible] موم اندود [illegible] بجوش آید [illegible] در آب انگور [illegible] شیرین سیب [illegible] داخل کنند [illegible] آفتاب [illegible]
آنرا در زمین دفن کنند [illegible] نامند و آنچه [illegible] گذشته باشد مسطار و بفارسی [illegible] نامند و چون آب انگور [illegible] تا سه روز [illegible]
جمهوری نامند [illegible] غلیظ [illegible] قاطع باده است و شرابیکه از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق نامند و دو سال [illegible] و بعد از آنچه از ده سال زیاده
چهل سال بر گذشته باشد قدیم گویند و اولی آنست که بعد از جوشیدن [illegible] استعمال نمایند [illegible] بسیار رقیق و غلیظ [illegible]
و هر فرد قابض و [illegible] سعد [illegible] معتدل [illegible] و مذوق [illegible] ثقیل [illegible] متوسط
میان آن [illegible] مسعد [illegible] و بهترین [illegible] مائل بزردی خوشبوی
معتدل القوام بین رقت و غلظت شیرین [illegible] آنست که ترش و بسیار تلخ و قابض نباشد [illegible] و بهترین [illegible] غلیظ القوام
ترش مزه بسیار قابض [illegible] خوش [illegible] آن بسیار [illegible] و ترش باشد یا [illegible] و بهترین [illegible] معتدل القوام
[illegible] رقیق [illegible] غلیظ [illegible] سیاه آن [illegible] موافق [illegible]
[illegible] موافق [illegible] طبیعت آن [illegible]
[illegible] مختلف [illegible] حرارت [illegible] سوم [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] گرم و تر [illegible] و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی است معتدل [illegible] کیسال

آن در دوم گرم و مایل برطوبت و لطف آن که قهوه نامند از طیب فعال خواص تحقیق آن سریع النفوذ و تفتیح سدد و تلطیف آن دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی اعضاء نافذ و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی است بهتر از سایر اقسام و نقره آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه و لیکن مسقط شهوت طعام و مصدع و بهتر از آن زرد عتیق و سفید آن ملین ضعیف و سیاه آن دیر هضم و مولد سودا و مطبوخ آن که قهوه باشد غلیظ و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصدع و شیرین آن ثقیل و غذائیت آن غالب و لزج شیرین آن یعنی مخوش آن زرد مفید هضم و مقوی عصب و معوث و تلخ آن جالی و مفتح و هاضم و مدر آن و زردی آن با مزه و سخ که اصلاً در آفتاب نگذاشته باشند و آفتاب آن رسیده باشد غلیظ و دیر هضم و معفن و مولد بهای عفن و شراب لطیف موذی اعضاء و سمنح و آنها ملیح حال بدن با نبیذ بسیار باعث سستی اعضاء و استقاء و ضعف آن بهتر از همه حال طبع باعث خشونت سینه و باعث معده و ثقل و خمار و خوشبوی آن بسیار نیکو و لیکن صداع و مدبر آن موذی مصدع و مولد امراض مهلکه و شمشی آن یعنی شراب که در آفتاب رسیده باشد و لطیف خوشبو و بسیار پخته باشد تند و سریع الانحدار و با نفرح بسیار مولد بهای ردی و ثقیل آن دیر هضم و خفیف آن سریع النفوذ و مفتح و مصفی حواس و لطیف تازه آن نفاخ و دیر هضم و مورث امراض بلغمی و متوسط آن معتدل و صاف آن مفتح و مدر و شراب تازه که رسیده مورد رل سنگ مثانه و کهنه و گفته اند چون مراعات مزاج و سن و فصل و بلدان و وقت و زمان و مکان و ترتیب و نیکوئی ترتیب و شور لیکن در کلیات کتب قوم و در اخلاق ناصری و غیره مذکور است و قلیلی اینجا ذکر یابد فواید بسیار بخشد از انجمله تا خط که در هنگام تشنگی و مفرط گرسنگی بسیار و عقیب غضب و تعب و حرکات قویه و هوای بسیار گرم و اوسط روز ها و بستان و مقدار بسیار خصوصاً بیکبار استعمال ننماید بلکه بقدر لایق و در بهار که تجربه بیار در خزانه و بکثرت شبه برای احتیاط و اوح قوی و زیاده بیشتر از این تجویز نکرده اند که مفرط با احتیاط مکان که وسیع و مرغوب و خوش آب و هوا و معتدل در آن آب جاری و گلها و میوه ها و خوشبو باشد و اسباب و نغمات و مغنیان و محبوبان دلکش و خوش الحان و عطر ها و بخورات معطر باشد و رفیقان عاقل و فهمیده صاحب هوش و اخلاق حمیده و دران جمله باشد و شیخ عمر خیام مجمل تشریح آنرا در این رباعی درج کرده رباعی گر باده خوری تو با خردمندان خور یا با صنمی لاله رخ خندان خور بسیار مخور ورد مکن فاش مساز اندک خور و گه گاه خور و پنهان خور و با مراعات این شرایط حفظ صحت بدن نماید و بدن را گرم و قوی و فربه و فکر و ذکر و حواس و اخلاق را موجد ذکی میگرداند و شجاعت و سخاوت و فرح و نشاط می آورد و کل خطرات فاسده و خیالات ردیه و امراض دماغیه مانند مالیخولیا و جنون و وسواس را برطرف میکند و رنگ را نیکو و صافی میسازد و دماغ و دل و جگر و معده و اعضاء اصلیه را تقویت می بخشد و هضم را نیکو کند و تشنگی را آمی آورد و نفوذ فرماید بما سا ریقا و هضم کبدی را نیز تقویت می بخشد و نفخ میکند و فضول را تحلیل میبرد و اخراج مینماید غلیظ آنرا ببراز و لطیف آنرا ببول و الطف را بعرق و بخار و صفرا را ببول و عرق و بلغم و سودا را ببراز و تفتیح سدد و ازاله غم و شهوت کلبیه و ضرر سموم و حبت یعنی ازاله زرد آب شکم و ازاله پیری و هوای وبائی و مثال اینها مینماید و خوردن آن بقدر ربع رطل ... با گوشت آب زیرینی جهت فتنی و بهوتی مجرب و ضمادات و اطلیه جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن بدر شدن قوت ادویه و نحو با محلله نفع جزئی بعضی و منافع آن و در اکثر امزجه غیر قابل است و نفضش قرآن مجید که در باب خمر و میسر وارد شده که و منافع للناس و اثمهما اکبر و آخر دعوی ما آن از بعضی اهل علم و تفسیر بیان چیست که صریح اینست یا دلیل اختیار شدن معاصی و قبایح بسیار از جهات آن نعل آن مدن بزرگتر و بیشتر از انست که به بیان آید لهذا در آیه شریفه میفرماید اثمهما اکبر من نفعهما و در آیه کریمه بکلمه رجس من عمل الشیطان خوانده جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله آنرا ام الخبائث فرموده اند و بعضی کافی است و در بعضی ... آن در مقدار شربت آن اختلافات بسیار است تا شصد درم تجویز کرده اند لیکن دو و نیم مثقال جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف بقدر احب فرجه ... گذاشته اند و بمحرور المزاج قدر ... طعام شود و در وقع تشنگی کنند و بجهت سرور و نشاط مفرط رسد که بی اختیار سازد و از ضعف سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد و در معتدل المزاج ... و غیر ممزوج و در قوی الابدان و صاحبان اخلاط غلیظ قدری که بجهت ... شد ثقل و خواب در سبب سکر ... تغیر شدن حواس ... بسیار مرطوب و در ... بسیار پیش از تحلیل آن چنانچه اول است و ... ضعیف دماغ مرطوب دست میگردد و قوی الدماغ یابس ... تحلیل ... و باعث سرور و فرح آن کثرت روح حیوانی انبساط است ... باعث ... سخاوت و خوابی و ادراک صاحب آن نیز همین جهت است ... و مزاج ... تحریک ... آنست ... الحظ باعث ... تلطیف الحظ ... اخلاط حاره را موجب غضب تهور و اخلاط بارده

رطوبه یا یابسه را علت سکوت و نوم و خوف و بیجا حفظ شرایط مضاران زیاده از منافع آن زیرا که سبب موت مفاجاة و خناق و امراض دماغی مانند صرع و سکته و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سرسام و جنون و امثال اینها و ضعف دماغی و حیوانی و طبیعی و اعصاب و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و زبان و دندان و ضیق النفس و خفقان و فساد هضم و اسهال و دوره و ورم جگر و سپرز و استسقاء غیر قابل العلاج و بطلان شهوت باه و ادرار خطرناک و اکله و حجره و سهاء و دبا و مرکبه محرقه و غیره و تولید سنگ گرده و مثانه و حرقة البول و امثال اینهاست و از جمله مضرتهای عاجل سهل العلاج سقط و حمارست که با تقلب نفس و ضیق آن و تراوات حرارت آن قشعریره و تهوع و تکسر و سنگینی سر و اضطراب و تشویش خواب و اعراض هولناک پیدا شود و مضرتهای عاجل بدنی را اکثر علاج نمی باشد و مستعملین آنرا هیچگونه نفع ترک نمایند و سوداویه و ضعف هضم و زلاق المعده و الامعاء و فساد حلق و دون غیر باهم است اما تدبیر رفع خمار آن است که بخواب طولانی رد و حیله جوید و در تنویم او بالیدن دست و پا و بحمام بردن و آب نیم گرم بر سر ریختن و از حمام برآوردن و استراحت فرمودن پس اگر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر و الا باز بحمام معاودت نمایند و خواب فرمایند و اگر بصداع اقتضا می باشد مانند صداع و تهوع و قی و کرب قی فرمایند و سکنجبین با آب نیم گرم لیش بچشا انار و سرد بار بهاس یا یکمثقال طین نیشاپوری بخوانند و سرگاه را ده خوردن طعام نمایند شوربای جوجه مرغ و آب غوره طبیخ منقطع بخورند و بعد از رفع صداع اگر سر و پیشانی و صدور گرم یا طینه با روده استعمال نماید و از غلس چنین باید که عادت به تمار را میکشد جلاب یا سیب و سرد و فلفل و با انجبین و ریباس فوا کے حامضه و آنچه منفعت بدانکه خمار بسیار مضر هلاکست نصاری که اگر شراب فراهم نه شد که خمر بسیار حار و اندر میگویند اگر مردم بدین منوال که خمر های حار را بنوشند بنوشند احتیاج بهیچ با وطاء نیست خود سخونهای که متوسط باشد طور بدن خمر نصاری موافق حکمت دارند لهذا با نهایت نفع صحت جمیز تفتیح خاکستر مسکن یا نشاه نمایند و درام العرق عجیبی و لفار حسبی حمیم یا حیوان بیند و مانند ماهیت آن ارگندم ست که با روغن کنجد یا روغن زیتون و یا روغن گاو و یا روغن گاومیش با شیر یا گوسفند و شیر یا بستر ترکیب که باشد سرشته بگذارند تا ترش و بدبو گردد و مقداری از آن داخل خمیر نان نمایند تا بر آید و لطافت یابد طبیعت آن مرکب لقوی ازدوم گرم و خشک افعال و خواص آن لطیف و جالی و محلل و جاذب اخلاط عمیق بدن یا نمک بسیار محلل و درام بارده خصوصا درام اسافل قدم و ازاله اوجاع آن و منضج و مفتح دمامیل و مسکن درد دندان بی شقاق آنها و در آن خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده یا چهار دانگ طباشیر شکر و یک دانگ زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و تپ التهاب مجرب چون دو مثقال آنرا سحق کنند جهت اسهال صفراوی و التهاب قی مفید و چون بکجره آب لعاع و یکجره خردل اسا بیده و در نسخه دیگر نصف جزو خردل است و ضماد ان مجموع خمیر مایه ضماد نمود و در وقت نهاده آب بجوشانند تا نصف و پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل بقوام آورده جهت تقویت با ضم بمرتبه لعیت که صنعتان کرده معده از اخلاط محترقه و دافع بلغم و مهی ست و هرگاه بعد از معاجین را سیه با فاصله نوشند بغایت سریع الاثر و غوغره محلول آن در آب یا ربع آن و روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد آن با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات عظیم بایوسه مجرب چون خمیر مایه را کوبیده و با انار شیرین یا امثال آن سرشته و با مقام خمیر و از اسهال یکتو و اسهال القطار مضر سینه قلیل مصلح آن کثیر مقدار شربت آن تا پنجده درهم فصل الخا رمع النون خنشی بضم خا معجمه و سکون نون فتح بانشاقه والف تعیین بلوط کی ست داهل مغرب نزا بزواق نامند ماهیت آن گیاهیست شبیه بانیسون که بفارسی یشترنا منده و گویند نوعی از لست لیوسف بغدادی نوشته که اسفیلادکوه سیکه هیچ آنرا اسراش انستم بلکه خیر آنست برگ آن شبیه بکیدنا و ازان لطیف نزد و ساق آن قریب بذرعی نرم و بیخ گل سفید شبیه بیلوط و بیخ آن منقید الطرف لا حقی نامند بیخ سین تراود ازان برگ و تخم آن تند و تخم آن رقیقه تند و تخم بسیار و قوت آن تا چهار سال باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن تسخین مونند میاه و قوت تجفیف و تحلیل و لطیفه جابر کسر در تحلیل ریاح و ادرار و امثال آن منفعت حصاة و رافع قروح باطنی و بادرهم آن مدر بول و حیض دو درهم آنجهت و دو پهلو و سرفه و شتی العقل نافع و گل آن تلیین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و زهر افعی خوردن اندک از آنجهت تسهیل و دو مثقال آنجهت نفوس موام و باید که برگ آنرا بر آن ضماد نمایند و خوردن ساق تازه آن پخته یرقان خصوصا چون با سرکه در روغن زیتون پخته باشند و آب آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش با گوگرد جهت قوبا و آرد برص جهت خارش بدن با مداومت بران و بیخ آن در افعال قوی تر ازان العین چون بکوبند تازه آنرا از آب آسیا بگیرند و با غراب کهنه شیرین تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبخ نمایند اکتحال آن بالنجه ازاله رطوبات چشم

وسلاق و تسکین حرقت احتراق لا ذن قطور آب تازه آن تنها یا با گلقند و عسل و شراب و برنج گرم نموده در گوش بیازان حرکت آید نافع چون گوش مخالف جهت
تسکین دندان متعجع و بستور چون با زیت طبخ نمایند و در گوش مخالف دندان دناک نیم گرم بچکانند و چون بیخ آنرا مجوف کنند و در آن زیت کنند و بر آتش
گذارند تا بجوشد و قطور آن گوش جهت تسکین وجع آن و نقل سایده و طلاء آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما و سوختگی آتش و ضماد تنهائی بر دندان آسیا مسکن
وجع آن و از خواص آنست که چون آنرا با عسل بسایند و بر ابهام جانب ضرس دناک ضماد نمایند درد آنرا تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و پخته
آن با روغن و شراب آب پخته در دم جنبشه و منحه و اورام پستان و نضج جراحات و دامیل و جراحات چرکدار و مخلوط آن با شراب جهت ابتدای رد و طلا جهت
بسوزانند و بعضی او بان مخلوط کرده و دار الثعلب را با پارچه پشمی خوب بمالند و بدان تدهین کنند موی بر آید و بطبوخ آن بجای اسفیداج ... آن
و از افسانتین مضر گرده مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن ... و در سوم افسنتین اخنده و سن بفتح خاء و سکون نون و فتح حاء و ضم راء مهملتین
و سکون واو ... هم و آنرا خالاوین نیز و بفارسی ... که ... خطه رومیه ... گندم ... جو ... ماهیت آن تنها یا ... خوشه و ...
آن متصل ... سرخ و سفید آن بسیار و بقدر دانه ... و بزرگتر آن خام آن ... رسیده آن شیرین ... کرده ... میخورند
و سائیده ... کرده ... شیرین و لذیذ میباشد گرم آن ... نبات آن شبیه ... بزرگ طبیعت آن مائل بحرارت
و در دوم خشک گویند معتدل در حرارت و برودت افعال و خواص آن محلل بلغم و غذا ... قابض طبع ... و نفاخ و غذائیت آن ...
... از گندم کمتر و ضماد پخته آن با ... جهت ... و تقشر ...
تقویت نور بصر ... جانوران ... طبیخ آن ... نقوون بفتح خاء و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة
تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون ... ماهیت آن ... از ادویه ... ترکیب ... طبیعت ...
... و لهذا در کتب ایشان ذکر آن نیست ... آن معده ... و بالجمله ... طبیعت آن در دوم
گرم و در آخر خشک افعال و خواص آن ... مقوی ... مفتح سده جگر و معده و طحال ... کننده ...
امراض عسر العلاج و قاطع حمی ربع ... تریاقیت ... بعد ... ترکیب ...
سکون نون و فتح دال و کسر راء مهملتین و سکون ... مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یاء ... ماهیت آن ... کاسنی ...
تلخ و ساق و بیخ آن باریکتر ... گل آن ... مصطکی ... دوت ...
... تا هفت سال باقی میماند طبیعت آن ... کاسنی ... افعال و خواص ...
آن با شراب ... جهت گزیدن ... جهت قطع اسهال ... جهت قطع بواسیر ... مجموع گیاه آنرا با ...
... با آب ... سرد و مفتح ... گرم و خشک مفتح سده و مفتت حصاة و محلل ریاح ...
چشم ... کاسنی جهت ... جراحات جهت ... گوشت زائد ...
نمایند جهت ... ورم ... جهت گزیدن عقرب نافع ...
... نک خنزیر بکسر خاء و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی خوک گراز
... ماهیت آن حیوانیست معروف و بسیار کثیف و نجاست خور ... گویند گوشت آن
اعدل ... لحوم حیوانات ... و ... گوشت انسان ندارد و اکثری ... غیر اسلامی آنرا میخورند ...
... گوشت آنرا در بازارها ... و در مذهب اهل اسلام حرام و بیع آن ممنوع و موقوف گردید طبیعت آن در اول
دوم گرم و در سوم تر افعال و خواص آن ... سدد ... بدن گویند موافق ترین لحوم است بمزاج انسان ...

٢٧٩

در امراض بلغمی و اوجاع مفاصل فساد عقل معده و زوال مروت و غیرت و حمیت باعث بحشی است مصلح آن حرارت قلیل علاج تا پلطف مسیت و شکر و فانید
و امثال آنها نیز بجهت سپستان قدر شراب مستعمل آن در تقویت ضعف نیز گفته اند و آشامیدن کعب خشک معده آن بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن
هوام و طلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و یک مثقال آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعا و نفس مزمن نافع و بول خوک
وحشی جهت سنگ مثانه نافع و در سایر افعال مثل بول گاو است و سرگین خشک آن با آب یا شراب جهت نفث الدم سینه و رفع درد پهلو و ضماد آن با سرکه
جهت سستی عصب و با موم و روغن جهت التوای عصب و قطور زهره آن جهت قروح اذن و غیر آن و در قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهت رویانیدن موی که سر اقرع
و حقنه پیه آن جهت امعا و ضماد آن جهت ورم رحم و مقعده و سوختگی آتش سرما و برف زدگی و پیه کهنه آن که مدتی بر آن گذشته باشد بعین مسخن و مغسول آن با شراب
و ممزوج نمودن با خاکستر یا آهک جهت اورام حاره و خصوصاً از جالینوس منقول است که پیه نمک آن با مومیائی رفع کری سامعه میکند اگرچه با درد باشد
و تمریخ موضع تشنج به پیه آن نافع و بستور دل خنازیر با خون آن در جمیع افعال مانند خون انسان است و طلای آن جهت کوچک نمودن پستان بسر مستعد و در آن
و اورام بالخاصیت مقعده و در استخوان سوخته آنرا نفع بواسیر آشامیدن سوخته آن قاطع سلسل البول و موی سوخته آن با روغن احراق یافته با
روغن گل مجفف قروح و مرهم العلاج است و پوست آن گریزاننده پشه است خنفسا بضم خای سکون نون و فتح فا و سین مهمله و الف بفارسی
جعل و حرک هندی کنرنا نامند ماهیت آن جانوریست کوچک سیاه و در پای دیوارها و خاکروبها و سرگینها بهم میرسد اصناف از پردار و بی پر و بزرگ و کوچک میباشد
میباشد بریکی نیز بزرگتر از اهلی و بری بهتر از آن و تیز از اهلی و بری آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن نقیع یک شب ... معده و تقوی
و کبد و جهت استسقا مجرب دانسته اند و بستن شکافته آن بر موضع عقرب گزیده جهت نفع نیست آن اکتحال ... که از قطع نهاد و فشار دن آن ظاهر شود جهت تقویت بصر و رفع
غشاوه نافع یونس گفته اکتحال جرم مسحوق جعلیه در تنور خبازی بهم رسد جهت درد چشم مجرب گفته چون پرده عقب آنرا برداراند در طرفتیکه ظاهر شود مانند افیون
درصد بگیرند بقدر مثقال و فتیله باریکی بقدر سوراخ احلیل ساخته بآن رطوبت آلوده در احلیل گذارند و باقی را بر عانه و کشن و خصیه و اطراف آن طلا نمایند و در ساعت
حبس بول و سلس را دور کند و مجرب است و اکتحال آن جلای مشاوه و ظلمت بصر و ضماد آن نافع قروح ساق و قطور آن در گوش که در آن چرک باشد مسکن ...
در ساعت و طلای جهت تحلیل خنازیر و بواسیر از خواص آنست که چون آنرا در جوف نی گذارند و میان نی بهند رفع عسر ولادت است چون در درد رحم گذارند و در آن
دفن نمایند پژمرده گردد و بمیرد و چون در سرگین دفن نمایند زنده و بالیده شود و چون سرهای آن در برج کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران گردد و چون سه عدد
بر آن نزد در زیر طاس مس سرخ دامی ناکرده حبس کنند موجب باریدن باران بر وقت هوا و بخور شکوفه و بخار آب مطبوخ آن کشنده آنست خنکاف پردار ...
کهن است که بهندی فوره نامند در قرابادین کبیر است فصل الخاء مع الواو خوخ بفتح خای معجمه و سکون واو و خای معجمه بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند ماهیت
آن ثمریست معروف دو نوع میباشد اندک پوست آن نازک و رنگارنگ سفید و سرخ و سبز و زرد و مرغوب از گوشت آن جدا گردد آنرا اعلو نامند و غیر آنرا شقتالو
کاردی و بهترین آن حلو بزرگ پر شاب لطیف است که گویا آب منجمد است و تلخی و حموضت آن غیر محسوس و بی جرم و خوشبو باشد بخلاف شفتالو و نیز دو نوع است
لطیف شاداب همه اجزای درخت آن تلخ میباشد از برگ و گل و صمغ و تخم طبیعت آن در دوم سرد و تر و بعضی در اول سرد گفته و سردی و تری خلو و شفتالو زیاده
افعال و خواص آن ملین و مسکن بخارات حاره یابسه و تشنگی و غثیان و صفرا و جهت تبرید دماغ و مرطب آن سوداوی که احتراق باشد و تبهای صفراوی ...
و رفع بدبوئی دهان و در امزجه حاره معین باه و مشتهی طعام و چون آب رسیده آنرا گرفته شب بگذارند تا در آن ... صاف گردد و صبح آنرا بقدر نیم رطل با شکر یا
ترنجبین یا شیرخشت بمثال آنها بیاشامند اسهال صفرا نماید و جهت رفع اخلاط سوخته حاره ... و بین اعضاء و سریع التعفن و مولد تبهای عفونی هر چند بعد از ...
و یا زیاده باشد مصلح آن عسل و مربای زنجبیل و شفتالو کاردی و غلیظتر و دیر هضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج خصوصاً خام آن و تلخ آن بستور ...
قابض بغایت دیر هضم و چون بهضم رسد ... الغذا مانع سیلان فضول معده بود و آشامیدن دو درم آن ... باشد جهت کشتن کرم معده
و جهت قرع بسیار مفید و طلای زیر ناف در دفع کرم ... و بریدن بعد از بر دو آن نیز جهت رفع بدبوی ... ضماد شکوفه آن با آب ... جهت قطع سیلان ... تصریح نمود که ...

شگافته آن اسقاط جنین نموده میباید و روغن آن جهت درد گوش و کری و تفتیح سده آن در بواسیر و خاییدن مغز آن جهت رفع کندی دندان و یک درم
از استخوان دانه آن جهت اسهال مجرب و چون دانه آنرا در آتش نگذارند تا بسوزد پس مغز آنرا در ده سائیده بر شوری و تری که بر بدن اطفال
پیدا گردد بپاشند نافع است و جرب و ریش ایشان برطرف مینماید مربع المائه و مجرب است خواص بضم خای معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی برگ درخت نخل و با حیله اشال آن زاکد زند
باریا و ماشال است خولنجان بضم خا و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون آنرا خسرودار و جنکی قرفات و بهندی کلپنجن و کلاجن نیز نامند
ماهیت آن بیخی است سرخ تیره پر گره تند طعم تند بو لذیذ با حدت و آنچه بتحقیق رسیده بیخ درخت تا بلول است که بهندی پان نامند درخت آن کم
سالخورده باشد و قسمت آن بلاد هند و بنگاله است و غلیظ پرگره را قسمی و باریک صلب را چینی نامند و این بهتر از اول است و قوت این تا هفت
سال باقی ماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک گویند در سوم افعال و خواص آن تقوی معده و احشا و هاضمه باده و اخفا باطنی و کاسر ریاح و سکب بول
و جهت صلع و صرع بلغمی و تصفیه صدر و دسر و رطوبت و رفع بدبوئی دهان و خوشبوئی آن و دردهای بارد بلغمی و در کمر و کسر ریاح و تارونج تر شش و
رفع قولنج و برودت گرده و وجع آن مخاریه و سرطان و عرق النسا نافع و نگاه داشتن اندکی زان در دهان رافع سستی آن باعث سرعت نکاح اطفال و حبوب
شدت نعوظ و یک درم سائیده آن باریک و قیه شیر تازه در شیده جهت تحریک باه و طلای آن با آب و باروغن تیو بن و با یاسمین زانچ کننده کلف
مجرب معزول و حجاب سینه و مصدع محرورین مصلح آن صندل و طباشیر و گوشت آب مفتح قرنیه و انیسون حابس بول و مصلح آن کثیر المقدار شربت آن تا یک مثقال
نیم و بدل آن دارچینی و کبابه است و جوارش خولنجان و کشته آن در قرابادین مذکور شده و عرق آن بسیار لطیف و محلل ریاح و بسیار افعال آن الطف از اصل
آنست و دستور گرفتن آن مانند عرقهای دیگر است فصل الخا مع الیاء المثناة التحتانیه خیار شنبر بکسر خا و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و راء
مهمله و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و سکون راء مهمله معرب خیار چنبر فارسی است و بهندی املتاس گرما و مرهالو و سبال بالمهندی نامند ماهیت
ثمر درختی است و نیکی تا بقدر درخت گردگان و برگ آن کوچکتر از آن و اطراف آن تند و چوب آن خیار و گل آن زرد شبیه بگل یاسمین و ثمر آن دراز
تا بقدر رودخن و باریک لسبطی با ماشی زیاده گرفت در جوف آن پرده ها تنی و بر آن رطوبت سیاه منجمد آنرا عسل خیار شنبر نامند و هر واحد از آن دو رنگ
تخمی اندک پهن صنوبری شکل سفید لیل و زردی و مستعمل است آن شیرین طعم بمزه اندک و بهترین آن سیاه براق رقیق القشر رسیده قوی بسیار عسل
شیرین کم تخم و باید که در هنگام احتیاج قلم آنرا اندک بآتش گرم کرده شکسته عسل آنرا از آن جدا نماید یا روغن بادام چرب کرده استعمال کنند بهتر که تو از هند و بر کم
اگر بیشتر از یکماه ماند ضعیف میگردد و قوت آن در اول گرم و تر و گویند معتدل در گرمی و تری افعال و خواص آن ملین سینه و طبع و مسکن حدت خون
منقی عصب و مسهل ورام حاره دهان و حلق و احشا و تخیر و مسهل بیعت مهتا لمه حتی زنان حامله و اطفال و نا شنبر ما دست مسهل آن بیخته و جی آن که دارو بآن
مناسبه خلطه مسهل آن و لیکن بطی العمل است و بهندی مسهل صفراوی است و بالربع مسهل البلغم بالسقونیا آب کیر تمر مسهل سوداوی ملیسه البلغم خطمی
بسیار مع بر قطو و روغن بادام جهت تفتیح سده امعا در حیوه باد و مناسب آب گ کاسنی و عنب الثعلب و کشوث جهت تفتیح سده جگر و ادرار آن فراموش نکند و وجع جهت حارده فرو آن
تازه لوح خناق صعب و محلل آن و با عسل باب تجر مسفر کننده و محلل آن در ابتدا و در آخر منضج و بعد از آن محلل با خار منقول و اینگ کشتی
نافع مضر معده و مغثی و مصلح آن مصطکی و انیسون و ضررش منعص و مهیج و سبب حبیس است مصلح آن حبیس از روغن بادام است که بدان چرب کرده با آن تکلیند و
بر شند مقدار شربت آن از پنج مثقال است تا سی مثقال و رب آن در قوت از عسل آن اندک کمتر است و بکار نمیبرند شلی است تا نیم قوی
آن القراطیس و بسیار گرم آن برفق
گل تقیقه و در تقریب هندی ...
مثقال بنشیمه است مثقال ...
دستور خیار شنبر مجرب است ...

رابن صعلو و یا اخو لغت یونانی است بفارسی شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر میشود و در عراق عرب منثور خوانند ماهیت آن از جمله گلهای خوشبو است
و اصناف آن زرد و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد آنست و مراد از بری قسم سرخ آنست و غیر خزامی اینست چنانچه گذشت
و شب بو نام گلی است که در هند میشود و در حرف الشین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت مجموع آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل
و جالی و مدر و جذاب رطوبات [illegible] بدن و مسکن اوجاع و آشامیدن [illegible] آن بدستور سائیده آن [illegible] جنین و مخرج مرده آن و مشیمه و
[illegible] آن نیز همین اثر است و اکتحال آن [illegible] بیاض چشم و بوئیدن گل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظه [illegible] آن [illegible] بسیار گرم
و [illegible] آشامیدن حمول آن [illegible] مخرج جنین [illegible] آنچه در رحم و مفاصل و تقویت [illegible] آن با عاقر قرحا
و [illegible] جهت تقویت باه مقدار شربت آن تا چهار درهم و بیخ آن [illegible] جهت صلابت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] مفاصل
و رحم [illegible] با موم و روغن جهت شقاق انگشتان [illegible] و ضماد مطبوخ آنچه در دندان [illegible] طبیخ خشک آن همچنین حمول آن [illegible]
[illegible] بیت [illegible] جیزران بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون زای معجمه و فتح را و بعد از الف نون بفارسی خیزران بهندی بیت نامند ماهیت
آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نخل کوتاه و ثمر آن [illegible] [illegible] و بعضی مردم میخورند آنرا دسته نوع
[illegible] شبیه [illegible] لسطری [illegible] زیاده [illegible] بسیار طولانی [illegible] هند [illegible]
[illegible] نوع دوم آن [illegible] و طولانی [illegible] پوست آن سطح کرسی و پالکی چهار پایه
[illegible] این نوع در هند و بنگاله [illegible] بسیار میشود [illegible] بجای [illegible]
[illegible] نوع سوم باریکتر از نوع دوم [illegible] طولانی [illegible] این نوع [illegible]
[illegible] شرق [illegible] منزل [illegible] و در کنار [illegible] میشود و مردم آنجا پوست این نوع
[illegible] جدا کرده [illegible] ازان [illegible] آنرا [illegible] نامند یعنی فرش [illegible] زیرا که [illegible] بلغت هندی بمعنی [illegible] بمعنی فرش است [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] بجای [illegible] و لیکن [illegible]
[illegible] مانند [illegible] و شکسته [illegible] دیگر آنرا بدان [illegible]
[illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن سائیده آنچه قطع [illegible] و محلل اورام
[illegible] که حرف اول آنها دال مهمله است

فصل الدال مع الالف دادی بفتح دال و الف و کسر ذال معجمه یا بدال مهمله نیز آمده بلغت فارسی [illegible] ماهیت آن [illegible]
و مراد از مطلق آن [illegible] دانه ایست مانند جو باریکتر و دراز تر از آن و طعم آن تلخ [illegible] زیاده [illegible]
و [illegible] طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک تا چهار سال قوت آن باقی ماند و گویند گرم در دوم و خشک [illegible]
خواص آن [illegible] جهت [illegible] رحم و [illegible] بول و [illegible] آن
[illegible] آشامیدن [illegible] دوم [illegible] جهت [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] مصلح آن [illegible] تحلیل [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن تا دو درهم و زیاده [illegible] آن [illegible] سیال [illegible] بفتح دال و الف [illegible]
[illegible] بفارسی است [illegible] بمعنی درخت [illegible] و بیونانی آنرا [illegible] نامند ماهیت آن پوست
[illegible] آن [illegible] که [illegible] و [illegible] میشود [illegible]

خوب تند طعم و سرخ رنگ و شیرین قلمهای آن باریک و نازک بسیار درهم پیچیده و بلند تا دو سه ذرع و دراست خصوص که از شاخهای تر و تازه آن جدا شده باشد و از سیلانی که گذشته تنبدر یح ضخیم و کم طعم و کم بو و قلمهای آن کوتاه میشود و آنچه تا کلیج و انجن و بندر کوچی میشود آنرا نیز دارچینی مینامند لیکن بخوبی سیلانی نیست و آنچه از کوچی گذشته تا کوکن بتدریج ضخیم و لعابی میشود و آنچه ضخامت آن کم است قرفه و ضخیم آنرا سلیخه و بهندی نامند و در زیر باد کوه ملاغه نیز چیزے ضخیم بد طعم کریه الرائحه تند بو و بد بو و فساد پس میشود و از بعضے ثقه شنیده شده که در جزائر شهرها که در قرب پیکو و کری و زرد و جاوا خوب و بد جنوبی خطا استوا واقع است نیز دارچینی خوب مانند سیلانی بهم میرسد ولیکن ثقه زر کمی بکثرت و خوبی سیلانی نیست و در بلاد دیگر هیچ جا بهم نمیرسد و درخت آن بقدر دو نیم قامت مانند درخت های کوهی جنگلی است کجواج و شاخهای پهن بعضی بر زمین افتاده و برگ آن شبیه ببرگ ساذج هندی بلکه از برگ آن کوچکتر و تازه تر و گل آن فی الجمله شبیه بحب بلسان در طعام و رائحه آن قریب بطعم و رائحه دارچینی و دستور اهل آنجا آنست که هر سال شاخهای کهنه درخت آنرا میبرند و چون شاخهای تازه زرد و بلند شد نزدیک برسیدگی و سخت شدن آنرا از طول شق میکنند و چند روز میگذارند چون پوست آن بسبب تابش آفتاب جدا و پیچیده شد میدانند بهترین آن سیلانی با وصاف مذکوره است و از شخصے ثقه مسموع گشت که در جنب چوب سخت آن قدر یکانو بیباشد و اخذ مینمایند و ریشهای درخت آنرا نیز در تب و دران کار بعمل می آورند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک قوت آن تا پانزده سال باقی میماند افعال و خواص آن بغایت ملطف و مفتح و مفرح نفس مفتح عفونت اخلاط و تریاق سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی جالی باصره و محلل ریاح و مواد بارده و مجفف رطوبات دماغی و نزلات بارده رطبه و امراض بارده و باغیه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مقوی باه و جهت خفقان و وحشت و داء الثعلب و تقویت اعضای رئیسه و معده و جگر و رفع بد بوی دهان و صرع رطوبی و ربو و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجه با خشونت قصبه به حنجره و تنقیه صدر از آنها و تفتیح سدده جگر و استسقا و عفونت رحمها و سموم هوام بارده از عقرب و غیر هم شربا و ضمادا و شمها و حمولا و ذرورا و اعضای الراس طلاء آن بر پیشانی و صدغین جهت صداع بارد و ذبحه و رفع عصر آن العین طلاء آن بر پلک چشم جهت اختلاج و آن و اکتحال آن جهت تقویت باصره و ساییدن آنرا در بیضات و غیره اعضای الغذاء و غیر آنها آشامیدن مطبوخ آن با سرکه و مصطکی جهت فواق رطوبی و با پوست هلیله کابلی جهت استسقای لحمی و زقی و ضمادا آن جهت رعشه و دفع لرزتهای بلغمی و سوداوی و دوا نه بواسیر و تسکین وجع آن و لسع عقرب و طلاء مضوغ آن جهت جهت القذاء و جماع و مطبوخ آن با عسل جهت ربو و ریه و کلف و با سرکه نیز مضر محرورین مصدوع و مضر مثانه مصلح آن کتیرا و اسارون مقدار شربت آن دو درم تا یک درم بدل آن در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا سلیخه و زنجبیل کباب و دراصلاح ادویه سلیخه و در تحلیل خولنجان است و دهن آن بسیار گرم و خشک تا سوم افعال و خواص آن جهت رعشه و ثقل سر و صداع بارد و اوجاع ارحام شربا و طلاء و تنهایی و با پیه بهیت و موم و زرده بیضه مرغ و حرق الشرار الاثر زائل حرم آن قطور آن جهت ثقل سامع و آشامیدن آن جهت تقویت باضمه و تحلیل ریاح معده و ریقان و بواسیر نافع و جوارش و ارجینی و حب و جسد و حلوا و دوا و دهن و سفوف و عرق و عطر آن در قرابادین ذکر یافت **دارشیشعان** بفتح دال و الف و را مهمله و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و عین مهمله و الف و نون اسم فارسی است آنرا فند دل و عود البراق نامند جهت آنکه چون برق در خوش ح بان بر سر خوشبو تر از عود و هندے میگردد و بهندی آنرا کاکای بفتح کاف و الف و کسر یا و فتح با و را و لام در آخر و کامهل بنون نیز نامند بهترین آن صنف سنگین خوشبو و خوش لون است ماهیت آن پوست ای مانند سلیخه مائل بسرخی و بعضے سرخ خوشبو حرافتی و عفوصتی و درخت آن خار دار و کوتاه و چوب آن با حرافت و گل آن زرد و خوشبو و بهترین آن پوستهای ضخیم ثقیل لون آن خوشبوی و خرنگ آنست که در طعم آن تلخی و تندی باشد و نوع الملس آن بسیار تلخ و سفید است طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم با قوت بارده و قادره و گویند گرم و خشک در دوم بعضے سرد دانسته اند قوت آن مدتی میماند افعال و خواص آن محلل و قابض و مانع نزلات و دافع درد سر بارد و سوداوی است و محلل ریاح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی اعضا و رفع استرخای آنها و جمیع اعضا و مثانه و مفتح سده و مسقط و از بواسیر و معین بر اخراج جنین و القاء آشامیدن آن با ارجینی جهت سعال رطوبی کهنه و تپ و اسیر سلان منی لمعده آب مطبوخ مکرر آن با شکر جهت دفع درد معده بارده و بوسر العاج و تنقیه آن مجرب الفم مضمضه بطبیخ آن جهت حفظ صحت آن و لثه جهت رفع قلعه و قرح جنبیه و ساهیه آن چون کوفته با سرکه بر دندان ... جهت تسکین وجع آن ...

بو اسیل الالف الاذن یا روغن خیری در گوش جهة درد آن نزف الدم و غیره آشامیدن طبیخ آن قابض قاطع نزف الدم و نفث الدم [illegible]
اعصاب و نفث [illegible] جهة عسر البول القروح متعفنه و در ورآن جهة قروح رطبه اطفال و غیر آنها الرحم و رجال جهة اسقاط جنین و منع عسر البول کشف
رطوبات غلیظه لعاب بر حمل زنان عاقر نافع و در ورآن جهة تخفیف قروح مداکیر منضج سعی تحلیل صلابت آنها مقدار شربت آن تا دو درم مضر سپرز و
جگر مصلح آن [illegible] و مصطگی بدل آن بوزن آن اسارون و ثلث آن زراوند مدحرج و نصف آن درونج است و بالخاصیه قروح عجان که از بین حسیه
متعدد است نافع و گویند از خواص آنست که چون شاخ آنرا پاکنند تجربه کرده در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب شخصی که نهند در خواب
شخص باید که انچه حاجت دارد جواب گوید و روغن شکوفه آن که در من گفته اند نامند که بطریق روغن گل بنفشه و بادام گیرند و بجای بادام کنجد مقشر باشد بسیار خوشبو
آشامیدن سه درم ادویه آن با شراب ردی جهة تقویت فم معده و حقنه آن با ادویه حالبه جهة اسهال طولی طلا آن بجهة فالج و تشقیق امراض دماغی عصبانی
و تفتیح سده دماغی و تقویت پرده های آن و تقویت باه و نحو آن و تحلیل ریاح و اورام صلبه نافع دارفلفل بفتح دال مهمله و الف و راء مهمله و کسر فاء و سکون لام
از فای اول و دوم بفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل و پیلی نامند ماهیت ثمر نباتی است بسیار دار و برگ آن شبیه برگ تانبول از آن اندک کوچکتر و با
حدت و تلخی و ثمر آن طولانی شبیه بشاه توت و سیاه رنگ که اکثر از آن خشک و انواع آن کوچک سرخ رنگ بهوسته [illegible] آنها فلفلی قوی و پرده با
سیاه رنگ بیخ نها و طعم آن تند حاد که تلخی و حدت تلخی و حدت پوست آن یا ده دارد آن بیخ آن گرد [illegible] و بیاض آن نخود و مغز آن سفید و لیقه و از طعم فلفل
بیماریست النسبه و در حرارت لطافت القسائد بشه تعالی آنها طبیعت آن آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند افعال و خواص آن محلل مواد بارده
و ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و هاضم طعام و مقوی معده و نافع تب و خوشبو کننده دهان و هم و مسخن احشا و محرک باه و زیاده کننده منی و مدر بول و حیض و مسقط جنین
و جهت فالج و صرع و صداع بارد و رطوبی و نقرس و عرق النسا و تقویت پشت و گزیدگی عقرب و تیلا و تبولد اخلاط بدنی و بالجمله امراض بارده رطبه مفید و اکتحال
آن که در جگر برگ نشسته و یا کوبیده بر آن پاشیده کباب کرده جهت شبکوری و طلا آن با روغن جهة نهش عقرب و تیلا و افعی نافع و در امراض باه قائم مقام زنجبیل
مقدار شربت آن یا یکمثقال مضر سینه و مصدع مصلح آن صمغ عربی و صندل و کلاب بدل آن بوزن آن فلفل سفید و گویند بوزن آن زنجبیل و نیم وزن آن [illegible]
دار هلیله بفتح دال و الف و راء مهمله و فتح با و سکون لام و دال مهمله آنرا و دارچوبه بهندی آنبه هلدی نیز نامند ماهیت آن بیخ نباتی است بهندی [illegible]
[illegible] هندی با شهار آنست چنانچه در حرف حاد [illegible] طبیعت آن گرم و خشک فعال و خواص آن محلل [illegible]
[illegible] جهة امراض سپرز و گوشت دهان نافع طعم دهان [illegible] و التقرس جهة تقویت حصاة [illegible] البول [illegible]
[illegible] دار بیان [illegible] و منع ادرار [illegible] دار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
طبیعت آن گرم [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible]
[illegible] دردی [illegible] است که بفارسی [illegible]
[illegible] عربی [illegible] گویند ماهیت آن حیوانی است معروف [illegible]

و بگی قابض لعلیم مرمی کی انسان بر پا ایستاده بنیزه ... ست بیگیرد و در راه میرود و بدان بدست میزند و سنگ می اندازد و خون آن [illegible]

است میگویند بصورت بچه آن ... بدان ... مرد و چون ... آنرا ... جهت آن گرد ... آن ... طبیعت آن گرم [illegible]

و گوشت آن ... آن بالمزاج افعال و خواص ... تقوی ... یکدانگ آن ... جهت صرع و با سکنجبین یا عسل ... جهت درد جگر

بار و ... جهت قوت بصر و دفع ... [illegible]

و نظر ... با عسل ... جهت ... بدن ... آن ... یک مثقال

جهت ... [illegible] ... وبیان آن ... گرم و

خشک ... [illegible]

... [illegible]

با آتش گرم کنند جهت ... [illegible]

... [illegible]

و خوردن ... [illegible]

صاحب ... [illegible]

و از مطلق آن ... ماهیت انگوری آن است ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

جمیع ... [illegible]

... [illegible]

با آتش ... طبیعت ... دوم گرم و ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

جهت ... [illegible]

... طبیعت ... آن دوم گرم و در اول خشک افعال و

خواص آن ... [illegible]

... [illegible]

و سکنجبین ... ماهیت آن ... [illegible]

و چون ... [illegible]

... [illegible]

و ... طبیعت آن ... دوم گرم ... [illegible]

٢٨٥

ازمنی و بعده زور دیدن از هریک فعل مختص بدان ظاهر میگردد **افعال و خواص** ملطف و محلل و مفتح است بدن گذارنده رطوبات رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عمق بدن و چون در آب گرم بجوشانند و پوست و تخم آنرا از عسل آن افسرده صاحب آنرا با مغز کردگان با مغز دانه بیدانجیر سرشته بجوشند که وسلو آشامیده است سوا بلغم و تفتیح سده و عرق النسا و نواسیر امراض بارده نافع و طلای آن منضج و جمع کننده مواد اورام و مسکن دردهای بارد و مارتینج و موم جهت تضمیج دملها و ثمرای بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و ضماد بازریج جهت ثمرای بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل با کند جهت فروح خبیثه و بازریج و زیت جهت قلع ناخن و با آب آیک و آب انگور و عسل جهت ربانیدن آتش با جهت سعفه و ابریه بارد و خشک جهت دراز کردن موی و خوشبو نمودن آن و با آب کرنب جهت تحلیل اورام صلبه و مره آن با آب جهت ذابه طحال و جذب جالب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع مضر دل مصلح آن باد رنجبویه مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده آن موجب مغص و از ثقل خفقان و بدل آن در تحلیل بصیت وزن آن بیل و چهار دانگ آن با دام و در سائر افعال همون آن عاقر قرحا و چون ورق آنرا با غسل دو و شاب درستان طبیخ دهند مانند خیاطه باریک ساخته برروی شکم اندازند و طیور که بران نشینند بسبب آن نشتید چسبیده گردد و چون با خربیابس بعد خشک شدن رنگ آن گرد و در سائر رنگ با سبز بسیار و قبیل است **بیدار** بابکسر دال کسر با موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای مثناة تحتانیه و الف لغت فارسی مشتق از فارسی است **ماهیت** آن گیاهیست هندی ساق آن بقدر ذرعی و شاخها دارد و برگ آن ریزه و بسیار شبیه برگ بهار که نوعی از بابونه است و ثمر آن بشکل شبیه گیاه پیچید و با نوک تیز و خوش طعم میگردد و چون احوال طعم کند خوش طعم میگردد و برگ تازه آن ریزه آن طلیعه بحجمند و آن رعیی است **طبیعت** آن در دوم گرم و در سیوم خشک **افعال و خواص** آن بغایت معطش و مشرق و جهت نقرس و فالج و تقویت معده و نقرس و امراض بلغمی بارده و ثمرا و ضماد و جهت استرخای معده و سنگ مثانه و گرده و باه مضر محرور و مصلح آن بقول بارده رایحه آن باعث حرقت چشم و ادرار بول و بویدن آن مسقط و تسوارحان و چون تازه باشد مربی آن مقوی معده مقدار شربت از تخم و برگ آن تا سه درهم و مسکن بجوشانیده جهت تحلیل ... **الدال المهملة مع الجیم** دج به فتح دال مهمله و جیم بفارسی کبک دری شیرازی خطاء و تکابن کوه کوک نامند **ماهیت** آن مرغی است از فاخته کوچکتر و خاکستری رنگ ... بسیار ریزه و در کوهها بسیار بسیار میباشد و بهترین جلبه بری است و لحم از آن حجل و بساتی ... دراج و طیهوج ... چوب کبوتر و در آبان و فاخته است **طبیعت** آن گرم مائل باعتدال و لطیف **افعال و خواص** آن در افعال از کبک قوی تر و بعوض آن ... جهت دفع خفقان و باه و مؤثر ... بیان یافته در کتب گفته اند **دجاج** بکسر و فتح جیم و ضم دال مهمله و فتح جیم و الف لغت بفارسی مرغ خانگی گویند و بهندی ... مرغی بعربی ... یک ونها بری خرد ... بهندی نکار و مرغانیز نامند **ماهیت** آن حیوانی است اهلی و غیر اهلی خانگی معروف **طبیعت** جوان فربه اهلی خانگی آن در اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه از آن اطیب برطوبت نفخیه و حرارت ... یعنی فربه ... غالب خوردن بچه ... رطوبت و قول بیرود خوردن بچه غلافست قیاس و تجربه است چه ... کوکه ... باشد که ... و کد اطبا خوردن بچه را در حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده اند ... مرغ بچه ... تامل تو هم نموده ... خوردن معالجه است ... مزاج خوردن بچه او گرمی مرغ بچه و جال ... حرارت مزاج خوردن ... یافته فربه ... مرغ بچه ... مرغ ... بهتر ... که در بعضی صحراها چنانچه در بنگاله در جنگل و صحرا اطراف سکری ... بسیار است ... نوع ... بنگال ... سرد و نوع گرمتر و خشکتر از اهلی خانگی اند **افعال و خواص** آن ... آن نیز الغذاء لطیف تر از اکثر لحوم و مولد خون صالح و زیاده کننده عقل و منی و غیره ... آن ... آب ... پخته ... محلل و ملین جمع و مخرج سوداء ... جهت ... بسیار نافع و مفید ... بیرون ... با آب بسیار طبیخ نمایند تا مهرا گردد و آب نشسته ... قدر ... نمایند و القوام آید و گرم ... مواد سوداویه ... نماید و در قرحه و ابدان ... صاحبان التهاب ... جهت تدبیر فضول و تلیین طبیعت و تسقوط ... گفته اند ... مسکنه چون خوردن ... بسیار ... دارد ... گرد ... نمایند ... آنرا ... آب

بسیار حلیم و ہنده تا مقدار یکمن بماند و تشنت بیران گذارند و صحیح ببا شامند استعمال آن کفیلوس غلیظ تازه نماید جهت حمیات دوریه مزمنه و عشه و رپو و وجع مفاصل و انتفاخ معده و زحیل و قولنج و دفع سموم مشروبه موافق و بعضی با آن کزیب با دارچینی و ابہر نیز اضافه مینمایند و این اقوی و درست افعال مذکوره و در اسهال بلغمی و گوشت خروس جوان زیاده کنند و صاف کنند تا تلخی و معنی رنگ خساره صورت است و خروس بچه جهت آن با روغن مراض حار و مرغ بچه مرغ جوان تو تیز جهت تسمین بدن و دفع هزال و تصفیه رنگ نسار صورت و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم منی و دفع خیالات فاسده و یخنه آن با روغن تازه جهت تسریالیس و سوداست عرق گوشت یکقطعه آن هر روز تا یکهفته ما ماسید جهت رفع وزرد و رخسار که بسبب آن حلوم بشاشه و بجربه کتاب بخته دفع خوردن کل و اقتال آن موافق معده و رطب و جگر آن کثیر الغذا و مسمن و سریع الهضم و مغز سر آن با حرارت معتدله و رطوبت لزجه تا آشامیدن تا بحنه آن با شراب جهت گزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از حجاب دماغ و تقویت قوت مفکره و ذکاوت ذهن و تصفیه صورت و اد ان اعضا بلادت و بیه آن جهت تلیین صلابات و هوا در سودا و یه طلای هنگام آن به جهت مالیخولیا و ضعف و سقاق و جمیع امراض باسه مجرب النفع خصوصا که ... و دوازده روز جهت ابتدای جذام و پرده میان سنگدان خروس را چون خشک نمایند و سائیده با شراب بنوشند جهت ... معده و ضعف آن و زرب مجرب جوارش و معجون آن در قرابادین گذشت و انثیین خصیه خشک آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه بسیار ... با حمیق ... زیاده جهت تقویت نعوظ چون آن را در آفتاب خشک نمایند و با وزن آن نمک اندکی سحق کرده ... و هنگام مقاربت اندکی از آن را در زیر زبان گذارند گویند که تقویت عجیب مشاهده میگردد و نیز گویند که چون بگیرند خروس ... و هنگام ... و ... زایند ... انست سوی خصیه آن برآورده نمک در شکم آن پرکنند و در سایه خشک کنند و تمامی بگویند و در شیشه نگاه دارند ... قدری با شیر گاو ... تقویت باه بسیار بخشد و خون خروس مرغ آشامیدن و خشک کرده آن را سعوط نمودن جهت ... و چکانیدن خون با آبی ... جهت رفع بیاض چشم آزموده و در استخوان سیخ مرغ سیاه با هموزن چوب ناک که با هم سوزانیده باشند ... جهت اخراج سنگ مثانه ... تفتیت ... خورند تخمین آن جالی و سنگدان ... آن با شراب با سرکه جهت ... و بیمه ... خروس با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده مفید و باید که ... گزیده بر موضع ... و از خاصیت آنست که چون شکم آن را شگافته گرماگرم بر موضع گزیده هوام ... جذب سمیت نماید و چون سمیت ... تبدیل نمایند و ... جهت جذب ... آن نیز از خاصیت آنست که چون ... بر موضع گزیده با بگذارند جذب سمیت مینماید و ... دیگر بجای آن بگذارند و همچنین تا ... و مداومت آن باعث ... بواسیر و مصلح آن ... و ... که ... مرغ میباشد که تخمهای آن ... میباشد و هنگام زیری ... میگویند ... که قدری از آن را در شیر خوش داده ...

فصل الدال المهمله مع الحاء المعجمه دخان بضم دال مهمله و فتح خاء معجمه و الف و نون بفارسی دود و بهندی دهوان نامند ماهیت آن اجزا ارضی لطیفه ناریه است که از اشیاء ... متصاعد گردد و مختلف میباشد احوال آن باختلاف چیزی که از آن متصاعد میگردد و بعضی بخاری شی با شیرینی و معتدل بعتدل طبیعت ... آنکه گرم بسبب باقی بودن در آن اثر ناری که از آن مفارقت کرده و خشک بسبب ارضیت یا ده ... و مستعمل در طب دخان ... و دخان ... ماننده ... و ... در رطوبات آن ... و ... رفت و ... و دخان قطران ... جهت ... و دخان زنجبیل جهت تقویت ... معده و طریقه اخذ آنچنانست که آن را ... کوفته با پیه گرده برکاغذ نموده بر پارچه کتان کرده پیچیده فتیله سازند و در سر ظرفی منفست مانند طاس ... آن بسوزانند تا دود آن در آن جمع گردد پس بردارند و استعمال نمایند و دخان ... مراهم ... و طبقات ...

لبان پر افعال قوی تر از اصل آنست و خوردن قدر قلیل آن بجهت تقویت باه نافع و در حصی لبان مذکور شد دخان القوارير بضم دال و فتح خای معجمه و الف و ضم
نون و الف و لام و فتح قاف و واو و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله ماهیت آن دوده شیشه است که در وقت گداختن از سقف
کوره آن مجتمع میگردد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی باصره و جالی و مبیض ناخنه و برندن گوشت زائد زخمها مفید دخان الکندر
بضم کاف و سکون نون و ضم دال و سکون رای مهمله ماهیت آن دوده کندر است که [illegible] سوراخ کنند و زیر آن کندر را بسوزانند
تا دود آن مجتمع گردد افعال و خواص آن بجهت ورم و قرحه چشم و درد و [illegible] مژه و دفع گوشت زائد و التیام قروح اعضا نافع است و در تقدمه نیز طریق اخذ آن مذکور است
دخن بضم دال و سکون خای معجمه و نون بفارسی [illegible] ماهیت آن نوعی از حبوب [illegible] و دو قسم میباشد یک قسم آنکه پوست
آن مائل بسفیدی است و نازک که بزودی از او جدا میگردد و این بهتر است از برای اکل و دوم آنکه پوست آن [illegible] جدا میگردد و این را بهندی
[illegible] نامند و نیکو است [illegible] طبیعت آن سرد در آخر اول و خشک در دوم [illegible] افعال و خواص آن قلیل الغذا مجفف و حابس بطن
[illegible] استعمال [illegible] آن با شیر تازه [illegible] با روغن تازه [illegible] و جهت [illegible]
و سنگ مثانه مصلح آن شکر و عسل بدل آن برنج است فصل الدال مع الراء المهمله دراج بضم دال و فتح رای مهمله و الف و جیم بهندی تیتر نامند ماهیت
آن مرغی است قریب بجثه کبک خوش منظر و در سینه [illegible] نوع میشود یکی بزرگ خاکستری رنگ مائل بسیاهی [illegible] بجهت مشابهت
رنگ آن [illegible] و دوم از آن کوچکتر [illegible] سفیدی و خاکستری و این را [illegible] تیتر سیاه نامند نسبت به این
نوع خوش منظر میشود و سیم از آن کوچکتر [illegible] بخاکستری [illegible] یعنی سفید نامند و نوع چهارم از همه کوچکتر و خاکی
رنگ [illegible]
[illegible]
طبیعت آن [illegible] افعال و خواص آن گوشت [illegible]
[illegible]
[illegible] بفارسی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

والبلوط است چه گیاه آن درخت بلوط گشته میشود و بران می پیچد مانند خرنوب کوچکتر از آن و بانمک جلا دو تلخی و تیزی و بیخ آن مشکل سیاه پیچیده و در شیرین باعفوصیت و تلخی و تندی و صلب و ساق در آن سیاه و سرخ و تیره و تیز بسیار شبیه بنوعی از بسفایج است و برگ آن مانند برگ نرگس اندک با جلا و تندی و تلخی طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت قابض تعفن و ضماد آن جهت کوز و فالج و سرمفاصل و خنازیر نافع و ضماد آن بدن رود و رباک و دمل و ساخ و کزاز تازه نمودن آن در ستر مرض معروف و عجیب التأثیر مقدار شربت آن یکدانگ است مضر بکبد و سم آن نشئه با التهاب در زبان و معالجه آن بخرج اسود آوردن و فنیون بفتح دال و ضم را و نهایتین و سکون واو و کسر فا و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون و بقاف نیز آمده لغت یونانی آنست و بعربی زیتون بنا منید جهت مشابهت برگ آن ببرگ زیتون ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخهای آن کمتر از ذرعی و گل آن نارنجی و تخم آن مستدیر و کوچکتر از کرسنه و بوی آن متخالف و در غلاف کشیف و ثمر شبیه بغلاف نخود و بیخ آن ذرعی و سطبری انگشتی و منبت آن زمینهای نمناک قریب بدریا طبیعت آن در سوم گرم و خشک این بیطار و غیره گرم در اول و خشک در سوم از نفاخ دانسته اند افعال و خواص آن بغایت مجفف و در رد و سائیده آن قاطع خون والتیام دهنده جراحت و نطول آن محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری و بر سینان قاطع آن و تدهین آن مقطع و بواسیر و مسکن درد مفاصل و امثال حمول آن محیض و مجرب مقدار شربت آن تا یکدانگ مصلح آن و کردن با سکر و خیر تا تقاست در عربی بضم دال و سکون لام و کسر دال و سین مهمله و بالف مقصوره لغت یونانی است ماهیت آن تعریف عصلات است و بهترین ته نشین شراب است که خشک آن تا ظاهر لقا رسیده را انا منه طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد آن تحلیل اورام حاره و جهت رفع حمره و قروح و خارش و بردن گوشت زائد و منع نزف الدم و التیام جراحات و بر سینه جهت منع سیلان حیض دائم و بر سائر بدن جهت کلف و خارش و سائر آثار ونیکو کردن رنگ رخسار و تسکین درد های بارد و مفاصل و ورم و محرق آن که خشک آن را بر ریگ گذارند یا در کوزه گذاشته سوخته باشند یک که سفید شده باشد بغایت جالی و در جمیع افعال قوی تر و مستعمل اند محرق آنست و کنند محرق آن ضعیف و مغسول آن جهت جلای بصر و در رفع غشاوه و ضماد آن با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده مفید بدل آن دو ربیخ سرخ است و چون آن را با قلی و شب سبز کنند جهت ازاله سرخی مس بغایت مؤثر و چون با روغن تربد کنند در صلاح نقره و زرد در رنگ مس جید دانسته اند و دردی الخل یعنی لا سکر در جمیع افعال ضعیف تر از سکر است مگر در منع اکله که قوی تر است و روغن به فتح دال و ضم را و سکون واو و فتح نون و جیم لغت فارسی است ماهیت آن بیخی است عقربی شکل بپوست آن خاکستری رنگ گرهدار و عقده آن و دیامه بهترین آن با اندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت دانند و ناسنبل است برگ گیاه آن شبیه ببرگ بادام تلخ و بزودی و مفروش بر روی زمین و در وسط ساق آن مجوف بقدر دو ذرع و از میان برگ و شیدن برگها و ساق آن متفرق باریک درازتر از برگهای زیرین از پنج عدد تا هفت عدد گل زرد محبوبی و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا ده سال باقی میماند نیست آن کوهستان شام خصوصاً جبل موسوم به بیروت و در آنجا معروف بعقربی است و نوع شامی ارمنی و رومی بهترین آن رومی عقربی است یعنی آنچه بشکل عقرب باشد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل بلغم و سودا و اگر خورند باتخ غلیظ مقوی خاص و دل معدل معده و سپرز و مفرح و با تریاقیت و جهت خفقان و مالیخولیا و مراقی و تقویت هاضمه و تسکین وجع رحم و تلطیف ریاح غلیظ معده و درد رحم و در دفع سم گزیدن عقرب و سائر جانوران سمی و رفع طاعون شرب او ضماد آن خصوصاً با انجیر و خوردن آن با شکر جهت صداع بلغمی و در دمیه نافع مضر رأس محرور و الفرج مسدد مصلح آن و از زبانه و محرور از زبانه بارد عوده یا رب ریباس بهترین استعمال آن در خفقان و غیر آن برای تسکین حدت گرمی آن با شراب سکنجبیل کافور است مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن دو وزن آن مع مضرت ریاح رحم بوزن آن زرنباد و ثلث آن قرنفل گویند بدل آن عاقرقرحا است و از خواص آنست که چون بیاویزند قطعه آن در اندرون خانه طاعون در آن اهل نگردد و تعلیق سوراخ کرده آن بر یمانی بر بالین گاه زن حامله جهت و درد آید و حفظ جنین از آفات مابد که آن ریسمان را زن خود رشته باشد و تعلیق سوراخ کرده آن بطول جهت منع فزع در خواب و دیدن خوابهای مشوش و باعث دیدن خوابهای نیکو است دریاس بفتح دال و سکون را مهمله و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و سین مهمله معرب دوریس است ماهیت آن نوعی از درمنه است گیاهی است بقدر شبری و زیاده تا از ساق آن شاخهای بسیار رسته و برگ آن شبیه ببرگ کتان و سبز مائل بسیاهی در سر شاخها سیاه تخم تا هفت عدد و برگ سیاه و گل آن زرد و مستدیر و بعین کوچک و بدبو و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و تخم دار دانی

ونطاکی و بیاس را نفیس است و دیگر نموده طبیعت آن در سوم گرم و خشک با یبوست یعنی مرکب القوی افعال و خواص آن میوه دسکرینده بهم تازه آن مسکر و قوی محلل و بلغم سودا و منبسط کننده جلد و مفتح و رافع یرقان و ریاح و ذرور آن بشره و سرخ کننده آن و گویند چون روغن طبخ داده بوزن آن آرد گندم اضافه کرده ... بقوام آورده و بعد از طعام تا شش درم آن را تناول نمایند تسمین بدن مجرب و مضر سینه و مصدع مصلح آن کشنیز و کتیرا است دریان بضم دال و سکون را و جمله و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و نون ماهیت آن میوه ایست مخصوص بلاد زیرباد تحتانی که عبارت از شهر تناسری و مرکی و ملاکه و شهر بنادر و بلاد قریبه آنها است شجره آن ... و در بیان بنادی غیرها و ساق درخت آن بلند و برگ آن شبیه برگ کتهل و میوه آن بزرگ و طولانی شبیه خربزه مدوره و یا مانند کدو کوچک پوست آن پر نیش مانند میوه کتهل و در بنادر کتهل دانه و بر سر درختان آن جانبها چنانچه هنگام ثمر آن حیوانات مثل فیل و کرگدن و شیر از خوف خلیدن آن بر زیر درخت آن نمی‌روند و چون میوه آن بسیار زند و کریه ... در شامه کسیکه گاهی نرسیده و آشنا با آن نباشد موجب تنفر و خوف آینده نیست بلکه مورث صداع است و اندرون آن میوه خانها است در صفوف و عدد صفوف آن از سه تا پنج و ما بین خانها پوست سفید صلبی در هر خانه از یک دانه تا پنج دانه میباشد و یکدیگر از آن تازه است و شکل ثمر بلوط سیاه و تخم آن مثل تخم کتهل و بعضی بزرگتر از آن و با کول لحم آنست بدون پرده محیط تخم آن بسیار ملائم و خوش شیرین لذیذ مثل مسکه با قند ممزوج کرده بلکه از آن لذیذتر و ذوق عجیب که سوای آن ندارد و شنیده شد که بسبب کمال لذت آن میوه بسیار از خوبان مایل است و لیکن بسبب عفونت بوی آن نزد فیل آن نزد رغبت پیچیده و ... پوست آن هضم ناشده ... دفع میگردد و گاهی در میان فضله فیل درخت آن یافت میشود و مردم آن بلاد دریان چینی را بسیار خوب خواهان اند و گویند که آن ... بدن و قوی دیگر میوه بی نظیر است طبیعت آن ظاهراً گرم و تر باشد افعال و خواص آن مقوی باه و هاضم و مقوی و مسمن است و از درم بها فیل ... بسیار در عفونت بوی آن ثمر و لذت خوردن آن سفید و چنانکه میگویند والعهده علیهم که بوی آن شبیه به بوی فضله انسان است تا بمعنی که از تعفن شده و در باب آن میگویند که تاجر ... جهار ملکی تحفه دار شده دل از بوی آن متنفر بود و چون چندی آشنا بوی آن شد و با نوشت آن گردید تمام اموال خود را فروخته صرف دریان نمود و آخر جهاز را نیز فروخته و بعد از آن مبالغ مدیون شده و بعد از آن فقیر شده در پای درخت دریان ساکن شده و بکردار مشغول گردیده و آخر الامر سبب نمود که او را در پای درخت آن دفن کنند و این قسم امر عجیب نیست زیرا که سابق برین ابو المحجن ثقفی که یکی از صحابه بود در باب خمر گفته این شعر عربی را شعر اذا مت فادفنی الی جنب کرمة تروی عظامی بعد موتی عروقها و لا تدفننی بالفلاة فاننی اخاف اذا مت ان لا اذوقها اگر انیس در نیز در باب دریان گفته باشد بعید نخواهد بود

فصل الدال مع الفاء و فعلی

دال و سکون فا و فتح لام و یا بیونانی شیر یون و بسریانی ... و بعربی حین سم الحمار و بفارسی خر زهره بهندی کنیر نامند ماهیت آن نباتی است بقدر یکدو ذرع و برگ آن باریک بلند تا بیک شبر شبیه برگ ... و اندک ضخیم و صلب املس اندک بدبو و تلخ بو تند و گل آن خوش منظر و دو نوع میباشد یکی سرخ که بهندی ... گویند و دیگری سفید مائل بزردی که بهندی کنیر نامند و درخشنده و بران چیزی مانند موی مجتمع و ثمر آن مثل طولانی قریب بشیر ... اصابع مملو از چیزی مانند پشم آن را زود بار یک شور ... مائل بسرخی و اکثری سفید رنگ بر هری میباشد و در تمام سال بیخ آن باقی مانده و در خریف گل میکند و بیخ آن عظیم ترا از ... نهری و سفید آن را در ... و امساک بنی قوی تر از سرخ آن و در بنده و بنگاله نبات آن بقدر قامت میشود و همیشه گل میدهد طبیعت آن در آخر سیوم گرم و خشک و با قوت سمیت افعال و خواص آن بنهایت محلل و ... اصلب مجفف و استعمال آن مخصوص از خارج است نه داخل زیرا که کشنده انسان و بهائم و مواشی است و برگ آن چون در شراب انجیر بسایند و مقدار نیم اوقیه از آب مطبوخ آن با کرفس بیاشامند از ضرر سم هوام ایمن گردند و بعد از تیر همین اثر دارد و ضماد پخته سائیده آن جهت تحلیل ورم صلب نافع و ... با تسکین اوجاع ... مزمن و وجع زانو و عرق النسا و جرب حکه و کلف و تربیع ... آب برگ آن جهت جرب حکه و در ورک خشک آن جهت التیام زخمها و حمول آن جهت درد رحم و آب برگ گل آن جهت جلای بصر و صلاح مو و پاشیدن آب مطبوخ آن کشنده کیک ارضه و ... آب بیخ برگ آن کشنده بعض حیوانات است و مطبوخ شاخ و برگ آن با روغن جهت رفع جرب و ... و انفتیون جهت درد سر جمیع قروح ... و روغنی که از گل و برگ تازه آن که بهم آمیخته و آب آن گرفته با روغن تیل تو باه بقدر نصف آن آب که در سیر یک رطل آب مطبوخ آن کیک ارضه با آتش ملایم ... تا روغن بماند جهت ... که مقدار کلی است و جرب مفرح و دیگر ورمهای ... امراض بارده و تقویت باه و اصحاب استرخاء و ارتعاج ... در ... کنند ... انافع و چون گیرند از برگ آن ... است

[illegible]

و از کبریت زرد و هر یک یک جزو نرم کوفته با پیه کوسفند سرشته بر جرب و سعفه و قوبا طلا کنند نهایت نافع است هرگاه آنرا از آتش گرداننده مجرب است و چون بعد تنقیه تمام دوازده مرتبه برص مالند زایل سازد و چون بیخ سفید آنرا مقدار یکی در شیر گاو تازه دوشیده جوش دهند و آنرا که بگیرند قلیلی از آن را بخورند تقویت باه داده منی بخشد و اهل هند اکثر این را استعمال مینمایند بدل آن تحلیل ورم صلبه بوزن آن اکلیل الملک یا بابونه و ثلث آن برگ انجیر مضر مثانه مقدار شربت آن نیم درهم و بکدرهم از برگ دگلی آن فواه پخته و خواه خام سائیده و آن کشته بحیات و التهاب کرب لیب انتفاع بطن مجوز حین احمرار آن مدروی آن نقی مقعد در آشامیدن آب گوشت مرغ چرب با قرب گویند مجعیض و لعاب رطوبنا و روغن بادام شیرین مصلح کرده باکتیرا خوردن خرمای شهر مجعیض نافع است و درین مرتفع او تهم بنفشه ما بنزدگ از زرد و یا سرخ است گویند خرمائی است که تخم آنرا در طب میکارند و بری آن سیمان قسم لیف آن بخاد من اسم اتامید ازند خوردن انجیر با عسل قلیلی سداب در اب جنت با کره نیز نافع است فصل الدال مع اللام ﷲ و لبیانیم دال و کوان ام عیار موحده بفارسی چنار نامند و بفرنگی بلطانس ماهیت آن درخت است معروف و بسیار عظیم و برگ آن بهن منسوب بمشرف دچوب آن سبک جوهر دار بست آن بلا ثمر در سر ثمر آن دردغاره دار خشی برگ وزن و نخم ماکول طبیعت آن سرد و تر با قوت قابضه و ثمر و پوست آن بسیار سرد و خشک با حرارت قلیله افعال و خواص آن جالی و نقوه کل آنکه از ثمر آن گرفته باشند و ضماد برگ تازه پخته آن بجهت ورم و منع ریختن مواد رطبه آب فضل از چشم و رفع ورم ظفی ورم زانو و هر عضو که باشد و دود نها گرم را نیز و بستور ضماد برگ تازه مطبوخ آن بجهت درد زانو و اورام حاره و مضمضه بطبیخ پوست تازه آن در سرکه بجهت درد دندان و دود برگ خشک آن بجهت تجفیف قروح و جروح و سوختگی آتش و ضماد پوست سوخته آن نهایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع طرح بست متعفن نرم ها در با آب جهت تقشیر جلد و آشامیدن مطبوخ ثمر آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی جانوران و ضماد برگ و ثمر آن با پیه جهت سوختگی آتش نافع ثمر آن و نجاحیت گزیدن خفقه و بستور پاشیدن آب طبیخ آن و غبار که بر برگ آن می نشیند نهایت مضر بریه و صوت و سمع و ابصر است چون بدنها برسد مصلح آن شیر تازه دوشیده و لیمون بفتح دال و سکون لام و ضم با موحده و سکون واو و تا مثلثه اسم عربی بیخ سوسن صحرائی است معروف بسیف الغراب جهت آنکه برگ آن شبیه بسیف است ماهیت آن بیخی است شبیه به پیاز که ما ستی بهم باشد لیکن پرده های انتد پیاز ندارد و دانه بالای بزرگتر از زیرین و بعد از خشکی بسیار صلب گردد مرخشک آنرا در بغداد در بازار مصر فروشند و آنرا جهت لنا فوج میکنند جهت آنکه زنان خیار خود بدان محکم و انتفاخ می مانند و گل آن شبیه بسوسن کبود که ابر رسانا مند و سرخ مائل بنفش زرد اصفرار اخانیون و بعضی کسفیون بعضی با خاریون نامند و برگ آن بسیار کوچکتر و باریک تر از آن و ساق آن قریب بدرعی و برگ سوسن از تر و ثمر آن مستدیر نیست آن راضی معموره و مزارع طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک با رطوبات فضلیه افعال و خواص آن جالی و جاذب از عمق بدن و مسمن و مبهی چون با شیر تازه دوشیده بجوشانند و لته میگیرد و دفع ضرر آن میشود و آشامیدن آن بجهت تهیج باه موثر و بدستور آشامیدن آن با شراب گویند بیخ بزرگ فوقانی آن محرک باه و کوچک زیرین آن قاطع باه و زبان آشامیدن بالای آن جهت قبله اطفال نافع و چون سعد بیخ آن در بینه بحیات خند هر روز آنرا بالکل زنان ببندند بجهت خشک کردن انبوهی و برای رفع ریاح ان مجرب دانسته اند و بدستور آشامیدن یکدرهم از بیخ آن با ماء العسل جهت پنهان بطن جهت تحلیل غلیظ نافع و ما کنند بجهت تحلیل ریاح یکان دنکلا آنجه سرفی نرسازد و رفع آثار دو قرحه آن بجهت آن و دفع سرقی تر مصرف مصلح آن در نسیج آن مقدار شربت آن تا دو درهم دلدل قنفد بری است انشاء الله تعالی خواهد آمد و لم بقم دال و فتح لام و ...... نوع کبیر قنفد است که قنفد جبلی و بفارسی خار پشت و بترکی کرکی و در مازندران شال گویند دورد تلم خاکره دهند و سینه و ما شبه ماهیت آن حیوانی است قریب به سگ کوچک و در پشت آن بجای موخارها از سیاهی و سفیدی ابلق و شبیه بقدر شبری و زیاده از قلم ارکیتر و در طرف آن باریک با تندی چون خشم آید خود را جمع کند و حرکت دهد خارها را مانند تیر از کمان جسته از آن جدا گردد و باید که از آن فوات و خواص آن از دور سوخته آن بجهت جراحات نهایت مفید و سایر افعال آن مثل قنفد است انشاء الله تعالی در حرف القاف مذکور خواهد آمد دلفین بفتح دال و کسر فا و سکون یا مثناة تحتانیه و نون اسم یونانی و بعضی گفته اند معرب رومی است اسم نوعی از سمک است و حضرت الحمو را بفارسی خوک ماهی سی دراز و بهندی کیهه ماهی و سندهی نامند ماهیت آن حیوانی است بحری سیاه رنگ سر آن بسر خوک شده و ذنب آن ادهی فلس مخالف حیوانات دیگر حرکات آن بجای خود میکنند نهایت آنکه نمی گذارد جای دیگر و طبیعت آن سرد و تر

[illegible]

قریب باعتدال افعال و خواص آن گوشت آن مولد اخلاط غلیظ و مقوی اعضا و بسیار چرب و پر پیه و دیر هضم و مالیدن گرم خوردن مالیدن آن بجهت درد مفاصل مفید و چربی در جوف حنظل با سفیر بیضه آمیخته و در گندم انباشته بر آتش بگذارند تا چند جوش بخورد جهت ثقل سامعه تازه و کهنه مزمن مفید و تعلیق دندان آن بر اطفال جهت رفع صرع ایشان مؤثر دلق بتحریک دال و لام و قاف بفارسی لیدبا سفهانی موسوره نامند ماهیت آن حیوانیست کوچکتر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیه بدان و در روم بسیار بهم میرسد و از پوست آن فرو پوستین سازند و دلق مینامند و گرمی آن کمتر و ثقل آن بیشتر از سمور است لیکن بد بو است و لهذا ملوک آنرا نمی پوشند طبیعت آن گرم و تر افعال آن خوردن گوشت آن زیاده کننده باه گویند تعلیق چشم راست آن بر فرزندان برصا جهت رفع آن و چشم چپ باعث ... دمو بکسر دال و فتح میم و سکون واو ایضا ... و بفارسی ... بترکی ... و در شیراز ... ماهیت آن ثمر گلسرخ صحرائی است مانند ثمر گلسرخ بستانی ... چون پخته شود زرد مایل بسرخی و اندک سرخ ... شیرین ... آن مربع ... برگهای سفید ... طبیعت آن ... گرم و خشک افعال و خواص آن ... جهت تقویت دل و جگر و معده و رفع اسهال صفراوی و دموی نافع ... تقویت لثه مفید بدل آن ثمر گلسرخ بستانی مقدار شربت ... معرب ... آن گل قند است فصل الدال مع المیم دم بفتح دال و سکون میم بفارسی خون بهندی ... ماهیت آن معلوم است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن دم هر حیوان ... و مجموع ان جانی بیاض و محلل ورم ... قاطع اسهال و رافع سموم دم ... کبوتر ... و در ... چون خون در شکم منجمد گردد یا در ... طبیعت بهم میرساند و از آن اعراض ... بنفس و ضعف و غشی متواتر و سردی اطراف و اختناق عارض گردد و معالجه آن ... در معده ... باشامیدن ... بخصوص ... مقدار ... یا سرکه ... مقدار یکپا ... با سکنجبین ... آشامیدن ... با ماء العسل ... کردن و بعد آنکه اطبای فرنگ میگویند که چون خون بدن حیوانی یا انسانی ... شده باشد ... اصلاح آن متعذر نیست ... خون بدن حیوان و یا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل مینمایند ... فاسد ... سالم میگردد و ... چند سال ... معمول داشتند و چون دیدند که فائده چندان بر آن مترتب نیست و بالاخره ضرر ... طریق ... آنست که ... خون ... از زیر ... و ... بیاورند و ... صحیح المزاج از زیر ... مقصود ... رگ ... در بدن شخص ضعیف ... خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل مینمایند ... تقویت ... که ... حرکت خون را ... در ... از ... جانب قلب ... جانب کبد ... خارج ... خون ... با ... که ... و حصول ضرر ... که این باشد که اخراج خون بدن حیوان با تمام ... موجب هلاکت است ... خون صحیح بدل ... فائده ... فاسد ... و دیگر ... مزاج ... مساوی باشد ... خون ... موافق مزاج ... خون ... و دیگر ... موافق ... صحیح المزاج ... طبیعت ... هضم ... غذای ... اخراج ... باعث زیادتی علت ضعیف ... هلاکت است ... اصلاح ... دم الاخوین ... دم الثعبان ... بعربی قاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان بهندی ... ماهیت آن ... گیاه ... سقوطره ... ماهیت آن ... صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغ ... سیاه ... آن چکیده ... قاطع خون ...

نباشد و بعضی گفته که صمغ لقم نیست زیرا که از موضعی که دم الاخوین را می آورند مانند جبشه و زنگبار در آن مواضع لقم میشود و بالجمله ماهیت گیاه و درخت آن معلوم
نیست و لیکن بتجربه دانسته که سه نوع درست است بعضی جامد مانند صمغ سرخ تیره صافی براق که گویا از درخت چکیده و برآمده و بعضی دیگر
ازان قبیل و لیکن آمیخته بریزه های چوب و پوست و ثمر آن و بعضی از قبیل عصارهٔ و سرخ تیره بی رونق و این را دو نوع دیده شده و بعضی زمانه
و بعضی غیر صافی آمیخته نیز است طبیعت آن در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته اند و با قوت قابضه شدیده و بعضا گرم در اول و خشک در دوم
دانسته افعال و خواص آشامیدن آن بجهت قطع [illegible] و تجفیف اعضاء باطنی و التحام قروح و الزاق آنها و دفع سیلان فضول بسوی معده و ازالهٔ حرارت کبد و
معده و امعاء و تقویت معده و زحیر و منع اسهال مزمن صفراوی و سحج و [illegible] مقعده و بدستور آشامیدن بقدر دو درم تا یکمثقال آن با زرده تخم مرغ جهت اکثر امراض
مذکوره و اکتحال آن بجهت تقویت باصره و قرحه چشم و سنون آن بجهت تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع [illegible] و الزاق جراحات تازه و جمیع نزفها و التحام جراحات [illegible]
که باشد مضر کرده و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن از نیم درم تا یکمثقال بدل آن شاذنج و عصارهٔ حماض است گویند چون [illegible]
و رنگین تر از لیق میشود و [illegible] مضره ندارد دماوم بفتح دال و میم و الف و فتح واو و میم ساکن ماهیت آن نوعی از لوبیا است [illegible]
صنفی کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر از لوبیا و بر سر آن نقطه سیاهی و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر بقدر دانه ماش و بر سر آن نقطه سیاه
طبیعت آن سرد و گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی دماغ [illegible] اطفال و قطع سیلان لعاب از دهان [illegible]
و غیر اطفال یکدانگ است دماغ بکسر دال و فتح میم و الف و غین معجمه ماهیت آن مغز سر حیوانی است طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن [illegible]
تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی [illegible] بجهت رفع خشکی دماغ و سرسام و [illegible] معده [illegible] آبکامه [illegible]
و خواص دماغ هر حیوان مختلف میباشد بالتفصیل [illegible] حیوانات مذکور میگردد [illegible]
آن لغایت جالی و جهت [illegible] آزموده است دمیا بیونانی نوعی از ماهی است که در مصر و حوالی آن صید [illegible] ان شاء الله تعالی
مذکور میگردد فصل الدال مع النون دند بفتح دال و سکون نون و دال مهمله مشهور بحب السلاطین و بفارسی تخم بید انجیر خطائی و بهندی جمال
گوٹه و جمال گوٹه نیز نامند ماهیت آن ثمر درختی است در غلافی و اکثر سه عدد در یک غلاف [illegible] بقدر پسته بسیار کوچکی و در طول [illegible]
اکثر و بیرون غلاف آن در رنگ سبز و غیر منقط و مغز آن دو پارچه بهم چسبیده مانند مغز [illegible] دیگر سفید رنگ چون کهنه گردد [illegible] زرد
میگردد و بر یکی آن متصل بمغز نیز پوست رقیقی [illegible] و آن تازگی سفید و سبز رنگ و در کهنگی زرد و سیاه و بد بو میگردد
و این با وجود سمیت میباشد و طریق استعمال آن آنست که آنرا عند الحاجة [illegible] بکار برند [illegible]
[illegible] مذکور شده [illegible] باشد [illegible]
[illegible] استعمال آن [illegible] برگ [illegible] درخت آن [illegible]
[illegible] خطائی [illegible]
[illegible] طبیعت مغز آن [illegible] چهارم گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مشارکت داند و دو سه چهار دست اجابت نموده با فاقه می آید مجرب است و نیز در معاجین و غیر آن در اکثر امراض مستعمل دارند و گفته اند امتحان آب سائیده آن در چشم مار گزیده باعث عدم تفرق زهر آنست اما باید که قلیل یا شد زیرا که دند کمال مضرت بچشم دارد و ضماد آن با ماست جهت شقاق و داء الثعلب و ضماد آن با سرکه و جهت حیوانات و بستو با آب لیمو و آب زنجبیل از جهت داء الثعلب با دو بیاسیه جهت جمیع اورام بارده و اوجاع و طلاء آن حافظ سیاهی موی است یکسان موثرت تورم و توجه و تقشیر جلد است و چون بر لب بسته سرخی آنرا زائل کند و مکثر آن موجب برص مضر محرور المزاج و یابس نحیف البدن و ربانند مصلح استعمال آن جایز نیست مصلح آن جدا کردن قشر و پرده میان آن هم مبرد کردن و یا در آب لیمو کشنیز خیسانیدن یا کثیرا و نشاسته و برگ گلنج و اندکی زعفران و استعمال نمودن معینات فعل آن ترنجبین سفید مجوف مدبر و هلیله سیاه یا کابلی و عصاره غافث و افسنتین بسفایج و انیسون و بیاز مقشر مشوی و اندکی زعفران و آشامیدن آب مسهل با آن با افیون فرفیون مقدار استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان یکعدد و دو عدد و غیر آن تا نصف دانگ با مصالح و مغیرات مذکوره و چون کسی غیر مبرد یا مبرد آنرا بسیار و زیاده از مقدار مقرر بخورد گرمی کند و لذع و اسهال پیدا آورد باید که ماست و دوغ بیاشامد و یا شیر تازه دوشیده با کره و روغن بخورد و سویق تفاح و ربوب و اقراص و حبوب قابضه با سکنجبین تسقید و یا آنکه کسی برده بخورد آنرا بخورد و احوال او متغیر شود باید که اولا شیر تازه دوشیده با روغن گاو بخورد و قی کند پس دوغ و حالبست لعاب بهدانه و مغز بادام شیرین و تخم خرفه و لعاب بزرقطونا و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و فالوده برنج و جو مقشر با روغن گل با بادام شیرین آب سیب و غوره و ربوب حامضه و ماهی پخته با مغز تخم کدو و آب گوشت و اگر مغص و کرب عارض گردد لعبه متوسطه ملینه و مناسب بنوشد و حقنهای لینه با بعضه اشیای مذکوره و نفل تلبین مزاج تازه دوشیده و اغذیه ملینه حالیه مدبر که تقنه به قطائف و اجابه حقنه قاولی نمایند فصل الدال مع الواو دوایا اغربا بفتح دال و واو و الف و یاء مثناة تحتانیه و فتح الف و سکون عین و فتح راء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و الف لغت هندیست بمعنی جبلی یا قسطنطینی ماهیت آن قسمی است در سنگلاخ و زمین صلب میروید ساق آن شبیه ساق ریباس طول آن یاده بر شبری مایل بزردی و خیبا آن غبرایل بزرد و می برسر آن چهار برگ و شکل مایل بسفیدی و بر بالای برگهای آن چیزی میروید گل و دران تخم آن بمباشد خوشبو با هرکت تندی و خام و پخته آن کول طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی حرارت معده و مصلح فساد آن مدر بول و مخرج رطوبات غلیظه و تازه و تقطیر مطبوخ آن ملین بطن و محلل ریاح تکلم و رافع آن رنج و جوشاندن و دهان و سخن و اشتها است و دوب بضم دال و سکون واو و با ء لغت هندیست بفارسی مرغ به فتح میم و سکون راء مهمله و غین معجمه نامند ماهیت آن علفی است خودرو که در هند و بنگاله بسیار بروید بنهای منبت ک در موسم برسات بنحوی تمام صحرا و بر سر زمین مفروش بنماند گویا مخمل سبزی فرش نموده اند و بسیار اشتهار دارند علفی است خشک سر درد اثر قیمت تمام میخورند گرمها و شاخهای آن با شعب برگهای آن ریزه باریک و طعم آن تلخ طبیعت آن مایل بسردی با اعتدال قریب تریاقیت افعال و خواص آن آشامیدن برگ ساق تازه آن با برنج سفید شسته با هم نرم سائیده باشند با قدر تریاقات جهت رفع تی و ضعیف رفع سمیت سایه گزیده و با فلفل جهت مار گزیده نافع و تنهائی تسکین عطش و حدت خون صفراوی و حرقت بول و سوزش اعضا و ضماد آن با برنج و زرد چوبه و روغن یاسمین جهت شدن و سخت خشکی یابسه و حدیر و تنهائی جهت تحلیل اورام حاره و حمره و شری و نزول آب با اعضا که در ملک هند و بنگاله بسیار بهم میرسد نافع و و اوم بتحریک دال و واو و الف و دال مهمله و سکون میم و دال و الف لغت هندیست که باهه آن چیزیست مانند صمغ سرخ مایل بسیاهی که در جوف درختهای کهنه شکون میگیرد و در همه افعال قائم موسیا دود و دوکل بفتح های موحده و سکون قاف و لام بفارسی کرم نامند ماهیت آن کرمیست که در سبزه زارها و برگهای سبز اشجار بکون و باید شبیه بزر یا و از آن کوچکتر در غایت سبزی طبیعت آن سرد و خشک و تازه آن بار و تعاطی و خواص آن خوردن پخته آن رفع سموم مشرو به نما و آن با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران سمی نافع است و دو و القحر بفتح ها و دوراء مهمله اول کسوره میان دو یا ی مثناة تحتانیه ساکنه بفارسی کرم ابریشم نامند ماهیت آن کرمی است از کرم طولانی سرخ رنگ تیره که در بهار و فصل ربیع و دور بیضه در اوائل خزان بزرد ماده آن با هم جفت شده تخم میدهند و آن تخمها را در بلاد سرد سیر در پارچه پاکیزه لبسته کسان لطیف پاکیزه بخیر جنب حائض در زیر بغل و یا بر ران خود نگهداشته و میبندند تا مدت یک هفته یوم که گرمی بدان رسیده بچه بر آورند و در بلاد گرم سیر مانند بنگاله احتیاج بدان نیست و بعد با هم جفت شدن نر را از ماده جدا میکنند و ماده ده میان از نماده آن تخم میدهد به بزرگی دانه خشخاش کوچکی و سفید رنگ آنرا نیز دور می اندازند و تخمها را بر زرد پارچه لطیف می بستند و بالای آن پارچه پنبه را دور سه ای انداز

294

ومحفوظ میدارند تا بچه بر آرند و چون بچه بر آورند سفید می‌باشد پس سبز رنگ تیره میگردند برگ توت را بسیار ریزه کرده بر آنها می‌پاشند تا آنها اندک اندک میخورند و بزرگ

بتدریج بزرگ میشوند و چون بزرگ شدند احتیاج بریزه کردن برگ توت نیست بلکه برگهای درست و شاخهای آنرا بر آنها و تر آنها می‌اندازند و آنها میخورند زیرا که خوراک

آنها همانست و تا سه ماه بکمال میرسد و میگویند در این هنگام شش روز [illegible] برگ توت نمیخورند بار اول یکروز و بار دوم دو روز و بار سوم سه روز پس شروع در تنیدن

پیله نموده میکنند تا سه ماه و دیگر پیله آنها با تمام میرسد قدری از آن برای انتاج و تخم گیری و بچه کشی میگذارند و اینها پروانه بر آورده پیله را سوراخ کرده بیرون آمده میپرند کما اینکه عمل

عاملین [illegible] و آنها را [illegible] نموده بدستور مذکور تخم گرفته پرورش می‌نمایند و تتمه پیله‌ها را در آفتاب می‌اندازند تا خشک کرده و گرم در آن [illegible]

از برای اخذ ابریشم زیرا که ابریشم از پیله‌ها حاصل شده خوب بهم نمی‌آید و در مازندران و گیلان تا ایران شنیده شده که پیله آن بسیار بزرگ [illegible]

و بلندی آن دو بعضی [illegible] و سفید رنگ میشود و در بنگاله سالی دو مرتبه پیله می‌تنند یکی اوائل بهار تا اوائل برسات و دیگری اوائل [illegible] تا اوائل

برسات یعنی ایام موسم بارش [illegible] طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن [illegible] بجهت خفقان [illegible] و خشک بجهت [illegible]

[illegible] از خشکی آن که سوده با مرق گندم چند روز متوالی بخورند جهت تسمین و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه موثر و ضماد آن [illegible] بجهت خناق و اورام حاره

و تقویت باه و [illegible] بدان [illegible] خوردن گوشت آنها فربه و مسمن و مقوی باه و خاکستر سوخته آن بجهت التیام زخم و تخفیف رطوبات آن و رفع [illegible]

[illegible] خشک که [illegible] فارسی [illegible] بجهت رفع [illegible] است و درخت [illegible] گرم درخت کائج [illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible] طبیعت آن حار و رطب بدرجه سیم است لهذا [illegible] ذکر کرده اند افعال و خواص آن ضماد آن بجهت [illegible]

[illegible] باشد و از [illegible] و مجروح کردن هر عضو که خواهند آنرا مجروح کنند عجیب شده است [illegible] انسان [illegible]

[illegible] قریب به آنست [illegible] فارسی گرم [illegible] ماهیت آن گرمی است [illegible]

افعال و خواص [illegible] گرمی [illegible] و مقوی اعضا است [illegible]

ماهیت آن [illegible] طبیعت آن گرم [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible] مانند گندم [illegible] آن [illegible]

[illegible] با برگ [illegible] آن خوش طعم مائل [illegible] تخم آنرا [illegible]

طبیعت گرم و [illegible] خشک [illegible] افعال و خواص آن مفتح و محلل و مجفف [illegible] اقسام [illegible]

[illegible] تحلیل [illegible] و ضماد آن [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible] سفید [illegible]

[illegible] تخم آن [illegible]

[illegible] سفید و [illegible] برگ آن [illegible]

[illegible] حکیم میر محمد مومن [illegible] این تحقیق [illegible]

اقسام [illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible]

تحلیل اورام بلغمیه [illegible] قسم اول [illegible] تخم آن محلل [illegible]

[illegible] تخم [illegible] مقدار شربت آن [illegible] مثقال [illegible]

۲۹۵

گزیدن عقرب و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و قطع شهوت و در بحر و برین و مالیس [illegible] نطول طبیخ آن جهت عقرب گزیده و جانوران سمی و تخم آنرا اگر بر نهند بر درخت
... باشد رفع اذیت کیک نماید ... و تخم و ... دیگر در افعال و خواص مانند دو قسم است و از آن ضعیف تر ... بضم دال و سکون واو و فتح قاف
و سکون واو لغت یونانی است آنرا دوقو ... و دوقو ... نیز نامند ماهیت آن تخم جزر بری ... آنرا ... گیاه آنرا ... نامند جهت ... جر
آنرا بسیار دوست دارند و گویند ... بارانی ... تشبیه ... است و از آن زیره ... و باریک تندی گیاه آن زیاده بر شبری و برگ آن مانند برگ
... و از آن ریزه تر و ... گل آن زرد ... طعم ... و تخم آن ... در ... و ... در طعم ... زرد و در ...
نامند و بهترین آن تازه زرد رنگ آن است طبیعت آن در سوم گرم و در دوم ... خشک ... افعال و خواص ... جمیع افعال ...
جزر بستانی است ... و در جزر خواص ... آن ... مطلق آن تخم است آشامیدن جهت ... و فضول سینه و تقویت معده و
... تحلیل ... و مواد ... سده و ادرار بول ... حصاة گرده و ... ادرار حیض و تنقیه رحم و اعانت بر حمل ...
استرخای مفاصل و وجع آن ... اطفال ... گزیدن عقرب ... هوام مجرب ... آشامیدن ... با ... آن ...
قتل حب القرع و ریزانیدن ... تحلیل ورم ... طبیخ آن ... عقرب گزیده ... و ... مصلح آن ...
بدل آن ... تخم ... گویند ... آن تخم ... استحصال ... مع الماء ... بضم دال ... سکون ... و فتح ... نامند ...
نباتات گیرند ... از گلها ... در ... کتاب ... گویا ...
... و دهن البلسان ... بفتح ... و لام و سین مهمله الف و نون ... بلسان ... البلسان ... گویند ... حقیقه ...
ماهیت آن ... است ... و مرکب ... خالص آن ... خوشبوی ... طعم خالی ... زبان ...
... حقیقی باشد چون ... در شیر ... و ... در آب ... نشین گردد و چون در آب ... شیر گرداند و چون ...
... نماند و ... بهترین ... قسم است ... و ... است ... در بول
... بسیار ... درخت آنرا ... زده ... آن ... زبان است ...
تخم ... اجزای ... سازند ... سبب ... و برگ ... جوب بلسان را در آب
جوش ... و با روغن زیتون ... و این ... است و مغشوش آن ... با اکثر ... مانند دهن ... اخضر ...
... مغشوش ... و ... روغن ... و این روغن ... است طبیعت ... آن ...
سوم گرم و خشک با قوت تریاقیت افعال و خواص ... دماغ و اعصاب قوت باصره و رحم و جهت امراض بارده و ... عصبانیه ... فالج و لقوه و کزاز
و صرع و صداع ... و ... و ... اوجاع ... اسنان و عرق النسا و نقرس ... اوجاع بارده رطبه و ظلمت بصر و بیاض و سبل ...
... بصر ... گوش ... دت و ... ضیق النفس ... و انتصاب النفس ... و ... معده ... گرده
و مثانه و تفتیت حصاة ... البول ... امراض ... تحلیل مواد بارده ... امراض ...
اوجاع آن ... اخراج ... رطوبات ... و ... آن ... اعانت ... از ... و ...
و مفرد ... در مرکبات ... است ... هوام ... النمر ... است ... آشامیدن ... مثقال ...
جهت رفع سمیت ... و ... سم ... آن ... طبیخ ... جهت سعال و اوجاع سینه و چون ...
بدل آن ... جهت سکته و ... اخراج جنین و مشیمه ... آن با موم و روغن ...
... مثقال بدل آن یک ... و ... آن روغن ... تازه ... روغن ... در ... (ن)

خوشبو بنده باشند و گویند روغن گادی که دران مری جوشانیده باشند و گویند روغن نارجیل است و گفته اند که چون صمغ درخت کاج را در دیگ جوشانیده باشند

و در اکثر آثار مانند دهن لسان است و بهترین بدال آن ملتوا اند بود دهن الکبرجن بفتح کاف عجمی و سکون را مهمله و فتح جیم و نون آنهم هندیست

روغنی است که از تنه درخت بسیار عظیم بلندی که منبت آن اسلام آباد که شهری است باصلاح قدیم و بهندی چٹگام و چاٹ گام نیز مینامند بسیار است نمودی

آورند بدین طریقه بریدند درخت آن نصب کردن ظرفی بدان موضع و بالحای دیگر نیز در نگ آن روغن و رستاز گی اندک سرخ رنگ رقیق صاف میباشد و چون کهنه گردد

سرخ بسیار تیره مائل بسیاهی غلیظ چسپنده و چون بسیار کهنه گردد غلظت چسپندگی آن زیاده میگردد و دبر آن رفع گرم خوردن چوب عمارات و تخته در جانوره و غیره آن

در بنگاله اکثر میمالند او نصاری در رنگ آمیزی کشتی و جهازات و عمارات داخل رنگها میمالند و چوب آن درخت بسیار خورد و رشته دارد و دراز کیا خوب کار آمد

دهن آلوده مستعمل میگردد و بکار عمارات بجز سوختن نمی آید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ورام و نضج جرب الرأس باد ذنان و عسیم

بفارسی دهنه زنگ مینامند ماهیت آن سنگی است سبز آبدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و آهن تکون مییابد از انجمله کبریتیه که جوهرها ازان معدن

و در خلخال و فرح آن ممتص گشته تکاثف مییابد و بطول زمان سرد و منجمد متحجر میگردیده اند و آنرا انجاره معدنی مینامند و الوان میباشد و بعضی سبز تیره که درنگ صاف آبدار

و هنگام کدورت کدر کرده گویند تیره و نیز چنین میباشد و بعضی طاوسی زنگ مائل بسرخی اندک براق و بعضی طاوسی رنگ مائل بزردی و بعضی مائل بسیاهی

و بهترین همه سبز تیره است و آنرا دهنه فرنگی نامند و بعد ازان بهترین طاوسی مائل بسرخی است و بدترین همه طاوسی مائل بسیاهی معدن آن فرنگ و زنجی می

آورند و انطاکی گفته که از اوس و قبرس می آورد و صاحب اختیارات نوشته که معدن آن فرنگ و کرمان و خراسان و در ولایت فارس و شبانکاره و بهترین سبز در هم میباشد

و بجهت فرنگی است آنرا فرنی نامند جهت براق و نقش مانند جوهر شیشه میباشد و آن جوهر را ابتازی فرزند نامند و شیرین و ترش میباشد و شیرین آنست که چون

بسایند و برانگه ریزند آئینه زنگ برندارد و ترش آن بالعکس فرق میان طلائی و نقرئی و مسی و آهنی بدانست که با آب لیمون آهن صیقل شده مصقول کارد را بآن

بسایند اگر زرد و طلائی برآید طلائی است و اگر برنگ نقره نقرئی و اگر برنگ مس مسی و اگر برنگ آهن آهنی و بهترین همه طلائی است سبز تیره و شیرین آن و آنست

مستعمل در امراض عین همین نوع است پس نقرئی و گفته شده که ترش آن در صنعت کیمیا مستعمل است طبیعت در اول چهارم گرم و خشک و بعضی سرد دانسته اند افعال

خواص آن جالی و ملطف و نیم درم آن قاذف سموم و مشترسه و مسکی نزاچون با آب لیمون سائیده افیون خورده را گر بیاشامند قی کند سمیت را دفع نماید و در غیر دفع سم بقدر زیاده

خود سم قاتل است به جراحت اعاد گرد بغد معالجه نپذیر نیست و نگاهداشتن آن در دهان دفع و بردن آب آن نیز همین اثر دارد و در سعوط بکار برند آن با آب سداب جهت

رفع صرع و صداع مستوی و نفوخ آن با مشک سوده سه دفع همین اثر دارد و اکتحال آن بجهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم و سبب جهت خاص را برا باسفید و لیونانی

هندی اجزا اقسادی که نرم سوده و بجز برنجیده در چشم کنند و از خواص عجیبه آنست که چون بسائیده در چشم دو دانگ شده و دفع صنعا بود آن نماید و طلاء آن باشکر

جهت قوبا و سعفه سوداوی و در سرخ جمیع اعضا و جهت بهق و برص و رفع اذیت عقرب گزیده نافع دهماسا بفتح دال مهمله و خفای ها و فتح میم و الف و سین مهمله

مفتوحه و الف و دهماسه بفتح دال و خفای ها و فتح میم و الف و فتح با و یا در آخر نیز آمده و گویند اسم هندی شکاعی ست و فی الحقیقت نحو لسان یا

آن گیاهیست هندی فی الجمله شبیه بگیاه شکاعی طبیعت آن سرد و خشک گفته اند افعال خواص آن بجهت دوار و جوش زبان سعده و خفقان

و حمیات و تقویت اعضا و تصفیه خون فاسد صفرا و تسکین حطش ... و در رفع دمامیل و ورام نافع فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیه دافرو

بکسر دال و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم فا و را مهمله و سکون او و کسر جیم و سین مهمله و بضم جیم نیز آمده لغت یونانی است بمعنی مصاعدت الاحراق و بفارسی چاسه

و دیر جاس نیز نامند ماهیت آن سه نوع است یکی متعدا است که از خزیره قبرس از حواهی بیرون می آورند و باآفتاب خشک نموده بسوزانند و این نوع چون

که ابغد خشک شده باشد محجر صلب میگردد و نوعی دیگر در دریا خاک مس است که بعد گداختن او بته میماند و آن در طعم قبض باشد مس او نفیر گر قیشا سوخته

و این رایونانی بر طیس نامند و در آتون حمام تا چند روز آنرا مانند آهک میسوزانند و چون سرخ گردد بر می آورند و رنگ این سفید مانند نقره است بعضی سنگریزه مس از فرزن

برورده میسازند و بهترین آن صنف اول آنست که دران طعم زنگار باشد و زبان بسیار منقبض خشک گرداند و بعد ازان خوبی نوع دوم است در چشم مستعمل اند طبیعت آن گرم و خشک

و لیسیار مجفف و نوعی نانی مرکب حرارت ناریه محالله و اصیه یا بند افعال و خواص آن نفوخ در حلق جهة اسهاء فشاق و در دوران جهة جراحات خبیثه و قلاع و جوشش دهان و التیام زخمها و لثها منقطع و منع سیلان آن بتکرار عمل بیاورد جهة قروح عانه و بر و خوردن گوشت زائد و با موم و با زیت کردن مو کی غلیظه و با موم روغن جهة تحلیل و سیلان خشک کردن قروح و بخوره ناسور کسانید و بریدن بحالة جهة نفع حکه نافع و خوردن آن مهلک است و یکی بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف اسم فارسی ست و بشیرازی مرگ موش عملی نامند ماهیت آن چیزی است مصنوع از زرنیخ و زنجار و آهک و زیبق است که مجموع را سائیده در دو دیک مضاعف یعنی یکی بر دیگری بعمل می آورند و گفته اند از تراکیب اطبای فارس است و شیخ داؤد انطاکی گفته از تراکیب خلفای عباسیه است که از برای خلفای عباسیه ساخته اند طبیعت آن بسیار حار جادیا بس کال است افعال و خواص آن وزن دو آنچه اکله و بان هر عضو که باشد برد و می باصلاح می آورند و بستور ناسور و قروح ساعیه فاسده را و لحم زائد را بخورد و قطع خون جراحات و تخفیف رطوبات از هر عضو می نماید و طلای آن با عسل جهت قلع آثار دانه بواسیر مؤثر و از خوردن آن حالتی غشیه از خوردن سفیداج و زرنیخ و زراج عارض میگردد و علاج این نیز مانند علاج آنها است و نسخ آن در قرابادین مذکور شده میشود انشاء الله تعالی و یسقوس بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و فتح سین مهمله و الف و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی دائم العطش و آنرا خس الکلب جامعه نیز و مشط الراعی و بشیرازی ... ماهیت آن نوعی از خار است و ساق آن بلند و خار ناک و برگ آن محیط بساق آن و شبیه ببرگ کاهو و بر سر هر بندی از ساق آن دو برگ دراز دار مزغب و بریدن و درون برگ آن بر آمدگی ها مانند حبیبات و خار دار اطراف برگ متصل بساق مجوف و عمیق که آب باران در آن جمع میشود و بر سر شعبه که از شاخ آن چیزی شبیه لسیبر خار پشت و خار دارد بعد از خشکی سفید میگردد و چون بشگافند در جوف آن کرمها ریزه سفید شفاف میباشد و قوت آن مدتها باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مجفف و یاقوت تریاقیه و حالی آشامیدن نقیع مطبوخ آن در آب ... جهت تحلیل سپرز و خلط غلیظ و تفتیح سدد و رفع نزو حمیات بلغمیة آن مقوی قصبه ریه و محلل خناق و مدر بول و مخرج کرم معده و ضماد آن ملین قروح ... ضماد بیخ آنچه بیحس کردن عضو ... سوختن نکنند مستعمل و طلای مطبوخ بیخ آن با شراب جهت شقاق مقعده و نواصیر و تفتیت سنگ آن بجای تخم آن بعد از ریختن بر موضع گزیدگی افعی و غیر آنچه ... آن نافع و چون قدری از مغز آن را در لته بسته در شیر حل کنند تا تمام آن حل گردد و از آن قدری در شیر دیگر ریزند باعث بیکوئی آن گردد و چون کرمها درون آن را در پوست حیوانی بسته بر گردن یا بر بازو بندند جهت رفع تپ ربع مؤثر دانسته اند مضر گردد مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا سه درهم است دیودار بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و واو و فتح دال و الف و راء مهملات اسم فارسی ست و بعربی شجرة الجن نامند و شاید اسمی مرکب هندی و فارسی باشد زیرا که دیو بهندی شی بزرگ عظیم را نامند چه درخت آن بسیار عظیم و بلند میباشد و دار بفارسی بمعنی چوب آنرا بهندی چیل نامند و دیودار ماهیت آن درختی است بسیار عظیم و بلند و راست تا پنجاه و شصت ذرع و زیاده هم و نهایت و چهار ... ساتان برای دول جهازات و غرابها و کشتی های بزرگ بقیمت اعلی آنرا میخرند و دول جهازات ... از چوب آن بلندی است که در سند کشتی بر می آورند و بختن با دبان ... و چوب آن بسیار تند بو و طعم و رائحه روغن آن قریب بصحرا باز ... دیار درختی قریب بدین برگ آن اندکی بطول بلانی نازک بی شرایف بقدر برگ سرو و کوچکتر از آن و میوه آن اکثر سواحل دریا ... آمده بازار شدن و در هند و ستان شاید در کهن ... طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی آن که کهنه است در چهارم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن ... و محلل قوی و رام بارده و مسکن اوجاع و الم گزیدن هوام بارده و بهق ضماد او آشامیدن سائیده خشک آن جهت فالج و لقوه و استرخا و سکته و صرع و اکثر امراض بارده دماغیه و عصبانیة و براندن سنگ گرده و مثانه و رافع اسهال بلغمی و فواق ریحی و تحلیل ریاح و نفخ شکم و دفع حمیات بلغمیه و بلغم فاسد و جلوس در طبیخ آنچه قروح مقعده نافع مضر ... مصلح آن کثیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یک درهم است ضماد آنچه تحلیل ... اورام بارده نافعست است باب ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها ذال معجمه است فصل الذال مع الالف ذاذاقی الاسکندر بفتح ذال معجمه و الف و کسر قاف و نون و با آخر حروف ... لغت یونانی است بمعنی غاذا الاسکندرانی ماهیت آن گیاهی است برگ آن قریب سخت ...

[illegible]

وشبیه بنرگس مورد ازان بزرگتر و منفید طولانی و شاخهای آن بقدر شبری و از ساق تا بین برگ آن ثمری نخودی و سبز مدور و بیخ آن خوشبو دارد شبیه بعود زنده
طعم و نبت آن کوهستان طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر شش درم با طلاکه توقی از شرابست جهت ادرار
بول و حیض و اخراج مشیمه و رفع تقطیر البول و جبس آن نافع مقدار شربت از بیخ آن تا دو مثقال ست داقنی و بداس بکسر را و سکون یا مثناة تحتانیه و دال و الف و سین
مهمله و ذا قنوبداس بفتح ذال و الف و کسر قاف و ضم نون و سکون واو و کسر با مثناة تحتانیه و فتح دال و الف و سین مهمله نیز آمده و لغت یونانی است
بمعنی شبیه بغار ماهیت آن قسمی از زیتون بری است عربی لوبقی ست و مغربی ما در در فسام تقلینا مند ساق آن بقدر ذرعی و شاخهای آن بسیار
باریک و در نصف اعلای آن بسیار دیده و پوست شاخهای آن قوی دارد و چون تخته زبان را بگزد و گل آن سفید و ثمر آن بعد رسیدن سیاه میگردد و دانه آن
کوچکتر از حب الغار و نبت آن مغرب زمین و ارض شام خصوص کوه لبنان طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جاذب و مفتح و جلا آشامیدن
دو مثقال از برگ آن مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و منقی و مدر حیض و بخور آشامیدن بیخ جهت تنقیه دانه آن خائیدن آن جالب بلغم است از دهان معمول آن
مدر حیض بخور شربت آن آشامیدن آن مجرب نیست زیرا که مقطع و محرق خلط و معطش است و مصلح آن کتانشته و کثیر المقدار شربت از برگ آن تا سه قیراط
و از بیخ و ثمر آن تا دو مثقال ست فصل الذال مع الباء الموحدة ۶ ذباب بضم ذال معجمه و فتح باء موحده و الف و با بفارسی مگس و بترکی سین و بهندی
مکهی نامند ماهیت آن از جمله حشرات الارض و تکون از فضلات یابد و در اول تکون سفید رنگ میباشد و کمتر از یکهفته پر بر آورده بزرگ و کوچک
میباشد بزرگتر آخر مگس نامند و الوان میباشد سیاه و ارزق و زرد و بهترین همه سیاه آن بعد از آن ارزق بد ترین همه زرد و آن خالی از سمیتی نیست طبیعت آن در اول
گرم و تر افعال و خواص آن محلل و جاذب منع دقی آشامیدن آن شربت جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و چون مگس را گرفته سر آن را انداخته بر شعیره
چشم بمالند و بدان لا دوامت نمایند زائل گرداند و مجرب دانسته چون بر موضع زنبور گزیده بمالند به قوت و رفع آن را تسکین و سمیت آنرا جذب نمایند و صماد
نوع بزرگ و یا کوچک آن با زرده بیضه مرغ که نرم بسایند جهت تسکین درد چشم و تحلیل گوشت زائد آن یا ورم که صاحب انگشت باشد و مدام باید آن لفین دائم
مجرب بتنهائی جهت تحلیل ورم چشم و مهدی احمد گوید که خوردن پخته و خام آنرا جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب یافته اند گذاشتن سر مگس
در و طلیل باعث لعوق قوی است و فضله مگس را چون با آب حل بنوشند جهت ازاله سعف قرلیج و خناق مجرب یافته اند و بغدادی نوشته که تجربه کرده
از زنان که تجربه نموده اند انها فضله آنرا که بر ...هائی نشسته جهت ازاله بهق و برص چون بیاشامند بعد از پرهیز از چیزهای ناموافق و در آفتاب می نشینند
و بر موضع برص مکشوف نمایند تا آنکه زائل گرداند و فعل آن تا بتدا علی بلال ست و چون فضله آن با قرقره و شکر شرخ ممزوج نموده شیاف ساز ند و
برداند اطلاق طبیعت آورد و روغنی آن که مگس در روغن کنجد اندازند و بر ... نمایند در آفتاب هر مرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب است و بوی
پیاز و عصل کشنده اقسام مگس بود دیگر بعد از بوی کافور و روغن زیتون و زرنیخ و گندنای و صعتر مگس را زند در جائیکه مگس بسیار باشد گذارند مگسان از ان مواضع بگریزد
ذبل بر فتح ذال و سکون با موحده و لام بلغت رومی سلو بافی بفارسی و بهندی ... نامند ماهیت آن پوست سلحفاة یعنی سنگ پشت هندی
است و گویند استخوان آنست بغایت سیاه بعضی اجزای آن مائل بزردی و براق و ... ازان شانه و کارد و قلمدان و پاندان و غیر آنها سازند و ابلق
زرد و سیاه مائل بسرخی میباشد و سفید شده که از آنچه خاص ... نرم مانند خمیر گردیده پس از آن بهر شکل انچه میخواهند میسازند طبیعت آن سرد و خشک
افعال و خواص آن جالی و بغایت قابض آشامیدن محکوک آن مسقط داء الحیه ... جهت التحام قروح ... الدم و تپ ربع و ضماد آن جهت ادرار
و تحلیل ... و استسقا و داء الحیه سفته آن با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق ... شقاق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق و خروج آن نافع
و فرزجه آن مانع سیلان رحم ... استخوان ... گفته اند چون شانه ساز ند
... آدمی را در ان زخلق کشیده باشند
و قدری از خاک قبر مقتول بخور کنند ... فصل الذال مع الراء ۶۹ ذراریح بفتح ذال معجمه

[illegible]

زرد و سبز میشود و قوی القلب و دلیر و شجاع دارد ام الصبیان این کمند اگر زرد و سبز با زمیند [illegible] و چون از آن [illegible] ساخته در خواب

و بیداری صاحب تهیج حرص خفقان و خیالات سوداوی و دوار نگاه دارد و در رفع جمیع اعلال دیگر و فصل الذال مع الیاء ذئب بکسر ذال معجمه و سکون

همزه و بای موحده بفارسی گرگ و بترکی قورد و بهندی هندار [illegible] ماهیت آن حیوانیست معروف بری [illegible]

[illegible] طبیعت آن [illegible] سوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] آب گرم باشد و اگر [illegible] با شراب بیاشامند جهت [illegible] و با آب [illegible]

[illegible] آن بقدر یک انگشت زهره آن بمقدار یک انگشت با عسل و با طلا جهت [illegible]

تقویت باه [illegible] جهت رفع تشنج و صرع [illegible]

[illegible] جهت [illegible] گویند چون زهره آنرا [illegible]

[illegible] خشک کرده آن بقدر یک انگشت با شیر تازه [illegible] جهت [illegible]

[illegible] شیر تازه [illegible] جهت صرع [illegible]

[illegible] جهت تحلیل اورام [illegible] جگر [illegible]

[illegible] گرگ گیاه نخورد [illegible]

[illegible] و چون چرم آنرا در چراگاه [illegible]

[illegible] پوست [illegible] و چون چرم آنرا در چراگاه [illegible]

[illegible] زنان [illegible]

[illegible] شهوت [illegible] و اگر زن [illegible]

[illegible] سیر [illegible]

[illegible] آن با آب گرم و با شراب مفید [illegible]

[illegible] پوست [illegible] و اگر

[illegible]

[illegible] جهت رفع [illegible]

[illegible] حرکات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باب دهم در بیان [illegible] حرف اول [illegible] فصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

و منعقد گردد [illegible] آنرا طبخ دهند تا [illegible] و منعقد گردد و این را قلقوتیا و بیشتر از ین زنگباری نامند و بهترین را تابع آنست که زنگ [illegible]

باشد [illegible] طبیعت آن [illegible] سوم گرم و خشک و بعضی در چهارم گفته اند و عیسی در سیم و در اول خشک گفته و نوع آتش دیده [illegible]

از آتش نادیده آن [illegible] خواص آن [illegible] مثقال آن با زرده تخم مرغ نیم پخته باشد و همچنین با آب طبخ [illegible] جهت [illegible]

[illegible] جهت [illegible] و [illegible] اگر روز اول یک قیراط و روز دوم دو قیراط و روز سوم سه قیراط جهت [illegible]

[illegible] است و چون خرقه [illegible] آن [illegible] و [illegible] در ساعت تسکین [illegible]

التیام جراحت و [illegible] جهت [illegible] با تخم کتان بالسویه جهت رفع [illegible]

[illegible] مرغ [illegible] نصف [illegible]

[illegible] عجیب النفع است [illegible]

[illegible] است [illegible] و چون آنرا [illegible]

[illegible] است [illegible] و چون آنرا با نصف آن [illegible] با روغن [illegible]

[illegible] سفیده تخم مرغ [illegible] بخورند [illegible]

[illegible] بفتح را و [illegible] و کسر [illegible] قاف [illegible] گویند نوعی از سنبل [illegible]

[illegible] بالفتح نون و جیم معرب به زبان فارسی [illegible]

[illegible] است [illegible] معروف از دو نوع می باشد بستانی و [illegible]

[illegible] گویند [illegible] گرم و در آخر اول خشک [illegible] گرم در دوم و خشک [illegible]

[illegible] و مسکن و جامع آنها [illegible]

[illegible] و حیوانی و مجفف [illegible]

[illegible] جهت [illegible] او [illegible] جهت [illegible]

[illegible] قوت [illegible] ایصال آنها [illegible]

[illegible] تقویت معده [illegible] آب [illegible] مسکن [illegible]

[illegible] جهت رفع حرقت معده [illegible]

[illegible] تقویت معده [illegible] رطوبات [illegible]

[illegible] اسلام منقول است که چون [illegible]

[illegible] شهوت [illegible] در انسان [illegible]

[illegible] بجهت [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] و منضج [illegible]

[illegible] افعال [illegible] جهت تقویت [illegible]

[illegible] مثقال و [illegible]

مثقال بدل آن تخم کرفس است رازیانه بری شاخهای آن عریض تر از بستانی و شبیه بریباس و بیخ آن کوچکتر و بسیار خوشبو و تخم آن بزرگتر و سبزتر و طبیعت آن
در آخر سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن جهت تقطیر البول و تنقیه رحم و اخراج جرب و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض و نفث و حصاة و تبهای
مزمن و یرقان و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات سمی و ضماد آن جهت گزیدگی سگ دیوانه نافع است رامن بفتح اول والف و کسر میم و نون
نیز از جنس شامی و بیونانی ابیون و بلغت اندلس جنج و کموخ نیز نامند ماهیت آن بیخی است ضماد آنجهت و گزیدن تند طعم یاقوتی رنگ مایل بسبزی و ساق آن
برگ آن عریض و دراز ببرگ قلومس و دراز تر و نشتر از آن نابنوه و از ساق آن دیده بر روید و گل کرد گل آن مایل بکبودی و حب آن شبیه بقرطم باندک تیزی
و طعم آن اندک تند و منابت آن کوهستانی و مواضع سنگلاخ و ظل بستان بیخ آنرا بر می آورند و بیخ آن مستعمل است و قوت آن تا دو سال باقی میماند و گویند
بیخ آن زرد و ... بقدر انگشت خنصر و بالای آن نیز از بابونج نیست و بعضی گویند بیخ سوسن کوهی است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که دو نوع میباشد یکی
بستانی آن زرد خوشبو است و دوم ... برگ آن شبیه برگ فیلجوش و بیخ آنرا بترکی اندر خوانند بهترین آن مایل بسبزی تازه کرم ناخورده و خفیف است ...
مجهول الماهیت است طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن مفرح با قوت تریاقیت
مقوی قلب و ... معده و ... مناسب و رافع مالیخولیای مراقی و توحش و خوف و خفقان ... از مشارکت معده و مفتح سده جگر و سپرز و محلل ریاح و نفخ و مسکن اوجاع
بارده کبد و مفاصل ... و ... عرق النسا ... امراض بارده رطبه جهت تقطیر البول و در خراش کشودن حیض و آشامیدن مطبوخ آن و ضماد آن نافع و نطول مطبوخ
آن با شراب جهت ... و امراض بارده رطبه دماغیه ... در آن بعرق ... آن با عسل جهت ... النفس و تنقیه سینه از بلغم و رطوبت و آشامیدن مطبوخ آن با
شراب جهت سموم هوام و سائر سموم بارده ... آن ... جهت ... آن ... کرم ... جهت کشودن حیض و ضماد مطبوخ آن
در شراب جهت ... و صرع و امراض بلغمی و عرق النسا و سائر اوجاع بارده ... مطبوخ برگ آن ... مطبوخ بیخ آنست و منافع ضماد برگ آن جهت ... تحلیل
اورام ... و ... و ... آن ... محرق ... قاطع باه ... آن ... مقدار شربت آن تا دو درم بدل
آن ... و با قسط شیرین ... گویند چون ... آنرا بلع نمایند ... جهت تقویت دندان و رفع گرم آن ...
با عسل جهت رفع آثار ... شراب ... که معروف بشراب ... است باعتقاد جالینوس جمیع افعال ... بهتر از اصل آنست و در یا راسن ...
مجهول آن قرابادین مذکور شده گویند چون راسن ... و ... برگ آن ... و طولانی و بیخ آن کوچک و ... باریک ...
... آن ... و ... میباشد ... جهت ... گویند ... گفته اند ... تیز البصاره ...
آب دهند ... ماهیت آن ... لغت یونانی است ماهیت آن ... از ترکیب
جالینوس است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره ملح میساخته اند و درین زمان ... بهتر آنست که بگیرند ... نیم ...
پوست انار ... و ... سه ... ونیم ... و ... ازدواج ... مانند آن ... محلول ... نیم ... دو ...
و با عسل اضافه نموده ... اگر ... پوست انار ... بسیار ... اضافه کنند بدل است طبیعت آن در دوم ... و خشک و بعضی گرم نوشته
اند افعال و خواص آن ملطف و قابض و مجفف و مقوی معده ... مسکن حرارت و مانع ... جهت حبس اسهال صفراوی و ... الدم و ذرب
... سینه و ضعف جگر و ... خصوصا ... جهت ... و تسکین ... مستر خی و دافع ورم حار و ورم مقعده و
... آن ... دافع عفونت ... آن ... مقوی لثه و قاطع خون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن
... مصلح آن ... آن ... اول و ... سکون ... دال مهمله ... تحتانیه ... الف ...
... بفارسی ... مشهورست ... ماهیت آن بیخ ... ختا و چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی از
... بیخ ... باریک ... زنگی ... از آن ...

باطراف وزمین رفته چون و دسته وسیع دیگر بکاوند بریده آن اشیا گرمها بشکل سلغم بزرگ و کوچک برمی آید بنابر این بدست برآورده هر یک را بریده بدو قطعه یا سه قطعه و زیاده که در رانخ کرده بجهت سهولت بار بر دارند و آنکه برددی خوب خشک گردد و گرم نزنند فاسد نشود و بر گردن حیوانات می آویزند لهذا اکثر قطعهاء آن سوراخ دار میباشد و بهترین همه عطائی چینی و تبتی آنست که قطعهاء آن بزرگ شبیه بسم اسپ و رنگ آن سرخ مائل به تیرگی و زردی و تند بو و سنگین و اکثر اوقات خطوط بوهر آن باین صلابت و رخاوت باشد و چون بخایند بدشواری نرم گردد و لزج باشد و چون مضوع آنرا بر انگشت و یا بر عضو دیگر و یا بر پارچه بمالند زرد گردانند و چون بشکنند در قطع کسر آن زرد دانه که مائل به تیرگی باشد و این مستعمل اطباست و قوت آن تا یکسان باقی میماند پس ضعیفتر میگردد و یا بمرور ایام حافظ قوت آنست که با آن نگاهدارند و آنچه برخلاف این و صاف باشد ز بون و غیر مستعمل گفته اند آنچه مشهور بریحی آنست از جهت رنگ آنست که سیاه است نه از جهت آنست که منبت آن ریح ست و این مشابه آنست در اکثر افعال و مخالف آنست در شناخت نفخت و رنگ بهترین آنست که صلب سنگین موضع قطع آن سیاه و تند شاخ باشد و در دیر کوبیده و خائیده شود و آنچه سرد و تیرگی و فای ست نه از آن جهت ست که منبت آن بلاد ست بلکه از آنجهت ست که بدان بلاد آورند و از آن بلاد بجای دیگر نقل مینمایند و این در میان سرد و ضعیف ست در صفات مذکوره و اندرون بشیر آن سرد و بسیار زرد و بهترین آن آنست که موضع قطع آن نیز بسیار زرد و کرم ناخورده باشد و یک صنف دیگر است از عمان می آورند و راوند شامی نامند و آن عروق خشن مولانی بغلظت انگشتی و تیره از آن نیز صلب اغبر مائل اللون موضع کسر آن املس نما آهن زرد آمیخته بسبز و رفت میباشد و این مشهور براوند دواب است به آنکه بیطار و آنرا در امراض که بدواب مستعمل نمایند و عصاره صنعت آن آنکه بطبیخ ترتیب دهند تا غلیظ گردد و بهتر آنست که بکوبند و بسایند و بسیار طبیخ دهند تا منجمد گردد و تا زه آن تا یکسال نیکو است کنند و لکن آن زردی سردی مقر طبیعت آن مرکب القوی است و در اول دوم گرم و خشک و میرد بالعرض بسبب تحلیل بار طوبت فضلیه لهذا بر دوی آنرا گرم و مخرود افعال و خواص آن قابض و جالی و مفتح و مقطع و باد زهر سموم باره و خصوص عقرب و مسهل اخلاط غلیظه و رقیقه و خام لبعض مدر بول و حیض و مقوی جهت جاذبه کبد و مفتح سده آن و طحال و امعا و محلل ریاح و نفخ گرده و مثانه و رحم و مسکن اوجاع احشا و جهت خفقان بارد و رفع برودت معده و کبد و صرفه مزمن بول و سل و ترحه ریه و امعا الذاع استسقا و یرقان سده و رفع اسهال سدی و سایر تقاوه و استطاریا و تنقیه امعا و احشا و تحلیل نفخ و ریاح آن و اورام بارده احشا و تخمه و مغص و بواسیر و نواسیر و تب ربع و چون از آن حبی سازند که نرم سوده بالعاب به آن انبساط زنند و بر زبان نگاه دارند و آب آنرا فرو برند جهت سرفه کهنه بارد و رطب نیز قلاع و دهان با زرد و امثال آنها نافع و با بلیله کابلی و غاریقون و صبر که حبوب سازند فرو برند جهت تنقیه دماغ و انواع صداع بارد و صفراوی و شقیقه و فالج و درد ادرکرار و توحش و جنون و نزلات بارده و دوی طنین و در حدوث از نزلات و بادانسن از صبر ماننده سرفه و ضیق النفس و بهر و غیر آن و با شراب بنفسه جهت فواق و فسخ عضل و عصب و رض و ستی آن و زصدمه و سقطه و به دستور با انیسون با آب گرم جهت فواق و دفع ترش و تخمه و رو تهی گاه و قی و مغص و با بابونه و دفاقت و سنبل هندی و یا با ما الاصول و یا با ماء الکشوث بحسب شدت و ضعف قوت مریض جهت استسقا و سکنجبین خصوص بزوری و یا اصولی نیز بحسب اقتضای حال جهت تفتیح سدد و صلابت طحال و تفتیت حصاة و تحلیل ریاح و رفع حبس البول و بمقدار یک مثقال تا دو درم آن با شیره تخم خربزه و شیره خار خشک جهت رفع حبس البول که بدوای دیگر نشود و دیگر در مجرب و با ادویه مضعفه قوت مسهله و منعشه قوت قابضه آن مانند گلسرخ و گلنار و طراثیث و صمغ عربی بریان جهت ذرو سنطاریا معوی و کبدی و رفع حشا و نسا و اطعمه و تخمه و به دستور با سنبل هندی و با جاوشیر و مطبوخ زبیب و بسفائج و قولنج تقطیر و بلغمی و با آب پرسیاوشان و فطوریون جهت عرق النسا و تنهای بلغمی و ضعف مفاصل و اوجاع آن و با زرشک و صندل جهت ورم باطنی و تقویت آن و رهن داشتن قطعه آن در آب و نوشیدن جهت نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و بعد سعوط آن امراض باغیه و نیز لیناء نافع و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعابات جهت ورم حار مزمن و بدستور با آرد جو و تخم خبازی و با خطمی و یا قوابض جهت استحکام استخوان بدر رفته و طلای آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل اورام بارده و تسکین اوجاع غیر حاره و سموم بارده خصوصاً عقرب و رتیلا و تنین جهت رفع قوت قلبی ذرور آن جهت تجفیف قروح رطبه مفید مضر فضل مصلح آن صمغ عربی و گویند مضر مزاج اطفال و ضعفا ست مقدار شربت آن یک مثقال تا دو درم و بدل آن در امراض معده و جگر یک وزن و نیم آن گلسرخ و خمس آن سنبل ست و مرکبات راوند از حبوب و سفوف و سکنجبین و شراب و دیناری و اقراص معجون آن در قرابادین کبیر یافت رای مبل بنفح را اجمله

و الف و واو و یای مثناة تحتانیه در میان هر دو با موحده مکسوره و لام در آخر ماهیت آن گل نباتی است هندی و یک نوع بیلا بیل موتیه موگره و هم در شکل نبات شبیه بهم اند و در ممالک هند و بنگاله و دکن بسیار بهم میرسد و خوشبو است و از ان با نند یاسمین روغن ترتیب مینمایند که بخود متعطر را در گل آن پرورده بجد یکه گنجد و اشیا را معطر گردانند لیکن روغن میگیرند و عطر از نوع موتیه نیز مرتبت از برای صندل مینمایند و گیاه آن تا بدو ذرع و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه بعضی مفروش بر روی زمین میگردد و اکثر از بیخ روئیده و برگ آن اندک باریک املس متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز رنگ و گل آن سفید و خوشبو خصوص در هیئت و ارسے جنبل اندک طولانی و مضاعف و موتیه شبیه بدانه مروارید بزرگی و ضعیف این یاده تا سه چهار مرتبه و موگره از هر دو بزرگتر و برگ آن نیز ضخیم تر و ضعیف این زیاده و لیکن بلطافت بوی این هر دو زیاده است و گویند هر سه یک نوع اند و بحسب قوت و ضعف زمین و تربیت و عدم ترتیب مختلف میگردند و ترتیب آن آنست که جائیکه خواهند نشانند درخت و با اقلیم آنرا باید که خاک آنرا خوب تصفیه نمایند و یا آنکه صاف خالص باشد و بعد از غرس همیشه آب میداده باشند قبل از موسم گل آن مثلا در بنگاله که بودن آفتاب در برج ثور است در اواخر دلو یا اوائل حوت شاخهای بلند آنرا قطع نمایند و سر شاخها آنرا جدا کنند که مشتعل اندک بسوزانند و اطراف بوته آنرا بقدر یک شبر خالی نمایند و ریشها باریک آن خصوص از موگره دور نمایند و روز دیگر در آن آب بسیار بریزند و خاک بالای آن کنند و هر روز آب میداده باشند گلهای بزرگ خوشبو بار آرد و هر سال این عمل را تازه نمایند رای بیل موتیه میگردد و بدون ترتیب تنبیه رای بیل یا بیل گلهای بسیار کوچک کم بو میشود و میگویند که اگر شاخهای رای بیل یا موتیه را نگیر بجو ابانیده و اگر هر دو طرف آنرا ابوستین بر خشته قطع نمایند که شاخهای تازه از زمین بلطافت بالا بروید و شاخها از درخت روئیده بیخ گردد و در چند زمان موگره نشنیده و گویند رای بیل یاسمین مضاعف است و گویند گل رازقی عبارات از بیل است طبیعت آن گرم و تر و بعضی نیز گفته اند افعال و خواص آن بجهت دفع صفرا و تسکین حرارت دلی و خفقان و جنون نافع و بوئیدن آن مفرح و مقوی دل و دماغ در روغن آن قریب النفع بروغن یاسمین است که بهندی چنبلی نامند و گرم تر از آن دانسته اند فصل الرا مع الباء الموحدة ربثیا بفتح را و بکسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف ماهیت آن نوعی ماهی کوچکی است که از هر طرف سر موئی آن درند و در گرم سیر لاهیجان بسیار یند آنرا ماهی شهمه و تو نیز نامند و خشک آن نیز اهل آنجا میخورند طبیعت آن گرم تر از ماهیان است افعال و خواص آن مهیج باه و مصلح حال معده و تشنگی آورد و مصلح آن تخم کاهو است فصل الرا مع التاء المثناة الفوقانیه رتم بفتح را و تاء مثناة فوقانیه و میم لغت عربی است ماهیت آن نبات است دو نوع میباشد سیاه و سفید سیاه آنرا شاخهای زیاده بر درختی و دی برگ و صلب مانند ریسمان بر آن شجار آویخته و پیچیده میباشد و گل آن زرد و ثمر آن مانند لوبیا و دانه آن بشکل عدس و سفید آنرا ثمر و گل و شاخ نیز مانند سیاه آن لاکن رنگ شاخها آن سفید و گل آن کوچکتر است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جاذب و محلل و با قوت قابضه و تنقیه دو درم از ثمر آن مقی قوی و آشامیدن آن بجهت اقسام کرم و اخراج جنین مرده و قتل زنده آن و ادرار نمودن بول بقوه و حقنه عصاره آن بجهت اسهال خون و عرق النسا نافع و خوردن هفت عدد دانه آن سه روز پی در پی سبب اسهال و منع بر و در دل مضر معده و مصلح آن سکنجبین بقدر شربت آن یکمثقال است رتیلا بضم اول و فتح تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف بفارسی بخورک و داوخایه و کزک و تیسرکی پای و بهندی مکری و بسیار بزرگ بد بکرط و انکه پایهای دراز دارد و مکرانا مند و بزرگ آنرا تا بقدر گنجشکی دیده اند و آنرا آوازی مانند آواز گنجشک و زرد و رعب دارد ماهیت آن حیوانی است شبیه بعنکبوت و زرد رنگ و شکم آن بزرگ و سریع الحرکت و دست و پای آن کوتاه و قسم میباشد از سموم قتاله بارده است گزیدن و خوردن عدد آن از آن قتال است افعال و خواص آن ضماد کوبیده آن بر موضع گزیده آن جذب سم آن میکند و اطور تعلیق سبب زنده آنرا بر بازوی صاحب تپ ربع جهت دفع آن مجرب دانسته است و ترکان را عقیده آنست که چون بلسوع آن بطرف طلا مدتی نظر کند دفع قرحه آن میشود و در بدترین آنها که مصری بزرگ شبیه بد بالیت که اطراف چراغ پرواز میکند در هم بهم میرسد و رنگ آن گاه سرخ میگردد و گاه تیره و سبز و سیاه و یک از انواع آنرا اعراض خاص است مثلا از سرخ آن اندک وجعی و خارشی در دوشین یا بد و از سیاه آن جمع شدید و رعشه و سبز بدن و از سفیدآن وجعی کمی و خارش و اختلاف لطف و رتیلا میکنند آن خطوط براق است حذر و استرخای بدن و از زرد آن تغیر آنکه چون را گزیدن کند اندک طوبتی از دهن آن برآید و وجع بسیار و رعشه قوی و عرق و بر آمدگی

شکل عارض گردد و اعیا تا هلاک گردانند و عوارض انواع دیگر آن ترتیب بدانها است علاج همه آنها بعد مکیدن موضع لسع و جذب سم بقوت قوی بر بدن مشدود

آب گرم و نطول با آب نمک و دفن کردن در ریگ و خاکستر گرم کرده و ضماد نمودن بر موضع لسع سیر و نمک یا خاکستر چوب انجیر و انگشت ... با آب گرم

و خوردن شونیز و تخم کرفس بطریق سفوف و خوردن دوا المسک و تریاق مخصوص رتیلا است فصل الرا مع الجیم رجل الغراب بکسر را و سکون جیم و لام الف

و دال و ضم غین معجمه و را مهمله و الف و با موحده و آنرا رجل الزاغ نیز گویند و بهندی پا کلاغ کلاغ پا و بترکی غازه باغی و بفرنگی ... ماهیت آن گویند

نبات اطریلال است و اکثری تصریح نموده اند که غیر آنست و در نواح بیت المقدس بسیار و آن گیاهی است بقدر شبری و نبات منبسط بر روی زمین

برگ آن بسیار سبز و مایل بسیاهی مانند برگ شاه بلوطی و هر برگی مشقوق بدو شق و بران سه برگ باریک ... بلندتر از هر دو طرف شبیه بچنگال غراب و شعبه آن ...

هم آن باهندبا و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن در رفته در زمین و مستدیر الشکل و گره دار ... و ظاهر آن مایل بزردی و سائیده آن بسیار سفید مانند بخور

طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مفتح سده و مسکن ریاح و محلل و جهت رفع قولنج و مغص و درد کمر و پشت و مفاصل و اسهال مزمن

بغایت نافع و آشامیدن مرقه مطبوخ آن با راس العنزه یعنی بچه بزکه برغاله باشد جهت وجع صلب و پهلو و درد رگ و اوجاع سائر اعضا و اعیا و سهال ... تحلیل و طلا

عصاره آن که با آتش بقوام آورده باشند بدین قسم که مجموع آنرا از برگ و شاخ و بیخ کنده با آب شسته تا خاک و گل و غبار آن برطرف گردد ...

نرم کوبیده با دسته چوبی آب آنرا افشرده باز بکوبند و تمام آب آنرا بگیرند و در پاتیل کرده با آتش ملائم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و ثلث بماند و در جامهای شیشه

سرکشاده کرده در آفتاب گذارند و هر روز با قاشق بسی برهم زنند تا منجمد گردد مانند شمع و بعد سه بجنبد چون ... بگیرند پس اقراص ساخته سوراخ کرده ... در آفتاب آویزند تا

خشک گردد و عند الحاجت بقدر ضرور گرفته با آب حل کرده بر مفاصل بمالند و اگر وجع و ضربان شدید بسیار باشد و ورم ملتهب ... نرم کوفته پخته ...

... تسکین ... فصل الرا مع الخا المعجمه رخبین بفتح را و سکون خا و کسر با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و نون ...

... ماهیت آن گویند ماهیت که بطبخ غلیظ گردانند و بچکانند تا ماست ...

... آن طبیعت آن در آخر اول گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن کثیر الغذا ...

... رخم بفتح را و خا معجمه ... بالغت عربیت بفارسی مردارخوار و بهندی گده ... ماهیت آن قسمی

... سفید ... سیاه ... آن بسیار ... در کوهستان و بیابانها بسیار باشد و از مردم بسیار تنافر ... و در اماکن بعیده ... تخم آن

... دیده شده که در بنگاله ... در کنار دریاها ... بسیار ... باعتبار آنکه هنود اکثر مرده خود را ... در آب یا ... اندازند ...

... و کلاغ و غیره است ... جمع شده ... و ... طبیعت ...

... در درجه ... گرم ... افعال و خواص آن گویند تخم ... اگر ... عدد آنرا ... بخورند ...

... آنرا ... ساعت ... چیزی نخورند ... سفته ... عمل نمایند که هفت هفته هفت عدد خورده شود

... جذام مفید ... و دیگر ... مایوس العلاج است و ... پوست آن قاطع نزف الدم و التیام دهنده جراحات ...

... نافع و ... آن قطور با روغن بنفشه در گوش ... مخالف جهت ... و با روغن زیتون ... موافق جهت تحلیل ریاح و رفع گرمی

... اطفال را جهت تحلیل ریاح ... اکتحال آن با آب ... جهت رفع بیاض ... با ... قطور در چشم جهت رفع بیاض و درد

... جهت ازاله ... و ... جهت اسقاط جنین و ... بخور ... جهت گزیدگی عقرب ...

... آن نیز ... جهت ... اکتحال آن در چشم ... گزیده شده نافع و گوشت خشک خام آن با خردل بخورند تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد ...

... جهت تسهیل ولادت نیز ... بخورند جهت ... ولادت و دیگر آنرا چون بریان نمایند ... خام آنرا سائیده

... با سرکه ... سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب ... و پوست آنرا چون خشک کرده سائیده بر جراحات بپاشند قطع خون آن نماید

و منضج ساز در دواها آن با شکر جهت قوباء و خنازیر از پوست اندرون گلگلدان آن را چون خشک نموده سایده بر آن شرابها پاشند جهت رفع جمیع سموم و مقدار شربت
آن دو درم بار هفته جهت درد ورم اقسام و امراض از اعضا بلغم مستعمل است که چون رستم را بقه کرده با چهار تسعیر روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود و تدهین بدان جهت
مرض جدام مجرب است در گرمی و حرارت مزاج و موحم و معطش محرق اخلاط است فصل الرابع مع الدال المهمله دروونتی بضم راء مهمله و سکون واو و فتح دال مهملتین و فتح
واو و سکون نون و کسر تاء مثناة فوقانی و یاء و رودونتی بدو واو اول ساکن دوم مفتوح نیز شنیده شده ماهیت آن گیاهی است هندی عظیم النفع جلیل القدر
شبیه بگیاه نخود و در شکل و برگ آن از آن کوچکتر و پشت برگ آن بطرف آسمان و روی آن بطرف زمین گویا از آن آب همیشه تراوش میکند و بر آن قدر قوت
بتدریج همیشه نمناک و سیاه رنگ و سیاه رنگ میباشد مانند آنکه بر روغن چراغ چرب کرده باشند و از جهت آن را رودونتی نامند و برگ آن خوش طعم و مائل به شوری و در اطراف درخت
آن بر چه بسیار میباشد و منبت آن موضع آفتاب و در شوره زار و قریب یا دریا بعضی گویند از جهت آنرا رودونتی یعنی در آفتاب بینده و گریه کننده و عوام آنرا رودنکا
گویند جهت آنکه در نمک زار میروید دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر یک ذرع دو شاخها از آن بقدر ارتفاع چهار پنج انگشت از زمین رسته و مائل بزمین شده
قریب یکدو انگشت از زمین مرتفع میباشد و کوچک آن بقدر یک شبر تا یک نیم شبر و همان ماهیت و بهتر و مستعمل کوچک آنست و در صوبه الله آباد و سرکار کره و در دیه رانپور
و در روز بر آباد و سرکار شاهجهان آباد و در منتصل تغار نمکسار آن در دکهن نیز کم هم میرسد طبیعت آن گرم و تر با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن گویند که چون هنگام
بودن قمر در منزل نثره که برج سرطان است و بعضی آنرا ایکم نجهتر نامند که در روز یکشنبه اتفاق افتد گیاه آنرا که سایه برآن نیفتاده باشد با رو برگ از زمین کنده پنج شب
زیر آسمان نجم نمایند پس در سایه خشک کرده و نگاه دارند و سوده هر روز یک درم آنرا با نبات و عسل هموزن آن بخورند تقویت عظیم بخشد و بدن را فربه و اشتهای طعام و رد باضمه را
قوت و رو باه زیاده گرداند و هیچ ضرر ندارد و اگر با آب سخت موز که بهندی کیله نامند لیست دیگر بنه تسقیه نمایند و یا با عرق قندی تند پس با هموزن آن نبات سفید یا رو غنگاو
بریان کنند و قدری دانه هیل یا داجر نفل و مشک و کافور سوده بر آن بپاشند و معجون سازند و هر روز سه درم آنرا با شیر تازه دوشیده بخورند تقویت باه عظیم بخشد
و نیز گویند که اگر آب تازه آنرا بر طلق محلول بریزند که هر دو در روغن مساوی باشند و هر روز قدری از آن بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند و چون چهل روز متوالی از دو درم
سفوف آنرا با هموزن آن نبات بزنی که حمل نگیرد بخوراند حامله شود و چون از سفوف برگ آن یک سیر و از ترپهله که عبارات از هلیله و بلیله و آمله است نیم سیر تا
که دار فلفل و زنجبیل ست ربع سیر بوزن مجموع که یک سیر و سه ربع سیر است شکر سفید بهم نموده هر روز مقدار یک کف دست آنرا بخورند و بالای آن یک پیاله شیر تازه دوشیده
که تخمینا نیم آثار باشد بیاشامند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند جمیع اوجاع اعضا را برطرف سازد و تقویت بخشد و آشامیدن سفوف برگ آن تنها و یا غذا اکرام و خوردن
نافع بسیار دارد و اگر چون شیر طعم بود در اوقات دیگر گیاه آنرا اغذ نمایند و در سایه خشک کرده سفوف سازند و بخورند و نیز منفعت دارد و گویند چون بکتوله قلعی را گداخته
چهار بوته تر و تازه آنرا مالیده بر آن بریزند آنرا نقره سازد فصل الرابع مع السین المهمله رساطون شرابیست که از خمر و عسل و ادویه حارة ترتیب دهند
و این از شراب ارسطو است و در امر حیه باز دکر شد و در قرابادین مذکور شد رساج سنگی است شبیه بجز بنگ در دوم در سر و قریب القوه بطرون جهت جلاء باصره و
ناصفت رسیلیوس بیخ یونانی اسم شده است که آنرا دخان النصر نامند و بهندی لیست بونان گویند رسکپور بفتح راء و سکون سین و فتح کاف و ضم باء عجمی و سکون واو و مهمله
لغت هندی است ماهیت آن شنجرف سفید است از رساین اطبا هند است و از مجربات ایشان طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن برای جذام
زنجیره و جرب خبیث که آنرا آتشک گویند و جوشش سر که آنرا انار فارسیه نامند و از برای سعفه حبشیه که آنرا کچلی گویند و از برای اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن
گردیده باشد و از برای ریشهای کهنه و داء الصدف و از برای انتشار و سنگ گرده و مثانه و از برای سترخی احلیل و ضعف باه با عسل تناول نمایند مقدار شربت از یک سرخ تا دو سرخ صنعت
آن بسیار بشکل رسمی زرنیخ سفید و نسخه دیگر بجای زرنیخ سفید زاج اخضر هندی که آنرا بهندی تیله تهوته گویند داخل است و نسخه اول بهتر است و نمک سنگ هر یک تا
مجموعه را با آب حل کرده قوام سازند بعد از خشک شدن در کاسه سفالین لعابدار که درته آن نمک کرده باشند بگذارند و کاسه دیگر مثل آنکه بجا کسر خیر خوردی کرده آنرا
بر بالای آن بگذارند و هر دو در الطین حکمت مطین کنند و بر شب روز بر بالا و طراف آن بانکد شیتی یعنی سرگین گاو صحرائی جمیده آتش دهند بعد از آنکه سرد شود بر
آورده ابخره که در اطراف آن آنچه باشد بر آورند که رسکپور آنست و از برای قوت باه بشاید روز آتش دهند تک نسخه دیگر طریق صنعت آن بحسب دستور استعمال آن در قرابادین کبیر کرده

فصل الرا مع الصاد المهمله رصاص بفتح را و صاد دوم و صاد مهمله شامل قلعی و اسرب است و از مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعی باشد و بفارسی ارزیز و بهندی رانگا [illegible] کاف عجمی مراد از مقید رصاص سود اسرب که بفارسی و بهندی سیسه نامند مراد است و بعربی رصاص [illegible] نیز نامند ماهیت آن معروف است و تکون آن از زیبق و کبریت ردی الجوهر [illegible] ترین فلزات است [illegible] طبیعت آن [illegible] سوم [illegible] حابس [illegible] افعال و خواص آن [illegible] آشامیدن آن [illegible] کشنده [illegible] اکتحال آن جهت قطع حمرت چشم و سیلان [illegible] اجفان و طلا [illegible] سائیده آن با آب کشنیز تازه و آب برگ [illegible] و آب بارتنگ و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب [illegible] با جمیع [illegible] با روغن سرخ جهت [illegible] منفرج و [illegible] مقعده [illegible] جراحت پستان و رحم [illegible] و اورام حاره و منع ریختن مواد با اعضا و با شراب جهت [illegible] و اورام مرکبه نافع [illegible] صفحه [illegible] آن بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون بر روغن [illegible] تا رنگ [illegible] آن روغن گرفته [illegible] که بمالند [illegible] رنگ [illegible] و پوشیدن انگشتری آن بالخاصیت موجب فربهی بدن [illegible] چون آن را طوق نمایند باعث حفظ [illegible] است از ریختن [illegible] در گوش [illegible] رصاص اسود و بعربی آنک [illegible] بفارسی و بهندی سیسه نامند ماهیت آن معروف و در فلزات [illegible] و قدر از رصاص ابیض [illegible] از سوخته آن [illegible] حاصل میگردد و چون در زمین نمناک دفن نمایند [illegible] گردد طبیعت آن [illegible] دوم [illegible] افعال و خواص آن [illegible] و طلا سائیده آن با روغن گل و عصارات مذکوره در رصاص ابیض در خواص مانند رصاص ابیض است و ضماد آن با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز جهت [illegible] منفرج و تحلیل اورام حاره و قروح و اوجاع مفاصل نافع و چون آن را بر کف دست بمالند که سیاهی آن بر کف دست بمالند و آن را با آب و با غیر آن از عصارات مناسبه [illegible] بشویند و [illegible] جهت سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گرداند مجرب است و چون آن را بشویند [illegible] سیاهی آن زائل گردد و از اکتحال آن جهت قروح خبیثه [illegible] بهتر از آن [illegible] است [illegible] اندمال جراحات و اکتحال [illegible] بر جرب [illegible] نیز طلای آن نافع و بستن [illegible] استعمال آن بر کمر جهت منع احتلام و بستن صفحه آن [illegible] و خنازیر [illegible] جهت تحلیل اورام [illegible] آنها مؤثر گویند چون انسان جوان در کمال صحت و اعتدال مزاج و شدت قوت جماع [illegible] صفحه [illegible] درم و پانزده درم [illegible] و در ساعت زحل بر کمر بندند تا چهار [illegible] باشد شهوت جماع او بالکل زائل گردد و نسبت برودت [illegible] قوت یبسی که دارد [illegible] آن را چون [illegible] دفن نمایند [illegible] و چون [illegible] آن را [illegible] در کوزه آب [illegible] گذاشته و قتیکه زحل در شرف باشد و در میان [illegible] آشامیدن [illegible] باشد گلو [illegible] بالخاصیت [illegible]

فصل الرا مع الطا المهمله رطب بضم را مهمله و فتح طا مهمله [illegible] ماهیت آن خرمای تازه [illegible] آن [illegible] است [illegible] طبیعت آن [illegible] گرم و در اول تر افعال و خواص آن [illegible] خوردن آن [illegible] و محرک باه و مقوی [illegible] مضر [illegible] چشم [illegible] اصوات کثار خوردن [illegible] مصلح آن [illegible] سکنجبین

رطبه [illegible] بفارسی اسپست [illegible] تازه و تر [illegible] طبیعت آن [illegible] گویند طبیعت آن [illegible] گرم و تر [illegible] گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن [illegible] خوردن با شکر [illegible] و ضماد [illegible] محلل ورم [illegible] ورم حاره [illegible] مفید [illegible] از سایر اجزا [illegible] خصوصاً چون [illegible] حمام [illegible] جهت خشونت سینه [illegible] نافع [illegible] باقی است مقدار شربت آن [illegible] درم [illegible] روغن تخم آن [illegible] جهت [illegible] نافع [illegible] آن [illegible] است [illegible]

فصل الرا مع العین المهمله رعاد بضم و فتح را [illegible] و عین [illegible] دال مهمله ماهیت آن [illegible] ماهی است [illegible] آن [illegible] سیاهی [illegible] سفید که چون [illegible] گیرند [illegible] دست [illegible] استعمال [illegible] گویند دست [illegible] حرارت [illegible] چنانکه [illegible] و ابو ریحان گفته [illegible] عضو [illegible] سازد [illegible] و آنچه تحقیق [illegible] است [illegible] دست و چون [illegible]

۳۰۹

بحالت اصلی برجوع مینماید و در بحر مغرب سوسیس بعضی مواضع از کشتی های انکلان در بحر جنوبی عرب عرض جاها نیز بهم میرسد لیکن قلیل الوجود است طبیعت آن در دوم خشک افعال و خواص آن لیسیدن مغز آن بر سر جهت رفع صرع و صداع مفید و مرده آنرا این خاصیت نیست و بستو بستن گذاشتن آن بر مقعده جهت مصلح آن بر سر گذاشتن عرق بیختن پوست آن در زایل در دسر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب گفته اند و پیه و گوشت آن شهوت پیرانرا اعاده نماید و قاطع بلغم و دافع یرقان مسیرزه و قاطع خون بهم اعضا است و پخته آن جهت سل و مطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت وجع مفاصل و ذکر و نقرس و طلای آن جهت تحریک باه موثر و باجی گفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه بعاد دیدم که هر دم آنجا آنرا میگفتند بغایت مخدر و خوردن آنرا کشیده یافتم در ساعت رعی الابل بفتح را و سکون عین مهملتین و یای مثناة تحتانیه و الف و لام و کسر الف و بای موحده و لام آنرا سجالی و در بغداد راشوک الجمل البسرانی رعادیلا نامند ماهیت آن گیاهی بقدر نبات زنوک و برگ آن شبیه ببرگ سخت سفیدتر و از آن باریکتر و درشت تر و ساق آن بر شبیه بقدر آن شبیه تحتبیه جست و گل آن سفید و زیره و تخم آن شبیه بتخم شبت و وسط آن شکاف دار سحاب اطراف بلال و با اندک شفیفی بیخ بسطبر انگشتی و بقدر سه انگشت سفید و سیرین خام آنرا بستور ساق تازه آن میخورند و رعی الابل از آن جهت نامند که چون شتر و حیوانات دیگر از آن نبداری جعبر نمایند هیچ حیوانی با دشمنان شتر نرسانند و چون بگیرد در تر و رعی و یابند در صحرا اگر و ندیگیاه آنرا اید اکنند و بخورند امان یابند بنسبت آن بسیار نهاد در تازگی آنرا میخورند و دیسقوریدوس گفته ساق آن شبیه بساق کندر و شاخهای آن انبوه و بسیار و خمیده و برگ آن به دراز زرد و بگشته و از شاخها مانند ضریطه چیزی آویخته چنانچه از درخت رانبیج آویزان میباشد و بیخ نبات آن بعرض دو انگشت و بطول سه انگشت است طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک گویند در سوم گرم و خشک است افعال و خواص آن ملطف و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و خائیدن آن جهت تسکین درد دندان و رفع عسر النفس و ضماد آن با سرکه جهت اورام بارده و طبیخ آن سیاه کننده موی و چون با حنا بشویند و بیرو بمالند آنرا طویل گرداند و تسکین و سفید سازد و تخم آن با شراب بادرون آن آشامیدن جهت گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع مضر احشا و اعصاب مصلح آن رفع و بقیل الطیب مقدار شربت از برگ و تخم آن تا دو درم از رعی الحمار ماهیت آن خار است شبیه بآن و برگ نهای تند و تخم آن شبیه بحرف و بیخ آن تند و تخم آن شبیه بخردل سیاه و با عفونت است حمار را چون در و در قفحی بهم رسد از خوردن آن صحت میابد طبیعت آن در سوم گرم و خشک و نبات مدر و حیض باشد خوردن بیخ آن مورث رعاف مفرط و بد بو و تخم آن در ربع دوم جهت طحال و جمیع اجزای آن جهت اختلاط عقل و جنون و عسر النفس و سام نافع مقدار شربت آن تا نیم درم مضر مثانه و اسهال و سقط قوت مصلح آن سقاقل است رعی الحمام بفتح حا و میم فارسی فارسی یونانی نامند یعنی حمامی و یا یعنی بقلة الحمامه و انرا الفارسی کاو مشک و بو مشک نامند ماهیت آن گیاهی است طول آن زیاده بر شبری و برگ آن دندانه دار و مایل بسفیدی و از میان سفید و ساق آن منحصر بیکی و بیخ آن بقدر شبری و سرخ مایل بسیاهی و تخم آن شبیه بکرسنه و طعم آن تند و کبوتران این گیاه را دوست میدارند و بخواهش میچرند و انطاکی نوشته که برگ آن مایل بسیاهی است و بعضی بیخ آنرا مستعمل دارند مانند قهوه و در مصر بسیار است و سائق الحمام نامند حکیم میر محمد مومن صاحب تحفه نوشته که ناقص عبارت از آنست و نبت آن کنار آبها و در آب روان میشود طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در اول گرم نیز گفته اند افعال و خواص آن ملطف و مجفف قوی با برودت و قوت قابضه و آشامیدن آن جهت لقوه و ارتعاش و ضماد آن جهت التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و بار عسل و بتازه جهت اوجاع رحم و با سرکه جهت حمره و غسل جهت التیام قروح عمیقه مفید مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن نوة الصبغ است فصل الرابع مع القاف رقعه بفتح عین مهمله با بعربی شامل جمع ادویه است که خوردن آن جهت جبر کسر عظیم مفید و مصلح آن باشد ماهیت آن هیچی است صلب زرد رنگ و سرخ رنگ نیز گفته اند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن در مثقال آن با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت قرحه و سقط در ریزه شدن استخوان نافع چون سه روز متوالی بنوشند رقعه یمانی بفتح را و سکون قاف و عین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یا آنرا ارتاع نیز نامند ماهیت آن گویند درختی است بقدر درخت گردکان و برگ آن مانند برگ چنار و ثمر آن شبیه بانجیر و بقدر انار و ثمر آن مانند انجیر و با شیرینی و ماکول است و انطاکی نوشته که در مصر مشهور بانجیر آدمی است و آنرا انجیر هندی ترنامند و درخت آن در اطراف صنعا و سحر و در مصر نیز بهم میرسد لیکن بخوبی نیست و ثمر آن بسیار غلیظ و خشن و شیرین و شیرین است

برگ انجیر و حال آنکه مثل آن نیست و ثمر آن مثل حبه‌ای آن مرمی بید و بزرگ میشوند تا بقدر چهار کوچکی و در اندرون آن مانند تخم انجیر و لیکن بسیار کم شیرین و لیکن آن مانند انجیر نیست و برگ آنرا چون در زمین دفن کنند سبز میگردد و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که ازین ظاهر میگردد که انجیر بغدادی باشد و در لاذه گرم سیرست و در مازندران موجودست و مترجم صیدنه ابوریحان صیدنه ابوریحان صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند بجوز البقی مانند اما مثمری شکافته و مثلث شکل ... مائل و منبت آن ... ازانجا باطراف منتشر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن قابض نزف الدم و نفث الدم و التحام جراحات و قصبه ... معده و تقوی ... جهت تقویه ... و آثار و تحلیل ورام بارده ... و سائر اجزای آن جهت ... منقی ... العیام جراحات مفید مقدار شربت از تخم ... مضر معده مصلح آن کثیرا است و گویند طریق استعمال آن است که با مطبوخ تخم حرق ... بیاشامند ...

فصل الراء مع المیم

رامیم بالفتح را و میم و الف و دال ... بهندی ... ماهیت آن معروف است که ... ازجبال است ... منسوب بدان است ... و امثال اینها ... اطلاق ... طبیعت آن ... مائل بحرارت ... بیماری ... کیفیت ... نیست ... حرارت ... و حرارت ... و در ماء ... جالی است ... قابض ... آنرا گرم ... است ... و بهترین خاکستر چوب ... گرم ... است ... و بهترین آن است که از چوب ... سال خورده باشد ... آتش چوب ... گفته اند خصوص کنده کوهی و صحرائی آن افعال و خواص آن ضماد آن با سرکه جهت ... و تحلیل اورام و گزیدگی جانوران سمی و سگ دیوانه ... جهت قروح و جروح ... حصاة مفید و چون با نفط ... ضماد ... زائل سازد ... جهت شقاق و تفتیح ... مفاصل و تقویه اعصاب نافع مضر ... مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن ... یعنی خاکستر ... بهترین آن ... طبیعت ... گرم است ... سدد و التیام دهنده قروح و دافع آثار ... مصلح آن کتیرا ... یکدانگ ... و بلوط یعنی خاکستر چوب بلوط قابض ... جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع اکله و رافع قرحه ... تجربه ... جهت رفع ... و رطوبت معده مفید ... یعنی خاکستر ... در قطوران ... جهت قرحه ... مجرب ... جهت روشنائی چشم مفید ... یعنی خاکستر ... بهترین آن است که ... بسیار ... طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن ... جهت رفع ... نافع ... مصلح آن سکنجبین ... آن است که در کوزه کنند ... حکمت ... گرم ... یکساعت ... در ماء ... در ... مذکور شد ... یعنی خاکستر ... جهت ازاله ... نافع ... بفارسی نار ... و بهندی ... ماهیت آن ... می‌باشد ... بستانی و بهترین ... شیرین ... بهترین ... آن ... طبیعت آن مطلق ... برودت ... و رطوبت ... قوت قابضه ... ازجمیع ... آب ... تر ... قبض ... پوست ... شدید القبض ... آن خالی ... حتی آنکه اگر ... بسیار ... جمیع اجزای ... شدید القبض و پوست آن شدید القبض طبیعت شیرین آن ... باعتدال ... قوت قابضه افعال و خواص آن قلیل الغذا ... مولد خلط صالح و نفاخ ... محرورین ... بعد از طعام ... باعث ... جهت تصفیه ... رفع ... خفقان ... تصفیه ... غذا ... معده ... حمی ...

و مصلح آن انار ترش و دوربا و المزاج زنجبیل پرورده و رب انار شیرین را فعال تو قیر از آب آن و فرحی معده و مصلح آن مصطگی است و شرب آن خصوص صاحب معده

منافع بسیار دارد و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدر یکه گنجایش داشته باشد با روغن بنفشه در آن بیخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند

و بحد برسد که دیگر جذب نکند مکیدن آن جهت جمیع صدر و سعال مزمن یابس مجرب است سفوف آشامیدن آب آن با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام کنجد کم

باشد همین اثر دارد و عصیر آن را چون در شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد پس در چشم کشند بینائی را بیفزاید و هر چند این کهنه تر شود بهتر میگردد و اینه آن با

عسل جهت درد گوش مفید و خوردن آن نفاخ و مولد ریاح در معده و ذرور گل سوخته آن جهت التیام جراحت و خشک نمودن آن مفید غنچه و ناشگفته آن بار

سه عدد با هفت عدد بحسب سن و قوت مزاج اطفال و قدری برگ های نورسته ام غیلان و قلیلی زیره سفید سائیده سنگ نانخود و اطفال شیرخوار را بار گیتر از آن جالیک

ایشان را اسهال عارض گردد و کهنه شود خواه بسبب دندان برآوردن باشد خواه بغیر آن صبحدم تنها الی دو یا تا هفت روز مفید درمان مز یعنی انار میخوش ترش و شیرین در سرد

وتری مائل باعتدال و بدل از افعال قریب با شیرین و تسکین حدت صفرا و قوت آن از آن زیاده و صفراوی مزاج را الیق از انار شیرین و ترش و آشامیدن آب انار ترین

که با شحم فشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل بیست درم شکر تمام جهت اسهال صفراوی و تقویت معده و رفع تپهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و در بین افعال مانند لیمو ندارد

و چون آب انار ترین را در ظرف مس کرده بقوام آرند جهت اسلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع رمان حامض یعنی انار ترش دوم مهرد

و خشک و قابض و مسکن لهیب حرارت معده و کبد حار و غلیان خون و صفرا و مانع انصباب مواد بمعده و مدر بول و جهت منع صعود بخارات بدماغ و منع خمار نبیذ آن درهم

و خمار نبیذ آن و منع حار و قی و خفقان حار و کثار آن مورث ترهل اعضا و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخارات بدماغ و مضر مبرودین و مضعف جماع

جگر و قوت باه و مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده و سفید دواج با توابل و میر اکتحال آن جهت ناخنه و سبل نافع و مضمضه و نگاهداشتن آن در دهان جهت منع قروح دهن

آن بدتر و چون در ظرف مس با عسل طبخ جیده دهند جهت اکلهٔ دهان مجرب چون عصاره آن را طبخ دهند تا غلیظ گردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح لثه و منع قطور

آنجهت قروح خبیثه و بدن شحم آن ضماد نافع و ضماد آن که مهر انجبه باشد با پوست و تخم آنجهت جرب و حکه و صفراوی مجرب و طلا مطبوخ آن جهت در شرب جهت تحلیل اورام

بعد از سولیدان قابض و جهت خواهش خوردن گل و امثال آن که زنان حامله دیگر ترابسه موثر و رب انار ترش را فعال قوی تر از آب آن است و سفوف شرب آن چون

از آنها کرده و در سر که خیسانیده بهره شود و منعقد گردد پس با عقد قفل حبوب بقدر پانزده عدد و یازده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج و قوت و قرحه امعا و مقعد مجرب و با رب انار ترش دوم

سعوط و مدر بول و خشک و قابض و جهت رفع التهاب و تسکین تشنگی و غلو تپهای تند و قی و رفع خواهش و رنه جوانی و فساد رنگ و نساء و رفع غم نافع و مضمضه آب طبخ آنجهت

تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلسل البول و آشامیدن پاینده آن بقدر یکدرم با آب گرم در رفع کرم معده و حب القرع بعید البطن و طبیخ از بیخ انار در این باب

از مجربات است و جهت لثه جاره در رود ان و مضمضه آن بعید و انار ترش ابقی ترازو به هر کیفیت را فعال قوی تر و بعید تر آن یا صورتا بسوی منهمش آن نیز کرمای جهت

رفع قی و تقویت معده مجرب منفر سحج و مفر و مصلح آن مسرور با شکر و طبیخ آن جهت رفع سیلان جلت و خروج مقعده اطفال و ضماد آن با عسل جهت رفع آثار و طلای سوخته

آن با عسل بر زنبه و معده جهت نزف الدم و نفث الدم و حقنه با آب آنکه با برنج و جو تعشر نموده جوشانیده باشد جهت رفع اسهال و سحج و تقلیل مقعده با آنجهت قطع خون

بواسیر و امراض مقعده مفید و گل نار و در افعال مانند گل نار فارسی است و ذرور آنجهت قطع خون بینی و ندمال و التیام جراحات و قلاع و فتق و مضمضه طبیخ آنجهت استحکام دندان

متحرک و قطع خون و لثه و رفع قلاع و ضماد گل آن با آب برگ کرم تازه و سرگم معده جهت رفع قی مفرط و سعوط عصاره گل آن با گلاب و حیسم جهت منع انصباب مواد بدان و تحلیل

ورم آن و با آب و نمک با آب برگ بستان الحمل جهت تحلیل آن نفث طوبت دانه های آن و از نصاب سبدان با آن و جهت سحج موزه و نقش ابد و اوان

و با سرکه جهت حمره و کیا و سرخ سست مفید و با زرد و خمر جهت جمله غاز و رشح بسبب رطوبات بران عصاره پوست رمان و شحم آن قائم مقام عصاره گل آنجهت مقعده و عصاره

در جهت آنکه در اوا آخر ربیع گرفته باشد و گویند هفت عدد غنچه ناشگفته آن را بهیچ طلع نخایند که به رست ترسد جهت قطع رود و اصل رمد تا یکسال محرب است و آنها زرد و کرم قدح

زنار بسیار شبیه ترد در جمیع افعال مانند گل نار است و چون گل زرد انار را طبخ نمایند تا مهره شود و جهاید بعد از آن بر آن کیدن طبخ یافته است و با او نیز را در خرج و با آن و فق

نماینده با ماننده عصعصه گردد و لیکن آن زکام و با آنکه گل بحبه بخورند اسهال رابع با در دیس العلاج و بوس العلاج مجرب و جامه ان بعد از نفخ قی آب انار خواه شیرین یا تو آن ترش جلکه گفت بهدهی آنگ

نمی باشد بهتر است از بعد زان مگر آنکه یعنی در طبع باشد و یا تهوع و قی معلوم گردد و چون انار در تنور راد در سر طبخ نمایند تا پخته گردد پس بسایند و بر گوش بندند جهت ازاله درد آن مجرب است و آتش نشاندن آتش فرنج و بر درد و اینین جوارش حفقه و حب حریره و خوشاب د ار الیانی و هن زرباینه و رب سقوفات و سکنجبین ربانی و سویق و

اشربه و طلای و عصاره و لعوق و مراهم اینین معجون ن در قرابادین این کتاب کبیر مذکور شد رمان بری که مفس نامند بلغا د معجمه ماهیت آن حکیم میر مؤمن

در تحفه نوشته که ثمر آن حب القلقل است و حکیم میر عبد المجید در حاشیه تحفه نوشته که در حوالی گورکهپور و الله آباد و هند بسیار صوبه او دو کثیر الوجود است پس بار برگ از زمین آن گل میکند

تحل آن شبیه بگل نار و برگ آن مانند برگ کاسنی و اصل آن چوبی و ثمر آن شبیه با نار و بزرگی انار متوسطی و طعم آن شیرین و بر زمین بسیار و خشته آن بزرگ افعال و

خواص آن ضماد بیخ آن با مساوی آن صبر سقوطری و طین ارمنی جهت ضربه و سقطه مجرب دو سنگ رع و جع آن را نافع میگردانند رشت بکسر را و سکون میم و تلی

مثلثه ماهیت آن نباتیست از جنس نخود شبیه بنشج سبلبند قامتی و رنگ آن مانند نشج و اغبر نیست و بعد از خشک شدن بسیار زرد میگردد و ازان چیزها رنگ میتوان نمود

و گویند از مجادرت آن تنگ شخص مجادر زرد میگردد افعال و خواص آن قاتل جهت زکام نافع و باعث گریختن هوام است و قلی که از سوختن آن هم حیز گویند بهم

قلی اشنان است رمل بفتح را و سکون میم و لام بفارسی ریگ و ان با صفهانی با شد بهندی ریت نامند ماهیت آن معروف است بهترین آن نیزه خالص از حجارات

طبیعت آن رسوم گرم و خشک مجفف افعال و خواص آن گرم کرده جهت نشف رطوبات و استسقا بعد از نشستن و دفن در آن کردن مفید و حمول سائیده آن جهت

قطع حیض و منع حمل لغایت مورد و بالخاصیت آب بدمزه بد طعم را خوش طعم میگرداند بالعکس خوش مزه را بدمزه رم رام بفتح را و سکون میم و فتح با و الف میم ماهیت

انقرطم بریست گویند قرصعنه است و برگ آن خرد و پهن خاکی رنگ جهت دفع مضرت سم مار و کژدم و انواع هوام نگاه میدارند و طریق استعمال آن نست برگ آن را

در آب بدانند و بگذارند تا قوت آن در آب بدر آید پس آن آب را باو دهند که او را گزیده و نفی که از آن حاصل میشود ضعیف از قلی اشنان است فصل الراء مع النون بعربی

اسم راسن لیست بلغت شام غاز نامند و گویند صندل است فصل الراء مع الواو رو س بضم را و همزه و داو و سین جمع راس است بفارسی کله نامند ماهیت آن معروف

و مراد از آن کله و مغز آن آواز حیوانات و بهترین آن مغز کله گوسفند جوان فربه است طبیعت آن نسبت بسیار بدن حیوان ارد و بست و بحسب طبع هر حیوان

مختلف میباشد در کیفیات اربع و قوت نصف غیر از افعال و خواص آن کثیر الغذا بطی الهضم و چون هضم و استمرا یابد بدن ضعیف را قوی گرداند و منی بیفزاید و جهت

اصحاب ریاضت نافع و مضعف معده و بد بو کننده و حشا بول مصلح آن خوردن با خردل و سرکه و اکامه و صعتر است گوشت مغز آن گرمتر و رطوبت آن کمتر و غذا

آن زیاده و مهر و چشم آن چرب تر و سریع النزول گوشت بان را ن ضعیف تر از همه اجزای آن است و مغز آن سرد و بطی کل اجزای آن است آن غایل و بطی الهضم و غلیظ

تر و غضاریف آن زود تر اجزای و بطی النزول مورث قولنج و غضاریف دماغ آن زودتر مصلح چشم آن نمک سیاه و زبان آن نمک معتدل و بنا گوش آن سرکه و صعتر و آنستر عاقه

کله و غضاریف آن تراحتی المقدو و نباید خورد و اگر مضطر و ناچار کردند بخورد دی آن باید با کف خردل مصطکی و دارچینی قلیه پخته بخورند تا البتة مقدم سیر نکه

صادق صحبت دریا باشد لیکن نمک بخورند و اگر و برمنحد شود مصطکی و عود و شهد بخایند و اگر ثقل کند باید که مبادرت با خراج آن نفی کنند اگر قی دشوار آید بای جهاد

نباشد اسهال جبض جوارشات مسهله نمایند و بعد آن خفت کند بدلان طبیعه معاره صاحبان امزجه ضعیفه کله و پاچه نخورند اصلا انگور بالا که نخورند که مضرت و بطول آن پخته

و پاچه آن بجهت تسکین اوجاع میر بیش بنگام انتهای حاجات و جهت ترطیب مزاج دماغ یابس و جنون سوداوی و امثال آنها نافع و حقنه نافع و حقنه عرق النسا گوسفند مطبا و گرده

و سیح باه و تلیین اورام صلبه باطنه و سرها ماهی کوچک نمک سود خشک کرده سوخته جهت شقاق بلازه و مقعده و ورم لثات و گرده و سیاه و اورام صلیه و امثال انها با دهان

متاسبه و با آب ماهی متاسبه نافع است و اصیمر بفتح را ای او دا و الف و کسر صاد بی نقطه و کون یای مثناة تحتانیه و را مهمله ماهیت آن جهات ازلقوی است

که در آب پخته و در روغن بریان نموده در آب مسیده یا تریش یا تمرا را و سیب و ریباس نخوره و ماق و سیار و بانیمت و امثال انها و با است و یا کشک انداخته و تناول

نمایند و از جمله اغذیه است و بفارسی تو را نامند طبیعت آن بحسب انچه ازان میسازند مختلف میباشد افعال و خواص آن ممکن صفرا و حدت خون و مبرد و محرور الطبع

نافع و مضر مبرود و ثقیل بطی الهضم بسبب غلظت آن و نفاخ و قابض شکم و مهیج امراض حار است رعوبیان بضم را و سکون واو و کسر با ی موحده

و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون و ربیان نیز آمده بفارسی ماهی روبیان و ماهی بیگوی بهندی جهینگا مچهلی نامند ماهیت آن حیوانی است

آبی و جلال دست و پا باشد و علاقه آن [illegible] کوچک آن بقدر پنج بزرگی و بزرگ آن تا بیک [illegible] و دوم تا [illegible] و [illegible] ده هم سرخ رنگ گوشت آن نیز
سرخ رنگ صلب پر [illegible] و [illegible] اجزاء او ابهر است چه آن کوچک دارست و [illegible] کور شده و بیان کوچک پاک آب نمک [illegible] شده خشک نموده
[illegible] اصل [illegible] با اطراف [illegible] [illegible] مثل [illegible] بریان کرده با نمک [illegible] و [illegible] بریان کرده با برنج پخته دم داده با [illegible] نیز پخته و [illegible]
پخته [illegible] طبیعت تازه آن در دوم گرم و در اول تر و کهنه [illegible] افعال و خواص آن [illegible] مولد خون [illegible] و منی [illegible] گرده و رحم
و [illegible] کثرت [illegible] حب [illegible] بریان نمایند
و با [illegible] طبخ [illegible] نافع [illegible] و [illegible] باشد افضل جهت [illegible] نافع [illegible]
آن [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت وجع مفاصل و نقرس
نافع و نمک سود آن [illegible] و [illegible] اعراض سوداوی [illegible] مصلح آن [illegible] یعنی آب کامه و سرکه
[illegible] و [illegible] داخل اینها است
رو [illegible] فتح ذال معجمه و الف [illegible] و [illegible] یونانی است یعنی اصل الوردی
ماهیت آن [illegible] طبیعت آن [illegible] در اول [illegible] گرم افعال و خواص آن ملطف
و محلل [illegible] و [illegible] و ضم سین مهمله و
سکون [illegible] مقدمه
مذکور شده و بهترین آن [illegible] است و [illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible]
نافع [illegible] گوشت [illegible] و [illegible] و مقول آن ملائم تر و
[illegible] و [illegible] آن مانند
[illegible] فارسی [illegible] آن را [illegible]
از چهار [illegible] و [illegible] فارسی [illegible] فصل الراء مع الهاء
[illegible] ماهیت آن [illegible] است که مانع باشد و روغن از آن جدا کرده باشد
طبیعت آن گرم [illegible] افعال و خواص آن [illegible] از معده [illegible] سرکه [illegible] صلابات ظاهری و باطنی
و مفتح [illegible] و آنچه از مغز [illegible] و غیر آن ترتیب
[illegible] فصل الراء مع الیاء المثناة التحتانیه [illegible] و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و الف و سین مهمله بفارسی
[illegible] آن نباتی است [illegible] و از وسط آن [illegible] ساق [illegible] انگشت و بحجم یک
انگشت [illegible] سبز رنگ [illegible] پوست بیخ کاهو لطول از آن جدا میگردد
و [illegible] ساق آن [illegible] بسیار [illegible] باریکی
[illegible] آن موضع [illegible] کوهستان بسیار سبز و بهترین آن فارسی
سفید [illegible] باشد [illegible] و ریباس مصری منسوب بمصر نیشاپوری
[illegible] موضع سی سال باید تا برگ آورد و [illegible]
[illegible] در زمین بزرگ [illegible] نبات آن بزرگ و [illegible] از آن مشابه

بدست او بیا شد ... از او ندوست بدان سبب گویند که شبهای او بنده بود و شاخی زیبا که بر آن تخم نباشد بلکه از میان شاخهای آن [illegible]

باید بر حوالی آن تعصب ساقهای ریباس بر آید بشکل دست آدمی طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن ملطف و باقوت [illegible]

دافع و بیگیها و تحریکات و ... حمیات صفراوی و تشنگی و غثیان و سکن حدت صفرا و خون و صافی کننده آن [illegible]

و طاعون و وبا و جدری و حصبه و اسهال صفراوی و یرقان و تبهای حاره صفراوی و مداومت آن نافع بر قند و [illegible] عصاره آن بجهت تقویت [illegible]

با آرد و جهت باد سرخ و جمله نافع و مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج و رمبر و مصلح آن شربت عود و انیسون و عسل مقدار شربت [illegible]

درم و اکثر آن ... و آلغوبه و ... تیر از آن است و شربت آن و ... و ... [illegible]

[illegible] طبیعت آن [illegible]

[illegible] خشک ... افعال و خواص آن بجهت ... گوشت ... [illegible]

خوردن آن ... قلیل الغذا و مولد اخلاط بلغمی است و مصلح آن [illegible]

وضماد گرم ... بجهت تحلیل ورم ... که سفیدی آن ... سرخی [illegible]

[illegible]

باشد محرق آن بجهت ... [illegible] ... ضیق النفس [illegible]

و سکون ... ماهیت آن ... افعال و خواص آن ضماد آن بجهت [illegible]

نام است ریحان بفتح را و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح حا و الف و نون بفارسی سپرغم و بهندی [illegible] ماهیت آن اسم جنس است و اورا انواع است

و در هر یک مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی ریحان السلیمان [illegible] ماهیت آن [illegible]

برگ ... گل آن سفید و کوچک [illegible] و در کوهستان فارس [illegible] و در اصفهان و دار المرز [illegible]

لیمو نامند طبیعت آن گرم و خشک بوی ریحان تا چهارم گفته افعال و خواص آن ملطف و مجفف مسهل ... سودا و جهت [illegible]

[illegible]

[illegible] مقدار شربت از برگ آن [illegible] مثقال و از آب آن ده درم [illegible]

[illegible] گرم و خشک [illegible]

[illegible] حکیم میر مؤمن بتحفه نوشته که در کتاب مفرده [illegible]

[illegible] ریحان

الکافور ... ریحان [illegible] سوسن نامند ماهیت آن [illegible]

[illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible]

سیلان خون ... [illegible] تحلیل ورم و ... بجهت قروح و جراحات نافع مضر [illegible]

مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرم [illegible] ماهیت آن معروف است [illegible]

طبیعت ... افعال و خواص آن [illegible] بجهت [illegible] قطع خون جراحت [illegible]

[illegible] سفید [illegible] خشک کنند [illegible]

خصوصا ... باب زهم در بیان ادویه که حرف اول آن نها زای معجمه است و فصل الزا مع الالف زاج بفتح زا و الف و جیم معرب زاک فارسی

ماهیت آن از معدنیات است و اقسام می‌باشد و معروف است اسفید و سرخ و زرد و آن منقلب به سبز میگردد و سفید آنرا قلقدیس و سوری و زرد را قلقطار و سبز را قلقند و قلقنت سبزی نامند و بشیرازی سیاه زاج و بعضی عربی زاج سفید بیونانی خلل القلیس و بهندی پهٹکری نامند ماهیت انگریزی سفید و اندک مایل بزردی و خفیف الوزن و بهترین آن مصری براق شبیه بزر و بخ و بدخشی است که جوهر درست بمانند زرد و زیره کرده و پاک باشد از آلایش و کوفته نباشد و آنچه را که خواهند رنگ کنند و خوب رنگین و صاف بلسان شد و لا در آب محلول و آن تر نموده خشک کرد و پس رنگ نمایند معدن آن اکثر جاها است از انجمله پنجاب صوبه لاهور در قصبه بهره مشهور بخوش آب نمک سار ما بین بهر جهنا و در آن که معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است و درچین برآوردن نمک ندک نرم میباشد و بسبب هوا بدان صلب میگردد و طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک مائل باعتدال و الطف همه اقسام است افعال و خواص آن بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال قریب زاج زرد و مقدار شربتش تا ثلث درم تا نیم درم آن که با دو وزن آن نبات سفید نرم سوده کنند و بالای آن شیر گاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار هندی که همان مقدار آب داخل کرده باشند نهار بیاشامند و اگر آن مقدار شیر و آب را یکدفعه نتوانند آشامید بدفعات بیاشامند و وقت شام نیز همین مقدار از زاج و نبات با شیر و آب بیاشامند و از ترشی و بادی و گوشت پرهیز نمایند تا هفت یوم لعمل به دستور عمل آن و در جهت رفع قرحه گرده و مثانه و قلیل و تحلیل ریاح آنها و تفتیت حصاة نافع و اگر برای تفتیت حصاة تا پانزده یا بیست یوم عمل آن و رنه بهتر است و چون در حمدوان آن را با مویز و اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفالی کرده چهل روز با بستان در آفتاب بزیر سرگین سپس بگذارند تا بیست روز بجا میگردد و از الیماض علیظه ناخنه بینیها به در دراز اله گوشت زائد زخمها سیعده اکتحال زاج محرق جهت تنقیه جرک گوشهای چشم و به اکل جهت سقوط پلک آن و نفوح آن در بینی جهت رعاف و به دستور طلای آن بر یافوخ با آب گشنا و یا فرطی جهت اکله و بانی بعض با خمر سائیده به دستور مذکوره بمالند و آن نیکوترین ادویه است برای جرب با طلای زاج با آب گشنیز جهت حمره و سلعه و جرب حاکه و خشک لیشه بستن زخمها و در روز آنجهت قروح خبیثه و نزف الدم همه اعضاء و ورم بن دندان و عضلات حلق و فرزجه محمول آن با آب گشنا جهت نزف الدم رحم و فتیله آن با عسل جهت قروح گوش و رفع چرک آن و جهت بواسیر نواصیر مفید و قطور قلیل محلول آن در آب باران جهت تنقیه بصر و رفع غشاوه رقیق و بیاض و امثال آنها نافع است زاج احمر قسمی از زاج سفید مائل بسرخی است و جوف آن سیاه و بانجا و نیف و ثقب با و بازهومت غلیظ از سائر اقسام و در جمیع افعال مانند آنها است و از ان انچه صیقلی و متخلخل است اضعف تر است و شیخ الرئیس در قانون نوشته که اطبای قبل ما و اطبای در زمان ما تجربه نموده اند که اگر کسی یکدرم زاج سرخ ملحی نیمروی سفید با سیر را اندود بجای آن موی سیاه بر آید و لیکن متحقق نی آن زاج مرطوب محتمل آن تخم است بیرا که بسیار قویست زاج اخضر یعنی زاج سبز بهندی هیرا کسیس نامند طبیعت آن گرم و خشک از سائر اقسام و سوخته آن لطیف تر و احراق آن برای لطیف آن افعال و خواص آن محرق و اکال آشامیدن یکدرم سوخته آنجهت رفع سمیت قطور با عسل جهت اخراج کرم معده و حب القرع و با آب تقی قوی است و چون حقنه بنه قوی مطلوب از ان نیز شوند موی سفید آن بیخته بجای آن موی سیاه بر روید مجرب دانسته اند و لیکن جمع آن بسیار خشک و بغایت مضر است انفع طلیب باید نمود و قطور آن در بینی با آنجهت قطع سعات و تنقیه دماغ از رطوبات و در گوش جهت درد گوش و بالید آن چون آن را سوخته با سرکه و نجان ممزوج کرده در زیر زبان گذارند جهت ضفدع و اکله دهان قلع آن در بینی جهت اکله و قروح آن به دستور طلای آن تنهای جهت اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر لالعف و نزف الدم جراحات مفرحات عصبانی و زیاده از یکدرم آن کشنده است زاج اصفر یعنی زاج زرد که بهندی کسیس نامند ماهیت آن بهترین اقسام زاج است و افضل آن مصری و رخشنده است طبیعت آن سوم گرم و خشک سوخته آن لطیف تر نجالات سائر املاح که لذا احراق تو تیر می‌شود و مغسول آن اضعف تر افعال و خواص آن شامید آنجهت قتل و الفراج اقسام کرم معده و تحلیل دم و صلابت طحال به دستور بخور اقسام زاج با سرکه جهت زردی و حلق با مانند حب چون (؟) در جنبد دان و بالای جرب اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده چهار روز در بستان در آفتاب در تابستان آفتاب در زیر سرگین اسپ دفن کنند بغایت بعد از ان میکردد و از الهٔ بیاض غلیظ و ناخنه می‌نماید و در دور اله گوشت زائد زخمها بعمل و در رنگ کردن موی مقدار شربت آنکه بقطرتا یکدانگ نیاید بر آن خطرات نحلیلی ... تازه تیره رقیق و کره و تحلیل و تطبیق لعل ... لیست و فولاد و جوهر دار را البذ المستقبل و تقصیه بیان جوهر سید زاج الاساکفه بفارسی زاج کفشگران بهندی کسیس نامند و گویند زاج سیاه است یونانی ایطریا و ایلطریا گویند ماهیت آن قسمی از زاج ابیض است که اخیره و چون آن بیک پاره بسیار سیاه می‌شود و طبیعت آن مانند سائر اقسام و قابض تر از سائر افعال و خواص آن تا الفرح جالی و جهت درد دندان و رنگ آن سیاه کردن موی با آب جهت خوشبوی رطبه و خفنه آن با خمر جهت

و حول النسا و طلوع آن با آب جهت ثبور لبنیه نافع و داخل ادویه مسوده موی کرده میشود زاج المقطر و قاصر نیز نامند ماهیت آن از جنس زاج اخضر است که بغایت
لطیف آن و از زمین معدن منعقد میگردد و بهترین اقسام است امتحان آن آنست که چون بر فولاد بمالند برنگ مس گردد زاج الجامد از جنس زاج اخضر است که ظاهر
معدن از رطوبات زاجیه منجمد شده باشد زاج المطبوخ نیز از جنس زاج اخضر است که با خاک مخلوط میباشد آنرا با آب میجوشانند تا منجمد گردد و بهیات مخروط بریده
استعمال مینمایند و از خوردن اقسام زاج احتراز نمایند که بسی قروح احشای باطنی و معا و سحج عارض میگردد علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره تازه با شکر و شربت زوفا
آنست فصل الزای المعجمه مع الباء الموحده زباد بفتح زای معجمه و باء و الف و دال مهمله هندی میدبلاو بکسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله نامند
ماهیت آن نوعی از عطریات است سیاه رنگ مایل بسرخی سیال از بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور زبد گویاد و آنحیوان را بفارسی گربه زباد نامند
و جثه آن قریب بجثه سگ گربه بزرگ صحرائی و با خطوط سیاه و سر آن کوچک جوانی نرا حرکت بسیار و بهندی [illegible] و زبان آن عضو شبیه بپستان [illegible]
بر می آید در غایت خوشبوئی بشیر خوراک آنحیوان سنبل تازه و علفهای خوشبو است و در بلاد معتبر بهترین آن زبادیست مایل بسرخی براقی خوشبوئی و
بهترین آن سفید است و آنرا مغشوش باطفال لطیف مصطکی و خوشبوئیهای دیگر میکنند امتحان خالص آنست که بدست بمالند اگر بچسبد بغش و سستی گردد
بماند خالص [illegible] و در آن حیوانات کوچک [illegible] میباشد و آنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه بگربه و در زیر ازان نیز بوزن آن یعنی دهن
آن با یکسر و دراز تر از گربه است و در بلاد حبشه و جزایر زیر باد با هم بسیار و اکثر مردم آنحیوان را در قفس نگاه میدارند و با آن بازی میکنند بعضی رام میشوند رنگ آن
سفید مایل بزردی است و در زیر بیخ دم آن جراحتی شبیه بنافه و بقدر جوز کوچکی است و در آن پنج شش سوراخ میباشد و از هفت روز تا بیست روز یکبار از آن عرق
میاید و در آن یکبار مثقال یا دو مثقال و یا نیم مثقال نمی آید بعضی که رام اند دم آنرا بلند کرده زباد از آن میگیرند و بعضی که وحشی اند دم آنرا از قفس بیرون کرده زباد میگیرند بطرق
که صدمه را باهستگی بر آن جمع میسازند و آنرا بجاست میفشارند از آن زباد می آید و آنچه از آن حاصل می آید بهتر است از ماده و از نر که نمیدانند بوی آن دهد بالائی آن زیاد است
قدری از بول آن با آن زباد ممزوج میگردد لهذا کسانیکه از آن آگاه اند آنرا با شسته بکار میبرند و طریق غسل آنست که در ظرفی کرده اولا چند مرتبه با آب سرد میشویند و بعد از آن بسیار
و دیگر با آب گرم و بعد دیگر با آب سرد که تا پاکیزه شود و با آنکه بسیار از آب بسیار بر آن ریزند و بدست خوب بهم زنند لیکن در آب بیند و ازرد آب نمیریزند بکنار سفید پاک بخاید تمام
آن بیرون شود و باز بشویند تا قدری که آب بسیار بر آن ریزند و بهم زنند و از روی آب برگیرند آن هنگام زباد نرم و صاف و ... رقیق و دراز ... بگیرند
با آب لیمون بشویند تا بوی بد آن زایل گردد پس باز دیگر با آب سرد و از کرباسی بگذارند و بسیار با گلاب بشویند پس اندرون کاسه چینی لیمو بسیار بر روی کاسه ... نهند
با در و آن ... سفید ... با گل یاسمین و ... معکوس نمایند و روزها در حجره پاکیزه صحنی بپوشانند تا بخشک نمایند تا هر قدر که خواهند کران اندازه قدری
و اگر حاجت باشد با گلاب ممزوج نموده بکار برند و این بهترین طریق غسل و استعمال آنست طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک معتدل افعال و خواص آن مشفف مفتح تفتیح
مقوی دل و حواس مسکن ... اطلاء آن بادویه مناسبه با شراب انفع جهت رفع غشی و خفقان جنون و درد معده و مقعد نافع و نیز بدم آن با قدری زعفران عرق گرم
... سپس ... و جهت تقویت ... با گلاب و بدون آن ... با روغن ... جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن
و ... جهت تفتیح ... الپیاز ... و تبقیه ... بخوردن با ... زنان ... صداع محرور و بدخلقی و ضیق النفس مصلح آن صندل
و کافور و اغذیه بارده بدل آن ... زبد ... بفتح زای معجمه و سکون باء و دال مهمله بفارسی روغن تازه ... و مسکه ... بهندی ... نامند ماهیت آن عبارت از
روغن گاو و گوسفند و گاومیش است و بهترین آن تازه خوشبوئی است که از شیر گیرند و بیرنگی و لطیف ترین همه گاومیش خصوصا خشکی از همه غلیظ تر
طبیعت آن در اول گرم و در آخر آن ... آن گرم تر و تری آن کمتر ... خواص آن ملین منضج و مسمن
مفتح سده جهت تصفیه صوت و خشونت قصبه ریه و حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و اورام و دمل ... و فضلات سیل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نفع سفیدی ...
آنها و ... آن نیز خوردن آن با شکر ... مورث قرحه با ... جهت رفع فضلات ریه با قوابض جهت اسهال و سحج که از حدت اخلاط
باشد ... جهت قطع فعل ادویه مسهله ... مرغ ... جهت لنع اخلاط و بانزده مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت علاج سعال ... مجرب ...

تغذیه بدن میکند و لغذیه این مخصوص بود و بالات غذا نیست جهت وجهت تفتیح ورم ها و درد مثانه گوش و از تبتین و دهن ریشه که به هم برد بران الطعام بهم میرسد
وجهت گزیدن افعی بهر از بالخصوص گم کرده گردیا گرم آن تمریخ آن بربندی ان الطفال باعث عسر خصاب برای آن آن نیز ترتیخ آنجمته رفع خصفت تازه و کهنه با ادویه منفتحه
جهت تفتیح و جذب بلغ و تلیین اعضا و جراحت مثانه و قویا و سعفه خشک جرب جصوصا که اورا بدن را با بار لشوید و بها لند بعد از ان مالیده صیاه آن نیز ادرار بول نماید تا عسر کنند و آکار و زنه
رفع علت میگردد و ضماد آن با سوبجان نرم کوبیده جهت قطع و استیصال دانه بواسیر مجرب بار امر پر چند کنند با بهجت را آن زند و مغسول آن میکنید یک تازه و اعلا چل ریب
آب را موبند که و سیریع الاثر وجهت پاک نمودن زخم از چرک شالیام زخمها و رویانیدن گوشت تازه وجع بواسیر حق انار نیز مفید مضعف و مرخی فم معده
و مسقط اشتها و بسیار خوردن آن مسهل مصلح آن توابل و نمک و شکر و تابیند و تحمل بدن آن شیر تازه و دوشیده که بجوشانند تا خمس آن پخته گردد و مقدار شربت آن
تا سی درهم ست زبد البحر بفتح زا و با و ضم دال و الف ولام و فتح با موحده و سکون ره مهملتین بفارسی کف دریا و بهندی سمندر پهین نامند ماهیت آن گفته اند جسمی ست
مرکب از اجزاء لطیفه ارضیه و اجزاء هوائیه مجتمعه با رطوبت دریا که بسبب تحریک امواج و سواحل بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع و متکون میگردد بصورت جسد و آن پنج قسم میباشد یکی سنگ مانند
و سطح و زر و رنگ زهومت و کریه الرایحه مانند بو ماهی و دوم مایل بسفیدی بسیار متخلخل با نجاد لطیف بسیار و رایحه آن مایل بکریه مثل حب شبیه تجاجی سوم شکل کرم ابریشم
متخلخل این را بلسون و بعضی بیشتر از کرم ابریشم مانند و چهارم بسیار متجوف شبیه بریشم و تیرک بوده و سفید مایل بزردی با اجساد لطیف بسیار و آنرا لیقیون گویند و پنجم سفید
و سبک ظاهر آن ملس باطن خشن تند طعم و بی بو و از این همه اقسام بهتر ست گفته اند بهترین آنست که در رنگ بزرگ گلسرخ باشد و نیز دیده شده که سفید بسیار صحیح بحجم یک
انگشت و زیاده بر آن سیر که با اندک شور اجزاء آن بر هم اندک صلب در بین بیجاها چرمی و از قبیل سفید آب و بتی مکلس نخود و پشت آن از قبیل لو سیاه رنگ اسطوانی
آن طول گره دار شبیه بحجرات فقرات ظهر در زیر پوست نمایان طول آنرا یک شبر و نیم میگفتند و این را بهندی سنوبر دانند و تحقیق سپتو زبد البحر که بفارسی کف دریا نامند
اطلاق این اسم بر آن بمجاز و نسبت آن نیست ملکه استخوان بالا پشت حیوانیست بحری که در دریای فارس و قلزم و نواح آن بهم میرسد بقدر شبری و در زیر شکم آن کوچکی
و در آن لحمی جو در سوراخ آن بسیار میباشد که بعضی مردم آنرا با قدری ملح ممزوج نموده بجای مدا استعمال مینمایند و انچه این سلیلیل نماد دم بر روی گوشت بقوت تحلیل از ان
میباشد و مردم از ساحل برداشته با خرا امیز دو کارها مینمایند اکثر ماهیگیران آنرا صید نموده گوشت آنرا که مرغوب است میخورند و لهیبان را برای صید ماهی سنیه آنرا
آنرا میاندازند بر دریا و بدان ماهیان میگیرند و آن ماهی را سیلیا طوا است شبیه بسر ده و حیوان پنج شش عدد بطول یک ذرع میباشد و دم کوچکی از گوشت لزجی و در بالا
آن بالای استخوان چیست تا اینکه طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن از ادویه قیاسیست تمام ملح فی و غثیان با ضمادی و تغذیه و مفر صوت و تصفیه و مصلح
لعابها و خروج مقدار شربت آن یک دانگ بدل آن تسنج ضماد آنجهت کلف و بهق سیاه و دمش با موم و روغن گل سرخ جهت قوبا و تبولیسه مفرح و جرب متقرح و خنازیر و تیعا و کلف
و سایر امراض جلدیه اثار یکه بسبب آن ظاهر شود و با نمک و شراب جهت سترفان مو و جلای دندان و طلای آن با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن بدن و اذابت اللحم از مجربات
و طلای آن خصوص قسم خیر با زیت و سلفل با آب سعد ده جهت تحلیل اورام بارده نزله و ریه استسقا خصوصا طحالی نافع و آشامیدن یک دانگ از قسم سوم آن با عسل آن کیفر اجنه
در بعض عسر البول و ضعیفه سنگ گرده و اخراج ریگ آن و درد کمر و استسقا و سپرز و اوراز نمودن حیض ضماد محرق آن با سرکه و شراب سرخ جهت بهق و انقلاب و مجرب
کلف و مغسول آن از حدت کمتر و لطیف تر در جلای آن بیشتر و بهتر و انقلاب کلب بهتر و بسر مکیت از اقسام آن بکیمه بکرا اند مقدار شربت آن یک انگشت تا دو دانگ مقرر مصلح آن دهن
کدو بدل آن حجر فیشوریستا در نوع سفید آن در سوم گرم در دوم خشک جهت جلای بصر با ادویه مناسبه جهت رفع بیاض چشم موثر ست زبد البورق بفارسی کف
بوره نامند ماهیت آن غیر بوره زبد لیسه و غیر جامد بغایت سفید شبیه بر ده بوره زیدی جامد مایل بسرخی در جمیع افعال مانند بوره و از آن لطیف تر و تند تر ست
زبرجد بفتح زای و سکون با موحده و فتح را مهمله و فتح جیم و دال مهمله ماهیت آن از سنگهای مرد وز برجد بهر دو را از یک معدن میدانند و معدن ملا تکون هر دو از نقابله
زحل با قمر ترد مقابله شمس و الوان میباشد سبز صاف و کم رنگ و مکدر و در نعل و بسیر را آبکیسی و زرد مایل بسرخی را بهندی نامند و این زبرجد تقریبا به بهندی طبیعت آن در سوم
خشک و انفعالی در چهارم و دستیه افعال و خواص آن در همه افعال مانند زمرد و لیست و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر البول و مفتت حصاة و جهت تقویت
یا امر رفع جذام بهترین ادویه است که بسر در ببندیم آنرا بخورند تعلیق آن جهت صرع و عسر ولادت نافع مسقط باه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن زمرد

دون صورت عقربی که در حین بودن قمر در عقرب بران نقش کنند و از ان انگشتری سازند مدفوع عقرب کند باعث فرح و از الهم تسهیل ولادت است و چون در طالع سرطان بران صورت ماهی نقش کنند و در صیاد ماهی بپیچند و در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند و گویند آشنا ... [illegible] بیرون ... [illegible]
بفتح و را و سکون ... [illegible] میان در آخر ... [illegible] ماهیت آن حیوان است ... [illegible] سنگ ... [illegible] سفید ... [illegible]
آن بیاید ... [illegible] که هر چند آنرا ... [illegible] طبیعت در سوم گرم و خشک افعال آن گویند چون آن ... [illegible] گوشت آن صالح الغذا و جهت ... [illegible] و تحلیل مواد و ... [illegible] پوست آن جهت نقرس و مفاصل و رعشه ... [illegible] نافع است ... [illegible] گوشت ... [illegible]
خورده آنست که ... [illegible] بفتح زای ... [illegible] بسکون یا ... [illegible] تحتانیه ... [illegible] بفارسی مویز نامند ماهیت آن معروفست و آن انگور ... [illegible]
خشک شده و آن انواع میباشد بحسب انواع انگور بهترین همه گوشت ... [illegible] آنست ... [illegible] خشک کم گوشت ... [illegible] طبیعت آن بحسب ... [illegible]
میباشد ... [illegible] سفید ... [illegible] گرمی آن کمتر از سیاه ... [illegible] شیرین ... [illegible] گرمی زیاده از کم شیرین ... [illegible] ترشی آن ... [illegible] معتدل ... [illegible] سفید ... [illegible] سرخ ...
از آن سیاه آن ... [illegible] کم گوشت ... [illegible] در اول خشک در دوم افعال و خواص آن ... [illegible]
... [illegible] و بلغم ... [illegible] عصب ... [illegible] و منقی آن کثیر الغذا ... [illegible] خلط ... [illegible]
... [illegible] معده و ... [illegible] و موافق ... [illegible] و مقوی جگر ... [illegible] باه ... [illegible] امراض ... [illegible]
... [illegible] خفقان مجرب ... [illegible] جهت رفع ... [illegible] جهت یرقان بدستور مجرب ... [illegible] خفقان ... [illegible] جهت
... [illegible] گرده و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه ... [illegible] چون با ... [illegible] با روغن بادام ... [illegible] مجرب ... [illegible]
و با آب مطبوخ آن ... [illegible] مناسب ... [illegible] طبع ... [illegible] انگوری ... [illegible] جهت تحلیل ... [illegible] ملحال مجرب ... [illegible]
بیاشامند چون با فلفل ... [illegible] بریان کنند ... [illegible] بلغم ... [illegible] جهت تحلیل ... [illegible]
آمده با ... [illegible] جهت ... [illegible] و عفونت مفاصل ... [illegible] جهت ... [illegible] جهت نقرس ... [illegible]
... [illegible] مصلح آن سکنجبین ... [illegible] مضر گرده آن عناب ... [illegible] آن کشمش ... [illegible] در اول خشک ... [illegible]
... [illegible] مقوی معده ... [illegible] گوشت ... [illegible] مقوی ... [illegible] محرق خون مصلح آن خیار ... [illegible] مضر گرده مصلح آن
و عناب ... [illegible] کشمش ... [illegible] آنست که از انگور ... [illegible] سیاه ... [illegible] با قوت
مسهله آب ... [illegible] مطبوخ آن که با قند بقوام آورده ... [illegible] جهت سرفه ... [illegible] سینه ... [illegible] صوت نافع ... [illegible] زعفران ... [illegible] تخم ... [illegible] جهت
انفجار ... [illegible] تحلیل ... [illegible] چون ... [illegible] جهت رفع ... [illegible] مجرب ... [illegible] محرق خون مصلح آن
... [illegible] مصلح ... [illegible] زبیب الجبل بفتح ... [illegible]
مویز ... [illegible] ماهیت ... [illegible] سیاه ... [illegible] سفیدی ... [illegible]
... [illegible] تند ... [illegible] طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن ... [illegible] مسقط جنین ... [illegible] طبیخ آن ... [illegible] جاذب رطوبات ... [illegible] بلغم ... [illegible] جهت ... [illegible]
زبان و درد دندان ... [illegible] بلغم ... [illegible] جهت ... [illegible] دندان ... [illegible]
... [illegible]

از مضمضه آن و در دهن ریختن خشک گشتن و تقلیل بان با طبیخ آن جهت درد گوش و سعوط آن با کمی جهت صداع و دندان و بخور آن جهت جلاء و تیز بر دندان
نرم سائیده با قطران آن جهت درد دندان کرم خورده و ... جهت کرم آن را بکشد و بیرون آرد و با سکنجبین مضر ... مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درم زیاده از یک مثقال آن ... است
بخناق و جرب و ... و ... مرکب ... علاج ... آن ... قرقرجا ... زای ... سکون ... و ... ماهیت آن معروف
است و مراد از آن زبل حیوانات است طبیعت آن زبل هر حیوانی بحسب آن مختلف می باشد بالجمله همه آنها گرم اند افعال خواص آن نیز بحسب حیوان ... می باشد
در ذکر آن حیوان مذکور شده که ... ان شاء الله تعالی بالجمله ... محلل و مجفف اند فصل الزاء مع الجیم زجاج بضم زا و فتح جیم و الف و جیم بفارسی آبگینه و شیشه نامند
آن طبیعی است معدنی و مصنوعی معدنی سفید ... مصنوع آن ... آنچه در ... زرد ... سبز ... گر ... زرد ... زرد ... نرم ساییده
در کوزه ریخته با آتش ... شبانه روز ... ما ... چوب گداخته گردد پس ... سیاه ... و آن ... بر آن ... تا ... ته نشین گردد پس از آن آنچه ...
... بسیار ... رنگ ... سفید ... بسیار ... مصنوع ... زبل ... و ... بسیار ... فرنگ ...
... ... سفید ... شفاف ... و ... قابل ... است ... زیاده ...
... طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم ... افعال خواص آن ... مقطع ... محرق آن مجفف ...
آن ... یک درم با شراب ... جهت ... و ... سبز زده ... محرق ... بسیار ...
... نفع ... بعد ... و ... آن باعث جلای دندان ... جهت ... با روغن ... جهت ... ریاح ...
... مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن نیز ... زجاج فرعونی ...
... زجاج ... شبانه روز ... شیر ... مثقال ... شیر ... فصل الزاء مع
الراء المهمله زراوند بفتح زا و را و الف و فتح واو و سکون نون ... فارسی است ... اندلس ... معروف ...
... یونانی ارسطولوخیا ... ارسطو ... مدحرج ... طویل ... آن ...
... مطلق آن مراد زراوند طویل است ماهیت آن ... تلخ با اندک ... برگ آن
... زعفرانی رنگ ...
... گرم خورده ... طبیعت ... اول آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن تریاق سموم ...
جاذب محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد ... جهت ... و ... جهت ...
... جهت ... سموم ... جهت ... با سکنجبین جهت ... آن ...
... جهت ... و ... و ... جهت ... آن ... عقرب ...
گوشت ... جهت ... و با عسل جهت قروح ... روغن ... بگشاید و دفع ... دسنون
... رطوبات ... جنین ... آن دو درم تا ... مثقال گویند مضر جگر و سپرز
... زراوند مدحرج ... بدل آن ... نصف آن ... زراوند ...
... زراوند ... سیمد ... ماهیت آن ...
... بیخ ... آن ... گرم ... آن ... باقی ...
... آن ... سفید ... طبیعت آن ... گرم خشک ...
آن تحلیل و تلطیف آن زیاده از ... آن ... جهت ... سینه ...

رفع خفقان و سعال و ضيق النفس و سرفه مزمن و فواق و يرقان [illegible] و تقويت جگر و [illegible] كلف و دندان [illegible] و نفث الدم و ورم [illegible]
بلغمی و بهای بارد با عسل جهت فالج و وجع مفاصل و درد کمر و عرق النسا و لقوه و دفع سموم و سائر افعال قوی تر از طوین و ضماد آن با [illegible] جهت [illegible]
[illegible] و اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه با عسل جهت رویانیدن گوشت در قرحهای عمیقه موثر مقدار شربت آن تا دو درم مضر سپرز مصلح آن عسل
[illegible] که فقط قسم طویل آن بوزن آن لیمون آن یوند چینی و گویند بوزن آن زرنباد و بعضی آن را قسط و ثلث آن بسیار ست و مترجم صیدنه ابوریحان
بیرونی در صیدنه خود آورده که زراوند سه نوع می باشد دو نوع همانست که ذکر یافت دو نوع سوم زراوند خوش خوانند شاخهای آن باریک و دراز و برگ آن باریک
و دراز و برگ آن [illegible] آن بسیار مانند شکوفه شداب صاحب اختیارات بدیعی نوشته که این قسم بهترین است و این نوع غیر مستعمل اطباست و در خوشبوئیها
داخل مینمایند زرنب بفتح زا و سکون را و فتح نون و با موحده آنرا جبل الجرا نامند جهت مشابهت آن [illegible] بهندی [illegible] نیز و بهمی نامند [illegible] در جنت
آنرا تالیس پتر که آنرا زرنب ست یا تالیس پتر نامند ماهیت آن نباتیست از برگ صغیر بری عریض تر و مایل بزردی خوشبو شبیه بخوی و بنج و گل آن زرد و گیاه آن کمتر از ذرعی
ساق آن مربع مجوف طعم آن با حدت و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و نیست آن جبال فارس آنرا اسفرنگ ست نی نامند و در هند و بنگاله نیز بهم میرسد بهترین آن
آنست که بدمیکند بوی تازه باشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و نهایت مفرح با قوت قابضه مقوی معده و جگر ضعیف گرم
کننده آن هرد و تلخ مقام دارچینی ست بجهت تقویت احشا رئیسه و امراض مصفی اعضا صوت و سرفه و ضيق النفس فواق و ازاله بلغم و تقویت هضم و ریاح و قی و اشتها
طعام و تحلیل ریاح و رفع اسهال و تسلیر البول و بر و رد مثانه و سموم نافع و عصاره تازه آن زنفریج مانند خمر ست و خوطای آن بارکن عطسه جهت [illegible] و بارد نافع مضر
محرور المزاج ضعیف مصلح آن کشنیز و حماض مقدار شربت تا دو درم بدل آن وزن آن دارچینی و گویند کبابه و سلیخه و گویند بادبه است زرنباد بفتح زا و را و
سکون نون و فتح با و الف و دال مهمله درکه مشهور به [illegible] و بهندی کچور نامند ماهیت آن بیخی ست تند بو با عطریت ظاهر آن با آن اندک مایل بهندی
و طعم آن مایل بتلخی و انچه شیرین ست و کم بو ضعیف ست دو نوع می باشد یکی که حجم آن بیخی ست از زنجبیل بزرگتر و در بو تند تر از آن اندک تحه کافور آید و آنرا
درست جوش نموده خشک نمایند و سید کچور نامند و دوم بیخی ست مسطح اندک بلند و لیمو برآوردن از زمین جوشانده و رق نموده خشک نمایند بری نیز زود خشک
گردد و از فساد محفوظ ماند و این را در هند کچوره نامند برگ آن بلند بقدر ذرعی عریض بقدر چهار انگشت منقش شبیه ببرگ زرد چوبه و ببرگ زنجبیل
[illegible] و گل آن [illegible] شبیه بگل [illegible] و اوراق از وسط و تخت آن بر می آید و بر آن گلهای زرد طولانی بر می آید و گویند سفید و سرخ نیز می باشد و چون بیخ آن رسید
برگهای آن خشک می گردد در آن زمان بر می آرند و بهترین آن از کنار بلاد هند و بنگاله و عمان و زیرباد و چین و قوت آن تا سال باقی میماند طبیعت
آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفتح سدد و مقوی دل و دماغ و معده و موافق روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و ترياق زهر جانوران
سمی و حابس قی و مدر بول و حیض و مسهل سودا جهت سرفه بارد و دافع وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و مدیر جنین اطفال و بجهت [illegible] و [illegible] در دهان نگهدار
آن جهت درد دندان جهت آن مضغ آن بجهت نفع بوی دهن و رایحه سیر و پیاز و شراب و ضماد تازه آن برای اورام و اوجاع بارده محلل و مسکن آنها و برقدم
بالخاصیت جهت رفع جمیع علل سر مطلای آن بر ورک جهت دام الفیل مالیدن سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور آن جهت
گریزانیدن هوام و مورچه که بار دیگر عود نمیکند مجرب تحلیق قسطه بزرگ مقدار آن بر حقوین کرامت اعاده باه با تو سین مصدع و زیاده آن مضر دل مصلح آن
بنفشه بدل آن زنفریج بوزن آن درونج و در رفع زهرها مثل آن درونج و نیم وزن آن ترنج و چهار دانگ ح خشقوق ست ضماد برگ تازه آن
رفع کلف نافع ست زرافه بضم زا و فتح را مهمله مشدده و الف و فتحه را بفارسی اشتر گاو پلنگ نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته اند که گردن آن
بلند گردن نشتر آن نیز مانند شتر و گویند مانند گاو و کوهی رنگ آن هو نقطه سفید و شبیه پلنگ است و اما آن مثل پا گاو و شاخ آن [illegible] آن و راه [illegible]
آن زانو ندارد و دندان کوچک دارد آن شبیه بر سباع ست و آن جمع شدن شتر ماده با گاو نر وحشی بهم میرسد یا بالجمله شکل عجیب و غریب دارد طبیعت
آن خشک اول بسیار گرم افعال و خواص آن مولد اخلاط غلیظ سوداوی نفس محرور المزاج و ضعیف مصلح آن [illegible] خوردن آن با روغن و فانیذ [illegible]

با ضمه معجمه و سکون یا و خوانده آنرا عادت نمیدهند خود را اعتماد [illegible] در تن بحمام عرق بسیار کردن از ناخالصی دیگر نیست مگر آنکه [illegible]
بفارسی زر و به تفخیم زای معجمه و سکون را و هم زرا معجمه و سکون واو و دال مهمله جمع آن زرا بز زرد آب ماز جمله طیور بهفت بفارسی سیاه در شیرین گنجشک سفید چین نامند ماهیت
آن نوعی از عصفور صغیر است که در وقت پرواز از آن کی دانه آید و پایها آن کوتاه و چون پایهای او قطع نمایند نتوانند پرواز نماید مانند آنکه چون سیفا کنند بسیار ابریشم
بید تواند که بر و رونگ آن سیاه منقط بسفیدی است و در قلعها آنرا پرورش نمایند و هر شیه کنند شود سفید سی آن کمتر سکید و طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص
آن بی وحشتی و تقوی بصر مضر دماغ و محرور المزاج و یابس مصلح آن برغ ضمی یا آب چقندر ریختن و محرور المزاج یا سرکه و مری خوردن و بدل آن لیارمیخوش شیدن بهتر
آنست که صحرائی تازه صید کرده تا تخم نزیده بجهت حدت آن یا بکه در خانه پرورده آن بهتر است و چون مراد آن آنرا بخ نمایند باید که اقتضا شب بگذارند پس صبح طبخ نموده بخورند
زرنیخ بکسر زا و سکون را و کسر نون و سکون یا مثناة تحتانیه و فا معجمه بیونانی ارسانیقون بهندی هرتال نامند ماهیت آن جسمی است که سکون میگردد و در معدن خود مانند
تکون کبریت از بخار دخانی که منعقد آن گردد در رطوبت و در قعر معدن لیکن با قدر ازهی رطوبت ثقیل زیبق بیشتر است بر مجز دناری کبریت غالب لهذا این مشتعل نمیگردد
بخلاف کبریت که بر سیدن اندک آتشی بدان مشتعل میگردد و آن پنج نوع میگردد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و بهترین آن همه زرد صفائحی مانند حلق بر اوتی و در بسیار
و این را زرنیخ ورقی و ذهبی نامند و بهندی هرتال ورقی و بهترین آن سرخ صافی شبیه یا سرنج است که زنده و منعقت گرددود و بهتر است از آن [illegible] زرنیخ منقطا
در طبخ میکنند آنرا اشبرادمیانند از جهت مشابهت بشرار آتش و براقی اجزا آنکه ظاهر میگیرد و دو آن [illegible] بسیار جا و سوزنده [illegible] محلله جالیه میکند این
هر دو قسم سبز و سیاه آن نیز زرادو کل انواع غیر مستعمل اند بسبب قوت احتراق آن و سفید نیز از زرنیخ المنوره و دا الشعر نامند و بدترین انواع انواع است لهذا آن
هر دو قسم قاتل است و بعضی سفید نیز اقویترد جا و ترمید اند از آن هر دو سمیت آنرا علاج نیست و زرنیخ محرق الطف و قوت سمیت آن [illegible] سال مگر آنکه خوب
سوخته و قتل نمعده باشد و مقدار کم آنرا باشرائط آن را امراض مقرره بخورند و زرنیخ سفید تحمیل کنهان باشد که هر سفید نامند و در آنکه گوشت طبیعت زرد آن در دوم
گرم و خشک و سرخ آن در سوم چهارم و سه نوع دیگر از همه اقوی و از سموات اند و گفته اند سیاه آن در چهارم و اصفر در اول چهارم و اخضر در وسط سوم و احمر و ابیض در اول آن
و قوت آن تا هفت سال باقی میماند افعال و خواص جمیع انواع آن لذاع و معفن و محرق با قوت تا رفعه خورنده گوشت زائد نخها جالی تا زه گرم نافع سعفه
و آکله و کشنده اقسام کرم معده و ستر نده موی با زیت جهت داء الثعلب با یک و خاکستر و اثال آن بجهت ستر [illegible] محرق آن [illegible] قولیست با زفت جهت برص
یا حنا با روغن زیتون و اثال آن بجهت شقوق و هوام بدن با پیه جهت تحلیل جرابات و با روغن گل سرخ جهت تنور [illegible] خصوص سرخ آن با [illegible]
گوشت زائد و ریاندن گوشت بن دندان و خوردن زرد خام آن مقدار کی برا ستر طوبی و ضیق النفس بار و بلغمی نافع و بخور آن با راتینج [illegible] و آن نخاع سینه [illegible]
تر رطوبی کند و بتدریج بخوران بواسطه انبوبه با میعه و مغز جلغوزه و مغز بادام با تسویه از مجموع مقدار یکدرم جهت ضیق النفس [illegible] مؤثر با تکرار عمل
و بشرط آنکه بعد عمل حریره آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت نفع غالیه آن بنوشند دیکدانکه سرخ آن با عسل جهت تصفیه آواز در [illegible] سینه و لیکن چون
و نیست حذر از آن اولی است و آشامیدن آنرا با پیه قی کردن جهت تپ ربع مؤثر و حتی الفقد و اگر آنرا از داخل استعمال نمایند اولی است و طلاء زرنیخ سرخ
یا بول حار و بد بسور از هر عضو یکه خواهند موی در آن نروید مانند زیر بغل و غیر آن باید که موی آنرا بکنند و زرنیخ سرخ را با آب پیچ تازه بدان موضع بمالند و دیگر نروید و مجرب
دانسته اند و طلای آن با زهره گاو و آب حی العالم و ثبت جهت منع سوزانیدن آتش چون آنرا مس کنانید و شرد سنون [illegible] آن با بول صبیان جهت بردن
گوشت فاسد متعفن بن دندان و رویانیدن گوشت صحیح مجرب و با سرگین گنجشک جهت ثالیل و با صدر چیب لبلاب منقشر و آب گندنا جهت سقوط [illegible] جمیع [illegible]
بمیدیالم چون زرنیخ فرخ و بوزن نرم سوده و روغن یاسمین که بهندی جنبیلی نامند خوب بجوشانند و هر عضو یکه جرب [illegible] باشد [illegible] بمالند که حرکت آن
با پرغی بران بمالند در چند مرتبه زائل میگردد و چون زرنیخ را در شیر حل کنند هر مگس که در آن افتد بمیرد و گویند هر مگس که بران تعبیه کنند [illegible] مقدار شربت آن تا [illegible] مصلح
تعقیق آن اخلاط را پوست هلیله زرد و بدل است زرنیخ زرد و زر نیست سرخ است و بدل آن هر دو در اکثر افعال کبریت و اکثار [illegible] و طلای آن باعث کلف و سیاهی [illegible]
است مصلح کلف حادث از آن مالیدن عصفر و آرد برنج است و آشامیدن آن درم زرنیخ مصعده که غراقیون نامند بسیار [illegible] و درد معده و وجع مفاصل

و معمول [illegible] است مصلح آن باشامیدن آن گرم با جلاب بسیار [illegible] روغن بادام و بلیغ نمودن ماءالاصول و ماءالشعیر اشامیدن و تحقیق بدان ببرد و نمودن
و طلای آن چرب مانند مرغ جوان فربه با روغن بادام و شیر تازه و رشیده و لعاب بزر قطونا و تخم خطمی بهیدانه ... چون یکهفته تا شش باشند آنرا نرم سوده
با ماش پخته بیرشته بیر بخورانند بدین دستور که تا شش روز یکماشه آنرا باهر روز نرم سوده بقدر ماش پخته بیرشته بیر بخورانند و بر روز هفتم دو ماشه بدان اضافه نموده بیرون
سه ماشه بخورانند و روز هشتم این سن باشد بدستور نرم سوده بماش پخته بیرشته بخورانند تا چهار روز تمام گردد و بعد از آن یکی بیفزایند و از روز دوم خورانیدن آن نیز
بمقدار چهار تولد تا پس آن با شامیدن شروع نمایند و در هر روز یکتوله بیفزایند تا آنقدر که موافقت نماید پس یکی بیفزایند و تا چهار و زیاده شامند و دراین ایام از تعب و اقول
و ماهی و جماع و آب بسیار سرد و ... هوای لیسار بسیار سرد پرهیز و احتیاط نمایند جمیع قوای جوارح و نفسانیه و طبیعیه را تقویت بخشد و طرق احتراق و تشویه آن مقدمه ... زیر لفح
و کسر رای و سکون یا مثناة تحتانیه گل نباتیست که در کوهستان جوجان بهم میرسد و بشیرازی سفرک نامند و ... ماهیت آن گیاهی ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد شبیه
بگل عصفر ... برگ آن ... سفید و کوچک تخم آن ... طعم گیاه آن شبیه بکنگر طبیعت آن گرم و خشک و با اندک حراقتی افعال و خواص آن
... محلل ... ادرار ... بول و خون حیض ... و اشامیدن ... طبیخ آن با مویز ... جهته سپرز و برقان و استسقا مجرب ... معجون آن
... طبیخ آن ... جهت اورام حاره ... مفسد و ... جهت جرب جراحات نافع ... مصلح آن سکنجبین بقدر آن ... مطبوخا تا ... رنگ زرد ... زیرلق بضم زای و فتح رای ... و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف ماهیت آن از طیور ... ریزه ... برنگ آن ... گوشت آن ...
... بهترین آن ... آنست و بهترین آن چوچه آنست که از تخم کرده آن بچه بست نخورده باشد ... طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محرک باه
... مصلح آن باب چغندر ... روغن ... نموده باشند ... جالی جهت جلای کلف و ... زهره آن ... جلای بیاض خفیف چشم
... آن ... زرین گیاه بفتح زای و کسر رای مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و ... فتح کاف فارسی با الف ... از جمله ادویه مجهوله ماهیت آن
... در خراسان گل عاشقان نامند و گیاه آن از یک ذرع زیاده و برگ آن عریض و ... گل آن ... شاخهای آن بزرگ و دراز و چون ... آن ... نمایند گل آن
... اختیارات بدیعی گفته که ... درختیست که در ولایت ... بسیار ... باشد خاصه در ... زیتون ... گل آن ... آیینه ... زرین ...
... ورق آن سبز ... بعضی درخت ... اند و بعضی از درخت ... طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ... اشامیدن عصاره آن ... جهت عرق النسا و ...
... جهت ... مصلح آن ... طبیخ آن ... قسط ... گویند ... آن ... گویند ...
آن ... فصل الزاء المعجمه مع العین المهمله زعرور بفتح زای و سکون عین و ضم رای مهمله و سکون واو و رای مهمله بفارسی کیل ... و ترکی ...
... ماهیت آن نوع ... دو نوع ... در حرف الکاف مع النون ان شاء الله تعالی خواهد آمد ماهیت آن نوع ... سرخ ...
... طبیعت آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی نزد النسته افعال و خواص آن ... قابض ... صفرا و خون ... و مقوی معده
... استسقا طعام و جهت رفع اسهال و تقطیر البول و ... اشامیدن آب آن ... جهت ... تحلیل اورام صلبه ... مفید ... گرده ... مصلح
... معده مصلح آن ... مقدار شربت ... تا بیست ... و از جرم آن ... ده مثقال ... بدل آن ... سفید ... زعرور ... بستانی ... و ...
... باشد ... طبیعت آن ... خشک ... قابض ... افعال و خواص آن ... بستانی ...
... زعفران بفتح زای و سکون عین مهمله و فتح فا و نون ...
... ماهیت آن ... سمت شبیه بعصفر و بسیار خوشبو و زرد ... رنگ مائل بسرخی ... اول گل آن ...
... ساق و برگ ... ساق آن ... برگ آن شبیه ببرگ یاسمین ... آن شبیه ... زعفران باشد
... زعفران نیست ... که عوام ... بیان ...
... بهترین ... کشمیری ... بهترین ... تهابیسار ... مائل بسرخی خوشبو ...

طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در سوم و در دوم خشک گفته اند و قول اول اصح است افعال و خواص آن مفرح مقوی جواهر اعضاء مفتح محلل

مفتح عفونت خلط بلغمی نافع و حافظ آن از تغیر و فساد و مدر بول باقوت قابضه محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشاء و آلات نفس و مورث نشاط و ضحک مقوی

و بشره سیلنده قوت ادویه بقلب و سائر اعضاء مفتح سده دماغ و جگر و سپرز و آشامیدن یک مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب بهر روز و قیراط آن جهت ازاله [illegible] جهت

جهت ریزان [illegible] حصاة و با ادویه مناسبه جهت ورد رحم و تقعده و استشمام آن جهت برسام و شوم نافع و سنوم و اکتحال آن جهت جلای بصر و منع غشاوه و زرقت عارض از امراض و

و جرب و قرحه چشم و نطول آن جهت صداع شدید و بیخوابی و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات و لذا از آن بچشم و تسکین [illegible] ورم حار گوش الود [illegible] و دفع بیخوابی و طلای آن

جهت نقرس مفاصل و درد زانو جهت نزف الدم و حمول آن جهت درد رحم و مقعده و مضر گرده و مضعف اشتها و مغثی و جهت اضرار بجوهر [illegible] انتصاب

و مقوی معده جهت [illegible] در آن حرارت و قوت و البته قابضه است و مصدع و با شراب [illegible] آن مکدر حواس و مضر اعصاب مصلح آن انیسون و سکنجبین مقدار شربت از

آن تا دو درم و گفته اند سه درم آن کشنده است بتصریح مفرح و الی ندارد زیرا که این مقدار آنرا این [illegible] مصلح و دافع ضرر آن [illegible] است و با

گلاب [illegible] آن جهت تحلیل باعث و ادرار بول بند شده و گفته اند چون قدر یک درم آنرا با شراب سرشته [illegible] درد سوراخ کرده بر شکم حامله تعلیق

جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه [illegible] باد و بان بالخاصیت مجرب دانسته [illegible] آن بوزن آن قسط و قلیل [illegible] آن سنبل و سعد [illegible] نجاست و [illegible]

رطل و نیم روغن کنجد و بار [illegible] روغن [illegible] انداخته [illegible] افعال و خواص آن [illegible] صلابت رحم و ورم و تحلیل [illegible]

آن جهت فالج [illegible] آن جهت [illegible] رحم و قروح خبیثه سائر اعضاء و حمول آن با موم و مغز استخوان جهت قرحه رحم نافع و بر گلیاه آن جهت [illegible]

[illegible] با اعضاء مفید [illegible] تعلق [illegible] نافع [illegible] و جوارش زعفران [illegible] دوا الکرکم [illegible]

[illegible] مذکور شد زعفران الحدید ماهیت آن زنگ آهن کان را براده نموده [illegible] کرده ترکننده [illegible] روز شود [illegible]

آنرا بگیرند و باز [illegible] زعفران گردد و بهترین اقسام آن [illegible] آنست که براده حدید را با [illegible] ساییده [illegible]

تا ده روز مجموع زعفران شود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] از جمله سموم است [illegible] بواسیر و [illegible]

[illegible] جهت [illegible] قرحه آن جهت قطع حیض و [illegible] قطع خون [illegible] نافع و یک قیراط آن مانع آبستنی است

از خوردن آن [illegible] آن خورده [illegible] آنست در تبویل [illegible] مذکور شد [illegible] زفت

[illegible] و سکون فا و [illegible] ماهیت آن نوع است زفت یابس [illegible] زفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد [illegible]

[illegible] است و [illegible] زفت بحری [illegible] ماهیت آن چیزیست شبیه [illegible]

و سیال [illegible] حاصل شود [illegible] بهترین [illegible]

آنست طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل مقوی مفاصل جهت فالج و عرق النساء و نقرس [illegible] و مقدار [illegible]

[illegible] جهت جذام و القیام [illegible] مقدار آن [illegible] درم [illegible] و گویند [illegible] مصلح [illegible]

[illegible] مع الالف [illegible] ماهیت آن [illegible] است که از درخت [illegible]

آنست [illegible] از درخت بار [illegible] آن [illegible] که از [illegible]

[illegible] طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن [illegible] غلیظ [illegible]

و [illegible] جهت [illegible] حلق [illegible] سینه [illegible] جهت [illegible]

سینه و [illegible] آن جهت [illegible] و [illegible]

[illegible] صلبه و صلابات رحم و [illegible] و جراحت [illegible] مثانه و با عسل جهت

٣٢٥

کردن قمهای حرکتاک جمره بجیم و شکاریشته باعث التصاقات آنها و بستور یام اهم منفیه و ضماد آن بر میان سر دلبو از تراشیدن یافوخ جهت اخراج زالوی در حلق مانده
مانده مجرب دانسته اند و با شکر جهت اقسام خراز و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب عرق النسا و داء الثعلب با آهک جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن
گوشت زخمها و غرغره آن جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنه آن جهت ورم حاره و صلب احشا و رحم گویند عقرب
موثر مضر به سر و ریه مصلح آن کثیرا و بنفشه مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن قیر است و گویند بدل آن قطران و روغن نفت که رطوبت بخار آن نشسته کرده
جبن جوشانیدن لیتی را بر روی آن گذارند و انچه در لیتی جمع شود افشرده اخراج نمایند یا نصرح و ابق مفرد نمایند ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن
موی در داء الثعلب و تجربه لسان حیوان غدد اعصاب برص ناخن مجرح عرق النسا و سورش آن و اشتعال الیها نفع اندقت ست و قاطع نزف الدم مسهل و تریاق سموم و جاذب
ست و دود آن جهت نیکو کردن مژگان و منع ریختن آن و قرحه و رفع سورش آن و دمعه تقویت باصره را بغایت موثر است زفت یابس ماهیت آن قطران طبیعت
که بجوشد خشک شود یا بطبخ خشک کنند و آنرا ابوسفاس نامند طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک فعال و خواص آن مثل تخفیف آن زیاده از رطب و در
انضاج ضعیفتر از آن و جهت التیام قروح فاسده و مرهم مسقط و تو با و تحلیل و انضاج و در مرهمهای صلابات و تفتیح سدد و آشامیدن آن با زرده تخم نیمبرشت جهت قطع خون
حیض و بواسیر سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیفتر از رطب مقدار شربت آن تا دو مثقال است فصل الزای مع القاف زقال بضم زا و فتح قاف
والف و لام اسم فارسی قرانیا ست انبوت قبل از باء مثناة تحتانیه ماهیت آن دیسقوریدوس گفته ثمر درختی است عظیم بقدر زیتون قطور آن دو خار سبز و بقدر سید ان
یاقوتی رنگ و بعد از خشک سیاه میگردد و طعم آن قرش را اندک عفوصت و قبضی و آنرا مانند زیتون تلخ نیز بیمانیند و در ملک هند و بنگاله ثمری فی الجمله شبیه بدین بهم میرسد و
آنرا جامن نامند و در حرف الجیم ذکر یافت و گفته اند آنرا کرونده نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد طبیعت آن سرد مایل باعتدال و خشک با قوت قابضه
افعال و خواص آن جهت سحج و قرحه امعا و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون و صفرا و منع صعود ابخره بدماغ نافع مضر سینه مصلح آن شکر
ست و تخم خشک نارس آن که سبز باشد جهت اورام و قروح مزمنه بغایت موثر خاکستر برگ آن جهت رفع آثار مفید و بغدادی حب المالیع نوعی از انیر بارلیس دانسته چنانچه
در انیر باریس گذشت و طبیعت آنرا در آخر دوم سرد گفته و غیر قابض و با رطوبت غرویه بلغیه دموی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب و نافع برای انچه نافع ست انبرباریس
گفته اند زقوم بفتح زا و ضم قاف مشدده و سکون واو و میم هندی تهوهر و بشیرازی سنج نیز نامند ماهیت آن از جمله اشجار است دو نوع میباشد حجازی و شامی حجازی
آن قدر قامتی و برگ آن از برگ انار عریضتر و لطیفتر و گل آن از اترات متما خاصیت یاسمین و زرد سفید رنگ صحیح و ثمر آن سیاه رنگ و شبیه علیله و
در جوف آن دانه کجده و درخت نوع شامی بزرگتر و خاردار و گل آن زرد و ثمر آن از هلیله بزرگتر در سیدی آن شیرین طعم با نفاهت و عفونت و مغثی و این نوع را
طبیعت گرم و خشک فعال و خواص آن تحلیل ریاح و رفع آثار آن مقدار شربت آن تا پنج درم و روغن تخم آن باندک بخور جهت تحلیل ریاح مفاصل مواد بلغمیه
و اخلاط غلیظه و سهل آنها و رافع سدد و فالج و نقرس سرد از اشتعال ایشان تریاق ضماد آن مصدع مجرور سیاه کنند و مصلح آن شیر تازه دو شیده مقدار شربت آن چهار قیراط
بدل آن نفط است و نوع اول با برگ باز تازه آن جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی القبض و تخفیف ورم و انچه در بنگاله و هند دیده و شنیده شد چهار نوع میباشد
یک نوع آن را سپلو و این را هندی مدهار نامند و گرد و اریب باشد و بر سر گرمیها بر گیاهای بسیار چسپیده باشد و شیر آن را گرفته با آرد گندم بریان شرش جوب زند و برای رفع
تشنج کاسامیکویند قوی لااثر است و اسهال قوی بیارد دوم چهار پهلو و این را سوم ساق آن خاردار و شاخهای بالای آن بخار برد که خار ندارد
بار یک و بلند بقدر نیم نیزه و این را سنج نامند و آب برگ این را گرفته گرم نموده در گوش جهت درد آن چکانند و با اندک نمک گرم کرده بر ناف اطفال بجوشانند جهت
ضیق النفس استسقا و جذام و صلابت سپرز ضعف هاضمه یرقان شکم و ریاح محتبسه و امعا قولنج ریحی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تحلیل اورام چون پوست
ریشه بیخ را با اندک جوهری که گیاه هندیست در آب برگ آن با هلیلی که برگ آن از آتش گرم نمایند که نرم شود و در دستها فشارد و هند که آب خوب بر می آید
سایه ده و حب با قرص بسته خشک کرده نگاه دارند و وقت حاجت در آب برگ آن سیده بر قوبا نمایند و زرد دو سه روز دفع در چند روز زایل شود و اگر چه کهنه باشد مجرب
و بکرات امتحان بفقیر رسیده از آن جمله با سپاس زند و جهت امراض کوره آن نیز نافع و چون شاخ آنرا در قها ریزه کرده با نمک که شبیه شاخ دو مانند و تخم فرش است و رق نرم کرده

ولحاف از [illegible] کند طبقه طبقه تا پر گردد و بر آن قدر آب بریزند که از بالای آن یک وجب گردد و پس آن را پوشیده در سرگین اسب یا گلخن دفن کنند [illegible]
خشک نموده [illegible] بسایند و [illegible] مقدار یک کف آن را که سه مثقال باشد بخورند جهت استسقا و سرفه و ضیق النفس بارد رطوبی مفید نوع چهارم ساق و شاخهای آن کم خار و
تا بار بقدر یک شبر و زیاده و بقدر انگشت باریک [illegible] میباشد و گل این چهارم همه سفید و بندرت سرخ و زرد نیز میباشد سفید آن جهت امراض سرخ و زرد در آن در اثبات
عقرب [illegible] گفته اند و دیگر اقسام هم دارد چنانچه راقم در باغهای انگلیسیه [illegible] که درختهای بزرگ می پیچد [illegible] توان گفت
[illegible] شاخهای [illegible] منفرق میگردد [illegible] قسم دیگر [illegible] چهار پهلوست که شاخها [illegible]
[illegible] و بران خارهای بسیار [illegible] میباشد بر خلاف [illegible] که خارها [illegible] فصل الزاء مع اللام زلابیه بفتح زا [illegible] و لام و الف
و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و ها بفارسی [illegible] ماهیت آن از جمله حلوای معروف است تازه آن [illegible] طبیعت آن گرم افعال و خواص آن
مولد خلط صالح سریع الهضم [illegible] مسمن بدن [illegible] مقوی گرده جهت رطوبت [illegible] مصلح آن سکنجبین [illegible] زلف الملوک نوعی
از [illegible] است که [illegible] باشد بفارسی زلف عروسان نامند فصل الزاء مع المیم زمج بفتح زا و ضم میم و جیم بفارسی [illegible] ماهیت آن جانوری
[illegible] صید میکنند طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] خفقان [illegible] زهره آن [illegible]
با اکتحال [illegible] چشم [illegible] جهت [illegible] ظلمت بصر [illegible] سرگین آن [illegible] زمجانی بفتح زا معجمه و سکون میم و جیم و الف [illegible]
مکسوره و یای حطی ساکن [illegible] ماهیت آن میوه ایست جنگلی بقدر دانه انگوری [illegible] پوست [illegible] اندرون [illegible] شیرین [illegible]
[illegible] سال یکبار ثمر میدهد و در ان حال متعارف است که اطفال آن را [illegible] بسیار می آید طبیعت آن گرم مایل بخشکی با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن [illegible] معلوم نگشته
[illegible] زمرد بضم زا [illegible] و فتح میم [illegible] مشدده و دال [illegible] ماهیت آن از جمله احجار نفیسه است گفته اند که [illegible]
[illegible] و بدان سبب سبز شده [illegible] معدن [illegible] بعضی این را و زبرجد را از یک جنس [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] آن از احجار دیگر کمتر است [illegible] اقسام و الوان میباشد قسمی ذبابی است یعنی [illegible]
بعضی گمان کرده اند و این قسم بهترین اقسام [illegible] صاف و شفاف [illegible] و این را [illegible] صعید [illegible]
و قسمی ریحانی است یعنی [illegible] شبیه برنگ برگ ریحان [illegible] قسمی سلقی یعنی شبیه [illegible]
و قسمی [illegible] شبیه برنگ [illegible] قسمی [illegible] صابونی یعنی برنگ صابون سبز مائل بسفیدی است و این بدترین اقسام است [illegible]
آنست که [illegible] طبیعت اقسام آن [illegible]
[illegible] افعال و خواص آن مفرح و مقوی حرارت غریزی و ارواح و دل و دماغ و کبد و معده و رافع صرع [illegible] خفقان و ذات الجنب و ذات الریه
[illegible] سموم [illegible] هوام و استسقا و یرقان و حابس البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و جذام [illegible]
و تعلیقا [illegible] کسی که زهر خورده [illegible] گزیده باشد قبل از سرایت [illegible] سوده بخورد [illegible]
[illegible] اکتحال آن جهت تقویت بصر و رفع سیل [illegible] نظر کردن بران رافع کلال بصر و تعلیق آن و پوشیدن انگشتری آن جهت منع صرع [illegible]
آن را [illegible] اطفال [illegible] طاعون [illegible] انگشتری [illegible] مفید [illegible]
از طلا و نقره [illegible] مثقال باشد در طالع میزان که آفتاب در برج [illegible] باشد [illegible] قبول [illegible]
منافع بسیار دیگر [illegible] طعام زهر دار [illegible] عرق کنند [illegible] تنگی معیشت [illegible] افعی را نظر بران افتد کور شود و بعضی گویند [illegible]
افعی [illegible] از خواص و منافع [illegible] علی هذا [illegible] قیمت بسیار اعلی [illegible]
بسیار [illegible] چشم افعی [illegible] شربت آن [illegible] دفع سموم [illegible] بدل آن [illegible] زبرجد [illegible] اسهال [illegible]

زمرد بضم زای و میم و سکون را و دال مهمله اسم فارسی زفت یابس است و در دکن مغسول را زمور لاک نامند و مستعمل رنگرزانست افعال و خواص آن در احتباس حیض معجب مقدار کیفیتال آن پانزده تخم مرغ نیمبرشت از مجربات است جهت نزف الدم هر عضو نیز

فصل الرابع مع النون

زنیان بفتح زای و سکون نون و یا موحده والف و نون لغت فارسی است ماهیت آن گیاهیست کثیر الوجود و در روز بالتان میکارند و داوائل مشان میرسد طبیعت آن بسیار گرم و خشک و نیز افعال و خواص آن موجب حرارت بدن بنحویکه مستعمل آن از سردی هوا متضرر نگردد و جهت درد سپرز و دفع ریاح و برطرف آنها بقوت شم و نطولا نافع مضر بدماغ و تمام آن مغنی لنبدست بخلاف بو شداده آن مصلح آن مورد سرکه تخمین با کاسنی و سلیخه گامو و بدل آن نانخواه اسنی وارد سفر جل عقب آنست زنجار بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و الف و را مهمله معرب زنگار فارسی بیونانی قنطولس و هندی آن مجود ماهیت آن زنگ مس است و انواع میباشد معدنی و غیر معدنی مصنوع معدنی آن در معدن مس متکون میباشد و بهترین آن بارسنقانیس و بعد از و هستی و نوعد یگر آنست که در مغاره قبرس بهنگام طلوع شعری ظاهر میگردد و منجمد میشود و این حالی از آمیزش بخاک و سنگریزه نیست و همچنین گرانی آن این بهر ردو و زیرک و اشکال آن محبوز نیست در انسان و مصنوع آن اقسام است یکی آنست که سرپوش مس را طرف سرکه تجوی گذارند که بخار آن زیر پوش بهرمن بزرد و بعد زنخیره و بار یاده اند انچه زنگ بر طرف اندرون آن بهم رسیده باشد بتراشند و باز چنان نمایند تا هر مقدار که خواهند و دیگری زنجار دوروستاآن چنانست که مس صفحه های لسیار تنگ سازند و بهم جهت سرکه گشنیز ملاین بپوشند و بگذارند و بعد از آن آنها را بسیار سرمه از زنگار شود پس زنگ را گرفته در سرکه تحقیقال آن چهار ادقیه سرکه کهنه داخل کرده و یا در مسی بسیار بنشاند تا غلیظ گردد بعد بمقدار دو بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نمود و قتیلها ساخته در آفتاب گذارند تا خشک گردد و اقسام دیگر نیز میسازند و بهترین همه معدنیست لیکن آنها مغشوش باشند بسنگریزه سده و غیره بیند و امتحان آنست که چون ترکنند و با انگشت بمالند نرم گردد بخلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش و بقلقنت تیز میکنند و امتحان آنست که بر آتش گذارند اگر سرخ گردد مغشوش است زیرا که قلقنت بر آتش سرخ میگردد و زنجار طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله است و اکال لذاع و مقطع میرهخا و قرحه و سبز نده گوشت و قلاع آثار و با موم و روغن جهت سلیخ و مانع زیادتی و تنقیه قروح خبیثه و ساقیه و مرهم جراحات و باعث رویانیدن گوشت با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و بزرو مقعده آن با عسل جهت تنقیه جراحات و سنجه در دانه و با مرهمهاسیه تا صور مقعده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جهت قرحهای اطفال بار در مرهمها اسنده و بان زیتی و گوشت استرخا شده و قلطت پلکها اخفا و اکتحال آن با عسل جهت غلظت اجفان و طلای محرق آن با فندق سوخته و کثیرا اسرخ و سفیده تخم مرغ جهت تاکل جراحات و سطح بدن مجرب محلول آن در شیر دختران و سرکه و با روغن گل یا غلیظ و خشک گردد جهت حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق آن که در سود و کش شیر اسود لبیا گردد جهت جرب و سرخی پلک چشم و سلاق و رطوبت او را خشک کنند و بد طبور با ادویه مناسبه جهت امراض چشم و با مرهم جهت خوردن لحم زائد و اصلاح قروح خبیثه متعفنه و با ادویه مناسبه جهت قروح شهد به مرض و چون با نشق لسنند و قتیله ساخته در بواسیر گذارند فائده بخشد و نفوخ آن در بینی جهت بدبوئی و زخم آن نافع و لیکن باید که دهان را با آب لشنه که گرد آن بحلق نرسد زیرا که گرد آن مضر حلق است مصلح آن شیر تازه دوشیده مسکه و چون بخار مضر اعضای عصبیست استعمال آن بغیر در جائز نیست و عند الضرورة مقدار کم آن با ادویه مغریه و ادهان و لعابات و بعد از آن کشنده لقرحه جگر و لبعد از انجا و از معده عدیم العلاج مصلح آن جلاب گرم و روغن بادام و لعابها و مرهمها و چیزهای چرب میانه و شیر اسفیداج و زنجفر و زیبق خورده است بدل آن بوزن آن قلیمیا و نیم وزن آن زنجفر است زنجبیل بفتح زاء و سکون نون و فتح جیم و کسر با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و لام هندی تازه آنرا درک و خشک آنرا سونتهه نامند و سندهی نیز گویند ماهیت بیخ است معروف نبات آن شبیه بنبات شقاقل و دراز آن چکسیر و برگهای آن باریک و طولانی بقدر یک شبر و زیاده و بی گل و ثمر و با در زندران نیز بهم میرسد در بلاد هند و دکن و گجرات و بنگاله بسیار میشود و ملیتا تازه آن بهم میرسد و کوچکی شتی نیز میباشد و کوهی آن بزرگتر هم و ریح و هم در گیاه و زنجبیل ریشه سفید خشک را سندی سنتوه نامند و این بهترین همه است و انچه کرم خورده باشد زنجبیل مکی رنده تنها برگ و یابیده نهایت بد ریشه کی مانند آن هیچ نمیشود طبیعت تر و تازه آن در سوم گرم و در اول خشک آن در دوم خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مقوی قوت حافظه و هاضمه معده کبد و فتح سده جگر و هبی و تحلیل ریاح غلیظه معده و امعاء و مقطع طعام و در رطوبات غلیظه چسبیده بسطح معده و امعاء و غیرها و مجفف آنها و ملین طبع و مخرج اخلاط غلیظه و رطوبات دماغی و حلق و برودت اعصاب جهت فالج و کرم معده و یرقان سده و تقطیر البول حادث از برودت و ضعف آلات بول و اسهال که از فساد غذا باشد و جهت دفع سموم حیوانی و تسکین تشنگی بلغمی و با نباتات و اند جهت رفع مضرت میوه های تازه و رطوبت معده

و با جرده و تخم مرغ نیم برشت جهت ازدیاد منی و غلظت آن و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و معین قوت مسهله تربد ما خولنجان است جهت تقویت باه و ازالهٔ رسوب
و اکتحال آن جهت غشاوه و سبل و بیاض و سعوط آن [illegible] دافع آن [illegible] خشکی بلغمی و ضماد آن جهت تقویت اعضا و که از وضع ریاح بواسیر و اوجاع بارده و ورم بارد بلغمی [illegible]
بسایر اعضا یا دوده آن به جهل قوی است و در تاثیر و بستور مالیدن سفوف خشک آن گرم نگاهداشتن آن موضع که هوا اثر بدان نرسد و بستو بدن [illegible] نصف آن نیز خشک
نرم کوبیده و بیخته و بیا و نیز مقدر حلق و مصلح آن عسل و روغن بادام مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن [illegible] فلفل است و جمار [illegible] [illegible] کیفیت ضماد تر و تازه [illegible]
والالتهاب و تحلیل و رم ریح [illegible] و تسکین اوجاع بارده نافع و نوع کوهی آن [illegible] [illegible] آنرا نرم [illegible] [illegible] [illegible] جهت اوجاع مفاصل [illegible]
بارده و ترشه او رام [illegible] نافع و [illegible] و طلای خشک آن و با آب تازه آن [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] از آن [illegible] اول است
در مزاج و خاصیت و تر و تازه و این با اکثر ورق کرده با نمک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تقویت [illegible] [illegible] دهان [illegible] [illegible] [illegible] از نوع اول نیز تازه
آنرا ورق کرده [illegible] با نمک و آب لیمون پرورده و با خشک آنرا کوبیده بیخته با نمک و آب لیمون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زنجبیل الکلاب ماهیت آن گیاهیست
آن شبیه به برگ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنرا زنجبیل الکلاب نامند [illegible] [illegible] طبیعت آن در سوم گرم
اول و خشک افعال و خواص آن ضماد تازه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قوی الفعل ضماد برگ آن محلل اورام صلبه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زنجفر [illegible] [illegible] و سکون نون و فتح جیم و سکون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ماهیت آن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حجر الزیبق [illegible] [illegible] [illegible] سرخ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بسیار تیره [illegible] [illegible] [illegible] طبیعت آن گرم و خشک در دوم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] افعال و خواص آن قابض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] جراحات و خشک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سوختگی آتش نافع و با موم روغن جهت سوختگی آتش [illegible] [illegible]
جراحات [illegible] گوشت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جهت [illegible] [illegible] [illegible] تحلیل [illegible] [illegible] تحلیل ورم بارده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آنهاست و لیکن باید که چشم و گوش و دهان را از آن محافظت نمایند و عند الاستعمال در دهان [illegible] [illegible] [illegible] از سموم قتاله است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بخناق و کرب و خفقان و جمود و سایر احوال زیبق خورده و اصلاح آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مانند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که چون آن
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اوجاع مفاصل [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که آن
غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاخ زرد بود و آنکه گل دارد یک
[illegible] [illegible] [illegible] شاخ چهار و پنج و شش [illegible] گل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از آن گفته اند [illegible] [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و [illegible] معتدل [illegible] [illegible] گرم [illegible] افعال و خواص آن ملطف و مقوی دماغ و
[illegible] افعال مانند [illegible] نرگس است و قوی‌تر از آن روغن آن که مانند روغن گل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوم گرم و در
اول خشک ملطف و ملین و مقوی اعضا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اعضای تناسل نافع بدل آن در [illegible]
افعال روغن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و سکون نون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بزرگ سرخ رنگ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لیکن [illegible] [illegible]

ورم و سوزش و خارش میکند و چون روغن بر زنبور ریزند بمیرد [illegible] و چون بحرکت باشد باز بحرکت آید و چون روغن چراغ بر آن ریزند بمیرد گویند
آنرا یک نیش قوی زهر دار است و ماده آنرا نیش ضعیف [illegible] زهر در ایام زمستان نیش آن [illegible] آن کم میگردد و ماده خانه آن معلوم نیست که از
جنس [illegible] آنرا [illegible] طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن طلاء آن با نمک جهت دفع [illegible]
گزیدن آن [illegible] مانند فالج [illegible] نافع و گویند چون [illegible] خشک نموده سائیده [illegible] با فانوذ [illegible]
است [illegible] و چون [illegible] نافع و چون زنبور کسی را بگزد و در عضو ملسوع درد و سوزش و خارش [illegible]
ورم [illegible] از انواع ضعیفه آن [illegible] آن گزیدن موضع لسع [illegible] بقوت [illegible] یا غیر آن [illegible]
[illegible] و با [illegible] یا گل [illegible] است یا آب غوره [illegible] و تازه و ضماد [illegible] آب [illegible]
تبدیل نمودن [illegible] گرم [illegible] بسیار [illegible] و خوردن [illegible]
العاب [illegible] و [illegible] خشک [illegible] اگر احتیاج [illegible] سائیده [illegible] که [illegible] داغ کرده [illegible]
با پیاز داغ کرده [illegible] و در بعضی [illegible] اوراق [illegible] زاده [illegible] آن [illegible]
[illegible] اندو یوسف [illegible] آن [illegible] است [illegible] آن [illegible] سبزی مانند [illegible] طولانی [illegible] باریک [illegible]
مانند غلاف [illegible] و طعم آن تلخ [illegible] و کراهیت [illegible] زبان و مسکر شدید و موحش بدن [illegible] آن [illegible] میباشد [illegible] زرطولانی
و این [illegible] طبیعت آن در آخر اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت [illegible] و جاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان و مثال
آن [illegible] و طلاء آن [illegible] جهت تحلیل اورام و ضماد آن جهت [illegible] نافع و چون [illegible] کنند قوت آنرا قوی گرداند
و [illegible] بسیار آورد و چون مسکر و مفرح دماغ و عقل [illegible] است و [illegible] بسیار [illegible] و اجتناب از خوردن آن [illegible] مصلح آن [illegible] روغن گاو [illegible]
[illegible] بدون [illegible] خوردن [illegible] بوئیدن گلها و خوشبوئیهای بارد [illegible] دماغ است [illegible] بفتح فا [illegible] ماهیت آن گیاهیست
[illegible] برگ [illegible] بستانی [illegible] گل [illegible] تلخ [illegible] آن [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] طبیعت [illegible] در دوم گرم و در [illegible] خشک [illegible] افعال و خواص
آن [illegible] مسهل بلغم [illegible] ریاح [illegible] معده و [illegible] جهت تحلیل اورام و جهت فالج و [illegible] سینه و پهلو و زانو و معده
و جگر و قولنج و [illegible] امعاء و گزیدن جانوران سمی و داء الثعلب [illegible] جهت تحلیل ریاح [illegible] جهت درد [illegible]
طبیخ آن با آب عسل [illegible] جهت [illegible] گرم [illegible] معده و [illegible] با عسل
جهت رفع [illegible] معده [illegible] طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط [illegible] جهت [illegible] گزیدن
جانوران سمی و با طبیخ انجیر جهت خناق [illegible] و ضماد آن با آب جهت ورم [illegible] و با شراب جهت تحلیل [illegible]
[illegible] و با انجیر جهت تحلیل ورم [illegible] مقدم [illegible] مصلح آن [illegible]
[illegible] مطبوخ [illegible] با [illegible] و [illegible] بفتح [illegible] و سکون [illegible]
آن [illegible] که [illegible] زمین [illegible] گیاهی [illegible] سبز [illegible]
[illegible] و بهترین آن [illegible] سبز [illegible] میان را
[illegible] آنرا [illegible] چون [illegible] آن [illegible] العرق [illegible] گرداند [illegible]
[illegible] طبیعت آن در دوم گرم و در اول [illegible] خشک است افعال و خواص آن [illegible] و محلل اورام [illegible] جهت استسقا [illegible]

سپرز و برودت احشا و گرده و تبرید با ضماد آن نافع و طلاء آن جهت تشنج و شکستگی اعضا و جرب و شپش و ریختن مژه و ابرو و تحجر مفاصل و قطع عصب و اکله و ورم مقعده و رحم و شبابه جمیع اورام صلبه و حوالی آنها و سرد آنها و با پیه مرغابی و طیور جهت تشنج و قرحه گوش و جراحت و تقصیب فرج و شقاق و قرحه با اکلیل الملک و روغن تازه و حمولا جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مضر محرور المزاج و مکرب مصلح آن سکنجبین و روغن گل و مرکب بدل آن لادن و مغز ساق گاو و گوسفند مقدار شربت آن یک مثقال تا سه مثقال زهرون آنرا از لقیم جدا کنند و بسوزانند و خورند و انجبات قروح بهذا کبر بهتر از ادویه است فصل الزاء المعجمه مع الهاء زهرة الملح بفتح زای و سکون ها و فتح را و تا و الف و لام و کسر میم سکون لام و حاء مهمله ماهیت آن چیزیست شبیه به شوره و سودرهم طعم و زعفرانی رنگ و تند و بو و کریه الرائحه شبیه ببوی ماهی المالح و قوی یا اندک رطوبتی گویند در حبشه لب نیل طغیان کرده بر زمینهای سنگ میماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک گردیده زهرة الملح حاصل میگردد و باسحق گفته که آن شبه دستی است که مانند غبار بر آن می نشیند و بعضی گفته باشد و زر مائل و سرخی است با اجزاء منعقد مانند دانه چند بهم جمع شده آنرا بر روی آب دو قسم است نوع در زیت گداخته گردد و بعضی در آب طبیعت آن نهایت گرم و خشک افعال و خواص آن مخفف و محلل قوی و طلاء آن نافع برص جهت عشا و غشاوه طوبتی و اگر گوش تراوش کند و قروح خبیثه و اکله و نقش جلد و آثار قروح و صمغ رویانیدن موی بسبب احتراق با روغنها جهت رفع عبا و آشامیدن یک دانگ با سکنجبین جهت مرغ نافع و با شراب جهت قولنج و در اسهال قوی تر از نمک هندی و در عرق حقر معده مصلح آن نعو و هندی مقدار شربت آن تا نیم درم و یکدرم آن کشنده است و مقابل علاج نیست زهرة النحاس بضم زاء و فتح حا و الف و سین ماهیت آن چیزیست مانند نمک آن کاز پاشیدن آب سرد بر مس تفته بهم میرسد و در معدن مس نیز یافته میشود و بهتر آن سفید زیره دانه آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک است افعال و خواص آن اکال لذاع و قابض و جالی و آشامیدن سه قیراط آن مسهل خلط و ماء اصفر و اکتحال آن با دو ملحی که آنرا کم نماید جهت تحلیل غشاوه بصر و قطور سمیدان با روغنها جهت رفع کری مزمن و غرغره آن با عسل جهت ورم بارده لهاة و لهاة و بارده با روغنها و اصلاح جهت بردن گوشت زائد در حلق که گوشت زائد در بینی و بواسیر و تحلیل اورام مقعده و خشک نمودن قروح و بواسیر و نقشها و قروح خبیثه با شراب جهت ثبور و قلع سبق سفید و از سموم قتاله است زهره بفتح زای و سکون ها و فتح را و مهمله و ها در نقل شامی را نامند و در مغرب قرنفلیه نامند مذکور خواهد شد بفارسی اسم مرادف و بعربی بر زهره اطلاق می کنند و بهرن را نیز نامند فصل الزاء المعجمه مع الباء الموحدة و الیاء المثناة التحتانیه زیبق بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح با موحده و قاف بفارسی سیماب و جیوه و بهندی پاره و بفرنگی ماهیت آن از جمله فلزات معدنیه است و شبیه نقره گداخته متحرک و معدن آن بلاد چین و خزنگ است و اکثر بلاد ازان بلاد می آورند در ظرف چوبی و نیز مسموع گشته بهترین آن چیزیست که در شهر زاده جهت آن که از ارض جدید ربع جنوبی است قلیلی تا ال العجل می آورند بدین قسم که حیوانات مرده متعفن شده همچو اسکات در چاهها میکنند و سرآنها را بسته تا مدتی مقرر در زیر زمین دفن میکنند پس برآورده آنها سیماب میبابند و اگر از ایام مقرره بگذرد که بر بیاورند آنها را خالی میبابند و نیز مسموع شده که در معدن طلق قلیلی بکون میبابند و قطعه ضخیم طلق نیز میبابند و از خواص آنست که فلزات دیگر را فانی می گرداند چون بدانها رسد لهذا از چین در ظروف چوبی که آنرا البزنگی گویند می آورند و چون حرارت بدان رسد خود نیز فانی میگردد و در آب چاهها پست نمناک مجتمع میشود چنانکه چاهها طمع گران کار میکنند نزدیکی آن آب میگذارند و در آن قدری جمع میگردد طبیعت آن در دوم سرد و در سوم تر گفته اند بعضی گرم و تر دانسته افعال و خواص آن چاه و قابض چون میرسد و مرطوب المزاج در سرما چند روزی در ایام زمستان هر روز بقدر یک حبه تدریج تا یک دانگ خام آنرا بخورد و بالای آن آب گوشت بیاشامند که از آن نقص معین بود لذا اشتقاق آن از امعا و برآمدن آن گردد و زیرا که سیماب خام در معده میماند و بعد برمی آید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعصاب و باضمه و باه در مزاجی که موافقت کند بعید نیست و طلاء مقدار قلیل آن که یک مثقال تا دو مثقال باشد بتارک سر در ماه آخر هر ماه و تحت التشاع بعد از سر تراشی که شپش و رفت و تنفر خفیفه اند کشتن آنها نمیتوانند بجهت یکه خون برنیاید و سیماب را با آب برگ تنبول یا با آب کمار یا با آب هان و یا بازده ماست و یا بعضی ادهان مناسبه بمقدار بمالند که سیماب کشته گردد یعنی اجزای آن متلاشی شده باید گردد و بران بتراشند تا تمام آن منجذب گردد و بعد از آن بشویند و بعضی بعد از سر تراشی تنگا یا پارچه ضعیفی را در کنار خود فرش نمایند و مقداری سیماب خام را در پارچه بسته بر بالای خود میمالند و آنچه از آن ریخته شده از بالای پارچه باز جمع نموده بدستور بمالند تا قریب یک ساعت و اگر آنرا با آب برگ تنبول یا آب ریحان یا آب با نهمن یا غیر آن کشته بمالند نیز نافع است و اگر در تحت التشاع اکتفا بمالیدن نمایند نیز خوبست جهت تسخین دماغ باید رطوبات و امراض حاصل دمشه ازان در رفع نزلات و مرضی که در بنگاله مشهور است که در لغت ایشان ... و آنرا ... موثر و مالیدن

امدن آن بر کف ها و دست باعث جرب ... اثنای آتشک ست و بدستور لیدن آن بر زانه های آتشک و قروح و بر وجع خبیثه یا روغن گاو و کره با یکصد و یک آب شسته
یا با موم و روغن ها که مناسب بود و آن نیز همین اثر دارد و باید که بعد از تنقیه بدن در یک هفته سه بار بعمل آورند و در آن بین غذاهای لطیفه با کم نمک تناول نمایند و لیکن
باید که بهمان اعضا رسد به دهان و حلق و دماغ و گوش نرسد زیرا که بسیار مضر بدماغ و مولد فالج و بطلان قوت سامعه و فساد قوتهای باطنی و ... ست ... بندند بار ...
و غیرها از دود آن میگیرند و اگر نگیرند ... گشته آن با تخم خربزه و بادام تلخ ست جرب حکه و رفع جمیع آثار و اکله و سعفه رطبه و قروح ساعیه و سائله و رفع
قمل چون با حنا و روغن گاو بهم رسیدن بمالند نیز جهت رفع و چون کشته آنرا بریسمان بمالند و بر گردن و کمر و با مو بندند مانع زادن قمل گردد و اگر بر گردن حیوانات
بندند منع تکون قردان یعنی کنه حیوانات گردد و با کندر و اسفیداج و موم و روغن زیتون طلای آن جهت دانهای آتشک و قروح خبیثه و آکله از مجربات ست خاک زیبق
که در ظرف آن بهم رسد در جمیع افعال مانند مقتول آنست و در سمیت نیز مانند آن چون زیبق را القلعی ... نسنده و بخور دود ... هندی بقدر مقدار شربت از غیر مقتول ... رم بدل
آن صاحب محلول و مصدر آن بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق اخلاط و محلل قوتها و مقطع اعضا و چون مقتول آنرا با ورق نقره خوب حل نمایند و بر مس و یا برنج که
صیقلی باشد و با آب لیمو آنرا خوب پاک شسته که چربی در آن مطلقا نباشد بمالند و بر آتش گذارند تا قدری سواد آن نقد شود نمایند پس جلا نمایند مفضض گردد و اگر با طلا حل
نمایند بر مس و برنج و یا نقره بدستور بمالند مطلا گردد و نیز چون مس یا برنج و نقره را پاک شسته با آخالص آب لیمو پس سیماب بر آن بمالند و ورق نقره و یا ورق طلا بر آن
بچسبانند بحسب یک ورق و یا ده ورق بالای هم اگر سنگین و بسیار رنگین خواهند تا سه ورق پس اندکی قلیل بر آتش گذارند تا قدری سیماب المصعود نمایند مهره نمایند باز قدری
بر آتش گذارند و مهره کنند ملمع نقرئی و یا طلائی میگردد و چون زیبق را در گوش کسی ریزند او را اختلاط عقل عارض گردد و تهیج بصرع و سکته و بطلان سامعه شود و تدارک آن
آنست که گوش را معکوس بطرفی که زیبق دارد نمایند میلی از رصاص مذهب در گوش کنند تا زیبق بر آن بچسبد اگر یکدفعه تمام آن بر نیاید دو دفعه و سه دفعه تا تمام آن برآید چون زیبق
السوزانند که مانند با و گردد و با ادویه مناسبه خلط نمایند جهت قولنج خصوصا ایلاوس مفید ست و تدبیر کسیکه زیبق خورده باشد اگر غیر مقتول ست بزودی برآید
بحقن و آشامیدن آب گوشت ... و اگر مقتول ست او را وجع بطن و مغص شدید و ثقل زبان و احتباس بول و ورم جسد عارض گردد علاج او آنست که شیر ...
دوشیده بنوشند و قی کنند با خمیر ... و نشستن در ... با شراب ... و روغن ... و آشامیدن ... چرب مفید و سایر ... اسفیداج ... شد
و چون غیر مقتول آنرا بر پارچه کرباسی بمالند بطریق عصابه کسیکه بر سر او شپش بسیار باشد بر سر بندند شپش بسیار ... در چند مرتبه بالکل برطرف گردد و
دستور تنقیه حب زرد او و دهن و ضماد و عقد ... مراهم و معجون آن در قرابادین مذکور شد و اطبای فرنگ سیماب را مکلس نمایند ... و با ادویه مناسبه
مکلس کرده آنرا از ملک خود می آورند خصوص ... میگویند جهت آتشک و قروح خبیثه و تقویت قوی و ارواح و حرارت غریزیه ضعفا و پیران نافع ... طریقه
استعمال آن آنست که تا پنج روز یا هفت روز یا نه روز روزی یک حب که مقدار فلفلی ست صبح ناشتا ... بسازند و از حموضات و ترشیات و بقولات اجتناب
نمایند و هرگاه دهن جوش نماید آن زمان ترک نمایند بعد از آن نیز تا مدت سی چهار روز پرهیز نمایند زیتون بفتح زا و سکون یا و ضم تای مثناه فوقانیه و سکون واو
و نون ماهیت آن بری و بستانی میباشد بستانی آنرا درخت بزرگتر و برگ آن ... سبزتر از بری و درخت آن بعد از چهل سال ثمر میدهد گویند تا هزار سال میماند
گویند برگ زیتون جبلی نیز مانند برگ زیتون بستانی ست طبیعت رسیده آن گرم در اول و با قوت قبض نارس آن سرد و ... خشک و سیاه آن گرم و خشک افعال و خواص
آن شیر ... السود ... تازه و باقی رنگ آن ... معده ... آن ... کنست که در آب ... با طعام خورده شود ... بعد از آن
و تقویت معده و دفع آن ... حابس طبع ... سوداوی ... مصلح آن ... بادام و ... و سرکه و گویند ... مصلح ... آن فرق
اخلاط مصلح آن شیر ... جهت ... سوختگی آتش ... طلای ... آن ... جهت ... سیاه رسیده آن با دانه جهت
... آن ... گرم و خشک ... جهت ... چشم و ادرار ... مستطع شده باشد ... وزیاده شدن
آن ... فارسی ... جهت ... جهت اسهال ... جهت قلاع دهان و ضماد پخته آن با آب خورده ... تقوام ... رسیده
جهت دندان کرم خورده ... آن ... جهت ... و دندان کرم خورده و آشامیدن مطبوخ آن ... جهت ... مفاصل ... با آب مطبوخ

اسناق الحمام ... روغن ... ماده ست ... ساغین

جهت قروح باطنی و مقعده و رحم و عصاره آن با فعال مذکور مانند برگ آنست و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و نزف الدم آن و ضماد خام آن جهت براندگی حشفه و قطع ریختن مواد چشم
و تاکل پلک آن نافع و در غسل شیافات کحل الجواهر میفرمایند و چون مغز دانه آنرا با پیه آرد بیامیزند و بر بن ناخن گذارند آنرا ساقط سازند و بیخ درخت آنرا چون با قدری برگ شیاف بخوریند
و بدان مضمضه نمایند جهت تسکین درد دندان و سعوط آن جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت موثر و تعلیق بیخ آن با خاصیت جهت
سم عقرب مجرب و چون شاخهای باریک برگ تازه آنرا در کوزه کنند و در کوزه کوزه گری گذارند تا بسوزد و لیس کوتر آورده شکر آن بپاشند و بار دیگر بسوزانند تا مانند بالنخد که معد
گردید که بعراق کمی یابد گویند در جمیع افعال قوی تر از توتیاست و در ابدال آن یا سر که جهت عرق النسا بر بالا تو بانیه جانب حشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمو دن در موضع آن
و بر قطع آن علت از مجربات گفته اند و ضماد مدقوق برگ شاخ اقسام زیتون را نیز و این نیز مجرب دانسته اند و در طیبیکه از شاخ تازه آنکه در حلیس سوختن برمی آید جهت جرب و سعفه و قروح آن
و تقطول طبیخ همه اجزای آن جهت صداع و شقیقه و دوار و رطوبت آن و بستن آن جهت گرفتن هوام و نگاهداشتن عصای چوب آن جهت قبول عامه و نضجی اورام و برکت موثر ضماد در تا آب کسل
و آب فقیر آن جهت داء الثعلب جهت سعفه و بثور شهانی نافع و مضمضه آب گل کرد زیتون در ان خایند یا مخند جهت استحکام دندان و لثه سفید و صمغ آن در صورت شیبیه ستقمونیا و کل لب خیست
طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن در تقویت دهن قیح تر از کند و جهت سعال و از هن اخراج بلغم و رفع رطوبات جراحات تمام و قها جهت یبوس بدن گو
موثر و صمغ بری آن قوی تر و در بول و حفظ و حمول آن جهت جرب مفرح رحم و ستون آن جهت تسکین درد دندان که مخور ده شود و عصاره برگ زیتون که برگ آنرا بکوبند و بر آن شراب
و آب بپاشند و بفشارند و بگذارند تا منعقد و خشک گردد جهت سیلان سلوبات و نفث الدم بهتر از ان را دو نیه زیتون الماء زیتونیکه نرد و رکاب آنها رسیده در جمیع افعال ضعیف تر از
انواع و بعضی گویند زیتونیکه در آب نمک در د باشد مسمی بزیتون الماء است زیت بفتح زاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء فوقانیه ماهیت آن روغن زیتون است و از مطلق
آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده گیرند و مغشوش و غیر مغشوش میباشد مطلقا غیر مغشوش آن آنست که اجزای آن زود بر سطح بدن منتشر گردد و از هم منقطع نگردد بخلاف مغشوش
طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی قول بر طوبت آن دارند اصل مغشوش آنکه در آب گرم ریزند و بهم زنند و بگذارند تا بالای آب آید و منجمد گردد و برداشته گرمی آن کمتر
و العطف میدیع افعال و خواص آن آشامیدن چهار مثقال آن با یک رطل آب گرم و با استعمال مسهل قوی جهت در دعضای عرق النسا با قراب آب گرم جهت رفع قولنج و
زحیر و اخراج کرم معده و تفتیت حصاة و ادرار بول و عرق و اوجاع مفاصل عرق النسا و حرکت غیر ماوقتی کردن با آنجهت رفع سمیت ادویه و حقنه با آن جهت رفع قولنج و
درد کمر و مفاصل و عرق النسا و تمریخ بدن با آن جهت اوجاع بارده و بیاض مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها مفید بمقدار شربت آن تا هفت مثقال و چون ز یکسال از ساختن
آن بگذرد و بعضی گویند چون شش سال بگذارد آنرا زیت العتیق نامند طبیعت آن گرمتر از غیر عتیق آنست افعال و خواص آن محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف
قوتهای آنها و تلیین جمود اعضا و رفع ضربه و اکتحال آن مقوی بصر و رافع بیاض قرنیه و جرب و سلاق و در سلاق قائم مقام تدهین و چون گرم نمایند و بر موضع
عقرب گزیده بمالند تسکین الم آن نماید و چون زیت تازه به آب بجوشانند تا نصف رسد بدل عتیق میگردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان است و هرچه
کهنه تر شود قوی تر میگردد و گویند تا چهار هزار سال قوت آن باقی میماند و چون زیت را با همسوزن آب بجوشانند تا آب بسوزد و همچنین تجدید کنند تا شصت مرتبه
آن روغن را چندان بجوشانند تا نصف رسد بهتر است و بهتر از روغن بلسان دانسته اند و از اسرار جمیع تشمیر ده اند و آنچه از زیتون نارسیده گیرند آنرا زیت الانفاق نامند و بهترین آن آنست
که بیلون ع و صدف باشد طبیعت آن معتدل با قوت قابضه گویند در اول سرد و خشک افعال و خواص آن تسمین تن و مقوی لثه و دندان و اعضا و موافق معده و صاف
کننده اخلاط مفتح سده و قاطع عفونت و مانع ادرار عرق جهت تفتیت حصاة و ادرار بول نافع و مضمضه آن موافق درد دندانها و مواد ... کردن رنگ رخسار
و گویند چون لبست و دو درم آنرا با مثل آن عسل و ثلث آن آب گرم کنند و روغن بیاشامند در ساعت باره جماع و بیاشامند در اول فرا آب گرم بیاشامند از جمیع قر و با بارده و
مفالج و مثال آن نجات یابند و صیادان بجهت آنرا باعث هیجان شهوت باه شود و در تجربه نبشته اند دهن زیتون لینه ... ... منقص گیرد مولد غلط فاسد و بیار ... سنجر
و مولد ... مصلح آن شربت بنفشه و دهن زیتون ... افعال و خواص قائم مقام روغن گل سرخ دانسته اند در اوجاع و سرفه و الم عرق حافظ سیاهی مو ... آن موی دندان
متحرک ... سیلان خون ... مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص نیز ... نه نشسته اند و تدهین بدن ... نافع
کننده ... آن در قطع بعض اخلاط و تقویت اعضا ... زیت عذب زیت الانفاق و اهل عراق آن ... رکابی نامند جهت آنکه ... بر ...

وهای معده که تمام اهل ست و چون از شام آنرا بپشت شتر بار کرده بانجا می برند لهذا زیت رکابی نامند و آنرا زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسیکه آنرا زیت
مغسول دانسته دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب اندازند یا در ظرف کرده در تنور گرم گذارند تا آنکه پژمرده و نرم گردد پس کوبیده روغن آنرا
فشرده بگیرند و یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده و صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند اما احتیاط نمایند که روغن نسوزد و زیت انفاق
نمک طعام و بگذارند تا نرم گردد پس مالیده فشرده و هم آنرا بگیرند همین روغن زیتون است زیت انفاق بفتح زاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف
و راء مهمله بعربی بمعنی الزیت نامند ماهیت آن نقل روغن زیتونست طبیعت آن با اندک حرارت و چون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ گردد و بعد از آن
بفشارند و نگاهدارند طبیعت آن در دوم گرم افعال و خواص آن قوی تر از حفص ست طبوخ آن با شراب ماء العسل جهت درد دندان و با نقیع ترمس جهت
بحرب سودا و انثیین و داء الثعلب نافع و گویند هر چند کهنه تر شود بهتر می گردد و در افعال قوی تر و در ابدان مرطوبین مولد قروح و ضماد تازه آن با آب جهت درد مفاصل و عرق النسا
و نقرس و استسقاء و التیام و التحام زخمهای ابدان لاغر خشک نافع ست زیت السودان بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن
روغن ثمریست که زیت الهرجان اهل مغرب اقصی ارجان و ارقان خوانند درخت آن دو نوع ست یکی کوچک که بادام کوهی ست و بشیرازی بحرک بغربی و زالبرا
دوم بزرگ خار دار و ثمر آن نیز مانند بادام کوچک و روغن از ین گیرند و طعم روغن آن شیرین و خوشبوست و بشیرازی درخت نزار جن خوانند و در عراق نکس و بادام کوهی
و خار آنرا و او اب میخورند طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است افعال و خواص آن مع لذوجت صالح و لطف اخلاط و ادرار فضلات و تفتیح سده و جهت
امراض سوداوی و بارده مانند جنون و وسواس و فالج و خدر و اورام بارده نافع و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که زیت السودان غیر زیت هرجانست که آن چیزی ست که از بلاد سودان
آورند سیر ماج بکسر راء و سکون یاء و راء مهمله و فتح باء موحده و الف و جیم معرب سیر بافارسی ست ماهیت آن بطریق مذکور در شعار الاسقام آنست که گوشت
را بقدر یک رطل ریزه ریزه کنند و اگر مرغ ست از بند بند جدا کرده و با دارچینی و نخود مقشر در روغن کنجد تازه در آب بجوشانند تا پخته گردد و نیم رطل سرکه و ربع رطل
و با شکر سفید یک اوقیه مغز بادام کوبیده و رگلاب شیره گرفته و یک درم کشنیز خشک و بوزن آن عود هندی و سدس قیراطی زعفران داخل کرده بجوشانند و بقول شارح اسباب و علامات آنست
که نگیرد پیاز را و بکوبند یا ورق کنند و کشنیز خشک کوبیده و در روغن بادام بریان کنند و آب داخل کرده و در جوش دهند تا پخته گردد پس قلیلی سرکه و شکر سفید اندک و قدری کشنیز سبز
کرمانی در آن داخل نمایند طبیعت آن معتدل مائل بسردی افعال و خواص آن لطیف و موافق امزجه اصحاء و صفراوی مزاجان که دچار مسکن صفرا و قاطع
و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سدد و جهت شکمهای نایه و شرط الخشیف فوقها سرقه یاره دست با بجهة از دهم در بیان و دیه که حرف دال نها سین مهمله است

فصل السین مع الالف ساج بفتح سین و الف و جیم بهندی ساک و ساکون نیز مانند ماهیت آن درختیست هندی بقدر چهار و سه ذرع و صلب مائل بسیاهی
و کثیر الورق و خوشبو و برگ آن بزرگ و عریض اندکی طولانی و ثمر آن بقدر فوفل و لیسه اندک طولانی و در کوهستان میشود و ثمر آنرا جوشانده میخورند طبیعت چوب آن
در دوم سرد و خشک با اندک حرارت افعال و خواص آن ضماد سائیده آن با سرکه جهت درد سر حار و تحلیل ورم حار و در روغن جهت صفراویه خصوصاً با آب تشیلر بارده
و خوردن نشاره پخته تسکین تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهت اخراج صفرا و بلغم و کرم معده و قوی الاثر و ضماد محرق آن که بعد از احراق در آب بشاید و امثال آن اندازند
پس سائیده طلا نمایند جهت ورم اخفاء و تقویت باصره و جلا و قاطع مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال مضر جگر مصلح آن عناب است و بدل آن قابلیفن زحمت ضماد
آن باعث خشونت جلد بدن و روغن ثمر آن غلیظ و خوشبو جهت دراز کردن موی و رفع خارش آن مفید و گویند زن چون مشک گذارند حافظ بوی آنست و زن آنرا
زیاده از مساوا و را ن بفتح سین و الف و فتح دال و الف و واو و راء مهمله و الف و نون معرب سیاه دارانست یعنی سیاه خنان و در الغت فارسی درخت سیاه دار نوعی از
جوز الکام نامند بجهت آنکه قسمی از اوراق ان تر ترینجیست و آنرا اسود المفصات نیز گویند ماهیت آن چیزیست سیاه مائل بسرخی و براق شبیه بشیح و با اندک تلخی و در
دنبالهای و بلاد حوالی آن بهم میرسد و گویند که در درخت نابجل ام همین بهترست و آنچه تحقیق شده از سمت خطا می آورند و هندی کرمی خطائی نامند و صاحب منهاج گوید صمغ نیست جمع
گویند چیزیست مانند صمغ که در اندرون درخت گردکان مجوف شده یافت شده و صاحب اختیارات بدیعی گفته چیزیست که در میان درخت بطم کهنه یافته میشود و آنرا آب بتم
و گفته که صاحب طعام از درخت بود یعنی گردکان تا درخت بطم سوکرده با بجلهٔ ازاد و مجهول الماهیت ست و بهترین آنست که چون آنرا بشکنند اندرون ابراق باشد و چون بر آتش گرم بر زبانه آتش

محلول آن برنگ ملاشتر باشد و طعم آن باندک تلخی بود طبیعت آن در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلله افعال و خواص آن با ردع اورام حاره و با آب زرشک قاطع نزف الدم بعلت ضعف است شرباً و ضماداً و قابض اسهال و محلل و ملتئم القیام دهنده زخمها و با سرکه شراب جهت ورم قضیب و مثانه و با شراب جهت تحلیل اورام بارده و محلول و مثقال آن در آب برگ مورد تازه که روغن مورد در سه مثقال داخل کرده بر مولد جهت تقویت بیخ و منع اسقاط آن با روغن مورد جهت منع ریختن موی مضر و بی‌اشتهائی مصلح آن سودا آنست و از جمله آن با سرکه حقنه آن با سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن آن مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن دو وزن آن صورت ساذج بفتح سین و الف و ذال معجمه و جیم هندی تیره تیز پات نیز نامند ماهیت آن برگ درخت هندیست باریک طولانی از برگ بید کوچکتر و صحیم تر و خوشبو و اندک تند طعم زرد رنگ اندک غبرت و پنج خط طولانی از طول بیخ برگ آن رسته تا بسر برگ رسیده یکی از وسط و دو در کنار برگ و دو در بین کنار و وسط و خطوط باریک در عرض برگ چنانچه در برگهای دیگر اشجار می‌باشد و درخت آن بلند و بزرگ و چوب آن نیز خوشبو و بوی آن شبیه بسلیخه می‌باشد و بجای سلیخه بیفروشند و منبت آن اکثر در کوهستان هاست و در کوهستان سلهٹ که شمالی و شرقی بنگاله واقعست و درخت آنرا آنجا احیاناً بکار سند آباد خزان نیز می‌آورده گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و لیکن اصل ندارد و قوت آن تا سی سال باقی میماند و بهترین آن تازه تند بو و تند طعم آنست که فاسد نشده و سوراخ نباشد و بوی آن شبیه بوی سنبل دارد و در جمیع افعال مثل سنبل است طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مسمن و مسهل تریاق اسعاد و مصلح حال معده و مقوی اعضاء باطنی و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت وسواس و جنون و وحشت و تقویت حواس و سیلان آب بیا و بد بوی آنکه از شرکت معده باشد و خفقان و وجع فؤاد و ورم جگر و مزمن معا و ریاح و استسقا و یرقان و سپرز و تلفیت حصات و عسر ولادت و اخراج مشیمه و دفع مزه سوداء و منع و اخراج جمیع امراض مقعد و رحم و اکتحال آن تنها و یا با ادویه مناسبه جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نگاهداشتن آن همیشه در زیر زبان جهت لکنت زبان و عسر بلادت و سیلان که بسیار کثرت مغموده باشد مفید و ضماد کوبیده مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام جفان و طلای آن با سرکه جهت رفع بد بوی زیر بغل و بخور آن بخور آن جهت رفع عسر ولادت و مشیمه و گذاشتن آن در میان جامه و رخت جهت منع کرم زدن آن موثر و سایر خواص و افعال قریب بسنبل الطیب و از آن ضعیفتر مضر ریه مصلح آن مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت بمقدار شربت آن از مطبوخات تا یک مثقال و در معاجین تا نیم مثقال بدل آن دو وزن آن سنبل هندی و گویند سلیخه و یا طالیسفر است ساگوان بفتح سین مهمله و الف و ضم کاف عجمی و واو و فتح الف و نون ماهیت درخت هندیست که در جزیره دهناسری شهر تا و خیک سلیمانی در ملک دکن و ملاکه و از جزائر زیر باد اند پیدا میشود و درخت آن بلند و ضخیم که درخت هندیست که از آن نوع بزرگ بهم میرسد و پوست آن بسیار ضخیم و استخوان آن نازک رو مراه آنجا اولا پوست سخت بالای آنرا دور میکنند و اره و دندانه داری از چوب ترتیب داده و بر آن درخت میکشند از آن و آنها و مانند فتیله نیز چیزی جدا می‌شود از آنرا خشک کرده و آنها را بیفروشند و فتیله مانند آنرا کم ستانند و بعضی خود می‌آورند و بقول دیگر گردیست که در جوف درختی در آن میشود و بر می‌آید آنرا با آب تیز کرده جوب یا صمغ باشند و بعضی خنثی که از شیر آن بیرون میشود طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول افعال و خواص آن مقوی و مسمن و منعظ و مسمن بدن و ملین طبع است و دستور استعمال آن آنست که قدری از آنرا با شیر تازه و شیر دوشیده بپزند و صاف نموده بقند یا نبات شیرین کرده می‌آشامند و کسی که بشیر عادت نمیکند یا در بحار یا در آب پخته و با نبات شیرین کرده مینوشند مقدار شربت آن از دو مثقال تا بیست مثقال سالاماندرا بفتح سین و الف و لام و الف و فتح میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین و الف اسم یونانی نوعی از عظایه است و بترکی بیلانه اغو و برمانیا مندا ماهیت آن جانوریست شبیه بوزغه است و زردی اندک اشتها و دم آن کوتاه تر از پا و گردن آن کوتاه و بزرگترین آن تا ارش است ابرش و الملق از زردی و سیاهی بطی الحرکت و اکثر در دم آن سیاهی می‌باشد گویند آتش را تاثیر نمیکند و اگر در تنور اندازند آتش تنور افسرده گردد و اصلی ندارد و نیز گویند چون سنگ برو می‌زنند کارگر نشود طبیعت آن بغایت گرم و خشک افعال و خواص آن یک مثقال آن از سموم است مانند ذراریح و مسحن و منفط و مقرح مهلک و غشی که دهان مهر منتهی باشد و سستی مفرط و گوشت عضو چون دست و پای آنرا قطع کنند و احشای آنرا اخراج نمایند و در عسل حفظ کرده بنند از ند بالیدن آن عسل جهت داء الثعلب نافع و طلای آن با دهن و ماهیت آن جهت مفاصل و ورم بارد نافع و طلا آن کسی که آنرا خورده باشد حرارت شدید در معده و ورم شبیه باستسقاء و احتباس بول و ورم زبان و زوال عقل و تهیج و تبدیل رنگ بدن بسیاهی و منفط مانند ریاح و بیشه باشد و نجات از گزیدن آن نیز همان اعراض طاری گردد و معالجه و تریاق آن علاج و تریاق ذراریح است و لعوق راتینج و نمک السلطان با سکنجبین نافع

وعسل باشد و عسل آشامیدن و طبیخ کما فیطوس و خوردن قرنفل که دران کما فیطوس پخته باشند و خوردن برگ سوسن و روغن نیمبرشت پخته در قی صفراوی و مطبوخ با اصل السوس
و تریاق آن تخم سلحفات بری یا بحری در آب شیرین پخته ست سامان بفتح سین و الف و فتح میم و الف و نون ماهیت آن نوعی از بوریاست که بفارسی [illegible] نامند
بسیار نرم نرم و باریکست مایل بزردی و آن حصیر ترتیب دهند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جلوس آن باعث فرح و جهت رفع بواسیر نافع و خشتوان آن
قاطع نزف الدم است سام ابرص بفتح سین و الف و میم و فتح الف و سکون با و فتح را و صاد مهملتین بشیرازی [illegible] نامند و بهندی چهپکلی و بنگاله تکلی نامند ماهیت
آن اسم ذرءمله است ولیکن مصطلح آنست که بری آنرا سام ابرص و بلدری را وزغه مینامند که بفارسی چلپاسه آن کوچکتر از چلپاسه و شبیه بجرذون بالفعل ماهیت آن بجهت
سمیت چلپا نیست و بهترین آن آنست که در بتها نها باشد طبیعت هر دو نوع آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد کوبیده آن بر اعضا جاذب پیکان و خار از عضو
ثالیل و میله و مسمار و گذاشتن جگر خشک آن بر دندان کرم خورده مسکن درد آن و طلای خشک آن با روغن زیتون بر سر [illegible] پخته رویانیده موی و در رفع داء الثعلب
شگافته بر موضع عقرب گزیده گذارند وجع آنرا تسکین دهد و قطور زیت آن در گوش [illegible] با نرگس مشک در احلیل جهت رفع [illegible] بسیار موثر و همچنین جلوس در طبیخ
آن همین اثر دارد و خوردن آن مورث سل و امراض ردیه مصلح آن شربت ریباس و امثال آنست فصل السین المهملة مع الباء الموحدة سبج بفتح سین و
با موحده و جیم در آخر معرب شبه فارسی است آنرا سبق و شوق نیز نامند ماهیت آن سنگیست سیاه و براق و وزن [illegible] سبک از بلاد سودان و هند و جبال شام خیزد و بهترین
آن بسیار سیاه براق صافی [illegible] آنست طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن [illegible] جهت خفقان و گشودن سده و تقویت معده و تقویت
و یکدانگ آن با شراب مقوی باصره و در اکتحال محرق مغسول آن با عسل جهت جلای بصر و رفع غشاوه و رقیق و تقویت قوت باصره [illegible] و بستو میل آن [illegible]
و پیوسته دران نگاه کردن [illegible] مقوی باصره و مشایخ نگاهداشتن آن با خود بطریق انگشتری جهت رفع چشم بد و تعلیق آن بر سر [illegible] نگاهداشتن قطعه
آن که بقدر یکمثقال باشد جهت رفع فزع و وحشت آزموده است و گویند چون سوره لم یکن بر صفحه آن بقلم خفی و سطور دقیقه چند نویسند صاحب لقوه پیوسته دران نگاه کند و غیر آن
نظر نکند در یکروز لقوه آن زائل گردد و از مجربات شمرده اند و ارسطو گوید کسانیکه مس [illegible] در چشم ایشان ضعفی باشد یا مانند خیالی و یا جالی دیدن [illegible]
ایشان آئینه از آن سازند و اکثر دران نظر نکنند زائل گردد و طلای [illegible] آن آب [illegible] جهت [illegible] مجرب مضر [illegible] مصلح آن [illegible] اختیارات بدیعی [illegible]
که یکی از [illegible] آورند و آن [illegible] که در ایام [illegible] میگیرد و نوع دیگر را از [illegible] آورند و این [illegible] بهتر [illegible] اول است و [illegible] که آن را آتش [illegible] میکرد
مانند [illegible] لفظ است سپستان بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تا و مثناة فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است [illegible] و بهندی لسوره نامند و معنی
سپستان طبیب انگلیسیست بجهت شدت نفع آن [illegible] آنرا مخاطه و مخیطا نیز نامند ماهیت آن ثمر درختیست دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر آلو و [illegible]
و تخم آن [illegible] آن جدا و دوم ازان کوچکتر و تخم آن چسپیده بلحم آن [illegible] بزرگ [illegible] نوع در خوشه میباشد و در خامی و در رسیدگی زرد و بعد
از خشکی سیاه رنگ و بهترین آن رسیده تازه بحرینی آنست و درخت آن بزرگ تا بقدر قامت و زیاده بران تا پنج شش قامت و رنگ ساق آن سفید [illegible] آن
سبز و برگ آن [illegible] و بزرگ و اندک خشن و در بلاد حاره بسیار بهم میرسد و در اکثر بنیاد فارس فراح [illegible] طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در اول تر افعال و
خواص آن [illegible] و ریزه آن آشامیدن [illegible] آن یا مطبوخ آن جهت تلیین سینه و حلق و اورام آن و خشونت صوت و سرفه حار یا لیس [illegible] آواز و
تسکین حدت صفرا و عطش و حرقة البول حادات و حدت صفرا و اخراج کرم معده و اسهال محرور المزاج و مولد سودا و بلغم شود و مصلح ادویه مسهله و مسهلات حاره صفراویه و بلغم
و سحج عارض از شرب ادویه حاره و ازاد و ادویه حاده نافع و قلیل الغذا و مولد رطوبات بلغمیه [illegible] آنچه [illegible] خصوصا [illegible] بطبوخ [illegible] جهت گشودن دل مجرب مقدار شربت
آن از سی عدد تا ده مثقال مضعف معده و گویند مضر جگر است مصلح آن [illegible] و بدل آن عناب و آن خطمی است و چون چهار پنج عدد گرم [illegible] آنرا ریزه
ریزه کرده شیر تازه بنجوشانند و صبح لیده صاف کرده بیاشامند جهت جریان منی و قرحه احلیل و مثانه که بفارسی [illegible] بهندی سوزاک نامند نافع و ذرور پوست سوخته
خشک آن جهت تسکین وجع و زخم آتش سوخته مفید سیبیه بفتح سین و کسر با فارسی و سکون یا و ها لغت فرنگی نام ماهیست ماهیت آن ماهی است که در دریا بهم میرسد و استخوان آن
بسیار [illegible] و دگران بران نقش جلی منبور کنند و دران نقره و طلا گداخته میریزند و اطفال بروح میخولیند و لحم و مغز آن سفید و نرم و بر سوراخ مانند اسفنج و عدد جوف آن بجا [illegible] آن

آب بسیار سیاهی میباشد و هرگاه ماهی دیگر با شیشه در صید مقصد آن میکنند از آن آب باید قدری در آب میریزد آب سیاه میگردد و ماهی بر خیزد آن میخاید تا آن ماهی خود میگریزد و چون چوب آنرا در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در خانه چراغ نباشد گویند آنجا شهر از که در نظر می آید و گویند بیخ آن جهت تفتیت سنگ مثانه و کلیه و ادرار بول نافع است

فصل السین مع الخاء المعجمة سخار بسین مهمله بعد خا الف و را مهمله ماهیت آن گیاهیست شبیه بگز و پر شاخ تلخ طعم طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بجهت صرع سکته و فالج و تحلیل بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انضمام طعام و تفتیح سده جگر مضر محرورین مصلح آن رب ترش مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن بکوزن و نیم آن دو ثلث است سخاله آنچه از خذ است بعد از آن جدا کنند که بفارسی برده نامند و آنچه در حین کوفتن از آن ریزد

فصل السین مع الدال المهملة سداب بفتح سین و فتح دال و الف و بای موحده و بذال معجمه نیز آمده و لغت عربی است و بیونانی فیجن و رنکاریج و بلغم هیم و بهندی ساتر و ستابی و بلغمی و پنجی و هیکالی تیلی نامند ماهیت آن دو نوع است بستانی و بری و جبلی درخت بستانی آن تا بقد دو ذرع و پر شاخ و برگ آن ریزه و بدبو و بسیار سبز گویا بر آن غباری نشسته و گل آن زرد و تخم آن ... ثلاثی و ... سه پهلو مشابه شکل بهترین آن بستانی سبز تازه باشد و که در زیر درخت انجیر روئیده باشد طبیعت آن در سوم گرم و خشک تا آنکه آنرا گرمی و خشکی در چهارم است افعال و خواص آن در کافی از حضرت ابو الحسن علیه السلام روایت کرده که سداب زیاده میگرداند عقل را و از آنحضرت علیه السلام و حضرت ابی جعفر علیه السلام نیز وارد است که در آب باده میگویاند عقل او توقیر ... دماغی را و لیکن آب شیشت را تسعفن میگردانند و نیز وارد که جهت وجع گوش نافع است و اطبا گفته اند با تریاقیت و مفتح سدد و محلل ریاح و لفع و ... معده و مشهی طعام و ... بول و مخرج و فضول بسیار و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و ... جهة امراض دماغی عصبانی مانند فالج و رعشه و تشنج امتلائی و اوجاع مفاصل و عرق النسا و ... و جهت سینه و ریه و ... طحال و قولنج ریحی و تفتیت حصات و ادرار بول و ... حیض شرب آشامیدن آب برگ طبیخ آن با عسل بقدر دو اوقیه ... جهت فواق ... خشک جهت تسکین درد پهلو و سینه و تنگی نفس ... جهت تسکین مغص و ورم ... مفاصل و عرق النسا و ... مطبوخ آن در زیت جهت اخراج کرم معده مطبوخ آن با شراب ... جهت رفع استسقاء ... آن با مطبوخ انجیر و ... با انجیر و نمک ... آن با نمک جهت حدت بصر و ... برگ آن ... قدر قلیل آن ... و گزیدگان جهت سموم ... هوام ... آن ... بقدر یک درهم جهت ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب خوردن تخم آن ... بعد از جماع ... و مقاوم جمیع سموم ... مداومت خوردن برگ و تخم آن باعث ... جنین ... باعث ضعف بصر ... قلب ... بجهت ازاله ... عقرب و رتیلا و سگ ... مانع حمل ... آن در گوش جهت ... آن با سرکه ... اطفال جهت رفع ام الصبیان و قطع رعاف و ... برگ خشک آن ... قطع رعاف ... تسکین ... ورم ... با موم و روغن ... و عسل جهت ... بستن عضو ... جهت ... سفید ... آشامیدن مطبوخ آن جهت رفع قولنج ... روغن ... کنند ادرار بول کند ... باعث گریختن حیوانات موذی ... و عصاره آن ... با ... جهت دفع ضعف آن باعث حدت نور باصره و چون آنرا در ... گرم کنند و در گوش بچکانند جهت تسکین درد آن ... و سفید آب ... جهت جمره و غله و قروح رطبه سر با عسل جهت ... مفاصل و با عسل سعوط آن جهت ام الصبیان اطفال و گویند خوردن آن بجهت فالج و رعشه و تشنج ... و ورم ... بجهت فواق و آشامیدن ... جهت گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه و رفع زهر ... برگ آن مضر ... و مصلح آن سکنجبین ... مقدار شربت آن ... درم تا ... مثقال ... گویند ... آنرا ... با عسل و سکنجبین بیاشامند ... و ... حدت بصر و فواق ریحی و ... معده و قولنج ریحی ... و ... طبیخ آن ... زیت طبیخ ... مثانه ... بول کند ... خوشبوئی ... و دفع ضرر آن ... مفید نیست لیکن ... دماغ و صداع ... بستانی ... گرم ... خشکی آن ... جهت ... تحلیل خنازیر و اورام ... آنرا با چهار جزو آب ... روغن ...

تا مدتی بجهت استفراغ سپردوستا گرده و مثانه و درد پهلو و کمر و رحم عارض از خناق زبان تحلیل ریاح و لرزه و خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت زنبور و صعود طبخ آن جهت رفع تنقیل سامعه و حقنه آن جهت تفتیح قولنج ریحی و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است سعد اب بری برگ آن باریکتر و کم شاخ تر و بد بوتر از بستانی است ماهیت آن چهارم گرم و خشک دوم و گویند برآن غار یا افعال و خواص آن عقرب موم قتال است چهار درهم آن کشنده تر از دیگری است بحرارت سوزش اندرون منافی و سرخ گردد و چشمها تیره بود و غالب ایشد گرده و مداوا این تخم نامند مداوات آنست عصاره آن ماء عشت عاقت و قتال چون تر از آن و اکلیه بماند بنا و رنگ آن آب و مکان و گوسفند را و مرغان نیز بید حیوانات می دهی بنزدیک آن بنوشند و ضماد برگ آن جهت جذب مواد و احراق موت عضو و ضماد پوست نبات آن با شراب جهت دفع انقلب نافع و اگر در میشه باشد با عصاره و اندکی آن باید ممزوج نمایند محرور المزاج را استعمال آن اصلا جائز نیست و محرور المزاج چون خواهد استعمال آن نماید باید که بقدر ثلث مقدار البستانی اخذ نماید زیرا که تحمل این اضعاف تحمل آن است و گویند باغبر جمع طبخ آنرا تو رم درد صورت نیز باخارش نافع است باید که اعضای خود را با روغن بادام چرب نماید پس متوجه گردد سداب بستانی را سیقن لقار کتاره و بهندی نیز نامند و ثمر آنرا عربی گویند ماهیت آن بری و بستانی مانند آن و خار و از اصناف آن نامند و ثمر آن کوچک و خوشبو است و بالشکل سفید و بعد از رسیدن سرخ و زرد رنگ گردد بستانی آن کم خار و ثمر آن بزرگتر و لذیذ تر و خوشبوتر و شیرین و در شاهجهان آباد و اکبر آباد بسیار خوب و شاداب با شکال و انواع بزرگ و بالیده و تا بقدر آلوچه در زرد آلو و میشود و در بسیار رود و از آن در بلاد گرم میسر میشود بهترین آن بزرگ و پر گوشت رسیده شاداب و رنگ با سرخ رنگ آنست که دانه کوچک باشد و از سدر مراد و بزرگ رسیده آنست طبیعت ثمر آن در اول سرد و در دوم خشک و بستانی تازه آن سرد و تر و خشک سرد و خشک در دوم تر و ترش آن زیاده از شیرین و میخوش آن معتدل بعضی شیرین آن را در اول گرم دانسته اند افعال و خواص آن نارس آن قابض و برای نفاخ و رسیده آن قلیل الغذا و دیرهضم و صالح الکیموس و مسهل بعد و نیز طلا آن مسهل صفرا از معده و امعا مطفی حرارت غریبه خوردن تر رسیده آن مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب شیرین آن مفتح سده و کشنده کرم معده و امعاء و سرد و مصلح آن سکنجبین و خشک آن قوی القبض و آنکه سویق النبق نامند که کنار رسیده را خشک نمایند و خشنه آنرا برآورده آنرا آس نموده و تسخیر بحاجت بقدر مطلوب با ممزوج کرده اندکی شیرینی و یا اپالی از شربتهای مناسبه باشامند و برای آن بسیار نافع جهت اسهال کرار و قرحه امعا حمیات حاد نافع مضر دماغ مصلح و محرور سکنجبین و در سرد گلقند و مصطکی و آشامیدن نشیره مغز دانه آن مطفی حرارت حاده دمویه و صفراویه دو وقیه مجرد و حصبه و مسکن عطش مطبوخ دانه آن بغایت قابض و ضماد گویند آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها مجرب طلای مطبوخ آن سحق کرده غلیظ گردد جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها و عضلات و سعت حرکت اطفال مؤثر و ضماد شگوفه آن حمام جهت رفع شیر مجرب گفته اند که چون دانه بنوی را در گلاب تجربا نند و لکار برند از برگ و ثمر آن بو گلاب میدهد و اگر بعسل آورده بکار برند ثمر آن شیرین با قوه اصلی ندارد و برگ آن که سدر نامند ضماد آن و شستن آن در حمام بدان جهت زخمها و تنقیه چرک آن تقویت مو و منع سقوط آن و تقویت اعصاب طرد هوام و ضماد آن با غراب جهت تفتیح ورمهای حاره و تحلیل آنها و ضمادها نیز جهت تحلیل ورم حاره و نضج آنها و بدستور طبیخ تازه و یا خشک آن همین اثر دارد و ضمادها نیز جهت تحلیل ورم حاره و نضج آنها و لنساره چوب آن آخر اول سرد و آخر دوم خشک قاطع نزف الدم و رافع قرحه امعا و اسهال که از ضعف معده بهم رسیده باشد و دافع استسقا و سبز زرد بدستور حقنه آنجهت جراحات امعاد و ذرور آن جهت زخمهای حاره مانند جدری و غیر آن نافع و مقدار شربت آن تا هفت درم و آشامیدن آب مطبوخ ریشه بیخ آنکه از زمین برآورده اند پوست آنرا خراشیده پاک شسته ریزه ریزه مقدار نیم رطل در آب بسیار جوشانند تا قوت آن برآید و غلیظ و سرخ رنگ گردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت و فربهی بدن و نیکوئی رنگ بسیار نافع و غذائیت بسیار دارد و اکثر فقرا و جوگیان هند این را استعمال دارند و ضماد آن طلای جهته خراز نافع است فصل السین مع الراء المهمله سرج القطرب بکسر سین و فتح را و الف و جیم و الف و لام و ضم قاف و سکون طا و ضم را و با موحده و قطربل نیز نامند ماهیت آن گیاهی است که تر و تازه آن در شب مانند چراغ میدرخشد و این اسم مشتق از دو معنی است یکی از معنی سراج که بفارسی چراغ نامند و دوم از قطرب که کرم کوچکی است بعضی پرند و بعضی غیر پرنده که در شب میدرخشد بفارسی کرم شبتاب و بهندی بکه جوگنی نامند و نیز قطرب اسم حیوانیست کوچک بقدر مگسی که بر روی آب همیشه حرکت میکند بدون قصد بجانبی و در شب تاریک بالجمله می درخشد و آن اسم دوائیست که بیونانی افیلوس نامند بمعنی حدقه و نیز نباتی دیگر که آن را بیونانی

حبقس نامند و بعضے به چیزے حیلی که گل آسمان جونی ست و برگیاه دیگر که آنرا بیونانی لوسیماخیوس نامند گیاهی سبز که آنرا بلغت مغربی بجنابه نامند و سیان لیاه کتان سیاه هم سیه
و گل آن سرخ مانند و رد احمر و بیخ آن بقدر گرد گان و خفار آن و فالحان آنرا یافته میخورند و بر سپرج نیز اطلاق مینمایند جهة آنکه در منصب بیخ آن تو رانی در شبش میباشد
با دام که تر و تازه است لهذا آنرا در پارچه تر کرده نگاه دارند و بشر بیر سپرج الوفا اطلاق مینمایند و یوسف بغدادی آنرا بیر وج الصنم دانسته و گفته آنرا شجر سلیمان
بن داود علیهما السلام مینامند جهة آنکه حضرت سلیمان هم بآن استعانت میجسته بر بهنه اعمال خود و هم چنین اسکندر رومی و آن درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایام
و بیخ آن سپرج الصنم ست که پادشاهان تعظیم آن میکنند و در خزاین خود نگاه میدارند و درخت آن شبیه بعلیق ست و به تفصیل در ما لا یسمع مذکور ست و صاحب تحفه حکیم
میر محمد مومن گفته افیغون است و در حرف الالف مع الفا مذکور شد افعال و خواص آنجهت رفع سموم و گزیدن رتیلا نافع ست خس بفتح سین او را
سکون خا و سین مهمله اسم فارسی ست و بیونانی بطارس و زنکابن و بعلم حجاز و بهندی کیل و اردو لسوره نیز و در بنگاله لکهراج نامند ماهیت آن بیخی ست سیاه
رنگ مائل بسرخی و بر گره و پیاز ریشهای باریک و خطها ده باشد و آن سیاق بی ثمر و بی گل بلکه شاخی از بیخ آن میروید بقدر ذرعی و کمتر از آن بر اطراف آن گیاهی
مشرف تر و نزدیک بهم شبیه سبزه های بال ارغوان باده آن بی شاخ و منصور بر یک گرم تفع را چهار سال قوت آن باقی میماند و بهترین آن جزو رگ سنگین مائل بسیاهی ست
که مکسور آن فستقی رنگ باشد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن جالی و مفتح و محلل نضج و مجفف ملطف و مقرح و در فع قولنج
سودا و مسهل آن بلغم کرم شکم و معاخصه با تریاق سنفیذ با سقمونیا و عسل به ستر لعوق آن با اخراج حب القرع صفر دمانع حمل و مسقط جنین و اخرج حب القرع است
و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت گرده مثانه و عرق النسا و نقرس و در رفع نافع و اشامیدن یک مثقال آن با سه عدد زرده تخم مرغ نیم برشت سه روز متواتر
جهت رفع کوفتگی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از رفع سر آن شش رطل با زکر بقدر باقلی ریزه کرده در دوده از ده رطل عسل بجوشانند تا عسل شود
و با عسل یکسان گردد و در هر مثقال بمانند و هر روز چهار ده مثقال آنرا بنوشند جهت رفع درد و رکین من مجرب مفید در خشک آنجهت جراحات رطبه عسر العلاج بغایت
آزموده و چهار درهم آن با شراب جهت اخراج و حب القرع و جنین سه درهم آن جهة اخراج حیات که کرم دراز معده است و شرط استعمال آن آنست که قبل از آن
سیر خشک بخورند و بر گتا زه نوره العین طبیخ و چون چند روز متواتر بیاشامند مواد نقش چشم را بالکل رفع کند و ضماد آن بر هر عضو به مواخراج فصول
و چون با خاکستر طلا نمایند جهت رفع نزول آب چشم در ابتدای علامات آن مفید و خوشبو دن برگ آن در سخانه نافع کیک مضر به مصلح آن شیخ ارمنی مقدار شربت
آن تا دو مثقال بدل آن قیصل است بصر سک بفتح سین و ساین مهمله در آخر اسم درخت هندی ست و گویند که آنرا سلطان الاشجار و بفارسی درخت کرا نامند ماهیت
آن درخت بسیار عظیم مورون برگ آن با شکل تشریف لعرض انگشت کو چکتر و طول یک نیم بدر انگشت و از برگ تمر هندی مانند بزرگتر و شکل آن
و شاخهای باریک کجی در یکدیگر و متراکم و گل آن شبیه بگل گلاب جامون و خوشبو و رنگ آن زرد و بعضی سفید نیز باشد و تخم آن بقدر تخم خیار شنبر و از آن کوچکتر و نازک
و در غلاف مانند تخم خربزه انار از غلاف آن بزرگتر بسیار بیبن تر و تازه آن نرم و خشک آن بسیار صلب و برکوبیده نیگردد و طعم مغز خام آن شبیه بطعم نخود خام
انار باندک عفوصت و حدت کمی پوست درخت آن ضخیم و خشن طبیعت آن سرد و خشک و قشر آن گرم باشد افعال و خواص آن خوردن برگ پخته آنجهة رفع
بسکوری که آنرا بجو رند و عصاره برگ آنرا در چشم بچکانند و نیز بخورند و مضمضه آب مطبوخ پوست درخت آنجهة تقویت لثه و دندان مجرب و چون پوست درخت
آنرا مقدار یکماشه نرم کوفته بیخته روغن گاو تازه مقدار سه چهار تولی پنج تولی دماغ کرده از آتش گرفته بان ممزوج کرده بخورند همچنین تا نیم روز زیاده بوند و در
و بعد از آن از گوشت مرغ و بادی بقول و پیاز و سیر و بنیر و بقیات و آب سرد و جماع و اعراض نفسانیه و دیگر پرهیز نمایند جذام و مقدار قروح و جوشش و سایر
جرب متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و بواسیر و شال آنها را امراض ماغیه و عصبانیه نافع و فوق آن که بکوزن آنها نیکو فته اما پونا زک ندهوان
آنرا در کنند و با چهار پنج وزن آن آب خالص چهار شبانه روز بگذارند پس ستور مقرر عرق کشند و تا بیست و دیگر زیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند جهت امراض
مذکوره نافع و اگر با آن نیم وزن آن تا یکوزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نمایند بهتر و اقوی است و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفه حقیقه با دراج و طیهوج و کنجشک
و امثال آنها و از چوب پنج دانه گندم و از سرکه تو نیز نامند و روغن گاو تازه بسیار و اگر تا پنج یوم روغن آنرا بخورند و پرهیز نمایند بعد از آن تا بیست و پنج یوم مرغی زنند اگر ده دانه تا بیست و پنج یوم

دو درم عرق و چند ایام شربت آن کافیست و باید که عرق آن نزد و ظرف روغن نگاه دارند زیرا که ظرف آبگینه میکشند و ضماد آن جهة یرقان و رماد و ملیل و شبو را ورام حکه و جرب و دفع زهر جانوران سمی و فساد خون و ورم و در پوست ندخت خشک کرده آن جهة التیام زخمها و خشک نمودن نهایة رخیده کننده شده باشد و استشمام گل آن جهة دفع صداع و شقیقه و چون شیخ نوع سفید گل آن را در دهن گیرند امساک منی آید و دو درم تخم آنرا چون مقدار یکدرم کوفته بیخته و با نبات دو درم مخلوط نموده با شیر تازه دوشیده چهل درم بنوشند چند روز متوالی و ترشی نخورند جهة غلیظ نمودن منی رقیق شده و دفع سرعت انزال نافع و بتنهائی جهة خنازیر و چون با نمک طرز در آب بسایند و در چشم صاحب بیاض کشند موثر است

سرطان نهری بفتح سین و را و طاء مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر را و یا را آخر حروف بفارسی خرچنگ و بهندی کیکرا نامند ماهیت آن حیوانیست آبی معروف بهترین آن بالیدة و علامت آن آنست که چون سر سوزنی بر پشت آن فرو برند آبی سفید ظاهر گردد بخلاف آن است و بهترین آن بزرگ نهری آنست که در آبهای شیرین باشد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و بطی الهضم و مبهی با قوت جاذبه محلله چون و شبه آنرا اطراف قطع نموده و جوف آنرا با آب و خاکستر پاک شسته و با آب بطبخ او و با جو مقشر طبخ دهند و صاف نموده بنوشند جهة سل و دق و رفع حار یابس مفید اعضا و هزال مفرط و حار و محرور المزاج است مجربست بدستور محرق آن با صمغ عربی و اد و دیه مناسبه همین اثر دارد و جهة نوابت نافع و شیره طبیخ آن با کرفس و ازیانه جهة تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و سحوق آن با یا برنج جهة سم عقرب گویند چون این را با دو درم تخم خربزه و دو باشیر اسفید جهة عسر البول و اخراج حصاة و با شیر الاغ جهة گزیدن عقرب و جانوران سمی دیگر با عسل جهة عضه کلب کلب و غرغره بشیر کوبیده آن لیقه برنگ سکر جهة خناق و درد لوزتین و سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده آن جهة جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل و اورام حاره نافع و غرغره با آب مطبوخ آن با شبت جهة ملسوع و ضماد محرق آن جهة شقاق و سرطان پستان آزموده و با عسل جهة بهق و ادرار حابسه تفتیت و قروح نافع و چون چند عدد آنرا زنده در دو من قلعی ببوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک مثقال آنرا با آب بنوشند جهة دفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب اما باید که بر موضع زخم گزیده سگ هم روغن زیتون و سرکه یا ضمیمه گذارند و اگر در اول از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد تقدیر دو مثقال هر روز بدهند و گویند طلا احراق آنچه را بر مرقی است که آفتاب در اسد شده و با مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هرگاه خرد و محرق مذکور نیم جزو و جنطیانا با و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز بلا زیاده بر آن هر روز مثقال آب شیر ونوشند جهة دفع اذیت سگ دیوانه موثر و همچنین چون مثقال خاکستر مذکور را با یکمثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که با هم طبخ نموده باشند جهة شقاق یا مقعده و شقاقی که از سرما سر سینه باشد و شقاق یا سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن گل قبرسی گل مختوم است مقدار شربت خام آن تا مثقال و از سوخته آن مثقال و دستور احراق آن در دستور احراقات مقدمه و سفوفات و اقراص از رقرا با دین مذکور شد

سرطان بحری بفارسی خرچنگ دریائی نامند ماهیت آن دو نوع است یکی آنکه بلوام کند در دریا و بیرون آرد و دریا آید و رنده و هوا بدان رسد متحجر گردد و خفه آن لقیه سرطان بحری و از آن کوچکتر و مقعد و نیم و لهر و اثر سواحل دریا هند و یمن خیزد و دوم شبیه به سرطان نهری است و لیکن بسیار سفید و شبیه بچلد است و صیادان ماهی در بلاد و اقلیم و نکاین آنرا بقلاب نصب نموده با آن صید ماهی میکنند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن سوخته آنرا با جلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهة قمع رطوبا تیکه از طبقات چشم ریزد و جهة تقویت عضلات چشم و روشنائی آن و جرب و غره و سلاق و دمعه و ذرور آن جهة قلع الدم جراحات و سنون آن جهة جلای دندان و طلای آن جهة کلف و نمش مفید طبیعت دوم سرد و تر از اول محرق آن و سواخ صغیر از اول و خوردن آن نکشنده است

سسرنچی بفتح سین و ضم را و سکون نون و کسر جیم فارسی و بالغت هندی ست ماهیت آن نباتیست هندی یا بیک زرع و نیم و ساق آن گرهدار و بر سر گره ها شاخها و برگهای سفید و گل سبزه و در زمین برگها تخمهای ریزه و سفید اندک پهن و برگ نبات آن شبیه به برگ خرفه بزرگ و از آن تا زکتر و بی طعم غالب طبیعت آن مایل بحرارت و رطوبت افعال و خواص آن خوردن برگ مطبوخ آن جهة وجع ظهر و مفاصل سایر اعضا و بیخ آن با دار فلفل نموده جهة تپهای مرکبه نافع و ضماد برگ و بیخ نبات آن با کاهندی واندکی و تحلیل ترجبت التیام زخمهای عسرة الاندمال نافع و دو اکحس نیز مفید

سسر بفتح سین فارسی سنبلی نیز هندی عالی نامند ماهیت آن نوع آبری در بستانی بری نکه جیا نیز با درخت عرع است و در عرف بعضی ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بستانی آن حقیقت بسیار بلند و عظیم و موزون و برگهای آن بسیار ریزه

و خوردن نمی‌کنند و ثمر آن کوچک چون صنوبر و بشکل شبیه بجوز سرو و آنرا جوز السرو نامند و مغزی ندارد و در غایت سختی و صلابت بعد از رسیدن مدور کرویه و در آن شکستگی و تشنج بهم چسبیده آن اندک ست و حرافت و مرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید ریزه بزرگ شبیه بدانه عدس و از آن نازک‌تر طبیعت آن در اول گرم و گویند در حرارت معتدل و در سوم خشک و ثمر آن از سایر اجزا گرم‌تر و صمغ آن گرم خشک چون لیف و قریب بصمغ صنوبری و ضعیف‌تر از آن و رطوبت سائله از آن ضعیف‌تر از قطران درخت شربین

افعال و خواص آن برگ آن قابض و محلل و قاطع نزف الدم و زائل کننده عفونات و بهق و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح امعا و سیلان فضول از رحم نافع و مقدار آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده آن با ملیم مثقال مرّ مکی جهت تقویت مثانه و دفع بول در فراش و عسر البول مفید و غرغره طبیخ آن جهت درد دندان و قروح لثه و استرخای آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده گویند که برگ آن محذر است و آشامیدن ثمر آن با شراب جهت قطع نزف الدم و دفع نفث الدم و ربو و انتصاب و منع انصباب فضلات بمعده و قروح امعا نافع و چون ثمر آنرا بسایند و بر فتق ضماد کنند جهت منع زیادتی و تحلیل آن نافع و مضر ریه مصلح آن کثیرا و کتیرا و شراب چوب آن جهت منع سیلان فضول از رحم حاف جهت تقویت مثانه و دفع بول در فراش نافع و عروق مفصول برگ آن جهت سوختگی آن و غیر مغسول آن جهت قروح و جروح رطبه ضماد او بصورت ضماد نافع و ضماد برگ پخته آن با سرکه و آرد ترمس مخلوط کنند جهت قطع آثار بهق و مقعدی نافع و با ادویه مناسبه با مناسبه جهت فتق و التیام جراحات و تقویت اعضای مسترخیه سست شده و قطع نزف الدم و تخفیف ضماد تحلیل ورم و نافع عیاد و یا از دیود آب جهت اورام حاره و حمره و نمله و سوختگی آتش و سعوط و صمغ آن جهت تنقیه رطوبات دماغ و ذرور آن جهت بواسیر الانف و عصاره ثمر تازه آن با شیر جهت بواسیر و نغت و بواسیر مقعده و با گلنار جهت قروح رطبه سر و سائر قروح بدن و تنقیه قروح و سخه و غائیت جهت رفع سیلان آب و باه نافع و چون ثمر و برگ آنرا با آمله و نیز سعد و بسته کوبیده نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و بعد تصفیه آن بر موضع ضماد نمایند و روغن طلا کنند جهت سیاه و دراز کردن و حفظ سقوط موی مجرب و ستوده و چون با موی بینند یا سرکه و حنا کوبیده بیندند بر موضع ضماد نمایند سیاه و قوی گردانند و تضمید آن با موم و روغن زیتون عذب جهت تقویت معده و نافع و بدل بوزن آن انزروت شرح و نصف آن پوست اندر و از خواص آنست که چون ثمر و برگ و شاخ آنرا در خانه نگاهدارند پشه در آن نشود و اگر بشود و آنرا بکشد و بخور و دود نمودن آن همین اثر دارد سروهنجی بفتح سین و ضم را مهملتین و خفای ها و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا بلغت هندیست ماهیت آن نباتیست هندی برگ آن شبیه ببرگ رطبه و گل آن حمره سفید و از آن خرد و بلند تر از زمین بسیار بلند نمیشود طبیعت آن معتدل در حرارت و در اول خشک افعال و خواص آن سعوط بعد و گل آن یا در عقده و فلفل جهت تعطیب و تنقیه و دفع فضول و در دفع نقل سر و صرع و دفع جذام مجرب گفته اند و خوردن نبات پخته آن بطریق بوراني و ترشی جهت جرب گفته‌اند و برگ پخته آنرا بر قضیب و خصیه ضماد نمایند مقام موی بیاشد سر کهونکه بفتح سین و سکون را و ضم با و عجمی و خفای ها و سکون واو و نون و فتح کاف و با لغت هندیست ماهیت آن نباتی است شاخهای آن باریک و بلند بقدر یک ذرع و برگهای آن باریک و بلند فی الجمله صنوبری شکل مدور در دو صف و محاذی یکدیگر بر شاخها و با هر یک شاخی پنج شش برگ با هفت زوج و یک فرد و پائین برگها از بالای آنها باریک‌تر و پشت برگها اندک خشن رگهای آن اندک نمایان و اندک صلابت و قوت افعال و در وسط رگهای آن خمیده دو طعم آن اندک تلخ و گل آن بعضی سرخ و بعضی سفید و سفید آن پلیاست تخم آن در غلاف شبیه بغلاف باقلا الا آنکه از آن بسیار باریک‌تر و کوچک‌تر و در هر غلافی چهار پنج تا شش و تخم آن برنگ شبیه بگردد و پوست آن نادر و مضر آن و طعم تلخ طبیعت آن گرم و تر و بعضی سرد و تر دانسته اند افعال و خواص آن مفتح سدد و آشامیدن آن جهت سرفه و تنگی نفس و حمیات سوداویه و امراض جگر و سپرز و گرده و مثانه و دامیل و ثبور و ادرار و تسکین عطش و مانع افساد خون سموم و چون مقدار ده تا بیست آن از برگ و بار آن بزرگ نیک خشک نموده بسایند تا چهار و زهر روز یک کف آنرا بخورند با اسهر خونی بسیار مفید و چون نه ماشه آنرا یکجا با فلفل سیاه با آب سائیده و ضماد نمایند جهت سرطانات نافع و چون چهار ماشه تا نه ماشه آب برگ آنرا با فلفل سیاه سائیده حب بندند تا چهارده روز بخورند جهت آتشک مجرب و چون برگ و ساق و بیخ آنرا خشک نموده با یک ماشه فلفل سیاه بسایند در روز مقدار یک مثقال آنرا بیاشامند ادرار بول نماید و انهضام طعام کند و تفریح نفس و درد الگرده و سودای را نافع است سراج القطرب جاجبت است سراج القطرب نباتیست از جنس خشخاش سفید و گویند نوعی از افیون است گویند نمی شرا امیل و سراج القطرب

فصل السین مع الطا المهمله سطاخنالیبن نفتح سین و طا و سکون الف و کسر خای معجمه و سکون باء و غنه و تحتانیه و ضم نون و سین طرد از لغت یونانیست ماهیت آن نبات

ماهیت گیاه و شجر و شبیه بطرا اسیون برگ برگ زیره سفید اندک ترغیب خوشبوئی مائل بلکه اهیت تنها بها ایسفید رنگ یک بیخ رسته دا با بات آن آنچنان فرا اسیون
و برگ آن زیره و مقید و شاخهای آن نیز بخلاف فراسیون که زرد رنگ ست و گل آن بزیره مائل بزردی دا بیوه و تخم آن تند تلخ و تیز و نبت آن کوهستانها و زمینهای صلب خشک
طبیعت آن سیوم گرم و در آخر اول خشک **افعال و خواص** آن بجهة ازاله توحش و خوف و وسواس و الیخولیا و خفقان بارد و بیخوابی و اوجاع اندرونی حادث در ریاح
غلیظ بارد و تقویت قلب و نفس و تنقیه مره صفراء و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه جهة آنکه مفید آنست بهر دو جهة و جهة گزیدن سگ دیوانه بزش از آنکه از آب ترسد قی
نمودن با آب مطبوخ و چون در روغن زیت جوش دهند و در گوش بچکانند جهة تسکین درد دندان و بستو بچون بدان بمالند و بر پشت بخوابند نافع مقدار شربت آن یک درم آست
سطا لیون بفتح سین و طا و الف و کسر لام و ضم یا و مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانیست ماهیت آن نباتیست با بین شجر و گیاه شبیه ببنفشه دیر
شجار و در خود می پیچد و بر تنهای خود انبیر میرید و گل آن شبیه ببنفشه و چند عدد متصل بهم مانند خوشه و اندرون گلهای زرد و ساق آن سبز مائل بسیاهی و برگ آن مانند
برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان گل عقرب لفارسی برابر آن نامند و در باغها بسیار است **طبیعت** آن کم القوی است **افعال و خواص** آن رادع اورام حاره
بار قه و گل برگ آنرا چون بکوبند و برگزیدگی عقرب بنهند و رتیلا و سایر هوام ضماد نمایند مجرب ست و بدستور آشامیدن آن **سطرا طیوطس** بفتح سین و سکون
طاء و فتح تا و رای مهمله و الف و کسر طا و ضم یا و مثناة تحتانیه و سکون واو و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی و بهندی جل کنبی نامند ماهیت آن نباتیست که بر روی آب
بهم رسد بیخ شبیه بیاد رنجبویه مازان کوچکتر و از نعناع بزرگتر **طبیعت** آن سرد تر **افعال و خواص** آن ضماد آن با سرکه جهة منع جراحات در ورم و اورام
حاره و حمره و جهة حرقة البول و ادرار و حبس خون گرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب است و در کتب معتبره اطبای فرنگ دو نوع نوشته اند یکی برگ آنرا
شبیه ببرگ حی العالم و از آن بزرگتر و آشامیدن آن بجهة نزف الدم کلیه و مثانه و طلای آن با سرکه مانع جراحات و جهة حمره بجار مهمله و اورام بلغمیه و نوع دوم را دو الف
و رو گویند و خرنیل است و آنرا دو الالف و رقه نیز نامند و بلاطینی اسطرطش میل قولی یعنی هزار بزرگی نامند و آن نباتیست بقدر شبری و زیاده برآن
و برگ آن شبیه ببرگ مکرن بری و از آن کوتاه تر و اساق آن شاخهای خورد رشته بر سر هر یک بنا کلیلی شبیه با کلیل شبت و باختوت و گل آن سفید در یزه نیست
آن زمینهای غیر فراروح و معطل **طبیعت** آن برودت جمله **افعال و خواص** آن بجهة حبس الدم بواسیر و نزف الدم جراحات تازه و کهنه و التیام دهنده آنها و بوا
بدستور ذرور آن مفید است و اهل هند میگویند که چون آنرا بسوزانند و نمک آنرا بگیرند بدین نحو که آنرا بسوزانند تا خاکستر شود و خاکستر آنرا در آب حل کنند و آب
آنرا بحر حلقه بگیرند و طبخ نمایند تا آب بسوزد و نمک بماند و اندکی آنرا بخورند بجهة سعفه یعنی کچلی و جمیع اورام مائی و قیلة الماء نافع و مجرب ست **سطرونیون** بفتح
سین و سکون طا و ضم را و سکون واو و کسر نون و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی ست ما بین گیاه و شجر که اکثر در گندم زارها
میروید با گندم و ساق آن باریک پرگره و پر شاخ و برگ آن بقدر انگشت سبابه مستدیره طول و سر برگهای آن باریک از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه
ببرگ کلم و در آخر ساق آن شعبهای ریزه و بجای تخم بهاران شعبها سفید صنوبری شکل و گل با هم تخم آن مانند زیره و بیخ آن دراز و سفید با اندک تلخی و تندی
و خوشبوئی قوی تر از سایر اجزا آن مستعمل و معطش لهذا آنرا ابجای کند تن استعمال مینمایند و غلط کرده کسیکه آنرا کندش دانسته بشبیه استعمال این و بجای آن
عمل این مانند فعل آن و صاحب اختیارات بدیعی بیخ چوبک اشنان دانسته انیست چنین و غیر نیز ادرار بول ست زیرا که آنها به ماهیت اند بخلاف سطرونیون **طبیعت**
آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بتا چای تند محلل قوی و آشامیدن آن با عسل مسهل رطوبات بارده جهة عسر نفس و اورام جگر و یرقان سددی و ادرار حیض و
جماع و شیر و بیخ کبر جهة ورم طحال و ادرار بول و تفتیت حصاة سعوط آن بجهة تنقیه دماغ از فضلات و قطور آن در بینی جهة درد دندان و در ادویه چشم جهة جلای بصر و تقویت آن
و سعوط بقدر یک درهم آن با بست عدد زیره کرمانی و نیم حبه الانفاق جهة القوه مجرب نسنه اند ضماد آن با آرد جو و سرکه جهة جرب متقرح و مطبوخ آن با شراب و آرد جو جهة
تحلیل اورام حاده و طلای آن جهة رفع بهق و جذب آنار جلید و با گل اسی جهة رفع درد دندان و رفرنجات جهة تنقیه رحم مقدار شربت آن نیم درم مفید سینه و محرق اخلاط مصلح
آن کثیرا است **فصل السین مع العین المهمله سعد** بضم سین و سکون عین و دال مهمله بفارسی مشک زمین و زرنکابن بسکون و بترکی تیلان قرقردن و بالاتر نیز و بهندی
موتهه بضم میم و سکون واو و فتح تاء مثناة فوقانیه و بقامی باد مشک نیز نامند ماهیت آن بیخی است بعضی مدور و طولانی و بعضی معوج و انواع میباشد یکی بقدر زیتون و رنگ

ازان سیاه و اندرون آن سفید خوشبو و بهترین آن بزرگ بالیده و با صفات مذکوره کوفی بستانی آنست که آنچه در کنار انهار روید و یا در آب ضعیف و دوم هندی است
که اندرون آن سفید نیست و کوچکتر است از کوفی و یکنوع دیگر هندی شبیه بزنجبیل است چون آنرا بخایند زعفرانی رنگ بود و چون این را بر جلد بمالند در ساعت موی
آنرا البته و این نوع باسمیت بود و نوع دیگر آنست که در سیر از درمیان ریگ گل زرد میروید و در کنار رود و خانها نیز دارد اگرچه کوچک است البته از ...
زیرا که اندرون آن بسیار سفید است و خوشبو و برگ آن شبیه ببرگ گندنا از آن بلندتر و باریکتر و باصلابت و اندک خشونت طبیعت آن در آخر دوم گرم و در ... خشک
و بعضی در اول گرم و در دوم خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن مجفف بلیغ و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مفتح افواه عروق و مخرج عفونت و جهت زیادتی
فهم و عقل و صداع بارد و بدبوئی و بواسیر الانف و مقعده و نیکوئی رنگ رخسار و خفقان و یرقان تقویت معده و هاضمه و اعصاب و تحریک باه و اشتهای طعام و ...
مقعده و قطع ریاح و سم عقرب گزیده شرباً و ضماداً و مؤثر و چون آسیاب نموده و در ظرف سفالی کرده برروی آتش گذارند تا رطوبت آن منجذب شود ...
هر روز ناشتا قدری از آن را بخورند جهت تقویت معده و رفع سوزش فم معده بسبب بلغمی و بدبوئی دهان بمشارکت معده نافع و با روغن جهت ...
جهت درد کمر و سردی گرده و مثانه و تقطیر البول و تهیج گنها و قطع قی و برودت رحم و هم آوردن فم آن شرباً و حمولاً و قطور آن جهت گرانی سامعه و سنون آنچه
تقویت دندان و لثه و خوشبوئی دهان و رفع قروح و بدبوئی آن و ذرور آنچه رویانیدن گوشت بر جراحت مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهت
درد پای باردی و بدستور ضماد آنچه امراض مذکوره و طلاء آن با زفت جهت جوشش سر و غسول آنچه سرخ نمودن گونه و آشامیدن یک اوقیه از شرابی که
یک اوقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و استعمال آن با بیخ باعث فساد قوت ...
حلق و صوت مصلح آن شکر مضر ریه مصلح آن انیسون مداومت آن و زیاده از مقدار شربت خوردن محرق خون و مولد جذام و مصلح آن ... مسهل
سرکه خیسانیدن است مقدار شربت آن از یک درم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب و نصف آن مر و ربع آن دارچینی است و چون داخل صابون
کنند باعث خوشبوئی آن گردد و زیادتی تنقیه و جلای آن و باعث نکوئی رنگ رخسار است صنفی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است و مضوع آن بزنگ
زعفرانی طبیعت آن ... گرم و خشک دانسته اند جهت سموم و محرق و مقرح جلد و درد انگشت ... زیاده از آن کشنده و طلاء آن بساعت موی را البته باعث
جراحت جلد است **سعدان ماهیت** آن اسم عربی گیاهی است شبیه بگیاه خشک خار دارد و سفید تر از آن و برگ آن از آن نرم تر و ثمر آن مدور پرخار و تخم
آن بهی و اطبا اعتقاد کرده اند که بیخ و ثمر آن مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است **سعوط** بفتح سین و ضم عین و سکون واو و طاء مهمله آنچه در بینی دمند و نافع باشد
بدین نام موسوم است و از اختراعات جالینوس است و غوث الحطاس را نیز باین نام نامند **فصل السین مع الفاء سفاونس** بفتح سین و ...
و کسر واو و سکون یا و ضم کاف و سکون سین مهمله لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است که در بیابان معموره نیز می روید و ساق
آن بقدر ذرعی و برگ آن مشرف متفرق و شبیه ببرگ شاهتره و از آن بزرگتر و گل آن بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد و وسط آن سفید
و در طعم مائل به تندی و تلخی و خام و پخته آن ماکول و بعضی آنرا پیاز بری دانسته اند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مقوی معده و مسکن
درد گرده و مثانه و مفتح سدد احشاء و مدر بول و حیض و تریاق سموم و سه مثقال از آب آن با شکر و نیم درم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه و بدستور دو درهم گل آن با ...
هلیله زرد مسهل ... است و مضر جگر و مصلح آن کثیرا است **سفرجل** بفتح سین و فا و سکون را و فتح جیم و لام بفارسی به و آبی و بترکی حیوا و بهندی بهی ... نامند **ماهیت** آن
آن ثمریست معروف و بر سه صنف میباشد شیرین که آنرا بهی نامند و ترش محض و ترش شیرین که بعربی مز بضم میم و تشدید زاء معجمه و بفارسی میخوش نامند و گویند چون آنرا با ...
ثمر بشیرین بهتر آید و بهترین آن بزرگ بالیده تازه کشاده و آبدار است **طبیعت** شیرین آن در حرارت و برودت قریب باعتدال و گویند مائل بحرارت و در آخر اول تر **افعال و**
خواص آن مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و مدر بول و طلای آب گرم کرده آنچه رفع تهیج اطراف و سوء القنیه محرور المزاج مجرب ...
... ترش آن سرد در اول و در دوم خشک **افعال و خواص** آن تقویت معده در قوی تر از شیرین است اکثار آن مسهل ...
... معده و ... محرور المزاج عصاره آنچه انتصاب النفس و ربو و نفث الدم و قی و در حمیات و تشنگی و تقویت معده و ادرار بول و نزف الدم نافع و مز آن معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک

افعال وخواص آن مربی معده است وتسکین تشنگی یابد ومربای آن هر دو قرشی گفته اکثار آن موجب فواق است فی الفور لوبیدن اقسام آن مفرح ومقوی قوت ارواح حیوانی
ونفسانی وقاطع غثیان وخون اعضای باطنی وخوردنی تنها خصوصاً شیرین جهة تفریح ورفع وسواس ودرد سر ونزلات وتقویت کبد ومعده وفم آن ورفع ضعف آنها
وبرانگیختن اشتها وحفظ جنین از استحاله ودفع بوی دهان ومنع بخارات بدماغ ودل ودستی غثیان قی وکسالت وخفقان وبرای لعاب معده ومعده وسهال والتهاب ورخم معده
وکرای الثلاث مواد متعفنه باشد وخواهش گل خوردن جرم آن مسدد ومغز بتار زیاده از آب ومصلح آن مربا نمودن آنست با عسل مفرح احتقانی وحبس بصعود ...
ومورث رعشه وسرفه وتولید خلط غیر مرباى آن واکثار آن موجب فواق ورياحت ومصلح آن انیسون وامثال آن وقطور آب آن در احلیل فرح جهة رفع
حرقة البول وجراحات مجاری آن بغایت رافع وچون آن را در زیر آتش گذارند تا بریان گردد بحدیکه رنگ آن تیره شود بخورند جهة قطع اسهال مزمن مجرب
تنفیس کی در جوف آن بجای دانه جوز بوا ریزه کرده پر کرده باشند بقدر شربت از آب آن در تداوی تا سه درم ورب ترش در آخر اول سرد وخشک وقاطع
قی واسهال مراری ومانع صعود بخارات بسر مسکن تشنگی وحرارت ودر دمعده وامعا که از اخلاط موجود باشد ومسهل بعصیر وبا آب برگ نعناع جهة منع غثیان وقی خصوصاً
صفراوی آن مفرح ومعالی ورب بخیر بن تریاک اعتدال ... وست در آن غالب وقبض آن کمتر از ترش کن ودرجمیع افعال مانند آن جهة صاحبان امتلاء
ضعیفة النسل از آن مقدار شربت از رب آن هر وقت بالست درهم وشکوفه تازه آن معتدل با قوت قابضه ومسکن دمی وغلیان حرارت ومقوی دماغ ودل
ومعده ومربای آنجهة تقویت سینه ودل واحشا وخفقان حار ومنع صعود بخیره بدماغ موثر آن وبدستور ضماد جرم ثمر وبرگ آنجهة اورام حاره چشم وسایر اعضا وحلیل فضلات
از انصباب باعضا ورفع سمیت گزیدگی هوام ونیز تضمیدا برگ آنجهة تخفیف زخمها مانع ودرغب حمل آن یعنی برگ که بر درد به پیدا شد بسیار قابض مقوی حلق وصوت
وزور آنجهة نزف الدم جراحات مفید ودهن به که به راه مرآنجه آب آن را افشرده گرفته با دو چندان روغن زیتون جوش نمایند تا روغن قابض نماید طبیعت آن
سرد وتر وقابض افعال وخواص آنجهة سوسه سرفه ورفع دماغ وواردین ورفع ماندگی ترقه ورحم ومجاری بول ومنع اولاعرق وآشامیدن آنجهة صداع حار ونفث
الدم وورم جگر واسهال مزمن وزحیر حار وقروح امعاء ورفع حرقة الرسح ودر دخشت العضو نمایند حقنه بدان نیز همین اثر دارد وروغنی که از شکوفه آن ترتیب دهند روغن گل سرخ
ترتیب دهند در قوت ضعیف تر از آن است وبعد از آن یعنی تخم آن در دوم سرد تر با اندک قوت قابضه لعاب آنجهة خشونت حلقوم وحلق وسرفه حار ویابس وتسکین جراحت
معده وتنها وسوزش زبان ودهان وسپوت آن در تسقیه الاستسقاء مذکور است که حب سفرجل بالین بحر قبض است وصاحب ذخیره گفته که بهدانه با وجود لعابیت مفرد مدید
واین خاصیت را از السم به مجادرت اخذ نموده اند وطلای آنجهة سوختگی آتش ورفع ضرر حرارت آفتاب لغایت نافع ومنفع آنجهة رفع کندی دندانها
ومغز آن با عروبت ومهی محرورین موافق اعضای تنفس وسرفه وگرفتگی آواز وسل وقرحه امعا مقدار شربت آن تا دو مثقال از لعاب آن تا دو مثقال ومضعف
معده مصلح آن رب محرورین انگر وبه مبرودین رازیانه بدل آن بزرقطونا است وطریقه متعدده نمودن تخم آن آنست که لعاب آن را تمام بگیرند وآن تخم لعاب
گرفته را در پارچه کرباس خشن البتة تقویت بمانند تا منقشر گردد وجلنجبین سفرجلی وجوارشات سفرجلی وحلوای آن وسکنجبینات سفرجلی واشربه سفرجلی و عرق
آن وقرص آن وسرباى آن وملحات ومعجونات آن بدیه در قرابادین ذکر یافت سفید ولیون بفتح سین وکسر فا وسکون یا مثناة فوقانیه میسورین بفتح فا وسکون
لام وکسر دال مهمله وسکون یا مثناة تحتانیه وکسر لام وضم یا مثناة تحتانیه وسکون واو ونون نیز آمده لغت یونانی است ماهیت آن نباتی ست
برگ آن شبیه برگ خیار وبرگ حاشیر وساقهای آن بقدر ذرعی وشبیه بساق رازیانه وگل وتخم آن شبیه بنوع چهارم سیسالیوس ولیکن آن تر وسفید تر و
ثقیل الرایحه وبیخ آن شبیه تربچه وبیخ آن زار رها دواکن طبیعت آن در دوم گرم ودر آخر آن خشک افعال وخواص آن آشامیدن دو مثقال از تخم آن
مفتح ومسهل بلغم وجهة صرع بلغمی وعسر النفس وبعد در جگر وریقان سدی وقولنج وبواسیر اختناق رحم وقطور آب تازه آن جهة تنقیه چرک گوش وبخور آنجهة اوام
سبات وکثیر الغش ومزمن وسکته وصداع حادث از مواد غلیظ موثر ونطول آن با روغن زیتون نیز همین اثر دارد وضماد آن جهة صلابت بواسیر و
نواسیر وبهتر آنست که بیخ آن را خراشیده در سوراخ ناسور برکنند وضماد آن با شراب جهة منع زیادتی قروح خبیثه وسعی نمله واشامیدن تخم
آن وجلوس در طبیخ آنجهة اختناق رحم نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت وتخم آن دو مثقال واز بیخ آن تا دو درم جهة یرقان

۳۴۴

بیخ آن بهتر از ثمر آنست **فصل السین مع القاف سقمونیا** بفتح سین وسکون قاف وضم میم وسکون واو وکسر نون وفتح یای مثناة تحتانیه والف بعربی محموده نامند ماهیت آن شیر نباتی است که در کوهستان ها و زمین های سنگلاخ میروید و برشیر شبیه بلبلاب شاخهای بسیار از یک شاخ روید و بقدر چهار ذرع بر روی زمین مفروش و در بعضی اکسنه کالست که ماست ایشان میباشد و برظاهر آن طوقی چسپیده که بدست می چسپید و برگ آن مانند برگ لبلاب و سبز تر و باریکتر از آن و گل آن سفید مستعد میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخ آن سفید لبقدر ذرع عظیم جسیم و کوتاه بسطری بر اعدادی مجوف بود و بر از شیر و طریق خذ شیر آن آنست که هنگام رسیدگی اطراف آنرا از خاک خالی نموده برگهای جوز هر دو آن فرش میکنند و بیخ آنرا شق نمایند تا شیر آن مرات برگها جمع شود پس میکنند جمع میگیرد و بر میدارند و با آنکه بیخ آنرا بسوزانند تا رطوبت آن بر آید و در آن اوراق جمع شود اگر شاخهای مفروش بر زمین باشد بیخ آنرا شق کنند از آن چیزی بدست نمی آید و بهترین آن انطاکی و یا جرمقانی آنست که از انطاکی و یا از جرمقان آورند و صاف و سبک و زن بر سولاخ شبیه باسفنج زرد و مفتت گردد و جرامغه و صمغ طالیقه بوده اند از نجم که از آن جا نقل بنواح دیار موصل کرده و در آنجا وطن ساخته و رنگ آن شبیه برنگ بیرنشی باشد که از پوست گاو بسازند مایل بکبودی و زردی و سفید و محلول آن را مانند شیر سفید و چون بر زبان گذارند زبان را بسیار بگرداند و گفته اند جرمقانی آن مائل بسیاهی و سفید و مشکل میباشد و سیاه آن قتال و غیر مستعمل و بهر حیله که ساخته اند کرده میباشند زیون و مغشوش آنرا از شیر تیوعات دیگر مانند شبرم مخلوط با دیگر سنبهار ند و قوت غیر مشوی آن تا دو سال و غیر مشوی آن تا سه سال باقی میماند و بعد از آن قوت مسهله آن مبدل بمده میگردد و مدیه باشد و مسهل و بهتر آنست که قریب باستعمال آنرا مشوی نمایند و بکار برند بیشتر دستور تشویه آن آنست که با مصطکی سوده در کیسه کرده در جوف سیب یا نخالی کرده گذارند و سر آنرا با نقطه آن سیب پوشیده کنند و بخمیر گرفته در تنور بر برده جبری یا خرف سفالی گذارند تا مشوی گردد پس برآورده در سایه خشک کرده با مصطکی و مقویات آن مانند مصطکی و عود و صمغ عربی و نحبل و صبر و بزر جزر و نمک قاقله و الیله و عسل و روغن بادام در محبرقی یا کثیرا و صمغ عربی و مغویات دیگر در محرورین استعمال نمایند و این تلمید بسیار یکی و انیسون بهترین مصلحات آنست و در محرورین عصاره گل سرخ و کثیرا در ربه و در مبرودین انیسون و بعضی گفته که سائیده آن با گل بغشه اصلاح آنست و با آنکه در جوف بیضه مرغ گذارند و بر آن سیب تا پر گردد و سر آنرا بسته در خمیر بگیرند و در تنور بر دارند اجزای بگذارند تا جوش بخورد و مشوی گردد پس بر آورده استعمال نمایند و اگر آب به سیب یا شهد جلاب بر آن بریزند و گفته اند سائیدن آن با دام نفقه کار جنت آنست و با جمله باید که بدون مقویات معده و مغریات و معینات و محرزات است استعمال نمایند یعنی باید که با ادویه کوره با گلسرخ و انیسون و صمغ و امثالها سرشته استعمال نمایند باید که مبالغه در سائیدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیده تریدیجبل معده چسپیده عمل آن ضعیف میگردد و نقوب و لسوب مجذب کبد نمایند و از جذب تحقیق فضول باز نماید بلکه باید که اندک جوش باشد و نیز باید که در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد و بلاد جاره محرور المزاج ضعیف القلب و ضعیف الاحشا و اطفال استعمال ننمایند طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک بعضی در سوم نیز خشک دانسته اند افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل مسهلات و بغایت سریع العمل در نضجات و قاتل جنین و مخرج آن جهت گزیدن عقرب و نیز ضماد آن نافع و با جوز تا دو دانگ تریدجون با شیر تازه دوشیده ناشتا بنوشند جهت اخراج اقسام کرم معده و امعا مجرب بالاجماع و جهت امراض سوداوی با زنجبیل تریدجهت اخراج مواد بلغمی با گلسرخ جهت تقویت معده و با آب کرفس جهت سرعت خروج آن از معده مقدار شربت آن بقدر اتاک تا دو دانگ و زیاده بر آن مضر دل و معده کبد و امعا و مورث تشنگی و کوب و تب و غم و رافع اشتها و اگر زن حامله بخورد بار انداز و بچه او را بکشد و زیاده از قیراط تا یکدرم آن کشنده بجد و ث کرب و اسهال مفرط پس هلاک مداوی آن قی فرمودن و خوردن دوغ و سویق سیب و رب ریباس و رب سفرجل و رب سماق و ریختن آب سرد بر سر و شستن اعضا آن با روغن بادام جهت درد سر و جهت صداع ضربانی و صداع مزمن جهت قوبا و ضماد غیر مشوی آن و دستور قلای آن جهت بهق و برص و کلف و با روغن زیتون جهت جراحات و دستور مطبوخ آن با عسل و زیت تحلیل جراحات عرق النسا و چون در سرکه بپزند و با آرد جو کوبیده سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و رگ عرق النسا و جرب متقرح و نیز ضماد آن در سرکه تنهائی جهت جرب متقرح و با گل کاو و ترس و چون بپزند حوالی ناف بمالند جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا نافع و حمول آن با پشم یا در پیچه جهت

نهایی جهت برص و بر مفاصل و تحلیل اورام و فرزجه جمیع اجزای آن تا آن چنین مخرج آن و بدل آن سقمونیا یکوزن و نیم آن صبر زرد و نیم وزن آن هلیله لیس
گویند القیبست و چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق و سفرجلی لیسایند و قرص سازند و عند الحاجت استعمال نمایند من جمیع الجلاب بعمالة است خوردن هی کدران
محموده را مستفرغ گرده بانقدر بی مفرط جهت جمیع امراض صفراوی ترفع نماید سیفید بمضرت دو سقمونیا مشوی نمودن جوارشات محمودات آن قرابادین مذکور شده سقولوقندریا بفتح
سین و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون او و فتح قاف و سکون نون و فتح دال و سکون را و فتح با مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است ماهیت
آن گیاهیست مانند عنکبوت با پایهای بسیار بره بحری میباشد و متانزی کی نزا ابو سبعه و سبعین و نفد من اربع. اربعین نامیده اند و اربع طولانی است با پایهای بسیار
ازدبت الکثر تا دم در وصفت و اکثر سفید رنگ و غیر اربع و اربعین حرف الالف مع الدال گرایت طبیعت آن حارها و دوا سموم قتاله است افعال و خواص آن
آن طلب خواهی برای آن نوشته اند و چون عضوی را بدان دم کنند حکه آورد و آنکه طلا مطبوخ بحری آن دفع می نماید و هر دو ست فصل السین مع الکاف
سک بضم سین و تشدید کاف ماهیت آن بدانکه آن اصلی و غیر اصلی میباشد اصلی آن متخذ از عصاره املج طلابیست آنرا سک چینی نیز نامند و چون اکثر
بلاد غیر هند املج بهم نمیرسد تازه آن بدست نمی آید لهذا عصاره املج که خرمای نارسیده است میسازند و هرگاه خشک شده که اضافه آن میباشد آنرا سک اعلی نیز نامند کاردو
دیگر نیز بحسب حاجت داخل مینمایند و غیر اصلی آن مرکب از عصاره و عصاره قسم لکه است و این نوع از گل نیسر طبیعت آن سرد در دوم و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند
افعال و خواص آن مفتح و محلل و قاطع و نفث الدم و نزف الدم و الصحی لطف حار رث بارطوبات و حیث معده و ایذا از ال طبله و طحال و مقوی اعضا
قوت ماسکه و اعضای باطنیه و مطلع عرصه و رائحه لوزه و بدبوئی بدن و شیر خوردها و گوطلا و ضماد قطع غسرت آن تا ثقال بدل آن اکیست نسخ آن در قرابادین کرده
سک المسک ماهیت آن چون سک اصلی یا غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند و بالجام می نامند و اگر در نافه مشک گذارند خشک البلاد و پاکنند و چون
نافه را در آب خیسانیده سک آن با آن بیامیزند سک الاگر گفته چون نافه را کوبیده با آن بیامیزند سک کرانجها نامند طبیعت اقسام آن با بن گرمی
افعال و خواص آن تریب اکثر و قسمی از سک المسک لطیف است و مقوی قلب و مقوی اعضا و آنچه منضج و مقوی مفرح جهت درد دل
و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع صنعت آن آنست که بگیرند در ظرف آن سبیل تازه که خوردنی است و باسه بطل زر سایده جوشانند تا قریب به نقصان نصف آن آتش
برگرفت از هر یک از سنبل الطیب و لسان الثور العصافیر و لسان برگ جو و جاوشیر و قاقله صغار و کبار و خوشه هندی و صندل زرد و نیز قل و زعفران یکدرم جمیع خوب نرم
مجموع را نرم سائیده و با آن آب مذکور بسرشته اقراص ساخته و استعمال نمایند سکباج بکسر سین و سکون کاف و فتح با موحده و الف و جیم معرب سکبایه یافارسی
است ماهیت آن نوع غذائیست که از سرکه ترتیب دهند طبیعت آن سرد و مرطب افعال و خواص آن ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن التهاب خون معتدل
کلفت البدن و صاحبان علل نفسانی و سوداوی و مقرحه و سج و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل معترضان است و مصلح آن حلاوات و بادیه و صنعت
آن آنست که بگیرند گوشت را بجد و سطر ریزه ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بند ها جدا کرده نیم پخته و پیاز و زردک کند و راجه جوشی و بادام مقشر آنرا گرفته با سیر
بشویند و با گوشت و سرکه او دیه خوشبو بقدر حاجت صبر پخته با عسل یا شکر جاشنی داده و بقدری زعفران در آخر اضافه کرده زیر ریگ آورده تناول نمایند سکبینج بفتح سین و
سکون کاف و کسر با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح نون و جیم معرب از سکبینه فارسی است و بیونانی ساغا فیقون و بهندی کندل نامند ماهیت آن صمغ نباتی است در
بیخار و بهترین آن صاف براق بیرون سرخ و یا زرد و اندرون سفید با رطوبت ظاهری است که بوی آن مابین حلتیت و قنه و تریف باشد و از بهم آسیم موتی
است قریب با صفای آن ورده باشد و گویند قنه چون کهنه شود مستحیل بسکبینج میگردد و فرق میان ایشان آنکه اندرون سکبینج سفید است بخلاف قنه و این صمغ را
از نزدیک گیاهی میگیرند بیرون تیغ بساق آن قوت آن تا بیست سال باقی میماند و گفته اند دو نوع میباشد و بهر دو میباید طبیعت آن در سیوم گرم و خشک
و بعضی خشکی آنرا در دوم دانسته اند و این اصح است افعال و خواص آن مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج ادرام صلبه و طحال و غیر آنها و مستفرغ صفرا
و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل که با آنها چسپیده باشد و با قوت تریاقیه و مصلح دو مسهله و دافع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظه سینه و مسکن
درد آن و درد مفاصل و طرد و ریاح و طحال و نقرس و مفاصل و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آنها و مدر بول و حیض و اعضاء الرئیس و آشامیدن

آنجهت اوراض بارده بلغمیه و اعصاب و برودت آنها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت در ان زائل شده باشد جهت وجع مفاصل و بوطا آنجهت خلع
صرع بارد بلغمی اعضاء الصدر و النفس الحمیات غیر با آشامیدن آنجهت تنقیه صدر و استسقا و اسهال الصفرا و اخراج سنگ گرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویه اگر ده و قوبع
بلغمی و ریحی و بواسیر و ریاح آن برودت کبد و امعاء و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و بدستور ضماد و حمول و حقنه و بخور آن مجرب مرض از امراض مذکوره
و آشامیدن باید انگشت آن تا نمیدرم و تا یکدرم جهت اصلاح و در بسیار نفع و نیت آنها از اعضا و با شراب جهت نهش عقرب و هوام و ماله با عسل جهت تقویت باه و قولنج و
طرث راد اخراج خین العین اکتحال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب چشم و ظلمت حاد و شا از اخلاط غلیظه و باسر که جهت شعیره و استنشاق را بچه آن با سر که جهت صرع و غشی
عارضی از اختناق رحم و بدستور بخور ان دفرزجه آلوده آن به پشم پاره جهت رفع احتباس حیض و اختناق آنجهت بواسیر و دفع ریاح آن تقویت باه و وجع درک ظهر و
آن با سرکه جهت جذب خار و پیکان از اعضا و نعقد عصب و لقوه اسیر و عرق النساء و الیتام مفصل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و از الهٔ آثار جلد دیگر بدل عقرب هوام و دیگر نافع
و بدستور طلا آن با شنجل غالیست در روغن بادام تلخ و با آب گشنیز یا بسد با آلات گرم که و وقت آن گذارند تا آنکه منجمد گردد استعمال آن نزدیک تر بعض نافع و
مجرد و بعض مورث اورام باطنی و مستعمل حرارت غریزی و مضر مثانه و گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن قند و گویند در رفع رابعهانی است سکر طبرزد
رنفتح کاف نامند و در اصطلاح بفارسی شکر سپید و تبهندی ملعت شلوک سپر گرا و شکرسرخ مایل بسیاهی را بوره بلغت معروف تنگالد شکر سفید را چینی بهندی کهانه
شکر تری و بوره شکر سرخ مایل زعفرانی رنگ دره و سرخ مایل بسیاهی که مانند ماهیت آن عصاره نیشکر است آن شبیه باقی است لیکن غیر محبوب و شاداب سفید سرخ
سیاه شده است آن اکثر بلاد هند و مصر و چین و تیا دیده و زخورستان عمان شیر و شکر سفید از سفید آن سرخ از سرخ آن بعمل می آورند بدین نحو که قصب آنرا گرفته مقشر نموده
آب آنرا گرفته بجوش آورند تا یکی بیدن آن آب را مایع بیما بند تا منعقد گردد و بعضی مایل قصب آن خوب نرم و نازک بلند و بعضی آن سخت کم آب و سفید
چون با بار حل کنند و خوب تصفیه نمایند بطبخ و داخل نمودن شیر یا سفیده بیضه مرغ و منعقد سازند در قالب شیشه یا غیر آن و در آن چوبها بار یک تیل شبیه گذارند و با بر آن
ریزند و بگذارند تا منعقد گردد و مرة بعد اخری یعنی هر مرتبه آنچه از شیره آن انعقاد نیافته باشد بانه بقوام آورده و در قالب ریزند تا هر مقدار که خواهند تا آنکه قالب پر گردد
و آنرا شکر سلیمانی و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفیه آن زیاده مبالغه نمایند کمال تصفیه آنست که عند الطبخ و جوشش تا کف بر سر ریاورد و در قالب شبیه بریزند
آنرا نبات رکی و سجری خوانند و اگر بعد از تصفیه با شیر در حین انعقاد بر آن شیر یا سفیده بیضه مرغ زنند و بکفچه بسیار بهم زنند تا منعقد گردد و بسیار کشند آنرا فانیذ خزائنی و
سجری گویند و اگر آنرا بکفچه یا بچوبی خوب بهم زنند که کف بر آورد و آنرا بر روی پارچه کرباس تا یکی اندکی نم کرده و یا بر روی بوریا تر کرده از کفچه اندک اندک اجداجدا برزند
که حبابی شکل و جوف آنها متخلخل باشد آنرا فانیذ بتاشه نامند و اگر کف سفیده بیضه مرغ را با کف شیر زنند و بهم از معجون سازی بهم زنند که خوب سفید گردد و از
آتش بر گرفته آنرا اقراص یا قلمهای باریک سازند و بمقدار انگشتی ببرند و بگذارند تا سرد و لیسه گردد آنرا فانیذ و بفارسی شکر سرخ نامند و اگر آنرا بعد از تصفیه
بنحو مذکور در قرب انعقاد و بردارند و بسیار خوب بکشند تا آنکه رنگین شود بعد از کشیدن بهم فرو ریخته با کیزه و یا بوته چوبی بزنند تا خوب سفید گردد و لیس اقراص زنند
آنرا ماطف نامند و اگر آن کم بقوام کرده بسیار بکشند تا سفید گردد بفارسی حلوائی گویند پشمک و اگر در آن مغز بادام و پسته یا گردگان و یا بریان
فاختی نمایند آنرا حلوای مغزی گویند و اگر با آن فانیذ را داخل ... آنرا دلی و شکستگی آن
و اگر بعد از تصفیه شکر مبالغه نمایند ... در قالبها صنوبر شکل ... بریزند و ... بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد
و رطوبت ... آن را ... فانیذ سجری و بفارسی قند سفید نامند و اگر در قالب مستطیل که در هر دو طرف آن مساوی باشد بریزند آنرا قلم نامند
اگر آن قند را باز صاف نمایند و بدستور ... در آن قالبهای صنوبری یا طولانی بریزند آنرا ... قند مکرر ... نامند و بعضی گفته اند
که اگر طبخ آن بقدر عشر وزن شکر سفید نیشکر تازه کشیده در آن ریزند و بقوام آورند و در قالب بریزند آنرا ... نامند و از شکر مصفی سرخ از تصفیه بطریق
مزاد نبات و قند و ماطف و غیرها بیشتر گرم باشد لیکن بلذت و لطافت شکر سفید بیست و طبیعت مفید آن در دوم گرم و در اول خشک و نیشکر تازه در دوم گرم و در اول تر
شکر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طرزد و نبات قریب با اعتدال و هر چند زیاده تر تصفیه نمایند حلاوت و حرارت آن کم و معتدل

میگردد و لطیف ترین همه اقسام قند مکرر است و قرار سی فند نبات است و همچنین هر چند شکر کهنه تر گردد بهتر شود و هر بوست آن می فزاید افعال و خواص
آن ملین طبع و ساق و سینه و شش و جالی رطوبات آن و سریع النفوذ و لطیف بدن و جهته تقویت ارواح و قوی و کبد و تحلیل ریاح امعاء و تقویت باه و مولد
خون صالح و استحکام و اعصاب و عظام و منع پیری و رفع خلط سودا و امراض آن و در اغذیه و مخرج سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیه آن با آب گرم و روغن
بادام شیرین جهته الصوت و تسکین قولنج و یا در شکل آن با روغن گاو یعنی ده اوقیه که نیم گرم باشد جهته رفع درد ناف و سده و جوف و تنقیه زنان نفاس و جهته
عسر البول مجرب و خوردن نبات در هر روز مقدار اوقیه که یک یک بدفعات در دهان گیرند تا آب شود جهته رفع سرفه و خشونت و سینه و درد آن و
ارتعاش و خفقان و جماع باشد نافع و با آب گرم جهته الصوت عارض از نزلات و مداومت آنچه از اسهال آشامیدن جلاب آن با گلاب جهته
حمیات محرقه و دستور جلاب آن مطیب بگلاب یا غیر مطیب با آب سرد یا نیم گرم جهته اغذیه و در ابتدا بقدر حاجت هر گاه حاد باشد نافع جهته آنکه جالی او با که تازه
آن زیاده و نقی قروح و سحوج و حک و خارش بدن با جفان نبات و قلم و البلوج و صاحب جهته رفع جرب و ... بیاض و باحرارت دیده و بسیار جهته سلاق و جرب
و ضماد آن با کبریت و قطران و سفید ... جهته رفع ... و آثار ... جهته جلب ... عضو مقطوع و مجرب ... گردن گوشت زائد
جراحات و رویانیدن گوشت تازه صالح و بخور اقسام آن خصوص نبات جهته رفع زکام و تنقیه سده و مصفاة بغایت موثر و مضر اصحاب ... اسهال ... صفراوی
مزاجان و مولد خون صفراوی خصوصا که در هنگام گرسنگی مفرط تناول نمایند و محدث صداع در مرطوبین هنگام غلبه بلغم و رطوبات بر مزاج ... تخصیص ... روغن
بادام ... استعمال کنند و اقسام کهنه آن ... محرق خون صالح آن بادام ... تازه ... بدل
آن در تقویت با دو ... ترنجبین ... انگبین ... تازه ... تسکین قولنج عسل مقدار شربت تا ... درم و نبات ... مبرد المزاج قاسم ...
معصر مطبوخ بدون سفید کردن که اندک سرخ رنگ باشد برای مبرود المزاج و کسانیکه در ابدان ایشان اخلاط غلیظ باشد بهتر و آب تازه نیشکر در اول گرم و در آخر ...
ملین طبع و حلق و سینه و شش و جلای رطوبت آن جهت سرفه و احتباس بول و حرقت نافع و مولد خون معتدل مورث نفخ و نزول آب در خصیه ... آن ...
جالی معده و احد از ضمام طعام ملین طبع و اخراج کننده ثفل با آسانی و بالای طعام مولد بلغم و نفخ و قراقر و تصدیع آن ... آن زیاده و ...
جوش خفیفی او و نیم گرم ... جهته سرفه بارده و تصفیه صوت ... نافع سکر العشر بضم عین و فتح سین معجمه و را مهمله بفارسی
حرکت و هندی آک ... ماهیت آن شبنمی است که بر درخت عشر در بلاد خراسان منعقد میگردد و شبیه بقطعهای نمک سفید ... و آنچه سیاه ... حجازی
گویند ... آن که مسمی بخرفه ... آن ... که اولا ... آن شیرین ... تلخی شود و شبیه ... شکر تیغال ... قوت
آن تا بیست سال باقی میماند طبیعت آن گرم و خشک در اول ... معتدل ... لطیف ... معتدل مائل بحرارت ... آن گرم تر از ...
افعال و خواص اقسام آن مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و آلات نفس جهت سرفه بارده و ... جگر و معده ... نافع ...
مانند ... جهته آنکه حلاوت آن کم است ... جهته استسقاء ... جهته سعال ... هر روز بقدر یک اوقیه ...
بلغم جهته ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال آن جهته قوت باصره و جلای بیاض نافع مصدع محرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن ... شکر تیغال ... مقدار
شربت آن یک اوقیه حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که ... سکر العشر ... درخت نوع ... شبیه ... سفید ...
... است میگرفته اند با وجود ... قدر دو مثقال از آن ... بوده ... سکر العشر ... شده مولف گوید العقل
سکر العشر ... از آن ... نسبت ماهیت و مزاج و افعال و خواص ... آن ... تعالی مذکور خواهد شد سکوبه ...
... کاف و سکون را و فتح جیم و ها ماهیت آن ... نباتی است برگ آن شبیه ... و در ... العالی ... طبیعت
... گرم و خشک افعال و خواص آن ... سودا و جهته صلابت ... سکوک ... سین ... ماهیت آن ...
که در بلاد هند و بنگاله بسیار ... میگردد ... آن ... است ... آن

یال که آنرا قیقهر و قیقهر نیز نامند بر معنی بد چنانچه کافور که میگویند از زیر پوست درخت کهنه کافور و در جوف درخت آن نیز در حنین بر بدن تخته کردن بر آید فصل اللام مع اللام سلاجیت بفتح سین و لام و کسر جیم و سکون یا مثناة تحتانیه و تا مثناة فوقانیه لغت هندی است ماهیت آن نوع سومیائی است که در بعض معادن هند و دکهن و صوبه بیار و غیر آن از سنگ اندر بر می آید و مانند سومیائی تراوش کرده بر می آید منجمد میگردد و انواع میباشد اکثر آن مکرر کثافت و خالص و غیر خالص و خالص آنچنانست که مذکور شد و غیر خالص آن نیست که میگویند نوع سیوم که در روی آن سیاه و دوم دراز که بهندی آنرا شلاجیت نامند و بعضی بجهت دقت مانند سومیائی انگور و مهومان نیز نامند آنرا میخورند و بعجز خوردن آن تمام آنچه میشود در بر سنگها میکنند آنرا نامقید آن بر داشته بجای سلاجیت خالص میبرد و شد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن باتریاقیت جهت دفع فساد اخلاط خصوصاً ضیق النفس و حق و تفتیح و بواسیر دموی و خونی و جریان منی و سیلان بول و ضعف باه و تفتیت سنگ مثانه و استسقاء و زردی بدن و جذام و اورام و تقویت باه و جمع اعضا و قوی ارواح و دفع بعضی سموم ضعیفه نافع دانسته اند سلاقه بضم سین و فتح لام و الف و فتح قاف و فتح سین نیز گفته اند ماهیت آن بول بر کوهی است که در کوهی مسمی بسلاقه در هنگام هیجان مستی بر روی سنگها منجمد میگردد و آن سیاه مانند قیر مید باشد و در ولایت دیلم میشود و از آن ترتیب هند بسیار قویتر از بار دو است طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل اخلاط سوخته و اشتها میدهد یکدرم آن هر روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند گرچه بجهت تحقیق اطراف سپید باشد و حلال بجهت کشودن و دفع آثار جلد مجرب مستعمل صاف کرده بعضی آن طریقه تصفیه آن رفقه نه کورشده و غیر صافی آن سیاه شبیه بر قیر خاک آلوده است سلت بضم سین و سکون لام و تا مثناة فوقانیه بکسر سین نیز آمده بفارسی جو برهنه و نیز الجی جو گندم و بهندی کوبه لف گویند تا مثناة فوقانیه و فتح جیم و دو او نامند ماهیت آن نوعی از جو است و کوچکتر از آن متوسط میان جو و گندم و مانند گندم متقشر میگردد و سرخ و سفید میباشد و گیاه و ساق آن باریک و مصر و است بیت مانند گندم که منفر است طبیعت آن گرم و خشک گفته اند که در اول گرم و در دوم تر است افعال و خواص آن تنها و قلی مطبوخ آن با شیر مسمن و مولد سپید گرده و حریره آن با روغن زیتون و با کره بسیار جهت اسهال و بدیان منقیه سینه گرده و مثانه و دفع مضر شدید و نان گرم ملین طبع خفیف و مولد غلظ صالح و چون بکوبند و بر ان بگذارند و بر هم مولد نفخ و ریح میگرداند و مضر معده مصلح آن را زیانه و ترها و تیزها ضماد آن محلل ورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلو و طبیخ آن مسکن وجع و باسیر و حشیش بمبر با طبیخ آن منقی است سلیخ الحیه بفتح سین و سکون لام و خا بفارسی پوست مار و بهندی سانپ کی کینچلی نامند ماهیت آن پوستی است که ماردر ایام بهاری انداز ند و بهترین آن پوست مار نر است و آن غلیظ و سیاه مائل بزردی و براق میباشد و بعضی از ماده که سفید رنگ نازک است طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم بعضی خشک گفته اند افعال و خواص آن خوردن یکدرم ریزه کرده آن با دو درم آرد جو که خمیر کرده با شند نان ساخته در زیر سنگ ریزه گرم کرده پخته باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و بخور یکدرم آن با سعد و خرما که در سرکه و زیت خوشبو کنند منع خروج ثالیل و سقوط آن مو ثر دو باز رجاج مکلس جهت ریزانیدن سنگ مثانه و بلسبیر لاثر و مضمضه بسرکه در آن جوشانیده باشند جهت دفع درد دندان لثه و قروح آن قطور روغن زیتون که در آن جوشانیده یا در آفتاب بیگذاشته باشند در گوش جهت تسکین درد دندان رفع سیلان مواد آن جهت جرب و قوبا استسقا و اجفان و اخشار اهداب و سلاق و تقویت و حدت باصره و شقاق مقعده و بخور قطور و مطبوخ آن با شراب جهت تسکین درد گوش و مضمضه آن جهت تسکین درد دندان و همچنین مضمضه مطبوخ آن با برگ کبر و دو طلی مصنوع از روغن زیتونیکه در آن جوشانیده باشند جهت وجع شقاق لب مقعده و ضماد سوخته آن با نوشادر آن جهت بهق روغن در رفع آثار جلد و طلای سوخته آن با روغن زیتون و با شراب جهت رویانیدن موی و دار الثعلب مجرب و بخور آن جهت گریزانیدن سوام و با اخراج جنین است و شیر و در ساعت و مجفف قروح رطبه با خاصیت بستن آن بر در کس زنان در حین زادن باعث تسهیل ولادت و خوردن آن مظلم بصره و باعث تغیر جلد و شبیه بپوست مار مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکدرم است سلحفاة بضم سین و فتح لام و سکون حاء مهمله و فتح فا و الف و تا مثناة فوقانیه بفارسی کشف و سنگ پشت و شیرازی لاک پشت و ترکی لباخه و بهندی کچهوا نامند و بزرگ بحری آن را و بعد از دولاخ آنرا گرنیما ماهیت آن حیوانی است معروف بری و بحری و نهری می باشد طبیعت بحری و نهری آن در دوم گرم و در اول تر و بری آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی باه و کباب آن حابس حیض و با جند بیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظ

الالتیام فتق قریب العهد آشامیدن چون سلحفاة بحری بقدر سه مثقال با شراب گیلدانگ الطحار نیب نیم درم زیره کرمانی سفید در زهره جهة گزیدن هوام خصوص عقرب
اجابی کربلونانی قوه و نور فش تا مثل نافع و ضماد آن محلل اورام و خون بری آن شبراً جهة صرع و تشنج نافع و چون آنرا با آرد جو و عسل حب سازند بقدر فلفلی و صبح و شام
ناشتا فرو برند جهة صرع بسعید مل طلای آن بر دست و پا جهة درد مفاصل و نقرس با تکرار عمل نافع و احتقان بدان با عنبر بید ستر جهة تشنج مفید طلای زهرهٔ آن
تحلیل خوانیق و قروح خبیثه دهان اطفال مالیدن آن بر بینی مصروع و بد ستور سعوط آن و قطور آن در بینی جهة صرع و اکتحال زهرهٔ مجفف آن با عسل جهة
نزول آب و در چشم بیاض و دفعه نافع و چون بشگافند شکم بری را و آنچه در شکم آنست برآورند بعد ذبح بسوزانند تا سفید گردد با روغن گاو سائیده بر نار حبه
کرباسی مالیده و بر سرطان متقرح گذارند جهة منقیه حرکت الالتیام و منع آن از عود و سعید مل مجربه زوال زخمهای دیگر و سوختگی آتش نافع و خبیثه آن بقدر فلفلی بطور حرز با
موافق جهة قطع سم گرم زن اطفال و طلای آن با عشر وزن آن از زرنیخ جهة ورم انثیان سعید مل با شیر فرضه جهة درد ها و با خصیه اطفال بد ستور چون در روغن بجوشانند و طلا
کنند و بیان جهة تشنج و کزاز و جلد و دیر طبیخ سلحفاة و بد ستور طبیخ زهرهٔ آنچه فتق اطفال گوشت آن نیز جهة تشنج و کزاز و تقویت ظهر و بدن و باه و لنفاطه
زیادتی منی و ضماد کاسه سوخته آن با روغن گل و روغن تخم مرغ و روغن کنجد جهة ردیا شیدن موسی مجرب طلای سوخته مجموع آن که بحد سفیدی رسیده باشد
با روغن گاو و غیر آنجه سرطان متقرح بی نظیر با سفیدی تخم مرغ جهة شقاق مقعده و سائر اعضا خصوص شقاق پاها و در آنجه زخمهای عسرة العلاج و اگر با
آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل و اخل کنند و با عسل سرشنده و صبح ناشتا نشام بقدر یک ملعقه که چهار مثقال است بیاشامند جهة لرزش که از تشنگی نعوظ آمدن با شدت
از شدت تعب جهة سل و ربو نافع و اکتحال استخوان نرم سائیده تمام و با سوخته آنچه کور نمودن هر گرا خواهند کور نماید بدون الم نافع و خون فرج بحری
آنچه رفع سموم شیر و بخور استخوان تحتانی آنجه رفع تبهای و منع سحر و آب بر سر ریختن زکاسه فوقانی آنجه رفع لبستن بیاشرت زنان نفاعیت موثر نوشته اند
و گویند چون کتف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تگرگ از آن مکان میکند و مجرب منسر معاصلح آن با عسل مقدار شربت از سوخته آن یک درم از تخم
آن یک قیراط و از خون آن سه قیراط است سلدانیدون بفتح سین بسکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون او و نون لغت یونانی است
و در مصر سیدیان نامند ماهیت آن درختی است قریب بنخت بید بنبت آن بیت المقدس خرابها و بلند درخت آن تا سه گز و برگ آن شبیه به برگ خوخ با شرنگ گل سرخ
تخم شبیه به شاهدانه و با شیرینی و قبض طبیعت آن تا در دوم گرم و خشک افعال و خواص آشامیدن برگ و تخم آنجه تنقیه قصبه ریه و تصفیه صوت و رفع خشونت آنجه
رفع سموم حیوانی خصوصاً افعی بهترین ادویه است و نطول برگ آن محلل اورام سلیق بکسر سین و سکون لام و قاف لغت فارسی است نامند ماهیت آن دو نوع است
یکی برگ سرخ تیره و شیرین و برگ آن پهن تر و آنرا اسلق آسود نامند و دوم گلابی رنگ مائل بزردی و شیرینی این کمتر و برگ آن ریزه نازک زرد رنگ و سلق آن
باریک و الجمله شبیه با سفناج و این را اسلق ابیض گویند بهترین آن شیرین بیرشه است و سفید آن بلا و اجتهاد از سرخ آن طبیعت آن گرم کبد الفعی با خراز ساول آن
و بعد و یبوست و قوت قابضه و رطوبت مائیه فیه و سیاه آن تا قوت قابضه و سفید آن با جالیه مائیه افعال و خواص آن جالی و محلل مفتح و مقطع بلغم و مقرح آن کالیس
جاذب قلیل الغذا و نفاخ و تلیین و ماهیت آن زیاده و بهترین جزء آن برگ آن بهتر از بیخ آن از طبیخ و رفقیت آن زائل گردد و خوردن پخته آن با روغن بعدی جهة
رعشه و تحریک شهوت جماع خصوص آنچه ساق آن سرخ باشد و با سرکه و خردل جهة تفتیح سده طحال و تحلیل ورم آن موثر و جهة درد گرده و مثانه و امراض متعدده و آب برگ
آن با ادویه مسهله معین بر اخراج بلغم و جهة اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط آب بیخ آن با عسل جهة تنقیه فضول دماغ و با زهره کلنگ جهة لقوه و صداع و شقیقه و دوشه
و درد دندان و حمرة العین حادث از اخلاط و آنچه بشره او بالتبان فافع و بستور آب برگ آن قطور نگرم آن بروغن با دم دباك جهة درد گوش و غسول و نطول طبیخ برگ و بیخ آنجه
خرازه نخاله سر و قمل و صیبان که نفارسی رشک نامند و اوجاع مفاصل و نقرس مفید و ضماد آب برگ نیمگرم آن با بوره ارمنی جهة برص و بهق و دوالثعلب و تهیج پشت و داء استسقاء
و ورام خصوص سفید آن جهة ماء آن و با آب طبیخ آنجه اخراج نقل و سیح و بروز مقعده و گذاشتن دست و پا در آب مطبوخ برگ آن نیمگرم مکرر و با ریختن آن آب
بر آن جهة رفع شقاق حادث از سرما مجرب طلای برگ پخته آن بعد سرد شدن جهة سوختگی آتش و آبچوش حمره که با دو سرخ نامند و قیر طی معمول از آب برگ کوبیده آنجه
تسکین اوجاع اورام و رفع کلف و ضماد برگ خام آنجه بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل با عسل جهة قوبا و ثالیل با حنا جهة

و با نیدن موی و نکوی آن و با روغن بادام جهت تلیین اورام و خوردن با خردل آبکامه مسکن قی بلغم و ریاح غلیظه مضر معده و اکثار آن مغثی و محرق خون و مورث قولنج
و مغص و مصلح آن سکنجبین و بدل آن عدس است و از استعمال خردل آبکامه با آب غوره و یا شراب اترج دگویند چون آب انرا در سرکه ریزند آنرا احمر گرداند و بعد از چهار ساعت
و در خمر سرکه بعد از ده ساعت سلوی بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یا در آخر حروف بهندی لوا گویند ماهیت آن اکثر اطبا آنرا آسمانی دانسته اند و بعضی غیر آن گفته اند سلوی پرنده
آبی سبز و در کنار آبها میباشد و گفته اند بال ندکشتاهتی لبانی دارد و پایهای آن دراز تر از سمانی است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته ظاهر که انجه را که
بلوه و در کتابن لیبطل نامند عبارت از آن باشد چه آن جنس سمانی است که بترکی بلدرچین گویند و در مکانی که آب نمی باشد و از کثرت باران بسیار و از عدم باران بسیار
طبیعت آن گرم و خشک گرمی آن زیاده از سمانی افعال و خواص آن بهترین لحوم طیور است و سریع الانحدار از معده محرک باه و مورث تشنگی و محرک حکه و بثور و حکه را
آن بکر و مصلح آن طبیخ آن با حموضات و او بان پخته آن بهتر از کباب آنست زیرا که کباب آن با سکته و بطئ النزول است از معده و در هند چهار قسم مشهور و نامی
مشهور یکی را نسیل بفتح بای عجمی و سکون نون و فتح و ضم شین معجمه و لام و دوم را کورک بفتح کاف و سکون واو و کسر را مهمله و سکون کاف و سوم را پوندک بضم بای فارسی و سکون
واو و [illegible] و چهارم را در بهر بفتح دال و سکون را مهملتین و فتح با موحده و خفا ها و سکون را مهمله نامند و بعضی اطبای اهل هند
اول گرم و تر است و دافع سودا و مانع فساد آن و دوم خشک سوم سرد و قلیل الغذا و دیر هضم و چهارم سرد و تر و دافع امراض حادثه از خون فاسد و سلوی که بر
بنی اسرائیل نازل میشد اختلاف است و در کتب لغت تفصیل آن مذکور است سلیخه بفتح سین و کسر لام و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح خا معجمه با یونانی اسلیوس
و بهندی ... ماهیت آن گفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند لوله ها تنگ سوراخ و بهترین آن هندی و عمانی است و شبیه ببرگ سوسن کبود و ساق آن غلیظ
و پوست آن بسطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد و غلیظ و خوشبو دوم سرخ و برنگ و جان صفایحی و خوشبو سوم سفید مایل بزردی و عبرانیه چهارم مایل بسرخی و
سیاهی و رقیق و پنجم رقیقه یکبود و ششم خوشبوئی شبیه بگلسرخ هشتم شبیه بقسط و غیر براق هفتم رقیق و لیسار سیاه و بد بوئی دگویند از درخت دارچینی بهم میرسد و آن مستحیل
بدارچینی میشود و آنچه تحقیق پیوسته قول انهر اقرب بصوا بست و آن درخت پوست نوعی دارچینی است که در غیر سیلان نواح قریب آن بهم میرسد و هر چند دور تر میشود
از سیلان بیرون ترد کم بوتر بلکه مایل ببدبوئی میشود و در دارچینی نیز اشاره بدان نموده شده بهترین آن سرخ رنگ صحیح خوشبوئی تند طعم امیلی آنست که با قبوضت باشد در بازار
بگزد و تلخ کریه الرایحه نباشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند افعال و خواص آن ملطف و مسخن و منضج
محلل ریاح و اورام بارده احشا و مقطع اخلاط و مقوی عرقیه و معده و کبد مدر بول و حیض و فضلات مخرج جنین و حصاة و جهت حدت بصر و تقویت آن اکتحالا و جهت منع لا
وزکام و مسرفه و ربو و در حجاب معده و رحم و تنقیه رحم و ریاح آن و تبهای نوبه و دفع سمیت ادویه و زهرافعی و جهت خوشبوئی رحم شربا و ضمادا و بخورا و فرزجه نافع
و ضماد آن بر پیشانی جهت منع نزلات و صداع بارد و با اصل السوس و ادویه صدریه جهت امراض صدریه مذکوره اخراج بلغم و چرک از آن و بدستور بخور آن با عسل
جهت ثبور بسینه و جلوس در طبیخ آن بدستور آنچه جهت تفتیح فم الفحام و رحم مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی و در جه الطیب مضر گرده و مصلح آن کثیرا
و مضر امعا و مصلح آن آب پستان و کثیرا است سلیمانی بضم سین و فتح لام و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یا نسبت و سلمانی نیز آمده و لفارسی را
و در مصر و الشغانیه می کشتا لکه و در استنبول نیز نامند ماهیت آن چیزیست مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق یکرطل و سم الفار که رسنج نیز نامند یک اوقیه که او را سحق
بلیغ تصعید نموده باشند بهترین آن تازه سفید سنگین آنست طبیعت آن در چهارم گرم و خشک سم قاتل افعال و خواص آن داخل مراهم مینمایند دافع گوشت زاید
و خوردن آن مهلک است مداوای آن خوردن شیر تازه و اهراق و قی کردن پی در پی تا صحت باید و اتصال [illegible] کسیکه آنرا خورده باشد و دران مجرا عماد هم و قی
و غثیان و قی است و اعراض مداوای آن یا تمامه اعراض مداوای خضر و زیبق و سم الفار خورده است فصل السین مع المیم سماق بضم و بفتح سین نیز آمده و فتح میم و الف
سماقیل بلسطلم و بسیم سیز و بهندی نیز کریه تماتیر و نهر یاب نیز بونانیان عرب تراور و با غشه چلو و مستعمل ارند و لهذا آنرا سماق الدباغین نامند ماهیت آن درختی است
بقدر بعدی لطیفه بزرگتر و لیفیده کوچکتر و همین تر از ان در خوشه مانند خوشه جهت المحفز او و بر بالا آن تخمی طعم آن ترش و با قبوضت و مستعمل پوست آنست که گرد بالای
سماق باشد و درخت آن لیفه و درخت انار و بزرگتر از ان برگ آن بلند و اندک سرخ رنگ و مرغب و اطراف آن مشرف مانند اره و دو نوع میباشد

۳۵۰

بستانی و جبلی و در بلاد سرد و سیم سیر سد و بهترین آن سرخ رنگ پرگره و ترش خوش طعم آنست که قبض آن کمتر باشد و ترشی آن زیاده و تخم آن کوچک
و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم خشک و برودت برگ آن کمتر از و اثر آن افعال و خواص
آن قابض رادع و مقوی و مدبغ معده و احشا و مانع انصباب صفرا و معده و امعا و قی و غثیان و در اسهال مراری و مزمن و دوسنطاریا و نفث الدم و ترک الدم
و کثرت بول و آشامیدن سائیده آن یعنی سویق آن یا آب سرد قاطع سیلان خون و تحت و نیکوفته آن با زیره یا آب سرد جهته قی ضعیف و کسیکه تهشیه و کند طعام
در معده او نماند مجرب و مهیج اشتهای طعام محرور المزاج و با زرده تخم مرغ و کشنیز خشک قاطع اسهال صفراوی و با زرده تخم مرغیکه در آن بخته شود نیز قابض و دافع اسهال
است و مرغ دراج بهتر و قوی تر است و با شراب قابض و جهته اسهال و نزف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوت نبض بریان آن زیاده لیکن حرارت کمتر
عادیه حد سفرا و آن ضعیفتر است مضر معده و جگر یا رو مصلح آن مصطگی و انیسون و طبیخ آن با بادنجان مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سرکه و اقاقیا است
و صفوف گردیکه بروی آنست که آنرا ترا سماق نامند بسیار قابض با اندک تلخی است جهته قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم و سفوف آن جهته تقویت
استحکام لثه و خلاع جهته درد دندان کرم خورده و ... مضمضه نقوع سماق در آب چون گرد آنرا پاک کرده در آب ... جهته ...
کثیر او چون با یک ... آنرا در ... جهته ... سماق و ...
آن و بسنوز کمید پیشانی بدان جهته قطع ... جهته ... سماق ... جهته ... سیلان ...
و نطول آب طبیخ آن رافع ورم ضربه مقعد و ... و ضماد آن با آب جهته منع ورم ... و سائر اعضا ... و زوال آثار ... و قروح ساعیه با عسل ...
اجفان و با زقال چوب بلوط جهته بواسیر مفید و چون آنرا با برگ چوب شاهی در آب ... شانند بالعوام ... رسد و جمیع افعال ... جهته ...
تحلیل ورم چشم و سائر اورام و غله و قروح رطبه و شهدیه و فساد لثه و ... و ضماد برگ آن ... و طبیخ ... جهته ... دو
سیح مفید و چون برگ آنرا ... آب آنرا گرفته منعقد سازند ... مواد ... اقاقیا است ... آن با آب ... جهته
قروح خبیثه و ضماد آن بر سر ... جهته سلس البول ... اعضا و ضماد برگ آن ... اطفال رافع اسهال و مقوی احشا ... گویند که از
خواص آنست که چون در ... سرخ رنگ ... و در موضع نزف الدم ... آن نماید و صمغ درخت آن ... اجزای ... و
محلله است و جهته حدت بصر و امراض جفن و ... جراحات و ... و دندان کرم خورده گذاشتن بران مفید ... سماق و ...
این کتابت کور شد سماق لدبا غین گفته اند ... برگ سماق ... طبیعت آن
بسیار بارد و قابض است افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند سماق است ... سماقی بضم سین و فتح میم و الف و کسر نون ...
ورده ... بضم و او و شین معجمه و میم ... گفته اند و چون آواز رعد ... اصلی ندارد و گویند غذاست
اکثر حرق است و اصلی ندارد و خالعت و جیون ... طیور است ... طیور ... غیر سلوی است و چهار نوع
یکی بزرگ و آنرا ... گویند و دوم از آن کوچک ... سوم از آن کوچکتر ... سیاه ... سفید آنرا ... کوه
و چهارم از همه کوچکتر و رنگ آن زرد و سرخ بهم آمیخته و این را ... طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن کثیر الغذا ...
بدن نرم کننده و مدر بول و مفتت حصاة و جهته جمیع مفاصل ... بالخاصیت مورث رقت قلب خصوصاً ... آن ... و مهیج باه ...
و بخته آن بهتر از کباب آنست و اکثار آن مورث صداع و ... مصلح آن ... روغن ... و با روغن بادام
و بار و غنهای دیگر و آب ... شیرین کرده خوردن و خوردن بیضه آن ... فصاحت ... اطفال قبل از وقت ... کرده آن جاذب ...
و لعوق زهره آن ... با عسل ... جهته ... تسکین درد آن ... جهته ... رفع بیاض ...
جهته کلف و نمش ... رافع ... است ... خواص ... چون ... شوی ... نشو و نمای ...

٣٥١

شقاقهای سنگ و دوای گزیده مشهور و سمسم بفتح سین و سکون میم و کسر سین مهمله و میم و مشهور بکسر سین و میم ست بلغت حبشه جلجلان و بفارسی کنجد و بهندی تل بکسر تا و تنتاه فوقانیه
نامند ماهیت آن معروف ست و بهترین آن سفید تازه چرب پالیده آنست قوت آن تا ده سال باقی میماند و در اکثر بلاد حجاز آن مقشر آنرا بر روی نان میپاشند
و حلوائیان از آن حلوا میسازند و روغن آن که دهن الحل بجاز مینامند معمول و معروف و در اکثر ادویان و مراهم داخل ست و بعضی حلا و نیز در آن داخل میکنند
زود متغیر میگردد و فاسد نمیگردد و بسبب لزوجت و غلظتیکه دارد بر روغن تا گرفته آن خصوصی که مقشر نکرده باشند دیر تر و مقشر آن زود تر فاسد میگردد طبیعت
آن در آخر اول گرم و تر و بارطوبت فضلیه و در دوم گرم و تر نیز گفته اند افعال و خواص آن مغری و مفتح و مسهل بکیموس قلیل الغذا و مسمن بدن و ملین صوت
و خشونت حلق بسبب غیر دبقی که دارد و مصلح اخلاط سوخته و مواد سوداویه و ملین امعا و مقعده و محلل ورام حاره و آشامیدن آن با بیراتب جهة گزیدن
عقرب نافع و با هم وزن آن شکر و خشخاش نصف آن مغز بادام مقشر آن یخ ابیض که هر روز از مجموع آن یک وقیه تناول نمایند جهة فربه
نمودن بدن و تقویت باه مجرب لفربه گرده و شیره کوبیده آن مانیات جهة رفع سوزش معده و مری و ترش شدن رطوبت معده سوداوی
و حرقت و لذع ادویه مشروبه و غلظها و شرب شراب جهة تلیین معده امعا و دفع سنگ گرده بشرط مداومت بران و تی نافع و خون و درم آن کلیه
گردگان سوخته جهة قطع خون بواسیر مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با نخود جهة حیض و مسقط جنین و چون دو اوقیه آب طبیخ آنرا با شراب و نقیع مویز یک اوقیه
و نیم روغن کنجد و نیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهة رفع خارش دموی بلغمی و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و با فانیذ انفع و بدستور با نقیع صبر
زبیب لعوق آن جهة سرفه و امراض خصیه و قروح ششی نافع و با بزرکتان جهة تقویت باه و ازدیاد منی و آشامیدن سائیده آن با شراب جهة رفع قولنج
دقونون و گزیدن مارشاخ دار المضار بطی الهضم و مصلح آن بریان نمودن و با عسل و یا مری خوردن باعث سرعت انحدار آن ست و بدستور با قشر
مورث بدبوئی دهان خصوص کی از آن در بین دندان باماند و مصدع و مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درم بدل آن تخم کتان و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد
بدن و رفع آثار سیاهی و شحم اخضر و سبطری عصب و قولنج دقونون و گزیدن مار شاخدار و سوختگی آتش و بعد سوختگی بزودی مانع آبله و تسکین وجع
والم آن و نطول آب برگ آن باعث درازی موی و سیاهی آن و رافع جوش سعفه و سر و ضماد مطبوخ آن با شراب جهة تحلیل ورم چشم و ضربان آن
نافع و بیخ آنرا چون در آب بجوشانند و سر و موی را بآن بشویند باعث درازی و سیاهی مو و رافع نموست در ابریه آنست و روغن آنرا اگر کنجد غیر مقشر
بریان بگیرند آنرا دهن الحل نامند بفتح حای مهمله و تشدید لام و لزوجت این زیاده است و اگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر و چون آنرا
نرم بکوبند و با آب بدست خوب بزنند تا گرم شود و روغن آن جدا گردد برداشند رطوبت آن فالب آنچه سائیده در آب جوش دهند تا روغن
حاصل گردد آنرا طبیخ نامند و سائیده و یا کوبیده آنرا بدون استخراج روغن میشی نامند که بفارسی ارده گویند و در حرف الراء مذکور شد طبیعت
روغن آن در دوم گرم و تر تا هفت سال قوت آن باقی میماند افعال و خواص آن آشامیدن با ادویه مناسبه مفتح و ملین و مرطب و مسمن و رافع قرابت
حادث از خلط حاد و ضیق النفس و سعال یابس و قرحه ریه و تشنج یابس و تیز از کنجد و در حرقة البول مانند کنجد و در مرزوسهای مرضی بعد از دهن نور و فستق
نافع ترین دهان و قطور جوشانیده آن با فلفل سفید و مصطکی جهة کشودن سده گوش و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت تحلیل صلابات
و اورام چشم و غیر آن و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ جهت ورم و رفع چشم و با بزرقطونا جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتیکه از
لوزه بهم رسیده باشد و مالیدن و فرزجه آن بر صورت جهة نیکوئی و صفا و براقی و نرمی آن مفید و بدستور از کنجد و جلوس در آن جهة اکثر امراض عصبی
مانند تشنج و غیر آن و همچنین تدهین بدان بکر رواند اختن پارچه تر کرده بدان بر عضو و یا بر اعضا و بدستور تدهین آن جهة زخم جدری و سوختگی آتش نافع
مضر سوداوی مزاج و بطی الهضم و مرخی معده و مفسد دماغ ضعیف الاستحالة بصفرا و مصلح آن جوشانیده آن با پیاز و یا با اندک نمک و آشامیدن آن با آب لیمو
و آنگاه امثال آن و با بعد از آن مقدار شربت آن دو درم بدل آن روغن بادام شیرین ست خواص سمسم و حلوا و سفوف آن در قرابادین مذکور شد
عصاره نبات آن جهة ازاله ابریه موثر است سمقوطن بفتح سین و سکون میم و ضم قاف و سکون واو و ضم طای مهمله مثلثه و نون در ماهیت آن اختلاف

نیست بعضی حی العالم دانسته و نه چنین ست و بغدادی و غیر آن نوشته که بلغت یونانی نام گیاهیست و دو نوع میباشد صحری و صحری آن سنگ لاخها و مدیدها و دهها و برگهای آن شبیه بشیح ست و صلب و خشک و خوشبو و طعم آن با حلاوت و برگ آن باریک شبیه از ریانه و ساری شاخ آن کوچک مانند شاخهای جاشا و بیخ آن طولانی بسطبری انگشتی و بنفش و مستعمل برگ و سر شاخ آنست طبیعت آن ظاهر الحرارت باقوت قابضه افعال و خواص آن ذو الحشب نشر لعینا فع جهت امراض ظاهره بالمحلل و مقوی دماغ و مفاصل و اعصاب و نافع فتق و بدانه فضول و حرکت منقی، و آن و مفتح آن مسکن عطش حادث از جفاف و این همه افعال بقوت ظاهره آنست و آشامیدن به سرکه و عسل و با سکنجبین عسلی جهت فسخ و عصب مطبوخ آن با شراب جهت قروح امعاء و نزف الدم و ماکان و غیر آن جهت وجع گرده و با شراب جهت نزف الدم و قرحه امعاء و با سکنجبین جهت شوخ و تشنج با آب سرد و با شراب عفص جهت قبله الامعاء و ضماد آن جهت فتق و چون با گوشت طبخ نمایند بری و گوشت پخته و همراه و سریع الانحدار گردد مقدار شربت آن زیاده تا پنج درم و با گره از ده مثقال آن نمایند بهتر آنست که مکرر استعمال آن نمایند و آنکه مقدار وزن آن بیفزایند در اکثر مواضع اما مستعمل مسهلی نباتی ست شاخه دار و پراگنده و خشک و زعفرانی و بلندی آن و وزغ و برگ آن باریک طولانی و مزغب و یک گره شبیه به برگ و در میان برگها برگهای کوچک چسپیده سبز و زرد و چون ست و برگ و ساق آن ساید خارش آرد و در رنگ ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بالزوجت و بی شیرینی و بی خطریت بخلاف اول و منبت این غیر سنگلاخها و مستعمل ریشه آنست طبیعت آن تمیز بفصل از آن گرمی ضعیف و زیاده و لهذا بسیار مهیج باه و منعظ ست و دوم با شراب جهت نفث الدم از سینه و تشنج و قطع عصب و ضماد آنجهت التصاق جراحات تازه و ورام منعقد و نافع و چون با گوشت طبخ نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق گردند سمک بفتح سین و میم کاف بفارسی ماهی بترکی بلغ و بهندی مچهلی بفتح میم و سکون جیم فارسی و لام و با شیوه طرار بهندی، رو هو و در ضرامی را مچهلی مانند ماهیست آن حیوان آبیست اینکه تعیش آن بدون آب نیابد و گاه بر آید بدون آب تعیش نمایند نیز اطلاق میباید مجاز و آنرا انواع بسیار ست بعضی را ماهی مخصوص اکثر انیست و تعداد آن غیر خالق انام جل اسمه نمیداند و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم وارد ست که حق سبحانه تعالی خلق کرد هزار قسم از دابه هفتصد قسم آبی و یکصد قسم بری و بهترین ماهی ها دهراجی ست و بازنی و سهر ماهی سنجری لطیف دیگر که در آبهای شیرین سبک خوشگوار که سر چشمه آن بعید بر سنگ و سنگریزه که صحره مانند میل گذرد و همیشه جاری و گشوده باشد و باد بر آن بوزد و سکون یابد و مقدار آن در بزرگی و کوچکی متوسط و سریع الحرکه و تلس آن بسیار و استخوان آن بزرگ و خار آن کم باشد و سهوکت بسیار نداشته باشد پشت آن منقط بسیاهی یا خطوط سیاه مائل به بهری و شکم آن سفید و در بهار روز صید شده باشد و شب مانده آن زبون زیرا که گوشت آن بسیار لطیف نازک ست زود فاسد میگردد مگر آنکه آنرا نمک سود نمایند و بعد از ضرامی ماهی سیوط و با رونی و امثال اینهاست و ماهی دریا شور که در بحر یا سواحل که زمین آن سنگستان باشد بهتر و نازکتر و لذیذتر از آب شیرین است و از اقسام آن ماهی حلوا و ماهی آبنوس که در نواح سیلان بهم میرسد و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید میکنند و در ولایت ایران قزل آلا که منقط بسرخی ست و اسلعف که پشت آن سبز و شکم آن سفید و در هند ماهی رو هو و در بنگاله ملیه لیکن بسیار چرب و گوشت آن نازک و گرم و با سهوکت بسیار است اما لذیذ و امثال اینها و بالجمله در هر دیار و مکان و بلد که در آن چشمه یا نهر دیار بر ساحل دریا که واقع است نوع ماهی خوب باشد و بهترین از انواع دیگر بهمانجا و همچنین بحسب هویه و فصول و آن اراضی نیز مختلف میباشد در کثافت و لطافت و لذت و عدم آن و بد آنکه به کبر و عظم جثه ماهی که حیوان آبی ست هیچ حیوان نیست و بهترین ماهی ها ماهی فرات و کوه الهای و چشمهای کوچک و زمین های پست و آبهای کثیف منقل است که جاری نباشد و همیشه ایستاده باشد و همچنین ماهی های بسیار بزرگ یا بسیار بزرگ و یا بسیار کوچک و پر خار طبیعت مطلق الشرد در اول و تر در دوم و بعضی گرم تر مانند کم هیچ و تمساح و بلد ماهی و جری و اربیان که بهندی جهینگا نامند و ملسه که در هند و بنگاله بهم میرسد و ماهی نهری آب شیرین سرد تر از ماهی بحری آب شور و نمک سود هر نوع گرم و مائل به یبوست است خصوص قدید کهنه نمک سود که گرم و خشک است افعال و خواص آن کباب با آتش بریان کرده تازه آن بهتر از در روغن بریان کرده آن و سریع الهضم و صالح الکیموس و مولد منی و لذیذ و شیرین گرده در محرورین و منعظ و مصلح اخلاط حاره و جهت تصفیه و نرمی و تصفیه ریه و فرزجه آن و مسهل و دق و سعال یابس

٣٥٣

ضعف کبد گرده جاریق یرقان زحیر و مغص حار و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری دموی مجرب مطبوخ ماهی مازنی با سرکه جهت صاحبان امراض
حاره و محرور المزاجان و با بزر قطونا جهت وجع یعنی شدت حرارت و تسکین حدت آن فساد دم احتراقی و خوردن ماهی تازه بریان با پیاز تازه و سبزه و آشامیدن
شراب معتدل بعد از آن مولد منی و منعوظ و آشامیدن مرق آنجهت زهرهای مشروبه و ملدوغه و مداومت آن نیز جهت دفع زهر مار و عقرب و سگ دیوانه گزیده و بهترین انحای استعمال آن تجهت
تطیب بدن بطریق اسفیدباج و بعد از آن مشوی بر طبق و با آتش بریان کرده آن سکتر بر معده از آنچه در روغن بریان کرده آن و آنچه در آرد لت کرده در روغن بریان نموده
باشند و تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و خوردن ماهی بسیار بی نان و بعد از آن قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین و آب مطبوخ ترب منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده
جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و بهق اسود و ابیض و رفع آثار مجرب سمک نهر سیر رجوع مرطوبین و دماغ رطب عصبی و ملحمی و مصلح آن سکنجبین و آب نارنج و لیمو یا
با روغن بادام و کنجد و خوردن زنجبیل مربا در ده و صعتر و عسل و گلقند عسلی کهنه و بادیان و انگاره ادویه حاره و زیرباجات و محرورین را خوردن با سرکه و سکنجبین
بعد از آن و بالخاصیت مورث تشنگی و رافع آن سرکه و آبگامه و در بعضی امزجه محلج آن موافق نر و عطش آن کمتر و در بعضی امزجه غیر مصلح آن آشامیدن آب بسیار بعد
از آن بغایت مضر بحدیکه گویا آنرا زنده در اعده گرده نیدن هست و باعث امراض مزمنه است و اما شراب بعد از آنچه آنانع قبل از آن باعث سده و به سبب انفود
اجزای غیر منهضمه آن بعروق جلد و امراض ردیه از جرب و حکه و قوبا و امثال اینها و جمع آن با شیر و با بیضه مرغ و با گوشت خصوص حیوانات بری بسیار مضر و محدث
امراض مزمنه و نمکسود که پانزده روز و زیاده بر آن گذشته باشد مائل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین و اهل بلغم زجاجی و باع و مورث نار فارسی
جرب و قوبا و تقشر جلد و بیداری و امثال اینها و آنچه مدتی بر آن گذشته باشد مفسد و مولد اخلاط فاسده سوداویه سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آبکامه و قی فرمودن و خوردن
مسهل تلطیف بدن بقدر نمکسود و آن که سمارلین نامند بدترین اقسام و کثیف ترین همه محلل بلغم غلیظ و مقوی محل معده و مورث امراض کوره و مداومت
آن باعث تشکوری و مصلح آن آنچه ذکر یافت و ضماد آن جهت گزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند و مجفف و دیم
و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث حکه و جرب شور و سوداء و انحلال عضو با آب طبخ شور نمکسود ترو جهت عفونت و حرارت نافع و مغیر ماهی تازه که با آن بمانند
و بگذارند تا سر در گردد خصوص که یکشب بر آن بگذرد و یا زیاده و در جای نمناک مانده باز روی بسی و مداومت بسیار زدن باعث برص و استسقا و مدت امراض بفاره
آن قی فرمودن و مسهل خوردن و سائر تدابیر قطرا است و دو به ردین خوردن جوارشات حاره و اشیاء حاره مذکوره و محرورین سکنجبین حامض بسرکه و آبکامه کسی
که از خوردن ماهی غشیان عارض گردد باید که رب به مسد و آشامیدن آب لقوع زیره کرمانی بهتر است و حلوی دبطیخ آنجهت ابتدا قرحه امعا و حبوب مواد لطاهر
جلد و تحقین بدان جهت عرق النسا مفید و تخم آن تقویت باه قوی الاثر و مولد منی و منعظ و جهت سرفه و زحیر حار نافع و زهره آن خصوص از شبوط گرم و خشک کحال
آنجهت نفع بیاض و ظفره و چون ماهی زنده را شق کنند و همان قسم گرم گرم که حرکت داشته باشد بر عضو بندند جذب مواد و نضج و خارخیر بالنفاذ جلد نماید
و در دفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام بعید مثل ضماد سر سوخته نمکسود آنجهت ورم مقعده و شقاق آن و گزیدن عقرب و سگ دیوانه گزیده و با عسل
و لعابها جهت ورم صلبت لماده و طلا استخوان حصه آنجهت برص نافع و شستن ماهی با آب گرم و نمک نیکو و مالیدن کاه گل بدان و زبانی گذاشتن لیسس نیکو
شستن آن جهت نفع سهوکت آنست و خوردن بدون آرد و نان باعث هضم آنست و با آرد و نان لیطی الهضم سمکه رعاده بفتح را و عین مشدده و نیز بفتح دال
بی سه مهمله و سیا ماهیت و خواص آن در رعاده در حرف الرا المهمله مع العین مذکور شده و شنیده که در دریاسی بحر المحیط که در هفتاد درجه عرض شمالی تا استوا به طول
یکصد و چهل درجه واقع هست نوع ماهی بسیار بزرگی بقدر یکصد و کسری تا دو صد ذرع در طول و بیست ذرع در عرض بهم میرسد و بهمن و بهمنی آن بر لشت و میان سر نشانه
و در هنگام نفس کشیدن مانند فواره بسیار بزرگی بقدر منار کوچکی آب بیرون آن منجمد در هم آن جلد آنرا صید نمایند و چون روغن بسیار دارد و تمام بدن آن گویا روغن
منجمد است آنرا پارچه پارچه نموده در دیگهای بزرگ بآتش روغن آنرا گداخته در ظرفها کرده با طراف میبرند و خرج شموع و چراغ مشتعل
تمام سال آن بلد از همان هست و مغز سر آن سفید و بر پرده نرم لطیف است آنرا گداخته بر آن کمال ان نوع شمع ساخته و شمع آن سفید مانند کافوری بداند
سحری هوا است و بسیار ما وزیاد در برکت دریا و سواحل آن میتوان باو نیز شنیده شد که قریب بمیزان دو صد ذرعی هوای بسیار مضری هست و اگر مردم نزدیکی

خود را از آن دریا در بر دند بهتر والا در روز چهارم و پنجم آن از طرف شمال اللواح تحت یا ی سیح می آید دو دست بدست تمام در یا سیح بیند و بنحویکه مخلصی از آنجا
شکل و ممتنع و بهر که در انجا ماند هلاک میگردد افعال و خواص آن گویند خوردن مغز سر آن بجهت سعل و قرحه سینه و بجهت آن نافع است سمکة الصیدا
بفتح صاد مهمله و سکون یا و فتح دال مهمله و سمکه صیدا به تصغیر نیز آمده و آنرا سمکه برکه و سمکه ثول و بعربی تانی معیض نامند ماهیت آن ماهی است در قریه تبوک در چشمه ثول
بهم میرسد شبیه بوزغه کوچکی سام ابرص آن ادویه دم و مخالب شبیه گی های آن بطرف وحشی و آن لست و آن باریک و دراز و ... رنگ آن
و حال تازه است فرق میان نر و ماده آن ظاهر نمیشد و بعد مردن مخفی میگردد و شیخ الرئیس رحمة الله تعالی در تجربیات خود ...
بعید و آن ماهی در آن قریه در چشمه ثول بهم میرسد بعد از ده یوم از ماه شباط که هنگام هیجان آنست ... و نر و ماده آن با هم جمع شده در همان ایام
با هم آواز میدهند و سفاد آن مانند انسان است و در آن هنگام که فصل ربیع است گویی از بنا گوش آن نمایی ... و مردم آنجا آنرا صید می کنند
در همان ایام آنرا صید میکنند زیرا که در ایام دیگر بدان دست نمی یابند بسبب سرعت حرکت آن ... نمک سود نموده بجا ها میبرند
تا فاسد نگردد طبیعت آن گرم و خشک ... و بموکف ... و بارطوبت فضلیه افعال و خواص آن مقدار یک ... آن با زرده تخم مرغ نیم برشته با
یا مرق مرغ فربه بغایت مهیج باه و منعظ گفته اند بحدیکه بهلاکت میرساند از شدت الفاظ ...
که هیچ چیز بدان نمیرسد و شرط خوردن آن آنست که بعد از آنرا سوده ... بخورند و تجربه ... باه را هیجان آورد و بعضی از افراط نموده گویند
که نر آن در ذکور و ماده در اناث ... و بعضی گفته اند که ما و آن را خاصیتی نیست و در اناث ... و آنچه از شکار های حوالی ... بعید است
چشمه مخصوصه سفید و بیات مذکوره نیست و آن خاصیت را اثر ندارد و بعضی گویند که آن در ریل نهند آنکه ماهی آب ... تشنا ... نماید میکنند از جهت آنرا
سمکة الریل مینامند و نیز گفته اند که هر عضو آن برای ... و عضوی از انسان موافق است مثلا دست آن برای وجع ... آن برای وجع پا و همچنین اصلی ندارد
سمن بفتح سین و سکون میم و نون ابدیسی روغن و بهندی گهی بکسر کاف عجمی و خفای ها دریا نامند و تازه آنرا بعربی زبد بضم زا و سکون با موحده و دال مهمله ... آنرا
مذکور شد ماهیت المعروف است و آن ... است که از شیر حیوانات و با ماست بعمل می آورند و بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بعد از آن ... و روغن گاو ... الطف
روغن ... گاو ... مخصوص جنگلی آن ... طبیعت ... گرم و تر و هر چند کهنه گردد از رطوبت آن می کاهد و ... بهم میرساند و در سالم
آن در اول خشک افعال و خواص آن در افعال قوی تر از زبد و محلل و منضج و با قوت تریاقیه مقاوم سموم ...
نوشته که شیخ ... را از قاتل گزیده بود و غیر روغن گاو کهنه حاضر نبود همان را آشامید ...
ان اجهت ... ریاح و ملین جلد و منقی البشره و نضول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست ... و جهت ... و سعال ...
و ... قبض ... نا ... آن ... جهت ... سینه ...
قرلبول ... آب گرم خوردن ... بعد از آن جهت سموم ...
... آن ... صلابت آن ... جهت ...
...
... اخراج ...
...
...
...
...

بشو نیده برجرب کهنه و بواسیر و اکثر جروح و قروح بحالنه زائل گرداند و شسته آن تلخ میگردد و خالی از سمیت نیست و خوردن آن غیر مجوز و مجرب است و تدبیر روغن
جوشانیده و شیر تازه و شیره جهته اوجاع آن بغایت نافع مضر عضلهای باطنی و مرطوبی و مولد صفرا در محرورین و مسلولین جهته آنکه سریع الاستحاله است
مجلد و غالب جرمی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف باصره است مصلح آن در محرور ترشیها و در سرد بجوارشات مقدار شربت آن در مداوی تا دو اوقیه قوت جالیه و تحلیل
کند زیاده تازه آنست و فعل آن در بدان متوسط زیاده از بدان قویه مستحکم باشند مانند اطفال و زنان و لهذا جهته اورام بنا گوش اطفال نافع است چون روغن
فاسد گردد و خواهند که اصلاح آن نمایند باید که با دوغ ترش بجوشانند مهما امکن سوخته گردد اما روغن نسوزد و یا آنکه بر آتش گذارند چون بجوش آید اندک
اندک آرد گندم بران بپاشند تا آرد سوخته گردد و روغن نسوزد پس صاف نموده بکار آورند و تکرار روغن داخل کردن باعث حفظ و عدم سرعت فساد سمندر
بفتح سین و میم و سکون نون و فتح دال در اختیارات ماهیت آن جانوریست که از آتش متضرر نمی گردد مانند ماهی که از آب و بقدر عصفور است
و آتشین رنگ مولف گوید شاید اصلی نداشته باشد افعال و خواص آن خوردن زهره آن مقدار یک انگشت با آب نخود مطبوخ با شیر تازه و شیره جهته رفع
سموم مشروبه و اکتحال و داغ آن با سر جهته نزول الماء و جهته جرب السیر بطالی خون آن نافع است از بیاض و قطع و خفر رنگ اسست سمور بفتح اول و ضم میم و سکون واو
و را مهمله ماهیت آن حیوانی است که در ترکستان بهم میرسد شبیه بدلق و از آن سیاه طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن در جمیع افعال
قویتر از آن و پوشیدن پوستین آن گرمتر از سنجاب و حیوانات دیگر و جهته پیران و مبرودین و امراض ابدان مفید و تقویت سینه و گرده و مقوی باه و در اوجاع مفاصل و پهلو نافع گرده
و در رو زهای گرم آن جهته تخفیف تروح نافع و پوشیدن آن زردتر از پوستین حیوانات دیگر فاسد میگردد و جهته آنکه باعث آن کمتر است سمیر بضم سین و فتح میم و سکون
یا مثناة تحتانیه و فتح را و مهمله و الف ماهیت آن صاحب تحفه نوشته که صاحب نجیبه گوید قسمی از ماهی نهری است و در دریا بهم میرسد و شبیه است بقدر یک
قامت و برگ آن در غایت سبزی و غیر صریح آن بقدری که نابرج و سم حیوانات است و این طبیب گفته در خواب بهم رسید خوشه آن شبیه بفارسی و سم حیوانات است
طبیعت آن بغایت گرم افعال و خواص آن در اضمده امراض بارده مستعمل سمین بفتح سین و کسر میم و یای مثناة تحتانیه و نون بفارسی چربی و فربهی را گویند ماهیت
ماهیت آن چربی است که بر روی پرده شکم و ظاهر گوشت و در روده و غیره آن میباشد از شحم ارطب و نرمتر طبیعت آن بغایت گرم و تر و تری آن زیاده از
گرمی افعال و خواص آن قریب الفعل است بروغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و بعضاً سریع الاستحاله بصفرا و در صفراوی مزاجان و در اصلاح ادویه سمیه مانند
روغن تازه است فصل السین المهمله مع النون سنا مکی بفتح سین و نون و الف گویند بهندی مهارنا سند ماهیت آن برگ گیاهی است حجازی
ربیعی ساق آن اندک مدور و برگ آن باریک شبیه برگ حنا و مدور و از برگ حنا بزرگتر و صحیحتر از برگ مورد و نازکتر و گل آن مائل بکبودی و دانه آن
پهن و کوچک صنوبری شکل بدرازی و اندک خمیدگی و در غلافی شبیه بغلاف باقلا و پهن و بسیار نازکتر از آن نوعی برگ آن خوردتر از آن و گل آن زرد و آنرا
حجازی مشرقی نامند و در ملتان بهم میرسد و مستعمل برگ آنست که سبز باشد و زرد و سیاه و کهنه و فاسد نباشد و از چوب و تخم و خاشاک پاک کرده باشند
و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حجازی است و در عظیم آباد از هندوستان نیز قلیلی بهم میرسد و شاخهای آن در هم پیچیده و لیکن برگ آن کوچک
و نازک و ضعیف الفعل تر از حجازی آن طبیعت آن آخر درجه اول گرم و در اول خشک افعال و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی
دماغ و شدید العرض عمق بدن و مقوی آن حالی و جلا اعضا الراس الصدر و الغذا و غیرها جهته صرع و شقیقه و جنون و صداع کهنه و درد پهلو و ضیق النفس
و قوبا و ضعف و عرق النسا و نقرس و تشنج عضل و داء الثعلب و داء الحیه و حکه و جرب و بثور های کهنه و پیش که در بدن بهم رسیده باشد و جهته تبلیل و دیدان و تشقق دست
و پا و سائر امراض سوداوی و اوجاع مفاصل حاصل از بلغم و صفراوی مخلوط باهم و جهته وسواس سوداوی بالعرض و نیز آشامیدن مطبوخ نیم اوقیه آن
در دو اوقیه روغن الانفاق که بنصف رسیده جهته درد کمر و درد لین و اخراج اخلاط خام از آن و هر و عضو و جهته بواسیر و آشامیدن آب مطبوخ آن با ادویه مناسبه
و گلسرخ جهته اخراج اخلاط مذکوره و با گل سرخ و شیر تازه دوشیده و شکر بدستور که وزن سنامکی از دو مثقال تا چهار مثقال تا شش مثقال و
گلسرخ از یک درم تا دو درم بحسب مزاج و مرض و شیر گاو تازه دوشیده از ربع آثار هندی تا یک آثار باشد و سفوف کوبیده بجهته

انها با گلسرخ و نیلوفر با شیر تازه و شیره مغز بدام اثر دارد و نیکو است مطبوخ آن بے فائدہ شربت از جرم آن آشامیدن یک مثقال از مسحوق آن با عسل سه روز متوالی تا هفت روز جهت نفع جمیع دردهای مفاصل و امثال آن مجرب المضار مورث کرب و مغص و غثیان مصلح آن پاک کردن از چوب شاخ و تخم آن و بودن جز و غن بادام بعد کوبیدن و بیختن با میله زرد و گلسرخ و انیسون و بنفشه و آب سیب با استعمال نمودن بالجمله استعمال آن بدون گلسرخ و روغن بادام جائز نیست مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و درم و از مطبوخ آن از چهار درم تا هفت و درم بدل آن ... نصف آن هلیله زرد و دیگر آن بنفشه است لیکن این مقدار بسیار در اکثر امزجه ضماد مطبوخ آن بر سر کرده بعد یکه قوام بهم رساند بر بدن جهت جرب و حکه و کلف و بهق و اندمال زخمهای کهنه و تیره مو جهت بختن آن با حنا بر مو جهت سیاه کردن آن موثر بامر که و سناهتره حنا با آب گرم سائیده در حمام یا غیر آن بر بدن بمالند بعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه مجرب ذرور آن جهت قروح خبیثه و اندمال جراحات با آنکه از عمل مجرب بدانکه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی متعرض ذکر سنا نشده و جهت مقویات و ضماد مطبوخات معاجین بفوح سنائی در قرابادین مذکور شد **سنبادج** بضم سین و سکون نون و فتح بای موحده و الف و فتح دال مهمله و جیم و آنرا حجر المس نیز نامند و بفارسی سنگ سنباده و بهندی کرند نامند ماهیت آن سنگی است اندک چونا مندرس منجمد و سه نوع میباشد و در ولایت لیسار و از کوهستان شمالی اله آباد و توابع آن می آورند و چند قسم میباشد یکی سفید برنگ شبیه برنگ شیر و بهندی این را دودهیا نامند دوم سیاه زنگ شبیه برنگ روغن چراغ و این را بهندی تیلیه نامند سوم شبیه بگل این بهندی مسوریه نامند و این بهترین همه است و گویند هر چند سرخ تر و صلب تر باشد بهتر است و گویند بهترین آن نرم و املس و صلب جرم و ثقیل الوزن با میل بسرخی است و ریگی خوردن زبون **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن سنون آن بجهت جلای دندان قوی الاثر جهت استرخای لثه مفید ضماد آن محلل اورام و تحلیل و برآمدگی جلد و سمن التهاب بیاض سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش با موم جهت بو اسیر و سائیدن معادن بآن باعث جلای آنها و جوهر زدودن چرک و زنگ آهن مستعمل صیقل گران است و در تفصیل آن فولاد چون در آب سائیده مرجان را بآن جلا دهند بسیار برونق آورد و ذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم و التیام قروح مزمنه نافع مضر مصلح آن زعفران است و از داخل غیر مستعمل است **سنبل** بضم سین و سکون نون و ضم بای موحده و لام و در لغت بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی که سنبل الطیب و سنبل العصافیر نیز نامند و سنبل رومی و سنبل جبلی و از مطلق آن مراد سنبل هندیست که بیونانی ناردین هندی یا چهر و جتاماسی یا بالچهر و جٹاماسی بلاطینی نارد و دوم قسم دوم را نارد و دوم اسیلیون یعنی نارد رومیکه در ایتالیون بهم رسد و سنبل رومی را ناردین کیاکو و بفرنگی ناردسنا مند **ماهیت** آن گیاهی است بی ثمر و گل شبیه بدنباله سمور در دله و دو طول بقدر یک انگشت و اندک زیاده بر آن بقطر انگشتی و باریکتر از آن خوشه ارجند عدد بهم پیچیده بیک مانند ساق بیایل بزردی بسیار خوشبو و تند رائحه و بیخ آن اندک صلب نیست آن گویند که بهتر آنست که لطیف و سوریائی است و در هند و بنگاله نیز بسیار است و بهترین آن اشقر تازه خوشبوی تند که خوشه آن کوچک بوده و زردی بود نداشته باشد و بعد از آن طولانی باریک که بعید رسومت آن کم باشد زیرا که کهنه آن بی رسومت میباشد و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک جالینوس در اول گرم و در دوم خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند و اول اصح است **افعال و خواص** آن مفتح سدد دماغی و معده و کبد و مقوی دماغ و فم معده و جگر بارد و مستحن آنها و نیکو کننده رنگ رخسار و مقوی قوت ماسکه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات و فضول دماغی و بیان و سینه و معده و نافع انصباب مواد بمعده و امعا و رافع لذع آنها و مفتت حصاة و مقوی قوت ماسکه و حابس طبع و جهت خوشبوئی دهان و سرفه رطوبی و ضیق النفس و درد سینه و خفقان و قی بلغم و تحلیل و قطع ریاح و علل کبد بارد و رطب و استسقای لحمی و یرقان و درد سپرز و اورام باطنی و بواسیر و علل بارده گرده و انثیین و صندل بغایت مشتهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و نفخ معده و اکتحال آن با آب کشنیز جهت حمره چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و در بیند و سایر ادویه طبقات عین و تنشیف رطوبات آن و بالخصوص جهت دمعه مجرب و ضماد آن مقوی فم معده و محلل اورام آن و بر بدن قاطع عرق و باعث خوشبوئی آن و طلای مطبوخ آن در حمام جهت سیاه کردن و دراز موی سرو ذرور آن التیام جراحات و قروح جهت نزف الدم رحم و قطع رطوبات آن و جلوس در طبیخ آن جهت درد گرده و ورم رحم و تسکین و تنقیه آن و گشودن حیض و بدستور کمید مطبوخ آن مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن اذخر رومی ... و گویند سادج هندی و شراب آن که رطلی را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا به نصف رسد و سه هفته در آفتاب گذارند در جمیع افعال مذکوره اقوی است و جوارش و شراب قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شد **سنبل رومی** آنرا سنبل اقلیطی نیز نامند و آن ناردین اقلیطی است **ماهیت** آن بیخی و ساقی است گل دار و خوشبو با جلا و در شکل شباهتی بسنبل الطیب دارد و برگ آن باریک بلند تیره گیاه و بعضی از پائین تر ... آن بر گیاه ساقی رسته بر سر آن شاخهای باریک بسر هر یک گلی کوچک بیخ آن بلند منحنی گرد مائل

باریک‌تر نیشهای باریک ملیند و مستعمل بیخ و ساق گل است و بهترین آن تازه خوشبوی صلب آن که بسیار نحیف نباشد و بیخهای آن بسیار باشد طبیعت آن گرم تر از سنبل الطیب قبض آن کمتر افعال و خواص آن ضعیف‌تر از سنبل و با افسنتین با تریاقیت و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد گرده و مثانه و مدر بول و در مراهم حاره داخل میشود و شراب آن که نیم من آن را در سی رطل آب انگور اندازند و بعد از دو ماه صاف نمایند و در روزی بیست مثقال آن را با شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده معده و جگر و گرده و یرقان و عسر البول و فساد رنگ رخسار مفید و بعضی از سنبل قلیلی سنبل اقریطی ... صاف کرده استعمال نمایند سنبل جبلی بفارسی لیشه والا نامند در ماهیت آن اختلاف است نطاکی دانسته و بغدادی و غیر آن گفته برگ نبات آن شبیه ... آن مانند شاخ آن و ازان کوچکتر و بیخ و ساق بیخ آن زیاده بر دو عدد و دراز و بیرون آن مایل بسیاهی از درون آن سفید و خوشبوی گل این را مجاز سنبل نامند و الا شباهتی بدان ندارد و آنچه از کتاب مصور فرنگی معلوم گردیده و دیده شده آن است که نبات آن دو شاخ دارد و بر شاخی چتری و قریب بچتر آن در هر شاخی چهار شاخ باریک بر آن برگهای باریک چکک و پایین تنهای بلند نیز برگهای کوچک سبز رگ و بر گل آن فی الجمله شبیه برگ لسان الحمل از آن کوچکتر و بیخ آن شبیه پیاز دو مهم پیوسته یکی بزرگ یکی کوچک با ریشهای قوی و ضعیف طبیعت آن قریب سنبل الطیب افعال و خواص آن مقوی اعضا خصوصاً معده و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقای بلغمی و شراب آن در منافع مانند شراب سنبل الطیب است که سه رطل آن را در سی رطل آب انگور اندازند و بدستور مرتب نمایند و یک مثقال آن را بیاشامند جهت عسر البول و قلیل کبد و استسقای لحمی و تقویت معده و قوت ماسکه و قطع تپ بلغمی و تحلیل ریاح معده نافع سنبل فارسی شاخ پیاز نرگس نیز هست ماهیت آن قسمی از ریاحین است که با نرگس میروید و در نهایت خوشبو و برگ و پیاز آن ضعیف‌تر از پیاز نرگس و گل آن بنفش و بعضی سفید نیز میباشد و بشکل یاسمین و در میان ساق چند عدد بر بالای یکدیگر و در افعال قریب بنرگس و پیاز آن ضعیف‌تر از پیاز نرگس سفید آن را در هند گل شب بو نامند زیرا که در شب بوی آن بسیار میباشد و ساق آن بر سر آن گل آن و برگهای نبات آن باریک بلند و برگ گندنا کوتاه‌تر و بیخ آن مانند پیاز نرگس و در بساتین مینشانند و هر سال تا یکسال در میان و اول فصل خورد برآورده ریشها و نخل از آن آن را بپیچیده چند روز در آفتاب می اندازند پس مینشانند نبات آن بلند و گل آن بسیار با لیده و خوشبو میشود و اما احراز ... بیازه ای بسیار میدی سنبل اقلیطی سنبل رومی است سنبوسه بفتح سین و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و فتح سین مهمله و الف هفارسی است بیونانی ... و بهندی مثلث را نیز سنبوسه و در دار پوری نامند ماهیت آن از اغذیه معروفه است که از آرد میده و شیر و روغن خمیر کرده پهن نموده و در جوف آن قیمه گوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل و ادویه حاره و مصالح گرم حسب اراده داخل کرده بشکل مثلث ساخته پس در روغن بریان مینمایند و یا در تنور میپزند و بعضی گوشت نخود در آن پخته و بدستور مصالح داخل کرده نیز ترتیب میدهند و با پیاز بریان کرده در روغن و ادویه حاره بریان مینمایند طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و مقوی اعصاب و مسمن بدن و مهیج اشتها و لیکن ثقیل و مسدد و مولد ریاح خصوص در معده ضعیف و مصلح آن سکنجبین گفته‌اند و محرور المزاج و جوارش سارت حاره مانند لونی و فلافلی و فلاسفه و مانند آنها در ... بارده بلغمیه سنجاب بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف و بای موحده ماهیت آن حیوانی است از موش صحرائی بزرگ‌تر و دنباله آن کوتاه‌تر و موی آن سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی ... رنگ و رنگ آن ... اسکول نامند و در مازندران سنجاب ... و در صقالیه و ... بسیار هم میرسد ... گوشت آن حرام است و پوشیدن پوست آن نجس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مسکن حرارت و جهت ... درد سینه و سرفه و قرحه آن نافع و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام پوشیدن پوست آن معدل مزاج و رافع اوجاع عصب و در ... جهت التیام جراحات و قطع خون و ضماد آن با عسل جهت درد و اورام مفید است سندروس بفتح سین و سکون نون و فتح دال و ضم را و سکون واو و سین ... چند ... نامند و نزد عوام مشهور بکهربا است ماهیت آن چیزیست شبیه بکهربا ... آن زرد رنگ و بعضی قطعهای آن سرخ رنگ و از کهربا خوردتر و در آتش ... روغن ... در روغن شراب بر آتش گداخته ... و در روغن کهربا ... که مستعمل نقاشان ... و اهل هند ساخته ... از آن ... و در قرابادین ... آنچه گفته ...

شناسست که از سواحل دریا خیزد و محمد بن احمد بن ذکریا گفته که در وسط بحر هند جزیره ایست گرم آب آن مثل عسل غلیظ و میان آن آب دهن مجوف شده نرم شود و سیاه و
بر روی آب می آید سرد و منعقد میگردد و مخصوص بهند است و اصلی ندارد و بعضی اهل هند میگویند صمغ درخت کافوریست و اهل فرنگ خلاف این نیز متفق براینند درخت آنرا
ندیده اند و گفته اند آنچه روز از درخت میچکد بسند در شب آنچه نشسته در قطعهای سندروس دیده شد که در آن پا کرمهای کوچک مورچه بسیار بود و چنان معلوم میشد
که بر بعضی چکیده و بعضی در حین تازگی بقدم اتصال بر آن نشسته دفن شده اند و این نیز دلیل آنست که از قبیل صمغ است نه چنانچه آنکه از دریا میجوشد
و آن چهار نوع میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد و باطن آن سرخ و براق و دوم زرد کهربائیست و سوم مائل بکبودیست و چهارم سیاه و بیک مثل سیاهی عنبر
بهتر اولست و خوب آن آنست که مانند کهربا کاه را برباید و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و از آن بعد ضعیف القوه است و فرق میان این و کهربا بسیار دشوار است زیرا که
کاه را مانند کهربا میرباید و لهذا اکثری از بی تمیزان بجای کهربا ساخته بجای کهربا میفروشند و فرق آنست که این از کهربا سست تر است و چون در آتش اندازند از آن بوی
کرسی آید و از کهربا بوی آب معطف و دیگر آنکه از کهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند که گرم گردد و بخلاف سندروس و طعم سندروس اندک تلخ میباشد بخلاف
کهربا و در ربودن کاه بقوت کهربا نمیباشد و در کهربا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در دوم گرم و در اول و سوم خشک و در اول گرم و خشک نیز گفته
اند افعال و خواص آن مجفف رطوبات دماغی و سائر اعضا و حابس نفث الدم و نفث الدم جمیع اعضای ظاهری و باطنی و اسهال دموی و قاطع بلغم معده و امعاء قاتل
کرم آن بهر دو و جهت لقرع و سلس البول [illegible] جهت استسقای [illegible] از افراط رطوبت و برودت و امتلا و نفث الدم و خفقان و سواس و ضیق النفس
بلغمی و تپ [illegible] و اسهال مزمن و مداومت آن [illegible] حافظه قوت است و لهذا کشتی گیران آنرا استعمال دارند
و آشامیدن آن با ماء العسل جهت ادرار بول و با سکنجبین یا سرکه [illegible] جهت استسقاء [illegible] لقوة العین اکتحال آن با عسل جهت بیاض [illegible] و آثار
و سلاق مجرب و چون سوده بر جگر گوسفند و یا آهو پاشیده بر آتش بریان کنند و آبیکه از آن برآید بر چشم کشند جهت رفع شبکوری نافع بالخاصیه قطور آن در گوش
جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و بار [illegible] جهت التیام جراحت [illegible] قصر الرأس [illegible] بخور دخان آن [illegible] جهت رفع صداع و قطع
زکام و بستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام و [illegible] خشک گردانیدن ناسور و سنون آن [illegible] جهت درد دندان و استحکام دندان متحرک و قروح [illegible]
التیام جراحات و جوشانیده آن با روغن بادام [illegible] جهت شقاق [illegible] بهر عضو که باشد مجرب و [illegible] روغن گل جهت شقاق [illegible] درگوش و
و یا بهم [illegible] جهت [illegible] اخراج جنین و در افعال و خواص مانند کهرباست مضر [illegible] و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یکدرم
بدل آن نصف وزن آن کهربا و ربع آن [illegible] سندیریطس بکسر سین و سکون نون [illegible] بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء
مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و سین مهمله در آخر لغت یونانیست بمعنی شبیه الحدید و [illegible] گویند ماهیت آن گیاهیست [illegible]
میباشد قسمی برگ آن شبیه ببرگ بلوط [illegible] شاخهای آن [illegible] بقدر شبری [illegible] کرده و در آن تخمی سیاه و منبت آن [illegible] و قسم دوم شاخهای آن
بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و از دو جانب شاخ [illegible] شاخ آن [illegible] درازه و باریک و در اطراف آن چیزی [illegible]
و در آن تخمی شبیه بتخم چغندر و از آن [illegible] قسم سوم را برگ بزرگتر [illegible] و شاخهای آن بقدر [illegible] مائل بسفیدی و با اندک سرخی و ریزه
و تخم آن باریک و [illegible] و مائل بسرخی و منبت این قریب بتاک انگور طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک و قسم آخر از همه قوی تر افعال
و خواص آن [illegible] برگ تازه و یا در خشک همه اقسام آن قاطع نزف الدم [illegible] جهت التیام قروح و رفع اورام [illegible] شدید [illegible]
شرب آن جهت [illegible] امعاء و اسهال نافع و برگ قسم سوم در التیام قروح [illegible] از اول [illegible] سکبینه بفتح سین و سکون نون و کاف و فتح [illegible]
ضم باء موحده و دال و فتح باء مثناة تحتانیه و با لغت فارسیست مغز آن [illegible] سکبینه [illegible] گویند که بهندی [illegible] و تخم [illegible]
[illegible] در حرف الجیم مذکور شد ماهیت آن [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] بسبب اتصال آنها [illegible] طبیعت آن گرم و خشک

در سوم **افعال و خواص** آن طلا و ضماد آن با سرکه جهت اورام صلبه و امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و آثار دیگر با تکرار عمل و آشامیدن نقوع آن به تنهائی و یا با برگ حنا تشنا هیئت و گرد زرد صافی هر یک بقدر نیم مثقال جهت امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض سوداویه و صفراویه فاسده زیرا که آنرا مصلح دم فاسد و سائر اخلاط دانسته اند و نیز آنرا مفرح گفته اند اقوال دیگر آنکه صاحب تذکره عباس و صاحب مجربات دسا... شفا الاسقام و غیره الحق والسلام و همه شاید خلاف واقع باشد و گفته اند که خوردن آن جائز نیست

سنگهاره بکسر سین و اشمام نون و سکون کاف فارسی و اشمام ها و الف و فتح را و ها هندیست چهار نقطه از فوق و الف لغت هندیست و گویند به گیلانی جیلان و جیلام نامند و آنجا نیز بهم میرسد **ماهیت** آن ثمر نبات هندیست و نبات آن در آب ایستاده مانند غدیر تا در ایام بارش که برسات و برشکال نیز نامند و در آن ایام بسیار میشود و در ایام دیگر کمتر و خار دار و برگ آن کوچک و بر روی آب پهن و ثمر آن مثلث و در آن خار دار و بر سر گوشه خاری و مغز آن سفید و شیرین با تفاهت خام و نازک آن لذیذ و پخته آن صلب و خشک آن بسیار صلب خام نازک آنرا قسمی میخورند و پخته و خشک آنرا خیسانیده بریان کرده میخورند و نرم و نیم صلب آنرا در آب جوش نموده میخورند و بعضی در اندک روغن بریان میکنند و صلب خشک آنرا آرد نموده قدری از آنرا با شکر یا آب سرد نیز آشامند بجهت انجماد منی و رفع سرعت انزال و جریان آن و حلوای بطرق نیز از آن حلویات بسیار میسازند و آن در خاری سبز با گوشت و خشک آن سیاه و مستعمل مغز است **طبیعت** تر و تازه نارس آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن مقوی باه محرورین و مسرف و تپهای صفراوی و مولد دق و اسهال و دم و سنگ گرده و مثانه و سوزش و بیهوشی و تشنگی و حلق و سکر خمار را نافع و گرسنگی در محرورین بیفزاید و علتهای دل را دفع کند و نقاهت و لاغری بدن زائل کند و ناصور مقعده را نافع و مضر بمبرودین و ثقیل و دیر هضم و مولد سدد و خصوص پخته صلب و خشک آن

بچھنا بکسر سین و سکون نون و کسرت و خفای ها و فتح یا و الف لغت هندی است **ماهیت** آن بیخی است سمی در وقت و نبات شبیه اشنان خ آن هو برتر است آن کوهستان کبیدر و پشت که میان هند و خطا واقع است و آن انواع میباشد از قوی القوت و ضعیف القوت و متوسط قوی القوت آن اعلا و گفته اند بمرتبه قوت سمیت آن قویست که اگر لمس آن کنند و بعد عرق آلود رسید و یا بزبان رسانند در ساعت هلاک سازد و لسبب حدت نفوذ در سیدن ترسمیت آن بقلب و افنا روح قلبی و سائر ارواح بمشارکت با به قرار و توجه ارواح قوی تمامی بمبدا به سرعت فرو در قلب است و در آن مختنق و فاسد و فانی شدن و گفته اند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان کنند که بر شاخ گاو شیرده تعلیق نمایند و شیر آنرا میدوشند و اگر بجای شیر خون برآید قویست و الا ضعیف و از علامات ظاهری قوی آنست که سیاه براق صلب باشد و با آنکه اندرون آن مائل به سرخی تیره و یا سفیده تیره و یا مائل بزردی آن نقاط مانند طلق سحوق و یا کافور سحوق پاشیده باشند و سرخ آن اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه و این کتاب است در محل که فردان آن اصیل عبارت از این باشد و مثل که اهل بیت نیز نامند و صمغ آن و بعضی گویند صمغ بکهنا که نوعی از بیش و پلشن گویند

سمور بکسر سین و فتح نون مشدده و سکون واو و را مهمله و بهره نیز لغت عربی است بفارسی گربه و بترکی به لشک و بهندی نیز آنرا بلاد و ماده آنرا ابلی نامند **ماهیت** آن حیوانیست اهلی و وحشی و مائی و اهلی آنرا مانوس ترین حیوانات ظاهر العید و الوان مختلف از زرد رنگ سفید سیاه و غیرها و ابلق از نهایت انشد آنرا بهندی او و بلاد گویند و از پوست آن پوستین بسیار زند و سمور را در ممالک فرنگ و غیرها اضیاف و اقسام بسیار میباشد و بهای مختلف و در کابل نیز قسمی خوب که پشم آن بسیار بلند میشود و سفید و ابلق و خوزی رنگ میباشد **طبیعت** اهلی آن در دوم گرم و در رطوبت بران غالب

افعال و خواص گوشت آن موافق پیران و مرطوبین و اوجاع مفاصل رطب و صاحبان تقرس و فتق و سخن گرده و بواسیر و درد پشت را سود مند و پوستین آن گرم و خشک و پوشیدن آن مسخن بدن خصوص از سمور مائی که پشم آن بلند تر و نرم تر میباشد و همچنین از اهلی پشم بلند آن و طلای مرق آن بتمامه در کوزه در سمور دیا در تون حمام که خاکستر شود با سرکه جهت تشقاق مکتلت است و با بعید ل که با مرغی بانقد و سرکین آن شدید الحرارت طلای آن با روغن گلسرخ و در روز نوبه تپ خصیص طمع آن حمول و بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه آن دافع نقرس و قدید مسحوق آن جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجرب و در بعضی آنچه خوردن گوشت آن و جبه نیز ال و سل و بارس گویند مغز سر آن با آب جرجیر و شیر جهت تقطر البول و درد گرده و سعوط زهره سمور سیاه با روغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی و سرمه و اکتحال آن در جمیع آلات و ولادت گرسنه و شب تیر عین میشوند و بیند رم آن با روغن زیت جهت لقوه

و بانمک کهنه جراحات کهنه را مفید و طلای آن با سرکه جهة بهق و کلف و ... بیاض و بهق سیاه و تعلیق آن بر زن مستحاضه حبس خون آن نماید و از سعوط و سعوط و بخور آن جهة جذام بغایت نافع دانسته
و حبشی آن بزرگتر از ابلی و اکثر رنجاجی رنگ کم سوختر و در جمیع افعال قویتر از ابلی ... و در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بخور مغس آنجهة اسقاط
نطفه مجرب است ... طبیخ آنجهة ... منائب طبیخ گفتار و خوردن گوشت ابلی آن سبب طوبت مزاج و خوردن ... زود ... را باب
کثیف و زبون ... مضر بدن ست و چون سوز کسی را بگزد خصوص حبشی آن گاه ... بسیار سبزی ... بدن بهم رسد مداوی آن ضماد پیاز و خردل
بری است سنه ... بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و نامه هندیه ... بلغت هندیست یعنی ... طلای رنگ ماهیت آن از ادویه هندیه است و آن
دانه ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلای و مرغب برغب سفید باطن آن سفید و براز ... شبیه به تشم و نبات آن از قبیل تخم و بیاره بر
مجاور خود پیچیده و برگ آن ریزه مثلث یعنی سه برگ بهم پیوسته و بیک ساق و گل آن کوچک زرد و رنگ و ثمر آن در غلافی مثلث شکل و در هر غلافی
سه دانه شبیه بدانه ... طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با قوت مسهله افعال و خواص آن آشامیدن چهار مثقال تا شش مثقال
تخم نرم کوبیده آن با آب سرد مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و مرار سوداوی و بواسیر را نافع آب سرد مسمن فصل آنست فصل السین المهملة
مع الواو سوداسی بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و بلغت عربی ست جمع آن سودانیات آمده و گویند سرد
و لغاتی ... ماهیت آن طائریست دم آن طولانی و تعریف لقدر یک کف دست و خوراک آن
حشرات ... گوشت آن ... سبب بد بو و بهترین آن سبز رنگ منقار ... آنست که با شجار منقار خود را بزند و کود نماید طبیعت
آن گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار مقوی دماغ و صاحبان هزال ست سورنجان بضم سین و سکون واو و کسر را مهمله و سکون نون
و فتح جیم و الف و نون ... قسمی را ... نامند ماهیت آن بیخی ست شبیه به سیر صحرائی صنوبری شکل با اندک چینی و سه نوع میباشد
یکی ظاهر و باطن آن هر دو سفید ... شیرین و دوم ظاهر و باطن آن هر دو مائل به تیرگی و سرخی و سوم ظاهر و باطن آن مائل به سیاهی و ظاهر آن
تیره ... بهترین آن ... اندک صلب آنست که بد بو نباشد و آن مستعمل در ادویه اکثر ... افضل است و در
... زیرا که ... برگ آن شبیه برگ کراث و اندک ... ساق آن بقدر شبری
و گل آن زرد ... شبیه ... و گل آن ... و قوت آن تا سی سال باقی میماند طبیعت آن در سوم
گرم و در دوم خشک با رطوبت فضلیه ... سفید آن در حرارت معتدل افعال و خواص آن مسهل اقسام بلغم از اعضای
بعیده و ... بدن و با قوت قابضه و مفتح سدد و جاذب اخلاط از عمق بدن خصوصاً از مفاصل و دافع یرقان و سپرز ... جهة قولنج
... باز نجبیل و فلفل بغایت مسهل و جهة مفاصل بسیار خوردن نیم درهم آن با زنجبیل ... و همچنین با شیر تازه دوشیده
... تا سه روز بغایت محرک باه و تریاق جمیع مفاصل ست خصوصاً در ادقات ریزش نوازل و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان
... جهة اوجاع مفاصل و با سرکه و آب حی العالم نیز مجرب و حمول آن با روغن کهنه گوسفند و باگاو جهة اسقاط و ...
... مجرب ... در آن ... بمقدار شربت آن مفرداً با زعفران یک درم و در مرکبات
... مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل بوزن آن ضما و نصف وزن آن ... مضر معده ... بسیار
... مصلح آن کثیرا و شکر و زعفران و باید که در اوجاع مفاصل با هم وزن آن زنجبیل و فلفل که
... استعمال کرده شود و ... گل آن مفتح سده دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد و رافع اذیت ...
سیاه و ... آن اگر کسی خورده باشد ... فرمودن با شیر گاو تازه دوشیده و خورانیدن ... است و جوب ... و
... و مطبوخات و معاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد سوس بضم سین و سکون واو و سین مهمله و

سوس بضم سین سکون واو وسین مهمله بفارسی شیرازی مهک و بیخ آنرا بیخ مهک و باصفهانی مردبترکی شیرین بان وبهندی ملٹهی جیٹهی مردمرتے
نیتر و بفرنگی گل سیرتره نامند ماهیت آن اسم نباتی ست که در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن برروی روے زمین پهن میگردد و می چسپد و ان
دو چوب بده و زیج و دست افزای گیرد و بمکان که بهم رسیده به دشواری ازان زائل می گردد و غلظت آن از یک انگشت تا بقدر یک
قبضه دست و زیاده بران هم می باشد و برگ آن تشبیه ببرگ مصطگی و گل آن مابین حمرت و زرقت و اکثر زرد و بیخ آن بلند و پوست آن سیاه
رنگ مغز آن زرد و دو قسم می باشد شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین آنست ولهذا آنرا عرق السوس مینامند و مشهور ست که باید پوست
آنرا مقشر نموده استعمال نمایند و وجه آن گفته اند که مار آنرا بسیار دوست میدارد و فور را بسیار بر آن سے مالد جهة انسلاخ
جلد و تقویت بدن و روشنائی چشم خود مانند رازیانه و نیز گفته اند که نه ازان جهت است بلکه از جهت حدت و زیادتے بیس
آنست و تلخ آن غیر مستعمل جهة آنکه گفته است باسمیت است و شیر آن بعضے باندک شیرینی و تلخی و قبوضت و بعضے شیرین الغالب
و بهترین آن شیرین کم ریشه زرد و متوسط در غلظت و باریکی مصری آنست که در صعید مصر میشود و بعد ازان عراقی پس شامی پس هرجا که خوب
شود و خواه آن بلاد باشد خواه هند و خواه غیر آن که شیر آن غالب و تلخی و قبوضت آن بسیار کم باشد و قوت آن تا ده سال باقی می ماند
طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول و بعضے گرم در اول و بعضے در معتدل در رطوبت و یبوست و بعضے سرد و خشک و دانسته اند
و قول اول اصح ست و با رطوبت خود با افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و التهاب معده خصوص نقوع آن که صاف
نموده شد و نرم کننده سینه و حلق و در تشنگی حادث از رطوبت چندان نفعے ندارد و مسهل رطوبات و غاسل اعضاے باطنی و مقوی اعصاب و محلل
ریاح و مدر بول و حیض و جهة ربو و خشونت سینه و سوزش آن و حلق و نکوئی آواز و ضیق النفس و محلل ریه و کبد و مثانه و التهاب معده
حرقت بول و امراض دماغی و عصبانی و امراض طحال و بواسیر و تپهاے کهنه و انواع سرفه مگر سرفه حادث از اخلاط غلیظه از جا جیه که ضعیف العمل
است در آن و مداومت آشامیدن هر روز پنج درم ازان با ربع درم شکر و رازیانه جهة جلای مجاری بدن و نیکوئی رنگ رخسار و طرد ریاح
و نفخ و حمیات مزمنه و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلاے آلت خصوصا از اول حمل تا اول سرطان بیاشامد.
و شیخ الرئیس در معالجات قولنج بار ونوشته که آشامیدن چهار درم اصل السوس در آب سکنجبین و فراسیون و یا ماء الجبن نافع ست آن را اصل السوس
به تنهائی نیز مجرب ست و قی نمودن بمطبوخ آن مخرج رطوبات است و اگر تمام دفع نگردد و چیزے بماند با سهال و با درار دفع میگرداند
و داخل کردن آن در مسهلات مطبوخه و همچنین در ادویه کبدیه سبب میباشد بر طبیعت و دافع ضرر آنها ست بسبب لزوجت و عذوبتے
که دارد و اکتحال آن جهة جلاے بیاض و تقویت باصره و رفع زردی آن و ضماد آن با عسل و یا موم جهة داخس و با آب بهنگره که گیاه
هندیست و در حرف الباء مع النون مذکور شد و یا با آب خالص جهة داء الثعلب با تکرار عمل مفید و ضماد برگ تازه آن جهة دفع بدبوی
زیر بغل و میان انگشتان با مجرب و چون آنرا ابن ماسویه و ابن الدو لگرم و خشک تر از سائر اجزاے آن دانسته اند و با قوت
جالیه و قابضه و محلله و گفته اند که سیاردن عبارت ازان ست و آتش آن تند تر از احتشاب دیگر و فی الواقع چنین است و در ایران
شیشه را کوبیده در کوره با آتش آن می گذارند و نخم آن محمد بن احمد قوی تر از سائر اجزاے آن دانسته و یوحنا بن سرابیون گفته داخل معاجین
باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس لعل می آید و در جاهاے دیگر بهم نمیرسد و مخصوص بدانجاست و گویند اصل السوس مضر
بگرده و سپرز ست و مصلح آن در گرده کثیرا و در سپرز گل سرخ ست مقدار شربت آن تا پنج درم بدل بیخ آن در اوجاع صدر رب و زن آن کثیرا
معجون ما العقید الخیر و رب آن که بیخ آنرا مقشر نموده نیکو فته و یا شق نموده در طول و در آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز
داده شود پس صاف نموده که در روے در آن نماند جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب منعقد گردد و طبیعت

آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن در جمیع افعال بهتر از بیخ آن و دافع ضرر سلات و لذع او دیر است سوسن بضم سین و سکون واو و فتح سین مهمله و بعد فتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی سریانی است ماهیت آن دو نوع می باشد بستانی و صحرایی و هر یک از آن هر دو سفید و کبود می باشد و بستانی را بلاطینی ابریدی و دستیکا و صحرایی را ابریدی سا لوام تیکا و نوع دیگر صحرایی را دتال تره ابریدی سالونینکا و بفرنگی بستانی را اوزا رابریس دونیسیکا دیریما و را ابریس سالو سیر و سوسن زرد صحرایی را نثر کابیس نامند و گویند سفید را سوسن آزاد نامند و ارزق را سوسن کبود و صحرایی الوان می باشد زرد و ارزق و ارزق را آسمان گونی که معرب آن آسمانجونی ست و زرد را فطانی گویند و شاخ باشد بیا شد و برگهای آن باریک بلند و بر بالای ساق آن شاخهای باریک و سه دیا پنج و بر آنها گل و برگهای گل آن پنج عدد و بعد از شگفتن سختی می گردد و نوع دیگر از صحرائی دیده شد و در کتاب فرنگی که از بیخ آن دو ساق رسته و بر سر آن گل و برگهای آن نیز باریک و بلندتر از اول و بیخ آن لره دارد کج واج باریشه کمی و بیخ اقسام آن گرد و با تدریر و طولانی سفید و خوشبو شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام آنرا بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان ست و گل سفید آن با عطریت و قوی و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که غیر سوسن آزاد است جهة سوسن آزاد اسم فارسی زنبق ست و کسانیکه آنرا سوسن آزاد گفته اشتباه ست ایشان را جهة عدم فرق میان اقسام آن و این سا بیخ قسمی از سوسن کبود ی د. جبلی ست که آسمانجونی گویند و گل آن بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی ست و بیخ آن یک عدد و پهن و دراز پر گره دیده و بدانکه سوسن آزاد و سوسن ابیض است که زنبق نامند درین زمان و سوسن ابیض را اطلاق بر سه قسم گل سوسن می نمایند اول بر سوسن بستانی معروف و سوسن بستانی دو قسم ست یکی خوشبو و دوم بیغتقیمی و این کم بوتر از آن است و برگهای این نیز بلند و از صحرائی بلندتر و اندک عریض تر و بیخ آن مدور طولانی شبیه به پیاز و باریشهای بسیار و زنبق در کتب قدما اسم یا عین ابیض ست و روغن آن را روغن زنبق می گفتند و قسم سوم گل آن کوچکتر از آن و بوی آن کمتر و در روز چندان بوی ندارد و در شب بسیار بو میگردد و لهذا این را بفارسی گل شب بوی می نامند و شب بوی نیز و بعربی گویند خزاما ست تجار دواهای معجبین و در بلاد هند خصوص بنگاله کثیر الوجود ست هر چند در اصل این اسم خیری بری ست و لیکن درین زمان بر هر دو اطلاق می نمایند و بعضی شب بو را گل مریم گویند و در سنبل نیز ذکر یافت طبیعت آن در اول گرم و در تری خشکی معتدل و مرکب از حرارت محلله و ارضیه لطیفه و قوت مجففه و قابضه و گویند سفید بستانی گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند و بری آن و بستانی گرم و خشکتر افعال و خواص آن جهة امراض ریه و وجع طحال و کبد و رحم و بواسیر و خنازیر و ادرار حیض و اندمال زخمها و رفع چرک آنها نافع و در رفع سموم ملدوغه و خصوص عقرب ضعیفتر از سائر اقسام و لذا باید با چیزیکه قوت جلای آنرا زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلای آن با عسل جهة بهق و برص و برص و جرب متقرح و قروح رطبه و با سر دیا با برگ بنگ دآرد گندم جهة تسکین اورام حاره و انثین و سوختگی آب گرم و بدستور با آرد جو و شستن او بآب آن جهة رفع کلف و نمش نافع و عصاره آن که با خمر و زن آن سرکه و عسل در ظرف مس طبخ دهند تا بحد انعقاد رسد جالی و مجفف بی لذع و جهة جراحات اطراف عضل نافع و دهن آن مانند دهن ابرسا است در جمیع افعال و آشامیدن آن بقدر یک اوقیه و از طبیخ آن نیز همان و دهن مسهل و جهة ایلاوس صطرادی و امراض رحم و اخراج جنین و رفع مغص و اوجاع عصب مفید و بدستور تمریخ و تدهین بدان و آشامیدن یک اوقیه و نیم آن مسهل و تریاق بیخ ذکر نیزه و تقطیر و تمریخ و تدهین بدان جهة تلیین اعصاب و صلابت و برآمدگی رحم و آشامیدن تخم آنجنته ضرر هوام نافع و مضمضه بطبیخ بیخ آنجنته وجع دندان خصوصا برای آن و قطور آن در گوش جهة درد دندان و جهة آشامیدن مدت دهن و ضیق النفس و نفس المنتصاب و وجع حلقوم و غلظت و صلابت طحال با عسل جهة اسهال مرار صفر

واستسقا و جلای مثانه از رطوبت لزجه و تسکین عطش و خائیدن آن جهت رفع بدبوئی دهن و ضماد برگ آن جهت گزیدن هوام و سوختگی آب گرم و رجال نافع

و بدستور آن در روغن بیخ آن جهت درد گوش و عصب و تدهین اعضا بدان خصوصاً که بریان نموده و سائیده با روغن گل مخلوط نموده بمالند و در

بیخ خشک آن جهت ظفره و گوشت زائد در اجفان و مطبوخ بیخ آن در روغن گل جهت سوختگی آتش و امراض رحم شرباً و تدهیناً و با سرکه و ظرف مس

جهت قروح مزمنه و جراحات و استشمام گل آن مقوی و مفرح قلب و دماغ و محلل ریاح دماغی ابخره و از زعفران قوی‌تر است در این امر و لهذا جهت غشی

بهتر از زعفران است برای آنکه انبساط آن قلیل و امساک آن بسیار است بخلاف زعفران انبساط آن کثیر و امساک آن قلیل و شرب آن جهت لسع جمیع هوام

مبهی و نافع و جنس سوسنی که زیر درختان میروید و گل آن زرد و کوچک بیخ آن اسبطری انگشت و خوشبو و با تلخی و قوی‌تر از سوسن سفید و کبود ضعیف‌تر

از اسمانجونی است و گل آن گرم‌تر از همه با قوت قابضه خائیدن بیخ آن مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان و ضماد گل و برگ آن جهت جراحات و ضماد مطبوخ آن

با شراب جهت اورام بلغمیه و اورام صلبه که جمع و پخته نگرداند و در خواص گفته که این عدس الماء است و ایرسا در حرف الالف ذکر یافت و جوارش

و دهن و شراب آن در قرابادین مذکور شد و سوسن صحرائی ابهل است سو فال بضم سین و سکون واو و فتح فاو لام ماهیت آن ابو جریح

گفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است طبیعت آن گرم و خشک و با حدت و حلاوت و جهت درد مفاصل

بارد و نافع سو لان بفتح سین و سکون واو و فتح لام و الف و نون لغت یونانی است ماهیت آن حیجی است سرخ رنگ بشکل کرم از سفالیه

و در دم خیزد طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن حاره و محرق جلد و سعوط یک حبه آن با آب چقندر جهت لقوه و طلای

آن محلل اورام بارده و پراگنده کننده ریاح و بدستور با دهان و اکتحال آن جهت تحلیل ریاح غلیظه نافع و داخل اکتحال کرده می‌شود سویق

بفتح سین و کسر او سکون یا مثناة تحتانیه و قاف بفارسی پست و طحان و بترکی قاودت و بهندی ستو نامند ماهیت آن اسم

عربی آرد جمیع ماکولات است و به عرف اطبا آرد و بو داده آنهاست و لیکن باید که بحد اعتدال بریان نمایند که خام باشد نه سوخته

و بعد از بریان نمودن یک مرتبه با آب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند و سویق جو برنج و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی تبهای

حاره و امراض اطفال نافع است طبیعت آن راجع بآن چیز است که از آن سازند و بیوست بر آن غالب و از جو گندم و برنج

و نخود و کنار و کنجد و مانند و شود که عبیرا و سیب و ترنج و حب الرمان و امثال اینها سازند و تبرید مغسول آنها زیاده از غیر مغسول و دستور

غسل آن در اینجا و در مقدمه نیز مذکور شد افعال و خواص آن نیز بحسب آنچه از آن سازند مختلف باشد و سویق شعیر در تبرید و تجفیف

رطوبات معده و تقویت آن و تسکین حرارت و تپ صفراوی و غثیان و اسهال صفراوی خصوص که با آب انار ترش لبسرشند و یا

سفوف سازند و جهت صداع صفراوی و صداعی که از ارتفاع بخارات محرقه معده باشد و تپهای حاره نافع و چون

از آن حسو و یا عصیده سازند با قلیلی شیرینی و غذای اطفال از آن نمایند بدن ایشان را فربه کند مضر امزجه

بارده و مشایخ و نفاخ مصلح آن قند و آب سرد و در سبرودین قلیلی رازیانه و کمون و یا جوارشات حاره سویق حنطه گرم

مائل باعتدال و سریع الهضم و الانحدار و کثیر الغذا و قوت آن نیز کمتر از جو و مسکن حرارت و باید که با قند و یا شکر بیاشامند

و سویق ارزن بهر دو صفت و برای امراض متوسطه نافع که با شیرینی بخورند و سویق نخود قریب بسویق گندم و مقوی باه و نفاخ و نیز باید که

با شیرینی بخورند و سویق نبق که کنار باشد قریب بآن و مسکن حرارت و التهاب معده و کبد و حابس اسهال الاکثیر النفع و سویق تفاح

قی و غثیان صفراوی و تشنگی را ساکن گرداند و معده را قوت دهد و مسکن بود و سویق عبیرا و بستور و سویق رمان و سویق خرنوب نیز

قوت قبض این هر دو غالب و سرد و خشک اند و سویق ترنج سرفه و درد سینه را که از گرمی باشد نافع و قطع را نرم دارد و سرد و تر است

و هم چنین سویق هر چیز خواه حبوب باشد و خواه ثمار قریب است بدان در منافع و خواص و از اشیای

و از اشیای بارده جهت امراض حاده و حمیات حاره حاد خصوص که از ثقل معده باشد و جهت اسهالات برای آنکه این اهل خالی از قبض و لعوبیه و لزوجت نیستند و جائیکه مطلوب تقبض بطن و امساک نباشد باید که برای رفع آن بروغن حبة الخضراو گردکان و بازیت کهنه چرب نمایند و گفته اند تا ضرورت بسیار داعی نشود اسوقه را استعمال ننمایند خصوص از اشیای قابضه حالیه که سده و خالی از نفاخ و قولنج نیستند و اصلح همه موافق تر به معده عند الضرورت سویق شعیر و بعد از آن است جهت آنکه سرد تر است برای تسکین التهاب و عطش و احداث خشکی بهتر او سویق حنطه برای تبرید و ترطیب جهت آنکه این در معده مکث میکند و آن بزودی میگذرد و مصلح سده آن با شکر و شیر منیها استعمال نمودن و خوردن جوارشات مسهله است

سولیقیه به فتح سین و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر قاف و فتح یاء مشدده و بها ماهیت آن شربتیست سولیقیه متخذ از آنکه آنرا می گویند می پزد به آب طبخ می نمایند تا غلیظ گردد پس در آن آب آنار و ماء العسل شیره مویز شکر رقیق داخل نموده ابریشم میریزند و بدار چینی و قرنفل و لیسانسه خوشبو نموده در تابستان دو روز و در زمستان سه روز در آفتاب می گذارند پس استعمال مینمایند و گاه از جو و گندم و از نان خشک کوبیده و ذره نیز می سازند و از ارد باخسل بهتر است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قاطع بلغم خام از سینه و معده و مفتح سده جگر و سپرز و جهت استسقا و یرقان و طحال و عسر البول و انهضام طعام و تقویت باه نافع مصدع و مبخر و آنچه از ذره سازند محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلح آن سکنجبین است

فصل السین مع الهاء

سهجنه به فتح سین و خفای ها و سکون جیم و فتح نون و ها لغت سهجنه هندیست و آن را سرد کره و منی کوه نیز نامند ماهیت آن درختیست هندی که در بنگاله بافراط می شود و از ان شاخها بر آمده و زیر هر شاخی شاخهای باریک بران شاخهای نیز شاخهای باریک آویزان مانند خوشه و بر هر شاخ باریکی برگهای ریزه صنوبری شکل بسیار و متقابل یکدیگر رسته سه قسم میباشد بحسب گل زرد و سفید و سرخ و گل آن بیشتر زیره سفید مایل بزردی و بعد از اتمام گل فتیلهای باریک بلند بمقدار دو شبر برمی آید که ثمر آنست و در جوف آنها تخمهای سفید سه پهلو و اهل هند گلو فتیله و ثمر آنرا در خامی با ماهی بروغن شرشف پخته میخورند در قلایا و غیره ها و از تنه درخت آن نیز صمغی برمی آید شبیه بصمغ عربی طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن سریع التاثیر و در دافع بلغم و ثقل های دهان و محلل اورام و نافع گرانی بدن و مقوی قوت باصره و روشنائی آن و مشتهی طعام و زیاده کننده صفرا و گل آن بهتر از برگ آن و دافع ریاح و سودا و صفرا و در بول و غائط و سریع الهضم و آشامیدن عصاره بیخ تازه آن با شیر گاو جهت رفع حبس البول و تفتیت سنگ مثانه و اشتهای طعام و عصاره عروق آن که در زیر زمین است مقدار دو مثقال صبح ناشتا جهت ضیق النفس بارد رطب و ربو مجرب گفته اند اما باید که بالای آن یک دو لقمه نان میده با روغن بخورند و ضماد آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام مفید و لیکن مفرح جلد است و محلل ثمر خام آن یعنی جوش داده و پخته در سرکه پرورده آن با خردلیات لذیذ و مقوی باضمه است و دافع بلاغم و رطوبات معده و کرم آن و کرم امعاء اهل هند در روغن شرشف مرتب مینمایند

فصل السین المهملة مع الیاء المثناة التحتانیة

سیمبهل بکسر سین و سکون یاء مثناه تحتانیه و خفای نون و فتح های موحده و لام ماهیت آن درختیست هندی بسیار و چوب آن شبیه بچوب انجیر سفید و سبک و برگ آن مانند برگ جوزه از آن دراز تر و گل آن سرخ تیره و بزرگ شبیه بلاله بسیار بزرگی و بیخ درخت کوچک آن شبیه بترب و شقاقل بزرگی و بسیار نازک و مغز آن سفید و پوست آن سیمبهل نباتی رنگ ثمر آن مانند جوزه پنبه و در جوف آن پنبه بسیار نرمی و درخت آن دو نوع میباشد خاردار و بی خار و خاردار آنرا بهندی کانٹی سیمبل و سانور کانٹی نیز نامند و این در خواص بهتر از بیخ است و بیشتر مستعمل در ادویه بیخ آنست و در رساله پنبه آن و در مغلات اسم دیوان چوبیان طبیعت آن گرم و تر و با رطوبت فضلیه و بعضی خشک گفته اند افعال و خواص آن گویند که چون بیخ درخت یک ساله آنرا برآورده بکاهند

چوبے و ورق کرده و در سایه خشک نمایند و مانند صندل براده نموده با هم وزن آن نبات سفید سفوف نمایند و در روزی مقدار یک درم تا دو درم با همین در
بخورند و از ترشی و باد و جماع و لبنیات پرهیز نمایند و در تقویت ماه مدحرات عزیزی و تسمین بدن عجیب النفع و نیز بجهت اسهال صفراوی و دموی
و سوزش اعضا و جریان منی و زردی زنی و دمامیل و رشود و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و تنبیه آن هرگاه در گوشت و در گرمی کردا
سیلو به لغت فرنگی نام گیاهی است خوشبو طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن تفتیت سنگ گرده و مثانه و
ادرار بول و حیض و شیر و جهت تحلیل اورام و صلابات ضماد نافع است سیساروں بکسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح
سین و الف و ضم را و مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن و لقدیدوس گفته بیخ نباتی است معروف آن بیخ را
چون جوشند بسیار خوش طعم باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته اند و این محض توهم است و ابن بیطار گفته بعضی توهم نموده اند که آن فلفاس است
و نیست چنین در رازی در حاوی نوشته که چنین تفسیر بخشت شونیز نموده و این بعید و اشتباهی است او را بالجمله از ادویه مجهوله انها
است طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن محلل و مقوی آشامیدن مطبوخ بیخ آن جهت تقویت معده و اشتهاے
طعام و ادرار فرمودن بول مفید و دافع ضعف معده و اعضاء باطنه است سیسبان بفتح دو سین و سکون یای مثناة تحتانیه
و بای موحده مفتوحه و الف و نون لغت عربی است و گویند بهند آن را گل تول نامند در ماهیت آن اختلاف است صاحب
منهاج و من تبع له آن را حب الفهد دانسته اند که بزر فنجنکشت باشد و بعضی گفته اند که ثمر اثل است و اصلی ندارد و بعضی نوشته
درختی است به قامت دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیر سیسبان بیای موحده و بعد از سین اول است که ذکر یافت و آن عریض
الورق باریک بر روی هم پیچیده می باشد و گل آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن بقدر جلیبه و رنگ آن مابین زردی و سیاهی
و در باغات جهت خوش منظری غرس می نمایند و این عقرب العبواب انواع هندی مشابه این است طبیعت آن مایل بگرمی در
دوم خشک در دوم گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن مقوی و مدبغ معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز
با شیر تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن مانع تولد کیک و گویند پوشیدن انگشتری آن روز چهارشنبه قبل
از طلوع آفتاب در انگشت خنصر و بالخاصیت مورث جاه و قبول در نظرها مصدع محرور المزاج مصلح آن کشنیز سیسبا مقدار شربت
آن تا دو درم بدل آن بادآورد است و اهل هند ضماد برگ بری آن را جهت سرطان مجرب گفته اند سیسبا بکسر سین و سکون یا و
فتح سین مهمله و بای موحده و الف و سیسبا بکسر سین و سکون یا و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و الف نیز آمده بعربی لسان البحر
و به فرنگی شیبه و اهل سواحل مغرب قناطه و بعضی ماما مند با سم مرماهی صدفی ماهیت آن نوع ماهی است که در بحر قلزم و بحیره
طبریه بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد و از آن کتابت توان نمود
اطفال عرب آن را کتابت دمشقی می نامند و ازین جهت آن را بفارسی ماهی مرکب نامند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن لحم آن عسر الهضم و ملین بطن خصوصاً مرق آن و رطوبت آن بسیار گرم و طلاے آن جهت داء الثعلب و بهق و نمش
و جرب و خاکستر استخوان محرق آن جهت آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم حیوانات و سنون آن جهت
جلای دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلے سازند و چشمی را که خشونت داشته باشد بدان
حک نمایند زائل سازد و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهے یک مرتبه تخم میدهد و بچه بر می آورد و زیاده از دو سال
عمر آن نمی باشد آشامیدن مسحوق آن جهت اخراج سنگ گرده و مثانه بسیار نافع و اگر در چراغی از سیاهی آن برافروزند در خانه دیگر که
در آن چراغ نباشد هر کس که نشسته باشد و از اطراف آن خانه گرد مشاهده بنماید و نوشته که از کتاب مصور فرنگی نقل نموده شد

سیلان بفتح سین و یا و لام و نون ماهیت آن اسم عربی عصارهٔ خرماست که بدون طبخ در آفتاب غلیظ گردانند و دبس اعم از انست و در دبس نیز مذکور شد طبیعت آن در دوم گرم خشک از دبس مطبوخ و غلظت این از آن کمتر است افعال و خواص آن قریب تمر است منضج و محلل و مرقق طبیعت و جالی مافی المعده و اَمعاء و از بلاد غم و مقوی کبد بارد و باه و منعظ و زیاده کنند ریاح کبدی و صالح الغذا و سریع الاستحاله بصفرا و محترق خون و مفسد خون اکثار خوردن آن مضر محرورین و مسدد و بخلاف رطب که مسدد نیست مصلح آن میوه‌های ترش و چاشنی دار و بر بالای آن چیزهای چرب خوردن و آنچه بر آتش بعمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل التسدید است

سیسالیوس بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله ثانیه و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله در آخر لغت یونانی است بفارسی کاشم رومی نامند و بغدادی گفته که غیر کاشم است و غلط کرده کسیکه کاشم دانسته و شیخ الرئیس در بحث استسقای گفته که انجدان رومی است و آنرا ساسالیوس و سیسالی نیز نامند بالجمله از او دیه است که در ماهیت آن خلاف است و اصح اقوال آنست که نباتی است چهار قسم می باشد یکی شبیه برازیانه و از ان قویتر و قبه آن شبیه بقبه شبت و ثمر آن از انجدان که کوله پرنامند درازتر و تندطعم و بیخ آن زیاده بر شیری و با عطریه و در افعال از سائر اجزای آن قویتر و دوم برگ آن شبیه بلبلات کبیر از آن درازتر و قبه آن مثل قبه تخم آن سیاه شبیه به گندم و بزرگتر از ان و تند و تر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم آن قویتر از سائر اجزا و سوم برگ آن شبیه ببرگ زیتون و درشت‌تر و ساق آن درازتر از قسم اول و قبه این بزرگتر و ثمر آن عریض‌تر و بزرگتر و به خوشبو و قوت این از قسم اول قوی‌تر و از دوم ضعیف‌تر و چهارم نبات آن شبیه بانجدان و ثمر آن سفید‌تر از ان و مستدیر و درازتر و قریب بآنکه او طبقه باشد و با عطریه و تندی و چون مقشر کنند از ان تخمی درازتر از رازیانه مائل بسبزی و در طعم شبیه ترنج ظاهر گردد و مستعمل بیشتر این قسم است و مقشر آن طبیعت همه اقسام آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مفتح سدد و مقوی معده و مدر بول و حیض جهت صرع و عسر نفس تقویت باه و رفع ریاح و تقویت باه و تقطیر البول و اخراج جنین و درد رحم و اوجاع بلغمی منجمد و یک مثقال آن با فلفل و شراب جهت رفع مضرت هوای سرد و مداومت نیم قیراط آن با منفخ تا ده روز جهت درد گرده و لعوق بیخ قسم آخر آن با عسل جهت رفع خصوص سینه و سل کهنه و امراض گرده و مثانه نافع مضر محرورین مصلح آن کثیرا و اکثار آن مضر جگر و مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن انجدان است

سیسنبر بدو سین مهمله اول مکسور و دوم مفتوح و در هر دو یاء مثناة تحتانیه ساکنه و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله در آخر و سوسنبر بضم سین اول و سکون واو نیز آمده اسم فارسی نمام است و به فارسی نیز سیسنبل و سی سنبل و ملاطینی و سسلم و بعربی نمام الملک نامند و ذلیقوریدوس گفته که بعضی آنرا از فلس گویند و از فلس نمام است و آنرا نمام از جهت سطوع رائحه و تندی بوی آن نامند و بغدادی غیر نمام دانسته ماهیت آن نباتی است از قبیل ریحان ما بین نعناع و فودنج بری و بستانی می باشد بری آنرا و باب نامند برگ آن مانند برگ سداب و قویتر از بستانی آن شبیه بنعناع و از ان سفید‌تر و خوشبوتر و برگ آن عریض‌تر و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن ریزه‌تر از تخم ریحان و منابت آن اراضی مکشوفه کثیرة الشمس است طبیعت آن گرم و خشک در سوم و نیز در آخر دوم گرم و در اول آن خشک گفته اند افعال و خواص آن مفرح و مفتح و مقوی احشاء و روح دماغی و قلبی و با قوت تریاقیه و رافع عفونات و مدر بول و حیض مخرج کرم شکم و جنین مرده و محلل ریاح شرباً و حمولاً و با شراب جهت تسکین قی و غثیان و جهت درد سر خصوصاً با سرکه و روغن گل و ضماداً جهت امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور مجرب شرباً و ضماداً و طبیخ آن جهت فواق و مغص و تقطیر البول و تفتیت سنگ مثانه و درد رحم و رفع قمل و عرق بد بو شرباً و ضماداً

و با شراب جهت نفث الدم شرباً نافع و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و حمول آن نیکو کننده بوی رحم و بوئیدن آن مصدع و محرک مواد و دماغی مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت از خشک آن یک مثقال بدل آن مرزنجوش و با درنج و روغن آن که آب آنرا با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و یا آنکه گل آنرا در روغن انداخته در آفتاب گذارند مانند روغن گل یا بابونه تبدیل نمایند که رائحت تفتیح شده دماغی مرضخرین و تحلیل مواد و تقویت اعضای دموی سرد و خوشبوئی آن موثر و بے عدیل است باب سیزدهم در بیان ادویه که

حرف اول آنها شین معجمه است فصل الشین مع الالف شادنج بفتح شین و الف و بفتح دال مهمله

نون و جیم در آخر معرب از شادنه فارسی است و بسین مهمله نیز آمده و بعربی حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است و با آنکه رنگ آن بعد سودن برنگ خون سرخ می باشد و حجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور سے آورند و حجر هندی نیز جهت آنکه در هند نیز بهم میرسد ماهیت آن سنگے است مثل النفیست عدسی شکل و چهار سے شکل نیز و با دوائر مختلفه و با انواع منکسره می باشد سرخ و زرد و سفید و خاکستری تیره مائل بسیاهی و منقش سرخ و زرد و با نقطهای ابلق و بهترین همه سرخ عدسی شکل آنست که مصری نامند مثل النفیست و مکسور آن نیز سرخ باشد و زبون ترین همه خاکستری رنگ تیره آنست که هندی گویند و همه این انواع معدنی می باشد و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که فقیر همه اینها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفید را در فیروزه کوه و سرخ و زرد و ابلق در حوالی مجاری دهندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز می باشد از مغناطیس محرق و این سیاه و زرد و شکن تر از معدنیست و در جمیع افعال مانند معدنی بخلاف مصنوع از حجر المحک محرق که از غیر ثقیل الوزن سے باشد طبیعت مغسول آن آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر مغسول آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضے در دوم سرد و در سوم خشک بعضے در سوم گرم و خشک نیز گفته و شعل مغسول آنست قوت آن لبست سال باقی میماند افعال و خواص آن مجفف و رادع و قابض بے لذع و خاتم و مدمل قروح و جلو عصب و مفصل و قوت باصره و حابس سیلان خون اعضا و ظاهری و باطنی و آشامیدن آن با آب انارین و امثال آنجهت نفث الدم و با شراب جهت عسر البول و سیلان حیض و دیم دادر ارمنی با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعاء و زحیر و سحج و اکتحال آن باشند و شیاف و سفیده تخم مرغ و امثال آنجهت رمد و دمعه و سلاق و سوزش پلک چشم و قرحه و جرب و حکه حاره و با آب حلبه جهت امراض بلغمی غلیظ چشم و با آب خالص جهت خشونت اجفان بے ورم و چون از ان شیاف سازند و با اقاقیه بیامیزند و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب نافع و زرور غیر مغسول آنجهت رفع گوشت زائد جراحات و روئیدن گوشت صالح مجرب و بدستور قطور سائیده آن با آب که غلیظ باشد و با کشنیز و مانند آن جهت بثور و قروح حاره مزمنه و جراحات مزمنه و جراحت مقعده و رحم و تقشیب و اعضاے عصبانی بیعدیل و طلای آنجهت حمره و سوختگی آتش مقدار شربت آن از یکدانگ تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح آن کتیرا بدل آن حجر مغناطیس سوخته و در او یه غین حضض و داروی سوخته نیم وزن آن و چهار دانگ آن توتیا و در غیر آن دم الاخوین و طریقه غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد و عدسی آن بسیار صلب سرخ خشک تر از سائر اقسام و جهت قروح خصوص قروح سفل و قروح حادث از سوختگی آتش به لیسب آن نافع و شادنج مصنوع مضر معده و احشا مصلح آن عصاره زرشک است شاطل بفتح سین و الف و کسر طاء مهمله مساله و لام در آخر و شاتل بتاء مثناة فوقانیه نیز آمده بفارسی رو شنک نامند ماهیت آن دوائیست هندی شبیه بقطر خشک و بقدر باقلاے و بزرگتر و کوچکتر از ان نیز و باتلخی و پوست آن بسیار حصن دار مابین سیاهی و سرخی دالمس و آنچه بعضے گفته اند که عروقی است خشن پر گره مانند باقلا اصلی ندارد و گویند از ترکستان نیز آورند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در قریه کره که از جامه شیراز است نیز می باشد طبیعت آن

آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن مسهل قوی اخلاط غلیظه متشبثه در مفاصل و اعصاب و کیموسات محرقه و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از جمله اجزای معجون نجاح است و مقدار شربت آن نیم مثقال با هموزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث درد سر مصلح آن فواکه بارده است شارغت بفتح شین و الف و را مهمله و فا ماهیت آن گویند اسم هندی ست بیخی ست شبیه بتربد و طعم آن بی حدت و ذی مغرایس گویند طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل بلغم بانی و جهت امراض بارده و نافع و گویند آنرا بهندی بدهارا بکسر یای موحده و فتح دال مهمله و فتحای ها و الف و فتح را مهمله و الف نامند طعم آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت اورام اعضا و امراض بارده و سیلان منی مفید شاهتره بفتح شین و الف و کسر ها و فتح تا مثناة فوقانیه و را مهمله و بلغت فارسی است معرب آن شاهترج است و معنی آن سلطان البقول و بعربی بقلة الملک بیونانی قیاسوسی بمعنی و خانی و قفقص نیز نامند و بهندی پت پاپڑه بمعنی لعابه نافع مره صفرا و کت پاپڑه نیز نامند و رطبه قدیم فلاحان و شام آنرا بحرة الدم مینامند جهت آنکه صاف کننده خون است بالخاصیت ماهیت آن گیاهی است سه نوع میباشد یکی را برگ ریزه شبیه بکشنیز و اندک خاکستری رنگ و گل آن بنفش ریزه و دوم برگ آن ازان عریض تر و سبز و گل آن سفید و طعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت و قبض هر دو را اکبرة الحمام نامند و برگ آن بهتر از سایر اجزای آن بهترین آن سبز تازه تلخ با اندک تیزی و قبض آنست طبیعت آن مرکب القوی در حرارت معتدل و در دوم خشک و بعضی گویند در دوم گرم است شیخ الرئیس در اول سرد گفته افعال و خواص آن مفتح سده کبد و طحال و مقوی کبد و معده و سریع آن و مسهل اخلاط ثلثه خصوصاً سودا و دافع مره صفرا و سودای محترقه و مدر بول و صاف کننده خون مدر بول و مهیج اشتها و خشک آن در تقویت معده قوی تر و جهت تپهای کهنه و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت بن دندان آن و با سرکه جهت قی صفراوی و غثیان بلغمی و تنقیه معده و امعا از فضول محتبسه دران و طبیخ آن با ماء العسل و آب برگ تازه آن با شکر و یا با تمر هندی جهت تنقیه معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال و تقویت معده و رفع یرقان و جرب و حکه و قوبا و ابریه و عادت ازاحتراق خون صفراوی عفن و یا بلغم و کثرت حدت اخلاط محترقه مریه و سوداویه از بدن و رفع اخلاط بول و براز و عرق آن یعنی ماء المقطر شاهتره بفرع و انبیق مانع اسهال جهت مفارقت کردن جوهر حار لطیف مفتح آن اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره و منع ریختن اشک بسیار و یا صمغ عربی جهت منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضه آن جهت جراحت کام و زبان و حرارت آن و تنقیه لثه و استحکام آن و ضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و بدستور چون آب تازه آن ببرشتند و بمالند و شستن سر و ریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل و صیبان که در شکنجها باشد بسیار نافع و بدستور شستن با آب مطبوخ آن و این ماسوره ضماد تازه آنرا جهت گزیدن زنبور بسیار مفید دانسته اند و صاحب منهاج باستعمال گفته بهترین آن برگ تازه آنست و نوشته که استاد من گفت ندیدم من که شاهتره بتنهائی تلیین طبیعت کند چه جای اسهال و مقوی قلب و مفرح آن و جمعی مصلح آن معتدل الحرارت و در افعال محمد بن احمد و جالینوس قوی تر از سایر اجزای آن دانسته اند و گویند شاهتره مصدع مصلح آن کاسنی مقدار شربت از جرم آن ده درم و از آب آن سی مثقال تا شصت مثقال با آب منقوع هلیله اند و مطبوخ بشکر و در مطبوخ پنج درم تا ده درم و از تخم آن تا پنج درم بدل آن نصف وزن آن سنا و دو ثلث آن هلیله زرد و گفته اند که استعمال آن با هلیله زرد اولی ست جهت آنکه مقوی طحال ست و هلیله مصلح آنست و عصاره برگ آنرا با بد صاف ناکرده استعمال نمایند و قسمی از گیاه میباشد در نبات شبیه بدان و از آن بسیار تیره تر و برگ آن باریک تر شبیه

٣٦٩

با سنبلین بساق آن نشاده گل آن مائل بسیاهی مجتمع و عروق آن لطیف تلخی و قبضی ندارد بلکه بی مزه و بد بو و قابل گاه است چون آنرا
بجز بجز غیر مستعمل بیرا که غیر شاهتره است شاهسفرم بفتح شین و الف و فتح ها و کسر با نیز آمده و سکون سین مهمله و فتح فا و را مهمله و میم موحده
شاهسپرم فارسی است یعنی سلطان الریاحین و سبز نفارسی ناربو معروف بریحان مطلق است و بفرنگی آسیم رتمی که برگ آن بزرگ است آسیم
ما کنرم یعنی برگ بزرگ و قسمی که برگ آن ریزه است آسیم ماردم یعنی برگ کوچک و بهندی تلسی نامند و بعضی تلسی دانسته اند ماهیت
آن ریحان سبز مائل بزردی ریزه تر بزرگ است و قسمی بزرگ برگ سبز تیره صاحب اختیارات بدیعی نوشته که بهترین که کرمانی
است و بهترین آن سغری بو که کرمانی نامند و ریحان بزودی طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مفتح
سده و ناقع و محلل اورام جمیع اعضا و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصاره آن با شکر جهت رفع درد سینه و ربو
و سرفه و مضمضه و نشانیدن آن جهت قلاع دهان و ترکرده آن با آب سیر و تقویت اعضا و استنشاق آن جهت درد سر
محرورین و مسافرین در رفع وبا گرفته ایندن به دام و تخم آن مقاومت سموم بالخاصیت معتدل تجمیع از جهت و بد آنکه اطبا گفته اند
تخم ریحان را در ترکیب منع نموده اند و همچنین بلسان الحمل را در ادویه زهر جهت آنکه بقایه آن بجا که مطلوب است
زائل می گردد و لیکن کوبیده آن ضرر نمیرساند مانند کوبیده بزرقطونا و در ترکیب ادویه زحیر کوفته آن مستعمل است چنانچه
نقایه منصوری و غیر آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زیاده می باشد خصوص تخم ریحان که کوفته آن با صمغ عربی
در زحیر عجب النفع است و مجرب و جوشانیده آن نیز مفید شاه صینی بفتح شین و الف و با و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة
تحتانیه و کسر نون و یا ماهیت آن عصاره ها سیاه صافی است که بر شیشه نقش خاتم نقشی باشد و از چین آورنده
گویند که از هند و گویند آن عصاره حنای چینی است و گویند عصاره ریوند است و حمولا نفیس کرمانی نوشته که برگ حنای چینی
مسحوق معجون یا محلول است و بالجمله ادویه مجهول الماهیت است و بالوان مختلف می باشد بعضی برنگ صندل سفید و بعضی مائل بسرخی
و بعضی مائل بسیاهی و بعضی مائل بزردی و این بهترین همه و مستعمل بعضی نزدی خطائی است طبیعت آن در سوم سرد و خشک
افعال و خواص آن مجفف و قابض طلای جهت صداع حار و با گلاب جهت اورام حاره ابتدای فتق و ورد آن جهت نزف الدم
جراحات و آشامیدن آن جهت سعال حار و منع صعود بخار به بلغ و جهت ضعف معده نافع شاه بهار انگک شانک و فانک
نیز نامند و در ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند بفتح انگلاب است که بعربی قشور انگلاب نامند و بعضی جمسفرم برو صاحب
جامع و نواب مرحوم بر آنند و گفته اند که سپرم ابراهیم کوچک است و نیز از قول غافقی نقل کرده که نوعی از قیصوم است
و از قول صاحب وادی که حب شبرم بری است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که اینها همه خلاف است و تحقیق آنست که بفتح الکلام است
که بشیرازی آنرا البن سنگ گویند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم افعال و خواص آن جهت صرع و آبله رفتن دهان خصوصا
اطفال و تحلیل ریاح شلم الشان و نزفها و قائم مقام مرزنجوش است شاه صینی بفتح شین و الف و فاء معجمه بزبان هندی از سهر نور نیز
نامند ماهیت آن حبی است انجوبه ما کوله معروف مشهور که در اکثر بلاد و خصوص با نندربان و بنگاله و دکن بهم میرسد بقدر نخود
کوچکی و مدور اندک پهن و بر سر آن مانند دانه با دانشانی و در دکن و بند سورت و گجرات و شهیم آباد خوب و بالیده میشود طبیعت
آن سرد و خشک در دوم گفته اند و شاید گرم و خشک باشد افعال و خواص آن نفاخ و بطی الهضم و قلیل الغذا و قابض و مخرج جهت
اسهال صفراوی و ذرب و فساد بلغم و تولید صفرا نافع دانسته اند فصل الشین المعجمه مع الباء
الموحدة شب بفتح شین معجمه نیز آمده و باء موحده مشدده و بفارسی زاج سفید و بهندی پهتکری بکسر باء فارسی

زاج بضم زاء و سکون الف و جیم فارسی زاج است و آن ملح شیئی است که مجتمع و منعقد می گردد از اجزای منعقده رضیه بسبب برودت انعقاد غیر مستحکم یافته از جمله معادن ارلعه غیر کامل الصورت است که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و شبوب باشد و آن چیزی ست شبیه بزاج و اما اندک ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است و در اکثر افعال مانند زاج است و معادن آن یمن و مصر و بلاد ارمینیه و گرجستان اکثر بلاد است و اصناف آن را هفده بیان نموده اند و آنچه موجود و مستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مائل بزردی و بانی زردی و این را یمانی نامند و این ابیض است که از معدن آن که بلاد یمن است می چکد و منجمد می گردد و این بهترین اصناف است و صنف دوم سفید شفاف که در آن مطلق زردی نیست و این را زاج بلورین نامند و قطعهای این مربع و مکعب و مشقق می باشد و صنف سوم باسند اره و این را زاج چرخ نامند و صنف چهارم ملمس آن نرم زود شکن با زهومت رایحه و این زاج زفر نامند و سه صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی زرد شلیل و دوم سرخ زنگ غیر منضبوط الشکل و سوم نیز شبیه به زاج و شور مزه و دو صنف دیگر است که با سمیت است و غیر مستعمل یکی ازرق شفاف و دوم سیاه مائل به تیرگی طبیعت مجموع آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم گرم نیز گفته اند و بعضی سرد دانسته و اصل ندارد افعال و خواص آن مجفف قوی و قاطع نزف الدم زخمها و زائل کننده گوشت زائد و التیام دهنده قروح و رافع چرک و زنگ معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شرب آن مانع قی و غثیان مقوی ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و قطور آب محلول آن جهت بیاض چشم و غشاوه رقیقین با تکرار عمل نافع و قطور مطبوخ آن در زیت جهت دفع کری و نشف رطوبات و درد آن و وجع اذنین مفید و اکتحال مکلس مسحوق با مرداریه و شکر و پوست تخم مرغ و غیره جزو اجزا انساوی جهت قطع بیاض ملین مجرب و با مازو و سماق جهت دمعه و حمل جرب و مرضه و اورام و سلطری ماپک چشم و قلع هود و لعینه و سنون آن با فوفل جهت درد دندان و تقویت لثه و استحکام دندان متحرک و بر سنون امساک آن بر دندان متحرک و با خاکستر بیخ کرنب جهت قلع و ید سنون با عسل جهت قلاع و مضمضه بطبیخ آن با سرکه و عسل و نبیذ و دوار آنجهت ورم لثه و لهاة نافع و بد سنون طلای آن از بیرون و ضماد آن با دردی جهت اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهت استسقای لحمی نضج و با برگ آس جهت رفع بوی زیر بغل و عرق آن و با تمکت و مازو و گلسرخ و سرکه جهت منع قروح ساعیه و خبیثه و سعی تر آمدن آن و با آب گرم و با عسل جهت حکه و جرب و با عسل جهت رفع آثار و با عصاره عصی الراعی بر بنا گوش جهت منع سیلان مواد از گوش و بهق و با دردی خل جهت عصص و بحر مساوی جهت اکله و طلای محلول آن در آب بر ناخن سفید شده و خارش انگشتان و اخص شقاق عارض از سرما و پاشیدن آب محلول آن جهت سوختگی آتش و منع آبله آن موثر و با موم جهت داحس و با آب برسوی و بر بدن جهت رفع قمل و شکل و ذا ابندر فرد مصدر که باشد و در آن جهت رفع نزف الدم و حمول آن به تنهائی و در پارچه صوفی جهت رفع سیلان حیض و تنشف رطوبات و اصلاح حال رحم و پیش از هنگام جماع مانع حمل و با قسطران مسقط جنین با تکرار عمل و نقوع آن در دهن افعی و بد سنون قطور آن با آب و دهن انسان کشنده آن و بخور آن در زیر جامه خواب کسی که بترسد و فزع نماید جهت ازاله آن موثر و گذاشتن آن در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع فزع در خواب مقدار شربت آن یکقیراط بدل آن نوشادر و گویند از خواص آنست که چون کسی را چشم بد برسد در شب را انجم کند اگر در آن قطعه نقیه بصورت چشم پیدا گردد و آن را در طرف قبله خانه آن شخص بگذارند چشم بد باطل گردد انتها نه نرسد المغنا سی آشامیدن یک درهم آن بسیار مضر و محدث سرفه شدیده و ملین بسیار مضر ریه و گاه موجب تبیل گردد و دو درهم آن قاتل کشنده و مداوای آن آشامیدن شیر تازه و دوشیده و کره گاو و با روغن گاو و شکر و قانید و قی کردن و سپید .

تر و تازه خوردن است شبت بکسر شین و فتح با موحده و تا مثناة فوقانیه مشدده که بفارسی سوت و شود و بیونانی انیثون بهندی سوا و سوی و تخم آنرا بهندی والان خور و گویند ماهیت آن گیاهی است معروف قایم بر یک ساق و شاخهای آن بسیار باریک شبیه برازیانه و برگهای آن ریزه و گل آن چتری و تخم آن ریزه تر از برازیانه و اندک پهن بشکل نصف دانه رازیانه و در طب العمره گفته اند که ابن تجربه تصریح نموده اند که بسیاری رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر می شوند و قوت آن تا دو سال باقی میماند و از ادویه کبار جلیلة القدر و بهترین آن تازه خوشبوی شگفته است طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک گفته اند تر آن در آخر اول گرم و خشک آن در اول آن افعال و خواص آن محلل و منضج و مفتح سده و هاضم و با تریاقیت و مسکن مغص و اوجاع بارده و مدر بول و حیض و جهت ربو و نواق امتلائی و ضعف معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فسا و اطعمه و امراض بلغمیه حادثه در سینه و معده و امراض آلات تناسل و آشامیدن با عسل جهت رفع سموم و اعانت برقی و اخراج اخلاط غلیظه از معده و نیز آشامیدن طبیخ تازه و خشک برگ و تخم آن جهت پراگنده نمودن ریاح و تحلیل آنها از جمیع اقطار بدن و درد ظهر و گرده و مثانه و ادرار بول و تسکین مغص و قطع غثیان که حادث از ایستادن طعام بر معده و جوشیدن آن باشد و فواق امتلائی در طبیخ گوشت با آن باعث و اخراج وسخ زفارت و زهومت آن و مسرع طبخ و نضج و انهضام آنست و چون شبت را سائیده با عسل طبخ و بهند تا منعقد گردد بر معده نطول نمایند اسهال نماید بآسانی و جلوس در طبیخ برگ آن و بر دستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح گرده و مثانه و زنان و قطور عصاره آن جهت امراض گوش مقدار شربت آن تا هشت درهم المضار مضر محرورین و مهیج و مغثی و مداومت اکل آن و آشامیدن طبیخ آن مضعف دماغ و بصر و معده و گرده و مثانه و مقلل و مجفف منی و اکثار آن مصلح آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره و ترشیها و در مبرودین قرنفل و دارچینی و عسل گفته اند بدل آن تخم آن دهن آن که عصاره برگ آن تازه را بار دهن زیتون بالمناصفه جوشانیده باشند و یا برگ آن تازه آنرا در روغن بپرورند که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت اعیا و درد مفاصل و اعصاب و تلیین صلابات و تهییج اطراف اطراف و رفع تقشعریره و لرزه تبها بغایت مؤثر و تخم آن گرم و تر و خشک و در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن ترشی آن بعد از طعام منی قوی و بدستور مضر و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است و تخم سوخته در سوم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعده و بواسیر شربا و ضمادا و آدمانا و زجاج عسل جهت تفتیت حصاة و حبس بول مجرب دانسته اند و ذرور آن مجفف قروح رطبه و بیر برگ و جهت قروح خبیثه بعد یل و ضماد مسحوق آن با عسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث تلیین طبع است شبرم بضم اول و سکون با موحده و ضم را مهمله و میم بکسر اول و سوم نیز آمده و بیونانی رطوسا و بشیرازی گاو کشک و بنطونسک و تانیطونسک نیز نامند جهت آنکه چون گاو بخورد می میرد و گوسفند راز یان ندارد و ماهیت آن نباتی است که در بوستانها و کشت زارها روید و ساق آن راست و باز شعب دیگر دار بقدر و رعی شبیه بدنی و شیر دارد و برگ آن شبیه بطرخون و برگ کاج و گل آن بنفش و زرد شبیه بعدس و مائل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و پر شیر و قوی تر از ثمر آن و ثمر آن قوی تر از برگ آن بهترین آن سرخ رنگ سبک و زن رقیق پوست پیچیده است که از نصیبین و دیار بکر آورند و بدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند زبون و اقوال دیگر نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از سکستن در قوت آن مانند خیا ملها باشد بسیار زبون قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی احتیاج قوی مجوز نیست طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم گرم خشک در دوم خشک نیز گفته اند و شیرین تا چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا و زرد آب و با قوت قابضه و مفتح و دهن رگها و سده و مدر اخلاط از عمق بدن و موافق معده بارد و رطب و جهت استسقاء زقی و قولنج و در مفاصل نافع و ضماد آن جهت قوبا بعد یل مضر محرورین

مجرورین و ضعیف البنیه و جگر و باه و مورث عیاة و ضعف اشتها و محرق منی مقدار شربت آن تا یکدانگ و بدل آن مازریون یکمثقال آن قاتل لقی و کرب و غشی و خناق مداوای خوردن مسکه و روغن گاو مرغه جرب است و نیم مثقال شیر آن کشنده و غیر مستعمل مصلح آن نا کوفته آنرا در شیر خیسانیدن و سه مرتبه تبدیل نمودن که در هر مرتبه یکشبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون و مقل و کمونی کرمانی و هلیله زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویه مسهله معدله استعمال نمودن است برای آنکه خفته شدن شیر زیرا که آن بسیار حار است پیش از اصلاح و به تنهائی جائز نیست استعمال و در معالجه قولنج که بسبب آن ریاح غلیظ و بلغم باشد با مقل و سکبینج و اشق و سرگین گرگ حب ساخته بکار برند و در معالجه اورام و سدد و آب زرد که عبارت از استسقا است و بلغم و سودا در آب کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب صاف کرده سه شبانه روز خیسانیده پس در سایه خشک نموده با قدری نمک هندی و صبر و تربد و هلیله حب ساخته استعمال نمایند شبه بفتح شین و باء موحده و بالفارسی روی توتیا و بهندی جست و بلغتی کبهر بفتح کاف و سکون باء موحده و فتح هاء و بتازی خطا یا در دار مهمله نامند ماهیت آن یکی از اجساد معدنیه معروفه است و از تراکیب آن با مس که ثلث وزن شبه و دو ثلث مس و یا ربع وزن شبه و سه ربع مس باشد جسدی زرد رنگ شبیه بطلا پیدا میشود که بفارسی آنرا برنج و بهندی پیتل نامند و بلغتی شبه اسم اصطلاحی آن برنج مصنوعی دانسته اند و شبه با بین شهرت قلعی است و صلب تر و دیرگداز تر از مس در رنگ آن مائل بکبودی و رنگ آن کمتر از قلعی و اوانی مصنوع از آن جوهر دارند نگاهداشتن آب در آن سرد و گلاب و اکثر عرقها در آن خوب می ماند و دیر فاسد میگردد بخلاف اوانی اجساد و دیگر اوانی خالص آن شکننده میباشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن اکل و شرب در اوانی آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلای محکوک آن با آب رازیانه و با کاسنی و با عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوخته آن جهت رفع بیاض چشم و سلاق و جرب و تقویت آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار مفید مضر طحال مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یکدانگ و گفته اند که چون موی را بمنقاش آن بکنند دیر برآید و گفته اند مداومت آشامیدن آب در ظروف مصنوع از آن جالب طبع و مورث قولنج و زردی رنگ است و نیز شبه اسم درختی است معرب از شاباهی سریانی و بیونانی فالیورس نامند بزرگ و بقدر سه ذرع بلند میشود و در ریگستان و اراضی غالیه میرسد و شاخهای باریک صلب با خارهای کوچک و برگهای آن شبیه ببرگ آس و مائل باندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند از آن رطوبتی لزج بسیار برآید طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بر عکس نیز گفته اند افعال و خواص آن تخم آن از اکبر و اعظم ادویه نافع از برای نهش افاعی و حیوانات سمی و منقی سینه و همچنین برگ و بیخ آن و طبیخ آن حابس بطن و محلل اورام بلغمیه است و در ابتدا شبیبه بفتح شین و کسر باء موحده و سکون دو باء و تشدید تحتانیه در میان و آخر بیخ شوکران است و آنرا عامه بیخ لفت نامند جهت آنکه در کوزه لفت بسیار بهم میرسد و شبیه لفاح است و در تحذیر و اکثر افعال فصل الشین مع الثاء المثلثه شث بفتح شین و ثاء مثلثه در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برگ سرو دانسته که از آن دباغت سخت جلود نمایند و گفته اند که گیاهی است تلخ خوشبو که بآن پوست را دباغت میکنند و انطاکی و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که نباتی است بی ساق و گل و منحصر در اوراق متراکم تو بر تو با رطوبت بسیار کریه الرائحه زرد رنگ و در کوهستان با سنگلاخها بهم میرسد و باغبان دباغت پوست بآن میکنند طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آب آن حابس تهی و مقوی معده و قاطع نزف الدم و همه انفجار جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قائم مقام مامیثا مضر مثانه مصلح آن عناب مقدار شربت آن یک درم بدل آن سماق است و چون پوست حیوانات را بدان دباغت نمایند خوشبو گردد فصل الشین

مع الجيم شجرة ابی مالک بفتح همزه وکسر بای موحده ویای مثناة تحتانیه وفتح الف ومیم وکسر لام وکاف بیونانی فلویابن نامند ماهیت آن نباتی است دو نوع میباشد بری و بحری ونبات آن مختص بیک ساق مربع سبز رنگ وبعضی از آن بسرخی وبنفشی مایل گره ها از هم دور و بر گرهی دو برگ بزرگ بقدر کف دستی در مقابل یکدیگر وشرف دندانه دار مانند اره و پایین برگها سفید که گویا برگ کوچکی است وکثیر الشعبه وشاخهای آن مجتمع وگل آن ریزه وبنفش وثقیل الرایحه ودر اقماع آن سبزی وثمر آن بقدر نخودی مدور وتخم آن سیاه باریک تیغ آن بزرگ بیرون آن سیاه واندرون آن سفید با لزوجت که چون در آب زنند ازان کفی مانند صابون آید واز آن گازران جامه شویند خوب پاک گردد ودر دمشق ونواح آن بسیار وآن را صابون القافه نامند وبنبت آن جاها نمناک وسایه دکنار آبها ومیان آنها است وگفته اند که قسمی از خرطینا است ونوعی چوبیا غان است وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از کلیم شوی است ودر او زلوند کورشد طبیعت آن در اوائل دوم گرم ودر یبوست قریب الاعتدال افعال وخواص آن تیغ آن از ادویه شیر لفیه است مقطع بلغم وجالی ومسهل سودا بر فق وبهتر از لاجورد است ودافع جمیع امراض سوداویه ودر رفع جذام وقرحه ردیه بی بدیل گفته اند وآشامیدن خصوصا برای جهت نزف الدم نفسا مجرب وضماد تیغ بری آن جهت خنازیر وطلای برگ های نوع آن رافع قروح دالیثام ودبنفی زخمها مضر مثانه مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن حجر ارمنی است

شجرة الراهب بالفتح راء مهمله والف وکسر هاء و بای موحده ماهیت آن ورطب قدیم محمد بن احمد نوشته درختی است در بلاد دمشق بهم پیوسته عرض دمشق دستی ودر وسط ثمر آن شبیه بشجر دانه درختی که ازان میگیرند ودر طعم شبیه بشود ابنج طبیعت آن گرم وخشک افعال وخواص آن گفته اند دانه ها میگیر و شاخهای بالای آن میباشد مقی قوی ودانه های شاخهای زیرین مسهل بدان قوی ودانه های شاخهای وسط آن هم مقی وهم مسهل مقدار شربت آن از پانزده دانه تا چهار دانگ وغیر با هم ارد دانه سست

شجرة المریم بفتح میم وسکون راء وفتح یاء مثناة تحتانیه ومیم ماهیت آن نباتی بخور مریم است ومذکور شد وشاخهای آن با هم در هم ودر یکدیگر کج چون در آب انداز در از و بالیده گردد وچون خشک شود بحال خود عود کند طبیعت آن در سوم گرم ودر یبوست معتدل افعال وخواص آن مفتح ورافع بلغم ومسهل کننده بثره وجالی وجهت زکام بارد ونزول آب در چشم ودافع اوجاع آن جهت عسرت ولادت واخراج جنین بعد بل وطلای آن جهت بواسیر وبهق وبرص واندمال زخمها وبرون گوشت زائد موثر مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم است

شجرة ابراهیم بنجنکشت است بعضی آن را ام غیلان وحمی شاذنج واندیانی نوشته که در ذاته شجرة ابراهیم اعظم وطویل وکثیر الشوک وپر برگ وگل آن زرد وخوشبو وآن را ابراهیم نامند ودر صحراها در زمین های خالی خشک بهم رسیده وگاگل از او ارتجا لیج وخوشبو یها ی نهایند

فصل الشین مع الحاء المهمله شحم ورنض بشین سکون حاء وفتح راء مهمله وسکون واو وراء مهمله در آخر لغت غربیست ومعرب قراطارج وباصفهانی قو غار وجاز ندرانی توکا دز نامند وماهیت آن اختلاف است اکثری گفته اند که طائری است سیاه بجثه قمری ومنقار وپاهای آن دراز وزرد مائل بسرخی اقوال دیگر که دراج وکبک دری ونوعی از گنجشک بزرگ سیاه طویل العنق ومنقار وپا است انهم است طبیعت آن دوم گرم ودر در اول گرم وخشک نیز گفته اند افعال وخواص آن سریع الهضم صالح الغذا وجهت گزاره ومالیخولیا وفالج ونافع وخون آن با روغن بادام با غایت صورت حسن صورت ودافع کوفتگی وآواز وصاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت آن سست وصلب وگرم وخشک ودیر هضم بسبب صلابتی که دارد وردی الغذا ودیر هضم ومولد خون گرم ومقشر معده ومصلح آن روغن بسیار است

شحم بفتح شین وسکون حاء مهمله ومیم بفارسی پیه نامند ماهیت آن عضوی است از اعضای

از اعضای مفرده که بر بعض اعضا مانند گرده و معده و امعا متولد و منعقد میگردد و برای محافظت آن و آن صلب تر از سمین و ماده آن سمین هر دو رقیق دم بارو مائی و قابل انعقاد آن هر دو برودت است و لهذا گرمی آن هر دو را میگدازد و لیکن برودت و کثافت و انعقاد بر شحم غالب تر از سمین است و ماهیت بر سمین بهترین آن تازه بر آورده از حوالی گرده است و طریق استعمال آن آنست که از غشیه آنرا پاک نموده در ظرف مسی و یا آهنی با آفتاب گذارند و هر قدر که از آن گداخته گردد در ظرف سفالی بردارند و اگر نمک سوده نمایند جهت محافظت بعضی امراض بد نیست و از برای بعضی امراض بود و نیز طریق تصفیه و حفظ آن در مقدمه مذکور شد طبیعت آن بدانکه شحم حیوان نر گرم تر از حیوان ماده و خصی گرم تر از اهلی و همچنین شکاری از غیر شکاری و شحم مسن قریب به ماده آن و ابرد و ارطب از لحم است و تازه آن گرم تر و کهنه آن گرم و خشک گفته اند هر چند کهنه تر باشد گرمی و خشکی و لطافت آن زیاده گردد و بحسب هر حیوان طبیعت آن مختلف میباشد و شحم هر یک از حیوانات در اسم خود مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی و از مطلق آن مراد چه تر است و خشک تر و سبک تر و مسرع الانحدار بر علل النفساه تر از الیه است که دنبه باشد و ارطب شحوم شحم خنزیر است و فعل آن قریب بزیت پس شحم بط و شحم بز غلیظ تر از شحم خنزیر و بط و شحم مرغ خانگی و تذرو حبیان آن هر دو را اند و شحم گاو نر گرم تر از شحم گوسفند و شحم بز ماده گرم تر از بز نر و شحم شیر گرم تر از همه و قوت تحلیل و حدت آن زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن جائز نیست و در انتهای اورام صلبه و مرهم نافع افعال و خواص آن بهترین شحوم شحم خوک است و نضج و تلیین اورام حاره و در جمیع امعاء و تسکین اوجاع و غوص در اعماق بدن پس شحم بط پس مرغ الوصول است بالزوجت پس پیه گرده بز ماده جهت قرحه امعاء لذع امعاء مستقیم و لهذا مسکن اوجاع و جالب نوم است و پیه خرس جهت داء الثعلب و پیه مرغابی جهت خشونت زبان و ورم رحم و امعاء و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی نهری که از حرارت شمس گداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و مجری آنرا انفع گفته اند و بیرانی جهت نزول ماء در چشم مجرب و پیه کرکس جهت اوجاع مفاصل و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضماد یک درهم از موم در زفت و شحم گاو نر یا شحم بچه گاو یا شحم بز نر یا بز ماده و یا شحم خنزیر جهت تلیین و تفتیح اورام و دمامیل و بهترین دوا است و شحم خنزیر جهت اطفال و زنان و کسانیکه گوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر و شحم ثور از برای مفلوجین و حصادین و جمیع امتلاءات یابسه صلبه جهت زیادتی تحلیل آن انفع و گفته اند که چون از عضوی موی آن را بکنند و پیه افعی را بجای آن بمالند دیگر در آن عضو موی پیدا نشود و نخله نگذارد و شحم ارنب و شحم دجاج نمک سوده جهت تحلیل اورام رحم نافع و شحم فیل دائل را چون لطوخ نمایند جهت جلد و هوام نافع و شحم تیس هندی یعنی بز نر یا خصی تیر و بجا و قندانی زیل نامند از انفع ادویه است برای فالج و خوردن شحم بقدر و منفعت مصلح آن در سحر در سکنجبین آب لیمو لیمو اشکال آنست در ایرش زنجبیل و نمک مانند آن بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهترست اکحل الشمس یعنی دا القمر الموارد ... شراب المرق ... ماهیت آن خمری است که از ...

قسمی دیگر از آن که جاشیر ... و ثمر آن ... گرگان و آن را عرعر ... تا پنجاه سال می باشد

و در کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه بثمر کاج و بزرگتر از آن بود و شاخهای آن متراکم پر برگ یا برگهای باریک اندک بلند طبیعت اقسام آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری و باطنی و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظه و باطلا جهت گزیدن ارنب بری و لعوق آن جهت داء الفیل و بدستور لطوخ آن جهت ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض مقعده و رحم و مضمضه بطبیخ برگ و ثمر آن با سرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خناق و ورم لوزتین و با نمک جهت نهش مار و شاخ خداره و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و اعیاء و التیام قروح و خوشبوئی رائحه بدن و احتقان بطبیخ آن جهت گشتن سائر دیدان مؤثر و ثمر آن قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال رطوبی و مُحلل کبد و گزیدن ارنب بری نافع و لطوخ ثمر آن با شحم ایل و یا مغز ساق آن بر تمام بدن جهت عدم مضرت هوام موذی نافع و مورث صداع و هزال مصلح آن فواکه ترش کشنیز است و احوال قطران آن در حرف القاف مع الطاء و قطران مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اهل بنگاله و فرنگ قطران آنرا که روغن کهن نامند بر چوبهای عمارت و کشتیها از برای محافظت از کرم خوردن می مالند و داخل رنگها نیز نموده بر کشتیها می مالند شراب اسم اصطلاحی خمر است و نیز شراب را بر شربت معمول مطبوخ آب میوه ها و یا ادویه رطبه و یا یابسه در آب پخته صاف کرده با شیره نبات و یا قند و یا عسل و یا مانند آنها بقوام آورده اطلاق می نمایند شریفه بفتح شین و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح فا و بهندی آنرا سیتا پهل نیز نامند ماهیت آن اسم هندی ثمری است شبیه بثمر صنوبر که بفارسی کاج نامند و پوست آن صلب خشن و متقطع بهم پیوسته و بعد از رسیدن نرم و از هم بعضی جدا می گردند و قطعهای آن در جوف آن دانها ست و بر سر دانه رطوبتی و پیوسته بباطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ لزج دانه دار و زیر آن پرده اندک نازک لزج و در جوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی بقدر لوبیا و حب الخروع و مغز آن سفید درخت آن پریشان با شاخهای بسیار و تا بقامت بلند میشود و برگ آن از برگ شاخ عریضتر و اندک کوتاه تر و نازک تر و بهترین ثمر آن بزرگ بالیده رسیده شیرین بزرگ دانه پر رطوبت آن است طبیعت آن در دوم گرم و تر با رطوبت لزجه افعال و خواص آن مسخن و مخرب معده و محرک مواد ساکنه و ملین طبع خصوص با پرده بالای تخم آن خوردن نفوخ و بطی الهضم و کثیر آن مولد خون بلغمی سوداوی و محدث حمیات و دمامیل و جرب و قوبا و امثال اینها و تخم آنرا چون بسایند و بر سر بمالند سپس آنرا بکشد و دفع نمایند ولیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش و ورم کند و فرزجه آن مسقط جنین است و مجرب

فصل الشین مع الشین المعجمتین ششرینا بکسر شین و سکون شین دوم و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نا و مثلثه ماهیت آن اسم بیخ نباتی است که در دبیر البلاد مغرب یافت میشود و بقطر از انگشتی و بی مزه مائل بزرده طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرد آب می کند

فصل الشین المعجمة مع الطاء المهملة المشالة شطیطیه بضم شین و فتح طاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح یای موحده و با لغت مغربی است ماهیت آن نباتی است کثیر الوجود در کوه پایه برگ و تخم و شکل گیاه آن مانند زیره و با اندک تندی طعم و شیرینی و بیخ آن چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن بالخاصیت جهت تپهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح معده و در رفع اکله مستحکم و ضماد آن جهت غلظت معده و فم بشو که گویند مجرب است

فصل الشین مع العین المهملة شعر بفتح شین و سکون عین و را مهملتین بفارسی موی و بترکی قیل و بهندی بال نامند جمع آن اشعار و شعور و شعار آمده ماهیت آن متولد از ابخره دخانیه اخلاط محترقه و یا لیسه است و فرق میان آن و صوف و وبر آنست که شعر پیچیده نمی باشد بخلاف وبر و صوف نرم و نازک و مابین آن هر دو است و صوف

وصوف را بفارسی چشم دو بر اگرگ نامند و بر سه نام اند همه حیوانات یعنی بعضی را شعر و برخی باشد مانند بز و بعضی را پشم فقط یا باشد مانند میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را تمی باشد مگر شعر فقط و از مطلق آن مراد شعر انسان ست طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن سوخته آن بسحق و بغایت مجفف و بی لذع و جهت اکله و خشک کردن زخمها و قلاع و قروح و درد و طلاء با عسل با کندر و زفت جهت جراحات سر و درد آبعد از مالیدن زفت بر آنها و طلای آن با مرداسنگ جهت تسکین جرب و حکه شدید و قوی چشم و با روغن زیتون و با آب جهت سوختگی آتش و با سرکه سائیدن آن جهت تحلیل و قلع ثالیل و ثبور و سگ دیوانه گزیده و با شراب و روغن زیتون و با آب جهت ورم سر و جراحت آن و بدستور غیر محرق آن با عسل جهت قلاع و دهان اطفال و با روغن گوسفند جهت خشکریشه و ورم حادث از ان و دود آن جهت بروز مقعده و دردکننده آنست بر موضع خود قطور آن با روغن گل جهت تسکین درد گوش با سفیده آب و توتیای مغسول و با گل رمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور آن جهت صرع سددی و گریزاندن هوام و حمول آن جهت سیلان زحم و تخفیف رطوبات آن و صرع و ماء الشعیر که از تقطیر آن حاصل می گردد جهت داء الثعلب و رویانیدن موی مجرب و بدستور دهن آن و نیز مقوی باه است و تعلیق موی طفل پیش از انکه صلب شده باشد جهت نقرس و عقرب گزیده نافع و دستور احراق آن و در دستورات مقدمه و دهن آن در مرکبات و در دهان مذکور شد شعر الجباد بکسر جیم و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و دال مهمله ماهیت آن نباتی ست شبیه بموی یال اسپ و باریک سیاه چندین عدد بهم پیوسته شبیه بدسته از یک جا روئیده و بر روی زمین پهن و بی برگ و ساق و بیخ قوی چون بسوزانند بوی موی سوخته از ان آید و غیر مرو سیاوشان ست طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن بخور آن جهت تپ راجع مجرب و تعلیق آن دافع ماندگی مسافران و روندگان پیاده است شعر الغول بضم غین معجمه و سکون واو و لام و آن را الحاء الغول نیز گویند ماهیت آن گیاهی ست بی ساق و ثمر منحصر در اوراق نخش شبیه بزغب مائل بسیاهی و بیخ آن سیاه و پر ریشه و در دار الملک زمجود و در شکاین کرف نامند و غیر پرسیاوشان ست چنانچه بعضی گمان کرده اند یالیفی گفتی که آن را بفارسی ... بری ماعرب وسیون نامند و آن نباتی ست که در اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقالیم دیگر بهم نیز رسد و آن تارهای باریک شبیه بموی است که بر روی زمین پهن میشود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد و چون جمع کرده شود منقبض می گردد و چون بر آتش نهند از و بوی موی آید و بعض محض سنون را شعر الفول نامیده اند و در مغرب اقصی بسیار میروید میان مدینه تلمسان و مدینه فاس و در آنجا معروف بلحیه مسنون است طبیعت آن گرم و خشک باعتدال افعال و خواص آن ترپیب پرسیاوشان ست و در تنقیه سینه قوی تر از ان و بعضی گفته از خاصیت آن آنست که بخور آن زایل کننده تپ بلغمی بود و تعلیق آن بر بازو مانع کثرت لعاب و ماندگی مسافر است در راه رفتن شعیر بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و را مهمله بفارسی جو و بهندی سیح بفتح سین مهمله و جیم عجمی نامند ماهیت آن از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیده بالیده تازه از شکننده که یکسال بر آن گذشته باشد بسیار زبون طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک افعال و خواص آن قلیل الغذا تر از گندم و با قوت جالیه و قابضه و مجففه و رادعه و مسکن غلیان صفرا و خون و حدت حمیات حاره حاده و سل و دق مصلح آن لبن قمو... عادت و مورث لاغری بدن و مضر مثانه مصلح آن رغن بادانیسون است جواب جو مقشر مطبوخ بحدیکه جو ها شکفته و مهرا شوند و صاف کرده و مهر نموده و با نیمگرم بیاشامند که ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حاره حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب و حرارت جگر و عطش مفرد و دق و سل و قرحه ریاح و ذات الجنب و سعال یابس و صداع حار و اسهال انها

و سدد و سریع الانحدار و مولد خون صالح و رخی معده رطب مضر احشای بارده و نفاخ و مصلح آن گلقند و اعتدال بطن استعمال آن جائز نیست و مطبوخ آن با نصف وزن آن خشخاش کوبیده مانند حریره جهت صداع حار و با ضمادی دیگر جهت اخراج بلغم لزج و منع سهری و مفتح سدد و با عناب و سپستان و انجیر و پرسیاوشان جهت درد سینه و سرفه مجرب با شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد و مائل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر جهت اسهال صفراوی و امراض حاره و غرغره بدان جهت ورم گلو و ... و آن ضماد آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و کشاینده و امیل حاره به تنهائی و یا با تخم خبازی به وزن آن جهت سل و ذات الجنب اورام زیر بغل و سینه و پستان و بناگوش و سائر اعضا و بستور با قیلی ریوند چینی جهت ورمی که حرارت آنها در کمال حدت نباشد و سرکه جهت اورام صفراوی و شری و اگر آرد آن بنا شد جو مقشر با آب و یا عصارات برگهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و با آب سفرجل جهت نقرس حاره با آب کشنیز تازه جهت تحلیل خنازیر اورام حاره و صلبه و ورم گلو و با رازیانج و تخم کتان و زفت و بول اطفال جهت تحلیل صلبه و کشودن دمل و با اکلیل الملک پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با بنگ و افیون و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و با دسرخ و استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر یا ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حاره لغایت موثر و ضماد سوخته آن با سرکه جهت کلف و خزاز نافع و سویق آن یعنی آرد بو داده اند که سویق مذکور شد تبرید و تغریه آن زیاده از سویق گندم است و آشامیدن آن با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است مسکن عطش و لهیب باطنی و نان آن ثقیل بطی الهضم و نفاخ و چون خمیر آن را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کنند و یک شب بگذارند تا ترش شود جهت تسکین غلیان خون صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرد و قی صفراوی و تپهای حاره و اسهال صفراوی و حکه بعدیل مضر مبرودین و نفاخ و مصلح آن شکر و بانبات خوردن و مصلح سویق آن مشغول نمودن و با شیرینی خوردن است و دستور طبیخ ماء الشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف مذکور شد

فصل الشین مع الفاء

شفنین البحری بفتح شین و سکون فا و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معرب بهام ست بترکی الاقاخته و بهندی لکه نامند ماهیت آن مرغی است از فاخته بزرگتر و طوق و گردن آن سیاه و ناتمام و گردن و پای آن بلند و گویند بجهت فاخته است و بفارسی تو تهار نامند و گویند کبوتر بری است و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنگاله دیده شد طوق گردن ندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پای آن بلند و با یک سیاه رنگ و بعضی را مائل بزردی و بعضی را پر های سر آن بلندتر و اکثری را کوتاه تر طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند خشکی بر آن غالب است افعال و خواص آن لغایت سمین بدن مجموع آن تحلیل سخون صالح می گردد و مقوی قوت ماسکه و حواس و مدامن ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوت حافظه و محرک باه و اکثار آن مضر محرورین و مورث جوابی مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه دوشیده است و گویند بهتر آنست که بعد از ذبح یک دو روز کنند و روز دیگر پخته بخورند و همچنین سائر طیور و بهترین آن کوچک قد آنست و زیاده از یک ساله آن همچنین لاغر آن بسیار مضر است

شفنین البحری بهندی ساکوچ و بفرنگی لسینان که فرذیل نامند ماهیت آن حیوانی دریائی شبیه بخفاش و زاغ و بال و شکل و دنباله آن شبیه مانند خار است افعال و خواص آن چون کسی را بگزد والم عظیم و ارد شود و چون نیش آن را در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی و مضر و دفن کردن آن در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه با شیدن سحوق سوخته آن بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب آنرا حوت الشر نامند و گویند چون در بول کسی نیش آن را فرو برند باعث سوزش و وجع عظیم صاحب بول شود و مادامیکه بر نیا ورند رفع آن نه شود

فصل الشین مع القاف شقاقل بفتح شین وقاف ورمیان هردو الف مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و آنرا شقاقل
و شتقاقل و حشقاقل و شقیقل نیز و بهندی [illegible] شتالی و سوامی و دودهالی و کاکول و ستاور نیز نامند ماهیت آن بیخیست
پرگره و بالزوجت و اندک شیرینی و [illegible] انگشتی و دراز و سفید رنگ ساق و گیاه آن پرگره بر هر گره برگ و ثمر آن بقدر نخودی
سیاه پر از رطوبت سیاهی و گل آن بزرگتر از بنفشه و نبات آن زیر اشجار [illegible] و جاهای نمناک [illegible] بیخ آنست و قوت آن تا چهار
سال باقی می ماند طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مهیج و منعظ و قاطع بلغم و مقوی
ظهر و گرم کن معده و کبد و گرده و مضر اشتها و مصدع و مصلح آن عسل و مربای آن با عسل [illegible] و مقوی ارواح و قوی باه و زیاده کند
منی مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر و تودریان است شقائق بفتح شین وقاف و الف و کسر
یا مثناة تحتانیه و قاف و آنرا شقایق النعمان و بلاطینی [illegible] و درازا [illegible] که سنگ [illegible] شود و بلغت [illegible]
الالیس و بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن بنعمان گفته اند برای مشابهت رنگ آن بشفق برق است و نیز گفته اند
شبیه است بخون که سرخ است و خون را النعمان نامند و نیز گفته اند چون نعمان بن منذر آن را بسیار دوست میداشت
و او کسی را دیگر در [illegible] اطراف قصر خود کاشته بود و نیز گفته اند که چون او آن را بسیار در [illegible] استعمال می نمود
لهذا موصوف بدان شده اند ماهیت آن نباتیست شبیه خشخاش در نبات و برگ و گل و ثمر و انواع آن [illegible]
[illegible] تخم آن ریزه تر [illegible] برگ بستانی آن را از بری ریزه تر و گل آن از [illegible] پیچ
برگ و صد برگ که هزار [illegible] نامند نیز می شود و الوان و افشان نیز طبیعت آن در گرم و خشک افعال و خواص آن
افیون حاصل از آن مانند آنکه از کوزه خشخاش اند [illegible] بسیار قوی التخدیر [illegible] و بدستور دانه پوست آن
از دانه پوست خشخاش حادث [illegible] و مفتح [illegible] آثار [illegible] گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم
[illegible] جهت [illegible] الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف [illegible]
[illegible] صاحب جدید [illegible] و تعفیه آن
و [illegible] برگ و ساق آنکه با کاه جو پخته باشند [illegible] شیر و بول
و حیض [illegible] عصاره آن [illegible] درم چشم [illegible] رطوبات [illegible]
و [illegible] بدستور [illegible] برگ آن و اکتحال بدان و ضماد گل آن با پوست گردگان سبز
سیاه کننده موی [illegible] تخم آن [illegible] با آب سرد [illegible] مداومت بدان جهت رفع برص
مجرب گفته اند یک درم [illegible] آن با شراب مورث جنون است شقراق بفتح شین و کسر نیز آمده و قاف
و فتح راء [illegible] و شراق [illegible] شقیق نیز و بفارسی کاسکینه و بشیرازی کاسه شکنک
و باصفهانی سبز قبا [illegible] انیل گویند [illegible] لورده نامند ماهیت آن مرغی
[illegible] خوش منظر و در جناح آن سیاهی مخلوط و سرخی و سبزی و سیاهی
[illegible] باشد [illegible] دمشق و خراسان و نواح آنها بسیار حریص و بدخو [illegible] دیگر است و در اکثر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سازد لیکن بچه در آبادی [illegible] آورد و عفونت از [illegible]
[illegible] باشد [illegible] که گویا آن [illegible] گفته اند

طائرے معروف ست ملون بسبزی و سرخی و سیاهی و در اشجار و شگاف دیوارهاے خانه می سازد و در تابستان دیده مے شود و بدبو است و کثیر التصویت و گویند طائرے است بقدر گنجشک که پیه گویند و گنجشکان کند راصید کند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و دیر هضم مضر محرورین و معده مصلح آن سکنجبین و طلاے سرگین آن جهت جلاے کلف نافع است **فصل الشین مع الکاف** شکاعی بضم شین و بفتح نیز آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربی ست و بیونانی اقرانیقی و نیز اقنثا ریقی یعنی شوکة البیضا نامند و گویند آنرا شوکة البیضا و شوکة عربیه و کثیر الرکبتین و بلاطینی اطرکیطاس و بفارسی باد آورد گویند و اصح آنست که غیر باد آورد است بلکه از اصناف البهق است و نیز بفارسی آن را چرچه گویند و در بعضے بلاد معروف بکنگر خر است و گویند بهندی اونٹ کٹاره نامند ماهیت آن دو نوع مے باشد یکی گل آن سفید و شاخهاے آن باریک بلند سفید و کم شعبه و دیگرے گل آن بنفش و شاخهاے آن اندک قوی تر و پرشعبه و مائل بسبزی و زردی و زردی و این مخصوص بشکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطری آن بقدر انگشتے و باریک تر از آن و برگ آن کوچک مثلث شکل اندک ضخیم طولانی بازغب کے و بر سر آن خارے و گل آن بنفش مائل بزردی و تخم آن ریزه مثلث شکل خاکسترے رنگ و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضے گفته اند زرد آن که کهنه نباشد و مستعمل از آن بیخ و ثمر آن ست و بیخ آن قوی تر طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند در اول گرم و در سوم خشک و بعضے سرد نیز گفته اند **افعال و خواص** آن تخفیف و قبض این زیاده از باد آورد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم و منضج و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم لهاة و معده و طبیخ آن جهت امراض مقعده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه و خصوصاً در صبیان بغایت نافع و جهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و اسهال بلغمی و جهت جذام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبت از رحم و سائر بدن مفید برای آنکه دافع مواد سودا و مره بلغمیه و جالب آنهاست از عمق بدن و با فسنتین مسمن بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام مقعده و مدمل قروح مضر ریه و **مصلح** آن صمغ عربی است مقدار شربت آن دو درم و صاحب تقویم پنج درم گفته بدل آن باد آورد و در سائر افعال قریب باد آورد و در حرف الباء مع الالف مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی گفته که بشیرازے آنرا خار مهک گویند و وسے نباتے کوهی است و در زمین سیستان بهم میرسد **شکر تیغال** بفتح شین و کاف و راء مهمله و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح غین معجمه و الف و لام بفارسی تیغال نامند ماهیت آن خانه و غلاف حیوانیست شبیه بمگس که در خار انزروت مانند کرم ابریشم از لعاب خود مے تند و در آن مے پرد و بعضے راسوراخ کرده بدر میرود و آن خانه و غلاف در تازگی شیرین مے باشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم می گردد و آن کرم را بشیرازی تر دنگ و تیغال و خانه آنرا شکر تیغال نامند و غیر شکر العشر است و صاحب اختیارات اشتباه نموده آنرا شکر العشر نوشته **طبیعت** آن در حرارت معتدل و در رطوبت بر آن غالب و بالذات جهت افعال و خواص آن ملین صدر و خشونت آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیه صوت و خشکی گلو و معده نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن سکنجبین مقدار شربت تا پنج درم بدل آن نباسی است **شنک** بضم شین و بفتح نیز آمده و کاف مشهور بعربی سم الفار و تراب الهالک و اهل عراق و مغرب رهج الفار و بشیرازی مرگ موش کانی و بهندی سنکهیا نامند و اکسیریان زرنیخ سفید خوانند ماهیت آن جسمے است معدنی سفید ثقیل الوزن براق و آنچه زرد رنگ باشد

زردن بود واز خراسان آورند وگویند دو نقره است که از معدن آن بهم میرسد وقوت آن تا هفتاد سال باقی می ماند وبعد از آن فاسد
میگردد ورنگ آن انجیر دوزن آن سنگین میشود طبیعت آن درچهارم گرم وخشک افعال وخواص از سموم قتاله است ومحلل
ومفص والتیام دهنده زخمهاے بارو شدید که صبر نتوان نمود واکتحال آن دریک روز رطوبات طبقیات چشم را زائل کند و
طلاے آن باروغن ماهیت حکه وجرب وباگلاب جهت اورام بارده واستسقا نافع وبقدر نیم درم ویک روز کشند لسبوزش اندرون و
ثقل زبان واعضا وجذر وسرخی چشم وگرمی بدن وبرافروختگی بشره وگاه باسهال الدم منجر گردد وتریان تراشه پوستهاے حیوانات
است که سوزاننده بقدر ربع دانگ وچندان بیاشامند ومعالجه آن معالجه زیبق خورده است وچون در خمیر گیرند وبا در طعامے
دیگر بخورد موش دهند بمیرد وهر موشے دیگر که بوے آن بشنود نیز مے میرد وخانه از موشان پاک شود واهل هند مے گویند که
پنج نوع می باشد یکے بھٹکٹسا وآن شبیه بشب یمانی است سفید وشفاف ودر آتش دو ونکسند دوم هلدیا یعنی برنگ زرد چوبه
زرد رنگ وسوم گودیا واین میگون است وچهارم دارما وآن سرخ است برنگ دانه انار وپنجم سنکھیا واین بسیار سفید می باشد
واین هر دو نوع اخیر بسیار کمیاب است ودر اعمال صناعت کیمیا بکار مے آید ودافع بلغم وسودا است وجهت تب لرزه و
ضیق النفس ولسان واسپ ودرد دندان نافع دانسته اند شنکر قند بفتح شین وکاف وسکون را مهمله وقاف وسکون نون
ودال مهمله بفارسی مشهور بزمین قند وزمین را بهندے اول نامند ماهیت آن بیخ نباتے است بطریق نجم بیاره
بزمین مفروش وبرگ آن شبیه بخور ناتل واز آن کوچکتر وگل آن نیز شبیه بگل آن ورنگ تره وکوچک تره وبیخ
آن در زیر زمین که از اطراف ریشه آن بر آمده تا بقدر تربی ولوست آن سرخ ومغز آن سفید وکم آب ودر هر ده پانزده
عدد وزیاده وکمتر نیز نکون مے باید بسبب قوت وضعف زمین وبعد بکمال رسیدن بر آورده زیر خاکستر گرم مانند
چقندر پخته ویا در آب جوش داده پوست آن را جدا کرده مے خورند شیرین ولذیذ می باشد بعضے آن را بعد از پختن نرم کرده قدرے
آرد گندم ممزوج کرده مانند خمیر سرشته حبوب بزرگ بقدر گردگان ساخته در روغن بریان کرده گرما گرم در شیره شکر ویا
نبات که غلیظ باشد مے اندازند وبعضے براے خوشبوئی قدرے مشک بگلاب حل کرده داخل آن شیره می کنند پس آورده
مے خورند بسیار لذیذ می باشد واین را بهندی گل گلا می نامند طبیعت آن گرم تر با رطوبت فضلیه غلیظه که بعد از طبخ دفع شده
کم میگردد افعال وخواص این مسدد وقابض ونفاخ ومقوی الجمله مغزے سینه ومقوی باه است **فصل**
الشین مع اللام شلپل بضم شین وتشدید لام ماهیت آن ثمر درخت هندے است از ادویه مجهوله است وبعضے
گویند که آن را سفرجل هندے نامند کپیل باشد وبعضے گفته اند بزرگتر از فندق است ودر طعم آن تندی واندک تلخی وقبض
است ونرم وملمس بیلی قشر وبعضے گفته اند مدور بقدر زرد آلو می باشد وبعضے گفته اند نباتات زنجبیل است طبیعت آن
در سوم گرم ودر اول خشک افعال وخواص آن محلل قوی وملطف اخلاط غلیظ ومسهل ودافع ریاح وجهت صلابت عصب
وفالج وعرق النسا وقولنج ونافع مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درم است شلغم بفتح شین وسکون لام مهمله نیز
آمده وسکون لام وفتح جیم ومیم معرب شلغم بغین معجمه فارسی وبه یونانے غنقیلے وغنغلے وبفارسے برشاد وشلیم
نیز ولعرنگے بیم بضم بای عجمی دنامند ماهیت آن معروف است وبرے وبستانے مے باشد وبری
دو قسم است یکے شاخهاے نبات آن دراز وبرگ آن بعرض انگشت مهین وبیخ آن باریک مانند بیخ اشجار دیگر
وغیره کوکل وتخم آن سیاه ومغز آن سفید منابت آن مزارع ودیگر را منابت صحراهای نمناک ونزدیک باد وبیونانی

توتناس و نوتناس نیز گویند بیخ آن بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و برگ آن شبیه برگ بستانی و از آن باریک و املس و کثیر
التشریف و تخم آن مانند بستانی و مائل بسیاهی و تخم این مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی آنرا برگ شبیه به برگ ب کثیر
التشریف و از آن املس بیخ آن مدور و مغرطح و بعضی اندک طولانی و سر آن اندک ریشه و ماکول و در اکثر بلاد بهم میرسد و بقدر نارنج و بزرگ
و تا بمقدار اندر بعضی بلاد و اراضی قویه می شود و نازک بی ریشه و در بعضی اراضی ضعیفه کوچک و ریشه دارد و بهترین و مستعمل
آن بستانی نازک نرم بی ریشه آنست و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرگتر و این مزروع می باشد در خریف و در اواخر
شتا و اوایل ربیع نیز قلیلی در بعضی بلاد بهم میرسد طبیعت بری آن در اوسط درجه دوم گرم و در اول تر و بستانی آن در اول
دوم گرم و در او آخر اول تر افعال و خواص آن تناول مطبوخ بیخ آن کثیر الغذا و رافع سعال و ملین سینه
و بطن و مقوی باصره و مشتهی طعام و مهیج باه و زیاده کننده منی و مفتت حصاة و مدر بول و برگهای
نازک آن را قوت او را و زیاده و بطئ الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیر نیها و در احادیث وارد است
که امر فرمودند بخوردن شلغم و فرمودند علیکم بالشلغم فانه لیس احد الا وله عرق من جذام اللفت یذیبه و در حدیث
دیگر است که ما من احد الا وفیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم چون ریشهای باریک آنرا سائیده با عسل
بیاشامند جهت سپرز و عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اجزای آن جهت شقاق
عارض از برد و نقرس و حکه مرارید و بدستور طلا و ضماد برگ و بیخ با تخم کوبیده آن و ترشی بیخ آن یعنی مخلل آن لذیذ و ملطف
رطوبات و مقوی احشا و مشتهی و بی نفخ خصوص با خردل آن و با چاشنی دار آن که قوت جلاد تقطیع آن زیاد است و مطبوخ آن در
جوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد قلیل النفخ و احشا آورنده و محرک باه زیاده از مخلل آن پخته آنکه رطوبت فضلیه و ریاح
آن در جوف خمیر بالکل بتحلیل نمیرود و جمیع اجزای آن باقیست و تخم آن در اول سوم گرم و در اول تر و مهی تر از بیخ آن خصوصا
که اندک بریان نموده باشند و مشهی و با تریاقیست و در جمیع افعال قوی تر از آن و مولد ریاح و مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین و ترشیها
و گلقند و خشخاش سیاه و شکر شربت مقدار شربت آن دو درهم و روغن تخم آن محلل ریاح و رافع اعیا و مقوی آلات تناسل شربا
و تدهینا و مرهم آن کثیر النفع و در قرابادین در مراهم مذکور شد و تخم قسم اول برای آن جالی بشره است طلاء شلیل
بفتح شین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بجز اسلی شفتالو رنگ و شیرین و بیرزنامند ماهیت آن از جنس شفتالو است
گویند درخت شفتالو و درخت آلو را که باهم پیوند نمایند شلیل میشود و آن بقدر زرد آلو و کوچکتر از شفتالو و لذیذ تر و لطیف تر
و غائله آن کمتر در طبیعت و سائر افعال اقرب بدان هر دو است **فصل الشین مع المیم** شمع بفتح و سکون میم و
عین مهمله بفارسی موم نامند و بیونانی قیردس ماهیت آن معروف است که جرم خانه زنبور عسل است که عسل را در آن
جمع می کند و آن سه نوع میباشد یکی آنست که زنبور عسل عسل را در آن جمع میکنند و این مائل بسرخی و زردی و نرم و چرب
و خوشبو می باشد و بوی عسل از تازه آن می آید و دوم آنست که پرده های خانه خود را از آن می سازد و در آن عسل نمی باشد و
این متوسط است در خوبی دیدی و سوم معروف بمساسیط است و آن چیزی سیاه رنگ است که بر کواره یعنی دانه خود می مالد
و این زبون است طبیعت آن در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوت آن تا سی سال باقی می ماند افعال و
خواص آن محلل و منضج و ملین اعصاب و موافق جراحت ها و مصلح ادویه مراهم و حافظه آنها و خوردن وزن دو نخود
از آن که بمقدار دانه گندم ریزه کرده فرو برند با احسای خوانقر و یا در روغن بالخصوص روغن کنجد حل نموده بنوشند

جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد سینه و سرفه و سل و رفع انجماد شیر در و گلو و ماده و تصفیه صوت
بعید یل و بخور آن عرق صاحبان حمیات و رافع عفونات هوای وبائی و رائحه آن جهت رفع بدبوئی بینی و ازیت بوی مردار
مقابر و با حقنه گداخته آن با روغن گلسرخ با زیت عذب بالنّاصفه جهت سحج امعا الغایت نافع و طلای آن با او یان مناسبه
خصوصاً روغن بنفشه جهت رفع خشونت سینه و سائر خشونات بدن و نضج اورام و جهت حکه و جرب و توسیع دهن زخمها
و برچرک و درون آنها و رفع اذیت زخم حربه زهردار و جذب آن بالخاصیّه و طلای موم روغن مموم با روغن سوسن یا روغن
زنبق و یا یاسمین بهر صاف کننده و نیکو کننده رنگ رخسار و زائل کننده کلف و محلل صلابات اعصاب و گویند چون از موم
زرد و مرهم با روغن سوسن و یا گل سرخ مرتب نمایند و سه هفته در آفتاب گذارند پس بر اورام پس گوش و اربیه طلا نمایند
به تحلیل برد و منع انصباب مواد بدان نماید و چون به تنهائی ورق ساخته بر پستان گذارند مانع انجماد و بسته شدن شیر است
در آن و در تعقد عصب و اورام محلل آنها و گمید ریزه ریزه کرده آن با زر چوب خشک کوبیده و در صره بسته در روغن کنجد گرم کرده
محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط لعود هندی نموده بر آتش گذارند به بوی دانک اندک سوخته گردد و
خوردن موم و رفع اشتها و مسدد و مصلح آن مقدار شربت تا نیم درم بدل آن آرد با قلا است و گویند چون اشیان مگس را
بسوزانند و نطرون بالتدر آب دریا و سائر ابدا گذارند آب شیرین را بخود جذب می کند دستور سفید کردن آنست که بگیرند
موم را و گداخته در آب سرد اندازند و چرک آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند و هم چنین مکرر نمایند پس در دیگ
سر گشاده سفالی کرده آب دریای شور در آن ریخته و اندک نطرون و اگر آب دریای شور نباشد آب نمک بر آن ریزند و بر آتش
گذارند تا گداخته گردد و از آتش فرود آورند و دیگ سفالی دیگر که در آن تواند داخل شد نم آن تر کرده و در آن فرو برند تا موم با آن
بچسپد و بر آورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز دیگ را در آن فرو برند و مکرر هم چنین عمل کنند که هر مرتبه بگذارند
با آب شور و نطرون و از ته دیگ سفالی دیگر کرده بردارند پس آن قرصها را در درو و بر ریسمانی کشیده روزها در آفتاب
بیاویزند و بر آن آب سرد دفعه بعد دفعه بپاشند و شبها در مهتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس گداخته از آن شمع ریزند و یا در
مراهم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار گرم جوشان بر آن ریزند و به دستور طبخ دهند و عمل نمایند
تا سفید گردد و یا آنکه بعد تصفیه چرک آن را گداخته در آب سرد اندک اندک بریزند و یا آنکه به دستهٔ چوبی برهم زنند که
بزودی دانه گردد پس روزها بر پارچهٔ کرباس نم کرده بریزند و بر آفتاب گذارند و آب بر آن بپاشند و شبها زیر آسمان و
مهتاب گذارند تا سفید گردد فصل الشین مع النون شنشند بفتح شین و سکون نون و دال مهمله و بیقوریدوس و
داسمیلیوس نامیده و بهندی سست بفتح سین مهمله و تاء مثناة فوقانیه مشدده گویند ماهیت آن از طیوب معمول است
مخصوص اهل مصر و بهتر از انجاهاست و دیگر جاها نیز سازند و گویند دهقان مصر است و دستور صنعت آن آنست که حب البان
را نیم کوفته هر قدر که خواهند در دیگ سفالی کنند و دیگ دیگر طولانی بر سر آن نصب نمایند و اطراف آنها را گل حکمت گیرند و در
زیر آن آتش بسیار ملائم نمایند تا دهن بالا صعود نماید و بچسپد و اگر جهت زیادتی عطریت ظرف بالائی بعد وصل
بمالانند خوب است و اگر ظرف دیگر بالای آن گذارند و اشکیل کاغذ قند تعبیه و بر سر آن نصب کنند نیز بکار است
بردن برود نیز است و سفیدی آن سفید خوشبو آنست که در آن ... طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک است
افعال و خواص آن مقوی دل و مدر فضلات و منفتح سده ... انقلاط لزجه سینه و باز عفران و یا عسل ...

وجهت سرفه وضعف عصب خفقان وبا انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند وطلاے آن جهت التیام قروح ودافع آثار وحوا
آن جهت بواسیر وتقویت رحم مفید ومجفف ومصدع محرور ومخشن سینه ومصلح آن روغن کنجد مقدار شربت آن چهار قیراط است

فصل الشین مع الواو شهشوا بفتح شین و واو الف ممدوده ولغت عربی است بفارسی کباب و بریانی گویند ماهیت
آن گوشت بریان کرده است بهر نحو که بریان نموده باشند بآتش بواسطه یا بیوسطه در روغن یا بی روغن واز بالا روغن بر آن زده
باشند طبیعت آن گرم وخشک افعال وخواص آن استشمام رائحه آن در حین بریان نمودن مقوی قلب ناقهین ومرتاضین
وبدستور خوردن آن سریع الهضم جید الکیموس مقوی اعضاے رئیسه وباه واکثار آن ثقیل ودیر هضم ونفاخ شواصر الغت یونانی
است بفتح شین و واو والف وفتح صاد و راء هر دو مهمله والف شنک الجن است وگویند در بلاد شبان کاره فارس شنک
چوپان نامند و دنکابن شنک واتش ماهیت آن رازی گفته از انواع بلنجاسف است که برنجاسف نیز نامند
ودیسقوریدوس گفته یونانی بطوسنا نامند آن گیاهی است که هر سال تازه بتازه می روید بقدر شماری مفروش
بر روی زمین وشاخهای آن بسیار وبرگ آن شبیه برگ دشتی وتخم آن بر سر شاخهای آن وهمه آن از شاخ وبرگ وتخم
بسیار خوشبو است ولهذا مردم در ثیاب خود میگذارند جهت آن بشیر و دیاسقا ومترجم کتاب ابوریحا در صیدنه خود گفته که در بلاد
دیلم نباتی بدین نام که آنرا شنک الجن نامند دیدم خاکستری رنگ مائل بزردی شبیه باشند بسیاق وبی گل ومنحصر
برادراق بسیار متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نمیگردد وبیخ آن سیاه بقدر شماری وبنبت آن سنگلاخها وکوهستا
های تخلیم واز تازه آن تا چند ماه بوی مشک تازه می آید طبیعت آن در سوم گرم وخشک افعال وخواص آن مفرح
ومقوی ارواح ودوی ومدر حیض وبا شراب جهت عسر النفس محتاج بانتصاب ودر حقنه جهت عرق النسا ووجاع مفاصل داخل
می نمایند برای آنکه مسهل اخلاط لزجه است شوحط بفتح شین وسکون واو وفتح حاء وسکون خاء مهملتین لغت عربی
است ماهیت آن مجهول است بغدادی گفته درختی است بزرگ شاخهای آن صلب وبی گره ودراست
وبرگ آن شبیه ببرگ بید واز چوب آن کمانگران کمان می سازند وبعضی گفته اند که نوعی از تیغ است وبعضی آنرا
وشیریان را یک دانسته اند وگویند آنچه در قلعه کوه می شود تیغ است آنچه در پائین آن شوحط وباختلاف منابت نام
آن مختلف میگردد وصاحب اختیارات خوشه از آن گفته وبعضی گفته نوع خبیث زبون مازریون است واین قول
اقرب بصواب است طبیعت آن گرم وخشک وجمیع اجزای با قوت قابضه افعال وخواص آن جهت اسهال
مفید وجلوس در سایه آن ممنوع است شوکران بفتح شین سکون واو وفتح کاف و راء مهمله والف ونون ولغت عربی است
وبغدادی گفته یونانی است ابن بیطار گفته که عجمی اندلس حفوطنا نامند ویونانی قونیون وسقونیون وبابلیقون وطفیقون ومفقو
سیون وبفرنگی شب کنه وبفارسی بیخ نفت نامند ماهیت آن دیسقوریدوس در رابعه گفته بیخ نباتی است با لزا
وساق آن پر گره شبیه بشاخ رازیانه وسطبر تر از آن وشبیها شاخهای آن چتر دارد وبرگ آن شبیه برگ
فنا وبزرگ تر از آن وثقیل الرائحه ودر بالای آن شعبه وا کلیلی ودر آن گل سفید شبیه بگل شبت وتخم
آن مثل نانخواه ومائل بسفیدی وروفس گفته برگ آن مانند برگ بسفایج وبسیار زرد وبیخ آن باریک و
تخم آن برنگ نانخواه وبزرگتر از آن وبی طعم وبی بو ولعاب دارد وبعضی گفته اند بیخ نباتی است که آنرا
دودارس نیز نامند وبعضی گفته اند بزر البنج رومی است که آنرا دارس گویند ومستعمل آن آنست که در کوتف

از بزور رویید و آنرا در رس لفتی گویند و صاحب اختیارات بدیعی گفته آنرا شوکران نامند و بعضی گفته اند بیخ نباتی ست که بهندی مونتهه نامند
طبیعت آن در چهارم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن نیم دانگ و بدل آن بزر البنج و دوم
آن قتال بقوت سمیت بارده بزوال عقل و اختلاط فکر و ذهن و کلام و سدر و ظلمت و غشاوه بصر و حیرت را بسیند و فواق و برودت باطن و اطراف و در آخر تشنج
و خناق از تنگی که در قصبه ریه و حنجره پیدا کند پس موت آرد آن مبادرت بقی و اسهال بشرب باید که تا حاصل گردد پس آشامیدن اشیای نافع تریاقی مانند
طلا و حرف که نوعی از شراب است پس با نمک مهلت داده بعد از آن شیر الاغ و شیرین با فلفل و چند بیدستر و سداب با طلا بنوشند و باز و مانا و مسعد با فلفل
با تخم انجره با طلا و با روغن خار ابنجدان و حلتیت و روغن حار مناسبی و باقی تدابیر آن با شند تدابیر افیون خورده است و چون خوشه آنرا پیش از آنکه
تخم آن خشک شود بگیرند و بکوبند و عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد و از آنجمله آنکه او در بکنند اوجاع چشم است و ضماد آن
جهت تسکین اوجاع حاره و حمره و جمره و ضماد برگ و تخم آن بر پستان شیر دار قاطع شیر آن و مانع آمیخته شدن آن بر پستان دختران مانع کبر آن
و به ستور بر خصیه پسران بر خصیتین کشش ران جوانان مانع احتلام و حمل و رهم آن بر قضیب مضعف باه و مانع بزرگ شدن آن عجانه و هر عضو یکه
خواهند مونر و بید مانع آن و بر شکم مانع اسهال و نزف الدم و به ستور طلای آن بر پیشانی حابس رعاف و حکیم میر محمد مومن نوشته که چون بیخ آن را
با بزر البنج از هر یک پنج درم کوبیده با یکصد و پنجاه مثقال آب و یکصد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه با آتش ملایم طبخ دهند تا آب بسوزد و مویز را از
او دیه جدا کرده نگاه دارند از یک عدد و تا سه عدد آنرا بخورند مسکر قوی و امساک منی آورد و زیاده از سه عدد منوم قوی است و نوشته که این را مویز
مخدر نام کرده ام شونیز بفتح شین و او و سکون نون و فتح دال در آخر بر و زن مهمله و بضم اول و دوم نیز آمده ماهیت آن بغدادی گفته معرب چنیدر
فارسی و آن نوعی از نفت است و بعضی آنرا نفت طلبطلی و قوی شلجم احمر نامند آن شبیه شلجم است در رنگ و صورت لیکن گاه آن خشن و شرف نیست
بلکه اقرب بسلق است و برگ آن نمیخورند چنانچه برگ را نمیخورند بلکه بیخ آنرا میخورند طعم آن با حلاوت و تلخی با است و انطاکی گفته فرقی میان آن و زردک
و شلغم نیست مگر آنکه برگ آن مشرف نیست بیخ آن مائل به سرخی و طول و بسیار سرخ و سرخ و شیرین با تلخی و تیزی است صاحب تحفه نوشته
قسمی از شلغم بری کول است و بهترین آن بیخ خالص کوچک تازه آنست طبیعت آن بار در اول و درم و گرم تر در آخر اول نیز گفته اند زطوبت زیاده
از حرارت افعال و خواص آن رافع ریاح و عفونت و مسخن و جاذب دم از عروق بظاهر جلد و مهیج باه بغدادی گفته نبات آن که با رطوبت است کثیر
مضر باه است و مضر مبرودین و صاحبان معده بارد و بطی الهضم و مورث نفخ و قراقر مصلح آن سرکه و خردل و نخود آن مهرا و مردم بلدان شمالیه
آنرا باما است تربیت میدهند و بطی الهضم میگردد و لیکن لذیذ میباشد و تخم آن بسیار نافع است در ادویه قتاله و اگر پیشتر از سم بخورند چندان ضرر نمیکند و فعل آنرا
باطل میسازد و بالمره لهذا از ادویه تریاق فاروق است و جزوی از اجزای آن مخلات بستانی آن کهنه ضعیف است و طبیخ آن جهت ابره نافع جلوس در طول
بدلات و در سائر افعال قوی تر از سائر اقسام شلجم و در شلجم مذکور شد شونیز بضم شین و سکون واو و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه لغت
فارسی ست و شونوز و سیاه دانه نیز و لغربی حبة السوداء و یونانی ستوده لیسقور یدس شونیز گفته و بهندی کلونجی نامند بفتح کاف و ضم لام و سکون واو
خفای نون و کسر جیم و یای آخر حروف بهترین آن تازه فربه تند بوی است ماهیت آن تخم نباتی ست شبیه بر ازیانه و از آن درازتر و باریکتر
و گل آن زرد و مائل بسفیدی و نفس نیز میشود و برگ آن شبیه برگ جهان در تفاد تخم آن در غلافی بزرگتر از غلاف بزر البنج و تخم آن در غلاف
و سیاه و تند بو و مغز آن سفید و قوت آن تا هفت سال باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و مجفف رطوبات
منفتح و مقطع اخلاط و جلای و مدر شیر و بول و حیض و مسقط جنین زنده و مرده و نشیمه تریاق سموم بارده و نفاخ و بخور آن جهت دفع هوام و دهن مسهل اعضا لعید ور
دالغذاء والنعفن و غیرها جهت سرفه بارده و ربو و انتصاب النفس فی المعده و خفقان و استسقاء و یرقان و سپرز و قولنج و زحیر با شراب و ضماد آن نافع
مداومت خوردن آن هر صباح مدر بول و حیض و شیر و با روغن جهت سرخ کردن رخساره و تصفیه بشره و صرع که جهت اخراج اسلام کرم مدد

شربا وضماداً دیکمثقال از دو درم آن تا سه درم باب بیگرم جهت سگ دیوانه گزیده و رتیلا و باسکنجبین جهت بلع و جب بلغمی کهنه و باب غسل جهت
نفس الانتصاب و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تهیج حیض و بالعاولت جهت عسر البول و سوخته آن جهت بواسیر خصوصاً بواسیر مزمن و بستور جهت پوسیدن
خام آن یا در سرکه خیسانیده آن یکشب بر صرع بسته و بستور سعوط در سرکه خیسانیده آن یکشب و صبح سائیده جهت ورم طحال و ذرور تقیح سدد خیشوم و زکام و نزله
و لقوه بغایت نافع و بعدیل وجوه هفت عدد و دانه آنرا در شیر زنان خیسانند یکساعت و لیسانیده در بینی کسیکه یرقان داشته و چشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند
بغایت نافع و زائل سازد و لسبب قوت تنقیه که دارد سعوط و سحوق آن با دهن ایسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع و بدستور با کحال استعمال تجربه نزول در ابتدا
کمادگرم کرده آن بر سر جهت زکام و بسایر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و مضمضه مطبوخ آن با سرکه تنها یا با چوب صنوبر در دندان بازو و دفن آن در پیش
بستر جهت منع و ریختن آن بر لبات ضرر در رفع و رد سبز آرد و تفتیح سده خیاشیم و با سرکه خمر و با انگوری جهت تاکیل و رفع حال و تقشیر جلد در مفاصل و بهق و برص سعفه و
قوبا و با بول اطفال جهت تحلیل ورام صلبه و ثالیل و دمال مجرب و با آب حنظل ترکه بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج القرع قوی الاثر و با آب شیخ جهت
اخراج حیات لقوت تمام دمیده و آن با شوان انعی و با خون خفاش و با خون خطاف جهت دفع بغایت موثر و با غسل و روغن جهت و درد درم دوچند آن درچین
نفاس و یا روغن گل سرخ جهت انواع جرب ضماد سوخته آن با مرهم گداخته در روغن سوسن و با حنا و مانند آن هر دو بر سر صاحب قرع که بفارسی گل نامند مفید و مانع
ریختن موی آن و رویاننده آنست بشرط مداومت و ضماد اندک بریان کوبیده آن بگلاب جهت زخمهای سود اوی ساق مجرب و با بول صبیان جهت قروح
شهدیه بسر و سائر قروح بارده رطبه قطور لبه داده کوبیده جوشانده آن با روغن زیتون صاف کرده بقدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام کهنه با
شلیسه بسیار باشد مجرب و با روغن جهت الخضراء در گوش جهت تفتیح سده و رفع ریاح و درد آن نافع و دخان آن گریزاننده هوام و اکثار شربت آن شود و نیز موذی خناق
محرورین و سدر مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم در مبرودین و در محرورین تا نیم درم و بدل آن نصف سیاه دانه
و نصف وزن آن تخم شبت و روغن زیتون دکنده جهت اعاده باه مایوسین شربا و طلاء و مجرب داشته و روغن آن که بقرع معکوس گرفته باشند طلاء بر
اعضای تناسل کر جهت آمدن نعوظ بعدیل در رفع و درد ها و بارده و سستی اعصاب سده آن و بدستور آشامیدن آن با اشیاء مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر
و قرشی گفته بابت آنرا چون در غدیر اندازند ماهیان آن بالای آب آیند و گویند زهی از آن خناق و غثیان آورد و تدبیر آن قی کردن و آشامیدن
شیر و سائر تدابیر کند که خورده است **فصل الشین مع الیاء المثناة تحتانیه** **شیبه** بفتح و سکون یاء مثناة مع تحتانیه و فتح
باء موحده و ها اسم عربی است و او قیر شجره العجوز است و آنرا بعضی اشنه بستایند نامند ماهیت آن گیاهی است ساق و شاخ
آن سفید و برگ آن مائل بسفیدی و غبارناک و گویا بقراضه ریزه کرده اند و خوشبو با تندی شبیه بوی صعتر نیست آن بستانی و جایهائیکه باران بسیار
شود و در شیراز بسیار میشود و آنرا در بستانی و مقابر بسیار میکارند و ریحان کرمانی و حبق کرمانی نیز نامند و رائحه آن شبیه بکافور است **طبیعت**
آن در سوم گرم و در دوم خشک و در آخر اول نیز گفته **افعال و خواص** آن مفتح سدد و محلل ملطف و مقطع و قی از ماده و منزل شربا و ضماداً
رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد و رشح در ابتدا و در انتها محلل آن جهت تحلیل ریاح و التیام قروح آن و ادرار حیض و بقدر جهت شربا و حمولاً و طلوع سائل
با طبیخه موثر مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم است و با شراب و با العسل بقدر انتفاخ **شیخ** بکسر اول و سکون یاء مثناة تحتانیه و حاء مهمله بیونانی سیالیقو
واقدنیا شجر او سیتا بعربی و نیز لفارسی درمنه نامند ماهیت آن نباتی است قریب به بلندی شبیت و گل آن خوشبو و تلخ و با اندک حدت شبیه
بافسنتین رومی و لیکن تعفین برگ آن کمتر و گردی آن از افسنتین زیاده و برگهای آن ریزه مانند برگ شبیه سبرگ سداب و بعضی مائل بزردی
و بعضی مائل بغبرت و گل آن زرد و سرخ و آن اقسام میباشد جبلی و صحرائی و جبلی آن قوی تر از صحرائی و آنچه آن مائل بزردی است و برگ
آن شبیه بسداب و نبات آن از شبت کوچکتر شبیه ارطی نامند و آنچه مائل بغبرت تخم آن شبیه تخم کشوث و اندک از آن بزرگتر و برگی
آن با رطوبت چسپنده و گل آن زرد و شیخ سبز جبلی را بیونانی اقلیمون نامند و اطعم آن تلخ و آنچه عریض الورق و گل آن سرخ است

شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و دامنه ترکی تخم بستاج است که دشتیز کنا مند و آن تخمی ست معروف و در بستاج مذکور شد و مستعمل از اقسام آن گل است غیر را ابراجره و گیاه آنرا امیسوزا مند و گفته اند نوعی از افسنتین است و صاحب منهاج آنرا وصف گفته یکی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه بر سرو دیگری ازمنی زرد رنگ و شیخ الرئیس نیز یکی را مری الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در راوفته و بخورات است و دوم برگ شبیه ببرگ گز و گفته اندگاه یافت میشود و صنف ثالثی که زرد رنگ میباشد و آنرا اسر تقون رمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار بهترین آن ارمنی ست طبیعت آن گرم و خشک در سوم و در دوم نیز خشک گفته اند افعال و خواص آن مفتح سدد و قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط فاسده و فضلات و مخرج اقسام کرم شکم و ضماد آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و عسر النفس و قواق و مغص و درد ورک و تپهای مرکبه و شکم نافع مقدار شربت آن در سموم تا یک درم و در غیر آن تا دو درم مضر معده و عصب مصدع مصلح آن مصطکی و ترس بدل آن بوزن آن افسنتین و بعضی سه دانگ بدل آن دانسته اند تکمید بطبیخ آن ستبو و طلای آن جهت ربو بلغمی غلیظ بعد از [illegible] و ضماد و دربا و [illegible] آن با روغن زیتون و بابونج و با امثال آن جهت وا [illegible] سرعت رویانیدن موی بر آن موثر و ذرور آن جهت اکله و در روغن آن [illegible] روغن [illegible] سازند جهت عسر النفس و رفع لرزه تپها و امراض بارده و ورم معده و استسقا و اخراج دیدان و لسع عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع شیخ البحری و از شیخ یهودی سک یهودی گویند اهل مغرب بهل نامند ماهیت آن حیوانیست بحری در دریای مغرب کثیر الوجود و لیشه [illegible] [illegible] بحری [illegible] لیکن صحیح نیست این بدان مرتبه صحت بلکه پوست بلکی ست و سر دو بینی آن شبیه بگوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و از جهت آنرا [illegible] [illegible] افعال و خواص آن حدون آن جهت دا [illegible] بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نقرس و رافع آفت [illegible] آن بانخوان جهت رفع تپهای بلغمی و کشتن لشیه مجرب دانسته شیر خشت بکسر شین و سکون یا مثناة تحتانیه و را مهمله و کسر خا و سکون شین معجمتین و تا مثناة فوقانیه بفارسی شیر خشک نامند ماهیت آن گفته اند طل یعنی شبنمی ست که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنگ بر درختی که آنرا بزبان اهل خراسان گز شیر و درختی دیگر که کبیر نامند می نشیند و آن درخت بقدر در قامت بر میشود و چوب آن بخار لدار زرد و سفید و اندک ثقیل الوزن است و از آن عصا میسازند و کمان در نیست جهت آنکه چوب آن کثیر الکج میباشد و تحقیق نیست که آن قبیل صمغ است که از گره های آن درخت بر می آید و منعقد میگردد یا از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت بر آن میکند جهت آنکه گفته اند که خشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ است و اجدا ضافت و ترکیب گز شیر با کبیر بعد از آن و حذف کاف از اول گز شیر و کبیر و اسقاط واو از اول خشت و آخر گز شیر و کبیر برای تخفیف شیر خشت گردید و نیز آنرا بفارسی شیر خشک نامند یعنی لبن منجمد و منعقد پس لبن که بفارسی شیر نامند غلط است که شبنم باشد بهترین آن حبهای بزرگ سفید شیرین خالص نیست که چون در دهان گذارند زود گداخته گردد و کام و دهان را بسیار شیرین و سرد گرداند و با جلاد تقطیعی باشد و شیرین طعم آن شیرینی خاص است و در شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع از آن دو چیز را این صفت نیست و نصاری در بعض اوقات از بلاد ایتالیان بسیار می آورند و می گویند در آنجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم است و از آنچه بر برگهای اشجار و سنگهای پاکیزه افتاده و با درختها و ریسمان یا غیر آن باحتیاط اخذ نموده اند سفید خالص میباشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مایل به تیرگی ست و این نوع مطلقا و با انواع بسیار شیرین گردانند زود در آب گداخته نمیگردد و مانند شیر خشت خراسانی با در قوت اسهال [illegible] آن و گویند در بلاد [illegible] بهار و پتنه بجا گلپور و نواح آن از حلقه که آنرا بهندی گترامی نامند چیزی شبیه بشیر خشت حاصل می آید بدین قسم که چون [illegible] را [illegible] [illegible] آتش میپزند بعد از آن از هیچ رطوبتی جوشیده بر می آید و [illegible] سفید بسته میگردد و آن را نقل در جمیع اوصاف مانند شیر خشت است و آنرا بزبان [illegible] [illegible] بانرا نامند و حکیم [illegible] [illegible] نوشته که مرتبه و تجربه نموده مانند شیر خشت است طبیعت آن در آخر اول گرم و [illegible] معتدل افعال و خواص آن ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط [illegible] رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و عطش و تقلب جگر و ورم آن جهت [illegible] سینه و حلق و تپهای احادیثه از مواد رقیقه نیکو مسهلی است و آن برفق بدون کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال را بدین ضعفا را موافق است و اگر بوزن آن فلوس خیار شنبر یا شیره آن و یا ترنجبین [illegible] موافق است و آنچه تنها [illegible] [illegible] [illegible]

ومحرور المزاجان را امراض حاده که بهم آثار ماء الشعیر که قریب بیک رطل است و بلقیا ده مقدار پنج شش توله تا هفت توله شیر خشت را حل کرده

صاف کرده [illegible] مقدار ده درم روغن بادام چکانیده گرم کرده بنوشند و هرگاه تشنه شوند یا قصور در اسهال نمایند عرق را زیاده باید کرد [illegible]

[illegible] ریاح و قراقر در معده و ترقیق منی و باعث سرعت انزال بسبب جلائی که دارد و مصلح آن روغن بادام و در زیادتی شربت آن تا بیست و پنج مثقال

آن [illegible] تقویت باه و مضر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات قانون گفته که قدر شربت آن

[illegible] صاحبان قولنج است و ضماد آن جلی جالی بشره و با شیر جهت طراوت گونه مؤثر است شیرسته بکسر شین معجمه و سکون [illegible]

[illegible] فوقانیه و ها ماهیت آن بلغت گیلانی اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مانند خمر است

[illegible] صنعت آن آنست که خردل سرخ یا تخم شلجم بری که شبیه تخم شلغم بستانی یا ابل سیاهی [illegible]

[illegible] مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا ده روز هر روز یکمرتبه [illegible]

[illegible] بکسر شین و سکون یا تحتانیه و فتح طاء مثناه و راء مهمله و عوام بجیم معرب چیتر که [illegible] است

[illegible] معرب شیتر فارسی است و بعربی مساک الراعی و خنصو [illegible] نامند

[illegible] بلغة یونانی [illegible] فارسی [illegible] ماهیت آن

[illegible] باریک شاخهای آن غلیظ شبیه بعود قوه و رنگ آن مایل بسیاهی و [illegible] گفته بستانی

معروف [illegible] جالینوس در عاشره از میامر نقل کرده که گیاهی است [illegible] موافق

گرفته [illegible] رنگ برگ آن شبیه برگ جرجیر و بلندی شاخهای آن تا یک ذرع و در زمستان برگ آن خشک میگردد

[illegible] سبز و شاخهای آن باریک میگردد و متصل بیخ آن برگ بسیار [illegible]

[illegible] آن از تخم خشخاش بسیار ریزه تر که خوب بهم چسبیده متصل بیخ آنست و [illegible]

[illegible] آن بقول صاحب منهاج تازه هندی یا بحری آنست و بعضی گفته بهترین آن فارسی است [illegible]

[illegible] هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندی است و قوت آن تا پنج سال باقی میماند گفته اند

[illegible] آن یکی در پنهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه در بنگاله دیده شد نبات آن

[illegible] گره دارد بر هر گرهی چند عدد برگ شبیه برگ [illegible]

[illegible] سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه [illegible] از آن کوچکتر [illegible]

[illegible] شاخ آن [illegible] و این گیاه است و دیگری سفید مائل بسبزی و بعضی مائل بسرخی [illegible] بسیار

[illegible] در بیخ گل [illegible] بر گ [illegible]

سوم [illegible] و مفرح جلد و مفتح و مسهل اخلاط لزجه و صاف کننده آواز و دافع بلغم مفاصل و

[illegible] استعمال آن بیشتر آنست که با شیر یا سرکه یا در آب نمک طبخ نموده

[illegible] سفید و جرب و قوبا و نقش جلد مفید برای آنکه سطح کننده جلد بدن و نافذ و جالی است

[illegible] باصلاح می آورد و وجع مفاصل را نیز مفید است

[illegible] مفرح جلد و با بیخ راسن جهت سپرز و عرق النسا و جرب مفرح که ربع [illegible]

[illegible] مضر ریه مصلح آن صمغ عربی و [illegible] آن [illegible]

توذرانیاد است شیرزرق اسم نبطی خفاش است و گویند مرادازان بول و سرگین اوست و در خفاش مذکور شد شیرخ نیز همانست شیلم بفتح شین و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربیست و زوان نیز نامند و بفارسی گندم دیوانه گویند ماهیت آن و دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و بتلخی و مایل بسرخی و نبات آن شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان کاکا و بشیرازی ششک گویند بهترین آن فربه است که کهنه فاسد نباشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و زیاده از گرمی افعال و خواص آن قدر او موجب سکر ... و با شیرینی ... و ضماد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و سرشته کوبیده آن با شراب جهت وجع ورک با سرکه پخته با زیت و سرشته جهت قوبا و سعفه جهت تقشر و با سفیده تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با بزر کتان و سرگین کبوتر جهت تفتیح و سوراخ کننده دمامیل و جراحات در اورام و با گندم جهت قوبا و بتنهایی و با گوگرد جهت بهق طلاء مفید و چون در شراب نهند و بنوشند بغایت مسکر و خواب گران آورد و مقدار آن قند قرنی مصلح مضار آن روغن و شیره و قی کردن بسبب حقنه و شیاف و مصلحه آن لطیفتر از روغن گندم و طلاء آن برصدغین خواب معتدل آورد و سدر و قوبا را نافع است چون برات بمالند بهتر از روغن گندم و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن گندم است و در قرابادین مذکور شد باب چهاردهم در بیان ادویه که حرف اول آنها صاد مهمله است فصل الصاد مع الالف صابون بفتح صاد و الف و ضم بای موحده و سکون واو و نون از مخترعات بقراط است ماهیت آن معروف است ساختن آن چنانست که کوزه قلیه بحر ... آب ندیده و نیم خرد و نیم ... سائیده و پنج وزن آن آهک ... حوضی یا ظرفی بزرگ کنند که متصل بدان حوضی یا ظرفی دیگر باشد و ... را بسته تا در وقت آن ... با قلی و آهک ... زنند پس رها کنند تا ته نشین گردد آنگاه آن ... را بارفاشه صاف آب آن را در حوض دوم یا ظرفی دیگر آرند پس آن ... را باز مسدود نمایند و همان مقدار آب باز در آن ریزند و نیکو بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد و صاف آن را در حوض و یا ظرفی علیحده نمایند و همچنین تا دیگر ... حدت و تندی در آن نماند و آب هر مرتبه را جدا جدا نگاه دارند پس ... ... روغن زیتون بر روی آتش گذاشته بتدریج از آب آخر بخورد آن دهند تا تمام شود پس آب پیشتر از آن و همچنین تا آخر آب اول بخورد آن دهند و قوام آن تند و خمیر شده باشد پس از آتش فرود آورده بر بوریا و یا حصیر پهن نمایند و مانند اقراص ... ببرند و بگذارند تا خشک شود و بعضی بجای روغن زیتون روغن بید انجیر یا بنفشه یا کنجد و یا دنبه یا قرطم ... و بهترین همه مصنوع از زیتون است و بهترین همه معمول از ... است و در قرابادین اقسام آن ذکر یافت طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن مقطع و ... اکال منضج و ملین اورام و حابس ... خوردن آن مانع حمل و حمول آن مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و ضماد آن با موم و زیت جهت درد زانو و عرق النساء و نقرس و کلف و با زنبق و ... جهت درد مفاصل مزمن و با ... سفید مجرب جهت قوبا و با روغن گل که با هم طبخ دهند جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال با تکرار عمل هر روز صبح شدید که بمالند و تا هفت روز بگذارند پس با آب گرم بشویند و با زرنیخ ... بمالند تا زائل گرداند و ... است و با سرگین کبوتر و آهک ... آنجا کشودن ... و ... سر و ... جهت رفع جرب و ... در ... و رشتک تبور ... نافع و موی را ... گرداند و اکثار آن موی را اسفید گرداند و با ... اثر ... و چون در خرقه صوفی اندازند و بر ... اجزا ... بمالند زائل گرداند و با هم وزن آن نمک در حمام بر ... جهت حکه و جرب ... شده و چون با هم وزن آن ... که زنجفر محرق است ... نامند و ... آن آهک ... در حمام نموده بر موی ریش خضاب نمایند در حمام بعد از آن که ریش پاک شسته باشند که ... ماند باشند و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و ... با ادویه مناسب جهت تحلیل اورام بلغمیه و نضج آنها و اکثر امراض ... و ... آن ... خام و رافع ... و ... گرم ... خصوصاً در اطفال ... و مقدار شربت آن تا دو مثقال چهار درم آن کشنده است ... و ... آن در ظرف سفالی جهت ... سفید که موضع را اول با آب گرم پاک بشویند و خشک کنند پس از آن ... ... آب ... تا چهارم ... حلق و معده و مجاری غذا و قی و اسهال شدید ... اعضاء ... و سیاه گرداند و ... آن همچنین صابون خورده قی نمودن با آب گرم و روغن کنجد است با کدو و لعاب ...

چرب باروغن بادام نوشیدن و آشامیدن با ماء الخیار باروغن بنفشه دقی نمودن بدان آشامیدن محرق و چاره آن با حب لعطلین سخنه دیا کی نیست آشامیدن یکدانگ کافور ومالیدن نیز ازین محلل لسع و عض حیوانات ومانع انتشار آنست و تفریح و نفع گرداند صاصفراس بفتح صاد و الف و نفع صاد و سکون فاو فتح راو الف و سین مهمله ماهیت آن از ادویه جدیده است که از بلده مسمی بدفاوربده از بلاد عرض بلاد یدمی آورند و آن پوست درخت است بعضی ضخیم بعضی نازک شبیه بدارچینی در رنگ و شکل و رنگ و بوی و طعم آن قریب برازیانه و باحدت و عطریت و درخت آن شبیه بدرخت صنوبر و در تمامی اجزاء او باحدت و باحدت و برگ آن مدور و درشت شبیه بشیر فرو چون خشک شود خوشبو گردد زیاده از تازه آن و تنه درخت آن شبیه بکشری در قطر و سبز رنگ مائل بتیرگی و در صلابت و رخاوت معتدل بالنسبة آن صحراهای معتدله در حرارت و برودت در رخاوت و صلابت و مستعمل بیشتر قشر آنست طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی گرمی و خشکی قشر آن زیاده از چوب آن افعال و خواص آن ملطف و مرقق رطوبات لزجه و مقطع آنها و مفتح سدد عتیقه در جمیع مجاری و منضج اخلاط غلیظه و مقوی اعضاء رئیسه و ضعیفه موافق حرارت غریزیه بسبب عطریت رائحه و حرارت ذاتیه و دافع جمیع امراض ناشیه از ماده بارده رطبه و تعریق و ادرار و ضیق النفس و سرفه کهنه و فواق و قی و غثیان و مهضیه و سوء المزاج بارده از معده و کبد و مثانه و وجع گرده و مفاصل قدیم حادث از ماده بلغم و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و زائل کننده عسر البول حادث از سنگ گرده و مثانه از غرائب آثار آنست که اطلاق طبیعت مینماید و اسهال نیز باوجود مبنی که و ارد بسبب فادزهریت و جهت امراض سمی تمامی خصوصاً طاعون و حمی ربع و نائبه و بائیه حتی آنکه گفته اند نگاهداشتن قطعه از قشر آن در دهان و فرو بردن آب آن در ایام وبا بسیار نافع و مانع سرایت عفونت هو است باذن الله سبحانه و نیز جهت تسکین درد دندان نافع چون مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع ولیکن مناسب محرور المزاج و همچنین یابس نیست مگر بنز و احتیاج و ضرورت برای طبیب حاذق و تدبیر جهت آنکه استعمال در چنین مزاجی خطرناک است بجهت یکه تدبیر و اصلاح آن دشوار و طبیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظه مزاج و سن و بلد و فصل و مرض وغیره نموده با ادویه مصلحه و بدرقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق در علاج هزال مفرط با ادویه مسمنه با رده استعمال نموده باذن الله تعالی هزال برطرف گشته و تسمین حاصل شده جهت آنکه از شان این دو است بدرقه و رسانیدن قوای ادویه که ترکیب با آن نموده اند بسوی محل مقصود پیش از فتور قوت و سقوط تاثیر آن بسهولت و لهذا قطع آن در امراض متضاده بزرگ بسیار است با ادویه مناسبه هر علت بطریق استعمال آن بوجه کثیره است و اشهر و اقوی آنست که بگیرند چوب یا قشر آن پنج درهم یا شش درهم بحسب رای طبیب و اقتضای وقت و کارد ریزه ریزه نموده در یکصد و پنجاه درم آب یک شب یکروز بخیسانند پس دیگ کرده سر آنرا البته بنحو یکه مطلقاً بخار آن بیرون نرود پس ظرف گلی لعابدار با آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و پنجاه درم بماند پس صاف کرده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس سر آنرا گشاده صاف نمایند و با شکر پنج مثقال و یا بدون آن نیم گرم بیاشامند بر ثفل آن دو صد درهم آب داخل کرده با آتش ملائم جوش دهند تا یکصد درهم بماند صاف نموده بجای آب هر وقت که تشنه شوند بیاشامند و همچنین تا بیست و یکروز یا چهل روز حسب رای طبیب کاملف و مشقت پرهیز از محافظت هوا و غیر آن بطور چوب چینی نیست و جهت هر مرض با ادویه مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نماید صاصلی بفتح صاد و الف و کسر صاد مهمله و لام و با آخر حرف دو صاد صعلای ثلث صلی نیز بیونانی ارتبوس خالا نامند ماهیت آن نباتی است شبیه بحلفا تازه رویده و از آن کوچکتر و شاخهای باریک و نرم و نازک و دو تکین مائل بسفیدی بقدر دو سر بالای آن متشعب بسه چهار شعبه تازه آن اکول اندرون گل سفید و تخم آن شبیه بشونیز و از آن سبزتر و قائم مقام شونیز و خبازان بزبان می پاشند بجای شونیز و بیخ آن شبیه بسلوس حکیم خام و پخته آنرا میخورند نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته است شاید قاقلی و یا نوعی از آن باشد زیرا که شبیه بدان است در ماهیت و خواص و افعال طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن جهت درد فواد ابرده و ریاح و تخم معده نافع و تخم آن در افعال شبیه بشونیز است و بسیار خوردن بیخ آن محرک باه و در رفع وجع فواد بارده آنست صاهر یوما بفتح صاد

ضاد و الف و فتح میم و سکون را و مهمله و یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و فتح میم و الف لغت سریانی است و اهل اندلس لسول و بربریه بوفاره (?)
عقرب و بلغت عربان آنرا غیرا نامند جهت آنکه رنگ آن اغبر است و بعضی لاجوردیه جهت آنکه رنگ عصاره گل آن لاجوردیست و گویند آنکه سم آن
ست که بهندی انرا بچالو گویند ماهیت آن نباتیست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آنرا از یک بیخ چهار پنج شاخ میروید و شاخهای آن نحیفه و برگ آن شبیه
برگ شبیه برگ ریحان کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گل آن سرخ لاجوردی و تخمی مانند دنباله عقرب و منبت آن زمینهای خشن و صغیر آن از برگ کوچکتر و سود در قتان
مفروش بر روی زمین و گل آن لاجوردی و منبت آن کنار آبها و جاهای که آب و در آن باشد در بهار سرسبز گردد و مستعمل برگ و ساق و تخم آنست و بیخ آنرا چندان منفعتی نبود
طبیعت آن گرم و خشک در دوم و حرارت آن زیاده از یبوست آنست افعال و خواص آن محلل و جالی و مسهل بلغم و مره سودا و مدر حیض و
مخرج جنین و تریاق سم عقرب و رتیلا و آشامیدن آب جهار عدد از شاخ آن تماما از برگ و گل و تخم با عسل و یا فانیذ و شیرین نموده جهت اسهال مره و صفرا و
با شراب جهت رفع سمیت عقرب و رتیلا همچنین آشامیدن و درم از تخم آن منکشاند را نیز بر بریزند و گفته اند بلع نمودن جهار عدد از ثمر آن
پیش از نوبت تب ربع بیکساعت و سه عدد برای حمی مثلثه یعنی غب مؤثر و ضماد آن جهت رفع ثالیل و قوبا مفید و ضماد برگ آن و شیر جهت تحلیل
اورام و جهت دماغ اطفال و نقرس و التوای عصب و آشامیدن ثمر نوع صغیر آن با اندک نمک هندی و با نطرون جهت اقسام کرم معده و امعا
و ضماد آن با سرکه جهت ثالیل بر آمده و پخته نافع و گویند تعلیق بیخ کبیر آن مسکن وجع گزیدن عقرب و رتیلا است مضر سپرز مصلح آن عسل مقدار شربت
آن تا دو درم و صاحب تحفه نوشته که ابن الدوله درخت حب السمنه را صامریوما دانسته و بجالو در حرف اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد صماب
اسم عربی جمیع اشیاست که بسیار تلخ و تند باشد و بر فشار الحمار و بر گیاهی که نوع آن تند و تلخ است نیز اطلاق مینمایند **فصل الصاد مع الباء**
الموحده صبر بکسر صاد و سکون با و را و مهمله و بفتح اول و کسر دوم نیز آمده و آنرا صبارا نیز نامند لغت عربی و بسریانی علوی و بیونانی فیقرا و الیا و بربری نیز الیا و بهندی
ایلیا و ایلوا و ایلوا و پول سیاه و در بنگاله مصیر نیز نامند و درخت آنرا اهل شام و نواح آن صبارا و بهندی گهیکوار نامند **ماهیت** آن عصاره و بعضی گفته اند
صمغ درختی بیلندی یکقامت و در بعضی بلاد کوتاه تر و در بعضی بلند تر میشود و از بیخ آن برگهای بلند دو عدد زیاده نیز میروید شبیه برگ عنصل و
از آن بسیار پهن تا بدو درع و از یکطرف پهنتر و طرف پائین برگ آن عریضتر و ضخیم تر از اطراف بالای آن باریک و بر اطراف برگ آن خارهای
صلب کوتاه و دراز بهم و جوف آن متخلخل مملو از رطوبت لزج بسیار تلخی که صبر از آن بعمل می آید یعنی عصاره آنست که چکیده باشد و یا در ظرف
گشاده خشک نمایند و چون برگهای آن بلند شود و کهنه گردد از بیخ آن وسط برگها شاخی میروید قریب بذرعی پر از رطوبت غلیظ با اندک حلاوت
و حدت و کریه الرائحه و بر سر آن ثمری شبیه بغوره خرما و در آخر سرخ میگردد و بیخ آن بقدر شلغم بزرگی و تر و تازه میباشد علامت تر آنست که دو طرف ثمر
آن باریک باشد و آنرا اقسام و جمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا رطوبت آنکه ذکر یافت و گفته اند صبر سه قسم میباشد یکی عربی که از جزیره
سقوطره که بر دهنه دریای قلزم و سرحد حبشه و یمن واقع است و در آن جزیره لند رنقل مدم الاخوان نیز بسیار بهم میرسد صبر آنجا زرد و زعفرانی تیره
سرخ رنگ و اشقر صاف براق چسپنده صاف کبدی شکل زود شکن میباشد و اجزای آن در حین شکستن ریزه ریزه میشود و بهترین آن و مستعمل از
داخل و ادویه و عین خالص از ریگ و سنگ ریزه خوشبوی آنست که با حدت و لزج باشد و بوی مر از آن آید چون نفس گرم بدان رسد و دوم
هندی آن زرد و کم رنگ مائل بسیاهی غیر صافی و از سقوطری در اوصاف مذکوره کمتر و ضعیف العمل تر خصوصا از داخل و سیوم سمیخانی
بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح خاء معجمه و الف و کسر نون و یاء نسبت نام بلدی از زنجبارستان است و آنرا صبر فارسی نیز
نامند و این زبون ترین اقسام است و سیاه رنگ غیر صافی شبیه بجگر و در ملمس و دیر شکن و بدبو و نحیف و سبک و بسیار ضعیف العمل زخارج
و از داخل غیر مستعمل و محمد بن احمد دینوری نوشته که یک قسم دیگر نیز میباشد مشهور بجعفری و این بعد از سقوطری و بهتر از هندی و فارسی
است و بعضی این قسم را یمانی گفته اند و قوت صبر تا چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار سال آن قوی العمل و از چهار سال گذشته

٣٩١

تا هفت سال آن بسیار ضعیف الشحم غیر مستعمل و باید که مبالغه در سائیدن آن نمایند تا بجمل معده بچسبد و خوب تحمل نمایند و جوانان صفراوی مزاجان
محرورین و صاحبان ضعیف الاحشا بتخصیص صاحبان ضعیف امعاء و ماساریقا و جگر و علل مقعد و بواسیر و کسانیکه در ابدان ایشان خون غالب و عروق ایشان
ضیق باشد و در هواهای بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند همچنین هنگام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته آنرا فاسد سازد و در صبر امتحان
با اقاقیا و صمغ عربی و امثال اینها بنمایند و ذوق برائحه و طعم و صلابت آن است که اهل خبرت می شناسند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در دوم
خشک و بعضی در اول خشک گفته اند و قول اول اصح مینماید و تلخی طعام و قبض آن دلالت بر مرکب القوی بودن آن می نماید و در این قوی است فعال
و خواص آن مفتح سدد و کبد و غیر آن و محلل ریاح احشا و مسهل اقوی هر خلط مهیای مجتمع در معده و سر و مفاصل و غیرها و ضعیف الاثر در غیر آن و جاذب
از اقاصی بدن و منقی معده و عروق باز از اوساخ و مسهل و مخرج سودا و بلغم غلیظ مائی و صفراوی و زائل کننده یرقان بقوت اسهال و تفتیح سده کبد و مفتح
برای معده و منقی و مقوی آنست و مقوی قوت باصره و سایر حواس و دافع مالیخولیا و حدت النفس و اکثر امراض دماغی حادث بمشارکت معده زیرا که معده
را با آنها کمال شرکت است و منوم و مجفف بی لذع خصوصاً مغسول آن و لصوق آن اصلح قروح غائره و دبر و قروح عسرة الاندمال خصوصاً که در ذکر باشد و دفع
خباثت مواد آنها است و اگر بمیل از برآمدن عرق بدنی یعنی اول هنگام ظهور علامات آن سه روز بهم بدین ترتیب بخورانند که روز اول نیم درهم و در دوم
یکدرهم و در روز سوم یکدرهم و نیم قدری بر آن موضع گذارند ماده آنرا تحلیل برده و باطل سازد و آشامیدن یکمثقال و نیم آن با آب گرم اسهال معده نماید
بقوت و تنقیه آن کند از فضول و با ماء العسل اسهال بلغم و صفرا نماید و گاه است که چون صبح و شام چند جبه از آن با مصلحات آن در تمام غسل کنند گویند تقویم
و شستشو دهند به آب گرم اسهال البطن نماید و فاسد نگردد طعام را در معده و اوجاع معده را در یکروز زائل گرداند و با مصطکی منقی دماغ و با غاریقون جهت مفاصل و تنقیه
سینه و نیکو تر آن با آب صبر جهت نفث الدم و یرقان و با گل سرخ و مصطکی جهت امراض معده با ادویه مناسبه جهت جمیع امراض سوداویه و اخراج اقسام کرم
معده و امعاء و امراض طحال و کرم و دفع تشنگی حادث از صفراوی مخلوط ببلغم و اعاده کردن شهوت طعام باطل شده و التهاب دست و لهاة از حرارت صفراء
کاف در معده و با ادویه مسهله در رفع ضرر آنها از معده و چون با اطفال شیرخواره با ادویه مناسبه بخورانند کرم شکم ایشان را دفع نماید و اگر بطفل بخورانند و شیر دهند او
بخورانند نیز همان اثر دارد و باعتبار تاثیر در شیر او در طب قدیم است که چون مسهل سودا است اگر سه روز بهم هر روز مقدار یکمثقال آنرا بخورند و سه روز ترک
نمایند و باز سه روز بخورند و همچنین عقده ها و کره های مزمنه قدیمه را تحلیل برد مقدار شربت معتدل آن یکمثقال و یک نیم درهم آن مسهل و در بسیار آن منقی فضلات
فاسده و اکثار آن مورث سهال الدم آن و اورام و جراحات و وزن آن حفص یک دو اسهال نیم وزن آن بید و قدری سقمونیا و گفته اند بوزن آن افسنتین و
نصف وزن آن زعفران مضر امعاء و معده و کبد ضعیف و مقعده و بواسیر آنکه مرخی و مفتح افواه عروق مقعده است و مورث سحج مصلح آن در امعاء کثیرا و در
معده کبد برگ گل سرخ و مصطکی و در مقعده تعلیل و حرب نمودن آن موضع بروغن گل یا روغن بنفشه و یا بیه و مقوی فعل آن عسل و ادویه و ایلیله زرد و سبتی اقسام
ربون آگاه باشد که تا سه روز در معده بماند باعث قلق و کرب گردد و اصلاح آن عند الضرورة زیرا که استعمال آنها بی ضرورت جائز نیست غسل
آنست با گلاب یا برگ گل سرخ و مصطکی و افسنتین و مقل و ماء العسل و یا با طبیخ اقاقیه و غسل آشامیدن و اکتحال مقوی باصره و سلاق و حکه و جرب
و غلظ اجفان و برکننده قروح غائره چشم و جاق کننده آن قاطع دم منبعث لسوی آن و طلای آن با روغن گل جهت قروح چشم و جرب و اوجاع
آنکه از جانب موافق باشد و تخفیف رطوبات آن و پریشانی و صداعین جهت تنقیه فضول صفراوی از دماغ و تسکین صداع و بانمک نطرون و بر پیش سر
جهت قطع نزلات بارده و تسخین دماغ و محفف رطوبات آن با آب برگ بادرنگ با سرکه جهت قروح رطبه سر اطفال و با اقاقیه جهت استحکام شدن موی ایشان
و با آب برگ بادرنگ جهت قروح بینی و با روغن کدوی شیرین جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن موی سر و ریش و رفع قمل و روئیدن
موی که از کچلی ریخته باشد و با عسل جهت ضربه و سقطه که خون در آن مرده منقبض شده باشد و رفع آثار جلد و نزلات و صداع و تحلیل اورام بارده
جلد و باد سرخ و داحس و قروح خبیثه و اوجاع ظهر و مفاصل و بواسیر و بد ستور باشراب و عسل جهت کوفتگی اعضا و عضلات و در طرف زبان

خون و لثه و اورام دهان و بثور و قروح عسرة الاندمال خصوصا که بر لثه و بن دندان و اگر در دیرباشد و با آب گشنیز تازه و سرکه جهت حمره و شبری و با شراب جهت داءالفیل و بواسیر و برآمدگی و آویختگی و التهاب آن و قطع آمدن خون از انها و شقاق مقعده و با آب گندنا جهت اسقاط و انبر و بواسیر اما باید که بعد اسقاط اسرب را با روغن گل سائیده بر آن موضع بمالند و مطبوخ آن با آب گندنا و سلخ الحیه جهت سقوط و اندر بواسیر و امراض مقعده با تکرار عمل بی نظیر و طلاء آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه بر بدن موتی حافظ اجساد از تعفن و تعفن بزودی از هم پاشیدن و ضماد محلول آن و در روغن صوف که از طبیخ آن آورده باشند بر اعضا جهت تسکین وجع حادث از رض و فسخ و غسول آن با سرکه جهت خراز سعفه و داء الثعلب و بخور دادن و گرفتن دخان آن با بخور و باطنی جهت ریاح و باد او مستبرا آن بهتر دوائیست و محقق آنجمله بواسیر نافع و زرد آن مجفف زخمها و التیام دهنده آنها جهت قروح خبیثه و قروح اعضاء عصبانی بنهایت مفید و با سنخوان پوسیده بالسویه جهت رفع اکله و بواسیر و قروح خبیثه مجرب و زنان اهل هندرا دستوریست که چون اطفال شیرخوار قبض میشود و از ان درد و وجع بهم میرسد صبر را با آب حل کرده بر برگ تانبول تنگه مالیده و گرم کرده بر زیر ناف ایشان مائل بطرف موضع کبد از جهت نضرت آن مران گذاشته میچسپانند اسهال می آورد و در وجع آنرا ازاله میکند و اهل هند گویند که چون قطع از برگ آرشق نموده بر آن زردچوبه و قلیلی افیون نرم سوده بپاشند و بر ورم کش ران که خیارک نامند گرم کرده ببندند تحلیل دهد و صبر مغسول ضعیف العمل تر از غیر مغسول و حادث و نفع آن کمتر جهت آنکه اجزای لطیفه مسهله آن زائل میگردد و یا ناقص ما نفع آن از برای معده ضعیف بیشتر از غیر مغسول و تجفیف بسوی اکثر امراض چشم و دستور غسل آن در قرابادین ذکریافت و از ادویه مشترکه دیگر او اعظم ایارجات و حبوبات و اکثر حبوب مسهله است و از الصبر و ضماد طلاء و قرص و مطبوخ و معجون و نقوع آن در قرابادین مذکور شد صلیبی عصاره سنا مکی است که از ان قرصها سازند بجهت رفع ورم بنهایت نافع

فصل الصاد مع الحاء المهملة

صحناة بفتح صاد و سکون حاء و فتح نون و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی ماهیابه نامند ماهیت آن در قرابادین مذکور شد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مجفف رطوبات معده و قاطع بلغم و جالی آن و رافع بدبوی دهان که از رطوبات فاسد معده یا صفت آن باشد و جهت فالج و امراض بارده و وجع ورک و تقویت هاضمه و برانگیختن اشتها نافع مضر محرورین و سوداوی مزاجان زیراکه محرق خون و مولد خلط ردی و سوداوی و امراض حادثه از ان مثل تشنگی و تعفن اخلاط و جرب و حکه و صداع ست مصلح آن بالخاصیت زنجبیل و مغز کاهو و یا سرکه و ترشیها استعمال نمودن ست

فصل الصاد مع الدال المهملة

صدف بتحریک صاد و دال و بهندی سیپ و بفرنگی پاسه نامند ماهیت آن گویند با حلزون مرادف است و شاید حلزون اسم جنس باشد و صدف نوعی از ان یعنی انچه پوست آن بسیار صلب و بین شبیه باستخوان در صلابت و رخاوت مابین حجر و عظم باشد آنرا صدف و انچه باشکال مختلفه باشد آنرا حلزون و در حرف الحاء مذکور شد و مراد از مطلق الصدف مروارید ست و بیان صدف مروارید در لولو ان شاء الله تعالی خواهد شد و در قرابادین ذکریافت و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد طبیعت آن بعضی گرم ست و بعضی سرد و بعد سوختن گرم و لطیف میگردد و خشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن افعال و خواص آن ملطف و جالی و حابس اسهال و نفث الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای آن و اکله و جلای دندان و شرباد و زرور و سنون و نفوخ صدف سفید سائیده خصوصا پوست داخلی آن یعنی جهت رعاف و اکتحال آن جهت قرحه چشم و سلاق و شعر زائد و ضماد صدف زرور و مروف بجفت الحرب محرق مخلوط بقطران بر اجفان نافع روئیدن شعر زائد و با سرکه جهت لسع اشتد و بر ثالیل و بواسیر گذارند زائل سازد و مجرب و سنون صدف محرق را نافع جهت درد دندان و تجفیف لثه سست شده و استحکام آن و دفع تعفن جراحات متعفنه و گفته اند که آنرا بسیار بنا باید سائید تا ممعین شده تا بر قوت جلاء آن بجهت استسقا نافع اما باید که از بدن جدا نمایند و نگذارند که خود بخود بریزد و بریزی آن و در این فعل قوی ست و طلاء آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و آب گرم و با روغن گرم یا ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره چون با سرکه لیسانند و بر بینا گذاشته مانند صداع دائمی نزلی را زائل سازد

دمالیدن سوخته مرهم سوده آن برای جراحات بارده رطبه مسکن و زائل کننده آنست جالینوس گفته که صدف مهیج حرقت بالخاصیه رافع درد فواد و تحیّر
بواسیر لسعتن گوشت آن بر عضو با ذب پیکان استخوان ظاهر خوردن آن زائل کند سائر ریاح سدر بیا ازبدن و ضماد آن بر زیاف و قرطین مقوی باه
و آشامیدن امراق حوم اصداف صغار مسهل بطن و صدف فرفیر یعنی نیقش را چون طبخ نمایند و روغن تهیه بدان نمایند محافظت میکند موی را از افتادن
و چون با سرکه بپاشانند طحال را زائل نماید صدف البواسیر معروف بنجف الغراب ست و در سواحل دریای قلزم و حجاز بسیار است و شبیه به
[illegible] مگر آنکه با طبقات و بید بود و بنفس مایل بسیاهی در سواحل قلزم معروف بر کیاست و بخور و ضماد محرق آن با عسل جهت بواسیر نافع و
بخور نافع صدف الظفر فیه که فرفور نیز نامند نوعی صدفی ست مایل بسیاهی و غایت صلابت بخور آن مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال
محرق آن بغایت جالی ست فصل الصاد مع الراء المهملة صریمة الجدی بفتح و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و تاء مثناة فوقانیه
و الجدی بفتح جیم و سکون دال مهمله و یا و رانیلس آنرا سلطان الجبل نامند ماهیت آن نباتی ست شاخهای آن غلیظ گره دار که می پیچد بر مجاور
خود و برگ آن شبیه به برگ لبلاب از ان کوچکتر و گل آن سفید و خوشبو و ثمر آن مانند ثمر لبلاب با لزوجت و اندک حرافت منبت آن جبال و مواضع
خشنه طبیعت آن در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک و اول سوم نیز گرم گفته اند افعال و خواص آن آشامیدن تخم آن مفتح سدد و مدر
بول و ملین بطن و مخرج مشیمه و منقی رحم از فضلات و [illegible] یک مثقال آن با شراب [illegible] آن بقدر نیم رطل جهت عسر نفس تنقیه رحم و دفع طحال و
سموم مفید و مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا دو درهم و بوییدن گل آن مقوی دماغ منشط و محرک باه و هیج انزال [illegible]
صرد بضم و فتح را و دال مهمله جمع آن صردان آمده ماهیت آن مرغیست بفارسی [illegible] نامند و بعربی [illegible] و کنیت
آن ابوکثیر [illegible] سائر ست ابلق سر و منقار آن بزرگ [illegible] بزرگ ست [illegible] دیده نمی شود و گرمه شاخه درخت و کسی را
دست بر آن نیست و بسیار شریر النفس گریزنده و دشمن گوشت است و آنرا صیغ مختلف ست [illegible] صید نماید بزبان آن صفیر
بر می آورد و بزبان آن نزد خود میطلبد و چون طائر بسیار نزد آن جمع شوند هر یک که میخواهد حمله مینماید و منقار خود که بسیار تیز ست گرفته
از میان قد او دو نیم کرده میخورد و همیشه کار آن نیست و بالای سر درختهای بلند و قلاع و حصون ست و در حدیث از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که آنحضرت [illegible] قاطع صرد را میمون فرمودند که این اول طائر است که [illegible]
و نیز در حدیث دیگر وارد است که نهی فرمودند از قتل هدهد و زنبور عسل و صرد و هدهد گوشت آن حرام است صرصر بضم صاد و مهمله و [illegible]
را ساکته [illegible] بفتح سر دو صاد نیز آمده لغت عربیست جمع آن صراصر [illegible] و بشیرازی [illegible] اهل اندلس [illegible]
و [illegible] صرار اللیل و باصفهانی زنجره و در ترکان [illegible] و بهندی جهینگر نامند ماهیت آن حیوانیست معروف شبیه بملخ [illegible]
در [illegible] و دیوارها میباشد و شبها بسیار صدا میکند [illegible] خصوص در گرمای تابستان طبیعت آن در سوم
گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن بریان آن جهت اوجاع مثانه و سائیده خشک کرده آن با فلفل جهت قولنج [illegible] اطبا
علاج آن [illegible] نافع که از پنج عدد تا ده عدد آنرا با مثل آن عسل و فلفل بحسب قوت و شدت ضعف و خفت علت با آب گرم
و ماء الحار عسل [illegible] ساعت تسکین دهد و مجرب دانسته اند و قطور زیت مطبوخ آن در ان [illegible] مطبوخ اطراف [illegible]
تسکین درد گوش و گویند چون دو عدد یا سه عدد و آنرا در بند سے کرده و سر آن بند کرده زیر بالین گذارند مادام که آن در زیر بالین
باشد صاحب آنرا خواب نباید فصل الصاد مع العین المهملة صعتر بفتح صاد و سکون عین و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و
[illegible] بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و لیکن اطبا بیشتر بصاد می نویسند تا ملتبس [illegible] نشود و بشین معجمه نیز آمده و
برومی [illegible] و بیونانی صعتر [illegible] و اوریغاس و بفارسی اوشن و [illegible] و باصفهانی [illegible] و بهندی ساتر

سایر نباتات ماهیت آن برگی گیاهی ست و انواع میباشد بستانی و بری و جبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بستانی مدور و برگ بری بعضی طولانی ریزه و بعضی برگ آن نازک جبلی عریض مدور آنچه رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی آنچه سفید نزد بعضی مردم مشهور بخو یست و صعتر شوال نیز نامند و انواع دیگر نیز میباشد و همه در طعم تند خوشبو و گل همه کبود و بهترین آن برگ کوچک تازه بری است و دراز برگ آن بهتر از مدور برگ است طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند گرمی و خشکی جبلی آن زیاده افعال و خواص آن مفتح سدد مقطع و مخفف و محلل ریاح و بلاغم و ملطف اغذیه غلیظه و مشهی غذا و منقی ریه معده و جگر و امعا از رطوبات و بلاغم و مانع صعود انجره بدماغ و دافع غشای بلغمی و مسکن وجع دندان و درد کهنه حادث از سردی و وجع مثانه و رحم و مدر بول و حیض و باقوت تریاقیت و خوردن آن با آب انجیر جهت ربو و سرفه و با انجیر خشک عرق آورد و رنگ را نیکو گرداند و خوردن ادویه مسهله با آب صعتر مطبوخ رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و خفقان و وجع فواد و قولنج ریحی و ثقلی و بلغمی و مغص و مخرج اقسام کرم معده و حب القرع و به ستو با عسل و اگر بیش از ادویه مسهله بخورند باعث تجفیف اخلاط است برای دفع مسهل و نیز سانی و با آب کرفس جهت تفتیت حصاة عسر البول و با مینفتج جهت دفع مضرت شوکران و افیون و با سکنجبین جهت دفع مضرت جفنین با دردج و ترب جهت وجع ورک و ثقل حاصل از رطوبات سفر با و ضماد آن با روغن زیتون جهت انواع مغص و آشامیدن سرکه که صعتر در آن خیسانیده و با سکنجبین مصنوع از آن هرگاه سده نباشد جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین و با خیارزه جهت کوفتگی مفصل و معده و جگر و لعوق آن با عسل جهت ذات الریه و دبه گرم سرفه رطوبی و عقرب گزیده و سائر هوام و مضمض آن جهت تسکین درد دندان و تقویت بصره و سفوف آن با مثل آن شکر جهت قطع صعود انجره و تقویت چشم و با اطعمه غلیظه باعث خوشبوئی و سرعت انحدار و زیادتی لذت و لطافت آنهاست مانند هریسه گندم و باقلا و عدس و کله و پاچه و گوشت گوساله و مانند اینها و محلل ریاح و نفخ آنها و با جمیع بقول مثل عدلین خواه گرم باشد خواه بارد و رفع ضرر آنها و با سرکه بهترین نان خورشی ست و آشامیدن سه درم آن با عسل جهت گزیدن عقرب و سائر هوام مضمضه آن با سرکه در پیره جهت درد دندان و گلو و اکتحال آب معصور آن جهت رفع بیاض و تسکین سوء دا آن با روغن ایرسا جهت اخراج فضول رطوبی بسیار از دماغ و قطور آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه با شیر جهت تسکین وجع آن و ضماد آن با عسل جهت اورام صلبه و عرق و وجع ورک و با روغن زیتون و زیره جهت بر آمدگی ناف اطفال و رفع ریاح و جرب و آلتیان و با سویق جهت تحلیل اورام بلغمی و با گندم جهت وجع ورک و ضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و رائحه بخور آن و افتراش بدان جهت گریزانیدن هوام و آشامیدن مطبوخ تنها و با مثل آن عناب که در چهار مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد جهت تصفیه خون غلیظ بالخاصیه مؤثر و گل آن مسهل مرده سودا و بلغم و اضعف تر از افتیمون و قوی تر از حاشا و چون دو مثقال آنرا با سرکه و سکنجبین بنوشانند اسهال سودا و بلغم نماید و ادرار بول و حیض کند و عصاره گل تازه آن محلل ورم عضل دو طرف زبان و لهاة و قلاع دهان و در آخر علت و مربای آن با شکر و با عسل به ستو گلقند دو مثقال آن در دفع سموم و امراض بارده قوی الاثر و چون شب وقت خواب مقدار یک مثقال آنرا بخورند و بخوابند و مداومت بر آن نمایند منع صعود انجره بدماغ و نزول آب بچشم نماید و ذهن را تقویت بخشد و رنگ رو را نیکو گرداند روغن گل آن به تنهائی با جمیع اجزای آن بدستور مقرر جهت جمیع امراض بارده مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا و اوجاع ظهر و مفاصل و خصوصاً قولنج و امراض نواحی معده و امعا بهتر از روغنهای دیگر و تخم آن در جمیع افعال قویتر از برگ آن مفتح سدد و رافع یرقان و مهیج باه و خائیدن آن مسکن درد دندان و محرک اشتها و جهت درمان آن اصل نمایند رافع ضرر با کولات و معین بر باه میرود و صعتر نصرانیه مصلح آن سرکه مقدار شربت آن تا پنج مثقال است فصل الصاد المهمله مع الفاء صفراغون بفتح صاد و سکون فا و فتح را مهمله و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و نون ماهیت آن اسم فرنگی مرغیست قریب بگنجشک خاکستری رنگ مایل بزردی و سبزی منقار آن باریک و دم آن اندک بلند و بر آن

نقطهای سفید دو در موسم سرما بیشتر بیگردد بر لب جوی و حوض نشسته صفیر میکند و دم خود را دایم حرکت میدهد بیشتر سنگ ریزه در بیزه یا خشت بخورد و در
بعربی ابو الخلیخ و بفارسی دم جنبانک و بشیرازی دمیچه و بترکی شغا و بهندی حمولکه کنجن نیز نامند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گوشت آن تلخ
با قوت تریاقیت افعال و خواص آن خوردن گوشت خام بدستور محرق آن با ماء العسل جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و جهت ادرار بول بسیار نافع و
مدر قویست فصل الصاد مع اللام صل اسم قسمی از مار است که روی آن مدور باشد و گویند شنیدن آواز کشنده است فصل الصاد
مع المیم صمغ بفتح صاد و سکون میم و غین معجمه و بفتح میم نیز آمده و لغت عربی ست بیونانی قومیون و بسریانی قامو و برومی دیتون و
بفارسی آر دو بشیرازی ازدو و بهندی گوند نامند ماهیت آن رطوبتی ست که از تنه بعضی اشجار تراوش میکند و منجمد و خشک میگردد و صمغ
و رطبی ذکر آن مذکور شده میشود و مراد از مطلق آن صمغ عربیست که از درخت مغیلان نیز نامند حاصل میگردد و بهترین آن زرد مایل
بسفیدی صاف و شفاف براق آنست که چون در آب بنداز و در زمانی بجا نفخ نگردد و تمام آن گداخته شود و چیزی از آن نماند و گداخته
آن صاف و چسپیده باشد و چو قطعه از آن را در دهان بگذارند و بدندان کام و فنفخ نشود بلکه گداخته گردد طبیعت آن در گرمی معتدل
و در دوم خشک و جالینوس گرم دانسته افعال و خواص آن مغری و ملین صدر و قابض مقوی معده و امعاء و حافظ استخوان نافع ریختن
مواد بسینه و رافع حدت و نکایت ادویه حاده اسهال صفراوی جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه و خشونت حلق و قصبه ریه و سینه و
تصفیه صوت و منع انصباب نزلی بسینه و معین بر اخراج نفث چون قدری از آن را در دهان گذاشته آب گذاشته آن را اندک
اندک بمکند و فرو برند و با دو حبوب و با دو ادویه مناسبه داخل از دو مثقال آن جهت اسهال و سحج امعاء مجرب و بریان آن با روغن گل سرخ
قاطع سیلان خون جمیع اعضاست سوای رحم و بواسیر و حابس اسهال مداومت آن روزی یک مثقال کوفته با یکدقیقه روغن گاو تازه
تا سه روز بنوشند قاطع نفث الدم و نزف الدم صدر و ریه و سائر اعضای داخلی سوای رحم و بواسیر مجرب است و بدستور با شیر تازه دوشیده و طلاء
آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور آن با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید مضر سفل آن کثیرا و گویند گلاب صندل
بدل آن صمغ با دام و حب الاس صمغ البلاط بفتح بای موحده لام و الف و طاء مهمله لغت عربی ست و آنرا الزاق الحجر و الزاق الرخام رسیوفی
لبوقلا بمعنی غرای الحجر نامند ماهیت آن اختلاف است و لیقوریدوس گوید چیزیست که از حجر رخام و حجر یکه از بلاد قوبامی آورند میسازند بطریق
حلو و صاحب منهاج گفته بعضی از آن معدنیست و بعضی مرکب از صبر و دم الاخوین و علک البطم و انزروت و صمغ عربی از هر یک یکجزو از نسج مرجان که بسد
و زاج از هر یک نیم جزو بسیار نرم کوفته بیخته با آب صمغ محلول سرشته بر دیوار گچکاری میمالند و میگذارند تا خشک گردد و هر چند خشک و کهنه گردد و بهتر
میشود و بغدادی گفته که آن نشاره بلاط مضاف بغری الجلود است که بسیار با هم میمالند و میسایند چند یوم و در رکی و صاحب تحفه نوشته که نشاره بلاط الکرات
و غرای الجلود ست که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده بر دیوار خانها میمالیده اند و سنگ فرش خانها را که بلاط عبارت از آنست بدان مستحکم میکرده اند
افعال خواص آن فرور آن جهت التصاق موی زائد چشم و التیام جراحات تازه و منع آنها از تعفن قوی و سریع الاثر و آنچه صاحب منهاج بیان کرده در
قلع بهق بسیار مؤثر دانسته اند صمغ الدثیا بفتح دال مهمله و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ثای مثلثه و الف ماهیت آن صمغیست تلخ مایل
بسرخی و صاف و در غایت حدت و جبش نفیسی گفته که از بلاد فارس خیزد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و مسخن و محلل ریاح و در سحج و
افعال قائم مقام حلتیت ست مگر آنکه کریه الرائحه مانند آن نیست مقدار شربت آن تا نیم درم صملیه غذاییست که از خمیر آرد گندم مثل بغراتین ترتیب و افعال آن
نظیر است مذکور شد فصل الصاد مع النون صندل بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب چندن بسین مهمله فارسی ست و گویند لغت
سریانی ست و بیونانی علوسطقاقیل و برومی خلو ریقا و بهندی چندن نامند ماهیت آن چوب درختیست عظیم بقدر درخت گردگان و اثر م
عقب شاخهای آن افتاده بر روی زمین و ثمر آن در خوشه مانند حبتها بخصر الطالی گفته که برگ آن شبیه ببرگ گردگان و نرم

نازک است و سه نوع میباشد یکی سفید مایل بزردی که آنرا صندل ابیض و هندی چندن گویند دوم زرد رنگ که آنرا صندل اصفر و هندی ملاگیر و سوم سرخ که آنرا صندل احمر و هندی رکت چندن گویند و منبت آن اکثر بلاد هند و سواحل دکن و فرنگ است و بهترین آن سفید و زرد آن آنست که خوشبو و کم ریشه و صلب و چرب و املس باشد و از سرخ آن آنچه تیره رنگ صاف کم ریشه و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم و سرخ آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص سفید آن مفرح و مقوی دل و معده و دماغ و قابض تریاقیت و محلل اورام حاره و جاذب مواد و مسدد و آشامیدن آن جهت خفقان حاره و تپهاست تند صفراوی و التهاب و رفع صعود بخارات بدل و دماغ و برسام و ضعف و قوت حافظه و ذهن و دل و معده و جگر بتخصیص در محرور المزاج و بدستور طلای آن نیز طلای آن با گلاب و قلیلی کافور بر پیشانی جهت صداع حاره و تنهائی و یا با نسیم و زن آن از روت با سفیدی تخم مرغ و صندلین جهت صداع حار و منع نزلات بچشم و سائر اعضا و تنهائی و یا با ادویه بارده مناسبه جهت خفقان و حرارت معده حاره و رفع معده بدبوی نوره و عرق و با آب برگ عنب الثعلب یا با آب حی العالم و یا با آب برگ خرفه و یا آب طحلب امثال اینها جهت نقرس حار و اورام حاره مانند حمره و نار فارسی و منع ریختن فضول بعضو و در ابتدای قرحت والتی الجیت طلای آن نیز رشحه حرارت و حرارت شدید در بدن و بسبب تکثف مسام و میل مواد بباطن و رافع آن سرکه و روغنهای گرم و لطیف سفر باه و قاطع آن مضر صدر و مصلح آن عسل و نبات مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن بنصف وزن آن کافور و بعضی ابریشم گفته اند و بدل سرخ آن بنصف وزن آن فوفل ست و صندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح و غیر آن نیز ضعیف تر و طلاء قوی از سفید و طلاء آن جهت درد سر حار و اورام حاره و ضماد آن با روغن نرجس جهت رفع تپ و اعیاد با گلاب جهت رفع قلاع دهان و بدستور جهت ورم آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زبان ما صندل و غیره آن صندل سرخ ست و در مشروبات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند برآنکه در صندل سرخ جزو حار ست که لطیف و منفذ اجزا تا در از خارج بداخل لهذا اقوی ست فعل آن از سفید و زرد و چون با سفیدی نسبت اقوی ست از سرخ در دخل صاحب تحفه المؤمنین گفته که آنچه مشاهده کرده ام با اطبا آنست که استعمال میکنند صندل سفید را در اسهال صفراوی و سرخ را در اسهال و دموی و در اخلاط باهم عدد از تخم آنرا چون بیاشامند جهت بواسیر و قطع البول و مرضی که بجای منی خون انزال شود مجرب دانسته اند و ابطبا با آب خیسانیده ترکیب می نمایند و آنرا مانند استعمال می نمایند در جوارش و حب صندل و غیره و سفوف و اشربه بجوات مفرح آن در قرابادین کوشش من الصندل و ورم و فتح و او و یا و موحده در لغت یونانی آن بطاکی گفته اقراصی ست که در مغارها ی بلاد یمن میباشد و بجای زمی آورند و در اصل حقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول فاس مذکور شد و بغدادی گفته که چیزیست از بخارات جبال یمن بهم می آورند شبیه بصمغ و برنگ زرد و بعضی آنرا اقراص ساخته میفروشند و بول الابل نامند و در حرف الباء مذکور شد و وجه تسمیه آن بعضی گفته اند بول جانوریست قریب بجثه گربه که آنرا وبر نامند چون در آن مغارات بول کند و غلیظ و منجمد و خشک گردد و آنرا الخذمی نمایند و نواب مرحوم نوشته اند حق غالب آنست که این دوا باشد که صمغ مانند است و بعضی گویند ابوال تیوس جبلی ست که در مغارات بسنگها مجتمع میگردد و طبیعت آن در سوم گرم و خشک در دوم نیز گفته اند افعال و خواص آن قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهت اندمال جراحات خبیثه و جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل ورم نافع و حمول آن قاطع حمل و بواسیر را ضعیف گرداند و طلاء آن با عسل با طول مکث مفرح بدن و مصلح آن روغن گل صنوبر بفتح صاد و نون و سکون واو و فتح با و موحده و را مهمله لغت عربیست و آنرا نیز لبنانی ارزنه و برومی بقطانیون و بیونانی فلوطیغون نامند و ماهیت آن صفت میباشد ذکر و انثی ذکر آن دو نوع میباشد یکی لبنانی و آن درخت بزرگیست قریب بچنار برگ آن شبیه بخیاط قوی بخلال بلندی بقدر یکشبر و سبز تیره رنگ ثمر آن بشکل دل خرنوب بقدر دل گوسفند و بزرگتر از آن و شبیه بثمر سرو که ثمر هند لیست و خانه خانه و لعبه رسیدن و خشک شدن از هم شگافته میگردد و بسبب درختی آنرا نیست و درخت آنرا لبنانی نام و ناجو بیشتر ازبک کاج و ثمر آنرا کاج نامند و آنرا صمغ نیست و دوم جبلی که در سر سبزه و ثمر این نیز

مأکول نیست و از مطلق آن مراد نیست و درخت این شبیه بسیل و لبسانی از زند نامند و چوب این چرب بجای شمع در چراغ و مشعل میسوزانند و قطران

از این حاصل می‌آید رقیق‌تر و قلیل النفعت‌تر از شیرین است و مانند آن و نوع است یکی کبیر و چلغوزه و ثمر آنست و در فیروزآن و قصلی و ریحان و

جاها از ممالک روم و کشمیر و غیره بسیار بهم میرسد و دوم صغیر که آنرا تنوب نامند و ثمر آن را قضم قریش نامند اهل شیراز آن را فنق نامند و ثمر مکیه معروفست

نزد عامه اهل شیراز و عراق بچلغوزه فی الحقیقت از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که دانه صنوبر بی مغز و ثمر چلغوزه مغز دارد و

مغز آن اندک باریک نقیانه شکل بقدر دانه خرما کوچکی و در غلافی اندک صلب که بدست شکسته میشود و ثمر آن را چون بر آتش اندازند بعد از گرم شدن

منشق گشته آواز می‌کند و دانهای چلغوزه از میان خانهای آن جسته برمی‌آید و نیز نوعی دیگر از صنوبر میشود و درخت آن متوسط در بزرگی و کوچکی و خوش منظر

و آنرا از شاخ منه و برگ آن اندک پهن و مشرف و نشیب خوش منظر و زنان اهل اصفهان ایران در وقت ضیافت نیم کرده بر نشست دست گذاشته

بالا و آن خاصی بهند و خوشنما میگردد و در شیرین اشاره بدان شده و درخت صنوبر را خزان نمیباشد و حکیم میر محمد مومن نوشته که بعضی آنرا ثمر بی مغز و قطران

زبون‌تر از قطران شیرین است و ماده آن کوچک بزرگ نمیباشد و کوچک آن را صنوبر صغار و تنوب و ثمر آن مثل دل گوسفند و از آن بزرگتر و مغز آنرا با تلخی

سفید و بی پرده رقیق سرخی و قضم قریش عبارت از آنست و در سمنان کشفیر الیه و در اتقیح و صمغ آنست و بزرگ آن را صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و

بزرگ آن مغز و ثمر آنرا باصطلاح آنجا چلغوزه و درخت آنرا درخت چلغوزه نامند و ثمر آن بقدر بادنگی و مغز دانها آن مثل قضم قریش بالیده‌تر و شیرین‌تر از آن

خوراک چلغوزه و مغز میوه را گویند که از بحرین می‌آورند و ظاهرا نیز باشد و صفات مثل نیست و درخت آن بقدر درخت آلو و برگ آن همیشه سبز

و ثمر آن بقدر [illegible] و طعام [illegible] و آن [illegible] پوست سرخی [illegible] مغز بادام است [illegible] حب صنوبر که بی پرده سرخ و با پسده

ترکوتاه‌تر است [illegible] رحمت الله علیه تا آنجا که مثل قضم قریش بالیده‌تر و شیرین‌تر از آنست درست است و عبارت [illegible] در خواص چلغوزه مغز

میوه را گویند که از بحرین می‌آورند [illegible] تا آخر [illegible] و غیره مطابق و واقع است زیرا که [illegible] و تخم آن بحنین است و این در حرف الالف

مع النون مذکور شده نیز نوشته‌اند که ظاهرا صنوبر [illegible] عبارت از آن باشد این نیز اشتباه است و صنوبر [illegible]

اخراج [illegible] در همین باب در صاد مع الالف والصاد ذکر یافت و بالجمله بهترین آن تازه سفید بالیده چرب است طبیعت آن در سوم گرم

و خشک و در دوم نیز گفته‌اند و برگ و پوست آن گرم‌تر و خشک‌تر از مغز آن افعال و خواص آن آشامیدن برگ و پوست آن جهت درد و جرب

و قطع رعاف و نزول جراحات تازه و [illegible] با عسل جهت غلیظ کبد و ورم غلیظ آن و خشک آن با آب [illegible] حابس بطن و ذرور آن

بدل بر مواضع ضربت رسیده و با آب گرم سوخته خصوصا [illegible] آن که اولیست درین امر و طلای مخلوط [illegible] و برگ آن با [illegible]

و دخان کند جهت التیام قروح ظاهر جلد و سوختگی آتش با موم و روغن مورد جهت اندمال قروح ابدان نرم و نافع بثور ظاهر جلد و بازلاج سرخ جهت قروح

جبینه ساعیه و غسل بطبیخ آن جهت رفع اعیا و [illegible] خفونت عرق و جلوس در آن جهت امراض رحم و مقعده و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد

دندان و بخور آن جهت اخراج مشیمه و اجنه [illegible] و دخان آن مانند دخان کندر [illegible] در نفع جهت ریختن مژه [illegible]

تا کل آن و جهت ضعف بصر و سلاق و جرب و نفع و ضماد [illegible] تازه کوبیده آن جهت رفع الدم جراحات تازه و چوب آن که [illegible] چوب چینی

استعمال نمایند مولف [illegible] مناسب چوب چینی [illegible] مثال آن [illegible] و باسرکه [illegible] مضمضه بدان نمایند

درد دندان را تسکین دهد و همچنین چوب آنرا [illegible] پوست [illegible] آن تا یک مثقال [illegible] مفید

ذرور [illegible] سوختگی آتش و آب گرم و رفع الم [illegible] نافع و حب صنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوت آن تا یکسال باقی است

افعال و خواص آن مهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب [illegible] منضج سدد و کاسر ریاح موذیه حاده و جهت فالج و لقوه و خدر [illegible]

و قروح ریه و اوجاع مفاصل بارده امراض جگر و یرقان [illegible] استسقا و درد گرده و مثانه و حادث از حرارت مره صفرا و [illegible]

۳۹۸

ولعوق آن با عسل هر روز بقدر دو مثقال جهت فالج و رعشه مجرب است و جهت امراض ریه و تنقیه آن از اخلاط غلیظ و تنقیه گرده و سرفه کهنه خصوصا با دوشاب
مفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار نمودن بول و منع قرحه گرده و مثانه و با عصاره بقلة الحمقا جهت تسکین حرقت معده و تقویت بدن و قطع
رطوبات فاسده و مطبوخ تر و تازه کوبیده با پوست آن با طلا که صاف کرده هر روز بقدر چهار اوقیه آن را بنوشند جهت سعال مزمن و قرحه ریه و مداومت خوردن
حب الصنوبر کبار جهت استحکام اعضای مسترخیه و سختی گوشت و شراب آن که کوبیده در آب انگور انداز ند مانع نزلات و سرفه و با ضماد قاطع اسهال
رطوبی و استسقا و ضماد آن با افسنتین بر معده جهت رفع مغص آن بقدر مقدار شربت از حب آن تا ده درم و از عصاره آن تا سه درم و انفع
طبیخ آن یک اوقیه حب الصنوبر بطی الهضم و مضر محرورین و مصداع و مغثی مصلح آن سکنجبین و فواکه حامضه تا بقیه است مانند انار و به موافق مبرودین در
ایشان محتاج مصلح نیست و در امر باه با کنجد و عسل بهتر که مقوی آنست و باید که زیاده از نیم اوقیه که یک یکبار از نقل نمایند زیاده تناول نکنند بدل آن
در تقویت باه شقاقل و حب المحلب در علل معده و احشا حب الغار و حب الصنوبر صغار مسهل بصرست بسبب قوت قبضی که دارد جهت امراض سینه و
گرده و مثانه قوی تر از کبار و در سایر افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و التواء امعا مصلح آن در آب گرم با روغن کنجد خیسانیدن آنست
یکر ذره کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مانند ذراریح ست و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و معده درد و درها بترقرق
و در تمام بدن سوزش و حرارت بهم رسد و ضعف عظیم رو دهد علاج آن علاج ذراریح ست **فصل الصاد مع الواو صوف** بضم صاد و سکون واو
و بفارسی پشم نامند **طبیعت** سیاه آن گرم تر از سرخ آن و از سفید بسیار گرم و تر و مجموع در آخر دوم گرم و خشک و بهترین آن نرم و خالص
آنست **افعال و خواص** آن سرخ جهت شری بی عدیل و کماد سرخ آن در شراب گرم تر کرده جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه
اوجاع ورید و سقطه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه کوبیده و پوشیده جامهای پشمین مسخن و مجذب بدن و مورث
خارش و صلب کننده جلد است و فراش آن جهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در خواص مانند شعر است جهت
قروح و لحم زائد نافع **صوف البحر** بفتح بای موحده و سکون حا و در ما همیتین **ماهیت** آن چیزیست شبیه بابریشم که از صدف بزرگ سفیدی که
مکرن عریض طرف و دم آن مایل به باریکی و از اندرون شگافته و شبیه تشبیح اندرون آن مایل بزردی و سرخی در جوف آن [illegible] ایستاده
و از راه شکاف صدفی بر می آید **افعال و خواص** آن جهت اسهال و ضماد آن جهت نزف الدم هر عضو سریع الاثر **باب پانزدهم**
در بیان ادویه که حرف اول آنها ضاد معجمه است فصل الضاد مع الالف ضان بفتح ضاد و الف و نون بفارسی
گوسپند و بره ماده آن را میش نامند و بعرف اطبا اسم مطلق گوسفندست **ماهیت** آن معروف و از جمله حیوانات ماکول اللحم ست و
نسبت بحیوانات دیگر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست و از کمال بلادت بر سر ذابح خود می ایستد و وحشت و اضطراب نمیکند و از همین جهت
حلیت لحم آن و امثال آنست از حیوانات ضعیف النفس لا درک زیرا که حیوانات قوی ذکی الحس عند الذبح جرح و الم بسیار در
می یابند و نفس آنها را تعلقی ببدن خود و نفس ذابح میباشد و لهذا اکثر حرام شده اند در شرع شریف و ذابحان حیوانات اکثر قسمی است
میباشد و بهترین آن یکساله و دوساله آنست که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد اخلاط فاسده و گوشت گرده و مثانه
و دوالی آن بهتر از گوشت سائر اعضا آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و تر **افعال و خواص** آن سریع الهضم کثیر الغذا مولد خون متین
و مقوی و مسمن بدن موافق ترین لحوم برای ابدان انسان و دل و جگر و گرده آن مقوی دل و جگر و معده و گرده و مداومت خوردن مغز
سکرن مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب مهرای آن با سرکه و عسل که مداومت بر آن نمایند و غذا منحصر بر آن باشد بغایت
مقوی و مانع غشی و رافع خفقان و لاغری بدن و بلع نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده و همچنین گداخته بهم گرم آن جهت سرفه و
سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و گوشت گرم گرم ذبح کرده آن را چون بر اعضا ضربه رسیده [illegible] کوفته تازه ببندند و چون سرد گردد

تبدیل نمایند بر فودی در درازائل کند و مانع تورم و زخم شدن گردد و بدستور پوست گرما گرم آن اعضا را بدان بپیچد و ضماد گوشت سوخته آنجهت طبیخ
و شقاق حب بره و با شراب جهت کلف و کحال خاکستر آن جهت رفع بیاض عین و طلاء آن با سرکه جهت بهق نافع و زهره آن گرم و خشک جالی آثار
و اکتحال آن جهت بیاض عین و تنهائی و با عسل و طلاء آن جهت اقسام قوبا و غسل سر بآن جهت خراز و ابراز خصوصاً با عسل و خون آن گرما گرم جهت حکه و جرب
و منع آبله اعضا سوخته و رساعت طلا مد و سرگین آن بسیار گرم و خشک طلاء و ضماد آنجهت تحلیل ورم و استسقا و التیام زخمها و با موم و روغن گل
گداخته جهت سوختگی آتش با سرکه جهت شری و ثآلیل و لحم زائد که تو نه نامند و سوختگی آتش و آتش جهت تحجر و ضماد و در گلاب خیسانیده آنجهت انفجار
خراج و دل مجرب بشرب و استخوان سوخته جرقی آن قاطع اسهال و سیلان خون و خاکستر سم آنجهت داء الثعلب طلاء مغسول محرق آن حابس اسهال و
در ایام و باطاعون استعمال گوشت آنجهت آنکه بسیار مولد خون است جائز نیست و غلیظ و کثیر الفضول و بطی الهضم تر از لحم معز است سرکه و انگبین
ملطف و دافع ثقل آن هر که اراده تبرید بدان کند و انها طبیخ نمایند و با ابازیر و یا کشنیز یا سماق و یا آبها بخورند فصل الضاد مع الباء
الموحده ضب بفتح ضاد و باء موحده مشدده و بفارسی سوسمار و بهندی گوه نامند و شاید گوه غیر آن باشد ماهیت آن حیوانی ست
کوچکتر از گربه و مابین سیاهی و زردی و دنباله آن بسیار کوتاه و درشت شبیه بدم درختی سر و طبیعت آن در سوم گرم و خشک
و ابدن در دوم ... افعال و خواص آن گوشت آن مقوی باه و جائز نیست محرور المزاج را استعمال آن بجهت آنکه گرم
است و عند الاحتیاج باید که با سرکه طبیخ نمایند تا مضر نشود و با زیت و کشنیز و زیره کرمانی و عرق نعناع خیسانیده مطلب نموده با کاسنی و
کاهو و لعوق ... خورند و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین و نزول آب و ران طلاء آن جهت کلف و بهق و نمش با سرکه اگر
باشد و اگر با آب ضعیف و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و سموم جانوران سمی و طلاء پوست سوخته آن مورث تحلیل عضو ... اگر
قطع کنند ... ضبع عرجا بفتح ضاد و ضم باء موحده و عین مهمله و فتح عین و سکون راء مهملتین و فتح جیم و الف لغت عربیست
و بفارسی کفتار گویند و کنیت آن ام عامر است و بیونانی فیسود و بسریانی ... و بفارسی کفتار و بهندی جرخ و بجو دیده ... ماهیت آن
حیوانیست بزرگ مانند گرگ و نر و ماده میباشد و در رفتار و بدن لنگی میکند و در وجه تسمیه لنگی آن گفته اند که چون رطوبت جانب ایمن آن
ایسر آن زیاده است لنگ میکند و گویند بسبب آنست که جانب چپ آن کوتاه تر از راست است خصوصاً دم آن گویند بسبب ... خود را ...
با مردم و حیوانات دیگر ایذا رساند چون پیر گردد و اعاجیب شود و آنرا متصف با عوج و موخنث نزاد العرجا نموده اند و آن ...
ازینه یکسال نر آن قوی ... تقویت و یکسال ماده آن میباشد و عوام میگویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و در ...
مانگی ... و صفت ... کثیر الجماع و حریص بران میباشد و بسیار از حنظل میترسد اگر شخصی در دست بگیرد از آن میگریزد و نیز از خواص آن
آنکه اگر سگ در بلندی ایستاده باشد و سایه آن در تاب ماهتاب بر زمین افتد و گفتار در زیر آن برود که سایه هر دو با هم مستغرق باشد سگ ... بالا
انداز و گفتار او را بدرد و در زیر ... گرمی هوا بسیار کم دیده میباشد و گوشت آن حرام است نزد امامیه و ابو حنیفه و نزد مالک
مکروه و نزد شافعی حلال طبیعت آن در آخر دوم تا اول سوم گرم و در اول دوم خشک افعال و خواص آن آب زن طبیخ آن یعنی
جاوس زن که تنده آنرا دست و پا بسته در دیگی بزرگ پر کشاده اندازند که در آن آب جوشان باشد که ... و بخود درد ... مناسب نیز
در آن باشد و سر آنرا بپوشند تا مهرا شود و لیس صاف نموده در ظرفی بزرگ که علیل تواند در آن نشست کنند و علیل در آن نشیند اما باید که آن مقدار گرم
باشد که برداشت آنرا داشته باشد تا آن زمان که رو بسردی آورد جهت اوجاع مفاصل و تمدد و اکثر از استرخا و عرق النساء و نقرس و ریاح
غلیظ مفید و در قرابادین آب زنات آن مذکور شد و بدستور دهن بدهن آن که در آب با دهان مناسبه طبیخ دهند جهت امراض مذکوره مفید
و خوردن گوشت آن جهت برودت معده و حیات بلغمیه و سوداویه و زردی رنگ زخمها و اوجاع بارده و خوردن خون آنرا نفع

جنون و خوردن نیمدرم از جگر گوش آن مورث جنون و زهره آن نیمدرم مسهل اخلاط ثلثه و مضر و آن فصل الکحال آن تنهائی جهت حدت بصر و جلا و رفع غشاوه و بیاض آن و طلاء آن بعد از کندن موی زائد با پلک چشم مانع روئیدن آن و با عسل [illegible]

که در ظرف مس [illegible] روز بگذارند [illegible] نمایند بر بیاض عین و نزول الماء و در اول هر ماه دور و زائل سازد و مجرب است و هر چند این [illegible] کهنه شود

بهتر و جگر سوخته سائیده آن مرهم الکحل [illegible] جهت روشنائی چشم و زهره آن [illegible] در چشم [illegible] و تقویت چشم نماید و طلاء زهره آن [illegible]

جهت جلای بشره و ازاله کلف و آب خوردن ریوست آن دافع ترس سگ گزیده است از آب و چون از پوست آن [illegible]

وجوب را با آن [illegible] فساد [illegible] است و [illegible] آن [illegible] و رافع نقرس و ریاح [illegible]

محرق پوست تهیگاه و حوالی آن [illegible] آن را [illegible]

اثر دارد و ازاده آن [illegible] پوست [illegible] زن حامله [illegible] اسقاط آن [illegible]

الالفاق جهت نقرس [illegible] زیاده [illegible] آن [illegible]

با آنکه [illegible] جهت درد [illegible] فصل [illegible] اول [illegible] است آن [illegible]

مائل بسرخی و براق [illegible] جبال [illegible] اخواص آن [illegible] جهت [illegible]

زائد جراحات و التیام آنها و با عسل جهت [illegible] پارچه [illegible] بر گیاه [illegible] صابون [illegible]

و بعضی سیدان [illegible] و بکسر ضاد اسم عربی [illegible] است [illegible] و [illegible] بمیست [illegible] ماهیت [illegible]

الرای [illegible] فصل [illegible] یونانی [illegible] لسان [illegible]

و بفارسی [illegible] که [illegible] بفارسی [illegible] گفته اند که درخت [illegible] و اهل [illegible]

و جوهری گفته [illegible] است ماهیت [illegible] اطراف برگ [illegible] بسرخی [illegible]

آن [illegible] که [illegible] آن [illegible] حجاز و یمن [illegible]

صمغ آن [illegible] باشد [illegible]

که درخت [illegible] صمغ آن [illegible] و [illegible]

مائل بسرخی و [illegible] طبیعت [illegible]

آن [illegible]

شیر [illegible]

آنچه [illegible] آن [illegible]

آن [illegible] قوی [illegible] اطراف [illegible]

نفع در تهیگاه و چون برگ [illegible]

و در آن زائل گردد [illegible] مجرب [illegible]

حب البطم و [illegible] جراحات [illegible]

آنرا [illegible] آن [illegible] در [illegible]

با [illegible] آنرا [illegible] برگ [illegible] است [illegible]

[illegible]

در ریاح بهم رسیده موجب قبا حل می آورد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جلوس در طبیخ آن جهت بواسیر و نطول پخته در مفاصل طلا کردن جهت
نشستن در آن جهت حمام جهت احتراق ... حکما مجرب دانسته اند و بخور آن جهت زکام و التیام جراحات سریع الاثر است و گویند چون بستوار ازان بخور دهند گزنده
نشود جناب قدس الهی در وصف اهل جهنم می فرماید قوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع در بیان این در تفاسیر مذکور است ضریع بفتح ضاد
و سکون را و عین مهملتین بفارسی لیستان و بهندی چوچی نامند ماهیت آن معروف است و آن عضو عضبی قلیل اللحم است که دران شیر
متکون می باشد از برای خوردن بچه آن بهترین آن فربه شیر از حیوان جوان فربه است که بچه آن نیکو باشد و زبون ترین آن بعکس آن طبیعت آن
تر و خشک بالذات به سبب عضبانیت جوهر خود و بارطوبات بسیار افعال و خواص آن چون نیکو هضم یابد صالح الغذا و اگر هضم نیابد ...
خام بلغمی است ... برای ... و مصالح آن ... و خون جان بریان نمودن آن است و در جگر ... محتاج باصلاح ...
مدر بول زنان ... بسیار کنند شیر پستان ... و جهت دفع خمار ... در معده ... با اشتها ... موجود ... فصل الضاد مع الغین
المعجمة ضغبوس بضم ضاد و سکون غین و ضم بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون او و سین مهمله ... بفتح اول و دوم و الف و کسر بای موحده
و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله نیز آمده لغت عربی است و بفارسی ... نامند ماهیت آن قثای کوچک ... خربزه نارس است و نیز
نباتی را نامند که ... هلیون آنچه ازان بر روی زمین ظاهر است سبز و آنچه ازان زیر زمین است سفید و شیرین افعال و خواص آن ... قاطع
باه و بیخ آن که در زیر زمین سفید و شیرین است محرک باه و ... سفر است ... و اهل ... میخورند
فصل الضاد مع الفاء ضفدع بفتح ضاد و سکون فا و دال و عین مهملتین بفارسی وزغ و بشیرازی ... و بترکی قرباغه و بهندی مینڈک نامند
ماهیت آن معروف است حیوانی است که در زیر زمین نمناک و آبهای ایستاده ... بسیار ... و ... نهری و ... از ... آن ...
نهری ... آن سموم قتاله است طبیعت اقسام آن در سموم ... در اول ... افعال و خواص
نهری آن سموم است از قبیل ... فاسد با فسد ... و طبیخ نهری آن پخته ... دندان ... کرده آن جا ... امثال آن سموم گزندگان
... قاطع سیلان ... بسته ... خصوصاً ... سوخته ... آن ... نافع ... الم و وجع و مانع
... آتش و داغ محرق آن قاطع نزف الدم اعضا ... انقطاع رعاف ... طلای آن بر پیشانی ... خون ... آن
... نگفته اند چون ... بسیار ... بالغ ... بر آید ...
انداخته ... کرده ... آنرا جمع کنند جهت بواسیر ... اند ... که ...
آن ... جهت نزول آب ... مجرب است ... آن جهت ... گفته اند چون ... آفتاب
یکی را در سایه خشک نمایند و یکی در آفتاب خشک شده ... و آنچه در سایه ... سبز ... باشد ... سرخ
را بخورد او را در ... گردد پس ... سیاه ... است که ... گردد و ... در دل ... گاه از
خوردن زرد و سیاه آن ... اشتها و ... مفض ... و وجع فواد و درد شکم ...
با آب نمک و آب ... مطبوخ بالیخ ... حاصل گردد و بحمام رفتن و آشامیدن ... با دارچینی ...
آشامیدن شراب ... کم است که ... اشتها و ... عارض گردد فصل الضاد مع المیم ضمران بفتح ضاد و کسر میم
... الف و نون ... ضمران ... ماهیت ... اختلاف ...
... سبز است ... بعضی ... بعضی گفته اند گیاهی است که ...
بعضی گفته اند ... است که صنفی از قیصوم باشد و بسیار خوشبو ... آن تازه خوشبوی است طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی ...

افعال و خواص آن کثیر المنافع اناجرا المرض بارده و زکام و ضماد آن جهت قلاع و سوختگی آتش و بوئیدن آن که گلاب بر آن پاشیده باشند مقوی دماغ محرور المزاج است شانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها طا است مهمله و مشتمل است بر فصل الطاء مع

الالف طالیسفر بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و فتح فا و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی گویند پوست درختی است که از بلاد هند آورند اندک از دارچینی صحیحتر و صلب تر با اندک حدت و خوشبوئی و اقرب و چون کهنه گردد مایل

بسیاهی شود و گفته اند عروقی است باریک بیرون آن اغبر و اندرون زرد و بوی آن شبیه ببوی زعفران با عفونت و تیزی و شاید زرنب باشد که بهندی تالیس تیز نامند و آن برگ درختی است باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد و رنگ طبیعت آن مختلف القوی با جوهر

غالب معتدل در گرمی و سردی و مائل بحرارت و خشک در سوم و بعضی گرم و خشک در دوم نوشته اند افعال و خواص آن جهت تقویه فالج و نفث الدم و نزف الدم و حبس سیلانات و اسهالات و بواسیر و قروح امعا و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و لثه و استرخای آن و دهان و جهت نافع و ضماد آن خشک کننده و ابو اسیر مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن ... و گویند

بدل آن سنبل و نیم وزن آن ... و گویند ... مساوی آن مضر ... مصلح آن عسل است طالیقون بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است و به عربی صفر و به فارسی ... است ... جهت آنکه در

معدن مس بهم میرسد و ... ماهیت آن مصنوع و غیر مصنوع می باشد غیر مصنوع آن ... زرد رنگ شبیه ... مصنوع مرکب از مس و روح توتیا و زرنیخ ... و گویند ... بخلاف سایر اقسام مس مصنوع آن ... است که ... گداخته در کار

... که در آن انسان سبز ... باشند و چون ... ضمادات ... آن که ... گویند ... از ... نقره و مس و آهن ... و روح توتیا که بفارسی هفت جوش ... طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت

سمیت و چون ... زده ... دانه ... با ... و ... آن ... و چون ... و

هیچ حیوانی از آن ... و چون ... نار ... طاووس بفتح طا و

واو اول مضموم دوم ساکن و سین مهمله بهندی مور نامند ماهیت آن طائری است معروف خوش رنگ الوان مختلفه و براق دوم آن بسیار بلند

و چون ... آواز آن شبیه ... از گربه نر آن بزرگتر از ماده آن و خوش رنگ و خوش منظرتر از ماده آن و دم ماده آن ... و ماده آن در سالی یکبار تخم گذارد طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت ... و غلیظ و ... اخلاط غلیظ کثیف و گویند مقوی معده است و آشامیدن ... سفید ... جهت ... خوردن گوشت ... مقوی

... آن که ... باشند در معده ... و در مفاصل ... بستر ... آن ... و

طلا ... آن با آب ... جهت ... در معده ... با ... جهت ... شبیه ... سرگین آن با ... جهت ... و رفع جمیع آثار ... آن ... جهت ... و ...

تنها ... یا با سکنجبین ... جهت ... و ... رفع ... جهت ...

سوخته آن ... جراحات ... و گویند ... جهت ... آن ...

... آن ... گوشت آن بسیار گرم مصلح آن ... مصلح آن ... گوشت ...

ثقیل باشد ... که ... حیوان ... آن ... و ...

دهند ... آن ... که ... و ... که ... آن ...

الطامع الماطیلا فیون

بطعام مسموم باعث کثرت قوت سمیت است فصل الطاء مع الباء الموحدة طباشیر [illegible]

تحتانیه در اصطلاح هندی بنسلوچن و تباکیر نامند ماهیت آن چیزیست شبیه بگرهها که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی [illegible]

قوی تر از نیها [illegible] باریک تر و نازک تر و گرهها آن در دور متفاوت [illegible] و در درخت [illegible] که در [illegible]

و [illegible] واقع اند بسیار [illegible] و در [illegible] غذا از همین [illegible] آن [illegible] ابتدا رطوبتی [illegible] رقیق و بتدریج منعقد میگردد و آنچه از آن [illegible]

آن انعقاد یافته [illegible] و [illegible] شگافته برآورده با [illegible] و [illegible] استخوان [illegible] چون در آب [illegible] سخت تر گردد و بعد

خشک [illegible] سفید [illegible] و بعضی [illegible] باشد و این بهترین اقسام است و این را بهندی بنسلوچن گویند و از آن ریزه شده یا بعد شگافته و یا خوب منعقد

[illegible] سفید [illegible] نرم زرد [illegible] در آب حل میگردد و [illegible] مرتبه دوم [illegible] از جهت [illegible]

[illegible] آتش [illegible] میافتد [illegible] سوخته [illegible] طباشیرها برآمده

[illegible] درست [illegible] افتاده [illegible] شدن دانه‌ها

طباشیر [illegible] ریزه شده و ناسوخته است علیحده نموده کوبیده با آب [illegible] اقراص ساخته خشک نمایند

[illegible] ریزه شده است علیحده گرفته اقراص [illegible] و این [illegible] خاکستری رنگ

[illegible] و [illegible] رنگ [illegible] طبیعت آن در دوم

[illegible] از سوم [illegible] قوت [illegible] افعال و خواص آن [illegible] مقوی دل

[illegible] اسهال [illegible] رطوبات [illegible] جهت اورام حاره

[illegible] جهت [illegible] و حمیات حاره [illegible] و عطش [illegible] با آب [illegible] و جهت [illegible]

[illegible] با اندک برگ گل سرخ [illegible] جهت استحکام دندان [illegible]

[illegible] مفید و [illegible] جهت تقویت باصره [illegible] و مضر [illegible] مصلح آن

[illegible] آن [illegible] و [illegible] تعدیل آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] درم بدل

آن [illegible] آن [illegible] سماق و گل [illegible] و صندل سفید [illegible] بهترین بدلها [illegible] آن کاغذ [illegible]

[illegible] بخم کاسنی [illegible] آن تخم خیارزه و چهار وزن آن بزر قطونا است [illegible]

و اقراص [illegible] طباشیر [illegible] طباق [illegible] و الف و قاف [illegible] طباق [illegible]

آن [illegible] است که [illegible] یافته شود [illegible] آن [illegible] در [illegible] و در نوع [illegible] صغیر [illegible]

[illegible] برگ [illegible] باریکتر و نازکتر [illegible] بوی [illegible]

[illegible] و [illegible] و برگ آن نرم زرد [illegible]

گل [illegible] بوی [illegible] و این کریه [illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible] دوم و سوم [illegible] گفته‌اند

[illegible] افعال و خواص [illegible] تفتیح سدد و ازاله

[illegible] سموم [illegible] برگ آن [illegible] اخلاط

[illegible] رفع [illegible] و حمیات کهنه [illegible] و تقویت [illegible] مقدار شربت

[illegible] صغیر آن جهت صداع [illegible]

گرانیدن هوام و لسته ثقل کبکی ستور تدلین بدان و حمول عصاره آن مسقط جنین و ساحب حیض گرانی که قریب با آب مرید و ساق ان غلیظ ما بین کبیر و صغیر و در ان رطوبتی که بدست بچسپد ثقیل الرائحه نزدیک بوی تراز هر دو صنف ضعیف و حمل تر از هر دو است طبیخ آن تریاق گزیدن گور سند فصل الطاء مع الحاء المهملة طحال بکسر طاء و فتح حاء و الف و لام لغت عربیست بفارسی سپرز و بهندی تلی نامند بکسر تاء مثناة فوقانیه و کسر لام مشدد و دو یاء مثناة تحتانیه ماهیت آن معروفست که عضو لیست نرم نحیف کبود رنگ مستطیل واقع در جانب چپ زیر اضلاع ان از جنس سوداء اسفنجی است ... کبد ... ازان بعد نفع فضول از معده بر فم معده لیست انتباه در ان بجمع ... دباغت معده بود و داخل شدن قدری ازان در خون ... برای تغذیه بعض اعضاء صلبه چنانچه تفصیل در کلیات فن طب مذکور است تولد آن از دم سوداوی است و آنچه میگویند که فرس طحال ندارد ... نیست چنین باشد آنکه میگویند که شتر زهره ندارد و آن مثل سرعت و جلادت فرس عدم جرات و جسارت شتر بهترین آن حیوان فربه جوان اهلی است جهت آنکه ... آن کمتر است از حیوان بری شیخ الرئیس گفته بهترین طحال خنزیر است و طحال طیور بدترین همه طبیعت آن بارد یابس افعال و خواص آن بطی الهضم ردی الکیموس مولد خون سوداوی و در ... قاطع نزف الدم جراحات تازه مصلح ... بریان آن خالص ... روغن بسیار ... بالا آن ... با ... آنکه طحال از اعضاء مضره است یعنی در بدن ... طحال هیچ نیست و لیکن اطباء فرنگ میگویند که ... دیده ... سفید شده که اطباء فرنگ شکم سگی را شگافتند در جوف آن ... طحال را ... شنیده شد که طحال سگی را بریده ... باز ... التیام ساختند و آن سگ تا مدتی زنده بود طلحب بضم طاء و سکون حاء و ضم لام و با موحده بر وزن قنفذ و بکسر دال و سوم نیز آمده بر وزن ... لغت عربیست و لیکن ... طلحیا و بیونانی ... بفارسی جغزاب و جامه غوک بشیرازی جل بک و باصفهانی جل وزغ و بهندی ... نامند و در بنگاله معروف ... است و کسیکه ... که آنرا بهندی ... آنکه ... طحلب الصحرا است که جز ... که بالای آبها خصوص آبهای ایستاده ... آنها ... تکون ... بسیار ... نامند ... طبیعت آن ... سوم ... افعال و خواص آن ضماد آن تنها ... جهت ... ورم ... تحلیل ... حاره و نقرس ... اطفال و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب ... و چون در روغن زیتون بجوشانند ... نمایند ... آن ... اخراج زلوی در گلو ... خشک ... مقدار ... دوم آن مقدار یکدرم با سه چهار دانه فلفل و ... خشک ... غلیان ... جهت طحال ... از کثرت خوردن ... و ... سنگهای دریا ... آن حابس سیلان خون اعضاء است فصل الطاء مع الخاء طخشقون بفتح طاء و سکون خاء و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون طخشیقون ... معنی ... ماهیت آن ... تنوعات که ... پیکان ... آن ... برگ ... افعال و خواص آن ضماد آن جهت ... فصل الطاء مع الراء المهملة طراغیشن بفتح طاء و راء و الف و کسر غین ... سکون یاء مثناة تحتانیه ... آن ... آن ... شیرین ... طبیعت آن ... سوم ... افعال و خواص آن ... حابس اسهال

وسیلان عرق و مقوی کبد و معده و دافع دراقع استرخای آن و جهت اعیاء و دفع مواد حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل مستعمل و مضا
وچون با شیر تر تازه در و شیده و طبخ دهند و یا با روغن مالند گاو و بیاشامند جهت استرخای معده و کبد نافع مضر ریه مصلح آن شکر و نحس جلد
و مقلیح آن بذر قطونا مقدار شربت آن تا ده درم بدل آن ثلث وزن آن عفص و ثلث آن قرط و نصف وزن آن قشر بیض
محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن صمغ عربی است و اقاقیا نیز بوزن آن گفته اند طراشنه بفتح طا و را و الف و شین معجمه و فتح نون و ها و
آنرا جعفر و عشبة العجول نامند ماهیت آن عالفی گفته نبات آن دو نوع میباشد یکی برگ آن شبیه به برگ شلغم بری و از آن نازکتر و مشقق مجعد و در
سبزی شبیه به برگ کلم و بر آن غباری سفید رنگ و ساق آن تا قریب بیک قامت و بر بالای آن شعبهای کوچک و بر اطراف آنها گلها مانند دوائر
گل طباق و با گل کاسنی و بیخ آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مائل بزردی و ساق آن از آن کوتاه
تر و بار یکتر و شاخها از آن زیاده نیست آن آجام و مواضع رطبه طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص صنف اول آن اکتحال عصاره آن
رافع بیاض قوی الفعل و سریع الاثر و لهذا آنرا عشبة العجول نامند طراخشقون بفتح طا و را و الف و ضم خا و سین معجمه و ضم نا مثلثه و سکون و او و نون
ماهیت آن ابن بیطار نوشته که این نبات را رازی ذکر نموده و قومی نامیده اند و گفته بعضی مردم آنرا قوسینا مانند و نبات آن شبیه لیشانی است
برگ آن سبز و نباتی که زعفران شعر آنست و سر شاخ آن بزرگ و بر اطراف آن ثمر سیاه رنگ و آن نبات را می خورند و رازی گفته که
که در میان گندم میروید آن نباتست صاحب فلاحت گفته که شاخیست کوتاه بسیار سبز با برگ نازک باریک طولانی میباشد و گاه بی برگ و عرق آن طولانی
غلیظ اغبر و پوست آن نیز غلیظ و بر شاخ آن ثمری شبیه بحب القطن و در میان آن تخمها و آنرا می خورند و لذیذ و خوشبو است و بیخ آن شیرین آنرا با شاخ آن میخورند افعال و
خواص آن اکتحال آن جهت منع کثرت دموع و عین خائیدن و خوردن آن نیکو کننده بوی دهان است طراغیون بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و
سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بعضی آنرا از خابیس و بعضی سقوبیوبیل نامند ماهیت آن نباتی است کوچک که در بیشه ها میروید بقدر یک شبر و زیاده کمتر از آن و
برگ و بر شاخهای آن ثمر بقدر دانه گندم و شبیه بحب انگور کوهی و اطراف آن تیز و کثیر العدد و طبیعت آن گرم و خشک نیز گفته اند و
قابض افعال و خواص آن آشامیدن دو دانه با شراب جهت اسهال و سیلان رطوبات رحم مزمن نافع و بعضی مردم آنرا کوبیده و بعنوان
واقراص ساخته عند الحاجت استعمال مینمایند طراغیون بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و ضم یاء مثناة تحتانیه مشدده و سکون واو
و نون بلغت یونانی است بمعنی شبیه به بلیش جهت آنکه رائحه برگ آن در خریف مانند بلیش می باشد ماهیت آن دو قسم است یکی
بزرگ برگ و ساق آن مانند اسقولوقندریون و با اندک تیزی و صمغ آن مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطش بسیار بهم میرسد و دوم کوچک
از آن و در سواحل دریا بهم میرسد و بی برگ بسیار و بلند میشود و در شاخهای آن دانهای سرخ بسیار بقدر گندمی و بهر دو قسم آن
باریک طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن یک مثقال از هر دو نوع آن با شراب بجهت حصاة مدر حیض و مخرج
جنین و شیر باد حمولا و ضمادا آن جاذب خار و پیکان از بدن و کوچک آن قابض و جهت حبس اسهال و سیلان حیض و باقی سیلانات
و شیر باد از آن تا ده دانه نافع است طرخون بضم طا و بفتح نیز آمده و سکون را و ضم خاء معجمه و سکون واو و نون معرب ترخانی فارسی است
و بیابانی طرخونی و بر عربی او را سلیون و بیونانی میوسرسینا نامند ماهیت آن نباتی است معروف و در بلاد ایران خصوص در فارس و شیراز بکثرت بود
و مانند سبزیهای دیگر از نعناع و بودینه و جرجیر و غیره تیز و با اندک مانند انها با نان و پنیر و غیره می خورند و بری و بستانی میباشد و نبات آن هم از تخم
و هم از قلم آن بهم میرسد و در طعم آن حدت و تیزی و عفوصت و اندک جلا و تلخی است و فائده صمغ آن از نباتست تنها و ادراک... در زمان
بهم میرسانند و لهذا بعضی مردم بحسب آنرا آشامیدن مطبوخات مسهله بشعیر مینمایند طعم آنها خوب و محسوس میگردد و طعم برگ آن ترهتیزه مانند ترخانی که شیرین
گشته بلی و تیزی سبز نامیده اند بالجمله شبیه آن نیست و لیکن حدت و لطافت ندارد و در کسافت و عفوصت بسیار بطین غالب بیخ بری آن ها و در جانست

وآن فلاحت گویند که چون تخم اسفند را در سرکه کهنه بخیسانند تا مزاج گیرد پس نگاه [illegible] ظرف خون [illegible] اگر در میان آب گذاشته نگاه دارند ظرف خون [illegible]

شیرین آن بستانی تر تازه تر است طبیعت آن در دوم گرم و خشک مخصوص برای آن را در اول گرم و خشک نیز گفته اند و با قوت مخدره افعال و

خواص آن محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مقوی معده و مشهی و مجفف و ناشف رطوبات و خائیدن آن خوشبو کننده دهان و مانع نزول نزله و مجفف

دهان و زبان و جهت قلاع نافع چون مدتی بعد از خائیدن در دهان نگاه دارند و جهت اصلاح هوای وبائی و طاعون و جهت آب تازه آنرا

با شراب کافوری حل کنند و بنوشند جهت منع و حدوث و علاج مائیه نافع و آشامیدن آب بعد از مضغ آن لذیذ نماید مضر محرورین و اکثار آن

محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارد و خشخاش سفید و مصلح آن عسل و [illegible] و مصلح آن کرفس مقوی فعل آن رازیانه است طرفا

بفتح طا و سکون را و فتح فا و الف بفارسی گز و بهندی جهاو [illegible] و به یونانی [illegible] گفته [illegible] نامند ماهیت

آن چهار صنف میباشد یکی درختی است عظیم شبیه باثل این صنف بر است و دیگر صنف سوم کوچک برگهای آن کم و گل آن سفید مائل بسرخی و در

نحل یعنی زنبور عسل نیز او دوست میدارد و ثمر آن [illegible] ازرق به عطریت و خوشبو و بهندی این را [illegible] گویند چهارم ثمر آن [illegible]

بقدر حب [illegible] و سرخ مائل بسبزی و [illegible] و اکثر [illegible] این صنف در بلاد عراق و فارس [illegible] گفته اند صنف [illegible]

بزرگ کوچک بزرگ آنرا اثل نامند و بستانی است و ثمر آن [illegible] نامند و در حرف الالف مع الثاء المثلثه مذکور شد و کوچک [illegible]

این اسم است و شکوفه این مائل بسرخی و ثمر آن مثلث شکل [illegible] نامند و بهترین آن است که در کنار آبهای شیرین روید طبیعت آن در اول سرد

و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز گفته اند افعال و خواص آن قابض با اندک قوت تخفیف و رادع و محلل [illegible] آن [illegible]

حادث از ورم سموم [illegible] و [illegible] آن با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و ضبط و غلبه صفرا در آن [illegible] و ورم صلب

جگر که با [illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible] بطبیخ برگ آن جهت تقویت لثه و دندان و آشامیدن آن جهت حبس اسهال و

نزف الدم رحم و دفع سیلان و تخفیف رطوبات آن مجرب آشامیدن عصاره برگ یا طبیخ [illegible] یا گل و یا تخم آن نرم و کوچک کننده

طحال صلب [illegible] شده خصوصا که در سرکه و یا بجز [illegible] نموده باشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم مقعده و رحم و [illegible]

بدان جهت دفع [illegible] در [illegible] برگ کوبیده مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل صلابت طحال خصوصا با [illegible]

[illegible] و [illegible] جهت طحال و ذرور خشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله آتش و دخان و بخور [illegible] و برگ

آن جهت زکام و اخراج زلوی در حلق مانده و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه موثر و گرفتن بخور برگ آن [illegible] کننده

[illegible] و خاکستر چوب آن با قوت [illegible] و دخول [illegible] قروح رطبه سوختگی آتش و

ثمر آن جهت نفث الدم [illegible] فساد هوا [illegible] و آشامیدن آب طعام و [illegible] جهت طحال [illegible]

بدل آن اثل است [illegible] ماهیت آن ثمری [illegible]

[illegible] و اندک [illegible] بفارسی [illegible] نامند و در [illegible] از [illegible]

فارس [illegible] آن بسیار لذیذ [illegible]

[illegible] طبیعت آن تازه [illegible] در اول [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

معده و [illegible] جهت [illegible] و در بعضی [illegible] در بعض [illegible] نماید

مضر محرورین و بهترین استعمال آن است که با [illegible] و بادام [illegible] نام از [illegible] حراره [illegible]

[illegible] تازه آن بهتر از [illegible] است [illegible] طرفیدوس بفتح طا و سکون را و فتح فا و کسر [illegible] و سکون یا [illegible]

سین مهمله ماهیت آن لیقو ریدوس گفته عشبه کثیر الاغصان است شبیه بعصا وکماذریوس و برگ آن باریک است شبیه ببرگ نخود و در بلاد کثیر الوجود است افعال و خواص آن بخیه نهش هوام نافع است طرفولس بفتح طا و سکون را و ضم واو و سکون لام و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن قطعهای لطیف نافع است جهة حصا و طحال گفته اند خشک است طریفلن بکسر طا و را و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم فا و لام و نون اسم یونانی است بمعنی ذو ثلثة اوراق در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنست که مسمی است بشکر بنات چند و نبات خصیة الثعلب بعربی مراد از جوانه است و آن نباتی است قریب بذرعی و شاخها باریک و سیاه شبیه بارخرد و برگ آن باشد برگ چند و فنا و در هر شعبه سه عدد و گل آن بنفش و رائحه آن شبیه بعصفر و بیخ آن دراز و صلب تخم آن مائل بعینی و باز خت و مستعمل برگ و تخم آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح معده و جگر و مدر بول و حیض و آشامیدن دو مثقال از برگ و تخم آن از برگ سه مثقال تنهائی یا با آب عسل جهة ازاله ربع و شوصه و ابتدای استسقاء و وجع رحم و عسر البول و با سکنجبین جهة سپرز و سموم هوام و چون بکوبند نبات آنرا با برگ بیخ و عصاره آنرا بر نهش هوام بریزند وجع آنرا تسکین دهد و مسقور نطول طبیخ شاخهای آن اگر بر عضو متقرح و یا بر عضو سلیم برسد درد و وجع کند و بگزد و بخور دادن آنرا آشامیدن سه برگ و سه دانه تخم آن با شراب جهة حمی مثلثه و چهار برگ و چهار دانه آن جهة حمی ربع بالخاصیه نافع و بیخ آن را داخل تریاقها و دواهای کبار و اهل معدار شربت آن دو درم مضر گرده مصلح آن کتیرا است طرقولیلن بفتح طا و کسر را و سکون واو و کسر لام و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون یا و نون لغت یونانی است بمعنی ذو ثلثة عناقید ماهیت آن نباتی است بقدر شبری برگ آن شبیه ببرگ نیل و از آن قوی تر و گل آن در اول وقت صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ و تیره و بیخ آن خوشبو و سفید و گرم و بوی آن مانند زنجبیل و غلط کرده کسیکه آنرا بیخ تربد دانسته طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و قاطع اخلاط بلغمی و جهة خفقان و دفع سموم نافع و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهة اسهال بطن و ادرار بول و مقدار شربت آن تا دو درم سفرجل مصلح آن کتیرا است بغدادی گفته از ادویه هندیه است و اهل هند آنرا طرباقلن دانسته اند و جالینوس این دوا را ذکر نکرده فصل الطاء مع الفاء طفشیل بفتح طا و سکون فا و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و لام بفارسی عدسی نامند ماهیت آن عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه فقیه است افعال و خواص آن قلیل الغذا و مقوی معده حار و مسکن حدت صفرا و جهة تپهای مرکبه بلغمیه و صفراویه و قطع نمودن حیض و سلس البول نافع و مضر امراض سوداوی و مصلح آن شیرینیها است فصل الطاء مع اللام طلح بفتح طا و سکون لام و حاء مهمله ماهیت آن اختلاف است گویند درخت کیله است و گویند نوعی از امغیلان بنجار است باصطلاح اهل بادیه و موز در حرف المیم مع الواو انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ام غیلان مذکور شد طلع بفتح طا و سکون لام و عین مهمله بفارسی بهار خرما نامند ماهیت آن شکوفه درخت خرما است در ابتدا ظهور چون قمعداری بکشد یا کمتر یا زیاده از سه شبیه بکفهای بلی سر و دم عریض الوسط سر تیز آن تا یک وجب باشد آنرا بزبان خلاف آن شق کرده در اطراف آن نو شقه خرما سفید رنگ که تماما آن ازجو خرد تر در آن گرههای مانند ارز و با ظاهر گردد و برآید و بتدریج دانهها از آن بزرگ و سبز شود آن غلاف خشک جدا گردد و بنفسه و آن غلاف را کفری و خوشه خام تازه از آن برآمده را بلح و بعضی دانهها آنرا غوره خرما و آن گرد را کشن خوانند و دقیق النخل خوانند و کشن درخت نر را گویند و پیوند جدا از آنکه دو سه دانه ثمر آن را در جوف ثمر ماده گذاشته و بسته باشند بعدها آن بالیده بزرگ و شیرین و لحیم میگردد و از ابتدای نورگی تا انتهای ثمر را مراتب و وسطها آنرا نامهای بسیار است و در ثمر اکثر غیر کوشند و صنف کفری در حرف الکاف مع الفاء انشاء الله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع آن بری را خوردن و تداوی از نخل نر است که در زمین بهاسی شیرین دسیده باشد و دانه آن یا گچن از آن کفرکی یا پوست آن سفید باشد و قشر عست اول هم تلخی داشته باشد طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی معده و قابض قاطع و مسکن حرارت و حدت و خون آشامیدن خشک آن بقدر نیم اوقیه جهة نفع تشنگی و اسهال و تپهای حاره و نفث الدم

دمعت الدم نافع و دیر هضم و اکثار آن مولد قولنج و عسر البول و درد سینه و مصلح آن چربیها و گوشتها و شیرینیها و جوارشات مانند جوارش
عودی و فلافلی و زنجبیل مربا و عسل و لیمو آن با حرارت لطیفه در طوبیت فضلیه لذیذ بغایت محرک باه مردان و محرک شهوت زنان طلا کردن
بفتح لام و الف ممدوده ماهیت آن آب انگور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث یا کمتر از آن برود آنرا مطبوخ مانند
آب انگور نیست که طبخ و منتهی آنکه نصف آن یا بیشتر یا کمتر برود و غلیظ مایل بسیاهی گردد آنرا طلا از جهت آنکه
طران و دوات میمالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص میسازند بعضی مثلث را طبیعت و افعال و خواص آن
ذکر یافت و می‌باید دانست ان شاء الله تعالی طلق بفتح طا و لام و قاف در آخر و سکون لام غلط است بکسر طا نیز آمده
دهن و عرق العروس نیز بیابانی بفتح جیم و کوکب الارض از غایت گویند و بیونانی چنخانیدون فلون و اسطر یعنی کوکب الارض
نیز و بهندی ابهرک نامند ماهیت آن جسمی معدنی است متکون از زیبق خالص و کبریت قلیلی غالب آن ترکیب
صنعت بیاشید یمانی و اندلسی و هندی بهترین همه یمانی است و آن سفید نقره رنگ شفاف و براق صفایحی است که ورق ورق آن جدا شود
سفید که آن صدفی باشد و مایل بسیاهی نباشد بعد از آن مغولی بندیست و آن سرخ و سفید و نازکی که از یمانی است
آن نازک میگردد و رنگ آن با کدورت و نیز گفته اند صنعت بیاشید یکی صفایحی ورق ورق میگردد مانند
دور هند مورن آن بعض جاها است مانند نواح عظیم آباد میگویند که اجیانا در بعضی قطعهای آن قلیلی سیماب بر می آید و مستعمل از آن محلول
آنست و چون تنهایی احراق نمی پذیرد باید با نوشادر یا کلس البیض احراق نمایند و دستور حل و احراق آن در مقدمه مذکور شد طبیعت
آن در دوم سرد و در آخر سوم خشک و در اول سرد و در دوم خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن آشامیدن آن با دویه مناسبه جهت اسهال و
کبدی و نزف الدم همه اعضا و رحم و ذ سنطاریا و تبهای حاره و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت سرفه گرم و مغسول آن با آب بارتنگ
جهت نفث الدم و رحم و بوا سیر مجرب و طلای آن جهت قروح رطبه و قضیب و اعضای عصبانی و اورام حاره پستان و خلع و
تفسارکی و جذام متقرح و رفع آثار سیاهی حادث بغایت موثر المضار آشامیدن آن مطلق با خطر و مفسد سینه گردد مصلح آن
رافع نشبث آنست با اعضای باطنی مقدار شربت آن تا نیم مثقال و چون محلول آنرا مانند غبار ساییده و یکدیگر با صمغ عربی ...
حل کنند و اعمال نقاشی مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون در آن عنوان اضافه نمایند مانند ورق طلا محلول باشد و با زنگار زیر ورق ...
گردد و چون با شیشه ملی و صمغ و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانند سوزانیدن آتش شود و این صناعت مطلق را اسطر ... گویند
شود و دستور حل و احراق و دهن آن در کتب قرابادین ذکر یافت قسمی از طامع لیا لیشماة اتخانیه طیران بفتح طا و سکون ... با فتح لام
والف و فتح نون با شین ... مشهور نیز آمده ماهیت آن نباتیست مانند نعنا و ...از ان ... چراغ سبز خشک و تر و تازه آن سفید ... و خشک
آن سرخ رنگ منقطع ... مانند ... قطعهای سرخ در طبیعت آن ... که باران ... بیاید شود شبیر
میر و بد طبیعت آن گرم و خشک در چهارم افعال و خواص آن نفعی از آن حال ظاهر نشده و از سموم قتاله قویه است ...
اجتناب از آن اجب طین بطا و سکون یا و نون بفارسی خاک ... دلسبر ... ماهیت آن معروف است بهترین آن ... خالص ...
رنگ با شوره و کبریت است که از آب ... باشد و آنرا از جهت ... مانند ... است که بهترین ...
شده باشد طین نیل مصر بهترین طینها است طبیعت آن ... خشک ... مصطکی و خاک ... سرد و ...
و خاک ... شور و ... تلخ ... اشال ... گرم و خشک افعال و خواص آن جمیع اقسام آن قابض و مجفف و جالی و مسدد ...
ثقل و ورم ... گرمی معده و مقوی ... بسیار و حرکت ... و طلای ... مناسبه ... علت

۴۰۶

و آشامیدن آن جهت سل نفث الدم و سحج امعاء و گزیدن ارنب بحری و ذراریح و سموم هوام و تحقیق بدان جهت سحج امعاء و طلاء آن جهت آتش فارسی
و کلب کلب با سرکه و رو غن گل سرخ جهت تحلیل ورم حار و چون خاک جرا نبا آب شیرین یا سرشته خشک نما یند و بر آنها که رو شور حل کنند و بگذارند تا ته نشین
گردد خالص شیرین و اصلاح فساد آنها نماید و چون با آب تلخ و شور ممزوج نموده عرق کشند آن شیرین برآید و تا بکی که مدتی آفتاب بر آن تابیده باشد
طلاء آن جهت استسقاء و تقویت اعضای مسترخیه مایه و با سرکه جهت گزیدگی هوام جید و فصل سرطان تنقیه آن اصلاح آن مقوی معده و دراز کننده آن
و خاکی که آتش بسیار دیده باشد مانند خاک اوجاع بسیار مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن زنبور و با روغن
جهت خنازیر و تحلیل صلابات و طلاء خاک تنور با نمک و سرکه جهت رفع کچلی سر اطفال مجرب دیدگی که در بزنگاه لو ماند باشد و خاک ظرف گلی که در آن نمک
میگذارند جهت تحلیل ورام بارده و انفع در ماسیل و بثور نافع و با بول بزد یا شتر با گاو تحلیل استسقاء و ضماد گاو گل با سرکه جهت گزیدن عقرب و
هوام و تحلیل اورام حاره و چون گلاب بر آن بپاشند و ببوشند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب و عرق گاو گل که با گلاب
و عرق گاو زبان و امثال آن بپاشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معده بسیار مفید و طلاء و ضماد خاک رو دیل که هنگام زیادتی آن بعد کمی
خشک شده باشد مقوی اعضاء و محلل ورام و رفع استرخاء و بو سه حادث از کثرت نفث الدم و ورمها و مشیمه بسیار از خوردن طین اردا است
مانند این حدیث که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم ایاکم و اکل الطین فان فیه ثلاث خصال یورث الداء و یعظم البطن

و یصفر اللون و قال علیه السلام ایضا اکل الطین حرام علی کل مسلم و من اکل الطین فکانما اعان علی قتل نفسه و مضر

طین الابیض ماهیت آن خاکیست سفید رنگ با غرویت و نرم اندک چرب با چسپندگی که در بغضی اراضی خصوصا کدطین باشد حاصل
زمین کوفه و حجاز بهم میرسد و آن رگها که خالص نرم چسپیده است شبیه بطین خراسانی طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جالی و کدم مسهل و سوختن
بیداران اشونیده جهت قروح و ... تحلیل ورم حاره و ... و در ... طلاء آن نافع و در سایر ... طین خراسانی است طین الاحمر
معرب است که بفارسی گل سرخ یزدی و ... گیر و نامند و گاهی انرا طین فارسی نیز نامند طبیعت و افعال و خواص آن ... در ... المیم
مع العین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی طین الاخضر بفتح همزه و سکون خاء و فتح ضاد ... ماهیت آن خاکی است سبز رنگ
با لزجت و چسپندگی که از آن گاه که از توابع شیراز است می آورند و در بعضی از قصبهای آن نیز ... و سفید میباشد و بهترین آن سبز رنگ
خالص آنست طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن زنان ایران را ایرانی نموده ... مسخر ... و میگویند جهت طیش قلب نافع
و شستن سر و بدن بدان مسکن حرارت و نرم کننده جلد و ... رافع جرب و سعفه و ... آن مرو ... که بر آن ... باشد
طین الارمنی بفتح اول و سکون ثانی مهمله و فتح میم و کسر نون یا ... نسبت بسر ... ماهیت
آن گلی است سرخ تیره جگری رنگ با نرمی و اندک چربی و غرویت که بزبان بچسپد خوشبو و در طعم شبیه بخاک باشد و از ایران ... آورند و گاه سر
ارمنی نیز ملحاظ طلاق ... و بهترین آن نرم املس چرب خالص صاف ... که چسپنده بزبان طلاق ... طبیعت آن سرد در اول
و خشک در دوم افعال و خواص آن ... مقوی قلب و حابس نفث الدم و نفث الدم صدر و ... و امعاء و معده ... جهت قروح
... جهت ... و اسهال ... نافع و ... جهت
... در ... جهت ... است و ... خون چون ... آن ... و آن ... سر ... و گلاب اگر
... طین ... و ...
... طین ... است طین الاصفر بفتح
... آن خاکی است زرد مائل بسبزی که ... آورند

در بلاد ... مکنه آنجا بر آن صورتی نقش نمایند و گویند صورت بت است و بعضی گویند نقش دیگر است غیر معلوم از قابیل طلسم گویند چیست
زرنیخی آنرا پیوری نامند و اصلی ندارد زیرا که پیوڑی چیزی نیست زرد مسبک و زن مصنوع از بول بچه گاو تازه زائیده که بان برگ درخت انبه تمام
خورانیده طبخ نموده عمل می آورند و اکثر مستعمل نقاشان است و مشهور است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و حابس جهت امراض
[illegible] اعضای باطنی و قیام کبدی و قیام الدم [illegible] اطبا نیست دوزرد آن جهة نزف الدم ظاهر و تخفیف قروح نافع طین الاقریطس
[illegible] بهمزه و سکون قاف و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر طا و سین مهملتین و قرقرطون نیز نامند ماهیت آن خاکیست خاکستری رنگ که چون
با انگشت شکسته گردد در قوت شبیه بشب است [illegible] زان بسیار ضعیفتر و فرق میان هر دو بچشیدن معلوم میگردد که تخفیف این بان [illegible] غالب
بر اجزای هوائیه است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی بی لذع و جهة قروح چشم نافع و تعلیق آنجهة حفظ جنین و منع [illegible]
موثر گفته اند و مسهل ولادت است و نقاشان جهة ثبات رنگ در نقاشی مستعمل نمایند طین الاندلسی بضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم
لام و کسر سین مهمله مشدده و یای نسبت ماهیت آن خاکیست [illegible] است افعال و خواص آنجهة تحلیل ورم ضماداً و طلاءً نافع است طین الجلود
بضم جیم و لام و سکون واو و دال مهمله ماهیت آن خاکیست سرخ تیره رنگ که پوست حیوانات را بان رنگ میکنند سرخ مایل بزردی میگردد در رنگ
آن قیام و ثبات ندارد طبیعت آن گرم و خشک و با قوت قابضه است و محلله افعال و خواص آن طلای آن محلل اورام و با آب [illegible]
جهة اسهال نافع و خوردن آن جائز نیست و ردی است طین الحر بضم حاء مهمله و را مهمله مشدده بخاری خاکیست نامند ماهیت آن بعضی
آنرا شامل طین [illegible] فارسی و بعضی خاکی که از سیراف می آورند دانسته اند و آن خاکی است زرد مسبک خالص بسیار سبز شبیه بریحان چون [illegible]
خوشبو و خوش طعم گردد و آنرا میخورند کسانیکه معتاد و تکلیف خوردن ندارند زیرا که مضرت این کمتر از اطیان دیگر است و بعضی گفته خاک خالص آن [illegible]
رنگ و رمل و اشیای غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از اصناف طین الحر اطین دانسته اند طین الحکمة از مرکبات است و در قوت
آن [illegible] قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه و چینی و غیره جهة رفع ضرر آتش صدمات [illegible] و ضماد آنجهة شکستگی اعضا و تقویت [illegible] عضو
است طین الخراسانی بضم خاء معجمه و فتح سین الف و کسر نون و یای نسبت و آنرا طین نیشابوری و طین الاکل الماکول نیز نامند ماهیت آن گلیست
بسیار سفید خوشبو خوش طعم با اندک شوری و ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است و لهذا کسانیکه عادت بخوردن خاک دارند از آن میخورند و بعضی بریان
کرده بخورد داده بعضی تمام و لیکن بریان کردن شوری آن اندک کم میگردد و لهذا اطفال آن بر الواح مینویسند و بعضی مردم آنرا بریان نموده با گلاب [illegible]
و خالص آنرا آورده [illegible] خشک نموده تناول مینمایند و بعضی قدری مشک و با عنبر و با کافور نیز اضافه میکنند طبیعت آن سرد و خشک و بعضی بسبب
[illegible] آن اندک گرم دانسته اند افعال و خواص آن نقل خالص با مصول مطیب آن بخورند که جهة خوشبوی نکهت و تقویت معده و تسکین
غثیان قوی و منع سیلان لعاب آب از دهان وقت خواب و رفع جوع کلبی و هیضه صفراوی و اسهال و منع نزلات مفید خصوصاً که بترتیب ورق
اشنه و سعد و اذخر و قاقله کبابه [illegible] آن با گلاب خمیر کرده باشند مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال و در رفع هیضه دو اوقیه آن با آب سیب
[illegible] یا با رب آن یا آب [illegible] مفسد مزاج مولد سدد و حصاة [illegible] معتادین [illegible] ضعف کبد و مسالک [illegible]
سنگ گرده و مثانه و لیکن بمضرات اطیان دیگر نیست مصلح آن انیسون تخم کرفس است طین الداغستانی بفتح دال و الف و کسر غین معجمه و سکون سین
و فتح تای مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یای نسبت ماهیت آن خاکی است که از داغستان و قریب بدربند بلده شیروان [illegible]
بهترین آن خاکی است [illegible] رنگ خوشبو که از داغستان [illegible] شیروان [illegible] و آنرا مانند اطیان دیگر میشویند [illegible]
مسبک خالص از رمل و سنگریزه سفید [illegible] و در آب گذارند [illegible] و بعضی از آن [illegible] طبیعت آن [illegible] خشک
و خواص آن مفرح قوی [illegible] خفقان [illegible] اخلاط فاسده و در سایر افعال قوی تر و بهتر از طین مختوم [illegible]

مضرت این را بیحو رند خصوصا زنان عراق و عرب لیکن مسدد و مغلد لول است مصلح آن ستن و شوی نمودن آنست طین الحوقی لفتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و کسر قاف و یا نسبت ماهیت آن خاکیست که از ناحیهٔ حوقی بلدهٔ حلب آورند کبود رنگ با یبوست و بعضی از آن سفید رنگ سبک املس خالص بی ریگ و سنگریزه و زود گداز و در آب این بهتر آنست طبیعت آن سرد و خشک با قوت قابضه اند که افعال و خواص آن مجفف و قابض حابس اسهال و ناشف رطوبات معده و اورام حارهٔ و زائل کنندهٔ اوساخ بدن و ... و جلای بشره و خوردن آن ... مستسقی و زنان ... بر دن الطیان بنشیر این را میخورند

طین خراسانی ولیکن مسدد و مقرص نکهت است بسبب تندی و حرارتی که در خون افزاید مصلح آن شستن و بریان نمودن و خوردن انیسون بالای آن و خوردن شیرینی بالای آن و با آن بسیار مضر طین الرومی بضم را مهمله و سکون واو و کسر میم و یای نسبت ماهیت آن خاکی است سرخ رنگ و بعضی سفید مایل بکبودی و خوشبو و آن نوعی از طین قبرسی و غیره است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف و قابض و جلای ... با آن کاسنی ... ضماد آن بر ورم و خون آمدن از چشم و در سائر افعال مانند گل ارمنی است طین شاموشی بفتح شین معجمه و ضم میم و سکون واو و شین معجمه طین شاموشی کتب الاسفل کوکب شاموش و ... یا چشم شاموش میگویند فلاغا سامونی و نانی ... لفارسی گل سفید مانند ماهیت آن ... مفید بیاض ... شبیه بحجر اسرس و بعضی رمادی رنگ صقالی نرم زود شکن که در آب زود گداخته گردد و این را بیونانی اسطر النی و کوکب لفارسی ایرک و بهندی کهری متی مانند و بعضی بسیار سفید نرم سبک چون بر زبان گذارند بچسپد زود شکسته گردد و در آب زود گداخته شود و این بهترین همه بقول انطاکی و صنف دوم بهترین از هر دو صقالیه و ... طبیعت آن در دوم سرد و خشک و معتدل خشک گردد آن الطف شیخ الرئیس گفته که ماهیت آن غالب الطین بقوم و اقوی از آنست افعال و خواص آن تشلیمدن کمی از فضول آن با کندر قاطع خون ... و جریان عرق ... و طلاء ... شراب جهت سموم حاره ... و بیه مناسب جهت نفث الدم و انطلاق و سیلان خون از همه اعضا و ... آن با آب ... بجهت قرحه ... الآ و ... در ورم آن با آب ... شرب آن غالبا ... جهت تحلیل اورام حاره و اعضا رخوه مانند پستان و بنا گوش و زیر بغل ... آن با ... در ... معالجه ... کلف ... باقلا مع العسل و آب نمک حقنه نموده باشند و طلای آن با آب ... جهت اورام پستان و اورام حاره ... شراب جهت سموم ... نافع و در سائر افعال مانند طین مختوم است طین صیفی حمید بضم صاد مهمله و سکون واو و کسر فا و یا و فتح حاء مهمله و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن خاکیست خوشبو که از بلاد شیراز نقیعه معروف حمید آورند افعال و خواص آن ... بیت تریاقیست جهت رفع ذیت و سمیت هوام زهر دار ... طلا ... با خود ... موثر و در سائر افعال مانند طین قبرسی است طین القاعی گل ... شیرازی گل ... شوی نیز مانند ماهیت آن ... و خوشبو و بعضی طین جراصفهانی و بعضی طین نیشاپوری و بعضی طین خراسانی دانسته اند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن ... و گفته اند مقرب و مشابه است مصلح آن آب ... مقدار شربت آن ... طین القیمولیا بکسر قاف و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم میم و سکون واو و کسر لام و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و آن را بحر زنام و بهندی ... متی ... ماهیت آن سنگی سفید براق خوشبو و گویند از ان بو کافور آید دوم مایل به نفشی ... بالزوجت و دیر شکن که در آب زود حل نگردد و از بلاد اندلس و ارمن آورند و این هر دو صنف مستعمل قسم سوم که سیاه و از اندلس آورند ... شیخ ... گفته که طین قیمولیا خاکیست که میان ... یافته میشود ... در ان دو قوت است یکی سرد ... دیگری حاره ... محلل آن ... معانی سفید ... نرم ... در آب ... گداخته ... طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف و محلل ... ناشف رطوبات ... معده و مقوی آن ... حابس اسهال صفراوی ... صفراوی و بلغمی ... نفث الدم و قرحه امعا و ... معده و طلاء آن جهت ... چشم ... جهت اورام بنا گوش و ... حار و ... آتش ... آن و ... جهت ... خصوص ... اطفال و ابدان لیشان ... تحلیل اورام و با ... جهت ورم زیر معده و سائر اعضا مفید هر چند همه طیان محلل اورام اند لیکن این را این خاصیت زیاده

زیاده است و از مقوی و محرق آن مغسول جهة قروح عسر الاندمال و و رسائر افعال ضعیفتر از طین شاموس [illegible]
و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در کوهستان نیم سیر و زنان جهة جلا ردی خود استعمال میکنند و ایشان را پا بیگو میگویند طین قیموری بفتح قاف و با
موحده و سکون را و کسر میم مهملتین و یا نسبت ماهیت آن خاکیست سرخ چسپنده خوشبو که بزبان بچسپد و چون بشکنند اندرون آن گلها
زرد و رنگ بود و جهت بد بد بالند و دست را رنگین کند طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضه معتدل افعال و خواص آن جهة نفث الدم از هر عضو
و در اصناف جراحات و بیخ کبد نیز با دو اضعاف آن دیگر و بر آن آب سرد جوشیده جهة حرارت باطنی و سمیت ادویه قتاله و طلای آن جهة تحلیل اورام و تسکین
اعضاء که خستگی آن نادانسته از جایی باشد مقدار شربتش تا یکدرهم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است طین الکرمی بفتح کاف و سکون را مهمله
و کسر میم و یای نسبت ماهیت آن خاکی است که از بلاد و سود و در سیاه الرائحه شبیه بفحم گویند که از چوب صنوبر گیرند چون در اول فصل بهار که ابتدا
نمو کرم خاکی تکون است برای میدالت جهة صفا آن در آفتاب و لهذا آنرا طین الیدم نامند و آنچه از آن سفید خاکستری رنگ باشد بهتر است طبیعت آن
سرد و خشک افعال و خواص آن علل جمالی و در کمال جهة و سدد و اشنا و برا و و نفخ کلف و حکه مستعمل برای کبر نباید و دیگر است شرب دو درم
[illegible] الرمعاطی ظاهری و طلای آن جهة اسهال و قروح [illegible] طین المختوم بفتح میم و سکون خا و ضم تا مثناة فوقانیه و سکون واو و میم ماهیت
آن بقول جالینوس خاکی است سرخ رنگ از جزیره بلیون از جزایر بحر مغرب آورند و در آنجا معبدیست و در آن معبد تمثالی بنا نموده اند و خادم و نگهبان آنجا
زنی است و غیر از آن خادم و نگهبان آنجا نمیباشد و آن زن هر سال در فصل تابستان قدری خاک از تلی که قریب بآنجاست با خضوع و خشوع و هیبت و اجلال و اکرام برداشته آورده در
معبد و تمثیل جالینوس آن را انگشت آورده و از آن ساخته مهر آن بنا به ایرانی نموده و و ساخته آن مهر و ملوک یونان و روم فرستاده و شهرت یافته و از آن
سال هیچ خاکی بدینگونه نیست و خاک ناخالص است و دیسقوریدوس آنست که آن خاک را با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخته و مهر نموده و گفته
در آن جزیره رسم است که بز را ذبح نمایند لهذا آن را بزیانی و انیز اجبر بتر الی و لهذا آن خاک بالای تل سرخ رنگ میباشد و بعد از خاک جاهای دیگر است و
گویند خاک پایین آن تل مایل بزردی و یا سفیدی و خاک تلها و دیگر آن جزیره و دیگران زان جزیره خاصیت خود کم رنگ مایل بسفیدی و باقی
حاله است و لهذا اعتبار الان شهاب را آن میشوید و گویند بالفعل آن جزیره را باب گرفته و طین مختوم اصلی بهم نمیرسد و بجای آن طین ارمنی و
با خاکی و دیگر شبیه بدان نقش ساخته استعمال مینمایند و بعد تحقیق پیوسته که آنست که آن جزیره غرق گشته و حال نیست بهتر از آنجا
بهمان محمود میگیل سرخ اقراص ساخته بالاتین مهر میکنند و بهترین آن بسیار سرخ چرب املس آنست که ظاهر و باطن آن یکسان باشد و چون لعاب بزبان
گذارند بچسپد و بوی آن شبیه بوی شبت باشد و چون بر جراحت تازه باشد در ساعت قطع خون و حبس آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن
آن سفید باشد و بوی شبت از آن نیاید و چسبیدن بلسان نداشته باشد مغشوش است طبیعت آن سرد و خشک با قوت تریاقیه و شیخ الرئیس معتدل
در گرمی و سردی دانسته و صاحب لسان مکرر و رطوبت لسان را متابعت افعال و خواص آن مفرح مقوی دل و معده و مضعف سموم
و سمی و نافع انصباب مواد جهة آنکه قابض افواه عروق و مسام است و دافع ادویه و مکافات آنست و بسببه قوت تفتیح حبس و نفض تریاقی که دارد جالینوس
نفث الدم از فتق الدم باطنی ظاهری کل اعضا و جهة قرحه روده و جلوی و امعاء و خلیج آن و سائر قروح باطنی تنهائی و یا با کتیرا و جهت فساد خون و تپهای
حاره و بابیه و اسهال مزمن صفراوی و دفع مضرت سموم و حول و بائی و انیزدن شرب خواه قبل از اینها و یا بعد جهة دفع سموم مغشوش مانند رتیلا و افعی [illegible]
و سگ دیوانه و بانبرات گزیدگی و باشربت آشامیدن و قی نمودن جهة دفع سموم مخصوص آن جهة زنبور سنگ ریگها و قروح امعاء ببستور مذکور و در طین شاموس
طلای آن با عسل یا با نبیذ جهة امراض مذکوره و تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح کهنه متعفنه و شکستگی اعضا و جهت
نقطه و با دیکه بالای آن طلا ریگ شفطوریون و فراسیون و سرمکی و امثال اینها از برگهای مناسب لطیفه بگذارند و با سرکه جهة بثور و ماش مانند
افعی و سگ دیوانه و اورام حاره و زرد در آمیخته قروح تازه و کهنه که خون و چرک و رطوبت بسیار از آن آید و خرد و حبس نماید و التیام دهد و

و بعد از آنکه طلا نموده در آن بعد علت وسعت آن باشد بلکه اندک زیاده با جلاب ابیض یا احمر یا علوه یا مرد یا شلتم یا عقید عنب یا عسل یا
سرکه عسلی کنند و با سکنجبین هر یک که مناسب باشد بحسب علت و حاجت باشند و اگر پیشتر از آن نباید نیم گزیدن حیوان سمی بخورند از اذیت
آن محفوظ مانند مضر ریه مصلح آن کتیرا و عسل و مضر طحال مصلح آن کتیرا و گلاب مقدار شربت آن یک مثقال تا دو درم نیز بدل آن از اغستانی در
امور مذکوره و قوت تر از آن و بعد از آن طین ارمنی و در الطلیه مغره و حسب اختیارات بدیعی نقل نموده که طفل یک ساله دو مثقال یا یک دنیکا نیم موقوف
است بخورد و در زمان حاری طین مختوم با شراب و بسیار داده هم بقی شروع کردن نمود و جمیع آنرا بقی دفع کرد و با تقدیر با شیر و زرنیخ دو درم و یک یا یک کرد
و یا یک مثقال طبیعت را جابجا شده و از آن رهیده شنیده خلاصی یافت و بدانکه جمیع الطبا این طین سم و سهال نه دیگر این طین که مسهل است فقط و مشارک آنست
و در قبض حبس نیز بعد از آن طین المصر بکسر میم و سکون صاد و در الاطلس البلدیست و بیونانی ارطوبا من یعنی خاک زمین محروقه ماهیت
آن خاکیست اقناعی زرد و چرب بسیار سفید با خطوط و با صدفها که از مصر آورند و بعضی خاکستری رنگ بهترین آن خاکستری رنگ که بسیار نرم باشد و
چون بر سر ملند سائیده آن برنگ بخار باشد و گاه آنرا مانند غسل سفیداج میشویند و اقراص ساخته خشک نمایند و مغسول آن نرم باشد و گاه
مقدار بخوردی ساخته در ظرفی چیده و سر آنرا بسته در آتش میگذارند تا بسوزد و برنگ خاک سیاه گردد طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و
افعال و خواص آن جالی و مجفف و قابض و منع و جهة اسهال ادم و استفراغ و طحال و اورام کبد و سپرز و غیره و جماع مزمنه و بواسیر و دمامیل
آن با سرکه و ضماد آن نیز بسیار مفید سکندر یه مستعمل است طین المحرزیة المصطکی و آنرا طین الکیموس و ساموس نامند یعنی جزیره مصطکی ماهیت
آن خاکیست صفایحی و قطعها مختلف بشکل که از جزیره مصطکی آورند بهترین آن سفید مائل بخاکستری رنگ و نرم و لیکن در آب زود و گداز شود
طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص جالی و منفج بجلاء اطبا آن دیگر جاذب خون نیما چه ملبد و چیگ که بنیز گرید ... و منفس و بایه و تقیه
و منقی او ساخ بدن و جلاء آن و تحلیل و جهة وزنان در حمام بر بدن بمالند و در عمر با استعمال نه و جهة سوختگی آتش و در آخر که قروح شده
مفید است طین مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مانند تربت مرو و منور که حضرت سید الشهدا است علیه السلام که جهة استشفا مقدار
کم آنرا با دعا و تبرکا آن میخورند طین الملتانی بضم میم و سکون لام و فتح تا مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یا نسبت ماهیت
آن خاکیست صفایحی مایین سرخی و زردی و سفیدی و اندک صلب طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص ... جلاء آن
... در شاهجهان آباد اطفال بر تخته مشق می‌مالند طیهوج بفتح طا و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و جیم معرب تیهو فارسی است
جمیع اطبا تیهوج و بفارسی فرمور نیز نامند و باندلسی عرلس بضاد و دریس بذال معجمتین و بسین مهمله شده نیز نامند ماهیت آن مرغیست
کوهی کوچکتر از کبک رنگش شبیه بدان و در بال آن سیاه با سفیدی بهترین آن فربه جوان فربه بوده است رازی گفته معتدل است بقدر رنگ
کردن و منقار آن سرخ طبیعت و افعال و خواص آن مانند کبک است و جهة ناقهین و ضعیف الاشتها نافع است و با نفسهم و بهائم نافع
که حرف اول طاء معجمه مثناة است فصل الطاء مع الباء الموحده طبی بفتحها و سکون باء موحده و یاء در عربی نزال
است و در حرف العین مع الزاء المعجمتین انشاء الله تعالی مذکور خواهد آمد فصل الطاء مع الفاء طفره بضم اول و سکون ثانی و فتح راء مهمله و بالغت عربی است
و آنرا التیسیر نامند جهة آنکه در شتر بفارسی شوش نامند و بلادفا بین است بسیار میشود و آنرا بفارسی هلکا ... نامند ماهیت
آن گیاهیست ضعیف مفروش بر روی زمین و بر دیوار ما و شاخهای آن باریک نرم و برگ آن مدور ریزه بسیار و با آن برنج تیره و کیاهی آن نقدر ناخن
و بزرگ آن قریب بشکل برگ خولولیدون و از میان برگهای آن ساقها بسیار باریک بر می‌آید بدو در بقدر یک شبر و گلهای ریزه زرد ... سبز و نیم
سیاه بنقش سفیدی و باطن آن سفید بقدر یک انگشت طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن تند و تیز و خورنده گوشت
و سم قاتل لهذا استعمال آن در داخل ممنوع است و ضماد آن خورنده گوشت زاید و تالیل و براسیر اکله و بجلی را نافع و قائم مقام ...

دانسته اند **طفر القط** بفتح قاف و طاء مهمله اسم مغربی نبات قلومادین **ماهیت** آن دو صنف است یکی بری و دیگری نهری و اول بجر الی
مالک نامند و مذکور شد و جالینوس این دوا را ذکر نکرده و بری آن نباتی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل و در
ساق آن غلاف اسفنج و متصل بعضی و گل آن شبیه بگل سوسن کبود و بری که بیخ آنرا ابرسا نامند و آمیخته بآن غلاف نماید و بهترین آن جبلی است
طبیعت آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض عصارهٔ تازهٔ تمامی آن قاطع رعاف و نفث الدم صدری و اسهال
و نزف الدم رحم و بواسیر ضماداً و شرباً و رزه و برگ آن جهة التیام جراحات مؤثر **مضر** سفل **مصلح** آن صمغ عربی **مقدار شربت** یکمثقال **بدل** آن اقاقیا است
طفر قطوره بالفتح قاف و طاء مهمله و سکون واو و فتحه راء مهمله و الف لغت سریانیست **ماهیت** آن گیاهیست بری و بستانی آنرا شاخها
باریک شبیه بچوبی منبسط بر روی زمین منبت آن زمینهای خشک تلی جبلی و در سواحل بیشتر و بری آنرا شاخها باریک خشبی و پوست آن نازک و بر ساق آن
بیخ بمقدار یکشبر و نیم آن از زمین برآمده و باقی در زمین فرو رفته و پوست آن آنچه بر روی است سیاه رنگ و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای
متفرق رسته و بر آنها برگهای باریک شبیه بیخ اذخر و در گل آن شبیه بگل نانخواه مایل بسرخی و ثمر آن شبیه بثمر سنوفار یقون و نبات آن دور گرد و بر همه جانب
بر طرف منتشر و مستعمل پوست بیخ آنست **طبیعت** آن سرد و خشک در سوم **افعال و خواص** آن را خشک نموده بکوبند و بیزند و با عسل معجون
سازند و بنوشند جهة قرح امعاء و سحج آن و قطع آن نزف الدم هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهة منع جریان از هر عضو که باشد نافع است **فصل الطاء**
مع اللام طلف بکسر طاء و سکون لام و فا لغت عربیست بفارسی نگله و کفشک مشهور بسم است که اصل آن سند بوده و سم سنبه و بر ادا کند
و بسته نهر و جمع آن اظلاف آمده و متداول نزد اهل فن آنست که سم بمعنی عام است و ظلف بعضی سم شکافته را نامند و جانداران بعضی که ظلف
را بفارسی نیز سک گویند **ماهیت** آن معروفست و آن جسمیست صلب غضروفی که بر کف دست و پای حیوانات روییده و شکافته میباشد
طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن ظلف هر حیوانی در ذیل هر کدام ذکر شده میشود و سوخته مجموع آن تا اصفر و
ضماد آن باشراب جهة گزیدن هوام و با عسل جهة نقرس و مفاصل نافع و طلاء سوخته سم بز با سرکه جهة داء الثعلب مؤثر **فصل الطاء مع الياء المثناة**
التحتانيه طلیقیان بفتح طاء بر شده و الف و نون بعدا یاسمین برست رمایل سفید عبارت از آنست و بلغت اندلس بمعنی غسله النار
بربری ابریره و بسه حوحی و باهی حنگلی ضبلی نامند منبت آن بیابانها و بالای تلها و باغلیق با د بران بیچید و از آن جدا نباشد و گویند که آن رها آورد
قسم آنرا اغبر عبنه مغربیه نامند و در حرف الحاء ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **ماهیت** نباتیست شبیه بلبلاب و از آن صلابت و شاخهای آن
در هم پیچیده و گل آن بسیار خوشبو و ستمی خار دار شبیه بخار گلنج و گل آن از گل یاسمین بستانی که گل ضبلی نامند بسیار کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک و بر بیخه
قوت بیخ آن تا بیست سال باقی ماند و فعل آن مانند خربق اسود است و لهذا بعضی گمان کرده اند که همانست و بعضی طلیان را با دو دوا دیگر ذکر کرده اند صحیح
آن قول آنست که ذکر یافت **طبیعت** بیخ آن در اول چهارم گرم و خشک گرمتر از خربق اسود و سائر اجزاء آن در سوم **افعال و خواص** آن محلل و
و مطلق امراض الرأس العصبیه الصدر و الریه و بوئیدن گل آن جهة صداع شقیقه و ریاح غلیظ و ورم بلغم و قیح و ادرار بول نافع و بیوشانند تا نرم و قی آرد جهة
فالج و لقوه و استرخا و مزمن و سرکهنه و ضیق النفس سهیل و سطل یکیاز آن با روغن بنفشه جهة شقیقه بارده و روغن مرکب آن جهة استرخا و فالج و لقوه و علل بارده
و ربو و سعال مزمن نافع جهة آنکه گرم خفیف و محلل قوی است و همچنین روغنیکه بیخ از آن در جوشانیده باشند الم اصل اذن و المعده مضمضه بطبیخ برگ و شاخ آن
با سرکه جهة درد دندان و آشامیدن بطبیخ آن قوی مقیی و سهل ابانجا بی مقی قوی و دستور عصاره برگ و شاخهای آن آشامیدن مدر و ازر
عروق آن با مثل آن بسفایج و مثل آن مقل ازرق مسهل و منقی بلغم و سوداء بی کرب و الم و اذیت و گفته اند که مجلس حاجت میکند و دستور آشامیدن
بهم از بیخ آن کوبیده و بروغن بادام چرب کرده باهم زن آن نشستن کثیر الاسهال بلغم و صفرا است بقوت تمام ایا با نطرون بقوت قریب بنجولی و ورم الحلق
طلاء آن متحرق جلد مانند شیطرج و با سرکه تنبیه دوییست جهة سفیدی سیاه و برص و با بلین علک جهة تسکین ادرار و اوجاع مفاصل نافع و باید که زود زایل ند

جهت عرق النسا مفید و طلاء آن با سرکه که بقوت بمالند بجهت بهق و خون آلوده گرد و جهت داء الثعلب بکلف نفعه موثر مقدار شربت آن یک مثقال است مضر

بقی و کرب و مغص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین و امراق دسمه العیه مجرب است و نوعی از اطیبان که برگهای آن باریک و شاخهای آن

پنج و گل آن مایل بسرخی است بسیار تند و تیز و بوی آن کریه تند است در بوی و غیر مستعمل زیرا که محرق جلد و زبان و جرا شنده و جدا کننده جلد بدن

بر رخ آن تیز مانند پنج انگشت و این نوع را بیونانی خلیما طس نامند بابیست و هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است

فصل العین مع الالف

عاقرقرحا بفتح عین و الف و کسر قاف و فتح حا مهمله در میان هر دو را مهمله ساکنه و آخر الف بعربی

اکر کره نیز گفته اند لغت بربری است و بعضی گویند لغت عربی است مشتق از عقر و قرحه چه آنکه فعل آن تقریح است ماهیت آن نباتی است

و در مغرب نیز هست شاخ بیخ و گل شبیه بابونه که سفیدی گل که بعضی گیاه مانند آنکه شاخها عاقرقرحا از غیر خود بر روی زمین و شاخهای آن

بسیار از یک بیخ رسته و بر شاخهای آن بجای سنبل با بونه و گل آن مایل بزردی و چهارت بابونه شاخها آن بیاده و برگهای گل آن سفید بیخ آن

طول آن یک شبر و سطبری انگشتی و تند و تیز و سوزنده و بسیقور نیز بیان گفته که آن را توبون مغربی عاقرقرحا نامند بدان تشبیه و اکلیل از نیز

نامند آن و گل آن زرد و تیزی و تندی است و این صفت عود است که آن را عود القرح ما نامند و در تشام کثیر الوجود و بهیر است و به هم سر دا بر

ثمر است که عوض آن تنها ادم و پیچ آن بطول و شبه و ضخامت انگشتی و قائم مقام عاقرقرحا است در بعضی افعال و خواص و اطبای گفته که عاقرقرحا

بعضی از آن شرسیت و ماهیت آنها نیکو بیخ این بطور ذکر کرده بیان نموده و اولاد کرمانیت بعضی شامی که آن را عود القرح نامند و این بیخ

از مغرب حبلی است و بعضی بسیقوریدوس بیان کرده و در بطلان رسیده و آنکه اصح اقوال در ماهیت آن قول اول است و مستعمل بیخ آن است و بهترین

آن تازه نیم سال باقی بماند و تیز آن خاد سوزنده زبان است که بیک انگشت سنگین چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته اند قوی آن

اقوی از بهترین است طبیعت آن در آخر سوم و اول چهارم گرم و خشک در سوم و بعضی گمان کرده اند که باردات افعال و خواص

آن مفتح سدد و ملطف فضول دماغ و آلات آن و جالی بلاغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و کثرت خارج و لکنت زبان و دهن و دندان و مفاصل

و عرق النسا و استسقا و تقویت باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و بیشتر سبزه و ورق و حیا و غیر آن ضمادا و طلاء نافع امراض الراس المفاصل

و الصدر و الفم و الصدر با لیسیر آن با روغن زیت جهت کزاز و صدر و استسقا نافع و من او غیرها بیخ شده و بدستور طلوس در طبیخ آن و زند رد و بک

آن با فرفیون آن باعث تسخین دماغ و مانع توالی نوازل مزمن حادث از خلط غلیظ نافع و بدستور مضغ آن خصوصا با مصطگی و یا بارفت و

تفلیخ آن و بینی مفتح سده مصفای خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بجوشانند و در دندان

موضع کذا نند بیخ آن را التسکین بخشد و چون بخایند و بر زبان بپاشند جلیطه یابت نماید و لکنت را زایل سازد و چون طبیخ آن را در دهان نگهدارند

دندان متحرک را استحکام گرداند و مضمضه و یا غرغره بطبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهاة و استرخاء زبان حادث از بلغم و مالیدن سوده آن بر زبان

و ادرار عرق آورده و تعلیق عاقرقرحا تنهایی و یا با فاد زهر جهت صرع اطفال نافع و اگر بهری سنگ سیاه زرد آنگه بیند بهتر است المغذ و البلاه

تجاع و غیر هما لعوق آن با عسل جالی و نافع کننده و در سینه و سرفه که سه بارد بلغمی و برودت بلغم از معده و زیاده کننده باه و برودت رطوبت

و آشامیدن نیم درم آن مسهل بلغم لعنت و چون میش از نوبه تب و ناقص بازنیت بر تمام من بمالند آن را زایل گرداند عرق آورده و اعضا

اعضا را برطرف سازد و چون مثل از جماع و عقل آن را بر قضیب بمالند آن را محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع دهد و انزال را

دیر گرداند کسیکه اراده کند که انزال و بیرون شود و بدستور چون با عسل بسرشته و طلا نمایند و چون با روغن با قلای تشنه بخیز بطلی آلوده قضیب و مقعد

و ران از ندیکر و نکاح باشد که در ان شدید اعاب بر جماع بهتر بماند خصوصا کسیکه در مفید خود بسیار سردی و ضعف باشد مجا انفعا و چون با شادی تر بسایند و بر کام و دهان

بمالند مانع سوختن آن است آتش و بار بکرات مستعمل دارند و چون با سرکه طبیخ نمایند تا غلیظ گردد و بر قبه ان کرم خورده گذارند کرم آن را براند مضر مصلح

کیتر ا سپیوج مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن دارفلفل و عسل و رکیبه مراض و دامراض معده راسخ و اگر آن هر دو هم زنند بجنبیل النصف وزن آن و با دارفلفل دستور بود در غرغره و ترنج جبلی بکوزن و نیم آن و دو را و جاع علق تا قله و روغن آن که از عصاره آن ترتیب دهند و یا انگیک و قیه خشک تر ا بکو بند با یکرطل آب بجوش دهند یا اوقیه با نیم پس مالیده و صاف کرده باد و اوقیه روغن زیتون و برو مضاعف مرتب نمایند و بکار برند محلل و مدر عرق و رافع تپهای بارده و جمیع امراض بارده مقوی باه شرباً و تدهیناً و سعوطاً آن جهة صداع شقیقه بارده و صرع و تقویت دماغ بارده مفید عاج دندان فیل است و در بیان فیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد مجملاً چون زن نیم مثقال الی یکمثقال سوده آنرا با شراب بنوشد بعد از طهر حامله شود عاقول نطاکی گفته شود کو اجمال ست ماهیت آن نباتیست خرنوب باخاره و بنیر بسیار و گل سفید آن و زرد و درد و وسط آن مانند موی بر با دو دانه آن مانند قرطم است و طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و تریاق سموم و خلاصی دهنده از نهاش شرباً و جمیع حمیات جهة بولک شرباً و بخوراً و طلاءً رافع ... و عصاره آن نافع قروح ساعیه و گفته اند چون بر جمره نهند و دیم آن زیاده و بزرگ شود مضر گرده مصلح کثیرا بدل آن ... و حلیم ... کرعاج نفاسی خانه تر مانند که بر آن تنی ... خراسانی نشیند و گویند بغوست که نوعی از خرنوبست فصل العین مع الباء الموحدة عیث ان بضم عین و فتح با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و فتحه ثا مثلثه و را مهمله و الف و نون و عیثوران بفتح ثا مثلثه و بضم آن نیز آمده و بهندی و دانه و دانه مرد نیز نامند ماهیت آن گفته اند شامل بر تجاسف و بیخ مرم و تجلادی گفته که غلط کرده کسی که آنرا شیح گفته و کسیکه آنرا افسنتین بلکه نباتیست مایل بجعدت و تند و تقیل رائحه و باعطریت شبیه ببیخ سنبل الطیب و طبیخ تفلیسی گفته نباتیست برگ آن مدور و رقیق ... نیست بلکه نباتیست خیراً ... بار یک شبیه بقیصوم و این را ثمریست زرد رنگ شبیه بتخمیکه در سطرحوان ... طبیعت آن گرم و خشک در دوم و سوم نیز گفته اند افعال و خواص مفتح و محلل و مقوی دماغ ضعیف و بارد و قلب و معده و مدر حیض و محرک جماع بجهة مبرودین و معین حمل امراض الرأس ... المعده ... آن مسکن الیم بارده و منقی دماغ و مقوی آن جهة دوسر و نزلات و زکام و ادرار ... اشال اینها از امراض بارده حاره و تر از بلغم و رطوبت و از سوداء و لقوه و آشامیدن آن خصوصاً با عسل جهة امراض دماغی عادت بمشارکت قلب ... و وجع فواد و تقویت احشاء و تفتیح سدد و حفظ صحت ... و تحریک مبرودین و اکتحال آن جهة حدت بصر و جلاء غشاوه ... الرحم بول ... آن با عسل ... رحم بارد و ... دهنده ... و صبی بر حمل ... جهة انکه زائل کننده عقرست مقدار شربت آن ... و صاحب ... گفته معروف است و در زبان ... و آن ... و این ... و این ... البته اسم عربی زعفرانست و نیز اسم خوشبوی مرکب است و در مرکبات مذکور میگردد و در قرابادین کبیر ذکریافت فصل العین مع الثاء المثلثة عثق ... بتحریک عین و ثاء مثلثه و قاف ماهیت آن نباتیست ... برگ آن شبیه برگ ... و ابو طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل قوی و محرق و عصاره خشک کرده آنرا چون ... و نماید ... فصل العين مع الجيم عجه بفتحه عین و جیم مشدده ... اسم عربی ... است که ... مذکور شده و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت فصل العين مع الدال المهملة عدس بفتحه عین و دال و سین مهمله بفارسی کشتک ... و بضم سین مهمله و سکون دو ... مانند ... ماهیت آن ... مشهور است مدور و مفرطح ... نوع ... بری و بستانی بری آن ... مایل ... بستانی آن ... و نوع بستانی دانهای کوچک سرخ رنگ میباشد که بهندی مسور ... و ... سیاه ... چیده جدا کرده ... بهترین آن سفید بستانی بزرگ دانه آنست که در طبیخ زود ... سیاه نکند ... و پوست ... هر دو قسم ... و طبیعت آن در حرارت مایل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم ...

... با سرد و تقویت ... و منع قبول مواد و حمول آن ... بهترین ... است عناب بهترین ...

و خشک واقف اند و تحقیق آنست که پوست آن گرم در اول و لب آن سرد در اول ست و لهذا آب مطبوخ پوست آن ملین و جالی
و لب لبعی جرم مقشر آن قابض و میس بری آن غالب و لطیف بستانی زیاده افعال و خواص آن جالی و نفاخ و بطی الهضم و مولد خون
سوداوی و قابض و مسکن غلیان خون و مغلظ آن بجو مانع سلوک آن در عروق ضیقه و باعث دیدن خوابهای مشوش و ظلمت
بصر و امراض العین و الحلق و الصدر و المعده ضماد آن با اکلیل الملک با آب سفرجل و دهن در و جهت نزلات و اورام حاره عین مطبوخ آن
سرکه جهت اورام حاره و تقرح و حموضت اربرد با اسفنج جهت نزلات و سوخته آنجهت استرخای پلک چشم و سفید کردن دندان و غرغره آب طبیخ آن
جهت قلاع دهان و خناق خصوصا با رب شهوت آشامیدن آنجهت امراض معده و ریه و سرفه و درد سینه و مبلغ بودن سی عدد مقشر آنجهت اصلاح
فساد معده و طریخ آن با سرکه مقوی معده و بی نفع و پیه سرکه پخته آن نفاخ و ضماد آن با آب کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر در آن باعسل
جهت قروح حاره و ضماد خام با قشر آن یا چند دانه فلفل جهت تحلیل ورم و تسکین اوجاع آنها احمی مطبوخ آن با پوست صحاح و ربی حصوصا با سرکه
و با انجره و مرو آن با روغن بادام جهت مرضی بعد نفع تنها باعث عدم تسکین آن و ضماد آن با سفید بیضه مرغ جهت نملة و حمرة و شقاق یا و مغتور با سرکه جهت
شقاق عارض از سرما و خنازیر و اورام صلبه با روغن گل جهت ورم معده ماسوی جهت نقرس المزمنه ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیه بشره و رفع زردی رخسار مضر بسوء
مزاج و ضعف بصر و معده و قولنج و بواسیر و عسر البول و اکثار خوردن آن مولد خون سوداوی و محرق خون و مظلم بصر و محدث مالیخولیا و سرطان و جذام
و اورام صلبه با شیرینی ها مولد استسقا و قولنج و بواسیر و عسر البول و حبس آن و احتباس حیض و مجفف و قاطع باه و باعث دیدن خوابهای مشوش
با تیرگی چشم مصلح آن طبیخ آن جو با روغن کنجد تازه و با روغن گاو و با روغن بادام و با سرکه و گوشت فربه خوردن و بدترین همه خوردن آن با
ماهی نمکسود بدل آن ماش است و مطبوخ بستانی آن با پوست قابض مقلل بول و حیض و بری آن مسهل و مدر سرد و عدس الماء نوعی از طحلب
است که خیر الضفادع نامند و در طحلب مذکور شد العین مع الراء المهمله عرعر بفتح دو عین و سکون دو راء مهملتین لغت عربی است سرو کوهی
و بتبرازی زرل و بسریانی سرد با جیلانی و برومی قروس بیونانی سرو نماروون و اروه سرد نماروون نیز نامند ماهیت آن دو نوع است یکی
بزرگ از سرو کوتاه تر و کوچکتر و ثمر آن بقدر فندق و با اندک شیرینی و دوم از آن کوچکتر و ثمر آن بقدر با قلا و مستدیر و گفته اند عرعر غیر ابهل
است و بعضی ابهل را گفته و بعضی گفته غیر این از آن هم میرسد طبیعت آن در سوم گرم و خشک و ثمر آن گرم در سوم و خشک در اول و در دوم
اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مسخن و مفتح سدد و با قوت قابضه و مقاوم سموم و مدر بول و حیض و امراض
الصدر و المعده و غیر آشامیدن دو درم آن جهت تفتیح سدد و سرفه و درد سینه و طحال و ضعف معده و کسر ریاح بواسیر مغص و رحم و درد
منی و دودی و قدری و شگافته شدن عضل و گزیدن هوام خصوص با شراب انجیر و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و ضماد آن جهت قطع عرق
و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یک مثقال و گویند از خواص آنست که چون بخورند دائم از دیدن
باعث قبول و عظمت در نظرها است عرق بتحریک عین و را و قاف لغت عربیست بسریانی دعان بیونانی ادبهون و برومی ادروفیس
و لغات رسمی هوی بهندی پسینا نامند ماهیت آن چیزیست که از مسامات بدن حیوان ترشح کند و برآید خصوصا نزد حرکات و گرمی
و استعمال چیزهای عرق در دگفته اند که آن فضول رقیقه حاصل از غذا در بدنست که از راه منافذ و مسامات دفع میگردد و گفته اند ماهیت
دم است که مشوی میگردد اندر مرار و غیره انبرها ست و میلد طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن محلل و جالی ست و عرق انسان
حیوانی و طلی سم آن مذکور شده و میشود انشاء الله تعالی و در خوردن عرق درم زردی رنگ سبزی آن و خناق و سیلان عرق
و بدبو عارض میگردد و علاج آن تنقیه بماء العسل لیس آشامیدن سفنجی و روغن گل و تریاق الطین مختوم و آشامیدن زر او ند و طلی انزوالی بر
یک سیم با کرم است و نیز عرق بتحریک عین و را و قاف اسم مادی مقطر از چوب احشاء کلها و بخاری حلقه یا سه است که بتقریع و امثال معطر

بدستور معمول و قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و بطریق کلیه هر جز الاجمال میباید طبیعت
هر یک آن راجع بطبیعت جزیست که از ان مرکب نموده باشند افعال و خواص آن نیز راجع بآن جزیست و لیکن الطف و
سریع النفوذ تر و تاثیر آن در نفض مواد زیاده دا کثار آن آشامیدن عرقهای حاره مانند دارچینی و نانخواه و سیر مثال آنها مورث خون و
مورث امراض حاره و بدستور عرق فندی عرن بفتح اول و دوم و نون و بعربی اعظم اللبن نامند ماهیت آن ادویه است که در حوالی
سم و نا افکت شیرمیباشد طبیعت آن مانند مزاج سم است و شیر بلیس افعال و خواص نیز مانند آنست و ذوطلف کردیافت
و بالجمله چون مقدار نیم درم آنرا با سرکه سائیده بنوشند جهت صرع رطوبی و با آب یا با گلاب جهت سموم جمیع اصناف آن و بجهت اختناق رحم و حمی ربع
مفید و گفته اند از خواص آن آنست که چون حمی ربع بقصد رفع تب آنرا از حیوان جدا کنند رفع تب میشود و مجرب نوشته اند و بعربی عرن ابن شام
اسم نوع سفید بهمنا یاقوت است انشاء الله تعالی در حرف لام خواهد آمد عروق الصباغین فوة الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر
است عروق الصفر بضم عین و راء مهمله و سکون واو و قاف و ضم صاد و سکون فاء و راء مهمله و آنرا اخشیة الصفر و عروق الزعفران و عروق
الصباغین نیز نامند و بعربی هرد و تقلیا الخطاطیف و بیونانی خالدونیون و خلیدونیون و طوباغانیون و بر برمی کالیدونیون بفارسی زردچوبه بهندی هلدی
ماهیت آن دو نوع است یکی کبیر و دیگری صغیر صغیر آن ماسیرانست و در حرف میم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و کبیر آن بیخ نباتیست ساق آن
دو ذرع و ابیخ آن شعبهار رسیده و بر هر شعبه برگهای شبیه برگ موز دارانه کوچکی ارسته از برگ زنباد بزرگتر و گل آن زرد و در خوشه بعد
یکشیر و تخم آن سیاه رنگ بسیار ریزه و بیخ آن زرد و بعد برآوردن از زمین آنرا بریده جوشداده خشک نموده باطراف میبرند و تازه آن بد
طعم و رائحه تا سه چهار ماه سنگ میگردد و گویند در میان آن بندرت بعضی دانهاء سمی بهم میرسد و آن صلب و مایل بتیرگی است و آنرا
بهندی هلدیا نامند و کسانیکه میشناسند چیده بیرون آورند و تتمه را جوش دهند دانها نالبعضی دانها شبیه بمامیران در میان آن به وی
زردچوبه بهم میرسد در ماهیت آنصاحب تحفه و غیره نوشته اند بیان واقع و منبت آن بلاد چین و هند و بنگاله و دکن است
بهترین آن تازه خوشرنگ کم ریشه آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص جالی بصره و منقی سده جگر و جهت
استسقاء و یرقان دافع و چون بکدرم آنرا با شراب بنفش در یابند مورث آن اسپیون میباشد و موضع آن جهت تسکین درد منافع و
بریان نمکدار و اکتحال آن جهت جرب و بیاض و تقویت چشم و عصاره آن روشنائی چشم میفزاید و بیاض حادث و در احتراز طرف لبه
و ذرور آن مجفف قروح و در و ورم آنها و لهذا اهل هند بعد از حجامت بلا فاصله ذرور آنرا بر موضع میمالند و ضماد آن با شراب
زائل کننده نمله و مجفف قروح و تکمید بدان مسکن اوجاع و محلل اورام خصوصا ورم حادث بعد از فصد و طلاء آب گل آن زائل کننده
کلف و بهق و اثار جلد مضر طلب بسیار مصلح آن آب لیمو و ابرج مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قوة الصبغ و نموزن آن در امراض
مامیران و در غیر آن نموزن عاقرقرحا است عسل العین مع السین المهمله عسل النحل بفتحتین عین و سین و لام و فتحه نون و سکون
و لام بیونانی مالی و انقولیمن و بسریانی و بپایه بردمالی و بفارسی انگبین و شهد و شهد و ملبغی بهندی بن نامند و مشهور بشهد است ماهیت آن معروف
مراد از آن عسل نحل است بهترین آن سرخ رنگ شفاف و خوشبو غلیظ خوش طعم صادق الحلاوه است که در ان مطلق موم نباشد و چون
بانگشت بردارند تار بندد و این از برای ما ها بهتر است و بعد از ان سفید نباتی رنگ با قوام مذکوره و این از برای الذات و تغذیه و
در بیعی بهترین صفت و شتوی آن زبون و همچنین سبز و سیاه کهنه از یکسال گذشته حاد الطعم و تیز و بیار تلخ و رقیق شده لیتع بدبو و یا خشک
شده و رطوبت آن تحلیل یافته بتبع بدبوی گشته و اکثار بسیار کهنه آن تا سده کمال مضرت و مورث جنون و امراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط است
طبیعت تازه آن در دوم گرم و در اول خشک و اندک بادیه آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی انواع جاء آن همچنین کهنه در اول دوم گرم در دوم

خشخاش و عسل خام گرمی و حدت و جلای آن زیاده و مدامیست قریب بعسل مطبوخ که کف آن گرفته حرارت و حدت و جلای آن کمتر [illegible] قریب بقوام

آورده اند و غیر آنکه آب داخل کنند با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید و احتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر در آب داخل نکنند کف آن را نتوان

گرفت و اگر آتش زیاده کنند میسوزد و تلخ میگردد و افعال و خواص آن جالی و مفتح سدد و افواه عروق و مقطع و منقی بلغم لزج و رطوبات

و جاذب آنها و معمق بدن و فضول دماغی و زائل کننده استرخا و استسقا و یرقان و سپرز و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و سموم بارده

و منقی حصاة و لین و نافع آنها و بسبب حدت جلا در کلام مجید مذکور است و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی

من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

فرموده [illegible] عسل [illegible] الملائکة [illegible]

[illegible] و قال صلی الله علیه و سلم [illegible] الشرب عسل [illegible] الصدر و قال صلی الله علیه و سلم [illegible]

منه و نیز وارد است که هر که اراده شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد جالینوس گفته هیچ چیزی بهتر از عسل نیست در نفع از

برای بدن و علاج اکثر امراض و برای مشایخ و دیگر جهت آنکه بسبب لزوجت و غلظت [illegible] باعث سرعت [illegible] و انقطاع آنها است [illegible]

و بسبب حلاوت محبوب طبائع و لذیذ و دافع بشاعت و رساننده قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن و غیر اینها از فوائد کثیره امراض [illegible]

و المثانة و الکلیة و غیرها آشامیدن آن با مصطکی جهت جذب رطوبات فضول دماغی و فالج و لقوه و استرخا و [illegible] و سیلان [illegible] و تقویت معده و اشتها [illegible]

ریاح و لزوجت و تفتیح سدد و تقویت معده و شهوت الطعام و باه و بالذه جهت سینه و درد [illegible] ریه و استسقا و یرقان [illegible]

و انواع ریاح و ایلاوس و دفع سموم و با آب خصوصا آب باران مرطب اعضا و مقوی باه [illegible]

و بالخاصیت مسکن عطش و قی [illegible] جهت تنقیه معده [illegible] تحلیل [illegible]

[illegible] و تقویت آن [illegible]

[illegible]

و فی الحقیقت شیرینی با رطوبت [illegible] شیرینی با یبوست و عسل حار یابس است بالاتفاق [illegible] اکتحال آن تنهائی و یا با [illegible]

جهت [illegible] و نزول آب [illegible] و قطع [illegible] رطوبات

[illegible]

[illegible] آشامیدن [illegible] تحلیل [illegible] نافع [illegible]

[illegible] تقویت [illegible]

[illegible] تحلیل اورام [illegible] تحلیل اورام [illegible]

[illegible] زخم آنها [illegible] جهت التیام

زخمهای عمیقه مجرب [illegible] جهت ادرار عرق [illegible]

[illegible] بهق و برص [illegible] آثار [illegible] طلای آن با روغن گل جهت قروح

[illegible] جهت تقویت بدن و [illegible] تنهائی جهت رفع قمل و صیبان [illegible] جسد اموات حافظ

[illegible] آشامیدن آن با آب [illegible] گزیدن سگ

[illegible] طلای آن با روغن گل جهت [illegible] افیون خورده [illegible] است که چون [illegible]

با آب شربت ساخته ناشتا بیاشامند اگر باعث مغص گردد حامل است والا فلا و جهت امور نهامی حیوان و بعضی اقمده و اطلیه و در بعضی مواد مانند جاه‌ام اندک داخل آن مینمایند است و با لجمله مبرودین و بلغمی مزاجان و زمان و فصل و بلد بارد نافع و مضر مخالف ایشان و مصلح محرورین و اکثار آن سریع الاستحاله بصفرا و مفسد و ملطف حاره و مهیج قی و امراض صفراویه و حاره و عطش مفرط و مصلح آن به آنار ترش و امراج و آب لیمو و غوره مضد و ربوب ایشان و سرکه و کتیرا مقدار شربت آن پانزده مثقال بدل آن دو ثلث آن گوی وقدر آن سه

سند عنبر مطبوخ ماء العسل و المس آن برگ بادرنجبویه و انیسون و امثال آن نشسته باشد بلغم آن تلخ بود جهت امراض معده و کبد و تقتیح سده و آنچه برگ نشسته باشد به شور دیجه مبرودین و مرطوب مزاجان و امراض بلغمیه باردیه و آنچه بر حاشا نشسته باشد بیز جهت امراض مذکوره نافع و تقتیح سدد نافع و گفته اند نوعی از عسلی حریقی میشود که از بوییدن آن عطسه می آید و گفته اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند از آن باید خورد و هر کسیکه آنرا خورده باشد قی فرمودن و ماهی و نمکسود شور خوردن و مکرر قی کردن تا معده نقانا مایند و بعد از آن تفاح و ترلیعی ترش و شیرین که سبب بیهوشی باشند و امرود تناول فرمایند و نیز نوعی از عسل میباشد که خواص او مانند بنج است استعمال این جایز نیست به هیچ قسم و دستور طبیخ عسل و شربت آن و ثلث آن و ماء العسل در قرابادین کبیر مذکور شده و از خوردن عسل رومی بسیار و تند و تیز که از بوییدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بذر البنج عارض گردد علاج آن تنقیه بارده و آب فواکه بارده الیه مفرحه و مانند اینهاست

فصل العین مع الشین المعجمه

عشبه مغربیه بضم عین و سکون شین و فتح باء موحده و هاء مخففه عشبة النار است نیز که اهل اندلس و مغرب آنرا عشبة النار نامند بسبب حدت آن و بعضی گویند که بهندی ریش و برومی سیرس و بفرنگی استقربنه گویند و وجه نسبت بمغرب آنست که اولا اهل مغرب اطلاع بر فوائد آن یافتند و بعد از آن در سایر بلاد انتشار یافت ماهیت آن و صفبان اطبا آنست که یاسمین بری است و آن شاخهای نباتیست شبیه بلبلاب و بهم پیچیده بلکه اشبه بیاسمین سفید که بهندی چنبیلی نامند بسیار تلخ و گل آن بسیار خوشبو و برگ آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ نرم و نیز شاخهای آن خاردار شبیه بخار گلنج دانه یاسمین بستانی بسیار کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه و تخم برگ آن مشابه برگ ثلاثیه گل آن شبیه با یاسمین دو ازان کوچکتر و رنگ آن مائل بسبزی و خوشبو زیاده بر یاسمین بری و بیجا و خودی بحد بستر است همه اقسام مغربی آنست که شاخهای آن بلند و متوسط در سطبری و باریکی و بیخ تیز رنگ باشد چون شکسته شود از آن غباری نرم خیزد و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظ تیره رنگ باشد با وصاف مذکوره بهتر است و قوت آن تا دو سال باقیست و هندیه و بلاد دیگر ضعیف الاثر طبیعت آن گرم در اول و آخر درجه دوم و خشک در آخر آن خشکی کمتر از آن باشد از نوآن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اول چهارم گرم و خشک گفته اند و در قوت قریب بخربق سیاه است و جمعی معتمد و بعضی دیگر بیخ خربق و انتلاندیه در قوت و فعل مانند آنست و سایر اجزا و آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه و صدریه و معدیه و کبدیه و گرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها نافع امراض الرأس الفم و الصدر المعده و بوییدن گل آن جهت درد سر و شقیقه بارده و مضمضه و طبیخ آن با سرکه انگوری جهت درد دندان بارده و آشامیدن مطبوخ آن با عسل و تدهین بها آن نیز جهت فالج و استرخا و لقوه و ربو و نزله مزمن و ضیق النفس و کلف و عقیده و کبد و استسقاء و بواسیر و تنقیه سایر امراض بارده رطبه آشامیدن آن طبیخ شاخ و بیخ آن که بقدر نیم او قیه در آنها در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج و استرخا مزمن و ضیق النفس و سرفه کهنه بیحاصل و سعال آن و روزن حب با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النسا و اللاورام و الامراض السوداویه و الجذام و داء

آشامیدن دو مثقال آشامیدن سفوف آن هر روز یکمثقال با نبات تا یکهفته و زیاده بر آن جهة وجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با گلاب جهة ازاله

و تسکین اوجاع مفاصل و عرق النساء و عزانه و تحلیل اورام و حمول آن مدر بول و مسقط جنین و قدر شربت آن یکمثقال تا دو مثقال بدل آن نخود ...

آمده که مضر محرورین و جوانان و در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و دمویه و صفراویه و حصبه و جدری و مانند اینها و آشامیدن

طبیخ برگ و شاخ آن بقدر ده درم با عنب و ان آن بسفایج و مصطکی و مقل ازرق مسهل قوی اخلاط سوداء بغیر کرب و غشی است و برگ آن مقدار

قلیلی بادویه بسیار حتی قوی و جهة گزیدن کلب و جهة جذام و امراض سوداویه و دوائیست قوی ولیکن غیر مامون در باضعف ضماد آنچه فروج

خبیثه نافع و بیخ آن بسیار حار و جالی و کربافت و محرق و منفج جلدیست مانند شیطرج هندی و طلاء آنجهة بهق و برص و بامر که جهة عرق النساء و دوالی

بحدیکه خون آلوده گردد و در یکدفعه زائل گرداند باذن الله تعالی تفرج و دفع مواد رد یه آنها نیز مرهم آنکه قدر شربت آن مسهل قوی بلغم و

سوداء است و ماننده مقیون سیالست و اشخاص حتی قوی و یکمثقال آن کشنده بقی و کرب و مغص و مصلح آن روغن بادام و شیر است بدانکه نفع آن در

و امراض بلغمیه ظاهر است چه و هر کیفیت یعنی حرارت و یبوست ضد کیفیت بلغم است که برودت و رطوبت باشد بقواعد کلیه علاج در دفع مرض مفتضی

و اما در امراض سوداویه باید که باعتبار یبس سوداء موافق نباشد اما باعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه و متحجره را تا

بسیار در بدن بهم میرسد که باعث ترطیب و اختلاج یبوست سوداء و دافع علت حلو تر از انست و بالخاصیت نیز مانند حجر الاسود که با وجود آنکه

رافع امراض سوداویه است امزجه سوداویه را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا و زیادتی حرارت و احراق آنست مگر آنکه بتعدیل نمایند از آن

بعضی ع تنها سرد و غیر آن که در نوبت شاید و بعضی امزجه صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم محمد مومن در تحفه نوشته که حرارت آن با سنا ...

مؤلف گوید اگر محرور المزاجان یا ابن ضعیف هیچ قسم استعمال نمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجه ایشان مکرر مشاهده شده در ...

آشامیدن آن با خار خسک و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شده عشر بضم عین و فتحه شین معجمه و را مهمله بتشدید سین نیز آمده و عشار الف

بعد از شین نیز آمده لغة عربی ست و بیونانی حالیس و بفارسی خرک و درخت زهرناک و بهندی آکه بمد الف و سکون کاف و ک و عوام آکون از آن

نامند ماهیت آن از جمله اشجار بنوعیست حاد و اکال بهمی و بقدر قامتی و زیاده بهران و شاخهای بسیار از بیخ آن می روید منبت آن بادیه

و صحرا و زمین های رملی و مخصوص بلاد گرم سیر و برگ آن شبیه برگ کهل و ترنج و از آن هر دو اندکی کلان و ضخیم تر و نرم تر و با اندک سبزی و گویا بران گرد نشسته

و جمیع اجزای آن از برگ و ساق و شاخ شیردار که چون بشکنند از آن بسیار شیر می آید چنانکه از یکدرخت آن بقدر یک رطل در یک ماه شیر حاصل می آید و گل آن

عدد متصل بهم فی الجمله شبیه بگل نرگس و نوشته خرزهره است و ثمر آن شبیه بخیار کوهکی و بلول بزرگی و نضج و چون رسیده و شکافته گردد از جوف آن

چیزی شبیه بزحریر و پنبه بغایت نرمی بر می آید و گویا کیسه مملو از پنبه است و تخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم و تخم شاه بلی و خاکستری رنگ مایل بسیاهی و

باد بیار از آن پنبه فتیله یعنی بالش ترتیب میدهند و در قداح یعنی آتش زنه مستعمل دارند و دو نوع میباشد یکی درخت آن بزرگ و گل آن

و برگ آن بزرگ و شیر بسیار و این شیرها در کنار بساتین نیز میروید و بهترین انواع گفته اند و دوم از آن کوچکتر در قد و برگ و بیرون گل

آن سفید اندرون آن بنفش مایل بسرخی و سوم از آن کوچکتر و گل آن کسی زرنگ مایل بسفیدی و بعضی زرد گفته اند و لیکن این هر دو کمتر از اول

و بیشتر در بیابانها و زمینهای رملی می روید طبیعت شیر آن در چهارم گرم و خشک باسمیت افعال و خواص این اکال و منفط جلد و

قاطع بلغم و با قوت مسهل قویه و سترنده موی است و حادترین شیر نباتات است شیر دارد و باغبانان اهل حجاز و سند و هند نیز از آن در سترون

موی و جلد و مستعمل دارند در امراض الراس و غیرها و طلاء آن رافع کلف و سعفه و توباء و قاطع و آثار برایش و مغمض آن با عسل جهة قلاع دهان اطفال نافع

و چون لین آنرا به پنبه آلوده بر دندان موجع گذارند جهة تسکین وجع آن و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که جهة تسکین جذام و قوباء و جرب و تبوء سلیل

و صلابت طحال و امراض کبد و استسقاء و دیدان حب القرع نافع است و اگر نان نخواه را در شیر آن چند مرتبه تسقیه نمایند و در سایه خشک نمایند جهة ضیق النفس

و سعال بلغمی مجرب و دیگران گفته اند که چون ازرزن و یا سنبوک و یا نخود و یا غیر آن از حبوب در آن مکرر تعبیه کنند و در سایه خشک نمایند و مقدار
قلیل آن اسهال بسیار بنماید و بجهة امراض مذکوره نافع و طلاء اندکی آن بر مفاصل دست و پا که بنوان نقطا بسر خالی برآنها بگذارند باعث
آبله و تفتیح و اخراج رطوبت رنج و تسکین اوجاع آنهاست چنانچه بعض اهل هند و بنگاله این سا ماند تشریح مستعمل است و بعضی و سالی یکمرتبه
در موسم بهار و تابستان طبیعت برگ و شاخ آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بستن برگ تازه گرم کرده آن جهة
تحلیل ورام و تسکین اوجاع بارده و قدهین مطبوخ آن در سر و روغن زیتون جهة فالج و تشنج و خدر و نذور برگ خشک آن بجهة منع سعی قروح
ساعیه خبیثه و اکله و رفع چرک قروح و سحج و تجفیف آنها و بردن گوشت زائد فاسد نافع و حکیم میر عبدالحمید نوشته اگر درخت آنرا که گل آن سفید
باشد هر برگ و شاخ و پوست و گل و چوب سایه خشک نمایند و بسایند هر روز و زن دو مثقال آنرا با شیر گاو بخورند جهة ضعف بدن و ناتوانی و
سده و سعال بلغمی و پتهای نرم و تحلیل نفخ بسیار نافع و اگر تصفیه نموده در آب سنبگره بجوشانند و منافع اتم است و نوشته اند که
زرور برگ خشک آن بجهة منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و اکله و رفع چرک قروح متقرحه و تجفیف آنها و خوردن گوشت فاسد مفید چون
یکی از حبوب مذکوره را با برگ آن در ظرفی مانند سبو و مرتبان بطریق فرش طبقات جدا جدا و بر آن آب بمقداری که از روی آن بگذرد
بریزند و سر آنرا پوشیده و مدت بست یوم بگذارند پس بر آورده حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل امراض مذکوره
را نافع است و بجهة تنقیه تریج یعنی آتش زند بهترین انیاست و چون در حین تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات بگذارند قاطع ترف الدم
آنها و جهة رویانیدن گوشت تازه موثر المضار جمیع اجزای آن باسمیت و مضر محرور المزاج و مضعف احشا است و مفرح جلد مقدار شرب
آن نیم درهم و سه درم آن کشنده بسبب وتقرح احشا و بواطن و اسهال قوی مصلح آن البان و ادهان و تنقیه قیئی است نخواص اهل مصر گویند
بخوردن آتش برگ آن اگر بیا رند لبنیه است مولف گوید اگر حتی المقدور استعمال چنین ادویه سمیه کثیر الغائله ننمایند اولی است حکیم میر محمد مومن عشره
نوشته اند قسمی از شبه عشر اسمیه نیست که جلوس یوم در سایه آن کشنده است و برگ آن شبیه برگ لبلاب مدور و قسمی را برگ شبیه برگ درخت
گردو گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود و مایل بسرخی و کیسولس بن نالس گوید که از نقیم مسکر می گرفته اند با وجود شیرینی بمقدار دو مثقال آن
قاتل بود و نیز در سه روز و در خزائن ملوک ضبط احشام سکر العشر بجهة منع و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر آن جمع کرده بعد
از آن آن ظرف را مکرر با آب گرم و اشنان شسته جمیع کثیری که از آن ظرف را بخورند همگی هلاک شدند عشرق بفتح عین و سکون شین و فتح راء مهمله و قاف
یونانی فرحه گویند یونانی مرقوران نامند ماهیت آن بلغت اهل حجاز نباتی عریض الورق را نامند برگ آن از برگ سماق عریض تر و سبز تر و مایل
بسرخی و بعضی لاجوردی رنگ و کوچک با ستداره و غلاف آن شبیه بغلاف نخود و در عنب و تخم آن عدسی شکل و کوچک بعضی مردد الحسه اند
و ابن تلمیذ گفته گیاهیست برگ آن شبیه برگ غار و تنج و خوشبو و در عروسات استعمال می کنند و مینویسی غیر آن دانسته و بعضی بورس
التیه گفته که فرخا نباتیست برگ آن شبیه برگ عنب الثعلب بستانی و با شبیه بسیار بزرگ سیاه رنگ تخم آن شبیه بحاورس و در غلاف ها شبیه
تخم نو شامی و ده ورق آن سه چهار بقدر یکشبر سفید رنگ خوشبو نبت آن بشیر ریگ الاخما که آفتاب بر آن تابنده باشد طبیعت آن
گرم و خشک افعال و خواص آن چون از بیخ آن بمقدار ربع یکمن نیم کوفته در شش قوطیلی شراب جلو یکشب یکروز بخیسانند و صاف نموده
سه روز بنوشند جهة تنقیه رحم و تخم آنها چون در جوشانده حلکرده بنوشند و ساپول و بشراب آورد و خوردن حب آن خواه تر باشند و خواه خشک جهة
و سیاه کردن موی نافع عشقه بفتح عین و سکون شین و قاف و بفارسی خفاک و تال تنا و بهندی ماغور بل نامند ماهیت آن نباتیست
شبیه بلبلاب و بسیار کم برگ و شاخهای آن بسیار از لبلاب تیز تر آنان دراز تر و رشته های پیچدار خشک میگردانند بجهة از اعشقه نامند عشق
عشق که بهر چیزی که بپیچد آنرا خشک میگرداند و تخم آن شبیه بحلبه و از آن کوچکتر و در سکاین دلیمو نرد نامند و بعضی لبلاب ایرانی نامند تخم آنرا کشوث نامند

فصل العین مع الصاد المهملة عصفور بضم عین و سکون صاد و بضم فا و سکون واو و را مهمله بفارسی کنجشک و چوک و بچک و بترکی سرچه و ساجچه نیز و بهنگالی گوریه و بهندی نر آنرا چڑا و ماده آنرا چڑیه نامند ماهیت آن طائریست معروف صغیر الجثه و اهلی و بری میباشد و جثه بری آن اندک بزرگتر و منقار آن باریکتر و دام تیز از اهلی و بهندی این را بکهیرا نامند اهلی چڑیه و گوریه بکاف فارسی نامند بهترین آن فربه شتوی بری است دخانگی هر چند فربه باشد بد و لست طبیعت آن در دویم گرم و خشک و بری از اهلی یابس افعال و خواص آن سخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان ایشان تولید ریاح کند و محرک باه و زیاده کننده منی و مغلظ و گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و گفته اند عصفور ما طیور چیده است از برای اصحاب فالج و لقوه و استرخا و خدر و ضعف کبد و استسقا و یرقان و ضعف گرده و باه و امثال آنها و بهترین اغذیه است برای مبرود و مرطوب مزاجان و کسیکه شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و مغز سر آن خصوصا که در وقت هیجان گرفته و در روغن بادام بریان با قادیه مفرحه مقویه معینه باه خوشبو نموده باشند بغایت مهیج باه و زیاده کننده منی و منعظ است و فرخ یعنی بچه آن قویست در تحریک باه و شدت الفاظ خصوصا چون عجه سازند با زرده تخم نیمبرشت در روغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین خصیه آن و لیسیدن بدن معتدل و مغز سر آن با زرده بیضه مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر محرورین مصلح آن آب غوره و انار ترش و سکنجبین حامضاست و بهترین آن که گوشت آنرا مطبخن سازند با مری و با آب انار و با غوره بخورند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب و گرم است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آنرا در ایار دهاس بچکانند و ضماد قی سازند و خشک سازند و بوقت مقاربت بکار برند قدری از آن با عسل سائیده بر احلیل بگذارند و یا بر زمین بگذارند و مقاربت نمایند باه را برانگیزاند و چکانیدن خون آن در چشم جالی جانب آن و زبل آن بسیار گرم و خشک و جالی بیاض عین و کلف و آثار حادث در وجه و با آب بان جهت قطع ثالیل و جالی کلف و آشامیدن استخوان سائیده آن مقوی معده حابس سهال و خائیدن آن لبا مضر احشا و امعا بلکه اولی اجتنابست از استخوان آن خواه سائیده خواه ناسائیده بهمان جهت و آنکه مورث تنج مری او معاء و خاکستر آن محلل اورام است و طلای چون موی مفقود را پاک کرده و در ثقبه گوش ابر رند در حال بر دارد و آنرا ساکن کند و مجرب چون پرهای آنرا تمام بکنند و پاک کنند موی سر آن که زنده باشد و در آشیانه زنبور عسل با و برند تا از نیش زنبور بمیرد پس روغن بچوشانند بر این اشرفانه عجیب در تقویت باه و انعوظ مجرب و عصافیر شوک که عصفور کوچک اغبر است که عوام آنرا بو ترون نامند بسیار گرم و خشک و تلیین خشک آن قاطع سهال مزمن است و عوارض آن مضر محرورین مصلح آن اشیاء مذکوره است **عصی الراعی** بفتح عین و صاد و الف مقصوره و لام و راء مهمله و الف و عین مهمله مکسوره و یاء بلغت عربیست بلاطینی آنرا سپانه بلی گویند و بربری ارتی نود و بلغت دیگر بربری کوری نزولم یونانی بلیباطا و بلغوشون بر منسدا ریرا و بسریانی شبطانی فلوعربن و بافرنجی خیزوده جلد اول جادی کبیر شبابن دامدا مند گویند شبا و ارو اسم فارسی آن نشت و بفارسی کسته و هزار نهدک و سرجراد و بهندی لال ساک گویند و گویند جهندرا بجگیری نیز نامند و آنرا عصا موسی نیز نامند و بالجمله ماهیت آن اختلاف بسیار است و بری و ماده میباشد و لیقوریدوس در ثالثه گفته نر آن هر سال از سر نو میروید با شاخهای بسیار باریکتر تازه منبسط بر روی زمین مانند سلق و برگ آن شبیه برگ سداب و از آن بلندتر و بسیار نرم تر و نزد هر برگی گل سفید و تخم تیره و ماده آن گیاه کوچک یکشاخ تر و تازه و برگ آن شبیه برگ صنوبر نزدیک یکدیگر و منبت آن آبها و بعد از وی گفته دو نوعست و کروری و بعضی کبیر و صغیر گفته اند ذکر آن بقدر بزرگ شاید آن کوچک و برگ آن طولانی و برگ ماده آن مایل تدویر و مابین سطور انهار و جاهای آبدار و سایه گل آن نزدیک بگل آن میروید از آن تخم و ماده سفید و در کتاب سوم ابن البیطار است که درختی کوچک با شاخهای باریک گره

و برگها بمفروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان میماند و گل آن نزد گره های شاخ آن میروید و این شبیه بسباگ جیلانی است
دانطاکی نوشته باعیت خاردار و برگ آن تر و تازه نزدیب برگ لبلاب و تخم آن مابین برگهای آن بهم می آید و ذکر
دانتی میباشد تخم دگر آن سبز و تخم ماده سفید و درجوف سیر سد و قوت آن تا یکسال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که بیخ آن
نیخ رنگ مایل بسیاهی است و آن بستانی است و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر میباشد کبیر را نره و صغیر را ماده و بفارسی صغیر را سپید مرد و کبیر را بیخ
و ساق آن نیخ دیگر آن مایل بنفشی و در باغها بسیار رو در بکاین صغیر آنرا غاک تره گویند و برگ ساق صغیر آن سپید و تخم آن سفید و
از تخم اکبر و کوتاه تا گستر و برگ آن باشد و اندر تخم هر دو قسم زیر برگهای آن بهم می آید و نمیوه و در افعال کمتر آن از صغیر قویتر
در سوم با رده و در اول خشک جزو مائی بر آن غالب افعال و خواص آن قابض و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم کل
اعضا و قی صفراوی و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و سار و و قروح مجاری نافع الاذن قطور
عصاره آن قاتل کرم گوش و مجفف قروح و مسکن وجع آن و ضماد آن و نشاسیدن عصاره آن با آب و قیه قاطع نزف الدم
ضماد آن مسکن التهاب معده و شرب آن و نشاسیدن آن و حابس اسهال مراری و قروح امعاء و نزف الدم از ... در اسهال ...
راسو بلاد هوار ... با شد و تقویت ... سفید ... با وضماد وحمولا الرحم ... شرب ... بجهت قروح ... النفع است
الجروح و القروح و الاورام و القیوح ضماد آنجه اندمال جراحات تازه و تحلیل ... قروح ... و کل اورام ...
انصباب مواد و جید النفع و ضماد برگ تازه آن بجهت تسکین التهابات ... نافع السموم آشامیدن آن با شراب ... سموم ...
و مضر به مصلح آن ... بقدر ... تا مثقال بدل آن عنب الثعلب ...
منقعی تا مال نوشته اند ... مصنف ... آن ... ساییده ... الی ...
یعنی ملح ماخوذ از عرق آن از اصبهانان بجای ... و ... بفتحتین و صاد و ... بفارسی ...
پائی و بجهت تیز نامند ماهیت آن ... است ... بدن حیوان ...
حرکت ... آن ... است طبیعت آن ... افعال و خواص
آن ... مصنوع از ... بفتح عین و سکون ... و صاد ...
اخر بص است ... ترکیب آن ... صاد ...
عصاره است ماهیت آن ... از نباتات است ... یا اوراق ... یا اصول ... کر
گویند ... استعمال نمایند ... مخصوص ...
میباید و باقی ... آن عضل العین مع الضاد المعجمه عضل بفتح عین ... ماهیت آن ...
در بدن حیوان که ترکیب مفاصل اعضا ... آن میباشد ... آن ... اعصاب و
عروق و غشا است ... آن در کتب تشریح کلیات مذکور است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص ...
و لذیذ و خفیف ... آن ... بالخاصیت ... آن ...
و بالجمله از خالی بدن ... است ... مفصل عضل العین مع الطاء المهمله عطایه بفتح عین ...
مثناة تحتانیه و ... ماهیت آن اختلاف ... گفته ... شبیه ... آن عطار ... گفته که
خنجر ... نبات شبیه ... و ماده ... و انطاکی ... علی جیلانی گفته ... نند ...

بطئی الحرکت و در الوان و اوقات آن غبار زودتر مختلف میگردد و چون در آتش تند اندازند لسوزد و با قوت سمیت و آنرا مانند نوره ریح و وسمت

و بانه ساخته و شکم آنرا شگافته آمعای آنرا برآورده در عسل نگاه میدارند که فاسد نمیگردد افعال و خواص آن آشامیدن مقدار

دو دانگ آن جهت دفع الم و سمیت گزیدن آن و چون آنرا آتش کنند و بر پشش افعی بندند نفع بخشد الجروح و القروح جهت جرب نافع

ذراریح است و وزن دو درهم آن کاله موالید اخل میکنند و طلا مطبوخ خوردن آن در زیت سترنده موی است و مضره دیگر آن مهر

قاتل و سیرکین آن شدید الجلا است چون اندکی از آن با نقاست بسیار بیامیزند جهت رفع کلف و آثار غلیظ و تنقیه قروح عفنه خبیثه استعمال نمایند

مفید است و چون غذا کسی را الکبرد و دندانهای خود را در الموضع گزارده باید که اکثر در روغن بر آن بمالند تا برآید و ابریشم و قیر از آن بمالند تا برآید

بیشتر اکثر در روغن الموضع بمالند و اگر جمع آن دوام باید بملینه الموضع را الصوت و بطول نمایند بر آن آب گرم سکبه را ان تحلیله بسیاریه با یشند

لبن تباق زیلا و طرخشقون نافع است عظم الفتح بفتح عین و سکون ظا و میم جمع آن عظام بفارسی استخوان و بهندی هری و بیونانی سولوس

و بهندی سیتون و لطینی کربا و بترکی سموک نامند ماهیت آن معلوم است که جسمیست صلب بدن حیوان که از آن صلب تر عضوی نیست

و از اعضای مفرده است و بدان استحکام بدن و مقصود از افعال توبه قیام و قعود و مشی و سایر حرکات با آسانی و باحسن وجوه مخلوق است و تمام

آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور است و عدد آن در بدن انسان بعدد حروف رحم است یعنی دو صد و چهل و هشت و بهترین آن استخوان

انسانست طبیعت آن و دوم سرد در اول و سوم خشک محرق آن و آخر سوم خشک افعال و خواص آن قابض و حابس مجفف

المرض الاس آشامیدن سابیده استخوان انسان جهت صرع مجرب و سحق بوسیده آن و ریختن آب مطبوخ استخوان بوسیده با سرکه بر سر حابس عاف

و سعوط بسیار نرم سوده آن و تعلیق نابی یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع و تعلیق استخوان پهلوی ضفدع یعنی کفتارچه جهت شقیقه جانب راست بر اعضای

راست و چپ بر جانب چپ الفم تعلیق ضرس آن بر اضراس عصار را الفداء و آشامیدن کهنه بالیده آن که بسیار نرم سوده باشد حابس اسهال و قاطع

نزف الدم و آشامیدن رنا و ساق کگاو و استخوان آنقدر ای مثقال با عصاره عصی الراعی جهت قطع نزف الدم و حبس بطن سحج المعاء و آشامیدن وزن دو درهم

استخوان کلب قالع البواسیر و مجرب الطحال و آشامیدن سوخته بالیده آن با سکنجبین جهت سپرز و بدستور سوده کعبین با سکنجبین الباه آشامیدن

کعب بقر با عسل جهت تهیج باه و استخوان بالیده انسان با عسل بدستور الرحم بر داشتن فتیله آن منقی رحم نماید و رطوبات سائله آنرا خشک گرداند

حموّ النار ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سوختگی آتش او جاع المفاصل و غیره آشامیدن آن با عسل جهت او جاع مفاصل و عرق النساء و غیره

بتخصیص و جلاء عظام القروح و الجروح و ذرور کهنه بوسیده آن جهت تجفیف رطوبات و التیام اعضای یابسه و عصبانیه باشند و کرم حصب

و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر ادمه دافع قروح و ملصق جراحات و مانند لوزه موی را ابتر و زائل سازد و ضماد با صبر اسقاط گرداند انجمی ...

استخوان میت انسان بتقسیم ساریه آن نداند جهت حمی ربع و آشامیدن استخوان کاسه سر انسان محرق و مسکن الم الزنیه طلای کعب خنزیر

جهت برص و طلای استخوان انسان کهنه بالیده با الشعیر جهت رفع آثار آبله و غیره و کهنه بالیده آن که در دیوارهای کهنه باشد با گلاب بزرین

اثر وارد و مقدار شربت آن تا دو مثقال المخواص گفته اند گذاشتن ضرس انسان با استخوان بال هدهد زیر سر نائم تا وقتیکه در زیر سر آن باشد

بیدار نشود و با خود داشتن ضرس آن مانع احتلام است و تعلیق دندان طفل اول که افتد و بر زمین نرسد و نقره گرفته باشد منع آبستنی است

تعلیق دندان تماح بر جانب راست باعث تقویت بر جماع است و تعلیق استخوان ساق و بال خروس میباشد و وطرف آن سوراخ است

جهت منع اعیا و تعلیق است آن برای حمی ائمه و تعلیق کعب ابن عرس که در زندگی آن برآورده باشند بر زن باعث آنست که حمل نگیرد

و تعلیق نابی کلی که انسان را گزیده باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک نشدن سگ دیوانه بصاحب آن و نفع یاد نکردن آن و تعلیق ناب کلب بر کسیکه در خواب

حرف زند بر طفل باعث سرعت باسانی بر آمدن دندان ادنی و جمع جهت رفع بر قان و دفن کردن کله انسان میت در برج کبوتران باعث کثرت

الشانست و گویند چون استخوان ناب یعنی دندان نیش سگ و گربه را در میان جامه انداز کند ایشان نمانند باعث خصومت ایشان گردد و چون استخوان سگ یا بجای استخوان انسان که شکست و برطرف شده باشد گذارند التیام یابد و افعال و خواص استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن حیوان ذکر یافت و بیاید انشاء الله تعالی **فصل العین المهملة مع الفاء عفص** بفتحه عین و سکون فا و صاد مهمله بفارسی مازو و بهندی ماز و پهل نامند ماهیت آن گویند ثمر درخت بلوط است زیرا که درخت بلوط یکسال بلوط ثمر آورد و یکسال مازو و در بلوط ذکر یافت و نیز گویند ثمره درختیست بسیار شبیه به بلوط افشا نداین اصح باشد زیرا که بلوط مخصوص بسرد سیرست و مازو در بلاد هند که گرم سیر است نیز میشود و بهتر و مختار آن بزرگ و خام سبز صلب سنگین سوراخ آنست و آنچه سبک و نارسیده و بخلاف اوصاف مذکوره است ضعیف و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن سرد در اول خشک در دوم و نیز در دوم و در سوم خشک گفته اند با جواهر ارضی بسیار بارد و شدید القبض **افعال و خواص** آن حابس سیلان رطوبات لرأس و نافع لقروح آن قاطع رعاف العین اکتحال آنجهة دمعه و سلاق و جرب الاذن قطور آن با آب بقلة الحمقا و در گوش خون و چرک جاری زان با زهار دالفم سنون و ذرور آن بر دهان زدن و بن آن و مضمضه بمطبوخ خصوصاً با سرکه جهة تقویت دندان و لثه و جلب رطوبات فاسده از زبان و لثه و قلاع دهان و منع سیلان رطوبات از دهان و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده را بآن مفید و مانع تأکل آن اعضاء القعن ضماد سائیده آن با آب جهة قروح امعا و اسهال مزمن و سیلان حیض و رطوبات رحم و تجفیف آن و بهستو خوردن آن با غذیه و ضماد نیم‌کوب آن در آب جهة اورام مقعد و بروز آن و بروز ناف اطفال خصوصاً با سرکه القروح والجروح والاورام و غیر با طلاء سائیده آن با سرکه جهة قوبا و بادخورده در ابتدا و داء الثعلب و کلف و بهق و نمش و ذرور مسحوق آن بر لحم زائد باعث ضمور و لاغری و تحلیل آن خصوص محرق آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و اکله است نیز خصوصاً مطبوخ آن با سرکه یا شراب ذرور و طلاء نیز جهة جبر و کسر مفید الزینة اغتسال موی با آب مطبوخ یا نقوع آن سیاه کننده موی است و سیاه کننده مداد و استخوان و طلاء آن حابس عرق و رافع بدبوئی آن و محرق آن در زینت جهة سیاه کردن موی نیکو خضاب بست که بعد بریان کردن در هیئت آنرا شفف نموده سوده بکار برند مضر سینه و حلق مصلح آن کتیرا و صمغ عربی و یا بیضه نیمبرشت خوردن مقدار شربت یکمثقال بدل آن پوست انار و جفت بلوط و ثمرة الطرفا و بلیله زرد است بوزن آن و دستور احراق آن آنست که بر روی آهک بسوزانند با ظرف سفالی بر آتش بگذارند و در آن ظرف بریان کنند و در شراب خاموش نمایند و یا در سرکه و نمک و قبض و تجفیف و لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق خصوص طفی آن در شراب قابض و با سرکه و نمک برای حبس دم و تجفیف قروح و تحلیل اورام این نفع از غیر محرق آنست **فصل العین مع القاف عقاب** بضم عین و فتحه قاف و الف و با موحده بفارسی آله و بهندی کیده و بترکی قراقوش نامند و باصطلاح اکسیریان اسم نوشادر است ماهیت آن طائریست معروف بزرگ جثه سیاه رنگ و از جملهٔ جوارح طیور و سباع آنها است طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** لحم آن یعنی صلب بی الکیموس جهة ابرده ریاح و رطوبت نافع قرقریست بگوشت گاو است العین اکتحال زهره آنجهة ابتدای نزول آب بچشم و حدت بصر و تقویت آن و رفع غشاوه و قروح آن الاورام طلاء خون آنجهة تحلیل اورام الزینة سرگین آن جالی طلاء آنجهة رفع کلف و جوشش خشاء و تحلیل خنازیر و نحو آنجهة اختناق رحم نافع است **عقرب** بفتحه عین و سکون قاف و فتحه را مهمله و با موحده فتح عربیست بفارسی کژدم و بهندی بچهو و بفرانکی اسکوربی نامند و باصطلاح اکسیریان مراد از کبریت است ماهیت آن از هوام و ذوات سموم است اقسام و الوان میباشد بعضی در حرکت دنباله خود را بلند دارد و بعضی بر زمین کشیده و نه و اینها اکثر جرارت و بعضی بیضه قوی تر و مهلکست و بعضی ضعیف و اکثر الوجه و بعضی که بمردم نزدیک و سکنای آنها بود و بعضی عقرب طیاره و دو بعضی زرد و بعضی سیاه و آن زبون

خصوص سیاه زعفرانی و بزرگ آن و بخصیص سیاه بر دانند و گفته اند عقرب جراره و بعض مواضع دیگر نیز بسیار با سمیت است بلکه گفته اند بمجرد دیدن
بریدن هلاک میگردانند گویند اگر بیخ خود را بر سنگ زند آنرا مفتت میگرداند چنانچه منتفضی آن را بر ریسمان بسته بر روی سنگ بست هر جا که نیش خود را بر آن سنگ
میزد پاره پاره از آن سنگ جدا میگشت و لهذا برای تفتیت حصاة مجرب دانسته اند بتجربه رسیده که چون جرمهای آنرا بیده را اندک آب باشند بر گرد هم
بنجیند خصوصا در تابستان عقرب بسیار در میان آنها تکون می یابد و بعضی گفته که چون کاهو را کوبیده دفن کنند در زمین دو سه روز عقرب تولد
کند و بعضی گفته که چون شاخه کنگره را در میان دو خشت آب پدیده بگذارند عقرب تولد کند و گذاشتن عقرب بر غیر موضع عصب لسع فالج مجرب دانسته اند
طبیعت آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** الامراض الراس طلای روغن آن جهت فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها
العین اکتحال خاکستر آن با فلفل و زنجبیل و ادویه حاره مناسبه جهت رفع بیاض و ناخنه چشم انسان و غیر آن و محرق آن با سرگین موش بقدر
مضعف وزن آن جهت تقویت بصر و حدت و جلا و غشاوه الصدر آشامیدن برشته آن جهت سرفه بارده کهنه قرحه آلات بول آشامیدن محرق آن
با ادویه مناسبه جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول بتنهایی و جهت رفع قولنج خواه حادث بالذات و خواه بمشارکت گرده البرص و البهق
و الکلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و چون عقرب را با زرنیخ خشک کرده سوده بار که برشته بر برص ماده زایل کنند آن باذن الله تعالی
و جهت بهق و کلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و چون عقرب را در زیت بسوزانند و بر قروح خبیثه و عقر الاقبال بمالند و بر لای آن سفوف عقرب
محرق بپاشند سودمند بود و تدهین داء الثعلب آن نیز زایل کند و آن در روئیدن موی آن البواسیر طلای آن جهت استسقا و داء البواسیر
ادمان ببول آن السموم چون زنده آنرا شق کنند و بر موضع گزیده بندند عقرب جهت سمیت گزیده و خوردن برشته آن جهت رفع سمیت آن
نیز مفید الباه تدهین آن جهت تقویت باه موثر گفته اند و چون یک عدد عقرب را در آخر ماه که سه روز یا چهار روز مانده باشد گرفته در شیشه کنند و آن شیشه
بستم و سر آنرا محکم ببندند و آفتاب چند روز بگذارند تا قوت آن تمام در روغن آید تدهین آن جهت فالج و وجع ظهر و ثقل لسان و قطع دایه البواسیر و گفته اند
اگر زیاده باشد اعداد عقرب یا ده تا صد بحسب آن روغن بازای هر عددی باید که ده درم زیت باشد و چهل روز در آفتاب گذارند و تدهین آن جهت تفتیت
حصاة مجرب گفته اند تعلیق عقرب خشک بر کسی که محل آن نماند باعث نفع آن از استسقا مقدار شربت رماد آن نیم درم تا یک مثقال مضر به مصلح آن
ما الشعیر و آشامیدن آب بار تا بیست مثقال و چون عقرب کسی را بگزد موضع لسع آن ورم کند و صلیب گردد و ملسوع در بیل خود و دهد تحلیل
یابد گاه گاه سرد گردد و گاه گرم و کرب و اضطراب و ضعف دل بود و عرق سرد و ستر خاء اعضا لرزه و اختلاط عقل و اختلاج لبها و فواق و شدت عارض گردد
و لعقی چیزی از حلق برآید در پیچ و تشنج او بهم رسد و رنگ متغیر گردد و زبان او سطبر گردد و وز ملامها بر هم آید غشی در او طاری گردد و اعضا سرد و سست
گردد و قضیب او ورم کند و مقعد او برآید در این هنگام معالجه بر بدنبود و بالجمله علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اگر ممکن باشد بقوت تمام و مانند آن گزیده و مقر لکتان
و کبریت زرد و علک البطم را کوبیده بر روغن زیتون برشته بر آن موضع گزارند و چند بید ستر و فرفیون و مرزنجوش و طفل و راز یا سرکه بر آن موضع بقوت تمام بمالند و با نمک
بمالند و یا بکم و تریاق فاروق و تریاق اربعه و تریاق الفقار سیر بخورانند و سیر را نیز ضماد نمایند و جدوار را بر آن بمالند و افتیمون را نیز استعمال نمایند
مقیسه و خصوصا گردش و اگر عقرب سکیا گزیده است باید بگیرند و بکوبند و بر موضع نهش آن ببندند و دفع سمیت آن نماید و آهک و برگ توت اگر نیز بر آن
زینت برشته بر محل زخم آن نیز جگر آهک و زرده تخم مرغ با هم آمیخته بر زخم درد آنرا ساکن گرداند و یا قلا کوفته بر روی تا دا بسر برشته فی الحال درد آنرا ساکن کند و اگر کرده
را در روغن بجوشانند و بپالایند و آن روغن را بر موضع گزیدگی آن بمالند در د ساکن گردد و اگر با عسل آن روغن بیامیزند چون کود کان ملوریز براید نیم درم
از آن بمالم و بمالند اگر ده درهم گرم او را بگزد در دل کند و اگر چرک گوش خنزیر را بر موضع گزیدگی عقرب بمالند در د ساکن کند اگر پشم را بسر کرم حل نمایند و بر زخم گزیده
بمالند همین عمل کند و اگر زد و را بگیرند با نمک سوده در روغن چراغ گرم داخل کنند و بر زخم گرم گذارند همین عمل کند و اگر تاک را بکوبند و بر موضع بسیع گذارند
درد ساکن شود و اگر مغز خربزه و انجیر گوفته بر زخم آن بمالند نیز سودمند بود و المفتتاح شامیه مفلوج مسکن وجع است و موئیس اشکم شکافته گرم گرم بر آن ضماد نمایند

و تخم نوبچه را پخته ضماد نمایند بسبع کرده داشتن وزن او نیز طویل و مدحریج در قطر شقون اجزا آمده و باعسل معجون یافته بمقدار چهار دانگ
خورانند نقلست که شخصی فالج داشت که قادر بر قیام و قعود نبود از اتفاقات عقرب او را گزید و بعد از آن بسیار حرارت بهم رسانید و از فالج او زایل گشت اطبا
با هر گفتند اگر بار دیگر او را بگزد هلاک خواهد شد و این نقل بتفصیل در کتاب رجح بعد شدت سطورست و تریاق و دافع سمیت عقرب جراره
خوردن روغن گاو و با گوسفند و سنجید گرم کرده بسیار گرم خوشتن است و صفع لسع آنست مکرر بر گذاشتن و لعوق کشیدن و داغ
کردن آهن و پیش قصد مو ماتن و در بوب قوا کرعا مضمض مضوص سبب شش و سوق آب سرد و قطر شقوق در کاسنی و سکنات
حدث المشیمه و ماء القرع و الجیار قرص کافور و امثال آنها ازخون و تریاق عسکری و تریاق سمنار و شقوق و نشاسته برگ سیب
ترش و کشنیز و سبک اجزای متساوی و سه کف تنها بخورند مفید است و هر مرضی که حادث گردد از ان بعلاج آن پردازند و سوا حراق
و دهن معجون آن و فرا بادین کبیر ذکر یافت عقرب بحری بهندی بچهلی و بفرنگی سکورپیون نامند ماهیت آن نوعی از ماهی جثه
کوچک دارد سر آن بزرگ و خارهای سفید بر آن رسته که نیش آنست گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم افعال و خواص آن مرض
عین اکتحال بمره آن مجرب زوال آب و خیالات و جلای غشاوه و تقویت بصر و سحوق اکتحال محرق آن مجرب زوال آب و غشاوه و بیاض قرحه چشم
زوال ثعلب و داء الثعلب مفید عقیق بفتح عین و سکون قاف آنها که عربی عقیق مینامند و اصفهان علاجاره نامند
ماهیت آن از جواهر معروفه است و اکثر اطبا و حکیم نوشته اند که طبیعت آن گرم و خشک است افعال و خواص آن خوردن آن
داخل معجون و مفرح ... تقویت دل و اکتحال آن جالی غشاوه و قروح عین ... مجرب زوال آنچه ذکر شد
عین و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف ماهیت آن سنگیست معروف ... و ساحل بحر
نیز گفته اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و گفته اند عرق سیاه یمنی و غیر آن است که یمنی صلب باشد و الوان بسیار میباشد
سرخ و زرد و سفید و سیاه و هر یک رنگین و هم رنگ سرخ و جگری و صاف و شفاف و ناصاف ... و بهترین انواع سرخ شفاف
برآوردن از معدن گرم باشد قطعهای آن شفاف بهم آنرا جدا کرده ... رنگ آن
و اسمی که بلند باشد تا بگوش در آن چوبهای سفید و دیگر تا سفید آب کند و قطعهای عقیق بر آن چوبها چسبانند
بسته بر آن آتش ملایم برافروزند که بخارات گرم بدانها برسد و کسانیکه این عمل میکنند ... تا آنزمان طبخ رنگین میگردد
بیرون آورده تراشیده صیقل نمایند بهتر ... ازانها بسیار رنگین صاف و شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب مستعمل
انگشتری و غیر آن بسیار سرخ شفاف ... انقسام است پس زرد ... در بعضی شبیه ... کوهی باشد ... ماتنه
دو طبقه است هر یک ... که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد ... دو یکرنگ
بریده باشند که خطوط آن در سطح بالای ... باشد آنرا ... گویند ... باغوری نامند و این نوع صلب ... واکثر
نگینهای آن ازین نوع میسازند طبیعت آن در دوم سرد و خشک محرق آن لطیف بسبب حرارت و خشکی آن غالب افعال و خواص آن در
احادیث شریفه فضیلت خواص آن بسیار وارد و آشامیدن و دوانگشت مسحوق آن تنهائی و یا با شربت سیب تقویت دل و رفع خفقان
... و با ادویه مناسب ... حبس دم خصوص دم حیض که بسیج ... و با ادویه مناسبه مقوی ... و طحال و با ادویه ...
جهت تفتیت حصاة اکتحال آن تنهائی و یا با اکتحال جهت تقویت بصر و نیکوئی اشفار سنون محرق آن تنهائی و یا با مروارید جهت تقویت ان
متحرکه و منع خون رفتن از بن دندان و جلای چرک آن الخواص تعلیق آن جهت تسکین جدت تقلیب ... عقیق که برنگ آب
گوشت باشد جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصا برای حیض جاری ... انگشتری آن ... خفقان و باعث ...

قطع عسرم واستجابت دعوات وامن از دردسینه وگویند چون عقیق با مشک و کافور و روغن زیت بسایند و بر زگ و موی خود بمالند فرزند سلاطین و حکام نزد ایشان عزیز و گرامی گردند و محبوب همه خلایق باشند بشرطیکه فیروزه را اقبال نیکو دارند مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن نیم درم بدل آن بسد

فصل العین مع الکاف

عکبر بفتح عین وسکون کاف وفتح با موحده و را مهمله بفارسی بره موم نامند ماهیت آن چیزیست شبیه بموم با اندک عسل آمیخته و غیر آن هم میباشد که مجتمع میگردد در خانه زنبور عسل و در سالهای خشک کم یافت میشود و گویند چیزیست که زنبور عسل از آن میسازد و از آن خانهای خود را بند میکند و بغدادی گفته که اکثر مردم غلط کرده اند و گویند که عکبر چیزیست که زنبور عسل از شکوفه ها جمع میسازد و خانه ها را بآن میسازد پس از آن عسل را در آن جمع نماید طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسبب قوت حرارت خوردن آن نشاید ضماد آن با روغن گل و زیت قوی زمینا و ریگدان مفید برای آنکه حادث قوی است و رجوع و کسر استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و جهت آن نافع است و همچنین مسببات آن از موم و آن جهت بسیار نافع و بمحل آن شربت بار دوم و حمول آن قاطع حیض و مخرج جنین مقدار شربت آن یک مثقال که باده مثقال نبات و عسل شربت نموده بنوشند و صاحب اختیارات بدیعی گفته که عکبر چیزیست که اصل بوده عسل شیرازی آنرا دار و خوانند و تلوّثه گویند مؤلف گوید نحل از برای خوراک خود و بچگان خود می آورد و مجموع گلها و آن الوان میباشد زرد و سرخ و سفید و سبز و بغایت تلخ بود اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند **علیقیون** بکسر عین و کاف در ادویه ماهیت آن نقل کرده که چیزیست که در طب باطبا مخصوص بقتل و با آن است که از امور قریبه از معنی صادق آنست و در بعضی امور طبیعی شیفته انسان و حکم اوست که راجع بطبع و خواص است لیکن مستعمل نیست مگر در ضماد و تنقیه و لطوخات طبیعت آن **عکرزیت** گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن حون و ظرف که بر موضع نهند تا غلیظ گردد مانند عسل و رافع مانند مقعد ملک بهتر از السنة الغم چون با آب خورده بلیج دهند تا غلیظ گردد و بروز داران خوردن ببالا تمام نماید با سایر ادعیه داخل او ریده میشود واجزای است کحال بدانچه نزول آب در چشم و پشت و عکر من سوس نفاع استعمال کنند و آنچه قوت معقد و جمهور ضماد آن محلل ریاح شدیده و طلا و جلاء و غیره طلاء و ضماد تازه غیرسطحی آنچه عرق النسا و نقرس و وجع مفاصل نافع و بکلی جر مصر را نافع آنچه مذکور شد و میگرد و انشاء الله تعالی **عکبر** بضم عین و سکون کاف وفتح با ء مهمله و با موحده ماهیت آن نوعی از حشیش است که آن را اکل مینمایند و از آن مستطیر چون بیان کار شد لیکن گردد و با قهوه مشغول میکنند **افعال و خواص** آن نباتیست مقوی باه است و سایر خواص آن مذکور شد **عکنه** بفتح عین و سکون کاف وفتح نون و با اسم لغت بربری است که نوعی از نبات است طبیعت آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** محلل و ملطف و مقوی باه و مدر بول و حیض است سجدا بسرخی آن بسیار یافت نشود بر رنگ آن زایل نگردد و زمان بسیار حمود مستعمل و از جهت سرخی رنگ نشار

فصل العین مع اللام

علس بفتح عین و لام و سین مهمله بفارسی گندم مکه نامند و طعام اهل صنعا است ماهیت آن حقیقت از حبوب شبیه بگندم و جو است طبیعت آن سرد و تر در دوم و بعضی آن زیاده از گندم و گرم تر از جو **افعال و خواص** آن چون در آب طبخ دهند و آب آن صاف نموده بسرخی بنوشند رفع حرارت کند و **علق** بفتح عین و لام و قاف لغت عربیست نفاثر بود و لوجه دیگر سلوک که نبات چون بالیدن مانند ماهیت آن کرمیست در نهرها و غدیرها و در آب ها و انهار و تلطیف و شقن و طلب بسیار باشد و الوان آن میباشد از چند نوع و انواع ما از سرها و آب شیرین و بالکن و الطحلب متغیر هم بسر در رنگ آن سیاه کم نافع است و در کوچکی و بزرگی آن سیاه و در همه مقام آن زرد باشد و لیکن ... و در پشت آن دو خط سبز و بادشاه مذکوره تا بنابت و انچه سیاه و بزرگ باشد و استعمال بسیار کردن آن نشاید طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن لعوق خشک کرده

با عسل محلل خناق و مفتت حصاة و ضماد و سحوق آن با صبر مجفف داءالثعلب و اسیر طلاء آن جالی آثار و طلاء محرق آن در روغن زیتون نقیف بنایت منظم و مقوی آن و ضماد سوخته آن در روغن زیتون بدستور منظم و مقوی آلت و ضماد سوخته نوع کوچک آن با سرکه یا آب نبات مانع روئیدن موی زائد است که در اجفان روئیده و کنده باشد و قطور آن با روغن بنفشه جهت حرقة البول و قرحه مثانه مجرب گفته اند و چون پانزده عدد زلوی بزرگ زنده را با بیست مثقال حراطین شسته خشک کرده در روغن کنجد تازه خالص هفت ایام آفتاب دهند خوب بجوشانیده صاف کرده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت قضیب و حوالی آن بمالند تقویت آن بسیار بخشد و نفوذ نماید و چون بر خصیه و دیگر اعضا نزول کرده و کهنه و صلب شده باشد چند روز متوالی گرم کرده بمالند زائل سازد و مجرب است و چون نوع اعلا آنرا بر مواضع خون فاسد و ریانها باشد مانند سعفه و قروح خبیثه و قوبا و شور و ریه و مواضع ضعیفه و صغیره مانند اجفان و سوراخهای چشم و رخسارها و یا اطفال و نازکان ضعیف البنیه که نخواهند حجامت نمایند انتیا تراجحا و خون فاسد را جذب نماید بسهولت و لیکن باید که بدن ممتلی نباشد یا که نقی از اخلاط فاسده باشد و بعد از آن از استعمال آب سرد و هوای سرد و جمیع غذاها اجتناب نمایند و اگر نقی نمایند یعنی ورم و درد عضو که چسبانیده اند باقی بماند خون فاسدی که در عضو مانده است بکشد بدستور و اما باید که در ریختن آن رزد و انزال نیش کمتر باشد مثلاً اگر در روز نیش ده عدد درکو چسبانیده اند در روز دوم پنج یا سه عدد بچسبانند و باید که ملاحظه حفظ قوت نمایند و آنقدر خون بکشد که ضعف آورد و بهتر آنست که زلو را قبل از چسبانیدن زمانی نگون بدارند که آنچه خورده دفع کند و قوت نماید و عضو محل را چیدن بمالند که سرخ گردد و اگر ممکن باشد نیش را بخراشند تا چون بعد از پر شدن آن از خون لو زا از عضو بزور جدا نکشند بلکه بگذارند تا پر از خون شده و سیر گشته خود بخود جدا گردد و یا اندکی خاکستر و نمک و من آن بپاشند یا اندکی پیاز زا بر دهن آن رسانند که خود بخود جدا گردد و بیش موضع دهن آنرا بعد ازان با پارچه کرباس نازک بهم پاک نمایند تا خون بند گردد و بسیار آید و بند نگردد و آن زمان باید خاکستر و یا ادویه قابضه ببندند و اگر آن موضع بسبب ریختن آب هوا ورم کند و خارش بسیار نماید آن موضع را با برادهٔ چوب کوفته بیخته در خرقه بسته بمالند و یا با آب بسیار گرم کرده نمک ضماد نمایند و از آب هوای سرد محفوظ دارند و چون بعد از جدا شدن قدری نمک دهن آن بلو باشند جمیع خون را قی کرده دفع نماید و بمیرد و اگر احیانا نا آب بلو در زنو شده در گلو بماند بدبیر اخراج آن آنست که غرغره با سرکه و نمک نمایند تا بر آید علک بکسر عین و سکون لام و کاف اسم صمغ است که قابل مضغ باشد و از هر نباشد مانند سندروس و مصطکی و امثال اینها علک البطم بکسر عین و سکون لام و کاف و الف و لام و ضم با و سکون طا و میم بلغت عربی و عرو باحسنها قندرو ن میت آن صمغ درخت حبة الخضرا است آنرا افلفون نامند و طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملطف و مقوی و مدر بول و منقی اوساخ و باتفاق حکماء یونان در جمیع افعال بهتر از مصطکی است اعضاء الدماغ و الحلق و المعده جاذب و جالب رطوبات بلغمی از دماغ و تنقیه آن و حلق و اعضاء الصدر تقویت معده و تحلیل رطوبات آن مفید اعضاء النفس و القلب یک درم و ثلث یا دو واوقیه نیم گرده ... مقطع ... آنرا در وقت خواب بخورند جهت سرفه رطوبی و خفقان بعید العرق و المجروح و غیر ... با عسل جهت قرحهای باطنی و باسور و بواسیر و در زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت کسر اعضا و رفع امتداد و روئیدن گوشت در زخمها ... آنچه است ... مرهم ... اعضاء سرد و اعضا و شقاق ... عضو ... یا ... تجربه مجرب ... تحلیل ... قوت ... مصلح آن سکنجبین و گویند مضر عصب مصلح آن عسل ... علک الانباط بفتح الف و سکون نون و فتحه با موحده و الف و طا مهمله علک البطم است و اسحق بن عمران گوید ... آن سفید مایل به زردی است علیق بفتح عین و کسر لام مشدده و سکون یا مثناة تحتانیه و قاف بیونانی باطس و بلاطینی ... و بترکی بگوینکان نامند ماهیت آن دو نوع است

حلیله و غیر حلیله حلیله آنرا بلاطینی سارسا پوره نامند و آن نباتیست خاردار و برگ آن گل شبیه بگل بیخ و ثمر آن در شکل و طعم مانند توت سیاه نارنگ مدور بسیار طبیعت مرکب القوی سردی خشکی بر آن غالب و در چهارم افعال و خواص جمیع اجزای آن مجفف و مبرد و رادع و حابس نفث الدم و ترشح الدم و سیلان رحم و مقوی احشا الراس ضماد برگ آنجه تنها سرد و بر آمدگی صدمه العین عصاره برگ و ساق تازه مسحوق آن با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره بارده چشم و خصوصاً قرحه و ورم و ناخنه و ورم و بر آمدگی آن القا نمودن برگ آنجه قروح لثه و آشامیدن آن قلاع و بلوی و بان و جراحات تازه آن و هم چنین خاییدن ثمر رسیده آن اعضا الغذا و النقص آشامیدن آنچه برگ و ساق تازه آن با اندک صمغ عربی جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال و فضلات و بواسیر و آشامیدن آن بطبیخ برگ و ثمر آن بالقلاب صعین حیض مانع حمل و آشامیدن گل آن نیز حابس اسهال و ضماد برگ آن مقوی معده و بواسیر اکثر از آن حاری باشد بفید و بهتر عصاره برگ آن که در سایه خشک کرده باشد و شرط نیکوی عصاره آنست با بقای قوت و ثمر آن قابض تر از سایر اجزای آن و آشامیدن آن [illegible] است و بیخ آن با قوت لیف جوهر لطیف حار آشامیدن آن مفتت حصاة کلیه است الاورام و القروح ضماد برگ آن محلل اورام و رفع کننده بلاهت و مانع از دیاد اکله و نمله و ساعیه و طلای عصاره ثمر تازه آنجه تجفیف قروح رطبه و منع سیلان چرک و رطوبات از آن و گل نیز از این خاصیت ضماد برگ و شاخهای نازک تازه آنجه تسریح خنازیر و راسقا نافع الزینه طبیخ برگ و ثمر آن سیاه کننده مو و نیکو خضاب است گویند هر که ملازمت نماید بعسل قبل از طعام و بعد از هر مرتبه که بحمام برود موی آن سیاه گردد السموم جهت دفع سمیت حیوانات گزنده از طلی نامند و آنرا مار البیت که شاخدار است مفید مفسرگرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن عصاره و گل سه درم و علیق جلی را بلاطینی سارسا ریلا نامند و این کم خار و خارهای آن باریکتر شبیه بشیرین و ساقهای این سفید و ثمر این مایل بسیدی مانند گل [illegible] در افعال مانند علیق و شکوفه آن محلل است و این قول نقل گفته که حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آتش از این شجر دیده لهذا گویند از درخت عناب علیق الکلب و انرا علیق القدس و نسرین گویند گل و برگ بلبو و گل آنرا بهندی سرگل خوانند و بعربی ورد الیاسمین و نسرین ابیض و مونگلی طبیعت آن باشد بیاراده افعال و خواص آن قریب به علیق و [illegible] و زیرک های آس و خار آن قاطع آن حلیله و خاریست گل آن سفید و ثمرش مانند زیتون و سبز طولانی و چون پخته گردد سرخ شود و در جوف آن چیزی مانند پشم بود مستعمل ثمر آن است که پشم آنرا از جوف پاک کرده باشند و اگر خورده شود پشم چون آن مکاریست [illegible] افعال و خواص آن با آشامیدن طبیخ پوست ثمر آن بغایت قابض طبع و اولی آنکه با سرد و خورده قابض و خفیف جهت اسهال و قوی معده و ضعف معده و فرحه و نفث الدم سینه مفید گفته اند پشم آن جرب آورده است بدل آن شکوفه آن است

فصل العین مع النون عناب بغیم عین مهمله و نون مشدده و الف و بای موحده بلاطینی زیزیفس و بهندی [illegible] و انرا زیتون در لغت بربری اندک حکیم مود طولانی تر از بر که آن سرخ گردد ترش و سبز و بعضی سرخ رنگ و طعم آن ملایم شیرین تر شود اندکی آن مزه را چون [illegible] بادنجان ... [illegible] آنست که شیرین بغوره آن گم باشد و بعضی گفته اند که فی الحلاوه شبیه بنمر است و شعبه از آن باریک لیفه پیدا شده ... [illegible] زیاده و در نفوذ بهتر از آنست و قوت قوت آن تا ده سال باقیست طبیعت تازه آن معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی بارد در اول و معتدل در یبوست و رطوبت قلیلی گفته **افعال و خواص** آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صدر و اشاد مستعمل اخلاط رقیقه و رافع خشونت سینه و حلق و صوت مانع از حرارت ... مصلح صدر و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهابات و تشنگی تب خون گرمی و دفع جگر و گرده و مثانه امراض متعدده و لذع اعماء معده و فساد مزاج جگر العین طلا ساییده آن به تنهایی یا با صمغ آن مسکن التهاب و درد و ورم حاره چشم اعضاء الصدر آشامیدن آنجه امراض صدریه و ربو مانند سرفه و هیچ صدر و خشونت سینه و حلق و غیره به تنهایی یا ادویه مناسب و خشک آن از برای امراض صدریه بهتر از ترو تازه آنست اعضاء الغذا آشامیدن آن لذاغ از زیادتی المعده و ... [illegible]

نده و مولد خلط محمود و اندک لزج و ملین احشا و مسهل اخلاط رقیقه و نضج و مسکن التهاب معده و تشنگی و حرارت جگر و خون و اصلاح فساد
معده و امراض مقعده خصوص رسیده و نیم خشک آن و نمیرس آن حابس بطن و آشامیدن سائیده آن با دانه جهت قرحه امعا و یادانه آن
مند سویق با آب سرد جهت حبس بطن و رفع اسهال مفید اعضاء النفس گفته اند که جهت امراض کبد و گرده و مثانه نافع است الادویه
غیره آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن در عرق اسپی یا سکنجبین جهت تشنگی و حصبه و جدری صفراوی و تسکین حدت صفراوی و با سکنجبین جهت تسکین
دو بدستور هرگاه سرفه نباشد الا با آب و یا با عرق نیلوفر و با بیدمشک و گاوزبان و امثال اینها با خیه و بدستور آشامیدن آن با آب عدس مطبوخ با قشر
آشامیدن نقوع آن در گلاب و شکر جهت اکثر امراض مذکوره سوای سرفه جهت دفع ضرر شراب و در وبایات نافع مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و بدل آن
پستان مضر معده بارد رطب و نفاخ خصوص اکثار آن مصلح آن شکر و مویز طائفی و گلاب و قلیل نعنع و صعتر یا مصلح آن عسل و ادویه حاره و چون بر
مرا با آب طبخ دهند و صاف کرده هر روز غیر طل یا قدری شکر یا شامند تا یک هفته متوالی جهت خارش بدن مجرب است و برگ خشک آن نرم کوبیده بیخته
جهت رفع اکال و قروح خبیثه خواه در دهان باشد و یا در عضو دیگر بهترین دوائیست خصوصاً آنکه اول عسل بر آن عضو بمالند و بالای آن پاشند و چون پوست
خشک آنرا نرم بسایند و بتنهائی و یا بوزن آن سفیداب ممزوج کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب و جدید است آشامیدن شیره
چوب آن جهت رفع سحج و حکه و ضماد آن جهت جبر کسر اعضا و شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و مضغ آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت دفع امراض فم
نافع یا ضرر آن جهت قوبا و خائیدن برگ تازه آن باعث خشونت و تجبی زبان و عدم ادراک طعم ادویه بشیع کریه الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلات
ادویه بشعه آنرا مضغ مینمایند و شیخ الرئیس در ادویه مفرده قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم من در بین لفیفه در حفظ صحت موجوده وقت دادن و ادویه مقوی
و غیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گاه نافع و تا یاد اینجا صیت سبب آن خون را باشد و کسیکه آنرا صاف کنند و فاعل و الله اعلم که توجیه
من بآن نیست از اغذیه بسیار قلیل است و نوشته که قول که جالینوس بسیار صواب و نیکوست و پسندیده و سکنجبین عنصلی و شراب نمود و مطبوخ
و نقوع آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و در حدیث وارد است که **العناب یذهب بالحمی و الکرم یجلی القلب عنب**
بکسر عین و فتح نون و باء موحده لغت عربیست بفارسی انگور و ترکی اوزم ... و بهندی داکه نامند ماهیت آن ثمر ... معروف که از درخت تاک که بزمین نایم ... سرد
دشتی میباشد و ... آنرا انواع و اقسام بسیار است بهترین آن سفید رسیده شیرین شاداب بزرگ و نازک که پوست آن رقیق و تخم آن رقیق ... تخم آن کوچک ... و انتها
آن در مقدار تساوی باشند و در هم طپیده و ... نباشد و خوشه آن باریک نباشد ... هاجی ... یا باد کشته که ... تا مندیس
انواع رنگین و کشمشی بسیار شیرین لطیف است **طبیعت** آن باختلاف مختلف است و انواع کثیره ... رسیده آن در آخر اول گرم و تر
بسیار شیرین آنرا تا دوم گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی منضج و سریع الانحدار کثیر الغذا و بهترین میوه هاست و در غذائیت ...
خون صالح و معتدل ... غلیظ ... مصفی خون و دافع سوداء ... احتراقیه مصلح حال ... بدن و زیاده کننده ... و آن تخم آنرا
خورده و پوست آنرا بیندازند مضر معده رطبه ... و مولد ریاح و ... زیره و رازیانه مضر سده جگر و طحال و قولنج ریحی و گرده مصلح آن تخم
کرفس و ملین طبع ... تشنگی و مصلح آن سکنجبین ... آب سرد بالای انگور ... آن مورث استسقا و ... عرض ... باید که ...
چیدن فی الفور تناول ننمایند بلکه از آنکه یک دو روز مانده باشد بخورند و بعد از طعام که طعام اول انهضام یافته باشد و انگور تازه نفاخ و ملین و انگور
اندک قشر آن ... کثیر الغذا تر از ... نفع آن کمتر و مقوی بدن و ... زیاده کننده ... و جهت ... و صاحبان حمی ...
... نافع و آب انگور ... سریع النفوذ ... اعضا و جهت امراض ... و باید که آب آنرا ... و پوست آنرا بیندازند ... و مویز ...
طالعی آن ... معده و کبد و کرده . و مثانه و انگور ... با شیر ... مویز با تخم خوردن جهت ادجاع معده و امعاء و گرده و
مثانه بهتر ... انگور که ... آب ... آنرا با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده و یا در آفتاب پرورده باشند نهایت مسخن و محلل و ملین

جلد است و دانهٔ آن در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و حابس ریاح بطن و ممسک ثفل یعنی خصوص دانهٔ انگور یکه از خم سرکه برآورده یکدیگر یا کرده آن
قبض آن زیاده و مضر شانه و گرده و پوست آن سرد و خشک و دیر و ثقیل بسیار بطی الانحدار و مولد ریاح و نفخ و قرقر آنچه جلا جلد و تخفیف رطوبات
چشم و اکثر قروح و در بهر عضو که باشد مفید و انگور نارس عوره و عفص سرد و با قوت قابضه کثیفه و در حدیث آمده است که شکی نوح الی الله تعالی
الغم فاوحی الله الیه ان یاکل العنب فانه تذهب الغم و در حدیث دیگر وارد است که حبیب الی من الفاکهة العنب و البطیخ و در طور خوردن انگور
وارد است که اکل العنب حبة حبة اهنأ و اسرع هضماً و عادهٔ آن بسبب صنعت تابش آفتاب خوب و سیده شیرین میگردد و صنف
میباشند سفید و سرخ و سرخ آنرا در بغداد حبلی نامند و این شیرین کمی و با عفوصت و بسیار غلیظ و بطی النزول از معده و نفاخ و اخیا نا سبب
که دارد و مقوی معده است و سفید آن لطیف و سریع النزول تر از آن و ظاکستر چوب آن مفتت حصاة و محلل اورام بارده بهیئه و خوره و شقاقق و
بواسیر و شرب آن و ضماد و جرابش حصرم و خل و دبس و دو مین عقید آن و ماء الکرم و شراب حصرم و شراب عنب و شراب ریحانی و میفختج در قرابادین ذکر یافته

عنب الثعلب بفتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و باء موحده و آنرا فنا و ریرو ق ثلثان و ذ نبیدن و بفارسی روباه تربک و روباه
تربک نیز یعنی انگور روباه و تشکوا انگور روباه تیز و تیرکی توش اد و دی و باصفهانی تاج ریزی و بهندی مکوه و بکوی و کاک ماچی تیز و بلاد
سلاطم و پیرپوی مراپلر و کابلستان از موز نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست و انواع میباشد از بستانی و بری و جبلی و هریک نر و ماده میباشد
بستانی آنرا کاکنج و اهل مصر حب اللهو و ماده آنرا عنب الثعلب و اهل مغرب تنادو در طرابلوق مرادقیست و بری دو قسم میباشد جبلی و سهلی و جبلی
آنرا اهل مغرب کاکنج غالیه نامند و در غالیها میکارند و این کوچکتر و صلب تر از کاکنج بستانی است ناجع تر از آن و گویند تر قسم جبلی را کاکنج نیز
و ماده بری را عنب الثعلب مجنون نامند و کیفیت این بسیار رقوس میباشد و نبات عنب الثعلب بستانی نابین شجر و گیاه و تا یکدو ذرع و پرشاخ و برگ
آن بزرگتر و عریضتر از برگ ریحان و مائل بسیاهی و ثمر آن زرد و مائل بسرخی و شیرینی و لزوجت و در خوشه و تخم آن ریزه بقدر خشخاش
و سفید و ثمر این نوع نیز سیاه میباشد گویند سیاه آن خالی از سمیتی نیست و غیر مستعمل از داخل و بهترین آن مستعمل زرد و مائل بسرخی بالیده و تازه
نارسیده آنست و مستعمل ثمر و برگ و عصارهٔ آن و یا عرق آن یا مطبوخ یعنی ملاقهٔ آن و یا طلاء و ضماد آن از خارج و عصارهٔ آن نیز و نبات کاکنج
بستانی از نبات عنب الثعلب بزرگتر و برگ آن عریضتر و ثمر آن بقدر فندقه کوچکی و انگوری خورد املس و در غلافی و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ
میگردد و تخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب و نبات قسم اول سهلی که آنرا عنب الثعلب مقوم نامند بنفشی عظیم و برگ آن شبیه برگ سیب و قضبان آن
و در ساق آن اندک پیچیدگی و گل آن سرخ برنگ خون و ثمر آن در غلافی و زرد و قشر آن سرخ و در رنبه ای دیار شمالی سنگلاخ میروید قسم دوم
اینکه چنین گویند نباتیست برگهای آن مانند برگ چغندر بزرگتر از آن شبیه برگ حرشف و بهار و تخم آن در خوشه و در هر خوشه ده دوازده دانه
آن سیاه مدور مانند دانهٔ دیو و بیخ آن سفید غلیظ مجوف بدرازی یکذرع و هشت آن اماکن جبلیه و نزدیک درخت چنار و انکه یا دیگر
آنرا محرک سازد **طبیعت** بستانی آن در دوم سرد و خشک و با حرارت فاعله و گفته اند سرد و در اول و خشک در دوم و عندران بارد یابس در سوم و قسم
سوم آن شبیه با میوه و صفت تر از آن **افعال و خواص** بستانی آن ملطف و مسکن حرارت و تشنگی و با قوت قابضه و رادعه و محلل اورام
حاره امراض الرأس و الصداع ضماد برگ تر آن سوده آنچه صداع حار و ورم حجاب دماغ و دماغ و دیر ستور نطول بآن و بخور آن جهت نزلات و اشاییدن
یک مثقال بیخ آن با شراب منوم الاغذیه ضماد آن بر ناگوش جهت تحلیل ورم آن و قطور آب برگ با بکر چند مرتبه جهة امراض گوش العین عصارهٔ برگ آن
انواع آن منوم جهت رمد و تقویت بصر و سایر شیافات نافع چشم جهت درد چشم و آب آن بدل آن ابیض و بیاض سفیده بیضه مرغ و قطور
عصارهٔ نبات آن تمامی زخم آسیب چشم رسد و تر الضم غرغره با آب برگ آنچه اورام حلق و در رو و دندان و اورام آلات الغذا و النفس ضماد آن بر معده جهت ورم
آن و التهاب آن و سایر اعضا و اورام حاره و آشامیدن چهار اوقیه آب آن با شکر جهت اورام باطنه و امراض احشا و تسهیل اخلاط صفراویه و دفع سوء مزاج

درم متعدد و استسقای حاره بدستور و او قیه آن با آب رازیانه و آب کاسنی و با کشوث و حقنه آن حبت جنون و شری و تنقیه مطالب دماغ آن و قوت قبضیکه دارد و فرزجه آن بجهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمول آن مانع احتلام بسبب برودت آن آشامیدن کم محرور مدر بول و نفث صفرا گرده و مثانه و مبرد و مانع احتلام و مالادرام والحکة والجرب والقروح و حرق النار و غیرها آشامیدن آب آب جهت ادرام باطنیه حاره و ضماد آن جهت منع ادرام حاره ظاهریه و باطنیه و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح خصوصاً با روغن گل استعمال و با بقیه آن و دهن ورد و سپیدی تخم مرغ و بدستور با حنظلیا نه گویند مفرح بدانه مصلح آن قند بدل آن کاکنج و نزد بعضی لعاب سقدار شربت آن نیم مثقال و دو مطبوخ آن ده مثقال و از آب آن بیست مثقال و آب غیر مطبوخ آن نهایت سفولیت عنب الثعلب کبیر که ماهیت آن ذکر یافت **طبیعت** آن در چهارم خشک و از سموم است **افعال و خواص** آن مقدار یکمثقال آن نهایت سکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده و خشکی زبان و کمود رنگ و فواق و فی الدم بسیار و نفث آن بعد اختلاف تیخ و مخاطی و دهان به رسیدن طمی بسبب سلطم شیر و استعمال آن بهیچ وجه جایز نداشته اند و بعضی را خدمواد حاره فاسده غلیظ تجویز نموده اند کسیکه آنرا خورده باشد آشامیدن ماء العسل است و قی فرمودن با آن و با مینوش و شیر و مصطکی تازه آشامیدن شیره آن با شکر و با آشامیدن طبیخ آن و خوردن بادام تلخ و سینه مرغ نیز عنب الدب **ماهیت** آن سمله و با موحده شده میترسید و مراد ارغاجی و یا و شین بیز گویند درخت آنرا عالیش نامند **ماهیت** آن درختیست کوهی نزدیک بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار و مائل بزمین و چیزی و نجاره و برگ آن مانند برگ انار و مائل بزردی و نرم و ثمر آن خوشه دارد بقدر کنار کوچک و مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار تخم عاده دانه کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و لزوجت و قبض و گل آن زرد مائل بسبز شبیه بگل و باریک تر از آن و بغداد از نوشته نوعی از عوسج و جبلی است و بیخ آن بسرخی **طبیعت** آن سرد و خشک در اول **افعال و خواص** آن ثمر آن جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مخفف و جاذب و محلل ادرام و ببلاران پوست آن را بر ادرام و دوام ضماد مینمایند و برگ آن در مرطوبه شود و ماده آنرا برگ بزرگ و برنگ سبز تیره برگ سمی و دو ران کوچک تیره جنوبی آن عود بری است و سائر اجزا آن با سمیت معروف دو کرمان و شیراز کثیر الوجود و آنرا در کتب مانند و برگ آن سکر است بخلاف بیخ آن عنب الحیه بفتح عای مهمله و یای مثناة تحتانیه شده و با شامل ثمر خامسه اذخر کبراست عنبر بفتح عین و سکون نون و فتح با موحده و را مهمله و ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند موم نوعی از نحل است که در جزائریکه در میان دریا است بر جبال و اشجار آن نوعی نحل خانه ساخته عسل در آن جمع میکنند و در موسم بهار گلها رنگارنگ بسیار است و در موسم او باران از شدت آن جدا خانه آنها جدا گشته با سیلاب در دریا میرود و عسل آن بحر در ایام سنه زائل میگردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و تلاطمات امواج پی در پی در هم نشسته پرده و عنبر میگردد و آب حل در یا می آید و مردم آنرا برمی دارند و استعمال آن در جمیع ولایت رایج میفرمایند و انرا شمامه عنبر نامند و قیمت اعلی آن صرف شده و موانع نیست که از جمیع تفاوت شنیده شده که بندرت بعضی اوقات تازه آن بدست آمده با حلاوت و نرم مانند تمیز شیرین و بسیار خوشبو میباشد و در سواحل بحرین و الدیف و مرشد و جولان انها موج می آورد و مردم آنجا آنرا برمیدارند و ادام سلاطین و حکام و متمولین آن بلدان بقیمت بسیار گران میخرند و بعضی تمام میخورند و میگویند بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و قوی و ارواح است و بدن را فربه میسازد و حیوانات بحری آنرا بسیار دوست میدارند و چون آنرا دیدند بسرعت میبلعند و در شکم آنها انهضام نیافته آنها را هلاک میسازد و بعد از آنها شکم تشده بر روی آب می افتند و کسانیکه واقف این امراند آنها را برده شکم گرفته شکم آنها را شکافته برمی آورند و چون سیاه رنگ و اندک با سمیت و زهومت میباشد و این را بعضی مینامند و تجربه است اینجا نواب غفران مآب حکیم سید محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان والد ماجد محرر قدس الله سرهما نقل نموده اند که فقیر سماعه دیدکه در آن شکل نحل خانه های بسیار قریب بصد عدد که جلد پوست آنها صاحب فرسی بود بودند و محرر کتاب نیز

قطعه عنبری دید که دران تیز سر وگردن جانوری صدفی چلیسرخ چوزی رنگ و شبیه منقار تیز چیزی دران نمایان بود و آن مغفور تیز بو شمتها ا ندو لیکن قول برآنکه آن رطوبتیست که بعضی معادن میان دریا و یا جزائر میان دریا مانند قفر موميائی وقیر بر می آید و بسبب جمود و طلاطم امواج و رسیدن حرارت آفتاب بدان بر سطح آب دریا رسیده پرده منجمد میگردد و نیز بید در شکل شمامه و باشکال دیگر گشته بساحل می اندازد احقر قوی است گفته اند ازین سبب آنچه مخلوط بخاک و ریگ و رمل میگردد و در ته آب می نشیند بسبب ثقل و این صفایح سیاه میباشد و احیاناً ازین صفایح آن ملحاک کرم بر می آید و این را عنبر رملی و تخته نامند و بدون تصفیه استعمال جائز نیست و طریق تصفیه آن مانند تصفیه موم ست و در مقدمه ذکر یافت اما قول برآنکه عنبر روث یعنی سرگین نوعی از حیوان دریست که موج آنرا بساحل می اندازد و همچنین قول آنکه آن طل یعنی شبنمی ست که بر روی دریا نشسته بطول زمان منعقد میگردد و چنانچه صاحب اخوان الصفا بر آنست بعید مینماید والله اعلم بحقایق ما خلق و لما خلق پس بدانکه از عنبر آنچه صافی مائل بزرد یست آنرا عنبر اشهب و ازین آنچه مدور بشکل شمامه نامند و آنچه قطعهای آن مائل بسفیدی ست و بران نقطهای بسیار زرد و سفید میباشد آنرا عنبر خشخاشی و آن نقاط را بهار عنبر مینامند و بهترین همه آنست که تازه باشد و خوشبو باشد و سائر انواع دیگر مراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مائل بارزقیست پس مائل بسبزی پس بسیاهی و زبون تر از همه سیاه کم بو سی بسیار کهنه آنست پس ملغمی را آنچه شده باشد خواهند آنرا مجتمع گردانند باید بد رگلاب در قدر مضاعف بگذارند و در گلاب سرد اندازند و مانند شمامه سازند یا آنکه در پارچه کرباس نازکی باکرم کرده و در آب گرم جوشان گدازند تا خوب نرم گردد و در هم فشار دهند تا یکسان گردد پس در آب سرد فرو برند تا منجمد گردد و پارچه را از ان جدا کرده نگاهدارند و این بعد از مدتی نیز بهار میکنند مصنوع و محلول نیز بسیار زنند از کج و لادن و موم و تدری بحر سیاه و به شکلی که میخواهند صفایح و یا شمامه از ان ساخته از عنبر خالص سه چهار پرده بران چپید مانند و میفروشند و یا عنبر خالص را گداخته بالای آن میریزند و کهنه کرده می فروشند و فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدرس آنرا بجایکه مفتت گردد مصنوع است و اگر نرم و مجتمع ماند که چسبنده باشد خالص و دیگر آنکه در آتش اندازند اگر دود آن خوشبو باشد خالص است و الا مجهول و یا آنکه بخی را گرم کرده در ان فرو برند اگر بو خوش بر آید ازان خالص ست و الا فلا و اصل آنست که امتیاز شمامه اصلی از جعلی مشکل ست مگر آنکه بشکنند آنرا در حقیقت بو آنرا دریابند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن حافظ ارواح و قوای حیوانی و نفسانی و طبیعی مفرح مسرور دین و مقوی حواس خمسه ظاهریه و باطنیه و محرک شهوت باه و اعاده کننده قوت تمامی انشراح و ادویه مسهله و کثرت جماع و جماع کم شده و مفتح سده و پاد زهر سموم و متقادم آنها و مقوی افعال معاجین و تراکیب و یا سطیح دافع امراض بارده عموماً و بالتخصیص امراض بارده دماغیه و قلبیه و خوشبو کنند دهان الخاصیت دافع حاره قلب و دماغ منقش جوار... ترا است و پیران را بسیار موافق امراض الراس والصدور و القلب و المعده و الکبد و الکلیه و المثانه جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و صرع و صداع بارد و شقیقه و جنون نزلات مزمنه و اوجاع گوش و تحلیل ریاح آن امراض یعنی سینه و سرفه کهنه و ربو و قرحه ششش و ضعف قلب و خفقان و غشی و ضعف معده و کبد و استسقا و یرقان و اوجاع معده و طحال و گرده و ریاح مجتمع در معده و امعا و اوجاع مفاصل اعصاب شرباً و سعوطاً و ضماداً و بخوراً اعضاء التناسل مدمت آشامیدن آن با ابار العسل جهت اعاده باه بایکدیگر و طلاء آن با غالیه و روغن حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بعد از فراط و آشامیدن یک دانگ آن هر روز سه روز هم معده جدید و قدیم مجرب و پادزهر سموم آشامیدن آنچه رفع باد سموم و بخور دادن آن جهت دیای وبا و گریزانیدن هوام و بوییدن آن جمیع امور مذکوره قوی الاثر المفارقیا غلیان خون و رقت آن و تولید شری در محرورین مصلح آن کافور و مهره و یا سردو ترد سعوط آن با روغن حاره جهت رفع امراض بارده تغیر ازتفخیم آن و نمولی آنرا با خطمی آلوده جهت رفع استطلاق بطن حادث از بیرون و ضعف معده گویند مضر امعاست مصلح آن صمغ عربی و نزد بعضی مضعف

کبدلیت مصلح آن ادویه بارده مانند طباشیر و کشنیز و امثال اینها و اکثار اکل و تم آن بر انگیز اننده اغثیان و قیء است و مصلح آن بوئیدن
... و صندل ... مقدار شربت آن یک دانگ و گفته اند که اگر یک مثقال آنرا با چندان سرکه و نیم مثقال صمغ عربی بسود و در کیسه ... زعفران
... را آورده باشند و بغیر ... بوده باشد که جز آن اصلی ندارد و بدل آن بوزن آن مشک و زعفران و گویند بدل آن مرد و مشک و زعفران است
در ... و تقفیه و بخور ساختن و تسبیح و جوارش و حب و خمیره و شراب و تبخیر و عرق و ... و قرص و قطور و ... عنبر و قمر با دین
... و بفتح عنقوق و بضم عین و سکون لام و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم جنس بوشه است و حب آن عنا قید آمده ماهیت آن
اسم بوشه نباتی مخصوص معروف است پر شاخ بقدر ... تیغیر و برگ آن مانند برگ سداب و ریزه و ... آن ... و تخم ... آن
شبیه لبلاب طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مقوی اعضا الرئیسه ... اعضاء است و ضماد آن دافع اورام حاره
و التهاب آن و مسکن حدت و خون و صفرا مقدار شربت آن سه درم عنکبوت بفتح و سکون نون و فتح کاف و ضم باء موحده
و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه جمع آن عناکب آمده و بفارسی کارتنه و ... و بترکی اورمچک و بهندی مکری نامند ماهیت آن حیوانی است
کوچک تند و پاهای آن بسیار باریک بلند و الوان می باشد و هر یک را نامی خاص نامند مثل نسیج الذباب و رتیلا و غیرها و از مطلق
آن مراد نوعیست که در گوشهای خانه و جاهای خالی از لعاب دهن خود تارها تنیده خانها ساخته می باشد طبیعت همه انواع آن گرم
و خشک بعضی مانند شبث و نسیج الذباب و مانند آن را گرم داشته اند افعال و خواص آن الاذن قطور عنکبوت بخیط نسیج سفید
با روغن زیت در گوش جهت تسکین درد آن نزف الدم و الاورام و القروح و البثور ... تار عنکبوت بر جراحات که خون از آنها جاری
باشد حبس خون بسبب چسبیدن بر آنها و التیام آنها است الحمیات گفته اند که چون نسیج عنکبوت را ... مناسب داخل کنند
و یا بر پارچه کتانی مالیده و ... با ... بچسبانند ... رفع ... نیز گفته اند چون نسیج عنکبوت غلیظ سفید را
... بر سر و پا ... صاحب تب ... زائل گردد ... زیر شکم ... عنکبوت ... می باشد
و چون ... بزرگ شد ... گشته ... آنرا چون بر بازوی صاحب تب ربع بندند زائل گردد و چون بر پشت ... اعضا ... بند
... آن ... جراحات ... و خشک ... عنکبوت ... نماید مجروح ... المفاصل
... قوی ... اطراف ... اشتهاء ... علاج آن ...
... و خشک ... خشک گردد است که ...
... عنکبوت ... و پاهای آن ... و چون ...
... آن گرم است ... دیگر علاج آن ...
... گوشت ...
... عنکبوت ...
است آن سلیم تر از سایر انواع است گزیدن آن ... علاج آن ... پاک کردن ساعت
بساعت و مالیدن ... که ... عنکبوت ...
بسیار ... علاج ...
و ... گویند ... ماهیت آن ...
میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته ... آن ...

از برگ بادام و گل آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که چند صنف میباشد صنفی برگ آن شبیه بیلیون و این صنف برگ آن جهت جراحات مفید و صنفی برگ آن مثل برگ نیم و صنفی برگ آن مانند برگ انبه و صنف چهارم برگ آن شبیه برگ خیار و هر چهار صنف در خواص قریب بهم اند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن انفع خاییدن برگ آن مقوی دندان و لثه اعضا را انجذاب و المفصل آن شامینان آن مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم حیض و بدستور ضماد و جوشانده آن الجبر و ضماد و در زرد آن جهت جراحات تازه نافع **فصل العین مع الواو عود** بضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم جنس چوب و شاخ اشجار است و بهندی لکری و داتن نامند از مطلق آن مراد نزد اطبا عود هندیست که بهندی اگر نامند **ماهیت** آن چوب درختیست که از کوهستان جینتا قریب سلهت که توابع صوبه بنگاله در سمت شمال و شرق آن واقع است و جزایر مملکت دکهن که هر دو از بلاد عرض شمالی خط استوا اند و در جزیره صمان از جزایر شهرناو که قریب بسرحد چین از بلاد عرض جنوبی خط استوا البحر است و چند درجه است بهم میرسد درخت آن بسیار عظیم و ساق و شاخهای آن اکثر کج و اعوج غیر مستوی و اندک رخوکه از آن عصا و چوبدستی و یا ظرفی و یا پیاله خوب نتوان ترتیب داد بسبب کجی و اعوجی در خاوت و نیز جا بجای آن مجوف میباشد بجهت آنکه درخت آن تا سال خورده و کهنه نباشد و بعد بریدن نا مدتی نماند که اجزای خام آن عبر در ایام بپوسد و بریزد و خوشبو نمیباشد و برای سرعت پوسیدن در زمینهای نمناک دفن میکنند پس بر آورده آنچه از آن باد نیست و سنگین سیاه و عرقیست که در آب فرو میرود و در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند و آنرا غرقی مینامند و آنچه در آن اندک خامی باقیست بآلات آهنی بر آورده و غرقی مستعمل میگویند و آنچه نیم غرقیست آنرا نیم غرقی و قلاعلی و آنچه مطلق بته آب نمیرود و معلق نوانند و این کثیر الوجود تر از نوع دیگر است غرقی آن سیاه میباشد و غیر آن از غیر بعضی تیره و بعضی کم رنگ بمراتب خوبی و بدی گفته اند انواع میباشد هندی و سمندری و قماری و سندلی و هندی آن سیاه و سمندری آنرا نیست غالب بر هندی و قماری آن کم رنگ و مندلی آن بسیار خوشبو است و نیز برگ و صلبی میباشد آن با خطوط سیاه و بعضی با خطوط سفید و بعضی بالعکس گفته اند و بهترین انواع هندی آن با دستی سخت و لمعان پیش است و در آنها و گفته اند سمندری منسوب باسم بلدیست که از آنجا می آورند و همچنین قماری و آنچه در زرد ارزانی بیشتر هندی بنگالی ملصق غرقی آلنست که تلخ خوشبو با دهنیت و اندک قبض باشد زیرا که عود اماکن دیگر بخوبی و خوشبوئی و دیر اثر و لوع ... سالمی یعنی غرقی آن نیست و آنکه در اکثر نسخ و شراکیب قید عود هندی خام میبا میند شاید جهت آن باشد و دستور است که چوب آنرا خیسانیده و نکوفته از آن عرقها میگیرند و از آن عرق بعد سرد شدن عطر میگیرند و بعضی نامفیدان آن اثقال را خشک نموده بجای آن میفروشند تا آنرا استعمال نمایند که ضعیف است و بعضی قدری مغز بادام داخل آن اثقال کرده و در شیشه کرده از آن بطریق تنکیس روغن میگیرند و آنرا بندی چوده اگر مینامند و این چندان خوشبو مانند چوده خالص که از بیرده عود عرق ناگرفته بدون خلط مغز بادام و غیره نمیباشد و بعضی آنرا با برادهٔ صندل و یا برادهٔ چوب تگر با عرق میکشند و بعد سرد شدن عطر آنرا میگیرند و این عطر مانند خالص چندان خوشبو نیست و آنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته که از بندر چین خیزد که از آنجا بکاوه و رهزنراه لبوده آن نیابت عزیز الوجود است و هم سنگ زر فروشند و گوئی هیچ بو ندارد و چون بدست بگیرند گرم شود و عرق کند نهایت خوشبو و عجوبه آن یکسان با راست است و قریب با آنچه نوشته مهر نیز شنیده و شاید بندر چینان مذکور باشد که جینه نوشته و بدانکه چوب دیگر و انیات و صلابت و دهنیت بسیار شبیه بعود غرقی مگر در رو و در هند و بنگاله هم بهم میرسد و لیکن همه کس در مصنفی یا بنده اکثر این را بدل آن می فروشند و این را نگری نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و مفتح سدد و مفرح و مقوی اعضاب و حواس و قوای نافع

و قلب و کبد و معده را اخشا گردد و پراگنده کننده ریاح و محلل آنها و باخم و زائل کننده بدبوئی دهان و رطوبت عفنه و دلیت معده و رحم و ضعف معده و امعا گردد و مثانه و رحم و حافظ صحت حوامل و جنین و دافع اوجاع نقرس اعضا الراس آشامیدن آن بسیار مقوی حواس و اعضا دماغی و اعصاب بدستور بخور آن مقوی و محلل فضول رطبه دماغیه است الفم مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکو کننده نکهت و مقوی حرارت آن جالی و مدان و مستحکم کننده آن اعضا الصدر و القلب و الغذاء و آشامیدن آن جهت سرفه و ربو و ضیق النفس و تفریح و تقویت قلب و دفع خفقان بارده ضعف معده و کبد و تشبک و اسهال و دوسنطاریای سوداوی و استسقا و سپرز خصوصاً که یک درم تا یک درم و نیم آنرا بخورند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و نگاهداشتن آن در دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید چون قدری عود را در آتش انداز و طفلان را زردی تو تیا باشد که سبزی جهت نافند بران معکوس بدارند که دود آن دران مجتمع گردد و قدری شیر مرضعه طفلیکه مثل نماید و هیچ نوع تسکین نیابد دران بدوشند و حرکت دهند که بآن ممزوج گردد و بآن طفل بخورانند در دو سه دفعه بند گردد و طفل صحت یابد اعضا النفض مقوی آلات بول و باه و ممسک بول و منی و دوس و بندی حادث از برودت و رطوبت و ضعف مثانه و دافعه منی و رطوبات حائله از رحم باردا و آنرا خشک و گرم سازد والسموم مطبوخ آن با شراب ریحانی باد زهر سموم بارده و بخور نمودن ثیاب بسندی آن نافع تولد قمل است و آن رنا مضر محرورین و شربا و بخورا مصلح آن کافور و سکنجبین و گویند مضر سفل مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن دارچینی و قرنفل و زعفران و زرناوند مدحرج و اگنسا و ذن آن دو درم و جاع نقرس قنطوریون دقیق است و دستور اعراق و بخور نند جوارشات و عود و مطر اکن نظرانیه و نا مخیه و خمیره و اشربه و شمامه و عطر و فتیله و قرص و تجویه آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **عود البلسان** بفتح با موحده و لام و سین مهمله و الف و نون **ماهیت** آن شاخهای درخت بلسان است بهترین آن گندم رنگ خوشبوی آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن مفتح سده و مقوی قوی و با تریاقیت امراض الراس جهت دوار و صرع و تنقیه بطونات دماغ و تاریکی چشم و امراض الصدر و الغذا و النفس والسموم جهت ربو و ضیق النفس و سردی معده و جگر و باد زهر سموم و گزیدگی افعی را سفیه الرحم بخور آن جهت تخفیف رطوبات رحم و علق را زائل سازد و مقدار شربت آن تا نیم مثقال مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن حب و دهن بلسان نیز ذکر یافت **عود الحیه** بفتح حا مهمله و یا و مثناة تحتانیه مشدده **ماهیت** آن غیر از قرد منی و دیگرے شکر نکرده و آن نباتیست که در بلاد بربر و سودان بهم میرسد شبیه بسوسن و بیخ آن نیز مانند آن و با صلابت و خشونت و تلخی و تندی رائحه مانند عاقرقرحا **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه السموم آشامیدن نیم درم آن جهت دفع سمیت بر سم گرم و سرد نافع خواه قبل از آن و خواه بعد از آن و نگاهداشتن آن در دست نیز مانع گزیدن مار و هوام است با دارنده و بعضے را گمان آنست که چون در دست نگاهدارند چشم افعی بر آن افتد حس و حرکت گردد و چون خاییدن در دهان ارا اندازند جبیر دالاوجاع تسکین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت رفع عرق النسا و اوجاع بارده در ساعت مفید مقدار شربت آن تا نیم مثقال **عود العطاس** بضم عین و فتح طا و الف و سین مهمله **ماهیت** آن نزد بعضے کندش است و نزد بعضی بیخ گیاهی است پشته و سران سطبر و طرب و گردن باریک و ظاهر آن تیره رنگ و باطن آن سفید و شاخهای نبات آن باریک و بلند و شبیه بگیاه برنجاسف برگ آن شبیه ببرگ زیتون و خرد آن کوچک و شبیه بابونه و تند بوی و مقطس **طبیعت** تازه آن در اول دوم گرم و خشک و خشک آن در آخر گرم و خشک **افعال و خواص** آن معطس قوی و بالی و محلل الاثار رضا و آن را فع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد و بیماران در هزیانات و ابستعمل دارند **عود القرح** بضم قاف و سکون را و حا مهمله **ماهیت** آن اختلاف است و گفته شده که عاقرقرحا است و بعضے گفته اند بالقصد و نبات آن شبیه برازیانه و بلقنده تاهی و شاخهای آن مانند و بیاس و عریض و در شام کثیرالوجود **طبیعت** آن گرم و خشک

در سوم **افعال و خواص** آن در جمیع **افعال** مانند وج است و بعضی مانند با قرقرحا دانسته اند **عود الصلیب** بضم یا مثناة تحتانیه و سکون
سین و را و حاء مهمله **ماهیت** آن جسمی بر آنند که چوب انا روس است بجهت خاصیت آن در تیسیر آسانی ولادت و بعضی بجهت مناسبت جوبیه
و تیسیر آن چون چوب کلب و چوب خطمی و قومی صنفی از ارک دانسته اند **عود الصلیب** بفتح صاد مهمله و کسر لام و سکون یا مثناة تحتانیه
و یا و موحده نزد جمعی فاوانیا است و بعضی غیر آن دانسته اند و در فاوانیا ذکر آن و تفرقه در میان هر دو خواهد آمد ان شاء الله تعالی **عوسج**
بفتح عین و سکون واو و فتح سین مهمله و جیم **ماهیت** آن درختیست قریب بدرخت انار و پر خار و برگ آن تند مایل بدراز ی و با طراوت چند
و ثمر آن بقدر نخودی مایل بطول و سرخ و در درخت بسیار میپاید بخلی میریزد و درخت البقر در ساز با و قسمی از موسیح را برگ سیاه مایل بسرخی
و از اول و خار آن بیشتر و شاخهای آن دراز تا چهار در عرع و ثمر آن عریض با ریک و گویا در غلافیست و قسمی دیگر سفید و شیخ الرئیس نوشته
که آنرا ثمر مانند قوت است که مردم آنرا میخورند و در بلاد باره و بسیار و متصل برگهای نازک سبز الست **طبیعت** **عوسج** آن در اول سرد و در آخر
دوم خشک **افعال و خواص** آن العین قطور آب برگ کوبیده آن در چشم تا هفت روز نیم جهت رافع بیاض آن خواه تازه باشد و
خواه کهنه مجرب و چون ثمر آنرا بکوبند و آب آنرا گرفته صاف کرده خشک نمایند عند الحاجت یکدانگ آنرا با سفیده تخم مرغ و یا شیر زنان
سوده در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع و رفع بیاض آن بر پیشانی نافع فضلات است بچشم بسبب قوت قبضیکه دارد و بهره و رده
نمودن تو تیا با لب آن هست و بسیار مفید و چون برگ آنرا بجوشانند تا قوت آن در آب آید پس بالیه و صاف نمایند و با نجوشانند تا غلیظ
گردد جهت رفع بیاض چشم موثر الفم خا یسه برگ آن جهت تلاع دهان النمله و الحمرة ضماد برگ تازه آن جهت نمله و حمره که حرارت آن در کمال
شدت نباشد الحکة و الجرب و الجذام و الامراض السوداویه آشامیدن عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی و تسکین التهاب مقرر و
و شریف گفته که اطبای یونانی و فارسی و هند باین معالجه جذام و ابتدای آن نمایند بدین قسم که زیخ آنرا دیره کرده هر روز بقدر یک اوقیه یا یکرطل با
آب میجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده مینوشند چهار پنج مجلس عمل میکنند و دفع سوداء بنمایند جهت جذام مجرب دانسته اند و شرط است که بر
روز قبل از آن اسفیداج گوشت گوسفند فربه تناول نمایند و در روز سوم طبیخ نگه را نوشند تا چند روز بدان مداومت نمایند و بار دیگر
دیگر شرب آن کرده تا راحت است بجام و در بند و بغدادی وغیره نوشته اند که شراب ریحان بدستور طبیخ مینوشانند و در اثنای آن بکام
و لثاکی طین مذکور جهت قروح رطبه و جرب و حکه و دافع آثار عقرب با بیچیین دانسته و چون بیخ آنرا و نیم گرد و با برگ نیم کوفته قروح
و امراض مقعد و منع زیادتی قروح خبیثه و در ریا شیدن موسریع الاثر و ثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن است بزرف الدم و اسهال مقدار شربت
آن تا یکمثقال بدل آن در و رمهای گرم عوسج آن شبیه و دوز آن فوفل مصیر و سورث قولنج مصلح آن کتیرا و با خاصیت تبلیغ شاخ آن
بر سقف خانه خیر در آنجا و منطل سحر دیا خود داشتن آن بصورت جادو دانسته اند و بخور برگ و ایارج آن مانع سحر است و دافع ام الصبیان
مع الیاء المثناة التحتانیه **اعیفون** بکسر عین و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم فا و سکون واو و نون **ماهیت** آن نافعی گفته
اسم ناتره ابیرون و نوعی از گیاه الافاق میباشد که کلاه کهدان وی نام سلیس نامند و آن نباتیست سیاه تلخ و از ساق از شاخهای
بسیار باریک راست طولانی صلیب روییده و برگ آن کوچک مانند برگ مورد و با شاخ و رنگ شاخهای آن مایل بسیاهی و سرخی
و بر سر شاخ گلی سرخی رنگ مستدیر باشد و در بهی و مایل بسیاهی و شباهت آن بکوهستان نهاد اطبای اندلس آنرا استا بلدی نامند نوع
دوم برگ آن شبیه مانند برگ خشخاش و از آن با شاخ و شاخهای آن طولانی بقدر دو ذرعی و با رنگ سفید ایستاده از یک ساق روییده
نزدیک بیخ آن و بر اطراف شاخهای آن گلی زرد رنگ و منبت آن نیز کوهستانها و با قوت تا بقدر دو این بهتر از نوع اول است و سلم
از آن در فصل **طبیعت** آن گرم و خشک در اول و سوم **افعال و خواص** آن اهل اندلس از آن را بجای سنای کی

مستعمل وارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه ست خصوصا دو خلط بارد یعنی بلغم و سودا و چون یک قبضه آنرا با انجیر بجوشانند و صاف
کرده بیاشامند جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و درد رکبتین نافع ست مصلح آن عناب و انیسون مقدار شربت آن دو درم تا سه
درم عیثوان بکسر عین و سکون یا و فتح واو و الف و نون شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه نوشته که محلل ست اعصار الراس جهت امراض بارده دماغ و منع
زکام بارد و العین قطور آب آن جهت حدت بصر مفید ست عین الدیک بفتح عین و سکون یا و نون و الف لام و کسر دال مهمله و سکون
یا و کاف بفارسی چشم خروس نامند و گویند بهندی گنگچی نامند ماهیت آن تخم درختی ست علیحده نزد بعضی عراق و در بعض گویند در
هند است بنظم بیاید درختان اینچه بتحقیق پیوسته درخت ثمر آن ثمر آنست و در جبال هند و کوه هم میرسد و کسانیکه گفته اند که گهنگچی شاید شبه
باشد زیرا که بنیات گهنگچی دیده و تجاانست بلکه گهنگچی و آنهای آن گرد و گردی بقدر دانه نخود کوچکی داشته و با او دو نوع میباشد سرخ و سفید
در حرف الکاف بیان آن انشاء الله تعالی خواهد آمد و بالجمله طبیعت آن سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفرح
و مقوی اعضاء و حافظ قوتها و مانع پیری و جهت ازدیاد منی و تقویت باه بسیار موثر دانسته اند بجد افراط و جزو اعظم معجون ملوکی و حافظ الصحت است
مقدار شربت آن یکدرم تا یک مثقال مضر محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز و مدرکه یا شیر تازه جوشیده یا ترنجبین ضماد نمایند و بایکه استعمال
ننمود شود عیون جمع عین ست و آن عضوی اند از اعضای مرکبه حیوانیست طبیعت آن گرم و تر و رطوبت آن زیاده از اعضاء دیگر و
حرارت آن مائل باعتدال ست افعال خواص آن بهترین چشم گوسفند ست و چشم طیور تمامی روغن مائل به پیوست و زیاده کننده پشت
و باه نیکو و مضرت الاستراد و محرورین و روی و مضر مبرودین مصلح آن نمک و صعتر و خوردن مسلوق آنست عیون البقر اسم نوعی
از انگور بزرگ است که شیرینی آن کم باشد و پوست آن غلیظ و سیاه باشد و نزد اهل مغرب اسم نوعی از الوی بزرگ است
و ذکر یافت و بطم العضم و ثقیل بر معده است و اخوان رانیز نامند باب نوزدهم در بیان که حرف اول آنها غین
معجمه ست فصل الغین مع الالف غار بفتح غین و الف و را مهمله بیونانی دافینورد سقلیسوس و نزد اهل شام رند
بفارسی باشتان و بفرنگی لاورس نامند ماهیت آن درختیست عظیم تا هزار سال میماند و اهل یونان آنرا بسیار احترام مینمایند
تاجها از آن درست میسازند و از خود دور نمیکنند و حکمای ایشان از چوب آن تاج میسازند برگ آن نرم تر برگ بید و بلند تر از آن
آن و تلخ و خوشبو و با انجیر آنرا نگاه میدارند آنرا خوشبو میگردانند و مانع کرم زدن آنست و صلب و مسهل میباشد برگ حیلی آنرا بانچه
از برگ سلی و مخصوص ببلاد شام است و از آنجا میرند و ثمر آنرا بیونانی قافنی و بفارسی دهشت نامند و آن بقدر فندقی کوچک و پوست
آن نازک سیاه رنگ و مغز آن دو پارچه و زرد رنگ و چرب و خوشبو و چون کهنه گردد بسرخی و تیرگی میگراید و سیاه آن فاسد طبیعت
آن گرم و خشک در دوم مغز ثمر آن گرم و تر از برگ و پوست آن ثمر آن خشک تر و سائر اجزای آن در روغن آن گرم و تر از سائر
اجزا و گرم تر از روغن گردگان افعال و خواص آن محلل و مفرح و مقوی و سدد و تریاق سموم خصوص حب آن اعضاء الراس
آشامیدن حب آن با شراب جهت صداع بلغمی و ریاح محتبسه و صرع و وسواس و تقویت ذهن و فهم و سعوط آن جهت شقیقه و لقوه و تدهین
بدهن آن جهت درد اعصاب و رفع امتداد و افتلاذ بین و تفتیح دهن بامی عرق الاذن قطور سائیده و حب آن در روغن گل و سرکه و گل
ضماد کرده جهت اوجاع بارده گوش و رفع دوی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و بدستور دهن آن النفع مخصوصه الطبیعت برگ آن جهت
درد دندان الصدر مسحوق برگ و حب آن با عسل و یا طلا جهت امراض بارده و یا سکنجبین جهت امراض حاره و تنفس و ضیق النفس آشامیدن
و سیلان فضول از ریه و قروح ریه و سرکه کهنه ضیق النفس اعضاء و انغذا آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریاح غلیظه منفخ و تفتیح جگر و سپرز
و طحال جهت قروح امعاء آشامیدن دهن آن با شراب انگوری جهت کبد و بدستور قشر آشامیدن طبیخ برگ آن مستی و آشامیدن

و دوشتن الیه است و این شکسته سوده نمکین مفش و رساعت اعضاء النفس و دهن آن منضج و مقوی و مدر بول و حیض و طبیخ برگ آن جهت امراض مثانه و
سپرز و تنقیه ربو و باسلیق جهت امراض بارده سکنجبین جهت حاره و نطول و جلوس در آن جهت امراض گرده و مثانه و رحم و آشامیدن یک درهم
نیم مثقال آن جهت سعال کهنه و ضیق النفس نافع و مسیهل بلغم که مدار و مسقط جنین آن مسقط جنین زن حامله بعد از تشریح بیرون آن
نافع است و شرب آن جهت السموم آشامیدن حب آن با شراب جهت گزیدگی افعی و عقرب و سائر هوام و بسیار رفع بدان جهت لسع زنبور و
طلای آن با آب جهت آن برای اسهال و نزف الدم آن با شراب جهت تسکین ضربان داء الرام و رفع آشامیدن آن در جهت آن و تفریح بدان
... و جاذب و حیض و مضمضه بطبیخ آن جهت تسکین وجع دندان آن با شراب جهت بیرون آوردن ... آثار حلیه ... و جهات آن
... برگ آن ... به شربت ... و برگ آن نیم مثقال ... مثقال از آن بدل آن حب المحلب ... وکمی یافت
آنچه به آب آن نارنج ... و برگ آن در طعام ... و دهن آن دافع هوام است و ... افزایش برگ
آن ... و گوید چون برگ آن را بادست ... بر زمین ... پس گوشت ... مقدار شربت آن ... گویند
... بگذارند ... و آن ... جهت ... آن باعث مدت
... و اختلال بدان در ... باعث رفع ... و چون ... از طلوع آفتاب ... یکبار ... و درد ...
... آن است که ... و آب ... بگذارند تا سر ... و آنچه بر آید ... باعث
... و آب ... دهند تا قوت آن در آب آید پس بار دیگر ... و ... اگر ... باشد ... دهند تا آب بر ...
... ایضاً ... نماید ... بتازی ... و بفارسی ... نامند
آن چیزیست شبیه به ... پوسیده که در جوف اشجار سیاه ... پوسیده و مانند درخت انجیر و ... و امثال اینها و بیشتر آنها است که ...
... مانند آنکه از درخت بلوط هم ... و بعضی ... پوسیده ... و بعضی ... نزد ... و داوان ...
... آن با حلاوت ظاهر و حرارت ... و ... طبقات ... خلاف ... آن
... آن تا چهار سال باقی ... سفید ... طبقات ... غیر ... آن بزرگ ...
... سیاه ... بخلاف ... سیاه ... آن غیر ... تا
... استعمال آن آنست که ... آن ... تا ... آن ... اجزای آن ...
... طبیعت آن ... بقول شیخ الرئیس در اول گرم و در دوم خشک ...
... و بقول دیگران گرم و خشک در دوم و بعضی گرمی آن را زیاده از خشکی آن ... سوم و بعضی مرکب القوی و بعضی ... اند
... گرم در اول و خشک در دوم گفته اند افعال و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرای ... با هم و ملطف اخلاط غلیظ و مقطع
سودا و بلغم غلیظ و محلل نفخ و ریاح غلیظ و اورام صلبه و ... و ... سده و ... و ... معین ادویه
مسهله و ... با ... بدن و ... سودا ... و اعماق بدن ... و ... و جرب و ... و سموم و ...
... عصب و دل و دماغ و صرع ... مصلح ... اخلاط فاسده ... مجرب ... است
... جهت ... و ... کهنه ... مرض ... و جالینوس ... با ... جهت ...
... آن با ... جهت تحلیل ... و ... آن ... بیرون ... آن
... آن با آب جهت ... الدم و نزف الدم ... آن با ... و ... النحو ...

و سرفه مزمن و ربو و بلغمی و ضیق النفس و عسر آن و با طلا جهت قرحه ریه اعضاء و لقوه [illegible] النفس آشامیدن یکدرم تا یک مثقال آن با [illegible]
جهت امراض جگر و معده و ترش شدن طعام در معده و با سکنجبین جهت یرقان سده ای و سپرز و قلیل آشامیدن با عسل سرشته جهت تفتیت سنگ
گرده و گرده و مثانه و درد احشا و گرده و آشامیدن معجون با عسل بشرط مداومت جهت استسقاء لحمی و زقی و با افسنتین جهت اوجاع باطنیه و با
[illegible] نیز جهت درد احشاء و سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت قولنج و ریاح و حقنه آن نیز جهت قولنج و درم و قروح امعا [illegible]
با مویز آب آن نیکو و مداومت براوی درد معده و [illegible] حامض و [illegible] طعام [illegible] معده و یکدرم آن با [illegible]
اسهال بلغم و سودا و صفرا باهم مخلوط [illegible] اخلاط غلیظه [illegible] [illegible]
تب باشد با [illegible] و با صبر نیز جهت [illegible] رحم و قرحه آن و [illegible] جهت اقسام قولنج بلغمی [illegible]
گرده و الادرام و الالات المفاصل و الحمیات آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت جمیع انواع اورام [illegible] آن [illegible]
تا یک مثقال و یکدرم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و صبر جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس [illegible] حمیات
[illegible] و حمیات کهنه و نفض حمیات و دو درم آن با شراب [illegible] نفض آن و حقنه آن نیز جهت [illegible]
و با ماء القراطین نیز جهت حمی السموم آشامیدن آن یکدرم تا دو درم با شراب جهت [illegible] و [illegible]
[illegible] آشامیدن آن با [illegible] جهت [illegible] عقرب الرتیلا آشامیده [illegible]
[illegible] کرب و [illegible] و امراض ریه [illegible] آن [illegible] حال چند بار [illegible] با انگبین [illegible]
کند [illegible] مقدار شربت آن غیر مطبوخ [illegible] و یکدرم [illegible] مطبوخ تا یک مثقال [illegible]
و بوزن آن [illegible] زنجبیل باهم و [illegible] آن [illegible] آن [illegible] و [illegible] آن [illegible]
سفید است [illegible] و قرص [illegible] در قرابادین [illegible] بفتح عین [illegible] بیجا اسم فارسی [illegible]
و [illegible] نیز [illegible] ذکر یافت در حرف الالف [illegible] آن گرم و تر [illegible] [illegible]
[illegible] آن محلل و مفتح جهت ریاح [illegible] و استسقاء و [illegible] است در قرابادین [illegible] نیز مذکور [illegible]
غافالس [illegible] [illegible] و ضم لام و سین [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] نیز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] جهت [illegible] [illegible] حکیم [illegible] مومن [illegible]
[illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آن [illegible] خشک [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ضیق النفس [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

۳۴۴

وبربری اگر موسنه نامند و نبات آنرا خنیشه الغافث و شجره البراغیث و شوکه منتنه نامند ماهیت آن گیاهیست خاردار و برگ آن مدور
و درازه و عریض و طولانی و خرنوب دار و وسط برگهای آن شاخهای مجوف خشن روییده و گل آن کبود مائل ببنفشی و طولانی و جمیع اجزای آن بسیار
تلخ و آب آن صبر تلخ تر و با عفوصت و قبض کمی و حرارتی چندان ندارد و مستعمل گل آنست و با عصاره آن و قوت آن سه سال باقی میماند بهترین آن
غافثیست که از کوهستان شیراز و مدور حتی میرسد طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و جمعی با معلس تیز گفته اند و صاحب ارشاد گرم و
خشک در دوم دانسته و با قوت تالیفه کمی افعال و خواص آن ملطف و مقطع و جاذب و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و تنقیه مجاری آنجمله بتدابیر
مرکبه و اسهال اخلاط سوخته و ادرار بول و شیر حیض و عرق اعضاء الغذاء و لنفع آشامیدن حشیش و با عصاره آنجمله ادماج کند و قطع علاق آن
و سده طحال و تقویت کبد و تحلیل اورام آن و اورام طحال و صلابت معده و سوء القنیه و استسقا و ادرار بول و حیض و با شراب جهت قروح امعاء و جمیع
آن مدر قوی حیض بعد از یاس از ان القروح آشامیدن نیم مثقال از حشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین گل و عصاره آن و ضماد گیاه آن با پیه
خنزیر کهنه و یا پیه هر حیوانی که باشد سرشته جهت قروح عسره الاندمال و طلای عصاره آنجمله جرب و حکه و درد در آن ضعف و التیام و بیده و از حمیات
الحمی جهت حمیات مزمنه کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محرقه و تخصیص بارده و افسنتین الزنیه جهت دوار الشقلب و الحیه گویند مضر طحال است
مصلح آن انیسون مقدار شربت آن در غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم بدل آن در حمیات بوزن آن اسارون و دو ثلث وزن آن افسنتین
و طریق اخذ عصاره آن آنست که گیاه آنرا و آب آنرا گرفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد پس اقراص ساخته خشک نمایند طبیعت آن
گرم و خشک و الطف از جرم آن افعال و خواص آن ملطف و مقطع و رافع جرب و حکه و بثهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین مقدار شربت
آن نیم مثقال مضر امعا مصلح آن مصطکی بدل آن سه وزن آن غافث و گویند سه وزن آن اسارون است و تخم آنرا چون با شراب بیاشامند جهت
قروح امعا نافع و مفید و حب و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت غالیون بفتح غین و الف و کسر لام و ضم یا و سکون واو و نون
لغت یونانیست یعنی عاقد اللبن جهت آنکه شیر را مانند انفحه منجمد میگرداند ماهیت آن نباتیست ایستاده و برگ آن طولانی و گل آن زرد و باریک
و ریزه و انبوه و خوشبو و با اندک حدت و منبت آن کناره آبهای ایستاده طبیعت آن گرم در اول و خشک در اول افعال و خواص آن
حابس نزف الدم و ضماد آنجمله سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی و روغن گل جهت رفع اعیاء و بیخ آن در آخر اول گرم و در دوم
تر افعال و خواص آن نهایت محرک باه است غالمون بفتح غین معجمه و الف و کسر لام و ضم میم و سکون واو و نون شیخ الرئیس نوشته دوائیست
خوشبو و سفرجلی رنگ با قوت مجففه با حدت کمی و تجفیف کنند شیر مانند انفحه و گل آنجمله قطع انفجار خون و سوختگی آتش مفید بود و گویا شاید
آن خود غالیون و یا قریب به آن باشد غالیه بفتح غین و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها ماهیت آن از ادویه مرکبه قدیمه
است گفته اند از مخترعات جالینوس و اصل آن مرکب از عنبر و مشک البان و روغن بان سه جزو و ع قهای خوشبوست پس جهت امراض
و اغراض دیگر عود هندی و مشک و زرنک و لادن و امثال آنها اضافه مینمایند و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت طبیعت آن
گرم و خشک و بحسب تراکیب طبیعت آن مختلف میباشد در حدت و حرم آن افعال و خواص آن مقوی قلب و دماغ و سایر قوی
و ارواح و اعضا و مفرح اعضاء الراس و تفریح بدان با روغن بان و با خیری جهت تسکین صداع بارد و فالج و لقوه و بدستور با شراب استنشاق
آن منفش صاحب صداع و مسکن صداع بارد و آشامیدن آن با شراب مسکر خطور بحالی آن و بیکی از آن روغن در گوش جهت صرع و سکته
و جمع گوشت اعضاء العصبیه پوشیده آن مفرح و مقوی قلب و اعضاء النفس و حمول آنجمله اوجاع بارده رحم و تحلیل ورم صلب
یعنی آن و ادرار طمث و اختناق رحم و اصلاح حال آن مفید و رحم را بیاید الیتی گرداند و طلای آن بر احلیل ملذذ جماع است

فصل الغین المعجمة مع الباء الموحدة غبار الراحی بضم غین و باء موحده و الف و را مهمله و الف و لام و را مهمله

و حا و بهمله و بالفارسی گرد آسیا نامند **افعال و خواص** آن تجفیف سحوقا آن جهت قطع رعاف و ضماد آن بر پیشانی جهت منع تحلب مواد بچشم و تقویت اعصاب نافع است **غبیراء** بضم غین و فتح با موحده و سکون یا مثناه تحتانیه و فتح را مهمله و الف بفارسی سنجد و بترکی ایکده نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بزرگ بقدر درخت عناب و پریشان و در بلاد بسیار سرد هم میرسد و برگ آن شبیه بزیتون اغبر و لهذا آن را غبیرا نامند و دو نوع بود نر و ماده و نر آن ثمر نمیدهد و آن دو نوع میباشد یکی ثمر آن بقدر عناب و غندرق کوچکی و کناریی پوست آن نازک و بعد از رسیدن پوست آن سرخ میگردد و از مغز چوب جدا نمیشود و مغز آن سفید رنگ شیرین خوشبو و خوش طعم آن تخم آن طولانی شبیه بالسته عناب و کنار دوم ثمر آن بزرگتر از نوع اول و پوست آن نیز سرخ رنگ و از مغز جدا میگردد و مغز آن نیز سفید لیکن مانند آرد نرم میباشد و تخم آن باسانی از آن جدا میگردد و این در شیرینی از آن نوع کمتر و این را بفارسی سنجد رومی نامند و هر دو نوع در وسط تابستان میرسند و قوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** سرد در اول و خشک در دوم و خشکی تمام آن زیاده **افعال و خواص** آن مقوی و مفرح امراض الراس جهت صداع خصوصاً حادث از ترقی ابخره از معده و سائر بدن و از اقسام کرم و مفید اعضاء الغذا مقوی معده و قوت ماسکه و دابغ آن مسکن قی و تمامی صفرا به مانع صعود ابخره و مانع ... و معده و سیلان رطوبات و حابس اسهال خصوصاً خام آن و سویق آن نیز جهت امور مذکور مفید و سنجد صفرا و رای مفید حابس ادرار بول و مانع تقلید آن و اطفال را بسیار موافق منفعل بدان جهت آنکه ... مزاجی البانست مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و گل آن سفید مائل بزردی و بعضی زعفران رنگ گفته اند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک بسیار خوشبو و تند بحدیکه در جائیکه درخت گلدار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت هشت خانه میرسد **افعال و خواص** آن مهیج شهوت باه خصوصاً از زنان و لهذا زنان و دختران نوعی از استشمام رائحه آن منع مینمایند و در ادویه هضم گل آنرا داخل میکنند و استشمام آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و آشامیدن آن جهت امراض ذات الجنب ... فالج و کزاز و تقویت دماغ و قلب بعد بلغمیه و جمیع امراض این هر دو عضو مانند ربو و قرحه ریه امراض اعضاء الغذاء جهت تقویت معده و جگر و تفتیح سدد و تحلیل ریاح ... سپات سفید مقدار شربت آن بمثقال القروح چون برگ آنرا بر جراحت و قرحه بندند بجز که آمده و چرک آنرا پاک سازد و ملتحم گرداند احتیاج بدواء دیگر نباشد و اگر برگ تازه آن نباشد برگ خشک آن نیز مفید است و روغن آنکه آنرا در روغن طبخ دهند تا مرهم ... مفاصل و استرخاء و دراز کردن موی مجرب و تدهین گل سنجد محلل ریاح معده و در جمیع افعال مانند آنست و از آن ضعیف تر **فصل العین مع الذال المعجمه غداف** بضم غین و دال معجمتین و الف و فا ماهیت آن نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مائل بسیاهی ... رنگ آن سیاه و منقار و پای سرخست **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن گوشت صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ آن ... جهت ریاح ... و درد زانو و ریاح بارده و جوف ست و زهره و سرگین آن بسیار خاده و ... و دافع آثار و مقوی بصر **فصل العین مع الراء المهمله غراب** بضم غین و فتح را مهمله و الف و با موحده اسم جنس کلاغ ست و سه نوع ست یکی ابلق و آنرا غراب الا بقع و دوم سیاه رنگ و آنرا غراب اسود نامند و بترکی قزغون و سوم سیاه کوچک و آن دو گشت را زبسیاری شد و غراب الزرع سوم و اهل انطاکیه آنرا اغفاق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از اغراب الزاغ کوچکتر و منقار و پای آن سرخست بفارسی ... و زاغچه نامند و این غیر غداف ست و ... بخورد و بهترین آن عقعق یعنی بچه آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در اول **افعال و خواص** آن جهت مبرودین و مرطوبین و مشائخ و زیاد فی ... مفید و جوهر ... آن تقویت باه و باید که قبل از طبخ ... آب طبخ دهند و آب آنرا بر بدن ... سرکه طبخ نماید که صلح آنست ... دو در خواص مانند غراب الزرع و درخت آنست غراب سفید که ... یعنی ابلق باشد و بهترین این بچه آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن دیر هضم و ردی الغذا و اجتناب از آن اولی و خوردن آن تا بلیغ باه و تعلیق چشم آن مورث نجو است و زراغ **طبیعت** آن در سوم
گرم و خشک و در سایر **خواص** مانند خدا است و نهایت ردی الغذا و نخود آن ارد است آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح و قولنج
و جاوس در طبیخ آن و همه مرقد آن جهت ازالهٔ ریاح شاکمه الرتیه چون زنند آنرا در ظرفی گذارند و بیرا ده آهن چون تا مانند سرکه نمایند آنرا
در سر آن بریزند و سر آنرا پوشیده و چهل روز سرگین اسپ دفن کنند تا حاصل گردد پس بر آورده همه آن خواید بود و آن به تنهائی و یا با سرگین
آن ضمادیست نیکو و مجرب دانسته اند و تا مدتی رنگ آن میماند و متغیر میگردد و در تغیر رنگ صبح در و یا شیدن متو مجرب بکلاغ سیاه و دانچه در آن
گرم و خشک **افعال و خواص** آن مولد خون صالح و محرک باه مضر محرورین مصلح آن سرکه و زهره همه انواع آنجا به دعاده جهت در قع بیاض ناخن
و بار هره خروس و عسل جهت ظلمت بصر و ذیل آنها نیز ساده و جالی و جهت بهق و برص در زوال آثار مفید و خوردن گوشت خشک آن با عسل
بعد بعد هر یعد بر سه قیراط جهت رفع بهق و طلای خون خشک کرده آن رافع بواسیر و طلاء پر سوخته آن رو یا تند مولیست عرب
بفتح عین و را و دبار موحده بیونانی اطاد و بشیرازی ورک باصفهانی وشنگ و تنکابن جلم و جا نامند ماهیت آن درختیست بسیار بزرگ
ست از جنس خلاف با صفصاف با اختلاف اصطلاح آن برگ و پوست آن سفید و برگ آن بقدر برگ بلوط و از آن صمغی بعمل می آید بر زنگ
بلغ بساق آن در هنگام ظهور شگوفه آن و اکثر مستعمل لحاء و برگ صمغ آنست **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی تا سوم و زیاده از صمغ
دانسته اند **افعال و خواص** آن گل و برگ عصاره ما خوذ از آن هر دو جهت بی لذیذ و با خوصیت و کیا آن قریب بدان خشکتر از آن الاد
قطور عصاره برگ و بیخ مسحوق آن با روغن گل جوشانیده در پوست انار جهت تسکین و جع گوش و انداک از آن و بدستور مطبوخ
تازه آن و شستن سر بطبیخ لحاء آن جهت خزاز العین قطور عصاره و گل برگ و طبیخ آن جهت جلا بصر و رفع بیاض و وسم و تا بجدیل الهم
و عره بطبیخ قشر آن و یا عصا آن جهت اخراج زموی در حاق باند و موثر است و آشامیدن قشر آن و بدستور تمر آن جهت نفث الدم
عصار منفذ او آشامیدن برگ سائیده آن با فلفل جهت رفع معض رفع بیخ بادت و را استدقاق که و بلادس نامند از پیشیده
بیده کبیده به تنهائی با آب مالخ آلیته و آشامیدن عصاره آن اخراج کننده فاق ست از حاق و آب فشرده آن جهت رفع سیلان
حقنا باطن و سده جگر المفاصل نطول طبیخ آن جهت نقرس القروح ضماد پوست و برگ تازه آن بر اعضای مقطوعه مجرد صدر یا زرفع
آن داخل مراهم خفیفه کرده میشود و در زرد و گل آن مجفف قروح مزمنه داکله و بدستور زهره خاکستر آن لنز یه طلا خاکستر قشر یا چوب یا درخت
آن با سرکه جهت اسقاط ثالیل منکوسه و غیر منکوسه در دست و یا ثالیل بدر و روشیه سر نیخ که مسمار به نامند و پوست بیخ آن داخل قفا
موی کرده میشود و بر آسیا هی آن در باد چوب مفتول آن قائم مقام تو تیاست مضر گرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن اقاقیا
ست و گفته اند که از بید و درخت آن نکی بعرق آید سفید نازک بهترین املاح ست و آنرا بجای املاح دیگر استعمال میفرمایند **غری کیسر عین**
و فتح را مهمله و بفارسی سریشم و بهندی سریش و بتر کی یا یوشقان نامند **ماهیت** آن عبارت از چیزیست چسپنده که بطبیخ غلیظ و چسپنده
شده باشد و انواع بسیار و مراد از مطلق آن سریشمیست که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی ست و بعد از آن آنچه از نشاسته
گندم مرتب نمایند **طبیعت مجموع** آن بمراتب گرم و خشکست **غری الجلود** سریشمیست که پوست حیوانات مکرر میجوشانند در آب تا مهرا شود
میگذارند تا روغن آن ته نشین گردد و صاف میکنند و باز طبیخ میدهند و همچنین مکرر عمل تا دیگر آن متمیز نگردد پس آن مقدار طبیخ
مینمایند که غلیظ گردد و در آفتاب چندان بر هم میزنند که منجمد التنقا و بعد از آن قطعها بریده خشک مینمایند و عند الحاجت بمقدار که بخواهند
در آب گرم بر آتش طبیخ مینمایند تا گداخته گردد و دیگر باگرم شود و وصل اخشاب و جلود و غیرها بدان مینمایند و بهترین آن معمولی از پوست گاو کهنه
باشد و از آن بهتر آنچه از سیه سازند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مضر سده و مجفف امراض الواس طلا

۴۴۶

آنچه سفید کمتر . قدر دو مثقال مسحوق شده امراض الصدر را آشامیدن محلول آن در آب تنها یا باسرکه یا با ادویه مناسبه دیگر که [illegible]
[illegible] جهت نفث الدم صدر و قرحه انابیب الحلق و حرق النار و ضماد آن [illegible] والقوباء و [illegible] با عسل جهت
ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و بدر رفته و قبل المار و آب [illegible] و سوختگی آتش و منع آبله آن [illegible]
و با سرکه مرشد جهت [illegible] آنچه کرناید [illegible] بر آن بندند و نکشایند و جهت منع ورم زخمها و التیام جراحات [illegible]
قبل النار و با سرکه جهت [illegible] قشر [illegible] حلیه و [illegible] و بهق و برص و دفع آثار [illegible] و چون با گداخته شحم خرگوش [illegible]
از خون آنها جاری باشد گذارند [illegible] و بر سوختگی آتش و درد [illegible] آبله [illegible] و محرق [illegible]
حجر المسن [illegible] ماهیت آن [illegible]
سفید و بعضی سیاه و ابلق میباشد طبیعت آن گرم و خشک در اول [illegible] در دوم افعال و خواص آن [illegible]
اعضاء العصب [illegible] آشامیدن [illegible] مثقال [illegible] [illegible] جهت [illegible] مفید [illegible]
[illegible] و صریح و اشتال آن [illegible] آنست [illegible] نفث الدم صدر [illegible]
[illegible] الصاق جراحات [illegible] مفید [illegible] و جهت برص [illegible]
[illegible] حکیم سید محمد مؤمن دیگری ذکر کرده و از جواهر الفقائع [illegible] ماهیت آن آنست [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] پیلو پیلو [illegible]
[illegible] شود پس سنگ [illegible] گرفته شود [illegible]
[illegible] کرده [illegible] زیر سنگ بگذارند پس [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ظاهر شود با آب [illegible]
[illegible] کنند [illegible] آب سفید [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] خاصیت [illegible]
[illegible] خشک گرد و از خواص آنست [illegible] آتش [illegible]
[illegible] غزال [illegible] مسک [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] گرم و خشک [illegible] خواص آن [illegible]
[illegible] اسهال [illegible]
[illegible] تقلیل الغذا است [illegible] آنست [illegible] امراض [illegible]
[illegible] فالج و استرخا و سایر امراض بارده [illegible]
[illegible] خشک کننده [illegible] گرم [illegible]
[illegible] باعث [illegible]
[illegible] مرکب [illegible] آن باسرکه [illegible]
[illegible] ریاح [illegible]
مصلح آن سکنجبین و کیدر [illegible] غزال مسک [illegible] گوشت آن گرم و تر [illegible]

زمانی از انواع است **فصل العین مع الضاد** عضار الصینی بفتح عین وضاد معجمتین والف بفارسی کاسه چینی نامند ماهیت مجفف و
مستحکم کوبیده آن جال دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه است و عضار مطلق مراد کاسه سفالین مرخ یعنی لعاب دار است چون
عضار چینی را نرم سوده با سرد نگی که خواهد با صمغ محلول بیامیزند مانند مداد و شنجرف بدان بنویسند بعد خشک شدن خط آنکه نمد لیند تر
تمایان تر از مداد و شنجرف و الوان خاص دیگر میباشد **فصل العین مع اللام** علفی بفتح عین و سکون لام و کسر فا و یا ماهیت
آن از صلاحیت نزد بعضی علف است و نزد بعضی مجفت بقدر یک وجب نرم و ثمر آن مانند کبر و مثلث شکل و برگهای آن شبیه بزافن و سعد و
در جوف ثمر آن چیزی مانند پنبه و تخم آن مانند دانه امرود و صلیب و بینی که از ان حاصل میشود مسهل قوی بحدیکه مهلک است و طلای آن رافع
ثالیل است و صاف اختیارات بدیعی گوید گیاهیست که یکبار ماند برگ و ساق آن گرد و در صحرای شیراز بسیار و از جمله بوتها میتر و است و شیر
بسیار دارد و بهر شیر و کامعیکه بآن آب دهند زخم آن برهر کس که برسد بمیرد و اگر شیر آنرا بر ثوبا بمالند زائل شود **فصل العین مع النون** عنم
بفتح عین و نون و میم اسم فارسیست و بلغت و ما ورا والنهر نوعی از خطرآلست که بترکی کیلک نامند بستر از اقسام قطران موافق محرور المزاج
و بیرسیدهم مفر مصلح آن مربات بخیل و گلقند است **فصل العین مع الواو** عنوتا غنوبا بضم عین و سکون واو و فتح تا و مثناة فوقانیه و
فتح عین معجمه سکون نون و فتح یا و موحده و الف و بجای هر دو عین قاف نیز آمده معرب از کوتا کینا است فرنگی است و کوتنا بمعنی پوست
مشهور بعصاره ریوند است و بعربی عصر ضیران نامند ماهیت آن عصاره الیست از دیتر در رنگ مائل بسرخی براق که چون قطعه از ان را بر
متحول گردد و چون در آب حل کنند آب آنرا مانند شیر غلیظ و زرد رنگ سازد و بیطعم و رائحه غالبا که قراص و ملیسها بزرگ و کوچک ساخته از فرنگ
جدید می آورند بعضی گویند عصاره ریوند است و اصل آنست که غیر آنست و از بعضی ثقه شنیده شد که عصاره نبات شبیه بکنف و برگهای آن از ان
بلندتر و عریضتر و در چینیان و نواح آنکه جزیره الیست از جزائر شمر نامدار ارض جدید جنوبی قریب و چین و در حبین نیز بسیار بهم میرسد و از ان بلاد
می آورند طبیعت آن گرم و خشک در اول گفته اند لیکن آنچه تجربه معلوم گشته تا اواخر دوم گرم و خشک است افعال و خواص آن مسهل و مخرج
اخلاط مختلفه بآسانی و بینایت است و بهر خلط فاسد یرا که در یابد از نواح صدر و معده و کبد و سایر اعضا و لحق دا سهال آورد و رفع میسازد و در معده
یما ند مانند مسهلات دیگر نهایت یکروز و یک شب بلکه بیزدرین و آسانی فعل خود را مینمود و با اخلاط فاسد رفع میگردد جهت امراض بارده تر و دماغیه
و صدریه و معدیه و کبدیه مانند فالج و لقوه و استرخا و تشنج امتلائی بعضه و جذام و مالیخولیا و ریش نزلات و نزول آب چشم و ثقل سامعه و دوی و طنین
و ضیق النفس و سرد صدر و خفقان بارده و تفتیح سدد و ما مها ریقا و کبد و استسقا و یرقان و احتباس بول و حیات بلغمیه و با لجمله اکثر امراض مزمنه
قدیمه و جدیده را مفید دوا یست شریف بینا له حتی آنکه گفته اند با طفال و حوامل نیز بتوان داد و ابتر آنست که بحوامل ندهند و مخرج قسام و بعکو
و صالح تقرح و اکثر شرب آن با گلقند است که مصلح آنست و با شکر سرخ که دو دانگ آنرا یا چهار دانگ مقدار شربت که متوسط است حب سنت و جزاع قوی
و ضعف بدن نرم سوده با سه چهار دانگ گلقند و با شکر سرشته بخورند و بهر وقت در عمل مقصور شود و با تشنه شوند آب نیمگرم بنوشند و اکثر آنکه تی
اسهال بهر وقتی آید و بعضی را اسهال فقط بلا کرب را اسهال بسیار و بعضی را اسهال کم می باید تشویق و اضطراب نماند که تا آخر
یا اول شب که عمل آن تمام رسیده غذا تناول نمودند و خواب کردند طبیعت بحال می آید و اگر عمل بسیار نماید و مغص و در معده سوزش و در مخرج حافظ بهم رسد
گلاب را با روغن بادام نیمگرم نموده بیاشامند و روغن گل بر شکم و مخرج بمالند و اگر در ابدان قویه و امراض مستحکمه ماده قوی نماند با مطبوخ مناسب
هر مرض بیاشامند بهتر است و باقی متوسط بر طبیعت حاذق ماهیت و تقاضان و در رنگ آمیز بیا مشتمل دارند و قوت آن تا ده سال قوی می باشد
بعد از ان ضعیف می گردد و مقدار شربت آن از ده دانگ تا یکدرم و در نسخه دیگر آن تا چهار دانگ بخوشه بضم عین و سکون واو و کسر شین معجمه و نون
و بانخوشه نیز آمده و اسم فارسیست و بفارسی نیز رسنگ نامند ماهیت آن نوعی کماه و یا سطر است یا البوحت و شکل آن چون خشک شود مانند برگ

کاسنی است کوچک بتشبیح نرم ولسیب او چسبنده وار و چون خشک شود گاذران بدان شویند جهت آنرا پاک میکرداند در بیت المقدس بلاد عجم بسیار و آنرا اکیر البشر خوانند چون در آب جوش دهند بخورند وقت آن زائل کرده یا تر شیرها میخورند و بالذات سیاحت و در رعشه و لقوی النقدا از گیاه کمتر است طبیعت آن سرد و خشک است از سائر گیاها کمتر افعال و خواص آن منافع دم و کاسر صدت آن در روی الخاطبه مانند گیاه نیست بهتر آن است که اکثار در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند بالای آن شراب جید بنوشند باب بستم در بیان ادویه که حرف اول آنها فا است فصل الفا مع الالف **فاختة** بفتح فا و الف و کسر خا معجمه و فتح تا مثناة فوقانیه و بالفت فارسیت و بفارسی کوکو و هندی پاندکا نامند و بعربی عرفیه نزد اهل شهور بیابه است ماهیت آن مرغیست خاکستری رنگ مطوق بطوق سیاه قریب بجثه کبوتر صحرائی و کمتر از آن و قلیل الالفت و حسن الصوت طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در اول سرد گفته اند و بهترین آن جوان فربه آنست **افعال و خواص** آن برای امراض سرد حیه و آنجه رعشه و فالج و صداع و امراض عصبانی بارده و ریاح غلیظه و تفتیح سده و العین قطور خون تازه گرم آنجه بیاض چشم مورث حضوص خون بال آن الاوان آنها با سرکه جهت تحلیل اورام و تفتیح آنها و تجفیف رطوبت کلف و آثار و خوردن گوشت آن مورث بیخوابی و دیر هضم خصوص کباب آن مصلح آن سرکه و دهنها و سرکه کشیز الحوص گفته اند تعلیق ذیل آن بر طفلیکه شب در خواب فزع نماید رافع آنست و آواز آن مصلح است و مارها از آواز آن بگریزند در خانه قمری سفید بجهت دفع سحر و شب پره نیز سفید نیکوست و بتجربه رسیده و بعضی گویند آن گریزانند ماهیت **فادزهر** بفتح فا و الف و دال مهمله و زا معجمه ساکنه و یا ... معرب پادزهر است و باصطلاح عبارت از دوائیست که حافظ ارواح بود بتقویت و دفع ضرر سم از بدن نماید و بیان معنی آن بتفصیل در پادزهر در حرف الباء الموحده مع الالف مذکور شد **فاقرخ** بفتح فا و الف و فتح ذال و خا معجمه حکیم میر محمد مومن نوشته بلغت یونانیست و مولف اختیارات بدیعی اشتباه کرده که اسم جنس خیر السم کرده و گویند رنگ زرد مائل بسفیدی و بعضی بسبزی و بعضی دیگر سبزی باشد چون برگ سنگ بازوچه بها بند سازند آن بنهایت زرد رنگ بود و در آتش بسوزد و نیز صاحب **اختیارات** نوشته که از آخر هند و چین نیز آورند و بهترین آن چینی بود و تلخ مزه زهر است شربتا دو مثقال و مقدار شربت آن سوده زرد و چون گفته بخلاف آن **فارنگ** ... بفتح فا و الف و را مهمله بفارسی **موش** و موشک و موشا و هندی و پیری بلسان یونانی فارنی و بعربی بوطنیقو و بزبان بنگاله ... و بتر کی سیجان نامند ماهیت آن حیوانیست معروف ذی موش سوذی طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن امراض الراس خوردن آن مورث نسیان و غشیان و اطلاق و سیرو معده و چون بریان نمایند و بطفلیکه از وجه ادرار بول آید بدهند که بخورد موثر اعضا، النفس جلو و تعقیح اکثر ... و دفع عسرالبول ... آشامیدن سرگین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه و پاک کند رو سر که جهت اخراج سنگ گرده و مثانه آن را فع عسرالبول و قولنج ... طلا بالعین طلاء خاکستر ذیل آن بخت و دیا بیدن مژگان ریخته شده و جلای بیاض چشم الذینه طلاء خون آن جهت قلع ثالیل و سیر مجرب با ضماد سوسن ... و سرگین آن با سرکه و با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر مقدار شربت آن بنیدرم و بخور آن گریزانند موش و بول آن با زاج سیاهی کتابت السم چون موش را زنده و شکافته گرم گرم بر موضع لسع مار و عقرب بنهند دفع سمیت آن کنند و بر عضویکه خار و پیکان رفته باشد انگیز نیز تحلیل و جذب و بدو شور بریان آن بر کودکیکه بعقرب دخوردن پس ما فرمان موش نسیان این مولف گوید میان موش و کژدم عداوت است اگر هر دو را در شیشه کنند میان شان خصومت عجیب بود موش مقصد قتال کژدم کند و کژدم نیش زند اگر موش دنبال کژدم را گرفته و بریده است آن دست و الا از لسع او بسیار هلاک میگردد و جشم آنرا اگر بر کلاه دوزند زیاد رطب آسان شود و اگر بر صاحب تب او بندند تب او زائل گردد و منفعیه آنکه بر زمین بند که تا باره باشد حامله نشود **فار** مسیش موش بنابشیست مذکور شد فاره المسک آهو مشکست و گفته اند از انواع فاره نیز صیوانیست فی الجمله شبیه بلوش و بسیار بدبو بطوریکه هر که بگیرد و بوید بوی میگیرد و بعضی گفته اند بوی آن فی الجمله شبیه به بوی مشک و بول و غائط آن بسیار حار بود بحدیکه بر هر شی و لباس که بول و غائط کند آنرا بسوزاند اگر به زعفران و شسته شود...

و سبب کمال لطافت گربه و سایر حیوانات گوشت آنرا بخورند و تعالی از منبتِ تثبیت و در تمام بلاد و قرلها بهم میرسد و بیشتر مخصوص بملک هندوستان

بنگاله است و شنیده شده که در اکثر بلدان حاره و غیرها بهم میرسد و نوع سپید سفید مایل بزرگتر و این بسیار بد رائحه است و نوع دوم

از آن کوچکتر و برگ منوش و بد بوی این از آن کمتر **طبیعت** آن گرم و خشک **فارسی** **بفتح فا** و کسر سین و یاء و سکون تا ماهیت آن [illegible]

در تحفه نوشته بیونانی اندروصارون نامند و آن **تخمیست** سرخ رنگ [illegible] و تلخ و غلاف آن مانند **خرنوب** و برگ آن مانند برگ نخود و [illegible]

گندم میرود **طبیعت** آن در اول گرم و تر **افعال و خواص** آن ملطف و قابض و مفتح سدهٔ احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس [illegible]

نافع و شرب آن با عسل مانع حمل و شربت جهت [illegible] کشنده کرم [illegible] مقدار شربت آن ده درم [illegible]

مرحوم نوشته اند [illegible] و ذکر ده ام مولف گوید که تا [illegible] آن

مرحوم نزد [illegible] نموده اند حق سبحانه تعالی [illegible] الف و فتح شین معجمه و [illegible]

[illegible] هزار چشان است [illegible]

[illegible] کرم و [illegible]

[illegible]

[illegible] برگ آن [illegible] است [illegible] بردو خار دارد و مانند [illegible]

[illegible] آن [illegible] حرارت و قبوضت [illegible]

[illegible] دارد و خوانند و در کوهستان [illegible]

[illegible] آن در [illegible] تلخ و [illegible] ان مجای [illegible] میفرستند و [illegible]

آن با قبوضت [illegible] تلخ است [illegible] هزار چشان [illegible] مستعمل تر [illegible] آن **طبیعت**

[illegible] آن در سوم گرم و در دوم [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible] اکتحال جهت رفع صرع و سدد و فالج [illegible]

[illegible] آن با عسل جهت خناق بلغمی و فساد نفس [illegible]

[illegible] غلیظ و زیاد گرداند و ضماد آن با سرکه جهت [illegible]

[illegible] جهت تقویت معده و [illegible] و جلای آن از الزوجات و جهت [illegible]

[illegible] اسهال [illegible] و ضماد آن با سرکه تا سی روز [illegible]

[illegible] آن نزد ابتدای [illegible] خام آن نیز

جهت [illegible] آن یکدرم [illegible] با عسل جهت اسهال بلغم و [illegible] آن نیز

[illegible] سایر فضلات و تقویت [illegible] کند [illegible]

[illegible] اخراج [illegible] آن [illegible] گرد جهت [illegible]

[illegible] جهت تحلیل اورام و ضماد [illegible] آن با سرکه جهت تحلیل اورام

[illegible] ضماد [illegible] آن با نمک جهت قروح [illegible]

[illegible] ضماد [illegible] آن با شراب جهت اخراج [illegible]

[illegible] ضعیف و با آرد کرسنه و طلیه جهت تحلیل اورام و التحام ... آشامیدن ... [illegible]

... و ثمر آن ... [illegible] ... جهت رفع کلف و ... [illegible]

... آثار ... [illegible] ... چشم ... [illegible]

... [illegible] ... دارند ... [illegible]

... [illegible] ... آشامیدن ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... الاسود ... [illegible]

... [illegible] ...

[illegible]

بکسر لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یا و تشدید تا [illegible] و فتح قاف و سکون نون لغت یونانیست بمعنی [illegible] آمده نباتیست
آن نباتیست که آنرا در شاخ یا سه شاخ متفرق میباشد نزدیک بگردگل آن سفید شبیه بسوسن و اندک مشرف تخم آن سیاه بقدر [illegible]
و اکثر [illegible] آن که [illegible] و هنگام قلع از زمین [illegible] سفید میگردد و طبیعت آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] گفته اند [illegible] برگ و گل و تخم آن [illegible] عقرب [illegible]
[illegible] بضم جیم و سکون [illegible] و فتح [illegible] جیم [illegible] ماهیت آن باصطلاح [illegible]
[illegible] بادام [illegible] باصطلاح [illegible] در زبان [illegible] و آب گرم
[illegible] نماید و صاف کرده طبخ [illegible] بسیار [illegible] در آب [illegible] مخلوط [illegible] و پس در
ظرف تنگ ریخته [illegible] انگشت [illegible] سرد شدن [illegible] قند یا نبات [illegible] سفید [illegible]
عرق بید مشک و یا [illegible] ریخته [illegible] داخل [illegible] کمال طبخ [illegible] انعقاد رسیده [illegible]
[illegible] ریخته [illegible] ظرف [illegible] و سرد [illegible] در آب سرد ریخته منعقد
گرده و پس [illegible] شربت ریخته [illegible] افعال و خواص [illegible] اکثر امراض [illegible]
[illegible] نافع و اگر [illegible] تخم ریحان [illegible] تخم [illegible] قوت [illegible] اقوی [illegible]
[illegible] قند نامند و ماهیت آن [illegible] آنست که آب نیشکر [illegible] طبخ [illegible]
آنرا قند سیاه گویند و اطبا آنرا شکر [illegible] سرخ نامند و اصل آنست که آب نیشکر [illegible] شکر سرخ [illegible]
هندی [illegible] شکر [illegible] و هندی لال چینی و شکر تری و زیرا که [illegible] شکر را چینی [illegible] آنرا [illegible]
[illegible] شکر سفید را [illegible] کف [illegible] سفیده تخم مرغ [illegible] صاف نموده منعقد گردانند آنرا نبات [illegible]
[illegible] تصفیه کرده [illegible] آنرا شکر سلیمانی گویند و چون دیگر باره طبخ نموده تصفیه نمایند و در قالب [illegible]
آنرا [illegible] قند [illegible] و اگر [illegible] طبخ ثالث مبالغه [illegible] قند مکرر [illegible]
[illegible] نبات [illegible] و چون طبخ دیگر [illegible] نبات [illegible] نامند و چون در طبخ
ثالث [illegible] آن شیر تازه [illegible] منعقد گردد آنرا [illegible] گویند و اکثر قند مکرر [illegible] دانسته اند و بعضی را
[illegible] آنست که شکر سفید را [illegible] مرتبه دیگر [illegible] طبخ [illegible] قوام رسانند [illegible]
[illegible] سفید [illegible] یا [illegible] جاها آن [illegible] باشند و بگذارند که سرد شود و بسته گردد آنرا [illegible] دیگر
[illegible] شکر سفید را [illegible] تصفیه نمایند و صاف نموده بقوام آورند و از آتش فرود آورده بریزند و [illegible] سفید [illegible]
[illegible] بگذارند تا بسته گردد آنرا [illegible] و بفارسی [illegible] گویند و اکثر [illegible] آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر بطبخ [illegible]
[illegible] تا آنکه دیگر کف [illegible] صافی نموده بقوام آورند و بعد قوام [illegible] آنرا [illegible] بکشند [illegible] کشیدن [illegible]
[illegible] سفید شود [illegible] آنرا [illegible] نامند [illegible] چون [illegible] بادام و پسته
[illegible] داخل [illegible] و آن هنگام آنرا [illegible] میگویند و بعضی [illegible] آن مقدار [illegible]
[illegible] اگر [illegible] عسل آب [illegible] آنرا [illegible] نامند و [illegible] گفته که [illegible]
بقوام آورند قند سفید [illegible] مرتبه ثالثه از تصفیه شکر سفید که در قالب [illegible] باشند [illegible]

...یا حلیه سود لیس ترا قطعات نموده استعمال نمایند فانیذ نامند و از ترنجبین [illegible] ترتیب دهند و فانیذ خزانی نمایند [illegible]
[illegible] قسمت الخمیر را از قند سازند و بلی آمد و چوگان بدارند فانیذ خزامی نامند و آنچه را با عسل طرفا و ترنجبین ترتیب دهند [illegible]
[illegible] فانیذ سنجری نامند معرب سنگری منسوب بسجستان که معرب سنگر سیان بسین مهمله و زای معجمه است بالفعل معروف بسیستان [illegible]
[illegible] اند که فانیذ سنجری است بضم سین و سکون نون و جیم [illegible] منسوب بسنجر که آن بلدیست از [illegible] و بهترین آن سفید رقیق [illegible] طبیعت
آن گرم و تر در اول [illegible] افعال و خواص آن غلیظ تر از شکر و گرم تر از آن اعضاء النفس جهت [illegible] النفس [illegible]
اعضاء النفس جهت تلیین بطن [illegible] رحم نافع [illegible] فاوانیا بفتح فا و الف [illegible]
[illegible] الریح [illegible] معروف بعود الخیر است ماهیت آن [illegible] تصریح نموده اند که فاوانیا عود الصلیب
[illegible] مولانا نفیس [illegible] در شرح موجز قرشی گفته غلط کرده [illegible] عود الصلیب [illegible] از جهت مشابهت بیخ و برگ هر دو
باهم ولیکن فرق میان هر دو را بیان نکرده و بعضی گفته [illegible] چون در جوف آن خطوط صلیبیه است عود الصلیب [illegible] فاوانیا
[illegible] اقوال است و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مفردات قانون هر یک را از عود الصلیب و فاوانیا جدا جدا ذکر نموده و نیز فرق بین [illegible]
[illegible] الصلیب ماهیت آن را بتفصیل ذکر نموده و نوشته که دیسقوریدوس گمان که عود الصلیب [illegible] است که بعضی مردم آن را [illegible]
[illegible] الریح و آن نباتیست که ساق آن بقدر دو شبر [illegible] شعبهای بسیار [illegible] ساده میباشد برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و بلوط و برگ [illegible] آن
شبیه ببرگ [illegible] که کرفس است [illegible] بر جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف بادام و چون بگشایند [illegible] ظاهر میشود از آن [illegible]
[illegible] مانند خون شبیه اند و کثیر العدد [illegible] و بیخ آن [illegible] بیخ مزآن [illegible] ... سفید
[illegible] طعم و بیخ ماده آن [illegible] شعبه [illegible] هر یک شبیه ببلوطی مانند بیخ خنثی افعال و خواص [illegible]
[illegible] بیخ آن با ماء العسل جهت کابوس [illegible] و خوردن آن [illegible] جهت [illegible] معده و بیخ آن [illegible] آشامیدن
آن بمقدار بادام جهت تنقیه رحم [illegible] و درد گرده و مثانه و ورم یرقان و آشامیدن مطبوخ آن با شراب [illegible]
[illegible] بطن و آشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب سود قابض [illegible] قاطع نزف الدم رحم و ده عدد آن با شراب [illegible] جهت
اختناق رحم [illegible] و چون صبیان را [illegible] بیاشامند دفع نماید [illegible] عارض ایشان نکرده [illegible]
نوشته که آن [illegible] سفید [illegible] چون آن را [illegible] ظاهر میگردد و از آن بعد از یکساعت [illegible]
[illegible] الشعبه طبیعت آن گرم و بشدت افعال و خواص آن مجفف [illegible] و محلل [illegible]
[illegible] جهت [illegible] نوشته که سودی گفته [illegible] نافع [illegible]
[illegible] خوردن ثمر آن با گلقند [illegible] نوشته گمان من آنست که این نفع در فاوانیای رومی باشد نه هندی و آشامیدن تخم آن بیست [illegible]
[illegible] با ماء العسل یا شراب جهت کابوس [illegible] آشامیدن مطبوخ آن با [illegible] قابض [illegible] و آشامیدن تخم
[illegible] معده [illegible] و بیخ آن [illegible] جهت یرقان و [illegible] و بول [illegible]
[illegible] بیست و پنج دانه تخم آن با ماء العسل یا شراب جهت اختناق رحم و بیخ آن جهت کابوس دوازده دانه [illegible] قطع نزف الدم [illegible]
[illegible] آن را بخورند [illegible] فضول [illegible] و بول [illegible] جهت [illegible] گرده و مثانه [illegible] شکر [illegible] نمایند
[illegible] و غیره آن و جلاء آثار سیاهی بشره [illegible] آشامیدن [illegible] دیگران [illegible]
مانند آنچه شیخ از دیسقوریدوس بیان کرده نوشته است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته نبات آن شبیه [illegible]

۳۵۳

الزعتر می گفته اند آنرا چون ببندند در جوف آن دو خط صلیبی شکل طبیعی یافت میشود و ماده آن بشکل بلوط میباشد و در جوف آن خطوط صلیبی نیست و مراد اطلاق مرادتر آنست بهترین آن رومی بطریق آنست که کهنه کرم خورده نباشد و چون بخایند بعد از ساعتی ظاهر شود از آن حدت و حرافت با اندک تلخی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گفته اند باید که در استعمال نرم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند بعضی گفته که هرگاه از عرض آن تر آن در برای زنان خصوصاً مراض رحم ایشان با دو آن انسب است طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی تا سوم و مائل باعتدال دانسته اند افعال و خواص آن آشامیدن یک آن نقیه بکیدرم و بقدر یک مثقال با شکر سفید کوفته و یا با شراب شیرین دیگر جهت صرع و رعشه و لقوه و ام الصبیان اکثر امراض بلغمی و نفع سپید و برقان و درد کرده و مثانه و ادرار حیض و نفخ و تفتیح و تحلیل آن مجرب جهت انحلال لزجه و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و سواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن و اشتمام نرم کوبیده در بصره و لیستدا آنجهت صرع و بعضی بعقله و کلام آنجهت دفع آثار سیاهی از بثره و نقرس و تعلیق تر آنجهت صرع و اکثر امراض موثر و تعلیق تر آن در گلوی اطفال بیشتر تعلیق تر آن خصوص هر آن که بطول سوراخ کرده باشد جهت منع فزع اطفال ام الصبیان و صرع و اورام حاصل در دماغ ایشان جهت منع معده و سبز در جین و در دیبا با نعناع و صعتر یا با خشخاش و مولی جهت آفات و باشراب جهت وجع بطن و مسوح تر آن که حب نسبت به تنهائی و یا با مشک و زعفران جهت صرع و ام الصبیان و در خواص تر آنرا بهتر از زمرد دانسته اند تخصیص که چون آفتاب در برج میزان باشد و بغیر آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه گفته اند اگر با آهن قلع نمایند عمل آن باطل میگردد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفت باید که بآسمان با خبر آن قلع نمایند نه با آهن و جهت تعلیق آن را با شرط مذکور اخذ کرده و در پارچه زردی بسته و جائیکه آنرا مس نکرده باشد جهت تسهیل ولادت و دفع سحر و هیبت و دافع با سیر و لیسیده ارواح تعلیق کرده و تصلیب شده و در آن خانه جن و جانوران گزنده داخل نشوند و گفته اند که دو مثقال از نقره و طلا و در آن بگذارند و سحیق ساخته و در آن پیچیده و با خود دارند جهت صرع بلیغ النفع است هرچند صرع کهنه و ده بیست سال بر آن گذاشته باشد و اگر در زیر سر گذارند و قمر با سیره متصل و ثلث باشد میان آن هر دو الف سپید فاغیه بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثناة تحتانیه و بالم شکوفه حناست و در حنا مذکور شد و نیز شامل جمیع شکوفها ست بعین مهمله و جیم اسپهید است فصل القاف مع الالف المثناة الفوقانیة فتائل بفتح فا و تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام جمع فتیله است که بفارسی شافها نامند فتیله در لغت زبانه و در عرف اطبا عبارت از دوا است که فتیله ساخته در دبر و یا در فرج و یا در مبال جهت حمل و یا تقویت باه و یا در احلیل جهت تنقیه و یا کشف رطوبات و یا تقویت و یا تسخین و تنقیه آن بغیر این اسباب بردارند و لیکن بیشتر استعمال آنها در مقعد از برای تسهیل و ترکیب آن مختلف میباشد و اسهال فتائل مسهله بجهت نفع بسیار از اغلب انواع تنقیه است کیفیت و اقسام و دستور و جمع ها و تفصیل آن در قرابادین کبیر و کفایت هم جوان قواعد کلیه ترکیب ذکر نموده و ترکیب نسخ آنها فتائل الرهبان بفتح فاء تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم راء مهمله و با ساکنه و فتح با موحده و الف و نون اهل اسکندریه نخیل نامند و در آنجا کثیر الوجود و ماهیت آن نبات است بقدر ذرعی و سبزه رنگ مائل بسفیدی برگ آن مانند برگ حناء و کوچکتر از آن و اغبر و شبیه ببرگ شونیز و در غیب شیر میباشد و گل آن زرد و مجمع و تخم آن مانند تخم تره تیزک بریح آن و طعم آن تیز و تلخ و منبت آن کنار دریا در دره ها و در سنگزار و چون تازه آنرا آورند و با برگ آن پیچیده در چراغ گذارند و بران روغن بریزند مشتعل میگردد و مانند فتیله در سوا تا بوقت مشتعل میمانند لهذا آنرا فتائل الرهبان نامند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و گل آن گرم تر از سائر اجزا افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ آن با آب جهت زکام و اوجاع سر حادث از سردی اعضاء و النفس جهت ... فتائل ... دستور ضماد آن ... الباه

جهت تقویت باه و اوجاع المفاصل و غیر با ضماد بیخ آن با پالیان ذکر که ضماد نازک کند جهت اوجاع مفاصل عرق النسا و نقرس تحلیل با صلابت
و اورام انثیان و اورام قبیحه و فتح عصب و گوشت کوفته شده و در با بیخ آن انفع از برای تجبیل اعضاء انقضاء انتعاش باه جهت خوشبوی
دهان جشاهای بارده و انهضام غذا و تحلیل مواد و تسخین معده و گرده و مثانه و ادرار بول و تحریک باه و تقویت آن بسیار موثر است فجلیت بفتح فا
و کسر نام مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و تا لغت عربیست ماهیت آن هر چیز خرد کرده در آتما مند و بیشتر مستعمل و زبان گندم خشک خرد کرده
است خواه بکوبیدن خواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد و بعضی گفته اند که نرم باشد طبیعت آن گرم و خشک با اعتدال افعال و خواص
آن قلیل الغذا و مجفف رطوبات معده و مولد ریاح سوداوی دیر هضم و مولد امراض بارده ریخته مانند قولنج و وجع تهیگاه مصلح آن نیکو خمیر
نمودن و طبخ جید دادن و با سم و کون با نخواه و با شکر و روغنها مانند روغن بادام تناول کردن و جهت صاحبان امزجه بارده رطبه
صاحبان ضعف اشتها بسیار مضر و باید که در سایه خشک نمایند و بسیار کهنه نباشد که کهنه آن ردی است و بهترین مصلحات آن در همه حال
شکر است فصل الفاء مع الجیم فجل بضم فا و سکون جیم و لام بفارسی ترب بشیرازی تربزه و بمیرانی فقالادبردی قیتون بیونانی افالیس
و نیز بیونانی اباوس بهندی مولی و بلغت بنگی رفالس ماهیت آن معروفست و در اکثر بلاد میشود و دو نوع میباشد بری و بستانی و شامی و شامی
آنست که تخم شلغم را در بوته ترب گذاشته غرس می نمایند و یا بالعکس بری آن تندتر از بستانی اما بیماری و بزرگی بستانی نیست و در بعضی
غریب بخردل و بعضی آنرا خردل بری دانسته اند و بستانی آن اقسام میباشد قسمی سفید طولانی نازک و این قسم بعضی از قرای بنگاله بسیار بزرگ میشود
تا بیکذرع دست و بقطر نیم شبر میشود و بعضی نازک شاداب بعضی خشک و چون آن تخلخل خود و ملع رنگکها مستی بیغیر صد راز
قوت زمین آنجا بوزن بیست آثار و بدرازی دو دست و زیاده از آن و بقطر قریب بدو شبر و شاداب شیرین آنرا قلیل بیثارند
بعضی بدرازی قطر مثل دندان فیل کلان میشود و معمول اهل بنگاله است که آنرا مثل شلغم با گوشت و یا ماهی پخته با جلا و میخورند و درجاها
دیگر تا بیک و نیم شبر قسمی دیگر مدور شلغمی شکل پوست آن سیاه اندک خشن این خشک تر از قسم سفید طولانی می گشت و لشادابی آنست
لیکن تندتر از سفید خصوصا پوست آن و این قسم اکثر در زمستان میشود و بسبب سردی هوای همیشه در زمین شق میگردد و قسم دیگر مدور سفید
پوست که اهل فرنگ از ملک خود تخم آنرا می آورند و این نیز قریب بسیاه مدور است و این نیز مخصوص بزمستان است و بهترین همه داب
نازک تند طولانی آنست که ریشه باشد و برگ همه اقسام شبیه برگ شلغم و خردل و از آن هر دو خشن تر و تندتر و تخم همه مایل بتدویر و در غلافی
باریک طولانی بقدر انگشتی و در فای سبز نازک تند شبیه بطعم ترب و در هندی آنرا ... مانند ترب با نمک
میخورند و آنرا کرده با گوشت می پزند لذیذ میشود و بعد از رسیدن تیره مایل بسیاهی میگردد طبیعت تخم آن گرم در سوم
و خشک در دوم و بیخ آن در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل آن ...
در جمیع اجزا افعال و خواص آن ملطف و محلل و مولد ریاح و محرک آروغ و تخم آن در بعضی ابدان ...
برگ آن و در بعضی که در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مخرب معده ایشان ...
سریع الهضم است و در تحلیل ماند که لیکن چون برگ ... آنرا طبخ نموده بخورند بازیست ... زیاده ...
و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند که در فجل سه خاصیت است برگ آن ... ریاح است ...
و بیخ آن دافع بلغم است اعضاء الرأس ... و دندان ... تطور و غن آنجست ...
غذای کرده و روغن گل بر آن پخته بر آتش لذا ... بعد از گرم چند قطره در گوش ...
النفع مجرب ... آب آنرا با روغن گل جوش دهند و در گوش بچکانند ...

تحلیل ریاح و تسکین وجع آن و تقویت بدن جهت فالج و لقوه و در استرخا و رفع خشونت بشره و جلای آن و بهق و برص و امثال آن گفته اند که چون

ترب را بخایند و بگذارند تا متعفن شود و کرمها از آن متکون گردد و در ظرفی ضبط نمایند تا کرمها یکدیگر را بخورند و چند عدد بماند پس آنها را حل نمایند

در حل معادن به تبدیل افعال غریبه از آن می آید **فجل** **عشیلقی** فجل شامیست طبیعت آن مرکب القوی دارد بلغم گرم تر افعال و خواص

آن از فجل و شلغم رومی کاتر و ضعیف تر از فجل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است بفتح الفا مع الراء المهمله فرخ

بکسر فا و واو الف و خا معجمه بلفارسی چوبه و ترکی فرنگ نامند ماهیت آن معروف است طبیعت و افعال و خواص چوبه هر حیوانی در ذیل

نام آن حیوان مذکور یافت و میباید انشاء الله تعالی بهترین همه چوجه مرغ و کبوتر است و مداومت خوردن کباب کبوتر بچه یا ادویه حاره

مولد خدام دانسته اند و مطبوخ آن بغایت مقوی باه و گویند خروس بچه بالخاصیت مضعف باه است **فراسیون** بفتح فا و دال مهمله و کسر سین مهمله و ضم

یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و بضم فا نیز آمده و بیونانی فراسین و بریحون نیز و بلاطینی ماروبیم و بعربی حشیشة الکلب جهت آنکه تلخ است

و هر چیز تلخ را علقم نامند و بفارسی اقنان سر و کوه را بمعنی کراث جبلی لک گندنا می کوهی گویند و لفظ کرد با کمی کر ضعیف از کودار باشد

آن اختلافست و دیسقوریدوس گفته نباتیست با شاخهای مربع سفید مزغب از یک بیخ روییده برگ آن بمقدار انگشت ابهام و مایل باستدارت

و مزغب و تشنج و تلخ و گل برگ آن متفرق در شاخها و رنگ گل آن بنفش و مستدیر و قبست تخم آنها و انطاکی نوشته که نباتیست مربع با شاخهای بسیار

سفید مزغب که از یک ساق روییده با برگهای خشن مانند ابهام و گل آن ازرق یا اصفر تلخ طعم و در نوره چوا زیر سبدیه و بیخ آن بشش میل

میباید و گفته اند که بهترین و قویترین آن رومی مایل بسرخی و حکیم علی گیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را حشیشة الکلب و صوف الارض

که عبارت از کراث جبلی است نامند و با بیخ آن را چنانچه دیسقوریدوس مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع می باشد نوعی سفید

آنرا فراسیون و این را بعربی صوف الارض و حشیشة الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سگ بر آن بگذرد و بر آن بول کند این نوع کثیر الاستعمال

است و نوع دیگر را بلوطی نامند و نوع سوم را اسطاخیس و نواب حکیم معتمد الملک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که کسیکه آن را

کراث جبلی دانسته غلط کرده و تحلیل آنچه دیسقوریدوس نوشته نباتی است که بهندی ادوسه نامند و ادوسه در حرف الف مذکور شد طبیعت آن

در دوم و در سوم خشک افعال و خواص آن محلل و جالی و مقطع و مفتح سده و طحال و با قوت تریاقیت اعضاء الراس و الاذن و العین [illegible]

عصاره آن در گوش جهت تنقیه فضول و تفتیح مناقذ آن و ازاله درد کهنه آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیده و جهت حدت قوتیکه دارد

و بیرون اثر زردی یرقان که در چشم مانده باشد جهت جرب سلاق و دمعه و غشاوه و نزول آب در چشم و ضماد و مطبوخ آن با سبه جهت انتفاخ

اجفان خصوصاً با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن بچشم تیز زائل کننده ریزدن پلک است و چون جرب عفن را با بار الریان حامض بالتمدید

گردانند و عصاره آن فراسیون را با روغن بالتند زائل گرداند و داخل شیافات مقویه بصر کرده و شیوه الفم و الرسان صفتیح جهت امراض فم و

استحکام دندان اعضاء الصدر آشامیدن نیم درم آن با شربت بنفشه و یا جلاب جهت سرفه رطبه و قروح سینه و ریه و تنقیه آنها از اخلاط

نیم درم تا یکدرم آن با طبیخ زوفا و با روغن بادام شیرین جهت تنقیه سینه و ریه از اخلاط لزجه و تجبیب النفس با شکر یا عسل یا انجیر جهت ربو

سرفه بلغمی و ضیق النفس و تقطیع و قلع فضلات غلیظه و آشامیدن حسو و مول از آن و نخاله گندم که نخاله را در آب جوش بدهند و صاف نموده تخم و تخیم

فراسیون خشک که بوزن پنج درم باشد در آن جوش دهند تا غلیظ گردد پس صاف نموده گرم فنوشند جهت سرفه سفر و انجیب الاثر که تا مفت بیاشامند

و مطبوخ کل آن با آب و عصاره تخم تر و تازه آن با عسل جهت ترهیه یا ابرسا چون خشک آنرا بپزند جهت سرفه مزمن و تنقیه سینه از فضول و ضماد

آن با عسل مسکن درد سینه و ضیق النفس اعضاء الغذاء مفتح سده کبد و طحال و سعوط آن یرقان و مضغ برگ آن جهت ادرار و جلای معده و آشامیدن طبیخ آن با عسل

آن با روغن گل با زیت جهت درد معده و تحلیل ریاح غلیظ و بلغم لزج در هر موضع که باشد اعظم ادویه تنقیه بدن از فضول غلیظ و برای وجع طحال

و بدستور ضماد آن نافع اعضاء النفس آشامیدن آن خصوصاً با برسیاوشان جهت تنقیهٔ رحم و ادرار حیض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین و بدستور ضماد و
جلوس در طبیخ آن و چون در آب و زیت و یا با آب تنها طبخ دهند و با آن کماد نمایند بر عانه مردان و زنان جهت رفع اوجاع مثانه حادث از ریاح
و عسر البول و ضماد برگ تازهٔ آن زیر ناف جهت رفع تعقد امعاء و وجع آن بغایت نافع و فرزجهٔ آن با عسل تا هفت روز بیهم جهت اعانت بر حمل
سریع الاثر و بالجمله فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظه است بر نوعیکه استعمال نمایند شرباً و ضماداً و کماداً و وجع کاسر و خاصره و جنبین [?] و از بسیاسیفید السموم
آشامیدن عصارهٔ برگ آن جهت رفع سمیت ادویهٔ قتاله مانند فطر و کشنیز و امثال آن نهاده ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه الاورام والجروح و
القروح ضماد برگ پختهٔ آن با آب ممزوج با عسل جهت تحلیل اورام و تنقیهٔ جلای چرک و قروح و سخه [?] بعضه کهنه خبیثه و گوشت فاسد متآکل قلع و اسرع [?]
تلیین و تحلیل خنازیر و انفجار دمامیل و جراحات خام بدون اذیت و قروح را التیام دهد و چون بکوبند تازهٔ آنرا آزاد با پیه گرده سرشته بر اورام هر نوع که باشد
ضماد نمایند بزودی تحلیل دهد و جبر و کسر نماید و چون در زمین گودی کنده با آتش گرم کنند و چون گرم شد آتش برآورده و در ان گو باگرم فراسیون را
فرش نمایند و علیلی که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بدن او را چرب کرده بر روی آن بخوابانند و از فراسیون فرش نمایند بر او بجائی که موخفا نند [?] و در ان
همان قسم خوابیده باشد تا گرمی آن زائل گردد و رفع مرض او مجرب گفته اند و چون در خمیکه آب انگور مقدار یک رطل طوطیس [?] باشد و مکوب برگ تازه
فراسیون را کوبیده ریخته سر آنرا بو بیت [?] سه ماه بگذارند پس برآورده صاف کنند و بنوشند در رفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات
و بلاد بارده بغایت نافع دانسته و گفته اند اکبر او دیه سیت [?] در ان مور المضار مضر گرده و مثانه و بغایت مضرت بحدیکه اکثار آن موجب ادرار
خون و بول الدم میگردد و مصلح آن کثیرا و عسل و سنبل الطیب را زیانه [?] بعضی باد زهر آن دانسته اند و تقوی فعل آن مقدار شربت آن تا سه درم
صاحب منهاج نیم درم گفته بدل آن در امراض سینه پرسیاوشان و در تحلیل ریاح چهار دانگ وزن آن ابهل [?] و دو وزن آن سارون و اسهال
لزوجات و تسکین مغص گویند بدل آن افتیمون و انیسون ست و گویند بوزن آن لاینه [?] در تحلیل طحال و غیره اشق فرس بفتح فا و را و سین
مهملتین بفارسی اسپ بترکی آت و بهندی گهوڑا بالضم کاف عجمی و خفای ها و سکون واو و فتح را هندیه و الف نامند ماهیت آن پیدا است
معروف و از حیوانات دیگر با کول اللحم اهلی گرم تر و بهترین مرکوبات و خوش هیئت تر آنها و مور بیضه [?] با فراست و اصناف می باشد از نجیب و غیر نجیب
و بچهٔ آن را بالعربی مهر و بفارسی کره نامند طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن آن مورث
شجاعت و قساوت قلب و کباب آن با شیر مقوی باه مبرودین اعضاء الراس گفته اند چون زوائدیکه بر زانوی فرس میباشد بکوبند و با سرکه بیاشامند
صداع را زائل گرداند اعضاء النفس آشامیدن [?] آن بقدر نیم مثقال جهت اسهال مزمن و قرحهٔ امعاء و ذرب و بدستور تخم محرق آن قاطع
اسهال رطوبی و کباب آن مولد خلط فاسد مضر محرورین و مصلح آن جوش دادن و مهر اکتحین [?] آن و آشامیدن دوغ و آب انار بالای آن
اما باید که آب بر ان نیاشامند الاورام والقبوه [?] طلای محرق پوست سم یعنی کرهٔ آن با موی با آب پراگنده کننده شود و سرگین آن مانند سرگین حمار
است در خواص خون تازهٔ گرم آن از جمله سموم و مسهل و اعراض علاج آن مانند دم ثور است و در لقمه [?] گو شد و عرق آن نیز در عرق ذکر یافت
از نبیهٔ [?] طلای خون آن تغیر دهندهٔ رنگ و جمع و درد و پوست سوختهٔ آن با موی رافع جوششها است الخواص گویند چون دندان آن یعنی اسپ را
بر ساق بندند از حرکت ماندگی نیابند و گر دندان را بر گردن کودک بندند دندان او بی الم بر آید هم آنرا در خانه که موش بسیار باشد
دفن کنند موشان بگریزند و عرق آنرا که بر رهار طفل بمالند موی نروید و شیر او اسهال رفع نماید و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و در بینی
جهت رعاف و اگر پای حیوان چهار پا را بدام اسپ ببندند لنگ شود و اگر در خانه موی دم آنرا که شنهٔ [?] بکسب در ان خانه داخل نشود و در
بحری را بالفرنگی ادرهب [?] کافنیش نامند گویند از خواص آنست که چون خواهند بر عضوی موی بر آید خاکستر آن را با قیر و یا پیه برشته بمالند موی
بروید و در دور آن جهت خشک کردن جراحات و رویانیدن پوست بر ان مؤثر است فربیون بفتح فا و سکون را و ضم یا مثناة تحتانیه

دسکون واو ونون وتوهم کرده کسیکه بکسر فا روم خوانده وآنرا فریون بیابجا فا روم وافربیون وابربیون بزیادتی همزه مفتوحه وراء اول که معرب افربیون فارسی باشد نیز نامند وآنرا اکل تبفته وحافظ اطفال وبهبری تاکسوت وبرومی فولمیوس بیونانی کمالیون واهل مصر وشام اندالبادة مغربیه خوانند در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی لبن مادیون وبعضی لبن انتوم دانسته اند اصح همه اقوال قول عاقبت کرده روایت کرده از کسانیکه آنرا دیده اند وبلاد بربر جبلی است که آنرا بربریه نامند وکثیر الوجود در آنجا وازانجا ببلاد دیگر میبرند وآن لبن دو نوع نبات است یکی شبیه نبات کاهو و پر شبیه و خارناک و پر شیر و دوم برگ آن سیاه و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و خارهای آن تاریک و تیز و ترو شیر این بیشتر از اول و در حرف الالف مع الفاء تمام بیان ماهیت وافعال وخواص آن مذکور شده **فرمیوس** بفتح فا وسکون را وکسر میم وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله بتفسیر ماهیت **فمرلیست** شبیه بحنظل و با عفوصت ودر جوف آنها تخمها **طبیعت** آن بسیار گرم وخشک **افعال وخواص** آن تمریخ آن باروغن در عرق و ضماد آن با شراب جهت نهش افعی نافع **فرنجمشک** بفتح فا وسکون نون وفتح جیم وکسر میم وسکون شین معجمه وکاف معرب پلنگ مشک فارسی است وآنرا فرنجمشک وابرنجمشک بیابجای فا نیز نامند وبسریانی قلنلمشکا و برومی اسیولوفراس و بیونانی اقلیس و بهندی رام تلسی وگویند بهندی ابهل نامند ماهیت آن نوعی از ریحانست نبات و برگ آن اندکی بزرگتر و بلندتر و بسیار خوشبو شبیه ببوی قرنفل ولهذا آنرا قرنفل بستانی نامند و در تراکیب هرجا قرنفل بستانی مذکور است مراد همین است وازانجمله قرنفلی وریحان قرنفلی نیز نامند و گویند چون رایحه آن شبیه برایحه مشک است ازانجهت آنرا فرنجمشک نامند وآن دو قسم میباشد یکی بستانی وآنرا بهری و دوم بری وآنرا اجلیقی نامند و شاخهای آن مربع و فرغب و برگ آن مانند برگ ... ورنگ آن مابین سرخی وزردی و فرغب و رایحه آن شبیه بقرنفل و تخم آن بصورت زیره سیاه برنگ مایل بسبزی و از تخم بالنگو بهلو و بسیار کوچکتر ازان و نبت آن مجاری آبها و شوره زارها و بری آنرا شاخهای متعدد و برگهای آن ریزه و ... بیک ترشه برگ ... بری ریحان کوهی و با خشونت و با عطریت و تندی زیاده از بستانی و تخم ریحان وازان ... قوت آن ... طبیعت آن و آخر دوم گرم وخشک بری آن گرم ترو حبس این فرنجمشک تمام کمتر **افعال وخواص** آن ... مفتح سده دماغی و مصلح ... اکلا وشما وطلا ... نافع الفم ... دهان خشک کند ولثه و دندانرا محکم کند ... فاسده آنرا دفع کند اعضاء الصدر ... آن مقوی دل ... خفقان و وسواس ... سودا ... بلغم ... اعضاء الغذا مقوی معده و کبد و هاضم غذای غلیظ و محلل ریاح ... اعضاء النفس ... نافع الضا ... الحردین ومولد سودا ... مقدار شربت آن ... بدل آن بادرنجبویه و قرنفل ... مقدار شربت آن تا ... و ... و سرکه ... نافع فساد آنها است **فرحار** بفتح فا وسکون را ... الف و را مهمله ماهیت آن ... چنار و برگ آن مانند برگ بادام و نبات خوش منظر افعال وخواص آن ضعیف ... است **فرشه** بفتح فا و را و شین ماهیت آن ... شیرست ... باتش ... افعال مانند ... است **فصل الفا مع السین المهملة فاحیس** بضم فا والف ... وسکون ... بفارسی ... بفرنگی ... نامند ماهیت آن ... وست ... آن ... سیاهی ... اندک ... در اصطلاح

پخته و با نمک بخورند و بدان خضاب میکنند و لباس ابریشمی و ابریشمی و حصیر را و بوریا را بسیاه رنگ میباید طبیعت آن گرم و خشک در سوم
افعال و خواص آن اعضاء الرأس مفتح سده آن و بینی را سعوط نمایند آن با طلای آن بر الفتیه مرضیکه در نیکا میشود و
آنرا آهو میخوانند موثر بود و آن بانچه که در حلق برسد و با غرغره آنچه اخراج زلوی در حلق مانده موثر اعضاء النفض گذاشتن پرده
آن در سوراخ قضیب جهت نفع احتباس بول و بخور آن جهت اختناق رحم مالیدن آن بر موضع داء الثعلب و جهت گزیدن مار ضماد او
و از پیدایش خوردن آن مانند زرنیخ احداث طاری میگردد و مدبر آن نیز مدبر آنست فستق بضم فا و سکون و ضم تای مثناة
فوقانیه و قاف معرب پسته فارسی است بسریانی پستقی و بیونانی بسطاقیا و بفرنگی سبک نامند ماهیت آن ثمر درختیست شبیه بدرخت
بطم که بفارسی سقز نامند و اقسام گوناگون و ثمر آن در اول نبات پیدا میشود و بستانی و جبلی میباشد و ثمر بستانی بزرگتر از جبلی و مطلق آن مراد
ثمر آنست و بهتر آنست که بزرگ دانه و پوست آن نازک و سبز رنگ و مغز آن سبز خوب آن ندیده باشند و پیوندی آنرا بسیار
نسب میشود و صمغ آن مراد پوست ثمر بالای مغز آنست که زیر پوست صلب سفیدست و درخت آن یکسال ثمر آن فراوان
و یکسال مثمرا بر نمیشود و درخت العلک البطم الرابع که ذکر شد و ثمر آن را اوام که در پوست سرخ باید نمایند و متقشر کرده و از
پوست جدا نموده فاسد میگردد و آب لیموه افلاطوان است طبیعت مغز آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند برطوبت
فضلیه و این تر است و لهذا آنرا در گرم میخورند و مقوی باه است و زیاده کننده منی و بعضی سرد دانسته اند و این زعم غلط است
افعال و خواص آن اعضاء الرأس را بالصدر و الغذا جهت قوت بدن و حفظ دماغ و سرفه و قلب و خفقان و غثیان و
قی و پوست کبد و مفتح سده کبد و منافذ غذا و را جهت عطش و خصوصیت تلخی کرده و نفع کبد و نیز جهت ورم رطوبتی آن و قلیل غذا
و صمغ آن و مقوی معده و زیاده خصوصا که با جفت آن یعنی پوست بالای لب آن بخورند مانع لاغری کرده و یرقان و طحال و سموم
و نهش هوام و خوردن آن با نمک هوا و وبای را مفید مغز آن معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون آن سرد و خشک و
مقوی دندان و لثه و خوشبو کننده دهان و بغایت مقوی دل و معده و دافع قی و اسهال و تشنگی و با شراب جهت دفع سم عقرب
و پوست سفید که در آب طبخ داده باشند جلوس در آن جهت خروج مقعده مجرب و دود طول پوست درخت و برگ آن جهت خدر و درد
مقعده و مقوی مجرب و لکه در فصل الرئه مداومت شستن موی را آن جهت ازاله وسواس مواد سوداوی و دفع سموم و خوشبو کننده
مقوی غالبا و با النجاست مغز آن مضر معده محرور است مصلح آن و مفسد طعام و بد سفور و مغز آن مغز سقل سبت و بدل
آن مغز بادام و مغز حب الصنوبر و گویند بقدر وزن آن مغز جوز و بقدر آن مغز بن و اکثار آن مورث تمری و آشامیدن سرکه و انار
ترش و زرشک و آلو و خشک است فصل الفا مع الشین المعجمه فشاغ بضم فا و فتح شین و الف و غین و فشغ بفتح فا
و ضم شین معجمه نیز آمده نزد اطبا مشهور بدین است و نزد اهل لغت بدان و بفارسی آنرا سر نامند ماهیت آن از جنس فاشرا
در پیچان و خودی پیچد و آنرا بیوشاند و نبات آن شبیه نبات عنب الثعلب و شاخهای آن باریک و خار آن کمتر از فاشرا
و ثمر آن خوشه دار و برگ آن با خشونت و دانه آن بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزنده زبان و بیخ آن سطبر و صلب
و بیخ آن آجام و مواضع است و نیز قسمی از آن بقدار دانه آن باقلای مصری و از آن کوچکتر لیبا سیاه و زرد در آن خط
سفیدی حکیم میر محمد مومن در تحفه المومنین نوشته نیز الوجایب هندی عبارت از آن باشد مولف گوید شبیه بدین در
هند بنگاله بسیار میشود و آنرا سیم بکسر سین مهمله و سکون یاء و تشدید نون مثناة تحتانیه و میم نامند و برگ آن اندک
بیخ نبات آن بر جا در خود می پیچد و آنرا سبح پوشاند و ثمر آن در کلاف مانند درخت باقلا

دو انسامی آن کوچکتر از باقلا پوست آن بعضی سفید و بعضی سیاه میباشد و در یک طرف آن قریب بنصف آن نقطه سفید میباشد نوع دوم آن سفید و در طعم اندک شبیه باقلا و بوی بیوست آن زیاده از باقلا و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن بیان کرده اند طبیعت قسم اول آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن ثمر و برگ آن مفرح و مقوی دماغ و حرارت غریزی و دافع ضرر ادویه سمیه و محلل ریاح و چون برگ آنرا با عسل لعوق ساخته بتدریج اندک اندک بطفل شیرخوار بدهند عدة الحیوة گردد و سموم نباتی و حیوانی را دفع کند مقدار شربت آن یک مثقال و خوردن نه قیراط از قسم دوم آن مورث دبیلات و خوابهای پریشان و فاسد و نفخ و ریاح بسیار و ضماد آن رادع اورام و مسکن درد مفاصل است مصلح آن اقاقیا مع الفصاد و المعجون

دهالفارسی سیم و نیز در عوام مشهور بنقره است و بهندی روپا بضم را و سکون واو و فتح با و بعجمی الف و بیونانی [illegible] ماهیت آن از فلزات معروفه مشهوره در میان مردم کثیر النفع است و گفته اند که فلز آن زیبق و کبریت است گیرد وزن زیبق بعد بدلیل آنکه چون نقره از کبریت مکلس گردد بوزن خود زیبق را منعقد گرداند [illegible] آن مستعمل خود تمام مشود و در فاصل النقره و آن برودت و رطوبت است چنانچه در باطن آن رطوبت است طبیعت آن در دوم سرد و خشک با قوت قابضه و مخففه و سحاله آن خشکتر و قوت قابضه آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل گفته اند افعال و خواص آن مفرح و مقوی با قوت اعضاء الراس جهت مالیخولیا و جنون و وسواس العین و کحال آن با میل نقره جهت بیاض چشم و تقویت بصر و سحاله آن با ادویه مناسبه جهت رفع بخر و طلب جذب رطوبات لزجه متعفنه و بلاغم الصدر آشامیدن محلول آن بشیر تحلیل جهت [illegible] و توحش و سایر امراض قلبیه با ادویه مناسبه و اعضاء الغذا و نفض بحاجات مذکوره مقوی معده و کبد است و جهت [illegible] و جهت سنگ گرده و مثانه و عسر البول و طلای محلول سحاله آن با زیبق مقتول جهت بواسیر و جرب و حکه و بثور و جهت جرب و حکه الاورام و سحاله آن تحلیل و رام و مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن ترکیبا انگشتانه یک درم و از خاصیت آنست که اگر در انگشتری نقره [illegible] ساخته بیگرد و عکس آن با نمک رافع و جالی است و آشامیدن طعام و شراب در اوانی نقره ببا تشا مفرح گفته اند خوردن [illegible] زر و آورده و دستور حل و تکلیس و احراق آن در مقدمه سفر کیفیت و فضه محلول که الیمائیون فرنگ اختراع نموده اند [illegible] دلاجوردی رنگ شفاف مانند یاقوت کبود سست بنگم مانند و ازین جهت آنرا بنیلم کبود نامند در تحلیل [illegible] جهت خفقان و غشی و مالیخولیا و مراقی مبدل که دو قطره آنرا با اشربه مناسبه بیاشامند مفصل الاضعاف المضعف الفوادیه و [illegible] آنقدر طایسا کنه ورای عمل الفارسی سمار و رخ و ختها لبیری قنطریا نا و بردی مو طیس [illegible] [illegible] و تالشه قنطس و در رابعه مو قو طیس نامند ماهیت آن نباتیست که رستنهای نمناک [illegible] برگ آن شبیه بشکل نصف بیضه مرغ که منکوس باشد و برگ گل و ساق آن بسیار کوتاه [illegible] تلاج و بشیرازی مردم عوام هیکل و تبرکی کیلاک قطر و کلاه هم جنس با کول و غیر با کول است بعضی [illegible] آن الستـه اند و با بجاهای سرخ و بی لزوجت و بی رائحه و سفید مائل به تیرگی و کوچک شده و در زمین طیب [illegible] در غایت سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه نوع سفید آن که دران لزوجت بسیار باشد و در [illegible] رفتن انجیر و گردگان دیگهای سمی و تبوغات و با سرگین صفهای [illegible] حیوانات سمی [illegible] با کول آن تریاق سرخ غیر با کول آنست و گویند آنچه در کشمیر کنکچو نامند از نوع با کول است [illegible] مانند و بفارسی هیکل و دوم را نوشته و سوم را [illegible] از انواع کما است [illegible]

چون غیر ماکول را بسیار بیند و بگذارند و فاسد و متعفن گردد و همچنین هر چه بر آن گذارند فاسد سازد و دوم نیز فطر ماکول را بعضی گنبجی کفشانا نامند

و فطر غیر ماکول را بسیار قسمی را چتر بجفهای مانامند و قسمی را گلگن حول و قسم اول بهترین اقسام است طبیعت ماکول آن در سوم

سرد و تر افعال و خواص آن لجیقنا مالرأس کثار خوردن آن مورث فالج و سکتا لحصاما انتقاض کثار آن باعث عسر البول و

مدار بیت آن قاطع نسل و ضماد خشک ... بیده آن با سیر شیرهای جهت فتق و قیلیه و برآمدگی ناف اعضاء العین کتحال ... تازه آن جهت

بیاض و تقویت باصره و جرب پلک چشم و مانع نزول آب بخصوص اگر با شیر زنان ... کنند ... اقفیه ... و مولد خلط

غلیظ و ... و اکثار آن مولد سوداء و چون قبول عفونت کند بزودی متعفن گردد و بجهت افراط و سدد و مورث قولنج و ... معده و ...

خشک آن مانع اسهال و ذرب و زلق الامعا بهترین مصلحات آن مری و خردل و طبخ آن با نمک و شبت ... در دهن ... و زیتون و ...

و فلفل و با ... و خشک خوردن فلفل و زنجبیل بر ذرره و جوارشات مناسب مانند ... و کمونی و فلافلی ... [illegible]

و با سیر و با ... آن همچنین یا بیضه مرغ و یا با گوشت خوردن بهتر و گویند از خواص آن است که هر حیوانی ... ماکول خورده

باشد ... آن فطر در معده او باشد در او هیچ دوائی فائده نمی بخشد و تریاق سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد ... اعراق ...

ضیق النفس و غشی و ثقل معده و قولنج و خناق و ذبحه و قشعریره که از عوارض آن است طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند ... و

و قی ... نمک و سکنجبین یا فودنج جبلی یا سرگین خروس بجه یا سکنجبین عنصلی و اخاکستر چوب انجیر با آب گرم یا با آن سرکه و نمک و مرغ بجه یا با ...

و خوردن عسل بسیار است و تریاق اربعه و سنجرنیا و فلافلی و یا کمونی یا شراب یا آب سداب ضماد ... بر معده ... و استعمال ... حقنهای

حاده و لیناست که در یکروز بلکه در ساعت هلاک میگرداند و هر فطر که در زیر بیخ شجر ... رسته باشد ... یوست آن زیر کشنده و چون خشک کرده آنرا

مورث بیهوشی است چون آنرا بخورند و آنچه در نزدیکی آن روئیده شود خواه غیر ماکول خواه ماکول خوردن آن ... زیرا که ماکول آن نیز خالی

از سمیت نیست **فطراسالیون** بفتح فا و سکون طا و فتح را و الف و سین مهملات و الف و کسر لام و ضم یا ... تحتانیه ... واو و نون ... یونانی ...

بطرسالیون نامند ماهیت آن کرفس کوهی است و آنرا کرفس صخرائی و کرفس قدونی نیز نامند و تخم آن سیاه طولانی شبیه بانیسون ... و مشهور

آنست و بهترین اجزای آن است و مستعمل **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال** آن اعضا ما الغذاء انفض قاطع لزوجات و محلل و مفتح ... و

مفتح و جهت درد ... و مفصل و ... حیض قوی الاثر مخرج جنین و مهیی السموم ... جمیع سموم بارده و در جمیع افعال قوی تر از بستانی

و سائر اقسام خود بدل آن در وزن تخم کرفس بستانی و جالینوس نیم وزن آن اتنتین گفته و حکیم میر محمد مومن در تحفه المومنین نوشته که یا مفصل

تخم ... را بجای استعمال میکنند و آن ... بدارای ... و بقدر فلفلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مایل بزردی و تند طعم ... و

آن ... با ... و گل آن چیزی شبیه ... است و در زنگبار ... و بعضی از فطراسالیون ... و در جمیع

افعال ... در ... عرق النسا ... و ... آن مسقط جنین و در سائر افعال مانند اقسام کرفس است و در حرف الکاف ذکر آنها

ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل الفا مع القاف** **فقع** بفتح فا و قاف و عین مهمله بکسر فا نیز آمده ماهیت آن ... قسمی

اقسام فطر و کماة دانسته اند و بعضی غیر آن و اصح آنست که از غیر اقسام فطر است و مدور بقدر نارنجی و کوچکتر از آن و اندک طولانی در زیر زمین در مواضع

سیلها و جاهای نمناک قریب بهار و بعد از باران در زمینهای ریگزار و دامن های کوه بسیار بهم میرسد و جائی که گویا ... یا بر زمین آنجا اندک

بلند و بعضی منشق میباشد و کسانیکه میدانند آنجا را میکاوند و بیرون می آورند و بعضی جاها یک رنگ و در بعضی چند رنگ و در فارسی ... و بهتری ...

مانند و آن شیرین لذیذ میباشد آنرا پخته و یا بریان کرده میخورند بهتر از فطر ماکول است و در سالی که رعد و برق بسیار شود ... بسیار ... و

می باید **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن نفاخ و بطی الهضم و غلیظ و اکثار آن مولد قولنج و اصلاح آن مانند

مانند اصلها و فندق است و ضمر آنرا اندارد **فقاع** بضم فا و فتح قاف مشدده و الف و عین مهمله لغت عربی ست به یونانی [illegible] دخویس دونین
دیده شده و برومی بقاعیون و بفارسی بوره نامند و گفته اند آنرا فقاع ازان جهت مینامند که کف آنرا می گیرند و واحد آن فقاعه و فقای
سور آنرا خوانند **ماهیت** آن بهم انواع می باشد و طعم آن مرکب است از اندکی شیرینی و ترشی و حدت آن مصنوع از آنکه چون بنا شد مانند
جو و برنج و ارزن و ذرت و نان حواری یعنی نان سفید فطیر با نعناع و کرفس و از مویز و خرما و شکر و نیشکر و عسل و امثال اینها نیز و گاه اضافه می نمایند
فلفل و سنبل الطیب و قرنفل و سداب و امثال اینها **طبیعت** آن بحسب آنچه ازان میسازند مختلف میباشد و بالجمله ابرد و جو شعیری [illegible]
[illegible] عسل [illegible] یعنی [illegible] و زعفران [illegible] که با حبث [illegible] میسازند [illegible] اراده و اصلاح و خوشبوی
آن [illegible] و برگ نعناع و فلفل و خون چیزی دیگر زیاده نمایند **افعال و خواص** آن [illegible] و نفاخ و مولد اخلاط غلیظ
[illegible] و قوت نافذه آن بحدیست که اگر حاج را در آن بخیسانند نرم گردانند و آسان گردد و آنچه را تو اهند ازان بسازند [illegible]
[illegible] اعصاب را [illegible] مضرت دارد و متخذ از خبز حواری و کرفس و نعناع جید الکیموس کثیر الغذا بسیار موافق محرورین مقوی اشتها و معده
و نفع آن [illegible] و متخذ از شعیر است و متخذ از شعیر مدر بول و مرطب بدن جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع و مضر گرده و مثانه و متخذ از عسل
[illegible] مضر و نفخ و ریاح آن کمتر و چندان مضر بعصب نیست و متخذ از نشا زعفران زعسلی از برای معتدل المزاج موافق و سزاوار است که
ناشتا نمنند [illegible] ناشتا و یا در اواخر تغایای طعم در معده [illegible] آن که در تغیر این و در وقت طعام را فاسد میسازد و اما خسته مقوی [illegible]
ناشتا مناند و وقتیکه معده کثیر الرطوبه باشد و آلوده برطوبت لزجه باشد باید که چیزی شعیری آن را مقوه بمصطگی و سنبل الطیب و قاقله نمایند که
[illegible] آنرا آل گردانند [illegible] آنرا لذیذ و صاف گردانند خصوصاً که آنرا معطر سازند و در [illegible] آن بیک آثار آن افاده
یک مثقال زیاده داخل نکنند و اگر چند برگ ترنج نیز داخل کنند [illegible] است و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیده آن **فقاح** بضم فا
و فتح قاف [illegible] مهمله [illegible] شکوفه است بعربی و فقاح هر چیز در ذیل اسم آن ذکر یافت و می باید انشاء الله تعالی **فقاح الکرم**
شکوفه انگور است بیونانی [illegible] اطباطوس و برومی انیکس طرافیون [illegible] و بهندی [illegible] باشد بهترین آن
تازه آنست **طبیعت** آن در اول سرد و خشک و با عطریت **افعال و خواص** آن مقوی دل و معده و [illegible] فواق و قی عرق
آن [illegible] و منقطر آن در افعال قوی تر و لطیف تر از اصل آنست **فقاح الملح** زهرة الملح است و نزد بعضی الفرست [illegible]
[illegible] چیزی شبیه بشوره تکون میباید الطف اجزای ملح و بعض آن کمتر ازانست **فصل الفا مع اللام** **فلن** بفتح فا و
تشدید لام **و ماهیت** آن خلاف است بغدادی نوشته تخم لسیت هندی بقدر پسته و پوست آن شبیه به پوست بندق و باطن مغز آن
بزردی و سفیدی و بالای آن مائل بسبزی و برگ آن بازدایا بسیار و ساق بقدر یک شبر و در موسم ربیع گل می آورد گلی زرد رنگ
و خوشبوی و بزردی بر طرف میگردد و انطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف ست خواه برأسه و خواه بترکیب آن با نیلوفر که آنرا
شگافته نیلوفر را در آن گذارند و یا بالعکس یعنی پیوند نمایند آنرا با نیلوفر و حکایت کرده در فلاحت که آن گلی ست سفید خالص و گلهای
مضاعف و محیط بدانه آن و اندرون آن زرد رنگ و چون پخته گردد سیاه شود و چون برگهای آن بریزد دانه آن طولانی گردد
مثل براق و این هنگام آنرا بشکنند نامند و این نیلوفر هندی نیست در نیم نیست و صاحب اختیارات نیلوفر هندی دانسته و سهو او را
طبیعت آن بقول بغدادی گرم و خشک در سوم و بقول انطاکی در دوم گرم و معتدل در یابس در اول **افعال و خواص** آن مفتح
سدد و منقی دماغ و ضماد آن مزیل صداع و استرخای عصب [illegible] شامیدن آن جهت خفقان و غشی و استسقا و ریاح و بواسیر و شربا و بخوراً و طلاء و استعمال
تخم آن طوبی [illegible] سفید میگرداند و طحال و وجع کبد را بر طرف میسازد و شرباً و مالیدن برگ ساییده آن بریدن باعث خوشبوئی و عدم [illegible]

۴۶۳

و دیگر از فرنگ تخم آنرا می آورند و در بنگاله و در بعضی باغچها میکارند برگ آن اندک عریض و ثمر آن مدور بقدر نخود سیاه و پوست آن بعد رسیدن سرخ و با تلخی میباشد و جدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست فلفل الماء ماهیت آن فلفلیست که در آبها میروید شبیه بجار میرویند لهذا آنرا فلفل الماء نامند برگ آن شبیه برگ بید و نرم و نازک و ساق آن پر گره و شاخهای آن بقدر ذرعی و دانهای آن بیده مجتمع شبیه بخوشه و طعم آن با تندی شبیه بطعم فلفل و بوی عطریت و بعضی عوض فلفل و افادیه خشک آنرا با زیت سوده در اطعمه استعمال مینمایند و قائم مقام آنست و آنهار از جوش طعم و رائحه و سریع الهضم میگردانند و بیخ آن طولانی و بی منفعت طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن اعضاء الغذا مسخن معده و جگر و هاضم شیر با و ضماد برگ و ثمر آن محلل اورام بلغمیه صلبه بر آمده و رافع آثار کثرة الدم تحت الزانیه و ضماد بیخ آن رافع کلف و نمش مزمن صلب قوی الاثر مقدار شربت آن دو درم ست فلفل موییه بضم میم و سکون واو و فتح یا و در یا بهندی پیپلا مول بلام و پیپلا مور براء مهمله نیز نامند و مول و مور بلغت اهل هند اسم بیخ است و پیپل نام دار فلفل یعنی دار فلفل در حرف الدال ذکر یافت ماهیت آن بیخیست گره دار و بعضی متشعب و غیر و مغز آن سفید و ریشه دار و تند طعم بهترین آن تازه سفید تند طعم سنگین صلب آنست و در طبیعت و خواص مقدار شربت و مصلح قریب بدار فلفل آمراض الراس سعوطاً نجهت صرع و سکته نافع و ایضاً آن تنها یا با مویز و با نبیذ آن با طبیخ مویز جاذب و قالع بلغم از دماغ و جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الغذا معده النفس غیر با شتهای طعام و هاضم آن حرارت معده را برافروزد و جهت قولنج و ریاح بارده و امراض طحال و درد کشف عرق النسا و نقرس و اوجاع بارده و مرور بنجه تشنج شدید النفع و تولیز دار فلفل نیز گرفته ادابدل آن بوزن آن نار مشک و دو ثلث آن سودبجان ثالث آن مغز حب القرطم و دار فلفل نیز گفته اند مضر محرورین مصلح آن رب الحصری ست فصل الفا مع النون فنجیون بفتح فا و سکون نون و کسر جیم و ضم یا مثناة تحتانیه و واو و نون و فنجیلون نیز آمده ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر که آنرا قسوسی نامند و از آن بزرگتر و از هفت عدد زیاده فیشو و طرف ملاصق بزمین آن سفید و طرف بالای آن بسیار سبز و بار دار و بند اهای بسیار و در بهار از میان برگهای آن ساقی میرسد بقدر شبری و گل آن زرد و زیاده برده زرد کبود مانند و لهذا التصریح نموده اند که گل بی ساق میباشد و بیخ آن باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض و تازه آن مستعمل و آنرا حدت و تلخی زیاده نواب علویخان معتمد الملوک قدس سره نوشته اند که این نبات صنفی از تنبا کو باشد طبیعت آن مستعمل و خشک آنرا حدت و تلخی زیاده نواب علویخان معتمد الملوک قدس سره نوشته اند که این نبات صنفی از تنبا کو باشد طبیعت آن در سوم گرم و افعال و خواص آن محلل ریاح الصدر نگاهداشتن قلیلی از بیخ و برگ آن در دهان جهت سرفه مزمن و ضیق النفس و نفس انتصاب و ربو و قرحه سینه و تحلیل ریاح و بخور خشک آن و استنشاق دود و آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محلل و کشاینده اورام و ملحم و التیام دهنده زخمها و آن با عسل مخرج جنین زنده و مرده است فنک بفتح فا و نون و کاف لغت عربیست و بفارسی و به ترکی قرقاس نامند ماهیت آن نوع حیوانی ست از سنجاب بزرگتر و از ابلاد روس ترک آورند و رنگ آن سفید و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوستها و حیوانیست بغدادی گفته گوشت آن شیرین ست و بعضی گفته اند فرد نوعی از سنجاب است و بعضی گفته اند پوست نوعی از گربه است و انطاکی گفته پوست بالیست سفید رنگ بسیار نرم و از آن پوستین میسازند بسیار میباشد طبیعت آن بقول انطاکی گرم در سوم و معتدل یا خشک در آن افعال و خواص آن پوستین آن مسخن بدن ملطف و معتدل اخلاط بارده جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و ناقه حمیات و رمی لشیره و پیر را نجهت طریق هوا نافع و گوشت آن در دوم و در آن منفعتی نیست و بقول انطاکی و غیر آن گرم و معتدل تر از سمور و سمور متر از ان گرم تر از سنجاب قاقم اقوات و خواص آن پوشیدن آن ادافع ربو ... سمور بید و سیاه و قولنج و بلسان اهل خوارزم ... و بفارسی شیخ بیخ مقل و بهندی چهال گری نامند ماهیت آن نباتیست شبیه با و بیالادن یعنی کرس جبلی عظیم الورق و ساق آن زیاده بر ذرعی و املس و مجوف مایل به سفیدی پر گره و گل آن شبیه

برگش از آن بزرگتر و رنگ آن سفید بسبزی آمیخته و بیخ آن سطبر و اشقر و انتهای آن با سمبهاگچ درهم یافته و مانند بیخ اذخر و بیشها خرق
و بوی آن شبیه ببوی سنبل رومی و لهذا آنرا ناردین برای نامند و منبت آن بلادیست که آنرا بنطس نامند از سواحل بحر اسود یعنی بحر روم
نامند و مراد از مطلق آن در محل بیخ آنست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را افرنگی فو یا کینوم و صغیر را فو باردم گویند بهترین آن
بیخ باریک اشقر خوشبوی شبیه ببوی سنبل است و گفته اند بلکه خود بیخ نوعی از سنبل است و سیاه آن ردی گفته اند بجهت باقوی رنگ و ندرت آن
آن بعد از شکستن بو و رنگ و طعم بیخ و برگ آن شبیه بکرفس جبلی و آنرا مغشوش به بیخ آس مینمایند و فرق با آن آنست که بیخ آس مع صلابت و تلخی شود
و نرم طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل سوء اعضاء الصدر و النفس و غیرها آشامیدن آن با طبیخ [illegible]
جهت علل باردهٔ سینه و درد پهلو و مغص و سپرز و ادرار بول و حیض و عرق النسا و تنقیه عروق و با قوت تریاقیست و ضماد آن جهت داء الثعلب مضر گرده
مصلح آن عسل و رازیانه بدل آن [illegible] بمقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال است فودنج بضم فا و سکون واو و فتح دال
و بمعجمه نیز آمده و فتح نون جیم معرب پودنه با واو و تا کاف فارسی است و فوتنج بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نیز آمده [illegible] و بیونانی قونیا تا و قیلا
قیزو و ارنقانون و بعربی نهق نامند ماهیت آن سه نوع است بری و جبلی و نهری بری را بیونانی علیجن و اهل اندلس و مصر فلیه و اهل شام
سعتر گویند و ساق آن متفرق و تند بوی با عطریت و برگ آن ریزه مایل باستداره و نازک و نرم طعم و رائحه آن شبیه بفودنج نهری و بستانی [illegible] و تلخی
کمی و تخم آن شبیه بتخم ریحان طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت ملطف اعضاء الراس [illegible] و النفس و غیر
با جهت کرازه تنقیه فضول سینه و معده و سوزش آن فواق و غثیان و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض
و اسهال سودا و قتل جنین و تریاق لسع هوام سمی و فرزجه مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابت آن [illegible] جهت
تقویت [illegible] التهاب [illegible] آن رافع [illegible] مضر امعا مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن نصف وزن آن پودنه نهری و نیز نوعی از پودنه
نهری را برگ دراز نرم مایل بسیاهی و گل آن خوشبو و تند مایل بزردی و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است و فودنج جبلی بیونانی
[illegible] علیجن [illegible] بفارسی پودنه کوهی نامند و گویند مشکطرامشیع است ماهیت آن نباتیست [illegible]
و سفید [illegible] و برگ مشکطرامشیع شبیه ببرگ [illegible] و ساق آن بزرگتر [illegible]
و برگ آن شبیه ببوی سنبر و چون خشک گردد شبیه بریحان خشک گردد و مشکطرامشیع در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد فودنج نهری
[illegible] و بیونانی قالامینی نامند و بفارسی پودنه بستانی و دو نوع میباشد نوعی را برگ مانند برگ ریحان کوهی و تخم [illegible]
تر از بری و شاخهای آن پرگره و باریک بر زمین پهن و گل آن بنفش در کنار آبها و بساتین روید و نوعی شبیه بنعناع و برگ آن دراز تر
از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مایل بزردی و ساق آن قوی تر و چون در بوستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع نشود و بهترین
[illegible] خوشبوی آنست و جبلی قوی از بری و بری از نهری کثیر الوجود تر از دو نوع دیگر و نصاری قدس شاخهای آنرا در اعیاد بر سر بندند مانند
تاج [illegible] طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت تریاقیست [illegible]
[illegible] جهت کرمی که در گوش بهم رسیده باشد اعضاء الصدر و غیرها آشامیدن طبیخ آن جهت نفث انتصاب [illegible]
[illegible] با عصاره تازه آن یا عسل مدر بول و عرق و با شراب جهت [illegible] با سکنجبین یا آب با شربت انار
جهت رفع غثیان [illegible] صفراوی و فواق و نطول آن جهت رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع و حمول آن
جهت احتباس حیض و قتل جنین و ضماد پخته آن در شراب جهت رفع آثار سیاهی جلد و عرق النسا و السموم آشامیدن آن با شراب جهت
سموم و ضماد [illegible] لسع هوام موجب تقرح [illegible]

وکرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن نعناع و نزد بعضی قردمانا ست **فوفج** بضم فا و سکون او و فتح ذال معجمه و جیم معرب از پوده فارسی ست **ماهیت** آن مایه مری و بعضی تر شیها ست و آنرا از آرد گندم و آرد جو میسازند تا خشک گردد و در عند الحاجة بکار برند در قرابادین کبیر ضعف آن تحریر یافت و در مری نیز **افعال و خواص** آن ضماد آن با سرکه در درون گل جهت جرب و خارش بدن و نضج دامیل و تحلیل ورام مفید جهت آنکه محلل قویست و بعضی دران ادویه خوشبو با سرکه اضافه مینمایند بحسب احتیاج و مطالب خوشبو در آفتاب مدتی میگذارند تا بعمل آید **فوفل** بضم فا و سکون او و فتح فا و لام و بفتح اول نیز آمده گویند معرب از کوبل هندی و بلیبارانی نوفلا در دمی او در سیمو دیونانی فیمو طوس و بهندی سپاری نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست که در هند و دکهن و بنگاله بهم میرسد و درخت آن باریک و بلند تا بدهبیست ذرع دست و بقطر یک شبر تا دو شبر و بر سر آن شاخها رسته شبیه بشاخهای نارجیل و نخل از ان کوتاه تر و برگهای آن نیز شبیه بدان و لیکن کوچکتر از ان و ثمر آن در خوشه ما نند خوشه خرما و کوچکتر از ان و پوست و آنهای آن در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ رنگ بعد از خشک شدن سیاه میگردد و بعد رسیدن خوشهای آنرا بریده دانهای آنرا جدا کرده خشک نموده آنچه خوب رسیده است در آب جوش میدهند و پوست آنرا جدا میکنند و آن بو خشبی لیفی ست و اندک فیخم و این فوفل را بهندی سپاری چهالیا نامند یعنی پوست جدا کرده زیرا که پوست اخشاب میوه چینی را بهندی چهال گویند پس آن دانها را خشک مینمایند و هر یک بقدر جوز بوا کوچکتر و بزرگتر از ان بعضی مدور و بعضی اندک مفرطح و بعضی صنوبری شکل خواه طولانی و خواه غیر طولانی و پوست آن اندک جوزی رنگ میباشد و آنچه بکمال نارسیده و با پوست آنرا نگاه میدارند کو هنامت و نیز مطلق غیر مقشر تمام تازه خشک تا کرده را کو به خوانند و فوفل مطلقا دو قسم میباشد بنگالی و دکهنی و هر یک نیز بر چند قسم و از بنگاله آنچه مقشر و خشبیت و نحیفت ذره آن کمتر و مغز آن سفید با رگهای زرد مائل بسرخی تیره و ریشه آن شبیه بر ریشه مغز نارجیل مدور و صنوبری شکل ست آنرا سپاری چهالیا نامند و اهل هند و بنگاله قاطبه ورق کرده با ریزه ریزه بقدر نخود کرده آنرا با برگ تانبول میخورند آنچه بسیار نحنت و خشبی و تمام آن سرخ رنگ ست آنرا چکنی نامند و این بیشتر مستعمل در سفوفات ست و قسم اول بهتر و در همه بلاد بنگاله میشود و لیکن بو فور چانده پور و نواح آن که دیهی از دیه بنگاله قریب جهانگیر نگر جاست و دیگر نیست و در اینجا سالی قریب یک لکه روپیه بیشتر تجارت آن میشود و دکهنی آن نیز اقسام بهترین آن همه قسمیست که آنرا چکنی دکهنی نامند یعنی چرب و آن بهن سپاری میباشد و کم ریشه و نازک و نحنی آن کمتر و در خامی آنرا با کره در آب جوش میدهند پس چیزی سنگین بر آن میگذارند یا در طرفه اندک میکوبند تا پهن گردد پس بریده و در عرض و پارچه کرده در شیرگاو چند مرتبه جوش میدهند پس در آب پاکات هندی پس بر آورده خشک نموده خوب میمالند دانهای آنرا تا براق گردد و از ان آنچه لطیف چرب نارنگ با شد که چون قطعه از آنرا در دهان نگاه دارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ بی ریشه باشد قسم اعلی و اول نامند و آنچه نه چنین باشد بمراتب از ان پست تر و نیز قسمی از دکهنی دانهای آن مدور و صنوبری شکل میباشد سرخ رنگ بسیار نحنت و این را چکنی دکهنی نامند و لیکن این بهتر از چکنی بنگالی ست و استعمال این سفوفات در اولی ست و بعضی مردم از قسم بنگالی اعلی بدستور چکنی دکهنی در هنگام نیم خامی بریده در شیر و آب کات جوش داده چکنی میسازند و لیکن بخوبی دکهنی نمیشود و بلکه با نند قسم پست آن نیز و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع میباشد یکی سرخ بسیاهی مائل مخروطی شکل مائل باست را ره و با عفوصت بسیار با اندک تلخی و این را چاکنی مینامند و این در سفوفات مستعمل و دوم تیره رنگ مفرطح و کم عفوصت و این را چکنی میامند و بعضی نمیخورند با برگ تانبول میخورند و بعضی به تنهائی سوم رنگ ظاهر آن اندک سرخ رنگ بزرگ دانه و باطن آن سفید این را سپاری چهالیا نامند و آنرا کموا هم کس با برگ تانبول که پان نامند میخورند نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک خوبا اندک چربی شبیه بطعم نارجیل و لیکن بچربی نارجیل نیست و در غلافی شبیه بغلاف بلوط و از ان تیره تر و این را سپاری کهوپرا گویند یعنی شبیه بمغز نارجیل خشک که بهندی کهوپرا گویند و این قسم قلیل الوجود ست بلکه فی الحقیقه سه نوع ست و نوع اول نوع علحده نیست در میان نوع سوم دانها ردان

بدان صفت یافت میشود و یا آنکه بعضی اشجار که بیوستی بر آنها غالب باشد ثمر آنها چنان میشود و بالجمله بهترین همه سنگین تو کرم ناخورده آنست انه
نوع دقیقی حلقی براق آن که چون در دهان گذارند زود بجنبد و نرم گردد و عفونت نداشته و جرم آن الطف باشد طبیعت مطلق آن در دوم سرد
و خشک و شیخ الرئیس در سوم نوشته و در قوت قریب بصندل افعال و خواص آن قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و مستحکم کننده اعضا
و رافع رطوبت دهن و سستی اعصاب و اعضا و قی و قلاع و امراض حاره دهان و سستی اسنان و لثه و سیلان خون از آن رافع درد پهلو و مقوی دل
و اعضای سفر حیه و معده و حابس سیلان و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و شرب آن تا دو درهم مسهل لعصر و برفق و غیر مضر و مدر بول و حیض
و چون در آب جوش دهند و صاف نموده آب آن را بیاشامند مفتت حصات سنگ گرده و مثانه و قولنج و خشونت سینه مصلح آن کتیرا و آنجهت
طلا و استعمال پلک چشم و دمعه التهاب و جرب آن مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نصف آن کشنیز است
مضغ آن جهت خوشبوئی و تسکین حرارت دهان و تقویت لثه و دندان بدستور مضمضه طبیخ آن و ضماد آن جهت ورم حار غلیظ نافع و دو قول است در خشک
نا شده را اگر بخورند و در آن سر خفقان و درد و مصلح آن شاشیدن آب سرد است و در گوشها از دهن هوا مثل قوه بضم خا و تشدید لام مفتوحه با
عروق الصباغین و فوه الصبغ و بیونانی روز لیوس و بفارسی روناس و رودنگ و واکنت بهندی مجیتهه و بفرنگی روبیه فوه صغیر الاطباء النیسیم در آخر
منو نامند ماهیت آن بیخی است سرخ تیره مستعمل صباغان در رنگ ثیاب و نوعی میباشد بری و بستانی و ثمر آن مدور و در اول سبز و بعد از رسیدن سیاه میگردد
و نبات آن کوچک خشن و از یکشاخ زیاده ندارد و برگهای آن سبز و ثمر آن میان برگها مجتمع و در آن تخم آن و بیخ آن سنگ ... و شاخهای
حایل و مستعمل بیخ آن بهترین آن تازه رنگین سرخ آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سده اعضا ...
... و نفع آشامیدن آن با عسل جهت فالج که بی حسی عضو باشد و جهت تقویه و سستی اعضا و یرقان و تقویت معده و ... بول ...
و حیض و عرق النسا و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سده جگر و سپرز و یکدرم آن تا دو درم ریوند چینی با یک ... جهت ... سده و ثمر آن با سکنجبین جهت
ازاله سپرز و تنقیه جگر و تفتیح سده آن هر دو و همچنین سایر اجزای آن و ضماد آن جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانیه و ...
بهق و رفع آثار جلد عارض از ضربه و سقطه و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و کلها ... و آفتاب ...
باشد و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع آثار جلد السم خوردن سائیده آن با طعام جهت گزیدن سگ دیوانه و برگ شاخ و ثمر آن ...
هوام و هر جزوی از آن تنهائی نیز همین اثر دارد و مضر مثانه بسبب قوت ادرار قوی که دارد و مورث بول الدم مصلح آن کتیرا و مضر سپرز مصلح آن ...
مقدار شربت آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کجا به بوزن آن و نصف آن ... و ثلث آن ... سیاه ... گفته اند ...
هر روز بحمام رود و بدن خود را بشوید و تعلیق نبات آن تمامی ساق و برگ گل و ثمر بیخ در خانه جهت ...
بر گردن حیوانات مالش حدوث ... مجفف و جالی قروح و جرب آن مفید است **فصل الفاء مع الهاء** فهد بفتح فا و سکون ها و دال مهمله ...
یوز است و بهندی چیتا و بترکی پارس نامند جمع آن فهود آمده ماهیت آن حیوانیست از جمله سباع شکاری ... شبیه ...
و از آن کوچکتر و بمقدار سگ بزرگی و کثیر النوم و الغضب و ماده آن جلدتر و شکار کننده تر از نر آن و بزرگ آن ...
چون مریض گردد گوشت سگ بخورد و شفا یابد و آنرا موانست بغنا و مزامیر و محبت با خمر است و اول کسیکه ...
بود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن در حرف الیاء مع الواو در یوز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد گفته اند چون ...
سوراخ موش بریزند موش از آن مکان بگریزد و چون کسی را بگزد بدندان و یا بناخن ... سنور ... گزیده ...
فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیة فیروزج بفتح فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح زای معجمه و جیم معرب
پیروزه فارسی است ماهیت آن سنگی است سبز رنگ آن مرکب از زرقت و خضرت برنگ آسمان معدن آن نیشابور و خجند و کرمان و آذربایجان

۴۶۹

ودجبال فارسی شیراز و درجبال تبت نیز میشود و بهترین همه نیشاپوری کمند بزرگ رنگ صافی عب یکسان آنست که در صفائی سواعمک و در
کدورت آن کدر گرد و هرلیة ابو اسحاقی نامند زیرا که هشت نوع میباشد و بعد از آن فتحی و ازهری پس سلیمانی پس توبی پس سمانگونی که از اخاسی نیز ما
پس عبد المجیدی پس اندلسی پس لنجینه و این بدترین همه انواع ست چنانچه از جبا سنیت که میشود از این نوع ست و آن نامکون کبریت جیده و زیبق
بعد و خمس آن که انعقاد از برودت یافته باشد بنظر زحل و مشتری و در مدت هفت سال کمال رسد آنچه از معدن کرمان و شیراز بهم میرسد آنرا سفیدیست که
شبانکی و شیرلوم گویند و آنچه در نیشاپور و غیر آن بهم میرسد مائل بنیلی بود و نیل بوم نامند و مجموع آن را زبوی مشابه … پر چربی بد رنگ و خامیکرد و …
تمام آن بدرنگ فاسد میشود و در آن زمان آنرا مرده نامند و گفته اند درین زمان چون معدن نیشاپور خراب ست بجای آن فیروزه کرمانی را مستعمل دارند
آن بسبب صلابت و تحلیل برودی رسیدن چربی و عرق و غیره فاسد و بدرنگ میگردد طبیعت آن در اول سرد در سوم خشک افعال و خواص
آن مفرح و یاقوت تریاقیت اعضاء الراس والصدر والغذاء و المنفص الکحال آنحضرت نشف رطوبات چشم و دمعه و بیاض و تقویت روح باصره و …
شبکوری و فتق طبقه قرنیه و سایر طبقات حادثه از ضربه و ورم خواه تنهائی و یا با ادویه مناسبه … و با عسل جهت صرع و سپرز و تفتیت سنگ گرده و
مثانه و تنهائی و یا با ادویه مناسبه و با تراکیب معاجین و غیرها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و سعال و قرحه امعاء و سایر جراحات باطنیه و دفع …
و پادزهر جمیع سموم نیمدرم آن و یکدرم آن با شراب جهت سموم توبه و ثلث و ورم آنحضرت لسع عقرب بالخاصیه مجرب مضر گرده مصلح آن کثیرا …
گفته اند … از رنگ خود تباه گردد پوشیدن آن بد باشد مقدار شربت آن نیمدرم الخواص گفته اند تعلیق آن … فالسبع خوف …
و دارنده آن از غرق در آب … محفوظ ماند و تختم بدان … نزدیک … مقرب ست … آن نگاه کردن بران بسیار با نسبت
تقویت نور باصره و دیدن … ان باعث … حرکت چون با اجرام نرم … اند و مکاس آن …
بار به … فیل بکسر فا و سکون یا و لام معرب از پیل فارسی ست و بهندی هاتی و … و نیز به فتح کاف عجمی و جیم و بفرنگی آل … و بانگریزی الفن نامند
ماهیت آن حیوان … معروف بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات و از جمله مسوخات شمرده اند باین معنی که بصورت آن بعضی از … سابق
ممسوخ گشته و بعد از … مرده اند و انواع میباشد … و غیر آنها … کبیر جثه و با دست و پا … و هر که بلندتر باشد … ذرع
و از ناخن دست تا استخوان شانه آن از زمین … زیاده … و … دو دندان بلند قوی میباشد از دو طرف دهن آن بر آمده … تا
مقدار سه چهار ذرع دست و زیاده هم بلند میشود که بران تختی و یا چادر یا پیسته بران بعضی از هنود … میخوانند و دندان بعضی ناشفته
از دهن آن … مجوف میباشد و بعضی کمتر و باقی غیر مجوف و هر چه تجویف آن کمتر و صحیح و راست و سفید باشد بهتر ست و آنچه را
صید کرده اند … سال و یا یکسال … درمیان از سر دندان آن قدری مقدار یک شبر و یا کمتر میبرند برای آنکه خوب قوی گردد و حلقهای
برنجی بران می اندازند … و متاسفم نگردد و از ما … خرطوم آنرا بهندی سونڈ نامند و بجای بینی آنست و مجوف و
پیچیده میشود و از آن تنفس می نماید و آب را بدان … میکشد و پیچیده در دهان خود ریخته میخورد و کاه و غیره خوراکی خود را بهمان خرطوم بدا
بدهان داخل میکند و بدندانهای آسیا … خرد کرده میخورد و … آن … بسیار ست و آن در کوهستان … اسلام آباد که در بنگاله اند
و آشام و … و در … و غیره و دکن و سراندیب … حبشه و جاهای دیگر نیز بهم میرسد و میگویند … در جوف دندان بعضی
… سالخورده چیزی مدور شبیه بکبر مروارید بزرگی بهم میرسد و آنرا گج موتی بلسان اهل هند مینامند و دندان فیل را که بهندی هاتهی
… نامند کوتاه و باریک تا یک شبر و نیم و یا اندکی زیاده بران و دندان فیل را العاج نامند و بهترین اجزای آنست و مفصل پا ها
آن در وسط مفصل دستهای آن نیست بلکه در دو جانب بالا و اسفل یکی قریب بیک ربع و بالا یکی نیز قریب یک ذرع بناخن آن
و لهذا در وقت نشستن و خوابیدن اولاً دستها را از پیش دراز میکند پس پاها را … و از … بسیار منادی

می گردد و هرگاه تپ نمود بزودی میمیرد و مدت حمل آن هشت ده ماه گفته اند و میگویند عمر آن تا بچهل سال است طبیعت آن سرد و بسیار خشک

افعال و خواص آن اعضا ما الراس و الصدر و الغذا و النفقص غیر با الکحال زهره آن جالی آثار چشم و مقوی آن آشامیدن هر روز دو درم

براده عاج با ماء العسل یا با آب عسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد مفاصل و پهلو و با آب باد و جنیا سنجه لبس اسهال و نزف الدم و با شراب بابونه یا با عسل

تا یک هفته جهت حمل و بدستور و قرزجه آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند و نیز چون بعد از طهر تا سه شب هر شب یک مثقال نشاره آنرا با دو

مثقال نبات سفوف نمایند و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل و با آب بو و نه گوهی و یا شربتی چند روز هضم مانع ابتدای جذام است دو درم

سائیده آن با همو زن آن براده آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن بحدیکه آن زن نداند که بول فیل است و لیسقوید دس جهت حامله نشدن

زن عاقر مجرب گفته و حمول سرگین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نگردد و گویند اگر بر درخت باردار بندند یا بران بمالند دیگر بار نیارد و بخور آن

رافع تپهای مزمنه دگریزاننده هوام و طلای آن رافع کلف و آثار جلد و حمول محرق آن جهت سعفه رطبه و التیام زخمها و زهره آن جالی آثار چشم

و طلای آن برای رفع برص تا سه هیم و با خون کشف و یا بیضه آن تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از خصیه آن با آب کاسنی

رافع درب و اسهال مزمن و قرزجه آن معین بر حمل و رعایت اعانت الخواص بستن دندان آن یعنی عاج بر عضوی که

استخوان آن شکسته و در آن مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر گردن انسان خصوصاً اطفال و مواشی در پارچه بسته

مانع ضرر و باطاعون و صرع دام الصبیان اگر بر درخت زنند ثمر آن شیرین گردد و تعلیق پوست آن رافع حمی ربع و حمیات نائبه و در حدیث

از حضرت امام کاظم علیه الصلوة و السلام وارد است که شانه کردن از شانه عاج وبا را زایل میگرداند و بخور اندکی پارچه خشک خرطوم آن رافع

بواسیر است فیلجوش بکسر فا و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب فیل گوش فارسی است که بمعنی اذان الفیل است

و گفته اند لوف العقده و لوف الحیه و لوف الحیه است و گفته اند لوف الکبیر است که حضض هندی عصاره آنست و کشنده فیل است فیلزهرج

بکسر فا و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون یا و فتح راء مهمله و جیم معرب پیل زهره فارسی است جهت آنکه گفته اند کشنده فیل است ماهیت

آن نباتی است که حضض هندی که رسوت نامند عصاره آنست و گفته اند که نوعی از لوف کبیر است و گفته اند خود نام حضض هندی است و گفته اند

نام زهره فیل است و جهت آنکه آن عصاره را در کیسه چرمی میکنند شبیه به زهره میباشند و یا جهت آنکه کشنده فیل است و لهذا مسمی بدان گشته

و حضض هندی در حرف الحاء مذکور شد و گفته اند ثمر آن بقدر فلفل است طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت افعال و خواص

آن اعضاء النفض آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان و آشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن جهت ادرار حیض و بدستور آشامیدن عصاره

آن مقدار شش درمی تا دوازده درمی آن جهت اسهال بلغمی بسیار مفید الزینة طلای آن تنهائی و یا با زیت مقوی مو است

باب بست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف است فصل القاف مع الالف

قاتل الکلب ماهیت آن خانق الکلاب است و نزد بعضی اذاراقی است طبیعت آن بسیار گرم و خشک

افعال و خواص آن آشامیدن آن محدث نفث الدم و رعاف و کشنده سگ است بزودی و سایر حیوانات و ان نیز قار القفح

فا و الف و را مهمله و نیز در عوام معروف بقیر است و کسیکه آنرا ال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال صمغ درختی است و آنرا العلک العربی

و قیقهر و قفقهر خواستند و انشاء الله تعالی در همین باب خواهد آمد ماهیت آن چیزیست سیاه و رنگ مایل بسرخی که از زمین با آب گرم از

چشمه میجوشد و در بلده هیت و نواح آن که بر کنار شط فرات واقع است کثیر الوجود و آن در عین بر آمدن سیال میباشد و بعد از ماندن

زمانی منجمد میگردد و بعضی مردم برای آنکه زود منجمد شود قبل آن گرد که بر بستهها و دیوارها و صحن حمامها و حوضها بمالند چنانچه رسم و مدار

اهل بصره و بغداد و نواح آنها بر آنست قدری خاک داخل مینمایند قوت آن تا سی سال باقی می ماند و قریب بقفر الیهود

طبیعت آن در سوم گرم و خشک رقیق آن که سیال است مثل اصناف آنست و صلب آنرا جبی گویند و خشک آن نیز قابض تر از سیال و مطبوخ
سیال آن با شراب بجهت صلابت قوت قبض آن متوسط و تحلیل آن زیاده **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس منضج آن منضج اخلاط لزجه
و جالب رطوبات رقیقه از دماغ و عضل فکین برودت آنها و ثقل زبان و لکنت و عسر تکلم و حرس یعنی [illegible] بندان فساد لثه را زائل کند [illegible]
سازد و نیز اخلاط لزجه صدر را نضج دهد اعضاء الغذا و نیز منضج آن معین بر هضم و مسخن معده و بلع آن پراکنده کننده ریاح و دافع تغیر آب طعام و
فساد هوای وبائی و اعادت بر هضم و تقویت معده و کبد و طحال آشامیدن آب بسیار در ظرف قیر اندود دافع غلظت و تغیر و دافع ضرر آن [illegible]
استسقا و محلل نفخ ریاح و مسخن اعضای باطنی ست و گفته اند نگاهداشتن آب در ظرف قیر اندود مانع غلظت و تغیر آن شده و دست اکل آن موجب فرح [illegible]
گاه مودی به تشنج امعا میگردد و مضر ادرار است که بسیکه از ده خوردن آن [illegible] باشد با بعض دهان مناسب حل کرده بخورد تا باعث قرحه و تشنج نگردد و قدر شربت
آن تا یک مثقال و زیاده بران مجوز نیست بدل آن قفر الیهود و در سایر خواص مانند آن و ضماد آن منضج دمامیل و جراحات و [illegible] محلل
اورام و جابر کسور و زائل کننده وجع ضربه و سقطه و ساختن شراب در ظرف قیر اندود باعث رقت و سرعت خروج آن از بدن [illegible] غلیظ القوام
باشد نیکوست از برای مبرودین بلغمی مزاجان و ضماد آن خفیف تر **قاطایقی** بفتح قاف و الف و فتح طاء مهمله و الف و کسر [illegible] و سکون یاء مثناة
تحتانیه و کسر قاف و یا و قاطیقی نیز آمده بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است **ماهیت آن** نباتیست برگ آن کوچک شبیه برگ آس
زیتون و دو صنف میباشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه و بیخ آن باریک [illegible] بیخ او خورد و شش یا هفت سر دارد و چون خشک گردد [illegible]
[illegible] در شکل شبیه بناخنهای [illegible] کرده و صنفی دیگر ثمر آن مانند [illegible] بیخ آن مانند تخم زیتون و برگ آن نیز شبیه برگ زیتون
در رنگ و شکل بزرگتر ازان و ثمر آن کوچک بقدر نخودی و سرخ و سوراخ سوراخ **افعال و خواص آن** آشامیدن آن بشرط آنکه در حین
آشامیدن بقصد محبوب باشد [illegible] باعث محبت و عشق [illegible] در بلاد انطاکیه آنرا استعمال [illegible] و گفته اند تعلیق آن باعث عشق است
قاقالیا بفتح دو قاف و دو الف و کسر لام و فتح یا و الف لغت یونانی ست و بعضی گفته اند که آن لقمة الدجاج ست و شاید غیر آن باشد
ماهیت آن نباتی ست برگ آن سفید و بزرگ و ساقی از وسط برگ آن ایستاده روئیده و بران گلی شبیه بگل نباتی که آنرا برد انیسا
نامند و چون گل آن [illegible] ازان ظاهر [illegible] آنرا [illegible] ست باقوت مجففه [illegible] آن کوهستان **طبیعت آن** گرم و تر
افعال و خواص آن آشامیدن [illegible] بیخ آن در شراب [illegible] آن نیز [illegible] خشونت قصبه ریه و مری [illegible] جهت [illegible]
آن غلیظ ست و چون مانند [illegible] شراب نیمبرشت که غلیظ گردد [illegible] ضماد نمایند [illegible]
امراض مذکوره را و قائم مقام رب السوس ست [illegible]
آنست **قاقله** بفتح قاف و الف و ضم قاف [illegible] لام و ها بیونانی [illegible]
بال و بهندی الائچی نامند **ماهیت** آن [illegible]
ذکر میل و کرد قاقله [illegible] بهندی بڑی الائچی نامند **ماهیت آن** ثمر درختی ست بقدر [illegible] یک ساق دارد و برگ آن شبیه برگ
ریحان گل آن سفید ریزه مائل بسرخی شبیه بگل باقلا و ثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع بقدر [illegible] انگشت و کوچکتر
و بزرگتر ازان و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک ضخیم خشن با خطوط طولانی و در طرف پائین جای اتصال [illegible]
و چون خشک گردد پوست آن بعضی [illegible] منشق گشته دانهای آن برآید و تخم آن شبیه بتخم حرمل و خوشبو و فی الجمله شبیه
برانچه کافور [illegible] با اندک حدت و در تازگی با رطوبت لزجه شیرین طعم و بعد خشکی زائل گردد و قوت آن انچه در غلاف است تا نهایت
دو سال باقی می ماند بس طعم و رائحه آن زائل و قوت آن باطل می گردد و انچه از غلاف برآید تا یک سال و انطاکی

دار الطاکی نوشته که برگ آن عریض سبز و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفة المؤمنین نوشته که برگ آن شبیه برگ جوز الهندی ذره است سبز تیره و طول آن بقدر
یک شبر و نیم و عرض آن بقدر چهار انگشت و گل آن در اسفل ساق آن میروید و گل آن شبیه گل باقلا است و از دیگری نیز چنین شنیده شده و طول
برگ تر آن تا دو شبر نیز گفته‌اند طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم افعال و خواص آن مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک شهوت و حابس بطن
و معمول اهل آن بلاد آن است که برگ آن را با برگ تانبول یعنی پان میخورند و دیگر ادویه خوشبو مثل قرنفل و غیره و با آن در اول
طعام میخورند و بعضی پوست کوبیده آن میخورند آن مقوی اشتها و دافع نفاخ و ریاح گویند مضر معده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال
بدل آن قاقله صغار است قاقله صغار در ایران شهره و بعضی خیربوا و بعضی ... دانه و هیل نیز و هیل کلان و بعضی هیل گجراتی و الاچی
و چهوتی الاچی نامند ماهیت آن ثمر نباتی است که در ملیبار در کوه موسوم ببیلی و نواحی آن بهم میرسد و در جاهای دیگر وجود ندارد و نبات آن تا بقدر
ذرعی و برگ آن بقدر برگ انار و ریحان و بهی تر از آن و ثمر آن خوشه‌دار و بر دانه آن در غلافی بقدر مغز پسته و بزرگتر و کوچکتر از آن بسیار
خوشبو و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید میگردد و مثلث شکل متساوی الاضلاع و مخروط آن اندک باریک و غلاف
آن سه پاره و بهم پیوسته و خشن با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفونت و در درون آن جای اتصال خوشه اندک قمعی بزرگی با اندکی ریزی
متصل و انتهای آن رسیده و رسیده آن چون خشک گردد خود بخود و یا باندک فشار شگافته و انتها و جوف آن میگردد و در جوف آن انتهای آن تخم‌ها سیاه
مائل بگلگونی ریزه تر در سه صف در سه ضلع آن مابین آنها پرده سفید رنگ نازکی که ابتدا متصل بانتهای آنها است و نازکی آن طعم تلخ و
شیرین طعم خوشبو و چون خشک گردد زائل شود و پوست آن سفید گردد و طعم دانه‌های آن اندک تند و خوشبو و بعد خائیدن آن دهن گرم
گردد و چون کهنه شود و مائل بتلخی شود و حدت رائحه آن رو بکمی و پوست آن مائل بسیاهی آورد تا آنکه بدبو گردد طعم و قوت آن باطل گردد و با جمله قوت
آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیت و قابضه افعال و خواص آن مفرح لطیف و جالی و محلل و خوشبو
کننده عرق و رائحه دهان و بغل و عفار الراس نفوخ کوبیده آن در بینی که عطسه آورد و جهت صرع و دماغ و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن مضغ آن
خوشبو کننده دهان و پوست و دانه آن مقوی لثه و مفتح سدد و رادع اعضای ضعیفه و مقوی اعضای باطنه و حلق و معده و قلب و جهت خفقان و
تقویت معده و تسکین و دفع بلغم آن جهت غثیان و قی و وجع معده باردرطب و دردن جهت انهضام طعام تنها یا با ادویه مناسبه جالینوس خوردن آن با گرد
آن با آب سیب و آب نارنج جهت قی و غثیان تقویت معده و جوشانده آن خصوص با پوست و در گلاب و آب جهت دفع غثیان و تهوع و سهیضه و تقویت
با برگ پودینه با نعناع بآب دریا یا گلاب جوش داده یکدرم آن با سکنجبین جهت اوجاع بارده کبد و تفتیح سده آن با تخم خیارین جهت
ستانی ارد و یکدرم آن با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده و مثانه از نیم اگر در دوران خوشبو کننده عرق و در همه افعال قوی از کبار آن و تقویت
معده و اطبای متاخرین هند با ... قاقله کبار یکدر جسته ذرح و جاهای دیگر در بنگاله شنیده باشد چنان بود و آنچه در بنگاله شنیده و مکرر تجربه نموده
که ذکر ... مضر صدر و ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یکدرم تا یک مثقال بدل آن نصف آن کبابه و نصف آن حبلبان و بوزن آن قاقله
کبار است حینفت سوم قاقله که نوشته اند تا حال دیده نشده که ماهیت و خواص آن تحریر یابد قاقلی بفتح قاف و الف و کسر قاف ثانی
و فتح لام مشدده و الف مقصوره و بتخفیف لام و بضم قاف و کسر لام و یا نیز آمده لغت قبطی است و بعربی غلام کرمان و قلاع و رجل
الغروج و بفارسی کاکلی کاکنهر و بشامی انگ نیز نامند و بترکی شوره و بیونانی هرد میمون و برومی آدرند قیون نامند ماهیت آن نباتی
شبیه باشنان حرف و بزرگتر و سبزتر از آن و رطوبت این زیاده بر آن و با شوریت و بورقیت و تلخی و تندی اندرونی
سفید و بر جوار بیسد و هر دوم یا باسعت و شیر میخورند شتر چران راغب و موافق مزاج آن و نبت آن شور زارها و خرابها
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول نوشته افعال و خواص آن ... خوشبو کننده جشا

و با صمغ آنچه در بطن باشد و قلیل الغذا میباشد و ریت و از جهت و لهذا مسهل و مخرج مافی البطن ست و آب افشرده آن مسهل با صفرا
و یک دقیه آن تا نیم رطل با آب لقوع زبیب و شکر سرخ رافع قرحه و ضعف معده و درد کمر و لیست و در کلیه گرم باشند نافع
در معده و امعا احتیاج میباید بسبب لزوجتی که دارد و باید که عصاره آنرا جوش ندهند که قوت آن باطل میگردد بلکه جوش داده بیاشامند و بعضی گفته
آنرا با روغن و شکر سرخ بیاشامند فعل قوی مینماید و حبیش بن الحسن گفته با شکر سرخ و لعاب بشاهتره فعل آن قوی است اعضاء النفس و سهل تر شود
زیاده کننده منی و محرک باه خوردن تر و تازه آن و گفته اند مجفف و مسخن و قاطع منی ست مانند سداب بسرد قوی ست مانند کاهو و کافور دیگر آن
اسهال و آب قوی و گفته اند فعل آن مانند فعل کشوث ست مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب عصیر آن دو ثلث یا ده درم شکر
سرخ و محتمل که این دو رنجی باشد که در حرف الراء مع الدال المهملة ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه آنست **قاقم** بفتح قاف و الف و ضم قاف و میم
ماهیت **و طبیعت** آن پوست حیوانیست شبیه بسنجاب و بزرگتر از آن پوست آن شبیه بپوست فنک و قیمت آن بیشتر از
سنجاب و فنک و لینتر و پوشش آن بسیار گرمی کمتر از سمور و موافق ابدان معتدله و گفته اند فرو آن گرمتر از فرو سنجاب و مانند آن سلاطین ست
و گفته اند پوست حیوانیست کوچکتر از گربه و بزرگتر از موش و دم آن کوتاه و سفید رنگ و سر دم آن سیاه افعال و خواص آن شبیه
بسنجاب است **قانصه** بفتح قاف و الف و کسر نون و فتح صاد مهمله و ها لغت و بیونانی شعر سیمون و برومی کبلیاس و بفارسی سنگدان و بهندی
پتهری گویند و بعضی توهم کرده که آنرا جینیه دان و بلغت زیرا که جینیه دان را بلغت حوصله نامند ماهیت آن معده است از برای طیور
گفته اند بجای معده است و اول اصح است و بهترین همه قانصه وز فربه جوان ست و بعضی گفته اند قانصه بط است و بعضی دراج و
باید که از هر حیوانی پرنده که اخذ مینمایند جوان باشد نه پیر **طبیعت** آن طبیعت طیریست که از آن گرفته شود **افعال و خواص**
آن نیز بالجمله از طیور مذکوره کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و قانصه دجاج جهت ضعف معده نافع و مفید و همچنین
یکبار یا دو بار مجرب از آن تادیب مینماید و لیکن مولد قولنج و بطی الهضم ست خصوصا عصب آن مصلح آن آنست که عصب آنرا دور کنند و طبخ
کنند و بهتر آنست که با سرکه مری و نمک طبخ کنند و پوست زرد اندرون آنرا تخصیص از مرغ خانگی چون خشک کنند و سوده با آب مورد
بنوشند جهت درد معده و اسهال ...ی بطن و زلق الامعا مفید و این پوست از حیوان لاغر خشک بهتر از فربه آنست و قویست و در فعل **قاوند**
حیاری گرم و خشک است ... جهت تحلیل آب نازل در چشم و جلای آثار قرنیه ... **قاوند** بفتح قاف و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله
ماهیت آن ... مجهول است یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتیست یا حیوانی بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند و گفته اند که در بلاد
ترک ... آنرا ... مینامند و این تخم آنست و آنرا تخم خاوندی و بعضی گفته اند بیضه طائر هندیست و بعضی بیضه سنگ پشت دانسته و بعضی آن
را ... گفته و بعضی ... ماهی ست و بعضی گفته از جوف سنگ سیاه بر می آید و اقوال دیگر نیز در باب آن ... از جمله آنکه ...
سفید منجمد شبیه ... است که از حوالی چین و هند آورند آنرا تخم خاوندی نامند و نواب معتمد الملک سید محمد خان قدس سره نوشته اند
اقوال مذکوره را اصلی نیست بلکه این ثمر درختی ست که در کوه کماون که کوهی ست بر کنار نهر گنگ یعنی دریای گنگ که گنگا نیز نامند
و آن کوه از شمال رویه ... و ما بین هند و آن بلاد واقع ست و آن ثمر بقدر بادام بزرگ و تخم گرد ... ست مغز آن را سائیده
در آب جوش میدهند ... آنرا با تمام میگیرند پس آن کف را جوش میدهند تا ماهیت آن برطرف گردد و روغن خالص بماند و
بلا حفظ مینمایند که فسرده و ... ساییده و بعد از سرد شدن منجمد مانند پیه میگردد و نزد عامه اهل هند معروف بتخم ... ست و بعضی اوقات
مغز آنرا با گلهای خوشبو مانند یاسمین سفید یا رای بیل که یاسمین مضاعف ست پرورده مینمایند مثل مغز بادام یا گل بنفشه
... ازان روغن میگیرند و در رفع ... شقاق حادث از سردی هوا استعمال می نمایند طبیعت آن گرم و خشک در دوم

وگویند گرم مائل بخشکی ست **افعال و خواص** آن محلل ریاح غلیظه و محرک باه و آشامیدن یکدرم آن تا سه درم با لعاب بهدانه و غیره با نبات جهت سوال بارد کهنه و منفرج و نفث الدم و اعصاب و اوجاع بارده و سائر اوجاع ظهر و غاصره و ورک و زانو و غیرها و تقویت باه و در هنگامیکه غیر ملوکی مکرر بباشند مفید مقدار شربت آن تا سه درم و بدستور مذکور جهت امراض مذکوره نافع **فصل القاف مع الباء الموحدة قبج** بفتح قاف و سکون با و جیم معرب کبک فارسی ست نه عربی آنکه در لغت عرب با و جیم هر دو با هم در یک کلمه جمع نمی شوند و این کلمه نزد عوام آتش خور و بعربی حجل و واحد آن حجله با ها در آخر آمده و نر و ماده آن یکسان است و بترکی کیکلیک و بهندی چکور و بسریانی قیقبا و بیونانی بیانوطیا و بررومی بردیق نامند **ماهیت** آن طائریست معروف بجثه کبوتر و مرغ کوچکی خوش منظر و خال الدار و منقط بسیاهی و سفیدی مانند قطا و منقار و پای آن سرخ و زیر پرهای آن سفید و بعضی مرکب از سرخی و تیرگی و اطراف پرهای آن مختلط بسیاهی و سفیدی و منقار و پاهای آن سرخ و نر آن پانزده بیضه میگذارند و بعد میدارد و بیضه خود را و نر آن معروف بکثرت سفارست مانند خروس و از این جهت بیضه آنرا بنقاری شکنند تا آنکه ماده آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن زسفاد باز نماند و لهذا ماده آن زان میگریزد و بسوی تخم خود میرود و محافظت آن مینماید تا نر نشکند و نرهای بعضی با بعضی جنگ و فریاد بسیار میکنند و هر یک بگریزاند دیگری را و بر آن ظفر یابد بآن سفاد میکند و کبک تغیر میدهد اصوات خود را بهر قدر که میخواهد از خواص نست که زنان آن شدید الغیرة میباشد بر ماده خود و لباسات که ماده فسخ میگردد از رائحه نر و دیگر آنست که چون صیاد را بیند سر خود را برف فرو میبرد بگمان آنکه صیاد آنرا نمی بیند چون صیاد آنرا میگیرد و عمر آن پانزده سال میباشد و از غناء و اصوات خوش الحان خوش میشود و بسا است که از کمال خوشی آشیان خود می افتد و صیاد آنرا میگیرد و بعیش آن در صحرا و کوهستان و برف نشین میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده و گرمی و بعضی معتدل گفته اند **افعال و خواص** آن لحم آن الطف لحوم است کثیر الغذاء سریع الهضم و مولد خون صالح جهت اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و المنفعة جهت فالج و لقوه و اورام دماغیه و صدریه و فواد و معده و کبد و اخشا و استسقاء و حبس لطبع از و باه و بدن نافع لمضار و محرور المزاج و هوا باد و بلد ان حاره مضر و باشراب صرف مصدع و مورث خارش و مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح دو شب در سرما و در گرما یکشبانه روز بس طبخ نموده تناول نمایند و در بعضی اخبار بجهت هضم و آشامیدن یک مثقال از مغز سر آن با شراب ستور یا نیم مثقال صندل جهت ترایق بلع و گزندگی هوام از آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهره آن اکتحالاً جهت جلای منازه و ظلمت بصر و شبکوری و ماء سیت بصر و کرجلای مساوی ضماد نمایند بر سر جهت ابتدای نزول آب در چشم و با مرو ارید سفته سوده و مشک و زن آن جهت جلای بیاض و ظفره و طرفه و عشاوه و در مغمه سعوط آن بدستور تیمار جهت حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آن تا خشک کرده سوده با زجاج فرعونی یعنی شیشه سفید از فاعل جزاً تر بمساوی آن اکتحال بر چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضه آنرا چون با سرکه غلیظ پخته بخورند جهت دفع بطن و زوال بعض و غیره سرکه جهت فصاحت و تصفیه صوت و رفع سرفه و خام آن با کندر و سمن بدن و خاکستر نر آن محلل اورام صلبه و طلای سرگین آنرا نافع کلف و نمش است
فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیة **قتاد** بفتح قاف و تاء و الف و دال مهمله لغت عربیست و نیز بعربی شجرة القدس و شوک القتاد و شوک المسیح و بفارسی گون و گوان و تو نیز گویند و قسمی از آنست و اصح آنست که بفارسی آنرا گم بضم کاف و بشیرازی با آلش قافیه الحیاه الله **ماهیت** آن درختیست پر خار و خارهای آن تند و خم شده بسوی پائین که چون برگهای آنرا خواهند که بدست کشیده از شاخهای آن را نمایند چنانچه از شاخهای اشجار دیگر میکنند دست مجروح گردد و ساق آن بقدر ساقی و شتر آنرا بخورد و مگر در سالیکه باران کم باشد و نباتات کم روید و چون مواشی آنرا اطعام نمایند و بخورند فربه گردند و گل آن زرد و خام و در آن نقطهای سرخ رنگ و میوه آن از گل آن بیرون می آید و رنگ آن بهیئت هسته خرما و نیز اصح آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک صاحب اختیارات بدیعی گرم و تر گفته **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت سرفه و ضیق النفس و حرقة البول و طلای آن با سرکه و عسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و بیخ آن با دست

قنازه آن باشد [illegible] و بعد [illegible] فصل القاف مع الثاء المثلثة قثاء بکسر قاف و فتح ثاء مثلثه مشدده و الف ممدوده بفارسی
خیار زه و بیونانی [illegible] و بسریانی [illegible] و بهندی ککری نامند ماهیت آن معروف است که نبات آن از قبیل [illegible]
مانند خیار [illegible] اندک [illegible] و آن دو نوع می باشد یکی بزرگ طولانی [illegible]
[illegible] خیار زه [illegible] نامند دوم و از آن کوچکتر و تخم آن [illegible] آن بیشتر در اواخر تابستان بهم رسد آن را خیاره [illegible] نامند
و این شیرین تر و لطیفتر از اول است [illegible] و تخم آن [illegible] و بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش گردد
نوع دوم را گفته اند بهتر آن نازک طولانی [illegible] است [illegible] و تخم آن بهتر از تخم خیار
لطیفتر از [illegible] که قثاء خیار است و آن [illegible] است که تمام بود و بهم رسیده [illegible]
[illegible] عوام [illegible] خیار زه [illegible] آن [illegible] لطافت از لحم آن [illegible]
ابرد از [illegible] و خلط غالب افعال و خواص آن [illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرموده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله [illegible] خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند که قثاء را از سفل آن بخورید که
برکت آن عظیم است [illegible] حرارت و صفرا و التهاب [illegible] جگر [illegible] خصوص مغز رسیده آن [illegible]
[illegible] قلیل الاستمرار است و ملین طبع [illegible] گرده و مثانه [illegible] مغز تلخ آن [illegible] است زیرا که [illegible]
زیاده است [illegible] آن [illegible] بیخ آن [illegible] العسل [illegible] بلغمی رقیق [illegible]
[illegible] الکیموس [illegible] الاستحاله [illegible] است ازان مصلح آن [illegible]
است [illegible] و تخم آن [illegible] تخم [illegible] و از تخم خربزه و با
اندک [illegible] محرک مواد ساکنه [illegible] از آن [illegible] مستعد [illegible] و اکثر
افعال [illegible] العسل [illegible] و اشیای مذکوره و برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده [illegible] با عسل جهت [illegible]
[illegible] قثاء الحمار لغت عربیست [illegible] بفارسی خیار زه [illegible] و خیار [illegible] و بیونانی
[illegible] قثاء الحمار [illegible] است [illegible] بهندی [illegible] تلخ گویند
[illegible] آن اختلاف است بعضی گفته اند نبات آن شبیه به نبات قثاء است و برگ
آن [illegible] ثمر آن [illegible] طولانی [illegible] بزرگ [illegible] آن تلخ کریه الرائحه
[illegible] که نباتی است که ساق دارد و ایستاده و برگ آن کوچکتر از برگ قثاء
بستانی [illegible] اجزای آن مستعمل [illegible] عصاره ثمر آنست بعضی گفته [illegible] عصاره بیخ آنست و اصح آنست که عصاره ثمر آنست [illegible]
[illegible] بعضی گفته اند نباتیست سبز رنگ [illegible] شبیه نبات [illegible] گل آن سفید و ثمر آن طولانی [illegible] سبز رنگ [illegible]
آن زرد [illegible] بسیار تلخ و ازین جهت [illegible] و بهترین اجزای آن ثمر رسیده زرد [illegible] طولانی مانند خیار زه
بسیار تلخ [illegible] که نبات آن منحصر بیک ثمر باشد [illegible] زیاده باشد و مستعمل [illegible] عصاره آن ثمر و مستعمل آن سفید رنگ
[illegible] که چون [illegible] از یکسال [illegible] از ثمر رسیده آن باشد که نبات آن منحصر بیک
ثمر [illegible] تازه باشد [illegible] بدین نحو که بگیرند ثمر رسیده آنرا که چون [illegible] ثمر آن رسانند
[illegible] اگر [illegible] تازه شاداب باشند [illegible] بیفشارند [illegible] و باصافی [illegible] از لحم آن

دانند از بحران در محل یا صابی به انفشار زنند و بمالند تا از محل و یا صابی بگذرد و آب شیرین بر آن بریزند تا بگذارند تا رسوب آن نه نشین گردد و آب صاف رقیق آن
بریزند برای رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بگذارند تا رسوب ته نشین گردد و آب بالا آنرا بریزند و همچنین چند مرتبه لیس وی را نرم سوده بحق مطبوخ
یا صمغ عربی بوزن آن و یا با همچون نشاسته و یا با گل ارمنی سرشته اقراص ساززند و خشک نمایند و بعد دیگر آنست که در ماه تابستان که گرم آن زیر سیده شود
گرفته در چهار چند صابی انداز زند و بمالند تا اصابت آنرا بگیرند و به شور زاویق کنند و برد خاکستر نرم بخته خشک کنند لیس الواح و یا اقراص سازند بعد اینکه بر
گرماهی بسیار چو برد خاکستر نرم بخته عصاره غلیظه آنرا بریزند تا آنکه رطوبت آنرا بیس جذب کرده اقراص سازند در سایه خشک کنند و گفته اند قوت آن تا ده
سال باقی میماند و آنرا مغشوش با شیای چند مینمایند و معلوم میگردد و علامت مغشوش آن آنست که با صفات مذکوره نباشد و بسیار سفید گردد تا خشن گردد
و تیز مستعمل طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن ملطف و محلل جالی و منقی دماغ و مسهل مره صفرا و بلغم
خام و زرداب جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع بیضه و خوده و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و درد ضربان و دوار و بود و ضیق النفس و ریاح غلیظه
و استسقا و یرقان و سودا و بواسیر و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض نافع و تخم و برگ و بیخ آن همه جالی و محلل و تخفیف پوست آن زیاده از
برگ آن و حدت عصاره برگ و بیخ آن زیاده و اعضاء الراس سعوط عصاره آن با شیر دختران محلل شقیقه و غلیظه و صداع بیضی خام تمام و بیخ و مطبوخ
یار و فرستند لیکن بعد از تنقیه تمام و نیز نافع است جهت لقوه و صرع و از نمد صرح و مطبوخ آن با شیرین با شیر جالب فضول کثیره و جهت بیضه و خوده و صداع
عشری عصاره برگ آن تمام قوت تر و رگهای بیخ آن قوی تخفیف تر از سائر اجزای آن ضماد آن بنا بر گوش جهت تحلیل ورم آن و مطبوخ
آن با آرد جو نیز و قطور نیمگرم عصاره آن در گوش مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصاره آن در زیت که در آفتاب گرم
گذاشته باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن و دوی و طنین و ثقل سامعه حادث از ریاح و سودا غلیظه و به تنهائی گرم کرده کشنده کرم آنست
و طلاء عصاره آن با عسل و با روغن زیتون یا با شیره گاو جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع اعضاء النفس مطبوخ عصاره آن با عسل نیز است
و جهت خناق بلغمی و تحلیل ورم حلق و اسهال و آشامیدن عصاره آن بجهت سو و نفس بسیار موافق و آن را فشرده بیخ آن بقدر شش قیراط جهت
سوء القنیه و استسقا و یرقان سودا عجیب النفع و بدون ضرر و آشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط و یا مطبوخ نیم رطل آن با دو قسط شراب و یا
آشامیدن آن هر سه روز سه او بوساتت که بقدر نه قیراط است و بقوس بیست و ده قیراط یا ماء العسل فی بلغمی و صفراوی آورده اسهال بلغم خام و صفرا و
زرداب بسهولت بیضرت معده بیرون و نیست برای استسقا و بعد از آشامیدن تو آن بقدر چهار اکسون با کبیت و چهار قیراط هر روز با
ماء العسل و چون عصاره آنرا با دو چندان نمک اندک سر سرشته حبوب بقدر گرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون قدری از آن
با آب حل کرده به پر مرغی آلوده بر بیخ زبان احلیل آن بمالند و آدرار ادرار کند و اگر مستلح تر خواهند در زیت و روغن سوسن حل نمایند بقدر قیراطی
و در شراب و زیت بیاشامند و اگر فائده نه بخشد سویق با آب سرد و یا سرکه با آب بیاشامند و با در آب سرد نشینند و آب سرد بر سینه و اطراف
بمالند و منجه ناری بدون شرط گذارند و اشیای قابضه و حابسه قی بخورند و چون بیخ آنرا سائیده و نیم رطل آنرا در سه رطل شراب داخل کنند و بعد
در هفت اوقیه و نیم آنرا ناشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقا نافع و سعوط عصاره آن با شیر دختران نیز جهت یرقان و ضماد مطبوخ بیخ
آن با می پخته و امثال آن بجهت استسقای لحمی و اعضاء النفس آشامیدن عصاره آن مدر بول و حیض و حمول آن مسقط جنین و چون بکوبند و آب آنرا
گرفته نیمگرم نموده بیزنا بمالند کرم را بکشد و بیرون آورد و چون بر معده بمالند قی آورد و چون بر فتیله نهند درد آنرا تسکین دهد و نزول آب آنرا
و تحلیل برد الاورام و البثور نهاد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منضج کننده دمامیل و جراحات خصوصاً با صمغ البطم و اصلاح دهنده آن
در زیت با آب قوی است آلات المفاصل آشامیدن آن بجهت اوجاع مفاصل و جمیع اوجاع سوداوی و بلغمی است و با جمیع اعضاء و حفظ رانها و حقنه
بطبیخ آن بجهت عرق النسا و ضماد پخته آن با سرکه و با می پخته و امثال آن بجهت و جمع ظهر و نقرس بارد و ضماد کل آن بجهت اوجاع

مفاصل مزمنه و همچنین ضماد پخته آن القروح و الجروح و ذرور خشک آن بر جرب و قروح متقوبا نافع و با عسل و با شراب نیز جهت جرب و قروح و آکله و قوبا و
داء الثعلب و نیلی صورت و سایر بدن مداومت با آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت جذام نافع و چون آن قثاء الحمار را در روغن کنجد یا روغن بزرکتان طبخ
نمایند تا آب بر رود و بر بواسیر مالند زائل سازد و چون ثمر تازه رسیده آنرا ریزه کرده و یا با آلت تراشیده یا روغن زیتون دو وزن آن در ظرفی کرده و
آنرا بسته در آفتاب گرم گذارند چهل روز یا بر روی آتش تا رطوبت آن خشک گردد پس بر بدن بمالند جهت رفع سردی و جلب جذب فضول و رفع
کلف نیکوست و مجرب و آنکه بر صورت بر می آید و اوجاع مفاصل کهنه و امثال اینها و بدستور آشامیدن آن نافع مقدار شربت از عصاره آن تا ز
ده قیراط تا شش قیراط و از بیخ آن دوازده قیراط و از طبیخ آن تا سه اوقیه و از تخم و گل آن تا یکدرم با آرد جو و کتیرا و از روغن آن تا یکدرم و در حقنه ها
از یک درم زیاده بکار برند زیرا که مضر محرورین و ابدان ضعیفه و مقئ بافراط و باعث سحج ست و مصلح آن در افراط قی اشیای مذکوره و العیاذ بالله
مناسبست و چون خواهند عصاره آنرا استعمال نمایند باید که بتنهائی استعمال ننمایند که مورث سحج ست بلکه با مصلحات و معینات فعل آن
و مناسب طبیعت آن بکار برند و بهترین آنها صبر و قنطوریون دقیق و سورنجان و زرآوند مدحرج و کمافیطوس و قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب و
راتینج و سکبینج و ذراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس جبلی و بستانی و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و ملح هندی و حب بلسان یا ماء العسل و عقید عنب و قلم
صمغ و در غیرها اقل آنست که یکدانگ عصاره آنرا سوده با هموزن آن صمغ عربی و هموزن آن گل ارمنی و نشاسته سرشته بخورند و با قوی ترین تخم حنظل
از دو بیست ... استعمال آن جایز نیست و صمغ او زکام و معطل قوت فعل آنست قثد بفتح قاف و ثاء مثلثه و دال مهمله اسم عربی خیار با کول ست و بشیرازی
خیار و در ارده خیار بالنگ و بخراسانی خیار بادرنگ و بهندی کهیرا و بفرنگی کوکومبر نامند ماهیت آن ثمر نباتیست از قبیل تخم و بیاره بر جا در حقیقی
و برزیست ... بیگردد و برگ آن ... و مشرف بزرگتر از برگ قثاء و مزغب شاخهای نورسته دارد گل آن نیز زرد ثمر آن انواع ست یعنی سفید و نازک
طولانی و آنرا مصری و شامی نامند و از ین نوع در بعض جا با طولانی تا بیکذرع دست میشود و لحم آن زیاده و مغز و تخم آن کم و در یزه و نوعی سبز مخطط
و از ین نیز آنچه طولانی و کوچک ست نازک لطیف و آنرا نیز شامی و مصری نامند و آنچه بزرگ و بغت مایل باشد آره و لحیم و مغز و تخم آن زیاده و تر
و بزرگ آنرا بلدی نامند و نیز در بنگاله نوعی دیگر میشود و اکثر ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن خشن و لحم آن کم و تخم آن زیاده و نوعی کوچک
آن نازک پخته آن سخت و تخم آن بزرگ و این را بهندی لونیت کهیرا نامند و در زمستان تا تابستان نیز بهم میرسد و آن در نوع دیگر با و در همه انواع آن
اکثری شیرین و بعضی اندک تلخ میباشد و جمله انواع آن غلیظ تر از قثاء و بعد از رسیدن زرد و مغز آنها ترش و تخم آنها صلب میگردد و بعض مردم
لحم صلب آنرا مانند کدو پخته میخورند و از کدو غلیظ تر و بطی الهضم تر و نفاخ تر ست و بهترین قسمی کوچک نازک آنست و بهترین تخم سفید و مغز
و بزرگ صلب کرم خورده آن که بفارسی خوام شعته زرد دارند نامند و بو طبیعت آن سرد و تر در دوم افعال و خواص آن اعضاء الرأس جهت
صداع حار خوردن و ضماد کردن و مالیدن قاش و یا کف آن بر پیشانی و نیز استشمام پاره کرده آن یا آب تر و تازه آن بعنوان تحلیل
جهت العاش ارواح نفسانی و حیوانی و اکثر امراض حاره حادة و باغیه و رفع بیخوابی مفید اعضاء الغذاء النفس و غیره آشامیدن تخم آن
جمیات حاره حادة و تسکین حرارت صفرا و خون و التهاب و جشاء و رفع تشنگی و تفتیح سدد جگر و ادرار بول و اخراج حصاة و رفع یرقان و ضعفی کبد
اسهال حار مفرط بهم رسیده باشد نافع و آشامیدن آب آن تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مره صفراوی
که در معده و امعا موجود باشد اخلاط محترقه صفراویه و سوداویه و جهت حمیات حاره حادة و یرقان و بدستور آب خیار رسیده زرد شده ترش
قوت اسهال آن زیاده از نارسیده آن و چون قدری تر نفل را در آب آن بخیسانند یک شبانه روز و یا در جرم آن فرو برند و یک شبانه
روز بگذارند پس از آن دیگر فشرده و صاف کرده بیاشامند با ماء العسل جهت نیکوئی رنگ و بخار و تفتیح سدد و تحلیل ریاح غلیظه
و دفع مواد حاره و خفقان در یک روز موخر الطول مطبوخ آن نافع تولد قال و در حدیث ست که آشامیدن آب طبیخ پوست خیار تازه

در آب سیر و زیتون الی را نافع یرقان ست و خوردن خیار محرورین را موافق و مضر مبرودین و عصب معده و الیاف آن و خام کننده غذا و مولد خلط خام و نفخ و قراقر و درد تهیگاه و چون از معده غایب گردد مولد خلط سمی شود و با طعام و بعد از آن نوردن خصوص با غذیه غلیظه مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین و در مبرودین زنجبیل و نانخواه و عسل و معاجین حاره مانند کمونی و فلافلی و مغز خیار زنارش لطف ادویه او از مجمر آن تخم آن نفاخ و تقیل و دیر هضم و مغز رسیده و ترش آن لایبرد و در طب جهت اکثر منافع مذکوره با اطفای حرارت و لهیب صفرا و تشنگی و ادرار نمودن بول و غیرها انفع و مسترع الفساد و ضماد مغز و تخم آن جهت التهاب معده و احشا و تحلیل ورم حار و جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرمی جلد و رفع خشونت آن و برپشت زیاد را رفع اصحاب الحرارت اعصار آن ادرار قوی آورد خصوص را اطفال و مغز تلخ در این امر اقوی است از شیرین آن ضماد آن با بوره و عسل نیز جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن دو مثقال و نیم و پوست خشک کرده آن جهت رفع عسر ولادت و سهولت وضع حمل مؤثر مضر زنان حوامل بی وقت و تخم آن سرد و تر از تخم قثا و از آن بهتر و بطیء النفوذ با قوت محرک سوداساکنه و مدر بول و مخرج صفرا و سوخته با ادرار و جهت ابتداء رفع حرقة البول و ورم کبد و طحال حار و حمیات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج درم و آشامیدن آب برگ آن بقدر دو مثقال بول صاحب طحال جهت تحلیل طحال آن مجرب و بعضی در بیرد المزاجان قلیلی آب زنجبیل تازه نیز داخل میکنند و دهن خیار که آب سبز زرد آن گرفته با روغن کنجد و بادیت طبخ نمایند تا روغن بماند در جمیع افعال ضعیف تر از روغن کدو ست و مارالخیار نیز مانند ماء القرع ست که در خیار درجو گرفته پس در گل و در تنور حام و یا در تنور طبخ نمایند پس آب آن را گرفته بنوشند جهت امراض حاره و حمیات صفراویه حاده و دق نافع و خوردن خیار زه با نمک با قشر بهتر از بی قشر است زیرا که زودتر از معده میگذارد و در آن نمی ماند و متعفن گردد بخلاف بی قشر آن و بسیاری مستفیدان را ترجیح داده غلط کرده جمیع آن باشیر زبون و موجب فالج در مبرودین ست **فصل القاف مع الدال المهملة** + **قدید** بفتح قاف و کسر دال و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه بآتش و خواه بآفتاب و هوا و در سایه و از مطلق آن باصطلاح مراد گوشت خشک شده قاق حیوانات بری یا بحری ست و بهندی سکا و سوکهی نامند و بهترین آن گوشت حیوان تر و بهترین حیوان چرب است و بعضی گفته اند از حیوان نر جوان متوسط در فربهی و لاغری ست که در آن حدت و تلخی بهم نرسیده باشد و بعضی گفته گوشت خشک نمک سود و اکثر عام در نسبتها اند خواه نمک سود باشد یا بی نمک سود و همه گوشت گوسفند و بزماهی و خنزیر است برای آنکه مهر کدام از نمک سود آن که معتدل الملاحت باشد حدت و تلخی نباشد طبیعت آن گرم و خشک تر از غیر آن **افعال و خواص** آن جهت ترطیب و استسقا و امراض بارده بلغمی مزاجان اگر عطش بسیار نیارد و یا از رفع تعطیش آن نموده باشند نافع و آشامیدن آب بسیار بر آن برای خشک مزاجان بد است و بدترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث بیداری و حکه و تعفن و تعاون بدان و حکه و جرب یابس و بثورها و گوشت قدید حیوان وحشی جهت استسقا بهتر از غیر آن چون در سرکه خیسانیده طبخ نمایند که عطش را کم کند و خشکی آن زیاده بدترین طرق استعمال آن بریان کردن آنست زیرا که بسیار خشک معطش میگردد و بهترین مصلحات آن کشنیز خشک یا بقول لزجه مانند اسفاناخ و سرمق و باچقندر نیز نیست با روغن بادام و کنجد تازه و کره و روغن گاو تازه و پیه در محرورین و دارچینی و زیره و انیسون و ابزار مذکوره در مبرودین و چون عطش دهد کرب آرد سکنجبین با آب سرد بیاشامند و چون خشکی در حلق و عطش آورد و جلاب با آب سرد و با برگهای چرب بنوشند و خوردن بزنیم چرب با مغز خیار شیرین مصلحات وزائل کننده فساد آنست و اکثار آن موجب خشکی رطوبت جلدیه و فساد اخلاط و امراض مذکور ست **فصل القاف مع الراء المهملة** + **قراد** بضم قاف و فتح راء و الف و دال مهمله لغت عربیست بمعنی افرد و بضم قاف نیز نامند و جمع آن قرادان بضم قاف و قردان بکسر قاف نیز آمده و بفارسی کنه و بهندی چچڑی و کتی و کیکن نامند ماهیت آن حیوانیست کوچک شبیه بدانه سیاه انجیر و بعضی آن کوچک تر از آن نیز که در ابدان بعضی حیوانات مانند سگ و شتر بهم میرسد و بیشتر نزدیک بگوش سگ و زیر شکم و بیخ ران شتر می باشد

و تحجید بدن آن و بدهمواری ازان جدا میگردد و دوست و پاند اردو و بدبهن و دندان نشد بو تحجید و خون بدن را پاک نشد طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن طلا خون کهنه سگ مانع انبات و تسعر زاید شود منقلبست که چون بعد از کندن بدان موضع بمالند دیگر نروید و چون بعد از قلع
شعیره پلک چشم بمالند زائل سازد و چون بر استسقا بمالند مانع روییدن آن موی مژگان گردد قراصیا بفتح قاف و را مهمله و الف و کسر صاد مهمله و فتح یا
مثناة تحتانیه و الف بضاد معجمه نیز آمده و بسین مهمله بجای صاد و قراسیا نیز آمده لغت رومی ست و اهل صقلیه جراسیا و اهل مغرب دانه لبس
حب الملوک و اهل دمشق نیز قراسیا و بفارسی شیرین آنرا گیلاس و ترش آنرا آلوبالو و بعوام آلوبالو و آلوبونی و آلی بای نیز نامند ماهیت آن
ثمر درختیست شاخهای آن پریشان و سرخ رنگ و برگ آن نیز سرخ رنگ شبیه به درخت زردآلو و برگ شفتالو و ثمر آن کوچک و دو قسم و بهجوی بار
بلند پیوسته بشاخهای آن اکثر آویخته دو عدد و باهم و در خامی سبز و عفص و ثمر آن سرخ و ترش رسیده آن عفص و میخوش یعنی چاشنی در با اندک تلخی
غیر محسوس تخم آن کوچک بقدر نخود متوسط و پوست آن صلب سفید رنگ و مغز آن سفید و گیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلوبالو لیکن ثمر آن
از بزرگتر و بعد رسیدن شیرین میگردد و قسم آن با شدّت آلو و نیز قسمی دیگر میباشد و بر قسم آلوشیبیه بآلو با بادام آنکه ثمر آن کوچک تر و بعد رسیدن
عفص میباشد و بهترین آن رسیده شاداب آنست طبیعت آن آنچه خام ست سرد و خشک و قابض در اول آنچه شیرین و سرخ و ترش ست سرد و
خشک در اول و دوم و رسیده چاشنی دار آن در آخر دوم و رسیده شیرین آن گرم و تر در آخر اول و در اول و دوم نیز گفته اند با قوت
قابضه افعال و خواص شیرین آن یعنی گیلاس سریع الانحدار از معده بسبب رطوبت و لزوجتی که دارد و جهت خشونت حلق و ریه نافع
و برانگیزاننده تخمه و مضعف معده و لهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که تعجیل میکند و بهر خلطیکه غالب باشد و بطبیعت آن و مصلح آن جوارشات
حاره مقویه و مسهل و لینت طبع ست خصوص چون با دانه آن خورده شود و این هنگام منفط نیز میباشد و خشک آن قابض و چاشنی دار آن یعنی آلوبالو
قاطع عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان و قی صفراوی و اسهال و مقوی معده و کبد و با قوت قابضه و خشک آن زیاده از تر
و تازه آن و دانه آنرا چون شیره گرفته با عسل آن را بنوشند جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و قرحه مجاری بول و ادرار حیض مفید و چون مغز دانه
آنرا با پنبه کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل گذارند رافع جراحت مجاری بول و منقی آن و بول المده و حرقة البول ست صمغ درخت
نوع آن گرم و خشک شبیه بصمغ اجاص و جالی و مغری و قاطع اخلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبه ریه و نیکوئی رنگ رخسار و برانگیختن اشتها و
تفتیت حصاة نافع زیرا که خشونت سینه اگر از یبس باشد تفریه آنرا می نماید و اگر از بلغم لزج چسبنده آنرا تقطیع میکند و جلا میدهد و جهت
سرفه مزمن با آب سرد باید که بیاشامند مقدار شربت آن یکمثقال و اکتحال آن باعث حدت قوت باصره و رافع جرب آن و طلای آن
منقی بشره است قراطار غوین بفتح قاف و را و الف و طای مهمله و الف و کسر را مهمله و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانیه
نون ماهیت آن نباتیست با شاخهای بسیار که بر آورد از یک بیخ رسته و برگ آن شبیه برگ گندم و تخم آن شبیه بجاورس و بغایت
تند نیست آن و منبت آن زمینهای سایه دار و شوره زارها و گفته اند گندم صحرائی است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن گویند چون مرد
و زن با سر و دل روز ناشتا قدری ازان بقدر ارغیدرم یا پانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت نمایند زن بسیار حامله گردد باذن الله
تعالی قراطن بفتح قاف و را و الف و ضم طای مهمله و نون لغت یونانی ست ماهیت آن نام اصل سافیس ست و صاحب اصل الطب گفته
عسل قلیل ست که با آب بسیار پخته باشند قراطاط بفتح قاف و را و الف و طای مهمله و الف و طا لغت ترکی ست بزبان فرنگی قرطاط
او و اهل سینه نامند ماهیت آن ثمر درختیست بقدر فلفل و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب بدان و شاید نوعی ازان باشد
و تسمیه قردمانا که آن را قردمانا دانسته ازآنکه قال اهل فارسی قرا نیا ست قردمون قبل از یای مثناة تحتانیه و قال در حروف لزام المهمله
مذکور شد قرة العین بضم قاف و فتح را مشدده و های الف و لام و فتح عین مهمله سکون یای مثناة تحتانیه

تحتانیه و نون لغت عربیست و آنرا حب الملاد و کرفس الماء نیز نامند جهت مشابهت این با آن هر دو در طعم و رائحه و الجمله اسمی مشترک میان هر دو است و بیونانی و لیقورس و سلینون و اتوسالیوس یعنی کرفس الماء و نیز ربانی کرفشادو و بروقی سیون و بفارسی کشک آبی نامند ماهیت آن نباتی است که در آبهای ایستاده و احیاناً در جای نمی روید و قد آن سه چهار زرع و ساق آن زرد و برگ آن شبیه بکرفس لیکن از کرفس اندک ضعیفتر و گفته اند برگ آن مشرف مائل بسبزی مانند کرفس و بر ساق آن گلی سفید و جمیع اجزای آن از گل و غیره با عطریت و تند طعم و برگ آن را اهل شام بسیار میخورند طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم افعال و خواص آن مسخن و محلل و مانع نفث الدم هر عضوی که باشد و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده و مفتح سدد و اعضای الغذا و منقی آن و شاید تازه و یا مطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظ و دیر در معده و امعا و تفتیح سدد و تسخین معده و انهضام طعام و ادرار بول و حیض و تفتیت حصاة گرده و سرخ نمودن رنگ رخسار و ازاله درد پهلو و یرقان و طحال و مغص و قرحه امعا و نطول طبیخ آن و با اغتسال بدان جهت تسکین درد... منفعت بسیار نافع مضر سعال مصلح آن عناب و قرو بکسر قاف و سکون را و دال مهمله لغت عربیست جمع آن اقراد و قرود... بفتح قاف و کسر را آمده آنرا فرده بکسر قاف و سکون را و مهمله و فتح دال و ها و بفارسی کپی و بوزینه و میمون... آن ناسخ است... رنگ انگشتری رنگ ننگند و بهندی بانر و این سر دم دار و آنچه دم ندارد... انسان دست و پا و انگشتان آن... دارد و دیدن آن نیز سیاه و پشم آن بلند است و آنرا بفارسی نسناس و بهندی بنمانس یعنی انسان جنگلی گویند و این قسم نادر میباشد و از صنف اول و مثل آن در بسیار موی نیست... اصناف دیگر نیز میشود و بعضی بصورت بسیار شبیه بانسان بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی بادامی... کوتاه بعضی با دم بسیار بلند... بالجمله احکام گوشت آن نزد اما میه حرام و نزد اهل سنت... و بعضی مکروه دانسته اند ماهیت آن حیوانیست مشهور و از ممسوخات و حکایت است بصورت آن بعضی از امم سابقه عاصیه مسخ شده و بعد از سه روز مرده اند و آن حیوان شبیه بانسان است در مزاج و خلق و اکثر حالات و افعال و حکایات انسان میکند و بدست چیزی را بر میدارد و حرکت مینماید و خنده و بازی میکند... و بسرعت بهضم سست طباع آن را در افعال بمجهول الخاصیه را که میخواهند تجربه نمایند که سمی است یا غیر سمی اول باو میخورانند بسبب مناسبت بمزاج انسان نقل است که دو میمون... نزد متوکل خلیفه از دور آورده بودند یکی خیاط بود و دیگری... شنیده شده که میمون شطرنج بازی میکرد و نیز نقل است که میمون... میمون بازی بود و آن چنی و آنچه کسی دزدی کرده و یا در دل قصد کرده بدان اعلام میگردید... مطالب... میکرد نام و بازی را دیده بود کرده نام... جدا کرده بدست میمون بازمیداد و شخصی گفت شاید این قصه از میمون باز باشد خود چیزی را پنهان کرد... گفت بدنیش آن میمون را طلبید تا مهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداختند همه نامها را دیده کنار کرد... بصورت صاحب مجلس کرد و برخاست و برا و سلام کرد یعنی خود پنهان کرده روز... در دل قصد کرد که با و معارضت نماید و بر پارچهای کاغذ مطالب چند نوشته و این مطالب نیز ... آن میمون نزد او دید بعضب آمد و خواست که او را بگزد میمون باز مانع می آمد و فائده نمیکرد آخر حضار مجلس گفتند باعث چیست میمون باز از میمون پرسید او با پاهای خود را از هم جدا کرده و با انگشت میان هر دو پا خود را نمود که میخواهد چنین کار بکند و باز بر و حمله میکرد ناچار آن شخص از مجلس برخاسته و بعد از چندی آن میمون را در دران... که اگر آنها را بگیرند او را... و از شخصی ثقه شنیده شده که در کتاب... که بر ساحل دریا که زمین آن ریگ بوم بود شخصی قصد گرفتن میمون نموده بود میمونهای بسیار جمع شده بسرعت و جلد جلد بهمه صورت آن یک سر بخشند تا آنکه شمشیر ها حاضر شده گریخت و حکایات بسیار از آن منقول است که تفصیل آن طولی دارد و ترک آن گردست باید

بازن لسان مقاربت می نماید و چون مقاربت نمود سوزش بسیاری در فرج او بهم میرسد و او را هلاک میگرداند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن طلای خون آن جهت منع روئیدن موی مجرب خوردن آن گرماگرم باعث گنگی زبان در ساعت و چون از پوست آن غربالی سازند و هر غله را که در آن بیزند و زراعت کنند از آفات ملخ محفوظ میماند و گفته اند که میمون چون طعام مسموم را ببیند فریاد مینماید و میترسد و صاحب تحفه نوشته که سم مخزون که از انسان مخنوق که در کتب قبل مامرقوم است از آن نیز حاصل میگردد از اسرار مکتومه است قرومانا بضم قاف و کسر و بفتح نیز آمده و سکون را و کسر دال مهمله و فتح میم و الف و نون و الف و فوقانی و فرداموس نیز آمده لغت یونانی است و آن کردمانی است و بفارسی تخم آنرا که مستعمل است تخم توخره نامند ماهیت آن نبات آن شبیه بکرویا است در برگ و گل و تخم مگر آنکه آن از آن طولانی تر و برگ و بیخ آن از آن بزرگتر و شاخ آن بلندتر و خشن تر و گفته اند نبات آن شبیه بنبات بابونه است و شاخهای آن متفرق و کج و کم برگ از بابونه بزرگتر و بیخ آن تو بتو و گل آن سفید مائل بکبودی در بره و تخم آن دراز باریک شبیه بکرویا و از آن درازتر با تندی و تلخی و نوع بری کرویا مستعمل تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه تند طعم در رائحه بزرگ دانه است که زرد و کوبیده نشود منبت آن مجاری سیل و آبهای کوهسارها و سنگلاخهای بلاد و بادارمند دهند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و سرخ کننده بشره و گدازنده اخلاط لزجه و مقوی اعضای باطنیه اعضاء الراس و العصب شامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخاء عرق النسا و وجع درک بلغمی و کوفتگی مفاصل اعضاء الصدر تنقیه سینه و تصفیه صوت و سرفه کهنه و ربو اعضاء الغذا و التنفس جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سده جگر و سپرز و قولنج و مغص و قتل اقسام کرم معده و دافع حب القرع و جهت درد گرده و عسر البول و سموم بارده حیوانیه مانند عقرب و غیر با شراب با پوست بیخ غار جهت تفتیت حصاة و با سرکه جهت عسر البول رطوبی و حمول و بخور آن قاتل جنین و طلای آن با سرکه رافع جرب و حکه سعفه و قوبا و کلف و برص مضر سپرز مصلح آن فیلمون و انیسون مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن اذخر با حرمل و مشکطرامشیع و حرف نیز گفته اند قرصعنه بفتح قاف و را و سکون صاد مهمله و فتح عین مهمله و نون و الف لغت عربیست و حافظ النحل نیز نامند و اهل شام شوکة ابراهیم نیز و بفرنگی ازین جیم گویند ماهیت آن نباتیست خاردار برگ مفروش بر زمین و از میان برگها ساقی روئیده که بهار بقدر یک شبر و زیاده بر آن و برگ بعضی گل سفیدی و بعضی بسیار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق بیخ مجموع خوشبو و بعضی مائل بتیزی با اندک حرافت و تلخی کمی و بعضی شیرین بعضی اندک صلب و بعضی نازک و منبت آن جبال قدس و افریقیه و بلاد عرب و فارس ابو العباس نباتی نوشته که در جبال قدس اعزها الله تعالی نوعی برگ آن شبیه ببرگ خار لادن بعض که تحقیق نامند و خشن و ازرق با ساقهای بسیار انبوه و گرد دار و اطراف آنها خارها و گل آن سفید و بیخ آن ضخیم و لحیم و طعم آن شیرین با اندک تندی یافت شود و آنچه در افریقیه و بلاد عرب میشود انواع است نوعی برگ آن شبیه بدانچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن انبوه املس و بسیار سبز و ساق آن بقدر یک ذرع و نصف اعلای آن شعبهای بسیار روئیده شبیه بقرصعنه ازرق اولا سبز رنگ پس سفید میگردد و بیخ آن طولانی و راست برنگ بیخ سوسن بری و این قسم قوی تر از قسم اول و در کیفیت و رائحه شبیه بخشک و این را بر درختها برای گریزانیدن مگس می آویزند و نوعی برگ آن مائل باستداره و بریده و بیخ آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و گل آن نیز سفید و نوعی برگ آن ملصق بر زمین و مستدیر بشکل دینار و ساق آن یکعدد بقدر یک ذرع و زیاده تیره و گرد دار و خار نازک و خار آن مائل بزرقت و بیخ آن بشکل دائما ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بیخ آنرا منقوش بهمن می نماید بدل یکدیگر میفروشند لیکن برگ بهمن از آن بسیار بهتر است و آنرا تفاح الجبال نامند و نیز ابو العباس گفته که دیدم من در جبل قبر لوط علیه السلام و نوع قرصعنه سفیدی که ساق آن خشن و اوراق بسیار و خار آن نیز و جمعه آن بزرگتر و ضخیم تر از نوعی که نزد ماست حتی آنکه گویا حرشف متوسط طولانی است شبیه بقسم جبلی مجرب لورق منفرد الساق قوی الحرارة و در قدس و نواح آن این را جهت وجع پهلو مجرب میدانند و نوعی نیز که در دریا میشود برگ آن عریض تر و سفید تر و بیخ آن سست نازک و شیرین تر از آن نوع

دلیل الخشونت آن و علامت و لبنهای آن شیرین باندک حرافت و این نوع جهت تهییج باه و انعاظ قویست خصوص مربای آن با عسل نیز نوشته که
دیدم در حوالی بیت المقدس در زمین سنگلاخ نوعی از ترصعنه که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچکتر از برگ خار ملادن و بعضی کوتاه تر و خار کمتر از
و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و بر محل برگ آن میلهای باریک تند مثل مغزل گرد و هموار و در حوالی گره آن گلها در کمال تضاعیف در اطراف آن
گلی مانند گل ترصعنه ازرق و ثمر آن کوچکتر از آن و طعم بیخ آن شیرین باندک تلخی و اهل قدس این ترصعنه را نامند و نسقوریدس ثمر آنرا نیز گفته
بوتجی نامند و بعضی تاریخ و بعضی ازجنین و آن صنفی از خارست برگ آن در هنگام ظهور شوره وزه و در بعضی اطراف آن خشن و خوشبو و چون بزرگ
شود شلغمهای آن بسیار میگردد و بر اطراف آنها سرهای سفید و سرخی رنگ نیز احیانا دیده در شبیه بستاره و بر حوالی آنها خارهای تیز صلب
و عروق آن طولانی عریض بسطبر ابهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو و نبت آن صحراها و مواضع خشنه و بغدادی نیز انواع آنرا مانند آنچه
ابو العباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعیست که یکساق دارد و بقدر یک شبر و نیم و شاخهای آن با گل سفیدی و بر آن سرهای
مستدیر و بر کنارهای آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن بسطبری سیاه و طولانی و این نوع کثیر الوجود در بغداد و نواحی آنست و در اطلاق
مراد این نوع ست و نبات آنرا مادام که تر و تازه و نازک ست پخته میخورند و بعضی با آب نمک در ده می نمایند و بهترین لبقول بکرست
در درای المخلط نیست و مربای بیخ آن با عسل بهترست و انطاکی نیز مجملا بدان نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در اندلس آنرا اشوکه
ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود و در سنگستانها و ریگهای خشن ریگ لعل مها بیرون دید و آن نوعی از خارست که چون اول روید برگ آن بر روی زمین
پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید بقدر یک وجب زیاده نبود و نبات آن انبوه و گل آن سفید و سر گل آن مایل بسرخی
و پرگرد و برگ آن شش خار بود مانند سنان و صلب و بیخ آن بسطبری انگشتی بدرازی سه گز ملکه بیشتر از آن و بزبان آن قوم که مگس عسل دانند
آنرا خار حسک گویند و بشیرازی شود و در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس عسل از گل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته گیاه خار
دار است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن مضرس و بر روی زمین و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم را ساق کرم و در خارها در حوالی
گرهها و گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی پیوه را نامند و در افعال مانند سد است و قسم دوم را برگش
با خشونت و خاردار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخهای میروید و آن قویتر از اول ست و قسم سوم را برگ
مایل باستداره و بیخش دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساق آن بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارها
مایل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم که از اقسام ترصعنه بیضاست برگش بسیار خاردار و کم تند و ساق آن
خشن و قبه آن شبیه بکنگر و قسم ششم که ترصعنه جبلی نامند برگش محدب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و سوداء بارده مجرب
میدانند و قسم هفتم از انواع بهار را برگ عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق
بسطبری انگشت سیاه و در طعم شبیه به زردک و از مطلق ترصعنه مراد همین قسم ست و آنرا ترصعنه [illegible] گویند
و گویا مخفف شش شاخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین جمیع آن طبیعت مطلق آن تا آخر اول گرم و خشک افعال و خواص
آن محلل صلابات و هاضم و سریع الانحدار و مولد خلط صالح و منعظ و مهیج باه و قوت تریاقیه آن شاید در ثالث [illegible] طبیخ بیخ آن با عسل
آن [illegible] جهت اوجاع [illegible] و [illegible] جهت درد پهلو و سینه مجرب [illegible] طبیخ آن باشکر جهت تسکین اوجاع
دنبور و تحلیل جراحات و دبیلات باطنیه و مداومت آن مخرج اخلاط محترقه و فاسده از بدن و تحلیل ریاح و نفخ و ادرار بول و حیض و تسبیب
عرق و تفتیت حصاة و رفع مغص با شراب جهت درد جگر استسقای و [illegible] آن [illegible] جهت ادرار حیض بغایت محرک باه و مربای بیخ تازه
نرم آن خوشبو کننده جثه و محرک باه و منعظ و عصاره آن مدر حیض و دافع [illegible] السموم با شراب جهت نهش هوام خصوص عقرب و [illegible]

و سیوم مثاله و خوردن آن بقول صاحب آن بادام که تر و تازه نرم ست بهترین القول ست و مولد خلط ازدی نیست و محلل و ملطف بلغم رقیق و معده و احشا است
نگاه آن را با آب نمک و در ده بیما بیند و نیز خوردن بیخ آن بالا و دام ضماد آن محلل و رام و با آرد جو و آب برگ کاسنی تازه محلل اورام و قروح رطبه و در ساق
با گلاب آن جاری باشد و دوا نقیل را تبهد و تعلیق آن بر در خانه گریزاننده ذباب از آنجا و مبراد ورام حار جید محلل آنست **قرطاس** بکسر قاف و ضم آن
و بفتح آن در آمده و سکون را و فتح طا مثناه و الف و سین مهمله لغت عربیست و قرطس طلق و کاغذ نیز بفارسی نیز کاغذ مشهور است بلیغی کرطیسا و مجرق آن را
بردی خمیر کاغذ بیینی بیونانی سنجا مقصورا نامند جمع آن قراطیس قرطس آمده **ماهیت** آن معروف است و در اکثر بلاد میسازند و بهتر از چیزی
در آن کتب و مکاتیب و فاتر و غیرها می نگارند و بهترین آن خان بالغی ست خواه قسم مشهور با لشیمی یا قسم پنبه لیس دولت آبادی پس
کشمیری خصوص قسم اعلای آن پس سمرقندی پس کلیسه پس هندوانی بنگالی نیز قسم اعلای آن پس نگ پوری نیز و قسم اعلای آن پس مصری و نیز
قسم اعلای آن از مطلق آن مراد کاغذ مصری ست که از ساق بردی که بزبان اهل مصر غاذ نامند میسازند و بهترین آن آنست که سفید باشد
و اعلای گفته بهترین آن مصریست که از بردی و اصول اشنین میسازند و بعضی گفته بهترین آن محرق مصری ست صاحب تحفه نوشته بهترین
آن مصری معمول از ساق بردی و لغات شین ست و بهندی و بفارسی بیر نامند و در حرف البا مع الزا ذکر یافت **طبیعت** آن سرد در
اول خشک در دوم و نطاکی گرم و خشک در دوم گفته **افعال و خواص** آن با عضا الراس نفوح آن خصوص محرق آن حابس عاف
و بخور آن جهت زکام و سعوط آن حابس سیلان خون از لثه و مستحکم کننده آن و طلای آن جهت سعفه و سرطان و اکتحال آن جهت بیاض و دمعه و قرحه
چشم اعضا الصدر و اشتمام و آشامیدن محرق آن با عرق سنن تهری بخته جهت قروح ریه و حبس الدم از سینه و معده و باد و بناسیر
اعضا النفض و قروح امعاء و جهت اعتقال بدان آشامیدن نقوع آن و سرکه و آب قابض نفث الدم نافع مقدار شربت آن یک مثقال
الجروح و القروح و ذرور آن مجفف قرح رطبه و سحج و غیر سحج و در زخمیکه در یا از سوزن بهم رسیده باشد و پیچیدن آن بر عضو مجروح
با خون آلوده ملحم آن چون با آب تر کنند و در حال راست آن کتانی را با آن پیچند و بگذارند تا خشک شود پس در سوراخ نواصیر داخل
نمایند آثر السبب انقطع شدن گشاده ساز و بدل آن در اکثر الیه سوخته است **قرطم** بضم قاف و سکون را و طای مهمله مثناه
لغت عربی ست بفارسی شوید و نیز شیدار و با صفهانی شود و تخم آن را رسیل نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بطریه و آن شیرین
تر و برگ آن بزرگتر و بغدادی گفته اسم مصری نباتی ست که در مصر میروید شبیه بطریه و نوعی از آن است درخت آن عظیم و برگ آن بزرگ
قریب ببرگ بلوط و در مصر زراعت مینمایند برای فربهی اسپان و تخم آن را رسیم نامند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن
آشامیدن تر و تازه آن مسهل و خشک آن حابس و آشامیدن آب تر و تازه آن یا طبیخ خشک آن با آب رویا ماء انجیر یا عسل جهت سرفه
و خشونت سینه نافع **قرطم** بضم قاف و سکون را و ضم طا مهمله مثناه و میم و بکسر قاف و را و بکسر طا نیز آمده لغت عربی ست و آن را
حب العصفر و بزر الاحریض و بفارسی خسکدانه و تخم کافشه و گیلانی تخم کاجره و تخم کارکیره و بهندی کرد و نیز کاچ نیز و بسریانی کشتی و برومی
قنطادوس و بیونانی اطرفطوس و لیقو ریدوس قیفس نامند و بربری آن را قلیقس اغریون یعنی اصفر بری و بری و بستانی میباشد **ماهیت**
بستانی آن تخم انست صنوبری شکل مایل به پهنی و تربیع و پوست و مغز آن سفید با دسومت و چون کهنه گردد پوست آن مایل بسیاهی
و مغز آن بزردی پس بسیاهی و لزوجت مینماید و در غلافی در زیر گل آن و در هر غلافی هفت هشت دانه و نبات آن بقدر ذرعی خاردار و برگ آن
مانند و باشد و فهای بسیار ریزه و بالای برگ آن ع بفتر از پایین آن و سر بندها و مواضع شاخها و بر شاخهای زرسته و ساق و شاخهای آن سبز
سبز رنگ و بعد از رسیدن سفید میگردد و گل آن خاردار و سرخ رنگ و صاحب اختیارات قرطم بری را طرثان گفته و بعضی گفته اند طرثان
الست بنات آن شیخ الرئیس غیر آن دانسته و در حرف الطا مع الرا مذکور شده و بالجمله بهترین آن سفید بستانی تازه سنگین باشد

یالیسه آلسیت و وجه ذکر آن علیحده از آن جهت است ... و عظم نفع آلست طبیعت آن گرم در دوم و در آخر اول خشک یا قوت قابض افعال و
خواص آن قلیل الغذا و مسهل و مخرج بلغم رقیق و اخلاط محترقه و محلل ریاح چون یکدرم آنرا کوبیده و شیر گرفته با فانیذ یا شکر سرخ و یا عسل بیاشامند
و نیز چون ده درم آنرا کوبیده در نیم رطل آب بجوشانند و بمالند و صاف کرده ده درم شکر سرخ در آن ریخته بنوشند و ایضاً چون ده درم مغز مقشر آنرا
با مغز بادام تلخ و قسط از هر یک نیم مثقال و فطراسالیون و انیسون از هر یک یک مثقال داخل کنند و با انجیر خشک و عسل بسرشند و مقدار یک جوزه تا دو جوزه
بخورند و بدستور چون زنان حامله طلا سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و فطراسالیون بوزن مذکور با عسل و شیر انجیر بقوام آورده وقت شب
وقت خواب بخورند پیران را بسیار سودمند و اعضاء الراس را ... ازان که افتیمون را در صره بسته در آن اندازند و بمالند تا قوت آن در آن
آید و بنوشند با لای آن شیرین مناسب بیاشامند جهت مالیخولیا و وسواس و توحش و خفقان و جذب حرارت حکه و اکثر امراض سوداویه موثر و بدستور نشاسته
لبن منجمد از شیر آن و اندک نمک هندی نفع آن قوی اعضاء الصدر و الغذاء و نفس آشامیدن شیر آن با آب انجیر خیسانیده و فانیذ یا عسل
منقی سینه و صاف کننده آواز و منضج نزلات و اکثر امراض بارده صدریه مقوی باه و زیاده کننده منی کننده رنگ رخسار و دافع ریاح و محلل آنها است
و چون داخل مزورات ماشیه و حصیه نمایند نضج و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد محترقه نمایند و آشامیدن ده درم شیر آن با فانیذ و یا شکر سرخ
یا جهت عسل استسقاء زقی و لحمی نافع و با اندک نمک هندی در ارای قوی تر و نافع و خوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور در دفع قولنج موثر و مضاد قولنج
موافق و آشامیدن شیر آن که مغز فلوس خیار شنبر در آن حل کرده باشند جهت تب بلغمی بعد از نضج ماده و آن از جمله ادویه است که هر خلط منجمد را بگدازد و هم
خلط رقیق را منجمد میگرداند و لهذا با لاشیر نباید خورد که آنرا منجمد میگرداند در معده و مضر معده و مصلح آن انیسون و سکر طبرزد و مقدار شربت آن یکدرم
تا ده درم و ازان زیاده مضر و غیر مجوز بدل آن حبة الخضراء و گفته اند که چون شیر داخل نمایند که در هر یک رطل شیر ده درم آنرا ...
بیاشامند تا عمل نماید و در آن تربیت بن النجره است و ضعیف تر از آن و منجمد کننده شیر و جدا کننده ماهیت آن ...
آن سهل الطلوع است ... بری را بیونانی لطرالیطوس نامند و نبات آن بلندتر و برگ آن طولانی تر از لسانی و در بین شاخها رسته و باقی ... خالی
و برگ سفید و نیز در بین شاخهای آن بیخار و گل آن زرد تخم آن شبیه تخم لسانی طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال
و خواص آن آشامیدن برگ و ثمر آن بقدر یکمثقال یا نیم مثقال با شراب جهت لسع عقرب مفید و گفته اند و چون ملسوع
برگ و یا ثمر آنرا در دهان نگاهدارد مادام که در دهان او است احساس الم سم نکند و چون بیندازد باز عود کند قرطمان بفتح قاف و سکون را
مهمله و فتح طاء مهمله و فتح میم و الف و نون معرب هرطمان فارسی است و گفته اند که جاورس است ماهیت آن ابو حنیفه دینوری گوید اسم
درختی است شبیه بدرخت ... و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ آن خوشبو است افعال و خواص آن آشامیدن خشک
آن بقدر دو مثقال جهت دفع اسهال مفید دانسته اند و هرطمان در حرف الهاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد قرظ بفتح قاف و سکون را
و ظاء معجمه مشاله بعضی گفته معرب کرت فارسی است و بفارسی بر عهد و لیبیانی صحر و ... بیونانی ... و بهندی کیکر و بمصری سنط بطاء
مهمله و بظاء معجمه نیز و سنط بصاد و طاء مهملتین و در میان هر دو نوع نیز نامند ماهیت آن گفته اند ثمر نوعی از ام غیلان است که اقاقیا
عصاره آن و صمغ عربی صمغ آنست و درخت آن خار دار بعضی برگ سلم و بعضی ثمر سنط دانسته اند و ساق درخت آن قوی و چوب آن صلب و چون
کهنه گردد سیاه رنگ برنگ آبنوس میگردد و با اندک سفیدی و اهل هند و بنگاله پاپه گرد و سیاه ... ازان بسیار ...
صلابت آن ... تخم آن بقدر دانه تمر هندی و از آن کوچکتر و در خانهای ... سرخ میگردد و در غلاف
مانند ثمر هندی و ازان نازکتر و مانند لوبیا و گل آن ... در هند ... و میباشد خوشبو ...
می نمایند و آنرا ... و بهترین عصاره آن یعنی اقاقیا آنست که از ثمر خام آن گرفته ...

در حرف الالف مع القاف مذکور شد **طبیعت** جمیع اجزای شجر آن سرد و خشک با قوت قابضه **افعال و خواص آن** مسواک چوب بیخ آن و ستون سایده آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و نیکو کننده رخساره و آشامیدن آب طبیخ برگ و خار آن حابس اسهال و طلای آن و مستحکم کننده اعصاب سستر خیه و رافع درد آن و برگ تازه آن جهت التیام جروح عظیمه رطبا نافع **قرع** بفتح قاف و سکون را و سکون عین مهمله و بفتح را نیز آمده لغت عربیست و بترکی و باد و بفارسی کدو و بهندی نیز مشهور بد لَوکی است و بترکی قباق و کبیر انی قرار و بردی دلو بیا و بیونانی قروفا نامند و لیتقو ریدوس قلوبیا نامند **ماهیت** آن ثمر نباتی است که آنرا القطین نامند و بیاره دار و بر هر جا در خود بر زمین و دیوار نیز پهن میشود و برگ و شاخ آن مزبرگ تر و قوی تر از خیار و خشن و مزغب تر از آن و تخم آن باریک و بلند و اندک شیرین و مسکر و مطلقا آن دو نوع است شیرین تلخ و ثمر تلخ آن کوچکتر و بفارسی کدوی تلخ و بهندی تونبری نامند و گفته اند دو نوع است سبز و رومی و شیرین آن اصناف است صنفی طولانی تا دو ذرع و زیاده هم شنیده شد و قطر آن زیاده هم کمتر تا بیک شبر و این مخصوص بسلهت بنگاله است صنفی کوچک و زیاده تر گردی و دوری بسیار بزرگ بشکل آن و این مخصوص بسلهت و کهن هندوستان است و لبیا نازک و لذیذ میباشد و بهندی کهیه نامند و از همه اصناف بهتر و لطیف تر و نازک تر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در پوست آن که مغز آنرا بر آورده خشک کرده باشند تا مقدار یکصد رطل آب و تیل میگنجد و این مخصوص بنگاله است و جاری دیگر باین بزرگی نمیشود و در هندوستان مبسر ندانه صد روپیه فروخته میشود و از این کطور میسازند و هر قدر که بزرگ باشد قیمت آن زیاده که او از آن بلند تر میشود و صنفی طولانی مستدیر و تخم آن بازهم و این مخصوص بسلهت بنگاله است و بهنود این را بسیار میخورند و مسلمین کمتر و بهندی پلیته و به بنگاله کونده نامند و ثمر بسیار خوب میشود و تخم اینها همه سفید و تخم همه طولانی پهن و ثمر صنفی میشود و مدور و بعضی اندک طولانی و خیاره دار و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مائل بزردی و سرخی و تخم و مغز آن سرخ رنگ و طعم آن با اندک شیرینی و این را مزوبه و بفارسی کدو مکه و بهندی کمپیا نامند و بهترین آن سفید نازک و تازه شیرین است که ریشه دار و دیر نباشد و متوسط در بزرگی و کوچکی باشد **طبیعت** آن مطلقا سرد و تر در دوم **افعال و خواص** آن مبرد و مرطب و مفتح سدد و مدر بول و ملین و زائل کننده یرقان و خلطه مرهٔ و حمیات حاده و خوردن پخته آن قلیل الغذا و سریع الانحدار و مناسب مزاج ان صفراوی و مولد خلط صالح تقدیر اگر در معده فاسد نگردد و قلیل الانهضام زیرا که بتنهائی سریع الفساد و مستحیل بخلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط سمی بسبب لطافتی که دارد و چون با غذا که مناسبه خلط و ترکیب نمایند کیفیت آنرا مبدل گردانند مانند آنکه اگر با سفرجل و یا آب غوره و یا آب انار و یا سرکه در روغن بادام با زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط صالح و جهت صفراوی مزاجان و محرورین و حمیات حاده نافع و بدستور چون با سرکه طبخ نمایند ولیکن ضرر آن بر اصحاب قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که قرع مولد قولنج است و باشیء لطیفه مانند تره دول مولد حاد و با شیء مالح مولد خلط شور و با قابض همچنین با سر حریف محیل بخلط آن مناسب اعضاء الراس و مطول و مشوق با نخود و ماش و گوشت بدستور لذت حرارت آن به جهت صداع حار و سرسام و هذیان جنون و اورام حاره و بی خوابی و ضماد آن بر یافوخ سر اطفال و شیر اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و تشنگی دماغ و بی خوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و شستن سر با آب آن و آشامیدن و قطور آن در بینی باعث تسکین صداع حار و سوم مبرسمین غرغره و مضمضه آن جهت حلق و دهن و دندان و قطور آن در گوش جهت تسکین در آن خصوص با روغن گل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن تنهائی یا با روغن گل جهت درد دندان و قطور آب کدوی بسیار کوچک تازه منعقد که هنوز گل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش شوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مؤثر و بدستور آب گل آن جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دلمغ و دیدن و سرسام حار و صداع و جنون که از بخارات معده باشد و اعضاء الصدر و آشامیدن سکنجبین مطبوخ آن با شکر طبرزد یا با ماش مقشر و با مطبوخ آن در ...

در دسینه و سرفه حار و بدستور آشامیدن سویق آن بخصیص که مسلول باشد اعضاء الغذا و النفض مطبوخ آن مسکن عطش و گرمی کبد حار
و کرب صفراوی و دافع فضول حاره بسبب ازلاقی که دارد ولیکن موجب سستی و ارخای معده و امعا است و سویق آن با لبن بطن مسکن
عطش و حدت صفرا و خون و کرب آشامیدن آب مطبوخ مقشور آن بقدر ثلث رطل دو ثلث رطل با عسل و اندک نطرون ملین بطن و مسهل
باعتدال با مغز فلوس خیار شنبر و ترنجبین و بنفشه مرباو با شراب آن مسهل صفرا و جهت تبهای صفراوی و دوسی یا تمر هندی و شکر مسهل صفراوی
سوخته و منقی امعا و کرده جهت حرارت دماغ و درد و حمیات حاره و آب مطبوخ درست و زرشک گرفته آن بیخ رب القرع بقدر نیم رطل با ده
درم شکر با شربتهای مناسبه لطیفه جهت تسکین حرارت معده و کبد و تابش حمیات حاده و تبه غب با اکثر امراض حاره و شیخ الرئیس نوشته
در ذات الجنب سر خشه با ماء القرع نافع است از جهت آنکه مدر است و ملطوخ آنکه با شکر شیر جهت حمیات حاده صفراوی
و کثرت حدت صفرا و خون و آنچه از امراض حاره و غیره باعث سرعت خروج آنست از معده و با گوشت باعث سرعت و نیکوئی هضم آن و با مزورات جهت
باروغن بادام جهت سرفه و شیر طیب دماغ و بدون و تسکین حرارت جگر و تبهای حاره و آشامیدن آب مطبوخ کدو با خروس بچه یا با مغز تخم
رفع عطش و تبهای حاره و شبه و رفع سمیت اخلاط سمیه بعد دو ضماد آن بر معده و کبد و گرده و ام حشا و مسکن حرارت آنها و آشامیدن جهت
خشک نجبت بواسیر و نزف الدم احشا و بالجمله اقسام قرع جهت محرور المزاجان صفراوی و در جوانان و بلدان حاره نافع و مضر بلغمی
آنها و مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده و مسقط اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سوداوی و احتراقی از بلغم و مطبوخ تراشه آن با کم کدو
و هندی را باید نامید چون با خردل و سیر و فلفل و نمک و نعناع استعمال نمایند مبرود المزاجان را موافق و محرور المزاجان را احتیاج بدینها
بدون نمک و اندک نعناع نیست مصلح آن قی فرمودن و آشامیدن با ماء العسل و عود هندی و قرنفل و زیره معده و نعناع و جوارشات
حاره و عطر و پختن آن با روغن و آب لیمو اخل کردن فلفل و خردل آبکامه داشتیاء حاره دیگر و نمک در مبرودین و در محرورین صفراوی
مزاجان آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و مربای آن که میسر نا شد و با شکر و با عسل معتدل ترین مربات و لذیذ و مقوی دماغ
و مولد خون صالح و دافع مواد سوداویه امراض حارث انجان و سریع الهضم اگر در معده بلغم بسیار نباشد و الا استحاله ان بیگرد و در علل
آن بر آمبرود المزاجان بهترین از شکری و محلل آن ملطف با ضم و مسکن جهت صفرا و خون خصوصا حاشنی دار آن موافق محرور المزاجان و مضر
مبرودین القروح و الجروح و رویدن خشک سوخته آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رفع اکله زخمها و زخم ذکر و اعضای یابس المزاج
و بار و غن گاو تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و بدستور مغز آن با آرد جو شتر جهت سوختگی آتش و با دم الاخوین تیز الاورام
ضماد کردن سائیده جهت بهق و اورام حاره و روغن آن که آب تازه تخم و مغز جوف آنرا گرفته با ربع وزن آن روغن کنجد یا روغن
بادام و قند مضاعف و یا نیز آن طبخ دهند تا آب برده و روغن بماند مانند روغن بنفشه و نیلوفر است طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص
آن مرطب بدن و دماغ و دافع یبوست آن منوم و جهت مالیخولیا و سهر و سرسام و تشنج یابس و درد گوش حار و سرفه و دق و تلیین صلابات شرایا
و سعوطا و قطورا و تمریخا نافع و چون پوست آنرا جدا کرده خصوص که تخم آن خوب مستحکم نه شده و خام باشد و مجموع آن را از تخم
و شحم و تخم بائیده گرده بر کو بیده و تخم بشانند تا خوب عصاره شود و بگذارند تا سرد شود و چربی بالا آمده آنرا بگیرند در جمیع افعال از ترطیب و تبرید و غیرها
اقوی از دهن آن است که با روغن کنجد سازند و چون سر کدو را بریده درجوف آن خبث آهن و سرکه بیندازند و سر آنرا بهمان قطع بند کرده بگذارند
و بعد از چهل روز آب آنرا گرفته با حنا خمیر نمایند و بر مو خضاب کنند خضاب نیکو است و مغز تخم کدو طبیعت آن در دوم سرد و در اول تر
با قوت مسکن اخلاط متحرکه افعال و خواص آن مسمن بدن و جهت رفع خشونت سینه و نفث الدم و ریه و سرفه حاره و تشنگی و تبهای حاره و قرحه امعا
و مثانه حادث از خلط حاد و درد گرده و حرقة البول و امثال اینها نافع و روغن تخم آن جهت رفع سوء مزاج دماغ و سهر ... و سبل ... بعض صفراوی

بلی صدیل شبلی و قطوراً و سعوطاً و شربتاً نخاداً و طلاءً و ضماداً روغن مغز تخم کدوی شیرین بادام الاقوین نرم سوده ریا با جرم مغز آنجهت ترنج [illegible]
گوشته و دهان و بنا گوش نیز اکثر غیر با مجرب مقدار شربت از تخم آن تا بهفت مثقال بدل آن مغز هندوانه و خیارین مع طلا دین القرع المری
محلل آن در ترابادین کبیر ذکر یافت قرع المری کدوی تلخ که بهندی توبنرا نامند ماهیت آن نبات شبیه بیاره کدو و یکی شیرین و تیر ازان
ازان کوچکتر طبیعت آن بسیار گرم و خشک تا سیم افعال و خواص آن مقدار قلیلی ازان مقئ قوی قی از فوق و از تحت [illegible]
بار و رطب قدیم و سرفه رطب کهنه نافع و قطور آب گل آن تشوق آنجهت رفع یرقان امراض سلطونی دماغی نافع و بیخ آن که سندی کچیه نامند
گرم و خشک محلل اورام و جاع بارده طلاءً و ضماداً منفرداً یا مرکباً با ادویه مناسبه گویند چون که کدوی تلخ خشک را لبنگا قیه [illegible] و خو سران بر کرده تا
پرده عنکبوت بهم باشد بر آورده نرم سوده اندکی ازان را سعوط نمایند جهت رفع یرقان اصفر که چشمها و رخساره همه زرد شده باشد و اکثر امراض دماغی
و طعامی نافع با اخراج رطوبات و بالخم زرد رنگ زمینی و چشم قرفة الدارچینی بدانکه قرفه بکسر قاف و سکون را و فتح فا و ها لغت عربی است
بمعنی پوست درخت مطلقاً و مراد اطبا پوست درخت خاص است و بیونانی [illegible] و بسریانی ضوا فورد و بدیگر فسطیون [illegible]
ماهیت آن آنچه تحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در جزیره سیلان بهم میرسد صحیح تر از دارچینی و پوست آن [illegible]
بعضی برنگ دارچینی و بعضی تیره تر و بعضی مائل بزردی و سفیدی مخلوط و بعضی الحمرة آن شبیه برائحه قرنفل و بدیک صفت و این را قرفة القرنفل [illegible]
برائحه دارچینی و این را قرفة الدارچینی نامند و بعضی کریه الرائحه و بهترین همه قرفة القرنفل دارچینی رنگ تیز است که تازه خوشبو [illegible]
نباشد و زبون ترین همه کم رنگ غیر کریه الرائحه آنست و در دارچینی بتفصیل ذکر یافت طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک قرفة القرنفل در
مزاج و افعال شبیه بقرنفل و قرفة الدارچینی قریب بدارچینی یعنی ضعیف تر ازان و بعضی ازان قوی تر نوشته اند افعال و خواص آن [illegible]
باطنی لتفتیح سدد الراس و العصب جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبانیه و جاع مفاصل اعضا و الغذا و مقوی معده و کبد سرد و در تحلیل [illegible]
الاورام و القروح ضماد آن با سرکه رافع اورام و جرب و قوبا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن سلیخه است قرقمان بکسر قاف و سکون را [illegible]
قاف و میم و الف و نون و بفتح هر دو قاف نیز آمده ماهیت آن چنین لیست باشد تا که در جوف بعضی اشجار کهنه بهم میرسد خصوصاً درخت [illegible]
مجازی و صعیدی و انطاکی گفته چیز لیست کرم خورده که در جوف درختهای کهنه بهم میرسد و مخصوص درخت مقل است طبیعت آن در دوم گرم و
خشک افعال و خواص آن جالی نفث الدم و اسهال مزمن و سائر سیلانات و مدر بول و حیض و سنون آنجهت تقویت لثه و سفید کردن
دندان ضماد آن با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن نافع قرقومغا بفتح قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون غین معجمه و میم
و الف و قرقوغما نیز آمده لغت یونانی است ماهیت آن ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقوز زعفران و معا ثفل را نامند و حقیقت
آن خوشبو سنگین سیاه رنگ آنست که در آن چوب نباشد و چون بخایند بدندان بچسبد و دندان را زرد رنگین کند و چون در آب حل کنند آنرا رنگین رنگ
زعفران نماید و انطاکی دهن زعفران دانسته افعال و خواص آن منضج و محلل و مقوی اعصاب و محلل صلابات و مدر بول و اکتحال آن جهت
آثار و رفع ظلمت چشم و مقوی روح باصره آقرمز بکسر قاف و سکون را و کسر [illegible] رومی است و گفته اند لغت ترکی است و بعربی دود
الصباغین و صبغ ارمنی نیز و بفارسی کرم رنگرزان و کرم رنگ و بیونانی این قردس و بسریانی اغینوس نامند و [illegible]
در البته قفیز نامند ماهیت آن حیوانیست کوچک که در برگهای اشجار خصوص درخت [illegible] بهم میرسد و تا بقدر دانه عدسی
بزرگ میشود و سرخ و هر چند بزرگ میشود سرخ تر میگردد و گویند بعضی است که بر برگ اشجار می نشیند و چیزی شبیه بدانه عدسی بر سر آن [illegible]
مثل سر حیوانی و آهسته آهسته بزرگ میشود تا بقدر دانه نخودی میرسد [illegible] مانند حیوانی پرنده میگردد که گویا می خواهد طیران کند [illegible]
[illegible] رنگ بر می آید و هر چند کهنه گردد رنگ آن زیاده میگردد و آنرا با شتر [illegible]

باشراب ماء الورد رنگ برافروخته نموده نقاشان کتاب در نگارنده آن در رنگ آمیزی نقاشی و کتابت در رنگ ابریشم و پشم بکار می برند و یک جزو آن ده جزو
حریر و یا ابریشم را در آب جوشانیده باشند خوش رنگ میگرداند و رنگ [illegible] ریسمان و سبدان خوب نمیشود و گویند دو قسم میباشد جرمی و غیر جرمی نسبت
دو در شراب انرا می کشند و بالیده و خوش رنگ میباشد و دیگر آنکه آنرا چون در آب بیالایند بزودی بسیار خوش رنگ میگرداند بخلاف غیر جرمی و بهترین آن
احمر است و از آن بسیار رنگی و سرخ میباشد زیرا که رنگ این شگفته و خوش نما و براق میباشد خصوص که بر طلا نویسند و ابریشم و پشم رنگ
نموده بدان ثابت رنگ میباشد و بهترین آن تازه بسیار سرخ آنست که از قبرس و بلاد ارمن آورند طبیعت آن در دوم سرد و خشک
افعال و خواص آن باقوت قابضه و حابس دم اعضاء [illegible] اشیا [illegible] آن بقدر دو درهم با گلقند [illegible] باشد جهت قطع حیض
گفته اند با سرکه جهت منع حمل و ذرور آن مجفف بواسیر المجروح و امراض الاعضاء [illegible] و آن با عسل جهت بعاق و التیام جراحات عظیمه [illegible]
سرکه و نیز با سرکه جهت شکستگی اعضاء جراحات اعضاء [illegible] و سائر اعضاء [illegible] الاثر الزینه [illegible] مطبوخ آن [illegible]
خود مانع تولید حمل مقدار شربت آن تا دو درهم و [illegible] آن با ابریشم سرخ در رفع [illegible] مؤثر قرن بفتح قاف و سکون را و نون لغت عربیست
یونانی قرنه و بفارسی سرون و شاخ حیوان و بهندی سینگ نامند ماهیت آن معروف است و آن بمنزله سلاح و حربه ابرای دفع
موذی از خود و اکثر حیوانات حلال گوشت مانند اقسام گاو و بز و میش و آهو را میباشد و نوع نر را بزرگتر و مانند آن از نوع ماده و ماده [illegible]
بیشتر و غلیظتر از ماده مولیست و جمیع آن قرون که بعد طبیعت مطلق آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مجفف و قابض
مانند ملح مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست العین اکتحال آن جهت منع نزول مواد بسوی عین عفانه النفس جهت نفث الدم هر عضوی و
بواسیر اعضاء الغذاء و النفض جهت استرخای معده و تنشیف رطوبات آن و یرقان و در استسقا نافع و دستور احراق آن در مقدمه کیفیت
ذکر قرن هر حیوانی و رطل ذکر آن حیوان بیان شده قرن ایل را بیونانی قرنا و بلا و بیونانی سمفوریا و بعربی سمفور [illegible] بفارسی [illegible] شاخ
گوزن و بهندی باره سنگه گویند و بهترین آن ماخوذ ایل [illegible] و نیز قرن ایل را باصطلاح اهل لغه از بلاد اندلس [illegible] نامند که
بیونانی قرتمن گویند و قرتمن مذکور شد و نیز قرن بقول [illegible] اسم درختیست بقدر آنرا درخت و آنرا ثمریست بقدر نخود سرخ [illegible]
میگردد **افعال و خواص** آن جهت رفع اسهال و قروح نافع و خاکستر برگ آن حالی آشامیدن بگیرند ثمر آنرا در حال که سبز میباشد
سرخ نگشته و سائیده بر اورام و قروح گذارند بزودی زائل سازد قرنفل بفتح قاف و را و سکون نون و ضم فا و لام و بقول نیز و بیونانی
غرنوفلس بروعی قرنفلون و بفارسی میخک بهندی لونگ بهندی کلوف نامند ماهیت آن انواع است آنچه تحقیق [illegible] است که
ثمر درختیست که در جزیره از جزائر زیر باد که آن جزیره را جاوه و بتاویه نیز نامند [illegible] و جای دیگر نمیشود و با لفعل آن جزیره در تصرف
لندیس است که فرقه از نصاری است و درخت آن [illegible] شبیه بدرخت کنار و شاخهای آن باریک بلند مانند شاخهای یاسمن که بهندی چنبیلی نامند
و بلند شده باز بسوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه ببرگ نار و از آن بزرگتر و ثمر آن که قرنفل است باریک بلند از بند انگشت کوتاه تر [illegible]
بهن سر آن مشرف و بر سر آن قبه بشکل حباب و چون خشک گشت دو بسا که می آورند بسبب سودن باهم اکثر قبه آن جدا می گردد
و آنرا نر و ماده میباشد نر آن بزرگتر و اغبر و کم رنگ تر و کم طعم تر از ماده و ماده آن کوچکتر و در صفات مذکوره اقوی و بهتر و مستعمل ماده
تازه خوشبوی قوی الرائحه تند طعم مائل بسیاهی تیره رنگ با لیده آنست که در خاییدن بدهن و گوهم اجزای آن تمام خوب نرم
گردد و خشبیت نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن باقوت تریاقیت و تفریح اعضاء الراس مقوی ارواح و اعضای رئیسه باطنیه و حافظه آنها و جهت تقویت دماغ و ذهن و فکر
و رفع صداع بارد رطب فالج و لقوه و نزلات متوالیه و سکته و تفتیح سده دماغی و سائر امراض بارده رطبه سوداویه دماغیه

و عصبانیه نافع و سوداوی مزاجان و سکته و فالج ادو سودا غالب باشد شرب او و سعوط و نفوخ او و طلا و ضماد او تنها و یا با ادویه مناسبه جهت
تقویت لثه و درد دندان بارد و رفع بدبوی دهان باعث تطییب نکهت مضغ او و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع سبل و غشاوه و نسیه
خوردن آن جهت امراض مذکوره و عین الضمار الصدر جهت اصرقه بارد و رطبه و ضیق النفس کهنه رطوبی و خفقان بارد و وحشت و خوف و وسواس
و صورت شجاعت آشامیدن آن جهت امراض الغذا و النقرس و تقوی معده و قوت هاضمه و اصلاح کبد و گرده بارد و طحال و باه و رحم و مستحق و رافع امراض
بارده اعضای مذکوره و قی غثیان و نواق و خناق و تحلیل ریاح غلیظه حاصله از اغذیه لزجه و استسقا کمی و تقطیر البول و سلسل آن و علل بلغمی و سوداوی
و زلق الامعاء رطوبی و امراض بارده مثل شیرپاره و فرزجه آشامیدن نیم درم آن با شیر تازه که دوشیده باشند بغایت محرک باه و مداومت
یکدرم آن در وقت طهر یعنی پاکی از حیض باعث حمل و تسخین رحم و صفرت سردن یکیدو شیر آن هر روز باعث عدم حمل و طلا و ضماد آن بر نشیمن
جهت امراض بارده و اعیه مذکوره و برادجاع بارده مسکن آنها و اورام بارده محلل آنها و ضماد مضوغ آن با آب دهان بر احلیل
نیز و مفار ربت باعث لذت جماعین گویند مضر گرده و امعا مصلح آن عرق بقدر شربت آن تا یکمثقال بدل آن بوزن آن دارچینی و نصف
آن بسباسه و نیم وزن آن قرنفل و نیم وزن آن خولنجان و بوزن آن نیز خولنجان گفته اند و عرق آن در جمیع افعال قائم مقام
خود است ... و آنرا درهم بسایند و از هر یک برگ گل سرخ و برگ گاوزبان نرم سوده یک جزء ... تنبول ...
... روز بجای ... مفرط نمایند و بقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضای ظاهره و باطنه و معده و
کبد و ماضمه و دفع ریاح و سموم و تفتیح سدد و تعدیل اخلاط و استفراغ سائر امراض بارده بی بدل و قرابادین که یکجزو آنرا با شانزده جزو آب باران
در شیشه کنند و سر آنرا ببندند و در سرگین اسب دفن نمایند و بعد یکهفته برآورده استعمال نمایند از شربت ... گفته اند و اگر آنرا
با شکر بقوام آورند و شربت ... نمایند جهت امراض بارده و صعوبت بول ... نافع ... و دهن ... آن ... کشیده
قرنفل بستانی ماهیت آن برگ درختیست هندی اصل و در ... مثل ... قرنفل ... آن ... تنبول
... و طعم و رایحه عوام اهل شیراز قرنفل البستانی را ... اطلاق مینمایند جهت مشابهت گل آن بتنبول و عطریت و رایحه قرنفل
شامی ... است لغت مغربی است ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر یک ذرع و خشن با شعبها و برگ آن شبیه ...
و برگ ... گل آن بنفش یا کبود و خوشبو ... تخم آن شبیه تخم ... سیاه و در لوبیا ... آن ... نافع
... طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ... آشامیدن آن جهت صرع
و ... ضماد برگ آن جهت صرع و ورم ریحی و رطوبی و ابتدای عرق ... ورم پستان و تحلیل انجماد شیر و ... گل آن جهت زکام
و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تنفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و آشامیدن تخم آن جهت وجع
حادث از احتباس حیض و اسقاط جنین و با شراب جهت ... سموم و ضماد مطبوخ آن با آب جهت ... اعضا و چون تخم آنرا کوفته در ...
... نمایند ... جهت ... نافع ... شربت آن یک درم است ...
... و را و سکون واو ... نون و الف و لام ... ماهیت آن اختلاف بسیار است
بعضی ... سنبل ... و بعضی گفته اند ... سنبل هندی نیز یافت میشود
... بعضی گفته اند ... و اصح ...
... و در حرف الباء ...
... طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن

الا نجوز نیست ضماد آن بابرگ جهت رفع درد و بادکنه و تحلیل اورام صلبه بارده و تدهین قضیب با روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره و ضماد آن جهت تحلیل صلابات اعضا مفید بدیع و ورم آن کشنده است با خلاط و تعقل و بول دم و سیاهی زبان و سائر اعراض سرسام و مداوای آن قی نمودن و آشامیدن کافور بمقدار لسیاهی با نبیذ گرم و تریاقات و نقال هم با گلاب و شیره تخم خرفه و سفشر با برف و یخ سرد کرده یا جلاب قرص کافور یا فروع است گاه ضماد و خوردن اضمده بارده و قلب و کبد مانند صندل و کافور با گلاب و آب برگ بید و امثال آنها و آشامیدن شیر تازه دوشیده و سویق سیب ترش و حب تمعول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب بید و انه و رب القرع و رب التمر هندی و امثال آنها و تدبیر سرد کرده با جلاب و مانند آنها قرنیس بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله ماهیت آن بعضی گفته اند نوع غذائی مانند معوص مصوص در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند آب گوشت سرد منجمد شده را مانند سرگوشتیکه باشد از ماهی و غیر آن قریص بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد مهمله ماهیت آن نوع غذائی ست که از لحوم لطیفه خفیفه ما ماهی و بزغاله و جوجه مرغ و دراجه و امثال آنها ترتیب دهند با سرکه و ترشی با میوه های تازه و خشک و ادویه طیبة الرائحه طبیعت آن معتدل با برودت و رطوبت افعال و خواص آن مسکن صفرا و خون و حاده و قاطع بلغم و محرور المزاج را نافع مضر مبرود المزاج سوداوی و علل اعضای تنفس و مصلح آن ضیق النفس فصل القاف مع الزای المعجمه قزاح بضم قاف و فتح زای معجمه مشدده و الف و حاء مهمله لغت عربی ست و اعراب آنرا قلیمان و اهل شیراز کما و کمده نیز نامند ماهیت آن نباتی ست معروف در شیراز شبیه برازیانه و شتری و جوزدار ازیانه برگ آن باریکتر و شاخهای آن کوچکتر و متشعب با هم بافته شده و گل آن زرد و تخم آن باریک شبیه بانیسون و طعم آن مانند رازیانه و جمیع اجزای آن از برگ و شاخ و گل و ثمر همه خوشبو است و در مصر نیز بهم میرسد و در نواحی شیراز بیشتر و برای غنم نیکو مرعی و دهنی ست فربه کننده آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن برگ و تخم آن مستعمل اهل آن نواحی بجای توابل و محلل ریاح و دفع کننده و مسکن اوجاع بارده و مدر بول و حیض و در اطعمه باعث لذت و آشامیدن آب طبیخ آن با طعام نیکو در تحلیل ریاح و ورود و انچه بخته اند فصل القاف مع السین المهمله قس بضم قاف و سین مهمله ماهیت آن لبلاب تمر ست برگ آن ریزه و مشبک و شاخ آن بار طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن با عصاره الراس سعوط عصاره آن جهت عفونت خیشوم و عصاره آن جهت النقرس و آشامیدن آب برگ و ساق آن مدر حیض و فرزجه آن مخرج جنین و السم آشامیدن آب طبیخ آن با سرکه جهت کرم کدو و ریلان قسب بفتح قاف و سکون سین مهمله و باء موحده اسم عربی حجازی ثمر نخل خشک شده نیم رس ست و اهل مغرب آنرا مقلقل و اهل بخد غرق و در شوم و بفارسی خرمای خشک و شکن و شیرازی جهک نامند ماهیت آن خرمای بسیار خشک نیم رس ست که بکمال نرسیده باشد و اقسام میباشد و انچه را بعد از جوشانیدن در آب شگافته و یا چیزی مساوی نموده خشک کرده باشند و در بدو نامند و انچه سر آنرا بلبل خورده و ... خشک شده با بلبل خورده گویند و این شیرین میباشد و بهترین همه بزرگ فربه ست و کوچک آنست که خشک و صلب باشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده و ناشف رطوبات و مستحکم کننده الیاف آن و حابس طبع و نفاخ خصوصاً که آب بر آن بپاشند و خوردن آن با مغز گردگان منضج و محلل اخلاط سینه و الا اسرشی آن که خوب خشک شده باشد گرم و تر و خشکی تدارد و نفاخ و بطی الهضم و مرخی معده و گاه اسهال آرد و مصلح آن مغز گردگان بریان کرده و گفته اند قسب قاطع اسهال بلغمی و مسکن عطش حادث از بلغم مالح ست و بهتر آنست که خشک آن را با شیرینی استعمال نمایند و با طعام سرد و تر بخورند خصوصاً صاحبان ضعف معده و الا قولنج یعنی آنچه خام است نه آنکه خشکیده و مغز باشند همچنین آن را بعد از آن ... آرد و تشنگی معده و احشاء اجتناب از آن اولی ست مصلح آن ریزه در سرکه خیسانیده و مطلق قسب مضر دندان و لثه است مانند سائر تمرهای نخلی مصلح آن محرورین سکنجبین و جلاب و مص شراب انار و دیگر سردها و بعضی گفته اند خرمای مصری و عبارات از انست قسط بضم قاف و سکون سین مهمله

گفته اند معرب از قسطس یونانی ست و گفته اند معرب کته هندی ست و بسریانی قوشنا و قشنا و بفارسی کوشند و بفرنگی است و بهندی کت نامند ماهیت آن بیخی ست شبیه به بیخ تفاح و نبات آن بلباق و مفروش بر زمین و برگ آن عریض گویند بیخی ست حبشی که بهندی پهکر مول نامند بدانکه قسط سه قسم میباشد قسم اول آن شیرین یا سفید اندک مائل بزردی سبک با عطریت ست و این را قسط بحری و عربی گویند و دوم مائل بسیاهی و آن مائل بزردی و سطبری و سبک کم بود و این را قسط هندی نامند و سوم مائل بسرخی و سنگین و در وزن شبیه بچوب شمشاد و خوشبوی و بهترین تلخی و این سمی و قاتل ست و آنچه بوی صبر از آن آید زبون و از مطلق آن مراد قسط شیرین ست و بالجمله از ادویه شریفه جلیله النفع ست و بهترین آن سفید تازه و شیرین کرم ناخورده با عطریت رائحه سطبر محکم آنست که چون بخایند اندک زبان را بگزد و پوست آن نازک باشد و بعد از آن سیاه و سبک زن و بعد از آن قسط شامی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی بیخ راسن را قسط شامی نامند و مغشوش بقسط بحری نمایند و فرق میان آنها قسط بحری صلابت و عدم عطریت رائحه و گزیدگی بیخ راسن ست یعنی صفات قسط بحری در بیخ راسن نیست طبیعت آن در سوم گرم و خشک شیخ الرئیس گرم در سوم و خشک در دوم گفته و با رطوبت فضلیه نفاخه و گفته اند قوت حرارت و حراقت مرارت آن کیموس حاد ست افعال و خواص آن مقوی اعضا مدر حیض غذائیت نافضه اعصاب است و در دفع امراض باردة رطبه از امراض اعصاب مراد السعی آن تنها باشد و جاذب خون سائر اخلاط و سم لطاهر جلد اعضا الراس مقوی دماغ مستحکم کننده اعصاب محلل پراگنده کننده ریاح محذره دماغیه و دافع صداع بارد رطب کهنه خصوصا قسط سفید که در آن عظیم النفع ست و از برای اوجاع مقدم دماغ و کثیر مشی و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و غیره از امراض باردة رطبه دماغیه شربا با عسل و یا ادویه مناسبه و دیگر ضماد آن با عسل نیز و تمریخ آن با روغن بی کره و روغن منبرما یا گاو و باشد که در آن بجوشانند و بمالند جهت امراض مذکوره و سعوط آن با آب باران جهت درد سر و مزمن و لطوخ آن جهت رفع نسیان و ضماد آن با روغن زیتون جهت فالج و استرخا و درد گوی و بدستور قطور دهن آن در گوش نفخ سده بار و آن بخور آن رفع زکام و دبا حادث از عفونات هوا و آشامیدن یک مثقال آن با خمر و افسنتین جهت اوجاع صدر و ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه لعوقا با عسل و در دهان رانیز نافع آلات المفاصل و الاعصاب جهت اوجاع مفاصل و استرخای عصب و عضل و فسخ آن و تسخین اعصاب مفاصل و رافع امراض آنها و جهت عرق النسا و تبرید ضماد آن بدستور تبرید آن اعضای الغذا و المنفعل آشامیدن آن با عسل جهت نشف رطوبات و بلاغم و دفع آنها و قطع اخلاط لزجه و تحلیل ریاح و تقویت معده و کبد و گرده و مثانه و تسخین و دفع امراض و اوجاع آنها و عضلات بطن جهت تفتیح سده کبد و طحال و تحلیل ورم طحال و استسقا و یرقان و مغص و درد رحم و با آب سیر جهت اخراج کرم معده و امعا و حب القرع و ادرار بول و حیض و بخور آن بفتح فم رحم و دخول آن جهت ادرار حیض و قتل و اخراج جنین و مشیمه و تسکین اوجاع رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و تکمید بدان اعضای التناسل آشامیدن یک درم آن با عسل و یا با شراب جهت تقویت باه و بدستور ضماد آن و تمریخ بدهن آن الحمی آشامیدن آن با سکنجبین جهت تپ لرزه و ضماد آن با روغن زیتون جهت لرز حمیات بلغمیه پیش از اخذ حمی یعنی پیش از نوبه القروح و الجروح ضماد آن با ماء العسل جهت رفع کلف و ثالیل جلد و طلای آن با سرکه و قطران و غسل جهت دار الثعلب و پاشیدن موی و ازان مرفع جهت برش و نمش و سعفه و خراجات و قوبا که در صورت بهم رسیده باشند و زور کننده آنجهت قروح رطبه تازه آن مفرح جلد السموم یک مثقال آن با خمر و افسنتین تریاق سموم و جاذب آنها لسعات هوام جهت رفع سم افعی و عقرب و رتیلا و امثال آنها از سموم قتاله نافع مضر مثانه مصلح آن کلنگبین مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یک درم تا یک مثقال بدل آن نصف وزن آن عاقرقرحا گویند بدل آن فوج ترکی ست و مصلح آن خطمی ست دهن القسط ساده که قسط تلخ را اتقله یک مثقال یکوفته یکشبانه روز در شراب بخیسانند پس با چهار صد مثقال دهن زیتون با آتش ملایم بجوشانند تا شراب جذب گردد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی اعصاب و اعضاء باه و محلل قوی و دافع برودت معده و جگر و لرز تپهای سوداوی و بلغمی پیش از نوبه مقوی

سوی و دوار کننده آن شرباً و نه بینا مقدار شربت آن هفت درهم و قسط ابیض مر در صحرا باد کوهستان بلاد بحری از بلاد فارس گرم سیر (بارسا) بسیم سیر گیاه و برگ آن شبیه بکرنبه البیضا که فاشرا نامند و بیخ آن ضخیم تر از بیخ فاشرا و تلخ و آن قسط احمر ست و انطاکی نوشته که نوعی از قسط میشود بسیار سنگین و ثقیل و آنرا اهل آن بلد قسط تلخ دار و دارد و مینامند و من نبات آنرا دیدم و بیخ آنرا آوردم و تجربه کردم دو اء القسط داخل معاجین آن در قرابادین کبیر مذکور شد **قسطرون** بفتح قاف و سکون سین و فتح طاء مهمله و ثالثه و ضم رای مهمله و سکون واو و نون بیونانی قسطرون یعنی مساوی با آتش وجه تسمیه آن بدان جهت آنست که در اماکن بارده میروید اهل روم آنرا طابتقی نامند و در سمانیا تیر **ماهیت** آن مستقر و گفته نباتی ست که هر سال تازه میروید ساق آن باریک قدر یک ذرع و زیاده بر آن در مربع و برگ آن باریک بلند طرف پائین آن و بیخ آن تیز بیخ باریک بیشبه برگ بلوط و مشرف و خوشبو و بر اطراف ساق آن تخمهای مجتمع و در یکجا شبیه بخوشه و بیخ آن شبیه بخربق و باریک و مستعمل بیشتر برگ و بیخ آنست و انطاکی نوشته گل آن زرد و در بو شبیه ببوی صعتر و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن مذکور ست و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیة ست **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن جمیع اجزای آن با قوت تریاقیت اعضار الراس و الغذاء و المنفعض آشامیدن برگ آن با آب جهت صرع و مطبوخ آن مقدار یکدرم آن با عسل و سرکه جهت امراض کبد و طحال و با شراب جهت یرقان و ادرار طمث و جهت و رحجی آن با شراب ممتنی دردهای جهت اسهال البطن یکدرم آن با ورد مالی جهت ادرار بول و تفتیت حصاة و اختناق رحم و مقدار یک مثقال آن با عسل گرفته بعد از طعام جهت تقویت باه و رفع جشای حامض از فساد معده و بدستور مطبوخ آن و فرو بردن آب آن و آشامیدن طبیخ آن جهت رفع قی و نیز بیخ و رفت و جهت اسهال طبیعت و ادرار بول و احضار الصدر و آشامیدن آن با ماء العسل جهت ترخیه ریه و حرکت تحجیج در سینه و مقدار ابو رطن آن مزوج نیمگرم جهت نفث الدم سینه اگر ترتیب نیابند و الا با آب العین و الا ذان نقسال و طبیخ آن جهت ربو و کمنه و قطور عصاره آن در گوش جهت رد و دندان اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت عرق النسا و فسخ عضل السموم آشامیدن سه درخم آن با ورد مالی جهت نهش هوام سمی یکدرم آن با شراب جهت رفع سمیت ادویه قتاله و ضماد آن نیز با شراب جهت نهش هوام و دیگر گفته اند نفع آن در سموم بحدیست که اگر قبل از وقوع سم بخورند اذیت آنرا کم گردانند و اگر بعد از آن رفع سمیت آن نماید **قصل** القاف مع الشین المعجمة **قشار کند** بکسر قاف و فتح شین و الف و رای مهمله و فتح کاف و سکون نون و ضم اول و رای مهمله **ماهیت** آن ریزهای ست که از سودن قطعهای کندر با هم جدا شود و در آن بیخته گردد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن قابض مجفف و در دارهای چشم و اکحال و در مراهم و معاجین بکار مستعمل جهت نفث الدم و قرحه امعاء و اسهال مزمن شرباً و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر جراحات و خشک کردن آنها و صلاح قروح و جروح متعفنه و قرحه آن جهت نشف و تجفیف رطوبات سائله مزمنه از رحم و بریان آن بجهت رفع حکه و رحم نافع و کندر نیز ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قشر** بکسر قاف و سکون شین و رای مهمله لغت عربیست و بفارسی پوست و بهندی چهال و چهلکا نیز نامند و جمع آن قشور آید و **قشر** های مرد بو تازه و نرم ست **ماهیت** آن اقسم جلیل سطح اشجار از تنه و شاخها و ریشه و ثمر و تخم ست و الوان اکثر قشور مختلف میباشد با مقرآن که تحقق با لکلیه خامی تازگی سبز و بعد خشک شدن سفید مائل بسفید و اغبر و سیاه رنگ بعضی بعد کمال پختگی زرد مائل بسبز و بعضی سرخ میگردد و مانند اترج و دارچینی و نارنج و غیر او امثال اینها و نیز در غلظت و رقت و لطافت و حدت و طعم و رائحه و عدم آن سرد و بر مختلف و متفاوت میباشد و نیز بعضی بطی الهضم و بعضی سریع الهضم و نیز قشر بعضی اشجار انفع و خوشبوتر و تندتر و لطیف تر و سریع النفوذ تر از جرم و لحم آنست بسبب عطریت رائحه مانند اترج و دارچینی و قرحه و سلیخه و امثال اینها و نیز پوست بعضی انفع و احد و الطف اند مانند بیخ کاسنی و کبر و رازیانه و کرفس و دار فلفل و نانخواه و کشنیز خشک مانند اینها و گاه میباشد قشر بعضی سریع الهضم تر از لحم آن مانند زردک ترب و خیار و امثال اینها و لهذا با پوست خوردن آن انفع ست و سریع الهضم تر از بی پوست و نیز قشر خوشبوتر از لحم آنست و لیکن نفاخ و بطی الهضم مانند پوست سیب و تفصیل قشر سبزه خرما و فعل آن

و بیان آن چیز مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی و حب الینبوت عمران گفته هر چیز را قشر است حتی معدنیات فلزات را و قشر فلزات ست که [illegible]
ازان جدا میگردد و مانند انواع توبالات و انبیا الطف و جلای تر انداز اجرام آن فلزات و توبالات نیز ذکر یافت جهت تاکل نقصان لحم [illegible]
و توبال نحاس بهتر از توبال آهن [illegible] تا بعض [illegible] بدانکه مراد قدمای اطبا از اطلاق آن قشر البطیخ است اما درین زمان [illegible]
مراد ازان قشر قهوه است یعنی پوست قهوه طبیعت قشر هر چیز مطلقا گرم و خشک تر از جرم و لب است افعال و خواص آن بطی الهضم تر و نفاخ تر [illegible]
که ذکر یافت قشر اترج گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و قلب تریاق و [illegible] احتباس بارده و محلل ریاح و
خاییدن آن خوشبو کننده دهان و زائل کننده بوی سیر و پیاز ازان و قلیل آن نافع و اکثار آن مضر مصلح آن عسل قشر اصل الرمان سرد و
خشک و مسهل و مخرج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع قشر الرمان آنچه از رمان حلو است سرد و تر و آنچه از رمان حامض است سرد و خشک
و ضماد آن جهت ورمهای [illegible] اسهال و اسهال [illegible] قطع خون بواسیر مضمضه با آب آن مقوی لثه و دندان [illegible] آن را بسایند و منقوف سازند
و با آن آب گرم بیاشامند اخراج دیدان [illegible] نمایند قشر اصل الرازیانج گرم و خشک در دوم افعال قریب به بیخ [illegible] قشر اصل الکبر
گرم و خشک در دوم لطیف و مفتح و مدر بول و جهت امراض کبدیه و طحال نافع و بدستور قشر اصل کبر [illegible] قشر جوز الاخضر یعنی پوست
سبز تازه گردکان سرد و خشک یا معتدل چون آنرا آنچه ازان ربی ترتیب دهند جهت رفع خناق رطوبی نافع قشر جوز الصلب
یعنی پوست صلب پوست گردکان خاکستر محرق آن مجفف زخمهای [illegible] قشر الخیار شنبر [illegible] دو مثقال آنرا نرم سوده با آب [illegible]
[illegible] وضع حمل که بدشواری شود [illegible] با ساق [illegible] قشر [illegible] جهت [illegible] قشر الفستق یعنی
پوست [illegible] خشک در دوم [illegible] مقوی [illegible] و تفصیل هر یک [illegible] ذکر یافت
[illegible] ان شاء الله تعالی قشمش [illegible] فارسی ست ماهیت آن نوع انگور است
کوچک [illegible] لطیف و شیرین ترین انواع [illegible] شیرین لطیف و بهتر از سایر انواع
[illegible] آن کشمش [illegible] مرغ و طیور دیگر و حیوانات ماکول
ازان [illegible] طبیعت و افعال و خواص آن [illegible] مذکور شد فصل القاف مع الصاد المهملة قصاص بفتح
قاف و فتح صاد [illegible] بفارسی سفید است و در حرف الجیم مع الراء در فلفل مذکور شد قصب
بفتح قاف و صاد [illegible] لغت [illegible] یونانی [illegible] بفارسی نی و بترکی قامیش
[illegible] ماهیت آن اسم جنس ذی گره دار است
و آن اقسام است ازان مجوف و غیر مجوف و [illegible] آجامی و غیر آجامی [illegible] کنار آبها و زمینهای نمناک میروید و بهترین اقسام
[illegible] آن بلند و گره های آن [illegible] دور باشد [illegible] و ازین نوع آنچه [illegible] بلند باریک
گره های آن بسیار [illegible] جهت آنکه [illegible] و در جزایر دیگر نیز بهم میرسد
[illegible] بهترین [illegible] و بعد ازان آنچه در قرای دیگر نواح
آن بهم میرسد [illegible] خوشبو [illegible] پی ریشه و پوست [illegible] باشد و چوب نرم باشد
و ازان آنچه [illegible] بعد ازان خوب [illegible] قسم که [illegible]
ضعیف [illegible] خوب است [illegible] راست میکنند و بعد
از [illegible]

دیگر نیز میباشد پس خوب آنرا باید اختیار کرد که دستهای بسته بهم بسته یکصد عدد دران چه را ترتیب نموده باشند زبون و اتفاقا در هر دسته از این نیز سه چهار نیز که در هر بسته دو یا سه عدد بند قلم میباشد خوب بر می آید و باقی زبون و از نوع زبون نی بوریا و غیر آن میباشد و از قسمت آن نیز [illegible] قصب الذریرة است از اقسام قصب [illegible] و علیحده انشاء الله تعالی مذکور میگردد و انابیبی که فارسی آن نی [illegible] است که [illegible] آن نیز [illegible] که در آبهای ایستاده و عسکر [illegible] که [illegible] است چون [illegible] باید از ترتیب بدلی میگردد و [illegible] نیز [illegible] بعضی [illegible] از اقسام قصب [illegible] اقسام [illegible] که [illegible] اقسام آن [illegible] بسیار است [illegible] اقسام نی معروف است و تفصیل هر یک جدا جدا طولی دارد [illegible] اقسام نی مصمت است [illegible] طبیعت مطلق آن [illegible] خشک محرق آن گرم و خشک افعال و خواص [illegible] آن [illegible] از سایر اجزای آن [illegible] اعصار الرأس و [illegible] جهت [illegible] باحاد [illegible] گوشت [illegible] ازان [illegible] است [illegible] دندان و مانع سیلان خون [illegible] بیاض [illegible] ساییده برگ آن با عسل جهت [illegible] و محرق آن [illegible] جهت [illegible] چون برگ [illegible] آنرا در آب [illegible] و ضماد [illegible] نفث الدم را مفید است [illegible] و ضماد [illegible] آن جهت [illegible] حاره و ضماد [illegible] تازه کوبیده آن جاذب استخوان [illegible] که [illegible] و عصب [illegible] و پوست [illegible] خصوصا [illegible] نزف الدم [illegible] که پوست ظاهر آنرا [illegible] سوده بران [illegible] جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش [illegible] و پوست [illegible] سوخته گرم و خشک [illegible] جهت [illegible] در دفع شدت گرمی هوا و فساد آن نافع [illegible] مصلح آن کثیرا و فندق است [illegible]

[illegible] بفتح تا [illegible] بلغت عربیست و نیز [illegible] قصب [illegible] از [illegible] و [illegible] و بفارسی [illegible] و بهندی [illegible] گویند و [illegible] و [illegible] ماهیت آن نباتیست معروف [illegible] باریک [illegible] و [illegible] و شاخ [illegible] شاخهای بسیار باریک [illegible] گرهی [illegible] و برگ [illegible] باریک [illegible] غنچها و گلها [illegible] و ساق آنرا چون [illegible] بشکنند [illegible] آن [illegible] باشد و جوف آن سفید [illegible] و [illegible] قابض [illegible] و رنگ ظاهر ساق و شاخهای آن سرخ مایل بزردی و [illegible] دو نوع میباشد یکی [illegible] و دیگر [illegible] بسیار باریک [illegible] و نهایت آن [illegible] و هند [illegible] کوه [illegible] و [illegible] و [illegible] گفته اند [illegible] نوع دوم [illegible] رنگ ظاهر آن [illegible] و طعم آن [illegible] و این هندیست بهتر از اول [illegible] گفته اند [illegible] میباشد [illegible] و این [illegible] است [illegible] و اکثر اطبا گفته اند [illegible] و بهترین آن [illegible] بصفات مذکوره [illegible] و ساییده آن خوشبو و [illegible] و رنگ [illegible] سفیدی [illegible] طبیعت آن [illegible] گرم و خشک [illegible] گرمی آنرا [illegible] خشکی آنرا غالب [illegible] و این [illegible] است افعال و خواص آن [illegible] و محلل [illegible] قوت قابضه [illegible] و [illegible] قابضه [illegible] و [illegible] که باهم [illegible] امتزاج [illegible] یافته [illegible] میباشد [illegible] دل و جگر و دفع استسقا و [illegible] جگر و رحم [illegible] البول [illegible] محلل [illegible] ورم [illegible] عضل اعضا الراس [illegible] آشامیدن آن [illegible] جهت [illegible] نواد [illegible] و [illegible] آن [illegible] البطن [illegible] جهت [illegible] و اکتحال آن جهت جلای بصر و تقویت آن و حدت [illegible] و آشامیدن طبیخ آن جهت [illegible] عضل [illegible]

و مفتح سدد و با عسل و بزر کرفس جهت عین یعنی وجع عضلات بطن و اورام رحم و ادرار بول و امراض گرده و رفع قرحه مزمن و تقطیر البول و جلوس
در طبیخ آن جهت درد رحم و استسقا و عرق النسا الزنبیه و الاورام ضماد آن جهت کمودت خون مرده زیر جلد و تحلیل اورام و خوردن آن جهت خوشبوئی
زیر بغل و عرق و تشنگی اعضا نافع مضر کرده مصلح آن انیسون و استعمال آن با صمغ البطم بهتر از سائر چیزها مقدار شربت آن تا ده درم بدل آن
عنصل مرو به و اصل الطیب با صندل آنرا داخل کنجال جالیه مقوی بصر گفته اند و اصل الطیب و زراوند طویل بدل ما ... لهذا آنرا قصب الذریره مینامند و
اطبای هند آنرا ... گرم و خشک مسبک باد انگیز و دافع سرفه و صفرا و سوزش اعضا و تپ ... از فساد اخلاط ثلثه که بهندی ... مینامند و آشامیدن نوع
آن با برگ حنا و پلپله سیاه هندی شاهتره از هر یک یکدرم تا یکمثقال یا زده عدد فلفل ... که شب در آب گرم بخیسانند و صبح لیسیده صاف کرده با دو درم
شکر بیاشامند ده روز متوالی یا بیست تا چهل روز جهت اقسام جرب و باد ... جذام و غیر آن ... و نافع است ... غذاف فعل آن
اقوی است قصب السکر بفارسی نیشکر و بهندی ایکهه ... و بلغتی ... و گنا ... مهاهیت آن دو نوع است سفید
و سرخ و هر یک اصناف میباشد از نرم و نازک و شیرین صلب کم آب شیرین بعضی شورهٔ ... میباشد در خوبی بدی و سفیدی
آن بعضه بر دوان از مضافات سند آباد و بنگاله بسیار خوب لطیف و نازک و شیرین مثل قند و نبات میشود و بعد از این اکبرآباد و شاهجهان آباد و صوبه بهار
و لکهنو و بعضی جاها در دکهن از بلاد هند و در اج محل و دیگر جاها از دیار سرخ در بنگاله خوب کلان میشود و در صوبه عظیم آباد و دو قسم ... کوره ...
و نیز در بنادر چین و در مصر و عمان نیز خوب میشود و از قسم سفید و در اکثر دیگر بلدان خوب میشود و سرخ آن نیز خشک باشد در خوبی و بدی
و بهترین قصب السکر آنست که صادق الحلاوة و آبدار لذیذ کم ریشه باشد یعنی آن نرم نازک باشد که در خائیدن دندان و زبان را
آسیبی نرسد و شکر مصنوع از آن خوب لطیف میباشد و در فانید دستور اخذ و صنعت و اقسام شکر و فانید و قند و نبات و غیرها مذکور شد طبیعت
آن در اول گرم و در دوم تر **افعال و خواص آن** ملطف خون صالح و مفتح سدد اعضاء الصدر و الغذا و النفس رافع خشونت
سینه و ریه و سرفه و جالی رطوبات متولده در آنها خصوص در شب ... آن که در زیر آتش یا خاکستر گرم دفن نموده مقشر آنرا با آب گرم شسته باشند و مسمن
بدن و مدر بول و منقی مثانه و ملین بطن و محرک باه و رافع التهاب معده و قی کردن با آب آن که بیاشامند و بالای آن آب ... قی کنند با
بر مرغی که در روغن کنجد فرو برده باشند و اکثار آن خصوص بعد از طعام نفاخ و مولد ریاح و مفسد معده و مضر به پیران بلغمی مزاجان مصلح آن
طبیخ آن و سه جوش خوردن انیسون بعد از آن **فصل القاف مع الضاد المعجمة** **قضاعه** بضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح
عین مهمله و با لعربی ماده سنگ آسیا را نامند و بهندی او در بلاد نیز غبار آسیا را نامند **افعال و خواص آن** کحل آن مضاد و دافع ... تاریکی
چشم **فصل القاف مع الطاء المهملة** **قطا** بفتح قاف و طا و الف جمع آن قطات و قطوات نیز آمده و قطیات نیز و وجه تسمیه آن بقطات
بجهت حکایت از صوت آنست یعنی در تصویت آن قطا قطا ظاهر میگردد و بفارسی سنگ خواره و بترکی باقر قره و برومی فاسا و بیونانی ... بنامیده ... تعجبی ...
نواب علویخان مرحوم نوشته اند توهم نموده کسی که آنرا سنگ شکنک دانسته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که بفارسی اسفرود نامند ماهیت آن
... و دو نوع است کبیر و صغیر و کبیر آن جبلی بقدر کبوتر و مخطط با لوان مختلفه و زردی بر آن غالب و صغیر آن بری و بقدر تیهو کنجشک خاکستری رنگی و در پشت آن زردی
بر آن ... و در صحراهای کم آب و سنگستانها میباشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و شیخ الرئیس نوشته ضعیف الحرارة قوی است
افعال و خواص آن اعضاء الراس و العصب لحم آن مفتح سدد و مقوی معده و مرطوب جهت فالج و برودت اعصاب و احشاء و استسقا و قولنج
بلغمی و تحلیل ریاح و تحریک باه نافع المضار و دیر هضم و مولد سودا مصلح آن گذاشتن آنست بعد از ذبح دو روزه در هوا و در گرما اخلاط کتب یا سند طبیخ
سرخ گوشت صلب بگیرند ... با سرکه و روغن ادویه طیبه الرائحه خوردن و شکدان آن مولد سنگ گرده و اکتحال خون گرم گرم آن جهت
رفع بیاض و سفیدی و طلای ... ستخوان سوخته آن که در روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهت نفع سعفه یعنی کچلی و داء الثعلب ... باشند ... دران ...

قطایف بضم قاف و فتح طا و الف و فا بفارسی سنبوسه بهندی پوری ماهیت آن نوع غذائیست که از میده با روغن و شیر خمیر کرده
و از آنها تنک ساخته و در جوف آنها مغز بادام و گردکان و فندق و پسته کوبیده با قند و کشمش پر نمایند یا سبزیها و یا گوشت قیمه نموده پخته یا خام
پر کرده در روغن بریان میکنند و یا در فرن و یا در تنور و در ظرفی چیده بریان میکنند و میخورند طبیعت آنچه که از آن سازند راجع افعال و خواص
آن کثیر الغذا و مولد خلط متین و مسمن بدن و مبهی و آنچه از بادام و شکر سازند برای محرورین و آنچه از پسته و جوز و فندق سازند برای مبرودین و آنچه از
جوز یعنی مغز گردگان سازند سریع النزول و برای مبرودین و مشایخ بهترست الغضا و مولد سدد و در معده و آنچه با سبزیها ترطیب بهند مرطب قلیل الغذا
از سائر اقسام مصلح آن عسل مصلح سائر اقسام در محرورین سکنجبین حامض و در مبرودین عسل است قطایف بفتح قاف و طا و الف و کیا
مثناة تحتانیه و فا بفارسی رشته خطائی نامند ماهیت و صنعت آن در حرف الالف مع الطا در اطریه ذکر یافت طبیعت آن در دوم گرم
و تر و اصلی آن در رطوبت مائل باعتدال افعال و خواص آن سریع الهضم و کثیر الغذا و مولد خلط صالح و موافق ناقهین و ضعیف القوه
چون با عسل بخورند بغایت مسمن بدن چون با مغز گردگان و یا روغن آنکه تازه باشند تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند و اکثار آن
تخمه یکه مر معده ثقیل باشد ممنوع و مضر مصلح آن سکنجبین است قطف بفتح قاف و طا و فا لغت عربیست و تیره سرمق نامند از سلق با کروا
سرمق فارسی است و بسریانی قطقطا و بیونانی اقیلولیمیون و اندروفیس لیتور یدوس نامند افکس محیس لقبی الی اطرا الغنش نامیده و بفارسی اسفناج
رومی و بهندی پالک و بقول دیگر که در هند گویند بهندی ... مثناة فوقانیه و خفای با دو بفتح دال و الف نامند
ماهیت آن نباتیست بری و بستانی برگ آن سبز مائل بزردی و طولانی و تر و در شکل و ساق آن مانند پودینه بلند و گل و تخم آن زرد و اندک
لزوجت و شوری و سنبلست آن نزدیک آنها و بری آن قوی تر از بستانی طبیعت آن در دوم سرد و تر و بعضی در تری بری کمتر از بستانی افعال
و خواص آن نزول برگ پخته آن سریع الهضم و مولد خلط صالح و موافق کبد حار و صفراوی مزاجان خصوصا با آب غوره و انار و مسکن عطش و
صاحبان حمیات حاره و محلل در ارتع اورام حاره حلق و سائر اورام باطنی و لین سینه و لطوم آب شوی آن با شکر مسهل و ساق آن مفتح سدد و رادع
اورام حاره باطنه و ظاهره و جمره و شری با ضماد او و طلاء که پارچه را با آن تر کرده مکرر بر عضو گذارند و آشامیدن آب آن با شکر مفتح سدد گرده
و مثانه و محلل ورم طحال و باد ... مولد ریاح مصلح آن ادویه حاره ... عصاره برگ آن در حمام رافع جرب و حکه و آثار ... جلد
شستن ... آن پاک کننده ادساخ آن بدون تغیر رنگ ... برگ پخته آن محلل ورم حاره و حمره و تخم آن در گرمی معتدل و در
اول خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و مسهل و محلل لزوجات و اورام باطنه و ظاهره و مدر بول و مقی قوی مره صفراوی مصلح آن
کثمات آبگرم و عسل است بیاشامند و چون بسیار ... هر روز دو مثقال آن را با ماء العسل بیاشامند جهت تفتیح سدد و استسقا و یرقان ... جهت
عسر البول و تقطیر آن و ضعف گرده و رفع التهاب احشا و حمیات حاره و سموم مفید و اکتحال آن با شکر بوزن آن جهت جرب نافع و بخاصیت ...
آن مبهی و منعظ مقدار شربت آن از یکمثقال و نیم تا دو مثقال با جلاب شکر و گلاب و سکنجبین و سائر اشربه مناسبه تخم بری آن را چون بقدر سه مثقال
و نیم در نه مثقال آب بجوشانند تا سه حصه برسد پس بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت اخراج مشیمه که برنیاید در سه چهار روز یا زیاده مانده باشد
مجرب دانسته اند مصلح آن در اسهال هیجان قی و نمک و عسل و آبگرم و گفته اند بقله آن بهتر از چقندر و سائر بقول است جهت آنکه زود منحدر
میگردد و اخراج می باید بسبب لزوجت بلکه تقویت تحلیلیه دارد مضر مبرود المزاج و معده بارد و مولد ریاح غلیظه مصلح آن پختن آن با چقندر
با قاویه حاره و ابازیر حاره نمودن و یا آبکامه خوردن است قطف بحری اهل شام آن را ... نامند و گفته اند ... این نوع ... است
نوع اول و بیونانی لیمونیون ... نیز خوانند ماهیت آن نباتی است شبیه بعوسج و بی خار و برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن ...
... تر و با اندک شوری و قبضی صفت آن ... و یا سوره زار با دارین بهتر از آن هر دو نوع است جهت آنکه ...

نیست لسبب بلوحت و قبضیکه دارد طبیعت آن در دوم تر در اول افعال و خواص آن خوردن اطراف و برگ نازک ریزه تازه تر آن خام و یا مطبوخ زیاده کننده شیر در منی و معین بر جماع و سبک معده و نزد اخراج بیماد بسبب آنکه بلوحتی که دارد و آشامیدن بیخ آن بقدر دو درم با ماء العسل جهت سنگ تفتیت و تسکین مغص و ادرار بول و رفع احتباس آن مفید و بعضی قطلب جی را ملوخیا و بعضی نوع صغیر خطمی دانسته اند و هر دو غلط ست داز پوست آن کساء مخطط و خیا و سبد و لیفی چادر و غیرها میبافند و محتمل که این درخت سن باشد که در ملک هند و بنگاله و غیرها نیز میشود و برگ و شاخهای نازک نرم نورسته آنرا پخته میخورند مانند بقول دیگر و از پوست رسیده ساقه درخت آن که هندی بلند قامت میشود و چون آن سفید و سبک میباشد بجای ابریشم رسن و جهت جلبانات در بلاد ایران و عرب و در ملک هند مستعمل و ارند و رتافتن و ریسمان از آن و بافتن بعضی لباس و جل حیوانات و غرایه و کیسه و جوال و غیرها برای انداختن شکر و برنج و فوفل و غیرها قطلب بضم قاف و سکون طا و ضم لام و باء موحده لغت شامی ست بعربی قاتل ابیه و بعجمی اندلس سطر و به و حامه و بعضی اندب بیونانی قومارس قومارون نیز و ثمر آن را حبی الاحمر نامند و بعضی گفته اند که بلغت قدس نعمت بیونانی باقولا گویند ماهیت آن درختی ست شبیه بدرخت به و برگ آن از برگ آن نازک تر و ثمر آن بقدر آبی با تخم و چون رسیده پخته گردد زعفرانی رنگ و سرخ یاقوتی و شیرین و خوشبو میشود با اندک قبضی و چون آب آنرا بگیرند بجای تخم تفل باریک بماند که در آن میماند طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن ثمر آن تریاق سموم قتاله و ضماد آن برچشم جهت نفع آب نازل و از آن مشترالا و درام و التیام و آشامیدن آب طبیخ برگ آن جهت نفع بالیل و دبالیل و تحلیل اورام و به دستور ضماد برگ مطبوخ آن و نطول آن جهت در نقعده و رهم القرح و حرق النار و ذرور برگ آن جهت تجفیف قروح رطبه و تالیل و رفع سوختگی آتش و به دستور ضماد آن و شراب ثمر آن مضر معده و گفته اند آنرا صمغی میباشد و کم یافت میشود و اگر بسیار خوردن آن جهت نفع اسقاط جنین و حمول آن جهت بواسیر و بخور آن جهت رفع سحر و افسون موثر ست قطن بضم قاف و طا و تشدید نون و تسکین طاء و تخفیف نون نیز آمده لغت عربیست و بهندی نیز آنرا نامها بسیار ست مانند کرسف و برشف و طوط و عطب الحجع و تازه آنرا قوز و کهنه آنرا قضیم و بفارسی پنبه و بترکی ماموق و بینوق نیز و بهندی روئی و درخت کپاس و شگوفه آنرا کپاس کا پهول و حب آنرا بنولا نامند ماهیت آن نمو درختی ست و در اکثر بلاد معموره کثیر الوجود مگر در بعضی بلاد اقلیم اول و اقلیم هفتم که مطلقا نمیشود و آن دو نوع میباشد یکی نبات آن صغیر از یک ذرع تا بیک قامت و قدری زیاده نیز بحسب ضعف و قوت زمین فی الجمله شبیه بدرخت بادنجان بریک ساق ایستاده و ساق آن مجوف و اطراف آن شاخهای بسیار و بر سر شاخها گل و ثمر آن و برگ آن از برگ بادنجان کوچکتر و زرد و رنگ گل آن نیز زرد و رنگ و اندک خوشبوی و فی الجمله شبیه بگل خطمی و در تمامی گل آن سرخ و ثمر آن که جوزة القطن نامند بقدر گردگان و شبیه بغنچه گل و پوست آن در ابتدا سبز و بعد از آن پختگی شکافته شبیه بنوف آن نمایان میگردد و در بعضی اماکن و بلدان ثمر آن را بعد کمال رسیدن می چینند و درخت آنرا بر قرار میدارند یکسال تا دو سال دیگر ثمر میآورد و لیکن از بیخ می برند و از سر نو زراعت می کنند و در بعضی بلاد هر سال از بیخ میبرند و از سر نو میکارند این نیز بسبب قوت و ضعف زمین ست و اسم پنبه را از جوزه و تخم جدا کرده و بعبارت مقرر میآورند و نوع دوم درخت آن عظیم بقدر درخت زرد آلو و سیب و گردگان تا مدتی میماند بیست و پنج سال تا سی سال و زیاده هم و گل آن سرخ و بزرگ و جوزه آن نیز بزرگتر و پنبه آن بسیار نرم و تحمل که این نوع سبحل باشد که در ملک هند و بنگاله میشود و لیکن پنبه این بکار بافتن البسه نمی آید و در حرف السین مع الیاء ذکر یافت بهترین پنبه سفید تازه نرم آنست و کهنه خشک آن نیز بون و بهترین حب آن بزرگ مغز آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند حب آن در دوم گرم و تر با رطوبت فضلیه و گل آن گرم و تر با قوت مفرحه افعال و خواص گل آن امراض را از القلب و النفس و غیرها آشامیدن شراب آن بقدر بیست درم جهت ابتدای جنون و وسواس و خفقان حار و اختناق رحم موثر دانسته اند تیک ..... آن گفته اند که از غایت تفریح خالی از ....

بهم میرسد او رام وحرق النار ضماد آن تنها و یا با برگ تازه آن جهت تحلیل ورام در رفع حکه و آبله و سوختگی آتش و اما بینه الیس الیابسه تازه آن دخشو بدان و یا با فته ابریشم و یا پشم محشو بینه خصوص تازه خوب بندانی نموده آن مقوی مسخن و مجفف بدن و مطلب آن امراض اراض مواد امراض مانعه و عصبانیه مانند رعشه و استرخا و فالج و کزاز و امثال آنها و بخور آن رافع زکام الاورام والحکه وحرق النار والجروح والقروح ضماد پنبه سوخته که بجد رمادیت نرسد محلل ورام و رافع حکه و مانع آبله و سوختگی آتش و پر کردن در جوف تروح عمیقه جاذب چرک از عمق و مجفف آن و زرور آن قابض جراحات و مجفف آنها و پر کردن آن در جوف زخمهای کهنه محلل و قاطع لحم فاسد زائد آن و جاذب چرک از عمق آن و بستن پنبه کهنه گرم کرده اعضا موضع ورام و رام یا زده هر عضو که باشد و بر فتیله المازیر مسکن و محلل آن با تکرار عمل خصوصا که بر آن عضو ابتدا بتحلیل و زرنیا زم کوفته بیخته نوشادر انیسون بنبه را گرم کرده و تا مدتی بگذارند و باز تکمند و بنشود پنبه تازه دانه جدا کرده را چون قدری بکوبند و گرم کرده و بر برگ بیدانجیر گرم کرده چون شود بر ورم بنبه بندند و همچنین تحلیل ... جدا کرده کوبیده اندک زنجبیل و آب برلن پاشیده گرم کرده و چون فتیله از پنبه سازند و یک سر آنرا بزیت بسیار آلوده گذارند و سر دیگر آنرا آتش دهند که گرمی حرارت آن بران رسد لیکن بسر حد احراق نرسد تا سه روز بدان بخور دلع نمایند زائل گردد حب القطن یعنی پنبه دانه امراض صدر و الباه آشامیدن مغز مقشر آن با لبن سینه قلیل درانه سرفه گرم و یا دارچینی و مشک در برودت یا سکنجبین محرور مقوی باه بمقدار شربت آن تا پنج مثقال تدهین بدهن آن جهت رفع کلف و کمش و جراحات درصلوه ورق آن آشامیدن آب برگ تازه آن بقدر ربع رطل بدفعات خصوصا با شربت حب آلس اسهال اطفال و غیر اطفال و ضماد آن با روغن گل نقرس و ضربان اورام معدی با برگ و حبه جهت اوجاع مقاصل حاره و بارده جلوس در طبیخ برگ تازه که بهر دو اندک از بیخ آنجهت اختناق رحم و تسکین وجع آن ... قاطع خون جراحات و ضماد جمیع اجزای آن مقوی معده و محلل و جاذب ... از ظاهر جلد الاذن چون شاخ پنبه را در گوش گذارند و طرف دیگر آنرا آتش ... رفته باشد بدبو کند و گفته اند تخم آن مضر گرده مصلح آن خمیره بنفشه بدل آن تخم کتانست در قرابادین کبیر جوارش و حب القطن و معجون آن و شراب بطرز ذکر یافت فصل القاف مع العین قعنب بفتح قاف و سکون عین و فتح نون و باء موحده بعربی نام شبزیر زلعاب زرانامند و بفارسی ناخن باز و غافقی گفته اسم نباتیست که بعجمی اندلس طرسه و در نسخه دیگر طرنیه نامند ماهیت آن نباتیست بر یک ساق ایستاده و برگ آن قریب برگ اسفناخ و زرد رنگ و بر سر شاخهای آن گلهای زرد رنگ شاخهای آنرا مانند ریاس میخورند و طعم آن لعزیا اندک شیرینی و اندک تلخی از ان محسوس میگردد و نثر و اهل بادیه معروف بقاقاس ست و قلقاس غیر این ست و در فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد قعبل بفتح قاف و سکون عین و باء موحده و لام در ماهیت آن اختلاف ست بعضی از اقسام قطر دانسته اند و بعقوب بن اسحق گفته اسم غطی دوائیست که بیونانی سقراطیون نامند و آن بیخی ست شبیه بسلیوس و بزرگی بقدر شلغم و سرخ رنگ تلخ طعم که زبان را بگزد و برگ آن شبیه برگ ... و بلند تر از آن و نرگس کراث بزرگی طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن در بعضی افعال قائم مقام لصل الفار ... ذگاه حصار بیخ آنرا گرفته و بار دگر سنه سرشته از ان اقراص سازند بصاحبان جنون و طحال بمقدار دو درم بخورانند با ماء العسل که بآب زنان ... منهاج گفته نباتی ست شبیه بلسان کنکر و سفید و سطبر و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی گردد و بی برگ و بی گل و بی مزه که در هنگام ربیع ... شگافته بر می آید و همان که تازه بر آید مردم آنرا اخذ نمایند و خرآب نزاقصیه العصیع نامند طبیعت آن گرم و تر در دوم بعضی آنرا بچه نا ست بسیر مصلح آنست تناول نمایند طعم آن لعقه با اندک حرافت ست فصل القاف مع الفاء قفر بفتح قاف و سکون فا و راء مهمله ماهیت آن اسم جنسی قفار و زرق الجبال ست که عبارت از مومیائی باشد و آنچه شبیه بدان بود در تکون و سلاجیت هندی نیز از انجمله او در حرف السین مع اللام ذکر یافت قفر الیهود بفتح قاف و سکون فا و را و فتح یا و ضم ها و سکون او و دال معرب کفر الیهود و بسریانی بیودایا و بیونانی برقیفیتا نامند و وجه تسمیه آن گفته اند که چون از بحیره یهودیه که قریه امینه نیز گویند بسبب قریه کفر اکه در قدیم الایام آباد بوده بمعال خراب شده از اعمال فلسطین قریب بیت المقدس از زمین سنگهای ریزه دریا مانند عنبر جوشیده بر می آید و لهذا مسمی بقفر الیهود نموده اند و آن

دو قسم است یکی آنست که دریا در زمستان در وقت هیجان بساحل می اندازد و اهل آن بلاد قدری را از روی آب میگیرند و قدری بر خشکی افتاده و در این

نقش مایل بسرخی و بوی آن شبیه ببوی نفط و بتجربت برین غالب آنچه از روی آب گرفته اند لطیف و خالی از سنگریزه و خاک میباشد و آنچه را از کنار

دریا از روی زمین برداشته اند مخلوط میباشد و این مادام که تر و تازه است نرم و سیال میباشد و چون خشک شوند و کهنه شوند منجمد و صلب میگردد

و قسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده برمی آورند و این نیز ناصاف میباشد مانند موم با آب گرم بر آتش صاف مینمایند و اصفهانی تیره رنگ

میباشد و براقی بسیار ندارد و بوی آن شبیه ببوی قیر عراقی است و انطاکی مخصوص بحیره طبرستان و ساحل آن دانسته و گفته که از زمین [illegible] می آورند و بهترین

آن مستعمل در تریاق فاروق [illegible] و مشکین و خوشبوی آنست که بوی نفط از آن آید و خالی از سنگریزه و خاک باشد و کنندگان

سیاه و زرد لون آنرا مغشوش بزفت و قیر مینمایند و مغشوش آن نیز سیاه می باشد و آنچه از جبال حاصل میگردد که عرق الجبال نامند از اقسام

مومیائی است [illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قائم مقام زفت و قیر و قطران

[illegible] نافع زکام و نزله و محرک

صرع [illegible] آن لطوخ آن [illegible] آن بجهت الصاق شعر [illegible] تجفیف رطوبات عین [illegible] آن در دندان

[illegible] جهت درد دندان کرم خورده و خوشبوی دهان و رفع رائحه کریه آن و طلای آن بر اعضا [illegible] نافع اعضا

[illegible] آشامیدن آن مسکن درد سینه و سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس [illegible] اعانت بر اخراج نفث [illegible] اورام [illegible]

سوداوی جهت نفث الدم [illegible] تحلیل [illegible]

[illegible] ضعف کبد و گرده [illegible] و تقطیر البول و امراض رحم مطلقا و رفع صلابت آن و تقویت اعضا

و حمول و دخان [illegible] جهت [illegible] و تسکین اوجاع و اختناق [illegible] آشامیدن آن [illegible]

[illegible] آشامیدن آن [illegible]

[illegible] تحلیل [illegible]

[illegible] اورام [illegible]

و اوجاع مفاصل و تحلیل [illegible] اورام حاره و بارده [illegible] جهت کوفته شدن عضو [illegible] استخوان و ضربه

و سقطه [illegible] اورام جراحات [illegible] و القروح ضماد آن [illegible] جراحات [illegible]

[illegible]

[illegible] آشامیدن آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] مقدار شربت آن [illegible] بدل آن زفت رطب [illegible] فصل القاف مع اللام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

باشد [illegible]

و در بلاد کرمان و روم و ملتان [illegible]

اکثر ریزه با خاکستر آمیخته و مسموع گشته که در لتان نیز اقراص عمل می آید و جائیکه گیاه آنرا میسوزانند طرقی سفالی شبیه بکچه در مین می نمایند که رطوبت سائله از آن دران جمع و منعقد گردد و آن بسیار خوب میشود و بهترین این صابون سیاه براق شبیه بحجر الراحی است که درست مانند

دیگر از آن ممزوج بریشت در مراهم آنچه مانند خاکستر سیاه که دران پارچهای کوچک باشند بدان دجز اعظم صابون است طبیعت آن بهادم گرم

خشک با قوت سمیت افعال و خواص آن جالی محرق و آکال و قوی الشحم بجرابات عضات العضلا چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کنند و بجز

علقه تصفیه نموده منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده و هضم طعام و آوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قولنج ایلاوس العلاج و تحلیل ورم

طحال العین اکتحال آن رافع بیاض چشم حیوانات القروح والثالیل خیر با طلا را آن خورند و گوشت زائد زخمها را زائل کننده با لیلی و تو صبر

مجرب بهق و جرب طب سعفه القفار یکدرم آن کشنده در جمان ورود ودرم آن حل ساخته قابل اصلاح نیست بالجمله ادای آن بد است و اهان

خورده آشامیدن ادهان و امراق جرب و قی نمودن ست و در اطلیه استعمال آن تنهائی ممنوع است بدون ادهان زیرا که محدث بثوری است که رفع

آن دشوار است و چون آنرا در روغن حل کنند و برانگور بپاشند بزودی آنرا مویز گردانند و ملح قلی در حرف المیم مع اللام در الملح لتسا ید تعالی خواهد

آمد **قلانش** بفتح قاف و لام و الف و ضم نون مشدده و شین معجمه **ماهیت** آن نباتیست مسمی بحرج المروج جهت تشبیهات آن در برگ و

شاخها بگیاه ابنکه برگ این از آن کوتاه تر و اندک عریض نزدیک یا نصب آن نزدیک بهم و منبسط بر روی زمین بخلاف آن و اهل مصر بجای چوب

استنجا آب استعمال مینمایند و بسیار آب نیل را بدان میکشند و بزراعت و غیرها میدهند در مرة ان القمر باندک لزوجت **افعال و خواص** آن

شیخ ابن بیطار گفته عصاره آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نزف الدم بسیار نافع و فعل آن چون نبات است که دوا است برای

او سیاخوش نامند و در حرف اللام مع الواو مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویا نوعی از آنست و در غیر مصر آنرا ندیدم **قلب** بفتح قاف

سکون لام و با موحده لغت عربیست بفارسی دل و بلاطینی سطن و بیونانی مندعا **ماهیت** آن عضویست مرکب معروف از اعضای حیوان است و اول

عضوی است که تکون مییابد بنابر قول اصح مبدأ معدن حرارت غریزی و روح حیوانیست و لهذا گرم ترین همه اعضا است و آخر همه اعضا از حرکت

میماند و سرد میگردد و گوشت آن بسیار صلب و بطی الهضم و اجتناب از آن است مگر عند الضرورت بهترین آن دل حیوان کم سن جوان صحیح المزاج

است و بهترین از مواشی دل گوسفند و نرم کم سن بطبقات و کوره از طیور دل جاج جوان فربه خالی از امراض و قلوب طیور آبی احتراز است

طبیعت آن مطلقا گرم و خشک گرمی طیور زیاده از گرمی غیر آن و خشکی بری زیاده از آبی و طیور آبی بسیار گرمتر از غیر آبی **افعال و خواص** آن

مقوی دل و رافع خفقان و دیر هضم و رداء الغذا مصلح آن مطجن و طبخ آن با شحم و روغن یا آنکه سرکه خورد و یا کباب رقیق در روغن کنند و با بادام و سرکه و زیره

و فلفل و زیره و صعتر و با لای آن سرکه آنکه آشامیدن شکوفتاًلیست از برای اطفال که در رفع صیت العین قطور و اکتحال خواهد که در هنگام کباب

کردن از آن بچکد و رفع شکوری مجرب دانسته اند قلب هر حیوان در ذکر آن ذکر شده و میشود انشاء الله تعالی **قلب** بضم قاف و سکون

لام و با موحده تعجمی اندلس سحن و افراغیه بمعنی کاسر الحجر و بیونانی لیلیس فرسن بمعنی بدر حجری و بفارسی سنگ شکن نامند و سلیمان بن

حسان گفته که این نبات را بعلب که یکی از اسما فضه است نامیده اند برای صلابت و سفیدی رنگ تخم آن نواب علوی خان مرحوم

مغفور نوشته اند که گمان می برم که این تخم باشد که بهندی آنرا تخم نیوار نامند که آنرا تلخه و انسته غلط کرده جهت آنکه گفته حب القلب

ست بهای مثناة فوقانیه نه بای موحده و نیز غلط کرده اند کسانیکه آنرا ابش هندی دانسته اند بمعنی حب القلب در حرف الحاء

مع الباء مذکور شده نیوار را در بنگالی چکوند نامند و چکوند نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکر یافت و سنگ شکن نیز در حرف السین **ماهیت**

آن سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس کثیر الوجود است و در غیر آن از مواضع دیگر از بلاد شام کم است کسی دانشمند که دیده دیده ام نگر بسیار کم

بنظاهر شهر بینگه مدبر ابرج زاویه معروف برج صالح بوجهی که حرف کسی توهم نکند که این همان حب القلب است که در حرف الحاء مذکور شد ماهیت آن

برگ آن شبیه ببرگ زیتون از آن بلندتر و عریض تر و نرم تر از آن آنچه نزدیک بزمین است مفروش بر آن و شاخهای آن باریک ایستاده تا یک

درع و زیاده و کمتر از آن شبیه بذخر و صلب و اطراف شاخهای آن چیزی شبیه بسباق منقسم بدو قسم و بر آن برگهای ریزه دو مابین برگهای تخم آن

و آن صلب و سیاه شبیه بکرسنه کوچکی بنسبت آن منبت آن خشن و اماکن عالیه و انطاکی گفته تخم آن سیاه رنگ با خشونت و در کوهستان در هنگام بودن

آفتاب در برج اسد میرسد طبیعت آن در سوم گرم و خشک انطاکی در دوم دانسته افعال و خواص آن اعضاء الصدر جهت سرفه

بارده مزمن و ربو و ضیق النفس و غذا ما الغذاء النفس جهت فواق رطوبی و اسهال و ادرار بول و با شراب سفید جهت سنگ گرده و مثانه

و منع احتباس بول و حیض ضماد آن بجهت بواسیر نافع المضار بغایت مضعف معده منهی مصلح آن مغز چلغوزه مقدار شربت آن تا سه درم قلب بضم قاف

و سکون لام و تا مثناة فوقانیه معرب از کلسه هندی است و بفتح قاف و کسر آن نیز آمده بسریانی قلتاقی و بیونانی اقونیا و بروی توانیقی نامند و در حرف

الخاء مع الباء ذکر یافت قلسوفو و یون بفتح قاف و سکون لام و ضم سین مهمله و سکون راء و ضم فاء و سکون الف و کسر دال مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه

و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است صغیر بقدر یک شبر مستعمل در دفوز نابت آن با بیخ گیاه برگ آن شبیه

ببرگ نوعی از نمام که آنرا از قلس نامند گل آن شبیه با حلیل السری منفرد بعضی از آنها مانند گل تراهیون طبیعت آن در سوم گرم و خشک دیا جو هریت

حوف و افعال و خواص آن آشامیدن نبات در طبیخ آن جهت نهش هوام و شدخ نقرس و تقطیر البول و ادرار طمث و اخراج جنین و قطع آنکه آنرا بیابونی

از فرخود و ستا مند مؤثر جون چند روز بدان مداومت نمایند فلفونیا بضم قاف و سکون لام و ضم فاء و سکون الف و کسر نون و فتح یاء مثناة فوقانیه تحتانیه و الف

مقصوره لغت یونانی است بفارسی زنگیاری نامند ماهیت آن صمغ صنوبر است مطلقاً و بعضی گفته اند صمغ صنوبر برای آنکه بیونانی قوقا نامند و آن صمغ

آنقیح است که خود بخود سیال یا بجوش طبخ دهند آنرا بجا دیابد قلمونیا مانند و شیخ ابن بیطار گفته غلط کرده اند کسانیکه آنرا صمغ لعینه دانسته اند بگمان آنکه صمغ عام است

برای تمام اقسام آن و این خطا است بلکه مخصوص بصنفی از اصناف آنست که بطبخ انجماد یافته باشد و بغدادی گفته که فلفونیا صمغ صنوبر است و سوق

یکی سیاه که منعقد نمیشود مانند قطران بعضی آنرا قطران نامند و نوع دوم صلب و نوع سوم که بعد طبخ صلب میگردد و این فی الحقیقت قلفونیا است

و آنچه شمال جمیع اصناف است راتینج است و راتینج را رانیایج نیز نامند و راتینج در حرف الراء مع الالف ذکر یافت قلقاس بفتح قاف و قاف میان

هر دو لام ساکن و الف و سین مهمله لغت عربیست و گفته اند بضم اول لغت رومی است او بکسر با قلقاسی بروی او و دی بهندی بهندار و در بنگاله کسی جملالاهیه

بنگاله کچو نامند ماهیت آن ابن بیطار و بغدادی نوشته اند نباتیست که نزدیک آبها ایستاده میروید برگ آن املس رگ شبیه ببرگ موز و

از آن در طول کمتر و کوچکتر و هر برگی را ساقی علیحده از یک بیخ رسته نهایت سبزی انگشت و بیخ آن بزرگی ترنجی و کوچکتر از آن و بقدر زردکی

ظاهر آن مائل بسرخی و باطن آن سفیدی و طعم آن با قبوضت و حدت و بورقیت و لزوجت کامن چون در آب بجوش دهند و آب آنرا چند مرتبه تبدیل نمایند

این طبخ دهند قبوضت و حدت و بورقیت زائل و لزوجت کامنه آن زائل گردد و بیرون نیز بیاشند و لیکن غیر مستعمل و آنچه در بنگاله میشود و دیده بیخ

جنگلی برای آن نزدیک آبها و کوه ها خود در و کچو نامند شبیه بد انست که ذکر یافت و شاخهای آن نادوانی شکل و میان تهی و بتدریج باریک شده تا سر میرسد

سر بوته را نهایت تا چهار شاخ و بر آن فی الجمله شبیه به کشتی کوچکی که یکطرف آن باریک و طرف دیگر آن عریض و در جوف آن در ایام بارش شبنم و اندک

آبی جمع میشود منبت آن کنار آبها و زمینهای نمناک و نهایت بلندی شاخهای آن تا یک رحم در ربع و بعد بزرگ شدن آن از

بیخ آن ساقی میروید و بر سر آن گلی زرد رنگ طولانی و بوی آن شبیه ببوی زردچوبه و رنگ آن نیز برنگ آن و تخمی ندارد و این نوع کم مستعمل و کم

کسی میخورد و جهت آنکه حدت و بورقیت و لزوجت بسیار دارد و بجوشانیدن در آب و طبخ نمودن بالکل زائل نمیگردد و برگ آنرا نیز پخته میخورند و

آن نیز با حدت و لزوجت بسیار است و بیخ بستانی آنرا که بهندی اروی نامند کوچکتر و برگ آن بزرگتر و عریض تر و حدت و بورقیت و لزوجت آن کمتر

و لهذا اکثر استعمال ماکول میشود مذکور که او را در چند آب جوش داده تبدیل نموده پس در روغن و پیاز بریان کرده آب داخل کرده پخته و ادویه حاره طیبه

وزرد چوبه داخل نموده میخورند لذیذ میباشد و با گوشت لذیذتر و بعضی که در پختن بسیار صاحب قوت اند اول در آب زردچوبه انداخته که خوب رنگین شود تا سه مرتبه در آن آب جوش میدهند که رنگین گردد و بعد از آن در روغن و پیاز بریان میکنند بعد از آن در آب گداز کرده ترشی بنبه خام تازه یا خشک اگر نباشد ترشی لیمو یا تمر هندی بقدر ذائقه داخل کرده اند و فلفل سرخ داخل کرده ساده بدون گوشت یا با گوشت پخته میخورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم میشود و طبیخ آن جهت آن زائل میگرداند و بریان نموده در روغن تبر داین رانیز **طبیعت** آن کلی مانند آنست مطلقاً و در اول گرم و در دوم تر و در اول تر خشک گفته اند **افعال و خواص** آن بغایت مسمن و محرک باه است اند اعضاء الصدر جهت سرفه و خشونت سینه و نفث الدم و اصلاح الغذا و النقرس سریع الهضم و رفع سحج امعاء و اسهال و پوست آن در حبس اسهال و جهت استسقاء و لاغری کرده و اسهال صفراوی مائی اصفر و ماهیت برق و ادرار بول خصوصاً عصاره نبات آن و تناول برگ و شاخ مطبوخ آن نافع المضار و دیر هضم و مولد سودا و سده مصلح آن عسل و سکنجبین و ادویه خوشبوی مانند دارچینی و قرنفل و بعضی آنرا با سرکه و خردل مرتب مینمایند و این هنگام سریع الهضم و الخروج میباشد از معده و نوشته که آنرا تخمی میباشد و در افعال قریب تخم کرنب مقدار شربت از تخم آن در دوم و عصاره نبات آن از ثلث رطل تا یک و ثلث و نوعی از قلقاس میشود و جلب میشود که هر چند طبخ نمایند پخته نمیگردد و ضماد آن جهت تفجیر اورام و زرد و سوخته آن جهت اندمال قروح و قلاح و تقویت مؤثر **قلقدیس** بفتح قاف و لام ساکن در میان و کسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج سفید و بعضی زاج سرخ و بعضی زرد نوع زاج سفیدی که بفارسی آنرا زاج مشتر دندان نامند دانسته اند و بعضی گفته که آنرا بفارسی شخار و یونانی قلقندیس نامند و تحقیق آنست که قلقدیس صفت میباشد صنفی سفید و سبک و زود شکن و این تندترین و بهترین اصناف است و صنف دوم کثیر الارضیت غلیظ خشن و رنگ آن مائل به سبزیت و این را یونانی تبرایا نامند و صنف سوم نرم متساوی الاجزا است و چون آب بدان رسد سیاه گردد و این را زاج الاساکفه نامند و در ترجمه آنرا المعجمه مع الالف و تفصیل ذکر یافت **قلقطار** بفتح دو قاف و در میان لام ساکن و فتح طاء مثناة و الف و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج سفید مشتر دندان و بعضی زاج اصفر مائل بسرخی است دانسته اند و بهترین آن خالص سیار زرد و براق ماهیت زرنیخ زود شکن آنست و در زاج نیز ذکر یافت **قلقل** بکسر دو قاف و سکون و لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربیست آنرا قلقل و قاقلان بضم قاف اول به زبان بربری نارسل نار دانه دشتی و بهندی کواچکنه نامند و بیخ آن گویند مغاث است در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنکه نباتیست شبیه به نبات قنب و ساق آن مائل بسرخی و شاخهای آن دراز و قضب متعدد از آن قوی و شاخهای آن برگ آن بزرگ تر از برگ آن مائل بسفیدی و تخم در غلافی خشن و مستدیر و بزرگتر از فلفل و الس به بوی آن مائل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت اند که جهت و پوست ساق آن سفید و مستعمل مغز آنست و بعضی آنرا حب الکسمنه دانسته اند و این بخلاف است و آنچه مشاهده شده در بنگاله آنست که نباتی یک بیخ و باریک ساق باریک و شاخهای زرد زرد متصل بهم برگهای آن ریزه و برگ آن شبیه به برگ یاسمین و از آن کوچکتر سر شاخه که قوی تر از آن ستبر تقریر اسماع یافته که نبات از قبیل تخم و بیاره و در هم پیچیده بر زمین مفروش و برگ آن شبیه به برگ زنجوش و ثمر آن بقدر فلفل و سیاه و در دو یک نقطه سفید بر بالای آن و سه عدد پیوسته بهم متصل به تمام آن در غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بر سر شاخها و ریگ است و در رنگ سیاه و بیخ آن سرخ زنگ باریک **طبیعت** آن در دوم گرم و تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بغایت مقوی باه و مغلظ و مسمن آن نوع که استعمال نمایند خصوصاً با کنجد و نبات با فانید و با عسل و شیر و مصلح حال گرده و مثانه و زائل کننده احتراق اخلاط مقدار شربت بریان کرده آن از قبیل فلفل تا یک وقیه از کوبیده آن تا نیم اوقیه المضار آن مصدع و مصلح آن سفید و مصلح آن بریان نمودن و با سکنجبین و با تند تفلل خوردن آن و وزن آن قوت در سفید و با حب الصنوبر و با مغاث هم وزن آن اصل و بجای آن مغز خیار زه است **قلوس** بضم قاف و لام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی از ان الذئب رازی بو اسیر دانسته اند ماهیت آن نباتیست پنج صنف سیاه و سفید و سرخ نوعی از آنست صنعت اول مقید و برگ

سفید و زرد و مایل بسیاهی میباشد و برگ دوم آن شبیه ببرگ کلم و سفیدتر و عریض‌تر از آن و ساق آن بقدر دو ذرع و زیاده بر آن چیزی مانند پشم بر ساق آن و گل آن زرد کم و تخم آن ریزه و بیخ آن دراز به سطبری انگشتی و نیز آنرا برگ درازتر و باریک‌تر از آن باشد صنف دوم برگ آن سیاه و عریض‌تر و بزرگتر از صنف اول صنف سوم شاخهای آن بسیار دراز و بی‌ساق و برگ آن شبیه ببرگ سفرجل و بر شاخهای آن قبهار مدور و گل آن زرد کلالی صنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ البحر از آن کوچکتر و بی‌ساق و ملاصق زمین صنف پنجم برگ آن بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسپنده و تند بود و ساق آن زیاده بر دو ذرعی و گل آن سفید مایل بسرخی و تخم آن ریزه و سبز و زرد مدور با حدت و تلخی و این صنف محتمل که تنباکو باشد و آن در حرف التاء المثناة الفوقانیة مع النون ذکر یافت
طبیعت همه اصناف آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن محلل و جالی و با قوت قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام سنبل است اعضاء الصدر و الغذاء و النفس و ربو و یکمثقال از بیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و با شراب جهت منع اسهال و طبیخ آن جهت ضیق النفس و شکاف حفظ الادرام و حرق النار و السم ضماد برگ مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل با شراب جهت شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب ضماد برگ صنف نیز جهت سوختگی آتش مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن مارغورتس است

قلومایین بضم قاف و لام سکون و او و فتح میم و با الف و بضم یا مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است دائر شجره آبی الاکت و اهل دمشق صابون القات و صابون العباب و طرف القطن نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست جبلی و بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه بلسان الحمل و ساق غلاف‌ها و اطراف بعضی مایل بطرف بعضی و گل آن شبیه بگل سوسنی که بیخ آنرا ابرسا گویند و بیهات جوانیکه آنرا اربع داربعین گویند بهترین آن جبلی گیاه از نبات آن نیز نامند اینکه از بیخ آن عصاره میگیرند و اخذ مینمایند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن حابس عاف نفث الدم سینه و نزف الدم معده و رحم و ضماد برگ نرم کوفته آن جهت الزاق جراحات در ابتدای حدوث و التیام آنها مجرب

فصل القاف مع المیم **قمری** بضم قاف و سکون میم و کسر را مهمله و یا نسبت منسوب بقمر است که نام بلدیست از بلاد مصر و گفته‌اند که آن بلد اسکندریه است بجهت مشابهت رنگ این بخاک آن بلد و واحد آن قماری آمده و گفته‌اند جمع اقمر است مانند احمر و حمر یا جمع قمریست مانند رومی در روم و زنجی و ماده آنرا قمریه نامند و نر آنرا بلساق و جمع قماری غیر منصرف است و آنرا بهندی دوتر نامند **ماهیت** آن مرغیست از فاخته کوچکتر و با طوق بسیار مانوس و خوش منظر و خوش آواز گفته‌اند که لفظ یا کریم کامل الحروف از صوت آن ظاهر میگردد و نوع میباشد سفید و زرد و از غرائب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ خود نوشته که از جملهٔ هدایا که بعضی ملوک بقاع هندیه برای سلطان محمود سبکتگین فرستاده بودند قمری بود که چون طعام زهرآلود را امید ه چشمهای آن سرخ و اشک ازان جاری و متحجر میگشت و چون آن حجر را سوده بر جراحات دهن کشاده میپاشیدند بر و چاق میشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن موافق مبرودین و مرطوبین مولد خلط فاسد و اکثار آن محدث وسواس و جذام مصلح آن دهان و ادویه لطیفه است نیز این بدهن آن باعث سرعت حرکت اطفال و تخم آنرا چون لطیف بیاشامند باعث سرعت تکلم آنست قبل از هنگام آن الخصوص گفته‌اند بودن آن در خانه عدم تاثیر سحر و ذرور آن در چشم بدست از صاحب آن خانه **قمقام** بفتح قاف و ظم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و الف و میم و قمل بفتح قاف و سکون میم و لام **ماهیت** آن دو حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیر انسان بهم میرسد و فرق میان هر دو آنست که قمقام را پاهای بسیار است و به بیخ موی می‌چسپیده و واحد آنرا قمقامه نامند و قمل شش دست و پا دارد و بدهن اندک میگردد و سیوم آن باریک و سفید رنگ و آنچه در موی بهم میرسد اغبر و سیاه رنگ گفته‌اند رنگ آن برنگ موی میباشد که در آن متکون میباید لهذا سیاه و میگون و سفید و غیرها و ماده آن زیاده از نر است و قمل را بفارسی شپش و بترکی بیت و بهندی جوئین نامند و مراد از مطلق آن قمل انسانست و ماده تکون آن عرق حادث از کثرت فضلات ردیه کیفیات محتبسه در بدن انسان و قلب و یا عدم اغتسال بدن و ثبات و عدم تنظیف آنهاست و قوت مزاج بدن هر چند باد آن زیاده تکون آن زیاده در موی‌های سر و ریش و لباسهای چرک کهنه تکون آن زیاده می‌باشد خصوصاً در زمستان و کثرت آن باعث لاغری بدن میگردد و مرض است از ابدان نقله

اللطیفه والبیاپا کیزه و بکون آن کم بیاشد بلکه نمیباشد افعال و خواص آن چون کش سپش زنده را در سوراخ باقلا گذارند و جمع نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب گفته اند چون در سوراخ احلیل گذارند رفع احتباس آن نماید و چون زن حامله در کف دست خود بگذارد و اگر بان سپش بدو شد اگر راه رود و حرکت کند حامله بپسر است و الا بدختر و بعضی گفته اند اگر شیر حامله بر سپش بدوشند اگر سپش بیرون رود موجب است یا که باید که بکشند و باندازند و طلا کردن آن بر بدن مولود در حین ولادت با آب زیره باعث آنست که در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند و چون بر داغ سپش بسیار بهم رسیده بسر رفع آن آنست که بجامه سیماب آلوده بپوشند و با زیبق بر بدن بمالند و با زیبق با آهار باعث قطع آن کند و تخم نیل که تخم بنفشه است سائیده با آب مخلوط کرده سر را بآن بشویند بزودی رفع سپش آن نماید اما باید که چشم را بپوشند و محافظت نمایند که داخل آن نشود که باعث سوزش بسیار و تورم آن میگردد و از خواص آنست که نزد قرب موت از انسان میگریزد و چون قمل بسیار جمع نمایند و از آن بیرون سازند قوی تر و چسبنده تر میباشد از ریشهای دیگر و گفته اند قمل متولد در جعد میباشد نیم درم آن جهت رفع یرقان و تقویت معده نافع و این از جمله محالات است زیرا که انعقاد از بهم رسیدن متعذر است فصل القاف مع النون قنا بفتح قاف و نون و الف مقصوره لغت عربیست بچند معنی آمده از آنجمله بمعنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی بکسر قاف مانند جبل و جبال و بعضی اطبا گفته اند که بفتح و بضم قصب است و واحد آن قناه بها است و جمع آن قنوات و در عرف اطبا شیر یعنی قصب آن نیز اطلاق می نمایند و بر شجره الاشق نیز گفته اند و خود اشق است و گفته اند نوعی از آن از قطالیس است و نیز گفته اند اسم نباتیست برگ آن شبیه برگ نعناع و ثمرت نزد عامه عرب تیغ تیز و بعضی در لغت الیمن بکلج در ترکی است و در حرف اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد قنابری بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح با موحده و راء مهمله و الف مقصوره و گفته اند لغت نبطی است بضم قاف و فتح نون مخففه و الف و کسر با موحده و راء مهمله و یا نیز آمده و نیز آنرا علول و فلول و در بیخ آن تحقیق و نا ... بلغت یونانی و بر رومی قنبا ر و مبه و بمصری بخراسانی برغشت و بفارسی برند و بتخم و بشیرازی سبز و سوده و باصفهانی موچه نامند ماهیت آن نباتیست که در اول ربیع میروید و تا آخر آن میماند و بغدادی گفته از بقول صحرائیست و برگ آن شبیه برگ کاسنی صحرائی و با اندک تلخی و گل آن سفید باریک تخم آن خیر رقیق و نواب مغفور در میر در نوشته اند برگ آن شبیه بسرق است و لیکن املس نیست با اندک زغب خفیفی و دارد و تنها تخم نوشته در آن شبیه است ناخ و با اندک تندی و تلخی است بقدر شبری ساق آن باریک گل آن سفید ریزه و تخم آن عقالی بقدر نخود و در بهترین آن تازه آنست که رشتهای آن اندک سرخی باشد طبیعت آن گرم و در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک ... افعال و خواص آن ... جهت ... محرورین ... التنفس ... سینه و ریه از کیموسات غلیظه ... و تحلیل ... و در بول و حیض و تعریق ... جهت ... غلیظه ... و ضماد آن جهت ... حصر و تحلیل صلابت ... رحم نافع ... بهترین دواهاست ضماد ... و گفته اند خوردن آن با اندک ناخنی قبل از ... دیسقوریدس ... جهت ... لسان السموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی موثر المضار مولد سودا مصلح آن طبخ و بریان نمودن آنست و در روغنها ... بادام ... گفته اند مصلح آن هلیله کابلی و شکر است ... بفتح نون مشدده و با موحده و بضم قاف نیز آمده لغت عربیست و گفته اند معرب از کنب فارسی است و آنرا ... و بیونانی ... و به هندی ... ماهیت آن ... ساق آن ... گفته اند پوست ساق آنرا ... و از آن ریسمان ... و از آن کاغذ ... کاغذ از آن خوب ساخته میشود ... از آن کاغذ بسیار ... بسیار ...

و غلیظه و چسپنده است همه را جمع مینمایند و چرس مینامند و در سر غلیان میکشند تخدیر و سکر بسیاری آورد خصوص شبنم آن و آن هر چند چسپنده تر و غلیظ تر
و منجمد تر باشد قوی تر است و بسیار است که بسبب کمال قوت هلاک میگرداند کشنده خود را اما هیئت آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد و بهم میرسد مانند
هندوستان و کشمیر و بنگاله و فرنج و روم و فارس و عراق و غیرها و گفته اند بهترین قسمت آنست که برگ آن قوی از دیگر اند و عراقی و بنگالی از همه ضعیفتر و بعضی فارسی را اقوی از دو
گفته و بهترین قسم بستانی و جبلی میباشد و بری و جبلی اقوی از بستانی اند و بستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که پوست آن جدا میگردد و درخت آن بلند
تر تا به پنج ذرع و ساق آن مجوف و شاخها باریک و بر آن برگها پنج یا شش تا هفت تا نه و اکثر هفت میباشد و بسیار سبز رنگ و با خشونت و گل آن سفید رنگ
باریک و تخم آن مدور و آنرا شهدانج و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی آن از درخت کوتاه تر از بستانی و لحای آن خوب جدا نمیگردد و بدین سبب آنرا گرفته تفصیل آن بد
بکار میبرند کوره مینامند و شاخهای آن شبیه بخطمی سیاه رنگ و برگ آن شبیه به برگ بستانی و از آن خشن تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی برگ آن مایل به و گل آن
سرخ و ثمر آن شبیه بفلفل شبیه بحب البسمه و بعضی گویند حب البسمه دانسته اند و شیخ آنرا شعاب و شیخ ابن بیطار گفته قنب نوعی بری و بستانی و نوع ثانی که
آنرا قنب هندی نامند و تیم من نگویند و مصری آنرا حشیشه نامند و بستانی راحت مینماید و بسیار مسکر است یکدرم آن زیاده بر آن از حد سکر
میدهد و به سر حد جنون رساند و اکثر ضعیف میسازد و بسیار است که هلاک میگرداند و بالجمله انواع رویه آن بسیار است از جمله آن طبیعت برگ
آن ترکیب القوی و در سوم گرم و خشک با حرارت لطیفه غلیظه و برودت کثیفه و تخم آن گرم و خشک در سوم و پوست آن گرم و خشک و بستانی تر
از تخم آن گرم و خشک با اعتدال افعال و خواص آن از جمله اشیای است که برگ آن مرکب القوی است آن دافع و مقوی که مسکر
و مکیف جهت طبیعت حاره و تخدیر جادث از جهت بارد و برودت آن و تحلیل جز و حار الطبیعت و ظهور آثار جزو بارد کثیف و افعال مذکوره از آن ظاهر میگردد و سبب
مهیج خیال و فکر را الطبیعت و مفرح میگرداند و مطلق اشتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زائد میگرداند و بالآخره بالعکس باعث تکدر روح دماغی و
ضعف آن و ضعف ذهن و اختلال فهم و اختلال و تخدیر خون بسیار و استعداد اختلال آنها و ضعف باه و قطع آن میگردد و جهت آنکه مجفف منی است شرب آن
و قطع نسل بود و تخدیر با سعال ارزال و صداع الراس بود و برگ آن منقی دماغ و احتمال عصاره برگ آن رافع ابرنه و قطور عصاره برگ تر آن
جهت تسکین درد گوش و کشتن کرم آن و عصاره الغذا و النفض خوردن برگ آن تا شفت رطوبات معده و حابس اطلاق و مدر بول و دود آن دافع و مسکن
و مجفف منی و پوست آن قاطع باه و مجفف منی القروح و الجروح و الاورام و البثور و در کتب طبیه مجفف قروح و جروح رطبه و صندل کنند آنها ضماد
و طبیخ بری آن ضماد برگ آن جهت تحلیل اورام حاره و غیره و تسکین اوجاع اعضای عصبانی که در آن کیموسات فاسده مانده باشد مفید و خون برگ
آنرا بکوبند و اندک آبی بر آن پاشیده و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده گذاشته بر عصب بندند جهت قیلة الماء و تحلیل اورام آن نافع و مقدار
شربت آن یکدرم زیاده بر آن خصوصا از انواع ردیه آن کشنده مصلح آن قی نمودن با روغن گاو و آب گرم تا آنکه در معده هیچ نماند و آشامیدن شراب
حماض بسیار مفید و تخم آن مسکن غثیان و محلل و پراگنده کننده ریاح و مولد خلط رد و قوی الاسهال و منجر و قابض بطن و مسکن مجفف منی و معطش و
مصدع و مضعف معده مصلح آن بر یان نمودن و اکثار آن باعث ترهل اعضا مصلح آن خشخاش و سکنجبین سکری و شراب لیمو و گویند آب سرد و برف و شراب فواکه
حامض است و دهن شاهدانج که گرفته روغن بادام گیرند گرم و خشک و جهت درد گوش و اعصاب و تحلیل اورام صلبه و صلابت رحم قطورا و تکمیدا نافع
و آشامیدن آن مجفف منی است بدانکه اهل هند خصوص فقرای ایشان و نوع کسیار با شتا میدن آن ندارد و بگمان نارسیده خود معتقد آن شده که
تحریک خیال و فکر را زائد میگرداند چنانچه مقوله بعضی از فقرا که خود را کامل و واصل میدانند اینست بیت بنگی ز دیم و ... آشکار
عارا این گیاه ضعیف این گمان نموده اکثری از این طائفه صبح و شام برگ آنرا سائیده و در آب حل کرده صاف نموده بقدح می آشامند و مکرر آن را
ایشان را در شستان میگویند و بعضی خشک نموده اندک بریان کرده زیاد طول آنرا مضغ مینمایند بتنهائی و یا با کنجد مقشر سائیده یا
شیرینی نموده و وقت و قیح بسیار میکنند جهت آنکه در ابتدا و اوائل حال قوای نفسانی ایشان را بحرکت می آورد و انواع اطعمه کثیره میخورند و مستانه

ممسک و دافع استسقا و مسیل ادرار و مدر الیشان فربه میشود و بکثرت احتجاج رطوبت پس مبتلا بالا امراض صعبه میگردند مانند ضعف باصره و کثرت ریاح و قراقر
بطن و سوء القنیه و تهیج اطراف و صورت و تغیر رنگ بشره و امثال اینها و ضعف باه و سقوط اسنان و بخر و کسالت و چنین خیالات فاسده شیطانیه
و سودا و فکر دائما افتادن خود و جهال بسوء عقیده و اباحت و زندقه و ترک عبادات و غیره و بعضی از ان معاجین میسازند و معجون مزبور را بعضی برای اصلاح
تقلیل بیرون و در شیر جوش میدهند و آن شیر را ماست نموده و کره آن را گرفته در تراکیب و استعمال مینمایند و بعضی سرشیر آن را گرفته استعمال مینمایند
و بعد بهت آن را با انواع دیگر اغذیه مینمایند و بعضی که بسیار قوی میخواهند قدری از جوز آن را در تراکیب میکنند مانند معجون برشعثا که مشهور است به ... جوز خانی است که
از آن جنس احیانا نامی آورند که با یک حبه آن سکر بسیاری آورد و وجود اعظم آن و عین ... ادویان و جواهر ... قوی مخدر و مسکر است قنبره
بضم قاف و سکون نون و ضم با باء موحده و فتح راء مهمله و بالف بلغت عامی قبره است و جمع آن قنابر بفتح قاف و کسر باء موحده بعربی ابوالملیح و
بفارسی چکاوک و ... و بیونانی بردالوس ... باطنی کارنبه نامند ماهیت آن مرغیست از جمله عصافیر از گنجشک کلانتر و بزرگتر و
منقار و ... دارد ... تاجی مانند طاوس و هدهد و بهترین آن جوان فربه آن و وجه علیحده ذکر نمودن از عصافیر اختصاص آن است به ...
است و شهرت آن بدان طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن سفیداج و مرقه آن ملین طبع و گوشت آن ...
گوشت آن بحوم سائر عصافیر و در ان قوی آن زیاده است و مداومت کباب آن مصلح الغذا جهت صاحبان قولنج و اوجاع مثانه نافع و محرق مجموع آن
جهت ذات الجنب و وجع ... مجرب ... و مصلح آن با سرکه سیره آن ... ادام استعمال نموده قنبیط بضم قاف و فتح
نون مشدد و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهمله ... بفارسی کلم رومی کرم نامند ماهیت آن نوعی است از کرنب و وجه علیحده
ذکر نمودن آن اختصاص ... بدان بود نیست و مزوم عوام و اهل شام ... مشهور ... بعض العبارت برگ آن شبیه برگ چغندر و از آن عریضتر و
تخم سرد و سبز آن با ... و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بر بالای آن جمع آن بهر اطراف آن برگها درهم مجتمع بشکل کلم و بنگاله
در موسم زمستان تخم آن از فرنگ می آورند هر سال تازه بکار ... بسیار خوب لطیف و سفید و مجتمع و نازک ... میشود
میشود و در اول ... سفید تر و لطیف تر میگردد و بعضی مردم در وقت کوچکی برگهای آن را بهم می بندند در هنگام نزدیک بکمال رسیدن دیگچه
سفالی که بهندی هاندی نامند معکوس بر بالای آن میگذارند که کله آن درجوف آن بگنجد و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آن را سفید سازد و ساق آن را از
نصفه بیشتر بگل میگیرند و جای آب همیشه میدهند خوب لطیف و بالیده میگردد و بقوت زمین و خوبی تخم بزرگ میگردد و بهترین آن تازه سفید کلان و خوش رنگ
نازک خوب بهم پیچیده آنست و نیز قسمی از این میشود و در برگ و ساق و همه مشابه بدان الا آنکه برگهای خارج آن اندک بزرگتر و عریضتر و تیره در
و ساق برگ بنفش مائل بسرخی و رنگ برگهای ... پیچیده آن سرخ تیره مائل به بنفشی است و بهترین آن تازه خوشرنگ نازک و خوب درهم پیچیده آنست
طبیعت آن مرکب از قوی با رطوبت مائیه غلیظه و حرارت منفخه لطیفه و ماده ارضیه کثیفه و گفته اند گرم در اول و خشک در دوم افعال و خواص
آن با قوت منفخه و محلله و بسبب نفاخیه و مدر بول و مولد خون موادی ... مسکر و مضعف دماغ و مبخر ردی الغذا و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در حوالی
پهلو و شکم و بالخاصیت محلل خمار و تسکین آن اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و اعراض سوداوی و افکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن
خوابهای مشوشه و مضعف دماغ بسبب تبخیر آن و آشامیدن آب ... آن ... ملین طبع آن جهت اوجاع مفاصل مصلح مضار آن
در ... آشامیدن و آن را با گوشت فربه و روغن بادام و ... الاتفاق در روغن گاو تازه بسیار بریان نمودن با ادویه حاره
لطیفه خوردن است و بعض ... نفاخ و مهیج قوای ... زیاده کننده منی و معین بر جماع خصوصا چون بریان نمایند با گوشت و آبکامه ... مولد سودا
زیاده از کرنب و تخم آن گرم و خشک ... استعمال آن پیش از شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی است چون زن بعد از جماع با خود بردارد
قنبیل بکسر قاف و سکون نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام گفته اند معرب کنبلا فارسی است و یا معرب کمیله هندی

در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی گفته اند شیریست سیال سرخ رنگ که از آسمان فرود می آید با شبنم در بعضی بلاد و بعضی گفته اند که صمغی ست که
بر اراضی یا درین می نشیند و با خروج [illegible] میگردد و بعضی گفته اند طینی ست مانند طین مختوم و طین [illegible] که بعد از باریدن باران ظاهر میگردد
در خراسان و بعضی گفته اند [illegible] ست [illegible] سرخ و بعضی گفته اند تخم [illegible] است و نواب حکیم معتمد الملوک سید علویخان قدس سره نوشته اند که شنیده ام
کوهستان ما بین هند و چین [illegible] از [illegible] یافته که از [illegible] حاصل میگردد و که آن [illegible] را می نشانند [illegible] ایشان نزد ایشان اشجار است
یا تمنی که بر آنها می نشیند و آنچه مؤلف شنیده آنست که [illegible] درختی ست کوهی درخت آن شبیه به درخت معصفر و برگ آن نیز شبیه به برگ آن و از آن [illegible] خار
وار و خار [illegible] آن درخت دبلند و ثمر آن به شکل [illegible] و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و بعد کمال رسیدن شگافته از جوف آن [illegible]
سرخ رنگ [illegible] بر می آید بر زمین [illegible] مردم آنرا جمع نموده [illegible] میدارند [illegible] غیر مخلوط بخاک است خالص [illegible] باشد
بخاک و ریگ ست غیر خالص [illegible] العلم عند الله تعالى طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و با قوت قابضه شدید افعال و خواص
آن [illegible] یکدرم تا دو درم سائیده آن با ادویه مناسبه [illegible] کرم معده [illegible] بقوت [illegible] رطوبت [illegible] و اخلاط [illegible] جهت
عرق [illegible] آن نیز جهت [illegible] مضر [illegible] مصلح آن کثیرا [illegible] معده مصلح آن [illegible] و انیسون بدل آن ترمس [illegible]
برنگ [illegible] الجروح والقروح والجرب [illegible] رطبه الیتام [illegible] جراحات [illegible]
[illegible] خصوصا [illegible] با روغن گل با روغن [illegible] الاطفال [illegible]
معجون [illegible] استعمال [illegible] و معجون [illegible] در قرابادین کبیر [illegible] قنطوریون [illegible]
[illegible] و سکون [illegible] مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی ست [illegible] یونانی [illegible]
[illegible] حکیم رومی [illegible] یونانی [illegible] نامند
و گفته اند [illegible] قنطوریون دقیق ست و آن دو نوع است کبیر و صغیر [illegible] قنطوریون کبیر [illegible]
[illegible] قنطوریون کبیر [illegible] ماهیت آن نباتی ست ساق آن شبیه [illegible] دو [illegible]
[illegible] و در طولانی و گل آن [illegible] رنگ [illegible]
آن شبیه [illegible] تخم [illegible] آن [illegible] طولانی
[illegible] رنگ [illegible] سرخ [illegible] طعم آن مرکب از حدت و حراقت و اندک حلاوت [illegible]
[illegible] آن [illegible] آفتاب [illegible] و قوت آن تا ده سال باقی میماند و نواب معتمد الملوک سید
علویخان قدس سره نوشته اند که قنطوریون صغیر [illegible] فارسی آن [illegible] ست [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] آن [illegible] قوی [illegible] خوشبوی [illegible] آن [illegible]
[illegible] گل آن مختلف الالوان [illegible] اهل شیراز آنرا گل [illegible] و گل [illegible] مانند گل [illegible] میماند [illegible] در زمین باقی میباشد
ایام [illegible] آن در زمین باقی نمی ماند بلکه هر سال از [illegible] در اوائل [illegible] تخم [illegible]
قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن [illegible] در دوم گرم و خشک [illegible] نیز گفته اند [illegible] آن [illegible] افعال و خواص
آن [illegible] بحسب اختلاف طعم [illegible] آن [illegible] افعال متضاده [illegible] و اخراج جنین مرده و [illegible]
آن [illegible] اشال [illegible] حرارت [illegible] حراقت آنست [illegible] الدم [illegible]
[illegible] گفته اند [illegible] متقطع [illegible] الصدر [illegible]

در بواسیر و کهنه و نفث الدم مزمن و دور و بهاد و مغص و رفع سدهٔ کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقا و یرقان و صلابت کبد و طحال و ادرار بول و حیض
عسر الولادت و اوجاع رحم و فتح مفصل و قتل و اخراج دیدان نافع و در زرجه آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین مرده و الخروج و القروح و النواصیر ضماد تازهٔ
آن تنهائی و خشک آن به تنهائی و یا با مراهم جهت الزاق و تسپیدن زخمهای تازه و التیام و ختم جراحات تازه و در دیه کهنه و خبیثه و نائره و نواصیر و اوجاع
عصب و فتح آن و کسر اعضا و عرق النسا و بغایت قوی الاثر و در سائر افعال قریب قنطوریون صغیر و از ان ضعیفتر و مضر دماغ و مصلح آن عسل
و شیر و مثل با مقدار شربت آن تا دو درم و اگر تنها شرب شود اثر آن با آب بدل آن جعده و قنطوریون دقیق و غیرها و بعضی جهت امراض
مذکوره نافع و شیخ ابن بیطار نوشته که آنچه در بلاد و اوقیانوس می شود عصاره آنرا گرفته بجای جعده استعمال می نمایند قنطوریون صغیر که آنرا قنطوریون دقیق
و بیونانی قنطوریون طوبیطون یعنی قنطوریون دقیق و قنطوریون طرافرون یعنی قنطوریون صغیر و بعضی آنرا الیسو مشتق از یس یعنی کلبه دوا
نامند جهت آنکه اکثر بیخ آن کنار آبهای ایستاده می رود و در لطایخ نیز می روید و بفارسی لوفاجرد و دیگر لیون نیز گویند ماهیت آن نباتیست کنار
آبهای ایستاده و در لطایخ می روید بقدر یک شبر و زیاده بر آن شبیه بار خاربقون کبیر و بیخ جبلی نامند و شاخهای آن از یک جا و بیشاخ و برگ آن شبیه برگ
سداب و گل آن سرخ مائل به بنفشی شبیه گل حسک و از ان کوچکتر و ثمر آن مانند گندم مستعمل جمیع اجزای آن با لیساقی تلخ و با اندک قبضی و بیخ آن
کوچک بی منفعت بخلاف بیخ نوع کبیر و سائر اجزا مانند آن مستعمل و تازه آن اندک قوی‌تر و شاخهای آن اسفیدکل بزردی و قوت آن تا ده سال
باقی می ماند و از نباتات ربیعی است و در آخر ربیع می روید طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن لطیف‌تر و قوی‌تر از نوع کبیر
افعال و ساق و برگ و گل آن قوی‌تر از عصاره آن و جعده بی لذع و مفتح و مسهل و منقی و جاذب اخلاط از بدن و مفاصل و امثال ادویه چینی را منفعت
بسیار است اعضاء الراس و العصب و الصدر و الغذاء و النفض و السموم و غیرها آشامیدن مطبوخ و حقنهٔ آن که در سقف دماغ و استعمال آن با قلیع نماید
تا به همه برسد بمالند و صاف کنند باشکر و امثال آن جهت تنقیه دماغ و اعصاب و عرق النسا و نفث الدم و اسهال مره صفرا و سودا و ذرب
آب با عسل جهت قولنج و مفاصل و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل و فتح مفصل و تفتیح سده جگر و طحال و رفع قولنج و تحلیل صلابت طحال و ضماد آن با سموم و عقرب
عقرب نافع و دو درم آن جهت رفع حمیات و با شراب جهت نفث الدم و ذات الجنب و ربو و بامثال آن جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا
و نطول با آب مطبوخ آن و مطبوخ آن با ادویه کرده جهت اوجاع ظهر و اعتقال با آب مطبوخ بخور آن با روغن کنجد جهت دردها و جهت عرق النسا و ادرار
ظهر و قولنج بعید بر آن که مخرج اخلاط مراریه و سوداویه و بلغمیه لزجه است و افراط اعمال آن مورث اسهال الدم الجروح و القروح و الاورام
تازه آن جهت الزاق و اندمال و ختم جراحات کبار تازه و کهنه و در دیه و عسرة الالتیام و نواصیر و تلیین اورام صلبه و منع انصباب مواد باعضا
بسبب قبض و تجفیف بی لذع که دارد و خشک آن بمراهم مخففه جهت تجفیف قروح خبیثه عائره و عمیقه و نواصیر و با پیه جهت منع انفتاح و تشقق
جراحات کبار تازه و کهنه و اندمال و تحلیل ورم آنها و در حس جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آرد جو جهت حاره آنها
و ضماد او و شراب آن جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصاره آن در قوت و نفع و تحلیل و تجفیف و غیرها قریب بسائر اجزای آن
و طریق اخذ آن است که اگر تازه باشد بگیرند و در وقت سبز و تازه آنرا با ثمر بکوبند و آب آنرا بگیرند و در ظرف خزفی در آفتاب گذارند و بخوبی با
بر هم زنند و اگر ریگ و خشک نگردد و شب آنرا بپوشند زیرا که شبنم مانع انجماد و انعقاد عصارات است و روز دیگر باز در آفتاب گذارند
و چوب پاکیزه بر هم زده باشند تا آنکه غلیظ و منعقد گردد و اگر تر و تازه آن بهم نرسد خشک آنرا نیم کوفته بپزند و در آفتاب بخسانند تا خشک
و نیکو بمالند و صاف نمایند پس آتش ملایم بطبخ دهند و بر هم زده باشند تا منعقد گردد و همین نهج عصاره هر چه را خواهند اخذ نمایند طبیعت
آن بسائر قریب جمله آن و افعال و خواص آن نیز قریب بهم نمایند و بعضی مواد و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع و اعضا الراس
سعوط آن با سرکه و آب عسل جهت قروح بینی و جلا ف خصوصاً با اندک زاج و کافور و آب بیخ و طلاء آن با سرکه برص و سر و خلیق جهت صداع

حادث از احتراق شمس و آشامیدن شراب چون موی سر را بنوره زائل نمایند و محلول آن با سرکه بر آن بمالند جهت رفع قروح آن و نشانیدن
موی مجرب و اکتحال عصاره رقیق آن با عسل جهت بیاض و اندمال قرحه عین و طلاء آن با شیر دختران جهت ورم ملتحمه و تسکین درد و آن با آب کاسنی جهت
سبل و بیاض چشم و چربی آن با شیر و آب از یانه جهت جمع اوجاع عتیقه عین و رفع آثار و نشیره و با آب زنجبیل جهت تحلیل سبل و حول چشم و اگر در
عصاره آن را با آب انار بر آن بمالند و بحال رفع جرب آن مجرب و قطور آن با روغن خیری امثال آن جهت ضربان گوش و با آب گشنیز جهت قتل و اخراج کرم
آن با آب تیپ یا امثال آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس خردل و سرکه جهت ورم گوش و رفع کری و مضمضه آن با گلاب جهت رائحه کریهه دهان
و قلاع و مضمضه آن با طبیخ جوز السرو جهت درد دندان و رفع تحریک و استحکام آن و غرغره آن با آب زرشک جهت التهاب و تسخین جهت تنگ نفس و خناق
و طلاء آن با آب جهت شقاق لب و اعضاء الصدر و آشامیدن با طبیخ حلبه جهت امراض سینه و اعضاء النفس و حمول عصاره تازه را آن جهت حیض و اخراج جنین مضر
است مصلح آن صمغ عربی و کثیرا مقدار شربت از تازه آن یکدرم تا دو درم و از خشک آن تا سه درم و در حقنه تا ده درم و از عصاره آن یکدرم بدل
آن بوزن آن افسنتین و نیم وزن آن بابونه و نیم مثقال آن تربد و بعضی بوزن آن سلیخه و نیم وزن آن برگ حنا گفته اند و روغن آن
که آب تازه آن را با روغن زیتون بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند گرم و خشک مسخن عصب و مقوی بدن و رافع امراض بارده عصبانیه
مانند فالج و استرخاء و اعیاء و اوجاع بارده مزمنه و تحلیل ریاح و رافع بهق و برص و لادت و شربت آن که آب آن را با شکر بقوام آورند جهت اکثر امراض
مذکوره نافع است قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فاء و ذال معجمه و بدال مهمله نیز بجای ذال لغت عربیست و بعربی خنزیر و دیپه نامند
و بفارسی سیخول و سیخول و خارپشت و چینه و بهندی ساهی و سارسل و سیهی و شیمر نامند و ماده آن را انزا یقنفذه و جمع آن قنافذ ماهیت آن حیوانیست که موی بدن
آن بلند مانند خار و چون بخشم آید سر خود را اندر کشد و مجتمع گردد مثل سته و خاری شود و در احرکت دهد از میان خارها بقدر یک شبر و کم و بیش چیزی
مانند تیر جدا گردد و برآید با آواز سخت آوازی اگر به بدن کسی رسد زخم نماید و دو قسم میباشد بری و جبلی و بحری بری آن کوچک به قدر
گربه کوچکی و جبلی آن بزرگ به قدر سگ متوسطی و خارهای آن بلند و ابلق تا بیک شبر و زیاده و بر آن نیز و این را دلدل نامند و قنفذ بحری
نوعی ماهی است که نصف اعلای آن شبیه بقنفذ و نصف پائین آن شبیه بماهی و در بدن آن موی است مانند موی حیوان نرم و بعضی گفته اند
سیست و اصلی ندارد و از مطلق آن مراد قنفذ بریست و بهترین آن کهنه بزرگ آنست و در جزیره از جزائر زیر باد گویند جزیره جاده است که
نامند و در جوف بعضی قنفذها قادزهری تکون می یابد مانند آنکه در جوف بزکوهی و گاو و میمون غیرها و اهل آن جزیره بقیمت هفتاد
سال تنشو و گرانی بدان برده اند و از جوف آن برمی آورند و آن بزرگ و کوچک نیز میباشد بزرگ آن بمقدار بلوطی و اندک کوتاه تر از آن
مسطح تر و کوچک آن بقدر جوزبوا کوچکی و طعم آن بسیار تلخ و چون در آب گذارند زمانی آب را بسیار تلخ میکردند و آن سبب تحمل و رانواع ضعفها
و اوجاع بارده و تحلیل ریاح و امثال اینها از امراض بارده رطبه و تحمیل که محل تکون آن زهره آن باشد و بیان آن بتفصیل در پادزهر در حرف الباء
مع الالف ذکر یافت طبیعت آن گرم و خشک در اول دوم افعال و خواص بری آن گوشت آن مجفف و محلل قوی و نافع الصبا مؤدیا
بدستور کبد خشک آن و رماد محرق آن جاذب محلل و مجفف اعضاء الراس المفاصل النفس و للغذاء و النقرس گوشت مملح آن با سکنجبین جهت درد سر با آن دومنا
جهت فالج و تشنج و امراض عصبانیه و الفیل و استسقا اکابت بنا شد و درد گرده و غیر مملح آن جهت رفع سوء مزاج و بول در فراش اطفال و غیر اطفال حتی انکه
ادمان آن باعث قطع البول است و مقوی معده و جگر بیمار و کبد خشک و آن در آفتاب جهت استسقا و آشامیدن پوست محرق آن با شراب جهت فالج و با سکنجبین
تهیج لحمی لا ورام و الغدد و الجروح و القروح ضماد آن جهت خنازیر و جذام و تحلیل غدد و عصب و فتح و مفاصل شیر آن ضماد درد و لو محرق آن تخته قروح و جراحات
و جذام را نافع و تجفیف قروح و جرب جهت انکه اجالی منقی و مجفف است و بدستور آشامیدن گوشت خشک کرده سائیده جهت جذام و بخور آن نیز الرسیاه مطبوخ

زاد آن سرا نفع ریاح و آن را نفع کلف و بهق و نمش و باز جهت داء الثعلب با روغن مناسبه جهت جرب و غسل آن جهت قروح سر و الحمی السموم خوردن لحم آن
رافع حمیات مزمنه و نیش هوام و سایر سموم و نیم درم از محرق پوست آن جهت تپ ربع مجرب المضار اکثار آن مفسد مزاج معده و کبد و دیگ مضار را
مصلح آن جهت آب مطبوخ نمودن با روغن بادام یا شیرج و با سرکه و کاسنی خوردن است و مراره آن گرم و خشک جالی و مجفف و اکتحال آن نافع
بیاض عین و طلاء آن نافع انتشار قروح و ریدن جهت جذام نیز نافع و چون با موم بسرشند و آن را بیاشامند با حول نماید جهت اخراج جنین میت موثر آن
یعنی قنفذ کبیر جبلی که آن را سهمی نیز نامند جهت آنکه تیر می اندازد و چنانچه ذکر یافت خوردن گوشت آن بتجربت لقرس عظیم النفع و بستن ضماد آن و طلای
خون آن جالی کلف و زائل کننده اوساخ بدن حمول آن مدر حیض و گفته اند که از خار دلدل روی هوام میگریزند و نزدیک آن نمی آیند و قنافذ مار را
خصومت نمایند و مار را بیابند بدین قسم که مار را بدهن گرفته سر را باندرون میکشند و خارهای بدن خود را ایستاده میکنند و هر چند مار اضطراب میکند
و زیاده خود را بدان و میزند زیاده مجروح میگردد آخر الامر سست شده در قنفذ می میرد و لهذا مار از آن گریزان است جابر بن حیان صوفی در کتاب
خواص کبیر گفته که گوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است بدین قسم که آن را ذبح نمایند و پوست آن را بکنند و گوشت آن را از آفتاب خشک نمایند
آن مقدار که توان کوبیده یا براده نموده پس بگیرند از کوبیده و یا براده آن مقدار دو مثقال یا سه مثقال و در شراب حل کرده بیاشامند بزودی
شفا یابند و چون بسوزانند قنفذ را و مرهم یا توتیا در سحق نمایند تا آنکه قریب بخلال گردد پس با عسل منزوع الرغوه تیز بر داء الثعلب و الحیه مالند
بزودی زائل گرداند و موی برویاند و جهت قوباء نیز نافع که سرگین آن را با زیت حل نموده بر قوبا طلا نمایند بعد لیسیدن قوبا بالنطرون بقوت که تیزیج
گردد و طلاء محرق آن با دهن آس یا قیر آهکت و بر رویانیدن مو در هر موضعیکه خواهند کو تیز و طلای پوست سوخته آن با خردل و عسل صرف منزوع الرغوه
بر سر در آوردن موی و منع تشقق و اسقاط آن جهت داء الثعلب و داء الحیه نیز و اگر بجای موی آن موی سیاه بروید طلا نمایند و آشامیدن طحال
خشک کرده مسحوق آن با شراب جهت داء الطحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت طحال آن را بریان نموده خورد بعد سه ساعت عرق بسیار
نموده و دردی در جوف آن بهم رسیده پس از یکساعت بول بسیاری کرد مقدار دو ثلث رطل زیاده شفا یافت از آن علت باذن الله تعالی و مراره
آن را چون اخذ نمایند در زهره آن را بر آوردند و با سرمه خراسانی سحق کنند اکتحال بدان زائل کننده بیاض چشم است و بزودی و طلاء زهره خشک کرده آن
رافع برص تازه و چند مرتبه و با کبریت جهت برص کهنه و طلاء زهره خشک کرده کوبیده آن با شراب تیز و از اجزاء ساخته خشک نموده تحاسن با سرکه
سوده جهت بواسیر و امیه مجرب است قطع خون آن تا حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتاب شفا نوشته که قنفذ بیت سید تقلب و اوشیل بوید ایشان از
دیدن آنها و لهذا راه خانه خود را از آن طرف مسدود نماید و از طرف مخالف آن میگشاید و در هر دو هر تیز چنانچه شخصی از اشخاص السانی بدان
واقف گشت و جری یعنی خانه از قنفذی در خانه خود ساخت بنحو یکه دیگری بران مطلع نگشت و آن قنفذ راه خانه خود را تبدیل میکرد تبدیل هوا
خود بر دو آن شخص بسبب کرامت مجرم اخبار میشود و مردم معتقد او شهر گشته اند و قدر و منزلت او پیش ایشان عظیم بود و با آن خاطر همچنی گری ابن البیطار از بر
در خلوت ساخته نموده نقویت آن باطین ابطن و ادرار بول و محرق پوست آن جهت جرب و قروح مفید قندس بضم قاف و سکون نون و ضم
دال و سین مهملتین اسم کندش و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد و سنگ آبی بلغاری را نیز نامند که خصیه آن جند بیدستر
و پوست آن را بر می آورند و از آن فرو فروش و البسه غیره میسازند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن پوشیدن آن زائل کننده
برودت و ریاح از بدن و جلوس بر آن جهت نقرس نافع است فصل القاف مع الواو قوطولیدون بضم قاف و سکون واو و ضم
طاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و نیز بیونانی قوتالیدون و اهل
مغرب لاذن الملوک و لیتانی و اذن القسیس نامند آنکه برگ آن شبیه بکیبائی است که بیونانی قطولی نامند و گفته اند که نوعی از قدح
مریم است و آن نوعی از حی العالم است و گفته اند نوعی از ابرون است و بعربی کاسات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه

٥١١

شبیه بگاو ست ماهیت آن نباتیست برگ آن مستدیر باندک تحویفی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل بساق و در اطراف بیخ آن مانند زنبور
و با تندی و تلخی طبیعت آن مرکب القوی و بیخ آن گرم و خشک افعال و خواص آن قابض و رادع و جالی و محلل و مسمن و مانع العذاء و لنفث الدم نافع
برگ آن مسکن التهاب معده و با شراب عسل رافع تهیج بدن و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول و اورام و اخراج و ضماد برگ آن
محلل اورام و مسکن حرارت معده و احشا و رافع خفقانی که از برودت هوا بهم رسیده باشد و ضماد عصاره بیخ و برگ آن محلل ورم و ضماد با شراب
وسیع کننده تنقیه جراحات ست و از ادویه مجهوله الماهیت ست **قوقی** بضم قاف و سکون واو و کسر فا ماهیت آن حیوانی بحری شبیه بصورت
انسان است و در شکل بقنفذ آن و تجارت ستند جند با دستر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آن بجهت صرع و
اختناق الرحم نافع و فرق میان قنفذ آن و میان قنفذ حیوانات دیگر آنست که چون آب بر قنفذ حیوانات دیگر ریزند و بعد از زمانی آب آن از او دور قنفذ
آن ریزند به رقت آن آگینه از در آب گرداند بخلاف قنفذ حیوانات دیگر که این خاصیت **فصل القاف مع الهاء** **قهوه** بفتح قاف
و سکون ها و فتح واو و ها اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی مشبع و محکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ ست بزودی متابعت دراکیر مسکر دارد و سکران محکم و لیست
و الحال مصطلح نزد عامه مراد از آن تخم درختی ست که در یمن حجة و قیاوه بهم میرسد و آثار این مناسب در حرف الباء مع النون بتفصیل ذکر یافت
فصل القاف مع الیاء **قیروطی** بکسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهمله مثالثه و بالغت یونانی ست
که بعربی مشهور شده و بفارسی موم روغن نامند ماهیت آن عبارت از موم گداخته در روغن ست بر روغنی که باشد از روغن گل یا غیر آن خواه
ساذج از یجان حد و یا شد یا مرکب از اجزای دیگر بحسب اغراض مختلف میباشد و نسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت **قیصوم** بفتح قاف
و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون واو و میم بلغت عربی ست و قیسوم بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و بیونانی ...
و بفارسی برنجاسف و بنجاسف بلام بجای راء و بی ... اوران بیزد و برنجاسف بشیرازی ... بهندی ... و کندبار نیز نامند ماهیت آن گفته اند برنجاسف
جبلی ست گفته اند دو نوع میباشد نر و ماده و نبات نر شاخها و بار بیشتر و تخم آن کوچکتر شبیه بقیصوم گل آن کم رنگ و کوچکتر از گل ماده و مایل بسفیدی
و ماده آن نباتی ست تخمی مثل تخم آن مایل بسفیدی و شاخهای آن پر برگ آن مشقق باریک شبیه ببرگ شداب و بر ساق از طرف چیننده
و بر سر و اطراف شاخهای آن گل مستدیر زرد و طلائی رنگ خوشبوی با حدت و ثقل و تلخ طعم و تخم آن مانند حب الآس و در بستان گل میکند
گفته اند ماده آن برنجاسف و نر آن قیصوم ست و نیز گفته اند نوعی از برنجاسف نخود برنجاسف و فرق میان این دو آنکه از ذوق برنجاسف
شاخهای بسیار میبرد و قیصوم را ساق بی شاخ و اکثر از یک ریشه یک ساق میبرد و برگهای آن مانند برگ ساق آن بهمه برگ متصل بیخ
آن مفروش بر زمین و در انتهای آن قبه زردی که گل آنست با عطریت و ثقیل الرائحه برنجاسف و زرد رنگ و طعم آن تلخ و با این مشابهت
بجهت لغفلت قیصوم را خود برنجاسف دانسته اند **ماهیت** آن در سوم گرم و خشک در اول گرم و در سوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص**
آن قوت تحلیل گل آن زیاده از تسخین اعضاء الراس تناول آن بجهت صداع بارد و اعضاء الصدر و العذاء و لنفث الدم و مفاصل و السموم الحیات
آشامیدن مطبوخ آن تنهائی یا با ادویه مناسبه جهت درد سینه و ضیق النفس و قتل اقسام کرم معده و امعاء و اخراج آن و ادرار بول
و حیض و رفع عسر البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و فتح عضل و ریاح مفاصل و عرق النساء و مزمن و ضرر ادویه قتاله و بور چیا خصوصاً ممزوج بدهن
و با شراب جهت دفع ضرر جمیع سموم و لسع عقرب و رتیلا شربا و ضماداً و آب آن بیت بخته بجهت تسخین دماغ و معده و ازاله برودت آن ... ضماد آن جهت
آن بیخ جبین و ضماد جهت تحلیل اورام و اندمال جروح تازه بدستور ضماد مطبوخ آن با سفرجل محلل اورام و عصیر آن التحلیل از نیمه بند در آن و ضماد
سوخته آن بجهت لوت الدم بهم اعضاء و النعلب با روغن تربیت سرعت روییدن آن مو و خواص ... آن بدستور بخور آن گریزانند هوام
مصلح آن کثیر و خشخاش مضر معده و مصلح آن عسل و سکنجبین مقدار شربت آن دو درم بدل آن افسنتین با بابونج و روغن کد ... اند. بعد

گاز برگ و گل آن ضماد نمایند جهت امراض بارده عصبانی و ادرار حیض و اسقاط جنین و رحم و التصاق فم آن و تحلیل صلابات و رفع لرزه حمیات نافع است قیقهر بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و با و را مهمله و تعیین آن بجای با و قیقهر بنون بجای با و قیقهر بیا تحتانی بنون مفتوح و لغو یا نیز آمده لغت یونانی است و بعربی شجر و بفارسی نعل معری و بهندی رال و هو نیز نامند در ماهیت آن اختلاف است و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که صمغ درختیست که در هندوستان و بنگاله بسیار است مسمی بسیسنی الجمل شبیه بسند روس نرم در خور که زرد مایل بسیاهی میشود و با اندک حرارتی که از آتش بدان رسد گداخته گردد حتی آنکه آفتاب شدید نیز آنرا نرم میسازد و گویند الراتینج فی الحقیقه شبیه براتینج قبیر دریابی درد و ممزوج اند و قبل از گداختن سیاه است و آن اندک بهن سفید مایل بزردی بعضی اندک تیره لیکن زود از سیاهی رنگ پیدا شده و کوبیده آن سفید شکرگی رنگ و طعم و با اندک تلخی و گویند از پوست درخت کهنه سکوه که سال نیز گویند برمی آید و در حرف السین در سکوه مذکور شد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و جالی و مدمل و عضام الراس و الصدر و القذا و النفس منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و ربو و استسقا و ادرار طمث و آشامیدن یکدرم آن سوده و زیره نیم درم متوالی با سکنجبین و با آب قراح جهت سپرز و لاغر گردانیدن بدن و تفریق آن باشد ربع درم اکتحال آن بجهت تقویت باصره و رفع آثار چشم و سنون آن جهت درد دندان و تساقط لثة الجرح و القروح و الجرب با اقوی باضماد و طلاء آن منقی آثار قروح و جروح بزودی و مراهم آن جهت التیام جراحات و قروح تازه و کهنه مزمنی و ملیقه و زخم جذر و سوختگی آتش نافع و بدستور روغن آن جهت جرب و طب قوی با مجرب و روغن و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت باب بیست و دوم

در بیان ادویه که حرف اول آنها کاف است فصل اول کاف مع الالف کات بفتح کاف

و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی نام نوعی برنجی است که در شوشتر کنند بعربی نشر گویند زراعت مینمایند و گویند یکسال آنرا زراعت نمود و تمامت سال ثمر میدهد و هر سال احتیاج زراعت تازه ندارد و نیز نام دوائیست که بلغت هندی مشهور بکته است ماهیت آن صمغ و لبن درختی که آنرا بهندی کهیر نامند و آن درختی است بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهردار بسیار صلب خاردار و شاخهای آن پراگنده و برآنها شاخهای باریک و بر شاخهای باریک آن در دو صف مقابل هم برگها بسیار ریزه طولانی شبیه برگ تمر هندی طریق اخذ آن آنست که تنه درخت را بجابجا زخم میزنند از آن رطوبتی برمی آید منجمد میگردد و میگیرند و بهترین آن آنست که خود بخود از درخت برآید صمغ دیگر آن دو نوع میباشد یکی سفید رنگ آنرا و پکهر کته نامند و این اکثر در ادویه مستعمل و دوم سرخ رنگ این ماشیر ماکول با برگ تنبول و این را نیز صاف مینمایند زیرا که بیشتر آمیخته بخاک و ریگ میباشد و آنرا حبوب با اقراص ساخته خالص یا با اندک مشک و عنبر و طیاشیر و ادویه بارده بافلاج مشک و عنبر هندی برای خوشبوئی دهن تناول مینمایند و این را اکثر عربی بجفای و گردی هندی بیدمجن باهی نامند و آنرا صمغی نیز می باشد سرخ رنگ اند کی طبیعت آن در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و مجفف و عالی و رافع سوزش آن جهت استحکام لثه و قروح و قلاع دهان و مضمضه با نیز و درد و طلای آن مجفف جراحات حاره خصوصا جراحات حادث از نوره و آب دریای شور مطبوخ آن تا قل گرم شکم جهت یرقان جذام و فساد خون و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعاء و مجاری بول و حرقت آن و برص و شبهای حاره و دامیل و اشبور و شیر و طلاء مفید اکثار آن مولد سنگ گرده و مثانه و مضعف باه مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن بجهت حبس البول و اسهال رقیق و بیضا و چوب درخت آن بجهت اسهال و حبس البول و امراض گرده شیرا موثر است کاذی بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است و گفته اند لغت هندیست و بعربی آنرا کدر نامند و نیز بهندی کیوڑه و نوع کوچک آنرا کیتکی گویند ماهیت آن نباتیست کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن و هند و کهن و بنگاله و زیربادات و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل کوتاه تر از آن و برگنده و غیره موزون و ساق و شاخهای آن پر گره و خامه در رو پیچیده و بروی زمین

برگهای باریک بلندتر از برگ نخل نارجیل بلندتر و عریض‌تر و نرم‌تر و اطراف آن بیشتر خار دار باشند و میانهای برگ و بالای آن مانند خار دراز سهم و زرد بر بادات از برگ آن مانند آنکه از برگ نخل معروف‌تر چاره‌ها از ذخیره میبافند نرم‌تر و بهتر میباشد و گل آن که طلع نامند شبیه باریک برگ یعنی خندروس با برگهای تو بتو و اطراف برگها نیز خار دار و رنگ آن سفید مایل بزردی و خوشبو خصوص گلهای درونی که سفیدتر و لطیف‌تر و خوشبوتر است و در وسط آن خوشه مانند خوشه کفرا و لیسار نرم و تر از آن پرگره و در آن گره‌ها جرم و خوشه آن نیز بسیار خوشبو و گل نوع کوچک آن که کیتکی نامند کوچکتر و خوشبوتر و لطیف‌تر از کبیر و در اسفنبله گل میکنند و تا میزان میماند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای دیگر و آن عرق خوشبو فی الجمله شبیه به مشک میباشد و در اول دماغ تند تر و اندک با حدت خصوص که بر آن نیز بسیار خوشبو لذیذ نمی‌باشد و چون چندان ندارد و با براده صندل و یا با عطر صندل ضم می‌نمایند که برگ آن را با براده صندل عرق میکشند و عطر آنرا از روی عرق بعد سرد شدن میگیرند و باز آن عطر را بمقابله مشهر به میبرند و بر آن عرق گل تازه میکشند و عطر آنرا از روی عرقها بر میدارند و همچنین هر چند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر میگردد و با آنکه او با عطر صندل را در مقابله میبرند و بر آن عرق گل کاذی میکشند و عطر آنرا بر میدارند و بدستور تکرار عمل مینمایند و شراب برگ گل آن که در آب جوش میدهند و ما بعد در آب آنرا با قند بقوام می‌آورند نیز خوشبو می‌باشد و شراب بیخ و تنه تازه آن با خشک نکوفته در آب خیسانیده آنرا با شکر تند بقوام می‌آورند و آنرا شربت میباشد شبیه با تناس در شکل و نیز ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشبی غیر ماکول و این بیشتر در کنار های دریا و لب سواحل کم میشود طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل مایل بحرارت و یبوست دانسته اند افعال و خواص آن مفرح و مقوی دماغ و دل و حواس و اعضا و رافع خفقان و غشیان و شرب آن جهت رفع صدع و شرب آن جهت تسکین سده‌های صعب جذام را نیز نافع گفته اند و عرق و شربت آن جهت رفع کوره بهترین دوا است و اهل هند را اعتقاد آنست که سم ابن ثهمر کد ابلم بیرحا کرده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آنرا و با هم در را با هم بیاشامند ابلم بر ادر اگر یبرآورد چند قران تا هشت نه دانم و شاید این مبالغه باشد ولیکن این مخفف عوارض آنست خصوصا با عرق نیلوفر جهت تسکین شود و سوده شوند و در ایام طعون و آبله نیز مجرب است و در آن جهت امراض مذکوره و دهن آن مقوی حواس و مفرح و مصری در آن مانع اعیاد و رافع خفقان و مسکن گفته اعضا و شحم و شوی آن دو تک و شراب آنرا احمال از آنکه چوب شکسته و روغن کنجد اندازند و نا چهل روز در آفتاب گذارند و بعد اگر روغن شود آنرا تبدیل نمایند ما نند روغن گل و یا بوته اقوی میگردد و بعد دیگر دو آن در گوش اطفال مسکن درد آن و التیام دهنده قروح و مجفف رطوبات و مخرج ازان و در قروح باحتفه تر و خشکی آن و در ورم‌های کهنه و مختلف آنجا التیام میرساند و مجرب است و آن مقوی دل و جگر و دل آن صندل سرخ و بو آن بیخ بقم گفته اند و در بعضی شراب آن با تجای عرق و عطر آن در قرابادین کبیر ذکر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درخت گرم سیرا است از درخت کسیر است و آنرا کل کیتکی نامند بوی بسیار خوش دارد تا بحدیکه جامه که بوی آن بگیرد و تا بید گردد و کاشف از آن زائل گردد و الله اعلم شاید و در آنسیپید بیده باشد کاشم بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربیست و گفته اند لغت فارسی است و بیونانی فنالیون و یقسابیقون سانی و لیقسطیقون و بسریانی بیلی فیلتا و برومی کلاوین گفته اند انجدان رومی است و تخم آنرا بفارسی گل پر نامند و گفته اند بزعم بعضی متاخرین نوع آن سیسالیوس است که یونانی طرابین نامند ماهیت آن نباتی است زرد رنگ شبیه بانجدان و این بیطار و اخذای گفته اند کاشم رومی نباتیست نقشی کوچک ساق آن باریک شبیه بساق شبت و پرگره و برگ آن مانند اکلیل الملک نرم‌تر از آن و خوشبو و برگهای اعلای ساق آن و برگها از برگهای زیرین و آخر ساق آن چتر دارد و تخم آن سیاه مصمت اندک طولانی از دریانه بالیده تر و تندطعم و با عطریت و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست و خوشبوترین و تندترین بیخ آن هم آن تازه تند طعم و خوشبوی آنست و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سده جگر و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضا و صدر جهت شیر بارد و طب بلغمی ضیق النفس از اخلاط اغذیه و لطیف مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و مخرج آن

مخرج آن رافع ولطیف معده و اوجاع بارده رطبه و تراقی وادرار هر دو کیفیة استسقا محلل خون منجمد در مثانه و مدر بول و حیض و مخرج جنین و مغص

بر حبل السموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده امراض نفقت لمفاصل طلاء آ نحیت فالج داوجاع ظهر و عرق النسا و سائر امراض بارده

رطبه مقدار شربت آن یکدرم و در استسقا دو درم با آب گرم و اهل روم بجای فلفل داخل اجلمعه میکنند و بسیار ملطف لحوم ست خصوصاً لحوم طیور آبی و

لیکن باید که مرق لحم آنرا گرم گرم بیاشامند که بخار آن باعث صداع دماغ حارست بلکه بعد از آن که بخار از آن زائل شده باشد بخورند و بعض مصلح آن

نیسانیدن در سرکه و یا آشامیدن سرکه بالای آن مضر محرورین صداع مجبر دائم بلکه شربت الزوال مصلح آن بوئیدن کافور یا گلاب مقدر غیابه مصلح

آن رازیانه و تخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن آن ربع وزن آن زیره سفید و بوزن آن تخم کرفس جبلی و تخم زردک بری نیز گفته اند کافور بفتح کاف

والف و ضم فاء و سکون راء و در امهمله ماهیت آن صمغ درختی ست که در زیر باد و در جزیره مسمی به یا جبین بهم میرسد و آن درختی عظیم میباشد و

چوب آن سفید رنگ خوشبو گویند در گرمی هوا اکثر پلنگها در آنجا در درخت آن میباشند آنکه از آن درخت و جبین قطع نمایند مسمی به الکافور و

الکافور است و در نهایت تندی رائحه و غلیظ و مایل بسرخی و کافور اقسام میباشد یکی ریاحی یکی سر قیصوری یامه قنباد فنجانیه دیباجه و ...

الف وکسر حاء مهمله و ... ست و در وجه تسمیه آن گفته اند بسبب تصاعد آن بارباح ست از کمال لطافتی که دارد و بعضی گفته اند که ریاح نام پادشاهی

که اول آنرا یافته بود و یا در عصر او یافته اند و بنام او اشتهار یافته و این را بهندی بهیم سینی نامند و آن چون شبیه بمصطکی میباشد که خود بخود از باطن آن

درخت جوش نموده بظاهر بروز میکند مانند صموغ دیگر و این اعلی همه اقسام ست و چون گرمی بدان رسد یا در آفتاب گذارند نرم و گداخته میگردد

قلیل الوجود تر از سائر اقسام و بعضی گفته اند که بعضی مواضع آن درخت آنرا مجرا شتند و مانع میرسند یا بتی که بر می آید و منجمد میگردد و کافور بعضی گفته

که شبی ست که بر درخت کافوری نشیند و منعقد میگردد یا شد تنکبین شیرخشت و رنگ اینها سفید بنایی میباشد قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب به

قیصور ست و آن نیز شبیه بصمغ و سفید بسیار صاف و صاف شفاف میباشد از جوف درخت آن بیرون می آورند شیخ الرئیس قسم دوم را در

قانون گفته اما خلاصه را نیاه کسی از سوختن هیچ جهت جدا در بیا اختلف فی حال شیء من اثر الکافور اگر چه نیز از بعضی شنیده که بسالی

پنهند تحقیق صحیح از چوب کافور از چین در دو بود نه در بند هوگلی که بندر بنگاله است و آنرا بر برید ند و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمد و

در تجاویف آن نمایان خورده قسمت نمودند این نیز اصلی و خالص ست و کمیاب گفته اند در سالی که صواعق و زلزال و رعد بسیار باشند زیاده

بعمل می آید و در سالیکه کمتر و نهایت در سال دو سه من طی و با تبرزی حاصل میگردد و آنچه در تحقیق پیوست در اکثر بلاد چین جزائر زیر باد و

بعض بلاد فرنگ نیز بهم میرسد و بهترین همه آنست که در جزیره مسمی بسر بیوک دالی قریب بخط استوا الطول که صدی در جه آنجا بهم میرسد بهم از جوف چوب درختان

برمی آورند و هم از تنه درخت آن بطریق ترشح مانند صموغ و مصطکی بر می آید و اخذ میکنند و هم از طبخ نمودن ریشهای درخت آن بعمل می آورند و بهترین همه

اول و بعد از آن قسم دوم و بعد از آن قسم سوم و درخت آن بسیار بلند یا شد درخت و بو دار میباشد و سفید رنگ کم شاخ و برگ آن شبیه ببرگ مولسری

و از برگ و پوست و چوب همه اجزای بوی کافور می آید و اهل چین جزائر بلاد دیگر که در آنجا کافور بهم میرسد بسبب خوبی کافور این جزیره از این

جزیره می برند و نیز شنیده شد از شخصی که سخن او بکمال وثوق بود که جوف چوب درخت دارچینی نیز قدری کافور بعمل می آید و طبخ ریشهای درخت آن

قسم سوم گفته اند که از زیره های چوب درخت از جوشانیدن بعمل می آورند و این نیز رنگ تا صاف میباشد و مشهور بکافور مولی است و اقسام دیگر میباشد

همه محصول مصنوع بعضی مصعد و بعضی غیر مصعد مصعد آن سفید لطیف شفاف و قطعها بزرگتر و مصنوع ابیض تر از سید و صنه که بندریست از بنادر

چین و صند و قطعها بزرگ چوبی سرکرده می آورند و بوزن منها من سند دیگر از آن بها میفروشند و این اندک تر گرانست و گفته اند مصنوع آن اکثر از

تریح درخت مو زو چوب درخت کافور با چند دوائی دیگر بترتیب میدهند و نیز شنیده شد که از موم سفید کافوری و روغن درخت گل یاسمین سفید نیز

و بهم حل کرده و سنگ خام را وده و رنگ نیکو و رنگ صحیح نموده بر آن میپاشند و در تابدن باندک کافور اصلی صلابه مینمایند تا خشک گردد در زیره زیره نمود و گاه تر میکنند

بسازند و چون خواهند کافور چوب را سفید نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند گرم گرم در کارسهٔ شیشه ریزند و قطعهای بزرگتر کافور و اوراق اندازند
و یا انگشت ملایمت بمالند تا نرم آورند و بر غربال موی بهن کنند تا خشک گردد و زیر پای آنرا در پارچه نازک پاکیزه کرده درمیان آن شیر بسیار
بملایمت بمالند تا چرک آن زائل گردد پس بر آورده آنرا بهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص از غیر خالص بچند طور است یکی بنحویکه ذکر یافت
دوم آنکه در سنجیدن آن بچشم گذارند مستعمل یابند اگر باشد پس مستعمل گشته خالص است و الا مغشوش سوم آنکه قطعه شیشه را بر آتش گدازند و کافور بر آن
اگر تمام آن بگداخت مرتفع گشت و باقی نماند چیزی خالص است و الا مغشوش چهارم آنکه در پارچه نان گرمی گدازند اگر عرق گردد در تر شده
خالص است و الا فلا پنجم آنکه اندکی از آن را بر شقیقه مالند اگر خشکی و سردی بسیاری در چشم ظاهر گشته و آب از چشم بر آید خالص است و الا فلا ششم
آنکه رایحه کافور اصلی شبیه برایحه پوست ترنج و لیمو است با او خاصیکه دارد بخلاف مغشوش فی الحقیقت فرق مشکل است مگر آنکه شخصی با حدت
ذهن حدت صاحب تکرر بسیار دیده باشد تا فرق تواند گذاشت و چون کافور زود هوا میگردد بخصوص در ایام گرما دیلا و حاره طریق
حفظ آن آنست که در ظرف شیشه ضخیم سر تنگ یا چند دانه چوده تخم و یا فلفل بر نهند و سر آنرا خوب محکم بندند و موم گرفته نگاه دارند و هرگاه احتیاج که بر
باز نمودن آنرا بدستور محکم نمایند و خواهند که کافور را استعمال نمایند در معاجین مفرحات و حبوب غیرها باید که کافور را تنهائی و یا بادز بیات با ادویه
مناسبه بالیه باره ها از ادویه آن ترکیب بالی از نجیق بملایمت که گرم نگردد و بسایند و بکار برند طبیعت آن سرد و خشک در آخر سوم و با قوی
مختلفه ناریه حاره محلله که مرارت آن دلیل آنست و قوت ارضیه بارده یا بسه که دلیل مرارت قبض است و قوت هوائیه لطیفه معتدله که حدت رایحه
عطریت آن دال بر آنست و اهل هند بالعکس آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک دانسته اند افعال و خواص آن بعضها الرعاف الصداع الفاه
والنفس مفرح و مقوی دماغ و قلب و حمی دق و ساير حمیات حاده و ذات الجنب تجربه و سل و اسهال حاره و دماله صفراوی و دفع تشنگی التهاب
جگر و گرده و حرقة البول بهت شربا و طلاء و سعوطا و طلا دادن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی مسکن صداع حاره تقویت حواس و اعضای
دماغی بدستور با روغن گل و خل بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصا در حمیات حاره حاده و برای قوت دماغی
خصوصا با آب برگ گشنیز تازه و یا برگ آس یا برگ لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب و سعوطا یکدو جو آن با آب برگ گشنیز تازه یا سرکه و یا عصیر
لیمو و با آب برگ آس و یا بادروج جهت رعاف و یا برگ کاهو جهت بیخوابی محرورین تسکین حرارت دماغ با روغن گل و ورام حاره و اکتحال
آن جهت رمد حار با آب گشنیز و سرمه سائیده باعث بینائی و اندمال آنست در چشم و اگر برآورده باشد باعث زوال آن بدستور با آب جلر دن
تازه اما باید که جلر دن آب شیرین باشد و قطور آن با روغن گل و بینی جهت سوء المزاج سار و ساده سرچشم و علامت سوء المزاج سارع آنست
که بار تفاع و زیادتی آفتاب زیاده و شدید شود و با انحطاط و نقصان آن خفیف و کم و قطور محلول آن با آب گشنیز تازه در گوش جهت درد گوش
حاره قطع رعاف دماغی و سنون و غرغره آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع دهان و گذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع
زیادتی آن خوردن آن با مشک عنبر معدل برودت آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی مسهد حار المزاج و مضعف السموم تریاق سموم حاره و عقرب
جرار و در بیع مثقال آن زیاده با آب سیب ترش جهت تردن السفل با آب انار و شیره خرفه و برف الهی جهت حمی دق و ساير حمیات حاره حاد
تام جهت خارطیه و اسطلقا مفرح و در اوائل حبه در الحر جهت آنکه در اوائل باعث تغلیظ مواد و در اواخر موجب تحلل آنها است الجروح داخل القروح در ود
جهت قروح خبیثه ساعیه با ادویه مناسبه جهت زخمهای و جراحات تازه و قطع خون تسکین و آن مجرب لضمار مضر محرورین و صاحبان مزاج
ضعیف و مصداع و مضعف معده آلات غذا زیاده حتی اکثار بوئیدن آن منجر بی دمیر و گرده و مثانه و گفته اند ضرر آن بیار و زنبیب و قطع
آنست بلکه بحرارت محلله و ماح آن منیر در امر ضعف باه از افیون بد تر است جهت آنکه ضرر افیون بعد از افاقه از تخدیر آن زائل گردد و تعطیل در
آلات تناسل نمود و بنا بر بخلاف کافور و مورث بیخوابی خصوصا بسیار بوئیدن آن باعث سفیدی مو پیری و قطع اشتها و اهل و تولید سنگ گرده

٥١٧

سنگ گرده و مثانه مصلح آن خمیر و مشک جندبادستر و ادویه حاره و عطره و گلقند و روغن سوسن و گل خیری و بنفشه و نرگس و امثال آنها و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه نوشته که آنرا خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اگر مقدار معتدل از آن بیاشامند و بسیار است که اعانت میکند بر تعدیل از حرجه حاره و حفظ رائحه آن معنی خاصیت آنست و در افراحیه باید که تعدیل کرده شود ببرودت مثل ابریشم و غیره و تعدیل بروغن خیری و بنفشه مقدار شربت آن تا یکدانگ و دو مثقال آن قاتل است بدل آن دو وزن آن طباشیر و یکوزن آن صندل سفید و گفته اند اگر زن آنرا بفرج خود طلا نماید مرد بر آن قادر نگردد و حکایت این یا سمیر جوت گفته مردی از اصحاب من مقدار یکمثقال کافور در یک از بخور د باه او منقطع گردید و در روز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت جماع او و در روز سوم نیز همان مقدار بخورد رفا شد معده او بحدیکه غذا در معده او منهضم نمیافت و اهل هند هند آنرا مقوی باه میدانند و لهذا در باه داخل مینمایند و جوارش حب سبح عروق و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت کاکر اسینگی بفتح کاف و الف و فتح را مهمله و الف و کسر سین و سکون یا مثناة تحتانیه و نون و کاف و یا ماهیت آن دوائیست هندی شبیه بغلاف شاخ بزی کوچک و مجوف و رنگ آن سرخ تیره و طعم آن اندک تلخ و باحدت و عفوصت و از شکوفه درختی است شبیه بخت بدرمو طبیعت آن در اول گرم و در آخر سوم و خشک افعال و خواص آن بجهة سرفه و ضیق النفس غایة النفع و خصوصاً اطفال و جهة فواق و قی و اسهال الدم مجرب دانسته اند و جهة منع تشنگی و فساد بلغم و تپ نیز و مشتهی طعام است و ضماد آن رافع بهق است کاکنج بفتح کاف و الف و نون و جیم و بکاف دوم نیز آمده معرب کاکنه فارسی است و نزد عامه اهل فارس حب بروسک و در اصفهان دلبیزای گویند و بتنکابنی بیسرانی و بحری عرجا و بروی اسقید و لیون و بعربی حب الملوک و جوز المراج و حب اللهو و بهندی رامپوتکه و بلاطینی یلیلیه کایم نامند ماهیت آن از انواع عنب الثعلب و چهار افراد و گرآن معروف بودن با سم خاص است و آن نباتی است شبیه بنبات عنب الثعلب و برگ آن از آن عریضتر و شاخهای آن چون بلند شود میل بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه بمثانه و آن غلاف در ابتدا سبز شبیه بانار و بعد رسیدن سرخ و در وسط آن دانه مانند پسته یا فندق کوچکی نیز بعد رسیدن سرخ میگردد و در پوست هم آن بر دو صنف میباشد جبلی و بستانی و جبلی آنرا برگ مانند برگ سیب و مرغب غبار آلوده و سیاه و ساق آن با رطوبت چسپنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانه آن زرد مائل بسرخی و در غلاف زرد و منبت آن سنگلاخ باد آنرا کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم و در تحدید قوی تر از خشخاش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و قول تو هر دو دانه آنست که سرخ رسیده و بالیده تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی جبلی گفته اند و جمع میان هر دو قول آنکه جائیکه تجربه بسیار فیه شده جبلی بهتر است و در مواضع دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم و عصاره آن نیز افعال و خواص بستانی آن الاولی قطور عصاره آن جهت قروح عرمن گوش و ضماد الصدر و العنق و الحلق و النفس جهت ربو و لهشا و عسر النفس و اخراج سنگ از باه و ارد و اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و در ابطال و دفع امراض گرده و مثانه و قروح آن و مصلح حال جگر و مداومت هر روز مقدار یکمثقال از آن عصاره آنجهت یرقان مجرب طبع نمودن زن هفت عدد دانه آنرا العیاد بالله از حیض مانع حمل مجرب یافته اند و پلش گفته که بیخ جو از خشک آن با جزو دیگر از شیخ اسبی بسایند و بخورند کرم معده و حب القرع را دفع و اخراج نماید الا ورام و لقروح طلاء عصاره آن محلل صلابات و اورام و قروح و سرمنه گوش و حافظ قروح از فساد و مجدد مضر مصلح آن گلقند مقدار شربت از پوست و دانه آن تا سه درم بدل آن عنب الثعلب جبلی آن نیز در بول نیم مثقال آن منوم و زیاده از یکمثقال موجب اختلاط عقل و جنون است و جوارش و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت کالاکوت بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون واو و تا لغت هندیست یعنی سیاه گل ماهیت آن نیز چیزیست که گل آن مائل بسیاهی و بیخ آن سیاه و بیخ سفید آنرا مرده میگویند و سیاه را اعلی آن و بیخ آن بهتر از انواع سفید است و سه سال سالم میماند ولی منفعت آن در بیماری است افعال و خواص آن شبیه سنگیاست کثوستم ان بفتح و کسر ستاهیش و سکون حرف اول با مع الالف و ذکر یافت و گل آن نیز در کمال شهرت است کالی اری بفتح کاف و الف و کسر لام و یا و شناه تحتانیه و کسر زا معجمه و سکون یا و کسر را مهمله و بالف هندیست و نام آن صحرا اسبرغ است ماهیت آن تخم نباتیست هندی نبات

آن بقدر دو وجب و برگ آن مانند طولانی مشرف و گل آن برنگ گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه بتخم آن در شکل و غلاف و از آن بلندتر و رنگ آن سیاه بسیار تلخ و مستعمل و تخم آن طبیعت آن گرم و خشک در آخر سوم افعال و خواص آن آشامیدن آن بجهت دفع مواد بلغمیه و اخراج اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع و ضماد آن بجهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام صلبه تنهائی و یا با دویه مناسبه نافع و بدستور ضماد برگ و شاخ درخت آن بسبب کمال حدت خالی نبودن از سمیت اطبا در معالجه اشخاص انسانی از داخل کم مستعمل دارند بلکه بیطار در معالجه دواب است **کافج** بفتح کاف و الف و فتح میم و خاء معجمه معرب کامه فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی گفته اند بفارسی جواب باصفهانی کومه گویند ماهیت آن نوع صحنع و نان خورشی است که از پودینه و انجدان و فوج که خمیر کوامخ مریست میسازند و در قرابادین نسخه آن و نسوج ذکر یافت بهترین آن معتدل بحرافت کثیر الابار است طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مشتهی و مخدر کننده غذاست بزودی الا آنکه ردی الکیموس معطش و مفسد معده و مصر طحال است و اکثار آن باعث تبهای عفنی او در امتلا و مضر سینه و سرفه نیست و تخفیف این کثرت آزری است و سزاوار آنست که بسیار بنا شد **کانجی** بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم و یا ماهیت آن اسم سرکه هندیست که از حبوب ماکوله میسازند بهترین همه مصنوع از برنج است و آنرا سرکه هندی صنعت آن آنست که هر یک از حبوب که میخواهند پخته صافی نموده باندری نمک در شیشه و یا در برتهای چینی و یا سفالی لعابدار کرده سر آنرا بسته چهل روز یا زیاده در آفتاب و یا پشت اجاق میگذارند تا برسید و خوب ترش گردد پس صاف نموده بکار میبرند **طبیعت** آن مطلقا سرد و تر باشد که بعضی **افعال و خواص** آن جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت و حدت و خون و صفرا و عطش و مضر معده و صاحبان امزجه بارده مصلح آن گلقند آفتابی و یا در عرق و عسل است و گویند صبر آنرا کوبیده در آن داخل کرده بیاشامند و آنچه از گندم و جو سازند مفرح قلب و مقوی و رافع مستی و رانع مقوی موی سر با و طلاء لیکن اکثار خوردن آن مضر **کاک** ماجهی در بنگاله عنب الثعلب را گویند و کشتی بهم نامند

فصل الکاف مع الباء الموحدة

کباب بفتح کاف و باء موحده و الف و باء موحده لغت عربیست ماهیت آن گوشت بریان کرده بآتش است و اقسام میباشد و بهترین همه کباب گوشت حلوان حلق فربه است که قطعها آن کوچک ساخته چنین گوشت ماهی لطیف که با فلفل و مهمه حبید متساوی بریان نموده نمک و فلفل و غیرها بقدر لائق و روغن زیر بریان ده با آنچه مهیج اعتدال مشوی یافته باشد بهتر است از آنچه در روغن بریان نموده با تو آنطعهای گوشت را در سیخ و یا کوبیده مانند نشانی کباب که طباخ نامند و یا غیر آن و کباب گوشت آهو و گورخر و طیور و امثال اینها بسیار لذیذ میباشد ولیکن بسیار گرم و خشک است و بدترین آن آنست که از گوشت سیر و غدد و نمک بسیار بر آن زده و یا بر انگشت زغال چوب فلاد انجیر و خرنوب در توم و امثال اینها از هیزمهای ردی بریان نموده باشد و آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد **طبیعت** آن گرم و خشک بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد و در شدت و ضعف **افعال و خواص** آن بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد خون متین و مقوی اعضا و فربهی بدن و گرده و محرک اشتها و باه و موافق معده مرطوبین کسانیکه فصد و یا حجامت کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و با ادویه حاره جالب اسهال رطوبی و در محرور المزاج مورث صداع مصلح آن سکنجبین و اطریفل و خوردن آب بسیار بعد از آن بغایت مضر خصوص کباب ماهی که گویا آنرا زنده و در آتش دوده گرد انیده است **کبابه** بفتح کاف و باء و الف و فتح باء موحده و دوم با د لغت عربیست و بعربی حب العروس و بیونانی بیلیون و برومی قرنفلیون و بهندی کباب چینی نامند ماهیت آن ثمر درختی است که از ملک چین و نواح آن و روم می آورند و دو صنف میباشد صغیر و کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجمله شبیه بحب البلسان است و مائل بتیرگی و سیاهی و مغز آن سفیده خوشبو و تند طعم و درخت آن شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را فلنجه و افلنجه نیز نامند و در حرف الالف مع القاف ذکر یافت و از مطلق آن مراد صنف کبار است و بهترین آن تازه خوشبوی تند طعم آنست که از چین آورند و بعد از آن رومی و این بهتر از هندیست زیرا که هندی تلخ میباشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی گفته اند ثمر آن سرخ آتش بری است و اصلی ندارد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند و بعضی گفته اند که با قوت حاره با قوت بارده نیز دارد **افعال و خواص** آن بغایت ملطف و مفتح اعضاء الراس و الصدر رافع دردسر ...

و خاییدن آن خوشبو کننده دهان و مقوی لثه و رافع قلاع عفن آن و صاف کننده آواز و رافع خفقان و عصار الغذا و ضیق نفس مقوی معده و احشا و عصار
باطنی و رافع اسهال و مفتح سدد و کبد و احشا و ادرده و محلل ریاح و دافع امراض کبد و طحال و مدر بول و منقی قروح مجاری آن از رمل و سنگریزه
باورار و منفعت آنها و حابس سلسل البول و بول در فراش و آشامیدن دو دانگ آن با سکنجبین جهت شری ابیض نافع الاورام و الجروح و القروح
ضماد آن با پیه حیوانات محلل اورام و رافع قروح و جروح و شری بلغمی الزینة طلاء آن با غالیه با خوشبو کننده رائحه بدن و مقوی آن و طلاء آن با بیضه مرغ
بر قضیب بغایت ملذ جماع مضر مثانه مصلح آن مصطکی و گویند مصدع مصلح آن صندل و گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن اجنبی و قاقلهٔ
چون بکوبند و یک مثقال آنرا نرم سوده بر یک پیاله ماست تازه بسته که بسیار ترش نباشد بپاشند و سر آنرا بپارچه عفیفی محکم بسته اگر موسم گرما باشد شب
تحت السما بگذارند و صبح بخورند و بیاشامند تا سه روز پنجم روز بدستور جهت قروح مجاری بول موثر است **کبابه** و هم الفقاقه فاعزه است در
حرف الفا ذکر یافت **کباث** بفتح کاف و با و الف و ثا مثلثه لغت عربیست **ماهیت** آن ثمر رسیده سیاه شده اراک است بهتر آن بزرگ
رسیده آنست که تخم آن کوچک باشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن چون بخورند آنرا نرم سوده با موز آن نیم رسیده
بخایند و بالای آن آب سرد و شیرین بیاشامند اسهال نماید مقوی معده است و جهت ادرار طمث و اکثر امراض نافع جهت آنکه جالی معده از اخلاط است
مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیه مثانه و تقویت معده و امساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن برگ کابلی و نصف آن افسنتین و ثلث آن قرنفل است
کبد بفتح کاف و کسر با و دال و بکسر کاف نیز و سکون با در سیوم آمده بفارسی جگر و بیونانی مردساه امر و بسیانی زیرکی و بهندی کلیجا
نامند و کبد مؤنث است و تذکیرش نیز آمده و جمع آن اکباد و کبود گفته‌اند کبد با کسر و سکون با مصدر است **ماهیت** آن عضویست از جمله اعضای رئیسه
بدن حیوان و مبدا قوت طبیعی و محل هضم کیموس و اخلاط است و بیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین آن کبد طیور است خصوصاً دجاج و اوز فربه
جوان که غذای آن با فواکه حلوه بفتحه شیرین باشد و بهترین مواشی جگر بزغاله و بچه گوسفند یکساله فربه و بدترین آنها جگر حیوانات بزرگ و جمیع آنها
وحشی است **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن غلیظ دیرهضم و خون مولد از آن بطئ السلوک در مجاری و سریع التعفن مگر آنکه با نمک و سرکه و ابکا
و ادویه و کره و بادرشتی خشک که بر آتش چیده بریان نموده باشند مصلح آن در محرورین سرکه و کشنیز و در مبرودین دو چاره مذکور و جوارش مناسب و چون مسرح
نموده بر آن نمک پاشند و صمغ عربی پاشیده بریان نموده باشند جهت قروح امعا و اسهال موثر لیشه و طلیه تو شه با ضماد معده مقوی باشد و جاجرم نماید از هضم آن تا
جگر بر محرکش مضر و بست و کبد حمار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع و بدستور جگر کیک خشک کرده کوبیده یک مثقال آنرا بخورند و همچنین جگر موش و جگر
خرگوش با سرکه جهت لسع هوام و جگر ذئب جهت درد جگر و فالج و اذیت جگر کلب کلب با سرکه جهت سنگ گزیده دیوانه و منع ترسیدن آن از آب کلاً و ضماد البید
المغز خوردن جگر بریان کرده آن جهت صرع و بخار آنرا گرفتن و آب مقطر از آن برا در جهن پریان کردن در چشم چکانیدن نیز رافع شب کوری است و کلیه روغن جگر
بز نعره را بر دندان کرم خورده گذارند درد آنرا ساکن گرداند و کسیکه الماس خورده باشد چون جگر آنرا تیار خیاط البسته ساعتی بعد از آن کند الماس بآن تبسته آویزه رشته
الماس ان چسپیده بر می آید کبد الابل چون مشرح نموده بر آن فلفل کوبیده پاشیده کباب کنند آب مقطر آنرا در چشم کشند شب کوری را
زائل کند و ابتدای نزول آب را مفید و بدستور چون خشک سوده در چشم کشند جهت هر دو علت مفید و تفصیل خواص جگرهای حیوانات در ذکر آن ترجیم یافت
و بیاید انشاالله تعالی **کبر** بفتح کاف و با و را مهمله لغت عربیست و یا معرب آن فارسی و یونانی انونطیس قپارس نیز و بسیانی قپار و بردمی تیپارس
بشیرازی کورکنا مند **ماهیت** آن ثمر نباتیست خاردار و پر شاخ و اکثر شاخهای آن منبسط بر زمین برگ آن اندک پهن گل آن در غلافی سبز
بمقدار زیتون کوچک دو انه بخودی بعد شگفتن گل آن سفید در وسط آن تارها شبیه بمو و ثمر آن که خیار کبر نامند از بلوط بزرگتر و بعد خیار کوچکی
و بعد بستن شگفته مغز آن سرخ رنگ تخم آن زرد با رطوبت و لزوجی و طعم آن اندک شیرین و با تلخی و نیز عفوصت و هر چند رسیده
تر باشد تلخی و عفوصت آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن سفید بزرگ طولانی و پوست آن ضخیم و از چوب وسط آن بعد خشک شدن

اکثر جدا گردد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصاً بیخ آن با قوت حرارت و اندک بلوحتی است و چون گل آن را بکوبند و با آب نمک شیرین بیخ ده کل

بنمایند و بیخ آن قوی تر از سائر اجزای آن اکثر مستعمل و منبت آن خرابها و سنگلاخها و زمین های خشن و آنچه قریب باب و زمینهای نمناک باشد نفع آن

تر و مفسد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و آنچه در بلاد حاره یابسه بهم رسد تا سوم **افعال و خواص** آن مفتح و جالی و ملطف و مقطع بلغم و سودا

و اخلاط لزجه اعضاء الرأس و العصب جهت امراض بارده دماغیه مانند فالج و استرخا و خدر و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع و بسبب تنقیه

و تجفیف که دارد و ضماد تازه آن جهت تسخین عضل و خائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ و مسکن درد دندان و بدستور خائیدن پوست

تازه آن و یا برگ آن مضغ با سرکه گرم کرده پوست آن با تخم آن را با جوشانیده باشند مسکن درد دندان مفتح سدد دماغی و منقی دماغ و قطور عصاره

آن در گوش کشنده کرم آن و شستن سر به طبیخ آن رافع حکه و اعضاء الصدر و با ادویه خوشبو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و غیره و عسل محلل بلغم سینه

و منضج آن و مسکن اوجاع صدر و ذات الجنب و درد آن جهت ربو و غرغره به طبیخ آن رافع بلغم از اعضای تنفس اعضا ما تحت الغذا و القعفص مقوی احشا و محلل ریاح و مفتح سدد

کبد و طحال و مسهل اخلاط خام و مدر و سودا و قاتل دیدان و معاو مدر بول و حیض و زیاده کننده قوت باه و خوردن نمک آن مثل نمک طعام معین بطن

و بهترین ادویه است از برای سپرز خصوص پرورده آن با عسل و سرکه و لیبا است که استفراغ مینمایند از طحال ماده غلیظه سودا و تریاق با سهال و ادرار و بعد از آن

صحت کامل میگردد و با فلفل و سداب جهت تفتیح سده کبد بارده و خوردن محلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز و آشامیدن آب برگ آن کشنده و مخرج اقسام کرم

معده و امعاء و ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصاً با سرکه و مدر بول و حیض جهت بواسیر دانه و یا و با عسل و قند شیرین ناکرده بیخ آن بخور آنچه

بواسیر نافع الاورام و البثور ضماد پوست تازه یا خشک آن یا برگ آن با ادویه مناسبه محلل خنازیر و اورام صلبه با سرکه رافع بهق و قوبا و بدستور برگ آن

با ادویه مناسبه کاسر قوت آن جهت خنازیر و دبه و اورام غلیظه آن و بر فعل کشنده از اعضا و جهت القروح و الجروح ضماد تازه آن جهت قروح خبیثه

و سحجه و مجفف آنها آلات المفاصل جهت عرق النسا و اوجاع ورک ستر با او متقلا با بعض آن السموم تریاق اکثر سموم است شرب و ضماد آن خصوص با شراب

و گل آن قبل از شگفتن در دوم گرم و خشک و ملطف و مفتح و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن قوی تر و در برگ آن ناصر و محلل آن و ...

سپرز و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصروع و محرورین بدستور محلل خنازیر آن خیار آن گرم و تر و تخم آن در دوم گرم ... آن بدون نقع تخم

آن تا یک نیم ملین و مفسد معده و ساق و برگ آن در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیف تر از گل و محلل خنازیر و اصلح خشم و عصاره آن کشنده

اقسام کرم معده و ضماد آن با زفت رافع قروح خبیثه و نقابت محلل خنازیر و سائر اورام بلغمیه و جمیع افعال ساق آن قوی تر از برگ آن

و غرغره به طبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ و مفتح سده دماغ و صدر مقدار شربت از آب آن تا هشت درم که با سرکه و عسل شکر نمود شود و از بیخ آن تا سه درم

و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر معده محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون و اسطوخودوس مضر گرده مصلح آن خولنجان و عسل و بهر یک از

اجزای آن بدل دیگری کاکنج کبر و محلل طحال و بهتر از کبر و مضر دماغ و معده مصلح آن غرغره با آب ... آشامیدن آنست کبریت بکاف و سکون باء

و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه لغت عربیست و تاء آخر آن بقول بعضی اصلی و بقول بعضی زائده و نعمادی گفته معرب

نبطی است عربی الاصل نیست و بیونانی تاریون و بسریانی کبریتا و بهندی تادن بفارسی گوگرد و بهند گندهک نامند ماهیت آن جسمی حجری

جوهر از صمغ متولد از بخار یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنی ممزوج گشته و بحرارت تمام طبخ یافته و در آن دهنیت و حرارت و لطافت و خفت بهم رسیده

باشد و لهذا بدرسیدن آتش بدان بزودی مشتعل میگردد و چهار صنف میباشد سرخ و زرد و مائل بسبزی و سفیدی مائل بکبودی و سرخ آن شفاف صافی

لامع سیاه و معدن حقیقی در شب بدرخشد مانند آتش و اطراف معدن خود را روشن میگرداند و معدن آن بسرحد از احوال فارس و جزائر عمان است

و نواب معتمد الملک سید علوی خان نوشته اند که دیدم من معدن آن را در جزیره از جزائر عمان که مانند معدن دیگر زمین را حفر نموده کبریت سرخ صافی

مثل زعفران و کبریت احمر صافی که معلم اول در کتاب نوشته که من ندیدم و جالینوس نوشته که کبریت را از زمین حفر نموده بیرون آورند و آن سرخ و زرد و سفید و سیاه میباشد

میباشد و زرد آن مایل بسرخی است و این را معصفکادیه و اصابعی نامند و سفید را کبریت فارسی گویند و مایل بکبود را کبریت سود گویند و از مطبوخ
آن با آب چشمهای گرم کبریتی و یا از خاک آن اکثر غبار مایل بسیاهی و محرق آن سیاه میباشد و بهترین اقسام آن احمر جبلی الحمرة است و بهترین آن صافی شفاف براق
که با آتش سفید بسوزد و بعضی گفته که بهترین اقسام کبریت زرد براق صافی آنست و جالینوس گفته که بهترین هر صنف صافی خالص آنست و قوت آن تا سی سال
باقی بماند و در کبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی گفته که معدن آن در مغرب است و بعضی گفته وادی النمل است و بعضی گفته اند که همه کبریت مصنوع است نه
معدنی و بعضی دهن نشقر مقطر دانسته اند و باصطلاح اهل صناعت کیمیای اکبر مصنوع و غایت سرخی را کبریت احمر نامند طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک
و گرمی آن زیاده از خشکی آن و بعضی تا چهارم دانسته و در غایت و نهایت افعال و خواص آن محلل و مسخن و ملطف و مجفف و جالی و جاذب
اعضاء الراس الصدر و اعضاء السموم آشامیدن آن با زرده تخم نیمبرشت و با زرده تخم مشوی نمود جهت زکام و نزله و سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم
از سینه و دفع یرقان سموم و آشامیدن آن تنهائی یا با آب یا با ادویه مناسبه رافع یرقان و در حقن و مقاومت سموم و دود در آن نیز رافع ضرر سموم
سمی است و طلا در آن با جبلی لغار جهت امراض بارده و با میوزن آن صمغ عربی یا ماست جهت سعفه و قروح سر و با جرب و طب مجرب و سعوط آنچه
سرع و سکته و تقیقه و بخور آن رافع صداع ما لبس زکام و نزله و در لقوه گری و سعوط جنین خصوصاً نوع سرخ آن و قطور آن با ادهان و با ادویه مناسبه رافع کری
و ثقل سامعه و طلاء آن با عسل و جلوان آب بهی جهت گزیدن هوام و با نطرون منیج جهت گزیدن عقرب و با سرکه جهت گزیدن رتیلا و نحل با طلی بهق و لیاهه
سعفه القروح الجروح والتیه و غیره را آشامیدن آن در نیمبرشت و با بیضه نیمبرشت جهت اقسام جرب و طب و خارشهای و طلاء آن با عاقرقرحا و عسل و
سرکه جهت جذام و بجهت سودا و تحلیل آثار و باسرکه بهق و با سرکه و نطرون جهت کلف و البطم جهت قلع آثار و بیاض ناخن و سایر آثار حادثه از
بدن و مکه و جرب و بهق و ناخن و شقوق جلد و داء الحیه و داء الثعلب و کلف و قروح رطبه و قمح تنها جهت قلع آثار ناخن با حنا و باد و با جند بیدستر
جهت تحلیل سلالات و با ادویه مناسبه جهت ... و زد سان برص قالع عرق و برص سفید کننده آن و بخور آن گزراننده هوام
و سفید کننده ... و مصلح آن کتیرا و شیر تازه و شیره مغز و بادام مصلح آن نفیسه و شکر مقدار شربت
آن زرد و دانگ تا مثقال ... رافع چرک آنها بعقل سفید کرده آن تنها جهت زنبخ و در دهن آن
جهت تجمیع ورود و بار در و جرب و حکه سعفه ورق و نهایت مجفف و قروح ... دجال و رفع رطوبات ... و تحلیل
طحال و ورد ... رفع گوشت ... آن مسخن و محرق اخلاط و مفرح جلد و چون ... از آن را ... بود و مقدار ... نک
شدید گداز ... چون ... سیم گدازند سیم را جذب کند و چون بر عرق سرخی گذارند تمام آنرا با ساقی بگردد و چون قطره از آن با آب
... جمیع امراض بلغمیه و سوداویه و نیات که باسهر آید و جمیات ... بلغم
و سوداوی عرق النسا و وجع مفاصل ... در بیان طریق تصفیه عرق آن قرابادین کبیر گفته ایم
لیفیکان و کلن ... سکون ... آن برگ نبات ... زبان ... ان
شبیه بگشنیز شامی ... طبیعت آن گرم و خشک ... اول ... حیشه تحقیق آنست که در سوم گرم و خشک افعال
و خواص آن ... استعمال ... اسهال اخراج دیدان حب القرع که کرم کدو ... با شکر ... شیر تازه و شیره می آشامند ...
و یا با ... و ادویه مناسبه دیگر و بعضی آنرا ... و بعضی ... دانسته اند و اصلی ندارد و آنچه تحقیق ... آن ...
... اسهال اخراج دیدان حب القرع و طریقه استعمال ... است که ... در آب ... هندی ...
خواهند ... و اگر ... آن ... نبات ... آنرا سائیده با ...
میخورند طبیعت آن ... گرم و خشک ... ذکر یافت ... لغت کاف و کسر ... و سکون یا و مثناة تحتانیه و فتح کاف

و بجیم معرب فارسی ست و آنرا کف الضبع و بیونانی بطراخیون و سالیتین اغرلون و باصفهانی بوشک و بترکی تاشوا و بهندی جل ...
نیز و بفرنگی زنکل نامند **ماهیت آن** اصناف بسیار است صنفی برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و از آن عریضتر و مائل بسفیدی با رطوبت لزجه و گل آن زرد و بنفش نیز
ساق نباتی باریک بقدر یک ذرع و بیخ آن سفید تلخ و متشعب مانند شعبهای خربق و منبت آن قریب بآبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول
و از آن بزرگتر و بسیار حریف و گل آن بنفش و آنرا سالیتین اغرلون نامند و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد طلائی و دیگر الراسبجه و
صنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم و گل آن سفید برنگ شیر **طبیعت اصناف آن** گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند **افعال**
و خواص آن حار حاد مقرح و جالی مقشر جلد و لذاع و محکک اعضاء الراس و سعوط بیخ خشک آن معطش و قوی تر از کندس و طلای آن از جهت
جهت ضربان اسنان مفید لهذا بجهت تفتیت آنها و نطول مطبوخ آن بجهت قطع جرب و بثور و ثالیل مسماریه قدر آن ریخته و ضماد تازه برگ و شاخ آن با
اندک زعفرانی موجب جراحت در اعضا و بار و ضماد جهت جرب لسان و حیوان و قطع برص و بیاض ناخن و اقسام ثالیل و الثعلب و لآن مجرح ...
در رفع احتباس حیض و ... آن کشنده و خون با فضل آن و گندم خمیر کنند و بر عضو گذارند نائب مناب داغ است و از داخل استعمال آن ...
بسبب کمال حدت آن چون کسی آنرا بخورد و اعراض از دیاد اعراض ... خورده است دستور مداوای آن **فصل الکاف مع التاء**
الفوقانیه کتان بفتح کاف و تاء مشدده و الف و نون لغت عربیست و بکسر کاف نیز آمده و بهندی السی و تیسی نیز نامند و تخم آنرا بعربی بزر کتان بفتح
زا معجمه و بکسر آن نیز گفته اند و بهندی السی کا بیج و تیسی نیز نامند **ماهیت آن** نباتیست بقدر یک ذرع ساق و برگ آن باریک و گل آن لاجوردی و غلاف آن ...
و پر از تخم و تخم آن کوچک و دهن طولانی و از پوست درخت آن مانند پنبه و پوست درخت قنب لباس مهیا سازند لبس آن بسیار نرم و خشک ...
آن سرد و خشک و گفته اند معتدل مائل ببرودت است **افعال و خواص آن** پوشیده لباس آن دافع حرارت و باعث تقلیل عرق و نشف آن
و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و از ملابس محروری فصل گرما است و پیش و ران از پنبه کمتر جمع میگردد و دیرتر میرسد بجهت آنکه بدن خوب ...
غیر مغسول آن مجفف خصوصاً در زمستان و بخور آن نبات آن و نیز مفتح سده دماغ و زکام و مصلح حال رحم و در سوخته آن مجفف و قاطع خون جراحات
و التیام دهنده آنها و بدستور بر کردن جوف زخمها بجزقه کتان شریف گفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد در زمستان جامه کتان نو پوشند و در
تابستان جامه کتان شسته اگر خواهند که لاغر نشود و بالعکس و گل آن مفرح و مقوی دل و تخم آن مائل بزردی و بسرخی و براق و دهن اندک
طولانی و بعضی مائل بسرخی و قسمی سیاه و نوعی سفید **طبیعت مجموع آن** در اول گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** محلل و جالی
و ملین طبع اعضاء الراس و العصب و الصدر و ضماد آن با آب سرد جهت صداع و رمی و قوبای باغی و قروح سر و با بزر قطونا بجهت ... در دو فصل
و عرق النسا و نقرس و قطور لعاب آن در چشم و با لیدن بر چشم دافع سرخی آن با عسل جهت سرفه بلغمی و سده رم آنجهت تنقیه سینه و نضج و تحلیل ورم جگر
و اعضاء باطنی و بریان نموده آن قابض و جهت نفث الدم و سرفه رطوبی بغایت مفید اعضاء الغذاء و النفس مداومت هر روز نیم مثقال آن بجهت درد
و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع و قرحه گرده و مثانه و چون یک تولیه تخم آنرا در آب جوش داده لعاب آن مع تخم بنوشند برای ریزاندن
سنگ گرده مجرب با عسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه و نیز بلیسین نسبته اند و حقنه بطبیخ آن جهت اخراج فضول و لذع امعا
رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن درد و آن مصلح حال رحم الاورام و الجروح و القروح و غیرها و ضماد آن بجهت ورم صلب و قروح سر و با انجیر جهت
کلف و با حرف بابلی و عسل جهت انشقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثالیل و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و لذع آنها و ذرور سوخته آن
جهت تجفیف جراحات و تسکین درد و لذع و بدستور پر نمودن جوف زخم بخرقه کتان **المضار** مظلم بصر **مصلح آن** کشنیز و **مضعف باه** **مصلح آن**
سکنجبین **بدل** اشتیان **مصلح آن** عسل **مقدار شربت آن** سه درم تا چهار درم **بدل آن** حلبه و روغن تخم آن گرم و نرم و حقنه آن با روغن گل جهت
رفع جراحت امعاء و طلاء آن جهت رفع فواد و قوبا و جراحات و تسکین درد آن و آشامیدن آن و جو شاندن آن جهت رفع ... قولنج

انسان و دواب و بمشمومیت بد بدان مضعف باصره و باه مصلح آن سکنجبین کتم بفتح کاف و تا و میم لغت عربیست بفارسی وسمه و بهندی نیل و بمازندران و
شکار بن سالحی نامند و بمعنی حنای شعال ماهیت آن برگ نباتیست بری و بستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برگ نیل است و برگ آن شبیه ببرگ مورد
و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن انبوه و ثمر آن بقدر فلفلی و بعد رسیدن سیاه میگردد و در جوف آن تخمی کوچک ریزه و بری جبلی آن در کنار رودها
ریگزار میروید و شاخهای آن انبوه تر و برگ آن عریض تر و دراز تر از برگ نیل و ساق نیل مجوف نبات آن شبیه بکتان و تحقیق آنست که برگ نیل ا
گفته اند و شرط است که برگ آنرا صبح چیده بیک آفتاب خشک نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ دارند که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شبنم بر خشک نداده در دیگر
با آفتاب خشک نمایند رنگ آن ضایع میگردد و ملا سدید کازرونی در شرح موجز و رسید و دات شعر نوشته که وسمه هندی جید تازه در تخضیب قوی تر از وسمه
کرمانی است و وسمه کرمانی تخضیب آن کمتر و لیکن رنگ آن دیر تر میماند و تخضیب آن مایل بسیاهی است برنگ موی طاوس بسیار ندارد طبیعت
آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن جلای و قابض و محلل خضاب الراس خضاب آن با آب نمک جهت صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوره
و بخور دهان آن جهت زکام و تقویت موی [illegible] و آشامیدن آب برگ آن و با آب طبیخ آن بغایت مقی جهت گزیدن سگ [illegible]
مفید و بهترین تدبیر ها است [illegible] گفته اند خضاب بوسمه از خضاب نیل است بنا بر قول آنکه غیر یکدیگر انگارند مضعف باه مصلح آن
قرنفل [illegible] آنکه آب آنرا با موم و روغن کنجد [illegible] ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی موی و منع ریختن آن و بواسیر و
امراض مقعده [illegible] بارده [illegible] نافع و تخم آن در رنگ و مقدار از غلاف [illegible] تخم تربد مایل بسیاهی و اکتحال آن بهترین ادویه است برای
منع نزول آب و تحلیل آن [illegible] در چشم [illegible] با آب خوب طبخ و عسل صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قائم مقام
مداد است و در تخضیب لحیه و غیر آن شرط است که اولا موی محاسن و سر و غیر آنرا پاک بشویند که چربی و کثافت مطلقا در آن نباشد پس الحنا
سائیده نمایند و بعد زمانی بشویند و خشک نمایند و خضاب بوسمه نمایند که رنگ نیکو میگردد کتیته بفتح کاف و دو تای مثناة فوقانیه و میان هر دو یای
موحده ساکنه و در آخر ها ماهیت آن نباتیست طول آن [illegible] و ساق آن باریک و صلب مانند ساق کتان و برگهای اسفل آن دراز
شبیه ببرگ کتان نرم و سبز مایل بسیاهی و مفروش بر روی زمین و بر نصف اعلی ساق آن تا سر گلهای ازرق سفید رنگ مانند گل زرد و رنگ [illegible] شبیه
بگل کتان و کوچکتر از آن و تخم آن مانند تخم شاهتره و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ طبیعت آن در آخر اول گرم و خشک افعال و خواص
آن آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و اوجاع ورک و مفاصل بارده و ضماد مطبوخ آن جهت دفع قوبا نافع و قسمی دیگر از آن میباشد که در اماکن [illegible]
[illegible] و شاخهای باریک از ساق آن رسته و [illegible] برگ و شیر دار و قسم اول قوی تر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول در دوم و از دوم [illegible]
[illegible] جهت قطع حمل مجرب دانسته اند کتیلة بضم کاف و فتح تا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها ماهیت آن نباتیست طول
آن [illegible] شبر [illegible] و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن صلب برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و از آن باریکتر و مایل بسفیدی و معروف بنبت آن
بلاد شام و بیت المقدس طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن چون اندکی از آن در خم شراب اندازند [illegible]
آمده باشد مانع فساد آن [illegible] اهل مصر این شراب را شراب الحشیشه نامند و در نهایت حرارت است و [illegible] فصل الکاف مع
الثاء المثلثة کثیرا بفتح کاف و کسر ثا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح را و الف لغت عربیست و بیونانی [illegible] و بفارسی [illegible] نامند
و مشهور کتیرا بتای مثناة فوقانیه بجای ثای مثلثه است ماهیت آن صمغ درختی است [illegible] خار دار و خارهای آن [illegible] منعقد گردد
شد سفید و سیاه میباشد بهترین آن سفید صافی املس براق خالص مایل [illegible] سیاه آن [illegible] طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل و در [illegible]
[illegible] و بعضی اول سرد و خشک دانسته اند و خشکی آن کمتر و بعضی گرم و تر [illegible] مرکب القوی افعال و خواص آن [illegible] و با تخفیف [illegible] و شکننده حدت ادویه
[illegible] اخلاط و [illegible] از امعاء [illegible] قوت مسهل [illegible]

والصدر اکتحال آن بالعسل و ادویه مناسبه جهت رمد و قرحه و بثور چشم و اکتحال ذرورات مسکن حدت آنها و بهتر از صمغ عربی و بجای آن مستعمل آشامیدن آن
با شیر الاغ و یا شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم و نزف الدم سینه و سایر اعضای باطنی جهت سرفه و خشونت ریه و حلق و قرحه ریه و گرفتگی آواز و چون
با عسل لیسیده شود و یا اقراص ساخته در دهان نگاه دارند و آب آنرا فرو برند جهت امراض سینه نافع اعضای الغذاء و النفس والسم آشامیدن آن با ادویه
مناسبه مقوی امعاء و مسکن لذع و قرحه آن و مسکن درد گرده و مثانه و مجاری بول و حرقت آن و مصلح ادویه حریفه گویند مسهل مره صفراء و بلغم لزج آب آشامیدن و
ورم آنکه در پنج خیسانیده و باقدری شاخ گوزن و تکه آنک شبیب یمانی داخل نموده باشند جهت وجع گرده و حرقت مثانه فی الفور نافع مداومت آشامیدن
آن با هر یک از مغز بادام مقشر و نشاسته و شکر بوراکی آن نهایت محسن بدن خصوصا که لعاب آن شیر بکیرد و آن اصل طبع یافته باشد و نشسته از اطریه
شمرده اند الزینه طلاء آن جهت کلف و نمش و تلیین جلد و دفع آن خشونت و انشقاق لب با سرکه جهت بهق و برص با بوره جهت شقوق و الجروح و القروح
ضماد آن با گوگرد جهت جرب و گاه با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمها و جاره دیاره و مقرر مسهل مصلح آن عسل مقدار شربت آن از یک درم تا پنج درم بدل آن
نیز بدو غوار آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو و بیخ آن تخت را چون بکوبند هنگامی که خشک باشد و با سرکه بر بهق بمالند زایل گرداند فصل الکاف مع
الجیم کچنار بفتح کاف و سکون جیم فارسی و فتح نون و الف و رای مهمله و لام بجای را نیز آمده و لغت هندیست ماهیت آن درختی است هندی
شاخهای آن متفرق و پریشان و برگ آن عریض و وسط آن هم از جانب پائین هم از جانب بالا شق یافته شبیه آن سیم ولائی و گل آن بعد
شگفتن خوش منظر و اندک خوشبو و دو نوع میباشد سفید و سرخ و ارغوانی مایل بنفش و غنچه برگهای گل آن بعد دو پائین بهم کاسه و بالای آن جدا
و بعضی در وسط آن پنج تار باریک بر سر هر تاری چیزی شبیه بدانه ریزه و در وسط آن تار باریک تر از آنها ... غنچه آنرا نیز خام
آنرا با دو پیاز پخته با روغن بریان کرده با گوشت و یا با گوشت پخته نیز خورند لذیذ و خوشبو و طعم آن با کفیست بعضی گفته اند آن سرد و در دوم افعال
آن قابض و مجفف مقوی معده و امعاء و حابس بطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و فساد خون و صفراوی ... و مطبوخ پوست درخت
آن با سماق بالسویه جهت نفث الدم و ضعف جراحات باطنی و ... خصوصا با اقاقیا و گلنار ... و غرغره ... خوردن غنچه
خام مطبوخ آن جهت سرفه و قطار رطب و حبس اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع فصل الکاف مع الراء المهملة کراث
بضم کاف و فتح را و الف و ثای مثلثه و بفتح کاف نیز آمده و لغت عربی است بفارسی گندنا و ... و هندی ... باصفهانی تره و ...
کومیسو و بیونانی فراسا و بسریانی ... عطار ... و ... ماهیت آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد میشود
بری و بستانی و جبلی میباشد آنچه برگ آن باریک شبیه برگ ... در تمام سال میماند و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی میروید و بر سر آن گل و تخم
آن سفید شبیه گل پیاز و تخم آن سیاه نیز شبیه تخم پیاز و این را کراث النبیل و کراث المائده نامند جهت آنکه با سایر بقول دیگر خام و پخته آنرا بخورند
و در موائد خوان حاضری طعام مانند بقول دیگر حاضر میسازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار بیرون میآید آن شبیه بصل کول و قبه آن مانند قبه او
آن کراث شامی و بیونانی فراسن با بالوطی و فراسن فالوطن نیز و بشیرازی تره پیاز نام و خام این غیر ماکول بلکه پخته آنرا با گوشت مطبوخ نیز و این دو صنف
میباشد صنفی صغیر الراس قیق العنق صنفی کبیر الراس صغیر العنق قصیر بستری و هندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول و بری آن لیسار شبیه بسوم
و آنرا کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و گفته اند فراسیون نبیست و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار کثیر الاستعمال است و
طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح ملطف و منقی اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس و اطلاء
برگ آن با سرکه بر بیش حابس عادت و خوردن آن منقی قصبه ریه و مفتح سده جگر و مقوی با نسیم و ... ملین طبع و ... قطع ... و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلیین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر ... باه و ... جهت امراض بارده رطبه سینه و اورام ... و با ماء الشعیر و مطبوخ آن ... و ... سده جگر و سپرز ...

در رفع قولنج و عصارهٔ برگ خشک کرده آن مسهل خون و خوردن و ضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه و بواسیر را دافع و حمول برگ کوبیده آن تنهائی
یا با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و دافع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل صلابات آن
و طلای مطبوخ آن جهت بواسیر و تقویت باه و قطور آب آن با شراب یا سرکه کهنه جهت درد گوش و سعوط آن با کندر و سرکه کهنه جهت قطع نزف الدم در عاف
و چون گندنا را دو بار بجوشانند و بفشارند و جرم آنرا در آب سرد بخیسانند یا اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه و رفع قولنج و غلظت آنها می گردد
و السموم ضماد آن جهت گزیدن هوام و افاعی و آشامیدن آن با ماء العسل جهت سموم الاورام و البثور و القروح ضماد آن با سماق جهت سعفه و ثالیل
و با نمک جهت قروح خبیثه و المضار اقسام آن زیاده بر این مضر و نفاخ و مولد بخار و محرق خون و مورث ظلمت بصر و فساد و لثه مضر حار المزاج و دیدن خوابهای
بد و مصلح آن کشنیز و کاسنی تازه و چون شبیر و کاهو و بجز آن و بابرگ آن با سرکه کند آب بپزند تندی آن زائل گردد و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن مفتح و محلل و جالی اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن دو مثقال آن با عسل و آب و تخم آن مورد رفع امراض بارده و قاطع
نفث الدم و نزف الدم و مفتح سدد و قلع جگر و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و با شراب محرک باه و ادرار بول و آن تنهائی یا با اجزای قالع
اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعاء و با حب الآس جهت زحیر و بخور آن مقعد بخور آن جهت بواسیر و بخور آن با موم و قطران جهت درد دندان و اخراج
کرم آن السموم و الزمینه ضماد عصارهٔ آن جهت لسع افعی و کلف و آثار جلد و در دهای بارد و چون بکوبند و در سرکه ریزند رفع ترشی آن نماید مضر گرده
و مثانه مصلح آن عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قوی تر از نبطی است و آشامیدن طبیخ آن بطریق اسفیدباج با روغن و بادام دافع جهت قولنج
نافع کراث بری شبیه بثوم است و بسیار تند طبیعت آن در آخر سوم و در اول آن خشک افعال و خواص آن مفتح و مقطع و جالی اعضاء و النفض
بغایت مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصارهٔ آن مسهل سوداء و مو شراب اسهال لهم و تخم آن از اجزای چند در زهر در رفع زحیر قرحه با شکر و تخم
بواسیر تریاق السموم جهت گزیدن هوام قوی الاثر از سایر اقسام و از اجزای تریاق فاروق و ضماد آن رافع بهق تا ثالیل مضر اعضاء و نوتی
از بری که در جبال بهم میرسد برگ آن بسیار باریک و با حدت میباشد افعال و خواص آن بسیار لطف جهت خوشبوی دهان و دیدن معده و اقوی
الاثر است کراث بفتح کاف و راء مهمله مخففه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست ماهیت آن در حقیقت کراث ماننی گندنا و بیلک و شاه خاتم و ...
آن بلاد حجاز و از اعشبه القصباع مانند افعال و خواص آن شیر اندا خل اطعمه نمودن رافع... دانسته اند کلع بضم کاف و فتح لام و الف و عین
مهمله لغت عربیست جمع آن کوارع بفارسی پارچه مانند بهترین آن پاچه بز و گوسفند جوان فربه است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن مولد
کیموس لزج غیر غلیظ است لیکن محمود قلیل الفضول است اعضاء الصدر جهت خشونت سینه و حلق و سرفه حار نافع حفظ و با کشک الشعیر جهت تکلم السن
است اعضاء الغذاء و النفض قلیل الغذاء سریع الهضم جید الکیموس لزج غلیظ ملین بطن است السبب لزوجت و از لا قیکه دارد و چون با سرکه انجذاب استعمال
نمایند لزوجت و بطوئت آن کمتر گردد و شقاق زبان و سحج امعاء را که از گرمی باشد نافع و ضماد اختیارات بدیعی آنرا دانسته کبر نماج بکاف و سکون ...
نون و الف و جیم معروف کرونا که فارسی است ماهیت آن نوع کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن سیخ کشیده با آتش بریان نمایند
آن مرغ جوان فربه است که بر غن گاو زیاده آن را مکرر تصفیه کرده باشند و هنگام بریان کردن که تر تر گرد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت
تقویت بدن و تاخین بدن ... معده حار نافع و کثیر الغذا مضر معده ضعیف مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته اند عبارت از مرغ بریان که بطور سطو با کره در اقل
آن بار مرکوه ... لکشت بفتح کاف و راء و سکون سین مهمله و فتح نون و الف و باء موحده کشنگ از ... است بعربی حب القرو بیونانی ... زیر و ... و بسنسکرت ...
برد و بفارسی کرسنه و مشنگ ... و بهندی ... چهارم ... مانند ماهیت آن دانه ایست ... تیره رنگ تا ل ... تلخ و
تندی ... نسان ... غذا ... است تر از ... مسکر ... و گوسفند و مرغ ... بهترین آن ... و بعضی
گفته اند ... نبات آن ... برگ آن ... و تخم آن ... مخصوص ... ذکر یافت

٥٢٥

دوم را تیلان بفتح با موحده و سکون تا مثناة فوقانیه هندیه سوم را ماکنه بفتح میم و الف و فتح کاف و یای و این چون گاو میخورد سیاه و زرد رنگ و طبیعت در اول
تا دوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و مقطع و جالی اعضاء الصدر و مسهل نفث غلیظ و منقی سینه و شش و آشامیدن طبیخ آن با
عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه سینه و عسر النفس و ضماد آن جهت تحلیل صلابات پستان الفم سفوف آن با زراوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت و محو ندان
اعضاء الغذاء و النفض و تحلیل [illegible] و قشر خیسانیده آن مسهل و محرک باه سرد [illegible] با روغن کنجد سکن مغص و زحیر و با سرکه رافع عسر البول و جرب
گرده و تنقیه گرده و طبیخ آن با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع الاورام و البثور و القروح و الجروح و ضماد آن با عسل با ادویه مناسبه و تنهائی نیز جاذب خون
بظاهر جلد و جهت جرب و سنگی اعضاء و سعفه و تشقق یا دمار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و مانع انتشار آن و التیام جراحات عمیقه الرنیه
ضماد آن با آب و قلی و تخم خربزه جهت برص و با زفت جهت بزرگ نمودن عضو و طلاء و غسول بدان منقی بشره و جهت سرخ نمودن آن مع تحمی از اسهال او و خوردن
سویق آن با عسل جهت [illegible] و شستن و با آب طبیخ آن با نطول بدن جهت اشقاق عارض از سرما و حکه و بثور لبنیه و تشهد ایه السموم ضماد آن با کشره [illegible]
جهت لسع عقرب با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیده و انسان سگ دیوانه گزیده الانسان بهائم المضار اکثار آن مع لذاعه و مدر خون مورث
اسهال دموی مصلح آن گلاب و گل ارمنی و اصلاح آن مانند اصلاح ترمس است و سفید تر آن غاما اکمتر از سرخ آن طبیخ آن در تنقیه موجب بطلان قوت
جالیه آنست و باقی مانند او ضیت آن غذای اندک از آن حاصل میگردد مقدار شربت آن سه درهم کرشن بفتح کاف و کسر را و شین معجمه و سکون
سکون را تبرآمده لغت عربیست و بیونانی مسنطونس و بسریانی اسطمکا و بترکی کابا بفارسی شکنبه و بهندی او جهری نامند ماهیت آن عضوی از اعضا
مرکب بدان حیوان بمنزله معده است و بدن انسان شامل شکنبه در دو پا جوانیست از حیوانات تا کوچک تر تولد یافته و علف و حبوب و غیر آنها نخورده
که برآورند الفحجه نامند و بعد از آن شکنبه و بهترین آن زبرهی [illegible] خصوصا سفید با حیات تنقیه گوسفند و بز جوان فربه است طبیعت آن جمعی گرم
تر و بعضی سرد و خشک دانسته افعال و خواص آن کثیر الغذا و بطی الهضم المضار مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن مهر اشخن
و با ادویه حاره خوشبو و سرکه خوردنست کرفس بفتح کاف و را و سکون فا و سین مهمله معرب کرفش بشین فارسی است و گفته اند معرب از کرفس فارسیست
و بیونانی و والیون و بسریانی کرفسا و برومی باطرافیون و بهندی اجمود و بفرنگی سلری و بلاطینی سلدهری نامند ماهیت آن نباتیست و آن را
اقسام بسیار است بحسب اماکن مختلف و هر یک را نام خالص از بستانی و جبلی و صخری و نهری و مائی دارد مطلق آن مراد بستانی است و برگ آن مایل
به پهن و شاخهای آن باریک بلندی نبات آن تا یک ذرع و تخم آن زیره تر از اقسام دیگر و تیره رنگ تند طعم و با عطریت در مقدار قریب به انیسون و در غیر الملس
و بیخ آن سبز رنگ و سیاه رنگ با ریشهای باریک و قوی تر از سائر اجزای آن و بعد از آن تخم آن و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و بیخ آن تا سه
سال طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها و ضماد آن با عسل محلل
ورم چشم و آشامیدن آن جهت ضیق النفس و درد پهلو و فواق و برودت احشاء و رفع قی و سحج و مغص [illegible] ادویه محرک اشتهای طعام و باه و محلل ریاح و نفخ
و معین بر عمل ادویه مسهله و مفتح سدد جگر و کبد و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و تنقیه گرده و مثانه و گداختن سنگ مثانه حصاه و از رحم بلغمی و وضع [illegible]
و نقرس [illegible] با مرقن با روده بلغمیه مفید السموم آشامیدن آب آن با [illegible] جهت سموم مشروبه آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت ادرار
[illegible] جهت [illegible] سنگ و طبیخ [illegible] عدس [illegible] نمودن بعد شربت آن [illegible] اسهال از گزیدن [illegible] تاثیر سموم
در بدن و جهت [illegible] الاورام و البثور و الجرب [illegible] ضماد آن تنهائی و با [illegible] محلل اورام و طلاء آن تا یکهفته [illegible] جهت جرب [illegible]
تشنج و باد [illegible] جهت [illegible] مضار [illegible]
مصلح آن انیسون مقدار شربت از عصاره آن تا [illegible] درم [illegible] طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن [illegible] و در سائر منافع مانند بیخ آن

مضر ریه و مصلح آن حمار و گویند تخم کاسنی و موژ بیخ مصلح آن کشنیز تا بمقدار شربت آن یکدرم و بدل آن نانخواه و در برء النحر امن ... هر رطلی آن آنکه یک
مثقال تخم کرفس بستانی با قطر اسالیون کوبیده داخل نمایند و همچنین در هر رطلی از شراب یک مثقال از آن مخلوط کنند بهتر آنست که کوفته در خرقه بسته در آن اندازند
و آنرا البته نگهدارند و بعد از سه ماه صاف نمایند در ظرف دیگر کنند و تناول نمایند جهت تقویة معده و تحریک اشتها و دفع عسر البول چون یک مثقال آن را با نیم مثقال تخم
بنوشند جهت تقویت معده و دفع ریاح نافع و پرورده بیخ و برگ آن با عسل یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و پرورده آن با سرکه یعنی مخلل آن ملطف سدد
و مقوی حدة اشتها و اشتهای طعام و محرک آن موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مضر بمصروع است لهذا در ادویه مصروع داخل نباید کرد کرفس جبلی را
بیونانی اوراسالیون نامند نبات آن بقدر یک شبر و شاخهای آن کوچک و برگ آنها دقیق مانند فرفیون و از آن کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک
طولانی شبیه بزیره و حریف و خوشبو و منبت آن سنگستانها و اماکن حجریه و قوای آن از کرفس بستانی اقوی طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص
آن آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویه مرکبه ادویه حاره کرده میشود و کرفس صخری بیونانی فطراسالیون نامند یعنی
کرفس الصخرا جهت آنکه در اماکن صخریه میروید و کرفس ماقدونی ... جهت آنکه در بلدة ماقدونیه بهم میرسد نبات آن ... و تخم آن شبیه بانیسون ...
و خوشبو و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف و لیکن ضعیف تر از تخم آن ... قوای ... آن ... طبیعت آن ... در سوم گرم و خشک افعال و خواص
آن مفتح و محلل اعضای الغذا و انفع آن آشامیدن تخم و سائر اجزای آن محلل ... در دپهلو و ... حیض و وجع گرده و مثانه و مدر بول
و حیض و تخم آن داخل ادویه مدر بول و مرکبه کرده میشود و کرفس بحری را کرفس شرقی و کرفس ... و بیونانی ... اوسالیون یعنی کرفس عظیم نامند و بترکی ...
گویند ماهیت آن بزرگتر از کرفس بستانی ... مائل بسفیدی و برگ آن سبز مائل بسبزی طولانی نازک و با خطوط و بیخ از برگ بستانی ... آن
بنفشه و میان گل آن ... و تخم آن طولانی ... و حریف و خوشبو و بیخ آن باریک و خوشبو و خوش طعم و منبت آن مواضع ... و نزد ...
مانند کرفس بستانی هم برگ و شاخها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی ... طبیعت افعال و خواص آن ضعیف تر از کرفس بستانی آشامیدن تخم
و بیخ آن با شراب ... قوی تا ... مدر حیض و جهت تقطیر البول و امراض ... و طبیخ آن نیز با شراب جهت امراض ... ضعیف تر از کرفس ...
... و بیونانی ... نامند که در کوهی با مانوس بهم میرسد و آن شبیه است بکرفس بستانی و ... شعبهای بسیار و برگ آن ... از آن و مائل
بزردی و برگهای ... قریب بزمین آن ... و در برگ آن ... رطوبتی چسبنده بدست و با اندک تندی طعم و خوشبو ...
تخم آن شبیه بتخم ... و تند طعم و رایحه آن شبیه ... لیکن حرارت آن با تحلیل ...
سیاه و داخل آن زرد مائل بسفیدی ... طبیعت و افعال و خواص آن ...
تخم آن ... بول و عرق النسا و نزول آب ... و حمول آن مسقط جنین و برگ ... آشامیدن بیخ آن جهت ...
و شقاق ... عسر البول ... و حمول آن مسقط حیض ... اورام و الجروح ضماد آن محلل اورام بلغمیه جدیده و اورام حاره و صلبه و جراحات ...
... و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک اشتها و مسکن وجع طحال گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت ... الدم ...
... نیز و کرفس الماء را کرفس آجامی و نهری نامند و در کنار آب و میان آن میروید بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف و سفید ... طبیعت
و افعال و خواص آن ضعیف تر از همه اقسام است **کرگدن** بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و دال مهمله مشدده و نون و بذال معجمه مشدده
و مخففه نیز و به تشدید نون نیز آمده معرب کرگ فارسی است و بعربی حریش و بهندی گینده نامند ماهیت آن حیوانیست عظیم الجثه از گاو
میش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چین دار و ضخیم و صلب صورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک و بر پیشانی آن شاخی است یا بر بینی
آن و بعض و سر آن باریک شبیه ... تند و تیز و سختی ... بسیار زور آور در ... بفیل غالب می آید و نیز آنرا میکشد و اکثر در بلاد حبش و نوبه
و کوهستان جنگل هند و بنگاله بهم میرسد و شاخ ... و در بلاد حبش و نوبه بهم میرسد بلندتر و سیاه آن کمتر و اکثر ابلق از سفید و سیاه

وکم جوهر چون از هم جدا نمایند و آنچه در بلاد هند و بنگاله بهم میرسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بندرت در وسط بعضی خانهای سفید نیز میباشد و اشکال بهم میرسد

و اهل هند آنرا باسمیت و خواص بسیار میدانند و ظاهرا گوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر دواب اهل غنم نشخوار کند و بعربی جره کبیر حنیم نامند و بهندی بهکگالے

گویند میکند حلقی غذای که خورده باشد آنرا باز گردانیده در دهان میخاید و فرقی بهمرد و این از علامت حلیت گوشت حیوان چهار پاست و از پوست آن

بسبب صلابت و ضخامت سپر میسازند و بسیار خوب و جوهردار میشود و بقیمت اعلی میفروشند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن بخور شاخ

آن جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام و بدستور بخور حاضر آن آشامیدن آب در ظرفیکه از شاخ آن ساخته باشند و بدستور پوشیدن انگشتری

و نگین از شاخ آن جهت بواسیر و طلا ساییده آن مورث مهابت و در باد روغن پوست آن که قطعه از آنرا در روغن کنجد انداخته و مدتی در آفتاب

گذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع و گفته اند که همین مقدار که از روغن آن خرج نمایند عوض آن خالص و اصل نمایند نیز نفع

می بخشد و اقراص آن ضعیف نمیگردد کرکند بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال ماهیت آن اسم فارسی سنگی است سرخ رنگ شبیه

بیاقوت و بعضی گفته اند اسم لعل است سنگی را که بهندی نگ نامند و بعضی نفشی رنگ که بعربی جسد نامند دانسته اند افعال و خواص

آشامیدن آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان است و نحوه کرکیهن بفتح دو کاف و سکون را و مهمله و فتح ها و نون لغت بربری نباتیست

آن نجی است بانبات شبیه بسنبل رومی لیسار شبیه و بجمع جبال مانند عاقرقرحا و انها بعضی آنرا عاقرقرحا دانسته اند و غیر آنست و بعضی گفته اند نجی است

باریک و غلظت شاخ و [illegible] بن زان کمتر طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت فالج و

امراض عصبانی و قیح جمیع آنها نافع است و دانسته اند کرکم بضم کاف و سکون را و کسر کاف دوم و با لغت عربیست بفارسی کلنگ بترکی درنا و بهندی کونج

بضم کاف و سکون [illegible] ماهیت آن از جانوران پرنده بلند پرواز و کنار آبها نیز میباشد بهترین آن است که بار آنرا صید کرده باشد طبیعت

گوشت آن گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] سده و مقوی بدن محلل قولنج انضار دیر هضم و مولد خلط غلیظ مصلح آن

آنکه یکروز بعد از ذبح بگذارند [illegible] آب نمک طبخ نمایند و یا با ادویه حاره لطیفه داخل کنند و لهذا زان حلوا قندی بخورند و صله یعنی چینه دان

آن [illegible] اسهال و آشامیدن خشک ساییده آن با آب تخوذ بطوخ جهت درد گرده و مثانه مجرب و مغز آن رافع شبکوری اکتحال با آب جلد جهت

تحلیل اورام ضماد و زهره آن سعوط آن سه روز با آب چغندر و بدستور روزی با یکنفس آب هفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجرب طرز آنکه و بجامی

و یبنی کشند و در آن ایام روغن کرگان بیاشامند و بمالند و در جای تاریک نشیند و بر دستی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت دفع نزول آب و شبکوری و ناخنه و آثار آبله و رفع ظلام

[illegible] قوی الاثر و سعوط مغز سر آن و زهره آن یک مثقال با روغن بنفشه رافع لیسانسفید موی سر و ریش با تکرار عمل و تقویت جلا و نفع بیش و بکه نزاج

[illegible] صلابت طحال را زایل گرداند و چشم آنرا چون خشک نموده سوده در چشم کشند بجوابی آورده خصیه آنرا چون نمک سود نموده

خشک کرده و سوده با هموزن آن سرگین سوسمار و کف دریا و شکر در هم نموده در چشم کشند جهت دفع بیاض چشم مجرب گفته اند کرم بفتح کاف و سکون

را و میم لغت عربیست و احد آن کرمه و جمع آن کرمات و بیونانی اولیا طیوم و بسریانی کفنیا و بعبری دیداون نامیدا و بفارسی تاک و رز و بهندی

[illegible] نامند ماهیت آن نباتیست اکثر از قبیل نجم و بیاره و بر مجاور رزو بجهت آن قوی و شاخهای آن باریک بلند و نور آن مانند چوب مرگ آن

شبیه بکف الید و برگ آن پاره و برگ عنب الثعلب بستانی و عنب الثعلب خوش طعم خصوص برگ نازک تر سته آن و ثمر آنچه و گل آن زیره باریک

خوشبوی و مایل به سفیدی ثمر آن را عنب و بفارسی انگور و بترکی اوزم گویند خوشه دار و خام آن سبز معقص و غوره آن ترش یا عفوصت و رسیده آن

شیرین و ملون بالوان از سفید و سرخ رنگ و سیاه و بعد رسیدن خشک شدن زبیب بفارسی مویز و غیر مویز خشک نا کرده ترش طعم است

غوره مویز نامند و تخم آن [illegible] رنگ شبیه بخصیه حیوان بسیار کوچک و آنرا حب العنب نامند و شاخهای نازک درست آنرا لقالیف الکرم و صالیح

الکرم نیز نامند و بری او جبلی و بستانی میباشد نبات بری و جبلی آن بسیار بلند و پهن بر روی زمین و اشجار و غیره نمیگردد و ثمر آن

کوچکتر و کم از آن و پوست آن صحیح تر از لبنانی میباشد درخت بری بی ثمر را در زنگبار بور تلبند شاخهای درخت آنرا مطلقاً تا هر سال ثمر ندهد [illegible]
ثمر نیاید [illegible] و بیان غنت تفصیل در حرف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزای درخت آن عصاره است بعد از آن برگ
عصاره آن طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن جالی و مجفف و قابض اعضاء الرأس و الصدر و الغدد و النفض
آشامیدن عصاره آن مانع صعود ابخره بدماغ و ضماد برگ و عصاره آن خصوصاً با آرد جو جهت درد سر حاره و تسکین التهاب عین و اورام حاره آن با آرد جو [illegible]
جهت تسکین التهاب معده و ابتدای اورام حاره سائر اعضا و عصاره برگ آن مقوی معده حاره و مانع قی و قاطع نفث الدم و رافع خمار و [illegible]
قرحه امعا و اسهال صفراوی [illegible] و مشروب آن [illegible] و خواه [illegible] و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن [illegible]
عصاره [illegible] جهت خفقان صفراوی و تحریک اشتها و رفع خمار و تسکین حدت صفرا و غلیان و اسهال مواد رقیقه صفراویه نافع و لیکن
کثرت جالیه که دارد باعث اطلاق طبیعت میشود و مضر سر و مصلح آن عسل و صمغ عربی [illegible] و آشامیدن آن با شراب نافع سرد
و قرح [illegible] و ضماد آن رافع قوبا و جرب متقرح و طلای آن با روغن زیتون [illegible] و اورام [illegible] و آب جوشانیده [illegible] نافع
و کلف [illegible] قوبا و جرب [illegible] و جوشانیده شاخهای آن [illegible] ضماد آن با سرکه رافع [illegible]
[illegible] و سرکه جهت ورم سپرز و ضماد شاخهای آن با سرکه و روغن زیتون و عسل جهت [illegible] مفاصل و تعقد عصب [illegible]
[illegible] گوشت زائد زخمها و با سرکه جهت التوای عصب و گزیدن هوام [illegible] و ورم [illegible] گرم کرده جهت [illegible] ورم آن جهت
قرحه امعا و تفتیت حصاة و آشامیدن [illegible] جهت سقط جنین و نوع بری گرم [illegible] و قابض [illegible] و تنگوفه آن بهترین اجزای آن [illegible]
[illegible] خشک آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام [illegible] اسهال و مدر بول [illegible]
[illegible] و ضماد آن رافع ورم [illegible] و اورام حاره و قابض [illegible] و مسکن التهاب معده و رافع [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و باسلیق [illegible] جهت [illegible] قاطع خون [illegible]
[illegible] و پوست آن [illegible] مطبوخ آن [illegible] مناسب جهت [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] جهت استسقا و [illegible] آن مقوی معده و رافع غثیان و حموضت طعام و اسهال و ادرار بول و ضماد آن
نافع ورم حار [illegible] خواص [illegible] لطافت [illegible] جهت [illegible]
[illegible] آن [illegible] در روغن زیتون [illegible] در آفتاب گذارند [illegible]
[illegible] و مسکن اوجاع اعصاب و [illegible] و رافع [illegible] است [illegible] و سکون [illegible] و فتح [illegible] و الف و نون با لغت فارسی است [illegible]
ماهیت آن اختلاف است بعضی [illegible] گفته اند [illegible] سیاه [illegible] آن [illegible] گرم
[illegible] و خواص آن مسهل [illegible] و فضلات [illegible] و اقوال دیگر نیز در آن [illegible]
آن [illegible] و علاج آن [illegible] است [illegible] فتح اول و دوم و سکون سوم نیز آمده معرب [illegible] فارسی [illegible]
[illegible] ماهیت آن نباتیست [illegible]
[illegible] و حرف القاف مع [illegible] ذکر یافت [illegible] آن [illegible] و سبز رنگ [illegible]
[illegible] از اقسام [illegible] است [illegible] شبیه [illegible]
[illegible] آن چندان خشونت ندارد و جرم [illegible] آن [illegible] و برگ آن [illegible] قسم اول [illegible] قسمی [illegible]
[illegible] شبیه [illegible] و [illegible] آن [illegible] شبیه [illegible] دوم [illegible]

بریح آن در زمین سست و نیز قسمی دیگر میباشد که تخم آن برگهای میرویدفی الجمله شبیه ببرگ قسم اول برگهای بیخ آن از آن بزرگتر و دارای ...
و از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک بقدر دو انگشت و شبیه به سر آن قبهای سفید بهم پیوسته و در بین هر یک قبه برگی باریک کوچک عقد قبها ...
و این را کل کلم نامند و مستعمل و ماکول نشود و نیز نازک است بیخ آن و این همه انواع نازکتر و لطیف تر میباشد و بالجمله احسانات آن شامی بهم ...
و غیرها مختلف میباشد و در شکل از سلق آن و بستانی است و بهترین اقسام آن نازک بیشتر تازه آنست طبیعت اقسام بستانی آن مرکب القوی
در اول گرم و در دوم خشک بیخ آن ارطب از برگ آن و برگ آن گرم تر و خشک تر از بستانی افعال و خواص آن منضج و ملین و مجفف ... و طبیخ
دهند و آب اول آن را بریزند و غذا است آن اندک و از عدس رطب چون با گوشت فربه و مرغ جوان طبخ دهند جید الغذا میگردد و اعضا ما الرا آشامیدن
طبیخ آن و تخم آن مانع صعود ابخره بدماغ و مسکن صداع و رافع ظلمت بصر و مقوی آن ... قابض و رافع خماره ارتعاش و منوم ...
آن مقوی دماغ و منوم و مجفف لسان اعضاء العصب آشامیدن طبیخ آن خوردن مهرا پخته آن رافع سرفه مزمن ... و آشامیدن ...
کننده آواز و رافع گرفتگی آن و جمیع مجاری ... مفتح نماید و آب آن ... صوت منقطع نافع و ... عصاره آن ...
خناق اعضاء الغذاء و السقف ... نفاخ خصوصاً آنچه در زیر بستانی رسیده باشد و ... آن با آب نمک ... و خوردن برگ ...
آشامیدن آب مطبوخ آن ... آشامیدن تخم آن مجرب ... حمول تخم آن بعد از جماع ... آشامیدن ...
حصات و آشامیدن عصاره آن ... حمل ... آشامیدن عصاره آن ...
سگ دیوانه گزیده و تخم کرنب مصری از جمله اجزای تریاقات است و الا ورام و ... التروح و الجروح ضماد همه انواع ثلثه آن منضج ...
بسیار نرم کوفته تنها ... اورام حاره بارده بلغمیه و حمره و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت ... سفید بیخ ...
جهت سوختگی آتش و جرب ... و با سرکه و صل جهت زخمهای عمیق ... انتشار آنها و سوخته آنها آن بغایت مجفف ...
... جهت سوختگی آتش ... المفاصل ضماد برگ آن ... و با ... جهت ... مفاصل ...
نقرس ... طبیخ آن جهت ... مفاصل و تخم آن در دوم گرم و خشک ... کشنده کرم معده ... آن ... آن ...
مولد سودا و ردی الغذا و ... آن باعث دیدن خوابهای ... و کلم بری در شکل شبیه ببستانی و سفیدتر از آن و برگ آن ...
بر آن غالب ... غذا نیست و بعد طبخ با آب انار تلخی آن زائل میگردد و تخم آن شبیه بفلفل سفید طبیعت آن سوم گرم و خشک افعال و خواص آن ...
جالی محلل ملطف جهت ... خصوصاً که با گوشت فربه طبخ یافته باشد ... ضماد ... آشامیدن بیخ و تخم آن
بقدر دو درم رافع ... تخم آن بغایت مجرب ... و کلم بحری برگ آن دراز و بیخ آن ... شبیه ببرگ ... ملین ...
شور و با تلخی و خوردن این ... و ضمادات محلله مستعمل و دو مثقال از تخم آن ... بسیار موثر است ...
... هندلیست ... ماهیت آن ... هندلیست درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمون و خار دار و برگ آن
بعضی بزرگ اندک پهن و طولانی و بعضی کوچک ... خارها آن ... آن ...
سرخ رنگ مایل بسفیدی ... تخم آن شبیه ... بقدر عناب کوچکی مدور ... طولانی ...
و سفید آن لطیف تر و در حاقی ... سبز ... بسیار ... آن کمتر و ترشی آن زیاده ...
میگردد و رسیده آن ... و چاشنی دارد و تخم آن ... غدد ... سفید و نرم که خائیده میگردد و خام آنرا ... تخم ...
داخل مینمایند و اگر چاشنی دار خواهند تدریجاً ... و اخل مینمایند ... محلل و مربا ... آنرا ... میسازند ...
سبز آن در خامی سبز ... سرخ تیره و پخته آن سیاه و در باقی امور شبیه ... نوعی از ... باشد ...

مشتد و باشد طبیعت آن بهر دو نه و با قوت قابضه و بعضی گرم دانسته اند افعال و خواص آن خام آن مولد بلغم و ثقیل نفاخ و حابس لطن و پخته آن مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و حابس اسهال و نقوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع کبر و یا بضم کاف و را و سکون او و فتح یا و الف ممدوده و بعضی نیز و بفتح کاف و را و سکون واو نیز آمده معرب کراوهای نبطی و با کراوی سریانی ست و بیونانی از جیون و بسریانی کراوی بردی تا درونی و بعربی تقاوه و تقرده کمون رومی و بعضی کرنباد و کرنقاد و بفارسی کرویه و زیره رومی و شاه زیره نامند و دیسقوریدوس فاریدوانا نامند ماهیت آن تخم نباتیست بستانی و بری میباشد نبات بستانی آن بقدر یکقدم و برگ آن شبیه ببرگ شبت و چتر آن نیز شبیه بچتر آن و گل آن سفید تنک و تخم آن شبیه بزیره سفید و از آن بلندتر مائل بسیاهی و با حدت و تلخی و بیخ زرد رنگ و با طول و آنرا پخته میخورند و بری آن فرد ما تا است و گل آن سفید مایل بکبودی و در باقی صفات مانند بستانی و شیخ علی گیلانی شارح قانون گفته برگ بستانی آن شبیه ببرگ شبت و مایل بسیاهی و تخم آن باریک و بری آن شبیه ببابونه و شاخهای آن باریک مایل بسرخی و بیخ و گل آن تیز و شبیه بگل گشنیز قوت تخم و بیخ آن شبیه بانیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل قوت آن تا سه سال میماند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم گفته اند افعال و خواص آن ضعیف تر از فودنج و ملطف و محلل ریاح و نفخ و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخه اعضاء الراس مانع صعود بخار بدماغ العین الکحال باعث حدت بصر از جمله اجزای ادویه عین است و اکثار آن مضعف بصر اعضاء الصدر جهت ضیق النفس و خفقان بارد و فواق ریحی اعضاء الغذاء مسخن معده و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و قی و مغص و محلل بلغم و مدر بول و دافع دیدان و مغص ریاحی گرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کننده آن و قاطع منی و قاتل دیدان و حب القرع و مخرج آن و سه درم آن با کمی قند و روغن تیون تا یک هفته جهت استسقاء و سه درم که بری ده آن موافق محرورین و آشامیدن طبیخ نبات تخم آن مسکن مغص و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان و جلوس در طبیخ آن جهت اوجاع رحم و ضماد محرق تخم آن جهت قلع بواسیر و پخته مقدار شربت آن تا دو درم و مضر ریه مصلح آن عسل و صعتر و مضر گرده مصلح آن کثیرا بدل آن تخم رازیانه و انیسون و زیره کریلا بفتح کاف و کسر را و سکون یا و فتح لام و الف و بعضی بجای الف ها هندی لینه ماهیت آن ثمر نباتیست هندی شبیه بلبلاب و بر مجاور و درختی می پیچد برگ آن شبیه ببرگ قثا و هندوانه بی زغب و کوچکتر از برگ قثا و هندوانه و گل آن زرد و ثمر آن بقدر خیار کوچکی و خاردار با خارهای نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو و از آن کوچکتر و خشن و تلخ و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و دیگر و کسانیکه آنرا قثاء الحمار دانسته اند محض توهم است جهت آنکه رائحه قثاء الحمار بسیار کریه و با حدت ست بخلاف رائحه کریلا و آن نیز مسهل قویست مانند تخم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کریلا که مقوی معده و قابض و از اغذیه معتاده اهل هند و بنگاله و دکن است که پوست آنرا کنده و ورق نازک بریده و تخم دور کرده نمک مالیده سه چهار مرتبه بشویند تا تلخی آن زائل گردد و با پیاز آن نیز ورق نموده در روغن بریان نمایند و با گوشت و بی گوشت پخته میخورند و با ملاء بسیار لذیذ میشود و خواهند که تلخی آن کم گردد نمک بر آن پاشیده بعد از ورق نمودن که ساعتی بگذارند پس پاک شسته بنحو مذکور بریان و طبخ نمایند لذیذ گردد و بعضی آنرا از پهلو چاک کرده تخم را برآورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه طیار میکنند لذیذ میشود طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و معده و مولد منی و دافع جریان آن جهت درد مفاصل و عرق النسا بارد و استسقاء و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصا که تلخی آنرا ازاله نکرده با شکر محرورین مصلح آن سکنجبین و مضرات ست فصل الکاف مع الزای المعجمه کزبره بضم کاف و سکون زا و ضم با موحده و فتح را مهمله و ها و بفتح کاف و را مهمله نیز آمده لغت عربی ست و با تو از کزبر با سریانی و بجلجان نیز نامند و بیونانی و بعربی زناره و بسریانی کزبرنا و بفارسی کشنیز و بهندی دهنیه سند و دیسقوریدوس ریون نامیده و بعضی گفته اند کزبره اسم نبات جلجلان است که کشنیز خشک باشد و بهندی نبات آنرا کوتهمیر گویند ماهیت آن بری و بستانی میباشد نبات بری را برگ ریزه تر و مائل بتند و تخم کوچکتر و بهر دو جهت دو بهم پیوسته و در جمیع افعال قویتر از بستانی و از آن زیون تر و با سمیت میباشد و بشیرازی این را قسره نامند و نبات بستانی بقدر ذرعی و زیاده بر آن شاخهای باریک برگهای آن شبیه ببرگ تره تیزک و کوچکی عریض تر و بزرگتر می باشد و هر چند بزرگتر میگردد باریک تر و ریزه

میشود و گل آن چیزی دارا از چتر شبت کوچکتر و گل آن ریزه سفید و تخم آن سبز بود و در پوست آن اندک چیاره دارد مغز آن مستحصبه متخلخل و ریزه و بالجمله پوست
آن زیاده از مغز آن و بهترین آن تازه بالیده بزرگ که طعم قوی الرائحه است طبیعت آن مرکب القوی و نزد اطبا سرد و خشک در دوم و تیز سرد
و در آخر اول تا سوم و خشک در دوم گفته اند و نزد ابو جریح در سوم خشک و نزد شیخ از تلخی خشک آن مایل با اندک گرمی و تر جالینوس جمیع آن مایل به گرمی
و با جوهر حار لطیف که بزودی تحلیل میبرد و در معده نمیرسد که گرمی آن ظاهر گردد الا اکثار آشامیدن عصاره آن قاتل نمی بود و تیز برید با جوهر کثیفه ارضی
بارد و لیبا **افعال و خواص** آن تازه آن با حدت کلی اعضا الرئیسه معده و المعده و آشامیدن سفت مثقال آن مانع صعود و الجره بدماغ خصوصا
با سرکه و سماق و قطور آن بچشم مانع بروز آبله و عصبه و ران و رافع زردی آن و ضماد آن با شیر دختران جهت ضربان چشم و با نان خشک جهت سلاق
و در مضمضه آن رافع جوشش دهان و سوزش آن و مسکن درد دندان کرم خورده و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و سنون آن مقوی لثه
و قاطع خون آن و خشک بیکانه از آن ترتیب یافته منوم و جهت سدد دارد و منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حاره و رطب و خفقان مفید و سفت
مثقال از آب آن با شکر مشهی منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهابات معده و تشنگی و حابس قی و رافع باه و لعوط الا و رام و الثبور و الجمره و ضماد
آن مانع انصباب مواد حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت ترویج ساعیه و جرب و حکه و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد
باقلا رادع خنازیر و ضماد آن و چوب سرب را با آب کشنیز با روغن گل لسا نیدن بر سرطان متقرح و غیر متقرح بالذدفع نماید مجرب مقدار شربت
از آن تا یک اوقیه و از جرم آن دوا درقیه بدل آن برگ خشخاش و کاهو و تخم آن که جلجان کشنیز عبارت از آن است طبیعت آن در دوم سرد و خشک
افعال و خواص آن اعضا الرئیسه و القلب با لعدة مفرح و مقوی دماغ و قلب و مانع صعود بخره بدماغ و رافع خفقان و سواس و مقوی معده و حابس اسهال
و جریان منی و قروح مجاری بول و آشامیدن شیره آن با نقوع آن جهت اسهال موی بیضه بود و دو آن و رافع خفقان با نبیخ مولد منی و سقط کرم
معده و مانع تکون و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و شربت آن جهت سدد دارد و منع مستی شراب و سفوف در سرکه خیسانیده آن نیز
دارد و ضماد آن جهت درد سر حار و با صندل نیسون جهت تقویت معده و رفع آروغ و با نبیخ مولد منی و سقط کرم معده و مانع تکون آن با عسل بر روغن زیتون
جهت بثری نار فارسی و امثال آن و ذرور آن قاطع خون جراحات مقدار شربت آن از سه درم تا یک اوقیه بدل آن تخم کاهو و خشخاش المضار زیاده آن تا چهار اوقیه
زائد تر مغاره آن مورث نسیان و خلال و هن سدد سبات و تیرگی الصوت و تقلیل منی و ضعف باه و مسکن لعوط و تقلیل حیض و آمدن بول ریزه از بدن شارب آن علاج
آن بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیمبرشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است تنهایی و با دارچینی و مفرح صاحب او و ضیق النفس
مصلح آن تخم مرغ نیمبرشت و شراب و سکنجبین سفرجلی است **کزبرة الثعلب** ماهیت آن غافقی گفته نباتی است با خطوط باریک و پریشان و پهن برد
زمین و رنگ آن مایل بسرخی برنگ خون و برگ آن کوچک و دو جانب شاخهای آن مشرف شاخهای نزدیک بهم و مایل بسبزی و سیاهی و ساق آن ایستاده و در
دور اطراف آن سرها بقدر انگشت ابهام صنوبری شکل و بر آن گلی باریک سرخ رنگ و تخم آن باریک و نیست آن کوهستانها طبیعت آن گرم و خشک و سرد
و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن اکتحال عصاره آن با شکر جهت حدت قوت باصره و جلای غشاوه و خوردن جگر میش بریان که بر آن برگ خشک آن را
سوده پاشیده باشند جهت شبکوری گفته اند نبات آن خنازیر را نافع است و ضماد آشامیدن آب نقوع آن حالتی شبیه بسکته عارض میگردد با خفقان خشو
حلق و سینه و علامت آمدن آن کوکزبره است از بدن شارب آن علاج آن قی نمودن بطبیخ شبت و زیت و آشامیدن روغن رب عنب است بعد از آن
و بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زرده تخم نیمبرشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است تنهایی و با دارچینی **کزوان** بفتح کاف و سکون زاء و فتح واو و الف
و نون لغت فارسی است بوزن بقلة اترجیه بجهت مشابهت رایحه برگ آن با اترج و بقله فلفلیه نیز بسبب مشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند ماهیت آن گفته اند
معروف و با دریجبویه است اطبا و شیخ ابن بیطار گفته غیر آنست و آن را بادرنجبویه نیز نامند نباتیست خوشبو برگ آن از زمین بر روید مدور باریک شبیه برگ حریر
و مایل بسبزی و سرکی بدرد و پایین آن اندک مشرف و طعم و رایحه آن شبیه ببوی اترج و با عطریت عجیبی طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی نفس

یعنی فم معده و رافع هجوم خفقان ما رد و دافع سموم بارده بخصوص عقرب و مسخن بدن بکمال التسخین مضر محرورین و اکثار آن مصدع محدث حرقت البول مصلح
آن آشامیدن سکنجبین و رب بارده و امثال آنهاست کزنگبین بفتح کاف و زاء و سکون نون و فتح کاف و کسر بای موحده و یای مثناة تحتانیه و نون
ماهیت آن شبنمی است که بر درخت گز و بسیار اشجار نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر درخت بید منعقد می گردد و الطف است از آنچه
بر درخت گز و بلوط منعقد میگردد بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگ دانه آنست که مخلوط ببرگ و خاشاک نباشد طبیعت آن در اول گرم و خشکی
معتدل افعال و خواص آن جالی و یاقوت مسهل اعضاء الراس و الصدر منقی دماغ و ریاح غلیظه آن جهة نزلات و تقویت اعضای نفس و آلات غذا
و لین سینه و صوت و رافع خشونت آن و ضیق النفس و سرفه حار و بارد و در طب طوبی مزاج را نافع مقدار شربت آن از هفت درم تا بیست درم است
فصل الکاف مع السین المهملة کسب بضم کاف و سکون سین و بای موحده لغت عربیست نیز بعربی الکسب و بفارسی کنجاره و کسپ و بشیرازی تره و بهندی
کهلی نامند ماهیت آن ثقل چیزهاست که از آنها روغن گرفته باشند مانند حبوب لبوب و غیرها و از مطلق آن مراد ثقل دهن کنجد است و بعضی گفته اند مراد
آنست در آن مطلق دهنیت نمانده باشد طبیعت افعال و خواص آن ثقل هر چیز در طبع قریب آن چیز مذکور شد و میشود ان شاء الله تعالی و بالجملة بسیار ثقیل در هضم و
مولد نفخ و ریاح فاسده است و از خوردن کسب قی و سعفه عارض میگردد و علاج ترید خورده است کستی بکاف تازی بنگاله خنب الثعلب است کسموقا بفتح کاف و سکون
سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسیموقا بکسر میم و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو نیز آمده اسم نبطی است ماهیت آن شیخ ابن بیطار
نوشته غافقی گفته مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین و دور قطر آن بقدر یک فتر که طول ما بین انگشت سبابه و ابهام است
برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش طعم آن تلخ شبیه بطعم [illegible] کوچک شکفه آن را خشک کرده نگاه میدارند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص عند الحاجت
در آب مالیده بعقرب گزیده میخورانند در حال التسکین مینماید کسول بضم کاف و سین و سکون واو و لام ماهیت آن ابن تلمیذ تصریح نموده آن ثمریست بقدر انگشت
و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر اندک عریض و تخم آن بقدر خیار شنبر است آن بلادرم طبیعت آن سرد و خشک بسیار قابض افعال و خواص آن
آشامیدن یکدرم آن قاطع خون و اسهال دموی و ذرور آن رافع نزف الدم جراحات بیعدیل است کسوندی بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و کسر دال و یا
کسونجی بجیم بجای دال نیز آمده لغت هندیست ماهیت آن نباتیست هندی تا بیک قامت انسان و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه و مائل بفتحی و برگ آن شبیه ببرگ [illegible]
و گل آن زرد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت رفع سمیت سموم مشروبه و تعدیل فساد اخلاط اسهال نافع و خورانیدن آن مدد آب
جهت سرفه اطفال کنار ما مفید و چون قدری از بیخ نوع سیاه آن که بهندی کسوندی نامند با چند دانه فلفل نرم سوده حبوب ساخته بمارگزیده دهند
شفا یابد و ضماد آب بیخ تازه آن با صندل جهت قوبا نافع است کسیرو بفتح کاف و کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم راء و واو لغت هندیست
ماهیت آن بیخ نباتیست هندی که در غدیرها که بهندی تالاب نامند و انهار الیناده میروید و از نبات آن بوریا بافند بیخ آن [illegible]
مدور بقدر جوز بوا و پوست آن سیاه بعضی اندک مائل بسبزی با ریشهای بسیار باریک سیاه و مغز آن سفید شیرین لذیذ خوشرائحه و گفته اند بیخ [illegible]
طبیعت آن مرکب القوی سرد و تر در دوم با اندک حرارتی افعال و خواص آن با تریاقیت و قوت قابضه جهت تقویت قلب خفقان و رفع [illegible]
بعد آنکه قی و اسهال بسیار شده باشد و در بول حار و رافع اسهال صفراوی و قی سوداوی و سوزش اعضاء و سموم مشروبه ملدوغه و طاعون [illegible] و گفته اند
حمیات صفراویه را نافع است کسیلی و کسیله بفتح کاف و کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف مقصوره و یا و ها بجای آن در لغت دوم اسم نبطی
است ماهیت آن چوب نباتیست شبیه [illegible] ماش با چسبندگی و سیاهی سرخی [illegible] تخم آن شبیه بحب الرشاد و گویند بپوست درخت و در شکل شبیه
ببلیلجه سیاه و در طعم بدان مشابه ندارد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن سنون آن مسکن درد دندان و رافع تحرک آن و آشامیدن آن
مقوی معده و احشاء و مفتح سده رحم و گرده و مدر بول و حیض و جالی گرده و مثانه و کشنده کرم معده و نیکو کننده رنگ رخسار و در فربه نمودن بدن [illegible]
و جهت صاحبان بلغم و رطوبت نافع مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم مضر ریه مصلح آن کتیرا است فصل الکاف مع الشین المعجمة

کشت برکشت بفتح کاف و سکون شین و تای مثناة فوقانیه و فتح بای موحده و سکون رای مهمله و فتح کاف و سکون شین و تای مثناة فوقانیه لغت فارسی است
بعربی بمعنی القواس بر القواس بکسر سر و کاف نیز آمده بمعنی زرع برزرع و بعضی آن را سواد و پسته و بعضی سواد الندا و بعضی سواد الاکرا و بفارسی بحک دال
شبابکاره و بفارسی بحوره و بیونانی فنا غیوس و بهندی بر طوش بهندی بهلی و نواب معتمد الملوک بهن نوشته اند و محتمل که دو اپلی باشد که بهندی و بعربی سکید
ماهیت آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بسیار پیچیده بعضی بر بعضی و اکثر عدد آنها پنج می باشد و یک بیخ سته و رنگ آن مایل بسیاهی و زردی
و طعمی غالب و گل آن سفید و شبیه بگل تنبل و سفید و بعضی مایل بسرخی و برگ آن شبیه بدانه خرد و بهترین آن هندی مایل بسیاهی و زردی
آن است و بعضی آن را بدتر ازان دانسته اند و اصح آنست که غیر آن است و در قوت مانند آن طبیعت آن در اول گرم و در آخر خشک و در دوم گرم و خشک گفته اند
افعال و خواص آن محلل ملطف مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و تشبیه و ضماد آن جهت اورام بارده قویا و جهت بلغم و مصلح آن در قاطع باه شیر حلیب و
مقدار شربت آن یک درم بدل آن ابیست استمش بکسر و سکون شین معجمه در میان سر و میم مکسوره فارسی است و ترکیب نیز است و تمشن فارسی
تحکمات بهترین آن منبت شیرین با لیده سبز گرم تازه آنست طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن با قوت مسهله و مسهل صفرا
آن و ترتیب کرده شد کشوث بضم کاف و شین معجمه و سکون واو و ثای مثلثه و کشوث نیز آمده لغت عربیست و بعضی گفته اند معرب است و کشوتا نیز گویند و بیونانی شیر طوس و
دنا و رجبا نیز و بردی کشوریر و بفارسی برتس و بهندی امر بیل و آکاس بیل و امرلته نیز نامند و گفته اند که بفارسی زحول نامند و گفته اند که زحول نام تخم کشوث است
ماهیت آن گیاهی است مانند ریسمان باریک و بی برگ و ساق آن مایل بزردی و تیرگی که بخارها و گیاه پیچد گل آن ریزه ریزه مایل بسفیده و تخم آن کوچکتر از تخم
مایل به تره و زرد و رنگ آن سرخ مایل بزردی و بعضی زرد مایل بسفیدی و بهترین آن تازه زرد تلخ طعم آنست و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن در اول گرم و در
دوم خشک با قوای متضاده افعال و خواص آن ملطف مفتح و مخرج فضول لطیفه از عروق و منقی آنها از اخلاط فاسده اعضاء الغذاء و النفعص
مفتح سده معده و کبد و احشا و منقی او شاخ از شکم و عروق و ملین طبع و منقی بدن جهت ربع و خناق و نفض و ضعف معده و جگر و سپرز و دق و تحلیل ریاح
و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تنقیه سوم و آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق و قابض و حابس نزف الدم و سیلان خون در رحم و آب آن عجیب النفع است
از برای یرقان و عصاره بری از آن چون در شراب اندازند و بیاشامند مقوی معده ضعیفه است و آشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ
آن در تفتیح و جسانیدن آن در اسهال قوی تر مقدار شربت از آب آن دو اوقیه و از جرم آن و مطبوخ پانزده درم و منقی و مصلح آن کثیرا تخم آن در
افعال مذکوره قوی تر از سایر اجزای آن دلبو داده آن بقوت معده و قبض و حبس نزف الدم اعضای باطنی و سیلان آن قوی از تغییر بود و دادن آن
و ضماد آن جهت تحلیل تقرب مقدار شربت آن دو درم گویند مضر بریه مصلح آن کاسنی و مضر طحال و مصلح آن سکنجبین و بدل یا در درج و دو ثلث
آن افسنتین است فصل الکاف مع العین المهمله کعب بفتح کاف و سکون عین و بای موحده و لغت عربیست بفارسی غاب و شتالنگ
نامند جمع آن کعاب گویند آید ماهیت آن استخوان متصل بساق است بهترین آن کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شده
و کعب بقر جهت سپرز و تقویت باه و ریاحین بهت تفریح دل و تقویت جگر نافع مقدار شربت آن تا مثقال کتیرا آن مقوی باصره و سیکون
مقعد رزانی و ضماد آن نافع ... کعک بفتح کاف و سکون عین و کاف معرب کاک فارسیست ماهیت آن بعضی گفته اند نوعی نانی است که بفارسی
کلیچه نامند و بعضی گویند نان روغنی است و بعضی نان طابق و بعضی نان طابون که خشک نمایند و با لجمله نان خشک آتشه که توان کوبیده آرد
نمود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن حابس بطن و مجفف رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضر و داخل بعضی اقراص نموده میشود
فصل الکاف مع الفا کف آدم لغت عربیست ماهیت آن نباتیست بقدر ورعی و برگ آن مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخ
آن شبیه ظاهر آن باطن بسیاهی و زردی باطن آن سرخ و تخم آن زنجی کافشه باریک تر و بعضی گیاه بهمن سرخ دانسته اند
طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در جمیع افعال قائم مقام بهمن سرخ است

مقدار شربت آن یک مثقال **کف الضبع** بفتح کاف و تشدید فا و الف و لام و فتح ضاد معجمه و سکون با موحده و عین مهمله و بسین کف السبع نیز آمده
عربیست ماهیت آن علافقی گفته نباتیست شبیه بخندروس بلندتر مانند دکم برگ و برگهای آن مشقق و بقدر برگ کرفس و رو بزمین منفرش و شاخهای آن
باریک و خشن و متشعب بسیار و زمین زرد رنگ و شاخهای بسیار باریک هیچ میبرد و گل آن زرد طلائی و سفید نیز میباشد و تخم آن مانند تخم خربق و با حدت
بسیار و صفت آن قریب بمیاه و زمینهای نمناک و گفته اند نوعی از کیکج است و بعضی خود آن دانسته اند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن با لطافت و مقطع و جلای و محلل اکتحال آن رافع بیاض و ذرور آن رافع ثالیل و خورنده گوشت زایده و رویاننده گوشت صحیح و منقی جراحات
و قروح را نافع **کف الهر** بکسر ها و را مهمله مشدده و لغت عربیست ماهیت آن نباتیست بقدر شبری شاخها ریزه و برگ آن شبیه بشاخهای [illegible] متبدد
شدید و ملتصق بزمین و گل آن زرد و براق و خوشبو و با عطریت و بیخ آن بقدر زیتونی با شعبها بسیار و او را ابلا بزمیرید و گفته اند که کف الضبع است طبیعت
و افعال و خواص آن مانند آن فرزجه آن معین بر حمل و ذرور آن جهت قروح خبیثه و ضماد آن با عسل قاطع ثالیل است **کف مریم** عربیست
و آنرا کف عائشه و بهندی [illegible] نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند اصابع الصفر و در عراق شجره را بدین نام نامند و در مغرب
انطافلون را و ابو العباس [illegible] در کتاب حلیه [illegible] گفته نباتیست که آنرا کف مریم مجازی نامند ماهیت آن نباتیست منبسط بر روی زمین شاخهای باریک
بقدر شبری و برگ آن باریک [illegible] گل آن باریک مایل بزردی بقدر گل [illegible] چون آن بخشکد گل
[illegible] برگهای آن بخشکد و شاخهای آن پیچیده گردد شبیه بانگشتان پیچیده برگرد و بهمین شکل که متعارف است نزد مردم **طبیعت** **افعال و خواص**
آن [illegible] **کفری** بضم کاف و فتح و را مشدده و الف مقصوره و بفتح و بکسر کاف و بضم
فا و بکسر آن نیز آمده و لغت عربیست و بیونانی [illegible] و بفارسی غنچه خرما و کار روائی و بشیرازی نار و نه خرما نامند ماهیت آن غلاف شکوفه نخل
است که هنوز نشگفته و از آن خوشه بر نیامده باشد و بعضی پوست غلاف و شکوفه و گرد بر آن که کافور النخل و دقیق النخل و کش نامند
و بعضی پوست خشک و بعضی خوشه شکوفه آن که طلع نامند و بعضی کافور آن و بعضی گرد آنرا گفته اند و بالجمله بهترین آن تازه خوشبوی خود از نخل نر است و چون
گرد و سرخ شود دود و قوت از آن زایل شود **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و با حرارت کمی و برودت بسیار گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح
مقوی ارواح قلبی و [illegible] مقوی لثه و دافع اکله و قروح خبیثه و [illegible] اعضا [illegible]
و دو مثقال از سفوف آن قاطع اسهال و طبیخ آن قابض و [illegible] که با [illegible] معده [illegible] قوام آن [illegible]
معده و [illegible] و ضعف اشتها و [illegible] و معده و [illegible] مقوی معده [illegible]
آنکه [illegible] بسیار نرمی که [illegible] مقوی معده [illegible]
با [illegible] و اسهال است عرق آن مانند گلاب گیرند با عطریت و قابض و مقوی [illegible] معده و [illegible] اسهال [illegible]
و [illegible] **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص**
آن [illegible] **ککرونده** [illegible]
دوم ساکن و ضم را مهمله و سکون [illegible] و لام **ماهیت** آن [illegible] هندی [illegible]
[illegible] زرد [illegible] بریان کرده
میخورند تنهائی و یا با گوشت [illegible] **طبیعت** آن [illegible] **افعال** [illegible]
[illegible] آب [illegible] مقوی [illegible] کننده [illegible]
مفید **ککرونده** بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم را مهمله و سکون واو و نون [illegible] و دال مهمله و بالف هندیست گویند کما در یوس است

ماهیت آن نباتیست تا بدو دو ذرع و شاخهای بسیار نرم از یک بیخ رسته و برگ آن طولانی مشرف فی الجمله شبیه ببرگ کاسنی و از آن بزرگتر و کریه الرایحه با زغب نرمی و رنگ آن تیره و طعمی غالب ندارد و با اندک عفوصت و گل آن زرد ریزه و تخم آن سیاه باریک تخم آن در غلافی شبیه بکوزه شقایق و خیارهٔ
بیخ آن باریک و سفید و بی طعم غالب طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الراس عصاره کی بیخ آن بجهت
ابهه که مرضی است که در بنگاله در بینی مردم میشود و علامت آن تپ شدید و ثقل سر و درد اعضا خصوصا گردن و شانه و کمر است و سعوطا نافع و قطور
آب برگ آن بجهت درد شدید دو روغن بیخ که از آب آن چشم پر کنند و بعد از ساعتی بریزند و باز تکرار نمایند و رسوب وزید زایل شود و اعضاء الغذاء آشامیدن
آب برگ آن بجهت استسقاء و بواسیر و اخراج کرم شکم و بدستور پخته آن و طلاء آب آن بر مقعد جهت بواسیر السموم جمیع اجزای آن بجهت اخراج کرم شکم و
سگ دیوانه گزیده نافع و آشامیدن بیخ آنکه نرم سوده بقدر فلفل حب بندند سه حب آن حابس اسهال مزمن و هیضه است لیکن در اوائل هیضه خوب
نیست بلکه در آخر که اسهال بسیار شود و ضعف غالب گردد و بدن نقاهت یافته باشد و باید در وسط یا بستان نباتات آنرا بتمام اخذ نمایند و خشک
کنند و عند الحاجت سوده با آب غسل بخورند و دو مثقال از تخم آن با آب زرلیشه آن سه مثقال با شیر جهت رفع سم کلب نافع بالخواص چون فولاد را
براده نموده در آب آن بریزند و با آفتاب تهذیب بگذارند همه آنرا مکلس سازد و مکلس آن بجهت استسقاء و اکثر امراض بارده عظیم النفع است

فصل الکاف مع اللام کلب بفتح کاف و سکون لام و باء موحده بلغت عربیست و جمع آن کلاب و کالب و کلب آمده و مونث آن
کلبه و بفارسی سگ و بترکی ایت و بهندی کهته و ماده آنرا سگ ماده و بهندی کتی و کتیا نامند ماهیت آن حیوانیست درنده شدید الرابطه با حیا
و شعور و صفات حمیده و ذمیمه معروف و در همه بلاد بهم میرسد و تمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی و روز میخوابد و او را اجناس بسیار میباشد از اهلی و
بری و مائی و اهلی را نیز اصناف میباشد از بزرگ و متوسط و کوچک بزرگ شکاری را بترکی تازی نامند و سوای آنرا شنگی نامند و سلوقی که منسوب بسلوق است
که اسم شهریست در یمن و این قابل تعلیم صید است و شکار میکند و اسم عامی سگی است که قابل صید نباشد و صید نکند و این را بهندی کوره نامند و این اکثر محافظت
باغ و زراعت و خانه مینماید و بزرگ آن نزد اهل بلیات و اهل ابواد و قری و کوهستانها میباشد و نگاه میدارند برای امور مذکوره و در شهرهای هند بندرت
و متوسطان سگی ست که در همه جا بسیار میباشد و محافظت باغ و زراعت و خانه نیز مینماید اما نه بخوبی نوع بزرگ و کوچک آن خوش شکل تر
و اکثر بلند پشم میباشد و بهترین آن آنست که در بلک فرنگ میشود و آن جماعه آنرا بسیار پرورش مینمایند و دوست میدارند و تا بقدر بچه گربه و پنج و شش ماه
میباشد و از آن بزرگتر نمیشود و بعضی بقدر گربه یکساله و اندکی زیاده از آن این نوع جانوران کوچک مثل روباه و خرگوش و مانند آنها شکار
میکنند و هر دو قسم بسیار با شعور و اشاره فهم و با وفا میباشد و از وفای شعور کلب اهلی نقلهای بسیار نموده اند که تفصیل آن طول دارد و کلب بری ابن آوی
یعنی با ین آدمی نموده اند و بفارسی شغال و بشیرازی توره و بترکی چقال و بکاف فارسی نامند ماهیت آن معروفست و در همه بلاد میشود
و این در ویرانه بیشتر ماوا دارد و در روز کم بیرون می آید و از مردم گریزان و حیله در و مکار و وقت شام از جاهای خود بر می آید و قریب بع شب گذشته فریاد میکنند
و باطراف میگردد و همین که یکی آواز کرد همه باتفاق آواز میکنند و مرغ و جانوری خرد تر از خود یا مرده که یافتند میخورند صبح باز بجای خود میروند و این گاهی
با سگ اهلی جمع میشود و نتایج حاصل میگردد و کلب مائی حیوانیست آبی و آن دو نوع میباشد بحری و نهری و بحری آن بجثه سگ اهلی و از آن بزرگتر نیز
و دستها و پاهای آن کوتاه و بیدم و در بحر و در هند کثیر الوجود و آنرا صید میکنند و پوست آنرا کنده و در آن نفط پر کرده به بلاد میبرند طبیعت
آن در سوم گرم و خشک در خواص مانند سگ اهلی و زهره آن سم قاتل است و در ساعت علاج پذیر نیست و اکتحال آن رافع بیاض عین و در بینه نازه
آن جهت نقرس بی عدیل است کلب نهری بجثه گربه و از آن بزرگتر و بسیار شبیه بدان و دست و پای آن بزرگتر از آن و دم آن بلند مانند دم گربه آنرا اسقند
او و بلاد دانند و در آنها عظیمه میباشد و در نهرها بسیار و آنرا آفتس و بعضی خربیان نامند و گفته اند خربیان حیوانیست که از آن جند بیدستر حاصل میگردد و حکیم
محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که در زبان سگ نهری را سگ نامند و جند از آن حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که صیادی ابر آن جند از آن قطع نموده

بعد از جوشانیدن در آب خاکستر بدود آنگاه خشک نمودن رنگ و بوی از آن ظاهر شده و نوع استحاله در آن معلوم گردد طبیعت و افعال و خواص
آن مانند کلب بلی ست و در بنگاله نیز احیانا کلب بحری که اودبلاو و ود بلاو نامند در دریای گنگا بهم میرسد خصوصا اطراف جهانگیر و سمت اسلام آباد
و زنگالی نواح آنجا و در جزایر آن جهیر او بسیار بسیار است و پشم آن نرم و بلند میباشد آنرا صید نموده پوست آنرا کنده به بلاد آن خصوصا بلاد سرد سیر برای پوستین
میبرند و در عجایب المخلوقات نوشته که بدن خود را گل آلود میکند به زمانیکه تمساح بخیال طین آنرا بلعید و چون بلعید داخل شکم آن شده و رودهای آنرا بخورد و
شکم آنرا شگافته بیرون می آید از این جهت هر که نزد آن سگ آبی باشد از غائله تمساح محفوظ میماند و مقدار یک مثقال زهره آن سم قاتل است و گفته شده که آنها
شده های صید نموده بساحل می آورند و چون قدری جمع کردند میان خود تقسیم میکنند و اگر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود بر آن بول میکنند و بعضی از آنها زخم
پیدا میگردد و کلب بائی بلغار کانیه ی ست و گفته کلبی ست که چند بیدستر خصیه آنست کلب کلب دیوانه است و گفته اند چون سگ تشنه گردد
دیوانه شود و همچنین چون بسیار گشنه شود و گوشت جیفه بخورد و در آخر گرما و از علامت آنست که خاموش میباشد و سر و دم خود را پائین انداخته دم خود را اکثر
در میان پاهای خود میدارد و چون کسی نزدیک آن برود غافل آنرا میگزد و لعاب از دهن جاری گردد و آب بنظر رسد در حرکت مانند خود سگ خورد باد و از آن
گرفته و سگان از آن بگریزند و طعام و شراب بخورد و چون موی آن بریزند و در بدن دفعتها جرب بهم رسد نزد بعضی انتهای علت آنست که آن خلط مزاج آن سگ
این سوداویت و نبات سمیت میباشد و در لعاب آن سمیت بیشتر و بدان اوقات عارضه بسیار ... اتفاقا بسم میرسد گاه نیش
سگ را از حیوانات دیگر مانند گرگ گرفتار پلنگ و شغال و امثال آنها نیز عارض میگردد و در انسان نیز چون سگ دیوانه بگزد دیوانه میشود و مطلق ... سگ
آبی است طبیعت آن در دوم گرم و خشک بهم رسد و آن گرم در افعال و خواص ... پوشانیدن بچه آن ... جهت ...
و بالیخولیا قوی الاثر و قطور شیر یکه از اول مرتبه آن باشد ... دمیدن ... در چشم و قروح و نفوخ و ضماد سرگین
خشک آن خصوصا که با استخوان فقط تولیت نموده باشند و این هنگام ... خشک نموده نگاه میدارند و عند الحاجت بسیار نرم
سوده با ادویه مناسبه جلط نموده استعمال نمایند جهت خناق و اورام حلق مجرب ... سرگین آنرا در تابستان بگیرند و در سایه
خشک کنند و با شراب و یا آب بیاشامند سرگین علت با ... ... و در آن جوشانیده و با آهن تفته در آن خاموش کرده با
جهت ... یا دموی مجرب آشامیدن خون خشک کرده آن بقدر ... جهت اسهال دموی و چون بچه چشم نگشوده آنرا تمام در آب طبخ نمایند
با آب یکسان گرده و نقرس و ... اندام در آن آب بنشانند تا جمیع آنها را جذب کند و خشک شود و آن گندم را بخورد مرغ یکسان که در تاریکی بسته باشند بخورانند
و بعد اتمام آن مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید که غذای دیگر در آن مخلوط نباشد باعث حمل زنان عاقر گردد خصوصا مرغ پرورده را بسیار
و فربه کردن بدن نیز مجرب آشامیدن حمول ... آن ... و چون بچه سگ پستان زنی ... که شیر در آن منعقد شده ... رفع
انعقاد آن گردد و آشامیدن بول آن مانع حمل و قطور شیر آن که نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد ... رفع حرقة البول السموم آشامیدن
آن بقدر ربع درم رافع حرقة البول جگر بریان نموده کباب آن جهت رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه موثر خصوص که جگر همان سگ دیوانه گزیده باشد
و بدستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن خون آن جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن شیر آن ... نافع زهرهای
قتاله لادرام و الجروح و القروح خوردن بچه آن در آب با ادویه خوشبو در رفع جذام مجرب ... سرگین آن محلل اورام صلبه و ... خشک
آن جهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر آن جهت زخمهای کهنه ... و حکه بول آن نافع ثالیل و ... آن محلل ... چون بچه چشم نگشوده
آنرا با سرگین گاو بسوزانند ... خشک گردانند ... چون بول سگ ... تا منعقد گردد ... سیاه
گرداند و نیکو خضابیست و گفته اند که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصیان مانع رویدن موی و همچنین ... و اصلی ... مخصوص
استخوان عصب سگ با استخوان شکسته و عصب بریده انسان پیوند پذیرد بخلاف استخوان و عصب حیوانات دیگر ... آن که دندان ... از ... دانه ...

انسان است در حالت خواب و رافع یرقان و برطفل باعث بر آمدن دندان بی درد والم و چون با آب تر لا ... بمواشیان بخورانند ... [illegible]

حدث شده است در ان زبان سگ سیاه را چون در دونه دارند از جمیع گزندگان ایمن گرداند تعلیق ناب کلب کلب که در دست ... سگ ... باشند

برازو رافع شرکلاب کلب است هر چند که دارنده آنرا کلب نگزند و نگاه داشتن فرد کلاب خود باعث فریاد و نگردیدن از اذیت نرسانیدن کلاب است ... آن بگیرد ... که

از ان قرار گرفته اند تعلیق قضیب خشک کرده آن بر ران لغایت معین بر جماع تعلیق موی سگ سیاه یکرنگ ... صرع نافع است ... بخور ... سگ

چون داء الحیه را کوبیده در خمیر گرفته بخورد سگ هند بطرب رقص آید و چون زهره سگ بی مقدار یک عدسه بخورند بعد از یکهفته ... [illegible]

روشن و تازه است با حنظل نا داء الحیه ... گوش ... بروغن تازه ... چون کلب کلب ... [illegible] ... سگ دیوانه مانند

توحش ... مالیخولیا طاری میگردد و علاج او آنست که ... [illegible]

کوبیده با عسل ... [illegible]

سهم ... جمیع بدن ... [illegible]

فاروق خورانیدن و ادویه تریاقیه ... مالیخولیا ... [illegible]

... ماهیت آن ... طبیعت آن ... افعال و خواص آن

... [illegible] ... افعال و خواص ... [illegible]

... [illegible]

... ماهیت آن ... [illegible]

... [illegible]

... طبیعت آن ... دوم گرم ... افعال و خواص آن در جمیع افعال ... [illegible]

... [illegible] ... شربت آن بطریق ... سه

مثقال و در مطبوخ تا پنج مثقال ... [illegible]

... انگشت ... [illegible]

... ماهیت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... طبیعت ...

آن ... افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن ... [illegible]

... ماهیت آن ... [illegible]

گفته اند ... افعال و خواص ... [illegible]

... طبیعت آن گرم ... افعال و خواص آن ... [illegible]

... انشاء الله تعالی در حرف الجیم ... [illegible]

ماهیت آن باصطلاح اطبا عبارت از صفات و حلزونات قشر بیض و احجار لیست که مبالغه در احراق آن نموده باشند با بحدیکه خوب اجزا آن یکسان سوخته شده باشد بهترین آن گلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق آن آنست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر آن بسته و بگل حکمت کرده در تون حمام و بالتون یکشبانه روز بگذارند پس آورند و اگر خوب اجزای سفید آن یکسان سوخته شده باشد بهتر والا باز گذارند تا سفید گردد و اگر بسیار خواهند بدستور خشت خام و کوزه خام برای آن کوزه سازند و در آن ترتیب چیده و بالای آن هیزم و بر بالای آن گل مالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد و دستور تکلیس قشر بیض و هرچه خواهند بهمان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نیز دستور احراق قشر بیض مذکور شد هر چند گلسش سفیدتر و اجزای آن متساوی نرم و خالص باشد بهتر است طبیعت آن بدیدهٔ آن را آخر اول گرم و در آخر دوم خشک دانسته اند و در قوت با حدت و محرق و مفرق جلد میباشند پس ضعیف میگردد و در آب بدهٔ قسم صحیح آنرا تا سه روز قوت احراق باقیست بعد از آن مستحیل میباشد افعال و خواص آن سترندهٔ موی خصوصا با زرنیخ که مقوی فعل آنست و مالیدن آن نقل عصفر و برگ سنفا و رافع بدبوی آن روغن گل یاسمین که بهندی چنبیلی ... با سفیدهٔ تخم مرغ باهم آمیخته نیز ضماد در روغن گل و آرد عدس توتیای مغسول و گلسرخ ساییده رافع جراحت آن گلس مغسول طبیعت آن با اعتدال افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفوخ آن بکرره گذاشتن فتیله آلوده بسفیدی تخم مرغ آلوده با آب کشنیز باشند در بینی قاطع رعاف و مالیدن روغن تیزک آب همراه آن جوشانیده باشند مانع نزلات و رافع برودت اعضاء و ضماد آن مقوی اعضا و جالب سیلان مفاصل و ورم بلغمی و نزول آب به اعضاء و جهت سوختگی آتش و منع او از عرق و بابیه خوک جهت کشودن ... و ورم ... قروح و جروح ... کلس البیض در جدی ... جراحات ... خردل البیض که بهندی سرون نامند پارچه تر کرده بدان بر جراحات موضع فصد و ختنه و غیر اینها گذارند جهت دملکه و جرب رویانیدن گوشت ضماد جبر کسر اعضا مجرب و فرزجه آن قاطع خون حیض و سیلان رطوبت از رحم و جریان منی و بدستور خوردن یک جبه با دو طمع آن با عسل ... منی و دو کمی مردان نیز ضماد آهک صدف با زرد چوبه و قند سیاه که بهندی گر نامند جهت التیام جرح تازه مجرب جالب خون آن و تکمید کلس نرم سوده در تسکین اوجاع بارده موثر و ضماد و نوره مطلقا با آب بجبل تازه و نمک محلل ورم بارده و آب نزول در اعضا که در بنگاله بسیار عارض میگردد و مفید المضار آشامیدن آن قاتل بخشکی دهن و وجع معده و کشیدن آن مخص و عسر البول و غشی و اسهال دموی مصلح آن آشامیدن ... احراق و سم لعابات با ادهان مناسبه تدبیر بدل ... سائر تدابیر زرنیخ در بخش خورده است و خوردن هرچه در آلی که مکرر ... آن بجبته تقشعیه ... نمایند کشنده ... دانندکان زمانه در اسرار کاتو مدّ است گلوی بکسر کاف و ضم لام و سکون و او بلغت هندیست ... نیز نامند ماهیت آن نباتیست ... بیلابه که بپیچد در چوبی بجد در برگ آن مدر بقدر برگ لیلاب کبیر و ضخیم و نیز برزری ... ساق آن بنیه چو ساق آن مطبوخ خوش ... مانند چوب ... و چون چوب ... نرم نمایند مستعمل چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین غیر آن نشاسته آن و دستور اخذ نشاسته آنست که چوب آنرا نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب بر آن کنند و بعد از ساعتی چوبهای که بر سر آید و آب بر آرند آن آب را بریزند بملایمت و آنچه ته نشین شده باز آب بریزند و بگذارند تا ته نشین گردد پس آب بریزند و ته نشین آن که نشاسته ... باشد ... طبیعت آن گرم و خشک در اول و بعضی تر دانسته اند و اهل هند سرد و خشک افعال و خواص آن بجهت ... و غشی و قی و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراویه و بلغمیه نافع و مبهی و مشتهی و مولد منی است و اگر با روغن بخورند ریاح و سوداء را دفع نماید و اگر با نبات بخورند جهت صفرا را دفع نماید و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیره آن در حالیکه سبز و تازه باشد اقوی بود اگر تازه آن بهم نرسد خشک آن را جوش دهند و مالیده آب آن را بگیرند و این نوع شیره را سبند کیب ... نامند و چون عصارهٔ آن را طبخ دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود و جمود یابد ... بزرگی ... جهت حبس ... مزمنه و بواسیر قدیمه و حدیثه مجرب و شیره گلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام حمیات ... موثر دانسته و با اسهال ... اسهال نیز ... نیز مفید گفته اند و فرموده اند ... استعمال نمایند و ... جهت حمیات مرکبه ... بلغمیه ... سفیده ...

٥٣٩

دو درم و نبات چهار درم تبریدی از یک مثقال تا دو درم مجرب گفته اند دست آن یعنی عصاره آنرا اسلیقرسیرس‌الاثر دانسته‌اند و حمیات حاره لقدیم آنرا نیز نفوع جالینوس گفته است و در غیر حاره مطبوخ آنرا گاه اصل السوس مع شکر گاه با مویز منقی گاه با قصب الذریره و نیز مجرب دیده‌ام و آنکه مناسب طبیعت حالیت و دستور اعذه عصاره یعنی رب آن آنست که گلوی تازه را بگیرند و بشویند و بکوبند و آب آنرا بگیرند خصوصا آب با ان قدری بر آن بریزند و نقشیند نمایند آب آن غلیظ برآید پس آن آب را در ظرف سفالی یا چینی کرده بر آن پارچه بسته که گرد و غبار آن نرسد و نقشیند پس آب فوقانی را بریزند تا خشک گردد و این الطف و بهتر است و اگر آن آب فشرده را بجوشانند تا آتش غلیظ منعقد گردد و نیز خوب است و لیکن فعل آن قسم کمتر است اگر است الطف از آن خواهند گلوی تازه را شسته و از میان دو شق نموده خرده کرده یک شب در آب با آن بخیسانند پس بالید صاف کرده بدان آنکه آنرا بکوبند و آنرا آب آن فوقانی گرفته تا غلیظ گردد بکار برند گلهار بضم کاف عجمی و سکون لام و فتح یاء الف و در آخر هاء آنرا گل کنول بهندی و بهند لغت هندیست ماهیت آن گل نباتیست که در غدیرها و آبها ایستاده که بهندی تال و جهیل نامند بسیار می‌باشد آن شبیه به نبات نیلوفر و از آن قوی‌تر و برگ آن پهن‌تر و گل آن بزرگتر از گل نیلوفر و مضاعف و رنگ آن سفید و سرخ و دو در هم آمیخته و بسیار خوش منظر و خوشبو و بعضی سفید فقط و در وسط گل آن تخمدان زردی که آنرا کیسر و بهندی نامند طبیعت گل آن سرد و تر افعال و خواص آن جهت حمیات صفراویه و دیقیه و تسکین عطش مفرط نافع و عرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر زردی بیان گل آن سرد و خشک است و حدت صفرا و قابض و مسکن و حابس خون و اسیر گوند گل آن که بهندی کنول گته نامند و بعد ریختن برگهای آن ظاهر میگردد و بشکل سر قواره و نصف کرده و در حوالی آن خانه‌ها می‌باشد و در هر خانه دانه‌ای و دو دانه یکی سبز و آنکه صحیح و دیگر سفید مائل بزردی مغز آن و در هر یک پانزده مغز یا ده یا سفید و شیرین طعم لذیذ خصوصا مازه آن که سبز رنگ پخته باشد و در وسط مغز آن تخم با سبزی رنگ تلخ طعم طبیعت مغز آن نیز سرد و تر و رسیده صلب آن خشک و در سیوم مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا و سبزی میان مغز آن مفید است و در تب‌ها و حمیات حاد و نافع و ساق گل آنرا مرنال و بیخ آنرا بهسیندا گویند سرد و خشک اند مسکن حرارت و قابض اسهال و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا کلیبانی بضم کاف و فتح لام و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح کاف و الف و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها ماهیت آن نباتیست خاردار بقدر زرعی یا آن قدر که در بلیه و رجال بر دوان می‌باشد و کثیر الوجود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن چون نیم مثقال پوست بیخ آنرا با نیم مثقال ریوند چینی مدبر جهت وجع طحال شدید بخورند و در ساعت تسکین یابد و تدبیر پوند آنست که ریوند را در آب بجوشانند و آب آنرا ریخته ریوند را خشک نمایند و سوده استعمال نمایند و بدان جهت استسقا و جمیع ورام و اوجاع مفید و اگر برگ آن را بر جراحت بندند زخم را در التحاق نمایند و اگر بر جراحات با لحوم فاسده طرف پشت آنرا ببندند لحوم فاسده را بخورد و اگر بر خراج بندند منفجر سازد و چون پوست آنرا کوبیده در کیسه کرده بر ورم استسقا بندند و جمع عظیم در آن بهم رسد در ورم فرو گرد و اما باید که چون وجع شدید شود آن کیسه را باز کنند و بر موضع دیگر ببندند و همچنین بجمیع موضع ورم مکرر این عمل نمایند و بجهت ورم طحال و نیز دل آب نیز نافع است کلیه بضم کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها لغت عربیست و بفارسی گرده و بهندی نیز همین نامند و باصفهانی قلوه و نیز گرده نامند ماهیت آن عضویست از اعضای مرکبه بدن حیوان و در حیوان و عدد می‌باشد یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ مائل بطرف پشت از پیر آنکه ما ئیت از کبد فرستادن بمثانه تا با درار بول دفع گردد بهترین از برای اکل گرده گوسفند جوان فربه تر است که در بهار نسب ذبح کرده اخذ نموده باشند و حیوان عطش نداشته باشد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مقوی گرده و کمر و پیه آن ورم صلبه نضاج بطی الهضم و ردی الغذا است لهذا استعمال آن نشاید بجهت آنکه ردی‌ترین گوشتهای اعضای بدن حیوان است و اقبال طبیعت بسوی آن کما ینبغی نیست مصلح آن طبخ دادن آن بریان نمودن آن اسفاناخ یا بلیه با روغن بیهی با روغن کنجد با نمک و فلفل و دارچینی و کرویا و مصطکی و آب لیمو و سرکه مطیب نمودن است فصل الکاف مع المیم کماة بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تاء ماهیت آن اسم جنس فطر و تنبیخ و فحل و سماروغ است در نزد بعضی مخصوص بما کول آنست فطر مخصوص با نواع ما کول آن و هر یک کور شده و آنرا بترکی تلاج و بفارسی سما نو و سماروغ و هوره نیز و بشیرازی سکلو و دیلمانی او زنا و مرد ب بادی و دو ولیسر با ازوی دیر دمی هو و یا و لوزی نبات الرعد و بهندی کهنبی بضم کاف و اشمام باذون و کسر بای موحده و با نامند و دیسقوریدوس و دین نامید ماهیت آن نبیخ که از عفونت زمین و هنگام ربیع در زمین یا سے ملی دو دامنهای کوه بیشتر بهم میرسد و مدور و سرخ رنگ دو ساق و بی برگ

و آنرا خام مطبوخ میخورند و طعمی و رایحه غالب ندارد و بهترین آن است که در زمین های مرتفع ریگی طیب بهم رسد متوسط در بزرگی و کوچکی و الحق خوشبو تازه و طعمی
و رایحه غالب نداشته باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید با صفات مذکوره است و آنچه بخلاف این صفات باشد و در زمین های ردی زیر اشجار ردیه بروید
زیتون و جوز روییده سفید و سرخ تیره و خشناک باشد ردی است با سمیت و سیاه آن که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه باشد مهلک طبیعت آن در دوم
سرد و تر **افعال و خواص** آن از المعین در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که کماة از من است و آب آن شفا از برای چشم و اطبا گفته اند که آب آن جلای
عین خصوصا آنکه بمرود و بریان کردن ازان میچکد و سرمه را که با آب تازه آن تر کرده سائیده پرورده با مقوی [illegible] قوت روح باصره و زیاده کننده
نور آن و رافع نزول آب است اعضا را الغذا غلیظ ثقیل ردی الکیموس قلیل الغذا بطی الانحدار غلیظ مولد خون بلغمی و بلغم و نفاخ و مولد ریاح [illegible]
و تشنیج [illegible] مضار اکثار آن مولد سکته و فالج و ذبحه و ثقل لسان و عسر تنفس و بهق ابیض و قولنج و عسر البول مصلح آن طبخ آن با دیا با آب و نمک
صعتر و پودینه و سداب و طبخ جید و مطیبت و دهن [illegible] و ابازیر حاره مانند دارچینی و فلفل و قرنفل و امثال اینها نمودن و سایر تدابیر است که مذکور شد ضماد
خشک آن تا آب بر سر جهت رفع طلوع بیش از وقت آن مجرب ضماد خشک سوده آن با سرکه در شیر ماهی جهت بزرگی [illegible] اثقال و فتق ایشان [illegible]
مجرب تازه آن زیر [illegible] بریان نموده با نمک و فلفل میخورند و خوردن خشک آن مجوز نیست و عند الضرورت باید که یک شبانه روز در خاک خالص یا گل [illegible]
پاک شسته بدستور پخته با روغن بسیار بخورند و اکثار نخورند [illegible] اگر با آب کامه و خردل بخورند که بهترین مصلحات آنست بهتر است **کمادریوس** بفتح
کاف و میم و الف و فتح ذال معجمه و سکون را مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و بدال نیز آمده معرب خمادریوس یونانیست بمعنی بلوط الارض
گفته اند لغت رومی است و یونانی [illegible] و بفارسی [illegible] بشیرازی [illegible] تلخ و بعربی [illegible] دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا طوبوریون نامند
و گفته که بعضی آنرا [illegible] گویند فی الحقیقت غیر [illegible] است انشاء الله تعالی و در حرف المیم مع الواو مذکور خواهد شد **ماهیت** آن دیسقوریدوس گفته
نباتیست بقدر شبری و برگ آن ریزه و شبیه ببرگ بلوط در شکل و رنگ و مشقق و طعم آن بسیار تلخ و با اندک حدت و گل آن بنفش و ریزه و تخم ریزه [illegible]
ارغوانی رنگ و نمو زیاده میشود [illegible] آن سنگلاخ باید که بعد رسیدن [illegible] برداشته نگاهدارد که برگ و گل و تخم آن ریخته [illegible]
آن و بعضی گفته شبیه ببرگ [illegible] آن [illegible] شبیه بلوط [illegible]
مانند ریحان ازان غلیظ تر و سبز رنگ و گل آن ریزه و شبیه ببرگ بلوط [illegible] گل آن ارغوانی رنگ و تلخ و تخم آن نیز ارغوانی و تلخ گفته اند [illegible]
آن درخت اصلی است و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که هیچ نباتیست شبیه بلوط و اقوال دیگر نیز وارد است و بالجمله بهترین آن
تازه آنست که در آن گل و تخم باقی ریخته باشد و قوت آن هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن گرم و خشک گرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم و بعضی
سوم گفته **افعال و خواص** آن ملطف منضج مقطع اخلاط غلیظه و ملطف و مسخن بدن العین [illegible] چون ساخته خشک [illegible] سائیده آن با شراب جهت
قروح عین که عروق [illegible] و همچنین اکتحال [illegible] آن با زیت و ذرور سائیده آن نیز [illegible] آشامیدن تازه و یا خشک مطبوخ آن پخته [illegible]
مزمن رطوبی سه درم مطبوخ آن با جلاب و یا با عسل چند روز [illegible] جهت درد سینه [illegible] آشامیدن تازه [illegible]
آن با آب جهت یرقان سوداوی و سده [illegible] تحلیل صلابت طحال و سائر امراض طحال و ادرار بول و حیض و اسقاط جنین و شدخ عضل و با شراب جهت تحلیل صلابت
طحال سریع الاثر و آشامیدن طبیخ چهار درهم آن با هموزن آن دهن زیتون در یک رطل آب که تا بثلث [illegible] چند روز [illegible] جهت تفتیت حصاة
و سنگ گرده و مثانه مجرب باید که [illegible] اوقیه بنوشند و ضماد پخته آن با سرکه [illegible] تحلیل صلابت طحال و شراب آنچه رفع سوء هضم و فساد معده ابتدای استسقاء
[illegible] و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج نافع و دستور ساختن شراب آنست که در [illegible] رطلی از شراب [illegible] عنب [illegible]
ریخته مدتی گذاشته پس صاف کرده [illegible] و این [illegible] است [illegible] ضماد آن جهت [illegible]
جهت قروح [illegible] مسحوق آن [illegible] باعث گرمی [illegible] آب تازه آن [illegible]

جهت رفع برودت معده و ریاح موثر و در سایر افعال کما دریوس مانند کما فیطوس است مقدار شربت آن تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم مضر ریه مصلح آن کتیرا

بدل آن بوزن آن سیسالیوس و ربع آن سلیخه و نزد بعضی دو ثلث آن سلیخه است اسقوتوقندریون نیز گفته اند کما شیر بضم کاف و فتح میم و الف

و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله لغت فارسی است معرب آن قماشیر و یونانی نوفیلون نامند ماهیت آن اختلاف است بعضی

صمغ کماه و بعضی صمغ نباتی بدبو و بعضی صمغ بستی شبیه بکما و شیر و بعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون بلیه

و بعضی شیلیغی نیز و سند شبیه بجاوشیر دانسته اند و بالجمله در طبیعت آن اتفاق است و بهترین آن زرد تند بوی تازه آنست و در قوت قوی تر از جاوشیر طبیعت آن

در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند افعال و خواص اعضاء الغذاء و النفض مسهل زردآب و نافع استسقای لحمی و زقی و مدر بول و حیض و مسقط جنین

آن با صمغ عربی محلل صلابات شعر و ضماد مقدار شربت آن نیم مثقال تا یک درم مضر ریه مصلح آن کتیرا است کیاقیطوس بفتح کاف و سکون یاء مثناة

تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی و یونانی الاصل دانا فرطلس نامند یعنی صنوبر الارض و بعضی گفته اند

و بسریانی زرقاد و کرفس و بفارسی تخم کرفس زرد و بشیرازی ماش ارد و بلاطینی مثله بعربی جو ده و بهندی ماهیت آن

از نباتات متنافعه است که بیک سال تا ده میرسید و اصناف میباشد صنفی از ان از نباتات مانند قیسوم و گیاه دیگر شاخهای آن

بسر خی برگ آن شبیه ببرگ صنوبر و حی العالم صغیر در غب باثبت جیم تلخ بانه کبه و بقوت و حرافت با لطوبت سفید و بوی آن شبیه

باریک و زرد تخم آن تخم آن کرفس و جلتر و بیخ آن سفید از توت تا مرطان میماند و قوت آن تا ده سال باقیست صنف دیگر این شاخها

شبهای آن باریک و گل آن شبیه بنفشه اول برگ و تخم آن سیاه رنگ و بوشبیه بصنوبر نیز صنفی دیگر را نیز نامند ساق نبات آن

آن باریک برگهای آن کوچک و بار یک سفید مر غب گل آن زرد و کوچک و رایحه این نیز شبیه برایحه صنوبر و قوت این دو صنف قریب باول از ان صغیر جالینوس گفته

کما فیطوس شاخهای آن باریک سبز و برگ آن شبه برگ مو و گل آن سرخ و در قوه میرسید و در سرطان بکمال میرسد و قوت آن تا دو سال باقی میماند و تلخ آن بهتر از جار

حریفا آنست صاحب اسرار الطب گفته اعرابی یونانی حرسف نامند و شاخهای آن باریک برگ آن منبسط بر روی زمین و گل آن سرخ مایل بسیاهی با قوت حرافت

و تخم آن زرد و بعضی گفته اند تخم کرفس رومی است و بعضی گفته اند طرخون رومی یا بهندی باروست و رنگ آن بنفش و در آخر تخم آن فراسیون سفید و بهترین آن تازه

بری آن بعضی گفته اند بهتر تازه بستانی تند بوی آنست و مستعمل از ان برگ و شکوفه و تخم آن طبیعت آن در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و در

سوم خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مفتح سدد و مفتی جالی اعضاء باطنی و بلغم غلیظ و جلای آن زیاده از گرمی آن اعضاء الغذاء و النفض مفتح سدد کبد

و طحال و با قوت مسهله و مسهل بلغم غلیظ از اکبر ادویه طحال است و جهت امراض آن الغضاء استسقا و یرقان سود و تحلیل ریاح نافع چون هفت روز

متوالی بنوشند و مفتح سدد رحم و مدر بول و حیض و رافع عسر البول و جهت اوجاع گرده و شگاف عضل و بواسیر مفید و حمول آن با عسل منقی رحم

و مخرج جنین و آشامیدن برگ آن با شراب هفت روز جهت یرقان با تو بال النحاس و با طبیخ مسهل عظیم زردآب منقی رحم از فضول آلات التناسل

و دو مثقال آن با آب انجیر مطبوخ جهت تنقیه معا غلیان نافع و آشامیدن آن با عسل جهت تنقیه اعصاب و عرق النسا و وجع ورک و نقرس مداومت و

آشامیدن آن چهل روز با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند و یا با عسل و آب باران جهت عرق النسا و درد کمر و گرده و منقی و مدر بول و

حیض و آشامیدن آن با انجیر با دانه سرشته مسهل الجروح و القروح ضماد آن با عسل التیام دهنده جراحات و قروح خبیثه کبار و ملحق

جراحات تازه الاورام و القبور ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل ورم پستان و تحلیل صلابات و با عسل جهت منع سعی نهاسا عید السموم آشامیدن طبیخ آن رافع

ضرر سموم و خانق النمر مضر ریه مصلح آن نیسون مقدار شربت آن از دو درم تا سه درم بدل آن بوزن آن سیسالیوس و نصف آن سلیخه و باید که در هوای گرم

و امزجه حاره و اطفال استعمال ننمایند و آنچه رنگاله میشود و گلر دنده نامند و همین باب فصل کاف مع الکاف مذکور شد مکثری بضم کاف و فتح میم مشدده

و سکون ثاء مثلثه و فتح راء مهمله و الف مقصوره و بضم میم مشدده و غلط است لغت عربی بیونانی لونیوتا آقونیا النفوس نیز و به هندی ... و بفارسی ...

بفارسی امرود و بهندی ناشپاتی نامند ماهیت آن ثمر درختی است از سیب بزرگتر و برگ آن شبیه ببرگ شفتالو و از آن عریضتر و بزرگتر و گل آن مانند گل آن و ثمر آن
اصناف میباشد بری و جبلی و بستانی و هر یک شیرین و ترش و شیرین میخوش و عفص و قابض و غیرها و مطلقا در بلاد سرد سیر بهتر از گرمسیر میشود و هر چند بلد سرد
تر باشد بهتر و لطیف تر میگردد و بستانی اقسام میباشد از آنجمله امرود خراسانی نامند یعنی که معروف است و لاری و سجستانی و غیرها و هر یک اصناف و
بهر بلد و شهری جائیکه میشود بنامی مخصوص نیز هر یک بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی میشود و خصوص در بلاد سرد سیر چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین خوب
میشود دو قسم بزرگ و شیرین شاداب خوش طعم در اینجا آنرا گویا شربت قند منجمد با کمال لطافت و نازکی است و پوست آن نازک و سبز مائل بزردی و تنها
امرود نامند و شیخ الرئیس رحمة الله علیه است این و در بلاد افغان نیز خوب میشود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن بر آمده فی الجمله صراحی شکل و سایر
اوصاف آن مثل سابق است آنرا حسینی نامند و این در آذربیجان و همدان خوب میشود و در چون پوست آن ضخیم است باید که تقشیر نموده بخورند و قسم متوسط آنکه مدور و از آن
کوچکتر و اندک طولانی و در اوصاف مذکوره و لطافت از آن هر دو کمتر نطری نامند و این در اکثر بلاد بهم میرسد و شیرازی عباسی نامند جهة آنکه بحکم شاه عباس
صفوی رحمة الله علیه نهال آنرا از همدان باصفهان و بلاد دیگر بردند و فریافت بهتر از همه اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوشبو که در اول فصل
پیش از همه اقسام بهم میرسد و در جرم آن اندک صلابت است و پوست آن اندک زرد و رنگ سرخ و در بغداد و خوزستان شیرازی گلابی نامند و این قسم
جهة اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر جهة آنکه صلابت آن بحد اعتدال است و بهترین همه قسم اول و بهترین هر یک از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش
طعم و نازک و بزرگ مقشر از نازکی پوست آنست و آنچه بدین اوصاف نباشد بمراتب از قلت و کثرت زبون تر همه اقسام شدید المیل لغذا در طبیعت آن
قریب بشیرین شاداب معروف تنها امرود معتدل مائل بحرارت در دوم سرد و در شیرین و حسینی تر و اقسام دیگر و انواع دیگر در حرارت معتدل و در اول تر
و بعضی مائل بخشکی **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی جالی و با قوت قابضه و ملینه و بهتر از تفاح است و در اکثر امور اعضاء الراس لطیف تر بلاغ و دفع نزلات
جهة آنکه مسکن صعود ابخره است بدماغ اعضاء الصدر و الغذاء مفرح و مقوی قلب و معده و هاضمه و دافع خفقان و تشنگی و سوزش مثانه و معدل خون
و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تناول مانع صعود ابخره بدماغ خصوصاً خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد باعضاء الجسم
رافع سمیت فطر چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و جمیع اجزای آن سرد و خشک و غذای آن مفرح و مقوی دل و قاطع نزف الدم و اسهال
و ضماد آن محلل ورم چشم و تخم آن مشبع و مفتی و قاتل کرم معده و مخرج آن و چون دو مثقال آنرا بیاشامند و برگ آن حابس اسهال چون بپزند و آنرا
بیاشامند و ذرور آن مجفف جراحات و التیام دهنده و ملصق آنها و صمغ آن محلل و سفیخ قوی و سوخته چوب و برگ آن نافع ثبوت نیات و ذرور آن
آن مجفف قروح المفاصل مضرت بکمال رسیده شاداب لطیف آن کمتر خصوص محرور المزاجان قوی مضر مبرودین و ضعیف المعده و اکثار آن
مولد نفخ و قولنج خصوصاً بکمال نارسیده آن مصلح آن زنجبیل مربی و در زیانه دبایه که بر خلا معده خورند بلکه بعد از خوردن غذا و بالای آن آنیسون و شاخه
آب سرد و طعام غلیظ نخورند و با گوشت نیز و با امراق طیور برای لطیف بنیست **کمثری حامض** کمثری نامند بهترین آن رسیده شاداب لطیف است
طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و کبد و مشتهی طعام و مسکن غلیان حدت خون و صفرا و مانع صعود ابخره
بدماغ و مولد خلط صالح و رافع تشنگی و قی و اسهال خواه تر و تازه آنرا بخورند و یا خشک آنرا و بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشایخ و صاحبان
بلغم و مبرود المزاج و عصب مورث قولنج و مصلح آن عسل و جوارش کمونی و مانند آن و کندری پختن آن بخار آب و مشوی نمودن یعنی بخمیر گرفته در زیر
آتش پختن و با مربی نمودن با عسل و یا شکر و نارسیده و خام آن بارد و یابس در دوم و قابض و مورث قولنج و حابس قی و اسهال و ضماد آن ملصق جراحات
کمثری بری و درخت آن کوتاه و ثمر آن کوچکتر و بی آب با عفوصت در لیت **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص**
آن قابض و مسدد آشامیدن سفوف خشک آن حابس اسهال و ذرور آن مجفف جراحات و دمنده گوشت و السموم در سر فطر چون فطر را با آن
طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و آشامیدن خاکستر چوب آن نافع سم کیه او را اختناق از خوردن فطر و امثال آن بهم رسیده باشد مضر عصب مورث قولنج

۳۴۵

مصلح آن عسل و ادویهٔ حاره خوشبو است **کمثری جبلی** نیز نامند بری است از آن سرد و خشک در دوم قابض [illegible] جهت هر نوع نیز و نوع از جبلی که در کوه کیلو بیه می شود مخصوص منع الخا است ثمری آن کوچکتر در جهت و با خشونت صلب [illegible] اندک تیسیر [illegible] است بسیار و در جوف آن تخم بسیار ثمری را گرم گرفته در خاک فرو میکنند بعد از آنکه تخم آن منفصل شود برآورده شسته تخم آنرا جدا میکنند و آنرا بریان نموده مقشر کرده میخورند و داخل مرکبات دیگر نیز میکنند و آنرا بفارسی **ککلک** نامند و ابن ابی الحسن در حرف الدال کرباخت و از کوهستان [illegible] شدید یا دو جبلی می آورند [illegible] کاغذی مدور آنرا بهوت نیز نامند و شراب کمثری جهت انحلال طبیعت [illegible] معده و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری [illegible] ساخته شود [illegible] کمثری [illegible] خوب سیسه و نرم نشده گرفته صاف کرده با کرد یا با عسل با آتش ملایم بقوام آورند [illegible] قابض حابس اسهال صفراوی و قی صفراوی [illegible] عطشان و دافع [illegible] معده [illegible] آن بالبندر و بیگر است **کمزهیره** بفتح کاف و سکون میم و مهمله و فتح زاء معجمه و سکون یا و فتح را مهمله [illegible] آن گفته اند که نباتی است که در کوهستان میروید [illegible] سه برگ آن شبیه به برگ آس بهم متصل بعضی بعضی شاخهای آن بسیار [illegible] و از زمین بلند میباشد چون برگ آنرا بشکنند شیر بسیار از آن برآید و بر سر شاخهای آن گلی و تخم آن [illegible] نند از زیتون اندکی [illegible] آن گرمی مانند کرم ابریشم منقط و منقش بسیاهی و سرخی و سفیدی [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** [illegible] و نباتات آن تریاق ماری و [illegible] هوام و عقارب **کمرک** بفتح کاف و سکون میم و فتح را مهمله و کاف و هوام [illegible] ماهیت [illegible] شش پهلو و بشکل [illegible] پرده خامی [illegible] سین میگردد و [illegible] شیرین میباشد درخت آن بلند و موزون [illegible] برگ آن بعضی ریزه و بعضی بزرگ اندک طولانی در شاخهای باریک برگهای [illegible] شاخه آن ریزه [illegible] **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] و [illegible] شدید [illegible] و اسهال صفراوی [illegible] گرداند و دیگر افعال و خواص آن [illegible] مضر و [illegible] مصلح آن جوارشات و ادویهٔ حاره **کمرکوت** بضم کاف و سکون میم و ضم کاف [illegible] و سکون واو و تا [illegible] لغت زنگی است یعنی صمغ درخت زیرا که کمر در لغت ایشان بمعنی صمغ است و آنرا کوتاکینا و خوتاغینا و بلغت انگلش کینو [illegible] لغت پرتگال [illegible] مشهور بعصاره [illegible] ماهیت **طبیعت** و **افعال و خواص** آن در حرف العین مع الواو ذکر یافت گویند چون آنرا با مساوی آن صبر [illegible] بقدر [illegible] از جهت [illegible] اسنان و ضعف و قوت [illegible] اسهال قوی نماید [illegible] **کمون** بفتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون لغت عربی است یا معرب [illegible] یونانی [illegible] کمون [illegible] و بعربی [illegible] و برومی اسفیندو [illegible] یونانی [illegible] بفارسی زیره و بهندی نیز زیره [illegible] ماهیت آن تخم نباتی است [illegible] باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید میباشد و نبات آن از رازیانه کوچکتر و برگ آن [illegible] مانند [illegible] اکثر بلاد میشود و چهارم میباشد [illegible] شامی [illegible] بستانی کرمانی تازه آن سیاه رنگ ریزه دانه خوشبوی که بیونانی باسلیقون یعنی ملوکی [illegible] آن زرد رنگ خوشبو و [illegible] بستانی میباشد و بهترین آن [illegible] بستانی کرمانی تازه [illegible] تازه [illegible] بستانی و بهترین [illegible] سفید بستانی است و مغشوش [illegible] و فرق بخوشبوی و استطالت زیره کرمانی و اکثر مستعمل تخم آنست [illegible] تا هفت سال باقی میماند [illegible] ساق آن باریک بقدر یک شبر و آن چهار یا پنج برگ [illegible] چهار سوی سه یا پنج [illegible] نرم و [illegible] ماننده [illegible] تخم آن [illegible] کمون بستانی [illegible] نوعی میباشد [illegible] بستانی و تخم آن [illegible] و قوی الحرارت و در غلاف [illegible] از دو جانب [illegible] و طعم آن تلخ [illegible] چیزی باشد که کالی زیری نامند و در همین مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک [illegible] سوم [illegible] گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مسخن و ملطف و مقطع و محلل و مجفف [illegible] ضماد الراس [illegible] آن [illegible] با استنشاق منقوع آن [illegible] و قطور آب ممضوغ آن در چشم [illegible] آن و جای [illegible] و در چشم [illegible] خصوصا که با زیت مخلوط نموده باشند و مضغ آن [illegible]

جهت جلاء حرارت سبل و ظفره و بعد لنشطا آن مانع التصاق جفن و باسفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و مضمضه بطبیخ آن مسکن نزلات و درد دندان خصوصاً با عفص
و امثال آن و ضماد النفض و آشامیدن آب آن با سرکه ممزوج با آب جهت نفث الدم و تقطیر خفقان و ... اعضاء الغذاء و نقرس آشامیدن آن جهت تقویت معده
و امعاء و کبد و گرده و تحریک اشتها و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ... و تخمه و مغص ... و در طلا اسهال رطوبی خصوصاً بیان نموده آن در ریق
ادرار بول و حیض و رفع تقطیر البول چون با کمافیطوس ... سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن آن ... خشک نموده آن
... و امثال آن در سرکه خیسانیده بریان کرده آن قوی القبض در رفع رطوبات معده ... خفقان لطبیخ آن محلل
ریاح و رفع ... معده و گرده و حمول آن با زیت قاطع حیض و ضماد آن با زیت محلل و رام طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام لا و رام ضماد آن ...
اورام و با قیروطی با زیت و آرد باقلا محلل ورم انثیین القروح الجروح مدمل جراحات چون در آنها بر نمایند لزینة طلاء و با ... افشره
... آشامیدن آن با عرق ... و زبدی بدل المخصوص ... آن نیز ... موجود ... لادت بمالند گویند ... مدت ...
... مفضر ... مصلح آن ... مقدار شربت آن ... درم بدل کربانی آن ... نیم ... آن گویند بدل آن ... مثقال ...
... کربانی و گویند بدل آن تخم کرنب است و بدل ... و تخم ... معده ... جهت ... مشایخ ... مزاجان بسیار
نافع و چون با ... در طبخ لحوم غلیظ داخل نمایند آنها را لطیف و قوی ... و مدر بول ... نفخ گرداند کون ... دو درم گرم و خشک
... و کرمانی ... کون بری که ... نیز است در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... اعضاء العین ...
آن ... معده و داخل ادویه ... سعفه ... چون ... جهت ... چشم ...
ضماد آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم ... باشد نافع اعضاء الغذاء و النفض جهت تقطیر البول و اخراج سنگ گرده و مثانه و تحلیل خون
... معده و گرده ... جهت فواق و اخراج کرم معده المسموم آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن هوام نافع ...
ضماد آن ... جهت رفع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیین و آشامیدن عصاره آن با ماء العسل مسهل و آشامیدن ... بول ...
... شراب ... **فصل الکاف مع النون** کنه ... بضم کاف و سکون نون ...
... لغت عربیست و گویند فارسی است و بیونانی ... و ... ماهیت آن ...
... و برگ و تخم آن شبیه ببرگ و تخم مورد ... آن کوهستانی ... صمغ آنرا ... نامند ...
... است ... سفید ... آنرا که ... تازه ... رفیق ... آنرا که ...
... باشد ... آن ... سال باقی میماند بهترین آن تازه
... که ظاهر آن ... چون ... شکسته ... علامت ... آنست که ...
... مشتعل ... زیرا که ... مشتعل ... صنوبر و ...
... شبیه ... است ... آنرا ...
... تازه ...

تخفیف رطوبات و امعا خصوصاً با مصطکی و صمات کننده آواز و رافع خفقان با صمغ عربی رافع بدبوی خیشوم و بخور النفس و سرفه فرزجه طبی ربوب با عسل جهت نسیان و با مویز و صعتر جهت ثقل زبان غرغره و استفراغ و ضماد آن با مطبوخ عسل جهت قروح رطبه سر و گوشی آن تقویت دندان و لثه و بازدفت جهت شرخ عارض در گوش و چون با مصطکی نرم در آب بخیسانند و بیاشامند از آن آب سه روز در صبح ناشتا جهت دفع نزله و رقت بلغم و بلادت نسیان مجرب کحال آن جهت جلای بصر و قرحه چشم و پر کننده آن و تحلیل نزول مجمد در آن سه مکحت و قرنیه و ظفره و سرطان و دمعه و سلاق و بیاض و حکه و ظلمت آن خصوصاً با عسل دو وزن آن جهت قروح خبیثه و رویه آن بالجمله از اکثر دویه امراض عین است خصوص ظفره و شرخ و فرزجه و قطور آن با خمر حلو جهت درد گوش و ضماد آن با قیمولیا و روغن گل جهت اورام حاره پستان و داخل ادویه مشروبه قصبه بعد و کرده شود... آن با شکر جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظه و تخفیف رطوبات و تسخین اسافل آن جودت هضم تحلیل ریاح و طلفه و فرزجه سدها ریاد ترقیق مقعده و بواسیر و رحم و آشامیدن نیم درم آن با وزن آن با نخوا جهت زحیر بلغمی نافع و برنجاستن فتیله سرشته آن با شیر و مقعده نافع اختناق رحم و آن احتباس حیض بلغمی الاورام و افشره ضماد آن با طین قیمولیا و روغن گل جهت ورم گرم پستان زنان خصوصاً در هنگام نفاس و داخل ادویه صمغی است للاورام احساکرده میشود با عسل که از رفت جهت وجعی که میومانی ومیقیا نامند و آن احساس فتیع رحم است بر بدن از مقدمات جذر است جهت تلع قویا و ببلیه آنرا نیز میومانی ومیقا نامند و آن احساس فتار مورچه است برعضو و با عسل جهت داحس با زفت جهت شگاف عضل القروح و الجروح جهت ابدال جراحات عمیقه خصوصاً جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن و انتشار قروح خبیثه و با سپیدلاست قوبا و با سفیدی بیضه جهت قروح آتش سوخته و درح اطراف و شقاق عارض آن سر با اوجاع المفاصل با روغن زیتون و عسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع باردو استخوان که مزمن شده باشد با روغن جهت تحلیل صلابات الباه آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز بوا و لسباسه الکرمیه با روغن معوره نافع تسخین مزاج است شربت آن نیم درم المضار کثار آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین مورث جنون و جذام و بهق سیاه مصلح آن برنج فارسی و شکر قدر از یاد آن شربت کشنده آن مصطکی و فشار آن تخم بدان فع و با الا افشار آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن با کمال قوت قبض مخفیف و تلطیف ترا کنند جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد ار اعضا و تقویت معده و رافع قرحه امعاء و خفقان بدان نیز جهت قرحه و ضماد آن بر شکم حابس اسهال کشنده کرم معده با زفت جهت شگاف عضل القروح الجروح منقی قروح و مجفف و مندمل کنند و نهاد جالی آثار تقویت بعد از شرب آن دو ثلث درم و اکثار آن مضر و مضار این نیز باشد مضار کند است و و قاق کنند نیز خشک تر و لطیفتر از کندر و بهترین آن خالص از سوده افعال و خواص آن منقح و جالی و در افعال ضعیف تر از فشار آن مگر در الزاق و تعریه و دخان کند که در دوا آن با شد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و مسکن اوجاع بعضم و قاطع سیلان رطوبات از آن منقی قروح آن و ورم باشد گوشت در آن و سرطان آن نافع است و جوارش و دخان و سفوف معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد کندری بضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر را مهمله ... یا نیست با آن نباتیت شبیهات زردک و را زیانه برگ آن عریض تر و بوی آن با شد کند طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن با محلل و منضج و در اکثر افعال قایم مقام کندر است کندش بضم کاف و سکون نون و ضم دال و شین معجمه ... نیز نامند ماهیت آن بیخ نباتیست شبیه بانکر برگ آن مایل بسبزی و سفیدی و در شام لیاسی نامند آن مغشوشه و ظاهر بیخ آن مایل بسیاهی و باطن آن مایل بزردی و تند بوی و در سرطان میرسد و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و مستعمل عروق است بهترین آن تازه و تند که با اوصاف مذکوره است طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت سمیت افعال و خواص آن معطش و محرق خون و بلغم و قاطع آن مخرج مره سودا اعضا الراس و سعوط آن بقدر یک عدس با روغن بنفشه مفتح سده مصفا و محلل ریاح بینی و چشم و اخلاط غلیظه و مخرج آنها بالعطسه و تحریک انها و رافع بیحسی و صداع و فالج و لقوه و امثال آنها و سبب هوشی مصروع و مسکت و نیز رافع چشم و بدبوی بینی و صمات کننده آواز و با حدت بصر

و برای دفع شکوری سعوطاً و قطوراً با روغن بنفشه و داخل شیافات علل عین می‌نمایند و قطور و نشانیده آن با روغن بنفشه و با ادهان مناسبه دیگر در گوش حار

رافع و منقی آنهاست و رافع اوجاع بارده و دود و ملینیش گرمی و ریاح از برودت و رطوبت و کشتن کرم آن و بالجمله سعوط و حلوس و قطور آن جهت اکثر

امراض رطبه باغیبه نافع اما باید که بعد تنقیه بدن و در فصل بهار و یا قریب بدان استعمال نمایند از استعمال آن ریحین شلای نام و فضول

حاره دماغ ان و محرور المزاجان و اطفال و پیران بسیار ضعیف و بسیار است که عطسه بسیاری آید و خود بخود و تسکین نیابد بسر آن استنشاق

روغن بنفشه و دهن نمودن بسر که و گلاب با یخ و یا برف سرد کرده است اعضاء الصدر تقی کردن آن جهت حصر نفس و ربو و اعضاء تنفس آشامیدن

با انگبین و شیر تازه دوشیده و روغن گاو مقوی قوی و مسهل و محلل صلابات طحال و مدر بول و حیض و مخرج جنین و حمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین

میت مجرب و لفیت حصاة قوی الاثر و مسحوق آن جهت تحجر و شیر جهت تنقیه سودا و در ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و آشامیدن و ضماد آن جهت استسقا

و یرقان و طحال لزنیه ضماد آن با عسل کلف و بهق و برص خصوصاً اسود آن و ضماد آن با هورات آن و بیخ در روغن زیتون جهت دمامیل و

ورم الثقیل و ابرص و الحیه الاورام و الثبور و طلا آن با سرکه و عسل جهت جرب و حکه و قوبا و جوشانیده آن با سرکه و مدری و گل نیز جهت خارش المفاصل آشامیدن

طلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا مضر ریه و مورث کرب و غشی مصلح آن کثیرا و شیر تازه دوشیده مقدار شربت آن قی کردن از یک تا دو

و شیر تازه دوشیده جهت سبز زدیر قان اشال آن از یک انگشت تا نیم قیراط و اولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصاً محرور المزاج در فصل گرما و درم

آن کشنده در حال بعروض خناق و لیت و تشنگی مفرط و اختلال عقل و در شکم و انقطاع امعا و مداوای آن قی فرمودن بشیر و روغن و حقنه قویه که در آن شحم

حنظل باشد و آشامیدن روغن گاو بسیار و اگر تشنج عارض گردد معالجه تشنج یابس نمایند و بعضی گفته اند علاج نیز نیست خصوصاً و قتیکه اختلال عقل و دول

شدید در معده بهم رسد کنکر زد بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون را و مهمله و کسر زا معجمه و دال مهمله لغت فارسی است کنکری تراالقی و بهندی

ماهیت آن صمغ حرشف است که بفارسی کنگر نامند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن منقی بلغم و صفرا و اساتی جوت

با آب گرم و سکنجبین بیاشامند و یا با عسل و ضماد آن محلل و راحم مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن خز القی و رقی در شیر آن در شستعمان است کنگهی بفتح کاف

و سکون نون و فتح کاف دوم و خفا ها و کسر همزه و یا تنگهیه نامند با عتب هندیست بفارسی درشتانه نامند بجهت تکمه مشابهت ثمر آن لبستان گفته اند منشط الذیل و بعضی گفته اند

شوخط است و لیکن شاید غیر آن هر دو باشد ماهیت آن انچه در بنگاله مشاهده شده نباتیست بقدر یک قامت و زیاده بر آن شاخهای آن گنده و دو شاخهای آن

شاخهای ریزه و بر آن شاخهای برگ های ریزه فی الجمله شبیه ببرگ شبر و از ان بعضی بزرگتر و بهن و ضخیم و صلب و بر شاخهای آن گلی کوچک زرد رنگ

با پنج و در وسط آن تارهای بسیار باریک بر سر آنها دانه های زرد ریزه و بارهای سبز تیز و تخم آن در جثه شبیه بسبز قواره و لصف گرد و خیاره دار

و تند خیاره های آن سفید و پیچیده و در جوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک و بهن و اکثر آنها باریک طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال

و خواص آن جهت امراض سینه و بواسیر و اورام و تپ غیر نوبه و دفع مواد سوداویه و ادرار بول و قروح و مجاری نافع و تخم آن مبهی و ضماد برگ آن محلل

اورام و مضمضه با آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان مجرب و خوردن برگ مطبوخ آن جهت درد کمر و درد اعضاء و بواسیر خونی و بادی و لقوع برگ آن نیز در آب

بخیسانند و صبح لیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی و بادی مؤثر و چون چند شاخ آن را باهم بسته و شیر را بجوش آورند بعد از آن فرود آورده آن شاخها

دران حرکت دهند شیر منجمد و زیره مانند آمد گردد کنوس طبری بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طا مهمله و با موحده و را مهمله و یا نسبت ماهیت

آن بلغت طبرستان اسم نوع کبیر زعرور است و بترکی ازگیل نامند و دوام این زیاده از آن طبیعت و افعال و خواص آن قویتر از زعرور صغیر و تر دانسته

ازانست کنهنان بفتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و نون معرب فارسی است آن را بفارسی کوبان نامند و بعضی گفته اند بعضی آن را کوهان

خوانند و لعبه آدم آن را الکمه گفته ماهیت آن نباتیست قریب بدرخت کوچکی برگ آن در رنگ و صورت شبیه ببرگ حبة الخضرا و رایحه آن شبیه

شاخهای آن با سر کلپیاس و سطبر و سسته و دیگر تر از درخت حبة الخضرا طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن دوام تو سیدن آن

مسحن و نافع و آشامیدن آن سحق مدن تسخین شدید و تسخین معده و کبد و دو معین بر آنهم مقدار شربت آن یکدرم تا سه درم و بیشتر از آن مورث دهم و فساد غذا باحراق مضر مسقل و محرق خلط الجواهر عجیب الفعل است در گریزانیدن عقرب چنانکه آن را عقرب دید که اشجار مثمره در چون برگ آن نیز عقرب بیاشنند و فعال بیر

فصل کاف مع الواو

کوسنبل بضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و لام لغت تنکابن یلم است و این تلمید گفته بطبع طبرستان نواد و بلغت ازندران و امغان کوزن گیاه نامند و در تذکره بغدادی باسم کومزل نوشته و گفته نوعی از تفاح است ماهیت آن نباتی برگ آن شبیه ببرگ نارنج و ساق آن زیاده بر دو ورع و تخم آن سیاه بقدر حالوبا و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سفید و صاحب تحفه گفته که آن غیر تفاح است و مستعمل از آن در دیلم برگ آن است و اطعمه طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رفع سلسل البول و بول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض بارده رطبه مقدار شربت آن از برگ آن در اطعمه تا ده درم و از بیخ آن تا نیم درم و اکثار آن مورث جنون و کشنده و گفته اند از خاصیت بیخ آن است که قالع در حالیکه آن را قلع نماید و بهر قوتی که تلفظ و تکلم نماید بشارسد آن بیخ را نیز بهمان حالت که از بیگر ده وبهمان قول را تکلم مینمایند و آزموده است کونلن بفتح کاف و سکون واو و اخفای نون و فتح لام و ها لغت هندیست ماهیت آن ثمر درختیست شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچکتر و همچنین برگ بهار و ثمر و تخم بهاران بعینه گل آن کم بو تر و برگ آن نازکتر و در سبزی کمتر و ثمر آن خام سبز و ترش و بعد از رسیدن رنگت نارنج و شیرین و شاداب میگردد و خوشبوی خوش طعم و پوست بعضی نازکتر و اساس بعضی ضخیم تر و نفصلات بو نارنج نیست و پوست نیز از پوست نارنج کمتر و خوشبو و آنچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر از ضخیم آن است و در بنگاله از کوهستان سلهت و رنگپور که آن سرحد و هر حد آن بلد واقع اند می آورند و در آن هر دو جا خصوص در سلهت بسیار خوب و افر میشود و در سید پور و در کورکهات و در آن بلاد و شاهجهان آباد و اکبرآباد و عظیم آباد لکهنو که زنگره و نواح آن بلد واقع اند می آورند و در آن شهرها بسیار خوب وافر میشود و در ملک اهند بنیز بسید و در دکن نیز بحولی و نور آن هر دو مکان بیست و در ملک بنگال نیز بسیار خوب میشود و در تمام سال میمانند بخلاف امکن و غیرها از بعض شهرهای مملکت ایران و کوچ و غیرها که موسم رسیدن آن زمستان و تا بهار بحسب اختلاف اراضی و سیاه زیاده نمی ماند طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن افعال و خواص آن مفرح قلب و رافع خفقان مسکن حدت و تشنگی و التهاب معده و کبد و مدر بول و پوست آن مقوی معده و قایم مقام پوست ابرج و نارنج و طلا آن رافع کلف و محلل و مربای آن نیز خوشبو و لذیذ و مقوی میباشد و تخم آن در تریاقیت نیز مانند تخم ابرج و چون ثمر بکمال رسیده آن را با جامه از پوست و مغز و تخم بگذارند تا پوسیده خشک گردد پس آب سائیده جوب مانند نخودی بقدر نخودی بزرگ بشیرنی از پنج حبتا ده حبه جهت رفع غثیان و قی مفرط و اسهال بسیار که در ایام هیضه لسیار نافع و مجرب و از زهر معادن و غیر از حالات تریاقیه است کومهر بفتح کاف و سکون واو و فتح میم و ها ماهیت بلغت اصفهانی نوعی از عرعر است که آن را کوکنار مینامند در ترشی حل نموده استعمال مینمایند افعال و خواص آن قریب بمرلیست که بفارسی لکامبار نامند و تخفیف این کمتر از آن و مضر سینه و بستر قیه و طبا آن مورث پهناکی عفونت و اورام و مزمنه است کوهیت بفتح کاف و کسر واو و سکون یای تحتانیه و تای چهار نقطه فوقانی هندیه کهبست بیامو حده نیز آمده هندی است و در بنگاله کیتیل نامند ماهیت آن ثمر درختیست شبیه بلیل حریره و در بزرگی و تخم آن ما بین سفید و رنگ مایل بسبزی و مغز آن ترش با عفونت و چون رسیده گرد و منحوش شود و خوشبو و در دکن نیز میشود و تخم آن شبیه بتخم بیل و از آن کوچکتر و در غلافی مستور و آن نیز مانند تخم بیل است آن بقدر حاجت و دبیل گرد و کان برگ آن شبیه ببرگ بیل از آن کوچکتر و برگ نورسته و شگوفه آن در طعم فی الجمله شبیه به طرخون با عفونت بسیار طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و قابض مقوی قلب و جگر و معده و کبد و اعضا بهضم غذا و آنجهت جوشش دهان و درد و گلو و منع بروز آبله و حصبه در کام و زبان و گلو و مضمضه آنجهت استحکام لثه و ورم آن و بدستور سفوف خشک آن اعضا ما الغذا مقوی آنها و اعاده آشامیدن فشرده آن با طعام جهت برانگیختن اشتها مفید و سموم خوردن و مالیدن مغز آن نافع سم رتیلا و اگر بدست نیاید خشک آن را سائیده بر موضع لسع رتیلا بمالند نیز موثر است

فصل کاف مع الها

کهربا بفتح کاف و سکون ها و

وسکون یا و را مهمله و فتح با موحده و الف لغت فارسی ست و یا معرب زکا و ریا فارسی یونانی و با نیطلس لسریانی حمر و بربری بعربی بهندی کهور د بعربی قرن الیجر و مصباح الرومی نیز نامند ماهیت آن صمغ درختی است که از بلاد روس بلغار و مغرب و غیر آن در هند و در بحر المعظم آزاحور بجا مهمله سکون مما و زا معجمه نامند منابت آن بلاد لسیار سرد و برف نشین است آن دو قسم میباشد رومی و نبطی رومی آن بهتر سے صلب اشفاف برق طلائی زنگ و بیکهار چون بدست بمالند که گرم گردد از آن بوئی ب لیموی ترنج خورده کاه را برباید و همچنین ابریشم را نیز چون بدان گرمی سازند و وجه تسمیه آن به کهربا ازین جهت و با الوان دیگر نیز میباشد و نبطی آن بدین او صاف نیست و در قوت از آن ضعیف تر گاه در جوف آن کاه و شبه آن یافته شده که در وقت چکیدن صمغ در آن با نده منعقد و متحجر شده و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که حقیر قطعه از کهربا مشاهده نموده که مگسی در آن با نده منجمد و متحجر شده بود و از بعض ثقه شنیده شد که در خزانه بعض پادشاهان هند قطعه کهربائی بود که بچه میمونی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکما تقدم ظاهر میگردد که کهربا و سندروس هر دو از یک جنس اند و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص ببلاد مغرب شمال و در برید و نکاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس بی تکرار حرارت کهربا لیمو ست بهم سایند جذب کاه مینماید و کهربا محتاج بمالیدن بسیار است و سندروس که تر است به لیمو از آن نمی آید طلای بسیار نمی پذیرد و از حکاک و کهربا صاف تر است از آن که آب لیموی ید و طلای بسیار میبابد و در جمیع خلق از آن که سعطکی و از سندروس که تر و با شاخ سوخته می آید و نیز در بعضی آب چشمه است در جزائر مغرب غافقی گفته کهربا صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق در هند و صنفی یافته میشود در بحر اندلس و سواحل و در زمین بیشتر نزدیک بیخ روم و خراسان مرازعان چیز کسیار جمع مینمایند و یافته میشود و در آنها قطعهای مصمغ صاف و این بهتر از صنف مشرقی صلب تر و قوی تر از آنست در فعل و نوشته که خبر دادند مرا که آن رطوبتی ست که از برگ درخت روم میچکد هنگام برآمدن آن درخت از زمین آن بیخ آنکه و شبیه بعسل است مثل آن منجمد شدن و گاه در اندرون قطعهای آن مگس و گیاه مینماید و سنگ ریزه یافته میشود و مطابق قول غافقی از ثقات نیز مسموع گشته و از اقوال دیگر در آن مذکور است و چون اصلی نداشت ذکر نموده بیان سندروس در حرف السین مع النون گذشت طبیعت آن گرمی و سردی معتدل و در دوم خشک و بعضی در اول سرد نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دل و حابس نفث الدم و قاطع نزف الدم همه اعضاء ظاهری و باطنی داء اعضاء الراس حابس عاف و نزلات مانع ریختن رطوبت از دماغ بریه و داخل ادویه عین کرده میشود و از ادویه نافعه آنست اعضاء الصدر حابس نفث الدم صدری آب سرد بقدر نیم مثقال یا با ادویه مناسبه دیگر و نیز حابس خون که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد با گلاب یا با آب جهت خفقان حار از صفرا بیستان قلب معده اعضاء الغذا و النفض حابس قی و اسهال دموی و مانع مواد ردیه از انصباب معده و حبس نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و حیض و کبد و مجاری بول و جهت یرقان و حرقة البول و ضعف معده و گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت تقویت معده و رفع عسر البول و بالخاصیة جهت زحیر و حلقه و طلاء آن با مرهم مسقط واند بواسیر القروح و حرق النار و الکسور و غیرها و ذرور آن بجهت التیام جراحات و حبس الدم آنها و طلای آن با آب جهت حرق النار و کوفتگی و شکستگی اعضاء یا موزه حابس قاطع عرق ضعفا الخواص تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه و با خود داشتن آن دافع خوف و طاعون و یرقان و حافظ جنین است از اسقاط و گفته اند چون بوزن چهار شعیره آنرا در طلا صوت بوزنیه قایم الذکر تفش کنند حامل آن دور خود از جماع فتوری نیابد المضار گویند که مضر است و اکثار آن مصدع مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن سندروس و اگر یافته نشود دو وزن آن طین رومی و ثلث آن سلیخه و در تحریر مروارید و در دفع طاعون مرجان و دستور احراق و دهن و سفوف و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت **کهرنی** بکسر کاف و خفای ها و سکون را و کسر نون و یا بلغت هندیست ماهیت آن درختی ست هندی بسیار عظیم برگ آن بلند و اندک بار یکتر از برگ کهتل و ثمر آن کوچک طولانی بقدر یک بند انگشت و در خامی سبز و بعد رسیدن میگردد و شیرین با نوعیت بسیار که تر است و زبان و لب می چسپد طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفرح و مقوی اعضاء و رافع ثقل سر و بیهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و تپ و جهت سرفه و قرحه مجاری بول و مشتهی طعام و باه و زیاده کننده منی و آنچه در ولایت گجرات می شود بهترین است و در بنگاله می شود و نیز در بعضی اماکن ثمر آن بدو...

و برگ بقدر آلو بخارا باشد و این بسیار کمیاب و پر بها از مضافات صوبه بنگاله که در جنت آن محمود آباد اکتوالی مسوده آسام ... حضرت ... جرب

جالی و در روشن کننده چشم است و با ناخن فیل و رفع بیاض مجرب است و سعوط آن با گلاب بهوه را مفید **فصل الکاف مع الیاء کیاکو** بفتح کاف

عجمی و یاء مثناة تحتانیه و الف و ضم کاف و واو ماهیت آن زادویه جدیده است که از ارض جدید می آرند و قریب پنجاه و شصت سال شهرت

آن مطلع گشته اند و آن چوبیست جوزی رنگ بسیار صاف و ریشهای آن مانند ریشه چوبهای اشجار دیگر مطول نیست بلکه مورب و منتصف بصعت از یمین بسیار

و از یسار به یمین رفته که گویا ریشهای بعضی صفحهای ریشها بعضی صفت دیگر را بند ایا حاده در طول و منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعمی عاید ندارد و را قوی

... مسطح وسط غرفهای مراکب جهازات و کشتیها را که بزبان فرنگی ... نامند خواه بزرگ خواه کوچک بدان پسانها و بر نهات آلات ...

و اشیای احمال و اثقال را بالا میکشند و فرود می آرند و در حمل و نقل کثیر از ان چوب ساخته از ارض جدید می آورند و کهنه و شکسته آنها را در کثرتها در میفروشند

... از ان ایشان و غیر ایشان خریده و براده نموده استعمال مینمایند و بهتر آن تازه تو انسیت و کهنه که بهآب و هوا و آفتاب بر ان رسیده بسیار ضعیف الاثر

آن تا مدتی میماند **طبیعت** آن محتمل گرم تا اول و دوم گرم و در سوم خشک باشد **افعال و خواص** آن ملطف محلل و جالی مصلح اخلاط محترقه و مجفف

اکثر امراض بلغمیه و سوداویه و در مواد فاسده مانند فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب

در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی و عشبه مغربیه قوی است لهذا فرنگان در اوقات چوب چینی صرف و همچنین عشبه مغربیه تنها یا بدون کیاکو استعمال می نمایند

سر را باهم ... با ادویه مناسبه دیگر بطریق نقوع بیشتر بکار میبرند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده نشده و بهترین طریق استعمال آن که بر ریختن ...

که بکوبند چوب آنرا و سوده آماده نموده با چهار وزن آن آب چوب چینی اعلی نیز را براده نموده و در پنج وزن هر دو عرق ... آتش ... بخیسانند و در ظرف

چینی و یا شیشه صحیحی گذارد و سر آنرا خوب بسته و نمایند که مطلقا بخار آن بیرون نرود و در آفتاب گذارند تا چهل روز و در بین هم هر روزه ... تا خوب گداخته و محلل ... چند

عرق تند تر باشد و بهتر زود تر گداخته میگردد و پس صاف نموده در شیشها کنند و سر آنرا بسته در جای سرد نگاهدارند بلکه در ایام گرما میان ریگ گذارند تا شیشه را نشکند

نیک خوب بعمل آید ... باید صاف شفاف باشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آنست که چون قدری از آنرا در پیاله کنند و بر آن آب بریزند تمام آن رنگ شیر سفید

گردد و اگر آب بهمان رنگ گردد خوب ساخته نشده و ضعیف العمل است و عند الحاجت در امزجه متوسطه و امراض ضعیفه از یک توله تا یک و نیم توله هر روز و در امزجه و امراض

متوسطه هر روز دو توله بنسبت دیگر زیاده ی ورزد و در امزجه قویه و امراض شدیده دو توله تا دو نیم توله نهایت سه توله تا سی یکروز و نهایت پنجاه روز بنوشند

بعون الله تعالی در عشره دوم و الا سوم نفع بین ظاهر میگردد و اگر جروح و قروح باشند هر نوع که بود رو بخشکی می آورد و بعضی خشک میگردد و در خشکی ... می نهد

در عشره چهارم و پنجم بالکل زائل میگردد و اگر بجای عرق قند ... مانند عرق گاوزبان و شاهتره و ... امثال اینها بطریق نقوع چوب چینی

بخیسانند و بنوشند نیز خوب است اما باید که عند دار ان ایام ... شده و از هوا و اعراض نفسانیه و جسمانیه و حرکات آن و سرد و جماع و اکل حبوب

بقول و حموضات و آب سرد و نمک و نیز بخورند و لیکن باید که همه نمک باشد و از هوا و عرض نفسانیه و جسمانیه و حرکات آن سرد و جماع و اکل حبوب

بقول و حموضات و آب سرد و نمک و غیرها اجتناب نمایند و بالجمله در امر پرهیز بدستور لیست که در چوب چینی بتفصیل مرقوم ... ذکر یافت چه

بعد انفراغ و همچنین باید که بعد تنقیه تمام بدن از اخلاط فاسده از فصد و مسهل و قی و غیرها چه در ابتدا و چه در بین استعمال ننمایند تا منتفع گردند و ...

و در فصل زمستان و در بهشته هنگام استعمال آن اولی است از فصول دیگر باقی العلم عند الله تعالی **کیکنگ** ... کاف و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف

و فتح واو و الف و شین معجمه و بلغت عجمی است **ماهیت و افعال و خواص** آن گیاهیست که چون آنرا فرش نمایند کیک ... گفته اند

نوع نباتیست که بیونانی قسطا ... مانند و تخم آنرا چون سائیده بر فرش ... باشند کیک از ان بگریزد ... **کینیتی** بفتح کاف عجمی و سکون یاء

تحتانیه و فتحای نون و کسر تاء مثناة فوقانیه و بلغت بنگاله است **ماهیت** آن نباتیست از قبیل نجم و بیار و مفروش بر زمین و بر جدار خردمی پیچد و برگ آن

برگ انار و از ان باریکتر و سبز ... برنگ کاشنی و کوچک **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن باعتدال گرم و خشک ...

سوده آن جهت رفع سمیت مارگزیده نافع **باب بیست و سیم در بیان ادویه که حرف اول آنها لام است فصل اللام مع الالف**

لادن بفتح لام و الف و ذال معجمه و نون و بدال مهمله نیز آمده درخت آنرا لقر نگی نامند **ماهیت** آن رطوبت غلیظ چسپیده است که از ساق و برگ درخت کوهی حاصل میگردد و آن درختیست بقدر درخت انار و شبیه بدرخت دبق است و برگ آن بهم متصل و رقیق و صلب و گل آن مایل بسرخی و ثمر آن مانند زیتون و درون آن سیاه و باریکی و در کتاب مصور فرنگی دیده شد که درخت آن عظیم با شاخهای باریک بلند و برگ آن هر دو طرف شاخ زوج زوج رسته و باریک بلند از برگ انار و بزرگتر و سر شاخهای گل و ثمر آن گل پنج برگ اندک کوچک و لادن اصناف میباشد آنچه از ساق و برگ آن اخذ نموده باشند خالص در کمال خوبی و خوشبوئی و بهترین اصناف است آنرا لاذن عنبری نامند و آنچه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفندان بر زمین چریدن نبات آن چسبیدن جدا نمایند و بوستر از صنعتا و آنچه بر بهم مراعی در حین چریدن چسپید و آنرا اخذ و بونترین همه اصناف این با خاک و ریگ آمیخته میباشد و بعضی گفته اند شبنمی دست غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه به بیق می نشیند و آنرا جمع نموده اقراص ساخته باطراف می برند و بعضی گفته اند که رطوبتی است که از نبات قسوس که نوعی از نیلاب است حاصل میگردد و بر موی بز و گوسفندان در حالت چرای چسپیده از انها اخذ نمایند و تصفیه نموده اقراص ساز ند و با فرانسیس و بهترین آن تبری خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مایل بسرخی و سبزی عنبری آنست که سنگین و خالص و ریگ نداشته باشد و سیاه قاری نبود **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و آنچه از بلاد جنوبی بهم میرسد گرم و تر و بعضی در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف قوی و مسخن و مسخن و مفتح افواه عرق و مقوی ارواح و جاذب و مدر و قابض و منضج رطوبات غلیظه لزجه و محلل آنها با اعتدال و محلل صلابات و مسکن اوجاع و لهذا داخل ادویه مسکنه اوجاع مینمایند اعضاء الراس طلاء آن بجهت درد سر و با روغن گل یا قوح الطفال جهت نزلات و حبس و سرفه الشیان و داخل ادویه با بجه صداع ضربانی کرده میشود و قطور محلول آن در روغن گل در گوش مسکن اوجاع آن و طلاء آن بر ریش عارض لثت و لثت و مانع آنها الا نزال اعضاء النفض الغذاء لنفص آشامیدن آن بجهت سرفه بارد و تقویت معده و تسکین اوجاع بارده آن فواق ریحی و با شراب کهنه قابض و حابس لطن و مدر بول و شیر و مخرج جنین و طلاء آن مقوی معده و مانع غثیان و سیلان لعاب دهان حادث از استرخای معده و رافع صلابت آن و صلابت کبد و رحم و فرزجه آن نیز رافع صلابت رحم و خنثاق و حابس حیض و گرفتن دخان آن بقعده در رحم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن با پیه خوک و یا پیه گاو جهت ورم مقعده و درد آن مخصوص بدان با روغن گل جهت سیلان دا القروح و الجروح طلاء آن بر جروح کهنه عسرة الاندمال و منقی گوشت فاسد و الدمیه تدهین آن با روغن مورد و شراب جهت روئیدن مو و ابنوی حفظ آن اسقاط نافع جهت آنکه غوص کننده در باطن عضو و منقی اخلاط فاسده و جذب کنند اخلاط صالحه قابل تکون مو و بجهت داء الثعلب و داء الحیه نیز مفید و بجای سیاب بازیت جهت قلع حصو و برص با شراب قالع آثار قرحه و آبله الا و رام و جاع ضماد آن بازفت محلل صلابات و با روغن با بونه و شبعه جهت تسکین اوجاع بارده حرق النار و طلاء آن با روغن گل جهت سوختگی آتش و بخور آن گریزانیده هوام **الخواص** جیح بن زمین از اول آنرا بگیرد اگر در حال باز ادرار بول آید قابل حمل خواهد بود و الا فلا **المضار** مضر سقل و آشامیدن آن جهت کرب **مصلح** آن سنبل **بدل** آن نیمه وزن مقدار شربت آن از نیمدرم تا یکدرم روغن لاذن که یک اوقیه آنرا در یک رطل روغن زیتون کهنه حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قدری بجوشد **افعال** آن بجهت برودت اعضاء و زکام رطوبی و تقویت معده و درد و با نیدن مو سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت نافع ست **لاژورد** بفتح لام و الف و کسر زای معجمه و واو و سکون را و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی ست **ماهیت** آن سنگیست که از کان شغومی آورند بهترین آن صلب صافی نیلی براق با نقطهای طلائی سبوسبزی و بنفشه و سبزی مایل است که در آن برگهای خاک نباشد و آنچه با وصف مذکوره نباشد مصنوع است مستعمل و رطب نیست و ماده تکون آن زیبق قلیل و کبریت بسیار تیره و قریب بمعادن ذهب که طلا ناگشته بوسیدن غالب شده با اجزاء زنگ و لاجورد گردانیده و آنرا مغسول بسرزنیج نیز سازند وزن آن زاج و ریل بشکنند و سحق بلیغ با سرکه در آن نمک حل کرده بس نمیة را در آن خاموش کرده با سرکه نشستیه با یکدیگر تا بقوام خمیر آید پس خشک نموده با آبکار و مفرد شند و همچنین بر سنگ مرمر که تسقیه یا بهکه در آن شب یکمرتبه آن سر که را مرتبه دیگر او در سر که کن

و برورده دردی آن شبیه به نسیم مطبوخ و لبا رزم و پرده و بسری آن سیاه مغز آن سفید و شیرین ساق آن بقدر چهار انگشت طبیعت آن گرم و تر با
رطوبت عالیه و حرارت حیتبه افعال و خواص آن مفرح و مسکر و منوم و گلنار آن بغایت مشتهی غذا باضم و محرک باه و سرخ کننده رخسار مقدار شربت آن از
یکدرم تا دو درم است لامی بفتح لام و الف و کسر میم و یا ماهیت آن صمغ درختی هندی است خوشبو مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مایل بسفیدی و زردی
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مفتح سدد و گداز نده بلغم و دافع امراض بارده و بلغمیه امراض الاعصاب و الفالج
ضعف عصب و سستگی و کوفتگی اعضا را نافع و با آن در موم جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع و ضماد آن الجروح والقروح والاورام و در
[illegible] النفصال جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع رائحه کریهه بدن و بخور آن عرق النسا را مفید و مضر محرورین مصلح آن کتیرا مقدار شربت
آن نیم درم و از ادویه نافعه محرورین و مشایخ و عصب است فصل اللام مع الباء الموحده لبا بفتح با موحده و الف بفارسی فرسه و بشیرازی آغوز
و فله و بترکی آغوز و بهندی پیوسی ماهیت آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک قسم آن [illegible] شیر را غلیظ
گرداند طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مسمن بدن محرک باه محرورین بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و مسدد و تولید نفاخ و مورث فواق و قولنج
و تولید حصاة خصوصا با شیرینی بخل و باعث [illegible] دخانی مصلح آن [illegible] لبخ بفتح لام و با و خاء معجمه ماهیت آن اسم عربی درختی عظیم است
و در صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت چنار برگ آن مایل و ثمر آن کوچک سبز و شبیه برطب بعد رسیدن شیرین میگردد و در باکراهیت طعم گفته اند
این درخت در فارس سمی قاتل بود و چون نقل بمصر نمود ماهیت آن زائل و دوا و غذا گردید و بعضی نوعی از او درخت [illegible]
طبیعت آن در دوم گرم و خشک بعضی تر بعضی سرد و خشک دانسته اند افعال و خواص آن منضج آن مسکن درد دندان و در کتب [illegible] است که شکایت
کردن یکی از انبیا علیهم السلام بسوی حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد بسوی او بخور لبخ را آشامیدن آن قاطع نزف الدم [illegible] حابس الدم [illegible]
و طلاء آن مقوی [illegible] با شراب محلل اورام و با لادن در مورد جهت [illegible] کسر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل [illegible] و دخان آن گریزانند هوام و ثمر آن
مقوی معده و حابس خون و اسهال المفار مصدع و خوردن مغز هسته آن موجب ثقل سامعه دیگر [illegible] و بر درخت آن نوعی از [illegible] بهم میرسد قاتل لبلاب
بکسر لام و بفتح نیز آمده و سکون با و فتح لام و الف و با موحده و آنرا [illegible] و بیونانی قنبالیس قسوس و بعربی عاشق الشجر و علیق رجل المساکین
و عشقه و حلبوب و بشیرازی [illegible] نامند ماهیت آن نوعی از قس است و اصناف میباشد از کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن بر مجاور خود می پیچد
کبیر را بهندی چاندنی بیل نامند و برگ آن شبیه برگ لبیا و سفید آنرا گل سفید شبیه بشاخ [illegible] و تخم آنرا اسفید آنرا حبل المساکین و [illegible]
[illegible] و سیاه آنرا گل [illegible] تخم سیاه و صغیر آنرا بهندی عشق پیچان گویند و لفرنگی سفید آنرا [illegible] و سیاه آنرا هیده و بهکر صغیر آن اقسام
میباشد از سفید و سرخ و زرد و کبود و برگ همه ریزه و گل [illegible] تخم آن در غلافی سیاه مایل بسرخی و قسمی از آن بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیر دار
طبیعت کبیر آن مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و یوحنا بن ماسویه گرم دانسته افعال و خواص آن منقح و محلل و ملین و مسهل چون
بجوشانند و [illegible] آن و اسهال آن ضعیف میگردد و بسبب تحلیل رطوبت آن و آب فشرده آن [illegible] بالعکس اعضا الراس والصدر و النفس
والنفس سعوط عصاره آن با [illegible] نطرون جهت سر درد کهنه و قطور عصاره آن با روغن زیتون با پنبه آلوده در گوش گذاشتن جهت درد گوش [illegible] برگ
آن و برگ کبیر سفید آن که حبل المساکین است جهت درد سپرز و امراض سینه و در به تفتیح سده کبد آب آن جهت [illegible] حادث از جنس طبیعت و قولنج عارضی
از خلط حار مسهل صفرای سوخته با خیار شنبر جهت ربو و ورم احشا و قرحه ریه [illegible] و بدستور چون با روغن بادام بجوشانند ده درم از گل آن جهت
قرحه امعا و ضماد برگ تازه آن جهت درد سر بخصوص که با سرکه پخته باشند و گل قسم خیری ثمر آنرا آشامیدن و زرد [illegible] مدر حیض و بخور آن
بعد از طهر مانع حمل و حمول شیافه برگ آن با عسل مدر طمث و آب افشرده آن رافع بدبوی رحم و اعضا المفاصل والاورام و القروح و الجرب و ریح
و حرق النار و طلاء [illegible] برگ تازه سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت اورام حاره مفاصل و نفخ کننده و مسهل خصوصا با شیر آن

وضماد برگ تازه مطبوخ آن بر ریشها محلل اورام و مسکن اوجاع و رافع اعیاء و جبر مطبوخ آن بجهت جراحات عفنه و سوختگی آتش و ضماد عصاره آن با موم روغن بنفشه جهت سوختگی آتش و بدستور ضماد برگ قسم سیاه و آنکه تر روح خبیثه و ضماد برگ قسم دیگر مطبوخ آن بجهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش و نطول عصاره قسم سیاه آن سیاه کننده موی و آب قسم [illegible] آن شدید الحرارت و حدت و [illegible] کشنده [illegible] السموم ضماد هیچ قسم از آن با شراب جهت گزیدن رتیلا نافع و از قسم کبیر آنچه برگهای آن باریکتر [illegible] قاتل لسباع است [illegible] طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آنچه [illegible] و قاطع نزف الدم و جهت عفونات القروح و الفروج و تازه آن التیام جراحات [illegible] و [illegible] شبیه [illegible] آن نباتات و نافع حمل و قاطع حیض مقدار [illegible] از [illegible] در التیام جراحات [illegible] طبیعت آن [illegible] افعال و خواص آن محلل [illegible] اقسام [illegible] و قولنج حار [illegible] در نباتات بدل آن [illegible] برگ [illegible] ماهیت آن معروف است و آن مرکب از سه جزء است [illegible] طبیعت آن [illegible] حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و اعتدال مختلف میگردد خاصیت و افعال [illegible] شیر حیوانی [illegible] انشاء الله تعالی مذکور میشود و بعد از آن [illegible] حیوانی که [illegible] آن قریب [illegible] حمل [illegible] انسان باشند [illegible] حیوانات و دیگر [illegible] اعتدال است [illegible] کیفیات مذکوره [illegible] اعتدال [illegible] و آن [illegible] بهترین [illegible] در رنگ حیوان [illegible] رطوبت [illegible] و ایام ربیع [illegible] باشد [illegible] و مخدرات مانند [illegible] آن مسکر و مخدر [illegible] از [illegible] آن [illegible] سفید [illegible] طبیعت اجزای آن ماهیت آن [illegible] گرم [illegible] و شیر تازه [illegible] گرم [illegible] اطفال [illegible] مزاج اطفال [illegible] طبیعت [illegible] استعمال [illegible] جوان [illegible] سفید [illegible] اسهال [illegible] باافیون و مقدار قلیل آن در اغذیه [illegible] اسهال اقوی [illegible] و گوشت و بیضه مرغ و ماهی [illegible] و پیاز و میوه های تازه و بقول [illegible] و امثال اینها و بالای آن [illegible] مادام که [illegible]

فته باشد و بالای آن چیزی خوردن و اما بدن بهم رسد آن با وجود اخلاط فاسده در بدن و امثال آن گفته اند مشهور با شیر چون ایلی شیر الشیر و ثقیل

قلیل الدسومه و خصوصیت طبیعت آن مطلقا مرکب از قوی با غلبه حرارت و رطوبت و شیر گرم در اول و تر در دوم افعال و خواص آن بحسب جمیع شیر حیوانات

جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعضای تناسل و غذائیت و افق از هر جانوری باشد و با سیماء نگاه صفراء و معده نباشد و قطور آنها جهة درد اکثر امراض

خواه به تنهائی و یا با نبات و ادویه مناسبه غذائی اقسام آن موافق و رم مقعده و درد آن قرحه مثانه و ادرار عادة و رحم و تقاطر رطوبات اصلیه ... حرکت

و حرارت باه خصوص شیر بز یا میش با شکر السموم باز هر سموم قتاله مانند شراب ارنب بحری و شوکران و زنگار و ذراریح و ارنب بحری و تافسیا و حریق و حالت الذ...

و در جمیع ادویه اکاله و معفنه و امثال اینها نافع است الربیه فلا آن حالی از ... و آشامیدن آن نیکو کننده رنگ ... خصوصا با شکر و ... کننده

بدن خصوصا شیر شیخ و دقتی آن تخصیص ... امزجه حاره یا ... تا ... حالی کلف و ... رطوبه و آشامیدن آن ... و مشهور آشامیدن

... حبیب ... و حکمای فرس و اطبای هند جمیع شیرها را خام خوردن محدث امراض ... گفته اند ... شیر زنان ... و ... شیر ...

که هنوز گرمی پستان در آن باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته و غیر از این ... شیر خصوص شیر بز را جوشانیده بهتر میدانند و طریق

جوشانیدن آن آنست که بقدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند و با آتش ملایم بجوشانند تا آب ... دور ... شیر ... از ... شدن ...

شیر را بعد از آنکه از دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته اند خوردن آنرا بد میدانند و همچنین شیر حیوان کرتازه بچه آورده ...

شده باشد و بسیار لاغر و یا مریض و یا حامله و یا تازه زائیده و یا قریب با قطاع ... و امراض کثیره در ... و از ... گفته اند دفع

... و سوزش چشم ... و آلات بول و اعضای تناسل ... و چون شیر را با هم وزن آن و یا زیاده آب ... بسیار

... مجاری بول را صاف کند ... و تا ... و القعده ... شیر الاغ و شیر خر ... گدهی ... دوده ما ...

ماهیت آن معلوم ... و بنا ... طبیعت آن ... و در ... شیر ... سیوم ...

آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه ... و اگر ... ماده باشد بهتر و باید که گرم گرم ... افعال و خواص

آن بسیار سریع ... و جالی و مفتح و مقوی ... اکثر ... غالب موافق امزجه حاره یا ... معده ... اعضا

... و ... و ... جهت ... و ... جهت ... و ... امراض حاره ...

... و سوزش چشم ... و اشکال ... خصوصا با سفیده بیضه مرغ و روغن گل ... جهت ...

... بدان ... گوش ... گرم گردد و با خشک شده ... نمایند ... و ...

... و دندان به تنهائی و یا با مغز ... و ... قوی جهت ... و ... آن ... اعضاء ...

... و التقصی آشامیدن آن ... درجات ... دوام ...

... حاده و جهة ... اکثر ... و اشال اینها ...

... و صلابت طحال و التهاب ... و ... استسقاء ...

... البول ... روغن گل ... آن بتنهائی و با ادویه مناسبه ... آشامیدن ...

... اورام حاره ظاهری ... باز عفران ...

... مصلح آن گلنگبین ... شربت آن ... و روغن تخم کدو ... آن ... سیه ...

... کاهو و خیسانیده امثال ...

... جهت تحلیل و تفتیح ... و ... و امثال اینها بدل آن شیر ...

۵۵۵

و دستور آشامیدن آن ترا با دیگر تفصیل در مقدمه این کتاب نیز مجملاً ذکر یافت لبن الاسد بفتح الف و سین ال مهملتین شیر شیر است و بهندی
باگھ کا دودھ نامند **طبیعت** آن در کمال گرمی و حدت **افعال** آن در غایت جلا و نفوذ داراست **لبن البقر** بفتح بای موحده و قاف و رای
مهمله بفارسی شیر گاو و بهندی گای کا دودھ نامند **ماهیت** آن معروف است و در اجزا متشابه از دهنیت و جبنیت و مائیت به نسبت البان دیگر
بحد اعتدال متساوی است و در غلظت و رقت نیز هر چند بالذات دهنیت بران غالب و غلیظ تر از شیر است سوای شیر گاومیش که دهنیت و غلظت
آن زیاده است و بهترین آن شیر گاو جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است که کیفیت به نباتات و اشیای جیده یافته معتدل القوام صافی شیرین
خالی از طعم دیگر **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و تری و بارطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مفتح و جالی و مسمن بدن و مقوی اعضای رئیسه
آشامیدن تازه دوشیده آن که هنوز گرم باشد مقوی باه و مانع و دافع ادویه حاده و رافع نسیان و مولد دم صالح و مسکن و نیکو کننده رنگ
رخسار و امراض یابسه را مفید و جهت اکثر امراض صدری و ریوی مانع از مداومت آن جهت یابسه مزاجان و با شکر جهت سرفه و با زرد وست جهته
قبض و بثور اعضاء الصدر و الغذا و انفعاج آشامیدن آن گرم تازه دوشیده مقوی و با انجیر جهت سواحق و خفقان و قرحه ریه و سل جهت
قلیل باشد و سحج امعاء را مفید و ملین طبع و مولد منی و مسمن بدن خوردن آن با شیر برنج [illegible] با شکر ملین طبع و توت یابس تقلیل زهیر نافع
و شیر آهن تابیده یا با سنگ تفته کرده یا داغ کرده مانع اسهال آشامیدن آن و دوغ آن با شیر برنج خالص شیر دوده مدر و مقوی هضم
یا قلیلی با مقدار دو دانگ تریاق و یکدرم نبات ترمسه وده اعضاء المفاصل و اوجاع و ابتدای آن با سفیدی تخم مرغ جهت قرحه ها و ورم حاره آشامیدن آن
طلا کردن جهت جرب حکه و قوبا و جذام و مالیدن شیر برنج بر سر [illegible] و ضماد آن جهت [illegible] و سر تراشیدن آن مشو باشد باعث تری
است اما باید که مقدار شش ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد با آب گرم یا شسته سر تراشی نمایند یا افیون و موم و روغن
مسکن وجع نقرس و حار السموم آشامیدن آن تریاق سموم و دافع مضار آنها است که بکرات بنوشند و قی کنند تا رفع فاسد سم گردد هر نوع و ادویه قتاله
که باشد تنها و یا با ادویه مناسب آن مانند روغن گاو و نارجیل بحری و امثال آن جهت آشامیدن مطبوخ آن با برنج بطریق شیر برنج و شیر
جهت زیادتی و نیکوئی رنگ رخساره با گردگان جهت فربهی گرده و بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه و زیادتی منی از شیر گاو [illegible]
انفصال آن مورث سنگ گرده و مثانه و تولید قمل و برص و صرع الا آنکه بخلط غالب بر معده مصلح آن شکر و عسل و بادام مانع ایجاد آن در معده
چون منجمد گردد موجب قشعریره و لرزه و غشی و سرخی و اختلاط عقل و خناق گردد و علاج آن قی کردن تا حرف سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با قولنج دستور
یا عسل گرم و آشامیدن پنیر مایه مقدار مثقال از مجربات شمرده اند و حکمای هند گفته اند شیر گاو سفید دافع سودا است و شیر گاو
سیاه دافع صفرا است و شیر گاو سرخ دافع بلغم و شیر گاو زرد دافع همه خلط لبن جاموس بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله
شیر گاومیش از شیر گاو بسیار غلیظ تر و از دهنیت و جبنیت مرکب تا بغایت ثقل و بطی الهضم و سریع الاستحاله بخلط غالب و صفرا است چون شیر را
با چوب گیاه [illegible] طبخ دهند و حرکت دهند منجمد و بسته گردد [illegible] و اکل کرده بخورند و بسیار نافع است لبن الخفاش بضم خا معجمه و فتح فا و الف و شین
معجمه شیر شب پره است لبن الخنزیر بکسر خای معجمه و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و را مهمله بفارسی شیر خوک و بهندی سور کا
دودھ نامند **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن تر و بعضی بسیار ممدوح و جهت سل و دق نافع و مورث برص و وضع است لبن
الرماک بفتح را مهمله و میم و الف و کاف بفارسی شیر مادیان و بهندی گھوری کا دودھ نامند **ماهیت** آن معلوم است بهترین آن
شیر مانند شیر گاو است و بیان شیر ها و خفیت آن کمتر **طبیعت** آن گرم و تر از شیر های دیگر **افعال و خواص** آن جالی مفتح و منوم اعضاء الغذا
و رافع صدا آشامیدن آن محرک اشتها و باه و ملین طبع و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و مدر بول و حیض و منقطع حادث از حرارت و یبوست و
حقنه کردن آن منقی قرحه رحم و حمول آن با نشاره عاج بعد از طهر معین بر حمل [illegible] و آشامیدن آن ترشح کرده آنکه قیل باشد در افعال اکثر مذکوره

افعال مذکوره قویتر دانسته اند و جهت استسقا و بعضی انواع دق با شرائط مذکوره در لبن اتان فرموده اند و در لبن از تعلیف آن برازیانه و غیر آن در سیاه
جبار وه ملطفه مفتحه نیز مفید النفع گفته اند از خواص لبن است که چون سه مثقال قلقل ازان با مثقال کبابه بنیاد و یا ده شب متوالی بیاشامند و در ان سال آبله بیرون نیاید و اگر آورد خرج
بهم نرسد و از نیاشد و از مجربات مذکوره شمرده اند لبن الضان بفتح ضاد معجمه و الف و نون که لبن النعاج و بفارسی شیر میش گوسفند نامند ماهیت آن معروف
بلزوجت و دهنیت غالب و غلیظ تر از شیر گاو بهترین آن شیر میش سیاه بشروط مذکوره است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن مقوی جوهر
دماغ و محرک جماع و باه و جهت قرحه ریاح و امعاء و نفث الدم و ترجرد و نیکوئی رنگ رخساره و دفع مضرت ادویه سمیه جماع و تدارک آن تقویت باه و قروح ناصور
و قرحه زهر جهت هفوف و مجرب است و سائر افعال مضرت اماند و یگر شده و محدث قراقر و مرار و بلغم و مولد است لبن اللقاح بفتح لام و قاف و الف و حاء مهمله القاح
شیر شتر و بهندی اونتنی کا دوده نامند ماهیت آن معلوم است و لطیف و رقیق ترین شیرها و مائل بشوری طعم و ماهیت آن بسبب کمی گرمی و شدت
امتزاج انامایت آن جدا نمیگردد و لهذا طبیعت آن گرم مائل بخشکی است افعال و خواص آن جالی و منضج و محلل اعضاء الراس و لهذا
آشامیدن آن مقوی چشم و بدستور اکتحال آن و آشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس و بود بفتح سده و دفع یبوست جگر و تحلیل اورام باطنیه و تحلیل اخلاط
کائن در کبد استسقاء زقی و طبلی و غیر آن بهر دو را نافع با کثیر احکام علت و اجتماع ما اصفر قبل از آن و جهت قتل حیات و بواسیر و ادرار بول و تهیج باه را
برانگیزاند و با بول شتر جهت اسهال آورد ما اصفر که زرد آب نامند نافع و باید بتدریج از دو اوقیه شروع نماید تا بیک رطل رسانند و شتر باده ر و تر قبل از
استعمال و در ایام استعمال تعلیف برازیانه و کنکر و کاسنی و درمنه و امثال اینها نموده باشند و با پنج درم سکر العشر جهت استسقای کرم با شکر مقوی بدن و حافظ
بشره و محرک باه و اشتهای طعام و در اورام صلبه با روغنهای نافعه محلله مانند روغن بید انجیر و نار دین بادام تلخ و لیتغ و امثال اینها و بعضی گفته اند شتر معطش و
بطی الانحدار از معده و امعا جوف است نسبت با البان دیگر و بدستور آشامیدن جهت استسقاء آن نسبت که باید آشامیدن او را اول با ادویه مسهل پاک نمود بعد
استعمال آن و ورم اگر با آن تب نباشد الا جایز نیست هیچ وقت زیرا که بهت البان منافات تام دارد و بدین پاره کننده و صیا است و در اورام غیر آکله و در اول آنها
استعمال آن و بدستور آشامیدن آن و با الجبن آن نیز بتفصیل در قرابادین بالاجمال در مقدمه این کتاب نیز مذکور شد لبن المعز بفتح میم و سکون عین مهمله و
زای معجمه بفارسی شیر بز و بهندی بکری کا دوده نامند ماهیت آن معلوم است ماهیت بر آن غالب در جرو دیگر گفته اند آن زیاده است طبیعت آن
مائل بحرارت و گفته اند بارد در اول و رطب در اول بر آن غالب تا دوم و گویند معتدل ترین شیر حیوانات است افعال و خواص آن الطف و جالی اعضا
آشامیدن آن پخته نوازل و حلق آنها و غرغره آن جهت ورم لهات و حلق و کام و ورم زبان خصوصا با مغز فلوس خیار شنبر و در آن جاکره موقه یا قطور آن
در بینی و گوش نیز جهت ترطیب دماغ و رفع یبس حوالی و درد گوش حار و ضماد آن که با رحم بران بنمود و پیش سرگذارند نیز جهت ترطیب دماغ و رفع یبس
نافع و آشامیدن آن نیز اعضاء الصدر و الغذاء و آشامیدن آن با کتیرا و صمغ عربی و با پالک مغسول جهت نفث الدم و سرفه سل و قرحه ریه و نزف الدم سایر
اعضای باطنی که مقدار شیر بیست تا پنجاه مثقال هر یک از اینها یکدرم تا یکدرم باشد بدستور از سی مثقال تا پنجاه مثقال با یکمثقال تا دو مثقال کتیرا و نیم
مثقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه و قلت خفقان و غم و وسواس و توحش مفید لیکن باید تازه دوشیده گرم باشد
از حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت و مرض باشد و از بز سرخ بهتر از الوان دیگر است و خالص گرم گرم آن با طین لطیف و بعد جهت
مثانه و باه تدارک کند ضرر جماع و عرق النساء حادث از گرمی و چون سائر افعال مانند شیر گاو است اما از آن لطیف تر مضر مبرودین و با
جشاء و هیجان فواق و امثال اینها بدل آن شیر گاو و بالعکس و آشامیدن آن بطریق ما الجبن جهت اسهال صفراوی و حرق احراق صفراویه محترقه
و یرقان و ترطیب آن برای محرورین نافع الحمی جهت حمی دق و حمیات حاره کهنه و دستور آن بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و با افتیمون
میگردد و بجای اسهال شکم می نمایند و آشامیدن آن با رب جهت که خاکسی شفقر نامند با قلیل شربت بنفشه که ابتدا از ده یا نیم ده مثقال آن
با سه چهار مثقال رب و یکدرم جهت سنگ مثانه نموده و پنج درم شربت بنفشه شروع نمایند و بتدریج روز به چهار پنج مثقال بر شیر اندک اندک

از آب و شربت بنفشه باید تا بمقدار کمی موافقت نماید و بر معده گران نباشد و تحلیل آن هضم و تنقیح نماید و در هنگام استسقاء و عدم احتیاج باو نیز ترجیح تمام نماید جهت ترطیب بدن
و حمیات حاره و حاده در انتهاء حمی دق و تسمین بدن نحیف لاغر المزاج مفید نیز دستور آشامیدن آن قدر مقدار ذکر یافت الا ورام و ضماد تخم ریحان کوبیده پخته در
شیر محلل و منضج و منفجر کننده اورام و ریاح ملین تشنج است و با اضافه تخم تمر هندی کوبیده و آرد گوزینه منضج احشا است مصلح آن کتیرا بدل آن شیر گاو. **لبن النساء**
بکسر نون و فتح سین مهمله و الف ممدوده و بفارسی شیر زنان نامند ماهیت آن معروف و الطف است از شیرها و از همه موافق تر با بدن انسان است و برای اطفال و
امراض حاره خصوصاً از مولد دختر و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح و دختر زائیده که غذا های موافق خورده باشد چند روز قبل از زادن و بعد
نیز طبیعت آن در دوم سرد و تر و از دختر زائیده سرد تر **افعال و خواص** آن جهت ترطیب تقویت دماغ و رفع بیخوابی و درد و قروح ریه و حمی دق
و ادرار بول و دفع سمیت ارنب بحری نافع اخص بالراس و الصدر آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ و حنجره و تفتیح سده چشم و دفع سل و رق و یبوست سینه و
سر و نفث الدم با ادویه مناسبه و سعوط آن جهت رفع خشکی سرسام و صداع حاد و مسبی اخلاط محترق و مالیخولیا و جنون صفراوی و دموی و سهر و امثال آنها
بدستور ضماد آن بسر بدین قسم که خرفه بدان تر کرده پی در پی بر پیش سر گذارند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و قطور آن در چشم جهت رمد حاره و قرحه و رفع خشونت
پلک آن با انزروت جهت ظفره و سلاق و شترناق و امثال آنها و در گوش جهت وجع حاره و قرحه و ورم گرم آن مقدار شربت آن [illegible] نیم رطل با شکر تر گرم
سپس نگشته باشد بیاشامند و اگر از پستان نوشیده شود که بجوشند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میگردد و بدل آن شیر الاغ [illegible]
[illegible] شیر رود شد اگر پیش سرد و یا در زیر آن بماند آن زن به دختر حامله است و اگر [illegible] برآید پسر مجرب است بهترین شیر زنان و سائر البان است که
[illegible] صحیح گردد و یا چسبندگی بسیار نباشد و با اعتدال قوام باشد و دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر نیز در مقدمه این کتاب ذکر یافت
لبن حمار الوحش و لبن الغزال شیر گور خر و شیر آهو هر دو گرم و تر اند از ادیان که لبن الرائب شد لطیف تر از آن و در تحریک باه اقوی است
لبن الحامض بفتح حاء مهمله و الف و کسر میم و ضاد معجمه بفارسی ماست و بهندی دهی و بترکی جغرات نامند ماهیت آن شیر منجمد است بهترین
آن ماست شیر گاو تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است و طبیعت آن در دوم سرد و تر و هر چند ترش تر و رقیق تر باشد سرد و تر تر [illegible] **افعال و خواص**
آن مرطب و مسکن تشنگی و مقوی باه و مجرد [illegible] غذائیت آن نسبت بدوغ که [illegible] نامند بسبب باقی دهنیت بیشتر و سائر افعال قریب از مخیض و شرح آن
مع الخاء المعجمه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **المضار** مضر مبرودین معده سرد کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر [illegible] مصلح آن معاجین حاره
[illegible] است و اغذیه مصنوعه از آن در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و حریره بالای آن را بر سر مالیدن مرطب دماغ و منوم و قاطع [illegible]
کدورت است **لبن السودان** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن اسم نزد اکثر اسم فرفیون است و بغدادی و دیگران
گفته اند چیزیست شبیه بصمغ مائل بسبزی و زردی که از نواحی مغرب می آورند طبیعت آن بسیار گرم و خشک تا چهارم **افعال و خواص** آن از سموم قتاله
و بوئیدن آن باعث رعاف و عطسه بسیار و مهلک تدبیر آن تدابیر فرفیون و جند بیدستر سیاه خورده است مذکور شد ضماد آن محلل اورام صلبه است و در
چند ساعت **لبن الیتوعات** بفتح یاء مثناة تحتانیه و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و الف و تاء مثناة فوقانیه ماهیت آن شیرها
[illegible] باشد مانند فرفیون سیاه و فرفیون و سقمونیا و امثال آنها **افعال و خواص** آن [illegible] آن از سموم و مسهل قوی [illegible] در زوال آن [illegible] کوشند
میشود و [illegible] مخصوص ندارد و در یتوعات در حرف الیاء مع التاء ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و [illegible] تدبیر آن [illegible] تدبیر [illegible]
مذکور شد **فصل اللام مع التاء المثناة الفوقانیه** لتکو بفتح لام و سکون تاء [illegible] چهار نقطه هندی و ضم کاف و واو ماهیت آن ثمر
درختیست در بنگاله میشود و اکثر الوجود درخت آن بقدر درخت آلو و [illegible] و برگ آن نیز شبیه ببرگ آلو و [illegible] و ثمر آن خوشه دار و در
خوشه هفت هشت تا ده دانه و در بزرگی آلوی کوچکی و [illegible] و سفید رنگ و طعم آن در خامی ترش و بعد رسیدن میخوش می گردد و در جوف
بعضی آن سه دانه و بعضی چهار دانه شبیه به [illegible] و [illegible] که [illegible] نامند و در جوف و انتهای آن تخمی [illegible] نرم [illegible]

طبیعت آن سرد و تر **افعال و خواص** آن مسکن حدت صفرا و خون و جهت بعض امراض مویه صفراویه نافع و شربت آن جهت امراض [illegible] نافع

فصل اللام مع الجیم لیجالو بفتح لام و جیم والف و ضم لام و سکون واو و بلغت هندیست **ماهیت** آن گیاهی ست که در کنار آبها و زمینهای نمناک

میروید و در موسم باران بیشتر و دو قسم میباشد قسمی در خشکی و زمینهای نمناک میروید و نبات آن تا بیک ذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه باریک شبیه ببرگ ام

غیلان از آن ریزه تر و قسم دوم آبی که در کنار آبها بر آب جزیرها میروید و این مفروش بر روی زمین میباشد و شاخ و برگ شبیه بدان قسم از قوام [illegible] و دو قسم

که چون دست نزدیک آن رسد و بدان رسانند برگهای آن بهم مجتمع میگردد و چون دست را بکشند از آن دور نمایند لهذا زنان بکرات هم بازمیکنند و دهقانی جوردار

از جمله ادویه عظیم النفع ست نزد اهل هند باصطلاح خود آنرا از سابن میدانند **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن محلل و جالی و منضج و مفتح

بجهت نفساء و خون امراض حاره و نشا از ان او امراض صفراویه شربا نافع و قطور آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و گویند چون آفتاب به برج سرطان و در

منزل نثره باشد که بهندی پکهم [illegible] نامند و بروند و کنار غدیر بکید و در آنجا گیاه بجالو باشد و اگر غسل نکنند قدری شیرینی تصدق نمایند و بخور فسب

بر جمل بسوزانند مانند فلفل رزق بار و روغن سرشف پس آن گیاه را از ریشه بر کنند بنحویکه سایه کسی بر آن نیفتد و در سایه خشک نمایند و باز چون ماه در آن

منزل آید بروز گوشته حجیه بقدر فلفلی از ان را با شیر گاو تازه دوشیده ممزوج کرده این منتر را هفت مرتبه خوانده و بنوشند منتر این است بسم الله الرحمن الرحیم

وو ها اموتا و ولما ستکدا دان نحو نمو لبشر از تا سه هفته هر هفته سه روز در بدین نحو بخورند در هفته اول امراض سودا و خشکی ربع

دمرکیه رفع گردد و در هفته دوم بواسیر و نواسیر و یرقان و امثال اینها زائل گردد و در هفته سوم جذام و بهق و قوبا و آتشک و امثال اینها برطرف گردد

انشاء الله تعالی و بالجمله مجرّب و از ان قوت حیوانی بیفزاید و از اسرار است نزد ایشان **فصل اللام مع الحاء المهملة لحم** بفتح لام و سکون حاء مهملة و میم لیست جمع آن

لحوم آمده بفارسی گوشت و بهندی ماس نامند **ماهیت** آن معروف و منعقد از خون است و فاعل آن حرارت فاضله در بدن حیوان برای حشو

فاصله حاصل بودن میان اعضاء عروق و اوتار و غیرها و استخوانها حفظ و رباط بودن آنها از التوا و در حرکات مختلفه و فتح و رفع از صدمات خارجه از طیب

اعصاب عروق و عروق از حسن منظر و نیکو هیات شکل و غیرها از منافع که مفصلا در کتب کلیات مذکور است اقسام میباشد حیوانی و اقسام آن لحم هر حیوانی در اسم خود

مذکور شده و میشود انشاء الله تعالی و در بنجا القول الکلی و بالاجمال چیزی ذکر باید از آنکه چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه است حیوانی بر آن غالب پس غذا

برای بدل ما یتحلل او لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که سید الطعام اللحم و طبیعت بدره بدن تا جدا است و استحاله نباتات

تا آنرا شبیه به عضوی نماید از هفت قسم از تحلیل و استحاله و تفریق و تعقید و تشبیه و تغذیه و ادغان و در حیوانات با قل این افعال مدار حاصل است مثلا

در شیر اینها که در تفریق و تغذیه آن بهضم و تمیز ست و تعقید و تشبیه و ادغان باشد و در هیضه طیور سه فعل کافی ست که تحلیل و استحاله و تمیز باشد و در لحوم که شبیه

فصل ادغان باشد کافی ست پس لحوم سید بهترین سائر اغذیه شدید و گوشت مقادیم حیوان از گردن و دست و سینه بهتر از موخر آن مانند ران و الیت تازه

کرده روی گوشت ایمن بهتر از البیر و ما نیت حتی خشک تر و بطی النزول و انثی نرم تر و ارطب بهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که

از جهت لطیفه صاحبان ترفه و سکون و آرام و بهترین مواشی بز و گوسپند است که کمتر از شش ماه و زیاده از یکساله نباشد و بعد از آن گوساله

یکساله گاو و گاومیش و شتر جوان بهتر از شتر بچه بز کوهی ست و آهو بره و گوشت حیوان خصی کرده از گوشت ناخصی کرده بهتر و الطف و گوشت

حیوان و ابچه بهتر و الطف از محبوس معلوف و از حیوان سیاه بهتر و لذیذ تر و سیاه تر از سرخ و زرد و متوسط و از سفید بطی الهضم و سمین و سبل [illegible]

رضا و گوشت سرخ و در اقسام وی سریع الهضم و منبوح در ماه رمضان روز بهتر از بائت شب مانده و قدید گرم و خشک و قلیل الغذا و زبون و مخلوط رود و لحوم بری

بهتر از اهلی و بهترین لحوم بری طبی و بهترین اهلی ضان و گوشت جدی اقل فضول از غیر آن و لحوم حیوانات بری از برای بلغمی مزاجان و صاحبان فالج و استسقاء

لسانیکه بیرون و در طوبت مزاج ایشان غلبه نموده با سرکه و آب غوره و امثال آن برای محرورین و کسیکه مزاج آن ملتهب نباشد مطبوخ آنرا

با امر زیت بخورند و گوشت اعضاء عصبانی مولد بلغم است و گوشت سرخ خالی از لیف عصب گرم و تر و قریب استخوان خشک و متغیر گوشت

مطلقا بارد و رطب لزج و گوشت لعجه رو ضعیف الغذا اصلح آن مصلح هر گوشت ضعیف رطب نمک و پیاز و فلفل و زنجبیل و ارجفی و پیلپل و مانند آن و زیره
و امثال اینها است و مصلح گوشتهای گرم و خشک سرکه و آب غوره و در دخن گوشتهای گرم و تر کشنیز و سماق و امثال اینها است و گوشت نخود و تر گوشت خود از
عصب با شد لذیذ خصوص گوشت سینه و پستان بسبب تولید شیر و آن گوشت زبان لذیذ سریع الهضم و گوشت حیوان وحشی و حمار الوحش گرم و خشک
در سوم سریع الهضم کثیر الغذا امال بسوداویت و در فصول زمستان خوردن آن و امثال آن بهتر و گفته اند بطی الهضم و در دوای الکیموس و گوشت کیاش جهة کسی که
ذرایج خورده باشد نافع و گوشت ارنب گرم و خشک گوشت بریان کرده آنجهت فرهد بی مفید و گوشت قنفذ بسیار تر است و گوشت جریب
از جهة غلیظ تر و لین شکم و قلیل الغذا و در وی سریع الاستحاله بدخانیت و صعتر او گوشت گاو و ماده کثیر الغذا غلیظ سوداوی مولد امراض سوداویه و
از گوشت بز و گوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن گوشت بچه گاو و ماده و بهترین اوقات خوردن آن فصل بهار و اول تابستان و پوست خربزه
مهر الکننده آنست چون در حین طبخ و آن انداز ند همچنین در سر گوشت صلب که زود مهرا نگرود و گشا از گوشت گاو مولد بهق و امراض سوداویه و گوشت
شتر اق کاسر ریاح و بعید العفونت از گوشت بز و گوسفند و قلیل الشحم و یابس الجواهر و قلیل الغذا ردی و گوشت حیوانات صید گرم و خشک و مولد خون غلیظ سوداوی
و بهترین آنها گوشت آهو و گوشت سباع و ذوات المخالیب همه نهار دی اجتناب از آنها واجب گوشت انسان معتدل در رطوبت و یبوست سریع الهضم مولد
خون جید و محیر در المزاج نافع و گوشت خر در ست بعضی بچه شتر بسیار گرم و خشک مولد غلیظ و جهة اصحاب کدر ریاضت شدید و عرق النساء و در آخر جهة
گوشت سنور یعنی گوشت گربه گرم و تر و گویند سحر است مسخن گرده و جهة درد پشت و بواسیر مفید و لحم ابخل یعنی گوشت اسپ گوشت شتر مخلخل مسمن
اصحاب ریاضت کدر ریاضت شدید نافع و مولد سودا و از طیور متوسط که قریب بمرغ خانگی باشند مانند لیک قبج و دراج و تیهو و طیهوج و امثال اینها صغیر اینها بهتر از کبیر
از اهلی و بهترین بری طیور نه کوره بهترین اهلی و جاج و از طیور مائی آنچه گردن بلند و عظیم الجثه باشد رودی و لحوم بر کبار همچنین طیور کبار جهة مانند بط
دا آورد و مورث حمیات ربع اند و از مائی ماهیان متوسط در بزرگی و کوچکی آب جاری صحری لطیف مانند ماهی را ضراغی و چلوا ماهی و ماهی رهو و انده و ارقی انبوس
از امثال اینها از برای اصحاب کد در ریاضت قوی المزاج حار لحوم قویه غلیظ مانند گوشت جرد ر غیل و گوزن و گاو میش و بهتر و اولی هست از لطیفه خفیفه و باید
از حیوانات رطبه المزاج را بعد از استکمال قوت آنها و یا بسه را هنگام طفولیت و کوچکی ذبح نمایند و هر چه از شکم حیوان برآورند که حلال الحم
و حلام بهیم بجای نوزان مانند آنچه بحد کمال نرسیده باشد همه ضعیف و مورث ضعف و سستی و امراض بلغمیه اند و از حیوان پیر و ضعیف سال خورده بسیار لاغر
همه مورث امراض صعبه کثیره و سودا و امراض سوداویه است خصوص کنیش و بیش لقر و جاموش و حمل و همچنین گوشت حیوان بچه مرده و یا گرگ
و غیر آن از سباع گزنده و خوف ناک بیار و در آب فتاده و گوشت حیوان مخنوق همه ردی و مورث امراض ردیه صعبه و سوداوی و امثال اینها است و
حفظ حیوانی حیوان یکبار ذبح نمودن و زبون آشامیدن آب بعد گوشت مضر و تناول نمودن آن و شیرها باعث تخمه و جمع آن با شیر و بیضه مضر
مبالغه در طبخ و کوبیدن آن کنند اولیست و باید که اجزای آن قباری طبیخ یافته خواه کباب باشد یا غیر آن گوشت آب پسینی سریع الهضم و النفوذ
ناقهین ضعیف المزاج و القوه است اگر لاغر و رطوبت بسیار بهتر غالب باشد کسیکه اراده تخفیف و تصلب بدن را باید که مسلوق و کرنباج آنرا بخورد
تر دیابس و قوی الدم از مسلوق و کسیکه اراده ترقیق و نرمی بدن نماید باید که اسفیدباجات چرب بیاشامد و در زیر بسیار خوردن آن ممنوع جهة آنکه البته
طبیعت و شوار و باعث فساد و ضعیف قوت است و مداومت بر آن نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت ذهن علیه صفات بهیمی
و اخلاط سبعی بسیار رود و بر خوردن آن باعث ضعف بدن و لاغری ذهن و نقصان مزاج و سقوط قوی است و مشوی یعنی بریان آن مولد
تخم و صلب و مطبوخ آن بطریق یخنی گرم و تر و مولد لحم رخو نرم و قلیه آن کثیر الغذا و باعث تقویت بدن است و حلوای لحم و ماء اللحم با قسام
اعراق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت اعضا المراقی گوشت گاو و گاو میش و سائر گوشتهای غلیظ مولد سودا امراض سوداویه از جنون و وسواس
و گوشت ابن عرس با شراب جهة صرع العین خاکستر گوشت حملان حالی بیاض چشم و گوشت سباع و ذوات المخالب مقوی چشم و رافع امراض

در رفع امراض عفونی و زهر طیور والتیام جراحات باطنی و باضعف انار جهت اعضاء لحقیقی گوشت سرطان نهری جهت سلوخین گوشت جوجه طیور جهت تقویت اعضا

الغذا گوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج و تفتیح سده کبد و طحال و استسقاء گوشت قنفذ با سکنجبین جهت استسقاء و لحوم غلیظه مضر معده و محلل اعضاء الغذای

گاو مانع رعشه صفرا است معده و گوشت ارنب مشوی جهت قروح امعا مانع و گوشت قنفذ خشک کرده با سکنجبین جهت جمیع گرد و درق خرد سیاه لیغظ فدکو

در درد جگر جهت قولنج و امراض سوداوی عرق گوشت گاو و سکبلج آنچه است سعال مرارت صحیبین نفس گوشت آن با کشنیز تازه و سرکه و جهت فلفلا نسبیر

و صحیبین با کشنیز خشک داند کنجد عفران گوشت طیور مشوی غیر مشوی مانند گوشت کبک طیهوج و قطا و قمری که جوشانده مرق آن را بریزند جهت جرم

تشاول نمایند جهت جمیع عصبیت نماید مرق آن تلیین گوشت شتر بول ترکوستها جرب پایی تا بیار ه از غذا آن گوشت سباع و ذوات المخالب جهت اختیر

گوشت گاو وحشی با دهن جهت جمیع گرده تحلیل ریح غلیظ الجیات گوشت گاو و دال و قلل طیور بزرگ سیر مورث حمی ربع و بالجمله السموم آشامیده گوشت

ابن عرس خشک کرده با شراب جهت سموم گوشت حلان سوخته برای لسع و عقرب جرار ه و با شراب جهت سگ دیوانه و گوشت قنفذ جهت ابطال

آلات القاء قناره گوشت گرم نرم جهت ضربه و منقلد و به مشوی ان جیحدن عضو درد گرم گرم آن و ضماد و بهر جهت تلیین عصب صلابت با تحلیل اعضا

گنجشک و گوشت ارنب جهت تعفین ادویه المفاصل و جهت و تحلیل عرق تعلیمی گوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضماد و شحم جارح جنوبی با دهن حسک

در جمیع تحلیل ریاح غلیظه سپر بیاد گوشت افعی قنفذ ابطال لسع ارق و قضی بالقصد گوشت گاو مولد جذام و داء الفیل و دوالی و بتوبهار و بعد بطول و بحمی سیاه

لحوم غلیظه ریح دار و الاورام طلاء گوشت گوسفند سوخته با و گوشت گاو و سائر لحوم غلیظه تحلیل درام صلبه و تریه طلاء ابیه مجازی و جلو غلیظ و ربع و جرب

گوشت حلان با نرمی سوخته گوشت صنعی جهت وار الثعلب یا قیل ست لحیة التیس به تازی و حاکمه یا والف ولام و فتح تا و شناه تحتانیه و

سکون یا و شناه تحتانیه و سین مهمله لغت عربی ست و ماهیت آن اختلاف ست و اتفاق و لهذا دیر الفاظ قرآیا گفته اند ماهیت صمغ و تبر و زمین

دار زمین بلند شود و برگ آن شبیه بسر گنبذا و مردم آنرا بخور زنده است در ایام آن شبیه لحیة التیس حقیقی است و نزد عوام اهل شام و مصر و دیار مغربی

با ذناب الخیل نزد عامه اهل اندلس لیسقواس ست و بشامی اسلیخ و با اصفهانی شنگ و الاشنگ نیز به فتح شین معجمه و سکون نون و کاف نامند

و دلسقوریدوس نامیده و بعضی مردم قسارق و فسارقس نیز خوانده و گفته اند آن و صمغ ست زرد و نرانرا درخت کوچک و کثیر الاغصان

خشن کوتاه و برگ مدار و صلب و مغرف گل شبیه گلنار و بنبت آن سنگستان و صنعا و آنرا برگ شبیه گیندنا و بانی و غیر عصاره آن ثمر از برگ آن

رنگ آن سفید و سبز و بنفش سرخ آن نوعی ازطرا میش سبز سرخ یا قوتی رنگ که آن است بهترین انواع ست و گاه سفید و گاه اشقر نیز بیاید و قوت قبض آن

زیاده از آن جمیع اجزای آن اثر قوت را بر دی یونانی او قیطلیا نامند و را و از عصاره لحیة التیس عصاره آن قرار ست و از جمله اجزاء آن قاب

فارق قوت بسیار ست و در قوت مانند حضض الا آنکه زیره عضوی قوت تحلیل هست و در زمین قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مومن در تحفه اسلیخ دانسته جمیع

بیان نموده اند که آن نوعا نبات برگ مائل بسرخی و دهنده گی و سرخی آن مائل بسیاهی و بقدر شبری و بیشتر آن در زمین و چهار انگشت آن از زمین

پیدا و بیرون و بنبت آن شوره زار یا و این قول اصح نمیاید چه هیچ گیاه و بوره نمی از طرا میشت ست بهتر آن تازه است و طبیعت آن

معتدل در گرمی و سردی و خشک در دوم و جالینوس در رساله گفته بناتی ست با بین شجر و گیاه یا انک قبض معلف گوید در شیراز اصفهان نواحی آنها

نباتی کوچک تا یک شبر میرسد با شاخهای باریک برگهای باریک بلند و نبات آن هست بحوری شبیه بسیس بر بر کمش مانند و آنرا به شیرازی

و اصفهانی الاشنگ منصور در باده میباشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازه آنرا با سرکه بادرن آن برای تبرید مانند کاسنی کاسه معجون رنده و تخم که بخته

التیس بیتاو انچه در کتاب منصور فرنگی و بعد شده نبات آن بلند ست و یک ساق آن ایستاده و در سر برگهای باریک بلند شبیه گشنیز گل آن بهی و در

برگهای آن تنگ ظاهر و سرانسته دشت نیز آورد نمی اشبیه تخمه گلسرخ و رنگ ان سفید طبیعت آن در آخر دوم سرد و در سوم خشک افعال آن

آلات تناسلی قوی تعالی تشبیه القوم و سعال و مرارت ... با سرکه کاسنی آن در قبض قوای او عصاره آن و قبض مانند تخم کلسرخ و تقویه معده و بیمار

و او بیدانی قرصه زبید لیصا و عصاره آن ازان قوی آشامیدن عصاره آن با شراب جهت نزف الدم رحم و ضماد آن مقوی معده ضعیف و ورم معده
و جگر و نزف الدم رحم و در سائر افعال قوی تر از اقاقیا اعضاء الراس بیخ آن جالی جرب گوش خشک کننده قروح آن اعضاء التنفس الغذا و آشامیدن
و برگ گل و بیخ آن بماء الشعیر جهت ورم و تدبیه عصاره آنجهت نفث الدم و نزف الدم اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و ترجمه امعا
مقدار شربت از عصاره آن تا سه درم از برگ گل آن تا چهار درم البجروح و القروح و زرور برگ گل جهته اندمال و التیام جراحات کنند رفع عفن آنها
و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع الاورام و ضماد گل آن محلل اورام عرق النسا و گل آن با موم روغن جهته سوختگی آتش السموم محمد
بن زکریا خوردن بیخ بجهته التنفس را نافع سموم دانسته مضر گردد مصلح آن عناب بدل آن جفصف اقاقیاست و گلنار آن **فصل میم مع الخاء**
المعجمه بنجفیلس بفتح لام و سکون جا و کسر فا و سکون یا مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن نوعی از جیری بری نبات آن قریب
بگل آن بنفش و بری و جبلی میباشد و در سبز و صورت متشابه مگر آنکه جبلی آن قوی است و خشن سبز و کوتاه تر از بری دو دانه آن سیاه و تلخ و قدر
حدسی بعضی آنرا اصل صرنح القطا دانسته اند طبیعت آن در سوم گرم و خشک مخصوص گل و تخم آن افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از آن در نوع مسهل
قوی یکدرم آن جهت لسع عقرب سیاه و درون گل آنرا بر لدغ عقرب نداز ندانرا کشند **فصل اللام مع السین المهملة** لسان بکسر لام و سین لغت
و فون لغت عربیست بفارسی زبان و بهندی جیب نامند ماهیت آن از اعضاء مرکبه بدن حیوان در دهن آن واقع و مرکب از لحم رخو و غدد
و شبکه عروق و عصب و عضلات و غشا و معروف است و مخلوق از برای برآمدن دراز او بیان به تکلم و افاده و استعانت بر تقلیب غذا
در دهن و منفعت اعانت بر بلع و حفظ رطوبات تا نه لازم دماغ و خارج از سینه و معده و غیر آنها از منافعیکه در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است
و غیر خاق جل ... فوائد آنرا بتفصیل طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن خفیف سریع الانهضام مرطب بدن با دو چاه و
خوشبو زیاده کننده منی المضار سریع العفن مصلح آن بیخ آن با سرکه و یا انفحه خشک ... و خولنجان در مبرودین و محرورین سرکه خشک
خوردن ... از ان لسان الثور ... ماهیت آن نباتیست ... برنگ گل ... شبیه با خیار ... لسان الثور
برگ العرض ... برگ ... سبز و بر آن گلی سرخی ... و ... این برگ
لسان الثور است که برگ ... لسان الثور و گل آن ... برگ آن ... بر گل
لسان الثور که با من صاف ... طبیعت آن در دوم ... افعال و خواص آن بخته علل بان لسان و ... حیوانات ... سرخ
کرفا ... مقوی ... حارت معده نافع لسان الایل با لعت
... ماهیت آن ... لسان الایل ... آن نباتیست این گیاه ...
... تفاح ... تازه و سبز ... نرمی و ...
... طبیعت آن در دوم ... خشک ... سوم گرم و خشک گفته اند
افعال و خواص ... و جالی اعضاء ... طبیخ برگ ... آن ... رفع لکنت زبان ... تلیین ...
... باطنی ... القروح و الجروح ... و در آن ...
... قروح ... جراحات ... آشامیدن ... باطنی و ظاهر ... با آب طبیخ آن ...
آن با حنا سیاه کننده موی ... باب ... مضر گردد مصلح آن ... مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و
از آب آن تا ... دم ... آن ... سعتر ... نفث الدم ... فصل ...
... مقدار شربت آن ... السموم ... لسان الثور ...

و بیونانی نو و بلاطینی لنگلورم و بلغت دیگر براحم و بهندی شنکاهولی نامند ماهیت آن نباتی ست جمیع اجزای آن با خشونت و مزغب و نقطهای سفید شبیه بخار و ساق آن باریک و شاخ و خشن مانند پای ملخ و سبز مائل بزردی و بقدر ذرعی و برگ آن بزرگ و سیاه و ضخیم و با خشونت و منقط بنقطهای سفید شبیه بخار و در خشونت شبیه بزبان گاو و مفروش بر روی زمین ذرعی ست و تازه آن سبز مائل بزردی کهنه آن مائل بسیاهی و هر چند کهنه تر گردد سیاه تر شود و گل آن بعد رنگ گل انار و از آن کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک از کرسنه و طولانی و سفید از حب القرطم اندک باریکتر و در قمی اندک ما بی و تخم آن را بادرنبویه گفته اند منبت آن اکثر بلاد خصوص گیلان که در آنجا بسیار و خوب میشود و در عظیم آباد از ملک هند نیز میشود و لیکن بزرگ آن بازرگ حکیم محمد مومن در تحفة المؤمنین نوشته قسمی از آن در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان میدانند مربا جوزست و گل آن لاجوردی و کوچکتر و بهترین آن گاوزبان تازه و سبز مائل بزردی منقط گیلانی ست طبیعت تازه آن در اول گرم و تر و خشک آن گرم و کم رطوبت کمتر و مائل بیبوست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گل آن الطف جمیع اجزای آن افعال و خواص آن مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل مره صفرا و اخلاط محترقه و سودا و مولد اخلاط سود او تسکین التهاب اعراض سوداویه مطلقا و اعضا امراض الصدر و الغذا را شاشیدن آن و مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوی و جوامع زنگ و نفث و ذات الجنب و خشونت قصبه ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و تشنج و خفقان سوداوی و توحش و وسواس و دهشت نفس و فرح قلب و غم و هم و قلب و سنگ گرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا با عسل جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن ده درم گل آن با یک درم گل و ده درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و التهاب حرارت غریزی و قوی زالة الیرقان و تقویت حصاة و تصفیه رنگ رخسار و ذرور محرق آن در دهان جهت قلاع دهان اطفال و تسکین لهیب و سوزش دهان مستی لثه و بستور غیر محرق آن و لیکن اثر آن ضعیف تر مضر سپرز و مصلح آن صندل سفید و مقدار شربت از جرم آن از ده درم تا پنجدرم در مطبوخ و منقوع از پنجدرم تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن ابریشم خام محرق و چهار دانگ آن پوست اترج و نیز بوزن آن بیاس و نصف آن سنبل و ربع آن سارون گفته اند چون از آب آن آب سیب و آب به ترشرابی ترتیب دهند دو مثقال آن بتفریح بجدیکر طل شراب کنند بدون ازاله عقل و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در بیاری افعال ضعیف تر از جرم و مطبوخ آن و بعضی قوی گفته اند مقدار شربت آن تا چهار اوقیه لسان الحمل بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربیست و بسقورید و بن ترا کیش الاضلاع و بعجمی اصابع نامیده و بفارسی بارتنگ و بترکی باغ پرباغ و لسان الحمل کبیر را بفرنگی بیشاک میلور و صغیر را بیساک مینور نامند ماهیت آن دو قسم میباشد کبیر و صغیر کبیر را برگ شبیه بزبان گوسفند و سرطولانی و اندکی ساق آن بقدر ذرعی و پراگنده مائل بطرف زمین و سرخ و رنگ املس و از وسط نبات آن ساقهای باریک بلند بر سر آن گل آن زرد و رنگ تخم آن دو در ریزه سیاه رنگ مائل به بنفشی و بیخ آن سست و مزغب و با سطبر انگشتی و صغیر را نیز برستو والا آنکه برگ آن کوچکتر و ساق کمتر و تخم آن بزرگتر و کبیر قوی از صغیر و در منافع نیز از آن زیاده از مطلق آن مراد صغیر است طبیعت آن در دوم سرد و خشک و تخم و بیخ آن تر اعتدال نزدیک بردوت را بعد تجفیف بیشتر از آن بجدا تبع سنیه افعال و خواص آن مرکب جوهر مائی دارانی و از جوهر مائی تبرید می نماید و از جوهر ارضی قبض و از آن جهت جرب قطع عفانات الدم آشامیدن آن جاذب نفث الدم بهمه اعضای باطنی و رعاف و صرع و معوط ضماد آن جهت قروح سینه و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و الحرارت و مضمضه نمودن با مطبوخ بیخ آن با نقوع آن با آب برگ آن پخته و ر دوان قلاع و امراض دهان و تقویت لثه متخلخله و اکامیه و با آب برگ آن جهت رفع قلاع دهان و قطور آن طلا با آب برگ آن پخته و غرغره مفید و سائیده بیشود شیافات چشم در آب آن داخل ادویه غسل کرده میشود در اتساع النفس و جهت بیرون تخم آن اسهال الدم و آشامیدن عصاره مطبوخ با برگ آن بدل ساق جهت ربو آشامیدن عصاره آن جهت دق و سل و نفث الدم و قرحه ریه و ربو و ذات الجنب و صرع اعضا و انفجار الدم اتصال شامیدن عصاره آن تقوی الکبد و الطحال و گرده و تفتیح سده آن و سکون لهیب تشنگی در رفع فساد هضم و ستر الدم و نزف الدم اعضای باطنی و حرقة البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برگ و تخم آن مفتح سده کبد و گرده و مثانه و در اولیه المقعده انساد اخل کرده میشود جهت قروح امعاء و آشامیدن مطبوخ با برگ آن بجای حقنه جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک سرکه و عدس

جهت اسهال مزمن و آشامیدن آب گل آن با طلا جهت درد گرده و مثانه و آشامیدن با اخثقان بخم با عصارهٔ آنجهت قرحهٔ امعاء مجرب نوع بواسیر
و حمول آنجهت درد رحم حادث از اختناق آن الرحم گفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه و چهار عدد بیخ آنجهت حمی ربع و مجنون چهار را قبه
و ضماد شراب مطبوخ آن جهت زخم مزمن گرده و آشامیدن عصارهٔ آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضماد آن با نمک جهت سمیت سگ دیوانه گزیده
و حرق النار ضماد آن با ستور در آن جهت تنقیه چرک تخفیف اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختگی آتش و نار فارسی و قروح خبیثه و اکله
با طین قیمولیا و اسفیداج جهت حمره و داء الفیل و منع تزاید موجب صمور آن لا و دام و النملة محلل اورام حاره و نمله و بثور و حمره و طاعون با سرکه جهت
گوش و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر گردن نیز جهت خنازیر مواثر المضار گویند مضر ریه مصلح آن عسل و عصارهٔ آن مضر طحال مصلح آن سکنجبین مقدار شربت
برگ آن زده مثقال تا نیم رطل بدل آن لسان الحمل و تخم آن بدل مختار است عصارهٔ برگ آن بوره آن القرو مغزی امعاء و دافع زحیر و سرد و غلیان با دام
چرب کرده و با آب جوشانیده بعد آن نیز دافع و حابس نزف الدم اسافل بدن مقدار شربت آن تا سه درم در عرق برگ با آنچه ذکر گردید
نیلوفر منقطر نموده با شد در تقویت قوت باصره معتدل و در جمیع افعال از عصارهٔ برگ آن بهتر است لسان السبع بفتح سین مهمله و ضم باء
مهمله ماهیت آن نباتیست بقدر و قوام و شاخهای آن پراگنده و برگهای آن طولانی و اطراف آن تیز و شرشره و با شند
نمای رنگ آن سبز مایل بزردی و سفیدی و بر سر شاخهای آن قبهای مستدیر و گل آن بنفش و تخم آن سیاه بر خلاف آن زیتهای مستدیر و کثیر متفقا
در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و مدر حیض آنجهت و ادرار جیض و اخراج جنین
لسان العصافیر بفتح عین و صاد مهملتین و الف و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله بفارسی زبان گنجشک و هندی اندرجو شیرین
ماهیت آن ثمر درختیست از قسم و دار عظیم و برگ آن شبیه برگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها و هر یک از هم متفرق و در غلافی یکدانه بار یک
طولانی شبیه بزبان گنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنگ باطن آن سفید مایل بزردی و با تندی و تلخی و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و در ملک هند
بنگاله کثیر الوجود و دو نوع میشود یکی تلخ با حدت و دوم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعه پیچ بهم سبز و بلندی نبات آن بزرگ نبات بیخ با تکیه گیرد
تر و سبز و شبیه به برگ بید و از آن اندک پهن تر و سر برگهای کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانهای آن در غلافهای سبز تر شبیه بگل آن زرد و در تلخ آن
مایل بزردی و از شیرین آن بنفش و ثمر آن نیز شبیه با شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنگ باطن آن بنفش طبیعت آن در آخر
دوم گرم و خشک و در اول تر بعضی گفته اند با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مسکن ریاح و برگ آن با قوت عضاء الصدر آشامیدن ثمر آن مسکن
درد پهلو و سینه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفه و مزمن ضعف اعضاء النفس آشامیدن آن جهت ضعف و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاة و تقویت
اعضای تناسل و تحریک و زیادتی باه مفید و فرزجه آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین بر حمل و مجرب گفته المضار مصدع محرورین مصلح آن کشنیز مقدار
شربت آنجهت باه تنهائی تا سه درم و با معینی تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز بوا و نصف آن بهمن سرخ و با تودری سرخ بوزن آن
گردگان با کبابه الجروح و القروح ضماد برگ آن منقی دمل و التحام قروح و طلاء لات المفاصل ضماد پوست آن با سرکه جهت کوفتگی نافع لسان الکلب بفتح
کاف و سکون لام و باء موحده بلاطینی امیرو گویند لتشبیه بکاوره و بسیر اینکه کالنفس باشند ماهیت آن گویند لسان الحمل است و بعضی حماض دانسته و بعضی
گفته اند نباتیست عالی و ساق آن زیاده بر دو ذرع و با شعبهای بسیار زرگر ها اند و با ریک گل آن شبیه برگ با رنگ زنان دراز تر با تقعیر بسیار و هم
آن اطراف آن تند و گل آن بنفش و تخم آن باریک بیخ آن سفید بر شعبه با شعبهای باریک مانند لسان و تبنک و در بهم و در اول تابستان میرسد و منبت
آن نزدیک به طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن بقدر یک رطل با عسل جهت رافع صلابت طحال و القروح
و ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مجرب است فصل اللام مع الصاد لصیقی
بضم لام و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و یاء آخر از ان الدر یسا نیز نامند و هندی چکا و معروف در کتب هست ماهیت

ماهیت آن نباتی ست خاردار که بر جامه می چسپد و ازان جهت آنرا لصیقی نامند و ساق آن زیاده بر ذرعی و عطری الکثی و برگ آن شبیه ببرگ بادنگ و ازان کوچکتر و ضخیم تر و تخم آن بقدر فندقی و نخودی طبیعت آن در آخر اول گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و جالی اعضاء الصدر و شاید مدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه کهنه بارد و خشونت سینه و ضماد آن با روغن گل جهت ضربان ورم مقعد بغایت نافع و غسول آن سرخ کننده رخسار و مغز تخم آن
ست فصل اللام مع العین لعاب بضم لام و فتح عین و الف و با موحده بعربی ریق و بفارسی آب دهان نامند ماهیت آن معروف ست افعال و خواص آن جالی خصوص لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صائم را در گوش کسیکه از اذیت گرم شاذی بار بریزند تسکین دهد و کرم آنرا بکشد برآورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون در دهن مار اندازند آنرا بکشد لعبت بربری بضم لام و سکون عین و فتح بار موحده و تار مثناة فوقانیه و فتح دو بار موحده و درمیان هر دو را مهمله و در آخر یاء نسبت ماهیت آن بیخی ست شبیه بسورنجان و باریکتر ازان مانند سرلسان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف ببربانی ست و از نواح افریقیه آورند و تا مقیمه آن مغشوش بسورنجان می نمایند و بعضی سورنجان را باین نام خوانند و اشتباه است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی اعضاء الصدر و انفصال شاید و آنجنت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و بواسیر و اوجاع صدر و امثال آن نافع السموم رازی جهت سم افعی و سموم سائر هوام بغایت نافع دانسته اند و مداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سویق بسیار جوشیده باشند نافع بحالیه حارث آن گرده المضار اکثار آن مورث امراض حار رده و مصدع مصلح آن کشنیز بدل آن بوزن آن سعتر کرگان ست و چون اطفال یا غیر ایشان بغلطی بخورند قی و اسهال آورد تا بحدیکه سرخی چشم و حالتی مانند ستان احداث نماید و اگر زن باشد حناق و هلاک سازند و تدبیر آن قی نمودن بروغن و عسل و بعد ازان لیمون خوردن ست لعل بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب از لال هندی ست ماهیت آن از احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان بهم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مولف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سی صد سال متجاوز ست که سالی بسبب زلزله عظمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یاقوت است در رنگ از رنگ یاقوت در سرخی کمتر و اندک بنفشی و ارغوانی و از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان ست از مملکت توران در لعل بهتر بهم رسد بدخشانی بهتر و سرخی آن غالب و صلب تر از دکهنی و دکهنی نرم تر و اندک تیره تر و افزون تر از بدخشان و کم بها نزد با لجمله نیمی از اقسام یاقوت است که با عقاد مکان بدین نحو منکون میگردد و یاقوت در حرف الیاء مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل مائل بحرارت و در دوم خشک افعال و خواص آن در تفریح دل و اعصاب و قوت باصره قوی تر از یاقوت و حابس نزف الدم و بواسیر و در جمیع علل سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یکدانگ و بعضی تا نیم دانگ گفته اند فصل اللام مع الفاء لفاح بضم و فتح فا و الف و حاء مهمله لغت عربیست بفارسی شیاتر و معدیر نامند و معدا سم بادنجان ست ماهیت آن ثمر بیروج بری ست و بیخ لفاح عبارت از بیروج بری ست و در حرف الباء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و نزاد و بهاشد قسم یاده آنرا برگ عریض مفروش بر زمین و شبیه ببرگ کاهو و ازان کوچکتر و مائل بسیاهی و ثقیل الرائحه و گل آن سفید و ثمر آن از زیتون بزرگتر زرد و بسیار عفص بعد از رسیدن با عطریت و مائل بشیرینی میگردد و از لفاح الجن نامند و ثمر آن شبیه به تخم سیب بیخ آن دو سه عدد متصل بهم ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و پوست بیخ آن سطبر و مائل بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان که گویا یعنی ایفهای شبیه بموی که در بیروج میباشد در این نیست و قسم نر آنرا برگ الیس مانند برگ چغندر و ثمر آن بقدر خیار در زرد و بیخ آن در سطبر و صنفی ازان را نبت تفاره و مواضع سایه دار و برگ آن کم عرض تر و در طول بقدر شبری و مائل بسفیدی و ساق و گل و ثمر و بیخ آن دراز و سطبر و بهامی و سفید و این قوی تر از اقسام ست و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و قوی ترین اجزای آن بیخ و عصاره و آب سائل ازان است طبیعت آن در آخر سوم سرد و خشک و گویند خالی از اندک حرارت نیست و ثمر آن سرد و تر و آنچه در جوف بیخ آنست عدیم القوة

افعال و خواص آن مخدر و مجفف و مسکن غلیان مواد حاره و جلبان خون صفرا و قابض و مسکر و منوم و سمن بدن اعضاء الرأس طلاء آن بجهت درد سر و بوئیدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضمضه بطبیخ آن بجهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن شیر از پوست بیخ آن با عسل جهت نفع بیخوابی و خفقان حار و اسهال مدی و حرقة البول نافع و مقی بلغم و مره سودا است و گیاه آن مدر بول و حمول آن با کبریت قاطع حیض اعضاء المفاصل ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار را الاورام و البثور طلاء آن محلل اورام حاره با سرکه جهت حمره و ضماد برگ آن با آرد جو جهت اورام حاره و برش لحز بنیه طلای شیر آن بجهت کلف و نمش و آشامیدن شیر رم از تخم آن بنابت مسحج کننده و جساد مانند سرخی که از حمام نبیار گرم بهم رسد و طلای پوست بیخ آن مولد قمل و سیر و خفیه کیا شد السموم طلای توزیح آن با عسل و روغن زیتون جهت گزیدگی هوام و بخور تخم آن و برگ کوچک آن فاد زهر عنب الثعلب سمی قتال مقدار شربت آن از سه قیراط تا نیم درهم و دو درهم آن با احتمال ثقل و سبات و غثیان مصلح آن قی کردن و خوردن عسل ازان عسل سداب و خردل و انیسون خوردن و بعضی گفته اند آب سیر و نوشیده المصار اکثار بوئیدن آن محدث سکته خصوص از انچه برگ آن سفید باشد مصلح آن بوئیدن تخم خشخاش بوزن آن جوز انفی نیز گفته اند و آشامیدن تخم سه عدد آن با ارایانه و شکر سکر با تفریح آرد و مغیا با است لنقش بفتح لام و شین معجمه ماهیت آن درختی است عظیم لیست آن فولح شام در هنگام تری و سبزی زود مشتعل میگردد و در خشکی و پر آتش و ران تاثیر نیابد و ابن ابی خالد گوید مراد از قول حق سبحانه تعالی در قرآن مجید من الشجر الاخضر نارا آن درخت است افعال و خواص آن طلای برگ خشک سحوق آن برای برص و بهق و ضماد تازه آن نافع قوباست حکیم میر محمد مومن نوشته که انطاکی گوید که آن چوب صنوبر است فصل اللام مع القاف + لق لق بفتح لام و دو قاف منسوب لک لک فارسی ماهیت آن از جمله طیور معروف است کبیر الجثه که در اوائل ربیع می آید و گاه متوطن میگردد و از جای خود نقل نمی نماید و از خارخانه میسازد و برای محافظت بچای خود از مار زیرا که مار دشمن بچه آنست و آن نیز لیسبب حرارت و یبوست مزاج خود مار را می بلعد و بان ضرر نمیرساند و گوشت آن بد کیموست بران بودن خوراک آن حشرات و خباثت طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن اعضاء الرأس غیر با خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و خدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکم در اعضاء عصب باه و سموم منوشه و گوشت بچه آن بهتر از بزرگ آن مضر محرورین و مصلح آن روغن کنجد و طبخ آن با سرکه کرفس و کشنیز لبسیار و زیت شیرین یا روغن بادام و شربت آن با شامند و مغفیه آن در جمیع افعال گوشت آن لهو آن رافع تشنگی است کحال از خون آن جالی و جهت ازاله بهق و ضماد قیح طلای آن با سرکه و سرگین آن بهق و کلف و آثار جلد و با بیضه آن سیاه کننده موی و مرا فع جرب است فصل اللام مع الکاف + لک بضم لام و کاف و بفتح کاف نیز آمده و بفارسی لاک و بهندی لاکهه بجفاف با نامند ماهیت آن صمغ نباتی است که در مملکت هند و بنگاله بهم میرسد از شاخهای بعضی اشجار بری آید و منعقد میگردد و سرخ رنگ شبیه بتوت سرخ و بعضی جمهای آن تا بقدر لیمونی و نارنج میباشد و این را لاک خام و بهندی لاکهه چوری نامند از درخت سد که بفارسی کنار نامند و درخت پیپل و بر و غیر اینها بعمل می آید و آنچه از درخت پیپل می آید بهتر است و از طبخ لاک خام در آب خدا آن انواع رنگهای سرخ بعمل می آید و بهندی آلی نامی و آنچه از آب مطبوخ آن بعمل می آورند و بهندی کلال لاک نجی نامند و آنچه آب آنرا در پنبه گرفته اقراص ساخته خشک نمایند بفارسی لتاد و بهندی فناد و نیز گویند و ثفل لاک مطبوخ آب گرفته را در قماش تارک بسازند و آن را بهندی چپڑا و بشیرازی ورس نامند و بهترین آن مستعمل در طب سرخ شفاف صاف تازه خام غیر مطبوخ مغسول آنست زیرا که مغسول آن در بعضی مواد بهتر از غیر مغسول است و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف صافی تازه و این در غیر طب مستعمل و قوت آن تا ده سال باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و مغسول آن لطیف و غیر مغسول آن قوی افعال و خواص آن جالی و محلل و منقی اخلاط و حابس اعضاء الرأس الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن بجهت فالج و نفث الدم و ربو و خفقان و تقویت معده و جگر و احشاء و تفتیح سده کبد و طحال و استسقاء لحمی و رفع یرقان و ضعف گرده و سائر اعضاء و تنقیه اخلاط بارده و وجع کبد و تحلیل ورام باطنه نافع و آشامیدن یک مثقال آن با شیر تازه و دو شیره بقدر سی مثقال جهت حبس نفث الدم مجرب

مضر سپرز مصلح آن مصطگی مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن در تفتیح دو ثلث آن ایوند و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر الخواص اگر کشاده بدنست بالخاصیة چون هر روز یکدانگ آنرا با سرکه بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز لغایت بدن را لاغر کند و چیزی دیگر بدان نرسد همچنین چون سه چهار مثقال آنرا سرکه در سه چهار روز بنوشند و چون شنان سبز را یکشبانه روز بخیسانند پس نمک خام صافی اضافه نموده بآتش ملایم بجوشانند تا درد وی وصافی آن از هم جدا شوند و آب شنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافی آنرا جدا کرده با صمغ عربی منعقد نمایند و این را بهندی کاابی نامند و در نوشتن نقاشی بهتر از رنگ شنجرف و نقل آن از رموز زرگری و زرگران در تحکیم استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض ست آشنا میدان ن در قطع خفض تجربات و طریق غسل آنست که بگیرند نمک خالص چوب خاشاک صافی خام را در باون نرم بکوبند و انیکه پوند چینی سبزه از جو در آن جوشانیده باشند اندک بر آن بریزند و با آهستگی بمالند تا یکسان گردد پس در پارچه حریری بریزند و بمالند و آنچه در آن بماند باز بقوه با آب تر کرده بسایند و از حریر بگذرانند و همچنین تا دیگر چیزی از آن نماند پس آن آب مخلوط بلطیف آنرا بگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده سوده بکار برند و نیز بدستور غسل آن در مقدمه مذکور شده و در قرابادین کبیر نیز در دار الکنسخ متعدده و سفوفات و اقراص آن نیز ذکر یافته و بدانکه رنگ آن مخصوص بابریشم است بخلاف غیر آن و لیکن باید ابریشم و یا پشم را اول در مطبوخ آن با طریقی که مذکور شد بجوشانند تا آتش ملایم بجوشانند دو طریق باید که بیخ جز و دانک صد جزء باشد و بدون طریق تاثیر ندارد و در رنگ آن خوب نمیشود

فصل اللام مع النون لنخطیطس لنخطیطس بفتح لام و سکون نون و کسر خیم و سکون یا و مثناة تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است و در شام ششم نامند ماهیت آن نباتیست دو صنف میباشد بستانی و صحرائی بستانی را برگ عریض تر از برگ گندنا و تخمی بطرف اسفل سرخ برنگ خون و بیشتر برگهای آن از بیخ آن میروید و کمتر بر ساق آن بقدر دو شبر و بر سر آن سیاه شبیه بقلنسوه و در آن صورتی شبیه برنگ هان باز کرده در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه بزردک نیست آن اماکن جسته و جاهای نمناک و صنف صحرائی را برگ مانند اسقولوقندریون و از آن خشن تر و تشریف آن بزرگتر طبیعت آن گرم و خشک و خشکی آن زیاده بر گرمی افعال و خواص بستانی آن آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت از جرم آن یک مثقال از طبیخ آن دو اوقیه آشامیدن خشک صحرائی آن با شراب یا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا دو درهم الجروح و القروح ضماد تازه صحرائی آن مانع ریاتی جراحات و باعث تنقیه آنها است

فصل اللام مع الواو لوبیا بضم لام و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یا مثناة تحتانیه لغت هندی است و بیونانی سلفش و بعضی ماملن و برومی فسولس و بعربی دولیقا نامند و بفارسی نیز مشهور بلوبیاست و آنرا الوبا و بنا مردان نیز گویند ماهیت آن حبی است حبوب مشهور و در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن شبیه بلبلاب کبیر و بعضی ایستاده و اکثر مفروش بر زمین و بر مجاور خود می پیچد و برگ آن از برگ لبلاب سبز تر و املس و گل آن ریزه و بنفش و ثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا و از آن باریکتر و دانه آن از دانه باقلا کوچک تر شبیه بگرده حیوانات کوچک و در راه نیسان میکارند و در تیر بر آن میرسد و دانه آن بعضی سفید با نقطه سیاهی بر سر آن بعضی سرخ و بعضی سیاه و نیز تازه نارسیده آنرا مغز و غلاف ریزه ریزه بریده با گوشت پخته میخورند لذیذ میشود و رسیده آنرا با غلاف و سرخ آنرا چون مکرر در آب جوش دهند و آب آنرا تبدیل نمایند سفید گردد و قوت آن تا دو سال باقی میماند از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود و زبون تر و نفاخ سریع الهضم تر از نخود اگر آنرا عاقی بیابند طبیعت سرخ آن در آخر اول گرم و در دوم تر و سفید آن معتدل و در حرارت و برودت گفته اند سفید آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و سرخ آن گرم تر افعال و خواص آن با قوت جلا و تحلیل و ادرار و پوست آن زیاده از لب آن اعضاء الصدر و الغذاء و التنفس نفاخ و بطی الهضم مولد خلط غلیظ خصوص سفید آن ملین سینه و ریه و معین نبرقی او مولد منی و شیر و محرک باه و دسمن بدن و در ادرار حیض خصوصاً آشامیدن مطبوخ سرخ آن با قلیلی فنه در روغن نارد بن منقی نفاس و مخرج جنین و جلوس در آب مطبوخ آن بکرات نیز و منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و تنقیه جهت درد گرده نیز نافع و اکثار آن باعث دیدن خوابهای رد مشوش مصلح مذکوره آن زنجبیل و خردل و بکار بردن ریزه و نمک و تعفن پست و صعتر و فلفل و سفرجل و مطبخ آن نبات و نیز مصلح

۵۶۷

بی الجمله و منی ست بالخاصیت و مصلح آن بهتر از ادرجلنبی سکنجبین و با آنکه رده خردل سدئب چیزی نیست خوردن آن با خلاف بسیار مضر مگر آنکه نرم و نازک و خوب طبخ یافته باشد با ادویه مذکوره لوز بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بفارسی بادام فرنگی آنکه را نامند ماهیت آن ثمریست بری و بستانی و کوهی میباشد شیرین و تلخی دارد شیرین را لوز الحلو و بفارسی بادام شیرین نامند درخت آن بقدر درخت ناردرند و پوست آن مایل بسرخی و تیرگی و گل آن سفید و در میان آن ریزهای زرد و رنگ برگ آن پهن مستدیر و نرم و درخت بستانی آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر میآورد و درمدتی بماند و ثمر آن را سه پوست می باشد در ابتدا که هنوز از هم امتیاز نیافته اند طعم آن عفص پس میل بترشی مینماید و چنانکه آن ترش و نازک و لذیذ خصوص با اندک نمک هرچند نازکتر و خامتر باشد ترش و لذیذ میباشد پس میان بستن مغز و پوست غلیظ بیماید و چون پوستهای آن خشک و صلب شده تقرمیگردد مغز آن چرب و شیرین و در این هنگام مغز تازه آن نازک و لذیذ میباشد و چون بکمال رسید خشک گشت مغز آن نیز لذیذ و از آن روغن اخذ مینمایند و خام و بریان کرده مغز مقشر از پوست سیاه را میخورند و انواع حلویات از آن ترتیب میدهند و نیز مغز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند گل بنفشه و گل سرخ که در واحد باشد و بید مشک و امثال اینها هر گلی که خواهند پر در ده مینمایند و روغن آن اخذ میکنند عند الحاجة و روغن آن ببوی همان گل میباشد و بادام مقشر نقل و حلویات میسازند و یا همان قسم میخورند ما حصل هر نحو که خواهند بخورند لذیذ و مقوی میباشد و پوست بیرونی آن خشک اندک نازک میباشد که بعد از خشک شدن اکثر خود بخود و یا بسودن با دامها باهم جدا میگردد و پوست وسطی آن صلب و سفید رنگ و پوست سوم متصل بمغز آن سرخ تیره با عفوصت و قبضت و بعضی انواع بادام که پوست آن رقیق نازک میباشد که بدست شکسته و جدا میگردد و آنرا بادام کاغذی نامند و مغز آن لطیف تر و لذیذتر و شیرین تر از نوع صلب آن و بری و جبلی این نوع را پوست صلب تر و جثت مغز کمتر و در لطافت و حلاوت نیز ضعیف تر از بستانی است و شیرین آن نوع نازک پوست مغز چرب است طبیعت آن در اول گرم و تر معتدل نیز گفته اند افعال و خواص آن مفتح و حافظ قوتها و اعضای الرأس و الصدر و حافظ جوهر دماغ خصوص با نبات و جالی اعضای باطنی و مقوی باصره و ملین طبع و حلق و موافق سینه و شش و قشر آن با شکر جهت سرفه و خشونت سینه و تحجر و ربو و ذات الجنب و حبس نفث الدم و با نصف آن زفت جهت قطع سعفه و جربات و سنون پوست صلب سفید آن که سوخته باشد و لیسیدن سیاه شده با شکر جهت تقویت لثه و دندان و جلای آن و غرغره آن لغذا و النفس ملین اعضای باطنی و ملطف بسبب جلای که دارد و جهت قرحه امعا و مثانه و رحم و جهت رطوبت معده و مولد منی و مسکن حدت آن و حدت بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا و ملین طبع و مفتح و با انجیر نیز ملین و جهت قولنج نافع و بادام مقشر تقیل و معده بطی النزول از آن و دشتی سریع النزول تر از آن و با دام مربا در تغذیه و فربه نمودن بدن بهتر و در اصلاح کرده قوی الاثر و بوداده آن مقوی معده و قابض و رافع نزول دستی و آن و مقوی باه و زیاده کننده منی و تعلیق نمودن مقدار یک جزو معتدل از آن با عسل جهت درد جگر و سرفه و تحلیل بلغم خصوص بالح کرده و ثمر تازه فارسی آن چنانکه نامند با پوست مقوی بن دندان و مسکن حرارت دهان بسبب قبض و بهیت و پوست آن سموم خوردن آن با انجیر جهت گزیدگی سگ دیوانه و شیر بادام و ضماد شکوفه آن محرک و قاطع باه و زبان مضار ثقیل و بطی الهضم در معده و باردر طبیعت مضر احشا و مصلح آن مصطکی و مهیج و مصلح آن شکر و با دام شکر و تناسب موجب سقوط اشتها و غثیان و مصلح آن مصلح قی نمودن بر آن و بعد از آن اشامیدن روغن آن از طبیعت معتدل در گرمی و سردی و بقا بیست مرطب دماغ خصوص تازه آن افعال و خواص آن اعضا و الرأس الصدر و الفواد مرطب دماغ و موافق تشنج یبسی و درجی و سرسام و ذات الجنب و رافع سرفه و منوم شربا و تمریخا مکررا و آشامیدن آن با کتیرا و شکر جهت سرفه خشک و تصفیه آواز و قصبه ریه و تلیین امعا و رفع ضرر ادویه مسهله مطلقا و حبوب حاره و شربا و چرب نمودن امعا بدان و با آب گرم و الحبه و الشاهی مناسب نیز جهت زحیر و مغص و تلیین امعا و رفع قولنج و عسر البول و اعانت بر اخراج حصاة و حصر و با چربی المسهود ده با آب گرم مقدار شربت آن انتقال الات المفاصل و دام تدهین ظهر با پشت بدان جهت نقرس و رفع خیسگی بیان و غیره آن با آب گرم جهت خشونت حلق موثر مضر احشا و مصلح آن مصطکی برگ تازه آن مسهل و مسقط کرم معده و خشک آن قابض و رافع اسهال لوز المر الصحیح میم و رای مهمله مشدده بفارسی بادام تلخ نامند ماهیت آن مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ و بهترین آن نیز

آن نیز تازه بزرگ دانه چرب است طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر اول و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن محلل

جالی و در تنقیه لزوجات اخلاط غلیظ بعدیل ضماد آن با سرکه جهت درد سپرز اکتحال آن جهت تقویت باصره اعضاء الصدر و الغذاء [illegible] ربو و ضیق النفس

سینه و ریه نافع خصوصا نشاسته و با نعناع جهت منع کرده و با عسل جهت تفتیح سده کبد و طحال و امراض کبد و یرقان طحال با ماء العسل جهت قولنج و با نبیذ جهت

حلل گرده و تفتیت حصاة در اربول و منع عسر آن و وجع رحم و اغتسال به آن جهت خراز و قتل [illegible] و فرزجه آن مدر حیض [illegible] و القروح و اورام

و لثه و ضماد آن با سرکه با شراب جهت زخمهای کهنه و ساعیه و بثور رطبه [illegible] نمله و جرب [illegible] شری و طلای آن جلای کلف [illegible] با شراب

و عسل جهت نهش السموم ضماد آن جهت گزیدن سگ [illegible] مفید مضر امعاء مصلح آن شکر و نبات [illegible] جهت جمیع درد [illegible]

مفید و ریشه درجه است آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و محلل و ضماد آن با روغن گل جهت درد سپرز و کلف [illegible] طبیخ آن جهت تنقیه

طحال و کلیه و منع قولنج و اخراج کرم معده و ضماد و خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید و طلای برگ و طبیخ آن با شراب جهت [illegible] بعدیل الاسطوخودوس

بادام تلخ را گویند ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن بادام تلخ جالی و محلل و مخفف طبیعت آن در اول دوم گرم [illegible] افعال

خواص آن مسهل اخلاط لزجه [illegible] و سوداویه [illegible] معده [illegible] مناسب جهت ربو [illegible] سپرز مدر [illegible] بول و منع قولنج و اختناق رحم

اورام و انقلاب [illegible] اخراج حصاة [illegible] قطورا آن جهت درد گوش [illegible] گرم آن [illegible] جهت [illegible]

و چین گونه و شقاق عارض [illegible] داء الثعلب [illegible] با شراب جهت قروح رطبه [illegible] مقدار شربت آن [illegible] مثقال [illegible]

و تلخ [illegible] مضر [illegible] و بادام [illegible] مصلح و معدل [illegible] باعث [illegible] سینه مدر بول و مسهل

[illegible] مصلح آن شکر [illegible] درخت [illegible] آن [illegible]

[illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جهت تقویت معده [illegible]

[illegible] مقدار شربت [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible]

[illegible] السودان [illegible] مع الیاء المثناة التحتانیة [illegible]

تحتانیه و فتح میم و الف [illegible] یونانی است [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible] القطر [illegible]

[illegible] برگ [illegible]

[illegible] طبیعت آن [illegible] گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

همه اعضا و فرزجه برگ آن [illegible] جهت [illegible] جراحات و تحلیل اورام [illegible]

[illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت [illegible] مثقال [illegible]

بضم لام و سکون [illegible] و فتح عین مهمله [illegible] تحتانیه و ضم [illegible]

[illegible] محمد بن احمد گفته [illegible]

[illegible] افعال و خواص آن [illegible] ضماد [illegible] با سرکه جهت [illegible]

بضم لام و سکون [illegible]

[illegible]

ماهیت آن ساق آن بطول وشاخهای آن مانند عصا و رنگ ظاهر آن مرقش یعنی مانند مار ابلق و برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر ابغش و با رنگهاے مختلف ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا سفید و بعد رسیدن زرد و بیخ آن مانند بلبوس و بنبت آن مکانهای نمناک و سایه دار طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و با جوهر ارضی افعال و خواص آن ملطف و مجفف و مقطع اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سده و لنوایت جالی اعضا و العین و قطور عصاره آن رافع بیاض عین حادث از قرحه الاذن و قطور آب خوشه تازه آن با روغن زیتون مدر بول و رافع صعوبت آن و رافع جمیع اعضا الصدر و النفس و آشامیدن آن کبیر جهت عسر النفس الانتصابی بوکنند و قبل و شراب بحر کهاه و بایدیگر مسقط جنین و حمول آن نیز مخرج جنین و بوئیدن گل آن نیز مخرج جنین و آشامیدن سی عدد از دانه با سرکه جهت اسقاط جنین و شیمه و بول و حیض بی ضرر گفته که چون بیخ و پوست را خشک کرده و نرم بیخته با آرد گندم و روغن کنجد و نمک خمیر نمایند و خمیر با نان نمایند و بهر روز بقدر یک مثقال از آن نان را تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب لرسیته و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و برص و با شیر جهت شقاق عارض از سرما مفید الجرب و القروح و ضماد آن جهت بریدگی و سرطان و نواصیر الانف و تنقیه جراحات متعفنه و زخمهای تازه است و ضماد برگ و ثمر آن با زرانه جهت شیافات و نواصیر و عیون داخل قروح حیوانات نمایند فاسد گردانند و ضماد پخته آن رافع شقاق مزمن آثار قروح طوی و الهوام با لیدن آب لیثه آن بدهن گریزانند هوام مضرت خصوصا افعی مضر جگر و مولد اخلاط غلیظ مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یکدرم بدل آن افسنتین قسم ثانی نوع از قسم ... جرتین بیونانی ... و بعربی اقریطلان و در بربر ابونی و اهل اندلس صباره و بفرنگی از لبارم نامند ماهیت آن مانند نوع دیگر آن از برگ قسم اول کوچکتر و بالوان مختلف و ساق آن بقدر شبری و ثمر آن مانند قسم اول و بیخ آن نیز طبیعت آن گرمی کمتر از قسم اول و در خشکی از آن زیاده افعال و خواص آن بیخ و سایر اجزای آن مقطع قوی جهت امراض سینه و تنقیه آن با انگبین کار جهت نقرس و در سایر افعال مانند قسم کبیر است و چون بیخ تازه آن را در روغن ... گذارند تا سوخته گردد و ضماد آن جهت استقاط دانه بواسیر موثر و حمول آن مجرب جهت بواسیر باطنی و چون بیخ آن را ... ریزه نموده ... یکشبانه روز بخیسانند پس هر مقدار که ممکن باشد نگاه دارند جهت بواسیر عجیب النفع و بخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع است و قسم ثالث لوف رابیت الصغیر نامند بیونانی ابصاران و اهل مصر دو بره و بسقیه ریدون در ثالثه ... افیلطون نامیده ... اذن الفیل ماهیت آن دو صنف میباشد صنفی کوچکتر از دیگری صنف اول گل و شاخ آن شبیه به بیخ ثمر آن ... ساق آن شبیه خوشه و در ابتدا سفید و رنگ ... بعد از پخته شدن زرد زعفرانی و طعم آن با حدت که زبان را بگزد و بیخ آن مائل بسرخی شبیه بیخ بلبوس و ... و پوست آن ... آن ... جالینوس گفته برگ و بیخ آن شبیه نوع دوم است و ... تند و تلخ تر طبیعت آن از قسم اول گرم و خشک تر تا چهارم افعال و خواص آن ... و لذاع و قوی تر از سایر اقسام و الطف و با اندک قبضی اعضاء الصدر و الغذا و النفس آشامیدن بیخ تازه آن جهت سرفه و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب له و در عسل و پخته و با بریان آن جهت اسهال و اخراج و دفع رطوبات از سینه و منقی اخلاط غلیظ لزجه و مفتح سده کبد و طحال و گرده و خشک آن با عسل جهت ادرار بول و اخراج جنین و در سایر افعال مانند کبیر و قطور آب آن با زیت در گوش زائل کننده گوشت فاسد زائد آن و در بینی جهت نواصیر آن و در چشم جهت رفع اثر قرحه آن و الجرب و القروح و طلای آن خورنده گوشت فاسد و رویاننده گوشت صحیح و مجفف و مدمل جراحات و جهت سرطانات و اورام حاره مجرب که آن را الارض نامند و سایر قروح و جرب جبینه و درم ساعیه است از افشارده ... و در اول ورم و شیافات و قرحات کرده شود و صنف دوم آن را بیخ مخصوص بصنف اول از آن کوچکتر و بالوان مختلف و ساق آن بقدر یک شبر و شکل ... و گل آن زعفرانی رنگ ... و بیخ آن شکل قسم اول قوی تر از سایر اجزای آن طبیعت گرمی و خشکی این کمتر از بیج و آخر از ثانی اول و دوم افعال آن ... ضعیف تر و جلا و تقطیع آن کمتر جهت نفث الدم اخلاط صدریه خارج و ... و آشامیدن چهار مثقال از بیخ آن ... در ساعت ... جالینوس گفته برگ آن را با عجاسے بسیار استعمال می نمایند و پخته نیز ... می خورند خشک بیخ ... پخته ... و الجرب و القروح نیز مانند آنها است ... مطبوخ آن در روغن

در روغن تخم را دا لود رسلاق مانند آنست و طلای بیخ آن با روغن بنفشه و با روغن گل سرخ گرم کرده جهة منع و توقف زیادتی جذام دا انتشار آن و تاکل اطراف و مداومت مالیدن آن زائل کننده آن و آشامیدن آن با روغن کهنه جهت دا میل نافع ست لولو بضم دولام و سکون دو واو که بعجز خوانده میشود لغت عربیست و بفارسی مروارید و بترکی انجی و انجو و بهندی مکتا و موتی و برگ بمقدار آنرا الحزلی در دانچه و صدف یکتا باشد در مکنون و دو تیمه مانند ماهیست آن چیزیست معروف که از جوف نوع صدفی برمی آید بزرگ کوچک آن از تخم خشخاش ریزه تر و بزرگ آن تا بقدر بیضه و گنجشک فنا در تا بقدر بیضه کبوتر و نزد تا بوزن سه مثقال گفته اند و بهترین آن سفید آبدار صاف براق مدور خلطان بحرینی و هرموزی و عمانی آنست و هرموزی را بعضی بهتر از بحرینی گفته و بعد از آن صراحی شکل با صفات مذکوره و سائر اشکال را مدار سفید براق آن از آن پست تر و زرد و سیاه و تلی آب و کبیا و ریزه آن زبون و در دریای جزیره سیلان و جزائر دیگر مانند برازیل از ارض جدید عرض جنوبی که تازه نصاری بدست آورده اند و غیر آن نیز بهم میرسد و در مرشدآباد و بنگاله در نهر مسمی به متی جهیل و در شیب گنج قریب جهانگیرنگر و در دریای سلهت نیز بهم میرسد لیکن بسیار ریزه و زرد و رنگ تا صاف و احیانا نادر آنها بزرگ بقدر نخودی نهایت چهار رتی مائل بسرخی برمی آید و آن فی الحقیقه برزخی با بین حیوان و نبات و تا صخر ست بر همه قالب مانند و از بهرات چو اینه و صدف آن حیوان ست که در زیر دریا تکون می یابد و مانند نبات ریشه دار سیاه رنگ که در زمین اجحار و کلیز ها رقعر دریا بند میماند و بتدریج بزرگ میشود و هنگام گرسنگی دهان یعنی دو صدفه خود را میگشاید و ماهیان کرمها و الیشان حوالی زیر دریا انچه در جوف آن می آید غذای خود میسازد و همچنین هر چند بزرگتر میشود و ریشه آن قویتر و صفات آن بزرگتر و سفید براق میگردد و مروارید در جوف آن قرت لعاب آن تکون بها گفته اند گوهر غیر مکشوف معین ست که اگر بعد از نهایت کمال غوص نمایند و بر نیاورند و در جوف آن بماند تحلیل میرود و جا که زمین قعر آن خاک گرفت مروارید خوب برآید بشود و هر چند سنگلاخ تر باشد بهتر میشود و انچه مشهور ست که مروارید آب باران نیسان ست که در حین باریدن صدف تها بالای آب می آید و دهن کشاده قطرات باران را در جوف میگیرد و مروارید میگردد اصلی ندارد بلکه انچه بتحقیق پیوسته نحو لیست که بیان شد و تفصیل در قرابادین کبیر مذکور گشت طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن مفرح و ملطف و مقوی اعضای باطنی و قوی ارواح و در تفریح قویتر از ذهب و عوض کننده در تمام اجزای بدن اعضاء الراس و الصدر و الغذا از آشامیدن سائیده آن جالس نفث الدم و نزف الدم و وسواس و جنون و بدبوی دهان و ربو و انواع خفقان و توحش و حزن و قطع سوداوی امراض قلب و ضعف معده حار و کبد و گرده و مفتح سدد و مفتت حصاة و دافع یرقان و حرقة البول و حابس اسهال دموی و خون بواسیر و حیض و سعوط با آب محلول آن جهت صداع حادث از انتشار اعصاب شقیقه و مرتباول و اکتحال آن تجهت رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل و کمنه و قرحه آن مفید و محلول آن رافع بیاض چشم مقوی و حافظ صحت و سنون آن مقوی لثه و پاک کننده چرک دندان و فرزجه آن در منع حمل مجرب دانسته اند الزینه طلاء غیر محلول آن جای کلف و بهق و رفع آثار جذام و غیرها و محلول آن رافع برص بقول رسطو القروح و الجروح هر دو آن قاطع سیلان خون از اعضای ظاهر و در جراح والتیام دهنده آنها السموم آشامیدن و طلا نمودن آن در رفع سموم مشروبه و ملذوعه الخواص تعلیق آن معمول دارند و در دهان نگاهداشتن آن جهت جذام و دو در رفع غم و ضعف دل مؤثر مضر مثانه بتقوی مصلح آن لسید مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف ست و اگر چرک آلوده و بدرنگ و زبون میگردد و شستن آن در آب بیخ مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میگرداند و مالیدن آن بر برنج نرکرده بدان نیز صاف کننده آنست و خورانیدن درست آن بکبوتر و یا مرغ و بعد از اندک زمان آنرا ذبح کردن و از شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیه آنست و گفته اند در جوف آن گرم بیابد و گرم و از آن زبون و علامت آن آنست که نسبت بمروارید های دیگر ملمس آن گرم می باشد و گفته اند در لا و طرف روز یعنی صبح و شام رنگ آن متغیر میگردد و دستور احراق و حل و جرارش و حب و خمیره و دهن و سفوف و اقراص مفرح و معجون آن در قرابادین کبیر بتفصیل باشد و طریق حل آن آنست که سائیده و شوشیه کنند و در آب لیمو ریزند که آنرا خوب بپوشد و سر شیشه را البته در ظرفی که در آن سرکه باشد معلق بیاویزند و آن ظرف را در سرگین اسپ دفن کنند تا چهارده روز بسبب گرمی حل شده خواهد بود بعضی گفته اند احتیاج بآب لیمو نیست در ظرف سرکه نیست همین در سرگین دفن نمودن کافی ست

فصل اللام مع الهاء لهولوعراقیس بکسر لام و ضم ها و سکون واو و ضم ها و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و فتح عین معجمه و را مهمله و الف و کسر قاف و سکون
یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله ماهیت آن شبیه بصبر است که گازران استعمال مینمایند در غسل ثیاب در آب زود نرم میگردد طبیعت آن سرد و خشک
افعال و خواص آن مجفف بی لذع و قابض و مانع سیلان مواد آشامیدن آن جهت نفث الدم و نزف الدم و اسهال و در ذرور و ضماد آن
جهت جراحات تازه و کهنه نافع است فصل اللام مع الیاء المثناة التحتانیة لیثابوبس بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه
و ضم نون و سکون واو و ضم لام و سین مهمله ماهیت آن الیقی نعته نباتیست و اصناف بسیار دارد و آنها را کندریا نامند [illegible] بیخ آنها شبیه بکندر
از انواع کلوخ است [illegible] و طعم آن شبیه برازیانه [illegible] بعضی عصا الیخ نامند آنرا جهت آنکه [illegible]
در زمانی [illegible] ایام ربیع [illegible] تیزی و لذت است صنفی بساق و [illegible] صنفی با ساق و ثمر و بیخ آن همه در بو شبیه بکندر و نوعی
از آن که در ساحل دریا میشود گل آن سفید و ثمر آن مانند ثمر رازیانه است و جالینوس در [illegible] گفته آن سه نوع است یکی بی ثمر و دو نوع دیگر با ثمر [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل [illegible] جالی العین [illegible] بیخ آن با عسل جالی ظلمت بصر [illegible]
[illegible] اعضاء الراس [illegible] الصدر [illegible] النفس آشامیدن [illegible] مانند [illegible] یرقان و با سرکه جهت [illegible] و ادرار بول و حیض [illegible]
آشامیدن [illegible] آشامیدن آن با فلفل و شراب جهت اوجاع سینه و یرقان [illegible] الاورام والبثور ضماد آن محلل اورام حاره عارض در مقعده
و بواسیر [illegible] اورام [illegible] مفاصل و اطراف آن با سرکه جالی [illegible] القروح والجروح ضماد خشک آن با عسل [illegible]
[illegible] آن با سرکه جهت [illegible] السموم با سرکه جهت [illegible] هوام [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] پرورده [illegible] شده از خیوط و تارهای [illegible] محیط [illegible] آن [illegible]
[illegible] طبیعت آن
[illegible] خشک [illegible] خواص آن [illegible] خاکستر [illegible] آن جالی [illegible] غلیظ آن
[illegible] آن [illegible] کننده [illegible] آن جهت استسقا و [illegible] اورام
[illegible] آن جهت [illegible] و اخراج [illegible] تسکین بواسیر نافع است
[illegible] ماهیت آن [illegible] و باطن آن سیاه [illegible] دیگر [illegible] بیخ آن [illegible]
[illegible] از دریای مغرب
[illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] العین [illegible] آن
[illegible] آن جالی [illegible] آن جهت [illegible]
[illegible] بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه [illegible] و سکون یاء مثناة تحتانیه [illegible] ماهیت
آن [illegible] و ثمر آن [illegible] نوع [illegible] و دافع [illegible] ورم [illegible]
[illegible] و زیاده از یک [illegible] آن [illegible] بکسر لام و سکون یا
مثناة تحتانیه [illegible] ماهیت آن [illegible] انواع است از ترش و شیرین و [illegible] اصناف است [illegible]
[illegible] آن [illegible] نارنج [illegible] آن [illegible] ورق آن کوچکتر از برگ نارنج و ثمر آن [illegible]
[illegible] طولانی بهترین آن بزرگ [illegible] آن نازک باشد و بهترین اجزای آن [illegible]
[illegible] آن پوست آن [illegible] و تقویت [illegible] نارنج است [illegible] طبیعت آن [illegible] خشک [illegible] گفته اند

نیز گفته اند افعال و خواص آن ملطف و جالی و قاطع اخلاط لزجه غلیظه اعضاء الراس و الصدر و الغذا جهت دردسر حاره و دوار حاره از ابخره اخلاط غلیظه و تسکین حار و اورام حاره و خفقان سوداوی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و قی صفراوی و غثیان و تقلب طعام و گشتن آن و جهت جذب مواد حاره جگر و معده و تقویت معده و جگر حار و کمی جهت تپهای صفراویه دمویه و عفونت خون و غب خالص و غیر خالص نافع العصار معده و فم و مصاحب سر و نبار و المزاج و اکثار آن در تقلا معده و ضعف اعصاب مورث مغص مصلح آن شکر و عسل و چون لیمو سبز را گرم کرده طرف بریده آنرا بر پیشانی صداع حار مکرر بمالند و صداع حار را تسکین و جهت الاورام و الغبو جهت تبور و غیره و جهت تپهای حار و تیزه زائل کننده او ساخ السموم دافع سموم هوام ادویه قتاله و در اکثر امور قایم مقام سرکه آب اترج و از جهت امراض صفراویه بهترین از آن و اشرب آن در اوائل نیت و شراب در اول گرم در اول سرد در رطوبت و یبوست معتدل و عسل آن یا عمل سکنجبین و ازانکه ساده شکری آنرا در دوم سرد در اول تر دانسته در کتب طبیعیه آن نیز مختلف و بهترین ساده آن آنست که از آب لیموی تازه بکمال رسیده و الیه شاد ابا شکر سفید و یا قند سفید بکرد و یا عسل جید صافی مرتب نموده باشند و صادق نموده از ساختن آن یکسال زیاده گذشته و معتدل القوام نه سوخته باشد و اگر شکر سفید صافی را در قند کنند و بران آب لیمو تقطیر کنند و آن گفته اند که آن را تر گرداند و یکشبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که باقی آنرا تا جوش نیکو کرد اند در حل نموده بقوام آورند بهتر است افعال و خواص آن بجهت تپ افتح کوده نافع اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها و از برای قلاع دهان و تنگی زبان و تصفیه آواز و تسکین گرمی و جهت سرفه گرم و خفقان حار و قطع صفرا و رفع غلیان خون و تپهای صفراویه و مرکبه و دائره و تخفیف و قطع و قلع اخلاط محترقه و سوداویه و غلیظه لزجه و ابخره اخلاط سوداویه جهت آنکه قاطع و جالی اخلاط است و قاطع هر خلط و ماده غلیظه و لزجه و چون بتپش زرد و دل باشد صیا میگرداند بدن را از برای قبول دوا مسهل بعد از آن تحلیل میدهد بدن را از آنچه در آن مانده از بقیه دوای مسهل و کسیکه همیشه آنرا بیاشامند حفظ میکند صحت او را و برای جمیع امراض اطفال نافع و در دفع مضرت سموم و تپهای دائره قائم مقام تریاق فاروق است خصوص منفع آن بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابادین کبیر تفصیل و اقسام از سکنجبین و شیره خشخاش و مرکبات آن و قرص آن و مربای محلل آن ذکر یافت و چون جواهر را با آب لیمو بسایند و صحت آب حل نموده آب لیمو را تبدیل می نموده باشند حل گرداند و متعود حال آن باشند نور است در آب اترج و مذکور شده تخم آن در دوم گرم و در آخر اول خشک در دفع سموم مانند حب اترج است و مستعمل مقشر آن یکدرم تا دو درم با آبگرم یا با شراب خالص آن رافع محبی اسنان عارض از ترشی آن چون لیمو را تمامیده با زردی آن شکر بسایند و بخورند جهت منع صعود ابخره و تفتیح سده و تعدیل و تنگ پرورده آن مقوی معده و با قوت و خوشبوئی و شاید رفع د... آن در تفریح ضعیف تر از برگ اترج و طلا و سائیده آن با اندک قرنفل و رفع صداع و دلی دار چینی نیز و لیموی شیرین در منافع ضعیف تر از ترش با مضر عصب نیست انچه پیوند نموده باشند در آب اترج و با نارنج و لیمو مشهور و مرکب نیز در افعال ضعیف تر از آن است باب لیست و چهارم در بیان دوائیکه حرف اول آن میم است فصل المیم مع الالف ماء بفتح میم و الف ممدوده لغت عربی آب بهندی پانی و بانگلیسی واتر نامند ماهیت آن معروف و آن جسم رطب سیال و رکنی از ارکان عنصری و از عناصر اربعه بسیط و اجزای مولدات ثلثه طبیعیه و صناعیه است و بهتانی بسبب لطافت صلاحیت و قابلیت غذائیت و بدن حیوان بدارد بلکه مرقق و مبدرق اغذیه نباتیه و حیوانیه و نفوذ قرابینه غلاظ ... و دفع حاجت نسوریه اعماق بدن نیز مرطب بدن و مفرح ارواح خصوص روح حیوانی و در تبلو هوا است و در بن امر و مسکن التهاب و حدت و کاسر حرارت معده و کبد حار و غسل اخلاط غلیظه لزجه و ملین و مرقق کننده آنها است و قابل قوتی گرداننده معین بر دفع آنها و نیز معین به هضم و نفع و حدت و منع استحاله تا غیر نعل الفعال اغذیه و ادویه است و بالجمله محلول کار طبیعت و صناعت چه در ادویه چه در تا و اعت و حرف و صنایع ... باین ... تمامی ... واخلات واعانت آن تمام نمی شود و وجود اکثر موجودات و نفس من الماء کل شیء حی اشاره بدان است و چون این امور ... شده و چه نیا باعتبار خفت و ثقل و صفا و کدورت و سرعت نفوذ و انحدار لطیف آن تغیرات با ضعف و ضعف این مختلف بیان انواع ... میاه

الماء مع اللام

منحصر اند در آب باران و آب چشمها و کاریزها و آب چاهها گه احتباس زیر فشار و لعبارت دیگر سیاه منحصر اند در بلجاری و راکد و ماء المطر و ماء جاری مانند آب نهرها و در حکم آنهاست ماء المطر و ماء العیون یعنی آب چشمها که آب از آنها جوشد و برآید و ماء راکد مانند آب غدیرها و کودالها و امثال آنها و در حکم آنهاست ماء البئر یعنی آب چاه و ماء قنات یعنی کاریز لیس هر آبیکه در لطافت و خفت و صفا و سرعت نفوذ و انحدار و غیرها از صفات مذکوره بر همه مزیت داشته باشد بهتر است و آن نیست مگر ماء المطر یعنی آب باران لیس آن از همه بهتر است و بعضی گفته اند در آن نیز قوت قبضی هست چنانچه شیخ الرئیس در بحث اسهال گفته واجبست که بوده باشد آب ایشان آب باران جهت آنکه در آن قبضی هست مولف گوید میتواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه با لعرض بسبب کمال لطافت و خفت و صفا و نفوذ و سرعت انحدار و عدم توقف در معده که باعث بلت و رغادت و سستی آن و تلیین و اسهال و نفخ قراقر گردد و بلکه بجهت تشفت سطوح با قوت و بقوت دلهذا گویا با قوت قابضه لیست لیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت مینماید و مضر سینه و آواز است در ابدان و کسانیکه عادی باشامیدن آن نباشند باعث هیجان نوازل و زکام و سرفه و غیرها است و لهذا چون در خارج نگاه دارند زود در آن کرم تکون مییابد و تدبیر اصلاح آن جوش نمودن یا سنگ ریا آهن تاب کردن آنست و بهترین آن آب باران صیفی و خریفی است و بعضی آب باران شتوی را گفته اند با عتبار صنعت تاثیر با نبتان و قیاس الجوه کثیره بلکه لطیفه این بحسب اراضی و بلدان مختلف میباشد و یک حکم بر همه جاری نمیتوان نمود و قریب بآب باران است آب مقطر بعنوان عرق در قرع و انبیق یا بعنوان ترشیح از خم و سبو بود کوزه متخلخل المسام و یا سنگ خوست که آب منقط و منتشر آنها جمع نموده بیاشامند و از فرنگ سنگی زرد مجوف از قبیل خوهی کوهک نیم مشک می آرند گنجایش دارد می آورند و آب شور دریا ناصاف را که در آن میریزند و مکرر مقطر نماینده آب شیرین صاف از آن قطره قطره ترشیح مینماید حتی اگر نمک را بریزند آب خالص مقطر میشود و شکر در جوف آن میماند و تا باین حد مبالغه دارند که اگر کسی زهر در آب حل کند و در جوف آن ریزد آب خالص صاف میچکد و در جهازات و کشتیهای آن سنگ نگاه میدارند که عند الضرورت و اتمام آب شیرین آب شور را مقطر شیرین نموده بیاشامند و بالطریق خوب بعد از آن در لطافت و جودت ماء العیون یعنی آب چشمهای جاری عمیق شیرین صافی شفاف خوش طعم و رایحه است که خاک مبداء آن خالص طین و یا مخلوط با ریگ ریزه سرخ و یا سنگ لاجوردی و بالای آن مکشوف باشد که باد شمالی بر آنها بوزد و اشعه آفتاب و کواکب بر آنها بتابد و از انجره و ادخنه آنها تحلیل دهد و از آنها تحقیق بعد و بسبب جریان و حرکت و تموج هوا زیاده تلطیف و تصفیه یابند و هرچشمه که آب آن از بلندی مانند بالای کوه و یا دامنه کوه بزمین ریزد و با صفات مذکوره باشد بهتر است و بعد از آن میاه الانهار الجاریه یعنی آب نهرهای جاری است که منبع آنها و در بلندی باشد که بسرعت جاری و خاک آنها طین باشد و یا بر سنگی و یا سنگریزه سرخ گذرد و بالای آنها کشوف بود که باد شمال بر آنها بوزد شیرین صاف شفاف عمیق باشند و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال روند و گفته اند در آب نیل این همه اوصاف موجود است و اگر کدر باشد بسبب گرد و غبار شده باشد و در ظرفی بگذارند و یا تدبیری نمایند که صافی گردد و در صافی آن دردی نباشد که بحر شبه دیگر از آن جدا کرده نقیض گردد خوب است مانند آب ... و سیحون و جیحون و دجله و فرات و امثال اینها و در آب کرن و رکنی و سوهن نیز اکثر اوصاف اول موجود ... طعم و رایحه که بیران مناسب باشد و بعد از اینها سیاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع ... خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد و آنها را متموج و متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه بخلاف این اوصاف باشد مانند آب غدیرهای کوچک و کودالها همه ردی و ثقیل و موجب امراض ردیه اند که مذکور میگردد و نیز در حکم آب ایستاده است آب برف و یخ و برف و این هر چند لطیف است و لیکن مضر عصب و احشا است و باعث تحریک سرفه و همچنین آب حوضها و آب انهارها را دیر گاه نیز بهمرسد و ثقیل نفاخ نمود امراض تخصیص کم در انها علق و کرمها و طحالب تکون شده و غلیظ طعم و رایحه آنها متغیر باشد و بالای آنها غیر مکشوف و لذا انها در روایت زیاده ماء الاجامیه است یعنی آب نیزارها و بیشه زارها و آبهای جاری تحت اشجار رد به سمیه یا بر زمینهای ردیه کثیفه و تالخ و شور است که همه موجب امراض ردیه اند مانند ضعف معده و کبد و سپرز و دقت آنها و عفونت اخلاط و فساد و ... استسقا و طحال و یرقان و ... الامعا و ... اورام رخوه ... ... آن ...

ساق پا و لاغری آن حکه و جرب و بواسیر و خون نزول آب و امثال اینها خصوصا در زمستان علاوه آنها در زنان باعث عسر حیض و [illegible]

شدن آن متورم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و ورم رحم و در اطفال اورده و امثال آن از امراض [illegible] مولد سنگ و [illegible]

[illegible] است اما [illegible] یعنی آب چاه و کاریز [illegible] از آب غدیر و آب [illegible]

و بهترین اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است [illegible] شمال [illegible] صافی و شفاف و سبک [illegible]

بسیار کشیده باشد [illegible] سر چشمه آنها [illegible] بسیار و شیرین و صافی [illegible] جاری باشد [illegible]

الطعم [illegible] باشد [illegible] اگر امراض [illegible]

و لطافت آب [illegible] و افعال مذکوره است [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] علامت [illegible] سرعت قبول [illegible]

[illegible] بوزن مساوی باشند [illegible]

مساوی باشند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و آبها تو بعضی معتدل در سردی و گرمی موافق سینه و معده ضعیف اعضا و مسکن عطش حزن ان سنته ما مشتمل در استسقا آنست که ده رطل آب باران را با ریک رطل سرکه بجوشانند تا ثلث آن بماند و دیگر آنست که در یکصد رطل سرکه شهد اگر بریزند تا ثلث آن بماند پس رحم محاقن و نسک
منخان و مثل ایضا و بریزند و آنچه از ان مترشح گردد در کوزه صیفیه النافذ کنند و بنوشند و دیگر آنست که بگیرند نشاره چوب گرم آجر آسیا ندیده در آب
یک شبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بیاشامند و دیگر با مصلح آبهای رودها پس کردن ناصاف و مدد پس نمودن آنست و با مقطر کردن بطریق
عرق و با جوش دادن و با بستن گل و طریق آن آنست که آب ناصاف را در ظرف کنند و در آن گل پاک بیندازند و بجوشانند و متصل جدا از ان خرقه دیگر خالی
کذارند که ان تقطیر باشد سیر گذارند و صاف نمایند پس یک پاس کلی ظرف را بپوشانند و بگذارند ظرف آب سرد مگر ... ظرف خالی گذارند تمام صافی آن در ان
منتقل گردد و طریق تقطیر آن باآب بجوشاند و آب ... آنست که خاک طین ... خصوصا خاک
آفتاب تو و موخته بدان هوا آمیزند عرق کشند و تقطیر نمایند و چون چند دانه بادام را کوبیده در آب بکدر بیشتر کشیده بگذارند صافی میگردد و ایضا چون
قلیلی از خاک صافی بارح در آب اندازند آن را صافی میگرداند همچنین چون چند دانه مرمکی که تخم ... در آب ریزند و بگذارند صاف میگردد و ایضا
نمودن قلیلی سرکه در آبهای فاسد مصلح نمودن و با عرق کشیدن مرفع فساد آنها است خصوصا در تابستان ... اکثر امراض ...
آن سیر و پیاز و تصفیه آن ... مذکور است و نیز مصلح هر آبی ... و نیز آب با آبی دیگر ... پیاز و سرکه ... هر کدام که باشد
خوردن و داخل نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف روی و بعد از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف است و نیز ... نمودن ...
کردن و با مزوج نمودن ... و در استسقا مزوج نمودن آبها هر منزل را با آب دیگر خصوصا که آب منزل ...
با خود ... مذکور است ماء الحمیم بفتح حا ... و سکون ... یعنی آب دریا شور طبیعت آن گرم و خشک ...
و تند افعال و خواص آن ... و ... رطوبات و ... و مولد حکه و جرب ... گرم کرده ...
... و مستقی عارض ... اعضا ... بران ... باعث استسقای آن ...
و ... استسقا ... مضر ... طبیعت ... آشامیدن ...
... و ... ماء الحمه ...
... و ... ماء الحمه ... طبیعت آن ... آشامیدن ...
... آن ... گرم ... افعال خواص آن آشامیدن ...
و گفته اند ... این خاصیت ... اصلاح ...
و نیز ... آن ... مؤلف گفته ...
... و ... خاکستری ... ماء الحمه ... خاصیت ... ماء الحماه بفتح حا مهمله و میم و الف
... مصدر یعنی آبهای گرم ... افعال و خواص آن ...
قوی ... آشامیدن ...
مضر ... ماء البحر ... ماء الحمره ...
... ماهیت آن ... طبیعت آن گرم و خشک ...
... و ...
... [illegible]

باد دام و دیم او نیز از جهت خونی ... و رفع سمیت لسع رتیلا و لطوخ آن جهت فالج و درد عصب و اختلاج بدان جهت قرحه‌ها و طلا و قطور آن ... جاذب
و قطع و ازاله گوشت زاید و تخفیف آنها لت ماء الرقیق و القیری بکسر زای معجمه و سکون غاو ... تشنگی و قاینه ... بسیار ... و سکون
تجاویف و کیسه با لیست آبیست که معدنی زفت و باقیر هم میرسد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن مفتح سدد
و مسخن بدن و منضج گشته و زنگ خشاره و مورث قی و معاد امراض حاره مصلح آن اغذیه رطبه و سمیه آشامیدن صمغ عربی و گل ارمنی ... دهن بادام
یا با ادویه مناسبه ماء الکبریتی یعنی آبیکه از معدن گوگرد بر آید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن منضج و محلل و مجفف و جلوس در آن ...
جهت امراض سوداویه ... جرب و ... و تقویه حلد و اوجاع مفاصل بارده و تقویه عصب و مخصوص ... بارده و جراحات کهنه ... و
و رفع یعنی کجلی و درد جگر و رحم و زانو و امثال آنها رافع المضار مضعف باصره و معده و امعاء و مسخن جگر مصلح آن امراض سوداویه ... رطبه
و ... مسلم شده یعنی آب تلخ طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ... مفتح سدد و ... و
مفسد ... مصلح آن ... و ... جلاب ... با آب و عسل و شکر و ... و ... قبل از ... یا جوشانیدن و یا تقطیر نمودن
انست ماء المعدن یعنی آبیکه از معدن ... بر آید مانند معدن ... آهن و سرب ... امثال آنها طبیعت آنها ... طبیعت آن ... است
افعال و خواص آن ماء النحاس خواه از معدن آن بر آید و یا آنکه مس ... بیدرست ... و ...
تقویت اعضای ضعیفه مفرحه قطور ... مصلح آن ... آشامیدن ... مصلح آن ... ماء الحدید ...
... معدن آن بر آید و یا آنکه آهن تفته را در آن سرد نماید جهت طحال و استسقا و تقویت ... و تقویت ... امراض ... نافع و اسهال بدان
نیز جهت امراض مذکوره و ماء الکبریت ماء الرصاص یعنی آبیکه از معدن سرب یا قلعی بر آید و یا آنکه سرب قلعی ... و تفته در آن ... قرحه‌های
... و درد آب سرب زیاده از آب قلعی است ماء الذهب و الفضه ... جهت تقویت دل و دماغ و معده ... و الیونیا ... اعانت
... و مسک ... بالجمله ماء المعدن مورث عسر البول است ماء المالح بکسر میم و سکون لام و ماء ... یعنی ... خواه از معدن ... یا ...
... و یا از چاهها و چشمه‌های شور بر آید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ... و منافع آن ... مذکور شد آن ... و ...
... مصلح آن شیر ... و مخلوط نمودن ... ماء التون ... بضم تا
و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعربی ماء التین ... مانند ماهیت آن ... که از ماهی نمکسود ترشح کند طبیعت آن گرم
و خشک افعال و خواص آن مجفف ... جهت قروح متعفنه ... بدان جهت قطع و اخراج ... و ... عرق النسا و قروح
امعاء و ... جراحات کهنه و تخفیف آنها نافع و بالجمله مصلح ... آشامیدن دوغ ترش و شیر ... و روغن ترش
پرورده ... نمودن سرکه با آب ... و ... و بخار ... است ... سیاه ... الراس
ماء فاتر جهت ... و آب گرم ... جهت صداع بارد و ماء ... جهت قروح ... و گوش ... الآت ... المفاصل ماء ...
کبیر ... الاغتسال ... بدان جهت امراض عصب بارده مانند رعشه و فالج و ... و امثال آنها ... العین ... اعضاء ...
... معده ... و سرفه ... آب خالص جهت اورام حلق و لهاة و ... جهت لواقح ... و ...
اورام ... و ماء ... جهت ... الدم و ماء ... جهت تقویت معده ... طحال و گرده و ... و ماء النحاس ... جهت گرده و ...
نافع و آب ... اصحاب ... و ... چرکات ... مانند آن از آبهای شور ... ولد ... جهت
باعث ... بسبب تخفیف رطوبات معده و گرفتن بخارات ... جهت استسقا ... معده رطبه و ...
رطوبات آن ماء الشب نافع قی دم ... ماء الکبریتی جهت اورام کبد و طحال و اوجاع آنها ... یا ... و آشامیدن ...

و گاه باعث لذع میگردد و اشامیدن عرق الدجاج مسکن آنست. آبِ شبی جهت منع استقاط و اراحتقن آب کبریتی جهت ازمان رحم و امر سوء المزاج باعث عسر البول و حیض و ولادت و اکثر آنها باعث اطلاق البطن لعفوت نا و منحفت باشد بشبی مجلس البطن محسوس شد و بتوپیچ پامار اکثر شدت منگسر گرده و مثانه و آب آهن تاب جهت نفث الدم نافع الجراحات میاه کبریتی و طینی و راکد بد بوهمه محدث حمیات غلیظ منع آنها اسهم آنها دریا خجود و بر ما جهت لسع افعی و سائر هوام قتاره نافع الجروح و القروح ماء لقوری جهت قروح مفصر دماء البحر جهت حکه و جرب و قوبا و قروح و بثور ماء کبریتی استحمام بر آن او جهت بهق و برص نیز مفید الاورام و التیه و آب کبریت جهت اورام مفاصل و تحلیل صلابات و استیلا آن و بحیت از جیه آب یا جهت شقاق عارض از سرما

تفریح و قاتل قمل و محلل خون منجمد تحت جلد و ماء الاصول و ماء البزور و ماء الجبن و ماء الحیار و ماء الخلاف و ماء الشعیر و ماء القراطین گیرنده از ماء العسل ست و ماء الفرع و ماء الکافور و ماء لسان الحمل و ماء لسان الثور که همه ماست اشرق نها باشد و ماء الورد و ماء اللحم بنفسه آنها در مقدمه کتاب بعضی در ضمن ادویه در قرابادین کبیر ذکر یافت و تفصیل انشاء الله تعالی در قرابادین این کتاب که خواهد شد ماء الفراح بفتح قاف و دال و الف و حاء مهمله ماهیت آن مراد عرق گل نارنج ست که با غنی گلاب عرق کشند مشهور بعرق بهار طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و محلل اعضاء الارحام الصدر جهت صلابت باره و گداز روده و امراض بارده و نزلات و التیاش تقش از اله خفقان بارد و بفتح سده مصفات و خیاشیم و چون در شیشه کرده بو کنند جهت رفع امراض بارده دماغ و تنقیه ما حصل و در عضل معده مفرح گردن آن و ما اوت بو بیدن آن باعث اشتهاء الغذا و النفض مقوی معده و مفرح کبد معین باه و قاطع اسهال رطوبی چون تا سه مثقال با شامند مار کیاه بفتح میم و الف و راء مهمله و کاف و الف فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و ها لغت فارسی ست ماهیت آن نباتی ست قریب و نوع و برگ آن شبیه برگ سید و گل آن در قبه آن شبیه بسیار ضیت آن جرم آذربجان افعال و خواص آن اکثر متوطنین آنجا آنرا کوبیده در شوربا پخته میخورند و گویند که دیگر گزیدن مار و هوام منضرر نمیگردند و شرط میدانند که بعد از آن تا یک هفته چیزی سوای آن خطر نخورند و احتراز از ورا مانعی و نتائج نمایند حکیم میر محمد مومن نوشته که بظن حقیر آنست که اجیون باشد و الله اعلم مار کیو بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و واو الف لغت فارسی ست و مار کیو را نیز نامند ماهیت آن نباتی ست شبیه به جفت تا بقدر یک وجب با شاخهای بسیار و صلب باریک و برگ آن برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و گل آن سرخ شبیه بگل شبدی و ثمر آن در میان برگها شبیه لفنفنق و مائل بسیاهی و در بوعت آن اندک تلخی و بسیار یسر و قیمی از فلفل الماء ست و الحجر از حبوب مانند گرسنه و غیره رادران بیشتر نمند و خشک کنند طعم آن مانند فلفل گرد و کرمیز توان نمود طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و رافع بواسیر و حضار و پست خشک آن لطافت سرخ کننده بشره و رافع اورام بارده و آشام جلد و طلا آن ترشح اجزای آن را رفع کنند فرزجهان در ترشح طلای برگ آن با آب مشروب موی آشامیدن دانه آن با عسل محلل ریاح و نفخ بلغم ست مار ماهی بفتح میم و الف و راء مهمله فتح میم و الف و کسر ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و جیم حسب ماهی ست و اهل مصر انرا انکلیس نامند ماهیت آن ماهی ست شبیه بمار طولانی و زیاده بر شبرے تا یک ذرع و سفید رنگ بر پشت آن از سر تا دنباله شار ما شبیه بار و و بجای مریا شد و بر روی آب مانند ماهیان دیگر نمی آید طبیعت آن گرم و افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مقوی باه منعظ مراکل کننده ریاح و مدر و پیا بدن سیراج جهت وجع پشت و قطع سیلان خون نافع و بهترین طرق استعمال آن برای باه بخت آن با دارچینی و مصطکی و لد برای امور دیگر و بیران مطبخ آنست ما زریون بفتح میم و الف و فتح زاء معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون بیونانی خالا نامند ماهیت آن برگ درختی ست که بقدر از نیم ذرع و یک ساق نمیباشد قسمی برگ سفید و ریز برگ نازک و این را تخصیص خوانند و قسم دوم را برگ زرد رنگ و برگ زیتون کوچکتر از برگ مورد و بزرگ تر و تخم تر این را بالفارسی هفت برگ و بشیرازی ست و نامند و قسم سوم را برگ سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آنست و سیکنجبین و اضغانی انشاهد نشت و در روت قریب بشیرم بدون تدبیر استعمال آن نمیرود و تدبیر آن آنست که برگ قسم کبیر سفید آنرا بگیرند و در روز در سرکه بخیسانند و در شبانه سر که بالغیر دهند بس

بیشتر خشک کنند و بجهت قبض و تقویت معده با ادام جرب ساده در اسهال مواد صفراوی و بلغمی و با مدید افتیمون و پوست هلیله زرد و کلیسیر و رب السوس
زیره کرمانی نمک هندی در اسهال ها با صفر و بلغم ابرسیاه و قولنج بالی و امراض سوداوی اسارون و خصاره غافث افسنتین سنبل الطیب مصطکی و در تقی قند و بسفایج
و نمک هندی و بلیله زرد و تخم کرفس [illegible] و امثال آن [illegible] نافع و شربت آن با آب عنب الثعلب [illegible] افسنتین [illegible] بزرقطونا
راه امه مبتلی در تاریخ الحکما از خود حنین نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه آنست که شخصی بود در بیمه که جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده و با اتفاق گفتند
که این قابل علاج نیست چون این حکایت شنید اسیر اتجات [illegible] مستطیع گردانید و گفت را انگیزاند که چند روز حیات دارم آنچه خواهم بخورم و بکنم
نیز مرا ملامت نکنند [illegible] که بعد از آن [illegible] بود و پس آن [illegible] که آنچه از این خواهد از جماعتی کرده
کوچه سیگوید [illegible] خوردنی و حلاوت [illegible] بخورم [illegible] آنکه اتفاق اول در [illegible] اتفاد که طبیخ سخته مغز [illegible] طبیعت او سال تا آن
کرد از آن چو سخته [illegible] صالح [illegible] تناول نمود بعد از ساعتی شروع با سهال کرد و چندان آمد و متصل [illegible] آن [illegible] بیرون آمد که گمان
هیچ احد نبود که این مقدار [illegible] بالکلیه از آن مرض نجات یافت چنانکه هیچ کس او را نمی توان [illegible]
چون [illegible] در معالجه او اوقات صرف نموده و از علاج او مایوس شده و دست از معالجه بر داشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده
شده [illegible] که مسهل الاخرین [illegible] بیشتر طبیبان [illegible] بود [illegible] طبیعه از وی
پرسید که تو این [illegible] از کجا صید کردی و چه طور نجی بوده و در آن زمین چه گیاه بود گفت من [illegible] از جای صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون
هیچ درخت دیگر نبود و خوراک این ماهیان همان مازریون بود پس آن طبیب [illegible] این حکایت [illegible] خاص [illegible] خاصیت مازریون
اسهال رطوبات رقیقه است [illegible] چون [illegible] اسهال آن بسیار قوی است چنانکه اگر [illegible] بقدر یک درهم تنها از مازریون [illegible]
[illegible] ممکن نباشد [illegible] مازریون [illegible] و [illegible] مصلحت استعمال [illegible] با مصلحات امتزاج نموده
استعمال [illegible] طبخ [illegible] و دیگر در آب [illegible] طبخ [illegible] نموده و [illegible] اسهال [illegible] و لهذا [illegible]
[illegible] آب [illegible] خباب باری است [illegible] در طبیعت [illegible] آن را [illegible]

افعال و خواص آن [illegible] و قوت [illegible] بسیار [illegible] اعضا الراس [illegible] طبیخ آن [illegible] بسیار آن [illegible] دندان [illegible] برگ آن
[illegible] سوده [illegible] جمیع [illegible] اعضا [illegible] مسهل [illegible] صفرا [illegible]
[illegible] خصوصا برگ [illegible] آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه [illegible] نموده [illegible] قدر [illegible]
آنچه [illegible] مثلث رسید و صاف نموده بیاشامند اسهال [illegible] بافوه [illegible] جوش نموده باشند [illegible]
بیست درهم [illegible] سه روز [illegible] و ماه [illegible] و ماه دیگر [illegible] جهت استسقا [illegible] چون [illegible]
[illegible] با ثلث رسد [illegible] صاف نموده با [illegible] و [illegible] با [illegible]
آن اسهال [illegible] و آشامیدن طبیخ آن جهت [illegible] شدید مفید و [illegible] مسهل سودا [illegible]
[illegible] شاند و [illegible] با عسل [illegible] آورده [illegible]
از اوده [illegible] اسهال [illegible] اخراج [illegible] کرم معده با ادویه مسهله مناسبه [illegible] نموده بیاشامند و ضماد آن [illegible] تحلیل ورم
[illegible] آشامیدن [illegible] جهت [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] و القروح [illegible] جمیع [illegible] آن با عسل جهت تنقیه [illegible] قروح و [illegible] خشک [illegible] و تجفیف جرب رطب [illegible]
[illegible] آن و با مرهم روغن جهت [illegible] برگ آن جهت [illegible] تنها و با [illegible] اطفال و [illegible] تحصیل

579

گرما و بلدان حاره یا بلسه بدرن مدبر و مصلح بغایت مضر جگر و معنی صورت کرب و غم و در هم از غیره بران خصوصا زرد و سیاه آن قتال لقی ما سهال کرب
غشی تدبیر آن قی فرمودن بشیر گاو تازه و دوشیده مکرر با حلابه میبه خوشبو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از ان مرقها چرب آشامیدن و مبردات قوی و شرب دوغ
و تریاق طین مختوم بهترین مداوی آنست و چون با آرد جو زیت و آب سرشته بجوشیدن سگ و خوک بخورانند بمیرند شیر درخت آن در چهارم گرم و خشک
و سمی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلای آن جالی بهق و برص و جرب و داد و حب و ثبه و غیر آن و سکنجبین سعوط و اقراص و معاجین و برگ آن در قرابادین کبیر
مذکور شد ماس بفتح میم و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و بهندی هیرا نامند ماهیت آن از احجار نفیسه صلبترین و خشکترین احجاره و الوان
میباشد از سفید و زرد و سیاه و سرخ و سیاه کم رنگ که بهندی سلیمانا نامند و سفید آن کثیر الوجود و زرد و سرخ و سیاه و سبز کم رنگ یکرنگ و خالص یکرنگ
خالص یک الوان یکرنگ سفید مانند نیلسا و داغدار سفید آن معیوب و داغدار بداغ سرخ آنرا بدین میدانند و بهترین همه سفید یکدانگ شفاف براق بزرگ قطع
آنست و همچنین الوان دیگران که یکرنگ و صاف باشند و معدن آن ملک دکن جوالی گلکنده و حیدرآباد است طریق اخذ آن آنست که زمین را حفر نموده خاک آنرا
بر زمین هموار ... در آن آب ریخته در وقت ارتفاع آفتاب کنار ... نظر میکنند هر که جا برقی بنظر در آید آنرا افشان کرده رفته بر میدارند و همچنین بار ریزه دگر و نیز
پاشیده به دستور وقت آفتاب بران نظر میکنند و در ابتدا قبل رگکاکی برق بسیار و صفا چندی ندارد و حسن قبیح آن بحظا نمیت و بعد رگکاکی حسن قبیح آن ظاهر گردد
و در برازیل و جزایر ارض جنوبی نیز بهم میرسد لیکن بخوبی و سفیدی و شفافی و صلبی هندی نیست و الماس را با الماس سوده با لاک گرم کرده بر سر چرخی ساخته
بجای سنگ سای ده و رگکاکی احجار دیگر حکاکی مینماید و قطعهای آن مانند طلق و زرنیخ دمقی ورق ورق بر روی هم چسپیده غیر محسوس میباشد و بعضی از ان قابل
جدا گشتن اوراق از هم است و بعضی نه و کسانیکه عارف بدانند آنرا که قابل است از هم جدا مینمایند آنچه مشهور است که از مکرر آب بزاید نیز اشند الکاکی مینمایند اصلی
ندارد و هر یکی از الوان آنرا نامی مخصوص خوانند آنکه انچه شبیه برنگ نوشادر است و شفاف نوشادری و سفید شبیه برنگ نقره را قمری و آنچه سفیدی رنگ آن
از نوشادری کمتر و قطعهای آن بزرگ آنرا ماقدونی نامند و بعضی نیز و این را بعضی بهترین همه میدانند و آنچه برنگ آهن است حدیدی و احجار دیگر را لا مدید
هیچ یکی را آن اثر نمیکند و آتش نیز کرمه شعاری بسیار را اهل هند آنرا انعکاس میسازند به تحویل خاص و مکلس آنرا بسیار نافع میدانند جهت امراض مزمنه صعب
طبیعت آن در چهارم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند افعال و خواص آن تعلیق آن مقوی دل و دافع خوف و فزع و باعث سرعت ولادت و قلیه بر هم
در بن شکل آن مانع صرع و سنون آن جای دندان خطرناک و اجتناب از ان اولی و گذاشتن آن بر دندان باعث تفتت آن و دن کلغی و گفته اند از خواص آنست که بغیر
شکل قلت شکسته میگردد و المضار سمی است و قلیل آن نیز قاتل بتقطیع اعضای باطنی مداوای آن نمودن با شیر تازه دوشیده گاو و مع یا غوث مکرر تا تمام آن برآید
و آشامیدن مرقهای چرب بعد از ان ماش بفتح میم و الف و شین معجمه لغت عربیست و مج نیز و بفارسی مشهور بماش و بهندی مونگ نامند ماهیت آن حبی است از حبوب
معروف ماکول و در اکثر بلاد کثیر الوجود و آن حبی ست کوچک مدور اندک طولانی پوست آن سبز و مغز آن سفید و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی سبز و بعضی سیاه
و در بنگاله بعضی پوست آن سیاه بهترین همه سبز تیره است پس سیاه و سبز لیس زرد و زود از ان بر تر پخته گداز میگردد و از سبز خصوصا زرد و از ریزه آن و قوت آن تا سه سال
باقی میماند طبیعت آن در آخر اول سرد و مایل بخشکی و مقشر آن معتدل در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مایل بگرمی و باعفوصت افعال و خواص آن لطیف
از عدس و نفخ آن کمتر از باقلا و در جلا کمتر از باقلا و اصلح حبوب ماکول است و کثیر الغذا و مولد خلط صالح الکیموس لیکن بطی الانحدار خصوص مقشر آن
که قشر آنرا بالتمام گرفته باشند زیرا که بسبب قوت تحلیل و جلا در قشر آنست و از اغذیه تابستان و بهار و بلدان حاره و صاحبان مزاج گرم و حمیات حاره اعانت
جهت آنکه مسکن حرارت و حدت و التهاب صفرا و خونست الصدر و الرأس و الغذا مقوی عصب و اعضای عصبانی و قوت باصره و جبهه و درد سر حاره و نزلات
و ورم لهات و سرفه و حمیات حاره حاده و امراض گرده نافع زیره که موافق آنست و مطبوخ مقشر آن با روغن بادام مولد خلط صالح اما از جهت
حمیات صفراویه با برگ خرفه و کاهو و سرمق و چو مقشر و مطبوخ آن با پوست یا جهاض حابس البطن و از خواص آنست که با وجود برودت تحریک سودا
نمی نماید و هم از جهت تلیین انبعث قبض بطن نافع است لهذا اگر اراده تلیین طبیعت باشد باید که مقشر آنرا طبخ نمایند بلبلاب المقول در روغن بادام شیرین

[illegible] جهت [illegible] باشد [illegible] نمایند یا [illegible] شده [illegible] تا قوت جاذبهٔ آن زایل گردد [illegible] جالس
[illegible] طبیخ نموده شامل نمایند [illegible] حرارت دم [illegible] یا با آب حامض یا با آب انار ترش افشرده با پرده سفید
[illegible] آن [illegible] زیت رکابی و اگر زیت [illegible] بیابد روغن بادام شیرین طبخ دهند و حشو مخنقه از ماش [illegible] جهت [illegible] نزلات
[illegible] ماش [illegible] المزاج و پیران و کسانیکه در معدهٔ ایشان رطوبات و اخلاط فاسده [illegible] تفتیح [illegible] بسیار باشد مضر خصوص [illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible] مانند زیره و قرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و [illegible] دل و امثال اینها و در
[illegible] طبیخ آن با ماء القرطم و یا با حمضیات مذکوره و نیز در [illegible] طرور [illegible] با دام و ضماد مطبوخ آن با سرکه در حمام جهت جرب [illegible]
جهت تقویت اعضا [illegible] و ضماد مطبوخ آن با طلا [illegible] شراب [illegible] با شراب و با مطبوخ آن با زعفران [illegible] درد اعضا [illegible]
شده [illegible] ست [illegible] طعم [illegible] ماننده [illegible] وال [illegible] و ماش [illegible]
[illegible] که در ملک [illegible] بنگاله [illegible] آنرا ماش [illegible] و سکون [illegible] مهلتیق [illegible] بنگالی کلائی [illegible] آن با [illegible]
و کسانیکه آنرا [illegible] انداز نیز [illegible] سوده اند آن نیز [illegible] مغز آن [illegible] که [illegible] طبخ [illegible] کردن [illegible] آب [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible] طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم [illegible]

افعال و خواص آن بسیار [illegible] جهت امور مذکوره [illegible] جهت [illegible] تازه [illegible]
[illegible] چند [illegible] تا چند روز متوالی مفید دانسته اند و در ملک [illegible] بنگاله آنرا نیز [illegible] ماش [illegible] انواع اطعمه [illegible] ماش [illegible] و در [illegible]

ماشفعود ون [illegible] میم و الف و فتح سین مهمله و ضم فا و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و نون **ماهیت** آن گفته اند [illegible]
[illegible] در ملک [illegible] و [illegible] آن شبیه [illegible] برگ [illegible] بیخ [illegible] در بوشبیه [illegible] سنبل هندی
و گل آن شبیه یاسمین [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] جهت خوشبوی [illegible] دهان
[illegible] ماعز [illegible] میم و الف و کسر عین مهمله و زا [illegible] بزبان [illegible] آنرا [illegible] ماده آنرا بکری
[illegible] **ماهیت** آن حیوانیست مشهور از حیوانات [illegible] گوشت آن [illegible] لحوم حیوانات [illegible] گوسفند است و [illegible]
آن حیوان یکساله صحیح المزاج ست و اهلی و صحرائی و جبلی میباشد **طبیعت** آن گرم و تر [illegible] گوسفند یعنی ضان [illegible] گرم تر
و لطیفتر [illegible] **افعال و خواص** آن موافق محرورین [illegible] در فصل [illegible] صالح الکیموس [illegible] خون لطیف [illegible]
مزاج مصلح آن با دام [illegible] خوردن [illegible] و کشک [illegible] مضر [illegible] گوشت بزغاله [illegible]
مسکن [illegible] خون [illegible] گوشت بز گرما گرم [illegible] رسیده [illegible] شده [illegible] عضو
در پوست [illegible] گرما گرم آن مسکن [illegible] عدم تورم آن [illegible] پوست [illegible] سام و اختلاط ذهن [illegible] و مغز آن
[illegible] و اعضای [illegible] کتحال زهره آن [illegible] و جگر بز سیاه را [illegible] آنرا با آن مخلوط کرده از فلفل و زنجبیل
بریان [illegible] کباب نمایند و چون [illegible] آب [illegible] از آن [illegible] در چشم کشند جهت شبکوری مجرب [illegible] آن با نمک [illegible] جهت [illegible]
[illegible] اعضا [illegible] الغذاء [illegible] ونطرون و زیره بریان [illegible] خشک کنند [illegible] آن با
[illegible] جهت [illegible] و درد جگر [illegible] جهت تقویت باه عجیب [illegible] خشک کنند [illegible] آن با سرکه [illegible]
[illegible] چهار ساله [illegible] در اول فصل هنگام [illegible] ذبح نمایند و خون [illegible] آنرا بریزند [illegible] وسط را در ظرفی بگیرند و بعد از [illegible]
[illegible] خشک نمایند [illegible] جهت [illegible] سنگ [illegible] قوی الاثر است [illegible]

[illegible] آن مقوی معده و دافع قولنج بعد از آن زرشک و بادی و مفتح سدد و نافع اوجاع و لقوه و فالج و امراض عصبانیه و بدنیه و حرکات لطیفه و اشیاء حاره حریف مانند فلفل و سیر و ترب و زنجبیل و امثال اینها اجتناب مینمایند و گفته اند بدترین بردن آن که در روز چهارشنبه اتفاق نموده باشند جهت دفع جذام و خوردانیدن بدان تا شش تا مدت بیست روز دیگر جهت جذام و نیز دانها دست آنرا در روغن گاو و خالص بریان مینمایند در وزن کف آنرا میخورند و میگویند قوت باه را بحدی میرساند که بشرح نمی آید و نیز در شیر گاو بپزند و صاف نموده از آن شیر ماست بسته روغن آن را بگیرند و در روزی بمقدار یک اوقیه آنرا با شیر برنج میخورند میگویند که موی سیاه میگرداند و دیگر موی سفید نمیروید و گفته اند که اگر یک تا رآنرا در روده آدمی بخیسانند آنمقدار که تمام را جذب کند و هر روز هفته آنرا بلع نماید کسیکه عنین باشد با قوت باه او بسیار ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون نر او بر روغن ضفدع چرب کرده روغن از آن اخذ نمایند و بر قضیب بمالند تقویت عظیم بخشند و امساک آورد و اگر در بول شیر با شغال چند روز بخیسانند و بر متواتر زنان فاحشه زانیه بخورانند شهوت او بالکل زائل گردد و چنانکه دیگر رغبت بر جماع نکند و کسی بر توانگر در العضا محرور المزاج فضول و بلدان جوانان چون رجال است اکثر ضرر میرسانند چنانچه شنیده شد که چند کس خوردند همه متضرر گردیدند و بعضی هلاک شدند لیکن بی احتیاط این استعمال آنست خصوص روز اول نیز در عین آنرا داو بان چوب بگیر با بدان نحو اخذ می نمایند که در دیگی تا نصف آب گردد و بر سر آن پارچه صفیق پاکیزه بر آتش میگذارند و تخم آنرا هم مقداری تخم کوبیده بر آن پارچه میپاشند و سر آنرا پوشیده میشود تا بخار در آن مجتمع گردد بعد از یک دو ساعت برداشته تخم کوبیده را بر پارچه میفشارند آنچه روغن از آن برآید بعمل می آید و دیگر نیز بدستور بعمل می ورند تا دیگر روغن بر آن نماند و این بهترین طرق آنست ما الیا بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف عمیت آن بعضی مر آن دانسته اند و کویس گفته درختی است که در بلاد شام میشود و افعال و خواص آن شاه بلوط برگ آن را نافع است یعنی طلاء آن و پوست آن را نافع و خوردن نشاره چوب آن کشنده است حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی آنرا اکول نامند برگ آن شبیه ببرگ بادام و گل آن سفید است و چوب آنرا حیات دانند چون بیخ آنرا سائیده و مار گزیده بخورانند دفع سمیت آن نماید و جهت هیضه نیز نافع و دفع خلط سمی و غذای سمی نقی مینماید ما النقر اطین بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و راء مهمله و الف و ضم طاء مهمله مثلثه و نون لغت یونانیست بمعنی ماء العسل زیرا که ما بمعنی عسل و قراطین بمعنی ماء است ماهیت آن آنست که یکوزن عسل صافی خالص در دو وزن آب باران یا آب صاف شیرین با آتش ملایم طبخ دهند و کف آنرا گرفته تا دو ثلث بماند پس صاف نموده نگاهدارند و عند الحاجه بیاشامند و این ماء العسل ساده است و اگر ترکیب خواهند بعضی ادویه مناسبه حاره یا بارده بحسب غرض اضافه نمایند و نسخ آن بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد طبیعت ساده آن گرم و تر افعال و خواص آن جالی و ملین و قاطع اخلاط لزجه و مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و مدر و احشا و [illegible] احشاء و دافع امراض بارده عصبانیه و رافع اوجاع مفاصل و دافع قروح سمیه و اذیت ادویه قتاله و ضعفی که از جماع بهم رسیده باشد و مدر بول و حیض مضر محرور المزاج و صفراوی و در امراض حاره احشاء مصلح آن رب ترش و مقدار شربت آن تا سی مثقال است و شیخ الرئیس در مبحث قولنج گفته که ماء العسل فرد برای قولنج باید که طبخ بسیار یافته باشد تا نفخ آن زائل گردد و الا ضعیف الطبخ نفخ مینماید ما میثا بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف لغت نبطی است و آنرا ماهینا نیز نامند ماهیت آن نباتی است شبیه بخشخاش بحری معروف به خشخاش مقرن و برگ آن مایل بسفیدی و مایل بزرد و شبیه به برگ بارده و در مزغب با رطوبت چسبنده و گل آن زرد و منتن بخشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرائحه و بر آب و ثمر آن مانند خشخاش مقرن و سبلات منحنی شبیه ثلاث خشخاش بحری که در قرابادین میباشد و تخم ماهیثا کوچک سیاه و شاخهای خشخاش ساحلی و در منابت نیز در بیابانها میروید و میگویند بخلاف ماهیثا که اثری از آن در ظاهر نمیماند و در مصر آن ثمر ماهیثا مسمی است و آنرا کوبیده اقراص ساخته زنند سبلات بلوطی و آنرا عصاره ماهیثا و شیاف ماهیثا نیز نامند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند بهترین آن بسیاهی قوی الرائحه باتلخی است که چون در آب حل کنند زرد و حل گردد و عصاره مجففه آن بهتر از جرم آن گفته اند آن نوع سیاه نوعی از گلستان است ارغاموني نامند و آن غیر مستعمل و نوعیکه گل آن زرد است مستعمل و گفته شد طبیعت آن در دوم سرد و خشک در اول نیز گفته اند افعال و خواص آن [illegible]

وعرق النسا نافع جهت آنکه مخرج اخلاط است از عروق مفاصل و از برای مقعدین و مرطوبین بلغمی مزاج و قوی لیکن الیق مضر امعا مصلح آن کثیرا و کشاسته وانیسون و بارو روغن بادام چرب نمودن مقدار شربت از جرم آن با شکر یک مثقال و در مطبوخ تا سه درهم جهت استسقا و تحلیل اورام بلغمی و ریحی و چون آنرا کوبیده در آبیکه در آن ماهی باشد اندازند ماهیان حس گشته بر روی آب آینده بمیرند ماهیان است گشته بر روی آب آینده فصل المیم مع الثاء المثلثة ‡ مثنان بفتح میم و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربیست ماهیت آن نباتیست در مزاج شم النست و آن دو قسم میباشد قسمی را شاخهای انبوه و چتری بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن نازکتر و با لزوجت چسپنده و گل آن سفید و ازناسن کل ثمر آن سرخ شبیه بتخم مورد و بالیده شده و بعد از رسیدن سرخ میگردد و پوست آن صلب سیاه و مغز آن سفید و آنرا جرم دانه و کرم دانه نیز نامند و تخم آن مستعمل طبیعت آن جمیع اجزای نبات آن تا سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم آن با حریره یا با آب نمودن دانه درست مسهل قوی بلغم و مانع صعود ابخره بدماغ و مخرج اقسام کرم معده مقدار شربت آن ده دانه تا یکدرم و اکثر تا نیم طلای کوبیده آن باعث ادرار بول بسیار و ضماد مطبوخ آن بازفت جهت جرب متقرح و برص بغایت نافع و زنان حب آنرا در فرزجات مسخنه و ناشفه رطوبات و خوشبو کننده از مقام بر حمل مشوقه و ملازم تجاح مقدار ربع درهم آنرا استعمال مینمایند و برگ آن را در افعال مانند تخم آن باید که در فصل ربیع ایام حصاد ادویه نمایند خشک گرده نگاه دارند و عند الحاجات بکوبند و منتظا با آنرا از آن جدا کنند و آشامیدن وزنه قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه جهت استسقا نافع و بدستور در سرکه خیسانیده آن جهت تریع نافع مانکه که در طبیخ با قلا و با عدس مسهل برق و حول آن مخرج جنین قاتل آن ضماد مطبوخ آن بازفت جهت قوبا و جرب و برص مجرب مقدار شربت برگ آن در مطبوخ تا سه درم میباید که یکشبانه روز در سرکه خیسانند برگ با شیلون و با صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند از تخم آن یکدرم که بدستور در سرکه خیسانیده باشند با روغن بادام و صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و تا دو درم آن کشنده و مورث جراحت حلق اگر بمعده رسد و تشنج و خارش عظیم در بدن و ورم حار بهم میرسد علاج آن علاج فرفیون خورده است و در فرفیون مذکور شد و قسم دوم آن در مصر کثیر الوجود و جهت آن قریب بر یا با و ابهام و بریک ز ارها و نبات آن بقدر دو شبر و چتری و برنگ آن مانند برگ اسل و اثل و در مصر بهم و گل آن سفید بار یک و زمیان نیها و تخم آن بقدر انجره و سفید و تنگ و بیخ آن چتری بیفائده و گفته اند که کرم دانه این قسم است قسم اول و مستعمل تخم و برگ آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن یکدرهم برگ خیسانیده آن در سرکه یکشبانه روز با روغن بادام آشامیدن مسهل و اسفل بلغم و خام و اقسام کرم و استسقا را نافع و چون بقدر درهم آنرا با یک اوقیه مویز بیدانه دیگر طلا آب بجوشانند تا چهار اوقیه بماند صاف نموده یکدرهم با روغن بادام در آن آمیخته جهت اسهال بلغم خام و با صفرا و استسقا و اخراج اقسام کرم امعا ضماد مفید الجروح و القروح استعمال مخیله آن... و جهت سوداوات نیز... ونقی اوساخ و حاق کننده آنها و بدستور ضماد برگ آن با ادویه مناسبه بانتهائی مثلاثت بضم میم و فتح ثاء مثلثه و لام و ثاء مثلثه و در آخر ما آن کشری گفته اند آب انگوری است که دو ثلث آن در طبخ بره و یک ثلث بماند و از قول شیخ رئیس در کلیات قانون و امام محمد بن محمود و اوشرح کمیا ایلاقی معلوم میگردد که مثلث عبارت است از آب انگوری جز و آب خالص بپزند که جوش نمایند تا یک ثلث آن بماند و در صدر مذکور یافته و اکثر گفته اند اشتباه است غذائی آن حمل مثلث فقهی است مثلث طبی نیست که ذکر یافت و مثلث فقهی الست که شراب انگوری را بجوشانند تا آن در سرکه ثلث بماند با لجمله طبیعت و منافع قریب بخمر است و مولد خون صالح مسمن مقوی باضمه و موافق ذات الجنب و ذات الصدر و آبله مقوی سپر و مطلق و زیاده کننده منی و اکثار آن مضر محرور و مصلح آن بسیار شرح آن بابست فصل المیم مع الجیم مجمع بضم میم و سکون جیم و فتح نون و حاء مهمله لغت عربیست بفارسی گل خوش نظر نامند ماهیت آن نوعی از ریاحین است طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و مانع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره آن جهت کرم گوشت و قرحه و درد آن نافع است محجوقان بفتح میم و ضم جیم عجمی و سکون واو و فتح قاف و الف و نون ماهیت آن دوایه جدیده است که از ارض ...یدا... از یکید محجوقان نامند ... آورند آن بیخ سفید ... است قاشقا

نبات آن کثیر الاصول شاخهای آن مفروش بر زمین و برگ آن مدور و آن که لیبا رو ثمر آن شبیه بکشنیز و در خوشه مانند خوشه عنب الثعلب و در وسط
تابستان در نمو میرسد و بیخ آن بسطبر و سفید مانند بیخ فاشرا و بعضی آنرا بیخ فاشرا دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه فاشرا با وجود انبت و حدت بسیار است
بخلاف این بیخ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک با قوت مسهله متناقض باشد راونده از نجیبت بغلط بعضی نسخ ازار لوند دانسته اند و نیست
چنین جهت آنکه درین دوا نیست کیفیتی که منکره طبیعت باشد و رائحه ثقیل و طعم کریهی چنانچه در راوند است **افعال و خواص** آن جهت قولنج
و وجع مفاصل و گرده و دردی لینج و سلعه رطبه نافع جهت آنکه مسهل و مخرج بلغم و مائیت فاسده از بدن و مخزن خلاصه آن در لباب است که استعمال
بلقراط آن با شیرینی و یا معجونی موافق تا پنج درم مجلس بلی تعب اطلاع مینماید و بالجمله از مسهلات ملوکیه است که معالجه کرده میشود با آن چه چینی و عشبه و شجرالنبی و
عصاسقراس و قوت تنها که عصاره ریوند مانند داشتال آنها جهت آتشک و حکه و جرب و وجع مفاصل و ظهر و غیرها و در حمیات مزمنه نفسیر عظیم النفع است
جهت آنکه مفتح سدد است بقوت تمام و کیفیت استعمال آن با نخام بسیار است از مربای آن مانند مربای اصول و یکی دیگر معجون با تنقیه و سفوف آن با شکر و سائر
با عرق رازیانه انیسون یا دارصینی و یا مطبوخ هر یک آنها و بهترین معاجین معجون در دو مسهل است جهت آنکه مناسب و موافق آنست ذرنبا و همچنین آب
مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوت آن در آب با داده شود که کیفیت آن روزها در آب ول خیسانیده با شکرها و یا مقویات و ادویه اعضای رئیسه چنانچه در آب
استعمال مسهله لطیفه و شدیده است و نیز بعد استعمال آن اگر بمقدار نیم ساعت خواب نمایند باعث تقویت عمل آن میگردد بخلاف مسهله لطیفه دیگر که خواب
باعث ضعف و یا ابطال عمل آنها است مقدار شربت آن در اطفال غیر بالغین نیم درم در راتو با و بالغین تا یکدرم بحسب قوت و ضعف مزاج بدانکه درین
انضاج نیست و لهذا جائز است استعمال آن بدون منضج و از خاصیت آن منع فی غثیان است سائر ادویه مسهله و مفتح سدد است و از مجاری عنیقه و عسر و ق
قصبه و سواقی و غیرها خواه در یک ریا باشد و خواه در سائر اعضا و جهت امراض رحم و اختناق آن و غیرها از امراض مختلفه بان نافع و رب آن نیز با شهد
ربطالیه بعمل می آیند و مقدار تکیفراط آن با خوشامات و یا شربه مناسبه چند مجلس کافی اجابت می نماید که نفع حاصل میگردد لعاب
است و اطفال و زنان حامله و مرضعات را سد و مند و بیمامله است چنانچه گفته اند و باقی خود تجربه است بحث در جب الحلب مذکور شد **فصل المیم**
مع الخاء المعجمه مخ بضم میم و خاء مشدده بفارسی مغز استخوان را نامند و شامل مغز سر نیز است **ماهیت** آن معروف است که جسم نرم
چرب است که در جوف استخوان حیوان میباشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق یا ساعد و عضد یا متفرق در اجوف استخوان و طرف استخوانها که
نرم باشد **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن ملین و مرخی اعضا و کثیر الغذا و مسمن بدن **المضار** اکثار آن مفسد معده و مورث
غثیان خصوص بی نمک خوردن آن **مصلح** آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره در مبرد و دیو ترشیها در محرورین **الات المفاصل و الاعصاب** تنضج
بدن و تلیین صلابت مفاصل و اعصاب در ماطات و ادنار فضلات و شقاق و اطراف و بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است
که چراگاه یافته باشد و مغز ساق گاو نر و بز نر قوی تر و گرم اند و قوت تحلیل آنها کمتر و تحلیف آنها زیاده و چرب و لذیذ اند خصوص از جوانی که
یا دجاجات مذکوره باشد و وجه بهتری مغز ساق بر آن زیادتی دهنیت و قلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن چون مغز ساق گاو و یا آهو
و دهنها یا اطفال بمالند زود براه افتند و چون خواهند که آنرا نگاه دارند باید که در زمستان اخذ نمایند و در ظرفهای و اماکن بلند گرم خشک بگذارند و از جا
تمر و دارند **مخلصه** بضم میم و فتح خاء و لام مشدده و صاد مهمله و ها و آن مخلصه از آن جهت نامند که از خوردن آن خلاص یابند از سم افعی و نکات
آن موت و تنکر زهریه تجربه رسانیده اند و در سموم هوام دیگر نیز **ماهیت** آن نباتیست مختلف الانواع بحسب اماکن مختلف الشکل میباشد و
ناهیه شده و همه با تلخی و گل سختی منکوس و شبیه بقسمی از ساق شاخهای زمین برگ آن شبیه برگ کرفس و از آن نرم تر از اول تا آخر
شکافته و سرخ شاخهای آن بلند تر گردد و برگ آن ریزه تر شود و مانند برگ کتان و گل کبود و منکوس و اوسط ربیع میروید و در اواسط گرما گل
میکند و قسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل آن مایل به کبودی و سرخی است و قسم سوم را برگ شبیه بسیر و زیره و گل آن سفید بازردی

۵۹۶

واندک سیاهی واین قسم را بابا سکندریه رأس الهدا نامند قسم چهارم ساق دارد در بیع میروید وساق آن باریک وستدیر بقدر دو شبر تا سه شبر وشاخ ور برگ ندارد وگل آن بشکل عقرب وکبود نیم رنگ وقسم پنجم راساق مربع و برگ مدور مشقق بهر برگ با در پخونه ونیلی بود وطعم آن تلخ واین قسم در دار البلس نواح آن بسیار است ورسته آن کوهستان در زمینهای صلب وقسم ششم راشاخهای صلب واغبر وبشکل غیر مستقیم بلکه معوج وکم برگ وبرگهای آن باریک ودراز شبیه ببرگ بابونه ودر سر شاخهای قبهای شبیه بقبه بابونه اما برگهای ریزه ندارد وبازمینی بنفش واین قسم در بلاد شام کثیر الوجود بلوه دهران است وبهترین همه قسم اول است انچه دراراضی صلبه نزد سنگ لاخ روید وقوت آن تا بست سال باقی میماند وصاحب اختیار است بدین نوشته که آنرا جامع انواع گویند وسه نوع است یکنوع آنرا بشیرازی کاریک نامند وبفارسی بلبل شامی ویکنوع راکشنیز کوهی ویکنوع را تریاق کوهی وتخم هر یک نوع مشابه گیم امادر نبات اندک متفاوت نبات کاریک خشن وتخم آن بسیار تلخ وگل آن ازرق ودر کوه وسنگ انبار روید ونبات کشنیز کوهی املس وبزرگتر دراقد وتخم آن نیز بزرگتر ودر تلخ بمنت آن مرغزارها ودمنهای کوه وگل آن مایل بسرخی ونوع تریاق کوهی در رملها روید ونبات آن کوچکتر وگل آن مایل بسفیدی وزردی وسیاهی وبهترین همه آنست که در شبانکاره روید وازکوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن ازهمه زیاده است طبیعت آن دراول سوم گرم وخشک افعال وخواص آن اعضا الغذا آشامیدن آن بجهت رفع قولنجهای صعب وتحلیل اخلاط لزجه وتقویت معده وکبد وطحال واعصاب ودفع اوجاع مفاصل وظهر ورکبتها مثال مینیا السموم آشامیدن یکدرم تا دو درم آن جهت رفع سموم مشروبه ومنوسه مار وشیر خدار وعقرب ورتیلا وغیر آن خواه قبل از آن ویا بعد از آن بلا تأخیر دافع ضرر آنهاست مقدار شربت آن یک مثقال با روغن زیت وچون در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا سه روز هر روز یکمثقال تخم آنرا بنوشند دران سال تریاقی سمی بخورند آن ضرر نرساند وعرق مخلله بلطف ومحلل ومقوی اعضای رئیسه موافق مبرزین ورافع قولنج وبعضی داخل کردن آن زادریاق کبیر قائم مقام شراب دانسته اند محیفن بفتح میم وکسر حا وسکون یای مثناة تحتانیه ومهمله لغت عربیست لفارسی دوغ وبترکی ایران وبهندی چهاچهه نامند ماهیت آن تا بسیال کست که باندک آب درجنگ یا غیر آن حرکت داده دربهم زده دهنیت که آنرا کرده نامند گرفته باشند بهترین دوغ تازه ماست شیرگاو است که دهنیت آنرا بالتمام بنحو مذکور گرفته باشند طبیعت آن سرد در دوم سرد وتر در طوبت بران غالب بر یبوست افعال وخواص آن مسکن غلیان خون محرک باه محرورین ومشهی ومسمن ومطفی حدت تپ ورقی سمومات حاره وحرارت والتهاب معده وجگر گرم ومسکن تشنگی وباخبث الحدید وطرلفل جهت تقویت معده ونشگنادیا آهن تاب بدل لعینی داغ کرده به سنگ ریزه ویا آهن تفته جابس اسهال ومع صفراوی خصوصاً با اطراشیث وقوالنفس مطبوخ آن یا با سیچ ورار وجو بود اده وبهترین اغذیه صاحبان واسهال حاره بجهت تسمین مدبر موثر در حمی دق یا نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل مقدار نان از دو مثقال زیاده تجویز نموده اند دستور آشامیدن در حمی دق وتپ امراض حاره چنان است وبگیرند دوغ تازه گاو براو نبات بیالایند که تمامی کروان جدا گردد ومطلق دهنیت دران نماند تلخ وترش نشود بگذارند که طعم آن نیکو واندک ترش مزه گردد پس نیکو بیهم زنند تا از آنکه دران آب مده است با آن مخلوط گردد پس بگیرند نان تنک سپیده خالص مقدار ده درم وریزه کرده درسی درم از آن دوغ بیامیزند وبگذارند تا نیکو امتزاج یابد تناول نمایند اگر زیاده ازین مقدار خواهند واحتیاج بیشتر باشد بعین نسبت زیاده نمایند ودر روز دوم پنجدرم دوغ زیاده کنند وازنان یکدرم کم نمایند وهمچنین هر روز پنجدرم بر دوغ بیفزایند واز نان یکدرم بکاهند تا دوغ خالص بماند وعادت بدان گرد وچون خواهند که ترک نمایند بر عکس اول عمل نمایند تا مقدار روز اول برسد وبعضی اطبا نظر بکمال احتیاط گفته اند شروع از ده درم دوغ باید نمود بیفزایند تا دوغ به سی درم رسد واگر زیاده ازسی درم خواهند تا بجهت سیم زیاده نمایند وبدستور بکاهند وکسانی را که عادت بخوردن دوغ باشد محتاج بآن نیستند بلکه بعین مراعات قوت هضم وآنکه با وجود عفونت نباشد کافیست زیرا که در حمی عفنی جائز نیست مگر آنکه بعد از نضج وقت انقضا کتابیز گرمی هوا وفرد است خفت مده باشد خب خالص واشتمال مینیا وجائیکه بعضی وراخلاط باشد با قرص طباشیر تناول نمایند وهنگامیکه طبیعت لیسن باشد وتلیین آن موجب ضعف گردد دوغ براضی ناقحه با سنگ تاب نمایند با طباشیر سفید ویا حبوب اقراص مناسبه استعمال نمایند خلاصة التجارب نوشته که هر سه نماز حیوانی با دوغ نفع می بخشد واز آنها

۱۲

۶

وچون تخم خرفه را کوبیده با روغن سه مرتبه تنقیه نمایند و خشک کنند آشامیدن قلیلی از آن رفع تشنگی و خواهش آب نماید چند روز میکنند و اکثر تا چنین است
المفاصل و نفع ورمهای حقنه خلطی عفن جهت آنکه متعفن و مزید علت میگردد و اصلاح آن قی نمودن و آشامیدن سکنجبین سفرجلی است وچون در معده
مورث دوار و غشی شود اصلاح آن نیز قی کردن و یا فلافلی و جوارشات حاره خوردن است فصل المیم مع الدال المهملة مداد بکسر میم و فتح دال
والف و دال مهمله لغت عربیست و آنرا حبر بکسر حاء مهمله و سکون باء موحده و راء مهمله نیز لغت فارسی حبر گویند ماهیت آن معروف و اقسام آن در زاء
بتفصیل مذکور شد و از مطلق آن نزد اطبا مراد مصنوع از دوده روغن کتان و صمغ عربی با غوری الجلد و زاج زرد و آب مازو است و بهترین آن بسیار
براق سیاه و سبک وزن آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک بخلاف مداد هندی که سرد و خشک است و از برگ درخت فوفل میسازد و گفته که از مانند میسازند
افعال و خواص آن قابض و مجفف و مانع خصوص از ریختن اعضاء الرأس و العصب و غیره با سعوط و ضماد مداد هندی بر پیشانی جالس رعاف و طلای آن
رفع شقیقه و سستی اعضا و برکت با جاذب حرارت حمیات و برای ورم حاره مجلل با غیره جهت دفع زکام و التیام زخمها و با سرکه و با آب خالص جهت
سوختگی آتش و بر سعوط با قیروطی مالایه که بعد از قطع شوند رفع نمایند با که بگذارند تا خود بخود زائل گردد و انچه در آن زاج باشد مصلح جراحت و قروح صفت
و لسعه زنبور و پس گفته آشامیدن دو مثقال مداد با آب سرد رفع سم عقرب است فصل المیم مع الراء المهملة مر بفتح میم و تشدید راء و فتح میم
لغت عربیست و بهر در حرو لیطوس لسیانی مراد کبا و یونانی سمرنا و هندی بول بضم باء موحده و سکون واو و لام و ماهیت آن صمغ درختی
است که در بلاد مغرب در مرو و جزیره سقوطره میشود بسیار بلند و عنا و برم و کرم دار ... مانند ... درخت آن مصحف ... میان آن ... میباشند
تیره و میسازند مشهور به نیز نی است و جمیع اجزای آن تلخ و خوشبو مثل مر عراق و بالیایی است و این قول اقرب بالصواب است و در افعال قریب بهم اند
شبیه بدان و لیکن با عفوصت بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خاردار ... و صمغ آن بچند نوع حاصل میگردد انچه از تنه درخت آن بتیغ زدن و
قرائیا است و این اصلی ندارد چه مرا بی رانگ شبیه به برگ توت است و برگ ترانبه شبیه به برگ ترنج و از آن کوچکتر و درخت آن را تیغ
نمودن بوریا و ظرفی در زیر آن که در آن جمع گردد و انجار یابد حاصل گردد و بهترین انواع است و این قبیل از نجا سفید رنگ و بعد از آن مکس سیاه
و این را مر صاف نامند و انچه از تنه درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند و منجمد گردد و اخذ نمایند بعد از آن است در خوبی و این زرد رنگ میباشد و مر البیلاج
نامند و انچه پوست درخت آنرا که در زیر آن صمغ آنست فشرده عصاره آنرا خشک نمایند و با آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب صافی را باز
طبخ میدهند تا منعقد و منجمد گردد و مسمی بمیعه سائله مر جشی است و این بدترین همه سیاه رنگ میباشد و مختار و بهترین همه صافی خالص از چوب و سنگریزه
سبک وزن و زرد و شکنی و خوشبو بسیار تلخ یا بالساعت آنست که ظاهر آن مائل بسفیدی و سرخی و باطن آن از شکستن سفید و از شستن سفید شبیه بناخن
بیده باشد و انچه با وصاف مذکوره نباشد بدین و غیر مستعمل و آنرا مغشوش بصمغ عربی مینمایند و بجوشانیدن در آب مر اصلی و بعضی نوع سیحی قابل
که آنرا فاسیس نامند و در لون شبیه بدان است الا با حدت و کراهت رائحه و زهومت است تخش مینمایند طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک
و در آخر سوم نیز گفته اند و در دوم گرم و خشک دانسته اند افعال و خواص آن جالی مجفف قابض ذو لذع و مفتح و منضج و مسهل بلغم لزج و محلل ریاح
و اورام بارده بلغمیه و از جمله ادویه جلیله عظیم النفع است و داخل تراکیب بسیار کرده میشود و حافظ و مانع تعفن اخلاط است و لهذا حکمای سلف بر اجساد
اموات مالیده جهت تخفیف و نشف رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد و تغیر با بعضی ادویه مناسبه میمالیدند و گفته اند انچه از طلیطلی می ... از تخفیف
و تلقین آن زیاده از غیر آنست اعضاء الرأس سعوط مقدار یک دانگ آن منقی دماغ و با آب مرزنجوش جهت نزلات و با آب انجبار جهت ... و لکن باید که گرم نموده
باشند و نطول مطبوخ آن و با سرکه غلیظ با آب سرد جهت درد صداع صداعی که سبب آن معلوم نباشد و با آب مرزنجوش بر منخرین یا بر مرغی حابس اثات حرمت
و در آن مجفف قروح در سر و اکثر قروح سائر اعضا و ضماد آن با زیره کرمانی بروغن گاو سرشته جهت تخفیف و التیام قروح رطبه سر و بسنون ضماد
آن با کندر جهت انواع قروح و بخور سر مجرب الا خرد گذاشتن فتیله از آن بدان و اسجون ... مخلوط در مرهم گوشتی

جهت تنقیه چرک و ریم و تجفیف قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و تحلیل ورم و ریاح آن نافع و مضمضه مطبوخ آن را با شب محلول و حل عسل
با سرکه ممزوج با آب مطبوخ در آن بیخ بلبوت قلیلی از آنجا جهت قروح متعفنه دهان و لثه و امیه با سرکه عسل بهر روز جهت قطع خون بن دندان باعث
نیکوئی نکهت یعنی خوشبوئی دهان و رفع بدبوئی آن و بستون مکیدن آن در دهان و فرو بردن آن رافع خشونت حلق و طلای آن بجای
آثار جلیه و بیاض و ظلمت بصر و خشونت اجفان و قطع جرب [illegible] کنده و قروح چشم و منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم در ابتدا رقیق باشد و نیز
اکتحال او حل نموده آن [illegible] زعفران [illegible] باشند و یا در آب [illegible] جهت حدت بصر و ابتدای نزول آب
و شیخ الرئیس [illegible] آن [illegible] با شیر زنان و یا سفیده بیضه جهت [illegible] یا آب شقایق النعمان یا فلفل جهت
ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و با آب حلبه [illegible] جهت قرحه و با آب [illegible] جهت [illegible] شقایق النعمان و نیز جهت جلای
بقوت و یا گلاب جهت شعیره و با آب ترب جهت کمنة الدم تحت الجفن و بالجمله باید که هر گاه اراده استعمال آن نمایند در امراض چشم خصوصا رمد با
شیر زنان و یا شیر الاغ و یا سفیده بیضه مرغ بکار برند [illegible] آن با [illegible] مناسبه جهت امراض سینه و سرفه [illegible] رطوبی
[illegible] انتصاب و درد پهلو و سینه مفید [illegible] نشاییدن [illegible] جهت استسقا [illegible] و تنشیف رطوبات آن [illegible]
[illegible] و ریاح [illegible] اسهال [illegible] قروح امعا [illegible] و ورم طحال و اخراج [illegible] در [illegible] بول موقوف
شده و وجع گرده و مثانه و تلیین صلابت آن [illegible] با آب سداب یا [illegible] جهت امراض رحم [illegible]
مذکوره [illegible] با میاه مذکوره یا آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب [illegible] جهت [illegible] در آن و حمول آن [illegible]
سقط جنین [illegible] زعفران و افیون جهت زحیر [illegible] و حمول [illegible] آن با آب برگ مورد [illegible]
با زیت فلسطین که زیت رکابی باشد حمل نمایند [illegible] ضماد آن با ادویه مناسبه جهت
[illegible] با سرکه و آب [illegible] جهت [illegible] ورم طحال [illegible] الدم [illegible] نشاییدن مقدار یک باقلا
با فلفل [illegible] جهت [illegible] نفخ السموم [illegible] با شراب جهت سموم [illegible] و طلای آن جهت [illegible]
جهت تحلیل اورام [illegible] با آب ترب [illegible] گوشت صالح [illegible]
و جهت قروح و جروح [illegible] با گوشت [illegible] جهت قطع گوشت [illegible] قروح [illegible]
[illegible] گوشت بر استخوان عاری از گوشت شده با سرکه جهت [illegible] یا روغن گل جهت [illegible]
[illegible] خصوصا که اول عضو را با آب بارتنگ بشویند و بعد از آن [illegible] روغن [illegible]
آن از انتشار [illegible] تقویت [illegible] آن با آب ترب جهت بهق و کلف [illegible] تحت جلد [illegible] جهت [illegible]
با شب یمانی جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کش ران با آب [illegible] جهت [illegible] مفاصل [illegible]
عرق النسا و نقرس ضماد آن با آب کشنیز [illegible] جهت [illegible] تحلیل ورم [illegible]
مناسب جهت کسر عظام [illegible] المفاصل [illegible] صلع [illegible]
مناسب جهت کسر عظام [illegible]
و چند [illegible]
زیاده است [illegible]
پوست سوخته آن [illegible] با سوخته [illegible]

سوختن آشامیدن انشاره چوب آن بقدر دو درم [illegible] المرّ مسهل ... ست حرارت نفخ ... اولی شده و درم محققه و در میان ... دراقسام ...
عربیست ماهیت آن خاریست که در آخر بهار در اول تابستان ... بسیار معروف ... و اطبای ... دارند و ... قریب
بدان است مردم و باید که آن را از ریشه ... برگ ... چقندر و سیاه ... رنگ ... تابستان باشد و ... از ریسمان ... از آن
... و گل آن زرد و در آخر ... خشکی ... و از ریشه ... دو سال ... و قوت آن تا چهار سال باقی ... ساق
آن را پوست جدا کرده میخورند ... از تخم و پوست ... آن بیان زراست ... از آن
چرا نماید ... گردد و ... از آن ... بجهت ... حرارت معتدل ... سوم ... اقسام
خواص آن ... مقوی ... و آن ... اعضاء الصدر ... با آب ...
... و ... حرارت ... آن ...
... القطار ... مقدار
... از ... آن ... در میان ... عربیست ...
... و ... زرد و ... ماهیت آن ... از اعضاء ... حیوان ... و ... از ...
... در ... جهت فوائد مذکوره ... از کبد ... و ...
... و ... آن ... حیوانی ... بیان
... و قوی ترین زهرها ... حیوانات چهار پا زهره گاو ... پس زهره گاو ... و اما زهره ها طیور زهره خروس ...
زهره طیور اقوی اند از حیوانات چهار پا ... زهره ها ... قوی ... زهره ... مخصوص
... زهره ... قوی تر ... چهار پا ... ضعیف ترین زهرها ...
... حیوان ... اختلاف احوال از سیری و گرسنگی و سیرابی و تشنگی ... سیر ... و آرام ...
... غیر ... حیوانات ... از اسباب ... اخذ نمایند
گرم و خشک ... باحدت و اقوی اند ... مخالف آن ... از اسباب ... گرمی و خشکی ... ضعیف ... زهره
انواع ماهیان ... زهره ... انواع مارها ... مطلقا ...
آن ... طبیعت آن مطلقا ... گرم و خشک ... افعال و خواص آن ... و ... اعضاء الراس ...
... مرارة ... جهت ... گوش و قطور زهره ... جهت ...
... مرارة ... جهت ... الاطفال و زهره ... موافق جهت ...
... زهره ... جهت ... زهره آهو ... چهار پا و ...
... جهت ... زهره ... الحمار
... جهت حدت البصر ... زهره ... تازه ... زهره
... جهت ... زهره ... زهره ... مطلقا
... زهره ... جهت ...
آن جهت ... زهره ... زهره ... مزاج

جنین و از مجربات شمرده اند و آشامیدن زهره چند با خاکستر چوب گز [illegible] و در قرابادین طلای زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل موجب لذت جماع
خلیل زنان و محبت مفرط ایشان و همچنین طلای زهره کنجشک با عاقرقرحا و قدری ریق برکیج [illegible] و نحیف و در آن باعث قدرت لعوط و
توبتا تا نمیت پا را برزمین نگذارد [illegible] آن نگردد السموم طلای زهره [illegible] هم و [illegible] زهره [illegible] و التبود [illegible] زهره گاو [illegible]
تا لیل و تحلیل ورا و در مراهم [illegible] زهره [illegible] و تحاسیل [illegible] البرص طلای زهره گرگ [illegible]
جراحات عصب و در زنان [illegible] زهره [illegible] جراحات [illegible]
[illegible] طلای زهره [illegible] جراحات [illegible]
نافع ست و هرارد بفتح و ضم میم و را [illegible] ماهیت آن [illegible] ست که در زمین [illegible] جمیع اجزای [illegible] و چوب آن [illegible]
طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن برگ یا عصاره برگ آن [illegible] یا شراب جهت [illegible]
خواص آن در هر [illegible] و خود را شجرة الحرّ [illegible] چنانچه مذکور شد هرنا فاسن بضم میم و سکون را [illegible] و الف [illegible]
ضم لام و نون لغت یونانی ست یعنی هزار برگ و آن خرمل ست و در حرف الحاء مع الزاء مذکور شد هرجان بفتح میم و سکون [illegible]
نون لغت عربی است و بفارسی نیز مشهور بدان و بهندی مونگه و مرجان نیز نامند ماهیت آن جسمی حجری [illegible] و شاخ درخت [illegible]
و سفید و سیاه نیز میباشد که در بحر در زیر آب از زمین میروید تا بقدر یک ذرع و زیاده سبز با شاخهای بی برگ و بهترین آن شاخهای
بزرگ سرخ رنگین براق بی حجم و بی سوراخ کم گره آن است و بعد از آن سفید با صفات مذکور و سیاه آن [illegible] و تکون آن از اجزای
لطیفه داخلیه مختلطه با آب هوا حادث از ابخره [illegible] در زیر زمین آن دریا و جزیره ای است که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب [illegible]
میرسد و [illegible] حرارت و غلبه بحره [illegible] و صاف از اجاره زمین [illegible] ساخته برمی آورد و بعد از بر آمدن [illegible]
میگردد و [illegible] نبات و درخت اجزای حجاریه از آن مفارقت نموده متحجر میگردد و بصورت سنگ میشود و در بحر طولس [illegible] نیز میرسد و جانباء [illegible]
عمیق ست آلات سرب غیره از اثقال بردام ماهی گیری بسته در دریا می اندازند و بر اطراف و جوانب حرکت میدهند تا بدام پیچیده گردد [illegible]
تا شکسته و جدا گردد و برآید و جاها که عمق آب آن کم است غواصان در آب فرو رفته بریسمان شکسته برمی آورند طبیعت آن [illegible] سرد و خشک
در اول [illegible] گفته اند و سیاه آنرا سوم [illegible] افعال و خواص آن آشامیدن [illegible] آن قابض و مجفف و جالی [illegible] و آنرا از جمیع سموم
دانسته اند و تعلیق آن بر مورد جهت جمیع علل آن بالخاصیة نافع و جهت رفع ترس و خوف اطفال در خواب و در سائر اعمال باشد [illegible] و در
حرف الیاء مع السین [illegible] و دستور احراق و حب و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد هرد اسنج بفتح میم و سکون را مهمله و فتح دال مهمله
و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و جیم معرب مرداسنگ فارسی و نیز در فارسی مرداسنگ و یونانی [illegible] نامند ماهیت آن جسمی حجری
مصنوع از اجساد سبعه سوای آهن و بیشتر از سرب و قلعی بطریق احراق بعمل می آورند و بهترین آن سرخ قلعی و بعد از آن مائل بسرخی و زردی
و بعد از آن [illegible] ذره [illegible] طبیعت آن بانحای ست از آنجمله آنکه میگذارند سرب را و سرب یا سرب خشت [illegible]
تا هر دو خوب ممزوج گردند پس در ظرفی کرده سرکه [illegible] تا خوب سوخته و ممزوج با آن باشد جدا میسازند [illegible]
مجدد [illegible] پس [illegible] آن نمک میاندازند و در آب تحلیل [illegible] روز [illegible]
خوب صاف گردد و اجزای خام و رآن [illegible] پس استعمال مینمایند و چون خواهند که آنرا سفید گردانند که مرتک نامند بفتح میم و کاف [illegible] نیز و سکون را مهمله و فتح تا [illegible]
و کاف [illegible] سفید و [illegible] با آب با قلا [illegible] و بعد از سیاه شدن [illegible] تجدید نمایند تا سفید گردد و این [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] آن لطف آن [illegible] غیر معمول طریق آن [illegible] که [illegible] خواهند [illegible]

۵۹۱

تا چهل روز بگذارند و هر روز چهار بار بر هم زنند و هر هفته یکمرتبه آب را تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشک نموده نرم سوده بکار برند و باید نمک بوزن مردار باشد و بدین طریق غسل سفید نیز بگیرند طبیعت آن بالکل یکی بود در آخر دوم و تا سوم خشک گفته اند مغسول آن در دوم سرد و خشک در سوم و سفید کرده آن که مرتک نامند الطف و اقوی افعال و خواص آن اقسام آن سم قتال و از داخل غیر مستعمل محلل و مجفف و قابض و مبرد و جالی و مدمل و بعد از بردن گوشت فاسد زائد و رویانیدن گوشت صالح و التیام و پرنمودن قرحهای عمیق و مادهٔ اکثر مراهم و ضماد ادویه و کاسر شدت تحلیل ادویهٔ محلله و خورنده گوشت فاسد عفن و از خاصیت آن است که چون در سرکه بدارند تا آنرا شیرین گرداند اقتضاء العین سفید کرده مغسول آن اکتحال آن جالی و جهت سلاق و قرحه ناخنه و قرحه چشم نافع اقتضاء النفس شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه در ادویه مفرده قانون نوشته که آشامیدن آن خالص آن ... و زنان حامله و اطفال ... و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که ... جهت نفع گرم با ... و حرکت ... سکون باشد ... اقسام گرم ... به نهج نموده که نیم درم سفید کرده آن با جلاب ... اقسام گرم ... قروح ... طلاء آن رویاننده گوشت ... زائل شده ... و خشک ... با روغن ... آب گرم و مسکن حدت ادویه حاده جهت نفع ... قروح خصوصاً با روغن گل سرخ و با روغن گل ... آن ... جهت ... با روغن ... تا غلیظ گردد و طلای آن ... اورام ... و طلای ... سفید کرده آن با آب ... جهت ... بین انگشتان پا نافع المضار دو درم آن ... و مصلح آن ... لطیف ... بدل ... مالیده ... آشامیدن ... گوشتهای ... و دو مثقال ... آنچه ...

... در قرابادین ... مرزنجوش بفتح میم و سکون ... زای ... و سکون ... فارسی است و عربی ... و هندی ... آن ... جهت ... و در باغچهای نرم ... و ریحان ... طبیعت آن ... و در اول ... محلل و مفتح و جالی و مفتح ... و حابس زکام ... جهت ... و مقوی دماغ و ... و تنقیهٔ دماغ ... جهت فالج و امراض عصبانی مانند ... و اکتحال آن جهت ... با عسل جهت رفع آثار ... چشم ... و سیلان ... قطور ... ورق سبز ...

... بسفت ... مثقال

مثقال مضر کرده ومثانه مصلح آن کاسنی وتخم خرفه بدل آن سوسنبر و گویند اسقیتن و مرماحوز و وزن آن بحوزن آن طفل و بوزن آن تیج مانگ نیز گفته اند الاورام والبشور طلاء آن محلل اورام بلغمیه وبا بزرالبنج جهت ورم انثیان لات المفاصل با موم روغن جهت النواء عصب بنجع طلاء و دوماً با عسل جهت رفع العیاد به ستور تدهین به آن اللزنیه طلاء آن باسرکه جهت رفع کلف و بدبوی عرق و مالیدن آن بر موضع حجامات رافع اثر زخم ان السموم ضماد آن با سرکه جهت لسع عقرب و طره المواام بخور آن گریزانیده هوام و رافع مضر هوای وبائی و روغن آن که آب نزا باهموزن آن با روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدهین بدان جهت فالج ولقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سر بارد و قطور آن جهت تنقیه سده گوش گرانی سامعه و تحلیل ریاح آن نافع است **مرسطس** بفتح میم و راء و فتح سین و ضم طاء و سین مهملات لغت یونانی است **ماهیت** آن نبتی است بقدر یک قامت برگ آن بهاربکی شبیه به بید و بار طوبتی چسبنده مانند عسل و شهد بوده و تلخ در طعم است برگ آن زیاده از شاخ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن طلاء آن جهت نهش افعی و سایر هوام سمی و محرق برگ و شاخ آن با آرد در حمام سه مرتبه رافع جرب قاطع آن و سنون آن جهت تقویت لثه و جراحت آن و در و خشک آن بجهت التیام زخمها و تعلیق آن جهت عسر لادت مؤثر و آشامیدن دو دو اوقیه از آب آن کشنده است بعد دو روز و قدما فلاخ گفته چون برگ آن را خرس بخاید در خت میرد و چون شاخ آن را بریده وقت نماید و آب دهند بعد از چهل روز قطر ماکول رویده **مرعزی** بفتح میم و سکون را و فتح عین مهمله و کسر رای معجمه و یا نسبت اسم سریانی است بفارسی مرغز نامند **ماهیت** نوعی از پشم نرم از موی بسیار نرم است و اکثر سفید بیاشد و از آن سیاه هند **افعال و خواص** آن پوشیدن آن موافق جمیع امزجه و مسخن بسر درین و متعدی کم گردد و محرک باه است **مرقیشیا** بفتح میم و سکون را و فتح قاف و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة و فتح شین معجمه و الف لغت یونانی است و آنرا ماقیشیا و حجر النور و حجر روشنائی نیز خوانند جهت آنکه برای روشنائی چشم بسیار مفید است و بهندی سونا مکهی نامند **ماهیت** آن سنگی است غیر براق بخلاف مغنیسیا که براق است و انواع میباشد از ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شمی و در معادن آنها مکون می یابد و بسیار رنگ آن فلز و منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن است و آن جوهر را از آن استخراج مینمایند و قوی ترین همه نحاسی است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و جالی و قابض و مفتح و مسخن و با تحسب و استعمال آن از و اصل غیر محرق دادم که آنرا خوب نرم نسایند منفعت آن ظاهر نگردد و اطبا ما نر اس گفته اند تعلیق آن بر گردن طفل باعث هدم فرع است اکتحال محرق و غیر محرق آن بجهت جلاء و تقویت چشم تحلیل بده تحت آن لاورام و البثور طلاء آن با مفلح جهت تحلیل اورام صلبه و اصل مراهم محلل کرده میشود و بسبب تحلیل انضاجیکه دارد القروح و الجروح بار اتیانج جهت التیام قروح بازر نیخ منقی قروح و خورنده گوشت زائد و با مسهر دیا سنده گوشت صحیح آلات المفاصل طلاء آن محلل و بجز جمع شده است و در اجزاء آن عضل انما ده بشبیه بید صالح نفیه طلاء آن با سرکه مرصوع دق و نمش و تحلیل رطوبات محتقنه زیر جلد و نرم و باریک کننده موی و باعث تحشه آن و عرق معمول آن الطف و حرارت آن بکثر احراق آن آنست که بعسل آلوده در خرقه پیچیده در آتش نهاده تا سرخ گردد و بعضی مکرر می نمایند و طریق غسل مانند غسل اقلیمیا است و اهل مصر بعضا آنرا جهت اشقاء و بواسیر و اوجاع گرده و شو بر قان و جریان منی و دق بسحونت استعمال مینمایند و جهت دفع سموم مشتر و به بیش مصنوع از سوق یک شاه شته و رو و تریاق است آثار و سر سقرآن قلمی نصف ثمن آن و سنگ سبزه سرخ سود و تیم مت آثار که همه را یکجا گداخته در آن تیج آثار سم الفار سه درسوده باشد روز سمین گذارد و در جاری بریزند شبیه برقیشیا منیتو دو دردون **مرماحوز** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم حاء مهمله و سکون واو و رای معجمه و بعربیه مهمله نیز آمده بفارسی مرزنجوش نامند **ماهیت** آن نبتی است ساق آن زیاده از شبری و شجی با صلابت و شاخهای آن طولانی برگ آن مایل بسرکی و بیرون خوشبو و تلخ با قضا کمی و ملاصق بساق آن مایل باسفل و تخم آن مستعلانی شبیه به تخم کتان و گل آن مایل بسرکی و زردی و سفیدی **طبیعت** آن تا دوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتح سده بلغمی و در هر حال که باشد اعضاء الراس حق آن در نشر ابطی از نزله و زکام و بحدیکه دهن آن الفع نجاره دماغ نماید و با سدع و آورده و انکباب مطبوخ آن بجهت انحدار بخارات از دماغ و سیلان باره سینه و تشنج است و بالقوه الاعضاء و الصدر و الربو النفس آشامیدن

آن جهت خفقان سوداوی و تقویت معده و امعا و احشا ضعیفه و ضعف جگر بارد و خفقان بارد و جهت تفتیح سدد احشا و نشف رطوبات معده و
شراب جهت درد رحم حوامل بدستور نسطوس طبیخ آن جلوس در آن مقدار شربت از برگ گل و تخم آن دو درم و از آب آن تا یک رطل قیطا لصفار مصرح و
مصلح آن معده و ریاحین بارده بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش بجهت مسکه بوزن آن اخته و اندکی زعفران همراه خود و مرزنجوش و نخجشک و شاهسفرم
جهت تربیت سم و قائم مقام و بدل یکدیگر اند الاوجاع چون برگ تازه آنرا در حمام فرش کنند و برای صاحب اوجاع بارد در ریاح عامه رسیدن اعضای
باطنی و ظاهره بجا خواهد زائل گردد و بهتر از آن دوائی نیست مرمازا و بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و فتح زای معجمه و الف و و ال مهمله لفارسی مرد آزار
و لفرنگی اسطاکیس نامند ماهیت آن نباتی است ساق آن یکعدد و بقدر شبری و قریب بآن و برگ آن شبیه به برگ کرنب گویا از ساق تا آخر
حلاجی کرده بسیار نرم پیچیده اند و گل آن بنفش مائل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برگها وی بسیار ریزه آمیخته بگل و تخم سیاه سوسن رحمة الله تعالی
نوشته اند که حقیر در فیروزه کوه بکرر مشاهده کرده و اخذ نموده طبیعت آن گرم و خشک گرمی آن زیاده از خشکی نوشته اند افعال و خواص آن قطع ادرار
سعوط آن با روغن بنفشه جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع و مدر اغذیه و تقطیع مواد و مقوی معده و کبد و اعضای باطنی و تحلیل ریاح
و جگر و رحم مدر حیض ست مرماطوس بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم صاد و مهمله و سکون او و سین مهمله لفارسی ورنگ نامند ماهیت آن نوعی
و قسمی از مرد سفید که مرماهوس نیز نامند و برگ آن شبیه ببرگ خبازی و از آن کوچکتر و با تنقع ... افعال آن شبیه مرماحوس بفتح میم و سکون
را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون او و سین مهمله لفارسی مرد سفید و مرد تلخ نامند ماهیت آن نباتیست شبیه بمرماحوز و برگ آن مانند برگ ابهل
و از آن کوچکتر و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سائر اصناف آن که بیضوی طولانی اند و نقشی با مرماحوز و تخم این طبیعت آن
گرم و خشک نزد بعضی معتدل افعال و خواص آن مفرح و مجفف و در همه افعال مانند مرماحوز ست و شکوفه آنرا اطباء ... سرد و تر
بفتح میم و سکون را و مد او لغت نبطی ست و گویند فارسی ست و نیز لفارسی مرو و خشک بهندی ... ماهیت آن سه جنس ...
و هر یک بنام مخصوص برابر من و خزامی و اقحوان بلسان نبطی اطلاق مینمایند و از مطلق آن مراد نوعی خوشبوی آنست که همراه ...
و نزد بعضی هیچ یکنوع را مرماز و نامند و دوم را مرماحوز و سوم را مرماطوس چهارم را مرماحوس ... بمرماحوز ... باشند
مرد باشد و نوعی از مرد که کم بو باشد نسبت بمرماحوز آنرا شموسا نامند طبیعت آن در دوم گرم و خشک ... افعال و خواص آن ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و مشی ریاح و مفتح سدد و بهمه حالها بشادابی الراس ...
و ... آن در بینی جهت صداع حاره و صداع بارده و بوئیدن نوع خوشبوئی آن مصروع خصوصاً با ... شراب جهت اغتدا و النفض و تقوی معده و
رافع استسقاء و ریاح خوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن چون ... مداومت باشامیدن برگ و تخم طولانی که آن ...
نماید و هر روز معده و ورم آنرا با عسل آن شکر ناشتا بیاشامند تخفیف یابد و اخراج آن ببول و عرق نمایند و اما تخم آنرا چون بریان نمایند ...
خصوصاً که با روغن بادام چرب نموده باشند جهت ذوسنطاریا و بریان ناکرده آن مسهل بلغم و نیز جریان کرده آن با تخم ... سعال مزمن
حرقه امعا و تحلیل الاورام والدمامیل ضماد آن منضج اورام صلبه و دمامیل و خراجات و محمد بن زکریا تخم آنرا در دوم گرم در اول تر ...
بیرون با انگشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن یاسمین ... ناشتا بنوشند تشری سوداوی را بالکل زائل گرداند و مجرب ست مرقشیثا بفتح میم
و سکون را و ... و کسر ها و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین ماهیت آن سنگی ست سیاه ... و بعضی از آن لاجوردی رنگ ...
بسا بند رائحه ... آید و از معرب ... افعال و خواص آن آشامیدن ... مجرب ... اند و ضماد آن ...
مری بضم میم و کسر را مشدده و بالف عربی ست مشتق از معنی مراره گفته اند اصل آن مری بدو میم بوده که برای تخفیف یک میم را حذف نموده
اند بکثرت استعمال به یک میم قرار یافته و گفته اند اسم نبطی ست و بسریانی ادریا موریا و ... کوکو غورس به فارسی آب کامه نامند

ماهیت آن [illegible] فودنج است و در حرف القاف مع الواو مذکور شد و بهترین آن آنست که از [illegible]
فودنج بری در تابستان [illegible] با هم وزن آن فودنج و مثل آن نمک [illegible] آن را زیانه [illegible] تخم کرفس [illegible]
[illegible] امثال آن [illegible] آب [illegible] بر هم زنند و آب بر آن بپاشند تا سیاه متعفن گردد پس آب [illegible] صافی [illegible]
کنند چند روز در آفتاب [illegible] استعمال نمایند و انواع اقسام دیگر میباشد و به تفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد طبیعت
آن [illegible] گرم و خشک در اول [illegible] در گرمی و خشکی [illegible] افعال و خواص آن
[illegible] العین [illegible] تقطیر آن در چشم در اوائل [illegible] آبله [illegible] اگر [illegible]
[illegible] و رافع نقصان [illegible] و باعث خوشبوئی [illegible] اعضا [illegible] الغذا [illegible] مسخن [illegible]
[illegible] ملطف غذای غلیظه و ملین طبع جهت قولنج و اخراج کرم [illegible]
[illegible] جهت [illegible] قولنج و قروح امعا [illegible] و وجع [illegible] عرق النسا [illegible]
[illegible] خوشبو کننده نکهت و آشامیدن آن چند روز [illegible]
[illegible] المضار مضر [illegible] مصلح آن [illegible]
[illegible] محلول در مرکه است که در آفتاب بگذارند [illegible] استعمال نمایند و قوت [illegible]
[illegible] در شیر حل میکنند و معروف بکومه است و در حرف الکاف مذکور شد فصل المیم مع
الالف [illegible] که در مصر [illegible] و بفارسی [illegible] و در بوزه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز ذکر [illegible]
ماراللحی [illegible] و الف و لام تعریف و فتح [illegible] و الف و کسر سین [illegible] ماهیت آن
[illegible] ساق آن باریک [illegible] گره [illegible]
آن [illegible] گل [illegible] سفید [illegible] خوشبو [illegible] تخم آن سیاه شبیه [illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] در اول [illegible] گرم [illegible] و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] آشامیدن آن بتنهائی [illegible]
[illegible] آشامیدن [illegible] حصاة گرده و مثانه [illegible] آشامیدن نبات خشک آن
[illegible] آن محلل اورام [illegible]
[illegible] السموم آشامیدن [illegible] آشامیدن [illegible]
[illegible] اگر اراده [illegible]
[illegible] فصل المیم مع السین المهملة [illegible]
بضم میم و سکون سین [illegible]
و دیگران گفته اند [illegible]
مشاهده گردد [illegible]
گرم و در اول تر [illegible]
و آشامیدن [illegible]

و یا احشا و فالود ها و نیز کوبیده و بیخته شیر یا شیره و نبات سه درهم آنرا بکمر تبه بخورند مسحوق و تیا بفتح میم و سکون سین و ضم حا مهمله و سکون او و کسر نون و فتح یا مثناة تحتانیه و الف آنرا مسحوق توتیا نیز نامند و بفارسی کف آبگینه و بعربی با مرالزجاج ماهیت آن اطلاق آنرا بر زجاج مطبوخه مصنوعه از شیشه سنگ سیمرد اقلیمیا و را سحق سائیده و تسقیه با آب یکث قلعی نموده در ضمع بلا داضافه کرده و جوشانیده تا منعقد گردد و کف شیشه که در حین گداز بالای آن پیدا میگردد و نیز بهمان نماید آن شبیه بوره میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جلو جلای العین اکتحال آن رافع بیاض و ظلمت بصر ناخنه و سلاق و شرناق و سنون آن جالی دندان الجروح و الجرد ح و النثور طلاء و ذرور آن به تنهائی و یا با مراهم جالی و قاطع گوشت زائد فاسد جراحات مجفف آنها و گشائیده ببلات و رافع آثار جلد و طلای آن در حمام رافع و خارش آن القصا آشامیدن آن قتال بدن آن آبگینه سفید است مسک بکسر میم و سکون سین و کاف لغت عربیست بفارسی مشک بسین معجمه بیونانی مسکه و بترکی موردن بترکی بیارد بهندی کستوری نامند ماهیت آن اسم خون منجمد است که در ناف حیوانیست آهوی کوچکی که دست و پای آن باریک استخوان قلم دست و پای آن یکپارچه بخلاف آهوهای دیگر موی آن شبیه بین عرش که بفارسی راسو و بهندی نیولا نامند با دو دندان باریک بلند مثل کر از بر گشته کسو بالا بعضی گفته اند که ترآنرا دو شاخ و دو دندان میباشد و ماده آنرا دو دندان آن حیوان را آهوی خطائی آهوی مشک نامند در کوهستان چین خطا و تبت و ترکستان کوٹ کانگره که نگر کوٹ میگفته اند در قده آن کوهستان بهارنج و نیپال و مورنگ و کانگره و غیرها که همه آن کوهستانها با هم پیوسته اند بهم پیوسته و در سرحدهای ممالکی و شهرهای از مواضع گرم یا کوهستان می رند مثلاً در توران و ایران از خطا و تبت و در ملتان و لاهور و جهان آباد و اله آباد و لکهنؤ از انجا و از کوهستان کوٹ کانگره و بهارنج و نیپال نیز در بنگاله از کوهستان مورنگ رنگپور و نیپال و در ایران خراسان و در روم از چین و خطا و تبت هم از راه دریا هم از خشکی می آورند خالص آنرا بسیار کم می آورند مگر بعنوان تحفه و هدیه برای ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و سرحدات و اکثر و بیشتر نافه را بدید مغشوش نموده بقسمی که معلوم نشود نافه را درست ساخته می آورند و کم از کسی در می یابد و بهترین آن تبتی است ملکه خطائی پس تبتی پس کوٹ کانگرائی پس نیپالی از جاهای دیگر بجهت بو و رنگ آن تبتی است که محرور المزاج را رعاف آورد و محتب باشد و نقاهی آن گفته اند مشک سه نوع است هندی در کاهر یکث از اصناف مختلف و ترکی بهتر از هندی خطائی آن بهتر از تتاری زیرا تتاری باید که خوب است بعد از آن اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس نگورکی و بعد از آن سائر اصناف و بعضی گفته اند که مشک چهار قسم میباشد قسم اول خونی است که از آن حیوان بطریق حیض ریزه است جمع شده بر روی سنگها منجمد می گردد و این قسم در نهایت خوشبوئی و تندی میباشد بحدیکه بوئیدن آن رعاف می آورد و در رنگ قطعات آن طولانی و با صلابت و نادر و قلیل الوجود است قسم دوم تبتی آن نافه است که از اجماع خون در حوالی ناف او بسبب غلبه قوت و حرارت آن بهم میرسد و بزرگ میشود تا مقدار نصف لیموئی بعد از بزرگ شدن و رسیدن بکمال خود خارش بسیاری در آن موضع بهم میرسد بسبب شدت خارش بر سنگها و درختهای مالیده آن با پوستی که بر بالای آنست جدا شده می افتد قسم سوم چینی است و آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آنرا بدست میمالند تا خون اطراف یکجا جمع شود پس شگافته برمی آورند و خشک میکنند و آن سیاه رنگ با صلابت میباشد و نیز گفته اند که صیادان موضع ناف آنرا آکنیده بعصابه می بندند و چون خون بسیاری در آن مجتمع گردید آنرا ذبح نموده ناف آنرا بریده مدتی در بو در تن مینمایند پس می آورند خوشبوی گردد و لاقبل زان کریه الرائحه است مانند باد ستر کریه قبل از انتها کریه الرائحه است قسم چهارم هندی است و آن خونیست که از ذبح آن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین خشک آن خمیری کنند و این قسم سفر اللون و غیر صلب میباشد و بدترین همه قسم مستعمل این بیخان بتامها منحصر بر اصلی نداشته باشد بلکه مشک دو قسم میباشد یا اصلی خالص است و یا جعلی مغشوش و اصلی خالص آن هم دو قسم است که تسمی به نیتی کرده اند بخطا که مخصوص بدانجا نیست و این قسم آنست که خود بخود جدا میگردد چنانچه ذکر یافت و یا آنکه قریب برسیدن کمال که هم در همان وقت آنرا صید نموده آن حیوانی را گرفته بریده جدا میکنند قسم اول بر تقدیر صدق تحمل که آن حیوان بسبب خارش آن موضع را با سنگها میمالیده و مجروح شده خون از آن برسه آمده بر سنگها ریخته منجمد شده باشد و مردم آن را

درم آنرا بافته حمل بر حیض بول [illegible] میکرده باشند و در تحم دیگر خصوصا چهارم مغشوش است و نیز گفته اند که مشک تبتی از ریوند چینی و حصی و لبان و جگر خشک
کرده بزر تخم مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک خالص تبتی داده و در نافها پر کرده سر آنرا مسدود نموده بصورت اصلی ساخته میفروشند علامت
مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و کمی رائحه و یا بدبوی آن معلوم میگردد و امتحان آنچه در نافه باشد آنست که بسوزن گذرانیده [illegible] بگذارند
پس آن ریسمان را در وسط سیر بگذارند و بو کنند و هرگاه بوی سیر ندهد خالص است و الا فلا و امتحان آنچه در غیر نافه باشد آنست که در کفه دست قدری
از آن با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر فتیله گردد مغشوش است ارسطو گوید که مشک خالص ساییده را چون در ظرف رطوبت دار گذارند بقدر یکساعت
وزن آن زیاده میشود و امتحان دیگر آنکه ظرفی را بر آتش گذارند و مشک بر روی آن بریزند اگر از آن بوی [illegible] آید خالص است و الا مغشوش امتحان دیگر آن که
سر جوال و [illegible] سیر بندند و در نافه فرو برند و بو نمایند اگر بوی بد از آن آید مغشوش است و اگر بوی خوش از آن آید اصلی و بهترین مشک مشک تبتی خالص
بهمان صلاح است و قوت آن مادام که در نافه است تا سی سال باقی میماند و از نافه بیرون آورده تا یکسال طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم و شیخ الرئیس
و دیگران گرم در دوم نوشته اند و بعضی خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند و بالجمله هرچند کهنه شود یبس آن غالب و حرارت آن ضعیف میگردد
افعال و خواص آن لطیف مفتح سدد و محلل اخلاط غلیظ بارده و ریاح و بالخاصیه مقوی دل و دماغ و سایر اعضای رئیسه و حرارت غریزیه
اعضای ظاهری و باطنی و [illegible] حواس ظاهره و باطنه اعضاء الراس مقوی حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذائقه با اندک قوت
[illegible] جهت مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و صرع و [illegible] و سکته و بلادت و نسیان و سایر امراض عصبانی نافع و رساننده قوای
ادویه است باعماق بدن و بوئیدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن با زعفران و اندکی کافور جهت صداع بارد و تنها [illegible] و سعوط آن تنها
و یا جندبیدستر و فلفل و [illegible] امثال [illegible] جهت سکته و [illegible] آن با روغن [illegible] بر مقدم دماغ و [illegible] جهت
لقوه جهت خدر و فالج و استرخا با تکرار عمل استدامت بر آن و طلای آن [illegible] جهت ظلمت بصر و [illegible] بیاض [illegible] و ظفره و تقویت
چشم و رساننده قوای ادویه بطبقات آن اعضاء الصدر و الغذا [illegible] مفرح و مقوی قلب و خفقان بارد و سوداوی [illegible] و غشی و وحشت
و غم و وجع [illegible] و سقوط قوت و ضعف دل و رافع اسهال [illegible] حابس بطن [illegible] و طلای آن با روغن خیری مقوی
[illegible] الزینه [illegible] کننده رنگ رخسار [illegible]
المضار مضر محرورین و صداع ایشان خصوصا در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار آن باعث زردی رنگ رخسار و بدبوی دهان مصلح آن کافور مقدار
شربت آن تا نیم درم بدل آن یکوزن [illegible] نیم آن ساذج هندی [illegible] ثلث وزن آن [illegible]
و دوالمسک باقسام و معجون مسک [illegible] قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شده [illegible] بفتح میم و کسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه [illegible] ماهیت آن اسم
مربا [illegible] و بهترین مرباها است [illegible] آن [illegible]
که بگیرند کدوی رسیده جید را [illegible]
شسته و در آب خالص شیرین [illegible]
آورند با شیره شکر صافی [illegible]
و یا دو سه جوش خفیف دهند [illegible]
آن معتدل افعال و خواص آن [illegible]
صعود ابخره بدماغ و جهت مالیخولیا و سدد [illegible]
جهت [illegible] مفید است فصل المیم مع الشین المعجمه مشتقال بفتح میم و سکون شین و ضم طاء مهمله و الف و لام

وبهم غین معجمه وسکون واو والم انطاکی نوشته که الحال معروف بدلشاد است دهند حق تعالی باشند ماهیت آن نباتیست شاخهای باریک برگ آن شبیه
ببرگ کشنیز وحسب رای برگ گل وثمر آن خوشبو وبنبت آن کوهها باشد طبیعت آن در دوم گرم وخشک افعال وخواص آن محلل ریاح غلیظ ومفتح
سدد والسموم آشامیدن وقدر آب برگ آنجبت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند مشکطرامشیع بکسر میم وسکون شین وکاف مفتوحه والف ونون وبا ماهیت آن
نیز دعا هندیست و در بنگاله کثیر الوجود وآن دانه است کوچک بقدر عدسی وضخیم تر از آن شبیه بدانه کل بهتری و فی الجمله شبیه بگوش ماهی وباخطوط باریک
و درون آن مغزی اندک چرب بی طعم ورائحه غالب طبیعت آن سرد وخشک افعال وخواص آن چشم را روشن گرداند وامراض آن را بهم دیگر
نخشکه را زائل وثقل معده ورباح آنرا دفع نماید وبرص را سفید وسیلان منی را موثر وچون برگ آن آنرا در آب جوشانده وصاف کرده باشکر بخورند قرحه مجاری
بول را که سوزاک نامند نافع است مقدار شربت آن تا یکدرم است مشکطرامشیع بکسر میم وسکون شین وکاف وفتح طا ورا مهملتین والف وفتح
میم وکسر شین معجمه وسکون یا وشناة تحتانیه وعین مهمله اسم یونانیست وفلوی نیز گفته اند ولشیرازی زنگ گفته ماهیت آن قسمی از پودنه جبلی است
قوی ترین اقسام آن برگ آن نبوده زرگتر از برگ ونه بری ومائل بسیاره باخشونت وچون گوسفند چرا کند بعض شیر خون از پستان آن بر آید یعنی
شیر آن باز مستحیل بخون گردد طبیعت آن در آخر سوم گرم و در وسط آن خشک افعال وخواص آن اعضاء الصدر والغذا والنفق آشامیدن آن
مخرج رطوبات غلیظه از سینه وشش وهم ومقوی اشتها ومفتح ومنضج جهت غشی وکرب وادرار بول وحیض ونفاس نافع لقوت واسقاط جنین وقتل آن
وتفتیت حصاة وچون یکدانگ آنرا با یکدانگ سقمونیا ویکدرهم کثیرا اسود ویا ده درم شیر وبنفشه بسرشند وبا آب گرم بیاشامند رفع قولنج نماید وکسیکه شهوت
او منقطع شده باشد چون در سه روز یکروز نیم درم هم آنرا سوده باسه درهم تخم خربزه ودو درهم مسک بیش لیست درم عسل بخورد شهوت او زیاده گردد
شراب آن رافع کرب وغشی ومدر حیض است بخور آن مسقط جنین وفرزجه آن بقدر یکدانگ با روغن بلسان مسکن وجع رحم مضر معده ومصلح آن شکر واز غایت قوت ادرار
شدت آن بوضع بول خون برمی آید مصلح آن رب مورد وآرد بلوط مقدار شربت آن یکمثقال ودر مطبوخ دو مثقال آن بوزن آن پودنه وفودنج
ودر ادرار حیض بوزن آن عدس المرات مشمش بکسر ومیم یکی اول ودیگر درمیان ودو شین معجمه ساکنه لغت عربی ست وبیونانی ارمنیاس وبرومی افسافود
بفارسی زردآلو وخشک کرده آنرا قیسی وخوبانی نیز نامند وبترکی اورک ماهیت آن ثمریست معروف وبهتر از خوخ ودو لیلا وبصری سیم سیدر
اقسام میباشد از خسته شیرین وتلخ وهر یک بنامی مشهور وبهترین همه سیده شیرین لطیف پوست خسته شیرین پر آب کم حجم آنست وخشک کرده آن
بهترین از تازه آن طبیعت آن در دوم سرد وتر گفته اند وظاهر شیرین آن گرم تر باشد افعال وخواص آن مفتح سدد وملین صلابات اعضاء الغذا
شیرین آن ملین طبع موافق محرورین با دام که در معده فاسد نگردد وباعث رفع بدبویی دهان وآشامیدن آب مطبوخ ونقوع خشک آن مسهل صفرا وملین
طبع مسکن تشنگی وغلیان خون صفرا والتهاب معده ورافع آن وخصوصا مبتوحات حمیات چون صاحب تب صفراوی تازه آنرا بخورد ودو آب گرم
وعسل بالای آن بیاشامند فی کنند اخلاط کرانی ورنجاری دفع شده تب از رفع گردد واز تجربه است شیرین دانه اند النفع سریع الانهضام نیاد ونفاخ ومولد آروغ
ترش تبهای عفونی مضر محرورین وصاحبان ریاح وتمدد وحشای جاذب ضعف معده وشایخ مصلح آن شکر ومصطکی وانیسون ونانخواه وجوارش کمونی
وکند وخوردن آب بالای آن خصوصا بعد طعام غیر منهضم سریع وبرف وبا آنرا بالاسی طعام خصوصا طعام غلیظ بطی الهضم خوردن لغایت مضر مصلح آن
نوزمودن قیقیه بمد یا بلیلیه یا تخم را زیانه غذا ورسمع بالای آن سکنجبین خوردن دگر منفذ تبیه هم مصطکی ونیم درهم انیسون یا شراب کهنه نمک بیاشامند
وناشتا خوردن آن بسیار بدوردست آن با غش مصلح آن شکر وانیسون وبرقیع اعتبار گفته اند هرگاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید
مشاهده گردد ولهذا اکثر آن خوردن را موجب برص دانسته اند بجهت آنکه سریع الانهضام بود فاسد بالغیر بست وتخم قسم تلخ آن در دوم گرم
وخشک وتخم قسم شیرین آن در اول گرم وتر افعال وخواص آن مسهل بطی الهضم مصلح آن بریان کردن ونمک بر آن زدن است وروغن مغز آن اقسام
مفتح سدد وملین صلابات ورافع خشونت حلق ودرشتی جلد وروغن مغز تلخ آن بقدر یک مثقال نشدنده کرم معده

زرق منها امراض … مستعمل کنند
با کسی صوت او الهی …
و مرده … شکم مسهل

بمعده و مسهل آن بقوت و محلل اورام مقعده و جهت حصاة و جهت زحیر بارد و دوا بواسیر ظاهری و باطنی شیاف و طلا ء و با افیون جهت جمیع اوجاع طلاء و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع و قتل کرم آن و گرانی سامعه بعدیل دو در سایر افعال قریب بروغن بادام تلخ مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن شیرین اصغر در روغن بادام شیرین است و اجزای درخت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ برگ آن مسقط کرم معده و دو در بول و قطور آن محلل اورام و آشامیدن برگ خشک آن بقدر دو مثقال با آب قاطع اسهال و قطور آب برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن شکوفه آن سرد و خشک افعال و خواص آن بلطف آشامیدن و ذرور آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تخم آن باعث غثیان و غشی و مداوای آن قی کردن است در لوب فواکه حامضه مانند غوره و اترج و لیمو آشامیدن است فصل المیم مع الصاد المهمله مصطکی بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و بالضم میم و فتح کاف نیز آمده و انبار گفته مصطکاری با الف بروزن فعلی معرب از مصطکی است یونانست و یا مصطکی رومی و لغتی علک رومی و بسریانی کیا و نیز برومی و هندی کینا مند ماهیت آن صمغ درختی است که در بساط از بلاد شام و روم و اجمه ارمینیه میشود و چوب و برگ آن لطف و نازک مثل راک و ثمر آن مایل بتلخی و آن در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن مترشح میشود و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و آن دو قسم میباشد قسمی سفید نرم خوشبو صاف شفاف و اندک شیرینی و چسبندگی بسیار بدندان وقت خاییدن و باید زرد نباشد نرم است که سائیده نمیشود و این را مصطکی نامند و بهترین آن بزرگ دانه آنست و این قسم مثل صمغ بی آنکه از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون می آید بدون اعانت از خارج بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و با تلخی و در اوصاف مذکوره ضد اول است و این را قبطی نامند و بعضی گفته اند که این قسم بزدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش رطوبت از آن حاصل میگردد و دیگران گفته اند که چوب و شاخهای نازک و برگ تازه آنرا جوش داده صاف نموده منعقد میسازند و این قسم یافته میشود در زمین صافی از اعمال روس قریب ترکستان از اقلیم پنجم و این قسم ردی و غیر جید است طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم دانسته اند و شیخ الرئیس گفته که این مقدار گرمی و خشکی که در مصطکی است در درخت آن نیست و آن لطیف معتدل است در گرمی در کل زوج بر لطیفت مائی اندک گرم و جوهر کثیف ارضی است و همچنین جمیع اجزای آن افعال و خواص آن لطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوی و اعضای رئیسه و معده و اعضاء الراس و الصدر خاییدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن نافع صداع بارد و نزلات بارده و بخور و بوئیدن و آشامیدن آن با روغن زنبق و با اهلیلجات جهت وسواس و حدیث نفس و بیاد و مالیخولیای سوداوی و تسکین نزلات و تصفیه قصبه ریه آنکه مسهل سوداست با انها و باکندر جهت حدت ذهن و تقویت حفظ و فهم و طلای مطبوخ آن با زیت جهت گزیدن و ضربان و ماندگی اعضا و لزجیات و ذرور آن در چشم جهت التصاق شعر منقلب چون در آتش اندازند و بارچه را در گلاب تر کرده بدود آن دارند و بر چشم صاحب آن گذارند و برای تسکین درد چون با روغن گنجد جوشانیده در گوش چکانند و آنرا بکشاید و کری را نافع و قطور روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح و مسکن درد و آن خاییدن یا سنون تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت استحکام دندان و لثه و رویانیدن گوشت و تسکین درد آن و خوشبوئی دهان و سلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده بالمشارکت مفید و مضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کننده دندان متحرک و مسواک کردن بچوب شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و لثه و آشامیدن آن جهت سرفه و نفث الدم و تصفیه قصبه ریه بالاو قاطع دم حابس آن از هر عضو که باشد و اعضاء الغذاء و انفع آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعاء و کبد و گرده و خوشبوئی معده و برانگیختن اشتهای طعام و کسر ریاح و رفع سوء هضم و قراقر و فواق ریحی و تحلیل ریاح و تحریک جشاء و ورم احشا و خصوص با آب گرم و یا با آب سرد جهت الحذر از رطوبت و رخاوت از معده و استسقاء الاستسقاء گفته چون مصطکی را با آب سرد بیاشامند احداث ملت و رطوبت نماید در معده بخلاف آنکه با آب گرم بیاشامند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد مصطکی را با آب سرد که در آن گلقند یا میوه ساف کرده باشند بیاشامند نافع است و علاوه بر آن باعث حبس قبض بطن است و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با اهلیلجات مسهل سودا و با کثیرا ملطف نفث الدم و چون یکدرهم آنرا با دو درهم سیوده با آب تلیین طبیعت نماید و تقویت معده بخشد و باد و ریاح دفع کند و اخلاط غلیظه بلغمیه را تحلیل دهد و فضول را اخراج و رساله و طبع را نرم دارد و خواب

٥٩٩

وقت خواب یا صبح بیاشامند و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از آن و چون در آب جوش دهند و بیاشامند جهة نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و ادویه حابسه

یکدرم آنرا در یک رطل آب در کوزه آبشسته تازه جوش دهند تا دو ثلث آن برود و بیاشامند و چون صرف گردد تجدید نمایند باز در کوزه تازه دیگر جهة استسقای زقی

و غثیان و زحیر و تقویت هضم مجرب دستور چون اجزای درخت آنرا در آب بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و چون ثمر و برگ و شاخ سماق [illegible]

و پوست درخت آن قائم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس است که هیوفسطیداس نامند و همچنین عصاره برگ تازه آن و از ثمر آن [illegible] ترتیب دهند شدید القبض و لطیف

و طلی آن [illegible] جهة اوجاع رحم و سیلان رطوبات مدویه [illegible] آن معده [illegible] جهت تقویت و تحلیل ریاح آن [illegible]

[illegible] چون اجزای آنرا جامی بجوشانند آب مکرر کنند یعنی آن آب را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند همچنین تا آنکه غلیظ گردد و بیاشامند

جهة نفث الدم و قرحه امعاء و اسهال و برآمدگی ناف و ورم [illegible] برگ آن جهت برآمدگی مقعده و رحم [illegible] مقدار شربت آن تا یک مثقال

بدل آن [illegible] در تقویت معده [illegible] گفته اند مصطکی [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] باکثار [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible]

[illegible]

شده و التیام زخمها است خصوص که اول [illegible] اجزای [illegible] بارده و [illegible] بارد [illegible] گرم

تحلیل [illegible] جهت التیام [illegible] تحلیل صلابات [illegible]

[illegible] کنند [illegible] داخل نمودن مصطکی [illegible] بفتح میم

[illegible] ماهیت [illegible] ماهیت آن [illegible] است [illegible]

[illegible] غلیظ [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] سیاه و تازه آنرا

[illegible] چون [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] صفرا و خون و تشنگی حرارت معده

[illegible] اسهال [illegible] اورام حاره [illegible] اورام [illegible] جهة قلاع حاره

[illegible] اورام حاره [illegible] مفید [illegible]

[illegible] ماهیت آن با

اصطلاح اطبا عبارت از [illegible] کباب [illegible] جوان [illegible] با گوشت

[illegible]

[illegible] اگر

[illegible] آن [illegible] افعال [illegible]

[illegible] است فصل المیم مع الضاد المعجمة

مض بفتح میم و ضاد معجمه [illegible] ماهیت آن [illegible] حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در

حوالی [illegible] و از بلاد [illegible] از زمین بر آمده [illegible] گل انار و برگ

٦٠٠

وبرگ آن شبیه ببرگ کاسنی اصلا چوب ندارد و ساق آن بقدر انار دانه و گلی بر سر آن [illegible] ثمر آن شیرین جهت آن بزرگ افعال و خواص آن [illegible] بیخ آن

با ساری آن جهت [illegible] بطن [illegible] جهت [illegible] و مسقط و دیه و رفع الم آن میکند و مجرب است فصل المیم مع الغین المعجمة مغاث

بضم میم و فتح غین معجمه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست ماهیت آن بیخی است [illegible] و پوست آن [illegible] و مغز آن [illegible]

و بیخ آن خوشبو [illegible] انست از جبال کرج و نواح آن خیزد و نوع میباشد [illegible] برگ [illegible]

[illegible] آن [illegible] آنرا [illegible] شبیه نموده اند [illegible] است [illegible] گفته اند [illegible]

[illegible] ست و اصل آن است [illegible] و قوت آن [illegible] [illegible] آورند [illegible]

مستعمل و ضعیف الفعل و هندی آنرا [illegible] بسیار بزرگ [illegible] برگ آن [illegible] [illegible] بستان [illegible]

[illegible] ابتدای [illegible] و بعربی [illegible] مذکور [illegible] طبیعت آن [illegible] گرم [illegible] گفته اند افعال

و خواص آن [illegible] مقوی اعصاب و اعضای [illegible] شده و [illegible] اعضاء الراس و آلات المفاصل [illegible] و النقرس [illegible]

آن با سکنجبین جهت صرع و جنون و رفع خلط سودا [illegible] جهت [illegible] [illegible]

[illegible] جهت تحلیل صلابت [illegible] و صلابت [illegible] و تحریک باه [illegible]

با [illegible] جهت [illegible] و [illegible] و مسقط القوای عصب تحلیل صلابت [illegible] اورام [illegible] [illegible]

آشامیدن آن [illegible] جهت [illegible] و تحریک و تقویت باه [illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] [illegible] [illegible] ست [illegible]

نامند ماهیت آن [illegible] ست [illegible] [illegible] [illegible]

دو نوع میباشد [illegible] ابن [illegible] [illegible] [illegible]

بهتر از [illegible] ست [illegible] آن است که چون در آب [illegible] [illegible] طبیعت آن در دوم [illegible]

خشک فعال و خواص آن قابض مجفف [illegible] اعضاء الغذاء [illegible] آشامیدن آن [illegible] اوجاع کبد [illegible] بطن [illegible]

[illegible] و [illegible] الدم [illegible] باز [illegible] تخم مرغ نیم برشت و آب بارتنگ جهت [illegible] [illegible]

[illegible] آن جهت [illegible] جریان خون [illegible] آب بارتنگ [illegible] جهت [illegible] آشامیدن آن [illegible] [illegible]

[illegible] جهت [illegible] و براقی آن و چون دست را بدان خضاب نمایند [illegible] گفته اند [illegible] الاورام

و البثور و القروح و الجروح طلاء آن با سرکه جهت حمره [illegible] اورام حاره و سوختگی آتش [illegible] آن [illegible] [illegible]

تازه [illegible] و صلابه نموده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بعون الله تعالی زائل میگردد و اگر [illegible] تازه [illegible] [illegible] [illegible] با مقدار شربت

آن تا دو درم بدل آن بوزن آن گل ارمنی و ربع آن [illegible] است مغنسیا بفتح میم [illegible] [illegible] و فتح سین [illegible]

اسم [illegible] ست ماهیت آن سنگی ست [illegible] [illegible] و بفارسی [illegible] [illegible] رنگ میکنند [illegible]

[illegible] آن [illegible] شبیه [illegible] [illegible] میگردد [illegible] [illegible] گفته اند [illegible]

[illegible] است و از اکثر آن [illegible] و [illegible] سیاه و دوم [illegible] و سوم [illegible] چهارم [illegible] آن [illegible]

دو نوع گفته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن

٦٠١

آن سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد و گاهی سرخ و در جمیع اقسام آن قطعهای سفید که نیکو ظاهر می‌باشد بقدری درخشنده و گداز نشده و صاف کننده آن
و آنرا آب رنگ گرفتن می‌سازند و با هم نیز همان عمل می‌نماید طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن
جالی و دافع بعض اعضای الغذاء و النقص شکلیه آن مقوی معده و منقی رطوبات و دافع حصاة و عسر البول الرملیة و القروح و الجروح طلای آن
با سرکه و عسل رافع کلف و قلع الاثار و دراز کرده و حکمت و دخن اشتال آن غریب الفعل در بدن آن الیتام دهنده جراحات مضر دل مصلح آن عسل مقدار شربت آن
یک درم بدل آن... است **فصل المیم مع القاف** مقل بضم میم و سکون قاف و لام بکسر یا بفتح لام بعربی بنا ببون و بعربی ... و بفارسی بوی جهودان
است آنکه سیاه آنرا بسیار بخور می‌نمایند و بهندی گوگل گویند به کاف عجمی اول مضموم و بعد از آن واو ساکن و کاف دوم مکسور و در آخر لام **ماهیت** آن
صمغ درختی است بقدر درخت کندر و لیبیا عظیم و در عمان و بحرین و بلاد هند و دیگر بلاد میروید و انواع میباشد و بهترین آن صمغ آن عربی است و...
مقل ازرق نامند و آنچه از... مقل الیهود و ... کثافت سیاهی و تیرگی در ... اصفهانی آنچه از ... سفید و نیکو ... مقل ...
گویند و بهترین آن صافی تازه ... چسبنده نرم خوشبوی زرد مائل به تلخی است که چون در آتش اندازند بوی غبار از آن برآید و در آب زود حل شود
... و آنچه بخلاف آن و صاف باشد ... قوت آن تا سه سال می‌ماند و چون کهنه شود تلخی آن زیاده ... گردد ...
... بدل ... گویند خشکی آن... می‌نماید ... بلاد جهت عمل ... است ... مقل طبیعت
آن در اول سوم گرم و در دوم خشک ... شیخ الرئیس در دوم گفته ... اندر این مدت ندارد **افعال و خواص** آن جالی و محلل و ملین با
قوت ترباقیت اعضاء الصدر و الغذا و النقص آلات المفاصل جهت گزاره و درد گلو و سرفه رطوبی کهنه تنقیه سینه از اخلاط لزجه در بود ... و تحلیل
ریاح ... بواسیر و ... و احتباس حیض ... نسا و ... و در اوایل ... و تنقیه
معده کرده ... اسهال ... و ... با ... مدر ... جهت ... آن ... از مقل صافی سرخ رنگ عربی مقدار ... و
... بالعسل ... جهت تحلیل ورم حلق ... مفید ... شیخ الرئیس گفته قوت تلیین ... زیاده از
... آشامیدن یک درم آن با شیر تازه ... جهت تقویت باه ... چون ... تلیین طبیعت نماید مقل را کوبیده و آب گرم بر آن ریزند ...
اسهال بلغم نماید ... مطبوخ آن با ... آن ... گندم که بجای آب انگور ... باشد با قدری روغن گاو جهت ورم ... مجرب
و ضماد آن با ... ورم ... چشم و اورام صلبه ... جهت اسقاط ... بواسیر ... تازه آن ... ضماد آن
جهت اورام صلبه ... مقعد ... بواسیر ... آب کنند ... تنهائی جهت تقویت باه و ضماد آن که با کتی ... جوشیده و
... المفاصل ... و ... تخصیص ... آن جهت بواسیر ... آن جهت بواسیر ... رحم و ...
... دفع ... هوا که بسبب عفونت بسیار ... باشد ... آن نیز جهت ... واعدار ... جذب جنین ...
... بواسیر ... رطوبات سائل الرحم ... السموم و آشامیدن ... آن نیز جهت دفع سمیت ... ضماد آن جهت
تلیین اورام ... فصل ... جهت ... و با آب ... جهت ... و ... آن با ... جهت اسقاط ...
... و تحلیل اورام ... جهت تحلیل ... و آشامیدن مطبوخ آن جهت اورام باطنه مضر ... مصلح آن ... مصلح آن
مقدار شربت آن یک درم بدل آن ... آن ... و ربع آن ... و ... مقل ... بجای ... قرابادین ...
مذکور شد مقل مکی ماهیت آن ... درخت دوم است با عفوصت و خشونت و با حلاوت ... خشک ... که ... اکول ... خورند
... **افعال و خواص** آن قابض اعضاء الغذا و النقص مقوی معده
حابس اسهال و سیلان خون و طبیخ آن جهت ... البول و نفث الدم ... جهت دفع ... خون ... و آشامیدن

داشامیدن طبیخ درخت آنجه صرح مزمنه و تنقیه بلغم نطول بهت سوخته آن جهت جرب حاره مع تولد قمل موثرست مغفه بضم میم و سکون قاف و کسر نون

فتح عین مهمله و با ماهیت آن عبارت از شنگادست که گرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه نموده باشند افعال و خواص آن نجح ناسور لیا

خشونت سینه و تسکین تلخی دهان و رفع تپها و اخلاص سرع در آدمی حاصل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب حکه مفیدست مقد و لبس بفتح میم و سکون

قاف و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله ماهیت آن کرفس جبلی است که قطر اسالیون نامند و در حرف القاف مذکور شد فصل المیم مع الکاف

کمهاره بفتح میم و کاف و ها و الف و فتح را مهمله و با آخر الکهاره بنون نیز گویند لغت هندی ست ماهیت آن بیخ نباتی ست هندی مشهور

بنام کعانه و در هند و بنگاله در غدیرها که تالاب نامند در بیشتر آن بسیار بهم میرسد و گل و برگ آن شبیه گل و برگ نیلوفر و بعد از کمی آب که بیخ آنرا

بقدر جفندر متوسط و پوست آن سیاه خشن و درون آن خانهای دور سفید خانه خانه مشابه نشاسته و پوست سیاه رنگ اندکی صلب و طعم آن مشبه

اندک شیرین و قلیلی لزوجت و کریه الطعم آنرا آورده میخورند و در جماع و تازگی و پخته مثل کزا بریان نموده بر میخورند طبیعت آن گرم و تر افعال و

خواص آن تازه آن مقوی بدن و باه و زیاده کننده منی و در مبرودین مضر و در محرورین خشک بریان کرده آن باغذائیت و حابس اسهال است فصل

المیم مع اللام ملح بکسر میم و سکون لام و حا بفارسی نمک و بترکی و در هندی لون نامند ماهیت آن جسمی معدنی ست که در آب گداخته میگردد

میگردد و در اجلال آن حلیه کرده بکار برند و حلوبات و آن اقسام می باشد از معدنی و غیر معدنی آن حجری و غیر حجری ست حجری آن طرقی ست که از شکافهای

شسته کوههای خاریاه و تواهنا ترادش نموده منعقد و متحجر گردد و بهترین آن نقیه صاف و صاف شفاف ست که اندرانی نامند نمک لاهوری نیز از آن

قبیل است و نیز از آن قبیل ست آنچه از بعض اراضی نحو شده و یا بعنوان ترشح از کهای زمین ترادش نماید مدام که از آخر دست شیر منجمد و متحجر لیست و چون از

آنجا حرکت دهند و بجای دیگر برند بماند آنکه قریب آنجا محو کرده آن آب آنرا بیندند و چون زمانی بر آن بگذرد و هوا بر آن رسد منجمد و متحجر گردد و مانند

ملح بهر مدد و سانچه داشال آنها و لیکن انها به سفیدی و صفا و شفافی ملح اندرانی نیست و نمکسانچه اندک سرخ رنگ ست و غیر حجری آن آب بعض

چشمهای بعض اماکن ست و آنرا در دریای نمکسار کبسبب آن بشرق تاباندن آفتاب بر اطراف آن منجمد میشود و مانند قند سفید میباشد و در انجماد و صلابت و دسطح آن

غیر منجمد ملح ست و سر حد در آن قند سفید در ایام بسبب حرارت حدت تحمیل نمک میگردد و بهر قسم انواع الحاج از انهای مخصوص اند چنانچه اکثر مذکور شد

حجری آن را تپه تیرک گداخته میگیرند و از غیر حجری او مسموع گشته که در حدود کوهستان شرقی بلاد پنجاب که مضاف نگرکوت معروف ست که لعلی الله دام

در آن مکان آتشی از زمین آن ملتهب ست و آن مکان معروف نزد هنود بجوالامکهی ست و برادر آن چشمه ایست که آب آن جوش میزند مانند عکس گداخته

و آنجا هر روز آنرا در مطبوخات استعمال مینمایند و اکثر هنود آنرا نیز از گاهی در سیر و در سالی یکمرتبه برای زیارت و پرستش از اطراف بعیده در آنجا

جمع میگردند و آن در کوه مواضع مسطح واقع ست و در آنجا عمارتی ساخته اند و شنیده شد که بادشاه اورنگ زیب عالمگیر که با این شرع بسیار متقی بود

و انشست تا آهنی بسیار سنگین کلان بحجم طیار کرده بالای آن موضع گذاشته بود که بر آمدن آتش سده شود و لیکن شعله آتش آنرا سوراخ کرده برآمد و حجت تحقیق

وجود و جهد نموده موقوف نگردید قدرت کامله حق سبحانه تعالی جلشانه برای عبرت شمه از آتش جهنم شعله نمونه سوزان برای آدمیان مخلوقات آفریده لیکن کج فهمان بر

کرامات تصور نموده میپرستند و نیز در کوهستان سمت مغرب آن نمکی کبود رنگ صلب متحجر اندک تلخ میشود که ان را سبب هند نامند هم آنرا قدری نرم سوده در آب

حل کرده استعمال مینمایند و این تلخی است چنانچه ذکر یافت طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و جهت مبرودین هضم غذا و دفع ثقل معده

و مفتح سده کبد و طحال و کشنده کرم معده و امعا و جشاء آورد و ریاح را دفع نماید و مضر محرورین و گرده و مثانه و سهال آورده و منی را رقیق گرداند و مصلح

آن مازوج تازه گاو و گاو میش بر استعمال نمودن ست و مصنوع آن نیز اقسام ست قسمی آنست که در سواحل بحر شود و در بندر گرفته تا بنگاله و جاها بعمل می

آید و با کولات اهل آن بلدان و نواح آنها تمام آنست و آنچنانست که آب دریا را بر زمین با شوره زار بسته میگذارند تا در آن منجمد و

سفید گردد و به اکثر کرده لیکن نمک آن موضع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ نموده منعقد گردد و اگر آنرا مرتبه دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفیدتر شیشه نقیه

و مانند چیزی مأخوذ از دریا که سنگ ریزه ها و تصفیه نموده و بجه کنند و پس از آنکه طبقه طبقه مانند نمک منجمد گردد آنرا برداشته و منعقد کرده تا لون آن مانند بلور شود

سهم ملح و رانی است که در هند مشهور بلاهوری است پس اقسام دیگر بحری است با غیر بحری که ملح طعام و فرنامند و بدترین همه ملح مصنوع از آب بحر داشته

باندک تلخی و عدت پیدا شده زیاده از املاح دیگر و از مطلق آن مراد ملح طعام است و نیز از برای زینت آن اکثر نامند برگ و ساق نباتکو و ترتیب موز و اشنان و خار

دبول حیوانات و انسان نیز بطریق تصفیه و طبخ ملحی حاصل می آید و هر یک از اینها موسوم باسم چیزی اند که مبدأ اند و اهل صناعت از انسان و حیوان

مخدوم المزاج شاب الحضر ملحی حاصل می آورند بجهت اعمال خود و بدانکه تمام اقسام تراجات و منسوب بغیر نفلی و نوشادر نیز از قبیل املاح اند و بالجمله فاعل انعقاد

کل حرارت و ماده آن رطوبت با اجزای ارضیه ترابیه است و بحسب اختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام آنها مختلف میگردد مثلا اگر حرارت باعتدال

باشد و ماده لطیف و ارضیه قلیل اقسام املاح سپید و ازان حاصل میگردد و در صورت اگر رطوبت بارد غالب باشد قطعهای آن بزرگ و سفید شفاف میشود

و اگر با آن حد ثبات قطعهای آن کوچک و با ریزه خورد اگر قوی باشد و ماده ارضی قطعهای آن بزرگ سرخ رنگ بجهت قطعه ازان

تلخی می یابد و اگر حرارت قوی باشد و ماده لطیف و ارضی منتن ملح منتن حاصل میگردد و در رنگ آن سیاه باشد و بر این قیاس اقسام دیگر تفصیلیکه در

معادن مذکور است و سبب آن در سیاهی کمتر از نقطه نقطه را جوت تبع خنین تقطیعت آن را از اکل سازند ما تند و زنی گردد طبیعت مطلق آن آخر دوم

گرم و خشک و هر چند تلخ تر باشد گرم تر بود افعال و خواص آن محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوع از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به علی ابن ابیطالب نموده فرمودند یا علی افتتاح کن طعام خود را بخوردن نمک و اختتام کن نمک پس کسی که تحقیق

افتتاح کند طعام خود را بنمک و اختتام کند بنمک عفو یابد از هفتاد و دو مرض از جمله آنها جنون جذام و برص است در حدیث دیگر وارد است از آن

حضرت علیه السلام که هر که بر لقمه اول طعام خود نمک پاشیده بخورند دفع میشود ازان نقش چهره یعنی لکه که بر صورت می افتد در حدیث دیگر روایت

از امام حضرت علیه السلام که حق سبحانه تعالی وحی کرده بسوی حضرت موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح طعام خود را بدرستیکه در است

هفتاد مرض را که اهون از جمعت آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و دندان و درد بطن است و در حدیث دیگر از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و سلم مروی است

که سید ادام یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است که فرمودند که هر که پیش از خوردن هر چیز و بعد از خوردن هر چیز نمک بخورد حق تعالی

مرض را از او دفع میگردد که اهون آنها جذام است و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که عقرب گزید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لعنت فرمود عقرب را و فرمودند که نگذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی و هیچ کافری را پس طلبیدند

و بران موضع پاشیدند و در ساعت ساکن شد پس فرمودند که اگر بدانند مردم چه خاصیت است در نمک هر آینه خواهش نمیکردند با آن تریاق تا آخر احادیث بسیار که

در فضیلت ملح وارد است و باین چند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال حکمای طبیعیین ملطف و محلل و قابض و مجفف و ... قوت قبض این زیاده

از سایر افعال آنست و مجفف و تحلیل محرق آن زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و گدازنده اخلاط جامده و تحلیل آن چون ملح مر زیاده از سایر

اقسام ملح و بریان قوت تحلیل و تلطیف و شوری آن اکثر و چون آن را چند مرتبه غسل دهند مجفف شده تلطیف گردد و در قوت اسهال آن ضعیف شود و مجموع

آنها مسهل بلغم و سودا و مدر العصر و دافع رطوبات لزجه و مدر و منفخ و فساد طعام و مشهی و نیکو کننده رخساره و رنگ و مصلح اغذیه بارده و ... کننده بلغم

و بقول و حبوب نفخ و ضمادات و لحوم و امثال آنها اند و بعض از اخراج خلط خام و ... از تغیر آنست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی عنقریب

اعضای الراس ملح اندرانی جهت حدت ذهن و طلای آن با شحم حنظل جهت خروج حاد و در معده و با سرکه جهت سعفه رطوبا و با عسل جهت بثور ... و عین

اکحال آن جهت صلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوصا اندرانی و با مرو ابدا جهت پاک کردن چرک و جلای دندان و مضمضه بدان جهت تقویت لثه

و دندان که بخورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن مراد زبانی و تخفیف آن بدستور مضمضه آن با سرکه جهت افعال مذکوره اعضاء الصدر

آشامیدن ملح اندرانی و نفخ آن و سائر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه و نفخ آن با عسل و سرکه جهت خناق

خناق و ورم لهاة مفید و ضماد آن بنداء لسقوط آشامیدن آن بعسل بمعنی نمودن فی نمودن لسلطان و رعایت آن اسهال اسهال است از برای فی و ضماد آن با و با تخمیر مسحوق

معده مجموع با آن با مسهل بلغم و سودا و بار اصفر و از رطوبات لزجه و سدد و مسهل قصار طعام و مشتهی للطعام و قاطع آثار اخلاط قاطع حار معده و قوی از فم معده

اعوان و معین بر قلع سودا و افعی مدرک رفع بد مردگی العروق حدوث خدام و خصوصی انتشار آن مدر لبن جهة او جاع معده بارده و تحلیل انتفاخ الرقص

سوداء و مقوی و بقطع سعدد و مستسقی معین بر قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سودا و تفتیح سدد و سماق آن با فو فودنج ضماد جهت تحلیل و ورام آن طحال

و با شعیر با جوز با ش و با فودنج و عسل جهت تفریح و ذکر بول و ادرار آن و نفث و فانفع جهت آن الشمس السموم و ضماد آن با بورق جهت قلع و با فودنج جبلی

و زیتی و عسل جهت لسع افعی و تحلل اخلاط و سنگ با سرکه و عسل جهت گزیدگی هزار پا و زنبور و با سکنجبین جهت دفع مضرت افیون و فطر و با نمک جهت

گزیدن افعی و بیاض زیت و قطرات آن بنز و با فودنج جبلی در دفن گاو رستور الا و ورام و ابتدای آن با کعت و ضماد آن جهت ورم مکی و طلای تدبیر و با

فودنج جبلی و عسل جهت اورام بلغمی بازقت و عسل جهت باکل و جالع و عسل جهت تقرن بجهت تحلیل و اورام بلغمی و ترول آن و با خمیر جهت تفتیح و ماسیل با عسل

و زیت جهت انفجار و ماسیل مؤثر القروح و الجروح و الیته طلای آن با روغن زیتون جهت سگ و جزئیت هم آبله جهت اسم با خمیر جهت نفخ و با عسل و فودنج جهت منع

حمله از اعتبار و با زیت و سرکه جهت خارش و بلغمی بشتر آنکه نزدیک آن اشتداد با عضو را بر لفتن بر آن کعترفی کند و لسعی آن با جثته و بزرقم قالع خون آن

و اقعال حله اکله و حب و شتهای بدن و رفع انهاء نقش آن و نیکو کند و منع بخار و حرق آتش را طلا آن با روغن زیتون جهت حرق آتش و منع آبله آن

تخصیص نوعی بود و قی آن بشربت الدم چون نمک را گرم سوده با روغن خمیر کرده با رید در آن بر کرده در فع عصید با خشند باقیمانده آن گذارند خون را

بر رو می بند بحالیا الالت المفاصل ضماد آن با روغن زیتون و خمیر آن و مشت و عسل جهت نسخ عسل و گزنگی صفادی و با آرد گندم جهت التوا عصب

و بواسیر جهت رفع ایمار لیستن گرم کرده آن بر عضو جهت رفع اوجاع بارده و بلغمیه و زحیر و هر سه تنور تکیدن به تنهائی و با عرق گرم کوفته در هم جیا سوس

گندم و با زیت نیز الضاد مضر و اوجاع حاره و مورث ظلمت بصر و خارش بدن و آبدان بخصوصی مضر و اسباب و آن محرق خون و مشقت اخلاط

بدن و مقلل منی و تخصیص لکنار آن مصلح آن جغرج بسا و الیناسی با روغن و طبعه گوینده از خواص مجرب آن است که چون سود و کرم آن را در جینکه عقرب با طلان

طلا باشد در خانه عقرب برآتش گذارند اگر بعد از جستن میل به بیرون خانه کند آن مریض شفای یابد و الا و چون در خانه لسبو زانند و سوخته

آن را بر اطراف جب زنان تعلیق نمایند باعث سرعت و ولادت گردد ملح اندرانی و انرا ملح ترانی بفتح ذال معجمه و را مهمله و کسر فون و با نسبت ناشققق

منسوب بدر او معنی شدت بیاض است جهة آنکه رنگ آن نسبت با ملاح دیگر بسیار سفید صاف شفاف ست مانند بلور و بفارسی نمک شنگی و سیدها نهی

نامند جهت آنکه از لاهور آورند و شنیده شده که بر چین برآوردن از معدن قطعهای آن اندک نرم میباشد و بعد از رسیدن هوا بدان متحجر میگردد و این بهترین

اصناف ملح ست و بهترین آن صاف شفاف آن و در هندوستان زنان تکلان پیاله خلیلی سازند و خیار و ترق کرده و خیر آن در آن گذاشته تناول

مینمایند تمکین میگردد طبیعت آن در آخر درجه گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی فهم و ذهن و مسهل بلغم و لزوجات و دافع تخمه و طعام و جشاء ده ادویه

معین جهت امراض کروه و در ملح خبز آن جائز و مستعمل نیست ملح ساسنبهر بفتح سین مهمله و الف و سکون نون و فتح با موحده و خفا ها و سکون را مهمله

ماهیت آن بعضی آن را ملح اندرانی دانسته اند و اصل آن است که سین مهمله و الف و سکون نون و فتح با موحده این کوچک اندکی سرخ رنگ

ست و شنیده شده که زمین را در حفر میمانند و از خلل و فرج و شقوق زمین آب بیشتر میگردد و در آن کیه و آن جمع شده و بعد رسیدن هوا منجمد و متحجر میگردد و در

در لطافت از نمک لاهوری کمتر و در طبیعت و افعال و خواص قریب به آن است ملح اسود بفارسی نمک سیاه و بهندی کالا لون نامند ماهیت آن

از اقسام الملح پست سیاه رنگ و با اندک تلخی و بی تقطیعت طبیعت آن گرمی و خشکی زیاده از ملح اندرانی افعال و خواص آن مقوی

تلیین و اسهال و جلاء آن زیاده از ملح اندرانی و قریب به ملح نفطی ست و چون نرم سوده با قدری آهسته از نمک نرم سوده

تجربه نموده اند که بجهت رفع فواق را زائل گرداند ملح رشیدی یا ملح طعام ست که با آن اهل بصری است ملح العجین که نمک که اهل خبز آن طعام

می نمایند و آن اقسام و الوان میباشد از حجری و غیر آن و انواع غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک در فارس ایران می باشد و نمک مصنوع از آب بحر و در بهر ملحی
قسمی از آن مستعمل اند آن که در عراق و مغرب بستان و روم و حجاز و نواح آنها حجری مذکور و در فارس ایران غیر حجری مانو و از دریا و در سواحل سند و دکن
و بنگاله هم مصنوع از آب بحر شود و در گورکهپور و جونپور و بنارس و نواح آنها مصنوع از خاک شوره ای شده ز آنکه خاک آن را مکرر راجع نموده در آب حل نمایند
و آب صافی آنرا گرفته طبخ میدهند تا منجمد میگردد و در هندوستان نمک سانبهر و نیز آن الوان میباشد از سفید مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بسیاهی
و بهترین همه سفید صاف آنست طبیعت آن گرم و خشک در دوم مگر مصنوع از آب بحر که گرمی و خشکی آن زیاده است افعال و خواص آن مسهل
است لا مصنوع آن که قوت اسهال و حدت آن زیاده و مائل بتلخی است ملح طبرزد بفتح طاء مهمله و باء موحده و سکون راء مهمله و فتح زاء معجمه و دال مهمله ماهیت
آن نمک هندی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی لاهوری آنست طبیعت افعال و خواص آن در صدد ذکر ملح
نفطی بکسر میم و راء مهمله مشدد و بفارسی نمک تلخ و بهندی پاه الوان نامند ماهیت آن نمکی است سفیدی و سیاهی و زردی مایل طبیعت آن گرم و خشک تا
چهارم افعال و خواص آن رانند اهل جراحات با صمغ عربی و روغن زیتون قویتر از سائر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یکدرم و گفته اند این ملح نفطی
را غرد نیز گفته اند که مصنوع است معنی نیست ملح نفطی بکسر نون و سکون فا و کسر طاء مهمله و یاء نسبت ماهیت آن از جمله املاح معدنیه است سیاه رنگ
نفطیت و از بریان نمودن و سوختن بالنسبه نفطیت آن کم و زائل گشته سفید میگردد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قوی مسهل
و تقطیع آن زیاده از سائر املاح و در اخراج بلغم و سودا قوی تر از سائر اقسام و چون با روغن گل شرح طلا نمایند در رفع جرب و حکه و بثور بدان عجیب الفعل
مقدار شربت آن تا یکدرم حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع از سنگی مشهور بسجی که قلا نامند و از سمت غازی پور
می آرند و در پتنه مشهور به عظیم آباد آنرا می سازند و با اطراف می برند و دستور صنعت آن آنست که اولا قلا یا کلس [illegible] پس کوفته در آب بستانند
و آب آنرا منعقد میسازند ملح نفطی حاصل میگردد و محتمل که آن هم غیر مصنوع و هم مصنوع باشد ملح هندی ماهیت آن نمکی است شفاف سرخ رنگ
مایل بسیاهی که بنفشجی نامند و قطعهای آن اندک بزرگ و سنبه آنرا سفیده دون نامند طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل
صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکوره مقدار شربت آن تا یکدرم و نیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات و در اقسام
که بهندی [illegible] نامند آن است که گیاه و یا هر برگ نباتی را که میخواهند از ترب و نخود و تنباکو و برگ موز و غیر آنها هر مقدار که میخواهند میگیرند خشک نموده میسوزانند تا خاکستر
گردد و خاکستر آنرا در آب حل میکنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا تمامی بجز عقده در ظرف دیگر که منصل است گذاشته میگذارند بدین نحو که فتیله
از فیها و یا کرباس پاکیزه ساخت و تر نموده یک سر آنرا در ظرفیکه در آن آب خاکستر است میگذارند و سر دیگر آنرا در ظرف خالی تا تمام آب صاف آن در ظرف
خالی آید و باز در آن ظرف خاکستر قدری آب داخل نمایند و بهم میزنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بدستور بجز عقده میگیرند و همچنین تا دیگر [illegible] در خاکستر نماند
پس جمیع آبهای صافی را یکجا نموده باز بجز عقده صاف نموده صافی را طبخ می نمایند تا منجمد گردد تا آنکه آب خاکستر را عرق میکنند و عرق را طبخ منعقد میسازند و
ملح اشجار که قلی نیز و بفارسی قلیاء کهار و بهندی سجی نامند نیز بطور [illegible] علقه است و طبخ و خواص آن در قلی ذکر یافت و چون آنرا در سرکه حل نموده منعقد نمایند
با نوشادر بسایند باز ای هر سه درم آن یک عدد بیضه مرغ بیفزایند و با آتش برشته کرده روغن آنرا افشردن بگیرند خورنده گوشت زائد و منقی آنست و دوا
و حب ملح مسهل و حب ملح بحب حیات و عرق ملح و ملح سلیمانی و پاچک در بهن معجون آن و قرابادین کبیر مذکور شده ملح فرنگی نمکی است مصنوع و صاف
نا بهاله و قطعهای بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از فرنگ می آرند طعم آن باندک شوری و برودت مسهل بلغم و سودا [illegible] صفرا [illegible]
چون مقدار دو توله یا چهار توله آنرا در آب گرم یا عرق رازیانه حل نمایند و قدری شکر داخل کرده بیاشامند چند مجلس خوب عمل نماید و اگر آن [illegible] قوی
دو توله تا چهار توله آنرا حسب قوت مزاج و حاجت با چهار توله شیر خشت و چهار ماشه برگ گلسرخ و شش ماشه تخم رازیانه [illegible] در آب گرم بخیسانند و صبح
صاف کرده شکر نموده بیاشامند و از برای اعانت عمل آن گاه گاه عرق رازیانه نیم گرم بیاشامند فصل المیم مع النون من بفتح میم [illegible]

آن اسم عربی مجموع تشمی ست که بر اشجار و غیر آن منعقد گردد و شیرین باشد مانند ترنجبین و گزانگبین و شیرخشت و امثال اینها و آنچه بر اشجار سمی منعقد گردد سم باشد مانند
سکر العشر و آنچه بر نبات قابضه نشیند قابض و آنچه بر مسهله مسهل با جمله از ادویه مسهله اوست هر یکی به اسم خود مذکور شده منج زرا و شان بفتح
میم و سکون نون و جیم و فتح معجمه و رای مهمله و الف و فتح دال و شین معجمه و الف و نون لغت فارسی ست ماهیت آن تخمی است شبیه بنانخواه و سرخ رنگ مانند
ازان و مغز دانه بعضی تخم خیری بری است فصل المیم مع الواو مو بضم میم و واو و بفتح میم و تشدید واو نیز آمده و بیونانی میوه و بعضی میطفون و
بفارسی [illegible] ماهیت آن بیخ نباتی ست ساق آن شبیه بشبت و ازان غلیظ تر و بقدر دو ذرع و برگ آن مانند برگ آن و بیخ آن متفرق و باریک
و بلند و بعضی معوج و بعضی مستقیم و خوشبو برنگ غاریقون و مائل بزردی و اندک تلخی و حدت که زبان را اندک بگزد و گرم کند در خائیدن بهترین آن
بیشتر و معدی ناست بهترین آن معید روش پاک است و استعمال آن بدون آنکه آنرا محلل نمایند جائز نیست و بعد محلل نمودن آنست که در میان کلاه اندازند
چندروز بگذارند پس آورده خشک نموده قرص ساخته بکار برند و انطاکی نقشیر و غسل جیبه دانسته قوت تا دو سال باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم
و در سوم خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند و با رطوبت نا تیجه افعال و خواص آن قابض و مسخن و ملطف و مفتح و مقوی اعضاء الراس و العصب لصدر
و الغذا مواد [illegible] نشادیدن بیخ آن جهت سد نزلات و منع ریختن آنها بسینه و تصفیه آواز و امراض عصبی و مفاصل و اوجاع آنها و ضعف معده جگر و طحال
و گرده و مثانه و تحلیل ریاح و نفخ معده و کبد و رحم و تسکین صعود بخارات بدماغ و مغص و درد گرده و مثانه از اجتماع فضول و رافع [illegible] بلا غم الزوجان معده
مدر بول و حیض و منضج مفتی و مقوی و محرک باه و جاذب [illegible] و طبیخ آن جهت عسر البول و احتباس آن و حیض مفید المضار مصدع مصلح آن خیسانیدن آن ست در سرکه
ذکر یافته مضر [illegible] مصلح آن تخم کرفس و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن بوزن آن سنبل الطیب و بوزن آن جوزبوا و گویند بدل آن فطراسالیون بوزن آن
و گویند بدل آن فلفل و گویند انیسون ست موز بضم میم و سکون واو و زای معجمه لغت عربیست و نیز طلع و بهندی کیلا نامند ماهیت آن ثمر درختی ست هندی در بنگاله
و دکن کثیر الوجود و در سواحل اکثر بلاد هندوستان و در عمان و بصره و بعضا در ایران نیز قلیلی یافت میشود و گفته اند شیرینی و لطافت آنها زیاده از بنگاله
میباشد و هر یک بنامی مشهور در هر بلده و خصوص بنگاله و درخت آن بقدر قامت و برگهای آن عریض و طولانی تا ده ذرع و از تنه آن سر برده و تنه آن
پرده پرده و با رطوبت بسیار و درجوف آن مغزی که بهندی کنجبان نامند و آنرا ورق ورق کرده با ماهی یا بغیر آن پخته میخورند مانند بقول و اصول دیگر میخورند
و ثمر آن در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری شکل خوش مایل بسرخی و سبزی میباشد پس آن شگافته خوشه ظاهر میگردد و در آن خوشه دانه ها خورد بسیار ریزه ریزه
بتدریج بزرگ میشود تا آنکه سبز رسیده و پخته میگردد پس آنرا قطع نموده پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند و درختی که یکمرتبه ثمر داد دیگر ثمر نمی آورد و آنرا
بیخ و مغز آنرا که کنجبان نامند برآورده پخته میخورند چنانچه ذکر یافت و در بنگاله ثمر آنرا اختصاص بفصلی و زمانی معین نیست در تمام سال ثمر میدهد و الا
آنکه در فصل [illegible] و از اطراف درخت قصلها بسیار بر می آید بلند و بزرگ ست و بعد ازان ثمر [illegible] که قطع تنه آن [illegible] بجای
آن برقرار میدارند [illegible] دیگر غرس می نمایند و در باغی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه سال تا صد درخت زیاده میشود و ثمر بعضی
اصناف آن شیرین و لطیف و لذیذ بسیار خوشبو میباشد و آنرا در هند و بنگاله کیله مرتبانی نامند و سوا [illegible] بنگاله خصوص [illegible] تمام ملک دکن این
نوع نمیشود و این تخم ست [illegible] از اصناف دیگر و بی تخم و بعضی بسیار گرم و ریزه مانند انبان صفری و [illegible] امثال اینها نیز و طعم
آنها شیرین و با اندک رائحه [illegible] بلطافت و لذت و خوشبوئی و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی ازینها نیز با اندک عفوصت و بعضی خوب پخته در
نمیباشد و اصنافی که آنرا [illegible] نامند خوشه و ثمر آن بزرگتر از ثمرهای همه اصناف دیگر تا یک سیر و اکثر مثلث شکل میباشد پخته و رسیده آنرا میخورند برای
بیمزگی و لزوجت و عفوصت و کم شیرینی پوست آنرا دور نموده خام آنرا جدا کرده مغز آن ورق نموده در ماهی و قلیا با برنج [illegible] پخته میخورند و از همه صنفی ست
که در بنگاله آنرا [illegible] نامند [illegible] بسیار بالزوجت و عفوصت و پر تخم ست اکثری تخم آنرا نیز نمی خورند مگر فقرا و مساکین و هر یک از اصناف مذکوره
در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر میشود بسبب اختلاف زمین و آب و هوا و بهترین اینها [illegible] مخصوص همه اصناف مذکوره در بنگاله خصوص

جهانگیر نگر جای دیگر نمیشود و از برگ و پوست درخت آن خشک کرده و سوزانیده تلخی بعمل می آورند چنانچه در تلخ مذکور شد و خاکستر آنرا باعتبار آن که با بورقیت و جلا است گازران هند و بنگاله در غسل بعضی ثیاب بجای ریت و تیرک مستعمل دارند بجای صابون که در آب چند دز لبیا سا یخس تا یلد ...
طبخی داده این را باصطلاح خود شبی نامند پس مالیده و افسرده با آب خالص بشویند تا پاک گردد طبیعت آن در گرمی معتدل و در دوم تر با قوت قابضه فعال و خواص جالی و مشیر الغذا و بطی الهضم و بعد انهضام مولد خون غلیظ و مسمن بدن اعضا را بالصدر و العقد و التفص مفرح ملین سینه و جهة قصر با دین خشونت حلق و زره معده و جبین بطن تحریک باه محرورین و دافع لاغری گرده نافع مطبوخ نیم پخته کچکیرا اجابت اسهال لزینه طلای آن با صر که د آب لیمو جهت کچی سفید و جرب و حکه و آب تخم خربزه جهت کلف و نکوئی رنگ رخسار الا ورام ضماد برگ آن محلل ورام القروح والجروح و حرق النار ضماد نوع موزیکه در بنگاله انرا بهوگ میگویند جهت سوختگی آتش که چون بوله از سوختن بران موضع بمالند مانع آبله و جمع آلست و نیز نوع موزیکه بوا انکیا ست جهة قروح بدن اطفال خصوص قروح کیه سبب آتشک بوین دیار صعبه بهم رسیده باشد مجرب که آنرا پخته آنرا نرم مثل مرهم ساخته بر پارچه مالیده بران گذارند در پنج و شش مرتبه زائل میگردد بعون الله تعالی و زرد و خاکستر پوست آن پوست درخت جهة نزف الدم جروح و تجفیف والتیام قروح موثر المضار بطی الهضم نفاخ و اکثار آن و مداومت آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و بلغم و موجب سده و قولنج و زحیر و ضعف باضمه خصوص در سبر دین مرطوب المزاج بلدان و باعث نزول آب در اعضاء خصیه تخصیص چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمک بر بالای آن خوردن مربای زنجبیل و عسل و شکر در بعض امزجه بارده و سکنجبین بزوری و شکر در حاره و خوردن آب نیز نشا بسیار مضر و بالجمله در امزجه حاره با لبنه قویه و بلدان حاره بالنسبه موافق نافع و مقوی و معرج و مسمن و در بلدان بارده و رطبه و ضعیفه و بلدان رطبه مضر و محدث اکثر امراض مذکوره و امثال آنها و بیخ آن گرم و خشک آشامیدن آن دافع کرم شکم و ابن فلاحت نوشته جائیکه موز نباشد و خواهند که بهم رسد باید که دانه خرما و در قلاش گذاشته غرس نمایند و در موضع غرس بیخ کلی ... بریزند و نقیه می نموده باشند درخت موز بهم میرسد موسلی بضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و با لغت هندیست ماهیت آن گویند بیخ سنبهل کو جا ست بقل بره است و آن بیخی ست لبسطری شقاقل مصری و بسیار شبیه بدان و ازان بزرگتر و دو نوع میباشد سفید و سیاه و سفید آن اقوی و مستعمل بعضی سیاه آنرا انفع دانسته اند طبیعت آن گرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن آشامیدن سفوف آن که بکار د چوبی دبق کرده در سایه خشک نموده کوفته آنرا بقدر دو مثقال با نبات جهت ضیق النفس و تقویت باه و ازدیاد منی و رفع بواسیر و تحلیل ریاح آن آشامیدن دو مثقال آن با زیره کرمانی جهت یرقان و با زنجبیل بیرشه که بهندی ستو انامند جهة هیضه بلغمی و اسهال و با آب پیاز و جهة قولنج ریحی و با آب فرنجمشک و با آب برگ تلسی که نوعی از فرنجمشک ست جهة تحلیل ریاح گرده و با برگ نخنکشت بالسویه جهة رفع ام الصبیان و با اطریفل جهة سیلان منی که بهندی پرمیو نامند و با نانخواه جهة سرفه بارده و با دار فلفل جهة گزیدگی سگ دیوانه و با کنجد جهة حمی ربع و غب و جدری و با نمک سنگ جهة تقویت اشتها و زیادتی آن و با آب گرم جهت درد شکم و با شیر گاو و شکر جهت ازدیاد منی و تقویت باه و فربه نمودن بدن و با روغن کنجد جهت زکام و نزله و رفع بلاغم مفید است از نفع و بهترین طرق استعمال آن آنست که بیخ درخت دو ساله سفید آنرا از زمین بر آورند و در لیفها بی باریک آن را دور کنند و بکارد چوبی دبق نموده و بسوزن چوبی سوراخ کرده بر ریسمان کشند و در سایه خشک نمایند پس سفوف کرده روزی یک تولچه آنرا با یک تولچه نبات در نیم پیاله آب گرم ریخته بقاشق چوبی برهم زنند تا بلعاب آورد و تا چهل روز باین دستور بیاشامند و درین ایام از ترشی و بادی و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و هوای سرد و آب بسیار سرد پرورده پرهیز نمایند جمیع قوای حیوانیه و طبیعیه و نفسانیه را تقویت بخشد و پیر را مانند جوان میگرداند حکایت حکیم شرف الدین و برخی با ستاد خود گفته که من شرح خوردن این دوا نمودم و پدر من جهة آنکه با زن خود مقاربت تمام بر ابر نمیتوانست نمود و عجب نرا بجا بیست که خود منو یافته چون بیست روز از خوردن این دوا گذشت از شدت قوت باه و ضیق نفس حسرت نمود ...

و با او مقاربت کرده باز بسیار هوا نموده به آنجانب فرستادم که در بین پای من نخریش نموده اند که دانه دو با دان من در شکم بود لهذا از خواب بیدار شد گفت ای ظالم چرا تا حال در صبر نگرد یکه این خریش ضعف بهم نمی ماند مولسری بضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر را و تحتانیه در یا لغت هندیست ماهیت آن درختیست عظیم و شاخهای آن انبوه و مولدان و خوش منظر و در ملک هند و بنگاله و دکن بکثرت موجود و در باغات تنها نیز می نشانند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک و مدور مشرف سفید رنگ بسیار خوشبو و هم در تازگی هم بعد از خشک شدن و در موسم گرما و ایام بارش میشود در ملک هند و بنگاله بهنگام بهار آنست و ثمر آن بقدر عناب متوسط و سرخ رنگ و مغز آن با عفوصت بسیار و اندک شیرینی و جهت آن بزرگ طبیعت گل آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوصا رسیده آن افعال و خواص آن ثمر نارس خشک و تخم آن نیز دو را در حابسه اسهال و داخل منجا جهت آنکه قابض و ممسک منی است و حابس بطن آشامیدن نقوع پوست درخت آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و آتشک نافع و بیخ آن نیز به دستور و مضمضه بطبیخ پوست درخت آن جهت درد دندان و تقویت لثه نافع و سعوط گل خشک آن جهت آنکه مرض است در بنگاله در بعضی مردم بهم میرسد علامت آن تب شدید و صداع و دوار کردن دوشانه و غیر آنست و جهت صداع بارد و بدستور کشیدن گل خشک آن در قلیان بجای تنباکو و عرق گل جهت صداع و تقویت دل و دماغ و سعوط آن نافع از والوام گذاشتن گل آن در زیر بالش و رفتن خواب باعث دوری سبزه را دو مار از آن است و در حرف الباء مع الواو بنام بولسری نیز ذکر یافت مومیا بضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یا مثناة تحتانیه و الف لغت یونانیست بمعنی حافظ الاجساد و بعربی عرق الجبال و بفارسی مومیا نامند ماهیت آن چیزیست شبیه به قیر از رخنها و شگافهای بعضی جبال بیرون می آید و بهترین همه آنست که در کوه دار ابجرد از توابع فارس است بهم میرسد بعد از آن در اصطهبانات از نواح آن بعد از آن ... دیگر اخذ مینمایند قرات نزدیک به ... و چندان نفعی نیست و نه آن ترتیب میگردد ... در تاریخ الحکما در کیفیت ... افعال آن نوشته است که از جمله عجایب اتفاقات ظهور مومیائی کانی بود در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت فریدون جمعی از سپاهیان در نواحی دار ابجرد فارس شکار میکردند ناگاه یکی از ایشان تیری بر آهوی زده آن آهو از چشمهای ایشان غائب شد هر چند تفحص کردند نیافتند اتفاقا بعد از یک هفته باز آن جماعت بشکار رفتند همان آهو را دیدند که صحیح و سالم میگردد و آن تیر در تن او شکسته و زخم آنجا بهم رسیده که گویا اصلا زخمی بدو نرسیده آن جماعت از مشاهده آنحالت متعجب و حیران شده در مقام گرفتن او شدند و بعد از تجسس بسیار او را بدست آوردند چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیائی در اندرون زخم و حوالی او چسپیده بود چنانچه معلوم میشد که او خود را بموضع که مومیائی داشته رسانیده آن مومیائی موجب التیام و التحام زخم کاری او شده و آن تیر نیز به فریدون رسید بحکم او حکما و اطبا بعمل تجربه و امتحان آن پرداختند در التیام جراحات و جبر عظم مکسور و غیر آن ازین تا این حد مفید و نافع یافتند انتهی کلامه بعضی گفته اند که در زمان فریدون شخصی حکایت این طور آورده اند که روزی فریدون بشکار رفته بود و آهوی را تیری زد چنانچه آن تیر بر پهلوی او نشست و از پهلوی دیگر او بیرون رفت و تیری دیگر بر پای او زد که لنگ شد و فریدون در عقب او میرفت تا آنکه آهو بجائی رسید که اندک کودی که در آن آن آهو چند مرتبه زبان خود را بر آن مکان مالیده و تا رسیدن فریدون وقت او با زان آهو مومیائی شده ... زمین گریخت فریدون متعجب شده حکما را طلبیده اظهار آن مقدمه نموده بعد تفحص معلوم شد که از وی زخمها تنگ شد صمغ چیزی تراوش میکند پیچید و آن آهو آنرا لیسیده پس فریدون حکم کرد مستحفظان در آنجا باشند و هر ساله مقداری که جمع شود ارسال حضور نمایند و از آن زمان تا حال در آنجا مستحفظان میباشند و هر ساله آنچه جمع میشود از برای سلاطین ارسال میشد از نشر وقعه همچو در ایام ... که دخل آن مکان کم شده است باعتبار آنکه سنگی را که ... بر آن بر می آید میکاویدند که از زیر آن مشهد ... بیستم حکومت انگلشیه آن مکان که در ... شده با فضل بر مثال جامه لعق دقامة انسان بقطر سه چهار ذرع شده است

سنگی عظیم بر دهن آن گذاشته و مستحفظان نزدیک آن میباشند و هر سال یکمرتبه بحضور حاکم زیاده هم جمع میشود و آن سنگ را اندک اندک برداشته
شخصی در آن تواند رفت پس شخصی سنگی بسته اندرون آن میرود و اندک آبی بقدر یک مثقال و نیم گاهی قدری زیاده گاهی کمتر از آن و عرق
آن کوتاه در ته آن جمع شده است و در آن مدت در بالای آن برگ دهنی مانند پرده نازک منجمد گشته تمام آن را با اندک سنگ در یک جا که
است در آن میدان آورده در دیگ بزرگی جمع میکنند و مستحفظان همه جمع میباشند آن یک آتش انداخته چند جوش میدهند تا [illegible] از
ماهیت و خاک در یک ظرف جدا گردد پس فرود آورده صاف [illegible] همه بر آن صبر میکنند و میگذارند تا خوب سرد گردد پس [illegible] باز میگردد و [illegible]
آن شدنی است از ماهیت میگیرند و هر مرتبه دیگر [illegible] قسم جوش داده میگذارند تا سرد گردد و هفت آنرا باز میگیرند و همچنین تا هفت دیگر در
آن نماند پس قدری [illegible] بعنوان [illegible] برای خود میگذارند و تتمه را جمیع آنها بر آن مهر نموده بسال حضور میفرستند و مجموع تخمینا یکصد و پنجاه مثقال و چند
مثقال در تمام سال جمع میشود گاهی زیاده تا سه صد مثقال و گاهی کمتر و زیاده برین شنیده نشده و در [illegible] آن نیز [illegible] فاصلت بسیار است
چون در روغن گاو و یا گل سرخ حل نمایند و ضمادات نموده بیاشامند و یا بدهن نمایند و نیز از بعضی گفته شنیده شده که در آن [illegible] ولایت که
از آنجا [illegible] و در آن در [illegible] شکافت کوه قطره قطره مومیائی میچکد و در زیر آن خانق بزرگی نصب کرده اند و در آن آنچه مجتمع میگردد
اخذ نمایند و جمع میکنند و هر سال بدستور سال حضور سلاطین میفرستند و غیر [illegible] نیز از شکافهای سنگ بر می آید لیکن بمکانی معین [illegible]
ماهر [illegible] اند در آن کوهستان رفته تجسس نمایند [illegible] سنگها که علامتی [illegible] معلوم میشود آنجا را [illegible] کوبیده نشان میگذارند و اورا از چند مدت
آمده از آنجا جمع شده است جمع نموده میبرند و گاه است که سال دیگر از همان سنگ همانجا نیز بر می آید و گاه است که بر نمی آید [illegible]
شکاف سنگهای دیگر که [illegible] بر می آید و نیز از [illegible] بعضی [illegible] آن دیار شنیده شد که بعضی اهل آن دیار در اصطبلات [illegible] نیز در بعض [illegible]
آنها جمع شده در بعضی مغارها و شکافهای کوه که میدانند که از آنها مومیائی بر می آید همه [illegible] بسیاری در آن مغارها و شکافها جمع کرده آتش میزنند و
[illegible] بسبب گرمی [illegible] آتش از شکافها و درزهای سنگها چیزی بسیار بر می آید و بر آن شکافها و درزها منجمد میگردد و بعد سرد شدن آنها را اخذ
جمع کرده میان خود قسمت میکنند و میفروشند و این نوع که نزد مردم بسیار و اکثر [illegible] است و خرید و فروخت آن میشود و در نفع قریب بنوع
دوم است اما نوع اول که در آب [illegible] ماخوذ از مکان خاص خالص است منافع بسیار دارد و قلیل الوجود بدست همه کس نمی آید چنانچه ذکر یافت
گاه گاهی قلیلی از آن [illegible] از تحف و [illegible] سلاطین و یا از اعمال تجارت [illegible] بدست بعضی آید و نیز چیزی شبیه بمومیائی بسیار ضعیف العمل
[illegible] از بعض کوهها [illegible] و [illegible] می آید میگویند که از شکاف مغارات میچکد و خوب خالص [illegible] در آب اندازند آب را [illegible] سرخ
می گرداند [illegible] و کم [illegible] است و آنرا بلسان اهل [illegible] اهل هند [illegible] می نامند و خاصیت بسیاری بر آن بیان میکنند و گویند
نوع [illegible] که آنرا [illegible] می نامند بسیار [illegible] دست میدارد و هر جا یافت میشود بمجرد خوردن از شکم اخراج میشود [illegible] نجاست می کند
[illegible] نامند [illegible] سلاجیت [illegible] خالص میفروشند مومیائی انسانی که مشهور است میان عوام [illegible] حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته است
که در ازمنه سابقه دستور بوده که [illegible] مومیا [illegible] خورده از تعفن [illegible] عسل و [illegible] و دوا [illegible] نموده اند [illegible] بلاد
[illegible] برسانند [illegible] مومیا [illegible] اگرچه [illegible] بعضی میکنند
ولیکن [illegible] حرام [illegible] کوری و فساد اخلاط [illegible] مضرتهای بی غایت است و مصداق قول حکیم [illegible] اوراق از [illegible] صادق
اقوال [illegible] اما [illegible] میر محمد حسین که [illegible] مصر [illegible] مصر [illegible] الواح آنها [illegible] رجعت
کرده با [illegible] ملاقات کرده [illegible] قبل از سفر [illegible] آشنا بوده [illegible] ملاقات می نمود [illegible] از جمله [illegible] در آن مصر شنیده و مشاهده نموده
بودند این بود که قبل [illegible] چهار صد یا پانصد سال حکما و سلاطین مصر [illegible] الواح آنرا [illegible]

بلکه با طبا و جراحان مصر که برادران ایشان در باغ ادویه چند که حافظ آنها باشد از فساد بمانند و او شان بود از دستی که خوب روغن ادویه مالیده بودند و در قالبی در چوب گذاشته بر آن نام میت و قوم قبیله آنرا نوشته در خزاین محفوظ میداشتند و بعد از آن سه صد چهار صد سال میشود که آنرا ترک نموده احیانا اگر جیدی از آن اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر یا حرامی آمد آنرا بجای مومیائی استعمال مینمایند خصوص از خارج چنانچه نزد او از حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری از آن بعمر و بن یحیی آورده قدری از آن بمیرمعزی الیه داده بود او شان قلیلی با حقیر داد بسیار نرم بود طبیعت آن محتمل که از مومیائی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد افعال و خواص آن در احده داخله و استعمال از خارج شاید که قریب گوشت درست و عرق و بعض استخوانهای پاک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسبنده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای نوسی از آن باقی بمومیائی باشد در نفع ولیکن از داخل مشرب غیر مجوز زیرا که مضر گفته اند چنانکه ذکر یافت و قریب که چنین باشد علاوه حرمت آن والله اعلم و مومیائی سنگ پچه که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرده شاید از قلیلی باشد که او در حافظه مقویه تریاقیه از قبیل ادویه مذکوره و غیرها بربدن بچه سنگ سالخورد زائیده شده مالیده زمانی ممتد و زخمی کرده در زمین دفن مینموده باشند یا آنکه در بلدان حاره یا در تابستان در پارچه پیچیده و در زیر ریگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب بعض بعض و تحجر یافته و صورت و حدائقی کیفی و مزاج ثانوی حاصل نماید بس برآورده استعمال مینموده باشند یا بطور دیگر العلم عند الله تعالی

فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طریق استعمال آن مفرد او مرکبا بدانکه بهترین آن دارای سیاه صاف براق نرم آنست که بوی بد نداشته باشد که بوی تعفن باشد ارسطو فرموده که بهترین آن آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی فربج بازیره فی شکسته شق دبیران بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصل مومیائی آنست که بعد از آن پای مرغ را خورده سی را بشکنند و بقدر یک دانگ از آن را در روغن گلسرخ حل کرده بحلق او بریزند و قدری بران بمالند اگر در عرض یکشبانه روز جبر شکستگی پای او نموده با صلاح آورد خوبست و صد اصلی او لا بد در غیر اصلی و گاه باشد که در عرصه هفت هشت ساعت باصلاح آورد و امتحان دیگر آنکه مومیائی خوب را چون بدست بگیرند مثل موم خالص بزودی نرم بگردد و بعد مغشوش مبدل آن صلابت بسیار دارد و بزودی بحرارت کمی نرم نمیشود و بهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضای انسان و اجلاح و تقویت باه و سایر قوی و غیرها در انسان تجربه نمایند طبیعت آن در اول سوم گرم و در دوم خشک نزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن و صاحب شفاء الاسقام حار در دوم و یابس در اول گفته و قوت آن تا چهل سال باقی میماند

افعال و خواص آن مقوی ارواح و دل مفرح و محلل مواد و بارده و مقوی اعصاب باطنی و ظاهری و مخفف رطوبات و حصین باد و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و مفتح سده و جالی و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و رفع سموم منسریه ملدوغ و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق رحم و طبع امراض بارده و نفث الدم و جراحات مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و دار الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و اورام و جبر کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع اعضاء الرأس الاذن الانف و اللسان محلول بمقدار یک حبه آن با آب مرزنجوش جهة صداع بارد و سافیج و شقیقه و صرع و دوار و لقوه و فالج استرخائی و جهة آن با آب طبیخ صعتر فارسی و راسن جلی جهة جنب و آشامیدن و مالیدن سعوط نمودن و چکانیدن بگوش آن در بینی و گوش با طبیخ مرزنجوش و با روغن زنبق و نیز سعوط یک حبه آن با یک حبه مشک کافور و جند بیدستر محلول در روغن بان جهة اوجاع بارده کهنه و بسر سام و برودت دماغ و همچنین قطور آن در گوش و بینی با روغن زیتون و عسل جهة ریاح مجتمع در دماغ و آشامیدن بلعیه آن با آب طبیخ کرفس و زیره کرمانی جهت لقوه بمقدار یک دانگ آن با آب صعتر فارسی در آن و جوشانیده باشند جهة ارتعاش و چکانیدن یک حبه آن با روغن بادام یا گل در گوش جهة درد آن بمقدار یک شعیره آن با روغن گل سرخ بتنهائی و یا با آب غوره قطور آن و فتیله ممزوج با آن در گوش گذاشتن جهة ثقل سامعه و ریش و قروح و آمدن چرک از آن نافع و ارسطاطالیس گفته سعوط محلول آن با آب خوک جهة منکسه و جهت گرمی نافع و گرمی مادرزاد مبالغه و با کافور تنها سعوط یا با آب مرزنجوش جهة نزلات

و الرض یعنی دو ثلث آن با عسل جهت سکتہ و بیان ثقل آن نافع اعضاء النفض و آشامیدن مقدار سه ثنیه آن در جهوری جهت نفث الدم از ریه
و طبیخ آن با شراب اللخ جهت نفث الدم و دروغ نیز و همچنین قطور آن جهت رعاف و بکقراط آن با سکنجبین یا با آب نعناع جهت رنج و بکقراط آن با شراب
مورد و رب قوت و یا با طبیخ عدس و امثال آن جهت رنج حلق و درم آن گفته اند غرغره مقدار ده جبه آن و یا با آب اصل السوس مقشر سه او قیه
عادة قریبا مطبوخ جهت خناق و یک مطبوخ آن با آب عناب با پستان و ماء الشعیر و اصل السوس مقشر سه و زنیان ناشته جهت سعال و بکقراط آن
با آب نعناع یا با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت خفقان بارد مفید ست اعضاء الغذاء آشامیدن بکقراط آن با آب مطبوخ زیره
کرمانی و نانخواه و کرویا جهت غثیان و تهوع و خفقان و ضعف معده و قراقر و نفخ و ریح بلغمی معده و امعاء و ازاله رطوبات مجتمعه در فم معده و دهن سفید
معده و برای سقوط شهوت بیدی خمیر کند مقدار بکقراط آن با دو دانگ گل منی و یک دانگ زعفران در آب برگ عنب الثعلب یا با آب برگ کاسنی با در
حیار تنبر و جهت فواق ریحی بکچه آن با طبیخ تخم کرفس و زیره کرمانی و جهت رنج طحال بکقراط آن با آب کشنیز تازه یا با آب [illegible] و نفخه و بزرگی طحال
بکقراط آن با ماء السکر یا با آب کرفس تازه و یا با طبیخ بیخ آن و یا با طبیخ تخم کشنیز یا پوست بیخ کبر [illegible] حبین یا با طبیخ خشک طلای [illegible]
آن با آب مطبوخ انیسون و در آن چون شاییده باشند بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن یک دانگ آن با آب مطبوخ انیسون نافع اعضاء النفض و امثال
آشامیدن بکقراط آن با شیر تازه دوشیده تنهائی و یا با قدری شکر جهت قروح و اوجاع احلیل و مثانه و آشامیدن [illegible] از آن با آب مطبوخ دو خود و فقاح
اذخر جهت رفع حبس البول و تقطیر و ادرار آن خوردن هر هفته یک مرتبه و جهان با روغن گاو و جهت رفع باد بواسیر و اوجاع معده و جبه آن با آب
مطبوخ ساذج هندی جهة اختناق رحم و حمول آن که آن مخلوط با آرد گندم جهت قلت صبر و نگاه داشتن بول و سلسل البول و همچنین حمول آن
با روغن زیتون زنبق جهة تقطیر البول و عدم صبر بر حبس آن و بجهة امعاء و فتیله آن با روغن یا عسل مانند آن بر سبیل انثیان و احوال آن جهت تحریک
جماع و همچنین آشامیدن و جبه آن با آب با قلا با حبه از آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الحاوی نقل کرده اگر کسی را آب
منی خروج شده باشد و خواهد که برودی بحال اصلی برگردد و در آخر حرکت قریب با انزال جود مبارا در بیخ و هم غسل سفید حل کرده بخورد و اگر بحرارت مزاج
باشد به بارده و مناسبه نوشند مجرب است الآت المفاصل محلول آن از یک دانگ تا یک مثقال و با آن مناسبه تند روغن گل و اشیاء که مو افق
با آن آب با قلا و با زرده تخم مرغ و در سه عدد جهة اوجاع مفاصل و قطع عضو و کوفتگی عضله و عصب جدا شدن و پاره شدن آن و کسر عظم
و سقطه و ضربه و صدمه و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بر آن موضع بعد ازین و همچنین آشامیدن آن با شراب صرف و بر اجراحات کند و با صمغ
و زن یک دانگ آن با یک درهم نشر و آلخته در زیت مقدار نیم درهم مرهم ساخته بمالند و جهة احلال الطبی و ضمادات آن در روغن گل سرخ یا روغن
کنجد حل کرده و طلا نمودن با آن اگر کسی سرما زده باشد مالیدن بر آن موضع و خوردن آن لغایت نافع و الحال آشامیدن نیم دانگ آن مطبوخ
افتیمون با آورده یا با شربت مناسبه دیگر جهت رفع حمیات عفونیه و سوداویه نافع الاورام و البثور و ارمنیه نیم دانگ آن با مطبوخ افتیمون و شیر
او و یا مناسبه دیگر جهت و رزقتالی جهة ابتدای برص و جذام و بعد از تنقیه همچنین جهة هر علت با ادویه مناسبه و معاونت آن مفید ست السموم و الهوام
بقدر آن بکقراط بار زن گاو جهت گزیدن عقرب و نیز جهت عقرب گزیدن آشامیدن بکقراط آن با شراب صرف یا بند صرف و همچنین یک قیراط
آن با آب کشنیز تازه و با آب بیخ کبر آشامیدن و در گذاشتن بر آن جهة مطلق سموم مقدار دو جبه آن با طبیخ خشک یا با آب فراسیون و یا با آب [illegible] و یا
با آب فوتنج جبلی یا با آب اشقان و یا با آب طبیخ اینها مجرب است و حل موییای نامند حل شیر و لادن است و در تقریر مضاعف و گلاب و با
ادویات مناسبه نفائی و در الهاب و ادویه و اخل نمودن و جوب آن در قرابادین کبیر ذکر یافت موج بضم میم و سکون و نون و جیم
لغت بنگلست ماهیت آن پوست درخت توتی از بی شیر مجوف است که بهندی سرکنده [illegible] اطفال از قلم آن بر قلم هی [illegible]
آن بسر خشک [illegible] افعال و خواص آن غرغره با آب مطبوخ آن جهة و تشقق دهان و اورام لثه و لهاة و آشامیدن آن جهت ضعف شهوت

شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد گرده و مثانه و آلات بول اصل آشامیدن آن بطریق تنباکو که در شب تابستان بجهت ذوق از مجربات گفته اند و بتجربه رسیده و اگر قبل از کشیدن آن قدری برگ تنباکوی خشک را در آتش انداخته دود آنرا بدهان بگیرند بهتر است و اگر بکثرت و زیاده از آن کرده شود نیکو نماید و این معالجه خواص ریحی ست و بخور آن جهت بواسیر مفید است **موتلدی** بضم میم و سکون واو و فتح تای مثناة فوقانی و سکون لام و کسر دال مهمله و یا بالف هندیست تا آن نباتی ست هندی کثیر النفع و از قبیل تخم و بیاره و باشاخهای متفرق برگ آن شبیه ببرگ پودینه و آن ضخیم تر و در غب گل آن سرخ مایل بزردی و بسیار شبیه بگل خوشبوی الجمله شبیه بیوی گلاب و طعم آن بانکی تلخ و منبت آن حیدرآباد و زراعی و در شهر عظیم آباد و بنگاله کثیر الوجود **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و با قوت قابضه **افعال و خواص** مقوی اعضای رئیسه قوی ارواح و معده و محلل و ملطف و مفتح و در تلطیف و تفتیح قریب بچوب چینی بحدیکه از عرق و بول و رائحه شراب آن بو آن می آید و جهت رفع خفقان و توحش و یرقان و زردی بشره و امراض صفراوی و سوداوی و حرقة البول و ادرار بول مانند خنازیر و ماشرا و اورام جمیع اعضا نافع و آشامیدن عرق آن که بدستور گلاب عرق کشند جهت خفقان و سواس سوداوی و صفراوی و تحلیل مواد غلیظه و تقویت قوی و ارواح و سایر امراض مذکوره مجرب و قویا و حکمای اشکال مها نافع بشرط مداومت بران که از سه مثقال تا پنج مثقال الی بیست روز استمرار نمایند و در روز دو مثقال بیفزایند تا بمقداری که موافقت نماید و مرض تخفیف و انحطاط آورد پس بتدریج کم نمایند و در ایام آشامیدن آن از حموضات و لبنیات و بقول و اغذیه غلیظه و آشامیدن آب یخ یا بسیار سرد و یا بسیار گرم و امتلای و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام اجتناب نمایند و اگر نمک را تقلیل نمایند بهتر است و اقتصار بر اغذیه لطیفه و آب نیمگرم نمایند و در اوایح قوی به تشریع از ده مثقال نمایند و بتدریج یکمثقال یا دو مثقال بیفزایند و جسم آنرا نیز اهل هند مستعمل دارند و نبات آنرا در هنگام تازگی با پیچ و برگ و گل کند و در سایه خشک نمایند پس نرم سوده با آرد گندم در روغن شکر بطریق حلوا پخته هر روز بقدر موافق درست امزاج بخورند جهت حفظ قوی حیوانی و بدنی منع موازی سفیدی اسقاد نیز بطریق سفوف با شکر بقدر جهت امور مذکوره تخم آنرا گفته اند اگر با شیر هر روز بقدر یک کف بخورند قوت حیوانی بخشد و گل آنرا اگر تا چهل روز بخورند نیز همان عمل بخشد و نبات آنرا قبل از تکمل ادراک چون با بهنگره سائیده بروغن آمیخته تا چهل روز بخورند موی را سفید نگرداند و نیز زنند و اهل هند مشهور است که چون غنچه گل آنرا در اول سال درست بلع نمایند در آن سال از آزار محفوظ میمانند یک غنچه آن یکسال و غنچه آن در سال مختلف میدانند و بیخ آنرا اگر تا یکسال بخورند نیز جهت سیاه کردن موی نافع و چون بیخ آنرا نیمکوفته در آب بخیسانند آن مقدار که نیم برد ارد پس از روغن با آن مجرب کرده و درست و در نیشکر کرده بطریق تدریج همکو بیخ قطر نمایند و سه روز یکمرتبه آنرا با برگ تانبول در زمستان بخورند نفع عظیم بخشد تقویت قوی و ارواح نماید و امراض بارده رحیم را دفع سازد و بدستور چون آب تازه و نبات آن را با گل و بیخ بکوبند و با روغن کنجد بقدر ربع آن با آتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و صاف نموده هر روز بمقدار ده درم آنرا صبح ناشتا بخورند تا چهل روز دیگر و نیز از جماع و ترشی و بادی پرهیز نمایند تقویت باه بعدی بخشد که شرح نتوان نمود و چون بیخ آنرا در ظرف مسی با دسته چوب نیم خوب بسایند و سحق نمایند با آب چندانکه سیاه رنگ گردد پس بنیه یا کفیره را بدان تر کرده و خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آن چنبه یا آب تر کرده بر چشم صاحب رمد گذارند تسکین درد و وجع آن نماید و تیز نوعی از موتلدی میشود که آنرا بهندی معاموتلدی نامند و گل آن زرد و بزرگتر از نوع اول جهت تعدیل اخلاط بسیار نافع و در باقی خواص و افعال قریب بنوع اول ست **فصل المیم مع الهاء** **مها** بضم میم و فتح ها و الف ست نیز آمده هندی بنگالی است ماهیت آن سنگیست و دو قسم میباشد قسمی مقعد صلب شفاف شبیه بآتش زنه که از آن نیز آتش ظاهر میگردد و از اواح دوم وصعید مصر آورند و در معدن نحاس هم میرسد و در خون گرم میش چون بسایند حل میگردد و قسمی دیگر از آن غیر شفاف و از آن صلب تر و شبیه بسنگ و از آن بیده از آن ظروف ساز ند و غیر سلوان است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت دملهای محلل و نفعی انتجال آن با مروارید و شکر قاطع بیاض چشم سبل و بدستور چون

آب لعاب آن را در چشم کشند و لسان چون تحته آنرا با نمک و حنا و زعفران در دهن مکیده و محل حمل کنند و بر زبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن
الکنت و تعو لکم و مجرب گفته اند اعضا النقض آشامیدن آن جهت تقویت اعضاء و ادرار بول و ضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر و رافع نحافت
آن در ان الخواص تعلیق آن جهت دفع رعشه لرزه و حوالات و بر اطفال رافع خوف و جستن ایشان از خواب و دیدن خوابهای پریشان و داشتن آن
... است جهت نقصان حاجات موثر دانسته اند صدرس بفتح میم و سکون ها و دال مهمله ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیر
گیاهی را نامند که شاخهای بسیار دارد و کبود رنگ همیشه بهار و برگهای آن باریک و دراز و گل آن باریک و دراز و گل آن همیشه رو بآفتاب آرد و بهر طرف که
میل نماید این نیز میل میکند و بیخ آن بقدر جوز و الدی بزرگ سفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیر الوجود و صیادان الخاصة آنرا مانند ... بر زند
پیر اندان تا آن سر حیوان شکار که میزنند در ساعت می افتد دمی بر دارند آنرا می گذارند تا خوب سرد گردد و جمیع زهرها از بدن آن حیوان باز
خون در محل زخم جمع میگردد و آن موضع سطح میشود پس آن موضع را بریده می اندازند و تتمه گوشت آنرا میخورند میگویند بمضرت است و سمیتی ندارد و امتحان
بیخ مطبوخ آن در قوت و ضعف چنانست که تیغی بر عضوی فرو می برند تا اندک قطره خونی جاری گردد پس محل زخم را پاک مینمایند و دوری از آن بیخ
مینهند اگر فی الحال نشو نمایند از پوست نیز سرایت میکند بگوشت و سوزش و خارش عظیم در بدن احداث مینماید و تشنج بسیار دهد اگر علاج کنند پاک
سازد و اگر فی الحال عضو را پاک بشویند و بروغن چرب نمایند و بران تریاقات بمالند مضرت نمیرساند علاج آن اگر در خارج باشد بجهه نگذارند
پاک شد و زالجبسانند و بعد از آن بران تریاق بمالند و شستن آن موضع ببول در اول حال بغایت نافع است مهلبیه بفتح میم و فتح ها و لام مشدده
و کسر با موحده و فتح یا مثناة تحتانیه و بفارسی فرانی نامند ماهیت آن از جمله اغذیه لذیذه است که از شیره آرد برنج و شیر و شکر ترتیب
دهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره میکشند و با شیر طبخ میدهند تا شیره برنج پخته گردد و بقوام آید پس شیره شکر صاف کرده در ان بریزند
بمقداری که آنرا شیرین گرداند پس چند جوش داده فرود می آورند و در ظرف چینی بر می آورند اگر خواهند در هنگام فرود آوردن چند دانه
هیل بوا کوبیده با قلیلی مشک و در گلاب شیره کشیده داخل مینمایند خوشبو و لذیذ میگردد و تناول مینمایند بعد از آن سرد میگردد این مخترع در
بابلی ست که بجهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود برای رفع تی که او را عارض شده بود از ریختن سواد معده او طبیعت آن
گرم و تر افعال و خواص آن حیث مالیخولیا و جنون و دردسر یبسی و فربه نمودن بدن و تولید خون صالح و منی و تقویت باه و رفع تی
سوداوی نافع است فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیة میبختج بفتح میم و سکون با موحده ماهیت آن اسم فارسی شراب است
که با شراب دیا با آب انگوری مرتب نمایند افعال و خواص آن مفرح و منبسط و مقوی معده و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافته میس بفتح
میم و سکون یا و فتح عین و نون نیز آمده و بواو بجای نون نیز دیده شده لغت عربیت بیونانی موسوی و لطوس نیز نامند ماهیت
آن درختیست عظیم برگ آن شبیه برگ کرفس و باز دانه بسیار ثمر آن بزرگتر از فلفل و شیرین خوش طعم و خوشبو و مشابه شکل ثمر ...
و نیز گفته بقدر کنار کوچکی سیاه با شندیست و چوب رخت آن مائل بسیاهی و سرخی و صلب خوشبو و بری و بستانی می باشد طبیعت ثمر بستانی
دوم آن گرم و خشک بستانی آن معتدل افعال و خواص آن آشامیدن ثمر آن جهت سرفه و تقویت معده و حبس اسهال و تنقیه
رطوبات و لبن آنرا اهل شام بر اکسیر مستعمل دارند و اتفقان نشاره چوب آن جهت ترجمه امعاء و مفتح مفید الا ورام و ... ضماد آن جهت
داء الفیل و تحلیل اورام مجرب دانسته اند الزینه طبیخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی و منع آن از اسقاط و چون سناخ بیخ آنرا سوده بر
اورام صلبه بندند تا سه روز متوالی و هر روز تجدید نمایند در تحلیل آن موثر و دفع فتق نیز مجرب گفته میسفون بفتح میم و سکون یا و فتح
سین مهمله و ضم نون و سکون واو و نون بفارسی کرم ابریشم نامند ماهیت آن جسمیست حجری باریک طولانی بمقدار تخم خرما و از ان بلندتر
نیز و معقد خاکستری رنگ اندک زرد رفته و گفته اند نوعی از ابدالحجر ست طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن

و بجهت استسقا و سپرز و تفتیت حصاة و در درد گرده و احتباس حیض نافع و ذرور آن مجفف رطوبات قروح و جروح و التیام دهند آنرا از تخفیف قروح و
دبیلا و اقوال مانند زنباد ابجرست مذکور شد میعه سائله بکسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح عین مهمله و با الف عربیست یعنی سفرد
بهندی سلارس نامند و درخت آنرا بفرنگی مسطر اکه لیکه گویند یعنی نرم و میعه مشتق از میعان ست ماهیت آن صمغ و یا لبن درختی ست
بسیار خوشبو و گفته اند درخت آن شبیه درخت سفرجل ست و آنرا در بلاد شام عبهر نامند و گفته اند صمغ درخت عرعر است و اصناف میباشد
نیم و یک و از درخت تراوش کند یا شد صموغ و دیگر بهترین اصنافست و در رنگ آن اشقر مائل بزرده و بقوام عسل میباشد و انچه از قشر درخت آن جدا
درخت آن خذ مینمایند مائل بسرخی و غلیظ تر میباشد و این متوسط ست و انچه اجزای درخت آن در آب طبخ میدهند میباشد و صاف میکنند پس آنرا
میجوشانند تا غلیظ میگردد و سیاه و ثقیل میباشد و این مسمی بمیعه یابسه است و صاحب کتاب مرشد گفته یک نوع آن سفید سے باشد و یکنوع
سرخ و بالجمله قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک فعال و خواص آن مقوی و محلل ریاح و منضج و ملین
و با قوت قابضه و تجفیف اعضا و الرأس النقص الغذائیه و النقص جهت سرفه و زکام و خدر و کزاز و رعشه و امثال آن از رطوبت از دماغ و تنقیه آنها
و در درد سینه و ریه و گرفتگی آواز و تقویت اعضای باطنی و استسقا و سپرز و گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و درد کمر و رکبتین و آشامیدن سه درم آن با آب گرم
مسهل بلغم بقوت تمام و طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر و کزاز و رعشه و ماندگی اعضا و بخور آن نیز جهت نزلات و کزاز و قطور آن جهت
مرافق گوش و ریاح غلیظ آن و فرزجه و بخور آن نیز جهت احتباس حیض و اوجاع و غیرها و آنجهت و جاع مفاصل و نقرس و در ضمادات آنها
مقوی و محلل آنها و طلای آنها جهت جرب و آشامیدن سه درم آن با گرم با آب گرم جهت جذام و بخور آن نیز مضر ریه مصلح آن مصطگی مقدار شربت آن تا مثقال
یابسه درم بدل آن روغن یاسمین جند بیدستر و نزد بعضی آن قطران و لخلخه آن زفت رطب ست و از اجزای آن ضمادها است میعه یابسه ماهیت
آن نزد بعضی سوم میعه سائله است که ذکر یافت و نزد بعضی نقل صحت دوم ست که اجزای درخت آنرا قشر و صافی آنرا میگیرند و نزد بعضی قشر
و مطبوخ آنست طبیعت آن در گرمی و خشکی زیاده از میعه سائله فعال و خواص آن با قوت قابضه ممسک بطن بخور آن جهت طرد
و با غچی و دافع لقوه و مضر ریه و بانی و حمول آنجهت نفوذ آب در حیض و مسقط جنین و دافع انضمام رحم و صلابت آن و بسیار افعال
قریب میعه سائله المضار مصدع مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشیر ست میفختج بفتح میم و سکون حاء و ضم خاء و سکون
فاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و جیم معرب پخته فارسی ست و بیونانی افلیفن نامند بمعنی عقید العنب ماهیت آن آب انگورست که در طبخ زیاده از
دو ثلث آن بسوزد و غلیظ گردد و مائل بشیرینی باشد و در گیلانات آنرا دوشاب تمرش نامند چون با خاک در دوشاب بجوشانند گردد آنرا
دوشاب گویند بعربی رب و دبس و در دبس ذکر یافت و گاه در آن سیل و جوزبوا و قرنفل و امثال اینها اضافه مے نمایند طبیعت آن در
دوم گرم و در اول خشک فعال و خواص آن موافق سینه و ریه و آبله و حصبه و معین بر گفت و تلیین طبع و محرک باه و جهت
وجع گرده و مثانه نافع و داخل شرب خشخاش معروف بدبا تو و اکر ده میشود و المضار در محرورین اکثار آن صفرا سے غلیظ مصلح
آن میوهاے سرد و ترش بدل آن دوشاب انگوری ست باب لبت و نهم در بیان دوبه که حرف اول آن نون ست

فصل النون مع الالف نارجیل بفتح نون و الف و کسر را مهمله و جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام معرب نارکیل است
زیرا که بهندی نارکه آنرا ناریل و بفارسی کوکره نامند و بفرنگی کوکس اند کبرس و بعرابی جوز هندی ماهیت آن ثمر درختیست و درکنار
و در سواحل دریاے هند و دکهن و بنگاله یافته میشود و در ملیبار است کثیر الوجود و سرخت و قریب بدریاے شور یا شد و آب آن شور سیاه
برسد ثمر آن بهتر و لذیذ و شیرین تر و چرب میباشد و باختلاف اراضی و بلدان فرق دارد هشت سال بعد غرس و قریب به پنج سال ثمر میدهد
و ثمر آن مانند خرما و خوشه میباشد الا آنکه خوشه آن برگ در هر خوشه هفت هشت تا ده پانزده عدد درخت آن نیز شبیه به درخت نخل

الا آنکه زوائد متفرقه که شاخهای آن نیز شبیه شاخهای نخل مگر آنکه برگهای آن بلندتر و چوب میان آن نیز بلندتر و صلبتر و جاذب [illegible] اکثر از چوب [illegible] سطح
برگهای آن میبافند و تابه‌بندی و در [illegible] سخت بسیار مضبوط میباشد و ثمر آن سه پوست دارد یکی لیفی خشن ضخیم بلحیات یک انگشت در وقت خامی
سبز و لیفهای آن نرم و صلب بقدر رسیدن و خشک شدن آن تغیر میگردد و آنرا جدا مینمایند و خیسانیده و کوبیده ریشهای آنرا جدا نموده ریسمان
لنگر جهازات و کشتیها از آن میسازند جهت آنکه در آب دریای شور نپوسد و ضایع نمیگردد و پوست دوم آن صلب مجوف سیاه رنگ و بر سر آن
نشان [illegible] صلب مانند براق شبیه بدو چشم و سوی [illegible] بزرگتر [illegible] شبیه بدهن و از همان موضع جذب رطوبت برای
نشو و نما مینمایند و از همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی تمری بر روییدن درخت مینماید و در هنگام تغیر بودن آب در آن باشد آن موضع را سوراخ
نمایند و آب آنرا از آن بر می‌آورند و بعضی مردم سر آنرا بمقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آن را از جوف آن بریده برمی‌آورند برای آنکه
ظروف آن درست بماند برای ساختن غلیان و بر آن آب فی نصب نموده قلیان میسازند و اکثری نشکسته نیز آنرا برمی‌آورند و میخورند و خام حلوا [illegible]
از مغز آن ترتیب میدهند و در اکثر ملیبارات قوت اکثر مردم آنجا و حیوانات و انسان بیشتر منحصر بدان است چه خام و چه بطریق پختن برنج و غیر آن
پخته در روغن بادام و چراغ نیز از روغن آن بعمل می‌آورند و خشک آنرا در اکثر بلاد بعیده می‌برند و پوست سوم آن نازک جوزی رنگ
و پیوست بمغز آن و این را در هنگام استعمال و اکل جدا مینمایند و مغز آن که سفید شیرین و لذیذ دهنیت بسیار است میخورند و از آب آن
نیز میسازند و چون آب آنرا بگذارند که بجوش آید خمر و مسکر میگردد و بهترین مغز آن تازه و سفید لطیف شیرین چرب کم [illegible] آنست و بهترین آن
که رطوبت نداشته باشد طبیعت آن مغز نارجیل تازه در وسط دوم گرم و در اول [illegible] و طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک
و [illegible] آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک آب آن در اول گرم و تر و جهت [illegible] آن با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مقوی
حرارت غریزی و مسمن بدن و مولد [illegible] صالح اعضاء الراس جهت وجع سودا و [illegible] استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال نسیان
و خوشبوئی دهان اعضاء الغذاء و النفض جهت ضعف جگر و قرحها باطنی و بواسیر تولید منی و تسخین گردد و کمر مبرودین و ادرار بول تقطیر آن و
[illegible] مثانه و درد آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی [illegible] آن مسدد و دیر هضم و مولد غلیظ [illegible] و نفخ [illegible]
مصلح آن شکر و نبات [illegible] احتیاج باصلاح ندارد و در مبرودین میوهای ترش [illegible] مغز فاسد کهنه آن مورث غثیان و غشی
مصلح آن قی نمودن و میوهای ترش تریاقی خوردن [illegible] مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام [illegible] است بر بالای آن بمقدار چهار
مثقال و گویند چون قدری برنج را در جائیکه نارجیل بسیار باشد [illegible] مقدار شربت از جرم آن [illegible] معتادین را سه
مثقال و آب آن را [illegible] بدل آن مغز گردگان و پسته و چلغوزه و شراب [illegible] جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه نافع و [illegible] آن در اول گرم و در سوم
خشک و در دوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن [illegible] اقسام کرم و حب القرع و جهت تقویت باصره [illegible]
[illegible] چون در حین طبخ در آن اندازند [illegible] پوست آن جالی دندان [illegible] کلف و نمش و جرب و حکه نیکو کننده
رنگ [illegible] قسم آنکه مغز آنرا کوبیده و جوشانیده از آن روغن اخراج می‌نمایند جهت تقویت
فهم و تولید [illegible] دفع درد [illegible] و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان [illegible] حب القرع و درد کمر [illegible] بواسیر و تحریک باه مفید [illegible]
و [illegible] سینه تازه آن جهت آشامیدن و کهنه آن جهت [illegible] النفع است و با روغن [illegible] مجرب و قسم دوم آنکه مغز
تازه [illegible] آنرا کوبیده [illegible] خوابانیده با آب گرم [illegible] نموده [illegible] میگذارند [illegible]
بالا [illegible] اللطف [illegible] مبرودین [illegible] گاو و گوسفند بهتر است [illegible]
پوست دوم صلب [illegible] آن جهت جرب [illegible] قروح خبیثه نافع و مجرب است نارجیل بحری [illegible]

نارجیل بحری ... بکسر نون و سکون یا مثناة تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند ماهیت آن ثمر درختیست که در جزیره بر خط استوا بطول یکصد بیست ذرع میشود و در جاهای دیگر هم ثمر درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی و دو عدد بهم پیوسته آنرا نیز پوست میباشد الا آنکه پوست دوم این از ان صلب تر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز ضخیم و صلب تر و در لیفه بعضی بقعامت عرض و انگشت و زیاده هم دیده شده و ماهیت این کمتر از نارجیل هند و در تری و تازگی اندک چرب و بسیار سفید لذیذ تر از مغز نارجیل هندیست و مغز خشک آن بسیار صلب تر بصلابت عاج و چون کهنه گردد سرخ روی و تیرگی و تلخی می نماید هر چند کهنه تر گردد تیرگی و تلخی آن زیاده میشود تا دو صد سال و بیست میرسد و نیم تا صد و پنجاه سال میشود که منفعت آن برده اند آن جزیره هشتاد سال است که یافته اند و الا قبل از ان زبدی آب میگرفتند و بنگس لیم و دنبال خود میبردند گفته نوشته اند طبیعت آن مرکب القوی و بعضی گرم و تر در اول و بعضی در دوم و نوشته اند هر چند تر شود حرارت و یبوست آن زیاده میگردد و افعال و خواص آن یاقوت تریاقیه حافظ قوت و گفته اند چون هر هفته یکمرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا بگلاب و یا سرکه ساییده میل نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند اینها محافظت مینماید و دافع اذیت هوای وبائی و اختلاط آنها و جاذب اخلاط ردیه فاسده و سمیه از عمق بدن است و چون مقدار چهار تا پنج حبه آنرا ساییده بصاحب نفث یا شارب سموم بخورانند و تا قی فرمایند مادام که سمیت در بدن او باقی است قی آورده و اخلاط فاسده سمیه را دفع نماید و چون بتمام دفع گردد دیگر باقی نیاورد زیرا که از خواص اوست که چون در بدن اخلاط فاسده نیابد تحریک قی نمی نماید و بدستور آشامیدن آن با شیر تازه در شیره جهت افیون خورده با بیش امثال اینها و نیز بصاحب حمی در ابتدای احساس لرز مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا ساییده بخورانند و نیز باید تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل میگردد و نفع بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سایر هوام زهردار دافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط گفته اند مولف گوید شاید این بسبب اختلاف امزجه ایران و اهل هند و سنگی وزن آن باشد زیرا که تر و تازه آنرا اکثر مقدار بسیار تا یک درم خورند و مطلق ضرری در امزجه ایشان هم نرسیده و همچنین جهت امراض مذکوره فایده بران مترتب نگشت محتمل که خواص مذکوره متعلق بکهنه آن باشد و بقدر بتجربه رسیده که اکثار تازه آن در امزجه حاره یابس باعث هیجان و ثوران حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد و الله اعلم و گفته اند آشامیدن آب درون پوست آن نیز بافعیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب بمغز آن است و قایم مقام آن و حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت ناردین بفتح نون و الف و کسر را و دال مهملتین و سکون یا مثناة تحتانیه و نون ماهیت آن گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه در سنبل است و مولف مختارات بدیعی بیخی است در رنگ شبیه بامیران عروق اصفیه متشکل سار دن پارلشهای بسیار و ریشه این بارنگ تر از ریشه سار دن و بهترین آن قوی تازه خوشبوی است و آنچه مایل بسفیدی باشد زبون طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن اعضاء الراس الغذاء و النفس آشامیدن یک درم آب فالج و لقوه و یرقان مع العناب مواد معده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل ورام رحم و اکتحال آن موی مژگان بروید تنها یا با کحال مناسبه حمول سر و مطبوخ آن نیز جهت اوجاع کرده و امراض رحم مضر به مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی است نار فارسی بفتح نون و الف و کسر را مهمله و فتح فا و الف و را و سین مهملتین ماهیت آن صاحب منهاج گفته نوعی از جمر معتدیه است که از اوج فارس می آورند و با تبوعات دیگر معشوش می نمایند و صاحب تحفه نوشته بعد از این استشهاد نموده نار را بمعنی آنار فارسی که رمان است محمل نموده و وجه تسمیه آنرا العنبیه ممکن است که بمعنی آتش باشد جهت آنکه مغشوش بتبوعات منتی از جمله سموم و در احراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار فارسی اسم مرض حار حاد است

نارقیصر بفتح نون و الف و کسر را مهمله و فتح قاف و تسکین یاء مثناة تحتانیه و فتح صاد و را مهملتین بهندی ناگیسر کرانی نامند ماهیت آن اختلاف عظیم است انطاکی گفته نباتی است با یکساق باریک سرخ مائل بزردی و گل آن نیز مائل بزردی خوشبوی و از روم آورند و در مصر آنرا لحام گویند و شقائق النعمان ست طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معده بارده و تحلیل ریاح و مغص و بفتح سده ها و ادرار بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یک مثقال ست نارکیو از بفتح نون و الف و کسر را مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف ماهیت آن گفته اند نارکیو است و نزد این بیمار معروف اند و لیکن از تعریف او دو چیز ظاهر میشود و بعضی خشخاش زبدی دانسته اند نبات آن اکثر ایام و مواضع سایه دار نهایت عرض آن تا یک بلند ثلث نبات میگردد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن کوچکتر و سبز و املس بسیار نرم مانند خربزه و گل آن شبیه بگل خیری و ثمر آن بقدر بندقی و دران تخم اد کن اللون یعنی تیره رنگ مانند تیز لذاع و بعضی آنرا قلفل لمار دانسته اند بعضی گفته اند که غیر آنست و بالجمله طبیعت آن گرم و خشک در دوم با حدت و لذاع افعال و خواص آن آشامیدن تخم کوبیده آن با عسل مرشته زائل کننده بلغم و تحلیل ریاح غلیظه و اخراج کننده بلغم از سینه و طلای خاکستر درخت و یا برگ سائیده آن رافع کلف و نمش و آثار جلد و ساقط کننده موی زهار و بر برآمدن آن است الا ورام طلای آن محلل ورم و از خواص آنست که چون کرسنه باشد ازدران جوش هند و خشک نموده بعد از خواب بر صورت بمالند تفتیح و سرخ رنگ گرداند نارمشک بفتح نون و الف و کسر را مهمله و میم و سکون شین معجمه و کاف لغت فارسی است بمعنی مسک الرمان آنرا نار عرب نیز نامند و در تقطار ابان در قانون باسم سو یاد نه کرده است و گویند بهندی ناگیسر خوانند ماهیت آن اختلاف ست بعضی تمام وران هندی دانسته و بعضی گفته اند شکوفه نباتیست که در خراسان بکثرت بود و سرخ مائل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه با نار کوچک که گل آن شگفته باشد و درخت آن بقدر درخت انار و چیز لیست بعضی آنرا انار نیز را یک چیز دانسته اند و اصلی ندارد و جهت آنکه در ترکیب قرطا مانند سفوف رسلو بهر دو مذکور است و بهترین آن تازه و خوشبوی آنست که رنگ آن بین سفیدی و زردی با عفوصت طعم باشد طبیعت آن در اول گرم و خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند و شیخ الرئیس در سوم افعال و خواص آن ملطف و مفرح و اطلا آن نافع تحلیل اورام ابدا الصدر و الغدد آما آشامیدن آن مانع صعود بخارات بدماغ و قاطع آنها و جهت مالیخولیا و وسواس و تقویت دل و جگر و معده و امعاء و باردی المزاج و نفث الدم و اسهال و منع قروحات و داخل ادویه مفرح کرده میشود و القروح و الجروح و فاد آن جهت تخفیف قروح و رفع عرق النسا و جهت بواسیر و آن مضر مثانه و مورث زردی رخساره و شیر با و طلا و مصلح آن روغن بادام و مضر مراره و مصلح آن کاسنی مقدار آن از دو درم تا دو مثقال بدل آن هم وزن آن کولیته و بوزن آن زنجبیل و سدس آن سنبل الطیب ست و بوزن آن زیره کرمانی و ثلث وزن آن قسط بحری نیز بعضی گفته اند نارنج بفتح نون و الف و را مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی ست و بهندی کرنا نامند ماهیت آن ثمر درختی است عظیم و خوشبو بمنظره و اندک خار دارد و چوب آن صلب سفید مائل بزردی برنگ صندل ابیض نرم و در ملمس و ریشه و سست تر ری الاجزاء و برگ آن از برگ لیمو بزرگتر و الاترج کوچکتر و خوشبو و گل آن مفید و اندک طولانی و بسیار خوشبو و اندک تند طعم و با تلخی کمی و ثمر آن در خامی سبز و در وقت بعد رسیدن زرد و مائل بسرخی میگردد و مغز آن ترش آبدار و قاش و ریزه و تخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج و از آن کوچک تر و تلخ و پوست ثمر آن نیز تلخ و بهترین آن بزرگ رسیده رنگین و شاداب و پوست نازک آنست و در دوم مرتب کبیر الوجود و بعضی ثمر آن جنبه بیا شد بر درخت از سال گذشته زرد سرخ رنگ و تا سال حال سبز میشود و هنگام شگوفه آن میارد و با سبز است طبیعت پوست زرد و شکوفه آن گرم و خشک در دوم و ترشی آن تا آخر دوم سرد و در اول خشک است و بعضی در دوم نیز خشک گفته اند و قشر تخم آن در دوم سرد و خشک آن زیاده و سائر اجزای آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جمیع اجزای آن مقامی نزد امزاج بهر بعضی

و ترشی آن لزوجتی است که موافق نزلات سینه و سرفه حارست خصوص که با پوست انار دانه دو باره نموده و تخمهای آنرا بر آورده قدری نبات کوبیده بران پاشیده بر آتش گذارند که دو سه جوشی بخورد پس ازان نیم گرم بکنند آب آنرا صبح ناشتا اعضا ر تند او آشامیدن آب آن با شکر مسهل صفرا و مسکن حدت آن و خون و مدر صفرا و رافع خمار العراضی از صفرا و بدستور شربت مطبوخ بان شکر صافی و ضمادش یا عضا اکثر انه سائر حموضات است و مضر عصب و نخن تجیح و اکثار آن مضعف جگر و خفقان مصلح آن شکر و عسل و پوست آن و آن مفرح آشامیدن بلدرم و نمک خشک کرده باشند با آب جهت رفع قی و غثیان و اخراج کرم شکم مجرب در یکساعت و ضماد آن با سرکه جهت درد سر که جهت درد سر بارده و ضماد پخته مهری آن تجاهد از پوست و مغز و تخم جهت جرب بلغم و جوششهای سر و تر کردن جلد بدن و موی اعضا و استفراغ السموم و آشامیدن آب انفو پوست و شکوفه آن جهت عسر ولادت و نیم عقرب هوام سمی و بوئیدن پوست و برگ آن مفرح و دافع طاعون هوای و بای و فساد هوا السموم تخم آن با تریاقیت و دو درهم مغز آن تریاق لسع هوام سمی و بدستور لیشهای باریک درخت آن با شراب بوئیدن نارنج رافع طاعون و شکوفه آنرا بوئیدن مقوی دماغ و محلل زکام و عرق آن که مسمی بماء القدح و بفارسی بعرق بهار است در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح مقوی ارواح اعضاء الراسه لعده و الغذاء و النفس جهت رفع ضعف دماغ و تفریح و تفتیح سده مفاصل و نزلات و درد سینه و خفقان و بتی و قولنج ریحی و تقویت اشتها و باه و رافع آروغ و ریاح و مقوی و مداومت آن هفت روز هر روزی دو دو اوقیه با شکر و ربع درهم مرجان جهت اکثر مجربات و با آب کرفس جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و آشامیدن آن ماسا جهت قطع اسهال رطوبی معده آن با پشم جهت دستار اطلاق حال رحم و بشره بادیان جهت اعانت بر حمل از تجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن گلاب و هوا و مضر آن و قوت آن در طرف حبتی ماستی تا هفت سال باقی میماند و در شیشه تا یکسال و روغن آن که پوست زرد آن را با شکوفه در روغن کنجد انداخته و سفته در آفتاب گذارند و بهفته بکبرتبه تجدید دست گل نمایند پس استعمال کنند و جمیع افعال بهتر از روغن نارنج است و گلاب استحق و گل خشک آن در شربات مانع گرم زدن است با نهاییت و آشامیدن دو مثقال آن باد زهر سموم بارده حیوانه است و بهمین بدل نیز و جب تخم آن ده بن نشراب عرق آن در قرابادین ذکر یافت و محلل و پوست زرد آن در باب آن هر دو لذیذ مقوی معده میباشد و منفعت آن مانند پوست اترج است نا طف بفتح نون و الف و کسر طا مهمله بفارسی فستا منساهییت آن معروف طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن موافق سینه و رید و سرفه غلیظ بلغمی و سمن بدن و جهت منع انصباب سودا المعده نافع و مضر محرورین مصلح آن اشیاء حامضه و ممنوع از شکر موافق جوانان و کهلان و پیران و از جهه بارده و سرفه حادث از حرارت ممنوع از خشخاش جهت سحاب و بزود حرقة البول ممنوع موافق از مزجه بارده و پیران و اصفرا در جوانان و مصلح ممنوع از دقیق جهت در سینه و درد حادث از سده و غلظی بلغمی گرده و ممنوع از کنجد کثیر الغذا و موافق سینه و سرفه و لیکن ثقیل و بطی الهضم و مرخی معده و ممنوع از گردگان با نبات گرم معده بلغمی و گرده و لیکن ممنوع مصلح آن خشخاش و با کاهو و ممنوع از بادام اندک گرم و سرفه رطوبی را مناسبست ناگیسر بفتح نون و الف و کسر کاف عجمی و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح و را مهملتین با کسر بدوکاف دیده شد که بنو لیند لغت هندی است ماهیت آن درختیست عظیم که در بنگاله میشود و بقدر درخت گردگان و برگ آن بیت بقدر برگ ... و گل آن بسیار خوشبو و در لودیانه و رنگپور و دیگر نواح بنگاله کثیر الوجود و عطر گل آن خصوص زردی که در میان گل میباشد میگیرند بسیار تند بو میباشد و در صندوق عطر یکی آن باشد عطرهای دیگر را همه فاسد کند و میگویند از حدت بوی دارد طبیعت آن گرم و خشک تا آخر سوم و عطر آن تا چهارم افعال و خواص گل آن صفرا و بلغم و دفع السموم و ریاح و بواسیر را هر نوع که باشد و کرم شکم و سبب رافع نماید و رنگ زرد و اصاف و نیکو و چون را صاف و جراحات را پاک و با صلاح آورد و حیل خون بواسیر و استعمال دانه آن بدین قسم که سه مثقال ریزه کرده میان گل آن ...

شب در آب بخیسانند و صبح صاف کرده قدری قند یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز سیوم تا آنکه از انها زائل گردد و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که مدد جلد زنجبیل در رسیده که زائل گشت و چون زردی از آن شب در آب بخیسانند و صبح آنرا صاف کرده بیاشامند با نبات تا چهل روز

دانه بواسیر را زائل گرداند و آشامیدن مقداری که از عطر آن با برگ تنبول تقوی باه لیکن چون بسیار گرم است خطرناک و لی انست که محرور المزاج

از ترکیب دارد مگر بعد و طلای آن نیز تقوی باه و القاظ است و چون مغز تخم آنرا کوفته اندک بی بران پاشیده در صره لبسته و بر جرب یا البثور بمالند و اندک

روغن انزان برآید و چون روغن آن کم گردد باز اندک بی بران بیاشند بر مغز و صره را لسته بار بمالند و در آب گرم بشویند در چند روز

بیکسر زائل گردد و جرب رطب نیز مفید خصوص که روغن آنرا بران بچکانند که آن صره را بفشارند تا روغن آن برآید و یا بطرز روغن

بادام روغن از تخم آن اخذ نموده بر جرب رطب بچکانند و فتیل را نرم سوده بران بپاشند و در چند مرتبه زائل سازد نانخواه بفتح نون

و الف و نون و سکون خا معجمه و واو و الف و ها بلغت فارسی است بمعنی طالب نان و نیز بفارسی زنیان و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجوائن

ماهیت آن تخمیست شبیه بانیسون و از آن ریزه و اشقر مائل بزردی و تند بود و تند طعم و با اندک تلخی و قوت آن تا چهار سال

باقی میماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم ضعیف جبلی دانسته اند و نیست چنین و بهترین آن زرد مائل بسرخی تازه تند طعم ریح آن نیست طبیعت آن

در اول درجه سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خر آن گفته اند افعال و خواص آن با قوت محففه و تریاقیه ملطفه و محلل اعضا الراس آشامیدن جهت رعشه

و فالج و استرخا و قطور آب مطبوخ آن در چشم است طلای کهنه و آنچه از چرک و غیران انجماد یافته باشد و در گوش جهت ثقل

سامعه العصاب الراس و الغذا و لنفع جهت درد سینه و رفع رطوبات و تنقیه حرکت و لزوجات آن و تفتیح سدد و تقلب و تلیین بطن و تحلیل

ریاح و صلابت کبد و طحال و رفع مغص و پیچیدن و آنچه بسبب دوای مسهل باشد بد الکلیه و مسهل قوی مانند ماهیزهره و انه و اسهال آن عارض شده باشد جهت فواق

و غثیان و جشاء ترش دیرپا و تجشوء ریاح و قراقر و هضم طعام و دفع فساد اشتها و تقویت معده و کبد و احشا و عسر البول و حصاة و بهی و سخن

احشاء کبد و گرده و مثانه و مسکن مغص مقوی و مسخن معده و کبد بارد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و استسقاء مفید است خوردن

آن و در ستان نیز داخل کردن و با عسل و شراب جهت احتباس و ل سرد و اخراج کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرورین

و جمیع امراض رحم و کیسه بدالقف و اطعمه لذیذ نباید و کوبیده آن با مغز گردگان سوخته رافع ترخر و ناشتا خوردن آن رافع سنگ گرده

و مثانه و از مجربات شمرده اند و چون در آب لیمو القدر که آنرا بپوشاند و یک انگشت بالای آن آید بخیسانند خشک گنند و هفت مرتبه تکرار نمایند جهت

اعاده شهوت باه یا یوسیت مجرب گفته اند الزینه آشامیدن یک مثقال آن که در یک رطل شیر جوشانیده باشند تا بنصف رسید با شکر تا یک اوقیه قند

سفید که بالای آن لحوم خورده شود باعث فربهی با زاماک گردد و خوردن و طلا نمودن آن بر بدن بالخاصیت [illegible] لیثه و با عسل ادویه

بر جوش بهق و آثار جلد مقوی فعل آنها الجیاب آشامیدن آن جهت حمیات بارده و مزمنه کهنه خصوص ربع و نطول آن دافع نافص اسکستان

آن تریاق سموم و نیش هوام و مضرت افیون و جهت ترک عادت آن و نطول آب گرم آن جهت رفع اذیت عقرب گزیده بسرعة الاثر و بخور آن

مار اتیشوه و فرزجه حقنه آن جهت تنقیه رحم از رطوبات بد بود و تجفیف آن و ضماد آن با ماکت و قسمی زعفران جهت ورم انثیین الامعاء و الاورام النحور

ضماد آن با سفیدی بیضه مرغ جهت ناف برآمده و مجرب و با عسل جهت در جمیع اعضا و تحلیل اورام خصوص طحن قمولیا از مجربات شمرده اند و کثیر

جهت خون منجمد تحت جلد بعد از غیبت و بار وغنها جهت ثبور لبینة المفار مصدع و اکثار آن مورث ابصر و زردی بدن مصلح آن کثیف و مقال

مرضیه بنی بجربت آنکه بحقیقت این هر دو مصلح آن ترس مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن در غیر مسین شونیز بوزن آن جوارش

و سفوف و بر نمودن و دهن سفوف و شربت عرق و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و عرق آن که بدستور متعارف عرق کنند طبیعت

آن در گرم و خشک افعال و خواص آن جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و عسر النفس تحلیل ریاح و تقویت و رفع بلت

یلت معده و استسقا مفید و چون با دارچینی و گاو زبان عرق کشند در تفریح نایب عناب حمر دانسته اند و در رعشه آن که تفریح و اینق مقطر نمایند جهت تحلیل ریاح و درد ای مزمن و اورام بارده بهترین ادویه است **فصل النون مع باء الموحده** **بنید** بفتح نون و کسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله لغت عربیست یعنی بلنود و بفارسی و بهندی نیز لوزه نامند ماهیت آن اسم جنس جمیع مسکرات مایع ست غیر از خمر که آن انواع و عبارت از نقوعات و هندوان نگذارند که بجوش آید از ان از اشیای ست که ذکر میابد و فقاع قسمی از انست که از آب نارو سیاه و زبیب یا جو سبا ترتیب هند و ان نگذارند که بجوش آید و مسکر گردد و در چوت مدتی بگذارند که بجوش آید و مسکر گردد آن هنگام آنرا مفیع نامند و از جمله انبذه است **طبیعت** مطلق آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بجمله محرق آن و ضعف دماغ و مکدر حواس مولد سواد و سودا و مزاجان و صاحبان اورام سدد ادویه و طحال را مضر و دستور صنعت آن نزد متقدمین آنست که هر چه از زبیب خرما سنجد و سایر میوه ها و یا بسر یعنی غوره خرما سازند باید که آنرا در دو مثل آن آب یکشبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود پس در ظرفی کرده سر آنرا محکم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند و نزد متاخرین آنست که با پنج مثل آن بجوشانند تا نصف رسد پس بتفود در ترتیب نبیذ انچه از حبوب سازند باید آن را مقدار بجوشانند که منحل گردد و آب یکسان شود و یا مع وزن آن هر غیر جنسی که خواهند از شکر و عسل و دو شاب و امثال آن با نها آمیخته بگذارند بعد از یکهفته صاف کنند و بکار برند و جهت تقویت و اصلاح آن بعضی از ادویه مفرحه و مقویه مانند جوز بوا و قرنفل و دارچینی و زعفران و عود هندی و امثال اینها از هر یک از ای هر ده رطل پنج درم نیکو فته در پارچه بسته از اول طبخ تا آخر در ان اندازند و انچه از عسل و شکر و دو شاب و امثال اینها سازند باید که با سه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث بماند و اگر خواهند برای تقویت ادویه مسطوره بوزن مذکور داخل نمایند **نبید الزبیب** یعنی شراب نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و گرمی آن از شراب مشمش و مطبوخ آن کمتر و یا قوت قابضه **افعال و خواص** آن بجمله مقوی معده و سدد و ہاضمه و مسمن بدن و مقوی معده و چون قدری عسل اضافه نمایند گرمی و قوت نفوذ آن در اقطار بدن و انفاق آن زیاده میگردد با سکنجبین و ادویه و از اخلاط لزجه و مسمن گرده و مثانه و محلل ریاح و محرک باه و مدر بول و مخرج فضول فیجان مجلسا و در حلیت جوش اضافه نماید جهت جوع البقر تقویت ہاضمه بدن نافع المضار سریع الفساد و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و محرق خون مولد امراض سوداویه و احتراقات و اورام سوداویه و طحال **نبید العسل** آنرا شراب عسلی نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک بسیار گرم از خمر **افعال و خواص** آن محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات صحت مبرودین و پیران و مقوی حواس جهت امراض بارده و ضعف اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا نافع و استعمال آن و فصول بدن و بلاد بارده انست المضار سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و صفراوی مزاج خصوص صاحبان کبد و از تحفیف البدن و قلیل الدم تخفیف اشتها میدهد آن نا شتا و مداومت بر آن طریق ساختن آن عسل و حنا و جوزبان و خشکه بیز و جوز بویا و قشر نان و قرنفل و بسباسه هر یک یکجزو قشر نان و زعفران ثلث جزو مجموع را نیکو فته در آب بجوشانند تا منحل گردد و اثر سفیدی از آن نماند پس صاف نموده بقدر رشته و زن صافی آن عسل افزوده نموده بجوشانند تا دو ثلث آن بماند و آب ثلث بسوزد و استعمال نمایند بعد از سیدن **نبید السکر** که از آب نیشکر و یا قند و شکر سازند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن رقیق و لطیف تر از نبیذ با قوت نافذه جهت گرده و مثانه و در قطع البول و حصر آن نافع المضار محرق اخلاط صفرا و کراتی و در بخار و باعث صداع مصلح آن ملین سکنجبیل و انار با تخم و نبیذ مصنوع از رباینه جهت سینه و ریه و گرده و مثانه مقوی و دیابقی بدن نافع و مسهل و موافق تا فیض صاحبان سوداء المضار مولد حابه مصلح آن چیزهای ترش **نبید الفواکه** از آب میوه ها مثل آلو و انار و به شیرین و سیب و امرود و توت و امثال اینها و این بهتر از نبیذ حبوب المضار مسکر و سریع الفساد مهیج نفخ و قراقر مصلح آن ادویه حاره و خوشبو و عسل **نبید التمر** که از خرما سازند و آنرا شراب خرمائی نامند **طبیعت** آن گرم و خشک و تر از نبیذ **افعال و خواص** آن ... و بلغمی مزاجان المضار ثقیل مضر دماغ و معده و امعاء و مولد سوداء و جذام و حکه و سرطان و امثال آن زیرا که محرق خون و اخلاط است

نبید البسر والنابج طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مسکر از خرمائی بعد از مویزی است بهتر از سایر انبذه [illegible]
قابض مقوی معده و مدر بول نبید الدبس و السیلان که شیره دوشابی باشد در طبیعت و افعال مانند شراب خرمائی است نبید الارز که بفارسی
بوزه نامند و در مصر مزر [illegible] نبید ذرة برنج و جو و گندم و سایر حبوب است طبیعت آن [illegible] افعال و خواص آن مسهل
بطن و مدر بول تحلیل [illegible] ضعف باه و هاضمه و ساقط کننده شهوت مصلح آن ترویق آن با عسل و طبخ آن با ادویه المفتحه مورث [illegible]
[illegible] مصلح آن ماهی تازه و گفته اند آنچه از گندم و [illegible] سازند محرک اشتها و مفرح کننده [illegible] و با عسل محرک
باه و آنچه از جو بسازند نفاخ [illegible] مفرح و مفسد باه و هاضمه است

فصل النون مع الحاء المهملة

نحاس بضم نون [illegible] لغت عربیست و بفارسی مس و بهندی تانبا نامند ماهیت آن از جمله فلزات معدنیه است معدن [illegible] و بعض ممالک فرنگ و ایران و بلاد دیگر بهترین [illegible]
[illegible] آنست و اقسام آن میباشد آنچه [illegible] ساخته می آورند آن سرخ رنگ نرم میباشد و بهترین اقسام است و آنچه [illegible] بزرگ [illegible] طولانی ساخته
می آورند بعد از آنست [illegible] و آنچه [illegible] ساخته می آورند بدان خوبی نیست و صلابت و همچنین آنچه در ملک فرانسیس و [illegible] ایران
میشود صلب میباشد و آنچه در [illegible] دار میشود و در کاشان اطراف برده از ان ظروف میسازند و نیز [illegible] در [illegible]
بنگاله در بلده جهانگیر نگر [illegible] آنرا خوب میسازند و نوعیکه در معدن آن تکون می یابد و آنرا [illegible] گویند و عبارت از [illegible] سفید [illegible]
طالیقون گویند [illegible] زرد و درخشنده میباشد و طالیقون در حرف الطاء ذکر یافت و نوعی از گداختن سنگ [illegible] هم میرسد [illegible]
[illegible] و اکثر سرخ میباشد و از مطلق نحاس مراد این نوع است و چون مس سرخ آنرا با عشر آن روی توتیا گدازند [illegible] زرد رنگ حاصل
میگردد که بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع و بهندی پیتل نامند [illegible] صلب تر از نحاس است و چون زرد آنرا با مقدار خمس یا ربع [illegible]
آن روی توتیا بگدازند [illegible] این را بفارسی [illegible] و بهندی بهرت نامند و این قابل الطراق [illegible] شکننده
میباشد و چون صفر [illegible] آنرا با هم آن [illegible] گردانیده اند مستعمل و چون مس با قلعی بگدازند بفارسی سفید روی
نامند و چون با قلعی [illegible] توتیا [illegible] بگدازند بفارسی جام نامند و بهندی کانسه و این شکننده تر میباشد [illegible] ساخته [illegible] نموده بسیار
[illegible] آورند تازه و [illegible] باستعمال بسیار [illegible] و رطوبت بسیار [illegible] نکرده بدان
صفت میباشد [illegible] قابل گداز نیست و گداخته نمیگردد [illegible] نحاس [illegible]
متعلق [illegible] توسط [illegible] تمام میرسد [illegible] و بهترین آن زرد [illegible]
[illegible] و آنچه [illegible] الوان [illegible] باشد [illegible] و همچنین بسیار صلب آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل و محرق آن با قوت مدمله و قابضه و حدت حرارت [illegible] باعث لطافت و کثرت حدت و حرارت آن [illegible]
[illegible] در حرف الزاء المعجمة مع الجیم مذکور شد [illegible] نحاس را در سرکه چند روز بگذارند [illegible] سرکه [illegible] نموده ضماد نمایند [illegible]
نزلات [illegible] مجرب [illegible] باعث حدت بصر و جلا [illegible] مفید و چون [illegible] طالیقون [illegible]
[illegible] آن سیال العسل مسهل [illegible] و آشامیدن [illegible] آن [illegible]
[illegible] حمل [illegible] مجمع [illegible]
آشامیدن [illegible] آن [illegible] نوشیده [illegible] نمودن [illegible] باعث [illegible] خورده و آشامیدن
[illegible] در ظرف مس [illegible] مخصوص [illegible] در ان مانده باشد [illegible] مضر
و [illegible] گذاشتن [illegible] مضر [illegible] گرم باشد [illegible] بسیار [illegible]

که در ان گذاشته گرما گرم و سر آنرا پوشیده شب مانده باشد جهت آنکه انبوها باعث زبغا ریت سل نمود ز بخاری میگردند و زبخار خود هم ست مداوی آن تو قرمودن با شیر تازه دوشیده و ادیان بعد از ان آشامیدن آب گوشتها جهت تقرح و الجروح و الاورام و الثبور و طلاء و ضماد آن باعسل جهت اندمال تقرح خبیثه و ساعیه و صمغ سم آن و خوردن گوشت زاید نمیشود آن مدمل جراحات و طلاء آن با عسل و قروح متعفنه و ادمان صلبه جهت جرب و حکه و تحلیل ورم و رفع سستی و ماندگی اعضا سفید مانند نحاس را سفید و براق گرداند و یافتن صفائح رقیق آنست و در تریها اکثر را انداختن خصوصا آب حماق و سرگردانیدن شوره لیدا از کدازبران دافع اثنای نحلفه بران انداختن تخم با و بخسان مدان و ریختن گداز باعث سرعت ذوب آنست و محرق آثار و نتیجه نامند و در حرف الفا مذکور شد و استعمال و ما نغسال با آتش گرم سی باختن گرم شده موریش و برص ست خصوصا مکرار استعمال ان و از خوردن نوبال و برادو آن یا خوردن طعام و یا شرابی که در ظرف مس قلعی ان خصوص که ترش باشد و مدتی در ان مانده عوارضی مانند عوارض توبال و برادو و زنجفر الحدید عارض میگردد علاج آن مانند علاج آنست مذکور شد نجام الفیم نون و فتح حاء و الف و میم ترکی بفارسی انقوز نامند ماهیت آن نوعی از طیور ایست از قاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفید و سیاه و سرخی مائل بزردی و بسیار صبر سه و اکثر در کنار آبها میباشد طبیعت آن در اول گرم در افعال و خواص آن نهیت بران غالب بسیار بود و مولد خون متین و منی چون هضم یابد مقوی جسم بدن محرک باه منفعه محرورین و دیر هضم و بد بو کننده بول و عرق و براز مصلح آن در سرکه پختن و بیا کشک الشعیر و فانیذ و بعد از ان تناول نمودن معین را بر انجذار آنست و جهت مبرودین و مشایخ نحل بفتح نون و سکون حا و لام زنبور عسل بفارسی مگس عسل و بهندی شهد کی مکهی نامند ماهیت آن معروف و در شمع شمه ذکر یافت طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن چون بجهة برنیاورده آزا در سایه خشک نمایند و یکدرم آنرا یا توده آرد گندم که آورده شقال و شکر نیم مثقال باشند بنوشند ادرار کند و زیاده فربهی کرد و تجربه کرده اند و طلاء رطوبت آن رافع درد و گزیدن زنبور و محلل اورام آنست فصل النون مع الخاء المعجمة نخاع بضم نون و فتح خا و الف و عین مهمله لغت عربیست بفارسی حرام مغز نامند ماهیت آن مغز سفید چرب لزجی ست که در میان استخوان فقرات گردن و پشت و غیر آنها میباشد سبب ترتیب اعضاء اعصاب اعصاب کثری از ان روییده شده اند و مانند نایب و خلیفه مخ دماغ ست و نیز رساننده روح نفسانی ماخوذ و مبدء دماغ با اعصاب طبیعت آن گرم و تر از دماغ تری آن کمتر گرمی آن زیاده افعال و خواص آن طلاء آن ملین صلابات و ضماد آن اکال و قروح و در جبر کسر و در دمل زخمها و رفع شقاق لب و سایر اعضای خشکی اعضاء ادهان نفع و گرمی معده و در اکثر افعال قریب بدماغ ست و غیر لذیذ و ذیل الانحدار و لهذا اکل آن غیر مجوز مصلح آن نمک و ابازیر طلای آن خوردن دیگر ترین همه انجیر و در مار عسل چسبانیدن نخاله بضم نون خاء معجمه مفتوح و الف و لام مفتوح و ها لغت عربیست و سبوس نیز و بهندی بهوسی و چوکر نامند ماهیت آن سبوس حبوب است و از مطلق آن مراد سبوس گندم ست طبیعت آن گرمی آن کمتر از آرد گندم و خشکی آن زیاده و بالجمله گرم و خشک در اول افعال و خواص آن جالی و محلل و منقی فضول الراس بخور و ضماد آن و رسر که جهت زکام اعصار الصدر و الغذاء النفص آشامیدن آب مطبوخ آن بطبیخ آن با شکر و عسل و روغن بادام جهت تلیین سینه و تسکین داعانت بر اخراج نفث الدم رفع خشونت سینه و سرفه مزمن و ریو و ریاح غلیظه و تعدیه تقیین و نافع و زبان آن تعالیغ و تحفیف رطوبات معده ضماد مطبوخ آن در شراب و امثال آن جهت تسکین و درد پستان و تحلیل ورم آن که از انعقاد شیر در آن بهم رسیده باشد السموم و الاورام و الثبور ضماد مطبوخ آن در آب برگ ترب جهت تسکین درد گزیدن عقرب ضماد مطبوخ آن با نمک بته سبوس خشک کوبیده آن با نمک جهت اللسع افعی عقرب و تحلیل ریاح و اورام بارده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت نمله ساعیه جرب متقرح و قوبا و اورام حاره و ضماد مطبوخ آن در سرکه جهت تسکین و کمیدن آن جهت تحلیل اورام ریحیه و اوجاع نافع خصوص که با نمک ترکیب شده باشد و در عصر ها بسته کمید نمایند مکرر از یک مرتبه بعد از مرتبه دیگر و نطول نخاله جهت حکه و شری و بخور نخاله عدس جهت رفع

وال ورداش وحمل صبیان و بجور و نخاله یا فلی جهت منع ریختن شکوفه درختان آلات المفاصل ضماد نخاله گندم با روغن زیتون و سرکه جهت حصر البول باطل

سفیدیست **فصل النون مع الدال المهملة** + **ند** بفتح نون و دال فارسی گشته نامند ماهیت آن دوائیست مصنوع از قبیل بخور ذاتند خاص

خوشبو و مخترع آن بنجاشعه اند و برای خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید خصی لبان پوست اترج

جابر گرفته اجزای متساوی آن کوفته بیخته با یک وزن تمام ادویه ببعضی و دوزن آنها نبات سفید با گلاب یا آب مرزنجوش سرشته اقراص نمایند و بعضی باشمع

شمامه طولانی میسازند و در مجالس برای خوشبو میسوزانند و نیز از عود غرقی خام با گلاب سه ده چهل مثقال عنبر اشهب چهار مثقال مشک کم مثقال نبات سفید یکصد

مثقال میسازند و بعضی مصطکی نیز داخل مینمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص یا فتیلها مانند شمع میسازند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص

آن مقوی قلب و دماغ و حواس و تعویض ارواح و محرک شهوت و مقوی قلب معده و کبد و باه و دافع سمیت هوا و با کمال طاعون و دافع زکام ست شبیاره بخورا

فصل النون مع الراء المهملة + **نرتیقس** بفتح نون و سکون را و کسر یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سین مهمله ماهیت

آن بونس گفته نباتیست شبیه بخنطل در جوف آن شحم و تخم آن با خصوصیت طبیعت آن گرم و خشک بسیار افعال و خواص آن

عضار الراس و غیره سعوط آن جهت رفع بدبوی بینی و قطع رعاف و ضماد آن با روغنهای مدر عرق و با شراب جهت گزیدن عقرب نافع + **نرجس**

بفتح نون و سکون را و کسر جیم و سکون سین معرب نرگس فارسی ست ماهیت آن گلیست بسیار خوشبو و دو نوع میباشد یکی را قدحی دوم را مضاعف نامند

و بعد ...ما آن بشکل قدحی و پیاله کوچکی زرد رنگ و اطراف آن شش عدد و برگها سفید مایل بسفید بر داین را نرگس شهلا نامند مضاعف را اوراق آن زیاده

زرد و برگهای آن زیاده و با الوان دیگر نیز میباشد مانند بنفش نبات آن در ساق و برگ و شحم و بیخ شبیه به پیاز و کوچکتر از آن بیخ قدحی را چون بشکل صلیبی

نقش کشند و غرس نمایند مضاعف میگردد طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی معتدل در گرمی و خشکی و بعضی در دوم گرم و خشک گفته اند و تخم آن در دوم

گرم و خشک گفته اند در اول تر افعال و خواص آن جاذب از عمق بدن محلل قوی و غاسل اعضاء الراس و بوئیدن گل آن جهت صداع بلغمی

و سوداوی و تفتیح سده دماغی و ازاله نزلات و زکام بارده نافع جهت آنکه محلل قویست جبرئیل بختیشوع گفته هر که خواهد در شتا زکام بهم نرساند در تابستان

بوئیدن نرگس نماید و ضماد آن جهت سعفه و منع نزلات و ذرور بیخ خشک آن رافع لیس و ناخنه و ضماد آن با عسل جهت تشنج اعصاب و شکم و غده

... اکل آن بیخ خائیده و با طبیخ آن لغایت منقی خصوصاً با عسل و مخرج هر چه در معده جمع شده و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و التیام

... ظاهری و باطنی و در چهارم آن با ماء العسل مخرج اقسام کرم معده و مسکن اوجاع مثانه و رحم و ضماد بیخ آن که بسته در ترشی خصوصاً در شیر

گاومیش خیسانیده خشک نموده پس سائیده باشند جهت تقویت باه و سعتری قضیب مادون احلیل جهت رفع تعیین مجرب و تنها نیز تقویت باه و مقوی ذکر

... القروح والادرام و البثور و ذرور بیخ آن قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها ضماد آن با سرکه و عسل منقی قروح و کشاینده و بنات ...

که ... آینده با آرد گندم و یا شلیم و عسل جهت اخراج پیکان و خار و امثال آن و تحلیل ورام اعصاب ضماد بیخ آن با سرکه و عسل جهت ... و سلخ

و التیام جراحات عظیمه غائره و ... با عصب مقطوع و با صندل سرخ و گل ارمنی و ... و اقاقیه و حضض سفیداب مرداسنگ جهت ورمهای حار

آلات المفاصل ضماد آن با عسل جهت درد ... اعصاب مفاصل و ... اعضا و نیز ضماد آن ملصق و چسپاننده جراحات عارض در ...

عصبانی ست الزاق ست شدید حرق ... ضماد آن با عسل جهت سوختگی آتش الزینة ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار جلد مجرب

و مصدع الشبان مصلح آن بنفشه و کافور و در همه افعال گل آن با شند بیخ آن مقدار شربت آن یک مثقال و نیم روغن گل آن با شند روغن را مدت

چهل روز در آفتاب تربیه نموده در بین تجدید گل کرده باشند محلل و مسکن اوجاع سوداوی و ... صداع ... و صداع رطب

سوداوی و دافع دردهای بارده موافق امراض عصب و کشاینده فم رحم و مسکن اوجاع و صداع مجرب و در مزاجان و تخم آن تا

سوم گرم و خشک رطوبت فضلیه افعال و خواص آن آشامیدن ... آن با شیر تازه و خشکیده بغایت محرک باه و ضماد آن با سرکه

جهت دفع کلف و بهق و نمش مؤثر است ترک پلنگ ترکی قرن بضم اول و سکون واو و کاف لغت فارسیست ماهیت آن نبی ست شبیه بلغت
بیخ و ازان بزرگتر و از کرمان آورند امین الدوله گفته اند که خبر صادق بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصا جائیکه پلنگ باشد اول بهار نباتی میروید
برگ آن در ابتدا شبیه ببرگ خربزه و چون بقدر شبری رسد شکل برگ آن بشقایق گردد بنابر آن هر دو افتاده آنرا اکثر میکنند و بعد از خشکی گیاه
در سیدن بیخ آن بهمان نشان بیخ آنرا اخذ مینمایند و گفته اند علامت خوبی و خواص این است که چون ... بیخ ... بگذارند ... ادویه
بالاتفاق و چون در تنور اندازند از تنور ... و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و رنگ اصلی آن برنگ ابلق میباشد و نیز از خواص آنست
که چون پلنگ از ... آنرا بسیار میابد ... لهذا آن بیخ را پیدا کرده ... و از خوردن آن بار
میگردد و در بدن آن غده بهم میرسد ... بیخ آنرا برآورده خورده باشند یا از سال دیگر از همان مکان بیخ تازه ...
... آنرا ... که آن سفید است و در ... بعضی ... یافت میشود و بعضی گفته اند ... بعضی گفته اند ...
و آن بعضی گفته اند که ... آن ... صاحب اختیارات بدیعی نوشته تحقیق آنست که ...
و آنرا ... بفارسی ترک پلنگ ... و دستور اخذ آن ... ست که چون قبل آنرا احساس نمایند ... مانند ...
آنرا ... منعقد گردد و ترک ... عبارت ازینست ... آنرا ...
بعضی مانند جو و بعضی مانند گندم باریک ... و این صحیح نیست و صحیح همان است که ذکر یافت افعال و خواص آن چون دو شعیره
تا یک ... آنرا از آن بخورد یا ... سازد یا ... تعلیق نماید ... و چون ... تعلیق نماید ... اگر غلط
با ... که ... نماید ... و در تعلیق ... الشوک ... جهت ...
... موجب لاغری با فراط است و ... آن باعث ... ولادت گفته اند ... آن زیاده گردد ...
... آن باعث ... است فصل النون مع السین المهمله نسر بفتح نون و سکون سین لغت عربیست ...
کرکس ترکی ... هندی ... ماهیت آن از جمله سباع طیور بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مایل بسرخی و منقار و ساق
آن دراز ... ست و گویند در یک روز زیاده از دو هزار فرسنگ ... بدلیل آنکه ... زعفران ...
میگذارند ... چون آن ... از ... در یک روز ... آورد
... ایران ... مسافت آن ... و مراجعت از دو هزار
فرسنگ ... ست ... دیگر یافت ... و ... مشرق ... باز
مراجعت میکند ... و در وقت خواب ... هزار سال ... آورده قوت
... دارد ... بعید ... آنرا ... خود را بآن رساند
طبیعت آن در سوم گرم و خشک است افعال و خواص ... ریاح غلیظه و ... خوردن گوشت آن
... ستحال ... آن ... قاطع بیاض ... ظلمت بصر ... چشم و سعوط
... آن ... روغن زیتون ... گرم گرده
گوشت ... اعضاء الصدر و الغذاء ... آن ... ریاح غلیظه ... با اسپ
و ... المضار ... آن ... و الفرح
و البثور و ... آن رافع جرب ... آن ... میشود

نسرین بفتح نون و سکون سین و کسر را مهمله و یا مثناة تحتانیه و نون بعربی ورد صینی و بفارسی گل نسرین و در بعضی بلاد گل عنبرین و در اصفهان گل نجیه و بهندی سیوتی نامند ماهیت آن گلیست سفید و بعضی زرد و اوراق آن مایل بزردی و مضاعف شبیه بگل سرخ و از آن کوچکتر و خوشبو و درخت آن شبیه بدرخت گل سرخ و از آن کوچکتر نیست آن بلاد حاره و در صحرا کثیر الوجود و موسم گل آن از حمل تا اسد و در بعضی بلاد مانند بنگاله و غیر آن از اقلیم دوم تمام سال گل میدهد و لیکن در ایام بهار و تابستان بیشتر و در موسم‌ها دیگر کمتر و عرق آن را گلاب چنبیلی بجهت آنکه چون بسیار لطیفست بوی آن در چیدن عرق کشیدن تحلیل میرود و صعیف میگردد و از آن نیز عطر برمی‌آید طبیعت آن در دوم گرم و خشک در اول و شیخ الرئیس در دوم و بعضی در سوم گفته‌اند افعال و خواص آن ملطف و مفتح و محلل منقی و مانند یاسمین و نرگس است در قوت و ضعف اعضاء الرأس و مقوی دل و دماغ و حواس و مسخن دماغ و رافع سرد و اقسام نزلات و زکام و سائیدن آن در حلق باعث خوشبوئی آن‌ها و معطش و مفتح سده دماغی و متخرین محلل ریاح و رطوبات آن لعطسه و نطول بری آن بر پیشانی مسکن صداع و زکام و قطور آن با روغن زیتون جهت گشتن کرم گوش و تحلیل ریاح آن و طنین و مضمضه آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء اشامیدن بهار و تر آن منقی سینه و جهت اورام لثه و حلق و نور زبین و خفقان بارد و مقوی معده و جگر و موافق علل جگر و جهت نواق و قی و غثیان و یرقان و قولنج و تحلیل ریاح و مدر و مسهل قوی محمد بن زکریا نوشته که در خراسان دیدم که گل نسرین را از یکدرم تا سه درم میدادند اسهال اردفوی میکرد و کامل آن نیز اسهال می‌نماید با تقویت دل و تفریح مقدار شربت آن تا یک قیه و ضماد آن مسخن اعضاء و نیز اسهال ریاح نقرس دارد و تحلیل آلات المفاصل ضماد آن با ضماد جهت تقویت مردی ضماد آن در حمام باعث دفع بدبوئی عرق و خوشبوئی آن طلای آن رافع کلف و خسار و تسد و دستنبوی مثقال خشک آن تا یکمثقال از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی دانسته اند و انطاکی بجهت این امر هر روز دو مثقال با شکری امتزاج در کتاب تجربه بیان نموده و گلقند آن بعینه گلقند مانند در راه حیا از و گرم تر از گلقند و در و احرست و مفرح و جهت خفقان بارد و تقویت قلب بارد نافع و نیز مسهل دانسته اند چنانچه ذکر یافت در روغن آن که مانند روغن نرگس مرتب نمایند مسخن با اعتدال و مقوی دماغ و باه خاصیت رافع ذات الجنب بلغمی و سودا و در

فصل النون مع الشین المعجمه

نشا بفتح نون و شین بلغت عربیت و بفارسی نشاسته و بیونانی امیلن و امولس نیز نامند ماهیت آن عبارت از کشکاب گندم است که گندم را خیسانیده تا بحد نرمی رسد و پوست آن منشق گردد که چون بدست بمالند با سانی از مغز آن جدا شود و مغز آن نرم لیس کو بیده و فشرده از صافی گذرانیده انتقال دو در نمایند و صافی آنرا بگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را اقراص سازند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازه خالص غیر متکرج و بیاد آن است طبیعت در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر در اول گفته اند افعال و خواص آن رادع قابض و معدنی اعضاء العین مصلح ادویه عین مقوی آن و جهت تخفیف قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد بچشم و اکتحال آن با شیر زنان و با سفیده بیضه مرغ مسکن حرقت چشم و درد و ورم اعضاء و خشونت حلق و ابتلاع اعضاء الصدر و الغذاء و نفس و تشامیدن مطبوخ آن با نبات و با روغن بادام بتکرار قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفه حاره و درد سینه و قاطع خون و نواسیر و حقنه در اسهال بطن و تخصیص که بریان نموده با مورد پخته باشند که قوت قبض آن زیاده میگردد و حریره آن مانع نزول نوازل السینه و پایه و جهت قرح و دفع افراط عمل دوای مسهل و باید که یک وزن آن را با سه چهار وزن آب با او سبک طبخ نمایند و احتقان آن جهت قرحه امعاء و زخم و ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام حاره و آلتبیه طلای آن با زعفران جهت کاوت السموم طلای آن با شراب جهت قراحی المضار قلیل الغذاء و اکثار آن مثقل و نفخ و مسدد و بطی الهضم و مولد سده است مصلح آن شیر و نبات و کرنب و در فصل بدل آن برنج مغسول و غبار آسیا مقدار شربت آن از یکمثقال تا پانزده مثقال است نشاره بضم نون و الف و فتح شین و الف و فتح را مهمله ماهیت آن اسم اجزائیست که از تراشیدن چوب‌ها و جز آن و چیدن و سائیدن جدا گردد طبیعت آن نشاره هر چیز بنسبت اصل آن

باصل آن گرم و تر و خشک تر است مگر آنچه کرم خورده و تعفن یافته و پوسیده شده باشد که میل آن زیاده بعضی گرم و تر و بعضی این را معتدل دانسته
اند افعال و خواص آن همه آن قابض جالی الجروح والقروح نشاره چوب کرم خورده پوسیده شده خصوصاً از اشجار قابضه عالی و منقی زخمها
و مدمل آنها و چون با مساوی آن انیسون با سرکه خمیر نموده در پارچه کتان بسته ببوزا بندلیس سحق نموده بر قروح خبیثه و نمله ساعیه و آکله پاشند منع تعفن و سعی
و اکل آنها نماید و مدمل و التیام و مدمل نشاره چوب صنوبر با ضماد جهت جرب رطب بخور دندبین آن گریزانند هوام و کشنده آنها و نشاره محتاج آشامیدن
ربع درهم آن معین بر حمل و خواص منافع هر یک بتفصیل در ذیل خشب آن جا بجا مذکور شد نشف بتحریک نون و شین معجمه نام درختیست ماهیت آن
گویند بیخ مرجانست که ببلد هند و گویند غیر آنست و آن سنگیست سیاه صدف انج شبیه باشیان زنبور که از سواحل دریا تحصیل و جبه در ادراج آن
خیز و درد زیر آب تکون می یابد طبیعت خشک تر از بسد افعال و خواص آن قاطع خون و التیام دهنده زخمها و ملحم آنها خصوصاً باشیه
و در سایر افعال مانند بسد است **فصل النون مع العین المهملة** نعام بضم نون و عین و الف و میم بفارسی شترمرغ نامند ماهیت
آن مرغیست معروف عظیم الجثه گردن آن بلند شبیه بشتر پاهای آن شبیه بپای گاو و ظلف آن منشق و رنگ آن غیر مائل بسفیدی
و مانند طیور دیگر بسیار پرواز نمی تواند نمود بلکه بعنوان پست و خیز است و بهترین آن بچه آنست و چندان محتاج باب نیست مگر آنکه آب را
ببیند بلکه استنشاق هوا آنرا کفایت است طبیعت آن بسیار گرم و خشک تا آخر سوم و تا چهارم نیز گفته اند افعال و خواص آن
گوشت آن محلل ریاح و قاطع بلغم اعضا را و رادع القاصلی النقرس خوردن گوشت آن رافع فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و ظهر و عرق
و نقرس و امثال آنها و استسقا و جمیع امراض بارده رحم مفید الصادر للطی مضر محرورین مصلح آن سرکه و روغن پیه آنرا آشامیدن
باعث سرعت تکلم اطفال و رافع برودت اعضاست و ضماد آن محلل اورام عرمنه و استسقا و نهج الراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت
اطفال چون بر بدن و پاهای ایشان بمالند و از خواص آنست که بر بدن شخصیکه بمالیده باشد اقسام مار را از آن شخص بگریزند اگر بزرگ و نوع
جنس گویند ابن رضوان گفته چون پیه آنرا در اول تابستان و آخر بهار بگیرند و در هر موضع که گذارند مارها و افعی ازان بگریزند و چون بچوان یک شوند
آورند و سرگین آنرا کلف آثار جلد ببرد و دی خاکستر موی آن رافع کلف و از خواص آنست که از بلع کردن انگاره آهن تفته و مس تفته متضرر
نمیگردد و هضم میگرداند نعنع بفتح نون و سکون عین مهمله و آنرا نعناع نیز یونانی بفارسی بزار و شیرازی قوتنه نامند ماهیت
آن نباتیست معروف بری و بستانی میباشد برگ ریزآن خوشبو و کوچکتر دلستانی نازکتر و نرم تر و بهترین آن تازه و بستانی
ست طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن در جمیع افعال قوی تر از پودنه و باقوت مسخنه و
مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ و محلل سوداء بارده اعصار الراس طلای پریشانی خصوص بارد جهت درد سرباد و مضنها
یکدانگ عصاره آن با روغن گلسرخ با سعوط جهت خنازیر بکرات در گردن بمرسد لغایت مو ثر و قطور آن با ماء العسل جهت درد گوش
و مالیدن آن بر زبان رافع خشونت آن خاییدن آن رافع درد دندان و عصاره الصدر و المنفث و آشامیدن عصاره آن قاطع
نزف الدم و نفث الدم و جهت درد سینه و پهلو و تفتیح رطوبت قصبه ریه و سینه و تنقیه آن و چون با سویق ان بجوشانند با ضماد جهت
رجع فواد و خفقان معدی و تقویت معده و ماسکه با ضماد معده و تحلیل ریاح معده و رافع قولنج ریحی و کشنده اقسام کرم شکم و با سرکه
قاطع نزف الدم و آشامیدن دو مثقال آن با آب انار ترش مسکن فواق و تشان قی و هیضه و غشی و مسکن خفقان معده و جمع افواه و دود
چون با عرق بیدمشک آمیخته بیاشامند فواق و خفقان را زایل کند مقوی دل مفرح و قیان را مفید و تقویت باه بخشد و با حب الرمان نیز جهت
هیضه و چون دو مثقال آنرا در شیر بمالند مانع انعقاد آن است و با سرکه رافع قمری آنست با عصاب و بدستور با لبنیات
و لهذا در مطبخات آب و دوغ داخل می نمایند و با شیر نیز میخورند و آن تحریک معده و اشتها و باه و جهت

و در افزودن شیر مجید در پستان و بیهانی جهت بواسیر و با مویز جهت ورم انثیین و در آن حمول آن قبل از جماع تقلیل القذف بود و لدر ریاح و انکسار آن علت که دیگر مصلح آن کرفس بدل آن پودنه بحری مقدار شربت تا دو مثقال السموم ضماد آن با نمک جهت نوع سیست سگ دیوانه گزیده مفوع آن جهت عقرب گزیده الادرام والبثور ضماد آن بار دو جهت اخراجات و تفتیح با عسل و غیره ع و قی آن در قرابادین کبیر ذکر یافت سکنجبین آن نیز **فصل النون مع الغین المعجمة** **نغز** بفتح نون و سین و زا معجمه ماهیت آن اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص بجنگ سیاه کوچکی است که دنبال آن کوتاه و دائم الحرکت و کثیر الصوت و بعربی آنرا ابو نمرد دن و ابو الملیح و بفارسی جکاوک جنبد مولد و در بنگاله تجبرا نامند طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** قدید نمک سوده آن جهت سعال و غیر نمک سوده آن جهت سعال و غیر نمکسود آنجهت حبس البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه بغایت نافع است **فصل النون مع الفاء** **نفط** بکسر نون و سکون فا و طاء مهمله ماهیت آن سلوقی است دهنی حاد الرائحه که از بعضی زمینها بهم رسد و بعضی گویند که از قعر چاه خیزد و دو قسم میباشد سفید و سیاه سفید آن بهتر و الطف و البسب لطافت رود و تحلیل مهمل میکرد و دو لقمات آن قدر آن از او در اصل روغن صنوبر است بر آن کرد تحقیق آن البیشه غربت نموده و بر آن بشهادت البته و سیاه آن بآن لطافت نیست و تقطیر سفید میگردد و آنرا مغشوش و غیر آن نیز میسازند و فرق آنست که نفط خالص سفید میگردد بخلاف آن دار تواریخ مصر آنرا نیز بنا دریا فرنگی نفط اطلاق آورند و از آنجا انجیل مینامند طبیعت آن تا سه هم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قوی از اکثر روغنها مفتح و سریع النفوذ و گدازنده رطوبات و تریاق جمیع امراض بارده مشرو با و ضمادا و انضا بالراس و اعضای العصب و النقض و طلا بر آن جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و استرخا و اکثر امراض اوجاع بارده رطبه و تحلیل بلغم و دافع اوجاع مفاصل و اشتعال النیها مفید و اکتحال آن جهت نزول آب در چشم و بیاض قطور آنجهت گرمی ریاح گوش و آشامیدن آن جهت سعفه و بادو سوز و ضیق النفس و نفث الدم و ابو آن جهت حصاة و اخراج کرم معده و مقعده و تحلیل ریاح و مغص و حرقه البول و رعشه و بخور آن جهت صرع و تب و اختناق آن جهت بدل آن ربع رایح کرده و احداث صحر و دین مسیح مصلح آن خشخاش و سرکه مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن سفید آن و در آن تا نیم مثقال و از سیاه آن یک مثقال بدل آن بوزن آن سیه و بعضی قطران گفته اند و در قسم الطب نیز السموم خوردن سفید و سیاه آن ذکر سموم قوی الاثر است **فصل** **نقشیه** فالام ماهیت آن گونه نبات بارزه مسته شبیه بر طبیه بعبارت اظل ایسر قی سیفی و سیشید بوته گوشه سیدو شاخهای آن گره دار و سفید خانه شده بر آن کثیر الوجود طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن تخم گل آن رافع سرسام و دماغ و گل آن مقوی و طبیخ آن در التهاب ضعیف است **فصل النون مع الکاف** **نکاچوبی** بکسر نون و فتح کاف عجمی و الف و ضم جیم فارسی و سکون واو و کسر نون و یا ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بزبان هندی فوجی نبوجی را نامند که نباتی بر رو شیه مینماید ... دیباشد و ساق نباتات آن بسیار ضعیف و بر گهای آن از دو انب رسته مقابل یکدیگر و بمقدار نصف عدسی و در بین محالات تخمی مرد و فرع آن کثیر الوجود در زمین آن بکب بوم و در اراضی نزدیک آن روید و قوی آنست که و در اراضی آب باشد و نبات آن مائل بسرخی طبیعت جمیع اجزای آن گرم و خشک در اول سوم **افعال و خواص** آن آشامیدن عصره یا به فوق برگ آن با شراب جهت اکثر سموم هوام خصوصا سموم عقرب و طلا آن نیز و با شیر جهت دفع افساد و اخراج سموم از بدن نافع است **فصل النون مع المیم** **نمر** بفتح نون و کسر میم و را مهمله بفارسی پلنگ و بترکی قبلان و بهندی چیته و پارشتاه و رچاشتاه قرنا سنیرد و بار شتاه تحتانیه و جمع نون و دال مهمله و واو ماهیت آن حیوانیست معروف شبیه به شیر در شکل و رنگ و صورت آن شبیه بشیر و کثیر انحیار الیج حیوانی که شتر آنرا نخورد و در جنه از سگ بزرگتر و با رنگ و جلد و بسیگر فتار و سبر روز از حیوانات دیگر شبیه اقوت و ضعیفه و بخره ... رسیده که چون بر زخم پلنگ موش بول کند پلنگ هلاک شود بنابر آن موش خیلی کرانست و خود را بدان رساند و بول بر آن کند و پلنگ زخم دار در جاهای که نگاه میدارند که اطراف آن آب باشد و موش نتواند خود را بدان رساند و بول کند بر آن از خواص آنست که در هنگام شکار هیچ حیوانی را بالاتر از خود نمیتواند دید طبیعت گوشت آن گرم و خشک **افعال**

افعال و خواص آن [illegible] بهترین طلاها است از برای فالج و وجع مفاصل و عرق النسا و امراض بارده به دستور زیتون بدان
والتحال خون آن رافع جمیع [illegible] اعضاء النفس و قطور مغز آن با آب چغندر [illegible] در احلیل مقوی [illegible] جماع و به دستور حمول آن و روغن
زنبق و حادث بر پوست آن [illegible] لوالكبير المجروح والقروح والنزيفة طلای مطبوخ پیه و گوشت آن با آب زیتون [illegible] جهت آکله زخمها
و خنازیر [illegible] طلای خون آن رافع کلف و بهق و آثار جلد و طلای زهره خشک آن [illegible] و ترنج رافع بهق و از خواص آن است که
چون کسی [illegible] گفته اند [illegible] پلنگ قصد او نکند و چون آن کس نزدیک آن رود پلنگ بگریزد و بجهدی [illegible] گردد که قدرت به حرکت
او نماند [illegible] اگر خواهد [illegible] دیگر بسیار مجرب است چون بدان رسد [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] زهره آن سم قاتل [illegible] آن در سه ساعت هلاک ساز [illegible]
آن [illegible] و بعد از آن [illegible] خوردن است [illegible] زهره [illegible] خورده است که مذکور شد نمل بفتح نون
و سکون میم و لام لغت عربیست بفارسی مورچه و بهندی چیونتی نامند و بزرگ آن را [illegible] هندی [illegible] ماهیت
آن از حیوانات [illegible] آن غالب تر از حیوانات دیگر و مختلف میباشد در مقدار از بزرگ و متوسط و ریزه و سرخ و سیاه [illegible] و بعضی با
بال [illegible] بفارسی مورچه سوار و کوچک [illegible] و بفارسی مورچه پرواز نامند گفته اند که هرچند بزرگتر شود [illegible] طبیعت
مطلق آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن باقوت [illegible] گفته چون [illegible] با روغن زیتون بجوشانند
[illegible] رافع [illegible] و طلای [illegible] آلات التناسل چون [illegible] روغن [illegible] زیتون انداخته [illegible]
[illegible] آفتاب بگذارند [illegible] جوانی آن [illegible] مورث [illegible] آلت [illegible]
[illegible] که رافع [illegible] طلای [illegible] آن [illegible] کرده باشد [illegible] و ضماد
[illegible] آن [illegible] مسقط [illegible] آن [illegible] خوردن آن [illegible]
[illegible] و [illegible] خصوص [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] با آب [illegible] چون [illegible]
[illegible] گذارند مورچه [illegible] در وقت گذاشتن [illegible]
[illegible] و از [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] و صورت آن شبیه [illegible]
[illegible] کرده اند [illegible] است که [illegible]
[illegible] در وقت [illegible] دیگر [illegible] گویند در بلاد [illegible]
[illegible] افعال و خواص آن [illegible] خون آن [illegible] رافع جنون و اکتحال زهره آن با [illegible]
[illegible] رافع [illegible] طلای [illegible] آن با [illegible] رافع داء الثعلب [illegible] سوخته آن با روغن [illegible] رافع بهق سیاه [illegible]
ارسطو گفته چون آفتاب در [illegible] باشد چشم راست [illegible] صاحب حمی ربع [illegible] حمی [illegible]
گردد و چون چشم چپ [illegible] نماید فصل النون مع الواو نوادرس بفتح نون و واو
و کسر [illegible] لغت یونانی است و بعربی [illegible] و مساک [illegible] نامند ماهیت
آن [illegible]

و گل آن زرد و خوشبو و طعم آن تند و خار آن تیز مانند سوزن و جهت آن مابین سفیدی و سرخی و در درجه دوم [illegible] مناسب آن امام طبیعت
تخم آن در دوم گرم و خشک و بیخ آن در سوم و این قوی‌تر اجزای آنست افعال و خواص آن بجهت [illegible] و الصدر آشامیدن
عصاره آن بجهت قرحه بیرونی و ذات الجنب بعدیل السموم تخم آن رافع سموم قتاله و مقادیم آنها مضر گرده و مصلح آن [illegible] گفته‌اند مصلح آن [illegible]
مقدار شربت آن یکمثقال الاعصاب ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب دانسته‌اند و لهذا آنرا شجرة العصب نامند و طبیخ شکوفه نامند
[illegible] آن و همچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف‌تر از بیخ آن و آشامیدن و ضماد کردن آن نیز جهت [illegible] اعضا و از جا بیرون رفتن
و [illegible] قطع نزف الدم موثر و طبیخ نبات و گل آن [illegible] قائم مقام صمغ آنست **نوشادر** بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال و الف
مهملتین لغت فارسی است و بهندی نوشادر و بفرنگی سال ارمنیک نامند و اهل صنعت موسوم بعقاب کبیر و سید الدخان و ملح الذار و [illegible]
ماهیت آن چیزیست سفید شبیه بشوره قلمی و اصناف میباشد از معدنی و مائی و مصنوع معدنی آنرا معدنی [illegible] است
قطعهای آن مانند شوره [illegible] آن چشمه ایست که چون آب بدان زمین گذر کند از جوشهای آن قطعها برمیاید و آن بسته گردد و آنها که [illegible] اند
نواح اصفهان آن چشمه موجود است و گویند در جبال خراسان نیز پیدا شود و این هر دو صنف عزیز الوجود اند و مصنوعی آنرا از قاذورات
بتصعید و تصفیه بعمل می‌آورند و [illegible] قلیلی در کوره [illegible] که از قاذورات آنرا طبخ دهند نیز بهم میرسد و این قبل از آنکه زرد رنگ
اخیر پیدا شود و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شوره قلمی میگردد و چون سفید صاف شفاف آنرا با قلیل زاج زرد [illegible]
سرخ میگردد و در مصر و روم و ملتان شنیده شد که قاذورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده مانند خشت خام [illegible] ساخته خشک
گرده در کوره برهم چیده و بالای آن خشتهای پخته [illegible] آتش میدهند و آنچه [illegible] از خشتها بر اطراف و بالای [illegible] گردد
صعود نموده منعقد میگردد و بعد از سرد شدن [illegible] **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن ملطف
و جاذب از عمق بدن بظاهر [illegible] مفتح و قاطع نزف الدم [illegible] اعضاء العین کتحال آن بجهت التیام قرحه و رافع دمعه بارده [illegible]
با آب سداب بجهت [illegible] در حلق مانده و الصدر آشامیدن آن رافع جرب سینه و طلای آن بجهت خناق السموم و چون آنرا با [illegible] انسان [illegible]
کنند آشامیدن یکمثقال آن در رفع سم مطلق سمیات مجرب دانسته‌اند و [illegible] الطحال آشامیدن رافع طحال الجروح و القروح ضماد
و ذرور آن مجفف قروح و حابس نزف الدم آنها و جروح و رافع چرک آنها [illegible] آن با روغن تخم [illegible] رافع برص یا عسل [illegible]
و سعفه و در روغن [illegible] بجهت جرب الخواص [illegible] آب محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل کنند [illegible] آن [illegible]
[illegible] است از [illegible] محلول آنرا کاغذی نقش کنند و در اطراف خود گذارند هوام قریب بدان نگردد و سه درم آن کشنده است
[illegible] روغن [illegible] خوردن است و سایر تدابیر [illegible] **فصل**
النون مع المیم نمام بفتح نون و [illegible] میم و الف **ماهیت** آن [illegible] ساق آن [illegible]
و بعضی مایل بزردی و شگوفه آن بعضی مایل بسرخی بعضی مایل بسفیدی در میان آن تخم [illegible] و با عطریت و برگ آن بعضی مستدیر
و بعضی دراز [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی و مفتح [illegible] الراس بوئیدن آن بجهت سده نزلات
و زکام و [illegible] و بخور آن [illegible] النفس و الصدر آشامیدن آن بالتفریح و مقوی و رافع خفقان [illegible] آن [illegible] رحم و خوشبو
کننده [illegible] السموم با سرکه رافع [illegible] آشامیدن [illegible] آن [illegible] خوردن [illegible] من الخواص [illegible]
[illegible] بوستان [illegible]
بالخاصیت **فصل النون مع الیاء المثناة التحتانیه نیده** بفتح نون و سکون یا و فتح دال مهمله [illegible] فارسی [illegible]

و سفنی با نیز نامند ماهیت آن از اغذیه معروفه اکثر بلاد است شیرین و لذیذ میباشد دستور صنعت آن آنست که گندم جید ارصاف نموده آب خیسانیده
در تخته و یا تو ابچه چوبی غیر آن پهن می نمایند بضخامت سه چهار انگشت و پارچه کرپاس پاکیزه بران می اندازند و هر روز بران آب میپاشند
تا آنکه ریشه برآورد و در و سبز گردد و چون بمقدار چهار پنج انگشت رسید آنرا بریده کوبیده آب آنرا فشرده صافی نموده آب صلسفی را در دیگی
میکنند و بآتش ملایم طبخ میدهند و قطعات نخ بد فعات دران می اندازند در طبخ میدهند تا غلیظ و شیرین گردد و بدستور جدید که بالفعل معمول
میان عوام آنست که آب صافی آنرا سه چهار وزن آب آرد میده خالص در دیگ بزرگی طبخ مینمایند بجلاست تا آنکه نضج یابد و طعم قدیمی آن برطرف
شود و بعضی مغز بادام و پسته و گردگان درست شیر کوبیده و نیز بعضی درست با پوست در حین طبخ دادن می اندازند و بعضی بی پوست نیز و بعد از
کمال نضج زمانی سر آنرا مستحکم نموده دم در ظرف بمی آورند و تناول مینمایند بسیار لذیذ و شیرین میباشد و عورات اکثر بلاد دین اثنا عشری بپاکیزگی و تمیز
عقیده و خضوع و خشوع تمام بنیاز معرفت سیدة النساء صلوات الله علیها مرتب مینمایند و بعنوان تبرک نذرای موالیان محبان و دشمنان جابجا می فرستند
طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل افعال و خواص آن مولد خلط صالح و سمن بدن و معدل بلغم اعضاء الراس و الصدر و رو جهة النفث الدم و
رفع صعود بخار به دماغ و مالیخولیا و سرفه خشک و سعفه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع المضار ثقیل دیر هضم و مسدد و اکثار آن تولید بثورهای سر
و آنچه بادام و گردگان و پسته دران اندازند بهتر و اقل ضرر مصلح آن سکنجبین و کاسنی مست نعطافلی بکسر نون و سکون با و فتح طاء مهمله و فتح
فا و کسر لام و یا ماهیت آن صاحب تحفه گفته از جمله تبوحات و نیز نعطافلی بست و برشاخهای آن پنج عدد برگ میباشد و برگ آن شبیه برگ محققت و لبلاب نوع
و بی حدت افعال و خواص آن طبیخ آن جهت درد جگر و اسهال بو اسیر ضماد آن جهت خنازیر و عرق النسا و درد مفاصل و تحلیل صلابات و داء الحیة مفید
و عصاره بیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه او ساسات تیل بکسر نون و سکون یا و لام هندیست آنرا العربی نیلج نیز نامند ماهیت آن دو اقسام
و جنوبیت آسمان جونی تیره رنگ مصنوع از عصاره نباتی و اکثر از هند و گجرات و خطه مشهور به دول و نواح آن باطراف میبرند آنرا در خت نیل که آنرا
خطام نامند تعمل می آورند و نبات آن در کتب مذکور شده و میان اختلاف آنکه بعضی و سمه و نیل را یک چیز دانسته اند و بعضی غیر یکدیگر آن برگ نبات
نبات بستانی شبیه بکتان و ساق آن تنومند شعبه باریک برگ آن شبیه برگ کبر و تخم آن مایل بسرخی تخم خرنوب از آن ریزه تر و بری آن مانند
بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه و بی تخم و بهترین آن صافی تیره رنگ لاجوردی آنست که بهندی نیل ساخته نامند جهت آنکه در تفصیه بیانه گوفته است
از نواع شمالیها و آنی باد تعمل می آورند و در تصیح های دیگر بران خوبی و صفا و رنگ نمیشود لیکن از دو وازده سال که صاحبان انگریز متوجه شده
در بنگاله و صوبهٔ عظیم آباد بلکه تا لکهنو بیشتر کشت و کار درخت نیل کرده و جابجا کوتهی های برای تیاری نیل بنا گذاشته تیار میکنند بسیار خوب
و رنگین مثل لاجورد و بهتر از بیانه میشود و بر جهازات برای تجارت می برند و از برگ که همین خشک کرده مردمان خضاب میکنند همین و سمه خوب
سیاه میشود و گویند در خورجه که متصل اکبرآباد واست بسیار خوب تیار میشود و اکثر تجار با از آنجا خرنده باطراف می برند طبیعت آن در آخر اول
گرم و در دوم خشک و نیز در بعضی معتدل افعال و خواص آن محلل و مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و نزف الدم و قوت تجفیف بستانی آن
زیاده و بیدون لذع و بری آنرا قوت تجفیف اقوی و جاحدت و جاذب و لعاق بدن اعضاء الصدر و الغذاء و المتفقئ شاید بدن آن بقدر
چهار شعیر و تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه شدید اطفال که از شدت آن قی کنند و در سینه گرده و در بلغم غلیظ و نیز با ادویه مناسبه جهت
قرحه ریه و شوصه سوداویه و یا گلقند خواه هندی خواه گرمانی آن جهت هجوم خفقان و با سکنجبین جهت سپرز خصوص حمی آن و با خیار شنبر
جهت استسقاء و عصاره آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند بر ناف اطفال بمالند اسهال نماید و چون بر زهار کشتیان
بمالند بول بسته را بگشاید البحوح و القروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات کهنه برای شدت
حدت و حدت آن و طلای محلول آن در آب که گرم نموده باشد جهت تسکین وجع بواسیر و تبرو با تخم وزن هر دا شنگ

و قدری روغن گل سرخ و موم جهت آکله از مجربات اطبا است که مثل ضماد طلای موضع را باب بارتنگ و غسل کنند و بنیده با سرکه جهت قروح سر خصوصاً زیره و تقرح بعید العهد جهت اندمال جراحات و در ابدان جلیله البشرة آن بهتر جهت قروح نیز و برای تجفیف و قلت جذب و حدت که دارد جهت قروح کهنه با عسل و جراحات عصب حرق نار و برای آن با آرد شعیر جهت اخراج خار و پیکان از اعماق کلف و بهق و برص و داء الثعلب نافع خصوصاً آن با آب الادرام و القروح ها و آنچه تحلیل ورم خورد گل و ورام و ابتدا و جهت جراحات [illegible] اصلح اغلب مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن وزن آن [illegible] و ثلث آن با شیاست و دستور اتخاذ رب آن آنست که بکوبند و در آب یکشبانه روز بگذارند پس صاف نموده آنرا بگیرند در حقنی کنند و آب نمایند و در زیر آن آتش ملایم کنند و بر هم زنند تا غلیظ شود پس تا آنرا بگیرند و استعمال نمایند و در ادویه و غیر آن تالیج بکسر نون و سکون یا و فتح لام و جیم لغت عربی نیل است بلغت شیراز [illegible] آن شبانیست که برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و در هند شیراز [illegible] **افعال و خواص آن** [illegible] حکیم سعید [illegible] بسکون یاء و میم گویند اصل آن نیل بوده که بنابر قاعده مقرره در الفاظ فارسیه [illegible] که یا را با میم بدل کرده و برای تخفیف نون را حذف کرده [illegible] و مشهور برگ آن باریک و مشرف و نازک و اندک از برگ انار بزرگ [illegible] اندک با خطوط [illegible] خوش منظر و ثمر آن بقدر سنجد بسیار کوچک سفید مدور اندک طولانی [illegible] و در اصفهان سنجد کردی و در مازندران [illegible] طبیعت آن [illegible] معتدل **افعال و خواص آن** محلل و مفتح [illegible] بقدر یک [illegible] با عسل [illegible] و در دگوش مسکن وجع [illegible] جهت تقویت لثه و درد دندان نافع اعضاء المفاصل [illegible] و آب [illegible] جهت تحلیل ریاح و رطوبات [illegible] انتقال [illegible] و آشامیدن ثمر آن [illegible] حکیم [illegible] و در مجربات خود [illegible] ثمر آن [illegible] در دفع جذام [illegible] الاورام و البثور و الدمامیل ضماد برگ کوبیده گرم نموده [illegible] دیگر بر سر آن گذاشته و اطراف آنرا بسته برآتش [illegible] گرم [illegible] نمایند جهت تحلیل اورام حاره رطبه بارده و تنضیج دمامیل و تنقیه قروح [illegible] و تسکین جاع [illegible] نافع و ضماد [illegible] قروح خبیثه و خورنده گوشت فاسد و بدستور [illegible] سیاهی [illegible] قروح و جروح [illegible] زخم [illegible] آن [illegible] کرده و با مطبوخ [illegible] باشند و چون قروح [illegible] مرهم [illegible] آن [illegible] جهت اکثر [illegible] قروح و جروح و خستگی آتش [illegible] روغن آنرا [illegible] شیخ [illegible] و صنعت آن [illegible] قرابادین [illegible] روغن [illegible] گرد نمایند [illegible] آن آب بخیسانند [illegible] با آفتاب و شب [illegible] سایه گذارند تا بیست و یکروز [illegible] تقطیر [illegible] از عقب آن [illegible] روغن گاو تازه بخورند تا بیست و یکروز [illegible] زیاده

یا بکر و زیاده بحسب حاجت و در طبخ از نمک و ترشی و باقی بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها از استسقا و
نزول آب در هر عضوی که باشد و قروح مجاری بول و جذام و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و قوبا و امثال اینها نافع و بعد از تمام شدن اقراص مذکور
این اقراص پوره روزی دو توله بدستور و مراعات پرهیز * نیلوفر بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و را مهمله معرب نیلوپل و
نیز اکثر نیل بزبان هندی بمعنی آب و پهل بمعنی ثمر است و بیونانی نمفایا و بعربی کرنب الماء و حب عرائس الماء و عرائس الماء بزبان بنگاله سلپلا و کوئین
و حب عرائس النیل گویند ماهیت آن گل نباتیست که در غدیرها و آبها ایستاده که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام گرما که موسم جاری شدن آن است
بهم میرسد ساق آن نرم و مجوف طولانی بقدر عمق آبها تا بر روی آب و برگ آن عریض بر سطح آب مفروش و گل آن بر روی آب الوان میباشد
سفید و نیلی و سرخ ارغوانی و بنفش و زرد رنگ نیز و لیکن زرد رنگ آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از آن نیلی و بعد از آن ارغوانی و بهترین همه
سفید و نیلی است و برگهای گل آن طولانی با نرمی سخت و در میان آن زیرها و بعد ریختن گل آن ثمری بقدر سیبی مدور و در جوف آن تخمهای کوچک
سیاه که بالذات بیاشند بهم میرسد هندی آن مایل بسرخی و بیخ آن بعضی شبیه بزردک طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم و بعضی شیرین و بهندی
بعضی مردم پخته میخورند و بعضی گفته اند نیلوفر بری نیز میباشد **طبیعت جمیع اجزای آن** در دوم سرد و تر و گل آن از همه الطف و از
و در سردی و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلقه آن گل آنست و آن مستعمل و قوت آن تا یک سال باقی میماند
افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی و بخار الراس و الصدر و بوئیدن گل آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن
صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سعال و نزله و خشونت سینه و سرفه حار و قروح ظاهری و باطنی حادث از ماده حاره و تعدیل
آن با زعفران و حیبی کرده باشند جهت تقویت دل و خفقان موثر و نگاه داشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب
و نطول گل آن نیز مسکن حرارت آن اعضا و التقشف و لحمیات و آشامیدن گل آن و بیخ آن حابس اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی
و منجمد کننده آن و مسکن شهوت باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و یا جوارش عود شیرین و آشامیدن گل آن تنها و یا با مطبوخات
مناسبه یا عرق آن جهت جدری و حصبه بعد از بروز آن نه قبل از آن جهت آنکه مانع بروز آنست و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات حاره حاده است
مضر مثانه مصلح آن نبات و عسل و مضر باه و مصلح آن لبوب و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال بدل آن
بنفشه با خلاف و یا خطمی سفید و بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا و سیلان منی و ضماد آن جهت درد معده و مقعد و مثانه
و ورم طحال و مقعد الریه و ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص بیخ سیاه آن و با زفت و یا عسل جهت داء الثعلب و نطول آن با سرکه
جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یکدرم تا سه درم و اکثار آن مضعف باه و تخم آن مضعف باه و منجمد کننده منی و آشامیدن آن
چند مرتبه جهت قطع سیلان رطوبات جاری از رحم و جهت نزف الدم و درد مثانه و زرد حیض نافع مقدار شربت آن تا سه درم شراب
نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حاره و تبهای حاره و تبهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و خشونت سینه نافع صفت آن بگیرند نیلوفر
تازه یکرطل و در چهار رطل آب بخیسانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یک من قند سفید بقوام آرند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع یا نصف آن
از نیلوفر خشک مربای آن نافع صداع حاره و تبهای صفراوی و حمیات و دق و جدری و حصبه و سرفه حار و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان حار را
نافع صفت آن بگیرند گل نیلوفر تازه و با چهار وزن آن آب خالص شیرین در قرع و انبیق مقطر نمایند و بعد از سرد شدن در شیشه و یا ظرف چینی جهت
روزی چند نگاه دارند و عند الحاجت بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازه آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند **باب بیست و ششم**
در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است فصل الواو مع الالف * واق بفتح واو و سکون الف
و قاف ماهیت آن اسم مرغیست آبی که در کنار آبها میباشد تیره مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و بعضی سیاه در کلان آن چهار عدد

و در غایت سفیدی و نرمی و در بلندی و قریب بکشمش و ترکان بازلف خفاجیع نموده بر سر سپر نشدند آن مرغ را و در تکابن بنابند و از خفاجه
کوچکتر و اکثر صیدان ماهی ست و چون بکمال خود رسد صدای آن واق واق باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
گوشت محلل ریاح و سهوکت آن از طیور دیگر کمتر و دافع فالج مطلقا حتی بتجربه رسیده و خوردن آن وکرا مفید در تعلق آنجهت فالج از عصب و گوشت
سماک و آن جاذب خار و پیکان و زهره آن جهت نزول آب با فوجع چشم و دبق مفید ست الضماد مجرد رین را مضر مصلح آن فواکه حامضه سکنجبین ساده
و بحیتین بر سر آب و بریان نمودن آن با روغن بادام و یا کنجد و یا کشنیز و یا نانخواه مطیب نمودن ست **فصل الواو مع الجیم** **وج** بفتح واو و
جیم آنرا عود الوج و بیونانی اقورون و بفارسی اگر ترکی و بهندی بچه نامند **ماهیت** آن نباتی است که در قوت قریب با ایرسا است و در
اهالی و میانه بردی و بفارسی سوسن زرد گویند برگ آن از برگ نرگس دراز تر و عریض تر و با خشونت و انبوه ساق آن بلند و گل آن شبیه
بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مایل بسرخی بیخ آن گره دار و بعضی بر بعضی اندک پیچیده و بیخ قصبیه بسعد و رنگ آن ما بین سفیدی و سرخی
تند طعم با حرارت و حرافت و تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قریب بقوت زرآوند دراز است و اقسام میباشد و بهترین آن سفید
بزرگ غیر مسوس پر گره آنست و مستعمل بیخ آن و جالینوس گفته که پوست نیست و در جمله بیرسد **طبیعت** آن در سوم گرم و در وسط دوم خشک **افعال**
و خواص آن ملطف و جالی بی لذع و مفتح و قاطع بلغم محلل ریاح و تریاق سموم اعضاء الصدر و الراس و الغذا آشامیدن آن خصوص
با مصطکی جهت تنقیه دماغ از سایر فضلات و جهت فالج و خدر و استرخا و لکنت زبان خصوص خاییدن آن و در دهان نگاه داشتن آن جهت ثقل و ثقالة
چون با لیسان ترک ند که بحور اتند و نیز بجهت رفع ثقل زبان و درد دندان بعد از اکتحال آنجهت رفع بیاض و غلظت قرنیه و جالی بصر و ظلمت
عارض از رطوبات نافع خصوص عصاره تازه آن و نیز آشامیدن آنجهت تقویت قوت حافظه و تجفیف رطوبات اعصاب و دماغ و معده و تنقیه آن
تصفیه خون از صفرا و درد سینه و پهلو و سرفه بارده و تقویت معده و جگر بارده و هاضمه و تحلیل ریاح معده و امعاء و درد جگر و امعا و سپرز و مغص و سحج
امعاء و تقطیر البول رطوبی و تفتیت حصاة و تسخین گرده و تقویت باه و زیادتی آن مدر بول و حیض است و ضماد آنجهت فالج و تفتیح بلغمی و عذ
و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و صلابت طحال نافع و رافع کبران و فرزجه آن با شیر مادیان و زعفران جهت اعانت بر حمل و جلوس در
طبیخ آن جهت درد رحم السموم آشامیدن آنجهت سموم سیر دبیر و ضماد آنجهت سموم ملسوعه و بالجمله جمیع امراض بارده و بهترین مستعمل آن را
مفید و مضر بسر مصلح آن رازیانه و محرق خون مجرد و این مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن در طرد ریاح و امراض کبد و طحال ابن رند
آن سه کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در ادرار بول و اوجاع و غیرها ذریراوند طویل و نیز شیخ ارمنی گفته اند و الیضا گویند که بدل آن قرنفل و عود هندی است
آن نیکو کننده رنگ رخسار و بد ستور ضماد آن جهت بهق و برص نافع الا درام و المفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل با عسل و دبق
برص و بهق و امثال اینها نافع و جوارش و دهن و سفوفات آن در قرابادین مذکور شده و مربای آنجهت فالج و صرع و ضعف معده و درد
نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و معجون آن جهت لطف رطوبات دماغ و نزلات مقعده و نزول آب و درد چشم و دفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان
و تقویت معده و تخفیف رطوبات آن مفید و سهر و نیز در قرابادین ذکر یافته **فصل الواو مع الدال المهملة** **ودع** بفتح واو و دال و
عین مهمله **ماهیت** آن از جمله اصداف و جانوران است اصناف و اقسام و اشکال مختلفه میباشد آنچه دراز و پیچیده است بفارسی کجک و دیلم کلاچک
و با اصفهان کس گربه و بهندی کوری و نوعی کوچک آنرا الشیرازی گوش ماهی خوانند و بهندی گهونگا نامند و پوست آن زیاده از سائر اقسام در
دریا و زمین های نمناک نیز بهم میرسد و بهترین آن بحری آنست و شیخ بهن پیچیده بود **طبیعت** آن سرد و خشک و خشکی آن زیاده
از سایر اصداف **افعال و خواص** آن مدر با لیث و جالی و جهت عسر البول و حصاة نافع و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار و
تا شفت رطوبات اعضا ... طلای ساییده کوری زرد و برشت زیاد باعث ادرار بول و رافع احتباس آن و محرق آن سمه لقعان ما منتشیخ و جالی

وگرمی و خشکی آن زیاده و رادع العین الکحال آن جالی بیاض عین باعث جهت بصر الرطبه والادرام و غیرها ضماد آن جالی و بهق و برص و
و بادنا شف رطوبات اعضا و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنین نافع و مالیدن سفوف محرق خشک آن مسکن اوجاع بارده
و محلل اورام بلغمیه ضماد مطبوخ آنرا در آب لیمون محلل اورام و با قلیلی نوشادر رافع جمیع آثار جلد الاذن کوفته زرد نمدا سوخته آنرا سائیده و زرگر
بقدر نیم بانشد از کل انداخته بعده قدری آب لیمو انداخته جوشانیده بجوز دیچ گو نقره سنبکی در سه دفعه که بعمل آرند رنگ و قیع خواهد شد آشنا میتند سحوق
محرق آن باسرکه بمقدار ربع درهم با شراب ابیض جهت قمر مراعات نقع توان خیل از نقص الفصار مضر به مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یکدرم است
فصل الواو مع الراء المهمله ورد بفتح واو و سکون راء و دال مهمله بلغت عربی اسم جنس گلهای خوشبوی اشجار است بعربی احمر جل عرب گل نامند و از مطلق
آن مراد ورد احمر بستانی ست که بفارسی گل سرخ نامند و آن اقسام میباشد از سرخ و زرد و خوشرنگ و خوشبو و سرخ کم رنگ خوشبو و زرد و صندلی و سفید که بر زنبق
مانند و واحد نیز ما مخصوص بستانی هر یک اکثر مضاعف و صد برگ مضاعف است و ورد احمر بری ماهیت آن بزرگتر از نسرین غیر مضاعف ست پنج
برگ گلهای آن سفید و بزرگتر از بستانی و در وسط آن پره زرد و رنگ تند و درخت آن بزرگتر از نسرین ورد احمر بری ماهیت آن گل خیزست
و لیک است و سرخ غیر مضاعف ورد احمر بستانی بفارسی گل سرخ نامند ماهیت آن معروف در اکثر بلاد شود و بهترین آن برای اعطر گل تریاق
بسیار خوشبوی تلخ طعم با اندک شیرین آست و برای نداوی غنچه تمام نا شکفته آن زیرا که قوت تبضی آن زیاده است و در اکثر بلاد بند و بنگاله تا
بسان فصل زمستان گل آن که آخر و اول حوت است آنرا گلقند در باران ماهی کند که نیز وغالی سفید که آنرا کاگی نامند و گران از صبا
آبیاری تر تیب گل نمید طبیعت آن مرکب القوی با جوهر ارضی و اکثر سرد در اول سرد و در دوم خشک جمعی گرم و تر گفته و بعضی معتدل
دانسته با قوت قابضه خشک آن اقبض بیاده تلخی کمتر و ترشی گفته و ورد با نسبت قلیلی مایل و بسرعت انفعال و حواصل آن تقوی
ارواح و مفرح با لطف وجالی و مسهل و مسکن صفرا و ملطف رقیق لطافتی خود کمی خشک آن زیاده و باحرارت تلخی و قبض و لیکن
شیرینی و چون خشک گردد تلخی و شیرینی آن زایل گردد تازه آن مسهل چون بیست درم آنرا با شما نمند تقضا الراس قطور عصاره آن جهت
درد سر و چشم و گوش چار قطور طبیخ خشک آن جهت غلظت اجفان ضماد تازه آن جهت درد سر مضمضه طبیخ آن جهت تقویت دندان و لثه و بد ستور
سنون آن دو زرد در خشک آنرا فع بلاع دهان و غرغره آن باعدس ... آن مقوی دل و دماغ و غشیان و هیجان
مخطفی ... و در بعضی مسکن تنها مصلح آن کافور و جهت اعضاء الصدر و الاعراد و المفاصل شاید ... جهت تقویت
معده جگر و گرده و امعا و رحم و مقعد و رفع نفث الدم و آشامیدن آب آن رافع خفقان حار ... و ضعف ... اعضای مذکوره و جالیس ... الاطاره خصوص
پخته و فقاع آن و گویند در دم غنچه تازه آن مجلس مسهل ... جهت تحلیل اورام حارّ ... تقویت ... تازه آن
جهت ورم مقعده و خفقان و طبیخ آن جهت قروح امعا و ... جهت رفع سیلان الدم و ... آن ...
مسکن حرارت تب ربع القروح و الجروح و الا ورام و ... جهت ... التیام آنها و ... ضماد ... خشک ... آن
ضماد تازه آن جهت تالیف ... جلد که بسبب حرکت ... باشد و در ... تازه ... تحلیل اورام ... اعضا
طلای آن در حمام جهت رفع بدبوی عرق و ضماد تازه آن جهت اخراج خار ... زیر ... و ...
قروح آن بدستور و زرد آن با برگ مورد جهت قطع عرق ... مصلح آن ... تازه آن ... دو درم و از
خشک آن تا چهار درم و از آن تا هشت درم ... آن ... آن ... گل تازه ...
اجفان و نفث الدم و رفع رطوبات و ... مفید و قبض ... زیاده از ... اقوی ... الدم قابض
بطن و ... انها ... سرد گل آن ... طبیعت آن ... گرم ... آن ... درم ... نفث الدم ... سال

آن لیسانند و حمول آن مقوی رحم و رافع رطوبات آن و معین حمل است و تخم گل که عبارت از بزر آنست و مانند گلنار است در افعال مانند دیگر است که
عبارت از غنچه گل سرخ بری باشد و بعضی مذکور شد و بعضی تر ورد و عبارت از غنچه تا شکفته آن است جهت مشابهت آن بر قوص یعنی نکهت و بعضی بیک
دانسته اند و بالفعل مشهور بزر بای وسط گل است و مستعمل در ترکیب نیز همین است و گلنجبین آن در افعال قریب برگ آن و در بعضی مواد اقوی و در
بعض اضعف و روغن گل بهر گونه ای گل تازه بی اقماع آنرا در روغن کنجد تازه و یا روغن زیتون تازه انداخته در آفتاب گذارند و چون رنگ گل سفید گردد افشرده
دور نمایند و برگ گل تازه در آن ریزند و همچنین تا هفت مرتبه این را دهن ورد خام خالص نامند و یا آنکه آب برگ گل را گرفته با روغن کنجد و یا زیت بجوشانند تا آب
آن با تمام بسوزد و روغن بماند و این را دهن ورد مطبوخ نامند **طبیعت مطلق** آن مرکب القوی **افعال و خواص** آن رادع
و قابض و محلل و مفتح و موافق هوا در حاره و بارده و با قوت مسهل اعضا را لراس نطول آن بتنهائی و یا با سرکه و گلاب جهت درد سر تقویت دماغ و رفع
بیخوابی و تحلیل اورام و داغی و بخور طلائی آن با سرکه و تخلخل آن با سرکه و گلاب جهت تسکین صداع و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و قطور آن در
گوش جهت تسکین درد آن و درد سر و رفع طنین و مضمضه آن مسکن درد دندان و رافع فیلاج حادث از اکل خورده اعضا الغذا آشامیدن آن مسهل با رنج
و حابس اسهال مراری و مسکن التهاب معده و قروح امعا و سحج و مغص و تقویت اعضا و تسکین اوجاع و رافع زحیر و به دستور بدان التقفان بدان جهت و حقنه امعا
و سحج و مغص عارض از خوردن مغز فلوس خیار شنبر و غیر آن و نطول آن حابس اسهال مراری و مسهل ماده از جهت القروح والجروح والاورام تدهین بدن
و رویاننده گوشت بر زخمهای عمیقه و مجفف رطوبات جروح و قروح و دافع مواد خبیثه و زخم آبله با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و زخم عارض از آن و در
با سرکه یا زهره و ورم و جوششهای حاره و آشامیدن آن جهت رفع ضرر آهک خورده و زرنیخ و زراریح و امثال اینها الزیت با سرکه و آب مورد جهت
عرق مقدار شربت آن یک اوقیه بدل آن بوزن آن روغن بید و بوزن آن روغن بنفشه و بار اورد که بفارسی گلاب نامند **طبیعت** آن
مرکب القوی مایل بسردی و با سه قوت حرارت لطیفه مفتحه و رطوبت و اندک قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی آنرا بسیار غالب دانسته اند **افعال و**
خواص آن مقوی دماغ و حرکت فم معده و قوت های بدنی اعضا را لراس الصدر والغذا آشامیدن بگرم آنجهت غش و ارض حادث از نزله و نفث الدم و
خشونت سینه و خفقان حار و تقویت بدن و درد معده و امعاء و مغص بارد و حار و رفع و طحال و با شراب باعث زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن
آن جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت درد سر بارد و تخلخل آن جهت تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و تقویت دل و رفع خمار و غشی
سوداوی و خفقان بالخاصیه مضر صاحب نزله و محرک آن و باه و باعث سفیدی موی و مصلح آن جلاب و نبات مقدار شربت آن تا پنجاه مثقال
و آشامیدن گلاب مکرر مقطر نموده بقدر دو اوقیه مسهل است و گلنجبین شکری و عسلی مرکب جوارش و حب و دهن و ورد با قسام و شراب و عرق و غسول
و اقراص آن نیز با نحای شتی و گل شکری و گلشکرین عسلی و معجون ورد و بهمه در قرابادین کبیر مذکور شد و نوع گل سرخ مضاعفی که در اکثر بلاد خصوصاً
هند و بنگاله میشود و آنرا سدا گلاب مینامند جهت آنکه همیشه گل می آورد و در بعضی موسم زیاده و در بعضی کمتر بوی بسیار ضعیف و ناخوش نیز دارد
جمله در داحمر بریست **ورد اصفر** یعنی گل زرد نسرین زرد بری است درخت آن خار دار و گل آن زرد غیر مضاعف و خوشبو و مفرح و قوت آن
مانند نسرین سفید و گلشکرین حلوا برگ آن مفرح و مقوی باه است **ورد احمر بستانی** این نیز نسرین بستانی زرد است و درخت آن بقدر
گل سرخ و بیخار و گل آن مضاعف و رنگ آن زرد و مایل بصندلی و در قوت مانند گل سفید بستانی است **ورد والحماق** بفتح حاء مهمله و میم و الف و
قاف و آن از ورد الحجار نیز نامند و بفارسی گل عنا زیبا و بشیرازی گل قحبه خوانند **ماهیت** آن درختی است شبیه بدرخت ورد احمر بری و گل آن غیر
مضاعف و اندرون آن سرخ آتشی و بیرون آن زرد زعفرانی و بوی خوشی ندارد و گفته اند از اقسام ورد منتن است و بندرت بعضی خوشبو هم میشود
مستعمل نیست **طبیعت** آن گرم و خشک گرمی بیخ آن زیاده **افعال و خواص** آن محلل قوی و در اطلیه استعمال آن نامی است **فصل الواو**
مع الراء المهمله ورس بفتح واو و سکون بیمن کما ماهیت آن ثمر درختی است مجازی مخصوص ببلاد یمن ماهیت حال گل و ثمر

ل تر میده و تخم آن مانند کنجد و بعد از رسیدن عشق شده چیزی بوی زرد مایل بسرخی شبیه بزعفران از آن ظاهر میگردد و ساییده آنرا از یمن می
آورند شبیه بزعفران سوده و نباتات را بدان رنگ میکنند و بهترین نیز تازه زرد مایل بسرخی ست و قسم سیاه آنرا از حبشه آورند و حبشی نامند
و سرخ تیره آنرا که هندی نامند بوی ترنود و بعضی گرم آنرا نبات است و اصلی ندارد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و آنرا
حبی ست مانند ماش طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی [illegible] عظیم و رافع بهق و خفقان و محلل ریاح غلیظه
جالی و مبهج و مقوی باه و صفت حصاة الزینة طلای آن رافع بهق و برص و کلف و نمش و جالی [illegible] باعث لاغری بدن و آشامیدن آن
و ضع الجروح والقروح جهت جرب و حکه [illegible] نافع السموم [illegible] مضر ریه مصلح آن [illegible] و کثیرا و عسل مقدار شربت آن تا یک
مثقال بدل آن بوزن آن زعفران و نصف آن [illegible] برجاع [illegible] دستان بفتح دال و سکون
را و فتح تین معجمه و الف و نون بترکی [illegible] ماهیت آن جنس کبوتر صحرائی است [illegible] بسیار مطبوخ
طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن مانند کبوتر صحرائی است و خفیف تر از گوشت کبوتر و خشک تر [illegible] جهت فالج
برودت گرده و مثانه [illegible] تحلیل ریاح و چون [illegible] روغن زیتون [illegible] طلا نمایند [illegible] المضار [illegible] خوردن
آن مورث [illegible] مصلح آن [illegible] نخود [illegible] سریع الخروج [illegible]
ورل بفتح واو و را [illegible] و لام بفارسی [illegible] ماهیت آن حیوانی ست بزرگتر از خرد
و [illegible] آن [illegible] و پوست آن سیاه [illegible] ابلق [illegible] گفته اند [illegible] طبیعت آن گرم
و خشک [illegible] گفته اند [illegible] گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] مقام [illegible] افعال [illegible] محلل ریاح و
[illegible] گوشت آن جاذب پیکان و خار از بدن [illegible] بر جلد [illegible] باعث [illegible] عضو [illegible]
بر روغن زیتون [illegible] باشد [illegible] آثار جلد و [illegible] داء الثعلب و [illegible] العین [illegible] جالی [illegible]
[illegible] داء الثعلب جالی و [illegible] کلف و نمش و [illegible] گوشت آن [illegible] مالیدن [illegible] بقوت [illegible]
[illegible] فصل الواو مع السین المهملة [illegible] منج بفتح [illegible] بفارسی چرک [illegible] ماهیت
آن معروف ست که فضلات منحله خارجه از مسامات بدن حیوان [illegible] فضول رطبه لطیفه [illegible] زیاده [illegible]
مطلق آن [illegible] چرک بدن انسانست طبیعت آن گرم و خشک [illegible] اعضا [illegible] مختلف میباشد [illegible]
و خشکی آن زیاده است افعال و خواص آن طلای چرک گوش جهت شقاق لب [illegible] آشامیدن آن مورث [illegible]
[illegible] طلای چرک بدن [illegible] جهت [illegible] شقاق لب و مقعده [illegible] با موم روغن جهت تحلیل اورام
پستان [illegible] و در [illegible] آن جهت [illegible] و [illegible] السموم [illegible] آن جهت [illegible] چرک
گوش انسان زیراکه اقوی [illegible] از سایر اوساخ بدن است و [illegible] مصارعین یعنی چرک بدان کشتی گیران و آن [illegible] میباشد یکی
آنست که در ابدان ایشان بسبب مالیدن روغن [illegible] جمع میگردد و دوم آنست که [illegible] مجتمع میشود [illegible] و محلل و
جالی [illegible] و طلا کردن آن جهت [illegible] جهت [illegible] نافع است [illegible] الکواسر بفتح کاف
و دال [illegible] ماهیت آن [illegible] یعنی [illegible] آن [illegible]
نامند و بقول بغدادی [illegible] صاحب تحفه [illegible] است و بهترین آن [illegible] بسرخی [illegible] و خوشبوی [illegible] گفته بهترین آن [illegible]
طبیعت آن گرم و خشک تا آخر دوم افعال و خواص آن لطیف و جالی و جاذب و محلل و [illegible] جهت [illegible] آن جاذب [illegible]

جاذب پیکان و خار از باطن و جهت قرحه و کسر ضربه و سقطه قایم مقام مومیائی ست و نیز الحمام جهت التحامات نافع باشند و نیز مصار تمین ست **فصل الواو مع الشین المعجمه** + **وشق** بفتح واو و سین قاف لغت فارسیست **ماهیت** آن نوعی حیوانیست از سنگ گربه و از سگ کوچکتر و رنگ آن پیش تر تیره و در نبال آن از یک شبر کمتر و در شکار بر آنرا مثل یوز میل نماید و گفته اند شبیه به روباه است و در کشتان بهم میرسد و گفته اند پوست دیگری نیز گفته اند و بخم و در خشکی میگذارند و اصلی ندارد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشه و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع از برای امراض مذکوره و سخن بسیار و زایل کنند بلغم و مقوی گرده و باه و سمین بران و مصلح حال گرده و مثانه و ظهر بار و مداومت لباس آن سرافراز اعلوس بران جهت بو اسیر و نقرس مجرب و جهت سرد مزاجان و مشایخ نافع و مضر محرورین و بدل آن پوست خرم خرگوش و جلد و مباگرد انیده آن از برای جعل آفات از سطر و ذرد در موی سوخته آن جهت جراحات مزمنه نافع ست **و شیخ** بفتح واو و سکون یا و جیم بلغت فارسی ماهیت آن ملا میت ماهی است آن نبات یست معروف میان عرب در کوهستان از خرگاه و با سنگ روید و در تور به شبیه به لیمو و ... آن بسیار صاف ... ساقهای نیزه بیسیار ند و برگ آن شبیه به برگ گشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن گرد از شبیه به **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک و با عفونت **افعال و خواص** آن رادع و مقوی اعضا و آشامیدن آن هم مثقال از بیخ خشک سائیده آن با بیضه نیمبرشت جهت تنگی نفس و صدر و قرحه و سقطه و فتق عفارو من دوفی در رض و در یون مورد بهتر از رع و مطبوخ ست و ضماد برگ آن با اندکی ذرد جهت رفع سیلان رحم و رعاف الدم آن بو اسیر نفعه ... **فصل الواو مع العین المهمله** + **وعل** بفتح واو و کسر عین و لام **ماهیت** آن بفارسی ... و مطلقاً و جمع آن وعول و اعوال آمده بعضی گفته اند بکسر ایل ست و آن حیوانیست بسیار سیاه رنگ بقدر چار موش کوهی و نوعی از ایل ست و تیزگی جوی برد و در دیلم شو کا نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جید الغذا و مقوی اعضای مبرودین و مشایخ بیان جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس طلاء نفید انفجار سوزانیده خون و لید اخلاط غلیظ سودا و یه و جذام مصلح آن سرکه و مربا و ابزار و مول شاخ آن ... و موی آن گریزانید ... بخور او چون شخصی را زده باشند با مرسه و سقطه با صدمه به آن رسیده باشد در پوست آن که گرم گرم جدا نموده باشند پیچند الم و وجع آن زایل گرم در رم نکند **فصل الواو مع اللام** + **ولب** بفتح واو لام و با موحده **ماهیت** آن بلغت عربی نام نوعی از نبوعات و بیونانی ... نامند نبات آن بقدر ذرعی و برگ آن شبیه به برگ زیتون و بسیار سبز مایل به تیرگی و با خشونت و شیر دار و چون قطع نمایند شیر از آن جاری گردد و در اماکن شبیه برگ مورد آن غیر رطب ست که شجرة الراهب نامند و غیر آن هم دانه است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مغنی و مقوی قوی باقوت مسهله و مخرج اخلاط لطیف و منقی بدن دگویند از عجایب خواص آن است که چون از جهت فوق قطع نمایند برگ نیز تخم آن مقی و صرف میباشد بدن و مسهله و اگر از طرف پائین قطع نمایند مسهل بدون قوت مقیه و اگر از هر دو قسم ترکیب نمایند و بخور ند قی و اسهال هر دو آورد و مسقط و گرم مشکم ست مقدار شربت آن ... و زیاده بران کشنده و مورث غشی مصلح آن ... درآن بنفشه اجوشانیده باشند بدل آن لاله ست و اولی اجتناب است از استعمال آن مطلقاً **باب بست و هفتم در بیان ادویه که حرف اول آن ها است فصل الهاء مع الالف** + **هارسنگهار** بفتح ها و الف و را و بفتح سین مهملتین و سکون نون و کاف و الف و را مهمله لغت هندیست بمعنی علاقه گل که از برای زینت گردن اندازند زیرا که ها بلغت هندی گل را که در گردن اندازند و سنگهار زینت و آرایش را گویند **ماهیت** آن درختیست هندی و در بنگاله خصوص کثیر الوجود و ساق آن هم شکل وارتفاع آن تا انتها و در چهار ضلع آن در زیر پوست چهار رگ سفید و صلب اندک پهن و همچنین در شاخهای آن و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی سبز تیره و خشن و پائین آن عریض و بالای آن باریک بعضی مشرف و بعضی غیر مشرف و پوست ساق و شاخ آن منقط بنقطهای سفید کوچک شبیه بنگار زبان و گل آن خوشبو و ساق آن زرد و گل آن شبیه بشکل ریک اندک طولانی بقدر نیم بند انگشت و بر سر آن برگهای سفید شش و هفت عدد و زیره شبیه بگل یاسمین اهل هند غنچهای نیم شگفته آنرا بر ریسمان کشیده هار میسازند و برگهای سفید شگفته آنرا از ساق زرد آن جدا می نمایند

دافشرده آب آنرا گرفته خشک مینمایند و آنرا گل کامه مینامند خوشبو میباشد و از آب تازه آن سبز لباس را رنگ مینمایند عودی رنگ خوشبو
میگردد و ساق گل آنرا خشک نموده در آب جوشانده لباس را بدان رنگ مینمایند زرد رنگ میگردد و تخم آن بهن تابل است در زمان ...
منحنی و مایل بزردی و تیرگی و در غلافی ختمی نازک است و طول او در بیشتر برگ تخم آنست طبیعت آن گرم و خشک با قوت تا بقیه افعال و خواص آن
اهل هند برگ آنرا ... مقدار شش هفت برگ با سیسه با اندکی زنجبیل تر کرده ... جهت حمیات کهنه مجرب و تخم آنرا سائیده ...
بر سر اندیان بشویند جهت دفع شوره و سکنه نیز خیر است در استعمال جهت حمیات ... است ... مدروا با وین کبیره در حرف
الکاف ذکر یافت هامیمونا بالفتح ها و الف و کسر میم مهمله و سکون یا و ثنا تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت یونانی است ماهیت آن نباتی
است ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسبنده و مرغوب شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه ... بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه و ...
در زمین فرو میرود و بار یکتر میگردد تا بقدر موی میرسد و خام و پخته آنرا میخورند و لذیذ میباشد و مایل به تندی طبیعت بیخ آن در دوم گرم
در اول خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند افعال و خواص آن ملطف اخلاط غلیظه اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی قلب
حافظ صحت بدن جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آنرا باعث تولید سنگ دانسته اند و گفته اند بالخاصیت نطفه
منعقد از آن قبول صورت انوثیت نمیکند و جلوس در طبیخ آن بدستور بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال موثر و بگمان بعضی تعلق آن ...
چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است فصل الها مع الدال المهمله هدیه بفتح ها و سکون دال و فتح یا موحده و ها ...
آن را خر خدا و شیر ازی مهکب بود و بعربی حمار قبان و بهندی ... نامند ماهیت آن حیوانیست بقدر با قلا خاکستری رنگ ...
پاهای بسیار بقدر سوزنی و در زیر خمهای آب جاهای نمناک بهم میرسد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن ... بدان ...
جهت خناق و سقوط لهات و بدستور طلای آن با پیه مرغی الاذن قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن گل سرخ نیم گرم در گوش مسکن درد آن و رافع
کری قدیم اعضاء النفس چون در کوزه نو سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند جهت عسر نفس مجرب دانسته اند
اعضاء النفس آشامیدن خیسیر محرق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان قطور ریت آن در احلیل رافع خرقة البول بدستور گذاشتن فتیله آلوده
... بعضی تعلیق آنرا در پارچه کتان و امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند هدیه بضم و دو ها در میان هر دو دال مهمله بفارسی مرغ سلیمانی نامند ماهیت
آن معروفست منقط بنقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن اعضاء العین اکتحال
زهره و با خون آن جهت بیاض چشم اعضاء الغذاء و النفض مرا پخته آن با شبت جهت تفتیح سدد و رفع تحجیر و قولنج و تحلیل خون منجمد در گرده
مثانه و دل آنرا چون خشک نمایند و نرم سوده با طلا بیاشامند تقویت باه نماید الزینة ضماد زهره و خون آن جهت بهق و سعفه و ضماد زهره آن
در جای تاریک تا سه روز بر صاحب لقوه مفید اعضاء الراس بلع نمودن دل آن در حین گرمی ذبح یعنی گرما گرم باعث قوت حافظه و بدستور سعوط دماغ آن
با روغن کنجد تازه الخواص تعلیق چشم آن بر صاحب نسیان باعث عدم فراموشی و هر خبرت که یاد نمایند و بیاد آمدن آن ... تقویت ...
... باشد موثر و تعلیق برد زبان آن باعث جاه و دوستی با مردم و ظفر بر خصم و همچنین تعلیق منقار ... تعلیق ... بحت بستن زبان
بدگویان و دوستی دشمنان و تعلیق مهره ... تمامه بر در خانه باعث امان از سحر و چشم و ام الصبیان و تعلیق ... جهت تپ ربع گذاشتن ناخن
و پر آن در حریر زرد بسته در زیر سر جهت الفت میان ایشان خصوصا وقتیکه قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نگاه داشتن
آن با خود جهت نصرت بر خصم و بخور پر آن جهت زخمها و سحر و جنون و گریزاننده هوام و مورچه و کیک و بخور مغز آن در برج
کبوتران باعث آنست که هیچ موذی نزدیک آن نگردد و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر و کسی را که بسته باشند و چون خون آنرا
خشک نمایند و با سوسن خالص کنند و با روغن کنجد تازه و بر موی مالند سیاه و مجعد گرداند و چون بلند ترین از پرهای بال آن را

در پوست بندند و بر آن راست تعلیق نمایند در هنگام مجامعت تقویت بخشد **فصل الهاء مع الراء المهمله** هرزل بفتح ها و سکون را و
زای معجمه و کسر بای موحده و با الف هندیست **ماهیت** آن صاحب خلاصة التجارب نوشته که نوعی از محمودیست و در جبال کشمیر کثیر الوجود و دو نوع میباشد
مایل بسیاهی و دوم سفید شکری رنگ طولانی غیر مجوف و تلخ بقدر سه جو و از **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن
مقدار نیم نخود از آن کشنده باسهال مفرط و قی و پیچ و سوزش و حرارت بواطن و تشنج با لیس تدبیر آن تدبیر تریاق خوردن است و مذکور شد از جهت شدت قوت
اطبای هند این را استعمال نمی نمایند و سفید شکری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشک و اندکی از آن کشنده است بعوارض مذکوره تدبیر آن نیز به ستور
سیاه اکثر سموم مستعمل دارند و آنها را بقی و اسهال دفع میکند و مقاومت با همه سموم می نماید و بالخاصیت همه را دفع میکند و گفته اند که در هنگام
بر آوردن آن باید که صورت و دماغ را محافظت که بخار آن بدانها نرسد الا متورم می گردد **هرطمان** بفتح ها و سکون را و فتح طا
مهمله و میم و الف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند معرب هرطمان فارسی **ماهیت** آن حبی است شبیه بجلبان سیاه مایل بصفرت و نبات
هرطمان شبیه بگندم و ثمر آن در غلافی منقسم بدو صفت **طبیعت** آن در سردی معتدل و مایل بخشکی و با قوت نافعه **افعال و خواص** آن محلل
اعضاء الصدر و انوزا اما آشامیدن مطبوخ آن با روغن غیر قابض موافق و بجهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس لطن الا ورام
ضماد آن جهت ربوح و تحلیل ورام حاره در ابتدا نافع الضار ثقیل بطی الهضم محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیره کرمانی و روغن بسیار مکیدن
مسهو سفرجل و اگر در فم معده مانده باشد خوردن جلوبات باعث نزول آنست **هرنوه** بفتح ها و سکون را و ضم نون و واو و ها دانرا قرنو نیز نامند
ماهیت آن گفته اند ثمر درخت عود است کوچکتر از فلفل با اندک زردی و طعم آن تند و تندی آن خوشبو شبیه ببوی عود و از نوالی صنجر و عمان
آورند و **طبیعت** آن مرکب القوی در دوم گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن مفرح و محلل اعضاء الراس و الصدر و الغذا و النفض
ببخور آن دافع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت ادرار حلق و تفریح قلب تقویت و تلیین آن اعانت بهضم و تسخین گرده و مثانه و آشامیدن
مطبوخ آن در بدل بهترین استعمال آن فایده گی نیست دیگر آشتن بنیان شاع و معابا نافع گرم زدن آن و بیخ آن را چون چهار روز میان شراب
بماسر که نهند بسیار سیاه میگردد بجدیکه از عود هندی فرق نتوان نمود مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قاقله است **هرفرودری**
بفتح ها و سکون را و فتح و کسر را مهمله و سکون دال و کسر را مهمله و با الف هندیست **ماهیت** آن ثمر درخت هندیست بزرگ و شاخ آن انبوه
و برگ آن طولانی و اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شگفته در شاخهای باریک در دو صف مقابل هم و گل آن بسیار ریزه صندلی رنگ
و ثمر آن بقدر نخود بسیار ترش در خامی سبز و بعد رسیدن زرد رنگ میگردد و آنرا امیخ زند خام و پخته و محلل آن نیز بترتیب سید ما هند **طبیعت** آن
سرد و تر در سوم **افعال و خواص** آن قاطع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است **هریسه** بفتح ها و کسر را و سکون یا مثناة تحتانیه
و فتح سین مهمله و ها **ماهیت** آن از اغذیه مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب بهم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جید و گوشت مرغ جوان
فربه و یا گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدینقسم که گندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند علیحده و بعد از
طبخ استخوان آنها را از آن جدا نمایند و با اندک روغن بریان کرده در آن داخل کنند و باهم طبخ دهند و با کفچه بر هم میزده باشند تا یکسان گردند و دارچینی و
قرنفل و اناکو بیده درست در آن اندازند باید که وزن گوشت مضاعف گندم باشد و زیاده بر آن لذیذ تر می گردد و اگر خواهند که با قند
و دارچینی تناول نمایند نمک در سر سه کمتر داخل نمایند و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تام در ظرف بر آورده روغن
جید تازه خوشبو داغ نموده بر آن ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بر آن پاشیده با نان و یا بی نان تناول می نمایند و اگر
خواهند که با قورمه که در آن نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را قبیده در آن داخل نمایند و از عدس با پوست
با گوشت نیز بدین قسم ترتیب میدهند و آنرا با روغن کرده با آب لیمو و یا سرکه و یا آب نارنج و جعفری کوبیده تناول می نمایند

طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مقوی عصب باه و زیاده کننده منی و موافق اورام سینه و خشونت آن و سرفه یابس المزاج المضار و بر بعضی مسدد و مصلح آن در محرورین و در مبرودین انگور و با لخاصیت اند آن قدری انگور در دیک با سیرمرق قوام آنست و خوردن انار بالای آن لیمو مفصل فصل اللهار مع اللام + یلام بضم یا و فتح لام و الف و میم ماهیت آن نوعی غذا که از گوشت گاو و گاو و ساله و لشال آن بعد از نخود در آب نمک درجا میگذارند تا آب آن چکیده گردد و بحسب احتیاج بقول حارة یا بارده بابا بیرحیه گوشت مذکور را در آن می اندازند و بقول را بعد از اندک زمانی از آتش میدارند و اگر بقول را نپخته باشند قسمی از قرص خواهد بود و مزاج و افعال و خواص آن تابع بقول و گوشت است که از آن مرتب مینمایند هلیون بفتح ها و سکون لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و بعربی خشت البحیه و بفارسی مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و بفرنگی اسپارگس و بهندی ناگردن نامند و هلیون دشتی را اساز اغوش گویند ماهیت آن نباتیست بستانی و غیر بستانی صنف بستانی را بدیار بصره در بساتین می نشانند برگ آن شبیه ببرگ اسپست است و نبات آن بجا رتخم آن مدور در خامی سبز و بعد رسیدن بنفس میگردد و منقط بنقطهای زرد و درافشانی درپوست آن سه عدد تخم آن شبیه بحب النیل و مناسب در سه ضلع و صنف دوم خاردار و این را ابن رالعجمی اندلس اسپرغین نامند و ساق را و برگ این شبیه بکبر و اندک بهتر دار و دو گل این مایل بسفیدی است و گفته برگ این شبیه ببرگ رازیانه است و این مولف گفته که هلیون اغلب از بیخ درخت انار رویده و بر درخت انار پیچیده شود و صحرای نیز میباشد طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی گرم و خشک نوشته اند و بعضی آنرا خشکی غالب بر گرمی و صحرائی آنرا معتدل گفته اند افعال و خواص آن محلل و مفتح سده اعضاء العین و لعیم و نفم و القصد و الغذا و القفص آشامیدن آب پخته آن قلت البصر و ابتداء نزول آب چشم و درد سینه و ریه و پهلو و استسقا و مضمضه آن جهت درد دندان و آشامیدن آن مفتح سده کبد و طحال و گرده و ملین لطن و جگر و محلل نفخ و ریاح و قولنج و غذائیست آن غالب با قسم و مغیر رایحه بول و عرق مفتت حصاة گرده و مثانه و منقی گرده و مدر بول و طبیخ آن با بابونه منقی بلغم لزج ملاصق معده و رافع و درد معا و سیج باه و مدر بول و با شراب جهت تقطیر البول و آشامیدن آن ناشتا مفتت حصاة و دو زایل کننده علل گرده و مثانه السموم آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت نهش رتیلا المضار اکثار آن مضر راس مصلح آن عسل و مداومت بران مهیج درد مفاصل و بالخاصیت مفسد طعام و مغثی و مصلح آن در مبرودین عسل و در محرور محرورین جوش نمودن آن با سرکه و دهن نیز و طبیخ آن در شیر برای محرورین با گوشت تنها مقوی باه بیشتر از هر آن و همچنین معمول آن با بیضه نیمبرشت و آبی که در آن جوش نموده باشند اول با رلیس نخیتن یا آب تازه جهت آنکه آب آن جایشیع مغثی است و همچنین سکنجبین مصلح آنست در محرورین و در مبرودین مثل بیخ احتیاج باصلاح چندان نیست مقدار شربت آن تا سه درهم و گویند هلیون کننده سنگ است چون بخورد و تخم آن مفتح سده طحال و آشامیدن آن با عسل و روغن بلسان مخرج سنگ گرده و مثانه و زبان مضر تخم آنرا او سده سودا و بجهت مرج بیرشست باشیده نیمگرم می آشامند بگمان آنکه مسمن نیست مفرزجه آن مدر حیض و ادرار آن قوی تر از هلیون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن مضر و با مسلح آن سکنجبین بیخ آنرا خاییدن جهت درد دندان و گذاشتن سائیده آن مسکن درد دندان و فاسده کننده و قابلیدن تعلیق خشک آن مسکن درد دندان و باعث کندن آنست باسانی بی درد عالم و مضمضه طبیخ بیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بد ستور طبیخ تخم آن آشامیدن طبیخ بیخ آن تنها و یا با عسل یا تخم خربزه قوی الفعل است در تفتیت حصاة و علل مثانه و وجع حادث از سده گرده مجاری بول و در فلاحة مذکور است که چون شاخ و سفوف را در زمین خاینده گر دا بباد دهند هلیون روید و از مجربات است فصل الهاء مع النون هند بابکسر ها و سکون نون و کسر را بضم دال و فتح با ... آن لغت عربی است بفارسی نامند ماهیت آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد اقسام میباشد از بری و بستانی ... انچه را برگ بزرگ و دراز و با خشونت و مایل بتلخی و ساق آن تا مدتی قدیم و زیاده بنیقر با شاخهای خود گل کبود دارد که بزرگ و خوش منظر هم یا بی شاخ نماند انچه را برگ کوچکتر و گل بزره تر و کبود و تلخی آن نیز باشد

هند باء اهلی گویند و بحسب اختلاف اهویه و امکنه از منه تغیر در طعم و رنگ طبع آن هم میرسد و بستانی آنست که تلخی بسیار هم میدارد پس آن مایل بحرارت می نمایند بجهت بلکه از برودت بسیار از آن ظاهر شنگرد و دلبستانی را کاسنی دیری را طرخشقوق نامند طبیعت تر و تازه آن سرد آخر اول مسهر در دو با اجزای حار لطیفه که از شستن زایل میگردد بسبب ضعیف ترکیب کمال لطافت و لهذا در شرح مبرد و منع از غسل آن ورد ارد شده است و آنچه در تابستان بسیار گرم و با بلدان حاره و در موسم گرما بهم میرسد مایل بگرمی ست و خشک آن مایل بخشکی و با قوت قابضه با عتدال است شدید و نوع صغیر آن بقوت و لطافت کمتر از کبیر و بستانی او برود اطب از برای افعال و خواص آن مفتح و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی اعضاء الراس طلای آب برگ آن تنها و یا با سرکه و صندل جهت صداع حاره صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و گلاب جهت شری با طلا کردن از نجست جهت اورام حاره در دو چشم و ضماد کوبیده برگ آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه و مضمضه طبیخ بیخ آن با سرکه و تنهایی نیز و تخم آن نیز جهت وجع ضرس و غرغره آب با خیارسبز و یا شیر ابتداء توت جهت ابتدای ورم حلق و خناق و بدستور با آب برگ کشنیز تازه اعضاء الصدر ضماد برگ آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب و تحلیل ورم حار سیما با صندل اعضاء الغذا و النفض آشامیدن آن جهت تفتیح سده کبد و طحال و یرقان و استسقای حار و تفتیح سده احشاء و دق و تقویت جگر و تسکین حرارت و رفع تشنگی و غثیان و هیجان صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و منقی مجاری بول و گرده و هرچند تلخ تر باشد در رفع سده و امراض کبد بهتر است و آشامیدن آن با جلنجبین و خشک نموده با سکنجبین ساده جهت قی صفراوی و هیجان و شری و هیجان دم صفراوی و حقنه صفراوی و آب گرم تازه آن را اگر بجوشانند و کف آن را بگیرند و صاف نموده کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت معده حار و استسقا و تفتیح سده و رفع تعفن اخلاط و خوردن برگ آن با سرکه مسکن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون با قند سفید باز آنه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده گردد و برای آن موافق تر از ماء الشعیر و ستانی آن از برای کبد و حمیات و آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات عتیقه و جهت حمیات ربع و حمیات و آشامیدن مطبوخ برگ تازه و گل و تخم و بیخ آن تمامی و تنهایی و با تخم کشوث با اضافه سکنجبین بزوری و یا ساده و یا شراب کشوث و یا بزور و سرکه جهت اسهال جهت حمیات مرکبه کهنه و با نه و استسقا و سپرز و رفع جمیع اطلاق بجر السموم ضماد برگ آن و همچنین طلای آب آن و آشامیدن آن نیز با زیت و با دزهر و دیگر کشنده و ضماد برگ و بیخ آن با هم جهت لسع عقرب و زنبور و سام ابرص و همچنین با سویق جو بعد از آن ازالة المفاصل الاورام ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت اوجاع مفاصل حاره و نقرس حار و اورام حاره و طلای آب برگ آن با سفیدآب و سرکه جهت بثور و عضو یکه اره نیز بدان باشد عجب الاثر و مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر و فاسدکننده اوجاع ورم مجدب کبد نباشد و مضر کلی و الا چندان مضر نیست بلکه مفتح سده و دافع مصلح آن شکر و شربت بنفشه و امثال آن و در ورم سرد و خشک و مایل بحرارت و با اجزاء باردی نیز گفته اند و با قوت محرکه مواد ساکنه و صاحب شفاء الاسقام معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم دانسته افعال و خواص آن جهت صداع و خفقان و تفتیح سده و استسقاء و یرقان و حمیات صفراویه و سده نافع و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم ضعیف گرده و طحال و قطع نفث الدم و تحریک شهوت نیز و در افعال نائب مناب برگ آن است مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم المضار کریه الطعم مصلح آن ادویه خوشبو و سکنجبین و صاحب شفاء الاسقام در بحث ورم طحال نوشته که طحال است مصلح آن سکنجبین بیخ آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تصفیه خون و رفع ورم احشا و استسقا و تفتیح و تحلیل مواد و حمیات مرکبه منفی و اوجاع مفاصل و ادرار بول نافع مقدار شربت از جرم سائیده آن از یک درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم است هندبای بری که آن را طرخشقوق و بقلة الیهودیه نیز نامند و بغیر هندبری است ماهیت آن نباتی است شبیه به بستانی و برگ آن از آن باریکتر و ریزه تر و تخم آن ریزتر و گل آن کبود و تخم آن بسیار تلخ طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک و تبرید آن زیاده از بستانی افعال و خواص آن قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال بغیر از ترتیب و شیر از بستانی و قاطع نفث الدم و در حقنه حقنه دشتیر و اکتحال آن جهت جلاء بیاض و حمول عصاره آن رافع اورام حاره فرج

زهر السموم آشامیدن لعاب آن با روغن زیتون جهت رفع اثر سموم مشروبه و ضماد آن با برگ تمر هندی جهت گزیدن عقرب بنور و بارد رطبا و جهت باد خرج و با سفیداب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ آن و مالتغال تخم تیز را نستانی و تلخی معدل و مگری اند و شنیده شد آشامیدن برگ بستانی آن جهت تفتیح سده عروق و تپهای به سوداء و صفراوی و دستور مروق نمودن آن دعرق او دستو است و تخم آن نیز در قرابادین کبیر ذکر یافته

و نیز نوعی کاسنی بری می‌شود که تخم آن را اکثر از بلاد خود می‌آورند و در بنگاله و لستان میکارند و در ابتدای موسم سرما برگها سے باریک طولانی و اندک منشرف و نازک و سفید رنگ خصوص برگهای ماند و فی آن که حرارت آفتاب رسیدن باشد مکروه باشد و در ابتدای ساق ندارد و در انتهای از آن یک ساق باریک میرویند و بر سر آن گل این شبیه بگل کاسنی بستانی و اندک طولانی و تخم آن نیز شبیه بدان و هر چند هوا سرتر باشد آن بهتر و لطیف تر می‌شود و آنرا در هنگام کوچکی و خامی دسته می‌بندند که حرارت آفتاب به درون آن اثر نکند و برگهای آن نازک و لطیف گردد و تحیل که این نوعی از بری باشد طبیعت و افعال و خواص آن قریب به بری است

فصل الهاء مع الواو

هوا بفتح ها و واو و الف و همزه و بفارسی باد نامند و بهندی باد و ماهیت آن معروف و یکی از عناصر اربعه است که ارکان نیز نامند و آن خفیف بالاضافه است یعنی از خاک و آب لطیف تر و از آتش ثقیل تر است و یکی از سته ضروریه تا که بر موجودات جسمانی یعنی موالید ثلثه و بدن حیوانی منتشر و غالب است که اگر دمی و لحظه بدان نرسد منطفی و خاموش می‌گردد و باعث نشو و نمای نباتات و حیوانات بلکه و متصل با کیجا داست و حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا علیهما التحیة و الثنا در رساله ذهبیه منیره که خطاب به مامون کرده بدان بدرستیکه قوت نفس تابع امزجه ابدان است و امزجه ابدان تابع هوا است تغییر میشود و امزجه بتغیر اهویه در امکنه مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا یکدفعه و گرم شود مرتبه دیگر تغیر میکند بسبب آن امزجه ابدان و اثر میکند آن تغیر در قوی پس اگر باشد هوا معتدل میباشد امزجه ابدان معتدل و صحیح میباشد تصرفات قوی و امزجه و حرکات طبیعیه مانند هضم و نفخ و جماع و خواب و بیداری و سایر حرکات طبیعی و نفسانی

طبیعت آن بالذات گرم و تر است بسبب اختلاف اوضاع فلکی و ارضی مختلف میگردد و بحسب جهات نیز مثلا بودن هنگام آفتاب در بروج شمالیه گرم میگردد و همچنین هنگام استیلا و سلطنت یکی از کواکب حاره حار میگردد و در اراضی مخفوفه بجبال غیر مکشوفه جانب شمال یا اراضی نمناک و ریگستان اسیاب یا نزد و هنگام شدت تابش آفتاب خصوص در بلاد و هجریه گرم و خشک و در بلاد بحریه و جزایر هنگام باران رطب و باد صبا که از جانب مشرق تا نقطه شمال گرم و خشک است و باد شمال که از جانب شمال تا نقطه مغرب سرد و خشک و باد دبور که از مغرب تا نقطه سهیل سرد و تر و باد جنوب که از سهیل تا نقطه مشرق و زد گرم و تر و مرکب از آنها مرکب از کیفیات اربعه است

افعال و خواص آن باد صبا محلل بلغم و خشک رطوبات و مفتح سدد و معین بر هضم و مایل بتنزلات و مقوی قوت واقعه و مصلح حال و مرطب بشره و جهت امراض بلغمیه از استسقا و فالج و لقوه و غیرها نافع و مضر محرورین و ابدان خشک شام امزجه صفراوی و تحریک صفرا و مولد حکه و جرب و تشنج یابس و اسهال بلغمی و باد شمال مستحکم گرداننده اعضا و دافع [illegible] و مقوی اعضا و حواس و ذکای فهم و ذکر و صفای حسن و تفتیح سدد و مصر صاحبان سرفه و ضیق النفس یابس و اوجاع و بسیار سرد [illegible] اعضا و لهجه و الاعصاب و امثال اینها است و باد دبور که بغایت سرد است و جنوب عکس شمال و مرکب از نهایت و امراض و [illegible] نفسا و نقص و سایر و یگری از زمان بر تغیر و سد کل بلدان و مکان اگر ممکن باشد و بوشیدن بیاره سیرد و سرکه و ضد و باید و [illegible] دلوان و مسهیات و مجوزات و دمر و قطور کنید به [illegible] و آب تمر هندی و پوست ابلی و شکر و تعرفات سعد ابیل و مشعل و کرنانه و [illegible] طویل و بعدد آرام ایشان با جهد گرد و بچه آن هم ازین با هوا دورتر و طرفه و مشروبات بیاره و سرکه نقوع و جز آن طلا و غلیه کند و گر آن بیار بفصل سرد خانه و بیا شیدن سرکه و بانگرفتن خانه خصوص که در آن بیار بیار باشد و مقوی للقلب و دنیا نماید حرکت نکند و جا سے نمر نماید و اگر بالضرورت حرکت بنماید البته سرکه و سیر آلود بوده بو بینی نمایند و سلامتی تاثیر [illegible]

از خوردن مثل میوه‌ها تر و خیار پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در انچه میخورند بسیار زود داخل کنند غذا ها ترش بی چربی میل نمایند و شیرینی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات آن شد اگر توانند احتراز کنند و الا بسیار کم بخورند و از شربا و ادات تیج باب فاروق و مثرو دیطوس جدو از خطائی هر یک کیر باشند مگر بخورند و بر شاد فلونیای رومی نیز مناسب است و ماور سر جعدی نیز هم خوب است هوفاریقون بضم ها و سکون واو و فتح فا و الف و کسر را مهمله سکون یا مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون معرب داو فاریقون یونانی ست و هیوفاریقون نیز دیده شده بزیادتی یا مثناة تحتانیه میان ها و واو و بعضی اندروساس تورپون و بعضی ماطنطس بمعنی صنوبری برا که مشابهت رائحه تخم آن میوه را بیخ که صنع صنوبر ست نامند و گفته اند که هوفاریقون لغت رومی ست ماهیت آن نباتیست و شبیه میباشد هر سه را شبیه بیجو است و قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده بران و برگ آن مانند برگ سداب لیبیار سرخ و گل آن سفید شبیه بگل شبت چتری و در تو شبیه بیو منقوبر تخم آن در غلافی طولانی سیاه و مدور از شبیه بجو و در در نیز قبت آن زمینهای صلب خرابه و تخم آن اقوی از تخم و سایر اجزای آن قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و خشک و گفته آن زیاده از گرمی آنست افعال و خواص آن محیف و محلل و ملطف مفتح سده و گذارند اخلاط و لزوجات و غیره اعضاء الراس الغذاء النفض آشامیدن آن جهت گزار و لفتیح سده معده و کبد امعاء و ادرار بول طمث و اسهال مره صفرا و حمول آن نیز جهت ادرار بول و حیض آلات المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب با آشامیدن عصارآن جهت ان رم لسیم ادمت بران جهت درد و ورک و عرق النسا و نقرس و آشامیدن تخم آن هر روز نیم درم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند تجهیا آشامیدن آن با نبوزن آن سداب جهت حمی ربع الجروح و القروح ضماد برگ آن جهت تنقیه اندمال جراحات عظیمه و قروح ردیه و سوختگی آتش و ذرور آن جهت تنقیه قروح مترهله و متعفنه نافع بدل آن تخم شبت و انیسون و بیخ آن مانند بیخ کبر ست و قسم دوم را نبات بزرگتر از اول و شاخهای زیاده برگ آن بقدر برگ نعناع و در پر شعبه با شعبهای مستقیم و ساق آن سرخ و گل آن زرد و تخم آن در غلافی شبیه بخشخاش و با خطوط و در بو شبیه برا بیخ طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل صفراوی غلیظ و آشامیدن آب سرد معین برگ آن و در همه افعال مانند قسم اول و آشامیدن تخم آن با شراب که آنرا اردومانی نامند جهت النسا و طلاء مطبوخ آن در شراب نافع جراحات عظیمه و ضماد نبات آن جهت سوختگی آتش نافع و قسم سوم آنرا که دار بردی نامند و نبات آن بزرگتر از اول و کوچکتر از دوم و بسیار سرخ و شاخهای آن انبوه تر و برگ عریض مانند برگ سداب بزرگی نعناع و بسیار گل آن زرد و در بو شبیه اول قسم طبیعت آن گرمی و خشکی از اول بیشتر افعال و خواص آن مسهل رطوبات معده و مجفف بلغت آن و در جمیع افعال قویتر از اول و دوم آشامیدن دو درهم آن مسهل صفراوی غلیظه خصوصا با آب سرد و مقوی معده و رافع فالج و عرق و عسر البول و مفتت حصاة و مسقط جنین و مدر حیض و مخرج کفته خیاره و مقادم هموم و جهت استسقا و قولنج و تپ ربع و طلای آن با زیت جهت فالج که میل کرده باشد گردن بسوی پشت و طلای آن جهت بهق و کلف و سیاه آثار جلد و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع للضار مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن هریک از اقسام آن دیگریست و بدل همه بوزن آن اذخر و نصف آن بیخ کبر و نصف وزن آن تنبسطرج و نصف آن قوبا و نیز گفته اند و حکیم میر عبد الحمید نوشته که آنرا بهندی ولسا مند و اقسام آن قسمیکه گل آن سفید و برگ آن مانند گل عباسی و تخم آن مانند جو و خوشه آن مثل خوشه جو و گندم و بر سر خوشه گل و درخت آن بقدر دو ذرع و خارناک ست از جمله ادویه مشهوره هندیه است و در خواص عجائب ست که مرقوم ست قسم دوم را گل زرد و شاخها آن باد و برگ آن بزرگتر از آن مانند و قسم سوم را گل بنفش و سرخ نیز میباشد و بری آن در جمیع افعال قوی تر از باغی ست هوم بالضم ها و سکون واو و میم لغت ترکی ماهیت آن نباتی ست شاخهای آن پر گره و ثمر آن شبیه بعنب الثعلب و کبک از آن بسیار محفوظ است و بی برگ و بی بیخ و با خار و ریشهای درنیین افعال و خواص آن زشموم قتاله است و چون پیکان را با آب آن آلوده خشک نمایند هر حیوانیکه زخم تیر آن برسد آنرا

بوم الجوس بفتحیم با و سکون و او و میم و الف و لام و فتح میم و ضم جیم و سکون سین لغت عربی ست و آنرا امرانیز نامند ماهیت آن گیاهی است
اشقل ساق آن یک عدد و باریک و اسباب گل آن زرد و تیره شبیه بیاسمین و برگ آن ریزه و شگوفه آن شبیه بیاسمین و شگوفه آن
شبیه نیز بمشک طرامسیع و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا از جنس زعفران زرد باشد و بعضی بخور مریم دانسته اند حکیم میر عبدالمجید نوشته تحقیق شده
بوم الجوس گلی ست که آنرا جعفری نامند اقسام میباشد قسمی تیغ برگ و قسمی مضاعف و جعفری مذکور شد طبیعت آن در سوم گرم و خشک
و بعضی گل آنرا سرد و خشک گفته اند افعال و خواص آن جالی و جاذب مجفف و مفتح سده و آشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار
فضول و تفتیت سنگ گرده و سنگ مثانه نیز گفته و برای احتباس بول نیز و ذرور گل آن حابس خون جراحات مقدار شربت آن
یک مثقال و زیاده از دو مثقال کشنده بتخفیف قوی و حکیم میر عبدالمجید مقدار شربت آن را دو توله نوشته و روغن گل آن که با دنبهٔ گوسفند
ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و با روغن زیتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب ست **بوقسطیداس**
کر آنرا بوقسطیداس بضم با و سکون واو و فتح قاف و سکون سین و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال و الف و سین مهملتین نامند
ماهیت آن عصاره نباتی ست که بحیة التیس نامند و مذکور شد و گفته اند طرثوث ست که در زیر درخت لحیة التیس بهم میرسد یعنی لحیة التیس
بیلشیتر بفتح با و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و را مهمله ماهیت آن کنگر بری ست آن بقدر یک گز زیاده و میان
آن تهی و شگوفه آن پهن و بنفش و بعد از خشک شدن سفید میگردد و در میان شگوفه آن چیزی مانند پنبه و اگر آن پنبه در گوش رود
کر کند افعال و خواص آن آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع **بیل بوابال بوابکسر** با و سکون با و کسر لام و فتح با موحده
و واو و الف ماهیت آن اخیر بواست در حرف الخاء مذکور شد طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته
اند و افعال و خواص آن بسیار لطیف تر از قاقله اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد مبرد و هاضم طعام ست **بوفلوس** بضم با
و سکون واو و فتح فا و سکون لام و ضم سین و سکون واو و سین ماهیت آن چنین گفته اند جنس البحار ست که ابوخلسا باشد و مذکور شد در حرف
الالف مع الباء طبیعت آن سرد و تر با قوت تجفیف و تسخین قلیل و قبض افعال و خواص آن با قوت قابضه و سایر افعال
آن در ابوخلسا ذکر یافت **باب بیست و هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها یاء مثناة تحتانیه است فصل**
الیاء مع الالف یاسمین بفتح یا و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون یا و نون و آنرا یاسمون بواو بجای یا و ضم میم نیز گویند
شیرازی گل یاسمن و بهندی چنبلی نامند ماهیت آن گلی ست خوشبو و سفید و زرد و کبود و بعضی را الثت گل بنفش و هر یک سوای زرد بستانی
و بری و جبلی میباشد و سفید آن خوشبو و کثیر الوجود و کبود آن کمیاب و نبات آن با من شجر و لقطیطین یعنی نه مانند درخت ایستاده است
و نه مانند لقطیطین بر زمین مفروش خصوص سفید آن نیز زرد و کبود آن شجریت غالب و در بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد و ورق سفید آن
اندک پیچدار و برگهای آن اندک ریزه طولانی و مشرف و بر دو جانب شاخه آن رسته و خوش منظر و گل آن خوشبو دار با ساقه باریک
مجوف و بر سر آن برگهای ریزه پیوسته بآن ساق و در هنگام غنچگی طولانی امرودی شکل و بعضی سفید آن را زنبق دانسته و گفته اند از دهن
زنبق مراد روغن انیست و سوسن آنرا در امور بدین و سوسن سفید نزد اکثر اطبا مفقود و الخاصیه این از جهت اشتباهی است که
انشیا انزا رو داده و در سوسن مذکور شد و بری را ظیان نامند و جبلی آن یاسمین هندی ست جمهور اطبا در ماهیت آن نوشته اند
که درخت آن مانند درخت مورد و از آن سبز و تیره اللون و بزرگتر و برگ آن پهن تر و نرم تر و بسطبری برگ مورد نیست و درخت قسم سفید آن
ضعیف تر و گل آن سفید و با شائبه سرخی و بعضی بی سرخی و بسیار خوشبو دار و از حمل تا عقرب گل میدهد در بلاد حاره همیشه دو نوع زرد
آن از زمین عظیم تر و چتری مانند درخت مورد است و نزد بعضی قسم زرد آن مسمی بخ بق ست بالجمله طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با سود نیز

گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و منعش سدد و سمن بدن و قصابة الراس و العصب و نقذا و احفص بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و درد سر بارد و دفع ریاح دماغ و مشایخ و سبر و دین و رانافع و لطول طبیخ آن جهت صداع و درد سر بارد و آشامیدن آن مسهل بلغم و سودا و اوجاع سفیر و رانافع سدد و دیرلاج غلیظ و فالج و لقوه و وجع و رد و اوجاع مفاصل مفرح و محرک باه و منضج اقسام کرم معده و امعا و در بول و حیض و چون آنرا در شراب اندازند اندک آن مسکر بسیار آورده و آشامیدن آب گل آن سه مثقال هر روز درم قاطع نزف الدم و مضمضه آب مطبوخ برگ آن جهت درد دندان و قلاع دهان و جوشش آن و لثه و ضماد آن بر پشت تسفیه عصب معین بر قوه و بزرگ کننده آن السموم آشامیدن آن مقام سموم و به دستور ضماد آن الزنبه ضماد آن جهت دفع کلف و سرخ کننده رخسار و به دستور غسل آن در حمام و در سفید کردن موی موثر حتی ذر و در آن المضار مصدع محرورین و اکثار بوئیدن آن باعث زردی رنگ رخسار مصلح آن بنفشه و گل سرخ و سرکه مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده درم بدل آن یاسمین زره و در تسخین و سفید کردن موی زرد آن اقوی و بدل هر دو یاسمین بریست و روغن آن که مانند روغن گل مرتب نمایند و با کنجد منقع در آن مکرر پرورده نمایند تا رنگ کنجد سرخ گردد پس سائیده از آن روغن نمایند بسیار خوشبو و معطر میباشد **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و نرم کننده جلد و جهت امراض بارده عصبانیه و مشایخ نافع و در جمیع افعال مذکوره اقوی مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم و بوئیدن آن مصداع و باعث رعاف محرورین و گل یاسمین زرد در ایران و دکن و شاهجهان آباد و در بعضی بلاد هند کثیر الوجود و گفته اند چون آنرا در جوف حنظل سبز سر بر انجیته یکدرم از آن را با یک اوقیه عسل چند روز بخورند و مداومت بر آن نمایند جهت رفع استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب است

یاقوت بفتح یا و الف و ضم قاف و سکون و او و تا ماهیت آن سنگیست از سنگهای معدنی نفیس عظیم القدر نزد هر دم و الوان و اصناف میباشد از سرخ و زرد و کبود و سبز و پستی و سفید و هر یک نیز بسیار رنگین و متوسط و کم رنگ بهترین همه سرخ بسیار رنگین مانی آید از صلب شفاف بی داغ و رگ الماست و هر چند قطعه آن بزرگ تر و خوش شکل تر باشد بهتر و قیمت آن زیاده از اصناف سرخ حمری و وردی و نارنجی و زعفرانی لیمویست و از اصناف کبود آسمانی گونی و کحلی و لاجوردی و پستی آن کمیاب لعل از اقسام سرخ آنست و بهترین هر یک از آنها آنست که صاحب و شفاف یکرنگ یعنی رنگ آن جدا جدا نبوده باشد و یاقوت از همه احجار صلب تر ست مگر الماس صلابت کبود آن صلبتر از سرخ و سرخ از زرد و پستی قریب به سرخ و سفید از همه نرم تر و خام که در معدن ناقص مانده و هر یک نامی مخصوص اند سرخ را بهندی مانک و پدم راگ و بانگریزی روبی و در بلاد مغربیه لیرق و نیلم پکهراج و بانگریزی و توپس و نیلی را بالفارسی نیلم و بهندی نیلم و بانگریزی سفیار نامند و مانند آن کبریت و زبیق صافی خالص از غبار است و فاعل انعقاد آن برودت و در مقدمه کتاب نیز تفصیل مذکور شد و شنیده شده که در پیگو در قطعه زمینی که معدن یاقوت است و در ایام موسم کسی نمیتواند نمود و خاک آن سیاه رنگ و صاحب کبریتی است یعنی بوی کبریت از آن می آید و در موسم باد و بارش و طوفان و رعد و برق و صاعقه بسیار در آن می افتد در زمین آن و تمام منقش میگردد و از شگافهای آن زمین تیز بوی کبریت بسیار می آید چنانکه بسیاری میگویند اندر آن مواضع در شگافهای عظیم بسیار متراکم میباشد و هیچ فروشان به بیده میفروشند و اکثر آن جماعه نفر اوسا کن جهت و جو نموده آنچه میباشد از قطعهای یاقوت بزرگ و کوچک پیش بسوی دریکار پادشاه آنجا که مشهور به راجه است میفروشند و به دیگری نمیتوانند فروخت زیرا که حکم راجه آنجا آنست که اگر به دیگری بفروشند خانه آن را ضبط نمایند و سیاست عظیم کنند و نیز مسموع گشته که در زیر زمین یاقوت خوب نمیباشد بلکه ناصاف و خام چنانچه وقتی راجه آنجا حکم نموده که قطعه از آن زمین حفر نمایند تا یاقوت بسیار و قطعهای بزرگ خوب بر آید چون حفر نمودند قطعهای کوچک بد رنگ ناصاف نرم بر آمد و با وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت و انجره متعفنه بنا بر آن امر نمود که دیگر حفر ننمایند و آنچه از بالای زمین بیابند بیاورند و نیز اماکن دیگر مانند جزیره سرندیپ از بلاد جنوبی و جزیره سیلان و غیرها که معدن یاقوت و غیره است یاقوت هم میرسد و لیکن یاقوت جنوبی آن بخوبی نیکوئی نیست هر چند بسیار از کوه های آن شفاف صاف آید از بزرگ مقدار میباشد و لیکن بصلابت نیکوئی نیست همه الوان از سرخ و زرد و نیلی و غیره یاد و سیلانی بسیار نرم و کم رنگ میباشد و از

اقسام آن گفته اند غیر از سرخ اما تاب آتش ندارد و بعضی گفته اند سرخ ربانی آن را آتش نگین ترمیشود و نیز گفته اند چون با سفید آن نشانبد سرخی آن
چون بر آتش معتدل در ظرف سفالی گذارند تمام آن رنگین گردد بدانکه اکثر این اقوال اصلی ندارد در رایحه کریهه دود و عرق در دهن مضر بودن
و مالیدن آن بر جرح سوخته و آب سنباده باعث جلای آن طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل در دوم خشک و گویند آن در دوم گرم و خشک
و کبود آن در اول گرم و در سوم خشک آن سفید معتدل در گرمی و سردی در اول در دوم خشک فعال و خواص آن مفرح و مقوی دماغ
و آشامیدن یک درهم آن جهت رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغیر هوا و باقی و تصفیه خون
و حفظ حرارت غریزی و قوای حیوانی و پوشیدن انگشتری آن جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و طاعون و درد دهان و داشتن آن جهت رفع
بد بوی آن و تسکین عطش و تقویت دل و تفریح و نشاط و تعلیق آن بالخاصیة جهت رفع اصابه عین که چشم زخم نامند و طاعون و تغیر هوا و باد سموم
و صرع و خفقان و جهت شکوه بودن نزد مردم و نیز مردم نیز قاطع نزف الدم و محلل انجماد خون البته اند اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم
مقدار شربت آن از یک قیراط تا یکدانگ و معاجین مسمی بیاقوتی و مفرح آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الیاء مع الباء الموحدة یبروح**
بالفتح یا و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و حاء لغت سریانی بمعنی ذو الصورتین است ماهیت آن اسم سریانی جنس نباتی از جهت در
خلقت و شمائل بیخ تفاح و ثمر اقسام آنست و مطلق آن مراد قسم جبلی آنست و چون بیخ هر نوع تفاح که بزرگ باشد بشگافند و در آن شبیه بدو صورت
انسان مشاهده می گردد و لهذا آنرا مسمی باین اسم نموده و بیخ تفاح جبلی اوفق مشابهی بصورت انسان دارد بخلاف آنکه مشابهت تام دارد و بعضی
آنرا مختص به بیخ سراج القطرب داشته اند یبروح الصنم بفتح صاد و نون و میم ماهیت آن بیخ تفاح بریست شکل و انسان که رو بروی
یکدیگر گذاشته باشند و آن را مهر گیاه و شنگکن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهورست که هر که آنرا قلع نماید هلاک میگردد و لهذا بعضی بعد از خالی
گردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته بر گردن سگی و آن سگ را رم میدهند تا بحرکت آن بیخ کنده شود گفته اند که اصلی ندارد و نبات آن شبیه بلبلاب
و ترکی کن نامند و بقدر قدر ذرعی است و برگ آن شبیه برگ انجیر و باریکتر و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بو شبیه بمیعه سائله و گل آن سفید و گویند و قریب
میده خشخاش و بیخ آن شبیه بصورت دو انسان باشد روبروی هم و ستور بلیفهای شبیه بموی بخلاف سائر اقسام بیخ تفاح که بعضی ازین مذکور
ندارد و مادام که سر این صورت را جدا نکنند آن تا شصت سال باقی میماند و گفته اند که یبروح بمعنی صنم طبیعی است یعنی بیانیکه در صورت و شبیه
بانسان باشد اعم از آنکه معنی آن اسم موجود یا غیر موجود و بسیاری از اسماء دلالت میکند بر معنی غیر موجود و صورت یبروح موجود و جنسی است غیر از قسط
بزرگتر و بیخ آن تفاح بریست و لیقو ریدوس گفته بعضی مردم آنرا فطمس و بعضی موقوس و بعضی درقیا نامیده اند یعنی بیخ تهیج حب و آن دو صنف
میباشد یکی معروف بماده و رنگ آن مائل بسیاهی و خشبی و برگ آن شبیه برگ کاهو و از آن باریکتر و کوچکتر و با زهومت و ثقیل الرائحه و منبسط
برروی زمین و نزدیک برگ آن ثمری شبیه بغبیراء و از آن کوچکتر و خوشبو و در آن تخم شبیه بتخم امرود و بیخ آن بزرگ دو عدد یا سه عدد
متصل بهم و ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بر آن پوستی غلیظ و ساقی و صنف دوم موصوف بنر گردد بعضی مردم این را موریون نامند
برگ این سفید و املس بزرگ عریض شبیه برگ سلق و تفاح آن دو چند بیخ یا زرده و بقدر خایه و رنگ آن زعفرانی خوشبو ثقیل الرائحه و رعیان
آنرا میخورند و سبات ایشان را عارض میگردد و بیخ آن شبیه بماده بعضی بصورت انسان ماده است و از بیخ صنف ماده آن اندک طولانی نزد بی ساق
و نیز صنفی دیگر کن سیاه اردکو و الماسیر و بید برگ آن کوچک عریض و طول آن بقدر شبر و بر ساق و بیخ آن بسطری ابیاد و طولانی سفید و بی گل
ثمر و این قویترین اصناف یبروح الصنم و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در حدود گرم سیر از نزدیک قلعه شهریار نوعی یبروح بهم میرسد
طول آن از یک وجب و کوتاه تر و بادست و با در رنگ آن سفید و بهترین آن اقوی فربه آنست و گاه عصاره پوست تر آنرا در هاون
ترکی و سنگی کوبیده و فشرده در ظرف سفالی و در آفتاب خشک نموده اقراص میسازند و گاه عصاره بیخ آنرا گرفته چنانچه از پوست آن ستبر خشک نمایند

۶۴۷

و در قوت ضعیف تر از عصاره پوست بیخ آنست و بعضی پوست بیخ آنرا کوفته و بیخته کتانی پیچیده و گل بر آن اندوده تا خشک گردد و بعضی بیخ آنرا طبخ میدهند با شراب تا آنکه دو ثلث آن برود و صاف نمایند و منعقد میگردانند و گاه باشد که اخراج نمایند بدین نحو که بیخ آنرا بجا غرانیده ظرفی بدان نصب نمایند تا معوان تجمع گردد و عصاره آن قوی تر از دموست و از هر مس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن آنست که مریخ در خانه شرف باشد و در خطوط از خطوط شرف متصل با سعدین و یا به یکی از سعدین و یا قمر در یکی بروج باشد و در بعضی اوقات طلوع آفتاب بهتر از سایر اوقات است طبیعت آن سرد و خشک در سوم و با اندک قوت حرارت و با رطوبت فضلیه و بعضی سرد در اول سوم و خشک در آخر آن دانسته اند افعال و خواص آن پوست بیخ آن قوی و مجفف مخدر و مغز بیخ آن ضعیف و برگ آن مخدر و تر اکثر مستعمل گفته اند بعضی قسم ماده آن که اقوی است بالعکس یعنی هر عضو قسم نر آن و اکثر زمان مستعمل اعضا الراس العصب شامیدن آن جهت صرع و سهر و بیرون آورده شکم شیر ابد و روید و بوئیدن آن نیز باعث سبات حمول آن در مقعده نیز و این خاصیت مخصوص است به سفید او برگ سیاه و آنست که گویا کثار آن شب بود بعضا ... باعث سکته و گاه و شرای ازان میسازند برای ازاله سهر باین نحو که سه من از پوست بیخ آنرا در یک من رطل شراب حلو اندازند و قدر ... از آن می آشامند و گاه تلیخ میدهند پوست آنرا در شراب تا اینکه اخذ نماید قوت آنرا و استعمال مینمایند برای سبات مقدار بسیار از آن را و بعضی از بیخ صنف سوم شراب بعمل می آورند باین قسم که سه من آنرا در یک بکسال شراب حلو می اندازند و بعد رسیدن مقدار سه قبوسات از آن می آشامند برای تخدیر و بیحسی عضوی که خواهند قطع نمایند و عصاره آن نیز باعث سبات و بیحسی عضو است و آشامیدن بیخ آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و طلیی آن جهت صرع العین ضماد برگ آن جهت وجع چشم و ورم و معه آنرا در ادویه مسکنه اوجاع داخل مینمایند اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن بیخ با سکنجبین جهت خفقان آشامیدن معه آن بقدر یک اوقیه با ماء القرطین یعنی ماء العسل نقی مره صفرا و بلغم مانند خربق و زیاده بر آن کشد و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم و مره صفرا جوارح اطفال مغیر الشان تناول نمایند که سبب شدت قوت هلاک می نمایند و آشامیدن بیخ آن منقی رحم و چون نارسیده آنرا با روغن گل سرخ سائیده زن حامله بر شکم و کمر طلا کنند از اسقاط جنین محفوظ میماند و حمول و معه آن بقدر نیم دانگ مخرج جنین چون بیخ آن را کبریت آتش نرسیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید و آشامیدن آن با فلفل جهت بواسیر و با کاسنی جهت حرقة البول السموم آشامیدن آن با عسل و زبیب جهت ملح و هوام خصوص صنف آخر آن که شبیه بصنف ابیض الورق است که با زهر عنب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل بیروج را کسی بخورد اول او را اختناق رحم و سرخی چهره و برآمدگی زبان و زوال عقل و حالت شبیه بسبات و افیون خورده عارض گردد و بسرعت تدبیر آن قی نمودن با آشامیدن روغن و آب گرم و عسل و تنقیه بدن است و نیز قی فرمودن بجهت افسنتین مطبوخ و عسل و خورانیدن فلفل و شبت و مصطکی و سعتر و مر و سفیده آب و سبز تازه و بقیه و جند بیدستر و سداب و خردل و آشامیدن لبن حامض و بصورت کثرت اسهال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط و تا یک دانگ گفته اند و آشامیدن آن بدون اصلاح جائز نیست و اصلاح آن تمزیج نمودن یا نشاسته در روغن با دام شیرین در روغن بنفشه است و نیز برگ گل سائیده در رب السوس و صبر و ترید و بلیلج و افسنتین و فاعت و نمک هندی و زعفران و لسان الحمل است و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث بهیج وجه و روح و کبد و فساد معده و اعراض دیگر ردیه البروح و القروح ذرور بیخ و ثمر آن جهت اکله و قروح خبیثه الادرام و البثور و طلاء آن محلل ورام صلبه و در جرب و خنازیر و چون کوبیده با سرکه سرشته بر چهره گذارند زائل سازد و بشور اینها الات المفاصل ضماد آن با سویق جهت وجع مفاصل آشامیدن آن جهت در نقیل الترنبیده و کرک آن زائل کننده برص و بدون تقرح خصوصا که برگ آن تازه باشد و لبن آن جهت قلع نمش و کلف و بدون لدغ و قرحه تانی الخواص چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند مقدار سه دانگ آنرا با شراب بیاشامند سبات و بیحسی که احساس قطع نمایند و نیز چون یک مثقال از قدر سوم آنرا تنهائی و یا بقفطی و یا با نان و یا با سویق بیاشامند در ساعت اختلاط عقل و سبات آورد که تا چهار سه ساعت بهمان حالت بماند که تعقل

حالت بماند که تعقل و احساس چیزی ننماید بسبب جمع حرارت در باطن و تخدیر و تبلید حس بعضی از اطبا این را نشانه صاحب آن را بآب سرد تا اینکه شفا یابد بر هم
جهالت و گفته اند چون عضوی از اعضای بیخ و ثمر آنرا با قلیل روغن آن یا با روغن زیتون با روغن خلاف ضماد نرم بسایند و بپیشانی و چشمها و در دست
بدان همین نمایند و نزد یک ملوک رسد بغایت کریم و عزیز باشند و هر حاجتی که رو دهد و اگر دو دو چون مجرب آنرا با عضوی از آن را بسته در
پارچه بسته ببازو بندند و یا برگردن آویزند از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و دزدان و قطاع الطریق ایمان محفوظ باشند و تعلیق آن جهت
تسکین غضب ملوک بغایت موثر و بعضی شرط دانسته اند که اول لا و آنرا تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد عقل و جنون و دفع
شیاطین و جن و اسرار موذی موثر و چون یک عدد گل ناشکفته آن را در کتان بر پیشانی بندند که سفید رنگ باشد بچیده بطفل مصروع تعلیق
نمایند رفع صرع آن گردد فصل الیاء مع التاء المثناة الفوقانیة ینبوع بفتح یا و ضم تا و سکون وا و فتح میم با سیت
آن اسم جنس نباتات شیر دار است که شیر آن حار و حاد و مسهل محرق باشد و مشهور از انها هفت نبات است شبرم و لاغیه و ماهودانه و
ماذریون و بطافا نن که فربیون و لارواق نامند و جمیع آنها حقی قتال اند و نیز یافته اند بعضی یتوعات ها ده خارج از این هفت نبات
مشهور بانند و اول افقار و نوعی از لبلاب و فریخ بری و لحی لقلة الحمقاء بری و قسمی و از مطلق آن مراد لبن لاغیه که تریاق فرا دسی
و نوع آن را مانند گفته اند بهترین انها نوعی از درختی ذکر نبات مذکور است که شاخهای آن طولانی و برگ تر از یک ذرع و مایل بسرخی شبیه
بشاخهای زیتون و مملو از لبن سفید ها در باشد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از ان طولانی تر و تنک تر و با اطراف شاخهای آن بیخ شاخه
باریک شبیه بشاخهای اذخر و با اطراف آنها قبها و سر که ثمر آنست و مایل بتقصیر شبیه بعضی از اذخر و بیخ آن غلیظ و حسن و منبت آن
اماکن خشنه و کوهستان آشامیدن لبن آن بمقدار دو دانگ مسهل بلغم و انواع ماده آن که آنرا جز نمی شبیه بنبات اذان الفار
و از ان بزرگتر و فتیر سفید تر و برگ آن شبیه ببرگ مورد و از ان بزرگتر و دراز و اطراف آن تیز و ساده دار و شاخهای آن بقدر ایک شبر از
بیخ آن روئیده و ثمر آن در بعضی کمتر و در بعضی بسا اما بیشتر و در بزرگی بقدر جوز کوچکی مانند گرفته زبان مانند پوست گردگان و بیخ آن
نیز شبیه بیخ آن منبت این نیز زمینهای صلب کوهستانها و لبن بیخ و برگ و ثمر آن در قوت مانند صنف اول و از ان قوی تر بکسی
آنکه خشخاش نامند شاخهای آن بقدر شبر و مایل بسرخی و بیخ و پاشنه و برگهای آن کوچک مانند برگ طرالی و برگ ایت آن
ثمر آن شبیه بکرسنه و سبز با آن مضاعف و در برگهای آن سفید بر اطراف قضبان سر با متصل بهم رسته و در دوران ثمر که
شاخهای آن از یک بیخ روئیده و تمام نبات مملو از شیر و مستعمل این صنف است و در قوت مانند صنف اول گفته اند نوعی دیگر
می باشد که آنرا شمس نامند یعنی دائر با شمس و ثمر و ورق آن شبیه ببقلة الحمقاء و از ان باریک تر و شد ید الاستداره و شاخهای
آن چهار و یا پنج از یک بیخ روئیده بقدر یک شبر و باریک سرخ رنگ مملو از لبن سفید و ثمر آن شبیه بحب الرشاد و تخم آن شبیه بتخم کتان
و تمامی آن با حرکت شمس دور نماید و منبت آن نیز خرابها و بیرون اطراف شهرها و تخم و لبن آنها جمع می نمایند مانند بزر البنج و نیز
دیگر و قوت آن مانند قوت اصناف دیگر و از ان ضعیف تر و بعضی این را مانند سقمونیا دانسته اند در قوت و منبت آن را از ایعه
گفته اند و نیز گفته اند نوعی دیگر می باشد که آن را سروی نامند ساق آن از یک شبر تا یک ذرع و سبز رنگ و برگ آن
از ساق آن سر بر و شبیه ببرگ آن تازه روئیده و این نیز مملو از لبن است و در قوت مانند اصناف مذکوره و نیز گفته اند نوعی دیگر
می باشد که در سنگستانها و میان آنها می روید و با شاخهای محیط بر ان از سر دو جانب کثیر الورق شبیه ببرگ مورد و بیاض و سرخ رنگ
و ثمر آن مانند ثمر خبست و این نیز با قوت بسیار و مثل با آنها است و نیز نوعی دیگر ورق آن شبیه ببرگ قلوس می باشد و برگ
و لبن آن مسهل کیموس مائی و بلغمی بعضی سنا نوع بتوعی است که یونانی آنرا فوریا سالیس نامند و نیز نوعی دیگر می باشد ساق آن

بقدر یک ذرع و زیاده بزرگ تر از برگ بید و پر گره و برگ آن کوچک شبیه به اطراف آن شاخها و گل آن سرخ و ریزه و بعضی زرد و تخم آن ریزه تر و شبیه بتخم

آن سفید و مملو از لبن و نگاه یافته شود و در بعضی نباتات این نوع بسیار برگ و بیخ آن نیز بزرگ و چون مقدار یک مثقال آنرا بیاشامند با آب اسهال

آن و اسهال بلغم نماید و همچنین بیخ او و چون با آرد کرسنه سرشته باید که از برگ آن زیاده از سه مثقال تناول ننمایند و همچنین از آب آن و بعضی

مردم نوع نباتی که ساق آن مجوف بقدر یک ذرع و بیشتر و پهن و اطراف ساق آن شعب بسیار و برگهای آن بعضی بساق آن و بعضی بشعب آن

رسته و برگها نیکه بر ساق آن است طولانی شبیه ببرگ بادام و از آن عریض تر و بسیار نرم تر و برگهای که بر شعب آنست کوچکتر شبیه ببرگ زرد و تند

و بیلاب شیر آن بر اطراف شعب آن شبیه بالشکل شبیه بجب کوچک و در جوف آن سه تخم متفرق و بعضی از بعضی و بزرگتر از حب کرسنه و چون آنرا

تقشیر نمایند مغز آن شیرین باشد و بیخ آن باریک سفید و بی انتقال و رطوبت نباتات آن مملو از لبن باشد مانند تبوع حکیم فاضل و مشهور بید و ..

نوشته که بعضی این اصناف را من مشاهده نموده ام اقوی و مختار لبن آن تباپس تخم آن تباپس گل آن تباپس و بیخ آن تباپس و ورق آن است و هذا الا

خلاف در او لبن آن لاعیه است و اشتباه بینها با آن مخصوص و مشهور بوده و جابجا مذکور شده و در ینجا ذکر خواص کلیه آن بیان نماید طبیعت مطلق

آنرا در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند و متوسط آنرا در سوم و ضعیف آنرا در دوم با قوت سمیه افعال و خواص آن مسهل

بلغم و اثقال چون در برگ آن نشسته بمقدار تمام بر بالای آب بیند العین التحالیل لبن آن قاطع ظلفرة الصنم قطور آن بر دندان کرم خورده

مفتت حصاة و مسقط آن اقطار آن شیر آن در جهت آنکه محافظ دندانهای صحیح است و همچنین با موم شیره و چون دندانهای

صحیح را موم گرفته لبن دندانهای متآکل لبن آنرا بچکانند تا آنکه مفتت و قلع نماید بهتر است و چون بیخ آنرا در سرکه بجوشانند و

بدان مضمضه نمایند وجع دندان را تسکین دهد لقصاء الغذا و النقرس و نفع اند آن مسهل بلغم مائیت و قاطع بواسیر و چون در قطره از

شیر آن را بانجیر بچکانند و خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کامل نماید و همچنین با سویق و نان خاص بهتر آنست که آنرا قسی بالقرطی

استعمال نمایند تا آنکه باعث تقرح دهان و حلق نگردد و گاه اغذیه بینا بند اعضای تبوعی بر آنها در بر روی افیون افکنند یا آن نمود سحق نمایند با قدری

سویق و آب برای تخمیر آشامند و اسهال نماید و شاخهای خشک آن بهترین او بسیار ضعیف است که آنرا در صبوری باشد چون شاخهای آنرا

گرفته و در سایه خشک کرده پوست آنرا گرفته بقدر سه روز در یک شبانه روز در سرکه خیسانیده اصلاح نموده نیکو کرده بیاشامند اسهال

بی قاعده نماید مقدار شربت از لبن آن تا سه قطره و بیدون مصلح استعمال آن جائز نیست و مصلحات آن کتاسته دار و چهره و روغن بادام و قند و

بنفشه و گل سرخ سائیده در رب السوس کثیرا است و در تیغ ذکر کرده مصلح افراط عمل آن نشاسته با قوت سمیت و جراحت کنندگان مسهل

قوی و در بیماری ازبغایت شدت مورث اسهال الدم و در جاذب در حیض و غثیان و انقلاب معده و غشی است و لهذا استعمال آنرا

از و اهل تجربه منع نموده اند و عند الضرورت از سه قطره که مقدار شربت آنست با مصلحات مذکوره باید که بیقراری بنمایند و قبل از استفراغ بمحبت

اعضاء و بعد از اعضاء و زن آن بکوبند و در زن آن بکنج الجروح و القروح ضماد و بیخ آن با سرکه محلل صلابت اطراف و به بواسیر قاطع و باد و مصلح

قروح متعفنه کاذه با قوت جلی جهت جرب سوداوی و قمار فارسی و اکله و اللعل با النزیه طلای آن قلع ثالیل نماید و حکه ها و الکلف بالموم زائده

در اطراف اعضا و لبن آن زائل کننده مو است خصوصاً که در آفتاب نهاده مویکه بعد از آن رسته ضعیف باشد و چون مکرر آنرا بیند

و دیگر بر موی بکار استعمال آن بازیست کاسر ریاح فاعلم انست **فصل الباء مع الراء المهملة** و حرف نوع بفتح یا و سکون را

و فتح با موحده و سکون واو و هن لغت غربیست بفارسی موش دشتی و بهندی گوس نامند اسم است آن حیوانیست شبیه

بموش و از آن بسیار بزرگتر و دستهای آن بسیار کوتاه و پاها دوم آن بلند و قوی و در صحراها و خرابها در بعضی عمارت کهنه پیدا شود و خراب

می کند طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و طبخ آن با عصارها تا اسهال و ..

و الغذاء و المفصل شامیدن آن جهت اکثر امراض بارده اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و خدر و ادرار بول و تفطیر آن و اخراج سنگ گرده و مثانه و تقویت باه و مشایخ را مفید المضار محرق خون محرور المزاج را مضر مصلح آن میوه باسی تازه ترش و ترشیها است **فصل الیاء مع القاف** **یقطین** بفتح یا و سکون قاف و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت عربیست ماهیت آن اسم جنس هر نباتی است که بر ساق نه ایستد بر زمین مفروش باشد و یا بر چیزی ور خود پیچد مانند نبات خیار و هندوانه و خربزه و کدو و بادنجان و امثال اینها و مراد از مطلق آن مراد کدو دانسته اند که لقا بسی کدو مانند و ذکریافت **فصل الیاء مع النون** **ینبوت** بفتح یا و سکون نون و ضم با موحده و سکون واو و تای مثناة فوقانیه ماهیت آن خرنوب نبطی است در پای دیوارها و بساتین روید و ثمر آن شبیه بکره گوسفند بسیار کوچکی و سرخ رنگ مایل بسیاهی و آن را در مصر حب الکلی نامند و دانه آن را دانه خرنوب شامی در حرف الخاء ذکر یافت و اینجا نیز شمه ذکر می یابد طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل و خشک در دوم و بعضی در اول و بعضی سرد و خشک در سوم دانسته اند افعال و خواص آن مقی و مدر لزج اخلاط الغذاء و المفصل شامیدن آن و حمول آن و جلوس آن در طبیخ آن جهت رفع مغص اسهال و سیلان حیض مفرد و تقویت مقعد نافع السموم یا نشستن در طبیخ آن و کشیدن بخار آن ثالیل طلاء آن محلل ثالیل و زائل کننده آن المضار ثقیل و دیر هضم خصوصا تر و تازه آن **ینمه** بفتح یا و سکون نون و فتح میم و ها لغت مغربی است ماهیت آن نباتی است شبیه بخندریلی و برگ آن از برگ کاسنی کوچکتر و قریب بزرد و رنگ و ساق او در وسط آن بقدر یک شبر و زیاده روئیده و گل آن زرد مانند خندریلی و ابن بیطار نوشته که برگ آن مانند لسان الحمل و برگ اذان الغزال است و زرد و صاحب اختیارات بدیعی گوشه آن را به شیر ارسی نقل نموده اند افعال و خواص آن ضماد تازه آن جهت التصاق جراحات تازه و دم و رفع آن جهت اندمال زخمها کهنه مفید

فصل الیاء مع الواو

یوز بضم یا و سکون واو و زا معجمه اسم فارسی فهد است و بترکی پارس و بهندی چیتا نامند ماهیت آن حیوانی است شبیه بپلنگ که آن را تعلیم و رام نموده مانند سگان شکاری آن صید و حوش سازند و همه امثال آن می نمایند طبیعت آن در حرارت و یبوست کمتر از پلنگ افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند پلنگ است و بانتها ختم نموده او وهم مفردات ادویه بعون الله تعالی و حسن توفیقه و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا تمت فقط

بسم الله الرحمن الرحیم

خاتمه

در بیان تعداد ادویه مذکوره باسامی و لغات مختلفه از عربی و یونانی و سریانی و فارسی و ترکی و هندی و غیرها مسمّی بفرهنگ بترتیب حروف تهجی با ملاحظه حرف دوم و سوم نیز بتوفیق الله تعالی و حسن عنایته و یمن ببیست و هشت باب و در هر بابی چند فصل

باب الالف

فصل الالف مع الالف

اب اسم فارسی مار است

اببنیر باسم الجبن است

ابجو افشرده اسم کشک الشعیر است

اب جو چشانیده اسم ماء الشعیر است

اتیخ نام زعرور است

اب دندان بالف و سکون با بودن با دندان چیزی از امرود و سیبی

ازانا نام نوعی از حلوا است

اب سیب کیسه محمد بن زکریا درای دیگر ابان اسم خوانده

ابسیت بفتح با و سکون یا بلغت هندی گوشت تیج را نام در لیج مذکور شد

ابق باصطلاح اکسیریان زیبق است

اب کامه اسم فارسی مری است

ابکون لشاشت کرمانی لبانا لحنظل است

ابی اسم فارسی سفرجل و بهی نیز نامند

اب نوج اسم فارسی قند مکرر است

ابنیرسنبده اسم سنبده و نیز بشکل کبریج کاج

اتردن بیونانی اسم سماق است

اچار بر زنت پا کار انواع ترسیها یعنی محلات را گویند

اخرک بفارسی استخوان را گویند که در زیر گردن

اباسم سیب و تیق اسم بفارسی آن نامند

ربا السینه ..... سرقوه نامند

ادریاس بعبرانی تافسیا است

ادکرن او زیبا است

ادوبریان کرده سویق الشعیر است

ارسوبحار اسم فارسی خشکار است آرد

کربا بغدو بخیش جدا کردن او از سبوس

اردکنار سویق النبق است

اردمیده اسم فارسی سمید است

اردج باختهٔ ترکی اسم زراوند است

ارن بلغت یونانی اسم بول الکبیر است

ارحیادن بیونانی اسم قیصوم است

ارادور بلغت فارسی اسم ملوخیا است

اسابیلانی آس است

اسرن بلغت یونانی اسم سماق است

اسواالانشه ..... است

داز پوشیدن ..... آن قرابادین ..... است

اشن بجکان اسم فارسی خیر است

اخار دان بترکی اسم سود ابنات است

اخلس بیونانی دو سر است

اخوبه ترکی اسم دفلی است

اغوفی بترکی اسم کباه است

اغورس بفارسی اسم ..... است

اقلیس یعنی ..... بسریانی اسم ..... است

افتاب پرست بفارسی اسم حرباء او ..... است

الکنکاف ..... اسم ..... آتش ..... است

بفارسی و ..... اسم ..... است

الکل ..... ذو فیون ..... نامند

الوج موثقه جامع الادویه ..... است ..... و ..... است

اختیارات نوعی از خلاصه شمرده اند و بفارسی عقاب را گویند

الو یونانی سنای مکی ست
الوی سفید اسم شاه بلوط ست
الوبالو اسم فارسی قراصیا ست
الوی بخارا اسم فارسی اجاص ست
الوچه اسم فارسی ادرک
الملہ بفارسی اسم آملج ست و بترکی
تفاح رانامند
املہ سار بہندی کبریت فارسی را نامند
امولن یونانی اسم کشاشت که نشاسته نیز نامند
انک رصاص اسود است
انویس یونانی اشراص است
انیسن یونانی اسم انیسون است
اہک اسم فارسی نورہ است
اہن اسم فارسی حدید است
اہن ربا اسم فارسی مقناطیس است
اہو اسم فارسی غزال ست
اہک للہ اسم فارسی سنبل الطیب ست
ابنیہ بحینی اسم جنس لیست مانند انکه
اکثراز نقره و برنج سازند
فصل الالف مع الباء الموحدہ
ابہ سنبل الطیب ست
اباہل خطاف ست
اباہرون یونانی ورد است

ابراز القط بلغت مغربی ابرون
صنوبر ست که حی العالم نامند
ابرار بقول مؤلف تذکرہ لغت شامی
گیاہ سورنجان ست
ابرار ادویه خوشبو ست که در طعام
داخل نمایند و بعضی گویند اکثر اکابر اطبا
اطلاق بر ادویه یابسه نمایند و ابرار را بر طیب
بیشتر استعمال می نمایند
ابرق سفیدش بحری سنگیست طلق را نیز نامند
ابرقلیا بردمی اسفاناج ست
ابرک بہندی طلق است
ابرنا کیا رام خشکیبوت است
ابرنج برنج کابلی ست
ابرنیی بردمی توت ست
ابریدون یونانی اخشنہ است
ابریز ذہب خالص ست
ابرمیون یونانی ابرسا ست
ابلی اشتر ست
ابلیو لیبرے ابرون ست
ابلیسن بلین مصری ست
ابم کاچ بترکی نبازی ست
ابن اوے شغال ست
ابن حبہ نان است

ابن الماء مرغابیست جمع آن بنات الماء است
ابو الاجساد باصطلاح اہل صنعت کبریت است
ابو الارواح بہان اصطلاح زیبق ست
ابو الخفرون بردمی اسم لغزست از آن
طائرے که چکاک ست
ابو الشفا سکر ست
ابو عمارہ صقر ست
ابو قلمون جرنیب ست
ابو قلس بہندی گل خیرے ست
ابو نامولن یونانی قفر الیہود ست
ابیثون یونانی رانج است
ابو الفضل صفراغون ست
ابو الملیح تیہو است
فصل الالف مع الثاء المثلثہ
اثاریون یونانی اشتر خار ست
اثامیطیقون یونانی مر است
اثانقون شق است
اثدار بلغت اہل بادیہ ابیشر ست
در تبایشر دیدہ شدہ
اثرد بو بردمی بنفسج ست
اثانا سیا اسم سجونیست
اثیر الملوک اسم تودریست که تخم آن
در ورقہ با درین بزور شدہ

فصل الالف مع الجیم
اجھوڑی بہندی کرش یعنی شکنبہ است
اجواین بہندی نانخواہ است
اجواین خراسانی بہندی بزر البنج است
اجود اسم بہندی تخم کرفس ست
اجبکبیر ادل بہندی سہندہ دہ
بہندی قصب السکر ست
فصل الالف مع الحاء المہملہ
احداق المرضی اقحوان ست و آن را
بہار و بابونہ گاوی نیز نامند
احداق الجندب اسود ست
احصیا و احیاء یونانی افعی ست
احریض عصفر است
حلب بایبسانی بیسر است
فصل الالف مع الخاء المعجمہ
اخراس یونانی کنثری بر است
اخردمس یونانی الارنیون ست
اخراط کراث بربے ست
اخرلیطوس کرنب بری ست
اخشیہ خردل بری ست
اخالہ بلغت مصری لسان ست
اخیاون یونانی نانخواہ است
اخردس ست و آن را الغرونیہ خود نیز نامند

فصل الالف مع الدال المهملة

ادوات بلغت ... تخفیف ... الارض

ادرافس آذریون است

ادفوس یونانی عروست

ادویه حاره عبارت از ابازیر است

ادویه خوشبو عبارت از افاویه است

فصل الالف مع الذال المعجمة

اذان الارنب بلغت بربری ... ست

اذان الفار اسان الثور ست

اذان الجدی نوع بزرگ لسان الحمل است

اذان الدب فلیسمس ... بلوط صعتر بوست

اذان الشاة و اذان الغزال نوعی ... ست

که گویند لسان الحمل ... باسکی را

اذان الغزال نامند

اذان العبد بلغت بربری مرزنجوش است

اذان الفرس عصا الراعی ست

اذان الفیل لوف کبیرست

اذان القسیس نوعی از ابرون ست

اذن نوعی از زبد البحر ست

اذناب الخیل تحته ایتیس ست

فصل الالف مع الراء المهملة

ارامونی یونانی شقایق است

اراه مصطگی است

اربالیس بعبرانی حمص است

اربیان بلغت شام بهارست و

آن غیر روبیان ست که ماهی روبیان

بینامند و بهندی جهینگا مچهلی

اربا بترکی شعیرست

اربیس یونانی علیق ست

اربعه و اربعین اسقولوقندریست

ارتقی یونانی خلنج است

ارجالون فاشرا ست

ارجالون لوز البربر ست و ارجن

روغن آن ست

ارجن بعبرانی عنکبوت ست

ارجقین معرب رجقینه یونانی

است و آن زبرا ست .

ارجفن یونانی خصی الکلب ست

ارزک بفارسی لثا است

ارزیم و ارزمین یونانی تودری

ارد ما ارد شیر وار نوعی

از مروست و گفته اند مرماخورست

اردم آذریون ست

ارده بفارسی رشتی ست

ارده بفارسی رفت رومی ست

ارزان بفارسی ذرت است

ارزه بفارسی زفت رومی است

ارزیر بفارسی رصاص ابیض است

اسانیقون و اسانیقی یونانی زرنیخ زرد

ارسه حجر النور است .

ارسطور یونانی نبات بزر البنج ست

ارسطولوخیا یونانی جعنی فاضل ... است

و آن زراوند طویل ست .

ارشد اثلق است

ارسطاناسیا یونانی برنجاسف ست

ارطونابین یونانی طین قیمولیا است

ارشد قرنیشا است

ارطیا یونانی عنصول است

ارطی و ارطیا یونانی درخت غرب است

ارخامونی خشخاش سحری است

شقیه شقایق و بشیرازی ... است

ارعول کافور معدنی است

ارغلیم اسم عبرانی لقاطة الحجارة است

ارغان و ارقو و درغان و آیرغان

ارقطولیان و یونانی جریانه اسم

مناسب در دهن جلوز نیز نامند

ارقب بتربربی تیس جبلی ست

ارقلس یونانی تمام لبستانی است

اردلیان خشخاش زبدی ست

ارقوس یونانی ابهل است

ارکفن یونانی جعنی است

ارماط درخت کاذی که بهندی

کیوره گویند گل آن است .

اربالک لوست درخت کاذی است

که بهندی کیوره نامند

ارمایا یونانی لاجورد است

ارمینا یونانی نوشادر است

ارمیناقن یونانی مشمش ست

ارمونیا یونانی اقاقیا است

ارنا بهندی درخت فربیع است

ارنژے حب آس ست

ارنفیشن یونانی فلفل است

ارونا لیسریانی اوما است .

اروانه بفارسی نخبری صحرائی ست

اروا ابوخلسا ست و ... هندی نام

درخت هندی است

اروتیه لسریانی زعفران است

اریس یونانی گرسنه ست

اروق بترکی مشمش است

اروحک بترکی عنکبوت ست

اریفس یونانی نوعی از زعرور ست

ارهر لسیریانی ابلح است

اربیا بیونانی بیخ نباتات است

اریصاون بیونانی دو برد است

اریطیس بیونانی نوره است

فصل الالف مع الزاء المعجمة

ازراد کافور موسے است

ازورد بلغت بربر ضد قوی است

ازدو ایشیشعان است

ازوابرک صبر است

فصل الالف مع السین المهملة

اسپرطم فقر الیهود است

اسطی بلغت تنکابن اسم حجری است

اسناقس بلغت تنکابن حماض است

اسپرزه و اسبغول و اسپغل بفارسی بزر قطونا است

اسپرک بفارسی زریره است

اسپندان بفارسی اشیاطون است

اسپرطم و استقلس استقلیس فقر الیهود است

اسپرغم و اسفرغم و اسفرم بفارسی شاه سفرم است

استخوان خرما بفارسی اسم نوعی از انجرا است

استر اسم فارسی ابقل است

استرخار بیونانی زرنیخ سرخ است

استرادو بترکی اسم فلفل است

اسحاب بلغت اهل بیت المقدس نوری است

اسطافلین بیونانی اسم جزر است و بربری اسفنه

اسرسیار رصاص اسود است

اسرنج سرنج است

اسرقیون زنجفر سوخته است

اسطراک بیونانی میعه سائله است

اسطرولیم بفرنگی کندش است

اسطافیس بیونانی مویز است

اسطام نوعی از ادویه است که در وافنا

اسطافیوس افرباذ هب الجبل است

اسطافالینوس اسطوفارن بیونانی جزر است

بلغت رومی اسقلین بلغت شام

اسطراماطوس اسپند است بفرنگی اسطلم

گویند فقر الیهود را اسطون نیز نامند

اسطرلطیس یونانی سنگ مرمر است

اسعیر اخثاء البقر است

اسفراج اسم اندلسی ابیون است

اسفا و سفید اسفند سفیدبفارسی خردل

بعضی گفته اند که حرف اسفیداج

است معرب سفیدآب فارسی آن

حنفونی بریست

اسفناج رومی قطف است

اسفند اورو خت غرب است

اسفیدش بفارسی بزر قطونا است

اسقیرون بیونانی خبث الحدید است

اسقال اسقیلان بصل است

اسقیلابطیوس جلنار است

اسقلیقوس اسقولوقندریون است

اسفنط خمر است

اسقوالس بیونانی بردانی است

اسقوریدوس بسبایه است

اسفیدولیون کانج است

اسکوربی بفرنگی عقرب است

اسقولس العرایش است

اسطریوس حجر لشفت است

اسکندروس برومی بوم است

اسلیوس بیونانی سلیخه است

اسماره اسفار و اسفرم هر سه اسم آس بری است

اسمالادن بیونانی سوسن بری است

اسم البتانیه شیرم است

فصل الالف مع الشین المعجمة

اشبیل گیلانی اسم نوعی از بطارخ است

اشترگیاه اسم فارسی سلیخه است

اشنلابوس از اشیشعان است

اشنبون بمصری اسفاخ است

اشقاقل شقاقل است که جزر بری نامند

اشقورن بترکی ریباس است

اشکانی بلغت تنکابن قلطرستان

بقلة الیمانیه است

اشکیل چشم عنصل است

اشمر سا نوعی از مروست که کم بود قرا از سائر اقسام

اشنان بفارسی زوفا خشک است

اشیران بیونانی خصی الکلب است

اشیاف ماینا شیاف ماینا است

دو دریا ماینا ذکر یافت

فصل الالف مع الصاد المهملة

اصابع عذاری نوع انگور طولانی را نامند که آنرا انگور زینبی نیز نامند

اصابع زینبان فرنج مشک است

اصابع الملک اکلیل الملک را نامند

اصابع الفرس شکوفه سورنجان را گویند

اصطرک بیونانی میعه یابسه است

اصنت بیخ کبرت ذنعف سبز آمده

اصطفی میعه سائله است

اصطفلن بلغت اهل شام جند است

و آن معرب اسطافالینوس یونانی است

اسقلادس و ارشیشعان است
اصول الاربعه عبارت از بیخ کرفس بیخ راز
یانه و بیخ کرفس بیخ کاسنی است
اصل الکشی اشراس است
اصل الراس بیخ نوعی فلیجوس است
که بترکی انزر نامند
اصل السوس بیخ سوس است که بفارسی
بیخ مهک و بهندی ملهٹی و در بنگاله
جیٹهی مدهو نامند
اصل السوس الاسمانجونی ابرسا است
اصل السوس الابیض بیخ سوسن
سفید است و در سوسن خواهد آمد
اصل الانجدان اشترغار است
اصل العرطنیثا آذرابا است
اصل الفلفل مور است و آن
بیخ فلفل دراز است که بهندی پیپلا
مول نامند و آن را پیپلامول گویند
اصل اللفاح الیبروح بیخ یبروح است
اصل الریحان سبل است
اصل الیلان ابیجی بیخ اذخر است
وگفته اند که اسم ... اذخر است
فصل الالف مع الضاد المعجمة
اضراد احمو دخشک است

اذراس الکلب بسفایج است
اطموطاطماطه که بهند ریسه ... نامند
فصل الالف مع الطاء المهملة
اطاد اطاطاش بیونانی زرشک است
که بفارسی زرشک نامند
اطبار الکلیه سپستان است
اطیوطاواطاط و اطوطا اسم بربری
زیر است و قرنفل را نیز نامند
اطموط گشت برگشت را گویند
طیطلوان اسقیل است
اطرونشا اسم سریانی بادرنجبویه است
اطرفقا البلیلی اترج را گویند
اطریقون خشک است
اطریفون عصاره قثاء الحمار است
اطیبا معصوم است
فصل الالف مع العین المهملة
اعلیلوطس بعبرانی نام طلح است
اعسن سراطین الملح است
و بحیر پیر را نیز نامند
اعیدن علیه است
فصل الالف مع الغین المعجمة
اغارسیموس عربی است که اشق ...
اغاریجی بیونانی شعر ... را نامند

اغیر اسم ... کرفس است
و نبات ... که چون برگ ... نامند
اقرابادین بیخ ... را گویند
اغرسطیقون بیونانی شبلیل را نامند
اغریبوس بیونانی حنظل را گویند
اغوشیوس قثاء الحمار است
اغلارن تمیو بترکی ... را گویند
اغلیشقش بیونانی وج بلر است
اغلیقی و اغلیقون بیونانی ...
اغنس لعنت ... نشادر ...
اغیرطرون بیونانی صفا است
اغیر س بیونانی جوزرومی است
افریس بیونانی جوز رومی است
افیبس بیونانی ... است
فصل الالف مع الفاء
افاریقون ... است
افاسون روغن ترب است
افراسیدن نصیخ است
افراسیون ... است که مفنقی ...
افرنیخ کشوت است
افرودیسیا ... لبقر ... است
افروسالیتون بحر الغمر است
افرو سن بیخ یونانی اذخر را نامند

افرون بیونانی سداب است
افلاطن مقل ازرق است
افلنجه بلیلج است
افلنیتون بیونانی بادآورد است
افیغابن بیونانی سداب است
افیقرون افیقرس است
افیلون افیلین بحدث ... از
تیبیخ بیطیلر را گویند
افینس بیونانی عصفر است
افیبون ... اندر بخنگ است ... نکیک
بینرنا است
افیدیمو بیونانی برز ورد را گویند
افیوو بیونانی بزدر را گویند
افیتون بیونانی بادآورد است
افیو سطافن بیونانی تخم جعفری را گویند
افیمون برهنی فرفیون را نامند
فصل الالف مع القاف
اقاردن رومی ... را گویند
اقاقالس بیونانی تشمیزج است
اقرقو سعاد فرقه ... نیز ...
روغن زعفران است
اقریب داقر ... است
اقار واکرویا است

قولیطس ماهی شمس حلق الحمض
قراص الملک عیناً نوکوش ست
قنوس موید عسل است
اقیا ازیون سقیا ست
اقطار یونانی سکاعی ست
اقناتقی بیونانی شوکه امعراست
اکرباد آهو بو نماسند
اقتار انیقی بیونانی یعنی سوکه
غریبه ست که سکاعی باشد
اقطن بیونانی ناشن است
اقطی بیونانی خمان کبیر است
اقلادونس بیونانی انجره است
اقلارطیس بیونانی طرفه را گویند
اقویلاسموس من بلسان است
اقوماثون رازیانه بری است
اقوینطس بیونانی حاق البقر گویند
اقونوسیدون راعی الابل ست
اقموس بیونانی کندری ست
اقومالی بیونانی نام العسل است
فصل الالف مع الکاف
اکارلیقون تخم زیتون دشتی است
اکیج زعرور را گویند
اکرکاف نام هندی عود هندی است

و اگر از نوع کبیر صلو فریات
اگر البحر نیف البحر ست
اگرفس کرفس است
اگرد فس جوزی ست
اگر فیکلیش دست را نامند
اگرس قیلیس بیونانی بهمن است
اکرمامول ایرخاسا است
اکسیالوس بیونانی جند ست
اکشوشا شوشت است
الکرث بهندی کرکان را نامند
الکبر تبرکی وجع را نامند
اگلوبیران رغی الحمام ست
فصل الالف مع اللام
الاقیون راس است
الاد بیونانی زیب ست
الاسقالیس لسان الابل است
و غلط کرده کسیکه گفته اذان الابل
الاطحام ست مخالف آتمام الملک است
دهی قیلیون بیونانی پیرست
لاچی بهندی قاقله را گویند
الاطینی لبلاب است
الاتن یونانی لبلاب را نامند
الاکلنگ بترکی قرابرح است

الاملک لغت دیلمی بان شراست
الاثیون بیونانی راسن را گویند
الینیا بیونانی خطمی است
الیطوطا شب کشیف است
الیج لبلاب ست
السانا نخواه است
السنة العصافیر لسان العصافیر است
السقافی لسان الایل است
الیفن بیونانی پنج را گویند
السی بهندی بزرکتان است
الط سو سبز را نامند
الماس ماس را نامند بفارسی
المافن بیونانی البیالسه گویند
المقطرون بیونانی کبر است
الیکسیر لفیرتی مشک است
الک اسم ترکی مخ است
الوبهندی صبر است
الیون بیونانی اسد است
الوس طلیطنی صبر سقوطری است
الیبوه یاطلی زیتون ست
فصل الالف مع المیم
اماموت بیونانی حماما ست
اماغیدن لعیزان اخر است بیونانی

ماهیغشن بیونانی شاهتیرج را گویند
ام الجلود نوعی از خلود است
ام ورید اسم فارسی کتری است
ام سیا عقود از اقسام نجود است
دور درا اوین کیاه
امساء الارض خراطین است
امعاء بیسن زبره غوره را نامند
اموالیا بیونانی نور است
امونجی بردعی غلاژ یب ست
اموسیقون بیونانی باد ست
اموبیافت بیونانی اشق است
امیوسن نانخواه است
فصل الالف مع النون
انار بفارسی رمان را نامند
انارکیه خشخاش است
انار مشک نار مشک است
انار بیجها ژندر افسنتین از زهر کوهی
انار دانه بفارسی الرمان ست
انار دان دشتی از رحب
انا طیلطیس نانحک را نامند
اناغورس بیرد و انا غالس گویند
انا قلیس بیونانی لوان العار است
اثالیس اسم بطی اناغالس است

آنانیقی انجره را گویند
زنبیت تخم کیاپی بچمان است
انیسکین ثمن با محمد ماهیه
انبار نقین حنقی است
انبان اش بوقا بیونانی نانخواه است
انبالس ایتا غاقرحن سنت
انبوب الملک انبوب الراعی نوعی
از ابریکت کره العالم باشد
انجو کویند لبستان افروز را نامند
زبده حسن انخواه است
انتله سو و اجد را است
انجبات اقسام مربیات را نامند
ماسند مربا ابنیه بمربا زنجبیل
آمله و بلیله و هیلیه زتیسر نتکر
رباه و شراب دیا عسل
اندیوی وج است
انتی بهندی کلر هندی را گویند
انجدان بینا سو سیاست
در کوبند کاشم است
انجل خطمی را گویند
انجبا و العلیا د انحو سادو
انسیا و لولی لو خطمی است
انجره السوداد خیلیسیا الرحیاج

انجره بتر زنجو ثمن ست
انجلک بفارسی وانج آبرنج را نامند
انجن بهندی مه دوائی چشم نامند
انجودعود را نامند
انجده فراسیون است
انجیر بفارسی نام تین ست
انجیر بغدادی ثمر مخ بجائی است
انجیر مصر آنرا انجیر مین نامند
انحنطینا خلنبانه است
اندابرال بهندی اسم بیض است
اندامون بیونانی ناس ست
اندراین بهندی حنظل است
اندرجو بهندی لسان العصافیر است
اندرزا بفارسی حجر البقر ست
اندراسیول بنجور الاکراد است
اندروهیلون اندرهالن صیار بیونانی
اسم یاس است و مولف جامع تمیمی
اندروضاره ن را بلغت یونانی
زبان العصافیر دانسته
اندرسامن بیونانی ذارتقون ست
اندرومی آنرا اندر ساگون نامند
اندقیبا بیونانی اندوطونیا و آلابنیا
بر ترکی تاز آنرا بیضا بانتریا

انسل العیسلی اسطوخودوس ست
انسانا مویزج ست
انفافین برگ درخت مم است
انفاق و روغن زیتون نارسیده است
انقافیون آب غوره است
انقربا برومی بلادر ست
انقلیمن بیونانی بسارر نامند
و آن نوعی از اقحوان است
انقوس بقوه یحیر است
انقوه اسم فارسی ترکی نام است
انقوت وردومنتن بیونانی
دریاس است
انگبین بفارسی عسل ست
انگور بفارسی عنب است
انگور شغال بفارسی عنب الثعلب
انگوزه بفارسی حلتیت نامند
و بهندی هینگ
انودبا عصاره قثاء الحمار است
انوفه رقبه است
انولا بهندی اسم آملج ست
انوسا شقایق النعمان ست
فصل الالف مع الواو
اوادار بیونانی بیض الیدر ست

اودسایتن بیونانی اقحوان ست
اوفیتین جادشیر است
اوبلکو بیونانی کرم النسا است
و بترکی زنجبیل را گویند
اوجامغت تکاب درخت غرب است
اودجالیوس بوعاسا است
اوجنبرا اسم بهندی کرثن است
و بفارسی سپینه نامند
اوجی بمازیدرا اقحنه العلق است
اوراسالیوس اوراسیلیوس
بیونانی کرفس جبلی است
اوراالعنب الثعلب یعنی
جبل ست وسالیوس کرفس
اوزلک بترکی حرمل ست
اورزبیونانی آب را نامند
اوررباذی بیونانی فلفل سفید
اورزیاما اسم العسل است
اورسیرا بیونانی ارز ست
اورگلنگ بترکی زنج است
اورن لوف صغیر است
اورنیفاس لوف صغیر است
اوروجو بیونانی زیبق است
اوس بهندی شبنم را نامند

اوافعلقون بیونانی لسان الحمل است
اوقطاریون غافث است
اوقیمن بیونانی بادروج است
اوقیلیتن بیونانی فرنجمشک است
اوکسوماتی بیونانی سکنجبین است
اوماریقا بیونانی رازیانه رومی
اولو بیونانی خمیر است
اوروسا لیون بیونانی قرنفل است
اوواج بترکی طریقه ترسی است
اوکسی بترکی آس بوانامند
اوماثیاتا بیونانی شمس است
اوفاریا و ایبو زیا بیونانی
عصاره قثاء الحمار است
اوندهه بهندی تیجمانی تاهندی
بهندی اهل را نامند
اوهیو بهندی آس است
اوفیتن بیونانی اظفار الطیب است
اونگم بترکی اسم ریه است
فصل الالف مع الهاء
اهیونون بیونانی سعیح را نامند
فصل الالف مع الیاء
المثناة التحتانیه
ایار بترکی شنگ را گویند

اییک بترکی ابریشم است
اییع دم الاخوین است
ایدقان غبار است
ایدس بیونانی نحاس است
آیدسیر اشیقه البارست
ایساطس بیونانی نیلج است
ایشک بترکی حمار است
ایطامس درخت غرب است
ایقاغاس قفص سبز است
ایکده بترکی تیر است
ایکسیلین بیرو وحی آهو است
ایلو بهندی صبر است
ایلر بترکی ایج را گویند
ایحلنون اسقولوقندریون
اینک بترکی لغزا است
ایوس بیونانی زنجار است
ایوک بترکی قاقم است
ایهپاچه حنیف بیرو هندی است
باب الباء الموحدة
فصل الباء مع الالف
بابلک بیونانی فلفل است
بابلو ابلو است
بابرنگ بهندی برنگ کابلی است

بالبنق یونانی خشخاش بدیجی است
بارنج بهندی ریحان است
بابونه گاو بفارسی اقحوان را نامند
بات بباء عجمی بهندی برگ نبات را نامند
باج بباء و جیم عجمی بهندی نام علفی است
بیونانی فاسفون و دن نامند
باجره بهندی دخن را نامند
باجه بباء و جیم هردو بفارسی
بضم کسری است
بادام اسم نوعی از بست بفارسی
بادام کوهی بفارسی جلوز است
باداک بفارسی بادام فارسی
بیز نام نوعی از حلوا است
بادلی بهندی
ابر را گویند
بادبان اسم فارسی از نایج است
بفارسی رازیانه شیرنامند
بادیان رومی بفارسی انیسون است
باربهند اسم زیبق است
بارنگ بفارسی لسان الحمل را نامند
باریح شنب الثعلب است
باو رخت بقم بفارسی
عیدان الدبیک را نامند

باو رخت سدر بفارسی
نبق را گویند
بادرنجبویه بفارسی بادرنجبویه گویند
بارنجمشک کوهی بفارسی ... را گویند
باردرخت عود بفارسی دهمرا نامند
بار درخت گز بفارسی
ثمرة الطرفا را نامند
بار درخت گل صحرا
بفارسی ولیکا است
بارس ... بترکی ... را نامند
... بهندی ... است
بارسطاریون ...
... را گویند ...
بارسنا ... است
بارمو بهندی ... است
... است
بارق ... است
بادروج ... است
بارزعلا ... بترکستان است
باریقون شوکران است
باز اسم فارسی بازی است
بازن اسم ترکی بوز است
بازهر کانی بفارسی بازهر معدنی است

بازهر کاوی بفارسی حجر البقر
بادزهر و بافیون ... را گویند
باشه بفارسی باشق است
باطا باطا بترکی ... را نامند
باطری ... است
باقلا بترکی قید است
باقر بقره اسم ترکی قطاة است
باقلای ... بترکی ... است
... است
... است
... است
بال ... بترکی اسم ... است
... است
... است
بالنگ ...
... است
بالغ بترکی سمک است
بالنک ... اسفناج را گویند
بالنگ بفارسی اترج را گویند
بانی بباء بهندی نام است
بالیقس ابوخلسا است
بان درخت حب البان است

فصل الباء الموحدة
مع الباء الموحدة
ببر ... است
... است
ببرزا ... است
ببول ... است
فصل الباء مع التاء
المثناة الفوقانیه
بت ... بهندی اسم ...
... است
... است
... است
... است
... است
فصل الباء مع
الثاء المثلثه
بثامی یونانی ... است
فصل الباء مع الجیم
بج بجیم عربی ... است
... عربی اسم
هندی ... است
بجم مصری اسم ثمرة الطرفا است

بجماة عصی الراعی است
بجوره بهندی ... است
بجهناک بهندی ... است
بجو ... است
فصل الباء مع الحاء المهمله
بخشخاش ... است
فصل الباء مع الخاء المعجمه
... بفارسی
... را نامند
... است
... را نامند
... است
... است
... است
... است
فصل الباء مع
الدال المهمله
بدرانک ... است
بدلیون ... است
بدره اسم فارسی ... است
فصل الباء مع
الراء المهمله
بر ... اسم ... است

حنظل است بلغت ... هندی
اسم ... هندی است
بیرن بفارسی سطایون است
بیلی کرس است
بیونانی برسا و لبیرنی
برغاسون و بربرسون
بردی ابهل است
البحریه بسده آهن است
برسا الیسیون است
برنا بفارسی هدایه است
برام حجر البرام است
بربوی بعربی ثمر اراک است
بر ... اند لفش الاکرو ست
بر ... الحجر ... ست
گفته اند ... است
برلفشق الفق است
بربسلام بعربی لسان الحمل است
بردون بعربی اسب است
برسک بفارسی خطاف است
برش قطن است
برشین باخت مصر رطبه است
برشیون ثمر ... تشبیه

در مصر آنرا شادل می نامند
در بربلاد ... است
... سفرجلی
برسوخ بترکی زیرست
برسوس بعربی قصبا است
برشیان دارو بعجمی الراعی است
برطانیقی طین مغره است
برطیقون طین مغره است
برعفت ... است
برقیل ... ست
برغوثی بیونانی بزرقطونا است
برغول برغو بفارسی ... است
ششیش ... دوم بمعنی گندم
نیم آس کرده است
برف بفارسی ثلج را گویند
برقوش ... مغربی ... را نامند
ادچیر ... را نامند
برکه قصب ... است
برگ ... بفارسی ورق است
برس ... است
بر ... بفارسی ... است
برق ... کابلی ... مغرب
بر ... کابلی است

برنجشک گنجشک است
برقی بیونانی ... هندی
اسم زنبور است
برنج بفارسی اسم ارز است
برنس ... است
برونیا بیونانی فاشرا است
بروش بیونانی ... است
برسفانج ... گفته اند
اسم ... است
برنجاسف ... را نامند
... است
برلول بیونانی اشنه است
برسوطاون ... را نامند

فصل الباء مع الزاء المعجمه

بزاسم فارسی ... گفته اند
... است
بزاق ... است
بزاق الخمر ... است
بزباز بفارسی ... را نامند
بزدر تخم نباتات است و بزر
... است
بزر ... است

بزر الارجوان ... است
و در ارجوان گوشت شد
بزر البنج هندی اجوائن
بزر اسفی ... را نامند
بزر البحرین ... است
بزر البحری ... است
بزر التحم ... است
بزر ... است
بزر ... سفید ... بند
بزر الدیه الاسود ... است
بزر ... است
بزر الزبان ... است
بزر المعصفر قرطم است
بزر ... است
و در ... شد
بزر ... است
بزر الکتان ... است
بزر ... است
بزر الیت ... است
بزر ... را نامند
بزر ... است
بزر ... است

فصل الباء مع السین المهمله

بسباسه ... عربی است
بساق آب دهان انسان است
بست ... است
بستان ... است
بستج ... است
بستاج ... است
بسته بیا عجمی ... است
بسقیا ... است
بسقیقون بیونانی ... است
بسکهر ... هندی ...
برے است
بسلا ... است
بسبر ... بیونانی نوعی ...
توتیا ... است
بسیلا ... مصر ... است
و از ... است

فصل الباء مع الشین المعجمه

بشنین ... را نامند
بشکل ... است
بشاش ... است
بشیم ... را نامند
بشم ... بفارسی ... است
بشم ... است

بستان ملوت بربری جستانج است
بشولفون یونانی بزرقطونا است
بشنه اسم فارسی حق است
بشنک اسم ترکی سنوبر است

فصل الباء مع الصاد المهمله

بصاق آب دهن است
بصل الفار بصل البر و ابصل العنصل
بصل الحیه عنصل است
بصاق القمر زبد القمر است
رغوة القمر و زبدة الفقر است
بصل الزیر بصل الزیر است
بصل کول بلبوس است
بصل اوحشی نرگس است

فصل الباء مع الضاد المعجمه

بضاق آب دهن است

فصل الباء مع الطاء المهمله

بطارس یونانی حجر است
بطباط عصی الراعی است
بطرا یونانی سنگلاخ است
بطراقیون بطارخ است
بطراخیو یونانی ضفدع است
بطراوس یونانی سنبل هندی
بحری است و آن سنبل است

بطراسیلون فطراسالیون است
بکرکرفس جبلی است
بطریون خرنوب الشوک است
بطسفا یونانی بو سیابی است
بطیخ زنی هندی و شامی
فلسطینی بطیخ هندی است
بطاره هندوانه و هندی ترب است
بطیطلس یونانی بیر هج است
بطینه پل است

فصل الباء مع العین المهمله

بعر کنس حیوانات است که
خشک شده از هم پاشیده باشد
مانند سرگین گوسفند و شتر
بعوض پشه ای است که بعربی
بق الصغیر نامند
بعلم اسم جبل است

فصل الباء مع الغین المعجمه

بغرادوشی نوعی از ابل صحرا است
بقله ترجیه ترنجان است
قسمی ازو باد رنجبویه باشد
بقله الانصار کرنب است
بقله باروه لبلاب است
بقله الحمقا فرفخ است

بقله خراسانی بقله یمانیه است
بقله اللخطاطیف وانفستا است
و کوبند بقله الصفر است
بقله شتی اقیا است
بقله فرحبیه بقله مبطیه است
بقله الرمل بقله بری است
بقله الربیع و بقله الحمقا
بقله الصب باد رنجبویه
صحرایی است
بقله انسانه و بقله فارسیه
باد رنجبویه است
بقله مبارکه و بقله هاشمیه
جرجیر بستانی است
بقله العدس فرنج است
بقله حرمیه بقله یمانیه است
بقله اروس نوعی بری
بقله الغزال مشک طرا شیع است
بقله الملک شاهتره است
بقله یهودیه بقله ای است بری
قسمی از سوسن فارسی است
و آن نوعی از زعفرانگی است
که در روغن سیر پزند
بقلقسیع یونانی فلفل است

بقم ضم باء موحده و فتح کاف
مشدده و میم بلغت هندی تال است

فصل الباء مع الکاف

بکرانی بفارسی نوعی لیموی است
شیرین باندک تلخی و دو نوع
میباشد بزرگ بکرانی بکم
مانند و لیموی شیرین بنود بکرانی
کوچک
بکام حب لاس است
بکاف بیلو هندی است
بکاین بهندی آزاد درخت
بکم اسم بقم است هندی
بکنی بهندی اسم سفونه است
بکری بهندی اسم سنوست
باورنه بکی شتری علی است

فصل الباء مع اللام

بل اسم هندی بحرا است
بلالس سریانی بلبوس است
بلانجو البلعت نیا بن ترقیصا
بلادر بلیشا است
بلاج تعلیق است
بلالس سریانی طرف بری
بلافیس بلغت بربری حرف نبت

بلاطم فذک بربری حب الحال است
بلبوس بصل الزیر است
بلبو باسور بخان است
بلیج زاج سیاه است
بلیجه بهرامج است
بلد جل هندی ثور است
بلسین عبری ابیض است
بلسفا بیونانی حب البلسان است
بلسانخن یونانی البیمران است
بلسین عربی است
بل تسیرن بشیر ازی طبی است
بلباس بلغت زنگی خیار است
بلفاوق یونانی قنلیا است
بلوخ خشخاش است
بلیون بکمون بفارسی
اسم فرفخ است
بلبخاسعن فرخاسعن است
بلنج مشک فرنجمشک است
بلنطلس یونانی تقلیمانه است
بلنک بهار عجمی اسم فارسی
بلواسیه شتراق است
بلوایه خطاف است
بلاده بهندی بلادر است

بلوط ترکی اسفیع است
بابسیلون گلنار است
بلوط الارض بیونانی یدیون
بلوط الملک شاه بلوط
بابیم الحیت ...
... بیل است
بلسا بلغت ... بیوس است
... بلادهند ...
اسم صنوبر است
... را نامند

فصل الباء مع النون

بن بفتیم با و سکون نون عربی
... بین قهوه را نامند
بنت بفتح با و سکون نون بفارسی
حبة الخضرا را گویند
بنات الراعد قطر است
بنات النار انجره است
بنات الشیخ ... است
بنات بفارسی عاقب البطم
بنبه بفارسی قطن است
بنبه دانه بفارسی
حب القطن است
بنبه کمینه اسم فارسی قطن است

بنج بیونانی و رومی کران است
بنجنکشت بفارس اسم اثلق
بنبه ترکی قطن است
بنو بهندلسی خرنقطان است
بنجنکدران بفارسی ...
لسان العصافیر است
بند واش بلغت ...
... است
... بستان است
بنساوت بهندی طباشیر است
بنطافلاس بیونانی ذوخمسه
اصابع را نامند و اسم
بنطافلون است
بنطا طوبیون یونانی بنطافلن
بمعنی ذوخمسه اقسام است
بنطاو قطران بیونانی اسم
پنجکشت و بمعنی ذوخمسه
اصابع و بنطافلون را نیز
بااین اسم نامند
بنفشه بسک بفارسی شاه باتج
بنفسج الکلاب نیز
بنک بفارسی قنب است
بنلوشیر ازی بزرقطونا است

بنولا اسم هندی حب القطن است
بنیر اسم فارسی جبن است
بنیر خیما اسم فارسی جماز
بنیر کی اسم فارسی ...
بنکار علائم ... بنفاچ است
بنیر کبستانی اسم فارسی
... است
بنیر مایه اسم فارسی انفحه است
بنو فحله ... است
بنوا ش ... است که بهندی
... نامند
بنو سرخ ... است

فصل الباء مع الواو

بوا ودام ... ...
بقول ... زردک چقندر
شلغم است و ترشی کدو را
نیز نامند
بوبلس ... درخت جوز است
بوبو ... است
بوبو ... بلاطینی کراسنا است
بو لوکوبی بفارسی سلاخفه است
بوت بیونانی ختیست کران
بوشیبه ... حکیم ... مومن

بونسنه ... درخت کنوس
... همین باشد
بوتیما بفارسی سفینی ... ...
بوجا گویند حشیشه ایست که
... بیش ... ...
بوره صحرای ... است
بوره جوی ... بفارسی
بوره ... ... انگوشید
بوره ... و ... است
بورق نقره ... ق الجبارت
و بورق الصاغه از اقسام
بوره اند
بوره سفیده اسم فارسی
بوره رومی است
بوره سلیمانی بفارسی مطرون
بورقی ... بانمی بترکی
... بانامند
بوز ترکی جد است
بوزا بترکی اسم محل است
بوزا اسم مزرست که بعربی
فقاع نامند
بوزبطش ... است
بوست اسم فارسی ...

نباتات هست و جمله حیوانات را
شامل
بوست بهار ... ... کفرسی
بوست بیخ درخت زرشک
... است
بوسفامن فت بالیس است
بوشاه شلغم است
بوسیر ... است
بوطا ... سلق الماء است
بوطانیه ... است که کرمت
السود ... نامند
بوحابنت بیونانی ... است
بوعنج شونیز است
بوت اسم فارسی ... است
... سار ... نامند
بوقه اسم ترکی ... است
بوقیبا ... است
بوقل خرفه است
بوقی ... بیونانی ... است
بوکل حبة الخضرا است
بولا ... است
بود ... بیونانی
بسفانج است

بوبو دیون تزل خمس است
وبیونانی یعنی کثیر الارجل است
وآن بسفایج است
بودن بیاتی عجمی قسمی از حدید
چهره را است
اول بضم اول اسم هندی
عصافی است
بولسری یعنی مولسری است
بوذسبون بیونانی
لبلاب سیاه است
بوبوطسیخون بیونانی یعنی
کثیر الشعر است آن
برسیاوشان است
دولوتمین بیونانی صعتر است
بوم اسم عربی جغد است
بوبادران نقاشی بخاست
بوبانس فاغل میرة است
بوی لوز اسم ترکی قرنفل است

فصل الباء مع الهاء

بزهم فارسی سعرجل است
بهار اسم نوع صغیر اقحوان است
بهار حزبا درخت اسم
فارسی طلع کور است

بهاقیهم نیزخریا اسم مقور است
وآنرا کفرسے نامند
بهشکری بکسر اول اسم هندی
کزاج سفید است
بهراج بید مشک است که
خلاف بلخی نامند
بهرم وبهرمان اسم فارسی
گل عصفر است وصاحب جامع بتمیمی
بهرمزا اسم یاقوت و رسته
بهشن اسم تماه بلوط است
مقل تازه را نیز نامند
بهته بر لسیر است
بهق الحجر جزء از النضرست
بهکرمول بضم اول اسم
هندی قسط تلخ است
بهنگ بفتح اول هندی
قنب است
بهصول بضم اول عنا یا اسم
هندی جنس گلهار است
بهیج بوزیدان است
بهترا اسم هندی بلیله است

فصل الباء مع الیاء المثناة التحتانیة

بیازدان بلغت مصری
بیشین است
بیانو بفارسی ابصل است
بیاز عنصل بفارسی عنصل است
بیان بترکی سوسن است
بیپل بهندی اسم
دار فلفل است و نیز
نام درخت عظیم است
بیپلا مول بهندی دار فلفل مویه
را گویند
بیخ بهندی بزور نبات
را گویند
بیجاده و بیجادق بسیاه گویند
بیک کشت بکشت است
بیخ بفارسی اصل شی را نامند
از نبات و غیر آن
بیخ واز انار تشتی بفارسی
صنوبت را نامند
بیخ انجدان خراسانی
اشتر غار است
بیخ بنجوره مریم اذرلوا است
بیخ برنده اسم شیلح
هندی است باصفهانی

بیخ تفتی بفارسی اسم
شوکران است
بیخ عماز بلغت تنکابن
ترخس است
بیخ دار حماز بلغت تنکابن
لبغائیج است
بیخ سنبلیه بفارسی سنبل که
آرد ونی است که فرمانند
بیخ طرخون کوهی قرقرحا است
بیخ کوله بر بفارسی محروث
را خوانند
بیخ نفاح بربی بخ اسم الضمست
بیخ خوجان بفارسی انیسون است
بیخ نے اسم فارسی
اصل القصب است
بید اسم فارسی صفصاف است
که بید برسے باشد
بیدانجیر اسم فارسی
خروع است
بیدانجیر خطائی بفارسی
دند است
بیدگیاه اسم فارسی کل است
بیدمشک اسم فارسی

خلاف بلخی که رائج نامند
بیر اسم هندی کنار است
بیرزد اسم فارسی باندست
بیسیبندی کولو را نامند
بیخاین سداب است
بیغول تخم کتان است
بیقه بنقه است
بیل بفتح اول هندی اسم
نور است
بیل به امام اسم تمر هندی است
بیلدار و بلغت تنکابن
جند است
بلدرچین ترکی سمانی است
بیل گوش اسم فارسی
نوف کبیر است
بیم بافت تنکابن سعد است
بیلن اسم ترکی دباغ است
بیدنا اسم فارسی قسمی
از قرصعنه است
بیدله هندی شجرة البق است
بیه اسم فارسی شحم است
بیه خرما بفارسی
جمار است

باب التاء المثناۃ الفوقانیہ

فصل التاء مع الالف

تاسمنت بزبان بربری حمازست

تاتوراو تاتولہ اسم فارسی جوز ماثل است

تاوانہ بلغت یلم حبالکرمۃ

تابینا صعترست

تاسمن مخال ترنج است

تافندست بلغت بربری حاقرقرحا را نامند

تاکوجہ زفیون را گویند

تالیسپتر بہندی زرنب را نامند

تالتبس حرف است

تانبا اسم ہندی نحاس است

فصل التاء مع الباء

تبر ذہب است

بلبن بکرا اذخر را گویند

فصل التاء مع الجیم

تج بکلہ اذخر را گویند

فصل التاء مع الخاء المعجمہ

تخ بلغت یونانی حب تربس است و کسب را نیز نامند

تخم اسم فارسی بزور و بعض طیور را ایضا شامل است

تخم ترشہ بفارسی بزر حماض را گویند

تخم خیرے بفارسی بیخ در آن شان است

تخم زرد آب بفارسی تودری

تخم قنب بفارسی شدانج است

تخم کاج بفارسی حب الصنوبر را گویند

تخم کاجیرہ و تخم کاسہ بفارسی حب العصفر را نامند

تخم کتی ہم اسم فارسی فطر اسالیون است

تخم کوبچہ یا فلای مصرے است

تخم مرخ بفارسی نام ہیفس تاکیان است

تخم نیلوفر بیخ بفارسی

اسم حب النیل است

فصل التاء مع الراء المہملۃ

تراب لقارہ تراب الہالک اسم الفار را نامند

تراب الفی گنکر زدست

تربزا اسم تربز است

تربیلا بہندی اسم اطریفل الہلیلہ و بلیلہ آملہ است

تربتر ک اسم فارسی اجیر است

ترخوان بلغتی اسم طرخوان

ترشنہ اشق لغت نکابت قانس است

ترفاش نطر است

ترکیہ بہ ترکی نیل است

ترسل ا وسن است

ترنج اسم فارسی اترج است

ترنجان نوعی از بادرنجبویہ است

کہ بجای سبزی می خورند

ترو باصفہانی کراث را نامند

تریاق ترکی مومیائی است

تریاق الحیۃ خوجی کہ نشستہ

جیمع میگویند و بعد ہمہ گوش ہشت

و بشیرازی ٦ نما دمس بران نامند

تریاق الردساق ثوم است

تریاق فارسی تریاق طیبہ با زہر است

تریاک اسم فارسی افیون است

تریامان تمافوفہ است

تریاملون تملق است

تریاق جبلی نوعی از حماضہ است

تریم بلغت نکابن اسطوخودس است

تریون یونانی وفلی است

تریبۃ العسل باندلس جوز جندم است

فصل التاء مع السین المہملۃ

تساعہ ببربری سلطحات است

فصل التاء مع الشین المعجمۃ

تشبوانی اسم لسفانج است

فصل التاء مع الفاء

تفاح الارض الخ الاقرع

تفاح ارضی شمس را نامند

تفاح الجن ثمر لفاح است

تفاح بری زعرور است

تفاح ناسی خوخ است

تفاح ماہی ترنج آشوب بیلا در ماہ است کہ در آن جا بسیار ہم میرسد

تفاق نوعی از ہندی ناسیری است کہ ابقاء مہو دیا نامند

تفراسنی نامنیح است

تفسیا تافسیا است

تفایقون تغتہ بقون است

تغوزالقیر است

فصل التاء مع القاف

تقدہ کریزہ بری است

تقرہ کرویا است

فصل التاء مع الکاف

تکان اسم شوک است کہ بفارسی خار نامند

تکر اسم ہندی اسارون است و نیز حوئلے مشبیہ بہ چوب ہندی را بدین نام خوانند

تکرس اسم فارسی حلبہ است

فصل التاء مع اللام

تل اسم ہندی سمسم است

تلسی اسم ہندی فرنجمشک است

و برگ آن عبارت از قرنفل

بستانی است

تلی اسم ہندی طحال است

فصل التاء مع المیم

تم اسم سماق است

تمر الفہم بلادر است

تمشدانہ توت التعلیق است

تملول خشخاش برّی را گویند

تمن اسم عربی ارز است

تنبلی بلغت دیلمی نبات

نافسیا است

تموش اسم دیلمی علیق است

فصل التاء مع النون

تنبول تانبول است

تنبوسیا قسم صغیر صنوبر است

تنوم قسم صغیر صنوبر است

فصل التاء مع الواو

توبلغت مجوس سیب را نامند

تو ملح عنقد است

توتیا اکبر شیخ است

توت العلیق و توت وحشی

ثمر علیق است و بشیرازی

توت سگ نامند

توت اسم فارسی فرصاد است

توتہ اسم ہندی طوطی است

توج سفرجل است

توذریون شوکران را گویند

و آن بیخ کوہی است

توردہ بلغت مغربی

لقلاۃ الادجاج را گویند

تورک بفارسی تخم خرفہ است

و نباتی آنرا بینزا نامند

تورہ بفارسی اسم مثقال است

تور بفارسی جرمی است

توس بکاین است کہ از او

درخت باشد

تولہ بفارسی جباری را نامند

و بچہ سگ را صنفی از سگ

شکاری را نیز نامند و شبدی

نام زنی است کہ مثقال

صبر تی میشود

توکی اسم ترکی لعبت است

توخ گیاہی را نامند کہ نیاز

عشقہ گویند

فصل التاء مع الیاء المثناۃ التحتانیۃ

تیتر ہندی تراج را نامند

تیتڑی ہندی برادر را نامند

تیز پات اسم ہندی ساذج است

ہندی است

تیس بعربی بز است

تیفان ریحان کہ ثقال

تیطلس بیونانی

خلی است

تیل اسم ہندی

روغن کنجد است

تین احمق جمیز است

تین الفیل جوز الشوک است

تیندی و تیکڑی اسم ہندی

تیوب آبنوس است زیرا کہ نیند

جنس نام درخت آبنوس لکڑی

نام چوبی است دکی برای

اضافت و نیست است

تین افرانجی بلغت مصر نخر

رنج با است

تیدا اسم فارسی تمر ہندی است

باب الثاء المثلثۃ

فصل الثاء مع الالف والخاء والدال والراء

ثاقب الحجر لسان الحمل است

ثاقب البحر برنجاسف است

تامر لوبیا است

تامشت ثانی سرخ مرزنجوش

تحتجین مجفف خلیط است

ثدی فرعون را نامند کہ بفارسی

پستان گویند

ثرب لغت اندلسی

بقاردن است

فصل الثاء مع العین المہملۃ والغین المعجمۃ والقاف واللام

ثعبان اسم مار عظیم است

ثغار سعی لغین معجمہ درست

ثقالدما لبصری حرمت بالی است

گویند لغت عربی است

ثقوس بقاف ہندی

باربرے است

ثلثان عنب الثعلب است

فصل الثاء مع المیم

ثمرۃ السدر نبق است

ثمرۃ شجرۃ الدوام مقل مکی است

ثمرۃ الشوک المصری جلبان است

ثمر الغرابیل را نامند

ثمرۃ العلیق توت العلیق است

ثمرۃ القواد بلغت مصر بلوط

و بلغتی بلادر را نامند

ثمنوس بیونانی توبہار را نامند

فصل الثاء مع الواو

ثوب الغار کحالب است

ثوم بری و ثوم الحیۃ ثوم الکلب

اسقوردیون است

ثوم الثعالب اسم قسم دوم

سندریطس است

ثومن بیونانی حاشا را نامند

فصل الثاء مع الیاء المثناۃ التحتانیۃ

ثیرورد ابیض را نامند

ثیرلون بیونانی فلفل است

ثیقورس بیونانی

اذخر است

باب الجیم

فصل الجیم مع الالف

جاوا اسم زعفران است
جاترکون بفارسی
بسباسہ را گویند
جار النہر سلق الماست
جاسوس خشخاش زبدی ست
جاصا بلغت سریانی جاوشیر است
جاکسو بہندی تخم کشنیز است
جال بفارسی درخت مسواک را گویند
جامہ باقلا قبطی را گویند
جام کہیل سفرای ام را نامند
جامع اللحم قنطوریون است
جاجرہ را نامند
جاورس بہندی ذرہ است
جاودن وحاف بسریانی جبر القوت است که بلغت شہر
گویند جہت آنکہ در شہر آن بکرت می بابد
جاولو بہندی اسم ازی است
جابے پہل بہندی جوز بوا را نامند

جای تری بہندی اسم بسباسہ است

فصل الجیم مع الباء الموحدۃ

جبلاست قنطوریون را گویند
جبین تبری پنیر است
جبین حیہا ست
جج بدوح بلغت نیشکر ایران یاسمین است

فصل الجیم مع الدال المہملہ

جدا جدا صبر ست
جدال نوع سنبر ملح است
جدب حجاز است
جدور باصفہانی جبر را نامند
جداوجدی بزغالہ را نامند
لبری و نیز بعربی بز گویند

فصل الجیم مع الراء المہملہ

جرابیجم عربی کہنہ بیخ را نامند
جرانکہ اسم ہندی
خصب الذریرہ است
جراجبا قراصیا است

جرامہ شبط الراعی است
جروب جابوب است
جریوز نفاع یابیا است
جریی گوشت آہو فارسی
سمین است
جرجر بعنی قبطی است
برجر مصری باقلی مصری
ترمس نامند
جرجیر الماء قرۃ العین
جرباق و جرد باقی
کرمدانہ است
جرزان فارہ است
چرغ بفارسی اسم ترنج است
جرغون بفارسی لسان
الحمل را نامند
جرند بد بلغت ابنا تانیا است
جرتا بہندی اسم عصفور است
جریش بترکی انشراس را نامند

فصل الجیم مع الزاء المعجمہ

جزرا قلیطی و جزر بری
گویند شقاقل است
جزل بج سربارج فقرا نامند

جزور بحہ شتر است

فصل الجیم مع السین المہملہ

جساور زعفران است
جبارا تمر ہندی است
جست آہن ہندی که روست
که بعربی شبہ نامند
جسے خشک است

فصل الجیم مع الشین المعجمہ

جش بفارسی مہر گیا است
که بگردن اطفال بستہ چشم بد
بہند
چشمیزج و چشمک و چشم
کشمیزج است
چشم خروس بفارسی
عین الدیک است
جشیش بعربی بلغو را نامند
و آن تخم کوفتہ گندم
و امثال آن است

جغن جبین محرق است

فصل الجیم مع العین المہملہ

جعدہ رعیغ جعدہ کوہی است
جعدۃ الغنم نبت وشتی
پرشیاوشان است
جعدہ کبیر جعدہ بستانی است
جعفری بلغت مازندانی قسم
کرفس الماء جربیر است
جعفیل بفارسی امندس
الدب سیلا است
جعل بفارسی قسم بزرگ
خنفسا است

فصل الجیم مع الغین المعجمہ و الفاء و القاف

جغرات بجغرا اسمانی لبن
حامض را نامند
جفنہ بفارسی اسم طلق است
جفری ایشا کبریت است
جقبطیط لقاحت شوکران

فصل الجیم مع الکاف

جکاورک اسم فارسی قبر است
جگر بفارسی کبد را نامند
جکاورک بترکی و اسم آن قبر گویند

جلونرنگ اسم ترکی بید است

فصل الجیم مع اللام

جل معرب گل فارسی است
جلاب آب که از گلاب و شکر سازند و بدین اسم مرادف از ان در واقع از اشربه است
جلاب از اشربه است در مرکبات ذکر یافت
جلاجلابه اسم درند است
جلبابا غراب است
جلبوب نوعی از نبات است
جلدا غوج اسم ترکی جهة الخضرا است
جلتلق سلق جبلی است
جلجلان سبانی و گزیره و ایسه شامل است
جلجلان الحبشی شاهتره سیاه است
جلجمان مصری اسم شبرم است
جلرحمانا است
جلنجوزه اسم فارسی تخم میوه است و غیر حب صنوبر است
جلفیطلط و ورغ است
جلبقان اسم ترکی حداد است
علنداتا قند است
جلنجبان اسم گلقند است و گویند گل ترک است
سبلی است
جل شب بین معرب گل شب بوی است
جاوجیا چاو شیر است
جلوچ فوبنج برست است
جلیفون سعتر است
جلیقس اسم سیاه غورچ است
جلبلی در اهل تبت شگاهان آن درخت است
جلخه جه ابید هندی است سیه را گویند
جهایت لغزلی شلغم را نامند

فصل الجیم مع المیم

جماز الشیر سلق آلما است
جمانبلغت شکابن سرخ است
جمان بلغزلی اسم نوم است

جمجمبی اسیدوس است
جمره هندی است
جمسفرم ریحان سلیمان است
جمگالر و جگو درست اسم هندی حفاس است
جمیل با نب بلیچه دکت است
جمل الجی جرجرانی است

فصل الجیم مع النون

جنار اسم فارسی سپیدار است و درختی که نوع خربزه طولانی را که در اکابادی و نواح آن در اسلام آباد و نواح جنگل و پوربته غیر هم بسیر سود نامند
جنات بلغت اندلس است
جنجف پرانجنز نامند
جنجه غیره تیا شاهتره سرخ است و اکثر استعمال آن در جفند الرمان است
جنغل صعتر است

جنتوبه طربون و قیری است
جنجو اذان الغزال است
جنبذال بهندی تسم زبون سبش رانامند
جندن بهندی صندل را نامند
جنگال بغدادی خبیص را گویند
جنه بهندی نوعی از نخود را گویند
جنی احمر تخم قطاب است
جو اسم فارسی شعیر است
جوار اسم هندی تسمی از ذرت است
جوان اسپغر اسم فارسی نانخواه است
جو بک اشنان اسم فارسی عرطنیثا است
جو بیا اسم ترکی جو است
جوهر بنه اسم فارسی

سلت است
جو جل باصفهانی کاشم را نامند
جوتری بهندی سبیسا سه را گویند
جوز الابهل ابهل است
جوز الانهار و جوز البر جوز القطاة است
جوز ارمانیوس قسمی از مخلصه است
جوز السرو ثمر درخت سرو است
جوز الجسه جوز الخمس است
جوز الرته بندق هندی است
جوز الزبع ثمر بماتلی است
جوز شیراز ناقوس است
جوز الطیب جوز بوا است
جوز پاتم و جوز نانا و جوز مقاتل و جوز زهماتل
جوز ماثل است

جوز المراج حب کاکنج است و گویند فلی است
جوز ہندی نارجیل است
جوشانی جوشیصا است
جوغان اسم فارسی اشنان است
چودصباغان اسم فارسی آذربوست
جوک اسم ہندی جبیر است از قبیل ریباس ترش که از کوہستان نیپال و نواح آن ساختہ می آورند و نیز آب لیمون را جوشیدہ در قسیکہ غلیظ می شود و ظرف سے گذارند و بکار سے برند
جوکا ہندی جاخول است
چوہ گا وزبان شجرہ ابہل مالک است و صابون القاف را نیز نامند
جون لائے اسم ہندی لفلفہ جبانیہ است

چونہ اسم ہندی نوارہ است
چوہا اسم ہندی فارہ است

فصل الجیم مع الہاء

جھاؤ ہندی طرفہ را نامند
جھاوکا پھل ہندی گزمازج را گویند
جھینکا اسم ہندی دوبیان است
جھاج اسم ہندی مخیض است
جھال اسم ہندی پوست اشجار است
جھلے اسم ہندی فتا است

فصل الجیم مع الیاء المثناۃ التحتانیہ

جیپال اسم ہندی وندست
جیسو نورہ است
جیران ترکی عرب را نامند

چیک اسم ہندی صفر است
چیل اسم ہندی حداۃ است
چیلدارہ اسم فارسی زخمیر است
جیدیون یونانی شاہترہ را نامند
چیونٹے اسم ہندی نمل است
چینیا اسم ہندی دخن است
چینہ دان بفارسی حوصلہ طیور را نامند
جیوہ بفارسی زیبق را گویند

باب الحاء المہملۃ
فصل الحاء مع الالف

حافظ الاجساد صوماکالکونی قطران است
حافظ الاطفال حافظ النحل فرفیون است
حافظ الجوز لوزہ است
جبت آنکہ مانع کرم زدن است

حب الکاکنج فلفل است
حافظ الفطیئن است
زیرا کہ مانع صعود آنست
حانسر سم ویدانات است
حالوا الہرسو ریحان است
حالاس یونانی اسفنج است
حالق الشعر حالینوس گوید زرنیخ است و بعضی گویند جمعۃ القیشور است و بعضے گویند فاشرا است
حالبی الطراحلیقوس
حالونایہ سریانی اوفلسا است

فصل الحاء مع الباء الموحدہ

حبا فاخذ فوفانی بری است
حب دانہ نبات را نامند وحب ہرنبانی در ذیل آن نبات بیان سے شد

حب البقر کرسنہ است
حب الاثل عذبہ است
حب البلسم حبۃ الخضراء است
حب یا فضیل آنکہ معظم ثمر فیما اللہ تعالے لے شرخام کہ را ثقہ وتفطیحیلو حبیشہ وقیع سپیا اسم ہندہ دانہ است
حب البقلاب السمنہ است
حب الجلود انیسون است
حب الدود کرمدانہ را نامند آن ثمر تقشان است
حب الدجت حب الغار است
حب البختستانی دانہ قاقلہ است
حب السلاطین حب جفطار دند است کہ بہندے جمال گوٹہ وجیپال گوٹا نامند
حب الرشاد بزر الحماض است
حب الرشاد تخم توی از جرجیر است کہ رشاد بفارسی نامند

حب السوداء شونیز است
تشمیزج را نیز نامند
حب اللاطا از ربون است
حب القرع ابیل است
حب العروس کبابه است
و گویند تخم نیلوفر است
حب السمنه تخم ... است
حب المحمود ریق است
و گویند آلو بالو است
حب الفقد تخم فنجنکشت
و گویند تخم بنگ است
حب النیم بلادر است
حب القاقلی در حرف ا
قافان ذکر شد
حب القبب شاه بلوط
است
حب القطن حب القطن است
حب الورسان العصافیر
است
حب الملوک ابهود انکه گویند
و دند است و این اصح است
و گویند حب الصنوبر کبار است
و بعضی گویند

حلبت غذاء ام فراعیسا
است
حب انار نیز باشد بغداوی
حب البو ... فنجنکشت است
حب الهام کاکج است
حب لعمری اکلیل نبات
یاسمین ... گیاه خوشبو است
دار مطلق از مراد
تودنج بری است
حب اثری و حب ترنجانی
بادرنجبویه است
حب البقر بابونج است
حب کرماج و حب المسا
تودنج نهری است
حب بیت فلفل است
حب خراسانی ... است
است
حبل النسوج مرداست
حب ... کرمانی
و حب ...
شاهسفرم است
حب الرائی ریحان سفید است
حب الفیل حب ...

مرزنجوش راست
حب ... فرنجمشک
است
حبق نبطی ... است
... انجرا ... سیسنبر
است
حجر ... است
حب ... است
حلبت حصن دفلی است

فصل الحاء مع القاف المثلثه

حشیشه انگور است
حشیش ... ام
نفناع است
حنظل ... روغن است

فصل الحاء مع الجیم

حجر اسود باصطلاح ...
موسی سنبر
است
حجر الصمم و حجر الزمام
حجر النار است
حجر اسیوس ... است

حجر افروی حجر الافرنج
است
حجر بادزهر حجر الحیه است
حجر بلور بلور است
حجر البهت و حجر النسر
حجر العقاب حجر النسر حجر
الجرب ... است
حجران باصطلاح اکسیریان
زرد لقره است
حجر التیس بادزهر حیوانی
است
حجر البهر و حجر القلوب
شادنج است
حجر الحدید حجر الاسود
حجر حدیدی آهن است
حجر مغناطیس است و در
مغناطیس مذکور شد
حجر الیل و حجر ریق
حجر ... مخلوق است
حجر ... حجر الیهود
است
حجر السم بادزهر معدنی
حجر شجری لبد است

حجر الشیر و حجر الشادنج
حجر القیشور است
حجر العاج حجر ابراهیم
است
حجر الغیطس حجر غاغاس
است
حجر المنار در حرف لام ...
است
حجر الرسیناج است
حجر الماسکه و حجر المنار
و حجر الارض ... است
است
حجر المصفر ... است
حجر النور و حجر ...
ارشد است
حجر الیرقان حجر الیمانیه
است
حمل قبیح است

فصل الحاء مع الدال المهمله

حدید آهن است
حدج حنظل است
حدید صینی ... است

جدفی اسم جنس گیاهیست که بعضی آنرا شبیه چشم باشد

فصل الحاء مع الراء المهمله

حر بضم حاخاک که ... ... است

حراب اسم عربی اشتر نار است

حرب طلع است

حربه بو ... اسطوس ... است

حر ... اسم درختی از آن درخت است

حرشا ... نیز ولی بری است

حرمل ... گیاه ...

سیر است

حرجوا ... است

... و ... است

حرز ... است

حرزه ... است

الجعفر است

حرزة النبی ... الحمارات

حرز الشیاطین ... است

اطریلال است

حرشقان اسم

... است

حرباء اسم ... دریا ...

است

... ... است

و ... آنچه ... در آن

منتشر شده باشد

حرمل ... ...

قسمی از حرمل است

... ... ماهی ...

حریر ابریشم است

حریق الطق بلغت اندلس

... است

حرم ... آنچه مراج

... است

فصل الحاء مع السین المهمله

... ...

است

... آنچه ... ... باشد

حسن لبه است اسم فارسی

... ایمان است

حسن یوسف اسم فارسی

... است

فصل الحاء مع الشین المعجمه

حشیش ... ...

حشیشه اسم اصطلاحی

... است

حشیشة الافعی ...

است

حشیشة ... ...

است

حشیشة الاورام

اندریون است

حشیشة الافعی گیاه

اطریلال است

حشیشة البرص ...

شاهم گیاه دو قسم است

... ...

گیاهی است که ...

... ...

... ...

د ... از دو قسم است

حشیشة البحر ... ...

حشیشک است

حشیشة السعال ... ...

حشیشة السلطان ... ...

آس است

حشیشة السلطان ... ...

... است

حشیشة الطحال ... ...

... ... است

حشیشة ... باسم

... ... قدیم مشهور

... ...

... ...

حشیشة العقرب

... ...

به لغت حجاز ...

... ...

فصل الحاء مع الصاد المهمله

حصص ... است

حصی لا ... ...

... است

... ...

فصل الحاء مع الضاد ...

... ...

... ...

... ...

... ... است

فصل الحاء مع الطاء

حطب ... است

فصل الحاء مع القاف

حقوق ... ... است

حق ... اسم ... که

صاف ... است

حقن ... است

فصل الحاء مع اللام

... ...

در اصطلاح اکسیریان

... باشد

حلال ... است

حلاق ... است

حلا ... ... است

حلاد ... ...

حلوا ... بفارسی

زلال بید است

حلوا ... اسم فارسی ... است

... ...

... ...

جابلانغیه ... نیز لاغب ... کوست

حلاان وحلام بزغاله است

وحلوان غلط است

حلم ترا دست

حلو سیاه کیغر است

ولبنه خراز بره است

حلبون اسم فارسی حماض است

فصل الحاء مع المیم

حمام البیت وحماله فیهان

هدیه است

حماض لاتیج ترشی تریج است

حماض لازب کنشوت است

حماض جبلی حماض بری است

حماض تنری حماض بستانی است

حماض سوا حماض مائی است

وحماض ابتقر اینز نامیده

حماطلطاع توتی ز ...

حمر بلغت حجاز تمر هندیست

وتمر الیهود را نیز نامیده است

حمر الارض حجر الطین است

حمص الامیر نخودی خنک است

حمص کارسی حمص بری

حمص اسم مجموع آنها است

کیا وحتی ... گویند

غضوری با شنان است

حمصیص نوع صغیر حماض است

شبیه به چغندر که به هندی

نه تی نامند ودر نکاین

... را تنبی نامند

حمیم نباتیست خیبه ودر جامی

جعفر نیز آمده است وبلغت

شام قبار بکر لسان الثور

است

حمل قان بفارسی اسم بره است

دو وحنان مذکور شده

حمیر اسم عربی الوفلسا است

... اسم سیاه ... است

فصل الحاء مع النون

حنا ... الم لغت ...

الو است

حندروی خندروس است

حنقه وحنقا بلغت اندلس

حنیشه البجاج است

خاذریش خراز الخیجر است

حنای مجنون ... مصر

دسمه است

فصل الحاء مع الواو

حوارمی آرد گندم لبسیا

خرم سپید است

حوت حک است

حوت الشقیقین ... تی

است

حوجم اسم عربی گلسرخ

است

حورا سفید از جاحم است

حوبین قصب است

حوران وحومزان طرخون

است

حوک بادروج است

حوبانه اسم عربی طریفلین است

جوم تمر هندی است

فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیه

حی نابت اکسیرتان

زریق است

حی العالم ابرولت است

حیصل بادنجان است

حیفا ... است

حیواة الموتی قنطران است

حیوس طین حیا است

حیومیون اسم یونانی باقلی است

باب الخاء المعجمه

فصل الخاء مع الالف

خاتم الملک سادوران است

خار بفارسی شوک را نامند

خارخسک اسم فارسی ...

خارخسک است

خارلشت اسم فارسی ... است

خارسیتی شبیه است بفارسی

دوی تو تیا دمند

جیست نامند

خاص اسم ترکی خس است

خاکستر بفارسی ... نامند

خاکشی باصفهانی اسم جدا است

خاسنی بلغت ترکی ...

بابلی است وبخراسانی گندنا

خارباز ... است

خاک سوفی جید در الطیان

ذکر یافت

خاگینه اسم خبیص البیض است

خالامن بیونانی ...

وفورنیای ...

وگویند مراد از تعریف العسق است

واهل مصر ... نامند

خامادوختی بیونانی معنی ...

است ورد ...

خامابیو ... زیتون الارض است

وآن مازریون است

خامالاون ناس بیونانی

اسحیص سیاه است

خامیون بیونانی یعنی تفاح الارض

است وآن بابونج است

خاماالاون ... شحیص

خالاون بیونانی خر است

خاماقطی بیونانی خمان صغیر است

خاماطیس ... صنوبر الارض

است وآن کماقیطوس است

خامازروس ... بیونانی یعنی ...

الارض است وآن کمادریوس ...

خالی دو ... بیونانی یعنی

خطاطی است وآن انیسون است

وگویند عرق الصفر است

خاداقی بلغت صفاهانی ... است

خاسنه بلغت شام ... است

خامون بیونانی اسم کمونی است

۶۷۱

[illegible]

خاد لنجان خولنجان است
خامیز اق سکنجاج مرشده
است که از روغن صاف
کرده باشند
خایه قنذر اسم فارسی جندبادستر
فصل الخاء مع الباء الموحده
خبازی بنجری خطمی است
خبخه تمر هندی است
خبز روی خبز الملک است
خبز الغراب قعران است
خبز المشایخ نبات بنجنجیدم است
خبز القرود ثمر الکبیر است
خبز اسم جمیع نباتات است
کم بگردیش نبات برکنند
و خبازی بستنی ازان است
خبیص اسم عربی خبیص است
در حرف الحاء المهمله مذکور شد
فصل الخاء مع التاء المثناة الفوقانیه
ختر الحسن است
ختن رح لقابه الحافی است
ختم الملک طین مختوم است
فصل الخاء مع الثاء المثلثه
خثا گمیز است از مطلق
آن در مراد سرگین گاو است
و در اخثا مذکور است
فصل الخاء مع الدال المهمله
خداع الرجال جرمالنج است
خدرون عنکبوت است
فصل الخاء مع الراء المهمله
خرام فارسی خمار است
خربزه کرکس اسم فارسی
بلهون است
خرچنگ اسم فارسی سرطان است
خربزه اسم فارسی بطیخ است
خرخدا اسم فارسی هرمز است
خردل ابیض خردل فارسی
و خردق و خردون حرف
ابیض است
خرزهره اسم فارسی دفلی است
خرس اسم فارسی دب است
خرطال هرطان است
خرغول اسم فارسی لسان الحمل است
خرفه اسم فارسی بقلة الحمقا است
خرفان بره تازه است
جمع آن خروف است
خرفه خلر است
خرنوع تمر عشر است
خرگور اسم فارسی حمار الوحش است
خرگوش اسم فارسی ارنب است
خرما اسم فارسی تمر است
خرمای تر اسم فارسی رطب است
خرما گرک اسم فارسی ؟ است
خرمای بردی اسم فارسی ؟ است
و گویند خرماسی باریک است
که اسقه آن باریک باشد
خرم لبکون را بجا اطریراه
معجون آمده تو تخم مرغ است
در حرف الخاء مذکور شد
و بچار مهله و زا معجمه دیده
خرموش موش لسیما رنده است
و با اگر چه جنگ کند وی البته
خرنوب الحنز برا لنور است
خرنوب الشوک خرنوب معزی
و بری خرنوب نبطی است
خرنوب نبطی و شمری تمر و ادا است
خرنوب صیدلانی خرنوب شامی است
خرنوب هندی خیارشنبر است
خرو اسم فارسی خباری است
خرو اسم ؟ و گویند
مخصوص بری ؟ است
خروع جینی زند است
خراز ملی است
خرو الحمام جوز حمام است
خرو المصفادیج طحالب است
خرو العصافیر اشنان است
خرو ملی اسم فارسی دیک است
و در دجاج مذکور است
خرو شان ؟ خفر ؟
خرو دیک اسم فارسی مرجان است
خراج ؟ عربی اخر بقل است
خرلق اسم انجره است و گویند
و دادینا است
فصل الخاء مع الزاء المعجمه
خرامالقصیر خزان الفصیح است
خراز الماطحالب است
خزران اسم فارسی خزان است
خزیان مراد ازان حیوان
جند ستاد که برجد سر
اطلاق می گویند
خز ناشن ؟ است
فصل الخاء مع السین المهمله
خس حمار ارجاسه است
اسم عربی جوز است
خس اخر لیف است
خسک اسم فارسی حسک است
خسکدانه اسم فارسی قرطم
خسر و دانه اسم فارسی
خولنجان است
خس الکلب بنا قوس است
خشخه اسم فارسی شحران صوا است
مانند ترنا دالبوز ؟
و اشال ابیسا
فصل الخاء مع الشین المعجمه
خشخاش ابیض خشخاش
ابنانی است
خشخاش بری خشخاش
اسود است
خشخاش سحره خشخاش
مقران است
خشب القنبیز ؟ لعضه
سیا ریون است

خشفت مثلثه سجه ایست که
دل مرتبه تولد یافته باشد
صاحب تحفه اشتها یابیجه
نیز شنبر یانوشت است
کار نیز خشکار ست
حس نقل یکی است
خشاشار خایی نیز رگست
نیز رنگ میان آن
سفیده به تیرگی مستعلاک
باشد
خشم بلغت شبان کارد
کشوث است
خشم خانه زنبور است

فصل الخاء مع الصاد المهملة

خصیة البحر خصی خره اسلے
خند ست
خصے هرس حلوب است

فصل الخاء مع الضاد المعجمة والطاء المهملة

خضفت خربزه نارسیده است
خضلاف درخت مقل ست
گویند مقل مکی است
خطر وسمه است

فصل الخاء مع الفاء

خفنج خردل بری ست
عصفرج خرفه است
خفته القواسیه از جملہ دلن است
بزرگتر و درازتر از ان

فصل الخاء مع اللام

خلاق زعفران است
خلال خرمای نارس است
که از حد بلح گذشته باشد
بدر تمر ندکرشده و بسیلاج
انیز نامند
خلال ابراهیم خیر بست
خلال خلیل ابا اطریلال است
خلال ابن ترعی زاطریلال
خلال المامون دخر ست
خلیبان اسم یونانی بازردست
خل الخمر سرکه انگوریست که از
شراب انگوری هم رسیده باشد
خواه بجود بجود یا تعمیل
خل العنصل سرکه عنصل ست
که اسقیل نیز نامند
خل القیصر یونانی زاج است
خل لزبیت ترشی ست که از

روغن زیتون غوره و ماز
سرکه و روغن با ادم خشک
زمان فطیر خرد کرده و شکر
ترتیب دهند
خلاف سپید بید مطلق معروف ست
خلال کہ اسم فارسی سپناج است
خلر مری لغت که بیلہ انا ست

فصل الخاء مع المیم

خمافیطون کمافیطون است
خمالیون مازریون سیاه است
خمان الارض نوع صغیر
خمان نامند
خمخم نبات تودری ست
خمسة انطلی اسم جنانی است
خمسة الاغصان یکمون است
خمل سورنجان است
خمیر بنفشه اسم فارسی
بنفشه فرنگی ست
خمسة الاوراق پنجنگشت ست
خمیر مایه اسم فارسی خمیر است
خمیس گوشت بریان است

فصل الخاء مع النون

خنقت صداب است
خنجک خار خسک است
خندلیس خمر ست
خنزیر البحر بقیلن ست
خنک اسم فارسی بهان الحمل
است
خنی اسم فارسی خنا است
خنفس بلغت دیلمی خشیشه
العلق است

فصل الخاء مع الواو

خولان بلغت مصر اسم حضض
هندی است
خو اسم الملک طین مختوم است
خوبانی زرد آلو خشک شده است
که مغز آنرا برآورده و بجای
آن مغز آنرا مقشر کرده
دران گذارند
خوب کلان اسم هندی
جه است
خونٹے از نوع شفتالو کاره است
و با مغز بادام مقشر کرده
گویند اسم سافنج
هندی است
خوض اسم عربی برگ درخت
خرماست و برو درخت مقل
خوار جیل اشال آن نرا که دراز
و باریک باشد شامل
است
خوش لغط حمام ست
خوصے برد لیست
خوک اسم فارسی خنزیر ست
خوکره بلغت اصفهانی
زیرب است

فصل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیه

خیار چنبر اسم فارسی
خیار شنبر ست
خیار دشتی اسم فارسی
القثاء الحمار است
خیار زه اسم فارسی قثاء است
خیار بکسر ست فارسی
قثر الکبیر ست
خیزران هندی اسم
موسعہ بری است
خیر ے بزرگی شبیه نرگس است
است و گاه گویند خزامی
نوع بری آن است

[illegible]

جیرلو اسم [illegible] صعتر است
[illegible] است
[illegible] حب القطن است
[illegible] است
فیل زهرا ست که بفارسی
اسب نامند

باب الدال المهملة

فصل الدال مع الالف

دارفلفل اسم فارسی [illegible]
[illegible] نارنو [illegible]
[illegible] تار تورنامند
دارچینی بلغت [illegible] است
دارشیشعان [illegible] است
داربیلج بلغت هندی است
دارقیقا [illegible] است
دارچینی بلغت [illegible] است
دارشکنه اسم فارسی [illegible] است
دارویی سولان است
دارفلفل اسم [illegible] است
دارکو [illegible] است
دارک اسم درخت [illegible] است
دارلفو [illegible] است
دارلفو [illegible] است

مانند کبیر در [illegible]
بهم [illegible] آن
[illegible] باشد
دارکیشه اریا نوع سفید
اشمو سلا است
داروش اسم [illegible] است
داروان بیونانی ازاد
درخت است
دام [illegible] است
دارشیشعان [illegible] است
دارموی اسم [illegible] است

فصل الدال مع الباء الموحدة

دباغه [illegible] است
[illegible] است
که بفارسی کره می گویند
دیبا [illegible] سبز
[illegible] است
دبا اسم [illegible] است
دبا بلغت [illegible] است
برے است
دبال [illegible] است
بیز نامند
دبه [illegible] است

فصل الدال مع الجیم المعجمة

دجر بجیم اسم [illegible]
دجوبا اسم سریانی
[illegible] است
دجاج [illegible]
دجاجه زعفران است

فصل الدال مع الخاء المعجمة

دخن [illegible] است
دخیبا بلغت [illegible]
دخن [illegible] است

فصل الدال مع الراء المهملة

درقیق [illegible] است
دراقیطون [illegible] است
درخت کاج بفارسی
صنوبر را نامند
درخت نارون [illegible]
درقلیق است
دراسیج [illegible] است
درگیند حقند لیلیے است
دراق بلغت [illegible] اسم
خوقع است
درخت و سنگ بفارسی
اسم [illegible] است

درخیبا بلغت [illegible]
بلسان [illegible] است
درس [illegible] است
درست اسم فارسی
الوسن است
درسه [illegible] یونانی
زجاج است
درد روغن زیتون اسم
فارسی [illegible] است
درلطوبلیطس [illegible]
است
درمنه اسم فارسی
شیح است
درمنه ترکی بفارسی
تخم [illegible] گویند
درمنه خراسانی بفارسی
گیاه [illegible] گویند
تخم آن [illegible]
دردنا [illegible] است
دردی [illegible] است
درجمیع افعال ضعیف تر
ازسرکه [illegible] قوی تر
ازان است

درنجیف اسم فارسی [illegible]
درنباق اسم [illegible] است
دردنگ [illegible]
دراجه [illegible] انگوری را
بلغت هندی نامند
درسنتو [illegible]
اسم فارسی [illegible] است
درشیشان [illegible]
حشیش است

فصل الدال مع العین المهملة

دعیا اسم [illegible] است
دعشا [illegible] است
دعیا بلغت [illegible] است

فصل الدال مع الفاء

دفاق [illegible]
که ازو نفشر گردد
دفاس [illegible] است
دفرقیا بلغت [illegible]
دفطامانون [illegible]
مسلط [illegible] است
دفیق [illegible] آنکه
خوانند [illegible] مذکور شد

[illegible]

[illegible]

فصل الدال مع الزاء

دراج بعربی بلغت مصر انثائی ... است

دوسر ... از ... است

دو ... اسم الخاطول [illegible] مانند

آن روح بری است

دراج بلغت اہل البیت المقدس

نوعی از کلخ است و بیونانی

سقمند ولیون نامند

دو اسم فارسی دلق است

فصل الدال مع الشین

دوم الثعبان و دم الثعبان

دم الاخوین بزرانا است

دیسا بیونانی نوع از ... است

که ... نامند

دیسم ... فرع ... بیونانی ...

دیسج اسم فارسی ... است

دستقا ... است

دمور اسم ترکی حدید است

دستیکا اسم ترکی ... است

فصل الدال مع الغین

دندان فیل اسم فارسی

عاج است

دنبلان اسم ترکی ... است

دونیہ اسم فارسی الیہ است

دندران ادراقوست

دوتی سپستان است

دونقد شیلم است

دنقر البقر است

دو القطلاباش ... است

فصل الدال مع الواو

دوار الحیۃ ... است

دوار المخطانی ... است

دوار الشعب بلغت مصر

اسم سلیمانی است

دوار التر ... است

دوداس اسم فارسی ... است

دو الدم اسم فارسی ... است

دوم ... مقل

المر ... است

دو باسفیج ... است

دودھ اسم ہندی لبن است

دود السیجار ... است

دود ... و دود القراطر

قرمز است

دود اسم فارسی دخان است

دوروسے ... است

دوشناد اسم فارسی ... است

گوینہ اسم فارسی

... است

دوشاب ... است

دوشان اسم ... است

... است

دوشان ... ترکی

خنفاء نامند

دو رس شوکران است

دو ... الحدید است

دوغ اسم فارسی ... است

دو ... است

دوا ... است

دو قس ... است

دو سطاس ... است

است

دو ... بیونانی ... است

... اسم ترکی ... است

دوکی اسم ترکی ... است

ودل ... است

دہداردالی ... ہندی

اسم گرد و خاک است

اردم ... است

دوناثر اسم ہندی

هرز نجوش است

دو ... است

دو ... است

دول ... است که ...

برو گندا ... باشد

فصل الدال مع الہاء

دہام ... است

... اسم ہندی ...

... ہندی

... است

دہن الجوزی روغن ...

دہن الاسا بجوزی دہن

ابرسا است

دہن الشوکر روغن درخت

البطم است و درکتاب ... کویند

دہن البطم روغن درخت

البطم است

دہن ... است

دہن السیجه ... است

دہن حب البلسم روغن

حبۃ الخضراء است

دہن ... دہن ... است

دہن ... روغن

... است

دہن ... قرب ... کرد

دہن السو ... بجوزی

دہن الابرسا است

دہن ... روغن ...

که مشهور به روغن کمان

است

دہن ... است

دہن المبارک ... النفط

روغن ابر است

دہست اسم فارسی

خار است

دہنا اسم ... است

فصل الدال مع الیاء التحتانیۃ

دیاسقو ... است

کموسنہ است

دیاقوزا اسم یونانی

... است

دیامرون اسم یونانی

... است و ... اسم

... تخم ... است

دیبنا رو باسم فارسی قسمی
از خرماے برّی است
دیوا ست هند قوقای
برّی است
دیوانجیرتین برّی است
دیفروجا اتش بفرجین ست
دیک اسم عربی خروس است
و در دجاج مذکور شد
دیسم جبا جم است
دیوسیر طیبوس است
دیوبا قونیطس اسم یونانی
اصل اللوف است
دیک الکرم هدهد ست
دیوجه اسم فارسی علق است

باب الذال المعجمه

فصل الذال مع الالف

ذرافتی اسم یونانی غار ست
ذرا اسکینا اسم وسمی
اجا صی است

فصل الذال مع الراء المهمله

ذره کا بنه خند ردس است
ذرق بضم اول و فتح ثانی
چند قولی بر لبنانی است
و بفتح اول و سکون ثانی
سرگین طیور ست
ذود قسون عنب الثعلب
مجبتن است
ذرق الطیر خرفطان است
ذروج بتشدید با واحد
ذرا ریح است
ذریاس تا فسیا است
ذرلیسیا طیبوج است

فصل الذال مع الفاء والقاف والکاف

ذفری اسم عربی سدب است
و هر چه کره الرائحه باشد
بد ستور ذفر انامند
ذوتل خطر اسایون است
ذکر بکسر و ثانی زراوند
طویل است

فصل الذال مع النون

ذنب بجروحات ذنب
الحروف است
ذنب لفار لسان الحمل است
از جهت شباهت خوشه
و تخم آن بدنباله موش
و ذنب الفرس بلغت سام
ذنب الخیل است
ذنب السلوة ذنب الضبع است

فصل الذال مع الواو

ذوالعت و دقات مرواتن است
ذو ثلثة عبات نغرو ست
ذو ثلثه و رقات نبال عنقوتا
در گیاه حصیته الثعلب و فصفقه
و طریفلن است
ذو ثلثه شوکات شکاعی است
ذو ثلثه شوکات شکاعی ا
طریفلن است
ذو خمسة اصابع بنلق است
ذو خمسه داوسلق و ذو خمسه خصاف
و ذو خمسه اجنجه و ذو خمسه اقلیم
همه اسم بنطافلون است
ذو مایة شوکه و ذو ذنابه راس
قر صعنه است

باب الراء المهمله

فصل الراء مع الالف

را بینا نی ریان حلو ست
راتیلج در اتیج راتیانج است
راج گیر اسم هندی
اذان العر است
راج گیری اسم هندی عصی الراعی است
راج هنس اسم هندی
پرسیا و شان است
راس الهدایا بلغت اسکندریه
قسمی از مخلصه است
راع اسم ثمره است
راحله الا نوعی از راحلتینا است
رازیانج سبکی و در شامی ینسون است
راسخ ردی سوخته در نحتیج است
راسو اسم فارسی ابن عرس است
رافنیخ بلغت اندلس
افسون است
راطینی بیونانی اسم مجموع
عالکها است
راعی نوعی از سمکه است
راقوته بودرنه است
رافه حلیت است
راکه اسم هندی رما وست
رانج جوز هندی ست که
نارجیل نامند
رال اسم هندی قهقهر است
راتیو بصری نگی درخت
عوسج است
راسیم بفرنگی بنسلم است
راتون بیونانی اسم راوند است

فصل الراء مع الباء الموحده

رب عبارت از آب میوه و
نباتات است که بطبخ بقوام
آورده باشند و رب هر چیز
در تحت آن مذکور شد
رب العنب میفخنج است در
رنیم و دوشاب ترش را نامند
رب الضر صمغ کلکم است
برزق عنب الثعلب است
ربل نوع جبلی فستین است
و گویند نوع از برنجاسف
و قیصوم است و در رهم آن
جهت نزع زهر هوام
مجرب دانسته اند
ربیان لربان است
ربس علیق است

فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانیه

رته اسم هندی بندق هندی است

که بهندی ریٹھا نامند
رتک مشک الرتشی است
رتریت اسم خنازیر کیاست

فصل الراء مع الجیم

رجل بود ز در جل البط
و رجل العقاب و رجل الغق
گیاه اطریلال است و بلغت هند
کا بخنگی و حبسی نامند و گویند
رجل الغراب عرا طریلال است
و بزبان فرنگی ران را زرتو
پس نامند
رجل الارنب لاغون است
رجل الدجاج اقحوان است
رجل الجراد و راو زنبست
رجل الراعی خربق سیاه است
رجل الزاغ رجل الغراب است
رجل الفروج و رجل الغلواس
قلف است
رجلة بقلة الحمقا است
رجیع فضله حیوانات است

فصل الراء مع الحاء المهملة

رحیق اسم احمر است

فصل الراء مع الخاء المعجمة

رخج اسم فارسی خشونت
رخام حجر الرخام است
رخام الطین طین قیمولیا است
رخبینه دراتانیخ است

فصل الراء مع الشین المعجمة

رشا د ترت لب تالی است
رشته قطائف اسم طریه است
رشینه راتیانج است

فصل الراء مع العین المهملة

رعی الثنا رستید بقوه نقیع است
رعاویله اسم سریانی لسان الحمل است

فصل الراء مع الغین المعجمة

رغت حنطیا نا است
رغوه کف ایعات ست که
نزد حرکت برسر برید و آنچه از
آن نیز دو حرکت مانند صابون
دیمک باشد است
رغوة الحجار رین غوة البحر نیفخ
رغوة القمر حجر القمر است
رغوة الملح زهرة الاسیوس
رغیدا راقو بس است
رغالس لفرنگی خجل راتی نامند

فصل الراء مع القاف

رق سلحفاة بحری است
رقعا اسم عربی عمان صغیر است
و گویند خسل است
رقع فارسی خرنسان است
رقاقس لغت بربر است
و گویند جفت آزد است
و بعضی اسم خصیة الثعلب اندشته
رقیب الشمس سامریو است
و نوعی از یتوع را شامل است

فصل الراء مع الکاف

رکات چندان اسم هندی
صندل احمر است
رکیه صدف البواسیر
رکف بخور مریم است

فصل الراء مع المیم

رمان لاتهار فرع کبیر
هو فاریقون است
رمان البر شامل درخت
فلفل خار است
رمان السعال خشخاش سفید است
رمان قشر المخاطف فیا کستر
آشیانه خطاف است

و در خطاف ذکر یافت
رمت بکسر شجری است
شبیه بعصا

فصل الراء مع النون

رند بعربی آس بری است
و بلغت شام غار و گویند
صندل است
رنف اسم عربی سدرام است
رناکا اسم فارسی غلیثا است

فصل الراء مع الواو

رواث بیونانی خشخاس
سیاه است
روداس بلغتی قرة العین است
روباه اسم فارسی ثعلب است
ربه باروس اسم یونانی
آزاد درخت است
روبیا اسم هندی فضه است
روپیه اسم هندی نقره
مسکوک است
رودسیه بلغت بربری
قیه التعنع است
رولی اسم هندی
خیر است

روسه سرگین حیوانات است
روح و ردو حانی بلغت کسر
یان تریق است
دودیدیونانی وردیست
روداملی بیونانی شیرست
و درست که با عسل
ساخته باشند
رودیون اسم سریانی
وقالی است
روده اسم فارسی معاست
رودد اسم سریانی ارز
روسی او لا یونانی
سماق را نامند
روناس اسم فارسی
فوة الصبغ است
دو شنک اسم فارسی
شاطل است
روشیا یونانی بمعنی سبز
و رسکیا اسم فرنبنا است
روفیون نوعی از عنب الثعلب
است
روهنس اسم هندی او خر است
روبیا اسم سریانی عنب الثعلب است

رومی اسم فارسی طالیقون است
رومی اسم ہندی تقشن است
رومی توتیا شدست و مشہور
بر مرج توتیا است چہ آن تکیا
غیر مصنوع و موسلی است
بخلاف سائر اقسام
رومن اسم یونانی فوۃ الصبغ
روغن اسم فارسی دہن است
و دہن را لبن نا مند
روغن بادام کوہی
بیعنہ ہیرجان است
روغن درخت ارزن بہ ذہبت
سودان است
روغن زیت قساملان است
روغن تیودان زیت است
روغن زیتون نارسس
زیت الانفاق است
روغن شیرہ سیرفت روغن
دہن الکل یعنی کنجد است
فصل الراء مع الخاء
ریخ درصطلاح شیخ الغار
مشک است
ریصرا دلیست ہندی مستعمل

دیہست تجکیلی باخ الارض
کہ بہ پارسی بیغ آن اسطیعہ است
وبہ قبان زعفران است
فصل الراء مع الیاء
المثناۃ التحتانیہ
ریباج اسم فارسی ریباس
ریتاج رسلع است
ریحان اپہن شبیہ است
ریحان الجبال سلیخہ است
ریحان الجبال و ریحان ابو قرن
افراز ان افارست
ریحان سبز سبہران آن ادوی
ازینہا سپرغم است
ریحان الشیطان شاہسپرغم است
ریحان الشیوخ ہرو است
ریحان القبور آس بری است
ریحان کوہی یا دروج است
ریحان ملک شاہسپرغم است
و اراصطلاح ریحان دوان است
ریحان نبیع بلغت مصر
ترنجان است
ریحان یمانی قطرنا است
ریحان قرمی از خیرست

ریشہ اسم ہندی
ابریشم است
ریشہ والا اسم فارسی
سنبل جبلے است
ریحان اسم کرکرگدان است
ریم اہن اسم فارسی
خبث الحدید است
ریوند راوند است
باب الزاء المعجمہ
فصل الزاء مع الالف
زاج اسود زاج مطبوخ است
و گویند زاج الاساکفہ است
زاج بلورے اسم فارسی شب
یمانی است
زاج الحبار از جنس افسر است
کہ در ظاہر معدن آن
بہم میرسد
زاج ابیض زاج سفید است
زاج قبرسی زاج زرد است
بہ سبزے است
زاج سوری زاج احمر
زاج لاری و کرمانی از
جنس زاج قبرسی است

زاج مطبوخ الحنفی زاج اخضر
کہ مخلوط بخاک گرداند آب
حل نمایند و صاف کردہ
بجوشانند تا منجمد گردد پس است
سرہ تر دیدہ است استعمال
نمایند
زارج اسم فارسی انبرباریس
است
زاغ اسم غراب کبیر اسود
ترکی قورغان نامند
و انچہ اسم فارسی تراسیا است
زاغدا اسم فارسی قند است
زاوق اسم زیبق است
زازان مروان است
گویند مرو است
فصل الزاء مع الباء
الموحدہ
زبان گنجشک اسم فارسی
لسان العصافیر است
زبیب بری زبیب
الجبل است
زبدۃ البحر و اورا فیون
زبد الطیر اسفنج است

زبدۃ القصد بیابانی است
در مربح لہ حموضت شود
زبد القمر نجم الفجر است
زبدۃ القوارہ بیستیا است
زبد الملح زہرہ سوس است
زلیبس لیلبیبخ زقی است
زبد حول نجم کشوت است
فصل الزاء مع الجیم
والدال المہملتین
زجم الملک شاہ اردیان است
زحل بلغت اکیسیران اصطص
اسود است
زداوش بلغت بکابن
نمام است
زدو ارجد است
فصل الزاء مع الراء
زراسم فارسی ذہب است
زرنگ روکشتا دیدال
آب عصفر است
زریون اسم خمر است
زرد آلو اسم فارسی
مشمش است
زردک اسم فارسی جزر است

زرده تخم مرغ اسم فارسی محّ البیض است
زردچوبه اسم فارسی عروق الصفر است
زرقوری نبات اطریلال است
زرقون اسم مغربی شاهترج است
زرنیخ ابیض شک است
زرنیلج ریباس است
زرآورد زیره میسان ورد احمر است
زرریرا بلغه مبارک است

فصل الزاء مع الغین المعجمه

زغار خراطین است
زغن اسم فارسی غداف است
زغیر رستدبفارسی تخم کتان را نامند و گویند اسمی از قنفذ است

فصل الزاء مع الفاء

زفت بری و جبلی زفت یابس است
زفت رومی شامل قسم زفت یابس
زفت بحری یست و اطلاق آن مراد در الفشرنه جست واگویند

اسم قیقهر است

فصل الزاء مع القاف واللام والمیم

زقفاط اسم پپرست
حب الزلم است
زلالت الملوک نوعی از بردن که هی العالم باشد که بفارسی لعت زوان گویند
زلفیه اسم عربی پیش است
زلو اسم فارسی علق است
زمات الراعی زان الوبر است
زموم از نامهای زیبق است

فصل الزاء مع النون

زن و درست
زنبق اصفر یاسمین زرد است
زنبور عسل نحل است
زنبوع اسم عربی بستبوت است
زنجار الحدید زعفران الحدید
زنجار مجرد و زنجار دودی از اقسام زنجار مصنوع است

زنجبیل الهی زنجبیل شامی راسن است
زنجبیل العجم زنجبیل فارسی اشترغاز است
زنجره باغت اصفهانی صرصر را نامند
زنجفره زنجفر است
زنجروانز روت است
زنجبیله بلغت مصر اسکندر فنابل الرهبان را نامند
زند بلغت شام غار را نامند
زنلاح قسمی از حلزون بری است که در اشجار و بقول می باشد بقدر باقلا است
وزنجیر آن چیزی است که دیلم سند کاچول نامند و در حلزون مذکور شد
زنگار اسم فارسی زنجار است

فصل الزاء مع الواو

زوفرا قسمی از جزاسه بری است
زوزنگ باغت مازندرانی قسمی از زعفر است

زه زبلغت جرجان فوه است

فصل الزاء مع الهاء

زهره بفارسی سمّ آنرا نامند ولغرلی تشکورا
زهره بفتح زا قرنفل سامی در مغرب قرنفلیه نفارنی
مرارة حیوان لغری زهره الحلاق
زهر البنفسج زهره انگویند و نضیم را باصطلاح اکسیریان نحاس است
زهر اسبیدیس اسیوس است
زهرزین بلغت جرجان آزاد درخت است
زهر والحجر جذم است
و گویند خزان نضیاست
زهم اسم زباد است
زباد اسم جانور و زهم اسم عطران است

فصل الزاء مع الیاء المثناة التحتانیه

زیت الاحجار و زیت فلسطینی
و زیت رکابی هرسه اسم زیت انفاق است

زیت الماء طرانیت است
زیت الجبل بلغت انوح مصر اسم نفط است
زیت الشلجم بفتح اشلجم نفط و بلغت صعید مصر روغن قنیقط است
زیت الحرجان زیت السودان است
زیتون الارض مازریون سیاه است
زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است
زیتون جبلی زیتون الحبش
و زیتون کالیه زیتون بری است
زیتون الماء زیتونی است که در آبها روید و در جمیع افعال ضعیف از سایر اقسام است و بعضی گویند زیتونه کره در آب نمک ورده باشد
زیتونه بلغت مغربیان اوطابی است و گویند در فیسو است
زیرنول بلغت دمشق نوعی از درخت سپید

۱

زیبای ثمر ست
زیره اسم فارسی کمون ست
زیره رومی اسم فارسی
افتیمون کرویا را نیز نامند
زیره سبز زیره فارسی ست
که کمون نبطی ست
زیره صحرائی اسم فارسی
کمون بری است
زرین کتان است
زیبا نانخواه است
زیر صر صرست

باب السین المهمله
فصل السین مع الالف

سابرج معرب آن شابرک
فارسی نیست که برنج نامند
ساناخورا اسم سریانی
باد آورد ست
ساجی اسم هندی فلفل است
سارا اسم فارسی زرد ست
سارو اسم یونانی عصابه است
و به هندی سارا
گویند
سارنقون اسم یونانی سنج است

سادس اسم فارسی
فسافس است
ساسار کشت برز
انجره است
ساسم سنوبر ست دگویند
نانخواه را نامند
ساسالیوس ساسالیوس
سیساليوس است
ساطریه وساطریون اسم
یونانی خصیة الثعلب ست
ساطرونیج تانی جدوار را
نامند بمعنی مخلص الارواح
است
ساغین وساغانیون اسم
سکبینج است
سافودس اسم یونانی
قرزج است
ساق الحمام بلغت مصری
انجمام و انطاکی قیصر گفته
سانس اغروبون اسم
یونانی سکبینج است
ساليطس اسم یونانی
حجر القمر است

سالیون اسم یونانی
کرفس است
سالقد وساق اسود دیشا نیست
فصل السین مع الباء الموحدة
سبار اسم هندی فوفل است
سبرغم اسم فارسی شاه سفرم
سبز قبا بلغت اصفهانی
اسم شقراق است
سبع اسم جنس حیوان درنده است
جمع آن سباع
سبع الارض سرپیادشان است
سبع الشعر افتیمون است
سپستان آزاد درخت ست
سپوس گندم اسم فارسی نخاله است
فصل السین مع التاء المثناة الفوقانیه
ستاور اسم هندی شقاقل است
ستاور اسم هندی بوزیدان است
ستو اسم هندی سویق است
که بفارسی پست نامند
ستو سبد اسم هندی نوعی از زنجبیل
است که بسر لشه باشد گویند

اسم نسبی از نیز است
فصل السین مع الجیم
سجون بلغت رومی سکلیمو
بلغت یونانی اذخر است
سجلاب اسم یاسمین است
فصل السین مع الحاء المهمله
سحاب بلغت اکبری لحیة التیس است
سحاب بحر اسفنج است
سحوریون اسل است
فصل السین مع الخاء المعجمة
سخاله آنچه از غله به سوهان
جدا کنند و بر جزای صغار
که در چین کوبیدن غلات
جدا گردد نامند
سخادیس اسم سریانی اسطوخودوس است
سخیره زاج احمر است
سخنا اسم یونانی مصطکی
سخنیس بمعنی درخت مصطکی
فصل السین مع الدال المهملة
سداب الغرباء اسم سریانی افراسیون است
سدوس تیلج اسود است

سدی بستیاج است
فصل السین مع الراء المهملة
سراج القطرب حباحب ست
سراج الطلام کنجشک است
سراج القطرب نباتی است
که تا خشک نشده درخشد
مهد رخشنده گویند سراج العنم
وگویند اسم مشترک است
مانند سراج القطرب
سراد خلال است
سرانیون اسم یونانی ساروست
سرادیل الطوال قسم خربق است
سرائیون اسم یونانی
پرسیادشان است
سرد سوخته اسم ابار ست
سرعون اسم یونانی
پرسیادشان است
سرچه اسم ترکی عصفور ست
سرحان ذیب است
سرخان خنقوم اسم یونانی
شیطرج است
سرخ مرام فارسی آذان الغزال است
سرا اسم شامی کرفس است

سرودر اسم اندلسی چغندر رومی است
سرشار اخلق است
سرسون اسم هندی خردل ابیض است
سرطواطنا لوفج است
سرکا اسم فارسی خل است
سرکه شیرین اسم سکنجبین است
سرکه بندی اسم کلونجی است
سرگین اسم فارسی بی است
سرگین خردس اسم فارسی خرالدیک است
سرگین سمار اسم فارسی بعر الضب است
سرنی اسم هندی بیخ نیلوفر است
سرگین گاو اسم فارسی اختثار البقر است
سرماشق اسم ترکی خشخاش است
سرمه اسم فارسی اثمد است
سرم بلغت شیرازی اسم لشاه است
سرسق معرب سرمه فارسی است
که دطلف باشد
سرو جبلی عرعر است

سرسیس یونانی هندبا است
سریش اسم فارسی اشراس است
سریشم ماهی اسم فارسی غری السمک است
سریشم پوست حیوانات غری الجلود است

فصل السین مع الزاء المعجمة والسین المهملة

سزنا اسم بیدانجیر است نزد اهل بغداد
سسامو سیا لیونس یونانیست
سیسبان هندیه اسم رازیانج است

فصل السین مع الطاء المهملة

سطاح اسم حنفیت گیاهی است که بر روی زمین پهن شود
سطراک زرنباد است
سطیلیون اسم یونانی بادآورد است
سطفلین اسم سریانی جزر است
سطوکا بلغت سریانی میعه یابسه است
سطیعون اسم یونانی زردک است
سطینوس اسم یونانی جاوشیر است

است

فصل السین مع العین المهملة والغین المعجمة

سعالی وسعاله فنجنکوشت
وخشیشة السعال نیز گویند
سعبین سکبینج است
سعل بلسان است
سعو سرخس است

فصل السین مع الفاء

سفال اسم فارسی سقیفدج است
و خزف را نیز نامند
سفرجل هندی گویند اسم نبل است که نیل باشد
سفری اسم جام نحل است
سفامن یونانی اخیار است
سفس الکرم غسایج الکرم است
سفلنوبینا اسقولوفندریون است
سفند اسم فارسی حرمل است
واسفند نیز نامند
سفندیلوس اسم یونانی لبنا هرج است
سفیداب اسم فارسی اسفیداج است
سفیدلب بردی اسم فارسی

اسفیداج جصاصین است
سفید سفند اسم فارسی حرمل ابیض است
سفید خار اسم فارسی شیح است
سفیدرو هندی کانسی است
و آنرا از چهار جزو مس یک جزو قلعی مرتب سازند
سفیدمرز با صفهانی سفید سلم نامند و اسم فارسی ترنج صغیر عصی الراعی است که بهندی چولائی نامند
سفیدمهره اسم فارسی قمی از دوغ است

فصل السین مع القاف

سقر و صقر یعنی باز آمده
طغرل و در شاب باز است
اطبا الصادر را اسم یا سفید اند
و تحریکه بکسر سین اسم نعره است
سقراطیقون یونانی قبیل است
سقراقیتون لیبوس است
سقر جین اسم ترکی زرد است
سقر تو بردقی اسم ترکی ماهی زهرج است

سقرنوس اسم یونانی عقرب است
سقر اسم ترکی عقاب الطیر است
سقرلون اسقولوفندریون است
سقولیجان اسم ترکی خرطمین است
سقوموس اسم یونانی خرشف است
سقمونیا اسم یونانی صبار است
سقنقس سقنقور است
سقیر اقلا اسم سریانی لیغاسیا

فصل السین مع الکاف

سکبی اسم فارسی ماهی عدا است
سکالی عین الدیک والگیدا جنین است
سک نکدا اسم فارسی شنیبل شعاب است
سکبینج حجر طاغیطوس است
سک لواند اسم فارسی کلبست
سکور اسم ترکی خلاف است

فصل السین مع اللام

سلسافیوس نوشادر است
سلسقنی یونانی اسم نبات درودان است
سلق الماء جان مائی است
سلطان الجبل حرشه الجبلی است

سیلو بتوی است
سیلو قوطا است
سیلیخه اسود نوعی از سلیخه است
سیلیطا سندیان دو شید عکبر است
سیلسفیون بیونانی سریج است
سیلفیون قرة العین است
سیلک اسم ترکی علق است
سیلویروس معرب سلوقس یونانی است و آن ترب است
سیماروس اسم هندی اسقورد است

فصل السین مع المیم

سیسم اسم نوعی از سنگ ترشست
سیفنهم اسم فارسی طلق است
و بعضی زهر را نامند
سمار بلغت مصر اسم اسل است
سمار رفیع نوعی از دفلی است
سمار الیس اسم یونانی ماهی سور است
سماقیل سماق الدباغین است
سم الحمار وصلی است
سم السمک ماهی زهرج است
سم الفار شک است
سمرود المنهلان است
سمکه تولی و سمکة الراخبیلا است

سمک البهو شیخ البحر است
سمسم بربری جبلا نبات است
سمنق بفتح اول فرزنجمس است
و بفتح اول یاسمین است
سمطاوس اسم یونانی
سمین اسم فارسی شیر است
سمندر اسم هندی زبد البحر است
سمیسم و سمینون حب السمنه است
سمنو اسم فارسی مهده است
سمنو ریون نرقس است
سموک اسم ترکی عظلم است
سمینون بیونانی سفیح است
سمیقا اسم یونانی سندریس لطیف است
سیقلس نوعی از عشر است
که سایه آن قاتل است

فصل السین مع النون

سن بفارسی عشقه است که
نوعی از لبلاب است و بهندی اسم
نباتی است که در خلیج آب
میخورند و برگ آن خشک مثل نیلوفر
جهت اکثر امراض مانند پیچش و گرم
شکم آن را سوخته می‌خورند و از بیرون چرب کنند است

درخت آن بعد از رسیدن
السبان الیسر و غیر با میسازند
و بیجا نوعی حیوانات در بلاد
شنقمل آدمی بیونانی اسم موش است
سن الکلب سپستان است
سنا بفارسی بمعنی سواک یعنی
چوبکه از آن مسواک
می‌سازند
سنا اندلسی از سنا مکی
عشوان است
سناخ و خان زاج است
که مجتمع گرد دیر چیزی
سنام الجمل کوهان شتر است
سنانیز بلغت مصر آمله است
سنار بفارسی بمعنی سیخ است
خواه از طلا و یا نقره و یا آهن
و یا غیر آنها از هر فلزیکه باشد
سنب بفارسی بمعنی حافر
است که سم نامند
سنبجان گوسپند بیجیک است
سنبهالی گفته اند بلغت هندی
نام دوائیست که آن را
موبدی نیز نامند

سنبر شونیز است
سنبل هندی مطلق شب را
نامند و بفارسی سنبل هندی نیز
سنبلو شان و نیز بفارسی
گل و آسمان جبلی خوشبو گوید
سنبل آب سنبل جبلی است
بقول انطاکی آن موست
سنبل اقلیطی سنبل رومی است
سنبل جبلی بفارسی ریشه دار است
و گفته اند سنبل الاسد است
سنبل رومی ناردین است
سنبل سود نوعی از سنبل
الطیب است
سنبل العصافیر سنبل هندی
که ناردین نیز گفته اند
سنبل فارسی پیازه و شان است
سنبل کهار هندی شک است
که سم الفار نیز نامند
سنبوت الملون است
سنبوستق معرب سنبوسک
سنبوسه است و آن از اغذیه
معروفه مصنوعه است که آن را
هندی پوری نامند

سپسار بفارسی دوشنج نهری است
سنجار جبل الحمار است و آن را
ارجل بنفشه نیز نامند
سنجه بفارسی اسم عنبر است
سنجد بوی گل است که ایرانیان
بوی گل سنجد است
سنجد خراسانی غبیرا است
سنجد کرمی باصطلاح عامه
اصفهان ثمر درخت نیم است
سنجد هندی ثمر مولسری است
سنجفر شنجرف است
سنجار طرفه نخشک است
سنجنوس مصطکی است بیونانی
سندانه العربی یا ده فرانا نامند
و با نالن مشهور است
سندر بفارسی سندروس است
سندر و بعربی شجر غنی است
که از چوب آن کمان میسازند
سندری نوعی از طبر است
سندریس یونانی فقاع بستانی است
و بطیخ را نیز نامند
سندس مارس یونانی
تیخ قثاء بستانی است

سندروس یونانی جوز است
سند ولیش یونانی شبح است
سندروس بهندی اسرنج است
سندبوس اغربوس بیونانی
نبات بری کرفس الحمار شده
سندر نبوتی بابیزه وایز
اسرنج
بقاف خلط است
سندو بار سندروس سندرو
بسیلغت هندی اسم طرز
سنده بعبارت دیگر اسم شغرلاه فسان
سنده بهندی طباشیر است
سندهان مخو بهندی است
سندهی زنجبیل است سندهی اسم
هندی نخل که بشبه نی خرما است
که تنه آنرا ضربت زده
تا آنکه طلع آنرا بریده ظرفی بجای
آن نصب میمایند که در روز
یک شبانه روز در آن ظرف جمع
گردد پس آنرا تشتیه میاشامند شیرین طعم
و اگر یکی دو روز بماند کهنه بکند
سکر شود و از مطلق آن
سر او نزد اهل هند

آن رطوبت مجتمع مسکر
است .
سندیان بلغت اهل شام
درخت بلوط است و بلغت
اهل مصر سلد انیون است
سندیان لارض بلغت
سریانی فراسیون است
سند برلیس بیونانی حدید است
سنق اس بری است
سنفر بفارسی زنبور سیاه است
سنط بعربی درخت قرظ است
سنفر سوسیمنانی قثای لبنانی
است و بطبخ انیز نامند
سنفت بعربی درست که
در صحرا ابهر سد و بفارسی
کرکاس نامند
سنقر و سنقار از طیور معلم
شکار است که وی برن
شکار نماید
سنقره کلاخ سبزه است
و بفارسی کاسه شکنک نامند
و آن شقراق است
سنگ اسم فارسی حجر است

و شیر ازی برد و بیونانی بطر
و بهندی پتهر نامند لکات
تازی سهند اسم سنج آست
و آن مهره است که قافان
هند از آن قمارے نمایند
و آلات پوشیدن و ست
زنان مهنود و باقی عربا
از آن می سازند
سنگ آتش حجر النار است
سنگ آسیا حجر الرحی است
که بهندی چکی کا پتهر نامند
سنگ آهن ربا حجر مقناطیس نامند
سنگ احمر حجر احمر است و
سنگ اینه که آن را سم قاتل
سنگ رخنی حجر ارمنی است
سنگ اسفنج حجر الاسفنج است
سنگ افکن حجر الطلق است
که بهندی کلتهی نامند و آنرا
سنگ اشکن جهت آن نامند
که مفتت حصاة است و غیره
اسم نوعی از تمر است
سنگانه بفارسی نام فرغلیست
که بعربی صعوه نامند

سنگ ابزار حجر الرام است
سنگ پرسنوک حجر الخطاطیف است
سنگ برکان سنگ معن
اسم قریه است از قریهای
شیراز از اعمال فارس که
معدن آن سنگ است
و آن سنگی است بلون سیاه
و شیشه گران آنرا اسفید کردن
شیشه مستعمل دارند
معینا نامند
سنگ پشت بفارسی سلحفاة
و بهندی کچهوا نامند
سنگ پشم اسم حجر الشب است
سنگ بصری بفارسی
توتیا انا بیس است
سنگ چقماق حجر النار است
سنگ بلور است
سنگ بلور حجر بلور است
سنگ هندی پتهر را نامند
که بعربی شیخ نامند
سنگ کارد اسم فارسی
حجر المسن است
سنگ کج اسم فارسے

جبین است .
سنکل بلغت قرص فای
الطیب است
سنگدان مرغ اسم فارسی
حوانضه است
سنکهیا بلغت هندی اسم
نوعی از بیش است
سستم بقر را نامند
سنی نوعی از ماهی است
که در ملتان هلا و هند بهم
میرسد و لذیذ میباشد
سنوت کمون است
سنوت سند ریاش است
که آنرا نبات حدید نیز نامند
صفوله نوعی از خطاطیف است
سینبر شونیز است
سینت اجزای جلفا است
که در وقت سودن دو سنگ
بهم رسد
فصل السین مع الواو
سو بتر کی آب را نامند
سواد الا ساکفه حر لبست که
بربیع ریوند است

سواد البطن بعربی کبد است سواد اسند و الغد گذشت برگفته اند سواد السند نوعی از سلیخه است که سلیخه السودا نامند و از ادویه تریاق فاروق است سواد الحکام ساوادران سواد القضاة عفص است سود انیات مریست که بفارسی در لو و بعربی مرو نامند گذشت آن بهبی سفر جل است سوسن هو مانند است سود الیم ترکی لبن است سوادیه بعربی عصفور است و مار سیاه را نیز نامند سواد السند و السند صائب منهاج گفته آن زحیوان حجاری مجرای توتیا است و فعالی باید که در کوزه داران آنرا لبوزانند و سود آن پیشتر وجوب ساخته خشک نمایند و نزد الحاجت استعمال نمایند و بعضی گفته برگشت

و انسته بغدادی عمر گذشت برگفته اند و صاحب منهاج گفته چیزیست شبیه بششه سیاه که اهل هند از آن اسوره میسازند تجمل است کاپیچه باشد که از آن چوڑے میسازند و زنان هند و سند در قبضه دست پوشند و آنرا از احراق نوعی گاهی بکحل می آورند و از آن اوقی نیز میسازند و لیکن تا صاحب می باشد سوسن بصری اسم درختی است که از آن زنبیل و سبد کار و غیره میسازند اخد جمع آن سوا اسنه آمده است سوا السما هو مانند است که طریفان باشد سوا ام بفتح اهل راعی است نیز نام طائرے است سوسیری بفارسی نام مرغی است کوچک بفارسی لیکرو ترکی سنقور و بق و زرزار

نامند سود نیلفت مصر بید است که از گندم میسازند و اهل مصر البسیار آنرا مے آشامند سوجر نیز اسم شجر خلاف و یا صفصاف است سوخ بفارسی اسم لعل است سود لیقون یونانی اسم نوعی از توتیا است سودق صفر است سود نیق و شوانق اسم صقر یا باشاهین است سور بهندی اسم خنزیر است سوران بفارسی اسم مریست کوچک خوش آواز و گفته اند نشار و شارک است سوریبون یونانی نسخ ازمنی سور نیخان نجاء معجمه یونانی نام ذرورلیست نافع جهت اورام حلق و وجع آن و سو نیخان بدون را مهمله سیان و اودو تا نیز آمده مشتق از سعی که نام

ورم عضل و داخل حلق و یا صرے است و در قرابادین ذکریافت سورج سغرب بشهر بفارسی است که بونی البقر نامند و صاحب تحفه بارد و دانسته سورسان سولان است سورطیون سورقطون خیمه الثعلب است سورمجعل بهندی خنزیر البحر است که دلفین نامند سورن بیخ نباتیست هندی که شوربه کنند است سوده گفته اند که سیری است و بکر فس البادوره العین است سوری گفته اند اسم نوعی از زاج و گفته اند زاج احمر است زنبیز بفارسی اسم نوعی از ریحان سرخ رنگ و نیز نام سوسن احمر است سورق عصفر است سوردقا می بری است سوسن اسم صبغ و نیز اسم

کرم است که در لباس تشمی بهم میرسد سوسپیه بفارسی نام نباتیست تیوعی و تیوع آن بسیار مستعمل در خضابات و به شیر از بهی علف شیر دارد و سیند و نا سوسک بفارسی تهو و سر ابنا تیوعی و آن مرغیست شبیه بکبک و از آن کوچکتر و گویند خفاشی است که در بیابانها مواضع نمناک بسیار بهم میرسد سو سمارعب است که بهندی گوه نامند سوسن اسم و لیوث است سوسن آزاد و سوسن ابیض است که زنبق نامند سوسن جبلی ایرسا است و راسن را نیز نامند سوسن سنبز سنبست سوسنه بفارسی اسم عضا است سوطالن ساق است سوطیس نیز ساق است سوطرابیه بیالم اسم مخلی کبرا است و در قرابادین ذکریافت

سوقاره بعربی اسم بید است
و بادورد بر است
سوقریانتی ترکی اسم بصل است
سوسن لفارسی سوسن سکولن
در حروف شین ست که بخورد
و فاسد ساده آن را
سوقیطون قند بید ستر است
یونانی و صاحب اختیارات
خصیة الثعلب دانسته و بعضی
سیب بی بورد نیز نامند
سوفال الجراح گفته گل قیقتوس
غلط نمیز شبیه لقیقبو لسان العصافیر
است و آن نافع است جهت
اوجاع مفاصل بارد
سوقوطون و سقوفرطون
اسم حی العالم است بیونانی
سوسقی بیونانی تین است
سوفیرس سوقیرو سقیق نیز
اسم خریع است
سولا ماذریون است
سوع بعربی اسم صبر است
سوما اسم شحالیه هاوی است
سوفیعون اسفاناخ است

سونا بالبسر یا سنخالیه سخالس است
سونا و موته هندی اسم زرد
سونامکهی ناگهی و سونامکهی
هندی اسم هندی مرغ شهاست
سونا موتی اسم هندی بابونه است
سونف سولف هندی اسم
رازیانج است
سونتهه اسم هندی زنجبیل خشک است
سونجیر لون اسم هندی نمک
سیاه است
سونجنس هندی بالیست
سوندهی بلغت هندی
اسم اذخر است
سونکش اسم فارسی براده
آهن است
سویق اسم عربی است
سلنجان فارسی هندی سیانست
و آن قسم است از ارنقاح
حنطه و سلت و شعیر و حمص و ارز
و نخود و غیرها بسازند

فصل السین مع الهاء

سهاگه اسم هندی تنکار است
سهاگه اسم هندی فارسی تنکار

سیرگه اسم فارسی شقیقه قوی
متهلر اسم فارسی تقر است
و گفته اند مختص بکاوه است
سیرنره شهر بشین معجمه آمده
اسم نوعی از ثمر است
سرین دارچینی است
سینبل اسم فارسی سنبل است
سنگ گل علیق است بفارسی
سنگ پاک اسم فارسی سنگ است
سهل اسم عربی غرب است
سلاة اسم عربی حصی است
سهلا اسم طعامی مصنوع است

فصل السین مع الیاء المثناة التحتانیه

سیم اسم فارسی حجر است
سیا اسم فارسی نبات است
و گفته اند عصاره آنست
و گفته اند عصاره نبات
دیگر است
سیاب بعربی اسم بلح است
و گفته اند اسم بسر است
و بعضی خلال گفته اند
سیابه اسم خمر است

انیسا و اوران المان است
و گفته اند عصاره است
که از بیخ و نشته چون بهاری
گرد در و سیاه رنگ است
و چون خشک گردد جاو
مشتعل گردد نواب علویخان
قدس سره فرموده اند این
و دار و شیراز از بلاد فارس
بسیار است و از کوهستان
نواح آن می آورند ساق
درخت بطم بعمل می آورند
بردن تنشیه بران و سیاه
رنگ مانند مداد می باشد
و آن را ریک سلحی نامند
و صاحب اختیارات گفته
چیزی سیاه رنگ است
که در چوب درخت بطم
بهم رسد و آن را اب
بین نامند
سیار لفارسی شبیه رستنی
آلسی روئی مانند بحر است
معمول از آن چوب بلستانه آورده
روغن باقلا و اشال انعیا

لسا ستر بفتح اول لفارسی
اسم سار است
سیاع بعربی ابن کلکان است
یا بنائی دیگر شبیه بکتان
بکسر اول اسم ناکل است
سیار بفتح اول بلغت عربی
نباتی است سفید با خار ها
طولانی که چون خار ها از
جدا کنند او رشته برآید شجر
طولانی را نامند یاسمین
و ضد تو تیرا القیا
سیال بکسر اول شبیه اسم
شنقال کالب پیدا شد
یاسمین را نیز نامند
سیاح اسم فارسی شکست
سیا بکسر اسم هندی
شنقاقل است
سیان بفتح فارسی عقعق است
سیاه بید بکسر اسم نوعی
از غلاف است
سیاه داران اسم فارسی
سادا دران است
سیاه دارو لفارسی سکرته اسود است

سفوف الفعوان نفع ...
سفوف سورنجان ...
سفوف سورنجان

۶۰۶

دبسی یا فانشر سلین است
سیاهدانه بکسر اول اسم فارسی
جبة السودا است که شونیز
و باصفهانی سیاه برنج
سیاه گوش اسم فارسی
سافرانق است
سیب اسم فارسی تفاح است
سیبا اسم ثمر هندی است
سیبوس سیبوس بفتح
اول و سکون دوم اسفلیوس است
که بزر قطونا باشد
سیبا بکسر اول نبات است
سیتل لغت عربی اسم حشیش
هندی است آن نیسمی از ره و در
است گفته اند بزرگ تجی اوان
نفسلی جبلی باشد و کلان تر از آن
و تا لهای بصیغه مدور دراز
دو ش منظر بیا شد و شاخ
ندارد و بیخ و سیاه آن
سیج بفتح اول اسم فارسی
تخم زیره است که زبیبا باشد
بکسر اول اسم هندی نوعی از
درخت زقوم است

سیحه بکسر اول اسم فارسی
باشر است که معرب آن
باشق است و گفته اند
صعوه است
سیحقان اسم ترکی فاره است
که بفارسی موش و بهندی
چوها نامند
سیحول بکسر اول اسم فارسی
قنفذ کبیر است
سیاسندا اسم سریانی
چهلا خنگ است
سیساریون بیونانی
اسم سمسم است
سیبی بلغت عربی سنان است
سپر ک و که همه بکسر
اسم سوسی است که در
جنوب اسم میسر و آنرا بنجوهر
و آنرا اقمل الطعام نیز نامند
سبعق سرمق است
سیسر اسم ابن تلبند گفته اول
است بشبیه زنجبیلی
بابلنجی و اندک تفقفی
سیمان و سیسبر و سیقومورن

همه اسم تمام است
سیسبر آن و سنبیرون صرف المار
است
سیسو و سیسیه اسم هندی است اسرب است
که رصاص اسود باشد
سیسون اسم هندی درختی
است عظیم و چوب آن سیاه رنگ
اندک بلق و جوهردار
صلب میباشد
سیساون اسم فنتین است
سیساریون عقب لسنونر است
سبطیط اسم عربی صرصر است
که بفارسی زنجره چهره
لیک نیز نامند
سیفر اسم فارسی قنفد کسر است
سیفردس اسم یونانی لبلوز است
سیفنو و سیقوس نیز قناوی
بستانی است
سیفوسلی غر نوبرس بیقونون
تمامی بر بیت که قنتار لجار باشد
سیفو اسم ماهی است و سوی
دوم اسب را نیز بعربی نامند
سیف القرب لیوشت است

سیفا فیطون بیونانی ابنوس
سیفنس انجارسن سیح نانی قناسی
بستانی است
سیفس اغریوس بیتی است تنابری
سیقو موردون بیونانی
اسم خمیر است
سیک بکسر اسم ترکی تفیسه
حیوانات است
سیکران بنج است
سیکون الموات اسم یونانی
فلموس است زیرا که آنرا نیز نقفه اند
و اسم ماهی زیرج نیز
سکک اسم فارسی
سوس حیوانی است که قمل الطعام نامند
سیکی اسم فارسی شقر شاحبات است
سیلان بفتح عبارت از عصیر رطب است
و نیز نام نوعی از یاقوت
سرخ است
سیلانه بکسر اسم فارسی خضاب است
سیالج گوخیدا اسم هندی اسقیرا است
سیلقی اسم یونانی بنابت
در دران است
سیم بکسر اسم فارسی فضه است

سیماب اسم فارسی زیبق است
که بهندی پاره نامند
سیحده و سیماده بکسر اسم فارسی
سنباده که معرب آن سادح است
سیماهنگ قثاء الحمار است که
بفارسی خیارزه آهنه نامند
سیموش تیح نانی اسم الماس
مقصور خمیر است
سیلا بیونانی اسم لوسا است
سین بکسر اسم فارسی روح است
سفیار بفتح بلغت عربی نام
درختی است
سیب بکسر اسم هندی
نوعی از آن
باقلا است که مشهور و اسم
عربیات آن از قبیل نجم است
سند بکسر دال مهمله است
هندی اسرنج است
سیند و سیسیج بکسر اسم هندی
زقوم است
سیند دهاون اسم هندی ملح
طبرزد است که ملح درانی دانند
سیند بر سا بیونانی حدید است

سیبو اشکنت کردنیست
سیبون قرة العین است
سیبولی بالسر اسم هندی
اطریه شعریه است
سیبیل سنبلست
سید سیدانه بکسر بعربی
اسم زنباست جمع آن
سیدان و سیاه آمده
سیدنون صنفرست و گرنیز
شاهین است
سیر بکسر اسم فارسی ثوم ست
و نزد عامه تریاق ... ست
و هندی لهسن نامند
سیراب بکسر اسم اسم فارسی
غذائیست از اشکنجیات
مانند بزرگو سپیدان و آب
و سیر ترتیب دهند
سیران گفته اند اسم
هندی مرغ ... است
سیرجون ... است
مصنوع از رصاص
... قرح چشم
و سم ... است

سیر صحرائی و سیر بستانی و
سیر هم اسم ثوم بریست
که سیر صحرائی سفور درون
و بهندی جنگلی لسن نامند
سیران یاقوت احمرست
سیرن کرفس الماء است
که قرة العین باشد
سیلس نیداندوس بهندیست
و نیز گویند بهندی اسم
کافور است
سیسا یونانی اسم
سرطان بحری است و
اسرب را نیز نامند
سیب از یونانی اسم
سیدران طیب است
سیسارون فلفاس است
دگویند دوائیست مجهول
الماهیة
سیسامر یونانی اسم سمسم است

باب الشين المعجمة

فصل الشين مع الالف

شابانک بابخ است

شاهفاج نیز نامند
شاهبلوط یونانی نام درختی
است که حب آن شبیه
بفندق ... است
شاب خردل است
شاب روی فلفل سفیدست
شاب رو دار فلفل است
شابرقان و شابرکان
و شابرلتاهیه اسم فولادست
که حدید ذکر باشد
شابسج شابرج نفاخ است
شاح حیوانیست شبیه
بسمور که زیاد نامند
شاخ اسم فارسی قرن است
شاحل شافرل بفارسی
اسم حبی از حبوب کولست
که از آن نان میسازند
شادنج بفارسی یعنی احمر است
شادنق معرب شاهدانه
فارسی است که شادرنج
نیز نامند
شادبانه شادرنج است
شار اسم ... گفته است

اسم سفال است
شاربالیس یونانی ابریشم است
شاربک طیهوج است
شاسکی اسم انجدان است
که بیخ حلتیت است
شاسارون و ساریقون است
شاسپرم سپرغم است
که شاهسپرم نامند
شاشش شاسته اسم دارچینی
بول است که بهندی گویند
شاه شارسقص البرشاوی
شاشنک شلنک طیهوج است
شاصلاصه اطلی است
شاطرلوان یونانی خصیة الثعلب است
شانانج معرب شانابه است
که بریوف باشد
شافند بلیون است
شالم بعربی اسم است
شامی بفارسی نام ...
... که سلیکوس ...
شانال کرد ... ولی شانال
... لغت مانند ...
دلال است

شالقی اسم زنداصی است
شالیطون یونانی خطاطیف است
شامانج اسم فارسی نوعی از
حبوب کولست که لبیا ریزه
و بهندی سانو نامند
شانع بعربی نام تیس است
و حیان را نیز نامند یا جیعی
که شیقع سچه ...
شامد اسم عقرب است
شامرادری است که در کوه
و غیر آن جمع گردد
شامی اسم نوعی از کباب است
شانان زهیارست فانه ز...
عسل است و بعضی عسل
غیر مصفی نامند
شانکت بفارسی اسم خاقه است
... را نیز نامند
شانه سر ... شار ... که اسم
فارسی ... است
شاورد اسم فارسی است که
... بعربی
... نامند
شاه طبق یونانی ریحان سلیمان

شتاباب بضم تعریج آسمغر است بطریق خاص
شتاه اسم شیر و شتاه اسپرغم
شتاه سپرغم و شتاه اسفرغم
شتاه سپرغم اسم شاه اسفرغم
شتاه اوفرشاه هپرغم
بفارسی شاه اسم کابلی الملک است
شتاه بلوط اسم فارسی اسفیدباج
بزرگ است که نیکی خطا
طیعون نامند
شاهسپرم اسم شاه اسپرغم
شاه باک بفتح نوف است
شاه بیوی بفارسی اسم عنبر است
شاه بهتره اسم فارسی
شاهترج است
شاه بلوط توت شاهی است
شاه چینی اسم تخم فرنجمشک است
شیرنیان شاه جبوی است
شاه داردا اسم عرعر جبلی است
شاه دانج معرب شاهدانه است
شاهدانق شاهدانگ تخم
بنک که بنگ نیز است
شاهرخت اسم قوت صنوبر است

شاه زیره زیره کرمانی است
که کمون نامند
شاهسفرم اسم ریحان و سپرغم است
شاه بلوط شاهبلول شاهبلوک
معرب شاه بوست که ابوفرازی
آن را گویند شاهبلوط سلطانی نیز
شاه ماهی بطلاح است

فصل الشین مع الباء الموحدة

شب بضم و سکون با موحده
اسم نوعی از حبوب است
شبانگیر بفتح نیخ است
شبام بعربی اسم نبات است
شبان بفارسی اسم
خفاش است
شباط بعربی اسم نوعی
ماهی است که شبوطا نامند
شبافروز کرم شب افروز
شب بوی بفارسی گل شب بو
است که خزامی است
شبازه بفارسی اسم خفاش است
شباهنگ بفارسی مرغ
سحرخوان است

شب پره و روز چرپک و شب
بازه و شب پازه شب پوزه
همه اسم فارسی خفاش است
هندی چمگادر و چمگود نیز نامند
شب لاس السافه بفارسی
زاج کفشگران است
شب یمانی قلی معاهدست
شب تاب و شب چراغ اسم
فارسی حباحب است بهندی
جگنو نامند
شبخوان اسم فارسی تخم بنفشه
است که شبکه بعربی شاهدانه
شبدر بفارسی اسم
ضد قرنی لستانی است
شبدع بعربی یعنی لسان
است و عقرب نیز نامند
و گفته اند عقرب اسم
حقیقی و لسان مجازی
آن است
شبرنگ گلی است سیاه رنگ
مائل بزردی و نیز سنگ
سیاهی را نامند که از آن تسبیح
گویند که چون آتش گذارند

شبدرود آن پو نقطه البنا
شبطیان بضم یعنی فعل البلاد
است و سفطفاطا نیز نامند
شبونه نوع کبیر جان لا ذن
است
شب اسم فارسی بنفشه است
شبشه اسم فارسی راتیانج است
و نیز خفاش را نامند
شبش بفارسی اسم فارسی
قمل است بفتح و سکون اسم
شیشه نیز بفارسی
اسم سوسی است که در حبوب
تکوین می یابد
سعیدان گفته اند نام
انار شیرین است
شیه اسم فارسی شیخ است

فصل الشین مع التاء المثناة الفوقانیة

شتا اسم عربی آخالیس است
که بفارسی خشناک نامند
شتر اسم فارسی جمل است
شترپای اسم زمع بانی است
شترتخمه اسم فارسی اجرد است

شترنال اسم فارسی خارشتر است
شتردندان اسم فارسی ولج
مصری است
شترخار اشترخار است
شترگاو پلنگ اسم زرافه
است که زرافه نامند
شترمرغ اسم فارسی نعامه است
شترمرو اسم فارسی حمل کبار
است و آن عبرانی است
معرب بلاد خوارزم ...
... شته ... ...
شترنج بفارسی اسم لبلاب
است که در ... ...
میخورند و آن ملح شطرنج
نامند ... ... شطرنجی
اسم فرشته است که از ... ...
ملون با لون ... بالسان
زنگار رنگ یافته است
شته اسم عربی عنب است

فصل الشین مع الجیم

شجاع اسم مار نر سیاه
عظیم الجثه است
شجاع بعربی مار او حش است

شجرة ابراهیم عربی درختست
که بسنبل چهار مانند و انجدان
شجرة تیجر یکی اسم ابرنج است
و شجرة جمع آن اشجار است
شجرة الاکله بعربی نام صنوبر
هندیست که بیو دار مانند
شجرة بارده لبلاب صغیرست
شجرة البراغیث طباق است
شجرة البق در دار درخت بفارسی
درخت پشه نامند
شجرة البهق قنابری است
شجرة التسبیح اندریان است
شجرة التنین لوف کبیرست
که لوف الحیة نامند
شجرة التیس طراخون است
شجرة التین درخت انجیر
شجرة الجبال و شجر الجبال
پرسیاوشان است
شجرة الجن دیو دار است
شجرة الحی تعم اسم فیلان است
شجرة الحواره آزاد درخت است
شجرة الحیاة سعتر است
جهت آنکه باد ای حیات است

و ذوفیدون را نیز نامند
شجرة الحیة جنطیانا است
لوف الکبیر را نیز نامند
شجرة الخطاطیف عروق الصفر
است و مامیران نیز گویند
شجرة الدب زعرور است
عنب الکلب و افسوس را نیز نامند
شجرة الدیق درخت
سپستان را گویند
شجرة الدلب بعربی فارسی چنار
بفارسی درخت چنار است
شجرة الدم شنجار است و
شاهتره نیز نامند
شجرة الذراریح جهت آنکه
ذراریح در آن بسیار بینند
شجرة ذی قرین شجرة سلیمانی
شجرة الضم بیش الضم است
شجرة رستم زراوند طویل است
شجرة رتم در فارسی
درخت کبیل است
شجرة الصفدع کبیج است
شجرة الطحال بربخة بعطینی
و اقسرمین را نیز نامند

شجرة الطلق مسمی به بخور مریم
و کف مریم است
شجرة طیبه نخل است
شجرة العجم مولد ماما است
که مردار سنگ اسپید کرده را نامند
شجرة العقب نوراس است
شجرة الغار دهست است
شجرة القرس نوراس است
و گویند عرق السوس است
شجرة القدس نوع
بزرگ قنانه است
شجرة القطران شربین است
شجرة الکافور اقحوان است
و ریحان الکافور را نیز نامند
شجرة الکف اصابع الصفر است
و کف مریم نامند
شجرة الکلف الوس است
شجرة موسی علیق الکلب است
و شوک مسیح را نیز نامند
شجرة النحام صابونه است
شجرة النور درخت لسان العصافیر
است که بفارسی درخت
اسپر نامند

شجرة الیبوع فنابری است
شجرة نوعی از اسلیخ است
که با آتش پخته باشد

فصل الشین مع الحاء المهملة

شحم بعربی اسدا است
شحدان گرسنه است
شحرا البحر بازاج البحر است
و گفته اند لغت یونانی است
شحره سماقا ازاج احمر است
شحط بعربی ورق طبورست
شحم اترج پوست بالنگ
است که البست نامند
شحم الارض قطن است
و خراطین را نیز گفته اند و بعضی
قط دانسته و خراطین را
امعاء الارض
شحم الحنظل مغز بیو با جوف
حنظل است و همچنین شحم الرمان
شحم خادمی خادم است
شحم الرخ حنظل است
شحم النخله جمار النخل است
شحم ..... است

شحوزه نام طائریست که سحوره نامند
شحمیم لبلاب کبیرست

فصل الشین مع الخاء المعجمة

شخاب که کتاب شخب نیز
و دوشیده است
شخرت قلی است
شخاره بعضی باصطلاح اهل صنعت
ملح القلی است
سخت بنای ثلثاه فوقانیه
در آخر تو بال الذهب است
شخار اسم فارسی طائریست
مائل سبز رنگ وسط سر آن سفید
شخیره بفارسی نام قلی است
و نوشادر را نیز نامند
شخیص اسم فارسی عصفورتیست
کوچک در خوش آواز

فصل الشین مع الدال المهملة

شدح بزر الحیار است
سدرب الفرط است
شدنت بعربی شکوفه بنا است
شدیه بیاسمین
شدنذات جمع شدیده است

و آن اسم نوعی از شجر است که دو صنفی از یمن بهم میرسد یا قیسوب نخل است

فصل الشین مع الذال المعجمه

شذاب الذال المعجمه در سداب است

شذرة الملح را نیز نامند و دادکلب العنبی نیز سنگ است و نیز قطعه سنگ حکاکی و نیز جوز را نامند

شنذام ملح است

شنذان بکسر اول و تشدید دوم بعربی اسم درخت سدر است

شذر بفتح بعربی قطعه ذهب است که در معدن برآورده باشد و صغار را نیز نامند

شندمان بعربی ذهب است

شذم بعربی مشک است

شذره و صدفه است

فصل الشین مع الراء المهمله

شراب بعنوس شرابیست که در جزیره جیوش زبلاد مغرب از آب و دبا و دوشاب سازند

و آن عارض و غص می باشد

شراب اجیه بیش شرابیست که از شش ماه بران نگذشته باشد

شراب ریحانی خمر صاف خوشبوی معتدل القوام

سرخ و باز رو دست

شراب دوشابی نبیذ الدبس است

شراب سوسن می سوسن است

شراب عسلی نبیذ عسلی است

شراب عتیق شراب کهنه است

شراب مروق شرابی است که کرک وران خیسانیده و بعد از شش ساعت صاف نموده باشند

شراب مویز نبیذ زبیب است

شراب بنفشه بضم اول و کسر ثانی و ثار مثلثه بعربی اسم اسد است

شراب زنج مصعد است

شراقی و شراقی سوسن ابیض است

شراس اشراس است

شراق سلخ الحیه است

شرب مصری شبرم را نامند

شبر درختیست نخلی که در آبها روئیده باشد

شربت سبز یا ای دراسیون که صوف الارض نامند و نیز خشیشة الکلاب گویند و بفارسی کنه تاکوهی نیز

شربت عبارت از آب میوها و بادرها و کلها تر و خشک در آب خیسانیده و جوشانیده با شکر و یا عسل بقوام آورده است

و انقنا جلاب را نامند

شربت شبار مثلثه در آخر بلغه سریانی خراسیون است

و اسد را نیز نامند

شبرنع بضم ضفدع است

شبرین بضم و بادفارسی قطران است

شرحیان بعربی درختی است مانند و نجان که جلو درا و باغت بدان می نمایند

شرات بعربی دابه است مانند بعوض که در قسب ظاهر میشود

شبر زردک نوع زرد و سرخ است

شبر غوف صنف ضفدع صغیر است

شغرافا شیره است

شراق و شبرقوق شرق است

شبرنیت بعربی اسم اسد است

شنگ بفارسی اسم مطلق سم زنبق حنظل را نامند که عبارت از دو قلی است که بفارسی خرزهره نامند

شره بفتح و بکسر بعربی عسل

شرو بن شربتیست که نوعی از سرو دست عرعر نامند

شمری علقم است و قثاء الحمار را و گیاه حنظل را نیز نامند

شرق طائر لیست مابین حداة و صقر

شیران درختیست که ازان کمان می سازند

شرنشان شرلس است و هندی مصری الجلود را نامند

فصل الشین مع الشین المعجمه

ششنش اسم فارسی ریه است

شش لستان بفارسی اسم کابست جهت آنکه اکثر عدد بستان آن شش است

ششنش بختیه تفاباست

ششندان اسم فارسی استسوا اسکناغرسقین نامند و شیشره گفته اند

و قوة العصافین را نیز نامند که بفارسی رد ناس گویند

ششناقل شقاقل است

ششممانیه و ششمجر سیلی لوا است

فصل الشین مع الطاء المهمله

شطان بفتح بچه نخل است که چون جدا کنند و غرس نمایند در موضع دیگر فسیل نامند

شطبه صعتر لستانی طویل الورق است که شبیه از نی عرزه و آتش دراز نامند

شطشاد بعربی اسم طائر است

شطوط و سطوطی نه یا ساق

فصل الشین مع العین المهمله

شعر بعربی زعفران است

شعر بفتح اول و ثانی مهمله و
ذبابهٔ است ازرق یا احمر
بر شعیر و الاغ و سگ نشیند بفارسی
مگس سگ نامند و نیز درخت نام
نخود است و نیز نوعی از شفتالو
را نیز نامند
شعر الارض و شعر الجبار و شعر الجن
و شعر الجبال و شعر الجبابه و شعر ا
لغول و شعر الجنات اسم بخاتر
برسیاوشان است
شعر شعرا مجعده است
شعروره بعربی قثاء صغیر
گفته اند قثاء است
شعور حبقا البقر زعفران است
شعصو بعربی بوزیدان است
شعیر رومی خندروس است
شغال شغیر بفارسی این
است که کلب بری نامند
شغالی بفتح نوعی از عنب است
شغور البزی اسم عقاب است

فصل الشین مع الفاء

شفا و ارد بفارسی اسم
بادزهر است

شفا بفارسی اسم طائر است
بزرگتر از هدهد سر آن با لون
بچهار رنگ و سر چند آن
بالوان بسیار باشد
شفتالو بفارسی خوخ را نامند
شفترک اسم فارسی اسم جنبه است
شفترنگ بفارسی اسم میوه است
که در درخت آن سرخ و درخت
دیگر سفید باشد بزرگ باشند
و آن شفترک از جنس شفتالو
و زردآلو یعنی پیوندی است
و از آن هر دو شلیل نیز نامند
شفقل بفارسی ضد و قوتی
بستانی است
شفنورانه حرمل است
شقشقه بفارسی اسم شمشم طلا
نقره است که بعربی سلیخه نامند
شفعلی صلی است
شفعا بالکسر لسان
الحمل است
شفشور شفر حبل است
شفور شفعو لیسان کبیر است
شفقر فرنج است

شفقل شقاقل است

فصل الشین مع القاف

شقاد نام آدم کراث است
شقاقاس شقر و شقیق است
بعربی شقائق النعمان است
شقده بعربی اسم گیاهی است
که شبیه الدهمنا و البلبن
شقر و شقران بفتح بعربی زعفران
آنست بالضم و فتح بعربی اسم عرب
بحجر ربا است
شقراق بعربی اسم دیک است
شقری بکسر شمر حب است
شقره شجره است که از شقور
نیز نامند
شقردانه حرمل است
شقرین شقر ریوند است که
از روم برسد باشد
شقروی قرادی و شقر دینا
بوم مطلق است
شقار شقیق شقائق النعمان
شقشور و فراسیون تکمیل کریست
شقی و غلا البقا بیخ است

فصل الشین مع الکاف

شکاعه خارا است که بر بلندی
دشت شتر بفارسی آن نامند
شکاک کاغذ طیور را نامند
شکر اسم فارسی شکر است
شکر وام بفارسی نقل یا بادام را
نامند و نیز نائولی خشکی
شکر آبرا به برده بجای آن
سفرتاکم شیرین کرد از آن باشد
نیز اطلاق می نامند
شکربرگ اسم فارسی شکرپاره
و حلوای خاص است
شکر اسم فارسی نیز فانید
شکر سنگ حجرالعلاج نیز نامند
شکر سنگ حجر اعرابی است
و فانیذ شکری را نیز نامند
شکره اسم فارسی
باشق کوچک است
شکر سفید بفارسی خشک است
شکفته مجفف شکوف است
شکل نباتی است که بفارسی
خوش نفس نامند و بجان
را نیز و بترکی قاح و آن

مجمج است
شکبه اسم فارسی کرفس است
که بهندی اجمودی نامند
شکنج اسم ناراو گفته اند یار
سرخ را نامند
شکند بفارسی خراطین را نامند
شکنه بکسر قنفذ کبیر است
که دلدل نامند
شکوفه و شکوفانوش است
شکوفه اسم فارسی زهر الاشجار
که تفاح نیز نامند
شکوفه ام غیلان برم است
شکوفه شور بجان صابع است
شکوفه سنگ زهر الحجر است
شکوفه مس زهرة النحاس است
و اقلیمیا نحاسی را نیز نامند
شکربیج مسک است
شکیز شفر است که
نامند و آن میوه
از زرد آلو و شفتالو است
شکال بضم کاف عجمی است
فارسی نیز است که بفارسی
زنگال انگشت نیز نامند

فصل الشین مع اللام

شبلانزج احمر بیست
شلافتن عبارت از مطبوخات
و نقوعات است
سلیتوکش شالی اسم فارسی
ارز غیر مقشر است
شلجم احمر شب اندر است
شلخ نجم الحجار است
شلغفار اصل السوس است
شلغم شلجم است
شلق بالکسر و بفتح بعربی
اسم سمک صغیر است
شلقه بعربی بیضه ضبّ است
چون بیند ازد
شلک و شنکار و شلوک بفتح ثلثه
است که بفارسی زلو نامند
شلم بفتح معرب شلجم است
شلم بکسر اسم مطلق صمغ است
شلیل بلغة بجانیه است
شلیم بشلغم در آب جوشانیده
سلیک شلیم است
شلمیس بیونانی حلبه است
شلون اسم فارسی حنظل است

از جنس شنکال
شلیشا بیونانی اسم معجون است
در قرابادین مذکور است
شلیر شیبه شبیه بشفتالو
از جنس آن بفارسی
شفترک و شلیل نامند

فصل الشین مع المیم

شماج غیر الشعیر است
شمار بلغت مصر شمام از نارنج
رطب است که گفته اند و فیه لون
شماهان لغت هندی حجر سبّاد است
جبلی است که دسته تیر و
و حکش و غیرها از آن میسازند
شمار بسریانی سعتر است
شمبلیا باصفهانی حلبه است
شمخا طریح بهندی است
شمدانه غاب است
شمر بفارسی سر شیر و بترکی
قیماق و بهندی بلائی نامند
و نیز اهل شام رازیانه را
نامند و اهل مصر انیسون
شمر بسریانی و خان است
شمراخ بعربی خوشه پراز

انگور است
شمراوسطرکالیسریانی دخان
میعه سائله است
شمراولیونا دخان کندر است
شمش باصطلاح اهل صنعت
ذهب است
شمیه دهن محلل است
و سند لطیس رانیز نامند
شمشاد شمشار بدال راه
شمعلیتین اسم فارسی نقس است
شمس بلغت فرس زند
و یا زند ثوم است
شمشیر بعربی جوش است بعضی
از آن الفار دانسته
شمشک بلغت زند و یا
زند سم است
شمیر بضم اول قاقله صغیر است
و آنرا شونیز نیز نامند
شمیس قاقله است
شمعل بعربی اسم فیل است
شماح و شماج شلغم است
شملیت و شملیه و شملیر است
شمو بوزن نمو بعربی اسم

الماس است
شمس بعربی خراست
شمول و شمسیه بفارسی شیر
و بترکی قیماق نامند
شمیم بفارسی شونیز است

فصل الشین مع النون

شناکرات جبلی است که بیونانی
قراسیون نامند
شناری بعربی اسم عصفور است
شنان اشنان است
شنبلیت و شنبلیه
فارسی حلبه است که بیونانی
غر لقیه نامند
سنجار ابو خلسا است
شنج جبل الحجر است که بیونانی
مراد از آن عصاره
درخت با سکات و بهندی
کیمر و کتا نامند و نیز معرب سنگ است
شنگان حجری است که نوعی از
حلزون است
شنلیز شونیز است
شنجرف زنجفر است
شند و خان فیر است

که بهندی تی است باشد
شنگ بلغت اصفهان شیر اسپ است
شنگرف اسم هندی بخور است
شنگر شادروان اسم فارسی بیخ
گراسیح و بهندی بیدو نامند
شنگرن اسم فارسی ریحان است
که ذراریح باشد
شنگل شنگار اسم فارسی
که بفارسی شنگ است
شنکار المعنبر نجاص است
شنکال بفارسی شیر گندم است
سنکابیل زنجبیل است
سنکار پرسیدا
نیز بر وجه اطلاق میشود
برشنه ینجی آب چکیده درخت
شنجل و آرل هی
سیفیه بی بعربی الطواق نامند
و دوم بزبان
شند بلغت بیلی تودری است
شینا و سیم بحان است
شنطین بفتح بفارسی شونیز است

فصل الشین مع الواو

شوت اسم فارسی بید است

شوات شواذ شوار دو اکلیل
و شوال بهیه بالضم و بفتح نیز بفارسی
خبازی او لبقولی مرغابی است
نامند و نیز بوقلمون را نامند که
طایری سرخ رنگ است
بسنگی دیگر دو که آنرا ابو براقش
ابوالبراق نیز گویند
شوادیق و شواذیق از طیور
صقر و یا شاهین را نامند
شوانا شونیز است
شوب شوغ عسل را نامند و قاذورات
شوب صلنی معرب چلپی است
شوح بفارسی اسم سنج است
شوحطا بخار مجمه اسم عنقود است
مطلقا و عنقود و درخت خصوصا
شود اسم فارسی شبت است
شود انق صقر و باشاهین است
شوری اسم نبات بحری است
که اهل مغرب اسرار نامند
شوران بعربی صقر را نامند
شوربانج معرب شوربا فارسی است
و این عبارت از مرقه اللحوم
نا گوار است با آب و نمک

سوریج معرب شیره فارسی
است که بارد دست
شور مود بفارسی اسم مود عغار
شوره بعربی اسم اسد است و
نیز اسم درختی است که در نواحی
و بحر حجاز هم میرسد شبیه بغار و ثمر
سبز رنگ شبیه بسلا و در صمغ آن
نافع است جهت باه و از اسرار
شور گراتش است
شوسا بیرزبانی اسم تیجانفت
شوش امابیر بلی لقلبه بیدر است
شوسینا بسریانی سوسن است
شوسین بسریانی سنی گفته اند
بونانی است نوعی از صنوبر است
که قندرسی نامند
شوشا بیونانی شونیز است
شوشکف بفارسی اسم شوح است
شوشم بفارسی اسم قاقله صغیر
و گفته اند یونانی است
شوشو بفارسی اسم فاورشراک
شوسم اسم فارسی شبیکه
طلا و نقره است
شوص عسل است

شوصوا اسم عربی آهوست
که در بشاخ زدن شبیه به باشد
و یا آهوئیکه شاخهای آن
بر آمده و قوی شده باشد
شوع درخت بان است
شوع و قیع است
شوغار و شوغبار بجاموحده
زاج ابیض است
شوک اسم عربی خار است
که هندیکا نامند
شوکا ملغت شکاعی یعنی
در حل است که از جنس بل است
از انواع لقرابو حسن
شوکه ابراهیم ملفت مغرب
ترصعه است
شوکه نیش عقرب را گویند
شوکه بیضه بعربی باد آورد
و کسانیکه شکاعی دانسته اند
سهو است زیرا که شکاعی غیر
باد آورد است چنانچه ذکر یافت
شوکه الجمال اشترخار است
که بهندی اونٹ کٹارا نامند
که راعی الابل است

شوکه الحجیبه لعنقه از بهار آورد
و بهار کن آن بلند و تیز
مانند سوزن است
شوکه الداجین بسطالداعی است
که بیونانی دنیا قوس نامند
شوکه البهین که بابست
شوکه السوداء و شوکه سود
نوعی از قرصعنا است
شوکه الورقاء قرصعنه
ارزق است
شوکه شاکه تره است گیاه و
خرنوب را نیز نامند
شوکه نبها در درخت خرنوب
نبطی است و خوطه را نیز نامند
شوکه میا بلبوث است و
خرنوب نبطی را نیز نامند
شوکه عربیه شکاعی است
شوکه العلک اشحیص است
و مازریون را نیز گویند لقبفی
نوعی از مازریون است
شوکه قبطیه و شوکه مصریه
درخت قرظ است
شوکه منطیاق است

اختیارات غافقی گفته جهت
آنکه طباق خارمو از نیست
شولم شیلم است
شومه مازریون است
شونو و شونیز است که حبة السودا
باشد
شوالیه نام عقرب شقیقین
بحری را نیز نامند
شوهنک سیاه خفیف است
که شیدنا نامند
شوهب قنفد است
شوی بفتح بمعنی اغنام است
که بفارسی گوسفندان نامند
شوی بکسر نسبت است
شوی بضم بمعنی مشوی است
شویعی نوعی از ثمر است
شویلا و شویلک و شویل
پر نجاسف است که بیونانی
ارطیمیسا نامند
شوی بفتح بمعنی بریانی

فصل الشین مع الهاء

شاهی شهابی شهبرج
باب است که ذکرش آن بابب

و نیز شهباب آن نخچیر از عصفر
سرخ را نامند
شهباز طائریست از طیور صید
بزرگتر از باز و از آن جرئت
شهبانج شاه بانج است و بسم
اصفر را نیز نامند
شهدانج تخم قنب
شهد عسل را نامند
شهدانج بری حب اسم است
شهریز نوعی از خرما
شهلا گوشت بسیار
سرخی را نامند
شهانیج شاه بانج است
شبیه سرلیست آبی یا کله بریان
شهبیز دران بالی طرب است
شیشه الصور است که شیر خزانا

فصل الشین مع الیاء

شیاف ادویه عین است
و مدان شافه و نیز دو آنکه
بطریق حمول بر یاقبل دارند
شیاف خوزی قرص است
شیاف امیثا عصاره
امیثا است

شبالة المسوح است
شیبیه یا تکبیر بفارسی نام نمی است
بفتح بفارسی نام سنه است
و نیز گفته اند کبیر یا نام شوبیج
شیبان مر الاخوین است
شیبهاطی یا شیرتی عوسج است
شیبوان شیرکی نام مار است
شیبا کلیا کبیر یا عوسج
الکلب است
شیبه اشنه است
شیبه العجوز نیز اشنه است
شیب و بیا البیرنی اشنه است
و نیز امیلان نیز فتیح کبیر امید
و شیبیرم بفتح اسم فارسی شیرج است
شیقور اسم عربی شور است
که بفارسی جو نامند
شیح جبلی درمنه کوهی است
شیح جلبشی تلفل سیاه است
شیخ البیع در است که بیونانی
اربیقاروان نامند
شیخ یهودی شیخ البحر است
شهندقان طائریست از طیور
صید گفته اند صقر است

با شاهین
شیندمان ذهب است
شیر بعربی نام سجوست و جو
آشوس را نامند و بفارسی
اسم لبن خواه از حیوانات با شد
یا از نبات و نیز بفارسی اسد را نامند
شیربا شیر برنج است
شیربان شیرکی اسم سوسن است
شیرنخشک گویند شیرطرح هندی است
و گویند خرلق است
شیرج دهن اسم است که
دهن الحل و بفارسی روغن
کنجد و شیره نامند
شیرازه بحار است
شیرابه تنقیحا قل است
شیرح التین آب انجیر را
در آب طبخ دهند تا مهرا گردد
و صاف کرده بقوام آورند
شیرسا و بفارسی اسم حرمل است
شیرنی عناب است
شیرکنجک بفارسی نام طائریست
بزرگ از سیاه طیور و غوراکه
آن جیفه است

شیرگیاه بفارسی نام
نبات بتوعیست که
در خضاب با استعمال
شیمابیندو بفارسی سو میسند
و بهندی دودهی نامند
شیرلعاب نام عسل است
شیرماهی اسم نوعی ماهی است
لذیذ که بعربی تن بهندی
با گنه مچهلی نامند
شیرمرغ لبن خفاش است که شیر زنان
شیره کش گیتی بوتیما است
شیرو نوعی از شراب که منبید
است که بفارسی مجره نامند
شیرکات را نیز گویند و نیز شیره
مخلوط با شراب را نامند بفارسی
روغن کنجد را و محنی آب انگور
نیز آمده
شیره ترها سیلان خما است
و با دو شاب آن
شیرندون بفارسی شیر ام است
شیشعان شیشیا شیص و شیصا
خرما نیست که آنچه شیرنشده باشد
شیشعام نوعی از ماهی است

شیشا شبندی رصاص اسود
و آبگینه را نیز نامند
شیشاک و شیشک بفارسی گوسفند
یکساله را نامند و طبهوج نیز
شیشو و شیشون و شیشک اسم
فارسی طیهوج است
شیشه اسم فارسی زجاج است
شیطان بعربی جن را نامند
و نیز نوعی از زقوم را

باب الصاد المهمله
فصل الصاد مع الالف

صابون لسان بن لسان آب
شجره ابی مالک است
صابون رومی صابون عراقی
است که در ترید و در قاز اعمال
شحام سازند و آن مصنوع
از زیت و پیه است
صاتر و صاتر صعتر است
که بفارسی او شن نامند
صادبعربی نام صفر و نحاس
است یا نوعی از نحاس
صادره اماطه و سنج التجارت و
بادنجی که در مواضع صراع

که بفارسی زردرکرخا مانند
مجتمع گردد
صادق ع نکت آ جهت آنکه
در تلاش آخرشب بسیار فریاد میکند
صارم اسد است
صارموریون ثلث دو ذراریت ا
صاردوان لوف صغیر است
صاروج معرب از ساروج فارسی
جهت آنکه صاد وجیم در کلمه عربی
باهم یکجا جمع نمیگردد آن
چیزیست مصنوع از خاک
خاکشاک و خاکسار و پیه و ریم
باآب شیرہ پخته با آهک و آب
سرشته گوسفیده آن چه خاص
اکثر حوضها و حمامات را از آن
مے سازند
صاره لوف صغیر است
صاصر جزر بستاني است
صاغا قارون صافا غافیون نیز
صاغر ایمون الملح است که قجرنا مند
و بفارسی چکاوک
صافت نام درخت قطبه است
صافرہ با بسیار نرشی است

وصل الصاد مع الباء الموحدة

صبار التمر هندی است
صبار نبات صبر است
صبیحے صباره ویکی است که از ان
فر صبا ساز ند بجهه او را هم نبات نامند
صبار صبر بضم تجاره شدید
غلیظ است
صبغ بکسر بعربی ادام است که
بفارسی نان خورش نامند

وصل الصاد مع الحاء المهملة

صحاب بعربی لقاح است
صحر ابر وزن حمیر اصنفے
لبن است
صحره بفتح اول و کسر ثانی شیرتازه
دوشیده است که چون بجوشانند
قرمزی ... رنگ سبز...
وصل الصاد مع الخاء المعجمة
صخره بعربی نام سنگ صلب
بزرگ است جمع آن صخر
نیز یک صخرات نیز آمده

وصل الصاد مع الدال المهملة

صدا ما صمغ بعربی ... اذا یدا
که بفارسی ... نامند

صدبیوند باصلاح غافقی فارسا
عصے الراعی است
صدع ثمر درختی است بسیار
سرخ ترازعناب
صد ابضم و تشدید دال اول
بعربی اسم حیه است و سام
ابرص را نیز نامند و نیز اسم
حیوانیست کوچک از جنس ...
صدوع اسم تیس جبلی است
که جثه آن مابین بزرگی و کوچکی است
صدف الذر یونانی قرقونیل نامند
صدف بضم اول و فتح ثانی اسم
عربی طائرے است
صدفنیس اسم سنج است
صدید بعربی آب رقیق مخلوط بخون
است که از جراحت بر آید که
بفارسی زرداب نامند و چون
غلیظ گردد مده گویند
صدید السلوفی اشنه است

وصل الصاد مع الراء

صر بعربی اسم شکل است
سبزی که ... بسته باشد
... یابیسری نام ... است

صراح بضم اول اسم نحو خالص
است بعربی
صرام خمیریست که لبها تغلیظ شده
باشد در لسان بعضی الاطبا ...
صرب بفتح و سکون تیحر یک نیز
بعربی لبن سیار حامض را
نامند و نیز نام صمغ طلح است
صربوقا بسریانی صدف قرفرانا
صرخوبه نیز اسب است بجزیره
صرفند بمعنی صفا قاموس گفته
ملتسب بلام که نام بلد از بلاد
شام است
صرد بکسر اول و تشدید را اسم عربی
طائریست شبیه گنجشک
زرد رنگ بفارسی ... دمنا نامند
صرصر بفتح و تشدید ... المرم
اسم طاوس است
صرفه لوف الحیه است
صرد سعدو ابنات است
صرار صرا ... الخیل گفته اند
حیوانیست شبیه ... نفاشه اند
دقیق از نبات ... در بر
صرصران بعربی اسم ماهی است

املس است
صرافان بعربی خربا سنگیر
صلب پر گوشت شیرین است
و ... اسود را نیز نامند
صرشقلیا بسریانی اسم ...
صرفوقا بسریانی اسم ...
صرفرلا بیلغاری از زرد ...
صرم معرب چرم فارسی است
که مراد از مطلق جلد و پوست
صرم الدیک نزد اهل
شام ولیک را نامند
صربا بسریانی کاسم ... است
که سیسالیوس نامند
صرد شو کران است و خرد
نضاد است
حر ... کران ...
صرد اوزنا تا سیفارقی
قرفه لدارچینی است
صردینا بسریانی ... ابرقوقا
صرمدا نیز ... درد ان است
وبا دروج را نیز نامند ... نانه
افروز را نیز ... تاج
خروس را ایضا گویند

صبر بوا اشرس است و نوعی از توت را نامند
صریف شیر تازه دوشیده است که گرم باشد و نیز نقره خالص را نامند
صریقه شاخه درخت خرما که خشک است
صریفین نوعی از خرست که در صریف که قریه مسمی بصریفین است از قراد واسطه امی سازند
صعتر قنا بیونانی قسط است

فصل الصاد مع الطاء المهملة

صطرق بیونانی میعه است
صطفلین بیونانی بار البری است
شقاقل است
صطوقیون شاه بلوط است

فصل الصاد مع العین المهملة

صعادیقا بسریانی شعیر است
صعتر الحمار و صعتر الحمیر اسم عرز ماشا است
صعتر الشامی صعتر الفرس
و نیج بری است
صعور رجل است
صعصف شیر ابی است نزد اهل یمن و نیز نام طائری کوچک است
صعقو تخم ماهی را نامند
صعو گنجشک کوچک را نامند که بفارسی نرزنک گویند
صعون نقامه تر را نامند
صعید تراب را نامند
صعیصو قسط است

فصل الصاد مع الغین المعجمة

صغاب بیم مورچه است
صغیان سکبینج است
صغینین سکبین است
صغرات معرب از جرات است که رایت باشد

فصل الصاد مع الفاء

صفر بالضم مس زرد معدنی است که مس ست نامند
صفرا بفتح اسم ماهیست و خلط معروف را نیز نامند
و نیز اسم ملح است تقیلیا شود از تخم و نیز اسم نباتی است که عطری بر گ آن شبیه به گ
کاهو و ابو العباس گفته نباتی است که در ریگستانها نبات می‌روید برگ آن باریک شبیه ببرگ کبود و شاخهای آن باریک و ناغب و گل آن زرد و ترم و طعم آن باندک تلخی است و جهت استسقا آب آن را می‌نوشانند و انتفاع می‌یابند
صفصاف صنفی از خلاف است که بفارسی بید نامند
صفصاف صفصف سکباج است
صفصفت بالضم عصفور است
صفصل بالکسر صاصلی است
صفن بتحریک جلد خصیه الانسان است
صفیر بوزن حمیر ورنجی است که ضیافان بجوی آن را میکنند و اهل مصر آنرا تقیم نامند برگ آن شبیه برگ خرنوب شامی است و از آن متین تر و بالقرب بسرخ و سیاه و شیخ ابن بیطار گفته همچنین دیدم من آن را در دو
ضیمت گوشتی است که لبیج کشته با شد برآتش گذاشته باشند برای بریان کردن و نیز گوشت ملح را نامند و نیز گوشت با آفتاب خشک کرده را
صفینه درخت اهل است که خرما باشد

فصل الصاد مع القاف

صقال بالکسر صحنی طحال است
صقر بفتح و سکون حالتی است که بآن صید میکنند از قبیل الحر و شوهین بفارسی چرخ نامند و جمع آن اصقر و صقور و صقوره و صقاره آمده و نیز لبن حامض دیس و عسل طب زبیب و با احمر
صقرات و صقر المعرب از جزات است که آتش باشد
صقعار عقابیست که سر آن سفید باشد
صقعی بمعنی آب سرد آب تلخ غلیظ و آب بدبوست
صقعل ثمر خشک است که در تنور ما زه خوشیده خیلقانیده
تجور رند و گفته اند خرما گرده در سم خوردن است
صقالین سپیناج است
صقیع بمعنی شبنم است که شوند از آسمان افتد و نیز نوعی از زنبور است که بفارسی بر نامند

فصل الصاد مع اللام

صلا بمعنی شوی است که بر آتش بریان نماسند
صلادم بعربی اسد است
صلاصل ر اسولا مند رست که عصا به نامند
صلابق خیر دقاق است
صلب بضم اول و فتح دوم نام طائر است
صلخدم اهل شدید است
صلد سنگ صلب است
صلدام و صلدم بکسر اول و سوم اسد است
صلصال بعربی طین خر مخلوط با رملی است با طینی که خرف نشده باشد یعنی هنوز نه پخته باشند چون طبخ یافته

باشد قفار نامند
صلصل بعربی نام طائریست
و گویند فالحته است و نیز بلغات
فرسل نامند و در طب قدیم
که طائریست معروف و
خاصیت آن آنست که چون
مفلوج با فلفل ناشتا بخورد
فلج او زائل گردد و در حتیاس
است که طائریست که از آلمه
نامند و آن صعق است
صلصلم بعربی حامه است
صلسقام و صلقم اسد است
قشیر و قشیر را نیز نامند
صلن بکسر نام ماریست مطلقاً
و یا ماریست که گز نگیر را منید
نیز نام شجری است و نیز نام مار
است که معروف از منید به با
دلو نیشیدن او از آن
کشنده است
صمات بالضم و فتح لام مشدد
و با صلیب حجر المسن است
صمتیج بالضم اول و تشدید دوم و دوم

سیلیه آبریشم نامند و نیز صلیبکه
قفص خالص نامند که بفارسی
شمس سیم گویند
صلور بلوزن سقنقور ماهی است
شبیه بمار که بفارسی ماهی مار نامند
صلاولان خرنوب النبط است
که مصر حب الکلی و بیونانی انا ره
غورس نامند
صلو ماغورع است
صلاون خرنوب نبطی است
صلهام اسد است
صلیه قشیر زنیق است و نیز گو
سریانی قشیر را نامند جمع آن
صلالی آمده

فصل الصاد مع المیم

صمالم و صمصم اسد است
صمالم البین غلیظ است
صمالحی لبن لطعم است
صمره بعربی لبنی است که جمد
نداشته باشد
صمرمه ولد خبیث مرا نامند که
کز بیره آن قابل علاج نباشد

صمغ الاقاقیا صمغ عربی است
که اقوی صموغ و از اجزای
تریاق کبیر است
صمغ الانجدان حلتیت است
بفارسی انگدان و انگوزه و
شیر انگشت گویند و بهندی
هینگ نامند و صاحب اثبا گفته
صمغ انجدان حلتیت نیست
صمغ البطم علک البطم است که
بفارسی صمغ سقز نامند
صمغ البحر کهربا است
صمغ البلسان دهن البلسان است
صمغ الحنوث حصنه الیستون
صمغ ... الاکثیرا
لکه است که بفارسی گونده
و انگیر نامند
صمغ الجوز الرومی کبر است
صمغ الرتیا صمغ درخت ایکها است
در میلا و فارسی بهترین آن
صافی مائل بسرخی با حدت
و حرافت قوی است تشبیه
بجلتیت دریغوت مگر در
کراهت رایحه

صمغ الزیتون اسطرک است
و بفارسی زد زیتون و بسریانی
قاموز و رینا و بجزوم و بیونانی
ترویشن بیونانی اقرطیا و دون
نامند و آن صمغی است در رنگ
شبیه بیاقوت سرخ مرکب از
قطرات صغار که زبان را بگیرد
و آنچه شبیه بصمغ و خطم الفطرا
ملس باشد که زبان را بگزد و
غیر منتفع به است و رطب
صمغ سداب الجبلی انیسا است
صمغ سنبل رومی انیسا است
کر منون نامند
صمغ السرو و جمیع افعال
مانند آن تیج است
صمغ الصنوبر راتیج است
صمغ الطرثوث و صمغ الشجر
قار اشق است
صمغ عربی صمغ درخت قرظ
اجاس است و لیکن نزد اهل
شیراز صمغ بادام برّی است
که آنرا الاذرج بادام نامند
صمغ الفارسی مشهور بصمغ

صمغ الفنا کثیرا است
صمغ الکرفس الجبلی کماشیر است
صمغ الکمثری بفارسی ... امرود
مانند صمغ شیرازی از دو امرود است
بهترین آن خود رو درخت کمثری
کهنه است
صمغ کمکام و صمغ الفرو جمنی لیاف است
صمغ اللوز بفارسی صمغ بادام
شیرازی انده بادام و بسریانی
فاموز و لوز زد برو نفیسی و بیونانی
و بیونی و بیونانی سیلو سیمی صلب
صحفه نوشته زد کیونا نامند
و بهترین آن سفید با خوشبو در رخت
قریب العهد بغرس است
صمغ المحروث حلتیت است
صمصر بعربی بسکه است طعام
آن زائل شیره باشد
صملاخ و ملوخ چرک گوش است
صلیقه بعربی اسم طعام ذکر
است که بفارسی کاچی خیف نامند
صلو قاقملة النسر است
صمه اسم عربی مار نر
است

زاصد رواشیر نامند و تعفن
ماده را ایضا
صمیصوت صمیصمو نون
مرزنجوش است
صمیا نباتی است شبیه بقرصه

فصل الصاد مع النون

صناجه فرو طیا
نیز گسفر اقوای ...
...
...
افند در بنا ...
ازان ...
و ... دلانی
نامند
صنا معرب ... است
ولیه نامند
صنا خریزه فرید است
صنا دل ... حار و ... لعم ... حیا
غیلم الراس را نامند
صعوه ... خشک است
صندل حدید ... حدید است
که حماهان نامند

صندل الف معرب آن صندل است
دابغ د مونانی ... مولی ... شیرازی
سنر الاسیند ... حرمل ...
نامند آن نوعی از ... صنیل
ست صندل ... لا ... بف ...
جهت الغراب ... نامند آن ...
از صنفه ... دلن ... است
صنفه ... سرنج است
صنفله ... است و صهبوط
نیز نامند
صنیف نوعی از برنج ... است
و ... قابلی و ... قاقلی
صنوبر ... کوهی
است که از ... آورند
حیض ... صیاده ... نون
بول الحبل است
صنوبر الارض کما فیطوس است
صنوبر ... و لوو ... است
صن ... نباتی است ... کو
برگ آن ریزه و ساق آن
... بالای آن
... زرد مایل
اندک سرخی و بعد پختن

گل آن غلاجهای بسیار
باریک طولانی ... سوزنی
و ... خارالبیون ...
... سبز ... تنج
آن باریک و طعم آن مایل به
تلخی جهت تحلیل ... نافع

فصل الصاد مع الواو

صوا ... گفته که
یونانی ... است ... انواب
علوی خان ... سرو
نوشته اند که سفید ...
کتب ... ندیده ام
صور حرمودن است
صوبر ... است
و گفته اند نوعی از ...
... شبیه ...
... است
و حر و دن را نیز نامند
صوصلا صاصلا است
صوطلا اسم مغربی ...
یا نوعی از آن و گفته اند نوعی
از سلق است ... گفته ...
سلق ... زرد مایل ...

است که در آن سرخی نباشد
و نوعی از شلغم را نیز نامند
صوصف الارض ...
صوصف الجماعین ...
مورنج ... فالس ...
صوصافی ...
صوصافیه ... سفید ...
صوم رزقی زرد است ...
... اسم ...
صومرا یا دروج است
صوان نوعی از سنگ صابیه
صویق صویق است

فصل الصاد مع الهاء

صهار ... است و ...
قطعه ... نیز ...
... آورد
صهاب ... است و ...
... را نیز نامند
صبا ... سرخ است ... مایل
بسرخی و نیز ... معصوره ...
غنب ... سفید را نامند
صهر ... است
صهر ... زایل است

مرو ... است

فصل الصاد مع الیاء المثناة التحتانیه

صیا ... البقر ...
... است و ...
صیاه قنار است
صیحان نوعی از تمر ...
و گفته اند نوعی از تمر سیاه
رنگ است
صیدان ... است
سیر ... است
صیفض ... حنظل ...
که در آن سرخی نباشد
صیقو ... است
صیق ... است
صیب ... بر ...
صیبا ... است
صیاد ... است

باب الضاد المعجمه

فصل الضاد مع الالف

ضاحر ... است ...
آن ضاهان ... است ...
ضرابی ... باب البحر است

خانک سنگ بسیار سفید است که از کوزه ظاهر گردد

فصل الضاد مع الباء الموحده

ضبابه و مبارک و ضبارم شیر و ضیشم و هسبار و سنور شیر اسد است

ضبعله باریک را نامند ضب النیل تمساح است ضبا درختی است ببیشه

ضبح ریحان است

ضبر عجز البرست و آن جوز صلب است

ضیعان ضبع نر است و ضبع ماده را ضبعانه نامند

فصل الضاد مع الجیم و الحاء و الذال المعجمه

ضجاج بفتح بعربی جاج را نامند ضحاک نیز ضحاک بعربی اسم [illegible] است [illegible] نیز بالایج و خسل نامند

ضروح بذال معجمه برلو است که برقعه ماننده باشد

فصل الضاد مع الراء المهمله

ضرک بالضم بعربی اسم اسد است

ضرابه بکسر بعربی شجرة البطم را نامند

ضرب بفتح اول و تحریک و سکین ثانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند

ضرباء اسم نوعی از قنفذ کبیر است

ضرج جمع اسم تمر است

ضره بفتح اول و تشدید دوم سطیطنان را نامند و نیز ضره سیاه مزاج

ضرغاء بعربی اسم اسد است

ضرس بکسر اول نام دندان آسیای است و این زیان آن مذکر است و همچنین انیاب جمع آن ضروس بمعنی اضراس آمده

ضرس العجوز شوک السعدان را نامند و گویند خسک است

ضرضم بعربی نام اسد است و سباع هر را نیز نامند

ضرغم و ضرغام و ضرغامه اسم اسد است

ضرب بعربی درخت انجیر را نامند

ضرم بفتح بعربی فرع العقاب است

ضرم بالضم اسطوخودوس است

ضرو بکسر اول سنگ ثاری را دماده آن را ضروه نامند و جمع ضمیره است

ضروع بضم بعربی انگور سفید بزرگ دانه را نامند

ضرع الکلبه زفت زقوم را نامند بعضی گفته اند اسم عنبر است

ضری بفتح اول و سکون ثانی آب غوره زرد و پاسرخ که شربت بریزند و بند سازند

ضریب بفتح صفع و ثلج و حلیبه را نامند

ضریب بضم اول شیر کرشته شیده را گفته و بعضی نیز شیر تازه دوشیده از چند شیر گیرند حروف را بنظر

ضریکه کرکس نر است

ضریم جمع ورستنی است

فصل الضاد مع الفاء

ضفادی ضفادع است

ضغابیس جمع ضغبوس آنست

ضغائر الجن پرسیاوشان است

ضغنان شجر سعدان است

ضغطار ضبع سیر است که بفارسی سوسمار نیز نامند

ضعفت بالضم و تشدید فاء ابو ولج حکمت بفارسی شیر خشت و شنگیر و بهندی کنول نامند

فصل الضاد مع المیم

ضماد بکسر اول بعربی اسم عصابه است که بجراحت بندند و باصطلاح اطبا ادویه مسطوح با مایع است که قوام آن غلیظ باشد که بر عضو گذارند و در قرابادین بتفصیل ذکر یافته است

وجمع آن اضمده و ضمادات آمده

ضمج بفتح اول و سکون دوم بعربی اسم کرمی است که بهندی کنهل نامند

ضمیح ماده بزرگ را نامند

ضمیران اسم عربی شاهسفرم است

فصل الضاد مع الواو

ضوع نرم نر را نامند که بفارسی کول نرم گویند جمع آن اضواع و ضیغان آمده

ضوبح بفتح دال و فتح بفتحه الضاد المهمله اسم غربی قنفذ است

ضوسیر با درنج است

ضوطیه شیر نرم پر آب است

فصل الضاد مع الهاء

ضهر ضهاة است

فصل الضاد مع الیاء المثناة التحتانیه

ضیاح بفتح شیر تنک آمیخته با آب است

ضیب بفتح رواس البحر است

ضیب لولو را نیز نامند

خنشم و ضیغم و ضیغمه بمعنی اسد است

ضیح بفتح متصل شیخ است

ضبرک بعربی نام نوعی از ماهی است

ضیق بکسر بعربی اسم صابون است

ضیمران شاهسفرم است و بادرنجبویه را نیز نامند

ضیون بفتح اول و سکون دوم و فتح واو دان گربه نر را گویند جمع آن ضیاون آمده است

باب الطاء المهمله

فصل الطاء مع الالف

طاباق انجیر بزرگ را نامند

طابہ بعربی اسم خرمست وخرما طیب صیانی را نیز که بفارسی شخو نامند و نیز نام تمریست که در مدینه طیبه می شود

طابق معرب تابه فارسی کتابچه نیز نامند و آن ظرفی است که بر آن نان می پزند وجمع آن طوابق وطوابیق آمده

طائر اسم عربی سیمرغ است

طاخک نوعی از درخت است و گفته اند ثمر آنست

طار طقیرا هو دانه است که معروف بحب الملوک است

طارکیس علک البطم است و حبة الخضراء را نیز نامند

طارنی نوعی از خرنوب است

طاریقه وند است

طاری افواق است آن خمریست که از آب درخت خرما گیرند تا رسد بعمل می آورند و آنرا بری گویند و درخت آن بارها

و در عظیم آباد و بنگاله هم بعضی جا کنند

طاسا مارقشیشا است

طاطس چوب صنوبری است که مانند مشتعل مشتعل گردد

طاطیاوس اسم یونانی نوره است

طافره رماد است

طالوبیش بیونانی مرمست

طالیفی بعربی اسم ماهی است که مرده بر روی آب آمده باشد و نیز کف اشیای تابع و سبز چیز سبک که بر روی آب باشد

طالق گویند درختی است که آنرا بفارسی باسرخوش نامند وثمر آن بقدر کنار و کوچکی سبز رنگ است و آتش جگر آن دیر میماید و گفته اند از ورد است وثمر آن طالقک

طالمه غار است

طالس بیونانی جلبه است

طالقریطی طالوطون بیونانی سماق است

طالون ذرهون است

طالوقس صفرا خون است که آنرا طیر الملوک نامند و بفارسی مرغک سقا و دم جنبان و بهندی مموله

طالقون طالیقون است

طالیا اصداف مغار است

طاموسونیون بیونانی مصمار الراعی است

طالاینون بعضی آنرا ابروهری و بعضی بعیل از بیه نامند نباتیست ساق آن شبیه بساق رجلة و برگ آن نیز شبیه برگ آن و نزدیک برگ از برگهای آن نشانه سیر و تنشعب شش شعبه با هفت شعبه مملو از برگهای ریزه و چون برگهای آن ریخته شود رطوبت لزجی از آن ظاهر شود و گل آن سفید و هیئت آن زیر درخت انگور

طلماغا بیونانی قنطوریون است

طامر بیونانی قنطوریون است دیفیر غلط

نیز نامند

طامریت طامر بعربی برغوث است

طامل و طاملو و دو قو است

طامسیشق بیونانی مرزنجوش است

طامهر سنجکشت است

طائره اسم عربی حیوان پرنده است جمع آن طیر و طیور آمده

فصل الطاء مع الباء الموحدة

طباشیر شادر است

طبار معقف انار انجیر بزرگ سرخ است

طباهجه معرب تباهه است یعنی گوشت بریان که بفارسی کباب نامند و آنرا طباهج نیز نامند

طبوع دابه ایست که از گزیدن آن نوم بسیار بهم می رسد

طبیخ بکسر اسم لطبیخ بکسر است که بفارسی خربوزه نامند

طبیع بکسر با موحده مشدده مغز طلع است

طبر خشت صمغ و دارو است

طبرخون بفتح نوعی از صمغ صافیست که بفارسی سرخ بید و بهندی تن نامند

طبرزد و طبرزل و طبرزن اسم شکر معقود است که بفارسی نبات نامند

طبیس اسم عربی ذهب است

طبقات بفتح نام طاریست که آنرا درگوش بزرگ است

طبطر مرغ آبی است از اقسام اذر

طبق بعربی اسم دبق است انها لبنت یتوع درختی است چسبنده مانند لبن یتوع درختیست که بآن جانوران را صید کنند نیز هر چیز چسبنده را نامند که بفارسی لیقی نامند و ملحفاقه سفید را نیز

طبقا بیونانی نام نوعی از گندم باریک است بقول جالینوس سلت است بقول صاحب تحفه سلیم و هم گروهی گفته اند

خنده روس والسته

طبه تا ما در ن لغت یونانی ست

هیبستان نباتیست قرآن

شبیه بهر انگور بستانی یا

شعبهای بسیار وگل آن سیاه

سرخ چاک تخم آن شبیه بجاورس

طبلا فتح بیرکی اسم سست

طبیخ درانست بهر جنس کبابیتر

بریان نموده دراب تخم شیشه یا

دشتر و اطباچیزی را نامند که در

آب جوشانیده باشند

و نام مرکبی ست و جبر مشوی

نیز گویند

فصل الطاء مع الشين المعجمة

طرح بعربی اسم علیست

گوشید قلبی بعغار ست

طره بهر شیر را نامند

طلیسا اسم عربی اسبست

و بعوض رانیز نامند

فصل الطاء مع الحاء المهملة

طلبا البیری الحلب ست

طلب الصغیر خرا النعجه است

طبحما السطروی بفتح اول و سکون دوم

جهارم های و ضم الف شوکران

طبیس بعربی اسم دیگ ست

طلحی طحین بعربی دقیق و

بفارسی آرد را نامند

طحن بفتح اول و فتح دوم بعربی

عنبر را نامند جرباز خوز

طحینه بعربی سرطحون لغتی

کنجد سائیده را گویند

فصل الطاء مع الخاء المعجمة

طخشعت لبن ماعز ست با

طخمنی یک ست که بفارسی

خروس نامند

فصل الطاء مع الراء المهملة

طراجاد طراحالا سیابسریکی

بدونانی طراحالیس طراماسا

صمغ قتادست کثیر اباشد

طرافیس یعنی نانی عقدروس ست

طرازخون بیونانی خوبیج

بری ست

طراسا بیونانی نوعی از درست

بلوط ست

طراسومن طالیسفرست

طراغس حب لقف ست

طراغیس رنگی گفته از حشیش

ساباسیت گفته از حبی

سست کوچک سیاه که بزودا

سم بمیرسید گفته از عقد وحشی

و سلف و نیز گفته اند

طراغافیتا بیونانی کثیر

طراغیس سلت ست

طاماسالیس قیق ست

طراغوریاس طراغورقاس

بیونانی نوع حیله است

طراغوریغاس بعضی از سقف

از صمغ ست

طراغلودس طراغودسیس

بیونانی طالست که بعربی سنگ

صقراغون نامند

طراق بکسر اول بتشدید دوم

اسم تریاق ست وان کبیر

معروف و در قرابادین

مذکور شد

طرابیون طراسلیش نانی

تاک البطم ست

طرانونوافت ست

طرسیله طرلفیان ست

طرنوفه طراثیث ست د

گفته اند اسمی ست مشترک میان

اشترغاز و درخت اسق

طرنقن بیونانی سداب را

گویند

طرنقی تیمم ست

طرایمین کبیکج ست

طرستی بیونانی طرخی ست

و آن هندیا ست

طرحا لیتون یونانی بعضی

نباتا ساليس نبانات

یعنی مرکبات مذکور شد

ونشانی سکوکی نیز آمده

طرحدرم بعربی با آچرنامند

طرحلی طرخون ست

طرخولفطس صفراغون ست

طردیکون بیونانی سیابیون

طردیون بیونانی تیتخان ست

طرنج بکسر اول بتشدید دوم

د سکون بادبغار چشیده

ماهی را نامند

طرد بین بیونانی کاشم ست

طرددولاغی بی الجلبود ست

طرس بکسر بعربی کاغذ ست

طرسانوئی از بلوط است

طرشوج معرب شنوج ست

بیونانی عرلغا نامند و بعجمی

اندس ل دارس خفی از

ماهی بحری آمرا قبان را

گلک ان بهورث شکوری

و خشنا ده چشم ست

طرساجن الطیب ست که

وجینادوس نامند

طرسی بیونانی هندبا ست

طرسون طالیسفر ست

طرشقدن و طرشقون

هندبای بری ست

طرشولی بابلسی سابر لوبیا که

صغیر ست

طرطاب جیر طالی ست

طرطب بعربی پستان

طویل را نامند

طرطقه اسحیوان ست

طرطیر بعربی دردی خمر

[illegible]

طرالیق لغرل کردان تر باشد
طرخمیسا البطرفی یا یونانی
نسخ قنا ست که تر باشد
طرافاین یکی از انواع
طراخیدون ست
طرفلود لیس صفراغون ست
طرافت معرب ترن ست که
ترکی ترافورت نامند که بعضی باشد
طرابار البیرانی بحاله الحنظل
طرافت و شبال از سموم
در اهل مذکور شد
طراق بکسر اول و سکون دوم
لوبیه خم ست
طراقوقون و طراقوقون
طراقوفون زهر ورست
طراکسو ترد ست
طرابیدن بیونانی خب الثعلب
طرم بکسر [illegible] فصل [illegible]
و گفته اند [illegible]
طراماد واس [illegible] ست
طراوق خفاش ست
طراوس طرموش [illegible] ست
طرموون باآدر ست

طرایسس سیربانی لقطرست
طرسولن نوعی از [illegible] ست
طرن نوعی از [illegible] ست
طرنجبین معرب ترنگبین ست
طرنبوا آنرا سیاوشان ست
گفته اند نوعی از [illegible] سیاوشان
ناسرا باشد
طرسیقوما [illegible] کر کرم ست
که زعفران [illegible] گفته اند
نوعی از سیاوشان ست
طریسم نار جیل است
طرافشول [illegible] ها
نامند
طرسیلون [illegible] ست
طرطلون بیونانی [illegible] ست
طرطلودوطس [illegible]
بیونانی عصفور السلاح
عصفور الشوک را نیز نامند
آن عصفور است کوچک
طرطلوی طیس بیونانی عصفور
کوچک ست که بفارسی [illegible]
[illegible] و بهندی
باتا نامند

طرطلوفوطس [illegible] مقصود
بسیار کوچکی ست که بهندی
ممولا نامند
طرطلیطوس [illegible] نامند
[illegible] بری ست
طرطفلوطس بیونانی نوعی از
تره خوشبو است
طرفوفون بیونانی زوفر ست
که طرقوقن نیز نامند
طرملون برطانیقس ست
که بعضی بستان افروز
نیز دانسته اند
طرکس طرقس بیونانی
[illegible] ست
طرپالی [illegible] ست
طرپادیقلا [illegible]
ساذج ست
طرپاقی قلمه بیونانی ختمی ست
طرپاقی بکسر اول معرب تریاق ست
که بفارسی تریاک نامند
طرپسیه گوشت بریان [illegible] ست
که بفارسی کباب [illegible] نامند
طرپسه بیونانی [illegible]

طرلیفان طرلیفون ست
[illegible] نیز نامند و شیخ
الرئیس در قانون [illegible]
[illegible] تخم آن [illegible]
[illegible]
طرلقلا طرسبیح و طرلیفان
سیسالیوس ست
طرلیفون فرة العین ست
طرلیفون [illegible] ست
طرلیفاسا نوعی از [illegible]
طرلیقون بیونانی [illegible]
طرلیفیون بیونانی [illegible]
طرلیف [illegible] طعام
ازان را نیز نامند
طرلیقون و طرلیقون [illegible]
که بهندی [illegible]
نامند و [illegible]
گویند
طرلیقون [illegible] بیونانی
[illegible] بحری ست

طرلیقو [illegible] بیونانی [illegible]
[illegible] ست
[illegible]
طرلیقون بیونانی [illegible]
طرم اسد ست
[illegible] ست
طرثیا بیونانی [illegible] ست

فصل الطاء مع الزاء المعجمة

طزس قاطه است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
طسبه قرح [illegible]
طسفان [illegible] ست

فصل الطاء مع الشین المعجمة

[illegible]

فصل الطاء مع العین

[illegible]
[illegible] است
طلح [illegible] ست
[illegible]

[illegible]

در دیار او دین کثیر الوقت
طرنبوش بثانی قفاح الارم است

فصل الطاء مع العین المہملہ

طعام بعربی اسم ماکول است
و در ان غذائیت غالب باشد
نزد گرسنگی انسان بخورد و نیز
اطلاق بر گندم مے نمایند
طعم بضم اول و سکون دوم
بمعنے طعام است

فصل الطاء مع الغین المعجمہ

طغر بعربی اسم طائر یست
معروف و جمع آن طغران
طغور بضم بترکی اسم طائر یست
از طیور صید از جنس صقور
طغوی و طغیان طغیا بعربی
گاو وحشی کوچک را نامند

طغ بفتح و تشدید عین بعربی
اسم لو است

فصل الطاء مع الفاء

طفاح بالضم لغت یست که زبد
جوشش بر بالا آورد
طفال بضم طین یابس است
طفر الیسباق طفر او طبسیماہی

اطفار الطیب است
الفیسا بثانی سد ابیاجبلی
طفنیشقون تخشیشقون است
و بعضے نسوکران دانسته اند
واصلے ندارد
طفطان بعربی اطراف
شجر را نامند
طفل بکسر بچہ صغیر را نامند
و باندلسی طلن قیمولیا از نیز
قاقون بری را گویند
طفلہ شاہسپرم است
طفلے درخت مقل است
کہ دوم نامند
طفیه و سطفلے خود مقل است

فصل الطاء مع اللام

طلا بفتح بعربی بچه حیوان
ظلف را نامند و گفته اند بچه
آہو را و بضم قشر دوم است
طلا بکسر مداد ریمه یا بعی را نامند
که در خفا بمانند و از ضماد رقیق تر
باشد و نیز ابرہا شد
و شراب را نیز و آب انگور پخته را نیز
گویند و عصیر مطبوخ را نیز نامند

طلاح بعربی طلح است و
از ام غیلان است
طلح بکسر تمر است
طلحوم طلخوم بضم جیم بجائے
بحمد بعربی ماد اجن است
طلخام بکسر بعربی ذلیل مادہ را
گویند
طلخشقون قاطر اسقون است
طلس بفتح ثانی حابہ است
طلسا طلیسا اسم صنفی را
ہمرف کوچک است
طلی اسم ہندی قرحبگ است
طلقن اقحوان است
طل بفتح اسم عربی شبنم است
که بہندی اوس نامند و آن
رطوبتی است که از آسمان
نہاصی خصوص آخر شب فرود آید
و بر زمین و اشجار وغیرہ نشیند
و جمع آن طلال و طلل اقدہ و
بفتح و بکسر نیز اسم یار است
و بضم و تشدید لام شہر حوالی
تانتہ کہ سا شامند و حوت را
نیز گویند

طلام بالضم و تشدید لام اسم
قوم است که عب اشہد تبیح نامند
طلم بفتح حرکتی ندانی گویند
طلم بضم و سکون لام ثانی است
که بفارسی کریاج نامند و در حدیث
است که حضرت رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ
علیہ و آلہ شخصے گذشتند
که طلمہ سے پخت برائے اصحاب خود
و در سفر بود از وجا بود و
آنحضرت صلی اللّٰہ علیہ و آلہ
فرمودند نمی رسد او را گرمی
جہنم ہرگز
طلو بکسر بعربی اسم ذئب است
و بفارسی مس را گویند
طلوہ بچه کوچک حیوان وحشی است
طلیستروا خشقوقست که
ہندیاسے بری باشد
طلیسا و طلیس و طلیسا و طلیتس
بلغت اہل شام نوعی از زہد یست
کوچک است که از آن نان
پسارند و با نان می خورند
و بقول صاحب تحفہ اسم طلنرون

اقمولیا است
طیحا لیبرانی عدس ہی است
که عدس تلخ باشد
طلیسطلیس بیونانی خرا طین
طلے بچه کوچک غنم است
بفارسی بزغالہ نامند

فصل الطاء مع المیم

طماقطر سادج است
طمر و طمور بالفتح بمعنے حزج است
طمر بضم بعربی سقراق است
طمطم بضم ثمامہ است که سماق باشد
طمل و طملہ بالفتح بعربی بار گیر
طمر بکسر بعربی شتر مرغ نر را نامند
طمہ بضم بعربی عذرہ است
طمیل و طملیہ بعربی حدر و خشاف را
نامند

فصل الطاء مع النون

طنب بضم اول و دوم حبل طوال
درق قبچہ را نیز نامند و طنب
بدن را نیز گویند طنبا لغت
طنباط لغت اہل سودان
اسم ترنجبین
طنبل بفتح اسم ترنجبین است

طوق باکسر و تشدید نون کبر لب سرخ بسیار تیز تر بوست

فصل الطاء مع الواو

طوارقیح بضم و لفتح اندلسی گیاهیست که نزدیک آتش بید بیدیا شد

بیش که باجد وار میرو یدو اوان علیش اندلسی ست و سم و اشله تریاق

طواطیا بضم بعربی اسم نان خرماست و خفاش را نیز نامند

طواغون رومی لحیة التیس ست

طواقیلوس تخم بری ست

طواق اطواق ست که بهند سینه ی تاری نامند

طواوس جمع طاؤس ست

طوب باخت اهل مصر آجر است

طوربا اسم طیش طلو دو است

ریشش نیز را طربال نامند

طوبیر طوق جعده بری ست

طوذری الرس جنت البطم ست

طودرین تودری ست

طوریلبسانی تریدست

طورس یونانی حرن ست

طورسیر بیونانی سکرست

طوقو بیطر لبیریانی و یارودی مروانیقن ست

طوررس خیس ست

طوری بفتح اسم حیوانی حبشی ست و تمام را نیز گویند

طوسطلس رومی اذخرست

طوسک مشطه الراعی ست

طوسیس فقاح اذخر ست

طوطا بالضم بعربی قطن ست

طوطاق اخرلون بیونانی حماقی بری ست جبلی را نیز گفته اند

سلق بری و سلق جبلی نیز نیز گفته اند و معروف نزد اهل شیراز با طلیموس

طوطرا بیت آسخم است

طوطرع لبسریانی قودبست

طوطک اسم عامی طوطی ست که بعربی بیغانامند

طوطلان بیونانی سلق ست

طوطی معرب آنم شهرست

طوطیا معرب قوتیا ست

طوف بعربی غافث است

طوفرلوس بفتح و طورفوراوس نوعی از کما دریوس ست

طوق دار اسم عامی فاری قمری ست

طوقو لبسریانی اسم دوقوست که تخم جرجیر بری ست

طوقیقر طباشیر ست

طوقوا غریون تریق ابیض ست

طولوریو بیونانی طلیثاست

طولا اسم اندلسی قیطل ست که بیونانی سفندیون نامند

طولیارون عنب الثعلب ست

طولیطون قنطوریون صغیر

طوماخالس جوهر باطن نی و طبشاست

طوماغا قنطوریون کبیرست

طومصرون قنطوریون صغیرست

طومه سلحفاة است

طوقلنس تاتی اذخرست

طول بالفتح طاء و ضم واو شدده بعربی اسم حاکیست پا یا آن طولانی

فصل الطاء مع الهاء

طهر طهر شقوق ست

طهرس بکسر لبی اسم لبن ست

طهقت بعربی اسم نان تنست و گفته اند ذرت ست و گفته اند طعام متخذ از انست

طهلا اسم ایونانی یا طوه انه است

طهیبور فع بیونانی اسم ترنجبین ست

فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیه

طیا بیونانی نوشادرست

طیبات بعربی جنس انتی نحل که در مصر می شود

طیبا لیقون بیونانی نظافلن

طیبان طیان است که یاسمین بری ست

طیب اسم عربی دو چیز خوشبوئی مانند مشک و عنبر و عود و عطر را نیز نامند و آن غذای روح و مقوی قوی و زیاده کننده صبر و بر و معاشرت با دوستان ست و از احب اشیاست نزد جناب حضرت رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم

حیا نچه فرموده اند حبب لی من دنیاکم ثلث النساء و الطیب و قرة عینی فی الصلوة و از آداب استعمال خوشبوئی استعمال نمودند از ریشه ناخن بجز زند بقیه بیشتر نمود و بدنیز انیز و احادیث بسیار در فضلیت و تحریص بخوشبوئی وارد شده و داشتن بدن لباس از بوست و محترز بودن از کثافت و بدبوئی۔

طیب العراب اذخرست

طیثار بعربی اسم اسدست

طیثمن طاجن ست که طابق بفارسی تابه تان تیر نامند

طیرا اسم جنس حیوان پرنده است و جمع آن طیور و اطیار آمده و آنچه از صاحب جمله دقائقه و عقدست که آن خار دار دو بال و بال های پرنده اند یا مرغابی و بط و در جمیع آنها بیاره از صحا ف باشد نیز را لب کت

حرکت دہد و باہم بندچلان
گوشت و باقی ہمہ حرام
وطیر ملیسوص لغت لطم ست
وحیۃ النخصر اوراینز نامند
طلبطا بکسر لغزبی باشتق ست
وخفاش راینز نامند
طیطا و طیطا لونس یونانی موردست
کہ بفارسی ہک نامند
طیطان و طیطانہ بکسر کراث
بری ست
طیطلس شاہ فنج ست
طیطلو لغزبی گفتہ اند از قطاست
و گفتہ اند نوعی از طیور
آبی ست
طیجعنس یونانی صنفی از خاک ست
طیولیس حجر ارمنی ست
طیفو تینج یونانی اسم حبیر ست
طیفومیور یونانی قلے ست
طیفیعلون یونانی جو لنجان ست
طیغون یونانی لبنی ست
کہ میعہ سائلہ باشد
بعضے گفتہ حبلیان است
و گفتہ نباتی ست برگ آن

شبیہ برگ سعدو ساق آن
املس گل آن سپید پیچیدہ باشد
بیخ ہی نبت آن فی زارہا
و آبہاے ایستادہ
طیلسقون گوید حقیقی ازحی العالم
ست و گویند بقلۃ الحمقا
بری ست
طیلادن یونانی آذریون ست
طیلبخو غر یونانی و مصر بانے
پرسیاوشان بری ست
طیلس طالس ست کہ حلبہ نامند
طیلیس حبلیا و جیس یونانے
خراطین ست
طینا او جیوسن یونانی قاتل الکلب
و خانق الکلاب نیز
نامند
طین صیفهانی طین نیشابوری ست
طین اقرو طون طین
فیرلیطین ست
طین الاکل طین نیشاپوری
طین سے طین ارمنی ست
طین بحری طین مختوم ست
طین اندلسی طین ساباطنیف ست

کہ از سموم قتالہ ست و داخل
طین متعمل و داخل شیادات
و اطلیہ کردہ میشود
طین جیا و طین کیموش طین
کیموش طین جزیرہ مصطگی ست
طین لہب طین اصفر ست
کہ طین الصیغ نامند و سکہ
آنرا طین مختوم ہم گویند و داسکی
طین لشقفا نزد اہل سنت حاجرا
قبر امام حنبل ست و نزد بعضے
تراب بلیہ طیبہ شدہ و شوامیہ
طین قبر حضرت سید الشہدا
امام حسین بن علی ابن ابی طالب
علیہما السلام ست
طین ساباطی طین ساباطی
طین الفضم طین الراہب ست کہ
طین اصفر باشد
طین جمیلس طین مختوم سنجوانیم
بحیرہ است
طین قبرطیس طین قریس ست
طین الکاہن گفتہ اند طین
مختوم ست و تحقیق نیست
کہ طین اصفر کہ طین الفضم رنا سند

طین کمواک طین شاموس ست
طین الانی طین ارمنی ست
طین باکمل طین خراسانی ست
کہ طین نیشاپوری نامند
طین نیقل طین نیشاپوری
طین مغرہ مغرہ است کہ بہندی
گیرو نامند و در حرف المیم قربا
طین مقاو کل برہا کہ طین الکل
طین نیشاپوری نامند
طین نیشاپوری طین خراسانی
طیور جمع طیر ست
طیوبا ہن یونانی برشیان دار و ست
طیار باصطلاح اہل کیمیا زیبق
طبقی و اوی ست
طینوس جاجب ست

باب الظاء المعجمۃ

فصل الظاء مع الالف

ظالم قنبیط ست کہ آنرا شاہجرا
طولانی باشد صوف اینزنامند

فصل الظاء مع الباء الموحدۃ

ظبلاع جمیع الاحجار ست
ظبیے غزال ست
ظبینہ ماده بطی گاو ماده نر

ماده رانیز نامند

فصل الظاء مع الراء المہملۃ

ظراب بمعد از نرد ی ست
ظراوقانہ اسم عربی جبہ ست

فصل الظاء مع الفاء

ظلفار اظفار الطیب ست نیز نام
علمدی از نمین ست و عود ظفاری
منسوب بدان ست
ظفر بالضم اسم عربی ناخن ست
و جمع آن ظفر بحرکت و اظفار
و بہندی نضمشن بلکہ نشتر آمدہ
و آن جسمی عصبانی ست کہ بر سر
انگشتان انسان و اکثر حیوانات
کیر و یدید برای فواید کہ در کلیات
مذکور ست
اظفرہ و ظفرہ بالضم تو تنبیع بری ست
و بعضے تو تنبیع ہندی دانستہ اند
ظفرۃ العجوز خسک ست
ظفرۃ النسر فا طلب نیقے ست
بمعنے کف العقاب
ظفرے بالضم اسم صنفے
از قلیمیای معدنی ست کہ از
معدن قدیمہ کہنہ برمی آید

٤٠٥

فصل الطاء مع اللام

طلام بفتح اول و تشدید دوم بعربی اسم عشقه است که بارتنج آن طولانی باشد

طلم بفتح بعربی اسم بلیج ست که بفارسی برجت نامند

طلیم نواسه فرا است

طلیمه اسم جوانیست که آنرا شیرازی کنجشک ... گرفتن ... مقاناطلیمه

فصل الطاء مع المیم مع النون المدالة الیا المثناة التحتانیة

طنج اسم ثمر جوز ست

طنب بکسر بعربی اسم بیخ درخت ست

طنبوب بوزن عصفور ... الداقی ست

طنجه بعربی تسرمیت شیری که آنرا گرفته باشند

طنوه بضم سلعفات ست

طون اسم عربی ... ست

یعنی گرد شی ست

طی بفتح بعربی اسم ... است

باب العین المهملة فصل العین مع الالف

عالی ماکس اسم اسپرست

عابوی بفتح طائریست کو چک سپید ازکنه پر دارد

عاقر اسم ... ست

...

عاقر قرحا ... ست

عامه ... خوشبو ست

عاقل بعربی ... ست

...

عاقر شما شجار ست

عاقل بیس جبلی جمع آن عواقل

عاقور ازار غیدن ست

عاقول خار شتر ست که حاج نامند بعضی به لغت ... که نفر نوب باشد

عاقولا بعربی نوعی غذای ... ست که آنرا آرد ...

... کاچی نامند

عاقر طبیعت ... آنه دا التعالاست

عالیحون ... بعربی

عامه اسم ... سبت

... ست

عاقر قرحا ... ست

عاقه بعربی

... آن

... تامند

عاقصی ... ست

عانظ ... است و ... نیز گفته

عالیشالب اسم فارسی عادی طائریست که آنرا ... صعوه نامند

عاطرن کلاویسه ست

فصل العین مع الباء الموحدة

عباب ... ست

عبب بضم اول نوعی از کاکنج ست

عباس اسد ست

عبد ... ست

عبه بفتح ... عقاب ...

عبر ... ست

عبرون ...

عبری ... ست

... که در کنار آبها ...

عبس ... ست

آن را برف نامند

عبعب بفتح اول آ ... ست

عبیده ... است

عبقر ... ست

عبقس و عقبس و عبقوس ...

ابهام دایه کو چک ست

... ازاد ... ست

... سنگریزه سفید ست

... طولانی ست

... اسد ست

... ریحان ست

... خشک ست

... که ادهان ... از ... که بارغن خورند

... اسم زعفران ست

... خوشبو که بارغن باشد و ... در کنار ...

... نامند

فصل العین مع التاء المثناة الفوقانیه

عتاق الطیر جوارح ... ست که بفارسی مرغان شکاری را نامند

... گوید ...

... گویند

... خوبی ست و گویند

قطعه از مشک خالص ست

عقرب بالضم سماق ست
عقربس بالفتح اسیست
عقربسان عقرقانا بالضم دیگیست
که بفارسی خروس نامند
ونیز عقرقان نام گیاهیست
عرنفیس الورق ریحیست
عنعب بالضم جدی ست که
بفارسی بزغاله نامند
عمیق چیه کیست نیز نام
نوعی از شست ونیز اسم سپید
وطلاء عمر و بین ست
عنیک تمیه صافی ست

فصل العین
مع الثاء المثلثه

عثا العربی حب ست
عثائط بالضم بین انثی ست
عثار بالضم غبار ست
عثعث بالضم گرمی ست که بر
وجوف ر ا بخورد
عثرب بالضم اول درخت ست
شبیه بدرخت انار وسماق آن
سرخ وسمین تلخ ترش
با عفوصت ونبات آن

ریشهای جوار و برگ آنرا
پخته و آب آنرا گرفته در اشیب
حامض کسکه آنرا گرفته پخته
باشند داخل کرده میخورند
تقویت شکم و زیادتی اشتها
را گفته اند و نقیست شبیه بیسباس
عثکال عثکول عثکول
بمعنی عذق و شمراخ ست
عثلط لبن لبسیار غلیظ
خاثر را نامند
عثمان بالضم فرخ حباری ست
که بفارسی جوزه جزه و نیز فرخ
ثعبان و نیز مار بچه آنرا نامند
عثم بالمد بی اسیست و شتر
بسیار کهول را نیز نامند
عثنا العربی اسم ضبع ست
و آنرا ضبع بسیار ترک هوی
نامند و بفارسی کفتار گویند
عثیا و عثیل ضبع نر را نامند
عثیثه جبار ست جمع آن عثائر

فصل العین مع الجیم

عجاج بالفتح بمعنی غبار و دخان
عجاجه نیز و شتر بزرگ

عظیم الجثه را نامند
عجب بروزن بدر بلغت یونانی
خشک ست که طبیخ نموده نجورند
واحد آن عجبه
عجام بوزن قوی را نامند
و گفته اند اسم قصب ست
عجاف بکسر حنظل ست
عجاج بالضم نوعی از خرماست
عجاره اسم نوعی تمر است
مدینه طیبه
عجالد عجلد عجلط لبن غلیظ
خاثر ست
عجام بالضم اسم عنس ست
بربری سبب عدان عجم در
اکثر منصوص به انگور و مویز
و امثال آنهاست
عجانس جانس ست که آن
قلب لکافی شده آن عجلان
عجاهن بالضم خنفد ست
عجب عجب الفیل ست و عجب الکلی
نیز و بیونانی انار عروس نامند
عجام بالفتح و تشدید جیم خفاش
ضخیم ست در طاطا را نیز نامند

عجرست و عجب الثعلب را
نیز نامند و گفته اند تمریست
شبیه به زیتون بالفتح لثغر است
عجل و عجول عجوا اسم
بچه گاو ست که بفارسی
گوساله نامند جمع آن عجاجیل
عجره بالضم عدی و گره ست
که در اشجار عمیر با هم میرسد
عجرم بکسر گره ست که در
درختها بهم میرسند
عجرم بالضم بلغت عربی شتر قوی
شوید ست
عجروف بالضم گرمی ست با
پایهای طول از گفته اند مورچه
دراز پاست
عجل بالفتح تحریک بعربی اسم
طین ست که حمار ستون
نامند یعنی خاک سیاه و بدبو
جمع آن عجل ست
عجم بالفتح اول و دوم بمعنی
هسته یا مکول از خرما که نامند
انگور و شفتالو زردآلو و امثال
انهاو بچه شتر را نیز نامند بالضم

اصل ذنب یعنی بیخ دم نامند
عجمه بتحریک اسم نخلی ست که از
تخم رویده
عجماء بروزن فعلاء بهیمه است
و عجم بمعنی گنگ ست و بهیمه را
بجهت آنکه بی زبان گنگ ست
و سخن نمیگوید و نیز بعربی اسم
سطرا نیون ست
عجمضی نوع تمری ست که
عجنس شتر صلب قوی را نامند
عجوه اسم نوع تمریست که در
مدینه طیبه میشود بزرگ تر از
صیحانی و در حدیث ست که حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمودند هر که صبح ناشتا هفت
دانه عجوه بخورد در آن روز هیچ
سمی و سحری باو اثر نکند و نیز
انحضرت صلعم فرمودند که عجوه
از جنت است و شفاء سم
عجوز بعربی اسم خمر ست و نیز آنچه
نامند که بیگانه ارند تا کشنه
گرد و استعمال نمایند
و تازه آن را همی خورند و نیز اسم

روباه و شیر و تقور و گرگ و گفتار
و عقرب و فرس و سگ و شتر ماده
و قیل ماده و نیز اسم درختیست
معروف و مشک و نوعی از خوشبو
نامند و نیز اسم طعامی ست
متخذه از نبات بحری
عجوم بعزی بچه شتر شیخ
آن هم ست و زیاده درین
مساوی می آید
عجهوم بضم اسم طائریست
رطیور آبی
عجین اسم خمیرست که بفارسی
آرد سرشته نامند

فصل العین مع الدال المهملة

عدر دابه است
عدام بالفتح اسم نوعی بطی ست
که بمدینه طیبه میشود و در آخر
می رسد
عدا اهل و عدل و عدلی بمعنی
قدیمی من ضمی را نامند و با
خصوص صیاد رخت کنه و نخوده
و سی را

عدنا لیرنانی کندش یا گویند
عدس جبلی بنفشه است و گفته اند
نوع بنفشه الیست که گل آن
سفید می باشد
عدالمر گفته اند تخم نباتیست
که بیونانی سقارعاتیون نامند
مستعمل در تریاقات و از
ادویه نافعه در سموم ست
ابن بیطار گفته که بیونانی نعوعالیون
نامند و آن سوسن بریست
و گفته اند دوائیست که آنرا
عقلم و اهل بحرین عریرنا منند
و گفته اند سنگ تلخ ست
که بفارسی سنگ تلخ نامند
عدر بول و مسهل لسانست
که مورث بول ادرار میگردد
عدم نبطی نباتیست شبیه
بعدس در شاخ و برگ ولیکن
برگ از ان طولانی تر
و عدسیه بر سر شاخ آن
غلافی طولانی میرود مانند
و شونیز در ان تخم آن میباشد
و در هیچ آن تلخی نیست میخورند

عدس نوع طعامی ست
مصنوع از عدس حلیم مانند که
از گندم می سازند
عدمل بروزن مفعول بعربی
ضفدع ست
عدوی بالفتح اسم بچه کوچک
غنم ست و گفته اند بچه چارپایه
و قریب بدالست

فصل العین مع الذال المعجمة

عذابه جند است که ثمر اثل باشد
عذاحر شتر عظیم را نامند
عذافره شتر ماده عظیم
صلب را نامند
عذالط بن خاثر را نامند
عذب بمعنی شیرین ست
و آب طیب خوشگوار را نیز نامند
و نیز نام درخت و نوعی
از انار و خرما
عذب بتحریک چیز لیستکه
برمی آید از رحم بعد از جنین
و نیز نام درختی ست
عذبه بالفتح و تحریک بکسر دوم

طحلب ست و آب عذب را
نیز نامند و گفته اند طحلبی سبب
و بتحریک ثمر اثل ست
عذام بعربی اسم توت ست
که بفارسی کنک و بهندی لسو
نامند
عذرات بالفتح اول و کسر دوم بعربی
اسم غائط و سرجیع نیز نامند
عذقوه بضم دابه کوچکی ست
سفید نرم که بفارسی ماربلوک
و ماربلوک بهندی بهیبی نامند
عذق بالفتح نخل باردار ست
جمع آن اعذاق و عذاق
عذق بکسر خوشه خرما ست
خرما را نیز نامند و گفته اند
خوشه ست که در ان شماریخ
باشد یعنی ساقه ثمر نخل ست
که در ان شاخهای باریک
که ثمر بر ان متصل میباشد
عذق ابن زید اسم نوعی
از تمر ست
عذق ابن طاب نوعی
از تمر ست در مدینه طیبه

عذیوق بالضم نوعی از انگور سیاه است
و جمع آن عذالیق
عذیه نخل باردار و ثمر که
در ان تخم باشد نیز نامند

فصل العین مع الراء المهملة

عرالبستانی اسم طرفا ست
عراب بالفتح بعربی اسم درختیست
که از پوست آن ریسمان
میسازند که بهندی رسن نامند
عراب بکسر نوعی شتر ست
و خیل که آنرا شتر عربی داند
عربی نامند در مقابل بختی
عراده اسم عربی جرادی ست
یعنی ملخ ماده
عرار اقحوان ست
عراضم و عرارم بعربی اسم
اسد ست
عرایس الغیل نزد عامه مصر
بشنین ست
عرب و عربیا بکسر نباتیست
که بفارسی دیوکتم نامند
و گفته اند نوعی از خبیص ست
که بهندی بهنی نامند

عو بیرابرسیانی حب العقد
که ثمر پنجنگشت باشد
عوبلسیطر بیخ ست سیسنبل
عرفان را نیز نامند و اصل آن
کرسلت ست
عو جابعربی اسم صبغ ست
عو جدابعون نخل ست
عرو محارست
عو دا بعربی اسم فیل ست
عو بیونانی اسم فنطوریون ست
عو بضم اول و تشدید را
ارزق الطیر و عنده آنسا نرا
نیز نامند و بعض کوهان بسرلا نیز
وجدت باشد از دست
عو صم یا درنجان بری ست
عرض ارک ست
عطب مشک ست که بهندی
گوکهرو نامند
عرقیشا آدر یوش که بفارسی
چوب نامند
عو فیح اسم عربی
ست گفته اند اسم
که تبعوا انسارهر

بیدار درانشا انزروت ست
الاعصان مینامند گفته اند
درخت نیست شبیه لبساق
عروق جمع عرق ست شامل
عروق بدن و شجر وغیره ست
و نیز بیخ درخت زرد رنگ
که از آن ثیاب را زرد رنگ
مینمایند که بعربی عروق الصفر
و بفارسی زردچوبه و بهندی
هلدی نامند
عرق الارجلی بیخ ست سنگ
و سنگ که بفارسی بیخ بیده نامند
نامند آن بیخ درخت
عرب ست
عرق آسمن بیخ کبر است
عرق الحیاء بیخ انجبار است
عرق المدرک بدن است
عرق السوس اصل السوس
عرق الکافور بیخ اصل ملکه
عشقه زرنباد ست
عرق الطیب مرار است
درزنباد ریسن گفته اند
عرق نفالو بیخ ابوخیا ست

که بفارسی میوه چوبه نامند
عرق الجبال میویان ست
عرق الزبیب آب است
که منقطر حمده باشند
عرق الشجر صمغ ست
عرق البروین ملق ست
عرق یابس قلقدیا ست
که بفارسی زنگباری نامند
عرقصا در قصان عرضصان
عرفصانه و عرنقصان
اسم عرقی ست یا برالطیوه
است
عرقچیح بری بیکحولن ست
و بجور را اگر اور انیز نامند
عرفون نباتی ست که برگ
آن شبیه به برگ شقائق النعمان
و شکوفه طولانی بیخ آن
مستعد بیخ آن منجوب شده
و دیگر نیز بیشود و خیار آن
باریک برگ آن شبیه بهر
ماو تاد و از ان خفا نیز
آن شبیه سرخ بسرخی
و شقاقل آن الخ طبع قیصر

ممدوح بلکه دارینا دگرست
عرتیل بعربی مغزه تغص ست
عرم بفتح اول و دوم باسستا
که اهل مصر بیخ بینوانی
و لبس نامند
عرنا و مار سیاه مخلوط بسرخی ست
و گفته اند مار فش ست
عرامن بکسر بعربی طلحا بدست
عرمه بفتح اول و کسر دوم
عرفح میم و باجرد ذکر ست
بعضی بوش دشتی نیز ست
عرفص بفتح طلب سبز ست
که غوره یک سیاه شده باکی
آبسامی آید و نیز حب النعار
عرنوعی از سدر بری ست
که بفارسی کنار بری نامند
دارالکی جلک نوشته اند
عرفصان اسم عربی حند قوقی
عرنجور الاکرا ست
عرنقصان حندقوقی ست
عروسی بعربی ذریانی
نقشی ست که اسمر یا شمعه
عروبا سیر یا ست که بفارسی

کرزانگبین نامند
عروبغال الفل ست که نیلوفر
باشد و کبریت زرد را نیز گفته اند
و اهل فیرار آب مقطر العصفر
در اول مرتبه بفرد دش بیخ
بعد از آن را در او نامند
عروسافارس سلیخ بجد است
عروسالیس بیدو قرمس
اسم فارسی نامه قزی کانیج است
عروسک جابست که بفارسی
گرم شبتاب نامند و گفته اند
اسم فارسی طینوس است و چپه را
که لوم نامند نیز گویند
عروق بفتح اول ضم دوم و
عرق ست بضم اول و دوم
بعضی رگ و شامل رگهای
بدن انسان حیوان و اشجار
ست و نیز ریشها باریک
درخت را نامند و عروق البیاض
نیز نامند که بفارسی زردچوبه
و بعضی گفته اند نیز آن چیست
زردک که بفارسی اسپک
و بهندی تن نامند

٧٠٩

عروق الصفر بیخ کبرست
عروق بعضی بقضبی مستعمله
در بعضی بوبیدان کرهندی
ستاوری نامند و انسته اند
عروق احمر قوة الصباغین ست
که بفارسی روباس بهندی
منجیت و مجیت نیز نامند
عرق الزعفران
عروق الصفر ست
که عروق الصباغین
و بفارسی زرد چوبه بهندی
بلد گویند
عروق السوس اصل السوس
عروق الصبغ عروق الصباغین
عروق الصفر عروق الزعفران
ست
عروق الطیب عروق الکادیر
زرنبادست
عروق فالعوج بازنگلیا
که تیجایر نامند
عروق ناچیست [illegible]
در بیابانهای [illegible] نامند
گفته اند شیر [illegible] ست

عروق مستعمله است
عرهوم عرهیون است
عرهون قطرست
عریرا نانخواه است [illegible]
را نیز گویند
عریس آمیل باخت عصفرست
عرقین [illegible] یعنی [illegible]
عرطیه عقرب ست
عرقیصا [illegible]
خندقوقی ست
عرقیلیه و بارا ست و بعضی
شبیه بجعل
عرکیه سنام الجبرست یعنی
کوهان شتر
عریب لحم ست
[illegible] الازوه [illegible]

فصل العین مع الزاء المعجمة

[illegible] که بفارسی
[illegible] نامند
[illegible] هام ذکرست یعنی
کبوترنر
[illegible] اهل است

غرد عریرون قنطوریون [illegible]
و در بعض نسخ قانون عربیر
قنطوریون کدست [illegible]
قنطوریون صغیرست
عوینه کحلی است معروف
و درقبا در بین مذکور شد

فصل العین مع السین المهملة

عسل البنت و کنشوسه را
نیز نامند
عساقوقیا فذست و آنرا
[illegible] نام بدالجیبت [illegible]
[illegible] که [illegible]
سبب نماید
عساقیل [illegible] یعنی کماة
[illegible]
[illegible]
عسقیان [illegible]
[illegible] درخت [illegible] و خیار
و امثال اینها که [illegible]
پیچیده بالا رود و بمعنی شاخها
درخت باریک [illegible]
[illegible] آمده [illegible]

نیز نامند و گویند لقالف مرد
از انهاست
عسبان جمع عسیب ست
عسیر الفرنی تمر نرست
و عسیر نر باده
عسیب بفتح و عسیب ست
و بهوا مانند یاقوت و در
[illegible] و را نیز گویند
عسیر باریک ست
عسیری بقله است
عس زرنیخ ست
عساس [illegible] عساس
[illegible] ذئب ست
عسطوس [illegible]
ستبغه خیزران
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشد
عسل بلادر طوبت سیاه
چسبنده است که از بلادر
بیرون می آید در عین قشار که
دهن بلادر نیز نامند
عسل اسم مصری بیخ [illegible]

عسل بلیلج عسل بلیلج است
و همچنین عسل الیلج عسل بلیلج
عسل زنجبیل مربای عسل
تمر سیلان تمر ست یعنی
دوشاب خرما
عسل [illegible] غسلی ست
[illegible] نامند و توهم کرمی
[illegible] دادمالی
[illegible]
عسل الحاج ترنجبین ست
عسل حاشا عسلیکه زنبوران
بر درخت حاشا نشسته باشند
و از ادویه تریاق کبیرست
و همچنین عسل شوکران ست
و عسل صعتر و عسل که از انبیا
همه در بین را مصر ست
عسل المغلات شیر [illegible]
ست
که از درخت بید [illegible] می آید
عسل داود امالی ست
عسل اومت [illegible] است
که بر درخت تر بسته
و البحر لست سفید [illegible] و

وگفته اند که آن شکر تیغال است
عسل طبرزد شیره قند و شیره نبات است
عسل القصب عسلی است که از نیهای خشک بطبخ قند بر آرند
و بقولی آوردن [illegible]
عسل القصب آن نیشکر است
عسل اللبنی صمغ لبان است
و بعضی گفته اند میعه سائله
عسل ماذی عسل نحل سپید
عسل النحل معروف است که بهندی مدهو نامند
عسل ابن [illegible]
لبیب رقیق را نامند
عسلج [illegible]
عسن پیه کهنه است
عسب جرید نخل [illegible]
ترب را اشتر نامند
عسیل [illegible] را نامند

فصل العین مع الشین المعجمه

عشار بضم عشر است
عشب گیاه تر را گویند
عشبه [illegible] است

که طیبان نامند
عشبة اللباج کرات است
[illegible] آن دانسته
عشبة [illegible] است
عشبة [illegible] بسان ا[illegible]
[illegible]
[illegible] مذکور شد
عشق [illegible]
بفارسی آشیان
[illegible]
عشق [illegible]

فصل العین مع الصاد و الضاد

عصا [illegible] بضم [illegible]
[illegible] است
عصاره عبارت از آبیست که
نباتات و میوه ها و غیر آن
خواه خشک نمایند و یا نکنند
و عصاره هر چیز در متن اصل
آنچه مذکور شد
عصاره [illegible] عصاره [illegible]
[illegible]

مستعمل است از بیخ [illegible]
عصارة اللحیه سنگ است
عصارة [illegible]
[illegible] است که [illegible]
عصارة [illegible] السوس است
عصارة القرظ اقاقیا است
عصارة [illegible] اس
عصارة لحیة التیس است
عصا موسی [illegible] است
عصبس [illegible] است
عصب [illegible] داری
[illegible] است
[illegible] نامند
عصفر بفتح و تحریک [illegible]
بیونانی [illegible] نامند
عصاب بفتح و [illegible]
اسم [illegible] است
عصفر [illegible]
عصفور [illegible]
عصفور [illegible]
صفر [illegible] است
عضلات [illegible] است
عضیده [illegible]

و در قرابادین مذکور شد
عصفره و عصفر [illegible]
[illegible] است
عضا [illegible]
عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible] را نیز نامند
عفص [illegible] است که
بیونانی [illegible]
[illegible] نامند
عفص [illegible]
که بفارسی [illegible]
[illegible] نامند
عفص [illegible]
[illegible]
[illegible]
بار [illegible] است و گفته [illegible]
[illegible] است
عقل [illegible]
[illegible]
[illegible]
عقرب [illegible] است
[illegible]

عقده بضم [illegible] سکون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دیار البحر مانند اس
[illegible] است

فصل العین مع الطاء [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مناسبت [illegible]
[illegible]
[illegible] بمناسبت
[illegible] گفته اند
[illegible]

۱۱

عطبت بعربی اسم قطن ست
و بفتح قطن نیم رشته ایست جمع
آن عطاب و عطبه نیز اعطبه
عطر بالکسر اسم خوشبوئیست
جمع آن عطور بفتح خوشبو شدن
و باصطلاح طب طبخه بیاست
تشبیه ست که چیزی قند
شیبه منعقد گردد که چرب
است علی و فالص نامند
عطرانا بسریانی قطران ست
عطر جالت عطر مرکب از شورد
و عنبر و صندل ست و بهتر
از آن عطر مرکب از عطر گلاب
و عطر عود و عنبر ست
عطر نفتم حب ختشم ست
عطشان ایست که برو نا
دیه و سن نامند و بعربی
خس الکلب و عطر سک نیز
عطاره بفتح سنبل رومی ست
عطلقل گفته صعو فر ست
و گفته اند بسریانی سنت آلابج
و بفارسی سپید مشک نامند
عطلاب و عطلو قبایل ایسه ا

عطوس خار الوحش ست
عطم بضم صوف قوس ست
عطوس بفتح اول و ضم دوم
دواییست که در بینی دمند
تا عطسه آورد و بعضی عطوس سا
در قرابادین ذکر یافت
عطو عطار ست که آنرا
طیلوب نامند

فصل العین مع الظاء المعجمه

عظا نوعی از صدف ست
عظایه و عظا بسیار مند ست
عظرب بکسر اول و سکون دوم
اسم عربی افعی کوهی ست
عظلم بعربی آنچه گیاه سپیا
که بفارسی نیل نامند و گفته اند
نیل آنست و گفته اند عظاما
عظم السبع نخراست
عظیعه بکسر نوع ماده
را نامند

فصل العین مع الفاء

عفا و عفاره بکسر حیمیر آنا
و گفته اند بنفشه ست

عقادار مون بیونانی
حب القلقل ست
عقار گفته اند تخم قاتل ست
و نیز سویق غیر ملتوت اسم
ست و بعربی عطاب انیسونا
عقار قرحا بیز القطن ست که
بفارسی کوزک و بشیرازی
خردک و باصفهانی کرکور
و به هندی ڈهیری نامند
عقار هم نافه قوی را نامند
عقاید بسریانی بامقات ست
عقد بفتح حمام ست با طائر
شبیه بدان
عقرب بفتح بعربی تر است
عقعق بکسر بعربی آشیر سپیا
عقر الدیک و عقر نیز سیر دانا
خروس ست و عقرنیا بعضی
بیشانی آنست عقد ا
دوی عصب گردن آن
عقصیج نوعی از بلوطاست

فصل العین مع القاف

عقار حجر ست
عقار طینسا بسم سبر ادر

عقار اعرون اسم سریانی
اسراس ست
عقار سعیفنانی اسم سریانی
ایرسا ست
عقاقیر اسم جنس ادویه ست
و عقار اسم مطلق دوا
عقده بلغت مصر قو ززف
عطبان بلغت اندلس
اسقولوقندریون ست
عقیبان اسم عربی جانور
عقیلیه اسم عربی عوره آ
عقیلیه لغت فصیح ست

فصل العین مع الکاف

عکرش اسم عصفت ل ئیرسل

فصل العین مع اللام

علف خند ویسه ست
علجا قراح ست
علس سلت ست
علس و لق جاوانبات ست
علف رطب خشک ست
علف هندی اسم فارسی
سقوروان ست
علقم طیف نیست و گویند

اسم صبر ست
علقم اسم
درخت پیراد تاخ حنظل ارمجار ست
و گویند حنظل ست
علک البطم قلو نیا ست
علک البطم علقونیا ست
علک باصطلاح کیمیا زرنیخ
علوقس خباری ست
علق بن بنیر معرب سفتج ست

فصل العین مع المیم

عماد بلغت الاس ست
عمر درکرفس ست
عملیج نوعی از خروب ست
که با تخم خورند

فصل العین مع النون

عناق بزغاله ست و در دیر
مذکور ست
عنب الجن فاغر است
عنصم مجم الربیب و مجمع آن
انجار را ساتقال
عنقیم تیم ست و ترکی
دم الا خوین
عنصر سماق ست

غضنفر زباده است و در مغرب زکریاست
غضنفران آذریوست
غضص اسقیل ست
غفقنه اسم عربی مرزنجوش ست
غفقیا اسم یونانی شنقیم
فصل الغین مع الیاء
غود النجوم عود فارسی ست
غود البرق دار شیشعان
غود بلسان شاخ درخت بلسان
و در بلسان مذکور شد
غود لازمه محروث ست
غود الریح اسم مغربی از بعض جمعی
فاوانیا و نزد بعضی بار انتزد و نعضی
غود سیا بروی لبیار ست
غود ثعلب فاوانیا ست
غود الغافوج ابو خلسا ست
غود الوج ست
فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیة
غیدان اسم شاخ نباتات
و بلغت شام مر از شیشعان تا مینه
غیر ان اسم در حیلی ست

و نزد بعضی درخت خیار زبرد
بعضی سفید او زخم در حیلی را نامند
غین صوف ست
عین الآلی علا اقحوان ست
عین البقر اسم نوعی از انگور است
و بلغت مغربی اسم نوعی از
الوست و اقحوان را نیز نامند
عین الجمل بلغت شام اسم
صغیر اقحوان ست
عین الحجوه باصطلاح اکسیریان
زیبق ست
عین السرطان سلیمان ست
عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار
ست رومی و در افریقیه بحیت
عرق الغیبا استعمال نمایند
عین القیر سنگ ست مشهور
و در طب نفعی بهم رساند که ذکر
نکرده اند
غیثقرن اذن الفار ست
غیصه بلغت اندلس حی العالم
غیتد نسطباط اذان العقرب ست
باب الغین المعجمة

فصل الغین مع الالف
غابا بکنشا باتاک است
غابس عنب الدب ست
غازاباغی اسم ترکی گیاه
اطریلال ست و در کوهستان
درستان باغان نامند
غاسول اشنان ست
غاسول رومی بوقالش
غاغاطی اسم یونانی حجر
غافیطوس ست
غاغه فودنج ست
غالاوطی یونانی ترمس
غاری یونانی لبن ست
فصل الغین مع الیاء الموحدة
غبیری درخت سدرا را نامند
غبیراء عنب الدب ست
فصل الغین مع الراء المهملة
غریب نامی نامند کور سیاه است
غربلغت شام نوع کرچک
غصی الراعی ست
غرسار آس ست

غرقد نوع سفید بزرگ
عوسج ست
غرم اسم فارسی میش کوهی
غریج اسم فارسی شونیز ست
غرلیف اسم یاسمین ست
فصل الغین مع الزاء المعجمة
غزال الماطلب ست
فصل الغین مع السین المهملة
غسل جطمی ست
غسلم آذریوست
غسول اشنان ست و
اذخر را نامند
فصل الغین مع اللام
غلفریا یونانی اصل السوس
غلوقس یونانی اسم حضور ست
غلوفن یونانی بیشا ست
غلیجین یونانی فودنج ست
غلیجن اغریا بیونانی مشکطرامشیع
ست که فودنج جبلی باشد
و غلیجن بعضی ریحان الغوبا
بعضی کوه است

غیواج اسم فارسی جند است
فصل الغین مع المیم والنون والواو والیاء
غملول عنا بری ست
غمامه اسفنج ست
غنذب بعربی عنکبوت ست
غوره اسم فارسی حصرم ست
غوزتر بالج ویسر ست
غوک ضفدع ست
غوقار یا صفهانی شنجر ست
غیال زیبق است
غیم اسفنج ست
غیقطش سنبل الطیب ست
باب القاف
فصل القاف مع الهمزة والالف
قاد العرقی اسم قلب ست
کو لفاصی ال نامند و مراد
از وجع الفواد وجع فم معده
است که لبیب تبخار ورست
و ایران طلاق نمایند و الا
قلب تحمل هیچ اذیت والم
نمیتواند شد و حقیقة ان موت ست
قاید بعربی اسم طبی ست

۷۱۴

جمع آن فوره
فواره بالضم بعربی اسم [illegible]
[illegible] کہ جہت [illegible]
فاروس [illegible] بقلق است
فالیس زراج است
فالیشن یونانی باقلی است
فالیش نبطی باقلی نبطی است
فالیش بطیخ است
فالطراحین [illegible] است
فالج اسم [illegible] حیوان [illegible]
فاتراسینس [illegible]
در [illegible] ناشد و [illegible]
فاشریقین [illegible] قوم بوده
فاجشه [illegible] بمعنی است
فاخ غراب البحر است
فافاریونانی بنفشه است
فاخا نامیس حنفص است
فاخر خرمای [illegible] است
و گفته اند نوعی از خرما است
که بفارسی بلیک نامند
فاخر فاخره است
فاخور نوعی از ریحان است
ریحان الشیوخ نامند

بر [illegible] است را [illegible] گویند
فادج بفتح دال [illegible]
یا در [illegible] است [illegible]
[illegible] کہ [illegible]
و گفته اند [illegible] است [illegible]
[illegible] آمده گفته اند [illegible]
است کہ [illegible] باشد
[illegible] رادل است
فادزهر معرب پادزهر است
فادوانیا اسم [illegible] است
فادن گفته اند [illegible]
کہ [illegible] نامند و نوع
صغیر آن است
و بضم اول [illegible] هم [illegible]
[illegible] گویند
فاراسیم [illegible] حیوانی [illegible] است
فاراوانی [illegible]
فاراسون بالیونانی [illegible]
فراسیون [illegible]
فاردا اسون [illegible]
فارس بمعنی اسود است
در [illegible] انبوه است
فارس [illegible]

[illegible] اسطوخوس
[illegible] آمده
فارسطا یونانی [illegible]
فارسدون لبلاب است
فارسیاد اسم یونانی [illegible]
فاریشاج [illegible]
گفته [illegible]
[illegible] وازان [illegible]
خوشبو [illegible]
کہ اسد [illegible] است
مرماج گفته بعربی [illegible]
اختناق [illegible]
فارص [illegible]
نفقه [illegible]
بهمن [illegible]
فارغه فاقیه است
فاردو [illegible]
[illegible]
[illegible]
نارفع است
فاروبونانی [illegible] است
فاروسی [illegible]
موم [illegible]

فانسیطوا [illegible] یونانی [illegible]
الحار بدیست
فارد فول [illegible] است
فارسیون [illegible]
در یونانی [illegible]
در [illegible]
فاریقا یونانی [illegible]
فاردیوا [illegible]
فاریقا [illegible] باشد
فاریقون [illegible]
باسیچ نامند
فارد [illegible]
باسیح [illegible] است
فارس [illegible]
[illegible] است
فاشر [illegible] است
فاستفا [illegible] است
فاسیقا [illegible]
یونانی [illegible] است
فاستقون [illegible]
یونانی [illegible] است
[illegible] نامند
بستان افروز است

فاسطره [illegible]
[illegible] است
فاسلو یونانی ادویا است
فاسی زعفران است
فاسیا [illegible] است
[illegible] است
فاسیا [illegible]
فاسیع [illegible]
فاغر [illegible] است
فاغیر [illegible]
کہ [illegible] باشد
فاطمی [illegible] است
فاطول [illegible] است
فاقاد [illegible]
[illegible] کہ اوست
[illegible]
فاطا [illegible]
فاقوح [illegible]
[illegible] است
فاقوه [illegible]
جهت آنکه [illegible]
فاقد [illegible] است
[illegible] نامند

فاهیس هرز نجوش ست
فاغر بکسر نیز معجمه در لغه
گلی ست مانند نیز دری لیسار
خوشبو مانند عنق طولانی
و در بلادش بسیار از حیوه و جید
راست پیدا مانند
فاغوش بسریانی شیطرج
هندی را نامند
فاقیه اعرابی آنم گل ست
و بسیار فی کفوه بر شی
او برسیقونیا و بیونانی را
مفوریا مند بهیت در بهی
آن را حنا ذکریا افته و در بنه
ست از حضر لهر
حلیلی شیر
رناجه الفاغیه سرتن
آن نامیه سنه بلوا البرکه
و قنطل و نیزا بحد بر کر
ست و جهت اورا امر رهاره
فاقیه با هشت کرم سخوزن باریه
لیشیست انگاهست فتین الزا
و نیز بسیختی فاغر آمده
فافاسی وفافودنی فلفل

ست
فافالیس فاخته است
فافا ابرا اقیلون نباست
جاو شیر ست
فافوا لسن مزز بدی ست
فافرون عذا دوس
فافیردوس دفافیسم
دفافیودس همه اسم
بر دی ست
فافو اسم عربی بیه جا ست
ست
فافیسن لفایح الحفا ست
فافلیون لعلیه ست
فافیه سه بیونانی بکولا
بری ست و شاهترج
هندی را نامند
فوق افیزلی طلالیست
طولانی النقیه وزیت
سطبوخ را نیز نامند
و دهنی البان را نیز
فافرشیه بیونانی مرزبخان
ست
فاکه اسم عربی ثمر اشجار

ست که بفارسی میوه
نامند و بهندی پهل جمع
آن فواکه
فالاسفر سطنق بیونانی
نوعی حشیست که آنرا
بمشش نامند
فالاسی بیونانی فودنج
نهری ست
فالانجفوسن الانجیلیس
فالانجیقون بیونانی اسم
ست
فاسن نبانیست که بیونانی
بیونانی اندروصاردان
گویند بفارسی نیسر
فانیوس بیونانی نامیوس
ست
فانیری فارهوس
نانی ست که بتلارح
نیز نامند
فاذرسوان خشا ربیه که
لیسیار نو کنده و ست
فانس پوست درختی
ست در طور سینا فیران

مانند بلوط
فانقس بیونانی صنفی از
شنجار ست
فال مال فرنجمشک ست
فالنری بیخ کبر ست
فالیوس شاه تره است
فالیدا القیقوس بابونه الصفر
ست
فالانس سقلیندس صنف کبیر
دو قرا است نسبت با سقلیندریون
حکیم حسبت آنکه دارلی
کسی ست که معرفت
بدان بغم رسانیده
و کسیکه آنرا نوع کبیر فقوه
دانسته غلط کرده
فاناخس لیمونیون
صغیر دو قرات نسبت
با طباخ دون که فریت
ازجبال شام و گفته اند
زرد قاسه خشک ست
فانجی سفر گانجی ست
فاتی طروان بیزلی
سیستان ست

فانیوس کون بری ست
فلوانیا فادانیاست
فارسون بیونانی اسم
تلج ست
فاطیما بیونانی فودره ا
قلید اسم گوشت برطانه
ست
فالبلون شبیح ست

فصل الفاء مع الباء المثناة الفوقانیة

فتاد قورت خطیست
تان فیصبست هر چیز را گویند
فتیست هر چیز را گویند
فتاة اسم هر چه مومن لغة
کبستان ست
فتاق بکسر اول ثانی ست
گیجیل را دراکه برآمدن
خمیر آن کرده باشند و
نیز آبیشن را نیز نامند
فتال طحلب ست
فتیر تازه شهیده شده
بجهیر الخضر است
فتحا ترمی عقاب ست

فتره سکه کرچا ده است
فلیتن یونانی عفص ست

فصل الفا مع الثاء المثلثه

فث بعربی اسم ازرنت
که بهندی باجره نامند
نبات شبیه نبات
ذرة و حب آن شبیه
بجاورس و اہل ہند
آن را بسیار میخورند نان
آن پخته و دیگر انواع
فتج تخم خنظل ست و گفته اند
درخت حنظل ست
فیلثمون یونانی ورند ست
فیثموس یونانی لیمو
ست
فج بکسر بمعنی خام و اکثر
اطلاق آن بر میوهٔ خام
بنمایند و بطیخ شامی را
نیز نامند که بطیخ ہندی ست

فصل الفا مع الحاء المهمله

فحا بمعنی ابزار القدر ست

ناا مانند بیاز و سیر و شبنیز و غیرها
فحاا فاغره است که بیونانی
قوبوس ماطوس نامند
فحلا ماروس بیلربانی
جند بیدستر ست
که خصیه خرست
فحم انگشت که بهندی
کوئله نامند و اخگری ست
که خاموش کرده باشند
فحول بفتح گشن خرما را
نامند

فصل الفا مع الخاء المعجمه

فخار خزف را نامند
که بفارسی سفال نامند
فخفره فخاا است
فخیمه ثیبه ست و
تخم آن را بها آورده
باشند
فخور درخت نخل قوی
شاخ پربرگ را نامند
و ناقه بزرگ پرشیر را
نیز نامند

فصل الفا مع الدال المهمله

فداع ضفدع ست
فدر بضم اول و دوم وراء
مهمله مشدده بعربی
اسم نفته است
فدس بعربی اسم
عنکبوت ست
فدن بعربی اسم ضبع
شرخ پیر ست
فدمایون یونانی مقل
ست

فصل الفا مع الراء المهمله

فر بر مرغ ست
فرا گورخر ست که حمار الوحش
نامند جمع آن افراد و فراء
فرات آب صاف
شیرین خوشگوار ست
قال الله تعالی و اسقیناکم
ماء فراتا
فراته بنده است
میده نامند

فراخ بچه طیور ست
فراخ بچه شیر و پرندگان
وحشی ست
فراریج جمع فروج ست
که بچه و جاج باشد
فراس خرمای سیاه است
نیز شہریر
فراسکوت بفارسی
پرستو ست که بعربی
خطاف نامند
فراسینا بیونانی کراث ست
فراش بفتح اول شین معجمه
در آخر اسم عربی پروانه
واحد آن فراشه
فراشیون فراسیون ست
فراص ساروج ہندی
ست
فراطن فرن ست که
بفارسی شاخ نامند
فراطیس برومی نعناع
ست
فراع بعربی اسم منی است
فرافر و فرافل سویق تمر

یبوب ست
قرام بکسر اول بعربی
دوالیست که زنان برای
تضییق فرج مستعمل دارند
فراموس یونانی باسلیقون
ست
فرانق بضم اول مرغ نیک
فارسی ست که بعربی
بريد و بفارسی سیاه
گوش و ترکی قاراخلاق
نامند آسخیوانی ست
شبیه سگ کوچک و بزرگ
اهو و گوش آن سیاه
و پیش پیش شیر گویند
پیرو و گوش تیز پید
از آن بدن پشم از سباع
شکاریست
فراسیون بدّه انجر
فرلیطالیقی اسقلبجیه ست
فربا خون افرانیون ست
فرپک فرنوک خفاش
ست که آن را مرغ عیسی
نامند

فرنبودم کا فور ست
فرنجی اسم فارسی ایمن است
فرنت نباتی ست کہ جہت
نوا د نار فم ست
فرنش سرگین ست
فرنا تیون استہ ست
فرنا بیدن انجوان ست
فرنوا شیر ست کہ بفارسی
جو نامند
فرنجا نہ بلاد سفید است
فرنجہ بیابانی صنوبر ست
فرنور بفارسی فرخ طیور
است
فرار باصطلاح اہل صناعت
کیمیا زیبق ست
فرکمصی شیخ ست
فرنوج چوجہ اکیان ست
فربیونا مغیست در نباتست
تلخ جہت مغص ریح
بطن نافع و از چین می
آورند آن تیوابیح خطا ست
بعضی ... بعضی
کہ بترکی انگور نامند

و بعضی آن را ریوند چینی
دانستہ اند
فربہ فروفررونج گفتہ اند
نباتی ست کہ بیخ آن سیعد
است
فرزیح حب القطن ست
فرسا و از فاعل ست
فرسا نامند رست
فرسا بکسر و فتح نیز
بفارسی جہ اینکہ از پوست
آن فرد ملیسا زند و گفتہ اند
فتک ست
فرسنک و فرستہ تود
فرستوک ہمہ اسم فارسی
خطاف ست
فرسد حمص است
فرشاریون بیونانی یعنی
حمائی ست کہ چیزی از چوب
کاوکلہ شبیہ بدرس ست
کہ آنرا ارعی الحمام و تیہ
ار بیس نامند
فرسطس بعضی انجام و بعضی
و زانیج گفتہ اصل نعت

کہ طائر ے ست کہ آنرا
جباجب نامند
فرسکتی از فرخ ست
کہ بفارسی شیر و
شلیل نامند
فرسا درس و فرسلون
طلق است
فرنبیا بیرومی لبیا سم
است
فرسیطا سیدلتہ بیونانی
ز نجبیل الکلاب ست
فرشین نجالہ حدید ست
فرسیون سمک بحری ست
و گفتہ اند عما ہم ست
و صاحب تحفہ اسم نوعی
از پا و آورد است
فرش بعربی صغار لبلی
است کہ قابل حمل نباشد
قولہ تعالی و من الانعام
حمولہ و فرشا و گفتہ اند
غنم ست و انچہ صلاحیت
بحفرو فج ندا شتہ باشد
و گفتہ اند انچہ

از ابریشم و لوکرک پوست
آن انتفاع برند
برند و گفتہ اند درخت
کوچک و خردہ ہیزم
است
فرسنکے بفارسی خوشہ
کوچک ست کہ در خوشہ
بزرگ خوشہ انگور باشد
کہ بعربی عنقلہ و نیز بفارسی
پہنک نامند
فرص فرخیدہ استر
مقل است
فرصاد بعربی اسم درخت
توت ست و گفتہ اند درخت
توت سفید را نامند
و توت سرخ را نیز و جمیع
سرخ رنگ را نیز گویند
فرصد بکسر استہ مویز
یا استہ انگور را نامند
فرص نوعی خرما لیست
کہ در عمان بشود
فرفص بکسر و ضم و دوم ست
بادام کہ سرخ ست

فرسیح بکسر حرف اول قریب ست
فرسفس بعربی حبۃ مقرہ است
فرفیرون فرفیون ست
فرطس با رشا خدار را گویند
فرع بعربی قمل ست
و گفتہ اند قمل کبار ست
فرغندہ و فرغند نباتیست
کہ بر اشجار پیچد کہ ضعیفہ نامند
و گفتہ اند نوعی از لبلاب
ست و گفتہ اند نباتیست
کہ ہندی کاسنی بیل
نامند
فرغور بفارسی طیہوج است
و گفتہ اند فرغیست
فرقش آواز کہ بلبل
باشد و صفدع را
نیز گویند
فرقوی بفارسی طائرے
است از طیور کہ بترکی
قرقش نامند
فرقحا درخت عظیم ست
مانند درخت چنار برگ
آن مانند بادام و گل آن

ضاد و قاف

ضاد و عین

ضاد و فاء

ضاد و لام

ضاد و کاف

ماند گلسرخ مد از چوب آن
کاسه و ظروف نسازند
فرغست درختیست عظیم
که از چوب آن رحال سازند
و گویند درختیست سافج است
و گویند درختیست که بهندی
ساگون و ساکوان
نامند
فرغت نشاهتره است
فرفخ و فرفخین فرفخینا و
فرفیم و فرفه و فرفین بقلة
الحمقا است
فرفور بفارسی اسم قراقروط
ست
فرفور الورعی زعرور ست
فرفرون بردمی معدنست
فرفوس سنگ سرخی ست
که جهت جراحت نافع
و مجرب ست
و فرفشه است
فرفیون افربیون ست
که فربیون نیز نامند
فرفومغا دوائی مرکبست

مستعمل در دوار الخطاطیف
و در معاجین قرابادین
کبیر ذکر یافت
فرکیه طعامی ست مصنوع
مانند هریسه از لبنان
که بفارسی آش لیم نامند
فرم دوائیست که زنان
برای تضییق فرج مستعمل
دارند
فرباسر یونانی باقلی ست
فرصید حجم الزبیب ست
و عجم العنب را نیز نامند
فرنب بچه یربوع است
فرند نوعی از آهن ست
که فولاد مانند جوهر دار
نیز نامند
فرفیون یونانی زرین
درخت ست
فرنیوس یونانی کرنب
است
فریون اسم یونانی
ربد البحرست
فرنی اسم فارسی

صلیه است
فرو لغزلی پوستین است
جمع آن فراد تتخذ از
سنجاب و حواصل و سمور
و قاقم و فنک با لوز
و دلق و ثعالب و حملان
فروس یونانی مازریون
است
فروسیمن جوز بابل ست
فروشه بفارسی
افروشه است روان
حلوائی ست متخذ از
آرد و روغن و عسل
با شکر و گفته اند فروشه
است
فروصاهی و افروصناهی
کراث الثوم است
فروخیوس یونانی سنگی
است که صباغان
ملاذ و فروفیا که انزلیقه
باشد مستعمل دارند
و المنا مسمی یونانی
بلعر طیوس گشته

فرو فرط زرنیخ احمر ست
فرو قه بیه گرده است
فرو قوذی لادن دوا
هست
حریف و خوشبو و گفته اند
نباتیست شبیه بسخا مالادان
و اسود و بیخ آن طولانی
سبک عریض و بوی
آن تند شبیه بیوی حرف
چوب با آب طبیخ نمایند
بیاشامند رعاف
آورد و صحال را نافع
فرو قولس یونانی و بیخ
الکوابر است
فرولیوس بردمی ماهی
زهراج ست
فره قد سعد است
فرو میان بصل است
فره بفارسی نفیس ست
و بترکی فراخ نامند
فرهنج بفارسی اسم کشوث
است
فریج بفارسی اسم ورج
است که بترکی اکر نامند

فرنجات اسم فارسی شبنم
ست که بعربی صقیع نامند
فریده مروارید بزرگ را
نامند و نیز مروارید بزرگ
برشته کشیده را
فریدلیس فریدلیس بلغت
اهل مصر و بیان ست
فریزد فریس بفارسی
اسم نباتیست در نهایت
تازگی در نضارت که چون
دواب بخورد فربه
شود و نیز اسم نباتی ست
خوشبو و نیز فریز در
فارسی اسم گوشت خشک و نیز اسم
نباتی ست که بیخ آن
سعد است
فریسقا غول بسریانی راسن
است
فرطبقیوس نوعی
دوقیس است
فریق جادرس است
فریفه بعزلی خرمائی ست
که با حسر طبیخ نمایند

قاقیه برای انبار و باجلبه الیست که با چوب طبخ نمایند و گفته که آن را حلبه دانسته اند غلط فهمیده اند

قریفیکه باسم ست

قرنیوک بفارسی لطیف ست

فصل القاف مع الزاء المعجمة

قزلیا بمعنی ... است

قرز دو بیر لفارسی اسم وج است

قرغن بفارسی ... ست و گفته اند که نوعی از ... ست

فصل القاف مع السین المهملة

قسابیرالی اسم ... ان تمر است

قساریدس یونانی نوشیا ازر ... که ... نودیا

قساریوس یونانی نوعی از افسنتین ست

قافینن یه رومی اسم خشرما است

قال نیخ ست خشک سفید رنگ تلخ شبیه بشحم حنظل خاصیت آن مسهل و مجفف

قالته احمد یدنوبال الحدید است

قاماته لب یلنے توبیا است

قاموس حب بلسان ست

قنان اسم فارسی حجر المسن است

قبایری زفت ست

قسطاطیس یونانی صرد ست

قسقاقیشیو و قشقاشیر ل

بیسیانی حب لبان ست

بحجر و فستق البادیه حب البان است

قستور و قسیتوری یونانی سمک ست

قسمس حب النیل ست

و گفته اند تخم بادزیون است

قراقلالارس یونانے سنرخس ست

صرقونین یونانے شمر است

قریفون زنجفر است

قسطافیون یونانی فستق ست

قطرن قطوریا یونانی سماک است

قطمره کریره است

قطسه بندق است

قطبون فادوولصنوبر است

قسفه سلیست ست که سفیست و دیر تیچه و لیری رطبه نامند

قسفرا یونانی و سریانی قنافس است

قسقے و قسقین یونانی فرفرج ست و نیز قسقین بمعنے قضبان الکرم ست

قسلان صفار نخال ست و جمع قسیل

قلیتون برغولی ست که بزرقطونا نامند

قشموشیون اسفیداج اسرب ست

قسمار بردن هزار چشان است که فاشرا باشد

قسملین اسم یونانی سکنجبین است

قسمیر اسفیداج است

قسنین حجر المس ست

قسنع قشع است

قسیناقیل بایرانے نافلا است

قسوابراسیین لعربی صابع الصفر است

قسیده الصباغ قسوه الصبع اسم عربی نوعی از کیا است که قطر باشد

قسوالکلاشا و بانج است

و گفته اند ... است

قسوریون یونانی ...

... است که قلقاس نامند

قولیون برغولی ست که بزرقطونا باشد

قولیدوس و قیدس یونانی کاکنج است

قسیط لیزنی قیع سرخرما است و گفته اند جیده ناخن است

قسیوریس یونانی قلقلمویه است

قسیا اسم عبرانی فافلا است

فصل القاف مع الشین المعجمة

قش ... نوب ست

قشفه بلاب ست نیز

... که در چوب قصب باشد تا مندخر نوب را نیز گویند

قشوابراسیین بعربی اصابع الصفر است

فصل القاف مع الصاد المهملة

[illegible]

فصباحب الزبیب است که عجم الزبیب باشد فضانعس طلبه است فضاء بعربی فاره است فصفص عبشان است فعنفس لست که طلبه نامند فضر یکی بعربی زبان را نامند فضه گل بیده را گویند فصیح ششتا نه و رشیده است که کفن آن [illegible] باشد فصیل بچه شتر است	فضیه فصعل بعربی عقرب است فضمل تعبیه ولیس مانده چیزی را نامند چیزی روی را نیز فضیح [illegible] فضیح [illegible] است و نیز شراب [illegible] بسر را نامند فضیض آب شیرین و آب باران را نیز نامند و ظلم را نیز	هیکل [illegible] نامند فطرآسالیون [illegible] کرفس صخری است که کرفس جبلی نامند فطروسلیون [illegible] کرفس جبلی است فطریاسالیون [illegible] فطراست [illegible] است [illegible] است	فطورید [illegible] بیونانی [illegible] است فطوس حب الآس است فطول [illegible] فطوبا [illegible] [illegible] است فطیر خمیر خام است فطیال [illegible] است [illegible] است [illegible] است	[illegible] است [illegible] است فصیل [illegible] است [illegible] نامند
فصل الفاء مع الضاد المعجمة	فصل الفاء مع الطاء المهملة		فصل الفاء مع العین المهملة	فصل الفاء مع الغین المعجمة
فضاه [illegible] طرف ظروف راگه [illegible] از اینها از دیگری فضا نامند فضال فضوح لوبلی اسم [illegible] است	فطارچی [illegible] بیونانی [illegible] است [illegible] است فطار [illegible] است فطراسم [illegible] است [illegible] نامند فطر [illegible] که فطر با کول [illegible]	[illegible] است فطرس عدس جبلی است [illegible] فطر [illegible] است [illegible] است [illegible] است	فعالسیرانی [illegible] است [illegible] است [illegible] است فعوه [illegible] است فعولم قافله است [illegible]	[illegible] است [illegible] اسم [illegible] است
				فصل الفاء مع القاف
				فقار [illegible] اسم [illegible] است فقه [illegible] [illegible]

[illegible]

نقد فنجنگشت ست گفته
تخم آنست و اول اصح است
و نیز شراب زبیب
با عسل یا کشوث را نامند
نقد حب الفقد ست
نقد شراب زبیب با عسل
با کشوث ست
نقه طلسد اسن و جها لبقیس
است
نقعه بعربی گل زرد را نامند
و نیز گل که نفخه بوده باشد
بسبار نافع زیرا که ورد اصفر
است
نقاح بعربی اسم جنس شکوفه
است که نور نیز نامند
بیونانی لفیح و برسی
انثیوس یعنی دو بشیر
اطلاق نقاح بر ازهر
سفید بیشتر میکنند
از برگ بر آید
نقاح اذخر شکوفه گیاه
است که بهندی گنجی سر
بیونانی دانیون نامند
و بهترین آن خوشبوی
آن ست
نقاح السنبل شکوفه نوع
بجوشه است که بسریانی نفیر
ابرودین و برومی
انیکس طرخس و بیونانی
دوز سقلیوس و بهندی
چهرکا پهول نامند
نقاح سوسنجان را بفارسی
سنبلید و بعربی اصابع
هرمس نامند
نقاح القثاء شکوفه دسته
را بسریانی نقحی و رداقبی و
برومی ابیکس فقیونوس ست
و بیونانی ددوسطفاین
نامند و بهترین آن تازه
و بهندی آلنسست
نقاح الکرم شکوفه زرد
بسریانی نقحی الیشا و برومی
انیکس طراجون بیونانی
دوداطیا المینون نامند
و بفارسی داک گویند
بهترین آن بری تازه
آنست
نقاح الملح زهرة الملح است
نقاح الموز شکوفه موز
است که بهندی کیلا کا پهول
نامند و بیونانی
دوز آموزا و بسریانی
نقحی موزا و بسریانی
انیکس موزی
نقاح النحاس بوتال
النحاس ست
نقضا برنج ثانی خرمهره
الصیدی است
نقرالسیون نانخواه
ست
نقیع کبوتر سفید است
نوالا نجیسا بخور مریم
است و گفته اند مرمیه
الیسه ست
قافلا است
قفطین ضفصر است
قتلوطاره میکرا اشا
است
نقیص شاهتره است
نفیفه بیضه شکسته است
که مفقوضه نیز نامند
نقیض و دو الفرمت

فصل الفاء مع الکاف

فکلو بیج بردی شکسطرانیج
است

فصل الفاء مع اللام

فل بفارسی چوب درخت
سفرجل ست
فلاو بیونانی ورد فیون
است
فلار نقم بسریانی
سیاه و بیج است
فلا آدرابا است
فلاستا اسم بیده است
که بفارسی بیده نامند
فلا سیطفی برومی صندل
ابیض است
فلاسفه جمع فیلسوف است
و اسم مرکبی از معاجین
کبیاره که مادة الحیات
نامند و در قرابادین در
در حروف المیم مع الالف
ذکر یافت
فلاسلوج سالوج است
فلاطا اس بیونانی زبد البقر
است
فلاقار منایا برومی طین
ارمنی است
فلاعا ساسس برومی
طین شاموس است
فلاعا لیما نیس طین مختوم
است
فلاعا مغری طین مغره
است
فلافل السودان فلفل السودان
است
فلافلی بهمون مرکب از نشه
فلفل است یعنی
فلافل اسود و فلفل ابیض
دار فلفل اسود و فلفل ابیض
است و در قرابادین
ذکر یافت
فلا اسم عربی قاتل است

فلامرنیسیا نی ریر است که
بفارسی شقص بهندی
پیپیه‌ها دانا مند
فلاایموس و فلاجس فلامرن
فلا درهمزانی است
فلایا فودنج بری ست
فلشان طائر ست
که صیدوی را صید نماید
فلنجون یونانی نرگس
فلاحس کلیتیه سی
ست
فلنجمن سپستان ست
که بلیوسا نیز نامند
فلانج فلجمیده بهندی علاجی
کرده تخم کبر آورده
است
فلونیا فلیجه حب القطن
است
فلد ثیون و فلدیلون قابیه
لاذن اسم دوائی ست
مرکب در قراباذین
ذکر یافت
فلدکهبر اول اسم کبد

حیوان است جمع آن
افلاذ فلند و فشرطیلو
طولانی ازکبد را نامند
و فلیتوس فالده و فترطلنه
قطعه والاولو و لقرة کبد را
نامند
فلوفجا اسم اسقفی و زنبق
یونانی را سمو صفا
حیوان پاشد
فلسطاریون ریق الحمام
است و لبلاب را نیز نامند
فلسطوریس لبلاب ست
فلسودربیون حیل لارنب
ست
فلفلا السط زعفران است
فلفل الخواص و فافل
الاخواص ماهیز دانه
است که حب الملوک
نامند
فلفلاریالی سریانی دارفلفل
است و گفته اند فلفل
الماء است
فلفل البری فلفل صقالب

حب القطن است که
تریز تخمک است باشد
فلفل صقالیه فرنجست
یابلیج اتلاق اینز نامند
فلفل را دراز بفارسی
فلفلفیمی را ز بفارسی
ارخنش اس ست
ارخنش ست
فلفل الشام تخم تحاد
است
فلفل نمر دو دو حب الکلم
است که تخم دسم باشد
فلفل موّل بهندی بیج
دار فلفل ست که فلفلموش
بهندی پیپلامول نامند
فلفل موت قدوسج صلی
ست و گوید
فودنج بری است
فلّ فاقیه است که بیج
نیلوفر هندی باشد
تلیق خروج ابیض ست
فلموسار لادنج است
فلمون حیق چراخی که فودنج

حیله باشد
فلیما نه دره است
فلنده یونانی فلنجیه است
فلیقسواندا اسم دوائی
مرکب ست و حدا و قلیقی
جنس از کلی الشیردهنو بسته
زنداد و در قراباذین
ذکر یافت
فلنشاو کلاف فلنجشک
فرنجمشک ست
فلو اسکندی قسولیبا
است
فلونار مشک است
و هیز ارجیان را نیز نامند
فلونا لسیریانی عرعر
است
فلور لقا صندل است
تاریتی صندل ابیض
است
فلوس بای لبشار ی
اسم خانق الکلب است
که قاتل الکلب نیز نامند
و افرانی را نیز بهندی

لحیلیه گویند
فلوقوین عنصلی الراعی ست
فلوغیرلن بر دمی طین باکوکل
است
فلوقرنیسیا بر دمی قرع
است فاوس زحیر ست
فاوس یونانی خیار
است که فاموردن
نیز نامند
فلومیوسوس حب النیل ست
فلون سح حیله ست
دیرگ نبات را نیز
نامند
فلونیا اسم معجون مرکبی
است منسوب با فلن
طبیب که افلونیا نیز
نامند و در قراباذین
ذکر یافت
فلوبن جعیده است
فلمر اسم لبلاب است که
لبفارسی اقوذ
نامند
فلجون سرخس است

فلنجفقن سعد نجان است و بعضے جوبانتہ دانستہ اند
فلیسیبانی بمعنی لقشالیس
فلیس و فلیس یونانی مقص است
فلیساطس یونانی دم است
فلیغولیس عربی آحد است
فلنقنس و فلنقیس شیرزنی است که بلغات یونانی دہسا نامست
فلنغاہ بسرہ ادونجوا اولا نیز بعضے نشر نجنی انند
بادرنجبویہ نیز گویند
صاحب تحفہ که نوشتہ بلغت اہل مغرب است
تحفہ انیسون است
فلیقیقا آل الحوس
فلیل لبیث است
فلیلہ بعربی مومی مرنان نامست
فلمیا یونانی بسیاران ادو

است که بسریانی فلیماطا نامند و آن نعمی الراعی است
فلے نوین لاثیم ست
فلیونا بسانی تعصا فیر ست
فلیوحوس میولان ست
فلیغیح یونانی لبد ست
فلیقہ فودنج بری ست

فصل الفا مع المیم

فامشر انحل بسریانی کوشیر است
فموونجبل است

فصل الفا مع النون

فنا و فناء عنب الثعلب است
فتین لبدیک نیز نامند
فنحیرس بعربی الماحلع
بسریانی است
فناطیلوس رعی حمار الراعی است
فنتیا فالون برومی
فناطیس یونانی ست که

قافره باشد
فنج فنک است
فنجل نعیم لغزل غاق الارض ست
فنجکشت اثلق ست
بہندی سنبھالو نامند
فنجنوش بسریانی فنجنوش ست
که عبارت از خشاء الحدید
و بلیلہ بابلیلہ در آمد
و عسل باشد و اسم معجون
که مرکب از آنہا است
صدا الحیواة نامند
دراقرابادین ذکر یافتہ
فنجیوش نجیتوش است
فنجو ددن نجم است
فنجوش نوع ازحمص الحمار
است که عرق النسا فنج
نامند
فنج گفتہ اند بفارسی
اسم ثلج است
فندق معرب بندق
است
فندق ہندی ریٹھہ ست که

که بہندی ریٹھہ نامند
فندر و فندیر گندر ست
فنطاطا بسریانی شجرة الکلاب است
فنط اغلون ونطافلین
یونانی است که بمعنی
دو حملہ لاو راق ست
که چکشت نامند
فنظفلون فاوانیا ست
و بیونانی عود الصلیب نیز نامند
فنطوفلیون یونانی فوروس
فنطلیقون زراوند ست
فنقع بعربی فارہ ست
فنک حقل ست
حرحل رابیز نامند
فولکس زفت است
فنین بحجر یک بعربی
اسم غصن است جمع
آن افنان و افانین
فینان حمار ارحشت

فصل الفا مع الواو

فواطا عنب الثعلب ست
فودنج و فوذوہ اولی معرب
ثانی ست بمعنی نجرہ
سری و کالج و در قرابادین
ذکر یافت
فودنج و فودنج مورنگ
و پودینہ فارسی است
فودنج بری فودنج بری
که جلیجوہ نامند
فودنج نہری حق المار
است
فوفرج یونانی ارقال
است
فوتلیح یونانی جوز لیاا
فوفا فوفہ است
فوتنیس یونانی تمر است
است
فونیس بروا بیونانی
پیہ مرغابی است
بعربی نجم الادرنامند
فوتیس یونانی نجم
است
فوجلانس نوعی سنگریزہ

الیست مشنیز کرخت
ازان آنهاکت که بعربی کلمر
نامند لعل سے آورند
فوفلیاس و فوفلیا
جاید ون است
فوفوسطوس یونانی
اسم فاختهاست
فورتیوسکل بردمی غار است
فورکیون لسبا است
فورانیا یونانی خنثی
است
فورج لون عشق ست
فوره ارس یونانی و
لبیاسے فورانا بعربی
طبیع نامند
فورفسطس بردمی اسم
فوق است که حیوان
بری قریب بحیوان
چند بیدستر است
فوردس عنفاع خفص
ست
فوس یونانی نرق ست
فورد لسریانی حنا ست

فورفوس لسریانی حنظه
صحرائی ست که چندروس
نامند
فوریے اہل است
فورولون و فورولون
و فوربیر بردمی و یونانی
عاقرقرحا است
فورولیس فوروروس
و فورلس ردمی صفدع
است
فوردس یونانی حنظه است
فورلیس اسیر فوفانس ست
فورلطیس با قشیشا
است
فوسیمید بید ست
فوستیمیدن یونانی
باسان ست
فوسطر قیدان یونانی
نوعی از عرور است که
بشیرازی ایسل نامند
فوستین یونانی ربه
است
فوبس فوبلیس نرگس

یونانی نخاله است
فوسیا راتنج است
فوسین سقلے ست
فوسیون ذنب السباع
است
فوشنه و فوشنه و فوشته
بفارسی نوعی از قطر ست
که قرشنه نامند
فوستوقس یونانی
وردی ضرو است
فوطین لسریانی خشک
است
فوطامیون یونانی حرطشیه
است
فولا فسیاون یونانی
حابسا الشهر ست
فولفرا یونانی ترحله ست
فوفطر وادی ست
فوفلیسا ذر لیو ست
فوفلیوس بردمی جلدا
است و فوفلیون ارتیم
نامند و ذریلو از ابنرگند
فوفسین یونانی

فنجاش اسود است
فونس فونولسور لسان
الثور است
فوهیناس بردمی اسم
ن ست که بفارسی شبهم
نامند
فونالقبح بعربی اسم نبات
بقراست و شبیم پوست
بالای استخوانها شد
دانه سیبر نوای روینبر
دانه سفیدی کرویان
نزاة است که ازان
نخل بیرو بیروینبز فطنی
نامند
فوفانس نباتیست که آنرا
براة الراعی و ابرة
الرهبان نامند
فولس یونانی خند بل
الیهر ست و ذر بلیه
تخم ذریولن رابیز نامند
فوفولیوس کورالسحل
است
فوفطالسریانی خرنوب است

فوقم ذہب ست
فوفورمیه ابتج ست
فوقیه عش است
فوقیلا سوس زایج ست
فورفارسی مقدس ست که
بفارسی خارپشت نامند
فوفیرس بردمی جولسره
است
فوفیمولن یونانی صمغ عربی
است
فوکان فقاح است که
بفارسی بوزه نامند
فول بلغت اہل شام
با قلاست و گفته اند
اسم سنبه کمص است
گویند اسم حمص ست
فولالسریانی بهاحج
فولاذ و فولاد معرب
پولاد فارسی است
که نوعی از حدید جوہر وار
است
فوتیدس بردمی جل ست
فولیس وفس فلفل

فول طاقول بیونانی شبت
است
فولقیقو ابیونانی باقلی مصری
است
فوللو لیبد است
فولن برگ نبات است
فوتو حنظل است
فولوافاریقون فوذعرقونا
بیونانی و بفارسی ریسان
دلبریانی بلطیا طاقسی انواعی
است
فولودرین فولوفودین
فولوفودیون لسفایج
است
فولوربردن بیونانی
حریق آسود است
فولوسون ثوم است
فولوطریسیا و شتالت است
فولوعوباطون شکاعی
است
فولوغس فنق است
فولوفس فولوفیس
فولوفنیس حنظل است

فولوفرتیون ورق البلوط
است
فولومس فنار است
فولونیشا مار الزیتون ملح
است ومارالبسک کبار
ملح رانیز نامند
فولون طین ارمنی است
فولی برگ نبات است
فولیاکرنش است بفارسی
سکبینه نامند
فولیاعرنا ورق الزیتون
است
فولیانارسفا ورق
الاترج است
فولیاسیفنی ورق النحوج
است
فولی حابنوس ورق الخلاف
است
فولیطفاتن ورق الغار
است
فولیطوفولس ورق الآس
است
فولیغالیون ورق لاحاص

است
فولیلس فولین بیاجیده
صغیر است
فولیمفرین ورق التوت
لوست
فولین بروی فل است
و بیونانی نعاره است
فولیون جیده است
فوم بعربی ثوم است و
گندم ونخود ونان سیار
جیوسیکه ازان نان پزند
نیز نامند
فومامیر العطن یا قلی
قبطی است که فلفاس مند
فومان گندم وجو را نامند
سیر و پیاز رانیز
فومیطیامیر و فومیطیو
شعری بیونانی جیده است
فوموسیون ترمس است
فومنونن اسرصمان است
فومه سنبل است
فونیابودمی دارچینی
است

فوفیانا بیونانی فوذنج
است
فوتین بیونانی البید است
فوه بری باسکی است
فومه شیر بری است که
دران طعم حلاوت باشد
فوهد شراب است
فوهل قنابری است
فولیس فوبوس علیق
الکلب است
فونفه مصفر فاره است

فصل الفاء مع الطاء

فهار اسم جواهر شجر بهیج
رنگ بنگ یاقوت است
که از معدن فی‌هات بلاد
مشتر قیه بری آورد بعضی
بعض گفته اند که اسم
لعل است

فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیه

فیاد ارفاقل است
فیه بعربی اسم طائر است

شبیه بعقاب
فیار سیبا کبر است
فیارسید ذبس لبسر یانی
فنابر است که بفارسی
برغس نامند
فیاسب فطر است
فیاقوس کشت برکشت
است
فیافرلیون برومی اسم
هوزا مثل است
فیاعس فاغره است
فستبقی برومی عدس است
فیقیقولی بیونانی فل است
که بفارسی سرکه نامند
فیجراد اوی است
فیجن بیونانی سداب
است
فیجار حسا مستوبل است
فیجارس بیونانی جاورس
است
فیجورین بیونانی هندبای
بری است
فیحیلوفون نوع قتال

قیدار دون است
قیدیو چقیر لیقی تحوف است
سرمدی ابدا اسپید بالنشر
نامند
قیدر ریدا است
قیدیر ساقس یونانی
شاق الفرا است
قیس یونانی نا [illegible]
است وگفته اند برنج
قید لیون است
قید یا س شیر اسپید است
قید لیون نحو است
قیر تراد قیر قراسم [illegible]
نور است
قیر قولیسلن قرنس
المارهقی است
قیر ساکسریانی شمع
است
قیر وزنوس اسم مرکبی است
مثل [illegible] مبارک با نصم و حبسة
از فرفاره [illegible] فع ومصطکی
کثیر النفاخ نیز در قرابادین
ذکر یافت

قیرطیس یونانی سدر
است
قیسا ولسانا لسریانی
قیسدان بالسان است
قیسا اسم للاوس است
قیسادقا وانبافادرنبا
است
قیسی نادرین لسریانی
قیسدان سنبل است
که بر آن شیشان نامند
قیسا وقیقطا [illegible]
بسریانی اسم شکاعی شمع
است
قیسر شس یونانی نوعی
از صدف است
قیساقارس یونانی
نوعی از ملاب [illegible]
است
قیساتون بروحی قطران
است
قیسر یسریانی اسم
بلیون است که بفارسی
بارچو نباشد

قیقسوا از زروت در حبشا
بسریانی شکاعی شمع
است
قیسور مکیست که حمام
بیای مانند وبفارسی
شکم پادپیدی
ساده وتا مند بهترین
آن سنگ کثیر التجویف
است وغیر محرق آن
غیر مستعمل واحراق آن
آنست که در آتش اندازند
تا سرخ گردد و [illegible] زبر
ریحانی الداوند
و بعضی [illegible] پیس
سده دو بکار برند
قیشور قیقطه گوینده
رأس الذکر است
قیطا سوقی است
قیطلی زرنیخ احمر است
قیطاطاس شجرة الکلب
است
قیطاسیروان قیطرون
وقیطرون یونانی

کزبرة است
قیطرن بقارسانزح آشنا
وقیطر ونیز آمده
قیطر منفی کند است
قیطر و رسالین کرنس [illegible]
است که قیطر اسالیون
نامند
قیطراون حبیده است
قیطس یونانی حب الصنوبر
صغار است و آس شنافی
را نیز نامند و غلط کرده
صاحب تحفه که نبات
آس نوشته
قیطقلون نادانیا است
قیطان بگفت اندیکون
بریاست [illegible]
نیز گفته اند
قیطوا النجی است
قیطوعطاس شجرة الکلب
است
قیطولیون قت رطب
است
قیطوروس [illegible] درخت

صنوبر است
قیطر ابیه یونانی لبرا
قیطقا قیا بیلی بیدق
است
قیقروس یونانی درخت
حنا است
قیطورس [illegible] از [illegible]
نیز نوعی از درخت بلوط
است
قیتاکس سیقیس یونانی
عفص است
قیقالون [illegible] سداب
است
قیقبالیون وبسریانی
الفجر است
قیقا یونانی ردة الشعل
است [illegible] اهم [illegible]
است وبسریانی [illegible]
قیقی حطرون [illegible]
است که [illegible]
قیقا نه نادر مشک است
قیقا وصیدس یونانی
نحاس محرق است که

[illegible]

روسنج نامند
فیفسریں یونانی فلفل الجبل است
فیغفلیونا یونانی عدس الماء است نوعی از طحلب باشد
فیلی ابیدوس مخومریم است
نوعی از طحلب است
فیفسر یونانی یعنی بلح و هر اواران ... فطری است
فیفسر اطیسون قنفذ است
فیغانا صیدون ... است
فیغفن اسم یونانی قوطلم است
فیغون اغریون قوطلم بری است
فیغانا ... یونانی موشوفا است
فیلدرالاقت ... است که همه جائی است و هر جا که در قرابادین ذکر یافت
قیلوفسر یونانی

شجرة الکلب است
فیدلیا اوطیفنا است
فیلاوسباوح است
فیلادر اغنم است
فیلاوسوسافن شجرة النعران است که شمرین نامند
فیلوسکوس شجرة المصطکی است
فیلاسفیس شجرة البق است
فیلوطاسیس یونانی قاتل الکلب است
فیلوکیدون قطف است که بفارسی سلمه نامند
فیلاوانی رد فطولوس بروتی و یونانی فیتوطیس نامند که شنبلید باشد
نیل نفاح سورنجان است و برگ سورنجان را نیز نامند

فیلورس اشراست
فیادروس یونانی اسیا الصغر است
فیادروس سعد است
فیناسوس صابع هرمس است
فرنج وفیلید مفرب فلنک است که حجر القیشور نامند
فیغفس حرمانه است
یونانی قرطسم است
فیغفن اغریون قرطم بری است
فیغفیداس یونانی فرفه اولدار فلفلی است
فیقیومیس اصابع الصفر است رنجان
فیتوقطیس نفاح سورنجان است و برگ سورنجان را نیز نامند
فیتوسفیدوس سلیخه است
فیودالقیصل است

فوسلوینا تخم الریباس است
فوضمیلن ریباس است
فوطیاسوس فنج بری است
فیوطوس یونانی اسم جلد است
فیوقاطیلس بخور مریم است دیا نوعی ازان
فیوفیوس قنفذ است
فیوناطین بوئی تمام است
فیوحل است
فیومرلبسریانی ریبه است
فیونیون یونانی سانیوس است
فرنج اسم حمر است
فیسق بانلیسی است
السرداراست
قیاد بفتح اول و تشدید یا ثوم ذکر است
فیبیرجلبه مطبوخ باخمر است

باب القاف
فصل القاف مع الالف
قامه وقاپه اسم عربی فرخ طائر است و بیضه را نیز نامند و قسر سفید که چوجه ازان برآمده باشد نیز
قابوق ترکی اسم قشر است
قابولا اسم فارسی کاهی است
قاتر اسم ترکی لعل است که استر نامند و بهندی خچر
قاتره دهام است و گوید بری را نیز نامند
قاتل ابیه بداسقان است و قطامیه را نیز نامند
قاتل احیه خصیة الثعلب است
قاتل کلیا السریانی قاتل الکلب است

قاتل الحیطان و قاتل السمک
ماهی زهره است و ماهی را صرع و
بیهوشی باشد
قاتل الذئب و قاتل الذیب
است
قاتل العرق نوعی از انجی
ارزق انافاس است
که شکوفه آن کبود باشد
و گفته اند نوعی از مرزنجوش
است که بفارسی مرواانا مند
قاتل النحل نوعی از نیلوفر
است که بهندی کنول نامند
قاتل نفسه نوعی از شیق
است و گفته اند فرفیون
است و بعضی کافور را
و برخی خود نمود تخاسیل را
قاتل ابیه خانق الکلاب
است و گویند دارانی
است
قاتل النمر خانق النمر است
و بعضی باذریون سیاه را
نامند و بعضی خانالرقی
با اسل که منجعل سود است

قاتوله معرب کاتوله است
که چون زنان نقل باشد
قاتق و قاتیق ترکی
لبن حامض را گویند و نامند
و مطلق ادام را نیز
قاحرس قاحروس
یونانی جاوشیر است
قاح و قاوح لغة علی
اسم ترکی است که اشجار
و ماند از اسمی خورد
قادرس ترکی بن است
قادم ریس نقادیم
جناح طیور است
قاره درب انتی یعنی
ترس ماده را نیز نامند
قاره ترکی قفل است
قارادمن قارا ورمان
و قارادمن سیر دمانا
است
قاراس اسم قرن است
که بفارسی سرد و شلخ
نامند
قارسافر اسبا است

قاراطیا یونانی خرنوب
شامی است
قاراطیطن یونانی اسم
خشخاش مقرن است
قاراطیس یونانی کرویا
است
قاراغیطس یونانی و
لیبیا یونانی قصب فارسی
است
قاراطیطسون یونانی
بصل است
قاراقواتون قرنفل
است
قارن سک است
قارهیمیش قارچه اقحوان
است
قاربور ترکی بلبلج هندی
است
قاربج ترکی اسم فطر
ماکول است
قارالیون یونانی
نوعی از بهورارتقون
است و در شبیه بطاک

الصنوبر
قاروپاسلیا و قاقالیس
یونانی تخم جزر بری
است
قاره یونانی سطاخیس است
قارس یونانی کبر است
قارسیا و قارسیون
کبابه است
قارقوس قرن الثور
و قرن المعز را نیز نامند
قارفیقوا و قارفیبولو
قاربیبوس سرطان
است
قاردا یونانی کرویا است
قارنامون یونانی
تمام شبیه بجرف است
قارنی قفار و قفار جوز
الملک است
قارنی باروق ترکی
بزر قطونا است
قارود ناقار و طبقب
و قاروتا نیلیقیا بندق
است که جلوز باشید

قازادزاست
قاسطر یونانی جندبیدستر است
که در آب و غیر آن میباشد
و خوراکش ماهی و سرطان
است و در دریا و شنگ میزیند
در خشکی گویند جند بادستر
خصیه آن است
قاربله حب تمر هندی است
قارن قرصعنه است
قاسطون محلب است
قاسحاقون سوسن بری
است
قاسی بتری قنه است که
بفارسی بارزد نامند
قاسیتا سلیخه است
قاصفه محلب است
قاتال ولیه بسیر بانی
قاتل ابیه است
قاطانیقی کفت العقاب است
قاطیجوبا لبسیربانی و یونانی
حنظل است
قاطردم الاخوین است
قاطسل ادرما طبقی قصب

قصب الذریره است
قاقلی منی سرروانی مخفف
است مانند سداب شهد
و یا مبرد محض نباشد
افیون کا مسهود یا مبرد
قوی مانند کافور
قاطلی بیه قاطلی بیه است
قاطلن اباو قاطلی زیبا
بپارانی بصل العنصل است
قاطرن زیفا است که
نوشادر باشد
قاطورسیسیر بانی بزر قطونا
است
قاقوس بیونانی جاوشیر است
قاقالون نیلوفر است
قاقر طیمون اپیثیموم است
قاقولو سقربا است
که تشیلزی نا روذنا مانند
کمد عاقر قرحا یعنی باشد
قاقوی قاقوری لبربانی
کافور است
قافیرس بری دوکیلیری
ستقولال است که زرنباد باشد

قاق طاکرسیت طوالی مت
است و گفته اند عرب
یعنی کهکک است
قاقا بیونانی حنظل است
قیفل سفیده تخم مرغ است
و تیز پوست نازک بالا
تخم مرغ را نامند
قاقانی حنظل است
قاقوذان بیونانی کبابه است
قاقسوس بیونانی کبابه
بری باشد [illegible]
قاقیشقا قوسطیقون
عدس الما است که نوعی
از طحلب باشد
قاقوشیقی طحلب الما
کبر است
قالابیه بیونانی بلاد
قالاسیرفی است
قالارابلی القیدلبونون
ایل است
قالاربیوس یعنی ازهم
است
قالقینا انا قیا است که

قصابند و مرضا شد
قالاموس طیقی [illegible]
شل است
قالامالسن یونانی توتیه
نهرست یا توتیه سبز
یا مطلق توتیه آنگویند
قالاش قتالالمهیا قرورنا
است [illegible] درو نه را نیز
قالاشی الابیض قصب
مطلق را گویند
قالاموس قالاموس
اروماطیقه قصب الذریره
است
شنج سرداب است
قالاموز ورقی صمغ طلحی
قالاقی فرفیح النارا
قالیبا بکرایم العربیه
بسر اکبر است
قالیحه اسم ترکی طاهر است
معروف لکلنگ بعربی کرکی
[illegible] تیز نامند و گفته اند
اسم فاخته است
قالاریون قوارس

یونانی قاقلی بیه است
قالاما تن قصبی است
آنرا کما تبیرنا مند
قالامیش [illegible]
[illegible] قلم نبی [illegible] السوس
است
قاموراجی ترکی طاهر است
از طیور از جنس عصفور
قاموزی یونانی صمغ است
ومیر که متقلی گفته شد
مراد از آن صمغ البطم است
قامو [illegible] بسبرانی [illegible]
نامند [illegible]
صمغ [illegible] است
قاموز ورقی صمغ خوخ است
قاموز رنیا بسربانی [illegible]
زرنیخ است
قاموز [illegible] قاقلی [illegible]
خیری است
قاموز رکرا بسریانی [illegible]
وران است
قامود [illegible] بسریانی [illegible]
منوالی [illegible] نامند

قالن گفته اند که [illegible]
قاناتیس شفه شیخ است
قانافس کاشم [illegible] است
قانتش قبطی بیونانی باقلی
قبطی است
قانندلیونا قنطه است
قانقهاقس یونانی سندرس
است
قانقاموس یونانی صمغ
[illegible] است که [illegible] ارند
از بلاد عرب گفته اند
سندروس است
قاسارامی قناپرامس
و قیما [illegible] یونانی
ذراریح است
قانتراطیس [illegible] یونانی
است و گفته اند که [illegible]
مانند حنظل بدل آن
استعمال نمایند
قانوس یونانی یعنی
دخانیست که [illegible]
فرفیری نامند
قانیس یونانی [illegible]

۶۲۹

قاوون بترکی بطیخ است

فصل القاف مع الباء الموحدة

قباب بکسر اول بعربی نوعی از ماهی است

قبارید قباریس قبالیس بلغت یونانی بروی شبیه کبر است

قباق بترکی اسم قرع است

قبارو قبا بعربی نام گیاهی است که شتران آنرا میخورند و بفارسی گیاه چراسه شتران نامند

قبلیل بعربی اسم دبق است که بفارسی خریق نامند

قباط و قبیط و قبیطا بضم قاف و تشدید قبیطی و قبیطا اسم حلوای معروف است که ناطف نامند عرب گبیده و گبید

قبر و قبره قنبره است

قبر و قبیره و قنبره است

قباغ اسم عربی خضر

صحرائی است

قثمر اسم عربی انگور طولانی است

قلب بفتح اول اسم قرصعنه و انگور کولا

قبرس بضم اول و سکون ثانی و کسر را مهمله در اصل اسم جزیره ایست در روم و معدن نحاس است نحاس آنجا بسیار خوب است و لهذا آنرا نحاس قبرسی نامند منسوب بدانجا باشد

قبط اسم قبطی است

قثاء اسم عربی خیار است که بفارسی خیار نامند

فصل القاف مع الثاء

قثاء الحمار اسم قثاء بری است

فصل القاف مع الحاء المهملة

قحف اسم عربی کاسه سر است

فصل القاف مع الدال المهملة

قداح اطراف شاخ مازه

قرنفل بعربی اسم قرنفل است

بعضے گل طبرخون گفته
سنگ چقماق است
قداح بفتح اول و ثانی مشدده
نقد است
قداحی [illegible]
قدح صاحب تحفه گوید [illegible]
ابروان [illegible]
[illegible] مریم است
قدح مریم گیاهی است که
برگ [illegible] آن [illegible] سنگ
[illegible]
[illegible] العالم [illegible]
[illegible] الملوک [illegible]
حلوبخان مرحوم گفته [illegible]
[illegible] الملوک [illegible]
مریم است قدقد بفتح اول
[illegible]
بضم اول و تشدید دوم
[illegible] است
قدح مریم [illegible]
قدح مریم از [illegible]
گلهای [illegible]
شبیه [illegible]

از زلف عروسان نامند
و [illegible]
[illegible] الملوک
[illegible]
[illegible]
[illegible] العالم است
[illegible]
[illegible] اسم عربی [illegible]
[illegible] بفارسی سودسیان است
[illegible]
است
[illegible]
الذال [illegible]
[illegible]

دانند اسم [illegible] است
[illegible]
فصل القاف مع
الراء المهمله
قرابیا [illegible] اسم [illegible] است
قراقیا بترکی [illegible]
قراسیا [illegible]
[illegible] یونانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بترکی
[illegible] است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است
[illegible]
[illegible] است
قراسقر بترکی [illegible] است
[illegible]

قراسیا و قارسیا قراصیا
قراسیوس [illegible]
[illegible]
حلوی است که از انگور [illegible]
یونانی [illegible]
قراشیم بضم اول و فتح ثانی
بعربی [illegible] است
[illegible] یونانی است و [illegible]
[illegible]
قراصیه بعربی [illegible] است
[illegible]
[illegible] قراصیا دق
[illegible] معروف
است این حلوا [illegible]
[illegible]
قراطیج اسم ترکی [illegible]
قراطن یونانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
قراطن [illegible]
[illegible] است
قراصیا [illegible]
[illegible]

قرع طاریست [illegible]
[illegible] باشیان برد
قرقورن [illegible] است
قراقه بکسر اول بعربی [illegible]
[illegible] است
قراقوج بترکی [illegible]
در و دار است
قراقرط بترکی [illegible] و
گفته اند [illegible] است
قرفیون یونانی [illegible]
قراقرش بترکی [illegible] است
قراقیفوس [illegible]
قراموس [illegible]
قرامیون [illegible] است
قرانیا یونانی زغال است
قرانیی [illegible] یونانی
[illegible] است
قراد بکسر اول اسم ترکی
[illegible]
قراباغ بترکی [illegible] است
قرابیون [illegible]
و گفته اند [illegible]
[illegible]

[illegible]

است کہ بفارسی کبوتر
بغدادی نامند
قرقس بکسر بلغتی اسم
خرخس است کہ صغار بعوض را
قراقرانیمی حرف المابست
قراقرن درہن صنوبرست
کہ آنرا رأتینج نیز نامند
قراقرن بردی قسعدست
قرقس قرقس یونانی
صدف لولو ست
و نیز نوع علزدن را نامند
قرقشم بترکی ہوام اسود را
نامند
قرنط و قرقوت بعربی
خمرست قرقشا و قرقو یونانی
لسریانی زعفران است
قرقو بکسر اسم ترکی صنفرست
قرقف بعربی خمرست و
خمر غلیظ را نیز گویند
قرقف مرغ کوچکی ست
قرقب را نیز نامند
قرقان ہی ست کہ در جوف
مقل حجازی سفید باشد

دگویند لب مقل حجا لست
قرقو با عماد و قرقو معاد و قرقون
یونانی لنقل ہزنی عصفران
قرکہ قرقو یونانی زعفران
بمعنی مقل ست و قیفہ
یونانی سرطان ست قرلاہ
قرقیح بترکی حملا ست
قرنارس قاتل ابیست
قرازہ و سقلی ست
قرنارلیس یونانی قرنفلست
کہ آنرا قطاب نامند
قرنا قیطلس طین کریم ست
قرنا نیون قیوان ست
قرنادن و قرونیتان و قرنیون
بردی و یونانی اصل سرانا
قرنہ بالفتح سنگ لوبرہ است
و ببعضی حرف مطبوخ نیز گویند
قرنار و قرمطان ست و
زبان آنرا قلفت الجبل نامند
و برای قرح فرج استعمال
نمایند
قرنعا سلطفاد ست
قرنل بعربی شیح لیست بنجا

قرنہد و قرنود او قرمول
بعربی عضبان ست
قرنیا آرتیا ست
قرنہد یونانی اسم قریب ست
قرنیون یونانی سنگ بحری
قرلق البحر کہربا ست نزد
عبارت از پشہ ربان
قرلق البحر و قرلق الفمار کہ
بترکی نیز شاخ گاو نامند
لاجرم قرن ثور کہ بہ یاپہ ہاشد
قرن الاتغر شاخ ہرن بربرناست
قرن الجریب ان کرکدن
کہ بفارسی شاخ گرد بہ سیک
گیند لکاسنکہ نامند
قرنادبلاقرن الایل ست
قرنیب بعربی یہ نوع ست
کہ بفارسی کلاکوش نامند
قرنیا یونانی مطلق کرشنہ را
قرنیا اقربا یونانی کرشب
بری ست
قرنبی انارس کرنب لبستانی
ست
قرنبا و قرنیا حاض مبتوسست

کہ مسمی مجمعیض ست و گفتہ اند
کہ یونانی اسم لوبیاست
قرنیا نخفت قرنبادست
و آن اسم کرد یاست
قرنیا ادو قرلقاد و قرلقار و
قرلقان کہربا ست
قرنقل لبستانی قرنجمشک
قرنفول قرنفل ست
قرنین حرف الماست
قرنوقیار ان حب السلاطین
قرنہ اسم عربی ہرنوہ
قرنشیا بسریانی مطلق
قوتج را نامند
قرنیا و نیز السریانی
نوسرج بری ست
قرنیتا دہران بسریانی
قوتج نہری ست
قرنیا دطورا قوتج جبلی
قرنیا دجبلا السریانی
قوتج تراہج ست
قرنیتا مبا و قرنیتا دنہرا
بسریانی قوتج نہری
قرنین ہندی اسم ست

قرنبول یونانی شاہ و بودا
قردا نوس بسریانی ست
آنرا اسد الارض نیز نامند
قرد الیون لبید ست
قرد ہ بترکی آب سرلشنا
قردوسوس لعیص ست
قردسطلیوس یونانی
شاہ بیج ست
قرد سیوان قرد نکس
یونانی او قیلیون ست
قرد سیون جوزنبا ست
قرد سیون یونانی قرلعبا
قرط بترکی مصل ست
قرطشق سقطیمی قرد و سا
یونانی عنصلست فرک انہ
لین مختوم دجا نارہ و
آن رقرا با مین کرد یاست
و نقل لبسن عفران نیز نامند
قرد فس بسریانی اسم قرد سج
قرد فل لفتح اول و ضم ثانی
یونانی قریح را نامند
قرد قس قردوفوس قرد لس
قرد قبو قوس قرد قرد سا

فصل الباء

قیسوس اسم یونانی اسم زعفران است
قردل و قردیلون بعربی انار
قرد آلیون یونانی شتلان
اسم لبد و مرجانی است
قرز تمر مجوزه و صبغة الالوان
قرد نیا یونانی و سریانی
بصل است
قرون خبث فضه است که
آنرا اقلیمیای فضه نیز نامند
قرون اسم مرجان یا
کهربا است
قرنبه بعربی سمک فلیح نزد
قرنیادوقرنیا بوعی انقبر آنرا
کرلبر آن بهترین انواع
تمر باشد
قریح آب خابی است
امشراح

قریب بعربی آب سرد
و گوشت پخته را نامند
قرلیقان خورشی که از
گوشت ماهی اکارع دیا
مقول ابازیر و ختیص هند
در دیگ ناپخته شود پس
سرد و منجمد کرده بخورند
قرنصیا برطونیش قرنصیا
برطونس قرلطه خربوزه
شامی است
قراسیوس شرابیست
شیرین که متخذ از انگور سی
لقریطیموس
قریع بعربی اسم بخل است
قرلیقه الکشان نزد اهل
اندلس اسم کشوت است
قرلقان قرنقات بسریانی
کرویا است
قرنیا بعربی اسم لوبیا است

فصل القاف والزا

قرح بعربی بول کلب است
قرح بکسر اول تخم بصل الزیر
و نیمه نو ابل و دیر است
گلون زیره و امثال اینها
جمع آن قراح یعنی ابازیر
نیز آمده
قرح بکسر اول و سکون ثانی
بعربی خرد اصبیه است
قرد بضم اول و سکون ثانی
قنبلست
قرد بر صاف اسفید است
قردی بنایست طبیعت
آن گرم و تر در اول
ازان پلیل می ریزند و میخورند
بهترین آن سبز تازه است
قرد بفتح اول و تشدید مربی
کردیایج فارسی است
قراریج نوع از ابریشم است
قرواریشم ذکر یافت
که آنرا ... غادر کرده است
قرارج بضم اول و تشدید
را ... است

قرقند بزغند است و بفتح
نیز نامند
قزل بترکی یعنی احمر است
قرار ازان ده است
قزل ابن بترکی اسم طایر
کثیر الوجود در فیروز دعاست
انجا قزلاق نامند صلب تخمه
که شیره نوشته سوست
قیروحیا ... قرد مواد
قزوسیوان نیز قازا ماردن
برومی و یونانی بصل است

فصل القاف مع السین المهملة

قسن بضم اول نوع قسوسی
است که مهدداشته باشد بمعنی
کباب ... تمر نیز آمده و داد
آن ... باشد و شاخها
باریک ... آن
با ... رشیلا
قسا ... یونانی
سلیخه است که آنرا ...
... نامند
... نیز ...

قسار بفتح اول و ثانی بعربی
تمر هندی است
قساحیوا بسریانی خلیون
که بفارسی بارجوبه نامند
قساوما بیونانی تنکار است
قساولسماب سریانی
قصب الذریره است
قسارا و قوارسا ما بسریانی
عود بلسان است
قسارس و قفارس بمعنی کرست
قسارقرنین اسم رومی رطب است
که بفارسی خرمای تر نامند
قسارقرنین برومی تمر هندیست
قسارا قزون و قسارد ا
قسقیرون بیونانی سعد است
قسادس بیونانی قسوس است
که عصارهٔ لحیهٔ التیس باشد
قسالیوس و قساثاوس
تمر ... است
قسالاون یونانی
دهن زنبق است
قساموس و قسالیس قساسی
وقسوماسن بمعنی اسم ... بمعنی

قسطوس یونانی سوسن بری است ابیض
قساروس یونانی عصاره لحیة التیس ست
قساسین یونانی لبلاب عریض لورق ست که آنرا لبلاب کبیر نیز نامند
قسوربرین یونانی فاغرا
قسوس اطاروس یونانی لحیة التیس ست
قسابیس قسنوس لبلاب کبیر ابوتق ست و آنرا لبلاب بری نیز گفته اند و قسوس بمعنی طلاون نیز آمده
قساق بترکی رباک ست
قسبولوادهن خناست
قس بفتح اول و سین مشدده بعربی صقیع ست
قسطس اسم جنس قسط ست
قسط اسود و آن قسط هندی ست
قسط بحری قسط ابیض ست
قسط علو قسط هندی ست

نیز قسط رومی ابیض را نامند که بوی آن تند ست
قسط رومی قسط ابیض حلو ست
قسط مودی قسط ثقیل ست که لون آن مانند خشب شمشاد و طعم آن تلخ و رائحه آن ساطع باشد
قسط شامی راسن ست
و قسط سوری را نیز گفته اند
قسط جبلی قسطهر ست
قسط عربی قسط ابیض خفیف طیب الرائحة ست و همین قسط حلو نیز آمده
قسط فارسی قسط ابیض یا عر که بفارسی رو اسد نامند
قسط ثقیل قسط مر ثقیل الرائحه
قسط مر قسط هندیست و نزد بعضی قسط سودری ست
قسط هندی قسط اسود ست
و قسط اسود نیز گفته
قسنابیا و قسطل [illegible]
یونانی و بردمی شاه بلوط که بعربی بلوط الملک نامند

قسط اهتقی بلغت اهل وان اسم تقلیه سیانیه است
قسدرین برومی و یونانی اترج ست
قسطناس بضم اول و سکون ثانی بعربی شبوست که بفارسی آن قسطنس ست
قسطلور و قسطلوره قسطوریان
و قسطوریش قسطوریون
و وا سطورس بلغت یونانی جندبادستر ست که بفارسی خرمیان نامند
قسطوس قسطیلیون یونانی زنجار ست
قسطوروان قسطنین یونانی قرطم ست
قسطهر بکسر اول و سکون ثانی بعربی رصاص ابیض ست
که آنرا [illegible]
قسطا [illegible]
ارزیز ست
قسطا مید یونانی [illegible]
قسطیون یونانی [illegible]

قسقاس بفتح اول و سکون ثانی بعربی اسم نبات ست و بمعنی اهد نیز آمده
قاع قنبل ست
قسیمسو صمغ ست که بفارسی کفتار نامند
قسور بعربی بابونج را نامند و بمعنی قودنج نیز آمده
قسور بفتح اول و سکون ثانی بابونج ست یا قودنج و واحد آن قسوره است
قسولیدوس قسولیدون بضم اول و ثانی بیونانی کلکلانج ست
قسوماشن یونانی ارطنی ست
قسویون هندی هندبا ست
که بهندی [illegible] نامند
قسیرلوتن یونانی [illegible]
[illegible]
بردمی [illegible] نامند
[illegible] ست

قبا و قسیتوس برومی و یونانی بلیلج است
قبسر آن بسربانی قثاء ست
قبیر بفتح اول و کسر ثانی خلفاست

فصل القاف مع الشين المعجمة

قشا و قشار بعربی قشور اشجار ست
قشاح بفتح اول و ثانی بعربی اسم حشیش ست
قشار قشور [illegible]
قشاره ریزه ها که ند ست که از سودن قطعات آن با یکدیگر جدا گردد و آنرا قشار کندر نامند و قشر [illegible] نیز گفته اند
قشام بعربی اسم قرن ست
قشابیر [illegible] قشر ست
قشر بضم اول بعربی اسم ماهی تعدد شیر ست
قشر ابن جناح بفتح ست
قشره بکسر اول و [illegible]

قصاب بقول

قصاب

قصب

قضاب

جلداست قیصی لرسیلخه را نیز نامند
قشری پوست مثمر یالاست
قثاء بضم اول و کسر ثالث یعنی قشر...
قشع بفتح اسم کفتار است
قشع ... آمده
قشر بضم اول و سکون ثانی بعربی قشر است که بفارسی ...
قشم بضم اول و سکون دوم بعربی ... است

قشور بفتح اول بعربی دوای جالی است که بهاء بند زبان
قسور بضم اسم شاسل
قصد اسم ...
قصل ... قصاء ...
فصل القاف مع الصاد المهمله
قصا باک اسم طاری ست
که آنرا بعربی ... نامند
قصب فارسی نوعی از ...

قرونات ست
قصب الذریره
قصد ... خوخ ست
قصب بعربی ...
قصباء ... نامند
قصل ...
قصوص بضم اول ...
قصوص ... بعربی ...
قصعه بعربی ورق ...
قصیصه بکسر اول ...
قصب فارسی ...

فصل القاف مع الضاد المعجمه
قضاب بکسر ...
قضاء بعربی اسم ...
قضاب بعربی ...
قضب ... بعربی ...

قضب اسم عربی درخت زردنک و انگورست
فصل القاف مع الطاء المهمله
قطا بضم اول و فتح دوم بعربی پاره گوشت ست
قطاطریقا بیونانی اسقولوقندریون ست
قطار یون ...
قطالیا بیونانی ...
قطان بضم اول ...
قطاطه بفتح اول ...
قطلب بعربی ...

قطیطاما لبیر یا بمعنی خشکست
قطلبوس و قطمیس بسریانی
سرخس ست
قطلس بیونانی [illegible]
قطر [illegible] بعربی [illegible]
[illegible] قاقیا
یا مطلق [illegible]
قطری [illegible] ست
قطیراوی بیونانی [illegible] ست
[illegible]

قطسیم بعربی لحم و پیه گرده را
بیرز نامند
قطیر ترنجبین بربریست
قطلس بعربی اسم حواصل ست
قطلهندوس [illegible] بیونانیست
[illegible] ست
[illegible] الحمار ست
قطوست [illegible]
[illegible] ست
قطلو [illegible] بیونانی
[illegible] ست
[illegible] نامند

قفال بعربی [illegible]
قصب ست
قیصر بیونانی فلفل ست
[illegible] کماه ست
[illegible] سروس ست
[illegible] زنجبیل ست
[illegible] بعربی [illegible]
کر بفارسی [illegible] نامند
[illegible] مریم ست
[illegible] فارست
[illegible] کماه ست
[illegible] بعربی اسم [illegible]
فصل القاف مع اللام
قلاس بیونانی و سریانی
[illegible] ست

کر بفارسی [illegible] نامند
قفا [illegible] شاهترج ست
[illegible] اسم آهن ست
[illegible] ست
قفقن بیونانی لحم ست
اسم فارست
[illegible] ست
قفاوس بیونانی [illegible]
[illegible] کافورست
[illegible]

فصل القاف مع القاف
[illegible] ست
فصل القاف مع اللام
قلاب زنبق ست
قلابو بیونانی بلوط ست
قلاع جاره باصفهانی
اسم عقیق ست
[illegible] ست
قلاره [illegible]
قلاع جاره [illegible]
ازجنس غراب که بفارسی
کلاغ پیسه نامند
[illegible] بیونانی
نوعی از [illegible] ست
[illegible]
که [illegible] نامند
[illegible] ست
[illegible] بیونانی [illegible]
نبات ست

[illegible]

کہ بعربی دلب ناسند
قلاطاتوس بیونانی قلهست
قلاطیوس بیونانی قبیط ست
قلاقل بعربی فافل ست
قلاطیطس بیونانی تلیماست
قلانی فاخته را نامند و با
طائر لیست مشابه آن
قلام بعربی تا قلی و ترب بعضے
رعی الابل ست
قلامانس بیونانی فودنج
جبلی ست یا بری
قلامنتی و قلامیس قلامسی
یونانی فودنج نهرلیست
قلامرطون بیونانی بادرنجبویه
قلامس دو ماطیعش بیونانی
قصب الذریره ست
قلان بترکی حمار الوحش ست
قلب النخل بعربی جمار النخل
که جمار النخل نامند
قلب الارض مصر بنجان ست
قلبا لسریانی [illegible]
قلبا و اسا د قلیون مورد س
بسریانی و بروی درق الآس ست

قلبا و اطرو ما د قلیون
قطرین بسریانی و بروی
ورق الاترج ست
قلیا و اگندنا د قلیون
سلیقون بسریانی
ورق الانجدان ست
قلیا و بلوط و قلیون
دروس بسریانی
و بروی ورق بلوط ست
قلیا دونا د قلیون فندرون
بسریانی و بروی ورق
توت ست
قلبا رحا صا قیلون قرنفنا لا
بسریانی و بروی ورق اجاص
ست
قلبا حمضا لبنا بسریانی
ورق سوربنجان ست
قلبا خلاف قیلون اریا
بسریانی و بروی ورق خلاف
ست
قلبا و افیتی و قلبون فیتا
بسریانی و بروی ورق خوخ
ست که بفارسی برگ

شفتالو نامند
قلبا زوا آفتی و قبلون قبرشدس
بسریانی و بروی ورق الغار
ست که بفارسی برگ [illegible]
خوانند
قلیا ازدبا و قبلوان عرنوس
بسریانی و بروی ورق زیتون
ست
قلیا و قبار و قبلون تفالیس
بسریانی و بروی ورق
الکبر ست
قلبا دو کنارا د قبلو نوطن
سدر ست
قلبا و کوزی قبلون قبرنوا
بسریانی و بروی ورق
الجوز ست که بفارسی برگ
گردگان نامند
قلبا دنیلا قلبا لحنس بسریانی
و بیونانی و سمه ست
قلبحقد و قلفر یونانی
یا لعربانی سورنجان ست
قلبید ا [illegible] فلینبارون
دار شیشعان ست

قلبی نارقین و قلیتیا نابسریانی
جنطیانا نا آن بیخ سنبل ست
قلت بسریانی کلیته هندست
قلتا بقسم اول بلیبرلی تو اب
قلع آنق ست
قلبند لیقون بلیبوس ست
قلو بقسم اول ثانی و شدید
نای جیحه بعربی نحاس که
بفارسی مس قرود نامند
قلیا طیش بیونانی زراوند ست
قلسطا نا بر وحی شاه بلوط
قلبیس لحیة التیس ست
قلع بعربی قلعی ست
قلع ابینا بسریانی طین ارمنی ست
قلعمین بخور مریم ست
قلعی معدنیست که بنگ
سوے آن برصاص حسید
قلقف بسریانی قنبر ست
و بعضی رعی الابل نیز آمده
قلفدفیون تراضی بانج ست
قلعوطا اسم شامی کرات شامی
قلفرسینا بلفظ یونانی ست
بفارسی زنگیابه ی نامند

قلفاس بلفظ اردی ست
که آنرا بہندی اروی نامند
قلقاسی بیطرلی قلقاس
قلقلیس و قلقبیس بریانج این
ست و گفته اند که بمعنی ترکی
کرست لشکر دندان ست
قلقطار و قلقطار بروی
زاج الصفرا ست
قلقلان تخم الکبر الیابق ل
قلقلانی بعربی طائر لیست که
شبیه بفاخته ست
قلقلیبه فاخته ست
قلقت قلقند [illegible]
قلار و قلار بی [illegible]
سفید ست که چون خشک
سفیدی آن زیاده و برق
گردد که گویا بران روغن
مالیده اند و بعضی آنرا در ظرف
متصل بهم چیده و بران
دو قبا گوری باغل سپرند
و میگذارند تا دو سه سال
فاسد نمی گردد
قلان اسم ترکی حمار الوحش ست

قلوب قلیب اسم عربی دیب ست که بفارسی گرگ نامند

قلی بیونانی و بسریانی خروع ست

قلماس و قلماوس قصب الذریره ست

قلام قاقلی ست در زبان اهل ... نیز نامند

قلمیک بلغت اهل ... نوعی از عود بخور بسیار خوشبو باشد و گویند صندل اصفر ست که بهندی ملاگیر نامند و گویند

نوعی لیمو ست که بشیرازی لیمو ترش گویند ... و گویند لیمو ... آب اترج ست

قلمرج بعربی آس ست

قلمونیا بیونانی زنجبیل ست که آتش نپخته نباشد

بلغتی صنوبر صغار ... ست

صمغ صنوبر کبار ست

قلمیاطیطس ... ازاسحه ست

قلمیس ... نوعی ... ست

قلیسقلیون فیهرست

قلیبناک نوعی از عود ست که بخور آن طیب الرائحه است که چون بدست گیرند دست را خوشبو گرداند

قلیقی قار ست

قلویا قلویانیج اسم روحی ... ست

قلویا سیم اسم روحی شتبرح ست و آن ... پرورده در ... تازه درشنیده ست

قلوریقا بیونانی رجل ... ست

قلوسون بیونانی ... ست در آن نوح ... ست

قلوخیطون بیونانی صنوبر ست که بفارسی کشتاسه نامند

قلوقا اسم عربی قرع ست

قلولی بفتح اول و ثانی طائری ست که آنرا بفارسی قار نامند

قلوقس بلاسیوس ... زهرالبحر ست

قلومس بیونانی راسن ست

قلوتوس ... نامند

قلیبا لیبانی اسم قلی ست

قلیبان بعجمی نخود سیاه ست بعضی نخود سفید را نیز ...

قلیدار شبیهان ست

قلیماقس بیونانی ... ست

قلمیا اقلیمیا ست

قلیقی نزد اهل مشرق ... ست

قلیبنو قودیون قلیبنو قودیون نوعی از ملیق ست

قلیسیو بیونانی رجل ... ست

قلیقی قار ست

قلیقلون قیقهر ست

فصل القاف مع المیم

قمار نام موضعی ست که عود از آنجا می آورند لهذا عود منسوب بدان عود قماری نامند

قمارون قماردن ... ست یا ... ست

قمارشیر قماشیره بسریانی ...

کماشیر ست

قمح بعربی گندم ست

قمحه بعربی قصب الذریره ست

قمر باصطلاح ... سم ... قفه است

قمر البوتی طائری ست

قمرون روبیان ست که اربیان نیز نامند

قمر بکسر اول و ثانی ... که بترکی ... نامند چون ترش و تغیر شود ... گردد و ... آورد

قمیره بالضم کماه است

قمص بفتح بعربی ... کوچکی ست که بالای آب جست میکنند و با پشه کوچکی که بالای آب ایستاده بیاشد

قمیص ... ست

قمع ... ست ... و بادنجان ...

... ست ...

قمقام بعربی ... نامند

قمه بکسر اول و میم مشدده بعربی قمحم ست

قم قریش ... قریش صنوبر صغار ست

قمحان بعربی زعفران و زیره را نیز نامند

قملة الزرع بعربی طائریست مانند جراد

قمزد اقاقیا بسریانی صمغ اقاقیا ست

قمرون اسم عربی قربیان

قمولیا ... ست

قموزیدلوزا بسریانی صمغ نوعی ست که بفارسی ... و بادام نامند

قمی بیونانی اسفاناج ست

قمیا بعربی یاسمین ست

قمیه بعربی اسم سفوفی که ... پاشند و بعضی جوارش نیز گفته اند و مطلق سفوفات را نیز نامند

قمیه بعربی حنظل ست

...

جمیع اسمای شهره شناکات

فصل القاف مع النون

قنبیز بالفتح اسم عربی ...

قنبیل اسم ...

کمبیل نامند

قنا ... اسم ...

قنبرة الرفاع اسم عربی ...

قنا بری اسم عربی ...

قنا بس آغریا ... یونانی ...

[illegible]

[illegible]

قواسس بیونانی باقلی قبطی
قواموس حجر لاجورد ست
قوآیس حجر لیست مشابه [illegible]
و معدن آن قبرس و کشمیر
و بستان ست
قوانس قوانس اسم سنگدا ست
که بردمی کیلان بیونانی
شعر سمون نامند
قوآنیا بیونانی شجرة الران ست
و دیگر قوب را نیز گویند
قواتیا و قونیون قوانیات
مسحو قونیاست زبد البحر را
نیز گویند
قوب بالضم اول و سکون دوم
[illegible]

قوبروش و قوموسس
بیونانی خنثی ست
قوبلانیس بیانی بابونج ست
قوبونی بیونانی صعتر
بری ست
قوبوسافلوس و قوبوسواطیس
بیونانی عوسج ست
قوبا بیونانی ما الریاد ست
قوبیلطس قوسطوس بیونانی
کماطیقوس ست
قوترد قوتیج ست گفته اند
اسم درخت وج ست
قوت بالضم اول و فتح ثانی
اسم عربی قشر البیض ست
[illegible]

حلزون بری کبیر ست
و بمعنی صدف بری نیز آمده
قوجبه قاسه قوجبه قاسیه
بسریانی جلبون ست
قودمان سعد ست
قوماذوس و قوددسس
و قوردودسبوس
و قوریدا الیس بیونانی
قربیون ست
قودنا و قودیناد قودینیا
میلا بیونانی سفر جل ست
قوذوسن قوردسن
بیونانی ورل ست
[illegible]

مسمی بر جل الغراب ست
و بهندی مسمی نامند
شیر برنج نیز آمده
قورنیا بیونانی
قورلیسان
قورس بیونانی سوسن
بستانی ست
قورنبری اره که ست
قوربانون قوربون قوزانون
[illegible]

قورقون بترکی قرانیک
سیاه را نامند
قورنوبی از سماک بحری ست
و بعضی نبات وج را نامند
قورس دره و قورس ورد
بیونانی قاقرنیا ست
قوسطس بیونانی قسط
قوسطیل زبیب ست
قوسقونه دران ثوم بری
[illegible]

[illegible]

[illegible] قوطیا یونانی انفحه است

قوطیا یونانی انفحه است
قوطیدوس یونانی رمان
کرنبقا یعنی نار کنند بعضی
پنیرمایه انفحه نیز آمده
قوطیلیس یونانی
زبیب الحبش است
قوفا یونانی نوعی از سنجد
و نوعی از صمغ صنوبر را
نیز گفته اند
قوقارن تیس قوقارسی
سانبقس یونانی بحور است
قوقا سیلوس یونانی
حب الزبیره است
قوقالیس شقاقل است
قوقانین و قوقانیس
یونانی لبلاب احمر
قوقیلس نفطی است
قوقالی قوقالی بیرالی سرخم
یا جمعی را نیز نامند
قومعا الفلی بس بمزا
قوقونا غلاف صدف است
قونیذوا شلیخان حرم
الفتار الطیب است

قوقونی قوقیس یونانی
جوز سرو یا درخت سرو
قوقی یونانی درخت صنوبر
کبیر است
کرنانرا از نیز با مند و بعضی
بجوز خوشبو نیز آمده و نیز
بعضی حیوان چند بسیار
نیز تسودن بیقلی نوعی
که مستعمل شده حجر الیهود
و شورکرا اند باین نیز نامند
قوقالس قوقالیس یونانی
قالیدرون کبیر است و نیز
قوقالس نوعی از قوقو
و نیز بعضی تخم کرفس
بری است
قوقالیس سریانی
حب الراس است
قوقس قاتیوطن تخم
قاولا بری است
قوقلاطس قوقلابلیس
بجور مریم است
قوقلس عقرب است
قوقار لیت ایلی شرقی

قولس اسم [illegible]
قوسعا اسم
قوقس قوقیدون [illegible]
[illegible] قوقس
نامند
قوقوس [illegible]
یونانی [illegible] را نامند
قوقوسیا قوقیس [illegible]
قوقس یونانی
حب الغار است
قوقیس یونانی حب است
قوقیا سریانی
حیوان [illegible]
قوقاریس قوقوس [illegible]
[illegible] یونانی
[illegible]
بری است
قولی بیلوفر است
قولا و قولا یونانی [illegible]
[illegible] است
[illegible] الجلد است
قولانیدس یونانی
[illegible] مریم است

قولسن یونانی
خبث الرصاص است
قولیوس یونانی کرنب است
قولیجان سریانی
خولنجان است
قولونیس قوقیس [illegible]
قولیقون یونانی و سریانی
حنظل است
قولوبیا و قولوقیا و قولوقی
و قولو قولیا و قوماسی
یونانی قرع است
قولودی ماء العسل است
قولونیدن نوعی از طلس است
قولوطر سیون [illegible] یونانی
لسان الحمل است
قولوبیاطس و قولون
یونانی شکاعی است
قولوقندون و قولوس
یونانی لبناتج است
قومرون و قوما الحیوة یونانی
قاتل الکلب است
[illegible] را نیز گویند
[illegible] بری است

قولیا یسریانی حنطه است
قولیسقون خردالکلاب است
قوم تیزکی ذیل است
قومانوعی از شراب است
که بهزی مرزا نامند
قومارثون یونانی رازیانج
بری است
قومارس یونانی بقل
و گفته اند که قاتل ابیه است
و قطلب را نیز نامند
قومارینه یونانی قطلب است
قومالس اسم یونانی
اجاص است
قومانیون یونانی
قومولیدون است
قومامون یونانی صمغ است
قومانیطس طین کرم است
و گویند که طین کرمی
بصل است
قوموسیقو و قومورد و قومیا
مولیفس و
قومیوسن و قومیون

سعونا ... انما یسعو ... شیره اسود ...

یونانی ونیز بمعنی دو
قومورضع مطلق را نیز نامند
قومقوانیس یونانی توتیا ست
قول جوانصرم یا جم اسفرم را نیز
قوموسون ترمس است
قومطارمحقق بعربی تفا است
و آن اعیلان ست
قوی قوبیا رتمیذ قوبیرس
دقویا موس توتیا ست
یونانی صمغ ست بربری
تفا ست نیز گویند که
بترکی ضان ست
قومنی مرزه است
قومیا تیاس یونانی
دلبه یوانی صمغ عربی ست
قومیا صنا یونانی ویوید
بلوط ست
قومیلو یونانی دوم
قوناق بترکی بادرس است
قرمنا بعبرانی ویونانی
دارچینی ست
قبیتی قرموس بعبرانی و
یونانی حب الصنوبر کبار ست

قوبس بعربی تالقصہ ست
قوتوشیوشن یونانی بردمی
جاوزست
قونیا یونانی بار الریاست
قوبطارزیدون سود ست
قوبیت توبیون یونانی
سوکرانست قونیا را
نیز نامند وقوبیون قونیا
زکاالبحر نیز گویند
قوبی اسم ترکی گوسفند است
قوبیق اسم ترکی قنبرہ است
قوبوران یونانی عاقرقرحا ست
قوبیلوش قوبلیس اکلیل الملک ست
قوبادریس اسم یونانی
قطاب ست
قوبلی یونانی نوعی
از صعتر ست
کہ ورق آن مشابہ
بورق رعنا
قوبیطی بربری قنبرہ کہ آنرا
بعربی حالق الشعر نامند و آن
نوعی از اقاقیا ست
قوبلون شوکران ست

فصل القاف مع الہاء

قہرا سوش یونانی زراسیات ست
قہقہا بعربی اسم حب بلسان
قہب لبی بادنجان ست
قہقر بعربی صمغ ست
قہقر بعربی غراب سیاہ را
نامند ونیز بفتح اول و
سکون دوم وفتح قاف نامیدہ
درام مشددہ بعربی
بتس ست ونیز سنگ سیاہ
الملس را نیز نامند
قہقون بعربی حجر ست
قہدرس قندروس
یونانی حب صنوبر ست
قہ بعربی نیز نانخواہ ست
قہرہ بعربی نوعی
از قمر را نیز نامند
اسم بحری قنبرہ ست
الیا مع النون مذکور شد
قہیز بعربی قرست
و آن نوعی از
ابریشم ست

فصل القاف مع الیاء المثناۃ التحتانیہ

قیاسوس شاہسفرج ست
دمکون ببربری را نیز گویند
و یونانی دارچینی را نامند
قیاموس وقیاموت
قیاموس یونانی اسم
دارچینی ست
قیاسوس یونانی دہن
دارچینی ست
قیامارین یونانی زعفران
مغشوش ست
قیانقون یونانی
شاہبلوط ست
قیبا یونانی رفتیا ست
قیقنبر اذی کندر رومی
قلقلی بعربی زبد البحر ست
قیقون و قیدون و قیحون
نیا تیست کہ جے اسما
سرطان باشد وسداب ست
قیشا و قیبوتا جولان اہنار
نباتیست کہ بعربی را نیز نامند

قیشا ابوتا جولانا ست
قیحی بترکی کما افعی ست
از ادکشات شیطرج را نیز نامند
تیح بعربی ریم خالص ست
قیحرا لبست یا تنصحص خام
قیحورین تعلبی دیمی
قندر فود ست
قیدس شنبلید ست
قیدبا قلی شیخ ست
قیراسم عربی وابست
رفت را نیز گفتہ اند
قیراسوس یونانی قواسیات
قیرالکفعت عرق ست
قیرالطایبانی خرنوب
شامی ست
قیر ابراحا ست
قیرس یونانی شمع ست
کہ بفارسی موم نامند
وجزو سوم در امیز گفتہ اند
قیسطرون رقمی الحمام
قیرم کسیلر است
قیرقوا برعی جبدا
قیرصرنا قاقلہ ست

دوا ہائیکہ از حرارت باشد شد بار دیگر تا نکاہ نیودن و لیم از آن بازگردہ بوقت داشت

[illegible]

دوای ازدی

[illegible]

دواء سنکی

[illegible]

قیروطن بیونانی شمع است

قیروقیس بیونانی نوعی از جلد زن است که آنرا دوغ گویند

قیساجیونا بسریانی بلیون

قیساروس بیونانی عصاره لحیة التیس است

قیسارین مطبوخ است که از باقلی سازند

قیسانار دین بسریانی جنطیانا است

قینسوس علیق است

قیصر قیصوری قیصورا

قیقین بسریانی اجر القیصور

که بفارسی قلنگ نامند

قیسوقیسو [illegible]

لاروانه [illegible]

قیسنطو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قیسارس [illegible]

[illegible]

مستدیرست

قیصوری نوع کافوریست نامند

دیا آن یا لبست بقیصور

نام شهریست که در آنجا

بسیار رسد آن بهترین

انواع کافورست

قیسی قیصی سرمشست

که بفارسی و هندی خوبان

نامند و آن نوعی از مشمش

خشک کرده است گفته اند که

اسم مطلق مشمش ست

قیصلو ست بالاجیه است

قیطاقون بیونانی باقلای

شامی ست

قیطادوس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آس ست

قیطسل بیونانی

[illegible] نامند

[illegible]

[illegible]

برومی فرنجمشک است

قیطیون بیونانی شعلب

که ثعالی نیز نامند

قیعدس بیونانی نوعی از

از سمک تازه و یا سمک مطلق

قیعلبه بعربی عقاب ست

که بالا کوه میماند

قیعم بعربی سنور ست

قیعوطبت بعربی بلوس

قیعولا قاطوس قیعولا وابس

و قیقولا نس بیونانی زفت

دیا زفت یابس

قیعانیون بیونانی

سداب ست

قیقاس بسیار رون ست

قیقوبوح برومی فالیدا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نامند

[illegible]

اسم آزاد درخت ست

قیقیان بمعنی قطلب آمده

قیقمر و قیمون بیونانی برمی

سروست

قیقمس و قیقوس نوعی از

بلوط است

قیقون برومی اسم سعد است

قیفمایون بیونانی شاهی

بری ست

قیقی بعربی سفیدی تخم مرغ

مرغ ست و بیونانی

خرع ست

قیل بکسر اول و سکون دوم

فارست و زفت رطب را

نیز گویند بکسر اول و یا

[illegible]

که بفارسی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قیلورا دردارست

قیلوط بلغت اهل مغرب اسم

ورق کراث شامی و

گفته اند که بمعنی کراث

شامی نیز آمده

قیلونیا نوعی از قیصوم

قیماج اسم ترکی زبدة اللبن

که بفارسی سرشیر

و لبشیرازی [illegible] هندی

ملائی نامند

قیمن زبد البحر ست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرحوم گفتہ کہ قینیا غلط است و اصح قیناست آن بمعنی جو زالنہار آمدہ و جوز لانہار غیر نقلہ الحقاد است قینا فارسی و قینازمی قینیا زوقینا قینامار دقینا یوز بحصی است قینار یدلش قینابریداس یونانی ذراریح ست قینانا شرمدی شاہلیچ است قیحوشن یونانی عصفرست قینس بعربی نوزست قینطوس یونانی ریحان است قینیط بعش یونانی ظلمین است منی قینقس یونانی قرطم ست قینقس اعربین یونانے قرطم بری ست قیتھر یونانی نوعی از صمغ ست قینوطیس دان بیونانی کندر ست قینومدن یونانی زریہ است قیننبر ترید ست قیسفوس یونانے شبر ست قیو الہسنا یونانے

آدریون بری ست قیوزموت یونانی تردما نا ست قیوطادیسن بزری تخم قرطم ہندی ست قیوطفنون یونانی فنا ست قیوفارسیس یونانی عرعر ست قیولونیس یونانی زعفران ست قیو مرقورلیس بہ بحرا است قیو مسیطرعالیمون ست قیو ندی و قیونہ تادر مری ست

باب الکاف
فصل الکاف مع الالف

کابلی ہر ہندی اہلیلج کابلی است کالور بہندی اسم کافور ست کاشنہ و کانیشہ بفارسی عصفر ست کابیش اسم بلمی غلد ست کانیطر اسم ہندی شوک ست کانشہ بانیہ و کالا مانندا اسم ہندی لسان الثور ست

یا نوعی از آنست و گویند اسم نباتی ست غیر آن کاث بتشدید تاء مثلثہ اسم قلہ خرد ست کاجرا اسم ہندی زردک ست کاج اسم فارسی صنوبر ست و بجیم ہندی اسم زجاج مصنوع از نوعے کاہ است کاچلون ہندے زبد القوارير ست کاجل اسم ہندے دودہ ا کہ بچشم کشند کاچو اسم فارسی حسوی کہ از بزور بیا زند کاجیر بفارسی قرطم ست کاجبالیسریانی این عرس ست کادور بہندی ہندبا بری است کاجر اسم ہندے جزر ست کاربندی و لیبرنے

مری ست و نیز سفیدی بلح ست کہ از قلی سازند کاربا مخفف کاہربا ست و بمعنے کہربا ست کارتن و کارتنگ کارتبہ بفارسی عنکبوت ست کارتبہ اسم جابہ است کہ بہندی تیتھی نامند کارددہ اسم فارسی کافور ست و فلافت طلع نخل را انبزنا منہ و گفتہ اند کہ اسم لقول البستان کولا در طب یعنی خرمای تازہ را بنبز نامند کارعہ بعربی اسم بخلا ست کہ نزدیک آب روید کارمجک بفارسی خیار ست کاردانگ اسم فارسی طائر ست طویل العنق کہ نزدیک آب می نشیند دبعربی آنرا کہ دان نامند کارتہ اسم ہندے مطبوخات مسہلہ و منضجہ است

کاشر بفارسی درخت صنوبر ست کار دنگ اسم فارسی رج ست کاریزہ و کاغالہ و کافیشہ و کاکیان بفارسی قرطم کہ بفارسی شکدانہ و بہندی کرکسم کانیج نامند کاسج و کالسجوب بفارسی دلدل ست و آن نوعی از قنفذ کبیر جبلے کہ بفارسی خارپشت نامند کاعنز بعربی عقاب ست کاسر الحجر اسم عربے جبل الفلت ست کہ بہندی کالتیعی نامند کاسکبنج معجون بفارسی و صاحب بحر الطب گفتہ کہ بمعنے آن بشر المنافع ست و آن معجون نیست نافع مر امراض کثیرہ و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت کاسکینہ و کاسرشکنک

اسم فارسی شقراق است
و نیز بفارسی سبزک نامند
کاسیس یونانی اسم
جوز ست
کاسر بهندی اسم
سپستان ست
کاسنی اسم فارسی
هندباست
کاسنی بستانی اسم فارسی
هندبای بستانی ست
کاسنی دشتی اسم فارسی
هندبای دشتی ست
کاسنی شامی هندبای
بستانی ست
کاسنی کی جڑ هندی
اصل هندباست
کاسه یونانی خرق
ایمان ست که بفارسی
زرد چوبه نامند
کاسی [illegible]
کاسنی دشتی اسم فارسی
هندبای دشتی و نیز بفارسی
[illegible]

کاش بشین معجمه بفارسی
بمعنی کاچ ست که زجاج باشد
و لهذا اولی بزای معجمه یعنی
لعاب را کاشی نامند
کاشه اسم فارسی جدست
و نیز بفارسی ترنج نامند
کاغ اسم فارسی مارست
کاغد اسم فارسی قرطاس
کاغنه اسم فارسی کریست
کوچک سیاه منقش و منقط
بسرخی و بهندی
بیربهوتی نامند
کاشم رومی سیسالیوس
کاشه انشکنک اسم فارسی
شقائق النعمان ست
کافر اسم عربی و شاطلع
نخل ست که بفارسی
باروتنا نامند و حوار سیا
بزرگ را نیز نامند
کافر و [illegible] که بهندی
کگروندہ نامند
کافور [illegible]
که بفارسی تلو [illegible]

و بشیرازی تار و نر
مرمانا منید و طلع و کما م
آوا کر را نیز گفته اند و نیز
اسم نباتی ست
که گل آن مانند گل
اقحوان ست
کافور اسفرم عنبران است
کافور جو از نوعی از
کافور طیبه الرائحه ست
کافور انگهت زرد نباتیست
کافور معتی نوعی از کافور
ملد غیر شفاف
مغشوش ست
کافور سودیه ریحان نور
کافور نوعی از آن بوسنت
که بفارسی بابونه گاو
و گاو چشم نامند
کافیا بفارسی شکاعی
کاکچیکاو کاکنج
اسم هندی ره ال فرات ست
کاکره بفارسی
تماقو جاست
کاکنت [illegible]

کاکل بضم کاف فارسی
اسم فارسی شنکه ست
بیان حنظل رومی هندستان
کاگل بکسر کاف فارسی
طین سیاهی ست که در ته
حوض و نهری باشد
و نبود بعضی بنابر است
که آب دیده اول اصح
کاکهاجی اسم هندی
عنب الثعلب ست
کاکنه بسکین کاف ثانی
و فتح نون معرب کاکنج ست
کاکونی اسم فارسی صعتر ست
کاکوش اسم فارسی نفشج
کاکولی اسم هندی شقاقل
کاکیره و لتو ره اسم هندی
سرطان ست
کاگل و کالا بفارسی
فرج ست
و بشیرازی مطبخ را نامند
و نیز اسم نوع دردست
[illegible]
[illegible]

کالا جیرا اسم هندی که کون ناخت
که بفارسی زیره سیاه نامند
کالا سانپ اسم هندی
اسود سالخ ست
کالا کیحلا اسم هندی خرطیق
اسود ست که بفارسی خانگی نامند
کالا ماندہ اسم هندی
لسان الثور ست که بفارسی
گاؤ زبان ست
کالا سانو اسم هندی نوعی
از رست گفته اند که اسم دوا
که مسهلی بسیار دارد ست
کالک بفارسی قرع را نیز و قطبیخ
صغیر خام را نامند
کالوت هندی اسم نوع از ز
کالنج بفارسی زعرور
کالنجه بکسر لام و سکین نون
بفارسی اسم عقعق ست
کالوت هندی اسم نوعی
از [illegible] ست
کالوچ بفارسی حمام ست
و نیز بفارسی کبوتر نامند
کالوخ بفارسی [illegible]

نیز بفارسی گندنا نامند
گاوسک بفارسی باقلی ست
گاو بفارسی عاقرقرحا ست
گالی توبہندی اجاص سود
کہ حیوان البقر ست
گال ہوا اسم ہندی
ہلیلہ کابلی ست
گالی الی بہندی نوع ریحان
و گفتہ اند اسم عام ست
گالی جیری بہندی کون الست
گالی خشخاش ہندی خشخاش
سیاہ است و سود کہ ازان افیون
بعمل آورند
گالی اکر بہندی عنب اسود
گالی مرچ اسم ہندی
فلفل اسود ست
گاباونجی یونانی لسیانی الشق
گانا گاماذرجا د گامادریوما
شاہ بلوط ست
گالا دن بیونانی اذربون
اسود ست
گالالیا بیونانی شبرم
و گفتہ اند اذربون

گاخ ابیض بشیرازی
زنجبال ست
گامون بہندی باقلا ہندیست
کہ بہندی کہلوہ نامند
گاسنجی یونانی و لسیانی
مصطکی ابیض ست
گامر بفارسی مرجان ست
گاشا گفتہ اند اسم ہندی
سوک ست
گانشر اسم ہندی قطران است
گہاند اسم ہندی شکرست
گاندا گتا ہندی اسم
نیشکرست کہ بعربی
قصب السکر ست
گفتہ اند کہ بہندی عنصل
نیز نامند
گالسی بہندی حجر البقر ست
گانکنی بہندی جاورس ست
گاو بفارسی باذروج
گاورک بفارسی کبر ست
و گفتہ اند کہ کبر لبوست کہ
خیار کبر نیز نامند
گاوزبان اسم فارسی حرس است

لسان الثور ست
گاوچشم اسم فارسی اقحوان
گاوزہرج موجب زہرہ است
و آن حجر یست کہ در صفرا
و در شکم و یا در زہرہ آن
کہ بفارسی با در زہرہ آن
و بہندی گاوی روچن نامند
گاودار و اسم فارسی زراوند است
گاوُل بلغت اسم کرانت کرم
و گفتہ اند کہ کرانت جبلی ا
گاجی اسم ہندی تنشیر ست و بر
اسم فارسی بقر ست
گاورس جاورس ست
گاودانہ اسم فارسی سنا ست
گاونیات بشیرازی حائر
سیاہ منقط بیاض ست
و بعربی زرزور نامند
گاوہ بشیرازی ناقہ
مشک ست
گاو تکی ہما قیست کہ بعربی
اذخر نامند
گاوبدو اسم فارسی قرص ست

گاہ اسم فارسی طین ست
گاہی بحل اسم ہندی
قنابری ست
گاہی اسم ہندی ابقر ست
فصل الکاف
مع الباء الموحدہ
کبابہ بعربی کبابہ خودست
و در ہندی نیز گویند
کباب شامی طباہچ ست
کبابہ فتگافتہ و کبابہ شکم
دریدہ فالیخہ
کبار کبر ست
نیز نامند
کبار دس بفارسی
نوع از شعف ست
کباشن نوعی از قرنفل ست
کبسان بزرگ باشد
کبا مطرانہ شکوفہ اناری
کہ گرہ نہ بستہ باشد
کبا نقش لار دروست
کبہ بفتح اول بار شدہ
بعربی زحام ست
کبت اسم فارسی قنبیل ست

و نیز بفارسی زنبور عسل
و در باب عسل نامند
کبتر اکبوتر ست و
کبتا اکمشاد کبتا السیرانی
و بعربی کرمۃ السوداء
کہ قاخر سبتین باشد
کبثا جوزبا بسیرانی ہزار
چشان ست کہ رمم لیفیا
دفا اشرا نامند
کبثا حم البنت بسریانی انگور
لبنانی ست کہ ازان شراب
بعمل آورند
کبثا دیرا بسیرانی کبر
بری ست
کبج بضم کاف و سکون
با موحدہ و جیم مہملہ گویند
چینی ست کہ ترکی
قراقروت نامند
کبد و کبد البنت فارسی
اسم ابریشم ست
کبدہ بفتح اول و سکون
ثانی و فتح دال مہملہ بعربی
تزرۃ الحب ست

کبکاورونی اسم شیرازی
خروب نبطی است
کبرکی جهڑا اسم هندی
اصل کبر ست
کبرکابات اسم هندی
ورق کبر ست که بفارسی
برگ کبر نامند
کبرکی چهال اسم قشور
اصل کبر ست که بفارسی
پوست بیخ کبر ست
کبست و کبستو و کبسته
بفارسی حنظل ست
کبعیبا و کبعیبه یونانی کبریا
شاهترج ست
کبک بعربی قبج ست
و آن اسم حجل ست
کباکتی اسم فارسی
فوج ست و تیهو را نیز نامند
کبک لو و کلنجر بفارسی
دراج ست
کبک تر اسم فارسی تیهو ست
و آن ذکر حجل ست
کبوتر اسم فارسی حمام
کبوتر بچه بفارسی فرخ حمام
کبوتر بفتح اول و ضم ثانی نزد
صاحب تحفه بهندی اسم سفید
بری است
کبودان بضم اول و ثانی
اسم عربی سیاه دانه است
کبودانه بفارسی شهدانج
کبوده بفارسی بوتیمار را نامند
و نزد بعضی اسم کرمی ست
که در آب میخورد ماهی را لیوه
اسم فارسی نوعی از
خلاف ست و نیز بفارسی
سیاه بیدار نامند
و گفته اند که خلاف
بلخی ست که بفارسی
بید مشک نامند
کبور بهندی اسم کافور ست
کبوک گفته اند طامر لیست
که بعربی شکوه و بترکی عنقه
و بفارسی خارشتر و بهندی
جکوانا نامند و صاحب تحفه
گفته است که اسم هندی قبیح
کبوک بفتح اول و ضم دوم
شده اسم فارسی ست
کیکفت آن بعربی ابو الملیح
نیز بفارسی چکاوک نامند
و بتخفیف یا نیز آمده بمعنی مذکور
کبی بفتح اول و کسر با موحده
بهندی فارسی نیز آمده اسم
فارسی قرد سیاه روست
که بهندی لنگور و هنومان
نیز نامند
کبناس یونانی لوبیاست
کبنان کبیب اسم حلو لیست
معروف که کبیطه و کبیبه و
ناطف نیز نامند و صنعت آن
در قرابادین ذکر یافت
کبنا المینا و کبنا الناد کبینا
المینا اسم سریانی
کبیشا السوار ست
کبیشا المینا و کبیشا حوریا
بیبلرنی کرمة البیضاء ست
که بفارسی هزار جشان نامند
کبیشاو بر البیبلرنی کرم
کبیشا البیبلرنی جبن ست
کبیشا احمر البیبلرنی کرم ا
کبیچه اسم فارسی عربی ست
و نیز بفارسی ابریشم نامند
کبیده بضم اول و فتح ثانی
اسم فارسی سویق ست که التتبیته
نیز نامند و بهندی ستو گویند

فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیه

کتان لمار طحاب ست
کتل اسم فارسی تفاح ست
کته اسم هندی کلب ست

فصل الکاف مع الثاء

کثیر الشعر سیاوشان ست
کثیر الارجل ثبابیع ست
کثیر المنفعة خطمی ست
کثیر الروس قصعنه است
کثیر الورق بنل است
کثیر احجار النحل ست
کثاه بزرجبیر ست
کثیر الاصلاح لسان الحمل
کثار بلغت بربری
جوز ارقم ست

فصل الکاف مع الجیم

کجوز بجیم عربی ست اسم هندی
خرماست و بجیم فارسی اسم
هندی زر نباد ست
کجیم و کجب حصرم ست
کجلا اسم هندی ادرانی ست
کجنت اسم هندی بوره
ارمنی ست
کجری اسم هندی و سنبوسه ا
کجیان اسم هندی قوره ست
کجور اسم هندی خراطین ست
کجول اسم هندی سلحفاة ا
کجت کن اسم ترکی انجره ا
کجوله اسم فارسی ذرانی ست
کنج اسم فارسی حیض ست
کجی اسم ترکی معر ست
کجهو ماهی اسم ملی الفرسیا ست

فصل الکاف مع الحاء

کحل اسم سرمه ست و سرمه
مانند سرمه در چشم کشند
کحل اصفهانی و سلیمانی
و کحل جلاء اثمد ست
کحل السودان شیشرج ا
کحل فارسی کحل کرمانی

کربلی انزروت ست
کحلا و کحیلا اسم عربی انواع
ابو خلسا ست و لسان الثور
و خص لسان را نیز نامند
کحل خولان حضض ست

فصل الکاف مع الدال المهملة

کدو اسم فارسی قرع ست
کدیسه اسم سند حماض ست

فصل الکاف مع الراء المهملة

کرباشه و کربال بهندی
غبار شیر ست
کرپاس و کرپاس پنبه ست
کرتر شتائی لیسته و شتا
حجاز را نیز گفته اند
کریش کرسبود و لیته کریش
و کرلشو و کرلشو و ترشد ا
کرسنه بهندی چیکلی و تکتکی
نیز نامند
کرسنه بفارسی نباتی ست
که آنرا بعربی حلقا خوانند
کرت معرب آنرا قرط است

کرمسندی نوعی از سموم ست
کرتمل که نوعی از بیش ست
کرسنه و کرسنه بفارسی لسبح
ثعالب ست
کرته اسم فارسی اصل ست
و آن نبات آجامی ست
و از آن حصیر سازند
کرده بهشتی اسم فارسی
اذخر ست
کرنی بکسر اول و سکون ثانی
کرنیا مثلثه و لیب آن
بعربی تو بالا مضحا
بعضی گفته اند که اسم ترکی
بعضی ست
کرجغو اسم فارسی سلوی ست
کرجاب اسم ترکی ترنج ست
کرجیو بلغت اهل جرجان
زعرور ست
کردیا طوشقوق بهندی
گاو درنا ست
کرد آنج معرب کرد
فارسی ست و آن
کرد آناج ست

کردان ترخی ست از
انجنک بزرگتر و پایهای
دراز دارد و در طبع ماننده
عصفور ست
کرومانه بفارسی کرویا ست
کرد ین نوعی از سالیوس ست
کرط و کرط رنفشا هندی در طب
کرآبا جریا و کراثا و کرات
کرثا ما کرثا اطینا یا انسریا
کرات بری ست و آن
کرات الکرم ست
کرات اندلسی کرات
شامی ست
کرات بری کرات کرم
و نزد بعضی کرات کرم
کرات نقل نوعی از کرات
صغیر بستانی شامی ست
کرات الندم کرات کرم ست
کرات جبلی نزد اکثر اطبا
قراسیون ست و نزد بعضی
کرات نبطی ست
کرات خراسانی نوعی از
کرات کاکان ست

کرات وقاق کرات کرم ست
کرات رومی کرات رومی
کرات شامی نوعی از کرات
بستانی کبار ست
کرات کرم کرات بری ست
کرات مائده کرات نقل ست
و آن نوعی از صغیر کرات
بستانی ست که آنرا قرط نامند
کرات نبطی آن نوع صغیر
الراس ست از انواع
کرات بستانی کیا نزد بعضی
کرات جبلی
کرس بعربی برنج ست
کرس سلیخ البخنه است
کرسان و کرسیان
حطب کرم ست
کرشت اسم فارسی
کرفس ست
کرسنه و کرسنوت بعربی
سطن ست که بفارسی
پینه نامند و نیز کرسنه
سوسن را نامند
کرستان اسم ترکی اسفیلج

کرسنه بعربی نوعی از
خصل اسفیدست
کرسکوا نطر انس که سند
کرسنه لغت فارسیست
و نیز بفارسی خشک لبغیرانه
کرسه ابیین شلم اسم حبی
که آنرا بفارسی کشک نامند
کرج بضم اول اسم فارسی
نبات اشق ست و گفته اند
که نفس اشق ست
کرف بفارسی فارست
کرف اسم دیلمی شعر الغول
کرفا بهندی حنظل ست
کرفی بعربی بوست
بیرون بیضه است
کرفرس خاست
کرفس بعربی قطن ست
کرفس جامی کرفس مائی
کرفس لمه قره العین ست
کرفس جبلی و صحری ماقدونی
فطراساليون ست
کرفس بستانی کرفس ست
کرفس بفارسی کرفس ست

749

گزنه شتی بفارسی
گیکیج است
گرگ طائری است که آنرا قلیح نامند
و نیز بفارسی طالترا و جاجد گویند
گرک بکاف آخر فارسی
بفارسی کرگدن را نامند
و بکاف عربی اسم فارسی سلوی
گرکاش بفتح و بضم سر شاید
اسم فارسی دیل است
نزد بعضی اسم زر شالم است
گرکاش و گرکیش بلغت
اهل مصر اسم بابونه است
گرکامیلوس باصطلاح
اهل فلاحت اجاص است
گرکب چرس ماعت بنکاهن
شبل است
گرگر بفارسی حنو صعار است
که آنرا قمل قریش نامند
گرگر اسم فارسی افلی است
گرگر دهن سک است
و نزد بعضی سک المسک
گرگر هوفاقو خاست
گرگر یونانی قند فقی است

گرگس اسم فارسی نسر است
و نزد بعضی رخمه است که
بهندی گدنا مند
گرکم بعربی زعفران است
و نیز نوعی از عروق صفر را
نامند و نزد بعضی میران است
گرکر البسریانی زعفران است
گرکما طائری است که بعربی
صعوه است
گرکمان اسم فارسی خندقوقی است
گوکند اسم فارسی شیلیست
شبیه به یاقوت سرخ و نزد بعضی
عبارت از لعل است
گرکو اسم شیرازی بطیخ صحیح است
که با تخم میخورند مانند قثا
گرکبر البسریانی جرجیر است
گرکیس معرب گرکیس است
و آن نوعی از بابنج است
گرم فارسی گیاهی است
که برگ آن را آبها میرویند
گرم اسم فارسی گرم است
گرم اسم فارسی دود است
گرم ابریشم و گرم جاذ اسم

فارسی دود ابریشم است
گرمانی بسریانی شکاعی است
گرم ایوب بفارسی بلسبون
و گفته اند که نوعی از زبد البحر است
گرم درخت کاج اسم فارسی
دود شجر الصنوبر است
گرم دشتی فاشر است
گرم رسنده نام بهر دانه
گرم زمین خراطین است
گرم سرخ بفارسی دود قرمز است
گرم سنتا بفارسی حباحب
که بهندی جگنی نامند
گرنک بفارسی اشنان است
گرنه بیضا دو گرنه شائکه
فاشر است
گرنه سود انا شر سن است
گرنیتون بیونانی گمون است
گرنیت دور انی است کانزا
قاتل الکلب نامند
گرنب نبطی کرنب شامی است
گرنب لامه نیلوفر است
گرنیا دیلا کرنب بری
گرنیا دیلا بسریانی نیلوفر است

گزنیم حنیبرج است و آن
بسباسه است
گرنج اسم فارسی شونیز است
و نیز بفارسی سیاه دانه نامند
گرنج و گرنخود و گرنجواد و گرنجوه
اسم هندی انگکات است
و بفارسی خانه ابلیس نامند
و گفته اند که گرنج و نج بار است
گرنجونه فانجونه است
گرنجا البسریانی کرنب است
گرنه اسم هندی سنباذج است
گرنده سنفیج گرند و دو گرنده
هندی بیخ دار فلفل است
گرنکالی اسم فارسی نوعی
از عنب است
گرنه هندی اسم نوع اترج است
گرنه اشتر خار است و نیز
اسم خراد است
گرو دام فارسی نوعی
از نسج عنکبوت است
گرو بهندی گگر دهن است
گرو البسریانی حدید است
گرو دارا و گرو الاد و گرو داله

اسم هندی خیار شنبر است
گروا گو اسم هندی ملح است
گروتنه بفارسی فسیح
تنکسیت است و گفته اند که
اسم عنکبوت است
گرو راابر یا جهه نور است
گروسا بهمن بیونانی
بابونج است
گرو شیرا بفتح باصطلاح
فرقیون را نامند
گرومقرون بر دی ملوخیا است
گرونطر فا قصب گرودما نبید
است
گروسفوا بیونانی متحالدر
زهب و فضه است
گروه ی سوره اسم هندی
عدس است
گرویه بفارسی گرد یا است
گروه تبرای فر بفارسی زبد است
و نیز بفارسی مسکه و بهندی
مکهن نامند
گره تن بفارسی عنکبوت است
گرهی اسم هندی

۵۰

فی امتحان الحامل والبکر

یادنجان بری ست
کرهوار بلوچ بهندی اسم
کندرس ست
کریاس بروی محم ست
کردیمرون بروی خیار
ست
خیار بزرگ نامند
خیار بزرگ نامند
کرسیا بسریانی پوست
قنفذ ست
کرشاب اسم فارسی
فروج ست
کرزبیرزی اقطاست که
بفارسی بلیله نامند
کرپ بسریانی خبزی ست
کرپون بیرونی قنطوریون ست
و گفته اند که قنطوریون
دقیق را نامند

فصل الکاف مع
الزاء المعجمة

کرسرب قرست انجمی
از ابریشم ست
کرباد بفارسی نوعی از ریباس

کریزة الثعلب اسم انجیر
شند بربطیس ست
کرز اسم فارسی جوز ست
کرموشان بلغت کرستان
حجم بجسم ست
کربرتا کزبره است
کربرة البیر سیاوشان ست
کزبرة البریه بشیرازی نوع
بری کزبره است
کزبرة الحمار و کزبرة الحمام
شاهترج ست
کزوبه بفارسی خسمارة
یادهان سفید و نزد بعضی محنس
العصارة درخت بادام و کبیده
کرزه بفارسی نباتیست
که خوشبو که نیز بفارسی
سنبر دهیرد نامند
کرمازتون عاقرقرحاست
کرتنه اسم فارسی قرست
کرم بعربی اسم طائر یست
کرآنزا انغرنامند
کرمانج دکرمازدق کرمرنا
در کمازرجب لاملس ست

کربفارسی عبارت از
تخم درختست کزباشد
کرزنه بفارسی بزر بحر است
کرزدا بفارسی نوعی از ریباس
ست
کرزوان ترمواطبا
یادرنجبویه است نزد بعضی
نباتیست غیر آن
کرنک دوغ ست
کرزدک بفارسی نوع
از خنافس ست
فصل الکاف مع
الزاء الفارسیة
کشر بفارسی لغت کشرست
معرب ان قردان نوعی از
ابریشم ست
کرنه بضم و فتح هردو آمده
بفارسی بج درخت ست
کرمانه بفارسی دود
ابریشم ست
کزار بفارسی صلطیوریا
کرنترمون کزمازنوت کزوم
بفارسی عاقرقرحاست

کژدم اسم فارسی عقربست
کژدم جراره عقرب جراره است
کژدم دریائی عقرب بحری
کژف بفارسی قیرست و نفط
محرق را نیز گفته اند
کژدر اسم فارسی زرنباد
کژه اسم فارسی لماة ست

فصل الکاف مع
السین المهملة

کسارسی بنقل حرف ست
کسپج معرب سپست و آن
ثقل دهن شیرست که
بفارسی کنجاره نامند
کسبیر بفارسی و یونانی
رفت ست و گفته اند که
زفت یابس ست
کسبیره کزبره است
کسبرة البر سیاوشانست
کسیرج اسم فارسی
توتوست
کسبلیفی سوسن ابیض
هندی ست
کستیج تعلبیا یابست

کتل اسم فارسی حبل ست
و آن نوعی از خنافس ست
کستن بفارسی عصی الراعی است
کستوری بهندی مشک ست
و نیز نوعی از زبر البحر است
که بسیار ضخیم ست
کستبلا بلغة کرمانی است که
بهندی چولائی نامند و گفته اند
کراوان الغرست
کستدا بهندی بزرقطوناست
کسد و کسط قسط ست
کسترحا مار ارعلا بسریانی
بخور مریم ست
کسفاسک است
کسفارمقاد کسفارمعا
یونانی بادروج ست
کسفره کزبره است
کسفرة البر سیاوشانست
کسفیر یونانی سوسن ابیض
هندی ست و گفته اند که
سوسن بری را نامند
کسا اسم فارسی قلیه است
که از اسمه از سفید فارسی

۷۵۱

اسم طائریست که آنرا
ققنق نامند
کسکویا بسریانی عصفر
که بفارسی کسکویه نامند
کسکمونه بفارسی عصفر و
قرطم را نیز نامند
کسکا بهندی اراک ست
کسلس بسریانی حنظل ست
کسبنری عصفر ست
کسمونی بلغت عجم الزبیب است
کسن بفارسی کرسنه را
و باقلای خشک را نیز نامند
کس بهندی بفارسی فم اوست
کسناه کرسنه
است
کشاج بفارسی هنبا ست
کشاک لبده ست
کشیندرسینا اسم هندی
عصفر ست که گویند که
کسیناسمی قنب ست
کشک بفارسی کرسنه ست
کسیج محففه کباب نه
سنا که دان هندیا ست

کستی بفارسی حلبه ست
کسنین اسم رومی
خشیشة الزجاج ست
کسکورکسوی یونانی
و بسریانی عصفر ست
کسواسهند حب النیل ست
کسبا بسریانی عصفر ست
و قرطم بری را نیز گفته اند
کسورس یونانی تمنّی از
سوسن ست که آنرا ایرسا
نامند
کسوس خشخاش زبدی ست
کسوفر اطیس یونانی
حجر نبطی ست
کسولوفا مرمیون و
کسولوفامرمریه نامنه
دار چینی ست
کسوما وتا دیفا بسریانی
عجم الزبیب ست
کسپاس خروع ست
کسیدا سلیخه سودا ست
کسیطر بر رها قلعی ست
که آنرا کسیطوس نامند

کسیقون لبوث ست
کسیوالسن رومی
حشیشة الزجاج ست
کسیس اسم هندی
زاج سیاه ست
کسینه ابن العرس ست

فصل الکاف
مع الشین المعجمه

کشاحل اسم فارسی حبی
که هندی اسهر نامند و نیز
بفارسی سیاه حل و شاودانه نامند
کشف اسم فارسی معرب سلحفاة ست
کشک اسم فارسی جعل ست
و آن نوعی از خنافس ست
کشنو و کشنور بفارسی انگور
ست که از چوب سکس را
سیه و ابلاوی ست نامه ز بیده یا
کشنو کشف اسم فارسی
سلحفاة است
کشتہ اسم فارسی فواکه
مجففه ست و نیز انبرزنا
کسیج لبربری و دع ست
کشنه و کشته فدا است

کشتری بلغت رومی جاورس
کشتری معرب کشتبری ست
و آن عبارت از طعام منضج
که از ماش و برنج و قشر
و سم فقط آنرا با برنج مخلوط
کرده پخته باشند و در
قرابادین ذکر یافت
کشتہ اسطوخودوس ست
کشعت بضم اول بفارسی
زفت ست بفتح اول و ثانی
اسم فارسی سلحفاة است
کشکرک کتشک اسم فارسی
طائریست که بعربی عقعق نامند
کشک بفتح اول و سکون ثانی
افط ست
کشکاب کشکینا بفارسی
کشک الشعیر ست و نیز کشکاب
آش جو را نامند و گفته اند
که کشکبا آش حلیم ست
کشک الشعیر شیره جو ست
و نیز مطبوخ مالیده آب نموده
را نامند و آن رقیق
مطبوخ آنرا بدل بالبدل

که جرم آن را از آن ماءالشعیر گویند
ماءالشعیر گویند
کشکینگ بفارسی کشک طعام نا
و نیز طعام جیکه از لبنیات و حبوب
ترتیب دهند با گوشت
و یا بی گوشت
کشکین اسم فارسی خبز ست
و نیز خبز منخذ از آرد جو و گندم
و باقلا و نخود و مجموعه را نیز نا
کشکینه کشکین ست
کشم بعربی نمد ست
کشمش کادیان بفارسی
زلق ست
کشتی و کشتن بسریانی و بربری
و کشک و کشتن بفارسی
کرسنه ست
کشنه بفارسی اسم کشنج
و نیز اسفست را نامند
کشنج اسم فارسی کشنیز
کشنیز اسم فارسی کزبره است
کشنیز کوهی اسم فارسی
تخم محلصه است
کشنج دوغی نوع صنوبر است

ست دتره و کثیراطیلاطوری ازا
نشاسته و نباست دتره رطبی
تخم خیار مانند الواح بچانی سست
مرهم فرمودن کرد کرزی
کنوت رو نیفتن بست
کشته اسم عربی شم ضب ست
کسند اسم فارسی سلطانه
کشتغاهی اسم عربی خبازی
کده بفارسی بنفشک مانند
کشیون دکشوتا یونانی
الشراق کشوث ست

فصل الکاف مع الضاد المعجمه

کسطنون از کوبان ...
کدغه ... کشانی ...

فصل الکاف مع الطاء المعجمه

کرشنطه ... ست

فصل الکاف مع الطاء المهمله

کسبراکی ... امرود ست
... بعضی اطبا دانند ست
کعدبه بعربی ست ...
... الطالون ست

کسم بعربی حمار الوحش ست
کعسوم حمار اسطی ست
کبست بعربی طیلیست و نیز
بعضی هزار داستان ست

فصل الکاف مع العین المعجمه

کنداکه بفارسی ... ست
فصل الکاف مع الفاء
کف الکلب ... بفارسی ...
کف مریم ... بفارسی
سخو تو نیا ست کبعربی
بد الفوار سینا ست
کفا ... دعا ...
کفنا اسم فارسی ... ست
کفتر اسم فارسی ...
کفر اسم فارسی ...
... البیشه ... ست
کف ... البحر
کف ... کاف ...

نفر ست

کفر البسر ... ست
کفر الیهود ... ست
... ست

کفشر بفارسی کمکار است
کف الارنب ... کف الذئب
حنظل نامست
کف الاسد کف الذئب
بعربی ... ست
کف ... ست
کف ... ست
... نامند ...
... ست
حصا الکاف ست
کف ... گویند ...
کف ... است
... ست
... ست
کف ... است
... ست
... ست
... ست
ترنجبین ... نامند
... ست
کف مریم ... ست
... نامند
کف ... ست

کافی ... ست
کر ... ست
کف ... بفارسی ... ست
کفنافیون ... ست
... است
... ست

فصل الکاف مع الکاف

کاکنج ...
... ست
... ست
... ست
... ست
... ست
... نامند
... بفارسی
... ست
... ست
... ست
... ست

فصل الکاف مع اللام

کلکلک ... گل ... دو
... اسم فارسی ...

گلماسی بفتح اول ...
... است ...
که بفارسی ... نامست
... ست
... نامند
... اسم هندی
... ست
... ست
جرجیر ست
کلکل ... ست
... گفته است
... ست
... ست
... ست
... ست
... است
داول صحت
... ست
... ست

... ۱۵۳ ...

دیگر سامان تحقیقات

[illegible]

کلاب نام الورد است
کلاچک بلغت اهل شکابن
اسم دوغ است
کلاژه و کلاژره اسم فارسی
عقعق است
کلاغ اسم فارسی عنکبوت است
کلافتو اسم فارسی [illegible] است
عنکبوت است و آن نوعی
از نسیج عنکبوت است
کلاغ اسم فارسی غراب است
و بهندی کاک کوا نامند
کلاغ پیسه و کلاغ سفید
بفارسی غراب البقع است
کلاغ سیاه غراب الاسود است
[illegible]

بفارسی فطر است
کلاهو اسم فارسی [illegible]
[illegible] است
کلب [illegible]
کلبه بلغت [illegible]
خار ما راست
کلیا بلغت [illegible] کلیه است
کلیاسه و کلیبه اسم فارسی
[illegible] است که بفارسی
چلپاسه نامند
کلف [illegible] اسم جب
[illegible]
و آن [illegible] قلب است
[illegible]

انکل [illegible] اسم فارسی [illegible] است
[illegible]
[illegible] است
[illegible] سنگ اسم فارسی
خرامصیر است
[illegible] بفارسی
کره است [illegible]
تمکره باشد
[illegible] یونانی
[illegible]

کاهون یونانی [illegible] است
کل [illegible] اسم فارسی [illegible]
[illegible] بلغت اصفهانی
احرابیص است
کل کندم اسم فارسی
بوزیدان است
[illegible]
ذکریا [illegible]
[illegible] اسم فارسی [illegible]
نامند
[illegible]

کلک اسم فارسی [illegible]
کلاب بفتح اول و سکون ثانی
کلک بفتح اول و سکون ثانی
بلغت زند [illegible] است
کلم اسم فارسی کرنب است
کلم رومی قنبیط است
[illegible] یونانی [illegible] اسم
[illegible] است
کلنج راس است
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بیار شیرین ...	بفارسی سیاه دانه نامند	[illegible] تیز نامند	[illegible] اسم ...	بفارسی ...
[illegible]	کلونجی بهندی ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	آن نوعی از لبلاب است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	کیله اسم فارسی ... است	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

کناد ر لغت عربی بمعنی ... است
کنار اسم سدر است که بهندی بیر نامند
کنار اسم فارسی نوعی ...
کنار خشک اسم فارسی نبق یابس است
کنار زمی بضم اول است اسم سریانی نبق است
کنار اسم فارسی ... است
کناغ بضم اول اسم فارسی ابریشم است
کنالا بضم اول و فتح ثانی اسم هندی ... است
کنب اسم فارسی ... است
کنب اسم فارسی ...
کنجد اسم فارسی ... است
کنجد اسم فارسی ... است

و بسکون با و نون اسم ... حب الخضرا است
کنبیره اسم فارسی نوعی از ... است
کنبو اسم فارسی حب اللخوخ است
کنج اسم ... ماهی الله است و بهندی ... نامند
کنجار و کنجاله اسم فارسی ... است
کنجد اسم فارسی سمسم است
کنجد و کنجده اسم فارسی ... است
کنجیده اسم فارسی ...
کنجیره و کنجد اسم فارسی ... است
کنجو اسم فارسی ...
کنجرود ... است
کنجشک اسم فارسی عصفور است
کنجشک اسم فارسی ...

کنجرة العلق است
کنجیر ... است
کنجیره اسم هندی ... است
کنجیره ... اکلیلی است
کنجیوس ... است
کنجیر ... یونانی هندبای بری است
کنج اسم فارسی ... است
کند اسم هندی ...
کند اسم عربی ... است
کندر ... نامند
کندر ... لسان العصافیر است
کندر ... کندروس است
کندروس ... است
کندم اسم فارسی بری است

کندم ... است
کندر اسم هندی ...
کندروس ... است
کندم اسم هندی ...
کندنا اسم فارسی کراث است
کندر اسم فارسی لبان است
کندر ... لبان است
کندش ... است
کندم اسم فارسی ... است
کندم اسم فارسی ... است

کنکر ... است
کنکر ... اسم فارسی ... است
کنگر اسم فارسی ... است
کنگر اسم فارسی حرشف است
کنگر اسم فارسی باذاورد است
کنگر اسم هندی ... است
کنگنی بهندی ... نامند
کنکی بهندی ...
کنکو اسم فارسی ... است
کنکو اسم فارسی ... است
کنه ... اسم هندی ... است
کنهار کوکر ... است

کنجی اسم هندی نوعی از خرابست
که بعربی عفق نامند
کنبهلی اسم هندی بکلاه است
کنبیلا اسم هندی قنبیل
کنوار اسم هندی صبرست
کنوارکی اسم هندی ...
... که ... نامند
کنول اسم هندی نوعی
از نیلوفر سرخ رنگ ست
کنول کاتیج اسم هندی
تخم نیلوفر سرخ رنگست
کنول کا پهول اسم هندی
ورد نیلوفر سرخ رنگ ...
آنرا کنول گتها نامند
کنول کی جر بهندی ... نیلوفر
فصل الکاف مع الواو
کواهی فارسی ... اسم
کوار کند ست
کواهی لیسرانی ... ست
کوالف بلوط ست و ...
بمعنی مذکور نیز آمده
کوادم بفارسی ... ست
کوبل نوعی از بابونج ست

کوبل گاوی بهندی
نیلوفر ست
کوپل اسم هندی برگ ... اشجار
... ست
کوتهه اسم هندی ... است
کوت بعربی صندل ست
کوج اسم فارسی مطلق
صنج ست که بهندی ... نامند
کودلیبا ... کرنب ست
کوداب کوشاب بفارسی
رب عنب ست که ...
در شاب نامند
کوبر بفتح اول و سکون ثانی
بفارسی خرنوب شامی ست
بفتحتین بفارسی کرنب ست
کورگندم ... ست
کورزد کورزه و کورزه اسم
فارسی ... خرنوب شامی
کور فارسی ... ست
کورک بفتح اول و سکون ثانی
و فتح را مهمله و کاف فارسی
... ست
کورکیاه اسم فارسی

نبات ... کبرست ...
کورالنحل اسم عربی خانه
زنبور عسل ست
کوری بهندی اسم ...
کورا اسم فارسی ...
کوزبیرا بلغت ... اسم
کزبره ست
کوزه و کوزه بلغت فارسی
انزروت ست
کوزه اسم فارسی خرنوب
شامی ست
کوت اسم فارسی ... ست
که بهندی ... نامند
کوسک بفتح اول ...
و سکون سین ... اسم
فارسی ... ست ...
نیز گفته اند
کوشاب اسم فارسی
... ست
کوشنه بفارسی ... است
کوشه بفارسی ...
از کماه است
کوشه ... اسم فارسی

تبیخ ست
کوف اسم فارسی بوم ست
کوردن سعد ست
کوفلن نزد صاحب تحفه
بردی ... ست
کوک اسم فارسی ... ست
کوکافیلوس لیونانی
اجاص ...
کوکامیادس ...
مذکور است
کوکب بعربی نبات ...
را نامند و مطلق را نیز نامند
کوکب ...
... مطلق
کوکب شامونس ...
و شاموس اسم ...
...
گفته که نوعی ... ست
...
...
...
...
گفته ...

زمین ... اسم ...
... آنرا
کوکب الارض نامند
کوکب الارض طلق ست
و نزد بعضی طین قیمولیا ست
کوکج بهندی نوعی ... ست
کوکرا اسم هندی ... ست
کوکری اسم ... ست
کوکرصین اسم ...
که بفارسی ... نامند
گوگرد اسم فارسی کبریت است
کوکرد ... العالم ست
کوکره گفته که اسم هندی
کمافیطوس ست
کوکری اسم هندی ... ست
که بفارسی ...
... نیز نامند
گوگل اسم هندی مقل ست
... بفارسی ...
و بفارسی ...
...
...
...

۶۵۷

میباشد
کوکنار کوکناف کراه کوکه
کرک نوع صغیر از دم است
کربفارسی چندناهند
کوکناره اسم فارسی
خشخاش ست
کرک نس ست
کول بفارسی نوعے
از نیلوفر ست
کولالن بهندی نوع از اسل
کوکم فلفل ست
کوپورکولوے بهندی
بزرکتان ست
کوله اسم فارسی قنفذ ست
کوله اسم فارسی نخد ان ست
کومز اسم فارسی نخد ان
کوهی اسم بهندی بطلاست
کرملیت زنم هم کرمی
کرپفارسی امرود نامند
کونیدان بیونانی کمون ست
کرپفارسی زیره نامند
کومونس ترکی قمه ست
کودن اسم فارسی ادقابست

کوپنج اسم فارسی شیرست
کوشنه اسم بهندی قثاء ست
کرنفارسی ابهلیگ نامند
کوشنچه بهندی کساپست
وآن نوعی از کرفس
بری ست
کوندا اسم فارسی لبلاب تام ست
کرادوی اسم بهندی
حب النیل ست
کوتهان نباتیست که بیونانی
کتان خوانند
کوهنج اسم فارسی زعرور ست
و بهندی درخت خوهنج ست
کوهی و کوهنج بفارسی
زعرور جبلی ست
کوپنج و کویز اسم فارسی
زعرور و اسم لبنانی ست
و نیز بعضے کویز نزد
فارسی بمعنے مطلق
زعرور ست
کوین اسم فارسی سرابوع ست

فصل الکاف مع الهاء

کهاری لون اسم هندی
ملح العجین ست
کهبا ربا تربتابی مصری ست
کهیتی اسم هندی فراد ست
کهتا انار اسم هندی رمان
حامض ست
کهجور اسم هندی خرماست
کهجور کا رس اسم هندی
نبیذ التمر ست
کهجور کا گابها اسم هندی
جماز النخل ست که بفارسی
پنیر خرما و بعربی کره خوانند
کهجور کا پهول اسم هندی
طلع النخل ست
کهجور کی گٹهلی اسم هندی
نواة البسر ست
کهر اسم هندی جاذ ست
کهرنی نوعی درخت است
که ثمرش با لذت میباشد
کهربعضی از بادنجان
بری ست
کهلی اسم هندی کسبست
که بفارسی کنجاره نامند

کهنج و کهنجن اسم هندی
صعوه ست
کنگائی بسفائج ست که فنداد
دوائی دیگر ست شبیه به
بسفایج
کہر اسم فارسی تین ست
کرشنز بفارسی کاه نامند
کهبانا اسم سریانی شلح نبات
فا دانیاست
کهیرک کهکت و کهکر اسم
فارسی عربی بادنجان ست
کهٹا بهندی بمعنی ترش ست
کهجور بهندی اسم ترش ست
کهدل اسم عربی تنکبوت ست
کهره اسم فارسی حدلیست
کهنک کهزال اسم فارسی
جرجیر ست
کهکو اسم فارسی هندے
بوم ست
کهنا اسم سریانی خود و الطلب است
کهوه اسم فارسی قهوه ست
کهیرو کهیین اسم فارسی
زعرور ست

کیلا و کیلاا اسم هندی سلیخه ست

فصل الکاف مع الیاء المثناة التحتانیة

کی بابنت مصری اصل ست
کیا بسریانی فیلجوش ست
کیاده بسریانی آورده
گفته اند بسریانی شکاعی ست
کیا واقعی بسریانی
شجرة الغار ست
کیاردس قثاء زحیر شعث است
کیاطرانا بسریانی مفاتح
الرباب که منعقد نشده باشد
کیانا بفارسی عناصر اربعه است
کیاه قیصر اسم فارسی
اکلیل الملک ست
کیاد جالینوس
اسقولوقندریون ست
کیا بلغت زند مغنه ست
کیتکی نوعی از کاذی ست
کیسته اسم هندی
خبث است
کیتیو فیلا بیونانی صمغ البلاط
ست و بمعنی بلاط نیز آمده است

کیجلی اسم هندی سلیخه الجیه
کیموریا بیونانی هندبا ئے
بری ست
کینجس اسم درونه
جادرس ست
کیدنی منوجکا ذی ست
کیمری نسریا خیری
کیمسترکه و کیمسو اسم فارسے
جعه ست
کیسو طرلیفار نشاره ست
کیسلم بلیخ بنطی ست
کیفادیر و کیبیر بانی جمر لیت
کیعو یا عما عاطی نامند
کیفا مصریا اسم سریانی
سنگی ست که بفارسے
سنگ مصری نامند
کیفا مقنیطس لسریانی
حجر مقناطیس ست
کیفا نیرا اسم سریانی
مارفیشان
کیفا بیودنیا اسم سریانی
حجر الیهود ست

کیفری جصا و کیفا قر بیونانی
و لبیر بانی جبسین ست
که بفارسی سنگ گچ نامند
کیکا اسم فارسی
بر غورت ست
کیکر سفید است
کیکر هندی فرفلم ست
ارایی فارسی نیای فعیلی ان
کیکا طرا هندی زعفران نهری
کیکا اشنه و کیکو اشن اسم فارسی
حشیشة ارانیست ست
صاحب تحفه گفته اسم
طبری قسمی از دو قسم ست
کیکیر بفارسی دمو ملک
جبر جبیر ست
کیکش جرجیر ست
کیل کیلی اوران کیلک
اسم فارسی زرد و رست
کیلا و کیله هندی موز ست
کیلاو دنیاز و کیکو ذیتون
و کیلا دنیا بیونانی
ما میران ست
کیلادر و مر خیر ست

کیا کان بی حی از کراث است
کیهاک اسم فارسی شیر تازه
دوشیده ست که بترکی
قیماق و بفارسی سرشیر
و بهندی ملائی نامند
کیمحنت یونانی ست که
بفارسی ساتری نامند
کیمیر ذریه ست
کیمیر گفته اند که ذریه ست
که جادو نا مند و بهندی
جوار نواب غلوسجان مرحوم
نوشته ست که تحقیق اصل آن
گلبز شنی شد که نصیحت نمود
که برو نجا جادوس را
گفته اند که اصل آن
کیمرس ست
کیمونج اسم یونانی سوق
کیجوا اسم هندی خرا طین ست
کیجلی اسم هندی سلیخ الحیه
کینکوا و اسم هندی
سرطان ست
کیوگفته اند اسم فارسی
کیوشا هندی زرنب ست

کیوڑا هندی کاذی ست
کیوه گفته اند که اسم فارسی
حسن ست
کیموا اسم هندی
حنظه است
کیموتی هندی حب المحلب ست
کیمه اسم فارسی ابیق ست
کیما و کیمه بار
کیسک ست

باب اللام
فصل اللام مع الالف
لاجورد بیونانی لونیا ست
لاندرو لاجورد ست
لارولیطو طاوله لطخ تیا
لاسورس بیونانی
ماهیروانه ست
لاعشور غرسا و سبا
و لاغوقی بیونانی و لسریانی
ارنب بری ست
لاغشورس ملا بسوس
ارنب بحری ست
لاک لیست اسم فارسی
سلحفاه ست

لاک اسم فارسی لکت
لاله خطائی اسم فارسی
حماحم ست
فصل اللام مع الباء الموحده
لباب البر و لباب الحنطه و
لباب القوام و لباب القمح لباب
ست لباب الطعام و غیره که
است
لبان معرب لبیانو یونانی
و آن کندر ست
لبانه اسم مغربی ذرفیون ست
لبان خردل بری ست
لبیط و بلغت بنگا بن چکے
لک ترکی ست
لبنی القمح یونانی و بلغت
بستانی ست
لبنی میعه سائله ست
لبیه ان لبرق شطرنج است
فصل اللام مع الجیم
لجلال بلغت بیوسلیں
زیبق پاک صافه ست

فصل اللام مع الحاء المهملة

لحا بکسر اول پوست درخت باشد

در پشهای پاریک [illegible]

لحام الذهب صناعی او

شکار ست و معنی آن

در بورق مذکور شد

لحام الصناع قسم شکار ست

لحام العقول [illegible]

ست [illegible]

ست لحیای [illegible]

[illegible] ست

فصل اللام مع الخاء المعجمة

لخس [illegible] ست

فصل اللام مع الذال المعجمة

لذاذ الذهب [illegible]

لذاق الرخام [illegible]

لزاق الرخام لزاق الحجر

صمغ البلوط است

فصل اللام مع السین المهملة

سوعوریون بلغت عبرانی

ترنداست

لسوڑا بهندی سپستان ست

لبیال بلغت [illegible]

لبیعة بلغت مغربی [illegible]

سورلطین لبلاب ست

لسان الحجر [illegible] ست

فصل اللام مع الصاد المهملة

لصف [illegible] ست بلغت

مغربی [illegible] ست

فصل اللام مع العین المهملة

لعبة [illegible] ست

[illegible] ست

لعل مصری [illegible] ست

که [illegible] نامند

فصل اللام مع الفاء

لفاح [illegible] ست که از

تاک [illegible]

لفاح بیروج الصنم ست

کف [illegible] ست

فصل اللام مع القاف

لقاح [illegible] است

لقطیة صمغ صنوبر است

لعلق لکلک ست

فصل اللام مع المیم

[illegible] ست

لم لم بلغت مغربی [illegible]

لطف بحری ست

[illegible] ست

فصل اللام مع الواو

[illegible] ست

فصل اللام مع الهاء

[illegible]

لوز البر [illegible] ست

لوبیا بهندی [illegible]

[illegible] ست

لوت [illegible] ست

لوت [illegible]

لوفیون گیاه [illegible]

[illegible] نامند

لوفاین بیونانی [illegible]

است [illegible] ست

[illegible]

لوعایا بیونانی [illegible]

لوبارون [illegible] است

لوطوس [illegible] بیونانی

[illegible] ست

لونک اسم هندی [illegible] ست

[illegible] ست

فصل اللام مع الهاء

[illegible] ست

لوقیاس بیونانی نوعی از

مرداست

فصل اللام مع الیاء

[illegible] بیونانی [illegible]

[illegible]

لینوس [illegible] ست

لیفنس بلغت [illegible]

لیفنس [illegible] ست

لیا لوبیا است

[illegible]

لیفوس [illegible]

بجیل [illegible] ست

[illegible] ست

[illegible] است

[illegible]

[illegible] ست

[illegible]

قدیم مستعمل بوده

باب المیم

فصل المیم مع الالف

[illegible] ست

[illegible] ست

[illegible] ست

[illegible]

و نزد بعضی اسم

[illegible] ست

وآن نوعی از [illegible] ست

بسم الله الرحمن الرحيم

ماء القطر آبیست که از کوزه سفال ترشح می کند
ماماالدجاج مسحوقولیاست
ماورناوریون ست
ماء النطرپازاج لساکفه ست
مار اشنا زیون اسم رازیانه بری
وبستانی ست
ماریقون یونانی نقل ست
مارسه اطریقون ست
ماشیه الراس اطر اطبقون ست
ماکن اسم هندی ثمرة الطرفاست
ماش اسم هندی تین است
ماجهل اسم هندی عفص ست
ماهیان اسم فارسی ماک ست
مار اشنا راوند اینابع بری
وبستانی ست
ماریسقا یونانی اترج ست
مار اسم فارسی حیه ست
مار چوبه اسم فارسی هلیون ست
ماریقون یونانی نقل است
مازو اسم فارسی عفص ست
ماسلج اسم
مرزمرست
ماسقوریا بقرونیه ست

ماستو تنجکی ترکی کیکج ست
ماشیا ارغاموني ست
مالطیون بنات قنه ست
ما فاریون دلیوس ست
ما فودینا و نقد دینا فطراساليون
مالق یونانی لسباست
ماکهی اسم هندی ذباب ست
مالیا شیرات یونانی سلح ست
مالیا صغانی جرجعلت ست
مالس قانیوني قیر مر از فور ست
مالنمون فیتوس حرق اسوه ست
ما النطر پازاج الاساکفه ست
مالیا بوس نالیاست
مالی یونانی عسل اگویند
مالینوفلن یا دریخبویه ست
ماه پرورن اسم فارسی جدوار ست
ماهی و بیان اسم فارسی جدوار ست
ماهی اسم فارسی سمک ست
ماهی پیچ را اسم فارسی ... ست
ماهی زهره اسم فارسی سقنقور ست
ماهی زهره کوهی اسم فارسی
تالوس ست
ماهیانه اسم فارسی
ضیغا ... ست

ماهی سور اسم فارسی مارماهی ست
ماهی خرک اسم فارسی ... ست
فصل المیم مع التاء
اتنجاة الفوقانیه
مشک اسم عربی اثرست
متنی لعناع ست
مطر اسم هندی کرنه ست
متهائی اسم هندی شیرینی ست
متهد اسم هندی محیفو ست
فصل المیم مع الثاء المثلثه
مشکک سورس ست
مشکک الجمر زعرور ست
فصل المیم مع الجیم
مج تیری ناس ست
مجتن اسم فرسی عنب الثعلب ست
مجهلی اسم هندی ماهی ست
مجیث اسم هندی ... ست
که عروق ... ست
مجری ... ست
فصل المیم مع الحاء المهمله
محرم ... محلب ست
محروت صمغ انجدان
ست
محلب ... حب المحلب ست

محمود و سقمونیا ست
مخ زرد و تخم مرغ است
فصل المیم مع الخاء المعجمه
مخلص الاکبر اسم مصری ... است
که یونانی سوطیرانامند
مخلا و مخاخا اسم عربی
سپستان ست
فصل المیم مع الدال المهمله
مدام اسم خمر ست
مدن الیاقوت ... زعفران ست
فصل المیم مع الراء المهمله
مرانیه مرانجه اسم فارسی
مدم الیموس ست
مرانیه ... خشخاش
مرال اسم ترکی ایل ست
مرباانجبات ست
مرباک ... اسم فارسی ... ست
مرج اسم هندی فلفل ست
مرجیک اسم فارسی ... ست
مرداراسنگ اسم فارسی
زنجبیل ست
مردار ... اسم ... ست

عنب الثعلب است
مرزنگوش مرزنجوش ست
مرزه اسم فارسی صعتر بستانی
مرسیا اغروا یونانی آس بری
مرسیا امانس یونانی آس بستانی
مرسیون یونانی اشنان ست
مرشلدن بلغت سریانی اقحوان
مرسیا یونانی ریحان ست
مرطوفت ... الماء
مرماخوز مرزنجوش ست
مرطن ... سیاه ... ست
مرغ ... فارسی ...
مرغ ... ست
مرقاصی ... ست
مرقد ... ست
مرگ ... اسم فارسی ...
مرگ ... اسم فارسی
دیک بری ... ست
مرگ ... ماهی ست
مرگ اسم فارسی اوست
مرماهان ... شیرین
مرماخور ست
مرو السلال ... عربی اسم
مرطوس ست

مرو الیم و بہا جوئند در تلخ
مرو سقیه مریا جوش ست
مرو ازاد مرباذاد ست
مرو ش طالیونانی ازان الفار
مرزبن بمعنی معوش و اوراق
بمعنی گوش ست
مرو لیا اسم فارسی پولاد ست
مرو اسم هندی مرزنجوش ست
مرو ق احرکیس ست
مریا نلون بیونانی بمعنی سنر گرگ ست
مرو ای جرجبل ست
طری نلیون ست
فصل المیم مع الزای المعجمه
مرخ رفت بادام تلخ ست
مرزو بلغت اصفهانی سوسن ست
مرزبرا معجمی ترسی اسفید ست
که در مصر از چوب بنج میسازند
مرد بفارسی یوزه نامند
فصل المیم مع السین المهمله
مسار مرتار سیده ست
مستیج نانی ربع سیر ست
مستعار و مستعوان و مستو فیه
عجمیه اند لس راوند طویل

مسکر آبنوس ست
سیب لبعنت درخت تغل
مس از اسم فارسی طال یقوان ست
مس حته اسم فارسی بنجشت
مس اسم فارسی نحاس ست
مستنجی بهندی مسلکی ست
مسفا طریه بهندی ست
مسلفن زجرد ست
مسک بفارسی زمد ست
مسک البن شاش سواسر
وجهد صفت
مسک لربانی از مشک ست
مسک نقردداشنه ست
مسن حجر المسن ست
مسوحان ادبان گرکب
مسواک العشا سنع ریاح ست
مسواک المسیح بوزرگ ترش
مسواک لعبان نوع بزر
مستنقاد دریج لایل راشامل
است
مسوز ری عدس ست
لسی بهندی گاهست و در مقعیه
بلاد هند اطریلال راباین

فصل المیم مع الشین
المعجمه
مشتری بلغت مصوسین تلخی
مشط الراعی دیناقوس ست
مشک بیزمین اسم فارسی ست
مشک هندی سعد هندی ست
مشک ناخن باغت هنکابین اسم
شوم است
مشک اسم فارسی کرسنه ست
مسو مسیم فارسی حلرست
فصل المیم مع الصاد
المهمله
مصارع زعرورست
مصباح رومی گرباست
مصارین المعانت و
مصراین واحد آن
مصفی الرعاة ناسکی ست
فصل المیم مع الضاد
المعجمه
مضمن مان ایست شیرش
حب القلقل ست
مضغ بلیندی ست که
از آب میوه ها و انار

منفع تمر و بیج ست
فصل المیم مع الطاء
المهمله
مطر باران ست
مطخ شالوزه ست و لوق
لوز را نیز باین اسم نامند
مطهر نیچ بالشت ست
فصل المیم مع الظاء
المعجمه
مظ انطاء معجمه گلنار ست
فصل المیم مع العین المهمله
معا بفارسی روده و بترکی
باقرا ساق نامند
معا نونانی بان ست
معاخصیه الثعلب ست
معر ماعر ست که بزباشد
معشوقا نشاکل حمست و باهند ابست
معقار صمغ آلو ست
معین ماذربون ست
فصل المیم مع الغین المعجمه
مغافیر و مغفار سکر العشر ست
مغاث هندی کاز ست
مغد بادنجان ست

بری را نیز نامند
مغرانتخوان اسم فارسی صمغ
مغناطیس حجر مقناطیس ست
مغلیسانا بلغت سطری اسم
حرف بابلی بوداده ست
مغو قلیه بادنجان ست
مغیلان امغیلان ست
مغر تخمها اسم فارسی بعربی
مغر کاهنه طین مختوم ست
مغز یمانیه مغز لبنه نیز گویند
مغزه یمانیه مغزه لبنه نیز گویند
فصل المیم مع الفاء
مفرح لسان الثور ست
مفرح قلب بادرنجبویه ست
مفرد اسم نوعی از نفط ست
فصل المیم مع القاف
مقدنس نفراس یعلیان
مقر را اسم عربی نبات صبر ست
مقلقل قسب ست
مقلونیا بلیونست که خرزه گیاه است
مقناطیس حجر مقناطیس ست
فصل المیم مع
الکاف

ملکه‌ای کاجالا اسم دفع عنکبوت
تاریهندی تمساح ست
تکس اسم فارسی باب ست
تکس شل اسم فارسی نحل ست
ملکه قریش اسم مخلصه ست
ملمن اسم هندی تنه ست
مکفنه جاموس ست
ملینا بلغت یونانی بنفشه ست

فصل المیم مع اللام

ملح بضم اول و تشدید یونانی اندروطالیس ست بلغت مغربی فاتلی ست
ملح یحیی از اقسام ملح ملح بی کرتا آیان سه حل میشود ان آن سیاه در افعال
قریب بملح اسود ست
ملح القرنیه و ملح القار نوشادر
ملح صینی بلغت مصر ابقر ست
ملح الدباغین قسم ملح الحجر
ملح سنجی شوره
ملح القلی و ملح القصا اشکار ست
ملح المخدوم ملح هندی ست
ملح بفتح اول و ثانی دو خاصیه اسم

فارسی جراد ست
ملطاطه دیناقوس ست
ملکان کلیل الملک ست
ملوح بلغت شام نطف بحری
ملوحیا ملوخیه جبا و بستانی
ملیح نوعی از حوت سرخ بزرگ برگ سرخ
ملطریا زاج سیاه ست
ملطن بلغت اندلس تقله نام
ملیطی یونانی اثمد ست
ملیون ملونیا خرزه کرنگ ست
ملینون رنجغر مخلوف ست
ملیسنون فطوریون قیق ست
مل سیا لیوس ست

فصل المیم مع المیم

ممسک لاروا ح
ممسک الجراح در الملک ست
مولا هندی اسم صفرا غون ست

فصل المیم مع النون

منبل الشیرازی اسم نمیه ست
نمه بلغت مصر فالس ست
منثور خیری و خشخاش شامل
منج بفتح اول
منج است بکسر اول

درخت بادام تلخ
میوه شه تار دین ست
منحیته هندی نوره ست
منداغورس یونانی سیرخ
منذک هندی صفدع ست
مندده هندی نوعی از حوت ست
مندریل هندی جوزا قی ست
نرتیس درخت نسیم ست و مذکور شد

فصل المیم مع الواو

موجه هندی سندا ست
مورته هندی نوعی از ماش ست
موتی هندی اسم لؤلؤ ست
موداموں سیاه ونسان ست
موجری هندی شکوفه فوفل ست
موحیه بلغت اصفهان نبات بری
مورچه فارسی نمل ست
مورد اسم فارسی آس ست
مورد اسفرم آس بری ست
و گویند اسم فارسی اذخر ست
موریون نوعی از سیرخ ست
که برگ سفید و شبیه برگ چغندر باشد
موسیر اسم فارسی بصل الذیب ست

موسا کنی هندی اذا الزانفار
موسقی یونانی طرفا ست
موش بفارسی فاره ست
موش کورا فارسی خلد ست
موش دشتی بفارسی اسم یربوع ست
موفیون ضحو از سموم قریب ست
موقد النار کبریت ست
موطلیس بلغت عبرانی نقل
مولوند لنام مرداسنگ سفید
کرده ست در رومی باز ست
مولی یونانی حرمل عربی ست
وهندی محل رانا ست
موم اسم فارسی شمع ست
موسیا گوبی نعر الیسوع
مونای گوشه هندی کماذریوس
مونگ هندی ماش ست
مومیون میمون ست
مویز بفارسی زبیب ست
مویز عسل اسم فارسی دوقی
مویزک کوهی اسم فارسی میویزج

فصل المیم مع الهاء

مهار اسم هندی سنا مکی ست

معدا آذریون ست
مهرگیاه اسم فارسی یبروح الصنم
مهرمار اسم فارسی حجر الحیه ست
مهندی اسم هندی حنا ست
مه هندی عسل ست

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه

میبه اسم فارسی شربت به که با شراب یا آب انگور یا دو عا انگوری ترتیب میدهند
مینجلی هندی جوز الکول ست
میتھی هندی حلبه ست
میجوش اسم فارسی شرابی که با سنبل رومی یا سنبل هندی ترتیب داده باشد
میخک اسم فارسی قرنفل ست
می سوسن شراب سوسن ست
میفختج مدبر بخته ست که با شکر و عسل یا دیگر جوشانیده باشد
میفختج مفرح می بخته است که در مدبران هیل جوزا و قرنفل و امثال آن اضافه کرده خوشبو باشد

٧٦٣

[illegible]

میفونیون شوکران ست

میعلوس مغره ست

وینج زنجبیل ست

میون اسم فارسی فره ست

باب النون

فصل النون مع الالف

ناخن پیکان ناخن دیو اسم فارسی اظفار الطیب ست

ناردین اقلیطی سنبل رومی ست

ناردین بری شامی اسارون

ناردین اسم یونانی مطلق سنبل

نارکیل نارجیل

ناروس لفرنگی سنبل الطیب

ناردان [illegible]

ناردون [illegible]

نانخواه [illegible]

ناقه بلغت بغداد اسم

نارنج بلغت بغداد اسم

نخ دلبوس ست

ناکدون [illegible]

نارس بق ست

نان یکسان فارسی خبز الکعک ست

نان بی سوس خبز الحوارست

نان روغنی خبز القطائیف ست

نان سبوس خبز الخشکارست

نان ساجی خبز الطابق ست

نان سنگک بفارسی خبز الملة ست

نان کسمه خبز الطابون ست

نان کماج خبز الفرنی ست

فصل النون مع الباء الموحدة

نباتات اسم فارسی فانید ست

نبات الاشنه [illegible]

نبات الرمل فطر ست

نبات الملح [illegible]

نبق بار درخت سدر ست

نبات [illegible]

فصل النون مع الجیم

نجم [illegible]

[illegible]

ولسته [illegible]

[illegible]

فصل النون مع الحاء المهملة

نحاس صینی طالیقون مصنوع ست

نحاس قبرسی سرخ مائل بزردی ست

نحاس محرق روسختج را نامند

فصل النون مع الخاء المعجمة

نخود اسم فارسی حمص ست

نخود دوبنه [illegible] صفهانی [illegible]

فصل النون مع الدال المهملة

نرخ صعتر بری ست

نیگا [illegible] اسم هندی

طان [illegible] ست

فصل النون مع الراء المهملة

[illegible] اسم [illegible] ست

[illegible]

[illegible] اسم فارسی [illegible]

[illegible]

فصل النون مع السین المهملة

[illegible]

بری ست

نسترن [illegible] اسپیش بری ست [illegible]

و تقویت مانند نسترن ست

نسیج العنکبوت [illegible]

نامند [illegible] العین [illegible]

نسریا [illegible] گل [illegible]

العدس ست

نسوت بهندی تربد ست

فصل النون مع الشین المعجمة

نشاسته اسم فارسی

نشا و نشاستج ست

نشافه اسم عربی [illegible]

فصل النون مع الصاد المهملة والطاء المهملة

[illegible] اسم [illegible] درخت

[illegible] نامند

[illegible]

فصل النون مع [illegible]

[illegible]

النقل خواجه فارسی [illegible]

فصل النون مع اللام

ملک [illegible]

تمام سوسنبر ست [illegible]

نمام نیز نامند

بادرق شامل [illegible] یاسمین

نمشک بلغت صفهان [illegible]

ست بلغت اهل هند [illegible]

که شیرینی [illegible]

داخل [illegible] شده [illegible]

نماید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باشد زیاده [illegible]

[illegible]

توتیا [illegible]

نمک اسم فارسی ملح [illegible]

[illegible] اسم عربی [illegible]

[illegible]

فصل النون مع الواو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٧٦٥

است مخصوص او را وزان

لوبع لبلاب است

لو زبعضی بلغت کرمان زیرش

و بفتح و ل و سکون آسم

جنس سنگونه دگلاست

لو رکس بحری ست

لو رالقعد و ل سنگونه درخت

وار سیشعان ست

لو قلس اسم یونانی زبور ست

لو ق شرباره است

لو ل سنقابن حرس ست

فصل النون مع الهاء

نهش اسم عربی سنقاقل ست

نهق قره العین و نزد بعضی جرجیر است

نهنگ آسم فارسی تمساح

فصل النون مع الیاء

نیشکر قصب السکر ست

نیشوق درخت و نزد بعضی فاصیا ست

نیلج نیل ست

نیلوفر هندی اسم سیندست

نیمقا اسم یونانی نیلوفر

و شیر کرغشق لکاست

و لقاف و درآخر تخم لسیاج

[illegible]

باب الواو و فصل الواو مع الالف

و ابلیم لغت نکا بن کرفس بری ست

و احد لبلاب است

و اربرکه بلغت نکا بن کرفس بری است

و اشه اسم فارسی صعتر ست

و اغیشن یونانی کندر

و الان بزرگ بندست

و ان یا نه است

و الای کوچک قبس ست

و اسه قلب است

فصل الواو مع الباء

و بر بفارسی [illegible]

فصل الواو مع الجیم

فصل الواو مع الحاء المهمله

ورق الاتیون طالیقون ست

ورق النیل وسمه است

ورکه بلغت فرودین نبات

ورو سب سطی ست

ورق لفتح اول و ثانی کرد نبات ست

فصل الواو مع الدال المهمله

و دع نوع حیوان بحری ست

ودو اسم مغربی است

و زغ یونانی ست

فصل الواو مع الراء المهمله

ورد ابو عباس است

ورد خسیس

ورد الحکما و ورد البحار

ورد القباح

ورد الحمیر

ورق غریب

ورق الشاه

ورد اطویله اسارون ست

ورد زدی

و رطب ایبا

ورق الحماقا

نیا نا نخواه است

و بفتح اول و سکون

با اسم فارسی است

قصب است

فصل الواو مع القاف

و رع اسم عربی است

عربی اصل است

و بفارسی تنقیع رابایی

اسم سے

فصل الواو مع السین المهمله

و بفتح ماست

فصل الواو مع الشین المعجمه و الصاد و الضاد و الطاء و الظاء و العین المهمله و الغین المعجمه و القاف و الکاف و اللام و المیم و الیاء المثناة التحتانیه

و بفتح اشق ست

و بفتح اغرسطس ست

و بقلم ایل [illegible]

نشکابن ملم اسم سیا ست

وسنا

و کواکسی ست

و بفتح اول بلعل

و یرو

و باد نجان ست

و قل

و کسے

و مکه

باب الهاء فصل الهاء مع الالف

هاپی اسم

هادی

هارما اسم یونانی

هال

هالوک

مصر

هالم

هانیفوطس اکلیل الملک
هلیله کابلی است
هانسن ... است

فصل الهاء مع التاء المثناة الفوقانیة والدال المهملة

هیدوانه حنظل است
هتاجوری بهندی اسم کف مریم است
هدل خصفش است

فصل الهاء مع الراء المهملة

هیلر بهندی اسم هلیله است
هرسنرا ... است
هرتار و هرتال بهندی اسم زرنیخ است
هرسیان نور البربر است
هرد اسم عربی عروق الصفر است
هرنفته اسفیج است
هرنیوس تمام است
هرملوه ... بهندی است
هرسته ... بقسیات
و نزد بعضی ... است
هرن اسم هندی آهو است

فصل الهاء مع الزاء المعجمة

هزار جشان و هزار فشان بفارسی فاشرا است

فصل الهاء مع الشین المعجمة

هشت دهان اسم فارسی ... از عود هندیست جهت ... نافع
هشت کنده هندی ... است
هشتبل اسم شقاقل است

فصل الهاء مع القاف والکاف

هسقورلوس اسم سریانی فیقبون
هیکل بفارسی شقع است

فصل الهاء مع اللام

هلدی اسم هندی عروق الصفر است
هلیا اسم نوعی از ... است
هلفت هندی هلیفیا
هلیه ... است
هلیون ... ... سنبل است
و نزد ... انطاکی ... انار الحمرة
و در بلوسلق ... است
نوعی از ... مشهور ...

... است
هلیون زعرور است
هلیانه شاهترج است
هلیلج اهلیلج است

فصل الهاء مع المیم

همیشه بهار ... الزبرین
هلیلم اسم عربی ... است
و بفارسی ... از حرق
گوگلت گندم ... است
و در ... است

فصل الهاء مع النون

هندبا ... و هندبا ... است
نوع کاسنی ... بستانی
هندبا ... نوع ... برگ
کاسنی بستانی است

فصل الهاء مع الواو

هوبره اسم فارسی ... است
هوجریه ... است
هود ... است
هود ... اسم عربی ... است
هوقسطیلیس ... است
در تحت ... باشد
و او ... است

هوبره اسم فارسی ... است
هوبره اسم هندی ... است

فصل الهاء مع الیاء

هیبشه ... است
و نزد بعضی مخصوص ... است
هیر اسم هندی الماس است
هیراد ... دم الاخوین است
هیرن ... نوعی از ... است
و گویند مراد از آن ... است
هیرا اسم فارسی ... است
هیضمان اسم عربی ... است

باب الیاء المثناة التحتانیة

فصل الیاء مع الالف

یابوه اسم ترکی ... است
یاره طامع اسم ترکی
... البلاج است
یاسمین ... اسم فارسی ... است
یاسمین بر ... النار است
یاغ اسم ترکی ... است
یالوشقالف اسم ترکی
یوسف السمک است
فصل الیاء مع الباء الموحدة
یبروج اسم سریانی ... است

که بفارسی استر گویند
یبرو جابادیجان است
یبروج السوغا یبروج الصنم
یبرو ... سیاه است

فصل الیاء مع الحاء المهملة

یخصیص ... بستانی است
یحمو اسم حمار الوحش است
و نزد اطبا نوعی از ... است

فصل الیاء مع الدال المهملة والدال المعجمة

ید ... بر چهار ... است
که در اول ... گرفته باشند
و در ... گفته شد
یدره قوس است
ید ... درخت ... است

فصل الیاء مع الراء المهملة

یراع قصب است
یرابیع ... است
یرقا اسم عربی ... است
یره ... النار است

فصل الیاء مع الشین المعجمة والعین المهملة والغین المعجمة